

فهرست مطالب

2	پیشگفتار
8	گفتار اول: ملا محمدباقر مجلسی
144	گفتار دوم: روش علمی تصحیح
489	باب اول: در مذمت دنیا
499	باب دوم:
1055	باب اول: در بیان فضیلت اذکاری است که مخصوص به وقتی نیست
1072	باب دوم: در بیان اذکاری که مخصوص وقتی چندند
1245	پاورقی ها

عین‌الهیات در یک نگاه عین‌الهیات کتابی

است فارسی در اخلاق و عرفان اسلامی شیعی اثر عالم نامدار اواخر دوران صفوی ملا محمدباقر مجلسی (متولد سال 1037 و در گذشته به سال 1110 ه.ق). این کتاب ترجمه و شرح سفارشها و توصیه‌های اخلاقی پیامبر اکرم (ص) به ابوذر غفاری صحابی معروف آن حضرت است. نثر کتاب در بیشتر بخشها از نمونه‌های نثر ساده و روان دوران صفوی است و شرحها عمدتاً شامل نقل ترجمه روایات پیامبر و امامان معصوم درباره هر موضوع می‌شوند. هدف مؤلف آن بوده است که با این کتاب، مردم عادی و غیر متخصص را با عرفان اسلام اصیل آشنا سازد و آنها را از گرایش به عرفانهای آمیخته با عناصر مسیحی، بودایی، یونانی، هندی، مانوی، زرتشتی و تسنن بازدارد و به عرفان در تشیع ناب سوق دهد؛ عرفانی که در آن، شریعت و طریقت یکی می‌شوند، دنیا و آخرت به همزیستی می‌رسند و خلق و مخلوق و زن و فرزند و دوست می‌توانند به جای آن که حجاب حق باشند، به عنوان جلوه حق و وسیله قرب حق به کار آیند؛ عرفانی که در آن، سالک خوش می‌زید، خردمندانه می‌اندیشد، عالمانه می‌نگرد، زیبایی می‌آفریند و مسند حکومت و مکتب و پهنه مبارزه و نبرد به همان اندازه مرکب سلوک اوست که زمین فقر و مسکنت و محراب عبادت؛ عرفان بندگی، زندگی و سرزندگی، نه عرفان در یوزگی، درماندگی و واپسماندگی؛ عرفان تعالی و ستیز، نه عرفان خواری و گریز؛ عرفانی که در آن، عشق‌ورزی با همسر، مهرورزی با فرزند و شادی آفرینی در قلب مؤمن، گاه با ثواب برترین ذکرها و مقبولترین توبه‌ها و استغفارها برابری می‌کند.

نیاز عصرها و نسلها

عین‌الحیات از زمان تألیف (سال 1073 ه.ق) تا به امروز بارها و بارها نسخه برداری شده و به طبع رسیده است. توجه مردم به این کتاب نشانه نیاز عصرها و نسلها به کتابهایی در این زمینه است ضمن این‌که عین‌الحیات در نوع خود کتابی نسبتاً جامع و خواندنی در اخلاق و عرفان شیعی و حاوی بخش عمده از روایاتی اخلاقی است که کاربردهای بسیار در زندگی انسانها دارند.

البته آثاری کهن همانند عین‌الحیات را می‌توان با تلخیص، تکمیل، بازنوشت و تنظیم جدید به صورت آثاری مناسب و متناسب با زبان روز و مخاطبان گوناگون درآورد اما این نکته را نیز باید در نظر گرفت که در بسیاری از موارد، یکی از عوامل جاذبه یک کتاب و گرایش مردم به آن، نوع نثر و شیوه نگارش آن و به ویژه گونه‌ای ارتباط عاطفی، ذهنی و قلبی است که میان نویسنده یا متن با مخاطب آن برقرار می‌شود. به همین خاطر اگر آن اثر به وسیله شخصی بازنویسی شود که نتواند خواننده را همانند شخص اول با خود هم‌دل سازد، نیمی از عناصر اقبال مخاطب که همان جاذبه، ملاحظت، صفا و بی‌پیرایگی متن است از میان خواهد رفت.

چرا تصحیح جدید؟

نسخه‌هایی از عین‌الحیات که امروزه در بازار کتاب عرضه می‌شوند، بی‌استثنا حاوی شماری سرسام‌آور از تحریف، دستکاری و افتادگی در این کتاب‌اند. در زمانی، یکی از نسخه‌های خطی عین‌الحیات که معلوم نیست چند نسل کتابت با دست‌نوشته مجلسی فاصله داشته و حاوی چه اندازه تغییر و حذف بوده، مبنای یک چاپ سنگی قرار گرفته است که خود نیز خالی از تغییرهای تازه نیست. با ظهور چاپ حروفی در ایران، نسخه یا نسخه‌هایی حروف چینی شده و حاوی تغییرات جدید از این چاپ سنگی، پدید آمده است. از این پس، هر نسخه از

روی نسخه قبلی حروفچینی می‌شود و حذفها و تغییرهای تازه در آن پدید می‌آید. حتی در زمانی، یکی از ناشران عمدا در عین‌الحیات دست برده و برخی بخشهای آن را به گونه‌ای ناشیانه و ناکارآمد تغییر داده و زبان آن را به گمان خود ساده‌تر کرده است. به همین خاطر است که صرف نظر از فاصله متنهای فعلی با متن اصلی عین‌الحیات، در مطالعه برخی بخشهای این کتاب در نسخه‌های رایج، به بخشهایی نامفهوم یا ناقص برمی‌خوریم که گاه کاملاً خلاف مقصود را می‌رسانند یا حتی گاه به صورتی مضحک جلوه می‌کنند.

یک بررسی آماری در مقایسه متون بازاری عین‌الحیات با متن اصلی و متن تصحیح شده آن به روش علمی، نشان می‌دهد که حدود هفت هزار کلمه اختلاف میان اصل کتاب و آنچه به مردم عرضه می‌شود وجود دارد.

حتی در بررسی یکی از نسخه‌ها که مدعی مقابله بخشی از کتاب با دستخط مجلسی بود، مشاهده شد که در همین بخش نیز کار به صورتی ناقص انجام یافته است.

اینها بود که ما را ناگزیر به تصحیح علمی عین‌الحیات کشاند؛ کاری وقت‌گیر، پرهزینه، پرهزینه و اندیشه‌بر که نیازمند فعالیتی گروهی و سازمان یافته است. در هر حال تصحیح حاضر براساس بخشی از دستخط مجلسی از این کتاب و نیز 5 نسخه خطی دیگر از کهنترین نسخه‌های موجود عین‌الحیات، به روش گزینش ضبط اکثر و اقدم نسخه‌ها فراهم آمده و بجز در چند کلمه که تردید بود و به آن اشاره شده است، با متن اصلی مؤلف تفاوتی ندارد.

تفصیل روش تصحیح این کتاب در گفتار دوم از سخن مصحح با عنوان روش تصحیح علمی آمده است و ضمن نقد روشهای دیگر، به اثبات این روش می‌پردازد.

پانوشته‌های توضیحی

کتاب حاضر گرچه برای مخاطب عادی نوشته شده است اما به خاطر قدمت متن و دیگر نکاتی که به آن اشاره خواهد شد، نیازمند توضیح است و از آن فراتر، ترویج این‌گونه کتابها در زمان ما بدون توضیح و شرح و نقد لازم، چندان به صلاح نیست. به همین دلیل پانوشته‌هایی توضیحی براساس سطح سواد و معلومات مخاطب عادی به کتاب افزوده شده است که موارد زیر را در برمی‌گیرد:

- 1) معانی لغات، تعبیرات و اصطلاحات فنی دشوار برای خواننده‌ای با سطح سواد و اطلاعات متوسط.
- 2) ترجمه عبارات عربی و ارائه مآخذ آنها، و ترجمه آیات و ذکر نشانی آنها در قرآن کریم و نیز نشانی مآخذ اشعار.
- 3) توضیح اعلام تاریخی، جغرافیایی، علمی، دینی، ...
- 4) توضیح برخی روایاتی که پرسش برانگیز است.
- 5) توضیح برخی دیدگاههای مؤلف.
- 6) نقد و بررسی برخی دیدگاههای مؤلف که در زمان ما نیازمند بازنگری است.

در ارائه پانوشته‌ها بنا بر حداکثر اختصار بوده است و برای این‌که مخاطب این امکان را داشته باشد که کتاب را از هر جا می‌تواند، باز کند و بخواند، برخی لغات دشوار در پای صفحاتی متعدد معنی شده‌اند. سعی شده است که شروح و معانی در کوتاهترین و رساترین حد ممکن و در صورت امکان خالی از اصطلاحات فنی و تخصصی باشند و معانی و مفاهیم دشوار به زبانی ساده و

قابل فهم بیان شود به گونه‌ای که خواننده غیر متخصص، بی‌تأمل یا با اندک تأمل بتواند مقصود متن را دریابد و مفاهیم مشکل را بفهمد.

5. نسخه پردازی در نگارش متن، ضمن حفظ زبان مؤلف و شیوه تلفظ کلمات در نثر صفوی، رسم الخط زمان خود را مراعات کرده‌ایم. همچنین برای یاری مخاطب در درست خواندن متن، کلمات و عبارات عربی و غیرفارسی و واژه‌های دشوار فارسی، به گونه‌ای ساده و صحیح اعرابگذاری شده‌اند و متن با علامتهای لازم نقطه‌گذاری شده است. برخی اغلاط املائی مؤلف نیز اصلاح شده است (مانند اصلاح نمازگذاران و درخواستن به صورت نمازگزاران و برخاستن).

از آنجا که ترجمه مجلسی از آیات و روایاتی که در متن آورده، ترجمه تفسیری است سعی شده است که در حد ممکن و تا جایی که سیاق مطلب آسیب نبیند با درج پُرانتز، مرز ترجمه و تفسیر مشخص شود.

6. بازشناختی از مجلسی مجلسی به نسبت خدماتش و به نسبت تأثیرگذاری آثارش بر نسلهای آینده، ستایشها و نقدهایی بسیار برانگیخته است. شاید بتوان گفت که درباره هیچ عالمی شیعی حرف و سخن به این اندازه نیست. اغلب آثار و نوشته‌ها درباره مجلسی نیز خالی از موضعگیری جانبدارانه یا مخالفانه درباره شخص، شخصیت و آثار او نیستند. از دیگر سو با همه اینها، شناخت عموم درباره مجلسی زیاد نیست، ضمن این‌که بسیاری از آثارش هنوز تازه به تازه چاپ می‌شوند و شمارگان آنها بالاست.

در گفتار اول از سخن مصحح با عنوان ملا محمدباقر مجلسی کوشش بر این بوده است که با توجه به بعضی نیازهای زمان و برخی آگاهیهای لازم، شناختی نزدیک به واقعیت از جایگاه خانوادگی، اجتماعی، تاریخی و علمی مجلسی

برای خواننده به دست آید بی آن که نقدهای عمده و ذهنیت‌ساز نسل‌های اخیر نسبت به مجلسی نادیده گرفته شود، کاری غیرقابل دفاع توجیه شود، کاری قابل دفاع محکوم گردد یا همه ادعاهای ناقدان یا هوادارانش به تأیید برسد. در این موارد نباید این نکته را از نظر دور داشت که یکی از آفتهای هر پژوهش علمی، عمل اجتماعی و تکاپوی حق‌جویانه، معصوم‌انگاریِ شخصیت‌های غیرمعصوم است.

از برای حق صحبت سالها

دیرزمانی پیش، نگارنده را میانه‌ای چندان با حدیث نبود. هم‌صحبتی با پیری فرزانه که شاگردان و دوستان خود را به ریشه‌ها و سرچشمه‌ها حواله می‌داد و آنها را از جرعه‌نوشی آبهای ناصاف دور از چشمه‌سارها برحذر می‌داشت، نگاه هر جوینده‌ای را در شناخت اسلام، به افقهای بیکران قرآن و سنت می‌دوخت. تصحیح و توضیح این کتاب، به پاس بخشی از منتی که اوراست، تقدیم به اوست، که روانش همبزم زلالترین سرچشمه‌ها باد.

گفتار اول: ملا محمدباقر مجلسی

در نگاه نخست

کثرت و حجم عظیم آثار مکتوب ملا محمدباقر مجلسی و تنوع آنها، حضور چشمگیر او در عرصه‌های پژوهش و تدریس دین و تألیف آثار دینی، فعالیت‌های وعظ، خطابه، قضاوت، سیاست و امر به معروف و نهی از منکر، بودن او با مردم و در میان عموم مردم، تأثیر شگرف وی در سده‌های پس از خویش و شمار بسیار شیفتگان، ارادتمندان و ستایشگرائش از یک سو، و از سوی دیگر وجود خرده‌گیران، مخالفان و منتقدانش در میان عالمان و جاهلان و صادقان و مغرضان در طی حدود سیصد و پنجاه سال، این ذهنیت ابتدایی را برای پژوهشگر دینگرا پدید می‌آورد که اولاً وی را می‌توان دانشمندی پرتلاش، دقیق، دردمند، خیرخواه، با شهامت و مردمگرا دانست؛ ثانیاً از آنجا که معصوم نیست ممکن است مرتکب خطا یا خطاهایی در کار علمی، اجتماعی یا سیاسی خود شده باشد.

پیشفرضها

هر پدیده را باید در بستر زمان، مکان، محیط و شرایط خود بررسی و ارزیابی کرد: تصور کنیم اسلامگرایی را که حدود 150 سال پس از تأسیس سلطنت صفوی - در زمان شاه عباس دوم - در اصفهان به سن آگاهی رسیده و در اوایل سلطنت شاه سلطانحسین - حدود 25 سال پیش از انقراض صفویه - در همان شهر از دنیا رفته است. او رسالت اصلی و مسئله روز خود را گردآوری منابع و مدارک پراکنده شیعی، استحکامبخشی و پیرایش مبانی عقیدتی شیعه و مبارزه با عارف‌نمایان، فلسفه‌محوران و تحریفگران دین می‌داند

و در حد وسع خویش، خدمت به خلق و گشودن گرهی هر چند کوچک از کار مؤمنان را وجهه همت خود ساخته است.

اسلامگرایی دیگر در میانه قرن بیستم میلادی - حدود سیصد سال بعد - می‌زید، در اروپا تحصیل کرده، جامعه‌شناسی خوانده، با دیدگاهها و جنبشهای مادیکرایانه آشنا بوده، نهضت‌های آزادیبخش و خیزشهای اسلامی را به مطالعه نشست و با روشنفکران مذهبی دمخور و با سنت‌گرایان آشناست. او رسالت اصلی و مسئله روز خود را این می‌داند که ذهنیت بد جوانان را نسبت به دین از میان ببرد، پیرایه‌ها را از اسلام بزدايد، شیعه را به عنوان یک حزب پیشرو، آزادیخواه و مبارز مطرح کند، چهره‌های شاخص تشیع را به عنوان رهبران مبارز و سرافراز یک جنبش انقلابی رهایی‌بخش، و مفاهیم، مبانی عقیدتی و دستورهای اجرایی آن را به عنوان یک ایدئولوژی چپ مترقی در میان نسل جوان جا بیندازد و جانهای مشتاق آنها را از گرایش به مکتبهای مادی به دنیای اسلام ناب ببرد. در این راه نیز در صورت لزوم با عالم‌نمایان تحریفگر و عوامفریب از سویی و غربزدگان ناآگاه و خودباخته از دیگر سو می‌ستیزد.

بیگمان نباید توقع داشت که این هر دو در همه زمینه‌ها همانند یکدیگر بیندیشند و عمل کنند، یا دومی اولی را نقد نکند، ضمن این‌که نقاط مشترک بسیاری میان این دو می‌توان یافت: هر دو مشتاق اسلام و تشیع‌اند؛ هر دو دردمندی را تجربه کرده و برای خویش قائل به رسالتی هستند؛ هر دو به بازشناسی و بازپیرایی مذهب از عناصر خارجی دست می‌زنند و هر دو در نظامی که متظاهر به اسلام است تحصیل، تدریس، تألیف و تبلیغ می‌کنند. هیچ یک از آنها نیز در تشخیص اهداف، در قضاوتها، در مخالفتها و موافقتها، در پژوهشها و در عملکردهای خویش از نقض و خطا بری نیستند.

به همین نحو تصور کنیم عالمی را در نیمه دوم قرن بیستم با دغدغه‌ها و آگاهیهای یک عالم آگاه به زمان که به بازاندیشی مبانی عقیدتی و بازخوانی کتاب آسمانی و بازگشت به قرآن بهای ویژه می‌دهد و آن را رسالت اصلی خود می‌داند. او می‌خواهد دین استدلالی و استدلال دینی را فراراه دینداران و متولیان مذهب قرار دهد. از سویی شاید بتوان گفت یکی از بزرگترین مفسران قرآن و دارای ارزشمندترین اثر تفسیری است، از دیگر سو بیشترین تخصص، دقت و استادی را در فلسفه اسلامی دارد. در کنار این دو، در حد و قواره یک محدث تمام عیار و حدیث‌شناس خبره، بر احادیث و روایات شیعه و سنی و سنجش و ارزیابی آنها مسلط است. طبیعی است که چنین شخصی بتواند در مواردی، نقدهایی جدی و اشکالهایی وارد، بر دیدگاههای عالم بزرگ سیصد و پنجاه سال پیش بگذارد؛ نقدها و اشکالهایی که نه از جهت فلسفی، نه از نظر قرآنی و نه از نظر روایی نتوان پاسخی برای آن یافت، ضمن این‌که همین شخص نیز وجوه مشترک بسیاری با وی دارد و همو نیز جایز الخطاست.

نگاهی دوبه‌دو و از بیرون به این سه پدیده نشان می‌دهد که هر دوتای آنها حلقه‌هایی متوالی، یا متوازی و مکمل از یک زنجیره، یا مراحل از یک فرایند تکاملی در تشیع‌اند و این طبیعی است که هر حرکت تکاملی، عناصری از مرحله پیشین دستمایه وجود مراحل بعدی قرار گیرد و نفی، حذف، تغییر، نقد، تفسیر یا تکمیل مرحله قبل، عامل حرکت، پیشرفت، تحول یا تکامل مراحل بعد باشد. حتی دو عنصر همزمان نیز با تأثیر و تأثر متقابل، یکدیگر را به سوی تصحیح و تکمیل خواهند برد.

بر مبنای پذیرش این دیدگاه است که با هدف درک فضا و شرایط زندگی و آگاهی از ذهنیتها و زمانه ملا محمدباقر مجلسی، به بررسی کوتاه زندگی او

می‌پردازیم. در این بررسی، پیشینه، سوابق و نکات برجسته و درخشان زندگی و فعالیت‌های او و تأثیرش بر آیندگان مطرح می‌شود؛ برای مهمترین تهمتها و شبهه‌های نادرست یا ناوارد پاسخی می‌آید، اگر پاسخ، توجیه یا محمل درستی برای برخی فعالیت‌های مورد نقد اوست، آورده می‌شود و اگر نیست، حمل بر سادگی، ضعف، نقص یا خطای بشری مجلسی می‌گردد.

این اعتقاد را نیز داریم که اموات به ویژه ارواح بزرگ، سپاسگزار، دعاگو و پشتیبان کسی خواهند بود که خطای آنها را به آیندگان بشناساند و نسل‌های بعد را از پیروی لغزش گذشتگان بازدارد.

اگر اینان خود زنده بودند نیز چنین می‌کردند.

3. خاندان مجلسی خاندان مجلسی چه از طرف اجداد و نیاکان پدری و مادری و چه از سوی فرزندان و نوادگان پسری و دختری از پرشمارترین، مشهورترین و تأثیرگذارترین خاندانهای ایرانی است. در میان این خاندان، به ویژه در چند سده اخیر، هرچه می‌نگریم با چهره‌هایی سرشناس از تاریخ دانش و دین دیدار می‌کنیم. از این خاندان مردان و زنانی برخاسته‌اند که تاریخ اسلام و تشیع در هیچ یک از دودمانهای بزرگ مسلمان سراغ ندارد. کسانی که با تألیفها و آثار ارزنده خویش یا با حرکت‌هایی که آفریده‌اند، تأثیر بسیاری در گسترش علوم عقلی، نقلی و ادبی به فارسی و عربی داشته‌اند یا منشأ خدماتی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به جهان اسلام و نیز مذهب شیعه بوده‌اند.

مشهورترین جد اعلاى مجلسی، حافظ ابونعیم احمد بن عبدالله اصفهانی (334 یا 336 - 403 ه.ق) مشهور به حافظ ابونعیم یا حافظ اصفهانی از علمای مشهور قرن چهارم است که اغلب او را از دانشمندان اهل سنت می‌دانند اما تحقیق نشان می‌دهد که شیعه بوده ولی این را اظهار نمی‌کرده است.

نام کامل او احمد بن عبدالله بن احمد بن اسحاق بن موسی بن مهران اصفهانی است. مهران نخستین فرد از خاندان مجلسی است که نامی از وی دیده می‌شود. وی پس از آن‌که اسیر مسلمانان شد، به بردگی عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب در آمد و اسلام را پذیرفت.^(۱)

حافظ ابونعیم اصفهانی دارای تألیفاتی است که مهمترین آنها عبارت‌اند از: حلیه الاولیاء، تاریخ اصفهان، دلائل النبوه، ما نزل من القرآن فی امیر المؤمنین و... لقب حافظ برای او از این روست که وی از محدثان بزرگ و حافظان حدیث بوده است. او در اصفهان مدفون است.

پدر بزرگ ادیب و دانشمند مجلسی مولی مقصود علی نام دارد که از مروجان مذهب تشیع است. وی شعر می‌سرود و به سبب بیان زیبا و خوش مجلس بودن، به مجلسی شهرت داشت. به همین خاطر در شعر نیز مجلسی تخلص می‌کرد. از این پس بود که مجلسی لقبی برای این خاندان شد.

مادر پدر مجلسی - یعنی همسر مولی مقصود علی - زنی پارسا، عارف و صالح بوده است.

سرگذشتنامه‌های مجلسی از وی حکایتی نقل می‌کنند حاکی از این‌که وی فرزندان خود را مناعت طبع می‌آموخته و بانویی فهیم و دوراندیش بوده است. مادر این بانو، دخت دانشمند و صالح مولی کمال‌الدین درویش محمد اصفهانی است.

درویش محمد، استاد گروهی از بزرگترین علمای عصر بوده و آنان از وی اجازه نقل حدیث دارند.

وی نخستین کسی است که در دولت صفویه اقدام به انتشار حدیث کرد.

درویش محمد اصفهانی فرزند شیخ حسن نطنزی عاملی است. وی از شاگردان شهید ثانی و محقق کرکی و یکی از چهار دانشمند لبنانی است که در آغاز دوران صفوی از جبل عامل لبنان به ایران کوچ کردند. وی در نطنز اقامت گزید و در همان جا نیز مدفون است. وی را صاحب کراماتی می‌دانند و مدفنش مورد توجه مردم است.

تا آنجا که سرگذشتنامه‌ها نشان می‌دهند، همه اجداد پدری و مادری مجلسی، چه مرد و چه زن، همگی عالم و عارف و زاهد و روشن‌بین بوده‌اند. در این میان، ملا محمدتقی مجلسی و همسرش بیشترین تأثیر را در زندگی علمی و اخلاقی فرزندشان محمدباقر مجلسی داشته‌اند. از ملا محمدتقی مجلسی جداگانه سخن خواهیم گفت.

از فرزندان دختری و پسری ملا محمدتقی و ملا محمدباقر مجلسی نسلی پدید آمده‌اند که تنها به ذکر نام برخی از نامدارترین آنها بسنده می‌کنیم: - میرزا محمدرضا مجلسی (پسر ملا محمدباقر مجلسی؛ فقیه، مفسر، محدث، ادیب، شاعر، متخلص به رضا و مشهور به رضا اصفهانی، صاحب دیوانی به همین نام). - میرزا عبدالله مجلسی (پسر ملا محمدباقر مجلسی؛ فاضل، ادیب، شاعر، متخلص به ذره و مشهور به ذره اصفهانی؛ صاحب دیوانی به همین نام).

- میر عبدالباقی خاتون‌آبادی (نواده دختری مجلسی؛ از بزرگترین علمای اصفهان؛ استاد علامه بحرالعلوم؛ متوفا به سال 1027 یا 1208 ه.ق در اصفهان) - میرمحمدحسین خاتون‌آبادی (فرزند میرعبدالباقی، مشهور به میرمحمدحسین اصفهانی؛ یک از چهار عالم بزرگ ایرانی در زمان خویش؛ صاحب تألیف؛ متوفا به سال 1231 یا 1232 ه.ق در اصفهان).

- ملا محمدتقی الماسی (نوه پسری ملا محمدباقر مجلسی؛ امام جمعه و جماعت؛ فقیه، عارف، زاهد، ادیب، شاعر؛ متوفا به سال 1159 ه.ق در اصفهان).
- میرزا حیدرعلی مجلسی (نوه پسری ملا محمدتقی مجلسی؛ متبحر در علوم عقلی و نقلی؛ نویسنده کتاب انساب خاندان مجلسی و دارای آثاری دیگر؛ متوفا به سال 1214 ه.ق در اصفهان).

- آمنه، آمنه خاتون یا آمنه بیگم (خواهر مجلسی؛ عالم، فاضل، فقیه؛ صاحب شرحی بر الفیه ابن مالک و شرحی بر شواهد سیوطی؛ همسر عالم بزرگ ملا صالح مازندرانی. از نسل او دهها فقیه، محدث، فیلسوف، مفسر و عالم رجال پدید آمده‌اند که برخی در شمار بزرگترین مراجع و فقیهان بوده‌اند. از وی جداگانه سخن خواهد آمد).

- آقا هادی پسر ملا محمدصالح مازندرانی و آمنه خاتون (فقیه، مترجم قرآن، خوشنویس؛ دارای تألیفهایی بسیار در ادبیات، حدیث، اصول، منطق، تفسیر، فقه و کلام؛ صاحب ترجمه‌ای بر قرآن به همراه شأن نزول آیات؛ متوفا به سال 1120 ه.ق در اصفهان).

- آقا محمدباقر بن محمداکمل اصفهانی مشهور به آقا، آقای مطلق، استاد اکبر، استاد کل، استاد الکل فی الکل و وحید بهبهانی (از خاندان بهبهانی که همگی از نوادگان ملا صالح مازندرانی و آمنه خاتون‌اند؛ زنده کننده روش اجتهاد و پرچمدار مبارزه با اخباریان؛ استاد بزرگترین مجتهدان زمان خود همانند علامه بحرالعلوم، میرزای قمی، ملا مهدی نراقی، میرزا مهدی شهید خراسانی، میرزا محمد مهدی شهرستانی، شیخ جعفر کاشف الغطاء، آقا سید علی مشهور به صاحب ریاض، حجت الاسلام شفتی، حاج محمدابراهیم کرباسی و شیخ ابوعلی حائری؛ مرجع مطلق زمان خویش؛ دارای تألیفهای بسیار در فقه، اصول، کلام،

تفسیر، حدیث، درایه، رجال و غیر آنها به فارسی و عربی؛ در گذشته به سال 1205 ه.ق در کربلا).

- آقا محمدعلی بهبهانی (فرزند وحید بهبهانی؛ نابغه‌ای در علوم زمان خود؛ مسلط بر عقاید و فقه ادیان و مذاهب اسلامی و غیراسلامی؛ استاد برخی از شاگردان پدرش از جمله علامه بحرالعلوم؛ دارای تألیف‌هایی ارزشمند؛ پرچمدار مبارزه فکری و عملی با تصوف و خرافات و بدعتها؛ اجراکننده حدود؛ بی‌اعتنا به پادشاهان معاصر خویش و مخالف آنها (کریمخان زند، آغامحمدخان قاجار و فتح‌علیشاه قاجار)؛ متوفا به سال 1216 ه.ق در کرمانشاه).

- سید محمد مهدی طباطبایی بروجردی مشهور به بحرالعلوم (از خاندان طباطبایی بروجردی که همه از نوادگان دختری ملا محمدتقی مجلسی‌اند؛ از عالمان پارسا و کم‌نظیر در علوم معقول و منقول به ویژه فقه، اصول، تفسیر، حدیث، رجال، شعر و ادب؛ سرآمد شاگردان وحید بهبهانی؛ دارای مرجعیت در زمان حیات استاد خویش و پس از آن؛ دارای تألیف‌های ارزشمند در فقه، اصول، تاریخ و رجال؛ مورد احترام و علاقه شیعیان و غیرشیعیان مسلمان و غیرمسلمان؛ گویند یکی از معدود کسانی است که در تشریف آنها به خدمت امام عصر (عج) تردید نیست؛ متوفا به سال 1213 ه.ق در نجف اشرف).

- سید علی طباطبایی مؤلف کتاب مشهور ریاض المسائل و معروف به صاحب ریاض (از نوادگان دختری ملا محمدتقی مجلسی از آمنه بیگم؛ از فقهای بنام و مجتهدان طراز اول در نیمه نخست قرن سیزدهم ه.ق متوفا به سال 1231 در کربلا. وی پدر آقا سید محمد طباطبایی است که به خاطر فتوای جهاد با روس به آقا سید محمد مجاهد معروف شد).

- آیت‌الله العظمی حاج آقا حسین طباطبایی بروجردی مرجع تقلید معاصر (وی یک‌بار در زمان رضاشاه به خاطر شرکت در مجلسی که در آن سخن از شیوه برخورد با رضاشاه پهلوی و مبارزه با او به میان می‌آید، دستگیر، به تهران تبعید و سپس زندانی می‌شود و پس از آزادی به بروجرد باز می‌گردد؛ 16 سال تمام مرجع تقلید بلامنازع بود؛ دارای تألیفها و خدمات بسیار در احیا و انتشار کتاب، بنای مساجد بزرگ در ایران و اروپا، تأسیس مدارس بزرگ علمی در نجف، قم و کرمانشاه؛ در گذشته به سال 1380 ه.ق (1340 ه.ش) در قم).

- سید هبه‌الدین شهرستانی (از خاندان بزرگ شهرستانی که همگی از نوادگان دختری ملا محمدتقی مجلسی از آمنه بیگم‌اند؛ متولد 1301 ه.ش درسامراست. پس از رسیدن به درجه اجتهاد به بررسی علل عقبماندگی ملل مسلمانان و رمز پیشرفت غریبان پرداخت و روزنامه‌ها و مجلات کشورهای غربی را مطالعه می‌کرد، آن هم در زمانی که آموختن زبان خارجی و مطالعه نشریه، بدعتی در عالم روحانیت شمرده می‌شد. در 27 سالگی مجله العلم را تأسیس کرد که دو سال بعد توقیف شد. سپس به تأسیس مدارس اصلاح و اسلام برای تربیت فرزندان مسلمانان عراق پرداخت. پس از آن به هند، یمن و عربستان سفر کرد و در آنها به تأسیس انجمنهای دینی همت گماشت. در جنگ جهانی اول، در صف مجاهدان عراق علیه استعمار انگلیس قرار گرفت. در زمان فیصل اول با لباس روحانی شیعه وزیر فرهنگ عراق شد و خدماتی ارزشمند کرد. ریاست دیوان تمیز و نمایندگی مجلس شورای ملی عراق از دیگر فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی اوست. حدود یکصد اثر ارزشمند به فارسی و عربی دارد که همه در جهت تطبیق اسلام با علوم و نیازهای روز و با نگاه به اسلام و دین تألیف یافته‌اند. وی به سال 1386 ه.ق در کاظمین وفات یافت).

امروزه نیز خاندانهایی با نام خانوادگی مجلسی، آل آقا، آقا بهبهانی، طباطبایی بروجردی، موسوی شهرستانی و نامهایی دیگر در ایران و خارج از ایران، همگی به نحوی با ملا محمدتقی و ملا محمدباقر مجلسی در پیوندند. 4. پدر مجلسی: ملا محمدتقی مجلسی (مجلسی اول) ملا محمدتقی مجلسی اصفهانی (1003 یا 1004 - 1070 ه.ق) پدر مجلسی که به مجلسی اول شهرت دارد از نامدارترین رجال علمی اواسط دوران صفوی است.

مجلسی از وی گاه با عنوان پدر علامه ام و همواره با عناوینی احترام آمیز یاد می‌کند. به همین خاطر او را علامه مجلسی اول نیز می‌نامند.

استادان و معاصران ملا محمدتقی مجلسی با عناوینی ستایش‌برانگیز، حاکی از زهد و تقوا و مراتب علمی و فقهی و فضیلت‌های اخلاقی از وی یاد می‌کنند.

دو تن از نامدارترین استادان وی عبارت‌اند از شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی معروف به شیخ بهائی (در گذشته به سال 1030 یا 1031 ه.ق) و ملا عبدالله شوشتری (متوفی به سال 1021 ه.ق) که هر دو از درس آموختگان حوزه جبل عامل بوده‌اند. ملا عبدالله شوشتری کسی است که هیچ یک از مقامها و منصبهای دینی را در عهد صفوی نپذیرفت. با این حال بیشترین نقش را در نشر حدیث و فقه داشت، به طوری که هنگام ورود وی به اصفهان، شمار طالبان علوم دینی به پنجاه نفر رسید اما چون درگذشت، بیش از هزار نفر از فضلا و طلاب در اصفهان درس می‌خواندند. شیخ بهائی نیز مشهورتر از آن است که نیازی به معرفی وی باشد. از شاگردان شهید ثانی است. وی پس از ورود از لبنان به ایران به درس و تحقیق و تدریس ادامه داد و سالها شیخ‌الاسلام اصفهان بود. صاحب تألیفاتی بسیار در علوم مختلف دینی، ادبی و غیر آنهاست.

ملا محمدتقی مجلسی آثاری ارزشمند از خویش به جا نهاده است. کتاب روضه المتقین او شرح عربی و لوامع صاحبقرانی شرح فارسی من لا یحضره الفقیه شیخ صدوق‌اند که یکی از کتب اربعه شیعه به شمار می‌آید. این دو کتاب، جوینده را در فهم بسیاری از موارد مبهم من لا یحضره الفقیه یاری می‌رسانند. کتابها و رساله‌های دیگری نیز در فقه از وی به یادگار مانده است.

یکی از جنبه‌های مورد توجه در زندگی ملا محمدتقی مجلسی کوشش وی برای ریاضت و تهذیب نفس و پرداختن به صفای باطن و پالایش روح بوده است به گونه‌ای که گفته‌اند کسی از معاصرانش در این زمینه به پای او نمی‌رسیده است. به همین خاطر کرامات، مکاشفات و رؤیاهایی صادق و دیداری با امام عصر (عج) در زندگی وی رخ داده که برخی از آنها منشأ خدمتی و تحولی در دانش شیعی است.

وی در سفری به نجف اشرف داشت سالی را در آنجا به ریاضت و خودسازی بپردازد.

شب‌ی امیرمؤمنان علی (ع) را در خواب می‌بیند و آن حضرت به او می‌گوید که در اینجا توقف مکن و به اصفهان روانه شو که وجود تو در آنجا سودمندتر است. در این سال شاه عباس دوم می‌میرد و صفی میرزا (شاه سلیمان) به جای او جلوس می‌کند و فتنه‌ها رخ می‌نماید. باید که تو در اصفهان باشی و به امور هدایت مردم بپردازی. تو می‌خواهی تنها به درگاه خدا بیایی و حق تعالی چنین مقدر کرده است که به برکت تو هفتاد هزار کس به درگاه او بیایند.

چنین نیز می‌شود. محمدتقی مجلسی به اصفهان باز می‌گردد و در همان سال شاه عباس دوم در سفر مازندران فوت می‌کند و شاه سلیمان به جای او می‌نشیند.⁽³⁾

محمد تقی مجلسی در روضه المتقین، آنجا که به یادکرد استاد خود شیخ بهائی می‌پردازد، انگیزه پرداختن خویش را به بررسی و شرح احادیث من لا یحضره الفقیه چنین توضیح می‌دهد: این شرح نیز از برکت فرموده او [شیخ بهائی است زیرا او را در خواب دیدم که به من می‌گوید: چرا به شرح احادیث اهل بیت - علیهم‌السلام - نمی‌پردازی؟ گفتیم: این در شأن شماست و شما شایستگی این را دارید. گفت: دوران ما سپری شد. به آن کار بپرداز و مباحثات خود را سالی کنارگذار تا آن را به اتمام رسانی.

سپس می‌افزاید: پس از این رؤیا به خاطر رسیدن به این امر بپردازم، و چون کاری بس بزرگ بود جرئتش را نداشتم. تا آن‌که بیماری سخت برایم رخ داد. وصیت کردم و به درگاه الهی نیایش و تضرع نمودم که مرا ببخشاید و سپس بمیراند.

در همین بیماری حالتی در خواب و بیداری برای وی پیش می‌آید و در آن امام حسن (ع)، امام حسین (ع) و امام سجاد (ع) را می‌بیند. حضرت زین العابدین (ع) به او می‌فرماید: از خدا طلب مرگ نکن چرا که زندگانیت سودمندتر است. وی پس از این مکاشفه به طرز عجیبی بهبود کامل می‌یابد و پس از دو رؤیای دیگر، عزم خود را بر شرح احادیث جزم می‌کند. خود او می‌افزاید: آن هنگام که محصلان به درس و تحصیل اشتغال داشتند من دغدغه کنار نهادن تحصیل داشتم. اما از جانب منعم بخشنده، توفیق این کار در تعطیلات نصیبم شد و نگارش آن همان‌گونه که استاد شیخ بهائی - رحمت خدا بر او - گفته بود، در یک سال به انجام رسید.

وی در پایان روضه المتقین می‌نویسد: پس از آن‌که کتابهای متداول در اصول و کلام و فقه را خواندم، و هر آنچه علمای شیعه و غیر شیعه نوشته‌اند، جزاندکی

از آن را مطالعه کردم، عمرم را در تشخیص درست و نادرست اخبار و روایات سرور پیامبران، و امامان پاک نهاد - که درود خدا بر همه آنها باشد - به کار بستم و در این مدت طولانی که بیش از پنجاه سال می گذرد، در آنها به تفکر پرداختم، آن گاه برگزیده و خلاصه آن را بیان کردم.⁽⁴⁾

ملا محمد تقی مجلسی برای شرح زیارت جامعه کبیره انگیزه خود را مکاشفات، کرامتها، رویدادهای خارق العاده و رؤیاهای صادقی می داند که بر اثر خواندن این زیارت برای وی پیش آمده است.

ملا محمد تقی مجلسی کسی است که صحیفه سجادیه را بازیابی، بازشناسی و تصحیح کرده است و رواج و ترویج این کتاب از عهد صفویه تاکنون مدیون تلاش اوست. خود وی ماجرای دستیابی به این کتاب را چنین شرح می دهد: من در اوان بلوغ، بسیار در صدد کسب خشنودی و جلب رضایت خداوند بودم و جز به یاد او آرام و قرار نداشتم. تا آن که در حالتی میان خواب و بیداری دیدم که امام زمان - علیه السلام - در مسجد جامع قدیم اصفهان، در جایی که اکنون محل تدریس بنده است ایستاده اند.... گفتم: مولای من! شرفیابی به حضور شما، هر گاه بخواهم برایم میسر نیست. پس کتابی به من بدهید تا بر طبق آن انجام وظیفه نمایم. حضرت - علیه السلام - فرمود: برای تو کتابی به مولانا محمد تاج داده ام. برو کتاب را از او بگیر. من در خواب آن کتاب را شناختم. از در مسجدی که روبه روی ایشان بود به طرف دارالبطیخ (که محله ای در اصفهان است) رفتم. وقتی به شخص مزبور رسیدم و او مرا دید، گفت: آیا امام زمان - علیه السلام - تو را به جانب من فرستاده است؟ گفتم: آری. آن گاه از جیبش کتابی قدیمی بیرون آورد و برایم روشن شد که همان کتاب دعاست. آن را بوسیدم و بر دیده ام نهادم

و از نزد او به سوی امام زمان - علیه السلام - رفتم. در این حال به خود آمدم در حالی که کتاب همراهم نبود.

وی می‌افزاید: من برای نبود آن کتاب به گریه و زاری و استغاثه پرداختم تا آن‌که صبح صادق فرا رسید. هنگامی که از نماز و تعقیبات آن فارغ گشتم به خاطرم رسید که مولانا محمد، همان شیخ بهائی است، و این‌که حضرت او را تاج نامیدند به خاطر شهرت وی در میان علماست. وقتی به مدرسه وی که در جوار مسجد جامع است رفتم، دیدم سید صالح، امیر ذوالفقار گلپایگانی در کنار ایشان صحیفه سجادیه را می‌خواند و با ایشان مقابله می‌کند. ساعتی نزد ایشان نشستیم تا کارشان پایان یافت. ظاهراً مقابله آنها در سند صحیفه بود اما به خاطر اندوهی کم داشتیم، گفت‌وگوهای آنها را نفهمیدم. سپس در حالی که می‌گریستم رو به شیخ محمد {شیخ بهائی} کردم و رؤیای خود را برای او گفتم و برای نبود کتاب گریه کردم. شیخ محمد گفت: تو را به علوم الهی و معارف یقینی و همه آنچه همواره در پی آنی، بشارت می‌دهم. اما دلم آرام نگرفت.

و اضافه می‌کند: در حالی که می‌گریستم و در فکر بودم به ذهنم رسید به همان سویی که در خواب رفته بودم بروم. وقتی به دارالبطیخ رسیدم، مردی صالح را دیدم که نامش آقاحسن و ملقب به تاجا³ بود. هنگامی که نزد او رسیدم، بر او سلام کردم. گفت: فلانی! کتابهای وقفی که نزد من است، هر طلبه‌ای که آن را می‌گیرد، به شرایط وقف عمل نمی‌کند. اما تو به آن عمل می‌کنی. بیا و این کتابها را ببین و هرچه احتیاج داری، بردار. با او به کتابخانه‌اش رفتم. اولین کتابی که به من داد، همان کتابی بود که در خواب دیده بودم. پس شروع به گریه و زاری کردم و گفتم: همین کتاب مرا بس است. و در خاطرم نیست که حکایت خوابم را برایش بازگو کردم یا نه.

و ادامه می‌دهد: سپس نزد شیخ محمد آدمم و شروع به استنساخ، مقابله و تطبیق آن با نسخه‌ای کردم که جد پدرش از روی نسخه شهید استنساخ کرده است. شهید نیز نسخه خود را از روی نسخه عمیدالرؤسا و ابن سکون استنساخ نموده و نیز آن را با نسخه‌ای که با واسطه یا بیواسطه از ابن ادريس بود، تطبیق داده است. نسخه‌ای نیز که امام زمان - علیه السلام - به من بخشیدند به خط شهید بود و کاملاً با نسخه شهید مطابقت داشت. حتی با نسخه‌هایی که در حاشیه آن نیز نوشته شده بود مطابقت می‌نمود.

وی سپس توضیح می‌دهد که صحیفه کامله سجادیه چگونه فراگیر شد: پس از آن‌که از کار تطبیق و مقابله فراغت یافتم، دیگران در نزد من به مقابله آن پرداختند و به برکت این کتاب که امام زمان - علیه السلام - به من بخشیدند، صحیفه کامله در همه شهرها و همه خانه‌ها چون خورشید جهان افروز منتشر گردید.

اهتمام ملا محمدتقی مجلسی به خودسازی، ریشه در دوران کودکی او و تعلیمات پدرش دارد. آقاشیخ عباس قمی در الفوائد الرضویه فی احوال علماء المذهب الجعفریه به نقل از ملا محمدتقی مجلسی در باب نماز میت کتاب شرح من لا یحضره الفقیه می‌نویسد: والحمد لله رب العالمین که بنده در چهارسالگی همه اینها را می‌دانستم - یعنی خدا و نماز و بهشت و دوزخ. و نماز شب می‌کردم در مسجد صفا. و نماز صبح را به جماعت می‌کردم. و اطفال را نصیحت می‌کردم به آیت و حدیث به تعلیم پدرم رحمه الله تعالی.⁽⁵⁾

توجه بسیار ملا محمدتقی مجلسی به تهذیب نفس و ریاضت مایه آن شد که در اوایل سیر و سلوک خود به تصوف نیز گرایش یابد، اما پس از چندی به بازنگری اندیشه و رفتار خویش پرداخت و بخشهایی را که مستندی معتبر از قرآن و حدیث نداشتند کنار نهاد ولی ارتباط دوستانه و منتقدانه خود را با اهل

تصوف قطع نکرد. فرزندش ملا محمدباقر مجلسی تصریح می‌کند که پدرش از صوفیه نیست اما ارتباط خود را با آنان حفظ کرده است تا در آنها تأثیر بگذارد. همچنین با توجه به این‌که براساس برداشتی از برخی آیات و روایات، مداومت چهارروزه بر کاری مایه رسوخ آن کار در فرد می‌شود، مجلسی در جایی نوشته است که خود و پدرش سالهای متمادی به چله‌نشینی پرداخته‌اند.

در هر حال اگر برخی از معاصران مجلسی و پدرش این دو را به صوفیگری متهم ساخته‌اند به خاطر آن گرایشها و رابطه‌هاست؛ و اگر مجلسی می‌کوشد که در کتابهایش آشکارا با صوفیه درافتد، یک دلیل آن زدودن این تهمت از دامان خود و به ویژه از ساحت پدر خویش است.

ملا محمدتقی مجلسی مدتی نیز عهده‌دار منصب امامت جمعه اصفهان شد.

پس از میرداماد و شیخ بهائی، وضعیت امامت جمعه اصفهان به نابسامانی گراییده بود و گاه امامان موقت جمعه به فرمان سلطان عهده‌دار این مسئولیت بودند تا این‌که این سمت مهم به ملا محمدتقی مجلسی تفویض شد و پس از آن سامان یافت. پس از مجلسی اول، این منصب به دامادش میر محمدصالح خاتون‌آبادی رسید و پس از آن به دخترزادگان ملا محمدتقی مجلسی (فرزندان میر محمدصالح خاتون‌آبادی) انتقال یافت. آن‌گاه نسل به نسل این وظیفه از سوی سلسله‌های گوناگون به این خاندان سپرده می‌شد و این سنت تا پایان سلسله پهلوی ادامه داشت.

خانه ملا محمدتقی مجلسی در کنار مسجد جامع بود و شامل محلی برای تدریس، اتاقی برای رفع اختلافها و رسیدگی به دعاوی، کتابخانه، گنجینه کتابهای موقوفه، و محل نگهداری کتابهایی می‌شد که بعدها از مآخذ بحارالانوار شدند.

یکی از ویژگیهای ستودنی ملا محمدتقی مجلسی اهتمام او بر تربیت فرزندان پارسا و دانشمند اعم از دختر و پسر است. در این میان کوچکترین پسر او ملا محمدباقر و بزرگترین دختر او آمنه (آمنه خاتون یا آمنه بیگم) نامدارتر از دیگران اند.

در عنوانی جداگانه به معرفی کوتاه خواهران و برادران مجلسی خواهیم پرداخت.

5. خواهران و برادران مجلسی فرزندان ملا محمدتقی مجلسی عبارت اند از:

فرزندان پسر

1. ملا عزیزالله مجلسی: بزرگترین پسر ملا محمدتقی مجلسی است. دارای صفات والای اخلاقی و مشهور به حسن خلق بوده است. از او تألیفهایی در فقه و تاریخ به جا مانده است. زیبا می نوشته و در نگارش خویش از تعبیراتی دلپسند بهره می گرفته است.

2. ملا عبدالله مجلسی: دومین پسر ملا محمدتقی مجلسی است. فقیه، واعظ، دانشمند، صالح، تقدکننده علم رجال، حدیث شناس، پرهیزکار و عابد بود. علوم عقلی و نقلی را نزد پدرش و محقق خوانساری فرا گرفته بود. پس از درگذشت پدر به هند سفر کرد و در همان جا درگذشت. از او تألیفهایی به یادگار مانده است.

3. ملا محمدباقر مجلسی: کوچکترین فرزند ملا محمدتقی مجلسی و

نامدارترین فرزند اوست.

فرزندان دختر

1. آمنه، آمنه خاتون یا آمنه بیگم: بزرگترین دختر دانشمند مجلسی و مشهورترین آنهاست. با عنوانی جداگانه به او خواهیم پرداخت. وی به همسری عالم بزرگ ملا محمد صالح مازندرانی (شارح اصول کافی) درآمد.
2. دومین دختر دانشمند ملا محمد تقی مجلسی همسر عالم پارسا ملا محمد علی استرآبادی شد.
3. سومین دختر دانشمند ملا محمد تقی مجلسی به همسری میرزا محمد بن حسن شیروانی (صاحب حواشی معروفی بر معالم و کتابهای دیگر) درآمد.
4. چهارمین دختر دانشمند ملا محمد تقی مجلسی همسر عالم متبحر میرزا کمال الدین محمد فسایی (شارح کتاب شافیه) شد.
6. نامدارترین خواهر مجلسی آمنه، آمنه خاتون یا آمنه بیگم، بزرگترین خواهر مجلسی و دختر ملا محمد تقی مجلسی، در جوانی به علم و فضل شهوت داشت. (همزمان با او دو دختر ملا محمد شریف رویدشتی اصفهانی نیز دانشمند، فاضل و صاحب نظر در مسائل علمی بودند.) او افزون بر دانش و زیبایی ظاهری، از مراتب تقوا و پارسایی نیز برخوردار بود. داستان ازدواج او با ملا محمد صالح مازندرانی مشهور است و به خلاصه‌ای از آن اشاره می‌کنیم.
پدر ملا محمد صالح مازندرانی در نهایت فقر و تنگدستی می‌زیست. به همین خاطر فرزند را در یازده سالگی اجازه داد که به هر کجا می‌خواهد، برود و زندگی خود را خود تأمین کند. ملا صالح به اصفهان مهاجرت کرد و در مدرسه‌ای علمی سکونت گزید که مستمری آن از سوی سلاطین صفوی تعیین می‌شد. به خاطر این‌که در سطوح پایین تحصیل قرار داشت، مستمری ناچیزی دریافت می‌کرد که خوراکش را تأمین نمی‌کرد چه رسد به این‌که با آن بتواند نیازهای اولیه تحصیل خود را فراهم سازد. مدتی بر وی گذشت که توانایی به

دست آوردن چراغی برای مطالعه در شب نداشت. به همین خاطر به روشنایی چراغ طهارتخانه روی می آورد و گاه از شب تا به صبح بر پای خود می ایستاد و در پناه نور آن چراغ به مطالعه می پرداخت.

او پس از مدتی کوتاه شایستگی حضور در مجلس درس ملا محمدتقی مجلسی رایافت و در ردیف عالمان بزرگ در محضر وی نشست. پس از اندک مدتی بر همگان پیشی گرفت و توجه استاد را به خویش جلب کرد. ملا محمدتقی مجلسی نیز نسبت به او مهربان بود و به دیدگاهها و نقدهای وی بها می داد.

در همین دوران استاد به فراست دریافت که شاگرد وی تمایل به ازدواج پیدا کرده است. روزی پس از تدریس به وی گفت: اگر به من اجازه دهی، زنی را به همسریت درآورم. او نخست از استاد شرم کرد اما پس از آن اجازه داد.

آن گاه ملا محمدتقی مجلسی به خانه رفت و دختر مجتهد، دانشمند و پارسایش را فراخواند و به او گفت: من شوهری را برایت پسندیده ام که در نهایت فقر و تنگدستی و در منتهای فضل و کمال و شایستگی است اما این بستگی به اجازه و رضایت تو دارد.

آمنه خاتون پاسخ داد: فقر و تنگدستی عیب مردان نیست.

پس از این که پدر رضایت دختر را دریافت، مجلسی بزرگ ترتیب داد و دخترش را به ازدواج ملا محمدصالح مازندرانی درآورد.

داستانهایی منقول است حاکی از این که این بانوی دانشمند برخی مشکلات علمی شوهر خویش را حل کرده است.

از این زوج شش پسر و یک دختر بر جای ماند که همگی چهره‌هایی شاخص در شعر و ادبیات، هنر، ترجمه، شرح و تألیف کتب دینی و نیز اخلاق و

پرهیزکاری بوده‌اند. از نسل آنان نیز تا به امروز - همان‌گونه که پیش از این گفتیم - نامدارترین چهره‌های خاندان مجلسی (نوادگان ملا محمدتقی مجلسی) برخاسته‌اند.

7. تولد مجلسی، و جغرافیای عمر او در عصر صفوی ملا محمدباقر مجلسی به سال 1037 ه.ق در اصفهان به دنیا آمد. شیخ یوسف بحرانی در کتاب لؤلؤه البحرین پس از نقل این تاریخ، اشاره کرده است که در حاشیه یکی از نسخه‌های بحارالانوار به خط خود مجلسی آمده است که: برخی از دوستان من، تاریخ ولادت مرا با عدد ابجدی عبارت جامع کتاب بحارالانوار برابر یافته‌اند. محاسبه ابجدی این عبارت به قرار آتی است:

ج + م + ع + ک + ت + ب + ب + ح + ر + ل + ن + و +

$$30 + 1 + 200 + 1 + 8 + 2 + 2 + 1 + 400 + 20 + 70 + 40 + 1 + 3 +$$

$$1037 = 200 + 1 + 6 + 50 + 1 +$$

در نموداری که خواهد آمد، سالشمار تأسیس تا انقراض سلسله صفویه و نیز جایگاه زمانی حضور مجلسی در دوران این سلسله تعیین شده است.

بر اساس این سالشمار، مشخص می‌شود که از دوران 228 ساله سلطنت صفوی، مجلسی تنها 73 سال آن را حضور داشته است. آغاز زندگی مجلسی 130 سال پس از تأسیس دولت صفوی و پایان آن 25 سال پیش از انقراض آن است. بنابراین مجلسی نه در ظهور و درخشش و اوج صفویان حضوری و نقشی داشته است و نه او را می‌توان مسئول انحطاط پادشاهی صفوی در دوران 25 ساله پس از مرگش دانست. او در سال آخر سلطنت شاه عباس اول به دنیا آمد، در سالهای آغازین سلطنت شاه عباس دوم به نوجوانی پانهاد، در زمان جلوس

شاه سلیمان بر تخت سلطنت 40 ساله بود، در 61 سالگی شیخ الاسلام اصفهان شد و تا پایان عمر به مدت 12 سال این سمت را داشت که 5 سال از آغاز سلطنت تقریباً 30 ساله شاه سلطانحسین صفوی را نیز شامل می‌شود. در دوران حضور مجلسی، شاه سلطانحسین مردی گرچه ضعیف‌النفس اما اهل پرهیزکاری و تقوا بود و با مرگ مجلسی، درباریان بر او مسلط شدند و از وی انسانی شرابخوار و عیاش ساختند که بی‌کفایتی و هوسرانی او مثل است.

این اطلاعات اولیه، بسیاری از شبهه‌ها را درباره میزان حضور و نقش مجلسی در حکومت صفوی از میان می‌برد. واقعیت نیز این است که اگر قرار باشد قضاوتی درباره عملکرد مجلسی در ارتباط با صفویان داشته باشیم، نخست این واقعیتهای زمانی را باید در نظر بگیریم و سپس در آن محدوده خاص، سالهای کودکی و تحصیل او را کنار بگذاریم و پس از این مرحله، از دوران نقش آفرینی و تأثیرگذاری او آغاز کنیم و با بررسی دیدگاههای عالمان شیعی صفوی و فضا و زمان و موقعیتهای حاکم، به قضاوت کنشها و واکنشهای مجلسی پردازیم.

به همین خاطر، مهمترین اطلاعات موجود را به ترتیب از کودکی تا درگذشت و پس از درگذشت مجلسی بر اساس سیر تاریخی کنار یکدیگر می‌گذاریم و با این اطلاعات، میزان دقت نقدها و ستایشها را درباره مجلسی می‌سنجیم.

8. دعای پدر احمدبن آقا محمدعلی بهبهانی در مرآت الاحوال جهان‌نما می‌نویسد: برخی از افراد موثق، از مولا محمدتقی مجلسی - رحمت الله علیه - پدر بزرگوار علامه مجلسی برایم نقل کرده‌اند که گفت: در شبی از شبها، پس از به پایان رساندن نماز شب و برنامه‌های عبادی، حالتی برایم پدید آمد که از آن

حالت دریافتم که اگر در این هنگام هر حاجت و درخواستی از خداوند داشته باشم اجابت خواهد کرد. اندیشیدم که چه درخواستی از امور دنیا و آخرت از درگاه خداوند متعال نمایم که ناگاه صدای گریه محمدباقر از گهواره‌اش بلند شد. بیدرنگ گفتم: پروردگارا! به حق محمد و آل محمد این کودک را مروج دینت و ناشر احکام پیامبر بزرگت قرار ده و او را به توفیق‌هایی بی‌پایان نایل گردان.⁽⁶⁾

9. مشهورترین استادان مجلسی آن‌گونه که از سخن مجلسی و گزارش همعصرانش و نیز تصریح برخی از عالمان معاصر مجلسی برمی‌آید، وی شیفته مطالعه و تحصیل بوده و علوم عقلی و نقلی را نزد استادان متعدد فراگرفته و سپس بررسی و پژوهش در علوم حدیث را محور کار خود قرار داده است.

وی در مقدمه کتاب مشهور خود بحارالانوار چنین می‌نویسد: من در ابتدای جوانی به فراگیری همه گونه‌های دانش عشق می‌ورزیدم و شیفته به دست آوردن میوه‌های درخت دانش بودم و به فضل خدا به بوستانهای علم راه یافتم و بر دانشهای درست و نادرست وقوف پیدا کردم، تا آن‌که آستینی پر بار از میوه‌های گوناگون و دامنی پر از گلهای رنگارنگ فراهم ساختم، از هر آبشخوری جرعه‌ای سیراب کننده نوشیدم و از هر خرمنی خوشه‌ای بی‌نیاز کننده برگرفتم. آن گاه به نتایج و غایات این دانشها اندیشیدم... و سرانجام به فضل و الهام خدا دانستم که زلال دانش اگر از چشمه‌سار پاک وحی به دست نیاید، سیراب نمی‌کند و حکمتی که برخاسته از ناموس دین نباشد، گوارا نیست.⁽⁷⁾

ملا محسن فیض کاشانی عالم علوم عقلی و نقلی و شاگرد و داماد ملاصدرا در اجازه حدیثی خود به مجلسی، او را جامع علوم عقلی و نقلی می‌داند و شیخ حر عاملی - صاحب کتاب مشهور... وسائل الشیعه... - تصریح می‌کند که او

اندیشه‌های خود را در راه فراگیری همه علوم به ویژه دانش حدیث و دانش فقه به کار گرفته است.

مشهورترین و تأثیرگذارترین استاد مجلسی پدر او - ملا محمدتقی مجلسی - است که خود علوم گوناگون را از شیخ بهائی و استادان دیگر فرا گرفته است. از استادان علوم عقلی وی آقا حسین خوانساری فیلسوف بزرگ آن زمان رانام می‌برند. استاد ریاضی وی نیز باید قطب‌الدین لاهیجی باشد و مجلسی خود تصریح می‌کند که ریاضی را نزد استاد خوانده است. به نظر می‌رسد که مجلسی در نزد ملا محمدصالح مازندرانی شوهر خواهر خود نیز آموزشهایی دیده است.

دیگر کسانی که از آنها به عنوان استادان مجلسی نام می‌برند بیشتر، کسانی هستند که به وی اجازه نقل حدیث داده‌اند و دادن اجازه نقل حدیث به کسی به معنی شاگردی آن کس نسبت به اجازه دهنده نیست.

از قراین چنین برمی‌آید که آموزش مجلسی نزد استادان گوناگون در حدود بیست و پنج سالگی و در زمان حیات پدر پایان یافته و وی در روزگار پدر (پیش از سی سالگی) نیز از شهرت علمی برخوردار بوده است. اما مسلم این‌که وی اهل مطالعه، بررسی و پژوهش بوده و حتی از آخرین بررسیها و پژوهشهای روزگار و دستاوردهای معاصران بهره می‌جسته و دانش خود را به روز و به هنگام نگاه می‌داشته و از حرفهای تازه زمان خود آگاهی می‌یافته است. همچنین او با عالمان روزگار خود به طور جدی رفت و آمد داشته و از آنان در حل مشکلات علمی یاری می‌گرفته است.

مجلسی حتی برخی بخشهای تورات را به عبری نزد یکی از پزشکان یهودی یا مسیحی اصفهان خوانده و آن پزشک مورد اعتماد و اطمینان او بوده است.

10. نامدارترین شاگردان مجلسی شمار شاگردان صاحبنام مجلسی را از 211 تا 274 تن ذکر کرده‌اند و این تأیید آن است که شمار مجموع شاگردان وی بیش از هزار بوده است. این شاگردان از شهرها و کشورهای مختلف به انگیزه تحصیل علوم دینی به اصفهان می‌آمده و جاذبه درس مجلسی آنها را به حوزه تدریس او می‌کشانده است. او در شاخه‌های گوناگون ادبیات، تفسیر، کلام، فقه و بیش از همه حدیث تدریس می‌کرده و حوزه درسی او از سال 1070 تا پایان عمر مجلسی - یعنی به مدت چهل سال - پررونق‌ترین و عمیقترین حوزه درسی بوده است. رمز موفقیت مجلسی را در زمینه تدریس، علاوه بر مراتب علمی، باید در رفتار دوستانه، صمیمانه و محترمانه با شاگردانش جست. (در برخی فصلهای آتی که از فروتنی، طنزپردازی و شوخ‌طبعی مجلسی سخن گفته ایم، بیشتر به این ویژگیهای رفتاری او خواهیم پرداخت.) مجلسی شاگردان را در سایه حمایت خویش قرار می‌داد و از میان آنها، کسانی را که استعداد و آمادگی داشتند، به همکاری در برخی فعالیتهای تألیفی - از جمله نسخه‌برداری از روی منابع و گردآوری کتابها - دعوت می‌کرد. او شاگردان علاقه‌مند را تشویق می‌کرد و تسهیلاتی در جهت آسایش مادی و تحصیلی آنها فراهم می‌ساخت. در میان شاگردانی از مجلسی که نام آنها در کتابها آمده است و خود، استاد نسلهای بعد بوده‌اند، حدود 50 تن صاحب‌نام‌ترند که در این میان از عالمان نامدار زیر می‌توان نام برد: 1. سید نعمت‌الله جزایری (متوفای 1112 ه.ق) محدث، صاحب تألیفهای بسیار. وی علاوه بر مرتبت شاگردی و همکاری در برخی تألیفها، رابطه‌ای نزدیک - مانند فرزند - نسبت به مجلسی داشت. از آثار مشهور وی می‌توان الانوار النعمانیه و

زهر الربیع را نام برد. آثار وی شامل شرح و تألیف کتب حدیث، ادبیات، تفسیر، تاریخ اسلام و فقه است.

2. میر محمد صالح خاتون‌آبادی (متوفای 1126 ه.ق) داماد مجلسی، صاحب آثار بسیار در علم حدیث، تفسیر، فقه، کلام، اخلاق و فلسفه احکام. 3. ملا ابوالحسن شریف عاملی (متوفای 1138 ه.ق) (جد مادری شیخ محمدحسن نجفی مشهور به صاحب جواهر). وی دارای تألیف‌هایی در کلام، فقه، حدیث، اخلاق و تفسیر است. مقدمه‌ای بر تفسیر قرآن کریم دارد که آن را در مقدمه تفسیر البرهان سید هاشم بحرانی قرار داده‌اند. 4. حاج محمد اردبیلی (متوفای 1101 ه.ق) حدیث‌شناس و رجالی بزرگ. وی حدود بیست و پنج سال از عمر خویش را در تألیف کتاب مشهور و ارزشمندش در علم رجال - به نام جامع الروات - گذراند.

این کتاب در زمان تألیف (چنان‌که تا به امروز) مورد استقبال عالمان قرار گرفت و شاه‌سلیمان صفوی دستور استنساخ و پاکنویس آن را دارد. در پی آن به دعوت مؤلف، بزرگترین عالمان عصر در حجره وی جمع شدند و هر یک جمله، کلمه یا عبارتی از خطبه مقدمه کتاب را پاکنویس کردند. نخستین کس مجلسی بود که بسم الله الرحمن الرحیم آغاز کتاب را نوشت و سپس دیگران جزء به جزء، دو سطر اول خطبه را به پایان بردند. پس از آن کاتب، آغاز به نوشتن نسخه از روی خط مؤلف کرد. 5. میرزا عبدالله تبریزی اصفهانی مشهور به آفندی و صاحب ریاض (متوفای پیش از 1135 ه.ق) مؤلف کتاب مشهور ریاض العلماء و حیاض الفضلاء. این کتاب سرگذشتنامه عالمان شیعه و سنی تا زمان حیات مؤلف است و از آثار مرجع در علم رجال و زندگینامه دانشمندان اسلام به شمار می‌آید. نصف عمرش در سفر به شهرهای جهان آن روز گذشت.

آثاری دیگر نیز در علوم و فنون مختلف از وی به جا مانده است. وی همواره در محل درس مجلسی حضور داشت و به منزله کتابدار کتابخانه او بود. ریاض العلماء... را نیز در زمان حیات استاد تألیف کرد. 6. ملا محمدبن عبدالفتاح تنکابنی معروف به سراب (متوفای 1124 ه.ق) مؤلف آثاری متعدد در علوم و فنون فقه، اصول، مناظره، کلام و تفسیر که نامش در اغلب اجازة‌های نقل حدیث و سرگذشتنامه‌ها با احترامی حاکی از مراتب عالی علمی یاد شده است. وی بجز مجلسی، راوی و شاگرد استادان بزرگ دیگری نیز بوده است. حواشی معروفی بر کتاب مشهور و مرسوم معالم الاصول (معالم الدین و ملاذ المجتهدین) اثر حسن بن زین‌الدین (فرزند شهید ثانی) دارد و در حاشیه قوانین الاصول (القوانین المحکمه) نوشته میرزای قمی نیز برخی دیدگاههای وی نقل شده است.

11. حجم شگفت‌انگیز آثار مجلسی در میان عالمان شیعه، علامه حلی (648 - 726 ه.ق) به کثرت تألیف مشهور است. پس از وی مجلسی را با این ویژگی می‌شناسند، اما او را در ترویج تشیع از طریق تألیف، تأثیرگذارتر از علامه حلی می‌دانند. علت این است که از کتابهای علامه تنها شماری انگشت‌شمار آن هم در میان اهل تحصیل و تحقیق رایج بوده است که همگی به زبان عربی است، اما اغلب آثار مجلسی مورد استفاده عالم، دانشجو، دانش‌آموز و حتی افراد کم‌سواد بوده است و عرب‌زبان و فارسی‌دان از آنها بهره می‌برند. حجم مجموع آثار مجلسی را بیش از یک میلیون و چهارصد هزار بیت (هر بیت 50 کلمه) برآورد کرده‌اند و با تقسیم این عدد بر همه عمر او، به روزی بیش از 53 بیت (2650 کلمه) رسیده‌اند. بیگمان اگر عدد مجموع، بر مقدار عمر مجلسی از سنین بزرگسالی و آغاز نویسندگی تا آخر عمر او تقسیم شود، این عدد افزایشی

چشمگیر نشان خواهد داد. با شمارش تقریبی تعداد کلمات یک صفحه کتاب حاضر (شامل اسم، فعل و حرف) می‌توان از حجم متوسط کار مجلسی در هر روز تصویری دقیقتر داشت.

بر اساس برآوردی دیگر، آثار مجلسی با چاپهای امروز در قطع وزیری به حدود 300 مجلد 400 صفحه‌ای (یعنی حدود 120 و 000 صفحه) بالغ می‌شود. کلیه آثار مجلسی به خط خود اوست جز در رونویسی از برخی دعا‌های بلند یا روایات طولانی در بحارالانوار که مجلسی آنها را به همکاری یا شاگردی سپرده و سپس بازبینی کرده است. در برخی آثار تألیفی مجلسی - از جمله در نسخه عین‌الحیات به خط مؤلف - دیده می‌شود که چند صفحه به خط دیگری است و مجلسی آن را بازبینی و اصلاح کرده است. مورد اخیر احتمالاً یا به خاطر بیماری موقت مؤلف بوده که در این مدت می‌گفته و دیگری می‌نوشته است، یا این‌که نسخه دستنوشته مؤلف با خط خوردگی عمده یا بسیار همراه بوده است و مجلسی از دیگری خواسته است که آن را پاکنویس کند. شاید مواردی نیز بوده است که مؤلف صلاح در این نمی‌دیده که آیندگان آن را زیر خطوط حذف بخوانند. حجم این موارد بسیار ناچیزتر از آن است که در محاسبه حجم دستنوشته‌های مجلسی تأثیر بگذارد.

12. گسترده‌گی آثار مجلسی بسیاری از آثار مجلسی، چه فارسی و چه عربی، از زمان تألیف تا به امروز یکی از پرمراجعه‌ترین نوشته‌های مذهبی برای عموم مردم و نیز دین‌شناسان و دین‌پژوهان بوده‌اند. این امر ناشی از این است که مجلسی به نیازهای عقیدتی زمان و زمانه خویش در میان خاص و عام بسی آگاه بوده و در جهت پاسخگویی به این نیازها قلم زده است. به همین خاطر اگر نیازی فرازمانی یا متعلق به برخی مقاطع زمانهای بعد نیز بوده است، این آثار

پیایی نسخه برداری و منتشر شده‌اند و تا زمانی که اثری بهتر نتوانسته است پاسخ نیازی خاص را بدهد، کتاب یا رساله‌ای از مجلسی - حتی با وجود قدمت نثر و شیوه نگارش در آثار فارسی وی - همچنان مورد مراجعه بوده است. برای نمونه، تنها با تألیف مفاتیح‌الجنان مرحوم آقا شیخ عباس قمی بود که زادالمعاد مجلسی یا از میدان بیرون نهاد، و با انتشار آثار خوبی در تاریخ انبیا و تاریخ پیامبر اسلام است که حیات‌القلوب مجلسی می‌رود که خود را کنار بکشد. گستردگی و تنوع موضوعی آثار تألیفی مجلسی علتی دیگر برای این گسترش است. نگاهی به فهرست موضوعی نوشته‌های مجلسی نشان می‌دهد که در کمتر زمینه‌ای است که او مکتوبی، کتابی یا رساله‌ای کوتاه یا بلند از خویش به جا نگذاشته باشد. به همین خاطر است که یکی از عالمان گردشگر و سفرنامه‌نویس قرن سیزدهم هجری درباره مجلسی می‌نویسد: به تحقیق هیچ شهری از بلاد اسلام و کفر، خالی از نوشته‌های ایشان نیست.⁽⁸⁾ که البته این ادعا مربوط به سرزمینهای شرقی (ایران آن زمان تا هند) می‌شود.

13. دسته‌بندی نوشته‌های مجلسی در صفحات آتی نخست به ذکر نام و برخی مشخصات رساله‌ها، کتابها، یا دیگر آثار مکتوب مجلسی، نخست به ترتیب تاریخ‌نگارش خواهیم پرداخت به این منظور که سیر تألیف و پژوهش در آثار مجلسی مشخص شود. سپس همین مشخصات برای آثار بدون تاریخ، در عنوانی مستقل ارائه خواهد شد. منبع اصلی ما در ارائه این اطلاعات کتابشناسی مجلسی تألیف آقایان حسین درگاهی و علی‌اکبر تلافی داریانی، و علامه مجلسی: بزرگمرد علم و دین اثر آقای علی دوانی است که برخی موارد از منابع دیگر بر آن افزوده یا کاسته شده است. بررسی موضوع و نام دقیق و کامل این کتابها و رساله‌ها و نیز بررسی این‌که آیا مواردی تکراری با دو نام در آنها هست

یا نیست و یا این که آیا ممکن است برخی از این آثار از مجلسی نباشند، نیازمند پژوهشهایی مستقل است. در پایان نیز عنوانهایی را به ذکر آثار پراکنده و منسوب و سپس آثاری که از مجلسی نیستند اختصاص خواهیم داد. تعدد عناوین در برخی آثار به علل گوناگونی است که تنها یکی از آنها می تواند این باشد که مجلسی عنوانی صریح بر اثر نهاده است.

14. آثار مجلسی که دارای تاریخ نگارش اند در اینجا فهرستی از آثار مجلسی ارائه می شود که به تاریخ تألیف یا ترجمه آنها دست یافته ایم. این آثار به ترتیب تاریخ تألیف، ترجمه یا نگارش ارائه می شوند تا سیر تطور و تکامل آثار و همچنین تطابق آنها با سالشمار زندگی مجلسی امکان پذیر باشد.

15. آثار مجلسی که فاقد تاریخ نگارش اند در فهرست آتی نام و مشخصاتی از آثار مجلسی می آید که در فهرستهای مأخذ، تاریخی برای نگارش آنها نیافتیم. این فهرست به ترتیب حروف الفبا می آید.

16. آثار پراکنده مجلسی یا منسوب به او آثاری که نام آنها به ترتیب الفبا خواهد آمد، عبارت اند از:

(1) آثاری پراکنده که اطلاعاتی کافی درباره آنها در مأخذ مرجع ما موجود نبود.

(2) آثاری که به مجلسی منسوب اند اما انتساب آنها در برخی موارد ممکن است ثابت نباشد، بی آن که بتوان دسته 1 و 2 را از یکدیگر جدا کرد. آداب و ادعیه (بر اساس رساله کبیره ملا محمدتقی مجلسی - پدر خویش - تألیف کرده است). اثبات حرکت شمس اجوبه مسائل مولا مجدالدین تستری احکام ضروریه اخبار وعد و وعید (شاید همان رساله جنت و نار باشد). اذکار و صلوات استخارات بعضی از آثار فقهی (گردآوری محمدصفی کتابدار)

بعضی سؤالات (بخشی از یک جُنگ) پندی به فارسی تأویل حدیثی تذکره الرجال والنساء (شاید همان فرق زنان و مردان در احکام طهارت و صلات باشد). تذکره المصائب و استماع النوائب ترجمه نامه حضرت صادق (ع) به عبدالله نجاشی و الی اهواز (فارسی) تعلیقات من لا یحضره الفقیه و استبصار (شاید همان حاشیه بر این کتابها باشد). تعلیم الصبیان تعیین ظل الزوال باصفهان جامع المقامات (در مسائل فقهی، شرح حدیقه المتقین پدرش ملا محمدتقی مجلسی) جزیره خضراء جوابات المسائل الطوسیه (شاید همان جوابات بعض فضلاء خراسان باشد). جواب مسائل میرزا سید علی (فارسی، گردآوری سید حامد بن سید محمد البدلاء الحسینی) حسینییه (در فقه) حکایات مذهبی و روایات حل حدیث لیس علی الامام سهو ولا علی من خلف الامام حیات الارواح خطبه‌ای با قانون ریاضت الدرهم بحسب الوزن الجدید... روح الارواح (عربی) سؤال و جواب (پرسشهای حاج ابوتراب شاگرد مجلسی از او) سؤال و جواب (فارسی، در فقه) سؤال و جواب (فارسی، در فقه، گردآوری محمدکاظم خراسانی در 1103 و 1113. احتمال دارد این رساله همان هدیه‌الاکخوان یا تحفه‌الاکخوان گردآوری محمدکاظم سبزواری باشد. در این صورت تاریخ 1103 درست است). سؤال و جواب (درباره وظیفه مردم در زمان غیبت) سؤال و جواب (فارسی) شرح صحیفه (فارسی، تنها شامل شرح موارد مشکل در صحیفه سجادیه) شعرهای فارسی مجلسی صلواتیه طریق استعلام نصف‌اللیل طریق روایت صحیفه سجادیه طریق الجنه (فارسی) علم فراست عین الیقین فائده من محمدباقر المجلسی علی الصحیفه فقه مجلسی (در مطهرات و صلات و مسائل واجبه) رساله یا کتابی درباره قرآن کتاب دعا کتابی در کلام شیعی مبدأ و معاد محاسبه شهور (فارسی، شاید همان مفتوح الشهور باشد). محرم نامه (فارسی، در

احکام نجوم) مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام منجزات المریض نخبه العقائد نصیحتنامه
پیامبر به علی علیه السلام وصیتنامه لقمان وفات سلمان فارسی

17. آثاری که در انتساب آنها به مجلسی تردید است در زیر نام آثاری
می‌آید که در انتساب آنها به مجلسی تردید است و در فهرستها به این تردید
تصریح شده است:

اخبار شیعی اخلاق مذهبی اصول دین حاشیه برانوار التنزیل بیضاوی خلق
اعمال شرح دعای صباح فتاوی آخوند ملا محمدباقر

18. کتابهای که از مجلسی نیستند کتابهایی که به مجلسی نسبت می‌دهند اما
از او نیستند عبادت‌اند از: 1) اختیارات الایام (کبیر): این کتاب از ملا ابراهیم
گیلانی است.

2) تذکره الائمه: به احتمال زیاد از ملا محمدباقر بن محمدتقی لاهیجی است.
البته برخی به دلایلی، نظری دیگر دارند که نیازمند بررسی دستخط مؤلف یا
کهنترین نسخه‌های موجود است.

3) صراط النجات: این کتاب شرح گناهان کبیره و از تألیفات ملا محمدباقر
بن محمدتقی لاهیجی است.

4) تعبیر خواب (یا: تعبیرنامه؛ یا: خوابنامه؛ یا: حقیقت رؤیا).

5) جواهر العقول: مناظره دانشمند (گره) با صوفی (موش) درباره مسائل
عقیدتی است. این کتاب را به شیخ بهائی و میرداماد نیز نسبت می‌دهند و بیشتر
به موش و گره شیخ بهائی شهرت دارد. نوع نگارش و نشر آن با دیگر
نوشته‌های مجلسی فرق دارد. برخی دانشوران، این کتاب را نوشته جمال‌الدین
محمدبن محمد فراهانی دانسته‌اند.

19. فارسی‌نویسی مجلسی نثر فارسی مجلسی به دو صورت رخ می‌نماید: اول؛ نثر ساده و روان دوران صفوی؛ این نثر را مجلسی تقریباً در متن و بدنه همه نوشته‌هایش محفوظ نگه داشته است. نثری است یکنواخت، یکدست، روان، ساده، گیرا و شیرین که خواننده را به دنبال خویش می‌کشد.

این نثر، خالی از فنون ادبی و الفاظ اضافی است و مجلسی اغلب، آن را در ترجمه آیات و روایات به کار می‌گیرد.

دوم؛ نثر مکلف و مسجع دوران صفوی؛ این نثر را مجلسی در مقدمه و مؤخره آثار خویش به کار می‌برد و گاه در لابه‌لای آثار، آن‌گاه که شور عرفان و عشق و احساس و زیبایی، عنان اختیار از وی می‌رباید.

نثری است آکنده از تشبیه، استعاره، تمثیل، واژه‌ها و تعابیر مترادف و تا حدی برخوردار از آرایه‌های ادبی و سجع و قافیه و اطناب غیر ممل و توصیف که گاه از تخیل‌آفرینی به شعر پهلو می‌زند. با این حال، نثر مکلف مجلسی روان و خالی از تعقید است.

در کنار این ویژگیها، نباید از خواننده اهل فضل امروزین توقع داشت که از نثر مکلف مجلسی ملول نشود، یا از خواننده متوسط امروزین، که همه واژه‌ها را در نثر ساده مجلسی دریابد.

هدف مجلسی از فارسی‌نویسی در یک کلام، انتقال مفاهیم عقیدتی، علمی و دینی به عامه مردمی است که اولاً، امکان یادگیری زبان عربی ندارند؛ ثانیاً چنین تکلیفی از آنها خواسته نشده است؛ ثالثاً رسالت عالمان دین ارتباط با مردم است و عالم شدن آنها به برکت این مردم و به خاطر آنهاست. البته این عیب در برخی آثار فارسی مجلسی هست که او گاه مخاطب خود را دست بالا می‌گیرد، روایات متناقض را بدون توضیح در پیش روی او می‌گذارد یا روایاتی از برخی

راویان غیر قابل اعتماد نقل می‌کند و تنها نام راوی را می‌برد بی آن‌که به مشکل روایت یا راوی اشاره داشته باشد.

در هر حال، این فارسی نویسی مجلسی بود که توانست قرن‌ها مردم فارسی زبان را - اعم از عالم و غیرعالم - به متن و بطن مذهب ببرد و فاصله عالم و عامی را از نظر درک مفاهیم دینی بکاهد.

20. مجلسی مترجم ترجمه مجلسی از آیات، روایات و عبارات عربی، از نظر دقت و امانت، بی‌عیب و نقص است. تنها در آنجا که نیاز به تفسیر است یا متن، غامض یا چند پهلوست، ترجمه او به ترجمه تفسیری میل می‌کند و به تناسب نیاز، با تفسیر در هم می‌آمیزد اما به گونه‌ای که تفکیک ترجمه و تفسیر از یکدیگر دشوار نیست.

ایجاد ارتباطی ساده، منطقی و طبیعی میان آیات متوالی از ویژگی‌های ترجمه تفسیری و ترجمه آمیخته به تفسیر اوست.

از نظر سلاست و روانی ترجمه، کار مجلسی در ترجمه آیات و روایات تا آنجا پیش رفته است که انسان گاه می‌پندارد قرآنی است که به فارسی فرود آمده یا حدیثی است که به فارسی بیان شده است. پس از خواندن ترجمه یا ترجمه تفسیری یا ترجمه و تفسیر مجلسی از یک آیه یا حدیث است که خواننده آگاه به خود می‌آید که آیه یا حدیثی دشوار یا تعبیری مشکل و دیریاب از کلام خدا یا معصوم را چون جرعه‌ای آب زلال سرکشیده است.

ترجمه‌های مجلسی از آثار معروف شیعی، بسیار است. در واقع ساختار اصلی کار فارسی نویسی مجلسی را ترجمه تشکیل می‌دهد از آن روکه مجلسی به طور عمده، راوی آیات قرآن یا روایات یا آموزه‌های شیعه است و بازگو

کردن این آیات و روایات و آموزه‌ها به زبان فارسی، چیزی جز ترجمه مقید یا آزاد آنها نیست.

21. چرا مجلسی به حدیث گرایید حدیث، روایت یا خبر از دیدگاه شیعه زمانی راست، درست، مورد استناد و قابل عمل است که حاکی گفتار، کردار یا سکوت تأیید آمیز معصوم باشد. این، سه شیوه دستیابی به ضمیر، عقیده و توصیه یا دستور معصوم است. گفتار، کردار و سکوت تأیید آمیز معصوم را به ترتیب، قول، فعل و تقریر معصوم گویند. مجموع قول، فعل و تقریر معصوم، سنت نامیده می‌شود.

عقیده شیعه درباره فرد معصوم این است که انسانی است با این ویژگی که خطا در گفتار، کردار و پندار او راه ندارد. انسان کامل است و از علمی شهودی و بی‌منتها و خردی کامل برخوردار است. قرآن ناطق و مفسر قرآن است. نماینده و حجت خدا بر مردم است و خداوند به وسیله او با مردم سخن می‌گوید و به آنها پیام می‌رساند. الگویی برای انسان و انسانیت است.

با ملاحظه این اعتقاد، انسانها در کنار عقل و قرآن، از حدیثی بی‌نیاز نیستند و آگاهی از حدیث همانند آگاهی از قرآن و بهره‌گیری از عقل برای همگان ضروری است زیرا:

1) قرآن در ظرف زمان و مکان و مخاطبانی خاص نازل شده و ممکن است همچون هر متن دیگر، درک همه یا بخشی از معنی آن برای مخاطبان دیگر در زمان، مکان و موقعیتهای دیگر به آسانی مخاطبان نخستین نباشد یا حتی آنان درک متفاوتی از این متن داشته باشند.

حدیث، این فاصله را با توضیحاتی که درباره این متن آسمانی ارائه می‌کند از میان برمی‌دارد و مخاطب دیگر زمانها را به فضا و زمان نزول می‌برد و به او درک واقعی از معنی، مفهوم و مقصود کلام خدا می‌بخشد.

(2) با وجود اختلاف در قرائات قرآن، حدیث می‌تواند قرائت صحیح را بازگو کند.

(3) قرآن دارای آیات ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه، مجمل و مبین، عام و خاص، مطلق و مقید، و مستقل و مرتبط است. شناخت همه این موارد و حل مشکلات آن بی‌مدد حدیث، ناممکن است.

(4) حدیث در صورت لزوم، توضیحات اضافی یا تکمیلی درباره مضمون آیات به دست می‌دهد.

(5) قرآن در بسیاری موارد نیازمند تفسیر است. تفسیر عبارت است از استنباط، استنتاج و پژوهش شخص مفسر درباره همه یا بخشی از قرآن. برای اطمینان از صحت استنباط، استنتاج یا پژوهش، باید پژوهشها، استنتاجها و استنباطهای پیشینیان را نیز بررسی کرد. حدیث، استنباط و استنتاج شخص معصوم از قرآن است با ویژگیهایی که برای معصوم و خطاناپذیری او برشمردیم. بنابراین در صحت و درستی تفسیر معصوم از قرآن تردید نیست، چنان‌که در صحت سخن خدا تردید راه ندارد. مطالعه و تفسیر قرآن بدون مراجعه به حدیث، از تردیدها و اختلافها مصون نخواهد ماند.

(6) قرآن راهنمای مسلمانان است. حدیث، مردم را به قرآن ترغیب می‌کند، شناختی عملی‌تر، پویاتر، عمیقتر و گسترده‌تر، از ظاهر و باطن قرآن به آنان می‌بخشد و کلیدها و الگوهای بدیع و مناسب برای تفسیر در اختیار آنان می‌گذارد تا بتوانند قرآن را به همه زمانها، مکانها و شرایط تطبیق دهند.

7) قرآن مجید، در صورت کنونی آن، به ترتیب نزول گردآوری نشده است. آگاهی از ترتیب و شأن نزول آیه و سوره‌ها، به آگاهیها و دیدگاههایی درباره سیر تکاملی نزول و تدرج در بیان احکام و مفاهیم، و رابطه مفهوم و مصداق و حکم و موضوع خواهد انجامید. حدیث، آگاهیهایی درباره ترتیب نزول و ارتباط آیه‌ها و سوره‌ها در اختیار اسلام پژوهان می‌گذارد.

8) حدیث، بازگوی گفتار، کردار و پندار کسی است که نمونه عینی قرآن و اجرای قرآن در بستر عمل فردی و جمعی است. آگاهی از حدیث، آگاهی از قرآنی است که در هر زمان، بسته به شرایط نوشونده و تغییر یابنده مکان، موقعیت و ویژگیهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی رهنمودی نو و جلوه‌ای تازه از خویش بروز می‌دهد.

9) حدیث مستند به قرآن است و برای هر مورد خویش شاهدهی صریح یا ضمنی از قرآن دارد.

10) قرآن، تنها مطالعه خود را کافی نمی‌داند و در کنار لزوم بررسی جهان و تاریخ، بر ضرورت پذیرش سخن و پیروی از رفتار پیامبر (ص) و جانشینان معصوم او (اولوالامر) تصریح می‌کند: و آنچه را پیامبر به شما می‌دهد، بپذیرید و فراگیرید و از آنچه شما را از آن باز می‌دارد، خودداری کنید. (سوره حشر (59): آیه 7)؛ ما بر تو {پیامبر} ذکر را فرود آوردیم تا آنچه را برای مردم نازل می‌شود تبیین کنی. (سوره نحل (16): آیه 44)؛ سوگند به پروردگارت که {این مسلمانان} ایمان نمی‌آورند تا آن‌گاه که در اختلافها تو را به داوری برگزینند و سپس به هرچه حکم کردی از جان و دل راضی باشند و به آن سر فرود آرند. (سوره نساء (4): آیه 65)؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خداوند اطاعت کنید

و از پیامبرش اطاعت کنید و از فرمانروایان {معصوم} تان. (سوره نساء (4): آیه 59)؛ و پیامبر برای شما الگویی نیک است. (سوره احزاب (33): آیه 21)؛...

اطاعت و پیروی معصومان - به ویژه در دوران عدم حضور آنان - در مطالعه و پیروی سخن، رفتار و پندار آنان است که در حدیث نمود می‌یابد.

11) پیامبر گفته است که من از میان شما می‌روم و دو چیز نفیس و وزین باقی می‌گذارم کتاب خدا و عترتم - یعنی اهل بیتم - و این دو هرگز از یکدیگر جدایی نمی‌پذیرند (حدیث ثقلین).

این سخن پیامبر بدین معنی است که پیروی از قرآن بدون آگاهی از حدیث، کاری خام است و پیروی از حدیث بدون شناخت رابطه آن با قرآن، چیزی نخواهد بود جز عدم شناخت حدیث و جایگاه آن در نظام معرفتی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی اسلام.

12) حدیث از آنجا که بازتاب قرآن در سرتاسر گستره حیات انسانی است، دامنه‌ای پهناور را از معارف و آگاهیهای ضروری بشر پیش روی او قرار می‌دهد که از مباحث عقلی و نظری و راهکارهای عملی در خداشناسی، آفرینش و آغاز و انجام جهان، سرنوشت انسانها و روابط میان آفریده‌ها و فعالیتها، حکومت، سیاست، قضاوت و تاریخ را تا مسائل خانوادگی و دستورهای عبادی و بهداشتی در بر می‌گیرد. اطلاعات علمی، فلسفی، عرفانی، اقتصادی، حقوقی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، هنری، نظامی، انتظامی، پزشکی، بهداشتی و حتی گونه‌ها و شیوه‌های مبارزه را می‌توان در جام جهان‌نمای رفتار و گفتار معصوم دید؛ اطلاعاتی که در صحت آنها در جایگاه خویش تردید نیست و دانستن آنها راه سعادت انسانها را هموارتر می‌کند.

آن کس که به بررسی حدیث بپردازد، به دیدگاهی در همه این امور مورد نیاز انسان دست خواهد یافت و به اندازه عمق پژوهش و بررسی خویش، به نگرشی عمیقتر و دقیقتر خواهد رسید به گونه‌ای که نه تنها از متخصصان هر یک از علوم و معارف از نظر بینش و نگرش (و نه لزوماً اطلاعات فنی) واپس نخواهد افتاد بلکه رهنمودها، دیدگاهها و نظریه‌هایی ارائه خواهد کرد که می‌تواند به عنوان زمینه‌ای برای پژوهش متخصصان به کار آید یا فرضیه‌ای برای اثبات، پیش روی اهل دانش بگذارد.

13) پژوهش در حدیث، عقل تجربی مسلمان را باور می‌سازد، او را از ساده لوحی یا خود خردمندانگاری کاذب می‌رهاند و وی را به چالشهایی می‌کشد که نتیجه آن، گاه پذیرش واقعیتهایی است که زمانی خرافه‌شان می‌دانستند، یا تردید و نفی آن پندارها که زمانی عالمانه و خردمندانه‌شان می‌انگاشتند.

14) پژوهنده حدیث، به این حقیقت دست می‌یابد که در کوتاهترین جملات و عبارات و در کوتاهترین زمان به آگاهیهای دست یافته است که هم به کار سعادت دنیایی و آخرتی او خواهد آمد و هم برای دستیابی احتمالی به آن از طریق منابع غیرقدسی باید گاه کتابها و رساله‌ها خواند و زمانهای بسیاری را به مطالعه و تکاپو گذراند.

این ویژگی حدیث را تنها در منابع و متون قدسی می‌توان یافت. در نتیجه این شناختها، ناگفته پیداست که اگر فردی متعهد، خردمند، عملگرا و دوراندیش، از این جنبه‌ها و ویژگیهای حدیث آگاهی داشته باشد، کاملاً طبیعی است که چیزی را بر مطالعه، بررسی و پژوهش در قرآن و حدیث نگزیند و آن را بر تحصیل هر دانش دیگری ترجیح دهد. برای چنین انسانی، همه

فعالیت‌های دیگر و کسب همه دانش‌های دیگر، مقدمه، پیامد یا لازمه بررسی قرآن و حدیث‌اند.

از آنجا که همه ویژگی‌های بالا درباره حدیث، از عصمت و کمال انسان معصوم برمی‌خیزد، حدیث‌شناسی و حدیث‌پژوهی در شیعه، اولاً عبارت است از دانش به این‌که حدیث، روایت یا خبر، واقعا در پیوند با معصوم و حاکی از قول، فعل یا تقریر خود اوست یا نه، تا در صورت صحت، بتوان اعتنای لازم به آن داشت. ثانیاً پس از اطمینان به وابستگی حدیث به معصوم، با بررسی‌های گوناگون مشخص شود که این حدیث، عام، خاص، محکم، متشابه، ناسخ، منسوخ، مجمل، مبین یا جز آنهاست تا بر این اساس بتوان دریافت که رهنمود یا آگاهی نهفته درون آن، دارای حدودی از زمان، مکان یا شرایط گوناگون هست یا خیر. ثالثاً اگر (39) اطلاعات و آگاهی‌های کافی برای انتساب یک حدیث به معصوم در دست نیست، چه دلایل، قراین، شواهد و احتمال‌هایی برای درستی و چه دلایل، قراین، شواهد و احتمال‌هایی برای نادرستی آن می‌توان یافت.

با این بررسی‌ها نیز نه تنها آگاهی‌هایی بسیار نصیب حدیث‌پژوه می‌شود بلکه به خاطر این بررسی‌ها لازم است حدیث‌پژوه، هم برخوردار از دانش روش‌شناسی این فن باشد و هم از علوم، فنون و معارف مرتبط با هر بخش از روند حدیث‌پژوهی بهره بگیرد.

با این نگرش‌ها بود که محمدباقر مجلسی تصمیم گرفت خادم اخبار ائمه اطهار باشد. او این دلایل را به طور صریح یا ضمنی در جای جای آثار خویش باز می‌گوید.

به همه آنچه گفتیم این را نیز بیفزاییم که علاوه بر دلایل بالا، نهضت بازگشت به حدیث و آگاهی از ضرورت رویکرد دوباره به سرچشمه‌ها از دو - سه نسل پیش از مجلسی آغاز شده بود و نباید مباحث پیشینیان و اختلاف‌های رایج در فضای علمی زمان و زمانه را در درک این ضرورت از سوی مجلسی و عزم راسخ او در حدیث‌پژوهی بی‌تأثیر دانست.

22. شیوه مجلسی در بررسی حدیث روش مجلسی در بررسی حدیث، همان شیوه معمول در روش‌شناسی حدیث‌پژوهی است. این روش به ترتیب عبارت است از:

1. بررسی سند روایت (سلسله راویان)، نحوه تشکیل سند و ارتباط راویان با یکدیگر، شناخت راویان و میزان اعتمادی که به نقل آنها می‌توان داشت. در نتیجه دستیابی به این‌که تا چه حد می‌توان از نظر سند، اطمینان داشت که حدیث، روایتگر قول، فعل یا تقریر معصوم است.

2. بررسی متن حدیث، گستره شمول چیزی که حدیث از آن سخن می‌گوید، بررسی مشکلات احتمالی حدیث در لفظ یا معنی و مفهوم، و شرح و توضیح آنها.

3. ارائه احتمالاتی که در سند یا متن حدیث برای درستی (صحت انتساب آن به معصوم) یا نادرستی (غیرممکن بودن ارتباط آن با معصوم) می‌رود به این منظور که حکم نهایی، مبدا به رد چیزی بینجامد که احتمال صحت آن می‌رود یا قبول چیزی که پذیرش آن از هر حیث با مشکل روبه‌روست.

در این بخش، مجلسی با کوشش خود در تبیین، توجیه و برشماری احتمال‌های گوناگون برای احادیثی که پذیرش آنها دشوار است، هم آگاهی‌های گسترده و ذهن فعال و پویای خود را به نمایش گذاشته است و هم توانسته

است مجری خوبی برای این دستور علمی و عملی ابن سینا باشد که: هرچه از شگفتیها و عجایب عالم طبیعت شنیدی، آن را در جایگاه امکان بگذار تا آن گاه که برهان قاطع، رأی تو را از آن بگرداند.

در اینجا نباید از این حقیقت غافل بود که برخی از این احتمالهای حدیث پژوهان پیشین می‌توانند از نگاه امروزی ما غلط باشند از آن رو که - به ویژه در بخش علوم طبیعی - نه تنها دانش امروز ما بیش از دانش پیشینیان است بلکه گاه یافته‌های ما نادرستی سخن دانشمندان پیشین را به اثبات رسانده است.

با همه توضیحاتی که در این بند و بند پیشین آوردیم، از نظر علمی و روش‌شناختی، این معقول است که مجلسی در رد حدیث احتیاط کند و در میان پذیرش بی‌دلیل و انکار بی‌دلیل، راه اعتدال در پیش گیرد.

23. بحارالانوار و پندارها بحارالانوار معروفترین، تأثیرگذارترین، شاخصترین و ماندگارترین اثر مجلسی است. این کتاب دستمایه بسیاری ستایشها و برخی خرده‌گیریها بر مجلسی شده است. بحارالانوار یکی از بزرگترین کتابهای مرجع شیعه و اسلام است که تا پدید آمدن اثری سترگ، جامع و مبتکرانه‌تر از آن، همچنان مرجع پژوهشها باقی خواهد ماند.

نام کامل این اثر بحارالانوار، الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار (به معنی: دریا‌های نور، دربرگیرنده گوهرهای احادیث پیشوایان پاک) است.

از آنجا که بحارالانوار معرف شخصیت مجلسی و در نوع خود شاخصترین اثر شیعی است، بندهایی را در آینده به معرفی اجمالی این اثر و برخی پندارها در این باره اختصاص داده‌ایم.

24. بحارالانوار در نگاهی گذرا بحارالانوار به زبان عربی و شامل 21 کتاب است که با تقسیم بندی مؤلف 26 مجلد را در بر گرفته است. امروزه بحارالانوار با چاپ جدید در 110 جلد به طبع رسیده است. هر کتاب با حجمی متفاوت از دیگری، شامل بابهای کوچک یا بزرگ می شود. از 31 باب تا 297 باب را در یک کتاب می توان دید. مجموع بابهای بحارالانوار به 2545 می رسد. نام کتابها به ترتیب و با حذف عنوان کتاب و با ذکر شمار بابها (در پرانتز) به قرار آتی است:

1. العقل و العلم والجهل (40)
2. التوحید (31)
3. العدل و المعاد (95)
4. الاحتجاجات و المناظرات و جوامع العلوم (83)
5. قصص الانبياء (83)
6. تاریخ نبینا و احواله (72)
7. الامامه (150)
8. الفتن و ماجری بعد النبی
9. تاریخ ائمه (297) (از مجلد نهم تا سیزدهم را در بر می گیرد و مؤلف جلد سیزدهم را کتاب الغیبه نامیده است)
10. السماء و العالم (210)
11. الايمان و الكفر (108) (بابهای مربوط به العشره (آداب زندگی) را مؤلف در کتاب مستقل دیگری شامل 180 باب آورده است)
12. الآداب و السنن و الاوامر و النواهی و الكبائر و المعاصی (131)
13. الروضه (73)

14. الطهاره و الصلوه (221)

15. القرآن و الدعاء (261)

16. الزكوه و الصوم (122)

17. الحج (84)

18. المزار (زيارت) (64)

19. العقود و الايقاعات (130)

20. الاحكام (48)

21. الاجازات

بحار الانوار با يك اصطلاح، از بزرگترين جوامع حدیثی است. جوامع حدیثی به کتابهایی گفته می‌شود که گردآمده از چند یا چندین کتاب حدیث‌اند. با اصطلاح کتابشناسی، بحار الانوار یک دایره‌المعارف است.

بدنه و ساختار اصلی بحار الانوار را قرآن و کتب و رسائل حدیث، تفسیر، کلام، تاریخ، فقه، دعا و احادیث شیعه تشکیل می‌دهد. این کتابها و رساله‌ها اکثر قریب به اتفاق متون معتبر شیعی را در بر می‌گیرند. البته مجلسی به دلایلی که خواهیم گفت قصد نداشته است که چهار کتاب معتبر و رایج شیعی (شامل کافی، تهذیب، استبصار، من لا یحضره الفقیه) را نیز به تمامی در بحار الانوار وارد کند. با صرف نظر از قرآن مجید، شمار این کتابها و رساله‌ها به 365 می‌رسد. این کتابها و رساله‌ها از قرن اول هجری تا زمان مؤلف (قرن یازدهم) نوشته شده‌اند. مؤلف، محتوای این کتابها و رساله‌ها را به تناسب موضوع در ابواب مختلف بحار الانوار توزیع کرده است.

در آغاز هر باب، مجلسی آیات مربوط به آن باب را گردآوری کرده و آورده است که این کار در نوع خود، گونه‌ای فهرستگاری موضوعی آیات قرآن است. می‌گویند این نخستین کار نگرش فهرست موضوعی در قرآن به حساب می‌آید. پس از ذکر آیات هر باب، معانی مشکلات آیات و تفسیر آنها و براساس کتابهای لغت و تفسیر اهل سنت و شیعه آمده است.

مرحله بعد، ذکر احادیث به صورت دسته‌بندی شده با ذکر منبع، سلسله سند (با اختلاف اسناد) و احیانا نسخه بدل آنهاست.

مجلسی پس از ذکر هر یک یا چند حدیث، در صورت نیاز به شرح، تفسیر و رفع نقاط و نکات ابهام یا لغات مشکل، به شرح و توضیح و تفسیر پرداخته و عنوان این گفتارهای توضیحی خود را بیان (در اکثر موارد)، ایضاح، تنویر، تذنیب، تذیل، تکمله، فذلکه، غریبه و اقول نهاده است.

شرحها شامل توضیحات لغات و اصطلاحات، تفسیر عبارات پیچیده یا مبهم، معرفی مذاهب و فرقه‌های کلامی، نقل وقایع تاریخی، بیان دیدگاههای کلامی و فلسفی، تبیین مباحث اخلاقی، بررسی آرای فقهی، نقل اخبار از منابع حدیثی اهل سنت و در تأیید یا توضیح حدیث، جمع میان اخبار به ظاهر متناقض و نکاتی دیگر می‌شود.

در این شرحها مجلسی از مشهورترین و دست اولترین کتابهای لغت، ادبیات، تفسیر، حدیث و شرح حدیث، تاریخ، رجال و زندگینامه‌ها، فلسفه، کلام، اخلاق، علوم تجربی و پزشکی نوشته مؤلفان شیعه اهل سنت در میان مسلمانان و همچنین ترجمه عربی تورات و انجیل و نیز بخشهایی از تورات به زبان عبری بهره بسیار گرفته است. وی از نظر برخی معاصران خویش نیز در شرح برخی احادیث بهره برده و آنها را نقل کرده است.

مجلسی در مقدمه بحارالانوار، انگیزه خود را از تألیف کتاب شرح می‌دهد و به ذکر منابع و میزان اعتبار آنها و روش خود می‌پردازد.

25. انگیزه تألیف بحارالانوار انگیزه و هدف کلی مجلسی از تألیف بحارالانوار - آن‌گونه که خود می‌گوید - گردآوری و حفظ آن بخش از میراث شیعی بوده است که بیم نابودی آن درگذر حوادث زمان و بی‌اعتنایی عالمان می‌رود.

به همین خاطر، کتب اربعه شیعه در دستور کار مجلسی برای گردآوری آن در بحارالانوار نبوده است، زیرا این چهار کتاب (کافی، تهذیب، استبصار، من لا یحضره الفقیه) آن قدر مورد مراجعه و اعتنای عالمان شیعی‌اند که همواره محفوظ خواهند ماند.

مجلسی در مقدمه خود بر بحارالانوار انگیزه و هدف خود را بازگو می‌کند. بخشهایی از این مقدمه را به ترجمه آقای علی دوانی (با اندکی تصرف) می‌خوانیم.

مجلسی در این مقدمه پس از حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبر و اهل بیتش می‌نویسد: اما بعد؛ نیازمند رحمت خداوند آمرزگار، فرزند کسی که به گلزار قدس منتقل شده - محمدتقی که خداوند خاک گور او را پاک گرداند - محمدباقر که خدا از تقصیرات آنها بگذرد و با پیشوایان خود محشور سازد می‌گوید: ای پویندگان حق و یقین و گروندگان به ریسمان پیروی خاندان سیدالمرسلین صلوات‌الله علیهم اجمعین! بدانید که من در اوایل جوانی اشتیاق زیادی به تحصیل انواع علوم و فنون داشتم، و به فضل الهی وارد آبگیرهای آن شدم، و قدم در گلزار آن نهادم، و با خوب و بد آن مواجه گشتم، تا این‌که

آستینم از میوه‌های رنگارنگ آن پر شد، و گریبانم از بهترین گونه آنها انباشته گردید. از هر چشمه جرعه‌ای گوارا نوشیدم، و از هر خرمنی توشه‌ای برداشتم. سپس به فواید و نتایج آن علوم نگریستم، و درباره مقاصد جویندگان دانش و آنچه موجب ترغیب آنها برای نیل به سرانجام تحصیل آن علوم است، اندیشیدم. آن‌گاه در آن بخش که برای جهان دیگر سودمند بود، و انسان را به کمالات شایسته می‌رساند، دقت تأمل نمودم تا به فضل و الهام باری تعالی به یقین دانستم که اگر علم و دانش از منبع زلالی که از سرچشمه‌های وحی و الهام می‌جوشد گرفته نشود، عطش انسان را برطرف نمی‌سازد، همان‌گونه که حکمت نیز اگر از آگاهان دین و عقلای بشریت اخذ نشود، گوارا نخواهد بود.

من در نتیجه مطالعات خود تمام علوم را در کتاب شریف خداوند - که نه از باطل نتیجه می‌شود و نه باطل از آن نتیجه می‌گیرد - و در اخبار خاندان پیغمبر - که خداوند، آنها را خزانه‌داران علم و ترجمان وحی خود قرار داده است - یافتم و دانستم که دانش قرآن مجید، تخیلات بندگان را برای استنباط خود کافی نمی‌داند، و جز پیغمبر و امامان عالی‌مقام - که خداوند آنها را برگزیده و پیک وحی الهی در خانه‌های آنان فرود آمده است - کسی به آن احاطه نمی‌یابد.

چون به این نتیجه رسیدم، آنچه را که زمانی در راه آموختنش صرف عمر کرده بودم - با این‌که در زمان ما رواج کامل دارد⁽⁹⁾ - ترک گفتم و به سراغ چیزی رفتم که می‌دانستم در سرای دیگر به حالم سودمند است، با این‌که اینها⁽¹⁰⁾ در عصر ما بازاری کم رونق دارد.

از میان علوم دینی بررسی و جست‌وجوی اخبار ائمه اطهار علیهم‌السلام را برای کار خود برگزیدم و در آن‌باره به بحث و تحقیق و مطالعه پرداختم و چنان‌که

می‌باید، با دقت آنها را از نظر گذراندنم و به اندازه لازم نیروی تفکر خود را در آن به کار انداختم.

و به جان خودم که اخبار و آثار خاندان پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را همچون کشتی نجاتی یافتم که آکنده از ذخایر نیکبختیهاست، و مانند آسمانی دیدم که مزین به ستارگان فروزان و نجات دهنده انسان از ظلمت نادانیهاست. راههای علوم و اخبار اهل بیت روشن و پرچمهای هدایت و رستگاری در آنها برافراشته است و صدای دعوت‌کنندگان آن برای سعادت و نجات از مهالک، در راههای آن شنیده می‌شود. من در طی طریق آن، به گلزارهایی پرگل و بوستانهایی سرسبز رسیدم که با شکوفه‌های هر علم و میوه‌های هر حکمت زینت یافته بود. در طی منازل آن راهی روشن و آبادان دیدم که آدمی را به هرگونه عزت و مقام عالی نایل می‌گرداند. به هیچ حکمتی بر نخوردم جز این که گزیده آن را در گفتار و اخبار اهل بیت دیدم؛ و به حقیقتی واقف نشدم مگر این که ریشه آن را در آنجا یافتم.

بعد از مطالعه و تحقیق کتب متداول و مشهور و احاطه بر آنها، به تتبع در اصول معتبره گمنام⁽¹¹⁾ پرداختم؛ اصول و کتابهایی که در اعصار گذشته و زمانهای متمادی، یا به دلیل سلطه پادشاهان مخالف شیعه و پیشوایان گمراه متروک مانده بود، یا به علت رواج علوم باطله در میان نادانهای مدعی فضل و کمال، و یا به لحاظ این که گروهی از علمای متأخر کمتر توجه به آن نموده و به کتابهای مشهور اکتفا کرده بودند زیرا آنها را از هر یک از این کتابها جامعتر، کافی‌تر، کاملتر و رساتر تشخیص می‌دادند.

پس در شرق و غرب سرزمینها به جست‌وجوی آن کوشیدم، و نزد هر کس گمان بردم چیزی هست برای دست یافتن به آن اصرار ورزیدم. عده‌ای از برادران دینی من در این راه به من کمک کردند، برای یافتن آنها به شهرها سفر

نمودند، و به هر نقطه و ناحیه‌ای که امکان داشت سر زدند، تا آن‌که به فضل خداوند بسیاری از کتب قدیمی و اصول معتبر که در زمانهای گذشته مورد استفاده و استناد علما بوده و دانشمندان ما در زمانهای گذشته به آنها رجوع می‌کردند، در نزد من جمع شد.

چون در آنها دقت نمودم، دیدم که مشتمل بر فواید بسیارند که کتب مشهور و متداول کنونی خالی از آن هستند. در میان آنها بر بسیاری از مدارک احکام دین آگاه شدم، با این‌که اکثر علما اعتراف نموده‌اند که کتب موجود از وجود مدرکی که بتواند به تنهایی مأخذ حکم قرار گیرد، خالی است. به همین جهت نهایت سعی و کوشش خود را به عمل آوردم تا آن اخبار و اصول معتبر شیعه را رواج دهم و تصحیح کنم و منظم و منقح گردانم.

و چون دیدم که زمان در منتهای فساد غوطه‌ور است و بیشتر مردم زمانه هم از آنچه موجب ترقی معنوی آنهاست روگردانند، ترسیدم که مبدا این کتابها به زودی به همان سرنوشت و فراموشی و هجران سابق خود بازگردد و به سبب عدم مساعدت روزگار خیانت پیشه، این آثار ذی‌قیمت، دستخوش تشمت و پراکندگی شود. افزون بر این، احادیث و اخبار متعلق به هر مقصدی در بابهای پراکنده و فصلهای مختلف آمده بود به طوری که کمتر اتفاق می‌افتد که یک نفر به تمام اخبار یک مقصد دست یابد. شاید همین پراکندگی و بی‌نظمی هم یکی از علل کنار نهادن این کتابها و کمی رغبت مردم به ضبط آن بوده است.

من بعد از طلب خیر و استمداد از خداوند متعال عزم خود را جزم کردم که همه آنها را در یک کتاب بزرگ که فصول و ابواب آن منظم، و مقاصد و مطالب آن هر کدام در جای خود باشد جمع کنم و نظم و ترتیب دهم آن هم با نظمی

غریب و سبک تألیفی عجیب که مانند آن در مؤلفات و مصنفات علمای گذشته بیسابقه باشد.

بحمدالله آنچه می‌خواستیم به بهترین وجه جامه عمل پوشید و بیش از آنچه امید داشتیم و خود را برای آن آماده کرده بودم، تحقق یافت. هر بابی را با آیات مرتبط با عنوان آن باب شروع نمودم، سپس قسمتی از آنچه مفسران ذکر کرده‌اند - اگر نیاز به تفسیر و بیان داشت - آوردم. در هر بابی، یا تمامی خبر متعلق به عنوان باب را نقل کردم و یا قسمتی از آن را که مربوط بود آوردم و بقیه را در مورد دیگری که مناسبتر بود ذکر نمودم و اشاره کردم که قسمت اول آن در کجا ذکر شده است تا بدین گونه فایده منظور با رعایت کمال ایجاز و اختصار به دست آید. آن گاه هر حدیثی را که احتیاج به شرح و توضیح داشت، باز هم با اختصار توضیح دادم و بیان نمودم که مبدا به دلیل شرح و تفصیل، بابها طولانی و حجم کتاب زیاد شود و تحصیل آن برای جویندگان دانش مشکل گردد.

در عین حال در نظر دارم که اگر مرگ مهلت دهد و تفضل الهی مساعدت نماید، شرحی کامل حاوی بسیاری از مقاصدی که در مصنفات سایر علما نباشد، بر آن بنویسم و برای استفاده خردمندان، قلم، را به قدر کافی در این زمینه به گردش درآورم.

یکی از فواید نو و نادر کتاب ما این است که شامل کتابها و بابهایی پرفایده می‌شود که علمای گذشته آن را سر بسته نهاده و یک کتاب و باب مستقل برای آن نگشوده‌اند؛ مانند کتاب عدل و معاد، و ثبت تاریخ پیغمبران و ائمه اطهار علیهم‌السلام، و کتاب سماء و العالم (آسمان و جهان) که مشتمل بر چگونگی عناصر و موالید است، و فواید دیگر که بر خوانندگان کتاب پوشیده نیست.

پس ای برادران دینی و ای دوستان ائمه طاهرین (علیهم‌السلام)! اگر شما در اظهار دوستی خود صادق هستید به سوی خوانی که گسترده‌ام بشتابید و با دستهای اعتراف و یقین آن را بگیرید و با وثوق و اطمینان چنگ به آن زنید، و از آنها نباشید که چیزی بر زبان می‌رانند که در دل ندارند، و از آنها نباشید که از روی نادانی و گمراهی دل‌هایشان از بدعت‌گذاری و هواپرستی سیراب شده است و به وسیله سخنان باطل خود آنچه را ادیان حق ترویج کرده‌اند، با یاوه‌ها یا آمیزه‌های حق و باطل منکران شریعت‌ها در می‌کنند.

برادران من! شما را مژده باد. مژده باد به کتابی که جامع مقاصد و دارای نکاتی بی‌نظیر است که روزگار به خوبی و روشنی آنها نیاورده است، و به ستارگانی که از افق غیب درخشیده و چشم‌بندگان تاکنون به روشنی و درخشندگی آن ندیده است، و به رفیق شفیقی که پیش از این کسی در صداقت و وفا مانند آن را به یاد ندارد. ای بیچاره که منکر شاخه‌های تناور و ساقه‌های فضل و احسان آن هستی! همان حسد و عناد و کوردلی تو برای تو کافی است. و ای کسی که اعتراف به مقام بلند و شیرینی بیان بحار الانوار نمی‌کنی! تردیدی که از جهل و گمراهی و حماقت تو سرچشمه گرفته، برایت بس است.

نظر به این که کتاب حاضر مشتمل بر انواع علوم و حکمتها و اسرار است و از مراجعه به تمام کتابها بی‌نیاز می‌کند، آن را بحار الانوار... (دریاهای نور، جامع مرواریدهای اخبار ائمه اطهار) نامیدم.

از خداوند سبحان امید آن دارم که از فضل و مرحمت و منتی که بر این بنده امیدوارش دارد این کتاب مرا تا قیام قائم آل محمد - که درود و سلام و خوشامد و بزرگداشت نثار آنان باد - باقی دارد و آن را مرجع دانشمندان و مأخذ دانشجویان علوم دینی قرار دهد، و به رغم ملحدان پست و فرومایه

پاینده بدارد و چنان کند که در ظلمتهای قیامت برای من نور و روشنی باشد، و از بیم و هراس روز بزرگ فریاد و زاری و ترس موجب امن و سرور گردد، و در سرشکستگی روز حساب مایه نعمت و کرامت شود، و در گذر دورانها همواره یادم را زنده نگه دارد؛ زیرا که همه کس امید فضل و رحمت از او دارد، و صاحب هر نعمتی و دارنده هر کار نیکی تنها اوست. و سپاس و ستایش خداوند را در آغاز و انجام، و درود خداوند بر محمد و خاندانش - این برجستگان فرخنده اصیل نژاد گرامی - باد.

26. اعتبار سنجی بحارالانوار و دیدگاه مجلسی در این باره از مقدمه مجلسی بر بحارالانوار چنین برمی آید که وی معتقد به نادرستی و بی اعتباری برخی روایات موجود در کتابهایی که به آنها اعتماد داشته، نبوده است. بنابراین نقل و پذیرش آنها را در بحارالانوار بی اشکال می داند و از این کار خود پشیمان نیست. او اگر کتابی را نامعتبر می دانسته از آغاز موضع خود را در برابر آن روشن ساخته و تنها مواردی را از آن نقل کرده است که از دیدگاه او مورد تأیید عقل و آیات و نیز روایات دیگرند.

بسیاری از کتابهای مورد استناد مجلسی، از آنها هستند که وی حداقل با یکی از سلسله اجازات خود آنها را روایت می کند یا به قرآینی انتساب آنها را به مؤلفانش دریافته است. تنها در مواردی که نسخه ای غلط و مغشوش بوده و مؤلف بهتر از آن را نیافته، به همان نسخه پرداخته است به امید این که تا نسخه بهتری پیدا نشده، این تنها نسخه محفوظ بماند.

به هر حال، اصطلاح کتاب معتبر برای مجلسی به این معنی است که مؤلف آن عالمی دقیق و دانا است و در آن با روایتی مواجهیم که یا اشکالی در واقع بر آنها وارد نیست یا مجموعه روایاتی را خواهیم دید که یک بار تهذیب و تنقیح

شده‌اند و اگر مشکلی در آنها ببینیم یا اتفاقی است و از ضعف طبیعت بشری عالمان مایه می‌گیرد، یا اشکال از درک و فهم ماست.

پرسشی که از مجلسی درباره اعتبار برخی روایات رساله رجعت او شده و پاسخی که مجلسی به آن نوشته است، این ادعا را تأیید می‌کند.

سؤال: نسخه رجعت که به فارسی نوشته شده، بعضی مردم می‌گویند که بعد از انتشار، تأمل فرموده‌اند که احادیث آنها معتمد علیها نیست. این سخن اصلی دارد یا سخن جاهلان است؟

جواب: باسمه تعالی. در نقل احادیث که از کتب معتبره علما و محدثین استخراج شده باشد، کسی را ندامتی نمی‌باشد. اما چون رساله مختصری است، توضیح و جمع بین‌الخبار را حواله به کتاب بحارالانوار کرده‌ام. والله الموفق. (12)

البته این‌گونه یکپارچه و بسیط دیدن امور و چیزهای مرکب، خالی از اشکال و تسامح نیست. این‌که کتابی را عالمی بزرگ، مشهور، اندیشمند و دقیق نوشته و در آن روایاتی را گردآورده باشد که غربال شده و مورد اعتمادند، یا دلیلی بر رد آنها نیست و قرآینی نیز ممکن است بر صحت آنها گواهی بدهند، به این معنی نیست که آن عالم در تشخیص صحت حدیثی دچار اشتباه نشده باشد، یا ما برای رد حدیثی که او دلیلی بر رد آن نداشت، نتوانیم دلیلی اقامه کنیم. تجربه نیز این را تأیید می‌کند.

معتبر دانستن همه احادیث یک کتاب، تنها به اعتبار شخصیت، اعتبار و دقت گردآورنده آن، به گونه‌ای اعتقاد به عصمت آن عالم است که با روح نقادی عالمانه و با اصول اعتقادی شیعه سازگار نیست و دست‌کم نیاز به اقامه برهان برای عصمت آن عالم دارد. دقت و وسواس یک دانشمند حدیث در کار علمی،

تنها منشأ حسن ظن به کار اوست و فزونی اعتماد به نقل او و افزایش احتمال درستی همه روایاتی که در کتاب خود نقل می‌کند؛ اما میزان این احتمال کمتر از صددرصد خواهد بود.

در هر حال، مجلسی این حس ظن را نسبت به همه روایاتی که از کتب معتبر نقل می‌کند، داشته است.

با این ملاحظات، آنچه درباره مجلسی گفته می‌شود که قصد وی گردآوری اخبار درست و نادرست بوده است تا عالمان بعدی سره آن را از ناسره جداکنند، نه تنها مأخذی در گفتارهای او ندارد بلکه با ادعاهای او درباره نقل از کتب معتبر، نامگذاری او بر بحارالانوار (دریاهای نور، دربرگیرنده گوهرهای اخبار ائمه اطهار)، مقدمه وی بر این کتاب، کوششهایش برای رفع تناقض احادیث و توجیه‌های او درباره نکات غریب روایات، نقل همان روایات در برخی از کتب فارسی، و عدم نقل بی‌پشتوانه او از کتابهایی که معتبرشان نمی‌دانسته است، سازگاری ندارد.

آری؛ مجلسی می‌تواند در همه این موارد دچار اشتباه شده باشد. میزان این اشتباه، هرچه باشد، باید آن را در مجموع کار مجلسی سنجید. حجم کار وی آنقدر زیاد است که اگر به حساب امروز، به طور متوسط در هر جلد بحارالانوار - یعنی مثلاً در هر چهارصد صفحه - به یک خطای واقعی برخورد کنیم، تنها اندکی بیش از صد خطای روایی خواهیم داشت که در مجموع آثار مجلسی سیصد خطا خواهد شد.

اما تاکنون هیچ کس کتابی تألیف نکرده است شامل سیصد حدیث از بحارالانوار و آثار دیگر مجلسی که با کمک استدلال، به یقین بتوان گفت که نمی‌توانند از معصوم باشند.

حتی اگر فرض را بر این بگذاریم که مجلسی به طور متوسط در هر صد صفحه از نوشتارهای خود مرتکب یک خطا شده باشد، باید بگوییم که فردی ستودنی است. این ویژگی را در کمتر عالمی می‌توان یافت. کتابهای او را از این لحاظ باید ستود. کدام کتاب را خواهیم یافت که به دست انسانی جایز الخطا نوشته شده باشد و در هر یکصد صفحه آن تنها یک خطای محتوایی بتوان دید؟ در آثار مجلسی و در بحارالانوار خطاهایی می‌توان یافت از جمله این‌که مجلسی روایاتی را نقل می‌کند و آنها را معتبر می‌پندارد که می‌توان به دلایل و براهین متعدد آنها را از نظر انتساب به معصوم مردود شمرد. اما برای قضاوت درباره میزان اعتبار روایات بحارالانوار، باید نخست به پژوهشی علمی - روایی دست زد و سپس شمار این روایات به اصطلاح مطروح (یعنی: قطعاً مردود) را به دست آورد، آن را بر مجموع روایات تقسیم کرد و به نسبت عددی میان آنها و مجموع روایات رسید.

27. طرحهای تکمیلی بحارالانوار مجلسی دو طرح برای تکمیل بحارالانوار در نظر داشته است:

1. نگارش شرحی کامل و ابتکاری بر بحارالانوار برای طرح مطالبی که در نوشته‌های علمای گذشته سابقه نداشته باشد.

2. نگارش کتابی به نام مستدرک البحار شامل مجموعه روایاتی که در بحارالانوار نیست و در منابعی است که پس از تألیف بحارالانوار به آنها یافته یاممکن است در آینده به آنها دست یابد.

از آنجا که مجلسی، توفیق اجرای این دو طرح را موکول به مهلت اجل و مدد لطف الهی کرده بود، با سرآمدن مورد نخست، نتوانست به این دو آرزوی خویش دست یابد.

28. چگونگی گردآمدن بحارالانوار آغاز تألیف بحارالانوار بعد از سال 1070 ه.ق و پایان آن در 1104 ه.ق بوده است. ترتیب تدوین مجلدات آن نیز به ترتیب شماره مجلدات نیست. در خلال این سی و اندی سال، مجلسی به فعالیتهای درس و بحث و مسافرت و امور اجتماعی، دینی و قضایی نیز می‌پرداخته و حتی آثاری بزرگ یا کوچک را به زبانهای فارسی و عربی پدید آورده است.

گرچه عمده دستنوشته نخستین بحارالانوار به خط شخص مجلسی است اما شاگردان و بستگانی فاضل نیز او را در گزینش آیات هر باب، پاکنوشته ادعیه و روایتهای طولانی و نیز گردآوری کتابهای دور از پایتخت یاری می‌رسانده‌اند. برخی همفکرینها و اظهارنظرهای آنان نیز در نگارش کتاب، مورد توجه مجلسی بوده است.

در این میان نقش برخی امکانات و پشتوانه‌های دولتی را در گردآوری منابع و نیز تکثیر و توزیع این کار سترگ نباید نادیده گرفت.

29. حمایت‌های حکومت از تألیف و مؤلف نوه سید نعمت‌الله جزایری از پدرش از پدربزرگش که از شاگردان مشهور مجلسی است نقل می‌کند: هنگامی که علامه مجلسی آماده نگارش بحارالانوار شد، در به دست آوردن کتابهای قدیمی تلاش می‌کرد و به بررسی آنها می‌پرداخت. زمانی به او خبر رسید که کتاب مدینه العلم شیخ صدوق (ابن بابویه) در یکی از شهرهای یمن موجود است. وی به پادشاه وقت - ظاهراً شاه سلیمان صفوی - خبر داد و او در جهت دستیابی به آن کتاب، وزیری از هیئت دولت را همراه با هدایا و تحفه‌های بسیار به نمایندگی خویش به جانب پادشاه یمن روانه ساخت و

بخشی از املاک خاص را نیز برای کتاب بحارالانوار وقف نمود تا از درآمد آن، نسخه‌های متعددی نوشته شود و وقف طلاب گردد. (13)

این حمایتها و پشتوانه‌های حکومت، سبب آن شد که نسخه‌های بحارالانوار در زمان حیات مجلسی تکثیر و به سرزمینهای دور و نزدیک فرستاده شود؛ کاری که با بودجه‌های شخصی معمولاً امکان آن نیست.

این‌گونه بهره‌گیری یک عالم از حکومتی که آن را مشروع می‌داند یا حتی از حکومتی به اعتقاد شیعه، غیرمشروع، برای پیشبرد اهداف مشروع، از اموری است که قضاوت درباره آن جز با گردآوری اطلاعات گوناگون امکانپذیر نیست؛ اطلاعاتی درباره حکومت، مشروعیت حکومت، روابط و تعاملهای گوناگون میان عالمان و حاکمان، رابطه هدفها و وسیله‌ها، شیوه‌های آشکار و پنهان مبارزه، نقش زمان و مکان و شرایط، برنامه‌های کوتاهمدت و بلندمدت نهضتهای دینی و...

30. مذهب، حکومت و رویکردها در بررسی زندگی پیامبر و امامان شیعه می‌توان راهبردها و رویکردهایی متفاوت را در برابر ستم و تجاوز یا در مقابل حکومتهای نامشروع یافت؛ هجرت؛ جنگ دفاعی؛ مبارزه آزادیبخش؛ اصلاحگری و راهنمایی حکومت با حفظ مواضع اختلاف؛ پذیرش صلح تحمیلی، تحمل، سازش برای زدودن شبهه‌ها، تبلیغ، افزایش هواداران، زمینه‌سازی قیام و حفظ جان نیروهای مبارز؛ حرکت برای تصرف حکومت؛ ایستادن بر اصول تا مرحله شهادت؛ انگیزش احساسات علیه حاکمیت؛ بهره‌گیری از ابزار ادبیات و هنر برای گسترش پیام؛ تقیه، مبارزه پنهان و کار فرهنگی، عقیدتی و آموزشی؛ افزودن بنیه مالی برای تقویت توان هواداران و جلوگیری از سازشهای ناشی از فقر با حکومت؛ تکثیر نسل با هدف ازدیاد

هواداران و نیروهای مبارز و حضور نژادی در قبیله‌ها، قومها و نژادهای گوناگون و در نتیجه تقویت وابستگی آنها به جریان حق؛ نفوذ در حکومت و هدایت عوامل نفوذی برای کاستن از فشار حکومت بر هواداران؛ حضور مشروط، مخالفانه و دیگراندیشانه در شاخصترین نقطه‌های رأس هرم قدرت به منظور ایجاد فضاهاى باز بدون القای شبهه مشروعیت حکومت؛ زمینه‌سازی برای تفویض اختیاراتها، پدید آوردن روح استقلال در هواداران و سپردن کار آنها به آنها؛ هدایت از نهان بدون حضور محسوس؛ و....

در همه این حالات، ملاک اصلی عبارت است از: حفظ پیام و استمرار آن؛ آگاهی بخشی؛ مراقبت از عزت و کرامت انسانی؛ پرهیز از خودباختگی و گرایش به باطل؛ پشتوانه منطق و استدلال در موضعگیریها و دوری از احساسگرایی بی‌پشتوانه، فعالیت کور و هیاهوی بیحاصل؛ نگاه به آینده با حفظ ارزشها به جای موفقیت‌های کوتاهمدت و ناجوانمردانه و ترجیح پیشرفتهای فردا بر پیروزیهای امروز که سد راه تعالی فردای انسان‌اند.

با این روشها و ملاکها، سخن گفتن از یک رویکرد، یک راهبرد و یک شیوه واحد به عنوان موضع شیعه و عالم شیعی در برابر حکومت، خالی از دقت و بینش لازم بلکه ایدئولوژی و رفتار حکومت؛ آگاهیها و مناسبات مردم؛ رابطه مردم با حاکمیت؛ میزان رضایت یا نارضایی عمومی؛ زیر ساختها، روناها و ابزارهای لازم برای تغییر؛ و توانهای اجرایی و اولویتها در فعالیتهای کوتاهمدت و بلندمدت است که در هر زمان، مکان و شرایط تعیین می‌کند چه موضعی در برابر حکومت باید داشت، چه مناسباتی با آن برقرار باید کرد و چه فعالیتهایی را در دستور کار رابطه با آن قرار باید داد.

31. مشروعیت حکومت، از دیدگاه قرآن و سنت از قرآن کریم و روایات شیعی می‌توان مشروعیت سه‌گونه حکومت را به وضوح دریافت:

1. حکومت انبیا و جانشینان آنها که از سوی خداوند تعیین شده‌اند و نام آنها مشخص گردیده است. اینان انسان کامل و معصوم از خطا هستند و در تصمیمها، فرمانها و دستورهای خود خطا نمی‌کنند. به همین خاطر اطاعت آنها واجب است و مردم با اطاعت مطلق از آنها می‌توانند با تضمین الهی مطمئن باشند که به راه خطا نخواهند رفت. حتی اگر ابهامی داشته باشند می‌توانند از حاکمان بپرسند و پاسخ بگیرند. در شیعه، این افراد منحصر به پیامبر و 12 جانشین تعیین شده هستند. دختر پیامبر، حضرت فاطمه زهرا (س) نیز گرچه دارای حکومت نیست اما معصوم است و می‌توان دستورهای او را با اصمینان خاطر به کار بست.

بجز اختلاف در شمار جانشینان پیامبر، این باور، وجه مشترک همه شیعیان و از اصول اعتقادی شیعه به شمار می‌آید و مهمترین وجه تمایز شیعه و اهل سنت است. این حکومت، دینی است.

2. حکومت شورای همه امت. از آنجا که همه غیر معصومان، ناقص و جایز الخطا هستند، عقل، قرآن و روش و دستور پیامبر و امامان حکم می‌کند که دانش، تجربه و خرد همه صاحب نظران و دست‌اندرکاران در هر تصمیم کوچک و بزرگ با یکدیگر پیوند خورد تا خطای آن به حداقل برسد. از آیات و روایات می‌توان دریافت که خداوند چنین کوششی را بی‌یاور نمی‌گذارد و راه تصمیم درست را نشان می‌دهد. به عبارت دیگر شورا با تأیید خداوند معصوم است. پس در نبود معصوم، شورای همه معتقدان به اسلام و محکومات اسلامی جانشین معصوم است و اطاعت تصمیمهایی که از این راه ساخته و گرفته می‌شوند و به

صورت فرمان و دستور صادر می‌گردند، واجب است. این در واقع اطاعت هر فرد عضو جمع، از عقل و دانش جمعی است.

چنین حکومتی طبیعتاً دینی است زیرا انگرش، عقیده و استنباطهای اسلامی مسلمانان نیز در آن نقش اساسی دارد.

3. حکومت غیردینی کارآمد و قدرتمند، عدالت‌گستر و آزادببخش. حاکم یا حاکمیت در این نوع حکومت می‌تواند کافر یا اهل فسق و فجور باشد اما مؤمنان آزاد باشند که کار خود را بکنند، کافران بهره خود را ببرند و در تنگنا نباشند، مالیاتها و اموال بیت‌المال به درستی گردآوری و به عدالت توزیع گردد، با دشمنان پیکار شود، راهها امن باشند، عدالت قضایی برقرار باشد، حق مظلوم از ظالم گرفته شود و کسی نتواند به کسی زور بگوید و ستم کند و همه در امنیت خاطر روز را به شب و شب را به روز رسانند.

این حکومت، دینی نیست اما مزاحمتی نیز برای دین و دینمداران ایجاد نمی‌کند. اطاعت چنین حکومتی واجب است.

فلسفه حکومت در اسلام و ملاک حقانیت حکومت از دیدگاه اسلامی، این نوع حکومت را تأیید می‌کنند. در خطبه 40 نهج‌البلاغه نیز حضرت علی (ع) در پاسخ خوارج که می‌گفتند: حکومت، تنها از آن خداست ویژگیهایی را که پیش از این آمد، برمی‌شمارد و برای چنین حکومتی نیز قائل به مشروعیت می‌شود. عالم و پرهیزکار بزرگ شیعی سیدبن طاووس نیز تصریح کرده است که: سلطان کافر عادل از سلطان مسلمان جابر افضل است.⁽¹⁴⁾

32. دو نگاه به صفویه پس از یک دوره هرج و مرج و ناامنی و بیسامانی در ایران پس از انقراض تیموریان و دست‌اندازی خارجیان و اروپاییان به کشور، دوران 230 ساله حکومت صفویه از یک نگاه، یکی از درخشانترین دورانهای

بالتدگی تمدن و فرهنگ ایرانی - اسلامی است. پیشرفت فنون، هنرها و دانشهای گوناگون در این عهد، چشمگیر و مایه افتخار نسلهاست. حمایت بیدریغ مادی و معنوی پادشاهان صفوی از عالمان، دانشمندان، فن‌آوران و هنرمندان، و سازمان‌یافتگی این حمایتها در کنار پیشرفت اقتصادی و گسترش جغرافیایی، به ویژه در اوج شکوفایی و قدرت نظامی این سلسله، انکارناشدنی است. اینها غرور و افتخار و اعتماد به نفس را برای همه ایرانیان به ارمغان آورد و نیروی مترکم و نهفته‌ای را که در عمق اندیشه، ایمان، احساس و نوآوری ایرانی حیاتی خفته داشت، به جنبش و پویش و رویش واداشت. پیشرفت و توسعه علوم دینی، تنها شاخه‌ای از این درخت تناور است.

از دیگر سو در اوج قدرت صفوی به فداییان یا جلادانی برمی‌خوریم که با یک اشاره شاه، شخصی را در یک لحظه تکه‌تکه یا منفجر می‌کنند، او را از عضوی محروم می‌سازند یا حتی زنده‌زنده می‌خورند. قدرتی را می‌بینیم که به راحتی قتل عام می‌کند یا با سعایت فردی و عزت نفس خوشنویسی بزرگ مانند میرعماد، تنها به تهمتی در مذهب، پیکر قطعه‌قطعه شده او را بر سر راه می‌اندازد. در این میان کسی را قدرت و جرئت آن نیست که اعتراضی کند یا حتی بر سر کشتگان آید و آنان را به خاک سپارد. در دوران حضيض این سلسله نیز برخی جلوه‌های بیداد، تجاوز، تبعیض، فقر، ضعف قدرت مرکزی، بیکفایتی شاه، حکومت خواجهگان و خواجه‌سرایان و درباریان رفاه‌طلب، و بی‌بندوباری، بیسامانی و هرج‌ومرج را می‌بینیم، اما اغماض و تحسین و تملق همه چیز را آسان می‌کند.

در کنار اینها و در همه فراز و نشیب سلسله صفوی، مذهب و تظاهر به مذهب اساس وحدت ملی و لایه زیرین و رویین فعالیت‌های اساسی بوده است

بی‌آن‌که در لایه‌های میانی که شامل اکثر فعالیتها و روح و مغز و جسم آنهاست تأثیر بگذارد. به همین خاطر تظاهرات مذهبی را در کنار نمودهای غیرمذهبی یا مغایر با آموزه‌های دینی می‌توانیم ببینیم بی‌آن‌که اغلب مزاحمتی برای یکدیگر ایجاد کنند یا پرسشی را علنی سازند. این حقیقت از اندرون دربار تا مسیر کوچه و بازار نمایان است. خطوط قرمز نیز مشخص‌اند. حکومت، دشمنی به اصطلاح بدمذهب در بیرون مرزها دارد (حکومت عثمانی) و دشمنی با حکومت به معنی همگرایی با بدمذهبی است. و این یعنی پذیرش مرگ و آوارگی و شکنجه و از دست دادن خانه و زن و فرزند.

در زمانهایی از این سلسله، شاه را مرشد کامل می‌خوانند و اطاعتش را واجب می‌دانند.

مردم نیز به شاه علاقه دارند و به سر او سوگند می‌خورند. تقریباً در تمام دوران حیات سلسله صفویه، هنرمندان، دانشوران، عالمان و فن‌آوران از حکومت و پشتیبانیهای او راضی‌اند و بی‌دغدغه به کار خود یا اجرای سفارشهای حکومت می‌پردازند و زندگی را به خوبی و بااحترام می‌گذرانند. دیگر طبقات جامعه نیز اغلب زندگی را کمابیش در امنیت و آسایش نسبی می‌گذرانند و کار خود را به پیش می‌برند.

اگر وضعیت شیعیان و ایرانیان شیعی را قبل و بعد از صفویه با یکدیگر مقایسه کنیم، درک این نکته دشوار نخواهد بود که ایرانیان آن زمان، روی کارآمدن حکومت صفوی را هدیه‌ای خدایی و مائده‌ای آسمانی بدانند که به وسیله نسلی از فرزندان خاندان نبوی در پهنه ایران گسترده است و تا ظهور امام غایب گسترده خواهد ماند.

33. رفتار صفویه با عالمان تردید نیست در این که صفویان شیعی بودند، در گسترش تشیع کوشیدند و پس از قرن‌ها حکومتی شیعی را در ایران به روی کار آوردند که توانست قدرت خود را در برابر حکومت‌های غیرشیعی تثبیت کند و استمرار بخشد. شیعه پس از قرن‌ها فشار و سکوت، اینک فضایی آزاد و بی‌بیم‌وهراس برای تظاهرات مذهبی و اظهارنظرهای عقیدتی خویش می‌دید.

برای یک عالم شیعی، این چیزی نیست که بتوان آن را دست کم گرفت. حداقل این که در چنین حکومتی، شیعیان از عالم و جاهل آزادند و بی‌دغدغه به اندیشه‌ها و رفتارهای مذهبی خود می‌پردازند. ذهنیت عالم شیعی از حکومت‌های غیر شیعی، اغلب با واژه‌ها و نمونه‌هایی از تکفیر، قتل و تقیه آمیخته بوده است.

در این میان حکومت نوپای شیعی در پی تأسیس نهادهای دینی برای گسترش فرهنگ تشیع و استحکام عقیدتی مبانی حکومت خویش بود و در این راه مایه و سرمایه می‌گذاشت. به همین خاطر حکومت صفویه را - به ویژه در آغاز کار - می‌بینیم که عالمان را از همه جا دعوت می‌کند، آنها را بر روی دست می‌برد و فرمان آنها را بر روی چشم می‌گذارد. صفویان به عالمان منصب می‌داند و آنها را از وابستگی به دربار معارف می‌داشتند. عالمان طراز اول حکومتی که منصب‌های دینی رسمی از سوی حکومت داشتند مجبور نبودند فرمانبردار حکومتیان و زیردست دولتیان باشند، در مراسم رسمی حضور یابند و به استقبال و سلام روند. آنان در امور قضایی و شرعی مستقل بودند و مستقل عمل می‌کردند. حکم رسمی آنان مستقیماً از سوی شاه صادر می‌شد و او حکم را به گونه‌ای نمی‌نوشت که انگار عالم را تا آن مقام بالا برده و او را به این منصب مفتخر کرده است بلکه در ظاهر و در حکم، این‌گونه اظهار می‌کرد که آن عالم در مرتبه چنین اختیاراتی است و شاه اینک با فروتنی تمام از روی تقاضا

- بی گاه عاجزانه - کرده است که او این اختیارات را بپذیرد و بر او و دولتیان منت نهد و براساس این اختیارات با دست باز به ترویج مراسم جمعه و جماعات و نشر علوم دینی و تعلیم شریعت پردازد.

طبیعی است این گونه احترام به عالم به خاطر علمش و علمیتش، به معنی احترام به علم است و احترام به علم یعنی احترام به عالم، حتی اگر از عالمان طراز اول نباشد. این نیز معلوم است که عالمان رده چندم همگی شاگردان و یاران و حامیان و مورد حمایت عالمان رده اول‌اند.

در کمترین حد این که رفتار صفویان با عالم، به گونه‌ای نبوده است که وی احساس خفت کند.

34. صفویان از نگاه عالم دوران صفوی بر اساس رهنمودهای قرآن و حدیث، عوامل زیر بر ذهنیت هر عالم بزرگ شیعی دوران صفوی نسبت به صفویان حاکم بوده است:

1. رهبری حکومت حق از آن معصوم است و بس. جز این، همه دولت‌ها، کم یا بیش عناصری از باطل را در خود دارند.

2. قیام شیعه باید به رهبری معصوم باشد. چه، اگر هنگام قیام است که باید امام قائم بیاید؛ و اگر نیست، قیام کور نارس و شهادت بدون بینش، جز شکست و خواری چیزی برای شیعه به ارمغان نخواهد آورد. اینجا تنها عالم شیعی، طلاب علوم دینی و مؤمنان‌اند که ضرر می‌بینند.

3. دیگر حکومتها همه باطل‌اند و شیعه باید در این حکومتها، مواضعی را اتخاذ کند که امامان معصوم در دولت جور داشتند. آنان می‌کوشیدند بیشترین پیام را برسانند، کمترین تلفات را بدهند و بیشترین اصلاحات را به عمل آورند، ضمن این که مواضع خود را مستحکمتر می‌کردند.

4. قیام علیه حکومت و براندازی آن وابسته به شرایط، زمینه‌ها و پیشنیازهایی است: آموزش و تبلیغ، تربیت نیروهای شایسته و کاردان و صالح، طرح برای حکومت، نارضایی عمومی، بسیج توده‌ها، تجهیز امکانات و....
5. اندیشه حکومت اسلامی در غیبت معصوم، یا اندیشه حکومت فقیهان در ذهن عالم صفوی نبوده است. این اندیشه در دوران قاجار پدید آمد. پیش از این، فقیهان، محدوده اختیار خود را تا حدی می‌دانستند که به حکومت مربوط نشود یا از سوی حکومت به آنان تفویض شود.
6. نسبت به حاکم جور نباید موضع ستیز داشت. در این صورت جز بند و زنجیر و قتل و کشتار بیفایده به دست نخواهد آمد. باید موضع اصلاح گرفت و طبق دستور خداوند به موسی و هارون درباره رفتار با فرعون، با حاکم از قول لین (گفتار نرم) بهره برد: باشد که... به فرموده خداوند... به خویش آید یا [از کار خود] بیمناک شود⁽¹⁵⁾ بنابراین باید احترامات متقابل و تعارفات معمول میان عالمان و حاکمان محفوظ بماند.
7. امر به معروف و نهی از منکر به شرط احتمال تأثیر است. هرچه با حفظ موضع و پرهیز از آلودگی، نزدیکی عالمان به حاکمان بیشتر باشد و آنان بر حاکمان بیشتر نفوذ داشته باشند، احتمال تأثیر امر به معروف و نهی از منکر بر حاکمان اطرافیان آنها، مقامهای حکومتی و مردم بیشتر می‌شود و در واقع بر قدرت عالمان و ترویج دین می‌افزاید.
8. در بیرون از مرزهای صفوی، جز خواری، دربه‌داری، فقر، تنهایی و احتمالاً کشته شدن به جرم تشیع، خبری نیست.
9. در داخل مرزهای حکومت صفویان، عالمان، دانشمندان، هنرمندان، فن‌آوران و ادیبان شیعی را تکریم می‌کنند و به آنها امکانات کار و تدریس و تبلیغ

و مقرری ثابت می‌دهند. رفاه نسبی نیز در میان عموم حکمفرماست. کسی انگیزه و دلیلی برای مخالفت با حکومت نمی‌بیند. حکومت مزاحم مردم نیست.

10. پس از قرن‌ها دشواری، شیعه دارای حکومتی شده است. دشمن خارجی نیز که هم چشم طمع به سرزمین دارد و هم تیغ تیز برای شیعیان، در کمین است. تضعیف حکومت صفوی فایده‌ای جز گشودن راه دشمن مذهب و میهن ندارد.

11. می‌توان با حکومت هیچ کاری نداشت. نزدیکی با حکومت هزاران خطر و مسئولیت دارد: توجیه حکومت ستم یا ستم حکومت، احتمال آلودگی به فساد و تملق، چشمپوشی از بسیاری خطاها یا ستمها، خوردن لقمه حرام، همنشینی با اراذل و اوباش درباری، هتک حرمت عالم در صورت مخالفت در میان آن همه موافق، توقعاتی که حکومت در برابر تسهیلات اعطایی دارد، و....

12. گرچه مفسد قرب پادشاهان بسیار است اما فوایدی نیز با خود دارد: دریافت هزینه سنگین نسخه‌برداری و تکثیر کتاب، پخش کتاب در سرزمینهای گوناگون، گشودن گرهی از کار مؤمنی، توصیه‌ای به مقامی برای رعایت حال کسی، پیشگیری از ستمی، رفع ظلمی، گرفتن اختیار برای فعالیت‌های اصلاحی و تبلیغی،.... و اینها در نزد خداوند بسیار ارزشمندند. مگر ائمه به همین دلایل و به خاطر حفظ جان شیعیان، کسانی را رخصت نمی‌دادند که در دستگاه حکومت ستم، صاحب مقام و موقعیت و - به اصطلاح - عامل نفوذی باشند؟

13. اگرچه حکومت، تنها شایسته آن رهبرانی است که خطا نکنند، اما این حکومت، شیعی است. او در واقع مدافع ائمه معصوم و حافظ جان و حامی شیعیان است. در تبلیغ مذهب شیعه می‌کوشد. از همه عالمان عاجزانه و محترمانه دعوت کرده است که بیایند و او را در تشکیل حکومتی که مورد رضای خدا باشد یاری و راهنمایی کنند. او بسیاری توصیه‌ها را به کار می‌بندد.

مگر کار ما تبلیغ دین و گسترش مذهب نیست؟ این موقعیتی است که خداوند در اختیار ما قرار داده است. در واقع این حکومت می‌تواند ابزار ترویج و گسترش شیعه و بازوی اجرایی روحانیت باشد و خود نیز چون می‌خواهد. اگر او را راهنمایی و کمک نکنیم، فردا چه عذری در پیشگاه پروردگار و پیشوایان دین خواهیم داشت؟

14. نزدیکی با حکومت و تقرب با پادشاهان کاری دشوار، حساس و اغلب مایه تهمت و بدنامی در میان عموم مردم و مقدس مآبان است. در مقابل، اغلب مردم کار آسان و بی‌مسئولیت کناره‌گیران و زاهدان را می‌ستایند. اما آیا باید مقبولیت عام و خاص را بر خدمت به دین و کسب رضای خدا ترجیح داد؟

15. گرچه این حکومت، مدعی تشیع و ترویج دین است اما با شواهدی می‌توان گفت که تشیع را ابزار قدرت قرار داده است. پادشاهانش اهل شراب و عیش و عشرت‌اند. محکومان را به روشهای غیراسلامی مجازات می‌کنند. تصوف را وسیله گردآوری ارادتمند و فدایی برای خود قرار داده‌اند. دست به کشتن کسانی می‌زنند که احکام اسلامی آنها کشتن نیست. همان حکومت جور است که نقاب تشیع بر چهره زده است.

16. باید به آینده اندیشید؛ به گردآوری میراث تشیع؛ به ترویج دین و مذهب؛ به قدرت شیعه در برابر اهل سنت؛ به گسترش معارف دینی و بازسازی آنها؛ به تألیف، ترجمه، گردآوری، شرح و تفسیر؛ به نسخه‌برداری، تکثیر و توزیع کتاب در جهان تشیع. حکومتها می‌روند اما اینها می‌مانند.

باید از امکانات حکومت برای این مقاصد بزرگ بهره برد.

17. ممکن است این حکومت نیز از دیدگاهی، مانند حکومتهای غیرشیعی باشد اما از موضعی که گرفته است می‌توان بهره برد. می‌توان از آن اختیارات

گرفت. می‌توان در حد توان برای همکاری با آن شرط گذاشت. می‌توان در حد مقدور و وسیع خویش به اصلاحگری - هرچند ناچیز - پرداخت. می‌توان اگر ممکن نباشد، به اندرون پادشاهان و رفتارها و منشهای فردی آنها کاری نداشت. می‌توان اگر ممکن شد، به برخی رفتارهای اجتماعی شاهان اعتراضی هرچند خفیف کرد.

می‌توان بدون پا گذاشتن به روی خطوط قرمز حکومت، در دیگر نقاط تأثیر نهاد. اگر در جایی کاری نتوان کرد، آن‌گاه سکوت مشروع است و تکلیفی نیست.

18. باید منتظر ظهور مصلح کل باشیم اما به ما دستور نداده‌اند که بگذاریم همه چیز خراب شود تا امام زمان آن را درست کند. به عکس، امر به تبلیغ، ترویج و اصلاح، شامل دوران غیبت نیز می‌شود.

19. فرض کنیم حکومتی بی‌اعتنا به دین است. اگر بتواند عدالت و امنیت را برقرار کند، چه دلیلی برای مخالفت با آن داریم؟

20. در فقه، بابی است به نام تولى عن الجائر (پذیرش منصب رسمی از سوی حاکم ستمگر). در این باب بحث در این می‌شود که پذیرش فرد مؤمن، منصبی را از حاکمی که مقبول شرع نیست، چه زمان حرام، چه زمان مستحب و چه هنگام واجب است. این استحباب. یا وجوب، وابسته به امکان امر به معروف و نهی از منکر خواهد بود. بر فرض که صفویه ستمکار باشند، اگر بتوان امر به معروف و نهی از منکر و گرهی از کار مسلمانان گشود، پذیرش منصب از سوی آنان اگر واجب نباشد مستحب که هست.

طبیعی است که با این ملاحظات، عالمان بزرگ معاصر صفویان، یکی از دو موضع را اتخاذ کنند، همان‌گونه که چنین نیز کردند:

1) ارتباط با دستگاه حکومت، بهره‌گیری از امکانات حکومتی برای تبلیغ و ترویج دین و مذهب، ارائه رهنمود یا هشدار به حکومت، فعالیتهای اصلاحی در حد ممکن، سکوت در مواردی که کاری نمی‌شد کرد، حفظ احترامات و تعارفات لازم میان عالمان و حکومت، حفظ و ارتقای حرمت روحانیان، خدمت به مردم.

2) دوری از حکومت، نیفکندن خویش در شبهه به خاطر احتمال موازی وجوب و حرمت، برکنار ماندن از خطرات تقرب پادشاهان، بخشیدن عطای حکومت به لقای آن.

به خاطر این دو دیدگاه بود که حتی برخی عالمان خارج از محدوده حکومت صفوی به ایران آمدند و در مقابل، برخی عالمان ایرانی، کمترین ارتباطی با صفویان برقرار نکردند و کناره گرفتند.

مجلسی، پدرش، استادانش و استادان پدرش از آنها بودند که گزینه نخست را انتخاب کردند.

به عبارت بهتر، آنها دست حکومت را پس زدند، دعوتش را رد نکردند، منصبی را که به آنها پیشنهاد شده بود پذیرفتند و راه خدمت را با همه دشواریها، خرده‌گیریها و تهمتهایش برگزیدند.

در کنار این اختلاف نظرها، این نتیجه مشترک طبیعی است که اکثر عالمان دوران صفوی - چه نزدیکان با حکومت و چه کناره‌گیران از آن - توقع حکومت اسلامی از حاکمان صفوی نداشته‌اند بلکه تنها راضی به این بوده‌اند که مرزهای ایران محفوظ بماند، ظواهری از شرع رعایت شود، عدالت مراعات و رفاه ایجاد گردد و عالمان و مردمان مشکلی نداشته باشند تا در حد مقدور بتوان از ظلمی یا فشاری جلوگیری کرد، دست افتاده‌ای را گرفت، به فعالیتهای علمی

پرداخت، مردم را با معارف دین آشنا ساخت و در فتنه‌ها جان خود و مردم را از رنج و قتل بی‌ثمر محفوظ داشت.

به همه دلایلی که پیش از این درباره شرایط قیام برشمردیم، عالمان صفوی و بسیاری از علما سده‌های بعد در پی اصلاح و بهبود بودند نه براندازی و انقلاب. آنها به جای آن‌که بخواهند حکومت را در دست گیرند، به این می‌اندیشیده‌اند که چگونه حاکم را - هرچند اندک - به سوی عدالت بکشانند، یا رگ خواب وی را به دست آورند و دستورهای شرع را از طریق او به جریان بیندازند، یا دست‌کم کاری کنند که اگر به خیرش امید نیست شر نرساند.

البته در این پندارها و نیز در عرصه اجرا، گاه از خطا در تشخیصها یا در شیوه‌های عمل برکنار نبوده‌اند.

35. مجلسی شیخ الاسلام اصفهان، توابع و لواحق منصب شیخ الاسلامی در زمان شاه طهماسب صفوی ایجاد شد. شیخ الاسلام را شاه تعیین می‌کرد به این گونه که پیشنهاد این منصب را به بالاترین و عالمترین روحانی زمان می‌داد و پس از پذیرش وی، طی حکمی، فلسفه تعیین این حکم و شرح وظایف آن و نیز - به همراه ذکر فضایل شخص منصوب - علت گزینش آن عالم را به این مقام بیان می‌داشت.

پیش از مجلسی بزرگانی این منصب را پذیرفته بودند که آنها نیز بالاترین مقام روحانی زمان خویش را داشتند. نامدارانی چون محقق کرکی و شیخ بهائی از این جمله‌اند.

وظایف و اختیارات شیخ الاسلام را می‌توان از بندهای آتی دریافت: - این مجتهد عصر و اعلم زمان، نایب‌الامام اطاعتش واجب و مخالفتش در حد شرک است و درباریان و صاحب‌منصبان متخلف مجازات خواهند شد.

- امر و نهی‌های او در: امور شرعی، عزل و نصب متصدیان امور شرعی و کلیه امور شرعی دیگر لازم‌الاجرا و نافذ است.

- همه مأموران و والیان حکومت باید تکریم لازم را در حق این عالم رعایت کنند و توقع نداشته باشند که وی به دیدار یا استقبال صاحب‌منصبان رود یا در مجلسی آنان حضور یابد.

مجلسی، نخست به سال 1090 ه.ق (یعنی 183 سال پس از آغاز صفویه به سن 53 سالگی، در دوران سلطنت شاه سلیمان) سمت قضاوت را پذیرفت. وی پس از پذیرش این منصب به مسجد رفت، بر منبر نشست، بسیار گریست، حدیثی مشهور را درباره دشواری کار قضاوت و شقاوت فرد ناصالح برای این منصب خواند و گفت: مردم! من در عاقبت کار خود متحیرم. با این‌که پدرم و خودم ترویج دین و تعلیم مسائل اصول و فروع بوده و بیشتر اهالی اطراف و نواحی به تعلیم من و پدرم به شرع و مسائل حلال و حرام آگاه شده‌اند، پس چگونه شد که عاقبت کار من به قضاوت ختم شد؟

این گزارش نشان می‌دهد که مجلسی قلباً راضی به پذیرش منصب قضاوت نبوده است.

8 سال بعد، در واپسین روزهای زندگی آقا حسین خوانساری که وی بیمار و بستری بود به سال 1098 ه.ق، منصب شیخ‌الاسلامی از سوی شاه سلیمان در حالی به ملا محمدباقر مجلسی پیشنهاد شد که 61 سال از عمرش می‌گذشت، اعلم زمان خود بود و بیشترین تألیف و خدمت به دین را در میان دیگر علما داشت.

شواهد و قراین نشان می‌دهد که عالمان بزرگ تمایلی به پذیرش مسئولیت شیخ‌الاسلامی نداشته‌اند و شاهان برای برداشتن موانع فکری و اجرایی از راه

آنان و برای این که آنان احساس دست نشانندگی حکومت، وابستگی به دربار و فرمانبری حاکمان، صاحبمنصبان، گماشتگان و مقامات دولتی نکنند، تمهیداتی می‌اندیشیدند. نخست این که خود را شأن این نمی‌دانستند که مجتهد اعلم را به مقامی منصوب کنند بلکه چنین اظهار می‌کردند که وی از پیش گزینش شده و علم و اعلییت وی چیزی نیست که پادشاه در آن دخالت داشته باشد. بنابراین پادشاه، تنها او را معرفی می‌کند. دوم؛ کلیه اختیارات شرعی را به عهده او می‌نهادند و خاص و عام را ملزم به اطاعت او می‌کردند. سوم؛ هرگونه وظیفه‌ای در برابر شاه، دربار و صاحبمنصبان را پیشاپیش از دوش وی برمی‌داشتند. چهارم؛ شاه فروتنانه از اعلم زمان درخواست می‌کرد که منت نهد و این سمت را بپذیرد.

طبیعی است که در این حالت، عذری برای عالم در نپذیرفتن این فرصت طلایی خدمت به دین و مردم باقی نمی‌ماند.

به همین خاطر شاه سلیمان برای کسب رضایت مجلسی در ایفای وظایف شیخ‌الاسلامی و نشان دادن میزان احترام خود نسبت به وی و دیگر علما، و اظهار خردی و حقارت در برابر عظمت مقام این عالم دینی، بارها واژه التماس (درخواست عاجزانه) را بر زبان خویش جاری ساخت.

در حکم شیخ‌الاسلامی مجلسی بر این که وی مجتهد عصر و اعلم اهل زمان به کتاب و سنت است تصریح شده و از گزینش وی به منصب جلیل‌القدر عظیم‌الشأن شیخ‌الاسلامی دارالسلطنه { پایتخت } اصفهان و توابع و لواحق سخن به میان آمده است. برخی اختیارات و وظایفی که در این حکم برای شیخ‌الاسلام جدید تعیین شده است عبارت‌اند از: امر به معروف و نهی از منکر، اجرای احکام شرعی، برپایی سنتهای اسلامی، جلوگیری از فعالیت

بدعتگذاران و فاسقان، رعایت حال عالمان و فقیهان و رسیدگی به آنها و دیگر اموری که در حیطة وظایف شیخ الاسلام است. نیز تأکید شده است که وی در اجرای وظایف خویش تردید نکند و رعایت احدی را مانع اجرای احکام دینیه نگرداند. همه مردم از همه اصناف و طبقات باید مطیع فرمان او باشند و حاکمان و وزیران و کلانتران برای رفع مشکلات قضایی در محضر او حاضر شوند، از او نخواهند که به مجلس آنان حاضر شود و خلاصه همه لوازم و شرایط احترام را نسبت به وی به عمل آورند (16).

این نکته نیز گفتنی است که در همان زمان و از آغاز دوران صفوی عالمانی بوده‌اند که با پذیرش منصب حکومتی از سوی عالمان طراز اول مخالفت داشته و این مخالفت را در گفتارها و نوشتارهای خود به صراحت بیان کرده و حتی به طعن و بدگویی این عالمان صاحب‌اقتدار پرداخته‌اند. مجلسی نیز از این بدگوییها و دشمنیها برکنار نمانده است.

36. بت‌شکنی مجلسی در سال 1098 ه.ق که شاه سلیمان صفوی مجلسی را به شیخ‌الاسلامی اصفهان و حومه منصوب کرد و به او استقلال کامل در عمل داد، به مجلسی گزارش دادند که بتی در اصفهان است و هندیان مقیم اصفهان (به تعبیر ناقلان: کفار هند) آن را در نهادن پرستش می‌کنند. وی افرادی را به آنجا گسیل داشت تا بت را بشکنند. هندیان دارایی بسیاری به شاه بخشیدند به این امید که از شکستن بت جلوگیری کند و آنها نیز بت را به هند انتقال دهند. شاه نپذیرفت و بت را شکستند. این بت خدمتکاری داشت که پس از این رخداد، از دوری آن بت طاقت نیاورد و خود را به دار آویخت و کشت (17).

این واقعه را سید نعمت‌الله جزایری شاگرد مجلسی در کتاب مقامات نقل کرده است و دیگران هم این را منکر نشده‌اند. برخی نیز مجلسی را به خاطر این عمل ستوده‌اند.

پرسشی که در اینجا می‌توان به میان آورد این‌که: هندیان، آن بت را چه مرتبتی می‌نهادند؟

اگر آن را خالق خود می‌دانستند و وجود خود را وابسته به وجود او، شکستن بت می‌توانست ابطال عقیده آنان باشد زیرا با شکستن آن و زنده ماندن هندیان، خالقیت بت منتفی می‌شود؛ کاری که ابراهیم (ع) کرد و وجدان بت‌پرستان را برانگیخت. اما اگر چنین نبوده است و هندیان تنها آن را احترامی می‌نهادند و آن را مجسمه یا مظهر و نماد بودا یا یکی از خدایان خود می‌دانسته‌اند، این شکستن چه تأثیری در آنان می‌تواند نهاده باشد؟ چه حجتی بی‌پاسخ برای آنان آورده شده و کدام براهین عقلی برای آنان اقامه شده است تا از آیین و باور خویش دست بردارند؟ کدام عالم و دانشمند ایشان به بحث فراخوانده شده است؟ این کار چه امتیاز و دستاوردی برای اسلام به ارمغان آورده یا چه خطر و آسیبی را از آن دور ساخته است؟ آیا در آن زمان کسی در اصفهان متخصص شناخت ادیان هندی و مباحثه کلامی با عالمان آن بوده است؟ و....

159 سال پیش از آن که مجلسی شیخ‌الاسلامی پایتخت (اصفهان) را بپذیرد، شاه طهماسب صفوی همین فرمان را برای عالم بزرگ شیعی، علی بن حسین بن عبدالعالی کرکی (معروف به محقق کرکی) صادر کرد. پایتخت صفوی در آن زمان هرات بود. پیش از آن‌که محقق کرکی به هرات پا بگذارد، شاه مجالس بحث و مناظره‌ای میان علمای شیعه و سنی ترتیب داده بود. در مجلس اول، یکی از علمای متعصب اهل سنت که سی سال عهده‌دار منصب شیخ‌الاسلامی

هرات و کل خراسان بود، به خاطر مخالفت شدید با شیعه، به فرمان شاه به قتل رسید. چند روز بعد که محقق کرکی به هرات رسید و از این ماجرا آگاه شد، بر قتل او تأسف خورد، شاه را به خاطر این کار نکوهش کرد و گفت که اگر او کشته نمی‌شد، با حجتها و برهانهای عقلی و نقلی او را ساکت می‌کردیم و از پذیرش او، بیشتر مردم ماوراءالنهر و خراسان به مذهب حقه شیعه اثناعشری می‌گرویدند⁽¹⁸⁾.

به هر حال، این‌که شخصی عالم دین و مذهب خویش باشد، لزوماً به این معنی نیست که آیین دیگر را نیز بشناسد و بتواند با علمای آن به بحث و مناظره بپردازد و با استدلال، آنها را ساکت کند. در هر صورت، این حجت‌های بی‌پاسخ‌اند که تعیین می‌کنند چه کسی مخالف حق، حق ستیز، معاند، لجاجز و در نتیجه کافر است، تا بتوان احکام کفر را بر وی جاری کرد. اگر حجت کامل و تمام و برهان قاطع نباشد، چه فرق است میان این‌که مسلمانان به فتوای عالم خویش بتکده‌ای را خراب کنند با این‌که بت‌پرستان به دستور روحانی خود مسجدی را ویران سازند.

37. نظریه‌پردازی مجلسی برای حکومت در جلوس شاه سلطانحسین صفوی بر تخت سلطنت، مجلسی خطابه‌ای نگاشت که در آن مراسم خوانده شد. در بخشی از این خطبه مجلسی ادعا می‌کند که در دوران غیبت خالق بی‌منت، از مزید لطف... فرمانروایی... را در کف کفایت و قبضه درایت سلاطین عدالت‌شعار... سپرده که عموم مردم در سایه عدالت ایشان به امنیت و آسایش روزگار بگذرانند. مجلسی در همین خطبه معتقد است که صفویه مصداق این حدیث‌اند که: اگر خداوند خیر مردمی را خواهد، پادشاهی مهربان بر آنان

می‌گمارد زیرا مردم ایران سالهاست که در سایه مهربانی، عدالت و قدرت سلاطین صفوی به فراغ بال و رفاه حال آرمیده‌اند.

در نقد این سخن مجلسی باید گفت: ممکن است صفویه مصداق آن حدیث باشند. ممکن است دوران سلطه این سلسله را یکی از درخشانترین دورانهای شکوفایی اقتصادی و فرهنگی ایران و نیز مصداقی هرچند ناقص اما بارز برای عدالت و رفاه عمومی در تاریخ این سرزمین دانست. میزان دقت این نظر را پژوهشها تعیین می‌کنند. اما این گزاره که: خداوند در دوران غیبت، امور فرمانروایی مردم را به فرمانروایان عادل سپرده است، نه مستندی از قرآن و حدیث دارد و نه با تجربه دوران غیبت تا به امروز می‌خواند. این حکم به گونه‌ای است که اگر تنها یک فرمانروای غیرعادل در دوران غیبت بتوان یافت، می‌توان آن را ابطال کرد چه رسد به این که یافتن حتی یک فرمانروای عادل در دوران غیبت، همانند یافتن سوزن در انبار گاه باشد.

اثبات چنین حکمی نامستند به کتاب و سنت در حد محال، و ابطال آن در حد اثبات بدیهی است.

از حدیث مذکور چنین برمی‌آید که خداوند ممکن است از سر مزید لطف و احسان و خیرخواهی برای مردمی، فرمانروایی عادل بر آنها بگمارد؛ نه این که در دوران غیبت، خداوند از سر مزید لطف و احسان و خیرخواهی، برای همه مردمان، در همه زمانها و مکانها، فرمانروایانی عادل قرار داده است.

مجلسی نیز همانند دیگر عالمان شیعی معتقد به این نیست که این پادشاهان، معصوم و مصداق اولوالامر در قرآن‌اند و اطاعت مطلق آنان واجب است. نیز عقیده بر این ندارد که فرمانروای عادل در غیرمعصوم یافت نمی‌شود. عقیده او آن است که از سلطان عادل باید تبعیت نمود و برای سلطان ظالم دعا کرد که

خداوند او را به صلاح آرد. به موازات آن باید به اصلاح خود پرداخت از آن روکه از سویی حکومت آئینه ملت است و از سوی دیگر دعای مردم ناصالح مستجاب نمی‌شود. اگر مردم اصلاح یابند، خداوند یا سلطان را عادل می‌کند و یا به حکومتش پایان می‌دهد.

میزان دقت نظری و شیوه اجرای عملی این دیدگاه را باید در مجالی دیگر بررسی کرد.

مستنداتی نیز در هر بخش برای این نظر یافت می‌شود. اما هیچ کدام از اینها مجوز این نیستند که نظریه‌پردازی مجلسی برای حکومت در دوران غیبت را از نظر عقلی یا نقلی تأیید کنیم.

38. چرا ستایش پادشاهان؟ بر اساس آنچه در بند مربوط به دیدگاه عالمان نسبت به حکومت صفوی آوردیم، در بسیاری موارد می‌توان با توجیهاتی پذیرفت که:

- 1) با پادشاهان نباید تند سخن گفت تا مبادا به ورطه ستیز بیفتند.
- 2) حرمت پادشاهان را نگاه باید داشت و با آنان باید مهربانانه رفتار کرد تا دل آنان برای پذیرش حق و تغییر رفتار باطل نرم شود.
- 3) اگر شاهان به عالم احترام نهادند او نیز باید احترام لازم را نسبت به آنان معمول دارد و تعارفهای غیرخلاف شرع را به جا آورد.
- 4) می‌توان کتاب را به آنان تقدیم کرد یا در دیباچه به نام آنان اشاره داشت تا بتوان از بودجه دولتی کتاب را تکثیر و ترویج نمود.
- 5) نثر دوران صفوی، نثری مکلف و آکنده از آرایه‌های لفظی و معنوی است. بنابراین طبیعی است که عالم دوران صفوی در مقدمه کتاب خویش، نام سلطان را با تکلف و تعبیرهای گوناگون و آرایه‌های لفظی و معنوی ببرد.

6) گاه دستور دادن به شخص را که چگونه باشد در قالب بیان صفت برای او به کار می‌برند.

یعنی ان شاء الله که چنین هستی و باشی.

اما هیچ کدام اینها به آن معنی نیستند که یک شیعه - چه رسد به عالمی شیعی به ویژه با آن همه اختیارات و احتراماتی که حکومت برای او قائل است - نیم، یک، یک و نیم و حتی دو صفحه آغازین کتاب خود را به مدح پادشاهی هرچند عادل اختصاص دهد و عبارات و تعبیرهایی درباره وی به کار برد که نه تنها حقیقت ندارند بلکه اگر هم حقیقت داشته باشند مصداق بارز تملقاند که در شرع مذموم است و پیامبر دستور داده است که: بر چهره مملقان بیفشانید و امام اول شیعیان، در دوران حکومتش مردم را منع کرده است از این که او را بستایند. شواهدی نشان می‌دهد که این عمل مجلسی مورد سؤال و نقد برخی از معاصران او - حتی در میان برخی از نزدیکترین شاگردانش - بوده است. حتی در برخی رؤیایها که به وسیله شاگردان و نزدیکان ارادتمند اما نقاد مجلسی پس از درگذشت وی نقل می‌شود، می‌توان تأییدی بر توجیه پذیرش مقام به خاطر خدمت به مردم یافت. اما همین رؤیایها اگر صادق باشند حاکی از این‌اند که ستایش صاحبمنصبان، در جهان دیگر عیب شمرده می‌شود، و اگر صادق نباشند بازگوی این حقیقت‌اند که در این جهان، عالمان دین آن را عیب می‌دانند.

39. فعالیتهای اجتماعی مجلسی معاصران و شاگردان مجلسی درباره وی گفته‌اند که امور زندگی و نیازهای دنیویش را در نهایت نظم و ترتیب رسیدگی می‌کرد. بارها به زیارت خانه خدا و زیارتگاههای عراق نایل شد. امام جمعه و جماعت بود. خطبه‌های نماز جمعه را می‌نوشت و می‌خواند. مجالس وعظ و نصیحت و مراسم شبهای احیا را به گونه‌ای پرشور و تأثیرگذار برپا می‌داشت. به

امر به معروف و نهی از منکر می‌پرداخت. در بخشندگی و سخاوت نسبت به کسانی که به وی روی می‌آوردند، دست‌بازی داشت.

زمانی که به مقام شیخ‌الاسلامی اصفهان و توابع آن منصوب شد، انتظام امور شرعی، ترویج دین و رسیدگی به امور شیعیان به وی محول گشت. در این حال به تنهایی همه نزاعها و دعاوی را رسیدگی می‌کرد، مسائل شرعی را پاسخ می‌گفت، نیازهای مؤمنان را برمی‌آورد، به مؤمنان یاری می‌رساند، ظلم و ستم ستمگران و اشرار را از آنها برطرف می‌ساخت و شکایت ستمدیدگان را به گوش رؤسا و دست‌اندرکاران می‌رساند تا به نجات آنان بینجامد. با همه این مسئولیتها از نمازگزاردن بر مردگان، رفتن به میهمانی مردم، عیادت بیماران و اجرای مراسم دینی روی بر نمی‌تافت. از این رو که دعوت همگان را می‌پذیرفت، شخصی مسئول بود که اسامی میزبانان را بنویسد و پس از نماز عشا به وی یادآوری کند که امشب میهمان کیست. در ترویج تشیع فعال بود. اشتیاقی بسیار به تدریس داشت و از محضر وی فضایی بسیار بهره بردند. شمار شاگردانش را تا هزار برشموده‌اند. گفته‌اند که کشور شاه سلطانه حسین به تدبیر او انتظام یافت و با مرگ وی از هم پاشید. شبها را نیز به تألیف کتاب فارسی برای عموم مردم می‌پرداخت تا بر آگاهی آنان بیفزاید.

مجلسی 8 سال از پایان سلطنت 29 ساله شاه سلیمان و 4 سال از آغاز سلطنت 29 ساله شاه سلطانه حسین را شیخ‌الاسلام بود. در دوران شیخ‌الاسلامی او صوفیه - که از ارکان تأسیس سلطنت صفوی بودند - تا آن حد از چشم دربار افتادند که شاه سلطانه حسین در مراسم تاجگذاری خود اجازه نداد کسی از صوفیان به رسم معمول، شمشیر سلطنت را بر کمر او ببندد و در عوض، انجام

آن را از شیخ الاسلام - یعنی مجلسی - خواست. سپس از او پرسید که در ازای این خدمت چه انتظاری دارد.

مجلسی هم از شاه درخواست کرد که باده‌نوشی، جنگ طوایف و دستجات، و نیز کبوتربازی را با صدور فرمانی ممنوع سازد. شاه نیز این درخواست را پذیرفت و بیدرنگ فرمان لازم را صادر کرد.

در همین جا اشاره کنیم که شخصیت این شاه سلطانحسین که در چهار ساله آخر عمر مجلسی او را به شیخ‌الاسلامی نهاد و خود نیز عبادت و دینداری پیشه کرد غیر از آن شاه سلطانحسین است که پس از درگذشت مجلسی به فسادش آلودند و تا 25 سال بعد، از او فاسدترین و ضعیفترین سلطان صفوی ساختند.

باری؛ حکومت اسلام به گناهان فردی و شخصی مردم کاری ندارد و به این خاطر کسی حق ندارد پا به درون خانه مسلمانان بگذارد و به کشف این‌گونه جرایم بپردازد. اما روشن است که وجود مراکزی علنی برای باده‌نوشی و رفت‌وآمد انسانهای مست در خیابان تا چه حد می‌تواند آزادی و امنیت مردم را به خطر اندازد و جنایتها و فسادهایی را به بار آورد. زیان باده‌نوشی شاهان و صاحبمنصبان مجری یا تصمیم‌گیر برای جان و مال مردم نیز بر کسی پوشیده نیست.

جنگ طوایف و دستجات از اوایل دوران صفوی رواج داشت و برای برخی شاهان - مانند شاه عباس صفوی - این کار نوعی تفریح به حساب می‌آمد. شاه یا از اختلافهای طبیعی و فرقه‌ای مردم شهرها و نواحی مختلف کشور بهره می‌گرفت و یا خود، مردم برخی شهرها را به دو گروه مخالف تقسیم می‌کرد. این اختلافها گاه به طور طبیعی به ستیز و زد و خورد می‌انجامید و گاه نیز شاه برای تفریح و خوشگذرانی دو دسته مخالف را حاضر می‌کرد تا در حضور او با سنگ

و شمشیر و چوب و مشت و لگد به زد و خورد بپردازند. این کار نه تنها غیرانسانی بلکه به ویژه غیراسلامی است.

مسلمانان باید حرمت هم را داشته باشند و از هتک حرمت یکدیگر خودداری کنند. در اختلافات نیز باید تا جایی که ممکن است میان ایشان صلح و اصلاح برقرار کرد. بنابراین فتنه‌انگیزی و جنگ افروزی میان مسلمانان و تماشای زد و خورد آنان از گناهان بزرگ است.

اما کبوتربازی، در اسلام از کارهای ممنوع شمرده می‌شود. یکی از علل اجتماعی منع این سرگرمی بیفایده این است که کبوتربازان بر بامها پرسه می‌زدند و این امر آزادی رفت‌وآمد و پوشش انسانها را در درون منزل و حیاط خانه با مشکل مواجه می‌کرد. به هر حال مسلمانان در درون خانه خود آزادند که هرگونه می‌خواهند زندگی کنند (تا جایی که مانع آزادی دیگران نشوند) و کسی حق ندارد به هیچ عنوان این آزادی و آسایش را سلب کند یا از درون خانه‌ها آگاهی یابد یا بدون اجازه کسی به خانه او مشرف شود و سربکشد. حتی شاید مسلمانی در خانه خود گناهی پنهان کند. آگاهی از این گناه ممکن است مایه هتک حرمت او شود. و دیگر دلایل فردی و اجتماعی که برای حرمت کبوتربازی بر می‌توان شمرد.

همه اینها نشان می‌دهد که مجلسی تا چه اندازه به جامعه خویش می‌اندیشیده، برای مردم حرمت قائل بوده، از جریانه‌ها و حساسیتهای زمان خود آگاهی داشته و از فرصت احترام خویش در نزد شاه بهره‌های مذهبی و مردمی می‌گرفته است.

40. دردمندی مجلسی مجلسی بیگمان از کسانی است که درد دین و دغدغه اصلاح و ترویج مذهب و آگاهسازی مردم داشته است. کثرت تألیفهای وی به

زبان فارسی نگارشگر این است که او مریدان ناآگاه نمی‌خواهد؛ به القابی همانند آخوند، ملا و استاد در میان عالمان دلخوش نیست؛ تنها به کثرت شاگردان و بسیاری تألیف نمی‌اندیشد و در پی آن نیست که فقط گلیم خود را از آب بکشد بلکه سعی بر آن دارد که غریقی را نجات دهد. او در نوشته‌های خویش گاه با خواننده درد دل می‌کند و یا مانند برادری مهربان و دلسوز به راهنمایی او می‌پردازد.

مخاطب مجلسی در آثار فارسی، مردم عادی‌اند. علاقه وی به این مردم، بجز در وظایف وعظ و خطابه و منبر، در نوشته‌های فارسی او نمایان است. او از این رنج می‌برد که این مردم از سرچشمه معارف به‌دور مانند و دین را با واسطه این واعظ، آن منبری، آن روضه‌خوان، این نوحه‌سرایا آن صوفی و درویش دریافت کنند و به دینی آمیخته حق و باطل بگردند.

دغدغه و دردمندی مجلسی آن‌گاه نمایانتر می‌شود که بدانیم او بیشترین و مهمترین کتابهای فارسی خود را در زمان کثرت اشتغال علمی و اجتماعی نوشته و از اوقات فراغت خویش در شبهایی پس از روزهای پرکار و پرتلاش مایه گذاشته است.

41. فروتنی مجلسی فروتنی مجلسی را نمی‌توان انکار کرد. او خود را در بسیاری از آثارش خاک راه اهل ایمان، تراب اقدام مؤمنین، خادم طلبه علوم ائمه طاهرین، حقیر، فقیر، خاکسار، ذره بیمقدار، تبه روزگار، عدیم‌الاستطاعه، بی‌بضاعت، دارای استعداد ناقص، غریق بحر خطایا و گناهان و پامال نفس و هوا و شیطان می‌نامد و از برادران ایمانی درخواست می‌کند که او را در حیات و ممات از دعای خیر و طلب مغفرت فراموش نکنند.

سلوک او با مردم در رفع مشکلاتشان، عیادت بیمارانشان، نماز بر مردگانشان، شرکت در مجالسشان، پذیرش مهمانیشان و نشست و برخاست با آنها در شادیهها و غمهایشان نشان می‌دهد که آنچه نوشته است از سر تکلف و تعارف نیست.

مجلسی درباره میزان دقت خویش در نگارش کتابهایش نیز تواضع به کار برده است با این‌که وی را یکی از شارحان دقیق و اهل تحقیق حدیث می‌شناسند.

گویند روزی در مجلس وی بحثی درباره کثرت آثار علامه حلی به میان می‌آید و اهل مجلس را به تعجب وامی‌دارد. یکی در این میان اظهار می‌دارد: مصنفات سرور ما { - مجلسی - } کمتر از تصنیفات علامه حلی نیست. در این هنگام مجلسی می‌گوید: مکتوبات من که همه از سنخ گردآوری است کجا و مکتوبات علامه حلی که همه تحقیقات و مطالب علمی و نظری است کجا! شاگردان مجلسی از وی با احترام ارادت قلبی یاد می‌کنند و از خوشرفتاری او با شاگردان و احترام وی به آنان سخن می‌گویند. برخی نیز برای او نسبت به خویش حق‌پدیری و ترتیب و ارشاد و هدایت قائل‌اند.

42. طنزپردازی و شوخ‌طبعی مجلسی سید نعمت‌الله جزایری شاگرد مشهور مجلسی می‌نویسد: استادم صاحب کتاب بحارالانوار... در وقت تألیف بحارالانوار به خاطر برخی مصالح تصنیف، حضورم را لازم می‌دانست. وی با من چندان مزاح می‌کرد و لطیفه می‌گفت و می‌خندید که از مطالعه خسته نمی‌شدم. با این وصف وقتی می‌خواستم بر وی وارد شوم لحظه‌ای در پشت در می‌ایستادم و خود را مهیای رفتن به نزد او می‌کردم. در آن هنگام قلبم از شدت هیجان ناشی از مهابت، بزرگواری و بزرگداشت او ضربان داشت.

مدتی صبر می‌کردم که آرام‌گیرم و آن‌گاه به نزد او بروم.⁽¹⁹⁾

نقل کرده‌اند که ملا خلیل قزوینی از دانشمندان بنام معاصر مجلسی قائل به حرمت دخانیات بود و در این باره اصرار داشت. وی در این باره رساله‌ای نوشت و سعی کرد که این حرمت را به گونه‌ای به اثبات برساند که جای بحث و گفت‌وگو و اشکال و ایراد برای کسی باقی نماند. سپس نگارش آن را به کاتبی خوشخط سپرد و برای آن جلدی ظریف در نظر گرفت و سپس آن را در پارچه‌ای مرغوب پیچید و برای مجلسی به اصفهان فرستاد چون شنیده بود که وی به قلیان علاقه‌مند است.

مجلسی پس از مطالعه کتاب، به عنوان تشکر از زحمت مؤلف، روکش پارچه‌ای را پر از تنباکو کرد و برای وی فرستاد.⁽²⁰⁾

43. مجلسی عارف مخالفت قلمی مجلسی با عرفان غیراصیل، عارف‌نمایان و تصوف صفوی مایه آن شده است که کمتر، از مجلسی به عنوان یک عارف سخن به میان آید.

در توصیف‌های ستایشگونه عالمان از مجلسی، گاه به تعبیراتی برمی‌خوریم حاکی از این‌که معاصران و شاگردان و سپس عالمان بعدی، او را در عرفان صاحب منزلت می‌دانسته‌اند.

معاصران مجلسی به ویژه شاگردانی که سالها با او بوده‌اند از کرامت، استجابت دعا، حسن‌نیت، اخلاص و صفای باطن او سخن گفته‌اند.

از نثر عارفانه مجلسی آن‌گاه که از مباحث اساسی توحید، نبوت، انسان کامل و صفات جلال و جمال سخن به میان می‌آید، عشق و زیبایی و شور و شوق و جذبه می‌بارد.

پیش از این نیز در بخش مربوط به زندگی ملا محمدتقی مجلسی گفتیم که این پدر و پسر مدتی نیز به ریاضت و چله‌نشینی گذرانده و از این راه خواسته‌اند تا صفای باطن بیابند اما پس از زمانی، ریاضتها و عبادتهای نامستند به شرع را وانهاده‌اند.

به هر حال، اگر نخستین ویژگی یک عارف را در جنبه نظری، این بدانیم که آگاهی لازم و کافی از عقاید حق و رهنمودهای سفیران الهی برای تقرب به خداوند داشته باشد، مجلسی را از دیدگاه نظری باید در زمره آگاهترین عارفان قرار دهیم. در جنبه عملی نیز ویژگیهایی اخلاقی و باطنی که برای او برشمردیم، پرورش در دامان پدری عارف و دارای کشف و شهود و کرامات، پانهادن در راه اجرای مناسک و آیینهای مذهبی، دست زدن به مهمترین و اصیلترین آثار تألیفی در علوم الهی و فعالیت‌های دینی و اجتماعی در راه خدمت به خلق، خواه‌وناخواه می‌تواند هر انسانی با این ویژگیها را به مراتبی قابل توجه از کسب صفات خدایی و تخلق به اخلاق الهی و در نتیجه نزدیکی به ذات مقدس حق برساند.

44. مجلسی و تصوف (21) صفویان از نوادگان شیخ صفی‌الدین اردبیلی بودند که از مشاهیر تصوف است. فرزند او شیخ جنید و نوه او شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل صفوی نیز ریاست صوفیان شیعه اردبیل و آذربایجان را داشته‌اند. صفویان در مقابل صوفیه اهل سنت، مریدان خود را به عنوان صوفیه شیعه سازمان دادند.

این گروه به صورت یک جبهه واحد و مجهز سیاسی مأمور شدند تا زمام امور را از سلاطین و امرای ترکمانان آق‌قویونلو - که بر فارس، آذربایجان و

غرب ایران حکومت می‌کردند و همه از اهل سنت بودند - باز پس گیرند. اینان از آنجا که کلاه سرخ به سر می‌نهادند به قزلباش (کلاه‌قرمز) مشهور شدند. این گروه شاه را مرشد کامل می‌خواندند و اطاعت او را واجب می‌دانستند. این صوفیان در واقع سپاه صفوی و حامی نظامی آن بودند و در همه جا حضور و نفوذ داشتند. این حضور از اندرون شاه و نگهبانی او تا تصدی مشاغل حساس را شامل می‌شد.

این صوفیان به علاوه دیگر کسانی که به تصوف تمایل داشتند و از گرایش صفویه به تصوف بهره می‌بردند و بدون مزاحمت به تبلیغ و ساختن خانقاه می‌پرداختند، مجموع عناصر تصوف را در دوران صفوی تشکیل می‌دادند. نفوذ و قدرت در نتیجه برخی مزاحمت‌های صوفیان قزلباش باعث شد که شاهان صفوی قدرت سیاسی را از آنان بگیرند و تنها برخی مراسم تشریفاتی را به این گروه بسپارند. در اواخر این دوران ایشان از همین مراسم نیز محروم شدند.

آنچه را به عنوان نمود عینی تصوف در دوران صفویه می‌توان شناخت عبارت است از:

- 1) وجود شماری بسیار از خانقاهها، زاویه‌ها و تکیه‌های مخصوص صوفیه (تنها در اصفهان بیش از 20 مورد).
- 2) گروهی دوره گرد یا اهل سیر و گشت که از صدقه و بخشش مردم، روزگار می‌گذراندند.
- 3) عدم پایبندی بسیاری از اهل تصوف به آداب و شرایع دینی و امور ممنوع در اخلاق و شرع.

4) پوشیدن لباس مخصوص، اختیار شکل و هیئتی خاص و ابداع آیینهایی عبادی یا رفتارهایی اجتماعی که در شریعت از آن خبری نیست و برخی از آنها برگرفته از صوفیه اهل سنت، مسیحیان، زرتشتیان و آیینهای هندی و بودایی است.

5) آرای ناسازگار با تعالیم دینی و اغلب برگرفته از عناصری خارج از جهان اسلام و آموزه‌های تشیع.

6) مخالفت آشکار و پنهان بسیاری از آنان با ظواهر دین، و ارزش نهادن به مراسم و مناسک شرع و تحقیر صریح یا ضمنی برگزارکنندگان آنها و خودبرتربینی بسیاری از صوفیان.

7) بزرگداشت برخی کسانی که به شهادت تاریخ و روشهای پژوهشگرانه، نه تنها دارای مرتبتی در دانش و دین و عرفان نیستند بلکه بر اساس موازین علمی و دینی، دعوای عارفانه آنان هذیانی بیش نبوده است، ضمن این که گاه موارد منسوب به آنان برساخته نسلهای بعد است.

8) تعلق خاطر آنان به تهذیب نفس، باطن‌گرایی، شعر، کتب عرفان، ذکر، مردم‌گریزی و دوری از دنیا در اغلب آنان و در کنار آنها دنیاگرایی در برخی دیگر.

9) دعوی وصول به حق و دستیابی به مراتب عالی عرفان و کشف و شهود از سوی برخی از آنان.

این بود که عالمان دوران صفوی از دو - سه نسل پیش از مجلسی به مخالفت با صوفیه پرداختند و موارد مخالفت کار آنان را با ظاهر و باطن شرع برشمردند و اشکالهای اعتقادی و پژوهشی عقاید و اعمال آنان را بیان کردند. البته این ادامه سنتی بود که از زمان امیرمؤمنان علی (ع) و سپس امامان شیعه

در میان شیعیان و عالمان شیعی پدید آمده بود و به تناسب ظهور و بروز صوفیه در هر زمان و مکان اغلب در قالب نوشتار و بحث‌های علمی، ظهور و بروز می‌یافت.

در میان عالمان، عارفان، فیلسوفان و محدثان صفوی از دو - سه نسل قبل از مجلسی تا زمان او می‌توان نام مشاهیری را دید که در نوشته‌هایشان صوفیه آن زمان را مورد انتقاد قرار دادند: شیخ بهائی، ملاصدرا، ملا محسن فیض کاشانی و ملا محمدطاهر قمی (استاد مجلسی).

مجلسی در عین‌الحیات و برخی آثار دیگر خویش به تفصیل عقاید و رفتارهای صوفیه را مورد نقد قرار داده و ویژگیهای عرفان اصیل را برشمرده است.

بر اساس آنچه پیش از این در زندگی ملا محمدتقی مجلسی (پدر مجلسی) و عرفان، ریاضت و کشف و شهودهای او و نیز درباره گرایشهای مجلسی به عرفان گفتیم، می‌توان انگیزه دیگر مجلسی را در مخالفت با صوفیه جداکردن خود و پدرش از این گروه دانست به ویژه این‌که اتهام تصوف به پدر مجلسی و گاه خود او به صراحت از سوی برخی معاصران مخالف آنها ابراز شده است. مجلسی نیز گاه به صراحت، ساحت خود و پدرش را از این تهمت مبرا می‌داند و بر شرعی بودن ریاضتها و چله‌نشینی‌های خود و پدرش تأکید می‌ورزد. نیز اظهار می‌دارد که عدم مخالفت صریح پدرش با آنها و احیانا رفت‌وآمدهایی که با صوفیه داشت از باب ارشاد و هدایت آنان و به طریق تسامح و تساهل و مدارا بوده است. لحن نگارش مجلسی در مخالفت با صوفیه زمان خود نیز یا گزارشگرانه است، یا منطقی و استدلالی و یا هدایتگرانه، دلسوزانه و مشفقانه. او آنان را تکفیر نمی‌کند. از زمان تصدی منصب شیخ‌الاسلامی توسط مجلسی نیز

گزارشی موثق نرسیده است مبنی بر این که او خانقاهی را خراب کرده یا صوفی را آزار رسانده باشد به ویژه این که در آن زمان صوفیان صفوی نیز از چشم شاه افتاده بودند.

45. مجلسی و علوم عقلی علوم عقلی بر اساس دانش پیشینیان، شامل منطق، فلسفه، هیئت، نجوم، هندسه، حساب، ریاضی و پزشکی می شود که هر یک از اینها نیز علمی را در زیر عنوان خود شامل می شوند. به طور کلی، آنچه در قدیم به عنوان حکمت نظری شناخته می شد، شامل ریاضیات، طبیعیات و الهیات است که به نحوی کلیه علوم و فنون را در بر می گیرد. حکمت عملی نیز شامل اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مدن (کشورداری) می شود.

کتب این علوم با این تقسیمبندی حدود دو قرن پس از ظهور اسلام از طریق ترجمه وارد جهان اسلام و کشورهای مسلمان شدند و مسلمانان پس از مطالعه و درک آنها به تشریح و تکمیل و گاه نقد این علوم پرداختند و ترویج این دانشها نیز به نحوی در دستور کار عالمان مسلمان قرار گرفت.

در اواسط دوران صفویه، یعنی حدود دو - سه نسل پیش از مجلسی، این علوم پایه پای فنون و دانشهای دیگر به رشدی چشمگیر در ایران رسید و چهره‌هایی مانند میر محمدباقر داماد، شیخ بهاء‌الدین محمد عاملی و میر ابوالقاسم فندرسکی پدید آمدند. ثمره مکتب این عالمان، ظهور نابغه‌ای چون صدرالدین محمد بن ابراهیم شیرازی معروف به صدرالمتألهین و ملاصدرا بود و عالمانی دیگر، و موج عظیم طلابی که فلسفه را رشته اصلی تحصیل خود قرار داده بودند. گفتنی است که در همین روند، از حکمت و علوم عقلی به بخش الهیات آن بیشتر توجه می شد و بخشهای ریاضیات و طبیعیات کمتر مورد توجه قرار می گرفت.

طبیعتاً مجلسی و دیگر عالمان معاصر او و قبل از او نیز علوم عقلی را خوانده بودند و - به ویژه مجلسی - شاگرد باواسطه یا بیواسطه فیلسوفان بزرگ آن عهد بودند. حتی سلسله اجازات مجلسی در برخی موارد به ملاصدرا و امثال او می‌رسد.

اما به موازات رشد فلسفه و علوم عقلی، نه تنها در میان عالمان دینی بلکه حتی در میان شاگردان مکتب فلسفی دوران صفوی نیز موجی علیه فلسفه به راه افتاد که مردم و عالمان را به سوی دانشهای اصیل دینی فرامی‌خواند که در قرآن و حدیث تبلور یافته‌اند. برای نمونه می‌توان از داماد و بهترین شارح آرای ملاصدرا یعنی ملا محسن فیض کاشانی - نام برد که چیزی شبیه توبه‌نامه نوشت، از فلسفه به قرآن و حدیث روی آورد و در آنها به بررسی و تألیف پرداخت.

منشأ پدید آمدن این حساسیت و احساس تضاد در عالمان دینگرا را باید در این جست که دینداران فلسفه‌گرا در مواردی فلسفه و علوم یونانی را با آموزه‌های دین، و در دیگر موارد آموزه‌های دین، و در دیگر موارد آموزه‌های دین را با فلسفه و علوم یونانی تطبیق می‌دادند و در همه این زمینه‌ها روش چنین بود که اصالت و صحت این علوم عقلی بشری مورد تردید قرار نگیرد و تضادها همواره به نفع دانش عقلی زمان حل شود.

مجلسی که در اواخر دوران صفوی می‌زیست و در حوزه دینی و فلسفی آن آموزش دیده بود، از این مشکل آگاه بود و بر این اساس تصمیم گرفت و راه خود را برگزید. خود می‌گوید که در دورانی به کار قرآن و حدیث پرداخت که طالبان علم کمتر از آن استقبال می‌کنند.

توجه به نکات آتی می‌تواند ذهنیت مجلسی و همفکران او را درباره نسبت علوم بشری و فلسفه از یک سو و دین و آموزه‌های دینی از سوی دیگر روشن سازد:

1. برخی از علوم بشری - مانند حساب و هندسه - یقینی‌اند. بنابراین می‌توانند برای فهم بهتر آموزه‌های دینی و در خدمت دین و شریعت به کار گرفته شوند و حتی مبنای تأویل و تفسیر بخشهای غیریقینی دین قرار گیرند.

2. برخی از دانشهای بشری ظنی‌اند و ممکن است درست نباشند و بعدها رد شوند. در مقابل، بسیاری از آموزه‌های دینی یقینی‌اند. بنابراین نمی‌توان این بخش از دانش بشری را مبنایی برای فهم و تفسیر آن بخش از دین قرار داد یا آن بخش از دین یا دانش بشری را به گونه‌ای تفسیر کرد که میان این دو سازگاری پدید آید.

3. بخشهای یقینی دین و یقینی علم بشری هیچ‌گاه با یکدیگر مخالفت و تضادی نخواهد یافت.

4. دانش بشری و دین الهی دارای حوزه‌هایی مشترک‌اند و می‌توان در موارد یقینی، هر یک را در خدمت دیگری به کار گرفت یا در فهم دیگری از آن بهره برد.

5. دین الهی خطاناپذیر است و در درستی سخن خدا و معصوم شک نیست. شک در این است که سخنی آیا سخن خدا یا معصوم هست یا نیست؛ و این که مقصود و منظور سخن آنها را دریافته‌ایم یا نه.

6. نص و ظاهر آیات و روایات حجت است. برگرداندن معنی و مفهوم از معنی و مفهومی که در نص و ظاهر نهفته است صحیح نیست مگر این که قرینه‌ای آشکار یا دلیلی محکم داشته باشیم.

امور ظنی دانش بشری قرینه یا دلیلی برای تأویل و برگرداندن معانی از ظاهرشان نیستند.

7. دانشهای بشری ناتوانترند از این که بتوانند به همه پرسشهای بشر پاسخ گویند و همه مجهولات را حل کنند. بنابراین گستره آنها محدود است و نمی‌تواند مبنای سنجش گستره نامحدود دانشهای الهی قرار گیرد.

8. فلسفه و علوم یونانی دهها سال بعد و از بیرون وارد جهان اسلام شدند. بنابراین نمی‌توان آنها را مبنایی اصلی و اصیل برای فهم اسلام قرار داد. چنین نبوده است که پیامبران نخست به مردم فلسفه و علوم یونانی بیاموزند و بعد دین را به آنان عرضه کنند. البته فراگرفتن هر دانشی ممکن است به کار فهم بهتر دین یا زندگی بهتر دنیا بیاید چنان که می‌تواند به کار نیاید. همان گونه که هر علمی ممکن است درست باشد، ممکن است نباشد، ضمن این که هر انسانی باید بیندیشد که کدام علم به کار سعادت او می‌آید و کدام تنها و تلف کردن است. بنابراین به هر علمی باید به اندازه خودش بها داد. علوم یونانی چیزی نیستند که یکپارچه درست باشند یا با ندانستن همه یا بخشی از آنها دنیا یا آخرت کسی آسیب ببیند. اگر ضرورتی برای سعادت دنیایی یا آخرتی انسانها داشتند، پیامبران باید به فراگیری آنها پیش و بیش از هر چیز دیگر توصیه می‌کردند.

بنابراین مجلسی ضمن این که از علوم مانند ریاضیات برای شرح و تفسیر روایات بهره می‌برد و مواردی از دانشهای یونانی را که با آموزه‌های دین سازگارند به خدمت تأیید این آموزه‌ها می‌گیرد، معتقد است که بسیاری از آرای حکمای قدیم یونان و شارحان و مبلغان مسلمان آنها غلط است.

مجلسی همچنین - مانند بسیاری از پیشینیان - به رد پای انگیزه‌های الحادی و نفی دین در ورود و گسترش حکمت یونان اشاره می‌کند.

البته از آنجا که مقوله انگیزه از مقوله حق و باطل جداست، به فرض صحت چنین فرضهایی درباره انگیزه‌ها، نمی‌توان آنها را مبنایی برای پذیرش یا رد علوم یونانی دانست.

46. مجلسی و شاه سلطان حسین دیدیم که مجلسی در اواخر سلطنت 29 ساله شاه سلیمان صفوی به مدت 8 سال و در اوایل حکومت 29 ساله شاه سلطانحسین صفوی به مدت 4 سال شیخ‌الاسلام بود. بنابراین بسیار دور از تحقیق است که او را روحانی دوران شاه سلطانحسین بدانیم و قصدمان پیوند دادن میان این دو در تمام یا بیشتر دوران سلطنت آن شاه باشد.

سلطانحسین میرزا که پس از سلطنت به شاه سلطانحسین معروف شد، زمانی به جای پدر نشست که مجلسی منصب شیخ‌الاسلامی داشت و او در واقع مجلسی را در این سمت ابقا کرد. به گزارش برخی متون تاریخی و تأیید دیگر متون، شاه سلطانحسین در آغاز پادشاهی متدین بود و پیش از این به صفت حلم و حجب و نیز ضعف نفس شناخته می‌شد. سلطانحسین میرزا علمای دین را احترام می‌نهاد و آنها را بزرگ می‌داشت. وی کمال متابعت در مسائل و موضوعهای دینی را از مجلسی داشت و او را تأیید می‌کرد. مواعظ او سلطانحسین میرزا را سودمند افتاد و وی از همه اعمال خلاف شرع رایج در دربار صفوی توبه کرد. پس از به سلطنت رسیدن نیز فرمان ممنوعیت شرابخواری را برای درباریان و دیگر مردم داد.

از جنبه امور سیاسی نیز درباریان دنیاطلب، اعم از خواجه‌سرایان و پیرزنان بانفوذ، کوشش می‌کردند تا از نقاط ضعف شاه نهایت بهره را ببرند و کاری کنند که او کشور را به گونه‌ای اداره کند که مطابق میل آنهاست به‌ویژه این‌که شاه روحیه مبارزه و ستیز نداشت و به لشکر چندان اهمیتی نمی‌داد.

این بود که بلافاصله پس از درگذشت مجلسی، فرصتی پیش آمد که شاه کاملاً زیر نفوذ درباریان قرار گیرد. آنها با روشهایی توطئه‌آمیز شاه را به شرابخواری و هوسرانی کشاندند و در مدت زمانی حدود 25 سال پس از درگذشت مجلسی، از وی پادشاهی ساختند که در بی‌کفایتی، هوسرانی و لذتجویی شهره است.

بنابراین باز به دور از تحقیق است که مجلسی را عالم دربار شاه سلطان‌نحسین در 25 سالی از زندگی ننگین آن پادشاه بدانیم که مجلسی در قید حیات نبوده است.

تشابه اسمی میان میر محمدباقر معلم شاه با ملا محمدباقر مجلسی نیز مایه توهماتی برای برخی خاورشناسان و به پیروی آنها برخی معاصران ما شده است که در جای خود به آن خواهیم پرداخت.

47. درگذشت مجلسی تاریخ درگذشت مجلسی شب 27 رمضان 1110 هجری قمری است. در مرگ او ماده‌تاریخهایی چند سروده‌اند که کوتاهترین، گویاترین و زیباترین آنها سروده زیر است:

ماه رمضان چو بیست و هفتش کم تاریخ وفات باقر اعلم شد
ش

این بیت دارای دو معنی موازی است که یکی روز وفات و دیگری سال وفات مجلسی را مشخص می‌کند:

(1) چون 27 روز از ماه رمضان کم شد (یعنی روز 27 ماه رمضان) روز و ماه درگذشت مجلسی شد.

(2) ترکیب ماه رمضان به حروف ابجد برابر با 1137 است:

م + ا + ه + ر + م + ض + ا + ن

$$1137 = 50 + 1 + 800 + 40 + 200 + 5 + 1 + 40$$

چون عدد 27 از آن کم شد (1110 شد) سال درگذشت مجلسی شد. مجلسی در 73 سالگی پس از مدتی بیماری درگذشت. او را در کنار آرامگاه پدرش که امروزه بقعه مجلسی نامیده می‌شود و زیارتگاه است به خاک سپردند. اصفهان در سوک مجلسی یک هفته به عزا نشست و مجالس ترحیم او تا مدت‌ها ادامه داشت.

مجلسی حدود چهل سال پیش از آن تاریخ، روز جمعه‌ای در مسجد جامع اصفهان به منبر رفت، درباره اعتقاد و ایمان و شاخه‌های آن به سخن پرداخت و گفت که اعتقاد من چنین است. سپس کفن خود را حاضر کرد و از مردم خواست بر آن بنویسند که بر ایمان او شهادت می‌دهند.

48. فرزندان مجلسی دارای چهار پسر و پنج دختر بود. یکی از فرزندان او - میرزا محمدصادق - در زمان حیات پدر وفات یافت. همه این فرزندان، برخوردار از مراتب علمی و ادبی بودند. افزون بر این، همسران هر یک از دختران مجلسی نیز دارای نام و آوازه‌ای در عالم دانش و ادب‌اند. نسل این فرزندان نیز هریک شخصیت‌هایی در دوران خویش بوده‌اند. برای آگاهی بیشتر درباره فرزندان و نوادگان مجلسی می‌توان به سرگذشت‌نامه‌هایی در این باره مراجعه کرد.

49. مجلسی به روایت ستایشگرانش استاد / بزرگ اسلام و مسلمین / پیشوا / مولا / مولانا / علامه محقق تیزبین / جلیل‌القدر / عظیم‌الشان / بلند مرتبه / یگانه دوران و نادره روزگار خویش / شخصیت بسیار موثق / دارای دانش سرشار / دارای تألیف‌هایی نفیس و ارزشمند که گواه بزرگی قدر و والایی منزلت او هستند / صاحب‌نظر و متبحر در دانش‌های عقلی و نقلی / دارای دیدگاه دقیق و

درستی رأی / امانتدار / عادل / کسی که فیض وجود او و پدر بزرگوارش همه را در برگرفته است / علامه / دانشمند / بزرگوار / دریای بیکران / کوه بلند و رفیع / مروج شیعه / احیاگر سنتهای فراموش شده اسلامی / برپاکننده کلمه حق / شکننده صولت بدعتگذاران / نابودکننده اباطیل بیدینان / گسترنده آثار پیشوایان اسلام / ملجأ و پناه محدثان در تمامی دورانها / پناه مجتهدان در همه شهرها / دارای رأی صائب / غواص دریای انوار حقایق / دارای ذهن نافذ / مشکات انوار رازهای غامض / مایه زندگی دلهای عارفان / روشنی بخش دیدگان رهپویان / پناه نیکان / آینه خرد دانشمندان آگاه / استخراج کننده نکات نو از اصول مسائل / استنباط کننده گوهرهای نفیس از درون دلایل / بیانگر پیچیدگیهای مسائل حلال و حرام / تبیین کننده مشکلات قواعد و احکام دین / رئیس فقها و محدثان / آیت خداوند در میان جهانیان / نمونه دانشمندان بزرگ اهل تحقیق و دقت / برگزیده مجتهدان و فقهای گرانقدر متقدم و متأخر / شیخ الاسلام / پناه مسلمانان / خدمتگزار اخبار و آثار ائمه معصوم / محقق زبردست / بسیار دانای متکلم / محدث بسیار موثق / جامع نیکیها و فضیلتها / خاتم حدیث دانان گرامی / نشردهنده دانشهای دین و آیین الهی / عالم ربانی / پرتوافشان روشنایی / گشاینده و شکافنده دانشهای دینی / بیهمتا در فروع و اصول / ترویج دهنده تشیع در سده دوازدهم / استاد استادان / هموار کننده راه علم دین برای خاص و عام / گرانمایه / بزرگوار / دانای با کمال / سرچشمه فضیلتها، رازها و حکمتها / آن که گوش دوران به مانند او نشنیده و چشم زمانه همانند او ندیده / کشف کننده انوار کلام خداوندی و اسرار تفسیر و تأویل / گشاینده پیچیدگیهای احکام و مشکلات علوم به روشنترین روش و بهترین دلیل / دارای احسان سرشار، دانش بسیار، نوشته های روشنگر و تألیفات درخشان /

زینت دهنده مجالس و مدارس و منابر / بزرگ و شریف فاضلان و مهتران
دوران، در گذشته و حال / استاد متین / دانش گستر / جامعترین عالمان و
عارفان از گذشتگان تا معاصران / مقرب درگاه خداوند رحمان / استاد استناد /
آخوند / ملا /

اینها توصیفهایی است که عالمان مشهور معاصر مجلسی یا پس از او در
نوشته‌های خویش درباره وی روا دانسته‌اند. این توصیفها نشانگر عظمت
مجلسی در چشم سردمداران تشیع در سده‌های اخیر است با وجود آن‌که ممکن
است هر یک از آنها نیز برخی دیدگاههای مجلسی را در برخی زمینه‌های فرعی
علوم دینی نقد کرده باشند.

50. ناقدان و منتقدان مجلسی می‌دانیم که خرده‌گیری بر شخص، شخصیت و
عملکرد مجلسی و گاه پدرش در دوران حیات آنها نمونه‌هایی هرچند کوچک
دارد. اما فراتر از آن نقدها و انتقادات، خرده‌گیران بر کار و کارنامه مجلسی و
شخصیت او را می‌توان در سه گروه عمده دسته‌بندی کرد که نحله‌های دیگر نقد
بر مجلسی را نیز پوشش می‌دهد.

نخست به خاورشناسان می‌پردازیم که نوشته‌های آنها کهنترین یا حاوی
کهنترین نقدهای سیاسی - اجتماعی درباره مجلسی است. سپس به رؤوس
برخی اشکالها اشاره می‌کنیم که از سوی ناقدان سنت‌گرای مجلسی مطرح شده
است. در آخر نیز دیدگاههای دکتر علی شریعتی را مطرح می‌کنیم که نیمی
برگرفته از اطلاعات ارائه شده توسط خاورشناسان، بخشی متأثر از نقد
سنت‌گرایان و بخش دیگر برخاسته از دیدگاههای جامعه‌شناسانه و دینگرایانه
اوست.

51. دیدگاه خاورپژوهان از آنجا که مقاله پروفیسور حامد الگار⁽²²⁾ با عنوان علامه مجلسی از دیدگاه خاورشناسان حاوی گزیده‌ترین و نوترین اطلاعات درباره نظر و نظرگاه خاورپژوهان درباره مجلسی است، بخشهایی عمده و اصلی از آن را در این بند نقل می‌کنیم، حذفها را با سه نقطه نشان می‌دهیم و افزوده‌های خود را در داخل قلاب می‌آوریم⁽²³⁾:

... اولین تاریخ‌نویس غربی که درباره مجلسی سخن به میان آورد سر جان ملکم است. او مستشرقی حرفه‌ای نبود، بلکه ژنرالی در خدمت استعمار انگلیس در هند بود که در سال 1799 میلادی (1215 هجری قمری) برای انجام مأموریت سیاسی به ایران سفر کرد. ملکم در جلد اول کتابی که تحت عنوان (تاریخ ایران) در لندن در سال 1815 میلادی (1230 هجری قمری) به چاپ رسانید، ادعا کرد که: شاه سلطانه‌حسین صفوی در تمام موارد از رهنمودهای یکی از ذی‌نفوذترین روحانیان مسلمان پیروی می‌کرد. برای قضاوت درباره این روحانی همین بس که چند روز بعد از جلوس پادشاه مزبور، او را وادار کرد تا فرمانی نه تنها برای دور ریختن تمام شرابهایی که از پدرت به ارث برده بود، بلکه برای شکستن خمهای آلوده هم صادر کند.

همین روحانی، شاه سلطانه‌حسین را نیز تشویق کرد تا پیروان فرقه‌های مختلف را که مهمترین آنها صوفیه بودند، مورد زجر و تعقیب قرار دهد⁽²⁴⁾.

سر جان ملکم می‌افزاید: مشهورترین صوفی که در آن زمان به دستور شاه از اصفهان تبعید شد شیخ محمدعلی (یعنی شیخ محمدعلی، متخلص به حزین) و معروف به حزین لاهیجی، شاعر و معروف) بود که در شهر بنارس هند وفات یافت⁽²⁵⁾.

... عدم دقت ملکم در بررسی حوادث، از این ادعای او کاملاً روشن می‌شود که: شیخ محمدعلی حزین از ترس تعقیب مجلسی از اصفهان خارج شد. در صورتی که آن شاعر و ادیب، تقریباً بیست و سه سال بعد از وفات علامه {هنگام محاصره اصفهان از سوی افغانها} اصفهان را برای همیشه ترک کرد و در خاطرات خود با ستایش فراوان از مجلسی یاد کرد⁽²⁶⁾. {او در سال وفات مجلسی 7 ساله بوده است.}

{اشتباه دیگر این‌که از نظر شرعی، ظرف آلوده به شراب را باید شست، و شکستن آن اسراف است و حرام، و صدور دستور شکستن ظرف شراب از سوی عالمی دینی امکان ندارد. اتهام زجر و تعقیب صوفیه نیز فاقد مدرک و سند است.}

درست صد سال پس از چاپ اول تاریخ ایران تألیف ملکم، یکی دیگر از خدمتگزاران استعمار انگلیس کتاب دو جلدی خود را درباره تاریخ ایران، در لندن به چاپ رسانید.... سرپرسی سایکس در جنگ بین‌المللی اول ریاست قوای نظامی را که انگلیسها برای پیشبرد اهداف خود در جنوب ایران تشکیل داده بودند، به عهده داشت. و از همین جا می‌توان تشخیص داد که او فاقد هرگونه صلاحیت علمی برای تحلیل بیطرفانه تاریخ ایران بود. سایکس بدون این‌که اسمی از علامه ببرد، در وصف حوادث دوران سلطنت شاه سلطانحسین چنین می‌نویسد: دینداری و خداپرستی شاه سلطانحسین باعث شد که ملایان و خواجهگان بر سر مسندهایی قرار گرفتند که بایستی تحت نظر و تصدی اشراف باشند. و بدین‌سان تمامی ملت به طور خطرناکی دچار ضعف و سستی گردید⁽²⁷⁾. درست مانند ملکم، سایکس برای این ادعای خود، سند یا مأخذ ذکر نمی‌کند. آنچه مخصوصاً به چشم می‌خورد،... هم‌ردیف کردن علامه مجلسی با

خواجه‌سرایان است؛ حال آن‌که خواجه‌سرایان از معاندترین دشمنان علامه در کوشش‌های اصلاح طلبانه او بودند و بالاخره باعث از سرگرفتن میگزاری و مفاسد دیگر در دربار صفوی شدند.

اولین مستشرق دانشگاهی که به تحلیل کارنامه علامه مجلسی پرداخت ادوارد براون ایرانشناس معروف بود. براون در جلد چهارم (تاریخ ادبیات ایران) که برای بار اول در سال 1924 میلادی (1343 هجری قمری) انتشار یافت، علامه را یکی از بزرگترین و مقتدرترین و متعصب‌ترین مجتهدان دوره صفویه معرفی می‌نماید⁽²⁸⁾. بسیاری از ایرانشناسانی که بعد از براون آمدند، همین توصیف را با کمی تعدیل، طوطی‌وار تکرار کرده‌اند.

براون که بزرگترین گناه علامه را در مخالفت او با صوفی‌نمایان اواخر دوره صفویه می‌بیند، او را به تعقیب بیرحمانه صوفیان متهم می‌کند، ولی نه چگونگی این تعقیب را بیان می‌کند و نه برای اتهام خود سند یا مأخذ نشان می‌دهد⁽²⁹⁾. از همه غریب‌تر این‌که براون در صوفی‌دانستن محمدتقی مجلسی پافشاری می‌کند و نفی این قضیه از طرف علامه را دلیل دیگری برای قشری و متعصب بودن او می‌داند. گویا براون مشرب مجلسی اول را از فرزند او بهتر می‌دانست⁽³⁰⁾. بی‌انصافی براون در این جمله به اوج خود می‌رسد که:

مریدان و معتقدان مجلسی گویند پس از فوتش حوادث و اغتشاشاتی رخ داد که در سال 1722 میلادی به درجه بالایی از سختی و تیرگی رسید. و اظهار می‌دارند که فقدان چنان شخص بزرگواری، ایران را در معرض مخاطرات گذاشت. ولی اشخاصی که بیشتر دماغ تحقیق و قوه انتقاد دارند، آن پیشامدها را تا درجه‌ای به سختگیرها و آزادی‌ها کُشیهای او و همکارانش مربوط خواهند دانست⁸

حالا شخصی هرچقدر مقتدر باشد، چگونه می‌تواند مسئول حوادثی باشد که بیست سال بعد از وفات او اتفاق افتاد، سؤالی است که برآون اصلا مطرح نمی‌کند....

حلقه بعدی این سلسله تحریف حقایق را یکی از بزرگترین متخصصان غربی تاریخ ایران به نام ولادیمیر مینورسکی تشکیل می‌دهد. بدون شک مینورسکی محقق برجسته‌ای بود که با تسلط خود بر زبانهای فارسی، ترکی، عربی و حتی ارمنی و گرجی، در روشن کردن بسیاری از گوشه‌های تاریخ ایران و قفقاز سهم بسزایی داشت. با وجود این، وی در یکی از آثار خود اشتباه دیگری بر اشتباهات موجود در ارزیابیهای غربیان دشمن با مجلسی افزود. در سال 1943 میلادی (1362 هجری قمری) مینورسکی متن کتابی را به نام تذکره الملوک که راجع به سازمان اداری دولت صفوی بود، همراه با ترجمه انگلیسی و حواشی و توضیحات مفصل به چاپ رسانید. مؤلف مجهول تذکره الملوک در فصل اول کتاب خود، بحثی کوتاه راجع به مقام و وظایف ملاباشی بدین قرار می‌آورد: در اواخر زمان شاه سلطانه‌سین، میر محمدباقر نام فاضلی - با آن‌که در فضیلت از آقا جمال، همعصر خود کمتر بود - به رتبه ملاباشی‌گری سرفراز و مدرسه چهارباغ را بنا گذاشته، خود مدرس مدرسه مذکور گردید.⁽³¹⁾

مینورسکی میر محمدباقر مذکور در این جمله را با علامه مجلسی یکی پنداشته و از این‌که نویسنده تذکره الملوک، آقا جمال خوانساری را از مجلسی فاضلتر می‌داند، اظهار تعجب می‌کند.⁽³²⁾

ولی بدیهی است که میر محمدباقر ملاباشی، شخصی غیر از علامه مجلسی است؛ آن هم به چندین علت: یکی این که عنوان میر ویژه سادات است؛ در صورتی که مجلسی سید نبود.

دوم این که میر محمدباقر به تصریح مؤلف تذکره الملوک، در اواخر سلطنت شاه سلطانحسین به منصب ملاباشی رسید، در صورتی که علامه مجلسی پنج سال بعد از جلوس شاه مزبور و بیست و پنج سال قبل از پایان دوران سلطنت او جهان فانی را ترک گفت.

و سوم این که بنای مدرسه چهارباغ در سال 1116 هجری قمری یعنی شش سال بعد از وفات مجلسی {آغاز شد و در 1118} اتمام یافت⁽³³⁾.

با وجود این تفصیل، اکثر خاورشناسانی که بعد از مینورسکی درباره مجلسی اظهار نظر کرده اند، او را با همین میر محمدباقر مذکور در تذکره الملوک یکی شمرده و اعطای عنوان ملاباشی به او را دلیل بر نفوذ مطلق او در امور سیاسی زمان شاه سلطانحسین دانسته اند.

نویسنده ای که بیش از همه امثال خود، تبہکاریها و جرہهای گوناگونی به علامه مجلسی نسبت داده و با نقض تمام روشهای علمی، پا از دایره انصاف کاملا بیرون گذاشته، یکی از شاگردان براون سابق الذکر به نام لورنس لکهارت است. لکهارت که مدتی مدیه به عنوان کارمند شرکت نفت ایران و انگلیس در ایران به سر برد، در سال 1958 میلادی (1378 هجری قمری) کتابی قطور تحت عنوان انقراض سلسله صفویه به چاپ رسانید. در این کتاب مکررا حمله های ناجوانمردانه ای بر علامه مجلسی می کند و برای رسیدن به هدف خود، از ضدونقیض گویی هم پرهیز نمی کند. سلسله اتهامات لکهارت با شرح مراسم تاجگذاری شاه سلطانحسین آغاز می گردد: پادشاه، شیخ الاسلام را پیش خواند که تشریفات کمر بستن را به جای صوفیانی که قبلا این وظیفه را به عهده داشتند، انجام دهد. سپس شاه از وی پرسید که به پادشاه این عمل چه تقاضایی دارد. محمدباقر در پاسخ گفت: امیدوار است که شاه فرمانی صادر کند و

نوشیدن مسکرات و جنگ میان فرقه‌ها (منظور، حتما جنگهای حیدری و نعمتی بوده) و همچنین کبوتربازی را نهی فرماید. شاه با طیب خاطر پذیرفت⁽³⁴⁾.

لکهارت از میان منکراتی که به این ترتیب ممنوع اعلام گردید، فقط جنگ حیدری و نعمتی را مضر می‌داند. او در جای دیگری از کتاب خود گزارش می‌دهد که شاه بر اثر تلقینات درباریان، منع مسکرات را فسخ کرد، ولی باز پافشاری می‌کند که مجلسی در تمام امور مملکت نفوذ مطلق داشت و شاه به پاداش خدمات برجسته‌اش حتی منصب ملاباشی را برای او ایجاد کرد⁽³⁵⁾. البته لکهارت به خوبی می‌بیند که محال است علامه مجلسی در اواخر سلطنت شاه سلطانحسین به این منصب رسیده باشد، ولی به جای این که غلط مینورسکی را تصحیح کند، از نویسنده تذکره‌الملوک انتقاد می‌کند و به این نتیجه می‌رسد که تعیین علامه به این مقام باید زودتر از اواخر سلطنت شاه مزبور صورت گرفته باشد

⁽³⁴⁾. معلوم می‌شود که از دیدگاه لکهارت قول مستشرق همیشه حجت و مرجح است.

ادعایی که لکهارت آن رابارها تکرار می‌کند این است که علامه مجلسی موجب آزار و تعقیب نه تنها صوفیان، بلکه اهل تسنن ایران و پیروان ادیان دیگر گردیده است. به عنوان مثال، پس از نقل این روایت که علامه مجلسی باعث گرویدن هفتاد هزار نفر از اهل تسنن به آیین تشیع گردید، اظهار نظر می‌کند که: کاملاً احتمال دارد که بسیاری از این اشخاص، تحت فشار، دست از آیین خود برداشتند⁽³⁵⁾

{وی} برای اثبات این نظر، کمترین دلیل یا مأخذی ذکر نمی‌کند. البته درست است که علامه مجلسی در بعضی از آثار خود مطاعن سه خلیفه اول را با لحنی

بیان می‌کند که شدت آن در ادبیات شیعه کمتر سابقه داشت و می‌توان حدس زد که این امر سنی‌هایی را که با تألیفات مجلسی آشنایی داشتند رنجیده‌خاطر ساخت، ولی این دلیل بر اعمال زور و فشار از طرف علامه در مقابله با اهل تسنن نمی‌شود.

لکهارت همچنین مجلسی را مسئول و مسبب اصلی مشکلاتی می‌داند که گویا بعضی از آرامنه و کلیمیا در دوره شاه سلطانحسین با آن روبه‌رو شدند. به عنوان مثال، براساس گزارشی که بعضی از راهبان فرنگی تهیه کرده بودند، می‌نویسد که شاه در سال 1618 میلادی (1089 هجری قمری) به تحریک علما، فرمانی برای قتل چند نفر کلیمی و ارمنی صادر کرد. سپس می‌افزاید: دلیلی محکم در دست نیست، ولی محتمل به نظر می‌آید که همان راهبر متعصب دینی (یعنی محمدباقر مجلسی) مسئول بالا گرفتن ستم و فشار بر اقلیتهای مذهبی بود⁽³⁶⁾.

در جای دیگری از کتاب انقراض سلسله صفویه، با اشاره به خطرهایی که گویا کلیمیهای ایران در معرض آن قرار گرفته بودند، می‌نویسد: ظاهراً جایی ثبت نشده است که اندازه مسئولیت شخصی محمدباقر مجلسی از آزار و زجر یهودیان چه بوده است⁽³⁷⁾.

جالب توجه این‌که از دیدگاه لکهارت، مسئولیت مجلسی امری است مسلم، ولو سندی در میان نباشد، و تنها مسئله‌ای که باقی می‌ماند، اندازه مسئولیت اوست.

غرض‌ورزی این نویسنده و دوری او از روشهای تحقیق علمی، مخصوصاً از این جمله‌های کتاب او کاملاً روشن می‌شود: شاید بتوان گفت خداوند خواسته است روح مجتهد بزرگ را مجازات کند، زیرا خانه زیبای او در اصفهان واقع در

خیابان شیخ بهائی در غرب چهارباغ فعلا به صورت مدرسه دخترانه‌ای درآمد
است که تحت نظارت راهبه‌های فرانسوی از فرقه St. Vincent de paul
(سان ونسان دو پول) اداره می‌شود. روضه‌خانه مجاور که محمدباقر در آن نماز
می‌خواند، اکنون به عنوان کلیسا مورد استفاده است⁽³⁸⁾.

تنها مستشرقانی که براساس نوشته‌های خود مجلسی به تحلیل آرای وی
درباره اقلیتهای مذهبی پرداخته، خانم ویراباش مورین است. این خانم، رساله‌ای
از علامه باعنوان صواعق الیهود همراه با مقدمه و ترجمه انگلیسی منتشر ساخته
است. این رساله در واقع، خلاصه احکام مربوط به اهل‌الذمه است و اختصاص
به یهودیان ندارد. چه بسا که عنوان آن از خود مجلسی نباشد. با این‌که مطالب
آن به طور کلی مورد اتفاق همه فقهای اسلام اعم از خاصه و عامه است،
مع‌الوصف بعضی از ملاحظات مجلسی در این رساله قابل ذکر است، چون خانم
مورین را به این اعتراف وادار می‌کند که علامه کینه خاصی علیه یهودیان
نورزیده است. به عنوان مثال چنین می‌نویسد: بعضی گفته‌اند که: (ذمی) باید سر
را به زیر اندازد در وقت دادن (جزیه)، و چون ادا کند، گیرنده بر ریشش چسبد
و تپانچه بر رویش بزند و بر این مستندی ندیده‌ام⁽³⁹⁾. و در پایان رساله توصیه
می‌کند که: حاکم مسلمانان، مسلمانان را نیز تأکید کند که به عبث اهانت به
ایشان (یعنی ذمیها) نرسانند⁽⁴⁰⁾.

یکی از علل این‌که مستشرقان بیشتر به جای آثار علمی، کارنامه سیاسی و
اجتماعی علامه مجلسی را مورد بررسی قرار داده‌اند، البته تعداد و حجم آن آثار
و عدم آشنایی اکثریت مستشرقان با علوم اسلامی و اصطلاحات خاص آن علوم
است. یگانه خاورشناسی که در زمینه کارهای علمی علامه تا حدی تحقیق کرده
است کارل هاینتز پامپوس آلمانی است که در سال 1970 میلادی (1390)

هجری قمری) با تألیف پایان نامه‌ای تحت عنوان دایره‌المعارف علوم دینی - بحارالانوار محمدباقر مجلسی به اخذ درجه دکتری از دانشگاه بن آلمان نایل آمد. متأسفانه عنوان پایان‌نامه با محتویات آن چندان مطابقت ندارد، چون پامپوس بیش از

نصف کار خود را وقف شرح حال علامه مجلسی کرده است و تنها در سی و پنج صفحه آخر کتاب، تحلیلی از بحارالانوار ارائه می‌کند، آن هم تحلیلی بسیار سطحی و نارسا. در بخش مربوط به زندگی علامه مجلسی اتهاماتی {را} که از اوایل قرن نوزده، تقریباً مورد اجماع شرقشناسان بوده، تکرار می‌کند، ولی با جلب توجه خواننده به غلط {بودن} و احياناً سستی دلایلی که مثلاً لکه‌هارت برای تأیید ادعاهای خود می‌آورد، دچار تناقض روشنی می‌شود⁽⁴¹⁾.

مینورسکی در شرحی که بر تذکره‌الملوک نوشت، نه تنها در معرفی میر محمدباقر ملباشی دچار اشتباه می‌شود بلکه در شناسایی عالمی که بعد از او به منصب ملباشی گری رسیده - ملا محمدحسین، نامی - اشتباه می‌کند. مینورسکی بر آن است که منظور از این شخص محمدحسین بن میرصالح خاتون‌آبادی است که مادر او یکی از دختران علامه مجلسی بود و ادعا می‌کند که خاتون‌آبادی، هم مقام پدربزرگ خود و هم نفوذ او را به ارث برده است⁽⁴²⁾.

لکه‌هارت این خطای مینورسکی را عین صواب پنداشته، نسبت به ملا محمدحسین ملباشی نیز زبان درازی کرده، از جمله چیزهایی {را} که گویا از راه وراثت از مجلسی به وی انتقال یافت، تعصب و زجر و تعقیب اهل تسنن و اقلیات غیرمسلمان می‌داند⁽⁴³⁾. ولی چنان‌که از کتاب وقایع‌السنین و الاعوام تألیف سید عبدالحسین خاتون‌آبادی برمی‌آید، ملا محمدحسین مذکور در تذکره‌الملوک به عنوان ملباشی دوم، پسر ملا شاه‌محمد تبریزی بوده، نه نوه علامه مجلسی⁽⁴⁴⁾.

کتاب مزبور در سال 1352 هجری خورشیدی به اهتمام آقای محمدباقر بهبودی انتشار یافت و در اختیار علاقه‌مندان تاریخ دوره صفویه قرار گرفت، ولی معلوم است که دو نفر از مشهورترین متخصصان غربی تاریخ دوره صفویه از آن به کلی بیخبر ماندند، چراکه هر دو همان اتهامات پوچ لکه‌هاری را تکرار کردند.

نخستین آنان روجر سیوری از اساتید دانشگاه تورنتوی کانادا است که در سال 1980 کتابی تحت عنوان *Iran Under the safavids* (ایران در دوره صفویه) منتشر ساخت، یعنی در زمانی که از انتشار وقایع‌السنین و الاعوام هفت سال گذشته بود. سیوری در کتاب خود ادعا کرد که مجلسی و نوه او میر محمدحسین خاتون‌آبادی، شاه سلطان‌حسین را وادار کردند فرمانهایی علیه مسیحیان صادر کند⁽⁴⁵⁾ نه سال بعد از انتشار کتاب سیوری، هانس روبرت رومر آلمانی، در کتابی تحت عنوان *Persien auf dem weg in die Neuzeit* (ایران به سوی عصر جدید می‌رود)، میر محمدحسین را اول، فرزند مجلسی معرفی می‌کند و ده صفحه بعد از آن، او را نوه علامه می‌داند⁽⁴⁶⁾!!؟

حالا بکوشیم تا آنجایی که میسر است ریشه‌های این تحریفات و حمله‌های پی‌درپی علیه علامه مجلسی را بیابیم. یکی از نتایجی که از این بررسی مختصر به دست می‌آید این است که مستشرقان در بسیاری از موارد، قول همدیگر را حجت می‌دانند، چنان‌که اگر یکی از آنان دچار لغزشی شود، دیگران هم به دنبال او به همان ورطه می‌افتند. اگر کسی که صاحب شهرت و اعتبار در محافل خاورشناسی است، درباره موضوعی اظهار نظر کند، همکاران وی لزومی به تحقیق منابع اصلی برای سنجیدن نظر او نمی‌بینند. به این ترتیب، می‌بینیم که اول، داوری ناجوانمردانه براون درباره مجلسی برای شاگرد او آقای لکه‌هاری

حجت می‌شود، سپس لکه‌هارت به اتهامات غیر مستند براون پر و بال بیشتری می‌دهد و در نهایت، کتاب او درباره انقراض صوفیه حتی برای بزرگترین متخصصان تاریخ دوره صوفیه در اروپا و آمریکا حکم سند پیدا می‌کند.

سبب مهمتر برای دشمنی مستشرقان با علامه مجلسی، عبارت از مخالفت او با صوفیه بوده است. تعداد زیادی از خاورشناسان برای تصوف و یا به عبارتی صحیحتر آنچه خیال تصوف است ارزش خاصی قائل بودند و هستند و طبعاً روی هر کسی که بوی خصومت با تصوف از او می‌آید، فوراً برچسب متعصب می‌زنند. مؤلفان غربی این زحمت را به خود ندادند که اوضاع صوفیه زمان مجلسی را بررسی و تحلیل کنند تا صحت و سقم اتهامات وی را بسنجند و ظاهراً از این هم غافل بودند که بسیاری از علمای دوره صوفیه و از آن جمله عارف بزرگ ملاصدرا در رد تصوف، کتاب یا رساله نوشتند. مخالفت با تصوف، ویژه مجلسی نبوده و بنابراین به تنهایی محملی برای محکوم کردن وی نمی‌تواند باشد. {ضمن این‌که هیچ نشانه و سندی به چشم نمی‌خورد که وی صوفی را آزار رسانده یا دستور تعقیب و زجر صوفی را صادر کرده و یا به ویرانی خانقاهی یا تعطیلی مجلسی صوفیانه فرمان داده باشد.}

ولی آنچه انزجار مستشرقان را بیش از همه برمی‌انگیزد و رعبی در دل آنان می‌اندازد این است که... هر کوششی که برای پیاده کردن اسلام در عینیت جامعه صورت می‌گیرد، از دیدگاه آنان نوعاً چیزی غیر از مظهر تعصب و تنگ‌نظری نمی‌تواند باشد....

52. ناقدان سنت‌گرای مجلسی اگر بپذیریم که مجلسی انسانی خطاناپذیر نیست، پذیرش این نیز بر ما دشوار نخواهد بود که عالمان پس از مجلسی - یا

احیاناً معاصران او - برخی دیدگاهها، تفسیرها یا نقلهای او را درباره برخی آیات و روایات یا نکات علمی و فلسفی نپذیرند و برای رد آنها اقامه دلیل کنند. در میان عالمان پس از مجلسی کم نیستند آنها که با اشاره یا به صراحت، به اجمال یا به تفصیل، با همان ابزارها و موازین سنت، به نقد نظر و روش مجلسی پرداخته‌اند. در این میان به مفسران، محدثان، رجال‌شناسان و فلسفه‌دانانی چند برمی‌خوریم که هر یک از منظر تخصص خویش در این باره نظری داده‌اند.

اهل حدیث، برخی احادیث را که مجلسی در بحارالانوار یا برخی کتب دیگر نقل کرده است، از نظر متن و سند خالی از اشکال ندانسته و گاه بر مجلسی خرده گرفته‌اند که چرا آنها را نقل کرده است. اینان در واقع نگاه دوباره‌ای از منظر سنت به سنت داشته و با همان ابزارهای مرسوم و کهن اما با دقت نظر بیشتر توانسته‌اند برخی خطاهای مجلسی را در کاربرد روشهای بررسی و نقد حدیث بشناسند و بشناسانند؛ کاری که از دیرباز در سنت علمی جهان اسلام سابقه داشته منشأ پویایی علمی و نقد، تصحیح و ادامه راه گذشتگان بی‌اطلاع است یا به خلاف نظر شیعه، عالمان گذشته را نیز با همه اختلافهایشان معصوم می‌داند. مجلسی خود بر برخی گذشتگان خرده گرفته و ادعای آن نیز داشته است که پژوهشهای وی حرف آخر است و نمی‌توان بر آنها خرده گرفت.

برای فقیهان نیز بسیار طبیعی است که آرای فقهی مجلسی را نیز - همچون آرای دیگر فقیهان معاصر و پیشین - بررسی و نقد کنند، به ویژه این که مجلسی نه اصولی صرف است نه اخباری صرف. او راهی را میان این دو برگزیده است. عالمان اهل فلسفه نیز، هم بسیاری خرده‌گیریهای مجلسی بر فلسفه و فلسفه‌گرایان را رد کرده‌اند و هم اشکالهای فلسفی و کلامی بر پاره‌ای از دیدگاههای فلسفی یا کلامی او وارد آورده‌اند.

در میان همه اینها شاخصترین و قویترین چهره معاصر، آیت‌الله سید محمدحسین طباطبایی (معروف به علامه طباطبایی) است. او یک محدث، مفسر و فیلسوف به تمام معناست که این جنبه‌های او آشکار و جنبه فقهاتی وی پنهان است. به همین خاطر پاسخها و نقدهای وی بر برخی دیدگاههای کلامی یا فلسفی مجلسی گرچه با استدلال عقلی و فلسفی آمیخته است اما گاه نیز با ارائه روایتی است که راه را، هم بر استدلال عقلی و هم بر استدلال روایی مجلسی می‌بندد.

به خاطر همین تسلط بود که در چاپ جدید بحارالانوار، تعلیق و پانوشت برخی توضیحات مجلسی را علامه طباطبایی واگذارند و وی به شرح یا نقد برخی دیدگاههای مجلسی پرداخت.

اما این امر بر برخی سنگین آمد و ادامه آن را به صلاح حرمت و آبروی مجلسی ندانستند. در نتیجه این تعلیقات، تنها تا شش جلد ادامه یافت و سپس متوقف شد زیرا علامه طباطبایی کوتاه آمدن را به صلاح نمی‌دانست. استدلال وی آن بود که حفظ آبروی معصومان مهمتر از حفظ آبروی مجلسی است.

53. شریعتی و نقد مجلسی دکتر علی شریعتی نظریه‌پرداز اجتماعی، اصلاحگر و اندیشمند اسلامی معاصر، بیش از آن شناخته شده، تأثیرگذار و دارای حضور محسوس در اندیشه نسل انقلاب و ادبیات اسلام مترقی است که نیاز یا مجال معرفی وی در این مختصر باشد. بنابراین بی‌هیچ مقدمه‌ای در این باره، به بررسی دیدگاههای او درباره ملا محمدباقر مجلسی می‌پردازیم.

علت گشودن بایی برای بررسی نقدهای وی بر مجلسی از آن روست که مجلسی از دیدگاه شریعتی عنصری اساسی در نظامی است که او آن را تشیع صفوی می‌نامد. در این دیدگاه، تشیع صفوی نیز به نوبه خود نماد جریان‌ی است

منفی و مستمر در تاریخ شیعه که در برابر حقیقت تشیع - و به اصطلاح وی: تشیع علوی - قد برمی افرازد و آن را تحریف، مسخ و مخدوش می کند. و این هر دو در جهان بینی دینی و در فرایند عینی شدن دین در بستر تاریخ، جلوه ای از حق (تشیع علوی) و جلوه ای از باطل (در پوشش حق) (تشیع صفوی) اند.

افزون بر این، برخی نقدهای شریعتی بر مجلسی، همانهاست که ناقدان خاورپژوه یا سنت گرای مجلسی نیز پیش از این مطرح کرده بودند و شریعتی آن را با زبانی دیگر و در عصری دیگر بازگویی یا بازآفرینی می کند یا آن را مبنای تحلیل قرار می دهد.

از دیدگاه ما انگیزه ها از مقوله ای غیر از درستی یا نادرستی رفتارها هستند. ممکن است انگیزه ای برای یک گفتار یا کردار، باطل اما گفته یا کرده، حق باشد و یا انگیزه ای حق اما سخن یا کرداری باطل. چه بسا کسانی که با نیت خیر مرتکب کاری خطا شده اند یا با انگیزه ای باطل، از حقی مایه گرفته یا آن را تقویت کرده اند. به هر حال باید بپذیریم که هر انسان خطا پذیری ممکن است در تشخیص حق دچار اشتباه شود. همچنین آگاهی ما از انگیزه ها تنها می تواند قضاوت ما را درباره حسن نیت یا سوء نیت افراد سامان دهد نه این که لزوماً درستی یا نادرستی سخن یا کار آنها را آشکار کند.

در این مجال، نخست از چیزهایی سخن می گوئیم که شریعتی را به مخالفت با مجلسی کشاند و سپس به مبانی معرفی و نقد شریعتی از مجلسی می پردازیم¹. در نقل قولها از شریعتی نیز موارد حذفی خود را با {...} و اضافات خود را با قلاب مشخص می کنیم. (برخی حذفها به خاطر وجود واژه های توهین، تحقیر یا تمسخرآمیز است و برخی به خاطر رعایت اختصار یا پرهیز از نکاتی جنبی که خارج از حیطه هدف ماست.)

پیش از هرچیز از زبان شریعتی دردها و دغدغه‌های دینی او را در ارتباط با نسل جوان معاصرش می‌شنویم. وی در پاسخ نامه‌ای از پدرش می‌نویسد: اکنون مسلم است که فردا، روشنفکران و رهبران فکری و سازندگان فرهنگ و فکر جامعه ما در آینده، ماتریالیستهای غربزده یا شرقزده، مارکسیستها یا ناسیونالیستها نخواهند بود، بلکه روشنفکرانی خواهند بود که اسلام علی‌وار خط مشی حسین‌وار را به عنوان مکتب فکری نهضت اجتماعی و ایدئولوژی انقلابی خود انتخاب کرده‌اند؛ چه، اکنون خوشبختانه {...} هم اسلام از چهارچوب تنگ قرون وسطایی و اسارت در کلیساهای کشیشی و بینش متحجر و طرز فکر منحط و جهانبینی انحرافی و خرافی و جهالت پرور و تقلیدسازی که مردم را عوام کالانعام بار آورده بود و روشنفکر را دشمن مذهب و ترسان و گریزان از اسلام، آزاد شده است و هم اسلام آزاد {...} توانسته است {از کنج محرابها و حجره‌ها و تکیه‌ها و انحصار به مراسم تعزیه و مرگ، به صحنه زندگی و فکر و بیداری و حرکت و زاینده‌گی پاگذارد و {...} با مکتبهای مارکسیستی و اگزیستانسیالیستی و صهیونیسم و استعمار و غربزدگی و ارتجاع و جهل و استثمار و تضاد طبقاتی و هجوم ارزشهای فرهنگی دنیای امروز و فلسفه‌های انحرافی و هنرهای ضد اجتماعی و همه توطئه‌های خطرناک و جدید ضداسلامی و ضدمردمی صف‌آرایی کند و در این پایگاه جدید، با آخرین سلاحهای مدرن و مؤثر زمان از جامعه‌شناسی و ادب و هنر و انسانشناسی و اقتصاد فلسفه و ایدئولوژی و متد تحقیق و علم و سیاست و تجربه‌های انقلابی و دستاوردهای انقلابی در سطح جهان و تاریخ، و با آینده‌نگری وسیع بشری مجهز باشد و اسلام را این چنین بفهمد و از اسلام این چنین دفاع کند و به خصوص قرآن را از قبرستان و دست آخوندهای قبرستانی، به متن صحنه کشاکشهای

زمان بازآورد و ابتکار هدایت و خلاقیت و ویرانگری و سازندگی را به دست وی سپارد.

اگر قرآن هدی للمتقین و... {للناس} است، مگر جز به این معنی است؟ و مگر جز این است که ما در قبال آن چنین مسئولیتی داریم؟ و آیا تحقق چنین هدفی و انجام چنین مسئولیتی، با رعایت آن گونه مصلحت اندیشیهای محلی و تقیه پرستیهای سنتی ممکن است؟

آیا کسانی که هنوز در قرن بیستم جرئت نکنند از چند آخوند درباری سیصد سال پیش که حاشیه‌نشین شاه سلطانحسین بوده‌اند، انتقاد علمی کنند و حتی اهانت‌های {...} آنان را به ساحت مقدس خاندان پیغمبر و ائمه اطهار رد نمایند، لیاقت آن را دارند که اسلام را در این عصر نجات دهند؟ آیا من که می‌خواهم نسل روشنفکر و مبارز این عصر را - که به مارکسیسم و اگزیستانسیالیسم رو کرده و از فیدل کاسترو و لنین و چه گوارا و ویت‌کنگ الهام گرفته - دعوت کنم که به تشیع بازگردند که مذهب امامت است و عدالت، و ائمه شیعه را به عنوان نمونه‌های برتر و الگوهای جاودان و متعالی آزادی و برابری و جهاد و شهادت و عصمت بپذیرد و آنان می‌بینند که در دایره‌المعارف امام سیزدهم شیعه⁽⁴⁷⁾، امام چهارم بنده یزید است و امام هفتم پانصد نفر عیال! دارد و جیره‌خوار، دعاگو و ثناخوان و گدای دربار خلیفه هارون است، چه کنم؟ یا باید {...} تقیه کنم و نوشته مجلسی را توجیه نمایم، و یا باید بگویم امام از یزید و هارون تقیه کرده است، و تملق و زبونی و بندگی امام را در برابر خلیفه توجیه کنم. در این هر دو صورت، همین جوان روشنفکر انقلابی، به تصدیق هر کسی، هم از من و حتی هم از خود این چنین امامی باارزشت‌تر نیست که در راه عقیده‌اش که یک عقیده

مادی است و تنها هدفش نجات مردم است، جان می‌دهد و ضعف و ذلت و سکوت را تحمل نمی‌کند و پاداش دنیوی و اخروی هم نمی‌جوید؟

پس من به این نسل چه دارم که بگویم؟ او را به چه چیز بخوانم؟ به پیروی کدام امامی دعوت کنم؟ امامی که به خلیفه قاتل پدرش و قاتل همه آزادمردان و قتل عام‌کننده مردم مدینه و نابودکننده عقیده او و حتی خاندان او، اعتراف می‌کند که بنده تو هستم و به تصریح علامه مجلسی، از یک مرد گمنام قریش ترسو تر و ذلیلتر است {؟} امامی که برای تأمین مخارج سنگین خانواده عظیم پانصد نفریش، پیش خلیفه التماس می‌کند که پول بگیرد و حتی وقتی {خلیفه} برای زمینه‌سازی سیاسی و عوامفریبی، به مدینه می‌آید و به رجاله پول می‌دهد، امام هفتم هم برای دریافت پول مشرف می‌شود! (و این دیگر تقیه نیست. اعتراف به خلافت جلاد تقیه است. مطالبه پول از جلاد برای عروس کردن دخترانش که تقیه نیست.) چنین شخصیت‌هایی را من می‌توانم به روشنفکری که چه گوارا را رهبر و نمونه و میزان الاعمال خود برگزیده است - که وقتی ملت خودش را در کوبا نجات می‌دهد و انقلابش پیروز می‌شود، به جای آن‌که حکومت را به دست گیرد، مثل یک سرباز ساده، وطنش را ترک می‌کند تا به مردم پرو، در راه آزادی‌شان کمک کند و در کوهستانهای دور و غریب، گمنام و تنها جان دهد - به عنوان امام، امام معصوم، صاحب ولایت هم تشریحی و هم تکوینی، امام علی‌الاطلاق، جاوید، مافوق بشر، از ذات نور خدا و مفترض الطاعه و منشأ فیض الهی و رازق اهل زمین و آسمان و قسیم جنت و نار...

معرفی کنم؟

من تعجب می‌کنم که شما در نامه‌تان نوشته‌اید: اگر امثال مجلسی و دیگر ملاهای درباری را در عصر صفویه برای عملی که در ظاهر به نظر ما خلاف

می‌آید، بدون در نظر گرفتن شرایط زمان تخطئه کنیم، برای خواجه نصیر که برخلاف دستور صریح قرآن که: (ان المساجد لله) ⁽⁴⁸⁾، زمین را به رسم مغول در برابر هلاکو می‌بوسیده چه باید گفت؟ و اگر همه اینها را خطاکار بدانیم برای شیعه چه و که می‌ماند؟ و من شک ندارم که شما این مطلب را فقط برای این نوشته‌اید تا مرا وادار به تقیه کنید و در این تقیه هم بیشتر عاطفه پدری و محبت نسبت به من و بیم خطری برای من مؤثر بوده است و گرنه هرگز شما چنین فکر نمی‌کنید که اگر کسی را که برخلاف دستور صریح قرآن عمل کرد، برای عملی که در ظاهر به نظر ما خلاف می‌آید تخطئه کنیم، برای شیعه هیچ چیز و هیچ کس نمی‌ماند! واقعا شیعه جز چند آخوند درباری هیچ کس و هیچ چیز دیگر ندارد؟ اگر چنین است که معطل چه و که هستیم؟ هرگز شما به خاطر نعمت وجودی مجلسی و شیخ بهائی و حتی خواجه نصیر طوسی نیست که تشیع را به عنوان تنها مذهب حق در دنیا و در اسلام انتخاب کرده‌اید. پس علی و فاطمه و حسین و زینب و ابودر و رُشید و حجر و توابین و ائمه‌ای که بار سنگین دویست و پنجاه سال مبارزه با جور و جهل را به دوش کشیدند و آن همه اصحاب و مجاهدان و شهدا و هزار سال پرشدن زندانها و قتل عامها و شکنجه‌ها و آن همه علما و شعرا و محدثان و فقها که هر کلمه‌شان گلوله‌ای بود بر سینه قدرت حاکم بر زمان و هر قلمشان دستی که نقاب از چهره زشت فقها و قضات و محدثان جیره‌خوار قدرت می‌افکند، و هر شاعرشان عمری دار خود را بر پشتش حمل می‌نمود و به قیمت هولناکترین شکنجه‌ها، تشیع را نگاه می‌داشت و از امام شیعه سخن می‌گفت، و این صفین و نهروان و جمل و عاشورا و مرج‌العذرا و ربّذه و خراسان و گرگان و سربداریه و... شیخ طوسی و سید رضی و سید مرتضی و شهید اول و ثانی و... که‌ها و چه‌ها هستند؟

عجبا که من این حرفها را که از خود شما یاد گرفته‌ام، دارم به خود شما تحویل می‌دهم! علتش هم این است که شما حرفهایی را که خود شما همیشه می‌گویید، دارید به من می‌زنید. چون مسلم می‌دانم که شما هم تشیعی را که هلاکو و شاه عباس و شاه سلطانه‌حسین، به عنوان صله‌ای در قبال عبودیت و سجود خواجه نصیر و تملقهای پستانه مجلسی (نمونه‌اش مقدمه زادالمعاد) و به عنوان بغضی علیه خلیفه بغداد و سلطان باب عالی⁽⁴⁹⁾ به ما عطا کرده‌اند نمی‌توانید به نام یک مسلمان که شاگرد محمد و علی و قرآن و حسین است و معتقد به توحید و تقوا و عزت و حریت و عدالت، قبول داشته باشید. {...}

من علت تمام این بدبختی و این روح ذلت‌پذیری را در دو چیز می‌بینم؛ یکی تقیه در برابر حاکم، و دیگری ریا در برابر عوام! پس مجالی برای ظهور حقیقت کجاست⁽⁵⁰⁾؟

با نگاهی به این نوشته و نوشته‌های دیگر شریعتی و نیز آگاهی مختصری از شرایط اجتماعی، سیاسی، تاریخی و دینی اواخر دهه چهل و اوایل دهه پنجاه خورشیدی به ویژه در ارتباط با شریعتی، درمی‌یابیم که در آن مقطع دشوار و حساس:

1. مبارزه مسلحانه علیه نظام شاهنشاهی یک ارزش است. هر کس بتواند شراره‌ای علیه نظام حاکم روشن سازد یا گلوله‌ای نثار آن کند یا آن را با صدای ماده‌ای منفجره بترساند، گامی به سوی تحکیم مشروعیت آرمان و عقیده خویش برداشته است. گروههای چریکی کمونیستی با افتخار به زندان شکنجه و تیرباران تن می‌دهند و فدایی خلق می‌شوند. زمان گفت‌وگو نیست. نظام، راه گفت‌وگو را بسته است. هنگام عمل انقلابی است و عمل انقلابی، مشروعیت

عقیده و درستی راه را به اثبات می‌رساند. تنها گزینه یک جوان آرمانخواه همین است⁽⁵¹⁾.

2. شریعتی غرب را از نزدیک تجربه کرده است. باطن و ظاهر و زیر و روی آن را می‌داند. از بحرانها و چالشهایی که غرب در پشت سر گذاشته و در پیش رو دارد آگاه است و خودباختگی در برابر برخی مظاهر آن را از آفتهای شرق می‌داند.

3. او در محیطی مذهبی رشد کرده و مطالعاتی مذهبی داشته است. جنبشهایی ملیگرایا خیزشهایی اسلامی را در ایران و برخی کشورهای جهان به مطالعه نشسته است. همچون هر اسلامگرای آگاه، از واپسماندگی مسلمانان رنج می‌برد، علل پیدایش و موانع رفع عقبماندگی جهان اسلام را می‌داند و راه حل را در درون اسلام می‌داند و از درون آن می‌جوید.

4. او تشیع را یک مکتب می‌داند؛ مکتبی که دارای هدفهای انسانی و آرمانهای اجتماعی و طرح زندگی مادی و معنوی و شکل جامعه و طبقات و حکومت و تعلیم و تربیت و روابط طبقاتی خاصی بوده است⁽⁵²⁾. بر این اساس آن وقت هر عملی که به تحقق این هدفهای معین در جامعه از نظر فکری و اجتماعی کمک کند و هر رژیمی که به این طرحها نزدیکتر باشد به تشیع نزدیکتر، و هر چه به آن ربطی نداشته باشد یا در جهت ضد آن باشد و درست با رژیمها و طرحها و شکلها و قاعده‌های موجود و معمول در نظامهای خلافت سنی و سلطنت مجوسی و امپراتوری مسیحی و جامعه‌های مشرک هندی و یونانی و رومی و ساسانی و جاهلی یکی باشد، ضد شیعی است، هر چند پرچم سبز را برای خود انتخاب کرده باشد و هر چند {...} خلیفه {...}، خود را کلب آستان علی بخواند⁽⁵³⁾.

5. شریعتی از گرایش جوانان به مکتبهای مادی بسیار نگران است به ویژه این که با آن گونه اعتقاد وی به مکتب تشیع و با الگو قرار دادن پیشوایان و مبارزان این مکتب، اندیشه مبارزه، زیربنای دینی و مشروعیت عقیدتی خویش را پیدا می کند. مبارزه مسلحانه با روح ایشارگر و پرخاشجوی جوان سازگار است و

نقطه قوت مکتبهای مادی زمان برای جذب جوانان، همین است.

اگر چهره واقعی و منطقی نهفته در پس این چهره اسلام و تشیع به جوان ارائه شود، بیگمان او از میان دو گزینه خردگرایی اسلام انقلابی و خردگرایی یا خردنمایی مبارزه دین ستیزانه یا دین گریزانه، اولی را بر خواهد گزید.

6. شریعتی وظیفه خود را در این زمان روشنگری در جهت شناساندن اسلام اصیل و تشیع راستین می بیند. او می خواهد جاذبه هایی از تشیع را نشان دهد که هم فطرت خداجو، هم اندیشه منطقی گرا و هم روح آزادیخواه و مبارزه طلب جوانان را پاسخگو باشد و مکاتب دیگر را در برابر آن بیرنگ یا کمرنگ سازد.

7. اما شریعتی اسلام اصیل را آمیخته با عناصری از تحریف، خرافه، تملق، خفت و ذلت می بیند و بر آن سر است که به زعم خویش این لکه های ننگ را از دامن پاک تشیع راستین بزدايد و آن را از تهمتها بری سازد. از نگاه او این پیرایه های دشمن گرا و دوست گزا می توانند جاذبه های مذهب را کمرنگ سازند و برای آن دافعه بیافرینند.

8. این است که شریعتی در این شرایط به بازخوانی، بازاندیشی، بازپیرایی، بازسازی و بازآفرینی سنت می پردازد و نتیجه کار خود را در قالب کتاب، نامه، سخنرانی و تدریس ارائه می کند.

در مقابل، شریعتی از برخی نواحی مورد هجوم و فشار قرار می‌گیرد که عمده‌ترین آنها عبارت‌اند از:

1) مذهب‌بینانی بیشتر عرفگرا، تقلیدمدار و پژوهشگریز که گاه اطلاعاتی عمیق و مطالعاتی دقیق در اسلام ندارند و اغلب، آثار شریعتی را یا نخوانده یا بخش کوچکی از آن را به طور ناقص و گزینشی مطالعه کرده‌اند و اکثراً وصف او و آثارش را از زبان دیگران شنیده‌اند اما می‌ترسند که شریعتی چهره مذهب را مخدوش کند و جوانان را به سوی اسلامی بکشاند که به زعم آنان التقاطی، غیراصیل، تحریف‌شده، غلط یا دور از باورهای بنیادین اسلام و تشیع است. اینان با سخنرانی، پخش اعلامیه، انگیزش احساسات و شوراندن هواداران خود و گسیل گروه‌های ضربت برای برهم زدن درسها و سخنرانیهای شریعتی، به اقدام علیه او می‌پردازند.

2) روشنفکران چپگرای مذهب ستیز که هواداران جنبشهای کمونیستی‌اند و مذهب‌گریزی جوانان را به فال نیک می‌گیرند اما اینک شاهد گونه‌ای مذهب‌گرایی در جوانهای هوادار شریعتی هستند که به زعم آنان بازگشت ارتجاع در لباس ترقی و واپسگرایی در جامه نواندیشی دینی است.

این‌گونه در نوشته‌ها و با اصطلاحهای خاص خود، شریعتی را با صراحت تمام به باد انتقاد و توهین و افترا می‌گیرند.

3) نظام سیاسی مستبد، سلطه‌جو و حفقان‌آفرین حاکم که تظاهر به پیشرفتگرایی و نواندیشی می‌کند، مذهب را ارتجاع می‌نامد و حرکت‌های کمونیستی و مادیگرایانه را دشمن خود می‌داند.

این نظام در آغاز فعالیتهای فراگیر شریعتی، خشنود است که او جوانان را از ارتجاع و ماتریالیسم دور می‌کند اما می‌بیند که همو اسلامی را به جوانان عرضه

می‌دارد که هم روح مذهب‌گرای جوان را سیراب می‌سازد و هم پرچم مبارزه را استوارتر از مبارزان مادیگرا به دست او می‌دهد.

جوان در این میان بدون نگرانی از گناه بیدینی یا خفت واپس‌گرایی، به اطمینان خاطر و اعتماد به نفسی دست می‌یابد که خود را از دینداران سنتی دیندارتر، از روشنفکران غیردینی اندیشمندتر و پیشروتر، و از مبارزان مادیگرا انقلابی‌تر و ایثارگرتر می‌بیند.

در نتیجه، نظام حاکم درسهای دانشگاهی شریعتی را تعطیل می‌کند، در حسینیه ارشاد (مرکز تبلیغ شریعتی) را می‌بندد و شریعتی و پدرش را دستگیر و زندانی می‌کند. زندگی شریعتی در یک دوران چند ساله نگارش و سخنرانی، با مراقبتها و فشارهای امنیتی، زندان و آزادی، تعقیب و گریز، زندگی مخفی و سرانجام هجرت به خارج از کشور آمیخته است.

به همین خاطر، اغلب آثار گفتاری و نوشتاری شریعتی - به ویژه آنها که مربوط به این دوره به شمار می‌آیند - دارای لحن خطابه، بیان احساس و انگیزش اراده خودسازی و دیگرسازی و دمنده روح بیداری و تعهد است. محتوای نوشته‌های او در این بخش آمیزه‌ای از اطلاعات و آگاهیها و تحلیل آنهاست که سطح بیان و نحوه ارائه آنها گاه تا حد زیباترین، هنرمندانه‌ترین، لطیفترین، شاعرانه‌ترین و ماندگارترین جمله‌ها و عبارتها در ادبیات دینی بالا می‌رود و گاه تا حد عصبانیت، ناسزاگویی، توهین، تمسخر، استهزا و شوخی پایین می‌آید. اما شتابزدگی و گاه نوشتن و گفتن از حافظه مانع آن می‌شود که شریعتی بتواند در میزان دقت یا درستی اطلاعات اولیه‌ای که ارائه می‌کند و مبنای تحلیلهای اوست به تحقیق بپردازد و یا در صحت تحلیلهای خویش بازاندیشی و بازپژوهی کند. او فرصت بازخوانی آثار خود را ندارد و به این

واقعیت بارها اشاره می‌کند. گویی می‌داند که فرصتی بسیار برای او نمانده است و حرف دل خود را هرچه زودتر باید بزند و برود. با این آگاهی است که شریعتی وصیت می‌کند تا افرادی به ویرایش و پیرایش آثار او همت گمارند؛ کاری بس مهم که تاکنون رها مانده است.

اطلاعات، آگاهیها و تحلیلهایی که شریعتی از مجلسی و کارهای او می‌کند نیز از آنچه درباره برخی ضعفهای اطلاعاتی، تحلیلی و اخلاقی آثار شریعتی گفتیم به دور نمانده است. البته این سخن به آن معنا نیست که هرچه شریعتی درباره مجلسی گفته غلط است.

به طور کلی نقد شریعتی بر مجلسی را می‌توان از یک دیدگاه در سه محور دسته‌بندی کرد: (الف) نقد شخصیت مجلسی، (ب) نقد بینش مجلسی، و (ج) نقد روش مجلسی.

با این نگاه است که به نقد و بررسی دیدگاههای شریعتی درباره مجلسی می‌پردازیم.

الف. نقد شریعتی بر شخصیت مجلسی 1. نام مجلسی: شریعتی در برخی موارد، نام مجلسی را میرزا محمدتقی⁽⁵³⁾ یا ملا محمدتقی⁽⁵⁴⁾ و نام پدرش را ملا محمدباقر⁽⁵⁵⁾ می‌داند که می‌دانیم درست نیست. تنها در یک یا دو جا به نقل از دیگران، نام وی را محمدباقر مجلسی ذکر می‌کند⁽⁵⁶⁾.

2. زمان زندگانی مجلسی: شریعتی مجلسی را متعلق به اوایل دوران تشیع صفوی⁽⁵⁷⁾ می‌داند و او را امام اول تشیع صفوی⁽⁵⁸⁾ می‌نامد.

با توجه به این‌که شریعتی مفهوم تشیع صفوی را بیشتر با عصر صفویه هماهنگ می‌سازد، این دو سخن وی به این معنی است که مجلسی متعلق به

اوایل دوران صفوی است. در حالی که اینک می‌دانیم مجلسی متعلق به اواخر این دوران بوده است.

3. مقام علمی و منصب دینی مجلسی: یکی از بی‌پایه‌ترین اطلاعاتی که مایه یکی از بزرگترین اشتباهات شریعتی درباره مجلسی شده، همان است که در بخش مربوط به دیدگاه خاورشناسان درباره مجلسی (بند 51) مطرح ساختیم؛ همان جا که مجلسی را میرزا محمدباقر، سمت او را ملاباشی دربار شاه سلطانه‌حسین، اعلم اهل زمان را دیگری و تاریخ انتصاب او را به این سمت، سالها پس از مرگ مجلسی می‌دانند. در همان جا خطاهای این اطلاعات و خطای مستشرقان را در اشتباه گرفتن مجلسی با دیگری ذکر کردیم و بیش از این به آن نمی‌پردازیم. اما شریعتی با افتادن در دام این اطلاعات غلط خاورپژوهان و درست انگاشتن آنها نتیجه می‌گیرد که مجلسی را دربار بر مردم تحمیل کرده است⁽⁵⁹⁾.

با توجه به آگاهی‌هایی که تاکنون درباره مجلسی آورده‌ایم، نادرستی آن اطلاعات و در نتیجه نادرستی این تحلیل نیازمند اثبات نیست.

4. مجلسی و شاه سلطانه‌حسین: پیش از این در بند مربوط به مجلسی و شاه سلطانه‌حسین صفوی و در برخی بندهای دیگر با تفصیل لازم گفتیم که مجلسی تنها 4 سال از آغاز سلطنت 29 ساله شاه سلطانه‌حسین را زنده بوده است و شاه سلطانه‌حسین زاهد چهار ساله اول، غیر از شاه سلطانه‌حسین باده‌گسار و لذتجوی 25 ساله آخر است. در بندهای دیگر نیز گفتیم که مجلسی پیش از جلوس شاه سلطانه‌حسین، به مدت 8 سال شیخ‌الاسلام اصفهان بوده و رابطه عالمان طراز اول با دربار صفوی، غیر از رابطه یک آخوند درباری با پادشاه و درباریان بوده است.

با توجه به آنچه آمد، تعبیرهای شریعتی از مجلسی به عنوان آخوند درباری⁽⁶⁰⁾، ملای درباری⁽⁶¹⁾ و حاشیه‌نشین شاه سلطانه‌حسین⁽⁶²⁾ درست نیست و تعبیر آخوند درباری زمان کثیف‌ترین سلطان - که شاه سلطانه‌حسین باشد⁽⁶³⁾ خالی از دقت علمی و تاریخی و حاوی گونه‌ای شعارپردازی عوام‌برانگیز است.

5. ستایش پادشاه: شریعتی به هیچ‌وجه و با هیچ تحلیل، هیچ‌گونه تملق و ستایش از پادشاهان و زورمندان را بر نمی‌تابد و آن را با روح اسلام، آموزه‌های دینی و شیوه شیعیان علی (ع) و مسلمانان راستین مغایر می‌داند. به همین دلیل مجلسی را به خاطر برخی ستایشها که از سلاطین زمان در آغاز برخی کتابهایش آورده سخت نکوهش می‌کند⁽⁶⁴⁾، آن را نمونه ذلت‌پذیری می‌داند⁽⁶⁵⁾، تعبیر تملقهای پستانه⁽⁶⁶⁾، برای آنها به کار می‌برد و تصویر چهار صفحه از مقدمه زادالمعاد (مشهورترین کتاب دعای مجلسی) را - که در حجمی حدود دو صفحه آن به ستایش شاه سلطانه‌حسین پرداخته است - می‌آورد⁽⁶⁷⁾.

پیش از این در بند چرا ستایش پادشاهان؟ (بند 38) به این نکته اشاره کردیم و توجیه‌هایی را که برای این کار به ویژه در عصر و با نثر دوره صفوی می‌توان داشت آوردیم. دست آخر نیز با توجه به آموزه‌های مکتب اسلام نتیجه گرفتیم که با هیچ یک از آنها نمی‌توان ستایش و تملق پادشاه را به ویژه با بیان دروغ، آن هم در این حجمها و خاصه از سوی یک عالم شیعی، مشروع دانست. با توجه به آنچه آمد، حق را در کلیت حکم باید به شریعتی داد. تنها در برخی موارد، شریعتی توصیف‌هایی را به مجلسی نسبت می‌دهد که در مستندی که ارائه می‌کند، نیست (نگاه کنید به تصویر مقدمه زادالمعاد در مأخذی که ارائه کردیم و سپس گزارش‌گونه‌ای از آن، در از جلد 23 مجموعه آثار).

ب. نقد شریعتی بر بینش مجلسی

شریعتی چند نقد اساسی بر بینش دینی - اجتماعی مجلسی و امثال مجلسی دارد، ضمن این‌که در اصول اعتقادات با وی و دیگر سنت‌گرایان هم‌عقیده است. اما او معتقد است که اسلام نیز همانند بسیاری از ادیان توحیدی به انحراف کشیده شده و روح، روش، پیام و پویایی اصلی خود را از دست داده و متوقف شده است. به همین خاطر است که بینش بسیاری از عالمان اسلامی، دیگر بینش مسلمانان راستین صدر اسلام نیست. مؤلفه‌ها و مختصات این بینش دیگرگون را در آثار شریعتی - به ویژه مرتبط با مجلسی - می‌توان در این زمینه‌ها خلاصه کرد:

1. فلسفه‌زدگی، کلی‌بافی و قالب‌گرایی. به عقیده شریعتی:

در اسلام... از هنگامی که فلسفه و منطق ذهنی و تجریدی و کلی‌بافی عقلی بر فکر و بینش اسلامی تسلط یافت، توقف آغاز گردید. کلام رسمی و اصول فقهی و تفکر فلسفی و تعقل صوری منطقی و تصوف مدرسی، روح انقلابی و بینش واقع‌گرا و متوجه طبیعت و جامعه، و جزئی بین، و اصل مشاهده و نظر در پدیده‌های طبیعی و تحولات مادی و تاریخ و سرنوشت ملل و اجتهاد آزاد را که اسلام اولیه و قرآن القا می‌کرد، در قالبهای تعیین شده و اصول ثابت تدوین شده و کلیات مجرد ابدی و لایتغیر ریخت و در عین حال که تمدن و فرهنگ، غنی می‌شد، روح انقلابی و فکر خلاق متحول واقعیت‌بین اجتماعی اسلامی می‌مرد و خلاصه اسلام ابوذری به اسلام ابوعلی، و پارسایی عمار به زهد باباطاهر عریان، و تشیع مالک اشتر به تشیع عضالدوله و شاه عباس، و تفکر شیعی کُمیت و ابن سِکیت به مکتب علمی خواجه نصیر و شیخ‌بهائی و مجلسی، و عرفان علی به تصوف حلاج، و بالاخره توحید عملی و ساده و بیناکننده و تعهد اجتماعی آور

بلال به توحید عقلی و پیچیده و گیج‌کننده و فلسفی و ذهنی فوق طبقاتی و دور از زندگی امام فخر رازی و ملاصدرا و... {تبدیل شد⁽⁶⁸⁾}.

گرچه می‌توان این متن را در کلیت خویش دور از واقعیتی گزنده و دردی ملموس و محسوس ندید اما در جزئیات می‌شود بخشهایی را از نظر تعیین مصداق، مورد تردید قرار داد. برای نمونه، مکتب علمی خواجه نصیر و شیخ بهائی و مجلسی کدام است و این سه تن چه وجه اشتراک مشخصی با یکدیگر دارند؟ مشخصه اصلی خواجه نصیر، دیدگاه عقلی و کلامی اوست که از یک جهت او را به قویترین مدافع بوعلی - در برابر امثال فخر رازی - تبدیل می‌کند و از دیگر سو به دفاع عقلانی و استدلالی متکلمانه از مذهب می‌کشانند. عقلانیت او را - درست یا نادرست - می‌توان مرتبط با روح عقلانی شیعی دانست که عقل را حجت خدا و پیامبر باطن می‌داند. خواجه نصیر افزون بر این، یک ستاره‌شناس خدمتگزار به عالم علم است. شیخ بهائی نیز به جامعیت در دانشهای دینی و غیردینی شهرت دارد که در ضمن، راه دینداری را جدا از فلسفه‌بافی، علم‌زدگی و صوفیگری می‌داند.

مجلسی هم راه بازگشت به سرچشمه دین یعنی قرآن و سنت را می‌پیماید و با هر سه آنچه شیخ بهائی به آن انتقاد می‌کرد، می‌ستیزد و از نیز همچون شریعتی، از انحراف دین به این سه مجرانگران است. از اتفاق، در این جنبه، هر دو یا شاید بتوان از جهاتی گفت که هر سه این عالمان با شریعتی همداستان‌اند. متأسفانه شریعتی در این زمینه، دیدگاه اجتماعی و سیاسی آن عالمان را با دیدگاه دینی آنها خلط کرده است.

درباره تفکر شیعی کمیت⁽⁶⁹⁾ و ابن سکیت⁽⁷⁰⁾ نیز می‌توان پرسشهایی را درباره مشخصه‌های آن مطرح کرد. اگر مقصود تفکر علمی این دو ادیب است، کدام

ویژگیهای ریشه‌ای را دارد که در آثار عالمان بعدی نیست. اگر تفکر اجتماعی و سیاسی مقصود است، چرا با تفکر علمی مقایسه شده است و....

ظاهراً شریعتی با دیدگاه عالم در خدمت (یا: در کنار) حاکم - که از خطاپذیری آن در برخی مصداقها، از جمله محقق کرکی و مجلسی، سخن گفتیم - علم در خدمت حکومت را نتیجه می‌گیرد و برای تفکر علمی و تفکر اجتماعی و سیاسی یک حکم را صادر می‌کند.

نگرانی اصلی شریعتی این است که تشیع به جای این‌که همچون تاریخ گذشته خویش در برابر حکومت به مبارزه برخیزد، با تغییر شکل حکومت و پدید آمدن حکومتی به نام شیعه، در کنار حکومت به خدمت بایستد و حکومت جور را - که تظاهر به تشیع می‌کند - تقویت و تأیید نماید، با قدرت، مصالحه و آشتی کند، دست از آرمان خویش بشوید و به نوعی مسخ و استحاله دچار شود.

در نتیجه اصل عدالت و عدالتخواهی را فراموش کند، عدالت و امانت را موکول به ظهور مهدی موعود سازد و ماندگاری نظام فعلی را اعلام نماید (چنان‌که شریعتی سخن مجلسی را درباره صفویه ذکر می‌کند و می‌گوید: به قول علامه مجلسی، تا ظهور حضرت قائم آل محمد، سلطنت در این خاندان جلیل {یعنی صفویه} خواهد بود.⁽⁷¹⁾

نگرانی شریعتی بجاست اما این‌که با کدام ساز و کار و در کدام فرایند می‌توان فلسفه‌گرایی را با مبارزه‌گریزی پیوند داد یا رسالت گردآوری میراث شیعی را در پرتو برخی خطاهای علمی یا سیاسی یک عالم تفسیر کرد، پرسشی است که پاسخ آن نیازمند تحلیل این پدیده‌هاست. پیش از این نیز گفتیم که پدیده‌ها را باید در شرایط و موقعیتهای خود بسنجیم و آن‌گاه است که اگر بتوانیم گزینه‌های بهتر ارائه کنیم، می‌توانیم تصمیم اشخاص را در آن فضا، زمان، مکان و شرایط

تخطئه کنیم. گرفتن نتیجه‌ها و احکام کلی براساس برخی اطلاعات جزئی، و یکدست‌سازی و ساده‌انگاری رفتارها و تصمیمهای پیچیده و متنوع یک انسان در شرایط متفاوت، خالی از دقت علمی است.

شریعتی با فرض گرفتن خطای دست‌نشاندهی مجلسی و تحمیلی بودن او از سوی حاکمیت سیاسی، میان خطا در سیاست‌گرایی و میزان ارزش کار علمی پیوند می‌دهد و کار علمی مجلسی را در گردآوری احادیث و نشر آنها چنین تعبیر می‌کند: جمع‌آوری عناصر پراکنده تشیع کاذب و تدوین آن به صورت یک مذهب و مکتب مشخص و حساب شده و رسمیت {بخشیدن} آن در جامعه و تعلیم و تبلیغ آن در میان توده⁽⁷²⁾.

بیگمان از فرض غلط، نتیجه‌ای درست نمی‌توان گرفت، ضمن این‌که اثبات کاذب بودن همه یا اکثر روایات - مثلا - بحارالانوار نیازمند کار دقیق علمی است. به فرض که دهها روایت از این کتاب را بتوان دروغ دانست (مثلا 50 - 100 صفحه آن را یا بیشتر). حجم آنها حداکثر به یک یا دو جلد از مجموعه بیش از یکصد جلدی بحارالانوار نخواهد رسید. آیا با حداکثر یک یا دو درصد خطا در گردآوری حدیث، می‌توان کسی را متهم به جمع‌آوری جعلیات کرد؟ اشکال شریعتی در این بخشها این است که به جای مطالعه مستقیم و مشاهده رویاروی جزئیات پدیده‌ها و بازآفرینی و نظامدهی آنها در ذهن خویش، با استفاده از پیشفرضهایی گاه خام و گاه نادرست، به فرانگری و کلی‌گرایی دست می‌زند و از اینجا نتیجه می‌گیرد که جزئیات پدیده‌ها حتما چنین باید بوده باشند که با این کلیات بسازند.

2. تقیه در برابر حاکم. تقیه محفوظ نگه داشتن خویش از ضرر دیگری است به وسیله موافقت یا عدم مخالفت با او در سخن یا کاری که خلاف حق باشد. به

عبارت دیگر: پنهان کردن مذهب و خودداری از اظهار عقیده و مرام خویش است در جایی که ضرر مالی یا جانی یا آبرویی متوجه شخص باشد. اگر مخالفت یک فرد یا جریان عقیدتی با حاکمیت، در کنار خوف ضرر مالی، جانی یا آبرویی قرار گیرد، آن گاه است که گزینش یکی از دو راه، تصمیم حساب شده‌ای می‌طلبد:

(1) حفظ موقعیت خویش و گزینش راه مبارزه مخفی؛

(2) ابراز علنی مخالفت و تن دادن به هرگونه ضرر تا مرز شهادت.

با آن‌که اغلب مردم، زندان کشیدگان، شکنجه‌دیدگان، زیاندیدگان، جنگجویان و شهادت پذیران راه حق و عدالت را دوست دارند، اما گاه می‌شود که مبارزه علنی جز تلف شدن نیروها و امکانات گوناگون و انسانهای مفید و کار آفایده‌ای ندارد، مبارزه را به هدف خود نمی‌رساند و به یأس، سرخوردگی و تأخیر در دستیابی به اهداف می‌انجامد. اینجاست که اهل مبارزه، راهی را برمی‌گزینند که با کمترین هزینه آنها را به هدف خویش نزدیکتر سازد و نیروها و امکانات ذخیره را از تلف شدن بازدارد و برای روز موعود حفظ کند، ضمن این‌که امکانی برای تقویت نیروها و امکانات و گسترش و اشاعه پیام فراهم سازد.

این‌که مرز تقیه و ذلت کجاست، و این‌که در زمان، مکان و موقعیتی خاص، جای تقیه است یا مبارزه آشکار، نیاز به آگاهی از عوامل و شرایطی دارد که در هر زمان، مکان و موقعیت موجود است و محاسبه بازده کوتاهمدت و بلندمدت هر فعالیت نشان می‌دهد. به هر حال، تأثیرگذاری عمیق و پیشرفت در درازمدت بر تأثیرات مقطعی، زودگذر و سطحی ترجیح دارد.

پیش از این، شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و دینی عصر صفوی و نگاه مردم و عالمان به حکومت را به اختصار بیان کردیم؛ شرایطی که در بسیاری

جهات متفاوت از شرایطی است که بر دوران فعالیت‌های فشرده شریعتی حاکم است. بنابراین، نمی‌توان با نگاه حاکم بر شریعتی و معاصرانش، از عالم دوران و قبل از او توقع داشت که گزینه‌ای جز تقیه را انتخاب کند.

ماندگاری شیعه و عقایدش، حفظ آثارش و تداوم راه پرنشیب و فرازش نشان داده است که در مجموع و برای درازمدت، موضعگیری عالمان طراز اول در برابر حاکمان و توجه به حفظ میراث گذشتگان و انتقال آن به آیندگان، تصمیمی درست بوده است گرچه ممکن است در این موضعگیریها مرتکب خطاها، تملقها یا گونه‌هایی از ذلت‌پذیری شده باشند.

بر اساس شواهدی بسیار، نمی‌توان گفت که شریعتی اصل تقیه را منکر است، بلکه او مرز ممنوع تقیه را تملق و ذلت می‌داند و با هرگونه تقیه‌ای که آلوده به این دو باشد می‌ستیزد از آن رو که ازدیدگاه وی دیگر جایی برای بیان حقیقت و ادامه راه حق نمی‌ماند چرا که حق، باطل را توجیه می‌کند و راه آگاهی را می‌بندد. برای شریعتی این‌که عالمی بتواند در کتاب خویش حدیثی حاکی از ذلت امام در برابر حاکم ستمگر نقل کند پذیرفته نیست. او می‌گوید که: {چرا نتوانیم به مجلسی} فقط این انتقاد را بکنیم که چرا امام سجاد - این زیباترین روح پرستنده، این لطیفترین و زلالترین روح تاریخ انسان، این فرزند حسین و زهرا و علی و محمد، این افتخار مذهب و مجسمه فضیلت و حریت - را موجودی معرفی کرده که از ترس جاننش، خود را علنا بنده یزید می‌خواند و می‌گوید: اگر بخواهی، مرا بفروش و اگر بخواهی، مرا برای خودت، بنده‌وار نگاه‌دار! و فقط بگوییم که او همه ائمه ما را درباریهایی متملق جیره‌خوار دعاگو و ترحم‌خواه... معرفی می‌کند، درست نیست و ائمه ما مجسمه جهاد و آزادی و تقوا و علم‌اند. این همه اهانت، آن هم نه به نام دشمن، بلکه به نام دوست و مبلغ

و نماینده و نایب، آن هم نه به نام یک نویسنده، بلکه به نام هادی خلق و مرجع دین و پیشوای فکر و فرهنگ و ایمان مردم، قابل تحمل نیست. انتشار این پرونده‌سازیه‌ها علیه شخصیت‌های بزرگی که افتخار انسانیت‌اند و برای مردم ما، تنها امیدهای حیات و نجات و کمال و بیداری و حرکت و عزت، امروز، تشیع را رسوا می‌کند، اهل بیت پیغمبر را بدنام می‌سازد، شیعیان را در این ذلت و زبونی و عجز و خواب و تسلیم و رضای در برابر هر سرگذشتی و سرنوشتی، بیشتر نگه می‌دارد و روشنفکران را از مذهب گریزان و از مذهب علی بیزار می‌کند! این همه تقیه، ریا، مصلحت، خواری، ترس، گریه و زاری، عجز، یأس، خواب، بدنامی، سمپاشی، تخدیر، خرافه، اهانت به همه مقدسات به نام تقدس و توهین به همه اهل بیت به نام ولایت، و سگ کردن انسان، و انعام کردن عوام، و ابزار کردن امام، و توجیه کردن سیر جبری فساد و ظلم به نام عترت و ولایت و شفاعت و دعا و توسل و انتظار و عاشورا که تنها عوامل نجات معنوی و مادی ما و تأمین سعادت دنیوی و اخروی مردم ماست، تحمل‌پذیر نیست⁽⁷³⁾.

خواننده پس از مطالعه متنهایی بدین گونه، چنین می‌پندارد که همه یا بخش عمده‌ای از بحارالانوار مجلسی را روایاتی تشکیل می‌دهند با محتوای معرفی ذلیلانه همه امامان شیعه، آن هم با نقشه‌ای از پیش طرح‌ریزی شده و توطئه‌ای حسابگرانه و نظام‌یافته. اما واقعیت چیز دیگری است: اول؛ اگر همه این روایات نادرست باشند، همه آنچه شریعتی را در این زمینه‌ها برمی‌آشوبد، در مورد همه ائمه، در مجموع به 30 صفحه از مجموع تقریباً 33 هزار صفحه‌ای بحارالانوار (یعنی کمتر از یک‌هزارم آن) نمی‌رسد و یک‌صدم بخش مربوط به زندگانی ائمه را نیز نمی‌پوشاند.

دوم؛ اگر به همین روایات انگشت‌شمار از آغاز تا پایان نظری بیندازیم، گاه نکته‌هایی خواهیم یافت که نشان می‌دهد چنین رفتارهایی در آن موقعیت و شرایط، نه تنها ذلت و زبونی به حساب نمی‌آمده، بلکه نوعی زیرکی شمرده می‌شده است برای حفظ جان خود و هواداران، از کشته شدن بی‌حاصل و بدون پیام، همانند توبه‌نامه‌هایی که زندانیان سیاسی برای رهایی خویش و آغاز فعالیت مجدد می‌نویسند، ضمن این‌که مطالعه مستقیم متن، چیزی غیر از نقل غیرمستقیم و با کاهش و افزایش احساس‌گرایانه ناقل به ما خواهد بخشید.

برای نمونه، به بخشی از همین مکالمه میان امام سجاد (ع) و یزید یا نماینده او⁽⁷⁴⁾ توجه کند:

اگر اقرار {به بندگی تو و اختیار تو در فروش یا نگهداری خود} نکنم، مرا همانند مردی که دیروز کشتی نخواهی کشت؟ یزید لعنت‌الله علیه گفت: چرا! پس علی بن الحسین (ع) فرمود: به آنچه می‌خواهی، اقرار می‌کنم. من بنده‌ای مجبورم؛ اگر خواهی نگاه‌دار و اگر خواهی بفروش. پس یزید - که خدا او را لعنت کند - گفت: آفرین بر تو؛ خون خود را حفظ کردی بی‌آن‌که با این کار از شرف خویش بکاهی.

سوم؛ اصل این روایات، در برخی از کتابهای مرجعی است متعلق به سده‌های سوم و چهارم هجری که مجلسی بحارالانوار را از آنها فراهم آورده است. در واقع، مجلسی ناقل آنهاست نه جعل‌کننده آنها. اثبات جعلی بودن هر یک از این روایتها مستلزم بررسی رجال نقل‌کننده و متن آنهاست.

چهارم؛ به فرض جعلی بودن همه این روایات، اولاً امانتداری یک گردآورنده حکم می‌کند که آنها را نقل کند؛ ثانیاً مجلسی احتمالاتی برای صحت آنها در ذهن داشته و آنها را حاوی توهین به ساحت معصومان نمی‌دانسته است، چنان‌که

در بالا به یک احتمال اشاره کردیم و از متن گفت‌وگو نیز نوعی توریه و زیرکی استشمام می‌شود.

پنجم؛ به فرض اشتباه مجلسی و عالمان پیشین در احتمال صحت حدیث، استخراج 10 یا حتی 100 روایت بحث‌انگیز و قابل تأمل از میان 100 هزار روایت و بزرگنمایی آن به عنوان نمونه خدمت یا خیانت یک گردآورنده و مفسر حدیث، کاملاً دور از روش بررسی، نقد، تحلیل و قضاوت علمی است، ضمن این‌که مجلسی گاه روایتهای معارض آنها را هم نقل می‌کند.

ششم؛ برای کسی که در زندان یا بیرون زندان در معرض فشار، شکنجه یا کشته شدن است و تکلیف او این نیست که خود را به کشتن بدهد، گفتن یا نوشتن مطالبی مورد نظر حاکم، به گونه‌ای که به قتل دیگری نینجامد، عیب، خفت، ذلت و عدول از اصول دانسته نمی‌شود. اگر نوشته‌هایی که به عنوان سند تأیید شریعتی در زندان یا بازداشت، نسبت به رژیم شاهنشاهی ارائه می‌شود واقعا از او باشد، هیچ یک از کسانی که با اصول مبارزه و دستوره‌های اسلام در مورد تقیه و توریه آشنا هستند، نه در حال و نه در آینده، این را به حساب سازشکاری شریعتی با نظام حاکم نخواهند گذاشت.

ملاحظه می‌شود که ارائه نظر علمی درباره نادرستی یک حدیث - حتی اگر ساختگی باشد - کار آسانی نیست.

3. مافوق انسان دانستن معصومان. شریعتی نقل بسیاری از فضایل خارق‌العاده معصومان را حمل بر این می‌کند که آنها مافوق انسان معرفی می‌شوند و بنابراین نمی‌توانند اسوه انسانها باشند؛ بلکه تنها کسانی می‌توانند اسوه و الگو قرار گیرند که انسانهای مافوق یا - به تعبیر دیگر - انسانهای متعالی و برترین انسانها باشند نه مافوق انسان. بر این اساس، او بسیاری از این

فضایل خارق‌العاده را ساختگی یا دست‌کم بازگویی و اشاعه آنها را مضر یا حداقل بیفایده می‌داند. از دیدگاه شریعتی، معصومان، انسانهای متعالی و مافوق‌اند.

این اختلاف میان دیدگاه شریعتی و دیدگاه عالمان بزرگ شیعه (به عنوان ناقلان روایات بسیاری که در فضایل معصومان به آنها رسیده است) و مجلسی (به عنوان یکی از ناقلان بسیاری از این روایات) را باید ناشی از یک سوء تفاهم و نقص و کاستی در خوانش متن سنت از سوی شریعتی در زمینه تعریف انسان دانست. بر اساس قرآن و متون مذهبی و روایات سنتی، انسان بالاترین موجود هستی و حتی برتر از فرشتگان است. موجودی است خداگونه که باید به سوی خدا برود بی آن‌که برای این رفتن، مرزی جز ذات خدا باشد. انسان می‌تواند همه صفات و ویژگیهای خدا را به کمال کسب کند تا جایی که تفاوتی میان او و خدا نباشد جز آن‌که خدا خالق است و او مخلوق، خدا کاملاً مستقل است و او کاملاً وابسته به خدا. با کسب این صفات، انسان دارای همه علم و همه قدرت خدا می‌شود و می‌تواند هرچه اراده عالمانه او اجازه می‌دهد در عالم هستی تصرف کند و حتی همانند خدا به آفرینش پردازد. این استعداد بالقوه در همه انسانها موجود است. معصومان بالفعل به آن دست یافته‌اند، ضمن این‌که خداوند بیکار نمی‌نشیند و هر روز جلوه‌ای و نیرویی تازه در عالم بروز می‌دهد و معصومان، هر روز به علمی تازه و قدرتی تازه دست می‌یابند.

بر اساس متون اصیل اسلامی، خداوند نور است، طینت معصومان از نور است و شیعیان و مؤمنان از همان طینتی آفریده شده‌اند که معصومان. در نتیجه طینت مؤمنان و پیروان حق نیز از نور است و همه از یک سنخ‌اند در مراتبی مختلف.

حال اگر انسان را موجودی تعریف کنیم با این ویژگیهای بالقوه، آن‌گاه انسان به هرچه فضایل دست یافته باشد؛ باز انسان است و در این مراتب، معصومان انسانهای مافوق‌اند. مافوق انسان تنها خداست. آنچه به زعم شریعتی مافوق انسان است چیزی نیست جز همین انسان مافوق.

با این تعریف از انسان، هیچ چیز درباره معصومان و انسانهای متعالی غلو نیست جز آنچه آنان را مستقل از خدا یا هم‌رتبه او بداند. از این نظر همه چیز درباره انسان ممکن است جز آنچه به غلو برسد یا وقوع آنها در جهان محدود، به تضادها و تناقضاتی بینجامد.

ج. نقد شریعتی بر روش مجلسی

شریعتی گاه به طور مستقیم به نقل روایاتی از بحارالانوار، توحید مفضل یا حق‌الیقین مجلسی می‌پردازد و آنها و روش مجلسی در تحلیل و تفسیر آنها را نقد می‌کند و حتی به این‌که مجلسی آنها را نقل کرده است اعتراض روا می‌دارد. او بحارالانوار را یک دایره‌المعارف⁽⁷³⁾، یک منبع و یک گنجینه بزرگ 4 می‌داند، اما معتقد است که: اگر جهت باشد، تمام کتاب بحارالانوار به عنوان یک منبع و یک گنجینه بزرگ، به درد متفکری می‌خورد که جهت دارد و جهت اجتماعی - زمانی - اسلامی را دقیقاً کشف کرده است... اما اگر کسی جهت نداشته باشد، اگر فقط و فقط به قرآن هم مراجعه کند و هیچ کتاب دیگر هم مراجعه نکند، نه تنها دو پول ارزش ندارد، بلکه همان قرآن به عنوان عامل انحراف درمی‌آید⁽⁷⁴⁾. بنابراین، شریعتی صلاح نمی‌داند که بحارالانوار به دست هر منبری بیفتد⁽⁷⁵⁾.

شریعتی در یک مورد، همانند یک عالم سنتی و ناقد حدیث، روایتی را نقل، رجال آن را جرح و متن آن را جزء به جزء نقد می‌کند و بر روش مجلسی در نقد و توجیه حدیث خرده می‌گیرد و حرفهایی نو را بر آن می‌افزاید⁽⁷⁶⁾. این روایت

مربوط به ازدواج شهربانو با امام حسین (ع) است، از دیرباز نیز مورد اختلاف بوده و در بحارالانوار مجلسی به نقل از اصول کافی آمده است⁽⁷⁷⁾.

در دیگر موارد، شریعتی به نقد تفسیر مجلسی از یک حدیث در بحارالانوار درباره شباهت انسان و خدا و ارائه تفسیری جدید از آن می‌پردازد⁽⁷⁸⁾، یا گلابیه می‌کند از این‌که چهره فاطمه (س) آن‌گونه که باید، در آثار مذهبی - مانند برخی آثار فارسی مجلسی - تصویر نشده است⁽⁷⁹⁾. در یک مورد نیز با کتاب توحید مفضل (ترجمه مجلسی) شوخی می‌کند⁽⁸⁰⁾.

جمع بست

در مجموع، چهره‌ای که شریعتی از مجلسی و آثار او ارائه می‌کند، به خاطر برخی درونمایه‌های اطلاعاتی نادرست که به آن اشاره کردیم، با واقعیت فاصله‌ای بسیار دارد. شریعتی با کنار هم گذاشتن برخی اطلاعات نادرست - که آنها را درست می‌پندارد -، برخی تحلیلهای خود که براساس آنها ارائه شده است، برخی دیدگاههای عقیدتی خویش، برخی گزیده‌های نادر از برخی آثار مجلسی، به علاوه برخی خطاهای علمی و سیاسی او و بزرگنمایی هر یک از آنها، نقشی دیگرگون از مجلسی رقم می‌زند.

سیمای مجلسی با نقش‌نگاری شریعتی - جز در برخی خطوط فرعی چهره او - غیر از آنی است که به مدد تحقیق ترسیم می‌شود. شاید بتوان گفت شریعتی با مجلسی همان کرده است که مخالفان پژوهشگریز تقلیدمدار اندک‌مایه عیبجویی هیاهوگر شریعتی با شخصیت و آثار شریعتی کردند و بسیاری را از درک پیامهای ارزشگرا و نکات سودمند و حرکت آفرین آثارش بازداشتند.

این حقایق نیز جای پرسش و بررسی دارد که مگر در عصر شریعتی، جوانان عمدتاً بحارالانوار مجلسی می‌خواندند یا از مضامین آن آگاهی داشتند؛ یا اکثر

مبلغان کم‌سواد، برخی روایات مسئله‌دار آن را درباره تقیه ائمه بر منبر می‌گفتند؛ یا بیان لزوم بازنگری و نقد روایات مذهبی و پژوهش نقادانه در آثار و فعالیت‌های عالمان گذشته ایجاب می‌کند که همه شخصیت، همه افکار و همه فعالیت‌ها و آثار مثبت آنها را نفی کنیم؛ یا...؟

با این همه، از شریعتی بیش از این انتظار نباید داشت. محدودیت‌هایی را که در آغاز برشمردیم باید افزود بر این‌که شریعتی، اصولاً یک فیلسوف یا فلسفه‌دان، نظریه‌پرداز سیاسی، اقتصاددان، کارشناس اقتصاد اسلامی، انسان‌شناس یا روان‌شناس، دین‌شناس، جامعه‌شناس، تاریخ‌دان، مفسر، حدیث‌شناس و فقیه نبود، گرچه در همه این زمینه‌ها گفته‌ها و نوشته‌هایی دارد. شریعتی... یک متفکر و نظریه‌پرداز اجتماعی بود. نظریه‌پردازان اجتماعی معمولاً از رشته‌های مختلف علوم انسانی مدد می‌گیرند تا نظریه‌ای را در مورد جامعه تدوین کنند⁽⁸¹⁾.

54. تأثیر مجلسی بر آیندگان دوران مجلسی، از یک دیدگاه، دوران تدوین جوامع روایی (یعنی کتابهای فراهم آمده از مجموع کتابهای روایی) است. عالم معاصر مجلسی شیخ محمدبن الحسن معروف به شیخ حر عاملی با تألیف کتاب جامع روایی فقهی خود به نام تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه - که به اختصار وسائل الشیعه نامیده می‌شود - منبعی یکجا و یکپارچه برای دستیابی به مستندات روایی احکام به آیندگان تقدیم کرد و از آن پس هیچ کس به دایره فقاقت پا نمی‌گذارد جز آن‌که نیازمند مطالعه این کتاب مرجع است.

در بخش اعتقادات نیز مجلسی با گردآوری روایات در بحارالانوار و با شرح کتب اربعه، آثاری مرجع را برای دستیابی به مستندات قرآنی و روایی اعتقادات اصیل در اختیار شیعیان اهل تحقیق نهاد.

از زمان تألیف تا به امروز، بحارالانوار مرجع دستیابی به روایات شیعی است. مراجعه، استناد، گزینش، تلخیص، تکمیل، ترجمه، نقد یا اخیراً فعالیت‌های رایانه‌ای بر روی همه یا بخشی از آن، دغدغه بسیاری از عالمان و پژوهشگران پس از مجلسی بوده و این اثر همچون هر اثر مرجع دیگر، منشأ برکاتی بسیار گردیده است.

شرح مجلسی بر احادیث چه در این کتاب و چه در آثار دیگرش، افق‌هایی گسترده را در درک و فهم روایات برای اهل تحقیق گشوده است. معروفترین آثار فارسی مجلسی نیز تا به امروز به رونوشتها و چاپهای متعدد رسیده‌اند و می‌رسند و بسیاری را در زمینه کسب عقیده و اندیشه، دریافت اطلاعات دینی و دستیابی به راههای اسلامی زیستن یاری می‌کنند. او با شناخت نیاز دو گروه - عالمان متخصص و دینمداران غیرمتخصص - توانسته است حضور خود را پس از قرن‌ها همچنان در میان ایرانیان حفظ کند. به هر حال، درباره میزان تأثیر مجلسی بر آیندگان باید به این نکته توجه داشت که این تأثیر، به همان اندازه است که یک گردآورنده و تفسیرکننده میراث پیشینیان می‌تواند بر نسل‌های پس از خود بگذارد. تأثیرگذاری مجلسی بر آیندگان را نه در بخش‌های فقه، که بیشتر در بخش روایات غیرفقهی؛ و نه در بخش تأسیس مفاهیم دینی، که در بخش گردآوری و ساماندهی بیشتر سرمایه‌های پراکنده تشیع باید سنجید.

گفتار دوم: روش علمی تصحیح

در این گفتار، چکیده‌ای از اصول و مبانی تصحیح علمی متون نظم یا نثر که مبنای تصحیح این نسخه از کتاب عین‌الحیات است ارائه می‌شود.

1. هدف تصحیح هدف از تصحیح اثر یک مؤلف (اعم از نویسنده یا شاعر) دستیابی به نوشته‌ها یا سروده‌های اوست.

مصحح، امانتداری است که با چشمپوشی از سلیقه‌ها، ذهنیات و گرایشهای خویش نشان می‌دهد چه چیز از مؤلف است یا مؤلف چه گفته است؛ نه آن‌که چه چیز بهتر است، مؤلف بهتر بود چگونه بگوید، اگر مؤلف مجال اصلاح بیشتر در اثر خویش می‌یافت چگونه می‌نوشت یا می‌سرود، اگر مؤلف امروز زنده بود چگونه می‌گفت، اگر من جای مؤلف بودم چه می‌گفتم و....

نقد روشهای مرسوم

2. اشکال عمده شیوه‌های رایج تصحیح⁽⁸²⁾ پيشداوری و اعمال گرایشهای فردی یا جمعی در هر پژوهش، بزرگترین آفت سلامت آن است.

اشکال عمده شیوه تصحیح معاصران و در نتیجه مهمترین مشکل انواع و اقسام نسخه‌های تصحیح شده موجود، نوعی پيشداوری درباره نوشته یا سروده مؤلف و مبنا قرار گرفتن این پيشداوری در تصحیح است.

چنانچه مصحح مبنای تصحیح خود را بر گزاره‌ای مشابه این گزاره الگو درباره سخن مؤلف قرار می‌دهد که اگر سخنی دارای این مشخصات زیبایی شناختی باشد از مؤلف است، کار تصحیح وی با این تناقضها و اشکالها روبه‌رو خواهد بود:

1) من سخن مؤلف را در دست دارم؛ بر این اساس سخن مؤلف را می‌شناسم؛ پس سخن مؤلف این‌گونه است.

2) من به تصحیح اثر مؤلف می‌پردازم؛ یعنی در جست‌وجوی سخن مؤلف هستم؛ پس سخن مؤلف را در دست ندارم.

به عبارت خلاصه‌تر، هیچ‌گونه داوری درست درباره سخن یک مؤلف پیش از دسترسی به همه نوشته‌ها یا سروده‌های او امکان ندارد و داوری درست، مستلزم تصحیح آثار اوست. بنابراین تصحیح اثر باید بر پایه‌ای جز داوری درباره سخن مؤلف قرار گیرد تا تناقض، دور و مصادره به مطلوب لازم نیاید.

ممکن است گفته شود: گرچه در میان نسخه‌های مختلف یک اثر اختلاف است اما مشترکاتی نیز در آنها وجود دارد. بنابراین چه اشکالی دارد که پیشنهادها بر اساس مشترکات باشد و این، مبنای تصحیح موارد اختلاف قرار گیرد؟

پاسخ چنین است: مقصود از نسخه‌ها کدام نسخه‌هاست؟ نسخه‌های کدام دهه؟ کدام نیم قرن؟ کدام قرن؟ کدام قرن‌ها؟ روشن است که هرچه زمان بیشتری به این نسخه‌ها اختصاص یابد شمار آنها بیشتر، اختلافها بیشتر و مشترکات کمتر می‌شود.

فرض کنیم بنا بر مشخص شدن شماره و محدوده‌ای زمانی برای نسخه‌ها باشد. مبنای این تعیین چیست؟ بیگمان این امر باید پشتوانه‌ای قوی از استدلال داشته باشد.

به فرض که محدوده‌ای منطق پسند برای این نسخه‌ها داشته باشیم و مشترکات آنها را استخراج کنیم. چه دلیلی است که دیگر سخنان مؤلف که مورد اختلاف‌اند از این مشترکات پیروی کنند؟ به عبارت دیگر چه الزامی برای یک

نویسنده یا شاعر وجود دارد که همواره به یک سبک سیاق بنویسد یا شعر بگوید و از مجموعه‌ای واژگانی پیروی کند که همه آیندگان در انتساب آن به وی متفق‌القول‌اند؟!

3. اشکال عمده شیوه‌های رایج تصحیح⁽⁸³⁾ بیگمان آنها که در پی تصحیح اثر یک نویسنده یا شاعر براساس روش بهگزینی و انتخاب و ارائه قرائت بهترند بر این نیستند که گزینش آنها سخن مؤلف نیست؛ بلکه میان انتخاب دلپسندتر و مطلوب‌تر از یک سو و سخن مؤلف از سوی دیگر، ملازمه و ارتباطی منطقی به این صورت قائل‌اند:

(آ) این قرائت بهترین است.

(ب) این قرائت از مؤلف است.

برای بررسی اشکالهای منطقی این روش، باید گزاره‌هایی که به آ منتج می‌شوند و گزاره‌هایی دیگر که آ را به ب می‌رسانند بررسی شوند. این گزاره‌ها عبارت‌اند از:

(1) این قرائت به نظر من (ا) بهترین است.

(2) هر قرائت که به نظر من (ا) بهترین باشد به نظر دیگر معاصران نیز بهترین است.

(3) هر قرائت که به نظر ما بهترین باشد در عصر مؤلف نیز بهترین است.

(4) هر چه در عصر مؤلف (نیز) بهترین باشد در واقع بهترین است.

(آ) این قرائت بهترین است.

(5) هر یک از قرائتهای موجود که بهترین است مؤلف آن را گفته، زیرا مؤلف

همواره گوینده بهترینهاست (گزاره ب).

{به جای گزاره‌های 4 و 5 می‌تواند گزاره 6 باشد:

6) هرچه در عصر مؤلف (نیز) بهترین باشد مؤلف آن را گفته است، زیرا مؤلف همواره گوینده بهترینهای زمان خویش است.

و اما اشکالهای این گزاره‌ها:

1) گزاره 1، با فرض راستگو بودن مدعی (/ مدعیان)، راست است اما ممکن است در آینده نظر مدعی (/ مدعیان) تغییر یابد.

2) در گزاره 2 از کجا معلوم که دیگر معاصران اهل نظر نیز با مدعی (/ مدعیان) همسخن و همعقیده باشند و آن قرائت را بهتر بدانند؟ که در واقع نیز چنین همنوایی وجود ندارد.

3) اثبات گزاره 3 مستلزم این ادعاست که (اول): زمان ما و زمان مؤلف از نظر بهترینها یکسان است، یا (دوم) این ادعا که: (بهترینها (و تشخیص آنها) وابسته به زمان و مکان نیستند، یا (سوم) این که ما بهترینهای عصر مؤلف را همواره می‌توانیم تشخیص دهیم.

ادعای اول و دوم مورد تأیید هیچ یک از اهل فضل و دانش نیست. ادعای سوم را نیز هر پژوهشگری با اندک تأمل می‌تواند رد کند، زیرا بررسی در متون کهن و مقایسه آن با اطلاعات موجود که در دسترس ماست نشان می‌دهد که هنوز نقاط و نکات کشف نشده و ناشناخته‌ای در آثار مکتوب گذشته ما هست که برای درک یا تعبیر و تفسیر آن به آگاهی‌هایی بیشتر نیاز داریم.

4) گزاره 4 نیز با توجه به اصل تطور و تحول زبان و عناصر زیبایی شناختی آن در هر عصر مردود است. اصولاً تعیین معیارهایی همه‌زمانی برای زیبایی شناسی زبان، اگر غیر ممکن نباشد، بسیار دشوار است.

5) بررسی گزاره‌های 5 و 6 نیاز به پاسخ این پرسش مهم دارد: آیا هر سخن

این مؤلف بهترین است؟

برای مزید آگاهی باید گفت هیچ عالم، دانشمند، فیلسوف، ادیب یا شاعر فهیم، مدعی این نیست که آنچه از زبان و قلم او تراویده است نیاز به اصلاح و بهبود ندارد. رسم نویسندگان و شاعران بزرگ بر این بوده است که در صورت مجال، نوشته‌های خود را گاه بارها و ارسی و اصلاح می‌کرده‌اند.

حتی همان نسخه‌های اصلاح شده مؤلف را نیز به یقین نمی‌توان گفت که حرف آخر و قول فصل است. به هر حال بسیار طبیعی است که مؤلف یا مجال اصلاح برخی آثار خود را نیافته است و یا اگر یافته باشد ذهن وی، بیش از آنچه از او در دست ماست، بر این امر یاری نکرده است.

ملاحظه می‌شود که هیچ راهی منطقی از به‌گزینی در میان روایت نسخه‌ها به سوی سخن مؤلف وجود ندارد و هیچ ملازمه‌ای بین این دو برقرار نیست و هر گام برای برقرار کردن ارتباطی این چنین، با اشکالهای اساسی و کمرشکن روبه‌روست.

به اشکالی دیگر در بند بعد اشاره شده است.

4. اشکال عمده شیوه‌های رایج تصحیح⁽⁸⁴⁾ تصحیحهایی که براساس شرح و توضیح متن و تناسب آنها انجام می‌پذیرند تا بهتر را برگزینند، دارای اشکال منطقی دیگری نیز هستند.

توضیح این‌که: شرح در مرحله‌ای پس از تصحیح قرار دارد؛ به این معنی که نخست باید متن تصحیح شده وجود داشته باشد با سپس شرح بر اساس آن صورت پذیرد. در حقیقت، تصحیح، مقدمه شرح و توضیح است. اما در این روش، شرح و توضیح به عنوان مقدمه و وسیله تصحیح مورد استفاده قرار می‌گیرد و این مستلزم دور است.

5. ذهنیات و پیشداوریهای بازدارنده آنچه امروزه به طور عمدۀ مانع دستیابی مصححان به روش علمی تصحیح اثر یک مؤلف می‌شود پیشداوریهای بازدارنده و ذهنیات نامستدل است.

برخی از این ذهنیات و پیشداوریها از این قرارند:

هر سخن مؤلف بهترین است.

مؤلف از سهو و خطا به‌دور است.

آگاهی ما برای درک نکات و دشواریهای ادبی سخن مؤلف کافی است.

تنها یک قرائت، از مؤلف است.

نوشته‌های مؤلف یکنواخت‌اند و همه از یک سبک و سیاق و اسلوب پیروی می‌کنند.

به خاطر همین ذهنیات و پیشداوریهاست که امروزه تصحیح نوشته‌ها یا سروده‌های مؤلفان و مصنفان پیشین اغلب براساس سبک‌شناسی سخن آنان، تناسب نوشته‌ها یا سروده‌ها، هماهنگی و همخوانی و صحت انتخاب واژه‌ها و گزینش موارد مطلوبتر، زیباتر و خوشایندتر از میان نسخه‌ها و منابع صورت می‌پذیرد و از اصول و روشهای تصحیح ذوقی (آزاد)، قیاسی، التقاطی، بسامدی (آماری) و از این دست پیروی می‌کند و دارای همان اشکالهایی است که در بندهای پیش به آنها اشاره شد.

این‌که کدام یک از این پیشداوریها واقعیت دارد پس از تصحیح علمی مشخص خواهد شد و در آینده نشان خواهیم داد که هیچ یک از آنها درست نیست.

بگذریم از این که بسیاری ناشران و مصححان نیز به خود این اجازه را می‌دهند که در نوشته مؤلف دست ببرند و آن را متناسب با زبان و شیوه نگارش زمان خویش تغییر دهند.

6. مشکل در گزینش منابع در واقع برای اغلب تصحیح‌کنندگان متون نظم و نثر، نسخه چیزی تعریف نشده است. آنها گاه نسخه‌های نیمه یک قرن، گاه از سراسر یک قرن، گاه علاوه بر اینها نسخه‌ها یا برخی نسخه‌های قرون بعد، و حتی تصحیحهای مشهور قرن اخیر و قرن پیش را به عنوان منبع مورد استفاده قرار می‌دهند.

گاه نیز نسخه‌های جدیدتر را بر نسخه‌های کهنه ترجیح می‌دهند و قرائت را از آنها برمی‌گزینند. حتی برخی یک نسخه را بدون قدمت یا اعتبار ویژه نسبت به دیگر نسخه‌ها، مبنا قرار می‌دهند و یکی - دو نسخه دیگر را هم برای تصحیح به کمک می‌گیرند.

این گونه مصححان برای توجیه این امر سخنی دارند و می‌گویند: ممکن است نسخه الف از نسخه ب جدیدتر باشد اما از روی نسخه‌ای کهنتر از ب نوشته شده باشد؛ در نتیجه تاریخ کتابت لزوماً نماینده قدمت نیست.

این سخن در حیطه نظر و در کلیت خویش درست است اما در عمل و در تدوین روش تصحیح یک اثر با چند اشکال عمده روبه‌روست: اول؛ از کجا معلوم که نسخه مشخص الف از نسخه‌ای قدیمی‌تر از ب کتابت شده باشد. این ادعا برای هر نسخه نیاز به اثبات دارد. تصحیح‌گران مورد بحث معمولاً برای هیچ دو نسخه کهن از مآخذ خود چنین چیزی را اثبات نمی‌کنند و اگر برای هر نسخه آن را به اثبات برسانند تنها برای همان نسخه معتبر است و دیگر نسخه‌ها را شامل نخواهد شد.

پس صرف ترجیح نسخه جدید بر نسخه قدیم، ترجیحی بلا مرجح و ادعایی بدون دلیل است.

دوم؛ از کجا معلوم که نسخه الف در نقل خود امین باشد و عین نسخه قدیمی‌تر از ب را نقل کرده باشد؟

سوم؛ احتمال کتابت از نسخه کهنتر را برای ب نیز می‌توان مطرح کرد. ب نیز بیگمان از روی نسخه‌ای کهنتر از خود نوشته شده است؛ حال از کجا معلوم که نسخه مأخذ ب از نسخه مأخذ الف کهنتر نباشد؟

چهارم؛ بنا بر این ادعا، تاریخ کتابت نسخه نباید به هیچ کار بیاید. پس چه معیاری برای قدمت نسخه‌ها وجود خواهد داشت؟ بر این اساس چه لزومی به استفاده از نسخه‌های کهن است؟

تعریف نسخه کهن یا کهنتر چیست؟

هرگونه پاسخ، اگر استدلالی برای این باشد که ضبط فلان نسخه یا نسخه‌ها بهتر، زیباتر، مانوس‌تر و با سبک بیان و سخن و اندیشه مؤلف نزدیکتر است، حاکی از آن خواهد بود که این تصحیحگران قرائتی را بر اساس ذهنیات، پیشداوریها و روشهایی که پیش از این بدانها اشاره شد در ذهن خویش برگزیده‌اند و اکنون به دنبال نسخه‌ای برای تأیید آن می‌گردند تا تصحیح آنان به اصطلاح مستند باشد. بگذاریم از این که علی‌القاعده، نسخه، مبنای گزینش قرائت است اما در این روش، قرائت از پیش گزیده شده، مبنای انتخاب نسخه قرار گرفته است.

7. نیمسایه‌ای لرزان از روش علمی در بسیاری از روشهای مستند تصحیح، تعدد و قدمت نسخه‌های حاکی یک ضبط نیز در نظر گرفته می‌شود اما کثرت و قدمت ضبط، اصل نیست؛ به این معنی که اگر قرائتی براساس تأییدهای ادبی،

شواهدی از متون کهنتر، سخن دیگران، دیگر سخنان مؤلف، تناسب با سبک و سیاق و طرز و اسلوب نگارش و اندیشه مؤلف، درستی و زیبایی لفظ و معنی و شواهد تاریخی و علمی و فنی و غیره بهتر، درست تر و مناسبتر تشخیص داده شد، به کثرت و قدمت نسخه‌ها می‌نگرند. اگر اکثر و اقدم نسخه‌ها حاوی آن بودند، کثرت و قدمت نیز به عنوان پشتوانه‌ای برای گزینش ذکر می‌شود و اگر نه، به بیشترین و کهنترین نسخه‌ها نسبت خطا داده می‌شود.

علاوه بر این، آنها که مدعی رعایت ضبط اکثر و اقدم نسخه‌ها هستند، هم در انتخاب فاصله زمانی نسخه‌ها با سال درگذشت یا زمان حیات مؤلف با مشکل گزینش منابع - که در بند 6 به آن اشاره داشتیم - روبه‌رو هستند و هم این‌که برای آنها رابطه کثرت و قدمت معین نگردیده است. اگر اکثر نسخه‌ها با نسخه‌های اقدام توافق نداشتند چه باید کرد؟ پاسخ مشخص نیست. حتی گاه قاعده معینی برای ترجیح اکثرها، اقدامها یا مورد موافق با مبانی بهتری، زیباتری، مناسبتری و از این دست ندارند. تنها زمانی که اکثر نسخه‌ها که اقدام آنها نیز باشند با مبانی گفته شده هم نتیجه شوند، تصمیم آنها برای گزینش ارائه ضبط اکثر و اقدام نسخه‌ها قطعی و پاسخ مشخص است.

8. نتیجه ملاحظه می‌شود که روشهای تصحیح متون نظم یا نثر که جز با استناد به اکثر و اقدم نسخه‌ها - و لاغیر - صورت و انجام می‌پذیرند، با همه ظاهر فریبنده و استدلالگونه خود درباره تناسب گزینشها با سبک بیان و اندیشه مؤلف و اصول زیبایی شناختی و با تمام تلاشهای ذهنی مصحح و با همه توجه ادیبان و زیبایسندان و عالمان به آنها، لزوماً انتساب به مؤلف را - که هدف تصحیح است - نتیجه نمی‌دهند؛ نوعی اجتهاد در برابر نص‌اند که تطابق موردی آنها با واقع، اتفاقی است؛ نتایج آنها تابع درک افراد بر اساس شرایط زمانی،

مکانی و معلومات آنهاست؛ اتخاذ این روشها ذهن را از درک معانی کشف نشده و ورود به دنیای ناشناخته‌ها باز می‌دارد و شخص به جای یافتن معانی تازه یا اقرار بر عدم درک معانی نامعلوم، خود را با یافته‌های قبلی خویش راضی می‌سازد و حکم شاهد را بر غایب بار می‌کند.

روش علمی تصحیح

9. مقصود از روش علمی منظور از روش علمی تصحیح یا روش تصحیح علمی یک متن کهن، شیوه‌ای است که در هر گام، برای خویش استدلالی داشته باشد، بدین نحو که برای هر گفته خود اقامه دلیل و برهان کند و این دلایل و براهین نهایتاً به اصولی بدیهی یا موضوعه‌هایی پذیرفته‌شده در علوم برسند.

اگر روش تصحیح، علمی باشد، مانند روشهای علمی دیگر مستقل از پژوهشگر است و محققان مختلف را به نقطه‌ای واحد می‌رساند زیرا وابسته به ذوق، میل، گرایش و پیشداوری نیست.

چهره‌ای از این روش را در نقد روشهای مرسوم دیدیم و در اثبات روش تصحیح علمی عین‌الحيات، چهره‌هایی دیگر از آن را خواهیم دید.

10. اهمیت نسخه‌ها و منابع کهن تصحیح اثر یک نویسنده یا شاعر در گذشته، یعنی دستیابی با آنچه وی نوشته یا سروده است. این کار از مقوله پژوهشهای تاریخی است. در این گونه پژوهشها یکی از مهمترین و اساسی‌ترین مراحل، دستیابی به سند و منبع تاریخی است که در تصحیح اثر مکتوب عبارت است از منابع مکتوب.

هرچه فاصله زمانی این منابع با مؤلف نزدیکتر و تحریف در سند کمتر و تشابه نسخه‌ها بیشتر باشد اعتبار نتایج بیشتر است.

ملاحظه می‌شود که شیوه تصحیح کتاب یک نویسنده یا دیوان یک شاعر، بیش از آن‌که کاری ادبی باشد، از روش تحقیق تاریخی پیروی می‌کند و از نظر روش تحقیق، فرقی اساسی با دستیابی به فلان سخن شخصیتی تاریخی ندارد.

در هر بخش از یک اثر که به خط مؤلف در دست نباشد، منابع اصلی تحقیق در کیفیت و کمیت نوشته او نسخه‌های مکتوب آن اثر خواهد بود. هرچه فاصله کتابت نسخه‌ها از دوران حیات مؤلف بیشتر شود تحریف در آنها بیشتر راه می‌یابد و شمار حذفها، اضافات و تغییرات بیشتر می‌شود. اینجاست که باید مرزی را برای اعلام کفایت نسخه‌ها در نظر گرفت که هم نسخه‌های اطمینانبخش‌تری در آن باشد و هم تعدد نسخه‌ها به اندازه‌ای باشد که بتوان برای انتساب متنی به مؤلف، چند یا چندین پشتوانه و تأیید داشت.

تا آنجا که بررسیهای ما نشان داد، تنها کمتر از یک سوم کتاب عین‌الحیات مجلسی به خط مؤلف آن قابل دسترسی است و دو سوم ابتدای آن اگر موجود باشد، در جایی نامعلوم یا کتابخانه‌ای خصوصی است. در همین بخش نیز به خاطر گذشت زمان، قسمتهایی ناخواناست یا در برش صحافی حذف شده است. بنابراین ضروری است که برای تصحیح دیگر بخشهای این کتاب و بخشهای ناخوانا در دستنوشته مؤلف، از نسخه‌های دیگر بهره برد.

به دلایلی که در بندهای 15 (حساب احتمالات، ...) و 23 (کمترین پشتوانه، ...) خواهد آمد، برای تصحیح هر بخش از متن که به خط مؤلف موجود نباشد، وجود حداقل 5 نسخه از کهنترین نسخه‌های خطی یا نسخه‌هایی که از روی دستخط مؤلف نوشته شده باشند، لازم و اغلب کافی است به گونه‌ای که 3 نسخه کهنتر اساس تصحیح بر پایه روش علمی قرار گیرد و در صورت عدم حصول نتیجه بر اساس آن 3 نسخه، نسخه چهارم (از نظر قدمت) و باز هم در صورت

عدم حصول نتیجه، نسخه پنجم (از نظر قدمت) به مشورت گرفته شود. بر پایه این روش کار:

1) اگر از میان 3 نسخه اساس، حداقل 2 نسخه قرائتی را تأیید کردند همان قرائت برگزیده می‌شود.

2) اگر هیچ 2 نسخه از 3 نسخه اساس با یکدیگر در قرائتی توافق نداشتند، یا یکی از نسخه‌های اساس در آن بخش افتادگی داشت یا خوانا نبود، تأیید نسخه چهارم بر هر قرائت، شبیه حالت 1 را پدید می‌آورد و قرائتی با پشتوانه 2 نسخه برگزیده می‌شود.

3) اگر نسخه چهارم نیز اکثریتی را پدید نیاورد یا آن هم در آن بخش افتادگی داشت، نسخه پنجم به مشورت گرفته می‌شود و با آن همانند نسخه چهارم عمل می‌شود.

4) بسیار به ندرت اتفاق می‌افتد که نسخه پنجم هم نتواند راهگشا در انتخاب قرائتی باشد. به هر حال، در صورت پدید آمدن چنین حالتی نادر، وجود نسخه ششم در آن بخش ضرورت دارد.

ذکر این دلایل در اینجا از این رو ضروری است که این آگاهی پدید آید که کثرت نسخه‌ها و گستردگی زمان کتابت آنها فراتر از محدوده‌ای خاص، نه تنها به دقت تصحیح نخواهد افزود بلکه اگر تعداد نسخه‌ها از حد ضرورت افزونتر شود و پای نسخه‌های جدیدتر به میان آید، خطری به تهدید تصحیح علمی برخواهد خاست، به این نحو که هرچه نسخه‌ها از روی نسخه‌های دست دوم و سوم به بعد نوشته شوند، به تدریج غلطها فراوانتر و شمار حذفها، تغییرات و اضافات بیشتر می‌شود. در حقیقت، توجه به نسخه‌هایی که فاصله‌ای بیشتر با دستخط مؤلف دارند، آغازی است برای دشواریهای دست و پاگیر، بیحاصل و

گاه فریب دهنده که دستاوردی به پژوهشگر نمی‌بخشد، وی را به ورطه تحریفهای بیشتر و کثرت نسخه‌های غیراصل می‌اندازد و تحقیق در صحت انتساب و در نتیجه اصالت ضبطها را دشوار یا ناممکن می‌سازد.

تنها در صورتی که مؤلف یا شاعر، دو نسخه از نوشته یا سروده خویش را با تفاوتی منتشر کرده باشد، تعدد نسخه‌ها تا حد 14 نسخه و تناوب و یکسانی تفاوتها در شرایطی، می‌تواند نمایانگر تفاوتها در تألیف یا سرودن اثر باشد. در عین‌الحیات چنین امری نیست و بنابراین کفایت نسخه‌های آن در حد عدد 5 است.

11. لزوم پرهیز از بازپژوهی حال که مشخص گردید چه نسخه‌هایی از اثر مؤلف در تصحیح علمی مورد استفاده قرار می‌گیرند جای این نکته نیز هست که اگر گزارش یا گزارشهایی امین و مورد اعتماد از این نسخه‌ها تهیه شده باشد نیازی به مراجعه مستقیم به نسخه‌ها، فیشبرداری از آنها و بازنویسی متون نیست؛ چه، کاری است دوباره و بیهوده. کار مهم، آگاهی از ضبط نسخه‌هاست و این آگاهی می‌تواند از راه مراجعه مستقیم به نسخه یا تصویر آن، گماردن فردی برای تهیه گزارش از نسخه، استفاده از گزارش دیگران، یا حتی استفاده از مجموعه رایانه‌ای اختلاف نسخه‌ها به دست آید. تنها در صورتی که به نقل دیگران اعتماد نیست لازم است که مصحح یا شخص مورد اعتماد او، خود با مراجعه به نسخه یا تصویر آن، از ضبط نسخه آگاهی یابند. در غیر این صورت پرهیز از بازپژوهی و استفاده از منابع نزدیکتر و سریعتر اطلاعاتی، یکی از عوامل پیشرفت سریع پژوهش است.

از آنجا که گزارشهایی مورد اعتماد از اختلاف نسخه‌های عین‌الحیات در دست نیست بنابراین در مراجعه به منابع تصحیح، از روگرفت (کپی) اصل نسخه‌ها بهره گرفته‌ایم.

12. منابع مورد استفاده ما (1) نسخه مجلسی (ناقص). این نسخه به شماره‌های 9870 و 3970 در دو بخش در کتابخانه عمومی آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (قم) موجود است و مجموعاً حدود یک چهارم کتاب را (در انتها) در بر می‌گیرد. نسخه حاضر به خط مؤلف آن ملا محمدباقر مجلسی است و به همین خاطر از اهمیتی بسیار برخوردار است. تنها صفحاتی از آن به خط دیگری است که مؤلف آن را بازبینی، تصحیح و گاه حاشیه‌نویسی کرده است. در این نسخه تنها برخی کلمات آن در صحافی از میان رفته است که با مقایسه نسخه‌های دیگر می‌توان به آنها پی برد.

آغاز بخش نخست این نسخه ناقص با یا اباذر الجلیس الصالح خیر من الوحده... است و بخش دوم در ادامه بخش اول با... این امیر مؤمنان و پادشاه مسلمانان است که تو را خدمت می‌کند.... آغاز می‌گردد و به انتهای کتاب پایان می‌پذیرد.

تاریخ اتمام این کتاب براساس دستخط مؤلف آن اواخر جمادی‌الثانی 1073 ه.ق است.

در همین جا از کسانی که از بخشهای دیگر این کتاب به خط مؤلف خبری دارند یا آن را در مجموعه‌های خصوصی خود نگه می‌دارند درخواست می‌شود که با لطف خویش، بر دقت این اثر برای چاپهای بعد منت نهند.

(2) نسخه الف (8 محرم 1082 ه.ق). این نسخه به شماره 15348 در کتابخانه آستان قدس (مشهد) موجود است. نسخه‌ای است کامل از عین‌الحیات به خط

محمداسماعیل بن محمدتقی اصفهانی که کتابت آن را در 8 محرم 1082 ه.ق (حدود 9 سال پس از تألیف کتاب و در زمان حیات مؤلف) به پایان برده است. این نسخه پس از دستخط مؤلف، کهنترین نسخه موجود است.

3) نسخه ب (18 ربیع‌الاول 1082 ه.ق). این نسخه به شماره 1302 در کتابخانه جامع گوهرشاد (مشهد) موجود است. نسخه‌ای است کامل از عین‌الحیات به خط محمدشرف بن محمدبن شرف طبسی که کتابت آن را در روز شنبه 18 ربیع‌الاول 1082 ه.ق (در زمان حیات مؤلف و حدود 70 روز پس از اتمام کتابت نسخه الف) به پایان برده است.

این نسخه پس از نسخه الف، کهنترین نسخه موجود است.

4) نسخه ج (12 جمادی‌الثانی 1082 ه.ق). این نسخه به شماره 2187 در کتابخانه ملک (تهران) موجود است. نسخه‌ای است از عین‌الحیات با صفحاتی افتادگی در آغاز آن به خط محسن بن محمدتقی که کتابت آن را در شب جمعه 12 جمادی‌الثانی 1082 ه.ق (در زمان حیات مؤلف و حدود 83 روز پس از اتمام کتابت نسخه ب) به پایان برده است.

این نسخه پس از نسخه ب، کهنترین نسخه موجود است.

5) نسخه د (1088 ه.ق). این نسخه به شماره 13027 در کتابخانه آستان قدس (مشهد) موجود است. نسخه‌ای است از عین‌الحیات که حدود 12 - 13 برگ از آغاز آن افتاده است. این نسخه به خط کاظم بن ملانظر است که کتابت آن را در روز پنجشنبه 5 ربیع‌الاول 1088 ه.ق (در زمان حیات مؤلف و حدود 6 سال پس از اتمام کتابت نسخه ج) از روی دستخط مؤلف به پایان برده است. برخی از صفحات و سطرهای این کتاب به خط دوست یا دستیار کاتب است. خط نازیبای متن و ادای احترامی که کاتب در پایان کتاب نسبت به مجلسی

کرده، نشانگر این است که کاتب حرفه‌ای نیست و باید از شاگردان مجلسی باشد.

این نسخه پس از نسخه ج، کهنترین نسخه‌ای است که از آن آگاهی یافتیم. (6) نسخه ه (1123 ه.ق). این نسخه به شماره 2077 در کتابخانه آستان قدس (مشهد) موجود است. نسخه‌ای است کامل از عین‌الحیات به خط محمدجواد بن محمدحسین دماوندی که کتابت آن را در 10 ذی‌حجه 1123 ه.ق (13 سال پس از درگذشت مؤلف) به پایان برده است.

این نسخه از آن رو که مدعی کتابت از روی دستخط مؤلف است و شواهد و قرائنی در مقایسه دستخط مؤلف با آن، مؤید این مدعاست به عنوان نسخه مشورتی (آخرین نسخه) مورد مراجعه ما قرار گرفت. علت اعتنا به آن تنها به عنوان نسخه مشورتی آن است که این نسخه حاوی افتادگیهای عمدی بسیاری (در حد یک یا چند جمله) از سوی کاتب است.

13. وظایف اصلی مصحح با توجه به یکی از مهمترین ویژگیهای روش تصحیح علمی که قانونمندی و غیرشخصی بودن آن است، نیمی از کار تصحیح نیازمند اندیشه، ابتکار، یافتن مبانی و روشها و دستورالعملها و نظارت بر حسن اجرای کار است و نیم دیگر، اجرای کار براساس دستورهای از پیش تعیین شده. و وظیفه اصلی مصحح همان بخش اول است شامل:

- تعیین مبانی گزینش نسخه‌های منبع،
- تعیین علمی اصول، مبانی و روشهای تصحیح،
- نظارت بر اجرای صحیح کار و رفع مشکلات اجرایی مرتبط با تدوین اصول یا دستورالعملها.

اما بخش اجرایی کار بر عهده ماشین یا نیروهای اجرایی انسانی است و لزومی ندارد که ضرورتاً توسط مصحح به اجرا درآید. این موارد عبارت‌اند از:

- یافتن نسخه‌ها و منابع از کتابخانه‌ها و آرشیوهای عمومی یا شخصی، -
- ثبت موارد اختلاف نسخه‌ها و ضبط‌های گوناگون آنها،
- گزینش ضبط برگزیده بر اساس دستورالعمل علمی مصحح.

پس از تعیین نسخه‌های منبع برای تصحیح علمی، اینک به بررسی تفصیلی و استدلالی اصول، مبانی و مراحل گزینش علمی یک قرائت از میان ضبط نسخه‌ها در مواردی که دست‌نویست مؤلف در دست نیست می‌پردازیم.

14. اصل استقلال نسخه‌ها تا زمانی که به خاطر عدم دسترسی به دستخط مؤلف دانش قطعی در دست نیست و دست از واقعیت کوتاه است، برای عمل، به ناچار باید اصولی را پذیرفت. این اصول، نسبت به غیر خود و موارد مخالف خود، باید

(1) از شمول بیشتری برخوردار باشند،

(2) پذیرش آنها آسانتر باشد،

(3) پذیرش موارد مخالف آنها نیازمند دلیل و برهان باشد.

درباره نسخه‌هایی کهن که به عنوان منبع برای تصحیح برگزیده‌ایم اصل را می‌توان، و باید، بر این نهاد که هیچ دو نسخه از روی یکدیگر یا از روی نسخه‌ای سوم (بجز دستخط مؤلف) نوشته نشده‌اند مگر آن‌که خلافش به اثبات برسد. اگر ثابت شد که نسخه‌ای از روی دیگری کتابت شده است هر دو نسخه حکم یک نسخه را خواهند داشت که همان نسخه مأخذ است.

تاکنون درباره هیچ دو نسخه مأخذ ما از کتاب عین‌الحیات چنین امری ثابت نشده است، پس تا این زمان برای همه نسخه‌ها و منابع مورد نظر قائل به استقلال باید بود.

بر فرض که برای نسخه‌هایی نیز عدم استقلال به اثبات رسد، این امر تنها در مورد همان نسخه‌ها صادق است و اصل برای دیگر نسخه‌ها بر جای خویش باقی است.

15- حساب احتمالات، مبنای تصحیح علمی با توجه به این‌که هدف تصحیح اثر یک مؤلف دستیابی به نوشته مؤلف است، روش گزینش باید بر مبنایی پایه‌ریزی شود که از آن، انتساب به مؤلف لازم آید.

شک نیست که در نسخه‌های متعدد کهن از یک اثر اختلاف وجود دارد و این همه اختلاف نمی‌تواند از مؤلف باشد، زیرا تحریف، خطا و سهو در نسخه‌های کهن امری بسیار رایج است.

از تغییرات و اصلاحات ایجاد شده توسط مؤلف که بگذریم، بیگمان اختلافهای نسخ خطی ناشی از خطا یا تحریف کاتبان است. هر نسخه از اثر و هر ضبط هر نسخه نیز دارای احتمال خطا و تحریف است. به عبارت دیگر هر نسخه از اثر و هر پاره از آن با شکاکترین دیدگاهها ممکن است حاکی نوشته یا سروده مؤلف باشد، ممکن است نباشد. هیچ یک از این دو احتمال برای هر نسخه واحد بر دیگری ترجیح ندارد، زیرا مانند خبر مخبر مجهول الحالی است که احتمال صدق و کذب را یکسان داراست. در بند پیش (اصل استقلال نسخه‌ها) نیز گفتیم که براساس اصل، هیچ یک از نسخه‌های مأخذ ما از روی دیگری نوشته نشده است و از این حیث هیچ نسخه‌ای بدون دلیل بر نسخه‌ای

دیگر ترجیح ندارد. پس احتمال صدق و کذب ضبط همه نسخه‌ها در حد یکدیگر است و شباهت نسخه‌ها در یک خطا، اتفاقی است. با توجه به آنچه گفته شد، احتمال خطای هر نسخه 50 درصد یا $1/2$ خواهد بود.

هرگاه برای 1 نسخه احتمال خطایی در حد $1/2$ وجود دارد، احتمال خطای مشابه اما اتفاقی و مستقل از یکدیگر برای 2 نسخه (با توجه به حساب احتمالات) برابر $1/2$ به توان 2 یا $1/4$ و به عبارت دیگر 25 درصد خواهد شد. به همین نحو احتمال خطای مشابه 3 نسخه $1/2$ به توان 3 یا $1/8$ می‌شود که برابر $12/5$ درصد است.

ملاحظه می‌شود که هرچه شباهت نسخه‌ها در زمینه‌ای بیشتر شود، احتمال خطا بودن روایت آنها کاهش می‌یابد تا جایی که به سرعت به صفر نزدیک می‌شود.

از سوی دیگر هرچه احتمال خطا کمتر باشد، احتمال انتساب بیشتر است. مثلاً اگر احتمال خطا $12/5$ درصد باشد، احتمال انتساب $87/5$ درصد خواهد شد.

در جدول آتی رابطه تعداد نسخه‌ها، احتمال خطای مشابه و احتمال انتساب هر مورد به مؤلف برای 1 تا 8 نسخه (تا حداکثر دو رقم اعشاری) نشان داده شده است:

ملاحظه می‌شود که اگر هدف تصحیح، دستیابی به سخن و نوشته نویسنده یا سراینده باشد، پشتوانه‌های مکتوب تا چه اندازه می‌توانند رساننده به مطلوب باشند بدون این‌که ذوق، علاقه و گرایش‌های شخصی در آن دخالت کند و بی

آن‌که نیازی به استفاده از روشهای ذوقی، قیاسی، التقاطی، تک نسخه‌ای و از این قبیل در تصحیح باشد.

بر این اساس نمی‌توان تشابهات نسخه‌ها را نیز ناشی از خطا و تحریف کاتبان آنها دانست بلکه نمایانگر مأخذی در زمانها و نسخه‌های کهنتر است تا جایی که به نخستین نسخه مکتوب اثر باز می‌گردد و از آن سرچشمه می‌گیرد و هر چه یک تشابه، در نسخه‌های بیشتری باشد، احتمال انتساب آن به مؤلف بیش از احتمال انتساب قرائتی دیگر در نسخه‌هایی کمتر است.

16- پشتمانه و امتیاز آن اساس کار در تصحیح علمی، تعیین اهمیت هر نسخه و مقدار امتیاز عددی است که هر نسخه به قرائت خویش می‌دهد تا براساس این اعداد، وجوه گوناگون قرائتها امتیاز دهی گردد و آن‌که واجد تأیید و امتیاز بیشتر است ترجیح یابد؛ و این‌که در تساوی امتیازها چه باید کرد. بر این مبناست که این تصحیح کاملاً مستقل از ذهن، گرایش و پیشداوری محقق، آغاز و انجام خواهد یافت.

با توجه به آنچه در بند 15 (حساب احتمالات...) آمد، هر نسخه برای هر قرائت یا ترتیب، 1 امتیاز محسوب می‌گردد و احتمال انتساب آن را به مؤلف افزایش می‌دهد.

17- امتیاز کهنترین نسخه نسخه‌ها باید بر اساس تاریخ کتابت مرتب شوند. در محاسبه امتیاز دو ضبط رقیب از دو مجموعه از نسخه‌ها، کهنترین نسخه در میان این دو دسته از نسخه‌های پشتمانه، امتیازی دیگر را علاوه بر امتیاز خود داراست، زیرا نسخه کهنتر از احتمال انتساب بیشتر و احتمال تحریف کمتری برخوردار است و حتی در تساوی امتیازهای دو قرائت یا ترتیب، می‌تواند

وجهی برای ترجیح یکی بر دیگری باشد. به عبارت دیگر به کهنترین نسخه در میان پشتوانه‌های یک قرائت و قرائت رقیب 2 امتیاز تعلق می‌گیرد.

امتیازدهی ترتیب جملات نیز به همین صورت است.

اما با توجه به آنچه گفته شد اگر قرائتی تنها دارای یک پشتوانه و آن هم اقدام باشد دارای 2 امتیاز نخواهد بود، زیرا گرچه نسخه کهنتر از احتمال انتساب بیشتر و احتمال تحریف کمتری برخوردار است ولی احتمال تحریف آن تنها با پشتوانه نسخه‌های دیگر است که از میان می‌رود.

بنابراین اگر قرائتی دارای 2 پشتوانه عادی باشد، بر قرائت رقیب خود که دارای یک پشتوانه اقدام است، ترجیح دارد.

18- امتیاز توالی نسخه‌های اقدام در حالت فوق اگر یک قرائت، علاوه بر کهنترین نسخه در برابر نسخه‌های رقیب، دارای پشتوانه از آن نسخه باشد که پس از نسخه اقدام، کهنترین است، به نسخه اخیر نیز امتیازی دیگر علاوه بر امتیاز دیگر نسخه‌ها تعلق می‌گیرد، زیرا علاوه بر آن ویژگی که در بند پیش درباره نسخه‌های اقدام گفته شد این نسخه قابلیت آن را دارد که در تساوی امتیازهای دو قرائت که با وجود نسخه اقدام ایجاد شده است، وجهی برای ترجیح قرائت خود باشد.

علاوه بر همه اینها توالی نسخه‌های اقدام حاکی از قرائتی اصیل است که مرور زمان آن را در نسخه‌های بعد به قرائتی دیگر تغییر داده است.

بنابراین به هر یک از نسخه‌های اقدام متوالی که پشتوانه یک قرائت باشند 2 امتیاز تعلق می‌گیرد، حتی اگر این تعدد توالی، بیش از دو مورد باشد.

آنچه درباره قرائتها گفته شد در مورد ترتیب و جایگاه جملات نیز صادق است.

19- نحوه امتیازدهی با توجه به آنچه در سه بند پیش آمد، به کهنترین نسخه در میان پشتوانه‌های یک قرائت و قرائت رقیب، و نسخه‌های کهن بعد از وی 2 امتیاز و به دیگر نسخه‌ها 1 امتیاز تعلق می‌گیرد و امتیاز هر قرائت، و در نتیجه احتمال انتساب آن به مؤلف، به این نحو تعیین می‌شود. برای نمونه اگر قرائتی دارای 3 پشتوانه اقدم متوالی و 2 پشتوانه عادی، و قرائتی دیگر دارای 6 پشتوانه عادی باشد، قرائت نخست از 8 امتیاز $(1+1+2+2+2)$ و قرائت دیگر از 6 امتیاز برخوردار است. بنابراین قرائت نخستین گزینش می‌شود.

اهمیت به کهنترین نسخه و توالی نسخه‌های اقدم می‌تواند تغییرهای انجام یافته در طی زمان را مشخص سازد و پشتوانه بیشتر را به قرائت‌های اصیل ببخشد.

آنچه درباره نحوه امتیازدهی قرائت و گزینش آمد در مورد گزینش ترتیب جملات در جزء و کل نیز صادق است.

20- اجزای مشترک با توجه به این‌که دشواری و اشتباه در خواندن برخی کلمات یا عدم فهم درست آنها مایه آن است که کاتب، صورت مشابهی از آن را بنویسد، اشتراک نسخه‌ها در اجزای کلمات نیز می‌تواند پشتوانه‌ای برای آن اجزا باشد و همچون کلمات، امتیازهایی را به خویش اختصاص دهد.

پس در اختلاف نسخه‌ها در کلمه و اتحاد آنها در اجزای کلمه نیز می‌توان اجزا را به روشهای بالا امتیازدهی کرد و سپس مرجحات را با یکدیگر تلفیق نمود و از آن کلمه مرجح ساخت.

برای رفع ابهام، به دو مثال در این‌باره بسنده می‌شود:

21- حالت تساوی امتیازها اگر با وجود نسخه یا نسخه‌های اقدم در یک قرائت و تعدد نسخه‌های دیگر در قرائت رقیب، تساوی امتیاز حاصل آمد،

ترجیح با اکثر است، زیرا در این حالت - با توجه به بند 15 (حساب احتمالات...) احتمال انتساب در اکثر، بیشتر و احتمال خطا و تحریف در آن کمتر از اقل است.

لیکن در این مورد باید اقل را که در امتیاز، مساوی یا اکثر شده است در نسخه بدل قرار داد تا نسخه‌ها و تحقیقات آینده، تساوی را بر هم زنند. به همین نحو اگر دو قرائت رقیب، هر یک دارای تنها یک پشتوانه باشند صحیح آن است که اقدام در هر متن قرار گیرد و قرائت دیگر به عنوان نسخه بدل ارائه شود، زیرا احتمال انتساب اقدام بیش از دیگری است.

این قاعده در مورد ترتیب جملات و جایگاه جمله‌های افتاده و یا جابه‌جا شده نیز به کار می‌رود.

در این حالتها نسخه بدل در حقیقت ناشی از تردید مصحح در انتخاب، و آگاهی وی از احتمال نقض مورد مقدم است و نوعی احتیاط و آینده‌نگری به شمار می‌آید نه این‌که لزوماً نسخه بدل مؤلف باشد.

22- حداقل پشتوانه یک جمله حداقل پشتوانه برای انتساب یک جمله به یک کتاب 3 امتیاز تعیین می‌شود که یا از تأیید 3 نسخه بر می‌خیزد یا از تأیید 2 نسخه که یکی از آنها کهنترین است. انتخاب این عدد به دلایل آتی است:

1) با توجه به تعدد نسخه‌های یک اثر مانند عین‌الحیات چه در زمان مؤلف و چه در سالهای نزدیک پس از درگذشت او، پذیرش جمله‌ای که تنها در یک نسخه کامل موجود است به دور از احتیاط است. اگر جمله‌ای واقعا در متن اثر موجود بوده است چرا در چند نسخه کامل آن نیست و تنها در یک نسخه به چشم می‌خورد. با توجه به آنچه در بند 15 آمد، احتمال انتساب یک قرائت،

تک نسخه‌ای به مؤلف 50 درصد است که با احتمال عدم انتساب آن برابری می‌کند. بنابراین صحبت از ذره‌ای انتساب آن به مؤلف بدون دلیل خواهد بود. (2) برای دو نسخه با 2 امتیاز نیز احتمال انتساب 75 درصد است اما از یک سو احتمالی فوق‌العاده نیست و از سوی دیگر با این ضابطه نمی‌توان مطمئن بود که تحریف یک نسخه کهن به یکی از نسخه‌های جدیدتر راه نیافته باشد. بنابراین بیم آن می‌رود که با ضابطه 2 امتیاز، جملاتی را بپذیریم که از مؤلف نیستند.

(3) درباره پشتوانه 3 امتیاز، نه تنها احتمالی قابل توجه - برابر 87/5 درصد - برای انتساب به مؤلف موجود است بلکه وجود 3 نسخه جدیدتر، احتمال نگارش هر 3 نسخه را از روی یک تحریف کهنتر به نحو چشمگیری کاهش می‌دهد یا وجود یک نسخه کهنتر و یک نسخه جدیدتر، این احتمال را منتفی می‌سازد. هر یک از این دو نسخه (یک نسخه کهنترین و یک نسخه جدیدتر) مؤید عدم تحریف در دیگری هستند.

23- کمترین پشتوانه یک کلمه در برخی کلمات، بین نسخه‌های مختلف عین‌الحیات اختلاف است. برخی از آنها یک یا چند کلمه را بیشتر و برخی کمتر دارند.

چند پشتوانه برای یک کلمه لازم است تا بتوان آن را جزء جمله‌ای دانست؟ در بند پیش گفتیم برای انتساب هر جمله به مؤلف 3 امتیاز لازم است. از این ضابطه برمی‌آید که هر کلمه هر جمله نیز دست کم از 3 امتیاز برخوردار خواهد بود. اما با توجه به ملاحظات زیر، در مورد کلمات غیر مشترک در همه نسخه‌های واجد یک جمله، می‌توان حداقل پشتوانه 2 امتیاز را برای پذیرش واژه‌ای اضافی پذیرفت:

- (1) احتمال انتساب واژه‌ای با پشتوانه 2 امتیاز برابر 75 درصد است.
 - (2) احتمال از قلم افتادن واژه‌ای در کتابت، بسیار بیش از احتمال از قلم افتادن جمله‌ای است.
 - (3) برخی کلمات، نسخه‌بدل، اصلاح شده و یا جایگزین شده کلمه دیگر توسط مؤلف‌اند.
 - بسیار پیش می‌آید که این واژه‌ها خارج از متن و زاید شناخته می‌شوند و توسط کاتبان و مصححان حذف می‌گردند؛ در هر حال گرچه نوشته مؤلف هستند اما حذف آنها بسی رایج است.
 - (4) گاه سیاق جمله، شاهی - گرچه ضعیف - برای انتساب واژه‌ای به جمله‌ای است.
 - (5) مجموع ملاحظات فوق، این نگرانی را شدیداً قوت می‌بخشد که با تعیین ضابطه 3 امتیاز برای واژه‌های اضافی، کلماتی از مؤلف - به ویژه آنها که مشمول بند 3 می‌شوند - کنار گذاشته شوند.
- دو مثال در این باره ارائه می‌شود:
- فقط در دو مورد است که تنها تأیید یک نسخه از نسخه‌های مأخذ، ملاک‌گزینش خواهد بود:
- (1) صلوات الله علیه: از آنجا که رسم بسیاری از نسخه‌نویسان چنین است که عبارتهای صلوات الله علیه و عَلَيْهِ و از این قبیل را به اختصار و هر دو را برای ائمه به صورت (ع) یا (4) می‌نویسند، ضبط حتی یک نسخه به صورت کامل (صلوات الله علیه) یا ترکیبی از صاد و لام، بر ضبطهای دیگر حاوی اختصار یافته آن مقدم است.

همچنین از آنجا که اختصار (4) در نگارش کاتبان مرسومتر از اختصار صاد و لام است، وجود تنها یک مورد از اختصار صاد و لام بر اختصار (4) ترجیح دارد و نشانگر آن است که دستخط مؤلف حاوی صلوات الله علیه و از این قبیل بوده است. به عبارت دیگر، از آنجا که کاتبان، همواره اختصار صلوات الله علیه را به صورت صاد و لام نمی‌نوشتند بلکه به صورت (4) می‌نگاشتند، بنابراین چنین نیست که همواره (4) به معنی عَلَيْهِ باشد. بنابراین وجود حتی یک مورد از صلوات الله علیه یا صاد و لام بر موارد دیگر ترجیح دارد.

(2) اضافه و ای وحدت: از آنجا که رسم کاتبان بر حذف S اضافه و ای وحدت است، وجود حتی یک مورد در یک نسخه، مؤید وجود آن در دستخط مؤلف خواهد بود.

اما اگر هیچ تأییدی از هیچ نسخه‌ای بر وجود این دو نباشد، و براساس نثر کهن نیز نبود آنها بی‌اشکال باشد، نشانگر نبود آن در متن نوشته و ذهن مؤلف است.

مثلا هر سه نسخه الف، ب و ج چنین دارند: و چندان که ایشان را می‌راند فایده نمی‌کرد. که به همین صورت با رسم الخط زمان ما نیز صحیح است و در اصل فایده بوده است نه فایده‌ای.

24- نسخه بدلهای، اصلاحات و تغییرات مؤلف گاه پراکنده دو قرائت با مجموع امتیازهایی مساوی یا نزدیک به یکدیگر در نسخه‌ها به گونه‌ای است که تقریباً هر قرائت، یکی - دو - سه در میان نسخه‌های قدیم تا جدیدتر را پشتوانه دارد. این امر جای تردیدی باقی نمی‌گذارد که هر دو قرائت از مؤلف است و او یکی را نسخه بدل، اصلاح شده و یا تغییر یافته دیگری قرار داده

است اما قصد حذف مورد نخست را نداشته است یا آن که فراموش کرده است که مورد اول را حذف کند.

در این صورت هر دو قرائت از مؤلف است و باید یکی در متن و دیگری، با ذکر این که نسخه بدل مؤلف است، در حاشیه قرار گیرد.

متأسفانه رسم اکثر مصححان بر این است که در این موارد، بالاخره یکی از دو قرائت را گزینش و دیگری را حذف می‌کنند.

در زمینه تشخیص نسخه بدل بودن جمله، واژه یا واژه‌هایی، باید این نکته نیز مورد توجه قرار گیرد که در برخی نسخه‌ها هر دو بدون ذکر نسخه بدل بودن، در متن یا بدون ذکر آن درج گردیده‌اند از آن رو که گاه نسخه بدل نویسی مرسوم نبوده است، اما نسخه‌های دیگر گواه عدم درج هر دو در متن‌اند.

یکی از ویژگیهای تصحیح علمی، ارائه صورتهای گوناگون نوشته یا سروده مؤلف ناشی از تجدیدنظر و بررسی مجدد او در دستنوشته خویش است.

25- اضافات نسخه‌ها گاه در بررسی پشتوانه‌های یک قرائت مشاهده می‌شود که تقریباً هیچ یک از نسخه‌ها در ارائه صورتی ثابت از آن، با دیگری اتفاق ندارد. در این صورت شک نیست که در اصل دستنوشته مأخذ کاتبان وجود نداشته است و کاتبان بعد برای رفع اشکالی که می‌پنداشته‌اند، آن را افزوده‌اند. بنابراین وظیفه مصحح حذف آن است.

26- کاستی نسخه‌ها و اضافات مصحح گاه تصحیح براساس ضوابط گفته شده قرائتی را به دست می‌دهد که دارای اشکال است و از سویی انتساب آن را به قلم مؤلف یا نخستین دستنوشته اثر نمی‌توان انکار کرد. علاوه بر این مشاهده می‌شود که برخی نسخه‌ها برای رفع این اشکال اساسی واژه‌هایی را از خود افزوده‌اند. بنابراین چاره‌ای برای محقق باقی نمی‌ماند جز این که جای خالی را با

کلمه یا کلماتی پر کند. لیکن باید این اضافه مصحح در میان علامت { } قرار داده شود.

اما بهتر است که همان اضافه داخل قلاب نیز تا حد امکان از میان اکثر و اقدم نسخه‌های کهن انتخاب شود نه این که ذوق مصحح در آن به کار رود. به چند نمونه بسنده می‌شود که یا در صورت وجود دستخط مجلسی، در دستخط مجلسی نیستند، یا با نبود دستخط مجلسی، نسخه‌های اکثر و اقدم، آن را روایت نمی‌کنند: - از جمله موعظه‌هایی که حضرت لقمان پسرش را فرمود {این بود} که...

- پادشاه با آن شدت غضب {و} خشمی که او را از جا به در آورده بود، ضبط خود می‌نمود.

- و {از} زیارت‌کنندگان خود اطلاع دارند.

- و در روزهای {داغ} به سبب روزه خود را تشنه می‌داشتی.

27- سهو و خطای مؤلف براساس اصولی که تا بدینجا برای تصحیح در نظر گرفته شد، گاه تصحیح بر این پایه، قرائتی را به دست می‌دهد که اولاً در صحت انتساب آن به مؤلف تردید نمی‌توان داشت و ثانیاً خالی از خطا نیست، در این حالت باکی نیست که خطا را از مؤلف بدانیم یا چنین توجیه کنیم که وی طرحی را ریخته و فرصتی برای اصلاح یا تکمیل آن نیافته است.

از سوی دیگر هدف تصحیح ایجاب می‌کند که عین آنچه را از مؤلف باقی مانده است نقل کنیم و به هیچ وجه دست به تغییر و اصلاح آن با نظر خویش نزنیم. تنها می‌توان در حاشیه، اشاره به عدم صحت یا اشکالهای دیگر آن داشت یا اگر درست را در متن می‌آوریم، به خطای مؤلف در حاشیه اشاره کنیم.

در این تصحیح، مواردی از اشتباه را که مجلسی در نقل آیات، ترجمه برخی لغات آیات یا روایات، اعرابگذاری برخی کلمات و نقل اسامی برخی روایان داشته است (با علامت * در متن و حاشیه و با حروف سیاه در حاشیه) متذکر شده‌ایم.

28- خطای قلم مؤلف گاه تصحیح براساس اصولی که در بندهای قبل گفته شد مصحح را به قرائتی می‌رساند که خطا یا بیمعنی است، لیکن از سویی احتمال قوی انتساب آن را نمی‌توان انکار کرد و از سوی دیگر نمی‌تواند خطای شخص مؤلف باشد یا به هر حال می‌تواند خطای او نباشد. در این مورد باید آن را اشتباه قلمی - نه شخصی - مؤلف تلقی نمود، صحیح را در متن وارد کرد و در حاشیه، مورد غلط را مذکور داشت تا امانت در نقل رعایت گردد. حتی اگر غلط نیز در متن و صحیح در حاشیه نوشته شود، از آن رو که به هر حال منسوب به دستنویست مؤلف است، کاری بیجا نیست اما باید به خطا بودن آن و منشأ خطا اشاره داشت.

29- جایگاه تصحیح املائی تصحیح املائی پس از طی مراحل علمی تصحیح می‌پذیرد و از اهمیت خاصی برخوردار است.

مطالعه نسخه‌های خطی قرون گذشته نشان می‌دهد که کاتبان و مؤلفان گذشته، رسم الخطی اغلب متفاوت با رسم الخط امروز ما داشته‌اند. مثلاً آنان مقید به گذاشتن همه نقطه‌های یک کلمه نبوده‌اند؛ پ را ب، چ را ج، ژ را ز و برخی از موارد د امروزین را به صورت ذ می‌نوشتند؛ زیر ی (بزرگ) دو نقطه و زیر س سه نقطه قرار می‌دادند؛ دو نقطه و یک نقطه را به صورت سه نقطه می‌گذاشتند؛ چو را چه و ای را (مثلاً در نامه‌ای) به صورت ء (مثلاً نامه) می‌نوشتند؛ مد آ و سرکج دوم گ را نمی‌گذاشتند؛ هی غیر ملفوظ و های جمع را

در یکدیگر ادغام می‌کردند و - مثلا - نامه‌ها، خانه‌ها و شاخه‌ها را به صورت نامه‌ها، خانه‌ها، و شاخه‌ها می‌نگاشتند و گاه املائی کلمه را غلط می‌نوشتند.

ما امروز باید همه را براساس رسم‌الخط خویش بنویسیم. در این زمینه مواردی وجود دارد که تغییر آن برای ما یقینی است و در مواردی دیگر با تردید و ظن و شک روبه‌رو هستیم.

از موارد یقینی، اغلاط املائی و دیگر صورتهایی را می‌توان نام برد که وجه دیگر ابداع درست نیست.

به نمونه برخی تغییرات براساس تصحیح املائی اشاره می‌شود:

بند بعد به ارائه موردی از تصحیح املائی می‌پردازد که شایان تأمل است.

30- جایگاه بحثهای ادبی و روشهای قیاسی و التقاطی در تصحیح علمی پس از گذراندن کلیه مراحل تصحیح و پس از تصحیح املائی، مواردی است که به خاطر رسم‌الخط، حتی تصحیح املائی چاره‌ساز نیست و نمی‌شود تصمیم‌گیری کرد. به عبارت دیگر، طرفین انتخاب، از نظر تصحیح املائی علی‌السویه هستند. در اینجا است که تصمیم با بحثهای علمی و ادبی از طریق ارائه استدلالها، شواهد، قراین و غیر آنهاست.

نکته‌ای در اینجا حایز کمال اهمیت است و آن این‌که روش بحث در تصحیح قیاسی و التقاطی را که آن همه در عدم طریقت آنها برای وصول به سخن مؤلف و به عبارت دیگر در تصحیح نبودن آنها سخن گفتیم چرا در اینجا به کار می‌بریم.

پاسخ دشوار نیست: فرق است میان این‌که مبنای تصحیح، ذوقی، قیاسی، التقاطی و از این قبیل باشد و از آغاز و در مبنای به کار رود تا این‌که مبنای تصحیح، علمی و براساس پشتوانه‌ها باشد و انتخاب بر پایه آن صورت پذیرد

لیکن رسم الخط قرائت برگزیده با روشی دیگر و از سر ناچاری انتخاب شود. در حقیقت، تصحیح، مراحل انتخاب خود را براساس پشتوانه‌ها گذرانده است و اینک تردید در این است که متن را چگونه باید خواند. و این خواندن در هر دو صورت با رسم الخط کهن یکسان است ولی رسم الخط امروزی و لزوم نقطه گذاریهای متن، ما را وادار به انتخاب بر اساس معنی مناسب می‌کند و یافتن این معنی مناسب جز از طریق مقایسه با دیگر عناصر جمله، عبارت یا بیت و استفاده از اطلاعات ادبی و علمی و در صورت لزوم مراجعه به ترجمه یا مقایسه با مأخذ متن یا اصل آیات و روایات امکان‌پذیر نیست. در اینجا کار روش قیاسی و التقاطی جز این نیست که تعداد نقطه‌ها یا سرکجها یا اعراب کلمه یا وصل و پیوست کلمات یا جایگاه مکث را در عبارت تعیین کند، آن هم تنها در صورتی که هیئت کلمه مشخص شده است.

برای نمونه، همه نسخه‌های مأخذ ما (جز ب) چنین دارند: ایاک آن تدرکک الصرعه عند العزهب راوی الغزه است.

با توجه به این که ترجمه این کلمه غفلت است، پس العزه نمی‌تواند درست باشد و صحیح آن الغره است و از کثرت پشتوانه معلوم می‌شود که جابه‌جایی نقطه در دستخط مؤلف و اشتباه قلمی او این اشتباه را برای کاتبان پیش آورده است.

اما با تمام قوت استدلالهایی مشابه، درباره ضعف این‌گونه مباحث در اثبات انتساب به مؤلف، همین بس که گاه واقعا نمی‌توان به یقین گفت کدام یک از طرفین، سخن مؤلف است و کدام نیست.

بنابراین بهتر است در این زمینه جانب احتیاط را فرو نگذاشت و به ویژه در مواردی که هر دو یا چند صورت، متحمل معنایی مناسب‌اند، از درج علایمی

برای مکث و غیره خودداری کرد و در موارد مربوط به سرکج، نقطه و غیره،
مورد دیگر را نیز در حاشیه ذکر نمود. مانند:

صورت مورد تردید صورت درست دیگر

شاخها شاخه‌ها

شرارها شراره‌ها

لوحها لوحه‌ها

پیشتر و بیشتر بیشتر و بیشتر

بیش از دیگران پیش از دیگران

31- قرائت‌های بیمعنی اگر تحقیق منجر به پذیرش انتساب قرائتی شد که به
بیمعنی بودن آن یقین داریم، بیگمان خطای قلمی مؤلف یا نخستین دست‌نویست
اثر اوست، یا دشواری خواندن و دیگر مشکلات نوشتاری، آن را بدین صورت
تغییر داده است.

در این مورد نیز با استناد به دلایلی قابل قبول - همان‌گونه که در انواع دیگر
تصحیح (التقاطی، قیاسی، املائی) مرسوم است - مورد صحیح و بامعنی که
نزدیکترین شباهت صوری را با متن داشته باشد در متن، و وجه بیمعنی در
حاشیه نوشته می‌شود.

نمونه‌هایی از این وجوه بیمعنی عین‌الحیات ناشی از اشکال در دست‌نویست
مؤلف و درست آن در زیر می‌آید:

مورد بی معنی درست عبادات حق بسیار است که موهم معنی عبارات حق
بسیار است که موهم معنی باطل باشد باطل باشد

بترک تغییرها/ بقیرها/ تعبیرها/ بتعبیرها تبرک به قبرها

جمادات سبک نحو شعور جمادات را یک نحو شعور

احوال بصیرتان احوال بصیرتان
أن أجمع المال أن أجمع المال
آنجای صفات انجای صفات

اما اگر به بیمعنی بودن موردی یقین نیست و احتمال معنی برای آن می‌رود، دلیلی برای تغییر آن وجود ندارد و نمی‌توان تأیید نسخه‌ها را نادیده گرفت. حتی اگر نسخه‌ای قرائت بهتری ارائه کند، امتیاز کمتر، دلیل تحریف آن نسخه براساس اصول تحریف است که در بند 33 خواهد آمد.

32- ضعف اطلاعات ما تحقیق براساس اصولی که مذکور آمد گاه بدینجا می‌انجامد که در انتساب قرائتی به مؤلف تردید نداریم لیکن معنی آن را نمی‌یابیم بدون آن‌که به بیمعنی بودن آن یقین داشته باشیم. از آنجا که اذعان به قصور فهم و دانش و اطلاعات خویش لازم است، به هیچ وجه نباید آن قرائت را از متن خارج نمود یا آن را تغییر داد. صحیح آن است که به عدم دسترسی خود به اطلاعات کافی اقرار کنیم و زدایش غبار جهل را به آینده و آیندگان بسپاریم.

33- اصول تحریف نباید پشتوانه‌های قوی از ضبط اکثر و اقدم نسخه‌ها برای قرائتهایی نادرست، غریب، بیمعنی، نامأنوس، نازیبا و یا زیبا اما قابل زیباتر شدن، پژوهشگر تصحیح علمی را در صحت راه خود به گمان اندازد یا مایه آن شود که وجوه درست، سر راست، آشنا، بامعنی، مأنوس، مفهوم، زیبا یا زیباتر را به مؤلف منسوب داند و از پشتوانه‌های قوی رویگردان شود. این نکته و اصل همواره باید در نظر باشد که کاتبان تحریفگر - اغلب - بسته به میزان سواد و ذوق شخصی و سبک نگارش زمان خود، غلط را به صحیح، غریب را به آشنا، بیمعنی را به بامعنی، نامأنوس را به مأنوس، نامفهوم را به مفهوم، نازیبا را به

زیبا، زیبا را زیباتر و خاص، جزئی و موردی را به عام، کلی و فراگیر تبدیل و تحریف می‌کنند.

به نمونه‌هایی از این گونه تحریفها در نسخه‌های عین‌الحیات توجه فرمایید:

نوشته مؤلف تحریف برخی نسخه‌های بعد

تحریف غلط به صحیح:

می‌خواستند... بخرد می‌خواستند... بخردند / می‌خواست... بخرد

رو از... رومی‌گردانند رواز... می‌گردانند / از... رو می‌گردانند

تحریف غریب به آشنا:

بکیباند⁽⁸⁵⁾ بگرداند / بکشاند

گو⁽⁸⁶⁾ گودی / گودال

نوشته مؤلف تحریف برخی نسخه‌های بعد

مد⁽⁸⁷⁾ های علما / مد قلمهای علما مداد علما / مدادهای علما

مرغی⁽⁸⁸⁾ که بر روی زمین می‌روید مرغی که روی زمین می‌پرد

صفيحه⁽⁸⁹⁾ صحيفه

پيشيني⁽⁹⁰⁾ پيشاني

کلاخ کلاغ

آرده‌دوشاب 1 آرده و دوشاب

غش و دغل غش و غل

خداوندی کریمی خداوند کریمی

پسری نیکورویی پسر نیکورویی

متوقع توقع

تحریم نامفهوم به مفهوم:

اعانت فلان مؤمن موجب نقص قدر اهانت فلان مؤمن موجب نقص قدر
ماست. 2. ماست.

ممتع متمتع

وَلَدُهُ وَوْلَدٌ وَوْلَدُهُ 3 وَوْلَدُهُ وَوْلَدٌ وَوْلَدُهُ

(به معنی: فرزندان را و فرزندان فرزندان را)

نوشته مؤلف تحریف برخی نسخه‌های بعد

تحریف نازیبا و زیبا:

که (به تعداد زیاد و قابل حذف) حذف که

حیرت‌زدگان به وادی بیخبری و جهالت حیرت‌زدگان وادی بیخبری و

جهالت

34- دستاوردهای تصحیح علمی پس از طی مراحل تصحیح علمی متوجه

می‌شویم که تا چه اندازه ذهنیات تصحیح‌گران قیاسی، التقاطی، ذوقی و از این

دست که داوری درباره زیبایی، شیوایی، تناسب و بهتر بودن یک سروده یا

قرائت را مبنای تصحیح اثر یک نویسنده یا دیوان یک شاعر قرار می‌دهند،

نادرست است و خلاف آن به اثبات می‌رسد.

به طور خلاصه پس از دستیابی به سخن یک مؤلف یا سروده‌های یک شاعر،

نتیجه می‌شود:

چنین نیست که همه نوشته‌ها یا سروده‌های دانشمندان، نویسندگان و

سخنسرایان لزوماً بهترین باشند.

سهو و خطا به دانش و اندیشه و قلم غیرمعصومان راه دارد.

هنوز معانی و مفاهیمی در متون کهن هست که دانش ما به آنها دسترسی

ندارد.

برخی آثار، دارای نسخه بدل مؤلف یا شاعر، و همه متعلق به اویند.
نه هرچه متناسب با اندیشه و بیان یک مؤلف یا شاعر است از اوست و نه
هرچه این گونه نیست از او نیست.

از ویژگیهای تصحیح علمی یکی این است که در دنیای مجهولات تازه را به
روی پژوهشگر باز می‌کند و او را به تکاپوی بیشتر و می‌دارد و زمینه کشف
معلومات تازه را برای او فراهم می‌آورد، به خلاف روشهای دیگر که اغلب مانع
ظهور و بروز حقیقت‌اند.

مثلا برخی مصححان با این ذهنیت که برای هر عنصر زبانی در متون کهن،
باید شاهی در لغتنامه‌های موجود باشد، راه یافته‌های نو را بر خود می‌بندند،
زحمت جست‌وجوی معنی به خود نمی‌دهند و در متون کهن تغییر پدید
می‌آورند.

برای نمونه، شاید نتوان برای واژه حصینی، معادلی یا توضیحی در واژه
نامه‌ها یافت اما کافی است مراجعه‌ای شفاهی یا در صورت امکان، کتابخانه‌ای
به گویشهای محلی کشور داشته باشیم تا بسیاری واژه‌های رایج در گذشته،
نامکتوب در فرهنگها و مورد استفاده در گویشهای محلی را بیابیم و مثلا متوجه
شویم که همین واژه، نام ظرفی است استوانه‌ای شکل و اغلب سفالین و تقریبا به
شکل و اندازه تشتهای کوچک، با کاربردهای گوناگون.

یا ممکن است واژه پیشینی را با معنی مناسب متن در فرهنگنامه نیبیم اما به
قرینه عبارت بتوانیم دریابیم که تلفظی دیگر برای پیشانی است.

35- پاسخ به یک شبهه ممکن است با آنچه در مورد عدم پیشداوری در
بهترین بودن گفتار و نوشتار یک مؤلف گفتیم و با ایرادهایی که بر تصحیح
ذوقی، قیاسی، التقاطی و بسامدی وارد آوردیم این شبهه در ذهن پدید آید که

محصول تصحیح بر اساس پشتوانه‌ها چیزی خشک، بیروح، پرغلط و نازیباست. این نکته نیز لازم است تذکر داده شود که تجربه ما حتی در تصحیح برخی متون ادبی مانند دیوان حافظ با تکیه بر پشتوانه‌ها و نیز اکثر و اقدام کهنترین نسخه‌ها خلاف این را نشان داده است. بسیاری قرائتهای ارائه شده اگر با تأملی بیشتر، از نتایج تصحیحهای ذوقی و قیاسی و غیره به‌طور آشکار یا پنهان زیباتر، دلنشین‌تر و عمیق‌تر نباشند، دست‌کم مورد تأیید ذوق سلیم و طبع لطیف هستند و تصحیحهای دیگر نیز آنها را بر صورتهای تغییر یافته ترجیح خواهند داد.

در هر حال اگر هم تصحیح علمی در مواردی حاکی بهترینها و زیباترینها نباشد چه باک؛ نمایانگر سخن صاحب اثر که هست.

ویژگیهای طبع حاضر از عین‌الحیات مجلسی و ویژگیهای زیر را داراست:

- 1) تصحیح آن براساس روشی علمی که در گفتار آمده، انجام یافته و از تحریفهای کاتبان و نسخه‌های قرون بعد از مؤلف به دور است.
- 2) نسخه بدلها و تغییرات مؤلف هر یک در جای خویش آمده است.
- 3) قرائتهایی دیگر که دارای احتمال انتسابی تقریباً مساوی با متن است در حاشیه درج شده و احتمال تغییر این نسخه با تحقیقات آینده را کاهش می‌دهد.
- 4) عبارات و کلمات غیر فارسی اعرابگذاری شده‌اند تا به سهولت خواننده شوند.
- 5) در مواردی که خواندن لغات و عبارات فارسی با مشکلی مواجه بوده از اعرابها و علامتگذاریهای لازم استفاده شده است.
- 6) برای موارد غیرقابل فهم خوانندگانی با سطح سواد متوسط، اطلاعات لازم و نکات توضیحی کوتاه در زیر هر صفحه آمده است.

7) پیشگفتار، گفتارها و پانوشته‌های توضیحی کتاب دارای آگاهی‌هایی نو برای خواننده متخصص است.

سیاس در پدید آمدن این نسخه جدید از تصحیح و توضیح عین‌الحیات ملا محمد باقر مجلسی، عزیزان و سرورانی همکاری، همیاری و همدلی داشته‌اند که لازم است در همین جا سپاس خود را تقدیمشان دارم: آقای نادر قدیانی پیشنهاد دهنده این طبع از عین‌الحیات بوده‌اند و خانم مریم یعقوبی مسئول روابط عمومی انتشارات قدیانی پیگیریهای اجرایی را بر عهده داشته‌اند. زحمت تهیه برخی از نسخه‌های خطی بر عهده آقای مهدی فیاض‌فرد و خانم پروانه مهینی بوده است. مسئولان و همکاران بخشهای نسخ خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، کتابخانه جامع گوهر شاد، کتابخانه ملک و کتابخانه آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی به ویژه آقایان طالب‌الحق، ناصری، جغتایی و دکتر محمود مرعشی بر این اثر منت دارند. تصحیح متن بدون همکاریهای دوستانی که نامشان می‌آید، امکان پذیر نبود: خانم پری سیما صدریه، آقای علیرضا مافی، آقای سید مسعود رفیعی، آقای سید فریدالدین رفیعی قزوینی، آقای سعید عبادی، آقای محمد مشفق، آقای خداداد طوفانیان، آقای علی استادولی، آقای سید علیرضا رفیعی و آقای سیاوش ارکانی. طراحی و صفحه‌آرایی این اثر مرهون زحمات دفتر طرح و اجرای کتاب و مسئول آن آقای یحیی برابادی و همکاران آن آقای سیروس صدوقی و خانم لادن سلیمی است. حروفنگاری و امور رایانه با خام سوسن خامنه‌ای و آقای حمیدرضا خدابخش بوده است. فرصت و فراغت پرداختن به این کار تصحیح و شرح از آنجا فراهم آمد که همسر ارجمندم خانم شفق پدرام دشواریها و مسئولیتهایی را پذیرفتند که خداوند بر عهده همسران نهاده است.

خدای بی‌نیاز را سپاسگزارم و همه خطاها و کاستیهای این اثر را از ضعف و نقص خود می‌دانم.

و الی الله المنتهی

س.ع.م. رفیعی

فروردین 1380 هجری خورشیدی محرم الحرام 1422 هجری قمری

پیشگفتار مؤلف بسم الله الرحمن الرحیم 4

لآلی 5 حمد 6، و جواهر 7 ثنا 8، تحفه بارگاه جلال کبریای 9 حکیمی 10 که الواح 11 ارواح قابله 12 نوع بشر 13 راکه مظهر 14 غرایب صنع 15 قضا و قدر 16 است به صیقل مواظ 17 دلپذیر و حکمت‌های 18 بی‌نظیر جلا داده، عکس‌پذیر صفات کمال 19 و چهره‌گشای نعوت 1 خویش گردانیده و چشمه‌های حقایق از لسان 2 معجزیان 3 انبیا و اصفیا 4 بر بساتین 5 قلوب صافیه 6 و مزارع صدور زاکیه 7 ارباب 8 فطنت 9 و ذکا 10 جاری ساخته، الوان 11 ریاحین 12 محبت و انواع گل‌های معرفت 13 دمانید 14.

و صلوات 15 نامحدود بر زُبدۀ عالم وجود 16 و صاحب مقام محمود⁽¹⁰⁷⁾ و باعث ایجاد سَبْعِ طِبَاقِ⁽¹⁰⁸⁾ و متمم صحیفه مکارم اخلاق⁽¹⁰⁹⁾، مقدس جنابی⁽¹¹⁰⁾ که از خزانه⁽¹¹¹⁾ فیض⁽¹¹²⁾ ازلی⁽¹¹³⁾ به تشریف⁽¹¹⁴⁾ (شریف انک لعلی خلق عظیم)⁽¹¹⁵⁾ سرافراز است، و امت نوازی که از وفور شفقت⁽¹¹⁶⁾ و مرحمت، به مَنقَبَتِ⁽¹¹⁷⁾ (حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم)⁽¹¹⁸⁾ ممتاز است. اعنی⁽¹¹⁹⁾ سید - المرسلین، و فخر العالمین، و شفیع المذنبین، و رحمه الله علی الأولین و الآخِرین، محمد بن عبدالله خاتم النبیین⁽¹²⁰⁾.

و درود نامعدود⁽¹²¹⁾ بر آل اطهار⁽¹²²⁾ و اهل بیت اخیار⁽¹²³⁾ او که به نور تولایشان⁽¹²⁴⁾ قنادیل⁽¹²⁵⁾ دل‌های محبان⁽¹²⁶⁾ روشنی بخش زمین و آسمان گردیده،

و از شَعَشَه⁽¹²⁷⁾ خورشید محبتشان به مقتضای⁽¹²⁸⁾ (سِیْمَاهُمْ فِی وَجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ)⁽¹²⁹⁾ صبح صادق⁽¹³⁰⁾ یقین و ایمان از جبین⁽¹³¹⁾ شیعیان دمیده. خصوصا سید اوصیا⁽¹³²⁾، و امام اتقیا⁽¹³³⁾ و فریادرس روز جزا⁽¹³⁴⁾ و مَحْرَمِ سُرَادِقِ⁽¹³⁵⁾ لو کشف الغطا⁽¹³⁶⁾، باب مدینه علم⁽¹³⁷⁾، و لنگر سفینه حلم⁽¹³⁸⁾، اعنی⁽¹³⁹⁾: ولی الله المرتضی⁽¹⁴⁰⁾، و سیف الله المنتضی⁽¹⁴¹⁾، امیرالمؤمنین⁽¹⁴²⁾ (و یَعْسُوبُ الْمُسْلِمِیْنَ)⁽¹⁴³⁾، اَسَدِ اللَّهِ الْغَالِبِ⁽¹⁴⁴⁾، و شهاب الله الثاقب⁽¹⁴⁵⁾، سید الوصیین⁽¹⁴⁶⁾، علی بن ابی طالب⁽¹⁴⁷⁾، صلوات الله علیهم أجمعین و لعنه الله علی أعدائهم أبد الأبدین⁽¹⁴⁸⁾.
 اما بعد: مستمد⁽¹⁴⁹⁾ فیوض⁽¹⁵⁰⁾ ازلی⁽¹⁵¹⁾، محمدباقر بن محمدتقی⁽¹⁵²⁾، عفی الله عن جرائمهما⁽¹⁵³⁾، به موقف عرض برادران ایمانی و دوستان روحانی⁽¹⁵⁴⁾ می‌رساند⁽¹⁵⁵⁾ که: چون حکیم⁽¹⁵⁶⁾، علیم⁽¹⁵⁷⁾، نفوس⁽¹⁵⁸⁾ بشری را بر وفق⁽¹⁵⁹⁾ حکمت⁽¹⁶⁰⁾ کامله و مصلحت شامله⁽¹⁶¹⁾ به عوایق⁽¹⁶²⁾ غفلات⁽¹⁶³⁾ و علایق⁽¹⁶⁴⁾ شهوات⁽¹⁶⁵⁾ مبتلا گردانیده⁽¹⁶⁶⁾، حیرت زدگان به وادی⁽¹⁶⁷⁾ بیخبری و جهالت⁽¹⁶⁸⁾، و مدهوشان⁽¹⁶⁹⁾ شراب بغی⁽¹⁷⁰⁾ و ضلالت⁽¹⁷¹⁾ را از مواعظ⁽¹⁷²⁾ حسنه⁽¹⁷³⁾ و نصایح⁽¹⁷⁴⁾ جمیله⁽¹⁷⁵⁾ چاره نیست، که شاید از خواب غفلت بیدار و از مستی حیرت هشیار گردند، لاجرم⁽¹⁷⁶⁾ حکیم علی الاطلاق⁽¹⁷⁷⁾، کلام معجز نظام⁽¹⁷⁸⁾ خویش را به نصایح شافیهِ⁽¹⁷⁹⁾ و امثال⁽¹⁸⁰⁾ و حکم⁽¹⁸¹⁾ وافیه⁽¹⁸²⁾ مشحون⁽¹⁸³⁾ گردانیده و پیشوایان راه دین و راهنمایان مسالک⁽¹⁸⁴⁾ یقین را به این شیمه کریمه⁽¹⁸⁵⁾ امر فرموده کما قال الله تعالی⁽¹⁸⁶⁾: ادع الی سبیل ربک بالحکمه و الموعظه

(الحسنه و جادلهم بالتی هی أحسن).⁽¹⁸⁷⁾

و در کلام وافی هدایت⁽¹⁸⁸⁾ جناب بارفعت⁽¹⁸⁹⁾ رسالت پناهی⁽¹⁹⁰⁾، و اهل بیت⁽¹⁹¹⁾ کرام⁽¹⁹²⁾ او صلوات الله علیهم أجمعین، خطب⁽¹⁹³⁾ و مواعظ⁽¹⁹⁴⁾ و وصایا⁽¹⁹⁵⁾

فوق حد و احصا⁽¹⁹⁶⁾ وارد شده و اکثر طالبان هدایت به اعتبار⁽¹⁹⁷⁾ عدم انس به لغت⁽¹⁹⁸⁾ عرب از فواید و منافع آنها محروم‌اند.

لهذا این بی‌بضاعت⁽¹⁹⁹⁾ را به خاطر فاطر⁽²⁰⁰⁾ رسید که وصیتی⁽²⁰¹⁾ که حضرت سیدالمرسلین⁽²⁰²⁾ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برگزیده اصحاب⁽²⁰³⁾ و زبده اتباع⁽²⁰⁴⁾ خود - ابوذر غفاری رضوان الله علیه⁽²⁰⁵⁾ - را فرموده‌اند، چون جامعترین اخباری است که در این باب از ینابیع⁽²⁰⁶⁾ وحی و الهام مأثور گریده⁽²⁰⁷⁾ و بر اکثر مکارم اخلاق حسنه⁽²⁰⁸⁾ و محاسن اوصاف جمیله⁽²⁰⁹⁾ اشتمال دارد⁽²¹⁰⁾، ترجمه نمایم و مقید به رنگینی عبارات و حسن⁽²¹¹⁾ استعارات⁽²¹²⁾ نگردیده، به عبارات قریبه به فهم، مضامین⁽²¹³⁾ آن را ادا کنم و آنچه محتاج به تفسیر و تبیین⁽²¹⁴⁾ باشد و اشکال آن منحصر در عدم فهم لغت نباشد، بر وجه ایجاز⁽²¹⁵⁾ متوجه حل آن بشوم تا کافه⁽²¹⁶⁾ مؤمنان و عامه شیعیان را از این مایده سبحانی⁽²¹⁷⁾ و عایده ربانی⁽²¹⁸⁾ بهره فاضل⁽²¹⁹⁾ و نصیب کامل بوده باشد.

و چون از فضل⁽²²⁰⁾ شامل⁽²²¹⁾ سبحانی⁽²²²⁾ امید دارم که موجب حیات قلوب و ارواح مرده‌دلان سرای غرور⁽²²³⁾ گردد، آن را به عین‌الحیات⁽²²⁴⁾ مسمی گردانیدم.⁽²²⁵⁾

مقدمه: در ذکر بعضی از فضایل و احوال ابوذر رضی الله عنه ابوذر (257) کُنِيتَ (258) اوست، و اسم او بر قول اصَح (259)، جندب بن جناده است. و اصل او عرب بود از قبیله بنی غفار.

و آنچه از اخبار (260) خاصه (261) و عامه (262) مُسْتَفَاد می‌شود (263) آن است که بعد از رتبه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ در میان صحابه کسی به جلالت قدر (264) و رفعت شأن (265) سلمان فارسی (266) و ابوذر و مقداد بن الاسود الکندی (267) نبود.

و از بعضی اخبار ظاهر می‌شود که سلمان بر او ترجیح دارد، و او بر مقداد. و احادیث بسیار از ائمه اطهار صلوات‌الله علیهم وارد شده است که جمیع صحابه بعد از وفات حضرت رسول ﷺ مرتد شدند و از دین برگشتند مگر سه کس: سلمان و ابوذر و مقداد، که ایشان را هیچ تزلزلی و شکی در خاطر به هم نرسید. و قلیلی از سایر صحابه برگشتند و با حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه بیعت کردند و باقی بر کفر ماندند. (268) و منقول است از حضرت صادق صلوات‌الله علیه که: حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه به سلمان گفت که: یا سلمان برو به خانه فاطمه و بگو تحفه‌ای از تحفه‌های بهشت که از برای او حق سبحانه و تعالی فرستاده به تو عطا فرماید. سلمان چون پس پرده آمد دید سه سبد نزد حضرت فاطمه علیها السلام گذاشته. گفت: ای دختر رسول! تحفه‌ای به من کرامت فرما.

حضرت فرمود که: این سه سبد را سه حوریه از بهشت از جهت من آوردند. اسم ایشان را پرسیدم. یکی از ایشان گفت که: من سلمی نام دارم؛ خدا مرا از جهت سلمان خلق کرده. و دیگری گفت که: من ذره نام دارم؛ خدا مرا از جهت ابوذر خلق کرده. و سیم گفت که: من مقدوده نام دارم؛ خدا مرا برای مقداد خلق کرده. سلمان گفت که: حضرت فاطمه قدری از آن تحفه به من کرامت فرمود، و بر هر قومی که می‌گذشتم از بوی خوش آن متعجب می‌شدند.

و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام مروی است (269) که: در روز قیامت منادی از جانب رب العزه (270) ندا کند که: کجایند خواری (271) و مخلصان محمدبن عبدالله که بر طریقه آن حضرت مستقیم بودند و پیمان آن حضرت را نشکستند؟ پس برخیزد سلمان و ابوذر و مقداد.

و مروی است از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ که: حضرت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که: خدا مرا امر کرده است به دوستی چهار کس. صحابه گفتند: یا رسول الله کیستند این جماعت؟ فرمود که: علی بن ابی طالب و مقداد و سلمان و ابوذر.

و به اسانید (272) بسیار در کتب شیعه و سنی مروی است که: حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که: آسمان سایه نکرده بر کسی و زمین بر نداشته کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد.

و ابن عبدالبر - که از اعاظم (273) علمای اهل سنت است - در کتاب استیعاب از حضرت رسالت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روایت کرده است که: ابوذر در میان امت من بر زهد عیسی بن مریم است.

و به روایت دیگر: شبیه عیسی بن مریم است در زهد.

و ایضا روایت نموده که حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود که: ابوذر علمی چند ضبط کرد (274) که مردمان از حمل (275) او عاجز بودند؛ و گروهی (276) بر آن زد که هیچ از آن بیرون نیامد.

و ابن بابویه (277) علیه الرحمه به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده که: روزی ابوذر رَضِيَ اللهُ عَنْهُ بر حضرت رسالت پناهی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گذشت، و جبرئیل به صورت دحیه کلبی (278) در خدمت آن حضرت به خلوت نشسته بود و سختی در میان داشت. ابوذر گمان کرد که دحیه کلبی است و با حضرت حرف نهانی دارد. بگذشت. جبرئیل گفت که: یا محمد اینک ابوذر بر ما گذشت و سلام نکرد. اگر سلام می کرد ما او را جواب سلام می گفتیم.

به درستی که او را دعایی هست که در میان اهل آسمانها معروف است. چون من عروج نمایم از وی سؤال کن.

چون جبرئیل برفت، ابوذر بیامد. حضرت فرمود که: ای ابوذر چرا بر ما سلام نکردی؟ ابوذر گفت که: چنین یافتیم که دحیه کلبی نزد تو بود و برای امری او را به خلوت طلبیده‌ای، نخواستیم که کلام شما را قطع نمایم. حضرت فرمود که جبرئیل بود و چنین گفت.

ابوذر بسیار نادم (279) شد. حضرت فرمود که: چه دعاست که خدا را به آن می‌خوانی که جبرئیل خبر داد که در آسمانها معروف است؟ گفت: این دعا را می‌خوانم که: اللهم انی أَسئَلُکَ الایمان بک، و التصدیق بنبیک، و العافیة من جمیع البلاء، و الشکر علی العافیة، و الغنی عن شرار (280) الناس. (281) و روایت کرده از حضرت امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که: حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که: بهشت مشتاق است به سوی تو یا علی، و به سوی عمار و سلمان و ابوذر و مقداد.

و به سند معتبر از آن حضرت روایت کرده که: حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که: ابوذر صدیق (282) این امت است.

و به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده که آن حضرت فرمود که: ولایت (283) و محبت جمعی از مؤمنان که بعد از حضرت رسالت بر دین حق ماندند و تغیر و تبدیل (284) امام حق و احکام دین نکردند واجب است؛ مثل سلمان فارسی، و ابوذر غفاری، و مقداد بن أسود کندی، و عمار بن یاسر (285)، و جابر بن عبدالله انصاری (286)، و حذیفه بن الیمان (287) و ابوالهیثم بن التیهان (288)، و سهل بن حنیف، (289)، و ابویوب انصاری (290)، و عبدالله بن الصامت (291)، و عباده بن الصامت (292)، و خُزَیمَه بن ثابت (ذی الشهادتین) (293)، و ابو سعید خُدری (294)، و امثال ایشان. (295) و در حدیث دیگر، مثل این از حضرت امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است.

و به سند معتبر از حضرت امام محمدباقر علیه السلام منقول است که: ابوذر از خوف الهی چنان گریست که چشم او آزرده شد. به او گفتند که: دعا کن که خدا چشم تو را شفا بخشد. گفت: مرا چندان غم آن نیست. گفتند: چه غم است که تو را از چشم خود بیخبر کرده؟ گفت: دو چیز عظیم که در پیش دارم که بهشت و دوزخ است.

و ابن بابویه از عبدالله عباس (296) روایت کرده که: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد قبا (297) نشسته بودند و جمعی از صحابه در خدمت آن حضرت بودند. فرمودند که: اول کسی که از این در درآید در این ساعت (298)، شخصی از اهل بهشت باشد. چون صحابه این را شنیدند جمعی برخاستند که شاید مبادرت به دخول (299) نمایند (300). پس حضرت فرمود که: جماعتی الحال (301) داخل شوند که هر یک بر دیگری سبقت گیرند. هر که در میان ایشان مرا بشارت دهد به بیرون رفتن آذارماه (302)، او از اهل بهشت است.

پس ابوذر با آن جماعت داخل شد. حضرت به ایشان گفت که: ما در کدام ماهیم از ماههای رومی؟ ابوذر گفت که: آذار به در رفت یا رسول الله! حضرت فرمود که: من می دانستم ولیکن می خواستم که صحابه بدانند که تو از اهل بهشتی. و چگونه چنین نباشی و حال آن که تو را از حرم من (303) به سبب محبت اهل بیت من و دوستی ایشان بیرون خواهند کرد. پس تنها در غربت زندگانی خواهی کرد و در تنهایی خواهی مرد و جمعی از اهل عراق سعادت تجهیز (304) و دفن تو خواهند یافت. آن جماعت رفیقان (305) من خواهند بود در بهشتی که خدا پرهیزکاران را وعده فرموده.

و به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام منقول است که فرمود که: ایمان ده پایه (306) دارد مانند نردبانی که بر او بالا روند؛ و سلمان در پایه دهم است، و ابوذر در پایه نهم، و مقداد در پایه هشتم. و بدان که در کیفیت اسلام ابوذر در طُرُق عامه (307) احادیث مختلفه وارد شده و ذکر آنها موجب تطویل (308) می‌شود.

و محمد بن یعقوب کُلینی (309) رحمته الله به اسناد معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که آن حضرت به شخصی از اصحاب خود فرمود که: می‌خواهید شما را خبر دهم که چگونه بود مسلمان شدن سلمان و ابوذر؟ آن شخص گفت که: کیفیت (310) اسلام سلمان را می‌دانم، مرا خبر ده به کیفیت اسلام ابوذر. و خطا کرد که هر دو را از حضرت نپرسید.

پس فرمود که: به درستی که ابوذر در بَطْنِ مَر - که محلی است در یک منزلی (311) مکه معظمه - گوسفندان خود را چرا می‌فرمود. گرگی از جانب راست متوجه گوسفندان او شد. به عصای خود او را براند. پس از جانب چپ متوجه شد. ابوذر عصا بر وی حواله نمود و گفت: من گرگ از تو خبیث‌تر و بدتر ندیده‌ایم. آن گرگ به اعجاز حضرت رسالت پناهی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به سخن آمد و گفت که: والله که اهل مکه از من بدترند. خداوند عالم به سوی ایشان پیغمبری فرستاده، او را به دروغ نسبت می‌دهند و نسبت به او دشنام و ناسزا می‌گویند. (312) ابوذر چون این سخن بشنید به زن خود گفت که: توشه و مِطْهَرَه (313) و عصای مرا بیاور.

پس اینها را برگرفت و به پای خود به جانب مکه روان شد که تا خبری که از گرگ شنید معلوم نماید. و طی مسافت نموده، در ساعتی بسیار گرم داخل مکه شد. و تعب بسیار کشیده بود و تشنگی بر او غالب گردیده. نزد چاه زمزم

آمد و دلوی از آن آب برای خود کشید. چون نظر کرد دید که آن دلو پر از شیر است. در دل او افتاد که این گواه آن خبری است که گرگ مرا به آن خبر داده. و این نیز از معجزات آن پیغمبر است.

پس بیاشامید و به کنار مسجد آمد. دید جماعتی از قریش بر گرد یکدیگر نشسته‌اند.

به نزد ایشان بنشست. دید که ایشان ناسزا به حضرت رسالت ﷺ می‌گویند به نحوی که گرگ او را خبر داده بود. و پیوسته در این کار بودند تا آخر روز. ناگاه حضرت ابوطالب (314) بیامد. چون نظر ایشان بر او افتاد به یکدیگر گفتند که: خاموش شوید که عمویش آمد. پس زبان از مذمت آن حضرت کوتاه کردند و چون ابوطالب بیامد با او مشغول سخن گفتن شدند تا آخر روز.

ابوذر گفت که: چون ابوطالب از نزد ایشان برخاست، من از پی او روان شدم. رو به جانب من کرد و گفت: حاجت خود را بگو. گفتم: به طلب پیغمبری آمده‌ام که در میان شما مبعوث شده است. گفت: با او چه کار داری؟ گفتم: می‌خواهم به او ایمان آورم و آنچه فرماید به راستی او اقرار نمایم و خود را مُنْقَادِ (315) او گردانم و آنچه فرماید او را اطاعت نمایم.

گفت: البته (316) چنین خواهی کرد؟ گفتم: بله. گفت: فردا این وقت نزد من آی که تو را به او رسانم.

من شب در مسجد به روز آوردم و چون روز شد در مجلس آن کفار بنشستم و ایشان زبان به ناسزا گشودند بر منوال (317) روز گذشته. و چون ابوطالب بیامد زبان از آن قول ناشایست برگرفتند و با او مشغول سخن شدند. و چون از نزد ایشان برخاست از پی او روان شدم. و باز سؤال روز گذشته را اعاده فرمود

(318) و من همان جواب گفتم و تأکید فرمود که: البته آنچه می‌گویی خواهی کرد؟ گفتم: بله.

پس مرا با خود برد به خانه‌ای که در آنجا حضرت حمزه (319) بود. بر او سلام کردم و از حاجت من پرسید. همان جواب گفتم. گفت: گواهی می‌دهی که خدا یکی است و محمد فرستاده اوست؟ گفتم؟ أشهد أن لا اله الا الله، و أن محمدا رسول الله. (320) پس حمزه مرا با خود برد به خانه‌ای که حضرت جعفر طیار (321) در آنجا بود. سلام کردم و نشستم و از مطلب (322) من سؤال کرد و همان جواب گفتم و تکلیف شهادتین (323) کرد، بر زبان راندم.

پس جعفر برد مرا به خانه‌ای که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه در آنجا بود، و بعد از سؤال و امر به شهادتین، آن حضرت مرا به خانه‌ای بردند که حضرت رسالت ﷺ تشریف داشتند. سلام کردم و نشستم و از حاجت من سؤال نمودند و کلمه شهاده (324) تلقین فرمودند. و چون شهادتین گفتم، فرمودند که: ای ابوذر به جانب وطن خود برو، و تا رفتن تو، پسر عمی (325) از تو فوت شده خواهد بود که بغیر از تو وارثی نداشته باشد. مال او را بگیر و نزد اهل و عیال خود باش تا امر نبوت ما ظاهر گردد. (326) آخر به نزد ما بیا.

چون ابوذر به وطن خویش باز آمد پسر عمش فوت شده بود. مال او را به تصرف در آورده، مکث نمود تا هنگامی که حضرت هجرت به مدینه فرمود و امر اسلام رواج گرفت.

و در مدینه به خدمت حضرت مشرف شد.

حضرت صادق فرمود که: این بود خبر مسلمان شدن ابوذر؛ و خبر اسلام سلمان را که شنیده‌ای.

آن شخص پشیمان شد از اظهار دانستن اسلام سلمان. استدعا (327) کرد که: آن را نیز بفرمایید. حضرت فرمود.

ولیکن ابن بابویه علیه‌الرحمه به سند معتبر از حضرت موسی بن جعفر صلوات‌الله علیه روایت نموده که شخصی از آن حضرت سؤال نمود از سبب اسلام سلمان فارسی رضی الله عنه.

آن حضرت فرمود که: خبر داد مرا پدرم صلوات‌الله علیه که روزی حضرت امیرالمؤمنین و سلمان و ابوذر و جماعتی از قریش نزد قبر رسول صلی الله علیه و آله و سلم جمع بودند. حضرت امیرالمؤمنین از سلمان پرسید که: یا ابا عبد الله (328) ما را از اول کار خود خبر نمی‌دهی که اسلام تو چگونه بود؟ سلمان گفت: والله که اگر دیگری می‌پرسید نمی‌گفتم ولیکن اطاعت فرمان تو لازم است. من مردی بودم از اهل شیراز، تو از دهقانزاده‌ها (329) و بزرگان ایشان بودم. و پدر و مادر، مرا بسیار عزیز و گرامی می‌داشتند. روز عیدی با پدرم به عیدگاه (330) می‌رفتم. به صومعه‌ای (331) رسیدم. کسی در آن صومعه به آواز بلند ندا می‌کرد که: أشهد أن لا اله الا الله، و أن عیسی روح الله، و أن محمدا حبیب الله (332) پس چون این ندا شنیدم محبت محمد صلی الله علیه و آله و سلم در گوشت و خون من جا کرد و از عشق آن حضرت خوردن و آشامیدن بر من گوارا نبود.

مادرم گفت که: امروز چرا آفتاب را سجده نکردی و نپرسیدی؟ (333) من ابا کردم (334) و چندان مُضایقه نمودم (335) که او ساکت شد.

پس چون به خانه برگشتم، نامه‌ای (336) دیدم در سقف خانه آویخته بود. به مادر خود گفتم که: این چه نامه است؟ مادر گفت که: چون از عیدگاه برگشتیم این نامه را چنین آویخته دیدیم. به نزدیک این نامه نیروی که پدر تو را می‌کشد. من همچنان در حیرت بودم و انتظار بردم تا شب شد و مادر و پدر در خواب

شدند. برخاستم و نامه را برگرفتم و بخواندم. نوشته بود که: بسم الله الرحمن الرحيم. این عهد و پیمانی است از خدا به حضرت آدم، که از نسل او پیغمبری به هم رسد (337) محمد نام که امر نماید مردم را به اخلاق کریمه (338) و صفات پسندیده، و نهی و منع نماید مردم را از پرستیدن غیر خدا و عبادت بتان. ای روزبه (339) تو وصی عیسانی (340). پس ایمان بیاور و مجوسیت (341) و گبری (342) را ترک کن. پس چون این را بخواندم بیهوش شدم و عشق آن حضرت زیاده شد.

و چون پدر و مادر بر این حال مطلع گردیدند مرا گرفتند و در چاه عمیقی محبوس ساختند و گفتند: اگر از این امر برنگردی تو را بکشیم. گفتم به ایشان که: آنچه خواهید بکنید. محبت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از سینه من هرگز بیرون نخواهد رفت.

سلمان گفت که: پیش از خواندن آن نامه عربی را نمی دانستم و از آن روز عربی را به الهام الهی آموختم. پس مدتی در آن چاه ماندم و هر روز یک گرده نان کوچک در آن چاه برای من فرو می فرستادند. و چون حبس و زندان بسیار به طول انجامید دست به آسمان بلند کردم و گفتم: تو محمد و وصی او علی بن ابی طالب را محبوب من گردانیدی. پس به حق وسیله (343) و درجه (344) آن حضرت که فرج (345) مرا نزدیک گردان و مرا راحت بخش از این محنت (346).

پس شخصی به نزد من آمد جامه های سفید در بر، و گفت: برخیز ای روزبه. و دست مرا گرفت و نزد صومعه آورد. من گفتم: أشهد أن لا اله الا الله، و أن عیسی روح الله، و أن محمدا حبيب الله. دیرانی (347) سر از صومعه بیرون کرد و گفت: تویی روزبه؟ گفتم: بله. مرا برد به نزد خود و دو سال تمام او را خدمت

کردم. و چون هنگام وفات او شد گفتم: من این دار فانی را وداع می‌کنم. گفتم: مرا به که می‌سپاری؟ گفتم: کسی را گمان ندارم که در مذهب حق با من موافق باشد مگر راهبی که در انطاکیه (348) می‌باشد. چون او را دریابی سلام من به او برسان. و لوحی به من داد که: این را به او برسان. و به عالم بقا (349) ارتحال (350) نمود.

من او را غسل دادم و کفن کردم و دفن کردم، و لوح را برگرفتم و به جانب انطاکیه روان شدم. و چون به انطاکیه در آمدم به پای صومعه آن راهب آمدم و گفتم: أشهد أن لا اله الا الله، و أن عیسی روح الله، و أن محمدا حبیب الله. پس راهب از دیر خود فرو نگریست و گفت: تویی روزبه؟ گفتم: بله. گفت: به بالا بیا.

به نزد او رفتم و دو سال دیگر او را خدمت کردم و چون هنگام رحلت او شد خبر وفات خود به من گفتم. من گفتم: مرا به که می‌گذاری؟ گفتم: کسی گمان ندارم که در مذهب حق با من موافق باشد، مگر راهبی که در شهر اسکندریه (351) است. پس چون به او رسی سلام من به او برسان و این لوح را به او سپار. چون وفات کرد او را تغسیل و تکفین و دفن کردم (352) و لوح را برگرفتم و به شهر اسکندریه در آمدم و نزد صومعه راهب آمدم و شهادت (353) برخواندم. راهب سؤال نمود که: تویی روزبه؟ گفتم: بله.

مرا به نزد خود برد و دو سال وی را خدمت کردم تا هنگام وفات او شد. گفتم: مرا به که می‌سپاری؟ گفتم: کسی گمان ندارم که در سخن حق با من موافق باشد. و محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب نزدیک شده است که عالم را به نور وجود خود منور گرداند. برو و آن حضرت را طلب نما و چون به شرف

ملازمت (354) آن حضرت برسی، سلام من بر او عرض کن و این لوح را بدو سپار.

چون از غسل و کفن و دفن او فارغ شدم لوح را برگرفتم و بیرون آمدم و با جمعی رفیق (355) شدم و با ایشان گفتم که: شما متکفل (356) نان و آب من بشوید و من شما را خدمت کنم در این سفر. قبول کردند. چون هنگام طعام خوردن ایشان شد به سنت (357) کفار قریش گوسفندی بیاوردند و چندان چوب بر او زدند که بمرد. پاره‌ای کباب کردند و پاره‌ای بریان کردند و مرا تکلیف خوردن نمودند. چون میته (358) بود من ابا کردم. باز تکلیف کردند. گفتم: من مرد دیرانی‌ام، و دیرانیان گوشت تناول نمی‌کنند (359). مرا چندان زدند که نزدیک شد که مرا بکشند. یکی از ایشان گفت که: دست از او بدارید تا وقت شراب شود. اگر شراب نخورد وی را بکشیم. چون شراب بیاوردند مرا تکلیف کردند. گفتم: من راهب و از اهل دیرم و شراب خوردن شیوه ما نیست.

چون این بگفتم در من آویختند و عزم کشتن من کردند. به ایشان گفتم: ای گروه! مرا مزیند و مکشید که من اقرار به بندگی (360) شما می‌کنم. و خود را به بندگی یکی از ایشان درآوردم. مرا بیاورد و به مرد یهودی به سیصد درهم (361) بفروخت. و یهودی از قصه (362) من سؤال کرد. قصه خود باز گفتم. و گفتم: من گناهی بجز این ندارم که دوستدار محمد و وصی (363) اویم.

یهودی گفت: من نیز تو را و محمد را - هر دو - دشمن می‌دارم. و مرا از خانه بیرون آورد.

و در درِ خانه‌اش ریگ بسیاری ریخته بود. گفت: والله - ای روزبه - اگر صبح شود و تمام این ریگها را از اینجا به در نبرده باشی تو را بکشم.

من تمام شب تعب (364) کشیدم و چون عاجز (365) شدم دست به آسمان برداشتم و گفتم: ای پروردگار من! تو محبت محمد و وصی او را در دل من جا داده‌ای. پس به حق درجه و منزلت آن حضرت که فرج مرا نزدیک گردان و مرا از این تعب راحت بخش.

چون این بگفتم قادر متعال (366) بادی برانگیخت که تمام ریگها را به مکانی که یهودی گفته بود نقل کرد.

چون صبح یهودی پیامد و آن حال را مشاهده کرد، گفت: تو ساحر و جادوگری، و من چاره کار تو را نمی‌دانم. تو را از این شهر بیرون می‌باید کرد که مبادا به شامت (367) تو این شهر خراب شود. پس مرا از آن شهر بیرون آورد و به زن سلیمیه‌ای (368) بفروخت، و آن زن مرا بسیار دوست داشت و باغی داشت. گفت: این باغ به تو تعلق دارد؛ خواهی میوه آن را تناول نما و خواهی ببخش، و خواهی تصدق کن (369) پس مدتی در این حال ماندم. روزی در آن باغ بودم. هفت نفر مشاهده نمودم که می‌آیند و ابر بر سر ایشان سایه انداخته. گفتم: والله که ایشان همه پیغمبر نیستند ولیکن در میان ایشان پیغمبر هست. پس پیامدند تا به باغ داخل شدند. چون مشاهده کردم، حضرت رسول ﷺ بود با حضرت امیرالمؤمنین و حمزه بن عبدالمطلب و زید بن حارثه (370) و عقیل بن ابی طالب (371) و ابوذر و مقداد. پس خرماهای زبون (372) را تناول می‌فرمودند. و حضرت رسول ﷺ به ایشان می‌گفت که: به خرمای زبون قناعت نمایند و میوه باغ را ضایع (373) مکنید.

من به نزد مالکه (374) خود آمدم و گفتم: یک طبق از خرمای باغ به من ببخش. گفت: تو را رخصت (375) شش طبق دادم. پیامدم و طبقی از رطب (376) برگرفتم و در خاطر خود گذرانیدم که اگر در میان ایشان پیغمبر هست از

خرمای تصدق تناول نمی‌نماید و هدیه را تناول می‌نماید. پس طبق را نزد ایشان آوردم و گفتم: این خرمای تصدق است. حضرت رسول و امیرالمؤمنین و حمزه و عقیل چون از بنی هاشم بودند و صدقه بر ایشان حرام است، تناول نمودند و آن سه نفر دیگر به خوردن مشغول شدند. به خاطر خود گذرانیدم که این یک علامت است از علامات پیغمبر آخرالزمان (377) که در کتب خوانده‌ایم.

پس برفتم و رخصت یک طبق دیگر از آن زن طلبیدم. آن رخصت شش طبق داد.

پس یک طبق دیگر رطب نزد ایشان حاضر ساختم و گفتم: این هدیه است. حضرت رسول ﷺ دست دراز فرمود و گفت: بسم الله. همگی تناول نمایند. پس همگی تناول نمودند. در خاطر خود گفتم که: این نیز یک علامت دیگر است.

و من مضطرب بر گرد سر آن جناب می‌گشتم و در عقب آن حضرت می‌نگریستم.

آن حضرت که جانب من التفات (378) نمودند و فرمودند که: مَهر نبوت (379) را طلب می‌کنی؟ گفتم: بلی.

دوش مبارک خود را گشودند. دیدم مَهر نبوت را که در میان دو کتف آن حضرت نقش گرفته و موی چند بر آن رسته (380). بر زمین افتادم و قدم مبارکش را بوسه دادم. فرمود که: ای روزبه برو به نزد خاتون (381) خود بگو محمد بن عبدالله می‌گوید که: این غلام را به ما بفروش.

چون ادای رسالت نمودم (382) گفتم: بگو او را نفروشم مگر به چهارصد درخت خرما، که دویست درخت آن خرمای زرد باشد و دویست درخت خرمای سرخ.

چون به حضرت عرض نمودم، فرمود که: چه بسیار بر ما آسان است آنچه او طلبیده. پس گفت: یا علی دانه‌های خرما را جمع نما.

پس حضرت رسول ﷺ دانه را در زمین فرو می‌برد و امیرالمؤمنین آب می‌داد. و چون دانه دویم را می‌کشتند دانه اول سبز شده بود. و همچنین تا هنگامی که فارغ شدند، همه درختان کامل شده، به میوه آمده بود. (383) پس حضرت پیغام داد که: بیا درختان خود را بگیر و غلام را به ما سپار.

چون زن درختان را بدید گفت: والله نفروشم تا همه درختان، خرمای زرد نباشد.

در آن حال، جبرئیل نازل شد و بال خود بر درختان مالید. همه خرمای زرد شد.

پس آن زن به من گفت که: والله که یکی از این درختان نزد من بهتر است از محمد و از تو. من گفتم که: یک روز خدمت آن سرور نزد من بهتر است از تو و از آنچه داری.

پس حضرت مرا آزاد فرمود و سلمان (384) نام نهاد.

و علی بن ابراهیم (385) علیه‌الرحمه روایت کرده که: در جنگ تبوک ابوذر سه روز در عقب ماند به جهت این که شتر او لاغر و ناتوان بود. پس چون دانست که شتر به قافله نمی‌رسد، شتر را در راه بگذاشت، و رخت (386) خود را بر پشت بست و پیاده متوجه شد. پس چون روز بلند شد و آفتاب گرم شد، نظر مسلمانان بر وی افتاد. حضرت رسول ﷺ فرمود که: ابوذر است که می‌آید و تشنه است. آب زود به وی رسانید.

آب به او رسانیدند. تناول نمود و به خدمت حضرت شتافت و مَطْهَره‌ای (387) پیر از آب در دست وی بود. حضرت فرمود که: ای ابوذر تو که آب

داشتی؛ چرا تشنه مانده بودی؟ گفت: یا رسول الله به سنگی رسیدم بر او آب باران جمع شده بود. چون چشیدم، شیرین و سرد بود. با خود قرار کردم که تا حبیب (388) من رسول خدا ﷺ از این آب نخورد من نخورم حضرت فرمود که: ای ابوذر خدا تو را رحم کند. تو تنها و غریب زندگانی خواهی کرد، و تنها خواهی مرد، و تنها مبعوث خواهی شد، و تنها داخل بهشت خواهی شد، و جمعی از اهل عراق به تو سعادت مند خواهند شد که متوجه غسل و تکفین و دفن تو خواهند شد.

و ارباب سیر مُعْتَمَدَه (389) نقل کرده اند که: ابوذر در زمان عمر به ولایت (390) شام (391) رفت و در آنجا بود تا زمان خلافت عثمان. و چون قبایح (392) اعمال عثمان علیه العنه به سمع (393) او رسید، خصوصاً قصه (394) اهانت و ضرب (395) عمار (396)، زبان طعن و مذمت بر عثمان بگشاد، و عثمان را آشکارا طعن می فرمود و قبایح اعمال او را بیان می نمود. و چون از معاویه لعنه الله اعمال شنیعه (397) مشاهده می نمود، او را توییح و سرزنش می نمود و مردم را به ولایت خلیفه به حق حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ ترغیب می نمود و مناقب آن حضرت را بر اهل شام می شمرد و بسیاری از ایشان را به تشیع مایل گردانید. و چنین مشهور است که شیعیانی که در شام و جَبَلِ عامل (398) اکنون هستند به برکت ابوذر است.

معاویه حقیقت این حال را به عثمان نوشت و اعلام نمود که اگر چند روز دیگر در این ولایت (399) بماند مردم این ولایت را از تو منحرف می گرداند. عثمان در جواب نوشت که: چون نامه من به تو رسد البته (400) باید که ابوذر را بر مرکبی درشت رو (401) نشانی و دلیلی (402) عنیف (403) با او

فرستی که آن مرکب را شب و روز براند تا خواب بر او غالب شود و ذکر (404) من و ذکر تو از خاطرش فراموش گردد.

چون نامه به معاویه رسید ابوذر را بخواند و او را بر کوهان شتری درشت‌رو برهنه (405) بنشانند و مردی درشت (406) عنیف را با او همراه کرد. ابوذر رحمه‌الله مردی درازبالا و لاغر بود، و در آن وقت، شیب (407) و پیری اثری تمام در او کرده بود و موی سر و روی او سفید گشته و ضعیف و نحیف (408) شده. دلیل، شتر او را به عُنْف (409) می‌راند و شتر جهاز (410) نداشت. از غایت (411) سختی و ناخوشی (412) که آن شتر می‌رفت رانهای ابوذر مجروح گشت و گوشت آن بیفتاد و کوفته و رنجور به مدینه داخل شد.

چون او به زند عثمان آوردند و آن ملعون در او نگریست، گفت: هیچ چشم به دیدار تو روشن مبادای جُنْدَب. ابوذر گفت: پدر من مرا جندب نام کرد، و مصطفی ﷺ مرا عبدالله نام نهاده. عثمان گفت: تو دعوی مسلمانی می‌کنی، و از زبان ما می‌گویی که خدای تعالی درویش (413) است و ما توانگریم. آخر من کی این سخن گفته‌ام؟ ابوذر گفت: این کلمه بر زبان من نرفته است، ولیکن گواهی می‌دهم که از حضرت رسول ﷺ شنیدم که او گفت که: چون پسران ابی‌العاص (414) سی نفر شوند مال خدای تعالی را وسیله دولت (415) و اقبال (416) خویش کنند، و بندگان خدای را چاکران و خدمتکاران خود گردانند، و در دین خدای تعالی خیانت کنند. پس از آن، خدای تعالی بندگان خود را از ایشان خلاصی دهد و باز رهاند.

و علی بن ابراهیم علیه‌الرحمه این آیات کریمه را در تفسیر خود ایراد نموده (417) که: و اذ أخذنا ميثاقتكم لا تسفكون دماءكم و لا تخرجون أنفسكم من دياركم. ثم أقررتم و أتمت تشهدون. ثم أنتم هؤلاء تقتلون أنفسكم و تخرجون

فریقا منکم من دیارهم تظاهرون علیهم بالاثم و العدوان و ان یأتوکم أساری تفادوهم و هو محرم علیکم اخراجهم أفتؤمنون ببعض الكتاب و تکفرون ببعض؟ فما جزاء من یفعل ذلک منکم الا خزی فی الحیوه الدنیا و یوم القیمه یردون الی أشد العذاب و ما الله بغافل عما تعملون. (418) (419) که ترجمه اش موافق قول اکثر مفسرین این است که: یاد کنید وقتی را که پیمان از شما (با پدران شما) گرفتیم که نریزند خونهای خود (یعنی خویشان و همدینان خود) را، و بیرون نکنید ایشان را به ظلم و ستم از خانه ها و شهرهای خود. و قبول نمودید این عهد و پیمان را، و حال آنکه می دانید این معنی را، و گواهی می دهید بر حقیقت این. پس شما آن گروهید که (پیمان را شکستید) می کشید کسان خود را، و بیرون می کنید گروهی {از خود} را از خانه ها و شهرهای خود، و یاری یکدیگر می کنید در بیرون کردن ایشان به تعدی و ستم.

و اگر آیند نزد شما اسیران (که در دست دشمن افتاده اند) باز می خرید اسیران را، و بر شما حرام است بیرون کردن ایشان (و فدیة (420) که می دهید خوب است). آیا می گروید به پاره ای از احکام کتاب خدا (که فدیة اسیر دادن است) و کافر می شوید به بعض دیگر (که آن حرمت (421) کشتن و بیرون کردن است)؟ پس نیست مکافات آن کس که چنین نافرمانی کند از شما مگر خواری و رسوایی دنیا، و در روز قیامت بازگردند به سخت ترین عذابها (که آتش جهنم است). و خدا غافل نیست از آنچه می کنید (422) (423) و علی بن ابراهیم ذکر کرده است که این آیات در باب ابی ذر و عثمان نازل شده (424) به این سبب که: چون ابوذر به مدینه داخل شد، علیل و بیمار تکیه بر عصایی داده به نزد عثمان آمد. و در آن وقت صد هزار درهم (425) از مال مسلمانان از اطراف آورده بودند و نزد آن ملعون جمع بود، و منافقان اصحاب او بر گرد او نشسته

نظر بر آن مال داشتند که بر ایشان قسمت نماید. ابوذر به عثمان گفت که: این چه مال است؟ گفت: صد هزار درهم است که از بعضی نواحی (426) برای من آورده‌اند، و انتظار می‌برم که مثل آن بیارند و با آن ضم نمایم، (427) و آنچه خواهم بکنم و به هر که خواهم بدهم. ابوذر گفت که: ای عثمان صد هزار درهم بیشتر است یا چهار دینار (428)؟ گفت: بلکه صد هزار درهم.

ابوذر گفت که: به یاد داری که من و تو در وقت خفتن (429) به نزد حضرت رسول ﷺ رفتیم. دلگیر و محزون (430) بود و با ما سخن نگفت. و چون بامداد به خدمت آن حضرت رفتیم او را خندان و خوشحال یافتیم. گفتیم: پدران و مادران ما فدای تو باد! سبب چیست که دوش چنین مغموم (431) بودی و امروز چنین شادمانی؟ فرمود که: دیشب چهار دینار از مال مسلمانان نزد من جمع شده بود و هنوز قسمت ننموده بودم. ترسیدم که مرا مرگ در رسد و آن نزد من مانده باشد. و امروز بر مسلمانان قسمت نمودم و راحت یافته خوشحال شدم.

عثمان به جانب کعب‌الاحبار (432) (433) نظر کرد و گفت: چه می‌گویی در باب کسی که زکات واجب مال خود را داده باشد؟ آیا بر او دیگری چیزی لازم است؟ و به روایت دیگر گفت که: ای کعب چه حرج (434) باشد امامی (435) را که بعضی از بیت‌المال (436) را به مسلمانان دهد و بعضی دیگر را حفظ نماید که تا به مرور ایام به هر که مصلحت داند صرف نماید؟ کعب گفت که: اگر یک خشت از طلا و یک خشت از نقره بسازد بر او چیزی لازم نیست.

ابوذر عصای خود را بر سر کعب زد و گفت: ای یهودی زاده تو را چه کار است که در احکام مسلمانان نظر نمایی (437)؟ گفته خدا راست‌تر است از گفته تو. خداوند عالم می‌فرماید که: الذین یکنزون الذهب و الفضة و لا ینفقونها فی

سبیل الله فبشرهم بعذاب أليم. یوم یحیی علیها فی نار جهنم فتکوی بها جباههم و جنوبهم و ظهورهم: هذا ما کنزتم لأنفسکم فذوقوا ما کنتم تکنزون. (438) ترجمه‌اش به قول مفسرین این است که: آنان که جمع می‌کنند و گنج می‌نهند طلا و نقره را، و در راه خدا نفقه نمی‌کنند، بشارت ده ایشان را به عذابی دردناک، در روزی که آنچه به گنج نهاده‌اند در آتش جهنم سرخ کنند، پس داغ کنند بدان پیشانی ایشان را (که در وقت دیدن فقرا گره بر آن زده‌اند)، و پهلوه‌ای ایشان را (که از اهل فقر تهی کرده‌اند)، و پشت‌های ایشان را (که بر درویشان (439) گردانیده‌اند. و گویند به ایشان که): این است آن گنج که نهاده بودید برای خود (و گمان نفع از آن داشتید). پس بچشید وبال (440) آنچه ذخیره می‌کردید از برای خود. چون ابوذر این آیات را بخواند عثمان گفت: تو پیر و خرف (441) شده‌ای و عقل از تو زایل (442) شده است. اگر نه این بود که تو صحبت (443) رسول را ﷺ دریافته‌ای، هر آینه (444) تو را می‌کشتم.

ابوذر گفت که: دروغ می‌گویی - ای عثمان - و قادر بر قتل من نیستی. حبیب (445) من رسول خدا ﷺ مرا خبر داده که: ای ابوذر تو را از دین بر نمی‌گردانند، و تو را نمی‌کشند. و اما عقل من، از او این قدر مانده است که یک حدیث در شأن تو و خویشان تو از حضرت رسالت پناه ﷺ به خاطر دارم. گفت: چه حدیث است؟ گفت ابوذر که: شنیدم که آن حضرت فرمود که: چون آل ابی العاص (446) به سی تن رسند، مالهای خدا را به ناحق تصرف نموده، در میان خود به نوبت بگیرند، و قرآن را به باطل تأویل نمایند، (447) و مردمان را به بندگی خود بگیرند، و فاسقان (448) و ظالمان را یاور خود گردانند، و با صالحان (449) در مُحاربه (450) و مُنازعه (451) باشند.

عثمان گفت: ای گروه صحابه هیچ یک از ما این حدیث را از پیغمبر شنیده‌اید؟ همه از برای خوشامد او گفتند: نشنیده‌ایم. عثمان گفت که: حضرت علی بن ابی طالب را بخوانید. چون حضرت پیامد عثمان گفت که: ای ابوالحسن (452) ببین که این پیر دروغگو چه می‌گوید. حضرت فرمود که: بس کن - ای عثمان - و او را به دروغ نسبت مده، که من شنیدم که حضرت رسول ﷺ در حق (453) او فرمود که: آسمان سبز سایه نیفکنده بر کسی، و زمین تیره بر نداشته سخنگویی را که راستگوتر از ابوذر باشد.

جمیع (454) صحابه که حاضر بودند گفتند که: والله که حضرت علی راست می‌فرماید. ما این حدیث را از پیغمبر شنیده‌ایم.

پس ابوذر بگریست و گفت: وای بر شما! که همه گردن به سوی این مال دراز کرده‌اید و مرا به دروغ نسبت می‌دهید و گمان می‌برید که من بر پیغمبر دروغ می‌بندم.

پس ابوذر رو به آن منافقین (455) کرد و گفت که: کی در میان شما بهتر است؟ عثمان گفت که: تو را گمان این است که تو از ما بهتری. گفت: بلی. از روزی که از حبیب خود رسول خدا جدا شده‌ام تا حال همین جُبه (456) را پوشیده‌ام و دین را به دنیا فروخته‌ام. و شما بدعتها (457) در این پیغمبر احداث کردید (458) و برای دنیا دین را خراب کردید و در مال یخدا تصرفها به ناحق کردید، و خدا از شما سؤال خواهد کرد و از من سؤال س نخواهد کرد.

عثمان گفت: به حق رسول تو را سوگند سیشمی‌دهم که از آنچه می‌پرسم جواب بگویی.

ابوذر گفت که: اگر قسم ندهی بگویم. عثمان گفت که: بگو که کدام شهر را دوست‌تر می‌داری! گفت: شهر مکه که حرم (459) خدا و رسول است.

می‌خواهم که در آنجا خدا را عبادت کنم تا مرا مرگ در رسد. گفت: تو را به آنجا نفرستم، و تو را نزد من گرامتی (460) نیست. پس ابوذر ساکت شد. عثمان گفت که: کدام شهر را دشمنتر می‌داری؟ گفت: رَبدَه (461) که در حالت کفر در آنجا بوده ام. عثمان گفت که: تو را در آنجا می‌فرستم.

ابوذر گفت که: ای عثمان تو از من سؤالی کردی و من راست گفتم. اکنون من سؤالی دارم، تو نیز راست بگو. مرا خبر ده که اگر لشکری به جانب دشمن فرستی و مرا در میان آن لشکر، کافران به اسیری بگیرند و گویند که او را باز نمی‌دهیم تا ثلث (462) مال خود را ندهی، خواهی داد؟ گفت: بلی گفت: اگر نصف مال تو را خواهند، می‌دهی؟ گفت: بله گفت: اگر به فدای من تمام مال تو را طلبند می‌دهی؟ گفت: بلی. ابوذر گفت: الله اکبر! (463) حبیب من رسول خدا روزی به من گفت که: ای ابوذر چگونه باشد حال تو روزی که از تو صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسند بهترین بلاد (464) را، و تو مکه را گویی، و قبول سُکنای (465) تو در آنجا نمایند؛ و بدترین شهرها را از تو پرسند و تو گویی رَبدَه، و تو را به آنجا فرستند. گفتم که: یا رسول‌الله چنین زمانی خواهد بود؟ فرمود که: آری به حق آن خدا که جان من در قبضه تصرف اوست که این امر خواهد بود گفتم: یا رسول‌الله در آن روز شمشیر بر دوش بگیرم و مردانه از برای خدا با ایشان جهاد کنم؟ حضرت فرمود که: نه؛ بشنو و خاموش باش و متعرض کسی مشو (466) اگرچه غلام حَبْشی (467) باشد. و به درستی که حق تعالی در ماجرای تو و عثمان آیه‌ای چند فرستاده. و آن آیات را که گذشت، حضرت بخواند. و انطباق جمیع آن آیات بر این قصه (468) بر خبیر (469) پوشیده نیست، از بیرون کردن ابوذر، و قصه فِدا (470) که ابوذر از او سؤال کرد و جواب گفت، و خواری دنیا

که به حال سگان کشته شد، و عذاب آخرت که ابدالآباد (471) باشد، عذاب معذب (472) است.

پس مروان بن الحکم (473) علیه اللعنه را حکم کرد که ابوذر را با عیال (474) از مدینه بیرون فرستد به جانب ربه، و تأکید کرد که کسی از صحابه به مشایعت (475) او بیرون نرود. ولیکن اهل بیت رسالت با جمعی از خواص، امر عثمان را اطاعت نکرده، به مشایعت بیرون رفتند و او را دلداری نمودند.

چنانچه محمد بن یعقوب کلینی رحمه الله روایت نموده که: چون ابوذر از مدینه بیرون رفت حضرت امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم و عقیل برادر حضرت امیر المؤمنین و عمار بن یاسر به مشایعت او بیرون رفتند. و چون هنگام وداع شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که: ای ابوذر تو از برای خدا غضب کردی. امید بدار از آن که از برای او غضب کرده‌ای. این گروه ترسیدند که مبادا تو در دنیایی ایشان تصرف نمایی، و تو ترسیدی بر دین خود، و دین خود را به ایشان نگذاشتی و حفظ کردی. پس تو را از فینای (476) خود براندند و بلاها ممتحن (477) ساختند. والله که اگر راههای آسمان و زمین را بر کسی ببندند و او پرهیزکار باشد، البته حق تعالی به در روی او مقرر فرماید. (478) مونس تو نیست مگر حقیقت تو، و وحشت (479) و تنهایی و دوری تو از باطل است.

پس عقیل گفت که: ای ابوذر تو می‌دانی که ما اهل بیت، تو را دوست می‌داریم، و ما می‌دانیم که تو ما را دوست می‌داری. تو حق و حرمت (480) ما را بعد از پیغمبر نگاه داشتی و دیگران ضایع کردند مگر قلبی از اهل حق. پس ثواب تو بر خداست. و به جهت محبت اهل بیت رسالت تو را آواره شهر و دیار می‌کنند. خدا مزد تو را دهد. بدان که از بلا گریختن جزع (481) است و عافیت

(482) را به زودی طلب نمودن از ناامیدی. جزع و ناامیدی را بگذار و بر خدا توکل کن و بگو: حسبی الله و نعم الوکیل. (483) پس حضرت امام حسن صلوات الله علیه فرمود که: ای عم (484)! این گروه با تو کردند آنچه می‌دانی، و خداوند عالمیان بر جمیع امور مطلع و شاهد است. یاد دنیا را به یاد مفارقت (485) دنیا از خاطر محو نما، و سختیهای دنیا را به امید راحتیهای عقبی (486) بر خود آسان کن، و بر بلاها صبر نما، تا چون پیغمبر را ملاقات نمایی از تو خشنود و راضی باشد.

پس حضرت امام حسین صلوات الله علیه گفت: ای عم! خداوند عالمیان قادر است که بدل نماید این حالت شدت (487) را به حالت رَخا (488)، و خدا را بر وفق (489) حکمت و مصلحت هر روز تقدیری و کاری است. این گروه دنیای خود را از تو منع کردند، و تو دین خود را از ایشان منع کردی. و تو چه بسیار بی‌نیازی از آنچه ایشان را از تو منع کردند، و ایشان بسی محتاج‌اند به آنچه تو از ایشان منع نمودی. بر تو باد به صبر، که عمده خیرات در شکیبایی است؛ و شکیبایی از صفات کریمه (490) است. و جزع را بگذار که نفعی ندهد.

پس عمار گفت که: ای ابوذر خدا به وحشت و تنهایی مبتلا کند کسی را که تو را به وحشت انداخت، و خدا بترساند کسی را که تو را ترسانید. والله که مردم را بازداشت از گفتن سخن حق مگر میل به دنیا و محبت آن. والله که طاعت (491) الهی با جماعت اهل بیت است و پادشاهی دنیا از آن کسی است که به زور متصرف شود. این گروه مردم را به سوی دنیا خواندند، مردم ایشان را اجابت نمودند (492) و دین خود را به ایشان بخشیدند. پس زیانکار دنیا و آخرت شدند، و این است خُسران (493) عظیم.

پس ابوذر رضوان الله علیه در جواب ایشان گفت که: بر شما باد سلام و رحمت و برکتهای الهی. پدرم و مادرم فدای این روها باد که می بینم! به درستی که هرگاه که شما را می بینم حضرت رسول ﷺ را به خاطر می آورم. و مرا در مدینه کاری و دلبستگی و انسی به غیر شما نیست. و بودن من در مدینه بر عثمان گران آمد، همچنان که بودن من در شام بر معاویه دشوار بود. عثمان سوگند خورد که مرا از مدینه به شهری از شهرها فرستد. از او درخواستم که مرا به کوفه فرستد. ترسید که من مردم کوفه را بر برادرش بشورانم (494)، قبول نکرد و قسم یاد کرد که مرا به جایی فرستد که در آنجا مرا مونس نباشد و آواز دوستی به گوش من نرسد. و والله که من به غیر خداوند خود انیسی و مصاحبی نمی خواهم. و چون خدا با من است از تنهایی پروایی ندارم. او مرا در جمیع امور کافی است، و خداوندی بجز او نیست، بر او توکل دارم، و اوست خداوند عرش عظیم و بر همه چیز قادر و توانا، و صلوات و درود بر محمد و اهل بیت طاهرین (495) و طیبین (496) او باد.

و علی بن ابراهیم روایت کرده که: ابوذر را پسری بود ذر نام، و در ربذه وفات یافت. ابوذر چون او را دفن کرد بر سر قبر وی ایستاد. پس دست بر قبر وی نهاد و گفت: ای ذر خدا تو را رحم (497) کند. به درستی که خوش خلق و نیکو کردار بودی به پدر و مادر. و چون از دنیا رفتی من از تو راضی بودم. بر من از رفتن تو نقصی راه نیافته و مرا به غیر حق تعالی حاجتی نیست و از دیگری امید نفعی ندارم که از رفتن او دلگیر باشم. و اگر نه احوال (498) بعد از مرگ می بود آرزو می داشتم که به جای تو باشم. و مرا اندوه بر تو مشغول ساخته از اندوه از برای تو. والله که گریه از برای تو نکردم بلکه بر تو گریستم. کاشکی می دانستم که چه با تو گفتند و تو چه در جواب گفتی. خداوندا حقی

چند از برای خود بر او واجب گردانیده بودی، و حقی چند برای من بر او فرض (499) گردانیده بودی. الهی من حقوق خود را به او بخشیدم. تو نیز حقوق خود را به او ببخش و از او عفو فرما، که تو سزاوارتری به جود و کرم از من. و ابوذر را گوسفندی چند بود که معاش خود و عیال (500) به آنها می‌گذرانید. آفتی در میان ایشان به هم رسید و همگی تلف شدند. و زوجه‌اش نیز در ربه‌ه وفات یافته بود. همین ابوذر مانده بود و دختری که نزد وی می‌بود. دختر ابوذر گفت که: سه روز بر من و بر پدرم گذشت که هیچ به دست ما نیامد که بخوریم، و گرسنگی بر ما غلبه کرد. پدر به من گفت که: ای فرزند بیا به این صحرای ریگستان رویم، شاید گیاهی به دست آوریم و بخوریم. چون به صحرا رفتیم چیزی به دست نیامد. پدرم ریگی جمع نمود و سر بر آن گذاشت. نظر کردم، چشمهای او را دیدم می‌گردد و به حال احتضار (501) افتاده. گریستم و گفتم: ای پدر من! با تو چه کنم در این بیابان با تنهایی و غربت؟ گفت: ای دختر! مترس، که چون من بمیرم جمعی از اهل عراق بیایند و متوجه امور من شوند. به درستی که حبیب من رسول خدا ﷺ مرا در غزوه (502) تبوک چنین خبر داده. ای دختر! چون من به عالم بقا (503) رحلت نمایم عبا را بر روی من بکش و بر سر راه عراق بنشین، و چون قافله‌ای پیدا شود نزدیک برو و بگو: ابوذر که از صحابه حضرت رسول ﷺ است، وفات یافته. دختر گفت که: در این حال جمعی از اهل ربه‌ه به عیادت پدرم آمدند و گفتند: ای ابوذر چه آزار (504) داری و از چه شکایت داری؟ گفت: از گناهان خود، گفتند: چه چیز خواهش داری؟ گفت: رحمت پروردگار خود را می‌خواهم. گفتند: آیا طیبی می‌خواهی که برای تو بیاوریم؟ گفت: طیب مرا بیمار کرده. طیب خداوند عالمیان است و درد و دوا از اوست.

دختر گفت که: چون نظر وی بر ملک موت (505) افتاد گفت: مرحبا (506) به دوستی که در هنگامی آمده است که نهایت احتیاج به او دارم. رستگار مباد کسی که از دیدار تو نادم (507) و پشیمان گردد. خداوندا مرا زود به جوارِ (508) رحمت خود برسان. به حق تو سوگند که می‌دانی که همیشه خواهان لقای (509) تو بوده‌ام، و هرگز کاره (510) مرگ نبوده‌ام.

دختر گفت که: چون به عالم قدس (511) ارتحال (512) نمود عبا بر روی او کشیدم و بر سر راه قافله عراق نشستم. جمعی پیدا شدند. به ایشان گفتم که: ای گروه مسلمانان ابوذر مصاحب (513) حضرت رسول ﷺ وفات یافته. ایشان فرود آمدند و بگریستند و او را غسل دادند و کفن کردند و بر او نماز گزارده، دفن کردند. و مالک اشتر (514) در میان ایشان بود.

و مروی (515) است که مالک گفت که: من او را در حُلّه‌ای (516) کفن کردم که با خود داشتم، و قیمت آن حله چهارهزار درهم (517) بود.

دختر گفت که: من چنین بر سر او می‌بودم و نمازی که او می‌کرد می‌کردم و روزه‌ای که او می‌داشت به جا می‌آوردم. شبی نزد قبر او خوابیده بودم. او را به خواب دیدم که قرآن در نماز شب می‌خواند، چنانچه در حال حیات می‌خواند. به او گفتم که: ای پدر! خداوند تو با تو چه کرد؟ گفت: ای دختر نزد پروردگار کریمی (518) رفتم. او از من خشنود شد و من از وی راضی شدم. کرمها فرمود و مرا گرمی داشت و عطاها بخشید. اما ای دختر عمل بکن و مغرور مشو.

و اکثر ارباب تواریخ، به جای دختر ابوذر، زن او را نقل کرده‌اند.

و احمد بن اعثم کوفی (519) نقل کرده است که: جمعی که در تجهیز (520) ابوذر حاضر بودند، احنف بن قیس تمیمی (521) و صعصعه بن صوحان العبدي (522)، و خارجه الصلت التمیمی (523)، و عبدالله بن مسلمه التمیمی (524) و

هلال بن مالک المزنی (525) و جریر بن عبدالله البجلی (526) و اسود ابن یزید النخعی (527) و علقمه بن قیس النخعی (528)، و مالک اشتر بودند.

و چون از نماز ابوذر فارغ شدند مالک اشتر بر سر قبر او برپای خواست و بعد از حمد و ثنای باری تعالی گفت: بار خدایا ابوذر غفاری از صحابه رسول تو بود و به کتابها و رسولان تو ایمان آورده بود و در راه دین جهاد کرده و بر جاده اسلام ثابت قدم بوده، و تبدیل و تغییر به شعایر (529) دین راه نداده. چیزی چند دیده بود نه بر طریق سنت (530) و جماعت (531)، بر آنها انکار کرده بود (532) به زبان و به دل. بدان سبب او را حقیر (533) شمردند و محروم گردانیدند و از شهر بیرون کردند و ضایع گذاشتند (534) تا در غربت، او را وفات رسید. بار خدایا آنچه از بهشت، مؤمنان را وعده کرده‌ای حِظ (535) او را از آن موفور (536) گردان، و جزای آن کس که او را از مدینه - که حرم رسول (537) توست - بیرون کرد و ضایع گذاشت، چنانچه مستوجب (538) آن است، برسان.

مالک این دعا بگفت و حاضران آمین (539) گفتند.

و ابن عبدالبر (540) در کتاب استیعاب ذکر کرده است که: وفات ابوذر در سال سی و یکم یا سی و دویم هجرت بود و عبدالله مسعود (541) بر او نماز گزارد. و بعضی گفته‌اند که سال بیست و چهارم هجرت بود، و قول اول اصح است (542).

بدان که تذکر (543) احوال دوستان خدا، و یاد مصایب (544) و محنتهای (545) ایشان، متضمن (546) فواید بسیار است، و سبب این است که بی‌اعتباری دنیا و باطل بودن اهل دنیا بر احسن وجوه (547) ظاهر گردد و موجب رغبت این کس است به اطوار (548) ایشان، و باعث این می‌شود که اگر اهل حق در

دنیا مغلوب (549) و منکوب (550) باشند، راضی باشند و بدانند که بزرگواران دین، در دنیا همیشه ممتحن (551) بوده‌اند. لهذا در ذکر احوال این بزرگوار بعضی از تطویل (552) نمود.

اکنون شروع در مقصود می‌نماییم.

وصیت پیامبر ص به ابوذر غفاری بدان که این وصیت از جمله اخبار مشهوره (553) است (554) و شیخ ابوعلی طبرسی (555) رحمته الله در کتاب مکارم الأخلاق (556) مُسند (557) ایراد نموده (558). و ورام بن اُبی فراس (559) در جامع (560) خود مرسل (561) روایت کرده. و اجزایش را در کتب حدیث، متفرق ایراد نموده‌اند. و هر مضمونی از مضامین آن در اخبار بسیار وارد است چنانچه در هر فقره اشاره خواهد شد. و ما بنای نقل بر آن می‌گذاریم که شیخ طبرسی رحمته الله روایت کرده: يقول مولای اُبی - طول الله عمره - الفضل بن الحسن: هذه الأوراق من وصیه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لأبی ذر الغفاری التي أخبرني بها الشيخ المفيد أبو الوفاء عبد الجبار بن عبد الله المقرئ الرازي، و الشيخ الأجل الحسن بن الحسين بن الحسن بن بابويه رضی الله عنهما اجازة. قالوا: أملی علينا الشيخ الأجل أبو جعفر محمد ابن الحسن الطوسی قدس الله روحه.

و أخبرني بذلك الشيخ العالم الحسين بن الفتح الواعظ الجرجاني فی مشهد الرضا عليه السلام: قال: أخبرنا الشيخ الامام أبوعلی الحسن بن محمد الطوسی. قال: حدثني اُبی الشيخ أبو جعفر قدس الله روحه.

قال: أخبرنا جماعه، عن اُبی المفضل محمد بن عبد الله بن محمد بن المطلب الشيباني. قال: حدثنا أبو الحسن رجاء بن يحيى الكاتب سنة أربع عشره و ثلاثمائه - و فيها مات - قال: حدثنا محمد بن الحسن بن شمون (562). قال: حدثني عبد الله بن عبد الرحمن الأصم، عن الفضيل بن يسار، عن وهب بن عبد الله.

قال: حدثني أبو حرب بن أبي الأسود الدئلي عن أبي الأسود. (563) قال: قدمت الربذه. فدخلت على أبي ذر جندب بن جنادة رضى الله عنه (564)، فحدثني أبو ذر؛ قال: دخلت ذات يوم فى صدر نهاره على رسول الله ﷺ فى مسجده. فلم أر فى المسجد أحدا من الناس الا رسول الله ﷺ و على الى جانبه. فاغتنمت خلوه المسجد. فقلت: يا رسول الله بأبى أنت و أمى. أوصنى بوصيه ينفعى الله بها. فقال: نعم و أكرم بك. يا أبا ذر! انك منا أهل البيت، و انى موصيك بوصيه فاحفظها. فانها جامع لطرق الخير و سبله، و انك (565) ان حفظتها كان لك بها كفل. ابوالاسود دئلي روايت مى كند كه: وارد ربذه شدم - در هنگامى كه ابوذر عليه الرحمه (566) در آنجا مُتَوَطِّن بود (567) - و به خدمت ابوذر رفتم. مرا خبر داد كه در اول روزى، داخل مسجد مدینه شدم. در مسجد كسى را ندیدم جز حضرت رسالت پناه ﷺ (568) و حضرت اميرالمؤمنين صلوات الله عليه (569) در پهلوى وى نشسته. خلوت مسجد و تنهاى آن حضرت را غنيمت شمرده، گفتم: يا رسول الله پدر و مادرم فدای تو باد! وصیت كن مرا و موعظه بگو به وصيتى كه خدا مرا به آن وصيت نفع دهد (يعنى به توفيق الهى به آن عمل نمايم).

حضرت رسالت فرمود كه: بلى، تو را وصيت مى كنم - و چه بسيار گرامى و پسندیده‌اى تو نزد ما اى ابوذر. تو از ما اهل بيتى - و به درستی كه تو را وصيت مى كنم به وصيتى عظيم.

پس حفظ كن آن را، و عمل نما به آن. به درستی كه جامع جميع مسالك (570) خيرات (571) و طُرُق (572) نجات است، و اگر به خاطر دارى و عمل نمايى به آن، تو را بهره‌اى عظيم (از رحمت الهى) خواهد بود.

یا اباذر عبدالله کانک تراه... یا اباذر اُعبد الله کانک تراه. فان کنت لا تراه فانه
یراک. ای ابوذر خدای را چنان عبادت کن که گویا او را می‌بینی. پس اگر تو او
را نبینی او تو را می‌بیند.

چنین گوید مترجم این حدیث شریف که: این مضمون (573) به سندهای
معتبر (574) از آن حضرت منقول است چنانچه نقل کرده‌اند که پرسیدند از
حضرت رسالت ﷺ از معنی احسان (575) که خداوند عالمیان امر فرموده به
آن. (576) حضرت این کلام را در جواب فرمودند.

و باید دانست که کلمات معجز آیات (577) حضرت رسالت پناهی
ﷺ به مقتضای (578) حدیث اعطیت جوامع الکلم (579) در هر کلمه‌ای از
آنها با نهایت ایجاز لفظ، انواع حکم و حقایق ربانی (580) مُندرج (581) و
مُنطوی (582) است و همه کس در خور قابلیت و استعداد خود از آن بهره و
نصیبی دارد. و اگر در هر فقره‌ای (583) آنچه بر این بی‌بضاعت ظاهر گردیده
استیفا (584) کنم، بر هر یک کتابی می‌باید نوشته شود ولیکن به مقتضای ما لا
یدرک کله لا یتدرک کله (585) اکتفا به محض ترجمه ننموده، به قدری از تفصیل
(586) و تبیین قناعت می‌نمایم.

و تبیین این فقره علیه (587) موقوف (588) بر چند فصل است: فصل اول:
در رؤیت است بدان که رؤیت را بر دیدن به چشم اطلاق می‌کنند (589) و بر
نهایت انکشاف (590) و ظهور نیز اطلاق می‌کنند گو به چشم دیده نشود.

و ضروری مذهب شیعه (591) است که خدا را به چشم نتوان دید، زیرا که
جسم و جسمانی نیست و حصول او در مکان محال است. و چیزی که چنین
باشد محال است که به چشم دیده شود. و آنچه در آیات و اخبار در شأن باری

تعالی (592) به لفظ رؤیت واقع شده مراد از آن، معنی دویم (593) است زیرا که ظهور او نزد عارفان زیاده از ظهور امری (594) است که به چشم دیده شود. چنانکه به اسانید معتبره (595) از حضرت امام العارفين و يعسوب الدين (596) امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که از او پرسیدند که: یا امیرالمؤمنین خدای خود را دیده‌ای؟ فرمود که: تا خدا را ندیدم، هرگز او را عبادت نکردم. سائل (597) پرسید که: خدا را به چه کیفیت دیدی؟ فرمود که: خطا کردی. به چشم ندیدم، و چشم، او را نتواند دید ولیکن دل او را به حقیقت ایمان و یقین دیده است.

و به روایت دیگر مثل این سؤال از حضرت مبین الحقائق (598) جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نمودند و آن حضرت چنین جواب فرمود.

و جناب نبوی در این عبارت به این معنی اشارت فرموده‌اند که: گویا او را می‌بینی یعنی: او را نتوان دید. اما در مقام عبادت از بابت (599) کسی باش که شخصی را ببند و در حضور او خدمت کند، و در مرتبه یقین، خود را به درجه عارفان که اقوی (600) از مشاهده و عیان (601) است برسان.

و ممکن است که معنی دویم رؤیت مراد باشد، و مراد غایت (602) مرتبه (603) انکشاف باشد.

و چون این قسم از انکشاف مخصوص انبیا و ائمه است و از ابوذر و مثل او متصور (604) نیست، فرمود که: چنان عبادت کن که گویا به آن مرتبه رسیده‌ای. چنانچه رؤیت در تنمه (605) سخن به این معنی است زیرا که خدا اشیا را به چشم نبیند و او را جارحه (606) و عضو نباشد.

و باید دانست که عبادت عبارت از نهایت مرتبه خضوع (607) و شکستگی (608) و فروتنی است و لهذا (609) نزد غیر معبود حقیقی که بخشنده وجود و

حیات و جمیع نعمتها و کمالات است سزاوار نیست. و چون خدمت و عبادت باید که درخور معبود باشد، هر چند مخدوم (610) بزرگوارتر است، خدمت او را با شرایط به جا آوردن دشوارتر است، چنانچه اشرف مکونات (611) اقرار به عجز نموده می‌فرماید که: ما عبدناک حق عبادتک. یعنی: (الها) عبادت نکرده‌ایم تو را چنانچه تو سزاوار پرستیدنی.

و اعلائی مراتب عبادت عابدان اقرار ایشان است به عجز از عبادت با نهایت سعی و بذل طاقت (612). و چون حق سُبْحانه و تعالی (613) می‌دانست که عقول خلاق از ادراک چگونگی عبادت او قاصر (614) است، تا آداب عبادت تعلیم نفرمود، تکلیف ننمود. و جمعی را که به لطف کامل خود از جمیع گناهان معصوم گردانیده (615) محرم ساحت (616) کبریای (617) خود گردانید و در علم و عمل به درجه قُصوی (618) رسانید و زبان مکالمه و مناجات تعلیم ایشان نمود، ایشان را به تکمیل خلاق فرستاد که راه بندگی تعلیم ایشان نمایند چنانچه بلا تشبیه (619) اگر بیگانه را که از طور (620) و آداب مجالس ملوک اطلاع نداشته باشد به مجلس پادشاه درآوردند و کسی از مقربان (621) که آداب شناس آن درگاه است معلم او نباشد، البته از او حرکتی چند بی‌ادبانه صادر خواهد شد که لایق آن مجلس شریف نباشد و مستحق ملامت بوده باشد. پس کسی را به خاطر نرسد که به مجلس قرب ملک الملوک (622) بدون پیروی طریق شرع مقدس نبوی می‌تواند رسید، یا به هر عبادت اختراعی که به خاطر او یا ناقصی مثل او که به وحی الهی نداند، رسیده باشد، مقرب آن جناب (623) می‌تواند گردید. اگر دیده بصیرت تو را به نور ایمان روشن سازند و در دقایق (624) آدابی که در هر عبادتی مقرر ساخته‌اند تفکر نمایی خواهی دانست که به سر پنجه سست حواس و اوهام، و کمند نارسایی عقل مستهام (625) بر

این قصر رفیع (626) بر نمی‌توان آمد، و بدون متابعت اخیار (627) به مراتب کمال فایز نمی‌توان شد. (628) فصل دوم: در غرض از خلق آسمان و زمین و... است بدان که از آیات بسیار و احادیث بیشمار مکشوف (629) و ظاهر است که غرض از خلق آسمان و زمین و عرش و کرسی (630) و جمیع مخلوقات، معرفت (631) و عبادت است و هر دو بر یکدیگر بسته است. نه معرفت کامل و علم نافع (632) بدون عبادت حاصل می‌شود، و نه عبادت شایسته بدون معرفت و علم میسر (633) می‌گردد. چنانچه تمثیل کرده‌اند علم را به چراغ، و عبادت را به پیمودن راه. اگر چراغ در دست داشته باشی و بر یک مقام (634) ایستاده باشی بغیر چند ذرع (635) مسافت را نبینی، و هر چند بیشتر می‌روی بر تو بیشتر ظاهر می‌گردد، بلکه عمل، روغن این چراغ است. اگر چراغ را مدد روغن نرسد، زود منطفی (636) می‌شود.

و بدان که هر عمل را روحی و بدنی می‌باشد. بدن عمل عبارت از اصل اعمالی است که نام آن عبادت را بر آن اطلاق می‌کنند (637)، و روحش عبارت از آداب و شرایط و کیفیاتی است که کمال آن عمل به آنهاست، مانند اخلاص و حضور قلب (638)، و سایر شرایطی که در قبول نماز در کار است. پس نماز بدون این شرایط از بابت جسد بی‌روح است؛ چنانچه قالب بی‌روح از او کاری نمی‌آید، همچنین نماز بی‌شرایط چندان ثمره‌ای نمی‌بخشد. نمی‌بینی که خداوند عالمیان در وصف نماز می‌فرماید که: (ان الصلوه تنهی عن الفحشاء والمنکر). (639) یعنی: نماز نهی و منع می‌فرماید از بدیها و اعمال ناشایست. پس نماز من و تو که ما را از بدیها باز نمی‌دارد از نقصان (640) شرایط و آداب است.

تنویر پنجم: در بیان آن که صحت عبادت مشروط است به اعتقاد به امامت ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم، و بدون آن عبادت ثمره‌ای نمی‌بخشد بلکه باعث عقاب می‌شود و این معنی اجماعی علمای شیعه است. و احادیث در این باب متواتر است. چنانچه ابن بابویه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: چون بنده را در مقام حساب نزد خداوند عالمیان می‌دارند اول چیزی که از او سؤال می‌کنند از نماز و زکات و روزه و حج و ولایت ما اهل بیت است. پس اگر اقرار به ولایت کرد و بر آن حال مُرد، نماز و روزه و زکات و حجش را قبول می‌کنند، و اگر اقرار به ولایت ما نکرد هیچ عمل از اعمال او را قبول نمی‌کنند. و به سند دیگر از آن حضرت روایت کرده است که: جبرئیل بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و گفت: خداوند عالم سلامت می‌رساند که: من آسمانهای هفتگانه را و زمینهای هفتگانه را و آنچه بر روی آنهاست خلق کرده‌ام، و هیچ محلی بهتر از میان رکن و مقام ابراهیم ⁽⁶⁴¹⁾ خلق نکرده‌ام. اگر بنده‌ای مرا در آنجا بخواند از آن روزی که آسمانها و زمینها را خلق کرده‌ام تا انقراض عالم، و اقرار به ولایت علی نداشته باشد، او را سرنگون در جهنم اندازم. و در حدیث دیگر وارد شده که: خدا وحی فرمود به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که: یا محمد اگر بنده‌ای مرا عبادت کند تا از هم پیاشد و مانند مشک پوسیده شود و منکر ولایت اهل بیت باشد، او را در بهشت جا ندهم و در سایه عرش خود در نیاورم. و منقول است از حضرت علی بن الحسین علیه السلام که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: به حق خداوندی که جان محمد در دست قدرت اوست، که اگر بنده‌ای در روز قیامت با عمل هفتاد پیغمبر بیاید، خدا از او قبول نکند تا ولایت من و اهل بیت مرا نداشته باشد. و از ابو حمزه ثمالی منقول است که: حضرت علی بن الحسین علیه السلام پرسید از ما که: کدام بقعه از جاهای

زمین بهتر است؟ گفتم: خدا و رسول و فرزند رسول بهتر می‌دانند. فرمود که: بهترین بقعه‌های زمین میانه رکن حجر و مقام ابراهیم است. و اگر کسی به قدر آنچه نوح در میان قوم خود ماند - هزار، کم پنجاه سال - عمر کند و در آن موضع عبادت کند که روزها را به روزه و شبها را به عبادت گذراند، و خدا را بدون ولایت ما ملاقات کند، آن عبادت هیچ نفع ندهد او را. و این حدیث از طرق شیعه و سنی متواتر است که: هر که بمیرد و امام خود را نشناسد کافر مرده است و به مرگ جاهلیت و کفر مرده است.

تنویر ششم: در بیان بعضی از صفات و علامات امام و شرایط امامت باید دانست که چون احکام دین و دنیای امت منوط به حکم امام است باید که عالم باشد به احکام دین، و واقف باشد بر خصوصیات آیات قرآنی از محکم و متشابه، و مجمل و مفصل، و ناسخ و منسوخ، و عام و خاص، و همچنین بر اخبار نبوی. و بالجمله باید عالم به جمیع علوم باشد. و باید کمال رأی و شجاعت داشته باشد، تا از عهده مجاهده با اعدای دین برتواند آمد. و باید که اعلم امت باشد زیرا که تقدیم مفضول بر فاضل⁽⁶⁴²⁾، و تقدیم متعلم بر معلم، و تفضیل جاهل بر دانا قبیح است عقلاً. چنانچه حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید می‌فرماید که: (أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يَهْدِي)؟⁽⁶⁴³⁾ یعنی: آیا کسی که هدایت می‌کند (مردم را) به سوی حق سزاوارتر است به این که او را متابعت کنند، یا آن کس که هدایت نمی‌یابد مگر وقتی که او را هدایت کنند، و دیگران او را راه بنمایند؟ و چگونه جایز باشد و حال آن که علم سرمایه فضیلت و کمال است، و لهذا حق تعالی بیان افضلیت حضرت آدم را بر ملائکه به علم فرمود، و به این سبب او را مَسْجُود⁽⁶⁴⁴⁾ ملائکه گردانید. و همچنین طالوت⁽⁶⁴⁵⁾ را از حیثیت زیادتی در علم و قوت بدن از قوم خود،

برگزید، چنانچه ظاهر است از آیه کریمه که: (ان الله اصطفاه عليكم وزاده بسطه في العلم والجسم).⁽⁶⁴⁶⁾ و ایضا در بیان تقدیم رتبه علما فرموده است که: (هل یتوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون)؟⁽⁶⁴⁷⁾ که: آیا مساوی‌اند آن جماعتی که عالم‌اند و آن جماعتی که عالم نیستند؟ و اگر کسی اندکی تأملی نماید می‌داند که امام در جمیع صفات کمال می‌باید که از امت افضل باشد؛ چه، غرض اصلی از وضع شرایع دین و تکالیف، تکمیل افراد انسانی است و نجات ایشان از نقایص و فایض گردانیدن به سعادات و کمالات. و چون امام به نیابت پیغمبر، مرشد طریقه استکمال است باید که مثل نبی در جمیع کمالات علمی و عملی از همه در پیش باشد تا این فایده مترتب شود. و به اتفاق، ائمه ما صلوات الله علیهم در علم و کمالات بر جمیع اهل عصر خود زیادتى داشته‌اند. و ابن‌بابویه رحمه الله به سند قوی از حضرت علی بن موسی الرضا علیه التّحیه و الثّناء روایت کرده است که: امام را چند علامت است: داناترین مردم است؛ و از جمیع اهل عصر پرهیزکارتر و بردبارتر است؛ و در شجاعت و سخاوت از همه در پیش است؛ و عبادتش از همه بیشتر است؛ و ختنه کرده متولد می‌شود؛ و در هنگام ولادت خون و کثافت با او نمی‌باشد؛ و از پی سر می‌بیند چنانچه از پیش رو می‌بیند؛ و او را سایه نمی‌باشد⁽⁶⁴⁸⁾؛ و چون متولد می‌شود دست بر زمین می‌گذارد و آواز به شهادتین بلند می‌کند؛ و محتمل نمی‌شود؛ و دیده‌اش به خواب می‌رود و دلش به خواب نمی‌رود؛ و از آنچه واقع می‌شود؛ در خواب مطلع می‌باشد؛ و ملک با او سخن می‌گوید؛ و زره رسول خدا ﷺ بر قامتش درست می‌آید؛ و هرگز بول و غایطش را کسی ندیده، زیرا که خدا زمین را موکل ساخته که فرو برد که کسی نبیند؛ و بدن او از مشک خوشبو تر می‌باشد؛ و اولی است به مردم از جان ایشان، یعنی می‌باید که جان خود را فدای جان او کنند؛ و

بر مردم مهربانتر است از پدر و مادر ایشان؛ و تواضع و فروتنی او از برای خدا از همه بیشتر است؛ و آنچه از امور خیر که مردم را امر می‌فرماید خود پیش از دیگران به آن عمل می‌نماید؛ و هرچه مردم را از آن منع می‌فرماید خود زیاده از دیگران اجتناب می‌فرماید؛ و دعای او مستجاب می‌باشد حتی آن که اگر بر سنگی دعا کند دو نیم می‌شود؛ و سلاح و حربه رسول ﷺ نزد او می‌باشد؛ و ذوالفقار نزد او می‌باشد؛ و نزد او صحیفه‌ای هست که نامه‌های شیعیان ایشان که تا قیامت به هم خواهند رسید در آن صحیفه هست؛ و صحیفه‌ای دیگر دارد که نام دشمنان ایشان که تا روز قیامت به هم خواهند رسید در آن نوشته است؛ و جامعه⁽⁶⁴⁹⁾ نزد او هست، و آن نامه‌ای است که طولش هفتاد ذرع⁽⁶⁵⁰⁾ است که جمیع آنچه بنی‌آدم به آن محتاج‌اند از احکام الهی در آن هست؛ و جفر اکبر و اصغر⁽⁶⁵¹⁾ را دارد، که یکی از پوست بز است و دیگری از پوست گوسفند، و در آنها جمیع علوم هست، حتی ارش⁽⁶⁵²⁾ خدش‌های⁽⁶⁵³⁾ که کسی در بدن کسی بکند، و حتی یک تازیانه و نیم تازیانه و ثلث تازیانه؛ و مصحف⁽⁶⁵⁴⁾ فاطمه نزد او هست. و کلینی روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که: امام را ده علامت است: متولد می‌شود پاکیزه و ختنه کرده؛ و چون به زمین می‌آید کف را بر زمین می‌گذارد و آواز به شهادتین بلند می‌کند؛ و محتلم نمی‌شود؛ و دلش به خواب نمی‌رود؛ و خمیازه و کمان‌کش⁽⁶⁵⁵⁾ نمی‌کند؛ و از عقب می‌بیند چنانچه از پیش رو می‌بیند؛ و مدفوع او از مشک خوشبوتر است و زمین موکل است که بیوشاند و فرو برد آن را؛ و چون زره حضرت رسول ﷺ را می‌پوشد موافق قامتش می‌باشد، و اگر دیگری پوشد، خواه بلند باشد و خواه کوتاه، یک شبر⁽⁶⁵⁶⁾ از او بلندتر می‌باشد؛ و پیوسته ملک با او سخن می‌گوید تا از دنیا برود. و حمیری در کتاب قرب‌الاسناد و به سند قوی⁽⁶⁵⁷⁾ از ابوبصیر⁽⁶⁵⁸⁾ روایت کرده

است که: روزی به خدمت حضرت امام موسی علیه السلام رفتم و گفتم: فدای تو شوم! امام را به چه چیز می‌توان شناخت؟ فرمود که: به چند خصلت: اما اول آن که پدر او مردم رابه امامت او خبر دهد و نصب کند او را برای امامت، که حجت بر مردم تمام شود، همچنانچه پیغمبر حضرت امیرالمؤمنین را نصب فرمود؛ دیگر آن که از هرچه پرسند عاجز نشود و جواب بگوید، و اگر نپرسند خود بیان کند؛ و مردم را خبر دهد به آنچه در آینده واقع خواهد شد؛ و به همه زبانی با مردم حرف گوید. بعد از آن فرمود که: بنشین تا به تو علامتی برای امامت خود بنمایم که خاطر مطمئن شود. در این حال مرد خراسانی از در درآمد و به عربی از آن حضرت سؤال کرد. حضرت به فارسی جوابش فرمود. خراسانی گفت که: من به زبان خود سخن نگفتم به گمان این که نمی‌دانی. فرمود که: سبحان الله! اگر من تو را به زبان تو جواب نتوانم گفت پس بر تو چه زیادتی خواهم داشت؟ پس با من گفت که: ای ابومحمد امام بر او مخفی نیست زبان هیچ یک از مردم، و سخن مرغان و حیوانات و هر ذی روحی را می‌داند. و به این علامتها امام را می‌توان شناخت. پس اگر اینها در او نباشد امام نیست. و از ابن ابی‌نصر ⁽⁶⁵⁹⁾ منقول است که: از حضرت امام رضا علیه السلام پرسیدم که: به چه چیز امام را می‌توان دانست؟ فرمود که: به چند علامت: این که بزرگتر فرزندان باشد؛ و فضل و علم داشته باشد؛ و هر که به مدینه آید و پرسد که: پدرش کی را وصی کرد؟ گویند که: او را. فرمود که: سلاح و شمشیر در میان ما از بابت تابوت ⁽⁶⁶⁰⁾ است در بنی اسرائیل. در هر جا که سلاح هست، امامت در آنجاست چنانچه تابوت بنی اسرائیل در هر خانه که بود پیغمبری در آنجا بوده.

و منقول است از عبدالله بن ابان ⁽⁶⁶¹⁾ که: عرض کردم به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام که: از برای من و اهل بیت من دعا کن. فرمود که: مگر نمی‌کنم؟ والله

که اعمال شما هر روز و شب بر من عرض می‌شود. راوی می‌گوید که: این بر من بسیار عظیم نمود. فرمود که: مگر نخوانده‌ای این آیه را که: بگو (ای محمد) که بکنید آنچه می‌کنید که عن قریب خدا و رسول و مؤمنان عمل شما را می‌بینند.⁽⁶⁶²⁾ والله که مؤمنان علی بن ابی طالب و ائمه فرزندان اویند.

و کلینی از ابوبصیر روایت کرده است که: روزی به خدمت حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ رفتم. فرمود که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به حضرت امیرالمؤمنین هزار باب از علم تعلیم فرمود که از هر بابی هزار باب گشوده می‌شد.

گفتم: این است والله علم! پس ساعتی سر به زیر افکند و فرمود که: این علم عظیم است اما همین نیست. ای ابومحمد جامعه نزد ماست. گفتم: فدای تو گردم! جامعه کدام است؟ فرمود که: نامه‌ای است که طولش هفتاد ذراع⁽⁶⁶³⁾ است به ذراع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ.

و آن حضرت فرموده و حضرت امیرالمؤمنین به دست خود نوشته و در آن هر حلال و حرامی و هرچه امت به آن احتیاج دارند هست، حتی ارش خراشیدن بدن. و دست بر من گذاشت و فرمود که: رخصت می‌دهی؟ گفتم: من بنده توام، آنچه خواهی بکن. پس بدن مرا فشرود و فرمود که: حتی ارش این در آنجا هست.

گفتم: والله که علم این است. فرمود که: همین نیست. بعد از ساعتی فرمود که: جفر نزد ماست. و مردم چه می‌دانند که جفر چیست. گفتم: جفر کدام است؟ فرمود که: ظرفی است از پوست که علم جمیع پیغمبران و اوصیای ایشان و علم جمیع علمای گذشته در آن هست. گفتم: والله که این است علم. فرمود که: همین نیست. بعد از ساعتی فرمود که: نزد ماست مصحف فاطمه. و مردم چه می‌دانند که چه چیز است مصحف فاطمه. گفتم: بیان فرما. فرمود که: مصحفی است سه

برابر این قرآنی که شما دارید، و یک حرف از قرآن شما در آن نیست. گفتم: والله که این علم است. فرمود که: همین نیست. بعد از زمانی فرمود که: علم گذشته و آینده تا روز قیامت نزد ماست.

گفتم: فدای تو کردم! این است علم. فرمود که: همین نیست. گفتم: پس دیگر علم چه چیز است؟ فرمود که: عمده علم آن است که روز به روز و ساعت به ساعت حادث می‌شود⁽⁶⁶⁴⁾ تا روز قیامت. و به سند دیگر از حماد بن عثمان⁽⁶⁶⁵⁾ روایت کرده است که: شنیدم از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ که: زنادقه⁽⁶⁶⁶⁾ در سال صدویست و هشت ظاهر خواهند شد. در مصحف فاطمه چنین دیدم. پرسیدم که: مصحف فاطمه کدام است؟ فرمود که: چون حضرت رسالت پناه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از دنیا رحلت فرمود حضرت فاطمه را اندوهی رو نمود که خدا داند قدر آن را. آن‌گاه خدا ملکی را فرستاد که تسلی آن حضرت بفرماید و قصه‌ای⁽⁶⁶⁷⁾ برای او بخواند. پس آن ملک می‌گفت و حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌نوشت، تا آن که کتابی جمع شد. پس فرمود که: در آن کتاب چیزی از حلال و حرام نیست؛ علوم آینده است تا روز قیامت. و به سند معتبر روایت کرده است از ابی یحییٰ صنعانی⁽⁶⁶⁸⁾ که: حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود که: ما را در شبهای جمعه شأن و رتبه عظیم هست. گفتم: فدای تو کردم! چه شأن است؟ فرمود که: رخصت می‌فرمایند روح پیغمبران و اوصیای گذشته را و روح امامی را که در میان شماست، که ایشان عروج نمایند به آسمان تا به عرش می‌رسد ارواح ایشان. پس هفت مرتبه طواف عرش می‌کنند، و نزد هر قائمه⁽⁶⁶⁹⁾ از قوایم⁽⁶⁷⁰⁾ عرش دو رکعت نماز می‌گزارند. پس به بدنهای خود برمی‌گردند، و پر می‌شوند انبیا و اوصیا از سرور و خوشحالی، و علوم بسیار بر علوم امام شما می‌افزاید. و از سیف تمار⁽⁶⁷¹⁾ مروی است که حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود که: اگر من در میان

موسی و خضر می‌بودم⁽⁶⁷²⁾ ایشان را خبر می‌دادم که از هر دو داناترم، و علمی چند به ایشان می‌گفتم که ایشان خبر نداشتند. زیرا که ایشان علم گذشته را می‌دانستند و علم آینده را نمی‌دانستند. و ما می‌دانیم علم گذشته و آینده را تا روز قیامت، و از پیغمبر به ما میراث رسیده. و در حدیث دیگر فرمود که: خدا از آن کریمتر است که بر بندگان خود اطاعت بنده‌ای را واجب گرداند، و خبرهای آسمان را از او باز دارد، بلکه هر صبح و شام خبرهای آسمان به ما می‌رسد. و ایضا از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که: جبرئیل دو انار به خدمت حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آورد. حضرت یکی را تمام تناول فرمودند و یکی را دو نیم کردند و نصفی خود تناول فرمودند و نصفی را به علی بن ابی طالب صلوات الله علیه دادند. پس فرمودند که: ای برادر دانستی که این دو انار چه بود؟ انار اول پیغمبری بود؛ تو را در آن بهره‌ای نیست. و انار دوم علم بود؛ تو شریک منی در علم. راوی گفت که: چگونه شریک آن حضرت بود در علم؟ فرمود که: خدا هیچ علمی را تعلیم پیغمبر نفرمود مگر این که او را امر فرمود که به علی یاد دهد. و این علوم همه به ما منتهی شده است.

و منقول است از ابوبصیر که: از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ سؤال کردم از روح که خدا می‌فرماید که: **(وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ. قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي)**.⁽⁶⁷³⁾ فرمود که: روح خلقی است عظیمتر از جبرئیل و میکائیل، و با هیچ یک از پیغمبران گذشته نبوده است بغیر از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که با او بود. و با ائمه می‌باشد و خبرها به ایشان می‌گوید و تسدید ایشان می‌نماید.⁽⁶⁷⁴⁾ و در بعضی روایات وارد شده است که: چون حضرت موسی و خضر بر کنار دریا می‌خواستند از یکدیگر جدا شوند مرغی پیدا شد و قطره‌ای از آب برداشت و به جانب مشرق انداخت، و قطره‌ای دیگر به جانب مغرب انداخت، و یک قطره به جانب آسمان انداخت و

یکی به سوی زمین، و قطره پنجم را به دریا افکند. هر دو حیران ماندند. در این حال صیادی در میان دریا پیدا شد و گفت: در امر مرغ تفکر می‌نمایید؟ شما دو پیغمبر تأویل⁽⁶⁷⁵⁾ کار آن را نمی‌دانید و من که مرد صیادی‌ام می‌دانم. گفتند: ما نمی‌دانیم مگر چیزی را که خدا تعلیم ما نماید. صیاد گفت که: این مرغی است در دریا می‌باشد و مسلم نام دارد و این کار او اشاره به این بود که پیغمبری در آخرالزمان خواهد آمد که علم اهل مشرق و مغرب و اهل آسمان و زمین نزد علم او مثل این قطره باشد نزد این دریا، و پسر عم و وصی او وارث علم او خواهد بود. پس آن صیاد غایب شد. دانستند که ملکی بود از جانب خدا، ایشان را متنبه ساخت.

و کلینی از عبدالاعلی⁽⁶⁷⁶⁾ روایت کرده که: حضرت جعفر بن محمد ع فرمود که: من کتاب الهی را می‌دانم از اول تا آخر، چنانچه گویا همه در کف من است. و در قرآن است خبر آسمان و زمین و خبرهای گذشته و خبرهای آینده، چنانچه فرموده است که **(فیه تبيان کلی شیء)**.⁽⁶⁷⁷⁾ و ایضا به سند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده است که: خدا به حضرت عیسی دو اسم اعظم⁶ تعلیم فرموده بود که آن آثار از او به ظهور می‌آمد. و موسی چهار اسم داشت، و حضرت ابراهیم هشت اسم داشت، و نوح پانزده اسم داشت، و آدم بیست و پنج اسم داشت؛ و خدا جمیع آنها را تعلیم پیغمبر آخرالزمان فرمود. و به درستی که اسمای اعظم الهی هفتاد و سه اسم است؛ هفتاد و دو اسم را تعلیم آن حضرت فرمود و یک اسم را به هیچ کس تعلیم نکرد. و از امام علی نقی ع منقول است که: خدا را هفتاد و سه اسم اعظم است. یک اسم از آنها را آصف⁽⁶⁷⁸⁾ می‌دانست که تخت بلقیس⁽⁶⁷⁹⁾ را در یک چشم زدن نزد سلیمان حاضر ساخت.⁽⁶⁸⁰⁾ و ما هفتاد و دو اسم را می‌دانیم و یک اسم، مخصوص خداست که

دیگری نمی‌داند. و به سند موثوق به⁽⁶⁸¹⁾ از امام محمد باقر روایت کرده است که: عصای موسی از آدم بود و به شعیب⁽⁶⁸²⁾ رسید و از شعیب به حضرت موسی منتقل شد و آن عصا نزد ماست، و در این زودی او را مشاهده کردم و هنوز سبز است به هیئت آن روزی که از درخت جدا کرده‌اند. و چون با آن سخن می‌گویی جواب می‌گوید. و از برای قائم ما مهیاست که چون خروج کند آنچه موسی به آن می‌کرد آن حضرت نیز خواهد کرد. و چون آن را امر کنند که چیزی را برباید، دو شعبه می‌شود که یک کاش در زمین است و یکی در سقف به قدر چهل ذراع⁽⁶⁸³⁾، و چیزها را به زبان خود می‌رباید و در حدیث دیگر حضرت صادق علیه السلام فرمود که: الواح موسی و عصای موسی نزد ماست، و ما میم وارث پیغمبران. و در حدیث دیگر حضرت باقر علیه السلام فرمود که: چون قائم آل محمد از مکه ظاهر شود و اراده کوفه نماید منادی آن حضرت ندا کند که: کسی با خود توشه و آب بردارد. پس سنگ موسی⁽⁶⁸⁴⁾ را بردارند که بار یک شتر است، و در هر منزلی که فرود آیند چشمه‌ای از آن جاری شود که هر گرسنه‌ای که از آن بخورد سیر شود و هر تشنه‌ای که بخورد سیراب شود. و توشه ایشان همین باشد تا به صحرای نجف فرود آیند. و ایضا به سند معتبر از آن حضرت منقول است که: حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه شبی از خانه بیرون آمدند بعد از خفتن⁽⁶⁸⁵⁾. و آهسته می‌فرمودند که: در این شب تاریک امام شما بیرون آمده است پیراهن آدم در بر و عصای موسی و انگشتری سلیمان در دست. و به سند دیگر از مفضل روایت کرده که: حضرت صادق صلوات الله علیه پرسید که: می‌دانی که چه چیز بود پیراهن یوسف⁽⁶⁸⁶⁾؟ گفتیم: نه. فرمود که: چون آتش از برای حضرت ابراهیم افروختند جبرئیل جامه‌ای از جامه‌های بهشت آورد و بر آن حضرت پوشانید که سرما و گرما در او تأثیر نکند. و حضرت ابراهیم در

وقت وفات، آن پیراهن را تعویذی کرد⁽⁶⁸⁷⁾ و بر حضرت اسحاق⁽⁶⁸⁸⁾ آویخت، و همچنین اسحاق به یعقوب⁽⁶⁹⁰⁾ داد. و چون حضرت یوسف متولد شد یعقوب آن پیراهن را تعویذ او کرد، و با او بود در همه احوال. و در مصر آن را گشود که از برای پدر بفرستد، بویش به مشام یعقوب رسید، چنانچه گفت که: **(انی لأجد ریح یوسف لولا أن تفندون)**.⁽⁶⁹¹⁾ بوی همان پیراهن بود که خدا از بهشت فرستاده بود. گفتیم: فدای تو شوم! آخر آن پیراهن به که منتقل شد؟ فرمود که: به اهلش رسید. بعد از آن فرمود که: هر پیغمبری که علمی یا غیر علم چیزی از او به میراث ماند به آل محمد منتهی شد. و الحال نزد ایشان است. و از سعید سمان⁽⁶⁹²⁾ روایت کرده است که: حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود که: نزد من است شمشیر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ و علمهای آن حضرت، و زرها⁽⁶⁹³⁾ و خود آن حضرت، و نزد من است الواح و عصای موسی و انگشتر سلیمان، و نزد من است آن تشتی که موسی در آن قربانی می‌کشت، و نزد من است آن نامی که چون حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ میان مسلمانان و کفار می‌گذاشت تیر لشکر کفار به مسلمانان نمی‌رسید. و مثل سلاح حضرت رسول در میان ما مثل تابوت است در میان بنی اسرائیل که در هر خانه‌ای که تابوت در آن خانه بود پیغمبری در آنجا بود. هر که از اهل بیت سلاح نزد اوست، امامت با اوست. و محمد بن الحسن الصفار به اسناد خود از مسمع⁽⁶⁹⁴⁾ روایت کرده است که: به خدمت حضرت صادق صلوات الله علیه عرض نمودم که: کوفتی⁽⁶⁹⁵⁾ مرا عارض شده و هرگاه طعام دیگران می‌خورم آزار می‌کشم، و چون طعام شما را می‌خورم آزار نمی‌کشم. فرمود که: تو طعام جمعی را می‌خوری که ملائکه با ایشان مصاحفه می‌کنند⁽⁶⁹⁶⁾ در فراشهای⁽⁶⁹⁷⁾ ایشان. عرض کردم که: ملائکه بر شما ظاهر می‌شوند؟ فرمود که: به اطفال ما مهربانترند از ما.

و به سند معتبر از حسین بن ابی‌الاعلا⁽⁶⁹⁸⁾ روایت کرده است که فرمود که: یا حسین خانه‌های ما محل نزول ملائکه است، و محل وحی الهی است. بعد از آن دست زدند بر پشتی که در آن خانه بود و فرمودند که: پشتیهاست که والله که بسیار تکیه بر آنها کرده‌اند ملائکه، و بسیار است که ما از پر ایشان برمی‌چینیم.⁽⁶⁹⁹⁾ و از ابو حمزه ثمالی نقل کرده است که: روزی به خدمت حضرت علی بن الحسین علیه السلام رفتم و ساعتی در بیرون ماندم تا مرخص شدم⁽⁷⁰⁰⁾. چون داخل شدم دیدم که حضرت چیزی از زمین برمی‌چیند. بعد از آن دست دراز کردند و شخصی در عقب پرده بود، به او دادند. گفتم: فدای تو گردم! این چه چیز بود که برچیدید؟ فرمودند که: پرهای ملائکه بود. چون ایشان به نزد ما می‌آیند ما پرهای ایشان را جمع می‌کنیم و تعویذ برای اولاد خود می‌کنیم. پرسیدم که: ملائکه نزد شما می‌آیند؟ فرمود که: پیوسته بر تکیه‌گاه ما تکیه می‌کنند. و به سند دیگر از مفضل بن عمر روایت کرده است که: روزی به خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم و چون بنشستم حضرت امام موسی علیه السلام آمدند، و در گردن آن حضرت قلاده‌ای⁽⁷⁰¹⁾ بود که در آن پرهای کنده بود. حضرت را بوسیدم و در برگرفتم و از حضرت صادق پرسیدم که: این پرها چیست که در گردن حضرت امام موسی علیه السلام است؟ فرمود که: اینها از بال ملائکه است. گفتم: ملائکه به خدمت شما می‌آیند؟ فرمود که: می‌آیند و رو بر فراش ما می‌مالند، و آنچه در گردن امام موسی است از بال ایشان است. و ایضا روایت نموده که آن حضرت فرمود که: ملائکه در خانه‌های ما نازل می‌شوند و بر فراش ما می‌گردند و بر خوان ما حاضر می‌شوند، و هر گیاهی و میوه‌ای را - تر و خشک - از برای ما می‌آورند، و بال خود بر ما و فرزندان می‌مالند، و جانوران را از ما و فرزندان ما دور می‌گردانند، و در وقت هر نماز حاضر می‌شوند که با ما نماز

کنند، و خبرهای اهل زمین را هر روز و هر شب به ما می‌رسانند، و هر پادشاهی که بمیرد و دیگری به جایش منصوب گردد خبرش را به ما می‌رسانند و سیرت و طریقه او را به ما می‌گویند. و به سند معتبر از سَدیر صیرفی روایت کرده است که: در مدینه حضرت امام محمد باقر علیه السلام خدمتی چند به من رجوع فرمود، و چون به فح الروحاء ⁽⁷⁰²⁾ رسیدم شخصی را از دور دیدم که جامه خود را حرکت می‌دهد. به جانب او رفتم و گمان کردم که تشنه است. مَطْهَرَه ⁽⁷⁰³⁾ خود را به او دادم. گفت: نمی‌خواهم. و نامه‌ای به من داد که مهری از گِل بر او بود، و هنوز گل تر بود. چون ملاحظه کردم مهر حضرت امام محمد باقر علیه السلام بود. گفتم: در چه وقت از حضرت جدا شدی؟ گفت: در همین ساعت. چون گشودم، خدمتی چند رجوع فرموده بودند، و چون ملاحظه کردم کسی را ندیدم. به خدمت حضرت که رسیدم عرض کردم که: نامه تو در فلان موضع به من رسید و گل هنوز تر بود. فرمود که: ما چون امری را خواهیم به تعجیل صورت یابد خدمتکاران از جن داریم، به ایشان می‌فرماییم.

و به سند صحیح از ابو حمزه ثمالی روایت کرده است که: در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم در مابین مکه و مدینه. ناگاه سگ سیاهی پیدا شد. حضرت فرمود که: خوش زود آمدی. پس چون نظر کردم به صورت مرغی شد. گفتم: این چه چیز است فدای تو شوم؟ فرمود که: این پیکری است از جن. هِشام ⁽⁷⁰⁴⁾ در این ساعت مرده است. این پرواز می‌کند و در هر شهر خبر مرگ او را می‌رساند. و کلینی علیه‌الرحمه از سعد اسکاف ⁽⁷⁰⁵⁾ روایت کرده است که: به خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفتم و رخصت طلبیدم. فرمود که: باش. آن قدر ماندم که آفتاب گرم شد. پس جماعتی بیرون آمدند با روهای زرد، و عبادت ایشان را نحیف کرده، و کلاه‌های خز در سر. چون داخل شدم فرمود که:

ایشان برادران شما آیند از جن. پرسیدم که: به خدمت شما می آیند؟ فرمود که: بلی؛ می آیند و از مسائل دین و حلال و حرام خود سؤال می نمایند.

و از حضرت باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که: روزی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بر منبر مسجد کوفه نشسته بودند. ناگاه ازدهه‌هایی ⁽⁷⁰⁶⁾ از در مسجد داخل شد. مردم خواستند آن را بکشند، حضرت فرمود که: متعرض او شوید. و آمد تا نزدیک منبر و بلند شد و بر حضرت سلام کرد. حضرت اشاره فرمودند که: باش تا از خطبه فارغ شوم. چون فارغ شدند پرسیدند که: تو کیستی؟ گفت: منم عمرو بن عثمان که پدرم را بر جن خلیفه کرده بودی. و پدرم مرد و مرا وصیت کرد که به خدمت تو آیم و آنچه رأی تو اقتضا نماید به آن عمل کنم، و آمده‌ام که آنچه فرمایی اطاعت کنم. حضرت فرمود که: تو را وصیت می‌کنم به تقوا و پرهیزکاری، و امر می‌کنم که برگردی و جانشین پدر خود باشی، که من تو را از جانب خود بر ایشان خلیفه کردم. راوی به خدمت حضرت باقر علیه السلام عرض نمود که: اکنون عمرو به خدمت تو می‌آید و اطاعت تو بر او واجب هست؟ فرمود که: بلی. و به سند معتبر از نَعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ ⁽⁷⁰⁷⁾ روایت کرده است که گفت: من با جابر بن یزید جعفی همکجاوه شدم. و چون از مدینه بیرون می‌آمدیم به خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفت و وداع کرد و خوشحال بیرون آمد و به جانب کوفه روان شدیم. در روز جمعه در بعضی از منازل نماز ظهر کردیم و چون به راه افتادیم مرد بلند گندمگونی پیدا شد و نامه‌ای در دست داشت و نامه را به جابر داد. جابر بوسید و بر دیده نهاد. و آن نامه را حضرت به جابر نوشته بودند و مهر گلی بر آن زده بودند، هنوز تر بود. گفت: در این ساعت از خدمت آن حضرت جدا شدم. پرسید جابر که: پیش از نماز پیشین ⁽⁷⁰⁸⁾ یا بعد از نماز؟ گفت: بعد از نماز. چون جابر نامه را خواند بسیار مغموم شد ⁽⁷⁰⁹⁾ و دیگر

او را خوشحال ندیدم تا به کوفه داخل شدیم در شبی. و چون روز شد رفتم که جابر را ببینم، دیدم که از خانه بیرون آمد قابی⁽⁷¹⁰⁾ چند برگردن آویخته و بر نی سوار شده و می گوید که: می یابم منصور بن جمهور⁽⁷¹¹⁾ را که در کوفه بر سر خود امیر خواهد شد. و بیتی چند از این باب می خواند. و چون نظر به من کرد با من هیچ سخن نگفت. و من از حال او گریان شدم، و اطفال و مردمان گرد او برآمدند و بیامد تا رَحبه⁽⁷¹²⁾ کوفه و با اطفال می گردید، و در کوفه شهرت کرد که جابر دیوانه شده است. بعد از چند روز نامه هشام بن عبدالملک رسید به والی کوفه که: گردن جابر جعفی را بزن و سرش را بفرست. والی از اهل مجلس پرسید که: جابر بن یزید کیست؟ گفتند: مردی بود عالم و فاضل و راوی حدیث و حج بسیار کرده بود. و در این اوقات دیوانه شده است و بر نی سوار شده و در رحبه کوفه با اطفال بازی می کند. والی گفت که: الحمدلله که ما از کشتن چنین مردی نجات یافتیم. و بعد از اندک وقتی منصور بن جمهور داخل کوفه شد و آنچه جابر می گفت به ظهور آمد.

و محمد بن الحسن الصفار به سند صحیح از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه روایت کرده است در تفسیر این آیه کریمه که: (و كذلك نرى ابراهيم ملكوت السموات والارض وليكون من الموقنين)⁽⁷¹³⁾ که گشودند و ظاهر گردانیدند برای ابراهیم آسمانهای هفتگانه را تا به بالای عرش نظر کرد، و زمین را گشودند تا آنچه در هوا و زیر زمین بود دید، و از برای رسول خدا و امیرالمؤمنین و امامان بعد از او صلوات الله علیهم همه چنین کردند.

و به اسانید معتبره بسیار از آن حضرت روایت کرده است که: خدای را دو علم هست: یک علم مخصوص اوست که به احدی تعلیم نفرموده است، و یک

علم هست که تعلیم پیغمبران و ملائکه فرموده. پس آنچه را تعلیم ایشان فرموده ما می‌دانیم.

و ایضا به اسانید معتبره از ائمه علیهم‌السلام مروی است که: علمی که به آدم فرود آمد بالا نرفت، و علم به میراث می‌رسد، و هر عالمی که می‌میرد، البته عالم دیگر مثل علم او را یا زیاده، می‌داند. و جمیع علوم انبیا به ما رسیده است. و به اسانید صحیحه منقول است از ائمه صلوات‌الله‌علیهم که: تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داوود و صحف ابراهیم و کتب جمیع پیغمبران نزد ماست و به نحوی که ایشان می‌خوانده‌اند ما می‌خوانیم و تفسیر آنها را می‌دانیم. و به اسانید مختلفه از جویریہ بن مُسَہَر ⁽⁷¹⁴⁾ منقول است که: با حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه از جنگ خوارج برمی‌گشتیم، چون به زمین بابل ⁽⁷¹⁵⁾ داخل شدیم وقت نماز عصر داخل شد. پس حضرت فرود آمد و لشکری فرود آمدند. و حضرت فرمود که: ای گروه مردم! این زمین ملعون است و سه مرتبه اهل این زمین معذب شده‌اند، و این اول زمینی است که عبادت بت در اینجا شده است، و پیغمبر و وصی پیغمبر را جایز نیست که در این زمین نماز کنند. شما نماز کنید. مردم به جانب راست و چپ راه میل کردند و متوجه نماز شدند و حضرت بر استر ⁽⁷¹⁶⁾ حضرت رسول صلی‌الله‌علیه و آله و سلم سوار شدند و روانه شدند. من گفتم که: والله من از پی امیرالمؤمنین می‌روم و امروز نماز خود را تابع نماز او می‌گردانم. و از عقب حضرت می‌رفتم. هنوز از جسر حله ⁽⁷¹⁷⁾ نگذشته بودیم که آفتاب غروب نمود. مرا وسوسه‌ها در خاطر به هم رسید. چون گذشتیم فرمود که: ای جویریہ اذن بگو. و خود متوجه وضو شدند. بعد از آن به سخنی متکلم شدند که نمی‌فهمیدم، و گمان من این بود که عبرانی است. پس اقامه فرمودند. پس نگاه کردم والله به آفتاب که از میان دو کوه بیرون آمد و صدایی از آن ظاهر می‌شد تا

رسید به جایی که وقت فضیلت نماز عصر بود. پس آن حضرت نماز عصر را کردند و من اقتدا به آن حضرت کردم و چون از نماز فارغ شدیم آفتاب غروب کرد و ستاره‌ها ظاهر شد. پس حضرت متوجه من شدند و فرمودند که: ای جویریہ خدا می‌فرماید که: (فسیح باسم ربك العظيم).⁽⁷¹⁸⁾ من خدا را به نام عظیمش خواندم، آفتاب را برای من برگردانید.

و صفار به سند معتبر از حارث اعور⁽⁷¹⁹⁾ روایت کرده است که: روزی با امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه به منزلی⁽⁷²⁰⁾ رسیدیم که آن را عاقول می‌گویند. در آنجا به درخت خشکی رسیدیم که پوستهایش ریخته بود و ساقش مانده بود. حضرت دست بر آن زد و فرمود که: برگرد به اذن الهی. در حال، شاخه‌هایش رویید و میوه داد و میوه‌اش امرود⁽⁷²¹⁾ بود. و چون صبح آمدیم باز سبز بود و میوه داشت. و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: حضرت امام حسن عسکری صلوات‌الله علیه با شخصی از اولاد زبیر⁽⁷²¹⁾ به عمره می‌رفتند. برای حضرت در زیر درخت خرمایی فراش انداختند و برای آن زبیری در زیر درخت دیگر. و آن درختان خشک بود. آن شخص گفت که: اگر این درخت رطب می‌داشت می‌خوردیم. حضرت فرمود که: میل رطب داری؟ گفت: بله. حضرت دست به آسمان بلند کرد و دعایی خواند به زبانی که آن شخص نفهمید. در همان ساعت درخت سبز شد و بار برداشت. شترداری که همراه ایشان بود گفت: والله که سحر کرد. حضرت فرمود که: سحر نیست؛ دعای فرزند پیغمبر مستجاب شد. و ایضا از سلیمان بن خالد⁽⁷²²⁾ روایت کرده است که: {ابو} عبدالله بلخی⁽⁷²³⁾ در خدمت حضرت صادق علیه السلام به درخت خرمایی بی‌میوه رسیدند. حضرت فرمودند که: ای نخله⁽⁷²⁴⁾ شنونده اطاعت کننده خدا! ما را طعام ده از

آنچه خدا در تو مقرر ساخته. در ساعت⁽⁷²⁵⁾ رطبه‌های رنگارنگ از درخت فرو ریخت

و خوردند تا سیر شدند. پس بلخی گفت که: در باب شما به عمل آمد آنچه در باب مریم شده بود.⁽⁷²⁶⁾ و در حدیث دیگر روایت کرده است که: حسن بن عبدالله⁽⁷²⁷⁾ از حضرت امام موسی علیه السلام معجزه‌ای طلبید، و درخت ام‌غیلان⁽⁷²⁸⁾ در برابر بود. حضرت فرمود که: برو نزد این درخت و بگو که: موسی بن جعفر می‌فرماید که: بیا. چون بیامد و گفت آنچه فرموده بود، درخت زمین را همه جا قطع کرد و آمد به خدمت حضرت ایستاد. باز اشاره فرمود، به مکان خود برگشت.

و به سند حسن⁽⁷²⁹⁾ از ابوبصیر روایت کرده که: روزی به خدمت حضرت باقر صلوات‌الله‌علیه رفتم و حضرت صادق علیه السلام نیز حاضر بودند. گفتم: نه شما هر دو وارث پیغمبر آخرالزمان هستید؟ حضرت باقر علیه السلام فرمود که: بله. گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارث جمیع پیغمبران بود و آنچه ایشان می‌دانستند آن حضرت می‌دانست؟ فرمود که: بله. گفتم: شما می‌توانید مرده را زنده کنید و کور و پیس را شفا دهید؟ فرمود که: بله؛ به اذن الهی. آن‌گاه فرمودند که: نزدیک من بیا. پس دست بر چشم و روی من کشید، من آفتاب و زمین و آسمان و آنچه در خانه بود همه را دیدم. فرمود که: می‌خواهی که روشن⁽⁷³⁰⁾ باشی و ثواب و عقابت مانند دیگران باشد، یا به حال اول برگردی و بهشت از برای تو واجب باشد؟ گفتم: حال اول را می‌خواهم. بار دیگر دست بر چشم من کشیدند، به حال اول برگشتم. و به سند دیگر از ابوبصیر روایت کرده است که: حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه بار دیگر مرا روشن کرد و فرمود که: اگر نه از ترس شهوت می‌بود تو را چنین می‌گذاشتم. پس مرا به حال اول برگردانیدند. و به سند معتبر

از علی بن الْمُغیره⁽⁷³¹⁾ منقول است که حضرت امام موسی کاظم عَلَيْهِ السَّلَام در مِنی⁽⁷³²⁾ بر زنی گذشتند که او و فرزندانش می‌گریستند برای گاوی که داشتند و مرده بود. ضرت نزد آن زن رفتند و از سبب گریه سؤال فرمودند. آن زن گفت که: این فرزندان من یتیم‌اند و معیشت من و ایشان از این گاو بود و الحال راه حيله⁽⁷³³⁾ بر من بسته شده است. حضرت فرمود که: می‌خواهی برای تو زنده کنم؟ گفت⁽⁷³⁴⁾: بله. حضرت دو رکعت نماز گزارند و دست به دعا برداشتند و بعد از آن برخاستند و پابر گاو زدند. برخاست و ایستاد. چون زن این حال را دید فریاد زد که: به حق صاحب کعبه که عیسی بن مریم است. حضرت در میان ازدحام مردم خود را از آن زن مخفی گردانید. و از داوود بن کثیر⁽⁷³⁵⁾ روایت کرده که: شخصی از اصحاب ما⁽⁷³⁶⁾ به حج رفت و چون به خدمت حضرت صادق صلوات‌الله علیه رسید عرض کرد که: پدر و مادرم فدای تو باد! زنی داشتم، فوت شد و تنها مانده‌ام. حضرت فرمود که: بسیار او را دوست می‌داشتی؟ گفتم: آری فدای تو شوم. فرمود که: چون به خانه خواهی رفت خواهی دید او را در خانه که چیزی می‌خورد. راوی گفت که: چون به خانه برگشتم او را چنان دیدم نشسته و چیزی تناول می‌نماید. و به سند صحیح از حسن بن علی و شاء⁽⁷³⁷⁾ روایت کرده که: حضرت امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام در خراسان فرمود که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را در اینجا دیدم و او را در بر گرفتم. و از حضرت جعفر بن محمد عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده است به اسانید بسیار که: چون ابوبکر غصب خلافت نمود حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه او را دید و حجتها بر او تمام کرد و در آخر گفت: نمی‌خواهی که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در میان ما و تو حکم باشد؟ گفت: چگونه آن حضرت حکم می‌شود؟ حضرت دست آن ملعون را گرفت و آورد به مسجد قبا. دید که حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ در مسجد نشسته و به

او گفت که: برو و ترک کن ظلم حضرت امیرالمؤمنین را. و به روایت دیگر فرمود که: نگفتم که حق را به علی تسلیم کن و متابعت او بکن؟ چون این را شنید ترسان برگشت و به عمر رسید و حقیقت حال را گفت. عمر گفت: تو هنوز سحر بنی‌هاشم را ندانسته‌ای⁽⁷³⁸⁾؟ و منقول است از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که: روزی ردیف پدرم بودم⁽⁷³⁹⁾ و به جانب عریض⁽⁷⁴⁰⁾ می‌رفت. در اثنای راه مردی پیدا شد موی سر و ریشش سفید شده. پدرم فرود آمد و میان دو چشمش را و دستش را بوسید و می‌گفت: فدای تو گردم. و آن مرد او را موعظه و نصیحت می‌فرمود. پس چون آن پیر برفت، پدرم سوار شد. گفتم که: آنچه با این مرد کردی از شکستگی و احترام، نسبت به هیچ کس نکردی. فرمود که: پدرم امام محمد باقر علیه السلام بود. و از سماعه⁽⁷⁴¹⁾ منقول است که: روزی به خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم بعد از وفات امام محمد باقر علیه السلام. فرمود که: می‌خواهی پدرم را ببینی؟ گفتم: بله. فرمود که: داخل این خانه شو. چون رفتم، حضرت را دیدم در آنجا نشسته. پس فرمود که: جمعی از شیعه بعد از شهادت حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه به خدمت حضرت امام حسن علیه السلام آمدند و سؤالی چند از آن حضرت فرمودند. بعد از آن، حضرت فرمود که: اگر امیرالمؤمنین را ببینید می‌شناسید؟ گفتند: بله. فرمود که: پرده را بردارید. چون برداشتند و نظر کردند حضرت را دیدند که نشسته است. و از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: چون حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را به مسجد آوردند از برای بیعت ابوبکر لعنه‌الله، حضرت رو به قبر حضرت رسول صلی الله علیه و آله ایستاد و فرمود که: (یا بنی‌أم ان القوم استضعفونی و کادوا یقتلوننی)⁽⁷⁴²⁾. ای برادر! این گروه مرا ضعیف کردند و نزدیک شد که مرا بکشند. پس دستی از قبر بلند شد به جانب ابوبکر که شناختند که دست حضرت است، و صدایی از قبر برآمد که

شناختند که صدای آن حضرت است، و این آیه را شنیدند که: (أَكْفَرْتَ بِالذِي
خَلَقَكَ مِنْ تَرَابٍ ثُمَّ مِنْ نَظْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا) ⁽⁷⁴³⁾: آیا کافر شدی به آن خدایی
که تو را از خاک آفرید؛ پس، از نطفه‌ای آفرید؛ پس تو را به حد رجولیت ⁽⁷⁴⁴⁾
رسانید و مردی کرد؟ و در حدیث دیگر وارد شده است که: چون دست ظاهر
شد این آیه بر آن دست نوشته بود.

و از حضرت صادق صلوات الله علیه به سند معتبر روایت کرده است که:
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به جانب صفین ⁽⁷⁴⁵⁾ متوجه شدند. چون از
فرات عبور فرمودند و نزدیک به کوهی رسیدند در صفین، وقت نماز شام ⁽⁷⁴⁶⁾
داخل شد. از مردم دور شدند و وضو ساختند و اذان گفتند. چون از اذان فارغ
شدند کوه شکافته شد و سری بیرون آمد موی سر و ریش سفید گردیده، و به
سخن آمد و گفت: السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمه الله و برکاته. مرحبا به
وصی خاتم پیغمبران و قائد روسفیدان و دست و پا سفیدان به بهشت و فایز
گردیده به ثواب صدیقان و بهترین اوصیا. حضرت فرمود که: و علیک السلام ای
برادر من، شمعون بن حمون وصی حضرت عیسی بن مریم. چه حال داری؟
گفت: به خیر است؛ رحمت الهی بر تو باد! منتظر حضرت عیسايم که فرود آید
برای نصرت فرزندت. و نمی دانم ⁽⁷⁴⁷⁾ کسی را که در راه خدا زیاده از تو مبتلا
گردیده باشد، و در قیامت کسی از تو ثوابش نیکوتر و رتبه اش بلندتر نخواهد
بود. صبر کن - ای برادر - تا آن که خدا را ملاقات نمایی. به درستی که دیروز
بود که دیدم جمعی را که از بنی اسرائیل آزارها کشیدند و به اراه ایشان را بریدند
و بر چوبها حلق کشیدند ⁽⁷⁴⁸⁾. اگر این جماعت که با تو جنگ می کنند بدانند که
چه عذابها برای ایشان مقرر گردیده، دست کوتاه خواهند کرد. و این روهای
نورانی که تو را یاری می نمایند اگر بدانند که چه ثواب از برای ایشان مهیا

گردیده، هر آینه⁽⁷⁴⁹⁾ آرزو کنند که به مِقراض⁽⁷⁵⁰⁾ بدن ایشان پاره پاره شود. والسلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمه الله و برکاته. پس کوه به هم آمد و حضرت متوجه نماز شدند. پس عمار بن یاسر، و ابن عباس، و مالک اشتر، و هاشم بن عتبّه⁽⁷⁵¹⁾، و ابویوب انصاری، و قیس بن سعد⁽⁷⁵²⁾، و عمرو بن الحمق⁽⁷⁵³⁾، و عباد بن الصامت، و ابوالهیثم بن التیهان پرسیدند که: این مرد که بود؟ فرمود که: شمعون وصی حضرت عیسی بود. پس عباد بن الصامت و ابویوب گفتند: پدر و مادر خود را فدای تو می‌کنم و تو را یاری می‌کنم چنانچه برادرت حضرت رسول را یاری کردیم، و تخلف نمی‌کند کسی از مهاجرین و انصار از تو مگر شقی. پس حضرت ایشان را دعای خیر فرمود. و ایضا از عبّایه اسدی⁽⁷⁵⁴⁾ روایت نموده که: روزی به خدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه رفتم، دیدم شخصی نزد حضرت نشسته و حضرت متوجه اوست و با او سخن می‌گوید. و چون برفت پرسیدم که: این مرد که بود که شما را از ما مشغول ساخته بود؟ فرمود که: وصی حضرت موسی بود. و در اخبار مُستفیضه⁽⁷⁵⁵⁾ از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: حضرت رسول ﷺ فرمود که: چون من بمیرم مرا غسل بده و کفن کن و مرا بنشان و آنچه خواهی از من بپرس که جواب خواهی شنید. و به اسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه روایت کرده است که: روزی با پدرم در وادی ضبحنان که در میان مدینه و مکه است می‌رفتیم. ناگاه استر پدرم رم کرد. نظر کردم، مرد پیری را دیدم که در گردنش زنجیری بود و سر زنجیر در دست مردی بود می‌کشید. گفت: مرا آب ده. آن شخص که زنجیر را داشت گفت: آتش مده، خدا او را آب ندهد. از پدرم پرسیدم که: کی بود؟ فرمود که: معاویه بود.

و به طرق کثیره از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: با پدرم به راه مکه می‌رفتیم و هر دو بر شتر سوار بودیم. چون به وادی ضجنان رسیدیم شخصی بیرون آمد و در گردنش زنجیری بود بر زمین می‌کشید. گفت: یا اباجعفر ⁽⁷⁵⁶⁾ مرا آب ده، خدا تو را آب دهد. شخصی دیگر از عقبش آمد و زنجیرش را کشید و گفت: یابن رسول الله آبش مده، خدا او را آب ندهد. آن‌گاه پدرم رو به من کرد و فرمود که: این مرد را شناختی؟ معاویه بود. و از یحیی بن ام‌الطویل ⁽⁷⁵⁷⁾ نیز منقول است که: در خدمت حضرت علی بن الحسین به راه مکه می‌رفتیم و چون به وادی ضجنان رسیدیم چنین واقع شد و حضرت فرمود که: معاویه بود. و از ابوحمزه ثمالی روایت کرده است که: در خانه حضرت علی بن الحسین بودم، و در آنجا گنجشکی چند فریاد می‌کردند. فرمود که: می‌دانی چه می‌گویند؟ گفتم: نه. فرمود که: تسبیح پروردگار خود می‌کنند و طلب روزی از او می‌نمایند. بعد از آن فرمود که: ای ابوحمزه! زبان مرغان را تعلیم ما کرده‌اند و همه چیز به ما داده‌اند. و از فضیل بن یسار ⁽⁷⁵⁸⁾ روایت کرده است که: در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم. دیدی که یک جفت کبوتر پیامدند و نر با ماده حرفی گفت. فرمود که: می‌دانی چه گفت؟ گفتم: نه. فرمود که: می‌گفت که: ای انیس من و ای جفت من! هیچ خلقی نزد من از تو محبوبتر نیست مگر مولای من جعفر بن محمد. و به اسانید معتبره از محمد بن مسلم ⁽⁷⁵⁹⁾ روایت کرده که: روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه بودم. ناگاه یک جفت کبوتر به نزد حضرت آمدند و به زبان خود صدایی کردند و حضرت جوابی چند ایشان را فرمودند، و بعد از ساعتی پرواز کردند و بر سر دیوار نشستند و در آنجا نیز نر با ماده حرفی چند گفتند و برفتند. از حقیقت ماجرای ایشان سؤال کردم، فرمود که: یابن مسلم هر چیز که خدا خلق کرده است از مرغان و حیوانات و هر صاحب

روحی، اطاعت ما زیاده از بنی آدم می‌کنند. این کبوتر نر گمان بدی به جفت خود برده بود و او سوگند یاد می‌کرد که من برایم از گمانی که به من می‌بری، و او قبول نمی‌کرد. پس گفت که: راضی می‌شوی به محاکمه⁽⁷⁶⁰⁾ محمد بن علی؟ گفت: بله. چون به نزد من آمدند من حکم کردم که کبوتر ماده راست می‌گوید و بیگناه است. قبول کرد و رفتند.

و از سلیمان جعفری⁽⁷⁶¹⁾ روایت کرده است که: روزی در خدمت حضرت امام رضا علیه السلام بودم در باغی از باغهای آن حضرت. ناگاه گنجشکی بیامد و در پیش آن حضرت بر زمین افتاد و فریاد می‌کرد و اضطراب می‌نمود. حضرت فرمود که: می‌دانی چه می‌گویدی؟ گفتم: خدا و رسول و فرزند رسول بهتر می‌دانند. فرمود که: می‌گویدی که: ماری آمده است که جوجه مرا بخورد در این خانه. این عصا را بردار و به این خانه برو و مار را بکش. چون به خانه داخل شدم ماری دیدم به گرد خانه می‌گردد. آن را کشتم. و از احمد بن هارون⁽⁷⁶²⁾ روایت کرده که: روزی حضرت امام موسی صلوات الله علیه به خیمه من درآمدند و لجام اسب خود را بر روی طنابی از طنابهای خیمه انداختند و نشستند.

بعد از ساعتی اسب صدایی کرد. حضرت تبسم فرمودند و گفتند به فارسی که: برو و بول کن. آن اسب رفت و بسیار دور شد و در صحرا بول کرد و برگشت. پس حضرت فرمود که:

خدا به داوود و آل داوود کرامتی نکرده مگر آن که به محمد و آل محمد زیاده از آن کرامت فرموده.

و به سند معتبر از محمد بن مسلم روایت کرده است که: در خدمت امام محمد باقر علیه السلام بودم در مابین مکه و مدینه. و من بر الاغی سوار بودم و حضرت بر استری. ناگاه گرگی از سر کوه دوید و به نزدیک استر آن حضرت

آمد و دست را بر قریوس زین⁽⁷⁶³⁾ گذاشت و گردن کشید. حضرت سر را نزدیک دهان آن گرگ آوردند و بعد از ساعتی فرمودند که: برو. چنین کردم. آن گرگ شادی کنان برگشت. گفتم: فدای تو کردم! عجب چیزی دیدم. فرمود که: می دانی چه گفت؟ گفتم: خدا و رسول و فرزند رسول بهتر می دانند. فرمود که: می گفت: یابن رسول الله زن من در این کوه درد زاییدن بر او دشوار شده است. دعا کن که خدا بر او آسان گرداند، و دعا کن که خدا هیچ یک از فرزندان مرا بر احدی از شیعیان شما مسلط نگرداند. من چنین دعا کردم و مستجاب شد. و به اسانید معتبره روایت کرده که: حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه روزی با جماعتی از اصحاب خود نشسته بودند که آهویی نزد آن حضرت آمد و دست بر زمین می زد و صدایی می کرد. فرمود که می دانید چه می گوید؟ گفتند: نه. فرمود که می گوید که فلان شخص از قریش فرزند مرا امروز شکار کرده است، و از من التماس می کند که از آن قرشی سؤال کنم که فرزند را به آن دهد که شیرش بدهد و باز به او سپارد و برود. پس حضرت با اصحاب فرمود که: برخیزید تا به خانه آن شخص رویم و حاجت این آهو را برآوریم. چون به خانه آن مرد آمدند و بیرون آمد، حضرت فرمود که: آن آهو بچه را که امروز شکار کرده ای بیاور که مادرش آن را شیر بدهد. چون بیاورد، مادر آن را شیر داد و گذاشت. حضرت از آن شخص التماس فرمود که این آهو بچه را به ما ببخش. او به حضرت بخشید و حضرت آن را با مادرش رخصت فرمود. آهو. برفت و دم را حرکت می داد و به زبان خود سخنی می گفت. فرمود که: می دانید که چه می گوید؟ گفتند: نه. فرمود که: می گوید: خدا غایبان شما را به شما برساند، و علی بن الحسین را پیامرزد، چنانچه فرزند مرا به من رسانید. و به سند معتبر از یونس بن ظبیان⁽⁷⁶⁴⁾ و جمعی از اصحاب⁽⁷⁶⁵⁾ مروی است که: روزی در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودیم،

فرمود که: خزاین زمین در دست ماست. اگر به پای خود اشاره کنم گنجهای خود را ظاهر می‌گرداند. پس یک پای خود را دراز کردند و بر زمین کشیدند و دست دراز کردند و شمشوی از طلا بیرون آوردند به قدر یک شبر⁽⁷⁶⁶⁾ و فرمودند که: نگاه کنید. چون نظر کردیم شمشهای بسیار دیدیم بر روی یکدیگر ریخته می‌درخشد. یکی از ما گفت که: فدای تو کردم! اینها همه را دارید شما و شیعیان شما این قدر محتاج‌اند؟ فرمود که: خدا بهشت را برای شیعیان ما خلق کرده است.⁽⁷⁶⁷⁾ و ایضا منقول است که: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با اصحاب خود در مسجد کوفه نشستند. شخصی گفت که: پدر و مادرم فدای تو باد! من تعجب دارم از این دنیایی که در دست دشمنان شماست و در دست شما نیست. فرمود که: گمان داری که ما دنیا را می‌خواهیم و خدا به ما نمی‌دهد؟ آن‌گاه دست زدند و مشتی از ریگ برگرفتند تمام جواهر قیمتی شد. پرسیدند که: این چیست؟ گفت که: از بهترین جواهر است. فرمود که: اگر خواهیم، همه زمین را چنین می‌توانیم کرد اما نمی‌خواهیم. پس بر زمین انداختند، باز ریگ شد. و ایضا صفار با اسانید معتبره از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که:

آن حضرت فرمود که: شخصی از ما نماز خفتن⁽⁷⁶⁸⁾ را در مدینه کرد و به شهر جابلقا و جابرسا⁽⁷⁶⁹⁾ که قوم موسی در آنجا ساکن‌اند رفت و منازعه‌ای⁽⁷⁷⁰⁾ در میان ایشان بود، فصل کرد⁽⁷⁷¹⁾ و در همان شب برگشت و نماز صبح را در مدینه کرد. حضرت خود را می‌فرمود. و از جابر جعفی روایت کرده است که: روزی در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام نشسته بودم، فرمود که: ای جابر الاغی داری که در یک شب از مشرق به مغرب برود؟ گفتم: نه فدای تو شوم. فرمود که: من شخصی را می‌شناسم در مدینه که الاغی دارد که سوار می‌شود و

یک شب به مشرق و مغرب می‌رود. خود را می‌فرمود. و به سند معتبر از سدیر صیرفی روایت کرده است که: امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: من می‌شناسم شخصی از اهل مدینه را که رفت به سوی آن جماعتی که خدا فرموده است که: و من قوم موسی أمه یهدون بالحق و به یعدلون⁽⁷⁷²⁾ که در مشرق و مغرب می‌باشند، و منازعه‌ای در میان ایشان بود، اصلاح نمود و برگشت و بر نهر فرات گذشت و از آب فرات تناول نمود، و از در خانه تو گذشت و در زد و نایستاد که بگشایند از ترس شهرت. و به شخصی گذشت که او را در بند کشیده بودند و ده کس بر او موکل بودند که در تابستان او را در برابر چشمه آفتاب می‌داشتند و آتش در دور او می‌افروختند، و در زمستان آب سرد بر او می‌ریختند و او را برهنه می‌داشتند، و او قاییل فرزند آدم بود.

و محمد بن مسلم گفت که: مراد حضرت از آن شخص که در مدینه است خودش بود. و از عبدالصمد بن علی⁽⁷⁷³⁾ روایت کرده است که: شخصی نزد حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه آمد. حضرت از او پرسیدند که: تو کیستی؟ گفت: من منجمم. فرمود که: می‌خواهی تو را خبر دهم به یک کسی که از آن وقت که تو آمده‌ای نزد ما تا حال چهارده عالم را سیر کرده است که هر عالمی سه برابر این دنیا است، و از جای خود حرکت نکرده است؟ آن شخص گفت که: آن مرد کیست؟ فرمود که: منم. و اگر خواهی تو را خبر دهم به آنچه خورده‌ای و در خانه پنهان کرده‌ای. و به سند معبر از ابان بن تغلب⁽⁷⁷⁴⁾ روایت کرده است که: منجمی از اهل یمن به خدمت حضرت جعفر بن محمد علیه السلام رسید. حضرت پرسیدند که: علمای یمن علم ایشان در چه مرتبه است؟ گفت: از علم نجوم بر دو ماهه راه حکم می‌کنند در یک شب. حضرت فرمود که: عالم مدینه اعلم است از عالم شما. در یک ساعت از روز به قدر آنچه یک سال

آفتاب طی کند قطع می‌نماید⁽⁷⁷⁵⁾، و سیر می‌کند دوازده هزار عالم را که هر یک از آن عالمها مثل این عالم است که ایشان نمی‌دانند که آدم و شیطان خلق شده‌اند. پرسید که: اهل آن عالمها شما را می‌شناسند؟ فرمود که: بله. خدا واجب نگردانیده است بر ایشان مگر ولایت ما و بیزاری از دشمنان ما را و از علی بن حسان⁽⁷⁷⁶⁾ روایت کرده است که: من در سُر من رأی بودم. شنیدم که شخصی را محبوس کرده‌اند که دعوی پیغمبری کرده و او را از شام آورده‌اند. رفتم و التماس از دربانان کردم و خود را به آن مرد رسانیدم و از قصه او سؤال نمودم. گفت: من در شام می‌بودم و در موضعی که محل سر مبارک حضرت امام حسین است عبادت الهی می‌کردم. ناگاه شخصی پیدا شد و گفت: برخیز. برخاستم و با او روان شدم. چون اندک زمانی برآمد خود را در مسجد کوفه دیدم. پرسید که: این مسجد را می‌شناسی؟ گفتم: بله؛ مسجد کوفه است. پس متوجه نماز شد و من نیز نماز کردم. بعد از زمانی خود را در مسجد مدینه دیدم.

او نماز کرد و من نماز کردم و زیارت حضرت رسول ﷺ کردیم. پس آن‌گاه خود را در مکه دیدم و با او افعال حج را همه به جا آوردم و چون از افعال حج فارغ شدیم خود را در شام دیدم و آن شخص ناپیدا شد. و چون سال دیگر موسم حج شد باز همان شخص پیدا شد و مرا با خود به همان موطن⁽⁷⁷⁷⁾ برد. و چون از افعال حج فارغ شدیم و مرا به شام برگردانید خواست از من جدا شود گفتم: به حق آن خدایی که تو را چنین قدرتی کرامت فرموده است بگو که تو کیستی. اعتی⁽⁷⁷⁸⁾ سر به زیر افکند، آن‌گاه نظر به من کرد و فرمود که: محمد بن علی بن موسایم⁽⁷⁷⁹⁾. پس این خبر شهرت کرد و خبر به عبدالملک رسید و مرا در زنجیر کرد و به اینجا فرستاد. گفتم: تو نامه‌ای بنویس و احوال خود را به محمد بن عبدالملک بنویس، شاید تو را رها کند. و دوات و قلمی برای او

حاضر کردم و او قصه خود را نوشت. او در جواب نوشت که: آن کسی که تو را یک شب از شام به آن اماکن برد بگو که تو را از زندان نجات دهد. راوی می‌گوید که: من چون جواب را خواندم گریستم و پاره‌ای او را تسلی دادم و بیرون آمدم و صبح روز دیگر رفتم که احوال او بگیرم. دیدم که زندانبانان و لشکری⁽⁷⁸⁰⁾ در تفحص⁽⁷⁸¹⁾ آن مردند. از حقیقت حال پرسیدم، گفتند: دیشب آن مرد که دعوی پیغمبری می‌کرد ناپیدا شده است و درها بسته بود. نمی‌دانیم به زمین فرو رفته است یا به آسمان بالا رفته است. و از حفص تمار⁽⁷⁸²⁾ روایت کرده است که: در آن ایام که مُعلی بن خنیس⁽⁷⁸³⁾ را به دار کشیده بودند به خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم. فرمود که: من معلی را به امری فرمودم و مخالفت من کرد و خود را به کشتن داد. و به درستی که من روزی به او نظر کردم، او را مغموم یافتم. گفتم که: ای معلی اهل و عیال خود را به خاطر آورده‌ای و از مفارقت ایشان محزونی؟ گفت: بله. گفتم: نزدیک من بیا. پس دست بر روی او کشیدم و از او پرسیدم که: اکنون در کجایی؟ گفت: خود را در خانه خود می‌بینم و اینک زن من است و اینها فرزندان من‌اند. من از خانه بیرون آمدم تا ایشان را سیر دید و با زن خود مقاربت کرد. بعد از آن او را طلبیدم و دست بر روی او مالیدم و پرسیدم که: خود را کجا می‌بینی؟ گفت: با شما در مدینه‌ام و اینک منزل شماست. گفتم: ای معلی هرکه حدیث ما را حفظ کند و مخفی دارد خدا دین و دنیای او را حفظ می‌کند. ای معلی اسرار ما را نقل نکنید که خود را اسیر مردم کنید. ای معلی هرکه احادیث صعب⁽⁷⁸⁴⁾ ما را کتمان کند⁽⁷⁸⁵⁾ خدا نوری در میان دو چشم او ساطع⁽⁷⁸⁶⁾ گرداند و او را عزیز گرداند در میان مردم، و هرکه افشا کند نمیرد مگر این که الم⁽⁷⁸⁷⁾ حربه و سلاح به او برسد، یا در زنجیر و بند بمیرد. ای معلی تو کشته خواهی شد؛ مستعد⁽⁷⁸⁸⁾ باش. و از عبدالله

بن سنان⁽⁷⁸⁹⁾ روایت کرده است که: حضرت صادق علیه السلام فرمود که: ما را حوضی است از مابین بصری⁽⁷⁹⁰⁾ تا صنعای⁽⁷⁹¹⁾ یمن. می خواهی ببینی؟ گفتم: بله؛ فدای تو شوم!

پس دست مرا گرفتند و مرا به بیرون مدینه آوردند و پا بر زمین زدند. نگاه کردم. نهری دیدم که ساحلش پیدا نیست مگر آنجایی که ما بر آن ایستاده‌ایم که مانند جزیره‌ای است در میان این نهر. پس در این جزیره نهری دیدم که در یک طرفش آب جاری است از برف سفیدتر، و در طرف دیگرش شیری جاری است از برف سفیدتر، و در میانش شرابی جاری است از یاقوت رنگین‌تر، و هیچ‌یک به دیگری ممزوج نمی‌شود، و آن سرخی در میان این دو سفیدی به مثابه‌ای خوشنماست که هرگز چنین چیزی ندیده بودم. گفتم: فدای تو گردم! این نهر از کجا بیرون می‌آید؟ فرمود که: این چشمه‌هایی است که خدا در قرآن وصف فرموده است در بهشت. و در دو کنار این نهر درختان دیدم حوریان بر این درختان نشسته، موهای ایشان به حسنی که هرگز ندیده بودم، و در دست ایشان ظرفها در نهایت لطافت، که هرگز چنین ظرفی تعقل نکرده بودم و شباهت به ظرفهای دنیا نداشت. پس حضرت نزدیک یک از ایشان رفتند و اشاره فرمودند که: آب بده. دیدم خم شد و درخت نیز خم شد تا ظرف را پر کرد و به حضرت داد و باز درخت راست شد. پس حضرت به من عطا فرمودند و من بخوردم. و هرگز به آن لذت و لطافت چیزی نخورده بودم، و بویش به مثابه بوی مشک بود. و چون در کاسه نظر کردم سه گونه از شربت در آن بود. عرض کردم که: فدای تو گردم! هرگز چنین حال مشاهده نکرده بودم و نمی‌دانستم که این قسم غرایب در عالم می‌باشد. حضرت فرمود که: این کمتر چیزی است که خدا برای شیعیان ما مهیا کرده است. و چون مؤمن از دنیا می‌رود، روحش را به اینجا

می‌آورند، و در این باغها سیر می‌کند و از این شرابها می‌خورد. و دشمن ما که می‌میرد، روحش را به وادی برهوت می‌برند که صحرائی است در حوالی یمن، و همیشه در عذاب می‌باشد و از زقوم⁽⁷⁹²⁾ و حمیم⁽⁷⁹³⁾ می‌خورد. پس پناه گیرید به خدا از شر آن وادی. و از جابر جعفی روایت کرده است که از حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله‌علیه سؤال نمودم از فرموده خدا که: و کذلک نری ابراهیم ملکوت السموات و الأرض⁽⁷⁹⁴⁾، چگونه ملکوت آسمان و زمین را به حضرت ابراهیم نمود؟ - و من سرم در زیر بود. - حضرت به دست مبارک به جانب بالا اشاره نمود و فرمود که: به جانب بالا نظر کن. چون سر بالا کردم دیدم که سقف خانه شکافته و حجابها برخاسته. نوری عظیم دیدم که دیده‌ام حیران شد. پس حضرت فرمود که: حضرت ابراهیم مُلک آسمان و زمین چنین مشاهده نمود. آن گاه فرمود که: به زیر نگاه کن. پس فرمود که: به بالا نظر کن. چون نظر کردم سقف را به حال خود یافتم. پس دست مرا گرفتند و به خانه دیگر بردند و جامه‌هایی که پوشیده بودند کردند و جامه‌های دیگر پوشیدند و فرمودند که: چشم بر هم گذار و باز مکن. بعد از ساعتی فرمودند که: می‌دانی در کجایی؟ گفتم: نه؛ فدای تو شوم. فرمود که: الحال در ظلماتی که ذوالقرنین به آنجا رسیده بود. گفتم: فدای تو گردم! رخصت می‌دهی که دیده بگشایم؟ فرمود که: بگشا اما چیزی را نخواهی دید. چون چشم گشودم از ظلمت جای پای خود را ندیدم. باز اندکی راه رفتند و فرمودند که: می‌دانی در کجایی؟ گفتم: نه. فرمود که: بر کنار آب زندگانی ایستاده‌ای که خضر از این آب خورده است.

پس، از این زمین و از این عالم بیرون رفتیم و به عالم دیگر درآمدیم. و چون پاره‌ای راه رفتیم، مثل این عالم خانه‌ها و بناها و مردمان دیدیم و از آن عالم به در رفتیم و به عالم سیم داخل شدیم شبیه به آن دو عالم، تا بر پنج عالم

گذشتیم. آن گاه فرمود که: این ملکوت زمین بود و ابراهیم همه اینها را ندیده بود، همین ملکوت آسمان را دیده بود. و ملکوت زمین دوازده عالم است، هر عالمی مثل آن عالم اول، و هر امامی از ما که از دنیا می‌رود در یکی از آن عالمها ساکن می‌شود، تا امام آخر - که صاحب الامر است - در عالم اول ساکن شود.

آن گاه فرمود که: چشم بر هم گذار. چشم بر هم گذاشتم و دست مرا گرفتند. ناگاه خود را در همان خانه‌ای دیدم که بیرون رفته بودیم. پس آن جامه‌ها را کردند و جامه‌های اول را پوشیدند و به جای خود نشستند. پرسیدم که: فدای تو کردم! چند ساعت از روز گذشته است؟ فرمود که: سه ساعت.

و به سند معتبر از ابوبصیر روایت کرده است که: روزی در خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام بودم. پا را بر زمین زدند. پس دریایی عظیم ظاهر شد و کشتیها از نقره در کنار آن دریا ایستاده. به یکی از آن کشتیها سوار شدند و مرا سوار کردند و رفتیم تا به محلی رسیدیم که در آنجا خیمه‌ها از نقره زده بودند. و آن حضرت داخل هر یک از آن خیمه‌ها شدند و بیرون آمدند و فرمودند که: آن خیمه که اول داخل شدم خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، و دویم از حضرت امیرالمؤمنین، و سیم از حضرت فاطمه، و چهارم از خدیجه، و پنجم از حضرت امام حسن، و ششم از حضرت امام حسین، هفتم از حضرت علی بن الحسین، و هشتم از پدرم، و نهم به من تعلق داشت. و هر یکی از ما که از دنیا می‌رود خیمه‌ای دارد که در آنجا ساکن می‌شود.

و از صالح بن سعید ⁽⁷⁹⁵⁾ روایت نموده که: حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه را در کاروانسرای فقرا جا داده بودند. به خدمت حضرت رفتم و گفتم: ایشان چندان سعی در تزیین تو و هتک حرمت تو کردند تا آن که در چنین

جایی تو را ساکن گردانیدند. فرمود که: یابن سعید تو هنوز در این مرتبه‌ای از معرفت ما؟ پس دست به جانبی حرکت دادند. چون نظر کردم باغهای سبز و حوریان خوشروی خوشبو و غلامان پاکیزه، مانند مروارید و طبقهای رطب و انواع میوه‌ها مشاهده نمودم که دیده‌ام حیران شد. فرمود که: ما هر جا که هستیم اینها از برای ما مهیاست. و به اسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: تمام دنیا در دست امام از بابت پاره گردگانی⁽⁷⁹⁶⁾ است که هیچ چیز از امور دنیا بر او مخفی نیست و آنچه خواهد در آن می‌تواند کرد. و به چند سند معتبر از حضرت باقر صلوات‌الله علیه روایت کرده است که: ذوالقرنین را مخیر گردانیدند میان سحاب ذلول⁽⁷⁹⁷⁾ و سحاب صعب⁽⁷⁹⁸⁾. پس سحاب ذلول و نرم را پست‌تر بود برای خود اختیار کرد و سحاب صعب را که تندروتر و شدیدتر است برای ائمه آل‌محمد گذاشت. گفتم که: صعب کدام است؟ فرمود که: آن است که رعد و برق و صاعقه دارد و حضرت صاحب‌الامر بر آن سوار خواهد شد و به آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه که پنج زمینش معمواست و دو تا خراب، خواهد گردید. و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام مالک شدند آنچه در زمین است و آنچه در زیر زمین است، و دو ابر را بر حضرت عرض⁽⁸⁰⁰⁾ کردند، صعب را اختیار فرمود و بر آن سوار شد و بر هفت زمین گذشت. پنج را معمور دید و دو را خراب. و به اسانید صحیحه از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: چون حق تعالی اراده می‌فرماید که امامی را خلق کند، قطره‌ای از آب مُزن⁽⁸⁰¹⁾ فرو می‌فرستد که بر گیاهی یا میوه‌ای بنشیند، و والد او آن را تناول می‌کند و جماع می‌کند. پس آن نطفه در رحم قرار می‌گیرد و خدا امام را از آن خلق می‌فرماید. پس در شکم مادر صدا می‌شنود و می‌فهمد. و چون به زمین می‌آید بر بازوی راستش

می نویسند که: (و تمت کلمه ربك صدقا و عدلا لا مبدا لکلماته و هو السميع العليم).⁽⁸⁰²⁾ پس چون به سخن و رفتار آمد، عمودی⁽⁸⁰³⁾ از نور برای او نصب می کنند که اعمال جمیع خلائق را می داند و می بیند. و کلینی و غیره به اسانید معتبره روایت کرده اند از حضرت صادق علیه السلام که: چون خداوند عالمیان می خواهد که امام را خلق نماید ملکی را می فرستد که شربتی از آب تحت عرش برمی دارد و به امام می دهد که تناول می فرماید، و از آن آب نطقه منعقد می شود. و چون به رحم منتقل شد تا چهل روز سخن نمی شنود و بعد از چهل روز آنچه گویند می شنود. پس چون متولد شد خدا همان ملک را می فرستد که آیه را بر بازویش نقش می نماید. پس چون به منصب امامت فایز گردید از برای او مناری از نور بلند می کنند که به آن اعمال خلائق را می داند. و به سند دیگر از آن حضرت منقول است که: چون مادران اوصیای پیغمبران به ایشان حمله می شوند مادر را سستی به هم می رسد مانند غش، و تمام آن روز تا شب چنین می باشد. پس به حال خود می آید و از جانب راست خود از یک طرف خانه آوازی می شنود که کسی می گوید که: حمله شدی به خیر و خوبی، و عاقبت تو به خیر خواهد بود. بشارت باد تو را به فرزند بردبار دانا. بعد از آن دیگر هیچ سنگینی و المی و اثر حمل در خود نمی یابد. تا چون ماه نهم می شود آوازه از خانه که می باشد، می شنود. و چون شب ولادت می رسد نوری در آن خانه ساطع می شود که بغیر او و پدر امام نمی بیند. و چون متولد می شود چهار زانو نشسته از پا به زیر می آید. و چون به زمین می رسد رو به قبله می کند و سه مرتبه عطسه می کند و به انگشت، اشاره می نماید و الحمد لله می گوید، و ناف بریده و ختنه کرده متولد می شود و دندانهای پیش دهانش همه روییده می باشد. و از پیش رویش نوری می باشد مانند سببکه طلا⁽⁸⁰⁴⁾، و در تمام آن شب و روز

از دستهایش نور ساطع است. و همچنین پیغمبران نیز چنین متولد می‌شوند. و صفار از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: خدا را شهری هست در پشت مغرب که آن را جابلقا می‌گویند، و در آن شهر هفتاد هزار امت هستند که هر امتی از ایشان مثل این امت‌اند. و هرگز معصیت خدا نکرده‌اند و هیچ کار نمی‌کنند و هیچ چیز نمی‌گویند مگر لعنت بر ابوبکر و عمر و بیزاری از ایشان، و ولایت اهل بیت رسول خدا صلوات الله علیهم. و از هشام بن سالم ⁽⁸⁰⁵⁾ روایت کرده است که: حضرت صادق علیه السلام فرمود که: خدا را شهری هست در پشت دریا که وسعت آن به قدر سیر چهل روز آفتاب است. و در آن شهر جمعی هستند که هرگز معصیت الهی نکرده‌اند و شیطان را نمی‌شناسند و نمی‌دانند که شیطان خلق شده است. و در هر چند گاه ما ایشان را می‌بینیم و آنچه احتیاج دارند از ما سؤال می‌نمایند. و از ما سؤال می‌نمایند کیفیت دعا را، و ما تعلیم ایشان می‌نماییم و می‌پرسند که: قائم آل محمد کی ظهور می‌کند؟ و در عبادت و بندگی سعی بسیار می‌کنند و شهر ایشان دروازه‌های بسیار دارد. از هر دروازه‌ای تا دروازه‌ای صد فرسخ مسافت است. و ایشان را تقدیس و تنزیه و عبادت بسیار هست که اگر ایشان را ببینید، عبادت خود را سهل خواهید شمرد. و در میان ایشان کسی هست که یک ماه سر از سجود بر نمی‌دارد، و خوراک ایشان تسبیح الهی است و پوشش ایشان برگ درختان است. و روهای ایشان از نور روشن است. و چون یکی از ما را می‌بینند بر گرد او می‌آیند و از خاک قدمش برمی‌گیرند برای برکت. و چون وقت نماز ایشان می‌شود صداهای ایشان بلند می‌شود مانند باد تند. و در میانشان جمعی هستند که هرگز حربه ⁽⁸⁰⁶⁾ از خود نینداخته‌اند برای انتظار قائم آل محمد. و از خدا می‌طلبند که به خدمت او مشرف شوند. و عمر هر یک از ایشان هزار سال

است. اگر ایشان را ببینی آثار خشوع و شکستگی و فروتنی از ایشان ظاهر است و پیوسته طلب می‌کنند امری را که موجب قرب به خدا باشد. و چون ما دیر به نزد ایشان رفتیم به خدا تقرب می‌جویند که مبادا از غضب الهی باشد. و پیوسته منتظر آن وقت هستند که وعده ملاقات ما و ایشان است. و هرگز از عبادت سست نمی‌شوند و به تنگ نمی‌آیند. و به نحوی که ما قرآن را تعلیم ایشان کرده‌ایم تلاوت می‌نمایند. و در میان آن قرآن چیزی چند هست که اگر بر این مردم بخوانیم کافر می‌شوند. و اگر چیزی از قرآن بر ایشان مشکل شود از ما می‌پرسند، و چون بیان می‌کنیم سینه‌های ایشان گشاده و منور می‌شود و از خدا می‌طلبند که ما را برای ایشان باقی دارد. و می‌دانند که خدا به وجود ما بر ایشان چه نعمتها دارد؛ و قدر ما را می‌شناسند. و ایشان با قائم آل محمد علیه السلام خروج خواهند کرد و جنگیان ایشان بر دیگران سبقت خواهند گرفت، و همیشه از خدا همین را می‌طلبند. و در میان ایشان پیران و جوانان هستند. چون جوانی پیری را می‌بیند نزد او به مثابه بندگان می‌نشیند و تا رخصت نفرماید بر نمی‌خیزد.

ایشان بهتر از جمیع خلق اطاعت امام می‌کنند و به هر امری که امام ایشان را به آن داشت ترک نمی‌کنند تا امر دیگر بفرماید. و اگر ایشان را بر خلق مابین مشرق و مغرب بگمارند، در یک ساعت همه را فانی می‌کنند. و حربه در ایشان کار نمی‌کند و خود شمشیرها از آهن دارند غیر این آهن، که اگر بر کوه بزنند دونیم می‌کنند. و امام به این لشکر با هند و روم و ترک و دیلم و بربر و هر که در مابین جابلقا و جابرساست جنگ خواهد کرد. و جابلقا و جابرسا دو شهر است یکی در مشرق و دیگری در مغرب. و بر هر یک از اهل ادیان که وارد شوند، اول ایشان را به خدا و رسول و دین اسلام بخوانند، و هر که مسلمان

نشود او را بکشند تا آن که در میان مشرق و مغرب کسی نماند که مسلمان نباشد. و به اسانید معتبره از حضرت امام حسن صلوات الله علیه منقول است که فرمود که: خدا را شهری هست در مشرق، و شهری هست در مغرب، و بر هر یک از این دو شهر حصار هست از آهن که در هر حصار هفتاد هزار در است و از هر دری هفتاد هزار طایفه داخل می شوند که هر یک به لغتی⁽⁸⁰⁷⁾ سخن می گویند که دیگری نمی داند. و من جمیع آن لغتها را می دانم. و در آن شهرها و در مابین آن شهرها خدا را حجتی و امامی نیست بغیر از من و برادرم. و ماها حجت خداییم بر ایشان.

در اینکه اهل بیت علیهم السلام کشتی نجات و باب آمرزش اند و اعلم یا أباذر أن الله عز و جل جعل أهل بیتی فی امتی کسفینه نوح: من رکبها نجا، و من رغب عنها غرق؛ و مثل باب حطه فی بنی اسرائیل: من دخله کان ءامنا. و بدان ای ابوذر که خداوند عالمیان اهل بیت مرا در میان امت من از باب کشتی نوح گردانیده، که هر که سوار آن کشتی شد نجات یافت، و هر که نخواست آن را و داخل آن کشتی نشد غرق شد. همچنین اهل بیت من هر که در کشتی ولایت و محبت و متابعت ایشان می نشیند از گرداب فتنه و کفر و ضلالت نجات می یابد، و هر که از جانب ایشان به سوی دیگر میل می کند در⁽⁸⁰⁸⁾ دریای شقاوت غرق می شود. و اهل بیت من در این امت مانند در حطه اند⁽⁸⁰⁹⁾ که در بنی اسرائیل بود که خدا امر فرمود که داخل آن در شوند، و هر که داخل آن در شد از عذاب خدا در دنیا و عقبی ایمن شد. هم چنین در این امت هر که چنگ در دامان متابعت ایشان می زند و از درگاه پیروی و متابعت ایشان خدا را طلب می کند، از جمله ایمنان است، والا طعمه شیطان و مستحق عذاب و خذلان⁽⁸¹⁰⁾ است. بدان که خداوند عالمیان امر فرمود بنی اسرائیل را که: (أدخلوا الباب سجدا و قولوا

حطه نغفر لکم خطایاکم).⁽⁸¹¹⁾ و جمعی از مفسرین گفته‌اند که: مراد از در در در قریه بیت المقدس است، یعنی: درآبید به دری از درهای قریه بیت المقدس⁽⁸¹²⁾ از روی خضوع و شکستگی. یا: چون در کوچک است خم شوید و به رکوع داخل شوید. یا: بعد از داخل شدن، سجده کنید و استغفار کنید و بگویید: خداوندا از گناهان ما بگذر، تا بیامرزیم گناهان شما را. و بعضی گفته‌اند که: در قریه اریحا⁽⁸¹³⁾ مراد است. و جمعی از محققین را اعتقاد این است که: مراد در آن قبه‌ای است که در تیه⁽⁸¹⁴⁾ برای قبله ایشان مقرر کرده بودند و رو به آن نماز می‌کردند. پس بعضی ابا کردند و از درهای دیگر داخل شدند یا داخل نشدند. و بعضی که از آن در داخل شدند آن عبارت که استغفار ایشان بود تغییر دادند و به جای حطه، حنطه⁽⁸¹⁵⁾ گفتند و گندم طلبیدند. پس خدا طاعون بر ایشان گماشت که در یک ساعت بیست و چهار هزار یا هفتاد هزار کس ایشان بمرد. و بدان که مضمون این دو تشبیه بلیغ که در این حدیث وارد شده است، در احادیث سنی و شیعه متواتر است و دلالت بر این می‌کند که در هر باب تسلیم و انقیاد ایشان باید نمود و پا از جاده متابعت ایشان به در نباید گذاشت، و به همین اکتفا نباید کرد که نام شیعه بر خود گذارند و در اعمال و اعتقادات از طریقه ایشان به در روند. بلکه ایشان‌اند وسیله میان خلق و خدا، و هدایت از غیر ایشان حاصل نمی‌شود.

چنانچه ابن بابویه علیه‌الرحمه و شیخ طبرسی به سند معتبر از حضرت صادق ع روایت کرده‌اند که: حضرت فرمود که: بلیه مردم برای ما عظیم شده است. اگر ایشان را می‌خوانیم اجابت ما نمی‌کنند، و اگر ایشان را واگذاریم، به غیر ما هدایت نمی‌یابند. و شیخ طوسی به سند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که: ماییم سبب و وسیله میان شما و خدا. و شیخ طبرسی در احتجاجات روایت

کرده است از عبدالله بن سلیمان⁽⁸¹⁶⁾ که: من در خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام بودم. شخصی از اهل بصره آمد و گفت: حسن بصری⁽⁸¹⁷⁾ می گوید که: آن جماعتی که علم خود را کتمان می کنند، گند شکمهای ایشان اهل جهنم را متأذی⁽⁸¹⁸⁾ خواهد کرد. حضرت فرمود که: اگر حسن راست می گوید پس هلاک شده است مؤمن آل فرعون، و خدا او را به کتمان ایمان و علم مدح کرده است.⁽⁸¹⁹⁾ و همیشه علم مکتوم⁽⁸²⁰⁾ بود از آن روز که خدا را به پیغمبری مبعوث گردانید. حسن بصری اگر می خواهد به جانب راست برود، و اگر می خواهد به جانب چپ رود، که علم یافت نمی شود مگر نزد ما. و ابن بابویه رحمه الله به سند معتبر از اسحاق بن اسماعیل⁽⁸²¹⁾ روایت کرده که حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه به او نوشت که: به درستی که خداوند عالمیان به رحمت و احسان خود بر شما فرایض را واجب گردانید نه از برای آن که خود محتاج بود به عبادت شما، بلکه از برای احسان و تفضل بر شما، تا آن که ممتاز گرداند بد را از نیک، و بدکردار را از فرمانبردار، و تا ظاهر گرداند آنچه در سینه ها مخفی است، و دلها را پاکیزه گرداند از بدیها، و از برای آن که سبقت جویند به رحمتهای او، و منزلتها و رتبه های شما در بهشت رفیع⁽⁸²²⁾ گردد. پس واجب گردانید بر شما حج و عمره و نماز و روزه و زکات و ولایت اهل بیت رسول صلی الله علیهم را، و از برای شما دری مقرر ساخت که به آن در درهای فرایض بر شما گشوده می شود، که آن ولایت و متابعت اهل بیت است. و از برای شما کلیدی از برای گشودن درهای قرب و راههای معرفت قرار داده است پیروی ایشان است. اگر نه محمد و اوصیای او صلوات الله علیهم می بودند، شما حیران می بودید از باب بهایم و حیوانات، که هیچ فریضه ای از فرایض خدا را نمی دانستید. و آیا داخل شهر می توان شد از غیر راهش؟ پس چون خدا بر شما

منت گذاشت به نصب امامان بعد از پیغمبر شما، فرمود که: امروز دین شما را کامل گردانید و نعمت خود را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم. ⁽⁸²³⁾ و از طرق سنی و شیعه متواتر است که حضرت رسول ﷺ به حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود که: من شهرستان علمم و تو در آن شهرستانی. و داخل شهر نمی توان شد مگر از درش. و اخبار در این باب زیاده از حد و حصر است. و چنانچه از احادیث معتبره ظاهر می شود ایشان نه همین سفینه ⁽⁸²⁴⁾ نجات این امت اند، بلکه جمیع ملائکه و پیغمبران به برکت ولایت ایشان به سعادات فایز گردیده اند و در جمیع شداید به انوار ایشان پناه برده اند. و ایشان اند علت غایی ⁽⁸²⁵⁾ ایجاد جمیع آسمانها و زمین، و عرش و کرسی، و ملک و جن و انس، چنانچه در احادیث بسیار وارد شده است که خطاب به محمد و علی فرمودند که: لولا کما لما خلقت الأفلاك: اگر نه شما می بودید من افلاک را خلق نمی کردم. و بیان سر این اخبار موقوف بر تبیین رمزی است که موجب انکشاف این معنی می شود: بدان که خداوند عالمیان فیاض مطلق است و ذات مقدسش مقتضی ⁽⁸²⁶⁾ فیض وجود است. اما قابلیت ماده از جانب ممکنات شرط است تا افاضه ⁽⁸²⁷⁾ آن فیض ⁽⁸²⁸⁾ عقلا قبیح نباشد. و کسی که قابل آن باشد که چنین بنایی مثل عالم امکان را برای او بنا کنند و چنین مهمانخانه ای را برای او مرتب سازند و در میدان وسیع عرصه ایجاد، چنین سقفهای رفیع و بناهای منیع ⁽⁸²⁹⁾ برپا کنند و چندین هزار سُرَاقِ رِفْعَت ⁽⁸³⁰⁾ و حُجُبِ جَلال ⁽⁸³¹⁾ را به اوتاد ⁽⁸³²⁾ قدرت و اطناب ⁽⁸³³⁾ عزت استوار گردانند، و این عرصه ظلمانی را به چراغهای نورانی از آفتاب و ماه و ستارگان روشن سازند، و صفایح ⁽⁸³⁴⁾ افلاک و لوح خاک را به انواع زینتها و الوان نقشها بیارایند، و مایده ⁽⁸³⁵⁾ احسانی که تمام عالم فراگرفته برای او بکشند، و الوان نعمتها و میوه ها و گلها و ریاحین ⁽⁸³⁶⁾ برای

او حاضر سازند، و نشئه دنیا نمونه حقیری است از آن، یعنی بهشت اعلا را به انواع حور و قصور⁽⁸³⁷⁾ بیارایند، و غیر متناهی از ملائکه مقربین و جن و طیور و وحوش و بهایم⁽⁸³⁸⁾ را خادم او گردانند، بزرگواری می‌باید باشد که این کرامتها را سزاوار باشد و این نوازشها⁽⁸³⁹⁾ را لایق باشد.

پس اگر دیگران به طفیل او⁽⁸⁴⁰⁾ از این خوان بهره‌ای برند، نزد عقلا پسندیده است، و اگر نه، امثال ماها لایق این کرامتها نیستیم، و برای ما به تنهایی این قسم تشریفات⁽⁸⁴¹⁾ نزد عقلا قبیح است. چنانچه اگر بالفرض لری یا کردی یا روستایی ناقص جاهلی نزد پادشاه عظیم‌الشانی بیاید و پادشاه بفرماید که میدان را چراغان کنند و انواع فرشها گسترده الوان نعمتهای پادشاهانه برای او حاضر گردانند و جمیع امرای خود را به خدمت او باز دارد، جمیع عقلا او را مذمت می‌کنند که این ادا⁽⁸⁴²⁾ پادشاهانه نبود، و این مرد قابل این کرامت نبود. نهایت اکرام این مرد این بود که ده تومان زر یا کمتر به او بدهند و او را در مجلس حضور⁽⁸⁴³⁾ هم راه ندهند. و اگر مرد کامل قابل بزرگ عظیم‌الشانی بیاید و این تهیه‌ها برای او بکنند و به طفیل او چندین هزار کرد و روستایی سیر⁽⁸⁴⁴⁾ کنند و بخورند، بدنما نیست و جمیع عقلا مدح می‌کنند. و همچنین در این ماده⁽⁸⁴⁵⁾ چون جناب مقدس نبوی و اهل بیت او صلوات‌الله علیهم اشرف مکنونات⁽⁸⁴⁶⁾ و زبده ممکنات‌اند، و نهایت آنچه رتبه امکانی از کمالات و استعدادات گنجایش داشته باشد در ایشان مجتمع است، ایشان ماده قابل⁽⁸⁴⁷⁾ جمیع فیوض و رحمت‌هایند و هر فیضی و رحمتی اول بر ایشان فایض می‌گردد و به طفیل ایشان به مواد قابل دیگر سرایت می‌کند در خور استعدادات ایشان. چنانچه نعمت ایجاد که اول نعمتهاست اول بر آن حضرت فایض گردید و بعد از آن بر دیگران. چنانچه فرمود که: اول ما خلق الله نوری.⁽⁸⁴⁸⁾ و همچنین معنی نبوت، اول از برای آن

جناب حاصل شد و به برکت او به دیگران رسید، چنانچه فرمود که: کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین: من پیغمبر بودم و آدم در میان آب و گل بود. و فرمود که: ماییم آخران سابقان که بعد از همه ظاهر شدیم و پیش از همه جمیع کمالات را داشتیم. و این است معنی شفاعت کبری⁽⁸⁴⁹⁾ که از روز اول تا ابد آباد⁽⁸⁵⁰⁾، جمیع خیرات و کمالات به وسیله ایشان به جمیع خلق فایض گردیده و می‌گردد. و این است سر صلوات بر ایشان که در جمیع مطالب⁽⁸⁵¹⁾ باید اول بر ایشان صلوات فرستاد و بعد از آن حاجت خود را طلبید تا برآورده شود. زیرا که یک علت ناروایی حاجت، عدم قابلیت توسل است. پس چون صلوات فرستادی و برای آن ماده‌های قابل، رحمت طلبیدی، مانعی نیست در حق آن حضرت و اهل بیتش؛ البته مستجاب می‌شود. و همین که آب به سرچشمه آمد، هر کس در خور قابلیت او از سرچشمه به او بهره‌ای می‌رسد در خور راهی که به آن سرچشمه دارد. کسی باشد که نهری عظیم از راه ولایت و اخلاص و توسل از آن منبع خیرات و سعادت به سوی خود کنده باشد، از هر رحمتی که به آنجا می‌رسد در خور آن نهر و گنجایش آن بهره‌ای می‌برد؛ و کسی که جوی ضعیفی داشته باشد همان قدر حصه⁽⁸⁵²⁾ می‌یابد. پس معلوم شد که انتفاع⁽⁸⁵³⁾ انبیا و مقربان از انوار مقدسه ایشان زیاده از دیگران است و منت نعمت ایشان بر پیغمبران و اوصیا و دوستان خدا زیاده بر عوام ناس است. چون سخن به اینجا کشیدن این مطلب را از این نازکتر بیان می‌توان کرد. بدان که این معلوم است که چندان که مناسبت میان فاعل و قابل⁽⁸⁵⁴⁾، و مُفیض و مُستفیض⁽⁸⁵⁵⁾ بیشتر است افاضه⁽⁸⁵⁶⁾ بیشتر می‌شود. بلکه جمعی را اعتقاد این است که تا یک قدر مناسبتی نباشد افاضه نمی‌تواند شد. پس این ناقصان که در نهایت مرتبه نقص‌اند، در استفاضه⁽⁸⁵⁷⁾ ایشان از کامل من جمیع الوجوه ناچار است از واسطه‌ای که از جهات کمال با

جناب ذی‌الجلال⁽⁸⁵⁸⁾ یک نوع ارتباطی داشته باشد، و از جهت امکان و عوارض آن، مناسبتی با ممکنات ناقصه داشته باشد که افاضه و استفاضه به این دو جهت به عمل آید. چنانچه در هدایت و ایصال احکام و حکم و حقایق به خلق، این دو جهت ضرور است. و اشاره مجملی به این معنی در ابواب نبوت شد، و در بیان معنی قرب نیز اشاره شد.

و بدان که چون ایشان مظهر صفات کمالیه الهی‌اند، و به نمونه‌ای از صفات جلال و جمال او متصف گردیده‌اند، ایشان را کلمات‌الله و اسماء‌الله می‌گویند. و احادیث در این باب بسیار است. و چنانچه اسمای الهی دلالت بر کمالات او می‌کنند، ایشان نیز از این حیثیت که به پرتوی از صفات او متصف گردیده‌اند دلالت بر صفات او می‌کنند، مثل اسم رحمان که دلالت بر اتصاف الهی به صفت رحمت می‌کند. چون رحمت و شفقت رسول خدا ﷺ را مشاهده می‌کنی تو را دلالت می‌کند بر کمال رحمت خداوندی که این رحمت با این بسیاری، قطره‌ای از دریای رحمت اوست؛ و همچنین در جمیع کمالات. بلکه دلالت⁽⁸⁵⁹⁾ ایشان بر آن کمالات زیاده از دلالت اسماست. و اسمای مقدس الهی از این جهت تأثیرات بر ایشان مترتب است که دلالت بر آن مُسمی⁽⁸⁶⁰⁾ می‌کند. لهذا بر ایشان نیز آثار عجیبه در عالم ظاهر می‌گردد که اسمای مقدس الهی‌اند و مظهر قدرت و کمالات اویند. و چنانچه پیش دانستی، کُنه ذات و صفات را دانستن محال است، ولیکن در انحای⁽⁸⁶¹⁾ وجوهات صفات و تعبیرات از آن، عارفان را درجات مختلفی می‌باشد، و در هر اسمی صاحب هر معرفتی در خور معرفت خود از آن اسم بهره‌ای می‌یابد. مثلاً بلا تشبیه مراتب مردم در معرفت پادشاه مختلف می‌باشد. یک مرد کردی می‌باشد که از عظمت پادشاه همین تصور کرده است که هر وقت که خواهد ارده‌دوشاب⁽⁸⁶²⁾، او را میسر است، و اگر خواهد

هزار دینار بی زحمت به کسی می‌تواند داد. این مرد پادشاه را به صفات استاد حلوایی و استاد بزاز شناخته. اگر پادشاه به او احسانی کند، در خور شناخت او احسان خواهد کرد. و همچنین تا به مرتبه آن شخصی که از عظمت پادشاه آن قدر دانسته که او قادر بر عطای حکومت‌های عظیم هست و منصبی می‌تواند بخشید که در سالی آلاف الوف⁽⁸⁶³⁾ تحصیل می‌تواند کرد. پادشاه به چنین شخصی در خور معرفت او می‌دهد. و همچنین عارفان را در مراتب معرفت، بلا تشبیه این تفاوت هست. یک لفظ رحمان را هر عارفی به معنی می‌فهمد و در خور آن معنی فایده می‌برد، تا آن عارف کامل که نهایت وجوه ممکنه را یافته، به رحمان، فیض ازل و ابد را برای ممکنات می‌طلبد و می‌رساند. و همچنین در مراتب معرفت رسول خدا و ائمه معصومین صلوات‌الله علیهم که اسمای مقدس الهی‌اند، در خور شناخت و معرفت ایشان، از توسل به ایشان منتفع⁽⁸⁶⁴⁾ می‌تواند شد.

یک شخص علی را مردی شناخته است که هر مسئله که می‌پرسی می‌داند. او علی را در مرتبه علامه شناخته، بلکه علی را وسیله نکرده؛ علامه را وسیله کرده. و دیگری علی را چنین شناخته که شبی پانصد کس را می‌تواند کشت. او علی را نشناخته؛ مالک اشتر را شناخته. و یکی علی را چنین شناخته که اگر شفاعت کند خدا هزار تومان به او می‌دهد. تا به مرتبه آن بزرگی که علی را در مرتبه کمال شناخته؛ اگر نام علی را بر آسمان بخواند از یکدیگر می‌پاشد، و اگر بر زمین بخواند می‌گدازد. چنانچه در احادیث بسیار هست که نامهای ایشان را بر عرش نوشتند، عرش قرار گرفت؛ و بر کرسی نوشتند، برپا ایستاد؛ و بر آسمانها نوشتند، بلند شدند؛ و بر زمین نوشتند، قرار گرفت؛ و بر کوهها نوشتند، ثابت گردیدند و دوستان ایشان را به تجربه معلوم است که در وقت دعا در خور

آن ربط و معرفت و توسلی که به ایشان حاصل می‌شود همان قدر استشفاع⁽⁸⁶⁵⁾ به ایشان نفع می‌کند. و اگر این معنی را از این نازکتر ذکر کنیم سخن دقیق می‌شود و مطلب مخفی تر می‌شود.

بعضی تمثیلی ذکر کرده‌اند از برای وضوح این معنی که: یک فیلی را بردند به شهر کوران. چون شنیدند که چنین خلق عظیم به شهر ایشان آمده، همگی به سیر آن جمع شدند و دست بر آن می‌مالیدند. یکی از ایشان دست بر گوش آن مالید، و یکی دست بر خرطوم آن مالید، و یکی دندانش را لمس کرد و یکی بدنش را و یکی دُمش را. و چون فیل را بردند اینها با یکدیگر نشستند و به وصف آن شروع کردند و در میان ایشان نزاع شد. آن که گوشش را لمس کرده بود گفت: فیل یک چیز پهنی است از باب گلیم. دیگری که خرطومش را یافته بود گفت: غلط کردی؛ از بابت ناو⁽⁸⁶⁶⁾، دراز است و میان تهی. و هریک به آنچه از آن یافته بودند تعبیر کردند و نزاع ایشان به طول انجامید. مرد بینایی که فیل را درست دیده بود در میان ایشان حکم شد و گفت: هیچ یک آن را نشناخته‌اید اما هر یک راهی به آن برده‌اید بلا تشبیه کوران عالم امکان و جهالت را در معرفت واجب‌الوجود و دوستان او که مُتَخَلِّق⁽⁸⁶⁷⁾ به اخلاق او شده‌اند چنین حالتی هست. و در این مقام گنجایش زیاده از این سخن نیست. و این مضامین در اخبار بسیار ظاهر می‌شود. چنانچه ابن بابویه به سند معتبر از حضرت امام رضا صلوات‌الله علیه روایت کرده است که: حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه فرمود که: حضرت رسول ﷺ فرمود که: خدا خلق نکرده است خلقی را که از من بهتر و گرامیتر باشد نزد او. گفتیم: یا رسول‌الله تو افضل‌ی یا جبرئیل؟ فرمود که: یا علی خدا انبیای مرسل را افضل گردانیده است از ملائکه مقرب، و مرا بر جمیع پیغمبران تفضیل داده است. و بعد از من تو را و ائمه بعد از تو را بر همه

تفضیل و زیادتی داده و ملائکه خدمتکاران ما و خدمتکاران دوستان ما آیند. یا علی آنهایی که حاملان عرش‌اند و بر دور عرش می‌باشند، تسبیح⁽⁸⁶⁸⁾ و تحمید⁽⁸⁶⁹⁾ خداوند خود می‌کنند و استغفار می‌کنند برای آن جماعتی که ایمان به ولایت ما آورده‌اند. یا علی اگر نه ماها بودیم، خدا نه آدم را خلق می‌کرد و نه حوا را، و نه بهشت را و نه دوزخ را، و نه آسمان را و نه زمین را. و چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آن که ما پیش از ایشان خدا را شناختیم و تسبیح و تقدیس و تنزیه⁽⁸⁷⁰⁾ خدا کردیم. زیرا که اول چیزی را که خدا خلق کرد ارواح ما بود. پس ما را گویا گردانید به توحید و تحمید خود که او را به یگانگی یاد کنیم و حمد او بکنیم؛ بعد از آن ملائکه را خلق کرد. و ارواح ما یک نور بود. چون ارواح ما را ملائکه دیدند، بسیار عظیم نمود در نظر ایشان. پس گفتیم: سبحان الله⁽⁸⁷¹⁾ تا آن که بدانند که ما خلق آفریده خداییم و خدا منزله⁽⁸⁷²⁾ است از این که به ما شباهتی داشته باشد یا آن که صفات ممکنات در او باشد. پس چون ملائکه تسبیح ما را شنیدند خدا را تسبیح کردند و خدا را منزله از صفات ما دانستند. و چون بزرگواری شأن ما را مشاهده نمودند لا اله الا الله گفتیم تا بدانند ملائکه که خدا شریک در بزرگواری و عظمت ندارد و ما بندگان خداییم و در عظمت و خداوندی او شریک نیستیم. پس ایشان گفتند: لا اله الا الله. پس چون رفعت⁽⁸⁷³⁾ محل و درجه ما را دیدند ما گفتیم: الله أكبر⁽⁸⁷⁴⁾ تا بدانند ملائکه که خدای از آن عظیمتر است که کسی بدون توفیق و تأیید او نزد او رتبه و منزلت تواند به هم رسانید. آن‌گاه گفتند: الله أكبر. پس چون قوت و قدرت و غلبه ما را مشاهده کردند گفتیم: لا حول و لا قوه الا بالله⁽⁸⁷⁵⁾ تا بدانند که قوت و قدرت و توانایی ما از خداوند ماست. پس چون دانستند که خدا چه نعمتها به ما کرامت فرموده و اطاعت ما را بر جمیع خلق لازم گردانیده، ما گفتیم: الحمد لله⁽⁸⁷⁶⁾

تا بدانند ملائکه که خدا از جانب ما مستحق حمد و ثناست بر این نعمتهای عظیم که به ما انعام فرموده. پس ملائکه گفتند: الحمدلله. پس به برکت ما هدایت یافتند ملائکه به تسبیح و تهلیل⁽⁸⁷⁷⁾ و تحمید و توحید⁽⁸⁷⁸⁾ و تمجید⁽⁸⁷⁹⁾ خدا. پس حق تعالی حضرت آدم را خلق فرمود و ما را در صُلب⁽⁸⁸⁰⁾ او به ودیعه⁽⁸⁸¹⁾ سپرده و امر فرمود ملائکه را که حضرت آدم را سجده کنند از برای تعظیم و تکریم ما که در صلب آدم بودیم. و سجود ایشان سجده بندگی خدا بود، و سجده تکریم و اطاعت آدم بود چون ما در صلب وی بودیم. پس چگونه ما افضل از ملائکه نباشیم و حال آن که جمیع ملائکه سجده آدم از برای تکریم ما کردند. و به درستی که چون مرا به آسمانها عروج فرمودند جبرئیل اذان و اقامه گفت و گفت: یا محمد پیش بایست تا با تو نماز کنیم. من گفتم که: یا جبرئیل من بر تو تقدیم بجویم⁽⁸⁸²⁾؟

گفت: آری؛ زیرا که خدا پیغمبرانش را بر جمیع ملائکه تفضیل⁽⁸⁸³⁾ داده است و تو را به خصوص بر جمیع خلق تفضیل داده است. پس من مقدم شدم و با من نماز گزاردند و فخر نمی‌کنم. پس چون به حجابهای نور رسیدم جبرئیل گفت که: پیش برو یا محمد که من در اینجا می‌مانم. گفتم: در چنین جایی مرا تنها می‌گذاری؟ جبرئیل گفت که: یا محمد این نهایت اندازه‌ای است که خدا برای من مقرر ساخته است و اگر از این حد درگذرم بالهای من می‌سوزد. پس فرو رفتم در دریاهاى نور و رسیدم به آنجایی که خدا می‌خواست از اعلاى درجات ملکوت و مُلک. پس ندا به من رسید که: یا محمد. گفتم: لبیک ربی و سعدیک. تبارکت و تعالیت.⁽⁸⁸⁴⁾ پس ندا رسید که: ای محمد تو بنده منی و من پروردگار توام. مرا عبادت کن و بس، و بر من توکل کن در جمیع امور. به درستی که نور منی در میان بندگان من، و فرستاده منی به سوی خلق، و حجت منی بر جمیع

خلاق. از برای تو و متابعان تو بهشت را خلق کرده‌ام، و از برای مخالفان تو جهنم را خلق کرده‌ام، و از برای اوصیای تو کرامت خود را واجب گردانیده‌ام، و از برای شیعیان ایشان ثواب خود را لازم ساخته‌ام. گفتم: خداوندا اوصیای من کیستند؟ ندا رسید که: ای محمد اوصیای تو آنهاییند که بر ساق عرش⁽⁸⁸⁵⁾ نام ایشان نوشته است. چون نظر به ساق عرش کردم دوازده نور دیدم، بر هر نوری سطری سبز بود که بر او نام وصی از اوصیای من نوشته بود؛ اول ایشان علی بن ابی طالب و آخر ایشان مهدی امت من. گفتم: خداوندا اینها اوصیای من اند بعد از من؟ ندا رسید که: یا محمد اینها اولیا و دوستان و اوصیا و برگزیدگان من اند، و حجت‌های من اند بعد از تو بر جمیع خلائق. و ایشان اوصیا و خلیفه‌های تو اند و بهترین خلق من اند بعد از تو. به عزت و جلال خودم سوگند که به ایشان دین خود را ظاهر گردانم، و کلمه حق را به ایشان بلند گردانم، و به آخرین ایشان زمین را از دشمنان خود پاک گردانم، و او را بر مشرق و مغرب زمین مسلط گردانم، و بادها را مسخر او کنم، و ابرهای صعب را ذلیل او گردانم، و او را بر آسمانها بالا برم، و او را به لشکرهای خود یاری کنم، و ملائکه را مددکار او گردانم، تا آن که دین حق بلند شود و جمیع خلق به یگانگی من اقرار کنند. پس ملک و پادشاهی او را دایم گردانم و دولت حق تا روز قیامت از دوستان من به در نرود. و به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که: چون جبرئیل به نزد حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می آمد در خدمت آن حضرت مانند بندگان می نشست و تا رخصت نمی فرمود آن حضرت، او داخل نمی شد. و از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه روایت کرده است که: از حضرت رسالت پناه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسیدند که: علی بن ابی طالب افضل است یا ملائکه؟ حضرت فرمود که: ملائکه شرف نیافتند مگر به محبت محمد و علی و قبول ولایت ایشان. و هر

کس از محبان علی که دل خود را از غش⁽⁸⁸⁶⁾ و دغل⁽⁸⁸⁷⁾ و کینه و حسد و گناهان پاک کند او افضل است از ملائکه و به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام روایت کرده است که: یهودی به خدمت حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ آمد و گفت: تو افضلی یا موسی بن عمران؟ حضرت فرمود که: خوب نیست که آدمی تعریف خود کند. ولیکن مرا ضرور است، می‌گویم: چون حضرت آدم خطیئه‌ای⁽⁸⁸⁸⁾ از او صادر شد توبه‌اش این بود که: خداوندا از تو سؤال⁽⁸⁸⁹⁾ می‌کنم به حق محمد و آل محمد که مرا بیمارزی. پس خدا توبه‌اش را قبول فرمود. و نوح چون به کشتی نشست و از غرق ترسید گفت: خداوندا از تو سؤال می‌کنم به حق محمد و آل محمد که مرا از غرق نجات دهی. پس خدا او را نجات داد. و ابراهیم را چون به آتش افکندند گفت: خداوندا از تو سؤال می‌کنم به حق محمد و آل محمد که مرا از آتش نجات دهی. پس خدا آتش را بر او سرد و سلامت گردانید. و موسی چون عصایش را انداخت و ترسید گفت: خداوندا سؤال می‌کنم به حق محمد و آل محمد که مرا ایمن گردانی. پس خدا فرمود که: مترس که تو بر ایشان غالبی.

ای یهودی اگر موسی مرا درمی‌یافت و ایمان به پیغمبری من نمی‌آورد، ایمان او هیچ نفع نمی‌داد او را، و پیغمبری، او را فایده نمی‌کرد. ای یهودی یکی از فرزندان من مهدی است که چون بیرون آید، عیسی بن مریم از آسمان برای یاری او فرود آید و او را مقدم دارد و در پی او نماز گزارد. و ایضا به سند معتبر روایت کرده است که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام گفت که: یا علی حق تعالی مرا از میان جمیع مردان عالمیان برگزید و بعد از من تو را از جمیع مردان عالم اختیار کرد⁽⁸⁹⁰⁾، پس ائمه فرزندان تو را از جمیع مردان عالم اختیار کرد، پس فاطمه را از جمیع زنان عالم اختیار کرد. و در احادیث معتبره

وارد شده است که: در روزی که از ذریت⁽⁸⁹¹⁾ آدم پیمان می‌گرفتند⁽⁸⁹²⁾، از جمیع ملائکه و پیغمبران و سایر خلق به این نحو پیمان گرفتند که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ و محمد پیغمبر شما نیست؟ و علی امام شما نیست؟ و امامان هادیان از فرزندان او امامان شما نیستند؟ همه گفتند: بلی. و هر که سبقت گرفت به این اقرار، و عزم بر نگاه داشتن این پیمان بیشتر داشت، از پیغمبران اولوالعزم شدند و هر ملکی که قبول ولایت بیشتر کرد مقرب شد.

یا أباذر احفظ⁽⁸⁹³⁾ ما اوصیک به تکن سعیدا فی الدنیا و الآخره. یا أباذر نعمتان مغبون فیهما کثیر من الناس: الصحه، و الفراغ. یا أباذر اغتتم خمساً قبل خمس: شبابک قبل هرمک، و صحتک قبل سقمک، و غناک قبل فقرک، و فراغک قبل شغلک، و حیاتک قبل موتک. یا أباذر ایاک و التسویف بأملک. فانک بیومک و لست بما بعده. فان یکن غد لک، فکن فی الغد کما کنت فی الیوم، و ان لم یکن غد لک، لم تندم علی ما فرطت فی الیوم. یا أباذر کم مستقبل یوما لا یتکمله، و منتظر غدا لا یبلغه. یا أباذر لو نظرت الی الأجل و مسیره، لأبغضت الأمل و غروره. یا أباذر کن کأنک فی الدنیا غریب، أو کعابر سبیل، و عد نفسک من أصحاب القبور. یا أباذر اذا أصبحت، فلا تحدث نفسک بالمساء، و اذا أمسیت فلا تحدث نفسک بالصباح. و خذ من صحتک قبل سقمک، و من حیاتک قبل موتک، فانک لا تدری ما اسمک غدا. یا أباذر ایاک أن تدرکک الصرعه عند الغره⁽⁸⁹⁴⁾، فلا تمکن من الرجعه، و لا یحمدک من خلفت بما ترکت، و لا یعذرک من تقدم علیه بما اشتغلت به. یا أباذر ما رأیت کالنار نام هاریها، و لا مثل الجنه نام طالبها. یا أباذر کن علی عمرک أشح منک علی درهمک و دینارک. یا أباذر هل ینتظر أحدکم الا غنی مطغیا، أو فقرا منسیا، أو مرضا مفسدا،

أو هرما مفنيا، أو موتا مجهزا، أو الدجال فانه شر غائب ينتظر، أو الساعة و الساعة أدهى و أمر⁽⁸⁹⁵⁾.

ای ابوذر حفظ کن آنچه من تو را به آن وصیت می‌کنم، و عمل نما تا سعادت‌مند گردی در دنیا و آخرت.

ای ابوذر دو نعمت است که غبن دارند⁽⁸⁹⁶⁾ در آن دو نعمت بسیاری از مردم: یکی صحت بدن و اعضا و جوارح، و یکی فراغ⁽⁸⁹⁷⁾ و فرصت و مجال. (یعنی در این دو نعمت فریب می‌خورند و غنیمت نمی‌شمارند و می‌گذارند که از دستشان می‌رود و بعد از آن حسرت می‌خورند و فایده ندارد.) (و در احادیث دیگر مفتون - به فا - وارد شده است، یعنی:

(باعث فتنه ایشان است و ایشان را از خدا غافل می‌گرداند.)

ای ابوذر غنیمت شمار و قدر بدان پنج چیز را پیش از پنج چیز: جوانی را پیش از پیری (که چون پیر شدی بندگی نمی‌توانی کرد و حسرت خواهی خورد)؛ و غنیمت دان صحت و تندرستی را پیش از بیماری (که چون بیمار شوی عبادت نمی‌توان کرد چنانچه در صحت می‌توانی کرد)؛ و قدر بدان توانگری را پیش از آن که فقیر شوی (و آنچه خواهی در راه خدا نتوانی داد و حسرت توانگری را بری، یا به علت فقر از عبادت بازمانی)؛ و غنیمت دان فارغ بودن را پیش از آن که مشغول شوی (به چیزی چند که به سبب آن فرصت عبادت نداشته باشی)؛ و مغتنم دان زندگی را پیش از مرگ (که بعد از مرگ هیچ چاره‌ای نتوانی کرد).

ای ابوذر زینهار که تأخیر کارهای خیر مکن به طول امل و آرزوها، که: بعد از این خواهم کرد. به درستی که این روز که در دست توست همین را داری و بعد از این را نمی‌دانی که خواهی داشت. پس امروز را صرف کار خود کن، که

اگر فردا زنده باشی در فردا هم چنان باشی که امروز بودی. و اگر فردا از عمر تو نباشد نادم و پشیمان نباشی که چرا امروز را ضایع کردی و حال آن که آخر عمر تو بود.

ای ابوذر چه بسیار کسی که روزی در پیش داشته باشد و آن روز را تمام نکرده بمیرد. و چه بسیار کسی که انتظار فردا برد و به آن نرسد.

ای ابوذر اگر ببینی اجل خود و تندی رفتار او را که چه زود می آید، و عمر چه به سرعت می گذرد، هر آینه دشمن خواهی داشت آرزوهای دور و دراز خود را و فریب آن نخواهی خورد. ای ابوذر در دنیا مانند غریبی باش که به غربتی درآید، و آن را وطن خود نشمارد، یا مسافری که به منزلی فرود آید و قصد اقامت ننماید. و خود را از اصحاب قبور بشمار (و قبر را منزل خود دان و در تعمیر و آبادانی آن همت بگمار).

ای ابوذر چون صبح کنی در خاطر خود فکر شام را راه مده و شام را از عمر خود حساب مکن. و چون شام کنی خیال صبح و اندیشه آن را در خاطر مگذران. و از صحت خود توشه بگیر پیش از بیماری، و از زندگی بهره بردار پیش از مردن که نمی دانی که فردا چه نام خواهی داشت (نام زندگان خواهی داشت یا نام مردگان، یا آن که در روز قیامت نمی دانی که نام سُعدا⁽⁸⁹⁸⁾ خواهی داشت یا نام اشقیا⁽⁸⁹⁹⁾).

ای ابوذر ببندیش که مبادا پا درآبی و بمیری در هنگام غفلت (در جمع دنیا). پس تو را رخصت برگشتن نباشد که کار خود درست کنی. و وارث تو تو را مدح نکند به آنچه از برای او گذاشته ای، و آن (خداوندی) که به نزد او رفته ای تو را معذور ندارد در آن چیزهایی که مشغول آنها شده ای (و بندگی او را برای آنها ترک کرده ای).

ای ابوذر ندیدم چون آتش جهنم چیزی را که گریزنده از آن خواب کند و غافل باشد (زیرا که کسی که از امر سهلی خایف و گریزان است از خوف آن خواب نمی‌کند. و آتش جهنم با این عظمت جمعی که دعوی خوف از آن می‌کنند به خواب می‌روند، بلکه همیشه در خواب‌اند). و ندیدم مثل بهشت چیزی را که طلب‌کننده و خواهان آن به خواب کند (زیرا که مردم از برای لذت‌های سهل⁽⁹⁰⁰⁾ دنیای فانی خواب را بر خود حرام می‌کنند و سعی در تحصیل آن می‌نمایند، و طالبان بهشت ابدی و نعیم⁽⁹⁰¹⁾ نامتناهی پیوسته در خواب‌اند).

ای ابوذر قدر عمر را بدان و بر عمر خود بخیلتر باش (که ضایع نشود) از دینار و درهم. ای ابوذر هر یک از شما یکی از چند چیز را انتظار می‌برید و در پیش دارید: یا توانگری که به هم رسانید و طاغی شوید (و به سبب آن از سعادت ابد محروم شوید)؛ یا فقر و بیچیزی که به سبب آن خدا را فراموش کنید؛ یا بیماری که شما را فاسد گرداند و از صلاح بازدارد؛ یا پیری که شما را از کار بیندازد؛ یا مرگی که به سرعت در رسد و مهلت ندهد؛ یا فتنه دجال که شری است غایب و می‌رسد؛ یا قیامت برپای شود، و قیامت از همه چیز عظیمتر و تلختر است.

توضیح این کلمات طریفه⁽⁹⁰²⁾ و مواظظ شریفه در ضمن سه مقصد می‌نماید. مقصد اول: اهتمام در عمل و احتراز از طول امل بدان که مفاد این نصایح شافیه⁽⁹⁰³⁾، اهتمام در عمل و احتراز⁽⁹⁰⁴⁾ از طول امل⁽⁹⁰⁵⁾ است. و طول امل از امهات⁽⁹⁰⁶⁾ صفات ذمیمه⁽⁹⁰⁷⁾ است، و مورث⁽⁹⁰⁸⁾ چهار خصلت است: اول: کسل⁽⁹⁰⁹⁾ و ترک طاعت⁽⁹¹⁰⁾. زیرا که شیطان او را از این راه فریب می‌دهد که: فرصت بسیار است و عمر دراز است؛ در هنگام پیری عبادت می‌توان کرد. ایام جوانی را صرف عیش و طرب می‌باید کرد.

دویم آن که: باعث ترک توبه می‌شود و تأخیر می‌کند توبه را، به گمان این که مهلت خواهد یافت. تا مرگ به ناگاه او را بگیرد و مهلت ندهد.

سیم آن که: باعث حرص بر جمع⁽⁹¹¹⁾ مال و تحصیل امور لازمه آن می‌شود برای آن که چون گمان عمر بسیار به خود دارد به اندازه آن تحصیل مایحتاج خود می‌کند؛ چون اعتماد بر خداوند خود ندارد و نمی‌داند که اگر خدا خواهد، او را زود فقیر می‌کند و آنچه تحصیل کرده است به کار او نمی‌آید، و اگر خدا مصلحت داند، اگر به کار خدا باشد خدا او را توانگر می‌کند.

چهارم آن که: باعث قساوت قلب و فراموشی آخرت می‌گردد. و این صفات ذمیمه مایه شقاوت ابدی است.

چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به اسانید معتبره منقول است که فرمود که: خصلتی که از آن بیشتر بر شما می‌ترسم دو خصلت است: یکی متابعت خواهشهای نفس کردن، و یکی طول امل. اما متابعت هواهای نفسانی، پس آدمی را از قبول حق و متابعت آن منع می‌کند و باز می‌دارد. و اما طول امل، پس موجب فراموشی آخرت می‌گردد. و ایضا از آن حضرت منقول است که: هر که املش دراز است عملش نیکو نیست. و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: صلاح اول⁽⁹¹²⁾ این امت به زهد و یقین است، و فساد آخر⁽⁹¹³⁾ ایشان به بخل⁽⁹¹⁴⁾ و طول امل است. ایضا از آن حضرت منقول است که: به حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: یا علی چهار خصلت است که از شقاوت ناشی می‌شود: خشکی دیده⁽⁹¹⁵⁾، و سنگینی دل، و درازی امل، و محبت بقای بسیار در دنیا و در حدیث دیگر فرمود که: پیر می‌شود فرزند آدم، و جوان می‌شود در او دو خصلت: حرص، و طول امل و بدان که معالجه این درد مزمن⁽⁹¹⁶⁾ به بسیاری یاد مرگ و شداید⁽⁹¹⁷⁾ بعد از مرگ، و تفکر در عدم اعتبار

عمر و سرعت انقضای⁽⁹¹⁸⁾ آن می‌شود. چه، ظاهر است که مرگ را به پیر و جوان یک نسبت است، بلکه به جوانان نزدیکتر است، و هر روز یک شخص از همسنان این کس می‌میرد. در حال او تفکر نماید که ممکن بود که من به جای او مرده باشم و اکنون حسرت‌های عظیم داشته باشم. و در بدن خود تفکر نماید که هر ساعت در خرابی و انهدام است، و در هر روز یک قوتی از قوا و عضوی از اعضای او ضعیف و باطل می‌شود، و هر لحظه چندین پیک مرگ به او می‌رسد و مطالعه نماید در مواعظ و نصایحی که از رسول و ائمه صلوات‌الله علیهم رسیده و به دیده ایمان نظر نماید و به سمع یقین قبول کند؛ زیرا که ایشان طبیب نفوس خلائق‌اند و مواعظ و حکمی که از ایشان رسیده نسخه‌های معالجه دردهای نفوس خلائق است. و به مقابر⁽⁹¹⁹⁾ (برود و از احوال ایشان پند بگیرد.

چنانچه منقول است از عبّایه بن ربیع⁽⁹²⁰⁾ که: جوانی بود از انصار. بسیار می‌آمد به مجلس عبدالله بن عباس، و عبدالله او را گرامی می‌داشت و نزدیک خود می‌نشاند. روزی به عبدالله گفتند که: تو این جوان را این قدر اکرام می‌نمایی، و این مرد بدی است و شبها می‌رود و قبرها را می‌شکافد و کفن مرده‌ها را می‌دزدد. عبدالله شبی برای استعلام⁽⁹²¹⁾ این حال به قبرستان رفت و پنهان شد. دید که این جوان آمد و به یک قبر کنده داخل شد و در لحد⁽⁹²²⁾ خوابید و آواز بلند کرد که: وای بر من در روزی که تنها داخل این لحد شوم و زمین از زیر من گوید که: تو را وسعت مباد، و خوش مباد منزل تو. تو که بر روی من راه می‌رفتی، من تو را دشمن می‌داشتم. پس چون⁽⁹²³⁾ تو را خواهم که در میان من درآمده‌ای؟ وای بر من در روزی که از قبر بیرون آیم و پیغمبران و ملائکه در صفها ایستاده باشند. در آن روز مرا از عدالت تو که نجات خواهد داد، و از دست جماعتی که بر ایشان ظلم کرده‌ام مرا که رها خواهد کرد، و از

آتش جهنم که مرا امان خواهد بخشید؟ معصیت کرده‌ام خداوندی را که سزاوار آن نبود که او را معصیت کنم. و مکرر با او عهد کردم که گناه نکنم و از من راستی و وفا ندید. و امثال این سخنان را مکرر می‌گفت و می‌گریست. چون از قبر بیرون آمد عبدالله او را در بر گرفت و دست در گردنش کرد و گفت که: نیکو نباشی⁽⁹²⁴⁾ تو، و چه خوب گناهان و خطاها را نبش می‌کنی و می‌شکافی! و از هم جدا شدند. و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: بسیار یاد کنید مرگ را، و بیرون آمدن از قبرها را، و ایستادن نزد خداوند خود را در مقام حساب، تا مصیبت‌های دنیا بر شما آسان شود و فرمود که: هر که فردا را از اجل⁽⁹²⁵⁾ خود حساب کند، مصاحبت مرگ را نیکو نکرده است و او را نشناخته است و در وصیتی که در هنگام وفات فرمود گفت: ای فرزندان! امل و آرزوهای خود را کوتاه کن، و مرگ را یاد کن، و دنیا را ترک کن. به درستی که تو در گرو مرگی، و نشانه بلاهای دنیایی، و مغلوب دردها و محنت‌هایی.

و به اهل مصر نوشتند که: ای بندگان خدا کسی از مرگ نجات نمی‌یابد. پس حذر کنید از آن پیش از آن که به شما رسد. و تهیه آن را درست کنید. به درستی که بر همه احاطه کرده است. اگر می‌ایستید شما را می‌گیرد، و اگر می‌گریزید در می‌یابد. و او از سایه به شما نزدیکتر است. و مرگ بر پیشانی همه بسته است. و دنیا را از پی شما برهم می‌پيچند. و عن قریب تمام شده است. پس هرگاه که شهوات نفسانی با شما منازعه کند بسیار یاد کنید مرگ را. و مرگ از برای موعظه و پند کافی است. و رسول خدا ﷺ بسیار وصیت می‌فرمود اصحابش را به یاد مرگ، و می‌گفت که: بسیار به خاطر آورید مرگ را، به درستی که آن، شکننده لذات است و حایل است میان شما و خواهش‌های نفسانی. و از حضرت رسول ﷺ منقول است که فرمود که: اگر حیوانات از

مرگ آن قدر که شما می‌دانید می‌دانستند، یک گوشت فربه از ایشان نمی‌خوردید و از یاد مرگ لاغر می‌شدند. و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه منقول است که: فرزند آدم را چون آخر روز دنیا و اول روز آخرت می‌رسد، مثال اهل و فرزندان و مال و عمل او را در نظر او می‌آورند. پس آن‌گاه رو به مال می‌کند و می‌گوید که: والله که من بسیار حریص بودم در جمع تو، و بخیل بودم در صرف کردن تو. الحال چه مدد می‌کنی مرا؟ جواب گوید که: کفن خود را از من بگیر. پس به جانب فرزندان التفات نماید و گوید که: والله که شما را بسیار دوست می‌داشتم و حمایت شما می‌کردم. امروز برای من چه چیز دارید؟ گویند: تو را به قبر می‌رسانیم و در خاک پنهان می‌کنیم.

پس رو به عمل خود کند و گوید که: والله که خواهان تو نبودم و بر من گران و دشوار بودی. امروز مرا چه مدد می‌نمایی؟ گوید که: قرین توام در قبر تو، و چون محشور می‌شوی با توام، تا من و تو را بر خدا عرض⁽⁹²⁶⁾ کنند. پس اگر دوست خدا باشد، شخصی به نزد او می‌آید از همه کس خوشبوتر و خوشروتر و جامه‌های فاخر پوشیده، و می‌گوید که: بشارت باد تو را به نسیم و گلهای بهشت و نعمت ابدی. خوش آمده‌ای. می‌پرسد که: تو کیستی؟ می‌گوید که: من عمل صالح توام و چون از دنیا به در می‌روی جای تو بهشت است.

و چون مُرد، غسل دهنده‌اش را می‌شناسد، و قسم می‌دهد آنها را که جنازه‌اش را برداشته‌اند که: مرا زود ببرید. پس چون او را داخل قبر می‌کنند، دو ملک می‌آیند که مویهایشان را بر زمین می‌کشند و به پای خود زمین را می‌شکافند. صدای ایشان مانند رعد بلندآواز، و چشمهای ایشان مثل برق بسیار روشن. و می‌گویند: کیست خدای تو؟ و چیست دین تو؟ و کیست پیغمبر تو؟ و

کیست امام تو؟ پس چون جواب گفت، می‌گویند: خدا تو را ثابت بدارد در آنچه دوست می‌داری و پسندیده دوست. پس قبر⁽⁹²⁷⁾ او را فراخ می‌کنند آن قدر که چشم کار کند. و دری از بهشت به قبر او می‌گشایند و می‌گویند که: خواب کن با فرح و شادی و راحت و اگر دشمن خدا باشد، شخصی به نزد او می‌آید در نهایت زشتی و بدبویی، و می‌گوید: بشارت باد تو را به حمیم⁽⁹²⁸⁾ و آتش جحیم⁽⁹²⁹⁾. و غسل دهنده خود را می‌شناسد. و قسم می‌دهد حاملانش را که او را نگاه دارند و نبرند. پس چون داخل قبر می‌شود دو ملک به نزد او می‌آیند و کفن را از او دور می‌کنند و از خدا و پیغمبر و دین و امام او می‌پرسند. می‌گوید که: نمی‌دانم. می‌گویند که: هرگز ندانی و هدایت نیابی. پس گریزی بر او می‌زنند که هیچ جانوری نیست که صدای آن را نشنود و نترسد مگر جن و انس. و دری از جهنم به قبر او می‌گشایند و می‌گویند: بخواب به بدترین حالی. و چنان قبر بر او تنگ می‌شود و او را فشاری می‌دهد که مغز سرش از ناخنهای پایش به در می‌رود. و بر او مسلط می‌گرداند حق تعالی مارها و عقربها و جانوران زمین را که او را گزند تا روزی که مبعوث شود. و از بس که در شدت است آرزو می‌کند که قیامت قائم شود.

و حضرت باقر صلوات الله علیه فرمود که: حضرت رسول ﷺ و سلم می‌فرمود که:

من قبل از نبوت، گوسفندان می‌چرانیدم، و هیچ پیغمبری نیست مگر این که گوسفند چرانیده. پس من گاهی می‌دیدم که جمیع گوسفندان بی‌سببی خایف می‌شدند و از چرا می‌ایستادند. چون جبرئیل نازل شد از سبب آن پرسیدم. فرمود که: کافر را در قبر ضربتی می‌زنند که بغیر جن و انس جمیع مخلوقات صدای آن را می‌شنوند و ترسان می‌شوند و به سند معتبر از رسول خدا ﷺ

منقول است که فرمود که: چون دشمن خدا را برمی دارند و به جانب قبر می برند، ندا می کند حاملان خود را که: ای برادران نمی شنوید؟ شکایت می کند به شما برادر شقی شما. دشمن خدا شیطان جن و انس مرا فریب داد و به بلا انداخت و الحال به فریاد من نمی رسد و قسم می خورد که خیر خواه من است و مرا فریب داد. شکایت می کنم به شما دنیا را که مرا مغرور کرد، و چون بر او اعتماد کردم و دل بر او بستم مرا بر زمین انداخت. و شکایت می کنم به شما دوستانی را که به خواهش نفس یار خود کرده بودم. مرا امیدها دادند، امروز از من بیزار شدند و تنها گذاشتند. و شکایت می کنم به شما فرزندان خود را که حمایت ایشان کردم، و ایشان را بر جان خود اختیار کردم، و مالم را خوردند و مرا واگذاشتند. و شکایت می کنم به شما مالی را که حق خدا را از آن ندادم، و وبال⁽⁹³⁰⁾ و عذابش بر من است و نفعش را دیگران می برند. و شکایت می کنم به شما خانه ای را که مایه خود را صرف تعمیر آن کردم و دیگران در آن ساکن شدند. و شکایت می کنم به شما بسیار ماندن در قبری را که ندا می کند که: منم خانه ای که بدنها در آن کرم می شود؛ منم خانه تاریکی و وحشت و تنگی.

ای برادران تا می توانید مرا نگاه دارید و دیر ببرید، و شما حذر کنید از آنچه من به آن مبتلا شده ام. به درستی که مرا بشارت داده اند به آتش جهنم و خواری و مذلت ابدی و غضب خداوند جبار. واحسرتاه بر آنچه تقصیر⁽⁹³¹⁾ کردم در فرمان خدا و دوستان او. پس ناله ها و گریه های دراز که در پیش دارم. نه شفاعت کننده ای دارم که سخنش را شنوند، و نه دوستی که مرا رحم کند. کاشکی مرا برمی گردانیدند تا داخل مؤمنان می شدم و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: قبر هر روز مردم را ندا می کند که: منم خانه غربت. و منم خانه تنهایی و وحشت. منم خانه کرم و جانوران. منم قبر که

باغی‌ام از باغهای بهشت، یا گوی⁽⁹³²⁾ از گوی‌های جهنم. و از حضرت امام محمدباقر علیه السلام مروی است که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: زینهار، زینهار! مرگ را یاد کنید که چاره‌ای از مرگ نیست. اینک مرگ رسید با روح⁽⁹³³⁾ و راحت و نعمت ابدی برای آنان که از برای بهشت سعی کردند، و با شقاوت و ندامت و عذاب ابد برای آنان که فریب خوردند و برای او سعی کردند. کسی که دوستی خدا و سعادت ابد برای او لازم شده است، اجل او در میان دو چشم اوست و امل او در پس پشت او. و کسی که دوستی شیطان و شقاوت ابد برای او واجب گردیده، آرزوهای او در میان دو چشم اوست و اجل او در پس پشت او. و از آن حضرت پرسیدند که: کدام یک از مؤمنان زیرکترند؟ فرمود که: آن کس که یاد مرگ بیشتر کند و تهیه آن را بیشتر گیرد. و از ابی‌صالح⁽⁹³⁴⁾ منقول است که: حضرت صادق صلوات‌الله علیه فرمود که: ای ابوصالح هر وقت که جنازه را برداری چنان باش که گویا تو در میان آن جنازه‌ای و از خدا می‌طلبی که تو را به دنیا برگرداند که تدارک گذشته‌ها بکنی، و خدا طلب تو را قبول کرد و برگردانید. در آن حال چه خواهی کرد، اکنون چنین گمان کن و تدارک خود بکن⁽⁹³⁵⁾. بعد از آن فرمود که: عجب دارم از جماعتی که جمعی از ایشان را بردند و برنگردانیدند، و بقیه را ندای رحیل⁽⁹³⁶⁾ در میان ایشان زدند که: روانه می‌باید شد و باز مشغول لعب و بازی‌اند. و منقول است از جابر جعفی که: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم از نظر کردن ملک موت به بنی‌آدم. فرمود که: نمی‌بینی که جماعتی در مجلسی نشسته‌اند و همه یکمرتبه خاموش می‌شوند؟ آن وقتی است که ملک موت به ایشان نظر می‌کند. و از حضرت صادق صلوات‌الله علیه منقول است که: حضرت عیسی بر سر قبر حضرت یحیی آمد و دعا کرد که خدا او را زنده کند. چون زنده شد و از قبر بیرون آمد به عیسی گفت که: از من

چه می خواهی؟ گفت: می خواهم که در دنیا مونس من باشی چنانچه پیشتر بودی. گفت: یا عیسی هنوز حرارت و شدت مرگ از من برطرف نشده است، می خواهی مرا بار دیگر به دنیا آوری که مرتبه دیگر سختی جان کندن را بکشم؟ پس او را گذاشت که به قبر برگشت. و از امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: جوانی چند از پادشاهزاده های بنی اسرائیل متوجه عبادت شده بودند، و عبادت ایشان این بود که در زمین سر می کردند و عبرت می گرفتند. روزی به قبری رسیدند بر سر راهی که مندرس⁽⁹³⁷⁾ شده بود و خاک بر روی آن نشسته بود و بغیر از علامتی از آن نمانده بود. گفتند: بیایید دعا کنیم شاید خدا این میت را زنده گرداند و از او بپرسیم که به چه نحو چشیده است مزه مرگ را. پس دعا کردند. و دعای ایشان این بود که: تو اله مایی ای پروردگار ما، و ما را بجز تو خالق و معبودی نیست. تو پدیدآورنده چیزهایی، و همیشه هستی، و هرگز غافل نمی شوی، و زنده ای و هرگز تو را مرگ نمی باشد، و هر روز تو را شأنی و کاری است غریب، و همه چیز را می دانی و محتاج به تعلیم نیستی. زنده کن این میت را به قدرت خود. پس، از آن قبر میتی سر بیرون کرد موی سر و ریشش سفید، و خاک از سرش فرو می ریخت ترسان. و دیده به سوی آسمان باز کرد. به ایشان گفت که: برای چه بر سر قبر من ایستاده اید؟ گفتند: دعا کردیم که خدا تو را زنده کند که از تو سؤال کنیم که چون یافته ای مزه مرگ را. به ایشان گفت: نود و نه سال است که در این قبر ساکنم و هنوز الم و محنت و کرب⁽⁹³⁸⁾ مرگ از من برطرف نشده است و هنوز تلخی جان کندن از گلوی من بیرون نرفته است. از او پرسیدند که: روزی که مردی، موهای تو چنین سفید بود؟ گفت: نه. اما چون الحال صدا شنیدم که بیرون بیا، و خاکها و ریزه های بدنم جمع شد و روح در آن داخل شد و ترسان با این سرعت بیرون آمدم، از هول قیامت موی سر و

ریشم سفید شد. و از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: هر که کفن او در خانه‌اش مهیا باشد او را از غافلان نمی‌نویسند، و هر وقت که نظر به آن می‌کند او را ثواب می‌دهند. و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: منادی هر روز فرزند آدم را ندا می‌کند که: متولد شو برای مردن، و جمع کن برای فانی شدن، و بنا کن برای خراب شدن. و از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: بنده مؤمن را وسعتی در امر او هست ⁽⁹³⁹⁾ تا چهل سال. و چون سن او به چهل رسید، حق تعالی وحی می‌فرماید به آن دو ملک که بر او موکل اند که: من این بنده را برای عبرت مدتی عمر دادم. اکنون کار را بر او سخت گیرید، و نیکو اعمالش را ضبط کنید، و اندک بسیار و خرد و بزرگ اعمالش را بنویسید. و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: چون چهل سال بر بنده گذشت به او می‌گویند که: با خبر باش و تهیه خود را درست کن که دیگر تو معذور نیستی. و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: هر روز که داخل می‌شود، فرزند آدم را ندا می‌کند که: ای فرزند آدم! من روز تازه‌ام و بر تو گواهم. پس در من خیر بگو و عمل خیر بکن که برای تو گواهی دهم در روز قیامت. به درستی که مرا بعد از این نخواهی دید. و منقول است که قیس بن عاصم ⁽⁹⁴⁰⁾ به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول الله ما را موعظه بگو که در بیابانها می‌باشیم و احتیاج به موعظه بسیار داریم. فرمود که: یا قیس به درستی که با هر عزتی در دنیا مذلتی هست، و با هر زندگانی مردنی هست، و با دنیا آخرت هست، و بر هر چیز حساب کننده‌ای و گواهی هست، و هر حسنه را ثوابی هست، و هر گناهی را عقابی هست، و هر اجلی را اندازه‌ای هست. ای قیس بدان که البته با تو قرینی ⁽⁹⁴¹⁾ خواهد بود که با تو مدفون شود و زنده باشد، و تو با او مدفون شوی و مرده باشی. و آن عمل توست. پس آن قرین تو اگر کریم ⁽⁹⁴²⁾

است و نیکوست تو را گرامی خواهد داشت، و اگر لئیم⁽⁹⁴³⁾ است و بد است تو را و خواهد گذاشت. و بدان که آن قرین با تو محشور خواهد شد و از تو نخواهند پرسید مگر از آن قرین. پس قرین خود را عمل صالح گردان تا انس با او داشته باشی و اگر غیر صالح باشد از غیر آن وحشت نخواهی داشت. و حضرت صادق علیه السلام به جابر جعفری گفت که: سلام مرا به شیعیان من برسان و به ایشان بگو که میان ما و خدا خویشی نیست، و تقرب به خدا نمی‌توان جست مگر به طاعت. ای جابر هر که اطاعت خدا کند و محبت ما داشته باشد از شیعه ماست، و کسی که معصیت خدا کند محبت ما به او نفع نمی‌دهد. و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: هر که خواهد که بدون عشیره⁽⁹⁴⁴⁾ و قوم عزیز باشد، و بی‌سلطنت و حکم صاحب مهابت⁽⁹⁴⁵⁾ باشد، و بی‌مال غنی و بی‌نیاز باشد، و مردم اطاعتش کنند بدون آن که مالی به ایشان دهد، پس باید که از ذلت معصیت خدا بیرون آید و به عزت اطاعت و فرمانبرداری خدا داخل شود، که آنها همه برای او حاصل است. و به سندهای معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: قدمهای هیچ بنده در روز قیامت از جای خود حرکت نمی‌کند تا سؤال نکنند از او از چهار چیز: از عمرش که در چه چیز فانی کرده است؛ و از حوانیش که در چه چیز کهنه کرده است؛ و از مالش که از کجا به هم رسانیده و در چه چیز صرف کرده است؛ و از محبت ما اهل بیت.

و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمود که: در تورات نوشته است که: ای فرزند آدم خود را برای عبادت من فارغ ساز تا دل تو را پر کنم از غنا و بی‌نیازی از خلق، و تو را به سعی و طلب تو وانگذارم، و بر من است که رفع احتیاج تو بکنم و خوف خود را در دل تو جا دهم. و اگر خود را

برای عبادت من فارغ نسازی دل تو را پرکنم از شغل دنیا، و رفع احتیاج تو نکنم، و تو را به سعی خود بگذارم.

و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقول است که فرمود که: به درستی که دنیا بار کرده است و پشت کرده است و می‌رود، و آخرت بار کرده است و رو کرده است و می‌آید. و هر یک از دنیا و آخرت را فرزندان و اصحاب هست. پس شما از فرزندان آخرت باشید نه از فرزندان و کارکنان دنیا. ای گروه! از زاهدان در دنیا باشید و به سوی آخرت رغبت نمایید. به درستی که زاهدان در دنیا زمین را بساط⁽⁹⁴⁶⁾ خود می‌دانند، و خاک را فرش خود قرار داده‌اند، و آب را بوی خوش خود می‌دانند و به آن خود را می‌شویند و خوشبو می‌سازند، و خود را جدا کرده‌اند و بریده‌اند از دنیا بریدنی. به درستی که کسی که مشتاق بهشت است شهوت‌های دنیا را فراموش می‌کند، و کسی که از آتش جهنم می‌ترسد البته مرتکب محرمات نمی‌شود، و کسی که ترک دنیا کرد مصیبت‌های دنیا بر او سهل می‌شود.

به درستی که خد را بندگان هست که در مرتبه یقین چنان‌اند که گویا اهل بهشت را در بهشت دیده‌اند که مخلدند⁽⁹⁴⁷⁾ و گویا اهل جهنم را در جهنم دیده‌اند که معذب‌اند. مردم از شر ایشان ایمن‌اند و دل‌های ایشان پیوسته از غم آخرت محزون است. نفس‌های ایشان عقیف⁽⁹⁴⁸⁾ است از محرمات و شبهات. و کارهای ایشان سبک است و بر خود دشوار نکرده‌اند. چند روزی اندک صبر کردند، پس در آخرت راحت‌های دور و دراز غیرمتناهی برای خود مهیا کردند. چون شب می‌شود نزد خداوند خود برپا ایستند و آب دیده ایشان بر رویشان جاری می‌گردد، و تضرع و زاری و استغاثه به پروردگار خود می‌کنند و سعی می‌کنند که بدن‌های خود را از عذاب الهی آزاد کنند. و چون روز شد بردباران‌اند،

حکیمان‌اند، دانایان‌اند، نیکوکاران‌اند. از بابت تیر باریک شده‌اند. خوف الهی به عبادت، ایشان را چنین تراشیده و نحیف گردانیده. چون اهل دنیا به ایشان نظر می‌کنند گمان می‌کنند که ایشان بیمارند؛ و ایشان را بیماری بدنی نیست بلکه بیمار خوف و عشق و محبت‌اند. و بعضی گمان می‌برند که عقل ایشان به دیوانگی مخلوط شده است؛ و نه چنین است بلکه بیم آتش جهنم در دل ایشان جا کرده. و از حضرت امام جعفر صادق صلوات‌الله‌علیه منقول است که: حضرت عیسی بر قریه {ای} گذشت که اهلش و مرغان و حیواناتش همه مرده بودند. فرمود که: اینها نمرده‌اند مگر به عذاب الهی. اگر متفرق بودند یکدیگر را دفن می‌کردند. حواریان گفتند که: یا روح‌الله خدا را بخوان که اینها را زنده گرداند که از اعمال خود ما را خبر دهند، که ما آن اعمال را بدانیم و ترک کنیم که مستحق عذاب الهی نشویم. پس عیسی دعا کرد، ندا رسید که: ایشان را ندا کن، جواب خواهند داد. چون شب شد حضرت عیسی بر بلندی ایستاد و گفت: ای اهل قریه. یکی از ایشان جواب گفت که: لیبیک یا روح‌الله⁽⁹⁴⁹⁾. حضرت فرمود که: بگویند که چه بود اعمال شما که چنین هلاک شدید؟ گفتند که: طاغوت⁽⁹⁵⁰⁾ و باطل و گمراهان را اطاعت می‌کردیم، و دنیا را بسیار دوست می‌داشتیم، و از خدا کم می‌ترسیدیم، و املها و آرزوهای دراز داشتیم، و غافل بودیم، و پیوسته مشغول لهو لعب بودیم. فرمود که: چگونه بود محبت شما دنیا را؟ گفت: مانند محبت طفل، مادر خود را؛ هرگاه که رو به ما می‌کرد خوشحال می‌شدیم، و اگر پشت می‌کرد می‌گریستیم و محزون می‌شدیم. فرمود که: اطاعت طاغوت چون می‌کردید؟ گفت: اطاعت گناهکاران می‌کردیم. فرمود که: چگونه بود عاقبت کار شما؟ گفت: شبی در عافیت و رفاهیت خوابیدیم و صبح خود را در هاویه

دیدیم. فرمود که: هاویه چیست؟ گفت که: سجین است. فرمود که: سجین کدام است؟ گفت: کوههاست از آتش که بر ما می‌افروزند تا روز قیامت. فرمود که: شما چه گفتید و ایشان به شما چه گفتند؟ گفت که: ما گفتیم که: ما را برگردانید به دنیا تا ترک دنیا بکنیم و بندگی کنیم. به ما گفتند که: دروغ می‌گویی. فرمود که: در میان اینها چرا همین تو با من سخن می‌گفتی و غیر تو سخن نگفت؟ گفت: یا روح‌الله لجامهای⁽⁹⁵¹⁾ آتش در سر ایشان است و در دست ملائکه غلاظ شداد⁽⁹⁵²⁾ است لجامهای ایشان. و من در میان ایشان بودم اما از ایشان نبودم. چون عذاب الهی نازل شد مرا هم با ایشان فراگرفت. من به یک مو آویخته‌ام در کنار جهنم؛ نمی‌دانم که در آتش خواهم افتاد یا نجات خواهم یافت. حضرت عیسی رو به حواریین کرد و فرمود که: ای دوستان خدا! نان خشک را با نمک درشت خوردن و بر روی مزبله‌ها⁽⁹⁵³⁾ خوابیدن خیر بسیار دارد و موجب عاقبت دنیا و آخرت است.⁽⁹⁵⁴⁾ و منقول است از حضرت صادق علیه السلام که: چون حضرت داوود ترک اولی⁽⁹⁵⁵⁾ از او صادر شد چهل روز در سجده ماند که در شب و روز می‌گریست، و سر از سجده بر نمی‌داشت مگر وقت نماز، تا آن که پیشانی‌ش شکافته شد و خون از چشمهایش جاری گردید. و بعد از چهل روز ندا به او رسید که: ای داوود چه می‌خواهی؟ آیا گرسنه‌ای تو را سیر گردانم؟ یا تشنه‌ای تو را آب دهم؟ یا عریانی تو را بپوشانم؟ یا ترسانی تو را ایمن گردانم؟ گفت: پروردگارا چگونه ترسان نباشم و حال آن که می‌دانم که تو که خداوند عادل و ظلم ظالمان از تو نمی‌گذرد. خدا به او وحی فرمود که: ای داوود توبه کن.

پس روزی داوود بیرون رفت به جانب صحرا، و زبور⁽⁹⁵⁶⁾ می‌خواند. و هرگاه که آن حضرت زبور می‌خواند هیچ سنگی و درختی و کوهی و مرغی و درنده‌ای

نمی‌ماند مگر آن که با او موافقت می‌کردند در فغان و گریه. تا آن که به کوهی رسید، و بر آن کوه غاری بود که در آنجا پیغمبر عابدی بود که او را حزقیل⁽⁹⁵⁷⁾ می‌گفتند. چون صدای کوهها و حیوانات را شنید دانست که حضرت داوود است. داوود گفت: ای حزقیل رخصت می‌دهی که من به بالا بیایم؟ گفت: نه؛ تو گناهکاری. داوود گریست. به حزقیل وحی آمد که: سرزنش مکن داوود را بر ترک اولی، و از من عافیت را طلب کن که هر که را من به خود واگذارم البته به خطایی مبتلا می‌شود. پس حزقیل دست داوود را گرفت و به نزد خود برد. داوود گفت: ای حزقیل هرگز اراده گناهی به خاطر گذرانیده‌ای؟ گفت: نه. گفت: هرگز عجب به هم رسانیده‌ای از این حالی که داری از عبادت خدا؟ گفت: نه. گفت: هرگز میل به دنیا و شهوات آن در خاطرت خطور کرده است؟ گفت: بله؛ گاه هست که این خیال در دل من درمی‌آید. پرسید که: آن را چه علاج می‌کنی؟ گفت: به اندرون این شکاف کوه داخل می‌شوم و از آنچه در آنجا هست عبرت می‌گیرم.

داوود با او داخل شعب⁽⁹⁵⁸⁾ شدند، دید که تختی از آهن گذاشته است و بر روی آن تخت استخوانهای پوسیده ریخته است و لوحی از آهن نزد آن تخت گذاشته است. داوود لوح را خواند، نوشته بود که: منم اروی بن شلم. هزار سال پادشاهت کردم، و هزار شهر بنا کردم، و هزار دختر را بکارت بردم. و آخر کار من این شد که خاک فرش من شد، و سنگ بالش و تکیه‌گاه من شد، و مار و کژدم همسایگان و مصاحبان من شدند. پس کسی که مرا ببیند فریب دنیا نخورد. مقصد دویم: در بیان دجال بدان که یکی از فتنه‌های آخرالزمان خروج دجال⁽⁹⁵⁹⁾ است که قبل از ظهور حضرت صاحب‌الامر صلوات‌الله علیه خروج خواهد کرد.

و چنانچه در احادیث عامه وارد شده است: او در زمان حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متولد شد، و حضرت به نزد او رفتند، و با حضرت سخن گفت، و حضرت به او تکلیف اسلام کرد، و قبول نکرد و گفت: تو به پیغمبری از من سزاوارتر نیستی. و هرزه‌ها گفت و دعوای⁽⁹⁶⁰⁾ بزرگ کرد. حضرت به او فرمود که: دور شو که از اجل خود تجاوز نخواهی کرد و به آرزوی خود نخواهی رسید و غیر آنچه از برای تو مقدر شده است نخواهی یافت. پس حضرت به اصحابش فرمود که: هیچ پیغمبری مبعوث نشده است مگر این که قوم خود را از فتنه دجال حذر فرموده است. و خدا او را تأخیر فرمود و در این امت ظاهر گردانید. پس اگر دعوی خدایی کند و در نظر شما امر او مشتبه شود یقین بدانید که خداوند شما اعور⁽⁹⁶¹⁾ و یکچشم نیست. و بیرون خواهد آمد و بر خری سوار خواهد شد که مابین دو گوش الاغ او یک میل باشد (یعنی ثلث فرسخ). و با او بهشتی و دوزخی و کوهی از نان و نهری از آب خواهد بود، و اکثر اتباع او یهودیان و زنان و بادیه‌نشینان خواهند بود. و گرد عالم خواهد گشت و داخل آفاق زمین خواهد شد بغیر از مکه و مدینه و دو سنگستان مدینه که داخل آنها نمی‌تواند شد و ابن بابویه علیه‌الرحمه از نزال بن سبره⁽⁹⁶²⁾ روایت کرده است که: روزی حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه در خطبه فرمود سه مرتبه که: ای گروه مردم آنچه خواهید از من سؤال نمایید پیش از آن که مرا نیابید. پس صَعَصَعَه بن صَوَّحان برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین چه وقت دجال خروج می‌کند؟ حضرت فرمود که: خروج او را علامتی و صفتی چند هست که از پی یکدیگر ظاهر می‌گردد. علامتش آن است که مردم نماز را ضایع کنند، و امانتها را خیانت کنند، و دروغ را حلال دانند، و ربا خورند، و رشوه گیرند، و بناهای عالی سازند، و دین را به دنیا فروشند، و کارها را به سفیهان فرمایند، و به مشورت

زنان عمل نمایند⁽⁹⁶³⁾، و قطع رحم کنند، و از پی خواهشهای نفس روند، و خون مردم را سهل شمارند، و حلم و بردباری را از ضعف و ناتوانی دانند، و ظلم کردن را فخر خود شمارند، و امیران ایشان فاجر و بدکردار باشند، و وزیران امرا ظالم باشند، و رؤسای ایشان خائن باشند، و قاریان قرآن فاسقان باشند، و گواهی ناحق در میان ایشان فاش باشد، و زنا و بهتان و گناه و طغیان را علانیه⁽⁹⁶⁴⁾ به جا آورند، و مصحفها⁽⁹⁶⁵⁾ را زیور کنند، و مسجدها را به طلا زینت دهند، و مناره‌های بلند سازند، و بدان را گرامی دارند، و صفهای ایشان پر باشد اما رأیهایشان مختلف باشد، و پیمانها را شکنند، و زنان با شوهرها شریک شوند در تجارت برای حرص دنیا، و صدای فاسقان بلند باشد و سخن ایشان را شنوند، و بزرگ هر قومی پست‌ترین ایشان باشد، و از فاجران تقیه کنند از ترس ضرر ایشان، و دروغگو را تصدیق نمایند، و خائنان را امیر گردانند، و کنیزان خواننده و سازها برای خود نگاه دارند⁽⁹⁶⁶⁾، و گذشته‌ها را لعنت کنند، و زنان بر زین سوار شوند⁽⁹⁶⁷⁾

زنان به مردان شبیه باشند، و مردان در زنی⁽⁹⁶⁸⁾ زنان درآیند، و گواهان گواه نشده گواهی دهند، و گواهی به قرض دهند، و علوم غیر علم دین را یاد گیرند، و کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند، و پوست میش را بر دل‌های مانند گرگ کشند، و دل‌های ایشان از مردار گندیده‌تر باشد و از صبر⁽⁹⁶⁹⁾ تلختر باشد. و در این هنگام قیامت بسیار نزدیک باشد. پس برخاست اصبع بن نباته⁽⁹⁷⁰⁾، و گفت: یا امیرالمؤمنین دجال کیست؟ فرمود: صاید بن الصید⁽⁹⁷¹⁾ است. و شقی آن کسی است که او را تصدیق نماید. سعادت‌مند کسی است که تکذیب او کند. از شهری خروج کند که آن را اصهبان⁽⁹⁷²⁾ گویند از دهی که مشهور به یهودیه⁽⁹⁷³⁾ باشد.

چشم راستش کور باشد و چشم چپش در پیشانی او باشد و مانند ستاره صبح درخشد، و میان چشمش مانند پاره خونی⁽⁹⁷⁴⁾ باشد. و در میان دو چشمش نوشته باشد: کافر به خطی که همه کس تواند خواند. بر روی دریاها رود و در پیش رویش کوهی از دود باشد، و در پس پشتش کوهی باشد که مردم گمان کنند که خوردنی است. و در سالی خروج کند که قحط عظیم در میان مردم باشد. و بر خر سفیدی سوار باشد که هر گامش یک میل⁽⁹⁷⁵⁾ باشد. و زمین از زیر پایش پیچیده شود. به هر آبی که بگذرد آن آب فرو رود. و به آواز بلند فریاد کند که همه کس شنوند که: دوستان من! به نزد آید.

منم آن خداوندی که شما را خلق کرده‌ام و اعضای شما را درست کرده‌ام و تقدیر امور شما کرده‌ام و شما را به آنها راه نموده‌ام. منم پروردگار بزرگوار شما. و دروغ می‌گویند. آن دشمن خداست. او یکچشم است، و طعام می‌خورد، و جسم است، و راه می‌رود. و خداوند شما از این صفات منزّه است. و اکثر متابعان او در آن زمان فرزندان زنا و صاحبان کلاههای سبز خواهند بود.

خدا او را در شام خواهد کشت بر گردنگاهی⁽⁹⁷⁶⁾ که آن را عقبه افیق⁽⁹⁷⁷⁾ می‌گویند، بعد از سه ساعت از روز جمعه، بر دست آن کسی که عیسی در عقب او نماز خواهد کرد⁽⁹⁷⁸⁾. بعد از آن بلیه عظیم خواهد بود.

گفتند: چه چیز خواهد بود یا امیرالمؤمنین؟ فرمود که: بیرون خواهد آمد دابه الارض⁽⁹⁷⁹⁾ از پیش کوه صفا، و با خود خواهد داشت انگشتری سلیمان و عصای موسی را. انگشتر را بر پیشانی مؤمن می‌گذارد؛ نقش می‌گیرد که: هذا مؤمن حقا.⁽⁹⁸⁰⁾ و عصا را بر پیشانی کافر می‌نهد؛ و نقش می‌گیرد که: هذا کافر حقا.⁽⁹⁸¹⁾ حتی آن که مؤمن می‌گوید که: وای بر تو ای کافر! و کافر می‌گوید که: خوشا حال تو ای مؤمن! کاش من امروز مثل تو بودم و به سعادت عظیم فایز

می‌شدم. پس در آن هنگام دابه⁽⁹⁸²⁾ سر خود را بلند می‌کند که همه کس او را می‌بینند به امر الهی. و این بعد از آن است که آفتاب از مغرب طلوع نماید، و در این هنگام توبه نفع نمی‌دهد و هیچ عمل قبول نمی‌شود، و کسی که بیشتر ایمان نیاورده باشد ایمان او فایده نمی‌کند. پس آن حضرت فرمود که: از حال بعد از این پرسید که حضرت پیغمبر فرموده که به غیر اهل بیت خود به دیگری نگویم.

نزال می‌گوید که: من از صعصعه پرسیدم که: آن که در عقب او عیسی نماز خواهد کرد کیست؟ گفت: نهم از فرزندان حضرت امام حسین است و امام دوازدهم است. و او آفتابی است که از مغربش طالع می‌گردد، و از میان رکن حجر و مقام ابراهیم ظاهر خواهد شد، و زمین را از کافران پاک خواهد کرد، و ترازوی عدالت او برپا خواهد کرد که هیچ کس به دیگری ظلم نکند. و بدان که از احادیث معتبره ظاهر می‌شود که دابه‌الارض حضرت امیرالمؤمنین است و بعد از انقضای ملک حضرت صاحب‌الامر صلوات‌الله علیه ظاهر شد و متصل به قیامت قیامت خواهد بود.

مقصد سیم: در بیان مجملی از معاد و ذکر بعضی از احوال آن که این حدیث اشاره بدان دارد بدان که معاد عبادت است از: زنده گردانیدن حق تعالی خلائق را در روز قیامت از برای مکافات. و این معاد ضروری دین جمیع پیغمبران است. و از راه آیات صریحه قرآنی و اخبار متکثره نبوی و اجماع امت به نحوی به ظهور رسیده که قابل شک نیست و شبهه در آن راه ندارد، و انکار کردن او یا تأویل کردن که روح، لذتها می‌دارد اما این بدن بر نمی‌گردد موجب کفر و زندقه⁽⁹⁸³⁾ است و بر هر مکلف واجب است که اعتقاد کند و به یقین بداند که آخر، تزلزل در بنای آسمان و زمین راه خواهد یافت، و آسمانها به امر الهی در

نور دیده خواهد شد، و کوهها از یکدیگر خواهد پاشید، و حق تعالی بدنهای همه از اجزای خودشان چنانچه بود خواهد ساخت، و اجزای پوسیده متفرق شده از هم پاشیده را جمع خواهد کرد به قدرت کامله خود، و حیات خواهد بخشید، و ارواح خلائق را به آن بدنها آمیزش خواهد داد و محشور خواهد گردانید. زیرا که این امور ممکن است و آیات متکثره و احادیث متواتره از وقوعش خبر داده به نحوی که اصلاً قابل تأویل نیست.

و ایضا باید دانست که خصوصیات قیامت از صراط و میزان و سنجیدن نامه‌های اعمال و امثال اینها متحقق خواهد گشت، و بعد از آن حق تعالی به مقتضای وعده و وعید خود، بهشتی را بهشت جاودان ارزانی خواهد داشت با حور⁽⁹⁸⁴⁾ و قصور⁽⁹⁸⁵⁾ و بساتین⁽⁹⁸⁶⁾ و غلمان⁽⁹⁸⁷⁾ و غیر اینها از آنچه آدمی به آن لذت می‌برد، و دوزخی را به عذاب الیم⁽⁹⁸⁸⁾ دوزخ که مشتمل است بر آتش و مار و عقرب و زقوم⁽⁹⁸⁹⁾ و حمیم⁽⁹⁹⁰⁾ و امثال اینها از موزیات و مؤلمات⁽⁹⁹¹⁾، گرفتار خواهد کرد. و جمیع اینها از آیات و احادیث محقق و ثابت گردیده و قابل تأویل نیست.

و دیگر باید دانست که به مقتضای آیات و احادیث، خصوصیات بعد از موت، از عذاب قبر و سؤال منکر و نکیر⁽⁹⁹²⁾ و امثال اینها حق است و نفوس⁽⁹⁹³⁾ در زمان بعد از موت و پیش از ظهور قیامت که آن را برزخ گویند موجودند، و در ساعت اول به همین بدن تعلق می‌گیرند، و منکر و نکیر از ایشان در همین بدن سؤال می‌کنند، و ضُغْطَه⁽⁹⁹⁴⁾ و فشار قبر که اکثر موتی⁽⁹⁹⁵⁾ را می‌باشد در همین بدن است.

و بعد از آن ارواح مؤمنان در بدنهای مثالی در میان هوا طیران می‌کنند، و در بهشت دنیا می‌باشند، و از نعمتهای آن متنعم می‌باشند، و گاهی در وادی السلام -

که صحرای نجف اشرف است - حاضر می‌شوند بر قبر خود، و {از} زیارت کنندگان خود اطلاع دارند. و روح کافران در بدنهای مثالی⁽⁹⁹⁶⁾ معذب می‌باشند، و در وادی برهوت⁽⁹⁹⁷⁾ یا غیر آن، ایشان را عذاب می‌کنند تا هنگامی که محشور شوند.

و شبهه‌های ملاحظه⁽⁹⁹⁸⁾ را در این باب گوش نمی‌باید کرد بعد از خبر دادن مخبر صادق⁽⁹⁹⁹⁾، که موجب کفر و ضلالت است، و راه تأویل را در هر باب می‌باید بست که به زودی این کس را به الحاد⁽¹⁰⁰⁰⁾ می‌رساند.

چنانچه منقول است از حبه عُرنی⁽¹⁰⁰¹⁾ به سند معتبر که: شبی در خدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه به صحرای نجف رفتم که آن را وادی السلام می‌گویند. حضرت در آنجا ایستادند چنانچه گویا با جماعتی سخن می‌گویند. من هم ایستادم آن قدر که مانده شدم. پس نشستم آن قدر که دلگیر شدم. پس برخاستم و ایستادم آن قدر که دلتنگ شدم.

پس برخاستم و ردای خود را جمع کردم و گفتم: یا امیرالمؤمنین می‌ترسم که از بسیاری ایستادن آزار بکشی. اندک استراحتی بفرما. فرمود که: با مؤمنان صحبت می‌دارم و به ایشان انس می‌گیرم. گفتم: یا امیرالمؤمنین ایشان بعد از مرگ چنین هستند که با ایشان گفت‌وگو توان کرد؟ حضرت فرمود که: بله؛ و اگر برای تو ظاهر شوند خواهی دید ایشان را که حلقه حلقه نشسته‌اند و با یکدیگر سخن می‌گویند. گفتم: بدنهای ایشان در اینجا حاضر است یا روح ایشان؟ فرمود که: روحهای ایشان. و هیچ مؤمنی نیست که بمیرد در بقعه‌ای⁽¹⁰⁰²⁾ از بقعه‌های زمین مگر این که روحش را می‌گویند که ملحق شود به وادی السلام. و این وادی بقعه‌ای است از جنت عدن⁽¹⁰⁰³⁾.

و منقول است که: شخصی به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که: برادر من در بغداد است و می ترسم که در آنجا بمیرد. حضرت فرمود که: چه باک داری؟ هر جا که خواهد، بمیرد. و به درستی که هیچ مؤمنی در مشرق و مغرب زمین نمی ماند مگر این که خدا روح آن را به وادی السلام می رساند. روای گفت: وادی السلام کجاست؟ فرمود که: پشت کوفه.

گویا می بینم ایشان را که در آن صحرا حلقه حلقه نشسته اند و با یکدیگر صحبت می دارند.

و به سند معتبر از ابی ولاد ⁽¹⁰⁰⁴⁾ منقول است که: به خدمت حضرت صادق صلوات الله علیه عرض کردم که: چنین روایت می کنند که ارواح مؤمنان در حوصله مرغان سبز است که دور عرش می باشند. فرمود که: نه؛ مؤمن از آن عزیزتر و کریمتر است نزد خدا که روحش را در حوصله ⁽¹⁰⁰⁵⁾ مرغ کند. ولیکن روح ایشان در بدنی است مثل همین بدن که داشتند.

و از ابوبصیر منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که: ارواح به صفت بدنهای خود در درخت بهشت اند؛ با یکدیگر سخن می گویند و آشنایی می کنند. پس روحی که تازه بر ایشان وارد شد می گویند که: ساعتی او را مهلت دهید که از هولهای عظیم رها شده است. پس، از احوال یاران و آشنایان از او سؤال می کنند. هر که را می گوید که: زنده گذاشتم امیدوار می شوند که: شاید چون بمیرد، به نزد ما آید، و هر که را می گوید که:

مرد می دانند که حالش بد بوده که به نزد ایشان نیامده. می گویند: هوی! هوی! یعنی: به زیر رفت و به جهنم واصل شد.

و به سند معتبر از ابوبصیر منقول است که: از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردم از ارواح مؤمنان. فرمود که: در حجره های بهشت اند و از طعام و شراب بهشت

می‌خورند و می‌گویند: خداوندا قیامت را برای ما برپا کن، و آنچه وعده فرموده‌ای به ما کرامت فرما، و مؤمنانی که بعد از ما مانده‌اند به ما ملحق ساز.

و به سند معتبر از ضریس کُناسی⁽¹⁰⁰⁶⁾ منقول است که: از حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله علیه پرسیدم که: مردم می‌گویند که: فرات ما از بهشت بیرون می‌آید. این چگونه است؟ فرمود که: خدا را بهشتی هست که در مغرب خلق کرده است و آب فرات از آنجا بیرون می‌آید و هر شام ارواح مؤمنان از قبرهای خود به آنجا می‌روند و از میوه‌های آن می‌خورند و تنعم می‌کنند و در آنجا با یکدیگر ملاقات می‌کنند و یکدیگر را می‌شناسد، و چون صبح می‌شود در میان زمین و آسمان پرواز می‌کنند و می‌آیند و می‌روند و از قبر خود خبر می‌گیرند. و خدا را آتشی هست در مشرق. که ارواح کفار را در آنجا معذب می‌گرداند و از زقوم آن می‌خورند و از حمیم آن می‌آشامند در شب، و چون صبح شد ایشان را به وادی برهوت که در یمن است می‌برند و در آنجا حرارت بیش از آن آتش به ایشان می‌رسد، و باز شب ایشان را به آتش می‌برند. و در آن حال هستند تا روز قیامت.

و علی بن ابراهیم به سند معتبر از ثویر بن ابی‌فاخته⁽¹⁰⁰⁷⁾ روایت کرده است که: از حضرت علی بن الحسین صلوات‌الله علیه سؤال کردند از کیفیت نفخ صور⁽¹⁰⁰⁸⁾. فرمود که: اما نفخه اولی⁽¹⁰⁰⁹⁾: پس خدا امر می‌فرماید اسرافیل را که بر زمین می‌آید و صور را با خود دارد. و صور را دو شعبه و دو طرف است و دوری هر طرف از طرف دیگر مثل مابین آسمان و زمین است. پس چون ملائکه می‌بینند که اسرافیل به زیر می‌آید با صور، می‌گویند که: فرمان الهی شده است که اهل آسمان و زمین همگی بمیرند. پس فرود می‌آید اسرافیل در حظیره بیت‌المقدس⁽¹⁰¹⁰⁾ و رو به کعبه می‌کند. چون اهل زمین او را می‌بینند می‌گویند که:

خدا رخصت فرموده است به هلاک اهل زمین. پس یک مرتبه می‌دمد، صدا از طرفی که به جانب اهل زمین است بیرون می‌آید. هیچ صاحب روحی در زمین نیست مگر این که بمیرد. و صدا از طرفی که به جانب آسمان است بیرون می‌رود. پس هر صاحب جانی که در آسمانهاست می‌میرند. پس خداوند عالم به اسرافیل می‌فرماید که: بمیر. او نیز می‌میرد. و به این حال می‌ماند آن قدر که خدا خواهد. پس امر می‌فرماید آسمانها را که مضطرب⁽¹⁰¹¹⁾ شوند و از یکدیگر بپاشند. و امر می‌فرماید کوهها را که روان شوند و ریزه شوند و بر هوا روند مانند غبار. و زمین را بدل می‌کند بر زمین دیگر که بر روی آن گناه نشده باشد، و گشاد باشد و کوهی و عمارتی و حایلی و گیاهی بر روی آن نباشد چنانچه در روز اول پهن کرده بود. و عرش را بر روی آب قرار می‌دهد چنانچه اول کرده بود. و بی‌حایلی به قدرت خود، او را نگاه می‌دارد.

و در این هنگام ندا می‌فرماید خداوند جبار⁽¹⁰¹²⁾ در اطراف آسمان و زمین که: از کیست امروز ملک و پادشاهی؟⁽¹⁰¹³⁾ پس هیچ کس نباشد که جواب بگوید. پس خود می‌فرماید که پادشاهی از خداوند یگانه قهار است.⁽¹⁰¹⁴⁾ منم که همه خلائق را قهر کردم⁽¹⁰¹⁵⁾ و به عدم بردم و میراندم. منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست، و شریک و وزیر ندارم. و به دست قدرت خود جمیع خلائق را خلق کردم، و به مشیت و اراده خود همه را میراندم، و به قدرت خود همه را زنده می‌گردانم.

پس خداوند عالمیان به قدرت خود چنان می‌کند که صدایی از صور بیرون می‌آید که اهل آسمان زنده می‌شوند، و میکائیل می‌دمد و همه اهل زمین زنده می‌شوند حاملان عرش، عرش را برمی‌دارند و ملائکه، بهشت و دوزخ را حاضر می‌گردانند و خلائق از برای حساب محشور می‌شوند.

این را فرمود و مشغول گریه شد.

و در حدیث دیگر از رسول خدا ﷺ منقول است که: چون روز قیامت شود خداوند عالمیان به ملک موت فرماید که: ای ملک موت به عزت و جلال خودم سوگند که مزه مرگ را به تو بچشانم چنانچه به همه بندگان من چشانیدی.

و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: چون خداوند عالمیان خواهد که مبعوث گرداند خلق را، فرماید که آسمان چهل روز بر زمین بیارد. پس بندها را ببینند و گوشت برویاند. (1016)

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است به سند معتبر که فرمود در تفسیر این آیه که: (هذا يوم ينفع الصادقين صدقهم) (1017) که چون روز قیامت می شود و مردم را برای حساب محشور می گردانند، می گذرند بر احوال (1018) قیامت تا به عرصه حساب می رسند. و در این مقام از کثرت و ازدحام و شدت و مشقت عظیم می کشند. پس اول ندا می کنند به ندایی که جمیع خلائق بشنوند، و می طلبند محمد بن عبدالله پیغمبر قرشی عربی را. و چون می آید، او را به جانب راست عرش می دارند. پس حضرت امیرالمؤمنین و ائمه معصومین صلوات الله علیهم را می طلبند در دست چپ حضرت رسول ﷺ می دارند. پس امت آن حضرت را می طلبند و در دست چپ ایشان می دارند. و بعد از آن هر پیغمبری را با امتش می طلبند و در جانب چپ عرش باز می دارند. پس اول مرتبه قلم را به صورت شخصی می آورند و در برابر عرش به مقام حساب می دارند. پس ندا می فرماید حق تعالی که: ای قلم آنچه ما گفتیم و تو را الهام کردیم و به سوی تو وحی کردیم، در لوح نوشتی؟ قلم گوید که: بله؛ خداوندا! تو می دانی که آنچه فرمودی در لوح نوشتیم. پس فرماید: که برای تو گواهی

می‌دهد؟ گوید که: پروردگارا تو می‌دانی و گواهی، و بر راز مخفی تو دیگری مطلع نبود. فرماید که: حجت خود را تمام کردی. پس لوح را طلبید، و بیاید به صورت آدمیان به نزد عرش، و از او پرسید حق تعالی که: آیا قلم در تو ثبت کرد آنچه ما به الهام کردیم و وحی نمودیم؟ گوید که: بلی پروردگارا، و آنچه او در من نقش کرد من به اسرافیل رسانیدم. پس اسرافیل آید به صورت آدمیان، و با ایشان بایستد. و از او سؤال نماید که: لوح به تو رسانید آنچه قلم به او رسانیده بود از وحی من؟ گوید: بلی خداوندا، و من به جبرئیل رسانیدم همه را. پس جبرئیل را طلبید و بیاید و در پهلوی اسرافیل بایستد، و خداوند عالمیان از او پرسد که: اسرافیل تمام وحیه‌های مرا به تو رسانید؟ گوید که: بله ای پروردگار من، و آنچه به من رسید به جمیع پیغمبرانت رسانید، و آنچه از فرمان تو به من رسید به ایشان تبلیغ کردم و ادای رسالت تو به هر پیغمبری کردم و تمام کتابها و وحیه‌ها و حکمتهای تو را به یک یک از ایشان خواندم، و آخر کسی که بر او وحی رسالت و حکمت و علم و کتاب و کلام تو را خواندم محمد بن عبدالله بود حبیب⁽¹⁰¹⁹⁾ تو.

پس اول کسی که از فرزندان آدم را به سؤال طلبید محمد بن عبدالله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد، و خدا او را در آن روز در مرتبه قرب و کرامت از همه کس بالاتر بدارد و از او سؤال نماید که: یا محمد جبرئیل به تو رسانید آنچه من وحی به سوی تو کرده بودم و بر تو فرستاده بودم از کتاب و حکمت و علم خود؟ حضرت فرماید که: بله خداوندا، جمیع را به من رسانید. فرماید که: همه را به امت خود رسانیدی؟ حضرت فرماید که: همه را به ایشان رسانیدم و در راه دین تو جهاد کردم و زحمت کشیدم. پس خطاب رسد که: کی از برای تو گواهی می‌دهد؟ حضرت فرماید که: پروردگارا تو گواهی که من تبلیغ رسالات تو را

کردم، و ملائکه تو گواه‌اند، و نیکوکاران امتم گواه‌اند، و گواهی تو مرا کافی است. پس ملائکه را طلبند و گواهی بر تبلیغ رسالت آن حضرت بدهند. پس امت آن حضرت را طلبند و سؤال کنند که: آیا محمد رسالت‌های مرا به شما رسانید و کتاب و حکمت و علم مرا بر شما خواند؟ پس همه گواهی دهند. آن‌گاه ندا به حضرت رسول رسد که: چون از میان ایشان رفتی خلیفه‌ای⁽¹⁰²⁰⁾ در میان ایشان گذاشتی که حکمت و علم و کتاب مرا برای ایشان بیان کند و هر چه در آن اختلاف کنند برای ایشان ظاهر سازد و حجت من باشد بعد از تو؟ حضرت فرماید که: بله؛ علی بن ابی طالب را در میان ایشان گذاشتم که برادر من بود و وزیر⁽¹⁰²¹⁾ من بود و وصی و بهترین امت من بود، و در حیات خود او را برای ایشان نصب کردم، و مردم را به اطاعت او خواندم، و خلیفه خود کردم او را در میان امت خود که پیروی او نمایند.

پس علی بن ابی طالب را بطلبند و ندا فرماید که: آیا محمد تو را وصی خود گردانید و خلیفه خود کرد و در حیات خود تو را نصب کرد و تو بعد از او در میان امت به امر امامت قائم شدی؟ علی گوید که: خداوندا محمد مرا وصی و خلیفه خود گردانید و در حیات خود مرا نصب کرد. پس چون آن حضرت را به جوار رحمت خود بردی امت او انکار امامت من کردند، و با من مکر کردند، و مرا ضعیف گردانیدند، و نزدیک شد که مرا بکشند، و جمعی را که سزاوار تقدیم⁽¹⁰²²⁾ نبودند بر من مقدم داشتند، و سخن مرا نشنیدند، و اطاعت من نکردند. پس من شمشیر کشیدم و در راه تو جهاد کردم تا کشته شدم. پس ندا فرماید که: یا علی خلیفه‌ای برای خود نصب کردی در میان امت محمد که بندگان را به دین من بخواند و به راه من هدایت نماید؟ گوید که: بله خداوندا، امام حسن را که فرزند من بود و فرزند دختر پیغمبرت بود نصب کردم. و همچنین هر امامی را

طلبند و اهل عالمش⁽¹⁰²³⁾ را و جمیع پیغمبران را، تا حجت همه بر امتشان تمام شود. بعد از آن حق تعالی فرماید که: امروز نفع می‌کند راستگویان را راستی ایشان.⁽¹⁰²⁴⁾ و به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که: چون حق سبحانه و تعالی خلایق را برای حساب جمع کند، نوح را طلبند و پرسند که: آیا تبلیغ رسالات ما کردی؟ گوید: بله. گویند که: برای تو که گواهی می‌دهد؟ گوید که: محمد بن عبدالله گواه من است. پس نوح آید به نزد حضرت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ - و آن حضرت بر بلندی با حضرت امیرالمؤمنین ایستاده باشند - و گوید که: یا محمد خداوند عالمیان از من گواه بر تبلیغ رسالت طلبیده. حضرت فرماید که: ای جعفر⁽¹⁰²⁵⁾ و ای حمزه⁽¹⁰²⁶⁾ بروید و از برای نوح گواهی بدهید که او تبلیغ رسالت کرد. پس در آن روز جعفر و حمزه گواه پیغمبران خواهند بود. راوی عرض کرد که: فدای تو گردم! علی در کجاست که ایشان گواهی می‌دهند؟ فرمود که: رتبه او از این عظیمتر است که تکلیف این شهادت به او بکنند. و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمود که: حساب نفس خود را بکنید پیش از آن که شما را حساب کنند. به درستی که در قیامت پنجاه موقف⁽¹⁰²⁷⁾ است، و در هر موقفی هزار سال جمعی را می‌دارند، چنانچه حق تعالی می‌فرماید که: در روزی که مقدار او پنجاه هزار سال است.⁽¹⁰²⁸⁾

و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که: چون این آیه نازل شد که: **(وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ)**⁽¹⁰²⁹⁾، از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ تفسیر آن را پرسیدند، فرمود که: جبرئیل مرا خبر داد که چون خداوند عالمیان اولین و آخرین را در محشر جمع نماید، بفرماید که جهنم را به محشر درآورند و آن را کشند به هزار

مهار⁽¹⁰³⁰⁾، و هر مهاری را صد هزار ملک داشته باشند از ملائکه غلاظ شداد⁽¹⁰³¹⁾.
 و جهنم فریاد کند از خشم بر گناهکاران و حمله کند.
 پس چون به آن صحرا درآید، زفیری⁽¹⁰³²⁾ کند که اگر نه خدا حفظ نماید،
 همگی از شدت آن صدا هلاک شوند. پس، گردنی بکشد که جمیع محشر را
 فراگیرد. در آن حال هیچ بنده‌ای از بندگان خدا نه ملک مقرب و نه پیغمبر
 مرسل⁽¹⁰³³⁾ نباشد مگر این که فریاد برآورد که: نفسی، نفسی یعنی: خداوندا به
 فریاد من برس و جان مرا از عذاب آزاد کن. و تو - یا محمد - فریاد برآوری
 که: امتی، امتی! یعنی: امت مرا نجات ده، و امت مرا از عذاب آزاد کن. پس
 صراط⁽¹⁰³⁴⁾ را بر روی جهنم گذارند، از دم شمشیر نازکتر و برنده‌تر. و در آن سه
 قنطره⁽¹⁰³⁵⁾ باشد: یکی صله رحم و امانت، و دویم نماز، و سیم عدالت خدا در
 مظالم بندگان⁽¹⁰³⁶⁾.

پس مردم را تکلیف کنند که از صراط بگذرند. پاره‌ای را رحم⁽¹⁰³⁷⁾ و امانت
 نگاه دارد که اگر قطع رحم کرده باشند یا امانتهای الهی و پیمانهای او را شکسته
 باشند، در اینجا بمانند. و آنچه از اینجا نجات یابند نماز ایشان را نگاه دارد، و
 هر که در نماز تقصیر نکرده باشد و از آنجا بگذرد، به مقام مظالم عباد بدارندش
 چنانچه می‌فرماید که: (ان ربك لبالمرصاد)⁽¹⁰³⁸⁾:

پروردگار تو در کمینگاه صراط است. و ایشان را در آنجا باز می‌دارد و سؤال
 می‌کند. و مردمان بر صراط می‌روند. و بعضی چسبیده‌اند و بعضی قدمهایشان
 می‌لغزد و بعضی یک قدم می‌لغزد، و یکی بند می‌شود. و ملائکه در دور ایشان
 فریاد می‌کنند که: ای خداوند حلیم و بردبار بیامرز ایشان را، و از گناه ایشان
 درگذر و به فضل خود با ایشان سر کن و ایشان را به سلامت بگذران. و مردم
 ریزند از صراط به جهنم مانند پروانه. پس چون کسی به رحمت الهی نجات یابد

و بگذرد از صراط، گوید که: الحمد لله که خدا مرا نجات داد بعد از آن که مأیوس شده بودم، به فضل و احسان خود. به درستی که پروردگار ما آمرزنده و مژده‌دهنده است. و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: گذشتن مردم بر صراط مختلف است. و صراط از مو باریکتر و از شمشیر تندتر ⁽¹⁰³⁹⁾ است. پس بعضی هستند که مانند برق می‌گذرند، و بعضی مانند اسب تندرو، و بعضی مانند پیاده که راه رود، و بعضی به دست و پا مانند طفلی که خود را بر زمین کشد، و بعضی آویخته باشند که پاره‌ای از ایشان را آتش گیرد و پاره‌ای را نگیرد.

و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: چون بنده را به مقام حساب بازدارند، خداوند عالم فرماید که: بسنجید نعمتهای مرا با عمل او. پس نعمتها عمل را فراگیرد. فرماید که: نعمتها را به او بخشیدم. نیک و بدش را با هم بسنجید. پس اگر مساوی باشند فرماید که به بهشتش برند. و اگر خیرش زیاده باشد خدا فضلها و احسانها نسبت به او فرماید. و اگر بدیش زیاده باشد، اگر از اهل ایمان باشد و شرک نیاورده باشد، او محل مغفرت و رحمت الهی است؛ اگر خواهد تفضل می‌فرماید و می‌بخشد. و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که پرسیدند از تفسیر این آیه که ترجمه‌اش این است که: این گروه را خدا بدل می‌کند سیئات ایشان را به حسنات، و خدا آمرزنده و مهربان است ⁽¹⁰⁴⁰⁾، فرمود که: روز قیامت مؤمن گناهکار را به مقام حساب بیاورند. پس خداوند عالمیان خود متکفل حساب او شود که دیگری بر بدیهای او مطلع نشود. پس چون به گناهان خود اقرار کند، حق تعالی به کاتبان اعمالش فرماید که: به عوض بدیهای او نیکی بنویسید و بر مردم ظاهر گردانید. پس چون مردم نامه اعمال او ببینند گویند که: این بنده هیچ گناه نداشته. پس خدا امر فرماید که او را به بهشت برند. و همین است تأویل ⁽¹⁰⁴¹⁾ این آیه. و فرمود که:

این مخصوص گناهکاران شیعیان ماست. و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: چون روز قیامت شود و بنده مؤمن را به نزد حساب بدارند که هر دو از اهل بهشت باشند و یکی در دنیا فقیر باشد و دیگری توانگر. پس فقیر گوید که: خداوندا مرا برای چه باز می داری؟ به عزت تو قسم که می دانی که مرا ولایت⁽¹⁰⁴²⁾ و حکومت نداده بودی که عدل یا جور کرده باشم، و مالی نداده بودی که حقی در آن مال واجب شده باشد و عطا یا منع کرده باشم، و روزی مرا همیشه به قدر کفاف می دادی. حق تعالی فرماید که: راست می گوید بنده من. بگذارید که به بهشت رود. و آن توانگر را آن قدر می دارند که از او آن قدر عرق بریزد که اگر چهل شتر بخورند سیراب شوند. پس او را به بهشت برند. پس فقیر به او گوید که: چرا این قدر ماندی؟ گوید که:

درازی حساب و بسیاری آن مرا این قدر مکث فرمود. در هر ساعت یک چیزی پیش می آمد که مستحق عذاب بودم و خدا می بخشید. دیگر از چیز دیگر می پرسیدند، همچنین. تا خدا مرا به رحمت خود فرا گرفت و به توبه کاران ملحق گردانید و آمرزید. پس پرسد که: تو کیستی؟ گوید که: منم آن فقیری که با تو همراه در مقام حساب ایستادیم. گوید که: نعیم⁽¹⁰⁴³⁾ بهشت، تو را تغییر کرده است که من تو را نشناختم. و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: چون خداوند عالمیان خلاق را جمع کند در روز قیامت، نامه عمل هر کس را به دست او دهند. پس جمعی از اشقیاء⁽¹⁰⁴⁴⁾ انکار کنند که ما این اعمال را نکرده ایم. پس ملائکه که کاتبان عمل اند گواهی دهند. ایشان گویند: خداوندا اینها ملائکه تواند و برای تو گواهی می دهند. و قسم خوردند که ما این کارها را نکرده ایم. چنانچه می فرماید که: (یوم یبعثهم الله جمیعا فیحلفون له کما یحلفون لکم).⁽¹⁰⁴⁵⁾ یعنی: روزی که خدا همه ایشان را مبعوث گرداند، پس سوگند

خورند برای او چنانچه سوگند دروغ برای شما می‌خورند. و حضرت فرمود که: اینها جماعتی‌اند که حق حضرت امیرالمؤمنین را غصب کرده‌اند. پس در این هنگام خدا مُهر بر زبان ایشان نهاد و اعضا و جوارح ایشان را گویا کند. پس گوش گواهی دهد به آنچه از چیزهای حرام شنیده است، و چشم گواهی دهد به آنچه به حرام دیده است، و دستها گواهی دهند به آنچه گرفته‌اند، و پاها گواهی دهند به آنچه به حرام سعی کرده‌اند، و فرج گواهی دهد به آنچه مرتکب شده است. پس خدا زبان ایشان را گویا کند؛ به اعضای خود گویند که: چرا بر ما گواهی دادید؟ آنها گویند که: گویا کرد ما را خداوندی که همه چیز را گویا کرده است، و شما را اول مرتبه خلق کرده است، و بازگشت شما به سوی اوست. (1046)

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: چون قیامت برپا شود خداوند عالم جمیع خلائق اولین و آخرین را در یک زمین جمع کند عریان و پابرنه. و بر راه محشر ایشان را آن قدر بدارند که عرق از ایشان ریزد و نفسهای ایشان تنگ شود. و مدتی چنین بمانند. پس منادی از جانب رب‌العزه از پیش

عرش ندا کند که: کجاست پیغمبر امی (1047)؟

پس بار دیگر ندا کند که: کجاست پیغمبر رحمت محمد بن عبدالله؟ آن‌گاه آن حضرت برخیزد و در پیش جمیع مردم روان شود تا بیاید به حوض کوثر که طولش از میان ایله - که موضعی است در حوالی شام - و صنعای یمن باشد، و بر سر آن حوض بایستد. پس حضرت امیرالمؤمنین بیاید و در پهلوی آن حضرت بایستد و مردم را بعضی آب دهند، و بعضی را ملائکه ربایند (1048) و دور کنند. پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله بیند که جمعی از دوستان ما اهل بیت را نیز دور می‌کنند به خطاهای ایشان. حضرت به گریه درآید و گوید: خداوندا ایشان شیعیان علی‌اند. پس حق تعالی ملکی را بفرستد و گوید: یا محمد چرا گریه

می‌کنی؟ فرماید که: چگونه گریه نکنم که می‌بینم جمعی از شیعیان برادرم علی بن ابی‌طالب را از حوض کوثر منع می‌کنند و به سوی جهنم می‌برند. پس ندا رسد که: یا محمد من ایشان را برای تو بخشیدم و از گناهان ایشان درگذشتم، و ایشان را به تو و به آن جمعی از فرزندان تو که ایشان ولایت آنها را داشتند ملحق ساختم، و ایشان را در زمره شما داخل گردانیدم و رخصت حوض کوثر دادم، و شفاعت تو را در حق ایشان قبول کردم. پس حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: در آن وقت چه بسیار مرد و زنی که گریان شوند. پس جمیع دوستان و شیعیان ما را به ما بخشند و از ابوایوب انصاری منقول است که: از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدند از حوض کوثر. فرمود که: آن حوضی است که خدا به من اکرام فرموده و مرا به آن زیادتی بخشیده است بر جمیع پیغمبران گذشته، و آن حوض از مابین ایله و صنعاست و در کنار آن، ظرفها به عدد ستاره‌های آسمان مهیاست، و دو نهر عظیم از پای عرش در او می‌ریزد، و آبش از شیر سفیدتر و از عسل شیرین‌تر است، و سنگریزه‌اش از زمرد و یاقوت است، و زمینش از مشک خوشبوست، و گیاهش زعفران است. و خدا با من شرط کرده است که وارد آن حوض نشوند مگر آنان که دل‌های ایشان از شرک و نفاق پاک باشد، و نیت‌های ایشان صحیح باشد، و انقیاد⁽¹⁰⁴⁹⁾ و متابعت وصی من علی بن ابی‌طالب کرده باشند. و دور خواهد کرد غیر شیعیانش را از حوض همچنانچه شتر صاحب جَرَب⁽¹⁰⁵⁰⁾ را از میان شتران به در می‌کنند. و هر که از آن بخورد دیگر هرگز تشنه نمی‌شود و در اخبار متواتره از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که فرمود که: هر که ایمان به حوض کوثر نداشته باشد خدا او را به آن حوض نرساند، و هر که ایمان به شفاعت من نداشته باشد خدا او را به شفاعت من فایز نگرداند و فرمود که: شفاعت من برای اصحاب گناهان کبیره است از امت من. و

اما نیکوکاران، پس بر ایشان اعتراضی نیست و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: مردم را در شدت قیامت چنان کار تنگ شود که عرق به دهان ایشان برسد. پس گویند که: بیایید به نزد حضرت آدم رویم، شاید ما را شفاعت کند. چون بیایند گوید که: من هم گناهکارم. بروید به نزد نوح. و همچنین نزد هر پیغمبری که آیند ایشان را به نزد دیگری فرستد، تا به نزد حضرت عیسی آیند. گوید که: به خدمت حضرت پیغمبر آخرالزمان روید. چون به خدمت آن حضرت آیند فرماید که: با من بیایید. و بیاورد ایشان را به در بهشت و رو به درگاه رحمت به سجده درآید. پس ندا رسد که: سر بردار و شفاعت کن که شفاعت تو مقبول است و این است تفسیر این آیه که فرموده است که: (عسی أن یبعثک ربک مقاما محمودا).⁽¹⁰⁵¹⁾ و به سند معتبر منقول است که: شخصی به خدمت حضرت باقر صلوات الله علیه آمد و گفت که: شما حرف شفاعت بسیار می‌گویید و مردم را مغرور می‌کنید. فرمود که: گمان تو این است که شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته‌ای به شفاعت محمد احتیاج نداری؟⁽¹⁰⁵²⁾ روز قیامت را ببینی محتاج به شفاعت خواهی شد. و شفاعت از برای جماعتی است که مستحق آتش شده باشند. و هیچ کس از اولین و آخرین نیست مگر این که به شفاعت آن حضرت محتاج است در روز قیامت.

پس فرمود که: حضرت رسول ﷺ برای امت خود شفاعت خواهد کرد، و ما برای شیعیان خود شفاعت خواهیم کرد، و شیعیان ما برای اهالی⁽¹⁰⁵³⁾ و دوستان خود شفاعت خواهند کرد. و گاه باشد که مؤمنی شفاعت کند مثل عدد ربیعه و مضر را - که دو قبیله عظیم‌اند - و مؤمن شفاعت می‌کند حتی از برای خدمتکارش. می‌گوید: خداوند حق خدمت بر من دارد و مرا از سرما و گرما نگاه می‌داشت.

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پرسید از تفسیر این آیه که: **(یوم نحش المتقین الی الرحمن وفدا)** ⁽¹⁰⁵⁴⁾ که ترجمه اش این است که: روزی که محشور گردانیم ⁽¹⁰⁵⁵⁾ پرهیزکاران را به سوی خداوند بسیار بخشنده ایشان، حال کونی که ⁽¹⁰⁵⁶⁾ واردشوندگان باشند بر خداوند خود (یا: سواران باشند). حضرت فرمود که: یا علی این گروه نیستند مگر سواره ایشان جماعتی اند که پرهیزکاری از معاصی الهی کرده اند. پس خدا ایشان را دوست داشته و مخصوص خود گردانیده و اعمال ایشان را پسندیده و ایشان را متقیان نام کرده. یا علی به حق آن خدایی که حبه ⁽¹⁰⁵⁷⁾ را شکافته و گیاه از آن بیرون آورده و خلائق را خلق کرده، که ایشان از قبرها بیرون خواهند آمد و روهای ایشان مانند برف سفید و نورانی خواهد بود، و جامه های سفید پوشیده باشند از شیر سفیدتر، و نعلهای ⁽¹⁰⁵⁸⁾ طلا در پا داشته باشند و بند آن نعلها از مروارید درخشان باشد، و ملائکه به استقبال ایشان آورند ناقه های ⁽¹⁰⁵⁹⁾ بهشتی را که جهاز ⁽¹⁰⁶⁰⁾ آنها از طلا باشد و به مروارید و یاقوت، مرصع ⁽¹⁰⁶¹⁾ کرده باشند، جُلّهای ⁽¹⁰⁶²⁾ آن شتران از استبرق ⁽¹⁰⁶³⁾ و سُنْدُس ⁽¹⁰⁶⁴⁾ بهشت باشد و مهارشان از زَبَرَجَد ⁽¹⁰⁶⁵⁾ باشد، و این شتران ایشان را برگرفته در صحرای محشر پرواز کنند.

و با هر یک از ایشان هزار ملک همراه باشد از پیش رو و جانب راست و چپ، و ایشان را در نهایت حرمت و اکرام بیاورند تا درگاه بزرگ بهشت. و بر آن درگاه درختی باشد که هر برگگی از آن صد هزار کس را سایه کند. و از جانب راست درخت چشمه ای باشد مطهر و پاکیزه. از آن چشمه شربتی به ایشان دهند که خدا دلهای ایشان را از حسد و کینه پاک گرداند و از بدنهای ایشان موهای ناخوش بریزد چنانچه خدا می فرماید که: **(و سقاہم ربہم شرابا طہروا)**. ⁽¹⁰⁶⁶⁾ آن

شراب پاک کننده را از این چشمه می‌آشامند که ظاهر و باطن ایشان را از بدیها مصفا می‌گرداند. پس می‌آیند بر سر چشمه دیگر از دست چپ آن درخت، و در آن چشمه غسل می‌کنند و این چشمه زندگانی است که چون در آن غسل کردند، هرگز نمی‌میرند. پس ایشان را نزدیک عرش می‌آورند و حال آن که از جمع دردها و بلاها و گرما و سرما ایمن شده‌اند. پس حق تعالی به ملائکه ندا می‌فرماید که: دوستان مرا به بهشت برید و ایشان را با سایر خلائق بازمدارید که من همیشه از ایشان خشنود بودم و رحمت من برای ایشان لازم گردیده. پس ایشان را ملائکه به بهشت آورند. پس چون به در بهشت رسند ملائکه حلقه بر در زنند. آوازی از آن بلند شود که جمیع حوریان که خدا برای ایشان خلق کرده است بشنوند. آن‌گاه حوریان شادی کنند و یکدیگر را بشارت دهند که دوستان خدا آمدند. پس چون در را بگشایند و ایشان داخل بهشت شوند زنان ایشان از حوریان و آدمیان از قصرها مشرف شوند و گویند: مرحبا و خوش آمده‌اید. و چه بسیار مشتاق شما بوده‌ایم. پس دوستان خدا نیز مثل این سخن جواب گویند. پس حضرت امیرالمؤمنین فرمود که: یا رسول الله ایشان چه جماعت‌اند؟ فرمود که:

شیعیان خالص تواند، و تو امام و پیشوای ایشانی. و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود که: در روز قیامت منادی از جانب رب العزه ندا کند که جمیع اهل محشر بشنوند که: کجایند اهل صبر؟ گروهی از مردم برخیزند و ملائکه استقبال ایشان کنند و گویند: چگونه بود صبر شما؟ جواب گویند که: نفس خود را بر مشقت طاعت و ترک معصیت صبر فرمودیم. پس منادی ندا کند که: راست می‌گویند. بگذارید که بی حساب به بهشت روند.

پس منادی دیگر ندا کند که: کجایند اهل فضل؟ پس گروهی برخیزند. ملائکه ایشان را استقبال کنند و پرسند که: چه فضیلت است که شما را به آن کرامت رسانید؟ گویند: بر ما سفاهت و بیخردی می‌کردند (1067) و ما حلم (1068) می‌کردیم، و بدی نسبت به ما می‌کردند و برای خدا عفو می‌کردیم. ندا رسد که: راست می‌گویند. بگذارید که بی حساب به بهشت روند.

دیگر منادی ندا کند که: کجایند همسایگان خدا؟ پس گروهی برخیزند و ملائکه استقبال ایشان کنند و گویند: چه بود عمل شما که امروز خدا شما را به جوار رحمت خود نسبت داد؟ گویند که: ما برای خدا به برادران و مؤمنان دوستی می‌کردیم و خالصا لوجه الله (1069) به ایشان عطاها می‌کردیم و مدد و اعانت ایشان می‌کردیم. ندا رسد که: راست می‌گویند. بگذارید که به جوار رحمت و قرب من درآیند بی حساب. پس حضرت فرمود که: ایشان همسایگان انبیا و اوصیا و مقربان خدایند. مردم می‌ترسند از احوال (1070) قیامت و ایشان نمی‌ترسند، و مردم را حساب می‌کنند و ایشان را حساب نمی‌کنند و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که: خداوند عالمیان در روز قیامت چنان رحمت خود را پهن کند که شیطان هم طمع کند در آن رحمت و به اسانید معتبره از رسول خدا ﷺ منقول است که فرمود که: یا علی تویی اول کسی که داخل بهشت می‌شود. و در دست تو خواهد بود علم و لوای حمد. و آن هفتاد شقه است که هر شقه از آفتاب و ماه بزرگتر است و در حدیث دیگر وارد شده است که: آن حضرت فرمود که: اول مرتبه - یا علی - تو را می‌طلبند در روز قیامت، و به تو می‌دهند علم مرا که آن لوای حمد است. و دو صف می‌ایستند اهل محشر، و تو از میان ایشان می‌روی. و آدم جمیع خلائق در زیر علم من خواهند بود. و طولش هزار ساله راه است. سرش از یاقوت سرخ است، و چوبش از نقره سفید

است، و تهش از در سبز است، و سه ذؤابه⁽¹⁰⁷¹⁾ دارد: یکی در مشرق، و یکی در مغرب، و یکی در میان دنیا. و بر آن سه سطر نوشته است. سطر اول: بسم الله الرحمن الرحيم، سطر دویم: الحمد لله رب العالمين، سطر سیم: لا اله الا الله؛ محمد رسول الله. و طول هر سطر هفتاد سال و عرضش هزار سال. پس تو - یا علی - علم برمی داری و روان می شوی. و حضرت امام حسن از دست راست تو، و امام حسین از دست چپ تواند. و می آیی نزد من و ابراهیم در سایه عرش الهی. پس حله⁽¹⁰⁷²⁾ سبزی از حله های بهشت در تو می پوشانند. پس منادی از جانب رب العزه ندا می کند که: نیکو پدری است برای تو ابراهیم، و نیکو برادری است برادر تو علی بن ابی طالب و به سند صحیح از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: حضرت رسالت پناه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرمود که: هرگاه که از برای من چیزی از خدا طلب نمایید، وسیله را برای من بطلبید. پس حضرت سؤال کردند از وسیله که: چه چیز است؟ فرمود که: آن درجه من است در بهشت. و آن هزار پایه دارد و از هر پایه ای تا پایه ای هزار سال راه به دویدن اسب تند، و پایه ها یکی از زبرجد⁽¹⁰⁷³⁾، و یکی از یاقوت، و یکی از مروارید، و یکی از طلا، و یکی از نقره. پس بیاورند در روز قیامت و با درجه پیغمبران نصب کنند. و آن در میان درجه سایر پیغمبران از بابت ماه باشد در میان ستارگان. پس جمیع پیغمبران و شهیدان و صدیقان گویند: خوشا حال آن بنده که این درجه او باشد. پس منادی از جانب رب العزه ندا کند که جمیع خلائق بشنوند که: این درجه محمد است. پس بیایم من جامه ای از نور را از ازار⁽¹⁰⁷⁴⁾ خود گردانیده، و تاج ملک و پادشاهی و اکیلل⁽¹⁰⁷⁵⁾ کرامت و بزرگواری بر سر داشته باشم. و علی بن ابی طالب در پیش من رود، و علم من لوای حمد در دست او باشد، و بر آن علم نوشته باشند: لا اله الا الله. محمد رسول الله. المفلحون هم الفائزون بالله.⁽¹⁰⁷⁶⁾

پس بیایم تا بر آن درجه بالا رویم، و من بر پایه بالا بایستم و علی یک پایه بعد از من. پس جمیع پیغمبران و صدیقان و شهیدان گویند که: خوشا حال این دو بنده. چه بسیار گرامی‌اند نزد خدا. پس ندا رسد که: اینک حبیب من است محمد، و این ولی و دوست من است علی. خوشا حال کسی که او را دوست دارد، و وای بر حال کسی که دشمن او باشد و دروغ بر او بیندد.

آن‌گاه حضرت رسول فرمود که: هیچ مؤمنی نماند که تو را دوست دارد مگر این‌که از این ندا راحت یابد و روی او سفید شود و دل او شاد گردد. و نماند کسی که دشمن تو باشد یا با تو حرب⁽¹⁰⁷⁷⁾ کرده باشد یا انکار حق تو کرده باشد مگر این که روی او سیاه شود و پاهای او به لرزه درآید. پس در این حال دو ملک بیایند؛ یکی رضوان خازن⁽¹⁰⁷⁸⁾ بهشت، و دیگری مالک خازن جهنم. پس رضوان بیاید و بگوید: السلام علیک یا أحمد. من گویم: علیک السلام ای ملک. تو کیستی؟ چه بسیار خوشرو و خوشبویی! گوید: منم رضوان خازن بهشت. و این است کلیدهای بهشت. جناب رب‌العزه برای تو فرستاده. بگیر ای احمد. من گویم که: قبول کردم از پروردگار خود. او راست حمد بر این که مرا بر همه خلق زیادتى و فضیلت داد به این کرامت. بده به برادرم علی بن ابی‌طالب. پس رضوان برگردد. و مالک بیاید و بگوید: السلام علیک یا أحمد. من گویم: علیک السلام ای ملک. تو کیستی؟ چه بسیار مهیب⁽¹⁰⁷⁹⁾ و عجیبی! گوید: منم مالک خازن جهنم. و این است کلیدهای جهنم. جناب رب‌العزه برای تو فرستاده. بگیر. گویم: قبول کردم. و او را حمد می‌کنم بر این کرامت. بده به برادرم علی بن ابی‌طالب. پس مالک برمی‌گردد و علی متوجه می‌شود و با کلیدهای بهشت و کلیدهای جهنم می‌آید بر کنار جهنم می‌ایستد در حالتی که شررهای آن در پرواز است و فریاد می‌کند و می‌خروشد و زبان‌اش بلند گردیده. علی مهارش را

به دست می‌گیرد. جهنم می‌گوید که: بگذر - یا علی - که نور تو آتش مرا خاموش کرد. علی می‌گوید که: قرار بگیری ای جهنم، و آنچه می‌گویم بشنو. این را بگیر که دشمن من است، و این را بگذار که دوست من است.

پس حضرت رسول فرمود که: والله که جهنم در آن روز اطاعت علی زیاده می‌کند از غلامان شما نسبت به شما. اگر خواهد جهنم را به جانب راست می‌فرستد. و اگر خواهد به جانب چپ می‌فرستد. و جهنم اطاعت و فرمانبرداری او زیاده از جمیع خلق خواهد کرد در آنچه او را فرماید.

یا أباذر ان شر الناس منزله عندالله يوم القيامة عالم لا ينتفع بعلمه. و من طلب علما ليصرف به وجوه الناس اليه لم يجد ریح الجنة. یا أباذر من ابتغى العلم ليخدع به الناس، لم يجد ریح الجنة. یا أباذر اذا سئلت عن علم لا تعلمه، فقل: لا أعلمه، تنج من تبعته، و لا تفت الناس بما لا علم لك به، تنج من عذاب الله يوم القيامة. یا أباذر يطلع قوم من أهل الجنة الى قوم من أهل النار، فيقولون: ما أدخلكم النار و قد دخلنا الجنة بفضل تأديبكم و تعليمكم؟ فيقولون: انا كنا نأمر بالخير و لا نفعله.

ای ابوذر بدترین مردم و پست‌ترین مردم نزد خداوند عالمیان در قیامت، عالمی است که مردم از علم او منتفع⁽¹⁰⁸⁰⁾ نشوند؛ یا خود از علم خود منتفع نشود. و کسی که طلب علم کند برای این که روی مردم را به سوی خود بگرداند و مرجع ایشان باشد، بوی بهشت را نشنود. ای ابوذر کسی که طلب علم کند برای این که مردم را فریب دهد، نیابد بوی بهشت را.

ای ابوذر اگر از تو پرسند از علمی که ندانی، بگو که: نمی‌دانم تا نجات یابی از گناه آن که برخلاف واقع چیزی را بیان کنی. و فتوا مده مردم را به چیزی که علم به آن نداشته باشی، تا نجات یابی از عذاب الهی در روز قیامت.

ای ابوذر مشرف می‌شوند و نظر می‌کنند جماعتی از اهل بهشت به سوی گروهی از اهل جهنم. پس، از ایشان می‌پرسند که: چه چیز باعث این شد که شما به جهنم رفتید و حال آن که ما به برکت تعلیم و تأدیب شما داخل بهشت شده‌ایم. گویند که: ما مردم را امر به خوبیها می‌کردیم و خود به جا نمی‌آوردیم. توضیح این فصل مبتنی بر چند قاعده است:

قاعده اول: در بیان فضیلت علم است و یاد گرفتن و یاد دادن آن و فضل علماست بدان که علم از اشرف⁽¹⁰⁸¹⁾ سعادات و افضل کمالات است. و آیات و اخبار در فضیلت آن بسیار است. و قدری از آن در اصول و فروع دین واجب عینی است. و فضیلت انسان بر جمیع مخلوقات به علم است. و سرمایه جمیع کمالات دیگر است. چنانچه به اسانید معتبره از رسول خدا ﷺ منقول است که: طلب علم واجب است بر هر مسلمانی. به درستی که خداوند عالمیان دوست می‌دارد طالبان علم را. و از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام پرسیدند که: آیا جایز است مردم را که سؤال نکنند از چیزهایی که به آنها محتاج‌اند؟ فرمود که: نه. و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: ایها الناس بدانید که کمال دین در طلب علم است و عمل کردن به آن. به درستی که طلب علم بر شما لازمتر است از طلب مال؛ زیرا که روزی در میان شما قسمت شده است و ضامن شده‌اند آن را از برای شما، و خداوند عادل قسمتی کرده است و ضامن شده است و البته وفا می‌کند به ضامن⁽¹⁰⁸²⁾ خود. و علم را نزد اهلش سپرده و شما را امر کرده‌اند که از ایشان طلب کنید. پس طلب نمایید تا بیابید. و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: کسی که علوم دین را یاد نگیرد خدا در روز قیامت نظر رحمت به سوی او نفرماید و اعمال او را قبول نکند. و فرمود که: چون خدا خیر بنده را خواهد او را دانا می‌گرداند در دین خود. و فرمود که: حضرت رسول

ﷺ فرمود که: خیری نیست در زندگانی مگر دو کس را: عالمی که اطاعت او کنند، یا شنونده‌ای که حفظ کند و عمل نماید. و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: عالمی که مردم به علم او منتفع شوند بهتر است از هفتاد هزار عابد و از معاویه بن عمار ⁽¹⁰⁸³⁾ منقول است که: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: یک شخصی هست که روایت کننده حدیث شماست که در میان مردم احادیث شما را پهن می‌کند و دل‌های شیعیان را به آن محکوم می‌سازد؛ و عابدی هست که این روایت و علم را ندارد. کدام بهترند؟ فرمود که: آن بسیار روایت کننده حدیث ما که دل‌های شیعیان ما را به آن محکم و ثابت سازد بهتر است از هزار عابد و فرمود که: یا عالم باش، یا طلب کننده علم باش، یا دوست اهل علم باش؛ و قسم دیگر مباش که به دشمنی ایشان هلاک می‌شوی و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: هر که در راهی رود به طلب علم، خدا راهی برای او به سوی بهشت بگشاید. و به درستی که ملائکه بال‌های خود را بر زمین می‌گذارند برای طالب علم از روی رضا و خشنودی. و استغفار می‌کنند برای طلب کننده علم، هر که در آسمانهاست و هر که در زمین است، حتی ماهیان دریا. و فضل عالم بر عابد مانند زیادتی ماه است بر سایر ستارگان در شب چهارده. به درستی که علما وارثان پیغمبران‌اند، و پیغمبران میراث طلا و نقره نگذاشتند، بلکه علم میراث ایشان است. پس هر که بهره‌ای از آن گیرد، بهره‌ای تمام بگیرد.

و از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقول است که: بدحالترین یتیمان، شیعه‌ای است که از امام خود دور مانده باشد و دستش به او نرسد و در شرایع ⁽¹⁰⁸⁴⁾ دین حیران باشد. پس کسی که از شیعیان ما عالم به علوم ما باشد، آن جاهل شریعت ما که از ما دور مانده است، مانند یتیمی است در دامن او. اگر

او را هدایت و ارشاد کند و شریعت ما را تعلیم او نماید، با ما خواهد بود در رفیق اعلیٰ (1085). چنین خبر داد مرا پدرم از پدرانش از رسول خدا ﷺ. و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: هر کس که از شیعیان ما باشد و ضعیفان شیعیان مرا از ظلمت جهل به نور علمی که از ما به او رسیده است برساند، بیاید در روز قیامت و تاجی بر سر او باشد که روشنی دهد جمیع اهل عرصات (1086) را، و حله‌ای (1087) پوشیده باشد که برابری نکند با یک تار آن تمام دنیا. پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که: ای بندگان خدا این عالمی است از شاگردان آل محمد. پس هر کس که این عالم در دنیا او را از حیرت جهل بیرون آورده باشد، در این روز به نور او چنگ زند تا او را از حیرت و ظلمت عرصات به نُزْهتگاه (1088) جنات (1089) رساند. پس هر که از او هدایتی یافته باشد همراه او به بهشت درآید. و فرمود که: حضرت فاطمه صلوات الله علیها (1090) فرمود که: از پدرم شنیدم که فرمود که: علمای شیعیان ما چون محشور می‌شوند، به قدر بسیاری علوم و ارشاد ایشان خلائق را، حله‌های کرامت بر ایشان می‌پوشانند، حتی این که گاه باشد که بر یکی از ایشان هزار هزار حله از نور بیوشانند و منادی از جانب خداوند ما ندا کند که: ای جماعتی که تکفل کردید یتیمان آل محمد را و ایشان را برداشتید و رعایت و هدایت کردید در وقتی که از پدران حقیقی که امامان ایشان اند جدا مانده بودند! آن یتیمان را که شاگردان شما بودند، به قدر آنچه علم از شما فرا گرفته‌اند بر ایشان خلعت (1090) بیوشانید. پس به قدر تعلیم ایشان بر ایشان خلعت پوشانند تا آن که یکی را هزار خلعت دهند. و همچنین ایشان خلعت پوشانند جمعی دیگر را که از ایشان یاد گرفته‌اند. پس ندا رسد که: خلعتها که بخشیده‌اند به ایشان، عوض بدهید و مضاعف گردانید. پس حضرت فاطمه علیها السلام (1091) فرمود که: هر تاری از آن خلعتها بهتر

است از آنچه آفتاب بر او می‌تابد هزار هزار مرتبه. و حضرت امام حسن صلوات‌الله علیه فرمود که: فضیلت کسی که تکفل جاهلان شیعیان کند و امور مشتبّه⁽¹⁰⁹²⁾ را بر ایشان واضح گرداند، بر کسی که یتیمان دیگر را آب و طعام دهد، مثل فضیلت ماه است بر سُهّا⁽¹⁰⁹³⁾ که مخفی‌ترین ستاره‌هاست. و فرمود که: هر که متکفل یکی از شیعیان ما شود در غیبت ما، و از علومی که به او رسیده است او را هدایت کند، و در علوم ما با او مواسات⁽¹⁰⁹⁴⁾ کند، خداوند عالمیان او را ندا کند که: ای بنده کریم که مواسات کردی! من اولایم به کرم کردن، از تو. ای ملائکه در بهشت به عدد هر حرفی که تعلیم کرده است هزار هزار قصر به او بدهید، و در آن قصرها آنچه مناسب آنهاست از نعمتها برای او مقرر سازید. و حضرت علی بن الحسین صلوات‌الله علیه فرمود که: حق تعالی وحی نمود به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام که: ای موسی مردمان را دوست من گردان و مرا دوست ایشان کن. گفت: خداوندا چون کنم که ایشان چنین شوند؟ فرمود که: به یاد ایشان آور نعمتهای مرا تا مرا دوست دارند. به درستی که اگر یک کس را که از درگاه من گریخته باشد و از ساحت عزت من گم شده باشد به سوی من برگردانی، بهتر است از برای تو از صد ساله عبادت که روزها به روزه باشی و شبها برپا ایستاده باشی. موسی گفت که: آن بنده گریخته کدام است؟ فرمود که: گناهکاران و آنها که فرمان من نمی‌برند. پرسید که: گمشده کیست؟ فرمود که: آن جاهلی که شریعت را نمی‌داند و طریق عبادت و بندگی و راه خشنودی مرا نمی‌داند. و حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرمود که: بشارت دهید علمای شیعیان ما را به ثواب عظیم و جزای کامل. و حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله علیه فرمود که: عالم از باب کسی است که شمعی در تاریکی داشته باشد که مردم از آن روشنی یابند. هر که به روشنی شمع او بینا می‌شود برای او دعای خیر

می‌کند. همچنین عالم با او شمع‌ی هست که تاریکی جهل و ظلمت و حیرت را برطرف می‌کند. پس هر که از او نور می‌یابد از آزادکرده‌های اوست از آتش جهنم، و خدا می‌دهد به او ثواب صد هزار رکعت نماز که در پیش کعبه کرده باشد. و حضرت جعفر بن محمد صلوات‌الله علیه فرمود که: علمای شیعه ما مرابطان⁽¹⁰⁹⁵⁾ و نگهبانان‌اند. در سرحدی که در جانب شیطان و اتباع و لشکر اوست، که منع می‌کنند شیطان و اتباع او از جن و انس را که بر شیعیان مسلط شوند و ایشان را گمراه گردانند. به درستی که هر که از شیعیان ما خود را برای این کار نصب کند⁽¹⁰⁹⁶⁾ و متوجه این امر شود او بهتر است از کسی که جهاد کند با ترک⁽¹⁰⁹⁷⁾ و روم⁽¹⁰⁹⁸⁾ و خزر⁽¹⁰⁹⁹⁾ هزار هزار مرتبه. زیرا که آن عالم دفع ضرر از دین محبان و شیعیان ما می‌کند، و این جهاد کننده دفع ضرر از بدنهای ایشان می‌کند.

و حضرت موسی بن جعفر صلوات‌الله علیه فرمود که: یک فقیه و عالم که جهال شیعیان ما را از حیرت نجات بخشد بر شیطان گرانتر است از هزار عابد؛ زیرا که عابد همتش آن است که خود را خلاص کند، و عالم همتش مصروف است بر خلاصی خود و بندگان خدا از دست شیطان و گمراه کنندگان اتباع او. و در روز قیامت آن فقیه را ندا کنند که: ای آن کسی که کفایت یتیمان آل محمد می‌کردی و ضعیفان شیعیان را هدایت می‌نمودی! باش تا شفاعت کنی آنها را که از تو علمی اخذ کرده‌اند. پس بایستد و به شفاعت او داخل بهشت شوند فتامی⁽¹¹⁰⁰⁾ و فتامی تا ده فئام، که هر فئامی صد هزار کس باشد که بعضی از او کسب علم کرده باشند و بعضی از شاگردان او و بعضی از شاگردان شاگردان او، و همچنین تا روز قیامت. و امام محمد باقر صلوات‌الله علیه فرمود که: اگر بعد از غیبت قائم ما علما نمی‌بودند که مردم را بر امام دلالت کنند و به سوی او خوانند

و نجات دهند ضعفای شیعه را از دامهای مکر شیطان و نواصب⁽¹¹⁰¹⁾ هر آینه کسی از شیعیان نمی‌ماند مگر این که مرتد می‌شدند. ولیکن ایشان مهار دل‌های ضعیفان شیعه را دارند، چنانچه کشتیبان لنگر کشتی را نگاه می‌دارد. ایشان بهترین مردمانند نزد خدا. و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: کسی که از خانه خود به طلب علم بیرون آید هفتاد هزار ملک او را مشایعت نمایند و از برای او استغفار کنند. و حضرت امام رضا علیه السلام از آبای کرامش علیهم السلام روایت نموده که: رسول خدا ﷺ فرمود که: طلب علم واجب است بر هر مسلمانی. پس طلب نمایند علم را از محلش، و اقتباس نمایند⁽¹¹⁰²⁾ آن را از اهلش. به درستی که از برای خدا علم را یاد دادن، حسنه⁽¹¹⁰³⁾ است، و طلب نمودنش عبادت است، و مذاکره⁽¹¹⁰⁴⁾ نمودن آن ثواب تسبیح دارد، و تعلیم نمودنش به کسی که نداند صدقه است، و به اهلش عطا نمودن موجب قرب به خداست. زیرا که به علم دانسته می‌شود حلال و حرام الهی، و موجب وضوح و روشنی راه بهشت است، و مونس است در وحشت، و صاحب است در غربت و وحدت⁽¹¹⁰⁵⁾، و همزبان است در تنهایی و خلوت، و راهنماست در شادی و غم، و حربه است برای دفع دشمنان، و زینت است نزد دوستان خدا.

خدا به علم جماعتی را بلند خواهد کرد که ایشان پیشوایان بوده باشند در خیر، و مردم پیروی ایشان نمایند و به افعال ایشان هدایت یابند و برای ایشان عمل کنند، و ملائکه رغبت نمایند در دوستی ایشان و بال خود را بر ایشان مانند و در هنگام نماز بر ایشان برکت فرستند، و برای ایشان استغفار نمایند هر تر و خشکی حتی ماهیان و حیوانات دریاها و درندگان و حیوانات صحراها. و به درستی که علم زندگانی دلهاست از جهالت، و نور دیده‌هاست از ظلمت، و قوت بدن‌هاست از ضعف. بنده را می‌رساند به منازل برگزیدگان، و درمی‌آورد در

مجلس نیکوکاران و در درجات عالیه دنیا و آخرت، تذکر و تفکر در آن برابر است با روزه داشتن، و مُدارسه⁽¹¹⁰⁶⁾ و مباحثه‌اش ثواب نماز گزاردن دارد. به علم، اطاعت و بندگی خدا می‌توان کردن، و به آن صله رحم کرده می‌شود و حلال و حرام دانسته می‌شود.

علم پیشوای عمل است و عمل تابع اوست. علم را الهام می‌نمایند و به سعادت‌مندان و محروم می‌گردد از آن، اشقیاء⁽¹¹⁰⁷⁾. پس خوشا حال کسی که از آن بهره خود را گرفته باشد و محروم نشده باشد. و فرمود که: عالم در میان جهال مانند زنده است در میان مردگان. و از حضرت امام جعفر صادق صلوات‌الله‌علیه منقول است که: چون روز قیامت می‌شود و خداوند عالمیان جمیع خلق را در یک صحرا جمع می‌نماید، و ترازوی اعمال را برپا می‌کنند، می‌سنجند مدهای⁽¹¹⁰⁸⁾ علما را با خونهای شهیدان. پس مد قلمهای علما بر خون شهیدان زیادتی می‌کند.

قاعده دوم: در بیان اصناف علم و آنچه از آن نافع است بدان که طالب علم را بعد اخلاص در نیت - که بعد از این مذکور خواهد شد - ضرور است که علمی را برای تحصیل کردن اختیار نماید که داند رضای الهی در تحصیل آن هست و موجب سعادت ابدی می‌گردد. چه، ظاهر است که هر علمی موجب نجات نیست، چنانچه اگر کسی علم سحر یا علم کهنات⁽¹¹⁰⁹⁾ از برای عمل یاد گیرد، موجب ضلالت اوست، و اصل یاد گرفتنشان حرام است. و از مقدمات سابقه که در مباحث توحید و امامت بیان کردیم ظاهر شد که علم نافی که موجب نجات است علومی است که از اهل بیت رسالت علیهم‌السلام به ما رسیده. زیرا که محکّمات قرآنی⁽¹¹¹⁰⁾ همه در احادیث مفسر⁽¹¹¹¹⁾ شده است و اکثر متشابهات⁽¹¹¹²⁾ نیز تفسیرش به ما رسیده؛ و بعضی که نرسیده، تفکر در آنها خوب

نیست. و از سایر علوم آنچه فهم کلام ایشان بر آنها موقوف⁽¹¹¹³⁾ است لازم است، و غیر آنها یا لغو و بیفایده است و موجب تضییع عمر است یا باعث احداث شبهات است در نفس، که غالب اوقات موجب کفر و ضلالت است و احتمال نجات بسیار نادر است. و هیچ عاقلی خود را در چنین مهلکه به در نمی آورد که نداند که نجات خواهد یافت یا نه، قطع نظر از آن که عمر را ضایع می کند و در هر لحظه سعادهای ابدی تحصیل می توان نمود.⁽¹¹¹⁴⁾

چنانچه از حضرت امام موسی کاظم عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ روزی داخل مسجد شدند، جماعتی را دیدند که بر گرد شخصی برآمده اند. فرمود که: این شخص کیست؟ گفتند: علامه است (یعنی بسیار داناست). فرمود که: چه علم را می داند؟

گفتند که: داناترین مردم است به نسبهای عرب و وقایعی که در میان عرب واقع شده است و روزهایی که در جاهلیت مشهور بوده است؛ و اشعار و عربیت را خوب می داند. حضرت فرمود که: این علمی است که ضرر نمی رساند کسی را که نداند، و نفع نمی بخشد کسی را که داند. بعد از آن فرمود که: علم همین سه علم است؛ یا آیه واضحه الدلاله⁽¹¹¹⁵⁾ محکمه را بدانند، یا فریضه و واجبی را که خدا به عدالت مقرر فرموده، یا سنتی را که باقی است تا روز قیامت. و آنچه غیر اینهاست زیادی است و به کار نمی آید. و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: لقمان به پسرش گفت که: عالم را سه علامت است؛ اول این که خدای خود را شناسد؛ دویم آن که بداند که خدا چه چیز را می خواهد و دوست می دارد که به عمل آورد؛ سیم آن که بداند که خدا چه چیز را کراهت دارد و نمی خواهد تا ترک نماید. و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمود که: علومی که مردم را به کار ایشان می آید منحصر در

چهار چیز یافتیم: اول آن که خداوند خود را بشناسی؛ دویم آن که بدانی که چه نعمتها به تو کرامت فرموده؛ سیم آن که بدانی که خدا از تو چه خواسته و طلبیده؛ چهارم آن که بدانی که چه چیز را از دین بیرون می‌برد. و به سند صحیح از زراره⁽¹¹¹⁶⁾ و محمد بن مسلم و یزید⁽¹¹¹⁷⁾ منقول است که: شخصی به حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که: من پسری دارم و می‌خواهد سؤال کند از شما از حلال و حرام، و از چیزی که فایده برای او ندارد سؤال نکند. فرمود که: آیا مردم از چیزی سؤال می‌کنند که از حلال و حرام بهتر باشد؟

قاعده سیم: در شرایط و آداب علم و عمل نمودن به آن و بیان اصناف علما بدان که چون علم اشرف⁽¹¹¹⁸⁾ عبادات است باید که شرایط عبادت را در او بر وجه اکمل⁽¹¹¹⁹⁾ رعایت نمایند تا مثمر⁽¹¹²⁰⁾ کمالات و سعادات گردد. و سابقا مذکور شد که عمده شرایط قبول عمل، اخلاص نیت است. پس باید که سعی کند که غرض او از تحصیل علم تحصیل رضای حق تعالی باشد، و نفس را از اغراض فاسده و نیات دنیه⁽¹¹²¹⁾ خالی گرداند، و پیوسته به جناب اقدس الهی متوسل باشد و از او طلب توفیق نماید، تا علوم حق از جانب فیاض مطلق بر او فیاض⁽¹¹²²⁾ گردد و خیالات شیطانی با آن ممزوج⁽¹¹²³⁾ نباشد. و چون هر چند عمل نفیس‌تر است شیطان را در تضييع آن سعی بیشتر است، لهذا اخلاص در طلب علم دشوارتر است از اخلاص در سایر اعمال، و در اکثر اوقات مشوب⁽¹¹²⁴⁾ به اغراض باطله می‌باشد. زیرا که در سایر عبادات چندان اثری در این کس نمی‌ماند که به حسب دنیا موجب فخر باشد؛ و علم به حسب دنیا نیز کمالی است و در بعضی امور موجب ترجیح می‌گردد و ثمره آن ظاهر می‌باشد. و از این جهت شیطان را وساوس بسیار در این باب می‌باشد.

چنانچه به اسانید معتبره از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر که طلب حدیث از برای منفعت دنیا بکند او را در آخرت بهره و نصیبی نباشد، و کسی که مطلبش خیر آخرت باشد خدا او را خیر دنیا و آخرت کرامت فرماید.

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: هر که طلب علم کند برای این که با علما مباهات⁽¹¹²⁵⁾ و مفاخرت⁽¹¹²⁶⁾ نماید، یا برای این که با سفیهان و بیخردان مباحثه و مجادله نماید، یا برای این که روی مردم را به جانب خود بگرداند، پس جای خود را در جهنم مهیا داند.

دیگر از شرایط علم آن است که: نفس خود را از صفات ذمیمه و اخلاق دنیه پاک گرداند و ریشه حسد و کبر و ریا را و بغض و محبت دنیا و امثال اینها را از دل برکند تا نفس او قابل فیضان⁽¹¹²⁷⁾ حقایق گردد.

چنانچه علم و حکمت را تشبیه کرده اند به دانه ای که بر زمین پاشند. بعضی از آن بر روی سنگ می افتد و از آن هیچ حاصل بر نمی آید؛ و بعضی از آن بر خاک می افتد اما در زیرش سنگ هست، زود ریشه اش به سنگ می رسد و خشک می شود؛ و بعضی در زمین شوره می افتد و زمین ناقابل است، حاصل نمی دهد؛ و بعضی بر زمینی می افتد که خارها و گیاههای بی نفع در آن ریشه کرده، ریشه این دانه با ریشه آنها ضم می شود⁽¹¹²⁸⁾ و چنانچه باید حاصل نمی دهد. و این است سبب که در مجلسی که هزار کس نشسته اند حرف حکمتی که مذکور می شود، در بعضی که دل ایشان از سنگ سخت تر است هیچ تأثیر نمی کند؛ و در بعضی که اندکی دل ایشان به مواعظ و نصایح و عبادات نرم شده است اندک تأثیری می کند، و چون ریشه اش به سنگ رسید خشک می شود و بر طرف می شود و اثری از آنچه شنیدید در نفس ایشان نمی ماند؛ در بعضی ثمره اش بیشتر می ماند،

اما چون حقد⁽¹¹²⁹⁾ و حسد و محبت دنیا در نفس ایشان ریشه دارد، مانع می‌شود از این که ریشه آن محکم شود و آثار خوب از آن به ظهور آید؛ و جمعی که دل خود را از آن موانع پاک و مصفا کرده‌اند، همین که کلمه حکمت و موعظه را شنیدند، در دل ایشان ریشه می‌کند و آثارش بر اعضا و جوارح ایشان ظاهر می‌شود و یوما فیوما⁽¹¹³⁰⁾ آثار خیر از ایشان بیشتر ظاهر می‌شود.

چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه منقول است که: به درستی که دل‌های مؤمنان پیچیده شده است به ایمان پیچیدنی. پس چون خداوند عالمیان خواهد که آن دل را روشن گرداند، می‌گشاید آن را به وحیهای خود. پس می‌کارد در آن دل حکمت را و خود درو می‌کند. و تشبیه دیگر کرده‌اند علم و حکمت را به غذاهای مقوی بدن. زیرا که چنانچه بدن به غذاهای موافق، قوت می‌یابد و حیات آن به این غذاهاست، همچنین روح به حکم و معارف قوت می‌یابد، و حیات روح به آنهاست. چنانچه حق تعالی در بسیار جایی از قرآن کافران و نادانان را به مردن وصف کرده، چنانچه فرموده که: (أَمْواتٌ غیرَ أَحیاءٍ و ما یشعرون).⁽¹¹³¹⁾ که ترجمه‌اش این است که: کافران مردگان‌اند نه زندگان ولیکن نمی‌دانند.

و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه منقول است که: راحت دهید نفسهای خود را به حکمتهای تازه. به درستی که آنها را کلال⁽¹¹³²⁾ و واماندگی حاصل می‌شود چنانچه بدن‌ها را سستی و کلال به هم می‌رسد. و در اخبار بسیار وارد شده است که: علم، حیات و زندگی دل‌هاست.

و در بدن وقتی که ماده فاسدی هست غذاهای صالح⁽¹¹³³⁾ مقوی باعث طغیان مرض و قوت آن ماده فاسد می‌شود، چنانچه بیمار را تا ماده مرض باقی است

از گوشت و چربیها و شیرینیا که باعث قوت صحیح است منع می‌کنند، و اول علاج آن ماده فاسد می‌کنند و بعد از آن غذاهای مقوی می‌دهند.

همچنین طبیبان نفوس و ارواح، اول امراض نفسانیه را از نفس زایل می‌گردانند و بعد از آن، آن را تقویت به علم و حکمت می‌کنند. چنانچه می‌بینی که جمعی که به این امراض مبتلایند، علم باعث زیادتی فساد ایشان می‌شود. و شیطان به آن علم مرتبه شقاوت را به کمال رسانیده. و تشبیه دیگر کرده‌اند علم را به نور چراغ و آفتاب، که در دیده اعمی⁽¹¹³⁴⁾ هیچ اثر از آن ظاهر نمی‌شود و دیده‌های دیگر در خور نور دیده از آن منتفع می‌شوند. پس اول علاج چشم دل می‌باید کرد تا علم نفع دهد، چنانچه حق تعالی وصف حال جماعتی از اشقیاء فرموده که: دیده‌های سر ایشان کور نیست ولیکن دیده‌های دل‌هایی که در سینه‌های ایشان است کور است.⁽¹¹³⁵⁾

چون سخن به اینجا کشید، اگر مجملی از احوال قلب و صلاح و فساد آن و معنی نور و ظلمت آن و زیادتی و نقصان ایمان مذکور شود مناسب است. بدان که قلب را بر دو معنی اطلاق می‌کنند: یکی بر ایشان شکل صنوبری⁽¹¹³⁶⁾ که در پهلوی چپ است، و دیگری بر نفس ناطقه انسانی⁽¹¹³⁷⁾. و بدان که حیات بدن آدمی به روح حیوانی⁽¹¹³⁸⁾ است. و روح حیوانی بخار لطیفی است که حاملش خون است، و منبعش قلب است، و از قلب به دماغ⁽¹¹³⁹⁾ متصاعد می‌شود⁽¹¹⁴⁰⁾، و از آنجا به واسطه عروق⁽¹¹⁴¹⁾ به جمیع اعضا و جوارح سرایت می‌کند. و نفس ناطقه چون کمالات و استعدادات و ترقیات آن موقوف بر بدن است، و این بدن آلت آن است، به این بدن تعلق دارد و اولاً به چیزی که باعث حیات بدن است تعلق دارد. چون حیات بدن به کار او می‌آید. پس به روح حیوانی، اول تعلق می‌گیرد. و چون منبع آن قلب است به قلب زیاده از جوارح دیگر تعلق دارد.

لهذا تعبیر از نفس در اکثر آیات و اخبار به قلب واقع شده است، و مدار صلاح و فساد بدن بر قلب به این معنی است. و هر صفتی که در نفس حاصل می‌شود از علوم و سایر کمالات، به این بدن و جمیع اعضا و جوارحش سرایت می‌کند. و چندان که آن صفت در نفس کاملتر می‌شود اثرش در بدن بیشتر ظاهر می‌شود، چنانچه روح ظاهری و روح بدنی هر چند ماده‌اش در قلب صنوبری بیشتر به هم می‌رسد، قوت آن در اعضا و جوارح بیشتر ظاهر می‌شود، مانند سرچشمه‌ای که نه‌رها از آن جدا کرده باشند؛ هرچند آب در سرچشمه بیشتر به هم می‌رسد نه‌رها معمورتر⁽¹⁴²⁾ می‌باشد. چندین نهر از دل صنوبری می‌آید به جمیع بدن، و چندین نهر از دل روحانی می‌رسد که از آن نه‌رها حیاتهای معنوی از ایمان و یقین و معارف بر اعضا به یک نسبت قسمت می‌شود. و این هر دو سرچشمه از دریا‌های فیض نامتناهی حق تعالی جاری می‌گردد. اما به توفیق الهی، بنده را در کار است که حفر این نه‌رها بکند و خس و خاشاک شبهه‌های باطل و گناهان مواد فاسده بدنی را بکند تا صاف و بی‌کدورت جاری گردد. چنانچه از رسول خدا ﷺ منقول است که: در آدمی پاره گوشتی هست که هرگاه آن سالم و صحیح باشد سایر بدن صحیح است، و هرگاه آن بیمار و فاسد باشد سایر بدن بیمار و فاسد است، و آن دل آدمی است. و به سند معتبر منقول است که فرمود که: هرگاه دل پاکیزه است تمام بدن پاکیزه است، و هرگاه دل خبیث است تمام بدن خبیث است.

و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به حضرت امام حسن علیه السلام وصیت فرمود که: از جمله بلاها فاقه و فقر است، و از آن بدتر بیماری بدن است، و از آن بدتر بیماری دل است. و از جمله نعمتها وسعت در مال است، و از آن بهتر صحت بدن است، و از آن بهتر پرهیزکاری دل است. و از حضرت امام محمد

باقر صلوات الله علیه منقول است که: دلها بر سه قسم اند: یک دل سرنگون است که هیچ چیزی در آن جا نمی‌کند، و آن دل کافر است؛ و یک دل آن است که خیر و شر هر دو در آن درمی‌آید، هر یک که قویتر است بر آن غالب می‌شود؛ و یک دل هست که گشاده است و در آن چراغی از انوار الهی هست که پیوسته نور می‌دهد و تا قیامت نورش برطرف نمی‌شود، و آن دل مؤمن است. و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که: منزله قلب از بدن آدمی منزله امام است نسبت به سایر خلق. نمی‌بینی که جمیع جوارح بدن لشکرهای قلب‌اند، و همه از جانب آن متحرک‌اند، و مردم را خبر می‌دهند از احوال آن، و هر چه دل اراده می‌کند فرمان آن را قبول می‌کنند. همچنین امام را در عالم چنین می‌باید اطاعت کنند و تابع او باشند. و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: دل مؤمن در میان دو انگشت قدرت خداست؛ به هر طرف که می‌خواهد می‌گرداند. و حضرت علی بن الحسین علیه السلام ⁽¹¹⁴³⁾ فرمود که: بنده را چهار چشم می‌باشد: دو چشم در سر اوست که امور دنیای خود را به آنها می‌بیند، و دو چشم در دل اوست که امور آخرت را به آنها می‌بیند. پس بنده‌ای را که خدا خیر او خواهد دو چشم دل او را بینا می‌گرداند. پس امور غیب را به آنها می‌بیند و عیبهای خود را به آنها می‌داند. و اگر کسی شقی باشد آن دو چشم دلش کور می‌مانند. و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: دل را دو گوش است. روح ایمان در یک گوشش خیرات و طاعات را می‌گوید، و شیطان در گوش دیگرش بدیها و شرور ⁽¹¹⁴⁴⁾ را تلقین می‌نماید. پس هر یک که بر دیگری غالب شد، میل به آن می‌کند. و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: پدرم می‌فرمود که: هیچ چیز دل را فاسد نمی‌گرداند مانند گناه. به درستی که دل مرتکب گناه می‌شود تا وقتی که گناه بر آن غالب می‌شود و آن را سرنگون می‌کند که خیری در آن، جا نکند. و

از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حق تعالی به حضرت موسی وحی فرمود که: ذکر مرا در هیچ حالی فراموش مکن، که ترک یاد من موجب قساوت و سنگینی دل است. و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: آب دیده خشک نمی‌شود مگر به سبب سنگینی و قساوت قلب؛ و قساوت قلب نمی‌باشد مگر به بسیاری گناهان.

ای عزیز چون فی الجمله⁽¹¹⁴⁵⁾ اطلاعی بر معنی قلب و بعضی از احوال آن به هم رسانیدی، بدان که از آیات و احادیث بسیار ظاهر می‌شود که ایمان قابل زیادتی و نقصان می‌باشد. و از بسیاری از احادیث ظاهر می‌شود که اعمال، جزو ایمان است؛ هر عضوی از اعضا را حصه‌ای⁽¹¹⁴⁶⁾ و بهره‌ای از ایمان هست، و اعتقادات، ایمان دل است. و هر عضوی از اعضا ایمانش آن است که فرمانبرداری الهی بکند در آنچه متعلق به آن است از تکالیف الهی. و احادیث بسیار هست که مؤمنی که مرتکب کبیره می‌شود روح ایمان از او مفارقت⁽¹¹⁴⁷⁾ می‌نماید. و تصحیح⁽¹¹⁴⁸⁾ این آیات و اخبار به یکی از دو وجه می‌توان نمود: {وجه} اول آن که: قایل شویم به این که ایمان در اصطلاح شرع معانی مختلفی می‌دارد، و آنچه از اکثر اخبار ظاهر می‌شود آن است که ایمان را اطلاق می‌کنند بر اعتقادات حق با ترک کبایر و فعل⁽¹¹⁴⁹⁾ فرایضی که ترک آنها کبیره است، مثل نماز و زکات و روزه و حج و جهاد و امثال اینها. و یک معنی دیگر از ایمان اعتقادات است با فعل جمیع واجبات و ترک جمیع محرّمات، چنانچه از بعضی اخبار ظاهر می‌شود.

و یک معنی دیگر از ایمان اعتقادات کامله یقینیه است با فعل واجبات و سنتیها⁽¹¹⁵⁰⁾ و ترک محرّمات و مکروهات. و یک معنی ایمان مُرادف⁽¹¹⁵¹⁾ اسلام است، که همین محض عقاید ضروریه باشد با عدم انکار آنها، یا اقرار به آنها

ظاهرا. و اسلام را بر اعم از این هم اطلاق می‌کنند که همین تکلم به کَلِمَتَيْن (1152) نماید گو منافق باشد و به دل اعتقاد نداشته باشد. و از اکثر احادیث همان معنی اول ظاهر می‌شود.

چنانچه از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که فرمود که: اصحاب کبایر (1153) نه مؤمن‌اند و نه کافر، بلکه محل شفاعت‌اند و مسلمان‌اند. و به اسانید مستفیضه از حضرت امام رضا صلوات‌الله علیه و ائمه دیگر علیهم السلام منقول است که: ایمان اقرار به زبان است و معرفت به دل است و عمل کردن به اعضا و جوارح است. و بر هر یک از معانی اسلام و ایمان ثمره‌ای مترتب می‌شود.

اسلام به معنی گفتن کلماتی که اعتقاد نداشته باشد، در آخرت فایده نمی‌دهد و در دنیا فایده می‌دهد که خون ایشان محفوظ می‌باشد، و نکاح ایشان جایز است، و میراث از مسلمانان می‌برند، و پاک‌اند. اما عذاب ایشان در آخرت ابدی است مثل کفار و بدتر، و سنیان. و سایر فرقه‌های اسلام غیر شیعه داوزده امامی داخل این فرقه‌اند. و ایمان به معنی مجموع اعتقادات حق داشتن و اظهار آنها کردن، در آخرت این فایده می‌کند که همیشه در جهنم نباشد، و مستحق مغفرت الهی و شفاعت باشد، و اعمالش صحیح باشد، و عباداتش باطل نباشد. و آنچه در اخبار و آیات دلالت بر این می‌کند که مؤمن مرتکب گناهان کبیره می‌باشد، و مؤمن در جهنم معذب می‌باشد و به این معنی است. و بعضی احادیث که واقع شده است که به ارتکاب کبیره از ایمان به در می‌رود محمول بر معنی اول است. و بعضی که دلالت بر این می‌کند که به ارتکاب جمیع گناهان از ایمان به در می‌رود محمول بر معنی دوم است. و آنچه واقع شده است در احادیث از صفات مؤمن که در غیر انبیا و اوصیا جمع نمی‌شود آنها محمول بر معنی سیم است.

تحقیقش آن است که: فعل جمیع عبادات، و تحصیل جمیع کمالات، و ترک جمیع منہیات⁽¹¹⁵⁴⁾ و ازاله⁽¹¹⁵⁵⁾ جمیع صفات ذمیمه و نقایص، اجزای ایمان‌اند. اما اجزای شیء مختلف می‌باشند. بعضی از اجزا به انتفای⁽¹¹⁵⁶⁾ آنها کل منتفی⁽⁷⁶⁾ می‌شود، و بعضی نه چنین است؛ مثل اعضای آدمی که سر از جمله اعضای است که به زوال آن شخص زایل می‌شود، و همچنین قلب و بعضی از اعضای رئیسه و بعضی چنین است که به زوال آن، عمده انتفاعات⁽¹¹⁵⁸⁾ آن برطرف می‌شود. و بعضی هست که موجب حسن و کمال شخص است و از فوت⁽¹¹⁵⁹⁾ آن، انتفاع بسیاری فوت نمی‌شود.

همچنین اجزای ایمان مثلا اعتقادات حق نسبت به ایمان از بابت آن اعضای است که به زوال آنها شخص فانی می‌شود. و همچنین ایمان به زوال آنها مطلقا برطرف می‌شود. و فعل فرایض و ترک کبایر از بابت آن است که شخصی را دستش ببرند، باز زنده است و انسان است، اما انسان ناقصی است و حیاتش به سبب این در معرض زوال است، اما به محض این زایل نمی‌شود. و همچنین اگر چشمش را بکنند یا زبانش را ببرند، پس کسی که جمیع فرایض را ترک کند و جمیع کبایر و مناهی را به جا آورد، از بابت شخصی است که دست و زبان و گوش و چشم و پایش را بریده باشند و زنده باشد. چنین زنده در حکم مرده است، و ایمان او از بابت حیات آن شخص است. همچنانچه حیات او چندان به کارش نمی‌آید، این ایمان هم چندان ثمره‌ای ندارد، و چنانچه حیات چنین کسی زود برطرف می‌شود، اصل ایمان این شخص هم به اندک چیزی زایل می‌گردد؛ زیرا که هر یک از این اعمال حصار می‌اند برای دفع شیاطین و بلاهایی که مورث زوال ایمان است.

چنانچه در حدیث وارد است که: شیطان از آدمی خایف و ترسان است مادام که مواظبت بر نمازهای پنجگانه می‌نماید. پس چون ترک آنها کرد، یا سبک شمرد، بر او مسلط می‌شود و او را در بلاها و گناهان عظیم می‌اندازد زیرا که کسی که این لشکرها و اعوان را از عبادات و توفیقات الهی که لازم عبادات است از خود دور کرد، شیطان زود او را به مهالک می‌اندازد. و این بعینه از بابت آن است که کسی دزدی را در به رویش بگشاید و به خانه درآورد و بگوید که: چیزهای سهل⁽¹¹⁶⁰⁾ را ببر و چیزهای نفیس را برای ما بگذار و خود غافل بخواهد. دزد اول آنچه نفیس‌تر است می‌برد. این است که ارباب معاصی زود فریب گمراه‌کنندگان را می‌خورند و به نادانی کافر می‌شوند و به جهنم می‌روند. و آن مستحبات و صفات حسنه از بابت زینتهای صورت آدمی و غذاهای مقوی است که باعث قوت روح ایمان می‌شود. همچنانچه روح بدنی از گوشت قوت می‌یابد روح ایمانی از نماز شب مثلاً قوت می‌یابد و حفظ ایمان بیشتر می‌تواند کرد. وجه دومی آن که گوئیم که: ایمان همان اصل اعتقاد است، و ایمان در تزاید⁽¹¹⁶¹⁾ می‌باشد، و به اعمال و طاعات کامل می‌گردد تا به مرتبه یقین می‌رسد. و یقین را نیز مراتب بسیار است و هر مرتبه از مراتب ایمان و یقین لازمی چند و گواهی چند از اعمال و عبادات دارد. مثل آن که یک شخصی در خانه نشسته باشد، طفلی بیاید و بگوید که: ماری متوجه است و به این خانه می‌آید. یک خوفی در نفس او حاصل می‌شود اما چندان اعتنا نمی‌کند. پس اگر بعد از او دیگری بیاید و همین حرف را بگوید اعتقادش بیشتر می‌شود و حذر بیشتر می‌کند، تا به حدی که می‌گریزد و از جاهای بلند خود را می‌اندازد از ترس آن مار. همچنین در مراتب ایمان به ثواب و عقاب هر چند ایمانش کاملتر می‌شود شوقش به اموری که موجب ثواب است، و حذرش از اموری که موجب عقاب

است زیاده می‌گردد. پس اعمال، آثار و شواهد ایمان‌اند. چنانچه از حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه منقول است که: حضرت رسول ﷺ فرمود که: ایمان به آراستن خود و به آرزوها درست نمی‌شود. ایمان آن است که خالص و صاف شود در دل، و اعمال تصدیق آن کنند، و گواهی بر حصول آن در دل بدهند.

پس به همان تحقیق که در باب قلب مذکور شد، هر صفتی و کمالی از علم و ایمان و سایر کمالات که در نفس حاصل می‌شود، منبعش در قلب است و به اعضا و جوارح جاری می‌شود و آثارش از آنها ظاهر می‌گردد. پس چندان که علم او به خدا و عظمت و جلال او، و به بهشت و دوزخ و نماز و روزه و عبادات و حسن آنها، و بدی گناهان و قبح آنها، و خوبی صفات حسنه و بدی صفات ذمیه بیشتر می‌شود و یقینش کاملتر می‌شود، شعبه‌هایی⁽¹¹⁶²⁾ که از آن چشمه به اعضا و جوارح می‌رسد بیشتر می‌شود، و چندان که در اعضا و جوارح آنها بیشتر صرف می‌شود، و چشمه زاینده‌تر می‌شود، آبش صافتر و گواراتر می‌شود. پس عمل باعث کمال علم و ایمان می‌گردد و کمال ایمان نیز موجب کمال و زیادتی اعمال می‌شود. چنانچه از حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه منقول است که: روزی رسول خدا ﷺ در مسجد نماز صبح گزاردند. پس نظر کردند به سوی جوانی که او را حارثه بن مالک می‌گفتند. دیدند که سرش از بسیاری بیخوابی به زیر می‌آید و رنگ و رویش زرد شده و بدنش نحیف گشته و چشمهایش در سرش فرو رفته. حضرت از او پرسیدند که: بر چه حال صبح کردی و چه حال داری ای حارثه؟ گفت: صبح کرده‌ام - یا رسول‌الله - با یقین. حضرت فرمود که: بر هر چیز که دعوی کنند حقیقتی و علامتی و گواهی هست. حقیقت یقین تو چیست؟ گفت: حقیقت یقین من - یا رسول‌الله - این است که پیوسته مرا محزون و غمگین دارد، و شبها مرا بیدار دارد، و روزهای گرم مرا به

روزه می‌دارد، و دل من از دنیا رو گردانیده و آنچه در دنیاست مکروه دل من گردیده، و یقین به مرتبه‌ای رسیده که گویا می‌بینم عرش خداوندم را که برای حساب در محشر نصب کرده‌اند و خلائق همه محشور شده‌اند، و گویا من در میان ایشانم. و گویا می‌بینم اهل بهشت را که تنعم می‌نمایند در بهشت، و در کرسیها نشسته با یکدیگر آشنایی می‌کنند و صحبت می‌دارند و تکیه کرده‌اند. و گویا می‌بینم اهل جهنم را که در جهنم معذب‌اند، و استغاثه و فریاد می‌کنند، و گویا زفیر⁽¹¹⁶³⁾ و آواز جهنم در گوش من است.

پس حضرت به اصحاب فرمود که: این بنده‌ای است که خدا دل او را به نور ایمان منور گردانیده است. پس فرمود که: بر این حال که داری ثابت باش. آن جوان گفت که: یا رسول‌الله دعا کن که خدا شهادت را روزی من گرداند. حضرت دعا فرمود: چند روزی که شد، حضرت او را با جعفر⁽¹¹⁶⁴⁾ به جهاد فرستاد، و بعد از نه نفر او شهید شد. و از حضرت صادق صلوات‌الله علیه منقول است که: علم مقرون⁽¹¹⁶⁵⁾ است با عمل. پس هرکه دانست عمل می‌کند، و هرکه عمل می‌کند عالم است. و علم آواز می‌کند عمل را. اگر اجابت او کرد و جانب آن آمد علم می‌ماند. و اگر عمل نماید علم می‌رود و نمی‌ماند. و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه منقول است که فرمود که: ای طلب‌کننده علم! به درستی که علم را فضایل بسیار است. پس سر علم تواضع و فروتنی است، و چشم آن بیزاری از حسد است، و گوش آن فهمیدن است، و زبانش راستگویی است، و حافظه‌اش تفحص کردن⁽¹¹⁶⁶⁾ است، و دلش نیکی نیت است، و عقلش دانستن اشیاست، و دستش رحمت بر خلائق است، و پایش زیارت کردن علماست، و همتش سلامی مردم است از ضرر او، و حکمتش ورع⁽¹¹⁶⁷⁾ و پرهیزکاری است، و مستقر⁽¹¹⁶⁸⁾ و قرارگاهش نجات است، و قاید⁽¹¹⁶⁹⁾

وکشاننده‌اش عافیت از بدیهاست، و مرکبش وفا به عهد خدا و خلق است، و حرب‌ه‌اش نرمی سخن است، و شمشیرش راضی بودن از خلق است، و کمانش مدارا کردن با دشمنان است، و لشکرش صحبت داشتن با علماست، و مالش ادب است، و ذخیره‌اش اجتناب از گناهان است، و توشه‌اش نیکی است و مأوا و محل آرامش مصالحه با خلق است، و راهنمایش هدایت است، و رفیقش دوستی نیکان است.

قاعده چهارم: در بیان اصناف علماست و صفات عالمی که متابعت او می‌توان نمود از حضرت صادق علیه السلام است که: هرگاه ببینید عالمی را که دنیا را دوست می‌دارد او را متهم دانید بر دین خود، و دین خود را به او مگذارید. به درستی که هر که چیزی را دوست می‌دارد، آن چیز را جمع می‌کند و طلب می‌نماید که محبوب اوست؛ گاه باشد که دین شما را به دنیای خود ضایع کند. به درستی که خداوند عالمیان وحی فرمود به حضرت داوود که: میان من و خود واسطه مکن عالمی را که فریب دنیا خورده باشد، که تو را از راه محبت من برمی‌گرداند. به درستی که ایشان راهزنان بندگان من‌اند که رو به من دارند. کمتر چیزی که نسبت به ایشان می‌کنم آن است که شیرینی و لذت مناجات خود را از دل ایشان برمی‌دارم. و حضرت صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت نمود که: دو صنف‌اند از امت من که اگر ایشان صالح‌اند جمیع امت صالح‌اند، و اگر ایشان فاسدند جمیع امت فاسدند. پرسیدند صحابه که: کیستند یا رسول‌الله؟ فرمود که: فقیهان و پادشاهان ⁽¹¹⁷⁰⁾. و حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه فرمود که: می‌خواهید خبر دهم شما را به کسی که سزاوار فقیه بودن ⁽¹¹⁷¹⁾ است؟ گفتند: بلی یا امیرالمؤمنین. فرمود: آن کسی است که مردم را از رحمت الهی نا امید نگرداند، و از عذاب الهی ایمن نگرداند، و به معصیت خدا مردم را رخصت ندهد، و قرآن

را ترک نکنند برای رغبت به چیزهای دیگر. و از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که: طالبان علم بر سه قسم‌اند. پس بشناس ایشان را به صفات و علامات ایشان: یک صنف آن است که علم را طلب می‌کند از برای بیخردی و جدل کردن؛ و یک صنف علم را طلب می‌کند برای زیادتی و تکبر و فریب دادن مردم؛ و یک صنف طلب علم می‌کند برای دانستن و عمل کردن.

پس آن صنف اول مودی مردم است و مجادله می‌کند و متعرض گفت‌وگو می‌شود در مجالس، و دانش و علم خود را بسیار یاد می‌کند، و خشوع را بر خود می‌بندد⁽¹¹⁷²⁾، و خالی است از ورع و پرهیزکاری. پس خدا برای این عمل، بینی او را بکوبد و پشتش را بشکند.

و آن که برای تکبر و مکر طلب می‌کند، صاحب مکر و فریب و حيله است و چون به امثال خود از علما می‌رسد استطاله⁽¹¹⁷³⁾ و گردنکشی و زیادتی می‌کند، و چون به اغنیا می‌رسد شکستگی و فروتنی می‌کند، و چرب و شیرین ایشان را می‌خورد، و دین خود را برای ایشان ضایع می‌کند. پس خدا بینایی او را کور گرداند، و اثر او را از میان علما برطرف کند. و آن صنف دیگر پیوسته با اندوه و حزن است، و شبها به عبادت بیدار است، و تحت الحنک⁽¹¹⁷⁴⁾ می‌بندد بر کلاهکی⁽¹¹⁷⁵⁾ که بر سر دارد، و در تاریکی شب به عبادت می‌ایستد، و عبادت بسیار می‌کند، و پیوسته ترسان است که مبادا عبادتش مقبول نباشد. و از عقوبت الهی خایف است و پیوسته مشغول دعا و تضرع است، و رو به کار خود کرده، متوجه اصلاح احوال خود است، و اهل زمانه خود را می‌شناسد، و از معتمدترین برادران و دوستانش در حذر است که مبادا دینش را ضایع کنند. پس خدا ارکان⁽¹¹⁷⁶⁾ او را محکم گرداند و از خوفهای قیامت او را امان دهد.

قاعده پنجم: در مذمت عمل بی علم از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: کسی که بی بصیرت و علم عمل می کند مانند کسی است که بیراهه می رود و هر چند بیشتر می رود از راه دورتر می شود. و ایضا از آن حضرت منقول است که: حق تعالی قبول نمی فرماید عملی را مگر با معرفت، و قبول نمی فرماید معرفتی را مگر با عمل. پس کسی که عارف شد، او را راهنمایی می کند به عمل، و کسی که عمل نکند او را معرفت نخواهد بود. با عمل، علم از او مسلوب ⁽¹¹⁷⁷⁾ می شود. به درستی که اجزای ایمان بعضی از بعضی حاصل می شود و به یکدیگر مربوطانند. و ایضا از آن حضرت منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: هر که عمل نماید بغیر علم، افساد ⁽¹¹⁷⁸⁾ او بیش از اصلاح خواهد بود. و این معنی ظاهر است که عقل آدمی مستقل نیست در ادراک خصوصیات عباداتی که موجب نجات است، و اگر نه ارسال پیغمبران بیفایده خواهد بود. و هر عبادتی را شرایط بسیار هست که به فوت ⁽¹¹⁷⁹⁾ هر یک از آنها، آن عبادت باطل است. پس بدون علم، ظاهر است که خدا را به نحوی که فرموده است عبادت نمی توان نمود. و هرگاه راههای دنیا را بدون قاییدی و رهنمایی نتوان طی نمود، راه بندگی خدا را که خطرترین راههاست و در هر گامی چندین چاه و چندین کمینگاه هست و در هر کمینگاهی چندین هزار شیاطین جن و انس در کمین اند، چون بدون دلیل و رهنمایی توان رفتن؟ و دلیل و راهنمای این راه، شرع و اهالی آن است از انبیا و ائمه عليهم السلام و علمایی که از علوم ایشان به خیر و شر بینا شده باشند و طرق نجات و هلاک را دانند.

قاعده ششم: در مذمت فتوا دادن کسی که اهلیت آن نداشته باشد بدان که چنانچه از آیات و اخبار ظاهر می شود که بدترین گناهان کبیره افترا بر خدا و رسول بستن است، به آن که حکمی از احکام الهی را کسی که اهلیت فهم آن

حکم از آیات و اخبار نداشته باشد بیان کند، بدون آن که نسبت دهد به کسی که او اهلیت این امر داشته باشد. پس اگر کسی خود اهلیت این فهم نداشته باشد اما از عالمی که او را این مرتبه باشد شنیده باشد و از او روایت کند که از او چنین شنیده‌ام، جایز است. و بغیر این دو صورت هرچند موافق واقع گفته باشد خطا گفته است و گناهکار است. و حق سبحانه و تعالی می‌فرماید که: کیست ظالمتر از کسی که افترا بر خدا بندد به دروغ⁽¹¹⁸⁰⁾ و می‌فرماید که: آن جماعتی که افترا بر خدا می‌بندند روهای ایشان سیاه خواهد بود در روز قیامت. ⁽¹¹⁸¹⁾ و آن جماعتی را که حکم به غیر ما انزل الله⁽¹¹⁸²⁾ می‌کنند در یک جا کافر فرمود، و در یک جا ظالم و در یک جا فاسق فرمود.

و به سند صحیح از عبدالرحمن بن الحجاج⁽¹¹⁸³⁾ منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که: تو را حذر می‌نمایم از دو خصلت که در این دو خصلت هلاک شده است هر که هلاک شده است: زینهار که فتوا ندهی مردم را به رأی خود؛ و زینهار که عبادت نکنی خدا را به چیزی که ندانی رضای خدا را در آن، یا به دینی که حقیقت آن را ندانی. و به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: هر که فتوا دهد مردم را به غیر علم و هدایتی که خدا او را کرده باشد، لعنت کنند او را ملائکه رحمت و ملائکه عذاب، و به او ملحق شود گناه آن کسی که به فتوای او عمل نماید. و فرمود که: حق الهی بر مردم آن است که آنچه را دانند بگویند، و آنچه را ندانند توقف نمایند و ساکت شوند. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: هر که عمل به قیاس⁽¹¹⁸⁴⁾ نماید خود را و دیگران را هلاک می‌کند. و هر که فتوا دهد و ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن را نداند خود هلاک شده است و دیگران را هلاک کرده است.

یا اباذر ان حقوق الله جل ثناؤه اعظم من ان يقوم بها العباد. و ان نعم الله أكثر من ان تحصيها العباد، و لكن أمسوا تائبين و أصبحوا تائبين.

ای ابوذر حقوق الهی بر بندگان و آنچه از بندگی او بر ایشان لازم است از آن عظیمتر است که بندگان قیام به آن توانند نمود، و بندگی او را چنانچه سزاوار آن است به جا توانند آورد. به درستی که نعمتهای خدای تعالی از آن بیشتر است که بندگان احصای⁽¹¹⁸⁵⁾ آنها توانند نمود. پس چون در بندگی و احصای نعمت و شکر آن، آدمی عاجز است، پس هر صبح و شام توبه کنید، تا خداوند عالمیان از تقصیرات شما بگذرد. بدان که این فقرات شریفه مشتمل است بر چند خصلت از مکارم خصال⁽¹¹⁸⁶⁾.

خصلت اول: عدم اغترار⁽¹¹⁸⁷⁾ به عبادت و اعتراف به عجز است بدان که بدترین صفات ذمیمه عجب⁽¹¹⁸⁸⁾ است و عمل خود را خوب دانستن و خود را مقصر ندانستن. و این از جهل ناشی می شود، زیرا که اگر کسی در شرایط قبول و کمال عبادت - چنانچه اشاره مجملی در اول کتاب به بعضی از آنها شد - تفکر بکند و در عیوب خود و پستیها و عجز و نقص خود به دیده بصیرت نظر نماید و عظمت معبود خود را قدری بداند، می داند که هیچ عبادت نکرده، و اعتماد بر غیر لطف معبود خود که اکرم الاکرمین⁽¹¹⁸⁹⁾ است نمی توان نمود. چنانچه منقول است که: حضرت امام موسی علیه السلام به یکی از فرزندان خود فرمود که: ای فرزند بر تو باد به جد و اهتمام در عبادت. و بیرون مبر هرگز نفس خود را از حد تقصیر⁽¹¹⁹⁰⁾ در عبادت و طاعت الهی، و همیشه خود را در آن درگاه صاحب تقصیر بدان. به درستی که خدا را عبادت نمی توان کرد به نحوی که او سزاوار عبادت است. و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه به جابر فرمود که: ای جابر خدا هرگز تو را از نقص و تقصیر بیرون نبرد (یعنی چنین کند که همیشه

دانی که مقصر و ناقصی). و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقول است که: عابدی در بنی اسرائیل چهل سال خدا را عبادت کرد و بعد از آن قربانی کرد و قربانی او مقبول نشد زیرا که علامت قبول قربانی ایشان آن بود که آتشی می آمد و آن را می سوخت. چون دید که قربانیش مقبول نشد، با نفس خود خطاب کرد که: تقصیر همه از توست و ناقص بودن عمل از تقصیر و گناه توست. پس خدا وحی به سوی او فرستاد که: مذمتی که نفس خود را کردی در درگاه ما، بهتر بود از عبادت چهلساله تو.

و حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که: هر که عبادتی از برای خدا کند، در آن عبادت در پیش نفس خود صاحب تقصیر باشد. به درستی که بندگان همه در عملهایی که می کنند در میان خود و خدا مقصرند مگر کسی که خدا او را معصوم گردانیده باشد. و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: خدا می دانست که گناه از برای مؤمن از عجب بهتر است، و اگر نه این بود، نمی گذاشت که هیچ مؤمنی به گناه مبتلا شود. و از آن حضرت منقول است که: گناه هست آدمی گناه می کند و از آن نادم و پشیمان می باشد، و بعد از آن عمل خیری می کند و مسرور و خوشحال می شود و از آن ندامت و پشیمانی باز می ماند. پس اگر بر آن حال اول می ماند برای او بهتر بود از حالی که آخر به هم رسانید. و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: عالمی به نزد عابدی آمد و پرسید که: نماز تو چون است؟ گفت: کسی از نماز من پرسیده است و حال آن که من سالهاست که عبادت می کنم. پرسید که: گریه تو چون است؟ گفت: آن قدر می گریم که از روی من جاری می شود. آن عالم گفت که: اگر خنده کرده بودی و الحال ترسان بودی بهتر بود از گریه ای که باعث اعتماد و اعتقاد تو به عبادت شده است. به درستی که عبادت کسی که بر عبادت خود اعتماد داشته باشد بالا نمی رود. و از امام محمد

باقر علیه السلام منقول است که: دو کس داخل مسجد شدند، یکی عابد و دیگری فاسق ⁽¹¹⁹¹⁾. چون بیرون آمدند عابد فاسق بود و فاسق صدیق ⁽¹¹⁹²⁾ و نیکوکار شده بود زیرا که عابد اعتماد بر عبادت خود کرده بود و خود را از نیکان می‌دانست و این عجب در خاطر او بود، و فاسق در فکر گناه خود بود و نادم و پشیمان بود و استغفار می‌کرد از گناهان خود. و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله که: شیطان روزی به نزد حضرت موسی آمد و کلاهی به رنگهای مختلف در سر داشت. چون نزدیک رسید کلاه از سر برداشت و در برابر ایستاد و سلام کرد. موسی گفت: تو کیستی؟ گفت: منم ابلیس. فرمود که: خدا خانه تو را از همه کس دورتر گرداند. گفت: آمده‌ام تو را سلام کنم برای قرب و منزلتی که نزد خدا داری. موسی پرسید که: این کلاه چیست که بر سر داری؟ گفت: به این می‌ربایم دل‌های بنی آدم را. فرمود که: بگو که کدام گناه است که چون فرزند آدم مرتکب آن می‌شود، تو بر او مسلط و غالب می‌شوی؟ گفت: وقتی که از خود راضی باشد و عملهای خیر خود را بسیار داند و گناهانش در چشم او اندک نماید.

پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که: خداوند عالمیان به داوود خطاب نمود که: ای داوود بشارت ده گناهکاران را، و بترسان صدیقان را. بشارت ده گناهکاران را که توبه ایشان را قبول می‌نمایم، و گناه ایشان را عفو می‌فرمایم؛ و بترسان صدیقان را که عجب نورزند به عملهای خود، که هر بنده را که من او را به مقام حساب درآورم و به عدالت حساب او کنم هلاک می‌شود.

خصلت دویم: شکر نعمت است و شکر از امهات صفات حمیده است، و ضدش که کفران است از اصول صفات ذمیمه است. و شکر هر نعمتی موجب مزید ⁽¹¹⁹³⁾ آن نعمت است، و کفرانش موجب حرمان ⁽¹¹⁹⁴⁾ است چنانچه حق تعالی

می‌فرماید که: اگر شکر نعمت کنید نعمت را زیاده می‌گردانم، و اگر کفران نمایید عذاب من شدید و عظیم است.⁽¹¹⁹⁵⁾ و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: هر که را چهار چیز دادند از چهار چیز محروم نگردانیدند: کسی را که راه دعا دادند او را از اجابت محروم نکردند؛ و کسی را که راه استغفار دادند توبه او را قبول کردند؛ و کسی را که شکر دادند او را از زیادتی نعمت محروم نکردند؛ و کسی را که صبر کرامت کردند او را از اجر و ثواب محروم نمی‌گردانند. و در حدیث دیگر فرمود که: سه چیز است که به آنها هیچ ضرر نمی‌رساند: دعا کردن در هنگام شداید و المها؛ و استغفار نزد گناه؛ و شکر در وقت نعمت.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که: طعام خورنده شکر کننده، ثوابش مثل ثواب روزه‌داری است که از برای خدا روزه داشته باشد. و صاحب عافیتی که بر عافیت شکر کند ثوابش مثل کسی است که به بلا مبتلا باشد و صبر کند. و مالداری که شکر کند در ثواب، مثل محرومی است که قانع باشد. و بدان که شکر هر نعمتی مشتمل بر چند چیز است: اول آن که: مُنعم⁽¹¹⁹⁶⁾ خود را بشناسد و چیزی که لایق او نباشد در ذات و صفات به او نسبت ندهد و انکار وجود او ننماید. و هرچه مقابل این معنی است کفران است، چنانچه حق تعالی در بسیاری از آیات، کافران را به کفران نعمت فرموده است، که انکار وجود منعم خود کرده‌اند و شریک از برای او قرار داده‌اند. دویم آن که: بدانند که این نعمت از جانب کیست؛ و نعمتهای خدا را از جانب دیگران ندانند. چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که خدا به او نعمتی کرامت فرماید و آن نعمت را به دل خود بشناسد و بداند که از خدا به او رسیده، پس شکر آن نعمت را ادا کرده. سیم آن که: اظهار آن نعمت بکند و ثنای⁽¹¹⁹⁷⁾ منعم به زبان به جا آورد. چنانچه به اسانید معتبره منقول است از حضرت صادق علیه السلام که: هر نعمتی که

خدا انعام فرماید⁽¹¹⁹⁸⁾ خواه خرد باشد و خواه بزرگ، و بنده بگوید: الحمد لله شکر آن نعمت را ادا کرده است. چهارم آن که: آن نعمت را در چیزی صرف کند که رضای منعم در آن است و حقی که خدا در آن نعمت بر او واجب گردانیده ادا کند، مثل آن که نعمت زبان شکرش آن است که چیزهایی را که گفتن آن را بر او واجب یا مستحب گردانیده بگوید، و آن را از چیزهایی که خدا نهی فرموده یا مکروه ساخته باز دارد. و همچنین است شکر چشم و گوش و دست و پا و سایر اعضا و جوارح و قوا. و شکر مال آن است که آن را در مصرفی صرف کند که منعم به آن راضی باشد، و حقوقی که خدا در مال واجب گردانیده ادا کند. و شکر علم آن است که بذل کند به طالبانش، و عمل به آن بکند، و وسیله باطل نگرداند. و در هر یک از اینها هرچند که صرف می‌کنند حق تعالی بر وفق وعده خود عوض را زیاده کرامت می‌فرماید. و بدان که در هر معصیتی کفران نعمتهای نامتناهی از نعمتهای الهی به عمل می‌آید، خواه در اصول دین و خواه در فروع دین. مثلاً وجود پیغمبر آخرالزمان ﷺ و بعثت آن حضرت اعظم نعمتهای الهی است بر بندگان، که آن حضرت را وسیله سعادت ابدی و واسطه نعمتهای دنیوی و اخروی گردانیده، و همچنین اوصیای آن حضرت. و شکر این نعمت آن است که اقرار به بزرگواری ایشان بکنند و اطاعت ایشان در اوامر و نواهی بکنند. پس انکار ایشان بدترین افراد⁽¹¹⁹⁹⁾ کفران نعمت ایشان است. و بعد از اقرار در هر گناهی کفران این نعمت عظیم کرده است. و آن گناه البته به عضوی از اعضا می‌شود. پس کفران نعمت آن عضو نیز کرده است و عقل و نفس و مشاع و قوا و عضلات و رباطات⁽¹²⁰⁰⁾ و سایر ادواتی که در تحریک آن عضو دخل دارند، هر یک نعمتی از نعمتهای الهی‌اند و در غیر مصرف، ایشان را صرف کرده و کفران هر یک از این نعمتها کرده. و آن غذایی که خورده باعث این قوت شده که به

سبب آن، این فعل از او صادر شده، با آن امور غیرمتناهی از عرش و کرسی و سماوات و ارض و ملائکه و چندین هزار از بنی آدم که مدخلیت در تحصیل آن غذا داشته‌اند، همه نعمتهای الهی است، و کفران همه کرده است. و آن علمی که خدا به او کرامت فرموده به قبح این عمل، آن را نیز کفران کرده است. پس در هر معصیتی اگر تفکر نمایی کفران نعمتهای غیرمتناهی از خدا به عمل می‌آید. چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود که: شکر نعمت اجتناب از محارم و ترک گناهان است، و تمام شکر آن است که بگوید: الحمد لله رب العالمین. و بدان که از جمله شکر منعم، تفکر در نعمتهای منعم است و اقرار به این که احصای آنها نمی‌توان نمود. و اگر کسی تفکر نماید در خوردن یک لقمه نان که خدا را چه نعمتها بر او هست از اموری که سبب ساخته از برای حصول این لقمه که به این حد رسیده است که می‌توان خورد، و بعد از خوردن چه نعمتها دارد بر او از اسبابی که در بدن برانگیخته تا جزو بدن آن شود و از دست و دهان و دندانها و زبان و معده و قوت هاضمه و ماسکه⁽¹²⁰¹⁾ و دافعه و جاذبه، و تدبیراتی که در هر حالتی از حالات غذا می‌فرماید، و قسمتهایی که به اخلاط اربعه⁽¹²⁰²⁾ منقسم می‌گرداند، و هر یک را از راه عروق⁽¹²⁰³⁾ و شرابین⁽¹²⁰⁴⁾ به محل خود می‌فرستد و جزو آن عضو می‌گرداند، اعتراف می‌کند که عده⁽¹²⁰⁵⁾ نعمتهای الهی کردن محال است. بلکه اگر نیکو تفکر نمایی می‌دانی که هر نعمتی که خدا بر هر فرد از افراد خلق دارد بر تو نیز آنها نعمت است، زیرا که آدمی مدنی بالطبع⁽¹²⁰⁶⁾ است و همه را به یکدیگر احتیاج است.

پس هر نعمتی که خدا بر آن جولاه⁽¹²⁰⁷⁾ هندی دارد از اعضا و جوارح و تغذیه و تنمیه⁽¹²⁰⁸⁾ و سایر نعم، همه بر تو نعمت است زیرا که اگر این نعمتها نسبت به او نمی‌شد، آن پارچه را نمی‌بافت که تو با جماعتی که تو به ایشان

محتاجی منتفع شوید. و هر نعمتی که بر پدران آن جولاه کرده‌اند، همه در وجود آن جولاه دخیل است. پس آنها نیز بر تو نعمت است و از این راه که ملاحظه می‌کنی، هر نعمتی که بر احدی از خلق از زمان آدم تا زمان تو شده است، همه در وجود و بقا و کمالات تو مدخلیت دارد. و کسی که در گلستان مُنعمیت و رحمانیت الهی تفکر نماید، الوان گلهای حقایق به فضل الهی بر روی عقل او شکفته می‌شود و از این دریای بی‌پایان بهره می‌برد. و این تفکر است که ممدوح است، و امر کرده‌اند ائمه علیهم‌السلام که تفکر در نعمای ⁽¹²⁰⁹⁾ الهی بکنید. و این تفکر فواید بینهایت دارد زیرا که موجب مزید معرفت منعم و معرفت عجز و ناتوانی و احتیاج خود می‌گردد، و محرک بر عبادات و صارف ⁽¹²¹⁰⁾ از محرّمات می‌شود، و موجب رضا به قضای الهی و عدم کفران نعمتهای او می‌شود.

چنانچه از حضرت امام محمدتقی صلوات‌الله علیه منقول است که: سلمان روزی ابوذر را به خانه خود طلبید و دو گرده نان نزد او حاضر گردانید. ابوذر نانها را به دست گرفت و می‌گردانید و نظر می‌کرد. سلمان گفت: ای ابوذر برای چه ملاحظه آن نانها می‌کنی؟ گفت: می‌خواستم که ملاحظه کنم که خوب پخته است. سلمان بسیار در غضب شد و گفت: بسیار جرئت می‌نمایی که نعمت الهی را سبک می‌شماری. والله که در این نان عمل کرده است آبی که در زیر عرش است، و ملائکه عمل کرده‌اند تا آن آب را به باد داده‌اند، و باد آن را در ابر ریخته، و ابر در آن کار کرده تا آن را بر زمین باریده، و رعد و ملائکه در آن عمل کرده‌اند تا به جاهای خود قطره‌های باران را گذاشته‌اند. و در این نان زمین و چوب و آهن و حیوانات و آتش و هیزم و نمک به کار رفته و در آن عمل کرده. و آنچه در آن داخل دارد احصا ⁽¹²¹¹⁾ نمی‌توان نمود. پس چگونه تو این شکر را می‌توانی کرد؟ ابوذر گفت: از سخن خود توبه کردم و استغفار می‌نمایم و

عذر تو را نیز می‌خواهم. و فرمود که: مرتبه دیگر سلمان ابوذر را به ضیافت طلبید و پاره نان خشکی چند از انبان خود به در آورد و در حسینی⁽¹²¹²⁾ آب فرو برد و تر کرد و نزد ابوذر گذاشت. ابوذر گفت: چه نیکونانی است. کاشکی با آن نمکی می‌بود. سلمان رفت و حسینی خود را گرو کرد و نمکی گرفت و حاضر ساخت. ابوذر نمک بر آن نان می‌پاشید و می‌خورد و می‌گفت: حمد و سپاس خداوندی را که ما را این قناعت روزی کرده است. سلمان گفت که: اگر قناعت می‌داشتی حسینی من به گرو نمی‌رفت. و بدان که چون کمال هر صفت کمالی در ممکن، به آن می‌شود که اقرار به عجز و ادراک آن کمال بکند، همچنین در مراتب شکر، هرچند آدمی بیشتر شکر می‌کند، چون تفکر می‌نماید در نعمتهایی که خدا در وقت شکر بر او دارد، و در این که ادوات و آلات و آنچه موقوف علیه این شکر است⁽¹²¹³⁾ همه از خداست، و توفیق شکر هم از اوست، می‌داند که در هر شکری چندین هزار شکر دیگر بر او لازم می‌شود، و اقرار می‌نماید که از عهده شکر آن بیرون نمی‌توان آمد. چنانچه منقول است که حضرت صادق صلوات‌الله علیه فرمود که: حق تعالی وحی نمود به حضرت موسی که: ای موسی مرا شکر کن چنانچه حق شکر من است. موسی گفت: خداوندا چگونه تو را شکر کنم چنانچه حق شکر توست و حال آن که هر شکری که تو را کنم آن شکر هم نعمتی است از نعمتهای تو؟ خطاب رسید که: ای موسی الحال شکر مرا کردی که دانستی که شکر هم از من است و از شکر عاجزی.

خصلت سیم: توبه است بدان که توبه از جمله نعمتهای عظیم است که حق تعالی به این امت کرامت فرموده است و به برکت پیغمبر آخرالزمان و اهل بیت او صلوات‌الله علیهم بر این امت آسان کرده است زیرا که در امم سابقه توبه‌های

دشوار بود، چنانچه در توبه گوساله پرستی امر شد که شمشیر بکشند و یکدیگر را بکشند تا توبه ایشان مقبول شود. و بر این امت در پوشانیدن گناهان و توسعه در توبه ایشان نعمتهای عظیم فرموده است.

چنانچه از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که: حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود که: چون بنده اراده حسنه می کند اگر آن حسنه را نکرد، به محض آن نیت خیر، خدا یک حسنه در نامه اعمال او می نویسد، و اگر به جا آورد خدا ده حسنه در نامه عملش می نویسد. و چون اراده گناهی می کند اگر به جا نیاورد بر او چیزی نمی نویسند، و اگر به جا آورد تا هفت ساعت او را مهلت می دهند؛ و ملک دست راست که کاتب حسنات است به ملک دست چپ که کاتب سیئات است می گوید که: تعجیل مکن و زود منویس، شاید که حسنه ای بکند که این گناه را محو کند زیرا که خدا می فرماید که: به درستی که حسنات، گناهان و سیئات را بر طرف می کند ⁽¹²¹⁴⁾، شاید که استغفاری بکند که گناهِش آمرزیده شود.

پس اگر گفت که: اَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا اِلَهَ اِلَّا هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ الْغَفُورِ الرَّحِيمِ ذَا الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ وَ اَتُوبُ اِلَيْهِ ⁽¹²¹⁵⁾، بر او چیزی نمی نویسد. و اگر هفت ساعت گذشت و حسنه و استغفار هیچ یک نکرد ملک دست راست به دیگری می گوید که: بنویس بر این شقی محروم. و از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام مروی است که: چون بنده توبه نصوح ⁽¹²¹⁶⁾ می کند که عزم داشته باشد که دیگر آن گناه را نکند و تدارک مافات ⁽¹²¹⁷⁾ بکند خدا او را دوست می دارد، و در دنیا و آخرت بر او ستر می نماید ⁽¹²¹⁸⁾. راوی گفت که: چگونه بر او ستر می نماید؟ فرمود که: فراموش می کند از خاطر ملکین ⁽¹²¹⁹⁾ آنچه را بر او نوشته اند از گناه؛ و وحی می فرماید به اعضا و جوارحش که: گناهان او را کتمان نمایند؛ و وحی می فرماید به بقعه های ⁽¹²²⁰⁾ زمین که: آن گناهانی که بر روی شما

کرده است کتمان نمایید. پس چون به مقام حساب می‌آید هیچ چیز بر او به گناه گواهی نمی‌دهد. و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: شادی و فرح و خشنودی خدا از توبه بنده‌اش زیاده است از فرح شخصی که در شب تاری راحله ⁽¹²²¹⁾ و توشه‌اش را گم کرده باشد و بعد از آن بیابد. و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: خدا دوست می‌دارد بنده‌ای را که فریب خورد و گناه کند، و هرچند که گناه کند توبه کند. و کسی که در اصل گناه نکند بهتر است ولیکن خدا آن گناه کننده توبه کننده را نیز دوست می‌دارد. و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: خدا وحی نمود به حضرت داوود که: برو به نزد بنده‌ام دانیال ⁽¹²²²⁾، و بگو به او که مرا معصیت کردی و تو را آمرزیدم، و باز معصیت کردی و تو را آمرزیدم، و دیگر معصیت کردی و تو را آمرزیدم. اگر مرتبه چهارم معصیت می‌کنی تو را نمی‌آمرزم. چون داوود آمد و تبلیغ رسالت نمود دانیال گفت: ای پیغمبر خدا پیغام خدا را رسانیدی. پس چون سحر شد دانیال با خداوند خود مناجات کرد که: ای پروردگار من! داوود پیغمبر تو رسالتی به سوی من آورد. به عزت و جلالت قسم که اگر تو مرا نگاه نداری و حفظ نکنی هرآینه ⁽¹²²³⁾ معصیت خواهم کرد، و دیگر معصیت خواهم کرد، و دیگر معصیت خواهم کرد. و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به اسانید معتبره منقول است که فرمود که: هرکه توبه کند پیش از مرگش به یک سال، توبه او مقبول است. پس فرمود که: یک سال بسیار است. هرکه توبه کند قبل از مردنش به یک ماه، توبه او مقبول است. پس فرمود که: یک ماه بسیار است. هرکه توبه کند پیش از مردنش به یک هفته، خدا توبه‌اش را قبول می‌فرماید. پس فرمود که: هفته بسیار است. هرکه توبه کند پیش از مردنش به یک روز، توبه‌اش را قبول می‌فرماید. پس

فرمود که: یک روز بسیار است. هر که توبه کند پیش از آن که معاینه امور آخرت بکند⁽¹²²⁴⁾، توبه اش مقبول است.

و منقول است که: هر دردی را دارویی است، و دوی درد گناهان، استغفار و توبه است. و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: گاه هست که مؤمن گناهی می کند و بعد از بیست سال به خاطر می آورد و توبه می کند، و آمرزیده می شود، و کافر گناهی که می کند، همان ساعت فراموش می کند. و فرمود که: هر که در هر روز صد مرتبه استغفر الله بگوید خدا هفتصد گناه او را می آمرزد، و خیری نیست در بنده ای که هر روز هفتصد گناه کند. و فرمود که: حضرت عیسی بر جماعتی گذشت که می گریستند. پرسید که: این جماعت بر چه چیز می گریند؟ گفتند: بر گناهان خود. فرمود که: ترک کنند تا خدا ایشان را بیامرزد. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: هیچ کس نزد خدا محبوبتر نیست از مرد و زنی که توبه کرده باشند. و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: عجب دارم از کسی که ناامید می شود از رحمت خدا، و محوکننده گناهان با اوست. پرسیدند که: کدام است محوکننده گناهان؟ فرمود که: استغفار است. و فرمود که: خود را معطر و خوشبو کنید به استغفار تا بوهای بد گناهان، شما را رسوا کند. و منقول است که: روزی مُعَاذ بن جَبَل⁽¹²²⁵⁾ گریان به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و سلام کرد. حضرت جواب فرمود و گفت: یا مُعَاذ سبب گریه تو چیست؟ گفت: یا رسول الله در این در جوان پاکیزه خوش صورتی ایستاده و بر جوانی خود گریه می کند مانند زنی که فرزندش مرده باشد، و می خواهد به خدمت تو بیاید. حضرت فرمود که: بیاورش. چون بیامد سلام کرد. حضرت جواب فرمود و پرسید که: ای جوان چرا گریه می کنی؟ گفت: چون نگریم که گناهان کرده ام که اگر خدا به بعضی از آنها مرا مؤاخذه نماید مرا به جهنم خواهد برد. و گمان من این است که

مرا مؤاخذه خواهد کرد و نخواهد آمرزید. حضرت فرمود که: به خدا شرک آورده‌ای؟ گفت: پناه می‌گیرم به خدا از این که به او مشرک شده باشم. فرمود که: کسی را به ناحق کشته‌ای؟ گفت: نه. حضرت فرمود که: خدا گناهانت را می‌بخشد اگرچه مانند کوهها باشد در عظمت. گفت: گناهان من از کوهها عظیمتر است. فرمود که: خدا گناهانت را می‌آمرزد اگرچه مثل زمینهای هفتگانه و دریاها و درختان و آنچه در زمین است از مخلوقات خدا بوده باشد. گفت: از آنها نیز بزرگتر است. فرمود که: خدا گناهت را می‌آمرزد اگرچه مثل آسمانها و ستارگان و مثل عرش و کرسی باشد. گفت: از آنها نیز بزرگتر است. حضرت غضبناک به سوی او نظر فرمود و گفت: ای جوان گناهان تو عظیمتر است یا پروردگار تو؟ پس آن جوان بر روی درافتاد و گفت: منزه است پروردگار من، و هیچ چیز از پروردگار من اعظم نیست، و او از همه چیز بزرگوارتر است. حضرت فرمود که: مگر می‌آمرزد گناهان عظیم را بغیر از پروردگار عظیم؟ جوان گفت نه والله یا رسول‌الله. و ساکت شد. حضرت فرمود که: ای جوان یکی از گناهان خود را نمی‌گویی؟ گفت: هفت سال بود که قبرها را می‌شکافتم و کفن مرده‌ها را می‌دزدیدم. پس دختری از انصار⁽¹²²⁶⁾ مُرد و او را دفن کردند. چون شب درآمد، رفتم و قبر او را شکافتم و او را بیرون آوردم و کفنش را برداشتم و او را عریان در کنار قبر گذاشتم و برگشتم. در این حال شیطان مرا وسوسه کرد و او را در نظر من زینت می‌داد و می‌گفت: آیا سفیدی بدنش را ندیدی؟ فربهی رانش را ندیدی؟ و مرا چنین وسوسه می‌کرد تا برگشتم و با او وطنی کردم و او را با آن حال واگذاشتم. ناگاه صدایی از پی سر خود شنیدم که می‌گفت: ای جوان وای بر تو از حاکم روز قیامت! روزی که من و تو به مخاصمه⁽¹²²⁷⁾ نزد او بایستیم که مرا چنین عریان در میان مردگان گذاشتی و از قبرم به در آوردی و

کفتم را دزدیدی و مرا گذاشتی که با جنابت محشور شوم. پس وای بر جوانی تو از آتش جهنم! پس جوان گفت که: من با این اعمال گمان ندارم که بوی بهشت را بشنوم هرگز. حضرت فرمود که: دور شو ای فاسق! می ترسم که به آتش تو بسوزم. چه بسیار نزدیکی تو به جهنم. حضرت مکرر این را می فرمودند تا آن جوان بیرون رفت. پس به بازار مدینه آمد و توشه گرفت و به یکی از کوههای مدینه رفت و پلاسی⁽¹²²⁸⁾ پوشید و مشغول عبادت شد و دستهایش را در گردن غل کرد و فریاد می کرد: پروردگارا اینک بنده توست بهلول⁽¹²²⁹⁾ در خدمت تو ایستاده و دستش را در گردن خود غل کرده. پروردگارا تو مرا می شناسی و گناه مرا می دانی. خداوندا، پروردگارا پشیمان شده ام. به نزد پیغمبرت رفتم و اظهار توبه کردم، مرا دور کرد و خوف مرا زیاده کرد. پس سؤال می کنم از تو به حق نامهای بزرگواریت، و به جلال و عظمت پادشاهیت که مرا از امید خود ناامید نگردانی از خداوند من، و دعای مرا باطل نگردانی و مرا از رحمت خود مأیوس نکنی. تا چهل شبانه روز این را می گفتم و می گریست و درندگان و حیوانات بر او می گریستند. چون چهل روز تمام شد دست به آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا حاجت مرا چه کردی؟ اگر دعای مرا مستجاب گردانیده ای و گناه مرا آمرزیده ای به پیغمبرت وحی فرما که من بدانم. و اگر دعای من مستجاب نشده و آمرزیده نشده ام و می خواهی مرا عقاب کنی پس آتشی بفرست که مرا بسوزد، یا به عقوبتی مرا در دنیا مبتلا کن، و از فضیحت روز قیامت مرا خلاص کن. پس خداوند عالمیان این آیه را فرستاد که: آن جماعتی که فاحشه می کنند (یعنی زنا و ظلم بر خود می کنند به مرتکب شدن گناهان بزرگتر از زنا از شکافتن قبر و کفن دزدیدن) و خدا را به یاد می آورند، پس استغفار می کنند از گناهان خود (یعنی از خدا می ترسند و به زودی توبه می کنند) و که می آمرزد گناهان را بغیر

از خدا. ⁽¹²³⁰⁾ خداوند عالمیان می‌فرماید که: یا محمد بنده من به نزد تو آمد تایب ⁽¹²³¹⁾ و پشیمان. او را راندی و دور کردی. پس به کجا رود و رو به که آورد و از که سؤال ⁽¹²³²⁾ کند غیر از من که گناهِش را ببامرزد؟ بعد از آن در آیه فرمود که: و بعد از گناهان مُصر ⁽¹²³³⁾ نیستند بر کرده‌های خود، و می‌دانند (بسی اعمال خود را ایشان)، جزای ایشان آمرزش پروردگار ایشان است و بهشتها که جاری می‌شود از زیر آنها نهرها، حالکونی ⁽¹²³⁴⁾ که خالدند ⁽¹²³⁵⁾ در آن بهشتها (و هرگز از ایشان برطرف نمی‌شود) و بسیار نیکوست مزد عمل کنندگان (از برای خدا). چون این آیه نازل شد حضرت بیرون آمدند و می‌خواندند و تبسم می‌فرمودند و احوال بهلول را می‌پرسیدند. معاذ گفت که: یا رسول الله شنیدم که در فلان موضع است. حضرت با صحابه متوجه آن کوه شدند و بر آن کوه بالا رفتند. دیدند که آن جوان در میان دو سنگ ایستاده و دستها را در گردن بسته و رویش از حرارت آفتاب سیاه شده و مژه‌های چشمش از بسیاری گریه ریخته، و می‌گوید: ای خداوند من! خلق مرا نیکو ساختی و مرا به صورت نیکو خلق کردی. کاش می‌دانستم که نسبت به من چه اراده داری. آیا مرا در آتش خواهی سوزاندن، یا در جوار خود در بهشت مرا ساکن خواهی گردانیدن؟ الهی احسان نسبت به من بسیار کرده {ای}، و نعمت بسیار بر من داری. دریغا که می‌دانستم که آخر امر من چه خواهد بود. آیا مرا به عزت به بهشت خواهی برد، یا به مذلت به جهنم خواهی فرستاد؟ الهی گناه من از آسمانها و زمین و کرسی واسع ⁽¹²³⁶⁾ و عرش عظیم بزرگتر است. چه بودی اگر می‌دانستم که گناه مرا خواهی آمرزید یا در قیامت مرا رسوا خواهی کرد. از این باب سخنان می‌گفت و می‌گریست و خاک بر سر می‌ریخت، و حیوانات و درندگان بر دورش حلقه زده بودند و مرغان بر سرش صف زده بودند و در گریه با او موافقت می‌کردند. پس حضرت به نزدیک

او رفتند و دستش را از گردنش گشودند و خاک را به دست مبارک از سرش پاک کردند و فرمودند که: ای بهلول بشارت باد که تو آزاد کرده خدایی از آتش جهنم. پس به صحابه گفتند که: همچنین تدارک گناهان بکنید⁽¹²³⁷⁾ چنانچه بهلول کرد. و آیه را بر او خواندند و او را به بهشت بشارت فرمودند. و باید دانست که توبه را شرایط و بواعث⁽¹²³⁸⁾ هست.

اول، باعث توبه - که آدمی را بر توبه می‌دارد - آن است که تفکر نماید در عظمت خداوندی که معصیت او کرده است، و در عظمت گناهی که مرتکب آنها شده است، و در عقوبات گناهان، و نتیجه‌های دنیا و آخرت، آنها که در آیات و اخبار وارد شده است و شمه‌ای از آنها بعد از این بیان خواهد شد. و تفکر نماید که چه منفعتها و فواید عظیمه‌ای به سبب گناهان از او فوت شده است⁽¹²³⁹⁾. تا یا تفکرات باعث این شود که او را تالم و تأسف حاصل شود از فوت آن محبوبات و تحصیل آن عقوبات. و این ندامت او را باعث می‌شود بر سه چیز که توبه مرکب از اینهاست: اول از آنها، تعلق به حال دارد، که الحال ترک آن گناهان که مرتکب آنها بوده است بکند. دویم متعلق است به آینده، که عزم جزم بکند که بعد از این عود به این گناهان نکند تا آخر عمر. سیم متعلق است به گذشته، که پیشیمان باشد از گذشته‌ها، و تدارک گذشته‌ها بکند اگر تدارک داشته باشد.

و بدان که گناهی که از آن توبه واقع می‌شود بر چند قسم است: اول، آن که گناهی باشد که مستلزم حکمی دیگر بغیر از عقوبت آخرت نباشد، مانند پوشیدن حریر⁽¹²⁴⁰⁾. و در توبه این گناه همین ندامت و عزم بر نکردن کافی است برای برطرف شدن عقاب اخروی. دویم آن است که مستلزم حکم دیگر هست، و آن بر چند قسم است: یا حق خداست، یا حق خلق. و اگر حق خداست، یا حق مالی است، مثل آن که گناهی کرده است که می‌باید بنده آزاد کند؛ پس اگر قادر

بر آن باشد، تا به عمل نیاورد، به محض ندامت رفع عقاب از او نمی‌شود، و واجب است که آن کفاره را ادا کند. یا حق غیرمالی است، مثل آن که نماز یا روزه از او فوت شده است؛ می‌باید قضای آنها را به جا آورد. و اگر کاری کرده است که حدی خدا بر او مقرر ساخته است - مثل آن که شراب خورده است - پس اگر پیش حاکم شرع ثابت نشده است، اختیار دارد: می‌خواهد توبه می‌کند میان خود و خدا، اظهار آن نمی‌کند؛ و می‌خواهد نزد حاکم اقرار می‌کند که او را حد بزند. و اظهار نکردن بهتر است. و اگر حق الناس⁽¹²⁴¹⁾ باشد، اگر حق مالی است واجب است که به صاحب مال یا وارث او برساند. و اگر حق غیرمالی باشد، اگر کسی را گمراه کرده است، می‌باید او را ارشاد نماید. و اگر قصاص باشد، مشهور میان علما آن است که می‌باید که به مستحق قصاص اعلام بکند که من چنین کاری کرده‌ام که از تو مستحق کشتن یا قصاص شده‌ام، و تمکین خود بکند⁽¹²⁴²⁾ که اگر صاحب حق خواهد، او را قصاص کند. و اگر حدی باشد - مثل این که فحش گفته است - پس اگر آن شخص عالم باشد به این که این اهانت نسبت به او واقع شده است، می‌باید تمکین خود بکند از برای حد. و اگر نداند، خلاف است میان علما. و اکثر را اعتقاد این است که گفتن به او باعث آزار و اهانت اوست و در کار نیست. و همچنین اگر غیبت کسی کرده باشد. و در باب غیبت مذکور خواهد شد. و اکثر علما را اعتقاد این است که اینها واجبی چندند بر سر خود، و شرط توبه نیستند، و اصل توبه بدون اینها متحقق می‌شود، و به ترک اینها عقاب خواهد داشت. و ظاهر بعضی احادیث این است که اینها شرط قبول توبه‌اند. و توبه کامل آن است که تدارک مافات⁽¹²⁴³⁾ مهما امکن⁽¹²⁴⁴⁾ بکند، و آنچه از ثمرات گناهان در نفس او حاصل شده را ازاله⁽¹²⁴⁵⁾ نماید. چنانچه حضرت رسول ﷺ در حدیث گذشته اشاره به آن فرمود که اول به یک سال

تحدید فرمود⁽¹²⁴⁶⁾ که در توبه کامل شرط است که یک سال بعد از این به ریاضات و مجاهدات تدارک مافات بکند، و بعد از آن توبه از آن ناقص تر یک ماه است، و همچنین تا یک روز. و اقل مرتبه اجزای⁽¹²⁴⁷⁾ توبه آن است که معاینه⁽¹²⁴⁸⁾ امور آخرت نشده باشد، که بعد از آن که معاینه امور آخرت شد دیگر توبه مقبول نیست و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که شخصی در حضور آن حضرت گفت: استغفر الله. حضرت فرمود که: می دانی که استغفار چیست؟ استغفار درجه علیین⁽¹²⁴⁹⁾ است، و آن اسمی است که بر شش چیز اطلاق می کنند، و شش جزو دارد: اول پشیمانی بر گذشته؛ دویم عزم بر این که دیگر عود⁽¹²⁵⁰⁾ نکنی هرگز؛ سیم آن که حق مخلوقین را به ایشان برسانی، که چون خدا را ملاقات نمایی پاک باشی و هیچ حقی از مردم در ذمه⁽¹²⁵¹⁾ تو نباشد؛ چهارم آن که هر واجب که از تو فوت شده باشد به جا آوری؛ پنجم آن که آن گوشتی که به حرام در بدن تو روییده آن را به اندوه و حزن و مشقت بگذاری تا پوست به استخوان بچسبد و گوشت تازه در میان پوست و استخوان بروید؛ ششم آن که به بدن خود الم طاعت بچشانی آن قدر که لذت معصیت را به آن چشانیده ای.

در گذر عمر یا آبادر انک فی ممر اللیل و النهار فی اءجال منقوصه و أعمال محفوظه. و الموت یأتی بغته. و من یزرع خیرا یوشک أن یحصد خیرا، و من یزرع شرا یوشک أن یحصد ندامه، و لكل زارع ما زرع.

ای ابوذر تو در گذرگاه شب و روزی، و شب و روز بر تو می گذرند، و از اجل و عمر تو کم می کنند، و خدا و ملائکه عملهای تو را حفظ می نمایند و ثبت می کنند. و مرگ، بیخبر و ناگاه می رسد. و هر که تخم خیر و نیکی می کارد در دنیا، به زودی در آخرت حاصل نیکی و سعادت درو می کند؛ و هر که تخم بدی

در این دنیا می‌باشد، عن قریب حاصل ندامت و پشیمانی درو می‌کند. و هر
زراعت‌کننده‌ای مثل آنچه زراعت می‌کند، می‌یابد.

در این که روزی به دست خداست یا اباذر لا یسبق بطیء بحظه، و لا یدرک
حریص ما لم یقدر له، و من أعطی خیرا فالله أعطاه، و من وقی شرا فالله وقاه.
ای ابوذر کسی که سستی ورزد در طلب روزی، دیگری بهره او را نمی‌برد. و
کسی که حریص باشد و بسیار سعی کند در طلب رزق، زیاده از آنچه خدا مقدر
کرده است به او نمی‌رسد. و هرکه چیزی به او می‌رسد خدا به او عطا فرموده
است و باید که از جانب خدا داند. و کسی که شری و بدی از او دور می‌شود
خدا از او دور گردانیده و او را حفظ کرده؛ باید که خدا را شکر کند.

خیری صحیحتر است. ظاهرا اشتباه قلمی مؤلف باعث شده است که کاتبان
چیزی بخوانند. اما به هر حال چیزی غلط نیست و می‌تواند ترجمه مجلسی نیز
چنین باشد. بدان که به مقتضای آیات و احادیث بسیار، روزی که عبارت از
چیزی چند است که صاحب حیات به آن منتفع شود، خواه خوردنی باشد و
خواه پوشیدنی و خواه غیر آنها، مقدر⁽¹²⁵²⁾ است از جانب حق سبحانه و تعالی از
برای هر کس یک قدری بر وفق حکمت و مصلحت. و خلاف است که آیا
حرام، روزی مقدر است یا نه. و حق است است که خدا از برای هر کس از
مصارف حلال روزی مقدر ساخته که اگر متوجه حرام نشوند به ایشان برسد، و
به قدر آنچه از حرام متصرف می‌شوند از روزی حلال ایشان باز می‌گیرد و به
ایشان نمی‌رسد. چنانچه به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول
است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در حجه الوداع⁽¹²⁵³⁾ فرمود که: به درستی که
روح الامین⁽¹²⁵⁴⁾ در دل من دمید که: هیچ نفسی نمی‌میرد تا روزی مقدر خود را
تمام صرف نکند. پس، از خدا بترسید و تقوا و پرهیزکاری را پیشه خود کنید، و

اجمال کنید⁽¹²⁵⁵⁾ در طلب روزی، و بسیار سعی مکنید. و اگر چیزی از روزی دیر به شما برسد شما را باعث نشود که از راه حلال قسمت کرده است و حرام قسمت نکرده است. پس کسی که تقوا ورزد و گناهان را ترک نماید و بر تنگی روزی صبر کند، روزی او از حلال به او می‌رسد؛ و کسی که پرده ستر⁽¹²⁵⁶⁾ الهی را بدرد و از غیر حلال معاش خود را اخذ کند، تقاص می‌کند⁽¹²⁵⁷⁾ خدا از روزی حلال او، و در روز قیامت حساب از او می‌طلبد. و بدان که احادیث در طلب رزق بسیار است، و احادیث در دعا کردن برای روزی بسیار است. و کسی گمان نکند که چون روزی مقدر است سعی و دعا بیفایده است. زیرا که بعضی از روزی چنان مقدر شده است که بی‌سعی حاصل شود، و بعضی چنان مقدر شده است که با سعی حاصل شود، و بعضی مقدر شده است که با دعا به دست آید. پس آدمی می‌باید که موافق فرموده خدا سعی بکند، و مبالغه⁽¹²⁵⁸⁾ بسیار در سعی نکند، و سعی را مانع عبادت و بندگی خدا نکند، و با وجود سعی، توکل بر خدا داشته باشد. و بداند که از سعی بدون مشیت الهی چیزی حاصل نمی‌شود، و به زیادتی حرص و سعی کردن و ترک عبادت الهی نمودن، چیزی بر مقدر نمی‌افزاید. و دعا نیز بکند. و بداند که دعا دخیل⁽¹²⁵⁹⁾ است و از جمله اسباب تقدیر روزی است، و اگر نه ترک تجارت و سعی کردن، مذموم⁽¹²⁶⁰⁾ است و احادیث متواتره بر این مضمون وارد است. و ایضا باید که روزی را که جانب خدا داند، و جمیع خیرات و دفع جمیع شرور را که از او داند، باعث این نشود که اگر کسی را خدا واسطه کند و احسانی به او بکند شکر⁽¹²⁶¹⁾ احسان او نکند، بلکه می‌باید که هر که از خلق به او نیکی و احسانی کند، حق نعمت او را بشناسد و شکر او را بکند، اما اعتماد بر او نکند و او را رازق خود نداند و برای خشنودی او مخالفت پروردگار خود نکند. و بداند که خدا او را واسطه کرده

است که این روزی به او رسیده است و اگر خدا نمی‌خواست، او قادر بر ایصال⁽¹²⁶²⁾ این نعمت نبود. چنانچه از حضرت علی بن الحسین صلوات‌الله علیه منقول است که: حق تعالی روز قیامت به بنده‌ای از بندگانش فرماید که: آیا شکر کردی فلان شخص را؟ گوید که: نه؛ بلکه تو را شکر کردم. فرماید که: چون او را شکر نکردی مرا نیز شکر نکردی. پس حضرت فرمود که: شکر کننده‌ترین شما برای خدا کسی است که شکر مردم را بیشتر کند. و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: از درستی یقین مرد مسلمان آن است که راضی نگرداند مردم را به غضب الهی، و ملامت نکند مردم را بر چیزی که خدا به او نداده. به درستی که روزی را حرص حریصی نمی‌کشاند، و نخواستن و گراهیت⁽¹²⁶³⁾ کسی دور نمی‌گرداند. و اگر کسی از روزی خود بگریزد چنانچه از مرگ می‌گریزد هرآینه روزی، او را دریابد چنانچه مرگ او را درمی‌یابد. و به سند معتبر از حسین بن علوان⁽¹²⁶⁴⁾ منقول است که گفت: در مجلسی بودیم که طالبان علم در آنجا حاضر بودند در بعضی از سفرها، و نفقه‌ام⁽¹²⁶⁵⁾ منتهی شده بود⁽¹²⁶⁶⁾. بعضی⁽¹²⁶⁷⁾ از اصحاب⁽¹²⁶⁸⁾ به من گفت که: از برای رفع این پریشانی، که را گمان داری و امید به که داری؟

من گفتم: به فلان شخص. گفت: پس والله که حاجتت برآورده نمی‌شود و به امید خود نمی‌رسی. گفتم: چه می‌دانی که چنین خواهد بود؟ گفت که: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود که: در بعضی از کتب سماوی⁽¹²⁶⁹⁾ خواندم که: خداوند عالمیان می‌فرماید که: به عزت و جلال و مجد⁽¹²⁷⁰⁾ و بزرگواری و رفعت خودم سوگند می‌خورم که قطع می‌کنم امل و امید هر کسی را که از غیر من امیدی داشته باشد، و به یأس و ناامیدی می‌دارم و بر او می‌پوشانم جامه مذلت و خواری نزد مردم، و از ساحت⁽¹²⁷¹⁾ قرب خود او را دور می‌گردانم و از فضل

خود او را محروم می‌گردانم. آیا در سختیها و شدتها امید از غیر من می‌دارد، و حال آن که شداید و بلاها به دست من است و امید از غیر من دارد؛ و به فکر خود در دیگران را می‌کوبد، و حال آن که کلید همه درها به دست من است. و درها همه بسته است، و درگاه من برای دعاکنندگان باز است. کی امید به من کرد در بلاها و رو به من آورد که او را محروم کردم؟ و کی از برای مطلب عظیمی به درگاه من آمد که امید او را قطع کردم؟ آرزوها و مطلبهای بندگان خود را نزد خود حفظ کردم که در روز احتیاج به ایشان برسانم. به حفظ من راضی نیستند؟ و پر کرده‌ام آسمانها را از جماعتی که هرگز از تسبیح من ملال و سستی به هم نمی‌رسانند. و امر کرده‌ام ایشان را که درهای فیض و رحمت را میان من و بندگان من نبندند. پس اعتماد به قول من نمی‌کنند؟ آیا نمی‌داند کسی که بلایی از بلاها بر او نازل شود که کسی غیر از من رفع آن نمی‌تواند کرد مگر به اذن⁽¹²⁷²⁾ من؟ چرا این بنده از من چنین غافل است؟ عطا کردم به او به جود و رحمت خود چیزی چند را که از من نطلبیده بود. چون از او بازگرفتم از من نمی‌طلبد که او رد کنم، و از دیگران سؤال⁽¹²⁷³⁾ می‌کند؟ آیا گمانش این است که من نطلبیده می‌دهم، بعد از طلبیدن و سؤال کردن نخواهم داد؟ آیا من بخیلیم که بنده مرا بخیل می‌داند؟ آیا جود و کرم از من نیست؟ آیا عفو و رحمت به دست من نیست؟ مگر من نیستم محل آرزوهای خلائق و امیدگاه بندگان؟ پس کی امید ایشان را از من قطع می‌تواند کرد؟ آیا از من نمی‌ترسند آنهایی که از غیر من امید دارند و طلب می‌نمایند؟ اگر اهل آسمانها و اهل زمین همه از من آرزو بخواهند و حاجت بطلبند و به هریک از ایشان آنچه همه طلبیده‌اند بدهم، از ملک و پادشاهی من مثل یک عضو مورچه کم نمی‌شود. و چگونه کم شود ملکی که من پادشاه آن ملک باشم؟ پس بدا حال کسی که از رحمت من ناامید

شود، و بدا حال کسی که معصیت چون من خداوندی کند و از من نترسد. در تقوا و پرهیز از گناهان یا أباذر المتقون ساده. و الفقهاء قاده. و مجالستهم زیاده. ان المؤمن لیری ذنبه كأنه تحت صخره یخاف أن تقع علیه. و ان الکافر لیری ذنبه كأنه ذباب مر علی أنفه. یا أباذر ان الله تبارک و تعالی اذا أراد بعبد خیرا جعل الذنوب بین عینیه ممثله، و الاثم علیه ثقیلا و بیلا؛ و اذا أراد بعبد شرا أنساه ذنوبه. یا أباذر لا تنظر الی صغر الخطیئه، و لكن انظر الی من عصیت. یا أباذر ان نفس المؤمن أشد ارتکاضا من الخطیئه من العصفور حین یقذف به فی شرکه. یا أباذر من وافق قوله فعله، فذاک الذی أصاب حظه. و من خالف قوله فعله فانما یوبخ نفسه. یا أباذر ان الرجل لیحرم رزقه بالذنب یصیبه.

ای ابوذر متقیان و پرهیزکاران بزرگوارانند. و فقها و علما قائد و راهنمای مردمانند. و همنشینی علما کردن موجب زیادتی علم و کمالات است. و به درستی که مؤمن گناه خود را چنان عظیم می بیند و از آن در حذر است که گویا در زیر سنگی است که می ترسد که بر سرش فرود آید. و به تحقیق که کافر گناه خود را چنان سهل می داند که گویا مگسی بر بینی او نشست و گذشت. ای ابوذر به درستی که هرگاه حق تعالی خیر و سعادت بنده را خواهد گناهان او را پیوسته در میان دو چشم او ممثل⁽¹²⁷⁴⁾ می گرداند که منظور نظر⁽¹²⁷⁵⁾ او باشد، و گناه را بر او گران و دشوار می گرداند. و اگر سعادت بنده را نخواهد و او شقی باشد گناه او را از خاطر او فراموش می سازد. ای ابوذر نظر مکن به کوچکی و خرد بودن گناه، ولیکن نظر کن به بزرگواری و عظمت خداوندی که معصیت او کرده ای. ای ابوذر نفس مؤمن اضطرابش از گناهان بیشتر است از اضطراب گنجشکی که در دام افتاده باشد. ای ابوذر هرکه گفتارش با کردارش موافق بوده باشد، پس او بهره خود را از سعادت یافته است. و اگر نه چنین باشد، که قولش

نیکو و کردارش بد باشد، در قیامت خود راسرزنش و ملامت خواهد کرد. ای ابوذر بسیار است که کسی از روزی خود محروم می‌گردد به سبب گناهی که از او صادر می‌شود. بدان که تقوا درجه‌ای رفیع است از درجات مقربان. و بعد از این مجملی از احوال متقیان ان‌شاءالله مذکور خواهد شد. و مجالست و همنشینی علمای ربانی که به شرایط علم عمل کرده باشند و به آثار آنچه دانسته‌اند متصف شده باشند⁽¹²⁷⁶⁾، موجب سعادت دنیا و آخرت است. چنانچه از حضرت امام موسی صلوات‌الله علیه منقول است که: با عالم گفت‌وگو کردن و صحبت داشتن بر روی مزبله‌ها بهتر است از سخن گفتن و مصاحبت کردن با جاهل بر روی فرشها و تکیه‌گاههای زیبا. و به سند معتبر منقول است از حضرت رسول ﷺ که: حواریان⁽¹²⁷⁷⁾ به حضرت عیسی گفتند که: با چه جماعت همنشینی کنیم؟ فرمود که: با کسی بنشینید که خدا را به یاد شما آورد دیدن او، و علم شما را بیفزاید سخن گفتن او، و دیدن عمل او شما را به آخرت راغب⁽¹²⁷⁸⁾ گرداند. و منقول است که: لقمان به فرزند خود گفت که: به دیده بصیرت نظر کن و از روی بینایی مجالس را برای خود اختیار کن. پس اگر بینی جماعتی را که خدا را یاد می‌کنند با ایشان بنشین. پس اگر تو عالم باشی علم برای تو نفع خواهد کرد در این مجلس، و اگر جاهل باشی آن جماعت تو را تعلیم خواهند کرد. و گاه باشد که رحمتی از خدا بر ایشان نازل گردد و تو را با ایشان فراگیرد. و اگر جماعتی را بینی که در یاد خدا نیستند با ایشان منشین، که اگر عالم باشی چون با ایشان نشینی علم تو به تو نفع نمی‌دهد، و اگر جاهل باشی جهل تو را زیاده می‌گرداند. و شاید که عقوبتی بر ایشان نازل گردد و تو را فراگیرد. و بدان که مفاسد گناهان هرچند صغیره باشند عظیم است و موجب جرئت شیطان و سلب توفیق خداوند عالمیان می‌گردد و باعث قساوت قلب و سیاهی دل و دوری از

رحمت الهی می‌شود. بلکه مکروهات را سهل نمی‌باید شمرد، که ارتکاب مکروهات موجب دخول در محرمات و گناهان صغیره می‌شود، و بر گناهان صغیره که مُصِر⁽¹¹⁷⁹⁾ شدند و از آنها توبه نکردند خود کبیره می‌شوند. زیرا که اصرار بر صغیره کبیره است و باعث جرئت بر گناهان کبیره نیز می‌گردند. و ارتکاب کبایر آدمی را به کفر و شرک می‌رساند نعوذ بالله منه⁽¹¹⁸⁰⁾. پس باید که گناهان را خرد شمارند و نظر به عظمت پروردگار کنند که معصیت عظیم سهل⁽¹¹⁸¹⁾ نمی‌باشد. چنانچه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: صغیر و خرد نمی‌باشد چیزی که در روز قیامت نفع دهد، و صغیر نمی‌باشد چیزی که در روز قیامت ضرر کند. و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: گناهان صغیره راهبایند به گناهان کبیره. و کسی که در اندک از خدا نترسد در بسیار هم نمی‌ترسد. و اگر خدا مردم را به بهشت و دوزخ نمی‌ترسانید واجب بود بر مردم که او را اطاعت کنند و معصیت او نکنند برای تفضلهایی⁽¹¹⁸²⁾ که به ایشان فرموده و احسانهایی که نسبت به ایشان کرده و نعمتهایی که بدون استحقاق بر ایشان فرستاده. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: حقیر مشمارید چیزی از بدن را هرچند خرد نماید در نظر شما، و اعمال خیر خود را بسیار بدانید هرچند بسیار نماید در نظر شما. به درستی که کبیره باقی نماند با استغفار، و صغیره صغیر نیست با اصرار.

و امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: از جمله گناهانی که آمرزیده نمی‌شود آن است که کسی بگوید که: کاشکی مرا مؤاخذه نمی‌کردند مگر به همین گناه. و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: هیچ بنده‌ای نیست مگر این که بر او چهل پرده پوشیده است تا هنگامی که چهل گناه کبیره بکند. پس تمام آن پرده‌ها از او دریده می‌شود. پس ملائکه حافظان اعمال می‌گویند که: خداوندا

این بنده تو پرده‌ها و ستر⁽¹²⁸³⁾ تو همه از او گشوده شد. خدا به ایشان وحی می‌فرماید که: او را به بالهای خود بیوشانید. پس هیچ قبیحی را نمی‌گذارد مگر این که مرتکب می‌شود، و خود را به افعال قبیحه خود در میان مردم می‌ستاید. پس ملائکه می‌گویند که: خداوند این بنده هیچ گناهی را ترک نمی‌کند و ما را شرم می‌آید از کارهای او. پس خدا وحی می‌فرماید که: بالهای خود را از او بردارید. پس بعد از آن اظهار عداوت ما اهل بیت می‌نماید، و در این هنگام خدا او را در آسمان و زمین رسوا می‌کند. پس ملائکه می‌گویند که: خداوند این بنده تو چنین پرده‌دریده و رسوا ماند. می‌فرماید که: اگر من خیری در او می‌دانستم نمی‌گفتم که شما بال خود را از او بردارید. و ایضا منقول است که آن حضرت فرمود که: ترک گناه کردن آسانتر است از طلب توبه کردن. و چه بسیار شهوت یک ساعت که باعث اندوه دور و دراز می‌شود. و مرگ، دنیا را رسوا کرده است و از برای عاقل در دنیا جای فرح و شادی نگذاشته است. و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: اگر خدا خیر بنده‌ای را می‌خواهد و او گناهی می‌کند، او را به بلایی مبتلا می‌گرداند که استغفار را به یاد آورد و توبه کند. و کسی را که خیری در او نمی‌بیند، چون گناهی کرد، استغفار را از خاطر او محو می‌نماید و او را در نعمت می‌دارد چنانچه می‌فرماید که: ما استدراج⁽¹²⁸⁴⁾ و آزمایش می‌کنیم ایشان را از جهتی که نمی‌دانند.⁽¹²⁸⁵⁾ یعنی در هنگام معاصی به ایشان نعمت می‌دهیم. و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: خدا دوست می‌دارد بنده‌ای را که در گناهان عظیم رو به درگاه او آورد و از او طلب آمرزش نماید؛ و دشمن می‌دارد بنده‌ای را که اندک گناهی کرده باشد و آن را حقیر و خفیف شمارد. و ایضا فرمود که: پیرهیزید از گناهان حقیر شمرده‌شده، که آنها آمرزیده نمی‌شود. پرسیدند که: کدام گناهان است؟ فرمود که: این که کسی گناهی کند و گوید: خوشا حال من

اگر غیر این گناه نداشته باشم. و فرمود که: حضرت رسول ﷺ به صحرای خشک ساده‌ای (1286) رسیدند و به صحابه فرمودند که: هیزم جمع نمایید. صحابه گفتند که: یا رسول‌الله در این زمین هیزم نیست. فرمود که: هرچه به دست آید بیاورید. پس آوردند تا بسیار جمع شد. حضرت رسول ﷺ فرمود که: گناهان به این نحو جمع می‌شود. پس فرمود که: زینهار که سهل شمارید گناهان را، که هر گناهی را طلب کننده‌ای هست و جمیع گناهان را نوشته است و در نامه عمل ثبت کرده است. و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: آدمی که گناهی می‌کند در دل او نشان سیاهی پیدا می‌شود. پس اگر توبه کرد برطرف می‌شود، و اگر دیگر گناه کرد زیاد می‌شود تا دلش را تمام فرامی‌گیرد. دیگر هرگز رستگار نمی‌شود. و حضرت باقر علیه السلام فرمود که: گاه هست که بنده از خدا سؤالی می‌نماید و نزدیک می‌شود که حاجتش برآورده شود. پس گناهی می‌کند و خدا وحی می‌فرماید به ملک که: حاجت او را برمیآور که او متعرض غضب من شد (1287) و مستوجب حرمان (1288) گردید. و در حدیث دیگر فرمود که: هیچ سالی باران از سال دیگر کمتر نمی‌آید، ولیکن خدا هر جا که می‌خواهد می‌فرستد. به درستی که هرگاه جماعتی معصیتها کردند، آن قدری از باران که برای ایشان مقدر شده است حق تعالی از ایشان بازمی‌گیرد و در بیابانها و دریاها و کوهها می‌بارد. و گاه هست که جُعل (1289) را خدا عذاب می‌فرماید در سوراخش به سبب نیامدن باران، برای گناهان آن جماعتی که در حوالی ایشان جا کرده است. و خدا او را راه داده است که به محله دیگر جا بگیرد. بعد از آن حضرت فرمود که: عبرت بگیرید ای صاحبان بصیرتها. (1290)

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: گاه هست که شخصی گناهی می‌کند و به سبب آن از نماز شب محروم می‌گردد. و به درستی که عمل بد تأثیرش در

صاحبش تندتر است از فرو رفتن کارد در گوشت. و فرمود که: کسی که گناهی را اراده کند، به عمل نیاورد که بسیار است که گناهی می‌کند، پس خدا می‌فرماید که: به عزت و جلال خودم سوگند که تو را نیامرزم هرگز. و از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت فرمود که: گناه باشد که بنده‌ای را بر گناهی از گناهانش صد سال در محشر محبوس بدارند و او نظر کند به زنانش که در بهشت متنعم‌اند ⁽¹²⁹¹⁾. و حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله علیه فرمود که: حق تعالی قضای حتم فرموده که نعمتی که بنده را کرامت فرماید از او سلب ننماید تا گناهی از او صادر نشود که مستحق غضب الهی و زوال نعمت گردد. و حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه فرمود که: هیچ دردی برای دلها دردناکتر از گناهان نیست، و هیچ خوفی بدتر از مرگ نیست. و از برای تفکر، احوال گذشتگان کافی است. و مرگ از برای موعظه بس است. و حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود که: گناهی که تغییر نعمت می‌دهد بَغی ⁽¹²⁹²⁾ و تکبر و فساد است. و گناهی که مورث ⁽¹²⁹³⁾ ندامت می‌شود قتل نفس است. و گناهی که موجب نزول عذاب الهی است ظلم است. و گناهی که موجب رسوایی و دریدن پرده‌هاست شراب خوردن است. و گناهی که باعث منع روزی است زناست. و گناهی که باعث زود فنا شدن است قطع رحم است. و گناهی که دعا را مردود می‌گرداند و هوا را تاریک می‌کند عُقوق پدر و مادر ⁽¹²⁹⁴⁾ است.

در نگاه داشتن زبان یا أباذر دع ما لست منه فی شیء، و لا تنطق فی ما لا یعنیک، و اخزن لسانک کما تخزن ورقک. یا أباذر ان الله جل ثناؤه لیدخل قوما الجنة، فیعطیهم حتی یملوا، و فوقهم قوم فی الدرجات العلی. فاذا نظروا الیهم عرفوهم. فیقولون: ربنا اخواننا کنا معهم فی الدنیا. فلم فضلتم علینا؟ فیقال:

هیئات هیئات انهم كانوا یجوعون حین تشبعون، و یظمؤون حین تروون، و یقومون حین تنامون، و یشخصون حین تحفظون.

ای ابوذر ترک کن کاری را که از او فایده‌ای به تو عاید نمی‌گردد. و سخن مگو در امری که از آن منتفع نمی‌شوی. و زبان خود را حفظ کن چنان که زر خود را ضبط می‌نمایی. ای ابوذر حق سبحانه و تعالی جمعی را داخل بهشت خواهد کرد و آن قدر از نعمت به ایشان کرامت خواهد فرمود که نزدیک شود که ایشان را از بسیاری نعمت ملال حاصل گردد. و بالاتر از ایشان جماعتی باشند در درجات عالی بهشت. پس چون ایشان نظر به آن جماعت کنند بشناسند ایشان را، و چون حال ایشان را از حال خود بهتر یابند گویند که: پروردگارا ایشان برادران ما بودند و ما در دنیا با ایشان می‌بودیم، به چه سبب ایشان را بر ما زیادتی داده‌ای؟ ندا در جواب ایشان رسد که: هیئات، هیئات! (مرتب به شما کجا و مرتبه ایشان کجا!) ایشان گرسنه می‌بودند در هنگامی که شما سیر بودید، و تشنه می‌بودند در وقتی که شما سیراب بودید، و به عبادت ایستاده بودند در اوقاتی که شما در خواب بودید، و مسافر می‌شدند و از خانه‌ها بیرون می‌رفتند (از برای خدا در راههای خیر) در هنگامی که شما در رفاهیت و عیش ساکن بودید. بدان که از زبان به سخن گفتن سعادت‌ها تحصیل می‌توان نمود، و ممکن است به یک کلمه شقاوت ابدی برای این کس حاصل شود، یا به حسب دنیا مفاسد شود مترتب شود که اصلاح‌پذیر نباشد. چنانچه اگر به رده‌ای⁽¹²⁹⁵⁾ متکلم شود، کافر می‌شود و بر او خلود در جهنم واجب می‌شود. و ممکن است که در مجلسی، حرف شری بگوید که باعث قتل چندین هزار نفس بشود، و ممکن است که کلمه خیری بگوید که باعث خلاصی چندین هزار کس از کشتن بشود. پس چون مفاسد سخن گفتن بسیار است و غالب اوقات، آدمی بی‌تفکر سخن

می‌گوید و مفسد دنیا و آخرت بسیار بر سخن گفتن مترتب می‌شود، لهذا فضیلت خاموشی بسیار وارد شده است اما مراد، خاموشی از سخنی است که خیریت آن را نداند. پس اگر زبانش به اذکار و ادعیه و تلاوت قرآن جاری باشد یقین که بهتر از خاموشی است و مورت سعادت ابدی است. و اگر سخنان دیگر گوید، باید که اول تفکر نماید و رعایت فواید و مفسد آن بکند و بعد از آن که بداند که فایده اخروی یا صلاح دنیوی در آن هست بگوید، و الا ساکت باشد که سلامتی و نجات در این است.

چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حضرت لقمان به فرزند خود وصیت فرمود که: ای فرزند اگر گمان کنی که سخن گفتن از نقره است، پس بدان که ساکت بودن از طلاست. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: نجات مرد مسلمان در نگاه داشتن زبان خود است. و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: ابوذر می‌گفت که: ای طلب کننده علم! این زبان، هم کلید خیر است و هم کلید شر است. پس به زبان خود مهر بزن چنانچه بر طلا و نقره مهر می‌زنی. و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: حضرت عیسی می‌فرمود که: بسیار سخن مگوئید در غیر یاد خدا. به درستی که آن جماعتی که بسیار سخن می‌گویند، دل‌های ایشان قساوت دارد و نمی‌دانند. و حضرت علی بن الحسین علیه السلام فرمود که: زبان فرزند آدم هر صبح مُشرف می‌شود ⁽¹²⁹⁶⁾ بر سایر اعضا و جوارح او و می‌پرسد که: بر چه حال صبح کرده‌اید؟ می‌گویند که: حال ما خیر است اگر تو ما را به حال خود بگذاری و به بلایی مبتلا نگردانی. و او را قسم به خدا می‌دهند و مبالغه می‌کنند که ما را به بلایی مبتلا مکن. و می‌گویند که: ما به سبب تو ثواب می‌بریم و به سبب تو مُعاقب می‌شویم ⁽¹²⁹⁷⁾. و روایت کرده‌اند که: شخصی به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول الله مرا وصیتی بفرما. فرمود

که: زبان خود را حفظ کن. باز گفت که: یا رسول الله مرا وصیتی بفرما. فرمود که: زبان خود را نگاه دار. باز گفت که: یا رسول الله مرا وصیتی بفرما. فرمود که: زبان خود را حفظ کن. و فرمود که: مگر مردمان را بر رو در آتش می‌افکند بغیر از دروکرده‌های⁽¹²⁹⁸⁾ زبان ایشان. و در حدیث دیگر فرمود که: کسی که کلام خود را از عملش حساب نکند گناهان او بسیار و عذابش مهیاست. و حضرت جعفر بن محمد علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت فرمود که: خدا زبان را در جهنم عذابی خواهد فرمود که هیچ عضوی را آن چنان عذاب نکند. پس زبان خواهد گفت که: خداوندا چرا مرا زیاده از سایر اعضا عذاب کردی؟ خطاب رسد که: یک کلمه از تو صادر شد و به مشرق و مغرب عالم رسید و خونهای حرام به سبب آن ریخته شد و مالها به سبب آن به حرام غارت شد. به عزت و جلال خودم سوگند که تو را عذابی بکنم که هیچ یک از جوارح را آن عذاب نکنم. و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: هیچ چیز سزاوارتر نیست به بسیار حبس کردن از زبان. و فرمود که: خوشا حال کسی که زیادتیه‌های مال خود را در راه خدا انفاق نماید، و زیادتی سخنش را امساک کند⁽¹²⁹⁹⁾ و نگاه دارد.

و از حضرت امام زین‌العابدین علیه السلام پرسیدند از سخن گفتن و خاموشی که کدام یک بهترند. حضرت فرمودند که: هر یک را آفتها هست. پس اگر هر دو از آفت سالم باشند سخن گفتن بهتر از خاموشی است، زیرا که خداوند عالمیان پیغمبران و اوصیای ایشان را به خاموشی نفرستاد بلکه به سخن امر فرمود. و مستحق بهشت نمی‌توان شد به خاموشی، و مستوجب محبت الهی نمی‌توان شد به سکوت، و از آتش جهنم خلاصی نمی‌توان یافت به سکوت. جمیع اینها به سخن گفتن می‌شود. هرگز من ماه را به آفتاب برابر نمی‌کنم. تو فضل خاموشی

را به سخن بیان می‌کنی، و فضل سخن را به خاموشی بیان نمی‌توانی کرد. و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: جمیع خوبیها در سه چیز شده‌اند: در نظر کردن، و ساکت بودن، و سخن گفتن. پس هر نظری که در آن عبرت گرفتن نباشد به کار نمی‌آید، و هر خاموشی که در آن تفکری نباشد آن غفلت است، و هر سخنی که در آن یاد خدا نباشد آن لغو⁽¹³⁰⁰⁾ است. پس خوشا حال کسی که نظرهای او همه عبرت باشد، و خاموشی او همه تفکر در امری باشد که به کار او آید، و سخن او همه یاد خدا باشد، و بر گناهان خود بگریزد، و مردم از شر او ایمن باشند. و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: خواب، راحت بدن است، و سخن گفتن راحت روح است، و خاموشی راحت عقل است.

یا أباذر جعل الله جل ثناؤه قره عینی فی الصلوه، و حیب الی الصلوه کما حیب الی الجائع الطعام، و الی الظمان الماء. و ان الجائع اذا أکل شبع، و ان الظمان اذا شرب روی، و أنا لا أشبع من الصلوه.

یا أباذر ان الله عز و جل بعث عیسی بن مریم بالرهبانیه، و بعثت بالحنیفیه السمحه، و حیب الی النساء و الطیب، و جعل فی الصلوه قره عینی. یا أباذر ایما رجل تطوع فی کل یوم و لیله اثنتی عشره رکعه سوی المکتوبه، کان له حقا واجبا بیت فی الجنه. یا أباذر انک ما دمت فی الصلوه فانک تقرع باب الملك الجبار. و من یکثر قرع باب الملك یفتح له. یا أباذر ما من مؤمن یقوم مصلیا الا تنثر علیه البر ما بینه و بین العرش، و وکل به ملک ینادی یا بن آدم لو تعلم ملک فی الصلوه من تناجی ما انفتلت.

ای ابوذر الله تعالی روشنی چشم مرا در نماز مقرر فرموده، و نماز را محبوب من ساخته است چنانچه گرسنه را دوستدار طعام و تشنه را خواهان آب گردانیده است. و به درستی که گرسنه چون طعام می‌خورد سیر می‌شود (و

میلش از آن برطرف می‌شود)، و تشنه چون آب می‌خورد، سیراب می‌شود (و رغبتش زایل می‌گردد). و من هرگز از نماز سیر نمی‌شوم (و همیشه خواهان آنم). ای ابوذر خدا عیسی بن مریم را به رهبانیت مبعوث گردانیده بود (و در شریعت او بود ترک معاشرت خلق، و دوری از زنان، و ترک لذتها). و مرا مبعوث گردانیده است با دینی پاکیزه، و مایل⁽¹³⁰¹⁾ از اعوجاج⁽¹³⁰²⁾ و انحراف به جانب استقامت، و در نهایت آسانی (که تکلیفهای شاق⁽¹³⁰³⁾ در آن نیست). و مرا محبت زنان و بوی خوش داده‌اند، ولیکن فرح و شادی و روشنی دیده من در نماز است. ای ابوذر هرکه شبانه‌روز دوازده رکعت نماز بغیر از نمازهای واجب بگذارد بر خدا لازم و واجب است که خانه‌ای در بهشت او را کرامت فرماید. ای ابوذر مادام که در نمازی، درگاه فیض و فضل و رحمت خداوند و پادشاه جبار را می‌کوبی. و هر که بسیار درگاه پادشاه را می‌کوبد البته برای او می‌گشایند. ای ابوذر هیچ مؤمنی به نماز نمی‌ایستد مگر آن که بر او فرو می‌ریزد رحمت از میانه او تا عرش. و ملکی را بر او موکل می‌گردانند که او را ندا می‌کند که: ای فرزند آدم اگر بدانی که تو را در نماز چه ثوابها و رحمتها هست و با چه خداوندی مناجات می‌کنی، هرگز از نماز فارغ نشوی و ترک نماز ننمایی. توضیح این مضامین قدسیه در ضمن چند لمعه⁽¹³⁰⁴⁾ به ظهور می‌آید:

لمعه اول: در بیان فضیلت صلوات است بدان که چنانچه از احادیث معتبره ظاهر می‌گردد، بعد از عقاید ایمانی، از افعال بدنی، هیچ فعلی به فضیلت نماز نیست. و نماز از جمیع افضل است چنانچه حی علی خیر العمل که در اذان متواتر⁽¹³⁰⁵⁾ است بر این معنی دلالت دارد. و کسی این را استبعاد نکند که چون می‌شود که نماز از عملهای بسیار دشوار افضل باشد، چنانچه عمر علیه‌الغنه به عقل شوم خود انکار این معنی کرد، و نهی کرد مردم را از گفتن حی علی خیر

العمل در اذان. زیرا که کمال و نقص عبادات را ما به عقول ناقصه خود نمی‌توانیم دانست، و حکیم علی‌الاطلاق⁽¹³⁰⁶⁾ می‌داند که کدام عمل برای صلاح حال ما و قرب ما به جناب اقدس او بیشتر

دخیل⁽¹³⁰⁷⁾ است. و بسیاری و کمی مشقت را چندان دخیل⁽¹³⁰⁸⁾ در فاضل و مفضول⁽¹³⁰⁹⁾ بودن عمل نیست. چه ظاهر است که اگر کسی به کوه بسیار صعبی بالا رود، یا پاهای خود را ببندد و خود را یک روز بیاویزد، از نماز دشوارتر است و هیچ فضیلت ندارد. و اگر به قصد ثواب کند معاقب⁽¹³¹⁰⁾ خواهد بود، مثل آن که طبیبی گاه باشد که به دوایی سهل‌المئونه⁽¹³¹¹⁾ که به فلسی⁽¹³¹²⁾ تحصیل توان نمود، بیماری را معالجه نماید که به دوایی که به صد تومان⁽¹³¹³⁾ در مدت ده سال به عمل آورده باشند معالجه نتوان نمود؛ و تغذیه و تقویتی که از چند لقمه گوشت و برنج حاصل می‌شود، از هیچ معجوننی حاصل نمی‌شود هر چند مبالغها جواهر در آن به کار رفته باشد.

همچنین حکیم علی‌الاطلاق و طبیب نفوس و ارواح و عقول خلائق، هر عملی را در تکمیل عقول و نفوس و تقویت ایمان و یقین تأثیری داده و از برای هر یک مرتبه‌ای از فضل بیان فرموده که هیچ یک از دیگری مُغنی⁽¹³¹⁴⁾ نیستند، و هر یک را تأثیری خاص هست که از دیگری متصور نیست. پس کسی گمان نکند که چون نماز بهترین اعمال است پس کار دیگر نباید کرد. از بابت این است که کسی گوید که: چون گوشت تقویتش بیشتر است، پس آب نباید خورد. بلکه هر فعلی را یک مدخلیتی در کمال ایمان هست که دیگری را نیست، و همه در کارند. اما نماز فایده‌اش زیاده از سایر اعمال است و بیشتر موجب قرب است، معراج مؤمن است. و آن حدیث مشهور که: بهترین اعمال آن است که دشوارتر باشد ممکن است که مراد از آن این باشد که در هر نوعی از عمل،

دشوارترش بهتر از آسانتر آن است، مثل آن که نمازی که در فعل آن مشقت بیشتر است بهتر باشد از نمازی که آسانتر میسر شود. و روزه‌ای که در تابستان گرم دارند چون دشوارتر است افضل باشد از روزه زمستان که آسانتر است، نه از اعمال دیگر. و به سند صحیح از معاویه بن وهب⁽¹³¹⁵⁾ منقول است که: از حضرت صادق صلوات الله علیه علیه سؤال کردم که: کدام عمل است که بیشتر باعث قرب بنده به خدا می‌شود و نزد خدا محبوبتر است؟ فرمود که: عملی را بعد از معرفت اصول دین بهتر از نماز نمی‌دانم. نمی‌بینی که بنده صالح - عیسی بن مریم - گفت که: خدا مرا وصیت کرده است به نماز و زکات مادام که زنده باشم.⁽¹³¹⁶⁾ و در حدیث دیگر فرمود که: محبوبترین عملها نزد حق تعالی نماز است. و نماز آخر وصیتهای پیغمبران است. پس چه بسیار نیکوست که کسی غسل کند یا وضو بسازد و وضو را کامل به جا آورد و به کناری رود که کسی او را نبیند. پس خدا او را ببیند که گاه در رکوع است و گاه در سجود است. به درستی که بنده هرگاه که سجده می‌کند و سجده را طول می‌دهد، شیطان فریاد می‌کند که: واویلا! فرزندان آدم اطاعت خدا کردند و من معصیت کردم، و ایشان سجده کردند و من ابا کردم. و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: نماز باعث قرب هر پرهیزکاری است.

و حضرت صادق علیه السلام از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روایت فرمود که: مثل نماز نسبت به ایمان از بابت عمود خیمه⁽¹³¹⁷⁾ است. اگر عمود بریاست نفع می‌کند طنابها و میخها و یرده خیمه؛ و چون عمد شکست آنها هیچ نفع نمی‌دهد. همچنین در ایمان، اگر نماز هست، اعمال دیگر نفع می‌دهد و اگر نماز نیست عملهای دیگر چندان فایده نمی‌بخشد. و حضرت امام موسی کاظم علیه السلام فرمود

که: پدرم در هنگام وفات فرمود که: ای فرزند! شفاعت ما نمی‌رسد به کسی که نماز را سبک شمارد و سبک به جا آورد.

حضرت صادق علیه السلام فرمود که: مرد پیری را در روز قیامت بیاورند و نامه اعمالش را به دست او دهند. چون نظر کند بغیر از بدی چیزی در آن نامه نبیند. بر او بسیار دشوار آید. پس گوید که: خداوندا مرا امر خواهی کرده به جهنم برند؟ خطاب رسد که: ای شیخ ⁽¹³¹⁸⁾! من شرم می‌کنم که تو را عذاب کنم و حال آن که تو را در دار دنیا نماز می‌کردی. ببرید بنده مرا به بهشت. و امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: هر که از شیعیان ما به نماز می‌ایستد، احاطه می‌کنند او را از ملائکه به عدد آن جماعتی که در مذهب مخالف اویند، و در عقب او نماز می‌گزارند و برای او دعا می‌کنند تا از نماز فارغ شود. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: در روز قیامت که بنده را به مقام حساب می‌دارند اول چیزی که از او سؤال می‌نمایند نماز است. پس اگر تمام به جا آورده است نجات می‌یابد، و الا او را در آتش فرو می‌برند. و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: اگر نماز گزارنده بداند که از جلال و عظمت الهی چه مقدار به او احاطه نموده، نخواهد که هرگز سر از سجود بردارد.

لمعه دوم: در بیان اختلاف شرایع ⁽¹³¹⁹⁾ و مذمت بدعت در دین است بدان که جق سبحانه و تعالی هر پیغمبری از پیغمبران اولوالعزم را که مبعوث گردانید شریعتی برای او مقرر فرمود موافق مصلحت آن زمان و احوال اهل آن عصر. و چون پیغمبر دیگر از پیغمبران اولوالعزم بعد از او مبعوث می‌شد، و مناسب حکمت و مصلحت اهل آن زمان حکمی چند بود مخالف حکم امت پیغمبر سابق، این شریعت آن احکام را مُتَبَدَل ⁽¹³²⁰⁾ می‌ساخت و حکمی چند مخالف آنها برای ایشان مقرر می‌شد. و این و العیاذ بالله نه از باب جهل و نادانی است، که

یک چیزی را به نوعی داند و بعد از آن رأیش متغیر شود و برخلاف آن علم به هم رساند، چنانچه ملاعین یهود به این سبب منکر نسخ⁽¹³²¹⁾ شده‌اند، بلکه به اعتبار اختلاف احوال امت و تبدل⁽¹³²²⁾ حکمت ایشان است، چنانچه طیب در اول بیماری، مصلحت بیمار را در دوایی و غذایی می‌داند، و در وسط بیماری غذای دیگر و دوای دیگر صلاح می‌داند، و در آخر بیماری غذا و دوای دیگر. و گاه باشد که در اول بیماری تبرید⁽¹³²³⁾ کند، و در آخر تسخین⁽¹³²⁴⁾ کند. چنانچه مثلاً قوم حضرت موسی چون بسیار لجوج و عنود⁽¹³²⁵⁾ و سرکش و شریر بودند، برای اصلاح ایشان تکالیف شاقه مقرر فرمود، مثل آن که بول اگر به جایی از بدن ایشان می‌ریخت می‌بایست آن موضع را مقراض⁽¹³²⁶⁾ کنند تا پاک شود⁽¹³²⁷⁾، و در قصاص بر ایشان مقرر فرموده بودند که اگر کسی دیگری را بکشد البته⁽¹³²⁸⁾ قصاص کنند تا پاک شود، و عفو جایز نبود. و امت حضرت عیسی چون مردم بسیار ملایم و هموار بودند، جهاد را از ایشان ساقط فرمود، و فرمود که ایشان را به موعظه و نصیحت به راه حق هدایت کنند، و ایشان را امر به رهبانیت و گوشه‌گیری و سیاحت در زمین فرمود⁽¹³²⁹⁾، و در کشتن نفس، دیه و عفو برای ایشان مقرر فرمود، و امت پیغمبر آخرالزمان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چون وسط⁽¹³³⁰⁾ بودند، احکام ایشان را وسط مقرر فرمود، چنانچه در قتل نفس ایشان را مخیر فرمود و در میان قصاص کردن و دیه گرفتن و عفو کردن، و همچنین در سایر احکام. و سابقاً در ابواب نبوت بیان کردیم که عقول خلاق عاجز است از احاطه کردن به حسن و قبح خصوصیات شریعت. پس در هر شرعی آنچه صاحب آن شرع خبر داده به جا می‌باید آورد و به عقل ناقص خود اختراع عبادتها و بدعتها نمی‌باید کرد که آن موجب ضلالت و گمراهی است، و گول شیطان را نمی‌باید خورد که: این عبادت مرا خوشتر می‌آید، و این روش عمل کردن مرا بیشتر به خدا نزدیک

می‌کند. زیرا که قرب و بُعد به خدا معنی نیست که امثال ما مردم که عقلهای معیوب به هزار نقص و مخلوط با صدهزار شهوت داریم توانیم فهمید، بلکه عقول انبیا و اوصیا به اینها می‌توانند رسید، چنانچه کشیش نصرانی را گمان این است که به آن عبادت و ریاضتی که می‌کشد او را قرب حاصل می‌شود، و حال آن که هرچند عبادت به آن طریقه می‌کند کفر و عنادش بیشتر می‌شود و از خدا دورتر می‌گردد. و بدان که بدعت عبارت از آن است که یک امری در دین حرام کنند که خدا حرام نکرده باشد، یا امری را که خدا حرام کرده باشد حلال کنند، یا امری را مکروه کنند که خدا مکروه نکرده باشد، یا امری را واجب گردانند که خدا واجب نکرده باشد، یا امری را مستحب قرار دهند که خدا مستحب قرار نداده باشد، اگرچه به اعتبار یک خصوصیتی باشد. مثل آن که خدا فرموده است که: نماز در همه وقت مستحب است. اگر کسی به این عنوان نماز کند که چون همه وقت سنت است و این یک وقتی است از آن وقتها، پس من در این وقت نماز می‌کنم ثواب دارد، و اگر دو رکعت نماز در وقت غروب آفتاب به جا آورد به عنوان این که در خصوص این وقت خدا این نماز را از من طلبیده است، بدعت می‌شود و حرام است، چنانچه عمر علیه‌اللعنه در خصوص چاشت⁽¹³³¹⁾ شش رکعت مقرر ساخت که در این وقت می‌باید کرد به عنوان سنت، و به این جهت بدعت و حرام شد و ائمه صلوات‌الله‌علیهم از آن نهی فرمودند. و همچنین اگر کسی نماز سنتی را سه رکعت به یک سلام بکند، چون این هیئت⁽¹³³²⁾ در نماز سنت از پیغمبر به ما نرسیده بدعت و حرام است. یا اگر کسی در هر رکعتی دو رکوع به جا آورد حرام است. و همچنین کلمه لا اله الا الله را همه وقت گفتن سنت است و بهترین اذکار است. اگر کسی چنین قرار دهد که بعد از نماز صبح و پانصد مرتبه سنت است، و خصوص این عدد را در خصوص این وقت از جانب

شارع مقرر داند، یا خود قرار دهد و این خصوصیت را عبادت داند، بدعت است. و بدعت در دین بدترین معاصی است. و امتیاز شیعه از سنی همیشه این بوده است که شیعه به فرموده ائمه خود عمل می‌نموده‌اند، و سنیان چون دست از متابعت ایشان برداشته بودند به عقلهای سخیف خود بدعتها در دین می‌کردند و به آن عمل می‌نمودند، و ائمه ما صلوات‌الله‌علیهم‌ایشان را به این مذمت می‌فرمودند. چنانچه کلینی و غیر او به سندهای متواتر از حضرت رسول و ائمه هدی⁽¹³³³⁾ صلوات‌الله‌علیهم‌روایت کرده‌اند که: هر بدعتی ضلالت و گمراهی است، و هر ضلالتی راهش به سوی آتش است. و کلینی به سند معتبر از یونس⁽¹³³⁴⁾ روایت کرده است که از حضرت امام موسی علیه‌السلام پرسید که: به چه چیز خدا را به یگانگی بیرستم؟ فرمود که: ای یونس بدعت در دین مکن، و صاحب بدعت مباش، که هر که به رأی خود در دین نظر کند⁽¹³³⁵⁾ هلاک می‌شود، و هر که که اهل بیت پیغمبر را و فرموده ایشان را ترک کند گمراه می‌شود، و هر که کتاب خدا و گفته پیغمبر را ترک کند کافر است.

و از حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام روایت کرده است که: هر که فتوا دهد مردم را به رأی خود، پس خدا را عبادت کرده است به چیزی که نمی‌داند، و دین خدا را مقرر ساخته است⁽¹³³⁶⁾ به رأی خود به نادانی. و هر که چنین کند، با خدای خود مضاده⁽¹³³⁷⁾ کرده است و ضد و معارض خدا شده است که حلال و حرام را از پیش خود قرار داده است. و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه‌روایت کرده است که: هر کس بدعتی می‌کند البته سنتی از سنتهای پیغمبر را ترک کرده است. و به سند معتبر از حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت کرده است که فرمود که: هرگاه بدعتها در امت من ظاهر شود باید که عالم علم خود را ظاهر کند و بیان کند که آن بدعت است و اگر نه او ملعون است به لعنت الهی.

فرمود که: هر که برود به نزد صاحب بدعتی و او را تعظیم نماید⁽¹³³⁸⁾، سعی کرده است در خرابی اسلام. و فرمود که: خدا توبه صاحب بدعت را قبول نمی‌کند. گفتند: یا رسول الله چرا توبه او قبول نیست؟ فرمود که: زیرا که در دل او محبت آن بدعت جا کرده است و از دلش به در نمی‌رود. و ابن بابویه علیه‌الرحمه به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که: شخصی بود در زمان سابق طلب دنیا از حلال کرد، به دستش نیامد، و از حرام نیز طلب کرد، او را میسر نشد. پس شیطان به نزد او آمد و او را وسوسه کرد که: می‌خواهی تو را به یک چیزی دلالت کنم که اگر آن را بکنی دنیای تو بسیار شود و جمعی کثیر تابع تو شوند؟ گفت: آری. شیطان گفت که: دنی اختراع کن و مردم را به سوی آن دین بخوان. پس او چنین کرد. خلق بسیار او را متابعت کردند و مال بسیار به هم رسانید. بعد از مدتی به فکر خود افتاد که: چه کار بود که کردم! دینی اختراع کردم و مردم را گمراه کردم. توبه من قبول نخواهد شد تا آنها را که گمراه کرده‌ام برنگردانم. به نزد هریک که می‌آمد و می‌گفت که: دین من بدعت بود و باطل بود، برگردید در جواب گفتند که: دروغ می‌گویی. دین تو حق بود و الحال شک به هم رسانیده‌ای در دین. و هیچ یک برنگشتند.

چون دید که ایشان بر نمی‌گردند، رفت و زنجیری در گردن خود بست و سرش را بر میخی بست، و با خود قرار داد که این را نگشاید تا خدا توبه‌اش را قبول کند. پس خدا وحی فرمود به پیغمبری که در آن زمان بود که: بگو به آن صاحب بدعت که به عزت و جلال خودم سوگند که اگر آن قدر مرا بخوانی که بندهایت از هم بپاشد دعای تو را مستجاب نکنم و توبه تو را قبول نکنم، تا زنده کنی آنهایی را که بر دین تو مرده‌اند و از آن دین برگردانی.

و به سند صحیح از حلبی⁽¹³³⁹⁾ روایت کرده است: از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدم که: چه چیز است کمتر چیزی که آدمی به آن کافر می‌شود؟ فرمود که: این که بدعتی در دین پیدا کند و هر که با او در آن بدعت همراهی کند دوست دارد، هر که مخالفت او کند، از او بیزاری جوید. و به سند معتبر دیگر از ابی‌الربیع شامی⁽¹³⁴⁰⁾ روایت کرده است که: از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدم که: ادنی⁽¹³⁴¹⁾ چیزی که بنده را از ایمان به در می‌برد کدام است؟ فرمود که: آن که به رأیی برخلاف حق قایل شود و بر آن بماند. و به سند صحیح دیگر از بُرید عَجَلی روایت کرده است که: از آن حضرت پرسیدم که: چه چیز است کمتر چیزی که آدمی به آن کافر می‌شود؟ حضرت سنگریزه‌ای از زمین برداشتند و فرمودند که: آن است که این سنگریزه را بگوید که هسته خرماست (یعنی هر امر خلاف حقی را که قرار دهد حتی این امر سهل⁽¹³⁴²⁾)، و بیزاری جوید از کسی که مخالفت او نماید در این امر. و دشمنی با مخالفان خود در دین باطل بکند. پس او ناصبی⁽¹³⁴³⁾ است و با ما دشمنی کرده است، و به خدا مشرک شده است، و کافر شده است به نادانی. و به سند دیگر روایت کرده است که: از حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسیدند از معنی سنت و بدعت و جماعت و فرقت⁽¹³⁴⁴⁾. فرمود که: سنت آن چیزی است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جاری فرموده و بیان کرده است. و بدعت آن چیزی است که بعد از آن حضرت پیدا کرده‌اند. و جماعت که پیغمبر فرموده است که با ایشان می‌باید بود، اهل حق‌اند اگرچه اندکی باشند. و فرقت که پیغمبر نهی از متابعت آن فرموده، اهل باطل‌اند اگرچه بسیار باشند. و کلینی علیه‌الرحمه از حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که: خدا هیچ امری را که امت به آن محتاج باشند نگذاشته است مگر این که در قرآن فرستاده و از برای پیغمبرش بیان فرموده، و از برای هر چیز اندازه‌ای مقرر

فرموده و بر آن دلیلی مقرر فرموده، و از برای هر کس که از آن اندازه به در رود حدی مقرر ساخته است. و به سند صحیح از حضرت علی بن الحسین علیه السلام روایت کرده است که: بهترین اعمال نزد حق تعالی آن است که در آن عمل به سنت پیغمبر عمل کنند و اگرچه اندکی باشد.

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: گفتار به کار نمی آید مگر این که با کردار نیک باشد. و گفتن و کردن هر دو بیفایده است تا با نیت درست نباشد. و گفتن و کردن و نیت، هر سه بیفایده است اگر موافق سنت و طریقه پیغمبر نباشد. و منقول است که: چون شیطان از سجده حضرت آدم ابا نمود و محل عتاب⁽¹³⁴⁵⁾ شد، گفت: خداوندا مرا از سجده آدم معاف دار و من تو را عبادتی بکنم که هیچ ملک مقربی و پیغمبر مرسلی نکرده باشد. حق تعالی فرمود که: مرا احتیاج به عبادت تو نیست. از آن راهی که من می خواهم و می فرمایم مرا عبادت می باید کرد. و شیخ طوسی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: بر شما باد به متابعت سنت من، که عمل قلیلی که موافق سنت باشد بهتر است از عمل بسیاری که در بدعت کنند. و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: اگر بر شما چیزی از امور دین مشتبه شود، توقف کنید و به ما عرض⁽¹³⁴⁶⁾ نمایید تا برای شما شرح نمایم و بیان کنیم. و در این باب، احادیث بسیار است و در این کتاب همه را احصا نمی توان نمود، و بعضی احادیث که در این مطلب دخیل است در باب عمل بی علم ذکر کردیم. و بر اصحاب بصیرت بعد از ملاحظه آنچه ذکر کردیم پوشیده نمی ماند که هر عملی، هرچند دشوار و مشکل باشد، چنین نیست که باعث نجات باشد تا موافق سنت نباشد. و عمل بدعت موجب ضلالت است. و کسی

که رجوع به اخبار اهل بیت علیهم السلام تواند نمود، و معانی کلام ایشان را تواند فهمید باید که نیت خود را خالص گرداند، و رجوع به کلام ایشان کند، البته به مقتضای آیه کریمه (و الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبیلنا) ⁽¹³⁴⁷⁾ خدا او را به راه حق هدایت می فرماید. و جمعی که این رتبه را ندارند خدا برای ایشان راهی مقرر فرموده که رجوع کنند به جماعتی که راویان اخبار ائمه معصومین علیهم السلام اند و علوم ایشان را می دانند و تابع دنیا و باطل نیستند. چنانچه کلینی علیه الرحمه روایت کرده است که اسحاق بن یعقوب ⁽¹³⁴⁸⁾ عریضه‌ای به خدمت حضرت صاحب الامر علیه السلام نوشت که: اموری که بر ما مشتبه شود چه کنیم؟ حضرت فرمان همایون نوشتند که: در حادثه‌هایی که بر شما وارد شود، و چیزهایی که بر شما مشتبه شود، رجوع کنید و به روایت کنندگان حدیث ما، که ایشان حجت من اند بر شما، و من حجت خدایم بر همه.

و در احادیث معتبره وارد شده است که: در امری که در میان شما منازعه بشود نظر کنید به سوی کسی که حدیث ما را روایت کرده باشد، و در حلال و حرام ما نظر کرده باشد، و احکام ما را دانسته باشد. راضی شوید و او را حکم سازید در میان خود که ما او را بر شما حاکم کرده‌ایم. پس اگر او حکمی بکند و شما قبول نکنید حکم خدا را خفیف کرده‌اید و سبک شمرده‌اید، و حکم ما را بر ما رد کرده‌اید. و هر که بر ما رد کند بر خدا رد کرده است، و رد حکم خدا کردن در مرتبه شرک به خداست. و باید دانست که خدا تو را در روز قیامت در متابعت همه کس معذور نمی‌دارد تا آن که بدانی که او عالم است به علوم اهل بیت، و از گفته ایشان خبر می‌دهد، و بدانی که درد دینی دارد که کلام ایشان را برای دنیا تأویل نمی‌کند ⁽¹³⁴⁹⁾. چنانچه از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که: حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که: هرگاه مردی را

بینید که نیکو می‌نماید علامات و طریقه او، و هیئت او به هیئت اهل خبر می‌نماید، و در سخن گفتن ملاحظه بسیار می‌کند و به احتیاط سخن می‌گوید، خضوع و شکستگی در حرکات خود اظهار می‌نماید، پس زود فریب او را مخورید، که بسیار است که کسی عاجز می‌شود از طلب دنیا و مرتکب شدن محرمات، برای سستی نیت و پستی نفس و ترسی که در دل او هست. پس دین را دام تله تحصیل دنیا و حرام می‌گرداند و مردم را پیوسته به ظاهر نیک خود می‌فریبد. پس چون مال حرامی او را میسر شد، خود را در آن می‌افکند. و اگر بینید که به مال حرام هم که می‌رسد، عفت می‌ورزد و ضبط⁽¹³⁵⁰⁾ خود می‌کند، باز فریب او را مخورید زیرا که شهوات و خواهشهای خلق مختلف می‌باشد. و چه بسیار است که کسی از مال حرام هرچند که بسیار باشد می‌گذرد و اما اگر به حرام دیگر از مشتتهیات نفس می‌رسد مرتکب می‌شود. و اگر بینید که از آنها نیز عفت می‌ورزد باز زود فریب او مخورید تا ملاحظه عقل و علمش بکنید. زیرا که بسیار است که ترک اینها همه می‌کند اما عقل متینی⁽¹³⁵¹⁾ ندارد و آنچه را به نادانی فاسد می‌گرداند زیاده از آن چیزهایی است که به عقل خود اصلاح می‌نماید. و اگر عقلش را هم متین یابید، باز زود فریبش را مخورید تا آن که ملاحظه کنید که در هنگامی که هواهای نفس بر او غالب می‌شود تابع آنها می‌باشد یا تابع عقل، و ببینید که چون است محبت و خواهش او از برای ریاستهای باطل، و مُطاع مردم⁽¹³⁵²⁾ بودن، و زهد او در ترک ریاستهای باطل در چه مرتبه است. زیرا که در میان مردم جمعی هستند که زیانکار دنیا و آخرت‌اند و دنیا را از برای دنیا ترک می‌کنند، و لذت ریاست و معتبر بودن نزد او بیشتر است از لذت اموال و نعمتهای حلال. پس جمیع لذتهای حلال را ترک می‌کند برای ریاست و بزرگی و اعتبار. بعد از آن، حضرت آیه‌ای خواندند که مضمونش

این است که: چون به او می‌گویند که بترس از خدای، بگیرد او را غیرت و حمیت جاهلیت (به این که مرتکب شود گناهی را که او را از آن ترسانیده‌اند، و به جهت لجاج⁽¹³⁵³⁾ و عناد⁽¹³⁵⁴⁾، بیشتر به آن مشغول شود). پس بس است او را جهنم برای مکافات او، و بد فراشی⁽¹³⁵⁵⁾ است آتش جهنم (برای او).⁽¹³⁵⁶⁾ پس او از روی جهل و فساد و تعصب و عناد، خبطها⁽¹³⁵⁷⁾ می‌کند، و خطا از او صادر می‌گردد مانند خبط شتر کوری که به راهی رود. و اول باطلی که مرتکب می‌شود او را به نهایت مرتبه زیانکاری و خسارت می‌رساند. پس پروردگار او به سبب بدی کردار او منع لطف خود از او می‌نماید و او را در طغیان او می‌گذارد. پس او حلال می‌کند چیزی چند را که خدا حرام کرده است، و حرام می‌کند چیزهایی را که خدا حلال گردانیده است. و پروا نمی‌کند هر چقدر از دین او که فوت شود هرگاه سالم باشد برای او ریاست دنیایی که تقوا و ترس الهی را برای تحصیل آن به مردم ظاهر می‌گردانید. پس این گروه جماعتی‌اند که خدا بر ایشان غضب کرده است و ایشان را لعنت کرده است و برای ایشان عذاب خوار کننده‌ای مهیا گردانیده است.

ولیکن مرد و تمام مرد و بهترین مردان کسی که هوا و خواهشهای خود را تابع فرموده خدا گرداند و قوای خود را در رضای الهی صرف نماید و بداند که با حق و راستی اگر خوار و خفیف باشد باعث عزت ابدی آخرت است، و عزتی که به سبب باطل به هم می‌رسد زود منقضی می‌شود. و بداند که اندک مشقتی که در دنیا به او می‌رسد برای تابع حق بودن، او را به نعیم ابدی عقبی می‌رساند در بهشتی که هرگز کهنگی و زوال ندارد. و بداند که خوشحالی و سرور بسیاری که برای متابعت هواها و خواهشهای نفس به او می‌رسد زود او را می‌کشاند به عذابی که انقطاع و انتها ندارد. و این چنین کسی مرد است و تمام مردی است.

پس به او متمسک شوید و پیروی طریقه او بکنید و به برکت او به خدا توسل جوید که دعای او از درگاه خدا رد نمی‌شود و حاجات او برآورده است. و به سند معتبر منقول است که: حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: پشت مرا شکستند دو کس در این دنیا: مرد دانای زبان آور فاسق، و مرد نادان کوردلی که عبادت بسیار می‌کند. آن اول به زبانی که دارد مردم را به سبب فسق و فجور از راه حق برمی‌گرداند، و دیوم به سبب جهل از راه عبادتی که می‌کند مردم را از حق بازمی‌دارد. پس بیرهزید از علمای فاسق و از جاهلان مُتَعَبِدٌ⁽¹³⁵⁸⁾، که ایشان موجب فتنه و ضلالت هر گمراهی‌اند. به درستی که من از حضرت رسول ﷺ شنیدم که فرمود که: هلاک امت من بر دست هر منافق زباندانی است. و به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که به ابو حمزه ثمالی فرمود که: زنهار که بیرهز از ریاست و متبوع بودن⁽¹³⁵⁹⁾ و سرکرده بودن. و زنهار که از پی مردم مرو. گفت که: فدای تو گردم! ریاست را که می‌دانم، اما دو ثلث آنچه می‌دانم آن است که از پی مردم رفته‌ام و احادیث شما را از ایشان اخذ کرده‌ام. فرمود که: آن مراد نیست که تو فهمیدی، بلکه پیروی آن است که شخصی غیر امام را از پیش خود نصب کنی و هرچه گوید تصدیقش کنی.

پس چون دانستی که به متابعت گفته هر کس نجات حاصل نمی‌شود، و به هر عملی آدمی مستحق ثواب نمی‌گردد، و به هر مشقتی قرب خدا به دست نمی‌آید، و نیک و بد اشیا را به گفته خدا و رسول و ائمه معصومین صلوات الله علیهم می‌توان دانست و پیروی طریقه ایشان باعث نجات است، و در چند لمعه بعد از این بعضی از بدعتها که مخالف شرع است، و بعضی از سنن و طریقه اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را بیان می‌کنم و از احادیث ایشان برای تو واضح می‌سازم و حجت خدا را بر تو تمام می‌کنم و خود را از لعنت الهی خلاص می‌کنم.

اگر عمل کنی شاید خدا به فضل خود مرا نیز ثوابی کرامت فرماید که باعث این خبر شده‌ام، و اگر عمل نکنی گناه تو را بر من نخواهند نوشت چنانچه حق تعالی می‌فرماید که: (قل یا أيها الناس قد جائکم الحق من ربکم فمن اهتدی فانما یهتدی لنفسه و من ضل فانما یضل علیها و ما أنا علیکم بوکیل) (1360). بگو (ای محمد) که: ای گروه مردم به درستی که حق از جانب خدا به سوی شما آمد و بر شما ظاهر شد. پس هر که هدایت یابد و راه حق را بشناسد و متابعت آن نماید، پس بجز این نیست که هدایت برای خود یافته است و نفعش به او عاید می‌گردد؛ و هر که گمراه شود و متابعت حق نکند، پس گمراه شده است بر نفس خود، و ضرر آن به خودش می‌رسد. و من وکیل شما نیستم (که اعمال شما را از من سؤال نمایند، یا باید که من شما را به جبر به راه حق بدارم).

لمعه سیم: در بیان آن که رهبانیت در این امت نمی‌باشد و رهبانیت اختیار نمودن در این امت بدعت است بدان که رهبانیت امری است مرکب از ترک زنان، و عزلت اختیار نمودن از مردمان، و ترک مطعومات (1361) و مشروبات (1362) لذیذه و ملبوسات (1363) فاخره (1364). و در امت حضرت عیسی اکثر اینها ممدوح بوده است و خود را خصی (1365) می‌کرده‌اند و در غارها و کوهها جا می‌گرفته‌اند و رختهای خشن و گنده (1366) می‌پوشیده‌اند. و سنت پیغمبر ما برخلاف اینها جاری گردیده و رهبانیت مذموم است و نکاح کردن و زنان و کنیزان داشتن سنت مؤکد است.

چنانچه ابن بابویه در کتاب خصال به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ روایت کرده است که: در امت من رهبانیت نیست، و دنیاگردی و سیاحت (1367) و عبادت خاموشی (1368) در امت من نیست. و در حدیث دیگر فرمود که: رهبانیت امت من جهاد در راه خداست، و خصی کردن امت من در روزه داشتن است. و

کلینی به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده است که: زن عثمان بن مظعون ⁽¹³⁶⁹⁾ به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول الله عثمان شوهرم روزها روزه می‌دارد و شبها همه شب عبادت می‌کند. حضرت نعلین خود را برداشتند و غضبناک به خانه عثمان بن مظعون آمدند دیدند که او نماز می‌کند. چون فارغ شد حضرت فرمود که: ای عثمان خدا مرا به رهبانیت نفرستاده است و به دین مستقیم آسان فرستاده است. من روزه می‌دارم، و نماز می‌کنم، و با زنان نزدیکی می‌کنم. پس هر که خواهد بر فطرت اسلام باشد باید که به سنت من عمل نماید، و از جمله سنتهای من نکاح زنان است. و به سند معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به خانه ام سلمه درآمدند، بوی خوشی شنیدند. فرمودند که: مگر زن احوال ⁽¹³⁷⁰⁾ آمده است؟ ام سلمه گفت: بله؛ شکایت از شوهر خود دارد. پس آن زن بیرون آمد گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! شوهرم از من دوری می‌کند. حضرت فرمود که: دیگر ⁽¹³⁷¹⁾ بوی خوش کردن و زینت کردن را زیاده کن، شاید به تو رغبت کند. گفت: به هر بوی خوشی خود را خوشبو کردم فایده نکرد. حضرت فرمود که: اگر می‌دانست که به نزدیکی تو چه قدر ثواب دارد هرگز از تو دوری نمی‌کرد. پرسید که: چه ثواب در آن هست؟ فرمود که: چون رو به تو می‌کند دو ملک او را فرا می‌گیرند و به منزله کسی است که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا جهاد کند، و چون مشغول جماع می‌شود گناهان از او می‌ریزد چنان که برگ از درختان می‌ریزد، و چون غسل می‌کند از جمیع گناهان بیرون می‌آید. و به سند معتبر دیگر از جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت کرده است که: سه زن به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و یکی از ایشان گفت که: شوهر من گوشت نمی‌خورد. و دیگری گفت که: شوهر من بوی خوش نمی‌کند.

و دیگری گفت که: شوهرم با زنان نزدیکی نمی‌کند. پس رسول خدا ﷺ از خانه بیرون آمدند و ردای⁽¹³⁷²⁾ مبارک را از غضب بر زمین می‌کشیدند تا آن که بر منبر رفتند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که: چه چیز باعث شده است که جمعی از اصحاب من گوشت نمی‌خورند و بوی خوش نمی‌بویند و به نزد زنان خود نمی‌آیند؟ به درستی که من گوشت می‌خورم و بوی خوش می‌بویم و به نزد زنان می‌روم. پس هر که سنت مرا نخواهد و ترک کند او از من نیست. و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: از اخلاق پیغمبران است محبت زنان. و فرمود که: گمان ندارم کسی را که در ایمان خیر او زیاد گردد مگر آن که محبت او به زنان بیشتر می‌شود. و به سند صحیح از ابراهیم بن عبدالحمید⁽¹³⁷³⁾ منقول است که: سکین بن اسحاق نخعی⁽¹³⁷⁴⁾ متعبد⁽¹³⁷⁵⁾ شد، و متوجه ریاضت شد، و ترک زنان و بوی خوش و طعامهای لذیذ کرد و در این باب عریضه‌ای به خدمت حضرت صادق علیه السلام نوشت که معلوم کند که این کار او خوب است یا نه. حضرت در جواب نوشتند که: اما ترک زنان؛ پس می‌دانی که حضرت رسول ﷺ چه عدد از زنان داشت و با ایشان معاشرت می‌فرمود. و اما ترک طعام لذیذ؛ پس حضرت رسول ﷺ گوشت و عسل تناول می‌فرمود.

و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: سه چیز است که سنت پیغمبران است: خود را خوشبو کردن، و موهای زیاد را از بدن ازاله کردن، و بسیار جماع کردن. و به اسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: دو رکعت نماز که کدخدا⁽¹³⁷⁶⁾ بکند برابر است با هفتاد رکعت نماز که عزب⁽¹³⁷⁷⁾ بکند. و فرمود که: هر که زن می‌کند⁽¹³⁷⁸⁾ نصف دین خود را حفظ می‌کند. و از حضرت رسول ﷺ روایت فرمود که: بدترین مرده‌های شما عزبان‌اند. و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: شخصی به نزد پدرم آمد، پدرم از او پرسید که: آیا زن داری؟ گفت:

نه. پدرم فرمود که: دوست نمی‌دارم که دنیا و مافیها⁽¹³⁷⁹⁾ از من باشد و من یک شب بی‌زن بخوابم. پس فرمود که: دو رکعت نماز که کدخدا می‌کند بهتر است از عبادت عزبی که شبها به عبادت بایستد و روزها روزه دارد. پس پدرم هفت درهم به او داد که: به این زر زنی بخواه. و فرمود که: رسول خدا ﷺ فرمود که: زن به هم رسانید که باعث زیادتی روزی شماست. و علی بن ابراهیم به سند صحیح روایت کرده است در تفسیر این آیه که: (یا أيها الذین ءامنوا تحرموا طيبات ما أحل الله لكم)⁽¹³⁸⁰⁾: ای گروه مؤمنان حرام مگردانید بر خود چیزهای پاکیزه را که خدا بر شما حلال گردانیده است که این آیه در باب حضرت امیرالمؤمنین و بلال و عثمان بن مظعون نازل شد که حضرت امیرالمؤمنین قسم خورده بودند که شبها هرگز خواب نکنند، و بلال قسم خورده بود که همیشه روزها روزه باشد، و عثمان قسم خورده بود که هرگز وطی نکند. پس زن عثمان به نزد عایشه آمد، و در نهایت جمال و حُسن بود. عایشه به او گفت که: چرا زینت نکرده‌ای؟ گفت: از برای که زینت کنم؟ مدتهاست که شوهرم نزدیک من نیامده است و رهبانیت اختیار کرده است و پلاس پوشیده است و ترک دنیا کرده است. پس چون حضرت رسول ﷺ داخل خانه شدند، عایشه حقیقت حال عثمان را عرض کرد. حضرت چون این را شنیدند به مسجد آمدند و فرمودند که مردم را ندا کنند که جمع شوند. و بر منبر برآمدند و بعد از حمد و ثنای الهی فرمودند که: چرا جمعی از امت من چیزهای طیب و پاکیزه و حلال را بر خود حرام کرده‌اند؟ به درستی که من در شب خواب می‌کنم، و جماع می‌کنم، و در روز افطار می‌کنم، و همه روز روزه نمی‌باشم. پس هر که بعد از این ترک سنت من کند و از طریقه من کراهت داشته باشد از من نیست.

پس آن جماعت برخاستند و گفتند: یا رسول الله ما سوگند خود را چه کنیم؟ فرمود: خدا فرستاد که: شما را مؤاخذه نمی‌کند خدا در سوگندهای لغو که بی‌اختیار از شما صادر شود (و در آن کفاره نیست) ولیکن مؤاخذه می‌کند به آنچه به عمد و قصد سوگند خورید (که در آن کفاره‌ای هست).⁽¹³⁸¹⁾ و بعد از آن کفاره قسم را بیان فرمود. و ابن بابویه روایت کرده است که: پسری از عثمان بن مظعون فوت شد و بسیار محزون و غمگین شد، حتی آن که در خانه مسجدی برای خود قرار داد که در آنجا عبادت کند. پس چون این خبر به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسید او را طلبید و فرمود که: ای عثمان خدا بر ما رهبانیت ننوشته است، و رهبانیت امت من جهاد در راه خداست.

لمعه چهارم: در بیان اعتزال از خلق است بدان که چنانچه از احادیث متواتره ظاهر می‌شود، اعتزال از عامه خلق در این امت ممدوح⁽¹³⁸²⁾ نیست چنانچه احادیث بسیار در فضیلت دیدن برادران مؤمن و ملاقات ایشان و عیادت بیماران ایشان و اعانت محتاجان ایشان و حاضر شدن به جنازه مرده‌های ایشان و قضای حوایج ایشان واقع شده است. و هیچ یک از اینها با عزلت جمع نمی‌شود. و ایضا به اجماع و احادیث متواتره، جاهل را تحصیل مسائل ضروریه واجب است، و بر عالم هدایت خلق و امر به معروف و نهی از منکر واجب است. و هیچ یک از اینها با عزلت حاصل نمی‌گردد. چنانچه کلینی به سند معتبر روایت کرده است که: شخصی به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که: شخصی هست که مذهب تشیع را دانسته است، و اعتقاد خود را درست کرده است، و در خانه خود نشسته است و بیرون نمی‌آید، و با برادران خود آشنایی نمی‌کند. حضرت فرمود که: این مرد چگونه مسائل دین خود را یاد می‌گیرد؟ و به سند معتبر از آن حضرت روایت کرده است که: بر شما باد به نماز کردن در مساجد،

و با مردم نیکو مجاورت کردن، و گواهی برای ایشان دادن، و به جنازه ایشان حاضر شدن. به درستی که ناچار است شما را از معاشرت مردم. و تا آدمی زنده است از مردم مستغنی نیست، و مردم همگی به یکدیگر محتاج‌اند. و حضرت رسول ﷺ فرمود که: کسی که صبح کند و اهتمام به امور مسلمانان نداشته باشد او مسلمان نیست، و کسی که بشنود که کسی استغاثه می‌کند و از مسلمانان اعانت می‌طلبد و اجابت او نکند مسلمان نیست. و از آن حضرت پرسیدند که: محبوبترین مردم نزد خدا کیست؟ فرمود که: کسی که نفعش به مسلمانان بیشتر رسد. و به سند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که فرمود که: مسلمان را بر مسلمان هفت حق واجب است که هریک از آنها را که ترک کند از دوستی خدا و اطاعت او به در می‌رود، و خدا را در او نصیبی و بهره‌ای نیست. بعد از آن فرمود که: کمتر حقی که او را بر تو هست آن است که از برای برادر مؤمن بخواهی آنچه از برای خود می‌خواهی، و از برای او نخواهی آنچه از برای خود نمی‌خواهی. و حق دوم آن است که از آزرده‌گی و خشم او احتراز ⁽¹³⁸³⁾ نمایی و پیروی خشنودی او بکنی و اطاعت امر او بکنی. حق سیم آن است که او را اعانت کنی و به نفس و مال و زبان و دست و پای خود. حق چهارم آن است که دیده او و راهنمای او و آئینه او باشی. حق پنجم آن است که تو سیر نباشی و حال آن که او گرسنه باشد؛ و تو سیراب نباشی و او تشنه باشد؛ و تو پوشیده نباشی و او عریان باشد. حق ششم آن که اگر تو خادمی داشته باشی و او خادم نداشته باشد خادم خود را بفرستی که جامه او را بشوید و طعام او را مهیا گرداند و رختخواب از برای او بگستراند. حق هفتم آن است که قسمش را اجابت کنی ⁽¹³⁸⁴⁾، و دعوتش را قبول کنی، و بیمارش را عیادت کنی، و به جنازه‌اش حاضر شوی؛ و اگر بدانی که حاجتی دارد، پیش از آن که از تو

سؤال (1385) کند، حاجتش را برآوری. پس اگر اینها همه را بکنی ولایت (1386) و دوستی ایمانی در میان تو و او استوار خواهد بود.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که زیارت برادر مؤمن خود از برای خدا بکند، خداوند عالمیان هفتاد هزار ملک را موکل گرداند که او را ندا کنند که: خوشا حال تو و گوارا باد بهشت از برای تو. و به سند معتبر از خیمه (1387) روایت کرده است که: به خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفتم که آن حضرت را وداع کنم. فرمود که: ای خیمه هر کس از شیعیان و دوستان ما را که ببینی سلام من به ایشان برسان، و ایشان را از جانب من وصیت کن به پرهیزکاری خداوند عظیم، و این که نفع رسانند اغنیای شیعیان به فقرای ایشان، و اعانت نمایند اقویای (1388) ایشان ضعفا را، و حاضر شوند زندگان ایشان به جنازه مردگان، و در خانه‌ها یکدیگر را ملاقات کنند. به درستی که ملاقات ایشان و صحبت داشتن ایشان باعث احیای امر تشیع می‌شود. خدا رحم کند بنده‌ای را که مذهب ما را زنده دارد.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود به اصحاب خود که: با یکدیگر برادران باشید و نیکوکاران باشید و با یکدیگر از برای خدا دوستی و مهربانی کنید، و بر یکدیگر رحم کنید، و یکدیگر را ملاقات نمایید، و در امر دین مذاکره کنید، و احیای مذهب حق بکنید. و در حدیث دیگر فرمود که: سعی کردن در حاجت برادر مؤمن نزد من بهتر است از این که هزار بنده آزاد کنم، و هزار کس را بر اسبان زین و لجام کرده سوار کنم و به جهاد فی سبیل الله (1389) فرستم. و بدان که در هر یک از این امور احادیث متواتره وارد شده است که ان شاء الله بعضی از آنها در این رساله در مواضعشان مذکور شود. و ظاهر است که عزلت موجب محرومی از این فضایل است. و در بعضی از اخبار که در باب عزلت وارد شده است مراد

از آنها عزلت از بدان خلق است در صورتی که معاشرت ایشان موجب هدایت ایشان نگردد و ضرر دینی به این کس رسانند، و اگر نه معاشرت با نیکان و هدایت گمراهان شیوه پیغمبران است و از افضل عبادات است، بلکه آن عزلتی که ممدوح است در میان مردم نیز میسر است، و آن معاشرتی که مذموم است در خلوت نیز می‌باشد، زیرا که مفسده معاشرت خلق، میل به دنیا و تخلق به اخلاق ایشان، و تزییع عمر به معاشرت اهل باطل و مصاحبت ایشان است. و بسیار است که کسی معتزل⁽¹³⁹⁰⁾ از خلق است، و شیطان در آن عزلت جمیع حواس او را متوجه تحصیل جاه و اعتبار دنیا گردانیده است، و هرچند از ایشان دور است اما به حسب قلب با ایشان معاشرت دارد و اخلاق ایشان را در نفس خود تقویت می‌کند. و چه بسیار کسی که در میان مجلس اهل دنیا باشد و از اطوار⁽¹³⁹¹⁾ ایشان بسیار مکدر⁽¹³⁹²⁾ باشد، و آن معاشرت باعث زیادتی آگاهی و تنبُّه او و نفرت او از دنیا گردد و در ضمن آن معاشرت چون غرض او خداست از هدایت ایشان یا غیر آن از اغراض صحیحه، ثوابهای عظیم حاصل کند. چنانچه به سند صحیح از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که: خوشا حال بنده خاموش گمنامی که مردم زمانه خود را شناسد و به بدن، با ایشان مصاحبت کند و با ایشان در اعمال ایشان، به دل مصاحبت نماید. پس او را به ظاهر شناسند، و او ایشان را در باطن شناسد.

پس آنچه مطلوب است از عزلت، آن است که دل معتزل باشد از اطوار ناشایسته خلق، و بر ایشان در امور اعتماد نداشته باشد، و پیوسته توکل به خداوند خود داشته باشد، و از فواید ایشان منتفع گردد، و از مفاسد ایشان مُحترز⁽¹³⁹³⁾ باشد. و اگر نه، پنهانی از خلق چاره کار آدمی نمی‌کند، بلکه اکثر صفات ذمیمه را قویتر می‌کند مانند عجب. زیرا که آن گوشه‌گیر چون به میان

مردم نمی‌آید گمان او این است که اکثر صفات ذمیمه را از خود برطرف کرده است، اما اگر به میان مردم بیاید و در مجلسی اندکی او را حرمت ندارند، همان ساعت جمیع اهل آن مجلس را به باطن می‌زند، و تهدید قتل می‌کند ایشان را، و تا قیامت از ایشان راضی نمی‌شود. و شیطان این را برای مردم توجیه می‌کند که این عالم، جلال درویشان است⁽¹³⁹⁴⁾ و باعث نقص ایشان نیست. و آن بیچاره که در میان مردم است چون بسیار به این قسم مهالک⁽¹³⁹⁵⁾ افتاده است نفس خود را شناخته است و آن عجب را ندارد، و از تکرار این خفت که به او رسیده است، نفسش ملایم شده است و تکبرش کمتر است و از این قسم اهانتی آن قدر از جا به در نمی‌آید. و همچنین ریا در نفس آن گوشه‌گیر مخفی است، و چون کسی را نمی‌بیند که عبادت خود را به او بفروشد، گمانش این است که عبادتش خالص شده است، و از خیالهای مخفی نفس خود خبر ندارد و از آن زمزمه‌ها غافل است که شیطان بر گوش دلش می‌خواند در شبهای تاریک: مردم می‌دانند که تو که به این گوشه آمده‌ای و ترک خلق کرده‌ای، البته عبادت می‌کنی، و خوش شهرتی در آفاق کردی، و تو را در همه عالم به نیکی یاد می‌کنند، و عن قریب خاک پایت را به تبرک برخواهند داشت. و آن بیچاره که در میان معرکه است، چون بسیار از نفس خود اینها را دیده است پاره‌ای نفس خود را شناخته است، و چون در میان می‌باشد، مردم بسیار عمل او را هم مدح نمی‌کنند، بلکه مذمتش می‌کنند و مُرائی⁽¹³⁹⁶⁾ و سالوشش⁽¹³⁹⁷⁾ می‌گویند، و از این جهت از ریا فارغتر است. و همچنین در باب توکل و عدم توکل، معاشرت مردم این فایده دارد که به معاشرت مردم و تفکر در احوال ایشان بیحاصلی مردم بر او بیشتر ظاهر می‌گردد، و یأس از ایشان بیشتر حاصل می‌شود. و همچنین در جمیع صفات اگر کسی تأمل کند و به عین بصیرت نظر کند می‌داند که کسی که در مقام اصلاح

نفس باشد و به خدا توسل نماید به فضل الهی، در ضمن معاشرت خلق نفس او به کمالات بیشتر متصف می‌تواند شد. مگر نمی‌دانی که معاشرت نیکان و دیدن اطوار ایشان و شنیدن پندهای پسندیده ایشان، چه دویایی است برای دردهای نفس، قطع نظر از آن که بنده را با اینها کار نیست و مطیع خداوند خود می‌باید شد، و آنچه فرموده‌اند می‌باید عمل کند و به تصرف خود کار نداشته باشد. و بعضی از تحقیق این مقام ان‌شاءالله در باب تحقیق معنی دنیا بیان خواهد شد.

لمعه پنجم: در بیان طلب مال از حلال نمودن و قدر انفاق کردن است بدان که چنانچه از احادیث معتبره ظاهر می‌شود طلب مال از مصرف حلال کردن خوب است، بلکه واجب و لازم است. اما آن طلب را مانع عمل به سنتهای پیغمبر کردن، یا اعتماد بر طلب خود کردن خوب نیست، بلکه می‌باید عمل به فرایض و سنن الهی بکند و چنانچه فرموده‌اند قدری از سعی بکند و بداند که با وجود سعی، معطی (1398) خداست، و از او طلب نماید، و به سبب این سعی از یاد او غافل نشود. چنانچه حق تعالی مدح کرده است ایشان را که: مردانی که غافل نمی‌گرداند ایشان را تجارت و بیع از یاد خدا و از اقامت (1399) صلات و دادن زکات. (1400) و بعد از تحصیل (1401) به آنچه به هم رسد، باید قناعت کرد و اگر از حلال، که به هم رسد بر خود مشقت می‌باید گذاشت. و در این صورت ترک لذتها کردن و جامه‌های درشت (1402) و کهنه پوشیدن خوب است، که متوجه حرام نباشد. و اگر خدا وسعت و فراخی در روزی دهد، بعد از ادای حقوق واجبه الهی، توسعه (1403) بر خود و عیال (1404) و مؤمنان و اعانت فقرا و مساکین باید کرد. و در همه باب وسط را رعایت می‌باید کرد که آن قدر به فقرا ندهد که خود محتاج شود، و زیاده از قدر ضرورت و احتیاج خود هم نگاه ندارد، و آنچه را نگاه دارد هم تعلق به آن نداشته باشد و روزی خود را منحصر در آن نداند. و

آنچه از برای خود صرف کند بر عیال تنگ نگیرد. و طعامهای لذیذ بخورد و بخوراند به مؤمنان. و جامه‌های نفیس بپوشد و بپوشاند اما به قدری که به حد اسراف نرسد. اما اگر قدری از مال داشته باشد که به آن طعام لذیذی تواند خرید و فقیری را محتاج داند و خود به قلیلی قناعت کند و زیادتى را به او دهد، ایثار کرده است، و ایثار درجه مقربان است.

و حاصل آن است که اصل ترک لذتها را فی نفسه⁽¹⁴⁰⁵⁾ کمال دانستن خوب نیست، که در مجلسی وارند شوند و به طعام لذیذی ایشان را دعوت نمایند، نخورند که ما ریاضت می‌کشیم و اینها را نمی‌خوریم. این مذموم است. اما اگر برای فقر و بیچیزی یا اعانت مؤمنی بر خود تنگ گیرد خوب است، و همچنین در مرکب⁽¹⁴⁰⁶⁾ و خانه و غیر اینها از مایحتاج این کس. چنانچه کلینی به سند معتبر روایت کرده است که: سفیان ثوری به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمد، دید که آن حضرت جامه‌ای در نهایت سفیدی و نزاکت⁽¹⁴⁰⁷⁾ پوشیده‌اند، مانند پرده‌ای که در زیر پوست تخم⁽¹⁴⁰⁸⁾ می‌باشد. سفیان گفت که: این جامه جامه تو نیست که پوشیده‌ای، و جامه‌ای به این نفاست نمی‌باید پوشی.

حضرت فرمودند که: بشنو از من، و آنچه می‌گویم حفظ کن که در دنیا و آخرت از برای تو خوب است اگر بر سنت پیغمبر بمیری و ترک بدعتها بکنی. بدان که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در زمان خشکی بودند که در میان مسلمانان تنگی بسیار بود. این بود که به آن نحو که شنیده‌ای سلوک می‌کردند. اما وقتی که دنیا رو کند و فراخی در روزی به هم رسد سزاوارترین مردم به صرف کردن نعمتها ابرار⁽¹⁴⁰⁹⁾ و نیکوکارانند نه فُجار⁽⁴¹¹⁰⁾ و بدان، و مؤمنانند نه منافقان، و مسلمانانند نه کافران. پس چرا جامه مرا انکار و مذمت کردی ای ثوری؟ والله که به این لباس و این حال که از من می‌بینی از روزی که خود را شناخته‌ام هیچ

صبح و شامی بر من نگذشته است که خدا را در مال من حقی مانده باشد که نداده باشم و به مصرفش صرف نکرده باشم.

چون سفیان رفت، جمعی دیگر از صوفیه آن زمان که اظهار زهد می‌کردند و مردم را به ترک دنیا و درشت‌پوشی می‌خواندند، چون شنیدند که سفیان از جواب حضرت عاجز شده است، به خدمت حضرت آمدند و گفتند که: سفیان جواب تو را در خاطر نداشت که بگوید و عاجز شد. حضرت فرمود که: شما حجت‌های خود را بیان کنید. ایشان گفتند که: حجت ما از کتاب خداست. حضرت فرمود که: بگویید، که کتاب خدا سزاوارتر است به عمل کردن. گفتند که: خدا جماعتی از اصحاب پیغمبر را مدح فرموده است که: و یؤثرون علی أنفسم و لو کان بهم خصاصه و من یوق شح نفسه فأولئک هم المفلحون⁽¹⁴¹¹⁾. (که ترجمه‌اش این است که: اختیار می‌کنند و ترجیح می‌دهند دیگران را بر نفس خود، و از خود باز می‌گیرند و به ایشان می‌دهند هرچند که ایشان را نهایت فقر و احتیاج هست به آن چیزی که ایثار می‌کنند. و هر که نگاه داشته شود از بخل نفس خود و خود را منع نماید از بخل، پس ایشان رستگاران‌اند.) پس خدا مدح کرده است فعل ایشان را. و در جای دیگر می‌فرماید که: (و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیمًا و أسیرًا)⁽¹⁴¹²⁾. (که ترجمه‌اش این است که: می‌خورانند طعام را به دوستی خدا (یا با دوستی طعام و احتیاج به آن) به مسکین بیچیز و یتیم بی‌پدر، و کسی که در جنگ اسیر کرده‌اند.) و گفتند که: ما در حجت بر توب به همین اکتفا می‌کنیم.

حضرت فرمود که: ای گروه آیا شما علم دارید به ناسخ و منسوخ قرآن، و محکم و متشابه قرآن؟ که هر که گمراه و هلاک شده است از این امت، به سبب این جهالت شده است. گفتند: بعضی را می‌دانیم اما همه را نمی‌دانیم. حضرت

فرمود که: به این سبب گمراه شده‌اید. و همچنین است احادیث حضرت رسول ﷺ که ناسخ و منسوخ، و محکم و متشابه دارد و شما نمی‌دانید. پس آنچه گفتید که خدا جمعی را به ایثار، مدح کرده است، اول جایز و حلال بود و هنوز ایشان را نهی نکرده بودند، و به کرده خود مثاب⁽¹⁴¹³⁾ شدند. و در آخر، خدا ایشان را نهی از آن فرمود برای ترحم بر ایشان و رعایت مصلحت ایشان، تا ضرر به خود و عیال خود نرسانند. و در میان عیال، طفلان خرد و مردان پیر و زنان پیر هستند که بر گرسنگی صبر نمی‌توانند کرد. پس اگر من یک گرده نان خود را ایثار کنم و دیگر چیزی نداشته باشم ایشان تلف خواهند شد و از گرسنگی خواهند مرد. لهذا حضرت رسول ﷺ فرمود که: پنج خرما یا پنج قرص نان، یا پنج درهم یا دینار که آدمی داشته باشد بهترین آنها آن است که صرف پدر و مادر می‌شود، و دویم را صرف خود و عیال می‌باید بکند، و سیم را صرف خویشان فقیر خود بکند، و چهارم را صرف همسایگان فقیر خود کند، و پنجم را در راه خدا صرف کند، و این پنجم ثوابش از آنها کمتر است. و یکی از انصار فوت شد و در وقت مردنش پنج غلام یا شش غلام که داشته است آزاد کرده بود و بغیر ایشان چیزی را مالک نبود. حضرت رسول ﷺ فرمود که: اگر مرا خبر می‌کردید نمی‌گذاشتم او را در میان مسلمانان دفن کنید، که اطفال صغیر خود را محتاج به گدایی کرده است. و پدرم فرمود که: حضرت رسول می‌فرمود که: در نفقه⁽¹⁴¹⁴⁾ ابتدا به عیال خود کن، بعد از آن هر که نزدیکتر باشد. و آنچه خدا در قرآن برخلاف آن آیات فرموده است که نسخ آنها کرده آن است که: **(وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا)**⁽¹⁴¹⁵⁾. (که ترجمه‌اش این است که:

و آن جماعتی که چون نفقه می دهند و مال را صرف می کنند اسراف نمی کنند (که در زیادتی از حد اعتدال به در روند) و تنگ نمی گیرند و در میان این دو حالت، وسط و اعتدال را مرعی می دارند⁽¹⁴¹⁶⁾. پس نمی بینید که خدا در این آیه به خلاف آنچه شما مردم را امر می فرماید مدح فرموده است، و آنچه شما می گوئید اسراف شمرده است؟ و در بسیار جایی از قرآن فرموده است که خدا اسراف کنندگان را دوست نمی دارد.⁽¹⁴¹⁷⁾ پس خدا مردم را از اسراف و تقتیر⁽¹⁴¹⁸⁾ - هر دو - نهی فرموده است و به میانه روی امر فرموده است.

پس نباید که جمیع آنچه دارد بدهد و بعد از آن دعا کند که خدا او را روزی دهد. و خدا دعایش را مستجاب نکند موافق آن حدیثی که از پیغمبر رسیده است که: چند صنف از امت من هستند که دعای ایشان مستجاب نمی شود: شخصی که بر پدر و مادر خود نفرین کند؛ و شخصی که مالی به کسی به قرض بدهد و بر او گواهی نگیرد و مالش را ببرد، و بر او نفرین کند، و شخصی که بر زن خود نفرین کند، و خدا طلاق را به دست او گذاشته است؛ و شخصی که در خانه خود نشسته باشد و دعا کند که: خداوندا مرا روزی بده و بیرون نیاید که طلب روزی کند، پس خداوند عالمیان می فرماید که: ای بنده من! تو را راه داده ام به طلب روزی و حرکت کردن در زمین، و اعضا و جوارح صحیح به تو داده ام. بایست که برای متابعت فرموده من طلب می کردی، که اگر مصلحت می دانستم در روزی تو وسعت می دادم، و اگر صلاح می دانستم روزی بر تو تنگ می کردم، و تو نزد من معذور بودی؛ و شخصی که خدا او را مال بسیاری روزی کند، و او همه را صرف نماید و دعا کند که: پروردگارا مرا روزی بده. حق تعالی در جواب او می فرماید که: من روزی فراخ به تو دادم؛ چرا میانه روی نکردی و اسراف کردی و حال آن که تو را از اسراف نهی کرده بودم؛ و شخصی که نفرین

بر خویشان خود کند. پس خدا پیغمبر خود را تعلیم فرمود که چگونه انفاق نماید، به این سبب که روزی نزد آن حضرت یک اوقیه⁽¹⁴¹⁹⁾ طلا (که چهل مثقال⁽¹⁴²⁰⁾ باشد) به هم رسید، و پیش از شب همه را تصدق فرمودند و چون صبح شد هیچ چیز نزد آن حضرت حاضر نبود. و سائلی آمد و سؤال کرد، و چون حضرت چیزی نداشتند که به او بدهند، ملامت کرد حضرت را، و حضرت از این حال آزرده و مغموم شدند که چیزی به آن سائل نتوانستند داد چون بسیار رحیم و مهربان بودند. پس حق تعالی آن حضرت را تعلیم و تأدیب⁽¹⁴²¹⁾ فرمود که: (و لا تجعل يدك مغلولة الى عنقك و لا تبسطها كل البسط فتقعد ملوما محسورا)⁽¹⁴²²⁾. (که ترجمه ظاهرش این است که: دست خود را در گردن خود مبند (که هیچ صرف نمایی)، و مگشای دست خود را تمام گشودن (که اسراف کنی و همه را صرف نمایی)، پس بنشینی ملامت کرده شده و درمانده و محتاج - یعنی مردمان از تو سؤال می نمایند و تو را معذور نمی دارند. پس اگر تمام مال خود را دادی دیگر انفاق نمی توانی کرد.) پس آن احادیث حضرت پیغمبر را که شنیدی قرآن تصدیق آنها می کند و اهل قرآن که عالم به علوم قرآن اند تصدیق قرآن می نمایند. و ابوبکر که شما به او اعتقاد دارید در وقت مردن گفت که: به خمس مال وصیت می کنم، و خمس هم بسیار است. و سلمان فارسی و ابوذر که فضل و زهد ایشان را می دانید. اما سلمان، پس چون وظیفه مقرر او به او می رسید، قوت سال خود را برمی داشت و زیادتی را در راه خدا می داد. به او می گفتند که: تو با این زهد چنین می کنی؟ گاه باشد که امروز یا فردا بمیری. جواب می گفت که: چنانچه احتمال مردن هست احتمال زیستن هم هست. ای جاهلان مگر نمی دانید که آدمی اگر قوت خود را نداشته باشد نفس با او معارضه⁽¹⁴²³⁾ می نماید و اضطراب می کند⁽¹⁴²⁴⁾، و چون قوت را ضبط⁽¹⁴²⁵⁾ کرد،

اطمینان به هم می‌رساند. و اما ابوذر، پس او شتران و گوسفندان داشت و شیر ایشان را می‌دوشید و معاش می‌کرد و در هنگامی که مردمش گوشت می‌خواستند یا مهمانی بر او وارد می‌شد، یکی از آنها را می‌کشت. و اگر می‌دید که جماعتی که با او در سر یک آب می‌بودند فقیرند، از شتر و گوسفند آن قدر می‌کشت که آن جماعت را کافی باشد و از برای خود مثل حصه⁽¹⁴²⁶⁾ یکی از ایشان برمی‌داشت. و از این دو بزرگ کی زاهدتر است؟ و حال آن که حضرت رسول ﷺ در شأن ایشان فرمود آنچه فرمود. و با آن زهد، چنین نکردند که همه چیز را بدهند و فقیر بمانند.

و بدانید ای گروه که من از پدرم شنیدم که از پدران خود روایت می‌کرد که: حضرت رسول ﷺ در روزی فرمود که: از هیچ چیز آن قدر تعجب نمی‌کنم که از حال مؤمن تعجب دارم، که اگر در دار دنیا بدنش را به مقراضها⁽¹⁴²⁷⁾ بپزند از برای او خیر است، و اگر پادشاه مشرق و مغرب عالم شود که از برای او خیر است، و هرچه خدا نسبت به او می‌کند از برای او خیر است. پس حضرت صادق علیه السلام بعد از چند حجت دیگر فرمودند که: پس بدانید که بدمذهبی اختیار کرده‌اید و مردم را به آن می‌خوانید به سبب نادانی کتاب خدا و سنت پیغمبر و احادیث آن حضرت که کتاب خدا تصدیق آنها می‌کند، و آن احادیث را رد می‌کنید به جهالت، و نظر⁽¹⁴²⁸⁾ در غرایب قرآن نمی‌توانید کرد، و ناسخ و منسوخ، و محکم و متشابه، و امر و نهی قرآن را نمی‌دانید.

ای گروه چرا نظر در حال حضرت سلیمان نمی‌کنید که پادشاهی طلبید که از برای کسی بعد از او سزاوار نباشد، و خدا به او کرامت فرمود، و حق می‌گفت و عمل به حق می‌کرد، و خدا و هیچ یک از مؤمنان او را بر این امر عیب نکرده‌اند. و پیش از او داوود پیغمبر آن پادشاهی و سلطنت داشت. و یوسف

پادشاهی مصر تا یمن داشت، و عمل به حق می‌کرد، و هیچ کس او را مذمت نکرد. و ذوالقرنین بنده‌ای بود که خدا را دوست می‌داشت، و خدا او را دوست می‌داشت و اسباب را برای او میسر گردانید و پادشاهی مشرق و مغرب را به او داد. و حق می‌گفت و به حق عمل می‌کرد، و هیچ کس او را بر این پادشاهی عیب نکرد. پس ای گروه عمل نمایید به آداب الهی که برای مؤمنان مقرر فرموده است، و اکتفا به امر و نهی خدا بکنید و آنچه بر شما مشتبه است که علم به آن ندارید بگذارید و علم را به اهلش رد کنید و به نادانی اعتراف نمایید تا آن که مأجور گردید و نزد خدا معذور باشید. و طلب کنید علم ناسخ و منسوخ، و محکم و متشابه قرآن را، و حلال و حرام الهی را یاد گیرید که شما را این علم به خدا نزدیک می‌گرداند و از جهل دور می‌گرداند. و جهالت را به اهلش واگذارید که اهلش بسیارند و اهل علم کم‌اند. و خدا فرموده است که: بالاتر از هر صاحب علمی دانایی هست.

و در حدیث دیگر از حضرت رسول ﷺ روایت کرده است که: چه نیکویاوری است بر پرهیزکاری خدا توانگری و غنا. و حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود که: خیری نیست در کسی که نخواهد که مال از حلال جمع نماید، که روی خود را از مذلت سؤال نگاه دارد و قرض خود را ادا نماید و رحم ⁽¹⁴²⁹⁾ و خویشان را اعانت کند. و فرمود که: چه نیکویاوری است دنیا بر تحصیل آخرت. و از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که: محمد بن المنکدر ⁽¹⁴³⁰⁾ روزی به پدرم برخورد در بعضی از اطراف مدینه در ساعت بسیار گرمی. و آن حضرت مرطوب ⁽¹⁴³¹⁾ و سنگین بودند و تکیه بر دو غلام سیاه کرده بودند. و در خاطر گذرانید که: سبحان الله! مرد پیری از پیران قریش در این ساعت با این حال و مشقت طلب دنیا می‌کند! می‌روم که او را موعظه کنم. پس گفتم: نزدیک آمدم و

سلام کردم. جواب فرمود. و عرق از آن حضرت می ریخت. گفتم: تو پیری از پیران قریش، و در چنین وقتی با چنین حالی به طلب دنیا بیرون آمده‌ای. اگر اجل تو در این حال برسد چه خواهی کرد؟ حضرت فرمود که: اگر اجل در این حال برسد، در حالی رسیده خواهد بود که به طاعتی از طاعت‌های الهی مشغولم، و کاری می‌کنم که خود و عیال خود را از تو و از دیگران مستغنی می‌کنم. من در وقتی باید از مرگ بترسم که در معصیت الهی باشم. پس گفت: راست می‌فرمایی. من خواستم تو را موعظه کنم، تو مرا موعظه کردی.

و در حدیث دیگر حضرت صادق علیه السلام فرمود که: حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به بیل کار می‌کرد و زمینها آبادان می‌کرد. و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هسته خرما را به دهان می‌برد و تر می‌کرد و در زمین می‌کشت، همان ساعت سبز می‌شد. و امیرالمؤمنین علیه السلام هزار بنده از کدِید ⁽¹⁴³²⁾ خود آزاد فرمود. و به سند معتبر از اسباط بن سالم ⁽¹⁴³³⁾ منقول است که: به خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم. از احوال عمر بن مسلم ⁽¹⁴³⁴⁾ سؤال فرمود. گفتم: صالح ⁽¹⁴³⁵⁾ است و خوب است اما ترک تجارت کرده است. حضرت سه مرتبه فرمودند که: کار شیطان است. مگر نمی‌داند که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تجارت فرمود. قافله‌ای از شام آمده بود، متاع ایشان را خرید و آن قدر نفع به هم رسید که قرض خود را ادا فرمود و بر خویشان قسمت نمود. خدا می‌فرماید که: مردانی که غافل نمی‌گرداند ایشان را تجارت و بیع از یاد خدا و اقامت صلوات و دادن زکات. ⁽¹⁴³⁶⁾ و علمای اهل سنت که قصه خوانان‌اند ⁽¹⁴³⁷⁾ می‌گویند که: اصحاب پیغمبر تجارت نمی‌کردند. دروغ می‌گویند که اصحاب پیغمبر تجارت نمی‌کردند. دروغ می‌گویند. تجارت می‌کردند اما نماز را ترک نمی‌کردند در وقت فضیلت. و چنین کسی افضل است از کسی که به نماز حاضر شود و تجارت نکند. و به سند معتبر

منقول است که عمر بن یزید⁽¹⁴³⁸⁾ به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که: شخصی هست می گوید که: در خانه خود می نشینم و نماز می کنم و روزه می دارم و عبادت پروردگار خود می کنم و روزی البته به من می رسد. حضرت فرمود که: این یکی از آن سه نفری است که دعای ایشان مستجاب نیست. و به سند معتبر از مُعلی بن خُنَیس مروی است که: حضرت صادق صلوات الله علیه از احوال شخصی سؤال فرمود، گفتند: پریشان است. فرمود که: در چه کار مشغول است؟ گفتند که: در خانه مشغول عبادت است. فرمود که: قوتش از کجاست؟ گفتند که: برادران مؤمنش به او می رسانند. فرمود که: آنهایی که او را قوت می دهند عبادتشان بیشتر و بهتر است از او که در خانه عبادت می کند.

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: هر که طلب دنیا می کند برای این که محتاج به سؤال نباشد، و بر اهل خود توسعه نماید، و مهربانی به همسایگان بکند، در روز قیامت که مبعوث شود روی او مانند ماه شب چهارده باشد. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: عبادت هفتاد جزو است، و بهترین جزوهایش طلب حلال است. و منقول است که: سدید صراف به حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که: بر آدمی در طلب روزی چه چیز لازم است؟ فرمود که: چون در دکان را گشودی و متاع خود را پهن کردی، آنچه بر تو لازم است به جا آورده ای.

لمعه ششم: در بیان تجمل و زینت و ملبوسات فاخره⁽¹⁴³⁹⁾ و اسباب و خانه های نفیس و امثال اینهاست کلینی به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روایت کرده است که: خداوند عالمیان جمیل⁽¹⁴⁴⁰⁾ و نیکوست و جمال و زینت را دوست می دارد، و دوست می دارد که اثر نعمت او بر بنده اش ظاهر باشد. و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هرگاه خدا نعمتی کرامت فرماید به بنده ای، پس آن نعمت را ظاهر گرداند و خود را به آن بیاراید، ملائکه

می‌گویند که: دوست خداست و بیان نعمت خدا کرده است. و اگر بر خود ظاهر نکند می‌گویند: دشمن خداست و تکذیب نعمت خدا کرده است. (1441) و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه دو جامه می‌پوشیدند در تابستان که پانصد درهم (1442) قیمت آنها بود. و به سند معتبر از یوسف بن ابراهیم (1443) روایت کرده است که: به خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم، و جبه (1444) خزی (1445) پوشیده بودم و کلاه خزی بر سر داشتم. پس گفتم: فدای تو گردم! جبه و کلاه من از خز است، چه می‌فرمایید؟ فرمود که: قصور (1446) ندارد. گفتم: اگر تارش ابریشم باشد چون است؟

فرمود که: قصور ندارد. و فرمود که: چون حضرت امام حسین صلوات الله علیه شهید شدند جبه خزی پوشیده بودند.

آن‌گاه فرمود که: عبدالله عباس را چون حضرت امیرالمؤمنین به نزد خوارج فرستادند که بر ایشان حجت تمام کند، عبدالله بهترین جامه‌های خود را پوشید و به بهترین بوهای خوش خود را خوشبو کرد و بر بهترین اسبان سوار شد و رفت و در برابر ایشان ایستاد. آن خارجیان گفتند که: یابن عباس تو بهترین ماها بودی. حالا رخت جباران (1447) را پوشیده‌ای و بر اسب ایشان سوار شده‌ای. عبدالله بر ایشان این آیه را خواند که: **(قل من حرم زینه الله التي أخرج لعباده والطيبات من الرزق)** (1448): بگو (ای محمد) که کی حرام کرده است زینت خدا را که برای بندگان بیرون آورده است و خلق فرموده است، و چیزهای پاکیزه و حلال از روزی را؟ پس حضرت فرمود که: بیوش و زینت کن که خدا جمیل و نیکوست و جمال و زینت را دوست می‌دارد، اما باید که از حلال باشد.

و به سند معتبر روایت کرده است که: سفیان ثوری در مسجدالحرام می‌گذشت، حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را دید که جامه‌های نفیس باقیمت

پوشیده‌اند. گفت که: والله که می‌روم و او را بر پوشیدن این جامه‌ها سرزنش می‌کنم. پس به نزدیک حضرت آمد و گفت: والله - یابن رسول‌الله - که پیغمبر مثل این جامه‌ها نپوشید و علی بن ابی طالب و هیچ یک از پدران و چنین لباسی نپوشیدند. حضرت فرمود که: حضرت رسول ﷺ در زمانی بودند که در میان مسلمانان تنگی بود، لهذا بر خود تنگ می‌گرفتند. و بعد از آن وسعت به هم رسید. پس سزاوارترین اهل دنیا به صرف کردن نعمتهای خدا نیکوکاران‌اند. پس آن آیه را خواندند که: قل من حرم زینه الله... پس، ما سزاوارتریم از دیگران به اینها. بعد از آن فرمود که: ای ثوری این جامه‌ها که می‌بینی از برای لذت نفس نپوشیده‌ام؛ از برای مردم پوشیده‌ام. بعد از آن دست سفیان را گرفتند و به نزد خود کشیدند و جامه‌ای که بر بالای آن پوشیده بودند دور کردند و به او نمودند جامه‌ای را که مُلاصق⁽¹⁴⁴⁹⁾ بدن ایشان بود، جامه‌ای بسیار گنده⁽¹⁴⁵⁰⁾ بود. فرمودند که: این جامه گنده را از برای خود پوشیده‌ام و آن جامه نفیس را از برای زینت نزد مردم. پس دست انداختند و جامه‌ای گنده که سفیان بر بالای جامه‌ها پوشیده بود دور کردند. جامه ملاصق بدنش جامه بسیار نرمی بود. فرمود که: این جامه بالا را تو برای ریای مردم پوشیده‌ای، و جامه نفیس را برای لذت نفس در زیر پوشیده‌ای.

و به سند معتبر منقول است که: حضرت صادق ع فرمودند که: روزی من در طواف بودم، ناگاه دیدم که کسی جامه مرا می‌کشد. چون نظر کردم عباد بن کثیر بصری⁽¹⁴⁵¹⁾ بود. گفت: ای جعفر تو مثل این جامه‌ها را می‌پوشی در چنین مکانی با آن ربطی که به علی بن ابی طالب داری؟ گفتم: این جامه فُرْقُبِی⁽¹⁴⁵²⁾ است (یعنی جامه کتانی که از مصر می‌آورده‌اند) و به یک دینار خریدیده‌ام. و حضرت امیرالمؤمنین در زمانی بودند که چیزی چند در آن زمان می‌توانست کرد

که در این زمان نمی‌توان کرد. اگر در این زمان من مثل آن جامه‌ها بپوشم می‌گویند که: مرائی⁽¹⁴⁵³⁾ است مثل عباد. و منقول است از عبدالله بن القداح⁽¹⁴⁵⁴⁾ که: حضرت صادق صلوات‌الله علیه تکیه بر من یا بر پدرم فرموده بودند و در آن حال عباد بن کثیر رسید، و حضرت دو جامه نیکو از جامه‌های مرو پوشیده بودند. عباد گفت که: تو از اهل بیت نبوتی و پدران تو سلوکی داشتند. این جامه‌های بازینت چیست که پوشیده‌ای؟

این پست‌تر جامه‌ها پیوشی بهتر است حضرت فرمود که: وای بر تو ای عباد! که حرام کرده است زینتها را که خدا برای بندگانش خلق فرموده است، و روزیهای پاکیزه را؟⁽¹⁴⁵⁵⁾ خدا چون نعمتی به بنده کرامت می‌فرماید دوست می‌دارد که آن نعمت را بر آن شخص ببیند، و هیچ قُصوری⁽¹⁴⁵⁶⁾ ندارد این زینت. وای بر تو ای عباد! من پاره تن پیغمبرم. مرا آزار و ایذا چرا می‌کنی؟ و عباد دو عبادی گنده پوشیده بود. و منقول است از حماد بن عثمان⁽¹⁴⁵⁷⁾ که: نزد حضرت صادق علیه السلام بودم. شخصی به آن حضرت عرض نمود که: شما فرمودید که علی بن ابی‌طالب جامه‌های درشت می‌پوشیدند و پیراهنی به چهار درهم می‌خریدند. و می‌بینم شما جامه‌های نیکو می‌پوشید. حضرت فرمود که: علی بن ابی‌طالب در زمانی بودند که آن جامه بد نمی‌نمود. اگر در چنین زمانی می‌پوشیدند به آن جامه مشهور می‌شدند. پس بهترین لباس هر زمانی لباس اهل آن زمان است. اما چون حضرت صاحب‌الامر صلوات‌الله علیه ظهور خواهد کرد، جامه را به روش حضرت امیرالمؤمنین خواهد پوشید و به سیرت آن حضرت عمل خواهد کرد. و حمیری در کتاب قرب‌الاسناد به سند صحیح روایت کرده است که حضرت امام رضا صلوات‌الله علیه از من پرسیدند که: چه می‌گویی در پوشیدن رختهای خشن و درشت؟ گفتم: چنین شنیده‌ام که بیشتر می‌پوشیده‌اند. و شنیده‌ام که حضرت

امام جعفر صادق عليه السلام جامه نو را در آب فرو می‌برده‌اند و می‌پوشیده‌اند. فرمود که: بیوش و زینت کن که حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیهما جبه خزی به پانصد درهم می‌خریدند و می‌پوشیدند، و ردای خز به پنجاه دینار ⁽¹⁴⁵⁸⁾ می‌خریدند و زمستان را در اینها می‌گذرانیدند. و چون زمستان می‌گذشت می‌فروختند و قیمتش را تصدق می‌فرمودند. و بعد از آن این آیه را خواندند که: قل من حرم زینه الله تا آخر آیه. و ابن بابویه به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که: سه چیز است که خدا مؤمن را بر آنها حساب نمی‌کند: طعامی که می‌خورد؛ و جامه‌ای که می‌پوشد؛ و زن صالحه‌ای که او را اعانت می‌نماید و فرج او را از حرام نگاه می‌دارد.

و در حدیث دیگر فرمود که: خدا زینت و اظهار زینت را دوست می‌دارد و از بدحالی و اظهار فقر کراهت دارد، و دوست می‌دارد که اثر نعمت خود را بر بنده ببیند. کسی پرسید که: چگونه نعمت را ظاهر گرداند؟ فرمود که: جامه خود را پاکیزه دارد، و بوی خوش بر خود بریزد، و خانه خود را نیکو کند، و ساحت خانه را جاروب کند، حتی آن که چراغ پیش از غروب آفتاب برافروزد که فقر را برطرف می‌کند و روزی را زیاده می‌کند. و کلینی و غیر او به سندهای مختلف روایت کرده‌اند که: در بصر ربیع بن زیاد شکایت نمود به حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه حال برادرش عاصم بن زیاد را، که عبا پوشیده و جامه‌های نرم و ملایم را ترک کرده و ترک دنیا نموده و اهل و فرزندانش به سبب این بسیار مغموم و محزون‌اند. حضرت او را طلبیدند. چون پیامد رو ترش کردند و فرمودند که: ای دشمن نفس خود! شیطان خبیث تو را حیران کرده است. آیا حیا از اهل خود نکردی؟ آیا رحم بر فرزندان خود نکردی؟ تو چنین گمان می‌کنی که خدا چیزهای طیب را بر تو حرام ⁽¹⁴⁵⁹⁾ کرده است و کراهت دارد که تو از آنها

برداری و منتفع شوی؟ تو نزد خدا از آن پست‌تری که چنین تکلیفی نسبت به تو بکند. مگر خدا نفرموده است که: **(و الأرض وضعها للأنام. فيها فاكهه و النخل ذات الأكمام)** ⁽¹⁴⁶⁰⁾؟ (که ترجمه‌اش این است که: زمین را خلق فرمود و مقرر گردانید از برای (انتفاع) مردمان، و در زمین انواع میوه‌هاست، و خرماها که شکوفه ایشان در میان غلافها حاصل می‌شود.) آیا نفرموده است که: **(مرج البحرین یلتقیان. بینهما برزخ لا یبغیان)** ⁽¹⁴⁶¹⁾؟ و فرموده است که: **(یخرج منهما اللؤلؤ و المرجان)** ⁽¹⁴⁶²⁾. پس در اول به میوه‌ها و خلق آنها بر خلائق منت نهاده، و در ثانی به دریا و مروارید و جواهر که از دریا بیرون می‌آید منت نهاده. پس حضرت فرمود که: به خدا سوگند که نعمت خدا را به فعل اظهار کردن و صرف نمودن نزد خدا محبوبتر است از بیان کردن به قول، و حال آن که امر فرموده است که: **(و أما بنعمه ربك فحدث)** ⁽¹⁴⁶³⁾: حدیث کن به نعمتهای پروردگارت، و بیان کن آنها را. پس عاصم گفت که: یا امیرالمؤمنین پس تو چرا در خورشها اکتفا کرده‌ای بر طعامهای ناگوار و در پوشش بر جامه‌های گنده؟ حضرت فرمودند که: من مثل تو نیستم. خدا واجب گردانیده است بر امامان حق که خود را به ضعیفان و فقیران مردم بسنجند و به روش ایشان سلوک نمایند، تا بر فقیران فقر زور نیارد، و چون امام خود را به مثل حال خود بینند به حال خود راضی شوند. پس عاصم عبا را انداخت و جامه‌های نرم پوشید. و کلینی به سند معتبر روایت کرده است که معلی بن خنیس به حضرت صادق علیه السلام گفت که: اگر خلافت با شما باشد به رفاهیت تعیش خواهیم کرد. حضرت فرمود که: هیئات هیئات ای معلی! اگر با ما باشد، مدار بر سیاست و تدبیر در شب یا عبادت در شب و سیاحت و حرکت در روز به جهاد خواهد بود، و پوشش ما جامه‌های درشت، و خورش ما طعامهای غیرلذیذ خواهد بود. پس خلافت

ظاهری ما را غصب کرده‌اند، و گمانشان این است که بر ما ستم کرده‌اند. و ما را به رفاهیت انداخته‌اند.

ای عزیز بدان که احادیث در این ابواب بسیار است. و احادیث بسیار نیز در فضیلت سواری اسبان نفیس، و نگاه داشتن غلامان و زینت ایشان واقع شده است. و احادیث نیز در مدح فقر و فقرا، و جامه‌های کهنه پوشیدن، و بر روی فرشهای سهل⁽¹⁴⁶⁴⁾ نشستن وارد شده است. و حضرت رسول ﷺ بر اولاغ⁽¹⁴⁶⁵⁾ سوار می‌شدند و جامه‌های زبون می‌پوشیدند. و اگر بصیرتی داری، از این اخباری که نقل شد، و از معارضات و گفت‌وگوها که در میان ائمه عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و صوفیه آن زمانها شده است، حق را می‌یابی و می‌دانی که اصل اینها را کمال دانستن و مقید به اینها بودن خوب نیست، و همچنین مقید به زینتها و رفاهیتها بودن خوب نیست، بلکه اگر خدا توسعه دهد، توسعه بر خود و مؤمنان خوب است، و اگر فقیر باشد باید به فقر بسازد و زیاده نخواهد و از کهنه‌پوشی پروا نداشته باشد و هر لباسی که میسر شود بپوشد، و آنچه حاضر باشد بخورد، و همه را از جانب خداوند خود داند. و اگر خواهد تکبر را علاج کند و گاهی برای آن رختهای زبون⁽¹⁴⁶⁶⁾ بپوشد خوب است، اما در صورتی که آن رخت زبون باعث زیادتی تکبر او نشود. مثلاً در زمانی که اعتبار در شال‌پوشی⁽¹⁴⁶⁷⁾ باشد، علاج تکبر به ترک شال‌پوشی است. و در صدر اسلام که نخوت⁽¹⁴⁶⁸⁾ و عصبیت⁽¹⁴⁶⁹⁾ باب بود و این چیزها را اعتبار نمی‌کردند⁽¹⁴⁷⁰⁾، تواضع و فروتنی در شال‌پوشی و کهنه‌پوشی بود. چنانچه حضرت رسول ﷺ در آخر این وصیت به این معنی اشعار فرموده است⁽¹⁴⁷¹⁾ که: ای ابوذر در آخرالزمان جماعتی به هم خواهند رسید که در زمستان و تابستان پشم پوشند، و به این سبب خود را افضل از دیگران دانند. پس ایشان را لعنت می‌کنند ملائکه آسمانها و ملائکه

زمین. و عقل نیز حکم می‌کند که بنده می‌باید که فرمانبردار باشد. اگر خز و پرنیان، آقا برایش بفرستد بیوشد، و اگر شال بفرستد بیوشد و در هر دو حال از آقا راضی باشد. و بیان خوبی و بدی پشم پوشیدن در ضمن بیان آن فقره⁽¹⁴⁷²⁾ شریفه که در آخر حدیث می‌آید خواهد شد ان شاء الله تعالی.

لمعه هفتم: در بیان فضیلت پاکیزه کردن بدن و بوی خوش کردن است به سند معتبر از حدیث امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که: شستن سر دفع کثافت و چرک می‌کند، و درد چشم را دور می‌گرداند. و شستن جامه غم و حزن را برطرف می‌کند، و پاکیزگی است برای نماز. و فرمود که: خود را به آب پاکیزه کنید از بویهای بدی که مردم به آنها متأذی⁽¹⁴⁷³⁾ می‌شوند. و در مقام اصلاح و پاکیزه کردن بدن خود باشید و به احوال خود پردازید.

به درستی که خدا دشمن می‌دارد از بندگان آن قاذوره⁽¹⁴⁷⁴⁾ کثیف بدبوی را که در پهلوی هر کس که بنشینند از او متأذی شود. و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: سزاوار این است که آدمی هر روز بوی خوش بکند. و اگر قادر نباشد، یک روز بکند و یک روز ترک کند. و اگر قادر نباشد، در هر جمعه یک بار بکند، و این را البته⁽¹⁴⁷⁵⁾ ترک نکند. و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: خدا را حق لازمی هست بر هر بالغی که در هر جمعه شارب⁽¹⁴⁷⁶⁾ و ناخن بگیرد و به قدری از بوی خوش خود را خوشبو کند. و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: بوی خوش از اخلاق پیغمبران است. و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: بوی خوش باعث قوت دل است. و فرمود که: یک نماز با بوی خوش بهتر است از هفتاد نماز بی‌بوی خوش. و فرمود که: هر چیز که در بوی خوش صرف می‌نمایی اسراف نیست. و فرمود که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله در بوی خوش زیاده از طعام مال صرف می‌کردند. و احادیث در فضیلت طیب⁽¹⁴⁷⁷⁾ و انواع آن و فضل

روغنهای خوشبو بر خود مالیدن بسیار است. و در این رساله به همین اکتفا می‌نماییم.

لمعه هشتم: در مدح مطعومات لذیذه و مذمت ترک گوشت و حیوانی نمودن است بعضی از احادیث در این باب سبق ذکر یافت⁽¹⁴⁷⁸⁾. و کلینی و غیر او به سندهای معتبر از حضرت رسول و ائمه صلوات‌الله‌علیهم روایت کرده‌اند که: سید⁽¹⁴⁷⁹⁾ و بهتر طعامهای دنیا و آخرت گوشت است. و به سند معتبر از عبدالاعلی منقول است که به حضرت صادق ع عرض نمود که: روایت به ما رسیده است از حضرت رسول ص که: حق تعالی دشمن می‌دارد خانه پرگوشت را. حضرت فرمود که: دروغ می‌گویند: حضرت مذمت گوشت نفرمود. مذمت خانه‌ای کرد که در آن خانه گوشت مردم را به غیبت خورند. و پدرم گوشت را دوست می‌داشت و بسیار تناول می‌فرمود و روزی که فوت شد در آستین⁽¹⁴⁸⁰⁾ ام ولدش⁽¹⁴⁸¹⁾ سی درهم بود که برای گوشت خریدن به او داده بود.

و به سند صحیح از حضرت صادق ع منقول است که: گوشت خوردن، در بدن گوشت می‌رویاند. و کسی که چهل روز گوشت را ترک کند کج خلق می‌شود و هر که کج خلق شود، اذان در گوشش بگویید. و در حدیث دیگر فرمود که: اذان در گوش راستش بگویید. و در حدیث دیگر فرمود که: حضرت رسول ص فرمود که: ما گروه انبیا گوشت را دوست می‌داریم و بسیار می‌خوریم. و به سند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که: حضرت رسول ص فرمود که: هر که چهل روز او را گوشت میسر نشود، قرض کند و بخورد که خدا قرضش را ادا می‌نماید. و منقول است که: پیغمبری از پیغمبران به خدا از ضعف شکایت کرد؛ وحی آمد که: گوشت با شیر بخور یا با ماست. و حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه در نامه‌ای که به اهل مصر نوشته‌اند، در

هنگامی که محمد بن ابی بکر⁽¹⁴⁸²⁾ را به سوی ایشان می فرستادند، بعد از ذکر فضایل بسیار برای متقیان و پرهیزکاران، و استدلال به آیات بسیار بر این که خدا به سبب تقوا در دنیا به ایشان نعمتها کرامت می فرماید و در آخرت، ایشان را حساب نمی کند بر آنها، فرموده اند که: ای بندگان خدا بدانید که متقیان جمع کرده اند خیر دنیا و آخرت را. شریک اند با اهل دنیا در دنیای ایشان، و اهل دنیا با ایشان در آخرت شریک نیستند. خدا برای متقیان حلال گردانیده است آنچه ایشان را کافی باشد، و غنی گرداند ایشان را از دیگران چنانچه فرموده است که: بگو (ای محمد) که کیست که حرام گردانیده است زینت و آرایشی را که خدا بیرون آورده است برای بندگان خود؟ و کیست که حرام کرده است روزیهای پاکیزه را؟ بگو: این زینت و روزیهای طیب برای آن جماعتی است که ایمان آورده اند در زندگانی دنیا (و کفار و فجار به تبعیت شریک ایشان اند) و جمیع آنها خالص است برای مؤمنان در روز قیامت، و مخصوص ایشان است (و در آن نشئه غیر ایشان با ایشان شریک نیستند). چنین تفصیل می کنیم و بیان می نمایم⁽¹⁴⁸³⁾ آیات خود را برای کسانی که عالم اند و می فهمند.⁽¹⁴⁸⁴⁾

بعد از ذکر این آیه حضرت فرمود که: متقیان ساکن شدند در دنیا به بهترین سکن، و خوردند بهترین خوردنیها را، و شریک شدند با اهل دنیا در دنیای ایشان. پس خوردند با ایشان نعمتهای پاکیزه را که ایشان می خوردند، و آشامیدند شربتهای پاکیزه را که ایشان می آشامند، و پوشیدند بهترین جامه ها که ایشان می پوشند، و ساکن شدند در بهترین مسکنها که ایشان ساکن می شدند، و تزویج کردند بهترین زنان را، و سوار شدند بهترین مرکوبات را و اسبان را، و تمام لذتهای دنیا را با اهل دنیا بردند، و در قیامت ایشان همسایگان رحمت الهی خواهند بود، و آنچه از خدا طلبند به ایشان کرامت خواهد فرمود و هیچ

مطلب⁽¹⁴⁸⁵⁾ ایشان را رد نخواهد نمود، و لذتهای دنیا هیچ لذت ایشان را در آنجا کم نخواهد کرد. پس - ای بندگان خدا - به سوی چنین امری مشتاق باشید و آن را طلب نمایید که آن تقوا و پرهیزکاری از منهیات⁽¹⁴⁸⁶⁾ خداست و موجب این سعادتهاست.

و بدان که در مدح شیرینیا و انواع میوه‌ها و اصناف گوشتها و سایر مأكولات و مشروبات و نعمتها احادیث بسیار وارد شده است. اما کم خوردن بسیار ممدوح است و اخبار در مذمت بسیار خوردن که آدمی سنگین شود و از عبادت بازماند، و آن که با سیری طعام خوردن، وارد شده است، و حریص در اینها بودن، و پیوسته طالب اینها بودن، و عمر شریف خود را همه صرف تحصیل اینها نمودن بد است. اما مقید به ترک اینها بودن هم خوب نیست، و ترک طعامهای مقوی نمودن که بدن و عقل ضعیف شود خوب نیست؛ زیرا که بدن آلت و مطیبه⁽¹⁴⁸⁷⁾ نفس است در جمیع اعمال و در تحصیل هر کمال. و بدن که ضعیف شد نفس معطل⁽¹⁴⁸⁸⁾ می‌شود. بلکه در عبادات هم بر بدن بسیار زور نمی‌باید آورد که بسیار ضعیف شود. مثل آن که شخصی در سفر اسبی داشته باشد، اگر روزی پنج فرسخ او را به راه برد، و در بعضی منازل هم توفقی برای قوت آن بکند و چیزهای مقوی به آن بخوراند، او را به منزل می‌رساند، و اگر در یک روز او را سی فرسخ یا چهل فرسخ براند، در همان روز از کار می‌ماند و به منزل نمی‌رسد. چنانچه به سند معتبر از حضرت باقر ع منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: این دین متین⁽¹⁴⁸⁹⁾ و محکم است. پس سیر کنید و قطع مساف آن نمایید به رفق و مدارا و همواری. و بسیار بار عبادت را بر مردم سنگین مکنید که عبادت خدا را مکروه⁽¹⁴⁹⁰⁾ طبع بندگان خدا کنید، پس، از بابت کسی باشید که مرکوب⁽¹⁴⁹¹⁾ خود را آن قدر براند که بازماند و نه سفر را

قطع کرده باشد⁽¹⁴⁹²⁾ و نه مرکوب را باقی گذاشته باشد. و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: عبادت خدا را مکروه نفس خود مکنید.

و در حدیث دیگر فرمود که: پدرم روزی بر من گذشت در اوایل سن. و من در طواف بودم و بسیار جهد و مشقت در عبادت می کشیدم و عرق از من می ریخت. فرمود که: ای فرزند! خدا بنده ای را که دوست می دارد او را داخل بهشت می کند و به اندک عملی از او راضی می شود. و در این باب احادیث بسیار است.

و ایضا باید عقل را ضعیف و سخیف⁽¹⁴⁹³⁾ نکنند به ترک حیوانی⁽¹⁴⁹⁴⁾ و مثل آنها. زیرا که مدار تمیز امور بر عقل است، و عقل که ضعیف شد زود فریب اهل باطل را می خورند، چنانچه در احادیث ترک گوشت اشعار به این بود. و ظاهرا که شیطان این عبارت ترک گوشت و حیوانی را که مخالف طریقه شرع است از برای همین برای بعضی از مبتدعین⁽¹⁴⁹⁵⁾ صوفیه مقرر ساخته است، که چون چهل روز در سوراخی نشستند و عقل قوی را ضعیف کردند، اوهام و خیالات بر عقل ایشان مستولی می شود، و از راه وهم چیزها در خیال ایشان به هم می رسد، از بابت کسی که به مرض سرسام⁽¹⁴⁹⁶⁾ مبتلا باشد، و به اعتبار ضعف عقل گمان می کنند که کمالی است، و آنچه پیر به ایشان گفته است چون پیوسته در آن سوراخ تاریک همین معنی در نظرشان هست، به تدریج به ازدیاد قوت و همی و ضعف عقل، حالی ایشان می شود⁽¹⁴⁹⁷⁾ و بیرون که آمدند اگر پیر می گوید که: دیشب پنج مرتبه به عرش رفتم، تصدیقش کنند بدون بینه⁽¹⁴⁹⁸⁾ و برهان. و اینها همه از ضعف عقل است.

و بدان که حدیثی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: هر که در چهل صباح عمل خود را برای خدا خالص گرداند، خدا چشمه های حکمت را از

دلش بر زبانش جاری گرداند. و در حدیث دیگر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: هر که ایمان را از برای خدا چهل روز خالص گرداند (یا چنین فرمود که: هر که نیکو خدا را یاد کند در چهل روز) خدا او را زاهد گرداند در دنیا، و او را به درد و دوی دنیا بینا گرداند، و حکمت را در دل او جا دهد، و زبان او را به حکمت گویا گرداند. بعد از آن، حضرت آیه‌ای خواندند که ترجمه‌اش این است که: آنان که گوساله را خدای خود کردند، عن‌قریب به ایشان خواهد رسید غضبی از جانب پروردگار ایشان و خواری در زندگانی دنیا. و چنین جزا می‌دهیم جماعتی را که افترا بر خدا می‌بندند. ⁽¹⁴⁹⁹⁾ پس فرمود که: هر صاحب بدعتی را که می‌بینی البته ذلیل و خوار است. و هر کس که افترا بر خدا و رسول و اهل بیت می‌بندد البته ذلیل و بیمقدار است.

و صاحبان بدعت از روزی جهالت این دو حدیث را حجت خود کرده‌اند در برابر اهل حق، و نمی‌دانند که این هیچ دخلی ⁽¹⁵⁰⁰⁾ به مطلب ایشان ندارد. زیرا که چنانچه در اول کتاب دانستی، اخلاص عمل آن است که از شوایب ⁽¹⁵⁰¹⁾ ریا عمل را پاک گرداند و سعی کند که آنچه از او صادر شود از عمال و افعال و اقوال او، همه موافق رضای الهی باشد، و نیت او در آن عملها مشوب ⁽¹⁵⁰²⁾ به غرضهای فاسد نباشد، بلکه عملهای مباحش را همه به نیت عبادت کند. مثل آن که اگر به بیت‌الخلا رود، با خود نیت را خالص کند و برای این برود که در وقت عبادت پاکیزه باشد و عبادت را با حضور قلب کند؛ و به این نیت آن عمل عبادت می‌شود اگر در نیت صادق باشد. و اگر به بازار رود برای این رود که خدا فرموده است که به بازار روم و طلب روزی بکنم؛ برای فرموده خدا می‌روم. و همچنین در جمیع کارها.

و اخلاص از برای خدا وقتی می‌شود که کاری را که خدا فرموده باشد، از برای خدا بکند. و اگر نه، اگر کسی بدعتی را از برای خدا بکند خدا از او و از کار او بیزار است. پس اول باید دانست که کدام کار را خدا می‌خواهد، و آخر، آن کار را از برای خدا کرد. و در فصلهای پیش این معنی را واضح ساختیم. پس لفظ چهل روز به چه کار آن صاحب بدعت می‌آید؟ چه، ظاهر است که اگر کسی چهل روز ورزش کشتی بکند داخل این حدیث نخواهد بود. و حضرت در آخر حدیث دویم که مذمت بدعت فرموده‌اند اشعار به این معنی نموده‌اند. و بعد از آن معنی که از اخلاص برای تو بیان کردیم می‌دانی که چهل روز با آن حال بودن چه بسیار دشوار است، و ظاهر است که کسی که به آن سعادت فایز شود⁽¹⁵⁰³⁾ که از روی علم و دانایی عملش را برای خدا خالص گرداند و بدعت در اعمالش نباشد، چشمه‌های حکمت بر زبانش جاری می‌شود. و اگر بر وفق بدعت عمل کند چشمه‌های ضلالت بر زبانش جاری می‌شود از جانب شیطان که عالم را گمراه کند.

و اگر نه، در میان اهل حق همیشه عباد و زهاد بوده‌اند و ایشان را داخل صوفیه نمی‌شمرده‌اند، چون بر طریقه حق مستقیم بوده‌اند و راه قرب و عبادت و مناجات و بندگی خدا را داشته‌اند، مانند سلطان‌العلماء و المحققین و برهان‌الاصفیاء و الکاملین⁽¹⁵⁰⁴⁾، شیخ صفی‌الدین⁽¹⁵⁰⁵⁾، و سیدالافاضل⁽¹⁵⁰⁶⁾ ابن طاووس⁽¹⁵⁰⁷⁾، و زبده‌المتعبدین⁽¹⁵⁰⁸⁾ ابن فهد حلی⁽¹⁵⁰⁹⁾، و شهید سعادت‌مند شیخ زین‌الدین⁽¹⁵¹⁰⁾ رضوان‌الله‌علیهم اجمعین⁽¹⁵¹¹⁾ و غیر ایشان از زهاد که طریقه ریاضت و عبادت و بندگی به قانون شریعت مقدس نبوی داشته‌اند و بعد از کمال در علوم دین، متوجه عبادت و ریاضت و هدایت خلق بوده‌اند حق را درس می‌گفته‌اند و بدعتی از ایشان نقل نکرده‌اند.

لهذا ملا جامی⁽¹⁵¹²⁾ در نَفحات⁽¹⁵¹³⁾ هیچ یک از ایشان را ذکر نکرده است و داخل صوفیه ندانسته با این که از آفتاب مشهورتر بوده‌اند و از آثار اولاد امجاد⁽¹⁵¹⁴⁾ و تصانیف⁽¹⁵¹⁵⁾ ایشان عالم منور گردید، و تا قیام قیامت از برکات ایشان عالم ظاهر و باطن معمور⁽¹⁵¹⁶⁾ است و در ترویج دین ائمه اثنا عشر صلوات الله علیهم سعیها کردند و جان خود را در راه دین بذل کردند. و آن جماعت دیگر از صوفیه باطل برخلاف ایشان در خرابی دین سعیها کردند، و شنیدی که سفیان ثوری و عباد بصری و غیر ایشان از صوفیه با ائمه چه معارضات⁽¹⁴¹⁷⁾ کردند و بعد از عصر ائمه پیوسته با علمای دین اثنا عشر معارضه‌ها و مجادلات می‌کرده‌اند و اکنون هم می‌کنند. امید که خدای تعالی جمیع طالبان حق را به راه حق هدایت نماید بمحمد و آل الطاهرين.

لمعه نهم: در بیان حرمت غناست بدان که در حرمت غنا⁽¹⁴¹⁸⁾ میان علمای شیعه خلافی نیست. و شیخ طوسی و علامه و ابن‌ادریس⁽¹⁴¹⁹⁾ رحمهم الله⁽¹⁴²⁰⁾ همه نقل اجماع کرده‌اند بر حرمتش. و همیشه از مذهب شیعه معلوم بوده است حرمت غنا. و در میان سنیان خلاف است. بعضی از ایشان بلکه اکثر ایشان هم حرام می‌دانند و بعضی از صوفیه ایشان و بعضی از علمای ایشان حلال دانسته‌اند.

و احادیث در باب حرمت آن بسیار است، و ظاهر بعضی احادیث آن است که از گناهان کبیره است.

چنانچه کلینی به سند صحیح و سند حسن از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است در تفسیر آن آیه که حق تعالی مدح می‌فرماید جمعی را که حاضر نمی‌شوند نزد قول زور - یعنی گفتار باطل - فرمود که: مراد غناست.

و به سند حسن از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: غنا از جمله گناهای است که خدا بر آنها وعید⁽¹⁴²¹⁾ آتش فرموده است. و بعد از آن این آیه را خواندند که: (و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله بغیر علم و یتخذها هزوا أولئک لهم عذاب مهین)⁽¹⁴²²⁾. که ترجمه‌اش این است که: از مردمان کسی هست که می‌خرد سخن لهو و باطل و غافل کننده از خدا را تا گمراه سازد مردم را از راه خدا به نادانی، و استهزا می‌کند به راه خدا و دین حق. برای آن گروه مهیا شده است عذابی خوارکننده.

و در احادیث دیگر وارد شده است که: گناه کبیره آن است که خدا وعید آتش بر آن کرده باشد.

پس معلوم می‌شود که غنا از گناهان کبیره است.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که حضرت فرمود که: غنا داخل است در آنچه خدا فرموده است که: و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل عن سبیل الله.

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: خانه‌ای که در آن غنا می‌کنند ایمن نیست آن خانه از نزول بلاهای دردناک، و دعا در آنجا مستجاب نمی‌شود و ملک داخل آن خانه نمی‌گردد.

و به سند صحیح مروی است که ریان بن الصلت⁽¹⁴²³⁾ از حضرت امام رضا علیه السلام پرسید که: هشام بن ابراهیم⁽¹⁴²⁴⁾ از شما نقل می‌کند که شما رخصت فرموده‌اید در شنیدن غنا.

حضرت فرمود که: دروغ می‌گوید آن زندیق. او از من پرسید، من به او گفتم که: شخصی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام سؤال نمود از غنا، حضرت فرمود که: اگر حق و باطل از هم متمیز شوند، غنا در کدام طرف خواهد بود؟ آن

شخص گفت که: در طرف باطل. فرمود که: درست حکم کردی. و به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام منقول است که فرمود که: مجلس غنا مجلسی است که خدا نظر رحمت به سوی اهل آن مجلس نمی‌کند، و غنا داخل است در آن آیه که: و من الناس من یشتري لهُو الحدیث.

و به سند صحیح از مسعده بن زیاد⁽¹⁴²⁵⁾ منقول است که: در خدمت حضرت صادق عليه السلام بودم، شخصی عرض نمود که: پدرم و مادرم فدای تو باد! من داخل بیت‌الخلا می‌شوم و همسایگان دارم که ایشان کنیزان دارند که غنا می‌کنند و عود می‌نوازند، و بسیار من طول می‌دهم نشستن را از برای استماع آواز ایشان. حضرت فرمود که: چنین مکن. آن شخص گفت که: من به پای خود برای این نمی‌روم؛ همین شنیدنی است که به گوش خود می‌شنوم. حضرت فرمود که: توبه کن. مگر شنیده‌ای که خدا می‌فرماید که: گوش و چشم و دل از همه ایشان سؤال خواهند کرد.⁽¹⁴²⁶⁾ گفت: والله که گویا هرگز این آیه را نه از عربی شنیده بودم و نه از عجمی. و بعد از این دیگر به آن عمل عود⁽¹⁴²⁷⁾ نخواهم کرد. و الحال استغفار و توبه می‌کنم. حضرت فرمود که: برخیز و غسل بکن و نمازی بکن که بر کار عظیمی مقیم بودی. چه بسیار بد بود حال تو اگر بر آن حال می‌مردی. و خدا را شکر کن و از خدا بطلب که توبه‌ات را قبول کند. و توبه کن از جمیع بدیها و از هرچه خدا آنها را نمی‌خواهد، که خدا چیزی را که قبیح است نمی‌خواهد و نهی فرموده است. و قبیح را به اهلش بگذار که هر فعل را اهلی است که آن فعل مناسب ایشان است.

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است در تفسیر این آیه که: فاجتنبوا الرجس من الأوثان و اجتنبوا قول الزور: اجتناب نمایند از رجس و پلیدی (که آن بتان

است) و اجتناب کنید از قول زور و گفته باطل، فرمود که: مراد از قول زور غناست.

و در حدیث دیگر فرمود که: غنا آشیانه نفاق است.

و در حدیث دیگر وارد است که: از آن حضرت پرسیدند از غنا، حضرت فرمود که: داخل خانه‌ای چند مشوید که خدا از اهل آنها اعراض فرموده و روی رحمت را از ایشان گردانیده است.

و در حدیث دیگر فرمود که: شنیدن لهو و غنا در دل می‌رویاند نفاق را، چنانچه آب گیاه را می‌رویاند. و در حدیث دیگر فرمود که: حضرت رسول ﷺ فرمود که: بخوانید قرآن را به لحن⁽¹⁵²⁸⁾ عرب و صوت⁽¹⁵²⁹⁾ ایشان، و احتراز نمایید از لحنهای اهل فسق و فجور⁽¹⁵³⁰⁾ و صاحبان گناهان کبیره. به درستی که بعد از من جماعتی خواهند آمد که ترجیع کنند⁽¹⁵³¹⁾ آواز خود را به قرآن، مانند ترجیع نوحه و غنا و رهبانیت. قرآن ایشان از گردن ایشان بالاتر نخواهد رفت، و دل‌های ایشان برگشته و سرنگون است، و دل‌های جماعتی که کار ایشان خوششان می‌آید نیز سرنگون است.

و علی بن ابراهیم در حدیث طولانی روایت کرده است که: حضرت رسول ﷺ برای سلمان بیان می‌فرمود چیزهای بدی را که در آخرالزمان به هم خواهد رسید و از علامات قیامت است، از آن جمله فرمود که: تغنی⁽¹⁵³²⁾ به قرآن خواهند کرد و به عنوان غنا خواهند خواند.

و از حضرت صادق ع پرسیدند از خریدن کنیزان غنا کننده، فرمود که: خریدن ایشان و فروختن ایشان حرام است، و تعلیم کردن ایشان کفر است، و گوش کردن خوانندگی ایشان نفاق است.

و در حدیث دیگر فرمود که: زن غناکننده ملعون است، و هر کس که کسبش را می خورد ملعون است.

و در کتاب عیون اخبار الرضا علیه السلام (1533) روایت کرده است که: از حضرت رضا علیه السلام پرسیدند از شنیدن غنا. حضرت فرمود که: اهل حجاز (1534) جایز می دانند، و آن باطل است و لهُو است. نشنیده ای که خدا می فرماید در مدح جماعتی که: چون به لغو می گذرند، کریمانه و بزرگانه می گذرند (و گوش نمی دهند). (1535)

و از حضرت امام رضا علیه السلام به سند معتبر منقول است که: هر که نفس خود را منزّه گرداند از غنا و نشنود آن را، پس به درستی که در بهشت درختی هست که خدا بادهای را امر می فرماید که آن درخت را حرکت دهند. پس، از آن صدای خوشی خواهد شنید که هرگز نشنیده باشد. و کسی که غنا شنیده باشد آن را نخواهد شنید.

و علی بن ابراهیم به سند صحیح از عاصم بن حمید (1536) روایت کرده است که: به حضرت صادق علیه السلام عرض نمودم که: سؤالی می خواهم بکنم و حیا مانع می شود. آیا در بهشت غنا خواهد بود؟ فرمود که: در بهشت درختی هست که خدا بادهای بهشت را امر می فرماید که می وزند، و آن درخت را به نغمه ای چند مترنم (1537) می سازند، که خلاق به خوبی آن نغمه ها هرگز صدایی نشنیده باشند. بعد از آن فرمود که: آن عوض و ثواب کسی است که ترک شنیدن غنا در دنیا از ترس خدا کرده باشد. و ابن بابویه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: غنا مورت نفاق است و باعث فقر می شود.

و به سند دیگر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: بسیار گوش دادن به غنا باعث فقر و پریشانی است.

و به سند معتبر روایت کرده است که: از حضرت صادق علیه السلام سؤال کردند از معنی قول زور که خدا از آن نهی فرموده است. فرمود که: از جمله قول زور است آن که شخصی به کسی که غنا کند گوید که: احسنت! خوب خواندی. و احادیث دیگر در حرمت غنا وارد است و از برای ارباب انصاف و بصیرت کمتر از آنچه مذکور شد هم کافی است.

و بدان که اکثر علما و لغویین غنا را تفسیر کرده‌اند به: ترجیع آوازی که شنونده را به طرب آورد. و ترجیع را تفسیر کرده‌اند به تکریر و حرکت دادن آواز در گلو. و طرب را گفته‌اند که: آن حالتی است که آدمی را از خوشحالی و اندوه حاصل می‌شود. و بعضی از لغویین و علما به محض ترجیع اکتفا کرده‌اند و به طرب آوردن را در آن اخذ نکرده‌اند⁽¹⁵³⁸⁾. و غنا در فارسی سرود⁽¹⁵³⁹⁾ را می‌گویند و جمیع خوانندگیها را در فارسی سرود می‌گویند. و در میان عرب الحال هم می‌شنویم که کسی را که می‌خواهند بگویند: خوانندگی کن، می‌گویند: **تَعَنَ** یعنی: غنا بکن.

پس ظاهر شد از آنچه گذشت که هر خوانندگی که در او تحریر⁽¹⁵⁴⁰⁾ آواز باشد و این کس را به حزن یا فرح آورد حرام است مگر آنچه استثنا خواهد شد. و اگر به طرب هم نیاورد به مذهب جمع کثیری حرام است و چنین فردی ظاهراً نمی‌باشد⁽¹⁵⁴¹⁾؛ زیرا که مطربی که گفته‌اند، مراد این است که آن نوع از آواز از شأنش این باشد⁽¹⁵⁴²⁾ که به طرب آورد، و اگر نه، گاه باشد که کسی به هم رسد که از هیچ آوازی به طرب نیاید چنانچه اگر غسل را تعریف کنند که چیز شیرینی است که آدمی از او محظوظ⁽¹⁵⁴³⁾ و مُلتذ⁽¹⁵⁴⁴⁾ می‌شود، و اگر به ندرت کسی را غسل بد آید، خلل در آن تعریف ندارد.

بله؛ یک قسم از آواز هست که اصل جوهر آواز، خوشی دارد.⁽¹⁵⁴⁵⁾ پس اگر قرآن را راسته بخوانند و تحزینی در صوت بکنند که در صدا حزنی به هم رسد اما تکریر⁽¹⁵⁴⁶⁾ آواز و تحریر در آن نباشد، آن ظاهراً غنا نیست. و این که در بعضی احادیث وارد شده است که: قرآن را به حزن بخوانید، بر این معنی محمول است. و همچنین احادیثی که دلالت دارد بر این که ائمه علیهم السلام به حزن تلاوت می فرموده اند و در بعضی احادیث وارد شده است که: ترجیع آواز بکن به قرآن، با آن احادیث معارض⁽¹⁵⁴⁷⁾ مقاومت نمی تواند کرد و محمول بر تقیه است و کسی از علما را ندیده ایم که قرآن را در باب غنا استثنا کرده باشد.

و بدان که اکثر علما حُدی⁽¹⁵⁴⁸⁾ خواندن را برای راندن شتر استثنا کرده اند، و چون در مستندش⁽¹⁵⁴⁹⁾ ضعیفی هست، بعضی از علمای ما آن را نیز حرام می دانند. و همچنین خلاف است در صدای زنی که غنا کند در عروسیها برای زنان، و مردان در میان ایشان داخل نشوند. و جمعی از علما این را حلال دانسته، و ابن ادریس و علامه - در تذکره⁽¹⁵⁵⁰⁾ - این را نیز حرام دانسته اند ولیکن حلیتش حدیث معتبر دارد. و همچنین نحوه زنان در ماتمها اگر دروغ نگویند⁽¹⁵⁵¹⁾، تجویز کرده اند اکثر علما، و احادیث دارد. و شیخ علی⁽¹⁵⁵²⁾ علیه الرحمه ذکر کرده است که: بعضی از علما مرثیه حضرت امام حسین صلوات الله علیه را جایز دانسته به تحریر خواندن.

و احتیاط در دین آن است که از همه اینها اجتناب نمایند به مقتضای عموم⁽¹⁵⁵³⁾ احادیث بسیاری که گذشت.⁽¹⁵⁵⁴⁾

الف. شناخت موسیقی: موسیقی علم، فن و هنر ترکیب صداست به نحوی که به گوش خوشایند باشد. به محصول این علم، فن و هنر نیز موسیقی می گویند.

آنچه در طول تاریخ تا به امروز به عنوان موسیقی شناخته شده و می‌شود، انواع گوناگونی است که از موسیقی سنتی و رسمی کشورها، شهرها و مناطق، یا موسیقی ملل، اقوام و موسیقی محلی؛ موسیقی کلاسیک اروپایی، موسیقی جاز، موسیقی پاپ تا موسیقیهای کوچک‌بازاری و مطربی را در بر می‌گیرد.

موسیقی گاه تنها با یک ساز یا سازهای متعدد، گاه با یک صدای انسانی یا صداهای انسانی متعدد، و گاه با ترکیبی از آن دو به اجرا درمی‌آید.

حالاتی که از شنیدن موسیقیهای گوناگون بدون در نظر گرفتن سخنی که بر روی آن هست یا نیست در انسان پدید می‌آید مجموعه‌ای است بسیار متنوع از احساسهای انسانی که تنها بخشی از آن عبارت است از: شادی، غم، شکوه و جلال، حماسه، سربلندی و افتخار، تعهد، میهن‌دوستی، تحرک، قیام، انقلاب، مظلومیت، عشق، نفرت، ترس و وحشت، بی‌بقری و بی‌بندوباری، شهوت، روحانیت، توجه به ملکوت و... که هر یک می‌توانند تأثیری خفیف تا شدید داشته باشند.

کلامی که ممکن است بر روی نغمه یا آهنگ خوانده شود نیز بسته به محتوا و پیام شعر می‌تواند بیانگر هر یک از معارف و پیامهای بشری باشد، که از ارزشمندترین و مقدس‌ترین سخنان را در بر می‌گیرد تا پست‌ترین کلامهایی که می‌تواند بر زبان انسان جاری گردد.

ب. چه را نباید شنید: در قرآن مجید براساس همین آیاتی که در متن نیز آمده است و نیز آیاتی مشابه آنها، از شنیدن سه چیز نهی شده است: (1) لغو، (2) لهو‌الحديث، (3) قول زور.

(1) لغو: چیز و سخن بیفایده یا سخنی که از روی عدم تفکر باشد. هر سخن یا کار بیهوده و بیفایده.

(2) لهوالحدیث: لهو چیزی است که شخص را مشغول می‌کند و برای انسان غفلت پدید می‌آورد نسبت به آنچه مهم است و به کار وی می‌آید. مصداق لهو هر چیز می‌تواند باشد از جمله سخن لهو که به آن لهوالحدیث می‌گویند. در روایات، به عنوان برخی مصداقهای لهوالحدیث، از افسانه‌سرایی و غنا نام برده شده است.

(3) قول زور: زور به معنی دروغ است. قول زور یعنی سخنی که باطل است و حقیقت ندارد.

در روایات آمده است که از مصداقهای این سه مورد، غناست.

ج. غنا چیست؟ غنا در لغت آوازی است که شادی یا غم برانگیزد در حدی که باعث جنبش و حرکت بدنی شود (در تعریف غنا واژه طرب، و در تعریف طرب واژه‌های اضطراب و اهتزاز بر اثر غم یا شادی آمده است که در هر دو معنی جنبش و حرکت بدنی نهفته است).

د. رابطه غنا با موسیقی: بر اساس آنچه گفته شد، غنا (1) بخشی از موسیقی آوازی یا آواز است که (2) غم یا شادی برانگیزد (3) دارای ضرباهنگ (ضرب یا ریتم) تند و نسبتاً تند است به نحوی که ایجاد حرکت و جنبش بدنی در انسان می‌کند و (4) مضمون کلام را سخنانی بیهوده یا بیفایده یا غفلت‌آمیز یا غفلت‌انگیز تشکیل می‌دهد؛ غفلتی که شخص را از اندیشیدن و نهادن فرصت درباره چیزهای مهم باز می‌دارد.

این هر چهار، شرایط تعریف غنا هستند و فقدان یکی از آنها، موسیقی را از غنا بودن خارج می‌کند.

اگر موسیقی بدون کلامی نیز بستر و زمینه غنا قرار گیرد، به تبعیت غنا مشمول احکام آن می‌شود و حکم خرید و فروش سازهایی که برای غنا خرید و

فروش می‌شوند و نیز بردگان و بندگان و کنیزانی که برای اجرای غنا خرید و فروش می‌شوند تابع حکم غناست.

بنابراین ملاحظه می‌شود که آنچه غنا نامیده می‌شود، بخش بسیار کوچکی از یک بخش از بخشهای مختلف و متنوع موسیقی است و به عبارت دیگر هر غنایی موسیقی است اما هر موسیقی غنا نیست.

ه. ملاکها: شرط اصلی حرمت غنا مورد چهارم آن است. این شرط در هر چیز از جمله اشعار و افسانه‌های بیفایده و سخنان بیهوده می‌تواند وجود داشته باشد و اختصاصی به غنا ندارد. حکم همه اینها حرمت و اجرای آنها و دل سپردن به آنها گناه است، چنان که هر چیز که انسان را از حقیقت‌گرایی، حقیقی، شناخت حق و حقیقت و مسائل مهم زندگی دنیا و آخرت بازدارد و مایه استهزا به آیات الهی و درافتادن با پیامهای آسمانی شود، مانع خوشبختی و سعادت انسانهاست و از گناهان کبیره به شمار می‌رود چنان که در دوران رسالت با ابزار شعر هجوآمیز چنین می‌کردند.

با توجه به این امر مشخص می‌شود که هر نوع موسیقی در اسلام فی نفسه (به خودی خود و بدون توجه به چیزی دیگر) حرام نیست بلکه حرمت آن لغیره (به خاطر چیزی دیگر) است از آمیخته شدن آن به لغو، لهو الحدیث و قول زور که همه مرتبط با کلام‌اند. کلامهایی دارای مضامینی مانند مدح حاکمان و زورمداران، تملق و چاپلوسی، غمها و شادیهای بی‌ارزش، عشقهای پست، دعوت به بیخیالی و دنیاگریزی، هجو، ناسزا، دروغ، توهین، سخنان رکیک و... با آنچه تاکنون گفته شد ملاحظه می‌شود که به خلاف نظر مؤلف: اولاً، کارکردهای نوازندگی و خوانندگی، تنها شامل ایجاد شادی و اندوه نمی‌شود بلکه شادی و اندوه تنها جزء بسیار کوچکی از کارکردهای موسیقی‌اند.

ثانیا، با وجود اطلاق در لفظ روایات، آنها اطلاق زمانی و مکانی و مصداقی ندارند بلکه ناظر به آن چیزی می‌شوند که آن زمان در دربارهای حاکمان عرب و سلاطین ایرانی و خانه‌های اعراب جاهلی و مالداران اهل عیش و عشرت یا محل‌های خوشگذرانی و باده‌گساری یا در مجالس نوحه‌خوانی‌های دروغ‌برای درگذشتگان به اجرا درمی‌آمده‌اند. اینها همان چیزهایی هستند که امروزه به ترانه‌های کوچه‌بازاری، مبتذل و موسیقی مطربی شهرت دارند و اهل موسیقی برای آنها اهمیتی قائل نیستند و گوش دل به آنها نمی‌سپارند.

علاوه بر این، روایات، مستند به آیات‌اند و در واقع حاوی ملاک برای حکم حرمت‌اند و آنچه اطلاق دارد این حکم است براساس آن ملاکها.

ثالثا، حکم حرمت شامل کسی می‌شود که بخواهد به غنا دل بسپارد و از آن تأثیر بپذیرد و نه در مورد کسی که مثلا قصد پژوهش در این‌گونه موسیقی دارد. همان‌گونه که وجوب سجده برای قاری آیات سجده در قرآن وقتی است که وی قصد تلاوت قرآن را به عنوان تلاوت و کاری عبادی داشته باشد نه وقتی که مثلا قصد وی پژوهش در آیاتی است که درباره سجده آمده‌اند.

رابعا، با توجه به آنچه گفته شد، قدر متیقن آنچه می‌توان حکم حرمت برای آن صادر کرد، همان غناست با تعریف و شناختی که از آن حاصل شد. بنابراین انواع دیگر موسیقی حکم کلی اباحه را دارند و احتیاط در دین آن است که پا از ادله ظاهره بیشتر نگذاریم و در هر مورد که یقین به حرمت نداریم و حرمت چیزی محل اشکال است، حکم کلی و عام حلیت و اباحه را حفظ کنیم.

از این روست که می‌بینیم فقهای امروز را که به دشواری می‌توانند تصور کنند که شنیدن اصواتی مانند سرودهای ملی، میهنی و انقلابی، مارشهای نظامی،

موسیقی فیلمهای مذهبی و حماسی و آثاری مانند سنفونیهای پنجم و نهم بتهوون (به ویژه موومانهای اول و آخر آنها) حرام باشد.

و. اجرای موسیقایی قرآن: حکم خواندن قرآن به طرز ترانه و تصنیف یا به هر نحو که مرتبط با موسیقی آوازی شود مستلزم توجه به نکاتی چند است که در اینجا مجال آن نیست. تنها به نکته‌ای اشاره می‌شود و آن این که قرآن مجموعه‌ای است از داستان و مثل؛ حکم عبادی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و نظامی؛ الهیات و حکمت نظری و فلسفه؛ موعظه و پند و اخلاق؛ دعا و نیایش؛ وعده و تهدید و هشدار؛ اطلاعات علمی و تاریخی و از این دست نیازهای متنوع زندگی بشر. حال اگر قصد موسیقیدان به موسیقی درآوردن آیات و سوره‌های قرآن باشد، متوجه می‌شود که هر مقوله از مقوله‌هایی که برشمرده شد، قالبی کاملاً متمایز با دیگری می‌طلبد تا محتوای کلام با موسیقی سازگار باشد، ضمن این که موسیقی باید تأثیر پیام را بیشتر کند نه این که پیام تحت تأثیر موسیقی قرار گیرد.

آنچه درباره به حزن خواندن قرآن در روایات آمده، بیان احکامی است که درباره برخی آیات قرآن مصداق دارند که مشتمل بر موعظه و پند، احوال قیامت، بیان مسائل احساسی و رابطه دوستانه میان خدا و انسان، رحمت و بخشایش خداوند، ضعف انسان و از این قبیل‌اند و گرنه به حزن خواندن آیات جهاد و قتال یا زکات یا تهدید یا نقل قول کفار و از این دست با طبع سلیم سازگار نیست.

لمعه دهم: در بیان ذکر است بدان که ذکر در لغت یاد کردن است، و یاد کردن خدا انواع دارد: یکی: یاد خداست در هنگام معصیتی که خواهد مرتکب آن شود و خدا را به یاد آورد و برای خدا ترک آن نماید.

دویم: یاد خداست در وقت طاعات، که خدا را به یاد آورد و به سبب آن، مشقت طاعت بر او آسان شود و به جا آورد.

سیم: یاد خداست در هنگام رفاهیت و نعمت، که وفور نعمت، او را از یاد خدا فراموش نکند و شکر آن نعمت را به جا آورد.

چهارم: یاد خداست در هنگام بلا و محنت، که در آن حالت به خدا تضرع نماید و بر آن بلا صبر کند.

پنجم: ذکر الهی است به دل که تفکر در صفات کمالیه الهی و در آلا⁽¹⁵⁵⁵⁾ و نَعْمای⁽¹⁵⁵⁶⁾ او بکند. و تفکر در دین حق و معانی قرآن و احادیث رسول و اهل بیت علیهم السلام، و تفکر در امور آخرت و مکارم اخلاق و عیوب نفس و سایر اموری که خدا فرموده است اینها همه ذکر الهی است.

ششم: ذکر به زبان است. و آن انواع دارد مثل مذاکره علوم حق و آیات و اخبار و درس گفتن آنها، و ذکر آنچه سابقاً مذکور شد، و فضایل اهل بیت را بیان کردن، و قرآن خواندن، و دعا خواندن، و اسمای الهی که از شارع مُتَلَقی⁽¹⁵⁵⁷⁾ شده است مداومت نمودن. اما باید که به آدابی باشد که پسندیده شارع است، و به عنوان بدعت نباشد، و دل، آگاه باشد از آنچه بر زبان جاری می‌گردد. و بر این مضامین احادیث متواتره وارد شده است.

چنانچه به سند معتبر از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منقول است که: هرکه اطاعت خدا می‌کند یاد خدا بسیار کرده است، هرچند نماز و روزه و تلاوتش کم باشد؛ و هرکه معصیت خدا می‌کند خدا را فراموش کرده است، هرچند نماز و روزه و تلاوتش بسیار باشد.

و به سندهای معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که فرمود که: دشوارترین اعمال سه چیز است: انصاف دادن برای مردم از نفس خود، که از

برای مردم از نفس خود نپسندی مگر چیزی را که برای نفس خود از مردم می‌پسندی؛ و با برادران مؤمن مواسات نمودن⁽¹⁵⁵⁸⁾ در مال، و برادرانه در میان خود و ایشان قسمت نمودن؛ و ذکر خدا بر همه حال کردن، نه سبحان‌الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر گفتن و بس. بلکه وقتی که چیزی بر تو وارد شود که خدا فرموده باشد، به جا آوری، و اگر چیزی بر تو وارد شود که خدا نهی فرموده باشد، ترک نمایی.

و در حدیث دیگر فرمود که: در تورات نوشته است که: ای فرزند آدم مرا در هنگام غضب خود یاد کن تا تو را یاد کنم در هنگام غضب خود.

و حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که: هیچ چیز شیطان را و لشکر او را مجروح و خسته نمی‌کند مثل زیارت برادران مؤمن از برای خدا. و به درستی که دو مؤمن که با یکدیگر ملاقات می‌کنند و خدا را یاد می‌نمایند و بعد از آن فضایل ما اهل بیت را یاد می‌کنند، گوشتهای روی شیطان تمام می‌ریزد، و از بسیاری المی که به او می‌رسد به فریاد می‌آید، که ملائکه آسمانها و خازنان بهشت حال او را می‌یابند و بر او لعنت می‌کنند، و هیچ ملک مقربی نمی‌ماند مگر آن که او را لعنت می‌کند. پس بر زمین می‌افتد و امانده و رانده.

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه منقول است که: صبر دو صبر است: یکی در هنگام مصیبت، و آن نیکو و جمیل است؛ و بهتر از آن صبر بر ترک چیزهایی است که خدا حرام گردانیده است. و ذکر خدا دو ذکر است: یکی ذکر در هنگام مصیبت؛ و بهتر از آن یاد خداست در وقتی که حرامی رو دهد که مانع از آن گردد.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: هر قومی که در مجلسی مجتمع شوند و خدا را یاد نکنند آن مجلس در قیامت با عث حسرت ایشان خواهد بود. پس

فرمود که: یاد ما از جمله ذکر خداست، و یاد دشمنان ما از جمله یاد شیطان است.

و در حدیث دیگر فرمود که: صاعقه نمی‌رسد به کسی که ذکر خدا کند. پرسیدند که:

ذاکر کیست؟ فرمود که: کسی که صد آیه از قرآن بخواند.

پس چون حقیقت ذکر معلوم شد، بدان که دو نوع ذکر در میان صوفیه شایع گردیده که هر دو بدعت است، و بهترین عبادات می‌دانند و خلاصه اوقات عمر خود را در آنها ضایع می‌کنند و مردم را گمراه می‌گردانند.

اول: ذکر جلی (1559). و آن مشتمل بر چند چیز است:

اول آن که: این نحو عبادت از شارع مُتَلَقی (1560) نشده است و در آیات و اخبار کیفیت ذکر برخلاف این وارد شده است زیرا که حق سبحانه و تعالی فرموده است که: (أَدْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ) (1561). یعنی: بخوانید پروردگار خود را از روی زاری و پنهانی، به درستی که حق تعالی دوست نمی‌دارد آنان را که از حد اعتدال بیرون می‌روند. و جای دیگر می‌فرماید که: (وَادْكُرْ رَبَّكَ فِي نَفْسِكَ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ، وَلَا تَكُنْ مِنَ الْغَافِلِينَ) (1562). که ترجمه‌اش این است که: یاد کن پروردگار خود را در خاطر خود از روی زاری و ترس، و پست‌تر از بلند گفتن، در اول روز و آخر روز، و مباش از جمله غافلان.

و نقل کرده‌اند که حضرت رسول ﷺ شنید که جمعی فریاد برآورده‌اند به تکبیر و تهلیل (1563). ایشان را منع بلیغ (1564) نمود و فرمود که: به درستی که ندا نمی‌کنید کسی را که نشنود یا دور باشد.

و به اسانید صحیحه منقول است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که: حضرت موسی از خداوند خود سؤال نمود که: ای پروردگار من! تو نزدیکی به من به روش نزدیکان با تو راز بگویم، یا دوری که چون تو را خوانم بلند بخوانم؟ خطاب رسید که: من همنشین آن کسی ام که مرا یاد می کند. یعنی فریاد در کار نیست.

و به سند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که: شیعه ما جماعتی اند که در خلوت و پنهان خدا را بسیار یاد می کنند.

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: حق سبحانه و تعالی می فرماید که: هر که مرا آهسته و پنهان یاد نماید من او را علانیه ⁽¹⁵⁶⁵⁾ یاد کنم.

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: هر که خدا را در پنهانی یاد کند، پس خدا را زیاد یاد کرده است. به درستی که منافقان خدا را آشکارا ذکر می کردند و در پنهان ذکر نمی کردند. خدا در وصف ایشان فرمود که: به ریای مردم کار می کنند، و یاد خدا نمی کنند مگر اندکی. ⁽¹⁵⁶⁶⁾ و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: ذکری که آدمی در خاطر خود بکند ثواب آن را بغیر از خدا کسی نمی داند از بزرگواری آن ذکر.

پس، از این آیات و احادیث معلوم شد که به این نحو فریاد کردن و خدا را ذکر کردن، در شرع پسندیده نیست. و در تعریف بدعت دانستی که این قسم امور که از شارع وارد نشده است خوب دانستن و به عنوان عبادت کردن بدعت است.

دویم آن که: تحریرها و غنا می کنند و ذکر را به تصنیفها ⁽¹⁵⁶⁷⁾ برمی گردانند و در میان آن، اشعار عاشقانه و ملحدانه به نغمه و ترانه می خوانند. و این به اجماع علمای ما حرام است چنانچه دانستی در باب غنا. قطع نظر از اعمال شنیعه که

در ضمن آن می‌کنند از دست بر دست زدن به نغمه و اصول⁽¹⁵⁶⁸⁾. و خدا کفار را در قرآن به آن مذمت فرموده است.⁽¹⁵⁶⁹⁾ و رقص کردن که شرعا مذموم است و عقل همه کس حکم به قباح آن می‌کند.⁽¹⁵⁷⁰⁾

سیم آن که: این اعمال را در مساجد می‌کنند، و شعر خواندن در مسجد مذموم است.

چنانچه به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که فرمود که: اگر بشنوید که کسی در مسجد شعر می‌خواند، بگویید به او که: خدا دهنش را بشکند. مسجد را برای قرآن خواندن ساخته‌اند. و ایضا نهی کرده‌اند از آواز بلند کردن در مسجد. و اکثر ایشان این اعمال را در شب و روز جمعه واقع می‌سازند. و شعر خواندن در شب جمعه مطلقا مکروه است، و در روز جمعه نیز مکروه است. چنانچه در حدیث صحیح از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که: هر که در روز جمعه یک بیت شعر بخواند، نصیب و بهره او از ثواب آن روز همان بیت خواهد بود.

و چون به ایشان می‌گویی که این اعمال بدعت و تشریح⁽¹⁵⁷¹⁾ است، جواب می‌گویند که: ما را از این، قرب دیگر حاصل می‌شود. و فریادها می‌کنند و مانند حیوانات کف می‌کنند. و این را در نظر عوام کالانعام⁽¹⁵⁷²⁾ از کمالات خود می‌نمایند.

و در باب قرب، بیشتر معلوم شد که این چیزهایی است که ما به وهم خود یابیم. و راه قرب منحصر است در راه متابعت شرع.

و آن حرکاتی که از ایشان صادر می‌شود و حال⁽¹⁵⁷³⁾ اش نام می‌کنند بر چند قسم است:

یک قسم آن است که خیالات باطله در نفس ایشان از عشق مجاز⁽¹⁵⁷⁴⁾ هست. این صداهای خوش را که شنیدند، آن معنی طغیان می‌کند و باعث اضطراب ایشان می‌شود. و آن خصوصیتی به ایشان ندارد؛ در مجلس شراب و ساز و تنبک هم آن شور و وجد و رقص می‌باشد.

چنانچه به سند معتبر از حضرت امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که از آبای طاهرین خود صلوات‌الله‌علیهم روایت فرمود که: شیطان به نزد انبیا می‌آمد از زمان آدم تا هنگامی که حضرت عیسی مبعوث شدند، و با ایشان سخن می‌گفت و سؤالها از ایشان می‌کرد. و به حضرت یحیی زیاده از پیغمبران دیگر انس داشت. روزی حضرت یحیی به او فرمود که: ای ابومره⁽¹⁵⁷⁵⁾ مرا به تو حاجتی است. گفت که: قدر تو از آن عظیمتر است که حاجت تو را رد توان نمود. آنچه خواهی سؤال نما که به آنچه فرمایی مخالفت نخواهم کرد. حضرت فرمود که: می‌خواهم که دامها و تله‌های خود را که بنی‌آدم را به آن صید می‌نمایی به من نمایی.

آن ملعون قبول کرد و به روز دیگر وعده کرد. چون صبح روز دیگر شد حضرت یحیی در خانه نشست و منتظر او بود. ناگاه دید که صورتی در برابرش ظاهر شد؛ رویش مانند روی میمون و بدنش مثل بدن خوک، و طول چشمهایش در طول رویش، و همچنین دهانش در طول رویش، و ذقن⁽¹⁵⁷⁶⁾ ندارد و ریش ندارد و چهار دست دارد، دو دست در سینه و دو دست در دوش او رُسته، پی‌پایش⁽¹⁵⁷⁷⁾ در پیش و انگشتان پایش در عقب، و قبایی⁽¹⁵⁷⁸⁾ پوشیده و کمربندی بر روی آن بسته، و بر آن کمربند رشته‌هایی به الوان مختلف آویخته بعضی سرخ و بعضی زرد و بعضی سبز، و به هر رنگی رشته‌ای در آن میان

هست. و زنگ بزرگی در دست دارد، و خودی⁽¹⁵⁷⁹⁾ بر سر نهاده، و بر آن خود
قلابی آویخته.

چون حضرت او را با این هیئت مشاهده فرمودند، پرسیدند که: این کمر بند
چیست که در میان داری؟ گفت: این گبری و مجوسیت⁽¹⁵⁸⁰⁾ است که من پیدا
کرده‌ام و برای مردم زینت داده‌ام. فرمود که: این رشته‌های الوان چیست؟ گفت:
این اصناف زنان است که مردان را به الوان مختلفه و رنگ‌آمیزیهای خود
می‌ربایند.

فرمود که: این زنگ چیست که در دست داری؟ گفت: این مجموعه‌ای است
که همه لذتها در اینجاست، از طنبور⁽¹⁵⁸¹⁾ و بربط⁽¹⁵⁸²⁾ و طبل و نی و سُرنای⁽¹⁵⁸³⁾ و
غیر اینها. و چون جمعی به شراب خوردن مشغول شدند و لذتی نمی‌یابند از آن،
من این جرس⁽¹⁵⁸⁴⁾ را به حرکت درمی‌آورم و مشغول خوانندگی و ساز می‌شوند.
پس چون صدای آن را شنیدند، از طرب و شوق از جا به در می‌آیند و یکی
رقص می‌کند و دیگری به انگشتان صدا می‌کند و دیگری جامه بر تن می‌درد.
پس حضرت فرمود که: چه چیز بیشتر موجب سرور و روشنی چشم تو
می‌گردد؟

گفت: زنان؛ که ایشان تله‌ها و دامهای من‌اند، و چون نفرینها و لعنتهای
صالحان بر من جمع می‌شود به نزد زنان می‌روم و از ایشان دلخوش می‌شوم.
حضرت فرمود که: این خود چیست که بر سر توست؟ گفت: به این، خود را از
نفرینهای صالحان حفظ می‌کنم. فرمود که: این قلاب چیست که بر آن آویخته
است؟ گفت: به این دل‌های صالحان را می‌گردانم و به سوی خود می‌کشم.
فرمود که: هرگز به من یک ساعت ظفر⁽¹⁵⁸⁵⁾ یافته‌ای؟ گفت: نه؛ ولیکن در تو
یک خصلت می‌بینم که مرا خوش می‌آید. فرمود که: کدام است؟ گفت: اندکی

بیشتر چیزی می خوری در هنگام افطار، و این موجب سنگینی تو می شود و دیرتر به عبادت برمی خیزی.

حضرت یحیی فرمود که: با خدا عهد کردم که هرگز از طعام سیر نشوم تا خدا را ملاقات نمایم. شیطان گفت: من نیز عهد کردم که هیچ مسلمانی⁽¹⁵⁸⁶⁾ را دیگر نصیحت نکنم تا خدا را ملاقات کنم.

پس بیرون رفت و دیگر به خدمت حضرت نیامد.

و یک قسم دیگر آن است که: از باب مکر و فریب و ساختگی است چنانچه بسیار دیده ایم که اگر در آن حالت بر کنار بامی باشند در هنگام اضطراب و شور، خود را به طرف دیگر می اندازند و آثار اختیار در افعال ایشان ظاهر است. و یک قسم دیگر: مرضی است که به اعتبار ترک حیوانی⁽¹⁵⁸⁷⁾ و ضبط نفس⁽¹⁵⁸⁸⁾ در ذکر خفی و سایر بدعتهای ایشان که موجب ضعف قلب و دماغ⁽¹⁵⁸⁹⁾ و مولد مواد سوداویه⁽¹⁵⁹⁰⁾ است حاصل می شود که به اندک صدای خوشی، یا صدای موحشی⁽¹⁵⁹¹⁾، یا زیادتی فرحی، یا زیادتی حزنی مدهوش می شوند و بیتابانه حرکات از ایشان صادر می شود، و آن به اعتبار مرضی است که در بدن ایشان حاصل می شود، و آن را به تنقیه و جلاب⁽¹⁵⁹²⁾ و ترک آن بدعتها و خوردن دواهای مقوی علاج می باید کرد. و در زنان، جمعی که به اعتبار بیماریها مزاجشان ضعیف می شود این حالات می باشد. اما فرقی که هست آن است که آنها کمال نمی دانند و معالجه می کنند، و اینها کمال می دانند و سعی در زیادتیش می کنند.

و یک قسم دیگر آن است که: مبدأش⁽¹⁵⁹³⁾ اختیاری ایشان است و آخر بی اختیار می شوند. به سبب آن که گریه را در آدمی برای این مقرر کرده اند که اگر حزنی یا شوقی در آدمی زیادتی کند به آن دفع کنند، چنانچه عباد⁽¹⁵⁹⁴⁾ در

مقام مناجات و راز گفتن با قاضی الحاجات⁽¹⁵⁹⁵⁾ این طریقه دارند، و گاه هست که شوری و شوقی دارند که از اول شب تا صبح زاری می‌کنند و هیچ این حالات ایشان را رو نمی‌دهد زیرا چون به راه بندگی درست رفته‌اند شیطان بر ایشان دست ندارد. و از ائمه ما صلوات‌الله‌علیهم این طریقه را نقل کرده‌اند. و اما این جماعت می‌گویند که: گریه کار پیرزنان است و کمال نیست و خود را از گریه منع می‌کنند و خود را به دست شوق و خیالات می‌دهند تا بیهوش می‌شوند و حرکات از ایشان صادر می‌شود. و آخر علاجش را به گریه می‌کنند و اگر اول خود را به گریه دهند به آنجا منتهی نمی‌شود.

چنانچه کلینی و ابن بابویه به سند معتبر از جابر⁽¹⁵⁹⁶⁾ روایت کرده‌اند که: به خدمت حضرت امام محمد باقر علیه‌السلام عرض نمودم که: جمعی هستند که هرگاه چیزی از قرآن را یاد کردند یا کسی بر ایشان خواندند بیهوش می‌شوند، و چنین می‌نماید که اگر کسی دست و پای ایشان را ببرد با خبر نمی‌شوند. حضرت فرمود که: سبحان‌الله! این از شیطان است. خدا ایشان را به این امر نفرموده است. چیزی که به آن مأمور شده‌اند و به کار ایشان می‌آید نرمی و رقت⁽¹⁵⁹⁷⁾ و گریه و ترس است.

ای عزیز! شاهی برای بدعت بودن این اطوار⁽¹⁵⁹⁸⁾ از این بهتر نیست که یک کس از شیعه و سنی و صوفی و غیر صوفی نقل نکرده است که حضرت رسالت پناه و ائمه معصومین صلوات‌الله‌علیهم و اصحاب کرام ایشان و راویان اخبار ایشان و علمای ملت⁽¹⁵⁹⁹⁾ ایشان هرگز مطربی داشته‌اند و برای ایشان زمزمه می‌کرده است، یا حلقه‌ذکری منعقد می‌ساخته‌اند، یا اصحاب خود را به آن امر می‌کرده‌اند. و اگر این عبادت چنین اهتمام در شأن آن می‌بود، چرا ایشان به اصحاب خود نمی‌فرمودند؟ بله؛ بدعتها شیرین می‌باشد و عبادتها بر نفس گران.

نمی بینی که اگر پنجاه فاضل عادل بگویند که: متواتر است که حضرت امام
 جعفر صادق علیه السلام فرموده است که: هر که در شب جمعه نماز جعفر بگزارد
 گناهایش آمرزیده می شود و فضایل نامتناهی دارد، از ده هزار کس یک کس به
 آن رغبت نمی کند. و اگر به بقعه ای ⁽¹⁶⁰⁰⁾ بگذرند که چند جلف ⁽¹⁶⁰¹⁾ فریاد کنند که:
 یا رب من! یا رب من! در حلقه ایشان داخل می شوند و به رغبت تمام، و تا
 صبح برمی جهند. تو خود با نفس خود اندیشه نمی کنی که کدام روز نفس تو
 چنین راغب به خیرات بود، و چرا در یک امر خیر دیگر این اهتمام را ندارد؟
 از انصاف مگذر. هرگاه از اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم قریب به هزار
 حدیث در دعاها و اعمال شب جمعه و روز جمعه وارد شده باشد - چنانچه ابن
 طاووس علیه الرحمه کتابی در خصوص این مطلب نوشته است - و در آن دعاها
 و اعمال، چندین هزار راه قرب و بندگی تعلیم تو کرده باشد و تو به هیچ یک
 نظر نکنی و تمام آن شب و روز را در چیزی صرف نمایی که تمام علمای عصر
 گویند که حرام است، و خود اعتراف داشته باشی که خدا نفرموده است، در روز
 قیامت چه عذر خواهی گفت و به چه حجت امید ثواب خواهی داشت؟ و در
 هنگامی که می روی تعقیب نماز بخوانی، چون اصل تعقیب، سنت است چند
 بدعت به آن ضم ⁽¹⁶⁰²⁾ می کنی که مبادا از تو سنت خالص به عمل آید، و نعوذ بالله
 مستحق ثواب شوی. زیرا که با آن که به برکت اهل بیت رسالت صلوات الله
 علیهم قریب به صد هزار بیت ⁽¹⁶⁰³⁾ از مناجات و دعا و تعقیب و اذکار و اوراد
 منقول است، همه را ترک می کنی و اوراد فتحیه ⁽¹⁶⁰⁴⁾ که چند سنی جمع کرده اند
 می خوانی، که به حسب معنی رتبه ندارد، و به حسب عربیت و اعراب، اکثرش
 غلط است. آخر این چند جاهل سنی مناجات و ذکر را به از پیشوایان دین و
 برگزیدگان رب العالمین و افصح فصحای ⁽¹⁶⁰⁵⁾ روی زمین می دانند؟ پیغمبران آرزو

می‌کردند که تابع ایشان باشند و داخل شیعه ایشان باشند؛ تو را ننگ می‌آید که پیروی ایشان کنی، و باز آن اوراد را در این نغمه و آهنگ می‌خوانی که شاید غنا به عمل آید، و از گناه خالی نباشد.

و منقول است که شخصی به خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و گفت: دعایی اختراع ⁽¹⁶⁰⁶⁾ کرده‌ام. حضرت فرمود که: اختراع خود را بگذار؛ آنچه می‌گوییم بخوان.

دویم ذکر خفی ⁽¹⁶⁰⁷⁾ است.

و ذکر خفی به آن معانی که سابقاً مذکور شد خوب است و بهترین عبادتهاست که دل آدمی پیوسته به یاد خدا باشد به تفصیلی که گذشت. اما آن نحو خاصی که ایشان اختراع کرده‌اند هیئت مخصوصی است و چنین هیئتی را تا به سند معتبری از شارع نرسیده باشد به عنوان عبادت کردن، بدعت است چنانچه در تعریف بدعت دانستی. و در هیچ حدیثی از احادیث شیعه آن هیئت وارد نشده است و در کتب حدیث سنیان نیز ندیده‌ایم. و ایشان نقل می‌کنند که این را معروف کرخی ⁽¹⁶⁰⁸⁾ از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده است. و این به چندین وجه باطل است:

اول آن که: معروف کرخی معلوم نیست که به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام رسیده باشد. و این که می‌گویند دربان حضرت بوده است البته غلط می‌باید باشد زیرا که جمیع خدمتکاران و ملازمان آن حضرت را از سنی و شیعه در کتابهای رجال ما ضبط کرده‌اند و سنیان متعصبی که به خدمت آن حضرت تردد داشته‌اند و روایت حدیث می‌کرده‌اند، نامشان را ذکر کرده‌اند. اگر این مرد دربان آن حضرت می‌بود، البته نقل می‌کردند.

دویم آن که: پیر طریقت⁽¹⁶⁰⁹⁾ او را در تذکره‌ها⁽¹⁶¹⁰⁾ داوود طائی⁽¹⁶¹¹⁾ نقل کرده‌اند، و احوال او معلوم است که از متعصبین اهل سنت بوده است و هرگز توسلی به خدمت ائمه نداشته است.

سیم آن که: سندی که به اعتماد ایشان به او منتهی می‌شود در این باب، جمعی در آن سند هستند که اگر قبایح اعتقادات و اعمال آنها را ذکر کنیم مناسب نیست. مانند سید محمد نوربخش که معلوم است از کتب صوفیه که دعوی کرد که من مهدی صاحب‌الزمانم. و گفت:

اتفاق اهل دل بر این شده است. و غیر او از جماعتی که همیشه به تعصبات و بدعتها معروف‌اند.

چهارم آن که: آنچه از مشایخ ایشان شنیده‌ایم انواع مختلفه دارد ذکر خفی، که هر طایفه به یک نحوی آن را از پیران خود اخذ کرده‌اند، و اگر منقول باشد یکی از آنها منقول خواهد بود.

پنجم آن که: این چنین عبادتی را که شما بهترین اعمال می‌دانید و می‌گویید بیش از نماز از آن قرب حاصل می‌شود، ائمه علیهم‌السلام چرا ضنّت⁽¹⁶¹²⁾ می‌کردند و به همین معروف کرخی می‌گفتند و به یک کس دیگر از اصحاب نمی‌گفتند؟ و اگر می‌گویید که دیگران قابل نبودند، هرگاه در میان صدهزار کس از اصحاب حضرت امام رضا علیه‌السلام همین یک معروف قابل بود و بزرگان اصحاب قابل نبودند، پس شما چرا به هر لری تعلیم می‌نمایید؟

ششم آن که: هرگاه چنین سری را معروف قابل بود و سلمان و ابوذر قابل نبودند، پس، از ایشان بهتر خواهد بود. پس بایست که به ازای پانصد حدیث - بلکه هزار حدیث - که در شأن سلمان وارد شده است، دو حدیث هم در شأن معروف وارد می‌شد و یک کس، او را از خواص آن حضرت می‌شمرد.

هفتم آن که: بر تقدیری که این وارد شده باشد، به یک حدیث مجهولی⁽¹⁶¹³⁾ خواهد بود؛ و شرط دینداری نیست که عملی چند که متواتر باشد از ائمه، ترک کنند و مرتکب عملی شوند که مجهولی چند روایت کرده باشند.

و ما در این باب به همین اکتفا می‌کنیم که تطویل سخن موجب ملال است. و اگر کسی خود را از غرضهای نفسانی و وسوسه‌های شیطانی و محبت جاه و اعتبار این دنیای فانی مصفا گرداند و به دیده انصاف نظر نماید، آنچه در این ده لمعه بر وجه اختصار بیان شد، برای هدایت او کافی است. و اگر پای تعصب و عناد و لجاجت به میان آید، زیاده از این هم فایده نمی‌دهد. چه، ظاهر است که این مطلب را واضحتر از حقیقت مذهب تشیع نمی‌توان کرد، و اکثر مسلمانان به سبب عناد و تعصب از دیدن حقیقت آن کورند و از راه تسنن به جهنم می‌روند، و چندین برابر مسلمانان، ارباب مذاهب باطله هستند که به جهنم می‌روند به کفر و عناد. و اگر شیطان تو را فریب دهد که اکثر عالم به این راه می‌روند و رفته‌اند این دلیل بطلان است نه حقیقت.

چنانچه حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه می‌فرماید که: وحشت مگیرید از راه هدایت به سبب کمی اهلش که پیوسته اهل باطل بسیار بوده‌اند و اهل حق اندکی بوده‌اند.

و حق تعالی در اکثر قرآن، قلیل را مدح فرموده است و کثیر را مذمت فرموده است.

و حق تعالی شاهد است - (و کفی بالله شهیدا)⁽¹⁶¹⁴⁾ - که این ذره حقیر را با هیچ یک از سالکان آن طریق عداوت دنیوی نبوده و نیست، و از راه اعتبارات فانی⁽¹⁶¹⁵⁾ مشارکتی در میان ما و ایشان نیست، و در نوشتن این امور و بیان این

معانی بغیر رضای جناب سبحانی غرضی نیست. و چون⁽¹⁶¹⁶⁾ غرض دنیوی منظور تواند بود در مخالفت اکثر خواص و عوام؟

از فضل کریم لایزال چنین امیدوارم که به این مواعظ وافیه⁽¹⁶¹⁷⁾ و نصایح شافیه⁽¹⁶¹⁸⁾، بسیاری از سالکان مسالک جهالت را هدایت فرماید و ما و ایشان و جمیع مؤمنین را به درجات سعادات و کمالات فایز گرداند. (انه علی کل شیء قدیر)⁽¹⁶¹⁹⁾.

در فضیلت مسجد و تصدق و انواع آن یا أباذر طوبی لأصحاب الأولیة یوم القیامة، یحملونها فیسبقون الناس. ألا و هم السابقون الی المساجد بالأسحار و غیر الأسحار.

یا أباذر الصلوه عماد الدین؛ و اللسان أكبر. و الصدقه تمحوا الخطیئه؛ و اللسان أكبر.

ای ابوذر خوشا حال صاحبان لواها و علمها در روز قیامت، که آن علمها را برخواهند داشت و بر مردمان پیشی خواهند گرفت. به درستی که ایشان جماعتی اند که سبقت می گیرند در دنیا به رفتن مسجدها در سحرها و غیر سحرها.

ای ابوذر نماز ستون دین است، و زبان بزرگتر است (یعنی آنچه از زبان صادر می شود از عقاید حق و شهادتین و ذکر خدا، بزرگتر است از نماز، و این اشاره است به آنچه حق تعالی فرموده است که: (این الصلوه تنهی عن الفحشاء و المنکر و لذكر الله أكبر)⁽¹⁶²⁰⁾ - که به تفسیر بعضی از مفسرین مراد این است که: نماز نهی و منع می نماید از گناهان و بدیها، و یاد خدا بزرگتر از نماز است) و تصدق کردن محو می نماید گناهان را، و زبان بزرگتر است (یعنی آنچه به زبان

صادر می‌شود از امر به خیرات و مبرات⁽¹⁶²¹⁾ و بیان علوم و حقایق، بزرگتر از تصدق است و فوایدش بیشتر است).

بدان که مساجد را حق تعالی خانه خود خوانده است و چون خداوند عالمیان را مکان نمی‌باشد جاهایی را که محل قرب و رحمت و خانه خود مقرر فرموده، آنها را خانه خود فرموده است. چنانچه اگر کسی از مخلوق توقع احسانی دارد به خانه او می‌رود، پس در مساجد، رحمت و فیض سبحانی زیاده از جاهای دیگر می‌باشد. و در نمازهای واجب چون از ریا دورتر است مبالغه در واقع ساختن آنها در مساجد بیشتر است چنانچه در زکات واجب به علانیه دادن آن بهتر است زیرا که در حق واجب و دین لازم را ادا نمودن ریا نمی‌باشد، و در نماز سنت⁽¹⁶²²⁾ و تصدق سنت ظاهر اکثر احادیث آن است که مخفی کردن بهتر باشد. چنانچه از بعضی احادیث ظاهر می‌شود که نماز نافله را در خانه کردن بهتر است.

و از این حدیث و از بعضی احادیث دیگر ظاهر می‌شود که نافله شب، بلکه جمیع نوافل را در مسجد کردن بهتر باشد. و ممکن است که خصوص نماز شب را در مسجد کردن بهتر باشد چون بسیار کسی مطلع بر آن نمی‌شود، یا آن که نسبت به کسی که از ریا ایمن باشد تمام نوافل را در مسجد کردن بهتر باشد، و اگر از ریا ایمن نباشد در خانه کردن بهتر باشد.

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل پرسیدند که: کدام یک از بقعه‌های زمین محبوبتر است نزد خداوند عالمیان؟ فرمود که: مسجدها. و محبوبترین اهل مسجدها به سوی خدا آن کسی است که پیش از دیگران داخل شود و بعد از دیگران بیرون رود.

و منقول است که در تورات نوشته است که: حق تعالی می‌فرماید که: به درستی که خانه‌های من در زمین مسجدهاست. پس خوشا حال بنده‌ای که در خانه خود طهارت⁽¹⁶²³⁾ بگیرد و مرا در خانه من زیارت کند. به درستی که بر زیارت کرده شده البته لازم است که گرامی دارد زیارت کننده خود را. البته بشارت ده کسانی را که در تاریکی شب به سوی مسجدها می‌آیند، که در روز قیامت ایشان را نور ساطع⁽¹⁶²⁴⁾ خواهد بود.

و به سند معتبر منقول است که: حضرت صادق علیه السلام فرمود که: بر شما باد به درآمدن در مسجدها. به درستی که آنها خانه‌های حق تعالی است در زمین، و کسی که با طهارت به مسجدها درآید خدا او را از گناهان پاک گرداند و او را از زیارت کنندگان خود بنویسد. پس بسیار در مساجد نماز و دعا بکنید، و در مسجدها در جاهای مختلف نماز کنید که هر بقعه در روز قیامت برای نماز گزارنده شهادت می‌دهد.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: هر که قرآن سخن او، و مسجد خانه او باشد خدا در بهشت برای او خانه‌ای بنا کند.

و فرمود که: چون حق تعالی جماعتی را می‌بیند که گناهان بسیار می‌کنند، و سه نفر از مؤمنان در میان ایشان هست، ایشان را ندا می‌کند که: ای گروهی که معصیت من بسیار می‌کنید! اگر نه در میان شما جمعی از مؤمنان بودند که به مال حلال من با یکدیگر مهربانی می‌کنند، و زمین من و مسجدهای مرا به نماز خود معمور می‌گردانند، و در سحرها استغفار می‌کنند از ترس من، هرآینه عذاب خود را به سوی شما می‌فرستادم و پروا نمی‌کردم.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: سه چیز در روز قیامت به خدا شکایت خواهند کرد: مسجد خرابی که اهل آن مسجد در آن نماز نکنند؛ و عالمی که در

میان جاهلان باشد و حرمت او ندارند؛ و مُصَحَفِي⁽¹⁶²⁵⁾ که غبار بر آن نشیند و آن را تلاوت نکنند.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که: نشستن در مسجد عبادت است مادامی که غیبت مسلمانی نکنند.

و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: همسایه مسجد نمازش مقبول نیست تا برای نماز واجب در مسجد حاضر نشود، در صورتی که شغل⁽¹⁶²⁶⁾ نداشته باشد و صحیح⁽¹⁶²⁷⁾ باشد.

و به سند معتبر منقول است از فضل بَقْبَاق⁽¹⁶²⁸⁾ که حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود که: ای فضل نمی آید به مسجد از هر قبیله مگر پیشرو آن قبیله، و از هر اهل بیتی مگر بزرگ و نجیب⁽¹⁶²⁹⁾ ایشان. ای فضل بر نمی گردد کسی که به مسجد می رود به کمتر از یکی از سه چیز: یا دعایی که بکند و خدا به آن سبب او را داخل بهشت گرداند؛ یا دعایی بکند و به سبب آن بلایی از بلاهای دنیا از او دفع شود؛ یا برادری از برای خدا بگیرد.

و فرمود که: هر که برود به سوی مسجدی از مساجد، پای خود را بر هر تر و خشکی که بگذارد برای او تسبیح گویند تا زمین هفتم.

و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: نماز در بیت المقدس با هزار نماز برابر است؛ و نماز در مسجد جامع و بزرگ شهر با صد نماز برابر است؛ و نماز در مسجد قبیله و محله با بیست و پنج نماز برابر است؛ و نماز در مسجد بازار با دوازده نماز برابر است. و نماز در خانه به یک نماز محسوب است.

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: نماز در مسجدالحرام با صد هزار نماز برابر است؛ و نماز در مسجد پیغمبر در مدینه با ده هزار نماز برابر است؛ و نماز در مسجد کوفه با هزار نماز برابر است.

و حضرت امام محمد باقر عليه السلام فرمود که: هر که مسجدی بنا کند خدا خانه‌ای در بهشت برای او بنا کند.

و حضرت صادق عليه السلام از حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم روایت فرمود که: هر که مسجدی را جاروب کند حق تعالی ثوابت یک بنده آزاد کردن برای او بنویسد، و کسی که از خاکروبه به در برد به قدر دارویی که به چشم می‌پاشند خدا دو بهره عظیم از رحمت به او کرامت فرماید.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که مسجدی را در روز پنجشنبه و شب جمعه جاروب کند و به قدر دارویی که در چشم کشند خاکروبه به در برد حق تعالی گناهانش را بیامزد.

و حضرت صادق عليه السلام فرمود که: مسجدهای خود را اجتناب فرمایید از خریدن و فروختن، و از داخل شدن دیوانگان و خردسالان، و فریاد زدن برای گمشده، و احکام جاری کردن و حد زدن، و صدا بلند کردن. و فرمود که: هر که آب دماغ از برای حرمت مسجد فرو برد و به مسجد نیندازد موجب دفع دردهای او گردد.

و حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم فرمود که: هر که در مسجدی از مساجد خدا چراغی برافروزد، پیوسته ملائکه و حاملان عرش برای او استغفار کنند تا روشنی از آن چراغ در آن مسجد باشد.

و بدان که احادیث بسیار در فضیلت تصدق کردن و انواع آن وارد شده است. در این کتاب به ایراد چند حدیث اکتفا می‌نماییم:

حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: نیکی به پدر و مادر و خویشان، و تصدق نمودن بر فقیران، فقر را برطرف می‌کند و عمر را زیاده می‌گرداند و هفتاد نوع از مرگ بد را دفع می‌کند.

و در حدیث دیگر فرمود که: یک حج بکنم دوست‌تر می‌دارم از این که هفتاد بنده آزاد کنم. و اگر اهل یک خانه از مسلمانان را گرسنه ایشان را سیر گردانم و عریان ایشان را بیوشانم و روی ایشان را از سؤال خلق نگاه دارم دوست‌تر می‌دارم از این که هفتاد حج بکنم.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: دوا کنید بیماران خود را به تصدق، و دفع نمایید بلاها را از خود به دعا، و روزی را به جانب خود فرو آورید و به تصدق. و به درستی که تصدق از کام هفتصد شیطان بیرون می‌آید که هر یک مانع آن می‌شوند. و هیچ چیز بر شیطان گرانتر نیست از تصدق کردن بر مؤمن، و اول به دست خدا درمی‌آید (یعنی قبول می‌فرماید) پیش از آن که به دست سائل ⁽¹⁶³⁰⁾ درآید.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: زمین قیامت همه آتش است غیر از سایه مؤمن، که تصدق او بر سر او سایه می‌افکند.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: مستحب است که بیمار به دست خود به سائل چیزی بدهد و از او دعا طلب نماید.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: بامداد تصدق نمایید که بلا از آن در نمی‌گذرد.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: یهودی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم گذشت و گفت: السام علیک یعنی: مرگ بر تو باد. حضرت در جواب فرمود که: بر تو باد. ⁽¹⁶³¹⁾ صحابه گفتند که: بر تو سلام به مرگ کرد و مرگ از برای تو

طلبید. فرمود که: من نیز همان را بر او رد کردم، و امروز ماری پشت سرش را خواهد گزید و خواهد مرد. و آن یهودی هیزمکش بود. پس رفت به صحرا و پشته هیزمی جمع کرد و بر پشت بست و برگشت. چون بیامد، حضرت فرمود که: این پشته هیزم را بر زمین گذار. چون بگذاشت ماری در آن میان ظاهر شد که چوبی تر به دندان داشت. حضرت پرسید که: ای یهودی امروز چه کار کردی؟ گفت: بغیر از این کاری نکردم که دو گرده نان داشتم، یکی را به سائل دادم و یکی را خوردم. حضرت فرمود که: به همان تصدق، خدا آن بلا را از او دفع کرد که چوب، دهان آن مار را گرفت. پس فرمود که: صدقه دفع می‌نماید مرگهای بد را از آدمی.

و حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود که: حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که: هر که خواهد از او دفع نماید خدای نحوست روزی را، باید که در ابتدای آن روز افتتاح ⁽¹⁶³²⁾ نماید به تصدقی. و هر که خواهد نحوست شب از او زایل گردد، باید که در اول شب افتتاح نماید به تصدق.

و از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که: حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که: تصدق پنهان آتش غضب خداوند عالمیان را فرو می‌نشانند.

و در حدیث دیگر به عمار ساباطی ⁽¹⁶³³⁾ فرمود که: ای عمار تصدق پنهان به از تصدق آشکار است، و همچنین عبادت پنهان بهتر از عبادت آشکار است.

و منقول است که حضرت صادق صلوات الله علیه چون نماز خفتن ⁽¹⁶³⁴⁾ می‌گذاشتند ⁽¹⁶³⁵⁾ و پاره‌ای از شب می‌گذشت، انبانی ⁽¹⁶³⁶⁾ پیر از نان و گوشت و زر ⁽¹⁶³⁷⁾ به دوش خود برمی‌گرفتند و به خانه‌های فقرای مدینه می‌گشتند و بر ایشان قسمت می‌نمودند، و کسی آن حضرت را نمی‌شناخت. و چون حضرت از

دنیا رحلت فرمود و آن خیر از ایشان منقطع شد دانستند که از آن حضرت بوده است.

و به سند معتبر منقول است از مُعلی بن خنیس که شب تاری بارشی شده بود و حضرت صادق علیه السلام از خانه بیرون آمدند و متوجه ظلّه بنی ساعده ⁽¹⁶³⁸⁾ شدند و من آهسته از عقب حضرت روان شدم. و در اثنای راه چیزی از آن حضرت افتاد. فرمود که: بسم الله!

خداوندا بر من برگردان. در این حال من به نزدیک آمدم و سلام کرد. فرمود که: تویی معلی؟ گفتم: بلی فدای تو شوم! فرمود که: به دست، تفحص نما و آنچه بیابی به من ده. چون دست مالیدم، دیدم که نان بسیاری پراکنده شده است. آنچه می یافتم به حضرت می دادم.

دیدم که انبان بزرگی پر از نان با آن حضرت هست که من نمی توانم برداشت. گفتم: فدای تو گردم! بده که من بر سر گیرم. فرمود که: من سزاوارترم به برداشتن از تو، ولیکن با من بیا.

پس چون به ظلّه بنی ساعده رسیدیم، دیدم جماعتی خوابیده اند و حضرت آهسته در زیر بالین هر یک یک گرده یا دو گرده نان می گذاشتند تا به همه رسانیدند و برگشتیم. پس عرض کردم که: فدای تو گردم! اینها حق را می شناسند و شیعه اند؟ فرمود که: اگر شیعه بودند با ایشان مواسات می کردم ⁽¹⁶³⁹⁾ در مال، که مال خود را مساوی میان خود و ایشان قسمت می کردم حتی در نمک. و بدان که خدا هیچ چیز را خلق نکرده است مگر آن که خزینه داری و حافظی برای آن مقرر فرموده است بغیر از تصدق که خدا خود آن را حفظ می فرماید. و پدرم هرگاه تصدق می فرمود چیزی را، آن را در کف سائل می گذاشت، پس برمی داشت و می بوسید و می بویید و باز در دست او

می گذاشت. به درستی که تصدق شب فرو می نشاند غضب پروردگار را و محو می کند گناهان عظیم را و آسان می گرداند حساب قیامت را، و تصدق روز مال و عمر را زیاد می کند. و به درستی که حضرت عیسی بر کنار دریا گذشت و یک گرده نان از قوت خود را به آب انداخت. بعضی از حواریان گفتند: یا روح الله چرا چنین کردی؟ این قوت تو بود. فرمود که: چنین کردم که جانوران دریا بخورند، و ثوابش نزد خدا عظیم است.

و در حدیث دیگر فرمود که: تصدق باعث ادای دین و زیادتی برکت می شود. و فرمود که: از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ سؤال نمودند که: کدام تصدق بهتر است؟ فرمود که: تصدق بر خویشی که دشمنی کند.

و حضرت رسول فرمود که: تصدق را ده برابر ثواب می دهند، و قرض را هیجده برابر، و صله و احسان به برادران مؤمن را بیست برابر، و صله رحم و اعانت خویشان را بیست و چهار برابر.

و به سندهای معتبر روایت کرده اند که: حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه انبان نان بر دوش می گرفتند در شب، و به خانه های فقرا می رسانیدند، و در هنگام عطا فرمودن رو را می پوشیدند که آن حضرت را شناسند.

و در بعضی روایات آن است که صد خانه در مدینه بود که در هر خانه جماعتی بسیار بودند که معاش ایشان به تصدق شبهای حضرت علی بن الحسین می گذشت و نمی دانستند.

چون حضرت به دار بقا رحلت فرمود آنها قطع شد. دانستند که آن حضرت می آورده اند. و بسیار بود که بر در خانه ها می ایستادند و انتظار می بردند و چون حضرت پیدا می شدند، شادی می کردند که صاحب انبان آمد.

و در کتب سنی و شیعه روایت کرده‌اند که: چون آن حضرت را غسل می‌دادند بر کتف مبارک آن حضرت پینه‌ها بود مانند پینه‌ای که بر زانوی شتر می‌باشد، از بسیاری بارهای گران که بر دوش خود به خانه فقرا می‌بردند، و از برای فقرا و همسایگان در شبها آب می‌کشیدند.

و منقول است که: آن حضرت روزی که روزه می‌داشتند، می‌فرمودند که گوسفندی را می‌کشتند و پاره‌پاره می‌کردند و می‌پختند. پس چون شام می‌شد رو را بر آن دیگ می‌داشتند و از بوی آن مَرَق⁽¹⁶⁴⁰⁾ قوت می‌یافتند. پس می‌فرمودند که: کاسه‌ها بیاورید. و آن را بر فقرا و همسایگان قسمت می‌نمودند و خود بر نان و خرما افطار می‌فرمودند.

درجات مؤمنان یا أبأذر الدرجة فی الجنة فوق الدرجة کما بین السماء و الأرض. و ان العبد لیرفع بصره، فیلمع له نور یکاد یخطف بصره، فیفزع لذلك فیقول: ما هذا؟ فیقال: هذا نور أخیک. فیقول: أخی فلان کنا نعمل جمیعا فی الدنیا و قد فضل علی هکذا؟ فیقال له: انه کان أفضل منک عملا. ثم یجعل فی قلبه الرضا حتی یرضی.

ای ابوذر بلندی درجه بهشت از درجه دیگر مانند بلندی آسمان است از زمین. و به درستی که بنده نظر به جانب بالا می‌کند، نوری از برای او لامع می‌گردد که از بسیاری روشنی نزدیک است که دیده او را بر باید و کور کند. پس ترسان می‌شود و می‌گوید که: این چیست؟ می‌گویند که: این نور فلان برادر مؤمن توست. می‌گوید که: ما و او در دنیا با یکدیگر عبادت می‌کردیم؛ چرا در اینجا این قدر بر من زیادتی دارد؟ می‌گویند که: او از تو عملش بهتر بود. پس در دل او خشنودی می‌گذارند که به مرتبه خود راضی باشد و الم نداشته باشد.

در مشکلات، مصیبتها و اندوه مؤمنان یا أباذر الدنیا سجن المؤمن و جنبه الكافر. و ما أصبح فيها مؤمن الا حزينا، فكيف لا يحزن و قد أوعده الله جل ثناؤه وارد جهنم، و لم يعده أنه صادر عنها. و ليلقين أمراضا و مصیبات و أمورا تغیظه، و لیظلمن فلا ينتصر بیتغی ثوابا من الله تعالى. فما یزال فیها حزینا حتی یفارقها. فاذا فارقها أفضی الی الراحة و الكرامه.

یا أباذر ما عبدالله عز و جل علی مثل طول الحزن.

ای ابوذر دنیا زندان مؤمنان است و بهشت کافران است. و هیچ مؤمنی صبح نمی‌کند در دنیا مگر محزون و مغموم. و چگونه محزون نباشد و حال آن که خدا او را وعید فرموده است که وارد جهنم خواهد شد⁽¹⁶⁴¹⁾، و وعده نفرموده است که از آن بیرون خواهد آمد و نجات خواهد یافت. و در دنیا ملاقات می‌نماید و به او می‌رسد مرضها و دردها و مصیبتها و امری چند که او را به خشم می‌آورد. و ظلم بر او می‌کنند و کسی نصرت و یاری او نمی‌کند.

و در آن مظلوم بودن، امید ثواب از خدا دارد. پس مؤمن به این جهت‌ها در دنیا حزین است تا از دنیا مفارقت نماید. پس چون از دنیا بیرون رفت می‌رسد به راحت و کرامت و نعمت.

ای ابوذر هیچ عبادتی از عبادتهای خدا ثواب ندارد مثل درازی و بسیاری اندوه.

بدان که حق سبحانه و تعالی دنیا را برای راحت مؤمن خلق نکرده است، و درخور مراتب ایمان بلاها و احزان⁽¹⁶⁴²⁾ به ایشان می‌رسد. و برای دانستن حقیقت این مقال⁽¹⁶⁴³⁾ نظر در احوال انبیا و اوصیا و محنتهای اهل بیت رسول خدا صلوات الله علیهم کافی است. و به حسب تجربه معلوم است که هیچ چیز نفس

آدمی را اصلاح نمی‌کند و هموار و ملایم نمی‌گرداند مانند بلاها و مصایب، و موجب زهد در دنیا و توجه به جناب اقدس ایزدی می‌گردد.

چنانچه از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که: حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که: بر بلاهای عظیم اجر عظیم کرامت می‌فرمایند. و چون خدا بنده را دوست دارد او را به بلای عظیم مبتلا می‌گرداند. پس اگر راضی باشد او را نزد خدا رضا و خشنودی خواهد بود، و اگر به **سَخَطٌ** ⁽¹⁶⁴⁴⁾ آید برای او سخط الهی خواهد بود.

و عبدالله بن بُکَیر ⁽¹⁶⁴⁵⁾ از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ پرسید که: آیا مؤمن مبتلا می‌شود به خوره ⁽¹⁶⁴⁶⁾ و پیسی ⁽¹⁶⁴⁷⁾ و مثل این مرضها؟ فرمود که: مگر مقرر کرده‌اند بلا را مگر از برای مؤمن؟

و در حدیث دیگر فرمود که: خدا پیمان مؤمن را گرفته است بر این که قولش را قبول نکنند، و سخنش را تصدیق نمایند، و از دشمن انتقام نتواند کشید، و خشم خود را فرو نتواند نشانید مگر به **فضیحت** ⁽¹⁶⁴⁸⁾ خود؛ زیرا که در دنیا او ممنوع است از انتقام. ⁽¹⁶⁴⁹⁾

و در حدیث دیگر فرمود که: مؤمن از چهار خصلت خالی نمی‌باشد: همسایه‌ای که او را آزار کند؛ و شیطانی که در مقام گمراه کردن او باشد؛ و منافقی که پیروی او نماید؛ و مؤمنی که حسد او را برد. و این آخر از همه بر او دشوارتر است زیرا که افترا بر او می‌بندد و مردم قبول می‌کنند.

و به سند معتبر از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منقول است که: حق تعالی می‌فرماید که: اگر نه این بود که من شرم می‌دارم از بنده مؤمن خود، بر او کهنه‌ای نمی‌گذاشتم که عورت خود را به آن ستر نماید. و بنده‌ای که ایمانش کامل شد او

را مبتلا می‌گردانم به ضعف قوت و کمی روزی. پس اگر بسیار دل‌تنگ شد به او برمی‌گردانم، و اگر صبر نمود به او مباحثات می‌نمایم با ملائکه خود.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: در کتاب حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه نوشته است که: مبتلاترین مردم به بلاها پیغمبران‌اند، و بعد از ایشان اوصیای ایشان. پس هر کس که بعد از ایشان بهتر باشد مبتلا تر است. و مبتلا می‌شود مؤمن به قدر اعمال نیکوی خود. پس هر که ایمانش درست است و عملش صحیح است بلایش شدید و صعب است، زیرا که حق تعالی دنیا را ثواب مؤمن قرار نداده است و عقوبت کافر را در دنیا مقرر نفرموده است. و هر که دینش سست است و عملش ضعیف است بلایش کم است. و بلا نزدیکتر است به مؤمن پرهیزکار از باران به زمینهای پست.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: اگر مؤمن در قله کوهی باشد البته ⁽¹⁶⁵⁰⁾ حق تعالی کسی را به سوی او برمی‌انگیزاند که او را آزار کند تا او را ثواب بدهد.

و به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: حق تعالی دو ملک را به سوی زمین می‌فرستاد. در هوا یکدیگر را ملاقات کردند. یکی به دیگری گفت که: به چه مطلب می‌روی؟ گفت: حق تعالی مرا فرستاده است به دریای ایل ⁽¹⁶⁵¹⁾ که یک جباری ⁽¹⁶⁵²⁾ از جباران، ماهی آرزو کرده است، آن ماهی را برانم و به دام صیاد آن جبار درآورم که برای او شکار کنند تا آن کافر در دنیا به منتهای آرزوهای خود برسد. پس او از دیگری پرسید که:

تو را به چه کار فرستاده است؟ گفت: مرا به کاری عجیبتر فرستاده است. یک بنده مؤمنی که روزها روزه می‌دارد و شبها عبادت می‌کند و دعای او و صدای او در آسمانها معروف است، دیگری برای افطار خود بر بار گذاشته است. می‌روم که

دیگ او را سرنگون کنم تا آن مؤمن به سبب ایمانش به نهایت مرتبه ابتلا و امتحان برسد.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: حق تعالی دوستش را در دنیا نشانه تیر بلای دشمنش گردانیده است.

و از سماعه ⁽¹⁶⁵³⁾ منقول است که: در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم. شخصی آمد و از پیرشانی به آن حضرت شکایت کرد. حضرت فرمود که: صبر کن که عن قریب خدا فرجی می دهد. پس بعد از ساعتی از آن شخص پرسیدند که: زندان کوفه چگونه است؟ گفت:

بسیار تنگ و بدبوست و اهلش به بدترین حالی گرفتارند. فرمود که: تو در زندانی و می خواهی که در راحت و نعمت باشی؟ مگر نمی دانی که دنیا زندان مؤمن است؟

و در حدیث دیگر فرمود که: خدا را در زمین بندگان خالص هست که هیچ تحفه ای به زمین نمی فرستد مگر آن که از ایشان باز می دارد، و هیچ بلایی نمی فرستد مگر آن که به سوی ایشان می فرستد.

و فرمود که: خدا بنده ای را که دوست می دارد، او را فرو می برد (در بلا) (فرو بردنی. و ما و شما و شیعیان صبح و شام در بلائیم).

و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که: هرگاه خدا بنده ای را دوست دارد، غوطه می دهد او را در بلا غوطه دادنی، و بر او فرو می ریزد بلا را ریختنی. پس چون دعا می کند حق تعالی می فرماید که: لبیک ای بنده من! من قادرم که آنچه می طلبی زود به سوی تو بفرستم، اما اگر از برای تو ذخیره کنم بهتر است از برای تو.

و حضرت صادق عليه السلام فرمود که: بر مؤمن چهل شب نمی‌گذرد مگر آن که او را امری عارض شود که باعث اندوه او شود و به سبب آن متذکر و آگاه شود. و در حدیث دیگر فرمود که: شخصی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را به طعامی دعوت نمود. چون به خانه او درآمدند مشاهده فرمودند که مرغی بر بالای دیواری تخم کرد و آن تخم افتاد و در میان راه بر میخی بند شد و بر زمین نیفتاد و نشکست. پس حضرت از این حال تعجب نمودند. آن شخص گفت که: از این تخم تعجب می‌فرمایید؟ به حق آن خدایی که تو را به راستی فرستاده است که هرگز نقصانی به من نرسیده است. حضرت چون این را شنیدند برخاستند و از طعام او تناول فرمودند و فرمودند که: هرکه نقصی به او نمی‌رسد خدا را در او حاجتی نیست، و در او خیری نیست.

و بدان که قطع نظر از این بلاها اگر مؤمن در رفاهیت و نعمت باشد هم، که ⁽¹⁶⁵⁴⁾ دنیا سجن ⁽¹⁶⁵⁵⁾ اوست، زیرا که نسبت به نعمتها و منازلی که حق تعالی در آخرت برای او مقرر فرموده اگر تمام دنیا را به او دهند که ⁽¹⁶⁵⁶⁾ برای او زندان است. و اگر کافر به جمیع بلاهای دنیا مبتلا باشد، نسبت به آن عذابها که در آخرت برای او مهیا شده است بهشت او خواهد بود.

چنانچه منقول است که: حضرت امام حسن صلوات الله علیه با جمعی از خویشان و اصحاب با جامه‌های فاخر بر اسبان سوار شده به راهی می‌رفتند. در عرض راه پیر یهودی خارکشی برخورد و گفت: ای فرزند رسول! پیغمبر شما گفته است که: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است. پس چرا تو به این رفاهیت سواری و من به این محنت گرفتارم؟ فرمود که: اگر جای مرا در آخرت مشاهده کنی می‌دانی که این برای من زندان است، و اگر جای خود را ببینی می‌دانی که این حال که داری بهشت توست.

و اما آنچه جناب نبوی ﷺ فرموده‌اند که: وعید نموده‌اند که وارد جهنم خواهد شد، اشاره است به آن که حق تعالی می‌فرماید که: (و ان منکم الا واردها کان علی ربک حتما مقضیا. ثم ننجی الذین اتقوا و نذر الظالمین فیها جثیا) (1657). که ترجمه‌اش به قول اکثر مفسران آن است که: نیست از شما آدمیان مگر که وارد جهنم می‌شود، و این ورود مردمان بر جهنم بر پروردگار تو جزم و لازم است. و حکم کرده شده است بر آن (یعنی وعده‌ای است که البته واقع خواهد شد). پس نجات می‌دهیم پرهیزکاران را، و می‌گذاریم ستمکاران را در آتش در حالتی که به زانو در آمدگان باشند از شدت و هول آن.

و بدان که خلاف است که ورود در اینجا به معنی دخول است که یا آن که نزد جهنم حاضر شوند، یا بر روی آن گذرند. بعضی را اعتقاد این است که ورود به معنی دخول است و همه کس از مؤمن و کافر داخل جهنم خواهند شد ولیکن بر مؤمنان برد و سلام خواهد شد و به ایشان ضرر نخواهد رسانید.

چنانچه مفسران از جابر بن عبدالله⁽¹⁶⁵⁸⁾ روایت کرده‌اند که: حضرت رسول ﷺ فرمود که: ورود به معنی دخول است، و هیچ بر⁽¹⁶⁵⁹⁾ و فاجر⁽¹⁶⁶⁰⁾ نماند مگر آن که در دوزخ درآید، ولیکن دوزخ بر مؤمنان سرد و سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم علیه السلام بود. و بعد از آن مؤمنان را بیرون آورند و کافران را در آن بگذارند.

و بعضی گفته‌اند که: مراد از ورود آن است که بر کنار جهنم حاضر شوند. و این مضمون به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است. و حضرت فرمود که:

نمی‌شنوی از عرب که می‌گوید که: وارد آب بنی‌فلان شدیم؟ یعنی برکنار آن رسیدیم، نه که داخل آن شدیم.

و بعضی گفته‌اند که: مراد از ورود گذشتن بر صراط است که بر روی جهنم است.

و آنچه حضرت فرموده‌اند که: وعده بیرون رفتن آن را نکرده است، بنا بر این است که در این آیه متقیان را وعده نجات فرموده است، و هر مؤمنی جزم⁽¹⁶⁶¹⁾ نمی‌تواند کرد که از جمله متقیان است. و اکثر مفسران، متقی⁽¹⁶⁶²⁾ را تفسیر کرده‌اند به متقی از شرک و کفر. والله يعلم.

در رقت قلب و تضرع و گریستن یا أباذر من اوتی من العلم ما لا یبکیه، لحقیق أن یکون اوتی علم ما لا ینفعه. لأن الله عز و جل نعت العلماء فقال: ان الذین اوتوا العلم من قبله اذا یتلی علیهم یخرون للأذقان سجدا و یقولون سبحان ربنا ان کان وعد ربنا لمفعولا و یخرون للأذقان یمکون و یمیدهم خشوعا. یا أباذر من استطاع أن یمکی فلیبک، و من لم یستطع فلیشعر قلبه الحزن ولیتباک. ان القلب القاسی بعید من الله و لکن یشعرون.

ای ابوذر هر که را علمی بدهند که باعث خوف و گریه او نشود او سزاوار است به این که علمی یافته باشد که از آن منتفع نگردد. زیرا که خدای عزوجل وصف نموده است علما را به این که فرموده است که: آنان که علم به ایشان داده بودند و متصف به علم گردیده بودند پیش از نزول قرآن (یعنی ایمان داشتند به کتابهای پیغمبران سابق و عالم بودند به آنها، مانند نجاشی و اصحاب او و غیر ایشان مثل سلمان و ابوذر) چون خوانده می‌شود قرآن بر ایشان، می‌افتند به زنجهای⁽¹⁶⁶³⁾ خود به سجده برای تعظیم امر الهی (یا به جهت شکر بر انجام⁽¹⁶⁶⁴⁾ وعده الهی که در کتب خود خوانده بودند، از ارسال محمد ﷺ و انزال⁽¹⁶⁶⁵⁾ قرآن. و سجده بر زنج، یا سجده ایشان بوده است⁽¹⁶⁶⁶⁾ پیش از نزول قرآن، یا مراد

سجده بر روست. و به این عنوان تعبیر نمودن برای این است که ابتدای زنج از سایر اعضای رو به زمین نزدیک می‌گردد.) و می‌گویند: منزه است پروردگار ما (از آن که مشرکان به او نسبت می‌دهند یا: از خلف وعده‌ای که در کتب سابقه کرده است⁽¹⁶⁶⁷⁾. به درستی که وعده پروردگار ما واقع است و تخلف نمی‌دارد. و می‌افتند به ذقنهای خود در سجده و می‌گیرند در حالت سجود، و زیاده می‌گرداند شنیدن قرآن خضوع و فروتنی و تضرع ایشان را.

ای ابوذر کسی که قادر بر گریه باشد، باید که از خوف الهی بگریسد. و کسی که قادر نباشد، حزن و اندوه را شعار دل خود گرداند و خود را به جهد به گریه بدارد. به درستی که دل سخت و باقساوت دور است از خدا ولیکن سنگدلان نمی‌دانند.

بدان که از جمله صفات حمیده و خصال پسندیده، رقت قلب⁽¹⁶⁶⁸⁾ و تضرع و گریه است. و آن به کثرت یاد مرگ و عذابهای الهی و احوال⁽¹⁶⁶⁹⁾ قیامت و احتراز⁽¹⁶⁷⁰⁾ نمودن از اموری که در اخبار وارد شده است که موجب قساوت قلب است حاصل می‌شود. و عمده اسباب قساوت قلب ارتکاب گناهان و معاشرت و مصاحبت اهل دنیا و بدان است چنانچه احادیث در این باب گذشت. و اقرب⁽¹⁶⁷¹⁾ راههای قرب به سوی خداوند عالمیان راه تضرع و استغاثه⁽¹⁶⁷²⁾ و مناجات است. و گریه موجب حصول حاجات و خلاصی از عقوبات است.

چنانچه به سند معتبر از حضرت امام علی نقی صلوات‌الله علیه منقول است که: حضرت موسی در هنگام مناجات از حق تعالی سؤال کرد که: الهی چیست جزای که چشمان او از ترس تو گریان شود؟ وحی رسید که: ای موسی روی او را از گرمی آتش نگاه می‌دارم و از خوف و فزع⁽¹⁶⁷³⁾ روز قیامت او را ایمن می‌گردانم.

و به سند معتبر منقول است که حضرت رسول ﷺ فرمود که: هر که چشمان او پر اشک شود از خوف الهی، خدا به ازای هر قطره‌ای که از دیده او می‌ریزد قصری در بهشت به او کرامت فرماید که مزین باشد به مروارید و جواهر، و در آن قصر از نعمتهای الهی بوده باشد آنچه چشم ندیده و گوش نشنیده و بر خاطر کسی خطور نکرده باشد.

و حضرت صادق ع فرمود که: بسیار است که میان آدمی و بهشت زیاده از مابین تحت‌الثری⁽¹⁶⁷⁴⁾ تا عرش، دوری هست از بسیاری گناهان. پس گریه می‌کند از ترس الهی از روی پشیمانی از گناهان، تا آن که نزدیکتر می‌شود به بهشت از پلک چشم به چشم.

و در حدیث دیگر فرمود که: چه بسیار کسی که به لهو و لعب، خنده او در دنیا بسیار باشد، و در روز قیامت گریه او بسیار باشد. و چه بسیار کسی که در دنیا بسیار بر گناهان خود گیرد و ترسان باشد، و در روز قیامت در بهشت شادی و خنده او بسیار باشد.

و در حدیث دیگر فرمود که: هیچ چیز نیست مگر آن که آن را کیلی⁽¹⁶⁷⁵⁾ و وزنی هست، مگر قطرات اشک که قطره‌ای از آن دریاهاى آتش را فرو می‌نشانند. و چون چشم کسی پر از آب شود بر روی او هرگز غبار مذلت و خواری ننشینند، و چون بر رو جاری گردد خدا آن رو را بر آتش جهنم حرام گرداند، و اگر گرینده‌ای در میان امتی گریه کند خدا آن امت را به برکت آن گرینده رحم نماید.

و حضرت باقر صلوات‌الله علیه فرمود که: هیچ قطره‌ای محبوبتر نیست نزد خدای تعالی از قطره اشکی که در تاریکی شب از ترس عذاب الهی بیرون آید و غرض از آن غیر خدا نباشد.

و به اسانید معتبره از حضرت صادق ع منقول است که: هر دیده گریان است در روز قیامت مگر سه چشم: دیده‌ای که پوشیده باشد از چیزهایی که خدا حرام کرده است؛ و دیده‌ای که بیداری کشیده باشد در طاعت الهی؛ و دیده‌ای که گریسته باشد در دل شب از ترس حق تعالی.

و به سند معتبر از اسحاق بن عمار ⁽¹⁶⁷⁶⁾ منقول است که: به حضرت صادق ع عرض کردم که: می‌خواهم بگرم و نمی‌آید، و بسیار است که بعضی از مردگان خود را یاد می‌کنم که مرا رقت حاصل شود و گریه بیاید. آیا جایز است این؟ فرمود که: بلی؛ ایشان را یاد کن و چون به گریه درآمدی خدا را بخوان.

و در حدیث دیگر فرمود که: اگر تو را گریه نیاید خود را به گریه بدار. پس اگر اشکی بیرون آید مثل سر مگس، پَه‌پَه ⁽¹⁶⁷⁷⁾ بسیار خوب است.

و در حدیث دیگر فرمود که: اگر از امری خوف داشته باشی یا حاجتی به خدا داشته باشی، پس اول تعظیم و حمد و ثنای الهی چنانچه سزاوار است بگو و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و حاجت خود را بطلب و خود را به گریه بدار اگرچه به قدر سر مگسی باشد.

به درستی که پدرم می‌گفت که: اقرب احوال بنده به خدای عزوجل وقتی است که در سجده باشد و گریان باشد.

و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که: هیچ قطره‌ای نزد خدا محبوبتر نیست از دو قطره: قطره خونی که در راه خدا ریخته شود؛ و قطره اشکی که در تاریکی شب برای خدا جاری گردد.

و از حضرت رسول ص منقول است که: هفت کس‌اند که در سایه عرش الهی خواهند بود در روزی که سایه‌ای بغیر از آن نباشد؛ امام عادل؛ و جوانی که

در عبادت شود و نماز کند؛ و شخصی که به دست راست تصدق کند و از دست چپ مخفی دارد؛ و شخصی که خدا را در خلوت یاد کند و آب دیده‌اش از خوف الهی جاری گردد؛ و شخصی که برادر مؤمن خود را ببیند و بگوید که: تو را از برای خدا دوست می‌دارم؛ و شخصی که از مسجد بیرون آید و در نیت او باشد که باز به سوی مسجد برگردد؛ و شخصی که زن صاحب جمالی او را به نزدیکی خود بخواند و او بگوید که: من از پروردگار عالمیان می‌ترسم.

ثمره اول: خوف و رجاست یا أباذر يقول الله تبارك و تعالی: لا أجمع علی عبد خوفین، و لا أجمع له أمنین. فاذا أمننی فی الدنيا أخفته یوم القیامه. و اذا خافنی فی الدنيا ءامنته یوم القیامه.

یا أباذر لو أن رجلا كان له كعمل سبعین نبیا لا حتقره و خشی أن لا ینجو من شر یوم القیامه.

یا أباذر ان العبد لیعرض علیه ذنوبه یوم القیامه. فیقول: أما انی كنت مشفقاً. فیغفر له.

یا أباذر ان الرجل لیعمل الحسنه، فیتكل علیها و یعمل المحقرات حتی یأتی الله و هو علیه غضبان. و ان الرجل لیعمل السيئه، فیفرع منها، فیأتی الله عزوجل ءامنا یوم القیامه.

یا أباذر ان العبد لیذنب فیدخل به الجنه. فقلت: و کیف ذلك - بأبی أنت و أمی - یا رسول الله؟ قال: یكون ذلك الذنب نصب عینیه تائباً منه فارا الی الله عز و جل حتی یدخل الجنه.

یا أباذر الکیس من أدب نفسه و عمل لما بعد الموت. و العاجز من اتبع نفسه و هواها، و تمنی علی الله عز و جل الأمانی.

ای ابوذر خداوند عالمیان می فرماید که: من جمع نمی کنم بر بنده خود دو خوف را، و جمع نمی کنم برای او دو ایمنی را. پس اگر در دنیا از من ایمن است و خایف نیست، در روز قیامت او را می ترسانم؛ و اگر از من ترسان است در دنیا، او را در روز قیامت ایمن می گردانم.

ای ابوذر اگر کسی مثل عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد می باید آن را حقیر شمارد و ترسان باشد از این که مبادا نجات نیابد از شر روز قیامت.

ای ابوذر به درستی که بنده را عرض⁽¹⁶⁷⁸⁾ می کنند بر او گناهانش را در روز قیامت. پس او می گوید که: پیوسته ترسان بودم از این گناهان. پس به سبب این، خدا او را می آمرزد.

ای ابوذر به درستی که بنده حسنه می کند و اعتماد بر آن می کند، و گناهان می کند و حقیر و سهل می شمارد، تا آن که چون در قیامت به نزد خدا می آید خدا بر او خشمناک است. و به درستی که شخصی گناهی می کند و از آن می ترسد و در حذر است، پس در قیامت ایمن نزد خدا می آید و باک ندارد.

ای ابوذر به درستی که هرگاه بنده ای گناهی می کند و به سبب آن داخل بهشت می شود.

ابوذر گفت که: چگونه چنین می شود - پدرم و مادرم فدای تو باد - یا رسول الله؟ فرمود که:

آن گناه پیوسته در برابر چشمان اوست و از آن توبه می کند و از عذاب آن به خدا می گریزد و پناه می برد، تا به سبب آن داخل بهشت می شود.

ای ابوذر زیرک آن کسی است که نفس خود را به تعب⁽¹⁶⁷⁹⁾ دارد و کار کند از برای احوال بعد از مرگ؛ و عاجز آن کسی است که متابعت نفس و خواهشهای

آن کند و بر خدا آرزوها کند و با متابعت هوا، آرزوی بهشت و مراتب عالیه داشته باشد.

از این کلمات قدسیه که از شجره طیبه رسالت صادر گردیده چند ثمره عارفان را حاصل می‌شود.

بدان که مؤمن را از اتصاف به این دو خصلت چاره‌ای نیست، و می‌باید که در دل مؤمن خوف و رجا⁽¹⁶⁸⁰⁾ هر دو بر وجه کمال بوده باشد و هر یک مساوی دیگری باشد. و ناامید بودن از رحمت الهی و ایمن بودن از عذاب الهی از جمله گناهان کبیره است. و باید فرق کرد میان رجا و مغرور شدن، و خوف و مأیوس بودن.

بدان که رجا عبارت است از: امید داشتن به رحمت الهی و طالب آن بودن. و آثار صدق رجا در اعمال ظاهر می‌شود. پس کسی که دعوی رجا کند و ترک اعمال خیر نماید، او کاذب است در آن دعوی. بلکه این غره⁽¹⁶⁸¹⁾ است و از بدترین صفات ذمیمه است، مثل آن که اگر زارعی زراعت نکند و شخم نکند و تخم نپاشد، و گوید که: من امید دارم که این زراعت برآید، این عین سفاهت است نه رجا و امید. و اگر آنچه در زراعت ضرور است به عمل آورد و تخم بپاشد و آب بدهد و هر روز بر سر زراعت خود برود و گوید که: امیدوارم که حق تعالی کرامت فرماید، امید او بجاست و در دعوی خود صادق است.

همچنین در زراعت‌های معنوی، کسی که اعمال صالحه را با شرایط به جا آورد و بر عمل خود اعتماد نکند و به فضل الهی امیدوار باشد، او صاحب رجاست. و همچنین در خوف: اگر خوف او را باعث یأس از خدا شود و ترک عمل کند، این ناامیدی از رحمت الهی است و در مرتبه شرک است؛ و اگر خوف او را باعث شود که ترک محرّمات کند و در عبادات اهتمام⁽¹⁶⁸²⁾ نماید، این خوف

صادق است زیرا که هر که از چیزی خایف و ترسان است، البته از آن گریزان است.

و آن شق⁽¹⁶⁸³⁾ اول به مثل، از بابت آن است که شخصی نزد شیری ایستاده باشد و دست در دهان او کند و گوید: من از او می‌ترسم. پس کسی که راست گوید که از عذاب الهی می‌ترسد چرا مرتکب امری چند می‌شود که موجب عذاب است.

و آدمی می‌باید طیب نفس خود باشد، و اگر رجا و امید را بر خود غالب داند و ترسد که موجب سستی در عمل گردد، به تفکر⁽¹⁶⁸⁴⁾ در عقوبات الهی، و تذکر آیات و احادیث خوف، خود را متذکر گرداند. و اگر خوف بر او غالب شود و ترسد که به این سبب ترک عمل نماید، به آیات و اخبار و تفکر در فضل نامتناهی خدا خود را امیدوار گرداند.

و کسی توهم نکند که نهایت خوف با نهایت رجا منافات دارد؛ زیرا که محل خوف و رجا یک چیز نیست که به زیادتی هر یک، دیگری کم گردد. بلکه محل رجا جناب ایزدی است، و او محض فضل و رحمت است و از او هیچ گونه خوف نمی‌باشد. و محل خوف، نفس آدمی و شهوات و خواهشها و گناهان و بدیهای اوست. پس آدمی از خود می‌ترسد، و از خداوند خود امید می‌دارد. و چندان که در بدیها و عیوب خود تفکر می‌نماید خوفش زیاده می‌گردد، و چندان که در فضل الهی و نعمتهای او تفکر می‌نماید امیدش زیاده می‌گردد.

چنانچه حضرت سیدالساجدین صلوات‌الله علیه در دعاها در بسیار جایی اشاره به این معنی فرموده‌اند که: ای مولای من هرگاه گناهان خود را می‌بینم ترسان می‌شوم، و چون در عفو تو می‌نگرم امیدوار می‌شوم. و بر این مضامین احادیث و آیات بسیار وارد شده است.

چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: لقمان فرزند خود را وصیت فرمود که: ای فرزند از خدا چنان بترس که اگر ثواب جن و انس را داشته باشی تو را عذاب خواهد کرد. و از او چنان امید بدار که اگر با گناه جن و انس به درگاه او روی آوری تو را رحم خواهد کرد. بعد از آن، حضرت فرمود که: پدرم می گفت که: هیچ مؤمنی نیست مگر آن که در دل او دو نور هست: یکی نور خوف، و دیگری نور رجا، که هر یک را که با دیگری بسنجند بر آن زیادتی نمی کند.

و به سند معتبر از اسحاق بن عمار منقول است که: حضرت صادق عليه السلام فرمود که:

ای اسحاق چنان از خدا بترس که گویا او را می بینی. پس اگر تو او را نمی بینی او تو را می بیند. پس اگر گمان می کنی که او تو را نمی بیند کافر می شوی؛ و اگر می دانی که در همه حال تو را می بیند و احوال تو را می داند و در حضور او معصیت او می کنی، پس او را از جمیع نظرکنندگان سهلتر ⁽¹⁶⁸⁵⁾ شمرده ای.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که از خدا ترسد خدا همه چیز را از او می ترساند، و هر که از خدا نترسد خدا او را از همه چیز می ترساند.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که خدا را شناخت از او خایف و ترسان می باشد، و هر که از خدا می ترسد نفس او به دنیا رغبت نمی کند.

و شخصی به خدمت حضرت صادق عليه السلام عرض نمود که: جمعی از شیعیان شما هستند که گناهان می کنند و می گویند: ما امید به رحمت خدا داریم. حضرت فرمود که:

دروغ می‌گویند. ایشان شیعه ما نیستند. به آرزوهای نفس خود مایل شده‌اند و گمان می‌کنند که امیدوارند. هر که امید چیزی می‌دارد از برای تحصیل آن کار می‌کند، و هر که از چیزی می‌ترسد از آن گریزان می‌باشد.

و در حدیث دیگر فرمود که: مؤمن در میان دو خوف می‌باشد: ترس از گناهان گذشته که نمی‌داند که خدا آنها را آمرزیده است یا نه؛ و ترس از آینده عمرش که نمی‌داند که چه گناهان و مهالک⁽¹⁶⁸⁶⁾ کسب خواهد کرد. پس او در هیچ روزی صبح نمی‌کند مگر خایف و ترسان، و او را به اصلاح نمی‌آورد مگر خوف حق تعالی.

و در حدیث دیگر فرمود که: مؤمن به ایمان فایز نمی‌گردد تا ترسان و امیدوار نباشد، و ترسان و امیدوار نمی‌باشد تا کار نکند برای آنچه از آن می‌ترسد و امید می‌دارد.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله علیه منقول است که: حضرت رسول ﷺ فرمود که: حق تعالی شأنه می‌فرماید که: اعتماد نکنند عمل کنندگان بر اعمالی که از برای تحصیل رضای من می‌کنند. به درستی که اگر سعی کنند و خود را تعب فرمایند⁽¹⁶⁸⁷⁾ در تمام عمرهای خود در عبادت من، هر آینه مقصر⁽¹⁶⁸⁸⁾ خواهند بود، و به گُنه عبادت من نرسیده خواهند بود، و مستحق نخواهند بود آنچه را طلب می‌نمایند از کرامتها و ثوابهای من، و مستحق بهست و درجات عالیه آن نخواهند بود. ولیکن باید که اعتماد ایشان بر رحمت من باشد، و امیدوار فضل من باشند، و به گمان نیکی که به من دارند مطمئن شوند که در این حال رحمت من شامل حال ایشان می‌شود و خشنودی من به ایشان می‌رسد و آمرزش من جامه عفو در ایشان می‌پوشاند. به درستی که منم خداوند بسیار بخشنده بسیار مهربان.

و در حدیث دیگر فرمود که: در کتاب علی علیه السلام نوشته است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر فرمود که: به حق خداوندی که بجز او خداوندی نیست، که به مؤمنی خیر دنیا و آخرت نمی‌رسد مگر به حسن ظن و گمان نیکی که به خداوند خود دارد، و امیدی که از پروردگار خود دارد، و حسن خلق در معاشرت مردم، و ترک غیبت مؤمنان کردن. و به حق خداوندی که بجز او خداوندی نیست، که خدا عذاب نمی‌کند مؤمنی را بعد از توبه و استغفار مگر به سبب گمان بدی که به پروردگار خود داشته باشد، و در امید به خدا تقصیر نماید، و به بدخلقی با مردم و غیبت مؤمنان کردن. و به حق خداوندی که بجز او خداوندی نیست، که هیچ بنده گمانش به خدا نیکو نیست مگر آن که خدا بر وفق گمان او با او عمل می‌نماید. زیرا که حق تعالی کریم است و به دست قدرت اوست جمیع خیرات و نیکیها، و حیا می‌کند و شرم می‌دارد از این که بنده مؤمن به او گمان نیک داشته باشد و به خلاف ظن او با او عمل نماید و امید او را باطل گرداند. پس به خداوند خود گمان نیکو بدارید و به ثوابهای او به طاعات و عبادات رغبت نمایید.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حسن ظن به خدا آن است که امید از غیر خدا نداری، و نترسی مگر از گناه خود.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: هر که را گناهی یا شهوتی رود دهد و از آن اجتناب نماید از خوف الهی، خدا بر او آتش جهنم را حرام گرداند، و از فرع اکبر ⁽¹⁶⁸⁹⁾ روز قیامت او را ایمن گرداند، و آنچه در قرآن وعده فرموده است به او کرامت فرماید، چنانچه فرموده است که: **(و لمن خاف مقام ربه جنتان)** ⁽¹⁶⁹⁰⁾: کسی که از مقام حساب و ایستادن نزد خداوند خود بترسد او را دو بهشت هست (که حق تعالی به او کرامت خواهد فرمود).

و حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه فرمود که: در حکمت آل داوود وارد شده است که: ای فرزند آدم چگونه به کلام هدایت، متکلم می‌شوی و حال آن که هشیار نشده‌ای از مستی گناهان و بدیها. ای فرزند آدم صبح کرده است دل تو با قساوت، و تو عظمت پروردگار خود را فراموش کرده‌ای.

اگر به پروردگار خود عالم بودی و عظمت و بزرگواری او را می‌شناختی همیشه از او ترسان بودی و وعده‌های او را امیدوار بودی. بیچاره فرزند آدم! چرا یاد نمی‌کنی لحد⁽¹⁶⁹¹⁾ خود را و تنهایی خود را در آن مکان؟

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: از خدا امید بدار امیدی که تو را بر معاصی جرئت ندهد، و بترس از او ترسی که تو را از رحمت او ناامید نگرداند. و در حدیث دیگر فرمود که: خایف کسی است که خوف الهی برای او زبانی نگذاشته باشد که سخن گوید.

و در حدیث دیگر فرمود که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: آخربنده را که حق تعالی امر فرماید که به آتش جهنم برند، بنده‌ای باشد که چون او را برند به جهنم، نگاهی به عقب کند. پس حق تعالی فرماید که: برش گردانید. پس، از او سؤال نماید که: چرا به قفا⁽¹⁶⁹²⁾ نظر می‌کردی؟ گوید: خداوندا من این گمان به تو نداشتم که مرا به جهنم فرستی. فرماید که:

چه گمان به من داشتی؟ گوید: پروردگارا گمان من این بود که گناهان مرا پیامرزی و در بهشت خود مرا ساکن گردانی. پس خداوند جبار تعالی شأنه فرماید که: ای ملائکه من! به عزت و جلال و نعمتها و بزرگواری و رفعت شأن خود سوگند می‌خورم که این بنده یک ساعت از عمر خود گمان نیک به من نداشته است، و اگر یک ساعت به من این گمان می‌داشت او را به آتش نمی‌ترسانیدم. به این دروغی که می‌گوید او را به بهشت برید. پس حضرت

رسول ﷺ فرمود که: هر بنده‌ای که ظن نیکو به پروردگار خود داشته باشد خدا با او به گمان او عمل می‌کند، چنانچه حق تعالی می‌فرماید که: **(ذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدِيكُمْ فَأَصْبَحْتُم مِّنَ الْخَاسِرِينَ)** ⁽¹⁶⁹³⁾. که ترجمه‌اش این است که: این گمان بدی است که به پروردگار خود دارید. شما را هلاک کرد، پس صبح کردید از جمله زیانکاران.

ثمره دوم: در بیان بعضی از قصص خایفان که تذکر احوال ایشان موجب تنبه مؤمنان است قصه اول کلینی به سند معتبر از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه روایت کرده است که: شخصی با اهلش به کشتی سوار شدند و کشتی ایشان شکست و جمیع اهل آن کشتی غرق شدند مگر زن آن مرد که بر تخته‌ای بند شد و به جزیره‌ای از جزایر بحر افتاد. و در آن جزیره مرد راهزن فاسقی بود که از هیچ فسقی نمی‌گذشت. چون نظرش بر آن زن افتاد گفت: تو از انسی یا از جن؟ گفت: از انسم. پس دیگر با آن زن سخن نگفت و بر او چسبید و به هیئت مجامعت درآمد و چون متوجه آن عمل قبیح شد، دید که آن زن اضطراب می‌کند و می‌لرزد.

پرسید که: چرا اضطراب می‌کنی؟ اشاره به آسمان کرد که: از خداوند خود می‌ترسم. پرسید که: هرگز مثل این کار کرده‌ای؟ گفت: نه؛ به عزت خدا سوگند که هرگز زنا نکرده‌ام. گفت: تو هرگز چنین کاری نکرده‌ای، چنین از خدا می‌ترسی و حال آن که به اختیار تو نیست و تو را به جبر بر این کار داشته‌ام. پس من اولایم به ترسیدن و سزاوارترم به خایف بودن.

پس برخاست و ترک آن عمل نمود و هیچ با آن زن سخن نگفت و به سوی خانه خود روان شد و در خاطر داشت که توبه کند، و پشیمان بود از کرده‌های خود. در اثنای راه به راهبی برخورد و با او رفیق شد. چون پاره‌ای راه رفتند

آفتاب بسیار گرم شد. راهب به آن جوان گفت که: آفتاب بسیار گرم است؛ دعا کن که خدا ابری فرستد که ما را سایه کند. جوان گفت که: مرا نزد خدا حسنه‌ای نیست و کار خیری نکرده‌ام که جرئت کنم و از خدا حاجتی طلب نمایم. راهب گفت: من دعا می‌کنم، تو آمین بگو. چنین کردند. بعد از اندک زمانی ابری بر سر ایشان پیدا شد و در سایه آن می‌رفتند.

چون بسیاری راه رفتند، راه ایشان جدا شد و جوان به راهی رفت و راهب به راه دیگر رفت، و آن ابر با جوان روان شد و راهب در آفتاب ماند. راهب به او گفت که: ای جوان تو از من بهتر بودی که دعای تو مستجاب شد و دعای من مستجاب نشد. بگو که چه کار کرده‌ای که مستحق این کرامت شده‌ای؟ جوان قصه خود را نقل کرد. راهب گفت که:

چون از خوف خدا ترک معصیت او کردی خدا گناهان گذشته تو را آمرزیده است. سعی نما که بعد از این خوب باشی.

قصه دوم

کلینی به سند معتبر از حضرت جعفر بن محمد الصادق صلوات‌الله علیه روایت کرده است که:

پادشاهی در میان بنی‌اسرائیل بود، و آن پادشاه قاضی داشت، و آن قاضی برادری داشت که به صدق و صلاح موسوم بود. و آن برادر، زن صالحه‌ای داشت که از اولاد پیغمبران بود.

و پادشاه شخصی را می‌خواست که به کاری بفرستد. به قاضی گفت که: مرد ثقه⁽¹⁶⁹⁴⁾ معتمدی⁽¹⁶⁹⁵⁾ را طلب کن که به آن کار بفرستم. قاضی گفت که: کسی معتمدتر از برادر خود گمان ندارم.

پس برادر خود را طلبید و تکلیف آن امر به او نمود. او ابا کرد و گفت: من زن خود را تنها نمی‌توانم گذاشت. قاضی بسیار اهتمام⁽¹⁶⁹⁶⁾ کرد و مبالغه⁽¹⁶⁹⁷⁾ نمود. چون مضطر⁽¹⁶⁹⁸⁾ شد گفت:

ای برادر! من به هیچ چیز تعلق⁽¹⁶⁹⁹⁾ و اهتمام ندارم مثل زن خود، و خاطر من بسیار به او متعلق است. پس تو خلیفه⁽¹⁷⁰⁰⁾ من باش در امر او، و به امور او برس، و کارهای او را بساز تا من برگردم. قاضی قبول کرد و برادرش بیرون رفت. و آن زن از رفتن شوهر راضی نبود.

پس قاضی به مقتضای وصیت برادر، مکرر به نزد آن زن می‌آمد و از حوایج آن سؤال می‌نمود و به کارهای او اقدام می‌نمود. و محبت آن زن بر او غالب شد و او را تکلیف زنا کرد. آن زن امتناع و ابا کرد. قاضی سوگند خورد که: اگر قبول نمی‌کنی من به پادشاه می‌گویم که این زن زنا کرده است. گفت: آنچه می‌خواهی بکن؛ من این کار را قبول نخواهم کرد.

قاضی به نزد پادشاه رفت و گفت: زن برادرم زنا کرده است و نزد من ثابت شده است. پادشاه گفت که: او را سنگسار کن. پس آمد به نزد زن، و گفت: پادشاه مرا امر کرده است که تو را سنگسار کنم. اگر قبول می‌کنی می‌گذرانم، و الا تو را سنگسار می‌کنم. گفت:

من اجابت تو می‌کنم؛ آنچه خواهی بکن.

قاضی مردم را خبر کرد و آن زن را به صحرا برد و گوی⁽¹⁷⁰¹⁾ کند و او را سنگسار کرد. تا وقتی که گمان کرد که او مرده است بازگشت. و در آن زن رمقی باقی مانده بود.

چون شب شد حرکت کرد و از گو بیرون آمد و بر روی خود راه می‌رفت و خود را می‌کشید تا به دیری رسید که در آنجا دیرانی⁽¹⁷⁰²⁾ می‌بود. بر در آن دیر

خواهید تا صبح شد. و چون دیرانی در را گشود آن زن را دید و از قصه او سؤال نمود. زن قصه خود را بازگفت.

دیرانی بر او رحم کرد و او را به دیر خود برد. و آن دیرانی پسر خردی داشت و غیر آن فرزند نداشت، و مالی و جمعیتی⁽¹⁷⁰³⁾ داشت. پس دیرانی آن زن را مداوا کرد تا جراحتهای او مُندمل شد⁽¹⁷⁰⁴⁾، و فرزند خود را به او داد که تربیت کند. و آن دیرانی غلامی داشت که او را خدمت می‌کرد. آن غلام عاشق آن زن شد و با او درآویخت و گفت: اگر به معاشرت⁽¹⁷⁰⁵⁾ من راضی نمی‌شوی جهد در کشتن تو می‌کنم. گفت: آنچه خواهی بکن. این امر ممکن نیست که از من صادر شود.

پس آن غلام پیامد و فرزند دیرانی را بکشت و به نزد دیرانی آمد و گفت: این زن زناکار را آوردی و فرزند خود را به او دادی، الحال فرزند تو را کشته است. دیرانی به نزد زن آمد و گفت: چرا چنین کردی؟ می‌دانی که من به تو چه نیکیها کردم؟ زن قصه خود را بازگفت. دیرانی گفت که: دیگر نفس من راضی نمی‌شود که تو در این دیر باشی. بیرون رو.

و بیست درهم برای خرجی به او داد و در شب او را از دیر بیرون کرد و گفت: این زر را توشه کن، و خدا کارساز توست.

آن زن در آن شب راه رفت تا صبح به دهی رسید. دید مردی را بر دار⁽¹⁷⁰⁶⁾ کشیده‌اند و هنوز زنده است. از سبب آن حال سؤال نمود، گفتند که: بیست درهم قرض دارد و نزد ما قاعده چنان است که هر که بیست درهم قرض دارد او را بر دار می‌کشند و تا ادا نکند او را فرو نمی‌آرند. پس زن آن بیست درهم را داد

و آن مرد را خلاص کرد. آن مرد گفت که: ای زن هیچ کس بر من مثل تو حق نعمت ندارد. مرا از مردن نجات دادی. هر جا که می‌روی در خدمت تو می‌آیم. پس همراه پیامدند تا به کنار دریا رسیدند. در کنار دریا کشتیها بود و جمعی بودند که می‌خواستند بر آن کشتیها سوار شوند. مرد به آن زن گفت که: تو در اینجا توقف نما تا من بروم و برای اهل این کشتیها به مزد کار کنم و طعامی بگیرم و به نزد تو آورم. پس آن مرد به نزد اهل آن کشتیها آمد و گفت: در این کشتی شما چه متاع هست؟ گفتند: انواع متاعها و جواهر و عنبر⁽¹⁷⁰⁷⁾ و سایر چیزها هست. و این کشتی دیگر خالی است که ما خود سوار می‌شویم. گفت: قیمت این متاعهای شما چند می‌شود؟ گفتند: بسیار می‌شود؛ حسابش را نمی‌دانیم. گفت: من یک چیزی دارم که بهتر است از مجموع آنچه در کشتی شماست. گفتند:

چه چیز است؟ گفت: کنیزی دارم که هرگز به آن حسن و جمال ندیده‌اید. گفتند: به ما بفروش. گفت: می‌فروشم به شرط آن که یکی از شما برود و او را ببیند و برای شما خبر بیاورد و شما آن را بخرید که آن کنیز نداند. و زر به من بدهید تا من بروم. آخر او را تصرف کنید. ایشان قبول کردند و کسی فرستاند و خبر آورد که چنین کنیزی هرگز ندیده‌ام.

پس آن زن را به ده‌هزار درهم به ایشان فروخت و زر گرفت. و چون او برفت و ناپیدا شد، ایشان به نزد آن زن آمدند و گفتند که: برخیز و بیا به کشتی. گفت: چرا؟ گفتند: تو را از آقای تو خریدیم. گفت: آن آقای من نبود. گفتند: اگر نمی‌آیی، تو را به زور می‌بریم.

به ناچار برخاست و با ایشان به کنار دریا رفت. چون به نزدیک کشتیها رسیدند هیچ یک از ایشان از دیگران ایمن نبودند. آن زن را بر روی کشتی متاع سوار کردند و خود همه در کشتی دیگر درآمدند و کشتیها را روان کردند.

چون به میان دریا رسیدند خدا بادی فرستاد و کشتی ایشان با آن جماعت همه غرق شدند و کشتی زن با متاعها نجات یافت و باد او را به جزیره‌ای برد. از کشتی فرود آمد و کشتی را بست و برگرد آن جزیره برآمد، دید مکان خوشی است و آبها و درختان میوه‌دار دارد. با خود گفت که: در این جزیره می‌باشم و از این آب و میوه‌ها می‌خورم و عبادت الهی می‌کنم تا مرگ در رسد. پس خدا وحی فرمود به پیغمبری از پیغمبران بنی‌اسرائیل که در آن زمان بود که: برو به نزد آن پادشاه و بگو که در فلان جزیره بنده‌ای از بندگان من هست. باید که تو و اهل مملکت تو همه به نزد او بروید و به گناهان خود نزد او اقرار کنید و از او سؤال کنید که از گناهان شما درگذرد تا من گناهان شما را ببامرم. چون پیغمبر آن پیغام را به آن پادشاه رسانید پادشاه با اهل مملکتش همه به سوی آن جزیره رفتند و در آنجا همان زن را دیدند.

پس پادشاه به نزد او رفت و گفت: این قاضی به نزد من آمد و گفت: زن برادرم زنا کرده است و من حکم کرده‌ام که او را سنگسار کنند، و گواهی نزد من گواهی نداده بود.

می‌ترسم که به سبب آن، حرامی کرده باشم. می‌خواهم که برای من استغفار نمایی. زن گفت که: خدا تو را ببامرزد. بنشین.

پس شوهرش آمد و او را نمی‌شناخت و گفت: من زنی داشتم در نهایت فضل و صلاح. و از شهر بیرون رفتم، و او راضی نبود به رفتن من. و سفارش او را به برادر خود کردم. چون برگشتم و از احوال او سؤال کردم برادرم گفت که: او زنا

کرد و او را سنگسار کردیم. و می‌ترسم که در حق آن زن تقصیر کرده باشم. از خدا بطلب که مرا بیامرزد. زن گفت که: خدا تو را بیامرزد. بنشین. و او را در پهلوی پادشاه نشانند.

پس قاضی پیش آمد و گفت که: برادرم زنی داشت و عاشق او شدم و او را تکلیف به زنا کردم. قبول نکرد. نزد پادشاه او را متهم به زنا ساختم و به دروغ او را سنگسار کردم. از برای من استغفار کن. زن گفت: خدا تو را بیامرزد.

پس رو به شوهرش کرد که: بشنو. پس دیرانی آمد و قصه خود را نقل کرد و گفت: در شب آن زن را بیرون کردم و می‌ترسم که درنده‌ای او را دریده باشد و کشته شده باشد به تقصیر من. گفت: خدا تو را بیامرزد. بنشین.

پس غلام آمد و قصه خود را نقل کرد. زن به دیرانی گفت که: بشنو. پس گفت: خدا تو را بیامرزد.

پس آن مرد دار کشیده آمد و قصه خود را نقل کرد. زن گفت که: خدا تو را نیامرزد. چون او بی سبب در برابر نیکی بدی کرده بود.

پس آن زن عابده به شوهر خود رو کرد و گفت: من زن توام. و آنچه شنیدی همه قصه من بود. و مرا دیگر احتیاجی به شوهر نیست. می‌خواهم که این کشتی پرمال را متصرف شوی و مرا در این جزیره بگذاری که عبادت خدا کنم. می‌بینی که از دست مردان چه کشیده‌ام.

پس شوهر او را گذاشت و کشتی را با مال متصرف شد و پادشاه و اهل مملکت همگی برگشتند.

قصه سیم

ابن بابویه علیه‌الرحمه به سند معتبر از حضرت علی بن الحسین صلوات‌الله علیه روایت کرده است که: در بنی اسرائیل شخصی بود که کار او این بود که قبر

مردم را می‌شکافت و کفن مردگان را می‌دزدید. پس یکی از همسایگان او بیمار شد و ترسید که بمیرد و آن کفن دزد، کفن او را برآورد. او را طلبید و گفت: من با تو چون بودم در همسایگی؟ گفت: همسایه نیکی بودی برای من. گفت: به تو حاجتی دارم. گفت: بگو که حاجت تو برآورده است. پس دو کفن را بیمار به نزد او گذاشت و گفت: هر یک را که می‌خواهی و بهتر است برای خود بردار و دیگری را بگذار که مرا در آن کفن کند. و چون مرا دفن کنند قبر مرا مشکاف و کفن مرا مبر.

پس آن نباش⁽¹⁷⁰⁸⁾ از گرفتن کفن ابا کرد و بیمار مبالغه کرد تا او کفن بهتر را برداشت. و چون آن شخص مُرد و او را دفن کردند، نباش با خود گفت که: این مرد بعد از مردن چه می‌داند که من کفنش را برداشته‌ام یا گذاشته‌ام. پس آمد و قبرش را شکافت. ناگاه صدایی شنید که کسی بانگ بر او می‌زند که: مکن! پس او ترسید و کفن را گذاشت و برگشت و به فرزندان خود گفت که: من چون پدری بودم برای شما؟ گفتند: نیکو پدری بودی. گفت:

حاجتی به شما دارم؛ می‌خواهم حاجت مرا برآورید. گفتند: بگو که آنچه فرمایی چنین خواهیم کرد. گفت: می‌خواهم که چون من بمیرم مرا بسوزانید چون سوخته شوم، استخوانهای مرا بکوبید و در هنگامی که باد تندی آید، نصف آن خاکستر را به جانب صحرا به باد دهید و نصف دیگر را به جانب دریا. گفتند: چنین خواهیم کرد.

چون مُرد، آنچه وصیت کرده بود به جا آوردند. در آن حال حق تعالی به صحرا فرمود که: آنچه در توست جمع کن. و به دریا فرمود که: آنچه در توست جمع کن. پس آن شخص را زنده کرد و بازداشت و فرمود که: تو را چه باعث شد که چنین وصیتی کردی؟ گفت: به عزت تو که از ترس تو چنین کردم. حق

تعالی فرمود که: چون از خوف من چنین کردی، خصمان تو را از تو راضی می‌گردانم و خوف تو را به ایمنی مبدل می‌سازم و گناهان تو را می‌آمرزم.

قصه چهارم

این بابویه نقل کرده است که: روزی حضرت رسول ﷺ در سایه درختی نشسته بودند در روز بسیار گرمی. ناگاه شخصی آمد و جامه‌های خود را کند و در زمین گرم می‌غلتید و گاهی پشت خود و گاهی شکم خود و گاهی پیشانی خود را بر زمین گرم می‌مالید و می‌گفت: این نفس! بچش که عذاب الهی از این عظیمتر است. و حضرت رسول ﷺ به او نظر می‌فرمود. پس او جامه‌های خود را پوشید. حضرت او را طلبیدند و فرمودند که: ای بنده خدا کاری از تو دیدم که از دیگری ندیده‌ام. چه چیز تو را باعث بر این شد؟

گفت: ترس الهی مرا باعث این شد، و به نفس خود این گرمی را چشانیدم که بدانند که عذاب الهی را که از این شدیدتر است تاب ندارد. پس حضرت فرمود که: از خدا ترسیده‌ای آنچه شرط ترسیدن است. و به درستی که پروردگار تو مباحات کرد به تو با ملائکه سماوات. پس به اصحاب خود فرمود که: به نزدیک این مرد روید تا برای شما دعا کند. چون به نزدیک او آمدند گفت: خداوندا جمع کن امر همه را بر هدایت، و تقوا را توشه ما گردان، و بازگشت ما را به سوی بهشت گردان.

قصه پنجم

این بابویه از حضرت رسول ﷺ روایت کرده است که: در زمان پیش سه نفر به راهی می‌رفتند. در میان راه ایشان را بارانی گرفت. به غاری پناه بردند. ناگاه سنگی از کوه فرود آمد و در غار را گرفت راه ایشان را مسدود کرد. یکی از ایشان گفت که: والله که شما را از این مهلکه بغیر از راستی نجات نمی‌دهد.

بیاید هر يك از ما عملی به درگاه خدا عرض كنیم كه خدا داند كه راست می‌گوییم.

پس یکی از ایشان گفت كه: خداوندا اگر ⁽¹⁷⁰⁹⁾ تو می‌دانی كه من مزدوری داشتم كه برای من کاری کرده بود كه قدری از برنج در عوض بگیرد، و مزد خود را نگرفته ناپیدا شد. پس من آن برنج را برای او زراعت كردم و حاصل آن را برای او گاوها خریدم. و چون مزد خود را از من طلب كرد، گفتم: آن گاوها از آن توست؛ ببر. گفت: من از تو اندکی برنج طلب دارم. گفتم: این گله‌ها همه از حاصل آن برنج به هم رسیده است و همه مال توست. و همه را به تصرف او دادم. خداوندا اگر می‌دانی كه آن كار را از ترس تو کرده‌ام این بلا را از ما دفع كن.

پس اندکی آن سنگ دور شد. دیگری گفت كه: خداوندا اگر می‌دانی كه من پدر و مادر پیری داشتم و هر شب شیر گوسفندان خود را برای ایشان و عیال خود می‌آوردم. شبی دیر آمدم و پدر و مادرم به خواب رفته بودند و اهل و عیالم از گرسنگی فریاد می‌كردند. و هر شب تا پدر و مادرم نمی‌خوردند به ایشان نمی‌دادم. پس نخواستم كه ایشان را بیدار كنم، و نخواستم كه بیشتر به فرزندان دهم، و نرفتم كه مبادا ایشان بیدار شوند و خواهند و من حاضر نباشم. پس تا صبح با آن حال، انتظار ایشان كشیدم. خداوندا اگر می‌دانی كه آن كار را از ترس تو كردم ما را فرجی كرامت فرما.

پس سنگ اندکی دیگر دورتر شد.

سیم گفت كه: خداوندا اگر می‌دانی كه من دختر عمویی داشتم و بسیار او را دوست می‌داشتم و خواستم او را بفریم. گفت: تا صد دینار نیاوری تن در نمی‌دهم. پس صد دینار به هم رسانیدم و به او دادم. و چون راضی شد و در

میان پای او نشستم گفت: از خدا ترس و مُهر خدا را به ناحق مشکن. پس برخاستم و از صد دینار گذشتم. اگر می‌دانی که از ترس تو کرده‌ام این بلا را از ما دور گردان.

پس آن سنگ دور⁽¹⁷¹⁰⁾ گردید و بیرون آمدند.

قصه ششم

کلینی به سند حسن از حضرت صادق صلوات‌الله علیه روایت کرده است که: روزی حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه با جمعی از صحابه نشستند. شخصی به خدمت آن حضرت آمد و گفت: یا امیرالمؤمنین با پسری عمل قبیحی کرده‌ام. مرا پاک گردان و حد الهی را بر من جاری کن. حضرت فرمود که: برو به خانه؛ بلکه جنونی تو را طاری⁽¹⁷¹¹⁾ شده است که چنین سخنی می‌گویی. تا آن که چهار مرتبه آمد و چنین اقرار کرد. در مرتبه چهارم که ثابت شد، حضرت فرمود که: حضرت رسول ﷺ در مثل تو سه حکم مقرر فرموده است.

هر یک را که می‌خواهی اختیار کن. گفت: آن سه حکم کدام است؟ فرمود که: یا یک ضربت شمشیر که بر گردنت بزنند، یا تو را از کوهی دست و پا بسته بیندازند، یا تو را به آتش بسوزانند. گفت: یا امیرالمؤمنین کدام دشوارتر است؟ فرمود که: به آتش سوزانیدن. گفت:

من آن را اختیار می‌کنم که دشوارتر است یا امیرالمؤمنین. حضرت فرمود که: مهیا شو که حد را بر تو جاری کنیم.

پس برخاست و دو رکعت نماز گزارد. و چون فارغ شد گفت: خداوندا گناهی کردم که می‌دانی، و از عقاب تو ترسیدم و به نزد وصی و پسر عم پیغمبرت آمدم و از او سؤال نمودم که مرا پاک کند، پس او مرا مُخیر⁽¹⁷¹²⁾ گردانید در میان سه صنف از عذاب، و خداوندا من دشوارتر را اختیار کردم. خداوندا از

تو سؤال می‌نمایم که این را کفارہ گناه من گردانی و مرا به آتش آخرت نسوزانی.

پس گریان برخاست و رفت و در میان گوی⁽¹⁷¹³⁾ که از برای او کنده بودند و آتش بر دورش برافروخته بودند نشست.

پس حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه‌با اصحاب همگی گریان شدند و حضرت فرمود که: برخیز ای جوان، که ملائکه آسمانها و ملائکه زمین را به گریه درآوردی و خدا توبه تو را قبول فرمود. برخیز و دیگر چنین کاری مکن.

قصه هفتم

به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله‌علیه‌منقول است که: زن زناکاری در میان بنی‌اسرائیل بود که بسیاری از جوانان بنی‌اسرائیل را مفتون⁽¹⁷¹⁴⁾ خود ساخته بود. روزی بعضی از این جوانان گفتند که: اگر فلان عابد مشهور این را ببیند فریفته خواهد شد. آن زن چون این سخن را شنید گفت: والله که به خانه نروم تا او را از راه نبرم. پس همان شب قصد خانه آن عابد کرد و در را کوفت و گفت: ای عابد مرا امشب پناه ده که در سرای تو شب را به روز آورم. عابد ابا نمود. زن گفت که: بعضی از جوانان بنی‌اسرائیل با من قصد زنا دارند و از ایشان گریخته‌ام، و اگر در نمی‌گشایی ایشان می‌رسند و فضاحت به من می‌رسانند. عابد چون این سخن را شنید در را گشود.

پس چون زن به خانه درآمد جامه‌های خود را افکند و چون عابد حسن و جمال او را مشاهده نمود از شوق بی‌اختیار شد و دست به او رسانید. و در حال متذکر شد و دست از او برداشت. و دیگری در بار داشت که آتش در زیر آن می‌سوخت. رفت و دست خود را در زیر دیگ گذاشت. زن گفت که: چه کار می‌کنی؟ گفت: دست خود را می‌سوزانم به جزای آن خطایی که از آن صادر شد.

پس بیرون شتافت و بنی اسرائیل را خبر کرد که عابد دست خود را می‌سوزاند. چون بیامدند دستش تمام سوخته بود.

قصه هشتم

به سند معتبر از حضرت صادق صلوات‌الله علیه منقول است که: عابدی در بنی اسرائیل بود. شبی زنی مهمان او شد. پس شیطان او را وسوسه کرد و هرچند بر او زور می‌آورد یک انگشت از انگشتان خود را به آتش می‌داشت تا آن خیال از نفسش بیرون می‌رفت. و پیوسته در آن کار بود تا صبح. چون صبح شد به آن زن گفت که: بیرون رو که بد مهمانی بودی تو از برای ما.

قصه نهم

از حضرت رسول ﷺ منقول است که: زهد حضرت یحیی عاشق در این مرتبه بود که: به بیت‌المقدس آمد. نظر کرد به عباد و رهبانان ⁽¹⁷¹⁵⁾ و احبار ⁽¹⁷¹⁶⁾ که پیراهن‌ها از مو پوشیده‌اند، و کلاه‌ها از پشم بر سر گذاشته‌اند، و زنجیرها در گردن کرده و بر ستونهای مسجد بسته‌اند. چون این جماعت را مشاهده نمود به نزد مادرش آمد و گفت: ای مادر از برای من پیراهنی از مو و کلاهی از پشم بیاف تا بروم به بیت‌المقدس و عبادت خدا بکنم با عباد و رهبانان. مادر گفت که: صبر کن تا پدرت پیغمبر خدا بیاید و با او مصلحت کنم.

چون حضرت زکریا آمد، سخن یحیی را نقل نمود. زکریا گفت که: ای فرزند چه چیز تو را باعث شده است که این اراده نمایی؟ و تو هنوز طفل خردی. یحیی گفت که: ای پدر مگر ندیده‌ای از من خردسالتر که مرگ را چشیده است؟ گفت: بله. پس زکریا به مادر یحیی گفت که: آنچه می‌گویدی چنان کن. پس مادر کلاه پشم و پیراهن مو از برای او بافت، و پوشید و رفت به بیت‌المقدس و با عباد مشغول عبادت گردید تا آن که پیراهن مو بدن شریفش را خورد.

پس روزی نظر کرد به بدن خود، دید که بدنش نحیف شده. گریست. پس خطاب الهی به او رسید که: ای یحیی آیا گریه می‌کنی از این که بدنت کاهیده شده است؟ به عزت و جلال خودم سوگند که اگر یک نظر به جهنم بکنی پیراهن آهن خواهی پوشید به عوض پلاس.

پس حضرت یحیی گریست تا آن که از بسیاری گریه رویش مجروح شد به حدی که دندانهایش پیدا شد.

چون این خبر به مادرش رسید با زکریا به نزد او آمدند، و عباد بنی اسرائیل به گرد او برآمدند و او را خبر دادند که روی تو چنین مجروح و کاهیده شده است. گفت: من باخبر نشدم. زکریا گفت: ای فرزند چرا چنین می‌کنی؟ من از خدا فرزندی طلبیدم که موجب سرور من باشد. گفت: ای پدر تو مرا به این امر کردی. گفتمی که: در میان بهشت و دوزخ عقبه‌ای⁽¹⁷¹⁷⁾ هست که نمی‌گذرند از آن عقبه مگر جماعتی که بسیار گریه کنند از خوف الهی.

گفت: بله ای فرزند؛ من چنین گفتم. جهد و سعی کن در بندگی خدا که تو را به امر دیگر امر فرموده‌اند.

پس مادر به او گفت که: ای فرزند رخصت می‌دهی که دو پاره نمد از برای تو بسازم که بر دو طرف روی خود بگذاری که دندانهایت را بیوشاند و آب چشمت را جذب نماید؟

گفت: تو اختیار داری. پس آن دو پاره نمد را برای او ساخت و بر رویش گذاشت و آستینهایش را فشرد. از اشک چنان تر شده بود که آب از میان انگشتانش جاری شد. چون حضرت زکریا این حال را مشاهده نمود گریان شد و رو به سوی آسمان کرد و گفت:

خداوندا این فرزند من است و این آب دیده اوست، و تو از همه رحم
کنندگان رحیمتری.

پس هرگاه که زکریا می‌خواست که بنی‌اسرائیل را موعظه بگوید به جانب
چپ و راست نظر می‌فرمود؛ پس اگر یحیی حاضر بود نام بهشت و دوزخ
نمی‌برد. پس روزی یحیی حاضر نبود. شروع به موعظه کرد. یحیی سر خود را
در عبایی پیچیده، آمد و در میان مردم نشست. و حضرت زکریا او را ندید.
فرمود که: حبیب من جبرئیل مرا خبر داد که:

حق تعالی می‌فرماید که: در جهنم کوهی هست که آن را سکران⁽¹⁷¹⁸⁾ می‌نامند،
و در پایین کوه ودایی هست که آن را غضبان⁽¹⁷¹⁹⁾ می‌گویند زیرا که از غضب
الهی افروخته شده است. و در آن وادی چاهی هست که صد ساله راه عمق آن
است. و در آن چاه تابوتها از آتش هست، و در آن تابوتها صندوقها و جامه‌ها و
زنجیرها و غلها از آتش است.

چون یحیی این را شنید سر برداشت و فریاد برآورد که: واغفلتاه. چه بسیار
غافلیم از سکران. و برخاست و بیخبرانه متوجه بیابان شد. پس زکریا از مجلس
برخاست و به نزد مادر یحیی رفت و فرمود که: یحیی را طلب نما که می‌ترسم
که او را نبینی مگر بعد از مرگ او. پس مادر به طلب حضرت یحیی بیرون رفت
تا به جمعی از بنی‌اسرائیل رسید. ایشان از او پرسیدند که: ای مادر یحیی به کجا
می‌روی؟ گفت: به طلب فرزندم یحیی می‌روم که نام آتش جهنم شنیده و رو به
صحرا رفته است. پس رفت تا به چوپانی رسید. از او سؤال نمود که: آیا جوانی
را به این هیئت و صفت دیدی؟ گفت: بلکه یحیی را می‌خواهی. گفت: بله.

گفت: الحال او را در فلان عقبه گذاشتم که پاهایش در آب دیده‌اش فرو رفته بود و سر به آسمان بلند کرده، می‌گفت که: به عزت تو - ای مولای من - که آب سرد نخواهم چشید تا منزلت و مکان خود را نزد تو ببینم.

پس چون مادر بیامد و نظرش بر وی افتاد، به نزدیک او رفت و سرش را در میان پستانهای خود گذاشت و او را به خدا سوگند داد که با او به خانه رود. پس با او به خانه رفت، و مادر از او التماس⁽¹⁷²⁰⁾ نمود که: ای فرزند التماس دارم که پیراهن مو را بکنی و پیراهن پشم پیوشی که آن نرمتر است. یحیی قبول فرمود و پیراهن پشم پوشیده و مادر از برای او عدسی پخت، و آن حضرت تناول فرمود و خواب او را ربود تا هنگام نماز شد. پس در خواب به او ندا رسید که: ای یحیی خانه‌ای به از خانه من می‌خواهی و همسایه‌ای به از من می‌طلبی؟

چون این ندا به گوشش رسید از خواب برخاست و گفت: خداوندا از لغزش من درگذر. به عزت تو سوگند که دیگر سایه نطلبم بغیر سایه بیت‌المقدس. و به مادرش گفت که:

ای مادر پیراهن مو را بیاور. مادر پیراهن مو را به او داد و در او آویخت که مانع رفتن شود.

حضرت زکریا به او گفت که: ای مادر یحیی او را بگذار که پرده دلش را گشوده‌اند و به عیش دنیا منتفع نمی‌شود.

پس برخاست یحیی، و پیراهن مویین و کلاه یشمینه را پوشید و به بیت‌المقدس رفت و با احبار و رُهبانان عبادت می‌کرد تا شهید شد.

قصه دهم

ابن بابویه از عروه بن الزبیر⁽¹⁷²¹⁾ روایت کرده است که گفت: روزی در مسجد رسول ﷺ با جمعی از صحابه نشستیم بودیم. پس یاد کردیم اعمال و عبادات اهل بدر⁽¹⁷²²⁾ و اهل بیعت رضوان⁽¹⁷²³⁾ را. ابوالدردا⁽¹⁷²⁴⁾ گفت که: ای قوم می خواهید خبر دهم شما را به کسی که مالش از همه صحابه کمتر و عملش بیشتر و سعیش در عبادت زیاده بود؟ گفتند: کیست آن شخص؟

گفت: علی بن ابی طالب. چون این را گفت همگی رو از وی گردانیدند. پس شخصی از انصار به او گفت که: سخنی گفتمی که هیچ کس با تو موافقت نکرد. او گفت که: من آنچه دیده بودم گفتم. شما نیز هرچه دیده‌اید از دیگران بگویید، من شبی در نخلستان بنی النجار⁽¹⁷²⁵⁾ به خدمت آن حضرت رسیدم که از دوستان کناره کرده بود و در پشت درختان خرما پنهان گردیده بود و به آواز حزین و نغمه دردناک می فرمود که: الهی چه بسیار گناهان که از دوش من برداشتی و در برابر آنها نعمت فرستادی، و چه بسیار بدیها که از من صادر شد و کرم کردی و رسوا نکردی. الهی عمر من در معصیت تو بسیار گذشت و گناهان من در نامه‌های اعمال عظیم شد. پس من از غیر آمرزش تو امید ندارم و بغیر خشنودی تو آرزو ندارم.

پس، از پی آن صدا رفتیم. دانستم که حضرت امیرالمؤمنین است. پس در پشت درختان پنهان شدم. و آن حضرت رکعات بسیار نماز گزارند و چون فارغ شدند مشغول دعا و گریه و مناجات شدند و از جمله آنچه می فرمودند این بود که: الهی چون در عفو و بخشش تو فکر می‌کنم گناه من بر من آسان می‌شود، و چون عذاب عظیم تو را به یاد می‌آورم بلیه خطاها بر من عظیم می‌شود. آه اگر بخوانم در نامه‌های عمل خود گناهی چند را که فراموش کرده‌ام و تو آنها را احصا فرموده‌ای⁽¹⁷²⁶⁾. پس بگویی به ملائکه که: بگیری او را.

پس وای بر چنین گرفته شده و اسیری که خویشان، او را نجات نمی‌توانند بخشید و قبیله او به فریادش نمی‌توانند رسید و جمیع اهل محشر بر او رحم می‌کنند. پس فرمود که: آه از آتشی که جگرها را بریان می‌کند. آه از آتشی که جمیع احشا⁽¹⁷²⁷⁾ را فرو می‌ریزد. آه از دریا‌های افروخته از آتشی که جهنم.

پس بسیار گریستند تا آن که دیگر صدا و حرکت از آن حضرت نشنیدم. با خود گفتم که: البته خواب بر آن حضرت غالب شد از بسیاری بیداری. به نزدیک رفتم که برای نماز صبح آن حضرت را بیدار کنم، چندان که حرکت دادم حرکت نمود و به مثابه چوب خشک، جسد مبارکش بیحس افتاده بود. گفتم: (انا لله وانا اليه راجعون)⁽¹⁷²⁸⁾. و دویدم به جانب خانه آن حضرت و خبر را به حضرت فاطمه صلوات الله علیه رسانیدم. فرمود که: قصه چون بود؟ عرض کردم. فرمود که: والله - ای ابودردا - این غشی است که در غالب اوقات او را از ترس الهی رو می‌دهد.

پس آبی آوردند و بر روی آن حضرت پاشیدند. بهوش باز آمدند و نظر به سوی من فرمودند. من می‌گریستم. فرمود که: از چه می‌گری ای ابودردا؟ گفتم: از آنچه می‌بینم که تو با خود می‌کنی. فرمود که: اگر ببینی مرا که به سوی حساب بخوانند در هنگامی که گناهکاران یقین به عذاب خود داشته باشند و ملائکه غلاظ⁽¹⁷²⁹⁾ و زبانیه⁽¹⁷³⁰⁾ تندخو مرا احاطه کرده باشند و نزد خداوند جبار⁽¹⁷³¹⁾ مرا بدارند و جمیع دوستان در آن حال مرا واگذارند و اهل دنیا همه بر من رحم کنند، هرآینه در آن روز بر من بیشتر رحم خواهی کرد که نزد خداوندی ایستاده باشم که هیچ امری بر او پوشیده نیست.

پس ابودردا گفت که: والله که چنین عبادتی از هیچ یک از اصحاب پیغمبر

ندیدم. ﷺ

ثمره سیم: در مدح مخالفت نفس و خواهشهای آن و مذمت متابعت هواهای نفسانی بدان که نفس اماره⁽¹⁷³²⁾ انسان ضررش زیاده از شیطان است چنانچه حق تعالی می‌فرماید که:

حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام فرمود که: به درستی که نفس، امر کننده است به بدی مگر آن که را خدا رحم فرماید.⁽¹⁷³³⁾ و در جای دیگر می‌فرماید که: هر که از خداوند عالمیان و ایستادن در محاسبه نزد او بترسد، و نهی کند نفس را از خواهشهای او، پس به درستی که بهشت مأوای اوست.⁽¹⁷³⁴⁾ و در جای دیگر می‌فرماید که: در قیامت شیطان به گمراهان خواهد گفت که: مرا بر شما سلطنتی⁽¹⁷³⁵⁾ نبود بغیر این که شما را خواندم و اجابت من کردید. پس مرا ملامت مکنید؛ نفسهای خود را ملامت کنید.⁽¹⁷³⁶⁾

و بدان که مجاهده با نفس و شیطان افضل است از جهاد کردن با دشمنان ظاهر، و دشوارتر است از آن. و یک ثمره از ثمرات مجاهده با نفس جهاد با کفار است. و مجاهده نفس آن است که به عقل مستقیم، با نفس و ارادات⁽¹⁷³⁷⁾ آن که مخالف شرع باشد معارضه نماید و به استعانت الهی و تذکر آیات و احادیث و مواعظ، او را مُنقاد⁽¹⁷³⁸⁾ حق گرداند و تابع شرع سازد، مانند اسب چموشی که آن را به تدبیر و تعلیم رهوار گردانند و تحمل بارهای تکالیف، بر آن آسان گردد.

چنانچه به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که: حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لشکری به جهاد فرستادند. چون برگشتند فرمودند که: مرحبا به جماعتی که جهاد کوچک را به جا آوردند و جهاد بزرگتر بر ایشان باقی مانده است.

پرسیدند که: یا رسول الله جهاد بزرگتر کدام است؟ فرمود که: جهاد نفس. پس فرمود که: بهترین جهادها جهاد کسی است که جهاد کند با نفسی که در میان دو پهلوی اوست.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود که: حذر نمایید از هواها و خواهشهای خود، چنانچه حذر می‌کنید از دشمنان خود. به درستی که هیچ چیز دشمنتر نیست از برای مردان از متابعت هواهای خودشان و درآورده‌های ⁽¹⁷³⁹⁾ زبانشان.

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: حق تعالی می‌فرماید که: به عزت و جلال و بزرگواری و نور و علو شأن و رفعت مکان خود سوگند می‌خورم که هیچ بنده‌ای اختیار نمی‌کند خواهش نفس خود را بر خواهش و فرموده من مگر آن که امور او را متفرق می‌سازم، و دنیا را بر او مشتبه می‌گردانم ⁽¹⁷⁴⁰⁾، و دل او را به دنیا مشغول می‌گردانم، و نمی‌رسانم به او مگر آنچه از برای او مقدر کرده‌ام از دنیا. و به عزت و جلال و بزرگواری خودم سوگند که: هیچ بنده‌ای اختیار نمی‌کند فرموده مرا بر خواهش خود مگر آن که ملائکه را به حفظ او موکل می‌گردانم، و آسمانها و زمینها را متکفل روزی او می‌کنم، و تجارت هر تاجری را به سوی او می‌فرستم.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: نفس را با خواهشهای خود مگذار. به درستی که خواهش نفس در هلاکی آن است. و نفس را با هوا گذاشتن موجب ایذا و اضرار نفس است.

و نفس را از خواهشهای خود بازداشتن دوا و درمان دردهای نفس است.

در امانتداری یا اباذر ان أول شیء یرفع من هذه الامه: الأمانة و الخشوع حتی لا یکاد یری خاشعا.

ای ابوذر اول چیزی که از این امت برداشته می شود امانت و خشوع است تا آن که از هیچ یک از ایشان خشوع و شکستگی و تضرع نمی توان دیدن. بدان که امانت عبارت از عفت و ورزیدن در اموال و عرضهای مردم است، و خیانت در برابر آن است. و امانت اشرف صفات کمال است و خیانت موجب نقص و وبال⁽¹⁷⁴¹⁾.

چنانچه به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: حق تعالی هیچ پیغمبری نفرستاد مگر آن که مردم را امر فرمود به راستی در سخن، و ادا کردن امانت به نیکوکار و بدکار.

و به اسانید معتبره از آن حضرت منقول است که: نظر مکنید به طول دادن رکوع و سجود مردم، که این چیزی است که عادت به آن کرده اند و اگر ترک کنند وحشت به هم می رسانند. ولیکن نظر کنید به راستگویی و ادا کردن امانت مردم به ایشان.

و حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه فرمود که: بر شما باد به ادا کردن امانت مردم. به درستی که اگر کشنده پدرم مرا امین کند بر شمشیری که پدرم را به آن کشته باشد، و آن شمشیر را به من سپارد، البته به او رد می نمایم.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: هر که را امین کنند بر امانتی و او به صاحبش رد نماید، هزار عقیده⁽¹⁷⁴²⁾ از عقده های آتش از گردن خود گشوده است. پس مبادرت نمایند به ادای امانت. به درستی که امانتی که به کسی می سپارند، ابلیس صد شیطان را بر او می گمارد از اعوان خود که او را گمراه کنند و وسوسه نمایند تا او را هلاک کنند، مگر کسی که خدا او را نگاه دارد.

و در حدیث دیگر فرموده که: هر که حق مؤمنی را حبس نماید، خدا در روز قیامت پانصد سال او را بر پا ایستاده بدارد، تا آن که نهرها از عرق او جاری شود و منادی از جانب خدا ندا کند که: این ظالمی است که حق خدا را حبس کرده است. پس چهل روز او را سرزنش کنند، پس او را به جهنم برند.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که ظلم کند بر مزدوری و و مزدش را ندهد خدا ثواب عملهای او را حَبَطٌ⁽¹⁷⁴³⁾ نماید و بوی بهشت را بر او حرام گرداند، با این که بویش از پانصد سال راه شنیده می شود. و کسی که از همسایه اش یک شبر⁽¹⁷⁴⁴⁾ از زمین را خیانت کند و داخل خانه خود کند خدا آن زمین را تا هفتم طبقه زمین طوقی کند در گردن او در روز قیامت، و به آن هیئت به مقام حساب درآید.

و فرمود که: هر که خیانت کند امانتی را در دنیا و به صاحبش ندهد تا مرگ او را دریابد، بر غیر ملت⁽¹⁷⁴⁵⁾ من مرده است و خدا را که ملاقات نماید از او خشمناک باشد.

و فرمود که: هر که خیانتی را بخرد و داند که این مال خیانت است گناه او مثل گناه آن کسی است که آن خیانت را کرده است.

و فرمود که: هر که حق مسلمانی را حبس کند و به صاحب ندهد خدا برکت روزی را بر او حرام گرداند.

و فرمود که: هر که حق کسی نزد او باشد و صاحبش طلبد و او تأخیر کند و ندهد هر روز بر او گناه عشاری⁽¹⁷⁴⁶⁾ نوشته می شود.

و به سند صحیح از امام جعفر صادق عليه السلام منقول است که: هر که چیزی از مال برادر مؤمنش را به ظلم متصرف شود و به او پس ندهد پاره ای از آتش در روز قیامت برای خود کسب کرده است.

و به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: هر که مال مؤمنی را به غضب متصرف شود پیوسته حق تعالی از او روی رحمت خویش را گردانیده، اعمال او را دشمن دارد، و او را بر کارهای خیرش ثواب ندهد تا توبه کند و مالی که گرفته است به صاحبش رد نماید.

و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: هر که ظلمی بر کسی کند البته خدا او را بگیرد، یا در جاننش یا در مالش، و ظلمی که در میان بنده و خدا باشد و حق مردم نباشد، چون توبه کند خدا او را در می‌آمرزد.

و در حدیث دیگر فرمود که: ظلم بر سه قسم است: ظلمی که خدا می‌آمرزد؛ و ظلمی که خدا نمی‌آمرزد؛ و ظلمی که خدا او را نمی‌گذارد. و اما ظلمی که نمی‌آمرزد آن شریک از برای او قرار دادن است؛ و اما ظلمی که می‌آمرزد ظلمی است که آدمی بر نفس خود بکند میان خود و خدا؛ و اما ظلمی که نمی‌گذارد و نمی‌گذراند آن حق الناس است که مردمان از یکدیگر می‌طلبند.

یا أباذر و الذی نفس محمد بیده لو أن الدنيا كانت تعدل عند الله جناح بعوضه
أو ذباب ما سقى الكافر منها شربة من ماء.

یا أباذر الدنيا ملعونه، {و} ملعون ما فيها الا ما ابتغى به وجه الله. و ما من
شیء أبغض الی الله تعالی من الدنيا: خلقها ثم أعرض عنها فلم ينظر إليها و لا
ینظر إليها حتی تقوم الساعة. و ما من شیء أحب الی الله عز و جل من ایمان به و
ترک ما أمر أن یترک.

یا أباذر ان الله تبارک و تعالی أوحى الی أخى عيسى علیه السلام: یا عيسى لا تحب
الدنيا، فانی لست أحبها؛ و أحب الأخره فانما هی دار المعاد.

یا ابأذر ان جبرئیل أتانی بخزائن الدنيا علی بغله شهباء، فقال لی: یا محمد هذه خزائن الدنيا و لا ینقصک من حظک عند ربک. فقلت: یا حبیبی جبرئیل لا حاجة لی فیها؛ اذا شبعت شکرت ربی، و اذا جعت سألته.

یا ابأذر اذا أراد الله عز و جل بعبد خیرا فقهه فی الدین، و زهده فی الدنيا، و بصره بعیوب نفسه.

یا ابأذر ما زهد عبد فی الدنيا الا أثبت الله الحکمه فی قلبه، و أنطق بها لسانه، و بصره عیوب الدنيا - داءها و دواءها - و أخرجه منها سالما الی دار السلام.

یا ابأذر اذا رأیت أخاک قد زهد فی الدنيا، فاستمع منه، فانه یلقى الیک الحکمه. فقلت: یا رسول الله من أزهده الناس فی الدنيا⁽¹⁷⁴⁷⁾؟ قال: من لم ینس المقابر و البلی و ترک فضل زینه الدنيا، و ءاثر ما ببقی علی ما یفنی، و لم یعد غدا من آیامه، و عد نفسه فی الموتی.

ای ابوذر به حق آن خداوندی که جان محمد به دست قدرت اوست سوگند که اگر دنیا نزد خدا برابر بود با پر پشه یا پر مگسی، کافر را از دنیا یک شربت⁽¹⁷⁴⁸⁾ آب نمی داد.

ای ابوذر دنیا ملعون است و آنچه در دنیاست ملعون است مگر چیزی که مطلب⁽¹⁷⁴⁹⁾ از آن، رضای الهی باشد. و هیچ چیز را خدا دشمن نمی دارد مانند دنیا. حق تعالی دنیا را خلق فرمود و از آن اعراض نمود⁽¹⁷⁵⁰⁾ و نظر لطف به سوی آن نفرمود و نخواهد فرمود تا قیام قیامت، و هیچ چیز نزد خدا پسندیده تر و محبوبتر نیست از ایمان به خدا و ترک کردن چیزی چند که خدا امر فرموده است به ترک آنها.

ای ابوذر حق تعالی وحی فرمود به برادرم عیسی علیه السلام که: ای عیسی دوست مدار دنیا را؛ به درستی که من آن را دوست نمی‌دارم؛ و دوست دار آخرت را که بازگشت همه به آنجاست.

ای ابوذر جبرئیل به نزد من آمد و خزینه‌های⁽¹⁷⁵¹⁾ دنیا را برای من آورد و بر استر اشهبی⁽¹⁷⁵²⁾ سوار بود. پس گفت: ای محمد اینها خزینه‌های دنیاست؛ به تو می‌دهیم، و از بهره تو نزد خدا و نعیم آخرت⁽¹⁷⁵³⁾ تو چیزی کم نمی‌شود به سبب متصرف شدن خزاین دنیا. من گفتم: ای حبیب⁽¹⁷⁵⁴⁾ من جبرئیل، مرا احتیاجی به این خزاین نیست. هرگاه که سیر می‌شوم پروردگار خود را شکر می‌کنم، و چون گرسنه می‌شوم از او سؤال می‌نمایم.

ای ابوذر چون خدا خیر و صلاح بنده را خواهد او را به مسائل دین خود فقیه و عالم می‌گرداند، و رغبت او را از دنیا برطرف می‌کند، و او را زاهد⁽¹⁷⁵⁵⁾ می‌کند، و او را به عیبهای نفس خود بینا می‌کند.

ای ابوذر هیچ بنده به زهد⁽¹⁷⁵⁶⁾ و ترک دنیا متصف نمی‌گردد⁽¹⁷⁵⁷⁾ مگر آن که حق تعالی علوم و حکمتها را در دل او ثابت می‌گرداند، و زبان او را به حکمت و معارف گویا می‌سازد، و بینا و دانا می‌گرداند او را به عیبها و درد و دوی دنیا، و او را سالم از کفر و معاصی از دنیا بیرون می‌برد و به خانه سلامتی که بهشت پاکیزه سرشت است داخل می‌گرداند.

ای ابوذر چون برادر مؤمن خود را بینی که ترک دنیا کرده است و رغبت به آن ندارد، سخن او را گوش بده که او حکمت و علوم ربانی را به سوی القاء می‌کند⁽¹⁷⁵⁸⁾. من گفتم که: یا رسول‌الله کیست که زهد او در دنیا بیشتر است؟ فرمود که: کسی که فراموش نکند قبر و پوسیدن و خاک شدن در قبر را، و ترک کند زیادتی زینتهای دنیا را، و اختیار کند و ترجیح دهد نعمتهای باقی آخرت را

بر لذت‌های فانی دنیا، و فردا را از عمر خود حساب نکنند، و خود را از مردگان شمارد.

در توضیح این فصل سه باب ایراد می‌نماییم.

باب اول: در مذمت دنیا

بدان که هرچند بدیها و عیبهای دنیا از آن ظاهرتر است که بر احدی مخفی باشد، اما چون شیطان در نظر عالمیان آن را مزین ساخته است و غفلت، عقل و مشاعر را از ملاحظه قبایح⁽¹⁷⁵⁹⁾ آن صرف نموده است⁽¹⁷⁶⁰⁾، ذکر بعضی از مواعظ و امثال که از مقربان درگاه ذوالجلال وارد شده است موجب بیداری و هشجاری می‌شود.

از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حق تعالی جمیع خیرات را در خانه‌ای جمع کرده است و کلید آن خانه را زهد در دنیا گردانیده است. و فرمود که: حرام است بر دل‌های شما شناختن شیرینی و لذت ایمان، تا ترک دنیا نکنید.

و حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه فرمود که: هیچ خلقی معین و یاور دین نیست مانند ترک دنیا و زهد در آن.

و فرمود که: علامت رغبت به ثواب آخرت ترک زینت‌های دنیاست. به درستی که زهد در دنیا کم نمی‌کند از آنچه خدا از برای این کس قسمت فرموده است، و حرص حریصان در تحصیل دنیا زیاد نمی‌کند آنچه را خدا برای ایشان قسمت فرموده است. پس کسی غبن⁽¹⁷⁶¹⁾ دارد که بهره آخرت را از برای دنیا ترک نماید. و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم محزون⁽¹⁷⁶²⁾ از خانه بیرون آمدند. ملکی بر آن حضرت نازل شد و کلیدهای خزاین و گنج‌های زمین را از برای آن حضرت آورد و گفت: ای محمد این کلید گنج‌های دنیاست.

پروردگارت می‌فرماید که: بگشا خزینه‌های دنیا را و آنچه خواهی بردار و از مرتبه تو نزد ما چیزی کم نمی‌شود.

حضرت فرمود که: دنیا خانه کسی است که در آخرت خانه نداشته باشد، و از برای دنیا جمع می‌کند کسی که عقل نداشته باشد. ملک گفت که: به حق خداوندی که تو را به راستی فرستاده است که همین سخن را از ملکی شنیدم که در آسمان چهارم می‌گفت در هنگامی که کلیدها را به من می‌دادند.

و در حدیث دیگر فرمود که: حضرت رسول ﷺ گذشتند بر بزغاله مرده گوش بریده‌ای که در مزبله⁽¹⁷⁶³⁾ افتاده بود. پس به اصحاب خود فرمود که: این بزغاله به چند می‌ارزد؟ گفتند: اگر زنده بود به یک درهم نمی‌ارزید. حضرت فرمود که: به حق آن پروردگاری که جان من در دست اوست که دنیا خوارتر است نزد خدا از این بزغاله نزد صاحبش.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: هرگاه حق تعالی خیر بنده‌ای را خواهد او را زاهد در دنیا می‌گرداند، و به مسائل دین خود او را عالم می‌گرداند، و عیبهای دنیا را به او می‌شناساند. و کسی را که خدا این کرامتها به او بفرماید، خیر دنیا و آخرت به او داده است.

او فرمود که: هیچ کس طلب حق از راهی نکرده است بهتر از راه ترک دنیا. و این ضد آن چیزی است که طلب می‌کنند دشمنان حق از رغبت⁽¹⁷⁶⁴⁾ در دنیا.

پس فرمود که: کجاست صبر کننده صاحب کرمی که در این چند روز اندک از سر دنیا بگذرد. به درستی که مزه ایمان را نمی‌یابید شما، و حرام است لذت ایمان بر شما تا زهد در دنیا نورزید.

و فرمود که: هرگاه مؤمن خود را از محبت دنیا خالی کند، بلندمرتبه و رفیع‌قدر⁽¹⁷⁶⁵⁾ می‌شود و لذت و چاشنی⁽¹⁷⁶⁶⁾ محبت الهی را می‌یابد. و او نزد اهل

دنیا چنان است که گویا دیوانه شده است و عقلش مخلوط شده است،⁽¹⁷⁶⁷⁾ ولیکن نه چنین است بلکه شیرینی محبت الهی با دل او مخلوط شده است و به این سبب به غیر خدا مشغول نمی‌شود.

و فرمود که: دلی که از محبت دنیا و کدورتها⁽¹⁷⁶⁸⁾ صاف و خالص شد زمین بر آن دل، تنگ می‌شود تا میل به آسمان می‌کند و به جانب رفعت⁽¹⁷⁶⁹⁾ پرواز می‌کند.

و حضرت رسول ﷺ فرمود که: طلب دنیا به آخرت ضرر می‌رساند، و طلب آخرت به دنیا ضرر می‌رساند. پس به دنیا ضرر رسانید که آن سزاوارتر است به ضرر رسانیدن.

و به سند معتبر منقول است که: جابر جعفی به خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام آمد. حضرت فرمود که: ای جابر والله که من محزونم و دل من مشغول است. جابر گفت: فدای تو شوم! مشغولی دل و اندوه تو از چه چیز است؟ فرمود که: ای جابر کسی که خالص و صافی دین خدا در دل او درآمد، مشغول می‌گرداند دل او را از غیر خدا. ای جابر چه چیز است دنیا، و چه چیز می‌تواند بود دنیا؟ مگر هست غیر از طعامی که بخوری، یا جامه‌ای که بپوشی، یا زنی که با او مقاربت نمایی؟

ای جابر به درستی که مؤمنان مطمئن نمی‌باشند و به دنیا و دل نمی‌بندند و به ماندن در دنیا، و در هیچ وقت از مرگ ایمن نیستند.

ای جابر آخرت خانه دایمی است، و دنیا خانه فنا و نیستی است، ولیکن اهل دنیا در غفلت‌اند. و مؤمنان پیش از این زمان، دانایان و اهل تفکر و عبرت بودند. ایشان را از یاد خدا کر نمی‌کرد چیزهایی که از امور دنیا می‌شنیدند، و

کور نمی‌کرد ایشان را از یاد خدا چیزهایی که از زینتهای دنیا می‌دیدند. پس چنانچه به این علم فایز شده بودند⁽¹⁷⁷⁰⁾، به ثواب آخرت فایز گردیدند.

و بدان - ای جابر - که اهل تقوا و پرهیزکاران، مئونت و خرج ایشان از اهل دنیا آسانتر است و اعانت و یاری ایشان نسبت به تو بیشتر است. اگر تو در یاد خدایی، تو را بر آن یاری می‌کنند و اگر خدا را فراموش می‌کنی تو را آگاه می‌کنند و به یادت می‌آورند.

بیان کنندگان اند امرهای خدا را، عمل کنندگان اند به آنها. به محبت خدا قطع محبت از غیر او کرده‌اند و از دنیا وحشت گرفته‌اند⁽¹⁷⁷¹⁾ به سبب طاعت و بندگی آقای خود. و به دل‌های خود نظر به خدا و دوستی او انداخته‌اند و می‌دانند که چیزی که سزاوار است به منظور داشتن و دل به او بستن، خداوند عظیم‌الشان است. پس دنیا را به منزله منزلی دان که فرود آیی و بار کنی، یا مالی که در خواب بیابی و چون بیدار شوی چیزی در دست تو نباشد.

این مثل را برای تو به این سبب بیان کردم که دنیا نزد اهل عقل و علم از بابت⁽¹⁷⁷²⁾ سایه درختی است که لحظه‌ای در آن قرار گیری و برطرف شود.

ای جابر پس حفظ کن آنچه را خدا امر فرموده است تو را به رعایت آنها از دین و حکمت او، و سؤال مکن از آنچه تو نزد او داری از روزی، و بطلب توفیق بر تکالیفی را که او از تو می‌طلبد.

و منقول است که ابوذر گفت که: ای طلب کننده علم تو را فرزندان و مال از حال خود مشغول نسازد. به درستی که روزی که از ایشان مفارقت می‌نمایی⁽¹⁷⁷³⁾ مانند میهمانی خواهی بود که شب در خانه بماند و روز به منزل دیگر رود. و دنیا و آخرت به منزله دو منزل⁽¹⁷⁷⁴⁾ است که از یکی بارکنی و به دیگری نزول نمایی⁽¹⁷⁷⁵⁾.

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: حق تعالی به حضرت موسی عليه السلام وحی نمود که: ای موسی دل خود را به دنیا مایل مگردان مثل میل کردن ظالمان، و دوست مدار دنیا را مانند دوستی کسی که دنیا را پدر و مادر خود اخذ کند ⁽¹⁷⁷⁶⁾.

ای موسی اگر تو را به خود بگذارم که اصلاح نفس خود کنی بر تو غالب خواهد شد محبت دنیا و زینتهای آن.

ای موسی پیش بگیر در خیرات و طاعات بر اهل خیر. و ترک کن از دنیا آنچه را به آن احتیاج نداری. و دیده خود را میفکن به سوی هر که فریب دنیا خورده است و او را به خود گذاشته‌ام. و بدان به درستی که هر فتنه ابتدای آن محبت دنیاست. و آرزو مکن حال کسی را که مال بسیار دارد، که با بسیاری مال بسیاری گناه می‌باشد به سبب حقوق واجبی که خدا بر مال دارد. و آرزو مکن حال کسی را که مردمان از او راضی‌اند تا ندانی که خدا از او راضی است. و آرزو مکن حال کسی را که مردم اطاعت او می‌نمایند؛ به درستی که اطاعت کردن مردم او را، و متابعت او نمودن برخلاف حق، باعث هلاک او و متابعت اوست.

و در حدیث دیگر فرمود که: حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به بعضی از اصحاب خود نوشتند که: وصیت می‌کنم تو را و خود را به تقوا و پرهیزکاری کسی که معصیت او حلال نیست و امید از غیر او نمی‌توان داشت و بی‌نیازی حاصل نمی‌شود مگر به فضل او.

به درستی که کسی که از مناهی خدا بپرهیزد، عزیز و با قوت و سیر و سیراب می‌شود و عقلش از عقول اهل دنیا برتر می‌شود. پس بدنش با اهل

دنیاست و دل و عقلش مشغول معاینه⁽¹⁷⁷⁷⁾ آخرت است. فرو می‌نشانند به نور دلش محبت آنچه را چشمهایش می‌بیند از زینت دنیا.

پس حرام دنیا در نظر او نجس و قبیح شده است و از شبهه‌های⁽¹⁷⁷⁸⁾ دنیا اجتناب⁽¹⁷⁷⁹⁾ می‌کند و از حلال خالص نیز خود را متضرر⁽¹⁷⁸⁰⁾ می‌یابد مگر به قدر ضرورت از پاره نانی که پشتش به آن قوت یابد و عبادت تواند کرد و جامه‌ای که عورت خود را به آن بیوشد از هر قسم که بیابد اگرچه گنده⁽¹⁷⁸¹⁾ و درشت⁽¹⁷⁸²⁾ باشد. و بر آن قدر ضرورت که دارد نیز اعتماد ندارد، بلکه اعتماد و امید او بر خالق اشیاست.

و چندان جد و سعی در عبادت می‌کند که دندانهای او ظاهر گردیده است و دیده‌های او در سرش فرورفته است. پس خدا به عوض آنچه از قوت خود در عبادت خدا صرف کرده است، قوتی از جانب خود به بدن او کرامت فرموده و عقل او را شدید⁽¹⁷⁸³⁾ و محکم گردانیده است، و آنچه در آخرت برای او مقرر فرموده زیاده از آنهاست که در دنیا به او عوض داده است.

پس ترک کن دنیا را، که محبت دنیا آدمی را از حق، کور و کر و گنگ می‌کند و گردن را ذلیل می‌گرداند. و تدارک کن⁽¹⁷⁸⁴⁾ در بقیه عمر خود، و تأخیر مکن عمل را به فردا و پس فردا. به درستی که هلاک شدند آنان که پیش از تو بودند به طول امل⁽¹⁷⁸⁵⁾ و آرزوها و تأخیر اعمال خیر تا آن‌گاه که مرگ ناگاه به ایشان رسید و ایشان غافل بودند. پس بر چوبها ایشان را برداشتند و به قبرهای تاریک تنگ نقلشان فرمودند، و فرزندان و اهالی، ایشان را ترک نموده به حال خود پرداختند. پس به خدا از خلق منقطع⁽¹⁷⁸⁶⁾ شو با دلی ترک دنیا کرده و به پروردگار خود پیوسته، و با عزمی درست که در آن سستی و شکستگی نباشد.

خدا ما را و تو را اعانت نماید بر طاعت خود، و توفیق دهد ما را و تو را بر چیزی چند که موجب خشنودی اوست.

و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: عیسی بن مریم علیه السلام به حواریان ⁽¹⁷⁸⁷⁾ گفت که: ای بنی اسرائیل آزرده مباشید بر آنچه از دنیای شما فوت می شود ⁽¹⁷⁸⁸⁾، چنانچه اهل دنیا آزرده نمی باشند از فوت دین خدا اگر دنیای ایشان سالم باشد.

و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: چه گویم در وصف خانه‌ای که اولش مشقت و عناست ⁽¹⁷⁸⁹⁾، و آخرش نیستی و فناست، و در حالش حساب است، و در حرامش عقاب ⁽¹⁷⁹⁰⁾ است. هر که غنی می شود در آن مفتون ⁽¹⁷⁹¹⁾ است، و هه که محتاج می شود محزون است.

و هر که از برای آن سعی می کند به دستش نمی آید، و هر که ترکش می کند رو به او می آورد.

و هر که خواهد از احوال آن عبرت گیرد و بینا شود او را به عیوب خود بینا می گرداند، و کسی که به رغبت به سوی او نظر نماید کورش می کند. و در خطبه دیگر فرمود که: نظر کنید به سوی دنیا به دیده زهد، و از آن اعراض نمایید. به خدا سوگند که بعد از اندک زمانی ساکنان خود را که رحل اقامت در آن افکنده اند بیرون می کند، و آنان که به نعمتهای آن مغرور گردیده ایمن اند، به فجایع و مصیبتها مبتلا می گرداند. آنچه از دنیا پشت کرد و رفت بر نمی گردد، و آنچه آینده است نمی توان دانست که چه مقدار است که انتظار آن توان برد. شادی و سرورش آمیخته است به اندوه و حزن، و جلادت و قوت شجاعانش آیل است به سستی و ضعف. پس فریب ندهد شما را بسیاری آنچه شما را خوش می آید از زینتهای آن، که اندک زمانی با شما خواهد بود. خدا رحم کند

کسی را که در احوال دنیا تفکر نماید و عبرت گیرد، پس به عیبهای دنیا بینا شود. آنچه از دنیا در پیش است عن قریب از آن اثری نمانده است، و آنچه از آخرت در پیش است به زودی می‌رسد و زوال ندارد. و بر عمر اعتماد مکن که هر چه به عدد درمی‌آید به زودی به سر می‌آید، و آنچه آینده است به زودی حاضر می‌شود و نزدیک است. و در خطبه دیگر فرمود که: شما را حذر می‌فرمایم از دنیا. به درستی که آن شیرین است و سبز و خوشایند است. مردم را محب خود می‌گرداند به اندکی از لذتهای عاجل که به ایشان می‌رساند، و به اندک زینتی خود را خوش می‌نماید و امیدها و آرزوها را زیور خود ساخته است و به حيله و فریب خود را زینت کرده است. نعمت و زینت آن بقا ندارد و از مصیبت‌های آن ایمن نمی‌توان بود. فریب دهنده است؛ ضرر رساننده است؛ مانع از خیرات است؛ به زودی زایل می‌گردد و فانی است. ساکنانش را می‌خورد؛ راهروانش را راه می‌زند. هیچ کس از آن به زینتی آراسته نشد مگر آن که بعد از آن او را عبرت دیگران گردانید، و رو به کسی نیاورد به راحت مگر این که پشت کرد به سوی او به محنت. چه بسیار کسی که بر آن اعتماد کرد و دل او را به درد آورد، و چه بسیار کسی که به آن مطمئن شد و او را بر زمین زد. بسی صاحب شوکت را به خواری انداخت، و بسی صاحب نخوت را ذلیل ساخت. پادشاهیش مذلت است، و عیشش ناگوار است، و شیرینیش تلخ است، و غذایش سم است. زنده‌اش در معرض موت است و صحیحش در عرضه بلاست. پادشاهیش به زودی برطرف می‌شود و عزیزش مغلوب می‌گردد. و کسی که از آن بسیار جمع کرده منکوب می‌شود، و کسی که به آن پناه برده مخذول می‌شود. آیا شما نیستید در مسکنها و منزلهای جماعتی که پیش از شما بوده‌اند که عمرشان از عمرهای شما درازتر بوده، و آثار ایشان بیشتر باقی مانده، و امله‌های

ایشان درازتر بوده، و لشکر و تهیه ایشان فراوانتر بوده است؟ دنیا را پرستیدند چه پرستیدنی، و آن را اختیار کردند چه اختیار کردنی. پس چون به در رفتند توشه‌ای به ایشان نداد که به منزل رسند، و مرکوبی نداد که ایشان را به جایی رساند. هیچ شنیدید که دنیا جانی فدای ایشان کرده باشد، یا ایشان را اعانتی کرده باشد، یا با ایشان مصاحبت نیکو کرده باشد؟ بلکه بر ایشان فرود آورد بلاهای گران را، و سست کرد بنیاد ایشان را به فتنه‌ها، و متزلزل ساخت اساس ایشان را به مصیبت‌ها، و بینی ایشان را به مذلت بر خاک مالید، و ایشان را پامال حوادث گردانید، و یاری نمود مرگ را بر ایشان. به درستی که دیدید جزای منکری را که داد جمعی را که مُنقاد او بودند و آن را اختیار می‌کردند و امید اقامت در آن داشتند. که چون خواستند که از آن مفارقت ابدی کنند توشه‌ای نداد به ایشان بغیر از گرسنگی و تشنگی، و نفرستاد ایشان را مگر به تنگی و تاریکی، و برای ایشان حاصل نکرد مگر ندامت و پشیمانی. آیا چنین بیوفایی را اختیار می‌کنید و یار خود می‌پندارید و دل به آن می‌بندید و بر آن حرص می‌ورزید؟ پس بدخانه‌ای است این خانه برای کسی که آن را متهم نداد و از آن در ترس و اندیشه نباشد. پس بدانید - و خود هم می‌دانید - که این دنیا را ترک خواهید کرد و از آن به خانه دیگر بار خواهید کرد. و پند بگیرید در این دنیا از احوال جمعی که می‌گفتند که: کی قوتش از ما بیشتر است؟ ایشان را به قبرها بردند و در زیر خشت و خاک پنهان کردند و همسایه استخوانهای پوسیده شدند. پس ایشان همسایه‌ای چندند که به فریاد یکدیگر نمی‌رسند و دفع ضرری از یکدیگر نمی‌توانند نمود. در یک‌جا مجتمع‌اند و هر یک تنها و فردند. و همسایه یکدیگرند و از یکدیگر دورند. نزدیکان‌اند که به زیارت یکدیگر نمی‌روند، و مجاوران‌اند که به نزدیک یکدیگر نمی‌آیند. حلیمان و بردباران‌اند که کینه‌هایشان

برطرف شده است، و جاهلان‌اند که حسدهایشان مرده است. از ضرر ایشان ترسی نیست، و دفع ضرری از ایشان متوقع نیست. پشت زمین را بدل کرده‌اند به زیر زمین، و از وسعتها به تنگی رفته‌اند، و از روشنایی به در رفته به ظلمت قرار گرفته‌اند. و باز به زمین برخواهند گشت به نحوی که مفارقت کرده‌اند پابرنه و عریان. و به اعمال خود بار خواهند کرد به سوی حیات دایمی و خانه باقی. چنانچه حق تعالی می‌فرماید که: چنانچه ابتدا کردیم در اول، خلق ایشان را، برخواهیم گردانید. وعده‌ای است بر ما لازم، و البته چنین خواهیم کرد. و ابن بابویه علیه‌الرحمه روایت کرده است که: چون حضرت رسول ﷺ از سفری مراجعت می‌فرمودند، اول به خانه حضرت فاطمه صلوات‌الله علیها تشریف می‌بردند و مدتی می‌ماندند و بعد از آن به خانه زنان خود می‌رفتند. پس در بعضی از سفرهای آن حضرت، حضرت فاطمه دو دسترنج و قلاده‌ای و دو گوشواره از نقره ساختند و پرده‌ای در خانه آویختند. چون حضرت مراجعت فرمودند و به خانه فاطمه داخل شدند و صحابه بر در خانه توقف نمودند و آن حال را مشاهده فرمودند، غضبناک بیرون رفتند و به مسجد درآمدند و به نزد منبر نشستند. حضرت فاطمه گمان بردند که برای آن زینتها حضرت رسول چنین به غضب آمدند. پس گردنبندها و دسترنجها و گوشواره‌ها را کردند و پرده را گشودند و همه را به نزد حضرت فرستادند و به آن شخص که اینها را برد گفتند که: بگو دخترت سلام می‌رساند و می‌گوید که: اینها را در راه خدا بده. چون به نزد آن حضرت آوردند، سه مرتبه فرمود که: کرد آنچه می‌خواستم. پدرش فدای او باد! دنیا از محمد و آل محمد نیست. و اگر دنیا در خوبی نزد خدا برابر پر پشه‌ای می‌بود خدا در دنیا کافری را شربتی از آب نمی‌داد. پس برخاستند و به خانه حضرت فاطمه داخل شدند. و روایت کرده‌اند که: روزی حضرت

امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در بعضی از باغها بیلی در دست داشتند و اصلاح آن باغ می فرمودند. ناگاه زنی پیدا شد در غایت حسن و جمال و گفت: ای فرزند ابوطالب اگر مرا تزویج نمایی، تو را غنی می کنم از این مشقت، و تو را دلالت می کنم به گنجهای زمین و تا زنده باشی پادشاهی خواهی داشت. حضرت فرمود که: نام تو چیست؟ گفت: نام من دنیا است. حضرت فرمود که: برگرد و شوهری غیر از من طلب کن، که تو را در من بهره ای نیست. و باز مشغول بیل زدن شدند. و حضرت رسول ﷺ فرمود که: غافلترین مردم در دنیا کسی است که از تغییر احوال دنیا پند نگیرد. و قدر کسی در دنیا عظیمتر است که دنیا را نزد او قدری نباشد. و فرمود که: حق تعالی وحی فرمود به دنیا که: به تعب انداز کسی را که تو را خدمت کند، و خدمت کن کسی را که تو را ترک کند. و فرمود که: رغبت در دنیا موجب بسیاری حزن و اندوه است، و زهد در دنیا مورث راحت دل و بدن است. و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: محبت دنیا سر جمیع گناهان و خطاهاست. و حضرت رسول ﷺ فرمود که: هر که از امت من از چهار خصلت سالم بماند بهشت او را واجب می شود: هر کدام سالم باشد از داخل شدن در دنیا، و متابعت خواهشها، و شهوت شکم، و شهوت فرج.

باب دوم:

در بیان تمثیلی چند که پیشوایان دین در مذمت دنیا برای تنبیه ⁽¹⁷⁹²⁾ غفلت زدگان مسالک ⁽¹⁷⁹³⁾ حیرت بیان فرموده اند

تمثیل اول: در بیان آن که هر چند آدمی به دنیا بیشتر مشغول می گردد خلاصی از آن دشوارتر است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمود که: مثل کسی که حریص است بر جمع دنیا، از بابت مثل کرم ابریشم است که هر چند ابریشم بر خود بیشتر می تند راه در

رویش بسته‌تر می‌شود و خلاصش مشکل‌تر است تا به حدی که در آن میان از غم می‌میرد.

پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که: از جمله موعظه‌هایی که حضرت لقمان پسرش را فرمود {این بود} که: ای فرزند! مردم برای اولاد خود جمع کردند پیش از تو. نه آنها که جمع کردند باقی ماندند و نه کسانی که برای ایشان جمع می‌کردند. و به درستی که تو بنده‌ای مزدوری ⁽¹⁷⁹⁴⁾ که به کاری چند تو را امر کرده‌اند و مزدی بر آنها برای تو وعده کرده‌اند.

پس عمل خود را تمام کن و مزد خود را بگیر. و مباش در این دنیا از بابت گوسفندی که در زراعت سبزی بیفتد و بخورد تا فربه شود و او را بکشند و هلاکش در فربهی آن باشد. ولیکن دنیا را به منزله پلی دان که بر نهری بسته باشند که از آن پل گذری و آن را گذاری و هرگز به سوی آن برنگردی. دنیا را خراب بگذار و عمارت آن مکن، به درستی که تو را امر به آبادانی آن نکرده‌اند. و بدان که فردا چون نزد حق تعالی می‌ایستی از چهار چیز از تو سؤال خواهند کرد: از جوانیت که در چه چیز آن را کهنه کردی، و از عمرت که در چه چیز آن را فانی کردی، و از مالت که از کجا کسب کردی و در کجا خرج کردی. پس مهیا شو و تهیه جواب خود را بگیر ⁽¹⁷⁹⁵⁾. و محزون مباش از آنچه از تو فوت می‌شود از دنیا؛ به درستی که اندک دنیا بقا ندارد و بسیاری بلاهای بسیار دارد. پس تهیه آخرت خود را بگیر، و سعی کن در بندگی، و پرده غفلت را از رو بگشا، و خود را در معرض نیکیها و احسانهای پروردگار خود درآور، و در دل خود توبه را تازه کن. و تا فارغی، در عمل و عبادت سعی کن پیش از آن اجل رو به تو آورد، و قضا‌های الهی بر تو جاری شود، و مرگ میان تو و آنچه اراده داری حایل گردد.

تمثیل دویم: در بیان آن که هرچند تحصیل دنیا⁽¹⁷⁹⁶⁾ بیشتر می‌نماید حرص بر آن زیاده می‌شود به سند معتبر از حضرت امام رضا صلوات‌الله علیه منقول است که: مثل دنیا مثل آب شور دریاست که هرچند آدمی بیشتر می‌خورد تشنه‌تر می‌شود تا هنگامی که او را بکشد.

تمثیل سیم: در بیان آن که ظاهر دنیا خوشاینده و باطنش کُشنده است به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: در کتاب حضرت امیرالمؤمنین⁽¹⁷⁹⁷⁾ صلوات‌الله علیه نوشته است که: مثل دنیا مثل مار کشنده است که پشتش در نهایت نرمی و ملایمت است و شکمش پر است از زهر کشنده. عاقل از زهرش حذر می‌نماید، و طفل نادان به نرمی و خط و خالش میل می‌کند و با آن بازی می‌کند.

تمثیل چهارم: در بیان فنا و سرعت انقضای دنیا⁽¹⁷⁹⁸⁾ حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: مرا چه کار است با دنیا. مثل من و دنیا مثل سواره‌ای است که در روز بسیار گرمی به درختی برسد و در سایه آن درخت قیلوله⁽¹⁷⁹⁹⁾ کند و برود و آن درخت را بگذارد.

تمثیل پنجم: در بیان بیوفایی دنیا از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که: دنیا از برای حضرت عیسی علیه السلام متمثل شد⁽¹⁸⁰⁰⁾ در صورت زن ازرقی⁽¹⁸⁰¹⁾. حضرت از آن پرسید که: چند شوهر گرفته‌ای؟ گفت:

بسیار. پرسید که: همه تو را طلاق گفتند؟ گفت: نه؛ همه را کشتم. حضرت عیسی فرمود که: وای بر حال شوهرهای باقیمانده‌ات؟ چرا عبرت نمی‌گیرند از حال شوهرهای کشته شده‌ات؟

تمثیل ششم: در بیان کیفیت نجات از دنیا از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که: حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود که:

ای فرزند! دنیا دریایی است عمیق، و گروه بسیار در این دریا غرق شده‌اند. پس باید که کشتی تو در این دریا تقوا و پرهیزکاری باشد. و آنچه در این کشتی پر کنی، از توشه و متاع ایمان و اعمال صالحه باشد. و بادبان آن توکل باشد که بدون توکل بر خدا آن کشتی به راه نمی‌رود. و ناخدای آن کشتی عقل باشد، و معلم آن علم باشد، و لنگرش صبر باشد.

تمثیل هفتم: در بیان پستی دنیا، و آن که سربلندی در این خانه پست ضرر می‌رساند از حضرت امام موسی کاظم عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که: دنیا به مثابه ⁽¹⁸⁰²⁾ خانه‌ای است که سقفش را پست پوسیده باشند ⁽¹⁸⁰³⁾. اگر سربلندی ⁽¹⁸⁰⁴⁾ می‌کنی و تکبر می‌نمایی سر بر طاق می‌آید و می‌شکند؛ و اگر سر به زیر می‌افکنی و تواضع و شکستگی می‌کنی به سلامت به در می‌روی.

تمثیل هشتم: در بیان سوء عاقبت دنیا از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منقول است که: مثل دنیا مثل طعامهای لذیذ است که آدمی تناول می‌نماید و در هنگام خوردن لذیذ است و چون به معده رسید ⁽¹⁸⁰⁵⁾ مُتَن و بدبو می‌شود. و هرچند طعام لذیذتر و چرب و شیرین‌تر است مدفوعش بدبوتر و کثیفتر است و آزار و مفسده خوردنش بیشتر است و درد و الم ⁽¹⁸⁰⁶⁾ بر آکلش ⁽¹⁸⁰⁷⁾ بیشتر مترتب می‌شود.

و همچنین از دنیا هرچند بیشتر و بهتر آن را متصرف می‌شوی، در هنگام مردن که وقت دفع آن است بدی و ضررش بیشتر ظاهر می‌شود. یا مانند خانه‌ای که دزد بر آن زند. هرچند متاع آن خانه بیشتر و نفیستر است، حسرت صاحبش بیشتر است. همچنین دزد اجل که بر خانه مال می‌زند، هرچند از دنیا بیشتر جمع کرده است الم مفارقتش ⁽¹⁸⁰⁸⁾ شدیدتر و صعبت‌تر ⁽¹⁸⁰⁹⁾ است.

تمثیل نهم: در بیان آن که دنیا و آخرت با یکدیگر جمع نمی‌شوند، و محبت دنیا مانع تحصیل خیرات و سعادات است از حضرت رسول ﷺ منقول است که: مثل صاحب دنیا مثل کسی است که در میان آب راه رود. چنانچه هر که در آب راه می‌رود البته قدمش تر می‌شود، همچنین هر که داخل دنیا می‌شود البته آلوده می‌شود. و دروغ می‌گوید کسی که دعوی می‌نماید که من داخل دنیا می‌شوم و از آن احتراز (1810) می‌نمایم.

و منقول است که: حضرت عیسیٰ عَلَيْهِ السَّلَام فرمود که: به حق و راستی به شما می‌گویم که: چنانچه بیمار که به سوی طعام نظر می‌کند از مرض و الم به آن میل نمی‌نماید، همچنین بیمار محبت دنیا لذت و شیرینی عبادت و بندگی را نمی‌یابد. به حق و راستی به شما می‌گویم که: اسب را تا سواری نکنی و نرم نکنی چموشی آن برطرف نمی‌شود، همچنین دل را تا نرم نکنی به یاد مرگ و مشقت عبادت، قساوتش برطرف نمی‌شود و مُنقاد (1811) حق نمی‌گردد.

تمثیل دهم: در ذکر تمثیلاتی که مشتمل است بر توضیح عیبهای بسیار از دنیا قصه بلوهر و یوداسف و در این مقام قصه بلوهر و یوداسف (1812) را که مشتمل بر حکم شریفه انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَام و مواعظ لطیفه حکماست ایراد می‌نماییم، و چون بر فواید بی‌نظیر، محتوی و مشتمل است، به سبب طول قصه، ناظران این کتاب را از برکات آن محروم نمی‌گردانیم.

این بابویه علیه‌الرحمه و الرضوان در کتاب کمال‌الدین و تمام النعمه (1813) به سند خود از محمد ابن زکریا (1814) روایت کرده است که:

پادشاهی بود در ممالک هندوستان با لشکر فراوان و مملکت وسیع. و مهابت (1815) عظیم از او در نفوس رعیت (1816) او قرار گرفته بود و پیوسته بر دشمنان ظفر می‌یافت. و با این حال حرص عظیم داشت در شهوتها و لذتهای

دنیا و لهو و لعب⁽¹⁸¹⁷⁾، و از متابعت هواهای نفسانی دقیقه‌ای⁽¹⁸¹⁹⁾ فرو نمی‌گذاشت. و محبوبتر و خیرخواه‌ترین مردم نزد او کسی بود که او را بر آن اعمال ناشایست ستایش می‌نمود و قبایح⁽¹⁸¹⁹⁾ او را در نظر او زینت می‌داد، دشمنتر و بدخواه‌ترین مردم نزد او کسی بود که او را به ترک آنها امر می‌فرمود.

و او در حدّات سن⁽¹⁸²⁰⁾ و ابتدای جوانی به منصب فرمانروایی فایز گردیده بود⁽¹⁸²¹⁾. و صاحب رأی اصیل⁽¹⁸²²⁾ و زبان بلیغ⁽¹⁸²³⁾ بود. و در تدبیر امور رعیت و ضبط احوال⁽¹⁸²⁴⁾ ایشان به غایت عارف⁽¹⁸²⁵⁾ بود. و چون مردم او را به این اوصاف شناخته بودند، لاجرم⁽¹⁸²⁶⁾ همگی مُنقاد⁽¹⁸²⁷⁾ او گردیده بودند. و هر سرکش و رامی او را خاضع و مطیع بود. و برای او جمع گردیده بود مستی جوانی، و مستی سلطنت و جهانبانی، و بیهوشی شهوت و خودبینی، ظفریافتن او بر دشمنان. و اطاعت و فرمانبرداری اهل مملکتش موجب طغیان و زیادتی آن مستیها گردیده بود. پس تکبر و تطاول⁽¹⁸²⁸⁾ می‌نمود و مردمان را حقیر می‌شمرد، و به سبب وفور مدح و ستایش مردم، اعتمادش بر تمامی عقل رأی خود زیاده می‌شد. و او را همتی و مقصودی بغیر از دنیا نبود. و به آسانی او را میسر می‌شد آنچه را می‌طلبید و می‌خواست از دنیا.

ولیکن فرزند پسر نمی‌شد او را، و جمیع فرزندان او دختران بودند. و پیش از پادشاهی او امر دین در مملکت او شیوع تمام داشت و اهل دین بسیار بودند. پس شیطان دشمنی دین و اهل دین را در نظر او زینت داد و همت بر اضرار⁽¹⁸²⁹⁾ ایشان گماشت. و از ترس زوال ملک خود ایشان را از مملکت خود دور گردانید و بت‌پرستان را مقرب خود گردانید و برای ایشان بتها از طلا و نقره ساخت. و ایشان را تفضیل⁽¹⁸³⁰⁾ و تشریف⁽¹⁸³¹⁾ بر دیگران داد و بتهای ایشان را

سجده کرد. پس چون مردم این حال را از او مشاهده نمودند، مسارعت نمودند⁽¹⁸³²⁾ به عبادت بتان و استخفاف⁽¹⁸³³⁾ به اهل دین.

پس روزی پادشاه سؤال نمود از حال شخصی از اهل بلاد⁽¹⁸³⁴⁾ خود، که آن مرد را قرب عظیم و منزلت پسندیده نزد پادشاه بود. و غرض پادشاه آن بود که به او استعانت جوید⁽¹⁸³⁵⁾ بر بعضی از امور خود، و به او احسان نماید. جواب گفتند که: ای پادشاه او لباس خواهش دنیا را از بر کنده، و از اهل دنیا خلوت اختیار کرده، و به عباد⁽¹⁸³⁶⁾ پیوسته است. پس این سخن بر پادشاه بسیار گران آمد و او را طلب نمود و چون حاضر شد و نظرش بر وی افتاد، او را در زی⁽¹⁸³⁷⁾ عباد و زهاد⁽¹⁸³⁸⁾ دید. او را منع کرد و دشنام داد و گفت: تو از بندگان من و از اعیان و اشراف اهل مملکت من بودی. خود را رسوا کردی و اهل و مال خود را ضایع گذاشتی و تابع اهل بطالت⁽¹⁸³⁹⁾ و زیانکاری شدی و خود را در میان مردم مضحکه⁽¹⁸⁴⁰⁾ و مثل ساختی. و حال آن که من تو را برای کارهای عظیم خود مهیا گردانیده بودم و می خواستم به تو استعانت جویم بر اموری که مرا پیش آید.

عابد گفت که: ای پادشاه! اگر مرا بر تو حقی نیست ولیکن عقل تو را بر تو حق هست. پس بشنو سخن مرا بی آن که به خشم آیی. بعد از آن امر کن به آنچه خواهی، بعد از فهمیدن آنچه می گویم و تفکر نمودن در آن. به درستی که ترک تأمل و تدبیر دشمن عقل است و حایل می شود میان آدمی و فهمیدن اشیا.

پادشاه گفت که: آنچه خواهی بگو. عابد گفت که: می پرسم از تو ای پادشاه که آیا عتاب⁽¹⁸⁴¹⁾ تو با من برای گناهی است که بر نفس خود ضرر رسانیده ام، یا در خدمت تو تقصیری⁽¹⁸⁴²⁾ و جرمی دارم؟

پادشاه گفت که: جرم تو بر نفس خود نزد من بدترین گناهان است، و من چنین نیستم که هرکس از رعیت من که خواهد خود را هلاک کند، او را به خود واگذارم، بلکه هلاک کردن خودش نزد من مثل آن است که دیگری از رعیت مرا هلاک گرداند. و چون من اهتمام در امر رعیت دارم، حکم می‌کنم بر تو از برای تو، و مؤاخذه می‌نمایم تو را برای تو؛ زیرا که ضایع کرده‌ای خود را.

عابد گفت که: ای پادشاه از حسن ظنی⁽¹⁸⁴³⁾ که به تو دارم گمان دارم که مرا مؤاخذه نمایی مگر به حجتی که بر من تمام سازی. و حجت جاری نمی‌شود مگر نزد قاضی و حاکمی. و کسی از مردم بر تو قاضی نیست، ولیکن نزد تو قاضیان هستند و تو حکم ایشان را جاری می‌سازی، و من به بعضی از آن قاضیان راضیم و از بعضی ترسانم.

پادشاه گفت که: کدام‌اند آن قاضیان که می‌گویی؟

عابد گفت که: اما آن قاضی که من به حکم او راضیم عقل توست، و اما قاضی که از آن ترسانم هوا و خواهشهای نفس توست.

پادشاه گفت که: آنچه خواهی بگو، و راست بگو خبر خود را به من که در چه وقت این رأی، تو را سانح شد⁽¹⁸⁴⁴⁾ و کی گمراه گردانید تو را.
عابد گفت که:

اما خبر من: به درستی که در حادث سن⁽¹⁸⁴⁵⁾ سخنی شنیدم و در دل من جا کرد آن سخن مانند دانه‌ای که بکارند؛ و پیوسته نشو و نما کرد تا درختی شد چنانچه می‌بینی. و این قصه چنان بود که از شخصی شنیدم که می‌گفت که: نادان امری را که اصل ندارد و به کار نمی‌آید چیزی می‌داند و به آن اعتقاد دارد، و امری را که اصل دارد و به کار می‌آید ناچیز و باطل می‌انگارد. و تا آدمی امر باطل و ناچیز را ترک ننماید به آن امر ثابت و اصیل نمی‌رسد. و کسی که نیکو

نبیند و ادراک ننماید حقیقت آن امر حق و ثابت را، ترک آن ناچیز و باطل بر او گوارا نمی‌شود. و آن امر اصیل و باقی، آخرت است، و آن ناچیز و باطل دنیاست.

پس چون این کلمه حق را شنیدم، در نفس من مستقر گردید⁽¹⁸⁴⁶⁾ زیرا که چون تأمل کردم حیات دنیا را مرگ یافتم، و توانگری دنیا را فقر و درویشی دیدم، و شادی دنیا را اندوه دانستم، و صحت دنیا را بیماری شناختم، و قوت دنیا را ضعف دانستم، و عزت دنیا را خواری دیدم.

و چگونه حیات آن مرگ نباشد و حال آن که زندگی آن برای مردن است و آدمی در آن زندگانی یقین به مردن دارد و بی‌اعتماد است بر زندگی و پیوسته مترصد رحلت است.

و چگونه توانگری دنیا فقر و درویشی نباشد و حال آن که آنچه از دنیا برای آدمی حاصل می‌شود، برای اصلاح آن به چیز دیگر محتاج می‌شود، بلکه به چیزهای بسیار احتیاج به هم می‌رساند که برای آن چیز اول ناچار است از آنها. مثل آن که آدمی برای سواری به چهارپایی محتاج می‌شود. پس چون تحصیل آن نمود، محتاج می‌شود به علف آن و به مهر⁽¹⁸⁴⁷⁾ و طویله و یراق⁽¹⁸⁴⁸⁾ ضروری آن چهارپا. و به سبب هریک از اینها به چندین چیز دیگر محتاج می‌شود. پس کی به نهایت می‌رسد حاجت کسی که بر این حال باشد.

و چگونه شادی دنیا اندوه نباشد و حال آن که دنیا چشم هر کس را که به حصول مطلوبی روشن گردانید، در کمین اوست که چندین برابر آن خوشحالی، اندوه و غم به او برساند. چنانچه اگر کسی به وجود فرزندی شاد شود، آنچه اندیشه می‌برد از اندوه در مرگ آن فرزند و بیماری او و پراکندگی احوال او، چندین برابر آن شادی است که به او رسیده است به سبب وجود او. و اگر به

مالی خوشحال گردد، از بیم تلف آن مال اندوه بر او راه می‌یابد زیاده از سروری که به آن مال به هم رسانیده است. پس هرگاه حال دنیا چنین باشد، سزاوارترین مردم به ترک دنیا کسی است که شناخته باشد دنیا را بر این حال.

و چگونه تندرستی دنیا بیماری نباشد و حال آن که تندرستی در دنیا از اخلاط اربعه⁽¹⁸⁴⁹⁾ است، و صحیحترین اخلاط⁽¹⁸⁵⁰⁾ و دخیلترین آنها در حیات⁽¹⁸⁵¹⁾، خون است. و در هنگامی که آن قویتر است و اعتماد آدمی بر آن بیشتر است، سزاوارتر است آدمی از آن به مرگ ناگهان و ورم گلو و طاعون و مرگی⁽¹⁸⁵²⁾ و خوره و ورمهای سینه.

و چگونه قوت دنیا ضعف نباشد و حال آن که اسباب قوت همگی موجب ضرر و هلاک بدن‌اند.

و چگونه عزت دنیا خواری نباشد و حال آن که هرگز کسی عزتی در دنیا ندیده است که بعد از آن خواری و مذلتی نباشد. و ایام عزت کوتاه است و ایام خواری دراز.

پس سزاوارترین مردم به مذمت دنیا کسی است که اسباب دنیا را برای او گشوده باشند و مهیا کرده باشند، و حاجتهای خود را از دنیا یافته باشد. زیرا که در هر شب و هر روز و هر ساعت و هر لحظه ترسان است از آن که آفتی به مال او برسد و آن را فانی گرداند، یا به ناگاه بلایی به خویشان و دوستان او برسد و ایشان را بریاید، یا فتنه‌ای بر جمعیت او بر خورد و به غارت برد، یا مصیبتی در رسد و بناهای او را از بین برکند، یا مرگ او را در رسد، و او را از پا درآورد و از مفارقت هر چیزی که به آن بخل می‌ورزید دردی بر دل او گذارد.

پس مذمت می‌کنم به سوی تو - ای پادشاه - دنیایی را که آنچه را عطا کرد
بازمی‌گیرد و وبال آن را بر گردن آدمی می‌گذارد، و بر هر که جامه‌ای پوشانید
از او می‌کند و او را عریان می‌گرداند، و هر که را بلند کرد پست می‌کند و به
جزع⁽¹⁸⁵³⁾ و بیتابی می‌افکند، و عاشقان و طالبان خود را ترک می‌کند و به
شقاوت و محنت

می‌رساند، گمراه کننده است کسی را که اطاعت آن کند و مغرور آن شود، و
غدار⁽¹⁸⁵⁴⁾ و بازی دهنده است هر کس را که ایمن باشد از آن و اعتماد بر آن
داشته باشد. به درستی که دنیا مرکبی⁽¹⁸⁵⁵⁾ است سرکش و بزرگ، و مصاحبی⁽¹⁸⁵⁶⁾
است خائن و بیوفا، و راهی است لغزنده، و منزلی است در غایت گوی⁽¹⁸⁵⁷⁾ و
پستی.

گرامی دارنده‌ای است که گرامی نداشته است کسی را مگر آن که عاقبت
خوار کرده است او را، و محبوبه‌ای است که هرگز محبت به کسی نداشته است.
ملازمت⁽¹⁸⁵⁸⁾ کرده شده‌ای⁽¹⁸⁵⁹⁾ است که ملازم⁽¹⁸⁶⁰⁾ هیچ کس نگشته است. با او
وفا می‌کنند، و آن غدر و مکر می‌کند. و با آن راست می‌گویند، و آن دروغ
می‌گوید. و وفا می‌کنند با آن در وعده، و آن خلف وعده می‌کند. کج است با
کسی که با آن راست است. بازی کننده است با کسی که مطمئن خاطر است به
آن. در اثنای این که طعام و غذا می‌دهد کسی را، ناگاه او را طعمه دیگری
می‌کند. و در هنگامی که او را خدمت می‌کند، ناگاه او را خادم دیگران
می‌گرداند. و در اثنای این که می‌خنداند او را، ناگاه بر او می‌خندد. و در زمانی
که او را بر دیگران شماتت⁽¹⁸⁶¹⁾ می‌فرماید⁽¹⁸⁶²⁾، ناگاه بر او شماتت می‌کند. و در
اثنای آن که او را بر دیگران می‌گریاند، ناگاه دیگران را بر او می‌گریاند. گاه
دستش را به عطا می‌گشاید و گاهی به سؤال. و در عین عزت ذلیل می‌گرداند. و

در هنگامی که او را مکرم دارد به اهانت و مذلت می‌رساند. و در اثنای بزرگی حقیر می‌سازد، و در اثنای رفعت به پستی می‌اندازد. بعد از اندک فرمانبرداری نافرمانی می‌کند، و بعد از سرور به حزن و اندوه می‌افکند، و بعد از سیری به گرسنگی مبتلا می‌گرداند، و در اثنای زندگی می‌میراند.

پس اف باد بر خانه‌ای که حال آن این باشد و کردار آن بر این منوال بوده باشد. تاج سروری بر سر شخصی می‌گذارد صبحگاه، و روی او را بر خاک مذلت می‌مالد شبانگاه. صبح دستش را به دسترنج⁽¹⁸⁶³⁾ طلا زینت می‌دهد، و شام دستش را در بند می‌کشد. بامداد بر تخت پادشاهیش می‌نشانند، و پسین به زندانش می‌کشاند. شب فرش مخمل برایش می‌گسترانند، و روز بر خاک خواریش می‌نشانند. در اول روز آلات لهو و لعب برایش مهیا می‌کند، و در آخر روز نوحه‌گران را به نوحه‌اش می‌دارد. شب او را به حالی می‌دارد که اهلش به او تقرب می‌جویند، و روز او را به محنتی می‌افکند که اهلش از او گریزان می‌شوند. بامداد او را خوشبو می‌دارد، و شبانگاه او را جیفه گندیده می‌گرداند.

پس آدمی در دنیا پیوسته در بیم سَطوتها⁽¹⁸⁶⁴⁾ و قهرهای آن است، و از بلاها و فتنه‌های آن نجات ندارد. برخوردار می‌گردد نفس از چیزهای تازه دنیا، و دیده از امور خوشاینده دنیا، و دست از جمعیت و اسباب دنیا. پس به زودی مرگ در می‌رسد و دست خالی می‌ماند، و دیده خشک می‌شود، و گذشتنی می‌گذرد، و باطل شدنی باطل می‌شود، و هلاک می‌شود آنچه هلاک می‌شود. و دنیا جمعی را که هلاک کرد، دیگران را به عوض ایشان می‌گیرد، و هر کس را بدل هر کس راضی می‌شود، و از رفتن کسی پروا ندارد. گروهی را در خانه‌های گروه دیگر جا می‌دهد، و وامانده جمعی را به جمعی می‌خوراند، و ارادل⁽¹⁸⁶⁵⁾ را به جای افاضل⁽¹⁸⁶⁶⁾، و عاجزان⁽¹⁸⁶⁷⁾ را در مکان دوراندیشان عاقل می‌نشانند. و

گروهی را از تنگی عیش به فراخی نعمت می‌کشاند، و از پیاده‌روی بر مرکب می‌نشانند، و از شدت به نعمت، و از تعب⁽¹⁸⁶⁸⁾ به استراحت می‌رسانند. پس چون ایشان را غرق این نعمتها و راحتها گردانید ناگاه منقلب⁽¹⁸⁶⁹⁾ می‌سازد احوال ایشان را، و لباس نعمت را از ایشان می‌کند، و قوت ایشان را به عجز مبدل می‌گرداند، و ایشان را به نهایت بدحالی و فقر و احتیاج مبتلا می‌گرداند.

و اما آنچه گفتی - ای پادشاه - در ضایع گردانیدن من اهل خود را و ترک کردن ایشان، خطا گفتی. من ضایع نگردانیده‌ام خود را، و ترک ایشان نکرده‌ام. بلکه پیوند کرده‌ام با ایشان، و از هر چیز بریده‌ام برای ایشان. ولیکن مدتی بر دیده من پرده جهل و غفلت آویخته بود و گویا دیده مرا به سحر و جادو بسته بودند. اهل و غریب را از یکدیگر نمی‌شناختم و دوست و دشمن خود را نمی‌دانستم. پس چون پرده سحر از پیش دیده من برخاست و دیده من صحیح⁽¹⁸⁷⁰⁾ و بینا گردید، تمیز کردم میان دوست و دشمن، و یار و بیگانه، و دانستم که آنهایی را که اهل و دوست و برادر و آشنا می‌شمردم، جانوران درنده‌ای بودند که همگی در مقام اضرار⁽¹⁸⁷¹⁾ من بودند و همت ایشان بر دریدن و خوردن من مصروف بود.

ولیکن مراتب ایشان مختلف بود در ضرر رسانیدن به حسب اختلاف قوت و ضعف. پس بعضی مانند شیر بودند در تندی و شدت، و بعضی مانند گرگ بودند در غارت کردن، و بعضی مانند سگ بودند در فریاد زدن، و بعضی مانند روباه بودند در حيله و دزدی. پس همگی را مقصود، اضرار من بود، لیکن از راههای مختلف.

ای پادشاه به درستی که تو با این عظمت که داری از ملک و پادشاهی و بسیاری فرمانبران از اهل و لشکر و حوالی و حواشی و اطاعت کنندگان، اگر

نیک نظر نمایی در حال خود، می‌دانی که تنها و بیکسی و یک یار و دوست نداری از جمیع اهل روی زمین. زیرا که می‌دانی که جمعی که فرمانبردار تو نیستند از جمیع طوایف⁽¹⁸⁷²⁾، دشمن تواند؛ و این جمعی که رعیت و فرمانبردار تواند، حشوی⁽¹⁸⁷³⁾ چندند از اهل عداوت⁽¹⁸⁷⁴⁾ و نفاق⁽¹⁸⁷⁵⁾ که دشمنی ایشان مر تو را بسی زیاده است از عداوت جانوران درنده، و خشم ایشان مر تو را طوایف دیگر که مطیع تو نیستند بیشتر است.

پس اگر نیکو تأمل نمایی و نظر کنی در حال جمعی که یاری دهندگان و خویشان تواند، می‌یابی که ایشان جمعی‌اند که کار تو را می‌کنند برای مزد، و همگی در مقام این‌اند که کار را کمتر کنند و مزد را بیشتر بگیرند. و چون نظر نمایی به مخصوصان و خویشان بسیار نزدیک خود، گروهی را می‌یابی که تو جمیع مشقت و زحمت و کار و کسب خود را برای ایشان بر خود گذاشته‌ای، و نسبت به ایشان به منزله غلامی گردیده‌ای که آنچه کسب کند قدری مقرر به آقای خود دهد، و با این حال هیچ یک از ایشان از تو راضی نیستند هر چند جمیع مال خود را بر ایشان قسمت نمایی. و اگر مقرری ایشان را از ایشان بازگیری، البته با تو دشمن خواهند شد. پس معلوم شد تو را - ای پادشاه - که بیکس و تنهایی، و بی‌مال و اسبابی.

و اما من: پس به درستی که صاحب اهل و مال و برادران و دوستانم که مرا نمی‌خورند، و برای خوردن مرا نمی‌خواهند. من دوست ایشانم و ایشان دوست من‌اند و هرگز دوستی میان من و ایشان برطرف نمی‌شود. و ایشان ناصح⁽¹⁸⁷⁶⁾ و خیرخواه من‌اند، و من ناصح و خیرخواه ایشانم، و نفاق در میان من و ایشان نیست. ایشان به من راست می‌گویند، و من با ایشان راست می‌گویم، و دروغ در میان ما نمی‌باشد. و یاری یکدیگر می‌کنیم، و دشمنی در میان ما نیست، و در

بلاها یکدیگر را فرو نمی‌گذاریم. طلب می‌نمایند خیر و خوبی را، که اگر من با ایشان طلب نمایم خوف آن ندارند که من بر ایشان غلبه کنم و خیر ایشان را از ایشان بازگیرم و به تنهایی متصرف شوم، بلکه آن خیر به همه می‌رسد بی آن که از دیگری کم شود. و آن خیر، سعادت اخروی است و به این سبب در میان ما و ایشان فساد و نزاعی و حسدی نیست. ایشان برای من کار می‌کنند و من برای ایشان کار می‌کنم و به سبب اخوت⁽¹⁸⁷⁷⁾ و برادری ایمانی که هرگز برطرف شدن ندارد. و این یاری از میان ما هرگز زایل نمی‌گردد. اگر من گمراه شوم هدایت من می‌کنند، و اگر نابینا شوم دیده‌ام را نور می‌بخشند، و اگر دشمنی قصد من کند حصار من‌اند، و اگر تیری به سوی من آید سپر من می‌شوند، و یاری دهندگان من‌اند اگر از دشمنی ترسم. من و ایشان در فکر خانه و مسکن نیستیم و خواهش آن را از دل به در کرده‌ایم، و ذخیره‌ها و اسباب دنیا را ترک کرده‌ایم و برای اهل دنیا گذاشته‌ایم. پس در کثرت مال با کسی نزاع نمی‌کنیم، و بر یکدیگر ظلم نمی‌کنیم، و دشمنی و حسد و عداوت که لازم دنیاست از میان ما برخاسته است.

پس این جماعت‌اند - ای پادشاه - اهل و برادران و خویشان و دوستان من، که دوست می‌دارم ایشان را، و از دیگران قطع کرده‌ام و با ایشان پیوند کرده‌ام، و ترک کرده‌ام جماعتی را که به دیده جادو رسیده به ایشان نظر می‌کردم، چون ایشان را شناختم و سلامتی جستم در ترک ایشان.

ای پادشاه این است حقیقت دنیایی که خبر دادم تو را که ناچیز است. و این است نسب⁽¹⁸⁷⁸⁾ و حسب⁽¹⁸⁷⁹⁾ دنیا. و عاقبتش آن است که شنیدی. چون دنیا را به این اوصاف شناختم ترک آن کردم، و شناختم امر اصیل باقی را که آخرت است، و آن را اختیار کردم. اگر خواهی - ای پادشاه - که تعریف کنم برای تو آنچه را

دانسته‌ام از اوصاف آخرت که آن امر باقی است. پس مهبای شنیدن آن شو تا بشنوی غیر آنچه شنیده باشی.

پس این سخنان پادشاه را هیچ فایده نبخشید و گفت: دروغ می‌گویی و چیزی نیافته و بغیر تَعَب⁽¹⁸⁸⁰⁾ و رنج و مشقت بهره‌ای نبرده‌ای. بیرون رو و در مملکت من مباش، که تو خود فاسدی و دیگران را نیز فاسد می‌گردانی.

و متولد شد در این ایام از پادشاه، بعد از آن که ناامید شده بود از فرزند نرینه، پسری که ندیده بودند اهل روزگار مثل و مانند او در حسن و جمال. و چندان از حصول آن فرزند شاد شد که نزدیک بود که از غایت سرور هلاک شود، و گمان کرد که بتانی که در آن ایام به عبادت آنها مشغول بود آن فرزند را به او بخشیده‌اند.

پس جمیع خزاین خود را بر بتخانه‌ها قسمت نمود و امر کرد مردم را به عیش و شادی، یک سال. و آن پسر را یوزاسف نام نهاد. و جمع کرد دانشمندان و منجمان را برای ملاحظه طالع⁽¹⁸⁸¹⁾ مولود او. بعد از تأمل و ملاحظه عرض کردند که: از طالع این فرزند چنین ظاهر می‌شود که از شرف و منزلت به مرتبه‌ای رسد که هیچ کس به آن مرتبه نرسیده باشد هرگز در زمین هند. و همگی منجمان بر این سخن اتفاق کردند، الا یکی از منجمان که گفت:

گمان من این است که این شرف و بزرگی که در طالع این پسر است، نیست مگر بزرگی و شرف آخرت. و گمان می‌برم که پیشوای اهل دین و عباد بوده باشد و در مراتب اخروی صاحب درجات عالیه بوده باشد، زیرا که این شرافتی که در طالع او مشاهده می‌کنم به شرافتهای دنیا نمی‌ماند.

پس پادشاه از این سخن چندان محزون گردید که نزدیک بود که شادی او به حصول آن فرزند به اندوه مبدل گردد. و منجمی که این سخن از او صادر شد

نزد پادشاه از جمیع منجمان، معتمدتر⁽¹⁸⁸²⁾ و راستگوتر و داناتر بود. پس امر کرد که شهری را برای آن پسر خالی کردند و جمعی را که اعتماد بر ایشان داشت از دایگان و خدمتکاران برای او مقرر فرمود، و سفارش نمود به ایشان که در میان خود سخن مرگ و آخرت و اندوه و مرض و فنا⁽¹⁸⁸³⁾ و زوال⁽¹⁸⁸⁴⁾ مذکور ن سازند تا آن که زبان ایشان به ترک این سخن معتاد شود و این معانی از خاطر ایشان محو گردد. و امر کرد ایشان را که چون آن پسر به حد تمیز رسد از این باب سخنان نزد او مذکور ن سازند که مبادا در دل او تأثیر کند و به امور دین و عبادت راغب گردد. و مبالغه⁽¹⁸⁸⁵⁾ تمام در اجتناب از این قسم سخنان به خدمتکاران نمود تا به حدی که هر یک را بر دیگری جاسوس و نگهبان کرد. و در آن هنگام خشم پادشاه بر اهل دین و عبادت زیاده گردید از ترس آن که مبادا پسر او را به جانب خود راغب گردانند.

و آن پادشاه را وزیری بود که متکفل امور او گردیده بود و جمیع تدابیر سلطنت را متحمل گردیده بود، و با او خیانت نمی کرد، و به او دروغ عرض نمی نمود، و بر خیرخواهی او هیچ چیز را اختیار نمی کرد، و در هیچ امری از امور او سستی و تکاهل⁽¹⁸⁸⁶⁾ نمی ورزید، و هیچ کاری از کارهای او را ضایع و مهمل⁽¹⁸⁸⁷⁾ نمی گذاشت. و با این حال مرد لطیف الطبع خوش زبانی بود، و به خیر و خوبی معروف بود، و همگی رعیت از او خشنود بودند و او را دوست می داشتند. ولیکن امر⁽¹⁸⁸⁸⁾ و مقربان پادشاه حسد او را می بردند و بر او تفوق⁽¹⁸⁸⁹⁾ می طلبیدند و قرب و منزلت او نزد پادشاه بر طبع ایشان گران بود.

روزی از روزها پادشاه به عزم شکار بیرون رفت، و آن وزیر در خدمت او بود. پس وزیر در میان دره ای به مردی رسید که زمینگیر شده در پای درختی افتاده بود و یارای حرکت نداشت. وزیر از حال او سؤال نمود، گفت: جانوران

درنده مرا ضرر رسانیده‌اند و به این حال افکنده‌اند. پس وزیر بر او رقت کرد⁽¹⁸⁹⁰⁾. آن مرد گفت که: ای وزیر مرا با خود دار و محافظت نمای، به درستی که از من نفع عظیم خواهی یافت. وزیر گفت که: من تو را محافظت نمایم هر چند امید نفعی از تو نباشد. ولیکن بگو که چه منفعت از تو متصور⁽¹⁸⁹¹⁾ است که مرا به آن وعده می‌کنی؟ آیا کاری می‌کنی یا علمی داری؟ آن مرد گفت که: من رخنه⁽¹⁸⁹²⁾ سخن را می‌بندم که از راه سخن بر صاحبش فساد مترتب نشود⁽¹⁸⁹³⁾.

پس وزیر به سخن او اعتنایی ننمود و امر فرمود که او را به خانه‌ای بردند و معالجه او نمودند تا آن که بعد از زمانی امرای پادشاه شروع در حيله کردند برای دفع وزیر، و تدبیرها برانداشیدند، تا آن که رأی همگی بر این قرار گرفت که در پنهانی یکی از ایشان به پادشاه گفت که: این وزیر طمع دارد در ملک تو که بعد از تو پادشاه شود، و پیوسته احسان و نیکی می‌کند به مردم و تهیه این مطلب را درست می‌کند. و اگر خواهی که صدق این مقال⁽¹⁸⁹⁴⁾ بر تو ظاهر گردد به وزیر بگو که: مرا این اراده سانح گردیده است⁽¹⁸⁹⁵⁾ که ترک پادشاهی کنم و به اهل عبادت بیوندم. پس هرگاه این سخن را با وزیر می‌گویی، از شادی و سرور او به این اراده، راستی سخن من بر تو ظاهر می‌گردد. و این تدبیر را برای این کردند که رقت قلب⁽¹⁸⁹⁶⁾ او را می‌دانستند در هنگام ذکر فنای دنیا و مرگ، و می‌دانستند که اهل دین و عبادت را تواضع بسیار می‌کند و محبت بسیار به ایشان دارد. پس چنین گمان بردند که از این راه بر وزیر ظفر می‌یابند⁽¹⁸⁹⁷⁾. پس پادشاه گفت که: اگر من از وزیر چنین حالی مشاهده کنم دیگر با او سخن نگویم و جزم کنم به راستی سخن تو.

پس وزیر به خدمت پادشاه آمد. پادشاه گفت: تو می‌دانستی که چه مقدار حرص داشتم بر جمع دنیا و طلب ملک و پادشاهی. و در این وقت یاد کردم ایام گذشته خود را، هیچ نفعی از آن با خود نمی‌یابم. و می‌دانم که آینده نیز مثل گذشته خواهد بود و عن قریب⁽¹⁸⁹⁸⁾ همگی زایل⁽¹⁸⁹⁹⁾ خواهد گردید و در دست من هیچ چیز نخواهد بود و اکنون اراده دارم که از برای تحصیل آخرت سعی تمام نمایم مثل آن سعیی که برای تحصیل دنیا می‌کردم. و می‌خواهم که به اهل عبادت ملحق شوم و پادشاهی را به اهلس واکذارم. ای وزیر رأی تو در این باب چیست؟

پس وزیر از استماع این سخنان رقت عظیم کرد⁽¹⁹⁰⁰⁾ و گفت: ای پادشاه آنچه باقی است و زوال ندارد، اگرچه به دشواری به دست آید سزاوار است به طلب کردن؛ و هرچه فانی است و اگرچه به آسانی به دست آید سزاوارتر است به ترک کردن. ای پادشاه! نیکو رأیی دیده‌ای، و امیدوارم که حق تعالی برای تو شرف دنیا و آخرت را جمع کند.

پس این سخن بسیار گران آمد بر پادشاه، و کینه او را در دل گرفت اما اظهار نکرد، ولیکن وزیر آثار گرانی طبع⁽¹⁹⁰¹⁾ و انحراف مزاج⁽¹⁹⁰²⁾ از چهره پادشاه استنباط نمود و به خانه خود غمگین و محزون بازگشت و ندانست که سبب این واقعه چه بود و که این مکر را برای او ساخته بود؛ و فکرش به چاره این کار نمی‌رسید. پس تمام شب از دلگیری و تفکر خوابش نبرد. پس به یادش آمد سخن آن مرد که می‌گفت که: من شکاف سخن را می‌بندم. و او را طلب نمود و گفت: تو یک روزی می‌گفتی که من رخنه سخن را سد می‌کنم. آن مرد گفت که: مگر به این گونه چیزی محتاج شده‌ای؟ وزیر گفت: بلی؛ خبر می‌دهم تو را که من مصاحب این پادشاه بودم پیش از پادشاهی و در زمان سلطنت و

فرمانروایی. و در این مدت از من دلگیری به هم نرسانید زیرا که می دانست که من خیرخواه و مشفق⁽¹⁹⁰³⁾ اویم و در همه امور خیر او را بر خیر خود اختیار می کنم، ولیکن در این روز او را از خود بسیار منحرف⁽¹⁹⁰⁴⁾ یافتیم، و گمان ندارم که بعد از این با من بر سر شفقت⁽¹⁹⁰⁵⁾ آید. آن مرد گفت که: از برای این بی توجهی هیچ سببی و علتی گمان می بری؟ گفت: بلی؛ دیشب مرا طلبید. و آنچه گذشته بود وزیر نقل کرد.

آن مرد گفت که: اکنون رخنه این سخن را دانستم و آن رخنه را سد می کنم که فساد از آن حاصل نشود ان شاء الله تعالی⁽¹⁹⁰⁶⁾. بدان - ای وزیر - که پادشاه گمان برده است به تو که می خواهی که پادشاه دست از سلطنت بردارد و تو پادشاهت⁽¹⁹⁰⁷⁾ را بعد از او متصرف شوی⁽¹⁹⁰⁸⁾. چاره اش آن است که چون صبح شود جامه ها و زینتهای خود را بیندازی و کهنه ترین لباس عبادت کنندگان را درپوشی و موی سر خود را بتراشی، و به این حال به در خانه پادشاه روی. به درستی که پادشاه تو را خواهد طلبید و از علت این فعل از تو سؤال خواهد نمود.

پس جواب بگو که: همان چیزی است که دیروز مرا به آن می خواندی، و سزاوار نیست که کسی رأیی برای دوست و مصاحب⁽¹⁹⁰⁹⁾ خود بپسندد و خود با او موافقت ننماید و بر مشقت آن امر صبر نکند؛ و گمان من آن است که آنچه به آن دعوت نمودی دیروز، محض⁽¹⁹¹⁰⁾ خیر و صلاح است و بهتر است از این حالی که داریم. ای پادشاه من مهیا شده ام. هر وقت که اراده می فرمایی برخیز که متوجه آن کار شویم.

پس وزیر به فرموده آن مرد عمل نمود، و به سبب آن از دل پادشاه به در رفت آنچه به او گمان برده بود.

پس پادشاه امر فرمود که جمیع عباد را از بلاد او بیرون کنند و وعید کشتن نمودن⁽¹⁹¹¹⁾ ایشان را، و همگی گریختند و مخفی شدند.

پس پادشاه روزی به عزم شکار بیرون رفت. چشمش بر دو شخص افتاد از دور. امر به احضار ایشان فرمود. چون بیاوردند ایشان را، دو عابد بودند. به ایشان گفت که: چرا از بلاد من بیرون نرفته‌اید؟ ایشان گفتند که: رسولان تو امر تو را به ما رسانیدند و اینک ما عزم بیرون رفتن داریم. پادشاه گفت که: چرا پیاده می‌روید؟ ایشان گفتند که: ما مردم ضعیفیم و چهارپا و توشه نداریم و به این سبب دیر از ملک تو بیرون رفته‌ایم. پادشاه گفت که: کسی که از مرگ می‌ترسد چنین شتاب می‌کند در بیرون رفتن بی توشه و مرکب؟ ایشان گفتند که: ما از مرگ نمی‌ترسیم بلکه سرور و روشنی چشم ما در مرگ است. پادشاه گفت که: چگونه از مرگ نمی‌ترسید و حال آن که خود می‌گویید که: رسولان تو آمدند و وعده کشتن به ما دادند، و اینک در عزم بیرون رفتنیم. همین است گریختن از مرگ. ایشان گفتند که:

گریختن ما از مرگ نه از ترس مرگ است. گمان مبر که ما از تو می‌ترسیم، ولیکن از آن می‌گریزیم که مبادا خود به دست خود، خود را به کشتن دهیم و نزد خدا معاقب گردیم⁽¹⁹¹²⁾.

پس پادشاه در غضب شد و فرمود که آن دو عابد را به آتش سوختند. و امر کرد به گرفتن عابدان و اهل دین در مملکت خود. و فرمود که هر جا که ایشان را بیابند به آتش بسوزانند. پس رئیسان بت‌پرستان همگی همت خود را مصروف گردانیدند بر طلب عباد و زهاد. و جمعی کثیر از ایشان را به آتش سوختند. و به این سبب شایع شد در مملکت هند که مردگان خود را به آتش بسوزانند، و تا امروز باقی مانده است این سنت در میان ایشان. و در جمیع

ممالک هند قلیلی از عباد و اهل دین ماندند که نخواستند که از آن بلاد بیرون روند، و غایب و مُختفی⁽¹⁹¹³⁾ شدند که شاید قلیلی از مردم را که قابل دانند هدایت نمایند.

پس بزرگ شد پسر پادشاه، و نشو و نما کرد با نهایت قوت و قدرت، و حسن و جمال، و عقل و علم و کمال. ولیکن هیچ چیز از آداب به او تعلیم ننموده بودند مگر چیزی چند که پادشاهان به آن محتاج می‌باشند از آداب ملوک⁽¹⁹¹⁴⁾. و ذکر مرگ و زوال و فنا و نیستی نزد او مذکور نساخته بودند. و حق تعالی به آن پسر از دانش و دریافت و حفظ، مرتبه‌ای کرامت فرموده بود که عقلها در آن حیران بود و مردم از آن تعجب می‌نمودند. و پدر او نمی‌دانست که از این حالت و مرتبه آن پسر خوشحال باشد یا آزرده، زیرا که می‌ترسید که این فهم و قابلیت باعث حصول⁽¹⁹¹⁵⁾ آن امری شود که آن منجم دانا در شأن او خبر داده بود.

پس چون پسر به فراست⁽¹⁹¹⁶⁾ دریافت که او را در آن شهر محبوس گردانیده‌اند و از بیرون رفتن او مضایقه می‌نمایند⁽¹⁹¹⁷⁾ و از گفت و شنید مردم بیگانه او را منع می‌نمایند، و پاسبانان به حراست⁽¹⁹¹⁸⁾ و حفظ او قیام نموده‌اند، شکی در خاطر او به هم رسید و در سبب آن حیران ماند و ساکت شد، و در خاطر خود گفت که: این جماعت صلاح مرا بهتر می‌دانند. و چون سن و تجربه‌اش زیاده شد و عملش افزونتر شد، با خود اندیشه کرد که این جماعت را بر من فضیلتی در عقل و دانایی نیست، و مرا در امور، تقلید ایشان نمودن سزاوار نیست.

پس اراده کرد که چون پدرش به نزد او آید این امر را از او سؤال نماید. باز اندیشه کرد که این امر البته از جانب پدر من است، و او مرا بر این سر مطلع

نخواهد گردانید. پس باید که از کسی معلوم کنم که امید استکشاف این امر از او داشته باشم.

و در خدمت او مردی بود که از سایر خدمتکاران مهربان‌تر بود نسبت به او. و پسر پادشاه با او انس زیاده از دیگران داشت و امید داشت که این خبر را از او معلوم تواند نمود.

پس ملاطفت⁽¹⁹¹⁹⁾ و مهربانی را نسبت به او زیاده کرد و در شبی از شبها با نهایت همواری و ملایمت با او آغاز سخن گفتن کرد و گفت: تو مرا به منزله پدری، و مخصوص‌ترین⁽¹⁹²⁰⁾ مردمی به من. و بعد از آن، سخن را گاه از روی تطمیع⁽¹⁹²¹⁾ و گاه از روی تهدید می‌گفت تا آن که گفت که: گمان من آن است که پادشاهت⁽¹⁹²²⁾ بعد از پدر به من تعلق خواهد داشت، و در آن حال تو نزد من یکی از دو حال خواهی داشت: یا منزلت و قرب تو نزد من از همه کس بیشتر خواهد بود، یا بدحال‌ترین مردم خواهی بود نزد من. آن مرد گفت که: من به چه سبب خوف این داشته باشم که بدترین مردم باشم نزد تو؟ گفت: اگر امری از تو سؤال کنم و حقیقت آن را به من نگویی، و از دیگران معلوم من شود، به بدترین عقابها⁽¹⁹²³⁾ که بر آن قادر باشم، از تو انتقام بکشم.

آن مرد آثار صدق از فحاوی⁽¹⁹²⁴⁾ کلام پسر پادشاه استنباط نمود و یافت که وفا به وعده خود خواهد نمود. پس حقیقت حال را تمام از گفته منجمان، و سبب منع کردن پدر او را از بیرون رفتن و از مردم بیگانه نزد او آمدن عرض نمود.

پسر پادشاه او را شکر فرمود⁽¹⁹²⁵⁾ و تحسین نمود، و این سر را اخفا کرد⁽¹⁹²⁶⁾. تا روزی که پدر به نزد او آمد. گفت: ای پدر اگرچه من کودکم، اما به تحقیق که می‌دانم و می‌بینم خود را و اختلاف احوال خود را، و می‌دانم که پیوسته بر

این حال نخواهم ماند و تو نیز بر این منوال⁽¹⁹²⁷⁾ پایدار نخواهی ماند. زود باشد که روزگار تو را از حال خود بگرداند. پس اگر مراد تو این است که امر فنا و زوال و نیستی را از من مخفی داری، این امر بر من پوشیده نیست؛ و اگر حبس کرده‌ای مرا از بیرون رفتن و مانع شده‌ای مرا از آمیزش مرد که تا مشتاق نشود نفس من به غیر این حالت که دارم، پس بدان که نفس من بیقرار است از شوق آن چیزی که میان من و آن حایل شده‌ای به حدی که هیچ خیال دیگر بغیر آن ندارم، و دل من به هیچ چیز بغیر آن آرام نمی‌گیرد، و خاطر من از هیچ چیز دیگر منتفع⁽¹⁹²⁸⁾ نمی‌شود و به هیچ امر دیگر الفت نمی‌گیرد. ای پدر مرا از این زندان خلاصی ده و بگو که در بیرون رفتن من چه مفسده‌ای⁽¹⁹²⁹⁾ دانسته‌ای تا من از آن احتراز نمایم⁽¹⁹³⁰⁾ و رضای تو را بر همه چیز اختیار نمایم.

چون پادشاه از پسر این سخنان را استماع نمود دانست که او از حقیقت احوال آگاه گشته است، و حبس و منع او موجب زیادتی حرص و خواهش او بر خلاصی می‌گردد.

پادشاه گفت: ای پسر مطلب⁽¹⁹³¹⁾ من از منع کردن تو این بود که آزاری به تو نرسد و چیزی که مکروه⁽¹⁹³²⁾ طبع تو باشد به نظر تو درنیاید، و نبینی مگر چیزی را که موافق طبع تو باشد، و نشنوی مگر چیزی را که باعث سرور و خوشحالی تو گردد. و هرگاه خواهش تو در غیر این است من هیچ چیز را بر رضای تو اختیار نمی‌کنم.

پس امر کرد پادشاه که پسر را سوار کنند با نهایت زینت، و دور گردانند از راه او هر امر ناخوش و قبیحی⁽¹⁹³³⁾ را، و در تمام راه برای او اسباب لعب و طرب را از دف و نی و غیر آن مهیا کنند. پس چنین کردند و او سوار شد. و بعد از آن بسیار سوار می‌شد.

روزی موکلان⁽¹⁹³⁴⁾ از او غافل شدند. بر راهی عبور نمود و دو کس را از گدایان دید که یکی از آنها ورم کرده بود بدنش، و رنگش زرد شده بود و آب و رنگش رفته بود و منظرش⁽¹⁹³⁵⁾ بسیار قبیح⁽¹⁹³⁶⁾ و سَمج⁽¹⁹³⁷⁾ گردیده بود، و دیگری نابینا گردیده بود و کسی دست او را گرفته به راهی می‌برد. چون پسر پادشاه ایشان را دید بر خود بلرزید و از حال ایشان سؤال نمود. گفتند که:

آن صاحب ورم دردی در اندرون دارد که این حالت در او ظاهر گردیده است، و آن دیگری آفتی به دیده‌های او رسیده است و نورش برطرف شده است. پرسید که: آیا این کوفتها⁽¹⁹³⁸⁾ و علتها⁽¹⁹³⁹⁾ در میان مردم بسیار می‌باشد؟ گفتند: بلی. گفت: آیا کسی هست که از این بلاها ایمن باشد؟ گفتند: نه. پس در آن روز غمگین و محزون و گریان به خانه بازآمد و بزرگی خود و پادشاهی پدرش در نظر او بسیار سهل شده بود. و چند روز در این خیال و اندیشه بود.

بعد از چند روز دیگر که سوار شد در اثنای⁽¹⁹⁴⁰⁾ راه مرد پیری را مشاهده نمود که از پیری منحنی شده بود، و هیئتش⁽¹⁹⁴¹⁾ متغیر⁽¹⁹⁴²⁾ گردیده، موهایش سفید شده بود و رنگش سیاه شده بود، و پوستهای بدنش درهم کشیده شده بود، و گامها را کوتاه می‌گذاشت از ضعف پیری. از دیدن او بسیار متعجب شد و از حال او پرسید. گفتند: این حالت پیری است. گفت: در چند وقت آدمی به این مرتبه می‌رسد؟ گفتند: در صد سال یا مثل آن. پرسید که: بعد از این دیگر چه حال می‌باشد؟ گفتند: مرگ. گفت: پس آدمی آنچه از عمر خواهد برای او میسر نیست؟

گفتند: نه؛ بلکه در اندک وقتی به این حال می‌شود که می‌بینی.

پس پسر پادشاه گفت که: ماه سی روز است، و سال دوازده ماه است، و انقضای⁽¹⁹⁴³⁾ عمر صد سال است. پس چه زود تمام می‌کند روز ماه را، و چه زود به آخر می‌رساند ماه سال را، و به چه سرعت فانی می‌گرداند سال عمر را!

پس به خانه بازگردید و این سخن را مکرر می‌گفت، و در تمام شب خواب نکرد. و او دل زنده پاک و عقل مستقیمی⁽¹⁹⁴⁴⁾ داشت که به فکر امری که می‌افتاد از آن غافل نمی‌شد و فراموش نمی‌کرد. پس به این سبب حزن و اندوه بر او غالب شد و دل بر ترک دنیا و خواهشهای دنیا گذاشت. و با آن حال با پدر خود مدارا می‌کرد و حال خود را از او مخفی می‌داشت، ولیکن هر که سخنی می‌گفت گوش می‌داد که شاید سخنی بشنود که موجب هدایت او گردد.

پس روزی خلوت کرد با آن مردی که راز خود را از او پرسیده بود، و از او پرسید که:

آیا کسی را می‌شناسی که حال او غیر حال ما باشد و طریقه‌ای دیگر غیر طریقه ما داشته باشد؟ آن مرد گفت: بلی. جماعتی بودند که ایشان را عباد می‌گفتند. ترک دنیا کرده بودند و طلب آخرت می‌کردند. و ایشان را سخنان و علمها بود که دیگران آشنای آنها نبودند. ولیکن مردم با ایشان عناد ورزیدند و دشمنی کردند و ایشان را به آتش سوختند و پادشاه همگی ایشان را از مُلک خود بیرون کرد. و معلوم نیست که کسی از ایشان در بلاد ما ظاهر باشد؛ زیرا که از ترس پادشاه خود را پنهان کرده‌اند و انتظار فرج⁽¹⁹⁴⁵⁾ می‌کشند که تا چون به عنایت الهی امر دین رواج گیرد ظاهر شوند و خلق را هدایت نمایند. و پیوسته دوستان خدا در زمان دولتهای باطل چنین بوده‌اند، و سنت و طریقه ایشان همین بوده است.

پس پسر پادشاه دلش بسیار تنگ شد برای این خبر، و حزن و اندوه او به طول کشید، و مانند کسی بود که چیزی را گم کرده باشد که بدون آن چیز چاره‌ای نداشته باشد و در تفحص⁽¹⁹⁴⁶⁾ آن باشد.

و آوازه عقل و علم و کمال و تفکر و تدبیر و فهم و زهد و ترک دنیای آن پسر در اطراف عالم منتشر شد، و این خبر به مردی رسید از اهل دین و عبادت که او را بلوهر می‌گفتند در زمین⁽¹⁹⁴⁷⁾ سرانندیب⁽¹⁹⁴⁸⁾. و آن مردی بود عابد و حکیم و دانا. پس به دریا نشست و به جانب سولابط⁽¹⁹⁴⁹⁾ آمد و قصد در خانه پسر پادشاه کرد و لباس اهل عبادت را از خود انداخت و در زی⁽¹⁹⁵⁰⁾ تجار برآمد. و آمد و شد می‌کرد به در خانه پسر پادشاه، تا آن که شناخت جماعتی را که دوستان و یاران پسر پادشاه بودند و نزد او تردد داشتند.

پس چون بر حکیم ظاهر شد که آن مرد که صاحب سر⁽¹⁹⁵¹⁾ پسر پادشاه بود تقریبش نزد او زیاده از دیگران است، سعی در آشنایی او نمود و در خلوتی به او گفت که: من مردی‌ام از سوداگران⁽¹⁹⁵²⁾ سرانندیب، و چند روز است که به این ولایت آمده‌ام و متاعی دارم بسیار گرانبها و پر قیمت و بسیار نفیس. و صاحب قدر و محل اعتمادی می‌خواستم که این را به او اظهار کنم، و تو را برای اظهار این معنی پسندیدم. و متاع من بهتر است از گوگرد احمر⁽¹⁹⁵³⁾ که اکسیر⁽¹⁹⁵⁴⁾ است و کور را بینا می‌کند، و کر را شنوا می‌گرداند، و دوی همه دردهاست، و از ضعف، آدمی را به قوت می‌آورد، و از دیوانگی حفظ می‌کند، و بر دشمن یاری می‌دهد.

و کسی را سزاوارتر ندیدم به این متاع از این جوان که پسر پادشاه است. اگر مصلحت دانی وصف این متاع را نزد او ذکر کن. اگر متاع من به کار او آید مرا به نزد او ببر تا به او بنمایم؛

که اگر متاع مرا او ببیند قدرش را خواهد دانست.

آن مرد به حکیم گفت که: تو سخنی می‌گویی که ما هرگز از کسی این نوع سخن نشنیده‌ایم، و نیکو و عاقل می‌نمایی، ولیکن مثل من کسی تا حقیقت چیزی را نداند نقل نمی‌کند. تو متاع خود را به من بنما، اگر قابل عرض⁽¹⁹⁵⁵⁾ دانم و به خدمت پسر پادشاه عرض نمایم. حکیم گفت که: من مردی ام طیب و در دیده تو ضعفی مشاهده می‌کنم. می‌ترسم که اگر به متاع من نظر نمایی دیده تو تاب دیدن آن نیاورد و ضایع شود. ولیکن پسر پادشاه دیده‌اش صحیح است و جوان است و بر دیده او این خوف ندارم. نظری بکند به متاع من، اگر او را خوش آید، در قیمت با او مضایقه نمی‌کنم⁽¹⁹⁵⁶⁾ و اگر نخواهد، نقصانی و تعبی⁽¹⁹⁵⁷⁾ برای او نخواهد بود، و این متاع عظیمی است و گنجایش ندارد که پسر پادشاه را از این محروم گردانی و این خبر را به او نرسانی.

پس آن مرد به نزد پسر پادشاه رفت و خبر بلوهر را عرض کرد. پسر پادشاه در دلش افتاد که همان مطلب⁽¹⁹⁵⁸⁾ که دارد، از بلوهر حاصل می‌شود. و گفت: چون شب شود البته آن مرد تاجر را به نزد من آور و در پنهانی او را بیاور، که این چنین امر عظیم را سهل نمی‌توان شمرد.

پس آن مرد امر کرد بلوهر را که: مهیا شو برای ملاقات پسر پادشاه. بلوهر با خود برداشت سبدی که کتابهای خود را در آن سبب گذاشته بود، و گفت: متاعهای من در این سبب است. پس او را برد و به خدمت پسر پادشاه. و چون داخل شد سلام کرد، و پسر پادشاه در نهایت تعظیم و تکریم⁽¹⁹⁵⁹⁾ سلام او را جواب گفت. و آن مرد بیرون رفت و حکیم به خلوت در خدمت پسر پادشاه نشست و گفت: ای پسر پادشاه مرا زیاده از غلامان و بزرگان اهل بلاد⁽¹⁹⁶⁰⁾

تحیت (1961) فرمودی. پسر پادشاه گفت که: تو را برای این تعظیم کردم (1962) که امیدواری عظیم از تو دارم.

حکیم گفت که: اگر این گونه با من سلوک (1963) کردی، پس به درستی که پادشاهی بود در بعضی (1964) از آفاق زمین (1965) که به خیر و خوبی معروف بود. روزی با لشکر خود به راهی می‌رفت. در عرض راه دو کس را دید که جامه‌های کهنه پوشیده بودند و اثر فقر و درویشی (1966) بر ایشان ظاهر بود. چون نظرش بر ایشان افتاد از مرکب (1967) فرود آمد و ایشان را تحیت فرمود و با ایشان مصافحه کرد (1968). چون وزرا این حال را مشاهده نمودند بسیار غمگین شدند و به نزد برادر پادشاه آمدند چون او بسیار جرئت داشت در خدمت پادشاه در سخن گفتن، و گفتند که: امروز پادشاه، خود را خوار و خفیف کرد، و اهل مملکت خود را رسوا کرد، و خود را از مرکب انداخت برای دو مرد پست بیقدر. سزاوار آن است که او را ملامت نمایی بر این عمل که دیگر چنین کاری نکند. برادر پادشاه به گفته وزرا عمل نموده، پادشاه را ملامت نمود.

پادشاه در جواب سخنی گفت که او را معلوم نشد که به سمع رضا شنید (1969) یا از سخن او رنجید. و برادر به خانه خود بازگشت. تا چند روز بر این گذشت. پس پادشاه امر کرد منادی خود را که او را منادی مرگ می‌گفتند تا ندای مرگ در در خانه برادر در دهد. و طریقه آن پادشاه چنین بود که هر که را اراده کشتن او داشتند چنین می‌کردند. پس از این ندا، نوحه و شیون در خانه برادر پادشاه بلند شد، و او جامه مرگ پوشیده به در خانه پادشاه آمد و می‌گریست و موی ریش خود را می‌کند.

چون پادشاه مطلع شد او را طلب نمود. چون حاضر شد بر زمین افتاد و فریاد واویلاه و وامصیبتاه برآورد، و بلند کرد دست خود را به تضرع و زاری.

پادشاه او او را نزد خود خواند و گفت: ای بیخرد جزع⁽¹⁹⁷⁰⁾ می‌نمایی از منادی که ندا کرده است بر در خانه تو به امر مخلوقی که خالق تو نیست و برادر توست، و به تحقیق می‌دانی که گناهی نزد من نداری که مستوجب کشتن باشی، با این حال مرا ملامت می‌کنی که چرا بر زمین افتادم در هنگامی که منادی پروردگار خود را دیدم. و من داناترم از شما به گناهانی که نزد پروردگار خود دارم.

برو که من دانستم که وزرای من تو را برانگیخته‌اند و فریب داده‌اند، و زود باشد که خطای ایشان بر ایشان ظاهر گردد.

پس امر کرد پادشاه که چهار تابوت از چوب ساختند. و امر فرمود که دو تا را به طلا زینت کردند و دو تا را به قیر اندودند. پس دو تابوت قیر را از طلا و یاقوت و زبرجد مملو ساخت، و دو تابوت طلا را از مردار و خون و فضله و مو پر کرد و سر هر دو را محکم بست.

پس جمع نمود وزرا و اشراف را که گمان می‌برد که ایشان او را بر آن عمل ملامت کرده‌اند، و تابوتها را بر ایشان عرض نمود و فرمود که آنها را قیمت کنند. ایشان گفتند که: به حسب ظاهر حال و دریافت ما این دو تابوت طلا قیمت ندارند از زیادتی شرافت و خوبی، و آن دو تابوت قیر قیمت ندارند به سبب پستی و زبونی. پادشاه گفت که: این حکم شما برای آن مرتبه پستی است از علم که شما دارید و اشیا را به آن علم می‌دانید.

پس امر فرمود که تابوتهای قیر را گشودند. به سبب جواهر بسیاری که در آنها بود خانه روشن شد. پس گفت: مثل این دو تابوت مثل آن دو کسی است که شما حقیر و خوار شمردید لباس ایشان را، و ظاهر ایشان را سهل دانستید، و حال آن که باطن ایشان پر بود از علم و حکمت و راستی و نیکویی و سایر

صفات کمال، که آن کمالات معنوی بسیار بهتر است از یاقوت و مروارید و سایر جواهر.

پس امر فرمود که تابوتهای طلا را گشودند. اهل مجلس از کثافت و رذالت⁽¹⁹⁷¹⁾ آنچه در اندرون آنها بود بر خود بلرزیدند و از گند و تعفن آنها متأذی⁽¹⁹⁷²⁾ شدند. پس پادشاه گفت که:

این دو تابوت مثل قومی است که زینت یافته است ظاهر ایشان به جامه و لباس، و باطن ایشان مملو است از انواع بدیها از جهل و کوری و دروغ و ظلم و سایر اقسام شرارت که بسی رسواتر و شنیعتر⁽¹⁹⁷³⁾ و بدنماتر است از این مردارها. پس همه وزرا و اشراف گفتند که:

منظور تو را یافتیم و خطای خود را فهمیدیم و پند گرفتیم ای پادشاه. بعد از آن بلوهر گفت که: این بود مثل تو - ای پسر پادشاه - در آن تحیت و اکرامی که مرا فرمودی.

پسر پادشاه تکیه زده بود. چون این سخن را شنید راست نشست و گفت: زیاده کن مثل را برای من ای حکیم.

بلوهر گفت که: دهقان بیرون می آورد تخم نیکویی را برای کشتن. پس چون کفی از آن برگرفت و پاشید، بعضی از آن دانه‌ها بر کنار راه می افتد و بعد از اندک زمانی، مرغان آن را می ربایند. و بعضی از آن بر سنگی می افتد که اندک خاکی بر روی آن نشسته است. پس سبز می شود و به حرکت می آید، و چون ریشه اش به سنگ رسید خشک می شود و باطل می گردد⁽¹⁹⁷⁴⁾. و بعضی از آن بر زمین پرخاری می افتد که چون می روید و خوشه می کند و نزدیک می رسد به بار دادن، خارها بر آن می پیچد و آن را ضایع و باطل می کند. و آنچه از آن تخم بر

زمینی افتاد که پاک است، هر چند اندکی باشد، سالم می ماند و برومند⁽¹⁹⁷⁵⁾ می گردد.

ای پسر پادشاه! دهقان مثل حامل حکمت است، و تخم، مثل انواع سخنان حکمت است. و اما آنچه افتاد بر کنار راه و مرغان او را ربودند، مثل آن سخنی است که بر گوش خورد و در دل اثر نکند. و اما آنچه بر سنگ افتاد و سنگ ریشه اش خشک کرد، مثل آن سخنی است که کسی آن را بشنود و خوش آید او را، و دل به آن بدهد و دریابد و بفهمد آن را، اما ضبط آن ننماید⁽¹⁹⁷⁶⁾ و مالک آن نشود. و اما آنچه رویید و خار آن را باطل گردانید، مثل سخنی است که شنونده آن را دریابد و ضبط نماید، و چون هنگام آن شود که به آن عمل نماید خار و خاشاک شهوات و خواهشهای نفسانی او را مانع گردد از عمل نمودن به آن حکمت، و آن حکمت را باطل گردانند. و اما آنچه سالم ماند و به بار آمد، مثل سخنی است که عقل آن را دریابد و حافظه آنرا ضبط نماید، و عزم نیکو آن را جاری ساخته به عمل آورد. و این در وقتی می شود که ریشه شهوات و خواهشها و صفات ذمیمه⁽¹⁹⁷⁷⁾ را از دل برکنده باشد، و مصفا⁽¹⁹⁷⁸⁾ گردانیده باشد نفس خود را از بدیها.

یوزاسف گفت که: ای حکیم! من امید دارم که آن تخم حکمتی که در دل من کشتی از آن قسمی باشد که نمو کند و سالم باشد و نفع دهد و آفت نداشته باشد. پس مثلی برای دنیا و فریب خوردن اهل دنیا بیان فرما.

بلوهر گفت که: شنیده ام که مردی را فیل مستی در قفا بود⁽¹⁹⁷⁹⁾ و از آن می گریخت. و فیل از بی او می شتافت تا آن که نزدیک به او رسید. آن مرد مضطرب⁽¹⁹⁸⁰⁾ شد و خود را در چاهی درآویخت. و دو شاخ⁽¹⁹⁸¹⁾ در کنار آن چاه روییده بود. در آنجا چنگ زد و پاهای او بر سر ماری چند واقع شد که در میان

آن چاه سر بر آورده بودند. و چون به آن دو شاخ نظر کرد دید که دو موش بزرگ مشغول اند به کندن ریشه‌های آن دو شاخ، یکی سفید و دیگری سیاه. و چون نظر به زیر پای خود کرد دید که چهار افعی از سوراخهای خود سر بیرون کرده‌اند.

و چون نظر به قعر چاه انداخت دید که ازدهایی دهان گشاده که چون در چاه افتد او را فرو برد. چون سر بالا کرد دید که در سر آن دو شاخ اندکی از عسل آلوده است. پس مشغول شد به لیسیدن آن عسل، و لذت و شیرینی آن عسل او را غافل گردانید از آن مارها که نمی‌داند که چه وقت او را خواهند گزید، و از فکر آن ازدها که نمی‌داند حال او چون خواهد بود وقتی که در کام آن درافتد. اما آن چاه، دنیا است که پر است از آفتها و بلاها و مصیبتها. و آن دو شاخ عمر آدمی است. و آن دو موش شب و روزند که عمر آدمی را به زودی از ⁽¹⁹⁸²⁾ می‌کنند و فانی می‌کنند.

و آن چهار افعی اخلاط چهار گونه‌اند که به منزله زهرهای کشنده‌اند، از سودا و صفرا و بلغم و خون، که نمی‌داند آدمی که در چه وقت به هیجان می‌آیند که صاحب خود را هلاک کنند. و آن ازدها مرگ است که منتظر است و پیوسته در طلب آدمی است. و آن عسل که او فریفته آن شده بود و از همه چیز او را غافل گردانیده بود، لذتها و خواهشها و نعمتها و عیشهای دنیا است، از لذت خوردن و آشامیدن و بوییدن و دیدن و شنیدن و لمس کردن.

یوزاسف گفت که: این مثل بسیار عجیب است و بسی مطابق است با احوال دنیا.

دیگر مثلی بفرما برای دنیا و اهل آن که فریب آن را خورده‌اند، و سهل و حقیر می‌شمارند در دنیا چیزی چند را که به ایشان نفع می‌بخشد.

بلوهر گفت که: نقل کرده‌اند که: مردی را سه رفیق بود که آن مرد یکی از ایشان را برگزیده بود بر جمیع مردم، و برای خاطر او مرتکب سختیها و شدتهای بسیار می‌شد، و برای او خود را به مهلکه‌ها⁽¹⁹⁸³⁾ می‌افکند و شب و روز در کار او مشغول بود. و رفیق دویم در منزلت نزد او از اول پست‌تر بود اما دوست می‌داشت او را، و گرمی و ملاحظت⁽¹⁹⁸⁴⁾ می‌فرمود به او، و خدمت و اطاعت او می‌نمود و هرگز از او غافل نبود. و رفیق سیم را جفا می‌کرد و حقیر می‌شمرد و بر خاطرش گران بود؛ و آن رفیق از محبت و مال او بهره‌ای نداشت مگر اندکی. ناگاه آن مرد را واقعه‌ای رو داد که محتاج به اعانت آن رفیقان شد، و میران غضب⁽¹⁹⁸⁵⁾ پادشاه در رسیدند که او را به حضور پادشاه برند.

آن مرد پناه برد به رفیق اول، و گفت که: می‌دانی که من تو را چگونه برگزیده بودم و همگی اوقات خود را صرف تو می‌نمودم. امروز روزی است که مرا به تو احتیاج افتاده است. چه مدد از تو به من می‌تواند رسید؟ رفیق گفت که: من مصاحب تو نیستم، و مرا مصاحبان دیگر هستند که گرفتار ایشانم، و امروز ایشان سزاوارترند به من از تو. لیکن از تو نزد من دو جامه است که از آن منتفع⁽¹⁹⁸⁶⁾ نمی‌توانی شد. شاید آن دو جامه را به تو دهم.

پس آن مرد پناه برد به رفیق دویم، و گفت: بر تو معلوم است مکرمت⁽¹⁹⁸⁷⁾ و ملاحظت من نسبت به تو. و بیوسته مسرت و شادی تو را طلب می‌نمودم، و امروز روز احتیاج من است به تو. نزد تو چه نفع است برای من؟ آن رفیق گفت که: آن قدر به کار خود گرفتارم که به تو نمی‌توانم پرداخت؛ خود فکری از برای خود بکن. و بدان که آشنایی میان من و تو بریده شد و الحال طریقه من غیر طریقه توست. شاید که من گامی چند با تو رفاقت کنم که نفعی از آن به تو عاید

نگردد. بعد از آن برگردم و مشغول امری چند شوم که به آنها اهتمام بیش از تو دارم.

پس پناه برد به رفیق سیم که با او جفا می‌کرد و او را حقیر می‌شمرد و با او التفات نداشت در ایام وسعت و راحت. و به او گفت که: من بسی از تو شرمندهام و منفعلم⁽¹⁹⁸⁸⁾، ولیکن احتیاج و اضطراب⁽¹⁹⁸⁹⁾، مرا به سوی تو آورده است. آیا در این روز چه نفع به من می‌رسانی؟

گفت که: همراهی و محافظت تو می‌نمایم و از تو غافل نمی‌باشم. پس بشارت باد تو را و چشمت روشن باد که من مصاحبی‌ام که تو را فرو نمی‌گذارم. و دلگیر مباش از تقصیری که در باب احسان⁽¹⁹⁹⁰⁾ و ملاطفت من کرده‌ای. به درستی که آنچه از تو به من عاید شده است برای تو ضبط نموده‌ام. بلکه به همین راضی نشده تجارت از برای تو کرده‌ام و نفعهای بسیار به هم رسانیده‌ام. اکنون چندین برابر آنچه به من داده‌ای از برای تو نزد من موجود است. بشارت باد تو را که امید دارم که آنچه نزد من است از تو باعث رضای پادشاه گردد از تو در این روز، و باعث خلاصی تو شود از این بلیه⁽¹⁹⁹¹⁾ عظیم که تو را پیش آمده است.

پس آن مرد چون احوال آن رفیقان را مشاهده نمود، گفت: نمی‌دانم بر کدام یک از این دو امر حسرت بیشتر خورم: بر تقصیری⁽¹⁹⁹²⁾ که در باب رفیق نیک کرده‌ام، یا بر رنج و مشقتی که در کار رفیق بد برده‌ام.

پس بلوهر گفت که: رفیق اول مال است، و رفیق دویم اهل و فرزندان، و رفیق سیم عمل صالح.

یوذاسف گفت: این سخنی است حق و ظاهر. پس دیگر مثل بفرما برای دنیا و اهل دنیا که فریب او خورده‌اند و دل بدو بسته‌اند.

بلوهر گفت که: یک شهری بود که عادت مردم آن شهر آن بود که مرد غریبی را که از احوال ایشان اطلاع نداشت پیدا می‌کردند، و بر خود یک سال پادشاه و فرمانفرما می‌کردند.

و آن مرد چون بر احوال ایشان مطلع نبود، گمان می‌برد که همیشه پادشاه ایشان خواهد بود.

چون یک سال می‌گذشت او را از شهر خود عریان و دست خالی و بی‌چیز به در می‌کردند، و به بلا و مشقتی مبتلا می‌شد که هرگز به خاطرش خطور نکرده بود، و پادشاهی او در آن مدت موجب وبال و اندوه و مصیبت او می‌گردید.

پس اهل آن شهر در یک سال مرد غریبی را بر خود امیر و پادشاه کردند. آن مرد به فراستی که داشت دید که در میان ایشان بیگانه و غریب است. به این سبب با ایشان انس نمی‌گرفت. و طلب نمود مردی را که از مردم شهر خودش بود و از احوال اهل آن شهر باخبر بود، و در باب معامله⁽¹⁹⁹³⁾ خود با اهل آن شهر به او مصلحت کرد⁽¹⁹⁹⁴⁾. آن مرد گفت که: بعد از یک سال این جماعت تو را از این شهر بیرون خواهند کرد و به فلان مکان خواهند فرستاد.

صلاح تو در آن است که آنچه می‌توانی و استطاعت داری، از اموال و اسباب خود در این عرض سال بیرون فرستی به آن مکانی که تو را بعد از سال به آنجا خواهند فرستاد، که چون به آنجا روی اسباب عیش و رفاهیت⁽¹⁹⁹⁵⁾ تو مهیا باشد و همیشه در راحت و نعمت باشی.

پس آن پادشاه به فرموده آن شخص عمل نمود و چون سال بگذشت و او را از آن شهر بیرون کردند اموال خود منتفع گردید و به عیش و نعمت روزگار می‌گذرانید.

پس بلوهر گفت که: ای پسر پادشاه! من امید دارم که تو آن مردی باشی که به غریبان و بیگانگان انس نگیری و به پادشاهی چند روزه فریب نخورد، و من آن کس باشم که برای دانستن صلاح خود طلب کرده باشی. و من تو را راهنمایی می‌کنم و احوال دنیا و اهل آن را به تو می‌شناسانم و تو را مدد و معونت⁽¹⁹⁹⁶⁾ می‌کنم.

یوزاسف گفت که: راست گفتی ای حکیم. به درستی که من همان پادشاه غریبم و تو آن کسی که من پیوسته در طلب او بودم. پس وصف کن از برای من احوال آخرت را، که به جان خود سوگند می‌خورم که آنچه در باب دنیا گفستی محض صدق و واقع است. و من نیز از احوال دنیا امری چند مشاهده کرده‌ام که دانسته‌ام زوال و فنای آن را، و ترک آن در خاطرم قرار گرفته و در نظرم بسیار حقیر و بی‌قدر گردیده است.

بلوهر گفت که: ای پسر پادشاه! ترک دنیا کلید درهای سعادت آخرت است. پس هر که طلب آخرت نماید و درش را که ترک دنیاست بیابد، به زودی پادشاهی آن نشئه⁽¹⁹⁹⁷⁾ را می‌یابد. و چگونه زهد نورزی در دنیا و حال آن که حق تعالی چنین عقلی به تو کرامت کرده است و می‌بینی که دنیا هر چند بسیار باشد، جمع کردن آن برای این بدنهای فانی است، و بدن نه ثبات⁽¹⁹⁹⁸⁾ دارد و نه قوام⁽¹⁹⁹⁹⁾، و هیچ ضرری از خود دفع نمی‌تواند کرد و گرمی، آن را می‌گدازد، و برودت⁽²⁰⁰⁰⁾ آن را منجمد می‌سازد، و بادهای سموم⁽²⁰⁰¹⁾ آن را از هم می‌پاشد، و آب غرقش می‌کند، و آفتاب می‌سوزاندش، و هوا به تحلیلش می‌برد، و جانوران درنده او را می‌خورند، و مرغان به منقار آن را سوراخ می‌کنند، و به آهن بریده می‌شود، و به صدمه‌ها درهم می‌شکند. و قطع نظر از عوارض خارجی⁽²⁰⁰²⁾، معجونی است مرکب از انواع بیماریها و دردها و المها و مرضها، و در گرو این

بلاهاست و منتظر آنهاست و پیوسته از آنها ترسان است و سلامتی خود را به احتمال می‌داند. و ایضا به هفت آفت قرین است که از آنها خلاصی ندارد هیچ بدنی؛ یعنی گرسنگی و تشنگی و گرما و سرما و درد و ترس و مرگ. و اما آنچه از آن سؤال نمودی از امر آخرت، پس به درستی که امید دارم که آنچه را اندک یابی در این دنیا، بسیار یابی در آخرت.

یوزاسف گفت که: گمان می‌برم که آن جماعتی که پدرم ایشان را به آتش سوزاند و از بلاد خویش اخراج کرد اصحاب و یاران تو بودند و طریقه تو را داشتند. گفت: بله.

یوزاسف گفت که: شنیده‌ام که جمیع مردم اتفاق کرده بودند بر عداوت و مذمت⁽²⁰⁰³⁾ ایشان.

بلوهر گفت که: چنین بود. یوزاسف گفت که: آیا سبب این چه بود ای حکیم؟ بلوهر گفت: اما آنچه گفتمی در بدگویی مردم نسبت به ایشان، چه توانند گفت در باب جماعتی که راست گویند و دورغ نگویند، و دانا باشند و جاهل نباشند، و آزار ایشان به مردم نرسد، و نماز بسیار کنند، و خواب کم کنند، و روزه گیرند و افطار کم کنند⁽²⁰⁰⁴⁾، و به انواع بلاها مبتلا شوند و صبر نمایند، و تفکر نمایند در احوال دنیا و عبرت گیرند، و دل به مال و اهل نبسته باشند، و طمع در مال و اهل مردم نداشته باشند.

یوزاسف گفت که: چگونه اهل دنیا در عداوت ایشان متفق⁽²⁰⁰⁵⁾ شدند و حال آن که در میان خود کمال اختلاف و نزاع دارند.

بلوهر گفت که: مثل ایشان در این باب مثل سگ چند است مختلف و رنگارنگ، که بر مرداری جمع شده باشند برای خوردن آن مردار. و بر روی یکدیگر فریاد کنند و بر یکدیگر زنند. و در این هنگام مردی به نزد ایشان رسد،

همگی دست از نزاع برمی‌دارند و متفق⁽²⁰⁰⁶⁾ می‌شوند و بر آن مرد حمله می‌آورند و بر روی او می‌جهند و فریاد می‌کنند، با آن که آن مرد را با مردار ایشان کاری نیست و با ایشان منازعه‌ای در آن جیفه⁽²⁰⁰⁷⁾ ندارد. ولیکن چون آن مرد را بیگانه و غریب دیدند از طور خود⁽²⁰⁰⁸⁾، از او وحشت می‌کنند و با یکدیگر انس و الفت می‌گیرند، و با یکدیگر اتفاق می‌کنند هرچند پیشتر در میان خود نزاع و اختلاف داشتند.

بلوهر گفت که: آن مردار مثل متاع دنیا است، و آن سگهای رنگارنگ مثل انواع اهل دنیا است که برای دنیا با یکدیگر نزاع می‌کنند و خون یکدیگر را می‌ریزند و مالهای خود را برای تحصیل اعتبارات آن صرف می‌نمایند. و آن شخصی که سگان بر او حمله می‌آورند و او را به جیفه ایشان کاری نیست مثل صاحب دینی است که ترک دنیا کرده است و از دنیا به کنار رفته است و با ایشان در امر دنیا منازعه‌ای ندارد و دنیا را به ایشان گذاشته است، و با این حال اهل دنیا با او دشمنی می‌کنند برای بیگانگی که از ایشان دارد.

ای پسر پادشاه اگر تعجب می‌کنی تعجب کن از اهل دنیا که جمیع همت ایشان مصروف است بر جمع دنیا و بسیاری آن، و مفاخرت کردن⁽²⁰⁰⁹⁾ به اعتبارات⁽²⁰¹⁰⁾ آن، و غلبه جستن در آن، و چون کسی را دیدند که دنیا را در دست ایشان گذاشته است و از دنیا دوری کرده است با او منازعه و خشم و غضب بیشتر دارند از جماعتی که با ایشان بر سر دنیا منازعه می‌کنند. پس چه حجت باشد اهل دنیا را در منازعه این جماعت؟

یوذاسف گفت: ای حکیم بر سر مطلب من آی و از آن گونه سخن بگوی.

بلوهر گفت که: چون طبیب مهربان بیند که بدن را اخلاط فاسده⁽²⁰¹¹⁾ ضایع کرده است، و خواهد که تقویت بدن کند و آن را فربه گرداند، اول مبادرت

نمی‌نماید به غذاهایی که مورت⁽²⁰¹²⁾ قوت و مولد گوشت و خون است، زیرا که می‌داند که با وجود اخلاط فاسده در بدن، این غذاهای مقوی باعث قوت مرض و زیادتی فساد بدن می‌شود و نفعی برای قوت بدن نمی‌بخشد؛ بلکه اول او را امساک⁽²⁰¹³⁾ و پرهیز می‌فرماید و برای دفع اخلاط فاسده دواها برای او تدبیر می‌کند، و چون اخلاط فاسده را از بدن او زایل⁽²⁰¹⁴⁾ گردانید به او تجویز طعامهای مقوی می‌کند. و در این هنگام مزه طعام را می‌یابد و فربه می‌شود و قوت می‌یابد و متحمل بارهای گران می‌تواند شد به مشیت⁽²⁰¹⁵⁾ الهی.

یوزاسف گفت: ای حکیم مرا خبر ده از چگونگی اکل⁽²⁰¹⁶⁾ و شرب⁽²⁰¹⁷⁾ خود. بلوهر گفت که: حکما نقل کرده‌اند که: پادشاهی با مملکت وسیع و لشکر بسیار و مال بی‌شمار و برای زیادتی ملک و مال متوجه جنگ و قتال⁽²⁰¹⁸⁾ شد با پادشاه دیگر. و با جمیع لشکر و اسباب و اسلحه و اموال و زنان و فرزندان به جانب ملک آن پادشاه روان شدند. و بعد از انعقاد معرکه قتال⁽²⁰¹⁹⁾، پادشاه مخالف بر او ظفر یافت، و بسیاری از ایشان را کشتند. و پادشاه با بقیه لشکر منهزم⁽²⁰²⁰⁾ شدند و با زن و فرزندان خود می‌گریخت. تا چون شب درآمد، در نیستانی که در کنار نهری بود با عیال⁽²⁰²¹⁾ خود پنهان شد و اسبان خود را رها کرد که مبادا به آواز اسبان، دشمن بر مکان ایشان مطلع گردد. و شب با نهایت خوف در آن نیستان به سر بردند و هر لحظه صدای سُم اسبان دشمن به گوش ایشان می‌رسید و موجب زیادتی خوف ایشان می‌گردید.

و چون صبح شد در آنجا محصور⁽²⁰²²⁾ ماند که بیرون نمی‌توانست آمد زیرا که عبور از آن نهر ممکن نبود، و از ترس دشمن به جانب صحرا بیرون نمی‌توانست آمد. پس او و عیالش در آن جای تنگ ماندند با نهایت آزار و مشقت از سرما و ترس و گرسنگی، و طعامی و توشه‌ای با خود نداشتند، و فرزندان خرد او از

سرما و گرسنگی می‌گریستند و فریاد می‌کردند. و دو روز در این حل ماندند تا آن که یکی از فرزندان او از این شدت هلاک شد. او را در آب انداختند. و یک روز دیگر بر آن حال گذرانیدند. پس آن پادشاه با زن خود گفت که: ما همه مُشرف بر هلاک شده‌ایم (2023). اگر بعضی از ما بمیرد و بعضی بماند بهتر است از این که همه بمیریم. مرا به خاطر رسیده که یکی از این طفلان را بکشیم و قوت خود و باقی اطفال کنیم تا خدا ما را از این بلیه نجاتی بخشد. و اگر این امر را به تأخیر اندازیم همگی طفلان لاغر و ضعیف می‌شوند که از گوشت ایشان سیر نتوان شد، و چندان ضعیف شویم که اگر فرجی رو دهد از غایت ضعف طاقت حرکت نداشته باشیم.

پس آن زن رأی پادشاه را پسندید، و یکی از فرزندان خود را کشتند و در میان گذاشته، گوشت او را خوردند.

بلوهر گفت که: ای پسر پادشاه چه گمان داری در چنین حالی به این مرد مضطر (2024)؟

آیا بسیار خواهد خورد از بابت گرسنه‌ای که به طعام فراوان رسد، یا اندکی خواهد خورد مانند مضطری که به ضرورت لقمه‌ای را خورد؟
یوزاسف گفت که: بلکه گمان من این است که اندکی از آن را با نهایت دشواری خواهد خورد.

حکیم گفت که: خوردن و آشامیدن من در این دنیا به همین نحو است.
یوزاسف گفت که: ای حکیم بگو که این امری که تو مرا به سوی آن می‌خوانی آیا چیزی است که مردم آن را به عقل خود یافته‌اند و بر همه چیز اختیار کرده‌اند از برای خود، یا حق سبحانه و تعالی مردم را به آن خوانده است و اجابت او کرده‌اند؟

بلوهر گفت که: این امری که من تو را به آن دعوت می‌نمایم از آن بلندتر و لطیفتر است که از اهل زمین ناشی تواند شد یا ایشان به عقل خود تدبیر آن توانند کرد. زیرا که کار اهل دنیا این است که مردم را به اعمال دنیا و زینتها و عیش و رفاهیت و وسعت و نعمت و لهو و لعب و خواهشها و لذتهای آن بخوانند. بلکه آنچه من می‌گویم امری است بیگانه اطوار⁽²⁰²⁵⁾ اهل دنیا، و دعوتی است آسمانی از جانب حق تعالی ظاهر و هویدا، و هدایتی است به راه راست که اعمال اهل دنیا را در هم می‌شکند و مخالف طریقه ایشان است و زشتی و بدی اعمال ایشان را ظاهر می‌گرداند و ایشان را از هوا و هوس و خواهشهای خود به عبادت پروردگار خود می‌کشاند. و کسی که ادراک این امر نموده و خدا او را هدایت نموده است، این امر نزد او بسیار ظاهر و روشن است، ولیکن از غیر اهلش مخفی می‌دارد و پنهان می‌گرداند آن را تا آن که حق تعالی او را ظاهر و هویدا گرداند بعد از پنهانی و خفا، و دین خود را رفعت بخشد و بلند گرداند، و مذاهب باطله اهل جهل و فساد را پست گرداند و بر خاک مذلت نشاند.

یوذاسف گفت که: راست گفתי ای حکیم.

بلوهر گفت که: بعضی از مردم هستند که به فطرت مستقیم⁽²⁰²⁶⁾ و فکر درست، پیش از آمدن پیغمبر، حق را می‌یابند و به آن راغب می‌گردند. و بعضی هستند که بعد از بعثت پیغمبران و شنیدن دعوت اطاعت ایشان می‌نمایند. و تو - ای پسر پادشاه - آن کسی که به عقل و فراست خود رو به مقصود اصلی کرده‌ای. یوذاسف گفت که: آیا جمع دیگر هستند غیر از گروه شما که مردم را به ترک دنیا خوانند؟ بلوهر گفت که: در این بلاد⁽²⁰²⁷⁾ گمان ندارم، اما در غیر این بلاد جمعی هستند که به زبان اظهار حق می‌نمایند و اعمال ایشان به اعمال اهل حق نمی‌ماند. و به این سبب راه ما و ایشان مختلف شده است.

یوذاسف گفت که: به چه سبب حق تعالی شما را به حق سزاوارتر گردانیده است از ایشان؟ و حال آن که آن امر غریب آسمانی از یک محل و منبع به شما و ایشان رسیده است.

بلوهر گفت که: جمیع راههای حق از جانب خداست و حق تعالی جمیع بندگان را به سوی خود خوانده است. پس جمعی قبول کرده‌اند و به شرایط آن عمل نموده‌اند، و دیگران را به آن راه حق به فرموده الهی هدایت نموده‌اند. ظلم نمی‌کنند و خطا نمی‌کنند و دقیقه‌ای⁽²⁰²⁸⁾ از دقائق⁽²⁰²⁹⁾ شرع و دین را فرو نمی‌گذارند. و جمعی دیگر قبول کرده‌اند آن راه، اما آن را چنانچه باید برپا نمی‌دارند، و به شرایط آن عمل نمی‌نمایند، و به اهلش نمی‌رسانند. و ایشان را در اقامت⁽²⁰³⁰⁾ حق و عمل نمودن به شرایع⁽²⁰³¹⁾ ملت⁽²⁰³²⁾، عزمی و اهتمامی نیست. پس آداب ملت و قوانین شریعت را ضایع می‌کنند و بر طبعهای ایشان گران است. و فرق در میان این دو گروه بسیار است زیرا که کسی که دین را ضایع کند مثل کسی نیست که آن را محافظت نماید، و کسی که امور ملت را فاسد گرداند مثل کسی نیست که آنها را به اصلاح آورد، و کسی که بر شدتها صبر نماید در راه حق، مثل کسی نیست که جزع⁽²⁰³³⁾ کند و به سبب آنها ترک حق نماید. و از این جهت است که ما به حق سزاوارتریم از آن جماعت.

باز بلوهر بر سر این سخن آمد و گفت: بر زبان آن جماعت جاری نمی‌شود امری از امور دین، و ترک دنیا، و دعوت نمودن مردم به سوی خدا، مگر آن که فرا گرفته‌اند آنها را از اهل حق، چنانچه ما از ایشان اخذ کرده‌ایم. ولیکن فرق در میان ما و ایشان آن است که ایشان بدعتها⁽²⁰³⁴⁾ در دین احداث کرده‌اند⁽²⁰³⁵⁾ و طالب دنیا گردیده‌اند و دل بر اعتبارات⁽²⁰³⁶⁾ آن بسته‌اند.

و تفصیل این حال، و حقیقت این مقال آن است که: پیوسته سنت الهی چنین جاری بود که پیغمبران به سوی خلق می‌فرستاد در⁽²⁰³⁷⁾ هر قرنی از قرنهاى گذشته به زبانهای مختلف که خلائق را به دین حق دعوت می‌نمودند. و چون دین ایشان رواج می‌گرفت و اهل حق به ایشان می‌گرویدند، همه بر یک امر مستقیم می‌بودند و راه حق واضح بود و دین و شریعت آن پیغمبر در میان ایشان ظاهر بود و هیچ‌گونه اختلاف و نزاع در میان ایشان نبود. و چون آن پیغمبر رسالتهای پروردگار خود را تمام به خلق می‌رسانید و حجت الهی را بر ایشان تمام می‌کرد و معالم دین⁽²⁰³⁸⁾ و احکام شریعت را برای ایشان برپا می‌داشت و ظاهر می‌گردانید، و اجل آن پیغمبر منتهی می‌شد، حق تعالی او را به جوار رحمت خویش می‌برد.

و اندک زمانی بعد از رحلت آن پیغمبر، امت او بر طریقه او می‌ماندند و دین او را تغییر نمی‌دادند. و بعد از مدتی مردم تابع شهوتهای نفسانی گردیده بدعتها در آن دین احداث می‌کردند، اهل جهالت بر اهل علم غالب می‌شدند، و عالم فاضل کاملی که در میان ایشان بود از خوف و بیم ضرر اهل جهل خود را پنهان می‌کرد و علم خود را ظاهر نمی‌گردانید. و چنان بود که نامش را می‌دانستند و به منزل و ماوایش پی نمی‌بردند. و قلیلی از ایشان که در میان مردم بودند اهل جهل و باطل ایشان را سبک می‌شمردند و به این سبب روز به روز علم، پنهان می‌شد و جهل ظاهر می‌گردید و هرچند قرنهای بیشتر می‌گذشت و بعد عهد⁽²⁰³⁹⁾ از آن پیغمبر زیاده می‌شد، جهالت زیاده می‌شد تا به حدی که مردم بغیر جهل راهی نداشتند و جُهل⁽²⁰⁴⁰⁾ غالبتر می‌شدند و علما کمتر و مخفی‌تر می‌شدند.

پس معالم دین الهی و احکام شریعت آن رسول را تغییر می‌دادند و از جاده شریعت منحرف می‌گردیدند. و با این حال دست از کتاب و دین بر نمی‌داشتند و

اقرار به کتاب الهی می نمودند اما به تأویلات باطله⁽²⁰⁴¹⁾، موافق غرضهای خود معانی آن را تحریف می کردند و اصل دین را دعوی می کردند و حقیقت آن را ترک می نمودند و احکام شریعت را ضایع می کردند. و به این سبب پیوسته اختلاف در میان اهل هر دین به هم رسیده است.

پس هر صفتی و عبادتی که پیغمبران آورده اند در اصل آن با آن جماعت موافقت داریم ولیکن در کیفیت و احکام و سیرت آن با ایشان مخالفیم. و در هر امری که مخالفت ما نموده اند ما را بر ایشان حجت های واضح است و بر بطلان طریقه ایشان گواهان عادل داریم از کتابهایی که خدا فرستاده است و در دست ایشان است. پس هر یک از ایشان که به حکمتی متکلم می شود که حجت ماست بر ایشان، و آنچه از آثار دین و کلمات حکمت بیان می کنند گواه ماست بر بطلان ایشان. زیرا که آن صفات همه موافق سیرت و صفت و طریقه ماست و مخالف آداب و طریقه ایشان است. پس، از کتاب الهی نمی دانند مگر لفظی را، و از یاد خدا نمی دانند مگر اسمی را، و حقیقت دین را نمی دانند که آن را برپا توانند داشت.

یوزاسف گفت که: چرا پیغمبران در بعضی زمانها مبعوث می شوند و در بعضی زمانها مبعوث نمی شوند؟ و چرا در هر عصری پیغمبری نمی باشد؟

بلوهر گفت که: مثل این، مثل پادشاهی است که زمین خرابی داشته باشد که هیچ آبادانی در آن نباشد، و اراده تعمیر و آبادانی آن زمین نماید، و مرد کاردان ساعی⁽²⁰⁴²⁾ امین خیرخواهی را به آن زمین فرستد و او را امر نماید که آن زمین را آبادان کند، و اصناف⁽²⁰⁴³⁾ درختان بکارد، و انواع زراعتها به عمل آورد، و درخت مخصوصی چند و تخم معینی چند به او دهد و مبالغه نماید که بغیر آنچه پادشاه فرموده دیگر چیزی در آن زمین به عمل نیاورد.

و بفرماید که در آن زمین نهی جاری گرداند و حصارى بر گرد آن زمین برآورد و از فساد و خرابی مفسدان آن را محافظت نماید.

پس آن مرد بیاید و آن زمین را به حلیه⁽²⁰⁴⁴⁾ آبادانی درآورد و موافق فرموده پادشاه درختان و زراعات بکارد و نهی به سوی آن جاری گرداند، و درختان و زراعتها برآورد و به یکدیگر متصل گردد، و بعد از اندک زمانی آن مرد را مرگ در رسد و کسی را خلیفه⁽²⁰⁴⁵⁾ و جانشین خود نماید و وفات کند.

پس جمعی بعد از او به هم رسند و اطاعت آن جانشین نکنند، و در خرابی آن زمین بکوشند، و نهرش را پر کنند، و بخشکد درختان و زراعات آن زمین. پس چون خبر شود پادشاه از نافرمانی آن جماعت و خرابی آن زمین، رسول دیگر تعیین نماید که احیای آن زمین کند و اصلاح آن نماید و به آبادانی اول برگرداند.

و بر این منوال است فرستادن حق تعالی پیغمبران و انبیا را، که چون یکی رفت و بعد از او امور مردم فاسد شد، باز دیگری را برای اصلاح ایشان می‌فرستد.

و ذاسف گفت که: آیا آنچه انبیا و رُسُل⁽²⁰⁴⁶⁾ از جانب حق تعالی می‌آورند مخصوص جمعی است یا شامل جمیع خلق است؟

بلوهر گفت که: هرگاه انبیا و رسل از جانب خدا مبعوث گردیدند جمیع مردم را دعوت می‌نمایند. پس هر که اطاعت ایشان کرد داخل زمره⁽²⁰⁴⁷⁾ ایشان می‌گردد، و هر که نافرمانی ایشان کرد از ایشان نیست. و هرگز خالی نمی‌باشد زمین از فرمانبرداری که در جمیع امور اطاعت حق تعالی نماید از پیغمبران و اوصیای⁽²⁰⁴⁸⁾ ایشان.

و برای این امر مثلی است که: مرغی بود در ساحل دریا که آن را قدم
(2049) می‌نامیدند و تخم بسیار می‌گذاشت، و بسی حریص و راغب بود بر جوجه
برآوردن و بسیاری آن. و در بعضی از زمانها آن را میسر نبود تعیش نمودن (2050)
در آن جزیره. پس چاره خود را در آن می‌دید که جلای وطن (2051) نموده به
زمین دیگر سفر کند تا آن زمان منقضی (2052) شود. و از خوف آن که مبادا نسل
آن منقطع گردد تخمهای خود را متفرق گردانید بر آشیان مرغان دیگر.
پس آن مرغان تخم آن را با تخمهای خود در زیر بال گرفتند و جوجه‌های
آن مرغ نیز با جوجه‌های مرغان دیگر برآمدند. و چون مدتی برآمد، آن
جوجه‌ها با جوجه‌های قدم الفت گرفتند و در میان ایشان مؤانست (2053) به هم
رسید.

و چون ایام فرار قدم از وطن خود منقضی شد به مأوای خود مراجعت نمود
و شب به سرزمین خود درآمد و بر آشیانه‌های آن مرغان عبور می‌نمود و آواز
خود را به گوش جوجه‌های خود و جوجه‌های دیگران می‌رسانید. پس
جوجه‌های آن چون صدایش را شنیدند از پی آن رفتند و جوجه‌های مرغان
دیگر هم که الفت گرفته بودند به جوجه‌های آن، از پی ایشان رفتند. و آنچه از
مرغان که جوجه آن نبودند و با جوجه آن الفت نداشتند از پی آواز آن نرفتند. و
چون قدم محبت فرزند بسیار داشت، جوجه‌های خود و جوجه‌های دیگران را
که از پی جوجه‌هایش آمده بودند رام خود گردانید و با خود الفت داد.

همچنین پیغمبران، دعوت الهی را بر همه مردم عرض (2054) می‌نمایند و اهل
حکمت و عقل اجابت (2055) ایشان می‌نمایند زیرا که فضیلت و رتبه حکمت را
می‌دانند. پس مثل آن مرغ که آواز زد مرغان دیگر را، مثل پیغمبران است که
همه مردم را به راه حق می‌خوانند. و مثل آن تخمها که متفرق (2056) گردانید بر

آشیانه‌ها، مثل حکمت است. و آن جوجه‌ها که از تخم‌های آن مرغ حاصل شدند، مثل علما و دانایانی است که بعد از غیبت پیغمبر به برکت او به هم می‌رسند⁽²⁰⁵⁷⁾. و مثل سایر جوجه‌ها که به جوجه‌های آن مرغ الفت گرفتند، مثل جماعتی است که اجابت دعوت علما و حکما و دانایان می‌نمایند قبل از بعثت پیغمبران. زیرا که حق تعالی پیغمبران را بر جمیع خلق تفضیل⁽²⁰⁵⁸⁾ داده است و برای ایشان از حجتها⁽²⁰⁵⁹⁾ و براهین⁽²⁰⁶⁰⁾ و معجزات، کرامتی چند مقرر فرموده است که به دیگران نداده است. تا آن که رسالات ایشان در میان مردم ظاهر گردد و حجت‌های ایشان بر خلق تمام شود. و لهذا بعد از بعثت پیغمبران جمعی می‌گرویدند به ایشان که پیشتر اجابت علما و دانشمندان اهل دین نمی‌کردند. و این برای آن است که حق تعالی دعوت پیغمبران را نور و روشنی و وضوح و تأثیر دیگر داده است که در دعوت دیگران نیست.

یوزاسف گفت که: ای حکیم تو گفتی که آنچه پیغمبران می‌آورند کلام الهی است. آیا کلام خدا و ملائکه شبیه است به کلام مردم؟

بلوهر گفت که: نمی‌بینی که چون مردم می‌خواهند که به بعضی از حیوانات یا مرغان بفهمانند که نزدیک آیند یا دور شوند یا رو کنند یا پشت کنند، و حیوانات و مرغان سخن ایشان را نمی‌فهمند، صدای چند برای فهمانیدن آنها از صفر⁽²⁰⁶¹⁾ و اصوات وضع می‌کنند⁽²⁰⁶²⁾ که به آن وسیله مطلب خود را به ایشان بفهمانند.

و اگر به لغت⁽²⁰⁶³⁾ خود سخن گویند آنها نخواهند فهمید. همچنین بندگان چون عاجزند از فهمیدن کنه⁽²⁰⁶⁴⁾ کلام جناب مقدس ایزدی و ملائکه، و دانستن حقیقت و کمال و لطف و مرتبه آن سخن، لهذا شبیه به سخنان ایشان کلام خود را به ایشان فرستاده، و به آن سخنان که در میان ایشان شایع است، حکمت را به ایشان فهمانیده است. مانند آن آوازه‌هایی که مردم برای فهمانیدن حیوانات و

مرغان وضع کرده‌اند، و به امثال این مصطلحات⁽²⁰⁶⁵⁾ که در میان ایشان جاری است، دقایق حکمت را برای ایشان واضح و لایح⁽²⁰⁶⁶⁾ گردانیده است و حجت خود را بر ایشان تمام کرده است. پس این کلمات و اصوات برای حکمت و علوم و حقایق بدنی است و مسکنی است. و حکم⁽²⁰⁶⁷⁾ و حقایق برای کلمات و اصوات، جانی است و روحی است. ولیکن اکثر مردم به غور و کنه کلام حکمت نمی‌توانند رسید، و عقل ایشان به آن احاطه نمی‌تواند نمود. و به این سبب تفاوت و تفاضل⁽²⁰⁶⁸⁾ میان علما در علم می‌باشد. و هر عالمی علم را از عالم دیگر اخذ نموده است تا آن که منتهی می‌شود به علم الهی که از او به خلق رسیده است.

و بعضی از علما را آن قدر از علم و دانش کرامت می‌فرماید که او را از جهل نجات می‌بخشد. و تفاوت مراتب ایشان به قدر زیادتی علم ایشان است. و نسبت مردم به علوم و حقایق که از آنها منتفع می‌شوند و به کنه آنها نمی‌رسند از بابت نسبت ایشان است به آفتاب که از روشنایی و حرارت آن منتفع⁽²⁰⁶⁹⁾ می‌شوند در تقویت ابدان⁽²⁰⁷⁰⁾ و تمشیت⁽²⁰⁷¹⁾ امور معاش⁽²⁰⁷²⁾ خود، و دیده ایشان از دین قرص آفتاب عاجز است.

مثل دیگر این حکمتها و علوم مانند چشمه‌ای است که آبش جاری و ظاهر باشد و منبعش معلوم نباشد که مردم از آب آن چشمه منتفع می‌شوند و حیات می‌یابند و به اصل و منبع آن پی‌نمی‌برند.

مثل دیگر، مانند ستاره‌های روشن است که مردم از نور آنها هدایت می‌یابند و نمی‌دانند که از کجاست و از کجا می‌آید و در کجا پنهان می‌شود. و به درستی که حکمت و علم حق شریفتر و رفیعتر⁽²⁰⁷³⁾ و بزرگتر است از جمیع آنچه ما آن را به آن وصف کردیم و تشبیه نمودیم. کلید درهای جمیع خیرات خوبیهاست و

موجب نجات و رستگاری از جمیع شرور و بدیهاست. آب حیات است که هر که از آن بیاشامد، هرگز نمیرد و شفای جمیع دردهاست که هر که خود را به آن مداوا نماید، هرگز خسته نگردد. راه راستی است که هر که به آن را برود هرگز گمراه نشود. ریسمان (2074) محکمی است از جانب خدا آویخته که هرگز کهنه نمی‌شود و هر که در دست دارد آن را، هرگز کور نگردد، و هر که چنگ در آن زند رستگار گردد و هدایت یابد و پیوند او با حق تعالی هرگز نگسلد.

یوذاسف گفت که: چرا این حکمت و علم که آن را به این درجه از فضل و شرف و رفعت⁽²⁰⁷⁵⁾ و قوت و منفعت و کمال و وضوح وصف کردی جمیع مردم از آن منتفع نمی‌گردند؟

حکیم گفت که: مثل حکمت مثل آفتابی است که بر جمیع مرم از سفید و سیاه و کوچک و بزرگ طالع می‌گردد. پس هر که خواهد از آن منتفع گردد نفع خود را از او منع نمی‌نماید، و از دور و نزدیک هر که باشد او را از روشنی خود محروم نمی‌گرداند. پس اگر کسی نخواهد از آفتاب منتفع شود او را بر آفتاب حجتی نخواهد بود زیرا که آفتاب منع فیض خود از کسی نکرده است. و همچنین است حکمت در میان مردم، که همه کس را احاطه کرده است و منع فیض و نفع خود از کسی نکرده است ولیکن انتفاع⁽²⁰⁷⁶⁾ مردم از آن به تفاوت است چنانچه مردم از انتفاع به نور آفتاب بر سه قسم‌اند: بعضی بینایند و دیده روشن دارند و از ضوء⁽²⁰⁷⁷⁾ آفتاب بر وجه کمال نفع می‌یابند و اشیا را به آن می‌بینند؛ و بعضی کورند و احساس نور نمی‌کنند به حدی که اگر چندین آفتاب بتابد از آنها بهره‌ای نمی‌برند؛ و بعضی ضعیف‌البصرند⁽²⁰⁷⁸⁾ که نه ایشان را کور می‌توان شمرد و نه بینا.

همچنین سخن حق و کلام حکمت آفتابی است که بر دلها می‌تابد. بعضی که صاحب بصیرت‌اند⁽²⁰⁷⁹⁾ و دیده دل ایشان روشن است، آن را می‌یابند و به آن عمل می‌نمایند و از اهل علم و حکمت و معرفت می‌گردند؛ و بعضی که دیده دل ایشان کور است به سبب انکار حق، سخن حق را قبول نمی‌کنند و به آن عمل نمی‌نمایند، مانند آن کور به چشم ظاهر که از آفتاب بهره‌ای نمی‌برد؛ و بعضی که دل‌های ایشان به آفتهای نفسانی بیمار گردیده و دیده دل ایشان ضعیف و کُند⁽²⁰⁸⁰⁾ گردیده است، از نور خورشید علم و حکمت بهره ضعیفی می‌برند و علم ایشان پست و عمل ایشان اندک است و چندان تمیز⁽²⁰⁸¹⁾ در میان نیک و بد، و حق و باطل نمی‌کنند.

و بدان که اکثر مردم در بینایی خورشید علوم و معارف کوران‌اند که از آن هیچ بهره‌ای نمی‌برند.

یوزاسف گفت که: آیا کسی می‌باشد که اول که سخن حق را بشنود اجابت ننماید و انکار کند و بعد از مدتی اجابت کند و قبول نماید؟

بلوهر گفت: بلی؛ حال اکثر مردم نسبت به حکمت چنین است.

یوزاسف گفت که: آیا پدرم هرگز از این سخنان حکمت چیزی شنیده است؟

بلوهر گفت که: گمان ندارم که شنیده باشد، شنیدن درستی که در دل او جا

کرده باشد، و خیرخواه مهربانی در این باب با او سخن گفته باشد.

یوزاسف گفت که: چرا حکما در این مدت مدید⁽²⁰⁸²⁾ پدرم را بر این حال

گذاشته‌اند و امثال این سخنان حق را به او نگفته‌اند؟

بلوهر گفت که: زیرا که ایشان محل سخن خود را می‌دانند. و بسا باشد که

ترک کنند گفتن سخن حکمت را با کسی که از پدر تو بهتر شنود و طبعش

ملايمتر باشد و بیشتر قبول کند، برای این که او را قابل این سخن ندانند. و

بسیار است که دانایی با کسی در تمام عمر معاشرت نماید، و در میان ایشان نهایت انس و مودت و مهربانی باشد، و میان ایشان در هیچ چیز جدایی نباشد الا در دین و حکمت، و آن حکیم دانا غم خورد بر او، و برای حال او غمگین باشد، و به سبب این که او را قابل نداند اسرار حکمت را به او نگوید.

چنانچه نقل کرده‌اند که: پادشاهی بود در نهایت عقل و فطرت، و مهربان بود به رعیت، و پیوسته در اصلاح ایشان می‌کوشید و به امور ایشان می‌رسید. و آن پادشاه وزیری داشت موصوف به⁽²⁰⁸³⁾ صدق و راستی و صلاح، و در اصلاح امور رعیت اعانت او می‌نمود، و محل اعتماد و مشورت او بود. و وزیر در کمال عقل و دینداری و ورَع⁽²⁰⁸⁴⁾ و پرهیزکاری بود، و به ترک دنیا راغب بود، و به خدمت علما و صلحا و نیکان بسیار رسیده بود، و سخنان حق از ایشان فراگرفته بود و فضل و بزرگی ایشان را دانسته بود و محبت ایشان را به دل و جان قبول کرده بود. و او را نزد پادشاه قرب و منزلت عظیم بود. پادشاه هیچ امری را از او مخفی نمی‌داشت، و وزیر نیز با پادشاه بر این منوال⁽²⁰⁸⁵⁾ سلوک می‌نمود، ولیکن از امر دین و اسرار حکمت و معارف چیزی به او اظهار نمی‌نمود. و بر این حال سالها با یکدیگر گذرانیدند.

و وزیر هرگاه که به خدمت پادشاه می‌آمد به ظاهر سجده بتان می‌کرد و تعظیم آنها می‌نمود و غیر آن از امور باطل و لوازم کفر⁽²⁰⁸⁶⁾ را ارتکاب می‌نمود از برای تقیه⁽²⁰⁸⁷⁾ و حفظ نفس خود از ضرر پادشاه. و وزیر از غایت اشفاق⁽²⁰⁸⁸⁾ و مهربانی که به آن پادشاه داشت پیوسته از گمراهی و ضلالت او دلگیر و غمگین بود تا آن که روزی با برادران⁽²⁰⁸⁹⁾ و یاران خود که اهل دین و حکمت بودند در باب هدایت پادشاه مشورت نمود. ایشان گفتند که: در حذر باش که مبادا تأثیری در او نکند و ضرر به تو و اهل دین تو برساند. پس اگر یابی که قابل

هدایت است و سخن تو در او تأثیر خواهد کرد، در امر دین به او سخن بگویی و از کلمات حکمت او را آگاه سازی، و اگر نه با او سخن مگویی که موجب ضرر او به تو و اهل دین تو می‌گردد، زیرا که به پادشاهان مغرور نمی‌باید شد و از قهر ایشان ایمن نمی‌باید بود.

و بعد از آن پیوسته وزیر در اندیشه بود و به پادشاه اظهار خیرخواهی و اخلاص می‌نمود، و منتظر فرصت بود که در محل مناسبی او را نصیحت کند و او را هدایت نماید. و پادشاه با آن کفر و ضلالت در نهایت همواری و ملایمت بود و پیوسته در مقام رعیت‌پروری و اصلاح امور و تفقد⁽²⁰⁹⁰⁾ احوال ایشان بود.

و بعد از مدتی که حال میان پادشاه و وزیر بر این منوال گذشت، شبی از شبها بعد از آن که مردم همگی به خواب رفته بودند، پادشاه با وزیر گفت که: بیا سوار شویم و در این شهر بگردیم و ببینیم که احوال مردم چون⁽²⁰⁹¹⁾ است، و مشاهده نماییم آثار بارانهایی را که در این ایام بر ایشان باریده است. وزیر گفت: بلی؛ بسیار نیک است. و هر دو سوار شدند و در نواحی شهر می‌گشتند. در اثنای سیر به مزبله‌ای⁽²⁰⁹²⁾ رسیدند. و نظر پادشاه به روشنی افتاد که از طرف آن مزبله می‌تافت. به وزیر گفت که: از پی این روشنایی می‌باید رفت که خبر این را معلوم کنیم. پس، از مرکب⁽²⁰⁹³⁾ فرود آمدند و روان شدند تا رسیدند به نقبی⁽²⁰⁹⁴⁾ که از آنجا روشنی می‌تافت.

چون نظر کردند، مرد درویش⁽²⁰⁹⁵⁾ بدقیافه‌ای دیدند که جامه‌های بسیار کهنه پوشیده از جامه‌هایی که در مزبله‌ها اندازند، و متکایی⁽²⁰⁹⁶⁾ از فضله⁽²⁰⁹⁷⁾ و سرگین⁽²⁰⁹⁸⁾ برای خود ساخته بر آن تکیه زده است. و در پیش روی او ابریقی⁽²⁰⁹⁹⁾ سفالین پر از شراب گذاشته و طنپوری⁽²¹⁰⁰⁾ در دست گرفته می‌نوازد. و زنی در زشتی خلقت و بدی هیئت⁽²¹⁰¹⁾ و کهنگی لباس شبیه به خودش در

برابری ایستاده است، و هرگاه که شراب می‌طلبد آن زن ساقی او می‌شود، و هرگاه که طنبور می‌نوازد آن زن برایش می‌رقصد. و چون شراب می‌نوشد زن او را تحیت می‌کند⁽²¹⁰²⁾ و ثنا می‌گوید⁽²¹⁰³⁾ به نوعی که پادشاهان را ستایش کنند، و آن مرد نیز زن خود را تعریف می‌کند و سیده‌النساء⁽²¹⁰⁴⁾ می‌خواند او را، و بر جمیع زنان تفضیلش⁽²¹⁰⁵⁾ می‌دهد. و آن هر دو یکدیگر را به حسن و جمال می‌ستایند و در نهایت سرور و فرح⁽²¹⁰⁶⁾ و خنده و طرب، عیش می‌کنند.

پادشاه و وزیر مدت مدید چنین بر پا ایستاده بودند و در حال ایشان نظر می‌کردند و از لذت و شادی ایشان از آن حال کثیف تعجب می‌نمودند. بعد از آن برگشتند. و پادشاه به وزیر گفت که: گمان ندارم که ما و تو را در تمام عمر این قدر لذت و سرور و خوشحالی رو داده باشد که این مرد و زن از این حال خود دارند در این شب. و گمان دارم که هر شب در این کار باشند.

پس وزیر چون این سخن آشنا را از پادشاه شنید فرصت غنیمت شمرد و گفت: ای پادشاه می‌ترسم که این دنیای ما و پادشاهی تو و این بهجت⁽²¹⁰⁷⁾ و سروری که به این لذتهای دنیا داریم در نظر آن جماعتی که پادشاهی دایمی را می‌دانند مثل این مزبله و این دو شخص نماید، و خانه‌های ما که سعی در بنا و استحکامش می‌کنیم در نظر آن جماعتی که مسکن سعادت و منازل باقی آخرت را در نظر دارند چنان نماید که این غار در نظر ما می‌نماید، و بدنهای ما نزد آن کسانی که پاکیزگی و نضارت⁽²¹⁰⁸⁾ و حسن و جمال معنوی را فهمیده‌اند چنان نماید که این دو بدقیافه زشت در نظر ما می‌نمایند، و تعجب آن سعادت‌مندان از لذت و شادی ما به عیشهای دنیا مانند تعجب ما باشد از لذت این دو شخص به حال ناخوشی که دارند.

پادشاه گفت که: آیا می‌شناسی جمعی را که به این صفت که بیان کردی موصوف باشند؟ وزیر گفت: بلی. پادشاه گفت که: کیستند ایشان؟ وزیر گفت که: ایشان جمعی‌اند که به دین الهی گرویده‌اند، و ملک و پادشاهی آخرت و لذت آن را دانسته‌اند، و پیوسته طالب سعادت‌های آخرت‌اند. پادشاه گفت که: مُلک آخرت کدام

و هر که خواهد از احوال آن عبرت گیرد و بینا شود او را به عیوب خود بینا می‌گرداند، و کسی که به رغبت به سوی او نظر نماید کورش می‌کند.

و در خطبه دیگر فرمود که: نظر کنید به سوی دنیا به دیده زهد، و از آن اعراض نمایید⁽²¹⁰⁹⁾. به خدا سوگند که بعد از اندک زمانی ساکنان خود را که رحل اقامت در آن افکنده‌اند بیرون می‌کند، و آنان که به نعمت‌های آن مغرور گردیده ایمن‌اند، به فجایع⁽²¹¹⁰⁾ و مصیبت‌ها مبتلا می‌گرداند. آنچه از دنیا پشت کرد و رفت بر نمی‌گردد، و آنچه آینده است نمی‌توان دانست که چه مقدار است که انتظار آن توان برد. شادی و سرورش آمیخته است به اندوه و حزن، و جَلادت⁽²¹¹¹⁾ و قوت شجاعانش آیل⁽²¹¹²⁾ است به سستی و ضعف. پس فریب ندهد شما را بسیاری آنچه شما را خوش می‌آید از زینت‌های آن، که اندک زمانی با شما خواهد بود. خدا رحم کند⁽²¹¹³⁾ کسی را که در احوال دنیا تفکر نماید و عبرت گیرد، پس به عیب‌های دنیا بینا شود. آنچه از دنیا در پیش است عن قریب از آن اثری نمانده است، و آنچه از آخرت در پیش است به زودی می‌رسد و زوال ندارد. و بر عمر اعتماد مکن که هرچه به عدد درمی‌آید به زودی به سر می‌آید، و آنچه آینده است به زودی حاضر می‌شود و نزدیک است.

و در خطبه دیگر فرمود که: شما را حذر می‌فرمایم از دنیا. به درستی که آن شیرین است و سبز و خوشایند است. مردم را محب⁽²¹¹⁴⁾ خود می‌گرداند به

اندکی از لذتهای عاجل⁽²¹¹⁵⁾ که به ایشان می‌رساند، و به اندک زینتی خود را خوش می‌نماید و امیدها و آرزوها را زیور خود ساخته است و به حيله و فریب خود را زینت کرده است. نعمت و زینت آن بقا ندارد و از مصیبت‌های آن ایمن نمی‌توان بود. فریب دهنده است؛ ضرر رساننده است؛ مانع از خیرات است؛ به زودی زایل می‌گردد و فانی است. ساکنانش را می‌خورد؛ راهروانش را راه می‌زند.

هیچ کس از آن به زینتی آراسته نشد مگر آن که بعد از آن او را عبرت دیگران گردانید، و رو به کسی نیاورد به راحت مگر این که پشت کرد به سوی او به محنت⁽²¹¹⁶⁾.

چه بسیار کسی که بر آن اعتماد کرد و دل او را به درد آورد، و چه بسیار کسی که به آن مطمئن شد و او را بر زمین زد. بسی صاحب شوکت⁽²¹¹⁷⁾ را به خواری انداخت، و بسی صاحب نخوت⁽²¹¹⁸⁾ را ذلیل ساخت. پادشاهیش مذلت⁽²¹¹⁹⁾ است، و عیشش ناگوار است، و شیرینیش تلخ است، و غذایش سم است. زنده‌اش در معرض موت است و صحیحش⁽²¹²⁰⁾ در عرضه بلاست. پادشاهیش به زودی برطرف می‌شود و عزیزش مغلوب می‌گردد. و کسی که از آن بسیار جمع کرده منکوب⁽²¹²¹⁾ می‌شود، و کسی که به آن پناه برده مخدول⁽²¹²²⁾ می‌شود.

آیا شما نیستید در مسکنها و منزل‌های جماعتی که پیش از شما بوده‌اند که عمرشان از عمرهای شما درازتر بوده، و آثار ایشان بیشتر باقی مانده، و املهای⁽²¹²³⁾ ایشان درازتر بوده، و لشکر و تهیه ایشان فراوانتر بوده است؟ دنیا را پرستیدند چه پرستیدنی، و آن را اختیار کردند چه اختیار کردنی. پس چون به در رفتند توشه‌ای به ایشان نداد که به منزل رسند، و مرکوبی⁽²¹²⁴⁾ نداد که ایشان

را به جایی رساند. هیچ شنیدید که دنیا جانی فدای ایشان کرده باشد، یا ایشان را اعانتی کرده باشد، یا با ایشان مصاحبت نیکو کرده باشد؟ بلکه بر ایشان فرود آورد بلاهای گران را، و سست کرد بنیاد ایشان را به فتنه‌ها، و متزلزل ساخت اساس ایشان را به مصیبت‌ها، و بینی ایشان را به مذلت بر خاک مالید، و ایشان را پامال حوادث گردانید، و یاری نمود مرگ را بر ایشان. به درستی که دیدید جزای منکری⁽²¹²⁵⁾ را که داد جمعی را که مُنقاد⁽²¹²⁶⁾ او بودند و آن را اختیار می‌کردند⁽²¹²⁷⁾ و امید اقامت در آن داشتند. که چون خواستند که از آن مفارقت⁽²¹²⁸⁾ ابدی کنند توشه‌ای

که حسدهایشان مرده است. از ضرر ایشان ترسی نیست، و دفع ضرری از ایشان متوقع⁽²¹³⁰⁾ نیست. پشت زمین را بدل کرده‌اند به زیر زمین، و از وسعت‌ها به تنگی رفته‌اند، و از روشنایی به در رفته به ظلمت قرار گرفته‌اند. و باز به زمین برخوانند گشت به نحوی که مفارقت⁽²¹³¹⁾ کرده‌اند پابره‌نه و عریان. و به اعمال خود بار خواهند کرد به سوی حیات دایمی و خانه باقی. چنانچه حق تعالی می‌فرماید که: چنانچه ابتدا کردیم در اول، خلق ایشان را، برخواییم گردانید. وعده‌ای است بر ما لازم، و البته چنین خواهیم کرد.⁽²¹³²⁾

و ابن‌بابویه علیه‌الرحمه روایت کرده است که: چون حضرت رسول ﷺ از سفری مراجعت می‌فرمودند، اول به خانه حضرت فاطمه صلوات‌الله علیها تشریف می‌بردند و مدتی می‌ماندند و بعد از آن به خانه زنان خود می‌رفتند. پس در بعضی از سفرهای آن حضرت، حضرت فاطمه دو دسترنج⁽²¹³³⁾ و قلاده‌ای⁽²¹³⁴⁾ و دو گوشواره از نقره ساختند و پرده‌ای در خانه آویختند. چون حضرت مراجعت فرمودند و به خانه فاطمه داخل شدند و صحابه بر در خانه توقف نمودند و آن حال را مشاهده فرمودند، غضبناک بیرون رفتند و به مسجد

درآمدند و به نزد منبر نشستند. حضرت فاطمه گمان بردند که برای آن زینتها حضرت رسول چنین به غضب آمدند. پس گردنبنند و دسترنجها و گوشوارهها را کردند و پرده را گشودند و همه را به نزد حضرت فرستادند و به آن شخص که اینها را برد گفتند که: بگو دختری سلام می‌رساند و می‌گوید که: اینها را در راه خدا بده.

چون به نزد آن حضرت آوردند، سه مرتبه فرمود که: کرد آنچه می‌خواستیم. پدرش فدای او باد! دنیا از محمد و آل محمد نیست. و اگر دنیا در خوبی نزد خدا برابر پر پشه‌ای می‌بود خدا در دنیا کافری را شربتی⁽²¹³⁵⁾ از آب نمی‌داد. پس برخاستند و به خانه حضرت فاطمه داخل شدند.

و روایت کرده‌اند که: روزی حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه‌در بعضی⁽²¹³⁶⁾ از باغها بیلی در دست داشتند و اصلاح آن باغ می‌فرمودند. ناگاه زنی پیدا شد در غایت حسن و جمال و گفت: ای فرزند ابوطالب اگر مرا تزویج نمایی، تو را غنی می‌کنم از این مشقت، و تو را دلالت می‌کنم به گنجهای زمین و تا زنده باشی پادشاهی خواهی داشت. حضرت فرمود که: نام تو چیست؟ گفت: نام من دنیاست. حضرت فرمود که: برگرد و شوهری غیر از من طلب کن، که تو را در من بهره‌ای نیست. و باز مشغول بیل زدن شدند.

و حضرت رسول ﷺ فرمود که: غافلترین مردم در دنیا کسی است که از تغییر احوال دنیا پند نگیرد. و قدر کسی در دنیا عظیمتر است که دنیا را نزد او قدری نباشد.

و فرمود که: حق تعالی وحی فرمود به دنیا که: به تعب⁽²¹³⁷⁾ انداز کسی را که تو را خدمت کند، و خدمت کن کسی را که تو را ترک کند.

و فرمود که: رغبت در دنیا موجب بسیاری حزن و اندوه است، و زهد در دنیا مورت⁽²¹³⁸⁾ راحت دل و بدن است.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: محبت دنیا سر جمیع گناهان و خطاهاست. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: هر که از امت من از چهار خصلت سالم بماند بهشت او را واجب می‌شود: هر کدام سالم باشد از داخل شدن در دنیا، و متابعت خواهشها، و شهوت شکم، و شهوت فرج.

است؟ وزیر گفت که: آن نعیم⁽²¹³⁹⁾ و لذتی است که شدت⁽²¹⁴⁰⁾ و جفا⁽²¹⁴¹⁾ بعد از آن نمی‌باشد، و توانگری است که بعد از آن فقر و احتیاج نمی‌باشد، و شادایی است که در عقب آن هرگز اندوهی نیست، و صحتی است که بیماری از پیش نیست، و خشنودیی است که هرگز به اندوهی نیست، و صحتی است که بیماری از پیش نیست، و خشنودیی است که هرگز به اندوه و خشم زایل نمی‌گردد، و ایمنیی است که هرگز به ترس مبدل نمی‌شود، و زندگی است که مرگ بعد از آن محال است و پادشاهی بی‌زوال است. آخرت خانه هستی و بقاست، و دار زندگی و حیات بی‌انتهاست.

تغیر⁽²¹⁴²⁾ احوال در آن نمی‌باشد. خدا از ساکنان دار⁽²¹⁴³⁾ آخرت برداشته است درد و پیری و تعب⁽²¹⁴⁴⁾ و جفا⁽²¹⁴⁵⁾ و بیماری و گرسنگی و مرگ را. ای پادشاه این است صفت ملک آخرت که بیان کردم.

پادشاه گفت که: آیا برای داخل شدن آن خانه و فایز شدن⁽²¹⁴⁶⁾ به آن سعادت فرزانه⁽²¹⁴⁷⁾، راهی و وسیله‌ای و سببی و حيله‌ای⁽²¹⁴⁸⁾ می‌دانی؟ وزیر گفت: بلی؛ آن خانه مهیاست برای هر که آن را از راهش طلب نماید. و هر که از درگاهش به در آید البته به آن ظفر می‌یابد. پادشاه گفت که: تو چرا مرا پیش از این به

چنین خانه‌ای راه نمودی و اوصاف آن را برای من بیان نمی‌کردی؟ وزیر گفت که: از جلالت⁽²¹⁴⁹⁾ و هیبت⁽²¹⁵⁰⁾ پادشاهی تو حذر می‌کردم. پادشاه گفت که: اگر این امری که تو وصف کردی البته⁽²¹⁵¹⁾ واقع باشد سزاوار نیست که ما آن را ضایع کنیم و خود را از آن محروم گردانیم و سعی در تحصیل آن ننماییم، بلکه باید جهد کنیم تا خبر آن را مشخص نماییم و به آن ظفر یابیم. وزیر گفت که: رخصت می‌فرمایی که مکرر وصف آخرت را برای تو بیان کنم تا یقین تو زیاده گردد؟ پادشاه گفت که: بلکه تو را امر می‌کنم که شب و روز در این کار باشی و نگذاری که من به امر دیگر مشغول گردم، و دست از این سخن برداری. به درستی که این امر عجیب غریب است که آن را سهل نمی‌توان شمرد، و از چنین امر عظیمی غافل نمی‌توان شد. و بعد از این سخنان، وزیر و پادشاه راه نجات پیش گرفته، به سعادت ابدی فایز گردیدند.

یوزاسف گفت که: من از اندیشه این راه نجات به هیچ امر دیگر مشغول نخواهم شد تا آن را به دست آورم. و با خود چنین اندیشه کرده‌ام که در میان شب با تو بگریزم هر وقت که اراده رفتن نمایی.

بلوهر گفت که: کجا تو را طاقت آن هست که با من بیایی، و کی صبر می‌توانی کرد بر رفاقت و مصاحبت من، و حال آن که مرا خانه‌ای و مأوایی نیست، و چهارپایی و باربرداری ندارم، و مالک نقره و طلایی نیستم، و آزوقه چاشت⁽²¹⁵²⁾ و شامی با خود بر نمی‌دارم، و بغیر از این کهنه‌ای که پوشیده‌ام جامه‌ای ندارم، و در شهرها قرار نمی‌گیرم مگر اندک زمانی، و از شهر به شهر می‌گردم، و هرگز از منزلی گرده نانی با خود به منزل دیگر نمی‌برم.

یوذاسف گفت که: امید دارم که آن کسی که به تو توانایی و صبر بر این احوال داده است به من نیز کرامت فرماید.

بلوهر گفت که: اگر البته⁽²¹⁵³⁾ مصاحبت⁽²¹⁵⁴⁾ مرا اختیار می‌کنی و بغیر از این راضی نمی‌شوی، مانند آن توانگری خواهی بود که دامادی آن مرد فقیر را اختیار نمود.

یوذاسف گفت که: آن قصه را بیان فرما که چون بوده است.

بلوهر گفت که: نقل کرده‌اند که: جوانی بود از فرزندان اغنیا⁽²¹⁵⁵⁾، و دختر عمی⁽²¹⁵⁶⁾ داشت صاحب ثروت و مال و حسن و جمال. و پدرش اراده نمود که آن دختر را به عقد او درآورد.

و آن جوان از این معنی کراهت داشت⁽²¹⁵⁷⁾ و عدم رضای خود را به پدر اظهار نموده و پنهانی از شهر بیرون رفت و متوجه شهر دیگر شد. و در عرض راه گذار آن جوان به خانه مرد فقیری افتاد. در در آن خانه دختری را دید که ایستاده است و دو جامه کهنه در بر دارد. آن دختر او را خوش آمد و از او سؤال نمود که: تو کیستی؟ گفت: من دختر مرد پیری‌ام که در این خانه می‌باشد. آن جوان آن مرد پیر را طلب نمود، و چون بیرون آمد دختر او را برای خود خواستگاری نمود. آن مرد گفت که: تو از فرزندان اغنیا و توانگرانی، و دختر فقرا و مسکینان را نمی‌توانی خواستن. جوان گفت که: دختر تو مرا بسیار خوش آمده است، و دختر صاحب حسَب⁽²¹⁵⁸⁾ و مال و جمال را می‌خواستند که به من تزویج نمایند، من از آن گریخته‌ام برای آن که آن را نمی‌خواستم، و دختر تو را پسندیده‌ام. دختر خود را به عقد من درآور که ان شاء الله از من خیر و نیکی مشاهده خواهی نمود و مخالف رضای تو نخواهم کرد.

مرد پیر گفت که: چگونه دختر خود را به تو دهم و حال آن که راضی نمی‌شوم که دختر ما را از پیش ما بیرون بری. و گمان ندارم که اهل⁽²¹⁵⁹⁾ تو راضی باشند که این دختر را به نزد ایشان بری. جوان گفت که: من نزد شما می‌مانم و دختر شما را بیرون نمی‌برم. مرد پیر گفت که: پس زیب⁽²¹⁶¹⁾ و زیور خود را بیفکن و جامه‌ای در خور ما درپوش و به خانه ما درآ.

آن جوان چنین کرد و چند کهنه از جامه‌های ایشان گرفته پوشید و با ایشان نشست. پس آن مرد پیر از احوال او سؤال نمود و با او صحبت می‌داشت که تا عقل و دانشش را بیازماید، تا آن که بر او ظاهر شد که عقلش کامل است و آن کار را از روی سفاقت⁽²¹⁶¹⁾ و بیخردی نکرده است.

پس به او گفت که: چون تو ما را اختیار⁽²¹⁶²⁾ نمودی و به ما راضی شدی و درویشی ما را پسندیدی، برخیز و با من بیا. پس او را به سردابه‌ای⁽²¹⁶³⁾ برد. چون جوان به آن سردابه درآمد، دید که در پشت خانه آن مرد پیر، خانه‌ها و مسکنهاست در نهایت وسعت و غایت زیبایی که در مدت عمر خود مثل آنها ندیده بود. و او را بر سر خزانه‌ها⁽²¹⁶⁴⁾ برد که آنچه آدمی به آن محتاج می‌باشد در آنها مهیا بود. پس کلید تمام خزاین⁽²¹⁶⁵⁾ خود را به آن جوان داد و گفت:

جميع این خزاین و مساکن و اموال و اسباب تعلق به تو دارد و اختیار همه با توست، و آنچه خواهی بکن که نیکو جوانی هستی تو. و آن جوان به سبب ترک خواهش، به تمام خواهشها رسید.

یوزاسف گفت که: امید دارم که من نیز مثل آن جوان باشم و طریقه او را اختیار نمایم. و آن مرد پیر عقل آن جوان را آزمود تا بر او اعتماد نمود، و چنین می‌یابم که تو نیز در مقام تفتیش⁽²¹⁶⁶⁾ و امتحان من هستی. بفرما که در باب عقل من چه چیز بر تو ظاهر گشته است.

بلوهر گفت که: اگر این امر به دست من می‌بود، از امتحان عقل تو، به محض دیدن تو اکتفا می‌کردم. ولیکن بر گردن من لازم گردیده است متابعت سنت و طریقه‌ای که پیشوایان هدایت و امامان طریقت برای ما مقرر ساخته‌اند، که در استعلام توفیق⁽²¹⁶⁷⁾ هر کس به نهایت باید رسید و رازهای مکنون⁽²¹⁶⁸⁾ سینه‌ها را به لطایف حیل⁽²¹⁶⁹⁾ و تجارب⁽²¹⁷⁰⁾، استعلام باید نمود. و من می‌ترسم که اگر مخالفت سنت ایشان نمایم احداث بدعتی در راه حق کرده باشم. و من امشب از پیش تو می‌روم و هر شب به در خانه تو می‌آیم. پس تو با خود تفکر نما و از سخنانی که از من شنیدی پند بگیر و از روی فهم و عقل تفکر نما و بسیار تدبر بکن و هر چیز را زود تصدیق مکن و به هر فکری زود راضی مشو تا آن که بعد از تأمل و تأنی⁽²¹⁷¹⁾ و تفکر بسیار، حقیقت آن امر بر تو ظاهر گردد. و در حذر باش که مبدا هواهای نفسانی و شبهه‌های شیطانی تو را از حق بکیانند⁽²¹⁷²⁾ و به باطل میل⁽²¹⁷³⁾ دهد. و در مسائلی که تو را در آن شبهه‌ای⁽²¹⁷⁴⁾ عارض شود، بعد از تأمل بسیار با من مُطارحه⁽²¹⁷⁵⁾ کن، و هرگاه که عازم بیرون رفتن شوی مرا اعلام بخش.

و در این شب به همین اکتفا نموده، یوذاسف را وداع نمود و بیرون رفت، و شب دیگر به نزد او آمد و بر او سلام کرد و او را دعا کرد و بنشست. و از جمله دعا‌های او این بود که: سؤال⁽²¹⁷⁶⁾ می‌کنم از خداوندی که اول است، و قبل از همه اشیا بوده است، و هیچ چیز پیش از او نبوده است؛ و آخر است، و بعد از همه چیز خواهد بود، و هیچ چیز با او باقی نمی‌ماند. باقی است که هرگز فنا به او راه نمی‌یابد، و عظیم و بزرگواری است که عظمت او را نهایت نیست، و یکتا و یگانه‌ای است که احدی در خداوندی با او شریک نیست، و قاهری⁽²¹⁷⁷⁾ است که او را همتا نیست، و از نو پدید آورنده‌ای است که در

آفرینش کسی را شریک خود نساخته است، و قادر و توانایی است که ضدی و معارضی⁽²¹⁷⁸⁾ هرگز نداشته است. صمدی⁽²¹⁷⁹⁾ است که همه کس را به او احتیاج است و مانندی و شبیهی ندارد، و پادشاهی است که در پادشاهی معاونی ندارد، که تو را پادشاه عادل گرداند و پیشوا و هادی اهل دین سازد، و بگرداند تو را قائد⁽²¹⁸⁰⁾ مردم به سوی تقوا و پرهیزکاری، و روشنی‌بخش مردم از کوری ضلالت و گمراهی. و ترک و زهد دنیا تو را کرامت فرماید، و تو را دوستدار صاحبان عقل و خرد، و دشمن ارباب بطالت و جهل گرداند. تا آن که برساند ما و تو را به آنچه وعده فرموده است بر زبان پیغمبرانش از درجات عالیه بهشت، و منازل رفیعه⁽²¹⁸¹⁾ رضا و خشنودی. به درستی که امید ما از خداوند خود ظاهر و هویداست، و خوف و ترس او در دل ما مکنون⁽²¹⁸²⁾ و مخفی است، و دیده‌های ما به سوی کرامت او باز است، و گردنهای ما نزد اطاعت او خاضع⁽²¹⁸³⁾ و ذلیل است، و جمیع امور ما به توفیق و هدایت اوست.

پس یوزاسف را از استماع⁽²¹⁸⁴⁾ این سخنان رقت عظیم⁽²¹⁸⁵⁾ حاصل شد و رغبت او به سوی خیر و کمال بسی زیاده گردید و از کمال حکمت و دانایی آن حکیم متعجب گردیده، پرسید که: ای حکیم مرا خبر ده که از عمر تو چند سال گذشته است.

گفت: دوازده سال.

یوزاسف از این سخن متعجب شد و گفت: فرزند دوازده ساله طفل می‌باشد، و من تو را در سن کهولت⁽²¹⁸⁶⁾ و شصت سالگی می‌بینم.

حکیم گفت که: از ولادت من نزدیک به شصت سال گذشته است، ولیکن تو از عمر من سؤال نمودی، و عمر، زندگانی است. و زندگی نمی‌باشد مگر در دین حق و عمل به خیرات و ترک دنیا. و از آن زمان که به این حالات موصوف

گردیده‌ام تا حال دوازده سال است، و پیش از آن به سبب جهالت و قلت⁽²¹⁸⁷⁾ عمل از بابت مردگان بودم. و ایام مرگ را از عمر خود حساب نمی‌کنم. پسر پادشاه گفت که: ای حکیم چگونه کسی را که می‌خورد و می‌آشامد و حرکت می‌کند مرده می‌نامی؟

حکیم گفت که: برای این مرده‌اش می‌خوانم که با مردگان شریک است در کوری و کری و گنگی و ضعیف بودن حیات و قلت بی‌نیازی. پس چون در صفات با مردگان شریک است، در نام هم می‌باید موافق ایشان باشد.

یوزاسف گفت که: هرگاه تو این حیات ظاهری را حیات نمی‌دانی و به این قسم زندگانی چندان مسرور نیستی، می‌باید که برطرف شدن این حیات را هم مرگ ندانی و از آن کراحت نداشته باشی با وجود حیات معنوی که داری.

بلوهر گفت که: اگر به این زندگانی اعتنا می‌نمودم و از زوال این کراحت می‌داشتم، خود را به چنین مهلکه‌ای نمی‌افکندم که به نزد تو آیم با وجود آن که می‌دانم که پدر تو چه مقدار بر اهل دین خشم دارد و در مقام اضرار⁽²¹⁸⁹⁾ و قمع⁽²¹⁸⁹⁾ ماست. پس، از اینجا بدان که این مرگ را مرگ نمی‌دانیم و این زندگی را حیات نمی‌شماریم و از مرگ کراحت نداریم. و چگونه رغبت در حیات داشته باشد کسی که ترک لذتها و بهره‌های خود از آن زندگی کرده باشد؟ و چگونه گریزد از مرگ کسی که نفس خود را از دست خود کشته باشد؟

ای پسر پادشاه مگر نمی‌بینی که آنان که در دین کامل گردیدند، چیزهایی را که مردم زندگی دنیا را برای آنها می‌خواهند از اهل و مال ترک کرده‌اند و از مشقت عبادت چندان متحمل شده‌اند که جز به مرگ از آن نمی‌آسایند و فارغ نمی‌گردند. پس کسی که از لذتهای زندگانی متمتع⁽²¹⁹⁰⁾ نگردد زندگانی به چه کار

او می‌آید؟ و کسی که او را راحت نباشد مگر از مرگ، چرا از مرگ گریزان باشد؟

یوزاسف گفت که: راست می‌گویی ای حکیم! آیا مسرور می‌شوی که فردا تو را مرگ دریابد؟

بلوهر گفت که: اگر امشب مرگ را بیابم خوشحالت‌تر می‌شوم از آن که فردا به من رسد.

به درستی که کسی که نیک و بد را فهمید و جزای هر یک را نزد حق تعالی دانست البته ترک می‌کند عمل بد را از بیم عقاب، و به عمل می‌آورد عمل نیک را به امید ثواب. و کسی که یقین به وجود خداوند یگانه دارد و به وعده‌های او تصدیق کرده است، البته مرگ را دوست می‌دارد برای امیدواریها که بعد از مرگ از فضل پروردگار خود دارد. و دنیا را نمی‌خواهد و از آن کراهت دارد از ترس آن که مبادا به شهوتهای دنیا فریفته گردد و مرتکب معصیت حق تعالی شود. پس مرگ را به زودی می‌خواهد که از شرفتنه دنیا ایمن گردد و به سعادت عقبی (2191) فایز شود (2192).

یوزاسف گفت که: چنین کسی که تو می‌گویی، گنجایش دارد که پیش از اجل خود را هلاک گرداند برای امید نجات و رسیدن به سعادات. ای حکیم برای من مثلی بیان فرما از برای اهل این روزگار و اهتمام ایشان در عبادت بت‌های خود.

بلوهر گفت که: مردی باغی داشت که در آبادانی آن می‌کوشید، و سعی تمام در خدمت آن باغ می‌نمود. ناگاه روزی گنجشگی را دید که بر روی درختی از درختهای بستان او نشسته و میوه آن را می‌خورد. از آن به خشم آمد و تله‌ای نصب کرد و آن گنجشک را شکار کرد. و چون قصد کشتن آن نمود حق تعالی به قدرت کامله خود آن گنجشک را به سخن درآورد و به صاحب باغ گفت که:

تو همت بر کشتن من گماشته‌ای، و در من آن قدر گوشت نیست که تو را از گرسنگی سیر گرداند، یا از ضعف قوت بخشد. بیا تو را هدایت نمایم به امری که از برای تو بهتر باشد از کشتن من. گفت: آن چه چیز است؟ گنجشک گفت که: مرا رها کن تا من تو را سه کلمه⁽²¹⁹³⁾ تعلیم نمایم و سه نصیحت کنم که اگر آنها را حفظ نمایی از برای تو بهتر باشد از اهل و مال تو. آن مرد وعده کرد که: چنین خواهم کرد. مرا خبر ده از آن سخنان. گنجشک گفت که: آنچه به تو می‌گویم حفظ نما و عمل کن: اندوه مخور بر آنچه از تو فوت شود⁽²¹⁹⁴⁾؛ و باور مکن چیزی را که محال است و از عقل دور است؛ و طلب مکن چیزی را که به دست تو نیاید و تحصیل آن نتوانی نمود.

آن مرد چون این سخنان را شنید گنجشک را رها کرد. پس پرواز نمود و بر شاخ درختی نشست و به آن مرد گفت که: اگر بدانی که از رها کردن من چه چیز از دست تو به در رفته است هرآینه⁽²¹⁹⁵⁾ خواهی دانست که از چیز بسیار عظیم گرانمایه‌ای محروم گشته‌ای. آن مرد گفت که: آن چه چیز است؟ گنجشک گفت که: اگر مرا می‌کشتی از حوصله⁽²¹⁹⁶⁾ من مرواریدی بیرون می‌آوردی به قدر تخم غاز، و به سبب آن در تمام عمر بی‌نیاز می‌شدی و سرمایه عظیم به هم می‌رسانیدی. آن مرد چون این سخن را شنید از رها کردن او ندامت بسیار برد و غمگین گشت ولیکن اظهار نمود و گفت: از گذشته سخن مگو که گذشته گذشت. بیا تا من تو را به خانه برم و گرمی دارم و جای نیکو برای تو تعیین نمایم.

گنجشک گفت که: ای جاهل من می‌دانم که چون بر من ظفر یابی⁽²¹⁹⁷⁾ مرا نگاه نخواهی داشت. و از آن سخنان که من به فدای خود به تو گفتم هیچ منتفع⁽²¹⁹⁸⁾ نشدی. من نگفتم که بر گذشته تأسف مخور، و امری که شدنی نیست

تصدیق مکن، و آنچه را به آن نتوانی رسید طلب مکن؟ و الحال تو اندوه بر امری که گذشته است و از دستت به در رفته است؛ و طلب می کنی بازگشتن مرا به سوی خود، و می دانی که تو را میسر نمی شود؛ و تصدیق می کنی که در چینه دان من مرواریدی باشد به قدر تخم غاز، و حال آن که جمیع بدن من به قدر تخم غاز نیست.

بلوهر گفت که: همچنین این گروه گمراه بتها به دست خود ساخته اند و می گویند که:

اینها ما را خلق کرده اند. و خود محافظت آن بتها می نمایند از ترس این که مبادا دزد آنها را ببرد، و گمان می کنند که بتان حافظ و نگهدارنده ایشان اند. و اموال و مکاسب خود را خرج اصنام⁽²¹⁹⁹⁾ می کنند، و گمان می کنند که بتان رازق ایشان اند. پس طلب می نمایند از بتان چیزی چند را که از ایشان حاصل نمی گردد و به آنها نمی رسند. و به امر محالی که عقل حکم به بطلانش می کند تصدیق می نمایند. پس آنچه بر صاحب باغ لازم بود از سفاهت⁽²²⁰⁰⁾ و ملامت، بر ایشان نیز لازم می آید.

یوزاسف گفت که: راست می گویی ای حکیم. به درستی که من همیشه حال این بتها را به عقل خود می دانستم و هرگز میل به عبادتشان نکردم و امید خیری از ایشان نداشته ام.

پس خبر ده مرا از آن چیزی که مرا به سوی آن می خوانی و برای خود آن را پسندیده ای. آن چه چیز است؟

بلوهر گفت که: مدار آن دینی که من تو را به آن می خوانم بر دو چیز است: یکی شناخت حق - جل و علا⁽²²⁰¹⁾ - و دیگری عمل نمودن به امری چند که موجب خشنودی اوست.

یوزاسف گفت که: چگونه حق تعالی را باید شناخت؟

حکیم گفت که: تو را دعوت می‌نمایم که بشناسی خداوند خود را به این که یکتاست، و شریک ندارد، و همیشه در یگانگی خود پروردگار بوده، و آنچه غیر اوست همه تربیت کرده اویند، و آفریدگار است، و آنچه غیر اوست همه مخلوق و آفریده اویند. و آن که او قدیم⁽²²⁰²⁾ است و هر چه غیر اوست حادث⁽²²⁰³⁾ است، و او صانع اشیاست و هر چه غیر اوست مصنوع و ساخته شده اوست. و آن که او تدبیر کننده امور است و جمیع اشیای غیر او تدبیر کرده شده اویند. و او باقی است و آنچه غیر اوست فانی است؛ و او عزیز است و غیر او خوار و ذلیل است. و آن که او خواب ندارد و غافل نمی‌شود، و نمی‌خورد و نمی‌آشامد، و ضعیف نمی‌شود و کسی بر او غالب نمی‌شود، و عاجز⁽²²⁰⁴⁾ نمی‌گردد و آنچه خواهد می‌یابد، و آسمان و زمین و هوا و صحرا و دریا و جمیع اشیا در تحت قدرت و فرمان اویند. و آن که اشیا را از کتم عدم⁽²²⁰⁵⁾ بی ماده⁽²²⁰⁶⁾ و مدت⁽²²⁰⁷⁾ خلق نموده است، و همیشه بوده است و پیوسته خواهد بود و فنا و زوال بر او راه ندارد و محل حوادث⁽²²⁰⁸⁾ نمی‌باشد و احوال مختلفه در او به هم نمی‌رسد، و به گذشتن زمانها تغییری در او حادث نمی‌شود و از حالی به حالی نمی‌گردد، و هیچ مکانی از او خالی نیست و در هیچ مکانی نیست و نسبتش به جمیع مکانها مساوی است و به مکانی نزدیکتر از مکان دیگر نیست، و دانایی است که هیچ چیز از او مخفی نیست، توانایی است که هیچ چیز از قدرت او بیرون نیست. و باید که بدانی که مهربان و رحیم و عادل است، و برای اطاعت‌کنندگان خود ثوابها مهیا گردانیده است، و برای عاصیان عقابها⁽²²⁰⁹⁾ مقرر فرموده است. و باید که عمل نمایی به اموری که موجب رضا و خشنودی او می‌گردد، و اجتناب نمایی از چیزهایی که باعث غضب و خشم او می‌شود.

یوذاسف گفت که: کدام عمل است که موجب رضای خداوند یگانه آفریننده اشیا می‌گردد؟

بلوهر گفت که: رضای الهی در آن است که اطاعت او کنی، و معصیت و نافرمانی نکنی، و به مردم برسانی آنچه را توقع داری که ایشان به تو رسانند، و از مردم بازداری آنچه را می‌خواهی که ایشان از تو باز دارند. و عدالت نمودن با خلق موجب خشنودی اوست. و متابعت آثار⁽²²¹⁰⁾ انبیا و رسل⁽²²¹¹⁾ نمودن و از سنت و طریقه ایشان به در نرفتن، عین رضای پروردگار است.

یوذاسف گفت که: ای حکیم دیگر باره در باب زهد و ترک دنیا سخن بگو و مرا از احوال آن باخبر گردان.

بلوهر گفت که: چون دیدم دنیا را که دار تغییر⁽²²¹²⁾ و زوال⁽²²¹³⁾ و تقلب احوال⁽²²¹⁴⁾ است، و دیدم اهل دنیا را که پیوسته در دنیا نشانه تیرهای مصایب و نوایب⁽²²¹⁵⁾ و بلاهایند و همگی در گرو مرگ و فنایند؛ و دیدم صحت دنیا را که بعد از آن بیماری هست، و جوانیش به پیری و عَنَّا⁽²²¹⁶⁾، و توانگریش به فقر و درویشی مبدل می‌گردد، و فرحش به اندوه، و عزتش به مذلت، و راحتش به شدت⁽²²¹⁷⁾ منقلب می‌گردد، و امنیتش به خوف، و حیاتش به موت منتهی می‌شود؛ و دیدم که عمرها بسیار کوتاه است، و مرگ در کمین است، و قدراندازان⁽²²¹⁸⁾ تقدیرات ایزدی تیرهای قضا به سوی هر کس در کمان پیوسته‌اند، و بدنها در نهایت ضعف و سستی و ناتوانی‌اند و از هیچ بلایی و امتناع⁽²²¹⁹⁾ و ابا⁽²²²⁰⁾ ندارند و رفع هیچ بلیه از خود نمی‌توانند کرد، از مشاهده این احوال بهیقین دانستم که دنیا منقطع⁽²²²¹⁾ و زایل⁽²²²²⁾ است و کهنه⁽²²²³⁾ می‌گردد و فانی می‌شود.

و به آنچه از دنیا دیدم دانستم احوال آنچه را ندیدم؛ و از ظاهر دنیا حال باطنش را معلوم کردم و واضح و مخفی و آشکار و پنهانش را شناختم؛ و از گذشته‌اش حال آینده‌اش را مشخص کردم. پس چون دنیا را شناختم از آن حذر کردم، و چون به عیبهای آن بینا گشتم از آن گریختم.

ای یوذاسف می‌بینی کسی را در دنیا در پادشاهی و نعمت و شادی و راحت و عیش و رفاهیت که مردم بر حال او رشک می‌برند در شادی جوانی و طراوت بدن و شادمانی، و رشک فرمای عالمیان است در زیبایی سلطنت و کامرانی و صحت بدن و فراغ خاطر و وسعت مُلک و نعمت، که ناگاه دنیا از او برمی‌گردد در هنگامی که در عین سرور و بهجت⁽²²²⁴⁾ و زینت و راحت است و از همه احوال خوشوقت‌تر است. پس بدل می‌کند عزتش را به مذلت، و شادیش را به اندوه، و نعمتش را به بدحالی، و توانگریش را به درویشی، و فراخی نعمتش را به تنگی، و شدت و جوانیش را به پیری، و رفعتش را به پستی، و حیانتش را به مرگ. پس او را می‌افکند در سوراخی تنگ، پروحشت، تنها و بی‌کس و غریب. و از دوستان جدا می‌گردد و از ایشان مفارقت می‌نماید. و برادران و یاران او را وامی‌گذارند و از ایشان حمایتی نمی‌یابد. و فریب خورده بود از دوستی دوستان، و در این حال دفع مضرتی از او نمی‌نمایند. و عزت و ملک و پادشاهی و اهل و مال او را به غارت می‌برد آن کسی که بعد از او بر سریر ملک می‌نشیند. چنان از خاطرها فراموش می‌گردد که گویا هرگز در دنیا نبوده، و هرگز نامش بر زبانها جاری نگردیده، و هرگز او را جاهی و منزلتی در دنیا نبوده، و هرگز مالک بهره‌ای از زمین نگشته.

پس - ای پسر پادشاه - دنیا را خانه خود بدان و مسکن خود قرار مده و مزارع و مساکن آن را ترک کن. اف بر او و تف بر روی او باد!

یوزاسف گفت که: اف بر دنیا و بر کسی که فریب آن را بخورد با این رسوایی احوال آن! و رقت نمود⁽²²²⁵⁾ و گفت: ای حکیم دیگر سخن بگو که سخن تو شفای دردهای سینه من است.

بلوهر گفت که: به درستی که عمر بسی کوتاه است و شب و روز، آن را به زودی طی می‌کنند، و رحلت⁽²²²⁶⁾ از دنیا به زودی و سرعت دست می‌دهد. و عمر هرچند دراز باشد آخر مرگ می‌رسد. و هر که در دنیا رحل⁽²²²⁷⁾ اقامت انداخته البته به سفر آخرت رحلت می‌نماید.

پس آنچه جمع کرده است پراکنده می‌شود، و آنچه برای دنیا سعی کرده ضایع می‌شود، و بناهایی که محکم ساخته خراب می‌گردد، و نامش از زبانها و یادش از خاطرها برطرف می‌شود، و حسبش گم می‌شود⁽²²²⁸⁾، و بدنش می‌پوسد، و شرفش به پستی مبدل می‌گردد، و نعمتهای دنیا وبال⁽²²²⁹⁾ او می‌شود. و کسبهای دنیا باعث زیانکاری او می‌گردد، و پادشاهی او به میراث به دیگران می‌رسد، و فرزندانش به خواری مبتلا می‌شوند، و زنانش را دیگران به تصرف در می‌آورند، و امانتها و پیمانهایش شکسته می‌شود، و آثارش مندرس⁽²²³⁰⁾ می‌گردد، و مالش را قسمت می‌کنند، و بساطش را برمی‌چینند، و دشمنانش شاد می‌شوند، و مُلکش خراب می‌شود، و تاج سلطنتش را دیگری بر سر می‌نهد، و بر سریر⁽²²³¹⁾ دولتش⁽²²³²⁾ دیگری می‌نشیند، و از خانه‌های خود بیرونش می‌برند برهنه و خوار و بی‌معاون⁽²²³³⁾ و یار، تا در گودال قبرش می‌افکنند در تنهایی و غربت و تاریکی و وحشت و بیچارگی و مذلت، از خویشان جدا گشته، و دوستان او را تنها گذاشته، که هرگز از آن وحشت به در نمی‌آید و از آن غربت نمی‌آساید.

بدان - ای پسر پادشاه - که: مرد عاقل دانا سزاوار آن است که در سیاست⁽²²³⁴⁾ و تأدیب⁽²²³⁵⁾ نفس خود مانند امام عادل دورانیش باشد، که تأدیب

می‌کند عامه خلق را، و به اصلاح می‌آورد امور رعیت را، و امر می‌فرماید ایشان را به اموری که صلاح ایشان در آنهاست، و نهی می‌فرماید ایشان را از چیزهایی که باعث فساد ایشان است، و عقاب می‌کند کسی را که مخالفت و عصیان او ورزد، و نوازش می‌کند کسی را که فرمان او برد.

همچنین سزاوار آن است که عاقل نفس خود را تأدیب کند در جمیع اخلاق و خواهشها و شهوتهای او، و بدارد او را بر اموری که به او نفع می‌بخشد، هر چند از آنها کراهت داشته باشد و بر او دشوار باشد، و جبر نماید⁽²²³⁶⁾ او را بر اجتناب⁽²²³⁷⁾ کردن از اموری که به او ضرر می‌رساند. و باید که برای نفس خود ثواب و عقاب مقرر سازد، که چون امر خیری از او صادر شود خوشحال و مسرور گردد، و چون امر شری از او صادر شود دلگیر و محزون گردد و نفس خود را ملامت نماید.

و از جمله چیزهایی که لازم است بر صاحب عقل، آن است که نظر نماید و تفکر کند در اموری که بر او وارد می‌شود. و بعد از تفکر، آنچه را موافق حق و صواب داند به آن عمل نماید، و آنچه را خطا داند ترک نماید و خود را از او منع فرماید. و باید که خود را و عمل و رأی و دانش خود را حقیر شمارد تا بر او عجب⁽²²³⁸⁾ و خودبینی مستولی نگردد. به درستی که حق تعالی مدح فرموده است اهل عقل را، و مذمت کرده است اهل جهل و خودبینی را. و به عقل هر چیزی را ادراک می‌توان نمود به توفیق الهی، و به جهل هلاک می‌شوند مردم.

و معتمدترین⁽²²³⁹⁾ چیزها نزد صاحبان عقول آن چیزی است که عقل ایشان ادراک آن نموده باشد، و تجربه‌های ایشان به آن رسیده باشد. و بصیرتهای ایشان آن را دریافته باشد در هنگامی که ترک هواها و خواهشهای نفسانی کرده باشند و عقل با هوای نفس ممزوج⁽²²⁴⁰⁾ نباشد. و صاحب عقل را سزاوار نیست

که آنچه را از عمل خیر محافظت تواند نمود و به عمل تواند آورد حقیر شمارد و ترک کند، هرگاه قدرت نداشته باشد بر زیاده بر آن. بلکه آنچه از اعمال خیر میسر و مقدور گردد می‌باید غنیمت شمرد. و این یکی از حربه‌های مخفی و سلاحتهای پنهانی شیطان است که نمی‌بیند و ادراک نمی‌نماید آن را مگر کسی که نیکو در مکرهای او تدبیر⁽²²⁴¹⁾ نماید، و از این مکر به سلامت نمی‌رهد مگر کسی که حق تعالی او را نگاه دارد.

و از جمله سلاحها و حربه‌های کشنده شیطان دو حربه است که کشنده‌تر از حربه‌های دیگر اوست:

یکی از انکار عقل است که در دل مرد عاقل و سوسه می‌نماید که: تو عقل و بصیرتی نداری و از عقل و دانایی نفعی به تو عاید نمی‌گردد. و غرضش از این سوسه آن است که محبت علم و طلب علم را از خاطر او بیرون کند، و دانش و کمال را در نظر او سهل نماید، و زینت دهد برای او مشغول شدن به غیر علم را از لهو و لعب⁽²²⁴²⁾ دنیا. پس اگر آدمی از این راه فریب او را خورد و متابعت او نمود بر او ظفر می‌یابد، و دیگر از دست او رهایی مشکل است.

و اگر در این باب قبول و سوسه او ننمود و فریب او را نخورد و عقل خود را بر شیطان غالب گردانید، به حربه دیگر قصد او می‌نماید به این که چون آدمی اراده عملی از اعمال خیر، و قصد تحصیل کمالی از کمالات کرد که عقلش به آن احاطه نمود و قادر بر تحصیلش هست، بر او عرض⁽²²⁴³⁾ می‌نماید بسیاری از اعمال و کمالات و علوم را که فوق طاقت و ادراک اوست، تا او را به سبب عدم ادراک آنها غمگین و دل‌تنگ گردانند. و به این سبب او را سوسه می‌کند که: عقل تو ضعیف است و طاقت ادراک این امور ندارد، و بر دریافت تو اعتمادی نیست؛ پس عبث خود را در رنج می‌فرمایی و ثمره‌ای بر عمل تو مترتب نمی‌شود⁽²²⁴⁴⁾.

و به این وسیله او را باز می‌دارد از تحصیل کمالی چند که درخور حوصله و طاقت اوست، و به این حربه و سلاح، بسیاری از مردان این میدان را بر زمین افکنده است و از فضایل و کمالات محروم گردانیده است.

پس - ای یوذاسف - برحذر باش از شر شیطان، و ترک مکن طلب علمی را که نمی‌دانی، و در آنچه دانسته‌ای فریب شیطان را مخور که عمل به آنها نمایی. به درستی که تو در خانه‌ای ساکنی که شیطان به الوان حیل‌های⁽²²⁴⁵⁾ گوناگون بر اهل آن خانه مستولی⁽²²⁴⁶⁾ گردیده است و به انواع مکرها ایشان را گمراه گردانیده و بعضی را پرده‌ها بر گوشها و عقلها و دل‌های ایشان آویخته است که ادراک حق نمی‌کنند و بر ضلالت خود مانده‌اند و به هر چیز که جاهل‌اند طلب علم آن نمی‌نمایند مانند حیوانات.

و به درستی که عامه خلق را مذهبها و طریقه‌های مختلف هست. بعضی از ایشان سعی تمام در ضلالت خود می‌نمایند به حدی که خون و مال مردم را بر خود حلال کرده‌اند، و گمراهی و باطل خود را در لباسهای حق به مردم می‌نمایند که دین مردم را بر ایشان مشتبه گردانند⁽²²⁴⁷⁾، و زینت می‌دهند ضلالت خود را در نظر جمعی که ضعیف‌العقل‌اند، و از دین حق ایشان را برمی‌گردانند. پس شیطان و لشکرهای او اهتمام تمام می‌ورزند در هلاک گردانیدن مردم و گمراهی ایشان، و ایشان را ملال و سستی در این کار نمی‌باشد. و عدد لشکر شیطان را بغیر از حق تعالی کسی احصا نمی‌تواند نمود⁽²²⁴⁸⁾ و جز به توفیق و عون⁽²²⁴⁹⁾ الهی و چنگ زدن در متابعت دین حق، دفع مکرهای ایشان نمی‌توان نمود. پس، از خدا سؤال می‌نماییم که ما را توفیق طاعت خود کرامت فرماید و بر دشمنان خود ما را نصرت⁽²²⁵⁰⁾ دهد. به درستی که یاری بر ترک معاصی و فعل طاعت از جانب حق تعالی است، و بدون توفیق او امری میسر نمی‌گردد.

یوذاسف گفت که: ای حکیم حق تعالی شأنه را برای من به نحوی وصف کن که آن چنان نزد من ظاهر گردد که گویا او را می بینم.

بلوهر گفت که: خدای عزوجل⁽²²⁵¹⁾ - دیدنی نیست، و به دیدن موصوف نمی گردد، و عقلها به کُنه⁽²²⁵²⁾ وصف او نمی رسند، و زبانها به آنچه سزاوار مدح و ستایش اوست قیام نمی توانند نمود، و بندگان احاطه به علمهای او نمی توانند کرد، مگر چیزی چند را که او تعلیم ایشان نماید بر زبان پیغمبرانش، از آنچه از صفات کمالیه⁽²²⁵³⁾ خود و غیر آن بیان کرده است، و وهمهای خلای ادراک عظمت پروردگاری او نمی توانند نمود. جناب مقدس او از آن رفیعتر و منیعتر⁽²²⁵⁴⁾ و بزرگوarter و لطیفتر و پاکیزه تر است که عقلها و وهما نزدیک بارگاه جلال و کبریای معرفت و شناساییش توانند گردید. پس به توسط پیغمبران از علوم خود بر مردمان ظاهر گردانیده است آنچه خواسته و صلاح ایشان را در آن دانسته است. و از وصف ذات و صفات مقدس خود بیان فرموده است آنچه اراده فرموده و عقلهای خلائق طاقت ادراک آن داشته است. و ایشان را بر شناخت خود و دریافت پروردگاری خود راهنمایی فرموده است، به ایجاد اشیا از کُتم عدم⁽²²⁵⁵⁾، و معدوم گردانیدن آنچه ایجاد فرموده. یوذاسف گفت که: چه حجت هست بر وجود پروردگار؟

بلوهر گفت که: هرگاه ببینی امر مصنوع⁽²²⁵⁶⁾ ساخته شده ای را، و ببینی آن کسی را که او را ساخته است، البته عقل تو حکم می کند که کسی آن را ساخته است. همچنین آسمان و زمین و آنچه در میان آنهاست دلالت می کند بر صانعی⁽²²⁵⁷⁾ که ایشان را ساخته او آفریده است. و چه حجت از این قویتر و ظاهرتر می باشد؟ یوذاسف گفت که: بفرما - ای حکیم - که آیا به قضا و قدر الهی⁽²²⁵⁸⁾ است آنچه به مردم می رسد از بیماریها و دردها و فقر و احتیاج و

مکروهات⁽²²⁵⁹⁾ یا نه؟ بلوهر گفت که: اینها همه به قضا و قدر حق تعالی است. یوزاسف گفت که: بفرما - ای حکیم - که کارهای بد و گناهان مردم هم به قضا و قدر است یا نه؟ بلوهر گفت که: حق تعالی از اعمال سیئه⁽²²⁶⁰⁾ ایشان مبراست زیرا که ثواب عظیم برای مطیعان⁽²²⁶¹⁾ مقرر فرموده و عقاب شدید در جزای عاصیان⁽²²⁶²⁾ وعده نموده. یوزاسف گفت که: بفرما که کیست عادلترین مردم؟ و کیست ظالمترین مردم؟ و کیست زیرکترین مردم؟ و کیست احمقترین مردم؟ و کیست شقی‌ترین⁽²²⁶³⁾ مردم؟ و کیست سعادت‌مندترین مردم؟ بلوهر گفت که: عادلترین مردم کسی است که برای مردم انصاف از نفس خود بیشتر دهد. و جایزتر⁽²²⁶⁴⁾ و ظالمترین مردم کسی است که ظلم و جور خود را عدل داند، و عدل اهل عدل را جور و ظلم شمارد. و زیرکترین مردم کسی است که تهیه⁽²²⁶⁵⁾ و استعداد⁽²²⁶⁶⁾ آخرت خود را درست کند. و بیخردترین مردم کسی است که همگی همت خود را صرف دنیا نماید و گناهان و خطاها کار او باشد. و سعادت‌مندترین مردم کسی است که عاقبت اعمال او به خیر باشد. و شقی‌ترین مردم کسی است که ختم اعمال او به چیزی باشد که موجب غضب و خشم پروردگار او گردد.

پس حکیم گفت که: کسی که با مردم به نحوی معامله⁽²²⁶⁷⁾ نماید و جزا دهد ایشان را که اگر با او آن نحو معامله نمایند و جزا دهند او را، باعث هلاک و ضرر او گردد، او خداوند خود را به خشم آورده و مخالفت رضای او نموده است. و کسی که با مردم چنان معامله نماید که اگر با او آن معامله نمایند باعث صلاح او باشد، او مطیع خداوند خود است، و توفیق تحصیل⁽²²⁶⁸⁾ رضای الهی یافته و از غضب او اجتناب نموده است. بعد از آن گفت که: زنهار که امر نیک و حسن⁽²²⁶⁹⁾ را بد مشمار هرچند آن را در بدان بینی، و کار قبیح⁽²²⁷⁰⁾ بد را نیک

مدان هرچند در نیکان مشاهده نمایی. یوزاسف گفت که: بفرما که کدام یک از مردم سزاوارترند به سعادت؟ و کدام یک از ایشان سزاوارترند به بدبختی و شقاوت؟ بلوهر گفت که: سزاوارترین مردم به سعادت کسی است که به طاعت‌های الهی عمل نماید و از معاصی او اجتناب کند. و سزاوارترین مردم به شقاوت کسی است که معصیت‌های الهی را به جا آورد، و طاعت‌های الهی را ترک نماید، و شهوت‌های نفس خود را بر رضای الهی اختیار کند.

یوزاسف گفت که: کدام یک از مردم خدا را فرمانبردارترند؟

بلوهر گفت که: آن کسی که بیشتر متابعت فرموده الهی کند، و در دین حق راسختر⁽²²⁷¹⁾ باشد، و از گناهان و اعمال قبیحه از همه کس دورتر باشد.

یوزاسف گفت که: بیان فرما حسنات⁽²²⁷²⁾ و سیئات⁽²²⁷³⁾ را. بلوهر گفت که: حسنات صدق و راستی نیت و گفتار و کردار است، و سیئات بدی نیت و بدی گفتار و کردار است. یوزاسف گفت که: نیکی و صدق نیت کدام است؟ بلوهر گفت که: اعتدال و میانه‌روی در قصد و همت است. یوزاسف گفت که: چیست بدی گفتار؟ گفت: دروغ گفتن. یوزاسف گفت که: چیست بدی کردار؟ گفت: معصیت پروردگار نمودن. یوزاسف گفت که: بفرما که چگونه حاصل می‌شود میانه‌روی در قصد و همت؟ گفت: به این که پیوسته متذکر زوال و فنای دنیا باشی و همت گماری بر ترک اموری که موجب غضب الهی و وبال⁽²²⁷⁴⁾ اخروی می‌گردد. یوزاسف گفت که: سخاوت کدام است؟ گفت که: سخاوت و جوانمردی صرف کردن مال است در راه رضای الهی. یوزاسف گفت که: چه چیز است موجب گرامی بودن؟ گفت که: تقوا و پرهیزکاری از آنچه خدا از آن نهی فرموده است. یوزاسف گفت که: کدام است بخل؟ گفت که: منع کردن حقوق از اهلش، و گرفتن اموال از غیر محلش. پرسید که: حرص کدام است؟

گفت که: میل کردن است به سوی دنیا، و نظر انداختن به سوی چیزهایی که باعث فساد این کس می‌شود و عقاب الهی بر آنها مترتب می‌شود. پرسید که: راستی کدام است؟ گفت که: آن است که خود را فریب ندهی و با خود دروغ نگویی. پرسید که: حماقت کدام است؟ گفت که: آن است که دل به دنیای فانی بدهی و آخرت که دایم و باقی است ترک نمایی. پرسید که: دروغ چیست؟ گفت: آن که آدمی با خود دروغ گوید و خود را به آن فریب دهد، و پیوسته به هواها و شهوات نفس خود مشغوف⁽²²⁷⁵⁾ و خوشحال باشد، و امور دین خود را به تأخیر اندازد به طول امل⁽²²⁷⁶⁾. پرسید که: کدام یک از مردم کاملترند در صلاح و شایستگی؟ گفت: آن کس که عقلش کاملتر است، و نظر در عواقب⁽²²⁷⁷⁾ امور بیشتر می‌کند، و دشمنان خود را بهتر می‌شناسد، و خود را از شر ایشان بیشتر محافظت می‌نماید. پرسید که: آن عاقبت که گفتی در آن نظر می‌باید کرد چیست؟ و آن دشمنان که گفتی از ایشان حذر می‌باید کرد کیستند؟ گفت: عاقبت آخرت است، و آن دشمنان حرص و غضب و حسد و حمیت⁽²²⁷⁸⁾ و شهوت و ریا و لجاجت در باطل است. پرسید که: کدام یک از این دشمنان که شمردی قویتر است و احتراز⁽²²⁷⁹⁾ آن دشوارتر است؟ گفت: در حرص خشنودی نمی‌باشد و موجب شدت غضب می‌گردد. و در غضب، جور غالب است. و شکر اندک و کم موجب عداوت و دشمنی بسیار می‌گردد. و حسد مورث⁽²²⁸⁰⁾ فساد نیت و بدگمانی به خداوند خود می‌گردد. و حمیت باعث لجاجت عظیم و گناهان شنیع⁽²²⁸¹⁾ می‌شود. و کینه سبب طول عداوت و سلب رحم و شفقت و شدت قهر⁽²²⁸²⁾ و سطوت⁽²²⁸³⁾ می‌باشد. و ریا از همه مکاری بدتر است و بسیار مخفی می‌باشد و از همه دروغها بدتر است. و لجاجت زود آدمی را در خصومت⁽²²⁸⁴⁾ عاجز می‌کند و حجت را قطع می‌نماید⁽²²⁸⁵⁾. پرسید که: کدام یک از مکرهای

شیطان در هلاک کردن مردم تمامتر⁽²²⁸⁶⁾ و تأثیرش بیشتر است؟ گفت: آن که به سبب شهوات نفسانی بر مردم مشتبه و مخفی گرداند⁽²²⁸⁷⁾ نیک و بد را، و ثواب و عقاب را، و عواقب امور ناشایست را.

پرسید که: حق تعالی چه قوت به آدمی کرامت فرموده است که به آن تواند غالب شد بر این صفات ذمیمه⁽²²⁸⁸⁾ و اعمال قبیحه و خواهشهای هلاک کننده؟

گفت: آن قوت عقل و علم است، و عمل کردن به هر دو، و صبر کردن نفس بر ترک خواهشهای خود، و امید داشتن به ثوابهایی که در شرع وارد شده است، و بسیار یاد کردن فنای دنیا و نزدیکی مرگ، و پیوسته در حذر بودن که به سبب امور فانی دنیا امور باقی آخرت از این کس فوت نشود⁽²²⁸⁹⁾، و عبرت گرفتن از عاقبتهای بدی که بر امور گذشته دنیا مترتب گردیده⁽²²⁹⁰⁾، و خود را بر آداب و سنن اهل عقل داشتن، و نفس را از عاداتهای بد بازداشتن و به عاداتهای نیک و خُلُقهای حسن عادت فرمودن، و طول امل را از خود دور کردن، و صبر بر شدايد⁽²²⁹¹⁾ نمودن، و به قدر کفاف⁽²²⁹²⁾ از روزی قانع شدن، و به قضاهای الهی راضی بودن، و تفکر در شدت عقوبات آخرت نمودن، و تسلی دادن خود بر چیزهایی که در دنیا از آدمی فوت می‌شود، و ترک ارتکاب اموری که به اتمام نمی‌رسد، و بینا شدن به اموری که بازگشت او به آنهاست از امور آخرت، و راه سعادت را بر راه ضلالت اختیار نمودن و به یقین دانستن که بر کار خیر و شر ثواب و عقاب هست، و دانستن حقوق الهی و خلق، و نیکخواه مردم بودن، و نفس را از متابعت⁽²²⁹³⁾ هواها و مرتکب شدن شهوتها نگاه داشتن، و کارها را از روی فکر و تدبیر کردن، که اگر فسادى بر آن مترتب شود چون تفکر و تدبیر نموده معذور باشد. اینهاست قوتها و لشکرهایی که به اینها بر آن دشمنان غالب می‌توان شد. یوزاسف گفت که: کدام یک از اخلاق، پسندیده‌تر و نایابتر است؟

بلوهر گفت که: تواضع و فروتنی و نرمی سخن با برادران مؤمن. پرسید که: کدام عبادت بهتر است؟ گفت که: دل به یاد خدا و محبت او داشتن. پرسید که: کدام خصلت افضل⁽²²⁹⁴⁾ است؟ گفت: محبت صالحان. پرسید که: کدام سخن بهتر است؟ گفت: امر به معروف و نیکیها، و نهی از منکر و بدیها. پرسید که: کدام دشمن است که دفعش دشوارتر است؟ گفت: گناهان. پرسید که: کدام یک از فضیلتها افضل است؟ گفت که: راضی شدن به آنچه کافی باشد از روزی. پرسید که: کدام یک از آداب بهتر است؟ گفت: آدابی که از دین و شرع ظاهر شود. پرسید که: کیست که جفاکارتر است؟ گفت: پادشاه ظالم، و دلی که در آن رحم نباشد. پرسید که: چه چیز است که به نهایت نمی‌رسد؟ گفت که: چشم صاحب حرص که هرگز از دنیا سیر نمی‌شود. پرسید که: کدام است چیزی که عاقبتش از همه چیز بدتر است؟ گفت: متابعت رضای مردم نمودن در چیزی که موجب غضب الهی است. پرسید که: کدام چیز است که زودتر، از حالی به حالی می‌گردد و ثبات نمی‌دارد؟ گفت: دل پادشاهانی که کارهای ایشان برای دنیا باشد. پرسید که: کدام یک از گناهان رسواتر است؟ گفت: پیمان الهی را شکستن و با خدا مکر کردن. پرسید که: چه چیز است که زودتر منقطع⁽²²⁹⁵⁾ می‌گردد؟ گفت: محبت عاشق. پرسید که: کدام چیز خائن‌تر است؟ گفت: زبان دروغگو. پرسید که: چه چیز است که بیشتر پنهان می‌باشد؟ گفت: بدی ریاکننده‌ای که مردم را به ظاهر خود فریب دهد. پرسید که: چه چیز شبیه‌تر است به احوال دنیا؟ گفت: خوابهای پریشان. پرسید که: کدام یک از مردم پسندیده‌تر است؟ گفت: آن کس که گمانش به پروردگار خود نیکوتر باشد، و ترک محرمات الهی بیشتر نماید، و غفلتش از یاد خدا و یاد مرگ و کوتاهی عمر کمتر باشد. پرسید که: چه چیز در دنیا بیشتر موجب روشنی چشم و خوشحالی می‌گردد؟

گفت: فرزند صاحب ادب، و زن سازگار موافقی که یاور باشد بر تحصیل آخرت. پرسید که: کدام درد است که علاجش مشکلتر است در دنیا؟ گفت: فرزند بد و زن بد؛ که خلاصی از این دو بلا حاصل نمی‌شود. پرسید که: در کدام آسایش راحت بیشتر است؟ گفت: راضی بودن آدمی به بهره خود در دنیا، و در تحت حمایت و فرمان پادشاهان صالح بودن. یوزاسف گفت که: ای حکیم خاطر خود را با من دار که می‌خواهم از تو سؤال نمایم از چیزی که اهتمام من به آن از همه چیز بیشتر است، بعد از آن که حق تعالی مرا به کار خود بینا گردانید، و دانستم از امور خود چیزی چند را که نمی‌دانستم، و روزی کرد مرا از امور دین چیزی چند را که از آنها ناامید بودم. بلوهر گفت که: پیرس از آنچه خواهی. یوزاسف گفت که: مرا خبر ده از حال کسی که در طفولیت به پادشاهی رسیده باشد، و دین او بت پرستی باشد، و به لذات دنیا پیوسته پرورش یافته باشد و به آنها معتاد شده باشد، و در نعمت و راحت نشو و نما کرده باشد تا سن پیری، و در مدت عمر خود خدا را نشناخته باشد، و یک لحظه خود را از شهوات و لذات نفس باز نداشته باشد بلکه پیوسته همت او مصروف باشد بر آن که هر لذتی را به نهایت رساند و اقصای⁽²²⁹⁶⁾ مراتب هر شهوتی را تحصیل نماید، و خواهشهای نفس را بر همه چیز ترجیح دهد، و رشد و صلاح خود را در غیر آنها نداند. و چندان که عمرش زیاده شود حرصش بر این امور زیاده گردد و به دنیا فریفته تر گردد، و آن دین باطل در نفسش راسختر گردد، و اهل دین باطل خود را دوست تر دارد. و امر آخرت را نداند و غافل باشد از آن، و فراموش کرده باشد آن را به سبب قساوت قلب و بدی نیت و فساد اعتقاد. و روزبه‌روز عداوتش زیاده گردد نسبت به جماعتی که مخالف دین اویند و بر دین حق ثابت‌اند و از ترس او حق را اظهار نمی‌نمایند، و از ظلم و عداوت او خود را

پنهان کرده‌اند و انتظار فرج⁽²²⁹⁷⁾ می‌کشند. آیا چنین شخصی با این اوصاف را امید هست که در آخر عمر آن مذهب باطل را ترک نماید و از آن اعمال قبیحه نجات یابد و میل کند به جانب امری که فضیلت آن ظاهر است و حجت حقیقت آن واضح است و فواید و بهره‌ها در آن بسیار است؛ یعنی اختیار⁽²²⁹⁸⁾ نماید آنچه را تو می‌دانی از دین حق، و برسد به مرتبه‌ای که گناهان گذشته‌اش آمرزیده شود و امید ثوابهای اخروی داشته باشد؟ بلوهر گفت که: دانستم که صاحب این اوصاف کیست، و دانستم که این سؤال را برای چه کردی. یوزاسف گفت که: این دریافت و فراست⁽²²⁹⁹⁾ از تو بعید نیست با آن درجه فهم که خدا به تو کرامت فرموده و آن رتبه علم که تو را به آن مخصوص گردانیده. بلوهر گفت که: صاحب آن اوصاف پادشاه است که پدر توست. و باعث تو بر این سؤال محبتی است که به او داری و اهتمامی⁽²³⁰⁰⁾ است که در امر او به عمل می‌آوری به سبب شفقت⁽²³⁰¹⁾ بر پدر، و رعایت حق او، از ترس آن که مبدا معذب شود در آخرت به عذابهایی که حق تعالی مثل او را وعده فرموده است.

و می‌خواهی که مُثاب⁽²³⁰²⁾ شوی در این اهتمام، و ادا کنی حقی را که حق تعالی برای پدر تو لازم گردانیده است از شفقت بر او. و گمان دارم که در خاطر داری که نهایت سعی و کد⁽²³⁰³⁾ و اهتمام به‌جا آوری در هدایت پدر خود، و خلاصی او از هولهای⁽²³⁰⁴⁾ عظیم و عذابهای نامتناهی، و رسانیدن او به سلامت و راحت و نعمت ابدی که حق تعالی در ملکوت سماوات⁽²³⁰⁵⁾ برای مطیعان مقرر فرموده است. یوزاسف گفت که: یک حرف را خطا نکردی و آنچه در خاطر من بود بیان فرمودی. پس آنچه اعتقاد داری در امر پدرم بیان فرما که می‌ترسم که او را مرگ در رسد و به حسرت و ندامت گرفتار شود در هنگامی که پشیمانی او را هیچ ثمره‌ای نبخشد و از من هیچ نفعی به او نتواند رسید. پس مرا در این

امر صاحب یقین گردان و این عقده را از خاطر من بگشا که بسیار غمگینم در این امر، و چاره‌اش را نمی‌دانم. بلوهر گفت که: اعتقاد ما در این باب آن است که هیچ مخلوقی را از رحمت پروردگار خود دور نمی‌دانیم، و هیچ کس را ناامید از لطف و احسان او نمی‌گردانیم، و امید هدایت به هر کس داریم تا زنده است هر چند سرکش و طاغی⁽²³⁰⁶⁾ و گمراه باشد. زیرا که حق تعالی خود را برای ما وصف فرموده است به رحمت و مهربانی و شفقت، و ما به این نحو او را شناخته‌ایم و به این اوصاف ایمان به او آورده‌ایم، و امر فرموده است جمیع عاصیان را به استغفار و توبه. و به این سبب ما امیدواری عظیم در حصول مقصود تو داریم اگر مشیت الهی به آن تعلق گرفته باشد. و بدان - ای یوزاسف - که نقل کرده‌اند که: پادشاهی بود در زمانهای گذشته که صیت⁽²³⁰⁷⁾ علم و دانش او در آفاق منتشر گردیده بود و بسیار ملایم و مهربان و عادل بود بر رعیت خود، و پیوسته در اصلاح ایشان می‌کوشید. و مدتی در میان ایشان با نهایت خیر و صلاح و نیکی زندگانی و جهانبانی کرد. پس چون اجل او در رسید و به دار بقا رحلت نمود، رعیت بر او بسیار جزع⁽²³⁰⁸⁾ کردند. و او را فرزندی نبود، اما یکی از زنان او حامله بود و منجمان و کاهنان حکم کردند که این فرزند پسر است. ایشان کسی را بر خود پادشاه نکردند و انتظار ولادت آن پسر می‌بردند و وزیر پادشاه سابق امور مملکت را جاری می‌ساختند. پس موافق قول⁽²³⁰⁹⁾ منجمان پسری متولد شد و اهل آن مملکت به شادی و سروری که ایشان را از تولد آن پسر حاصل شد تا یک سال به لهو و لعب و سازها و انواع تنعمات⁽²³¹⁰⁾ تعیش⁽²³¹¹⁾ کردند و به فسوق⁽²³¹²⁾ و معاصی⁽²³¹³⁾ روزگار گذرانیدند، تا آن که جمعی از علما و دانشمندان و حق شناسان که در میان ایشان بودند به آن گروه گفتند که: این فرزند عطیه‌ای بود که حق تعالی به شما

کرامت فرموده بود و سزاوار این بود که در برابر این نعمت، شما حق تعالی را شکر کنید که مُعطی⁽²³¹⁴⁾ این نعمت است. شما به ازای شکر او کفران نعمت کردید و مخالفت او نمودید، و شکر شیطان کردید و او را راضی کردید و خدا را به خشم آوردید. اگر اعتقاد شما این است که غیر خدا این نعمت را به شما عطا کرده است، پس شکر او بکنید. آن گروه در جواب گفتند که: ما این عطیه⁽²³¹⁵⁾ را از خدا می‌دانیم و او بر ما به این نعمت منت گذاشته. علما گفتند که: پس اگر می‌دانید که خدا این نعمت را به شما کرامت فرموده پس چرا او را به خشم می‌آورید و دشمن او را راضی می‌کنید؟ رعیت گفتند که: ای دانایان الحال آنچه ما را باید کرد بفرمایید تا نصیحت شما را قبول کنیم و به فرموده شما عمل نماییم. علما گفتند که: می‌باید ترک نمایید متابعت شیطان را در خوردن مسکرات⁽²³¹⁶⁾ و مشغول گردیدن به سازها و لُهو و لعب. و به طاعات و عبادات طلب خشنودی پروردگار خود بکنید، و چند برابر آنچه شکر شیطان و اطاعت او کرده‌اید شکر خداوند خود به جا آورید تا حق تعالی گناهان شما را ببامرزد. رعیت در جواب ایشان گفتند که: بدنهای ما تاب تحمل جمیع آنچه شما فرموده‌اید ندارد. علما گفتند که: ای اصحاب جهالت و ضلالت چگونه اطاعت کردید کسی را که هیچ حق بر شما نداشت، و معصیت می‌کنید کسی را که حق واجب و لازم بر شما دارد؟ و چون بود که قوت داشتید بر فعل⁽²³¹⁷⁾ کارهایی که سزاوار نبود، و اظهار ضعف و ناتوانی می‌کنید در اعمالی که نیکو و پسندیده و سزاوار است؟ ایشان گفتند که: ای پیشوایان علم و حکمت! شهوتها در نفس ما عظیم و قوی گردیده، و لذتهای دنیا بر ما غالب شده. و چون این دواعی⁽²³¹⁸⁾ در نفس قوی است کارهای بد بر ما آسان شده است و متحمل مشقتهای آنها می‌توانیم شد، و نیات خیر در نفس ما ضعیف است و به این سبب مشقت

طاعات بر ما گران و دشوار است. پس، از ما راضی شوید که به تدریج روزبه روز از یک‌یک از اعمال ناشایست خود برگردیم و به طاعات رو آوریم، و بار را بر ما گران مکنید. علما گفتند که: ای گروه بیخردان شما فرزندان اهل جهالت و برادران اهل ضلالتید و شبیه ایشانید. لهذا شقاوت و بدبختی بر شما آسان است و سعادت و فیروزی⁽²³¹⁹⁾ بر شما گران. رعیت گفتند که: ای دانایان پیشوا و ای حکیمان رهنما! از سرزنش شما به آموزش پروردگار خود پناه می‌بریم، و از شدت⁽²³²⁰⁾ و عُنْف⁽²³²¹⁾ شما به پرده عفو الهی می‌گریزیم. پس شما سرزنش مکنید ما را به ضعف و سستی، و عیب مگویید ما را به جهالت و پستی. زیرا که پروردگار ما کریم و مهربان و آمرزنده است. پس اگر اطاعت او نماییم از گناه ما عفو می‌فرماید، و اگر طاعت او کنیم عبادات ما را مضاعف می‌گرداند. پس ما سعی می‌کنیم در عبادت و بندگی او به قدر آنچه از زمان مخالفت او کرده‌ایم و پیروی خواهشهای خود نموده‌ایم، تا آن که حق تعالی ما را به آرزوهای دنیا و عقبی⁽²³²²⁾ برساند و بر ما رحم فرموده، خلعت⁽²³²³⁾ مغفرت⁽²³²⁴⁾ بر ما بپوشاند، چنانچه بی‌طلب ما بر ما لباس هستی پوشانید و از ظلمت آباد عدم به ساحت⁽²³²⁵⁾ وجود کشانید. پس چون چنین گفتند، علما اقرار بر صدق ایشان نمودند و به گفته ایشان راضی شدند. پس ایشان یک سال تمام روزه داشتند و نماز و عبادت کردند و مالها در راه خدا صرف کردند. و چون سال منقضی شد⁽²³²⁶⁾ کاهنان⁽²³²⁷⁾ گفتند که: آنچه این گروه برای این مولود⁽²³²⁸⁾ کردند دلالت بر این می‌کند که این پادشاه مدتی فاجر⁽²³²⁹⁾ و بدکردار باشد و مدتی صالح و نیکوکار گردد. و در زمانی جبار⁽²³³⁰⁾ و متکبر⁽²³³¹⁾ باشد و بعد از آن تواضع و شکستگی شیوه او گردد. و منجمان⁽²³³²⁾ نیز با ایشان در این قول اتفاق⁽²³³³⁾ کردند. از ایشان پرسیدند که: این حال را از کجا دانستید و چگونه بر شما ظاهر

شد؟ کاهنان گفتند که: چون این رعیت به سبب این مولود در اول مشغول لهو و لعب و باطل شدند و در آخر به عبادت و بندگی رو آوردند، دانستیم که این مولود نیز حالش چنین خواهد بود. و منجمان گفتند که: چون در مولود⁽²³³⁴⁾ او زهره⁽²³³⁵⁾ و مشتری⁽²³³⁶⁾ هر دو در قوت بودند⁽²³³⁷⁾ و زهره تعلق به اهل طرب و بطالت⁽²³³⁸⁾ دارد و مشتری تعلق به اهل علم و عبادت، دانستیم که این دو حالت در او خواهد بود.⁽²³³⁹⁾

پس آن طفل در نهایت قوت و تنومندی و قدرت نشو و نما کرد. و چون نشئه⁽²³⁴⁰⁾ پادشاهی یافت آغاز بدمستی و بطالت و لهو و لعب و ظلم و جور و فساد و تعدی و تطاول⁽²³⁴¹⁾ نمود. و محبوبترین مردم نزد او کسی بود که در این امور با او موافقت نماید، و دشمنترین مردم نزد او کسی بود که از اعمال او کناره کند و او را نصیحت نماید. و مغرور شده بود به جوانی و صحت و توانایی، و ظفر بر مطالب⁽²³⁴²⁾ و نصرت بر دشمنان. و نخوت و خودبینی، و سرور و شادی او به نهایت رسید و آنچه میخواست و آرزو داشت از دیدنیها و شنیدنیها، دید و شنید. تا آن که به سن سی و دو سالگی رسید. پس جمع کرد زنان بسیار و پسران بیشمار را که از اولاد پادشاهان⁽²³⁴³⁾ نزد او جمع شده بودند. و پردگیان حرم⁽²³⁴⁴⁾ خود را از کنیزان با حسن و جمال و اسبان نفیس و مرکبهای فاخر⁽²³⁴⁵⁾ و کنیزان و خدمتکاران خاص خود را همگی حاضر نمود و فرمود که خود را به انواع لباسها و الوان زینتها بیاریند. و امر فرمود که مجلسی در مقابل مطلع⁽²³⁴⁷⁾ آفتاب از برای او بنا کنند که زمینش از صحیفه‌های⁽²³⁴⁶⁾ طلا باشد، و اصناف⁽²³⁴⁸⁾ جواهر در آن به کار برند، و طول آن مجلس صد و بیست ذرع⁽²³⁴⁹⁾ و عرض آن شصت ذرع باشد. و فرمود که سقف و دیوارهای آن را به طلا زینت کنند و به الوان جواهر مُرَّصَع⁽²³⁵⁰⁾ گردانند. و امر فرمود که آنچه در خزاین او بود

از نفایس اموال و جواهر و اسباب، بیرون آورند و به مجلس او به ترتیب بچینند. و فرمان داد که جمیع لشکری و امرا و سپهسالاران و نویسندگان و یساؤلان⁽²³⁵¹⁾ و دربانان و اشراف و بزرگان و علما و دانشمندان اهل مملکت او همگی با نهایت زینت و زیور حاضر شوند. و فرمود که شجاعان عسکر⁽²³⁵²⁾ و دلیران لشکرش بر اسبان نفیس او سوار شوند و از برای هر صنف از صنوف امرا و وزرا و لشکری و رعایا و عامه خلق مکانی مقرر فرمود که صفها برکشیده در جاهای خود قرار گیرند. و غرض او این بود که بر منظر رفیعی⁽²³⁵³⁾ برآید و عظمت پادشاهی و اسباب سلطنت و جمعیت خزاین⁽²³⁵⁴⁾ و وسعت مملکت و کثرت جنود⁽²³⁵⁵⁾ و عساکر⁽²³⁵⁶⁾ خود را به نظر درآورد تا سرور و عیش و طرب او زیاده گردد. پس چون چنین مجلسی را مرتب ساختند به مجلس درآمد و بر تخت خود بالا رفت، و بر تمام اهل مملکت خود مشرف شد⁽²³⁵⁷⁾ و همگی او را سجده کردند. و او را از مشاهده آن اسباب بی‌پایان و کثرت مطیعان و فرمانبرداران سرور عظیم حاصل گردید. پس به بعضی از غلامان خاص خود گفت که: مملکت و رعیت خود را بر احسن وجوه⁽²³⁵⁸⁾ مشاهده نمودم و شاد گردیدم. اکنون می‌خواهم که منظر⁽²³⁵⁹⁾ خویش را به نظر درآورم و از مشاهده جمال خود مسرور گردم.

پس آئینه‌ای طلب نمود و در اثنای⁽²³⁶⁰⁾ آن که در آن می‌نگریست و مشاهده صورت خود می‌نمود، نظرش بر موی سفیدی افتاد که در میان موهای ریش او ظاهر گردیده بود مانند زاغ سفیدی که در میان زاغهای سیاه نمودار باشد. از مشاهده این حال بسیار خایف⁽²³⁶¹⁾ و هراسان و غمگین و ترسان گردید و اثر اندوه بر جبینش⁽²³⁶²⁾ ظاهر شد و شادیش به اندوه مبدل گردید. و با خود اندیشه کرد که این نشانه‌ای است که جوانی به آخر رسیده و ایام سلطنت و کامرانی به

نهایت انجامیده. و این موی سفید رسول ناامیدی است که خبر زوال پادشاهی را بر من می خواند، و پیشاهنگ مرگ است که خبر مردن و پوسیدن را به گوش جانم می رساند. هیچ دربانی مانع آن نتوانست شد و هیچ نگهبانی دفع آن نتوانست نمود تا ناگاه به من رسید و خبر مرگ و زوال پادشاهی را به من رسانید، و به زودی سرور مرا به اندوه بدل خواهد کرد، و شادی و عیش مرا زایل خواهد گردانید، و بنای قوت و توانایی مرا درهم خواهد شکست، و حصارهای محکم و لشکرهای فراوان برای رفع این نفعی نخواهد بخشید. این است رباینده جوانی و قوت، و زایل کننده توانگری و عزت. این است پراکنده کننده جمعیت عزیزان، و قسمت کننده میراث میان دوستان و دشمنان. این است باطل کننده عیشها، و مکدر سازنده⁽²³⁶³⁾ لذتها، و خراب کننده عمارتها، و متفرق سازنده جمعیتها. این است پست کننده صاحبان رفعت⁽²³⁶⁴⁾، و خوار کننده اصحاب عزت و شوکت. اینک در رسیده، و بار خود را فرود آورده در خانه من، و دام خود را برای صید من گسترده در کاشانه من. پس آن پادشاه که در محملها⁽²³⁶⁵⁾ بر دوش گرفته بر روی تختش رسانیده بودند، به پای برهنه مضطرب از تخت فرود آمد و لشکری خود را جمع نمود و معتمدان⁽²³⁶⁶⁾ خود را به نزدیک خود خواند و گفت: ای گروه! من چگونه پادشاهی بودم شما را، و با شما چه نوع سلوک⁽²³⁶⁷⁾ کردم؟ و در ایام دولت⁽²³⁶⁸⁾ من شما بر چه حال بودید؟ ایشان در جواب گفتند که: ای پادشاه پسندیده اطوار⁽²³⁶⁹⁾ نیکوکردار! حق نعمت بر ما بسیار داری و از شکر احسانهای تو عاجزیم. و اینک جانهای خود را در راه فرمانبرداری تو گذاشته ایم. و آنچه می خواهی بفرما که به جان قبول می کنیم. پادشاه گفت که: دشمنی که از او نهایت بیم و خوف دارم به سرای من درآمده و هیچ یک از شما او را مانع نشدید تا بر من مستولی⁽²³⁷⁰⁾ گردیده، با آن که شما

معتمدان من بودید و به شما امیدها داشتم. ایشان گفتند که: ای پادشاه آن دشمن در کجاست؟ و او را می‌توان دید یا نه؟ پادشاه گفت که: خودش دیده نمی‌شود اما آثار و علامتش را می‌توان دید. ایشان گفتند که: ما برای دفع دشمنان تو مهیا گردیده‌ایم و حق نعمتهای تو را فراموش نکرده‌ایم. و در میان ما صاحبان عقل و تدبیر بسیارند. دشمن خود را به ما بنما تا دفع شر او از تو بکنیم. پادشاه گفت که: من فریب عظیم از شما خورده بودم، و به خطا بر شما اعتماد کرده بودم، و شما را به منزله سپری می‌دانستم برای دفع دشمنان خود. و مالهای گرانبهایه به شما بخشیدم، و شما را بر همه کس برگزیدم، و شما را به خود اختصاص تمام دادم که مرا از شر دشمنان حفظ و حراست و منع و حمایت نمایند. و برای اعانت و یاری شما بر این امر، شهرهای محکم بنا کردم، و قلعه‌ها استوار گردانیدم، و اسلحه‌ای که برای دفع اعدای در کار است به شما عطا کردم، و غم تحصیل مال و روزی را از شما برداشتم که شما را اندیشه‌ای بغیر از محافظت من نباشد. و گمان من این بود که با وجود شما آسیبی به من نخواهد رسید، و با آن که شما بر گرد من باشید رخنه⁽²³⁷¹⁾ بر بنیان وجود من راه نخواهد یافت. و اکنون با وجود جمعیت شما، چنین دشمنی بر من ظفر یافته است. اگر از این سستی و ضعف شماست که قدرت بر دفع آن ندارید، پس من در استحکام کار و فکر روزگار خود خطا کرده‌ام که شما را با این ضعف، یاور خود گردانیده‌ام.

و اگر شما قادر بر دفع آن بوده‌اید و غافل شده‌اید، پس شما خیرخواه و مشفق⁽²³⁷²⁾ من نبوده‌اید. ایشان گفتند که: ای پادشاه چیزی که ما طاقت دفع آن داشته باشیم به سلاح و حربه⁽²³⁷³⁾ و اسبان و قوت و تهیه خود و به مشیت الهی نخواهیم گذاشت که ضرر آن به تو برسد تا ما حیات داریم. و اما چیزی که به

دیده درنیاید ما علم به آن نداریم و قوت ما به دفع آن وفا نمی‌کند. پادشاه گفت که: آیا من شما را نگرفته‌ام برای این که دفع دشمنان از من بکنید؟ گفتند: بلی. پادشاه گفت که: پس، از چه قسم دشمنان، مرا محافظت می‌نمایید؟ آن دشمنی که ضرر به من رساند، یا دشمنی که ضرر به من نتواند رسانید؟ گفتند: از دشمنی که ضرر رساند. پادشاه گفت که: آیا از هر دشمن ضرر رساننده نگاه می‌دارید، یا از بعضی دشمنان ضرر رساننده؟ گفتند: از هر دشمنی که ضرر رساند. پادشاه گفت که: اینک رسول مرگ در رسیده و خبر خرابی و پوسیدگی بدن و زوال ملک و پادشاهی به من می‌دهد و می‌گوید که: من می‌خواهم که آنچه تو آبادان کرده‌ای ویران گردانم، و آنچه بنا کرده‌ای خراب کنم، و آنچه جمع کرده‌ای پراکنده گردانم، و آنچه به اصلاح آورده‌ای فاسد کنم، و آنچه اندوخته‌ای قسمت کنم، و کرده‌های تو را برهم زنم، و تدبیرهای تو را باطل سازم. و این رسول خبر آورده است از جانب مرگ که: ⁽²³⁷⁴⁾ عن قریب دشمنان تو را بر تو شاد خواهم کرد، و از فنای تو دردها و کینه‌های سینه ایشان را دوا خواهم کرد. زود باشد که لشکر تو را پراکنده کنم، و انس تو را به وحشت مبدل کنم، و تو را بعد از عزت خوار گردانم، و فرزندان تو را یتیم کنم، و متفرق سازم جمعیت تو را، و به مصیبت تو نشانم برادران و اهل بیت و خویشان تو را، و پیوندهای بدن تو را از هم بپاشم، و دشمنان تو را بر خانه‌های تو بنشانم. آن گروه گفتند که: ای پادشاه! ما تو را از شر مردم و جانوران درنده و حشرات زمین محافظت می‌توانیم نمود، اما مرگ و کهنگی و زوال را ما چاره نمی‌توانیم کرد، و قوت دفع آن را نداریم، و از خود نیز آن را منع نمی‌توانیم نمود. پادشاه گفت که: آیا چاره‌ای برای دفع این دشمن هست؟ گفتند: نه. پادشاه گفت که: دشمنان دارم از این دشمن خردتر. آیا دفع آنها می‌توانید کرد؟ گفتند: کدام‌اند آنها؟ گفت: دردها

و بلاها و غمها و المها. گفتند: ای پادشاه اینها به تقدیر خداوند عظیم الشان⁽²³⁷⁵⁾ قدری نازل می‌شود و اسبابشان از بدن و نفس برانگیخته می‌شود و هیچ کس بر دفع آنها قادر نیست، و به حاجب⁽²³⁷⁶⁾ و دربان و حارس⁽²³⁷⁷⁾ و نگهبان ممنوع نمی‌گردند⁽²³⁷⁸⁾.

پادشاه گفت: آیا قادر هستید بر دفع اموری که به قضا و قدر الهی بر من مقدر شده است؟

گفتند: ای پادشاه کیست که پنجه در پنجه قضا افکند و مغلوب آن نگردد؟ و کیست که با قدر حق تعالی ستیزه نماید و مقهور⁽²³⁷⁹⁾ آن نشود؟

پادشاه گفت که: پس هرگاه شما چاره قضا و قدر نمی‌توانید نمود، و جمیع امور به قضا و قدر است، پس چه نفع از شما به من می‌تواند رسید؟ ایشان گفتند که: ما قدرت بر دفع قضا و قدر نداریم، و تو توفیق یافته‌ای و به حقایق امور پی برده‌ای و آنچه می‌گویی حق است. اکنون بگو که چه اراده داری؟ پادشاه گفت که: اراده دارم که به عوض شما اصحاب و یاران بگیرم که مصاحبت ایشان با من دایمی باشد، و وفا در عهد و پیمان ایشان باشد، و برادری ایشان با من همیشه باقی باشد، و مرگ پیوند من و ایشان را قطع نکند، و بعد از مندرس شدن⁽²³⁸⁰⁾ بدن، صحبت⁽²³⁸¹⁾ من و ایشان باقی باشد، و مرا بعد از مرگ تنها نگذارند، و در زندگی ترک یاری من هرگز ننمایند، و از من دفع نمایند ضرر چیزی را که شما از دفع آن عاجزید، که آن مرگ است. گفتند: ای پادشاه کیستند این جماعت که اوصاف ایشان را بیان کردی؟ گفت: ایشان گروهی چندند که ایشان را برای اصلاح شما فاسد گردانیدم. گفتند که: احسان خود را از ما باز مگیر، و با ما و ایشان هر دو نیکی و ملاطفت⁽²³⁸²⁾ کن که ما پیوسته اخلاق تو را پسندیده و کامل و مهربانیهای تو را عظیم و شامل یافته‌ایم. گفت: صحبت شما سم قاتل⁽²³⁸³⁾

است، و اطاعت شما موجب کوری و کوری است، و موافقت شما زبان را لال می‌گرداند. گفتند: چرا چنین است ای پادشاه؟ گفت: زیرا که مصاحبت شما با من در بسیاری ملک و مال و اسباب دنیا است، و موافقت شما با من در جمع خزاین و اسباب عیش و نعمتهاست، و اطاعت شما مرا در اموری است که موجب غفلت از امور آخرت است، و شما مرا از فکر آخرت دور افکندید و دنیا را در نظر من زینت دادید. اگر خیرخواه من می‌بودید مرگ را به یاد من می‌آوردید، و اگر به من مشفق و مهربان می‌بودید، زوال و نیستی و فنا و کهنگی را در خاطر من جا می‌دادید، و امر باقی را برای من تحصیل می‌نمودید و مرا به امر فانی مشغول نمی‌ساختید. به درستی که آنچه شما نفع من می‌دانید برای من ضرر است، و آنچه گمان دوستی می‌کنید محض دشمنی است. و جمیع اموری که شما برای من تحصیل کرده‌اید همه را به شما گذاشتم، و مرا به آنها حاجتی نیست و به کار من نمی‌آید. گفتند: ای پادشاه پسندیده افکار نیکوکر دار! سخن تو را فهمیدیم و عزم داریم که آنچه بفرمایی اجابت کنیم، و ما را اصلاً بر تو حاجتی نیست زیرا که حجت تو تمام و غالب است. ولیکن ساکت شدن ما در برابر سخن تو موجب فساد مملکت ما و باطل شدن دنیای ما و شَماتت⁽²³⁸⁴⁾ دشمنان ما می‌گردد. و بر ما کار بسیار دشوار شده است و در چاره کار حیران شده‌ایم به سبب تغییر رأیی که تو را سانح گردیده⁽²³⁸⁵⁾، و این امری که تازه بر آن عازم شده‌ای. پادشاه گفت که: آنچه شما را به خاطر می‌رسد بگوئید و ایمن باشید از ضرر من. و هر حجت که دارید بیان فرمایید و از من بیم و ترس مدارید که من تا امروز مغلوب حمیت⁽²³⁸⁶⁾ و تعصب بودم و امروز بر هر دو غالبم. و تا امروز هر دو بر من مسلط بودند و اکنون بر ایشان مسلط گردیده‌ام. و

تا امروز پادشاه شما بودم ولیکن بنده بودم. و امروز از بندگی آزاد شدم و از فرمانبرداری خود شما را آزاد کردم.

گفتند: کیست آن که در زمان فرمانفرمایی ما بنده او بودی؟ گفت: من در آن زمان بنده خواهشهای نفسانی خود بودم و مقهور و مغلوب جهل و نادانی گشته بودم و بندگی و فرمانبرداری شهوتهای خود می‌کردم. امروز این بندگیها و اطاعتها را از خود بریدم و به پشت سر خود افکندم و آزاد شدم. گفتند: بگو - ای پادشاه - که اکنون چه عزم داری؟ گفت: عزم دارم که به قدر ضرورت قناعت نمایم، و در خلوتی مشغول تحصیل آخرت خود گردم، و دنیای فریبنده را ترک نمایم، و این بارهای گران را از پشت خود بیندازم، و مهبای مرگ شوم، و تهیه سفر آخرت را بگیرم، که اینک پیک مرگ از جانب مرگ در رسیده و می‌گوید که فرموده‌اند که: از تو جدا نشوم و با تو باشم تا مرگ، خود در رسد. گفتند: ای پادشاه آن پیک که از جانب مرگ آمده کدام است که ما او را نمی‌بینیم و او مقدمه مرگ است؟ گفت: اما رسول⁽²³⁸⁷⁾ مرگ، این موی سفید است که در میان موهای سیاه ظاهر گردیده و بانگ زوال و فنا در میان جمیع جوارح و اعضا در داده و همه اجابت او نموده‌اند. و اما مقدمه مرگ، آن ضعف و سستی و شکستگی است که این موی سفید نشانه آن است. گفتند: ای پادشاه چرا مملکت خود را باطل می‌کنی و رعیت خود را مهمل⁽²³⁸⁸⁾ و سرگردان می‌گذاری و از وبال و گناه این نمی‌ترسی که این گروه را معطل و ضایع بگذاری؟ مگر نمی‌دانی که بهترین ثوابها به اصلاح آوردن امور خلق است و سر نیکیها و بهترین عبادتها متابعت امت⁽²³⁸⁹⁾ و جماعت است؟ و چگونه نمی‌ترسی که گناهکار باشی و حال آن که در ضایع گرداندن عامه خلق گناه تو زیاده از آن ثواب است که در اصلاح نفس خود از خدا توقع داری. آیا نمی‌دانی که

بهترین عبادتها عملی است که دشوارتر است⁽²³⁹⁰⁾، و دشوارترین عملها سیاست⁽²³⁹¹⁾ رعیت است؟ به درستی که تو - ای پادشاه - به عدالت در میان رعیت سلوک کرده‌ای، و پیوسته به تدبیر صواب⁽²³⁹²⁾ خود اصلاح امور ایشان نموده‌ای، و به قدر آنچه امور ایشان به صلاح پیوسته تو مستحق مزد و ثواب گردیده‌ای. ای پادشاه صلاح این گروه در دست توست، و اکنون می‌خواهی که ایشان را بگذاری که فاسد شوند، و از فساد ایشان گناه به تو عاید می‌شود زیاده از ثوابی که به سبب اصلاح خود به تنهایی تحصیل می‌نمایی. مگر نمی‌دانی - ای پادشاه - که علما و دانشمندان گفته‌اند که: هر که شخصی را ضایع و فاسد کند موجب فساد نفس خود گردیده، و هر که شخصی را به اصلاح آورد موجب صلاح نفس خود شده. و کدام فساد از این شاملتر و بیشتر می‌باشد که تو ترک می‌نمایی جمیع این رعیت را که تو پیشوای ایشان، و به در می‌روی از میان این گروهی که تو باعث انتظام⁽²³⁹³⁾ امور ایشان؟ زینهار که از خود می‌فکن لباس این سلطنت را که وسیله شرف دنیا و آخرت توست. پادشاه گفت که: فهمیدم آنچه گفتید، و ادراک کردم آنچه بیان کردید. اگر من پادشاهی را در میان شما اختیار کنم برای این که عدالت در میان شما جاری سازم، و از خدا مزد طلب نمایم در اصلاح شما، و داشتن شما به خیرات و خوبیها بی‌اعوان⁽²³⁹⁴⁾ و یاران که با من مهربانی کنند، و بی‌وزرا که بعضی از امور مرا متکفل⁽²³⁹⁵⁾ شوند و ایشان نیز در آن مطلب خیر، یار و معاون من باشند، گمان ندارم که به تنهایی چنین مطلبی را در میان شما به راه توانم برد، و حال آن که همگی شما مایلید به دنیا، و راغب گردیده‌اید به شهوتها و لذتهای آن. و با این حال شما اگر من در میان شما باشم از حال خود ایمن نیستم که مایل گردم به دنیایی که اکنون امید دارم که آن را ترک نمایم و به اهلش واگذارم، و فریفته آن گردم. تا هنگامی که ناگاه مرگ در

رسد و مرا از تخت پادشاهی به زیر زمین رساند، و بعد از جامه‌های حریر⁽²³⁹⁶⁾ و دیبا⁽²³⁹⁷⁾ و لباسهای مُطرز⁽²³⁹⁸⁾ به طلا، جامه خاک در من پوشاند، و به عوض جواهر گرانبها سنگ و کلوخ بر من افشاند، و بعد از

منازل وسیعه در قبر تنگ ساکن گرداند، و بیوشاند به من بعد از خلع لباس مَکرمَت⁽²³⁹⁹⁾ جامه خواری و مذلت. پس در آنجا بمانم تنها و بی‌کس، و هیچ یک از شما با من نباشید، و مرا از آبادانی به در برید و به محل خرابی و ویرانی تنها بیندازید و بدن مرا به جانوران زمین از مورچه و غیر آن واگذارید که گوشت و پوست مرا بخورند و بدن من تمام کرم و مردار گندیده شود، و عزت از من بیگانه و خواری با من یار گردد. و دوست‌ترین شما نسبت به من در آن حال کسی باشد که زودتر مرا دفن کند، و مرا با کرده‌های بد خود واگذارد و برود. و در آن حال بغیر حسرت و ندامت ثمره‌ای بر این دوستان و یاران مترتب نشود⁽²⁴⁰⁰⁾. و شما پیوسته مرا وعده می‌کردید که دشمنان ضرر رساننده را از من دفع می‌نمایید. و اکنون اعتراف می‌نمایید که نفعی از شما به من نمی‌رسد و قادر بر دفع ضرر از من نیستید و چاره‌ای برای من نمی‌دانید. پس ای گروه! من امروز چاره کار خود می‌کنم - چون شما با من مکر کردید و دامهای فریب برای من گسترده بودید - و خود را از مکر شما نجات می‌دهم.

ایشان گفتند که: ای پادشاه نیکوکردار! ما آن نیستیم که پیشتر بودیم، چنانچه تو آن نیستی که پیشتر بودی. آن کسی که تو را از حال بد به حال نیک آورده، حال ما را نیز متبدل⁽²⁴⁰¹⁾ ساخته، و راغب به خیر و خوبی گردانیده. پس توبه ما را قبول فرما، و خیرخواهی ما را ترک مفرما.

پادشاه گفت که: تا شما بر سر قول خود هستید من در میان شما می‌باشم، و هرگاه برخلاف این وعده عمل نمایید از میان شما بیرون می‌روم. پس آن پادشاه

در مُلک خود ماند و لشکری او همگی به سیرت او عمل نمودند و به عبادت و بندگی حق تعالی مشغول گردیدند. پس حق سبحانه و تعالی ارزانی و فراوانی در بلاد ایشان کرامت فرمود و دشمنان ایشان را مخدول⁽²⁴⁰²⁾ گردانیدند، و مملکت آن پادشاه زیاده شد، و سی و دو سال دیگر بر این سیرت نیکو در میان ایشان پادشاهی کرد و به رحمت ایزدی پیوست. و تمام عمر او شصت و چهار سال بود که نصف آن را به ظلم و فساد گذرانید و نصف دیگر را به صلاح و سداد⁽²⁴⁰³⁾. یوزاسف گفت که: به شنیدن این مثل بسی مسرور گردیدم. از این باب مثلی دیگر بیان فرما که موجب زیادتی خوشحالی من گردد و شکر الهی را زیاده به جا آورم. بلوهر گفت که: نقل کرده‌اند که پادشاهی بود از پادشاهان فاسق. و در میان رعیت او شدت⁽²⁴⁰⁴⁾ و تنگی و تفرقه و پراکندگی بود، و دشمنان بر ایشان مستولی بودند به سبب فسق و فساد ایشان. و آن پادشاه را پسری بود در نهایت صلاح و سداد، و حق‌شناسی و خداترسی. و آن رعیت را به خوف الهی و پرهیزکاری از گناهان راغب می‌گردانید⁽²⁴⁰⁵⁾ و امر می‌فرمود ایشان را به یاد کردن خدا در جمیع احوال، و پناه بردن به او در دفع دشمنان و رفع شداید. و چون پدرش از دنیا رفت و او بر سریر⁽²⁴⁰⁶⁾ سلطنت مستقر گردید حق تعالی دشمنان او را منکوب⁽²⁴⁰⁷⁾ گردانید، و رعیتش به رفاهیت و امنیت و مجتمع گردیدند، و ملکش آبادان و معمور گردید، و امور پادشاهیش منتظم شد. و وفور این نعمتهای بی‌پایان باعث طغیان و غفلت و فساد او گردید، به حدی که بندگی خدا را ترک کرد و نعمتهای خدا را کفران می‌نمود⁽²⁴⁰⁸⁾، و هر که با او عناد⁽²⁴⁰⁹⁾ می‌ورزید مسارعت⁽²⁴¹⁰⁾ به قتلش می‌نمود. و بر این حال پادشاهی او به طول انجامید و روزبه‌روز فساد او و رعیت او زیاده می‌شد، تا آن که همگی فراموش کردند آن دین حقی را که پیش از پادشاهی او داشتند. و آنچه او امر

می فرمود از باطل و ظلم، همگی اطاعت او می نمودند و در ضلالت و گمراهی مُسارعت می کردند⁽²⁴¹¹⁾. و بر این حال ماندند تا آن که فرزندان ایشان بر این جهالت و بَطالت⁽²⁴¹²⁾ نشو و نما کردند و عبادت الهی از میان ایشان بالکلیه⁽²⁴¹³⁾ برطرف شد. و نام مقدس الهی بر زبان ایشان جاری نمی شد و در خاطر ایشان خُطور نمی کرد که خداوندی و معبودی بغیر آن پادشاه دارند. و آن پادشاه در حیات پدرش با خدا عهد کرده بود که اگر او پادشاه شود اطاعت الهی به نحوی بکند که هیچ یک از پادشاهان گذشته نکرده باشند، و فرمانبرداری خدا چندان بکند که فوق طاقت همه کس باشد. پس چون به پادشاهی رسید غرور سلطنت آن نیت را از خاطرش محو نمود و مستی فرمانروایی چندان او را بیهوش کرد که چشم نگشود و به جانب حق اصلاً نظر نیفکند. و در میان امرای او مرد صالحی بود که قرب و منزلتش نزد آن پادشاه زیاده از دیگران بود. و دلش بسیار به درد آمد و دلتنگ شد از آن گمراهی و ضلالت و مستی و بَطالت که در آن پادشاه می دید. و می خواست که به یاد پادشاه بیاورد پیمانی را که او با خداوند خود کرده بود، و او را پند دهد و نصیحت کند، ولیکن از شدت و صولت⁽²⁴¹⁴⁾ و غفلت او حذر می نمود و جرئت نمی کرد. و از اهل دین و صلاح در مملکت آن پادشاه کسی نمانده بود بغیر او و یک شخص دیگر که در اطراف مملکت آن پادشاه مخفی⁽²⁴¹⁵⁾ بود و کسی نام و نشان را نمی دانست.

پس روزی آن مرد مقرب جرئت کرد و کله مرده پوسیده‌ای برداشت و در جامه‌ای پیچید و به مجلس پادشاه درآمد. و چون بر جانب راست آن پادشاه نشست، آن کله را بیرون آورد و در پیش خود گذاشت، و پا بر آن می زد تا آن که ریزه‌های استخوان تمام آن مجلس را کتیف کرد. و پادشاه از آن عمل بسیار در خشم شد و اهل مجلس همگی متحیر شدند، و جلادان شمشیرها کشیدند و

منتظر فرمان پادشاه بودند که چون اشاره نماید او را پاره پاره کنند. و پادشاه با آن شدت غضب {و} خشمی که او را از جا به در آورده بود ضبط خود می نمود⁽²⁴¹⁶⁾ و امر به قتل او فرمود. و پادشاهان آن زمان شیوه ایشان این بود که با وجود تکبر و تجبر⁽²⁴¹⁷⁾ و کفر و ضلالت، نهایت حلم و بردباری می نمودند و مبادرت به سیاستها⁽²⁴¹⁸⁾ و تأدیبها نمی کردند برای تألیف⁽²⁴¹⁹⁾ دل‌های رعیت و آبادانی مملکت. زیرا که انحراف قلوب ایشان موجب تزلزل بنیان سلطنت می گردد و خرابی مملکت موجب نقصان مال و خراج پادشاهان می شود. و به این سبب پادشاه ساکت ماند تا از مجلس برخاست. و آن مرد دو روز دیگر در مجلس پادشاه همان عمل کرد و پادشاه با او هیچ در آن باب سخن نگفت. چون آن مرد دید که پادشاه از سبب آن کار هیچ نمی پرسد، در روز چهارم همان کله را برگرفت با ترازویی و قدری از خاک، و چون به مجلس درآمد و با کله آن کرد که هر روز می کرد، ترازو را برگرفت و در یک کفه آن درمی⁽²⁴²⁰⁾ گذاشت و در کفه دیگر خاک ریخت آن قدر که برابر آن درم شد. پس آن خاک را در چشم آن کله ریخت و یک کف خاک برداشت و در دهان آن کله ریخت. در آن حال، پادشاه را دیگر طاقت صبر نماند و بیتاب شد و گفت: می دانم که باعث جرئت تو بر این اعمال در مجلس من زیادتی قرب و منزلتی است که نزد من داری و می دانی که تو را عزیز و گرامی می دارم و از تو می گذرانم چیزی چند را که از دیگران نمی گذرانم. و گمان دارم که در این اعمال غرضی و مطلبی⁽²⁴²¹⁾ داری. پس آن مرد بر رو درافتاد و پای پادشاه را بوسه داد و گفت: ای پادشاه ساعتی رو به من دار و عقل خود را همگی متوجه من گردان که با تو سخنی دارم. به درستی که مثل سخن حکمت مثل تیر است که اگر بر زمین نرمی اندازند می نشیند و جا می کند، و اگر به سوی سنگ سخت اندازند تأثیر نمی کند و جا

نمی‌گیرد و برمی‌گردد. و همچنین کلمه حق مانند باران است که اگر بر زمین نرم پاکیزه‌ای که قابل زراعت باشد ببارد از آن گیاه می‌روید، و اگر بر زمین شوره ببارد ضایع می‌شود. و به درستی که در مردم هواها و خواهشهای مختلف می‌باشد و پیوسته در دل آدمی عقل نورانی با خواهشهای نفسانی معارضه و مجادله می‌نماید. پس اگر خواهش نفس بر عقل غالب گردید، حق را قبول نمی‌کند و از جا به در می‌آید و سفاقت⁽²⁴²²⁾ و تند می‌کند؛ و اگر عقل بر شهوات نفس غالب شد آدمی حق را می‌یابد و او را لغزشی و خطایی حاصل نمی‌شود. و بدان که من از هنگام طفولیت تا حال دوستدار دانش و علم بودم و به تحصیل علوم راغب بودم و بر همه چیز آن را اختیار می‌نمودم⁽²⁴²³⁾. پس هیچ علمی نماند مگر آن که از آن بهره‌ی واف⁽²⁴²⁴⁾ اخذ نمودم. تا آن که روزی در میان قبرستان می‌گردیدم، این کله پوسیده را دیدم که بیرون افتاده بود از قبرهای پادشاهان.

و چون به پادشاهان محبت عظیم دارم از مشاهده این کله بر این حال و جدا گردیدن آن از بدن و افتادن آن بر خاک به مذلت و خواری بسی متأثر شدم. پس آن را برداشتم و در بر گرفتم و به خانه خود بردم و دیبا و حریر بر آن پوشانیدم، و گلاب بر آن پاشیدم، و بر روی فرش نیکو گذاشتم و با خود گفتم که: اگر این کله از سرهای پادشاهان است این اکرام در آن تأثیر می‌کند و به حسن و جمال خود برمی‌گردد، و اگر از سرهای فقرا و درویشان است بر همین حال می‌ماند و اکرام من به آن نفعی نمی‌رساند. پس چند روز با او چنین سلوک کردم و در اکرام و احترام و زینت آن اهتمام کردم، هیچ تغییر در آن نشد و هیچ جمالی او را حاصل نگردید. چون دیدم که گرامی داشتن در آن تأثیری نمی‌کند طلبیدم یکی از غلامان خود را که از سایر غلامان نزد من کم قدرتر بود و

فرمودم که خواری بیش از پیش به آن سر رسانید. دیدم که این حالت نیز در آن هیچ اثری نکرد. دانستم که اکرام نمودن و اهانت فرمودن نسبت به حال آن سر یکسان است.

پس چون این حالت را در آن مشاهده کردم به نزد حکما و دانایان رفتم و از احوال آن کله از ایشان سؤال نمودم. ایشان نیز علمی به احوال آن نداشتند. و چون می‌دانستم که پادشاه منتهای دانش و علم و معدن بردباری و حلم است به نزد تو آمدم که سؤال نمایم. و از جان خود می‌ترسیدم و جرئت سؤال نمی‌نمودم تا آن که خود سؤال فرمودی. اکنون التماس دارم که مرا خبر دهی که این کله، سر پادشاهان است یا گدایان. و به درستی که چون درمانده شدم در تفکر در حال این کله، با خود اندیشه کردم که دیده پادشاهان را هیچ چیز پر نمی‌کند و حرص ایشان به مرتبه‌ای است که اگر تمام زیر آسمان را به تصرف در آورند به آن قانع نمی‌گردند و همت بر تسخیر بالای آسمان می‌گمارند. و دیده این کله را که ملاحظه کردم از وزن یک درم خاک پر شد. و همچنین نظر کردم به دهان این کله که اگر دهان پادشاهان باشد به هیچ چیز پر نمی‌شود. چون ملاحظه کردم از یک مشت خاک پر شد. پس اگر می‌گویی که این سر مسکینی است، حجت بر تو تمام می‌کنم که این را از قبرستان برداشته‌ام. و اگر باور نمی‌کنی می‌روم و کله‌های پادشاهان و مسکینان همه را بیرون می‌آورم و نزد تو حاضر می‌گردانم. اگر فضیلتی و شرفی در کله‌های پادشاهان بر من ظاهر می‌سازی من به گفته تو قایل می‌شوم. و اگر می‌گویی که این کله سر پادشاهی است، پس بدان که این پادشاه که این کله اوست، از شوکت و پادشاهی و زینت و رفعت و عزت مثل آنچه تو داری، در حال حیات خود داشته است و اکنون به این حال رسیده. و نمی‌پسندم به تو - ای پادشاه - روزی را که تو نیز به این حال افتاده

باشی و پامال دوست و دشمن گردیده باشی و با خاک یکسان شده باشی، و کرم بدنت را خورده باشد و جمعیتت به تنهایی، و عزتت به خواری بدل شده باشد، و تو را در خانه‌ای جا دهند کمتر از چهار ذرع، و پادشاهیت را به میراث ببرند، و یاد تو از میان مردم برود، و عملهای تو تمام بر هم خورد و فاسد شود، و هر که را گرامی داشته باشی خوار گردد، و هر که را خوار کرده باشی گرامی گردد، و دشمنان تو شاد گردند، و یاران تو گریزان شوند، و خاک بر رویت بریزند، و به حالی گرفتار شوی که اگر تو را آواز دهند نشنوی، و اگر تو را گرامی دارند نیایی، و اگر تو را خوار گردانند به خشم نیایی. و فرزندان یتیم گردند، و زنان بیبکس شوند و گاه باشد که شوهران دیگر بگیرند.

پس پادشاه از استماع این سخنان هراسان شد و اشک از چشمش فروریخت و فریاد واویلاه برآورد و بسیار بگریست. و چون آن مرد دید که سخنش در پادشاه تأثیر کرد، دیگر از امثال این سخنان بسیار گفت. پس پادشاه گفت که: خدا تو را جزای خیر دهد، و این جمعی که بر گرد من برآمده‌اند از بزرگان، خدا ایشان را به بلای بد گرفتار گرداند. به جان خود سوگند می‌خورم که مطلب تو را فهمیدم و به خیر خود بینا گردیدم. پس ترک شهوات و معاصی نمود، و به طاعات و خیرات راغب گردید، و آوازه نیکی و صلاح او در آفاق منتشر شد، و اهل فضل و علم از همه طرف رو به او آوردند، و عاقبت او به خیر و صلاح انجامید و بر این حال ماند تا از دنیا مفارقت نمود. یوزاسف گفت که: دیگر از این گونه مثل بفرما.

بلوهر گفت که: نقل کرده‌اند که: در ازمنه گذشته پادشاهی بود و بسیار خواهش داشت که از او فرزندی حاصل شود. و به هرگونه علاجی که گمان می‌برد این مطلب خود را معالجه می‌نمود و فایده نمی‌بخشید. تا آن که در آخر

عمر یکی از زنان او حامله گردید و پسری از او متولد شد. پس چون نشو و نما کرد و به راه افتاد، روزی گامی برداشت و گفت: به روز معاد و بازگشت خود جفا می‌کنید. پس گام دیگر برداشت و گفت: پیر خواهید شد. و گام سیم برداشت و گفت: بعد از آن خواهید مرد. پس به حال خود بازگشت و به طور اطفال مشغول بازی و لهوشد.

پادشاه از مشاهده این حال بسی متعجب شد و منجمان و علما را طلبید و حال آن فرزند را نقل کرد و گفت: طالع⁽²⁴²⁵⁾ فرزند مرا ملاحظه نمایید و در این اطوار⁽²⁴²⁶⁾ او تأمل کنید و احوال او را برای من بیان کنید.

و آن گروه آن قدر در استعلام⁽²⁴²⁷⁾ احوال او اندیشه کردند که مانده شدند و از احوال او چیزی استنباط نتوانستند نمود. پس چون پادشاه دانست که ایشان نیز در امر او حیران‌اند او را به دایگان داد که به شیر دادن او مشغول شدند. و یکی از آن منجمان گفت که: این طفل پیشوایی از پیشوایان دین خواهد شد.

پس پادشاه نگهبانان بر آن فرزند گماشت که از او جدا نشوند، تا آن که آن پسر به سن شباب⁽²⁴²⁸⁾ رسید. روزی خود را از دست پاسبانان خلاص کرد و به بازار آمد. ناگاه نظرش بر جنازه‌ای افتاد. پرسید که: این چه چیز است؟ گفتند: آدمی است مرده است. پرسید که:

چه چیز باعث مرگ او شده است؟ گفتند که: پیر شد و ایام عمرش به سر آمد و اجلش در رسید و مُرد. پرسید که: پیشتر صحیح⁽²⁴²⁹⁾ و زنده بود و می‌خورد و می‌آشامید و راه می‌رفت؟ گفتند: بلی.

چون پاره‌ای دیگر راه رفت نظرش بر مرد پیری افتاد. ایستاده و از روی تعجب نظر بسیار بر او می‌کرد و ملاحظه احوال او می‌نمود. پس پرسید که: این چه چیز است؟ گفتند:

مردی است که سن بسیار دارد و پیری او را دریافته و اعضا و قوایش ضعیف و باطل⁽²⁴³⁰⁾ گردیده است. پرسید که: این مرد اول طفل بوده و به این حال رسیده است؟ گفتند: بلی.

پس از آن درگذشت. ناگاه به مرد بیماری رسید. از حال او پرسید. گفتند: مردی است بیمار شده است. گفت: اول صحیح بوده و بعد از آن بیمار شده است؟ گفتند: بلی. گفت: والله که اگر شما راست می‌گویید آنچه می‌گویید، همه مردم عالم دیوانه‌اند.

ناگاه پرستاران و پاسبانان به فکر آن پسر افتادند و تفحص⁽²⁴³¹⁾ کردند، او را در خانه نیافتند. به بازار آمدند و او را گرفته، به خانه بردند. چون به خانه درآمد بر پشت خوابید.

پس نظرش به چوبهای سقف خانه افتاد. پرسید که: اول این چوبها چگونه بوده است؟ گفتند:

اول نهالی بوده از زمین روییده، بعد از آن بزرگ شده و درختی شده. بعد از آن آن را بریده‌اید و دیوارهای این خانه را بلند کرده‌اند و این چوب را بر روی آنها انداخته‌اند.

در این سخن بودند که پادشاه فرستاد به نزد موکلان⁽²⁴³²⁾ که: ملاحظه کنید که پسر من گویا شده و به سخن آمده است؟ گفتند: بلی؛ سخن می‌گوید، و سخنی چند می‌گوید از باب سخنان سوداییان⁽²⁴³³⁾ و وسواسیان. پس چون آن سخنان را به پادشاه نقل کردند، علما و منجمان را بار دیگر طلبید و از حال او سؤال نمود. ایشان حیران ماندند مگر همان منجم اول که باز گفت که: او پیشوا و رهنمای اهل دین خواهد بود. و پادشاه را سخن او خوش نیامد. پس بعضی از دانایان

گفتند که: ای پادشاه اگر زنی را به تزویج او درآوری این حالت سودا⁽²⁴³⁴⁾ از او زایل می‌گردد و عاقل می‌شود و به کار خود بینا می‌شود.

پادشاه سخن ایشان را پسندید و تفحص نمود در اطراف زمین، و زنی با نهایت حسن و جمال که از او بهتر نتواند بود برای او به هم رسانید و به عقد او درآورد و برای زفاف او مجلسی آراست و سازندگان⁽²⁴³⁵⁾ و نوازندگان و بازیگران بسیار جمع کرد و هر یک به کار خود مشغول گردیدند. چون نغمه‌ها و ترانه‌های ایشان بلند گردید، پسر پرسید که: این صداها چیست؟

گفتند که: اینها ارباب⁽²⁴³⁶⁾ نغمه و ترانه و لهو و لعب و بازی و طرباند که برای عروسی تو ایشان را جمع کرده‌اند که خاطر تو شاد گردد. پسر ساکت شد و جواب نگفت. و چون شب شد پادشاه زن آن پسر را طلب نمود و گفت: من فرزندی بغیر این پسر ندارم و بسیار او را عزیز می‌دارم. می‌خواهم که چون تو را به نزد او برند به شیوه مهربانی و ملاحظت و به افسون⁽²⁴³⁷⁾ شیرین زبانی و حسن مصاحبت دل او را به سوی خود مایل گردانی.

پس چون زن را به نزد او بردند و خلوت شد، زن به نزدیک او رفت و شروع در مهربانی و ملاحظت نمود و پرده حیا را از پیش برداشت و دست در گردنش درآورد.

پسر گفت که: شتاب مکن که شب دراز است و ایام صحبت بسیار است. خدا بر تو مبارک گرداند این مواصلت⁽²⁴³⁸⁾ را. صبر کن تا بخوریم و بیاشامیم و به صحبت مشغول شویم.

پس آن جوان مشغول طعام خوردن شد و زن مشغول شراب خوردن گردید. و آن قدر صبر کرد آن جوان که مستی آن زن را ربود و به خواب رفت. پس دربانان و پاسبانان را غافل کرد و از خانه بیرون آمد و به شهر درآمد و در

کوچه‌ها می‌گردید تا آن که به پسر همسن خود از اهل آن شهر برخورد. جامه‌های خود را انداخت و بعضی از جامه‌های آن پسر را پوشید که کسی او را نشناسد. و آن پسر را برداشت و با یکدیگر از آن شهر بیرون رفتند. و در تمام آن شب راه رفتند. و چون نزدیک صبح شد ترسیدند که از عقب ایشان بیایند و ایشان را بیایند، در گوشه‌ای پنهان شدند.

و چون صبح شد و خدمتکاران پسر پادشاه به نزد دختر آمدند، او را در خواب یافتند و پسر را ندیدند. از عروس احوال داماد را پرسیدند، گفت: الحال نزد من بود و من به خواب رفتم. نمی‌دانم به کجا رفته است.

چندان که او را طلب کردند نیافتند. پس چون شب درآمد پسر پادشاه با رفیق خود از مَکَمَن⁽²⁴³⁹⁾ خویش بیرون آمده، رو به راه آوردند. و پیوسته چنین می‌کردند که روزها مخفی می‌شدند و شبها طی مسافت می‌نمودند تا آن که از مملکت آن پادشاه بیرون رفتند و به ملک پادشاه دیگر داخل شدند.

و آن پادشاه را دختری بود در نهایت حسن و جمال، و از بسیاری محبتی که به آن دختر داشت عهد کرده بود با او که او را به شوهر ندهد مگر به کسی که او بیسندد و اراده نماید. و به این سبب غرفه‌ای⁽²⁴⁴⁰⁾ بسیار رفیع⁽²⁴⁴¹⁾ و عالی برای او بنا کرده بود که بر شارع عام⁽²⁴⁴²⁾ مُشرف بود⁽²⁴⁴³⁾ که آن دختر پیوسته در آنجا نشسته بود و بر مردمی که از آن شارع⁽²⁴⁴⁴⁾ عبور می‌نمودند نظر می‌کرد که اگر کسی را بیسندد پدر خود را اعلام نماید که او را به عقد او در آورد. ناگاه نظرش بر پسر پادشاه افتاد که با آن جامه‌های کهنه با رفیق خود سیر می‌کند.

چون نور نجابت صوری⁽²⁴⁴⁵⁾ و معنوی از جبین⁽²⁴⁴⁶⁾ آن پسر ساطع⁽²⁴⁴⁷⁾ بود، محبت او در دل آن دختر قرار گرفت و نزد پدر فرستاد که: اینک من کسی را

برای شوهری خود اختیار کردم. اگر مرا به کسی تزویج خواهی کرد به این جوان بده و الا به دیگری راضی نخواهم شد.

در آن حال مادر دختر به نزد او آمد. به او گفتند که: دختری شخصی را پسندیده است برای شوهری خود، و می‌گوید: به دیگری راضی نخواهم شد. مادر بسی از استماع⁽²⁴⁴⁸⁾ این سخن مسرور گردید، و او نیز نظر کرد و آن پسر را مشاهده نمود و به سرعت تمام به خدمت پادشاه رفت و حقیقت حال را عرض نمود. پادشاه نیز بسیار خوشحال شد و به قصر دختر برآمد و گفت: آن جوان را به من بنمایید. چون او را نشان دادند و از دور مشاهده او نمود از قصر فرود آمد و تغییر لباس نمود و به نزد پسر آمد و با او سخن گفت و از احوال او سؤال نمود که: تو کیستی و از کجا آمده‌ای؟ گفت: تو را با من چه کار است و چه سؤال از من می‌کنی؟ من مردی‌ام از فقرا و مساکین. پادشاه گفت: تو غریب می‌نمایی و رنگ تو به رنگ مردم این شهر نمی‌ماند. پسر گفت که: من غریب نیستم.

پادشاه هر چند سعی نمود که او به راستی، احوال خود را بیان فرماید ابا⁽²⁴⁴⁹⁾ نمود و بیان حال خود نکرد.

پس پادشاه جمعی را موکل⁽²⁴⁵⁰⁾ او گردانید که از احوال او باخبر باشند به نحوی که او نداند، و مطلع باشند که به کجا می‌رود و در کجا قرار می‌گیرد. و به حرمسرای⁽²⁴⁵¹⁾ خود بازگشت، و گفت: جوانی را دیدم در نهایت عقل و فراست⁽²⁴⁵²⁾، و گویا پسر پادشاهی است. و چنان می‌یابم که او را میلی و خواهشی نباشد به آنچه شما او را برای آن می‌خوانید. پس کس به طلب او فرستاد که او را حاضر گردانند.

مُلازمان⁽²⁴⁵³⁾ پادشاه به نزد او آمدند و گفتند که: پادشاه تو را می‌طلبد. پسر گفت که: مرا با پادشاه چه کار است و برای چه مرا می‌خواهد، که مرا به او حاجتی نیست و او مرا نمی‌شناسد. ملازمان به سخن او گوش نکردند و به اکراه⁽²⁴⁵⁴⁾ او را به مجلس پادشاه حاضر ساختند. و پادشاه او را گرامی داشت و فرمود کرسی⁽²⁴⁵⁵⁾ برای او گذاشتند و او را بر کرسی نشانند. و پادشاه فرمود که دختر و زنش به پس پرده آمدند، و به پسر گفت که: ای جوان تو را برای کار خیری طلبیده‌ام. دختری دارم و تو را برای شوهری خود پسندیده، و می‌خواهم تو را به عقد او درآورم. و از فقر و بی‌چیزی پروا مکن که ما تو را غنی می‌گردانیم و شرافت و بزرگی و رفعت⁽²⁴⁵⁶⁾ به تو ارزانی می‌داریم.

پسر گفت که: مرا به آنچه می‌گویی احتیاجی نیست. ای پادشاه اگر می‌خواهی، برای تو مثلی بیان کنم.
پادشاه گفت: بگو.

آن جوان گفت که: نقل کرده‌اند که: پادشاهی بود و پسری داشت و آن پسر مصاحبان و دوستان داشت. روزی آن مصاحبان طعامی مهیا کردند و پسر پادشاه را به ضیافت طلبیدند. چون به مجلس ایشان درآمد به شراب خوردن مشغول شدند تا آن که همگی مست شدند و افتادند. پسر پادشاه در نصف شب از خواب بیدار شد و هوای اهل خانه خود بر سرش افتاد و بیرون آمد که به خانه خود بازگردد. و هیچ یک از آن مصاحبان را بیدار نکرد و مستانه به راه می‌آمد. در عرض راه گذارش بر قبری افتاد. در عالم مستی و بیهوشی چنین به نظرش آمد که آن قبر، خانه اوست. پس به آن قبر داخل شد و گند مرده به مشامش رسید. از غایت بیهوشی و بیخبری گمان کرد که بوهای خوشی است که در خانه از برای او مهیا کرده‌اند. و استخوانهای پوسیده که در آن قبر به نظرش

آمد گمان کرد که فرشهای بزرگانه‌ای است که در منزل برای او گسترده‌اند. و دید که مرده تازه‌ای در آن قبر دفن کرده‌اند و متعفن⁽²⁴⁵⁷⁾ گردیده. چنان به خیالش درآمد که معشوق اوست. دست تنگ به گردن او درآورد و تمام شب او را می‌بوسید و با او بازی می‌کرد.

چون صبح شد و به هوش بازآمد و نظر کرد، دست خود را در گردن مرده گنبدیده‌ای دید و جامه‌های خود را به انواع کتافات از چرک و ریم⁽²⁴⁵⁸⁾ و خون آلوده یافت و از گند بیتاب شد و از آن حال، وحشت عظیم به هم رسانید. بیرون آمد و نهایت بدحالی متوجه شهر شد، و از شرمندگی و انفعال⁽²⁴⁵⁹⁾ آن حال ناخوش، خود را از مردم پنهان می‌کرد تا به خانه خود درآمد و بسی شاد شد که کسی او را بر آن حال مشاهده نکرد. پس جامه‌های خود را افکند و خود را پاکیزه گردانید و جامه‌های نو پوشید و به بوهای خوش خود را خوشبو کرد.

خدا تو را عمر دهد ای پادشاه. گمان داری که کسی که چنین حالی بر او گذشته باشد، دیگر به اختیار خود به چنین جایی می‌رود و چنین حالی را اختیار می‌کند؟ پادشاه گفت: نه. گفت: حال من نیز مثل حال آن پسر پادشاه است.

پس پادشاه به جانب زن و دختر التفات⁽²⁴⁶⁰⁾ نموده و گفت: نگفتم که این جوان به آنچه شما می‌خواهید رغبت نمی‌نماید؟

مادر دختر گفت که: اوصاف و کمالات دختر مرا چنانچه باید برای او بیان نکردی و به این سبب به او رغبت ننمود. اگر رخصت می‌فرمایی من بیرون آیم و با او سخن بگویم. پادشاه با آن پسر گفت که: زن من می‌خواهد که به برابر تو آید و با تو سخن بگوید. و تا امروز به حضور کسی نیامده و با کسی سخن نگفته. پسر گفت که: اگر خواهد، بیاید. پس زن بیرون آمد و نشست و گفت: از

این معامله ابا مکن که حق تعالی خیر فراوان و نعمت بی پایان به سوی تو فرستاده، و رد چنین نعمتی سزاوار نیست. قبول کن که دختر خود را به عقد تو درآورم. به درستی که اگر ببینی که پروردگار چه بهره‌ای از حسن و جمال و زیبایی و رعنائی⁽²⁴⁶¹⁾ و کمال به او کرامت فرموده قدر این نعمت را خواهی دانست و اگر او را اختیار نمایی محسود⁽²⁴⁶²⁾ عالمیان خواهی شد. پس پسر رو به پادشاه کرد و گفت: می‌خواهی برای این حال مثالی بیان کنم؟ پادشاه گفت: بلی. آن جوان گفت که: جمعی از دزدان با یکدیگر اتفاق کردند⁽²⁴⁶³⁾ که به خزانه پادشاه روند به دزدی. پس تقبی زدند و از زیر دیوار خزانه داخل شدند. متاعها دیدند که هرگز ندیده بودند. و در میان آنها سبوی⁽²⁴⁶⁴⁾ بزرگی بود از طلا، و مَه‌ری از طلا بر آن زده بودند. با یکدیگر گفتند که: در میان متاعهای این خزانه از این سبوی بهتر چیزی نیست؛ از طلا ساخته‌اند و مهر طلا بر آن زده‌اند، و آنچه در این سبوست البته از سایر امتعه⁽²⁴⁶⁵⁾ این خزانه بهتر خواهد بود. پس آن سبوی طلا را برگرفتند و بردند به نیستانی، و همگی همراه بودند که مبادا بعضی خیانت کنند. پس چون در آن سبوی را گشودند چند افعی کشنده در آن سبوی بود؛ بر آن جماعت حمله کردند و همگی را کشتند. خدا تو را عمر دهد ای پادشاه. گمان داری که کسی که احوال آن جماعت را شنیده باشد و حال آن سبوی را داند، دیگر بر سر آن سبوی می‌رود؟ پادشاه گفت: نه. پسر گفت که: حال من همین حال است. پس دختر به پدر خود گفت که: مرا رخصت⁽²⁴⁶⁶⁾ فرما که بیرون آیم و با او سخن گویم. زیرا که اگر ببیند که حق تعالی چه مرتبه‌ای از حسن و نیکویی و دلبری و زیبایی به من عطا فرموده البته بی‌اختیار قبول خواستگاری من خواهد کرد. پادشاه به آن جوان گفت که: دختر من می‌خواهد که به حضور تو آید و بی حجاب⁽²⁴⁶⁷⁾ با تو سخن گوید. و تا امروز در برابر کسی نیامده و با

بیگانه سخن نگفته. آن جوان گفت که: اگر خواهد، بیاید. پس آن دختر با نهایت حسن و جمال، و غنچ⁽²⁴⁶⁸⁾ و دلال⁽²⁴⁶⁹⁾ از پرده بیرون خرامید و به آن پسر گفت که: آیا هرگز کسی مثل من دیده‌ای در نیکویی و خوشرویی و بهجت⁽²⁴⁷⁰⁾ نضارت⁽²⁴⁷¹⁾ و حسن و طراوت؟ و من تو را پسندیده‌ام و محبت تو را به جان خریدم. با من جفا مکن و چون منی را به فراق خود مبتلا

مکن. جوان رو به پادشاه کرد و گفت: می‌خواهی برای تو مثلی که شاهد حال من باشد بیاورم؟ پادشاه گفت: بلی. جوان گفت که: نقل کرده‌اند که: پادشاهی بود، دو پسر داشت. پس این پادشاه را با پادشاه دیگر محاربه‌ای⁽¹⁴⁷²⁾ رو دارد و در حربگاه⁽²⁴⁷³⁾، یکی از آن دو پسر اسیر آن پادشاه دیگر شد. پس فرمود که آن پسر را در خانه‌ای حبس کردند و حکم فرمود که هر که بر او بگذرد سنگی بر او بزند. و آن پسر بر این حال مدتی در حبس ماند. پس برادر آن پسر به پدر خود گفت که: رخصت ده مرا که بروم به جانب برادر خود، شاید به حيله او را خلاص توانم کرد. پادشاه گفت: برو و آنچه خواهی از اموال و امتعه⁽²⁴⁷⁴⁾ و اسبان با خود بردار. پس تهیه سفر خود را درست کرد و اسبابان و امتعه بسیار و زنان خواننده و نوازنده بیشمار با خود برداشت و متوجه ملک آن پادشاه شد. و چون نزدیک به شهر آن پادشاه رسید، پادشاه از قدوم⁽²⁴⁷⁵⁾ او باخبر شد و مردم شهر را امر فرمود که او را استقبال نمایند، و در بیرون شهر منزل مناسبی برای او تعیین فرمود. و چون پسر پادشاه در آن منزل قرار گرفت متاعهای خود را گشود و غلامان خود را امر فرمود که با مردم مشغول خرید و فروش شوند و در سودا⁽²⁴⁷⁶⁾ و معامله با ایشان مُساهله⁽²⁴⁷⁷⁾ نمایند و متاعها را به قیمت ارزان به ایشان بفروشند. و چون همگی مردم شهر به معامله مشغول شدند، پسر پادشاه ایشان را غافل کرد و به تنهایی به شهر درآمد. و زندان برادر خود را دانسته بود.

به نزد آن زندان آمد و سنگریزه برداشت و در آن زندان افکند که معلوم نماید که برادرش حیات دارد یا نه. چون سنگریزه بر او خورد فریاد برآورد و گفت: کشتی مرا.

پس زندانبانان بر سر او جمع شدند و پرسیدند که: چرا فریاد کردی، و تو را چه پیش آمد که چنین فزع⁽²⁴⁷⁸⁾ نمودی؟ و در این مدت ما تو را عذابها سیاستهای⁽²⁴⁷⁹⁾ عظیم کردیم و مردم بر تو سنگهای گران انداختند و جزع⁽²⁴⁸⁰⁾ نکردی و به فریاد نیامدی. اکنون از سنگریزه این مرد چرا به فریاد آمدی؟ گفت: آنها بیگانه بودند و مرا نمی شناختند، و این مرد آشنا می نماید. پس برادرش به منزل خود برگشت و به مردم شهر گفت که: فردا نیز بیایید که متاعی برای شما بگشایم که هرگز مثل آن ندیده باشید. چون روز دیگر شد، تمام مردم شهر به سوی او شتافتند برای سودا⁽²⁴⁸¹⁾. پس فرمود که متاعهایش را برای ایشان گشودند و سازنده‌ها و نوازنده‌ها و بازیگران و لعبت‌بازان و ارباب طرب و اصحاب لهو و لعب را فرمود که هر یک به شیوه‌ای مردم را مشغول خود گردانند. و چون دید که مردم همگی مشغول خرید و سودا و عیش و تماشا گردیدند، به سنت روز گذشته عمل نموده، مخفی به شهر درآمد و به زندان برادر داخل شد و زنجیرها و بندهای او را برید و گفت: غم مخور که تو را مداوا می‌کنم و جراحتهای تو را مرهم می‌گذارم. و او را برگرفته از شهر بیرون آورد و بر جراحتهای او مرهم گذاشت. و چون اندکی به اصلاح آمد و قدرت حرکت به هم رسانید، او را بر سر راه آورد و گفت: برو از این راه که به دریا می‌رسی. و کشتی مهیا کرده‌ام برای تو. بر آن کشتی بنشین و به جانب وطن خود روانه شو. چون آن برادر محبوس قدری راه آمد، به طالع منحوس⁽²⁴⁸²⁾ خود راه را گم کرد و در چاهی درافتاد که در آن چاه اژدهای عظیمی بود. و در آن چاه درختی

بود. چون نظر به آن درخت افکند، دید که بر سر درخت دوازده غول⁽²⁴⁸³⁾ مأوا⁽²⁴⁸⁴⁾ دارند و بر ساق درخت دوازده شمشیر برهنه تعبیه کرده‌اند⁽²⁴⁸⁵⁾، و می‌بایست بر آن درخت بالا رود تا از چاه و ازدها نجات یابد. پس سعی بسیار کرد و به انواع حيله‌ها⁽²⁴⁸⁶⁾ از ساق آن درخت بالا رفت و خود را به شاخی از شاخه‌های آن درخت رسانید و به صد افسون از آن غولان خلاصی یافته خود را به راه رسانید و به دریا رسید و بر کشتی سوار شد و به خانه خود رسید.

خدا عمر تو را دراز کند ای پادشاه. گمان داری که چنین کسی دیگر به اختیار خود به چنین جایی برگردد و خود را به چنین مهلکه بیفکند؟ پادشاه گفت: نه. جوان گفت که: حال من نیز مثل حال آن جوان است که حالش را شنیدی. پس پادشاه و زن و دختر همگی از قبول آن جوان مأیوس شدند. در این حال آن پسری که رفیق پسر پادشاه شده بود به نزد پسر پادشاه آمد و سر در گوش او گذاشت و گفت که: هرگاه تو این دختر را قبول نمی‌فرمایی، التماس⁽²⁴⁸⁷⁾ دارم که برای من خواستگاری نمایی، شاید به نکاح⁽²⁴⁸⁸⁾ من درآورند. پسر پادشاه به پادشاه گفت که: رفیق من می‌گوید که: اگر پادشاه مصلحت می‌داند، این سایه مرحمت را بر سر من افکند و دختر خود را به عقد من درآورد. پس گفت که: مثل این رفیق من به آن می‌ماند که: مردی رفیق جمعی شده بود. پس همگی به کشتی نشستند و کشتی را روانه کردند. چون پاره‌ای راه رفتند کشتی ایشان شکست نزدیک جزیره‌ای که در آنجا غولان بسیار بودند. و رفیقان آن مرد همگی غرق شدند و او را دریا به آن جزیره افکند. و آن غولان بر دریا مُشرف شده بودند و نظر می‌کردند. پس غول ماده نزدیک آن مرد آمد و او را دید و عاشق او شد و خود را به نکاح او درآورد و

با او صحبت داشت تا صبح. و چون صبح شد آن مرد را کشت و قسمت کرد
اعضای او را میان یاران و مصاحبان خود.

و بعد از زمانی مثل این واقعه رو داد. شخص دیگر را که به آن جزیره
افتاد⁽²⁴⁸⁹⁾، دختر پادشاه غولان عاشق او شد و او را برد، و در آن شب تا صبح او
را تکلیف مباشرت⁽²⁴⁹⁰⁾ می نمود. و آن مرد چون از واقعه آن مرد سابق خبر
داشت تا صبح از ترس خواب نمی کرد. و چون صبح شد و آن غول به تهیه⁽²⁴⁹¹⁾
قتل او برخاست، آن مرد گریخت و خود را به ساحل دریا رسانید. اتفاقاً، کشتی
در کنار آن جزیره حاضر شده بود. پس فریاد زد اهل آن کشتی را، و به ایشان
استغاثه⁽²⁴⁹²⁾ نمود. ایشان بر او رحم کردند و او را سوار کشتی کردند و با خود
بردند و او را به اهلس رسانیدند. و چون صبح شد غولان به جانب آن غول
آمدند و پرسیدند که: چه شد آن مردی که با او شب به روز آوردی؟ گفت: از
من گریخت. غولان تکذیب او نمودند⁽²⁴⁹³⁾ و گفتند: البته⁽²⁴⁹⁴⁾ او را تنها خورده‌ای
و به ما حصه⁽²⁴⁹⁵⁾ نداده‌ای. ما تو را در عوض او می کشیم اگر او را حاضر
نسازی نزد ما. پس آن غول به ناچار بر روی آب سفر کرد تا به خانه آن مرد
آمد و نزد او نشست و گفت: این سفر تو چون گذشت؟ گفت: در این سفر بلای
عظیمی رو داد و حق تعالی به فضل خود مرا از آن نجات بخشید. و قصه غولان
را به او نقل کرد. آن غول گفت که: اکنون مشخص از ایشان خلاص شده‌ای و
خاطر جمع کرده‌ای؟ گفت: بلی. گفت: من همان غولم که شب نزد من بودی، و
آمده‌ام که تو را بیرم. آن مرد شروع به تضرع و استغاثه کرد و آن غول را سوگند
داد که: از کشتن من بگذر که من به عوض خود تو را به کسی دلالت⁽²⁴⁹⁶⁾
می کنم که به از من باشد. آن غول بر آن رحم کرد و التماس او را قبول نمود و با
یکدیگر به خانه پادشاه رفتند و غول گفت که: ای پادشاه! سخن مرا بشنو و

میان من و این مرد محاکمه⁽²⁴⁹⁷⁾ کن. من زن این مردم و او را بسیار دوست می‌دارم، و او از من کراهت دارد و از صحبت من دوری می‌کند. ای پادشاه! موافق حق میان من و این مرد حکم کن. چون پادشاه آن زن را با نهایت حسن و جمال مشاهده نمود بسیار پسندید او را، و فریفته او شد و آن مرد را به خلوت طلبید و گفت: اگر تو این زن را نمی‌خواهی به من واگذار که من بسیار فریفته و عاشق او شده‌ام. گفت: هرگاه پادشاه را میل صحبت او هست من دست از او برمی‌دارم. و الحق لیاقت صحبت پادشاه دارد و چنین کسی مناسب پادشاهان است و امثال ما مردم فقیر قابل صحبت او نیستیم. پس پادشاه او را به خانه برد و شب با او عیش کرد و چون سحر پادشاه به خواب رفت غول او را کشت و پاره‌پاره کرد و گوشت او را به جزیره برده، میان یاران خود قسمت نمود. ای پادشاه آیا گمان داری کسی را که چنین حالی را داند و باز به آن موضع برگردد و خود را گرفتار آن غولان گرداند؟ پادشاه گفت: نه. چون آن پسر این سخنان را از پسر پادشاه شنید گفت: من از تو جدا نمی‌شوم و این دختر را نمی‌خواهم و به کار من نمی‌آید. پس هر دو از پادشاه مرخص شدند و بیرون آمدند، و پیوسته عبادت حق تعالی می‌کردند و در اطراف زمین سیاحت می‌نمودند و از احوال جهان عبرت می‌گرفتند. تا آن که حق تعالی به وسیله ایشان گروه بسیار را به راه دین هدایت فرمود، و درجه آن پسر بسیار بلند شد و آوازه علم و عبادت و زهد و ورع⁽²⁴⁹⁸⁾ و کمالات او در آفاق عالم منتشر شد. پس به فکر پدر خود افتاد که او را از ضلالت و گمراهی نجات بخشد. و رسولی⁽²⁴⁹⁹⁾ به نزد پدر خود فرستاد. چون رسول به نزد پدر آمد گفت که: فرزندان سلامت می‌رساند که حق تعالی ما را به دین حق هدایت فرموده، و ما به توفیق الهی گروه بسیار را به راه حق درآورده‌ایم و به بندگی الهی راهنمایی

کرده‌ایم. سزاوار نیست که تو در این جهالت و ضلالت بمانی و از این سعادت محروم گردی. پس پدر قبول نمود و با اهل بیت⁽²⁵⁰⁰⁾ خود به خدمت او شتافت، و به دین او درآمدند و طریقه او را پیش گرفتند و به سعادت اخروی فایز گردیدند⁽²⁵⁰¹⁾. چون بلوهر سخن را به اینجا رسانید، یوزاسف را وداع نمود و به منزل خود مراجعت کرد، و چند روز دیگر به خدمت او تردد⁽²⁵⁰²⁾ می‌نمود تا آن که دانست که ابواب⁽²⁵⁰³⁾ خیر و فلاح⁽²⁵⁰⁴⁾ و هدایت و صلاح بر روی او گشاده شده و به راه حق و دین مبین⁽²⁵⁰⁵⁾ هدایت یافته. پس او را بالکلیه وداع نمود و از آن دیار بیرون رفت. و یوزاسف تنها و دلگیر و غمگین ماند تا آن که هنگام آن شد که به جانب اهل دین و عبادت رود و عامه خلق را هدایت نماید.

پس حق تعالی ملکی از ملائکه را به سوی او فرستاد، و در خلوت بر او ظاهر شد و به نزد او ایستاد و گفت: بر تو باد خیر و سلامتی از جانب حضرت ایزدی. به درستی که تو انسانی در میان بهایم⁽²⁵⁰⁶⁾ و حیوانات گرفتار شده، که همگی به فسق و ظلم و جهالت و ضلالت گرفتارند. آمده‌ام به سوی تو با تحیت و سلام از جانب حق جل و علا⁽²⁵⁰⁷⁾ که پروردگار و خداوند جمیع خلایق است. فرستاده است مرا به سوی تو که تو را بشارت دهم به کرامتهای الهی، و به تو تعلیم نمایم امری چند را که بر تو پنهان است از امور دنیا و آخرت. پس بشارت مرا قبول کن و مشورت مرا اختیار نما و از گفته من بیرون مرو. و لباس دنیا را از خود بیفکن، و شهوتهای دنیا را از خود دور کن، و ترک کن پادشاهی زایل⁽²⁵⁰⁸⁾ و سلطنت فانی⁽²⁵⁰⁹⁾ را که ثبات و دوام ندارد و عاقبت آن بجز پشیمانی و حسرت نیست. و طلب کن پادشاهی را که زوال ندارد، شادبی را که هرگز منقضی نمی‌شود⁽²⁵¹⁰⁾، و راحتی را که هرگز متغیر نمی‌گردد. و راستگو باش در

اقوال و افعال⁽²⁵¹¹⁾، و عدالت را پیشه خود کن. به درستی که تو پیشوا و امام مردم خواهی بود که ایشان را به سوی بهشت دعوت نمایی.

چون یوزاسف از ملک آن بشارتها شنید به سجده درافتاد و حق تعالی را شکر کرد و گفت: من آنچه را پروردگارم فرماید اطاعت می‌کنم و از فرموده او تجاوز نمی‌نمایم. پس آنچه صلاح من می‌دانی مرا به آن امر فرما که تو را حمد می‌کنم و پروردگار خود را که تو را برای اصلاح من فرستاده شکر می‌کنم. زیرا که او به من رحم و مهربانی فرموده و مرا از شر دشمنان دین نجات بخشیده، و من پیوسته در اندیشه همین امر بودم که تو برای آن نازل گردیده‌ای.

ملک گفت که: من بعد از چند روز دیگر نزد تو خواهم آمد و تو را بیرون خواهم برد.

مهیا باش از برای بیرون رفتن.

پس یوزاسف عزم بیرون رفتن را با خود درست کرد و همگی همتش بر آن مصروف بود و هیچ کس را بر این معنی مطلع نساخت. پس چون وقت بیرون رفتن درآمد، آن ملک در نصف شب بر او نازل شد در هنگامی که مردم همه در خواب بودند. و گفت: برخیز که دیگر تأخیر جایز نیست.

یوزاسف برخاست و افشای آن راز به احدی نفرمود بغیر از وزیر خود.

و چون خواست که سوار شود جوان زیبارویی که حاکم بعضی از بلاد⁽²⁵¹²⁾ ایشان بود به نزد او آمد و او را سجده کرد و گفت: کجا می‌روی ای پسر پادشاه، که ما را در این ایام، شدت⁽²⁵¹³⁾ و تنگی رو خواهد داد. و به درستی که تو مصلح احوال رعیت و دانا و کامل بودی.

رعیت و ملک و بلاد خود را می‌گذاری و ما را به محنت⁽²⁵¹⁴⁾ می‌اندازی؟ نزد ما باش که از آن روز که تو متولد شده‌ای تا حال، ما به آسایش و فراوانی و نعمت گذرانیده‌ایم و بلایی و آفتی و تنگی به ما نرسیده.

یوذاسف او را تسلی فرموده ساکت گردانید و گفت: تو در بلاد خود باش و با اهل مملکت خود نیکو سلوک نما و با ایشان مدارا کن. و مرا به آنجا که فرستاده‌اند می‌باید رفت، و به امری که فرموده‌اند عمل می‌باید نمود. اگر تو مرا در آن امر مدد و همراهی نمایی از عمل من بهره‌ای و نصیبی خواهی داشت.

این را بگفت و سوار شد و آن قدر راه که مأمور شده بود که سواره برود، رفت. و بعد از آن از مرکب فرود آمد و پیاده به راه افتاد، و وزیر اسب او را می‌کشید و به آواز بلند می‌گریست و بیتابی می‌کرد و می‌گفت که: به چه رو پدر و مادر تو را ببینم و چه جواب به ایشان بگویم؟ و آیا به چه عذاب مرا سیاست کنند و به چه خواری مرا بکشند؟ و تو چگونه طاقت سختی و مشقت و آزار خواهی داشت که هرگز به آن عادت نکرده‌ای؟ و چگونه بر وحشت و تنهایی صبر خواهی کرد که هرگز یک روز تنها نبوده‌ای؟ و بدن نازک تو چون تاب گرسنگی و تشنگی و بر روی خاک و کلوخ خوابیدن خواهد داشت؟ پس یوذاسف او را ساکت گردانید و تسلی داد و اسب و کمر بند خود را به او بخشید.

وزیر بر پای یوذاسف افتاد و پایش را می‌بوسید و می‌گفت: ای سید⁽²⁵¹⁵⁾ و آقای من مرا وامگذار و با خود ببر به هر جا که می‌روی، که مرا بعد از تو کرامتی و حرمتی در میان این قوم نخواهد بود. و اگر مرا بگذاری و با خود نبری، به صحراها بیرون خواهم رفت و هرگز به خانه‌ای نخواهم رفت که آدمی در آنجا باشد.

بار دیگر یوزاسف او را دلداری نمود و تسلی فرمود و گفت: بدی به خاطر خود راه مده که ان شاء الله ضرری به تو نخواهد رسید و بغیر خیر و خوبی نخواهی دید. و من کسی به نزد پادشاه خواهم فرستاد و سفارش تو را به او پیغام خواهم کرد که تو را گرامی دارد و با تو نیکی و احسان نماید.

پس یوزاسف جامه‌های پادشاهانه را از بر خود کند و به وزیر بخشید و گفت:

جامه‌های مرا بیوش.

و به او داد یاقوت گرانبهایی را که پیوسته بر سر می‌زد. و به وزیر گفت که: اسباب و مرکب و لباس مرا بردار و به نزد پادشاه رو، و چون بررسی او را از روی تعظیم سجده کن و این یاقوت را به او بده و سلام مرا به او و به همگی امرا⁽²⁵¹⁶⁾ و اشراف⁽²⁵¹⁷⁾ برسان، و بگو به ایشان که: چون من در حال دنیای فانی و آخرت باقی⁽²⁵¹⁸⁾ نظر کردم و در میان آنها مردد شدم، در باقی رغبت کردم و فانی را ترک کردم. و چون اصل و حسب⁽²⁵¹⁹⁾ خود را دانستم و دوست و دشمن خود را شناختم و تمیز میان یار و بیگانه کردم⁽²⁵²⁰⁾، دشمنان و بیگانگان را ترک کردم و به اصل و حسب خود پیوستم.

و بدان که پدرم چون این یاقوت را می‌بیند خاطرش جمع می‌گردد و خوشحال می‌شود. و چون جامه‌های مرا در بر تو می‌بیند یاد می‌آورد مرا و محبت مرا نسبت به تو، و این معنی او را مانع می‌شود از این که آسیبی و مکره‌هی به تو برساند.

پس وزیر به سوی شهر برگشت و یوزاسف رو به راه آورد تا آن که به صحرای گشاده‌ای رسید، و درخت عظیمی در آنجا دید که بر لب چشمه‌ای رُسته. چون به نزدیک آمد، چشمه‌ای دید در نهایت صفا و پاکیزگی، و درختی

مشاهده نمود در غایت نیکویی و رعنائی⁽²⁵²¹⁾ که هرگز به آن خوبی درخت ندیده بود. و آن درخت شاخه‌های بسیار داشت. و چون میوه آن درخت را چشید از جمیع میوه‌های عالم شیرین‌تر یافت. و دید که مرغان بی‌حد و احصا⁽²⁵²²⁾ بر آن درخت جمع آمده‌اند. از مشاهده آن احوال بسی شاد شد و در زیر آن درخت ایستاد و با خود تعبیر این حال می‌کرد. پس تشبیه نمود درخت را به بشارت نبوت که به او رسیده بود، و چشمه آب را به علم و حکمت، و آن مرغان را به مردمی که نزد او جمع شوند و از او حکمت و دانش آموزند و به او هدایت یابند.

یوزاسف در این اندیشه بود که ناگاه چهار ملک را دید که در پیش روی او پیدا شدند و به راه افتادند. او از عقب ایشان روان شد. پس او را بلند کردند به سوی آسمان، و حق تعالی از علوم و معارف آن قدر بر او افاضه⁽²⁵²³⁾ نمود که احوال نشئه⁽²⁵²⁴⁾ اولی⁽²⁵²⁵⁾ که عالم ارواح است، و نشئه وسطی⁽²⁵²⁶⁾ که عالم ابدان⁽²⁵²⁷⁾ است، و نشئه اخری⁽²⁵²⁸⁾ که قیامت است همگی بر او ظاهر گردید و احوال امور آینده را دانست. پس او را به زمین فرود آوردند و یکی از آن چهار ملک را حق تعالی مقرر فرمود که پیوسته با او باشد.

و مدتی در این بلاد⁽²⁵²⁹⁾ ماند و مردم را به حق هدایت کرد.

بعد از آن برگشت به زمین سولابط⁽²⁵³⁰⁾ که مملکت پدرش بود. چون پدرش خبر قدوم او را شنید، با اشراف امرا و اعیان مملکت به استقبال او بیرون آمد و او را گرامی داشتند و توقیر⁽²⁵³¹⁾ و تعظیم⁽²⁵³²⁾ او نمودند. و خویشان و دوستان و لشکریان و اهل آن بلد جمیع به خدمت او آمدند وی بر او سلام کردند و نزد او نشستند. پس سخنان بسیار به ایشان گفت و مؤانست⁽²⁵³³⁾ و مهربانی نسبت به همگی نمود و گفت: گوشه‌های خود را با من دارید و دل‌های خود را از غرضهای

فاسد فارغ سازید برای استماع سخنان حکمت ربانی⁽²⁵³⁴⁾ که نوربخش جانهاست. و قوت یابید به علمی که دلیل و راهنمای شماسست به راه نجات. و عقلهای خود را از خواب غفلت بیدار سازید و بفهمید سخنی را که جداکننده حق و باطل، و ضلالت و هدایت است. و بدانید که آنچه من شما را به آن دعوت می‌نمایم دین حقی است که حق تعالی بر انبیا و رسل⁽²⁵³⁵⁾ فرستاده است در قرنهای گذشته. و خدا ما را در این زمان به آن دین امتیاز داده و مخصوص گردانیده به سبب رحمت و شفقت و مهربانی که بر من و سایر اهل این زمان دارد، و به متابعت این دین خلاصی از آتش جهنم حاصل می‌شود.

و به درستی که کسی به آسمانها نمی‌رسد و مستحق دخول بهشت جاوید نمی‌گردد مگر به ایمان و عمل صالح. پس جهد کنید در این دو امر تا دریابید راحت دایمی و حیات ابدی را. و هر که از شما ایمان آورد باید که ایمان او برای طمع زندگانی دنیا یا امید پادشاهی زمین یا طلب عطاها و بخششهای دنیوی نباشد. بلکه

باید ایمان شما برای تحصیل ملکوت سماوات⁽²⁵³⁶⁾ و پادشاهی نشئه باقی⁽²⁵³⁷⁾ آخرت و امید خلاصی از عذاب الهی و طلب نجات از ضلالت و گمراهی و رسیدن به راحت و آسایش آخرت باشد. زیرا که ملک زمین و پادشاهی آن زایل و فانی است و لذتهای آن به زودی منقطع می‌گردد. پس هر که فریب دنیا و لذات آن را خورد به زودی هلاک می‌شود و رسوا می‌گردد در هنگامی که نزد جزادهنده روز جزا بایستند. به درستی که او جزا نمی‌دهد مگر به حق و عدالت.

و بدانید که مرگ قرین⁽²⁵³⁸⁾ بدنهای شماسست و پیوسته در کمین شکار جانهای شماسست که از بدنها بر باید و بدنها را سرنگون در کوهها دراندازد. و بدانید که چنانچه مرغ قادر بر زندگانی و نجات از شر دشمنان نیست از امروز تا فردا

مگر به قوت بینایی و دوبال و دو پا، همچنین آدمی قادر بر حیات ابدی و نجات دایمی نیست مگر به ایمان و اعمال صالحه و نیت حسنه.

پس اندیشه کنید و تفکر نمایید - ای پادشاه و ای گروه اکابر⁽²⁵³⁹⁾ و اشراف - در آنچه شنیدید، و به عقل درست بفهمید. و از دریا عبور کنید تا کشتی حاضر و مهیاست و می‌توانید گذشتن. و راه را قطع کنید⁽²⁵⁴⁰⁾ مادام که راهنما و توشه و مرکب⁽²⁵⁴¹⁾ دارید. و در این ظلمت آباد⁽²⁵⁴²⁾ تا چراغ دارید غنیمت شمارید و منزل⁽²⁵⁴³⁾ را طی کنید و به معاونت⁽²⁵⁴⁴⁾ اهل دین و عبادت برای خود گنجها ببندوزید، و شریک ایشان شوید در اعمال صالحه و عبادات شایسته، و نیکو متابعت ایشان نمایید و مددکار ایشان باشید و شاد گردانید ایشان را به کردارهای نیک خود تا شما را به عالم نور و سرای سرور برسانند. و فرایض و واجبات الهی را محافظت نمایید و به آداب و شرایط به جا آورید. و بر املها و آرزوهای دنیا اعتماد مکنید. و بیرهیزید از شراب خوردن و زنا کردن، و از سایر اعمال قبیحه که حق تعالی از آنها نهی فرموده است، که آنها هلاک کننده جان و بدن‌اند. و بیرهیزید از حمیت⁽²⁵⁴⁵⁾ و تعصب و غضب و عداوت. و آنچه را راضی نباشید که نسبت به شما واقع شود، نسبت به هیچ کس واقع مسازید. و دل‌های خود را از صفات ذمیمه⁽²⁵⁴⁶⁾ طاهر و مصفا گردانید و نیت‌های خود را خالص و درست سازید تا چون شما را اجل دریابد، بر راه راست باشید.

پس، از آنجا سفر کرد و به شهرهای بسیار رفت و مردم را هدایت فرمود. تا آخر به شهر کشمیر رسید. پس زمین کشمیر را آبادان کرد و تمام مردم آن ولایت را هدایت نمود و در آنجا ماند تا آن که اجلش در رسید و روح پاکش از بدن خاکی مفارقت نموده به عالم انوار پیوست.

و قبل از فوتش شاگردی از شاگردان خود را طلبید که او را یابد می‌گفتند و پیوسته در خدمت و ملازمت آن بزرگوار می‌بود و در علم و عمل کامل گردیده بود. و وصیت کرد به او، و گفت: پرواز روح من به عالم قدس نزدیک شده است. باید که فرایض الهی را در میان خود محافظت نمایید و از حق به باطل میل نکنید و چنگ زنید به عبادت و بندگی الهی.

پس یابد را امر فرمود که برای مدفن او عمارتی بسازد، و سر خود را به جانب مغرب گذاشت و پاهای خود را به جانب مشرق دراز کرد و به عالم بقا رحلت فرمود.

ای عزیز این قصه شریفه که بر حکم طریفه⁽²⁵⁴⁷⁾ ⁽²⁵⁴⁸⁾ و امثال وافیه⁽²⁵⁴⁹⁾ مشتمل است و گنجی است از گنجهای حکمت ربانی، اگر در مواعظ و حکمتهای آن نیکو تأمل و تدبر نمایی و به دیده بصیرت در آن نظر کنی، برای قطع محبت دنیا و رفع علایق آن و دانستن معایب آن کافی است.

و حکمتی که حکیمان الهی برای مردم بیان فرموده‌اند این قسم حکمتها و سخنان حق بوده است که موجب نجات از عقوبات⁽²⁵⁵⁰⁾ و فوز⁽²⁵⁵¹⁾ به ثوابت⁽²⁵⁵²⁾ و زهد دنیا و رغبت به آخرت می‌گردیده است، نه دانستن مسئله هیولی و صورت⁽²⁵⁵³⁾ و مانند آن، که موجب تزییع⁽²⁵⁵⁴⁾ عمر و تحصیل⁽²⁵⁵⁵⁾ شقاوت⁽²⁵⁵⁶⁾ ابدی گردد.⁽²⁵⁵⁷⁾ چنانچه حق تعالی لقمان را به حکمت وصف فرموده، و از حکمتهای او که نقل نموده معنی حکمت ظاهر می‌شود که چیست و حکیم کیست.

امید که حق تعالی جمیع مؤمنان را عقل میرا⁽²⁵⁵⁸⁾ از شهوتها، و دیده بینا و گوش شنوا و زبان به حقایق و معارف گویا کرامت فرماید تا از این معارف و حکمتها منتفع⁽²⁵⁵⁹⁾ گردند.

باب سیم : در بیان معنی دنیاست بدان که اکثر عالم مذمت دنیا می‌کنند و خود گرفتار آن هستند، و بسیار است که امر حقی را دنیا نام می‌کنند و آن را مذمت می‌نمایند، و امر باطلی را ترک دنیا نام می‌کنند و خود را به آن می‌ستایند. پس تحقیق معنی دنیایی که مذمت آن در شرع وارد شده است باید نمود تا حق و باطل از یکدیگر ممتاز شود. بدان که مردم از دنیا چند معنی فهمیده‌اند، و آنها خطاست: اول: حیات دنیا و زنده بودن در این نشئه است. و نه چنین است که زندگانی در این نشئه بد باشد یا آن که این را دشمن باید داشت، بلکه آرزوی مرگ کردن و طلب آن نمودن خوب نیست و مذموم است و کفران نعمت الهی است. بلکه آنچه مذموم است این است که آدمی این زندگانی را برای امور باطل خواهد یا آن که اعتماد بسیار بر این زندگی داشته باشد و آرزوهای دور و دراز کند و مرگ را فراموش کند و به سبب آن، اعمال صالحه را به تأخیر اندازد و مبادرت به اعمال بد نماید به آرزوی این که آخر توبه خواهم کرد. یا کارهای دور و دراز پیش گیرد و اموال بسیار جمع نماید و مساکن رفیعه و اسباب بسیار برای خود تحصیل نماید به سبب اعتمادی که به تسویلات⁽²⁵⁶⁰⁾ شیطانی بر عمر ناقص خود دارد و به این سبب از اموری که به کار آخرت می‌آید غافل شود و پیوسته عمر خود را صرف تحصیل این امور نماید برای استمتاع⁽²⁵⁶¹⁾ دنیا، و از مرگ کراهت داشته باشد به سبب تعلقی که به اولاد و اموال و اسباب خود به هم رسانیده، و زندگانی دنیا را برای این خواهد که از اینها متمتع شود، یا از فدا کردن خود در راه خدا برای محبت زندگی ابا نماید و ترک جهاد کند، یا ترک طاعات و عبادات کند برای این که مبدا اعضا و جوارح و قوت‌های او ضعیف شود. این چنین زندگانی را برای این امور خواستن دنیاست و بد است و موجب شقاوت⁽²⁵⁶²⁾ است.

اما اصل زندگانی این نشئه مایه تحصیل سعادت ابدی است و جمیع معارف و عبادات و علوم و کمالات و خیرات و سعادات در این زندگانی به هم می‌رسد، و زندگانی را برای تحصیل این امور خواستن و از خدا طلب نمودن مطلوب است.

چنانچه حضرت سیدالسادین صلوات‌الله‌علیه می‌فرماید که: خداوندا مرا عمر ده مادام که عمر من صرف طاعت تو شود. و هرگاه که عمر من چراگاه شیطان گردد و متابعت او نمایم به زودی قبض روح من بکن پیش از آن که مستحق غضب و عقاب تو گردم.

و در دعاها طلب درازی عمر بسیار است.

و منقول است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه شنیدند که شخصی مذمت دنیا می‌کند. فرمودند که: ای مذمت کننده دنیا که فریفته آن گردیده‌ای و بازی آن را خورده‌ای!

آیا فرییش را می‌خوری و بعد از آن مذمتش می‌کنی؟ دنیا می‌تواند که جرم و گناه را بر تو ثابت کند و تو بر آن جرم اثبات نمی‌توانی کرد. کی تو را غافل گردانید از احوال خود؟ و به چه چیز تو را فریب داد و چگونه تو را فریب داد و حال آن که قبرهای پدران تو و استخوانهای پوسیده ایشان را به تو نمود و به خوابگاه مادران تو در زیر خاک تو را عبرت فرمود. و چه بسیار بیماران را متوجه معالجه ایشان شدی و به دست خود بیماردارای ایشان کردی که برای ایشان شفا طلب می‌نمودی و طبیبان بر سر ایشان حاضر می‌کردی، و اشفاق⁽²⁵⁶³⁾ و مهربانی تو هیچ نفع به ایشان نبخشید، و چندان که حيله⁽²⁵⁶⁴⁾ کردی به مطلب خود نرسیدی، و چندان که سعی کردی ایشان را از چنگ اجل رها نتوانستی کرد. پس دنیا چون تو را فریب داده است و حال آنکه حال آن بیمار

را مثلی برای حال تو گردانید که تو از حال او بر حال خود آگاه شوی و از نفع نکردن چاره و تدبیر در حال او بر حال خود پندگیری و به مردن او مردن خود را به یاد آوری.

به درستی که دنیا نیکوخانه‌ای است برای کسی که پندهای آن را باور کند، و خانه عاقبتی است برای کسی که در احوال آن تدبیر نماید و بفهمد، و خانه توانگری است برای کسی که توشه آخرت خود را از آن برگیرد، و محل تنبه و آگاهی است برای کسی که از اوضاع آن پند گیرد. دنیا محل پیغمبران خداست و وحیهای الهی در آنجا نازل گردیده، و ملائکه حق تعالی در این خانه عبادت کرده‌اند و دوستان خدا در این نشئه خدا را پرستیده‌اند و به رتبه محبت فایز گردیده‌اند. و بندگان خالص خدا در دنیا سوداگریها کرده‌اند و به اعمال خود رحمت الهی را خریده‌اند و بهشت را به سود سوداهای⁽²⁵⁶⁵⁾ خود برده‌اند.

پس کی مذمت دنیا می‌تواند کرد و حال آن که پیوسته مردم را از جدایی خود خبر می‌دهد، و به آواز بلند ندای نیستی و فناى خود را در میان مردم می‌زند، و بدیهای خود را و اهلش را برای مردم به زبان حال بیان می‌کند، و به بلاها و دردها و مشقتهای خود بلاهای آخرت را برای مردم مثل می‌زند، و به لذتها و شادیهای خود عیشها و راحتیهای آخرت را به مردم می‌شناساند و ایشان را مشتاق آنها می‌گرداند. پسین⁽²⁵⁶⁶⁾، کسی را به عاقبت می‌دارد و بامداد به مصیبت و محنت می‌اندازد. گاه امیدوار می‌گرداند و گاه می‌ترساند، و گاهی تخویف می‌نماید⁽²⁵⁶⁷⁾ و گاهی حذر می‌فرماید. پس جمعی که پندهای آن را نشنیده‌اند و از موعظه‌های آن آگاه نگردیده‌اند در روز ندامت و حسرت آن را مذمت خواهند کرد، و گروهی که از آن پندها گرفته‌اند و از آن توشه‌ها برداشته‌اند در روز قیامت آن را مدح خواهند کرد. زیرا که آنچه دنیا به یاد

ایشان آورد از آن متذکر و آگاه شدند، و آنچه از فنا و نیستی و بدیهای خود به ایشان گفت باور کردند و تصدیق آن نمودند، و از موعظه‌های آن پسند گرفتند و فایده‌ها بردند.

دویم: دینار و درهم و اسباب و اموال است.

و اینها نیز چنین نیست که همه قسمی از آن دنیا باشد چنانچه سابقا مجملی از آن مذکور شد. بلکه آنچه از آن آدمی را از خدا غافل گرداند و به سبب تحصیل آن مرتکب محرمات گردد یا محبت بسیار به آن داشته باشد که به آن سبب در راه خدا آن را صرف ننماید و حقوق الهی را از آن ادا نکند، آن دنیاست و بد است. اما برای کسی که آن را وسیله تحصیل آخرت گرداند از بهترین چیزهاست چنانچه حق تعالی بسیار جماعتی را در قرآن ستایش فرموده که مالهای خود را در راه خدا صرف می‌نمایند و بهشت را از آن می‌خرند.

پس اینها مایه‌ای است برای تحصیل سعادت آخرت، و اصل اینها بد نیست بلکه محبت اینها داشتن و به سبب آن ترک آخرت نمودن بد است.

چنانچه از حضرت رسول (ﷺ) منقول است که فرمود که: نیکویاوری است توانگری بر تحصیل تقوا و پرهیزکاری.

و در احادیث بسیار از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق (علیه‌السلام) منقول است که فرمودند که: نیکویاوری است دنیا بر تحصیل آخرت.

و به سند صحیح منقول است که شخصی به خدمت حضرت صادق (علیه‌السلام) آمد و عرض نمود که: ما طلب دنیا می‌نماییم و دوست می‌داریم که دنیا رو به ما آورد. حضرت فرمود که: برای چه می‌خواهی آن را؟ گفت که: می‌خواهم که صرف خود و عیال خود نمایم، و به آن خویشان خود را نوازش

کنم، و تصدق کنم در راه خدا، و به وسیله آن حج و عمره به جا آورم. حضرت فرمود که: این طلب دنیا نیست؛ طلب آخرت است.

و در احادیث معتبره وارد شده است که دنیا دو دنیا است: دنیایی هست که آدمی را به آخرت می‌رساند، و دنیایی هست که ملعون است.

و در این باب اخبار بسیار است و بعضی را در لمعات⁽²⁵⁶⁸⁾ بیان کردیم.

سیم: متمتع⁽²⁵⁶⁹⁾ شدن از مُستلذات⁽²⁵⁷⁰⁾ دنیا، و معاشرت کردن با مردم، و

خانه‌ها و اسباب نفیس داشتن و جامه‌های فاخر و پوشیدن است.

و تحقیق آنها نیز در لمعات گذشت.

پس هرگاه دانستی که دنیا اینها نیست که عوام به عقل ناقص خود دنیا نام

می‌کنند، و دنیا و آخرت به یکدیگر بسیار مشتبه می‌باشد زیرا که پادشاهی

حضرت سلیمان به حسب ظاهر، دنیا می‌نماید و عین آخرت است، و عبادت

کافران و نماز تراویح سنیان⁽²⁵⁷¹⁾ و اعمال صاحبان بدعت، و عبادت مُرائیان⁽²⁵⁷²⁾

آخرت می‌نماید و عین دنیا است، پس باید که اول، دنیا و آخرت را معلوم کنی و

حقیقت هر دو را بدانی، پس از دنیا رو بگردانی و به آخرت رو کنی.

و اگر به نادانی به راه روی، گاه باشد که از آخرت رو به دنیا روی و ندانی.

پس بدان که چنانچه از آیات و اخبار معلوم می‌شود دنیا امری است مرکب از

جميع اموری که آدمی را از خدا و محبت او و تحصیل آخرت بازدارد. و دنیا و

آخرت در برابر یکدیگرند. پس هر چیز که باعث قرب به خدا می‌شود و موجب

ثواب آخرت می‌گردد آن آخرت است، اگرچه به حسب ظاهر از کارهای دنیا

باشد؛ و هر چیز که برخلاف این باشد دنیا است.

پس بسا باشد که تاجری تجارتی کند و غرض او تحصیل نفقه⁽²⁵⁷³⁾ واجب یا

اعانت محتاجین و تحصیل ثوابهای اخروی باشد، و آن تجارت او عین آخرت

باشد، و به حسب ظاهر، عوام او را طالب دنیا گویند، و بسیار باشد که شخصی پیوسته عبادت کند که عبادت او بدعت باشد یا غرض او از آن عبادت تحصیل مال و اعتبار دنیا باشد. آن عبادت او عین دنیاست.

و گاه باشد که عابدی به ظاهر ترک دنیا کرده باشد و در کناری نشسته باشد و جامه‌های پشمینه پوشیده باشد، و غرض او مکر و فریب باشد و خدا منظورش نباشد، و هر تازی از تارهای خرقة او دام تزویری باشد برای تسخیر دل‌های مردم، و ریسمان وحدتش⁽²⁵⁷⁴⁾ کمندی باشد برای جذب جمعیت و کثرت مریدان، و پیوسته مشغول بدعتی چند باشد که موجب وزر و وبال⁽²⁵⁷⁵⁾ او گردد، و به مردم نماید که من ترک دنیا کرده‌ام، و احوال او عین دنیا باشد.

و علم که اشرف کمالات است بسا باشد که عالمی آن را وسیله دنیای خود سازد و از جمیع اشقیاء بدتر باشد. و بسا باشد که فقیری که مال نداشته باشد، محبت مال را زیاده از کسی داشته باشد که مال بسیار داشته باشد و تعلق به آنها نداشته باشد.

پس معلوم شد که دنیا و آخرت خصوصیت به وضعی و عملی و جماعتی ندارد و قاعده کلیش همان است که بیان کردیم. و سابقا معلوم شد که آن قانون را از شریعت مقدس نبوی می‌توان دانست.

پس آنچه از شرع ظاهر شود که خدا خواسته و طلبیده و موجب خشنودی او می‌گردد، اگر با شرایط و اخلاص به جا آورند، آن آخرت است، خواه نماز باشد و خواه تجارت باشد، و خواه مجامعت باشد و خواه معاشرت مردم باشد.

و دنیا آن چیزی است که غیر اینها باشد. و آن بر چند قسم است:

دنیای حرامی می‌باشد که آدمی به سبب ارتکاب آن مستحق عقوبت الهی می‌گردد. و آن به این می‌شود که مرتکب یکی از محرّمات الهی گردد، خواه در

عبادت و خواه در معاشرت و خواه در جمع اموال و ارتکاب مناصب⁽²⁵⁷⁶⁾ و غیر آن.

و دنیای مکروهی می‌باشد که مرتکب امری چند شود که خدا از آنها نهی کراهت فرموده و حرام نگردانیده. و تحصیل زیادتیه‌های اموال و مساکن و اسباب از مَمَر⁽²⁵⁷⁷⁾ حلال که آدمی را از کمالات محروم گرداند و وسیله تحصیل آخرت نگردد از این باب است.

و دنیای مباح مرتکب لذتهای مباح شدن است و غیر آن از چیزهایی که نه خدا به آن امر فرموده و نه نهی کرده بلکه حلال گردانیده. و اینها نیز غالب اوقات چون مانع تحصیل کمالات و سعادات اخروی است به قسم دویم برمی‌گردد. و گاه باشد که کسی اینها را به نیتهای صحیح خود وسیله عبادتی و سعادت‌ی گرداند، و به قصد قربت واقع سازد و عبادت شود. و اکثر مباحات را به قصد قربت عبادت می‌توان کرد. و گاه باشد که کسی ترک این مباحات را بلکه مستحبات را به نادانی پیش خود عبادتی قرار دهد و آن را ترک دنیا نام کند، و به سبب آن مُعاقب شود⁽²⁵⁷⁸⁾ که بدعتی در دین کرده باشد.

چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق (عَلَيْهِ السَّلَام) منقول است که فرمود که: زهد در دنیا آن نیست که مال خود را ضایع کنی، و نه این که حلال را بر خود حرام گردانی؛ بلکه زهد و ترک دنیا آن است که اعتماد تو بر آنچه در دست داری زیاده نباشد از اعتماد تو بر خدا.

و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه منقول است که فرمود که: زهد در دنیا آن است که طول امل را از خود دور گردانی و نعمتهای خدا را شکر کنی و از محرّمات الهی بیرهیزی.

و از حضرت امام جعفر صادق (علیه السلام) پرسیدند از معنی زهد. فرمود که: آن است که محرّمات الهی را ترک نمایی.

و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: مردم بر سه قسم اند: زاهد، و صابر، و راغب.

اما زاهد: پس اندوه و شادی دنیا از دل او به در رفته؛ پس به چیزی از دنیا که او را حاصل شود شاد نمی‌شود، و بر چیزی از دنیا که از او فوت شود تأسف نمی‌خورد و محزون نمی‌شود.

و اما صابر: پس آرزوی دنیا در دل او هست، و چون میسرش شد نفس خود را لجام می‌کند و منع می‌نماید از آن برای عاقبت بدی که از دنیا می‌داند. و به این سبب آن را دشمن می‌دارد.

و اما راغب در دنیا: پس پروا ندارد که از کجا دنیا را اخذ نماید؛ از حلال یا حرام. و پروا نمی‌کند که در تحصیل دنیا غرضش باطل شود یا نفسش هلاک شود یا مروتش برطرف شود. پس این جماعت در گرداب دنیا افتاده‌اند و دست و پا می‌زنند و اضطراب می‌کنند.

پس کسی که خواهد که ترک دنیا نماید باید که تحصیل علم، اول بکند، و معلوم کند که خدا کدام عمل را طلبیده و کدام طریقه را پسندیده. و آثار پیغمبر و اهل بیت او صلوات الله علیهم را تتبع⁽²⁵⁷⁹⁾ نماید یا از اهلش معلوم کند، و سنت و طریقه ایشان را پیش گیرد، و واجبات و سنتیها را به عمل آورد، و محرّمات و مکروهات را ترک نماید، و در هر امری از امور ملاحظه نماید که شارع در آن باب چه تکلیف نموده، آن را به عمل آورد، و مباحات خود را به نیتهای صحیح - چنانچه در باب نیت بیان کردیم - به عبادت برگرداند.

و چون در ارتکاب این امور، شهوات نفسانی و وساوس شیطانی جن و انس معارض آدمی می‌گردند باید که به توسل به جناب مقدس ایزدی و تفکر در قوانین شریعت نبوی و تحمل مشقت طاعات، نفس را رام و مُنقاد⁽²⁵⁸⁰⁾ شرع گرداند و خیالاتی که مخالف شرع است در هر باب به معارضه و مجادله از نفس بیرون کند تا به راه حق هدایت یابد و ترک دنیا کرده باشد. و اگر نه اکثر تارکان دنیا طالبان دنیایند و به سبب جهالت و نادانی، خود را موفق می‌دانند. و تفصیل این مطلب موقوف است بر بیان تفصیل آداب و سنن و طریقه اهل بیت (علیهم‌السلام)، و آن در این کتاب میسر نمی‌شود. ان شاء الله کتابی جدا در این باب نوشته شود.⁽²⁵⁸¹⁾

و غرض از ذکر این مجمل این بود که اکثر عوام از این راه فریب می‌خورند که کسی را که بر وضع غریبی مخالف وضعهای متعارف می‌بینند بی‌آن که ملاحظه کنند که آن وضع موافق شرع است و پسندیده حق است متابعت می‌نمایند و به سبب آن گمراه می‌شوند. که شاید که کسی را که خدا هدایت او را خواسته باشد به این کلمات هدایت یابد. اما اکثر آن جمعی که ضلالت در نفس ایشان قرار گرفته به اینها هدایت نمی‌یابند و باعث زیادتی رسوخ ایشان در باطل می‌گردد؛ (والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم)⁽²⁵⁸²⁾.

یا أباذر ان الله تبارک و تعالی لم یوح الی أن أجمع المال، و لكن أوحی الی أن: (سیح بحمد ربك و کن من الساجدین. و اعبد ربك حتی یأتیک الیقین)⁽²⁵⁸³⁾.

یا أباذر انی ألبس الغلیظ، و أجلس علی الأرض، و ألعق أصابعی، و أركب الحمار بغیر سرج، و أردف خلفی. فمن رغب عن سنتی فلیس منی. یا أباذر حب

المال و الشرف أذهب لدين الرجل من ذئبين ضاربين في زرب الغنم، فأغاراً فيها حتى أصبحا. فماذا أبقيا منها؟

ای ابوذر حق تعالی به سوی من وحی نفرستاده که من مال جمع نمایم. ولیکن به سوی من وحی فرستاد که: تسبیح کن پروردگار خود را، و او را منزه دان و به پاکی یاد کن (از هر چیز که در ذات و صفات و افعال شایسته او نیست) و تسبیح را با حمد پروردگار خود به جا آور (که او را بر جمیع نعمتها که به تو کرامت فرموده به زبان و دل و اعضا و جوارح شکر نمایی. یا آن که: چون توفیق تسبیح بیابی آن را از جانب خدا بدان و او را بر این نعمت شکر کن) و از جمله نمازگزارندگان باش (یا: از جمله سجدهکنندگان باش در نماز و غیر نماز). و عبادت پروردگار خود بکن (بر هر حالی) تا وقتی که در رسد تو را مرگ) که متیقن⁽²⁵⁸⁴⁾ است رسیدن آن به هر زنده‌ای از مخلوقات. یعنی تا زنده‌ای ترک بندگی مکن).

ای ابوذر من جامه‌های گنده⁽²⁵⁸⁵⁾ می‌پوشم و بر روی خاک می‌نشینم و انگشتان خود را می‌لیسم در هنگام طعام خوردن، و بر الاغ بی‌زین و پالان سوار می‌شوم و دیگری را با خود ردیف می‌کنم⁽²⁵⁸⁶⁾. پس هر که سنت مرا ترک نماید و از آن کراهت داشته باشد از من نیست.⁽²⁵⁸⁷⁾

ای ابوذر محبت مال و شرف⁽²⁵⁸⁸⁾ و بزرگی دنیا دین آدمی را بیشتر تلف و ضایع می‌کند از تلف کردن دو گرگ بسیار گرسنه درنده که در رمه⁽²⁵⁸⁹⁾ گوسفندی شب درآیند و تا صبح غارت کنند. این دو گرگ از آن گوسفندان چه چیز باقی خواهند گذاشت؟ (همچنین این دو گرگ درنده که یکی محبت مال است و یکی محبت جاه، در این شب تار غفلت و جهالت، دین آدمی را چنین به غارت می‌برند. و چون پرده‌های غفلت را از دیده برمی‌گیرند بعد از مرگ، و

صبح آگاهی طلوع می‌کند و به مقتضای الناس نیام فاذا ماتوا انتبهوا⁽²⁵⁹⁰⁾ از خواب غفلت بیدار می‌شوند معلوم می‌شود که چه ضررها به دین رسانیده‌اند.

این کلمات شریفه مشتمل است بر بیان سه خصلت:

خصلت اول: محبت مال و جمع کردن درهم و دینار از روی حرص. و این بدترین صفات ذمیمه است و موجب ارتکاب محرمات و ظلم و طغیان و فساد می‌شود. و چون دل را یک محبوب بیش نمی‌باشد این محبت باعث این می‌شود که محبت الهی را از دل بیرون می‌کند و پیوسته در جمیع کارها منظور او همین می‌باشد. و همین است معنی مال پرستیدن، چنانچه در باب نیت بیان کردیم.

و علاج این خصلت به این می‌شود که بعد از توسل به جناب مقدس الهی، در فنا و نیستی دنیا تفکر نماید، و ملاحظه نماید که آنچه جمع می‌کند به کار او نمی‌آید و آنچه در راه خدا صرف می‌کند ابدالآباد به کار او خواهد آمد. و در عظمت رتبه علم و عبادت و کمالات و آثاری که در دنیا و آخرت بر آنها مترتب می‌شود فکر کند تا بر او معلوم شود که این امر سهل باطل را که به زودی از آدمی جدا می‌شود مانع تحصیل آن قسم کمالات ابدی که همیشه با این کس خواهد بود نمی‌توان نمود. و تأمل نماید در عقوبتهایی که خدا برای کسب مال حرام مقرر فرموده، و در این که مال حلال را هم حساب می‌باید داد، و در ثواب صرف کردن در راه خدا که یک را ده و هفتصد را هفتصدهزار عوض می‌دهند در روزی که دست آدمی از جمیع چیزها و وسیله‌ها کوتاه شده است.

و بدان که حق تعالی ضامن رزق است و اعتماد بر اوست نه بر مال، و عبرت گیرد از احوال جمعی که مالهای بسیار جمع کردند و هیچ به کار ایشان نیامد و وبالش از برای ایشان ماند، و جمعی {که} متوجه عبادت و تحصیل آخرت شدند و روزگار ایشان به احسن وجوه⁽²⁵⁹¹⁾ گذشت.

چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود که: کسی که یقین داند که حساب قیامت حق است جمع مال چرا می کند.

و در حدیث دیگر فرمود که: در میان بنی اسرائیل در زمانی قحط عظیم به هم رسید به حدی که قبرهای مرده ها را شکافتند و گوشت های ایشان را خوردند. در یکی از آن قبرها لوحی یافتند که بر آن نوشته بود که: من فلان پیغمبرم، و قبر مرا فلان حبشی نبش خواهد کرد. بدانید که آنچه را پیش فرستاده بودیم، یافتیم؛ و آنچه را صرف کرده بودیم بر وجه طاعت⁽²⁵⁹²⁾، سود بردیم؛ و آنچه از عقب خود گذاشتیم زیان کردیم و به ما نفعی نداد.

و از عبدالله عباس⁽²⁵⁹³⁾ منقول است که: اول درهم و دیناری را که بر وری زمین سکه زدند شیطان را بر آنها نظر افتاد. پس برداشت و بر دیده گذاشت و بر سینه خود گرفت و از شادی فریادی زد و آنها را در بر گرفت و گفت: شماها باعث روشنی چشم منید و میوه دل منید، و بنی آدم که شما را دوست دارند دیگر پروا ندارم از این که بت نپرستند. و مرا از ایشان همین کافی است که شما را دوست دارند. و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقول است که: جمع نمی شود مال مگر به چند خصلت زشت: به بخل بسیار، و امل دور و دراز، و حرصی که بر آدمی غالب باشد، و قطع کردن رحم، و اختیار کردن دنیا بر آخرت. و منقول است به سند معتبر از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله که به صحابه فرمودند که: کدام یک از شما مال وارث را از مال خود دوست تر می دارید؟ گفتند: یا رسول الله هیچ یک از ما چنین نیستیم. فرمود که: بلکه همه این حال دارید. بعد از آن فرمود که: فرزند آدم می گوید که: مال من و مال من. آیا از مال، بغیر این از تو هست که طعامی را بخوری و فانی کنی، و جامه ای را بپوشی

و کهنه کنی، یا مالی را تصدق کنی و از برای خود ذخیره کنی؟ و آنچه غیر اینهاست مال وارث است.

و در حدیث دیگر فرمود که: هیچ تکلیفی بر بندگان دشوارتر نیست از بیرون کردن حقوق اموال.

و فرمود که: دینار و درهم هلاک کرد جمعی را که پیش از شما بودند، و شما را نیز هلاک خواهد کرد.

و فرمود که: هر که محبت این دو سنگ⁽²⁵⁹⁴⁾ را بر محبت خدا ترجیح دهد با اینها محشور خواهد شد.

و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که فرمود که: سه چیز است که باعث فتنه و ضلالت مردم می شود: اول محبت زنان است⁽²⁵⁹⁵⁾، و آن شمشیر شیطان است؛ دویم شراب خوردن است، و آن تله شیطان است؛ سیم محبت دینار و درهم است، و آن تیر شیطان است. پس کسی که زنان را دوست دارد به باطل، از زندگانی خود منتفع نمی شود؛ و کسی که شراب را دوست دارد بهشت بر او حرام است؛ و کسی که دینار و درهم را دوست دارد بنده دنیاست.

و فرمود که: حضرت عیسی می فرمود که: دینار درد دین است، و عالم طیب دردهای دین است. پس چون ببینید که طیب، درد را به سوی خود می کشد او را متهم دارید، و بر عالمی که محبت دینار و درهم داشته باشد اعتماد مکنید و بدانید که هرگاه او خیر خود را نخواهد خیر خواه دیگران نخواهد بود.

خصلت دویم: محبت جاه و اعتبارات باطل دنیاست. و این ضررش نسبت به خواص زیاده از محبت دینار و درهم است، و در نفس مخفی می باشد. و بسیار کسی باشد که گمان کند که این معنی را از نفس خود زایل کرده، و بعد از مجاهده بسیار بر او ظاهر شود که در نفس او این معنی کامل است، و این نیز از

امهات⁽²⁵⁹⁶⁾ صفات ذمیمه است، و اخلاص در اعمال را باطل می‌کند، و آدمی را مردم پرست می‌کند و به مهالک عظیمه می‌اندازد و مرتکب مناصب باطل می‌گرداند، و دین حق را و خدا را در نظر سهل می‌کند، و اعتبارات دنیا را در نفس قوی می‌کند، و به تدریج آدمی را به کفر می‌رساند.

و علاج این نیز بعد از توسل به جناب مقدس ایزدی، آن است که در بطالت مردم⁽²⁵⁹⁷⁾ تفکر نماید و به تفکر صحیح بیابد که ایشان مالک ضرر و نفع او نیستند و در دنیا و آخرت کار او با پروردگار اوست، و بداند که اعتبارات دنیا فانی است و به زودی زایل می‌شود، و عبرت گیرد از احوال جمعی که دنیا دو روز ایشان را برمی‌دارد و به زودی بر خاک مذلت می‌اندازد و بعد از مردن، آن اعتبارات وبال ایشان خواهد بود. و اعتبارات واقعی که از علم و عمل به هم می‌رسد هرگز زوال ندارد و پیوسته باقی است. و در احادیث اهل بیت علیهم‌السلام که در این باب وارد شده است تفکر نماید و از پندهای ایشان متعظ⁽²⁵⁹⁸⁾ گردد.

چنانچه منقول است که از حضرت امام زین‌العابدین صلوات‌الله‌علیه پرسیدند که: کدام عمل نزد حق تعالی افضل است؟ فرمود که: هیچ عملی بعد از معرفت خدا و رسول و ائمه صلوات‌الله‌علیهم بهتر از دشمنی دنیا نیست. و به درستی که دنیا را شعبه‌های⁽²⁵⁹⁹⁾ بسیار هست و گناهان را نیز شعبه‌های بسیار هست.

پس اول معصیتی که خدا را کردند تکبر بود در هنگامی که شیطان از سجده حضرت آدم ابا نمود و تکبر کرد و از جمله کافران شد.

دیگر حرص بود که آدم و حوا را باعث شد که با این که حق تعالی به ایشان فرمود که از هر چه خواهید از میوه‌های بهشت بخورید و به نزدیک شجره منهی⁽²⁶⁰⁰⁾ مروید که از جمله ستمکاران بر خود خواهید بود اگر از آن تناول

نمایید. پس با آن که احتیاج به میوه آن درخت نداشتند خوردند، و این معنی در میان فرزندان ایشان به هم رسید تا روز قیامت.

چنانچه می بینی که اکثر آن چیزهایی که فرزندان آدم مرتکب آنها می شوند چیزی چند است که به آنها احتیاج ندارند.

دیگر حسد بود که از فرزند آدم - قابیل - صادر شد که برادر خود را کشت از روی حسد و رشک.

پس، از اینها شعبه ها به هم رسید از محبت زنان، و محبت دنیا، و محبت ریاست و بزرگی، و محبت راحت، و محبت سخن گفتن باطل، و محبت رفعت و تفوق بر مردم، و محبت بسیاری اموال و اسباب. پس اینها هفت خصلت بدند و همگی جمع شده اند در محبت دنیا. پس چون پیغمبران و علما این را دانستند گفتند که: محبت دنیا سر همه بدیها و گناهان است. و دنیا دو دنیاست: یکی دنیایی که آدمی را کافی باشد، و زیاده بر آن ملعون است.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که طلب نماید ریاست و سرکرده بودن را، هلاک می شود.

و در حدیث دیگر فرمود که: زینهار که پرهیزید از جماعتی که ریاست می طلبند و بزرگی را بر خود می بندند. والله که صدای کفش بر پشت کسی بلند نمی شود به باطل مگر این که خودش هلاک می شود و دیگران را هلاک می کند. (2601)

بلند شدن صدای کفش در پشت سر نشانه این است که شخصی از مقامات باشد و هر جا که رود، گروهی در پشت سر او حرکت کنند.

اهمیت این روایات از اینجا بیشتر مشخص می شود که بدانیم شیعه به عنوان یک گروه مخالف و منتقد از حکومت ظلم مطرح بوده است و حاکمان

می‌کوشیده‌اند تا با سپردن مقام و منصب، فقیهان، عالمان، کاردانان و نخبگان شیعه را به خود جذب کنند تا از این راه، هم آنان را از آرمانهای خویش دور سازند، هم پشتوانه فکری و مدیریتی نظام خود را بیشتر و پایه‌های آن را مستحکمتر سازند و هم توجهی بر این اساس برای مشروعیت خویش داشته باشند. در این میان برخی از یاران ائمه و شیعیان شایسته پذیرش منصبهای حکومتی نیز به خاطر پرهیز از فسادهای زمانه و دوری از مراکز قدرت، در تنگدستی به سر می‌برده‌اند.

و به سند صحیح منقول است که: حضرت امام موسی کاظم علیه السلام شخصی را نام بردند و فرمودند که او ریاست را دوست می‌دارد. بعد از آن فرمودند که: دو گرگ درنده که در گله گوسفندی بیفتند که شبانشان حاضر نباشد، ضرر به آن گله نمی‌رسانند آن مقدار که طلب ریاست ضرر به دین مسلمانان می‌رساند.

و به سند معتبر منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که: هر که سرداری ⁽²⁶⁰²⁾ و ریاست مردم کند ملعون است، و هر که طلب آن نماید ملعون است، و هر که در خاطر خود آن را داشته باشد و محبت آن در دلش باشد ملعون است.

و به سند صحیح از محمد بن مسلم منقول است که حضرت صادق علیه السلام فرمود که:

گمان می‌کنید که من نیکان و بدان شما را نمی‌شناسم؟ والله که بدترین شما کسی است که دوست دارد مردم از پی او راه روند و سرکرده ایشان باشد. به درستی که چنین کسی یا دروغگوست یا بیعقل است.

و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: اول چیزی که خدا را به آن معصیت کردند شش خصلت بود: محبت دنیا، و محبت ریاست، و محبت طعام، و محبت زنان، و محبت خواب، و محبت راحت.

و از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام منقول است که به سفیان بن خالد ⁽²⁶⁰³⁾ فرمود که: زینهار که طلب ریاست مکن، که هیچ کس آن را طلب نکرد مگر آن که هلاک شد. او گفت: فدای تو گردم! پس ما همه هلاک شده‌ایم، زیرا که هیچ یک از ما نیست مگر آن که می‌خواهد که نامش مذکور شود و مردم نزد او بیایند و حدیث از او اخذ نمایند. حضرت فرمود که: آن مراد نیست که فهمیدی. آنچه بد است آن است که شخصی را بغیر از امام به حق از برای خود پیشوا قرار دهی، و آنچه از پیش خود گوید تصدیقش نمایی، و مردم را به متابعت گفته او بخوانی.

خصلت سیم: تواضع و فروتنی و شکستگی است نزد خدا و خلق، و رفع تکبر از خود نمودن. و این از بهترین صفات کمال است زیرا که ممکن، ناچیز و فانی و ذلیل است و عزت و رفعت و بزرگواری مخصوص خداوند عالمیان است و چندان که آدمی شکستگی بیشتر می‌کند خدا او را بلندتر می‌کند و قابل کمالات بیشتر می‌شود. چنانچه خاک به اعتبار پستی و شکستگی که دارد معدن صدهزار الوان معادن و نباتات و میوه‌ها و گلها و شقایق گردیده و از آن انسان به ظهور آمده که گلستان انواع کمالات و معارف و حقایق است و مسجود ⁽²⁶⁰⁴⁾ ملائکه سماوات گردیده و اشرف مخلوقات در میان ایشان به هم رسید. و آتش که کار آن سرکشی و رفعت و نخوت بود از آن، شیطان به هم رسید و مردود ازل و ابد شد.

پس آدمی می‌باید که در جمیع امور، از پوشیدن و خوردن و آشامیدن و نشستن و برخاستن و با مردم معاشرت کردن و بندگی پروردگار خود کردن، در مقام تواضع و شکستگی باشد و در امری رفعت طلب نباشد و تفوق در آن امر را نطلبد و نظر به اصل و نسب و حسب خود بکند و ملاحظه نماید که اصلش منی‌گندیده بوده و در مدتی، غذایش خون حیض بوده، و بعد از آن تا زنده است حامل انواع کثافات و نجاسات است از خون و بلغم و صفرا و سودا و بول و غایط، که هر یک از آنها که از او جدا می‌شود خود از آنها نفرت می‌کند، و آخر کارش آن است که جیفه⁽²⁶⁰⁵⁾ گندیده می‌شود که هیچ چیز از آن متعفن‌تر نمی‌باشد، و تمام بدنش چرک و ریم⁽²⁶⁰⁶⁾ و کرم می‌شود. اینها کثافت‌های بدن آدمی است، و کثافت روح به سبب اخلاق ذمیمه و جهل و نادانی به صدهزار مرتبه از اینها بدتر است.

پس چنین کسی را کمال آن است که به نقص و عجز و شکستگی خود همیشه اعتراف داشته باشد. و چندان که آدمی کاملتر می‌شود علم او به پستی و زبونی و بیچارگی او بیشتر می‌شود و تواضع و فروتنی او بیشتر می‌شود چنانچه از اطوار انبیا و اوصیا علیهم‌السلام معلوم است. و چون شکستگی کار بنده است و رفعت و بلندی کار خداوند است، چندان که بنده در کار خود بیشتر می‌افزاید خداوند کار خود را فزوتتر می‌کند و او را بلندتر می‌کند. و اگر خود خواهد که خود را بلند کند، چون کار او نیست، چندان که سعی می‌کند پست‌تر می‌شود. چنانچه در خبر صحیح از حضرت صادق علیه‌السلام منقول است که: حق تعالی دو ملک موکل گردانیده که هر که از برای خدا تواضع و فروتنی کند او را بلند کنند، و هر که تکبر کند او را پست و ذلیل کنند.

و در حدیث دیگر فرمود که: حق تعالی به حضرت داوود وحی نمود که: ای داوود چنانچه نزدیکترین مردم نزد من تواضع کنندگان اند، همچنین دورترین مردم از من متکبران اند.

و در حدیث دیگر فرمود که: حق تعالی وحی فرمود به حضرت موسی علیه السلام که: ای موسی می دانی که چرا تو را از میان سایر مردم برگزیدم و کلیم خود گردانیدم؟ موسی فرمود که: به چه سبب؟ حق تعالی وحی فرمود که: در میان مردمان نظر کردم، نیافتم کسی را که مذلت و شکستگی او نزد من زیاده از تو باشد. ای موسی وقتی که نماز می کنی پهلوی روی خود را نزد من بر خاک می گذاری.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: از جمله تواضع آن است که در مجالس به پست تر از مکان خود راضی شوی؛ و به هر که برخوردی بر او سلام کنی؛ و ترک جدل کنی هر چند مُحَقَّق (2607) باشی؛ و نخواهی که مردم تو را ستایش کنند بر پرهیزکاری خدا.

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: تواضع آن است که از حق مردم ادا کنی آن قدر که می خواهی از حق تو ادا کنند.

و در حدیث دیگر منقول است که از آن حضرت پرسیدند که: کدام است اندازه تواضع که بنده هرگاه به آن متصف گردد او را متواضع گویند؟ فرمود که: تواضع را درجات بسیار هست. از جمله آنها آن است که آدمی قدر خود را بشناسد و خود را بلندتر از مرتبه خود قرار ندهد؛ و دل خود را از کبر و عجب سالم دارد؛ و نخواهد که به کسی برساند مگر چیزی را که خواهد که مردم به او برسانند؛ و اگر بدی از مردم ببیند تدارک آن به نیکی و احسان بکند؛ و خشم

خود را از مردم فرو خورد، و از بدیهای مردم عفو کند. و خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد. (2608)

و در حدیث معتبر منقول است که حضرت صادق علیه السلام نظر فرمود به شخصی از اهل مدینه که از برای خود چیزی خریده بود و خود برداشته به خانه می‌برد. چون آن شخص حضرت را دید شرم کرد. حضرت فرمود که: برای عیال خود خریده‌ای و از برای ایشان برداشته‌ای که به خانه برسانی. والله که اگر من از زبان اهل مدینه نمی‌ترسیدم دوست می‌داشتم که خود چیزی بخرم و از برای ایشان ببرم. (2609)

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است که: روزی حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه گذشتند بر جماعتی که مبتلا به خوره (2610) بودند. و حضرت بر الاغی سوار بودند و ایشان مشغول چاشت خوردن بودند. حضرت را تکلیف کردند به طعام خود. حضرت فرمود که: اگر من روزه نبودم اجابت شما می‌نمودم. چون حضرت به خانه تشریف آوردند فرمودند که طعام نیکویی برای ایشان مهیا کردند و ایشان را طلبیدند و با ایشان طعام تناول فرمودند. و منقول است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه حضرت امام حسن علیه السلام را وصیت فرمودند که: بر تو باد به تواضع و فروتنی که از بهترین عبادات است.

و به اسانید بسیار از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: هیچ کس تواضع و شکستگی نکرد مگر این که خدا او را بلندمرتبه گردانید.

و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که: حسبی (2611) نیست هیچ قرشی (2612) و عربی را مگر به تواضع.

و به سند معتبر منقول است از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که: چون حضرت نوح به کشتی نشستند و آنچه در کار بود ⁽²⁶¹³⁾ در آنجا جا دادند، کشتی مأمور شد که به هر جا که خدا فرماید برود. پس به نزد خانه کعبه رفت و هفت شوط ⁽²⁶¹⁴⁾ طواف کرد - و آن طواف نساء ⁽²⁶¹⁵⁾ بود - و دیگر ⁽²⁶¹⁶⁾ روان شد. پس حق تعالی وحی فرمود به کوهها که من کشتی بنده خالص خود نوح را بر یکی از شماها قرار خواهم داد. پس همه سربلندی و گردنفرازی کردند، و هر یک را گمان این بود که کشتی بر روی آن خواهد نشست. و جودی ⁽²⁶¹⁷⁾ - که تل نجف اشرف است و نزد شماست - تواضع و شکستگی کرد و گفت: من با این پستی کی قابل آنم که کشتی بر روی من قرار گیرد! پس کشتی به امر الهی آمد و سینه خود را بر جودی گذاشت. پس در آن وقت حضرت نوح به خدا استغاثه نمود به زبان سُرّیانی که: یا ماری أتقن یعنی: ای پروردگار! ما را به اصلاح آور.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: در هنگامی که حضرت جعفر بن ابی طالب در حبشه بود نجاشی پادشاه حبشه روزی جعفر و یارانش را طلب نمود.

چون به نزد او آمدند دیدند که بر روی خاک نشسته و جامه‌های کهنه پوشیده است. جعفر فرمود که: چون او را بر آن حال مشاهده نمودیم، ترسیدیم. پس چون دید که رنگهای ما از خوف متغیر شد گفت که: شکر و سپاس می‌کنم خداوندی را که حضرت پیغمبر را بر دشمنان نصرت داده و دیده او را روشن گردانیده. می‌خواهید شماها را بشارت دهم؟ گفتیم: بلی ای پادشاه. گفت که: در این ساعت یکی از جاسوسان من از جانب ولایت شما آمد و خبر آورد که حق تعالی پیغمبرش را بر دشمنان یاری داد و دشمنان او را هلاک کرد و فلان و فلان و جمعی از اسیران بدر را نام برد که اسیر گشتند. و ملاقات ایشان در وادی

واقع شده بوده است که آن را بدر می‌نامند، و درخت اراک⁽²⁶¹⁸⁾ بسیار در آنجا هست. و گویا آن موضع الحال در نظر من است که آقای داشتیم از بنی ضمره⁽²⁶¹⁹⁾، و گوسفندان او را در آن وادی می‌چرانیدم.

پس جعفر گفت که: ای پادشاه پس چرا بر خاک نشسته‌ای و این جامه‌های کهنه را پوشیده‌ای؟ گفت: ای جعفر از جمله آدابی که حق تعالی به حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرستاده آن است که: به درستی که از جمله حقوق الهی بر بندگان آن است که چون خدا به ایشان نعمتی تازه کرامت فرماید ایشان تواضع و شکستگی به درگاه او ببرند. پس چون حق تعالی چنین نعمتی به پیغمبر ما کرامت فرموده، من این فروتنی و شکستگی نزد خدا اظهار می‌نمایم.

پس چون این خبر به حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ رسید به اصحاب خود فرمود که: به درستی که صدقه باعث زیادتی و کثرت مال می‌شود. پس بسیار تصدق کنید تا خدا شما را رحم فرماید. و تواضع موجب زیادتی رفعت می‌گردد. پس تواضع و شکستگی پیشه خود کنید تا خدا در دنیا و آخرت شما را بلند مرتبه گرداند. و از مردم عفو کردن سبب زیادتی عزت است. پس، از جرمهای مردم عفو نمایید تا خدا شما را عزیز و غالب گرداند.

و از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقول است که: شأن و منزلت آن کس نزد خدا عظیمتر است که حق برادران مؤمن خود را بیشتر شناسد و حرمت ایشان را بیشتر دارد. و کسی که در دنیا فروتنی و تواضع کند برای برادران خود، او نزد حق تعالی از جمله صدیقان است و از شیعه خاص حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است. و به درستی که پدری و پسری از مؤمنان به خانه حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ وارد شدند. پس حضرت برخاستند و ایشان را گرمی داشتند و در صدر مجلس ایشان را جا دادند و نزد ایشان

نشستند و طعامی فرمودند که برای ایشان حاضر کردند. و چون ایشان تناول کردند قنبر تشت و ابریق⁽²⁶²⁰⁾ چوبی آورد و دستمالی که دست را خشک کنند. پس حضرت برخاستند و ابریق را گرفتند که آب بر دست پدر بریزند. او بر خاک افتاد و گفت: یا امیرالمؤمنین من چون راضی شوم که خدا ببیند که تو آب بر دست من ریزی؟ حضرت فرمود که: بنشین و دست بشو که می‌خواهم که خدا ببیند که برادر مؤمن تو خدمت می‌کند تو را، تا حق تعالی او را در بهشت کرامت فرماید مثل ده برابر اهل دنیا از خدمتکاران و غلامان. پس آن مرد نشست. حضرت فرمود که: قسم می‌دهم تو را به حق عظیمی که بر تو دارم که با اطمینان خاطر دست بشویی، چنانچه اگر قنبر⁽²⁶²¹⁾ دست تو را می‌شست مطمئن می‌بودی.

پس چون حضرت فارغ شدند ابریق را به محمد بن حنفیه⁽²⁶²²⁾ دادند و فرمودند که: ای فرزند اگر این پسر با پدرش همراه نمی‌بود آب بر دست او می‌ریختم ولیکن خدا راضی نیست که پدر و پسر را در حرمت مساوی گردانند چون با یکدیگر باشند. پس چون پدر آب بر دست پدر ریخت باید که پسر آب بر دست پسر بریزد. پس محمد بن حنفیه آب بر دست پسر ریخت.

پس حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرمود که: هر که متابعت امیرالمؤمنین کند در این باب، شیعه اوست حقا.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: جامه حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله و سلم کهنه شده بود. شخصی دوازده درهم به خدمت آن حضرت آورد به هدیه. حضرت فرمودند که: یا علی این درهم⁽²⁶²³⁾ را بگیر و برای من جامه‌ای بخر که بیوشم.

حضرت به بازار رفتند و به آن دوازده درهم پیراهنی خریدند و به نزد حضرت رسول ﷺ آوردند. حضرت فرمودند که: یا علی جامه‌ای از این پست‌تر مرا خوشتر می‌آید.

گمان داری که صاحبش پس گیرد؟ حضرت امیرالمؤمنین فرمود که: ببینم شاید راضی شود.

و به بازار رفتند و گفتند که: حضرت رسول این جامه را نپسندیدند و جامه‌ای از این کم قیمت‌تر می‌خواهند. اگر راضی هستی جامه را بگیر و زر را بده. آن مرد راضی شد و زر را داد.

حضرت آن را به خدمت حضرت رسول آوردند و جناب مقدس نبوی با آن حضرت به اتفاق متوجه بازار شدند. در عرض راه کنیزکی را دیدند که نشسته است و گریه می‌کند.

حضرت رسول از او پرسیدند که: سبب گریه تو چیست؟ گفت: یا رسول‌الله صاحب من چهار درهم به من داد که برای او چیزی بخرم و گم کردم و اکنون از ترس به خانه نمی‌توانم رفت. حضرت چهار درهم را به او دادند و فرمودند که: به خانه خود برگرد. و به بازار تشریف بردند و پیراهنی به چهار درهم خریدند و پوشیدند و حمد الهی فرمودند.

و چون از بازار بیرون آمدند مرد عریانی را دیدند که می‌گوید که: هر که بر من جامه‌ای بپوشاند حق تعالی از جامه‌های بهشت بر او بپوشاند. حضرت آن پیراهن را کردند و به سائل⁽²⁶²⁴⁾ دادند و به بازار برگشتند و پیراهن دیگر به چهار درهم خریدند و پوشیدند و حمد الهی فرمودند و به جانب منزل روان شدند. در عرض راه دیدند که همان کنیزک نشسته است. از او پرسیدند که: چرا به خانه نرفته‌ای؟ گفت: یا رسول‌الله دیر کرده‌ام و می‌ترسم که مرا بزنند. حضرت فرمودند

که: پیش باش و راه خانه را به من بنما تا بیایم و تو را شفاعت کنم. و حضرت رفتند تا بر در خانه ایشان ایستادند و فرمودند: السلام علیکم ای اهل خانه. ایشان جواب نگفتند. بار دیگر فرمودند. باز جواب نگفتند. در بار سیم گفتند: علیک السلام یا رسول الله و رحمه الله و برکاته.

حضرت فرمود که: چرا در مرتبه اول و دویم جواب من نگفتید؟ گفتند: چون سلام تو را شنیدیم از برای برکت خواستیم که سلام تو بر ما زیاده گردد. پس حضرت فرمود که: این کنیزک دیر به خانه آمده است؛ او را آزار مکنید. ایشان گفتند: یا رسول الله از برای قدم تو او را آزاد کردیم. حضرت فرمود که: الحمدلله. من هیچ دوازده درهمی ندیدم که برکتش از این دوازده درهم بیشتر باشد: خدا به این زر دو مؤمن را پوشانید و یک بنده را آزاد گردانید.

و به سند معتبر منقول است از محمد بن مسلم که: روزی به خدمت حضرت امام محمد باقر علیه السلام رفتم. حضرت طعام تناول می فرمودند. مرا تکلیف نمودند و بعد از آن فرمودند که: مگر گمان داری که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از روزی که مبعوث شدند تا روزی که از دنیا رفتند هرگز تکیه زده چیزی تناول فرموده اند؟ نه والله؛ که هرگز چشمی ندید آن حضرت را که در حال طعام خوردن تکیه فرموده باشند. بعد از آن فرمود که: گمان داری که آن حضرت از نان گندم سه روز پی در پی سیر تناول فرموده باشد؟ نه والله؛ که سه روز متوالی از نان گندم سیر نشدند از روزی که مبعوث به رسالت شدند تا وقتی که به رحمت ایزدی پیوستند. من نمی گویم که حضرت را این مقدور نبود؛ بلکه گاه بود که به یک کس صد شتر عطا می فرمودند. اگر می خواستند که سیر بخورند و طعامهای لذیذ تناول فرمایند می توانستند. و به درستی که جبرئیل کلید گنجهای زمین را برای آن حضرت آورد سه مرتبه، و مخیر گردانید آن حضرت را در قبول و رد. و

گفت که: اگر قبول کنی خدا از درجه تو در قیامت چیزی کم نخواهد کرد. و در هر مرتبه آن حضرت تواضع و شکستگی نزد خدا را اختیار فرمود. و هرگز از آن حضرت چیزی سؤال نکردند که بفرماید نه. بلکه اگر بود عطا می فرمود، و اگر نبود می فرمود که: چون به هم رسد خواهیم داد. و هرگز چیزی را از جانب حق تعالی عطا نفرمود که عطای او را امضا⁽²⁶²⁵⁾ نکند. و گاه بود که بهشت را ضامن می شدند و عطا می فرمودند، و حق تعالی برای او تسلیم می نمود.⁽²⁶²⁶⁾

محمد بن مسلم می گوید که: بعد از آن، حضرت دست مرا گرفتند و فرمودند که: امام شما حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به روش بندگان می نشستند و به روش بندگان طعام تناول می فرمودند، و به مردم نان گندم و گوشت اطعام می فرمودند، و به خانه می رفتند و خود نان و زیت تناول می فرمودند، و دو پیراهن گنده سُنبلانی⁽²⁶²⁷⁾ می خریدند و بهترین را به غلام خود می پوشانیدند و زبونتر را خود می پوشیدند. و اگر آستینها از انگشتان می گذشت می بریدند، و اگر پیراهن از کعب⁽²⁶²⁸⁾ بلندتر بود کوتاه می کردند.⁽²⁶²⁹⁾ و هرگز دو امر بر آن حضرت وارد نشد مگر آن که آنچه بر بدن دشوارتر بود اختیار می فرمودند. و پنج سال پادشاهت مردم کردند و از برای خود آجری بر روی آجری و خشتی بر بالای خشتی نگذاشتند، و هرگز زمینی را به اقطاع خود نگرفتند⁽²⁶³⁰⁾. و سرخ و سفیدی⁽²⁶³¹⁾ از آن حضرت به میراث نماند مگر هفتصد درهم که از عطاهاى آن حضرت زیاده مانده بود که می خواستند برای اهل خود کنیزکی بخرد⁽²⁶³²⁾. و هیچ کس طاقت عبادت آن حضرت نیاورد. و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه می فرمود کتاب احوال حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را، و بر زمین می گذاشت و می فرمود: کی طاقت این عمل دارد!

و به سند دیگر منقول است که: حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روزی به نزد بزازی رفتند و فرمودند که: دو جامه به من بفروش. آن مرد گفت که: یا امیرالمؤمنین آنچه شما می خواهید من دارم. چون دیدند که آن شخص حضرت را شناخت به دکان دیگر رفتند که پسری در آن دکان بود و حضرت را نمی شناخت؛ و دو جامه خریدند، یکی را به سه درهم (که به حساب این زمان⁽²⁶³³⁾ صد و هفتاد و چهار دینار می شود) و یکی را به دو درهم. پس به قنبر فرمودند که: آن را که به سه درهم خریده ایم تو بردار و آن را که به دو درهم خریده ایم من می پوشم. قنبر گفت که: یا امیرالمؤمنین آن که بهتر است تو به آن سزاوارتری که بر منبر می روی و در حضور مردم خطبه می خوانی. حضرت فرمود که: تو جوانی و جوانان را خواهش این امور می باشد. و من از خدا شرم می دارم که در پوشش، خود را بر تو زیادتی دهم. و از حضرت رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود که: از آنچه می پوشید به غلامان خود بیوشانید و از آنچه می خورید به ایشان بخورانید. چون پیراهن را پوشیدند آستینش را کشیدند، دراز بود. بریدند و فرمودند که کلاهی برای فقرا از آن بدوزند. پس چون پدر آن پسر به دکان آمد یافت که حضرت به آن دکان تشریف آورده بوده اند و جامه ای خریده اند. دو درهم را برداشت و به خدمت آن حضرت آمد و عرض کرد که: پسر من شما را نشناخته بود و دو درهم را از شما نفع گرفته است. حضرت فرمود که: به قیمتی راضی شدیم و خریدیم. دیگر چیزی را پس نمی گیریم.

و منقول است که: روزی عمرو بن حُرَیث⁽²⁶³⁴⁾ در هنگام چاشت به خدمت حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد. دید که فضه⁽²⁶³⁵⁾ انبانی⁽²⁶³⁶⁾ آورد که مهر مبارک حضرت بر آن بود. و چون گشود از آنجا نان خشک پُرسبوسی⁽²⁶³⁷⁾ بیرون آورد. عمرو گفت که: ای فضه چرا این آرد را نپخته ای و پاکیزه نکرده ای؟ گفت: بیشتر

می‌کردم، مرا نهی فرمود. و گاهی طعام لذیذی در این همیان⁽²⁶³⁸⁾ داخل می‌کردم. برای همین اکنون مهر بر آن می‌زند. پس حضرت آن نان خشک را گرفتند و در کاسه‌ای ریزه کردند و آب بر آن ریختند و نمک بر آن پاشیدند و تناول فرمودند. بعد از آن فرمودند که: ای عمر و اجل نزدیک شده است. و دست بر محاسن مبارک کشیدند و فرمودند که: این محاسن را برای خوردن، به آتش جهنم آشنا نمی‌کنم و این مرا کافی است.

و در حدیث دیگر منقول است که: سُوید بن غَفَلَه⁽²⁶³⁹⁾ در روز عیدی به خدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه آمد. دید که نان خشکی و آردی با شیر پخته نزد حضرت گذاشته است. گفت: یا امیرالمؤمنین در روز عید چنین چیزی را نزد خود گذاشته‌ای؟ فرمود که: این عید است برای کسی که از گناه آمرزیده باشد.

و حضرت صادق صلوات‌الله علیه فرمود که: حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه هیزم و آب به دوش خود به خانه می‌آوردند و خانه را جاروب می‌کردند، و حضرت فاطمه آسیا می‌کردند و خمیر می‌کردند و نان می‌پختند.

و به سند دیگر مروی است که: حضرت در کوفه خرمايي خريده بودند و بر کنار ردا⁽²⁶⁴⁰⁾ کرده بودند و به خانه می‌بردند. اصحاب چون دیدند مبادرت نمودند که از آن حضرت بگیرند و به خانه رسانند. حضرت فرمود که: صاحب عیال سزاوارتر است به بار ایشان برداشتن، از دیگران.

و به روایت دیگر فرمود که: از کمال کامل چیزی که نمی‌شود که نفعی خود به عیال خود برساند.

و در روایت دیگر وارد شده است که: حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه در پنج وقت پای برهنه می‌رفتند و نعلین را به دست چپ می‌گرفتند: در عید

فطر و اضحی (2641) که به مصلا می‌رفتند؛ و در روز جمعه که به نماز می‌رفتند؛ و در هنگامی که به عیادت بیماری یا تشییع جنازه‌ای می‌رفتند. و می‌فرمودند که: چون برای خدا می‌روم می‌خواهم که پابرنه باشم.

و منقول است که: پیاده و تنها در بازارها راه می‌رفتند، و اگر کسی راه گم کرده بود بر سر راهش می‌رسانیدند، و اگر ضعیفی برمی‌خورد اعانتش می‌فرمودند، و اگر از مردم بازار کسی قرآن را غلط می‌خواند می‌ایستادند تا تعلیمش می‌فرمودند. و این آیه را می‌خواندند که مضمونش این است که: ما خانه آخرت را برای جماعتی مقرر فرموده‌ایم که بلندی و فساد در زمین نطلبند. و عاقبت نیکو برای پرهیزکاری است. (2642)

و منقول است که ابراهیم بن العباس (2643) گفت که: ندیدم و نشنیدم کسی را که افضل از حضرت امام رضا علیه السلام باشد. هرگز با کسی به خلاف آداب، معاشرت نفرمود؛ و هرگز سخن کسی را قطع نمی‌فرمود که در میان سخن او سخن گوید؛ و هرگز حاجت سائلی را رد نمی‌نمود؛ و هرگز در حضور کسی پا دراز نفرمود و در مجلس تکیه نمی‌فرمود؛ و هرگز خدمتکاران و غلامان خود را دشنام نمی‌داد؛ و هرگز در خنده آن حضرت صدا ظاهر نمی‌شد؛ و غلامان و مهتران (2644) و دربانان و خدمتکاران خود را پیوسته بر سر خوان خود می‌نشاند؛ و خواب بسیار کم می‌فرمود؛ و اکثر شبها را تمام به عبادت احیا می‌فرمود؛ و روزه بسیار می‌داشت؛ و تصدق بسیار می‌نمود؛ و اکثر تصدقات آن حضرت در شبهای تار بود.

و از محمد بن {ابی} عباد (2645) منقول است که: حضرت امام رضا صلوات الله علیه در تابستانها بر روی حصیر می‌نشستند و در زمستانها بر روی پلاس (2646)؛

و جامه‌های گنده⁽²⁶⁴⁷⁾ می پوشیدند و چون به مجلس مردم می آمدند زینت می فرمودند.

و روایت کرده اند که: روزی حضرت امام رضا صلوات الله علیه داخل حمام شدند.

شخصی در حمام بود که آن حضرت را نمی شناخت. به حضرت خطاب کرد که: بیا مرا کیسه بکش. حضرت مبادرت فرمودند و مشغول کیسه کشیدن او شدند. بعد از زمانی مردم در آمدند و حضرت را شناخت و مشغول معذرت شد. حضرت دلداری او فرمودند و مشغول بودند تا کیسه او را تمام کشیدند. و اخبار در بیان تواضع ایشان زیاده از آن است که در این کتاب احصا توان نمود.

در مدح و مذمت غنا قال: قلت: یا رسول الله الخائفون الخاضعون المتواضعون الذاکرون الله کثیرا، هم یسبقون الناس الی الجنه؟ فقال: لا؛ ولكن فقراء المسلمین. فانهم یتخطون رقاب الناس. فیکول لهم خزنه الجنه: کما أنتم حتی تحاسبوا. فیکولون: بم نحاسب؟ فوالله ما ملکنا فنجور و نعدل. و لا أفیض علینا فنقبض و نبسط، و لکننا عبدنا ربنا حتی دعانا فأجبنا.

ابوذر گفت که: به خدمت حضرت رسول ﷺ عرض کردم که: یا رسول الله آیا جمعی که از خدا خایف و ترسان اند و پیوسته در مقام خضوع و مذلت و انقیادند⁽²⁶⁴⁸⁾ نزد خداوند خود، و در مقام تواضع و شکستگی ثابت اند با خدا و خلق، و یاد خدا بسیار می کنند، ایشان پیش از دیگران داخل بهشت خواهند شد؟ حضرت فرمود که: نه؛ ولیکن فقرای مسلمانان پیش از دیگران داخل بهشت خواهند شد.

به درستی که ایشان در محشر پا بر گردن مردم خواهند گذاشت (و صفهای ایشان را خواهند شکافت و رو به بهشت روانه خواهند شد). پس خازنان بهشت به ایشان خواهند گفت که: باشید تا حساب شما را بکنند. ایشان در جواب خواهند گفت که: به چه چیز ما را حساب می‌کنند؟ ما حکومت و پادشاهی و منصبی نداشتیم که از ما بپرسند که عدالت کرده‌ایم یا جور و ظلم کرده‌ایم، و مال زیادتی به ما نداده بودند که ما را حساب کنند که عطا کرده‌ایم یا نگاه داشته‌ایم؛ ولیکن در دنیا عبادت پروردگار خود کردیم تا وقتی که خدا ما را به سوی خود خواند، اجابت او کردیم (و از دنیا بیرون آمدیم).

بدان که احادیث در مدح فقر و فقرا و همنشینی ایشان و حرمت داشتن ایشان و مذمت اهانت و خواری ایشان بسیار است. و احادیث نیز در مذمت فقر وارد شده است. و همچنین در باب غنا احادیث بر مدح و مذمت آن وارد شده است. و اکثر محققین جمع میان این احادیث به این نحو کرده‌اند که: فقری که ممدوح (2649) است فقر الی الله (2650) است، و فقری که مذموم است فقر الی الناس (2651) است؛ و غنایی که ممدوح است غنای نفس است، و غنایی که مذموم است غنا به کثرت مال است که با حرص و طمع باشد. و از بعضی احادیث ظاهر می‌شود که فقری که مذموم است آن است که آدمی در دین تنگ‌مایه (2652) باشد.

و تحقیق این مقام آن است که: هر چیز که حق سبحانه و تعالی در دنیا خلق فرموده و در میان مردم مقرر ساخته همه لطف و رحمت است. و چون عالم تکلیف و اختیار است، هر چیز را دو جهت هست و حق تعالی آن چیز را برای جهت خیر مقرر فرموده، و مردم وسیله جهت شر می‌گردانند.

مثل آن که مال را حق تعالی در دنیا خلق فرموده که آن را وسیله قوت بر عبادات و تحصیل سعادات گردانند و جمعی به سبب ترک آن به انواع کمالات

فایز گردند. پس اگر مال نمی‌بود قوت بر عبادات به هم نمی‌رسید و ثوابی که بر تصدقات و خیرات مترتب می‌شود حاصل نمی‌شد. و اگر مال نمی‌بود ثوابی که بر ترک مال حاصل می‌شود حاصل نمی‌شد. ولیکن این مال را فتنه‌ای⁽²⁶⁵³⁾ هم ساخته است که به آن تحصیل انواع شرور و بدیها می‌توان نمود. و این جهت را در آن برای این مقرر فرموده است که بر ترکش ثواب⁽²⁶⁵⁴⁾ شوند.

اما جمعی آن را وسیله غیر آن کاری می‌کنند که برای آن مخلوق شده است، و باعث شقاوت ایشان می‌شود. پس هر جا که مذمت مال و غنا واقع شده است به سبب آن جهت شری است که در آن هست، و مردم آن را جهت شر می‌کنند. و اگر نه اصل آن جهت را حق تعالی برای وسیله خیری مقرر فرموده است. و هر جا که مدح آن واقع شده است به سبب آن جهات خیری است که در آن هست. و همچنین فقر و احتیاج وسیله‌ای است برای تحصیل سعادات که آدمی بر مشقت آن صبر نماید و به ثوابهای عظیم فایز گردد و رو به خدا آورد و از خدا طلب نماید و به سبب آن او را قرب حاصل شود. و محتاج به محرمات بشود، و از برای خدا ترک نماید و به اعلا درجه زهد و ورع برسد. ولیکن گاه هست که بر آن صبر نمی‌کنند و به سبب آن مرتکب محرمات می‌شوند. و گاهی به سبب آن به خداوند خود بدگمان می‌شوند و نسبت جور و ظلم به خدا می‌دهند و به سبب آن کافر می‌شوند، چنانچه در حدیث وارد شده که: فقر نزدیک است که کفر باشد.

پس معلوم شد که اصل فقر نعمت و رحمت است ولیکن گاه هست که آدمی به اختیار خود آن را وسیله شقاوت می‌گرداند. پس هر جا که مدح وارد شده است جهت خیرش را مدح فرموده‌اند، و هر جا که مذمت وارد شده است جهت شرش را مذمت فرموده‌اند.

ولیکن چون نسبت به اکثر نفوس فقر و احتیاج موجب صلاح است و غنا و توانگری مورث طغیان و فساد، لهذا مدح فقر بیشتر وارد شده است و مذمت غنا بیشتر فرموده‌اند. چنانچه حق تعالی می‌فرماید که: به درستی که آدمی طغیان به هم می‌رساند چون خود را مستغنی و بی‌نیاز دید (بیا گمان کرد که بی‌نیاز است).⁽²⁶⁵⁵⁾

و فقیر⁽²⁶⁵⁶⁾ را در این آیه نکته‌ای به خاطر رسیده که: چون محال است که آدمی بی‌نیاز شود، بلکه هر چند غنی تر می‌شود احتیاجش بیشتر می‌شود، لهذا فرمود که: وقتی که مستغنی می‌شود. بلکه فرمود که: وقتی که خود را مستغنی دانست و گمان کرد که مستغنی شده است.

و همچنین عبادات را حق تعالی برای این مقرر فرموده که وسیله سعادات گردانند؛ گاه باشد که کسی عبادتی را وسیله شقاوتی گرداند. و معاصی را برای این مقرر فرموده که ترک آن را وسیله سعادات گردانند یا اگر به غفلت از ایشان صادر شود به توبه و ندامت از آن، به مراتب عالیه کمالات فایز گردند. و اگر معصیت نمی‌بود کی مردم به ترک آن مثاب می‌شدند، و آن شکستگی و انکسار و عجز توبه‌کاران از کجا به هم می‌رسید. و اگر ترک اولای حضرت آدم و حضرت داوود و سایر انبیا نمی‌بود، آن گریه‌ها و زاریها که موجب قرب و کمالات نامتناهی گردید از کجا حاصل می‌شد. چنانچه واقع شده است که: اگر شما گناه نمی‌کردید

و قادر بر گناه نبودید، خدا خلق دیگر می‌فرمود که قادر بر گناه باشند و گناه از ایشان صادر شود.

و سخن در اینجا بسیار نازک می‌شود و عقلها اکثر از ادراک این معنی قاصر است.

مجملاً اگر درست تفکر نمایی می‌یابی که هر چیز که حق تعالی در این عالم مقرر فرموده همه عین صلاح بندگان است و همه لطف و رحمت است ولیکن بندگان به غیر مصرفش صرف می‌کنند. مثلاً اگر بزرگی خانه‌ای برای کسی بفرماید، و دیوانخانه‌ای⁽²⁶⁵⁷⁾ نفیس برای او مقرر سازد و آبریزی⁽²⁶⁵⁸⁾ در آنجا بفرماید که برای او بسازند و انواع مایحتاج او از مسکن بسازند، اگر دیوانخانه را آبریز کند، و آبریز را مسکن خود کند و برود در میان آبریز بنشیند، از صاحب خانه تقصیری نخواهد بود. و در این مسائل که از فروع مسائل قضا و قدر است تفکر نمودن و مجمل دانستن که حق تعالی علیم حکیم است و ظالم نیست و آنچه می‌کند عین عدالت و حکمت است اولاست، زیرا که تفکر در این باب موجب لغزشهاست و عقل اکثر مردم به آن احاطه نمی‌تواند کرد و ائمه علیهم‌السلام ما را از تفکر در این باب نهی فرموده‌اند.

و چون جمع میان اخبار بر وجه اجمال بیان شد بعضی از اخبار را نیز نقل کنیم.

به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات‌الله علیه منقول است که: فقرای مؤمنان در باغهای بهشت خواهند گردید و تنعم خواهند فرمود پیش از اغنیای ایشان به چهل سال. بعد از آن فرمود که: برای تو مثلی بیان کنم: مثل فقرا و اغنیا از بابت مثل دو کشتی است که بر عشاری⁽²⁶⁵⁹⁾ بگذرد، و نظر کند یکی را ببیند که خالی است و هیچ چیز ندارد.

می‌گوید که: این را روانه کنید که برود. و نظر کند به دیگری، ببیند که پر از متاع است.

می‌گوید که: این را نگاه دارید تا عُشورش⁽²⁶⁶⁰⁾ را حساب کنیم.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: دو چیز است که فرزند آدم از آنها کراهت دارد: مرگ را کراهت دارد، و راحت مؤمن از بلاها و فتنه‌ها در مرگ است؛ و از کمی مال کراهت دارد، و هر چند مال کمتر است حساب سبکتر است.

و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: هلاک کرد مردمان را دو چیز: خوف درویشی و فقر، و طلب بزرگی و فخر.

و به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که: خفیف و سبک مشمارید فقیران شیعیان علی بن ابی طالب و فرزندانش را. به درستی که یکی از ایشان در قیامت شفاعت می‌کند مثل ربیعه و مُضر را که دو قبیله عظیم‌اند از قبایل عرب.

و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: مصیبت‌های دنیا عطا‌های حق تعالی است، و فقر را حق تعالی برای مؤمن در خزاین خود ضبط می‌فرماید. و در حدیث دیگر از حضرت رسول ﷺ روایت فرمود که: فقر امامتی است که حق تعالی به خلق می‌سپارد. کسی که آن را پنهان دارد خدا او را مثل ثواب کسی می‌دهد که روزها به روزه باشد و شبها به عبادت ایستد؛ و کسی که آن را اظهار نماید به کسی که قادر باشد بر قضای حاجت او و نکند، پس به درستی که او را کشته است. و نمی‌گویم که او را به شمشیر و نیزه کشته است؛ ولیکن به سبب جراحی که به دل او رسانیده او را کشته است.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر چند ایمان آدمی زیاده می‌شود تنگی معیشت او بیشتر می‌شود.

و فرمود که: اگر نه این بود که مؤمنان در طلب روزی بر خدا الحاح⁽²⁶⁶¹⁾ می‌کردند هرآینه ایشان را از حالی که دارند به حالی تنگتر و دشوارتر نقل می‌فرمود.

و فرمود که: حق تعالی دنیا را به کسی عطا نفرمود مگر برای عبرت، و از کسی دور نفرمود مگر برای آزمایش.

و در حدیث دیگر فرمود که: حق تعالی برای شیعیان ما در دولتهای باطل مقرر فرموده است مگر قدر قوت ضروری ایشان را. اگر خواهند به مشرق روند و اگر خواهند به مغرب روند؛ زیاده از این به دستشان نمی‌آید.

و در حدیث دیگر فرمود که: حق تعالی در روز قیامت التفات می‌فرماید به سوی فقرای شیعیان، مانند کسی که معذرت از جمعی خواهد (و در حدیث دیگر: مانند برادری که از برادری عذر طلبد) و می‌فرماید که: به عزت و جلال خودم سوگند که شما را فقیر نگردانیدم در دنیا برای این که شما نزد من خوار و ذلیل بودید. و امروز خواهید دید که با شما چه لطفها خواهم فرمود. هر کس که به شما در دار دنیا توشه داده است و نیکی به شما کرده است دستش را بگیرد و داخل بهشت کنید.

پس یکی از فقرا گوید که: پروردگارا اهل دنیا در دنیای خود عیشها کردند، زنان خوب خواستگاری نمودند و جامه‌های ملایم نفیس پوشیدند و طعامهای لذیذ خوردند و در خانه‌های نفیس نشستند و بر اسبان مشهور پر قیمت سوار شدند. امروز به ما عطا کن آنچه به ایشان عطا فرموده بودی. حق سبحانه و تعالی در جواب فرماید که: برای تو و هر یک از یاران و امثال تو از فقرا مقرر ساخته‌ام هفتاد برابر آنچه به اهل دنیا عطا فرموده بودم از روزی که دنیا را آفریده‌ام تا هنگام انقضای دنیا.

و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که: روزی شخص مالدارى که جامه‌های پاکیزه در بر داشت به خدمت حضرت رسول ﷺ آمد و نشست، و بعد از او مرد پریشانی که جامه‌های چرکین ⁽²⁶⁶²⁾ پوشیده بود آمد و در پهلوی آن مرد غنی نشست. آن مرد غنی جامه‌های خود را جمع کرد و از زیر دامن او کشید. حضرت رسول ﷺ فرمود که: ترسیدی که از فقر او چیزی به تو بچسبد؟ گفت: نه. فرمود که: ترسیدی که از توانگری تو چیزی به او برسد؟ گفت: نه. فرمود که: پس ترسیدی جامه‌ات کثیف و چرکین شود؟ گفت: نه. فرمود که: پس چرا چنین کردی؟ گفت: یا رسول الله مرا قرین ⁽²⁶⁶³⁾ بدی هست که آن شیطان یا نفس اماره است که هر قبیحی را در نظر من زینت می‌دهد و هر حسنی و نیکویی را در نظر من قبیح و زشت می‌نماید. و اینک به تدارک ⁽²⁶⁶⁴⁾ این عمل نصف مال خود را به این مرد فقیر عطا کردم. حضرت از آن مرد پریشان پرسید که: قبول می‌کنی؟ گفت: نه. آن غنی از او پرسید که: چرا قبول نمی‌کنی؟ گفت: می‌ترسم که به آن بلا مبتلا شوم که تو مبتلا شده‌ای.

و در حدیث دیگر فرمود که: حق تعالی به حضرت موسی وحی فرمود که: ای موسی هرگاه بینی که فقر رو به تو آورده است بگو: مرحبا ⁽²⁶⁶⁵⁾ به شعار ⁽²⁶⁶⁶⁾ صالحان؛ و چون بینی که توانگری رو به تو آورده است بگو که: گناهی کرده‌ام که خدا مرا در دنیا به عقوبت آن گرفتار کرده است.

و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: خوشا حال مساکین که بر فقر خود صبر کنند. ایشان اند جمعی که ملکوت آسمان و زمین را مشاهده می‌کنند.

و فرمود که: ای گروه مساکین به فقر خود راضی و خشنود باشید و چنان کنید که خدا از دل شما رضا را بیابد، تا حق تعالی شما را ثواب عظیم بدهد بر فقر شما. و اگر چنین نکنید چندان ثواب نخواهید داشت.

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: چون روز قیامت شود منادی از جانب حق تعالی ندا کند که: کجا ایند فقرا؟ پس گروهی بسیار از مردم برخیزند. پس حق تعالی ندا فرماید که: ای بندگان من! گویند که: لیبک ای پروردگار! پس فرماید که: من شما را در دنیا فقیر نکردم برای این که رتبه شما نزد من پست بود. ولیکن می خواستم که درجه شما را امروز بلند کنم. بروید و روهای مردم را ملاحظه کنید، و هر کس که به شما نیکی و احسانی کرده است آن احسان را به من کرده است؛ از جانب من شما بهشت را به مکافات عمل ایشان بدهید.

و از محمد بن الحسین خزاز ⁽²⁶⁶⁷⁾ منقول است که: حضرت صادق علیه السلام به من فرمود که: آیا به بازار که می روی میوه ها و غیر آنها از چیزها که می فروشند که قادر بر خریدن آنها نیستی آرزو می کنی؟ گفتم: بله. فرمود که: به عدد هر چیز که می بینی و قدرت بر خریدن آن نداری یک حسنه در نامه عملت می نویسند.

و به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: چون روز قیامت می شود گروهی از مردم از صحرای محشر برمی خیزند و می آیند تا در بهشت، و در را می کوبند. پس خازنان بهشت به ایشان می گویند که: شما کیستید؟ می گویند که: ماییم فقرا.

به ایشان می گویند که: آیا پیش از حساب می خواهید که داخل بهشت شوید؟ می گویند که: چیزی به ما نداده بودید که ما را بر آن حساب کنید. در این حال از جانب رب العزه ندا رسد که: راست می گویند. ایشان را داخل بهشت کنید.

و حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه فرمود که: حق سبحانه و تعالی می فرماید که: من توانگران را غنی نکرده ام برای این که نزد من گرامی بودید؛ و فقیران را فقیر نگردانیدم برای این که نزد من بیمقدار بودند. ولیکن فقیران را وسیله ابتلا و امتحان اغنیا گردانیدم. و اگر فقرا در دنیا نمی بودند اغنیا مستوجب بهشت نمی شدند. و حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود که: مالداران شیعیان ما امینان مایند بر محتاجان ایشان. پس، از برای ما فقرا را محافظت نمایید تا خدا شما را محافظت نماید.

و به سند صحیح منقول است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: فقر و بیچیزی، مؤمنان را بیشتر زینت می دهد از لجام ⁽²⁶⁶⁸⁾ نفیسی که عذار ⁽²⁶⁶⁹⁾ اسب را زینت دهد.

و در حدیث دیگر فرمود که: فقر مرگ بزرگ است.

و حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود که: فقر مرگ سرخ است. راوی عرض کرد که: فقر از دینار و درهم را می فرماید؟ فرمود که: نه؛ ولیکن مراد فقر از دین است. و از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منقول است که: هر که سبک شمارد و خفیف کند فقیر مسلمانی را، به درستی که حق خدا را سبک شمرده است، و خدا او را در روز قیامت خفیف و سبک می دارد مگر این که از این عمل توبه کند. و هر که فقیر مسلمانی را گرامی دارد، چون خدا را در روز قیامت ملاقات نماید از او راضی باشد.

و حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمود که: هر که ملاقات نماید فقیر مسلمانی را و بر او سلام کند برخلاف سلامی که به اغنیا می کند، چون در قیامت خدا را ملاقات نماید (یعنی به مقام حساب آید) از او در خشم باشد.

در مدح کفاف یا اباذر ان الدنيا مشغله للقلوب و الأبدان، و ان الله تبارک و تعالی سائلنا عما نعمنا فی حلاله، فکیف بما نعمنا فی حرامه؟
یا اباذر انی قد دعوت الله جل ثناؤه أن يجعل رزق من یحبنی الکفاف، و أن یعطی من یبغضنی کثره المال و الولد.

ای ابوذر به درستی که دنیا مشغول کننده دلها و بدنهاست (از یاد خدا و کار خدا). و به درستی که حق تعالی از ما سؤال خواهد کرد از آنچه تنعم کرده ایم در حلال او. پس چگونه از ما سؤال ننماید از آنچه تنعم کرده باشیم در حرام او؟
ای ابوذر من از خدا سؤال کردم که بگرداند روزی هر کس را که مرا دوست دارد به قدر کفاف⁽²⁶⁷⁰⁾، و عطا فرماید به کسی که مرا دشمن دارد بسیاری مال و فرزند.

بدان که این حدیث دلالت می کند بر این که حلال را نیز حساب می باشد. و سابقا احادیث گذشت که بر صرف کردن حلال، مؤمنان را حساب نمی کنند. و ممکن است که مراد از مؤمنان در آنجا مؤمنان خالص باشد، و در اینجا مراد از این که از ما سؤال می کنند این باشد که از بعضی از افراد مسلمانان سؤال می کنند. یا آن که مراد از حساب نکردن آن باشد که تقاص از حسنات ایشان به ازای آن نمی کنند⁽²⁶⁷¹⁾، و مراد از سؤال کردن این باشد که تفحص⁽²⁶⁷²⁾ آنها می فرماید.

و بدان که احادیث در مدح کفاف بسیار واقع شده است.

چنانچه منقول است از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه که: رسول خدا ﷺ گذشتند به شبانی که شتر چند داشت و می چرانید، و از او شیر طلبیدند. در جواب گفت که: آنچه در پستانهای شتران است چاشته⁽²⁶⁷³⁾ مردم قبیله است و آنچه در ظرفهاست پسین⁽²⁶⁷⁴⁾ می خورند. حضرت فرمود که:

خداوندا مال و فرزندان را بسیار کن، پس گذشتند به شبانی دیگر که گوسفندان خود را می‌چرانید، و از او شیر طلبیدند. او آنچه در پستانهای گوسفندان بود دوشید و با آنچه در ظرفها بود به خدمت حضرت فرستاد و یک گوسفند نیز به هدیه فرستاد و گفت: این نزد ما حاضر بود؛ و اگر زیاده احتیاج است دیگر

بفرستیم. حضرت فرمود که: خداوندا به قدر کفاف او را روزی بده. بعضی از اصحاب عرض کردند که: یا رسول الله برای آن کسی که سؤال تو را رد کرد دعایی فرمودی که ماها همه آن را می‌خواهیم، و برای آن کسی که حاجت تو را برآورد دعایی فرمودی که همه ما از آن کراهت داریم. حضرت فرمود که: آنچه از دنیا کم باشد و کافی باشد بهتر است از آنچه زیاده باشد و آدمی را از یاد خدا غافل گرداند. خداوندا محمد و آل محمد را به قدر کفاف روزی بده.

و به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که: حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که: خداوندا روزی کن محمد و آل محمد را و هر که محمد و آل محمد را دوست دارد عفت ⁽²⁶⁷⁵⁾ از محرمات و شبهات و کفاف در روزی، و روزی کن کسی را که دشمن محمد و آل محمد باشد بسیاری مال و فرزند. و به سند دیگر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که: خداوند عزوجل می‌فرماید که: بنده مؤمن من محزون می‌شود از این که من روزی را بر او تنگ می‌کنم؛ و حال آن که باعث زیادتی قرب او می‌شود به سوی من. و خوشحال می‌شود بنده مؤمن که روزی را بر او فراخ گردانم؛ و حال آن که باعث دوری او می‌شود از من.

و در حدیث دیگر فرمود که: خداوند عالمیان می‌فرماید که: به درستی که خوشحالتترین مردم و مقربترین ایشان نزد من بنده مؤمنی است که بهره عظیم از

صلاح داشته باشد، و نیکو عبادت پروردگار خود کند، و در پنهانی بندگی خدا کند، و در میان مردم گمنام باشد، و انگشت‌نما نباشد، و روزی او به قدر کفاف باشد و صبر کند بر آن، و به زودی مرگ او را در رسد، و میراثش کم باشد، و گریه کنندگانش کم باشند.

در عمل صالح و خالص و کار برای آخرت کردن یا أباذر طوبی للزاهدین فی الدنيا، الراغبین فی الآخرة، الذین اتخذوا أرض الله بساطا، و ترابها فراشا، و ماءها طیبیا، و اتخذوا کتاب الله شعارا، و دعاءه دثارا، یقرضون الدنيا قرضا.

یا أباذر حرث الآخرة العمل الصالح، و حرث الدنيا المال و البنون.

ای ابوذر خوشا حال جمعی که زهد در دنیا اختیار نموده‌اند، و ترک لذات دنیا کرده‌اند، و به سوی آخرت و اعمالی که موجب سعادت آخرت است رغبت نموده‌اند. ایشان گروهی‌اند که زمین خدا را بساط خود ساخته‌اند، و خاک زمین را فرش و بستر خود قرار داده‌اند، و از بوی خوش به آب قناعت کرده‌اند (که خود را به آب از بوهای بد پاک می‌کنند)، و کتاب خدا را پیراهن تن خود گردانیده‌اند (و پیوسته و تلاوت می‌کنند و به آن عمل می‌نمایند)، و دعا و تضرع به درگاه خدا را لباس خود ساخته‌اند (که هرگز از خود جدا نمی‌کنند)، و دنیا را از خود بریده‌اند بریدنی (یا آن که: قرض می‌دهند دنیا را قرض دادنی که در آخرت عوض بگیرند).

ای ابوذر زراعت آخرت عمل صالح است و زراعت دنیا مال و فرزندان.

حضرت در اینجا اشاره فرموده‌اند به تفسیر آن آیه که: من کان یرید حرث الآخرة نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث الدنيا نؤته منها و ماله فی الآخرة من نصیب (2676).

و ترجمه‌اش این است که: هر که اراده نماید در دنیا کشت آخرت را (یعنی که: عملی چند را که موجب ثواب آخرت باشد در این نشئه تحصیل نماید و تخم ایمان در بستان دل بکارد و به آب اعمال صالحه آن را پرورش دهد تا در عرصه قیامت حاصل آن را بردارد)، زیاده کنیم برای او در کشت او (یعنی: بدهیم او را به عوض آن از ده تا هفتصد و زیاده بر آن. یا آن که: او را توفیق زیادتی خیرات کرامت کنیم). و هر که اراده نماید زراعت و کشت دنیا را (یعنی: در اعمال و افعال پیوسته غرضش تحصیل دنیا باشد)، می‌دهیم او را بهره و نصیبی از دنیا (به قدر مقتضای حکمت و مصلحت)، و او را در آخرت بهره‌ای نخواهد بود.

و حاصلش آن است که: هر که عملی برای آخرت کند در عمل خود موفق می‌شود و میامن⁽²⁶⁷⁷⁾ برکات آن به روزگار او عاید می‌گردد و در آخرت حسنات او مضاعف می‌شود؛ و هر که عمل او از برای دنیا باشد روزی مقدر به او می‌رسد اما نه بر وجهی که مدعای⁽²⁶⁷⁸⁾ او باشد، و مانند شیطان ثواب خود را در دنیا می‌یابد و او را در آخرت هیچ بهره‌ای نخواهد بود.

لذا افعال مُرائیان⁽²⁶⁷⁹⁾ و اصحاب بدعت در دنیا چند روزی به مدد شیطان به ایشان نفعی می‌رساند و در آخرت محروم‌اند. و جمعی که نیت خود را برای خدا خالص کرده‌اند غالب اوقات در دنیا بر اعمال ایشان ثمره‌ای مترتب نمی‌شود تا مزد خود را در آخرت کامل بیابند و در دنیا عمل ایشان مشوب⁽²⁶⁸⁰⁾ به اغراض فاسده دنیوی نباشد. زیرا که هیچ عملی را حق تعالی بی‌مزد نکرده است، حتی کافران هند که زحمتهای و ریاضات شاقه برای امور فاسده دنیا می‌کشند و چنانچه می‌شنویم به آن مطلب⁽²⁶⁸¹⁾ فاسد می‌رسند. مثل آن که می‌خواهند که ایشان را کشف سفلیات⁽²⁶⁸²⁾ حاصل شود. و گاه هست به آن مطلب خود می‌رسند چون از

سعادت آخرت محروم‌اند. و بسا باشد که مسلمانی از روی اخلاص، خدا را سالها عبادت کند، و حق تعالی این معنی را به او ندهد زیرا که ثواب او را در آخرت ذخیره فرموده و مصلحت او را در این نمی‌داند که در دنیا این را به او بدهد؛ زیرا که غالب این است که این معنی باعث انانیت⁽²⁶⁸³⁾ و عجب او می‌شود و از خدا باز می‌ماند.

حتی آن که در حدیث وارد شده است که: ایمان مؤمن که کامل شد، حق تعالی راه خواب دیدن را هم از او مسدود می‌گرداند.

و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات‌الله علیه منقول است که: به درستی که مؤمن نیکی که می‌کند مردم شکر او نمی‌کنند و احسان او در میان خلق مشهور نمی‌شود، زیرا که چون از برای خدا می‌کند نیکی و معروف او به آسمان بالا می‌رود و در زمین پهن نمی‌شود.

و نیکی و احسان کافر را شکر می‌کنند، زیرا که معروف و نیکی او از برای مردم است و در میان مردم منتشر می‌شود و به آسمان بالا نمی‌رود و مقبول الهی نمی‌گردد.

و در حدیث دیگر از حضرت امام موسی کاظم صلوات‌الله علیه منقول است که: حضرت رسول ﷺ را کفران نعمت می‌کردند و شکر احسان او نمی‌کردند با این که حق نعمت و احسان قشری و عربی و عجمی داشت. و کی معروف و نیکیش بر خلق زیاده از آن حضرت بود؟ و همچنین ما اهل بیت را کفران می‌کنند و شکر نیکی و احسان ما را مرعی نمی‌دارند.⁽²⁶⁸⁴⁾ و نیکان مؤمنان نیز چنین‌اند که احسانها و نیکیهای ایشان را کسی شکر نمی‌کند.

و ایضا منقول است که مفضل بن عمر به خدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض نمود که: جمعی از علمای عامه که نزد ما می‌گویند که چون حق

تعالی بنده‌ای را دوست ملکی از آسمان برای رفعت شأن او ندا می‌کند که: خدا فلان شخص را دوست می‌دارد؛ شما او را دوست دارید. پس محبت او در دل‌های مردم می‌افتد. و هر بنده را که دشمن داشت منادی از آسمان ندا می‌کند که: حق تعالی فلان شخص را دشمن می‌دارد؛ شما او را دشمن دارید. پس عداوت او در دل‌های مردم می‌افتد. چون این را گفتم حضرت راست نشستند و سه مرتبه به دست اشاره فرمودند و گفتند: نه؛ چنین نیست که ایشان می‌گویند.

ولیکن چون حق تعالی بنده‌ای را دوست داشت مردم را در زمین وامی‌گذارد که به عداوت و دشمنی او مشغول می‌شوند و بد او را می‌گویند. پس آنها گناهکار می‌شوند و موجب ثواب و اجر او می‌شود. و چون بنده‌ای را دشمن دارد او را محبوب مردم می‌گرداند که به ناحق مدح او کنند و او و مدح‌کنندگان او هر دو گناهکار باشند. بعد از آن فرمود که: کی نزد خدا محبوبتر از حضرت یحیی بن زکریا بود؟ مردم با او عداوت کردند تا او را کشتند. و کی نزد خدا محبوبتر از حضرت علی بن ابی‌طالب بود؟ از مردم آن آزارها کشید که می‌دانید. و کی نزد خدا محبوبتر از حضرت حسین بن علی بود؟ مردم آزار او کردند تا او را شهید کردند.

و بدان که در این فقرات حضرت رسول ﷺ اشعار فرموده‌اند به فضیلت قرآن بر دعا، زیرا که فرموده‌اند که: قرآن را شعار خود گردانیده‌اند، و دعا را دثار خود گردانیده‌اند. و شعار جامه مُلاصق⁽²⁶⁸⁵⁾ بدن را می‌گویند و دثار را بر جامه دیگر که بر بالای آن پوشند اطلاق می‌کنند. و جامه ملاصق بدن اختصاصش⁽²⁶⁸⁶⁾ به آدمی بیشتر می‌باشد.

و احادیث در این باب اختلافی دارد. از بعضی احادیث افضلیت قرآن ظاهر می‌شود و از بعضی افضلیت دعا. و بعضی چنین جمع کرده‌اند که اگر معنی قرآن را یابد قرآن بهتر است، و اگر نه دعا. و بعضی بر عکس گفته‌اند.

و آنچه این خاکسار را به خاطر می‌رسد آن است که: نسبت به احوال، مختلف می‌باشد و آدمی می‌باید طیب نفس خود باشد و در هر حالی آنچه مناسب او داند او را بر آن بدارد. و گاه هست که آدمی را حالتی به هم می‌رسد که قرآن، آدمی را بیشتر مرغوب است، و گاه هست که دعا بیشتر آدمی را به اصلاح می‌آورد. و گاه هست که از میان دعاها دعای خاصی آدمی را باعث قرب می‌شود. مثل آن که گاه هست که آدمی در مقام خوف است. اگر خوف سهلی⁽²⁶⁸⁷⁾ دارد، مناسب آن است که دعاهایی که مشتمل بر تخویف⁽²⁶⁸⁸⁾ است بخواند تا چون ماده‌اش مستعد شده است باعث کمال آن صفت گردد. و اگر خوف بسیار دارد، دعاها را رجا⁽²⁶⁸⁹⁾ بخواند، که خوف بسیار به یأس می‌انجامد. و همچنین در باب رجا و سایر صفات نفسانی. و همچنین در باب قرآن خواندن. و بسیار است که آدمی آیه یا دعایی را مکرر خوانده است و چندان در او تأثیر نکرده است، و در بعضی احوال که موافق حال او افتاد چندان در او اثر می‌کند که فوق آن متصور نیست و چندان از آن معارف بر او فایض⁽²⁶⁹⁰⁾ می‌شود که احصا نمی‌توان نمود⁽²⁶⁹¹⁾.

و در این باب سخن بسیار است و عرصه سخن تنگ است. اگر خدا خواهد در محل مناسب بیان شود ان شاء الله تعالی.

در تضرع، گریستن، یاد مرگ و گنجایش مؤمنان یا آبادان ربی آخرین؛ فقال: و عزتی و جلالی ما أدرك العابدون درک البكاء عندی. و انی لأبئنی لهم

فی الرفیق الأعلى قصرا لا یشرکهم فیہ أحد. قال: قلت: یا رسول الله ای المؤمنین
أکیس؟ قال: أكثرهم للموت ذکرا و أحسنهم له استعدادا.

یا أباذر اذا دخل النور القلب انفسح القلب و استوسع. قلت: فما علامه ذلک -
بابی انت و امی - یا رسول الله؟ قال: الانابه الی دار الخلود، و التجافی عن دار
الغرور، و الاستعداد للموت قبل نزوله.

ای ابوذر به درستی که پروردگار من مرا خبر داد و فرمود که: به عزت و
جلال خود سوگند می خورم که نمی یابند عابدان از هیچ عملی آنچه از گریه
می یابند نزد من از ثواب و قرب.

و به درستی که من از برای ایشان بنا می کنم در اعلاهی مراتب بهشت در جوار
پیغمبران و مقربان خود قصری را که هیچ کس در آن قصر و مرتبه با ایشان
شریک نباشد.

ابوذر گفت که: عرض کردم که: یا رسول الله کدام یک از مؤمنان زیرکتر و
عاقلترند؟

فرمود که: آنان که یاد مرگ بیشتر می کنند و تهیه آن را نیکوتر درست
می کنند.

ای ابوذر چون نور در دل آدمی داخل شد آن دل گشاده و فراخ می شود.
ابوذر گفت: علامت این حالت چیست - پدر و مادرم فدای تو باد - یا
رسول الله؟

فرمود که: (علامت منور بودن و گشادگی دل) میل آدمی است به سوی
آخرت که خانه جاوید است (و رجوع کردن به کاری که برای آن خانه به کار
آید)، و پهلوی تهی کردن از دنیا که خانه فریب و مکر و غفلت است، و مستعد و
مهیا شدن برای مرگ پیش از آن که در رسد.

بدان که احادیث در باب فضل گریستن برای خدا سابقا ایراد نمودیم، و از عقل و شرع معلوم است که تضرع به درگاه بی‌نیاز مورث سعادت دنیا و آخرت است. و گریه را مراتب بسیار است و هر کسی درخور مرتبه خود از آن بهره می‌برد: یکی می‌گرید و نان از خدا می‌طلبد، و دیگری خلاصی جهنم می‌طلبد، و دیگری بهشت می‌طلبد، و دیگری قرب می‌طلبد تا به مرتبه محبان، که از هر قطره‌ای صدهزار لذت می‌برند و هیچ لذتی را به این برابر نمی‌کنند، و چنانچه در آخرت کسی شریک قصر ایشان نیست در دنیا نیز کسی از لذت ایشان خبر ندارد.

و احادیث در باب یاد مرگ کردن، و به اعمال صالحه مهیای ورود آن شدن که چون در رسد آدمی را حسرت نباشد نیز گذشت. و معنی دل را نیز بیان کردیم، و روشنی دل به علم و معرفت و محبت و نیات صادق و صفات حسنه می‌باشد زیرا که چنانچه روشنیهای ظاهری دیده ظاهر را بینا می‌کند که تمیز کند میان اشیا، و حقیقت الوان و اشخاص را بداند و راههای ظاهری را گم نکند، همچنین علم و معارف موجب این است که دیده دل بینا شود و نفس ناطقه انسانی⁽²⁶⁹²⁾ که از آن تعبیر به قلب می‌کنند تمیز میان نیک و بد بکند و راه حق را بیابد و گم نکند.

و همچنین هر یک از صفات حسنه و نیات صحیح که او را به اعمال شایسته راهنمایی می‌نماید به منزله چراغی و مشعلی بلکه خورشیدی‌اند برای نفس، و به این انوار در دل‌های کاملان چراغانی است از علم و معرفت و انواع کمالات روحانی. و گشادگی دل کنایه از استعداد قبول علوم حق و معارف الهی است زیرا که دل‌های اشقیا مانند ظرفی است میان پر که گنجایش هیچ چیز نداشته باشد. لهذا هیچ هدایتی در آن داخل نمی‌شود و قبول هیچ حقی نمی‌کند.

و دل‌های مؤمنان در گنجایش معارف مختلف است به سبب کمال و نقص ایشان در مراتب ایمان. بعضی از بابت پیاله‌ای است که گنجایش اندکی از علوم و معارف دارد و اگر زیاده از قدر حوصله‌اش بر آن بریزند از سر به در می‌رود. و از بسیاری عبادات و کمالات، وسعت زیاده می‌شود و استعداد قبول معارف بیشتر می‌شود که تا آن که به منزله دریایی می‌شود که هر چند نهرهای حقایق بر او بریزند مطلقاً او را از جا به در نمی‌آورد. و آن انوار معنوی سبب این گشادگی می‌شود و این گشادگی سبب ادراک قبول حق می‌گردد که قبایح دنیا و بدیها را بداند و ترک آنها نماید و محاسن اعمال حسنه و درجات رفیعه آخرت و کمالات معنوی را دانسته طالب آنها شود و به تحصیل آنها خود را مستعد مرگ گرداند.

در خلوص نیت و ملاحظه جلال خداوند یا أبأذر اتق الله و لا تری الناس أنک ⁽²⁶⁹³⁾ تخشی الله، فیکرموک و قلبک فاجر.

یا أبأذر لیکن لک فی کل شیء نیه حتی فی النوم و الأکل.

یا أبأذر لیعظم جلال الله فی صدرک. فلا تذکره کما یذکره الجاهل عند الکلب: اللهم أخزه، و عند الخنزیر: اللهم أخزه.

ای ابوذر از مناهی ⁽²⁶⁹⁴⁾ خدا بیرهیز و از خدا بترس، و به مردم چنین منما که از خدا می‌ترسی، برای این که تو را گرامی دارند و دلت مایل به فجور ⁽²⁶⁹⁵⁾ و بدیها باشد.

ای ابوذر باید که تو را در هر کاری که کنی نیت قربتی باشد (که جمیع کارها را از برای خدا کنی) حتی خواب کردن و چیزی خوردن را.

ای ابوذر باید که در سینه تو جلال و بزرگواری خدا عظیم باشد، و خدا را سبک یاد نکنی چنانچه جاهلان سگ را که دیدند می گویند که: خداوندا آن را خوار کن؛ و چون به خوک برخوردند می گویند که: خداوندا آن را خوار کن. احادیث در مذمت ریا در اول کتاب ایراد نمودیم.

و از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که: حضرت عیسی علیه السلام به حواریان فرمود که: به حق و راستی می گویم که: به کار شما نمی آید که ظاهر خود را نیک کنید که خوشایند باشد، و دلهای شما فاسد باشد؛ و پوست بدن خود را پاکیزه کنید، و دلهای شما کثیف و پرچرک باشد. مباحثید از بابت غربال که آرد خوب را از خود بیرون می کند و نخاله و سبوس را در میان خود نگاه می دارد. همچنین شما کلام حکمت را از دهان خود بیرون می آورید برای مردم، و کینه و بدیها را در سینه خود نگاه می دارید. ای بنده های دنیا مثل شما مثل چراغی است که مردم را روشنی می دهد و خود را می سوزاند. ای گروه بنی اسرائیل در مجالس علما خود را در آورید. و اگرچه باید که به زانو راه روید، خود را به آن مجالس برسانید. به درستی که حق تعالی زنده می کند دلهای مرده را به نور حکمت، چنانچه زنده می کند زمینهای مرده را به بارانهای درشت قطره. و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: خوشا حال بنده گمنامی که مردم اعتنا به شأن او نکنند و او مردم را شناسد و مردم او را نشناسند؛ و حق تعالی او را شناسد و از او خشنود باشد. این جماعت چراغهای راه هدایت اند که حق تعالی به برکت ایشان دفع می کند هر فتنه تاریک کننده ای که مردم را به شبهه اندازد. و برای ایشان می گشاید در هر رحمتی را. ایشان افشای اسرار ائمه خود نمی کنند و جفا کار و ریا کننده نیستند.

و بدان که کسی که عظمت الهی در نفس او مستقر گردیده و پستی دنیا و اهل دنیا بر او ظاهر شده و قدر اوقات عمر عزیز خود را دانسته، در هر امری تا رضای خدا را در آن نداند و نیابد که به کار آخرت او می‌آید، متوجه آن کار نمی‌شود و عمر خود را به بطلت ضایع نمی‌کند.

پس اگر خواهد چیزی بخورد، چون منظور اصلی او تحصیل سعادت آخرت است، برای این طعام می‌خورد که از عبادت الهی ضعیف نشود و او را قوت بندگی به هم رسد. و اگر این معنی به حسب واقع منظور او باشد و محض گذرانیدن خاطر نباشد طعام خوردن او به این نیت عبادت می‌شود و این طعام همه نور می‌شود، و قوتی که از آن حاصل می‌شود صرف بندگی خدا می‌شود. و همچنین خواب را برای این می‌کند که در هنگام عبادت حضور قلب داشته باشد و عمل به فرموده الهی کرده باشد تا بدن و عقل او ضعیف نشود. و اگر به بیت‌الخلا می‌رود برای این می‌رود که خود را از کثافات و نجاسات پاکیزه کند که در وقت عبادت مطهر و مصفا باشد و با حضور قلب نماز تواند کرد.

و مجملی از تحقیق این مقام در اول کتاب گذشت. و در این مقام جناب مقدس نبوی به این معنی اشاره فرموده‌اند که باید تو را در هر کاری نیتی باشد، و هیچ کار را بی‌نیت قربت به جا نیاوری، حتی در خواب کردن و طعام خوردن. و آنچه حضرت فرموده‌اند که باید عظمت الهی را ملاحظه نمایی و خدا را در مقامهای سهل⁽²⁶⁹⁶⁾ ذکر نکنی، مراد این است که از روی بی‌اعتنایی، در هر مقام خدا را یاد نکنی بی‌آن که غرض تو یاد خدا یا توسل به او باشد. و اگر نه، گذشت که ذکر خدا در هر حال خوب است. و در احادیث وارد است که در صغیر و کبیر امور باید که به خدا متوسل باشند، و از او استعانت جویند، و جمیع حاجات خود را از خرد و بزرگ از او سؤال نمایند. و این معنی عین تعظیم⁽²⁶⁹⁷⁾

الهی است که خود را و قدرت و توانایی خود را ناچیز داند و در جمیع امور خود را محتاج خداوند خود داند، و بداند که کوچک و بزرگ نزد قدرت او یک نسبت دارد. و تفصیل این معنی ان شاء الله بعد از این مذکور خواهد شد.

در توصیف جهنم یا أبأذر ان لله ملائکه قیاما من خیفته، ما رفعوا رؤوسهم حتی ینفخ فی الصور النفخه الآخره، فیقولون جمیعا: سبحانک و بحمدک ما عبدناک کما ینبغی لک أن تعبد. و لو کان لرجل عمل سبعین نبیا لا ستقل عمله من شده ما یری یومئذ. و لو أن دلوا صبت من غسلین فی مطلع الشمس لغلت منه جماجم من فی مغربها. ولوزفرت جهنم زفره لم یبق ملک مقرب و لا نبی مرسل الا خر جاثیا علی رکبته؛ یقول: رب نفسی نفسی! حتی ینسی ابراهیم اسحاق علیهما السلام؛ یقول: یا رب أنا خلیلک ابراهیم؛ فلا تنسني.

ای ابوذر به درستی که حق تعالی را ملکی چند هست که پیوسته ایستاده‌اند از خوف الهی، و سر بالا نمی‌کنند تا روزی که در صور بدمند دمیدن آخر که همگی خلق به آن زنده می‌شوند. پس جمیع ملائکه در آن حال می‌گویند که: خداوندا تو را منزّه می‌دانیم از جمیع نقایص و عیبه‌ها، و از این که عبادت ما قابل درگاه تو باشد. و تو را بر جمیع نعمتها شکر می‌کنیم. و عبادت تو نکرده‌ایم چنانچه سزاوار است که تو را عبادت کنند. و اگر شخصی عمل هفتاد پیغمبر داشته باشد، هر آینه عمل خود را سهل خواهد شمرد از شدت احوالی⁽²⁶⁹⁸⁾ که در آن روز مشاهده می‌نماید.

و اگر دلوی از غسلین⁽²⁶⁹⁹⁾ جهنم (که چرک و ریم⁽²⁷⁰⁰⁾ اهل جهنم است که قرن‌ها در دیگهای جهنم جوشیده است) در مشرق آفتاب بریزند، هر آینه از حدت⁽²⁷⁰¹⁾ و حرارت آن به جوش آید مغز سر آن جماعتی که در مغرب آفتاب‌اند. و چون جهنم در صحرای محشر بخروشد و به صدا آید، نماند احدی

نه ملک مقربی و نه پیغمبر مرسلی مگر آن که به زانو درافتند، و هر یک استغاثه کنند که: پروردگارا نفس⁽²⁷⁰²⁾ مرا رحم کن و مرا نجات بخش. و همه در اندیشه خود باشند. حتی ابراهیم - خلیل خدا - اسحاق فرزند خود را فراموش کند و به حال خود مشغول باشد و گوید که: ای پروردگار من! من خلیل توام ابراهیم. مرا در این روز از رحمت خود فراموش مکن و لطف خود را از من بازگیر.

بدان که از جمله عقایدی که اقرار به آنها واجب است و از ضروریات مذهب است و انکار آنها کفر است اقرار کردن به بهشت و دوزخ است.

و باید اعتقاد داشت که بهشت و دوزخ الحال موجودند.

چنانچه به سند معتبر منقول است که ابوالصلت هروی⁽²⁷⁰³⁾ از حضرت علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه سؤال نمود که: بهشت و دوزخ آیا اکنون موجود هستند؟ فرمود که: بلی. و به درستی که حضرت رسول ﷺ داخل بهشت شدند و جهنم را مشاهده فرمودند در شب معراج. ابوالصلت عرض نمود که: جمعی می گویند که حق تعالی مقدر فرموده است که موجود سازد بهشت و دوزخ را، و هنوز خلق نفرموده است. حضرت فرمود که: جمعی که این سخن را می گویند از ما نیستند و ما از ایشان نیستیم. و کسی که انکار خلق بهشت و دوزخ کند تکذیب پیغمبر کرده است و تکذیب ما کرده است و هیچ بهره‌ای از ولایت ما ندارد و همیشه در آتش جهنم خواهد بود. و بعد از آن، حضرت استدلال به آیات و احادیث فرمودند که دلالت بر خلق آنها می کند.

و به سند معتبر از محمد بن مسلم منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که: والله که بهشت خالی نیست از ارواح مؤمنان از روزی که خدا آن را خلق فرموده است؛ و جهنم خالی نیست از ارواح کفار بدکردار از روزی که خدا آن را خلق کرده است.

و آیات و اخباری که دلالت بر این مطلب کند بسیار است.

و باید اعتقاد داشت که کفار مُخَلَدند⁽²⁷⁰⁴⁾ در عذاب جهنم، و عذاب از ایشان هرگز برطرف نمی‌شود. و سنیان و غیر ایشان از فرقه‌هایی که غیر شیعه اثناعشری‌اند هر یک که در مذهب خود متعصب و راسخ‌اند و عقل ایشان کامل است و حجت بر ایشان تمام شده است ایشان نیز در جهنم مخلد خواهند بود. و اگر عقل ایشان ضعیف باشد و در مذهب باطل خود راسخ نباشند و محبت اهل بیت علیهم‌السلام داشته باشند، مثل زنان⁽²⁷⁰⁵⁾ و جمعی که ضعیف‌العقل‌اند و چندان تمیز میان حق و باطل نمی‌توانند کرد، حال ایشان موقوف⁽²⁷⁰⁶⁾ است به امر الهی و ممکن است که حق تعالی به فضل خود ایشان را از جهنم نجات دهد. فُساق⁽²⁷⁰⁷⁾ و صاحبان گناهان کبیره از شیعیان اثناعشری، ایشان مستحق شفاعت و رحمت هستند و ممکن است که حق تعالی به فضل کامل خود ایشان را بیامرزد و به جهنم نبرد. و اگر به جهنم روند البته مخلد نخواهند بود و آخر نجات می‌یابند و داخل بهشت می‌شوند.

و کسی که منکر ضروری از ضروریات دین باشد، مثل وجوب نماز و روزه و حج و زکات و بهشت و دوزخ و معاد جسمانی و غیر اینها از اموری که ضروری دین شده است و هر که صاحب آن دین است آن را شنیده است، او کافر است و مرتد است و مخلد در آتش جهنم است هر چند به حسب ظاهر اظهار اسلام کند. و تفصیل این کلام را این مقام گنجایش ندارد.

و به سند صحیح از ابوبصیر منقول است که به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات‌الله‌علیه عرض نمودم که: ای فرزند رسول خدا مرا بترسان از عذاب الهی، که دلم بسیار قساوت به هم رسانیده است. فرمود که: ای ابومحمد مستعد باش برای زندگانی دور و دراز که زندگانی آخرت است که آن را نهایت

نیست؛ و فکر آن زندگانی را بکن و تهیه آن را درست کن. و به درستی که جبرئیل روزی به نزد حضرت رسول ﷺ آمد رو تُرش کرده، و آثار اندوه از چهره‌اش ظاهر بود. و پیش از آن هرگاه که می‌آمد متبسم و خندان و خوشحال می‌آمد. پس حضرت فرمود که: جبرئیل چرا امروز چنین غضبناک و محزون آمده‌ای؟ جبرئیل گفت که: امروز دمهایی را که بر آتش جهنم می‌دمیدند از دست گذاشتند.

فرمود که: دمه‌های آتش جهنم چیست ای جبرئیل؟ گفت: ای محمد حق تعالی امر فرمود که هزار سال بر آتش جهنم دمیدند تا سفید شد. پس هزار سال دیگر دمیدند تا سرخ شد. پس هزار سال دیگر دمیدند تا سیاه شد. و اکنون سیاه است و تاریک. و اگر قطره‌ای از ضَرِیع⁽²⁷⁰⁸⁾ - که عرق اهل جهنم و چرک و ریم فرجهای زناکاران است که در دیگهای جهنم جوشیده و به عوض آب به اهل جهنم می‌خورانند - در آبهای اهل دنیا بریزد، هرآینه جمیع اهل دنیا از گندش بمیرند. و اگر یک حلقه‌ای از زنجیری که هفتاد ذرع است⁽²⁷⁰⁹⁾ و بر گردن اهل جهنم می‌گذارند بر دنیا بگذارند، از گرمی آن تمام دنیا بگدازد. و اگر پیراهنی از پیراهنهای اهل آتش را در میان زمین و آسمان بیاویزند اهل دنیا از بوی بد آن هلاک شوند.

چون جبرئیل اینها را بیان فرمودند حضرت رسول و جبرئیل هر دو به گریه درآمدند. پس حق تعالی ملکی فرستاد به سوی ایشان که: پروردگار شما سلام می‌رساند شما را و می‌فرماید که: من شما را ایمن گردانیدم از این که گناهی کنید که مستوجب عذاب من شوید. پس بعد از آن هرگاه جبرئیل به خدمت آن حضرت می‌آمد متبسم و خندان بود. پس حضرت صادق علیه السلام فرمود که: در آن روز اهل آتش، عظمت جهنم و عذاب الهی را می‌دانند، و اهل بهشت عظمت

بهشت و نعیم آن را می‌دانند. و چون اهل جهنم داخل جهنم می‌شوند هفتاد سال سعی می‌کنند تا خود را به بالای جهنم می‌رسانند. پس چون به کنار جهنم رسیدند، ملائکه گرزهای آهن بر کله ایشان می‌کوبند تا به قعر جهنم برمی‌گردند. پس پوستهای ایشان را تغییر می‌دهند و پوست تازه بر بدن ایشان می‌پوشانند که عذاب در ایشان بیشتر تأثیر کند. پس حضرت به ابوبصیر گفت که: آنچه گفتم تو را کافی است؟ گفت: بس است مرا و کافی است.

و به سند معتبر از عمرو بن ثابت⁽²⁷¹⁰⁾ منقول است که حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله علیه فرمود که: اهل جهنم در آتش فریاد می‌کنند مانند سگان و گرگان که فریاد کنند از شدت آنچه به ایشان می‌رسد، از الم عذاب الهی. چه گمان داری - ای عمرو - به گروهی که ایشان را مرگ نمی‌باشد که از عذاب نجات یابند، و عذاب ایشان هرگز سبک نمی‌شود، و در میان آتش تشنه و گرسنه باشند، و کران و گنگان و کوران باشند، و روهای ایشان سیاه شده باشد محروم و نادم و پشیمان، و غضب کرده پروردگار خود. رحم بر ایشان نکنند، و عذاب ایشان را تخفیف ندهند، و آتش بر ایشان افروزند، و از حمیم⁽²⁷¹¹⁾ گرم جهنم به عوض آب آشامند، و از زقوم⁽²⁷¹²⁾ جهنم به عوض طعام خورند، و به قلابهای آتش بدنهای ایشان را درند، و گرزهای آهن بر سر ایشان کوبند، و ملائکه بسیار غلیظ بسیار شدید ایشان را در شکنجه دارند، و بر ایشان رحم نمی‌کنند، و بر رو ایشان را در آتش می‌کشند، و با شیاطین ایشان را در زنجیر می‌کشند و در غلها و بندها ایشان را مقید می‌سازند. اگر دعا کنند دعای ایشان مستجاب نمی‌شود، و اگر حاجتی طلبند برآورده نمی‌شود. این است حال جمعی که به جهنم می‌روند.⁽²⁷¹³⁾

و منقول است در تفسیر این آیه که حق تعالی می‌فرماید که: جبار معاند را بعد از زندگانی دنیا به جهنم می‌برند و به خورد او می‌دهند از آبی که روان شود از پوست و گوشت اهل جهنم (از چرک و ریم و زردابه که از تن دوزخیان چکد) و به تکلف و رنج تمام جرعه‌جرعه می‌خورد آن را، و به گلویش فرو نمی‌رود از غایت تلخی و گندگی⁽²⁷¹⁴⁾، و از همه طرف مرگ به او می‌رسد (و به حال مرگ می‌باشد، و آرزوی مرگ می‌کند) ولیکن او را مرگ نمی‌باشد و نمی‌میرد، و بعد از هر غذایی سخت‌تر برای او هست.⁽²⁷¹⁵⁾ فرمود که: آن صدید⁽²⁷¹⁶⁾ جهنم را چون نزدیک او می‌آورند، رویش بریان می‌شود و پوست و گوشت رویش در آن می‌ریزد. پس چون می‌خورد، جمیع امعا و احشایش پاره‌پاره می‌شود و به زیرش می‌ریزد، و از هر یک از ایشان مانند رودخانه از چرک و ریم روان می‌شود، و آن قدر می‌گیرند که از آب دیده ایشان نهرها جاری می‌شود و در روهای ایشان جویها به هم می‌رسد. بعد از آن، اشک منقطع می‌شود و خون به جای اشک می‌بارد به حدی که کشتیها در آب دیده ایشان جاری می‌توان کرد.

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: جهنم را هفت در است. از یک در فرعون و هامان و قارون (که کنایه از ابوبکر و عمر و عثمان است) داخل می‌شوند.

و از یک در مشرکان و کافران داخل می‌شوند از آن جماعتی که هرگز به خدا ایمان نیاورده‌اند. و از یک در بنی‌امیه داخل می‌شوند که مخصوص ایشان است و کسی با ایشان در آن شریک نیست. و یک در باب لظی⁽²⁷¹⁷⁾ است. و یک در دیگر باب سقر⁽²⁷¹⁸⁾ است. و یک در دیگر باب هاویه⁽²⁷¹⁹⁾ است که هر که از آن در داخل شد هفتاد سال در جهنم فرو می‌رود. پس جهنم جوشی می‌زند و

ایشان را به طبقه بالای جهنم می‌افکند. پس باز هفتاد سال دیگر فرو می‌روند. و ابدالآباد در جهنم حال ایشان این است. و یک در دری است که از آن در دشمنان ما و هر که با ما جنگ کرده و هر که یاری ما نکرده داخل جهنم می‌شوند، و این در بزرگترین درهاست و گرمی و شدتش از همه بیشتر است.

و منقول است از ابن عباس که: دو یهودی به خدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آمدند و پرسیدند که: بهشت و دوزخ در کجایند؟ حضرت فرمود که: بهشت در آسمان است، و جهنم در زمین است.

و به سند معتبر منقول است که از حضرت صادق صلوات الله علیه پرسیدند از معنی فلق (2720).

فرمود که: دره‌ای است در جهنم که در آن هفتاد هزار خانه است، و در هر خانه هفتاد هزار یورت (2721) است، و در هر یورتی هفتاد هزار مار سیاه است، و در شکم هر ماری هفتاد هزار سبوی زهر است؛ و جمیع اهل جهنم را بر این دره گذار می‌افتد.

و در حدیث دیگر فرمود که: این آتش شما که در دنیا هست یک جزو است از هفتاد جزو از آتش جهنم که هفتاد مرتبه آن را به آب خاموش کرده‌اند و باز فروخته شده است. و اگر چنین نمی‌کردند هیچ کس طاقت نزدیکی آن نداشت. و به درستی که جهنم را در روز قیامت به صحرای محشر خواهند آورد که صراط را بر روی آن بگذارند. پس جهنم فریادی در محشر برآورد که جمیع ملائکه مقربین و انبیای مرسلین از بیم آن به زانوی استغاثه درآیند.

و در حدیث دیگر منقول است که: غساق (2722) وادی است در جهنم که در آن سیصد و سی قصر است، و در هر قصری سیصد خانه است، و در هر خانه‌ای چهل زاویه (2723) است، و در هر زاویه ماری است، و در شکم هر ماری سیصد و

سی عقرب است، و در نیش هر عقربی سیصد و سی سبوی زهر است. و اگر یکی از آن عقربها زهر خود را بر جمیع اهل جهنم بریزد از برای هلاک همه کافی است.

و در حدیث دیگر منقول است که: درکات ⁽²⁷²⁴⁾ جهنم هفت است: مرتبه اول جحیم ⁽²⁷²⁵⁾ است که اهل آن مرتبه را بر سنگهای تافته می‌دارند که دماغ ⁽²⁷²⁶⁾ ایشان مانند دیگ به جوش می‌آید.

و مرتبه دوم لظی است که حق تعالی در وصف آن می‌فرماید که: بسیار کُشنده است دست و پای مشرکان را (یا پوست سر ایشان را). به جانب خود می‌کشد کسی را که پشت کرده (بر حق) و رو گردانیده (از معبود مطلق). و جمع کرده است (مالهای دنیا را) و حفظ کرده (و حقوق الهی را از آن ادا نکرده). ⁽²⁷²⁷⁾ مرتبه سیم سقر است، که حق تعالی در وصف آن می‌فرماید که: (سقر آتشی است که) باقی نمی‌گذارد (پوست و گوشت و عروق و اعصاب و عظام ⁽²⁷²⁸⁾ را، بلکه همه را می‌سوزاند و باز حق تعالی آن اجزا را باز می‌گرداند. و آتش دست بر نمی‌دارد و باز می‌سوزاند). و آتشی است بسیار سیاه کننده پوست (کافران را یا ظالمان را، و ظاهر و هویداست برای ایشان)، و بر آن موکل‌اند نوزده ملک (یا: نوزده نوع از ملائکه). ⁽²⁷²⁹⁾

و مرتبه چهارم حُطمه ⁽²⁷³⁰⁾ است که از آن شراره‌ها ⁽²⁷³¹⁾ جدا می‌شود مانند کوشک ⁽²⁷³²⁾ عظیم که گویا شتران زردند که بر هوا می‌روند. و هر که را در آن افکنند، او را درهم می‌شکنند و می‌کوبد مانند سُرْمه ⁽²⁷³³⁾. و روح از ایشان مفارقت نمی‌نماید. و چون مانند سرمه‌ریزه شدند حق تعالی ایشان را به حالت اول برمی‌گرداند.

و طبقه پنجم هاویه است که در آنجا گروهی هستند که فریاد می‌کنند که: ای مالک به فریاد ما برس. چون مالک به فریاد ایشان می‌رسد ظرفی از آتش برمی‌گیرد که آن مملو است از چرک و خون و عرقی که از بدنهای ایشان جاری شده مانند مس گداخته، و به ایشان می‌خوراند. پس چون به نزدیک روی ایشان می‌آورد پوست و گوشت رویشان در آن می‌ریزد از شدت حرارت آن، چنانچه حق تعالی می‌فرماید که: برای ستمکاران آماده کرده‌ایم آتشی را که احاطه کند به ایشان سراپرده‌های آن، و اگر استغاثه نمایند (از تشنگی)، به فریاد ایشان می‌رسند به آبی که مانند مس گداخته باشد (که چون پیش دهان ایشان برسد)، بریان کند روهای ایشان را. بد شرابی است (مُهَل ⁽²⁷³⁴⁾ از برای ایشان) و بد تکیه‌گاهی است (آتش از برای ایشان). ⁽²⁷³⁵⁾ و هر که را در هاویه اندازند هفتاد سال در آتش فرو رود. و هر چند که پوستش بسوزد حق تعالی بدل آن، پوست دیگر بر بدنش برویاند.

و طبقه ششم سعیر ⁽²⁷³⁶⁾ است که در آن سیصد سراپرده از آتش هست. و در هر سراپرده‌ای سیصد قصر است از آتش، و در هر قصری سیصد خانه از آتش هست، و در هر خانه سیصد نوع از عذاب مقرر است. و در آنجا مارها و عقربها از آتش هست، و کنده‌ها و زنجیرها و غلها از آتش برای اهل آن طبقه مهیا کرده‌اند چنانچه حق سبحانه و تعالی می‌فرماید که: ما مهیا کرده‌ایم برای کافران زنجیرها و غلها و آتش افروخته. ⁽²⁷³⁷⁾

و طبقه هفتم جهنم ⁽²⁷³⁸⁾ است که فلق در آنجاست. و آن چاهی است در جهنم که چون در آن را می‌گشایند جهنم مشتعل می‌شود. و این طبقه بدترین طبقات دوزخ است. و صعود ⁽²⁷³⁹⁾ کوهی است از مس در میان جهنم. و اثاما ⁽²⁷⁴⁰⁾

رودخانه‌ای است از مس گداخته که بر دور آن کوه جاری است. و این موضع بدترین جاهای این طبقه است.

و از حضرت امام موسی کاظم صلوات‌الله علیه منقول است که: در جهنم وادی (2741) هست که آن را سقر می‌نامند که از آن روز که خدا او را خلق کرده است نفس نکشیده است. و اگر خدا آن را رخصت فرماید که به قدر سوراخ سوزنی نفس بکشد، هرآینه جمیع آنچه در روی زمین است بسوزاند. و اهل جهنم به خدا پناه می‌گیرند از حرارت و گند و بدی و کثافت آن وادی و آنچه خدا در آنجا برای اهلش مهیا فرموده از عذاب خود. و در آن وادی کوهی است که جمیع اهل آن وادی پناه می‌گیرند به خدا از گرمی و تعفن و کثافت آن کوه و عذابهایی که خدا در آنجا برای اهلش مقرر فرموده. و در آن کوه دره‌ای هست که اهل آن کوه به خدا استعاده می‌نمایند از گرمی و گند و کثافت آن دره و عذابهایی آن. و در آن چاهی است که اهل آن دره از گرمی و تعفن و قذارت (2742) و عذاب شدید آن چاه به خدا پناه می‌برند. و در آن چاه ماری هست که جمیع اهل آن چاه از خبثت و تعفن و کثافت آن مار و آنچه خدا در نیشهای آن از زهر مقرر فرموده به خدا استعاده می‌نماید. و در شکم آن مار هفت صندوق است که آنها جای پنج کس از امتهای گذشته است و دو کس از این امت. اما آن پنج کس قابیل است که برادر خود هابیل را کشت؛ و نمرود است که با ابراهیم منازعه کرد و گفت: من می‌میرانم و زنده می‌گردانم (2743)؛ و فرعون است که دعوی‌ی‌خدايي کرد، و یهود (2744) است که یهود را گمراه کرد؛ و بولس (2745) است که نصارا را گمراه کرد. و از این امت دو اعرابی (2746) اند که ایمان به خدا نیاوردند (یعنی ابوبکر و عمر).

و به سند صحیح از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که حضرت رسول ﷺ فرمودند که: شبی که به معراج می‌رفتم در عرض راه صدای مهیبی شنیدم که از آن خایف شدم. جبرئیل گفت که: شنیدی یا محمد؟ گفتم: بلی. گفت: این سنگی بود که هفتاد سال قبل از این از کنار جهنم انداخته بودم؛ اکنون به قعرش رسیده است. فرمود که: بعد از آن دیگر آن حضرت را خندان ندیدند تا از دنیا مفارقت فرمود.

پس حضرت رسول فرمود که: چون داخل آسمان اول شدم، هر ملکی که مرا دید خندان و خوشحال شد تا آن که رسیدم به ملکی از ملائکه که از آن عظیمتر ملکی ندیدم، با هیئتی بسیار منکر⁽²⁷⁴⁷⁾، و غضب از جبینش ظاهر. پس آنچه ملائکه دیگر از تحیت⁽²⁷⁴⁸⁾ و دعا نسبت به من به جا آوردند او به جا آورد ولیکن نخندید و خوشحالی که دیگران داشتند او نداشت. از جبرئیل پرسیدم که: این کیست که من از دیدن او بسیار ترسان شدم؟ گفت: گنجایش دارد که از او بترسیدی⁽²⁷⁴⁹⁾، و ما همه از او ترسانیم. این مالک⁽²⁷⁵⁰⁾ خازن⁽²⁷⁵¹⁾ جهنم است و هرگز نخندیده است و از روزی که حق تعالی او را والی⁽²⁷⁵²⁾ جهنم گردانیده است تا حال هر روز خشم و غضبش بر دشمنان خدا و اهل معصیت زیاده می‌گردد. و خدا این ملک را خواهد فرمود که انتقام از ایشان بکشد. و اگر با کسی به خنده ملاقات کرده بود یا بعد از این می‌کرد البته بر روی تو می‌خندید و از دیدن تو اظهار فرح می‌نمود. پس من بر او سلام کردم و رد سلام به من نمود و مرا بشارت بهشت داد.

پس من به جبرئیل گفتم - چون جمیع اهل سماوات او را اطاعت می‌نمودند - که: بفرما که آتش دوزخ را به من بنماید. جبرئیل گفت که: ای مالک به محمد بنما آتش جهنم را. پس پرده را برگرفت و دری از درهای جهنم را گشود. ناگاه

از آن زبانه به آسمان بلند شد و ساطع⁽²⁷⁵²⁾ گردید و به خروش آمد که من در بیم شدم. پس گفتم: ای جبرئیل بگو که پرده را بیندازد. فی الحال⁽²⁷⁵³⁾ مالک امر فرمود آن زبانه را که: به جای خود برگرد. پس برگشت.

و در حدیث دیگر وارد شده است در تفسیر این آیه که حق تعالی می‌فرماید که: بریده شده است برای کافران جامه‌ها از آتش⁽²⁷⁵⁴⁾، که این آیه برای بنی‌امیه نازل شده است که آتش ایشان را فراگیرد چنانچه جامه، آدمی را فرا می‌گیرد. پس لب زیرین ایشان چنان بیاویزد که به ناف ایشان برسد و لب بالای ایشان به میان سر ایشان برسد. و بعد از این آیه حق تعالی می‌فرماید که: بریزند از بالای سر ایشان آبی جوشان که بگدازد از غایت حرارت آنچه در شکم ایشان است (از احشا و امعا) و پوستهای ایشان را. و برای ایشان گرزها از آهن آماده کرده‌اند که هرگاه که خواهند بیرون آیند از آتش از کثرت شدت و الم، برگردانند ایشان را به آن گرزها در آتش (و گویند به ایشان که) بچشید عذاب آتش سوزان را.⁽²⁷⁵⁵⁾

و در حدیثی وارد شده است که: اگر گریزی از آن گرزها را در زمین گذارند و جمیع انس و جن جمع شوند و خواهند که آن را بردارند، نتوانند برداشت. و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه منقول است که فرمود که: برای اهل معصیت نقبها⁽²⁷⁵⁶⁾ در میان آتش زده‌اند و پاهای ایشان را در زنجیر کرده‌اند و دستهای ایشان را در گردن غل کرده‌اند و بر بدنهای ایشان پیراهن‌ها از مس گذاشته پوشانیده‌اند و جُبه‌ها⁽²⁷⁵⁷⁾ از آتش برای ایشان بریده بر ایشان بسته‌اند. در میان عذابی گرفتارند که گرمیش به نهایت رسیده. و درهای جهنم را بر روی ایشان بسته‌اند. پس هرگز درها را نمی‌گشایند و هرگز نسیمی بر ایشان داخل نمی‌شود و هرگز غمی از ایشان برطرف نمی‌شود، و عذاب ایشان پیوسته شدید

است، و عقاب ایشان همیشه تازه است. نه خانه ایشان فانی می‌شود و نه عمر ایشان به سر می‌آید. به مالک استغاثه می‌کنند که: از پروردگار خود بطلب که ما را بمیراند. او در جواب می‌گوید که: همیشه (در این عذاب) خواهید بود. (2758)

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: در جهنم چاهی هست که اهل جهنم از آن استعاده می‌نمایند. و آن، جای هر متکبر جبار معاند است، و هر شیطان متمرّد، و هر متکبری که ایمان به روز قیامت نداشته باشد، و هر که عداوت آل محمد علیهم السلام داشته باشد.

و فرمود که: کسی که در جهنم عذابش از دیگران سبکتر باشد کسی است که در دریایی از آتش باشد و دو نعل (2759) از آتش در پای او باشد، و بند نعلینش از آتش باشد که از شدت حرارت، مغز دماغش مانند دیگ در جوش باشد و گمان کند که از جمیع اهل جهنم عذابش سخت‌تر است، و حال آن که عذاب او از همه کس سهلتر باشد.

و در حدیث دیگر وارده شده است که: فلق چاهی است در جهنم که اهل جهنم از شدت حرارت آن استعاده می‌نمایند، و از خدا طلب نمود که نفسی بکشد. چون نفس کشید جمیع جهنم را سوزانید. و در آن چاه صندوقی است از آتش که اهل آن چاه از گرمی و حرارت آن صندوق استعاده می‌نمایند. و آن تابوتی است که در آن تابوت شش کس از پیشینیان و شش کس از پسینیان جا دارند. اما شش کس اول: پسر آدم است که برادر خود را کشت؛ و نمرود که ابراهیم را در آتش انداخت؛ و فرعون؛ و سامری که گوساله‌پرستی را دین خود کرد؛ و آن کسی که یهود را بعد از پیغمبر ایشان گمراه کرد؛ و آن کسی که نصارا را بعد از پیغمبرشان گمراه کرد. و اما شش کس آخر: ابوبکر است و عمر و عثمان و معاویه و سرکرده خوارج و نهروان و ابن ملجم.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که فرمود که: اگر در این مسجد صد هزار نفر یا زیاده باشند، و یکی از اهل جهنم نفس بکشد و اثر آن به ایشان برسد، هر آینه مسجد و هر که در آن است بسوزد.

فرمود که: در جهنم مارها هست به گندگی گردن شتران که یکی از ایشان که می‌گزد کسی را، چهل قرن (یا چهل سال) در آن می‌ماند. و عقربها هست به درشتی استر⁽²⁷⁶⁰⁾ که اثر گزیدن آنها نیز این قدر از مدت می‌ماند.

و از عبدالله عباس منقول است که: جهنم را هفت در است، و بر هر دری هفتاد هزار کوه است، و در هر کوهی هفتاد هزار دره است، و در هر دره‌ای هفتاد هزار وادی است، و در هر وادی هفتاد هزار شکاف است، و در هر شکافی هفتاد هزار خانه است، و در هر خانه‌ای هفتاد هزار مار است که طول هر ماری سه روزه راه است و نیشهای آن مارها به مثابه نخلهای طولانی است. می‌آید به نزدیک فرزند آدم، و می‌گیرد پلک چشمان و لبهای او را، و جمیع پوست و گوشت او را از استخوانهایش می‌کشد. پس چون می‌گریزد از آن مار، در نهری از نهرهای جهنم می‌افتد که چهل سال (یا چهل قرن) در آن نهر فرو می‌رود.

و به سند از حضرت صادق ع منقول است که: حق تعالی هیچ کس را خلق نفرموده است مگر آن که منزلی در بهشت و منزلی در جهنم برای او مقرر فرموده. پس چون اهل بهشت در بهشت قرار می‌گیرند و اهل جهنم در جهنم ساکن می‌شوند منادی ندا می‌کند اهل بهشت را که: نظر کنید به سوی جهنم. پس مشرف می‌شوند و نظر می‌کنند به سوی جهنم، و منزلهای ایشان را در جهنم به ایشان می‌نمایند که این منازلی است که اگر معصیت الهی می‌کردید داخل این منازل می‌شدید. پس چندان ایشان را فرح و شادی رو دهد که اگر مرگ در بهشت باشد بمیرند از شادی آن که از چنین عذابی نجات یافته‌اند.

پس منادی ندا کند اهل جهنم را که: به جانب بالا نظر کنید. چون نظر کنند، منازل ایشان را در بهشت و نعمتهایی که در آنجا مقرر شده به ایشان بنمایند و بگویند به ایشان که: اگر اطاعت الهی می‌کردید این منازل را متصرف می‌شدید. پس ایشان را حالی رو دهد از اندوه که اگر مرگ باشد بمیرند. پس منازل اهل جهنم را در بهشت به نیکوکاران دهند، و منازل اهل بهشت را در جهنم به بدکاران دهند. و این است تفسیر این آیه که حق تعالی در شأن اهل بهشت می‌فرماید که: ایشان اند و ارثان که به میراث می‌برند بهشت را، و در آن مخلد و پایدار خواهند بود. (2761)

و به سند صحیح از حضرت صادق صلوات‌الله علیه منقول است که: چون اهل بهشت داخل بهشت شوند و اهل جهنم به جهنم درآیند منادی از جانب رب‌العزه ندا کند که: ای اهل بهشت و ای اهل جهنم اگر مرگ به صورتی از صورتها درآید خواهید شناخت آن را؟

گویند: نه. پس بیاورند مرگ را به صورت گوسفند سیاه سفیدی (2762) و در میان بهشت و دوزخ بدارند و به ایشان گویند که: ببینید این مرگ است. پس حق تعالی امر فرماید که آن را ذبح نمایند. و فرماید که: ای اهل بهشت همیشه در بهشت خواهید بود و شما را مرگ نیست. و ای اهل جهنم همیشه در جهنم خواهید بود و شما را مرگ نخواهد بود. و این روز است که خداوند عالمیان فرموده است که: بترسان ایشان را از روز حسرت، در روزی که کار هر کس مقضی (2763) شده باشد و به پایان رسیده باشد، و ایشان از آن روز غافل‌اند. (2764) حضرت فرمود که: مراد این روز است که حق تعالی اهل بهشت و جهنم را فرمان دهد که همیشه در جای خود باشند و مرگ را نباشد؛ که در آن روز اهل جهنم حسرت برند و سودی ندهد، و امید ایشان منقطع گردد.

در توصیف بهشت یا آبادی لو آن امراه من نساء أهل الجنة اطلعت من سماء الدنيا في ليله ظلماء لأضأت لها الأرض أفضل مما يضىء بالقمر ليله البدر، و لوجد ريح نشرها جميع أهل الأرض. و لو أن ثوبا من ثياب أهل الجنة نشر اليوم في الدنيا، لصعق من ينظر اليه و ما حملته أبصارهم.

ای ابوذر اگر زنی از زنان اهل بهشت از آسمان اول مشرف شود و در دنیا نظر کند در شب تاری، هرآینه زمین از نور جمال او روشن شود بهتر از آن که روشن می‌شود از ماه شب چهارده، و هرآینه بوی خوش او برسد به مشام جمیع اهل زمین. و اگر جامه‌ای از جامه‌های اهل بهشت را امروز در دنیا بگشایند، هرآینه هر که به سوی آن نظر نماید، مدهوش شود و دیده او تاب دیدن آن نیاورد.

به سند صحیح از ابوبصیر منقول است که به خدمت حضرت صادق صلوات‌الله علیه عرض نمودم که: یابن رسول الله چیزی از اوصاف بهشت بفرما که مرا مشتاق گردانی. فرمود که: ای ابومحمد به درستی که بوی بهشت را از هزارساله راه می‌شنوند و پست‌ترین اهل بهشت را آن قدر می‌دهند که اگر جمیع انس و جن در منزل او وارد شوند و از طعام و شراب او بخورند، همه را کافی باشد و از او چیزی کم نشود. و سهلترین اهل بهشت چون داخل بهشت می‌شود، سه باغ به نظر او می‌آید. چون داخل باغ پست‌تر می‌شود، در آن مشاهده می‌نماید از زنان و خدمتکاران و نهرها و میوه‌ها آن قدر که خدا خواهد. پس چون حمد و شکر الهی به جا می‌آورد، می‌گویند به او که: به جانب بالا نظر کن. چون نظر می‌کند، در آنجا نعمت و کرامتی چند مشاهده می‌نماید که در باغ اول ندیده است. پس گوید که: پروردگارا این را نیز به من کرامت فرما. خطاب رسد

که: اگر این را بدهیم شاید که باز دیگری را بطلبی. او گوید که: نه؛ همین مرا کافی است و از این بهتر نمی‌باشد.

پس چون به آن حدیقه ⁽²⁷⁶⁵⁾ درآید و مسرت و شادی او عظیم شود، سیاس و شکر الهی به جا آورد. پس خطاب رسد که: در جنه‌الخلد ⁽²⁷⁶⁶⁾ را بر روی او بگشایید. چون در را بگشایند، اضعاف ⁽²⁷⁶⁷⁾ آنچه در بهشت دویم دیده بود، در آنجا مشاهده نماید و فرح و سرورش مضاعف گردد و بگوید: پروردگارا مر تو راست حمدی که احصای آن نتوان نمود، که منت نهادی بر من به بهشتها و نجات بخشیدی مرا از آتش.

ابوبصیر گفت که: چون این بشارتها را شنیدم، گریستم و گفتم: فدای تو شوم؛ دیگر بفرما و شوق مرا زیاده گردان. فرمود که: ای ابومحمد در بهشت نهی هست که در دو طرف آن نهر کنیزان از زمین روییده است. چون مؤمن به یکی از آن کنیزان بگذرد و او را خوش آید، او را زمین می‌کند و حق تعالی به جای او دیگری می‌رویاند.

ابوبصیر گفت: فدای تو گردم! دیگر بفرما. فرمود که: مؤمن را در بهشت هشتصد دختر باکره و چهار هزار زن ثیب ⁽²⁷⁶⁸⁾ و دو زن از حورالعین ⁽²⁷⁶⁹⁾ کرامت می‌فرمایند. ابوبصیر گفت: فدای تو گردم! هشتصد دختر باکره به او می‌دهند؟! فرمود که: بلی؛ هرگاه که با هریک از آنها مقاربت می‌نماید، باکره‌اند.

گفت: فدای تو گردم! حورالعین را از چه چیز خلق کرده‌اند؟ فرمود که: از تربت نورانی بهشت مخلوق شده‌اند که مغز ساقهای ایشان از زیر هفتاد حله ⁽²⁷⁷⁰⁾ نمایان است؛ و جگر مؤمن آینه حورالعین است و جگر حورالعین آینه مؤمن است که از غایت لطافت و صفا چهره خود را در آن مشاهده می‌نماید. گفت: فدای تو گردم! آیا حورالعین را سخنی هست که به آن تکلم نمایند؟ فرمود که:

بلی؛ سخنی می‌گویند که هرگز خلاق به آن خوشی سخن نشنیده‌اند. گفت: سخن ایشان چیست؟ گفت: می‌گویند که: ماییم خالداً⁽²⁷⁷¹⁾ که پیوسته خواهیم بود و مردن ما را نمی‌باشد؛ و ماییم تنعم‌کنندگان و شادمانان که هرگز ما را اندوه و بدحالی نمی‌باشد؛ و ماییم که در سرای خلد پیوسته مقیمیم و هرگز از آن به در نمی‌رویم؛ و ماییم که پیوسته راضی و خشنودیم و در هیچ حال به غضب و خشم نمی‌آییم - خوشا حال کسی که از برای ما خلق شده است، و خوشا حال کسی که ما از برای او خلق شده‌ایم. ماییم آنان که اگر یک تار زلف ما را در میان آسمان بیاویزند نور آن، دیده‌ها را خیره کند. و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه منقول است که فرمود که: بهشت را هشت در است. از یک در پیغمبران و صدیقان⁽²⁷⁷²⁾ داخل می‌شوند، و از در دیگر شهیدان و صالحان داخل می‌شوند، و از پنج در شیعیان و دوستان ما داخل می‌شوند. و من می‌ایستم بر صراط و دعا می‌کنم و می‌گویم که: خداوندا به سلامت بگذران شیعیان و دوستان مرا و هر که مرا یآوری کرده و به امامت من اعتقاد داشته است در دار دنیا. در آن حال ندا از منتهای عرش الهی در رسد که: دعای تو را مستجاب کردیم و تو را شفاعت دادیم در شیعیان تو. پس هر یک از شیعیان و دوستان من و آنان که یآوری من کرده‌اند و با دشمنان من جهاد کرده‌اند به کردار یا گفتار، شفاعت کنند هفتاد هزار کس از همسایگان و خویشان و دوستان خود را. و از در هشتم سایر مسلمانان داخل می‌شوند از آن جماعتی که اقرار به شهادتین داشته باشند و در دل ایشان به قدر ذره‌ای از بغض ما اهل بیت نباشد. و به سند صحیح از حضرت صادق صلوات‌الله علیه منقول است که فرمود که: به درستی که حق سبحانه و تعالی در بهشت برای بندگان مؤمن خود در هر جمعه کرامتی⁽²⁷⁷³⁾ مقرر فرموده. پس چون روز جمعه می‌شود حق تعالی ملکی را

نزد بنده مؤمن می‌فرستند با {دو} حله. چون آن ملک به در بهشت آن مؤمن می‌رسد به دربانان می‌گوید که: از مؤمن رخصت بگیرید تا من به نزد او آییم. پس دربانان به نزد مؤمن می‌آیند و می‌گویند که: فرستاده پروردگارت بر در ایستاده و رخصت می‌طلبد. پس او به زنان⁽²⁷⁷⁴⁾ خود می‌گوید که: مرا چه باید کرد؟ ایشان می‌گویند که: ای سید و بزرگ ما! به حق آن خداوندی که بهشت را به تصرف تو داده کرامتی برای تو از این بهتر نیست که پروردگار تو بیک و رسول به نزد تو فرستاده.

پس ملک درآید و آن دو حله را بیاورد. مؤمن یکی را بر کمر بندد و یکی را بر دوش افکند و با بیک حق تعالی روان شود، و بر هر چیز که گذرد از نور او روشن شود، و بیاید تا وعده گاه رحمت و کرامت. پس چون در آنجا مؤمنان همگی مجتمع گردند حق تعالی نوری از انوار جلال و معرفت خود بر ایشان تجلی فرماید. پس ایشان به سجده درآیند.

خطاب رسد که: ای بندگان من سر بردارید که امروز روز سجده و عبادت نیست. مشقت و کلفت⁽²⁷⁷⁵⁾ طاعت و تکلیف را از شما برداشته‌ام. پس ایشان گویند که: ای پروردگار ما! چه چیز از این بهتر می‌باشد که به ما کرامت کرده‌ای؟ بهشت را به ما عطا فرموده‌ای. جواب فرماید که: به شما عطا کردم هفتاد برابر آنچه اکنون دارید از جمیع نعمتها و کرامتها.

پس در هر جمعه مؤمن بر می‌گردد با هفتاد برابر آنچه داشته است پیش از آن جمعه.

و این است که حق تعالی می‌فرماید که: نزد ما زیادتیه‌ها (ی رحمت و کرامت) هست.⁽²⁷⁷⁵⁾ و روز مزید⁽²⁷⁷⁶⁾ روز جمعه است، و شبش بسیار سفید و پرنور است و روزش بسیار نورانی است. پس بسیار خدا را در این شب و روز تنزیه

کنید (2777) - مانند گفتن سبحان الله - و به بزرگی یاد کنید به گفتن مثل الله اکبر، و لا اله الا الله بسیار بگویید، و حمد و ثنای الهی بسیار بکنید به گفتن الحمد لله و غیر آن از ثناهای خدا. و صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستید.

پس چون بنده مؤمن از وعده گاه برمی‌گردد، به هر چیز که می‌گذرد آن را از نور خود روشن می‌کند تا آن که به نزد زنان خود می‌آید. زنانش می‌گویند که: به حق آن خداوندی که بهشت را بر ما مباح گردانیده است - ای سید ما - هرگز تو را به حسن امروز ندیده‌ایم. او در جواب گوید که: از تجلی نور جلال پروردگار خود نور و بها و حسن یافته‌ام. بعد از آن، حضرت فرمود که: زنان بهشت رشک (2778) نمی‌دارند و حایض نمی‌شوند و بدخویی نمی‌دارند.

راوی گفت که: فدای تو گردم! می‌خواهم از چیزی سؤال نمایم و شرم می‌کنم از آن. آیا در بهشت غنا می‌باشد؟ حضرت فرمود که: به درستی که در بهشت درختی هست که حق تعالی امر می‌فرماید بادها را که بر آن درخت می‌وزند و آن را به حرکت می‌آورند و از آن نغمه‌ای چند صادر می‌شود که خلائق هرگز به خوبی آن نشنیده‌اند.

پس حضرت فرمود که: آن جزای کسی است که در دنیا ترک شنیدن غنا از ترس الهی کرده باشد.

راوی می‌گوید که: گفتم: فدای تو گردم! دیگر بفرما از اوصاف بهشت. فرمود که: حق تعالی بهشتی به ید قدرت خود خلق فرموده است که هیچ چشمی آن را ندیده و مخلوقی بر آن مطلع نگردیده. پروردگار عالم هر صبح آن را می‌گشاید و می‌فرماید که: شمیم (2779) و بوی خوش خود را بر اهل بهشت زیاده بفرست. این است که حق تعالی می‌فرماید که: پس نمی‌داند نفسی آنچه مخفی شده است

برای ایشان از چیزهایی که موجب روشنی چشم و سرور ایشان است به جزای کارهای خیری که در دنیا می‌کردند. (2780)

و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه منقول است که: طوبی (2781) درختی است در بهشت که اصلش در خانه پیغمبر است. و هیچ مؤمنی در بهشت نیست مگر آن که در خانه او شاخی از آن درخت است که آنچه خواهش هر چیز که در خاطرش درآید، آن شاخ برای او حاضر می‌سازد. و اگر سوار تندروی در سایه آن درخت صد سال بتازد به در نمی‌تواند رفت، و اگر کلاخی (2782) از ته آن درخت پرواز کند آن قدر که پیر شود و از پیری بیفتد به بالای آن درخت نرسد. پس سعی نمایید در تحصیل چنین کرامتی.

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: در بهشت درختی هست که از بالایش حله‌ها (2783) می‌روید و از پایینش اسبان ابلق (2784) زین و لجام کرده بیرون می‌آید که بالها دارند و سرگین و بول ندارند. پس دوستان خدا بر آن اسبان سوار می‌شوند و آنها پرواز می‌کنند به هر جایی که ایشان خواهند. پس می‌گویند جماعتی که در مرتبه‌ای از ایشان پست‌ترند که: پروردگارا چه عمل، این بندگان تو را به چنین کرامتی رسانیده است؟ خداوند جلیل فرماید که: ایشان شبها به عبادت برمی‌خاستند و خواب بسیار نمی‌کردند، و روزه می‌داشتند و در روز چیزی نمی‌خوردند، و با دشمنان من جهاد می‌کردند و نمی‌ترسیدند، و تصدق می‌نمودند و بخل نمی‌ورزیدند.

و به سند صحیح از حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه منقول است که: طوبی درختی است در بهشت در خانه حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه، و در خانه هر شیعه شاخی از آن درخت هست و یک برگ آن یک امت را سایه می‌افکند.

و در حدیث دیگر فرمود که: حضرت رسول ﷺ حضرت فاطمه صلوات الله علیها را بسیار می بوسیدند، و این امر بر طبع عایشه گران بود. روزی در این باب اعتراض کرد. حضرت فرمودند که: ای عایشه شبی که مرا به معراج بردند داخل بهشت شدم و جبرئیل مرا نزدیک درخت طوبی برد و میوه ای از آن درخت به من داد و تناول نمودم. پس حق تعالی آن میوه را نطفه ای کرد و صلب⁽²⁷⁸⁵⁾ من. و چون به زمین آمدم با خدیجه مقاربت نمودم و او به فاطمه حامله شد. پس هر مرتبه که فاطمه را می بوسم بوی درخت طوبی از او می شنوم.

و در حدیث دیگر فرمود که: فاطمه حوری سیرت انسی صورت است؛ و هرگاه که مشتاق بوی بهشت می شوم فاطمه را می بویم که از بوی بهشت بشنوم. و از عبدالله عباس منقول است که: حضرت رسول ﷺ فرمود که: حلقه ای در بهشت از یاقوت سرخ است و بر روی صفیحه⁽²⁷⁸⁶⁾ طلا آویخته. پس هرگاه که آن حلقه را بر صفیحه می کوبند صدا می کند که: یا علی.

و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که حضرت رسول ﷺ فرمود که: چون مرا به معراج بردند داخل بهشت شدم. در آنجا ملکی چند دیدم که بناها می کردند یک خشت از طلا و یک خشت از نقره؛ و گاه دست باز می گرفتند. گفتم به ایشان که: چرا گاهی مشغول می باشید و گاهی دست باز می گیرید؟ گفتند که: دست که باز می گیریم انتظار خرجی⁽²⁷⁸⁷⁾ می کشیم. پرسیدم که: خرجی شما چیست؟ گفتند: گفتن مؤمن در دنیا این کلمات را: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر. هرگاه که این کلمات را می گوید ما از برای او بنا می کنیم و چون ترک می کند ما ترک می کنیم.

و از جابر بن عبدالله انصاری منقول است که حضرت رسول ﷺ فرمود که: بر در بهشت نوشته است که: لا اله الا الله. محمد رسول الله. علی أخو رسول الله. (یعنی: علی برادر رسول خداست.) و این را بر در بهشت نوشته‌اند پیش از آن که آسمان و زمین را بیافرینند، به دو هزار سال.

و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: حضرت رسول ﷺ فرمود که: حق تعالی در بهشت عمودی (2788) از یاقوت سرخ خلق فرموده است و بر سر آن هفتاد هزار قصر است و در هر قصری هفتاد هزار غرفه (2789) است. آن را برای جمعی خلق کرده است که در دنیا از برای خدا با یکدیگر دوستی کنند و به زیارت یکدیگر روند.

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از حضرت رسالت پناه ﷺ سؤال نمود از تفسیر این آیه کریمه که حق تعالی می‌فرماید که:

(لكن الذين اتقوا ربهم لهم غرف من فوقها غرف مبنية تجري من تحتها الأنهار. وعد الله؛ لا يخلف الله الميعاد). (2790) که ترجمه ظاهرش این است که: لیکن آنان که بپرهیزند از مناهی پروردگار خود و از عذاب او حذر نمایند، برای ایشان مهیا شده است در بهشت غرفه‌ها که از بالای آن غرفه‌ها منزلها و غرفه‌ها از آن رفیعتر هست که بر غایت استحکام بنا شده. جاری می‌شود از زیر آن غرفه‌ها نهرهای بهشت. حق تعالی این منازل و درجات را به متقیان وعده فرموده؛ و خلاف نمی‌کند خدا وعده خود را.

و سؤال نمود که: برای کی این غرفه‌ها را بنا کرده‌اند (یا: به چه چیز بنا کرده‌اند) یا رسول الله؟ حضرت رسول ﷺ فرمود که: یا علی این غرفه‌ها را حق تعالی بنا کرده است برای دوستانش به مروارید و یاقوت و زبرجد (2791)، و سقفهای آنها از طلاست، و به نقره منقش و مزین ساخته‌اند. و هر غرفه‌ای هزار

در دارد از طلا، و بر هر دری ملکی دربان است، و در آن غرفه‌ها فرشهای عالی بر روی یکدیگر گسترده‌اند که بسیار بلند شده است از حریر و دیبا به رنگهای مختلف، و در میان آن فرشها مشک⁽²⁷⁹²⁾ و عنبر⁽²⁷⁹³⁾ و کافور⁽²⁷⁹⁴⁾ بهشت پر کرده‌اند.

پس چون مؤمن را در بهشت به این منازل درآورند، تاج پادشاهی و کرامت بر سرش گذارند و حله‌های مُطرز⁽²⁷⁹⁵⁾ از طلا و نقره در او پوشانند و در زیر تاج، اکلیلی⁽²⁷⁹⁶⁾ مکمل⁽²⁷⁹⁷⁾ به یاقوت و مروارید بیفکنند و هفتاد حله به رنگهای مختلف مطرز به طلا و نقره و مکمل به مروارید و یاقوت سرخ در او پوشانند. پس چون مؤمن بر تخت خود بنشیند تخت از شادی به حرکت آید و برخورد بیابد.

پس چون مؤمن در منازل خود قرار گیرد، رخصت طلبد ملکی که موکل است به باغهای او که درآید و او را تهنیت گوید به کرامتهای الهی. پس گویند به آن ملک خدمتکاران مؤمن از کنیزان و غلامان که: در اینجا زمانی باش که دوست خدا بر تخت خود تکیه فرموده و زوجه حورالعین او مهبای ملاقات او شده. صبر کن تا دوست خدا از شغل⁽²⁷⁹⁸⁾ خود فارغ شود. پس حوریه‌ای که برای او در این منزل مهیا کرده‌اند از خیمه خود بیرون آید و رو به تخت مؤمن بخرامد، و کنیزانش بر دور او احاطه کرده باشند، و هفتاد حله پوشیده باشد بافته به یاقوت و مروارید و زبرجد، و حله‌هایش را به مشک و عنبر رنگین کرده باشند، و بر سرش تاج کرامت نهاده و نعلین طلا مکمل به یاقوت و مروارید در پا کشیده و بند نعلین از یاقوت سرخ آراسته.

پس چون به نزدیک دوست خدا رسد، و اراده نماید که از شوق برای او برخیزد، گوید که: ای دوست خدا! امروز روز تعب و مشقت تو نیست. برمخیز

که من از برای توام و تو از برای منی. و چون به نزد او آید با یکدیگر معانقه نمایند⁽²⁷⁹⁹⁾ پانصد سال از سالهای دنیا که هیچ یک را ملال حاصل نشود. پس نظر به گردن حوریه افکند. در گردنش طوقی مشاهده نماید از یاقوت سرخ، و در وسطش لوحی باشد که بر آن لوح نوشته باشد که: تو - ای دوست خدا - محبوب منی و من محبوب توام. شوق من برای تو به نهایت رسیده و شوق تو برای من به نهایت رسیده.

پس حق تعالی شأنه هزار ملک بفرستد که او را تهنیت بهشت بگویند و حوریه را به تزویج او درآورند. پس چون به در اول از درهای بهشت آن مؤمن رسند گویند به ملکی که به آن در موکل است که: برو و از دوست خدا رخصت طلب نما که خداوند عالمیان ما را فرستاده است که او را تهنیت و مبارکباد بهشت بگوییم. آن ملک گوید که: باشید تا من به حاجب⁽²⁸⁰⁰⁾ بگویم تا به مؤمن عرض کند که شما آمده‌اید. پس آن ملک بیاید به نزد حاجب - و میان او و حاجب سه باغ فاصله باشد - و بگوید که: بر در سرا هزار ملک ایستاده‌اند که پروردگار عالمیان ایشان را به تهنیت دوست خود فرستاده و ایشان رخصت دخول می‌طلبند. حاجب گوید که: بر من بسیار دشوار است که در این حال رخصت دخول کسی بر دوست خدا بطلبم، و او با زوجه حوریه خود خلوت کرده است. و میان حاجب و مؤمن دو باغ فاصله است.

پس حاجب آید به نزد قَیم⁽²⁸⁰¹⁾ و گوید که: بر در سرا هزار ملک ایستاده‌اند که جناب رب‌العزه ایشان را برای تهنیت فرستاده. رخصت از برای ایشان از دوست خدا بطلب. پس قَیم آید به نزد خدمتکاران خاص، و گوید که: رسولان خداوند جبار بر در دربار ایستاده‌اند، و ایشان هزار ملک‌اند که حق تعالی ایشان را برای تهنیت فرستاده. به ولی خدا عرض کنید.

چون ایشان عرض کنند، رخصت فرماید که داخل شوند. پس ایشان بیایند به نزد غرفه، و آن غرفه را هزار در باشد و بر هر دری ملکی موکل باشد.

پس چون آن ملائکه را رخصت دخول غرفه بدهد هر ملکی آن دری را که بر او موکل است بگشاید. پس قیم هر ملکی را از دری از درها به غرفه درآورد و هر یک از ایشان رسالت پروردگار خود را برسانند. و اشاره به این حالت است آنچه حق تعالی می فرماید که: **و الملائکه یدخلون علیهم من کل باب: (سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار).** (2802)

ترجمه اش این است که: ملائکه داخل شوند بر ایشان از هر دری (از درهای منازل ایشان، و گویند که): سلام الهی بر شما باد به سبب آنچه (بر مشقتهای طاعات و ترک معاصی و بلا و محنتها) صبر کردید (در دار دنیا). پس چه نیکوست عاقبت این سرای شما).

و اشاره به این کرامت است آنچه حق تعالی در سوره هل اتی فرموده است که: **(و اذا رأیت ثم رأیت نعیما و ملکا کبیرا)** (2803): و چون نظر نمایی در بهشت خواهی دید نعمتهای عظیم که در وصف نگنجد، و ملکی بزرگ و مُتَسِع (2804) با پادشاهی عظیم. حضرت فرمود که: مراد این نعیم و پادشاهی است که حق تعالی به دوست خود کرامت می فرماید، که ملائکه از جانب حق - تعالی شأنه - به رسالت به نزد او می آیند و بی رخصت بر او داخل نمی شوند.

پس فرمود که: نهرها از زیر مساکن ایشان جاری است چنانچه حق تعالی می فرماید که: **تجری من تحتهم الأنهار** (2805). و میوه ها به ایشان نزدیک است به حیثیتی که هر میوه را که مؤمن طبعش به آن مایل شود به دهان خود آن را می تواند گرفت چنانچه تکیه کرده است بی آن که حرکت کند. و به درستی که

انواع میوه‌ها به سخن می‌آیند و به دوست خدا می‌گویند هر یک از ایشان که:
اول مرا تناول نما پیش از آن که دیگری را تناول نمایی.

و فرمود که: هیچ مؤمنی در بهشت نیست مگر آن که او را باغهای بسیار هست؛ بعضی داربست کرده، و بعضی درختانش بر زمین خوابیده. و نهرها به او کرامت کرده‌اند از شراب، و نهرها از آب، و نهرها از شیر، و نهرها از عسل. و چون دوست خدا غذایی را میل نماید، بی‌آن که بگوید، آنچه خواهش کرده نزد او می‌آورند. و گاهی با برادران مؤمن خود خلوت می‌کنند و صحبت می‌دارند، و گاهی به دیدن یکدیگر می‌روند و در باغهای خود تنعم می‌کنند⁽²⁸⁰⁶⁾ و سیر می‌نمایند. و هوای بهشت پیوسته مانند هوای مابین طلوع صبح است و طلوع آفتاب، و از آن بسیار نیکوتر و خوشایندتر. و هر مؤمنی را هفتاد زوجه از حوران می‌دهند و چهار زن از آدمیان. و ساعتی با حوریه صحبت می‌دارد و ساعتی با زن دنیا، و ساعتی خلوت می‌کند با خود. و بر کرسیها تکیه زده‌اند و با یکدیگر صحبت می‌دارند.

و گاه هست که مؤمنی بر تخت خود تکیه داده، ناگاه شعاع نوری او را فرامی‌گیرد. و در آن حال به خدمتکاران خود می‌گوید که: این شعاع تابان از کجا بود؟ ایشان می‌گویند که: این نور حوریه‌ای است که هنوز تو او را ملاقات نکرده‌ای. از خیمه خود سر بیرون کرد و به تو نظر کرد از شوق لقای تو، و خواهان تو شده است و محبت تو بر او غالب گردیده. و چون تو را دید که بر تخت تکیه داده‌ای، از کثرت شوق و فرح متبسم شد. و آن شعاعی که مشاهده نمودی و نوری که تو را فراگرفت از سفیدی و صفا و پاکی و نزاکت⁽²⁸⁰⁷⁾ دندانه‌های او بود. پس دوست خدا گوید که: او را رخصت دهید که از منزل خود فرود آید و به نزد من آید.

چون دوست خدا این را فرماید، هزار غلام و هزار کنیز مبادرت نمایند و این بشارت را به حوریه رسانند. و او از خیمه خود فرود آید و هفتاد حله مُطْرَز (2808) به طلا و نقره، و مزین به مروارید و یاقوت و زبرجد، و مُلُون (2809) به مشک و عنبر به رنگهای مختلف دربر داشته باشد و از لطافت به حدی باشد که مغز استخوان ساقش از زیر هفتاد حله نماید. و قامتش هفتاد ذراع باشد و عرض کتفهایش ده ذراع باشد. (2810) و چون نزدیک دوست خدا رسد خادمان ظرفهای طلا و نقره پر از یاقوت و مروارید و زبرجد بیاورند و نثار او کنند. و دست در گردن یکدیگر درآورند مدتها، و ایشان را ملال حاصل نشود.

بعد از نقل این حدیث، حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که: بهشتهایی که حق تعالی در قرآن یاد فرموده (جنت عدن) (2811) است، (و جنة الفردوس) (2812)، (و جنت نعیم) (2813)، (جنة المأوی) (2814)؛ و در میان این بهشتها خدا را بهشتهای دیگر هست. و به مؤمن از جنتها و باغستانها می دهند آن قدر که خواهد. و در آنها تنعم می کند به هر روش که خواهد. و هر چیز که مؤمن در بهشت خواهد، طلب کردنش همین است که بگوید: (سبحانك اللهم). (2815) همین که این را گفت، خادمان مبادرت می نمایند و آنچه خواهد، بدون طلب نزد او حاضر می سازند چنانچه حق تعالی می فرماید که: (دعویهم فیها: سبحانك اللهم و تحیتهم فیها): سلام. (2816) یعنی: خواندن ایشان در بهشت (خدا را یا چیزی را که خواهند - چنانچه از این حدیث ظاهر می شود -) به این وجه باشد که: سبحانك اللهم (یعنی: به پاکی یاد می کنم تو را از هرچه لایق کبریای تو نیست) و تحیت و درود ایشان در بهشت بر یکدیگر سلام است. حضرت فرمود که: یعنی تحیت خدمتکاران بر ایشان سلام است. (و اءخر دعویهم أن الحمد لله رب العالمین) (2817)؛ و آخر دعای ایشان ایشان است که

بگویند. الحمد لله رب العالمین. حضرت فرمود که: مراد آن است که آنچه را طلب نمودند و برای ایشان حاصل شد و از آن لذت خود را یافتند از جماع و خوردن و آشامیدن، بعد از آن که فارغ شدند، حمد الهی به جای می‌آورند.

و به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام منقول است که از حضرت پرسیدند از تفسیر این آیه که: (فیهن خیرات حسان).⁽²⁸¹⁸⁾ فرمود که: ایشان زنان مؤمن عارف شیعه‌اند که داخل بهشت می‌شوند و ایشان را به مؤمنان تزویج می‌نمایند. و آنجا که فرموده است که: حور مقصورات فی الخیام⁽²⁸¹⁹⁾، مراد حوران بهشت‌اند که در نهایت سفیدی‌اند و کمرهای ایشان باریک است و در میان خیمه‌های در و یاقوت و مرجان⁽²⁸²⁰⁾ نشسته‌اند. و هر خیمه چهار در دارد، و بر هر دری هفتاد دختر باکره رسیده ایستاده‌اند که دربان ایشان‌اند و هر روز از خدا کرامتی برای ایشان می‌رسد. و ایشان را برای این پیشتر خلق فرموده که مؤمنان را به ایشان بشارت فرماید.

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: گمان نیک به خداوند خود داشته باشید. و به درستی که بهشت را هشت در است و عرض هر دری چهل ساله راه است.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: هیچ درختی در بهشت نیست مگر آن که ساق⁽²⁸²¹⁾ آن از طلاست.

و فرمود که: اهل بهشت را بول و غایط نمی‌باشد؛ بلکه به عرقی از ایشان دفع می‌شود از مشک خوشبو تر.

و فرمود که: اهل بهشت را هر روز حسن و جمال و صفا و طراوت زیاده می‌شود چنانچه اهل دنیا را هر روز پیری و قباحه منظر⁽²⁸²²⁾ زیاده می‌گردد.

و فرمود که: پست‌ترین اهل بهشت را هشتاد هزار خادم می‌دهند و نود و دو مرتبه از مراتب عالیه بهشت برای او مقرر می‌سازند.

و به سند معتبر منقول است که: ملحدی به خدمت حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ آمد و سؤال بسیاری نمود و بعد از جواب شنیدن مسلمان شد. از جمله سؤالهای او این بود که: چگونه است که اهل بهشت هر میوه که از درختان بهشت تناول می‌نمایند باز آن میوه به همان هیئت برمی‌گردد؟ فرمود که: بلی؛ از بابت چراغ است که هرچند از آن چراغ برافروزند از نور آن چیزی کم نمی‌شود اگرچه عالم از آن پر از چراغ شود.

پرسید که: چون می‌شود که اهل بهشت می‌خورند و می‌آشامند و ایشان را فضله نمی‌باشد؟ فرمود که: زیرا که غذای ایشان نازک و لطیف است و آن را ثقل ⁽²⁸²³⁾ نمی‌باشد؛ بلکه از بدن ایشان به عرق خوشبو دفع می‌شود.

پرسید که: چون است که هرچند حوری را وطی می‌کنند باز باکره می‌یابند او را؟

فرمود که: از طینت طیب و پاکیزه مخلوق شده است و به او آفتی و جراحی نمی‌رسد و در سوراخ او چیزی داخل نمی‌شود و حیض و کتافات از او دفع نمی‌شود. پس پیوسته رحم به یکدیگر چسبیده است و بغیر هنگام مقاربت گشوده نمی‌شود. لهذا چنین است.

پرسید که: چون می‌شود که مغز ساقش از زیر هفتاد حله نمایان باشد؟ فرمود که: درهمی را که در میان آب صافی بیندازی که یک نیزه عمق آن باشد به سبب لطافت، می‌نماید.

و به سند معتبر از عبدالله بن علی ⁽²⁸²⁴⁾ منقول است که به خدمت بلال مؤذن حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رسید و از وصف بهشت از او سؤال نمود. بلال گفت که:

از حضرت رسول ﷺ شنیدم که حصار بهشت یک خشت آن از طلاست و یک خشت از نقره و یک خشت از یاقوت، و به جای گل در میان آن مشک خوشبو کار کرده‌اند، کنگره‌های آن حصار از یاقوت سرخ و سبز و زرد است.

پرسید که: درهای بهشت از چه چیز است؟ بلال گفت که: درها مختلف است: باب‌الرحمه از یاقوت سرخ است؛ و باب‌الصبر در کوچکی است یک لنگ (2825) است از یاقوت سرخ، و حلقه ندارد؛ و باب‌الشکر از یاقوت سفید است و دو لنگ دارد و وسعت آن در پانصد راه است و آن در را صدایی و ناله‌ای هست؛ می‌گوید که: خداوندا اهل مرا به من رسان؛ و باب‌البلاء که جمعی که در دنیا به بلاها مبتلا گردیده‌اند، مانند مصیبتها و دردها و مرضها و خوره و غیر آن، از آن در داخل می‌شوند. از یاقوت زرد است و یک لنگ است، و بسیار کم است کسی که از این در داخل شود زیرا که اجر بلاها را به جزع (2826) ضایع می‌کنند.

گفت: دیگر بفرما. گفت: اما در بزرگ، پس بندگان شایسته خدا که ترک دنیا کرده‌اند و از محارم الهی ورع داشته‌اند و پیوسته به سوی خدا رغبت داشته‌اند و خدا را انیس خود ساخته‌اند، از آن در داخل می‌شوند.

پرسید که: چون داخل بهشت می‌شوند چه کار می‌کنند؟ گفت: به کشتیها می‌نشینند و در دو نهر عظیم بهشت سیر می‌کنند. و کشتی از یاقوت است و آنچه کشتی را به آن می‌رانند از مروارید است. و در آن کشتیها ملائکه از نور هستند و جامه‌های سبز بسیار در بر دارند.

پرسید که: اسم آن نهر چیست؟ گفت: جنه‌المأوی.

پرسید که: آیا در میان آن بهشت بهشت دیگر هست؟ گفت: جنت عدن در وسط آن واقع است و حصارش از یاقوت سرخ است و سنگریزه‌اش از مروارید است.

پرسید که: آیا دیگر بهشتی هست؟ گفت: بلی؛ جنه‌الفردوس است. پرسید که: حصارش از چه چیز است؟ گفت: دیوارش و غرفه‌هایش همه از نوری است که حق تعالی خلق فرموده.

ای عزیز! وسعت رحمت الهی این است و شدت غضب الهی آن که شنیدی. و این عیشهای به صدهزار کدورت آلوده این دو روز فانی قابل این نیست که خود را از چنین رحمتی محروم گردانی، و به چنان عذابی و شدتی مبتلا گردانی. و هیچ کس را راه نجاتی بغیر عمل صالح نداده‌اند و از شریف و وضع⁽²⁸²⁷⁾ و عالم و جاهل و پیر و جوان عمل طلبیده‌اند.

اگر به رحمت الهی خاطر جمع می‌کنی گاه باشد که من و تو قابل رحمت نباشیم، و اگر به شفاعت اعتماد می‌کنی چه می‌دانی که قابل شفاعت هستی. و اگر می‌گویی که شیعه‌ام، کدام یک از اوصاف شیعیان را که بیان کرده‌اند داری؟ شیعه به معنی پیرو است. در چه چیز متابعت پیشوایان خود - چنانچه باید - کرده‌ایم؟ به آرزوها و غفلتها عمر خود را فانی می‌کنیم و چون مرگ دررسید پشیمانی چاره‌ای ندارد. آخر فکر نمی‌کنی که این بدنی که تاب گرمی آفتاب ندارد چگونه طاقت آن عذاب خواهد داشت؟ و اگر خاری به دست می‌رود یا زنبوری بر تو نیش می‌زند فریاد می‌کنی؛ چگونه تاب تحمل زهر آن مارها و عقربها خواهی داشت؟

امید که حق تعالی جمیع مؤمنان را از خواب غفلت و حیرت آگاه سازد و به راه نجات و طریقه سعادت هدایت فرماید؛ بمحمد و آله الطاهرین. در پندگیری از مشایعت جنازه یا أباذر اخفض صوتک عند الجنائز، و عند القتال، و عند القرآن.

یا ابادر اذا اتبعت جنازه فلیکن عملک فیها التفکر و الخشوع، و اعلم أنک لاحق به.

ای ابوذر صدای خود را پست کن نزد جنازه‌ها، و نزد قتال با دشمنان، و نزد خواندن قرآن.

ای ابوذر چون از پی جنازه روی باید که کار تو در آن وقت تفکر و خضوع و شکستگی باشد که تفکر نمایی در فنای دنیا، و از حال آن جنازه متنبه شوی، و بدانی که عن قریب به او ملحق خواهی شد.

بدان که ممکن است که مراد از پستی صدا آهسته سخن گفته باشد در این سه وقت، چون هنگام تنبه و آگاهی است؛ و فریاد زدن دلالت بر غفلت و بیباکی می‌کند؛ یا کنایه باشد از ترک سخن گفتن بغیر ذکر خدا و دعا.

چنانچه منقول است از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه که: غنیمت شمارید دعا را در پنج موطن⁽²⁸²⁸⁾: نزد خواندن قرآن؛ و نزد گفتن اذان؛ و نزد آمدن باران؛ و نزد ملاقات صف مسلمانان با صف کافران؛ و نزد دعا کردن مظلومان، که دعای مظلوم را هیچ چیز مانع نمی‌شود تا به عرش می‌رسد.

و احتمال دارد که کنایه از ساکت شدن مطلق باشد. چون نزد جنازه و وقت قتال هنگام تفکر و اعتبار است. پس باید در دل تفکر کنند و به یاد خدا باشند.

و نزد خواندن قرآن باید ساکت باشند و گوش دهند زیرا که ظاهر آیه کریمه و بعضی احادیث آن است که در هنگامی که دیگری قرآن خواند، واجب است خاموش شدن و گوش دادن، و حرام است سخن گفتن. و اکثر علما را اعتقاد آن است که وجوبش مخصوص کسی است که اقتدا به پیشنماز کرده باشد و او قرائت بلند خواند، واجب است خاموش شدن و گوش دادن. و اگر واجب نباشد

البته سنت مؤکد است گوش دادن و خاموش شدن، هر وقت که قرآن خوانند؛ و ثواب عظیم دارد.

چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر که حرفی از کتاب خدا را گوش دهد بدون آن که بخواند، حق تعالی ثواب برای او ثبت نماید و یک گناه از نامه عملش محو فرماید و یک درجه برای او در بهشت بلند گرداند.

و در خصوص جنازه احتمال دارد که مراد ترک جزع و فریاد و ناله کردن باشد که منافی صبر و رضا به قضاست.

چنانچه از حضرت رسول ﷺ منقول است که: دو صداست که خدا دشمن می‌دارد: یکی فریاد و ناله کردن در مصیبت، و دیگری ساز نواختن در هنگامی که خدا نعمتی کرامت فرماید.

و منقول است که: حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به مشایعت جنازه‌ای می‌رفتند.

شنیدند که شخصی از آن جماعتی که مشایعت جنازه می‌کند می‌خندد. فرمود که: گویا مرگ را در این دنیا بر غیر ما نوشته‌اند؛ و گویا حق الهی در دنیا بر غیر ما واجب شده است؛ و گویا این مرده‌ها که می‌بینیم مسافری چندند که در اندک زمانی به سوی ما برمی‌گردند. خود، ایشان را در قبرها جا می‌دهیم و میراث ایشان را می‌خوریم و گمان می‌کنیم که همیشه بعد از ایشان خواهیم بود. فراموش کرده‌ایم هر واعظی و پنددهنده‌ای را، با آن که به هر بلیه و مصیبتی گرفتار شده‌ایم. خوشا حال کسی که نفس خود را ذلیل شمارد، و کسبش حلال باشد، و باطنش شایسته باشد، و خلقتش نیکو باشد، و زیادی مالش را صرف

نماید و زیادتی سخنش را نگاه دارد، و شر خود را از مردم دور گرداند، و به سنت پیغمبر عمل کند، و میل به بدعت ننماید.

یا أباذر اعلم أن فيكم خلقين: الضحك من غير عجب، و الكسل من غير سهو. ای ابوذر بدان که در میان شما دو خلق بد هست: خندیدن عبث در غیر هنگام تعجب، و کسل و سستی در عبادت، دانسته بدون سهو و فراموشی.

در این فقره حضرت دو خصلت را مذمت فرموده:

خصلت اول: بسیار خندیدن به عبث و این از غفلت و غرور ناشی می‌شود. و اگر نه کسی که بر احوال خود و گناهان خود مطلع باشد و از احوالی⁽²⁸²⁹⁾ که در پیش دارد در حذر باشد، البته خنده او کم و حزن او بسیار می‌باشد.

چنانچه در باب صفات مؤمن وارد شده است که: خوشحالی او در روی اوست و اندوه او در دل اوست.

و این صفت نیز مذموم است که آدمی پیوسته ترشو باشد که مردم از او متنفر باشند.

بلکه مؤمن می‌باید گشاده‌رو و متبسم باشد. و خوش طبعی و مزاح، قدری از آن مطلوب است اما زیادتی در خنده و مزاح هر دو بد است و مذموم است.

چنانچه به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: بسیاری مزاح آبرو را می‌برد، و بسیاری خنده ایمان را محو می‌کند، و بسیاری دروغ بها⁽²⁸³⁰⁾ و حسن را می‌برد.

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: مزاح مکن که نورت را می‌برد.

و در حدیث دیگر فرمود که: حضرت داوود به سلیمان گفت که: ای فرزند زنهار که خنده بسیار مکن که بسیاری خنده آدمی را در قیامت فقیر می‌گرداند.

و در حدیث دیگر فرمود که: سه چیز است که باعث غضب خدا می‌گردد: خواب کردن بدون بیداری، و خندیدن از غیر تعجب، و با سیری چیزی خوردن. و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: عجب دارم از کسی که یقین به آتش جهنم دارد، چرا می‌خندد.

و فرمود که: احتراز کنید از بسیاری خنده که دل را می‌میراند.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: چه بسیار کسی که خنده او در دنیا بسیار باشد از روی لعب و طرب، و در روز قیامت گریه او بسیار باشد. و چه بسیار کسی که گریه او بر گناهِش بسیار باشد از خوف عذاب الهی و در بهشت سرور و خنده او فراوان باشد.

و فرمود که: خنده رسول ﷺ تبسم بود که صدا از آن ظاهر نمی‌شد. و روزی به جماعتی از انصار گذشتند؛ ایشان سخن می‌گفتند و دهان را از خنده پر می‌کردند.

فرمود که: ای گروه! کسی از شما که طول امل او را مغرور ساخته باشد و در اعمال خیر عملش کوتاه باشد، پس باید که به قبرها نظر نماید و از مبعوث شدن قیامت عبرت گیرد. و مرگ را یاد کنید که شکننده جمیع لذتهاست.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: بسیاری خنده ایمان را می‌گدازد چنانچه آب نمک را می‌گدازد.

و فرمود که: از جهالت است خندیدن بی‌تعجب.

و مکرر می‌فرمود که: دندان خود را به خند مگشا و حال آن که کارهای رسوا کننده کرده‌ای. و ایمن نیست از شیخون مرگ یا عذاب الهی کسی که گناهان کرده است.

و فرمود که: کسی را که دوست داری با او مزاح مکن و با او مجادله و منازعه مکن.

و فرمود که: قهقهه از شیطان است.

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که فرمود که: زنهار که مزاح بسیار مکنید که باعث حقد 2 و کینه می شود. و مزاح دشنام کوچک است.

و حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه بعضی⁽²⁸³¹⁾ از فرزندان خود را وصیت فرمودند که: پرهیز از مزاح که نور ایمانت را می برد و مروت و انسانیت را سبک می کند.

و به سند صحیح از معمر بن خلاد منقول است که به خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض نمود که: گاه هست که شخصی در میان جماعتی می باشد که مزاح می کنند و خنده می کنند. فرمود که: باکی نیست تا به فحش نرسد. بعد از آن فرمود که: اعرایی بود و به خدمت حضرت رسول ﷺ می آمد و هدیه می آورد و می گفت: یا رسول الله قیمت هدیه ما را بده (یعنی تبسم فرما). و حضرت می خندیدند. و وقتی که غمی رو می داد می فرمودند که: اعرابی کجاست؟ کاش می آمد و ما را می خندانید.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هیچ مؤمنی نیست مگر آن که در او دعابه هست. پرسیدند که: دعابه چیست؟ فرمود که: مزاح و خوش طبعی.

و منقول است که از یونس شیبانی⁽²⁸³²⁾ که حضرت صادق علیه السلام از من پرسید که: چون است مُداعبه⁽²⁸³³⁾ و مطایبه⁽²⁸³⁴⁾ شما شیعیان با یکدیگر؟ گفتم: کم است. فرمود که: چنین مکنید که خوش طبعی و مداعبه از حسن خلق است، و تو به مداعبه سرور و خوشحالی در دل برادر مؤمن خود داخل می کنی. و حضرت

رسول ﷺ بسیار بود که با کسی خوش طبعی می فرمودند که او را مسرور سازند.

و در حدیث دیگر فرمود که: خنده مؤمن تبسم است.

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: چون قهقهه کنی در خنده، چون فارغ شوی بگو: اللهم لا تمقتنی. یعنی: خداوندا مرا دشمن مدار.

و از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که: حضرت یحیی بن زکریا بسیار می گریست و خنده نمی کرد، و حضرت عیسی گاه می گریست و گاه می خندید. و آنچه عیسی می کرد بهتر بود از آنچه یحیی می کرد.

خصلت دویم: کسل و سستی در عبادت است و کسل ⁽²⁸³⁶⁾ از صفات منافقان است و از ضعف ایمان و یقین ناشی می شود و موجب محرومی از سعادت ابدی می گردد. بلکه مؤمن می باید در عبادت صاحب نشاط باشد و مردانه متوجه عبادت شود و کارهای خیر را به زودی به جا آورد و به تأخیر نیندازد، که در تأخیر آفت بسیار است.

چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود که: پدرم می فرمود که: هرگاه اراده خیری نمایی مبادرت کن به آن، که نمی دانی که بعد از این چه خواهد شد.

و در حدیث دیگر فرمود که: هرگاه قصد کار خیری کنی آن را به تأخیر مینداز.

به درستی که بسیار است که حق تعالی مطلع می شود بر بنده ای که او به طاعتی مشغول است؛ می فرماید که: به عزت و جلال خودم سوگند که بعد از این عمل، تو را عذاب نکنم هرگز. و اگر گناهی را قصد کنی زنهار که آن را ترک کن، که بسیار است که حق تعالی مطلع می شود بر بنده ای و او را مشغول

معصیتی می‌یابد؛ می‌فرماید که: به عزت و جلال خودم سوگند که بعد از این عمل تو را نیامرزم هرگز.

و حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله‌علیه فرمود که: کسی که قصد عمل خیر نماید آن را به زودی به جا آورد، که هر چیز که در آن تأخیری شد شیطان را در آن مهلتی و اندیشه‌ای هست.

و در حدیث دیگر فرمود که: خدا خیر را بر اهل دنیا سنگین کرده است، چنان که در میزان اعمال ایشان در قیامت سنگین است. و شر را بر اهل دنیا سبک کرده است، چنان که در قیامت در میزان اعمالشان سبک است.

و از حضرت صادق علیه‌السلام منقول است که: پرهیز از دو خصلت: از ضَجْر ⁽²⁸³⁷⁾ و دل‌تنگی، و از کسل و تنبلی. به درستی که اگر ضجر می‌کنی بر هیچ حقی صبر نمی‌توانی کرد، و اگر کسل می‌ورزی هیچ حقی را ادا نمی‌توانی کرد. بی‌اعتنائی به شأن دنیا گرایان یا اباذر رکعتان مقتصدتان فی تفکر، خیر من قیام ليله و القلب ساه.

یا اباذر الحق ثقیل مر و الباطل خفیف حلو. و رب شهوه ساعه تورث حزنا طویلا.

یا اباذر لا یفقه الرجل کل الفقه حتی یری الناس فی جنب الله تعالی أمثال الأباعر، ثم یرجع ⁽²⁸³⁸⁾ الی نفسه، فیکون ⁽²⁸³⁹⁾ هو أحقر ⁽²⁸⁴⁰⁾ حاقر لها. یا اباذر لا تصیب حقیقه الایمان حتی تری الناس کلهم حمقی فی دینهم، عقلاء فی دنیاهم.

ای ابوذر دو رکعت نماز میانه که بسیار طول ندهی و بسیار سبک به جا نیاوری که با حضور قلب و تفکر باشد، بهتر است از ایستادن یک شب به عبادت که با فراموشی دل باشد و از آنچه کنی و گویی دلت خبر نداشته باشد.

ای ابوذر حق بر طبعها گران است و تلخ است؛ و باطل سبک و آسان است و شیرین است. و بسیار است که شهوت یک ساعت دنیا مورث حزن طولانی آخرت می‌گردد.

ای ابوذر فقیه نمی‌باشد آدمی تمام فقه، و چنانچه باید دانا نمی‌شود تا آن که مردم در جنب جلال و عظمت الهی نزد او به مثابه شتران نباشند. پس رجوع به نفس خود کند و خود را از همه کس حقیرتر شمارد.

ای ابوذر به حقیقت ایمان نمی‌رسی تا همه مردم را چنین ندانی که احمق‌اند در دین خود، و عاقل‌اند در دنیای خود.

در اول کتاب، تحقیق بعضی از شرایط عبادت و حضور قلب گذشت.

و بر همگی ظاهر است که کردن و شنیدن حق هر دو بر آدمی گران و دشوار است؛ چنانچه اکثر عالم اگر کسی خیر ایشان را به ایشان می‌گوید، هرچند که دانند که صلاح ایشان در آن است، آزرده می‌شوند. و کردن باطل خواه در معاصی و شهوات و خواه در اعمال بدعت، بر طبعها گوارا و در کامها شیرین است. و شنیدن سخن باطل، اکثر مردم را خوش می‌آید؛ چنانچه خوشامد گفتن، ارباب عزت⁽²⁸⁴¹⁾ را خوش می‌آید؛ هرچند دانند که دروغ است.

و کارهای بد ایشان رابه نیکی یاد کردن و ایشان را به خیر و صلاح ستودن ملایم طبع ایشان است؛ هرچند می‌دانند که این گفتن، برای خوبی ایشان و کار ایشان نفعی نمی‌دهد و دفع عذاب از ایشان نمی‌کند.

و بدان که بی‌اعتنا به شأن مردم بودن دو جهت دارد: یکی ممدوح است و دیگری مذموم. آنچه ممدوح است و از ارفع⁽²⁸⁴²⁾ کمالات است آن است که خدا را ملاک نفع و ضرر خود داند و مردم را بی‌دخل⁽²⁸⁴³⁾ داند، و در عبادات، ایشان را منظور ندارد، و در امر خیری که مرتکب شود از ملامت ایشان پروا نکند، و

درجایی که میان رضای الهی و رضای مخلوق مردد شود رضای خدا را اختیار نماید. و این معنی از راه شناسایی عظمت حق تعالی حاصل می‌شود و چندان که یقین به عظمت او زیاده می‌شود این صفت کاملتر می‌گردد. و آنچه مذموم است آن است که از راه تکبر مردم را سهل⁽²⁸⁴⁴⁾ و بیقدر داند و حقیر شمارد؛ و این از راه عجب و خودبینی و غافل شدن از عیوب خود و اعتقاد داشتن به خود ناشی می‌شود، و این از بدترین صفات ذمیمه است.

و حضرت در این کلام معجز نظام⁽²⁸⁴⁵⁾ به هر دو معنی اشاره فرموده‌اند که: مردم را در جنب خدا از باب شتران داند، که در هنگام طاعت الهی ایشان را ملحوظ ندارد. چنان که اگر کسی در جایی نماز کند و شتری چند در آنجا باشند البته ایشان را منظور نمی‌دارد. پس باید که در جنب عظمت خدا عظمت مردم را سهل داند. و بعد از آن اشاره به معنی دویم فرمودند که چون به خود رجوع کند خود را از همه کس حقیرتر شمارد. یعنی باعث او بر عدم اعتنا به شأن مردم عظیم دانستن خودش نباشد.

و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که صاحب سلطنتی⁽²⁸⁴⁶⁾ را راضی کند به چیزی که خدا را از آن به خشم آورد، از دین خدا به در می‌رود.

و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: دینی نیست کسی را که عمل کند به طاعت مخلوقی در معصیت خالق.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که طلب نماید خشنودی مردم را به چیزی که موجب سخط الهی می‌شود، حق تعالی چنین کند که آن جمعی که توقع مدح از ایشان دارد مذمت او کنند.

و در حدیث دیگر فرمود که: به خشم میاورید خدا را به سبب رضای احدی از خلق او؛ و تقرب مجوید به سوی احدی از خلق به چیزی که موجب دوری از خداست. به درستی که میان خدا و احدی از خلق وسیله‌ای نیست که به سبب آن خیری برساند یا شری را برگرداند مگر اطاعت او و طلب خشنودی او. به درستی که طاعت الهی موجب فیروزی⁽²⁸⁴⁷⁾ است به هر چیزی که طلب نمایند، و موجب نجات است از هر شری که از آن حذر کنند. و به درستی که خدا نگاه می‌دارد از بدیها کسی را که مطیع او باشد؛ و از عذاب او کسی که معصیت او کند، خود را حفظ نمی‌تواند نمود. و کسی که از خدا گریزد گریزگاهی نمی‌یابد زیرا که امر الهی به خواری او نازل می‌شود هرچند جمیع خلائق کراهت داشته باشند.

و حق تعالی حضرت امیرالمؤمنین و خواص او را مدح فرموده که: جهاد می‌کنند در راه خدا، و نمی‌ترسند از ملامت ملامت‌کنندگان.⁽²⁸⁴⁸⁾

و حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه فرمود که: از ملامت ملامت‌کنندگان پروا مکنید تا خدا دفع شر دشمنان از شما بکند.

و از حضرت صادق علیه‌السلام منقول است که: هر که حقیر شمارد مؤمنی را، خواه مسکین باشد و خواه غیرمسکین، پیوسته حق تعالی تحقیر او نماید و از او در خشم باشد تا از آن برگردد.

و احادیث این مطلب بعضی سابقا مذکور شد، و بعضی بعد از این مذکور خواهد شد.

و آنچه حضرت فرمودند که مردم را باید احمق در دین و عاقل در دنیا دانست، مراد غالب مردم است، یا مراد از ناس اهل دنیا است. والله یعلم⁽²⁸⁴⁹⁾.

در محاسبه نفس یا اباذر حاسب نفسک قبل آن تحاسب. فهو أهون لحسابک
غدا. و زن نفسک قبل آن توزن. و تجهز للعرض الأكبر. يوم تعرض، لا تخفی
علی الله منک خافیه.

ای ابوذر محاسبه نفس خود بکن پیش از آن که با تو محاسبه کنند، که
حساب روز قیامت بر تو آسان شود. و نفس خود را بسنج در مراتب نقص و
کمال پیش از آن که در روز حساب، تو را بسنجند. و مهیا شو برای عرض اکبر
قیامت در روزی که تو را و اعمال تو را بر خداوندی عرض کنند⁽²⁸⁵⁰⁾ که هیچ
پنهانی از تو بر او پوشیده نیست.

بدان که اگر کسی خواهد که از عذاب الهی نجات یابد و به سعادت ابدی فایز
گردد باید که از نفس خود ایمن نباشد و فریب او را نخورد و پیوسته در مقام
عیبجویی او باشد چنانچه دشمنی، عیوب دشمن خود را تفحص نماید. زیرا که
عیوب در نفس مخفی می‌باشد و هر عیبی را که شکافت و در مقام ازاله⁽²⁸⁵¹⁾ آن
درآمد چندین عیب دیگر بر او ظاهر می‌شود.

چنانچه از حضرت رسول ﷺ منقول است که: آدمی هیچ عیبی را از خود
نهی نمی‌کند مگر آن که عیب دیگر بر او ظاهر می‌گردد.

و باید که پیوسته در مقام محاسبه نفس خود باشد، و تفکر نماید که روزی
خواهد بود که حساب اعمال او بکنند. پس در این روز حساب خود را با خود
درست کند و جواب هر سؤالی را مهیا کند زیرا که خود را غافل کردن برای رفع
محاسبه آخرت فایده نمی‌دهد. از بابت مرغی که چون می‌روند آن را شکار کنند
چشم خود را برهم می‌گذارد.

و بدانند که این عمر مایه‌ای است که به او داده‌اند که به هر دقیقه آن سعادت
ابدی تحصیل می‌تواند نمود. پس در هر روز حساب بگیرد از نفس خود که هر

دقیقه را صرف چه کار کرده. اگر صرف طاعتی کرده، سودمند ابد شده؛ و اگر صرف معصیتی کرده زیانکار ابد شده، و اگر صرف هیچ یک نکرده مایه او را تلف و ضایع کرده و به دزد شیطان داده. پس در صورت اول او را تحسین نماید و ترغیب بر زیادتی آن بکند؛ و در صورت دویم و سیم او را ملامت و آزار کند و هر قدر که مقدور باشد از او تاوان بگیرد به توبه و انابه⁽²⁸⁵²⁾ و تدارک آنچه فوت شده به مایه باقیمانده. اگر چه تدارک گذشته نمی باشد، زیرا که هر زمانی را بهره ای است از اعمال خیر. پس عملی که در آن زمان کنی حق آن زمان داده ای و گذشته از کیسه ات رفته است. و اگر قبول نکند با او مجادله و مجاهده کنی و به تفکرات صحیح و تذکر آیات و اخبار و وعد و وعید، او را رهوار گردانی. زیرا که نفس آدمی به مثابه اسب کور چموش سرکشی است که در صحرائی رود که چندین چاه در هر قدمی در جانب چپ و راست راه بوده باشد. اگر یک لحظه از آن غافل می شوی، وقتی خبر می شوی که خود را در قعر چاه ضلالت می بینی.

چنانچه به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که فرمود که: از ما نیست کسی که محاسبه خود نکند هر روز. پس اگر عمل خیری کرده باشد از خدا زیادتی آن را بطلبد؛ و اگر گناهی کرده باشد استغفار و توبه کند. و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود به شخصی که: به درستی که تو را طیب نفس خود کرده اند، و درد را از برای تو بیان کرده اند، و علامت صحت را به تو شناسانده اند و تو را به دوا راهنمایی کرده اند. پس نظر کن که چگونه به کار خود قیام می نمایی.

و در حدیث دیگر فرمود که: دل خود را قرین و مصاحب نیکوکار یا فرزند مهربان خود دان، و عمل خود را پدری دان که متابعت او نمایی، و نفس خود را

دشمنی دان که با او مجاهده کنی، و مال خود را عاریه‌ای دان که باید به صاحبش رد نمایی.

و در حدیث دیگر فرمود که: نفس خود را حبس کن و منع فرما از چیزی که به آن ضرر می‌رساند پیش از آن که از تو مفارقت نماید. و سعی کن که نفس خود را از گرو به در آوری، چنان که سعی می‌نمایی در طلب معاش. به درستی که نفس تو در گرو کرده‌های توست.

و در حدیث دیگر فرمود که: از نفس خود از برای خود آنچه می‌توانی بگیر و غنیمت شمار. توشه بگیر از نفس خود در صحت پیش از بیماری، و در قوت پیش از ضعف، و در حیات پیش از ممات⁽²⁸⁵³⁾.

و حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه فرمود که: صغیر و خرد نیست چیزی که در قیامت نفع می‌دهد، و صغیر و خرد نیست چیزی که در قیامت ضرر می‌کند. پس در آنچه شما را خدا خبر داده است به منزله کسی باشید که به چشم خود معاینه⁽²⁸⁵⁴⁾ دیده باشد.

و در وصیتی که حضرت امام حسن علیه‌السلام را فرموده، می‌فرماید که: ای فرزند! مؤمن را سه ساعت⁽²⁸⁵⁵⁾ می‌باشد: در یک ساعت با پروردگار خود مناجات می‌کند؛ و در ساعت دیگر محاسبه نفس خود می‌کند؛ و در ساعت سیم مشغول لذتی می‌شود که حلال باشد و او را بر آن حمد کنند⁽²⁸⁵⁶⁾.

و حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه فرمود که: نفس خود را محاسبه کنید پیش از آن که شما را حساب کنند. به درستی که در قیامت پنجاه موقف⁽²⁸⁵⁷⁾ است، و در هر موقفی هزار سال می‌دارند.

و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: کسی که نقصهای نفس خود را پیروی نکند و تفحص ننماید، هواها و خواهشها بر او غالب می‌شود؛ و کسی که پیوسته در نقص باشد مرگ از برای او بهتر از زندگی است.

و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که: ای فرزند آدم پیوسته احوال تو به خیر و نیکی مقرون است مادام که واعظی از نفس خود داشته باشی و واعظ خود باشی، و همت تو بر محاسبه نفس تو مصروف باشد، و خوف الهی را شعار⁽²⁸⁵⁸⁾ و پیراهن تن خود کرده باشی، و اندوه را لباس خود ساخته باشی. ای فرزند آدم خواهی مرد و مبعوث خواهی شد، و تو را نزد پروردگار خود به حساب باز خواهند داشت، و از اعمال تو سؤال خواهند کرد. پس امروز جوابی برای آن روز مهیا کن.

یا أباذر استحی من الله. فانی - و الذی نفسی بیده - لأظل حین أذهب الی الغائط متقنعا بثوبی، أستحیی من الملکین اللذین معی.

یا أباذر أتحب أن تدخل الجنة؟ قلت: نعم فداک أبی و أمی. قال: فاقصر من الأمل، و اجعل الموت نصب عینیک، و استحی من الله حق الحیاء. قال: قلت: یا رسول الله کلنا نستحیی من الله. قال: لیس كذلك الحیاء؛ و لکن الحیاء أن لا تنسی المقابر و البلی، و الجوف و ما وعی، و الرأس و ما حوی. و من أراد کرامه الآخره فلیدع زینه الدنیا. فاذا کنت كذلك أصبت ولایه الله.

ای ابوذر از خدا حیا کن و شرم بدار. به درستی که من - به حق آن خداوندی که جانم در قبضه قدرت اوست - چون به بیت‌الخلا می‌روم جامه خود را بر سر و رو می‌پیچم از شرم دو ملکی که با من اند.

ای ابوذر می‌خواهی که داخل بهشت شوی؟ گفتم: بلی؛ پدر و مادرم فدای تو باد! فرمود که: پس امل و آرزوی خود را در دنیا کوتاه کن و مرگ را در برابر

چشم خود بدار که پیوسته در یاد مرگ باشی. و از خدا حیا بدار چنان که سزاوار حیا داشتن است.

گفتم: یا رسول الله ما همه از خدا حیا و شرم داریم. فرمود که: حیا داشتن چنین نیست. ولیکن حیای از خدا آن است که فراموش نکنی قبر و پوسیدن و کهنه شدن در قبر را، و فراموش نکنی جَوف⁽²⁸⁵⁹⁾ را و آنچه در جوف است (یعنی شکم و فرج را از حرام و شبهه نگاه داری)؛ و فراموش نکنی سر را و آنچه در سر است (یعنی چشم و گوش و زبان و اندیشه و خیال خود را از معصیت بازداری و به طاعت مصروف گردانی). و کسی که کرامت و بزرگی آخرت را خواهد باید که زینت دنیا را ترک نماید. پس هرگاه چنین باشی - ای ابوذر - به درجه ولایت الهی می‌رسی و دوست خدا می‌گردد.

در این مقام حضرت سیدالانام⁽²⁸⁶⁰⁾ به چندین خلق از اخلاق کریمه اشاره فرموده‌اند:

خصلت اول: حیاست و حیا عبارت از تأثر نفس است از امری که قباحت آن امر بر او ظاهر شود. و این باعث انزجار او می‌گردد از آن عمل.

و این بر دو قسم است: یکی از افضل صفات کمال است و مورث فوز به سعادات است؛ و دیگری نقص است و موجب حرمان از کمالات است.

اما آنچه کمال است آن است که بعد از آن که به علم، تمیز میان نیک و بد و حق و باطل کرده باشد، از خدا و خلق شرم کند در ترک کردن عبادات و محاسن آداب شریعت، و از مرتکب شدن معاصی و قبایح آداب که از شرع قباحت آنها معلوم شده باشد. و مجملی از تفسیر حیا در اول کتاب مذکور شد.

و ظاهر است که کسی که مُتَّصِف به صفت حیا باشد، البته هر قبیحی را که اراده نماید، اگر تفکر نماید که حق تعالی حاضر است و بر فعل او مطلع است، و

حضرت رسول و ائمه معصومین صلوات الله علیهم بر فعل او مطلع می‌شوند، و هر روز اعمال امت را بر ایشان عرض می‌نمایند، و دو ملک که پیوسته ملازم اویند البته بر عمل او مطلع می‌شوند، و اگر حق تعالی پرده از او برگیرد ملائکه سماوات بر فعل او مطلع می‌شوند، و در قیامت در حضور صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و گروه بی‌حد و احصا از ملائکه و سایر عباد رسوا خواهد شد، و این معنی از روی یقین و ایمان حالی او گردد، البته متوجه آن عمل نخواهد شد؛ و همچنین در فعل طاعات.

و آنچه از حیا مذموم است آن است که امر حقی را به عقل ناقص خود قبیح شمارد و ترک آن کند. و این از جهل ناشی می‌شود. مثل آن که مسئله‌ای بر او مشکل شده است؛ نمی‌یرسد و حیا نمی‌کند و در جهالت می‌ماند. یا عبادتی را ترک می‌کند برای این که در نظر جمعی از اشقیا بدنماست.

و این حیا موجب محرومی از سعادات است، و حق تعالی می‌فرماید که: و الله (2861) (لا یرتقی من الحق) (2862): به درستی که حق تعالی حیا نمی‌کند از (بیان) حق.

و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که حیا دو حیاست: حیای عقل است و حیای حماقت. و حیای عقل از علم ناشی می‌شود و باعث علم می‌شود، و حیای حماقت از جهل و نادانی ناشی می‌شود و باعث جهالت می‌گردد.

و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که: حیا از ایمان است، و ایمان موجب دخول بهشت است.

و فرمود که: حیا و ایمان هر دو در یک ریسمان بسته‌اند. هر یک که از آدمی جدا شد دیگری با او می‌رود.

و در حدیث دیگر فرمود که: ایمان ندارد کسی که حیا ندارد. و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: چهار خصلت است که در هر که باشد آنها، اگر از سرتاپای او گناه باشد خدا گناهان او را به حسنه بدل می‌کند: راستگویی، و حیا، و حسن خلق، و شکر. و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: هر که روی او تنگ است ⁽²⁸⁶³⁾ علم او کم است. پس حیای در طلب علم خوب نیست.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: از امثال حکما و دانایان پیش نمانده است مگر یک مثل که: اگر حیا نداری آنچه خواهی بکن. یعنی ترک حیا موجب ارتکاب جمیع قبایح می‌شود.

و در حدیث دیگر فرمود که: حیا بر دو وجه است: یکی از ضعف عقل و سستی رأی است، و دیگری قوت است و اسلام است و ایمان است.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: حضرت عیسی می‌فرمود که: کسی که در خانه خود به خلوت نشیند باید پرده خانه را بیاویزد. به درستی که حق تعالی حیا را در میان خلق قسمت فرموده چنان که روزی را قسمت فرموده.

و از این حدیث شریف ظاهر می‌شود که سنت است که کسی که به بیت‌الخلا رود جامه بر سر بیندازد یا بپنجه که سر و رو را فراگیرد. چون حالت ناخوشی است مناسب حیا این است که روی خود را بپوشد. یا آن که چون در این حالت بر عیوب ظاهره خود از فضلات ⁽²⁸⁶⁴⁾ و کثافات ظاهری مطلع می‌شود باید که عیوب باطنه و اخلاق ذمیمه و گناهان خود را یاد کند و از آنها شرم کند که از این کثافت‌های ظاهر بدتر است. و در دعاهای آداب خلوت ⁽²⁸⁶⁵⁾ اشاره به این معنی هست.

و اکثر علما در آداب خلوت نقل کرده‌اند که: سنت است سر را پوشیدن که سر برهنه نباشد. و بعضی هر دو معنی را از سنتیها شمرده‌اند، و این معنی متضمن آن نیز هست زیرا که در تقنیع⁽²⁸⁶⁶⁾ که در این حدیث وارد شده، سرپوشیدن هم به عمل می‌آید، و فایده بدنی هم دارد که بوهای بد به دماغ⁽²⁸⁶⁷⁾ سرایت نکند.

خصلت دویم: عفت شکم است از محرّمات و مکروهات و شبهات و عفت واجب آن است که از خوردن حرام اجتناب نماید، و عفت از چیزهایی که نهی کراهت از آن فرموده‌اند، و از شبهه‌ها که به ظاهر شرع حلال باشد و احتمال بودن حرام در میان آن مال غالب باشد مثل مال جماعتی که اکثر مکاسب ایشان حرام است - مانند ارباب مناصب - مستحب است.

و این تکلیف از اعظم تکالیف الهی است. و سعی کردن در تحصیل حلال دشوارترین کارهاست، چنانچه وارد شده است که: حلال قوت برگزیدگان است. و در بعضی اخبار وارد شده است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه برای همین بر انبان غذای خود مهر می‌زدند که شبهه داخل آن نشود.

و بدان که غذاها را در اعمال و آثار و قرب و بعد به خدا مدخلیت عظیم هست زیرا که قوتهای بدنی آدمی از روح حیوانی⁽²⁸⁶⁸⁾ است. و روح حیوانی بخاری است که از خون به هم می‌رسد، و خون از غذا به هم می‌رسد. پس چون غذای حلال قوت آن به اعضا و جوارح درآمد، هریک را به کاری که پسندیده است می‌دارد و همه آن قوت، صرف عبادات می‌شود.

و لقمه حرام که در بدن درآمد و قوت آن به اعضا و جوارح سرایت کرد، آن قوتهای از حرام به هم رسیده، حرامزاده‌اند و از حرامزاده کار خوب نمی‌آید. چون سر از دریچه چشم به در می‌کند چشم را به معاصی می‌دارد و هزار فساد می‌کند؛ و اگر سر از دریچه گوش به در می‌کند او را به شنیدن انواع باطلها

می‌دارد؛ و همچنین در جمیع اعضا و جوارح. و اگر نطفه می‌شود فرزندی که از آن حاصل می‌شود به یک معنی حرامزاده است و مایل به بدیها می‌باشد. و آن حدیث که واقع شده است که: کسی که راغب است به غیبت مسلمانان حلالزاده نیست ممکن است که بر این معنی محمول باشد.

و لقمه حلال همه نور و عبادت و معرفت می‌شود و موجب قرب به خدا می‌شود و دل را منور می‌کند. و این معنی به تجربه نیز معلوم شده است. و از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که: هر که خواهد دعایش مستجاب شود باید که کسبش را حلال کند.

و به اسانید معتبره از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: بهترین عبادتهای خدا عقیق داشتن شکم و فرج است.

و منقول است که شخصی به آن حضرت عرض نمود که: عمل من بسیار ضعیف است و روزه کم می‌دارم. اما گمان من این است که نمی‌خورم مگر از حلال. حضرت فرمودند که: کدام عبادت بهتر است از عفت شکم و فرج.

و حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که: بیشتر چیزی که امت من به سبب آن داخل جهنم می‌شوند دو چیز میان تهی است: شکم و فرج.

و به سند معتبر از حضرت رسالت پناه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منقول است که: هر که از امت من از چهار خصلت سالم باشد بهشت از برای او واجب می‌شود: از داخل شدن در دنیا⁽²⁸⁶⁹⁾، و متابعت نمودن هواهای نفس، و شهوت شکم، و شهوت فرج.

و به سند معتبر منقول است که: حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ به نجم⁽²⁸⁷⁰⁾ فرمود که: ای

نجم!

تمام شما شیعیان در بهشت با ما خواهید بود اما چه بسیار قبیح است که یکی از شما وقتی داخل بهشت شود که پرده‌اش دریده شده باشد و عیبش فاش شده

باشد. نجم گفت: فدای تو شوم! شیعه شما چنین خواهد شد؟ فرمود که: بلی؛ اگر شکم و فرج خود را حفظ نکند.

و حضرت رسول ﷺ فرمود که: بیشتر چیزی که بر امت خود می‌ترسم بعد از خود، این کسبهای حرام است، و شهوتهای مخفی، و ربا و سود در بیع و قرض.

و حضرت صادق ع فرمود که: کسی که مالی از غیر حلال کسب کند و به آن مال به حج رود و تلبیه گوید ⁽²⁸⁷¹⁾، ندا می‌رسد به او که: لا لیبیک و لا سعدیک. یعنی: لیبیک گفتن تو و اجابت کردن و خدمت کردن تو مقبول درگاه ما نیست. و اگر مال از حلال کسب کند و به حج رود و تلبیه گوید، در جواب او لیبیک و سعدیک می‌گویند.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات‌الله‌علیه منقول است که: دنیا به حلال بر جمعی مُشرف شد و حلال را بر ایشان جلوه داد و عرض کرد. آن حلال محض را قبول نکردند تا از دنیا رفتند. پس بر جماعتی حلال و شبهه را با هم عرض کرد. گفتند: ما را به شبهه احتیاجی نیست، و حلال را به وسعت صرف کردند. و برای جمعی حرام و شبهه را جلوه داد. ایشان گفتند که: ما را به حرام احتیاج نیست، و در شبهه به فراخی عیش کردند. و خود را به حرام صرف برای جماعتی جلوه داد و از پیش رفتند و به آنچه می‌خواستند نرسیدند. و مؤمن در دنیا می‌خورد به قدر حاجت، مثل کسی که به خوردن میته مضطر شده باشد.

و حضرت امام موسی کاظم صلوات‌الله‌علیه فرمود که: حرام نمو نمی‌کند و زیاد نمی‌شود، و اگر نمو کند برکت نمی‌دارد، و هرچه را در راه خدا اتفاق می‌کند ثواب نمی‌یابد، و هرچه از عقب خود می‌گذارد توشه اوست به سوی آتش جهنم.

و به سند معتبر منقول است از سَمَاعِه که: به حضرت صادق علیه السلام عرض کردم که: شخصی از مناصب و اعمال بنی امیه مال به هم رسانیده است و از آن مال تصدق می‌کند و صلّه و احسان به خویشان می‌کند و حج می‌کند که آن کارهایش را خدا بیامرزد. و می‌گوید که: خدا فرموده است که: حسنات، گناهان را برطرف می‌کند. ⁽²⁸⁷²⁾ حضرت فرمود که: آنچه از مال مردم تصرف می‌نماید گناه است و گناه، گناه را برطرف نمی‌کند. ولیکن ثواب، گناه را برطرف می‌کند.

و منقول است در تفسیر این آیه که حق تعالی می‌فرماید که: **(و قدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباء منثورا)** ⁽²⁸⁷³⁾، که ترجمه‌اش این است که: قصد کردیم به سوی آنچه کرده بودند از اعمالی (که به صورت عمل خیر بود)، پس گردانیدیم آن عمل را مانند ذره‌های پراکنده در هوا (یا: غبار متفرق، یا: خاکستر بر باد داده)، حضرت صادق علیه السلام فرمود که: والله که اعمالشان از جامه‌های سفید مصری سفیدتر و نورانی‌تر خواهد بود. پس حق تعالی می‌فرماید که: هب! ⁽²⁸⁷⁴⁾ شو! پس پراکنده و باطل می‌شود برای این که چون به حرامی می‌رسیدند آن را می‌گرفتند.

خصلت سیم: عفت فرج است از محرّمات و مکروهات و شبهات و این نیز از تکالیف شاقه الهی است. و تحقیقش همان است که گذشت که احتراز از زنای صرف واجب است و زنا از گناهان کبیره است. و مکروهاتی که در شرع معلوم شده است عفت از آنها مستحب است.

و شبهه‌ها بر دو قسم است: یکی به اعتبار اشکال در مسئله است، و احتراز از آنها نیز بنا بر مشهور مستحب است و بعضی این احتیاط را واجب می‌دانند مگر آن که طرف حرمت بسیار ضعیف باشد. و قسم دیگر به شبهه مال برمی‌گردد.

مثل آن که به زر شبهه کنیزی خریده باشد، یا زر شبهه‌ای را مهر کرده باشد، یا مهر زن را غصب کند و در دادن با قدرت مضایقه کند.

و زنا بر اعضا و جوارح منقسم می‌شود. زناى فرج معلوم است. و زناى چشم نگاه کردن به پسران به شهوت و به زنان غیر محرم است. و زناى گوش، شنیدن آوازی است که باعث شهوت شود. و زناى دست، دستبازی با نامحرم کردن است. و همچنین در سایر اعضا، و اینها نیز حرامی و شبهه‌ای می‌دارد.

چنانچه به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقول است که فرمودند که: هیچ کس نیست مگر آن که بهره‌ای از زنا می‌یابد. و زناى چشمان نظر کردن است، و زناى دهان بوسیدن است، و زناى دستها لمس کردن است، خواه فرج تصدیق این اعضا بکند و خواه تکذیب کند. یعنی خواه زناى فرج متحقق شود⁽²⁸⁷⁵⁾ و خواه نشود.

و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: بدترین مردم در عذاب در روز قیامت مردی است که نطفه خود را در رحمی قرار دهد که بر او حرام باشد.

و از حضرت امام موسی کاظم عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که فرمود که: پرهیز از زنا که روزی را بر طرف می‌کند و دین را باطل می‌کند.

و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که: از برای زناکار شش خصلت می‌باشد: سه عقوبت در دنیا، و سه عقوبت در آخرت. اما آنچه در دنیاست: نور رو را می‌برد، و فقیر می‌کند، و فنا و نیستی را نزدیک می‌کند. و آنچه در آخرت است: غضب پروردگار است، و دشواری حساب، و خلود⁽²⁸⁷⁶⁾ در جهنم.

و حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که: چون زنا بعد از من در میان امت بسیار شود مرگ فجأه⁽²⁸⁷⁷⁾ بسیار می‌شود.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: حضرت یعقوب به فرزندش می گفت که: ای فرزند! زنا مکن که اگر مرعی زنا کند پرهایش می ریزد.

و در حدیث دیگر فرمود که: حواریان در خدمت حضرت عیسی جمع شدند و گفتند: ای معلم خیرات! ما را ارشاد کن. حضرت عیسی فرمود که: حضرت موسی کلیم خدا شما را امر کرد که قسم دروغ به خدا مخورید؛ و من امر می کنم شما را که نه قسم راست بخورید و نه قسم دروغ. و موسی پیغمبر خدا شما را امر می کرد که زنا نکنید؛ و من شما را امر می کنم که در خاطر خود هم زنا مگذرانید چه جای آن که به جا آورید. به درستی که کسی که در خاطر خود خیال زنا می گذراند به مثابه کسی است که در خانه مزین طلاکاری آتش برافروزد و دود آن نقشها و زینتها را باطل کند هر چند خانه نسوزد.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که به مفضل بن عمر فرمود که: ای مفضل می دانی که چرا گفته اند که هر که زنا به حرمت مردم می کند روزی زنا به حرمت او نیز خواهند کرد؟ گفت: نه. فرمود که: زن زناکاری در میان بنی اسرائیل بود و مردی هم در میان ایشان بود که بسیار به قصد زنا به نزد آن زن می رفت. در روز آخری که به نزد آن زن آمد خدا بر زبان آن زن جاری کرد که: به خانه خود که می روی مردی را با زن خود خواهی دید. آن مرد با خاطر مشوشی از خانه آن زناکار بیرون آمد و در غیر وقتی که همیشه به خانه می رفت داخل خانه شد بی رخصت. ناگاه مردی را در فراش ⁽²⁸⁷⁸⁾ زن خود دید. هر دو را به خدمت حضرت موسی آورد. در آن حالی جبرئیل نازل شد و گفت: هر که زنا می کند روزی با حرمت او نیز زنا می کنند. پس حضرت موسی نظر به ایشان کرد و فرمود که: عفت بورزید از زنان مردم تا زنان مردم شما با عفت باشند.

و حضرت رسول ﷺ فرمود که: جبرئیل مرا خبر داد که بوی بهشت از هزارساله راه شنیده می‌شود، و عاق⁽²⁸⁷⁹⁾ پدر و مادر، و قطع کننده رحم، و مرد پیر زناکار نمی‌شنوند.

و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه منقول است که: دروغ می‌گوید کسی که گمان می‌کند که حلالزاده است و زنا را دوست می‌دارد.

و حضرت صادق ع فرمود که: نیکی کنید با پدران خود تا فرزندان شما با شما نیکی کنند، و عفت ورزید از زنان مردم تا عفت ورزند زنان شما.

و فرمودند که: ولدالزنا سه علامت دارد: مردم را در حضور ایشان آزار می‌کند، و مشتاق است به زنا، و بغض ما اهل بیت دارد.

و حضرت رسول ﷺ فرمود که: چهار چیز است که داخل خانه می‌شود مگر آن که آن خانه خراب می‌شود و هرگز به برکت، آبادان نمی‌شود: خیانت در امانت کردن، و دزدی، و شراب خوردن و زنا کردن.

و در حدیث دیگر فرمود که: در شب معراج گذشتم به زنی چند که ایشان را به پستانها آویخته بودند. پرسیدم از جبرئیل که: ایشان کیستند؟ گفت که: اینها زنی چندند که زنا کرده‌اند و فرزندان به هم رسانیده‌اند و به شوهرهای خود ملحق ساخته‌اند و مال شوهرها به میراث به ایشان رسیده.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هرکه به حرام در دُبر زنی جماع کند یا با مردی یا پسری اغلا کند⁽²⁸⁸⁰⁾، خدا او را در روز قیامت محشور گرداند از مردار گندیده‌تر که مردم از بوی او متأذی⁽²⁸⁸¹⁾ باشند، تا به جهنم داخل شود. و خدا از او قبول نکند هیچ عملی را، و اعمالش را همه حبط⁽²⁸⁸²⁾ نماید. و او را در تابوتی داخل کند و بفرماید که او را به میخهای آهن بر آن تابوت بدوزند. و

در عذابی باشد که اگر رگی⁽²⁸⁸³⁾ از رگهای او را بر چهارصد هزار کس بگذارند همه بمیرند. و از همه کس عذابش بیشتر باشد.

و کسی که زنا کند با زنی یهودی یا نصرانی یا مجوسی یا مسلمان، خواه آزاد و خواه بنده، خدا بر قبر او سیصد هزار در از جهنم بگشاید که از آن درها مارها و عقربها و شهابها از آتش در قبر او داخل شوند، و بسوزد تا روز قیامت. و چون محشور شود اهل قیامت از گند فرج او متأذی باشند تا داخل جهنم شود. و کسی که به خانه همسایه نظر کند و نظرش بر عورت مردی یا گیسوی زنی یا بدن آن افتد خدا او را داخل جهنم کند با منافقانی که تتبع⁽²⁸⁸⁴⁾ امور مخفی مسلمانان می‌کردند. و از دنیا بیرون نرود تا رسوا شود و در آخرت عیوبش فاش شود.

و کسی که قدرت بر زنی یا کنیزی که بر او حرام باشد به هم رساند و از خوف الهی آن را ترک نماید حق تعالی آتش جهنم را بر او حرام گرداند و او را از خوف عظیم قیامت ایمن گرداند و او را داخل بهشت سازد. و کسی که به حرام دست به دست زنی رساند، چون به صحرای محشر درآید دستش در گردنش بسته باشد.

و کسی که با زن نامحرمی خوش طبعی کند حق تعالی به هر کلمه هزار سال او را در محشر حبس کند.

و اگر زنی راضی شود که مردی به حرام او را در بر گیرد یا ببوسد یا به حرام با او ملاقات نماید یا با او خوش طبعی کند، بر آن زن نیز گناه آن مرد باشد. و اگر مرد او را مجبور سازد گناه هر دو بر مرد باشد.

و کسی که چشمهای خود را پرکند از دیدن زنی به حرام، خدا در قیامت بر چشمانش میخها بدوزد، و چشمش را پر از آتش کند تا از حساب خلائق فارغ شود. پس بفرماید که او را به جهنم برند.

و هر که با زن شوهرداری زنا کند، از فرج آن مرد و زن رودخانه‌ای از چرک و ریم⁽²⁸⁸⁵⁾ روان شود پانصدساله راه، و جمیع اهل جهنم از گند ایشان متأذی باشند.

و غضب الهی شدید است بر زنی که شوهر داشته باشد و نظر به غیرمحرّم خود بکند.⁽²⁸⁸⁶⁾

و اگر چنین کند خدا ثواب اعمالش را حبط نماید.

و اگر زنی مرد بیگانه را به فراش⁽²⁸⁸⁷⁾ شوهر خود درآورد بر خدا لازم است که او را به آتش بسوزاند بعد از آن که در قبر او را عذاب کرده باشند.

و به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که فرمود که: حرمت اغلام⁽²⁸⁸⁸⁾ زیاده از زناست زیرا که حق تعالی به اغلام، امتی را هلاک کرد و کسی را به زنا در دنیا هلاک نکرد.

و از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منقول است که: هر که با پسری جماع کند، در روز قیامت جُنُب محشور شود، و آبهای دنیا او را پاک نکند، و خدا بر او غضب کند او را لعنت کند و برای او جهنم را مهیا گرداند. و بدمحل بازگشتی است جهنم برای او.

و حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود که: مردی که بر پشت مردی می‌رود عرش الهی به لرزه می‌آید. و مردی که بگذارد که با او چنین عمل قبیحی بکنند خدا او را بر روی جِسِر⁽²⁸⁸⁹⁾ جهنم حبس نماید تا از حساب خلائق فارغ شود. پس

بفرماید که او را به جهنم افکنند و او را در هر طبقه‌ای عذاب کنند تا به طبقه زیرین جهنم رسد و از آنجا به در نیاید.

و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: لواط آن است که در پایینتر از دبر⁽²⁸⁹⁰⁾ با او مباشرت کند. و مباشرت کردن در دبر کفر است به خدا. و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که: خداوند عالمیان می‌فرماید که: به عزت و جلال خود سوگند می‌خورم که بر استبرق⁽²⁸⁹¹⁾ و حریر بهشت نمی‌نشیند کسی که مردم در دبر او و طی کنند.

و حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه فرمود که: چون قیامت قائم شود بیاورند زنانی را که با مثل خود مُساحقه⁽²⁸⁹²⁾ کرده‌اند، جامه‌های آتش در بر، و مقنعه‌ها از آتش بر سر، و زیر جامه‌ها از آتش پوشیده. و عمودی از آتش در جَوْف⁽²⁸⁹³⁾ ایشان داخل کنند و ایشان را به جهنم اندازند.

و حضرت رسول ﷺ فرمود که: هر که پسری را به شهوت بیوست حق تعالی در روز قیامت لجامی⁽²⁸⁹⁴⁾ از آتش بر سر او کند.

خصلت چهارم: نگاه داشتن چشم است از محرّمات و مکروهات و از چشم مفسد عظیمه در نفس آدمی راه می‌یابد؛ بلکه دریچه اکثر معاصی چشم است و از آنجا خیال بسیاری از معاصی در نفس حاصل می‌شود.

و نظر کردن به زنان نامحرم، و به فرج⁽²⁸⁹⁵⁾ غیرزن و مُتعه⁽²⁸⁹⁶⁾ و کنیزی که به ملک⁽²⁸⁹⁷⁾ یا به تحلیل⁽²⁸⁹⁸⁾ و طیش⁽²⁸⁹⁹⁾ حلال باشد، و اطفال بسیار خرد حرام است. و همچنین نظر کردن به پسران ساده⁽²⁹⁰⁰⁾ و مُزلف⁽²⁹⁰¹⁾ با لذت و شهوت حرام است و موجب عَش مجاز⁽²⁹⁰²⁾ که به حقیقت کفر است می‌گردد. زیرا که بت‌پرستی می‌شود و در جمیع احوال، آن معشوق در نظرش می‌باشد و از خدا

دور می‌شود و هر فسقی یا کفری که معشوقش او را به آن مأمور سازد اطاعت می‌کند.

چنانچه به سند معتبر منقول است که از حضرت صادق صلوات الله علیه پرسیدند از عشق. حضرت فرمود که: دلهایی که از یاد الهی خالی است، حق تعالی محبت غیر خود را به آن دلها می‌چشاند.

و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: زنهاری که حذر نماید و بپرهیزد از نظر کردن و صحبت داشتن با فرزندان ساده اغنیا و پادشاهان، که فتنه ایشان بدتر است از فتنه دختران که در پرده‌ها می‌باشند.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: نظر کردن تیری است از تیره‌های زهرآلوده شیطان، و هر که ترک کند نظر حرامی را از برای خدا نه از برای غیر او، حق تعالی ایمانی با او کرامت فرماید که طعم و لذت آن ایمان را بیابد.

و در حدیث دیگر فرمود که: مکرر نظر کردن، شهوت را در دل آدمی می‌کارد و از برای فتنه آدمی و فریفته شدن او همین نظر کردن کافی است.

و در حدیث دیگر فرمود که: ایمن نباشند آن جماعت که نظر بر پشت سر زنان مردم می‌افکنند از این که مردم نیز نظر به عقب زنان ایشان کنند.

و از جمله نظرهایی که بد است و مورت (2903) مفسد می‌شود، از روی خواهش نظر کردن به زینتهای دنیا و اهل دنیا است که باعث میل به دنیا و مرتکب شدن محرمات می‌گردد.

چنانچه حق تعالی می‌فرماید که: (ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به أزواجنا منهم زهره الحیوه الدنیا لفتنهم فیه. و رزق ربك خیر و أبقى). (2904) و خلاصه مضمونش این است که: باز مکن چشمان خود را و نظر مکن به سوی چیزهایی که مُتَمَع (2905) و برخوردار ساخته‌ایم به آنجا صنفی چند از اصناف مردم را زینت

و بهجت⁽²⁹⁰⁶⁾ زندگانی دنیا، تا بیازماییم ایشان را در آن چیزها. و روزی پروردگار تو (که روزبه‌روز به تو می‌رساند، یا: روزی غیرمتناهی که در آخرت برای تو مقرر ساخته، یا: روزیهای معنوی از معارف و کمالات) برای تو بهتر است از مالهای فانی بی‌اعتبار دنیا که به آن متمتع‌اند⁽²⁹⁰⁷⁾ و باقی‌تر و پاینده‌تر است.

و تکالیف زبان و گوش و سایر آنچه سر به آنها محیط است⁽²⁹⁰⁸⁾ بعضی گذشت و بعضی ان‌شاء‌الله در محل مناسب بیان خواهد شد.
یا أباذر یکفی من الدعاء مع البر ما یکفی الطعام من الملح.
یا أباذر مثل الذی یدعو بغیر عمل کمثل الذی یرمی بغیر وتر.
ای ابوذر کافی است از دعا با نیکی و اعمال خیر، آن قدر که طعام را کافی است از نمک.

ای ابوذر مثل آن کسی که دعا می‌کند بی‌آن که عمل صالحی داشته باشد و مانند مثل کسی است که تیراندازد از کمان بی‌زه.

توضیح و تنویر⁽²⁹⁰⁹⁾ این مطالب عالی به وسیله سه نجم⁽²⁹¹⁰⁾ به حصول می‌پیوندد.

نجم اول: در بیان فضیلت دعا و فواید آن است بدان که افضل عبادات و نزدیکترین راههای قرب بنده به جناب قاضی الحاجات طریقه دعا و تضرع و مناجات است. و به کثرت دعا و مناجات، یقین به ذات و صفات کمالیه الهی زیاده می‌گردد و توکل و تفویض به جناب مقدس او بیشتر می‌شود، و موجب قطع طمعها و علایق از خلق می‌شود. و همین طریقه از جمیع ائمه ما صلوات‌الله علیهم منقول است که بعد از ادای فرایض و سنن⁽²⁹¹¹⁾، پیوسته مشغول تضرع و مناجات بوده‌اند، خصوصاً حضرت سیدالساجدین صلوات‌الله علیه.

چنانچه حق تعالی می فرماید که: (و قال ربکم ادعونی أستجب لکم ان الذین یستکبرون عن عبادتی سیدخلون جهنم داخرین).⁽²⁹¹²⁾ یعنی: گفت پروردگار شما که بخوانید مرا (در جمیع مطالب) تا دعای شما را مستجاب کنم. به درستی که آن جماعتی که تکبر می نمایند و سرکشی می کنند از عبادت من، زود باشد که داخل جهنم شوند با مذلت و خواری.

و در احادیث بسیار از ائمه اطهار علیهم السلام منقول است که: مراد از عبادت در این آیه دعاست.

پس حق تعالی اول امر به دعا فرمود و دیگر، وعده استجابت نموده، و بعد از آن دعا را عبادت شمرده و ترک دعا را تکبر خوانده و بر ترکش وعده دخول جهنم فرموده.

و در موضع دیگر می فرماید که: (و اذا سألك عبادی عنی فانی قریب أجیب دعوه الداع اذا دعان فلیستجیبوا لی ولیؤمنوا بی لعلهم یرشدون).⁽²⁹¹³⁾ که ترجمه اش این است که: چون سؤال نمایند از تو بندگان من از (صفت) من (یا: نزدیکی و دوری من، یا: کیفیت دعا کردن من که آهسته دعا کنند یا بلند) پس بگو به ایشان که من نزدیکم (به ایشان به علم و احاطه و لطف و رحمت). مستجاب می گردانم دعای دعا کننده را در هنگامی که مرا خواند. پس باید که بندگان اجابت کنند مرا (در دعا کردن که از ایشان طلبیده ام، یا آن که: چون من اجابت می کنم در دعا، باید که ایشان اجابت من کنند در جمیع تکالیف من) و باید که ایمان آورند به (وعده) من (در اجابت دعا، یا در ایمان خود ثابت باشند)، شاید که راه راست یابند و به رشد و صلاح خود پی ببرند.

و به سند معتبر منقول است که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه پرسیدند که: کدام عبادت بهتر و افضل است؟ حضرت فرمود که: هیچ عبادتی

بہتر نیست نزد حق تعالیٰ از آن کہ از او سؤال⁽²⁹¹⁴⁾ نمایند و از رحمتہای غیرمتناہی کہ نزد اوست طلب نمایند. و هیچ کس نزد خدا دشمنتر و بدتر نیست از کسی کہ تکبر کند از عبادت الہی کہ دعاست، و از عطاہا و رحمتہای الہی سؤال نماید.

و از میسر بن عبدالعزیز⁽²⁹¹⁵⁾ منقول است کہ حضرت صادق صلوات اللہ علیہ فرمود کہ: ای میسر دعا بکن و مگو کہ: ہرچہ مقدر شدہ است خواہد شد. بہ درستی کہ نزد خدا منزلتی ہست کہ بہ آن نمی توان رسید مگر بہ دعا و مسئلت. و اگر کسی دہان خود را ببندد و دعا نکند و سؤال نماید از خدا، چیزی بہ او نمی دہند. پس بطلب تا عطا کنند. ای میسر ہر کہ دری را بسیار می کوبد، البتہ بر رویش می گشایند.

و در حدیث دیگر فرمود کہ: ہرکہ از فضل⁽²⁹¹⁶⁾ خدا سؤال نماید فقیر می شود.

و فرمود کہ: بر شما باد بہ دعا، بہ درستی کہ شما را قرب بہ خدا حاصل نمی شود بہ عبادتی مثل دعا. و ترک مکنید طلب کردن حاجت کوچکی را برای خریدی آن حاجت.

بہ درستی کہ حاجت کوچک و بزرگ ہمہ بہ دست خداست.

و در حدیث دیگر فرمود کہ: حضرت امیرالمؤمنین صلوات اللہ علیہ می فرمود کہ: محبوبترین اعمال نزد حق تعالیٰ در زمین، دعاست.

و فرمود کہ: حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ دعا بسیار می کردند.

و بہ سند معتبر از حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منقول است کہ: دعا حربہ⁽²⁹¹⁷⁾ مؤمن

است برای دفع دشمنان؛ و عمود⁽²⁹¹⁸⁾ دین است کہ بہ آن، دین مؤمن برپاست؛ و نور آسمان و زمین است.

و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که به صحابه فرمودند که: می‌خواهید دلالت کنم شما را بر حربه و سلاحی که شما را نجات دهد از شر دشمنان شما، و روزی شما را زیاده گرداند؟ گفتند: بلی. فرمود که: دعا کنید و بخوانید پروردگار خود را در شب و روز.

به درستی که حربه مؤمن دعاست.

و حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: بر شما باد به حربه پیغمبران، که آن دعاست.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: دعا از نیزه تیز، کارگتر است.

و فرمود که: دعا رد می‌کند قضا را هرچند که از آسمان نازل شده باشد و محکم گردیده باشد.

و فرمود که: بسیار دعا کنید که دعا کلید جمیع رحمتهاست و موجب فیروزی⁽²⁹¹⁹⁾ به همه حاجتهاست. و به کرامتهای الهی نمی‌توان رسید مگر به دعا. و هر دری را که بسیار می‌کوبند البته بر روی آدمی می‌کشایند.

و در حدیث دیگر فرمود که: بر تو باد به دعا که شفای جمیع دردهاست.

و از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که: هر بلایی که بر بنده مؤمن نازل گردد و خدا او را دعا الهام نماید البته آن بلا زود زایل می‌شود. و هر بلایی که بر مؤمن نازل می‌شود و توفیق دعا نیابد و ترک کند البته آن بلا به طول می‌انجامد. پس بر شما باد به دعا و تضرع به سوی خداوند عالمیان.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: دوا کنید بیماران خود را به تصدق، و دفع کنید انواع بلاها را به دعا، و حفظ کنید مالهای خود را به دادن زکات. به درستی که هیچ مرغی به دام نمی‌افتد مگر آن که تسبیح خود را ترک نماید.

حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: دفع کنید موجهای بلاها را از خود به دعا، پیش از آن که بلا نازل گردد. به حق آن خداوندی که دانه را شکافته و انواع گیاه را از آن بیرون آورده و خلائق را خلق فرموده، که بلا به سوی مؤمن تندتر می آید از سیلی که از بالای کوه به پایین آید، و از دویدن اسبان تندرو. و هیچ نعمتی و طراوت عیشی از بندگان برطرف نمی شود مگر به گناهان ایشان. و اگر استقبال کنند بلا را به دعا و تضرع و انابت⁽²⁹²⁰⁾ و توبه، بر ایشان نازل نخواهد شد. و اگر وقتی که بلا نازل شود و نعمت از ایشان زایل گردد به خدا پناه برند و تضرع نمایند با نیتهای درست، و سستی نورزند در عبادت و بندگی، و ترک گناهان بکنند، البته خدا هر فاسدی را برای ایشان به اصلاح می آورد، و هر نعمتی را که از ایشان سلب نموده به ایشان برمی گرداند.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: سه چیز است که با آنها هیچ چیز ضرر نمی کند: دعا کردن در هنگام بلاها و شدتها، و استغفار کردن بعد از گناه، و شکر کردن در وقت نعمت.

و در حدیث دیگر فرمود که: حق تعالی روزیهای مؤمنان را از جایی چند مقرر فرموده که گمان نداشته باشند. زیرا که بنده هرگاه که روزیش از کجا می رسد دعا بسیار می کند.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که را چهار چیز عطا فرمایند او را از چهار چیز محروم نمی گردانند: هر که را دعا دادند از اجابت محروم نمی سازند؛ و هر که را استغفار کرامت کردند توبه اش را قبول می فرمایند؛ و هر که را شکر عطا کردند نعمتش را زیاده می کنند؛ و هر که را صبر دادند از اجر و ثواب محروم نمی گردانند.

نجم دویم: در توضیح مجملی از شرایط و آداب دعاست بدان که چون دعا مکالمه و سخن گفتن و عرض نیاز کردن است به حضرت قاضی الحاجات⁽²⁹²¹⁾، باید که آدمی معنی دعا را بداند و فهمیده و با حضور قلب دعا کند، و لااقل آدابی که در حاجت طلبیدن از مخلوقین - که در عجز و ناتوانی مثل اویند - رعایت می نمایند، همان قدر را در حاجت طلبیدن از خداوند عظیم الشان - که خالق و رازق و مالک جمیع امور اوست - رعایت کنند. و ظاهر است که اگر کسی حاجتی به مخلوقی عرض کند البته چند چیز را رعایت می کند:

اول آن که بداند که چه می گوید. و اگر از روی مستی و بیخبری حرفی گوید با بزرگی، و دلش از آنچه می گوید خبر نداشته باشد، اگر سیاستش⁽²⁹²²⁾ نکنند، به سخنش نیز اعتنا نخواهند کرد. پس در هنگام مناجات با خداوند خود باید که دلش خبر داشته باشد از آنچه بر زبانش جاری می شود، و از روی جد و جهد و اهتمام⁽²⁹²³⁾ طلب نماید و به حاجت خود بی اعتنا نباشد. چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: حق تعالی قبول نمی فرماید دعایی را که از دل فاضل صادر شود.

و فرمود که: چون برای میت خود دعا کنید چنین دعا مکنید که دل شما از آن غافل باشد و خبر نداشته باشد؛ ولیکن باید که جهد و سعی کنید از برای او در دعا.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: خدا مستجاب نمی کند دعایی را که با دل سخت و صاحب قساوت دعا کنند.

و در حدیث دیگر فرمود که: خدا مستجاب نمی کند دعایی را که با دل فراموشکار غافل کنند. پس هرگاه دعا کنید دل خود را با خدا دارید. پس یقین کنید که دعای شما مستجاب است.

دویم آن که کسی را که شخصی برای دفع شداید⁽²⁹²⁴⁾ به او پناه می‌برد البته پیوسته ملازمت⁽²⁹²⁵⁾ او می‌کند و در غیر حال شدت⁽²⁹²⁶⁾ به او پناه می‌برد تا در هنگام شدت و بلایی که رو دهد روی آن داشته باشد که به او پناه برد. همچنین باید که در درگاه خالق در حالت نعمت، دعا و تضرع کند و خدا را به سبب وفور نعمت فراموش نکند، تا در حال شدتها و سختیها که پناه به او برند حاجت به زودی برآورده شود. با آن که هیچ آنی نیست که بنده را صدهزار گونه احتیاج در امور دنیا و آخرت به جناب مقدس ایزدی نباشد.

چنانچه به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: کسی که پیش از نزول بلا پیوسته دعا کند، چون بلا نازل شود، دعایش مستجاب است و ملائکه می‌گویند که: این صدای آشنایی است. و دعای او را از آسمان منع نمی‌کنند. و کسی که پیش از نزول بلا دعا نکند، بعد از بلا دعایش مستجاب نیست و ملائکه می‌گویند که: ما این صدا را نمی‌شناسیم. و در حدیث دیگر فرمود که: می‌گویند که: پیش از امروز کجا بودی؟

و در حدیث دیگر فرمود که: کسی که از نزول بلایی ترسد، و پیش از نزول آن بلا دعا کند برای دفع آن بلا، خدا آن بلا را هرگز به او ننماید. و در حدیث دیگر فرمود که: کسی که خواهد که دعای او در شدتها مستجاب شود باید که در هنگام رخا⁽²⁹²⁷⁾ و نعمت دعا بسیار بکند.

و بر این مضمون احادیث بسیار است.

سیم آن که کسی که به مخلوقی حاجتی دارد خدمات شایسته برای او می‌کند که می‌ضی⁽²⁹²⁸⁾ طبع او باشد، و از چیزهایی که او کراهت دارد اجتناب می‌نماید تا چون حاجتی از او بخواهد برآورده شود. همچنین در درگاه خدا هر که عبادت بندگی و اطاعت الهی بیشتر کرده است دعایش به اجابت نزدیکتر است.

چنانچه جناب مقدس نبوی در این حدیث فرموده‌اند که: دعای بی‌عمل صالح از بابت تیر انداختن از کمان بی‌زه است.

و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه منقول است که: بهترین دعاها آن است که صادر شود از سینه پاکیزه از عیبها و صفات ذمیمه ⁽²⁹²⁹⁾، و دل پرهیزکار. و در مناجات است سبب نجات. و به اخلاص در اعمال، خلاصی از عقاب ⁽²⁹³⁰⁾ حاصل می‌شود. پس هرگاه که فَرَع ⁽²⁹³¹⁾ و خوف شما بسیار شود پناه به خداوند خود برید.

و به سند معتبر منقول است که: شخصی به خدمت حضرت صادق علیه‌السلام عرض نمود که: حق تعالی می‌فرماید که: دعا کنید تا دعای شما را مستجاب گردانم. ⁽²⁹³²⁾ و ما دعا می‌کنیم و مستجاب نمی‌شود. حضرت فرمود که: دعای شما برای این مستجاب نمی‌شود که وفا نمی‌کنید به پیمانها که حق تعالی از شما گرفته است در عمل نمودن به او امر و ترک نمودن مناهی ⁽²⁹³³⁾. و حق تعالی می‌فرماید که: وفا کنید به عهد و پیمان من تا وفا کنم به عهد و پیمان شما. ⁽²⁹³⁴⁾ و الله که اگر شما وفا کنید از برای خدا، خدا نیز وفا می‌کند از برای شما.

و از نَوْفِ بکالی ⁽²⁹³⁵⁾ منقول است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه فرمود که: حق تعالی وحی نمود به حضرت عیسی علیه‌السلام که: بگو به گروه بنی‌اسرائیل که داخل خانه‌ای از خانه‌های من نشوند مگر با دل‌های طاهر و پاک و دیده‌های خاشع ⁽²⁹³⁶⁾ و دستهای پاکیزه از کثافت حرام و شبهه. و بگو به ایشان که:

بدانید که از هیچ یک از شما دعایی مستجاب نمی‌کنم هرگاه مَظْلَمه ⁽²⁹³⁷⁾ کسی نزد او باشد و مال کسی به ظلم در ذمه ⁽²⁹³⁸⁾ او باشد.

و در ابواب سابقه گذشت حدیثی که: هر که خواهد دعایش مستجاب شود باید که کسبش را حلال کند.

و این امر بسی ظاهر است که هر چند آدمی را قرب زیاده می شود دعایش به قبول نزدیکتر است؛ چنانچه نزد پادشاهان ظاهر، هر که قربش بیشتر است حاجتش رواتر است.

و ایضا چنانچه سابقا تحقیق کردیم هر چند مناسبت میان فاعل و قابل⁽²⁹³⁹⁾ بیشتر می شود قابلیت استفاضه⁽²⁹⁴⁰⁾ زیاده می شود. و مانعی که از فیض هست از طرف قابل است؛ هر چند قابل کاملتر می شود مانع کمتر می شود و قابلیت رحمت زیاده می شود و فیض بیشتر فیض می شود.

چهارم: از شرایط استجاب دعا کمال معرفت آن خداوندی است که از او حاجت می طلبد.

و سابقا مجملی اشاره کردیم که هر کسی خدا را به قدری از معرفت شناخته او درخور آن معرفت از او فیض می برد و از خداوند شناخته خود سؤال می کند. پس هر قدر که در مراتب قدرت و رحمت و کرم و عظمت و جلال و سایر صفات کمال، تمامتر و کاملتر می شناسد، تأثیرات آن صفات به او زیاده عاید می گردد.

و به این معنی اشاره دارد آن حدیث که به اسانید بسیار منقول است که: من نزد گمان نیکوی بنده خودم که به من دارد. و هر قدر که گمان او به من نیکوتر است من با او نیکوتر معامله می نمایم.

و به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که: جماعتی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمودند که: چه علت دارد که ما

دعا می‌کنیم و دعای ما مستجاب نمی‌شود؟ حضرت فرمود که: زیرا که شما کسی را دعا می‌کنید که او را نمی‌شناسید.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون دعا کنی گمان کن که حاجت تو در در خانه توست.

و در حدیث دیگر فرمود که: اگر کسی از شما خواهد که از خدا هر حاجتی که سؤال نماید به او عطا کند، باید که از همگی مردم مأیوس و ناامید باشد و امید از غیر خدا نداشته باشد. پس چون خدا این حالت را از دل او یابد هرچه سؤال کند به او عطا می‌فرماید.

و این معنی در باب سؤال از مخلوقین هم ظاهر است که هر که عظمت پادشاهی را بیشتر می‌داند و وسعت ملک و خزانه و کرم او را بیشتر می‌داند توقع عطا از او زیاده دارد، و پادشاه نیز درخور متوقع او ⁽²⁹⁴¹⁾ و شناسایی او به او عطا می‌کند.

و در این باب سخن بسیار است و این رساله گنجایش تفصیل آن ندارد. پنجم: از شرایط استجاب، مبالغه و الحاح در دعاست. و الحاح نزد مخلوقین به اعتبار تنگی حوصله ⁽²⁹⁴²⁾ و قلت کرم ایشان بدنماست. اما حق تعالی دوست می‌دارد به سبب وسعت لطف و رحمت نامتناهی که نزد او در سؤال مبالغه ⁽²⁹⁴³⁾ و الحاح ⁽²⁹⁴⁴⁾ نمایند.

چنانچه از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: والله که الحاح نمی‌نماید بنده مؤمنی بر خدا در حاجت خود مگر این که حق تعالی حاجت او را برمی‌آورد.

و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که: حق تعالی مکروه و دشمن می‌دارد الحاح کردن مردم را بر یکدیگر در سؤال. و از برای خود این را

پسندیده و دوست می‌دارد که از او سؤال نمایند، و از آنچه نزد اوست طلب نمایند.

و حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود که: حق تعالی رحم کند بنده‌ای را که طلب نماید از حق تعالی حاجتی را، پس الحاح نماید در دعا، خواه مستجاب بشود دعای او و خواه نشود.

و حضرت جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه فرمود که: بنده چون دعا می‌کند حق تعالی پیوسته در مقام برآوردن حاجت اوست مادام که استعجال نکند (2945).

و در حدیث دیگر فرمود که: حق تعالی مراد بندگان خود را می‌داند در هنگامی که او را دعا می‌کنند؛ ولیکن دوست می‌دارد که حاجتهای خود را بیان کنند و ذکر کنند نزد او.

ششم: از آداب دعا مخفی گردانیدن دعاست. زیرا که کریمان، مخفی حاجت را طلبیدن دوست‌تر می‌دارند، و دعای پنهان به اخلاص نزدیکتر و از ریا دورتر است.

چنانچه از حضرت علی بن موسی الرضا منقول است که: یک دعا که مخفی به جا آوری بهتر است از هفتاد دعا که اظهار نمایی (2946) و علانیه (2947) به جا آوری. و اگر حاجت عظیمی داشته باشد و استعانت به دعای مؤمنان بجوید و در مجامع ایشان دعا کند نیز خوب است. و اگر منظور ناچیز دانستن خود و حقیر شمردن دعای خود باشد و از ریا ایمن باشد، در مجامع دعا کردن بهتر است. و برکات انفاس مؤمنان و اجتماعات ایشان بسیار است و خود را در میان رحمت‌های عامی که بر ایشان نازل می‌شود داخل گردانیدن فوز (2948) عظیم است.

چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چهل نفر که جمع شوند و دعا کنند، البته دعای ایشان مستجاب است. و اگر چهل نفر به هم نرسد چهار نفر که هر یک ده مرتبه خدا را در حاجتی بخوانند، البته حق تعالی دعای ایشان را مستجاب می‌کند. و اگر چهار نفر نباشند و یک نفر خدا را چهل مرتبه در حاجتی بخواند، البته خداوند عزیز ⁽²⁹⁴⁹⁾ جبار ⁽²⁹⁵⁰⁾ دعایش را مستجاب می‌گرداند. و در حدیث دیگر فرمود که: چهار نفر جمع نمی‌شوند برای دعا مگر آن که وقتی که متفرق می‌شوند، دعای ایشان مستجاب شده است.

و فرمود که: پدرم را که حاجتی رو می‌داد زنان و اطفال را جمع می‌فرمود و دعا می‌کرد، و ایشان آمین می‌گفتند.

و در حدیث دیگر فرمود که: دعاخواننده و آمین گوینده در ثواب شریک‌اند. هفتم: رعایت نمودن اوقاتی است که مَطْنَه ⁽²⁹⁵¹⁾ استجاب دعاست. زیرا که حق تعالی بعضی از زمانها و مکانها را در استجابت دخیل ⁽²⁹⁵²⁾ گردانیده است.

چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: طلب نماید دعا را در چهار ساعت نزد وزیدن بادهای، و گردیدن سایه‌ها - یعنی اول پیشین ⁽²⁹⁵³⁾ -، و نزد آمدن باران، و نزد ریختن اول قطره‌ای از خون مؤمنی که شهید شود، بر زمین. به درستی که درهای آسمان را در این اوقات می‌گشایند.

و در حدیث دیگر فرمود که: دعا در چهار محل مستجاب است: در نماز وتر ⁽²⁹⁵⁴⁾، و بعد از نماز صبح، و بعد از نماز ظهر، و بعد از نماز شام.

و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: غنیمت شمارید دعا را در چهار وقت: نزد خواندن قرآن، و نزد اذان، و نزد آمدن باران، و نزد ملاقات کردن دو صف برای شهادت.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: بهترین وقتها که خدا را بخوانید سحرهاست (2955).

و منقول است که: چون حضرت صادق ع اراده طلب حاجتی داشتند، نزد زوال شمس (2956) طلب می نمودند. و چون این اراده می نمودند اول، چیزی تصدق می کردند، و خود را به بوی خوشی خوشبو می کردند، و به مسجد می رفتند، و حاجات خود را می طلبیدند.

و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که: حق تعالی از بندگان خود دوست می دارد هر بنده ای را که بسیار دعا کند. پس بر شما باد به دعا کردن در سحر تا طلوع آفتاب.

به درستی که این ساعتی است که درهای آسمان گشوده می شود، و روزیها قسمت می شود، و حاجتهای عظیم برآورده می شود.

و حضرت صادق ع فرمود که: در شب ساعتی هست که هر که توفیق یابد که در آن ساعت نماز کند و خدا را بخواند، البته دعایش مستجاب است، و در هر شبی که باشد. و آن بعد از نصف شب (2957) است تا به قدر سُدس (2958) شب بگذرد.

و در حدیث دیگر فرمود که: سه وقت است که حاجت بنده از خدا محبوب (2959) نمی شود: بعد از نماز واجب، و نزد آمدن باران، و نزد ظاهر شدن معجزه از حجت‌های خدا در زمین.

و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: کسی را که به سوی پروردگار خود حاجتی باشد، در سه ساعت طلب نماید: در ساعتی در روز جمعه؛ و ساعتی که زوال شمس می شود که در آن وقت بادهای رحمت می وزد

و درهای آسمان گشوده می‌شود و رحمت الهی نازل می‌گردد و خروس به آواز می‌آید؛ و یک ساعت در آخر شب نزدیک طلوع صبح.

به درستی که در سحر دو ملک ندا می‌کنند از جانب حق تعالی که: آیا کسی هست که در این وقت توبه کند تا توبه‌اش را قبول کنیم؟ آیا کسی هست که سؤال کند و به او عطا کنیم؟ آیا کسی هست که طلب آمرزش کند تا گناهش را بپاریم؟ آیا کسی هست که حاجتی داشته باشد و عرض کند تا حاجتش را برآوریم؟ پس اجابت نمایید در آن وقت داعی⁽²⁹⁶⁰⁾ خدا را، و طلب نمایید روزی را در مابین طلوع صبح تا طلوع آفتاب، که آن دخیلتر⁽²⁹⁶¹⁾ است در روزی از سفرها کردن برای تجارت. و آن ساعتی است که خدا قسمت روزی میان بندگان خود می‌فرماید.

و فرمود که: درهای آسمان را برای شما می‌گشایند در پنج وقت: نزد آمدن باران، و نزد جهاد فی سبیل الله، و نزد اذان، و نزد خواندن قرآن، و نزد زوال آفتاب، و نزد طلوع صبح.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: ساعتی که در آن ساعت دعا مستجاب می‌شود در روز جمعه، وقتی است که امام⁽²⁹⁶²⁾ از خطبه فارغ می‌شود، تا وقتی که مردم به نماز برخیزند.

و ساعت دیگر، آخر روز جمعه است تا فرو رفتن آفتاب.

و در حدیث دیگر فرمود که: ساعت استجاب، اول زوال⁽²⁹⁶¹⁾ است.

و از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه منقول است که حضرت فاطمه صلوات الله علیها فرمود که: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که می‌فرمود که: در روز جمعه ساعتی هست که هر مسلمانی که در آن ساعت از خدا چیزی طلب نماید البته به او عطا می‌فرماید. گفتم: یا رسول الله کدام ساعت است؟ فرمود که:

وقتی که نصف قرص آفتاب فرو رود. پس حضرت امام زین‌العابدین علیه السلام فرمود که: حضرت فاطمه به غلام خود می‌فرمود که: برو بر بلندی و چون بینی که نصف قرص آفتاب غروب کرد، مرا اعلام کن که من دعا کنم.

و به سندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود که: بر تو باد به دعا کردن در وقتی که در سجود باشی؛ که بنده در سجود از جمیع احوال به خدا نزدیکتر است.

هشتم: از شرایط و آداب دعا تضرع و زیادتی مذلت⁽²⁹⁶⁴⁾ و شکستگی است. چنانچه از حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه منقول است که: هرگاه شما را رقت⁽²⁹⁶⁵⁾ به هم رسد دعا کنید، که دل را رقت حاصل نمی‌شود مگر وقتی که از برای خدا خالص گردد و متوجه خدا شود؛ و آن علامت استجابت است.

و در حدیث دیگر فرمود که: چون بدن تو به قشعریره⁽²⁹⁶⁶⁾ آید و بلرزد و چشمانت گریان شود، پس در دعا اهتمام کن که رحمت الهی متوجه تو گردیده و هنگام اجابت است.

و در حدیث دیگر فرمود که: اگر از امری خایف⁽²⁹⁶⁷⁾ باشی یا حاجتی به خدا داشته باشی، پس اول خدا را به بزرگی و عظمت یاد کن و بر او ثنا کن چنان که سزاوار است. و صلوات بر محمد و آل محمد بفرست و حاجت خود را بطلب، و خود را به گریه بدار و سعی کن که گریه کنی اگرچه به مقدار سر مگسی باشد.⁽²⁹⁶⁸⁾ به درستی که پدرم می‌فرمود که: نزدیکترین حالات بنده به خدا در هنگامی است که در سجده باشد و گریان باشد.

و تضرعاتی که به دست می‌باشد در حالت دعا موافق احادیث معتبره آن است که: اگر هنگام رغبت و رجا باشد کف دست را به سوی آسمان کنی چنانچه دست پیش کسی می‌داری که چیزی به دستت دهد. و اگر حالت خوف

و بیم باشد پشت دستها را به آسمان می‌داری یعنی: من از اعمال خود ناامید شده‌ام و از کثرت بدی اعمال، روی طلب از تو ندارم. و در حالت تضرع⁽²⁹⁶⁹⁾ انگشت سبابه⁽²⁹⁷⁰⁾ راست را به جانب راست و چپ حرکت می‌دهی که: نمی‌دانم که از اصحاب یمنیم⁽²⁹⁷¹⁾ یا از اصحاب شمال و از نیکوکارانم نزد تو یا از بدکاران.

و در هنگام تَبْتَل⁽²⁹⁷²⁾ و انقطاع⁽²⁹⁷³⁾ انگشت سبابه دست چپ را بلند می‌کنی و پست می‌کنی، مانند کسی که به ابرام⁽²⁹⁷⁴⁾ چیزی از کسی طلبد. یا اشاره به آن است که: نمی‌دانم که مرا بلند خواهی کرد یا پست خواهی گذاشت. و در هنگامی که گریه بسیار شود و اسباب و علامات اجابت ظاهر گردد دستها را از جانب سر خود بلند می‌کنی، یا از پیش روی خود پیش می‌بری که گویا: حاجتم را داده‌اند، و دست فراز می‌کنم⁽²⁹⁷⁵⁾ که بگیرم. ای عزیز ببین که حق تعالی با آن مرتبه جلال و عظمت و استغنا و بی‌نیازی، با گدایان خوان احسانش چه نحو سلوک کرده و ایشان را رخصت چه گستاخیا داده و به آن رفعت شأن، خود را چه نزدیک گردانیده و به این وسایل بندگان را به آشنایی خود خوانده؛ و بندگان با نهایت احتیاج و پستی، چه مُستغنیانه با پروردگار خود سلوک می‌نمایند و رو از چنین خداوندی کریمی که پیوسته خوان احسانش را برای نیکوکار و بدکار کشیده رو می‌گردانند⁽²⁹⁷⁶⁾ و رو به عاجزان و لثیمان ممکنات⁽²⁹⁷⁷⁾ می‌برند و از رحمت‌های خدا خود را محروم می‌گردانند.

نهم: بدان که کسی را که حاجتی به درگاه بزرگی باشد، اول یساولان⁽²⁹⁷⁸⁾ و دربانان آن درگاه را از خود خشنود می‌گرداند که دخول مجلس پادشاه او را به آسانی حاصل شود و حاجتش زودتر برآورده شود. دربانان درگاه مالک الملوک، فقرا و مساکین‌اند. باید که پیش از طلب حاجت تصدقی بکند تا

حاجتش زودتر برآورده شود. چنانچه از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمود که: هرگاه احدی از شما بیمار می شود طبیب را می طلبند و به او چیزی می دهد. و اگر حاجتی به پادشاهی دارد؛ رشوه ای به دربانان می دهد. پس اگر حاجتی به خدا داشته باشد، باید تصدقی بکند، خواه کم و خواه بسیار. دهم: آن که اگر کسی حاجتی دارد، گاه هست که در درگاه کریمان حاجت دیگران را وسیله حاجت خود می کند به این که یا اول حاجت دیگران را مقدم می دارد که آن کریم را خوش آید که او اهتمام به شأن دیگران زیاده از خود دارد؛ و این معنی موجب زیادتی روایی حاجت اوست. یا آن که آن حاجتی که خود دارد برای دیگران می طلبد تا کریم بداند که با وجود احتیاج خود، آن حاجت را برای دیگران می طلبد. پس آن حاجت را برای او نیز بر وجه اکمل⁽²⁹⁷⁹⁾ روا کند. یا آن که در هنگام حاجت خواستن دیگران را با خود شریک می کند.

و این معنی نیز خوشاینده طبع کریمان است که آدمی همین در فکر خود نباشد و دیگران را در وقتی که احسانی به او می رسد فراموش نکند. چنانچه حق تعالی در سوره فاتحه چنین تعلیم بندگان فرموده است که در عرض عبادت و طلب استعانت، دیگران را با خود شریک کنند.⁽²⁹⁸⁰⁾ و حضرت رسول ﷺ فرمود که: چون یکی از شما دعا کند دعا را عام بکند و مخصوص خود نگرداند، که دعا به استجابت نزدیکتر می شود.

و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر که جهل مؤمن را مقدم دارد و از برای ایشان دعا کند، پس از برای خود دعا کند، دعایش مستجاب می گردد.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هیچ دعایی زودتر مستجاب نمی‌شود از دعای غایبی از برای غایبی.

و حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله‌علیه فرمود که: نزدیکترین دعاها به اجابت، دعای مؤمنی است که از برای برادر مؤمن خود کند غایبانه. پس ملکی موکل است به دعای او که می‌گوید: آمین. و از برای تو خدا دو برابر آنچه از برای برادر خود دعا کردی عطا می‌فرماید.

و حضرت صادق علیه‌السلام فرمود که: دعا از برای برادر مؤمن خود غایبانه کردن باعث زیادتی روزی می‌شود و بلاها را دفع می‌کند.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر مؤمنی که از برای مؤمنین و مؤمنات دعا کند، خدا به عدد هر مؤمنی که گذشته است و خواهد آمد از اول تا آخر دنیا، مثل آنچه برای ایشان دعا کرده است به او برگرداند. و به درستی که بنده‌ای را در قیامت امر کنند که به جهنم برند، پس ملائکه او را کشند که به جهنم برند. در آن حال مؤمنان و مؤمنات گویند که: پروردگارا این بنده در دنیا برای ما دعا می‌کرد؛ ما را شفاعت ده در حق او. پس خدا ایشان را شفیع او کند و او به شفاعت ایشان نجات یابد.

و از ابراهیم بن هاشم ⁽²⁹⁸¹⁾ منقول است که گفت: عبدالله بن جُنْدَب ⁽²⁹⁸²⁾ را در عرفات دیدم که هیچ کس وقوف ⁽²⁹⁸³⁾ را از او بهتر به جا نیاورد. پیوسته دست به آسمان بلند کرده بود و آب دیده‌اش بر دو طرف رویش جاری بود به حدی که بر زمین می‌ریخت. و چون مردم از وقوف فارغ شدند و برگشتند، به او گفتم که: هرگز وقوفی به خوبی وقوف تو ندیده‌ام. گفت: والله که دعا نکردم مگر از برای برادران مؤمن خود. زیرا که از حضرت امام موسی کاظم صلوات‌الله‌علیه شنیدم که می‌فرمود که: هر که برای برادر مؤمن خود دعا کند در غیبت او، از عرش او

را ندا کنند که: از برای تو باد صد هزار برابر آنچه از برای او دعا کردی. و نخواستم که صد هزار برابر محقق⁽²⁹⁸⁴⁾ مضمون⁽²⁹⁸⁵⁾ را ترک کنم برای یکی که ندانم مستجاب می شود یا نه.

و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقول است که: هرگاه که ملائکه می شنوند که مؤمنی برای برادر مؤمن خود دعا می کند غایبانه، یا او را به نیکی یاد می کند، به او می گویند که: نیکو برادری هستی تو از برای برادر خود. دعای خیر از برای او می کنی و او از تو غایب است. و او را به نیکی یاد می کنی. حق تعالی به تو عطا فرمود دو برابر آنچه از برای او دعا کردی. و بر تو ثنا گفت دو برابر آنچه تو بر برادر خود ثنا گفتی. و تو راست فضل⁽²⁹⁸⁶⁾ و زیادتی بر او. و اگر بشنوند که برادر خود را به بدی یاد می کند و بر او نفرین می کند به او می گویند که: بد برادری هستی برای برادر خود. باز ایست از بدگویی و نفرین او - ای آن کسی که خدا گناهان و عیبهای تو را پوشیده است - و متوجه احوال خود شو و به عیوب خود نظر کن و خدا را شکر کن که عیبهای تو را پوشیده است. و بدان که خدا بنده خود را به از تو می شناسد.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون ظلمی بر کسی واقع شود و او نفرین کند بر کسی که بر او ظلم کرده است حق سبحانه و تعالی می فرماید که: شخص دیگر هست که گمان می کند که تو بر او ظلم کرده ای و تو را نفرین می کند. اگر می خواهی نفرین تو را و او را هر دو مستجاب کنم، و اگر می خواهی هر دو را تأخیر کنم تا عفو و رحمت من هر دو را فراگیرد.

یازدهم: از جمله آداب دعا آن است که خدا را پیش از طلبیدن حاجت، به بزرگواری و عظمت وجود و کرم ستایش کند و نعمتهای او را بر خود و بر دیگران یاد کند و او را بر آن نعمتها شکر کند. چنانچه اگر کسی به نزد بزرگی

می‌رود که مطلبی⁽²⁹⁸⁷⁾ عرض کند، از آداب نیست که ابتدا شروع به مطلب کند؛ بلکه آداب آن است که پیش از مطلب، او را ستایشی درخور بزرگواری او بکند. و حق تعالی در سوره کریمه حمد این آداب را تعلیم فرموده است که پیش از عرض حاجت، حمد و ثنا فرموده، خود را به رحمانیت و رحیمیت و سایر صفات لطف و رحمت ستایش فرموده، و بعد از آن، عبادت را به وسیله امام‌الحاجه⁽²⁹⁸⁸⁾ عرض کرده.

زیرا که حاجت طلبان را ارمغانی⁽²⁹⁸⁹⁾ درخور توانایی خود گذرانیدن مناسب است. و بعد از آن طلب استعانت و هدایت را تعلیم فرموده.

و ایضا حمد الهی بر نعمتهای خود نمودن موافق وعده الهی موجب مزید نعمت است؛ و حسن طلبی⁽²⁹⁹⁰⁾ است که: تو خداوندی که پیوسته احسان کرده‌ای، اگر اکنون نیز احسان نمایی بعید نیست. و نعمتهای خدا را بر دیگران یا کردن نیز حسن طلب است که: چون به همه عالم احسان کرده‌ای سزاوار است که به من نیز احسان کنی. چنانچه شخصی به نزد بزرگی می‌رود و قصیده‌ای یا نثری برای او می‌خواند و کرمهای او را یاد می‌کند که بر او نیز کرم کند. و لهذا وارد شده است که: بهترین دعاها الحمد لله⁽²⁹⁹¹⁾ است.

و ایضا چون گناهان آدمی موجب محرومی از خیرات و سعادات است، پیش از دعا استغفار از گناهان باید کرد تا موجب رفع موانع شود و به حمد و ثنا او را قربی به جناب مقدس ایزدی حاصل شود که حاجتش به زودی برآورده شود. و بر این مضامین احادیث بسیار است.

چنانچه منقول است که مُفَضَّلُ به خدمت حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ عرض نمود که: دعای جامعی تعلیم من فرما. حضرت فرمود که: حمد الهی بکن، که چون حمد

الهی کردی هر که نماز می‌کند، برای تو دعا می‌کند. می‌گوید که: سمع الله لمن حمده. یعنی: خدا مستجاب کرد دعای حمدکنندگان خود را.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر گاه یکی از شما خواهد که از خداوند خود حاجتی سؤال نماید از حاجتهای دنیا و آخرت، باید که ابتدا کند به ثنا و مدح خداوند عالمیان و صلوات بر محمد و آل محمد. بعد از آن حاجت خود را بطلبد.

و در حدیث دیگر فرمود که: اول خدا را به صفات کمال مدح کن، پس تناه بگو او را بر نعمتها و شکر کن، پس اقرار به گناه خود بکن، بعد از آن سؤال کن. والله که هیچ بنده‌ای از گناه به در نمی‌آید مگر به اقرار به گناهان خود.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر گاه حاجتی داشته باشید حمد و ثنای پروردگار خود بگویید. به درستی که کسی که حاجتی از پادشاهی طلب می‌نماید، از برای او مهیا می‌کند از ستایش، بهترین سخنانی را که بر آن قدرت دارد که او را به آن سخن بستاید.

و فرمود که: به درستی که شخصی داخل مسجد حضرت رسول ﷺ شد و دو رکعت نماز کرد و از خدا حاجتی سؤال کرد. حضرت فرمود که: این بنده تعجیل کرد بر خداوند خود. و دیگری آمد و دو رکعت نماز گزارد و بعد از آن خدا را ثنا گفت و صلوات بر پیغمبر فرستاد. حضرت فرمود که: حاجت خود را بطلب که خدا عطا می‌فرماید.

دوازدهم: از شرایط دعا صلوات فرستادن بر محمد و آل محمد است. زیرا که اگر کسی حاجتی به درگاه پادشاهی دارد، مناسب این است که تحفه‌ای برای مقربان آن پادشاه بفرستد تا ایشان شفیع او باشند. و اگر ایشان هم شفاعت

نکنند، چون آن پادشاه مطلع می‌شود که به ایشان تحفه داده و مقربان او را نوازش فرموده، او را خوش می‌آید و حاجتش را روا می‌کند.

و ایضا کسی که محبوب بزرگواری است، نزد آن بزرگوار مدح او کردن و از برای او مطلب طلبیدن هر چند محتاج آن طلب نباشد آن محبوب، آن بزرگوار را خوش می‌آید که محبوب او را ستایش می‌کند. و به این اسباب، صلوات موجب قبولی دعا می‌گردد.

و نکته لطیف کاملی در این باب در بیان شفاعت کبری⁽²⁹⁹²⁾ گذشت، و تفصیل این سخن را در شرح صحیفه کامله⁽²⁹⁹⁵⁾ بیان کرده‌ایم.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: دعا محبوب⁽²⁹⁹⁴⁾ است از آسمان، و مستجاب نمی‌شود تا صلوات بر محمد و آل محمد بفرستند. و در حدیث دیگر فرمود که: هر که دعا کند و پیغمبر را یاد نکند دعا بر بالای سرش ایستاده بال می‌زند؛ و چون صلوات فرستاد بالا می‌رود.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که را به خدا حاجتی باشد اول صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد و بعد از آن حاجت خود را بطلبد. پس دعای خود را ختم کند به صلوات بر محمد و آل محمد. به درستی که خدا کریمتر است از این که دو طرف دعا را قبول فرماید و میان را رد کند. زیرا که صلوات بر محمد و آل او البته مقبول است و رد نمی‌شود.

و فرمود که: چون نام پیغمبر مذکور شود بسیار بر او صلوات فرستید. که هر که یک صلوات بر آن حضرت بفرستد حق تعالی بر او هزار صلوات بفرستد در هزار صف از ملائکه.

و هیچ خلقی نماند مگر آن که بر او صلوات فرستند به سبب صلوات خدا و ملائکه بر او.

پس کسی که به چنین رحمتی رغبت ننماید او جاهل و غافل است و خدا و رسول و اهل بیت از او بیزارند.

و حضرت رسول ﷺ فرمود که: صلوات بر من و اهل بیت من نفاق (2995) را برطرف می‌کند.

و به روایت دیگر فرمود که: صداهای خود را بلند کنید به صلوات بر من که نفاق را زایل می‌گرداند.

و به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که: هر که صد مرتبه بگوید: یا رب صل علی محمد و آل محمد (2996) ، صد حاجت او برآورده شود، که سی حاجت از حاجتهای دنیا باشد.

و به روایت دیگر فرمود که: هیچ عملی در میزان اعمال سنگینتر از صلوات بر محمد و آل محمد نیست. و به درستی که شخصی را در قیامت اعمالش را به میزان می‌گذارند، سبک می‌آید. حضرت رسول ﷺ صلوات بر خود را در میزان او می‌گذارد، سنگین می‌شود و بر اعمال بدش زیادتی می‌کند.

و به سند معتبر منقول است که: حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام به صباح بن سیابه (2997) فرمود که: می‌خواهی تو را چیزی تعلیم نمایم که خدا به سبب آن روی تو را از آتش جهنم نگاه دارد؟ گفت: بلی. فرمود که: بعد از نماز صبح صد مرتبه بگو: اللهم صلی علی محمد و آل محمد (2998) ، تا خدا روی تو را از گرمی آتش جهنم نگاه دارد.

و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که در روز جمعه صد مرتبه بر من صلوات بفرستد، حق تعالی شصت حاجت او را برآورد؛ سی حاجت دنیا و سی حاجت آخرت.

و به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: چون شب جمعه می‌شود نازل می‌شوند از آسمان ملائکه به عدد ذرات هوا یا به عدد مورچگان، و قلمهای طلا و لوحهای ⁽²⁹⁹⁹⁾ نقره در دست دارند و نمی‌نویسند تا روز شنبه عملی را بغیر از صلوات بر محمد و آل محمد. پس در این شب و روز بسیار صلوات بفرستید.

و فرمود که: سنت مؤکد ⁽³⁰⁰⁰⁾ است که در هر روز جمعه بر محمد و اهل بیت او هزار مرتبه صلوات بفرستند و در روزهای دیگر صد مرتبه.

و حضرت امام محمد باقر عليه السلام فرمود که: هیچ عملی در روز جمعه بهتر نیست از صلوات بر محمد و آل محمد.

و به سند دیگر منقول است که: هر که بعد از عصر در روز جمعه بگوید: اللهم صل علی محمد و آل محمد الأوصیاء المرضیین بأفضل صلواتک، و بارک علیهم بأفضل برکاتک، و السلام علیه و علیهم و رحمه الله و برکاته ⁽³⁰⁰¹⁾، حق تعالی صد هزار حسنه ⁽³⁰⁰²⁾ در نامه عملش ثبت نماید، و صد هزار گناه را محو فرماید، و صد هزار حاجتش را برآورد، و صد هزار درجه برای او بلند کند.

و روایت دیگر آن است که: اگر هفت مرتبه بخواند، خدا به عدد هر بنده‌ای حسنه‌ای به او عطا فرماید، و عملش در آن روز مقبول گردد، و چون در قیامت مبعوث شود در میان دو چشمش نوری ساطع ⁽³⁰⁰³⁾ باشد.

و در بعضی احادیث این زیادتی هست که: و السلام علیه و علیهم و علی ارواحهم و أجسادهم و رحمه الله و برکاته. ⁽³⁰⁰⁴⁾ و هر یک را که بخوانند خوب است.

و حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمود که: هر که قادر نباشد بر چیزی که کفاره گناهان خود را بدهد صلوات بر محمد و آل محمد بسیار بفرستد که گناهانش را درهم می شکند.

و حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه فرمود که: حق تعالی ابراهیم را خلیل⁽³⁰⁰⁵⁾ خود گردانید برای آن که صلوات بر محمد و آل محمد بسیار می فرستاد.

و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر که به این نحو بر محمد و آل محمد صلوات فرستد که: صلوات الله و صلوات ملائکته و انبیائه و رسله و جمیع خلقه علی محمد و آل محمد، و السلام علیه و علیهم و رحمه الله و برکاته⁽³⁰⁰⁶⁾، از گناهان پاک شود مانند روزی که از مادر متولد شده بوده است.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه به سندهای معتبر منقول است که: چون عطسه کنید، بگویید: الحمد لله رب العالمین، و صلی الله علی محمد و اهل بیته.⁽³⁰⁰⁷⁾

و به سند معتبر دیگر منقول است که: کسی که صدای عطسه کسی را بشنود و حمد الهی بکند و صلوات بر پیغمبر و اهل بیتش بفرستد، هرگز به درد دندان و درد چشم مبتلا نشود.

و به سندهای بسیار از حضرت رسول ﷺ منقول است که فرمود که: هر که صلوات فرستد بر من، و بر آل من صلوات نفرستد، بوی بهشت را نشنود با آن که بوی بهشت از پانصد ساله راه شنیده می شود.

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است که به حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: بشارت می دهم تو را که جبرئیل مرا خبر داد که کسی

که از امت من صلوات بر من بفرستد و بعد از آن، صلوات بر آل من بفرستد، درهای آسمان برای او گشوده می‌شود و ملائکه، هفتاد صلوات بر او می‌فرستند، و اگر گناهکار باشد گناهانش می‌ریزد چنانچه برگ از درختان می‌ریزد؛ و حق تعالی می‌فرماید که: لیبیک ای بنده من و سعدیک⁽³⁰⁰⁸⁾! تو را اجابت کردم و مدد و اعانت تو می‌نمایم. و به ملائکه می‌فرماید که: ای ملائکه من! شما هفتاد صلوات بر او فرستادید؛ من هفتصد صلوات بر او می‌فرستم. و اگر بر من صلوات بفرستد و بر اهل بیت من صلوات نفرستد، میان صلوات او و آسمان، هفتاد حجاب به هم رسد؛ و حق تعالی فرماید که: لا لیبیک و لا سعدیک⁽³⁰⁰⁹⁾. اجابت تو نمی‌کنم و تو را مدد و اعانت نمی‌نمایم. ای ملائکه من! دعای او را بالا می‌آورید، مگر آن که به پیغمبر من عترت⁽³⁰¹⁰⁾ او را ملحق گرداند. پس دعای او پیوسته در حجاب⁽³⁰¹¹⁾ است تا ملحق گرداند به من اهل بیت مرا.

و ظاهر احادیث معتبره آن است که هر وقت که نام مبارک آن حضرت مذکور شود صلوات بر او و بر آل اطهار فرستادن واجب است.

و در احادیث معتبره وارد است که فرمود که: کسی که من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد که گناهانش آمرزیده شود، پس او دور است از رحمت الهی.

و در حدیث دیگر فرمود که: بخیل و بدترین بخیلان کسی است که من نزد او مذکور شوم و صلوات بر من نفرستد.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که صلوات مرا فراموش کند راه بهشت را گم کرده است.

و به سند معتبر از مالک جُهَنی⁽³⁰¹²⁾ منقول است که گفت: من گُلی به دست حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ دادم. حضرت گرفتند و بو کردند و بر دیده‌های

خود گذاشتند و بعد از آن فرمودند که: هر که گلی را بگیرد و بو کند و بر چشمانش گذارد و بگوید: اللهم صل علی محمد و آل محمد، هنوز آن گل را بر زمین نگذاشته، خدا او را بیمارزد.

نجم سیم: در بیان سبب مستجاب نشدن بعضی از دعاها بدان که چون حق سبحانه و تعالی وعده فرموده است که دعاهاى بندگان خود را مستجاب گرداند، البته خُلف⁽³⁰¹³⁾ در وعده الهی نمی‌باشد. پس این که بعضی از دعاها اثر استجابتش ظاهر نمی‌شود و به چند وجه جواب می‌توان گفت:

{وجه} اول: آن که چون حق تعالی حکیم علیم است کارهای او البته منوط⁽³⁰¹⁴⁾ به حکمت و مصلحت می‌باشد. پس وعده‌ای که فرموده مشروط به حکمت است، یعنی: اگر مصلحت شما باشد مستجاب می‌کنم. چنانچه اگر کریمی گوید که: هر که از من چیزی می‌طلبد عطا می‌کنم، و شخصی بیاید و گوید افعی کشنده‌ای به دست من بده، یا زهر قاتلی⁽³⁰¹⁵⁾ را بده که بخورم، و آن سائل ضرر آنها را نداند، و دادن به او موجب هلاک او گردد، البته عطا نکردن در چنین حالی به کرم انساب⁽³⁰¹⁶⁾ است؛ بلکه عطا کردن جور است. و ظاهر است که اکثر آرزوهای خلائق موجب ضرر ایشان است و نمی‌دانند و از روی جهالت سؤال⁽³⁰¹⁷⁾ می‌نمایند. و حضرت امام زین‌العابدین صلوات‌الله علیه در دعای طلب حاجات صحیفه کامله به این معنی اشاره فرموده که: ای خداوندی که متبدل نمی‌سازد حکمت او را وسیله‌ها.

اگر کسی گوید که: هرگاه چنین باشد دعا چه فایده دارد؛ زیرا که هرچه صلاح بندگان در آن است البته حق تعالی به عمل می‌آورد؟ جواب می‌گوییم که: ممکن است که یک امری بدون دعا مصلحت در عطای او نباشد، و مصلحت مشروط به دعا باشد.

پس امور بر سه قسم است: بعضی آن است که بدون دعا مصلحت در عطای آن هست؛ آن را بدون دعا کرامت می‌فرماید. و بعضی هست که با دعا نیز مصلحت در دادن آن نیست؛ آن را مطلقاً منع می‌فرماید. و بعضی هست که با دعا مصلحت در عطای آن هست، و بی‌دعا مصلحت نیست؛ چنین امری عطایش موقوف به دعاست. و چون آدمی تمیز میان این امور به عقل خود نمی‌تواند کرد باید که در جمیع امور مُحْتَمَلَه⁽³⁰¹⁸⁾ که به عقل خود خوب داند دعا بکند، و اگر حاصل نشود از دعا مأیوس نشود و بداند که البته صلاح او در آن چیز نبوده که حق تعالی دعایش را مستجاب نکرده. با آن که اصل دعا کردن عبادتی است بهترین عبادتها، و موجب قرب می‌شود.

چنانچه حضرت صادق علیه السلام فرمود که: دعا کن و مگو که: آنچه مقدر شده است خواهد شد. به درستی که دعا عبادت است.

و تفصیل این کلام بعد از این ان شاء الله مذکور خواهد شد.

وجه دویم: آن است که هرچیز را شرطی چند می‌باشد و مانعی چند می‌باشد که تا آن شرایط به عمل نیاید و آن موانع برطرف نشود، ثمره‌ای بر آن فعل مترتب نمی‌شود. مثل آن که حق تعالی فرموده که: نماز کنید تا شما را پیامرزم. نماز را شرایط هست که اگر بدون آن شرایط به عمل آورد مقبول نیست. پس اگر کسی نماز بی‌وضو بکند نماز نکرده است و مستحق آمرزش نیست. و همچنین مانعی چند، از تأثیر می‌دارد چنانچه فرموده‌اند که نماز موجب قرب است. اگر کسی نماز کند و جمیع قبایح را به جا آورد تأثیر آن قبایح که موجب بُعد و حرمان است مانع است از تأثیر نماز در قرب.

و همچنین اگر طبیعی گوید که ریوند⁽³⁰¹⁹⁾ مُسهل است، یعنی اگر با شرایطی که مقرر است بخورند و چیزی که منافی عمل او باشد به جا نیاورند، اسهال

می‌کند. پس اگر کسی ریوند را بدون سَحَق⁽³⁰²⁰⁾ که یکی از شرایط عمل آن است، یا با یک مثقال تریاک⁽³⁰²¹⁾ که منافی⁽³⁰²²⁾ عمل آن است بخورد و عمل نکند، گفته طیب خطا نشده خواهد بود.

همچنین دعا را شرایط هست، چنانچه سابقا دانستی: از تضرع و زاری و اهتمام⁽³⁰²³⁾ و خدانشناسی و عبادت و ترک معاصی و خوردن حلال و تقدیم⁽³⁰²⁴⁾ حمد و ثنا و صلوات و غیر اینها از شرایط و رفع موانعی که گذشت. پس به هر یک از آنها که اخلاص کند و دعایش مستجاب نشود منافات با وعده الهی ندارد. و چون این معنی در ضمن احادیثی که سابقا در باب شرایط مذکور شد به وضوح پیوسته و به همین اکتفا می‌نماییم.

وجه سیم: آن است که گاه هست که حق تعالی دعایی را مستجاب می‌فرماید و مصلحت در تأخیر آن می‌داند؛ یا برای این که در این وقت به او ضرر می‌رساند، یا می‌خواهد که او دعا کند و درجات او در مراتب قرب زیاده گردد، و اگر به زودی حاجت او را برآورد ترک دعا می‌کند، و به آن درجات عالیّه فایز نمی‌گردد. و بسا باشد که حاجت مؤمنی را مستجاب گردانند، و بعد از چندین سال به او بدهند.

چنانچه منقول است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که: آیا می‌شود که دعای کسی مستجاب شود و در رسانیدن به او تأخیر شود؟ فرمود که: بلی؛ تا بیست سال.

و در حدیث دیگر فرمود که: از وقتی که موسی و هارون بر فرعون و قومش نفرین کردند و حق تعالی فرمود که: دعای شما مستجاب شد تا وقتی که خدا فرعون را هلاک کرد چهل سال گذشت.

و به سند صحیح منقول است که ابن ابی نصر به خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض نمود که: چندین سال است که از خدا حاجتی سؤال می‌کنم و روا نمی‌شود و از دیر شدن این حاجت در دلم چیزی به هم رسیده. حضرت فرمود که: ای احمد زینهار که شیطان را بر خود راه مده که تو را از رحمت خدا ناامید گرداند. به درستی که حضرت امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمود که: به درستی که مؤمن از حق تعالی حاجتی سؤال می‌نماید و خدا تأخیر می‌نماید استجاب او را، برای این که دوست می‌دارد شنیدن آواز دعا و ناله و زاری او را.

پس حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: والله که آنچه خدا تأخیر می‌کند و از مؤمنان منع می‌فرماید در دنیا، و در آخرت به ایشان می‌دهد بهتر است از برای ایشان از آنچه در دنیا به ایشان می‌دهد. به درستی که حضرت امام محمد باقر علیه السلام می‌فرمود که: سزاوار این است که دعای مؤمن در هنگام نعمت و رخا⁽³⁰²⁵⁾ مثل دعای او باشد در وقت شدت و بلا. و چنین نباشد که همین که به او عطا کنند سست شود و دعا را کم کند. پس باید که مؤمن را هرگز از دعا ملال حاصل نشود. به درستی که دعا را رتبه و منزلت عظیم نزد خدا هست. و بر تو باد به صبر کردن در بلاها و تنگیها، و طلب حلال نمودن، و صلح رحم کردن.

و زینهار که پرهیز از عداوت نمودن و معارضه⁽³⁰²⁶⁾ کردن با مردم. به درستی که ما اهل بیت صلح⁽³⁰²⁷⁾ می‌کنیم با کسی که از ما قطع می‌کند، و احسان می‌کنیم با کسی که با ما بدی می‌کند. پس والله که در این امر عاقبت نیکو مشاهده می‌نماییم. و بدان که صاحب نعمت در دنیا اگر سؤالی کند و به او عطا کنند دیگر چیزی غیر آن سؤال خواهد کرد و نعمت الهی در نظر او سهل خواهد شد. و چون نعمت الهی بر مسلمانی بسیار شد، او را خطر عظیم هست به جهت حقوقی

که خدا بر او واجب می‌شود، و بیم آن هست که فریفته شود و حقوق الهی را ادا ننماید و موجب طغیان او گردد.

بگو به من که اگر من سخنی به تو بگویم اعتماد بر گفته من خواهی کرد؟ گفتم: فدای تو گردم! اگر به فرموده تو اعتماد نکنم به گفته که اعتماد خواهم کرد و حال آن که تو حجت خدایی بر خلق؟ فرمود که: پس اعتماد به فرموده خدا بیشتر داشته باش. به درستی که خدا به تو وعده کرده است. آیا خدا نفرموده است که: چون بندگان از تو سؤال نمایند از (حال) من، بگو که من به ایشان نزدیکم؛ مستجاب می‌کنم دعای دعاکننده‌ای که مرا بخواند؟⁽³⁰²⁸⁾ و می‌فرماید که: ناامید مشوید از رحمت الهی.⁽³⁰²⁹⁾ و می‌فرماید که: خدا وعده می‌کند شما را مغفرت عظیم از جانب خود و فضل بسیار.⁽³⁰³⁰⁾ پس باید که اعتماد شما بر خدا زیاده باشد از اعتماد بر دیگران. و در خاطر خود راه مدهید بغیر از گمان نیک به خداوند خود تا گناهان شما آمرزیده شود.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: بسیار است که حق تعالی دعای شخصی را مستجاب می‌فرماید و تأخیر می‌نماید تا مدتی، تا او زیاده دعا کند. و در حدیث دیگر فرمود که: گاه هست که بنده‌ای دعا می‌کند، پس حق تعالی می‌فرماید به دو ملک که موکل‌اند به او که: من حاجت او را مستجاب کردم؛ ولیکن الحال به او مدهید تا او دعا کند، که من دوست می‌دارم که آواز او را بشنوم. و گاه هست که بنده‌ای دعا می‌کند، پس حق تعالی می‌فرماید که: زود حاجتش را بدهید، که من صدای او را دشمن می‌دارم.

و در حدیث دیگر فرمود که: پیوسته مؤمن با خیر و حالت نیکوست و امیدوار رحمت حق تعالی است، مادام که استعجال نکند، که ناامید شود و ترک

دعا کند. راوی گفت که: چگونه استعجال کند؟ فرمود که: استعجال آن است که گوید که: این قدر مدت دعا کردم و اجابت را نمی بینم.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: روزی حضرت ابراهیم خلیل الرحمن ⁽³⁰³¹⁾ در کوه بیت المقدس می گذشت که چراگاهی برای گوسفندان خود پیدا کند.

ناگاه صدای شخصی به گوشش رسید. از پی صدا رفت. دید که شخصی مشغول نماز است و طولش دوازده شب ⁽³⁰³²⁾ است. و چون فارغ شد حضرت خلیل از او پرسید که: ای بنده خدا از برای که نماز می کنی؟ گفت: از برای خدای آسمان. حضرت ابراهیم پرسید که: آیا بغیر تو کسی از قوم تو باقی مانده است؟ گفت: نه. پرسید که: خوراک تو از کجا به دست می آید؟

گفت: در تابستان میوه این درخت را جمع می کنم و در زمستان به آن معاش می کنم. فرمود که: منزلت در کجاست؟ اشاره به کوهی کرد که در برابر بود. حضرت ابراهیم فرمود که: مرا با خود نمی بری که امشب با تو به سر بریم؟ گفت: در میان راه آب عظیمی هست که نمی توان گذشت. حضرت فرمود که: تو چگونه عبور می نمایی؟ گفت: بر روی آب راه می روم.

حضرت فرمود که: مرا با خود ببر؛ شاید که خدا به من هم این کرامت بفرماید که بر روی آب راه روم چنان که به تو کرامت فرموده.

پس عابد دست حضرت را گرفت و با هم رفتند. چون به آن آب رسیدند هر دو بر روی آب روان شدند و گذشتند. چون به خانه عابد رسیدند حضرت ابراهیم فرمود که: کدام روز عظیمتر است؟ عابد گفت که: روز جزا که مظالم بندگان را از یکدیگر می گیرند.

حضرت فرمود که: بیا که دست برداریم و خدا را بخوانیم که ما را از شر آن روز ایمن گرداند. عابد گفت که: دعای مرا چه می‌کنی؟ والله که سه سال است که برای مطلبی دعا می‌کنم و هنوز مستجاب نشده است. حضرت ابراهیم فرمود که: می‌خواهی که تو را خبر دهم که برای چه دعای تو را حبس کرده‌اند؟ گفت: بلی. فرمود که: حق تعالی چون بنده را دوست می‌دارد دعای او را حبس می‌نماید و زود بر نمی‌آورد تا او را بسیار مناجات کند و از جناب مقدس او سؤال نماید و تضرع کند. و چون بنده‌ای را دشمن می‌دارد دعایش را زود مستجاب می‌کند یا ناامیدی در دل او می‌افکند که دیگر دعا نکند.

بعد از آن فرمود که: حاجت تو چه چیز بود؟ گفت که: روزی گله گوسفندی بر من گذشت و پسری نیکورویی با آن گله بود و آن پسر گیسوی مُشکبویی داشت. پرسیدم که: این گوسفندان از کیست؟ گفت: از ابراهیم خلیل الرحمن. پس من دعا کردم که: خداوندا اگر تو را در زمین خلیلی و دوستی هست به من بنما. ابراهیم فرمود که: خدا دعای تو را مستجاب گردانیده. منم ابراهیم، دوست خداوند رحمان. پس حضرت با او معانقه⁽³⁰³³⁾ فرمودند، و چون حضرت پیغمبر ﷺ مبعوث شدند مصافحه⁽³⁰³⁴⁾ مقرر شد.

وجه چهارم: آن است که حق سبحانه و تعالی بعضی از بندگان را که حاجتی طلبند و صلاح ایشان در آن نباشد، اضعاف مُضاعفه⁽³⁰³⁵⁾ آن حاجت را در دنیا و آخرت به ایشان کرامت می‌فرماید. پس دعای ایشان را رد فرموده، و حاجت ایشان را بر وجه اکمل⁽³⁰³⁶⁾ روا کرده است. چنانچه اگر کسی از پادشاهی فلسی⁽³⁰³⁷⁾ طلب نماید و آن پادشاه در عوض جواهری به او عطا کند که صد هزار تومان⁽³⁰³⁸⁾ قیمت آن باشد، هیچ عاقل نمی‌گوید که حاجت او را رد

کرده است؛ بلکه او را مدح می‌کنند که اضعاف⁽³⁰³⁹⁾ اضعاف آنچه آن سائل طلبیده به او عطا فرموده.

پس در درگاه پادشاه پادشاهان، این گدایان جاهل و سائلان نادان مطالب خسیسه⁽³⁰⁴⁰⁾ را منظور نظر خود می‌گردانند و از حق تعالی سؤال می‌نمایند؛ و آن کریم علی‌الاطلاق نعمتهای بی‌انتهای و رحمت‌های بی‌عد و احصا⁽³⁰⁴¹⁾ در برابر عطا می‌فرماید، و قدر آنها را نمی‌دانند و از عدم حصول آن مطلب خسیس شکایت می‌نمایند. اما آنچه در آخرت به ایشان کرامت می‌فرماید درجات رفیعه و مراتب عالیه بهشت است که نامزد محرومان حاجات دنیا و ناکامان عرصه نیستی و فنا گردانیده.

چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: به درستی که گاه هست که بنده‌ای در حاجتی خدا را می‌خواند، و حق تعالی می‌فرماید که: اجابت دعای او را تأخیر کنید که من مشتاق آواز و دعای اویم. پس چون روز قیامت می‌شود حق تعالی می‌فرماید که: ای بنده من مرا خواندی در دنیا و اجابت تو را تأخیر کردم، و فلان ثواب را به عوض برای تو مقرر ساخته‌ام. و در فلان حاجت دیگر مرا خواندی و اجابت تو را تأخیر کردم، و فلان ثواب عظیم را به عوض به تو داده‌ام. پس آن مؤمن از بسیاری عطاها و ثوابها که مشاهده نماید آرزو کند که کاشکی هیچ دعای من در دنیا مستجاب نمی‌شد.

و اما آنچه در دنیا عطا می‌فرماید مراتب قرب و کمالات نامتناهی است که لازم دعاست.

ای عزیز بدان که حق سبحانه و تعالی بندگان نادان را از روی غایت لطف و مهربانی با طبع جهول⁽³⁰⁴²⁾ ایشان مدارا می‌نماید، و به دام دانه خواهشهای طبع سرکش ایشان، از روی حکمت، ایشان را به ساحت کبریای خود می‌کشاند.

چنانچه بلا تشبیه بازی را پادشاهی خواهد شکار کند، اگر اول به او گوید که: بیا که من تو را بر سر دست خود می‌گیرم و شهباز⁽³⁰⁴³⁾ اوج عزت می‌گردانم، هیچ فایده‌ای در تسخیر او نمی‌کند. بلکه اول او را به طعمه و دانه، آشنای دام خود می‌گرداند و چون قابل شد، بر روی دست خویشش جا می‌دهد و به هر جایش که می‌فرستد به زودی برمی‌گردد.

و اگر پدر مهربان طفلی را خواهد که به کسب علوم و حقایق فرستد، اگر صدهزار دلیل و برهان برای او بگوید، فایده نمی‌کند. بلکه اول او را به جوز⁽³⁰⁴⁴⁾ و مویز⁽³⁰⁴⁵⁾ و وعده قبای رنگین و عبای زرین به مکتب آشنا می‌کند، چون لذت فهم حقایق و حکمتها را یافت، به سیاستهای⁽³⁰⁴⁶⁾ عظیم او را از آن شغل باز نمی‌توان داشت.

همچنین این حیوانات عدیم‌الشعور⁽³⁰⁴⁷⁾ و طفل طبعان مغرور، چون فضیلتی و کمالی و لذتی و بهره‌ای بغیر از خوردنی و پوشیدنی و دینار و درهم و خیل⁽³⁰⁴⁸⁾ و حشم⁽³⁰⁴⁹⁾ و سایر لذات جسمانی نیافته‌اند، حکیم مطلق و کریم لایزال با نهایت رتبه عظمت و استغنا و جلال، ایشان را به درگاه خود خوانده، که هرچه خواهید از من بطلبید، و نمک آش خود را از من بخواهید، و سبزی طعام را از من بطلبید؛ تا آن که از این راه رو به درگاه او آورند، و از بسیاری دعا و توسل و مناجات با نهایت بیگانگی، به مرتبه آشنایی و قرب فایز گردند، و لذت مناجات او بیابند، و از خلق رو برتافته در جمیع امور رو به او داشته باشند.

زهی کرم بی‌انتها که به دام و دانه نمک و سبزی به ساحت قرب خود می‌رساند و به وسیله خواهشهای نفسانی مقرب حضرت یزدانی می‌گرداند؛ و آن جاهل نادان شبهه می‌کند یا دلگیر است که حاجتم برآورده نشده است. ان الانسان لربه لکفور⁽³⁰⁵⁰⁾. مگر نمی‌دانی که اصل دعا کردن عبادت است و در این

ضمن، بندگی خدا کرده‌ای، و با مالک‌الملوک مناجات کرده‌ای، و ثوابهای آخرت تحصیل نموده‌ای، و پا بر بساط قرب خداوند جبار⁽³⁰⁵¹⁾ گذاشته‌ای، و خداوند عالم را انیس و همراز خود گردانیده‌ای، و به سمع یقین و ایمان لبیکها از عرش رفعت شنیده‌ای.

و اگر معنی مناجات و لذت آن را بفهمی و رازهای نهانی را به گوش دل بشنوی و دلداریه‌ها و بنده نوازیهای آن محبوب حقیقی را در هنگام تضرع و دعا ادراک نمایی، حاجتها و آرزوهای خود را - بلکه خود را - گم خواهی کرد. اگر رخصت دخول مجلس پادشاهان عاجز دنیا بیابی و گوشه چشم التفاتی⁽³⁰⁵²⁾ از ایشان ببینی، تمام حاجتهای خود را فراموش می‌کنی. هیهات، هیهات! جسم خاکی را همین بس نیست که او را با جناب رب‌الارباب به مُشافهه⁽³⁰⁵³⁾ رخصت مکالمه و عرض حاجت داده‌اند و کلیدهای خزاین رحمت را به زبانش سپرده‌اند و متکفل امور و مصالح او گردیده‌اند؟ و حضرت رب‌العزه می‌فرماید که: تو دعا بکن و خیر خود را به من بگذار، و او سرکشی می‌کند و از روی علم ناقص و جهل کامل خود بر آن جناب گستاخی می‌کند و تحکم می‌نماید. اگر غفلت، عقلها را پریشان نکرده بود بایست که کسی که این احادیث متواتره را بشنود که حضرت عزت می‌فرماید که: حاجت او را برمی‌آورید که من آواز او را دوست دارم و مشتاق ناله اویم در ناکامی حاجت برنیامدن، از شوق به کام دل بمیرد و دیگر دست جانش دامان خواهشی نگیرد.

چون سخن نازک شد و عبارت نارساست و مطلب وسیع است، سخن را مختصر کرده، ختم می‌کنیم این مبحث را به ذکر جماعتی که دعای ایشان مستجاب است، و جمعی که دعای ایشان مستجاب نیست.

به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: سه کس اند که دعای ایشان مستجاب است: کسی که به حج بیت الله الحرام رود دعایش مستجاب است؛ پس نیک به احوال بازماندگانشان برسید تا در حق شما دعا کنند. و کسی که به جهاد فی سبیل الله رود، پس نیکو خلافت کنید در اهل ایشان ⁽³⁰⁵⁴⁾. و کسی که بیمار باشد دعایش مستجاب است؛ پس او را به خشم میاورید و دلتنگ مگردانید.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: پنج دعاست که از پروردگار عالم محبوب نمی گردد: دعای امام عادل، و دعای مظلوم (حق تعالی به او می فرماید که البته از برای تو انتقام می کشم اگرچه بعد از مدتی باشد)، و دعای فرزند صالح از برای پدر و مادرش، و دعای پدر صالح از برای فرزندش، و دعای مؤمن از برای برادر مؤمنش غایبانه (حق تعالی می فرماید که: تو را دو برابر او کرامت کردم).

و از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منقول است که: پرهیزید از نفرین مظلوم که دعای او را از حجابها می گذرانند تا آن که حق تعالی به سوی آن نظر می فرماید و می گوید که: بلند کنید دعای او را که من مستجاب می کنم. و پرهیزید از نفرین پدر که از شمشیر تندتر است.

و در حدیث دیگر فرمود که: چهار کس اند که دعای ایشان رد نمی شود تا آن که درهای آسمان برای ایشان گشوده می شود و دعای ایشان به عرش می رسد: دعای پدر از برای فرزند، و نفرین مظلوم بر ظالم، و دعای کسی که به عمره رفته باشد تا برگردد، و دعای روزه دار تا افطار نماید.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که: سه دعاست که از حق تعالی محبوب نمی گردد ⁽³⁰⁵⁵⁾: دعای پدر برای فرزند اگر به او نیکی

کند، و نفرین پدر بر فرزند اگر عاق⁽³⁰⁵⁶⁾ او گردد؛ و نفرین مظلوم بر ظالم، و دعای مظلوم برای کسی که او را یاری کند و حق او را از ظالم بگیرد؛ و دعای مؤمنی که در حق برادر مؤمنی دعا کند که با او مواسات⁽³⁰⁵⁷⁾ و احسان کرده باشد برای خشنودی اهل بیت رسول صلوات الله علیهم، و نفرینی که مؤمن بر کسی کند که محتاج به او شده باشد و مضطر باشد و او قدرت بر مواسات و احسان به او داشته باشد و نکند.

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: پنج کس اند که دعای ایشان مستجاب نیست: مردی که حق تعالی طلاق زنش را به دست او گذاشته و آن زن او را آزار می‌کند، و دارد مالی که مهر او را بدهد و او را رها کند، نمی‌کند و بر او نفرین می‌کند؛ و شخصی که غلامش سه مرتبه بگریزد، و او را نفروشد و بر او نفرین کند، یا چون بار دیگر بگریزد دعا کند که خدا به او برگرداند؛ و شخصی که در زیر دیوار خم شده شکسته گذرد و تند نگذرد، و دعا کند که بر سرش نیاید؛ و شخصی که مالی به کسی قرض بدهد و گواه نگیرد، و دعا کند که خدا مالش را به او رساند؛ و شخصی که قدرت بر طلب روزی داشته باشد، و در خانه خود بنشیند و طلب نکند و گوید که: خدایا مرا روزی بده.

برکات مؤمن برای خاندان و همسایگانش یا اباذر ان الله یصلح بصلاح العبد ولده و ولد ولده⁽³⁰⁵⁸⁾ و یحفظه فی دویرته و الدور حوله مادام فیهم.

ای ابوذر به درستی که حق تعالی اصلاح می‌کند به سبب صلاح و نیکی بنده‌ای فرزندان او و فرزندان فرزندان او را، و حرمت او را رعایت می‌فرماید در اهل خانه‌های او و در خانه‌های همسایگان او مادام که در میان ایشان است (که بلاها را از ایشان دفع می‌نماید، و عذاب خود را بر ایشان نازل نمی‌گرداند).

مُفَاد⁽³⁰⁵⁹⁾ این کلمات شریفه ترغیب در صلاح و نیکی و عبادت و بندگی است، که کسی که بنده شایسته خداست خدا به برکت او فرزندان را هم به صلاح و نیکی می‌دارد که نام خیرش در دنیا و آخرت باقی بماند، و ثمره نیکی ایشان به او عاید گردد، و به برکت او دفع بلا از خویشان و دوستان و همسایگان او می‌فرماید؛ بلکه به برکت نیکان دفع بلا از دیار ایشان می‌فرماید.

چنانچه به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: چون حق تعالی می‌بیند اهل شهری را که ایشان از حد تجاوز می‌کنند در نافرمانی و معصیت، و در آن شهر سه کس از مؤمنان صالح هستند، حق تعالی ایشان را ندا می‌فرماید که: ای اهل معصیت من!

اگر در میان شما نمی‌بودند این مؤمنان که با یکدیگر به مال حلال من دوستی می‌نمایند، و به صلاح و نیکی و عبادت خود، زمین و مسجدهای مرا معمور⁽³⁰⁶⁰⁾ می‌دارند، و در سحرها از ترس من استغفار می‌نمایند، هرآینه عذاب خود را بر شما نازل می‌گردانیم و پروا نمی‌کردم.

در فضیلت نماز شب یا اباذر ان ربک عز و جل بیاهی الملائکه بثلاثه نفر: رجل فی أرض قفر، فیؤذن، ثم یقتم، ثم یصلی. فیقول ربک للملائکه: انظروا الی عبدی؛ یصلی و لا یراه أحد غیری. فینزل سبعین ألف ملک یصلون وراءه. و یرسلون له الی الغد من ذلک الیوم. و رجل قام من اللیل فصلی وحده، فسجد و نام و هو ساجد.

فیقول تعالی: انظروا الی عبدی: روحه عندی و جسده ساجد. و رجل فی زحف یفر أصحابه و یثبت هو یقاتل حتی یقتل.

ای ابوذر به درستی که پروردگار عزیز و بزرگوار تو مباحات می‌نماید با ملائکه به سه نفر: اول؛ شخصی که در بیابانی تنها اذان و اقامه بگوید و نماز

گزارد. پس پروردگار تو به ملائکه می‌فرماید که: نظر کنید به سوی بنده من که نماز می‌گزارد و هیچ کس غیر از من او را نمی‌بیند و بر نماز او اطلاع ندارد. پس حق تعالی هفتاد هزار ملک را فرو می‌فرستد که در عقب او نماز گزارند و از برای او استغفار نمایند تا فردای آن روز.

و دویم؛ شخصی که در شب برخیزد و نماز شب بگزارد تنها. پس به سجده رود و در سجده خوابش ببرد. در آن حال حق تعالی به ملائکه می‌فرماید که: نظر کنید به سوی بنده من که روحش نزد من است و بدنش در سجده است.

و سیم؛ شخصی که در جنگی باشد که در راه خدا جهاد کند و رفیقانش بگریزند و او ثابت قدم بماند و قتال⁽³⁰⁶¹⁾ کند تا شهید شود.

بدان که احادیث در مدح اخفا⁽³⁰⁶²⁾ و پنهان کردن عبادت وارد شده است. چنانچه به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هرچند عبادت مخفی‌تر است اجرش بیشتر است. و در حدیث دیگر وارد شده است که: عمل صالح را چون بنده از خلق پنهان می‌کند و مخفی می‌دارد، خدا البته آن را برای مردم ظاهر می‌گرداند که او را در دنیا زینت بخشد؛ با آنچه ذخیره فرموده است از برای او از ثواب آخرت. و از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که: محبوبترین اعمال نزد حق سبحانه و تعالی نماز است؛ و آن آخر وصیت پیغمبران است. پس چه بسیار نیکوست که شخصی غسل کند یا وضو بسازد و وضو را کامل به جا آورد. پس به کناری رود که هیچ انسی⁽³⁰⁶³⁾ او را نبیند.

پس حق تعالی بر او مطلع گردد که گاهی در رکوع است و گاهی در سجود. به درستی که بنده هرگاه سجده کند و سجده را طول دهد شیطان فریاد می‌کند که: واویلاه⁽³⁰⁶⁴⁾! فرزندان آدم اطاعت خدا نمودند و من عصیان او کردم؛ و ایشان سجده کردند و من از سجده ابا کردم.

و احادیث بسیار دلالت می‌کند بر این که عبادات واجبه را مانند نماز واجب و زکات واجب و غیر آن علانیه ⁽³⁰⁶⁵⁾ کردن بهتر است که آدمی متهم به ترک واجبات نشود و موجب رغبت دیگران گردد. و ایضا ریا در آن بسیار نمی‌باشد چون حق لازم واجب است، و در ادای حقوق لازمه چندان فخری و ریایی نمی‌باشد.

چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هرچه را خدا فرض و واجب گردانیده، علانیه کردنش بهتر است از پنهان کردن؛ و هرچه سنت ⁽³⁰⁶⁶⁾ باشد پنهان کردنش بهتر است از علانیه کردن. و اگر کسی زکات مالش را بر دوش بگیرد و علانیه قسمت نماید، هرآینه نیکو و جمیل خواهد بود.

و بر این مضمون احادیث بسیار است خصوصا نماز واجب به جماعت واقع ساختن و در مساجد و مجامع به جا آوردن فضیلت نامتناهی دارد. پس احادیثی که در باب اخفای عبادت واقع شده است مراد از آنها عبادتهای سنت است، یا مراد آن است که از باب سَمِعَهُ ⁽³⁰⁶⁷⁾ خود به مردم نشنوند و افتخار به آنها نکند. و آنچه در این حدیث وارد شده است چون مشتمل بر اذان و اقامه است بر نماز سنت حمل نمی‌توان نمود. زیرا که در نماز سنت اذان و اقامه بدعت است. پس حمل می‌کنیم بر این که در صورتی که در چنین صحرائی تنها مانده باشد و با وجود تنهایی خدا را فراموش نکند و با آداب و شرایط متوجه عبادت شود، حق تعالی به سبب این که اذان و اقامه گفته تدارک ⁽³⁰⁶⁸⁾ او می‌فرماید و ملائکه را برای او می‌فرستد که به او اقتدا کنند تا از ثواب جماعت نیز محروم نباشد. نه این که آدمی خود دانسته ترک جماعت کند و به صحرائی رود که کسی نباشد و خود را فضیلت جماعت محروم گرداند.

و بدان که نماز شب سنت و طریقه پیغمبران و دوستان خداست، و مشتمل بر فضایل بی‌انتهاست، و هنگام راز گفتن با قاضی الحاجات⁽³⁰⁶⁹⁾ است. و چون آدمی را در روز به سبب متوجه شدن به مشاغل دنیوی تشویق بسیار در خاطر به هم می‌رسد، در اعمال روز حضور قلب کمتر می‌باشد. و چون مردم نیز بر افعال این کس مطلع می‌گردند اخلاص در آن دشوار است. و چون آدمی در اول شب خوابید، چون برمی‌خیزد در آخر شب، نفس از خیالات و وساوس خالی است و حضور قلب آسانتر است و چون کسی چندان مطلع نیست عمل به اخلاص نزدیکتر است. چنانچه حق تعالی می‌فرماید که: **(ان ناشئه اللیل هی أشد وطئا و أقوم قیلا)**.⁽³⁰⁷⁰⁾ که ترجمه‌اش آن است که: به درستی که نفسی که در شب به عبادت الهی قیام می‌نماید (یا: عبادتی که در شب حادث می‌شود، یا: ساعتها که در شب ناشی می‌شوند) ثبات قدم ورزیدن در آن دشوارتر است (چون ترک خواب نمودن و به عبادت برخاستن دشوار است، یا آن که موافقت دل با زبان در آن بیشتر است و دل خبر دارد از آنچه بر زبان جاری می‌گردد) و سخنش درست‌تر است (یعنی دعوای اخلاص در بندگی خدا که می‌نماید صادقتر است). چنانچه از حضرت صادق علیه السلام در تفسیر این آیه وارد شده که: مراد آن است که آدمی برخیزد از رختخواب خود، و غرضش رضای خدا باشد و غیر او منظورش نباشد با آن که حق تعالی را در آن تاریکی شب نورها و فیضها و رحمتها هست که لذت آنها را متعبدان⁽³⁰⁷¹⁾ می‌یابند.

و به اسانید بسیار از نبی و ائمه اطهار صلوات الله علیه منقول است که: شرف مؤمن برخاستن اوست به نماز شب، و عزت مؤمن بازداشتن شر خود است از مردم.

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: بر شما باد به نماز شب. به درستی که آن سنت پیغمبر شماسست، و دأب⁽³⁰⁷²⁾ صالحان پیش از شماسست، و دفع کننده دردهاست از بدنهای شما.

و فرمود که: نماز شب رو را سفید می کند و خوشبو و خوشخو می گرداند و سبب مزید⁽³⁰⁷³⁾ روزی می گردد.

و در حدیث دیگر فرمود که: مال و فرزندان زینت زندگانی دنیاست و هشت رکعت نماز که بنده در آخر شب می گزارد زینت آخرت است.

و به سند معتبر منقول است که: شخصی به خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و شکایت از احتیاج و بیچیزی کرد و افراط کرد در شکایت تا آن که نزدیک بود که از گرسنگی شکایت کند. حضرت فرمودند که: آیا نماز شب می گزاری؟ گفت: بلی. حضرت به اصحاب التفات نمودند و فرمودند که: دروغ می گوید کسی که دعوی می کند که نماز شب می کنم و در روز گرسنه است. حق تعالی نماز شب را ضامن قوت⁽³⁰⁷⁴⁾ روز گردانیده است.

و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: نماز شب موجب صحت بدن است، و سبب خشنودی پروردگار می شود، و تمسک به اخلاق پیغمبران است، و متعرض شدن⁽³⁰⁷⁵⁾ رحمت الهی است.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: گاه هست که بنده برمی خیزد در شب، و خواب بر او غالب می شود و او را به جانب راست و چپ میل می دهد و ذَقْنَش⁽³⁰⁷⁶⁾ به سینه اش می چسبد. پس حق تعالی امر می فرماید که درهای آسمان را می گشایند و به ملائکه می فرماید که: نظر کنید به سوی بنده من که چه زحمت به خود می رساند در تقرب جستن به من در چیزی که بر او واجب نگردانیده ام. و از من امید یکی از سه چیز دارد که: یا گنااهش را ببامرزم، یا

توبه‌اش را تازه گردانم، یا روزیش را زیاد کنم. ای ملائکه! شما را گواه می‌گیرم که هر سه را به او کرامت کردم.

و در حدیث دیگر فرمود که: نماز شب رو را نیکو می‌کند، و خلق را نیکو می‌کند، و آدمی را خوشبو می‌کند، و روزی را زیاده می‌کند، و باعث ادای قرض می‌شود، و غمها را زایل می‌گرداند، و چشم را جلا می‌دهد.

و در حدیث دیگر فرمود که: خانه‌هایی که در آن خانه‌ها نماز شب می‌کنند و تلاوت قرآن در نماز شب می‌کنند، اهل آسمان را روشنی می‌دهد چنانچه ستاره‌های آسمان اهل زمین را روشنی می‌دهند.

و به روایت دیگر فرمود در تفسیر آن آیه که حق تعالی می‌فرماید که: حسنات و نیکیه‌ها، بدیها و گناهان را برطرف می‌کنند⁽³⁰⁷⁷⁾ که: مراد این است که نماز شب که مؤمن می‌کند گناهان روزش را برطرف می‌کند.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که را خدا نماز شب روزی فرماید از مردان یا زنان، و برخیزد خالص از برای خدا و وضوی کامل بسازد و از برای خدا نماز کند با نیت صادق و دل سالم از بدیها و بدن با خشوع و چشم گریان، حق تعالی در عقب او نه‌ه صف از ملائکه مقرر فرماید که عدد آنچه در هر صفی از ملائکه باشند بغیر خدا احصا⁽³⁰⁷⁸⁾ نتواند نمود. و یک طرف هر صفی در مشرق باشد و طرف دیگر در مغرب. پس چون فارغ شود، به عدد آن ملائکه از برای او درجات بنویسد.

و به سند دیگر از آن حضرت ﷺ منقول است که: چون بنده در میان شب تاریک با سید⁽³⁰⁷⁹⁾ و خداوند خود خلوت کند و با او مناجات کند و راز بگوید⁽³⁰⁸⁰⁾، حق تعالی نوری در دل او ثابت گرداند. و هرگاه که گوید: یارب! یارب! خداوند جلیل بزرگوار او را ندا فرماید که: لیبیک ای بنده من! از من سؤال کن تا

عطا کنم، و بر من توکل کن تا امورت را کفایت نمایم. پس به ملائکه می‌فرماید که: ای ملائکه نظر کنید به سوی بنده من که به خلوت و تنها به درگاه من آمده در میان شب تاریک در هنگامی که بَطالون⁽³⁰⁸¹⁾ از من غافل‌اند و غافلان در خواب‌اند. گواه باشید که گناه او را آمرزیدم.

و در حدیث دیگر فرمود که: جبرئیل پیوسته مرا به نماز شب وصیت می‌فرمود تا آن که گمان کردم که نیکان امت من خواب نخواهند کرد که مبادا نماز شب از ایشان فوت شود.

و فرمود که: یا علی سه چیز است که موجب فرح و شادی مؤمنان است در دنیا: ملاقات کردن برادران مؤمن، و افطار نمودن از روزه، و تهجد کردن⁽³⁰⁸²⁾ در آخر شب.

و فرمود که: حق تعالی ابراهیم را خلیل⁽³⁰⁸³⁾ خود گردانید برای این که طعام بسیار به مردم می‌خورانید و در شب نماز می‌کرد در هنگامی که مردم در خواب بودند.

و به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که: هر که ایمان به خدا و روز قیامت دارد باید که شب او به سر نیاید مگر با نماز وتر⁽³⁰⁸⁴⁾. و منقول است که: شخصی به خدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه عرض نمود که: یا امیرالمؤمنین من محروم شده‌ام از نماز شب. فرمود که: تو مردی که گناهان تو را در بند کرده است.

و حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که: دو رکعت نماز که در میان شب بکنم محبوبتر است نزد من از دنیا و آنچه در دنیا است.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: مادر سلیمان به آن حضرت گفت که: زینهار که در شب خواب بسیار مکن که بسیاری خواب در شب آدمی را در قیامت فقیر می گرداند.

و به سند معتبر منقول است که: شخصی به خدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آمد و از فضیلت نماز کردن در شب و قرآن خواندن در آن سؤال نمود. حضرت فرمود که: بشارت با تو را؛ هر که ده یک شب را از برای خدا نماز کند از روی اخلاص، و غرضش محض رضای الهی باشد، حق تعالی به ملائکه فرماید که: برای این بنده بنویسید به عدد آنچه از آب رود نیل می روید از دانه و برگ، و به عدد هر درختی و بُنی⁽³⁰⁸⁵⁾ و شاخی و مرغی⁽³⁰⁸⁶⁾ که بر روی زمین می روید.

و کسی که نه یک شب را نماز کند حق تعالی ده دعای او را مستجاب گرداند و در قیامت نامه اش را به دست راستش دهد.

و کسی که هشت یک شب را نماز کند خداوند عالمیان ثواب شهیدی که در جنگ ثابت مانده باشد و با نیت راست و درست جهاد کرده باشد تا شهید شده باشد به او کرامت فرماید و او را در اهل بیت و یارانش در قیامت شفاعت کرامت فرماید.

و هر که هفت یک شب را نماز کند، چون از قبرش مبعوث شود، رویش مانند ماه شب چهارده باشد و از صراط بگذرد با ایمنان.

و هر که شش یک شب را نماز کند حق تعالی او را از توبه کاران بنویسد و گناهان گذشته او را بیامرزد.

و هر که پنج یک شبی را نماز کند حق تعالی او را در قُبّه⁽³⁰⁸⁷⁾ ابراهیم خلیل الرحمن در بهشت ساکن گرداند.

و هر که چهار یک شب را نماز کند، در قیامت داخل اول فایزان⁽³⁰⁸⁸⁾ و رستگاران باشد تا از صراط بگذرد مانند باد تند، و داخل بهشت شود بی حساب. و هر که سه یک شب را نماز کند هیچ ملکی نماند که آرزوی منزلت او نزد خدا ننماید. و در قیامت به او گویند که: از هر دری از درهای بهشت که می‌خواهی داخل شو.

و هر که در نصف یک شب نماز کند اگر هفتاد مرتبه روی زمین را پر از طلا کنند و به او دهند با ثواب آن برابری نکنند، و این عمل نزد خدا بهتر باشد از آزاد کردن هفتاد بنده از فرزندان اسماعیل.

و هر که در دو ثلث یک شب نماز کند حق تعالی به او کرامت فرماید از ثواب و حسنه به عدد ریگ بیابان عالج⁽³⁰⁸⁹⁾ که حسنه کمترش از کوه احد⁽³⁰⁹⁰⁾ ده مرتبه سنگینتر باشد.

و هر که یک شب تمام را نماز کند که گاهی تلاوت قرآن نماید و گاهی در رکوع باشد و گاهی در سجود باشد و گاهی در ذکر خدا باشد، آن قدر از ثواب به او عطا فرمایند که کمترش آن باشد که به سبب آن از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده. و به عدد خلق خدا حسنات در نامه عملش بنویسند و مثل آن درجات از برای او بلند کنند.

و قبر او را حق تعالی منور گرداند، و گناه و حسد را از دل او بردارد، و او را از عذاب قبر پناه دهد، و برات⁽³⁰⁹¹⁾ بیزاری از آتش جهنم برای او بنویسد، و در قیامت با ایمنان از احوال⁽³⁰⁹²⁾ قیامت محشور شود. و حق تعالی به ملائکه فرماید که: ای ملائکه من! نظر نمایید به بنده من که یک شب را به عبادت احیا کرد برای طلب خشنودی من. او را در جنه الفردوس ساکن گردانید و در آن بهشت به او بدهید صد هزار شهر، و در هر شهری جمیع آنچه نفوس خواهش آن داشته

باشد و دیده‌ها از آن لذت یابد و به خاطر کسی خطور نکرده باشد. برای او مقرر کنید سوای آنچه نماز برای او مهیا کرده‌ام از کرامتها و مزید الطلاف و قرب جناب مقدس خود.

و در این باب اخبار بسیار است.

و کیفیت نماز شب و دعاهاى آن در کتابهای دعا و حدیث مذکور است؛ باید که به آنها رجوع نمایند. و والد فقیر⁽³⁰⁹³⁾ علیه‌الرحمه و الرضوان رساله‌های کبیر و صغیر در این باب تألیف نموده‌اند؛ باید که آنها را تحصیل نمایند⁽³⁰⁹⁴⁾. و اگر در این کتاب متوجه کیفیات و احکام عبادات شویم بسیار به طول می‌کشد.

در هشیاری جمادات یا أباذر ما من رجل يجعل جبهته فى بقعه من بقاع الأرض الا شهدت له بها يوم القيامة. و ما من منزل ينزله قوم الا و أصبح ذلك المنزل يصلى عليهم أو يلعنهم. یا أباذر ما من صباح و لا رواح الا و بقاع الأرض ینادی بعضها بعضا: یا جارتی هل مر بک⁽³⁰⁹⁵⁾ ذاکر الله؟ أو عبد وضع جبهته علیک ساجدا لله؟ فمن قائله: نعم، فاذا قالت: نعم، اهتزت و ابتهجت، و تری أن لها الفضل علی جارتها.

ای ابوذر هیچ کس پیشانی خود را بر بقعه‌ای⁽³⁰⁹⁶⁾ از بقعه‌های زمین به سجده نمی‌گذارد مگر این که شهادت می‌دهد آن بقعه زمین بر سجده او در روز قیامت. و هیچ منزلی نیست که جمعی که در آنجا فرود آیند مگر این که چون صبح می‌شود، آن منزل یا بر ایشان صلوات می‌فرستد اگر عبادت الهی در آن کرده باشند، یا بر ایشان لعنت می‌کند اگر معصیت خدا بر روی آن کرده باشند.

ای ابوذر هیچ صبح و پسینی⁽³⁰⁹⁷⁾ نیست مگر آن که بقعه‌ها و قطعه‌های زمین بعضی از آنها دیگران را ندا می‌کند که: ای همسایگان من آیا کس بر شما گذشت که یاد کند حق تعالی را، یا بنده‌ای پیشینی⁽³⁰⁹⁸⁾ خود را بر روی شما گذاشت که

از برای خدا سجده کند؟ پس بعضی می‌گویند: نه، و بعضی می‌گویند: بلی. پس آن قطعه زمینی که می‌گوید: بلی، بر خود می‌بالد و شادی می‌کند و افتخار می‌نماید و خود را بر همسایه‌های خود تفضیل می‌دهد⁽³⁰⁹⁹⁾ به سبب آن که عبادت الهی بر روی آن شده.

بدان که غفلت، آدمی را به نحوی مغرور گردانیده که جمادات از او هشیارترند و قدر عبادت و بندگی خدا را از او بیشتر می‌دارند. و توجیه این اخبار به چند وجه می‌توان نمود: اول آن که: محمول بر حقیقتش باشد، و جمادات را یک نحو شعور ضعیفی بوده باشد. چنانچه حق تعالی می‌فرماید که: هیچ چیز نیست مگر آن که حق تعالی را تنزیه و تسبیح می‌کند (و مُتَلَبَسُ بِهِ حَمْدُ أَوْسْتِ⁽³¹⁰⁰⁾ ولیکن شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید.⁽³¹⁰¹⁾

دویم آن که: این سخن بر وجه تقدیر⁽³¹⁰²⁾ باشد. یعنی اگر شعور می‌داشتند چنین می‌گفتند.

سیم آن که: مراد از قطعه‌های زمین، اهل آن قطعه‌ها باشد از ملائکه و صالحین جن که در قطعات زمین ساکن‌اند و عبادت می‌کنند.

و به سند معتبر منقول است که: شخصی از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام سؤال نمود که: آدمی نمازهای نافله را در یک موضع به جا آورد بهتر است یا تفریق کند⁽³¹⁰³⁾ و در مکانهای مختلف واقع سازد؟ حضرت فرمود که: بلکه بهتر آن است که در جاهای مختلف به جا آورد، زیرا که این مکانها برای او شهادت می‌دهند در روز قیامت. و به اسانید معتبره منقول است که: هر جماعتی که در مجلسی جمع شوند و خدا را در آن مجلس یاد نکنند و صلوات بر پیغمبر و آل اطهار او صلوات الله علیهم نفرستند، آن مجلس در قیامت موجب حسرت و وبال ایشان خواهد گردید.

در تاثیر عمل انسان بر آبادانی زمین یا آبادان الله جل ثناوه لما خلق الأرض و خلق ما فيها من الشجر، لم تكن في الأرض شجرة يأتيتها بنو آدم الا أصابوا منها منفعه. فلم تزل الأرض و الشجر كذلك، حتى تكلم فجره بين آدم بالكلمه العظيمة قولهم: (اتخذ الله ولدا).⁽³¹⁰⁴⁾ فلما قالوا اقشعرت الأرض، و ذهبت منفعه الأشجار.

ای ابوذر چون حق سبحانه و تعالی زمین را خلق فرمود، و خلق نمود آنچه در زمین است از درختان، هیچ درختی در زمین نبود که بنی آدم به نزد آن درخت آیند مگر آن که از آن منفعتی می یافتند. و پیوسته زمین و درخت چنین پرمفعت بود تا هنگامی که {گناهکاران، تباهاکاران و نابکاران} بنی آدم تکلم نمودند به آن کلمه عظیم و ناسزای بزرگ که گفتند که: خدا فرزند دارد.⁽³¹⁰⁵⁾ پس چون این را گفتند، زمین بر خود بلرزید و نفع درختان برطرف شد.

حق جل و علا می فرماید که: (تکاد السموات يتفطرن منه و تنشق الأرض و تخر الجبال هدا أن دعوا للرحمن ولدا).⁽³¹⁰⁶⁾ که ترجمه اش این است که: نزدیک است که آسمانها از هم شکافته شود از (عظمت و شناعه)⁽³¹⁰⁷⁾ این سخن، و زمین شکافته شود، و درافتند کوهها و ریزه ریزه شوند به جهت آن که خواندند برای خداوند رحمان فرزندی. و سزاوار نیست خدای را که فرزند بگیرد. بلکه هرچه در آسمان و زمین است همه مملوک و بنده اویند.⁽³¹⁰⁸⁾ و این کلمه شنیعه⁽³¹⁰⁹⁾ را کفار قریش گفتند که: ملائکه دختران خدایند؛ و یهود گفتند که: عَزِيزٌ (3110) (پسر خداست؛ و نصارا گفتند که: عیسی پسر خداست. تعالی الله عما يقول الظالمون علوا کبیرا).⁽³¹¹¹⁾

و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: حق تعالی هیچ درختی را خلق نفرمود مگر آن که میوه ای داشت. پس چون مردم گفتند که:

خدا فرزند گرفته است برای خود، نصف درختان میوه‌شان برطرف شد؛ و چون شریک از برای خدا قرار دادند درختان خار برآوردند.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: حق تعالی پیغمبری از پیغمبران را به سوی قومش فرستاد، و چهل سال در میان ایشان ماند و ایشان را دعوت نمود و هیچ یک از ایشان به او ایمان نیاوردند. و ایشان عیدی داشتند که در آن عید در کنیسه ⁽³¹¹²⁾ خود جمع می‌شدند. پس آن پیغمبر در یکی از عیدهای ایشان به کنیسه ایشان رفت و به ایشان گفت که: ایمان به خدا بیاورید. ایشان گفتند که: اگر تو پیغمبر خدایی دعا بکن که خدا میوه‌ای به ما بدهد به رنگ جامه‌های ما. و در آن روز جامه‌های زرد پوشیده بودند. آن پیغمبر رفت و چوب خشکی حاضر گردانید و دعا کرد. آن چوب سبز شد و میوه زردآلو داد. و ایشان همگی خوردند و هر که خورد و نیت این داشت که مسلمان شود بر دست آن پیغمبر، هسته آن زردآلو از دهانش شیرین بیرون می‌افتاد. و هر که نیت داشت که مسلمان نشود هسته تلخ از دهانش بیرون می‌آمد.

حاصل این سخنان این است که: آدمی به بدیهای گفتار و کردار، خود را از رحمت‌های صوری و معنوی محروم می‌گرداند. و چنانچه به بدیهای بنی‌آدم نفع درختان ظاهری برطرف شده و پر خار و خاشاک گردیده، همچنین درخت‌های معنوی از علم و کمالات که از مزارع دلها و بساتین ⁽³¹¹³⁾ سینه‌ها می‌روید بی‌ثمره و کم فایده گردیده. چنانچه از آن روز که شیطان، تصوف باطل را در میان مردم درآورد و جناب مقدس ایزدی را با هر خس و خاشاکی متحد دانستند، زمین دل‌های دانایان بر خود بلرزید و از ثمرات شجرات علم و دانایی ایشان بهره‌ای نبردند و جهالت در میان مردم، کمال شد.

چنانچه حق تعالی مثل زده است سخن نیکو را به درخت. می‌فرماید که:

(الم تر كيف ضرب الله مثلا كلمة طيبة كشجرة طيبة أصلها ثابت وفرعها

في السماء. تؤتي أكلها كل حين باذن ربها و يضرب الله الأمثال للناس لعلهم يتذكرون⁽³¹¹⁴⁾. که ترجمه ظاهر لفظش آن است که: آیا نمی‌بینی که چگونه پروردگار تو مثلی زده است کلمه پاکیزه را (که ایمان و معارف حق باشد) به درخت طیب و نیکویی که بیخش محکم باشد و شاخش در آسمان باشد (یا: به جانب آسمان کشیده شده باشد)، که می‌دهد میوه خود را در هر هنگامی به اذن و مشیت و اراده پروردگارش. و می‌زند خدا مثلها برای مردمان، شاید که متذکر شوند (و بیابند حق را). و بعد از این می‌فرماید که: مثل سخن ناپاک و خبیث (که کلمه کفر و عقاید فاسده است) مانند درخت ناپاک تلخی است که از روی زمین بلند شده (یا: کنده شده) و آن را ریشه و شاخ و ثباتی نیست.⁽³¹¹⁵⁾

و وجه انطباق این تمثیل بر عقلا ظاهر است؛ که ایمان و عقاید حق ریشه‌اش محکم می‌باشد و به تشکیکات⁽³¹¹⁶⁾ و تسویلات⁽³¹¹⁷⁾، متزلزل نمی‌شود و به زودی برطرف نمی‌شود. چنانچه ظاهر است که این مذهب حق شیعه با آن دشمنان قوی که در هر عصری داشته نتوانستند که آن را زایل گردانند. و آن مذهبهای باطل شغله‌های⁽³¹¹⁸⁾ خس و خاشاک بود که نمایش کرد و در اندک روزی مضمحل⁽³¹¹⁹⁾ شد. و درخت حق ریشه‌اش ثابت و محکم است، و سر بر آسمان رفعت کشیده و به توفیق پروردگارش چه میوه‌های رنگارنگ از انواع عبادات و معارف و کمالات در هر لحظه و ساعتی برای اهلش می‌دهد، و اشقیای از آنها محروم‌اند.

در گریه زمین بر مرگ مؤمن یا أبأذر ان الأرض لتبکی علی المؤمن اذا مات، أربعین صباحا.

ای ابوذر به درستی که زمین می‌گرید بر مؤمن بعد از فوت او چهل روز. همان احتمالات فقره سابقه در اینجا جاری است، با آن که در اینجا مجاز شایعی⁽³¹²⁰⁾ است که مصیبتی را که به عظمت یا می‌کنند می‌گویند که: آسمان و

زمین بر او می‌گیرید. و این قسم اخبار را متوجه تأویلشان⁽³¹²¹⁾ نشدن و بر ظاهر گذاشتن به احتیاط اقرب⁽³¹²²⁾ است.

و به سند معتبر از حضرت موسی بن جعفر صلوات‌الله علیه منقول است که: چون مؤمنی می‌میرد، گریه می‌کنند بر او ملائکه و بقعه‌های زمین که در آنها عبادت پروردگار می‌کرده، و درهای آسمان که اعمالش را از آن درها بالا می‌برده‌اند. و از فوت او رخنه‌ای در اسلام می‌شود که هیچ چیز آن رخنه را نمی‌بندد زیرا که مؤمنان فقیه و عالم حصارهای اسلام‌اند که اسلام را از ضرر منافقان و کافران و شیاطین حفظ می‌کنند چنانچه حصار شهر اهل شهر را حفظ می‌کند.

بدان که فضیلت مؤمن زیاده از آن است که حد و احصا توان نمود.

چنانچه به سند معتبر از امام محمد باقر صلوات‌الله علیه منقول است که: خداوند عالمیان را وصف نمی‌توان نمود. و چگونه او را وصف توان نمود و حال آن که در قرآن می‌فرماید که: **(و ما قدروا الله حق قدره)**⁽³¹²³⁾: تعظیم نکردند خدا را و عظمت او را نداشتند آنچه سزاوار عظمت اوست. پس خدا را وصف نمی‌کنند به قدرتی مگر آن که او اعظم است از آنچه ایشان وصف کرده‌اند.

و به درستی که پیغمبر را وصف نمی‌توان نمود. و چگونه وصف توان نمود بنده‌ای را که حق تعالی از هفت حجاب او را گذرانید و با او راز⁽³¹²⁴⁾ گفت و طاعت او را در زمین مانند طاعت خود گردانید و فرمود که: آنچه رسول بفرماید و برای شما بیاورد اخذ کنید و عمل نمایید، و آنچه شما را از آن نهی نماید ترک کنید.⁽³¹²⁵⁾ و فرمود که: هر که اطاعت او کند اطاعت من کرده است، و هر که نافرمانی او کند عصیان من کرده است.⁽³¹²⁶⁾ و امور دین را به او مَفْوض گردانید⁽³¹²⁷⁾.

و ما اهل بیت را وصف نمی‌توان نمود. و چگونه وصف توان نمود جمعی را که حق تعالی هر شک و شبهه و گناهی را از ایشان برداشته و ایشان را از جمیع عیبه‌ها و بدیها مطهر گردانیده.

و مؤمن را وصف نمی‌توان نمود. و به درستی که چون مؤمنی برادر خود را ملاقات می‌نماید و با او مصافحه می‌کند ⁽³¹²⁸⁾ پیوسته حق تعالی به سوی ایشان نظر رحمت می‌فرماید، و گناهان از روهای ایشان می‌ریزد چنانچه برگ از درخت می‌ریزد.

و از حضرت صادق صلوات‌الله علیه منقول است که: چون دو مؤمن دست در گردن یکدیگر می‌کنند رحمت الهی ایشان را فرو می‌گیرد. و چون یکدیگر را در بر می‌گیرند از برای محض ⁽³¹²⁹⁾ رضای خدا که غرضی از اغراض دنیا نداشته باشند، به ایشان می‌گویند که: گناهان شما آمرزیده شد؛ عمل را از سر گیرید. و چون با یکدیگر شروع به سؤال ⁽³¹³⁰⁾ می‌کنند، ملائکه کاتبان اعمال به یکدیگر می‌گویند که: دور شوید از ایشان! شاید سری داشته باشند؛ و خدا سر ایشان را پوشیده است.

راوی گفت که: عرض کردم که: پس سخن ایشان را نمی‌نویسند، و حال آن که حق تعالی می‌فرماید که: هیچ سخنی نمی‌گوید مگر آن که نزد او نگهبانی و حافظ مهیایی هست ⁽³¹³¹⁾؟ حضرت آهی کشیدند و گریستند بسیار، و فرمودند که: حق تعالی امر فرموده است ملائکه را که از ایشان دور شوند چون با یکدیگر ملاقات نمایند برای اجلال ⁽³¹³²⁾ و حرمت ایشان. و اگرچه ایشان نمی‌یابند و نمی‌نویسند، اما عالم السر و الخفیات ⁽³¹³³⁾ می‌داند و اعمال ایشان و گفته‌های ایشان را حفظ می‌نماید.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: حق تعالی مؤمن را سه خصلت کرامت فرموده است: عزت در دنیا، و غلبه و رستگاری در آخرت، و مهابت⁽³¹³⁴⁾ در سینه‌های ظالمان.

و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: مؤمن در پنج نور می‌گردد: داخل شدنش در امور و مجالس نور است؛ و بیرون آمدنش نور است؛ و علمش نور است؛ و سخنش نور است؛ و نظرش در قیامت به سوی نور است.

و به سند معتبر منقول است که: جمعی از خواص⁽³¹³⁵⁾ حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شب ماهتابی در خدمت آن حضرت نشستند. گفتند که: چه بسیار نیکوست این آسمان، و چه بسیار روشن و نورانی‌اند این ستارگان! حضرت فرمود که: شما این را می‌گویید. و چهار ملک عظیم‌الشأن - جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل - چون به زمین نظر می‌کنند و شما و برادران مؤمن شما را در اطراف زمین مشاهده می‌نمایند، نور شما را در آسمان زیاده از این کواکب می‌یابند و ایشان نیز می‌گویند که: چه بسیار نورانی‌اند این مؤمنان!

و حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که: به درستی که مؤمن در آسمان معروف است و اهل آسمان او را می‌شناسند چنانچه آدمی اهل و فرزندان خود را می‌شناسد. و مؤمن گرامیتر است نزد خدا از ملک مقرب⁽³¹³⁶⁾.

و به روایت دیگر فرمود که: مؤمن به نور الهی نظر در چیزها می‌کند. و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: مؤمن را برای این مؤمن می‌نامند که امان می‌دهد از جانب خدا از عذاب الهی خود، و خدا امان او را اجازه می‌فرماید.

و بدان که چنانچه از احادیث معتبره ظاهر می‌شود اعمال در ایمان دخیل است و به ارتکاب کبایر و ترک فرایض از ایمان به در می‌رود چنانچه سابقا بر وجه اجمال به این معنی اشاره کردیم. و بنده خالص را گاهی تعبیر از آن به مؤمن می‌کنند، و گاهی شیعه می‌گویند، و گاهی ولی خدا می‌گویند. و گاهی مؤمن و شیعه را بر کسی اطلاق می‌کنند که اعتقاداتش درست باشد. پس مغرور نمی‌توان شد به احادیثی که در فضیلت مؤمن و شیعه و ثوابهای ایشان واقع شده است. و اگر کسی رجوع نماید به احادیثی که در باب صفات مؤمنان و شیعیان وارد شده است می‌داند که مؤمن چه بسیار کم است.

چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: مؤمن نایاب‌تر است از گوگرد احمر ⁽³¹³⁷⁾.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: مؤمن را سزاوار آن است که هشت خصلت در او باشد: صاحب وقار ⁽³¹³⁸⁾ باشد نزد فتنه‌ها ⁽³¹³⁹⁾ که حادث می‌شود و زود گمراه نشود، و نزد بلاها صابر باشد، و در هنگام نعمتها شاکر باشد، و به آنچه خدا به او روزی فرموده قانع باشد، و بر دشمنان خود ظلم نکند، و برای دوستان متحمل گناه و وزر ⁽³¹⁴⁰⁾ نشود.

بدن خود را پیوسته در تعب ⁽³¹⁴¹⁾ دارد در عبادت، و مردم از او در راحت باشند. به درستی که علم، خلیل و دوست مؤمن است، و حلم و بردباری وزیر اوست، و صبر سپهسالار لشکر اوست، و رفیق ⁽³¹⁴²⁾ و همواری برادر اوست، و نرمی خلق و مدارا پدر اوست.

و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقول است که: مؤمن، خاموشی او برای آن است که از گناه سالم باشد، و سخن گفتن او برای آن است که به غنیمتهای ثواب الهی فایز گردد. سخنی که به او به امانت سپارند به

دوستان خود نمی‌گویند؛ و شهادت خود را از دشمنان مخفی نمی‌دارد؛ و هیچ کاری از کارهای خیر را برای ریا نمی‌کند؛ و هیچ طاعتی را برای حیا ترک نمی‌کند. اگر نیکی او را گویند از گفته ایشان می‌ترسد، و استغفار می‌کند از گناہانی که مدح کنندگان او نمی‌دانند. او را فریب نمی‌دهد گفته کسی که بر احوال او مطلع نیست، اگر او را مدح نماید؛ و می‌ترسد از احصای⁽³¹⁴³⁾ آن کسی که اعمال او را ضبط و احصا نموده.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات‌الله‌علیه منقول است که: مؤمن در امر دین خود قوی است، و به عاقبت امور خود نظر می‌نماید، و با خلق مدارا می‌کند، و در ایمان به مرتبه یقین رسیده، و در علم و یاد گرفتن حقایق صاحب حرص است، و در امری که موجب هدایت اوست صاحب نشاط است، و اعمال خیر را با استقامت و راستی به جا می‌آورد، و با وفور علم صاحب حلم و بردباری است، و با زیرکی صاحب رفق و همواری است، و در امور حق صاحب سعادت و سخاوت و جوانمردی است، و با توانگری میانه‌رو است. و اگر فقیر است فقر را زینت خود می‌داند، و به مذلت طلب خود را ضایع نمی‌گرداند، و با قدرت بر انتقام عفو می‌فرماید، و طاعت خدا می‌کند، و خیرخواه مسلمانان است، و مردانه از شہوتها می‌گذرد، و با وجود رغبت به معاصی و رَع⁽³¹⁴⁴⁾ و پرهیزکاری می‌نماید، و در جهاد کردن حریص است، و چون به نماز می‌ایستد دلش مشغول خداست، و در سختیها صبر می‌نماید، و از فتنه‌ها زود از جا به در نمی‌آید، و در مکروهات⁽³¹⁴⁵⁾ شکیبایی دارد، و در نعمتها شکر می‌نماید.

غیبت نمی‌کند، و تکبر نمی‌نماید، و با خویشان بد نمی‌کند، و در نیکیها سستی

نمی‌ورزد.

کج خلق درشتخو نیست. چشمش بر او پیشی نمی‌گیرد و تا رضای خدا را در نظر کردن نداند نظر نمی‌کند؛ و شکمش او را به فضیحت نمی‌اندازد که برای شکم مرتکب حرام شود و در دنیا و آخرت رسوا شود؛ و فرجش بر او غالب نمی‌شود که او را به حرام اندازد. و حسد مردم را نمی‌برد. و او را تعییر⁽³¹⁴⁶⁾ و سرزنش می‌کنند. و او کسی را بر بلایی یا گناهی سرزنش نمی‌کند. و اسراف نمی‌کند. و مظلومان را یاری می‌نماید، و بر مسکینان رحم می‌کند. خود را به تعب و مردم را به راحت می‌دارد. به عزتهای دنیا رغبت نمی‌نماید و از مذلت دنیا جزع⁽³¹⁴⁷⁾ و بیتابی نمی‌کند. مردم همه در کاری چندند و او پیوسته در غم خود و کار خود است. در علمش نقصی مشاهده نمی‌شود، و در رأیش سستی نمی‌باشد، و دینش را ضایع نمی‌کند.

هر که از او مشورت می‌کند او را به خیر راهنمایی می‌کند، و مساعدت و همراهی می‌کند هر که را از او یاری طلبد. و از فحش و بیخردی کناره می‌کند.

و به سند معتبر منقول است که: حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از حضرت رسول ﷺ سؤال نمود از صفت مؤمن. حضرت فرمودند که: بیست خصلت است در مؤمن که اگر این خصلتها در او نباشد ایمانش کامل نیست. از اخلاق مؤمنان این است - یا علی که: به نمازها حاضر شوند؛ و به دادن زکات مسارعت نمایند؛ و مساکین را اطعام نمایند؛ و بر سریتیمان به شفقت⁽³¹⁴⁸⁾ دست بمالند؛ و جامه‌های کهنه خود را پاک و پاکیزه دارند؛ و در عبادت دامن بر میان زنند (یعنی مردانه عبادت کنند).

مؤمنان جمعی اند که چون سخن گویند دروغ نمی‌گویند؛ و چون وعده می‌کنند خُلف⁽³¹⁴⁹⁾ نمی‌کنند، و چون ایشان را امین کنند بر چیزی، خیانت نمی‌کنند؛ و در سخن گفتن راست گویند؛ و در شبها راهب⁽³¹⁵⁰⁾ و متعبدند⁽³¹⁵¹⁾ و

در روزها مانند شیر در حق مردانه می‌کوشند؛ و جهاد می‌کنند؛ و در روزها روزه‌اند؛ و در شبها به عبادت بر پا ایستاده‌اند؛ آزار ایشان به همسایگان نمی‌رسد؛ و کسی که با ایشان همنشینی کند از ایشان متأذی⁽³¹⁵²⁾ نمی‌شود؛ بر روی زمین به همواری راه می‌روند؛ و گام برداشتن ایشان به خانه بیوه زنان است و در بی جنازه‌هاست.

بگرداند خدا ما و شما را از جمله پرهیزکاران.

و حضرت صادق صلوات‌الله علیه فرمود که: شیعه علی جمعی بودند که شکمهای ایشان از گرسنگی بر پشت چسبیده بود، و لبهای ایشان از تشنگی روزه خشک بود. صاحب مهربانی و دانایی و بردباری بودند، و به ترک دنیا و عبادت معروف بودند، پس ما را اعانت و یاری کنید در شفاعت، به پرهیزکاری از معاصی و اهتمام در طاعات.

و حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله علیه فرمود که: مسلمان آن است که مردم از دست و زبان او سالم باشند. و مؤمن آن است که مردم از او ایمن باشند در مال و جان خود.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: مؤمنان، ملایم طبعان و نرمخویان هموارند. مانند شتر رامی که اگر مهارش را کشند مُنقاد⁽³¹⁵³⁾ باشد، و اگر بر روی سنگ سختش بخوابانند بخوابد.

و در حدیث دیگر فرمود که: سه چیز است که از علامات مؤمن است: علم به خدا، و به آنچه خدا دوست می‌دارد و دشمن می‌دارد.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله علیه منقول است که: روزی حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه در عراق نماز صبح ادا فرمودند و بعد از نماز مردم را موعظه نمودند و خود گریستند و ایشان را گریانیدند از خوف الهی. بعد از آن

فرمودند که: والله که جمعی را مشاهده نمودم در عهد و زمان خلیل (3154) خود رسول خدا ﷺ که صبح و شام می‌کردند ژولیده‌مو و گردآلوده، و در نهایت لاغری، و شکمهای ایشان بر پشت چسبیده.

در پیشانی ایشان جای سجود پینه کرده مانند زانوی بز، و شبها را برای خدا به روز می‌آوردند به سجده و نماز. گاه برپا ایستاده بودند و گاه در سجده بودند و تضرع می‌نمودند در خلاصی خود از جهنم؛ و گویا صدای آتش در گوش ایشان بود. و چون نام خدا نزد ایشان مذکور می‌شد می‌لرزیدند مانند شاخهای درخت در هنگام وزیدن بادهای. و با این حال پیوسته خایف بودند و ترسان بودند. و این گروه که می‌بینم همگی در غفلت‌اند.

پس به خانه رفتند و دیگر آن حضرت را کسی خندان ندید تا به شهادت فایز گردیدند.

و در حدیث دیگر فرمود که: شیعه جماعتی‌اند که مالهای خود را در ولایت ما به دوستان ما بذل نمایند، و به سبب محبت ما با یکدیگر محبت کنند، و برای احیای (3155) امر تشیع یکدیگر را زیارت کنند. و چون به غضب آیند ظلم نکنند، و چون کسی را دوست دارند در دوستی از حد به در نروند. و برکت باشند بر همسایگان خود. و هر که با ایشان خلطه (3156) نماید از شر ایشان سالم باشد.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که خدا را شناخت و عظمت او را دانست، منع می‌کند دهانش را از سخن لغو، و شکمش را از زیادتی طعام، و خود را به مشقت می‌اندازد به روزه و عبادت. صحابه گفتند که: پدران و مادران ما فدای تو باد یا رسول الله! ایشان اولیاء الله و دوستان خدایند؟ حضرت فرمود که: به درستی که اولیاء الله ساکت شدند؛ پس سکوت ایشان یاد خدا بود. و نظر کردند؛ پس نظر ایشان عبرت گرفتن بود. و سخن گفتند؛ پس سخن ایشان

حکمت بود. چون در میان مردم راه می‌روند رفتار ایشان برکت است از برای مردم. اگر اجلهای ایشان که برایشان نوشته شده است و مقدر گردیده است نمی‌بود، روحهای ایشان در بدنهای ایشان قرار نمی‌گرفت از ترس عذاب الهی و از شوق ثواب نامتناهی.

و از حضرت باقر صلوات‌الله علیه منقول است که: از حضرت رسول ﷺ سؤال نمودند که: چه جماعت‌اند نیکان بندگان خدا؟ فرمود که: آن جماعتی که چون حسنه کنند خوشحال شوند، و چون بدی کنند استغفار نمایند، و چون به ایشان حق تعالی چیزی عطا نماید شکر کنند، و چون به بلایی مبتلا شوند صبر کنند، و چون از کسی به خشم آیند عفو کنند.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله علیه منقول است که به جابر جعفری فرمود که: ای جابر آیا همین بس است کسی را که تشیع را بر خود می‌بندد که دعوی⁽³¹⁵⁷⁾ محبت ما اهل بیت کند؟ والله که شیعه ما نیست مگر کسی که اطاعت خدا نماید، و تقوا و پرهیزکاری داشته باشد. ای جابر پیشتر شیعیان را نمی‌شناختند مگر به تواضع و شکستگی، و بسیاری ذکر خدا، و بسیاری نماز و روزه، و تعهد همسایگان نمودن از فقرا و مساکین و قرضداران و یتیمان، و راستی در سخن، و تلاوت قرآن، و زبان بستن از غیر نیکی مردم. و امینان خویشان بودند در جمیع امور.

جابر گفت که: یابن رسول الله من کسی را در این زمان به این صفات نمی‌شناسم.

حضرت فرمود که: ای جابر به این خیالها از راه مرو. همین بس است مگر آدمی را که گوید: من علی را دوست می‌دارم و ولایت او دارم؟ اگر گوید که رسول خدا را دوست می‌دارم - و حال آن که آن حضرت بهتر از حضرت

امیرالمؤمنین است - و به اعمال آن حضرت عمل ننماید و پیروی سنت او نکند، آن محبت هیچ به کار او نمی آید. پس، از خدا بترسید و عمل کنید تا ثوابهای الهی را بیابید. به درستی که میان خدا و احدی از خلق خویشی نیست و محبوبترین بندگان و گرامیترین ایشان نزد خدا کسی است که پرهیزکاری از محارم الهی زیاده کند، و عمل به طاعت الهی بیشتر نماید⁽³¹⁵⁸⁾. والله که تقرب به خدا نمی توان جست مگر به طاعت او. و ما براتی از آتش جهنم از برای شما نداریم و هیچ کس را بر خدا حجتی نیست.

هر که مطیع خداست ولی و دوست ماست، و هر که معصیت الهی می کند او دشمن ماست. و به ولایت ما نمی توان رسید مگر به پرهیزکاری و عمل صالح. و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: نیستند شیعه علی صلوات الله علیه مگر نحیفان، رنگ شکستگان⁽³¹⁵⁹⁾، لاغر جسمان، خشکیده لبان، تهی شکمان، که رنگشان متغیر و روهایشان زرد گردیده. چون ظلمت شب ایشان را فرا می گیرد زمین را فرش خود می گردانند و زمین را به پیشانیهای خود استقبال می نمایند. سجده ایشان بسیار است، و آب دیده ایشان ریزان است، و دعا و گریه ایشان فراوان است. در هنگامی که مردم شادند ایشان محزون و اندوهناک اند.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود که: نیست شیعه جعفر مگر کسی که شکم و فرج خود را از حرام به عفت بدارد، و سعی او در عبادت شدید باشد، و برای آفریدگار خود کار کند، و امید ثواب و ترس عقاب⁽³¹⁶⁰⁾ او داشته باشد. پس اگر این جماعت را ببینی ایشان شیعه من اند.

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که فرمود که: یا علی خوشا حال کسی که تو را دوست دارد، و وای بر کسی که تو را دشمن دارد و

تکذیب تو نماید. دوستان تو معروفاند در آسمان هفتم و زمین هفتم و در مابین این هر دو. دوستان تو اهل دین و ورع و هیئت⁽³¹⁶¹⁾ نیکویند، و تواضع و شکستگی و فروتنی برای خدا می‌کنند.

دیده‌های ایشان خاشع⁽³¹⁶²⁾ است و دل‌های ایشان ترسان است برای یاد خدا. و حق ولایت تو را می‌شناسند و زبان ایشان پیوسته به فضل تو گویاست. و آب از دیده‌های ایشان ریزان است به سبب محبت و مهربانی که نسبت به تو و امامان فرزندان تو دارند. و خدا را عبادت می‌نمایند به نحوی که در قرآن ایشان را خدا به آن امر فرموده است و بر نهجی⁽³¹⁶³⁾ که از طریقه پیغمبر بر ایشان ظاهر گردیده. و عمل می‌نمایند به آنچه اولوالامر⁽³¹⁶⁴⁾ و امامان ایشان امر می‌فرمایند. و با یکدیگر صلح و احسان می‌نمایند، و از یکدیگر دوری نمی‌کنند، و با هم دوستی می‌کنند و دشمنی نمی‌کنند. به درستی که ملائکه بر ایشان صلوات می‌فرستند، و دعای ایشان را آمین می‌گویند، و از برای گناهکار ایشان استغفار می‌نمایند، و در مجامع ایشان حاضر می‌شوند، و بر مرگ ایشان گریه می‌کنند تا روز قیامت.

و در روایتی آمده که: شبی حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه از مسجد بیرون آمدند و به جانب صحرای نجف روان شدند. و شب ماهی بود. در اثنای راه دیدند که جمعی از عقب آن حضرت می‌روند. ایستادند و پرسیدند که: کیستید شما؟ گفتند: شیعه توایم یا امیرالمؤمنین. حضرت در روهای ایشان نظر فرمود و گفت: چرا بر شما سیمای شیعیان مشاهده نمی‌کنم؟ گفتند: سیمای شیعیان چیست یا امیرالمؤمنین؟ فرمود که: روهای ایشان زرد است از بیداری شب؛ چشمهای ایشان کوروش⁽³¹⁶⁵⁾ است از بسیاری گریه؛ پشتهای ایشان خم است از بسیاری نماز؛ شکمهای ایشان بر پشت چسبیده است از بسیاری روزه؛

لبهای ایشان خشک است از بسیاری دعا. پیوسته آثار خاشعان از ایشان هویداست.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: مؤمن به ایمان متصف نمی‌شود ⁽³¹⁶⁶⁾ تا عقلش کامل نباشد. و عقلش کامل نیست تا در او ده خصلت نباشد: مردم امید خیر از او داشته باشند؛ و از شرش ایمن باشند؛ و خیر بسیار از خود اندک شمارد و اندک خیری از دیگران بسیار شمارد؛ و اندکی از عمل شر خود را بسیار داند و شر بسیار دیگران را اندک داند؛ و از حاجتهای بسیار از که از او طلب نمایند دل‌تنگ نشود؛ و ملال به هم نرساند از طلب علم در تمام عمرش؛ و مذلت ⁽³¹⁶⁷⁾ را دوست‌تر دارد از عزت ⁽³¹⁶⁸⁾؛ و فقر نزد او محبوب‌تر باشد از توانگری؛ و از دنیا به قوت ضروری اکتفا نماید؛ - و دهم از همه دشوارتر است که - هر که را ببیند گوید که: از من بهتر و پرهیزکارتر است. و به درستی که مردم بر دو قسم‌اند: شخصی هست که از او بهتر و پرهیزکارتر است؛ و شخصی هست که از او بدتر و پست‌تر است. پس چون می‌بیند آن شخصی را که از او بهتر است، نزد او تواضع و فروتنی می‌کند و سعی می‌کند که در خوبی به او ملحق گردد؛ و چون می‌بیند آن شخصی را که از او پست‌تر است، می‌گوید که: شاید بدی این مرد ظاهر باشد و نیکیش پنهان باشد. پس چون چنین کند بلند مرتبه می‌شود و بزرگ اهل زمانش می‌شود.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روزی ملاقات نمودند حارثه بن النعمان انصاری ⁽³¹⁶⁹⁾ را. و فرمودند که: بر چه حال صبح کرده‌ای؟

حارثه گفت که: صبح کرده‌ام - یا رسول الله - با ایمان محقق ⁽³¹⁷⁰⁾ و ثابت. حضرت فرمود که: هر چیز را حقیقتی ⁽³¹⁷¹⁾ و دلیلی ⁽³¹⁷²⁾ است. حقیقت ایمان تو

چیست؟ گفت: دلم از دنیا فسرده شده است و به دنیا رغبت ندارد. و ایمان باعث بیداری شبهای من به عبادت، و تشنگی روزهای من به روزه گردیده است. و گویا عرش پروردگار خود را می بینم که برای حساب نصب کرده اند. و گویا اهل بهشت را می بینم که به زیارت یکدیگر می روند، و گویا اهل جهنم را می بینم که در جهنم معذب اند. حضرت فرمود که: تویی مؤمنی که خدا دلت را به ایمان منور ساخته است.

بر این حال ثابت باش؛ خدا تو را ثابت بدارد. حارثه گفت که: بر نفس خود از هیچ چیز آن قدر اندیشه ندارم که باعث هلاک من گردد که از چشم خود. حضرت از برای او دعا فرمود؛ بینایی چشمش برطرف شد (3173).

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در بعضی (3174) از سفرها بودند. در عرض راه جمعی از سواران به ملازمت (3175) آن حضرت رسیدند و سلام کردند. حضرت پرسیدند که: کیستید شما؟ گفتند: ما مؤمنانیم. فرمود که: حقیقت و دلیل ایمان شما چیست؟ گفتند: به قضاهای الهی راضی شده ایم، و اوامر الهی را منقاد (3176) گردیده ایم، و امور خود را به خدا تفویض نموده (3177) بر او توکل کرده ایم. حضرت فرمود که: دانایان اند؛ حکیمان اند. نزدیک است که از حکمت و دانایی به درجه پیغمبران برسند. پس اگر راست می گوید بنا مکنید خانه ای چند را که پیوسته در آنها سکنا نخواهید داشت، و جمع مکنید مالی را که نخواهید، و بیرهزید از مخالفت خداوندی که بازگشت شما به سوی اوست.

و اخبار در این باب، زیاده از حد و احصاست. و بهترین اخبار این باب حدیث همام (3178) است که والد فقیر (3179) علیه رحمه الله الملك المنان (3180) شرح وافی (3181) بر آن نوشته اند.

امید که حق تعالی جمیع مؤمنان را توفیق اکتساب این کمالات و فوز به این سعادات روزی گرداند.

در فضیلت اذان و اقامه یا اباذر اذا كان العبد في أرض قى، فتوضأ أو تیمم، ثم أذن و أقام و صلى، أمر الله عز و جل الملائكة فصفوا خلفه صفا لا يرى طرفاه، یرکعون برکوعه و یسجدون بسجوده، و یؤمنون علی دعائه.

یا اباذر من أقام و لم یؤذن، لم یصل معه الا ملكاه اللذان معه.

ای ابوذر چون بنده در بیابان خالی، تنها بوده باشد و وضو بسازد یا تیمم کند (اگر آب نداشته باشد)، پس اذان و اقامه بگوید و نماز گزارد، حق تعالی ملائکه را امر فرماید که در عقب او صف بکشند، صفی که دو طرف آن صف را نتوان دید. رکوع کنند آن ملائکه با رکوع او، و سجود کنند با سجود او، و آمین گویند نزد دعای او.

ای ابوذر هر که اقامه گوید و اذان نگوید، با او نماز نکنند از ملائکه مگر دو ملکی که با او می باشند.

بدان که اذان و اقامه از سنتهای مؤکد حضرت رسول ﷺ است و احادیث در فضیلت هر دو بی حد و احصاست. و بعضی از علما در نماز جماعت واجب دانسته اند هر دو را. و بعضی اقامه را در همه نمازها، و اذان را در نماز صبح و شام واجب می دانند. و احتیاط در آن است که اقامه را مطلقاً ترک ننمایند و اذان را در نماز صبح و شام تا ممکن باشد ترک ننمایند. و احتیاط آن است که شرایطی که در نماز رعایت می باید کرد از ایستادن و رو به قبله کردن و با طهارت بودن و سخن نگفتن و حرکت نکردن، همه را در اقامه رعایت بکنند. و اذان و اقامه مخصوص نمازهای واجب پنجگانه است، و در غیر آنها از نمازهای واجب و سنت بدعت است. و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که

خالص از برای خدا اذان بگویند حق تعالی ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق (3182) به او کرامت فرماید و به شفاعت او چهل هزار گناهکار داخل بهشت شوند. و به درستی که چون مؤذن می گوید: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، نود هزار ملک بر او صلوات می فرستند و از برای او استغفار می کنند، و در قیامت در سایه عرش الهی خواهد بود تا حق تعالی از حساب خلائق فارغ شود. و ثواب گفتن أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ را چهل هزار ملک بنویسند. و هر که به نماز جماعت حاضر شود و محافظت نماید بر صف اول و تکبیر اول امام را دریابد و آزار مسلمانی نکند، خدا ثواب مؤذنان را در دنیا و آخرت به او کرامت فرماید.

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: هر که ده سال از برای خدا اذان بگوید حق تعالی بیامزد گناهان او را به قدر آنچه دیده اش می بیند و صدایش در جانب آسمان بلند می شود. و هر تر و خشکی که صدای او را بشنوند تصدیق او نمایند در آنچه می گوید. و از ثواب هر کس که در آن مسجد با او به جماعت نماز می کند بهره ای به او بدهند، و به عدد هر که به صدای اذان او نماز می کند حسنه بیابد.

و در حدیث بلال از حضرت رسول ﷺ منقول است که: مؤذنان امینان مسلمانان اند بر نماز و روزه ایشان و بر گوشت و خون ایشان. از حق تعالی چیزی سؤال (3183) نمی نمایند مگر آن که به ایشان عطا می فرماید، و در هیچ امری شفاعت نمی کنند مگر آن که شفاعت ایشان را قبول می نماید.

و فرمود که: هر که چهل سال از برای خدا اذان بگوید خدا او را در روز قیامت با عمل چهل صدیق محشور گرداند. و هر که بیست سال اذان بگوید، در قیامت به قدر آسمان اول او را نور کرامت فرماید. و هر که ده سال اذان بگوید، خدا او را در قبه ابراهیم خلیل (3184) ساکن گرداند. و هر که یک سال اذان بگوید

حق تعالی در قیامت گناهانش را بیامرزد اگرچه به سنگینی کوه احد باشد. و هر که خالص از برای رضای خدا برای یک نماز اذان بگوید، حق تعالی گناهان گذشته‌اش را بیامرزد و در بقیه عمر، او را از گناه حفظ نماید، و در بهشت او را در درجه شهیدان جا دهد. و به روایت دیگر از آن حضرت منقول است که فرمود که: مؤذن را در مابین اذان و اقامه، حق تعالی ثواب شهیدی کرامت می‌فرماید که در خون خود دست و پا زند.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که یک سال در شهری از شهرهای مسلمانان اذان بگوید بهشت او را واجب شود.

و به سند معتبر منقول است که: هشام بن ابراهیم به حضرت امام رضا صلوات‌الله علیه شکایت نمود از بیماری، و از این که او را فرزند نمی‌شد. حضرت فرمود که: صدای خود را در خانه به اذان بلند کن. راوی گفت که: چنین کردم؛ خدای بیماریم را به صحت مبدل گردانید و فرزندانم بسیار شدند.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون غول⁽³¹⁸⁵⁾ متعرض شما شود اذان بگویید. و در احادیث صحیحه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که به اذان و اقامه نماز گزارد در عقب او دو صف از ملائکه نماز کنند. و اگر با اقامه تنها نماز کند یک صف از ملائکه در عقب او نماز کنند. و در بعضی احادیث آن است که: طول هر صفی از مابین مشرق و مغرب باشد. و در بعضی اخبار وارد شده است که صف، کمترش مابین مشرق و مغرب باشد، و بیشترش مابین زمین و آسمان.

و به سند معتبر از حضرت امام رضا صلوات‌الله علیه منقول است که: هر که اذان و اقامه بگوید دو صف از ملائکه در عقب او نماز کنند. و هر که اقامه

بگوید و اذان نگوید یک ملک از جانب راست و یک ملک از جانب چپ او نماز کنند.

و در حدیث دیگر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: اگر به اقامه تنها نماز کند یک ملک در عقب او نماز کند.

و جمع میان اخبار به این نحو ممکن است که: دو صف در اذان کامل باشد، و یک صف در غیر کامل. و اختلاف اقامه محمول باشد بر اختلاف عذرها که اگر ترک اذان به سبب عذر قوی باشد یک صف با او نماز کنند، و اگر به عذر سہلی ترک کند دو ملک با او نماز کنند، و اگر به غیر عذر ترک کرده باشد یک ملک با او نماز کند. والله تعالی یعلم (3186).

عبادت در جوانی و یاد خدا در میان غافلان یا أباذر ما من شاب یدع الله الدنيا و لهوها، و أهرم شبابه فی طاعه الله، الا أعطاه الله أجر اثنین و سبعین صدیقا. یا أباذر الذاکر فی الغافلین کالمقاتل فی الفارین.

ای ابوذر هر جوانی که ترک کند از برای خدا دنیا و لهوهای دنیا را، و جوانی خود را به پیری رساند در طاعت الهی، البته حق تعالی به او عطا فرماید ثواب هفتاد و دو صدیق را.

ای ابوذر کسی که خدا را یاد کند در میان غافلان، مثل کسی باشد که جهاد کند در میان گریختگان.

صدیق کسی را می گویند که تصدیق پیغمبران و متابعت ایشان در اقوال و افعال، بیشتر و بیشتر (3187) از دیگران بکند.

و این قسم احادیث که در باب ثواب اعمال وارد شده است به دو وجه توجیه می توان نمود:

اول آن که: مراد، صدیق از امتهای دیگر باشد. یعنی ثواب یک جوان صالح این امت برابر است با ثواب هفتاد و دو صدیق از امتهای دیگر.

دویم آن که: هر عملی موجب استحقاق قدری از ثواب می‌گردد و حق تعالی به فضل خود اضعاف⁽³¹⁸⁸⁾ آن را کرامت می‌فرماید. پس مراد آن است که آنچه حق تعالی به آن جوان تفضل می‌فرماید برابر است با ثواب استحقاق هفتاد و دو صدیق.

و وجوه دیگر نیز می‌توان گفت، و چون این دو وجه ظاهرتر بود به همین اکتفا کردیم.

و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات‌الله علیه منقول است که: سه کس اند که حق تعالی ایشان را بی حساب داخل بهشت می‌کند: امام عادل، و تاجر راستگو، و پیری که عمر خود را در طاعت الهی صرف نموده باشد.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هفت کس اند که در سایه عرش الهی خواهند بود در روزی که بغیر آن سایه‌ای نیست: امام عادل؛ و جوانی که در عبادت الهی نشو و نما کرده باشد؛ و شخصی که دلش به مسجد متعلق باشد وقتی که بیرون آید از مسجد تا باز برگردد؛ و دو شخص که در طاعت الهی با یکدیگر باشند تا مفارقت نمایند؛ و شخصی که در خلوت خدا را یاد کند و آب از چشمانش جاری گردد از خوف الهی؛ و شخصی که زن صاحب حسنی او را به حرام به سوی خود بخواند و او از ترس خدا مرتکب آن نشود؛ و شخصی که تصدقی بدهد مخفی که دست چپش نداند که از دست راست چه چیز داده است.

و از حضرت صادق ع منقول است که: هر که قرآن بخواند، و او جوان و با ایمان باشد، قرآن با گوشت و خون او مخلوط گردد و حق تعالی او را با رسولان نیکوکار از ملائکه محشور گرداند. و قرآن در قیامت از جانب او حجت

تمام کند و گوید: خداوندا هر عمل کننده‌ای مزد عمل خود را یافت؛ من مزد عمل کننده خود را می‌خواهم. پس حق تعالی دو حله⁽³¹⁸⁹⁾ از حله‌های بهشت در او پوشاند و تاج کرامت بر سر او گذارد. پس به قرآن خطاب فرماید که: آیا راضی شدی؟ قرآن گوید که: زیاده از این از برای او امید داشتم. پس حق تعالی برات⁽³¹⁹⁰⁾ ایمنی را به دست راستش دهد و برات مُخَلَد⁽³¹⁹¹⁾ بودن در بهشت را به دست چپش دهد و او را داخل بهشت کند. پس به او گویند که: یک آیه بخوان و یک درجه بالا رو. پس به قرآن فرماید که: راضی شدی؟ گوید که: بلی. و کسی که بر او حفظ قرآن دشوار باشد و مکرر خواند تا حفظ کند حق تعالی این ثواب را مضاعف به او کرامت فرماید.

و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات‌الله علیه منقول است که: کسی که در میان غافلان به یاد خدا باشد مانند کسی است که به عوض گریختگان جهاد کند. و کسی که بعد از گریختن لشکر جهاد کند بهشت از برای او واجب است. و احادیث بر این مضامین بسیار است.

در همنشینی با نیکان و بدان در اطعام مؤمنان⁽³¹⁹²⁾ یا أَبَاذَرِ الْجَلِيسِ الصَّالِحِ خَيْرٌ مِنَ الْوَحْدَةِ، و الْوَحْدَةُ خَيْرٌ مِنَ السَّكُوتِ؛ و السَّكُوتُ خَيْرٌ مِنَ اِمْلَاءِ الشَّرِّ. یا أَبَاذَرِ لَا تَصَاحِبِ الْاِمْؤْمِنَا، و لَا يَأْكُلِ طَعَامَكَ الْاِتْقَى، و لَا تَأْكُلِ طَعَامَ الْفَاسِقِينَ.

یا أَبَاذَرِ أَطْعَمِ طَعَامَكَ مِنْ تَحِبِّهِ فِي اللَّهِ، و كُلِ طَعَامَ مَنْ يَحْبِبُكَ فِي اللَّهِ عِزٌّ و جَلٌّ.

ای ابوذر همنشینی با مصاحب صالح و نیکو بهتر است از تنهایی، و تنهایی بهتر است از خاموشی، و خاموشی بهتر است از سخن بد گفتن.

بدان که املا در لغت به معنی آن است که شخصی سخنی بگوید که دیگری بنویسد. و حضرت در اینجا گفتن شر را به این عبارت تعبیر فرمودند، برای اشعار ⁽³¹⁹³⁾ به آن که آنچه از سخنان لغو و باطل می‌گویی، بر کاتبان اعمال خود ⁽³¹⁹⁴⁾ املا می‌کنی که ایشان بنویسند.

چنانچه حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه فرمود به شخصی که سخنان لغو می‌گفت که: ای مرد بر کاتبان خود نامه املا می‌کنی.

ای ابوذر مصاحبت مکن مگر با مؤمن، و نباید طعام خود را بخورانی مگر به پرهیزکاری، و مخور طعام فاسقان را.

ای ابوذر بخوران طعام خود را به کسی که از برای خدا او را دوست داری، و بخور طعام کسی را که از برای خدا تو را دوست دارد.

بدان که به حسب تجربه معلوم است که مصاحبت را در اخلاق و اعمال دخل ⁽³¹⁹⁵⁾ عظیم هست.

پس باید که آدمی در مصاحبت نیکان اهتمام نماید، که شاید اطوار ⁽³¹⁹⁶⁾ مرضیه ⁽³¹⁹⁷⁾ ایشان در او تأثیر نماید و به اخلاق پسندیده ایشان متصف گردد. و از مصاحبت بدان احتراز نماید، که مبادا بدیهای ایشان در او تأثیر کند. و مصاحبان بد که شیاطین انس اند ضرر بیشتر می‌رسانند از شیاطین جن. زیرا که آدمی از مُشاکل ⁽³¹⁹⁸⁾ و مُجانِس ⁽³¹⁹⁹⁾ خود بیشتر قبول می‌کند تا از غیرمجانِس خود. بلکه اکثر اغوای ⁽³²⁰⁰⁾ شیاطین جن به اغوای شیاطین انس می‌شود.

چنانچه از حضرت امام موسی صلوات‌الله‌علیه منقول است که: حضرت عیسی گفت که: مصاحب بد، همنشین خود را به درد خود مبتلا می‌گرداند؛ و قرین ⁽³²⁰¹⁾ بد، آدمی را هلاک می‌کند. پس ببینید که با کی همنشینی می‌کنید.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: پدرم حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که: ای فرزند با پنج کس مصاحبت و همزبانی و رفاقت مکن.

گفتم: ای پدر ایشان را به من بشناسان. فرمود که: زنهار که با دروغگو مصاحبت مکن که مانند سراب تو را فریب می دهد، و نزدیک را برای تو دور می گرداند، و دور را برای تو نزدیک می گرداند؛ و با فاسق⁽³²⁰²⁾ مصاحبت مکن که تو را به یک لقمه یا کمتر می فروشد و دیگری را اختیار می کند؛ و زنهار که با بخیل مصاحبت مکن که تو را در مال خود فرو می گذارد و یاری نمی کند در هنگامی که نهایت احتیاج داری؛ و زنهار که با احمق مصاحب مباش که اگر خواهد به تو نفع رساند ضرر می رساند؛ و زنهار که با قطع کننده رحم مصاحبت مکن که حق تعالی در سه جای قرآن او را لعنت فرموده⁽³²⁰³⁾.

و به سند صحیح از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: مصاحبت مکنید با صاحبان بدعتها، و با ایشان همنشینی مکنید که نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهید بود. و حضرت رسول ﷺ فرمود که: آدمی بر دین یار و همنشین خود است.

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که مکرر در خطبه ها می فرمودند که: مسلمان را سزاوار آن است که اجتناب نماید از برادری سه طایفه: فاجران بیبیک، و احمقان، و دروغگویان:

اما بدکار بی پروا؛ پس زینت می دهد برای تو کارهای بد خود را، و می خواهد که تو مثل او باشی. و تو را اعانت نمی کند بر امر دین تو و بر کاری که در قیامت به کار تو آید. و نزدیکی او موجب جفا و خلاف ادب است، و صحبت او

سبب قساوت⁽³²⁰⁴⁾ دل می‌شود، و آمد - شد او نزد تو موجب عار و بدنامی
توست.

و اما احمق؛ پس او هرگز تو را به خیری دلالت نمی‌کند، و امید دفع شری از
او نمی‌توان داشت. و هرچند سعی کند هم از او نمی‌آید. و گاه باشد که خواهد
به تو نفع رساند و ضرر برساند. پس مردن او بهتر است از زندگی او، و
خاموشی او بهتر است از حرف گفتن او، و دوری او بهتر است از نزدیکی او.
و اما دروغگو؛ پس در مصاحبت او هیچ عیشی برای تو گوارا نیست. سخن
تو را به دروغ به مردم نقل می‌کند، و از مردم به دروغ سخن به تو نقل می‌کند. و
هر دروغی را که تمام کرد، از پی آن دروغ دیگر ابتدا می‌کند تا به حدی که اگر
راستی گوید باور نمی‌توان کرد. و در میان مردم به نقل کذب دشمنی می‌افکند و
کینه‌ها در سینه‌ها می‌رویاند. پس از خدا پرهیزید و ملاحظه نمایید که با کی
مصاحبت می‌کنید.

و حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله علیه فرمود که: متابعت کن کسی را که
تو را می‌گریاند و خیرخواه توست، و متابعت مکن کسی را که تو را می‌خنداند و
تو را فریب می‌دهد. و عن قریب⁽³²⁰⁵⁾ بازگشت همه به سوی خداست.
و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: محبوبترین برادران من به سوی من کسی
است که عیبهای مرا به من بگوید.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: صداقت و دوستی حدی چند دارند که در
هر که آنها نیست او بهره‌ای از صداقت ندارد:
اول آن که: آشکار و پنهان او با تو موافق باشد.

دویم آن که: زینت تو را زینت خود داند و عیب تو را عیب خود داند.
سویم آن که: اگر حکومتی یا مالی به هم رساند با تو تغییر سلوک⁽³²⁰⁶⁾ نکند.

چهارم آن که: از تو منع ننماید هر چه را بر آن قدرت داشته باشد.
پنجم: خصلتی است که جمیع خصلتهای گذشته در آن جمع است؛ آن است
که تو را در حوادث روزگار که رو دهد وانگذارد.
و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: سعادت‌مندترین مردم کسی است
که با نیکان مردم خلطه⁽³²⁰⁷⁾ نماید.

و منقول است که: حواریان از حضرت عیسی عَلَيْهِ السَّلَام پرسیدند که: با کی
همنشینی کنیم؟ فرمود که: با کسی که به یاد خدا آورد شما را دیدن او، و در علم
شما بیفزاید سخن گفتن او، و شما را راغب به آخرت گرداند کردار او.
و حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه فرمود که: هر که خود را به محل
تهمت می‌دارد ملامت نکند کسی را که گمان بد به او می‌برد، و هر که سر خود
را پنهان دارد اختیارش به دست خود است. و هر سری که از دو کس (یا: از دو
لب) درگذشت فاش می‌شود. و کارهای برادر مؤمن خود را حمل بر محمل نیک
کن⁽³²⁰⁸⁾ تا محملی یابی، و سخنی که از او صادر شود بر معنی بدی حمل مکن تا
محمل خیر از برای آن یابی. و بر تو باد به برادران نیک. بسیار از ایشان تحصیل
کن⁽³²⁰⁹⁾ که ایشان تهیه‌اند⁽³²¹⁰⁾ در هنگام نعمت، و سپرند در هنگام بلا. و در امری
که خواهی مشورت کنی، با جمعی مشورت کن که از خدا ترسند. و برادران خود
را به قدر پرهیزکاری ایشان دوست دار. و از زنان بد پرهیزید و از نیکان ایشان
برحذر باشید، و اگر شما را به نیکی امر کنند مخالفت ایشان نمایید که به طمع
نیفتند در بدیها.⁽³²¹¹⁾

و در حدیث دیگر از آن حضرت پرسیدند که: بدترین صاحبان کیست؟
فرمود که: کسی که معصیت خدا را نزد تو زینت دهد.

و در حدیث دیگر فرمود که: همنشینی بدان مورث⁽³²¹²⁾ بدگمانی به نیکان است.

و حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود که: نظر کن هر که را بینی که نفعی در دین به تو نمی‌رساند اعتداد به آشنایی او مکن⁽³²¹³⁾ و به صحبت او رغبت منما. به درستی که آنچه غیر خداست همه باطل است، و کاری که برای خدا نیست عاقبتش نیکو نیست.

و از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منقول است که: سه کس اند که مجالست⁽³²¹⁴⁾ ایشان دل را می‌میراند: مجالست مردم پست دنی، و سخن گفتن با زنان⁽³²¹⁵⁾ و همنشینی اغنیا و مالداران.⁽³²¹⁶⁾

و حضرت صادق صلوات الله علیه فرمود که: چهار چیز است که ضایع می‌شود به بطالت⁽³²¹⁷⁾: دوستی که صرف بیوفا کنی، و نیکی و احسانی که به کسی کنی که شکر تو نکند، و عملی که به کسی گویی که گوش ندهد، و سری که به کسی بسپاری که حفظ نکند.

و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که: با اغنیا همنشینی مکن. به درستی که کسی که با ایشان همنشینی می‌کند اول که با ایشان می‌نشیند چنان می‌داند خدا را بر او نعمتها هست، و چون پاره‌ای نشست گمان می‌کند که خدا هیچ نعمت بر او ندارد.

و حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که: چهار چیز است که دل را می‌میراند: گناه بعد از گناه، و با زنان بسیار سخن گفتن، و با احمق مجادله کردن که او گوید و تو گویی و به خیر برنگردد، و مجالست نمودن با مردگان. پرسیدند که: کیستند مردگان؟ فرمود که: هر مالداری که نعمت او را طاعی کرده باشد.

و بدان که اطعام مؤمنان فضیلت بسیار دارد، و اطعام بسیار⁽³²¹⁸⁾ می باید کرد، شاید که در آن میان مؤمنی باشد و فضیلت اطعام مؤمن را دریابند.

چنانچه به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که مؤمن گرسنه‌ای را اطعام نماید حق تعالی او را از میوه‌های بهشت اطعام نماید. و هر که مؤمن عریانی را بپوشاند حق تعالی از استبرق⁽³²¹⁹⁾ و حریر بهشت بر او پوشاند و ملائکه بر او صلوات فرستند مادام که از آن جامه رشته‌ای باقی باشد. و هر که مؤمن تشنه‌ای را شربت⁽³²²⁰⁾ آبی بخوراند خدا از شراب سر به مهر بهشت به او بخوراند. و کسی که اعانت مؤمنی کند یا غمی از او زایل گرداند حق تعالی او را در سایه عرش خود جا دهد در روزی که بغیر سایه عرش سایه‌ای نباشد.

و به سند معتبر از حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه منقول است که: حضرت موسی ابن عمران علی نبینا و آله و علیهم السلام از خداوند خود سؤال نمود که: الهی چه چیز است جزای کسی که مسکینی را اطعام نماید خالص از برای رضای تو؟ خطاب رسید که: یا موسی در روز قیامت امر می‌کنم منادی را که در میان خلایق ندا در دهد که او از آزاد کرده‌های خداست از آتش جهنم.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: سه چیز است که موجب رفع⁽³²²¹⁾ درجات مؤمن می‌گردد: به همه کس سلام کردن، و طعام به مردم خوراندن، و در شب در هنگامی که مردم در خواب‌اند نماز کردن. و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر که مؤمنی را سیر کند بهشت برای او واجب شود.

و فرمود که: من شخصی از مؤمنان را اطعام کنم نزد من بهتر است از این که صد هزار کس یا زیاده از غیر ایشان را اطعام کنم.

و به سند صحیح از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که سه نفر از مسلمانان را اطعام نماید حق تعالی او را از سه بهشت اطعام نماید در ملکوت آسمان: از جنه الفردوس، و جنت عدن، و طوبی - که درختی است در بهشت که حق تعالی در جنت عدن به دست قدرت خود غرس نموده.

و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر که مؤمنی را اطعام نماید تا او را سیر گرداند، هیچ یک از خلق خدا احصای ثواب او نتوانند نمود، نه ملک مقرب و نه پیغمبر مرسل، مگر خداوند عالمیان. بعد از آن فرمود که: از جمله چیزهایی که مغفرت را واجب و لازم می گرداند اطعام مسلمان گرسنه است.

و به سند معتبر منقول است که: حضرت رسول ﷺ فرمود که: هر که مؤمنی را شربتی ⁽³²²²⁾ از آب بدهد در جایی که قدرت بر آب داشته باشد ⁽³²²³⁾ حق تعالی به هر شربتی هفتاد هزار حسنه به او کرامت فرماید، و اگر در جایی باشد که آب کمیاب باشد چنان باشد که ده بنده از فرزندان اسماعیل ⁽³²²⁴⁾ را آزاد کرده باشد.

و به سند معتبر از حسین بن نعیم ⁽³²²⁵⁾ منقول است که: حضرت صادق صلوات الله علیه از من پرسید که: آیا برادران مؤمن خود را دوست می داری؟ گفتم: بلی. فرمود که: به فقیران ایشان نفع می رسانی؟ گفتم: بلی. فرمود که: بر تو لازم است که دوست داری کسی را که خدا او را دوست می دارد. والله که تا ایشان را دوست نداری نفع به ایشان نمی توانی رسانیدن. آیا ایشان را به منزل خود دعوت می نمایی؟ گفتم: بلی. هر وقت که چیزی می خورم البته دو کس یا سه کس یا کمتر یا بیشتر از ایشان با من می باشند. فرمود که: فضل ایشان بر تو زیاده است از فضل تو بر ایشان. گفتم: فدای تو گردم! اطعام خود را به ایشان

می‌خورانم و بر بساط خود ایشان را می‌نشانم و فضل ایشان بر من عظیمتر است؟! فرمود که: بلی. چون ایشان داخل خانه تو می‌شوند داخل می‌شوند با آمرزش گناهان تو و عیال⁽³²²⁶⁾ تو، و چون بیرون می‌روند می‌برند گناهان تو و عیال تو را.

و در حدیث دیگر فرمود که: داخل می‌شوند با روزی فراوان، و بیرون می‌روند با مغفرت گناهان تو.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که مؤمن مالدار را طعام بخوراند برابر است با اینکه یکی از فرزندان اسماعیل را از کشتن خلاص کند؛ و هر که مؤمن محتاجی را اطعام نماید چنان است که صد کس از فرزندان اسماعیل را از کشتن خلاص کرده باشد.

و در حدیث دیگر فرمود که: اطعام یک مؤمن نزد من بهتر است از آزاد کردن ده بنده و ده حج.

و حضرت رسول ﷺ نهی فرمود از اجابت نمودن فاسقان⁽³²²⁷⁾ به طعام ایشان.⁽³²²⁸⁾

در مذمت پرگوئی و سخن دروغ یا اباذر کفی بالمرء کذبا أن یحدث بکل ما یسمع. یا اباذر ما من شیء أحق بطول السجن من اللسان. یا اباذر ان الله عز و جل عند لسان کل قائل، فلیتق الله امرء، و لیعلم ما یقول. یا اباذر اترک فضول الکلام. و حسبک من الکلام ما تبلغ به حاجتک.

ای ابوذر حق تعالی نزد زبان هر گوینده‌ای است (یعنی بر گفتار هر کس مطلع است). پس باید که آدمی از خدا بترسد و بداند که چه می‌گوید، که مبادا چیزی بگوید که موجب غضب الهی گردد.

ای ابوذر ترک کن سخنهاى زیادتی و لغو را، و کافی است تو را از سخن آن قدر که به سبب آن به حاجت خود برسی.

ای ابوذر از برای دروغ گفتن این کس همین بس است که هرچه بشنود نقل کند.

ای ابوذر هیچ چیز سزاوارتر نیست به بسیار محبوس داشتن و زندان کردن از زبان.

و سخن در فضل سکوت و ترک سخن باطل سابقا مذکور شد. و آنچه حضرت فرمودند که هر شنیده‌ای را نقل کردن دروغ است، ممکن است که مراد آن باشد که اگر به جزم⁽³²²⁹⁾ نقل کنند دروغ است، بلکه اگر نقل کنند، باید که به قایلش⁽³²³⁰⁾ نسبت دهند.

چنانچه به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: چون حدیثی یا سخنی نقل کنید آن را نسبت دهید به آن کسی که به شما حدیث کرده است، که اگر حق باشد ثوابش از شما باشد، و اگر باطل و دروغ باشد گناهش بر او باشد.

و محتمل است که مراد آن باشد که نزد مردم، دروغگو می‌شوید و به کذب⁽³²³¹⁾ مشهور می‌شوید. هرچند وقتی که به قایلش نسبت دهد دروغ نیست، اما کسی که بسیار سخن نقل کرد و دروغ برآمد، اعتماد بر قولش نمی‌ماند.

و ممکن است که مراد آن باشد که می‌باید که سخنی که نقل کنید مأخذش را معلوم کنید، و از مردمی که بر قولشان اعتمادی نیست سخن نقل نکنید، که حرفهای بی‌اصل را شنیدن و نقل کردن به منزله دروغ است در قباحت و شناعة. والله تعالى يعلم.

یا اباذر ان من اجلال الله تعالی اکرام ذی الشیبه المسلم، و اکرام حمله القرءان
العاملین به، و اکرام السلطان المقسط.

ای ابوذر از جمله اجلال⁽³²³²⁾ و تعظیم⁽³²³³⁾ حق سبحانه و تعالی است گرامی
داشتن مسلمانی که ریشش سفید شده باشد، و گرامی داشتن حاملان قرآن که به
احکام قرآن عمل نمایند، و گرامی داشتن پادشاه عادل.

مضامین این کلمات شریفه در ضمن سه ینبوع⁽³²³⁴⁾ روشن می‌گردد.

ینبوع اول: در بیان اکرام پیران مسلمانان است بدان که گرامی داشتن
مسلمانان همگی لازم است خصوصاً پیران ایشان. چون موی سفید اثر رحمت
الهی است و حق تعالی آن را حرمت می‌دارد. پس حرمت داشتن آن تعظیم امر
الهی نمودن است چنانچه در خُطَب⁽³²³⁵⁾ و احادیث بسیار وارد شده است که:
رحم کنید خردان خود را، و توقیر نمایید⁽³²³⁶⁾ پیران خود را.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: تبجیل⁽³²³⁷⁾ و تعظیم نمایید
مشایخ⁽³²³⁸⁾ و پیران خود را، که از تعظیم خداست تعظیم ایشان.

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است که: هر که فضل و حرمت مرد
پیری را بداند و او را توقیر و تعظیم نماید حق تعالی او را از فزع اکبر روز
قیامت ایمن گرداند.

و از حضرت صادق علیه السلام به سند معتبر منقول است که: سه چیزند که به حق
و حرمت ایشان جاهل نمی‌باشد مگر منافقی که نفاش معروف و ظاهر باشد:
کسی که در اسلام ریشش سفید شده باشد، و حامل قرآن، و امام عادل.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که مؤمنی را گرامی دارد، اول خدا را گرامی
داشته و بعد از او آن مؤمن را؛ و هر که استخفاف کند⁽³²³⁹⁾ به مؤمن ریش
سفیدی، حق تعالی کسی را بر او بگمارد که پیش از مردن به او استخفاف نماید.

و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: حق تعالی گرامی می‌دارد مرد هفتاد ساله را، و شرم می‌کند از پیر هشتاد ساله که او را عذاب کند.

و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر که چهل سال عمر کرد، از دیوانگی و خوره و پیسی خدا او را ایمن می‌گرداند. و هر که پنجاه سال عمر کرد خدا حسابش را در قیامت سبک و آسان می‌کند. و چون به شصت سال رسید خدا او را توبه روزی می‌کند. و چون به هفتاد سال رسید اهل آسمان او را دوست می‌دارند. و چون به هشتاد سال رسید حق تعالی امر می‌فرماید که حسناتش را بنویسند و گناهانش را ننویسند. و چون به نود سال رسید گناهان گذشته و آینده‌اش را می‌آمرزند و می‌نویسند که او اسیر خداست در زمین؛ و او را شفیع می‌گردانند در اهل بیتش (3240).

و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: اول کسی که موی سفید در ریشش به هم رسید حضرت ابراهیم بود. چون دید، گفت: خداوندا این چیست؟

وحی آمد که: این نور است و موجب توقیر (3241) است. گفت: خداوندا زیاده گردان.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که یک موی سفید در ریش او به هم رسد در اسلام، آن موی سفید نوری خواهد بود برای او در قیامت.

ینبوع دویم: در بیان فضیلت قرآن و حامل آن و بعضی از فضایل آیات و سُور است و این مشتمل است بر چند ساقیه (3242):

ساقیه اول: در فضیلت قرآن است از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هرگاه مُلتَبَس (3243) و مُشْتَبِه (3244) شود بر شما فتنه‌ها مانند پاره‌های شب تار، پس

بر شما باد به قرآن. به درستی که قرآن شفاعت کننده‌ای است که شفاعتش را قبول می‌کنند. و با هر که مجادله نماید و حجت بر او تمام کند تصدیقش می‌نمایند. و هر که آن را پیشوای خود گرداند او را به بهشت می‌رساند. و هر که آن را به پشت سر اندازد و به آن عمل ننماید او را به سوی جهنم می‌رانند. راهنمایی است که به بهترین راهها دلالت می‌کند و کتابی است که در آن تفصیل و بیان جمیع احکام هست. آن را ظاهری است و باطنی است. ظاهرش احکام الهی است و باطنش علوم نامتناهی است.

ظاهرش خوشایند است و باطنش عمیق است. آن را نجوم و کواکب هستند که بر احکام الهی دلیل‌اند⁽³²⁴⁵⁾. و بر آن نجوم، نجوم دیگر هستند که مردم را به آن احکام می‌رسانند (یعنی ائمه معصومین صلوات‌الله علیهم که علم قرآن نزد ایشان است). عجایب قرآن را احصا نمی‌توان نمود و غرایب آن هرگز کهنه نمی‌شود. در آن چراغهای هدایت افروخته است و انوار حکمت از آن ظاهر است. راهنماست به سوی آمرزش گناهان، کسی را که از آن بیابد اوصاف آمرزش را.

پس باید که هر کس دیده خود را در قرآن به جولان⁽³²⁴⁶⁾ درآورد و دیده دل خود را برای مطالعه انوار آن بگشاید تا از هلاکت نجات یابد و از ورطه‌های ضلالت خلاص شود. به درستی که تفکر نمودن موجب زندگانی دل‌های بیناست و در تاریکیهای جهالت نور تفکر راهنماست. پس نیکو خود را خلاص کنید و در فتنه‌ها خود را مگذارید.

و در حدیث دیگر فرمود که: قرآن هادی است در ضلالت، و بیان کننده است در کوری جهالت، و دست‌گیرنده است در لغزشها، و نور است در ظلمتها، و ظاهر کننده بدعتهاست⁽³²⁴⁷⁾، و نگاهدارنده از مهالک است، و در گمراهیها

راهنماست، و بیان کننده فتنه‌هاست، و رساننده است از دنیا به آخرت. و کمال دین شما در قرآن است و هیچ کس از آن عدول ننمود مگر به سوی آتش. و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: خداوند عزیز جبار کتاب خود را به سوی شما فرستاده است. راستگویی است که به وعده‌های خود وفا می‌نماید و مشتمل است بر احوال و اخبار شما و اخبار گذشته‌ها و اخبار آینده‌ها و اخبار آسمان و زمین. اگر آن کسی که علمش را می‌داند شما را خبر دهد به آنچه در قرآن است از اخبار غیب و علوم بی‌انتها، تعجب خواهید کرد. ⁽³²⁴⁸⁾

و به اسانید متواتره از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که فرمود که: از میان شما می‌روم و دو چیز عظیم در میان شما می‌گذارم: یکی کتاب خدا که ریسمانی است آویخته از آسمان به زمین، و دیگری عترت و اهل بیت من. پس ببینید که با ایشان چگونه سلوک خواهید کرد و حرمت ایشان را چون خواهید داشت.

ساقیه دویم: در بیان فضیلت حاملان قرآن است به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: دیوانها ⁽³²⁴⁹⁾ که در قیامت حساب می‌کنند سه دیوان است: دیوان نعمتها، و دیوان حسنات، و دیوان گناهان. پس چون دیوان نعمت و دیوان حسنات را برابر کنند نعمتها تمام حسنات را فراگیرد و دیوان گناهان باقی ماند. پس فرزند آدم را طلبند که گناهانش را حساب کنند. در این حال قرآن به بهترین صورتها بیاید و در پیش آن مرد روان شود و گوید: خداوندا منم قرآن. و این بنده مؤمن توست که خود را به تعب ⁽³²⁵⁰⁾ می‌انداخت به تلاوت من، و در درازی شب مرا به ترتیل ⁽³²⁵¹⁾ می‌خواند، و چون مرا در تهجد ⁽³²⁵²⁾ می‌خواند آب از دیده‌اش جاری می‌شد. خداوندا او را راضی کن چنان که مرا راضی کرده. پس خداوند عزیز جبار فرماید که: ای بنده من دست راستت را بگشا. پس پر

کند حق تعالی آن را از رضا و خشنودی خود، و دست چپش را پر کند از رحمت خود. پس به او گوید که: اینک بهشت از برای تو مباح است. قرآن بخوان و بالا رو. پس هر یک آیه که بخواند یک درجه بالا رود. و در حدیث دیگر فرمود که: حق تعالی به قرآن خطاب فرماید که: به عزت و جلال خودم سوگند که امروز گرامی دارم هر که تو را گرامی داشته، و خوار کنم هر که تو را خوار کرده.

و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که فرمود که: قرآن را یاد گیرید. به درستی که قرآن در قیامت می آید به نزد حامل خود⁽³²⁵³⁾ به صورت جوان بسیار خوشرو، و می گوید که: منم آن قرآنی که به سبب من شبها بیدار می بودی و در روزهای {داغ} به سبب روزه خود را تشنه می داشتی، و به سبب کثرت تلاوت من آب دهانت خشک می شد و آب دیده ات جاری می شد. امروز با توام هر جا که می روی. و هر که تجارتی کرده امروز از پی تجارت خود رود، و من به عوض تجارت جمیع تاجرانم برای تو. بشارت باد تو را که به زودی کرامت الهی به تو می رسد. پس تاجی می آورند و بر سرش می گذارند،

و نامه امان از عذاب را به دست راستش می دهند و نامه مخلد بودن در بهشت را به دست چپش می دهند، و دو حله بر او می پوشانند و به او می گویند که: قرآن بخوان و بالا رو. و به عدد هر آیه به درجه ای بالا می رود. و پدر و مادرش را دو حله می پوشانند اگر مؤمن باشند، و می گویند به ایشان که: این برای آن است که به فرزند خود تعلیم قرآن کردید.

و حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه فرمود که: بر شما باد به قرآن. به درستی که حق تعالی بهشت را یک خشت از طلا و یک خشت از نقره خلق فرموده، و به جای گل مُشک خوشبو، و به عوض خاک زعفران، و به جای

سنگریزه مروارید در آن مقرر گردانید و درجاتش را به عدد آیات قرآن گردانید. پس کسی که قرآن خوانده باشد به او می‌گویند که: بخوان و بالا رو. و هیچ کس در بهشت درجه‌اش از او بالاتر نیست مگر پیغمبران و صدیقان. و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: اشراف و بزرگان امت من حاملان قرآن‌اند، و جمعی که در شب عبادت می‌کنند.

و در حدیث دیگر فرمود که: حاملان قرآن بزرگان اهل بهشت‌اند. و فرمود که: خدا عذاب نمی‌فرماید دلی را که قرآن را حفظ نماید. و به سند معتبر از آن حضرت ﷺ منقول است که: اهل قرآن در اعلای درجات بهشت‌اند بعد از پیغمبران. پس ضعیف و حقیر بشمارید اهل قرآن را، و حق ایشان را سهل بدانید که ایشان را نزد حق تعالی منزلت رفیع هست. ساقیه سیم: در بیان صفات قُرّای قرآن و اصناف ایشان است بدان که حامل قرآن را بر چند معنی اطلاق می‌کنند و چند قسم می‌باشند: اول آن است که: لفظ قرآن را درست یاد گیرد. و این اول مراتب حاملان قرآن است.

و در این مرتبه تفاضل ⁽³²⁵⁴⁾ به زیادتی علم قرائت و دانستن آداب و محسنات ⁽³²⁵⁵⁾ قرائت می‌باشد، و به زیادتی حفظ کردن و در خاطر داشتن سور ⁽³²⁵⁶⁾ و آیات قرآنی.

دویم: دانستن معانی قرآن است. و در زمان سابق چنین مقرر بوده است که قاریان قرآن تعلم معانی آن نیز می‌نموده‌اند. و این مرتبه از دانستن لفظ بالاتر است. و تفاضل در این مرتبه به زیادتی و نقصان فهم معانی قرآن از ظهور ⁽³²⁵⁷⁾ و بطون ⁽³²⁵⁸⁾ می‌باشد.

سیم: عمل نمودن به احکام قرآن و متخلق شدن⁽³²⁵⁹⁾ به اخلاقی است که قرآن بر مدح آنها دلالت دارد، و خالی شدن از صفاتی است که بر مذمت آنها دلالت دارد. پس حامل حقیقی قرآن کسی است که حامل الفاظ و معانی قرآن گردیده باشد و به صفات حسنه آن خود را آراسته باشد.

و بدان که قرآن خوان احسان معنوی خداوند رحمان است چنانچه از حضرت رسول ﷺ منقول است که: القراءان مأدبه الله. یعنی: قرآن خوان نعمت خداست. و خوان کریمان جامع می‌باشد و درخور هر کس نعمت در آن می‌باشد. سبزی و تره می‌دارد و الوان حلوا و نفایس⁽³²⁶⁰⁾ می‌دارد. لهذا هیچ کس نیست که از قرآن بهره‌ای نداشته باشد. جمعی کثیر از راه کتابت لفظش بهره‌های دنیوی و اخروی می‌برند حتی آن کس که مرکبش را به عمل می‌آورد، و آن کسی که کاغذش را می‌سازد، و آن کاتبی که می‌نویسد، و کارفرمایی که مزد می‌دهد و غیر ایشان از جماعتی که در کتابت قرآن دخیل می‌باشند، اگر از برای خدا کنند بهره دنیا و آخرت می‌برند، و اگر از برای دنیا کنند بهره دنیوی می‌برند. و جمعی از تعلیم و تعلم لفظش بهره‌های دنیوی و اخروی می‌برند.

و صاحبان هر علم از علوم نامتناهی را بهره‌ای از قرآن هست چنانچه صرفی⁽³²⁶¹⁾، وجوه تصاریف⁽³²⁶²⁾ و اشتقاقاتش⁽³²⁶³⁾ استنباط می‌نماید⁽³²⁶⁴⁾، و نحوی⁽³²⁶⁵⁾ از انحای تراکبیش⁽³²⁶⁶⁾ استشهاد می‌نماید⁽³²⁶⁷⁾، و معانی بیانی⁽³²⁶⁸⁾، از نکات غریبه‌اش فایده‌مند می‌شود، و اصحاب بلاها از برکات آیات کریمه‌اش به تلاوت

کردن و نوشتن نفع می‌یابند، و ارباب مطالب دنیوی و اخروی به آیات و سورش پناه می‌برند و مطلب خود را می‌بایند. و یک راه اعجاز قرآن تأثیرات غریبه آیات و سور آن است. و ارباب تکسیر⁽³²⁶⁹⁾ و اصحاب عدد⁽³²⁷⁰⁾ و غیر

ایشان همه به قرآن پناه می‌برند. و از راه معانی غریبه‌اش جمیع صاحبان علوم مختلفه منتفع می‌شوند از متکلم⁽³²⁷¹⁾ و حکیم⁽³²⁷²⁾ و فقیه⁽³²⁷³⁾ و اصحاب ریاضی و صاحبان علوم اخلاق و طبیبان و اصحاب اکسیر⁽³²⁷⁴⁾ و منشیان⁽³²⁷⁵⁾ و شعرا و ادبا⁽³²⁷⁶⁾، و غیرایشان از جماعتی که از ظاهر قرآن بهره‌ای دارند. و از هر بطنی از بطون قرآن جمعی که قابل آن هستند از اصحاب عرفان⁽³²⁷⁷⁾ و ارباب ایقان⁽³²⁷⁸⁾، فواید و حکم و معارف نامتناهی می‌یابند.

پس حامل کامل قرآن مجید جمعی‌اند که جمیع بهره‌های قرآن را بر وجه کمال داشته باشند. و ایشان حضرت رسول و اهل بیت کرام او صلوات‌الله علیهم اجمعین‌اند. زیرا که معلوم است به احادیث متواتره که لفظ قرآن مخصوص ایشان است و قرآن تمام کامل نزد ایشان است، و علوم قرائتی⁽³²⁷⁹⁾ که در میان است⁽³²⁸⁰⁾ هم به اتفاق به حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه منسوب است.

و ایضا احادیث متواتره وارد است که: معنی قرآن را کسی بغیر ایشان نمی‌داند. و علم ماکان و ما یکون⁽³²⁸¹⁾ تا روز قیامت، و جمیع شرایع و احکام در قرآن هست، و علمش نزد ایشان مخزون⁽³²⁸²⁾ است. و قرآن را هفت بطن یا هفتاد بطن است و علم جمیع آن بطون نزد ایشان است. و همچنین عمل نمودن به جمیع احکام و شرایع قرآن مخصوص ایشان است چون از جمیع خطاها معصوم‌اند و به جمیع کمالات بشری متصف‌اند.

و ایضا اکثر قرآن در مدح ایشان و مذمت مخالفان ایشان است چنانچه وارد شده است که: ثلث قرآن در شأن ماست، و ثلث آن در مذمت دشمنان ماست، و ثلث دیگر آن فرایض و احکام است.⁽³²⁸³⁾

و این معنی نیز ظاهر است که مدح هر صفت کمالی که در قرآن واقع است به مدح صاحب آن صفت برمی‌گردد، و صاحب آن صفت بر وجه کمال ایشان‌اند؛ و

مذمت هر صفت نقصی که وارد شده است به مذمت صاحبان آن صفات برمی‌گردد که دشمنان ایشان‌اند. و چون قرآن شخصی⁽³²⁸⁴⁾ نیست قائم به ذات⁽³²⁸⁵⁾ بلکه عرضی⁽³²⁸⁶⁾ است که در مجالی⁽³²⁸⁷⁾ مختلفه ظهورات مختلف می‌دارد، چنانچه پیوسته در علم واجب‌الوجود بوده و از آنجا در لوح ظاهر گردیده، و از آنجا به روح حضرت جبرئیل منتقل گردیده، و از جانب خدا بلاواسطه و به واسطه جبرئیل در نفس مقدس نبوی ظاهر گردیده، و از آنجا به قلوب اوصیا و مؤمنان درآمده و در صورت کتابتی ظهور نموده، پس اصل قرآن را حرمتی است، و به سبب آن در هر جا که ظهور کرده آن محل را حرمتی بخشیده. و در هر جا که ظهورش زیاده است موجب حرمت آن چیز بیشتر گردیده. پس هرگاه آن نقشهای مرکب و لوح و کاغذی که بر آن نقش بسته و جلدی که مجاور آنها گردیده، با این که پست‌ترین ظهورات اوست، آن قدر حرمت به آنها بخشیده که اگر کسی خلاف آدابی نسبت به آنها به عمل آورد کافر می‌شود، پس قلب مؤمنی که حامل قرآن گردیده حرمتش زیاده از نقش و کاغذ قرآن خواهد بود. چنانچه وارد شده است که: مؤمن حرمتش از قرآن بیشتر است. و از مضامین و اخلاق حسنه قرآن هر چند در مؤمن بیشتر ظهور کرده موجب احترام او زیاده گردیده، و هر چند خلاف آن اوصاف از تقایص و معاصی و اخلاق ذمیمه ظهور کرده موجب نقصان ظهور قرآن و نقص حرمت گردیده.

پس این مراتب ظهورات قرآن و اوصاف آن زیاده می‌گردد، تا چون به مرتبه جناب بارفعت نبوی و اهل بیت کرام او می‌رسد مرتبه ظهورش به نهایت می‌رسد. چنانچه در وصف حضرت رسول ﷺ وارد شده است که: کان خلقه القرآن. یعنی: خلق آن حضرت قرآن بود.

بلکه اگر به حقیقت نظر کنی قرآن حقیقی ایشان‌اند که محل لفظ قرآن و معنی قرآن و اخلاق قرآن‌اند، چنانچه دانستی که قرآن چیزی را می‌گویند که نقش قرآن در آن باشد و نقش کامل قرآن به حسب معنی و لفظ در قلوب مطهره ایشان حاصل است. چنانچه حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه بسیار می‌فرمودند که: منم کلام الله ناطق⁽³²⁸⁸⁾.

و این است معنی آن حدیث که حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه فرمود در حدیث طولانی که: قرآن به صورت نیکویی به صحرای محشر خواهد آمد و شفاعت حاملان خود خواهد کرد. راوی پرسید که: آیا قرآن سخن می‌تواند گفت؟ حضرت تبسم نمود و فرمود که: خدا رحم کند ضعیفان شیعیان ما را که آنچه از ما می‌شنوند تسلیم می‌کنند و اذعان می‌نمایند.

بعد از آن فرمود که: نماز، شخصی است و صورتی دارد و خلقتی دارد و امر و نهی می‌کند.

راوی می‌گوید که: صورت من متغیر شد و گفتم: این سخن را در میان مردم نقل نمی‌توانم کرد. حضرت فرمود که: هر که ما را به نماز نشناسد حق ما را نشناخته و انکار حق ما کرده.

بعد از آن فرمود که: می‌خواهی سخن قرآن را به تو بشنوانم؟ گفت: بلی. فرمود که: در قرآن است که: نماز نهی می‌کند از فحشا⁽³²⁸⁹⁾ و منکر⁽³²⁹⁰⁾، و ذکر خدا بزرگتر است.⁽³²⁹¹⁾ حضرت فرمود که: چون نماز نهی می‌کند، پس سخن می‌گوید. و فحشا و منکر مردی چندند. و ماییم ذکر خدا، و ما بزرگتریم.

چون این مطلب در حل اخبار اهل بیت علیهم‌السلام بسیار دخیل است اگر زیاده از این توضیح نمایم اصوب⁽³²⁹²⁾ است.

بدان که هر چیز را صورتی و معنایی و جسدی و روحی است، خواه اخلاق و خواه عبادت و خواه غیر آنها. و جمعی که حَشویه‌اند⁽³²⁹³⁾، به ظاهرها دست زده‌اند و پا از آن به در نمی‌گذارند و خود را از بسیاری از حقایق محروم گردانیده‌اند. و جمعی به بواطن⁽³²⁹⁴⁾ و معانی چسبیده‌اند و از ظواهر دست برداشته‌اند و به سبب این ملحد⁽³²⁹⁵⁾ شده‌اند. و صاحب دین آن است که هر دو را به سمع یقین بشنود و هر دو را اذعان نماید. مثل این که بهشت را صورتی است که عبارت از در و دیوار و درخت و انهار⁽³²⁹⁶⁾ و حور⁽³²⁹⁷⁾ و قصور⁽³²⁹⁸⁾ است. و معنی بهشت، کمالات و معارف و قرب و لذات معنوی است که در بهشت صوری می‌باشد. حشوی می‌گوید که: در بهشت بغیر لذت خوردن و آشامیدن و جماع کردن معنی ندارد. ملحد می‌گوید که: بهشت در و دیوار و درختی نمی‌دارد. همان لذتهای معنوی را به این عبارات تعبیر کرده‌اند. و به این سبب منکر ضروری دین گردیده و کافر شده است. اما صاحب یقین می‌داند که هر دو حق است، و در ضمن آن لذتهای صوری، لذتهای معنوی حاصل می‌شود چنانچه در اول کتاب اشاره به این معنی کردیم.

و همچنین در باب صراط واقع شده است⁽³²⁹⁹⁾ که: صراط دین حق است. و واقع شده است که: اهل بیت صراط مستقیم‌اند. و وارد شده است که: صراط، محبت علی بن ابی طالب است. و واقع شده است که: صراط جبری⁽³³⁰⁰⁾ است بر روی جهنم. همه حق است زیرا که صراط آخرت نمونه صراط دنیاست و در دنیا فرموده‌اند که بر صراط دین حق و ولایت اهل بیت مستقیم می‌باید بود. و از چپ و راست شعبه‌های بسیار از مذاهب مختلفه و گناهان کبیره هست که هر که متوجه آنها می‌شود از این صراط به در می‌رود.

و این صراط راهی است در نهایت باریکی و دقت و نازکی، و کمینگاهها دارد که شیاطین بر آن رخنه‌ها⁽³³⁰¹⁾ در کمین نشست‌اند، و عقبه‌ها⁽³³⁰²⁾ از عبادات شاقه⁽³³⁰³⁾ و ترک معاصی دارد که بسیار کسی از آن عقبه‌ها راه را گم کرده‌اند. و نمونه این صراط بعینه⁽³³⁰⁴⁾ صراط آخرت است که در نهایت باریکی و دقت⁽³³⁰⁵⁾ و دشواری است و بر روی جهنم می‌گذارند. پس کسی که پیوسته در این صراط مستقیم بوده در آن صراط راست به بهشت می‌رود. و هر که به سبب اعتقاد فاسدی یا کبیره هلاک کننده‌ای از این صراط به در رفته به همان عقبه و کمینگاه که می‌رسد، پایش از آن صراط می‌لغزد و به جهنم می‌افتد. و همچنین مارها و عقربهای دوزخ صورت اخلاق ذمیمه است، و درختها و حور و قصور صورت و ثمره افعال حسنه است.

و همچنین نماز را در دنیا روحی و بدنی هست. بدن نماز آن افعال مخصوصه است، و روح نماز ولایت علی بن ابی طالب و اولاد اوست. و کار روح آن است که جسد را باقی می‌دارد و منشأ حرکات و آثار بدن می‌گردد. پس نماز بی‌ولایت چون موجب کمالی نمی‌گردد و باعث قرب نمی‌شود و از عذاب نجات نمی‌بخشد، مانند بدن مرده است. پس ولایت روح آن است. و چون نماز کامل از ایشان صادر می‌شود، و اگر از دیگری صادر شود به برکت ایشان می‌شود، پس بقای نماز به ایشان است. به این سبب خود، روح نمازند. و چون وصف نماز در ایشان کامل گردیده و خلق ایشان شده، گویا با نماز متحدند.

پس همچنان که لفظ انسان را بر بدن آدمی و بر روح، و بر روح یا بدن - هر سه - اطلاق می‌نمایند، همچنین نماز را بر این افعال، و بر آن ذوات مقدسه، و بر آن ذوات با اتصاف به این صفت اطلاق می‌نمایند. پس نماز که در قرآن واقع

می‌شود، ظاهرش - که افعال است - مراد است و باطنش - که ولایت است - مراد است، و منافات با یکدیگر ندارند.

و جمعی از ملاحده⁽³³⁰⁶⁾ اسماعیله⁽³³⁰⁷⁾ به سبب این که این احادیث را نفهمیده‌اند انکار عبادات کرده‌اند و کافر شده‌اند و می‌گویند: نماز کنایه از شخصی است، و روزه کنایه از شخصی است، و این اعمال در کار نیست. و جمعی از حشویه به جانب تفریط⁽³³⁰⁸⁾ افتاده، انکار این احادیث کرده‌اند و رد کرده‌اند.

و همچنین ایمان چون به حضرت امیرالمؤمنین کامل گردیده، و آن حضرت بر وجه کمال به آن متصف است، و بقای ایمان به برکت آن حضرت است، و ولایتش رکن اعظم ایمان است، و ایمان در جمیع اعضا و جوارحش سرایت کرده، و پیوسته از آثار و افعالش انوار ایمان مشاهده می‌شود، اگر ایمان بر آن حضرت اطلاق کنند در بطن قرآن بعید نیست.

و همچنین مخالفان ایشان در باب کفر و معاصی چنین‌اند.

پس روح و معنی و محل حقیقی صلات و ایمان و زکات و غیر آنها از عبادات، علی ابن ابی طالب و فرزندان اویند، و روح و معنی و محل حقیقی فحشا و منکر و فسوق و عصیان، ابوبکر و عمر و عثمان و سایر دشمنان ایشان‌اند که به سبب ایشان کفر و معاصی باقی مانده و در ایشان کامل بوده.

و همچنین کعبه را حرمت داده‌اند برای این که محل فیوض الهی و معبد دوستان خداست. و دل‌های ائمه معصومین و دوستان ایشان که محل معرفت و محبت و یاد خداست از کعبه اشرف⁽³³⁰⁹⁾ است و کعبه حقیقی ایشان‌اند. اما نباید که کسی انکار حرمت این کعبه ظاهر بکند یا انکار حج کند تا کافر شود، بلکه

می‌باید که اول به کعبه ظاهر رود و بعد از آن به کعبه باطن رود و از انوار هر دو بهره‌مند شود.

چنانچه به اسانید معتبره از حضرت امام جعفر صادق و امام محمد باقر صلوات‌الله علیهما منقول است که فرمودند که: این سنگها را برای این بنا کرده‌اند که مردم بیایند به طواف و به وسیله این طواف به خدمت ما برسند و معالم⁽³³¹⁰⁾ دین خود را از ما یاد گیرند و ولایت خود را بر ما عرض نمایند.

زیاده از این معنی را در این مقام بسط نمی‌توان داد. اما اگر ادراک این معنی درست نموده‌ای بسیاری از مشکلات اخبار بر تو ظاهر می‌گردد، و معنی نهی کردن نماز را می‌فهمی که هم نماز، خودش در کسی که کامل شد موجب قرب می‌شود و از معاصی و متابعت ارباب معاصی نهی می‌فرماید و منع می‌کند، و هم ائمه معصومین که روح نمازند نهی می‌کنند. بلکه همان معنی نمازی که در ایشان کامل گردیده و موجب اعلا⁽³³¹¹⁾ مراتب قرب ایشان گردیده، به زبان ایشان متکلم است و تو را منع می‌نماید.

زیاده از این سخن در این مقامات نازک⁽³³¹²⁾ گفتن، موهوم معانی کفرآمیز می‌شود. رجوع می‌کنیم به نقل اخباری که در وصف حاملان قرآن وارد شده است.

به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله علیه منقول است که: قاریان قرآن بر سه قسم‌اند: یکی شخصی است که قرآن خوانده است، و آن را سرمایه دنیای خود کرده است، و وسیله جلب فواید و اموال از پادشاهان گردانیده است، و به قرآن بر مردم استطاله⁽³³¹³⁾ و زیادتی و فخر می‌کند.

و شخص دیگر آن است که قرآن خوانده است، و حروف آن را حفظ⁽³³¹⁴⁾ و ضبط نموده⁽³³¹⁵⁾، و حدود و احکامش را ضایع ساخته است، و همین⁽³³¹⁶⁾ در

راست کردن⁽³³¹⁷⁾ لفظش سعی می‌نماید. خدا این جماعت را در میان حاملان قرآن بسیار نکند.

و شخص دیگر آن است که قرآن خوانده، و دوی قرآن را بر دردهای دل خود گذاشته، و شبهایش را به قرآن بیدار داشته، و به سبب قرآن روزها تشنه مانده به روزه داشتن، و به قرآن بر پا ایستاده است در مساجد و جاهای نماز، و در شبها پهلوی از رختخواب تهی کرده است به سبب قرآن. پس به برکت این جماعت

خداوند عزیز جبار دفع می‌نماید بلاها را، و به این جماعت غلبه می‌دهد مسلمانان را بر دشمنان، و به این جماعت حق تعالی باران از آسمان می‌فرستد. والله که این جماعت در میان قاریان قرآن کمترینند از گوگرد احمر⁽³³¹⁸⁾.

و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: سزاوارترین مردم به تخشع⁽³³¹⁹⁾ و تضرع⁽³³²⁰⁾ در آشکار و پنهان حامل قرآن است، و سزاوارترین مردم در پنهان و آشکار به نماز و روزه حامل قرآن است. بعد از آن به آواز بلند ندا فرمودند که: ای حامل قرآن! به سبب قرآن تواضع و فروتنی کن تا خدا تو را بلندمرتبه گرداند، و به قرآن طلب عزت از مردم مکن که خدا تو را ذلیل می‌گرداند، و متزین⁽³³²¹⁾ شو به قرآن از برای خدا تا خدا تو را زینت بخشد. و آن را برای مردم زینت خود مکن که خدا تو را معیوب و بدنما گرداند.

به درستی که هر که قرآن را ختم نماید چنان است که گویا پیغمبری را در میان دو پهلوی او جا داده‌اند بدون آن که وحی به او بیاید. و کسی که تمام قرآن را خوانده باشد سزاوار از برای او آن است که با جاهلان جهالت نکند، و در میان جمعی که به غضب می‌آیند او به غضب نیاید و زود از جا به در نرود. بلکه باید عفو کند و بیوشاند و درگذرد و حلم کند از برای تعظیم⁽³³²²⁾ قرآن. و کسی

را که قرآن به او عطا کرده باشند و گمان کند که خدا به کسی از خلق چیزی بهتر از آنچه به او کرامت فرموده داده است از اموال و اسباب دنیا، پس به تحقیق که عظیم شمرده است چیزهایی را که خدا حقیر شمرده است، و حقیر دانسته است چیزی را که خدا عظیم گردانیده است.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که قرآن را بخواند و با خواندن قرآن حرامی بیاشامد، یا محبت دنیا و زینت‌های آن را بر قرآن اختیار کند، مستوجب غضب الهی گردد، مگر آن که توبه کند. و اگر بی‌توبه بمیرد در قیامت قرآن بر او حجت خود را تمام کند که او را عذری نماند.

ساقیه چهارم: در بیان آداب خواندن قرآن است و آن مشتمل است بر شرایط

بسیار:

اول: ترتیل در قرائت است.

چنانچه حق تعالی می‌فرماید که: **(ورتل القرآن ترتیلاً)** ⁽³³²³⁾: ترتیل کن در قرائت قرآن ترتیل کردنی.

و ترتیل، قدری از آن واجب است و قدری مستحب. ترتیل واجب به حسب مشهور آن است که حروف را از مخارج ⁽³³²⁴⁾ ادا نماید و حفظ احکام وقف و وصل بکند، که اگر دو کلمه را متصل به یکدیگر خواند و فاصله در میان به قطع نفس یا سکت طویل ⁽³³²⁵⁾ نکند، کلمه اول را ساکن نخواند بلکه آخرش را به اول کلمه لاحق ⁽³³²⁶⁾ وصل کند، و اگر وقف کند ⁽³³²⁷⁾ بر کلمه‌ای، وقف به حرکت نکند ⁽³³²⁸⁾.

چنانچه منقول است که: از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه سؤال نمودند از معنی ترتیل. فرمود که: ترتیل حفظ وقفهاست، و ادا نمودن حرفهاست از مخارج.

و ترتیل مستحب، شمرده خواندن و به تأنی خواندن قرآن است به حیثیتی که حروف در یکدیگر داخل نشود که خوب ممتاز⁽³³²⁹⁾ نشود. و بسیار هم پاشان⁽³³³⁰⁾ نخواند که حروف از هم بیاشد و اتصال کلام برطرف شود، با رعایت صفات حروف و مدها و اقسام وقفها که از کتب قرائات، تفصیل آنها معلوم می‌شود. و این معانی را نیز داخل در آنچه حضرت فرموده‌اند می‌توان کرد. و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که از تفسیر ترتیل پرسیدند، فرمودند که: حروف را خوب ظاهر گردان، و تند مخوان به نحوی که عربان شعر را می‌خوانند و از هم می‌پاش حرفها را مانند ریگی که پاشند. ولیکن به فزع⁽³³³¹⁾ و خوف آورید (یا: بکوید)⁽³³³²⁾ به خواندن قرآن دل‌های سخت را. و چنان نباشد که همت بر آخر سوره گمارید⁽³³³³⁾ و تند بخوانید که زود تمام شود. دویم: به تدبر و تفکر خواندن، و متوجه معانی آن گردیدن، و به رقت⁽³³³⁴⁾ و خشوع خواندن است.

و باید که از مواعظ قرآن متذکر شود، و از احوال گذشتگان عبرت گیرد، و چون به آیه رحمتی رسد از خدا بطلبد، و چون به آیه عذابی برسد استعاده نماید⁽³³³⁵⁾.

چنانچه به اسانید بسیار از حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه و سایر ائمه صلوات‌الله‌علیهم منقول است که: خیری نیست در قرائتی که در آن تدبر نباشد. و از حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه منقول است که: قرآن به حزن نازل شده است؛ پس آن را به حزن بخوانید.

و از حَفْص⁽³³³⁶⁾ منقول است که: حضرت امام موسی صلوات‌الله‌علیه از شخصی پرسیدند که: بقای در دنیا را می‌خواهی؟ گفت: بلی. فرمود که: چرا؟ گفت: از برای خواندن قل هو الله أحد⁽³³³⁷⁾. پس حضرت بعد از زمانی فرمودند

که: ای حفص هر که از دوستان و شیعیان ما بمیرد و قرآن نداند، در قبر او را حق تعالی تعلیم قرآن می فرماید تا درجات او را بلند گرداند. زیرا که درجات بهشت به قدر آیات قرآن است؛ به قاری می گویند که: بخوان و بالا رو. پس هر آیه‌ای که می خواند یک درجه بالا می رود. حفص گفت که: کسی را ندیدم که خوفش با امیدش زیاده از آن حضرت باشد. و چون قرآن می خواندند، به حزن و اندوه می خواند {ند} و به نحوی می خواندند که گویا به مشافهه⁽³³³⁸⁾ با کسی خطاب می کنند.

و از رجاء بن ضحاک⁽³³³⁹⁾ منقول است که: حضرت امام رضا صلوات الله علیه در راه خراسان چون به میان رختخواب می رفتند تلاوت بسیار می فرمودند، و چون به آیه‌ای می رسیدند که در آن ذکر بهشت یا دوزخ بود می گریستند و از خدا سؤال بهشت و استعاده از جهنم می نمودند. و چون در نماز سوره قل هو الله احد می خواندند بعد از احد⁽³³⁴⁰⁾ آهسته می گفتند: (الله أحد⁽³³⁴¹⁾). و چون سوره را تمام می کردند سه مرتبه می گفتند: کذلک الله ربنا⁽³³⁴²⁾. و چون سوره (قل یا ایها الکافرون)⁽³³⁴³⁾ می خواندند بعد از لفظ کافرون آهسته می گفتند: یا ایها الکافرون⁽³³⁴⁴⁾. و چون از سوره فارغ می شدند سه مرتبه می فرمودند: ربی الله و دینی الاسلام⁽³³⁴⁵⁾. و چون از سوره والتین و الزیتون⁽³³⁴⁶⁾ فارغ می شدند می خواندند که: بلی؛ و أنا علی ذلک من الشاهدین⁽³³⁴⁷⁾. و چون سوره لا أقسم بیوم القیامه⁽³³⁴⁸⁾ می خواندند، بعد از فارغ شدن، می فرمودند: سبحانک اللهم بلی⁽³³⁴⁹⁾. و چون از سوره فاتحه⁽³³⁵⁰⁾ فارغ می شدند می فرمودند که: الحمد لله رب العالمین⁽³³⁵¹⁾. و چون سبح اسم ربک الأعلى⁽³³⁵²⁾ می خواندند، بعد از اعلی، می فرمودند آهسته که: سبحان ربی الأعلى⁽³³⁵³⁾.

و در هر جای قرآن که یا ایها الذین ءامنوا⁽³³⁵⁴⁾ می خواندند آهسته می فرمودند که: لبیک اللهم لبیک⁽³³⁵⁵⁾.

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: هرگاه یکی از مسبحات را خوانید بگوئید: سبحان الله الأعلى⁽³³⁵⁶⁾. و مسبحات سوره ای چندند که در اولشان یسیح یا سیح یا سیح⁽³³⁵⁷⁾ است. و چون بخوانید که: ان الله و ملائکته یصلون علی النبی⁽³³⁵⁸⁾، صلوات بفرستید خواه در نماز باشد و خواه در غیرنماز. و چون سوره والتین⁽³³⁵⁹⁾ خوانید در آخرش بگوئید: و نحن علی ذلک من الشاهدین⁽³³⁶⁰⁾. و چون قولوا ءامننا⁽³³⁶¹⁾ بخوانید بگوئید: ءامننا بالله⁽³³⁶²⁾. و تتمه⁽³³⁶³⁾ آیه را بخوانید تا مسلمین⁽³³⁶⁴⁾.

و به سند معتبر دیگر منقول است که: حضرت امام رضا صلوات الله علیه در هر سه روز یک ختم قرآن می فرمودند و می گفتند که: اگر خواهم، در کمتر از سه روز ختم می توانم کرد ولیکن به هیچ آیه ای نمی گذرم هرگز مگر آن که در معنی آن آیه تفکر می نمایم و در سبب نزولش تأمل می کنم و به یاد می آورم که در چه وقت نازل گردیده. لهذا در هر سه روز یک ختم می کنم.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون سوره قل یا ایها الکافرون می خواندند، بعد از لا أعبد ما تعبدون⁽³³⁶⁵⁾ می گفتند: أعبد ربی⁽³³⁶⁶⁾. و بعد از اتمام سوره می فرمودند که: دینی الاسلام. علیه أحیا و علیه أموت ان شاء الله⁽³³⁶⁷⁾.

و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقول است که: آیات قرآنی خزینه های حکمت ربانی است. پس در هر خزانه را که می گشایی باید که در آن نظر نمایی و به تفکر، جواهر معانی و حکمتها را بیرون آوری.

و در روایت دیگر از آن حضرت منقول است که فرمود که: اگر هر که در مابین مشرق و مغرب است بمیرند، بعد از آن که قرآن با من باشد، وحشت به هم نمی‌رسانم.

و چون آن حضرت مالک یوم الدین⁽³³⁶⁸⁾ را می‌خواندند، تکرار می‌فرمودند به حدی که نزدیک بود که هلاک شوند.

و الحق⁽³³⁶⁹⁾ چگونه وحشت به هم رساند کسی که انیس او خداوند عالمیان باشد، و چون خواهد سخن بگوید، با خداوند خود سخن گوید و مناجات کند و راز بگوید. و اگر خواهد کسی با او سخن گوید، قرآن بخواند. که گاهی خدا با او خطاب فرماید، و خود را مخاطب به آن خطابه دانسته لبیک در جواب گوید: و گاهی پیغمبران با او سخن گویند، و خطابه‌های ایشان را چنان داند که از ایشان می‌شنود. بلکه آن جماعت که پیغمبران با ایشان سخن می‌گفته‌اند کور و کری چند بوده‌اند، و کسی که آگاه است، مخاطب به خطاب ایشان بیشتر است زیرا که خطابه‌های ایشان برای جمیع عالمیان عام است.

و گاهی حق تعالی برای او قصه می‌خواند و احوال گذشتگان را برای او نقل می‌کند، و از شادی این کرامت نزدیک است که قالب تهی کند.

و گاهی خوان نعمتهای الوان بهشت از برایش می‌کشد. و آن که عارف است، چون از نعمتهای بهشت برای این لذت می‌برد که از دوست به او می‌رسد، از وعده‌اش نیز همان لذت می‌برد، بلکه بیشتر. و محبان، نشئه شراب ظهور⁽³³⁷⁰⁾ بهشت را در این نشئه بیشتر می‌یابند. و گاهی اوصاف خود را برای او بیان می‌فرماید و او را در گلستانهای صفات کمالیه خود به سیر می‌دارد. گاهی در گلستان رحمانیت تکلیف سیر می‌کند که چه خوانهای مملو از الوان نعمت برای کافر و مسلمان کشیده، و چه نعمتهای خفی و جلی بر عاصیان و گناهکاران

دارد. و گاهی به سیر گلستان رحیمیت می‌فرستد که چه لطفهای خاص و شفقتهای بی‌اندازه نسبت به دوستان خود فرموده. و گاهی به سیر بوستان رازقیت می‌برد او را که هیچ برگ و گیاهی نیست که بهره خاصی از خوان رازقیت او نداشته باشد. حتی آن برگ ضعیفی که در منتهای درخت است قدری از روزی بر آن مقدر است که ریشه‌ای که ده‌گز⁽³³⁷¹⁾ در زمین فرو رفته و دهان گشاده از آب و خاک به دهان خود می‌کشد، چه قدر به آن برسد و زیاده و کم نرسد.

و گاهی به سیر گلستان قدرتهای نامتناهی می‌برد، و گاهی درهای گنجهای علوم و معارف نامتناهی را بر رویش می‌گشاید و از انواع جواهر حقایق آنچه دیده‌اش تاب آورد بر او عرض می‌نماید. و همچنین در جمیع صفات جلال و جمال و رفعت و کمال.

و گاهی احوال دوستان خود و کمالات ایشان را برای او نقل می‌کند و از بنده نوازیهای خود امیدوار می‌گرداند که دوستان چندین هزار سال گذشته را احوال ایشان را به چه مهربانی نقل می‌فرماید، و نعمتها که خود به ایشان عطا فرموده ایشان را به آنها می‌ستاید، و بیان شکیبایی ایشان و مشقتها که در راه او کشیده‌اند می‌فرماید، و بعد از آن بیان تدارک فرمودن خود می‌نماید و از بیان فرمودن وسعت حلم و مزید کرمهای خود نسبت به گذشته‌ها دستگاه امید را وسیع می‌گرداند.

زهی پروردگار کریم که با غایت لطف و مدارا، مانند پدر مشفق و ادیب مهربان برای تکمیل بندگان، گاهی به وعده حور و قصور و طعام و شراب تطمیع می‌نماید، و گاهی به وعید انواع زجر و عذاب تهدید می‌فرماید. پس کسی که از روی تنبه و آگاهی و تفکر قرآن خواند و درهای گلستانهای فیض نامتناهی

یزدانی بر روی عقل او مفتوح گردیده باشد و دیده دلش را نور ادراک معارف داده باشند، در هر صفحه از صفحات قرآن که نظر می‌فرماید گلستانی از شقایق حقایق برایش مرتب ساخته‌اند، و چراغانی از الوان انوار معارف و هدایت برایش مهیا کرده‌اند، و محفلی مملو از دوستان و برگزیدگان خدا برای انس و الفت او نشانیده‌اند، و انواع نعمتهای روحانی و اصناف لذتهای عقلانی برایش حاضر ساخته‌اند، و قدحهای مرد آزما از شراب طهور لطف و محبت برایش پر کرده‌اند. میزبانش خداوند مهربان است و مصاحبانش پیغمبران و اوصیا و صدیقان. در چنین بزمی اگر کسی از شادی نمیرد وحشت چرا گیرد؟

سیم: با طهارت بودن است در هنگام تلاوت.

چنانچه از محمد بن الفضیل ⁽³³⁷²⁾ منقول است که: به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض نمود که: من قرآن می‌خوانم و مرا بول می‌گیرد. بر می‌خیزم و بول می‌کنم و استنجا می‌کنم و برمی‌گردم و شروع به تلاوت می‌کنم. حضرت فرمود که: مکن تا وضو نسازی.

و این شرط بر سبیل استحباب است. بلکه ظاهر احادیث معتبره آن است که جُنُب و حیض را نیز تلاوت غیر سوره‌های سجده مستحب است. و بعضی زیاده از هفت آیه را مکروه دانسته‌اند، و زیاده از هفت آیه، گفته‌اند کراهتش بیشتر است. ولیکن احادیث صحیحه دلالت دارد بر این که هر چه قدر از قرآن که خواهند می‌توانند بخواند بغیر از سوره‌های سجده، و تلاوت سوره‌های سجده واجب بر ایشان حرام است.

چهارم: استعاذه ⁽³³⁷³⁾ است.

و خلافی نیست در این که در هر وقت که شروع به قرائت کنند استعاذه مستحب است. و در کیفیت آن میان قُراء⁽³³⁷⁴⁾ خلافی هست. و مشهور میان علمای شیعه یکی از دو صورت است:

اول: أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ⁽³³⁷⁵⁾. و این میان سنی و شیعه مشهورتر است.

دویم: أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ⁽³³⁷⁶⁾. و در بعضی از روایات شیعه بعد از این، و أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ يَحْضُرُونَ⁽³³⁷⁷⁾ وارد شده است.

و در بعضی از روایات: أَسْتَعِيزُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ⁽³³⁷⁸⁾ تنها وارد شده است و در بعضی با ان الله هو السميع العليم⁽³³⁷⁹⁾ وارد شده است.

و در بعضی به جای أَسْتَعِيزُ⁽³³⁸⁰⁾ أَعُوذُ⁽³³⁸¹⁾ وارد شده است.

و در بعضی أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ان الله هو الفتح العليم⁽³³⁸²⁾ وارد شده است و آن دو وجه اول، اشهر⁽³³⁸³⁾ و اولی⁽³³⁸⁴⁾ است.

پنجم: رو به قبله بودن است.

چنانچه منقول است که: بهترین مجالس آن است که آدمی رو به قبله باشد. و بعضی دیگر از آداب، در کتب تفسیر و قرائت مذکور است و ذکر آنها در این مقام موجب تطویل می گردد.

ساقیه پنجم: در کیفیت ختم قرآن است به سند معتبر منقول است که: شخصی به خدمت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه عرض نمود که: من در یک شب قرآن را ختم می کنم. حضرت فرمود که: مرا خوش نمی آید که در کمتر از یک ماه ختم کنی.

و به سند معتبر منقول است که: ابوبصیر به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که: من قرآن را در یک شب ختم کنم؟ فرمود که: نه. گفت: در دو شب؟ فرمود که: نه.

تا به شش شب رسانید. حضرت اشاره فرمودند که: بلی. بعد از آن فرمودند که: جمعی که پیش از شما بودند قرآن را در یک ماه و کمتر ختم می‌کردند. به درستی که قرآن را تند نمی‌باید خواند به نحوی که حروفش گم شوند در یکدیگر. ولیکن به ترتیل می‌باید خواند. و چون به آیه‌ای گذری که در آن یاد بهشت باشد توقف کن و از خدا بهشت را سؤال کن. و چون به آیه‌ای گذری که در آن ذکر آتش باشد توقف کن و استعاذه کن به خدا از آتش جهنم. پس ابوبصیر پرسید که: در ماه رمضان در یک شب ختم بکنم؟ فرمود که: نه. پرسید که: در دو شب ختم بکنم؟ فرمود که: نه. پرسید که: در سه شب ختم بکنم. اشاره فرمود که: بلی. ماه رمضان را حق و حرمت دیگر هست که ماههای دیگر به آن شباهت ندارند. در آن ماه نماز بسیار بکن.

و به سند معتبر دیگر منقول است که: از آن حضرت سؤال نمودند که در چند روز قرآن را ختم می‌کنیم؟ فرمود که: پنج قسمت کنید، یا هفت قسمت. و نزد من قرآنی هست که دوازده قسمت کرده‌اند.

و علی بن المغیره ⁽³³⁸⁵⁾ به خدمت حضرت صادق صلوات الله علیه عرض نمود که: پدرم از جدت سؤال نموده بود از ختم کردن قرآن در هر شب. حضرت فرموده بودند که: بلی؛ و پدرم در ماه مبارک رمضان چهل ختم می‌کرد. و من گاهی چهل ختم می‌کنم و گاهی زیاده و گاهی کمتر، به قدر آنچه فراغ و مجال داشته باشم. پس چون روز فطر می‌شود یک ختم را از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم قرار می‌دهم، و یکی را از برای حضرت امیرالمؤمنین، و یکی از برای

حضرت فاطمه، و دیگر از برای هر یک از ائمه یکی، و یکی از برای شما، و تا حال پیوسته چنین کرده‌ام. چه ثواب از برای من خواهد بود به سبب این عمل؟ حضرت فرمود که: خدا به سبب این عمل چنین خواهد کرد که در قیامت تو با ایشان باشی. راوی گفت: الله اکبر! چنین ثوابی برای من خواهد بود؟ حضرت سه مرتبه فرمود که: بلی.

ساقیه ششم: در ثواب تعلیم و تعلم و حفظ قرآن است به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر که حافظه اش کم باشد و قرآن را به مشقت حفظ کند حق تعالی دو اجر به او کرامت می‌فرماید.

و در حدیث دیگر فرمود که: سزاوار این است که مؤمن نمیرد مگر آن که قرآن را یاد گرفته باشد یا مشغول یاد گرفتن باشد.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که یاد گرفتن قرآن بر او دشوار باشد و به مشقت یاد گیرد او را دو اجر است.

و به سند معتبر از یعقوب احمر⁽³³⁸⁶⁾ منقول است که: به خدمت حضرت صادق عليه السلام عرض نمودم که: مرا غمها رو داده که آنچه در خاطر داشتم فراموش کرده‌ام. حتی بسیاری از قرآن را نیز فراموش کرده‌ام. چون نام قرآن را بر دم حضرت را فزعی و خوفی حاصل شد، و فرمود که: به درستی که شخصی که فراموش کرده است سوره‌ای از قرآن را، آن سوره در قیامت از درجه بلندی از درجات بهشت بر او مشرف می‌شود و می‌گوید که: السلام علیک. او در جواب می‌گوید که: و علیک السلام. تو کیستی؟ می‌گوید که: من فلان سوره‌ام که مرا ضایع کردی و ترک نمودی. اگر به من متمسک⁽³³⁸⁷⁾ می‌شدی و مرا از دست نمی‌دادی امروز تو را به این درجه می‌رسانیدم.

بعد از آن فرمود که: بر شما باد به یاد گرفتن قرآن. به درستی که جمعی قرآن را یاد می‌گیرند که ایشان را قاری بگویند؛ و جمعی قرآن را یاد می‌گیرند که به آواز خوش بخوانند، تا مردم بگویند که خوش آوازند - و در این دو طایفه خیری نیست -؛ و جمعی قرآن را یاد می‌گیرند که شب و روز در نمازها بخوانند، و پروا ندارند که کسی بداند یا نداند.

و احادیث بسیار موافق این حدیث در مذمت فراموش کردن قرآن واقع شده است، و ظاهر بعضی فراموش کردن لفظ است و ظاهر بعضی ترک عمل نمودن به معانی آن. و معنی دویم ظاهر است که بد است. و اول اگر از روی بی‌اعتنایی باشد بد است و اگر بی‌اختیار به سبب ضعف حافظه از خاطرش محو شود قصور ندارد⁽³³⁸⁸⁾. و بعضی احادیث که وارد شده است که قصور ندارد، بر این معنی محمول است.

چنانچه از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که قرآن را یاد گیرد و عمدا فراموش کند، چون به محشر درآید، دستش در گردنش بسته باشد و خدا به عدد هر آیه ماری بر او مسلط گرداند که در آتش جهنم قرین او باشند، مگر آن که خدا او را ببامرزد.

و فرمود که: نیکان شما گروهی‌اند که قرآن یاد گیرند و یاد دهند. و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: به درستی که حق تعالی گاه هست که قصد می‌فرماید عذاب اهل زمین را که یکی از ایشان را استثنا نفرماید به سبب بسیاری گناهان ایشان. پس چون نظر می‌فرماید به پیران که قدم برمی‌دارند به سوی نمازها، و اطفال که قرآن یاد می‌گیرند، ایشان را رحم می‌فرماید و عذاب را از ایشان تأخیر می‌نماید.

ساقیه هفتم: در ثواب قرائت قرآن است به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: قرآن عهد و نامه الهی است به سوی بندگان. پس سزاوار این است که هر مسلمانی در فرمان الهی نظر نماید و هر روز پنجاه آیه بخواند. و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: خانه‌ای که در آن قرآن خوانده می‌شود و یاد خدا در آن می‌شود برکت در آن خانه بسیار می‌شود، و ملائکه در آنجا حاضر می‌شوند، و شیاطین از آن خانه دور می‌شوند، و روشنی می‌دهد آن خانه اهل آسمان را چنانچه کواکب روشنی می‌دهند اهل زمین را. و خانه‌ای که در آن قرآن خوانده نمی‌شود و یاد خدا نمی‌کنند در آن، برکت آن خانه کم است، و ملائکه از آن خانه دوری می‌کنند، و شیاطین در آن خانه حاضر می‌باشند.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: خانه‌ای که در آن مسلمانی قرآن خواند، اهل آسمان آن خانه را به یکدیگر می‌نمایند، چنانچه اهل دنیا ستاره‌های روشن را به یکدیگر می‌نمایند.

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: هر که قرآن را ایستاده در نماز بخواند حق تعالی به عدد هر حرفی صد حسنه در نامه عملش بنویسد. و اگر نشسته در نماز بخواند به هر حرفی پنجاه حسنه از برایش بنویسد. و اگر در غیر نماز بخواند به هر حرفی ده حسنه از برایش بنویسد.

و به سند صحیح از آن حضرت منقول است که فرمود که: چه چیز مانع می‌شود تاجران شما را که مشغول‌اند در بازار، از این که چون به خانه برگردند نخواستند تا سوره‌ای از قرآن بخوانند؟ تا حق تعالی به جای هر آیه ده حسنه از برای ایشان بنویسد و ده گناه از ایشان محو نماید.

و از بشر بن غالب⁽³³⁸⁹⁾ منقول است که: حضرت امام حسین صلوات الله علیه فرمودند که: هر که آیه‌ای از کتاب خدا ایستاده بخواند حق تعالی به هر حرفی حسنه‌ای از برای او بنویسد.

و اگر در غیر نماز بخواند به هر حرفی ده حسنه از برایش بنویسد. و اگر گوش دهد قرآن را، به هر حرفی حسنه‌ای از برایش بنویسد. و اگر در شب قرآن را ختم نماید ملائکه تا صبح بر او صلوات فرستند. و اگر در روز ختم کند ملائکه کاتبان اعمال، تا شام بر او صلوات فرستند. و البته بعد از ختم قرآن یک دعای مستجاب از برای او هست. و ختم قرآن از برای او بهتر است از مابین آسمان و زمین که پر از ثواب باشد. راوی عرض نمود که: اگر قرآن نخوانده باشد چه کند؟ فرمود که: حق تعالی بخشنده و کریم است. اگر هر چه می‌داند بخواند خدا او را این ثواب می‌دهد.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: هر که در مکه ختم کند قرآن را از جمعه‌ای تا جمعه یا بیشتر یا کمتر، و ختمش در روز جمعه باشد، حق تعالی از اجر و ثواب از برای او بنویسد از اول جمعه‌ای که در دنیا بوده است تا آخر جمعه‌ای که خواهد بود. و همچنین اگر در روزهای دیگر ختم نماید.

و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که در شبی ده آیه بخواند او را از غافلان نویسند. و اگر در شبی پنجاه آیه بخواند او را از ذاکران⁽³³⁹⁰⁾ بنویسند. و اگر صد آیه بخواند او را از قانتان⁽³³⁹¹⁾ بنویسند. و اگر دویست آیه بخواند او را از خاشعان⁽³³⁹²⁾ بنویسند. و اگر سیصد آیه بخواند او را از رستگاران و فایزان⁽³³⁹³⁾ بنویسند. و اگر پانصد آیه بخواند او را از جماعتی بنویسند که سعی بسیار در عبادت کرده باشند. و اگر هزار آیه بخواند برای او

قنطاری⁽³³⁹⁴⁾ از نیکی بنویسند که هر قنطاری پانزده هزار مثقال⁽³³⁹⁵⁾ از طلا باشد، و هر مثقالی بیست و چهار قیراط⁽³³⁹⁶⁾ باشد و قیراط کوچکش مثل کوه احد باشد و قیراط بزرگش مثل مابین آسمان و زمین.

و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقول است که: هر که حرفی از کتاب خدا را گوش دهد بی آن که بخواند، حق تعالی برای او حسنه‌ای بنویسد، و گناهی از او محو نماید، و درجه‌ای برای او بلند گرداند. و کسی که حرفی از قرآن را یاد گیرد حق تعالی ده حسنه برای او بنویسد، و ده سیئه⁽³³⁹⁷⁾ از او محو نماید، و ده درجه برای او بلند گرداند.

و فرمود که: نمی‌گوییم به هر آیه‌ای به او این ثواب می‌دهند، بلکه به هر حرفی مانند با و تا⁽³³⁹⁸⁾. و هر که حرفی از قرآن را نشسته در نماز بخواند خداوند عالمیان پنجاه حسنه برای او ثبت نماید، و پنجاه گناه او را محو فرماید و پنجاه درجه از برای او بلند گرداند. و هر که حرفی را ایستاده در نماز بخواند حق تعالی صد حسنه برای او ثبت نماید، و صد سیئه از او محو فرماید، و صد درجه برای او بلند گرداند، و کسی که قرآن را ختم نماید حق تعالی به او یک دعای مستجاب عطا فرماید از برای دنیا یا آخرت.

و حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه فرمود که: اگر کسی به آیه‌ای از قرآن پناه برد از شر دشمنان، اگر از مشرق تا مغرب دشمن او باشند، از شر همه ایمن گردد، اگر با یقین و اعتقاد بخواند.

و به سند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که: شخصی به حضرت رسول ص شکایت نمود درد سینه خود را. حضرت فرمود که: به خواندن قرآن طلب شفا کن زیرا که حق تعالی می‌فرماید که: قرآن شفای دردهایی است که در سینه‌هاست.⁽³³⁹⁹⁾

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: هر که صد آیه بخواند از هر جای قرآن که باشد، و بعد از آن هفت مرتبه یا الله بگوید، اگر بر سنگی دعا کند خدا آن را بشکافد.

و به سند معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که: هر که از بلیه‌ای ⁽³⁴⁰⁰⁾ ترسد، و صد آیه بخواند از هر جای قرآن که خواهد، بعد از آن بگوید: اللهم اکشف عني البلاء ⁽³⁴⁰¹⁾ سه مرتبه، خدا آن بلا را دفع نماید.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: هر چیز را بهاری است و بهار قرآن ماه مبارک رمضان است.

ساقیه هشتم: در بیان فضیلت تلاوت از قرآن و نگاه داشتن قرآن است از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه منقول است که: هر که از مصحف ⁽³⁴⁰²⁾ تلاوت نماید از چشمش برخوردار شود، و عذاب پدر و مادرش را تخفیف دهند هر چند که کافر باشند.

و به روایت دیگر فرمود که: دوست می‌دارم که در خانه مصحفی باشد که حق تعالی به برکت آن مصحف شیاطین را از آن خانه دفع نماید.

و در حدیث دیگر فرمود که: سه چیز است که به خدا شکایت خواهند کرد: مسجد خرابی که اهلش در آن نماز نکنند؛ و عالمی که در میان جهال ⁽³⁴⁰³⁾ باشد و حرمتش را نگاه ندارند؛ و مصحفی که آویخته باشد و غبار بر آن نشسته باشد و از آن تلاوت نمایند.

و از اسحاق ⁽³⁴⁰⁴⁾ منقول است که به آن حضرت عرض نمود که: من قرآن را در حفظ دارم. از خاطر ⁽³⁴⁰⁵⁾ بخوانم بهتر است یا نظر در مصحف کنم و بخوانم؟ فرمود که: از مصحف بخوان، بهتر است. مگر نمی‌دانی که نظر کردن در قرآن عبادت است؟ و در حدیث دیگر فرمود که: شش چیز است که مؤمن به آنها

منتفع می‌شود بعد از مرگش: فرزند صالحی که از برای او استغفار نماید؛ و مصحفی که از او بماند که تلاوت نمایند؛ و چاهی که از برای خدا بکند؛ و درختی که از برای خدا بنشانند؛ و صدقه آبی که جاری گرداند؛ و سنت نیکویی که بگذارد و بعد از او مردم به آن سنت عمل نمایند.

و در حدیث مناهی نبی (3406) صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وارد است که: نهی فرمود از این که قرآن را به آب دهن محو نمایند یا به آب دهن بنویسند (3407).

و از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منقول است که: نظر به روی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه کردن عبادت است؛ و نظر به روی پدر و مادر به مهربانی و شفقت کردن عبادت است؛ و نظر به مصحف کردن عبادت است؛ و نظر به کعبه کردن عبادت است.

ساقیه نهم: در بیان فضایل و فواید بعضی از آیات و سور کریمه (3408) قرآنی است سوره الفاتحه (3409). به سند معتبر منقول است که حضرت امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام فرمود که: بسم الله الرحمن الرحيم نزدیکتر است به اسم اعظم الهی از سیاهی چشم به سفیدی چشم.

و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر که را علتی (3410) عارض شود، در همان وقت هفت مرتبه سوره حمد را بخواند. اگر علتش برطرف شود اکتفا نماید، و اگر نه، هفتاد مرتبه بخواند. و من ضامنم از برای او عافیت را.

و به سند معتبر از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منقول است که: هر که سوره حمد را بخواند حق تعالی به عدد هر آیه که از آسمان نازل شده است ثواب به او کرامت فرماید.

و از حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه منقول است که: حضرت رسول ﷺ فرمود که: خداوند عالمیان می فرماید که: من قسمت کرده ام سوره فاتحه الكتاب را میان خود و بنده خود. پس نصف آن سوره از من است و نصف آن از بنده من است. و آنچه بنده از من در آن سوره سؤال می نماید به او عطا می فرمایم. پس چون بنده می گوید بسم الله الرحمن الرحیم ⁽³⁴¹¹⁾، حق تعالی می فرماید که: ابتدا کرد بنده من به نام من، و بر من لازم است که کارهای او را به اتمام رسانم و در جمیع احوال بر او برکت فرستم.

پس چون بگوید: (الحمد لله رب العالمین) ⁽³⁴¹²⁾ حق تعالی فرماید که: بنده من حمد من کرد و دانست که نعمتها که نزد اوست همه از جانب من است، و بلاها که از دور شده است همه به تطول ⁽³⁴¹³⁾ و احسان من است. ای ملائکه شما را گواه می گیرم که از برای او اضافه کردم به نعمتهای دنیا نعمتهای آخرت را، و دفع کردم از او بلاهای آخرت را، چنانچه بلاهای دنیا را از او دفع کرده ام.

پس چون الرحمن الرحیم ⁽³⁴¹⁴⁾ می گوید حق تعالی می فرماید که: بنده من برای من شهادت داد که من رحمان و رحیمم. ای ملائکه شما را گواه می گیرم که بهره او را بسیار کردم و نصیب او را از عطای خود عظیم گردانیدم.

و چون گوید: (مالك يوم الدين) ⁽³⁴¹⁵⁾، خداوند عالم فرماید که: ای ملائکه گواه می گیرم شما را که چنانچه اعتراف کرد که من مالک روز جزایم، من در روز حساب، حساب او را آسان کنم و از گناهانش درگذرم.

و چون (ایاک نعبد) ⁽³⁴¹⁶⁾ گوید، حق جل و علا فرماید که: راست گفت بنده من. مرا عبادت کرد و بس. گواه می گیرم شما را که او را برای این عبادت، ثوابی کرامت فرمایم که جمیع مخالفان او آرزوی منزلت او نمایند.

و چون (ایاک نستعین) ⁽³⁴¹⁷⁾ گوید، حق تعالی فرماید که: بنده من به من استعانت جست و التجا ⁽³⁴¹⁸⁾ به من آورد. گواه می‌گیرم شما را که در جمیع امور او را اعانت نمایم، و در جمیع شتداید ⁽³⁴¹⁹⁾ به فریاد او رسم، و در روز بلاها و سختیها دست او را بگیرم.

پس چون (اهدنا الصراط المستقیم) ⁽³⁴²⁰⁾ بگوید تا آخر سوره، حق تعالی فرماید که: آنچه از من طلبید به او کرامت کردم، و آنچه آرزو کرد به او عطا نمودم، و آنچه از آن ترسید او را از آن ایمن گردانیدم.

و به سند معتبر دیگر منقول است که: سوره حمد را بر دردی هفتاد مرتبه نمی‌خوانند مگر آن که آن درد ساکن می‌شود.

و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات‌الله علیه منقول است که: اگر سوره حمد را بر میتی هفتاد مرتبه بخوانند و روح به او برگردد عجب نخواهد بود.

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله علیه منقول است که: هر که را سوره حمد عافیت ندهد هیچ چیز او را عافیت نمی‌دهد.

و ایضا منقول است که: حضرت صادق علیه السلام به بعضی از اصحاب خود که شکایت از تب کرد فرمود که: بندهای پیراهنت بگشا، و سر در گریبان‌ت کن، و اذان و اقامه بگو، و هفت مرتبه سوره حمد را بخوان. آن شخص چنان کرد، به زودی شفا یافت.

و در حدیث دیگر منقول است که: شخصی از صداع ⁽³⁴²¹⁾ به آن حضرت شکایت کرد، حضرت فرمود که: دست خود را بگذار بر موضعی که درد می‌کند و سوره حمد و آیه‌الکرسی ⁽³⁴²²⁾ را بخوان، و بگو: اللهُ أكبر، اللهُ أكبر، لا اله الا اللهُ و اللهُ أكبر، أجل و أكبر مما أخاف و أحذر. أعوذ بالله من عرق نعار، و أعوذ بالله من حر النار ⁽³⁴²³⁾.

سوره البقره (3424) و سوره آل عمران (3425): به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه است که: هر که سوره بقره و آل عمران را بخواند این دو سوره در قیامت بر سر او سایه افکنند مانند دو ابر یا دو عبا.

و به سند معتبر از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقول است که: حضرت رسول ﷺ فرمود که: هر که چهار آیه از اول سوره بقره و آیه الکرسی (3426) تا علی العظیم با دو آیه بعد از آن، و سه آیه آخر سوره بقره را بخواند، بدی در خود و در مالش نبیند، و شیطان به نزدیک او نیاید، و قرآن را فراموش نکند.

و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: هر که آیه الکرسی را در وقت خواب بخواند از فالج (3427) ایمن گردد، و هر که بعد از هر نماز بخواند هیچ صاحب نیشی به او ضرر نرساند.

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: هر که یک مرتبه آیه الکرسی بخواند حق تعالی از او برگرداند هزار بلا از بلاهای دنیا، و هزار بلا از بلاهای آخرت را که سهلترین بلاهای دنیا فقر و احتیاج باشد، و کمترین بلاهای آخرت عذاب قبر باشد.

و منقول است که ابوذر از حضرت رسول ﷺ سؤال نمود که: کدام آیه عظیمترین آیاتی است که بر تو نازل گردیده است؟ فرمود که: آیه الکرسی.

و به سند دیگر منقول است که: شخصی به حضرت صادق علیه السلام از تب شکایت کرد، حضرت فرمود که: آیه الکرسی را در ظرفی بنویس و به آب حل کن و بخور.

و از حضرت امام موسی صلوات الله علیه منقول است که: یکی از پدرانم شنید که کسی سوره فاتحه می خواند. فرمود که: شکر خدا کرد و مزد یافت. بعد از آن

شنید که (قل هو الله) ⁽³⁴²⁸⁾ می خواند. فرمود که: ایمان آورد و ایمن شد. بعد از آن شنید که سوره (انا انزلناه) ⁽³⁴²⁹⁾ می خواند. فرمود که: تصدیق پیغمبر کرد و آمرزیده شد. بعد از آن شنید که آیه الکرسی می خواند. فرمود که: په په! ⁽³⁴³⁰⁾ نازل شد برات ⁽³⁴³¹⁾ بیزاری این مرد از جهنم.

و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: کسی که چشمش آزاری داشته باشد آیه الکرسی بخواند و در خاطر خود قرار دهد که برطرف می شود به توفیق الهی، عافیت می یابد ان شاء الله. و هر که پیش از طلوع آفتاب یازده مرتبه سوره قل هو الله احد و یازده مرتبه سوره انا انزلناه و یازده مرتبه آیه الکرسی بخواند خدا مالش را از تلف حفظ نماید. و چون کسی خواهد از خانه بیرون رود چند آیه آل عمران را یعنی (ان فی خلق السموات والأرض) ⁽³⁴³²⁾ تا آخر سوره با آیه الکرسی و سوره انا انزلناه و سوره حمد ⁽³⁴³³⁾ بخواند که موجب قضای ⁽³⁴³⁴⁾ حاجتهای دنیا و آخرت می گردد.

و به سند معتبر از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقول است که: حضرت رسول ﷺ فرمود که: هر که صد مرتبه آیه الکرسی بخواند چنان باشد که مدت حیات خود عبادت کرده باشد.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: حق تعالی فرمود که: به تو و امت تو گنجی از گنجهای عرش خود را کرامت کرده ام: فاتحه الکتاب ⁽³⁴³⁵⁾ و خاتمه سوره بقره یعنی (أمن الرسول) ⁽³⁴³⁶⁾ تا آخر سوره.

و از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که فرمود که: گمان ندارم که کسی در اسلام عقلش کامل شده باشد و شبی بدون خواندن آیه الکرسی به سر آورد. بعد از آن فرمود که: اگر بدانید که چه فضیلت دارد، در هیچ حالی آن را ترک ننمایید. به درستی که حضرت رسول ﷺ مرا خبر داد

که آیه‌الکرسی را از گنج زیر عرش به من کرامت کرده‌اند و به پیغمبر دیگر چنین کرامتی نداده بودند. بعد از آن، حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه فرمود که: از آن روز که این را از حضرت شنیده‌ام تا حال یک شب ترک خواندن آن نکرده‌ام. سه مرتبه می‌خوانم در هر شبی، یک مرتبه بعد از نماز خفتن، پیش از نافله. (3437)

و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که بعد از نماز واجب آیه‌الکرسی بخواند، تا وقت نماز دیگر در امان خدا باشد. و در حدیث دیگر منقول است که: فرمود که: یا علی بر تو باد به تلاوت آیه‌الکرسی بعد از نماز فریضه. به درستی که محافظت و مداومت نمی‌نماید بر خواندن آن مگر پیغمبری یا صدیقی یا شهیدی.

و به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات‌الله‌علیه منقول است که: چون حق تعالی امر فرمود که سوره فاتحه و آیه (شهد الله) (3438) و آیه‌الکرسی و آیه (قل اللهم مالك الملك) (3439) را به زمین آورند، ایشان در عرش الهی درآویختند و گفتند: پروردگارا ما را به کجا می‌فرستی؟ به نزد اهل خطاها و گناهان می‌فرستی؟ حق تعالی وحی فرمود به ایشان که: بروید به زمین، به عزت و جلال خود سوگند می‌خورم که هر که از آل محمد و شیعیان ایشان شماها را تلاوت نماید بعد از نمازهای واجب، البته به سوی او نظر نمایم به نظر مخفی خود (یعنی الطاف خاصه خود را شامل حال او گردانم) هر روز هفتاد نظر، و در هر نظر کردنی هفتاد حاجت او را برآورم و او را قبول کنم هر چند معصیت بسیار کرده باشد.

و به سند معتبر از حضرت امام علی نقی عليه السلام منقول است که: اشجع سلمی (3440) به حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه عرض کرد که: من بسیار سفر

می‌کنم و در بیابانهای مخوف واقع می‌شوم. می‌خواهم چیزی تعلیم من فرمایی که موجب ایمنی من گردد. حضرت فرمود که: هرگاه که خوف بر تو غالب گردد دست راست خود را بر بالای سر خود بگذار و به آواز بلند این آیه را بخوان⁽³⁴⁴¹⁾: (أَفْغِيرِ دِينَ اللَّهِ تَبْغُونَ وَ لَهُ أَسْلَمَ مِنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعًا وَ كَرْهًا وَ إِلَيْهِ تَرْجَعُونَ) ⁽³⁴⁴²⁾. اشجع گفت که: چون به سفر رفتم به وادی رسیدم که می‌گفتند جن در آنجا بسیار است. ناگاه شنیدم که شخصی می‌گوید که: بگیریدش. من آیه را خواندم. دیگری گفت که: چگونه بگیریمش و حل آن که پناه به آیه طیبه‌ای بود؟!!

سوره النساء: از حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه منقول است که: هر که سوره نساء را در هر جمعه بخواند از ضغظه قبر⁽³⁴⁴³⁾ ایمن گردد.

سوره المائدة⁽³⁴⁴⁴⁾: به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله‌علیه منقول است که: هر که سوره مائده را در هر روز پنجشنبه بخواند ایمانش به ظلم و گناه آلوده نشود و هرگز به خدا مشرک نشود.

سوره الأنعام⁽³⁴⁴⁵⁾: به سند معتبر از حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه منقول است که: سوره انعام یکدفعه نازل شد، و هفتاد هزار ملک آن را مشایعت کردند تا نزد حضرت رسول ﷺ آوردند. پس این سوره را تعظیم نمایید⁽³⁴⁴⁶⁾ و بزرگ دانید که اسم اعظم الهی در هفتاد موضع این سوره هست، و اگر مردم بدانند که در قرائتش چه فضیلت و ثواب هست هرگز ترک ننمایند قرائتش را.

و از عبدالله عباس منقول است که: کسی که سوره انعام را هر شب بخواند در روز قیامت از جمله ایمانان باشد و به دیده خود هرگز جهنم را نبیند.

و به سند معتبر از حضرت امام رضا صلوات‌الله‌علیه منقول است که: سوره انعام را یکدفعه نازل ساختند و هفتاد هزار ملک مشایعت آن کردند، و آواز بلند

کرده بودند به تسبیح و تکبیر و تهلیل تا به نزد حضرت رسول ﷺ آوردند. پس هر که این سوره را بخواند آن هفتاد هزار ملک تسبیح بگویند از برای او تا روز قیامت. و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: اگر علتی داشته باشی که خوف هلاک از آن داشته باشی سوره انعام را بخوان که مکروهی⁽³⁴⁴⁷⁾ به تو نمی‌رسد از آن علت.

سوره الأعراف⁽³⁴⁴⁸⁾: به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که سوره اعراف را در هر ماه بخواند، در روز قیامت از جمله جماعتی باشد از دوستان خدا که حق تعالی در شأن ایشان فرموده است که: خوفی بر ایشان نیست و اندوهناک نمی‌شوند. و اگر در هر جمعه بخواند، او را در قیامت حساب نکنند. و به درستی که آیات محکمت⁽³⁴⁴⁹⁾ در آن بسیار است. پس قرائت این سوره را ترک ننمایید که گواهی می‌دهد در قیامت برای کسی که آن را خوانده باشد.

و به سند معتبر از اصبع بن نباته منقول است که: روزی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: به حق آن خداوندی که محمد را به راستی فرستاده است و اهل بیتش را گرامی داشته است، که آنچه مردم طلب نمایند از احراز⁽³⁴⁵⁰⁾ از برای سوختن یا غرق شدن یا دزدی یا گریختن چهار پا یا کنیز و غلام، البته در قرآن هست. پس هر که خواهد از من سؤال نماید.

پس شخصی برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین چیزی از قرآن به من تعلیم نما که مرا ایمن گرداند از سوختن و غرق شدن. فرمود که: این دو آیه را بخوان: (ان ولي الله الذي نزل الكتاب وهو يتولى الصالحين)⁽³⁴⁵¹⁾. (وما قدروا الله حق قدره و الأرض جميعا قبضته يوم القيمة و السموات مطويات بيمينه. سبحانه و تعالى عما يشركون)⁽³⁴⁵²⁾. هر که این دو آیه را بخواند از سوختن و غرق شدن

ایمن شود. پس شخصی خواند و آتش در خانه‌های همسایگانش افتاد و او سالم ماند و به خانه او آتش نیفتاد.

پس شخص دیگر برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین چهارپایی دارم و چموشی می‌کند و من از آن می‌ترسم. حضرت فرمود که: در گوش راستش این آیه را بخوان⁽³⁴⁵³⁾: (وله اسلم من فی السموات والأرض طوعا و کرها و الیه ترجعون)⁽³⁴⁵⁴⁾. پس آن شخص چنین کرد، چهارپایش نرم و هموار شد.

شخصی دیگر برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین در آن زمینی که من می‌باشم حیوانات درنده بسیارند، و به خانه من داخل می‌شوند و تا حیوانی را ضایع نکنند به در نمی‌روند. حضرت فرمود که: این دو آیه را بخوان (لقد جائکم رسول من أنفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤوف رحیم فان تولوا فقل حسبی الله لا اله هو علیہ توکلت و هو رب العرش العظیم)⁽³⁴⁵⁵⁾. آن مرد این دو آیه را خواند، دیگر درنده‌ها به خانه‌اش نیامدند.

شخص دیگر برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین در شکم من صفراپی به هم رسیده است. آیا آیه‌ای هست که موجب شفا گردد؟ حضرت فرمود که: بلی. بی آن که درهم و دیناری خرج کنی، بر شکم خود آیه‌الکرسی⁽³⁴⁵⁶⁾ بنویس و بشو و آن آب را بخور، که این ذخیره باشد در شکم تو، و باعث شفا می‌گردد به قدرت الهی.

شخص دیگر برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین برای گمشده چیزی بفرما. حضرت فرمود که: دو رکعت نماز بگزار و در هر دو رکعت سوره یاسین بخوان، و بعد از آن بگو: یا هادی الضاله رد علی ضالتی⁽³⁴⁵⁷⁾. آن مرد چنین کرد، حق تعالی گمشده‌اش را به او برگردانید.

پس شخص دیگر برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین بنده‌ای از من گریخته است.

فرمود که: این آیه را بخوان: (أَوْ كَظَلَمَاتٍ فِي بَحْرِ لَجِي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ. ظَلَمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرِيهَا. وَ مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُورٍ) ⁽³⁴⁵⁸⁾. چون این آیه را خواند غلامش برگشت.

پس شخص دیگر برخاست و گفت: یا امیرالمؤمنین حرزی ⁽³⁴⁵⁹⁾ برای دزدی بفرما که دزد، مال مرا بسیار می برد در شب. حضرت فرمود که: چون به میان رختخواب می روی این دو آیه را بخوان: (قُلْ ادْعُوا اللَّهَ أَوْ ادْعُوا الرَّحْمَنَ) ⁽³⁴⁶⁰⁾ تا آخر سوره بنی اسرائیل ⁽³⁴⁶¹⁾.

بعد از آن، حضرت فرمود که: کسی که در شب در بیابانی تنها باشد و آیه سُخره ⁽³⁴⁶²⁾ را - ان ربکم الله الذی خلق السموات و الأرض - تا تبارک الله رب العالمین بخواند، ملائکه او را محافظت و حراست نمایند و شیاطین از او دور شوند.

پس شخصی این را شنید و شبی به ده خرابی افتاد و شب در آنجا ماند و فراموش کرد که این آیه را بخواند. چون خوابید دو شیطان ⁽³⁴⁶³⁾ آمدند و یکی دهانش را گرفت. رفیقش به او گفت که: دست از او بردار و او را مهلت ده. چون دست برداشت آن مرد بیدار شد و آیه سُخره را خواند. آن شیطان که دهانش را گرفته بود به دیگری گفت که: من دست برداشتم و آیه را خواند. خدا بینیت را بر خاک مالدا! الحال حراست و نگهبانیش بکن تا صبح. چون صبح شد به خدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آمد و گفت: در سخن تو شفا و راستی دیدم. و حال شب خود را نقل کرد و بعد از طلوع آفتاب به آن محلی که شب خوابیده بود برگشت، اثر موی شیطان بر زمین ظاهر بود که موی خود را بر خاک کشیده بود و رفته بود.

سوره الأنفال و سوره التوبه⁽³⁴⁶⁴⁾: از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر که سوره انفال و سوره براهه⁽³⁴⁶⁵⁾ را در هر ماه بخواند هرگز نفاق بر او راه نیابد، و از شیعه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه باشد.

سوره یونس⁽³⁴⁶⁶⁾: از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که سوره یونس را در هر دو ماه یا سه ماه یک بار بخواند بیم آن نیست که از جمله جاهلان گردد، و در قیامت از جمله مقربان باشد.

سوره هود⁽³⁴⁶⁷⁾: از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: هر که سوره هود را در جمعه بخواند حق تعالی او را در قیامت در زمره پیغمبران مبعوث گرداند، و در قیامت گناهی از او ظاهر نشود.

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: هر که از غرق ترسد این آیات را بخواند: بسم الله مجریها و مرسیها ان ربی لغفور رحیم⁽³⁴⁶⁸⁾. بسم الله الملك الحق المبین⁽³⁴⁶⁹⁾. و ما قدروا الله حق قدره و الأرض جميعا قبضته يوم القيمة و السموات مطويات بيمينه سبحانه و تعالی عما يشركون⁽³⁴⁷⁰⁾.

سوره یوسف⁽³⁴⁷¹⁾: از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که سوره یوسف را در هر روز یا در هر شب بخواند، چون در قیامت مبعوث شود، جمال او مانند جمال حضرت یوسف باشد، و در آن روز به او فزعی و خوفی نرسد و از نیکان بندگان صالح خدا باشد.

سوره الرعد⁽³⁴⁷²⁾: از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که بسیار سوره رعد را بخواند هرگز صاعقه به او نرسد و اگرچه ناصبی باشد. و اگر مؤمن باشد خدا او را داخل بهشت گرداند بی حساب، و شفاعت او را قبول فرماید در اهل بیت و برادران مؤمنش.

سوره ابراهیم و سوره الحجر⁽³⁴⁷³⁾: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که سوره ابراهیم و سوره حجر را در دو رکعت نماز هر جمعه بخواند هرگز به او فقر و دیوانگی و بلیه عظیمی نرسد.

سوره النحل⁽³⁴⁷⁴⁾: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که سوره نحل را در هر ماه بخواند در دنیا به قرض مبتلا نشود، و هفتاد نوع از بلا از او دور گردد که سهلتر آنها دیوانگی و خوره و پیسی باشد، و مسکن او در جنت عدن باشد که در میان بهشتها واقع است.

سوره بنی اسرائیل⁽³⁴⁷⁵⁾: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که سوره بنی اسرائیل را در هر شب جمعه بخواند، نمیرد تا قائم آل محمد صلوات الله علیه را دریابد و از اصحاب او باشد.

و منقول است که عمر بن حنظله⁽³⁴⁷⁶⁾ به حضرت صادق علیه السلام شکایت نمود از صداع⁽³⁴⁷⁷⁾.

حضرت فرمود که: دست بر بالای سرت بگذار و این دو آیه را بخوان: (قل لو كان معه ءالهه كما يقولون اذا لا بتغوا الى ذى العرش سبيلا)⁽³⁴⁷⁸⁾. (و اذا قيل لهم تعالوا الى ما أنزل الله و الى الرسول رأيت المنافقين يصدون عنك صدودا)⁽³⁴⁷⁹⁾.

سوره الكهف⁽³⁴⁸⁰⁾: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که سوره كهف را در هر شب جمعه بخواند، نمیرد مگر شهید، و خدا او را در زمره شهدا محشور گرداند و در قیامت با شهیدان بایستد.

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است که: هر که سوره كهف را در هر شب جمعه بخواند كفاره گناهانی باشد که از جمعه تا جمعه کرده است.

و در روایت دیگر وارد شده است که: کسی که در روز جمعه بعد از نماز ظهر و عصر بخواند همین ثواب داشته باشد.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که آیه قل انما انا بشر مثلکم⁽³⁴⁸¹⁾ را تا آخر سوره بخواند در وقت خواب، از خوابگاه او تا کعبه نوری ساطع گردد که میان آن پر باشد از ملائکه، و استغفار از برای او کنند تا صبح. و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام وارد شده است که: هر که این آیه را در وقت خواب بخواند، در هر وقت که خواهد، بیدار شود.

سوره مریم⁽³⁴⁸²⁾: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که مداومت نماید بر سوره مریم، نمیرد تا آنچه خواهد در خود و مال و فرزند ببیند، و در آخرت به او بدهند مثل ملکی که حضرت سلیمان در دنیا داشته است.

سوره طه⁽³⁴⁸³⁾: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: ترک مکنید سوره طه را که خدا این سوره را دوست می‌دارد، و هر که این سوره را می‌خواند دوست می‌دارد. و کسی که بر قرائتش مداومت نماید حق تعالی در قیامت نامه‌اش را به دست راستش دهد و او را بر گناهایی که در اسلام کرده است حساب نکند و در آخرت آن قدر مزد به او عطا فرماید که او راضی شود.

سوره الأنبیاء⁽³⁴⁸⁴⁾: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که سوره انبیاء را بخواند از روی محبت و خواهش، در باغستانهای بهشت با همه پیغمبران رفاقت کند و در دنیا در نظر مردم با هیبت باشد.

سوره الحج⁽³⁴⁸⁵⁾: از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: هر که سوره حج را در هر سه روز یک مرتبه بخواند، در آن سال توفیق حج بیابد، و اگر در آن سفر بمیرد داخل بهشت شود. راوی پرسید که: اگر سنی باشد چون است؟ فرمود که: عذابش تخفیف می‌یابد.

سوره المؤمنین⁽³⁴⁸⁶⁾: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که در هر جمعه سوره مؤمنین را بخواند حق تعالی خاتمه او را به خیر گرداند، و در فردوس اعلیٰ منزلش با منزل پیغمبران باشد.

سوره النور⁽³⁴⁸⁷⁾: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: فرمود که: حفظ نمایید اموال و فروج خود را از حرام به تلاوت کردن سوره نور، و به این سوره زنان خود را نیز از حرام حفظ نمایید. به درستی که هر که این سوره را در هر شب یا در هر روز مداومت نماید هیچ یک از اهل خانه او زنا نکنند تا او بمیرد. و چون بمیرد هفتاد هزار ملک تا قبر او را مشایعت نمایند که همه از برای او دعا کنند و استغفار نمایند تا به قبرش گذارند.

و به سند معتبر منقول است که: شخصی از وجع⁽³⁴⁸⁸⁾ و ضعف چشم به حضرت امام موسی علیه السلام شکایت نمود. حضرت فرمود که: آیه نور⁽³⁴⁸⁹⁾ را سه مرتبه در جامی بنویس، پس آن را بشو و در شیشه ضبط کن و مکرر به دیده بکش. راوی گفت که: صد میل⁽³⁴⁹⁰⁾ کمتر کشیدم که دیده‌ام صحیحتر⁽³⁴⁹¹⁾ از اول شد.

سوره الفرقان⁽³⁴⁹²⁾: از حضرت امام موسی صلوات الله علیه منقول است که: ترک مکن تلاوت سوره فرقان را. به درستی که هر که در هر شب این سوره را بخواند حق تعالی او را حساب و عذاب نکند، و منزلش در فردوس اعلیٰ باشد. سور الطواسین⁽³⁴⁹³⁾: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که سه طس را در شب جمعه بخواند از اولیا و دوستان خدا باشد، و در حفظ و حراست الهی باشد و در دنیا فقر و بدحالی به او نرسد، و در آخرت از بهشت به او آن قدر بدهند که راضی شود، و زیاده از رضای او به او عطا فرمایند، و حق تعالی صد زن از حورالعین به او کرامت فرماید.

سوره العنكبوت و سوره الروم⁽³⁴⁹⁴⁾: به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که سوره عنكبوت و روم را در شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان⁽³⁴⁹⁵⁾ بخواند والله که از اهل بهشت است، و در این حکم استثنا نمی‌کنم، و نمی‌ترسم که خدا در این سوگند بر من گناهی بنویسد. و این دو سوره را نزد حق تعالی منزلت عظیم هست.

سوره لقمان⁽³⁴⁹⁶⁾: از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: کسی که سوره لقمان را در شب بخواند حق تعالی در آن شب ملکی چند موکل گرداند بر او که او را از شیطان و لشکرهایش حفظ کنند تا صبح شود؛ و اگر در روز بخواند او را از شیطان و لشکرهایش حفظ نمایند تا شب.

سوره السجده⁽³⁴⁹⁷⁾: از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که سوره سجده را در هر شب جمعه بخواند حق تعالی در قیامت نامه‌اش را به دست راست او دهد و او را حساب نفرماید هر چند گناهکار باشد، و در بهشت از رفقای⁽³⁴⁹⁸⁾ محمد و اهل بیت او صلی الله علیهم بوده باشد.

سوره الأحزاب⁽³⁴⁹⁹⁾: از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که سوره احزاب را بسیار تلاوت نماید در قیامت در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد. بعد از آن فرمود که: در سوره احزاب فضایح⁽³⁵⁰⁰⁾ بسیاری از مردان و زنان قریش و غیر ایشان بود، و درازتر از سوره بقره بود، ولیکن کم کردند و تحریف دادند. سوره سبأ و سوره فاطر⁽³⁵⁰¹⁾: از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که سوره سبأ و سوره فاطر را در شب بخواند در آن شب در حفظ و حراست الهی باشد؛ و اگر در روز بخواند در آن روز مکروهی به او نرسد، و حق تعالی از خیر دنیا و آخرت آن قدر به او کرامت فرماید که در خاطرش خطوط نکرده باشد و آرزویش به آن نرسیده باشد.

و به سند معتبر از حضرت امام موسی صلوات الله علیه منقول است: هر که در وقت خواب این آیه را بخواند که: (ان الله يمسك السموات و الأرض أن تزولا. و لئن زالتا، ان امسكهما من أحد من بعده انه كان حليما غفورا) ⁽³⁵⁰²⁾ خانه بر سرش خراب نشود.

و به سند دیگر منقول است که: شخصی از اهل مرو به خدمت حضرت صادق عليه السلام شکایت نمود از درد سر. حضرت فرمود که: نزدیک بیا. پس دست بر سر او گذاشتند، و این آیه را خواندند: ان الله يمسك تا آخر آیه.

سوره یس ⁽³⁵⁰³⁾: از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر چیز را قلبی است، و قلب قرآن سوره یس است. هر که این سوره را در روز، پیش از شام بخواند در آن روز از بلاها محفوظ باشد و خدا او را روزی فراوان عطا فرماید تا شام. و کسی که در شب، پیش از خواب بخواند حق تعالی هزار ملک را به او موکل گرداند که او را از شر هر شیطان مردودی ⁽³⁵⁰⁴⁾ و هر آفتی حفظ نمایند. و اگر در روز بمیرد حق تعالی او را داخل بهشت گرداند و در غسل او سی هزار ملک حاضر شوند که استغفار از برای او کنند و مشایعت او نمایند تا قبرش با استغفار. و چون در گورش گذارند آن ملائکه در میان قبرش ساکن گردند و عبادت الهی کنند و ثواب عبادت ایشان از او باشد، و قبرش را فراخ کنند تا چشم کار کند، و او را ایمن گردانند از فشارش قبر، و پیوسته از قبر او نوری ساطع باشد تا اطراف آسمان، تا وقتی که از قبر بیرون آید.

یس چون حق تعالی او را از قبر بیرون آورد آن سی هزار ملک با او باشند و مشایعت او نمایند و با او سخن گویند و بر رویش خنده کنند و به هر چیزی او را بشارت دهند تا او را از صراط و میزان بگذرانند و او را در مقام قرب به محلی بدارند که هیچ خلقی قبرش از او بیشتر نباشد مگر ملائکه مقرب و

پیغمبران مرسل. و او با پیغمبران بایستند نزد حق تعالی. و در هنگامی که مردم اندوه داشته باشند او اندوه نداشته باشد، و در حالتی که مردم جزع نمایند او جزع نکند.

پس پروردگار عالم به خطاب فرماید که: ای بنده من هر که را خواهی شفاعت کن که شفاعت تو را قبول می‌نمایم، و هر سؤالی که خواهی از من بکن که سؤالت را رد نمی‌کنم.

پس او شفاعت کند و خدا قبول نماید، و او سؤال کند و خدا عطا فرماید، و دیگران را حساب کنند و او را حساب نکنند، و با دیگران در مقام حسابش بازدارند، و مذلت و خواری در آن صحرا به او نرسد، و به هیچ گناهی از گناهان او را نگیرند. پس نامه خود را بگیرد و به جانب بهشت روان شود. پس مردم تعجب کنند که: سبحان الله! این بنده را هیچ گناه نبوده! و از رفیقان پیغمبر آخرالزمان صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باشد.

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: هر که در عمر خود یک مرتبه سوره یس را بخواند حق تعالی به عدد هر خلقی که در دنیاست و هر خلقی که در آخرت است و هر خلقی که در آسمان است، به عدد هر یک از ایشان دو هزار هزار حسنه از برای او بنویسد، و دو هزار هزار گناه از او محو فرماید، و به فقر و قرض و خانه بر سرش فرود آمدن و به تعب و مشقت و دیوانگی و خوره و وسواس و دردهای ضرر رساننده مبتلا نشود. و حق تعالی سکرات (3505) و احوال (3506) مرگ را از او تخفیف دهد و خود، قبض روح او نماید، و ضامن شود از برای او فراخی روزی را، و در روز قیامت او را شاد گرداند، و چندان ثواب به او کرامت فرماید که او راضی شود. و حق تعالی

خطاب فرماید به ملائکه آسمانها و زمین که: من از فلان بنده راضی شدم؛ برای او استغفار نمایید.

و به سند دیگر منقول است که: شخصی به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام از بَواسیر⁽³⁵⁰⁷⁾ شکایت نمود. حضرت فرمود که: یس را با عسل بنویس و حل کن و بخور.

و در حدیث دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: از برای دفع لکهای سفید و بَرص⁽³⁵⁰⁸⁾ که در بدن به هم رسد سوره یس را به عسل بنویسند و بیاشامند.

سوره الصافات⁽³⁵⁰⁹⁾: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که سوره صافات را در هر روز جمعه بخواند، پیوسته از جمیع آفتها و بلاها محفوظ باشد، و در دنیا روزیش فراخ باشد، و به بدن و مال و فرزندانش مکره‌هی نرسد، نه از شیطان مردودی و نه از جبار معاندی. و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد خدا او را شهید بمیراند و شهید مبعوث گرداند و با شهیدان او را داخل بهشت گرداند و در درجه شهیدان او را جا دهد.

و به سند معتبر از سلیمان جعفری منقول است که: حضرت امام موسی صلوات الله علیه به فرزند خود قاسم فرمود که: برخیز ای فرزند و بر بالای سر برادرت سوره والصفات صفا⁽³⁵¹⁰⁾ را بخوان تا تمام کنی. او شروع به خواندن کرد. چون به آیه (أهم اشد خلقاً أم من خلقنا)⁽³⁵¹¹⁾ رسید قبض روحش شد. چون جامه بر روی میت کشیدند و بیرون آمدند یعقوب بن جعفر⁽³⁵¹²⁾ به حضرت عرض کرد که: ما چنین می دانستیم که برای آسانی جان کندن سوره یس می باید خواند، و شما فرمودید که والصفات بخوانیم. حضرت فرمود که: سوره صافات

را بر سر هر کس که به شدت جان کندن گرفتار باشد بخوانند، البته حق تعالی راحتش را نزدیک می‌گرداند.

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: هر که از گزیدن عقرب ترسد این آیات را بخواند: (سلام علی نوح فی العالمین. انا كذلك نجزی المحسنین. انه من عبادنا المؤمنین) ⁽³⁵¹³⁾

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: کسی که خواهد او را در قیامت به کیل وافی ⁽³⁵¹⁴⁾ ثواب کامل بدهند باید که بعد از هر نماز این آیه را بخواند: (سبحان ربك رب العزه عما یصفون. و سلام علی المرسلین. و الحمد لله رب العالمین) ⁽³⁵¹⁵⁾.

و در حدیث دیگر وارد شده است که: از هر مجلس که برخیزند و این آیه را بخوانند کفاره گناهان آن مجلس می‌گردد.

سوره ص ⁽³⁵¹⁶⁾: از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: هر که سوره ص را در شب جمعه بخواند حق تعالی از خیر دنیا و آخرت آن قدر به او عطا فرماید که به هیچ احدی از خلق عطا نفرموده باشد مگر به پیغمبر مرسلی یا ملک مقربی؛ و او را داخل بهشت گرداند و هر که را او خواهد از اهل خانه‌اش، حتی خادمی که او را خدمت می‌کرده است.

سوره الزمر ⁽³⁵¹⁷⁾: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که سوره زمر را بخواند حق تعالی شرف دنیا و آخرت به او کرامت فرماید، و او را عزیز گرداند بی‌مال و خویشان، به حدی که هر که او را ببیند از او مهابتی در دلش به هم رسد، و بدنش را بر آتش جهنم حرام گرداند، و در بهشت از برای او هزار شهر بنا کنند که در هر شهری هزار قصر باشد و در هر قصری صد حوریه، و از چشمه‌ها و حوران و درختان و میوه‌ها آنچه در قرآن وصف فرموده به او کرامت فرماید.

سوره المؤمن⁽³⁵¹⁸⁾: از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: هر که سوره حم مؤمن⁽³⁵¹⁹⁾ را در هر شب بخواند حق تعالی گناهان گذشته و آینده او را ببامزد، و ایمان را از او سلب ننماید، و آخرت را بهتر از دنیا گرداند از برای او.

سوره حم السجده⁽³⁵²⁰⁾: از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که سوره حم سجده را بخواند حق تعالی در قیامت او را نوری عطا فرماید آن قدر که چشم کار کند، و او را سرور و شادی در آن روز کرامت فرماید، و در دنیا به حالی باشد که دیگران آرزوی حال او کنند.

سوره حم عسق⁽³⁵²¹⁾: از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که مداومت نماید بر تلاوت سوره حم عسق، چون در قیامت مبعوث شود روی او مانند برف سفید باشد، و مانند آفتاب نورانی باشد. و چون به نزد عرش آید حق تعالی فرماید که: ای بنده من مداومت نمودی بر قرائت حم عسق و نمی دانستی که چه ثوابی دارد. اگر منزلت آن سوره و ثوابش را می دانستی هرگز از خواندن آن ملال به هم نمی رسانیدی. و اکنون جزای خود را خواهی دانست. ای ملائکه او را داخل بهشت گردانید. و از برای او قصری مقرر ساخته ام از یاقوت سرخ، و درها و کنگره ها⁽³⁵²²⁾ و درجه هایش⁽³⁵²³⁾ از یاقوت سرخ است، و از لطافت از اندرون بیرون را می توان دید و از بیرون اندرون را می توان دید. و در آن قصر دختران باکره جوان از حورالعین و هزار کنیز و هزار غلام از پسران گوشواره در گوش (با: پیوسته در حسن پاینده) به او عطا کرده ام.

سوره الزخرف⁽³⁵²⁴⁾: از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: هر که مداومت نماید بر قرائت سوره حم زخرف⁽³⁵²⁵⁾، خدا او را در قبر از

جانوران زمین و از فشارش⁽³⁵²⁶⁾ قبر ایمن گرداند، و چون او را به مقام حساب بیاورند آن سوره بیاید و به امر الهی او را داخل بهشت گرداند.

سوره الدخان⁽³⁵²⁷⁾: از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: هر که سوره دخان را در نمازهای واجب و سنت بخواند حق تعالی او را در زمره ایمنان مبعوث گرداند، و او را در سایه عرش خود جا دهد، و حساب او را آسان کند، و نامه او را به دست راست او دهد.

و به سند معتبر منقول است که: شخصی به خدمت حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه عرض نمود که: چگونه شب قدر را بشناسیم؟ فرمود که: چون ماه رمضان بیاید هر شب صد مرتبه سوره دخان را بخوان. چون شب بیست و سیم شود تصدیق خواهی نمود به آنچه سؤال نمودی⁽³⁵²⁸⁾.

سوره الجاثیه⁽³⁵²⁹⁾: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که سوره جاثیه را بخواند ثوابش آن است که جهنم را نبیند، و آواز و خروشش را نشنود، و با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بوده باشد.

سوره الأحقاف⁽³⁵³⁰⁾: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که در هر شب یا در هر جمعه سوره احقاف را بخواند در دنیا خوفی به او نرسد و از فزع روز قیامت ایمن گردد.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: سوره های حامیم⁽³⁵³¹⁾، ریاحین⁽³⁵³²⁾ بهشت اند.

پس چون توفیق خواندن آنها بیاید خدا را حمد و شکر بسیار بکنید که توفیق تلاوت آنها به شما کرامت فرموده است. به درستی که بنده که از خواب برخیزد و در نماز حوامیم⁽³⁵³³⁾ بخواند، از دهانش نسیمی خوشبوتر از مشک⁽³⁵³⁴⁾ خوشبو و عنبر⁽³⁵³⁵⁾ بیرون آید. و به درستی که حق تعالی رحم می کند تلاوت

کننده و خواننده این سوره‌ها را، و رحم می‌کند همسایگان و آشنایان و مصاحبان و خویشان او را، و در روز قیامت عرش و کرسی و ملائکه مقرب از برای او استغفار می‌نمایند.

سوره محمد ⁽³⁵³⁶⁾ ﷺ: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که سوره الذین کفروا ⁽³⁵³⁷⁾ را بخواند گناه نکند، و در دین خود هرگز شک به هم نرساند، و به فقر هرگز مبتلا نشود، و هرگز از پادشاهی خوفی به او نرسد، و همیشه از شک و کفر محفوظ باشد تا بمیرد. و چون بمیرد

حق تعالی هزار ملک به قبر او فرستد که نماز کنند و ثواب نماز ایشان از او باشد. و چون از قبر بیرون آید آن هزار ملک او را مشایعت نمایند تا او را به محل ایمنان از خوفهای قیامت بدارند، و در امان خدا و رسول باشد.

سوره الفتح ⁽³⁵³⁸⁾: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حفظ نمایید اموال و زنان و بندهای خود را به خواندن سوره انا فتحنا ⁽³⁵³⁹⁾. به درستی که کسی که بر خواندن این سوره مداومت نماید، در روز قیامت منادی از جانب رب العزه او را ندایی کند که همه خلائق بشنوند که: تو از بندگان مخلص مایی. ای ملائکه او را ملحق گردانید به بندگان شایسته من، و او را داخل بهشت جاوید کنید، و از شراب سر به مهر بهشت که با کافور ⁽³⁵⁴⁰⁾ ممزوج ⁽³⁵⁴¹⁾ است به او بخورانید.

سوره الحجرات ⁽³⁵⁴²⁾: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که سوره حجرات را بخواند در هر شبی یا در هر روزی، در بهشت از جماعتی باشد که به زیارت حضرت رسول ﷺ مشرف می‌شوند.

سوره ق ⁽³⁵⁴³⁾: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: هر که مداومت نماید بر خواندن سوره ق در نمازهای واجب و سنت، خدا روزی او را فراخ گرداند، و نامه‌اش را به دست راست او دهد، و او را حساب آسان بکند.

سوره الذاریات (3544): از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که سوره ذاریات را در روز یا در شب بخواند خدا امر معیشت او را به اصلاح آورد، و وسعت دهد روزی او را، و منور گرداند قبر او را به چراغی که نور بخشد تا روز قیامت.

سوره الطور (3545): از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام منقول است که: هر که سوره طور را بخواند حق تعالی خیر دنیا و آخرت را برای او جمع نماید.

سوره النجم (3546): از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که سوره نجم را در هر شب یا در هر روز بخواند در میان مردم به خیر و نام نیک تعیش نماید، و گناهانش آمرزیده شود، و محبوب دل‌های مردم گردد.

سوره اقتربت (3547): از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که سوره اقتربت الساعه (3548) را بخواند، چون از قبر بیرون آید، بر ناقه‌ای (3549) از ناقه‌های بهشت سوار شود.

سوره الرحمن (3550): از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: ترک مکئید قرائت سوره رحمن را و خواندن آن را در نماز، به درستی که این سوره در دل منافقان قرار نمی‌گیرد. و حق تعالی این سوره را در روز قیامت به بهترین صورتها در نهایت خوشبویی به صحرای محشر حاضر می‌گرداند، و می‌آید در محل قرب و کرامت می‌ایستد. حق تعالی به او خطاب می‌فرماید که: کی در زندگانی دنیا تو را در نماز می‌خواند و مداومت می‌نمود خواندن تو را؟

می‌گوید: خداوندا فلان و فلان. پس حق تعالی روهای ایشان را سفید می‌گرداند و می‌فرماید که: هر که را خواهید شفاعت نمایید. پس ایشان آن قدر

که خواهند شفاعت می نمایند. پس به ایشان می گویند که: داخل بهشت شوید و در هر جا که خواهید ساکن شوید.

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است که: مستحب است که بعد از نماز صبح در روز جمعه سوره الرحمن را بخوانی و هر مرتبه که بگویی (فبأی الاء ربکما تکذبان) ⁽³⁵⁵¹⁾، بگویی (لا بشیء من الاء رب اکذب) ⁽³⁵⁵²⁾.

و در حدیث معتبر دیگر فرمود که: هر که سوره الرحمن را بخواند و در مرتبه که بگوید: فبأی الاء ربکما تکذبان، بگوید: لا بشیء من الاء رب اکذب، اگر در شب بخواند و در آن شب بمیرد شهید مرده باشد، و اگر در روز بخواند و در آن روز بمیرد شهید مرده باشد.

سوره الواقعة ⁽³⁵⁵³⁾: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که در هر شب جمعه سوره واقعه بخواند خدا او را دوست دارد و مردم را دوست او گرداند، و در دنیا بدحالی و فقر و احتیاج نبیند و به هیچ آفتی و بلائی مبتلا نشود، و از رفقای حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه باشد. و این سوره مخصوص آن حضرت است. و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: هر که مشتاق بهشت و وصف آن باشد سوره اذا وقعت ⁽³⁵⁵⁴⁾ را بخواند، و هر که خواهد وصف جهنم را ملاحظه نماید سوره الم سجده را بخواند.

و به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: هر که سوره واقعه را در هر شب پیش از آن که بخوابد بخواند، در قیامت روی او مانند ماه شب چهارده نورانی باشد.

و به سند معتبر از اسماعیل بن عبدالخالق ⁽³⁵⁵⁵⁾ منقول است که: حضرت صادق علیه السلام فرمود که: پدرم بعد از نماز خفتن دو رکعت نماز نشسته می کردند و در آن دو رکعت صد آیه می خواندند و می فرمودند که: هر که این دو رکعت را بکند و

صد آیه در این دو رکعت بخواند او را در آن شب از غافلان نویسند. و اسماعیل گفت: حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه در این دو رکعت و تیره (3556) سوره اذا وقعت و قل هو الله احد (3557) می خواندند.

سوره الحديد و سوره المجادله (3558): از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که سوره حديد و مجادله را در نماز فریضه بخواند و مداومت نماید خدا او را عذاب نکند، و در خودش و اهلش بدحالی و احتیاج نبیند.

سوره الحشر (3559): از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: هر که سوره حشر را بخواند جمیع خلق خدا از بهشت و دوزخ و عرش و کرسی و حُجُب (3560) و آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه و هوا و باد و مرغان و درختان و کوهها و آفتاب و ماه و ملائکه همه بر او صلوات (3561) فرستند و از برای او استغفار کنند، و اگر در آن روز یا در آن شب بمیرد با شهادت مرده باشد.

سوره الممتحنه (3562): از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقول است که: هر که سوره مُمتَحَنه را در نمازهای واجب و سنت بخواند خدا دل او را به ایمان امتحان نماید، و دیده اش را نور بدهد، و خود و فرزندان او به دیوانگی و فقر مبتلا نشوند.

سوره الصف (3563): از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: هر که مداومت نماید بر خواندن سوره صف در نمازهای واجب و سنت، خدا او را در صف ملائکه و انبیا جای دهد.

سوره الجمعة (3564) و سوره المنافقین (3565): از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: واجب و لازم است بر هر که از شیعه ما باشد که در نماز شام و خفتن شب جمعه، سوره جمعه و سبح اسم ربک الأعلى (3566) بخواند، و در نماز

ظهر سوره جمعه و منافقین بخواند. چون چنین کند چنان باشد که به عمل حضرت رسول ﷺ عمل نموده باشد، و ثواب او نزد خدا بهشت باشد.

سوره التغابن (3567): از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که سوره تغابن را در نماز واجبی بخواند آن سوره در روز قیامت شفیع او باشد، و گواه عادل باشد که شهادت دهد برای او نزد کسی که شهادت او را قبول فرماید، و از او جدا نشود تا او را داخل بهشت گرداند.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: هر که سوره های مُسَبِّحات (3568) را همه (3569)، پیش از خواب بخواند نمیرد تا حضرت قائم آل محمد علیه السلام را ادراک نماید، و اگر بمیرد او را در جوار حضرت رسول ﷺ جا دهند.

سوره الطلاق و سوره التحريم (3570): از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که سوره طلاق و تحريم را در نماز واجبی بخواند خدا او را در قیامت پناه دهد از خوف و اندوه، و از آتش جهنم عافیت یابد. و او را داخل بهشت گرداند به سبب تلاوت کردن و محافظت نمودن حرمت این دو سوره. زیرا که این دو سوره از حضرت رسول ﷺ اند (3571).

سوره الملک (3572): از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر که سوره تبارک الذی بیده الملک (3573) را در شب در نماز واجب پیش از خواب بخواند، پیوسته در امان الهی باشد تا صبح شود، و در روز قیامت در امان الهی باشد تا داخل بهشت شود.

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: سوره ملک مانع (3574) است که از عذاب قبر منع می کند. و نامش در تورات سوره الملک است. و هر که در شب بخواند بسیار عبادت و تلاوت کرده و نیکو

کرده است، و در آن شب او را از غافلان ننویسند. و به درستی که من در نماز وتیره بعد از نماز خفتن نشسته می‌خوانم، و پدرم در روز و شب هر دو می‌خواند. و هر که این سوره را بخواند چون نکیر و منکر به قبر او درآیند چون از جانب پاهایش بیایند پاهایش به ایشان گویند که: شما را از جانب ما راهی نیست، زیرا که این بنده هر شب و روز بر ما می‌ایستاد و سوره ملک را می‌خواند. و چون از جانب شکمش بیایند شکمش به ایشان خطاب نماید که: شما را از جانب من راهی نیست؛ به درستی که این بنده در من جا داده بود سوره ملک را. و چون از جانب زبانش بیایند به ایشان گوید که: شما را از جانب من راهی نیست، زیرا که این بنده هر شب و روز سوره ملک را تلاوت می‌نمود و بر من جاری می‌ساخت.

سوره ن والقلم ⁽³⁵⁷⁵⁾: از حضرت صادق ع منقول است که: هر که سوره ن والقلم را در فریضه‌ای یا نافله‌ای بخواند خدا او را ایمن گرداند از این که هرگز به فقر مبتلا شود، و چون بمیرد او را از فشارش قبر نجات دهد.

سوره الحاقه ⁽³⁵⁷⁶⁾: از حضرت صادق ع منقول است که: بسیار بخوانید سوره حاقه را. به درستی که خواندن آن در فرایض و نوافل از ایمان به خدا و رسول است زیرا که این سوره در واقعه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و معاویه علیه‌اللعنه نازل شده است ⁽³⁵⁷⁷⁾. و هر که این سوره را بخواند ایمان از او برطرف نشود تا هنگام مردن.

سوره المعارج ⁽³⁵⁷⁸⁾: از حضرت صادق ع منقول است که: بسیار بخوانید سوره سأل سائل ⁽³⁵⁷⁹⁾ را، که هر که این سوره را بسیار بخواند حق تعالی در قیامت از هیچ گناه او سؤال ننماید، و او را در بهشت با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ساکن گرداند.

سوره نوح⁽³⁵⁸⁰⁾: از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که ایمان به خدا و به خواندن قرآن دارد باید که خواندن سوره نوح را ترک ننماید. به درستی که هر بنده‌ای که این سوره را از برای خدا در نماز واجبی یا سنتی بخواند خدا او را در مساکن نیکوکاران ساکن گرداند، و سه بهشت دیگر او را کرامت فرماید، و دویست حوریه و چهار هزار زن به او تزویج فرماید.

سوره الجن⁽³⁵⁸¹⁾: از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که سوره جن را بسیار بخواند، در دنیا از چشم جنیان و دمیدنها و سحر و مکر ایشان محفوظ باشد، و در بهشت از رفقای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم باشد.

سوره المزمّل⁽³⁵⁸²⁾: از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر که سوره زمّل را در نماز خفتن یا در نماز شب بخواند، شب و روز و آن سوره هر سه شاهد و گواه او باشند در قیامت، و خدا او را با زندگانی نیکو زنده دارد و به مردن نیکو بمیراند.

سوره المدثر⁽³⁵⁸³⁾: از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است که: هر که در نماز واجب سوره مدثر را بخواند بر خدا لازم است که او را در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم جا دهد، و در زندگانی دنیا هرگز شقاوت او را در نیابد.

سوره القیمه⁽³⁵⁸⁴⁾: از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر که مداومت نماید بر سوره لا اقسّم⁽³⁵⁸⁵⁾ و به آن عمل نماید خدا او را با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم محشور گرداند در بهترین صورتهای، و آن حضرت او را بشارت فرماید و بر رویش خندد تا از صراط و میزان او را بگذراند.

سوره الدهر⁽³⁵⁸⁶⁾: از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: هر که سوره هل اتی علی الانسان⁽³⁵⁸⁷⁾ را در هر صبح پنجشنبه بخواند خدا به او

هشتصد دختر باکره و چهارهزار زن و حورالعین کرامت فرماید، و با حضرت رسول ﷺ باشد.

و به سند معتبر از علی بن عمرو⁽³⁵⁸⁸⁾ منقول است که: به خدمت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه رفتم در روز سه شنبه. حضرت فرمود که: دیروز تو را ندیدیم. گفتم: نخواستم که در روز دوشنبه حرکت کنم. حضرت فرمود که: هر که خواهد خدا او را از شر روز دوشنبه نگاه دارد باید که در رکعت اول نماز صبح آن روز سوره هل اتی علی الانسان بخواند، چنانچه حق تعالی در آن سوره می فرماید که: پس خدا ایشان را نگاه داشت از شر آن روز، و به استقبال ایشان فرستاد نضرت⁽³⁵⁸⁹⁾ و خوشحالی و سرور و شادی را.

و در حدیث رجاء بن ضحاک وارد شده است که: حضرت امام رضا صلوات الله علیه در صبح روز دوشنبه و پنجشنبه در رکعت اول، سوره هل اتی علی الانسان می خواندند و در رکعت دوم سوره هل اتیک حدیث الغاشیه⁽³⁵⁹⁰⁾.

سوره المرسلات و سوره النبأ و سوره النازعات⁽³⁵⁹¹⁾. از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر که سوره والمرسلات⁽³⁵⁹²⁾ را بخواند حق تعالی میان او و حضرت رسول ﷺ آشنایی بیندازد. و هر که هر روز سوره عم يتسائلون⁽³⁵⁹³⁾ را بخواند از دنیا نرود تا توفیق زیارت کعبه بیابد. و هر که سوره نازعات را بخواند نمیرد مگر سیراب، و مبعوث نشود مگر سیراب، و داخل بهشت نشود مگر سیراب.

سوره عبس⁽³⁵⁹⁴⁾ و سوره کورت⁽³⁵⁹⁵⁾: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که سوره عبس و تولی⁽³⁵⁹⁶⁾ و سوره اذا الشمس کورت⁽³⁵⁹⁷⁾ را بخواند در حفظ الهی باشد از خیانت، و در سایه کرامت و مرحمت الهی باشد تا زنده باشد.

سوره الانفطار و سوره المطففين و سوره الانشقاق⁽³⁵⁹⁸⁾: از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که سوره اذا السماء انفطرت⁽³⁶⁹⁹⁾ و سوره اذا السماء انشقت⁽³⁶⁰⁰⁾ را در فريضة و نافله بسيار بخواند خدا هيچ حاجت او را رد ننمايد، و او را هيچ مانعي از خدا دور نگرداند در آخرت، و پيوسته او نظر به کرامتهای الهی نمايد، و خدا نظر رحمت به او بدارد تا از حساب خلایق فارغ شود.

و به سند ديگر از آن حضرت منقول است که: هر که در نماز واجب سوره ويل للمطففين⁽³⁶⁰¹⁾ بسيار بخواند حق تعالی در قيامت برات ايمنی از آتش جهنم به او کرامت فرمايد و او را بی حساب به بهشت برد.

سوره البروج⁽³⁶⁰²⁾: از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که سوره (والسما ذات البروج)⁽³⁶⁰³⁾ را در فريضة بخواند، چون سوره پيغمبران است، حق تعالی او را در قيامت با پيغمبران و مرسلان و صالحان محشور گرداند، و با ايشان او را باز دارد.

سوره الطارق⁽³⁶⁰⁴⁾: از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که سوره (والسما والطارق)⁽³⁶⁰⁵⁾ را در فريضة بخواند او را در قيامت نزد خدا قدر و منزلت عظيم بوده باشد، و از رفقای پيغمبران باشد در بهشت.

سوره الأعلى⁽³⁶⁰⁶⁾: از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که سوره (سبح اسم ربك الأعلى)⁽³⁶⁰⁷⁾ را در فريضة يا نافله بخواند در روز قيامت به او گویند که از هر در از درهای بهشت که می خواهی داخل شو.

سوره الغاشيه⁽³⁶⁰⁸⁾: از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که مداومت نمايد بر خواندن سوره (هل أتیک حديث الغاشيه)⁽³⁶⁰⁹⁾ در نماز واجب يا سنت، خدا او را فرو گیرد به رحمت خود در دنيا و آخرت، و در روز قيامت برای ايمنی از عذاب جهنم به او کرامت فرمايد.

سوره الفجر⁽³⁶¹⁰⁾: از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: بخوانید سوره فجر را در نمازهای فریضه و نافله که آن سوره حضرت امام حسین صلوات الله علیه است. و هر که این سوره را بخواند، در بهشت در جوار آن حضرت باشد.

سوره البلد⁽³⁶¹¹⁾: از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که سوره (لا أقسم بهذا البلد)⁽³⁶¹²⁾ را در نماز واجب بخواند، در دنیا از جمله صالحان معروف شود، و در آخرت معروف گردد که او را منزلت عظیم نزد حق تعالی هست، و در قیامت از رفقای پیغمبران و شهیدان و صالحان باشد.

سوره الشمس و سوره الليل و سوره الضحی⁽³⁶¹³⁾ و سوره ألم نشرح⁽³⁶¹⁴⁾: از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که بسیار بخواند در روزی یا در شبی سوره والشمس و ضحیها⁽³⁶¹⁵⁾ و سوره واللیل اذا یغشی⁽³⁶¹⁶⁾ و سوره والضحی⁽³⁶¹⁷⁾ و ألم نشرح را، هر چیز که نزد او حاضر باشد در قیامت برای او شهادت بدهند، حتی مو و پوست و گوشت و خون و عروق⁽³⁶¹⁸⁾ و عصبها و استخوانها و جمیع اعضای او، و حق تعالی بفرماید که: من شهادت شما را قبول کردم از برای بنده خود. ای ملائکه ببرید او را به بهشت، و هر جا که او اختیار نماید به او اعطا کنید. گوارا باد فضل و رحمت من از برای بنده من.

سوره التین⁽³⁶¹⁹⁾: از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که سوره والتین⁽³⁶²⁰⁾ را در فرایض و نوافل خود بخواند، عطا فرمایند از بهشت به او هر جا که بپسندد.

سوره العلق⁽³⁶²¹⁾: از حضرت صادق عليه السلام مروی است که: هر که در روز یا در شب سوره اقرأ باسم ربک⁽³⁶²²⁾ را بخواند و در آن روز یا در آن شب بمیرد چنان باشد که شهید مرده باشد، و خدا او را با شهیدان محشور گرداند، و چنان باشد

که در راه خدا در میان لشکر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم جهاد کرده باشد.

سوره القدر⁽³⁶²³⁾: به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که سوره انا انزلناه فی لیلہ القدر⁽³⁶²⁴⁾ را بلند بخواند چنان باشد که شمشیر کشیده باشد و در راه خدا جهاد کند، و اگر آهسته بخواند چنان باشد که در راه خدا شهید شده باشد و در خون خود دست و پا زند. و هر که ده بار بخواند خدا هزار گناه از گناهان او را محو نماید.

و به روایت دیگر از آن حضرت منقول است که: هر که سوره انا انزلناه را در نماز فریضه ای بخواند منادی از جانب حق تعالی او را ندا فرماید که: خدا گناهان گذشته تو را آمرزید؛ عمل را از سر گیر.

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: هر که پیش از طلوع آفتاب قل هو الله احد و انا انزلناه را بخواند، در آن روز به گناهی مبتلا نشود هر چند سعی نماید شیطان.

و به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که: به درستی که حق تعالی را در روز جمعه هزار نفعه⁽³⁶²⁵⁾ و نسیم از رحمت خود هست. هر بنده را آنچه خواهد از آن عطا می فرماید. پس هر که سوره انا انزلناه فی لیلہ القدر را بعد از عصر روز جمعه صد مرتبه بخواند حق تعالی آن هزار نفعه رحمت را و مثل آن را به او عطا فرماید.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون ماه مبارک رمضان درآید در هر شب هزار مرتبه سوره انا انزلناه را بخوان، و چون شب بیست و سیم شود دل خود را محکم بدار و گوشه های خود را بگشا از برای شنیدن عجایب از آنچه خواهی دید.

و به سندهای معتبر از آن حضرت منقول است که: اگر کسی در شب بیست و سیم ماه مبارک رمضان سوره انا انزلناه فی لیلہ القدر را هزار مرتبه بخواند، چون صبح کند، یقین او شدید و محکم شده باشد به اعتراف نمودن به چیزی چند که مخصوص ماست از غرایب فضایل. و نیست این مگر به سبب چیزی که در خواب مشاهده نماید.

و به سند دیگر از حضرت صادق ع منقول است که: هر که جامه نوی بُرد و سوره انا انزلناه را سی و شش مرتبه بخواند و در هر مرتبه چون برسد به تنزل الملائکة، اندکی آب بردارد و بر جامه بپاشد پاشیدن سهلی ⁽³⁶²⁶⁾، پس دو رکعت نماز در آن جامه بکند و دعا کند و در دعا بگوید: الحمد لله الذی رزقنی ما أتجمل به فی الناس و أوارى به عورتی و أصلی فیہ لربی ⁽³⁶²⁷⁾ و حمد الهی بکند، پیوسته در فراخی نعمت باشد تا آن جامه کهنه شود.

و به سند معتبر منقول است که: چون حضرت امام رضا صلوات الله علیه جامه نوی می پوشیدند قدحی از آب می طلبیدند و ده مرتبه سوره انا انزلناه فی لیلہ القدر و ده مرتبه سوره قل هو الله احد، و ده مرتبه سوره قل یا ایها الکافرون بر آن ظرف می خواندند، بعد از آن آب را بر جامه می پاشیدند و می فرمودند که: هر که پیش از پوشیدن جامه چنین کند پیوسته در فراخی عیش باشد مادام که تاری از آن جامه باقی باشد.

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: چون حق تعالی جامه نوی به کسی عطا فرماید باید که وضو بسازد و دو رکعت نماز بگذارد، و در هر رکعتی سوره حمد و آیه الکرسی و قل هو الله احد و انا انزلناه فی لیلہ القدر بخواند. بعد از آن حمد کند خداوندی را که عورت او را به جامه پوشیده و او را در میان مردم زینت بخشیده، و کلمه لا حول و لا قوه الا بالله ⁽³⁶²⁸⁾

بسیار بگوید. و کسی که چنین کند در آن جامه معصیت خدا نکند، و به عدد هر تازی که در آن جامه باشد خدا ملکی موکل گرداند که تقدیس خدا کند و از برای او استغفار نماید و بر او دعا و ترحم کند⁽³⁶²⁹⁾.

و در روایت دیگر وارد شده است که: هر که قدحی بگیرد و آبی در آن قدح بریزد و سی و پنج مرتبه سوره انا انزلناه را بر آن قدح بخواند و آب را بر جامه خود بپاشد، پیوسته در وسعت باشد تا آن جامه کهنه شود.

و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: از برای عوده⁽³⁶³⁰⁾ از بلاها سبوی⁽³⁶³¹⁾ تازه می گیری و از آب پر می کنی و سی مرتبه سوره انا انزلناه فی ليله القدر را بر آن سبو می خوانی. پس آن سبو را می آویزی و از آن آب می خوری و وضو می سازی. و پیش از آن که آبش تمام شود دیگر⁽³⁶³²⁾ آب بر رویش می ریزی.

و به سند معتبر منقول است که: شخصی به خدمت حضرت صادق ع عرض نمود که: هشت دختر مرا به هم رسیده و روی پسر تا حال ندیده ام. دعا فرما که خدا مرا پسری کرامت فرماید. حضرت فرمود که: چون می نشینی که مشغول جماع شوی دست راست خود را بر طرف راست ناف زن بگذار و هفت مرتبه سوره انا انزلناه بخوان و بعد از آن مشغول شو. و چون حمل ظاهر شود در شب هر وقت که از پهلو به پهلو گردی باز دست بر جانب راست نافش بگذار و هفت مرتبه آن سوره را بخوان. آن شخص گفت که: چنین کردم، هفت پسر از پی یکدیگر خدا مرا روزی کرد.

و به سند معتبر منقول است از ابی عمرو⁽³⁶³³⁾ که گفت: بسیار حالم پریشان شد از فقر و احتیاج. به خدمت حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه نوشتم حال خود را. حضرت فرمود که: مداومت کن بر قرائت سوره (انا أرسلنا نوحا الی

قومه) (3634). من یک سال خواندم و اثری ندیدم. بار دیگر به خدمت حضرت نوشتم حال خود را و عرض کردم که: از خواندن آن سوره نفعی به من نرسید. حضرت به من نوشتند که: آن را که یک سال خوانده‌ای کافی است.

الحال سوره انا انزلناه را بخوان. من چنین کردم. بعد از اندک وقتی ابن ابی داوود (3635) (3636) قرضم را ادا کرد و وظیفه‌ای (3637) برای من و عیالم مقرر کرد، و مرا وکیل (3638) کرد و به بصره فرستاد و پانصد درهم برایم مقرر کرد. من از بصره نامه‌ای نوشتم به خدمت حضرت امام علی تقی صلوات‌الله علیه و به علی بن مهزیار (3639) دادم و فرستادم. و در آن نامه نوشتم که: به پدرت حال خود را عرض نمودم و به من چنین نوشتند و عمل کردم و حالم خوب شده است.

می‌خواهم بفرمایی که آیا اکتفا کنم در خواندن سوره انا انزلنا به خواندن در نمازهای واجب و سنت، یا در غیر نماز هم می‌باید خواند؟ و اندازه‌اش را بفرمایی که چه مقدار می‌باید خواند. حضرت نوشتند که: هیچ سوره‌ای از قرآن را ترک مکن نه کوچک و نه بزرگ، و از خواندن انا انزلنا در شبانه‌روزی صد مرتبه کافی است.

و به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم صلوات‌الله علیه منقول است که بعد از نماز عصر ده مرتبه سوره انا انزلنا بخواند، مثل اعمال جمیع خلائق از ثواب به او کرامت فرمایند.

و به سند معتبر منقول است که: حضرت امام محمد تقی صلوات‌الله علیه چون در ماه تازه‌ای داخل می‌شدند، در روز اول ماه دو رکعت نماز می‌کردند و در رکعت اول بعد از حمد سی مرتبه قل هو الله احد، و در رکعت دوم بعد از حمد سی مرتبه انا انزلناه فی لیله القدر می‌خواندند و بعد از نماز به آنچه میسر بود تصدق می‌نمودند و سلامتی آن ماه را به این عمل می‌خریدند.

و به سند معتبر منقول است که ابوعلی بن راشد⁽³⁶⁴⁰⁾ به خدمت حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه عرض نمود که: شما به محمد بن الفرَج⁽³⁶⁴¹⁾ نوشته بودید که: بهترین سوره‌ها که در نماز واجب خوانند انا انزلناه و قل هو الله احد است. و بر من دشوار است این دو سوره را در نماز بخوانم. حضرت فرمود که: بر تو گران نباشد، که والله که فضیلت در این دو سوره است.

و به سند صحیح منقول است که: حمیری به خدمت حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه نوشت که: از آبای شما به ما رسیده است حدیثی که: عجب دارم از کسی که انا انزلناه در نمازش نمی‌خواند چگونه نمازش مقبول می‌شود و روایت دیگر رسیده است که: نمازی که در آن قل هو الله احد نخوانند مُزکی⁽³⁶⁴²⁾ و مقبول نیست. و روایت دیگر رسیده است که: هر که در نمازهای واجبش سوره همزه⁽³⁶⁴³⁾ را بخواند خیر دنیا به او می‌دهند. پس آیا جایز است که همزه را بخواند و آن دو سوره را ترک نماید؟ حضرت در جواب نوشتند که: ثواب این سوره‌ها که به شما رسیده است حق است. و اگر سوره‌ای را که ثوابی در آن سوره به شما رسیده باشد ترک کنید و قل هو الله احد و انا انزلناه بخوانید از برای فضیلت این دو سوره، ثواب این دو سوره را می‌یابید با ثواب آن سوره‌ای که ترک کرده‌اید. و اگر غیر این دو سوره را بخوانید هم جایز است و نماز شما تمام و کامل است، ولیکن ترک افضل⁽³⁶⁴⁴⁾ کرده خواهید بود.

سوره البینه⁽³⁶⁴⁵⁾: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: هر که سوره لم یکن⁽³⁶⁴⁶⁾ را بخواند از شرک بیزار گردد، و دین پیغمبر صلی الله علیه و آله برای او کامل شود، و در قیامت داخل مؤمنان کامل مبعوث شود، و خدا او را حساب نماید حساب آسان.

سوره الزلزله (3647): به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: ملال به هم مرسانید از خواندن سوره اذا زلزلت الأرض زلزالها (3648). به درستی که هر که در نمازهای نافله این سوره را بسیار بخواند هرگز خدا او را به زلزله و به صاعقه و به آفتهای عظیم دنیا مبتلا نگرداند، و او را به این آفتها نمیراند، و در وقت جان کندن ملک بزرگواری از جانب پروردگارش به نزد او بیاید و بر بالای سرش بنشیند، و به ملک موت از جانب حق تعالی بگوید که: به رفق و مدارا سر کن با دوست خدا که خدا را به خواندن سوره اذا زلزلت بسیار یاد می‌کرد. و آن سوره نیز این سفارش به ملک موت کند. پس ملک موت گوید که: حق تعالی مرا چنین امر فرموده است که سخن او را بشنوم، و اطاعت او بکنم، و تا مرا امر نکند قبض روحش ننمایم. پس ملک موت نزد او باشد تا پرده از پیش دیده آن مؤمن بگیرند و جای خود را در بهشت ببینند، و بعد از دیدن، او را امر نماید که: قبض روحم بکن. پس ملک موت در نهایت ملایمت و آسانی قبض روح او بکند، هفتاد هزار ملک روح او را مشایعت کنند و به زودی به بهشت رسانند.

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: هر که چهار مرتبه اذا زلزلت بخواند چنان است که تمام قرآن را خوانده است.

سوره العادیات (3649): از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که مداومت نماید بر خواندن سوره والعادیات (3650)، با حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه محشور شود، و در بهشت از رفقای آن حضرت باشد.

سوره القارعه⁽³⁶⁵¹⁾: از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مروی است که: هر که سوره قارعه را بسیار تلاوت نماید خدا او را از فتنه دجال در دنیا، و از حرارت جهنم در آخرت امان بخشد.

سوره التكاثر⁽³⁶⁵²⁾: از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که سوره الهیکم التكاثر⁽³⁶⁵³⁾ را در نماز واجب بخواند حق تعالی ثواب صد شهید برای او بنویسد، و هر که در نافله بخواند خدا ثواب پنجاه شهید برای او بنویسد، و در نماز واجبش چهل صف از ملائکه با او نماز کنند.

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: هر که سوره الهیکم التكاثر را در وقت خواب بخواند خدا او را از عذاب قبر نگاه دارد.

سوره العصر⁽³⁶⁵⁴⁾: از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: هر که سوره والعصر را در نمازهای نافله بخواند خدا او را در روز قیامت با روی نورانی و دندان خندان و چشم روشن و خوشحال مبعوث گرداند تا او را داخل بهشت گرداند.

سوره الهمزه⁽³⁶⁵⁵⁾: از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که سوره ویل لکل همزه⁽³⁶⁵⁶⁾ را در نمازهای فریضه بخواند خدا فقر را از دور کند، و روزی او را فراخ گرداند، و او را به مرگ بد نماند.

سوره الفیل⁽³⁶⁵⁷⁾ و لایلاف⁽³⁶⁵⁸⁾: از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که در نمازهای واجب سوره ألم ترکیف⁽³⁶⁵⁹⁾ را بخواند برای او شهادت دهند در قیامت هر دشت و کوهی و کلوخی که او از جمله نمازگزارندگان بوده است، و حق تعالی ندا فرماید که: راست گفتید؛ شهادت شما را قبول کردم. ای ملائکه او را بی حساب داخل بهشت کنید که من او را و عمل او را دوست می دارم.

و ایضا از آن حضرت منقول است که: هر که سوره لایلاف را بسیار تلاوت نماید، چون مبعوث شود، بر اسبی از اسبان بهشت سوار شود تا بر سر مائده نور بنشیند.

بدان که مشهور میان علما آن است که یکی از این دو سوره را به تنهایی در نماز واجب نمی‌توان خواند، بلکه اگر خوانند، با هم می‌باید خواند، و همچنین است حکم والضحی و الم نشرح.

سوره الماعون⁽³⁶⁶⁰⁾: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: هر که سوره رأیت الذی یکذب بالدین⁽³⁶⁶¹⁾ را در نمازهای فریضه و نافله بخواند از جماعتی باشد که خدا نماز و روزه ایشان را قبول فرموده است، و او را در قیامت به اعمال دنیا حساب نکند.

سوره الکوثر⁽³⁶⁶²⁾: از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه منقول است که: هر که سوره انا أعطیناک الکوثر⁽³⁶⁶³⁾ را در نمازهای فریضه و نافله بسیار بخواند خدا در قیامت او را از حوض کوثر آب دهد، و او را در زیر درخت طوبی در جوار حضرت رسول صلی الله علیه و آله جا دهد.

سوره الجحد⁽³⁶⁶⁴⁾: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که سوره قل یا ایها الکافرون⁽³⁶⁶⁵⁾ و قل هو الله احد را در نماز فریضه‌ای بخواند، خدا او را و پدر و مادرش را و فرزندان پدر و مادرش را بیمارزد، و اگر شقی باشد نام او را از دیوان اشقیاء محو نماید و در دیوان سعدا بنویسد، و او را در زندگانی دنیا سعادت مند بدارد، و او را شهید بمیراند و شهید مبعوث گرداند.

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: پدرم می‌فرمود که: قل هو الله احد ثلث قرآن است و قل یا ایها الکافرون ربع قرآن.

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است که: هر که وقتی که به رختخواب رود قل یا ایها الکافرون و قل هو الله احد بخواند حق تعالی بیزاری از شرک از برای او بنویسد.

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: حضرت رسول ﷺ در سفری نماز کردند و ما به آن حضرت اقتدا کردیم. در رکعت اول قل یا ایها الکافرون خواندند و در رکعت دویم قل هو الله احد. و چون فارغ شدند فرمودند که: از برای شما ثلث قرآن و ربع قرآن را خواندم.

و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: ترک مکن خواندن قل هو الله احد و قل یا ایها الکافرون را در هفت نماز: در نافله صبح، و دو رکعت اول نافله پیشین، و دو رکعت اول نافله شام، و دو رکعت اول نماز شب، و نماز احرام، و نماز صبح اگر هوا بسیار روشن شده باشد و سوره طولانی نتوان خواند، و نماز طواف.

و در روایت دیگر وارد شده است که: در این نمازها همه در رکعت اول قل هو الله احد می خواند مگر در نافله صبح که در رکعت اول قل یا ایها الکافرون می خواند.

سوره النصر⁽³⁶⁶⁾: از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که سوره اذا جاء نصر الله و الفتح⁽³⁶⁷⁾ را در نماز فریضه ای یا نافله ای بخواند خدا او را بر جمیع دشمنان نصرت دهد، و چون از قبر بیرون آید با او نامه ای باشد گویا، و در آن نامه امان از صراط و از آتش جهنم و صدای جهنم بوده باشد، و بر هر چیز که بگذرد او را بشارت به نیکی دهند تا داخل بهشت شود، و از برای او در دنیا از اسباب خیر آن قدر حق تعالی بگشاید که به خاطرش خطور نکرده باشد و آرزوی آن نداشته باشد.

سوره تبت (3668): از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که: چون سوره تبت یداً
أبی لهب (3669) را بخوانید لعن و نفرین کنید بر ابولهب که او از جمله
تکذیب‌کنندگان بود و تکذیب پیغمبر و آنچه آورده است می‌نمود.

سوره التوحید (3670): به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که: هر
که سوره قل هو الله احد (3671) را یک مرتبه بخواند حق تعالی بر او برکت فرستد؛
و هر که دو مرتبه بخواند حق تعالی بر او و بر اهلش برکت فرستد؛ و هر که سه
مرتبه بخواند حق تعالی به او و به اهلش و به همسایگانش برکت دهد؛ و هر که
دوازده مرتبه بخواند خدا در بهشت دوازده قصر از برای او بنا کند، و کاتبان
اعمال به یکدیگر گویند که: بیایید برویم و به قصرهای برادر خود نظر کنیم؛ و
هر که صد مرتبه بخواند خداوند عالمیان گناهان بیست و پنج سال او را بیامزد
و بغیر از خون ناحق و مال مردم؛ و کسی که چهارصد مرتبه بخواند خدا او را
اجر چهارصد شهید کرامت فرماید، از شهیدانی که اسبانشان را پی کرده
باشند (3672) و خونشان را ریخته باشند؛ و کسی که هزار مرتبه در یک شبانه روز
بخواند نمیرد تا جای خود را در بهشت ببیند، یا دیگری برای او ببیند.

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: چون حضرت رسالت
پناه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بر سعد بن معاذ نماز کردند فرمودند که: هفتاد هزار ملک بر او نماز
کردند که جبرئیل در میان ایشان بود. از جبرئیل پرسیدم که: به چه عمل مستحق
این شده بود که شما بر او نماز کنید؟ گفت که: به سبب این که قل هو الله احد
می‌خواند ایستاده و نشسته و سواره و پیاده و در رفتن و برگشتن.

و به سند معتبر از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منقول است که: هر که صد مرتبه قل
هو الله احد را در وقت خواب بخواند خدا گناه پنجاه ساله او را بیامزد.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود که: خود را حفظ کن از شر مردم به خواندن سوره قل هو الله احد. رو به جانب راست خود کن و بخوان، و به جانب چپ رو کن و بخوان، و به جانب راه خود رو کن و بخوان، و رو به پشت سر کن و بخوان، و به جانب بالای سر نظر کن و بخوان، و به جانب پایین نظر کن و بخوان. و اگر خواهی که نزد حاکم جابری بروی چون نظرت بر او افتد سه مرتبه بخوان، و هر یک مرتبه که بخوانی یک انگشت را عقد کن ⁽³⁶⁷³⁾ از دست چپ، و انگشتان را چنین نگاه دار تا از نزد او بیرون آیی.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که یک روز بر او بگذرد و پنج نماز بکند و در آن پنج نماز قل هو الله احد ⁽³⁶⁷⁴⁾ نخواند به او خطاب کنند که: ای بنده خدا تو از نمازگزارندگان نیستی.

و به سند دیگر منقول است از آن حضرت که: هر که بر او یک هفته بگذرد و قل هو الله ⁽³⁶⁷⁵⁾ در آن هفته بخواند و بمیرد، بر دین ابولهب مرده باشد.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که او را مرضی پیش آید یا شدتی رو دهد و قل هو الله احد از برای رفع آن نخواند او از اهل آتش است.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد باید که بعد از نماز واجب، خواندن قل هو الله را ترک ننماید. به درستی که هر که بعد از فریضه، قل هو الله احد بخواند خدا به او خیر دنیا و آخرت کرامت فرماید و گناه او و پدر و مادر او و فرزندان پدر و مادر او را بیامرزد.

و به سند صحیح از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: هر که سوره قل هو الله احد را بعد از نماز صبح یازده مرتبه بخواند در آن روز گناهی بر او لازم نشود هرچند بینی شیطان بر خاک مالیده شود.

و به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: کسی که به رختخواب رود و یازده مرتبه سوره قل هو الله احد بخواند خدا خانه او و خانه‌های همسایگانش را حفظ نماید.

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: هر که در وقت خواب قل هو الله احد بخواند حق تعالی پنجاه هزار ملک موکل گرداند که او را حراست نمایند در آن شب.

و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: هر که در وقت خواب سوره قل هو الله را بخواند گناه پنج سال او آمرزیده شود.

و به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که یک مرتبه قل هو الله احد را بخواند چنان باشد که ثلث قرآن و ثلث تورات و ثلث انجیل و ثلث زبور را خوانده باشد.

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: حق تعالی به عوض فدک ⁽³⁶⁷⁶⁾ به حضرت فاطمه اطاعت تب را کرامت فرمود که تب مطیع آن حضرت باشد. پس هر که حضرت فاطمه و فرزندان او را دوست دارد و تبی به هم رساند و هزار مرتبه سوره قل هو الله احد را بخواند و به حق فاطمه سؤال نماید

زوال تب را، به امر الهی زایل می‌گردد. و از حضرت امام رضا عليه السلام منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: هر که را صداعی ⁽³⁶⁷⁷⁾ یا غیر آن عارض شود و دستهای خود را بگشاید و سوره فاتحه و قل هو الله احد و قل أعوذ برب الناس ⁽³⁶⁷⁸⁾ و قل أعوذ برب الفلق ⁽³⁶⁷⁹⁾ بخواند و دست بر روی خود بکشد، آن آزار برطرف شود.

سورתי المعوذتين⁽³⁶⁸⁰⁾: به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: سبب نزول معوذتین آن بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله تب به هم رسانیدند. جبرئیل این دو سوره را آورد و تعویذ آن حضرت گردانید.

و به سند معتبر از صابر⁽³⁶⁸¹⁾ منقول است که: حضرت صادق عليه السلام امامت ما کردند در نماز شام، و معوذتین خواندند و بعد از فارغ شدن فرمودند که: این دو سوره از قرآن است⁽³⁶⁸²⁾.

و از حضرت امام رضا عليه السلام به سند معتبر منقول است که: هر که در حد صبا⁽³⁶⁸³⁾ و طفولیت تعهد نماید در هر شبی خواندن قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس را هر یک سه مرتبه، و قل هو الله احد را صد مرتبه و اگر نتواند پنجاه مرتبه، حق تعالی از او دور گرداند دیوانگی و مرضهایی را که عارض اطفال می شود، و استسقا⁽³⁶⁸⁴⁾ و فساد معده و غلبه خون⁽³⁶⁸⁵⁾ را تا سن پیری، مادام که تعهد و مداومت بر این نماید.

و از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است که: هر که در سه رکعت وتر⁽³⁶⁸⁶⁾ معوذتین و قل هو الله احد بخواند، به او خطاب کنند که: ای بنده خدا بشارت باد تو را که خدا وتر تو را قبول کرد.

و به سند صحیح از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که بعد از نماز جمعه سوره حمد را یک مرتبه، و هر یک از معوذتین و قل هو الله احد را هفت مرتبه، و آیه الكرسي و آیه سُخره⁽³⁶⁸⁷⁾ و آخر سوره براءت⁽³⁶⁸⁸⁾ (لقد جائكم رسول من أنفسكم)⁽³⁶⁸⁹⁾ تا آخر سوره هر یک را یک مرتبه بخواند، کفاره گناهان او باشد از جمعه تا جمعه.

و از معمر بن خلاد منقول است که: در خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه بودم در راه خراسان، و وکیل خرج آن حضرت بودم. مرا امر فرمود که: غالیه‌ای راست کن ⁽³⁶⁹⁰⁾.

چون راست کردم و در شیشه کردم حضرت را بسیار خوش آمد. پس فرمود که: ای معمر چشم ⁽³⁶⁹¹⁾ حق است. از برای رفع تأثیر چشم، در کاغذی سوره حمد و قل هو الله احد و معوذتین را بنویس و در غلاف شیشه غالیه بگذار. و از حضرت صادق علیه الصلوه والسلام ⁽³⁶⁹²⁾ منقول است که فرمود که: تأثیر چشم زدن حق است، و ایمن نیستی که چشم تو در خودت یا در دیگری تأثیر کند. پس اگر از تأثیر چشم ترسی، سه مرتبه بگو: ما شاء الله لا قوه الا بالله العلی العظیم ⁽³⁶⁹³⁾. و اگر یکی از شما زینتی کند که خوشایند باشد، چون از منزل بیرون رود، قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس بخواند که از چشم به او ضرر نرسد.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: کسی که در خواب ترسد، در وقت خواب، معوذتین و آیه الکرسی بخواند. ینبوع سیم: در بیان مجملی از احوال سلاطین و امرا و معاشرت نمودن با ایشان و عدل و جور ایشان است ذکر آن در چند جدول ⁽³⁶⁹⁴⁾ جاری می‌گردد: جدول اول: در بیان عدل و جور ایشان است بدان که عدل ملوک و امرا از اعظم مصالح ناس است، و عدل و صلاح ایشان موجب صلاح جمیع عباد و معموری ⁽³⁶⁹⁵⁾ بلاد ⁽³⁶⁹⁶⁾ است، و فسق و جور ایشان مورت اختلال نظام امور اکثر عالمیان و میل اکثر ناس به طور ⁽³⁶⁹⁷⁾ ایشان می‌گردد.

چنانچه از حضرت رسول ﷺ به سند معتبر منقول است که: دو صنف‌اند از امت من که اگر ایشان صالح و شایسته‌اند امت من نیز صالح‌اند، و اگر ایشان

فاسدند امت من نیز فاسدند. صحابه پرسیدند که: کیستند ایشان یا رسول الله؟
فرمود که: فقها و امرا.

و به سند دیگر منقول است از آن حضرت که فرمود که: دو کس اند که
شفاعت من به ایشان نمی‌رسد: صاحب سلطنتی که ظلم و جور و تعدی کند؛ و
کسی که در دین غلو کند و از دین به در رود.

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است که فرمود که: امید نجات دارم از برای
جمعی از این امت که حق ما را شناسند، مگر یکی از سه طایفه: صاحب
سلطنتی که جور کند؛ و کسی که به خواهش خود بدعتها در دین کند؛ و فاسقی
که علانیه گناهان کند و پروا نکند.

و به سند معتبر از حضرت رسول صلى الله عليه وآله منقول است که: در قیامت آتش
جهنم با سه کس سخن خواهد گفت: با امیر، و قاری، و صاحب مال. به امیر
خواهد گفت که: ای آن کسی که خدا تو را سلطنت و استیلا داد و بر زیر دستان
خود عدالت نکردی! پس او را می‌رباید مانند مرغی که دانه کنجد را بر باید. و به
قاری می‌گوید که: ای آن کسی که خود را در نظر مردم زینت به خوبی می‌دادی
و در حضور الهی معصیت او می‌نمودی! پس او را می‌رباید. و به مالدار می‌گوید
که: ای آن کسی که خدا به تو دنیای واسع و مال بسیار داده بود و اندکی از آن
را از تو قرض طلبید و ندادی و بخل ورزیدی! پس او را می‌رباید.

و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: بر دین خود حذر
نمایید از صاحب سلطنتی که گمان کند که طاعت او طاعت خداست و معصیت
او معصیت خداست، و دروغ می‌گوید. زیرا که طاعت مخلوق جایز نیست در
معصیت خالق، و طاعتی لازم نیست از برای کسی که معصیت خدا کند. و
وجوب اطاعت مخصوص خدا و رسول و اولوالامر است که ائمه معصومین اند. و

حق تعالی برای این امر فرموده است به اطاعت رسول، زیرا که او معصوم و مطهر است از گناه، و امر به معصیت نمی‌کند. و امر به اطاعت اولوالامر نموده است برای آن که ایشان معصوم و مطهرند از بدیها و گناهان، و مردم را امر به معصیت نمی‌کنند.

و در حدیث دیگر از آن منقول است که: در جهنم آسیایی هست که در گردش است. پرسیدند که: چه چیز را خرد می‌کند یا امیرالمؤمنین؟ فرمود که: علمای فاجر، و قاریان فاسق، و جباران ظالم، و وزیران خائن، و رؤسا و سرکرده‌های کذاب را.

و در حدیث دیگر فرمود که: حق تعالی شش کس را به شش خصلت عذاب می‌نماید: عربان را به تعصب، و اربابان و اصحاب مزارع را به تکبر، و امرا و سلاطین را به جور و ستم، و فقها و علما را به حسد، و تاجران را به خیانت، و اهل روستا را به نادانی و جهالت.

و به اسانید معتبره از حضرت رسول ﷺ منقول است که فرمود آن حضرت که: هفت کس را من لعن کرده‌ام، و هر پیغمبر اجابت کرده شده‌ای که پیش از من بوده است بر ایشان لعنت کرده‌اند: کسی که در کتاب خدا چیزی زیاد کند؛ و کسی که قضا و قدر خدا را تکذیب نماید؛ و کسی که مخالفت سنت من نماید و بدعت پیدا کند در دین؛ و کسی که از عترت من چیزی را حلال گرداند از ظلم بر ایشان و غضب حق ایشان که خدا حرام گردانیده است؛ و کسی که به جبر تسلط بر مردم به هم رساند برای آن که عزیز کند جمعی را که خدا ایشان را ذلیل گردانیده، و ذلیل گرداند جمعی را که خدا عزیز گردانیده؛ و کسی که اموال مشترک مسلمانان را به تنهایی متصرف شود و این را حلال داند؛ و کسی که حرام گرداند امری را که خدا حلال گردانیده است.

و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: اول کسی که داخل جهنم می‌شود امیر صاحب تسلطی است که عدل نکند، و مالداری است که حق خدا را ندهد، و فقیری است که فخر و تکبر کند.

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: چون والیان دروغ می‌گویند و حکم ناحق می‌کنند باران از آسمان محبوس می‌شود؛ و چون پادشاهان جور و ظلم می‌کنند دولتشان پست می‌شود؛ و چون مردم منع زکات می‌نمایند چهارپایان هلاک می‌شوند.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: امیر نمی‌شود کسی بر ده کس یا زیاده مگر آن که چون او را به قیامت بیاورند دستش در گردنش غل باشد. پس اگر نیکوکار باشد و ظلم نکرده باشد دستش را می‌کشایند، و اگر بدکار و ظالم باشد غل دیگر بر او می‌افزایند.

و به سند دیگر از آن حضرت منقول است که: هر کس سرکرده جماعتی شود و در میان ایشان نیکو سلوک نکند خدا او را در کنار جهنم به هر روزی که حاکم ایشان بوده است هزار سال حبس نماید.

و به سند معتبر منقول است که زیاد قندی⁽³⁶⁹⁸⁾ به خدمت حضرت صادق صلوات الله علیه آمد. حضرت از او پرسیدند که: ای زیاد از جانب این خلفای جور والی⁽³⁶⁹⁹⁾ شده‌ای؟ گفت: بلی یابن رسول الله. مرا مروتی هست و مالی جمع نمی‌کنم، و آنچه به هم می‌رسانم با برادران مؤمن خود مواسات می‌کنم⁽³⁷⁰⁰⁾ و برادرانه با ایشان صرف می‌کنم. حضرت فرمود که: اگر چنین می‌کنی در هنگامی که نفس، تو را به ظلم بر مردم خواند و قدرت بر ایشان داشته باشی، یاد آور قدرت خدا را بر عقوبت تو در روزی که آنچه تو به مردم کرده‌ای از ظلم، از ایشان گذشته است و گنااهش برای تو باقی مانده است.

و به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: خدا برای کسی که سلطنتی ⁽³⁷⁰¹⁾ به او داده مدتی از شبها و روزها و ماهها و سالها مقرر فرموده است. پس اگر در میان مردم عدالت می‌کنند حق تعالی امر می‌فرماید ملکی را که به فلک ⁽³⁷⁰²⁾ دولت ایشان موکل است، که فلک ایشان را دیر بگرداند، و به این سبب دراز می‌شود و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان. و اگر ایشان جور و ظلم می‌کنند و عدالت نمی‌کنند امر می‌فرماید که زود بگرداند. پس به زودی روزها و شبها و ماهها و سالهای دولت ایشان منقضی می‌شود.

و به سند معتبر منقول است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود به نوف بکالی که: وصیت مرا قبول کن و هرگز نقیب ⁽³⁷⁰³⁾ و سرکرده و صاحب حکم و عشار ⁽³⁷⁰⁴⁾ و تمغاچی ⁽³⁷⁰⁵⁾ مشو.

و به سند معتبر منقول است که حضرت امام رضا صلوات الله علیه فرمود که: عدالت و نیکی کردن علامت دوام نعمت است.

و به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: سه کس اند که ایشان مقربترین خلق خواهند بود نزد حق تعالی در روز قیامت تا خدا از حساب خلائق فارغ گردد: شخصی که قدرتش در حال غضب باعث نشود که ظلم کند بر کسی که زیر دست اوست؛ و شخصی که در میان دو کس حکم کند یا راه رود و یک جو به طرف هیچ یک میل نکند؛ و شخصی که حق را بگوید خواه بر خود و خواه از برای خود.

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است که: عدل شیرین تر و گواراتر است از آبی که تشنه‌ای بیابد. و چه بسیار فراخ است و موجب وسعت و رفاهیت می‌گردد عدل، اگرچه اندکی باشد.

و در حدیث دیگر فرمود که: عدالت از عسل شیرین‌تر، و از کره نرم‌تر، و از مشک خوشبوتر است.

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: پدرم در وقت فوت مرا وصیت فرمود که: ای فرزند زینهار بیرهیز از ظلم کسی که یاوری بر تو بغیر از خدا نیابد.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که صبح کند و قصد ظلم کسی در خاطر نداشته باشد خدا گناهان او را در آن روز ببامرزد، مگر آن که خونی را به ناحق بریزد یا مال یتیمی را به حرام بخورد.

و به اسانید صحیحه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: بیرهیزید از ظلم که ظلمات روز قیامت است (یعنی موجب تاریکی آن روز می‌گردد).
و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: هیچ احدی ظلم نمی‌کند مگر آن که خدا او را به سبب آن ظلم مبتلا می‌گرداند در خودش یا در مالش یا در فرزندانش.

و در حدیث دیگر فرمود که: حق تعالی وحی نمود به پیغمبری از پیغمبرانش که در مملکت پادشاه جباری بود، که: برو به نزد این جبار و بگو که: من تو را عامل نکرده‌ام بر ریختن خونها و گرفتن اموال مردم، بلکه تو را برای این قدرت داده‌ام که بازداری از من صدای ناله مظلومان را. به درستی که من ترک نخواهم کرد فریادرسی ایشان را در ظلمی که بر ایشان شده است اگرچه کافر باشند.

و در حدیث دیگر فرمود که: مظلوم از دین ظالم بیشتر می‌گیرد از آنچه ظالم از مال مظلوم می‌گیرد. بعد از آن فرمود که: کسی که بدی به مردم می‌کند بداند که بدی نسبت به او هم واقع خواهد شد. به درستی که نمی‌درود فرزند آدم مگر

چیزی را که می‌کارد. و هیچ کس از تلخ، شیرین ندرویده و از شیرین، تلخ ندرویده است.

و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: بد توشه‌ای است برای روز قیامت تعدی نمودن و ظلم کردن بر مردم.

و به سند معتبر منقول است که: شخصی به حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه آمد و گفت که: از زمان حجاج⁽³⁷⁰⁶⁾ تا حال من والی مردم شده‌ام. آیا توبه من مقبول هست؟

حضرت جواب نفرمودند، بار دیگر اعاده سؤال کرد. حضرت فرمودند که: توبه‌ات مقبول نیست تا به هر صاحب حقی حقش را ادا نمایی.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که ظلمی بر کسی کرده باشد و او را نیابد که تدارک او بکند، از برای او استغفار نماید تا کفاره آن ظلم شود.

جدول دوم: در بیان کیفیت معاشرت ارباب حکم است با رعایا⁽³⁷⁰⁷⁾، و بیان حقی چند که رعایا بر ایشان دارند به سند معتبر از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقول است که: حق رعیت بر پادشاه آن است که پادشاه بداند که ایشان برای این رعیت او شده‌اند که ایشان را خدا ضعیف گردانیده و او را قوت داده است. پس واجب است بر او که در میان ایشان به عدالت سلوک کند، و از برای ایشان مانند پدر مهربان باشد، و اگر از ایشان به جهالت چیزی صادر شود ببخشد و مبادرت به عقوبت ایشان ننماید، و شکر کند خدا را بر آن قوتی که او را بر ایشان داده است.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که متولی امری از امور مسلمانان شود و عدالت نماید، و در خانه خود را بگشاید، و پرده و حجاب از میان خود و مردم رفع کند، و در امور مردم نظر نماید، و به کارهای

ایشان برسد بر خدا لازم است که خوف او را در قیامت به ایمنی مبدل گرداند و او را داخل بهشت کند.

و به سند معتبر منقول است که: حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه نزد عمر بن عبدالعزیز⁽³⁷⁰⁸⁾ رفتند. او گفت که: مرا موعظه کن. حضرت فرمود که: ای عمر درهای خانه خود را بگشا، و در میان خود و مردم حاجبی قرار مده، و مظلومان را یاری کن، و مظلالم⁽³⁷⁰⁹⁾ مردم را به ایشان رد کن.

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: هر والی که محتجب⁽³⁷¹⁰⁾ شود از مردم که کارسازی ایشان نکنند، حق تعالی در قیامت حوایج او را برنیاورد.

و اگر هدیه‌ای از مردم بگیرد دزدی کرده است، و اگر رشوه بگیرد مشرک است.

و از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که: هر که متولی امری از امور مسلمانان بشود و ایشان را ضایع بگذارد خدا او را ضایع بگذارد.

و در این باب احادیث بسیار است و چون به عامه خلق فایده ندارد، در این باب به همین اکتفا می‌نماییم. و کسی که آداب امرا و حکام را خواهد رجوع نماید به نامه‌های شافیه⁽³⁷¹¹⁾ که حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به عمال⁽³⁷¹²⁾ و امرای اطراف نوشته‌اند، خصوصا نامه طولانی که برای مالک اشتر نوشته، و نامه‌ای که به سهل بن حنیف و محمد بن ابی‌بکر نوشته‌اند.

و بدان که حق تعالی هر کس را در این دنیا سلطنتی داده - چنانچه منقول است که: کلکم راع و کلکم مسؤول عن رعیتة⁽³⁷¹³⁾ - و در قیامت از سلوک او با رعیتش سؤال خواهد فرمود. چنانچه پادشاهان را بر رعایای خود استیلا⁽³⁷¹⁴⁾ داده، و امرا و وزرا را بر بعضی از رعایا استیلا داده، و ارباب مزارع و اموال را

بر جمعی از برزیگران، و اصحاب بیوت⁽³⁷¹⁵⁾ و خَدَم⁽³⁷¹⁶⁾ و ازواج⁽³⁷¹⁷⁾ و اولاد را بر غلامان و کنیزان و خدمتکاران و زنان و فرزندان حکم و زیادتی کرامت فرموده و او را واسطه رزق ایشان گردانیده، و علما را راعی⁽³⁷¹⁸⁾ طالبان عالم ساخته، و ایشان را رعیت علما گردانیده، و هر کس را بر بعضی از حیوانات مسلط گردانیده، و هر شخصی را بر قوا و اعضا و جوارح خود والی ساخته که ایشان را به امری بدارد که موجب عقوبت و وزر⁽³⁷¹⁹⁾ ایشان در آخرت نشود، و اعمال و اخلاق و عبادات را نیز محکوم هر کس ساخته و امر به رعایت آنها نموده.

پس هیچ کس در دنیا نیست که بهره‌ای از ولایت و حکومت نداشته باشد و جمعی در تحت فرمان او داخل نباشند. و در معاشرت با هر صنفی از ایشان عدلی و جور می‌باشد و به هر کس درخور آنچه او را استیلا داده‌اند نعمتی به او کرامت نموده‌اند و درخور آن نعمت شکر از او طلبیده‌اند. و شکر هر نعمتی موجب مزید⁽³⁷²⁰⁾ و فور⁽³⁷²¹⁾ آن نعمت می‌گردد، و شکر هر یک از اینها آن است که به نحوی که خدا فرموده با آنها معاشرت نماید و حقوقی که حق تعالی برای ایشان مقرر فرموده رعایت نماید. و چون چنین کند حق تعالی آن نعمت را زیاده می‌گرداند، و اگر کفران کند سلب می‌نماید.

چنانچه پادشاهان اگر در قدرت و استیلای خود شکر کنند و رعایت حال رعیت و حقوق ایشان بکنند ملک ایشان پاینده می‌ماند، و الا به زودی زایل می‌گردد. چنانچه گفته‌اند که: ملک با کفر باقی می‌ماند و با ظلم باقی نمی‌ماند. و همچنین در باب کسی که صاحب غلامان و خدمتکاران باشد، اگر بر ایشان ظلم کند و حق ایشان را مرعی⁽³⁷²²⁾ ندارد، به زودی استیلای او بر ایشان برطرف می‌شود. و اگر عالمی با رعیت خود بد سلوک نماید به زودی علم را از او سلب

می‌نمایند، و الا علمش را می‌افزایند. و اگر آدمی اعضا و جوارح خود را به معاصی الهی بدارد به زودی آن اعضا به بلاها مبتلا می‌شوند، و از او زایل⁽³⁷²³⁾ می‌شود انتفاع⁽³⁷²⁴⁾ از آنها. و عقاب⁽³⁷²⁵⁾ و ثواب آخرت از برای هر یک از رعایت و عدم رعایت این حقوق ثابت است.

و اگر کسی تفصیل این حقوق را خواهد رجوع نماید به حدیث طویلی که از حضرت علی بن الحسین صلوات‌الله علیه در باب حقوق وارد شده است و ترجمه‌ای که والد فقیر علیه‌الرحمه و الغفران⁽³⁷²⁶⁾ در شرح من لا یحضر⁽³⁷²⁷⁾ آن حدیث را نموده‌اند که بر جمیع حقوق مشتمل است. و این رساله گنجایش زیاده از این بسط ندارد.

جدول سیم: در بیان ثواب اعانت مؤمنان و ادخال سرور⁽³⁷²⁸⁾ در قلب ایشان و رفع ظلم از ایشان نمودن است، و مذمت کسی که قادر بر نفع ایشان باشد و به ایشان نفع نرساند به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله علیه منقول است که: تبسم بر روی برادر مؤمن کردن حسنه⁽³⁷²⁹⁾ است، و خاشاکی از روی او برداشتن حسنه است. و هیچ عبادتی نزد خدا محبوبتر نیست از داخل گردانیدن سرور و خوشحالی بر مؤمن.

و در حدیث دیگر فرمود که: حق تعالی به حضرت موسی وحی نمود که: ای موسی مرا بندگان هستند که بهشت را برای ایشان مباح می‌کنم⁽³⁷³⁰⁾ و ایشان را در بهشت حاکم و مختار⁽³⁷³¹⁾ می‌کنم. موسی گفت: پروردگارا ایشان چه جماعت‌اند؟ فرمود که: کسی که برادر مؤمن خود را خوشحال کند. بعد از آن، حضرت فرمود که: مؤمنی بود در مملکت پادشاه جباری، و او در مقام ایدای⁽³⁷³²⁾ آن مؤمن درآمد. آن مؤمن گریخت و به بلاد شرکت رفت و به یکی از مشرکان پناه برد. آن مشرک او را به خانه درآورد و با او مهربانی کرد و او را ضیافت

نمود. چون آن مشرک مرد حق تعالی به او وحی نمود که: به عزت و جلال خودم سوگند که اگر تو را در بهشت جایی می‌بود تو را در بهشت ساکن می‌گردانیدم ولیکن بهشت حرام است بر کسی که با شرک مرده باشد. ولیکن ای آتش! او را بترسان اما مسوزان و آزارش مکن. و در دو طرف روز، روزی او را خدا می‌فرستد. سائل پرسید که: از بهشت می‌فرستد؟ فرمود که: از هر جا که خدا خواهد می‌فرستد.

و به اسانید معتبره از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حق تعالی وحی نمود به حضرت داوود علیه السلام که: به درستی که بنده‌ای از بندگان من حسنه‌ای می‌کند و به سبب آن بهشت را برای او مباح می‌گردانم. داوود گفت: خداوندا آن حسنه کدام است؟ فرمود که: بر بنده مؤمن من خوشحالی و سروری داخل گرداند اگرچه به یک دانه خرما باشد، داوود گفت که: خداوندا سزاوار است کسی را که تو را شناسند که امید خود را از تو قطع نکند.

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: هر که مؤمنی را خوشحال کند حضرت رسول را خوشحال کرده است، و هر که حضرت رسول را خوشحال و مسرور گرداند خدا را مسرور و خشنود گردانیده است. و همچنین اگر مؤمن را غمگین و آزرده کند خدا و رسول را به خشم آورده است. و در حدیث دیگر فرمود که: محبوبترین اعمال نزد حق تعالی ادخال سرور است بر مؤمن به این که در گرسنگی او را سیر گرداند، یا کربی ⁽³⁷³³⁾ و غمی را از خاطر او رفع نماید، یا قرضش را ادا کند.

و از سدیر صراف ⁽³⁷³⁴⁾ منقول است که: در خدمت حضرت صادق علیه السلام بودم. حق مؤمن نزد آن حضرت مذکور شد. حضرت رو به من کردند و فرمودند که: می‌خواهی برای تو بیان کنم رتبه و منزلت مؤمن را نزد خدا؟ گفتم: بلی. فرمود

که: چون حق تعالی قبض روح بنده مؤمن می‌فرماید، دو ملک که بر او موکل بوده‌اند به آسمان می‌روند و می‌گویند: پروردگارا این بنده تو نیکو بنده‌ای بود. به طاعت تو مسارعت می‌نمود⁽³⁷³⁵⁾ و از معصیت تو احتراز می‌کرد، و تو قبض روح او نمودی. ما را بعد از او به چه چیز امر می‌فرمایی؟ خداوند عظیم‌الشان فرماید که: بروید به دنیا و نزد قبر بنده من باشید و تمجید⁽³⁷³⁶⁾ و تسبیح و تهلیل⁽³⁷³⁷⁾ و تکبیر من بکنید، و ثواب آنها را برای بنده من بنویسید تا او را از قبر مبعوث گردانم.

پس فرمود که: می‌خواهی دیگر بگویم از فضیلت مؤمن؟ گفتم: بلی. فرمود که: چون حق تعالی مؤمن را از قبرش مبعوث می‌گرداند، با او از قبرش مثالی⁽³⁷³⁸⁾ و صورتی بیرون می‌آید و پیش او روان می‌شود. پس مؤمن هر هولی از احوال قیامت را که می‌بیند آن مثال به او می‌گوید که: جزع مکن و مترس و اندوهناک مشو. و بشارت باد تو را به سرور و کرامت از جانب حق تعالی. و با او می‌آید تا به مقام حساب. و حق تعالی او را حساب آسان می‌فرماید و امر می‌فرماید که او را به بهشت برند. و باز آن مثال در پیش او می‌رود. پس مؤمن به او می‌گوید که: خدا تو را رحم کند! چه نیکو مصاحبی بودی که با من از قبر بیرون آمدی. پیوسته مرا بشارت می‌دادی به سرور و کرامت از جانب خدا تا آن که مرا به شهادت رسانیدی. تو کیستی؟ آن مثال گوید که: من آن سرورم که بر برادر مؤمن خود داخل کردی در دنیا. خدا مرا از آن سرور خلق نموده که تو را بشارت دهم.

و به سند معتبر از مُشَمَّل⁽³⁷³⁹⁾ منقول است که: سالی به حج رفتم و به خدمت حضرت صادق علیه السلام رسیدم. فرمود که: از کجا می‌آیی؟ گفتم: به حج آمده بودم. فرمود که: می‌دانی که حج چه ثواب دارد؟ گفتم: نه، مگر آن که بفرمایی. فرمود

که: بنده چون هفت شوط⁽³⁷⁴⁰⁾ طواف این خانه می‌کند و دو رکعت نماز طواف می‌گزارد و سعی در میان صفا و مروه می‌کند، حق تعالی از برای او شش هزار حسنه می‌نویسد، و شش هزار گناه از او محو می‌نماید، و شش هزار درجه از برای او بلند می‌کند، و شش هزار حاجت از حاجتهای دنیا و آخرت او را برمی‌آورد. گفتم: فدای تو کردم! چه بسیار است این ثواب. فرمود که: می‌خواهی تو را خبر دهم به چیزی که ثوابش از این بیشتر است؟ گفتم: بلی. فرمود که: قضای⁽³⁷⁴¹⁾ حاجت مؤمن بهتر است از ده حج.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که حاجت مؤمنی را برآورد حق تعالی او را ندا فرماید که: بر من است ثواب تو، و راضی نمی‌شوم از برای تو به غیر بهشت. و به سند معتبر از مفضل منقول است که: حضرت صادق علیه السلام فرمود که: بشنو آنچه می‌گویم و عمل نما به آن، و خبر ده به آن، علیه⁽³⁷⁴²⁾ و بلند مرتبگان برادران مؤمن را.

گفتم: فدای تو کردم! کیستند ایشان؟ فرمود که: آنها که رغبت می‌نمایند در قضای حوایج برادران مؤمن خود. بعد از این فرمود که: هر که یک حاجت برادر مؤمن خود را روا کند حق تعالی در قیامت صد هزار حاجت او را روا کند که یکی از آنها دخول بهشت باشد، و یکی دیگر آن باشد که خویشان و آشنایان و برادران خود را که ناصبی⁽³⁷⁴³⁾ نباشند داخل بهشت کند.

و در حدیث دیگر منقول است که به مفضل فرمود که: حق تعالی جمعی از خلقش را برگزیده است از برای قضای حوایج فقیران شیعیان ما که ثواب ایشان را بهشت کرامت فرماید. اگر می‌توانی خود را از آن جماعت کن.

و به روایت دیگر فرمود که: قضای حاجت مؤمن بهتر است نزد من از بیست حج که در هر حجی صاحبش صد هزار درهم صرف نماید.

و به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که: کسی که برادر مؤمنش در حاجتی به نزد او بیاید او رحمتی است از خدا که به جانب او فرستاده است.

پس اگر قبول کند موجب دوستی و ولایت ما می گردد، و ولایت ما به ولایت خدا موصول⁽³⁷⁴⁴⁾ است. و اگر او را رد کند و حاجتش را برنیآورد، و قدرت بر آن داشته باشد، حق تعالی در قبرش بر او ماری از آتش مسلط گرداند که ابهامش⁽³⁷⁴⁵⁾ را گزد تا روز قیامت، خواه در قیامت خدا او را عذاب کند و خواه بیامرزد. و اگر آن طالب حاجت او را معذور دارد حالش بدتر خواهد بود⁽³⁷⁴⁶⁾.

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: مؤمنی که حاجتی از برادر مؤمنش بر او وارد شود، و قدرت بر روا کردن حاجت آن نداشته باشد و دلش غمگین شود برای این که قدرت بر قضای حاجت برادر مؤمن خود ندارد، حق تعالی به سبب آن غم و اهتمام⁽³⁷⁴⁷⁾، او را داخل بهشت کند.

و از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که: خدا را بندگان در زمین هست که سعی می کنند در قضای حاجتهای مردم. ایشان ایمنان اند در روز قیامت. و هر که برادر مؤمن خود را خوشحال و شاد گرداند خدا دل او را در قیامت فرح و شادی کرامت فرماید.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: هر که راه رود در حاجت برادر مؤمنش، هفتاد و پنج هزار ملک بال مرحمت بر او بگسترانند، و هر قدمی که بردارد حسنه ای حق تعالی در نامه عملش بنویسد، و گناهی از او کم کند، و درجه ای از برای او بلند کند. و چون از حاجت او فارغ شود ثواب حجی و عمره ای به او کرامت فرماید.

و از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر که اغاثه نماید⁽³⁷⁴⁸⁾ و به فریاد رسد برادر مؤمن غمگین مضطر خود را در هنگامی که بسیار به مشقت و سختی افتاده باشد، و غم او را زایل گرداند، و اعانت او نماید بر آوردن حاجتش. حق تعالی برای او واجب گرداند هفتاد و دو رحمت را که به یک

رحمت امور معیشت دنیای او را به اصلاح آورد، و هفتاد و یک رحمت دیگر را از برای او ذخیره نماید که به آنها دفع نماید از او فزعهها و احوال روز قیامت را.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که اعانت نماید مؤمنی را، حق تعالی از او دفع نماید هفتاد و سه کرب و مشقت را، یکی را در دنیا، و هفتاد و دو کرب از کربهای عظیم قیامت در هنگامی که همه کس مشغول حال خود باشند.

و در حدیث دیگر فرمود که: کسی که غمی و مشقتی از خاطر برادر مؤمن پریشان خود بردارد حق تعالی حاجتهای دنیا و آخرتش را برآورد؛ و کسی که عیب مؤمنی را ببوشاند حق تعالی هفتاد عیب از عیبهای دنیا و آخرت او ببوشاند. و خدا در اعانت مؤمن است مادام که مؤمن در اعانت برادر مؤمن خود است. پس منتفع شوید به موعظه‌ها، و رغبت نمایید در خیرات.

و به سند معتبر دیگر فرمود که: هر که ترک یاری برادر مؤمن خود بکند، و قدرت بر آن داشته باشد، البته خدا او را در دنیا و آخرت خوار گرداند.

و از حضرت رسول صلوات الله علیه منقول است که: هر که از مؤمنی شدتی و المی از شدتهای دنیا را بردارد حق تعالی هفتاد و دو شدت و الم از شدتهای آخرت را از او رفع نماید، و هفتاد و دو شدت و الم از المهای دنیا را از او دور گرداند.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چهار کس اند که حق تعالی در قیامت نظر رحمت به سوی ایشان می فرماید: کسی که شخصی از او چیزی خریده باشد و پشیمان شود و رد کند و او قبول نماید؛ و کسی که مضطری را به فریاد رسد؛ و کسی که بنده ای را آزاد کند؛ و کسی که عزبی را کدخدا⁽³⁷⁴⁹⁾ کند.

و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: هر که رد نماید از مسلمانان ضرر آبی را یا ضرر آتشی را یا ضرر دشمنی را، خدا گناهان او را بیامزد.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: شخصی را ملائکه در قبرش زنده کردند و نشانیدند و گفتند که: ما صد تازیانه از عذاب الهی بر تو می زنیم. گفت: طاقت ندارم.

ایشان یکی کم کردند. گفت: طاقت ندارم. همچنین کم می کردند تا به یک تازیانه رسید و گفتند: از این یک تازیانه چاره ای نیست. پرسید که: به چه سبب این تازیانه را بر من می زنید؟ گفتند: برای آن که روزی بی وضو نماز کردی، و بر ضعیفی گذشتی و او را یاری نکردی. پس تازیانه ای از عذاب بر او زدند که قبرش پر از آتش شد.

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: هر مسلمانی که مسلمانی به نزد او بیاید در حاجتی، و او قادر بر قضای آن حاجت باشد و نکند، حق تعالی او را در قیامت سرزنش و تعییر⁽³⁷⁵⁰⁾ شدید بکند و به او بگوید که: برادر مؤمن تو آمد به نزد تو در حاجتی که قضای آن حاجت را به دست تو گذاشته بودم و قادر بر آن بودی و نکردی به سبب کمی رغبت و خواهش ثواب آن. به عزت خود سوگند که به سوی تو نظر نمی کنم در هیچ حاجتی، خواه تو را عذاب کنم و خواه بیامرم.

و در حدیث دیگر فرمود که: حق تعالی سوگند به ذات مقدس خود خورده است که خائنی را در جوار رحمت خود جا ندهد. سائل پرسید که: خائنی کیست؟ فرمود که: کسی که از مؤمنی ذخیره نماید درهمی را، یا منع نماید از او چیزی از امور دنیا را. راوی گفت که: پناه می‌برم به خدا از غضب او. حضرت فرمود که: حق تعالی سوگند خورده است که سه طایفه را در بهشت ساکن نگرداند: کسی که بر خدا رد کند و سخن خدا را قبول ننماید؛ یا کسی که سخن امام حقی را رد نماید؛ یا کسی که حق مؤمنی را حبس نماید. راوی گفت که: از زیادتی مال خود به او بدهد؟ فرمود که: از جان خود و روح خود به او بدهد. و اگر جان خود را بخل کند بر برادر مؤمن خود، یعنی ملاحظه عرض (3751) و اعتبار خود نماید و حاجت او را برنیاورد، شیطان در نطفه او شریک شده بوده است.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که منع نماید از مؤمنی چیزی را که به آن محتاج باشد آن مؤمن، و او قادر باشد که آن چیز را از جانب خود یا از جانب غیر به او برساند، حق تعالی او را در صحرای محشر بدارد با روی سیاه و چشمان ازرق (3752) و دستها در گردن بسته. پس گویند که: این خائنی است که با خدا و رسول خیانت کرده است. بعد از آن فرماید که او را به جهنم برند.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که منع کند صاحب حاجتی را، و قادر بر قضای حاجت او باشد، مثل گناه عشاری (3753) بر او لازم شود. پرسیدند که: گناه عشار چیست؟ فرمود که: در هر شب و روزی خدا و ملائکه و جمیع خلق او را لعنت می‌کنند؛ و کسی که خدا او را لعنت کند او را یآوری نیست.

جدول چهارم: در بیان مذمت تحقیر و ایدای مؤمنان، و راندن ایشان از درگاه خود، و دشنام دادن و اهانت نمودن و زدن و سایر انواع ظلم است به سند معتبر

از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که میان او و مؤمنی حاجبی ⁽³⁷⁵⁴⁾ باشد که مانع از دخول ⁽³⁷⁵⁵⁾ او گردد حق تعالی میان او و بهشت هفتاد هزار حصار مقرر فرماید که از هر حصاری تا حصاری هزار سال راه باشد.

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: در زمان بنی اسرائیل چهار نفر از مؤمنان بودند، سه نفر از ایشان در خانه‌ای بودند و با یکدیگر سخنی داشتند. آن مؤمن دیگر به در خانه آمد و در را کوفت. غلامی بیرون آمد. پرسید که: مولای ⁽³⁷⁵⁶⁾ تو کجاست؟ گفت: در خانه نیست. آن مؤمن برگشت. غلام چون به نزد مولا آمد از او پرسید که: کی بود که در می‌زد؟ گفت: فلان مؤمن بود، گفتم که در خانه نیست. آن مولا ساکت شد و پروایی نکرد از برگشتن آن مؤمن، و غلام خود را ملامتی نکرد بر آن کار، و هیچ یک از آن سه نفر آزرده نشدند از برگشتن آن مؤمن، و مشغول سخن خود شدند.

چون روز دیگر شد بامداد آن مؤمن باز به در خانه ایشان آمد، دید ایشان از خانه بیرون آمده‌اند و به جانب مزرعه خود می‌روند. بر ایشان سلام کرد و گفت: من با شما بیایم؟

گفتند: بلی. و عذری از او نخواستند از برگشتن روز گذشته. و آن مؤمن مرد پریشان محتاج فقیری بود. در اثنای راه ناگاه ابری بر بالای سر ایشان پیدا شد. گمان کردند که باران خواهد آمد. به سرعت روان شدند. ناگاه منادی از میان ابر ندا کرد که: ای آتش ایشان را بگیر. و من جبرئیلم، رسول خداوند عالمیان. ناگاه آتشی از میان ابر نازل شد و آن سه نفر را ربود و سوخت و آن مرد فقیر، ترسان و حیران و متعجب ماند و سبب آن واقعه ندانست.

پس برگشت و به خدمت حضرت یوشع ⁽³⁷⁵⁷⁾ آمد و قصه را نقل کرد. یوشع گفت که: خدا بر ایشان غضب کرد بعد از آن که از ایشان راضی بود، به سبب کاری که نسبت به تو کردند.

و واقعه ایشان را نقل فرمود. آن مرد گفت که: من ایشان را حلال کردم و از ایشان عفو نمودم. یوشع فرمود که: اگر این عفو تو پیش از نزول عذاب بود نفع می‌کرد، اما در این ساعت نفعی نمی‌کند. شاید بعد از این نفعی به ایشان برساند. و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله علیه منقول است که: هر مسلمانی که به نزد مسلمانی بیاید به زیارت او، یا حاجتی به او داشته باشد، و او در خانه باشد و رخصت ندهد که او داخل شود و برای او بیرون نیاید، پیوسته در لعنت خدا باشد تا آن مؤمن را ملاقات نماید.

و به سند معتبر از حضرت رسول ^{صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم} منقول است که: هر که نظر کند به سوی مؤمنی که او را بترساند، خدا او را بترساند در روزی که پناهی و سایه‌ای غیر از سایه مرحمت او نباشد.

و به سند معتبر از حضرت صادق ^{علیه‌السلام} منقول است که: هر که بترساند مؤمنی را به سلطنت و استیلای خود برای این که مکروهی ⁽³⁷⁵⁸⁾ به او برساند و نرساند، جای او در آتش جهنم است؛ و اگر بترساند و مکروه را برساند، در جهنم با فرعون و آل فرعون ⁽³⁷⁵⁹⁾ باشد.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که اطاعت نماید بر ضرر مؤمنی به نصف کلمه، در قیامت چون درآید، حق تعالی در میان دو چشمش نوشته باشد که: او ناامید است از رحمت من.

و به اسانید معتبره منقول است که: حق تعالی می‌فرماید که: هر که بنده مؤمن مرا ذلیل گرداند چنان است که علانیه ⁽³⁷⁶⁰⁾ با من محاربه و جنگ کره است.

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: در جهنم کوهی هست که آن را صَعْدَا⁽³⁷⁶¹⁾ می گویند. و در صَعْدَا وادی⁽³⁷⁶²⁾ هست که آن را سَقَر⁽³⁷⁶³⁾ می نامند. و در سقر چاهی هست که آن را هَبَّهَب⁽³⁷⁶⁴⁾ می گویند. هر وقت که پرده از آن چاه برمی گیرند اهل جهنم از گرمی آن به فریاد می آیند. و در آن چاه است منازل جباران.

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: حلال نیست مسلمانی را که مسلمانی را بترساند.

و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که دستی بر مؤمنی زند که او را ذلیل گرداند، یا تپانچه⁽³⁷⁶⁵⁾ بر روی او زند، یا چیزی نسبت به او واقع سازد که کراهت از آن داشته باشد، ملائکه او را لعنت کنند تا او را راضی گرداند و توبه و استغفار کند. پس زینهار که تعجیل مکنید در ایدای⁽³⁷⁶⁶⁾ احدی از خلق، شاید که او مؤمن باشد و شما ندانید. و بر شما باد به تأنی و نرمی. و تندی کردن از حربه های شیطان است، و هیچ چیز نزد خدا محبوبتر نیست از حلم و نرمی و تأنی.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که بر روی مسلمانی تپانچه بزند حق تعالی در قیامت استخوانهای او را از هم بپاشد، و آتش را بر او مسلط گرداند، و او را غل کرده به آتش جهنم برند. و هر که تازیانه ای در پیش پادشاه جابری یا حاکم ظالمی به دست گیرد⁽³⁷⁶⁷⁾ خدا آن تازیانه را در قیامت ماری کند که طولش هفتاد ذرع باشد، و در جهنم بر او مسلط گرداند. و کسی که سعی نماید در ضرر مؤمنی به سوی ظالمی، و بد او را بگوید، و به او مکروهی نرسد حق تعالی اعمالش را حبط نماید؛ و اگر مکروهی یا آزاری به او برسد خدا او را در طبقه هامان⁽³⁷⁶⁸⁾ در جهنم جا دهد.

و به سند معتبر منقول است که: حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه از حضرت رسول ﷺ پرسید که: چه حال دارد صاحب حکمی که جور کند بر رعیت خود و اصلاح حال ایشان ننماید و به امر الهی در میان ایشان عمل ننماید؟ فرمود که: چهارم شیطان و قاییل⁽³⁷⁶⁹⁾ و فرعون خواهد بود.

و از حضرت صادق ع منقول است که: شخصی که مؤمنی را بکشد به ناحق، در وقت مردن به او بگویند که: اگر خواهی یهودی بمیر، و اگر خواهی نصرانی⁽³⁷⁷⁰⁾ بمیر، و اگر خواهی مجوسی⁽³⁷⁷¹⁾ بمیر.

و به سندهای معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: گناهکارترین مردم نزد خدا کسی است که کسی را به ناحق بزند یا بکشد.

و در حدیث دیگر فرمود که: شما را فریب ندهد حال کسی که دست به خون مسلمانان گشوده. به درستی که او را کشته‌ای هست که هرگز نمی‌میرد؛ که آن آتش جهنم است.

و از حضرت صادق ع منقول است که: آدمی در دین خود هست مادام که مرتکب خون حرامی نشود. و کسی که عمدا مؤمنی را بکشد توفیق توبه نمی‌یابد.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: شخصی را در قیامت خواهند آورد با قدر⁽³⁷⁷²⁾ محجمه‌ای⁽³⁷⁷³⁾ از خون. پس او گوید: والله که من کسی را نکشته‌ام و شریک در خون کسی نگشته‌ام. حق تعالی به او فرماید که: فلان بنده مرا به بد یاد کردی و آن سخن شهرت کرد و باعث کشتن او شد.

و از حضرت صادق ع منقول است که: سه کس اند که داخل بهشت نمی‌شوند: کسی که خونی بریزد، یا شراب بخورد، یا سخن چینی کند.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: اول چیزی که حق تعالی در آن حکم می فرماید در قیامت، خون مسلمانان است. پس اول مرتبه دو پسر آدم⁽³⁷⁷⁴⁾ را حاضر می کنند و در میان ایشان حکم می کنند. دیگر هر که خونی کرده باشد، دیگر⁽³⁷⁷⁵⁾ در میان مردم دیگر حکم می کنند. و کشته شده، قاتل خود را می آورد - و خونش بر روی او می ریزد - و می گوید که: این مرا کشته. پس او انکار نمی تواند کرد.

و در حدیث دیگر فرمود که: حق تعالی وحی فرمود به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام که: بگو به گروه بنی اسرائیل که: زینهار که اجتناب نمایید از کشتن کسی به غیر حق، که هر که یک کسی را در دنیا می کشد من در جهنم او را صد هزار مرتبه می کشم مثل آن کشتن.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: هر که مؤمنی را به عمد بکشد خدا جمیع گناهان کشته شده را بر کشته اش بنویسد، و کشته شده از گناهان به در آید.

و از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منقول است که فرمود که: به حق خداوندی که مرا به حق فرستاده است، که اگر جمیع اهل آسمان و زمین شریک شوند در خون مسلمانی، یا راضی باشند به آن، خدا همه را بر رو در آتش جهنم افکند.

و از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که: شخصی در قیامت به نزد شخصی بیاید در هنگامی که مردم در حساب باشند، و او را به خون آلوده کند. او گوید که: ای بنده خدا مرا با تو چه کار بود؟ گوید که: در فلان روز یک کلمه گفتمی و اعانت⁽³⁷⁷⁶⁾ بر کشتن من کردی.

جدول پنجم: در حقوق پادشاهان، و رعایت نمودن ایشان، و دعا کردن برای صلاح ایشان، و متعرض سطوات⁽³⁷⁷⁷⁾ ایشان نشدن⁽³⁷⁷⁸⁾ است بدان که پادشاهانی

که بر دین حق باشند ایشان را بر رعیت حقوق بسیار هست که حفظ و حراست ایشان می‌نمایند، و دفع دشمنان دین از ایشان می‌کنند، و دین و جان و مال و عرض ایشان به حمایت پادشاهان محفوظ می‌باشد. پس ایشان را دعا باید کرد و حق ایشان را باید شناخت خصوصا در هنگامی که به عدالت سلوک نمایند، چنانچه حضرت در این حدیث شریف فرموده‌اند که: از اجلال و تعظیم خداست تعظیم پادشاه عادل. اگرچه ظاهرش این است که مراد، امام و منسوبان آن حضرت باشد چنانچه در حدیث دیگر همین مضمون وارد شده است و به جای سلطان عادل، امام عادل واقع شده است. اما احادیث عام بعد از این مذکور خواهد شد.

و اگر پادشاهان برخلاف نهج⁽³⁷⁷⁹⁾ صلاح و عدالت باشند، دعا برای اصلاح ایشان می‌باید کرد، یا خود را اصلاح می‌باید نمود که خدا ایشان را به اصلاح آورد. زیرا که دلهای پادشاهان و جمیع خلایق به دست خداست، و مطلق پادشاهان جابر و ظالمان را نیز رعایت می‌باید کرد، و تقیه⁽³⁷⁸⁰⁾ از ایشان واجب است که خود را از ضرر ایشان حفظ کنند و خود را مورد قهر ایشان نسازند.

چنانچه حضرت سیدالساجدین صلوات‌الله علیه در حدیث حقوق می‌فرماید که: حق پادشاه بر تو آن است که بدانی که خدا تو را فتنه⁽³⁷⁸¹⁾ او ساخته است، و او را امتحان نموده که بر تو استیلا و سلطنت داده است. و بدانی که بر تو لازم است که خود را در معرض غضب و خشم او درنیاوری که خود را به هلاک اندازی و شریک گناه او باشی، در آنچه نسبت به تو واقع می‌سازد از اضرار⁽³⁷⁸²⁾ و عقوبت.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون نمود حضرت ابراهیم علیه السلام را بعد از انداختن به آتش، از ملک خود بیرون کرد داخل ملک

پادشاهی از پادشاهان قبط⁽³⁷⁸³⁾ شد. و صندوقی ساخته بود و حضرت ساره را در صندوق کرده بود که کسی را بر او نظر نیفتد. در ملک آن پادشاه به عشاری⁽³⁷⁸⁴⁾ رسید. چون آمد که عَشور⁽³⁷⁸⁵⁾ مال حضرت ابراهیم را بگیرد گفت: در صندوق را بگشا که ببینم در صندوق چه چیز هست. حضرت ابراهیم فرمود که: هر چه خواهی حساب کن و عشورش را بگیر. او گفت که: راضی نمی‌شوم تا در صندوق را نگشایی. چون صندوق را گشود پرسید که: این کیست؟ فرمود که: زن من و دخترخاله من است. عشار چون حسن و جمال او را مشاهده نمود حقیقت حال را به پادشاه عرض نمود. پادشاه گفت که: همه را به حضور آور.

چون حضرت ابراهیم به مجلس پادشاه داخل شد پادشاه گفت که: در صندوق را بگشا. فرمود که: حُرمت⁽³⁷⁸⁶⁾ من و دخترخاله من در این صندوق است، و هر چه با خود دارم فدا می‌دهم⁽³⁷⁸⁷⁾ که در صندوق را باز نکنم. پادشاه مبالغه نمود و در صندوق را گشود و چون حسن و جمال حضرت ساره را مشاهده نمود دست دراز کرد. حضرت ابراهیم فرمود که: خداوندا دست او را از حرمت من حبس کن⁽³⁷⁸⁸⁾. در حال، دست پادشاه خشک شد که نتوانست که به ساره رساند، و نتوانست که به سوی خود برگرداند. پادشاه گفت که: خدای تو با دست من چنین کرد؟ ابراهیم گفت: بلی؛ خداوند من صاحب غیرت است و حرام را دشمن می‌دارد، و او حایل شد میان تو و حرمت من. گفت: دعا کن که خدا دست مرا برگرداند. اگر اجابت تو بکند من متعرض زن تو نشوم. حضرت دعا فرمود، دستش صحیح شد. باز که نظر کرد به ساره، دست دراز کرد. باز حضرت ابراهیم دعا کرد، دستش خشکید. تا سه مرتبه چنین شد.

در مرتبه سیم که دستش برگشت حضرت ابراهیم را تعظیم و تکریم بسیار نمود و گفت: به هر جا که خواهی برو، اما از تو حاجتی طلب دارم. ابراهیم فرمود که: چه حاجت است؟

گفت: کنیزک قبطیه⁽³⁷⁸⁹⁾ خوشروی عاقلی دارم، می‌خواهم رخصت فرمایی که او را به ساره دهم که خدمت او کند. پس هاجر مادر اسماعیل را به ساره بخشید و حضرت ابراهیم روانه شد.

پادشاه به مشایعت ابراهیم بیرون آمد. و ابراهیم پیش می‌رفت و پادشاه از عقب می‌رفت از برای تعظیم حضرت ابراهیم. در اثنای راه وحی رسید به حضرت ابراهیم که: بایست و پیش روی پادشاه جبار راه مرو. حضرت ایستاد و به پادشاه گفت که: خداوندم در این ساعت به من وحی فرستاد که تو را تعظیم کنم و مقدم دارم و از عقب تو راه روم. پادشاه گفت که: شهادت می‌دهم که خداوند تو مهربان و بردبار و صاحب کرم است.

و حضرت رسول ﷺ به حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه وصیت نمود که: هشت کس اند که اگر ذلیل و خوار شوند ملامت نکنند مگر خود را: کسی که به سفره‌ای حاضر شود که او را نخوانده باشند؛ و میهمانی که بر صاحب خانه تحکم کند⁽³⁷⁹⁰⁾؛ و کسی که طلب خیر از دشمنان خود نماید؛ و کسی که از لئیمان⁽³⁷⁹¹⁾ طلب فضل و احسان نماید؛ و کسی که خود را در میان دو کس داخل کند و سری⁽³⁷⁹²⁾ که در میان ایشان باشد و او را داخل در آن سر نکرده باشند؛ و کسی که استخفاف⁽³⁷⁹³⁾ نماید به پادشاه و صاحب سلطنتی؛ و کسی که در جایی نشیند که اهلیت نشستن در آنجا نداشته باشد؛ و کسی که با کسی سخن گوید که او گوش ندهد و از او سخن نشنود.

و از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که: سه کس اند که هر که با ایشان مغالبه ⁽³⁷⁹⁴⁾ و منازعه ⁽³⁷⁹⁵⁾ می کند ذلیل می شود: پدر، و پادشاه، و قرضخواه.

و به سند معتبر از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منقول است که: حق سبحانه و تعالی می فرماید که: منم خداوندی که بجز من خداوندی نیست. و من خلق کرده ام پادشاهان را، و دلهای ایشان در دست من است. پس هر گروهی که اطاعت من می کنند دلهای پادشاهان را بر ایشان مهربان می کنم، و هر قومی که معصیت من می کنند دلهای پادشاهان را بر ایشان به خشم می آورم. پس مشغول مشوید به نفرین و دشنام ایشان، و توبه کنید به درگاه من از گناهان خود تا دلهای ایشان را به سوی شما میل دهم و مهربان گردانم.

و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: چون حق تعالی خیر رعیتی را می خواهد بر ایشان پادشاه مهربانی می گمارد و از برای او وزیر عادل مهیا و میسر می گرداند.

و به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که به شیعیان خود فرمود که: ای گروه شیعیان! خود را ذلیل مکنید به ترک اطاعت پادشاه خود. پس اگر عادل باشد دعا کنید که خدا او را باقی بدارد، و اگر جابر و ظالم باشد از خدا سؤال نمایید که او را اصلاح نماید. به درستی که صلاح شما در صلاح پادشاه شماست، و به درستی که پادشاه عادل به منزله پدر مهربان است. پس بخواهید از برای او آنچه از برای خود می خواهید، و دشمن دارید از برای او آنچه از برای خود دشمن می دارید.

و از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منقول است که: هر که اطاعت پادشاه نمی کند اطاعت خدا نکرده است، زیرا که حق تعالی می فرماید که: خود را به مهلکه میندازید. ⁽³⁷⁹⁶⁾

و به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که: هر که متعرض ⁽³⁷⁹⁷⁾ پادشاه جابری شود، و به سبب آن به بلیه‌ای ⁽³⁷⁹⁸⁾ مبتلا شود، خدا او را بر آن بلا اجر ندهد و بر آن شدت ⁽³⁷⁹⁹⁾ او را صبر عطا نفرماید ⁽³⁸⁰⁰⁾.

جدول ششم: در بیان مفساد قرب پادشاهان و عدم اعتماد بر تقرب ایشان، و نهی از اعانت ظالمان و راضی بودن به ظلم ایشان، و خوردن طعامهای ایشان و مدح کردن ایشان است بدان که تقرب ملوک و امرا موجب خُسران ⁽³⁸⁰¹⁾ دنیا و عقباست، و در دنیا دو روزی اعتباری آلوده به صدهزار مذلت و محنت هست و به زودی برطرف می‌شود و در دنیا منکوب ⁽³⁸⁰²⁾ و در آخرت مغضوب می‌ماند.

و از برای دانستن ⁽³⁸⁰³⁾ این امر، مشاهده احوال مختلفه ارباب دولت و سرعت انقضای دولتهای ایشان کافی است. و اگر کسی بر احوال ایشان اطلاعی داشته باشد می‌داند که، در عین اعتبار، یک لحظه رفاهیت ندارند و حسرت بر حال فقرا و بیچاره‌ها می‌برند.

و مفساد قرب ایشان بسیار است.

اول: اعانت ایشان در ظلم نمودن. چه، بسیار ظاهر است که بسیاری خُلطه ⁽³⁸⁰⁴⁾ با ایشان بدون اعانت ایشان در بعضی از ظلمها میسر نمی‌شود.

دویم: میل قلبی و محبت ایشان. چه، به کثرت معاشرت، دوستی و محبت به هم می‌رسد، و حق تعالی می‌فرماید که: رکون ⁽³⁸⁰⁵⁾ و میل مکنید به سوی ظالمان که آتش، شما را مس می‌کند ⁽³⁸⁰⁶⁾ و اخبار در نهی از مُواده ⁽³⁸⁰⁸⁾ ایشان بسیار است.

سیم: راضی بودن به افعال قبیحه ایشان. و این نیز به کثرت معاشرت حاصل می‌شود.

و کسی که به ظلمی راضی می‌شود در آن ظلم شریک است.

چهارم آن که: به کثرت ملاحظه و مشاهده اطوار ناپسندیده ایشان، قبايح احوالشان از نظر محو می‌شود، بلکه مستحسن⁽³⁸⁰⁹⁾ می‌نماید و موجب میل و رغبت این کس به آن اعمال و افعال می‌شود و به زودی این کس به آنها مبتلا می‌شود.

پنجم آن که: در مجالس ایشان نامتعارف بودن خوشنما نیست به حسب عرف⁽³⁸¹⁰⁾. و تعارف مجلس ایشان آن است که هر باطلی که بگویند و هر قبیحی که اراده نمایند، ایشان را مدح و تحسین کنند. و این عین نفاق⁽³⁸¹¹⁾ و افترا⁽³⁸¹²⁾ بر خدا و رسول است.⁽³⁸¹³⁾

ششم آن که: اگر ظلمی در مجالس ایشان شود منع نمی‌توان نمود عرفا. و کسی که خواهد مصاحب هم مشرب⁽³⁸¹⁴⁾ باشد، مؤید⁽³⁸¹⁵⁾ نیز می‌باید بگوید. و در این ضمن، ترک نهی از منکر به عمل می‌آید، که از جمله گناهان کبیره است.

هفتم آن که: بقای ایشان را بر ظلم می‌خواهد تا خود نزد ایشان معزز⁽³⁸¹⁶⁾ باشد. یا به سبب محبت ایشان عزت ایشان را می‌خواهد. و این نیز جایز نیست. هشتم آن که: در خانه‌های شبهه ایشان داخل می‌باید شد و بر بساطهای شبهه ایشان راه می‌باید رفت، و از لقمه‌های شبهه ایشان می‌باید خورد. و اینها همه موجب قساوت قلب است، بلکه به کثرت خلطه و مصاحبت، علم به حرمت آنها به هم می‌رسد و بی‌شبهه حرام می‌شود، و باز می‌باید تصرف کرد⁽³⁸¹⁷⁾ و اغماض⁽³⁸¹⁸⁾ نمود.

و مفاسد دیگر بسیار است که این رساله گنجایش ذکر آنها ندارد. و بر این مضامین احادیث بسیار است: چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: بخیل را راحت نمی‌باشد، و حسود را لذت نمی‌باشد، و

پادشاهان را وفا نمی‌باشد، و دروغگو را مروت⁽³⁸¹⁹⁾ نمی‌باشد، و سفیه و بیخرد را بزرگی نمی‌شاید.

و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: پادشاهان از جمیع مردمان بیوفاترند، و دوست و یار ایشان از همه کس کمتر است.

و به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که: اگر دوستی داشته باشی و به ولایت و حکومتی برسد، و او را بر ده یک آنچه بیشتر با تو سلوک⁽³⁸²⁰⁾ می‌کرد بیایی، پس او دوست بدی نیست برای تو.

و به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم صلوات‌الله علیه منقول است که: چهار چیز است که دل را فاسد می‌کنند و موجب قساوت می‌شوند و نفاق را در دل می‌رویانند چنانچه آب درخت را می‌رویاند: لهُو و ساز و غنا شنیدن⁽³⁸²¹⁾، و فحش گفتن، و در خانه پادشاهان رفتن، و طلب صید کردن.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که ملازم پادشاهان شود مفتتن⁽³⁸²²⁾ می‌گردد، و هر قدر که به پادشاه نزدیکتر می‌شود از خدا دورتر می‌گردد.

و از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که: صاحب ورع و پرهیزکار آن است که از محارم الهی پرهیزد و از شبهه‌ها اجتناب نماید. و اگر از شبهه‌ها اجتناب ننماید به حرام می‌افتد به نادانی. و کسی که منکری را ببیند و انکار آن نکند با آن که قادر بر آن باشد، پس دوست داشته است که خدا را معصیت کنند. و هر که دوست دارد که خدا را معصیت کنند با خدا به علانیه دشمنی کرده است. و کسی که بقای ظالمان را خواهد، پس دوست می‌دارد که خدا را معصیت کنند و حال آن که حق تعالی حمد کرده است خود را بر هلاک کردن ظالمان.

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: ظلم کننده، و کسی که در ظلم اعانت او می نماید، و کسی که به ظلم او راضی است، هر سه شریک اند در ظلم.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حضرت عیسی فرمود به گروه بنی اسرائیل که: اعانت مکنید ظالم را بر ظلم، که فضل شما باطل می شود.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: هر که مدح کند پادشاه جابری را و نزد او فروتنی و شکستگی کند از برای طمع دنیا، قرین آن ظالم باشد در جهنم. و هر که دلالت کند ظالمی را بر ظلمی، قرین همامان باشد در جهنم. و هر که از جانب ظالمی خصومت کند یا اعانت او نماید، چون ملک موت به

نزد او بیاید بگوید: بشارت باد تو را به لعنت خدا و آتش جهنم. و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: حاضر مباشید در مجلسی که پادشاه جائری ⁽³⁸²³⁾ به ظلم و عدوان ⁽³⁸²⁴⁾ کسی را زند یا کشد یا ظلمی بر او کند، اگر یاری او نکنید. زیرا که یاری و نصرت مؤمن بر مؤمن واجب است در هنگامی که حاضر باشد. و اگر حاضر نباشید و مطلع نشوید بر شما حجت تمام نخواهد بود.

و به سند معتبر از محمد بن مسلم منقول است که: حضرت امام محمد باقر علیه السلام روزی گذشتند، دیدند که من نزد قاضی از قاضیان مدینه نشسته ام. چون روز دیگر به خدمت آن حضرت رفتم، فرمود که: آن چه مجلس بود که دیروز نشسته بودی؟ گفتم: فدای تو گردم! آن قاضی مرا اکرام ⁽³⁸²⁵⁾ می نماید و گاهی نزد او می نشینم. حضرت فرمود که: چه چیز تو را ایمن گردانیده است از این که لعنتی بر او نازل شود از جانب خدا، و جمیع اهل مجلس را فراگیرد؟

و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در وقت وفات، حضرت امام حسن صلوات الله علیه را وصیت فرمود که: صالح را دوست دار برای صلاحش؛ و با فاسق مدارا کن که دین خود را از شر او حفظ نمایی، و در دل او را دشمن دار. و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که ظالمی را معذور دارد در ظلمش ⁽³⁸²⁶⁾، خدا مسلط گرداند بر او کسی را که بر او ظلم کند، و اگر دعا کند برای رفع آن ظلم، دعایش را مستجاب نکند و او را بر آن مظلوم بودن اجر ندهد.

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است که: اعوان ⁽³⁸²⁷⁾ ظالمان در قیامت در سراپرده‌های آتش خواهند بود تا حق تعالی از حساب خلائق فارغ شود. و در حدیث دیگر فرمود که: از جمله رکون ⁽³⁸²⁸⁾ به ظلمه ⁽³⁸²⁹⁾ است ⁽³⁸³⁰⁾ که به نزد پادشاه جائری برود و آن قدر حیات او را خواهد که دست به کیسه کند و به او عطا کند.

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله منقول است که: چون روز قیامت می‌شود منادی از جانب حق تعالی ندا می‌کند که: کجایند ظالمان و اعوان ظالمان و هر که ليقه‌ای ⁽³⁸³¹⁾ در دوات ایشان گذاشته، یا سر کیسه‌ای برای ایشان بسته، یا مَدی ⁽³⁸³²⁾ به ایشان داده؟ ایشان را با ظالمان محشور کنید.

و فرمود که: هیچ بنده‌ای نزد پادشاهی مقرب نمی‌شود مگر آن که از خدا دور می‌شود. و هیچ بنده‌ای مالش زیاد نمی‌شود مگر آن که حسابش دشوار می‌شود. و هیچ بنده‌ای اتباعش ⁽³⁸³³⁾ زیاد نمی‌گردد مگر آن که شیاطین او بیشتر می‌شوند.

و در حدیث دیگر فرمود که: زینهار که احتراز نمایید از درگاه پادشاهان و حوالی و حواشی ایشان، که هر که به درگاه ایشان و حواشی و اتباع ایشان نزدیکتر است از خدا دورتر است، و هر که پادشاه را بر خدا اختیار نماید خدا ورع را از او بردارد و او را حیران گرداند.

و از حضرت صادق علیه السلام به سند معتبر منقول است که فرمود که: حفظ نمایید دین خود را به ورع و پرهیزکاری، و تقویت کنید دین خود را به تقیه، و مستغنی شوید به خدا از طلب نمودن حاجتها از پادشاهان. و بدانید که هر مؤمنی که خضوع و شکستگی اظهار کند نزد صاحب سلطنتی یا کسی که در دین مخالف او باشد از برای طمع آنچه در دست اوست از دنیا، خدا او را گمنام گرداند و او را دشمن دارد و به خود واگذارد. و اگر چیزی از دنیای او به دستش آید حق تعالی برکت را از آن چیز بردارد، و هر چه از آن مال در حج و عمره و بنده آزاد کردن صرف نماید او را ثواب ندهد.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که اعانت نماید ظالمی را بر مظلومی، پیوسته حق تعالی از او در غضب و خشم باشد تا دست از اعانت بردارد.

جدول هفتم: در بیان جهتی چند است که به آن جهات، به خانه حکام و امرا می توان رفتن بدان که گاه هست که معاشرت با ایشان و تردد کردن به خانه های ایشان واجب می شود به سببی چند:

اول: تقیه؛ چنانچه سابق مذکور شد.

پس اگر کسی از ندیدن ایشان خوف ضرر نفس یا مال یا عرض داشته باشد، برای دفع آن ضرر، دیدن ایشان لازم است. و حضرات ائمه معصومین صلوات الله

علیهم به خانه خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس علیهم‌اللعنه و منسوبان ایشان به سبب تقیه تردد می‌نموده‌اند و ملایمت و مدارا با ایشان می‌فرموده‌اند.

دویم آن که: به قصد این رود که دفع ضرری از مظلومی بکند، یا نفعی به مؤمنی برساند. و به این سبب نیز گاهی واجب و لازم می‌شود چنانچه احادیث گذشت در باب فریادرسی مظلومان و قضای حوایج مؤمنان. بلکه اگر کسی قادر بر رفع ظلمی از مؤمنی باشد و رعایت عزت و اعتبار خود بکند و متوجه آن نشود، شریک آن ظلم خواهد بود، و مُعاقَب⁽³⁸³⁴⁾ خواهد گردید و حق تعالی او را ذلیل خواهد کرد. چنانچه در احادیث وارد شده است که: هر چیز را زکاتی است و زکات جاه و اعتبار آن است که آن را صرف قضای حوایج برادران مؤمن کنند. و چنانچه به دادن زکات، مال زیاد می‌شود به صرف کردن جاه و عزت خود در راه خدا آن نیز زیاد می‌شود. و همچنانچه به ترک زکات، مال تلف می‌شود همچنین به ترک صرف کردن اعتبار، اعتبار برطرف می‌شود و خدا ذلیل می‌گرداند.

چنانچه به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم صلوات‌الله علیه منقول است که: حضرت رسول صلوات‌الله علیه فرمود که: به من برسانید حاجت کسی را که نمی‌تواند حاجت خود را به من رسانیدن. به درستی که کسی که به صاحب سلطنتی برسانند حاجت کسی را که قادر بر رسانیدن آن حاجت نباشد، حق تعالی در روز قیامت قدمش را بر صراط ثابت بدارد.

و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که فرمود که: اگر از کوهی به زیر افتم و پاره پاره شوم دوست‌تر می‌دارم از آن که متولی عملی از اعمال ظالمان شوم یا بر بساط⁽³⁸³⁵⁾ یکی از ایشان راه روم، مگر از برای آن که غمی از مؤمنی بردارم یا اسیر و محبوسی را خلاص کنم یا قرض مؤمنی را ادا نمایم. به

درستی که کمتر چیزی که با اعوان ظالمان می‌کنند آن است که بر سر ایشان سراپده‌ای از آتش می‌زنند تا حق تعالی از حساب خلایق فارغ شود. ای زیاد⁽³⁸³⁶⁾! اگر متولی عملی از اعمال ایشان بشوی، با برادران مؤمن خود احسان کن که شاید باعث تخفیف گناه تو شود.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هیچ جباری نیست مگر آن که با او مؤمنی می‌باشد که خدا به سبب آن مؤمن دفع ضرر آن جبار از شیعیان می‌نماید.

و بهره آن مؤمن در آخرت کمتر از جمیع مؤمنان خواهد بود به سبب مصاحبت آن جبار.

و به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام منقول است که: خدا را با پادشاهان دوستان می‌باشد که به سبب ایشان دفع ضرر از دوستان خود می‌نماید. سیم آن که: به قصد هدایت ایشان - اگر قابل هدایت باشند - به نزد ایشان برود که شاید یکی از ایشان را هدایت نماید یا عبرت از احوال ایشان بگیرد.

چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حضرت لقمان⁽³⁸³⁷⁾ به خانه قضات و پادشاهان و امرا و سلاطین می‌رفتند و ایشان را موعظه می‌کردند و بر ایشان ترحم می‌کردند به سبب بلایی که ایشان به آن مبتلا گردیده‌اند و دل به اعتبارات فانی دنیا بسته‌اند. و عبرت از احوال ایشان می‌گرفتند و از اطوار ایشان چیزی چند اخذ می‌نمودند که به آن غالب می‌شدند بر نفس، و مجاهده با هوا و خواهشهای نفس می‌کردند.

ای عزیز بدان که این جوهری که مذکور شد با وجوه دیگر که ذکرش موجب طول کلام است، گاه هست که غرض واقعی آدمی است. و اکثر اوقات نفس، غرضهای فاسد و خیالات باطل خود از محبت جاه و عزت و اعتبار و مال و

منصب را به این صورتها در نظر آدمی در می آورد و آدمی را فریب می دهد، و گمان می کند که از برای خداست، اما چون بشکافد معلومش می شود که غرضش محض دنیا بوده است. و در این قسم امور، هواهای نفسانی با اغراض صحیحه انسانی بسیار مشتبه⁽³⁸³⁸⁾ می شود. پس به زودی فریب نفس و شیطان را نباید خورد و خود را در معرض چنین مهالک⁽³⁸³⁹⁾ به در نباید آورد. هدانا الله و جمیع المؤمنین الی مسالک المتقین.

در کج خلقی و حسن خلق یا أباذر لا یزال العبد یزداد من الله بعدا ما سیء خلقه.⁽³⁸⁴⁰⁾

ای ابوذر پیوسته آدمی از خدا دور می شود مادام که خلقش بد است. بدان که خلق صفتی را می گویند که ملکه نفس⁽³⁸⁴¹⁾ و حالی آن شده باشد⁽³⁸⁴²⁾. و اخلاق حسنه نزد حق تعالی بهتر است از اعمال حسنه. و همچنین خلقهای بد نزد خدا بدتر است از عملهای بد.

و بسا باشد که صاحب خلق بدی عبادت بسیار کند، و صاحب خلق نیکی آن عبادت را نکند و در درجه او نزد خدا رفیعتر باشد. و بر اخلاق اعتماد می باشد چون حالی نفس شده به زودی از آن منفک⁽³⁸⁴³⁾ نمی شود. و بر اعمالی که بواعث⁽³⁸⁴⁴⁾ آنها ملکات نفس نشده باشد اعتمادی نیست و زود متبدل⁽³⁸⁴⁵⁾ می شود.

و خلق، فطری می باشد که حق تعالی در اصل، فطرت نفس را چنین خلق فرموده باشد، و کسبی نیز می باشد، و آن به کثرت ممارست بر اعمال خیر حاصل می شود.

مثل آن که سخاوت در بعضی از مردم فطری است که چنین خلق شده اند. و بعضی هستند که در طبعشان بخلی هست. اگر در مقام ازاله⁽³⁸⁴⁶⁾ آن درآید،

ازالهاش به این می‌شود که مکرر خود را بدارد بر احسان کردن، و بر نفس خود زور آورد به ملاحظه ثواب و عقاب، و تفکر در حسن احسان نمودن و قبح بخل ورزیدن. و هر چند بیشتر از او صادر می‌شود بر نفس آسانتر می‌شود، تا آن که حالی نفس می‌شود که بالطبع مایل می‌شود به سخاوت، و گریزان می‌شود از بخل. و به این مرتبه که رسید خلق می‌شود. و همچنین گاه هست که جمعی طبعشان به حسب اصل خلقت به سخاوت مایل است، و خود را به اغوای شیطان بر بخل می‌دارند تا حالی ایشان می‌شود. و همچنین در سایر اخلاق حسنه.

و آن کسی که صاحب خلق حسنی شده است کمالش بیشتر است. اما آن کسی که به مشقت بر خود می‌گذارد امری را، چون بر او دشوارتر است، از این جهت ثوابش ممکن است که زیاده باشد.

و خلق حسن که در احایث وارد شده است گاهی بر مطلق حسنه که ملکه نفس شده باشند اطلاق می‌کنند، و گاهی بر خصوص خلق معاشرت با خلق اطلاق می‌کنند. و همچنین خُلُقِ سَبِيٍّ (3847).

و بدان که بدخلقی بدترین صفات ذمیمه است و پیوسته خود و اکثر خلق از او در آزارند؛ و خوش خلقی بهترین صفات حسنه است و جمیع معایب را می‌پوشاند و از اعظم ارکان ایمان است.

چنانچه به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که: از مؤمنان کسی ایمانش کاملتر است که خلقش نیکوتر است.

و از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منقول است که: در روز قیامت در میزان عمل چیزی بهتر از حسن خلق نیست.

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هیچ عملی نزد حق تعالی محبوبتر نیست از این که مردم را فراگیرد به خلق نیکوی خود.

و در حدیث دیگر فرمود که: خلق نیکو آدمی را می‌رساند به درجه کسی که روزها روزه دارد و شبها به عبادت خدا ایستد.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: بیشتر چیزی که امت من به سبب آن داخل بهشت می‌شوند پرهیزکاری از محرّمات الهی و خلق نیکوست.

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: خلق نیکو گناهان را می‌گذارد چنانچه آفتاب یخ را می‌گذارد.

و فرمود که: نیکی کردن به خلق، و به خلق نیک با مردم معاشرت نمودن، خانه‌ها را معمور ⁽³⁸⁴⁸⁾ و آبادان می‌کنند و عمرها را دراز می‌کنند.

و در حدیث دیگر فرمود که: به درستی که خلق عطیه‌ای است از جانب حق تعالی که به خلق خود عطا می‌فرماید. و بعضی از آن، سجیه ⁽³⁸⁴⁹⁾ و طبیعت آدمی است، و بعضی آن است که آدمی به نیت و عزم، خود را بر آن می‌دارد. راوی پرسید که: کدام یک بهتر است؟

حضرت فرمود که: صاحب سجیه را چنین خلق کرده‌اند و غیر آن نمی‌تواند کرد، و صاحب نیت و عزم، صبر می‌کند به سبب اطاعت خدا، و خود را به جبر ⁽³⁸⁵⁰⁾ بر نیکی خلق می‌دارد. این بهتر است و ثوابش بیشتر است.

و به روایت دیگر فرمود که: حق تعالی بنده را بر حسن خلق ثواب مجاهد فی سبیل الله کرامت می‌فرماید.

و به سند معتبر از علاء بن کامل ⁽³⁸⁵¹⁾ منقول است که حضرت صادق عليه السلام فرمود که: چون با مردم خلطه ⁽³⁸⁵²⁾ نمایی، اگر توانی چنین کن که با هر که مخالطه کنی دست تو بر بالای دست او باشد و احسان تو به او زیاده باشد از

احسان او به تو. به درستی که گاه هست که بنده‌ای در عبادت تقصیری (3853) دارد و خلق نیکویی دارد، خدا او را به آن خلق نیکو به مرتبه و درجه جماعتی می‌رساند که روزها روزه می‌دارند و شبها عبادت می‌کنند.

و در حدیث دیگر فرمود که: روزی حضرت رسول ﷺ در مسجد نشسته بودند، کنیز یکی از انصار آمد و کنار جامه حضرت را گرفت. حضرت برخاستند که شاید سخنی یا کاری داشته باشد. چون برخاستند او ساکت شد و هیچ نگفت. پس حضرت نشستند، باز دست به کنار جامه حضرت دراز کرد. باز حضرت برخاستند. تا سه مرتبه چنین کردند. در بار چهارم که حضرت برخاستند، اندکی از کنار جامه حضرت جدا کرد و روانه شد. صحابه آن کنیزک را ملامت کردند که: چرا این قدر آزار آن حضرت کردی؟ و چه کار داشتی؟ گفت: در خانه ما بیماری بود و مردم آن خانه مرا فرستاد بودند که پاره‌ای از جامه آن حضرت از برای شفا بگیرم. چون دست گذاشتم حضرت برخاستند. پس حیا کردم که بگیرم و نخواستم که حضرت را تکلیف نمایم یا رخصت بگیرم. در آخر خود جدا کردم و روان شدم.

و به اسانید بسیار از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که: بدی خلق، فاسد می‌کند ایمان و اعمال خیر را، چنان که سرکه غسل را ضایع می‌کند.

و فرمود که: کسی که خلقتش بد است خود را پیوسته در عذاب دارد.

و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: توبه صاحب خلق بد مقبول نمی‌شود زیرا که اگر از یک گناه توبه می‌کند به گناهی از آن بدتر گرفتار می‌شود.

و در حدیث دیگر فرمود که: مؤمن، هموار و نرم و ملایم و با سَمَاحَت (3854) و

صاحب خلق نیکوست، و کافر درشت و غلیظ (3855) و بدخلق و مُتَجَبِّر (3856) است.

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است که فرمود که: حق تعالی دین اسلام را برای شما شیعیان پسندیده است. پس نیکو مصاحبت نمایید با آن، به سخاوت و حسن خلق.

و در حدیث دیگر از آن حضرت پرسیدند که: چه چیز است اندازه خلق نیکو؟ فرمود که: آن است که پهلوی خود را نرم کنی که کسی از پهلوی تو آزار نبیند؛ و سخت را ملایم و نیکو کنی؛ و چون به برادران مؤمن خود بررسی، به خوشرویی و خوشحالی با ایشان ملاقات نمایی.

و حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: جبرئیل از جانب پروردگار عالمیان به نزد من آمد و گفت: یا محمد بر تو باد به حسن خلق که خیر دنیا و آخرت با حسن خلق است.

و فرمود که: شبیه‌ترین شما به من کسی است که خلقش نیکوتر باشد. و در حدیث دیگر فرمود که: نزدیکترین شما به من در قیامت کسی است که خلقش نیکوتر باشد و با اهلش بهتر سلوک نماید. و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که فرمود که: شما نمی‌توانید که همه مردم را به مال خود فراگیرید. پس همه را فراگیرید به خوشرویی و نیکو ملاقات نمودن.

و در حدیث دیگر به نوف بکالی فرمود که: خلق خود را نیکو کن تا خدا حسابت را سبک کند. و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: چون خبر فوت سعد ابن معاذ انصاری ⁽³⁸⁵⁷⁾ را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم رسانیدند حضرت با صحابه به جنازه او حاضر شدند و در هنگام غسل ایستادند نزد او تا از غسل فارغ شدند. و چون جنازه‌اش را برداشتند حضرت بی‌کفش و رد ⁽³⁸⁵⁸⁾ به طریق اصحاب مصیبت از پی جنازه او روان شدند، و گاهی جانب راست تابوت را می‌گرفتند و گاهی جانب چپ را. و چون به نزد قبرش

گذاشتند حضرت داخل قبرش شدند و به دست مبارک خود او را در لحد⁽³⁸⁵⁹⁾ گذاشتند و خشت را بر او چیدند و به گل، رخنه‌های خشته‌ها را مسدود کردند. و چون بیرون آمدند و خاک بر قبرش می‌ریختند فرمود که: می‌دانم که بدن سعد خواهد پوسید، اما حق تعالی دوست می‌دارد که بنده‌ای که کاری کند، محکم بکند. و در هنگامی که حضرت قبرش را هموار می‌کردند مادر سعد گفت: ای سعد گوارا باد بهشت از برای تو. حضرت فرمود که: ای مادر سعد خاموش باش و جزم مکن⁽³⁸⁶⁰⁾ بر پروردگار خود، به درستی که به سعد در قبر فشارشی⁽³⁸⁶¹⁾ رسید.

چون حضرت برگشتند صحابه پرسیدند که: یا رسول‌الله در جنازه سعد کاری چند کردی که در جنازه هیچ کس ندیدیم که چنین کنی. در جنازه‌اش بی‌ردا و کفش رفتی! فرمود که: ملائکه را دیدم که در جنازه او صاحب تعزیه‌اند⁽³⁸⁶²⁾ و بی‌ردا و کفش آمده‌اند. من نیز تأسی⁽³⁸⁶³⁾ به ملائکه کردم. گفتند که: گاهی جانب راست جنازه را می‌گرفتی و گاهی جانب چپ را.

فرمود که: دستم با دست جبرئیل بود. هر جا را که او می‌گرفت من می‌گرفتم. گفتند که: خود در غسلش حاضر شدی و بر جنازه‌اش نماز کردی و به دست خود در لحدش گذاشتی، و بعد از آن فرمودی که به او فشارش قبر رسید. فرمود که: برای این فشارش قبر به او رسید که با اهل و یارانش کج خلقی می‌کرد.

و حضرت رسول ﷺ فرمود که: دو خصلت است که در مسلمانی جمع نمی‌شوند: بخیل بودن، و کج خلق بودن.

در فضیلت نماز جماعت و بهره‌مندی از مسجد یا أباذر الکلمه الطیبه صدقه، و کل خطوه تخطوها الی الصلوه صدقه.

یا ابأذر من أجا ب داعی الله و أحسن عماره مساجد الله، كان ثوابه من الله الجنة. فقلت: بأبی أنت و أمی یا رسول الله کیف نعمة مساجد الله؟ قال: لا ترفع فیها الأصوات، و لا یخاض فیها بالباطل، و لا یشتری فیها و لا یباع. و اترك اللغو ما دمت فیها. فان لم تفعل فلا تلومن یوم القیامه الا نفسک.

یا ابأذر ان الله تعالى یعطیک ما دمت جالسا فی المسجد بكل نفس تتنفس فیہ درجه فی الجنة، و تصلى علیک الملائکه و تکتب لک بكل نفس تنفست فیہ عشر حسنات، و تمحی عنک عشر سیئات.

یا ابأذر أتعلم فی أى شیء أنزلت هذه الآیه: اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون؟ قلت: لا؛ فداک أبی و أمی. قال: فی انتظار الصلوه خلف الصلوه.

یا ابأذر اسباغ الوضوء فی المکاره من الکفارات، و کثره الاختلاف الی المسجد. فذلکم الرباط.

یا ابأذر یقول الله تبارک و تعالى: ان أحب العباد الی المتحابون بحلالی المتعلقه قلوبهم بالمساجد، و المستغفرون بالأسحار. أولئک اذا أردت بأهل الأرض عقوبه ذکرتهم، فصرفت العقوبه عنهم.

یا ابأذر کل جلوس فی المسجد لغو الا ثلاثه: قرائه مصل، أو ذکر الله، أو سائل عن علم.

ای ابوذر کلمه پاکیزه و نیکو صدقه است. (یعنی سخنی که بگویی و به سبب آن نفعی به مؤمنی برسد ثواب تصدق دارد. یا سخن خوب هرچه باشد از قرآن و ادعیه و اذکار و حکم و معارف همه صدقه است).

زیرا که چنانچه سابق دانستی صدقه هر نعمتی آن است که آن را در راه رضای حق تعالی صرف نمایید. پس صدقه زبان آن است که سخنی چند از آن

صادر شود که موجب خشنودی حق تعالی گردد، و صدقه علم آن است که آن را به طالبانش بذل کنند، و صدقه پا آن است که در راه قرب خدا سعی نمایند. چنانچه بعد از این فرمود که: {و} هر گامی که به سوی نماز جماعت کردن در مساجد (یا: مطلق نماز) برمی داری صدقه‌ای است.

ای ابوذر هر که اجابت نماید داعی⁽³⁸⁶⁴⁾ خدا را (یعنی مؤذن را که از جانب خدا مردم را به نماز می خواند) و نیکو آبادان کند و معمور گرداند مساجد الهی را، ثوابش از جانب خدا بهشت است.

ابوذر گفت: پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله! چگونه آبادان کنیم مساجد الهی را؟

فرمود که: صدا در مسجدها بلند نکنند، و مشغول سخن لغو و باطل نشوند، و چیزی نخرند و نفروشند. و ترک نما سخن لغو و بیفایده را مادام که در مسجدی. و اگر چنین بکنی، در قیامت ملامت نخواهی کرد مگر خود را.

ای ابوذر به درستی که مادام که در مسجد نشسته‌ای حق تعالی به هر نفسی که می‌کشی درجه‌ای در بهشت به تو عطا می‌فرماید، و بر تو صلوات می‌فرستند ملائکه، و طلب رحمت از برای تو می‌نمایند، و به هر نفسی که در مسجد می‌کشی ده حسنه در نامه عملت ثبت می‌کنند و ده گناه محو می‌نمایند.

ای ابوذر می‌دانی که این آیه در چه چیز نازل شده است: (اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون)⁽³⁸⁶⁵⁾ (که ترجمه‌اش به قول اکثر مفسران آن است که): ای گروه مؤمنان صبر کنید (بر مشقت طاعات، و بر آنچه به شما می‌رسد از سختیهای دنیا) و شکیبایی ورزید (بر شداید حرب با دشمنان دین یا با نفس و شیطان) و قدم استوار دارید. (در میدان محاربه) و ساخته و مهیا و

آماده باشید (در سرحدها برای دفع دشمنان دین از مسلمانان). و بترسید از خدا و پرهیزید از معاصی، شاید که رستگار شوید؟

ابوذر گفت که: نمی‌دانم - پدر و مادرم فدای تو باد!

فرمود که: این آیه در باب انتظار کشیدن نماز بعد از نماز نازل شده است. (یعنی کسی که از نماز ظهر مثلاً فارغ شود و در مسجد بماند و مشغول تعقیب و یاد خدا باشد تا وقت فضیلت نماز دیگر داخل شود و آن را به جماعت به جا آورد و در میان این دو نماز مشغول کار دنیا نشود، صبر کرده است بر مشقت طاعت، و قدم استوار کرده است در معارضه⁽³⁸⁶⁶⁾ نفس و شیطان، و خود را مربوط ساخته و بسته است بر عبادت الهی، و انتظار برده که در نماز دیگر با نفس و شیطان بار دیگر مجادله نماید. و مهیای محاربه ایشان بوده است و در کمین شیطان بوده که در حصار ایمانش رخنه‌ای نکند. و همچنین در مابین نماز عصر و شام⁽³⁸⁶⁷⁾، و مابین نماز شام و خفتن⁽³⁸⁶⁸⁾ و سایر نمازها، اگر کسی را شغل⁽³⁸⁶⁹⁾ ضروری نبوده باشد. و ممکن است که مراد حضرت این باشد که شامل این عمل نیز هست، گو شامل جهاد با دشمنان ظاهر نیز بوده باشد. و ممکن است که آیه در خصوص این امر نازل شده باشد.)

ای ابوذر وضو را کامل و تمام با شرایط و آداب و سنتیها⁽³⁸⁷⁰⁾ به جا آوردن در سختیها و هواهای سرد، از کفارات است که موجب کفاره گناهان می‌گردد. و بسیار به مسجدها رفتن و ملازم مساجد بودن رباط⁽³⁸⁷¹⁾ است که حق تعالی در این آیه به آن امر فرموده است.

ای ابوذر حق تعالی می‌فرماید که: به درستی که محبوبترین بندگان به سوی من گروهی‌اند که با یکدیگر دوستی می‌کنند به مال حلالی که من به ایشان داده‌ام، و دل‌های ایشان بسته است به مسجدها، و از گناهان خود استغفار

می‌نمایند در سحرها. این جماعت‌اند که هرگاه که اراده می‌نمایم که به اهل زمین عذابی بفرستم، به برکت ایشان عقوبت خود را از اهل زمین باز می‌دارم. ای ابوذر هر نشستنی و بودنی در مسجد لغو و بیفایده است مگر برای سه چیز: نمازگزارنده‌ای که در نماز خدا قرائت قرآن کند، یا کسی که به یاد خدا مشغول باشد، یا کسی که علم و مسائل دین خود را از علما سؤال نماید. بدان که هر یک از مضامین مذکوره، در احادیث بسیار منقول است. و بعضی سابقا مذکور شد در ضمن بیان فضل مساجد و غیر آن.

و باید دانست که ممکنات⁽³⁸⁷²⁾ محتاج به مکان را یک خانه و یک بارگاه و یک درگاه و یک تخت و یک کرسی می‌باشد. اما خداوند بی‌نیاز چون در مکان نیست و نسبت همه مکانها به او مساوی است، برای طالبین عبادت و معرفت و قرب خویش بارگاهها و منظره‌ها و جلوه‌گاهها مقرر فرموده، چنانچه بلا تشبیه پادشاهان را عرشی⁽³⁸⁷³⁾ می‌باشد که جلوه بزرگی و کمال خود را برای مردم بر آن عرش کنند.

خداوند ذوالجلال را عرشها هست، و در هیچ یک نیست، و به هیچ یک محتاج نیست. یک عرش او جمیع ممکنات است که مستقر⁽³⁸⁷⁴⁾ قدرت و عظمت اویند، و در هر ذره از ذرات ممکنات که نظر می‌کنی صفات کمالش بر تو جلوه‌ها می‌کند. اثر قدرتش در آن ظاهر، و اثر علم و حکمتش باهر⁽³⁸⁷⁵⁾، و اثر لطف و رحمتش در آن هویداست، نه به آن معنی باطلی که آن ملحد می‌گوید که: با همه چیز یکی است و همه چیز اوست تعالی شأنه عما یقولون⁽³⁸⁷⁶⁾.

بلکه آثار صفات کمالیه خود را در همه چیز ظاهر گردانیده، و در هر چیز که نظر می‌کنی چندین هزار از آثار قدرت و علم و لطف و رحمت او مشاهده می‌نمایی.

و از این عرشها یک عرش که از همه بزرگتر است و آثار قدرت او در آن بیشتر است، آن را عرش عظیم و اعظم فرموده، و دوستان خاص خود را به مشاهده آن عرش برده.

و اگر نه، نسبت او به آن عرش و زمین و آسمان و دریا و صحرا یکی است. و یک عرش دیگر، عرش محبت و معرفت اوست، یعنی دلهای دوستان و مقربانش؛ که آن دلها را برگزیده و مستقر بارگاه عظمت و جلال و محبت و معرفت صفات کمال و جمال خود گردانیده. چنانچه منقول است که: دل مؤمن عرش خداوند رحمان است.

دیگر برای طالبان عبادت و قرب خویش، بارگاهها مقرر فرموده، و آن بارگاهها را مهبط⁽³⁸⁷⁷⁾ فیضهای بینهایت و رحمتهای بی‌اندازه خود گردانیده. بارگاه اعظمش عرش اعلاست که خاص‌الخاص⁽³⁸⁷⁸⁾ خود را به آن بارگاه راه داده.

و در زمین بارگاهها مقرر فرمود، و به سان بارگاه ناقصان و عاجزان به طلا و نقره و یاقوت و مروارید نیاراسته زیرا که حسن ذاتی را آرایشی نمی‌باید. این زشتهای معیوب، خود را به زیورهای دنی⁽³⁸⁷⁹⁾ می‌آریند، و چندان که بیشتر می‌آریند عیب و قباحتشان بیشتر ظاهر می‌شود.

ولیکن قادر ذوالجلال، سنگ سیاهی چند را بر روی یکدیگر می‌گذارد و صدهزار نور معنوی در آن سیاهی سنگها از فیوض نامتناهی تعبیه می‌فرماید و عالمیان را از اطراف و جوانب به درگاه خود می‌خواند. می‌روند و رو بر آن سنگ و خاک می‌مالند و از آن نورهای معنوی بهره‌های نامتناهی می‌برند. اگر خانه کعبه را از یک دانه یاقوت می‌ساخت مردم به سیر⁽³⁸⁸⁰⁾ یاقوت می‌رفتند نه به فرمان حی لایموت⁽³⁸⁸¹⁾، و بزرگواری و نفاذ حکمش⁽³⁸⁸²⁾ ظاهر نمی‌شد.

بعد از آن، بارگاهها به سان بارگاه خود، بی‌ساخته⁽³⁸⁸³⁾ و کم‌زینت، برای مقربان خاص خود مقرر فرموده و از نور جلال خود چندان در آنجا جلوه داده که پادشاهان با شوکت⁽³⁸⁸⁴⁾ و نخوت⁽³⁸⁸⁵⁾ چون به آن آستانها می‌رسند بی‌اختیار بر خاک می‌افتند و جبین را فرش آن زمین می‌کنند. و کسی را که اندک بصیرتی باشد می‌داند که به عوض طلا و مروارید و یاقوت بر آن در و دیوارها چه نورها و فیضهای روحانی به کار رفته که دیده عقلها را خیره می‌کند.

دیگر از بارگاههای قربش، مساجد است که آنها را محل قرب و فیض خود گردانیده و ان بیوتی فی الأرض المساجد⁽³⁸⁸⁶⁾ در شأن آنها فرموده، و بر روی بوریاهای⁽³⁸⁸⁷⁾ کهنه آنها برای دوستان خود که دیده بصیرتشان را جلا داده فرشهای زرانودود عزت و مکرمت⁽³⁸⁸⁸⁾ بر روی خنز⁽³⁸⁸⁹⁾ و پرنیان⁽³⁸⁹⁰⁾ لطف و مرحمت گسترده و در شبهای تار مشعلهای نور و هدایت در محرابهای عبادت برای ایشان افروخته است، و دلهای ایشان را چنان مایل به آن مکان عالی‌شان⁽³⁸⁹¹⁾ گردانیده است که یک تار بوریای کهنه آن را به ملک قیصر⁽³⁸⁹²⁾ و خاقان⁽³⁸⁹³⁾ نمی‌فروشند و اگر به ضرورتی زمانی دور می‌شوند، مانند ماهی که از آب جدا شده باشد، قرار نمی‌گیرند تا باز خود را به آن محل انس و راحت رسانند.

و از جمله فواید عظیمه مساجد، اجتماع و ملاقات برادران مؤمن است که با یکدیگر ملاقات می‌نمایند، و از فواید یکدیگر بهره‌مند می‌شوند، و در سلوک راه بندگی معین⁽³⁸⁹⁴⁾ یکدیگر می‌گردند، و در نماز به برکت یکدیگر به فضیلت جماعت فایز می‌شوند.

و نمازها را به جماعت ادا نمودن از سنتهای مؤکد حضرت سیدالمرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ است، و بر آن فواید بی‌غایت مترتب می‌شود، و به قبول اقرب⁽³⁸⁹⁵⁾ است.

زیرا که ظاهر است که اگر شخصی تنها به درگاه پادشاهی رود حاجتش به حصول آن قدر نزدیک نیست که با جمعی کثیر برود. و این نیز معلوم است که دأب⁽³⁸⁹⁶⁾ بزرگان نیست که چند کس که با یکدیگر به درگاه ایشان روند و عمل یکی شایسته باشد، عمل او را قبول کنند و دیگران را محروم برگردانند.

و ایضا چنانچه آدمی در نمازی یا کاری که به تنهایی کند، به گوش و چشم و زبان و سایر اعضا و جوارح احتیاج دارد، و از هر یک کاری می‌آید که از عضو دیگر نمی‌آید، و از مجموع اینها مطلوب به عمل می‌آید، همچنین در مین افراد انسان، کامل من جمیع الوجوه⁽³⁸⁹⁷⁾ نایاب است. پس جمعی که در یک جا مجتمع می‌شوند یکی علم دارد، و یکی پرهیزکاری دارد، و یکی رقت⁽³⁸⁹⁸⁾ دارد، و یکی شکستگی دارد، و یکی حضور قلب دارد، و همچنین سایر صفات. چون همه با هم در عبادت شریک شدند و عمل خود را یکی کردند، معجون تام‌الاجزایی⁽³⁸⁹⁹⁾ به هم می‌رسد که خاصیت آن قبول و استجاب دعا و قرب و سایر فواید عظیمه است.

و ایضا به تجربه و اخبار معلوم است که این شرکت موجب کسب کمالات از یکدیگر می‌شود و دلها را به یکدیگر راهی به هم می‌رسد. چنانچه به تجربه ظاهر شده است که اگر یک صاحب رقتی در میان جماعتی که با یکدیگر نماز کنند باشد همه را به رقت می‌آورد.

و یک فایده دیگر آن است که این جمعیت، لشکر صف بسته آراسته‌اند در برابر شیطان و لشکرهای او، که جرئت نمی‌کنند که بر ایشان مسلط شوند. چنانچه وارد شده است که: رخنه‌ای در میان صفها مگذارید که شیطان جا می‌کند.

و ایضا مروی است که: جدا از صف تنها مایستید که گرگ، گوسفند از گله جدا مانده را می خورد.

و فواید نماز جماعت بینهایت است و به ذکر آنها سخن به طول می کشد. در این باب به ذکر چند حدیث در فضیلت جماعت و تعقیب⁽³⁹⁰⁰⁾ اکتفا می نمایم: به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: صفوف امت من در زمین مانند صفهای ملائکه است در آسمان. و یک رکعت نماز جماعت برابر است با بیست و چهار رکعت که هر رکعتی نزد حق تعالی محبوبتر باشد از عبادت چهل سال. و در روزی که حق تعالی اولین و آخرین را برای حساب جمع نماید، هر که قدم به سوی جماعت برداشته باشد خدا هولهای قیامت را بر او آسان کند و او را به بهشت رساند.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که نماز صبح را به جماعت بگذارد و بنشیند به تعقیب و مشغول ذکر الهی باشد تا آفتاب طالع شود، حق تعالی در جنت الفردوس هفتاد درجه به او کرامت فرماید که از هر درجه ای هفتاد سال راه باشد به دویدن اسب فربه تندرو. و هر که نماز ظهر را با جماعت به جا آورد حق تعالی در جنت عدن پنجاه درجه به او عطا فرماید که از هر درجه ای تا درجه ای پنجاه سال راه باشد به دویدن اسب تندرو. و هر که نماز عصر را با جماعت بکند چنان باشد که هشت نفر از فرزندان اسماعیل را از بندگی آزاد کرده باشد. و کسی که نماز شام را به جماعت بکند ثواب یک حج مبرور⁽³⁹⁰¹⁾ و یک عمره مقبول برای او نوشته شود. و هر که نماز خفتن را به جماعت بکند ثواب عبادت شب قدر به او عطا فرمایند.

و در حدیث دیگر منقول است که به صحابه فرمود که: می‌خواهید شما را دلالت کنم بر عملی که کفاره گناهان شما باشد و به سبب آن حق تعالی حسنات شما را زیاده گرداند؟

گفتند: بلی یا رسول الله. فرمود که: وضو را کامل ساختن با دشواری و شدت، و بسیار گام برداشتن به سوی مسجدها، و انتظار کشیدن نماز بعد از نماز. و هر که از شما از خانه خود با وضو بیرون آید، و نماز را در مسجد با مسلمانان به جماعت ادا نماید، و بنشیند و انتظار نماز دیگر ببرد، ملائکه از برای او دعا کنند که: خداوندا او را بیامرزد. خداوندا او را رحم کن و بر او رحمت فرست.

و در حدیث معتبر دیگر فرمود که: هر که پیشنمازی جماعتی بکند به رخصت ایشان، و راضی به امامت او باشند، و در حاضر شدن به نماز رعایت اعتدال نماید، و نماز نیکو موافق حال ایشان به جا آورد، حق تعالی مثل ثواب آن جماعت به او عطا فرماید بی آن که از ثواب ایشان چیزی کم شود. و هر که به پای خود به سوی مسجدی برود برای نماز جماعت، به هر گامی که بردارد هفتاد هزار حسنه در نامه عملش بنویسند، و هفتاد هزار درجه برایش بلند کنند، و اگر بر این عمل باشد که بمیرد حق تعالی هفتاد هزار ملک بر او موکل فرماید که در قبر او را عیادت⁽³⁹⁰²⁾ کنند، و در تنهایی قبر مونس او باشند، و از برای او استغفار نمایند تا از قبرش مبعوث شود.

و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را وصیت فرمود که: سه چیز است که باعث رفع⁽³⁹⁰³⁾ درجات می‌شوند: کامل ساختن وضو در هوای سرد، و انتظار کشیدن نماز بعد از نماز، و در شب و روز قدم برداشتن به جهت نمازهای جماعت.

و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: حضرت رسول ﷺ شرط نمود بر همسایگان مسجد که به نماز جماعت حاضر شوند. و فرمود که: جمعی که به نماز جماعت حاضر نمی‌شوند، یا این عمل را ترک کنند یا امر می‌کنم مؤذن را که اذان و اقامه بگوید و حضرت امیرالمؤمنین را می‌فرستم که هر که به نماز حاضر نشده باشد خانه‌های ایشان را بسوزاند با ایشان.

و در حدیث دیگر فرمود که: حضرت رسول ﷺ فرمود که: هر که اذان جماعت را بشنود در مسجد، و بی‌عذری از مسجد به در رود، او منافق است مگر آن که اراده برگشتن داشته باشد.

و به سند معتبر از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه مروی است که: هر که نمازهای پنجگانه را با جماعت ادا نماید شما گمان نیک به او بپسیدید و شهادت او را قبول نمایید.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که نماز صبح و خفتن را با جماعت بکند، پس در امان خداست؛ و هر که بر او ظلم کند چنان است که بر خدا ظلم کرده است؛ و هر که پیمان او را بشکند پیمان خدا را شکسته است.

و به سند معتبر منقول است که: نماز جماعت برابر بیست و پنج نماز تنهاست. و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: کسی که انتظار نماز کشد بعد از نماز، او از جمله زایران خداست و بر خدا لازم است که زایر خود را گرامی دارد و آنچه از او بطلبد عطا فرماید.

و فرمود که: طلب روزی نمایید در مابین طلوع صبح و طلوع آفتاب که آن تأثیرش در روزی زیاده از سفرها کردن است برای تجارت.

و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: حق سبحانه و تعالی می‌فرماید که: ای فرزند آدم مرا یاد کن بعد از نماز صبح یک ساعت، و بعد از نماز عصر یک ساعت، تا من مهمات تو را کفایت کنم و حاجات تو را برآورم. و در حدیث دیگر فرمود که: هر که بعد از نماز صبح در جای نماز خود بنشیند و به یاد خدا مشغول باشد تا آفتاب برآید حق تعالی او را از آتش جهنم مستور⁽³⁹⁰⁴⁾ گرداند. و در حدیث دیگر فرمود که: ثواب حج بیت‌الله الحرام به او کرامت فرماید و گناهانش را بیامزد.

و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات‌الله علیه منقول است که: حق تعالی نمازهای پنجگانه را در بهترین ساعتها بر شما واجب گردانیده است. پس بر شما باد به دعا کردن بعد از نمازها.

و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه منقول است که: تعقیب خواندن بعد از نماز صبح و نماز عصر موجب زیادتی روزی است.

و از حضرت رسول ﷺ مروی است که: آدمی را بعد از هر نماز البته یک دعای مستجاب هست.

بدان که احادیث در فضیلت تعقیب بسیار است، و تعقیبات مخصوص از حضرت رسول و اهل بیت صلوات‌الله علیهم بسیار وارد شده است. باید که آنها را تحصیل نمایند⁽³⁹⁰⁵⁾ و بر آنها مداومت کنند. و کسی که آنها را نیابد قرآن خواندن و هر ذکری که داند خواندن، ثواب تعقیب دارد، و به هر لغتی⁽³⁹⁰⁶⁾ که داند، حاجات و مطالب خود را از خدا بطلبد بعد از نمازها.

در تقوا و ورع یا أباذر کن بالعمل بالتقوی أشد اهتماما منك بالعمل. فانه لا یقل عمل بالتقوی. و کیف یقل عمل یتقبل؛ یقول الله عز و جل: (انما یتقبل الله من المتقین).⁽³⁹⁰⁷⁾

یا أباذر لا يكون الرجل من المتقين حتى يحاسب نفسه أشد من محاسبه الشريك شريكه. فيعلم من أين مطعمه، و من أين مشربه، و من أين ملبسه؛ أمن حل ذلك أم من حرام.

یا أباذر من لم يبالي من أين اكتسب المال، لم يبالي الله عز و جل من أين أدخله النار.

یا أباذر من سره أن يكون أكرم الناس، فليثق الله عز و جل. یا أباذر ان أحبكم الى الله جل ثناؤه أكثركم ذكراله؛ و أكرمكم عندالله عز و جل أتقاكم له؛ و أنجاكم من عذاب الله أشدكم له خوفا.

یا أباذر ان المتقين الذين يتقون الله عز و جل من الشيء الذي لا يتقى منه، خوفا من الدخول في الشبهه.

یا أباذر من أطاع الله عز و جل، فقد ذكر الله، و ان قلت صلوته و صيامه و تلاوته للقرءان.

یا أباذر أصل الدين الورع، و رأسه الطاعه. یا أباذر كن ورعا تكن أعبد الناس. و خير دينكم الورع. یا أباذر فضل العلم خير من فضل العباده. و اعلم أنكم لو صليتم حتى تكونوا كالحنايا، و صتمتم حتى تكونوا كالأوتار، ما ينفعكم الا بورع. یا أباذر ان أهل الورع و الزهد في الدنيا هم أولياء الله حقا.

ای ابوذر باید که اهتمام کردن تو به عمل با تقوا زیاده باشد از اهتمام تو به اصل عمل و بسیاری آن. به درستی که اندک نیست عملی که با تقوا و پرهیزکاری باشد. و چگونه اندک باشد عملی که مقبول درگاه الهی باشد. و عمل با تقوا مقبول است چنانچه حق تعالی می فرماید که:

خدا قبول نمی فرماید {عملها را} مگر از متقیان و پرهیزکاران. (3908)

ای ابوذر آدمی از متقیان نمی‌شود تا محاسبه نفس خود نکند شدیدتر و به دقت‌تر از محاسبه‌ای که شریکی در مال، شریک خود را می‌کند. تا آن که به سبب محاسبه نفس از احوال خود آگاه شود و بداند که خوراکش از کجا به هم می‌رسد، و آشامیدنش از کجاست، و پوششش از کجا به او می‌رسد. آیا از حلال به هم می‌رسد یا از حرام. پس سعی کند که اینها همه حلال باشد.

ای ابوذر کسی که پروا نکند مالش را از کجا کسب می‌کند، و از حرام پروا نداشته باشد حق تعالی پروا نکند که او را از کجا داخل جهنم کند.

ای ابوذر کسی که خواهد گرامیترین مردم باشد، پس تقوا را پیشه خود کند و از خدا پرهیزد.

ای ابوذر محبوبترین شما نزد حق جل و علا کسی است که خدا را بیشتر یاد کند؛ و گرامیترین شما نزد حق سبحانه و تعالی کسی است که پرهیزکاری از برای خدا بیشتر کند؛ و کسی از شما نجاتش از عذاب الهی بیشتر است که ترس خدا بیشتر داشته باشد.

ای ابوذر متقیان جماعتی‌اند که از خدا می‌ترسند و احتراز می‌نمایند از مرتکب شدن چیزهایی که از آنها اجتناب لازم نیست و حلال است، از ترس آن که مبادا در شبهه داخل شوند.

ای ابوذر هر که اطاعت خدا می‌کند در فعل طاعات و ترک محرمات، پس به تحقیق که یاد خدا و ذکر خدا بسیار کرده است هر چند نماز و روزه و تلاوت قرآنش کم باشد.

ای ابوذر اصل دین ورع و ترک محرمات است، و سر دین طاعت خداست.
ای ابوذر صاحب ورع باش تا عابدترین مردم باشی. بهترین اعمال دین شما ورع از منهیات⁽³⁹⁰⁹⁾ خداست.

ای ابوذر فضیلت عمل زیاده و بهتر است از فضیلت عبادت. و بدان که اگر آن قدر نماز کنید که مانند کمان خم شوید، و آن قدر روزه بدارید که مانند زه کمان باریک شوید، به شما نفع نخواهد کرد مگر با ورع.

ای ابوذر آن که ورع از محرّمات ورزیده‌اند و زهد و ترک دنیا اختیار کرده‌اند ایشان به حق و راستی، اولیا و دوستان خدایند.

بدان که تقوا سرمایه جمیع سعادات است، و یک شرط عظیم از شرایط قبول طاعات است.

چنانچه نص قرآن بر آن دلالت کرده است. و تقوا در اصطلاح، خود را محافظت نمودن و نگاه داشتن است از هر چه در آخرت ضرر به آدمی رساند. و مراتب آن بسیار است:

مرتبۀ اول، تقوا از شرک و کفر است که موجب خلود در جهنم می‌شود، و بدون این مرتبه، هیچ عملی و عبادتی صحیح نیست.

مرتبۀ دوم، تقوا از جمیع محرّمات و از ترک جمیع واجبات است.

مرتبۀ سیم، تقوا از فعل مکروهات و از ترک مستحبات است. و این مرتبه به تدریج کامل می‌گردد تا به مرتبه‌ای که، متوجه غیر معبود حقیقی شدن، منافی این مرتبه است.

و این دو مرتبه - که هر یک بر مراتب بسیار مشتمل‌اند - در کمال و قبول عمل دخیل‌اند. و هر چند آدمی در این مراتب کاملتر می‌شود عملش به قبول نزدیکتر می‌گردد و فواید و آثار از قرب و محبت و معرفت و اتصاف به اخلاق حسنه⁽³⁹¹⁰⁾ بیشتر بر اعمالش مترتب می‌شود. و به این مرتبه آخر اشاره است آنچه حق تعالی فرموده است که: (اتقوا الله حق تقاته)⁽³⁹¹¹⁾. از خدا پرهیزید چنانچه سزاوار تقوا و پرهیزکاری است.

و ورع به حسب معنی نزدیک است به تقوا. و گاهی ورع را بر ترک محرمات اطلاق می‌کنند، و گاهی بر ترک محرمات و شبهات، و گاهی بر معانی تقوا نیز اطلاق می‌کنند.

و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از تفسیر این آیه که: اتقوا الله حق تقاته. حضرت فرمود که: تقوا و پرهیزکاری آن است که خدا را اطاعت نمایند و معصیت او نکنند، و پیوسته در یاد خدا باشند، و خدا را در هیچ حالی فراموش نکنند، و شکر نعمت او نمایند و کفران نکنند.

و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند که: کدام عمل بهترین اعمال است؟

فرمود که: تقوا و پرهیزکاری.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: اندک عملی که با تقوا باشد بهتر است از عمل بسیاری که بی تقوا باشد. راوی پرسید که: چگونه می‌شود عملی بسیاری که بی تقوا باشد؟ فرمود که: مثل شخصی که طعام بسیار اطعام می‌کند و به همسایگانش نیکی و احسان می‌کند و پیوسته میهمانان به خانه‌اش می‌آیند. اما اگر حرامی او را میسر شود مرتکب می‌شود. این است عمل صالح بدون تقوا. و عمل اندک با تقوا آن است که آن قدر که او می‌کند از طعام و احسان و خیرات نمی‌کند، اما چون دری از درهای حرام بر او گشوده شد داخل آن نمی‌شود.

و به سند معتبر منقول است که: عمرو بن سعید ⁽³⁹¹²⁾ به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض نمود که: من بعد از سالها شما را ملازمت می‌کنم. می‌خواهم مرا وصیتی بفرمایید که به آن عمل نمایم. حضرت فرمود که: تو را وصیت می‌کنم به

تقوا و پرهیزکاری، و ورع نمودن از منهیات خدا، و سعی و اهتمام نمودن در عبادات. و بدان که اهتمام در عبادت نفع نمی‌کند مگر با ورع و پرهیزکاری. و در حضرت دیگر فرمود که: از خدا بپرهیزید و حفظ کنید دین خود را به ورع.

و در حدیث دیگر فرمود که: بر شما باد به ورع که نمی‌توان رسید به آنچه نزد حق تعالی است از ثوابها و درجات رفیعه مگر به ورع. و از حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله علیه منقول است که: دشوارترین عبادتها ورع است.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که به ابی‌الصباح ⁽³⁹¹³⁾ فرمود که: چه بسیار کم است در میان شما کسی که متابعت جعفر ⁽³⁹¹⁴⁾ نماید. از اصحاب من نیست مگر کسی که ورعش شدید و عظیم باشد، و از برای خالق و آفریدگارش عبادت کند و امید ثواب از او داشته باشد. این جماعت اصحاب من‌اند.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله علیه منقول است که: حق تعالی می‌فرماید که: ای فرزند آدم اجتناب کن از آنچه بر تو حرام گردانیده‌ام تا پرهیزکارترین مردم باشی.

و از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که: صاحب ورع از مردمان کیست؟ فرمود: کسی که بپرهیزد از چیزهایی که خدا حرام کرده است.

و در حدیث دیگر فرمود که: ما آدمی را مؤمن نمی‌شماریم مگر آن که جمیع اوامر ما را متابعت نماید و اراده و خواهش فرموده‌های ما داشته باشد. و از جمله متابعت و اراده امر ما ورع و پرهیزکاری است. پس ورع را زینت خود گردانید تا مورد رحمت الهی گردید. و به ورع دفع کید و مکر دشمنان ما از خود بکنید تا خدا شما را بلندمرتبه گرداند.

و در حدیث دیگر فرمود که: صاحب ورع‌ترین مردم کسی است که نزد شبهه‌ها توقف نماید و از شبهه احتراز کند. و عابدترین مردم کسی است که فرایض و واجبات الهی را برپا دارد و نیکو به عمل آورد. و زاهدترین مردم کسی است که حرام را ترک نماید. و عابدترین مردم کسی است که گناهان را ترک نماید.

و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه منقول است که: هر که ما را دوست دارد باید که به اعمال ما عمل نماید، و استعانت جوید به ورع. به درستی که بهتر چیزی که در امر دنیا و آخرت به او استعانت توان جست ورع است.

و فرمود که: شکر هر نعمتی، ورع از محارم الهی است.

و از حضرت صادق علیه‌السلام منقول است که: بر شما باد به ورع و ترک محرمات و شبهات. به درستی که ورع دینی است که ما پیوسته ملازم آن می‌باشیم، و خدا را به آن عبادت می‌کنیم، و آن را اراده می‌نماییم از موالیان⁽³⁹¹⁵⁾ و شیعیان خود. پس ما را به تعب⁽³⁹¹⁶⁾ میندازید در شفاعت خود به این که مرتکب محرمات شوید و بر ما دشوار باشد شفاعت شما.

در حلم، بردباری و فرو خوردن خشم یا آبادر من لم یأت یوم القیامه بثلاث فقد خسر. قلت: و ما الثلاث - فداک اَبی و اُمی -؟ قال: ورع یحجزه عما حرم الله عز و جل علیه، و حلم یرد به جهل السفیه، و خلق یداری به الناس.

ای ابوذر هر که در روز قیامت نیاید با سه خصلت، پس به تحقیق که او خاسر⁽³⁹¹⁷⁾ و زیانکار است. ابوذر گفت که: آن سه خصلت چه خصلتهاست، پدر و مادرم فدای تو باد؟ فرمود که: ورعی که او را مانع شود از مرتکب شدن چیزهایی که حق تعالی بر او حرام گردانیده است؛ و حلمی⁽³⁹¹⁸⁾ که به آن رد کند و دفع نماید جهالت و سفاهت⁽³⁹¹⁹⁾ بیخردان را؛ و خلقی که به آن مدارا نماید با

مردم. بدان که حلم و بردباری نمودن و خشم خود را فروخوردن و از تندیها و بدیهای مردم عفو نمودن، از صفات پیغمبران و ائمه صلوات الله علیهم و دوستان خداست. و عقل و شرع بر حسن و نیکی این صفات جمیله شهادت داده است. چنانچه به سند معتبر از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منقول است که در خطبه {ای} فرمودند که: می‌خواهید خبر دهم شما را به بهترین خلقهای دنیا و آخرت؟ عفو نمایید از کسی که بر شما ظلم کند، و صله و نیکی کنید با کسی که از شما قطع کند، و احسان کنید با کسی که با شما بدی کند، و عطا به کسی که شما را محروم گرداند.

و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقول است که: چون در روز قیامت حق تعالی اولین و آخرین را در یک زمین جمع نماید، منادی ندا کند که: کجایند اهل فضل ⁽³⁹²⁰⁾؟ پس گروهی از مردم برخیزند. ملائکه به ایشان گویند که: چه چیز بود فضل شما؟

گویند که: ما صله ⁽³⁹²¹⁾ می‌کردیم با کسی که از ما قطع می‌کرد، و عطا می‌کردیم به کسی که ما را محروم می‌کرد، و عفو می‌نمودیم از کسی که با ما ظلم می‌کرد. پس به ایشان گویند که: راست گفتید: داخل بهشت شوید.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: پشیمانی بر عفو خوردن بهتر و آسانتر است از پشیمانی بر عقوبت ⁽³⁹²²⁾.

و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقول است که: هیچ جرعه‌ای نزد من محبوبتر نیست از جرعه خشمی که فرو برم و صاحبش را به آن مکافات نکنم.

و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که: پدرم می فرمود که: هیچ چیز موجب خوشحالی و روشنی چشم پدر تو نمی شود مانند جرعه خشمی که عاقبتش صبر است.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هیچ بنده ای خشم خود را فرو نمی خورد مگر آن که حق تعالی عزت او را در دنیا و آخرت زیاد می گرداند. و حق تعالی فرموده است در مقام مدح جماعتی که: آن جماعتی که خشم خود را فرو می خورند و عفو می کنند از مردم. و خدا دوست می دارد نیکوکاران را. ⁽³⁹²³⁾ و حق تعالی او را زیاده بر آن عزت، در آخرت ثواب عظیم کرامت می فرماید. و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: هر که خشمی را فرو خورد و قدرت بر انتقام داشته باشد حق تعالی در قیامت دل او را پر کند از ایمنی و ایمان و رضا و خشنودی.

و به سندهای معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: صبر کن بر جور دشمنان نعمت خدا بر خود. به درستی که مکافات از برای کسی که در حق تو معصیت خدا می کند بهتر از این نیست که تو در حق او اطاعت خدا کنی.

و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقول است که فرمود که: خوش می آید مرا کسی حلمش در هنگام غضب، او را دریابد. و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: حق تعالی دوست می دارد صاحب حیای صاحب حلم بردبار را. و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: حق تعالی هرگز کسی را به جهالت و تندخویی عزیز نکرده است، و هرگز کسی را به حلم و بردباری ذلیل نکرده است.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حلم بس است معین و یاور آدمی. و اگر صاحب حلم نباشی خود را بر حلم بدار. و در حدیث دیگر فرمود که:

چون در میان دو کس منازعه‌ای می‌شود دو ملک نازل می‌شوند و به آن یکی که سفاقت و تندگی و هرزه‌گویی کرده می‌گویند که: گفتی و گفتی و خود سزاواری آنچه را گفتی. و عن قریب جزای گفته‌های خود را خواهی یافت. و به آن دیگری که حلم کرده می‌گویند: حلم کردی و صبر کردی. و به زودی خدا تو را خواهد آمرزید اگر حلم خود را به اتمام برسانی. و اگر آن دیگری هم ترک حلم کرد و هرزه‌های او را جواب گفت، آن دو ملک به بالا می‌روند و ایشان را به کاتبان اعمال می‌گذارند.

و در حدیث دیگر فرمود که: ما اهل بیتی‌ایم که مروت ما آن است که عفو می‌کنیم از کسی که بر ما ظلم کند.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: حضرت عیسی به حضرت یحیی⁽³⁹²⁴⁾ نصیحت فرمود که: هرگاه مردم در حق تو بدی بگویند که در تو باشد، بدان که گناهی را به یاد تو آورده‌اند؛ از آن گناه استغفار کن. و اگر بدی گویند که در تو نباشد، بدان که بی‌تعب تو از برای تو ثوابی نوشته شده است.

و حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه فرمود که: سه کس اند که می‌باید از سه کس انتقام نکشند: شریف و بلند مرتبه، از وضعی⁽³⁹²⁵⁾ و دون مرتبه؛ و حلیم و بردبار، از سفیه و بیخرد؛ و صالح و نیکوکار، از فاجر و بدکردار.

و حضرت صادق علیه السلام فرمود که: سه خصلت است که در هر که باشند حق تعالی او را از حورالعین تزویج نماید به هر نحوی که خواهد: فرو خوردن خشم، و صبر کردن بر شمشیر در راه خدا، و شخصی که مال حرامی او را میسر شود و از برای خدا ترک نماید.

و در حدیث دیگر فرمود که: سه خصلت است که در هر که باشند، او خصلت‌های ایمان را در خود کامل گردانیده است. کسی که صبر کند بر ظلم، و

خشم خود را فرو نشانند از برای خدا، و عفو کند و از تقصیر مردم بگذرد حق تعالی او را داخل بهشت کند بی حساب، و شفاعت کند در مثل ربیعه و مُضَر (3926) (که دو قبیله عظیم اند).

و از حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که: هر که خود را نگاه دارد در هنگام خواهش و در هنگام ترس و در هنگام غضب، حق تعالی بدن او را بر آتش جهنم حرام گرداند.

و از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منقول است که: سه خصلت است که هر که این سه خصلت در او نباشند از من نیست و از خدا نیست (یعنی که امت پسندیده من و بنده خالص خدا نیست). پرسیدند که: آن خصلتها چیست؟ فرمود که: حلمی که به آن رد کند جهالت و بیخردی جاهلان را، و خلق نیکی که به آن در میان مردم تعیش نماید (3927)، و ورعی که او را مانع شود از ارتکاب معصیتهای خدا.

و در حدیث دیگر فرمود که: عفو کردن از مردم موجب زیادتی عزت است. پس عفو کنید تا حق تعالی شما را عزیز گرداند.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که خشمی را فرو برد حق تعالی دلش را پر از ایمان کند. و هر که از ظلمی که بر او واقع شده باشد، عفو نماید، حق تعالی او را در دنیا و آخرت عزیز گرداند.

و به سند معتبر منقول است که از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند که: کدام یک از خلق قویتر و تواناترند؟ فرمود که: هر که حلیمتر و بردبارتر است. پرسیدند که: بردبارترین مردم کیست؟ فرمود که: هر که هرگز به غضب نیاید.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: سزاوارترین مردم به عفو کردن کسی است که قدرتش بر عقوبت بیشتر باشد. و دورانندیش‌ترین مردم کسی است که خشم خود را بیشتر فرو خورد.

و به سندهای معتبره منقول است در تفسیر صَفْحِ جَمِيلٍ ⁽³⁹²⁸⁾ - که حق تعالی به آن امر فرموده است - که: مراد آن است که عفو کنی بی آن که عِتَابِ ⁽³⁹²⁹⁾ کنی صاحب جرم را.

و به سند معتبر از حضرت امام علی النقی صلوات‌الله علیه منقول است که: حضرت موسی عليه السلام از حق تعالی سؤال نمود که: الهی چه چیز است جزای کسی که صبر نماید بر آزار مردم و دشنام ایشان در راه رضای تو؟ فرمود که: او را اعانت می‌نمایم در هولهای روز قیامت.

و به سند معتبر از حضرت امام رضا صلوات‌الله علیه منقول است که: حق تعالی به پیغمبری از پیغمبرانش وحی فرمود که: چون صبح بیرون می‌روی اول چیزی که به آن نظرت می‌آید آن را بخور، و دویم را که می‌بینی آن را ببوشان، و سیم را قبول کن، و چهارم را مایوس از خود مکن، و از پنجم بگریز.

چون صبح شد و بیرون آمد، کوه عظیمی را دید که در برابرش می‌نماید. ایستاد و متفکر شد که حق تعالی فرموده است این را بخورم. و حیران ماند. بعد از آن با خود اندیشه کرد که البته حق تعالی مرا امر نمی‌کند به چیزی که من طاقت آن نداشته باشم. پس به جانب آن کوه روانه شد که آن را بخورد. هر چند نزدیکتر می‌رفت آن کوه کوچکتر می‌شد، تا چون به نزد آن رسید آن را به قدر لقمه‌ای یافت. آن را خورد. چون خورد آن قدر لذت از آن یافت که هرگز از هیچ چیز نیافته بود.

دیگر پاره‌ای راه رفت. تشت طلائی دید. چون مأمور شده بود آن را بیوشاند گوی⁽³⁹³⁰⁾ کند و آن را در خاک پنهان کرد و روانه شد. چون به عقب نظر کرد دید که آن تشت از خاک بیرون افتاده و ظاهر شده. گفت: آنچه خدا فرموده بود کردم. دیگر مرا کاری نیست.

چون پاره‌ای راه رفت مرغی را دید که از عقبش بازی می‌آید و قصد شکار آن مرغ نموده، و مرغ به او پناه آورد. چون حق تعالی امر فرموده بود که آن را قبول کند آستین خود را گشود تا مرغ داخل آستین او شد. پس باز از عقب رسید و گفت: شکار مرا از دست من گرفتی، و من چند روز است که از پی این شکار می‌دوم. چون حق تعالی امر فرموده بود که آن را مایوس نگرداند پاره‌ای از گوشت ران خود را برید و نزد آن افکند.

چون پاره‌ای دیگر راه رفت گوشت مردار گندیده کرم افتاده‌ای را دید. چون مأمور شده بود که از آن بگریزد گریخت و برگشت.

شب در خواب به او گفتند که: آنچه مأمور شده بودی کردی. دانستی که آنها چه بود؟

گفت: نه. گفتند که: آن کوه صورت غضب بود. به درستی که آدمی که غضبناک شد خود را نمی‌بیند و از بسیاری غضب، قدر خود را نمی‌شناسد. و چون خود را ضبط⁽³⁹³¹⁾ کرد و قدر خود را شناخت و غضبش ساکن شد، عاقبتش مثل آن لقمه طیب و لذیذی است که خوردی. و اما آن تشت: پس آن عمل صالح است که چون بنده آن را می‌پوشاند و مخفی می‌گرداند حق تعالی البته آن را ظاهر می‌گرداند، برای آن که در دنیا او را زینت دهد با آنچه از برای او ذخیره می‌نماید از ثواب آخرت. و اما مرغ: پس آن مثل شخصی است که تو را نصیحتی می‌کند. باید که نصیحت او را قبول نمایی. و اما باز: پس آن مثل

شخصی است که از تو حاجتی طلب می‌نماید. او را مأیوس مکن. و اما گوشت مردار گندیده: آن غیبت است. از آن بگریز. ای عزیز اگر خواهی فضیلت حلم و کظم غیظ⁽³⁹³²⁾ را بدانی نظر کن به احوال پیغمبران خدا که از امتهای خود چه مشقتها کشیدند و از درشتیهای خوی گمراهان چه آزارها متحمل شدند و حلم فرمودند. خصوصا حضرت رسول خدا که از کفار قریش و غیر ایشان چه خشونتها دیدند و چه محنتها کشیدند، و یک مرتبه بر ایشان نفرین نکردند، و آن معدن آداب و مفخر⁽³⁹³³⁾ اولوالالباب⁽³⁹³⁴⁾ با اجلاف⁽³⁹³⁵⁾ عرب چگونه سلوک فرمودند، و از آن جماعت چه بی‌آدابیها و گستاخیها نسبت به آن جناب صادر شد و حضرت عفو فرمودند.

چنانچه نقل کرده‌اند که: روزی آن حضرت به راهی می‌رفتند. اعرابی آمد از پشت سر و ردای آن حضرت را گرفت و کشید، چندان که اثر آن در گردن مبارک حضرت ماند، و گفت: ای محمد عطایی به من بده. حضرت رو به سوی او کردند و تبسم فرمودند و به او عطای جزیل⁽³⁹³⁶⁾ نمودند. مقارن این حال حق تعالی در نعت⁽³⁹³⁷⁾ آن جناب فرستاد که: (انک لعلی خلق عظیم):⁽³⁹³⁸⁾ به درستی که تو بر خلق عظیمی.

و با آن بدیها که کفار قریش با آن حضرت کرده بودند، چون در فتح مکه اسیر آن حضرت شدند و همه در مسجدالحرام بی‌حربه و سلاح حاضر شدند، حضرت بر در کعبه ایستادند، و هر یک از ایشان منتظر عقوبتها بودند. پرسیدند که: با ما چه خواهی کرد؟

فرمود: آن می‌کنم که یوسف با برادرانش کرد: بر شما ملامتی نیست.⁽³⁹³⁹⁾ و اگر مسلمان شوید خدا شما را می‌آمرزد.

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: آن زن یهودیه را که گوسفند را از برای حضرت رسول ﷺ به زهر بریان کرده بود که حضرت را هلاک کند به خدمت حضرت آوردند. حضرت فرمود که: چرا چنین کردی؟ گفت که: با خود چنین اندیشه کردم که: اگر پیغمبر است به او ضرر نخواهد رسانید، و اگر پادشاه است مردم را از او راحت می‌دهم. و با آن عمل حضرت از او عفو فرمودند.

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: یهودی چند دینار از حضرت رسول ﷺ می‌طلبید. روزی آمد و طلب نمود. حضرت فرمود که: ای یهودی حاضر ندارم که بدهم. گفت: ای محمد از تو جدا نمی‌شوم تا از تو بگیرم. حضرت فرمود که: پس من نزد تو می‌نشینم تا به هم رسد. پس حضرت در همان موضع با او نشستند تا ظهر شد. و نگذاشت که حضرت به نماز روند. نماز ظهر را همان جا کردند و با او نشستند تا وقت نماز عصر، و نماز عصر را نیز در آنجا ادا فرمودند و با او نشستند، تا نماز شام و خفتن را نیز در همان موضع کردند. و شب در آنجا ماندند تا صبح، و نماز صبح را نیز در آنجا کردند. و یهودی ملازم آن حضرت بود و جدا نمی‌شد. و صحابه او را تهدید و وعید⁽³⁹⁴⁰⁾ می‌نمودند. حضرت به صحابه فرمود و گفت: چه می‌خواهید از او؟ گفتند: یا رسول الله یهودی تو را این قدر زمان حبس کرده است. حضرت فرمود که خدا مرا مبعوث نگردانیده است که ظلم کنم، نه بر کسی که در امان باشد و نه بر کسی که در امان نباشد. چون روز بلند شد⁽³⁹⁴¹⁾ یهودی شهادت گفت و مسلمان شد و گفت: نصف مال خود را می‌دهم که در راه خدا صرف نمایی. والله که من این کار را برای این کردم که پیغمبری تو بر من ظاهر شود، زیرا که نعت تو را در تورات خوانده‌ام که: محمد بن عبدالله مولد⁽³⁹⁴²⁾ او

مکه است، و محل هجرت او مدینه است، و درشتخو نیست، و غلیظ⁽³⁹⁴³⁾ نیست
و صدا بر روی مردم بلند نمی‌کند، و فحش و دشنام نمی‌گوید. و اینک من
شهادت می‌دهم که خدا یکی است و تو پیغمبر فرستاده اوئی. و اینک مال من
برای توست؛ هر چه خواهی در مال من بکن. و آن یهودی مال بسیار داشت.

بعد از آن، حضرت امیرالمؤمنین فرمود که: فراش حضرت رسول
ﷺ عبایی، و بالش تکیه حضرت پوستی بود که در میانش لیف خرما⁽³⁹⁴⁴⁾ پر
کرده بودند. شبی آن عبا را دوته⁽³⁹⁴⁵⁾ کردند برای آن حضرت که راحت بیشتر
باشد. چون صبح شد فرمود که: دیشب به سبب نرمی فراش، دیر به نماز
برخاستم. دیگر یکته⁽³⁹⁴⁶⁾ بیندازید.

و حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه‌چه‌محتنها از صحابه حضرت رسول
و از اصحاب خود کشیدند، و در هنگام قدرت از همه عفو فرمودند. چنانچه در
جنگ جمل همه شمشیر به رویش کشیدند و اصحابش را کشتند و مجروح
کردند، و همین که دست بر ایشان یافت عفو فرمود، و عایشه را با نهایت حرمت
به مدینه فرستاد، هفتاد زن با آن ملعونه همراه کرد. و مروان بن الحکم را با آن
آزارها که به آن حضرت رسانیده بود رها کرد، و عبدالله بن زبیر را با آن شدت
عداوت و آزارها که به آن جناب رساند و هرزه‌ها که گفت بعد از اسیر شدن رها
کرد.⁽³⁹⁴⁷⁾ و همچنین در باب اصحاب نهروان و غیر ایشان.⁽³⁹⁴⁸⁾ و بعد از ضربت
زدن

این ملجم او را امر به کشتن نفرمود، و حضرت امام حسن را وصیت فرمود
که: او را یک ضربت بیش مزیند و گوش و بینی او را مبرید، و از طعام و
شرابی⁽³⁹⁴⁹⁾ که من می‌خورم به او هم بدهید. و چندین هزار خارجی⁽³⁹⁵⁰⁾ در میان

اصحابش بودند، و آن مفخر⁽³⁹⁵¹⁾ اهل ایمان را به کفر علانیه⁽³⁹⁵²⁾ نسبت می دادند و کنایه‌ها می گفتند، و عفو می فرمود و متعرض ایشان نمی شد.

و نقل کرده اند که: روزی حضرت در بازار خرمافروشان می گذشتند، کنیزکی را دیدند که گریه می کند. پرسیدند که: چرا گریه می کنی؟ گفت: مولای من مرا فرستاده بود که یک درهم خرما بخرم، و از این مرد خریدم، و چون بردم ایشان نپسندیدند. الحال پس آوردم و این مرد قبول نمی کند، حضرت فرمودند که: ای بنده خدا این کنیزکی است و اختیاری ندارد.

درهمش را رد کن و خرما را بگیر. آن مرد حضرت را نشناخت و برخاست و دستی در میان سینه آن حضرت زد. مردم به او گفتند که: امیرالمؤمنین است. آن مرد به لرزه آمد و رنگش زرد شد، و خرما را گرفت و درهم را پس داد و گفت: یا امیرالمؤمنین از من راضی شو.

فرمود که: چون حق مردم را به مردم رسانیدی بسی از تو راضیم.

و به روایت دیگر منقول است که: آن حضرت غلامی داشتند. مکرر او را طلبیدند و او جواب نگفت. چون بیرون آمدند دیدند که در بیرون ایستاده است. فرمودند که: چرا جواب نگفتی؟ گفت: تبلی مرا مانع شد از جواب گفتن، و از عقوبت⁽³⁹⁵³⁾ شما ایمن بودم.

حضرت فرمود که: حمد و سپاس خداوندی را که مرا چنین کرده که خلقش از عقوبت من ایمن اند. و در همان ساعت غلام را آزاد کردند.

و به روایت دیگر منقول است که: چون حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به جنگ عمرو عبدود⁽³⁹⁵⁴⁾ رفتند، در دفعه اول که بر او ظفر یافتند شمشیر بر او نزدند. صحابه، بعضی حضرت را طعن کردند⁽³⁹⁵⁵⁾ که فرصت را فوت کرد.⁽³⁹⁵⁶⁾

حضرت رسول ﷺ فرمود که: سبب توقف و تأخیر را بیان خواهد کرد از

برای شما. چون بار دیگر آن حضرت بر او ظفر یافتند و او را کشتند و برگشتند، حضرت رسول ﷺ از علت توقف و تأخیر سؤال فرمودند. حضرت فرمود که: او در اول فحش گفت و آب دهان بر روی من انداخت. ترسیدم که مبادا کشتن او از روی غضب باشد و مراد نفس، نه از برای خدا. پس او را گذاشتم تا غضبم فرو نشست و خالص از برای خدا او را کشتم.

و به روایت دیگر منقول است که: روزی حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه زنی را دیدند که مشک آبی بر دوش دارد و می برد. مشک را از او گرفتند و با او رفتند تا به جایی که او می خواست برساند. و در راه از احوال او سؤال نمود. گفت که: علی بن ابی طالب شوهر مرا به بعضی از سرحدات فرستاد و او کشته شد و یتیمی چند نزد من گذاشته، و من چیزی ندارم و مضطر شده‌ام که خدمت مرد می‌کنم. حضرت برگشتند، و در آن شب اضطراب⁽³⁹⁵⁷⁾ داشتند تا صبح. و چون صبح شد زنبیل بزرگی را پر از آرد و گوشت و خرما و انواع طعامها کردند و رو به خانه آن زن روان شدند. بعضی از اصحاب التماس کردند که: به ما دهید همراه شما بیاوریم. فرمود که: کسی حامل وزر⁽³⁹⁵⁸⁾ من در آخرت نخواهد بود.

چون به خانه آن زن رسیدند در را کوفتند. زن گفت که: کیست؟ فرمود که: من آن بنده‌ام که دیروز مشک را برای تو برداشتم. در را بگشا که برای اطفال تو چیزی آورده‌ام. آن زن گفت که: خدا از تو راضی شود و میان من و علی بن ابی طالب حکم کند. چون در را گشود حضرت فرمود که: می‌خواهم من کسب ثواب بکنم. یا بگذار من خمیر کنم و نان بیزم و تو اطفال را محافظت نما، یا من اطفال را محافظت نمایم و تسلی کنم⁽³⁹⁵⁹⁾ و تو نان بیز. گفت: من در نان پختن صاحب وقوف ترم⁽³⁹⁶⁰⁾. شما اطفال را گردآوری کنید.

پس آن زن آرد را خمیر کرد و حضرت گوشت را پختند. و گوشت و خرما و غیر آن لقمه می‌کردند و به دهان اطفال می‌گذاشتند و لقمه که به ایشان می‌دادند می‌فرمودند که: ای فرزند! علی بن ابی‌طالب را حلال کن. و چون خمیر برآمد⁽³⁹⁶¹⁾ زن گفت که: ای بنده خدا بیبا و تنور را برافروز. حضرت متوجه برافروختن تنور شدند. در آن حال زنی به آن خانه آمد و حضرت را شناخت و به آن زن گفت که: این امیر مؤمنان و پادشاه مسلمانان است که تو را خدمت می‌کند. پس آن زن دوید به خدمت آن حضرت و فرماید برآورد که: من از شرمندگی تو چگونه بیرون آیم؟ حضرت فرمود که: من از شرمندگی تو چگونه بیرون آیم که در حق تو تقصیر کرده‌ام.

و به روایت دیگر منقول است که ضرار بن ضمّه⁽³⁹⁶²⁾ به نزد معاویه علیه‌اللعنه آمد. معاویه به او گفت که: علی را برای من وصف کن. گفت: مرا معاف دار از این امر. معاویه گفت که: معاف نمی‌دارم. ضرار گفت که: والله که صاحب اندیشه‌های دور و دراز بود، و در راه خدا قوی و تنومند بود. آنچه می‌فرمود همه حق بود و آنچه حکم می‌کرد همه عدل بود. پیوسته نهرهای علوم الهی از جوانبش جاری بود و سخنان حکمت از اطراف و نواحیش می‌جوشید.

از دنیا و زینتهای آن وحشت می‌نمود و به شبها و تاریکیهای شب انس می‌گرفت. والله که پیوسته آب دیده‌اش روان بود و فکرهاش دور و دراز بود و پیوسته در تفکر بود. و دست را حرکت می‌داد و با خود مخاطبه‌ها می‌فرمود، و با پروردگار خود مناجات می‌نمود. از جامه‌ها هرچه درشت‌تر⁽³⁹⁶³⁾ بود او را خوشتر می‌آمد، و از خوردنیها هرچه لذتش کمتر بود بر او گواراتر بود.

والله که در میان ما مثل یکی از ماها بود، و خود را بر ما زیادتی نمی‌داد. و چون به نزد او می‌رفتیم ما را نزدیک خود می‌نشانید، و هرگاه که سؤال می‌کردیم

جواب می فرمود. و با آن که با ما این روش سلوک می فرمود، از مهابت و جلالت او با او سخن نمی توانستیم گفت و از عظمت و شوکت او نظر بر رویش نمی توانستیم کرد. چون تبسم می فرمود داندانهای مبارکش مانند مروارید ظاهر می شد. اهل دین و ورع را تعظیم می فرمود و مساکین و درویشان⁽³⁹⁶⁴⁾ را دوست می داشت. مردم صاحب قوت و دولت طمع نمی کردند از او که میل به جانب ایشان نمایند، و ضعیفان و بیچارگان از عدالتش مأیوس نبودند.

قسم می خورم به خدا که در بعضی از شبها او را می دیدم در عین تاریکی شب که در محراب ایستاده بود و نزد پروردگار خود استغاثه می کرد مانند کسی که ماری یا عقربی او را گزیده باشد؛ و گریه می کرد مانند کسی که مصیبت عظیمی به او رسیده باشد. و گویا در گوش من است که مکرر می فرمود: ای دنیا، ای دنیا! آمده ای که متعرض من شوی و مرا مشتاق خود کنی؟ هیئات، هیئات! برو دیگری را فریب بده که مرا با تو کاری نیست و تو را سه طلاق گفته ام و مرا به تو رجوعی نیست. عمر تو کوتاه است و امر⁽³⁹⁶⁵⁾ تو سهل⁽³⁹⁶⁶⁾ است و آرزوهای تو بیقدر است. آه آه از کمی توشه و درازی سفر، و وحشت و تنهایی راه، و عظمت احوالی که بر آنها وارد می باید شد! پس آب چشم معاویه در این حال بر ریش نحسش جاری شد و خروش از اهل مجلس برخاست. و معاویه گفت که: والله که ابوالحسن⁽³⁹⁶⁷⁾ چنین بود که می گویی. بگو که از مفارقت او چه حال داری؟ گفت: از باب کسی ام که فرزند یگانه اش را بر روی سینه اش کشته باشند. پس برخاست و گریان از مجلس آن ملعون بیرون آمد. و به سند معتبر منقول است از ابوذر که: جعفر بن ابی طالب کنیزکی از حبشه از برای حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه هدیه آوردند که چهارهزار درهم قیمت آن بود، و در خانه آن حضرت خدمت می کرد. روزی حضرت فاطمه صلوات الله

علیها داخل شدند، دیدند که سر حضرت امیرالمؤمنین در دامن آن کنیز است.
حضرت فاطمه فرمود که: چیزی واقع شد؟

حضرت فرمود که: نه والله - ای دختر محمد - هیچ واقع نشده است.
حضرت فاطمه فرمود که: مرا رخصت ده که به خانه پدر خود روم. فرمود که:
اختیار داری و مأذونی⁽³⁹⁶⁸⁾. چون متوجه خانه حضرت رسول شدند جبرئیل
نازل شد و گفت: یا محمد پروردگارت سلام می‌رساند و می‌فرماید که: اینک
فاطمه به شکایت علی می‌آید. در باب علی چیزی قبول مکن.

در این حال حضرت فاطمه رسید. حضرت رسول فرمود که: آمده‌ای که
شکایت علی را بکنی؟ فرمود که: بلی به رب کعبه. فرمود که: برگرد و بگو که
من به رضای تو راضیم هر چند بر من دشوار باشد. حضرت فاطمه برگشتند و
سه مرتبه مُفاد این سخن را فرمودند.

حضرت امیرالمؤمنین فرمود که: شکایت مرا به خلیل من و حبیب من کردی؟
من از شرمندگی آن حضرت چون کنم؟ خدا را گواه گرفتم - ای فاطمه - که
این کنیزک را از برای خدا آزاد کردم و چهارصد درهم که از عطاهاى من زیاد
آمده تصدق کردم بر فقیران اهل مدینه.

پس جامه پوشیدند و نعلین در پا کردند و متوجه حضرت رسول ﷺ
شدند.

در آن حال جبرئیل نازل شد و گفت: یا محمد پروردگارت سلام می‌رساند و
می‌فرماید که: به علی بگو که: بهشت را به تو دادم به سبب آن که کنیزک را از
برای خشنودی فاطمه آزاد کردی. و اختیار جهنم را به تو گذاشتم برای
چهارصد درهم که تصدق کردی. پس هر که را خواهی به رحمت من داخل
بهشت کن، و هر که را خواهی به عفو من از جهنم بیرون آور.

پس در آن وقت امیرالمؤمنین فرمود که: منم قسمت کننده بهشت و دوزخ (3969).

و به روایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که: روزی حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حضرت فاطمه را دیدند که عبای گنده‌ای از قبیل جلهای شتر در بر دارد و در اثنای شیر دادن فرزند خود، به دست مبارک خود آسیا می‌کند. حضرت گریان شدند و فرمودند که: ای فرزند صبر کن بر تلخیها و مشقتها دنیا برای حلاوتها و راحت‌های آخرت. حضرت فاطمه فرمود که: یا رسول الله حمد می‌کنم خدا را بر نعمتهای او، و شکر می‌کنم او را بر احسانهای او. در این حال حق تعالی بر حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این آیه را فرستاد که: زود باشد که پروردگار تو (از کرامتهای خود) به تو آن قدر بدهد که راضی شوی. (3970)

و به سند دیگر منقول است که: شامی (3971) در مدینه حضرت امام حسن صلوات الله علیه را دید که سواره می‌روند. زبان به لعن و طعن حضرت گشود. چون فارغ شد حضرت امام حسن صلوات الله علیه رو به او کردند و بر او سلام کردند و تبسم نمودند و فرمودند که: ای شیخ (3972) گمان دارم که تو غریبی؛ و شاید بر تو اشتباهی شده باشد. اگر توانگری می‌خواهی تو را توانگر می‌گردانیم، و هرچه سؤال می‌نمایی به تو عطا می‌کنیم؛ و اگر راه هدایت می‌خواهی تو را راهنمایی کنیم؛ و اگر مرکب سواری می‌خواهی به تو می‌دهیم؛ و اگر گرسنه‌ای سیرت می‌کنیم؛ و اگر عریانی تو را می‌پوشانیم؛ و اگر محتاجی تو را غنی می‌کنیم؛ و اگر رانده شده‌ای تو را پناه می‌دهیم؛ و هر حاجتی که داری برمی‌آوریم. اگر بیایی به خانه ما و تا هنگام رفتن میهمان ما باشی از برای تو بهتر است زیرا که ما خانه گشاده‌ای داریم و آنچه می‌خواهی از مال و اسباب میسر است.

چون آن شامی این نوع مکالمه از آن حضرت شنید گریست و گفت: گواهی می‌دهم که تو خلیفه خدایی در زمین. و دانستم که خدا بهتر می‌داند که رسالت و خلافت را به کی دهد⁽³⁹⁷³⁾. و تو و پدرت دشمنترین خلق بودید نزد من، و اکنون تو محبوبترین خلق خدایی نزد من. و بار خود را به خانه آن حضرت برد و تا در مدینه بود میهمان آن حضرت بود و دوستدار اهل بیت علیهم‌السلام شد.

و در روایتی وارد شده است که: در میان محمد بن الحنفیه و حضرت امام حسین صلوات‌الله‌علیه منازعه‌ای⁽³⁹⁷⁴⁾ بود. محمد بن حنفیه به حضرت نوشت که: ای برادر! پدر من و تو علی بن ابی‌طالب است، و مادر تو فاطمه دختر حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. و اگر تمام عالم پر از طلا می‌شد و مادر من مالک آنها بود، به فضل مادر تو نمی‌رسید. همین که نامه مرا می‌خوانی به زودی به نزد من بیا تا مرا راضی کنی که تو اولایی به فضل و احسان از من، والسلام. حضرت چون نامه را خواندند، به زودی به دیدن او مبادرت او نمودند و دیگر میان ایشان چیزی واقع نشد.

و از حضرت علی بن الحسین صلوات‌الله‌علیه منقول است که: چون با حضرت امام حسین صلوات‌الله‌علیه و لعنه‌الله‌علی من قتل⁽³⁹⁷⁵⁾ به کربلا می‌رفتیم. در هیچ منزلی فرود نمی‌آمدیم و بار نمی‌کردیم مگر آن که آن حضرت، حضرت یحیی را یاد می‌کردند. و روزی فرمودند که: به سبب خواری و بی‌اعتباری دنیا نزد خدا سر حضرت یحیی را به هدیه نزد فاحشه‌ای از فاحشه‌های بنی‌اسرائیل بردند.

و از وفور حلم آن معدن جود و کرم آن بود که با آن که فرزندان و برادران و دوستان آن جناب عالی را در برابرش شهید کردند و حق تعالی ملائکه آسمان و

زمین و جن و وحوش و طیور و جمیع مخلوقات را در فرمان آن حضرت کرده بود، بر ایشان نفرین نکرد و عذاب از برای ایشان نطلبید.

و به روایتی سیصد و شصت زخم و به روایت دیگر هزار و نهصد جراحت و به روایت دیگر صد و هشتاد زخم شمشیر و نیزه و چهار هزار زخم تیر به بدن مبارکش رسید، و باز بر آن گروه اشقیا ترحم می فرمود و در هدایت ایشان سعی می نمود و به قوت ربانی و زور بازوی اسداللهی⁽³⁹⁷⁶⁾ گروهی از ایشان را به شمشیر و نیزه به جهنم فرستاد. چنانچه در بعضی از روایات آمده است که: هزار و نهصد و پنجاه کس را به دست مبارک خود کشت بغیر آن جماعت که مجروح گردانید.

و به سند دیگر منقول است که: چون آن عالیجناب به شهادت فایز گردیدند، در پشت دوش مبارک آن حضرت پینه ها و اثرها بود. از حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه از سبب آن پرسیدند، فرمود که: این اثرها و پینه ها از بسیاری برداشتن بارهای گران و انبانهای سنگین بود که شبها بر دوش مبارک خود به خانه های بیوه زنان و یتیمان و مسکینان می بردند.

و در روایت دیگر وارد شده است که: حضرت امام حسین صلوات الله علیه در جای تاریکی که نشسته بودند، از نور جبین⁽³⁹⁷⁷⁾ و گردن آن آفتاب برج امامت می دانستند که آن حضرت در آنجا نشسته اند.

و به سند معتبر منقول است که: روزی کنیزکی آب بر دست حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه می ریخت. ابریق⁽³⁹⁷⁸⁾ از دستش افتاد و سر مبارک آن حضرت را مجروح کرد. حضرت سر بالا کردند. آن کنیز گفت که: حق تعالی می فرماید که: الکاظمین الغیظ⁽³⁹⁷⁹⁾. فرمود که: خشم خود را فرو خوردم. باز گفت که: والعافین عن الناس⁽³⁹⁸⁰⁾. فرمود که: خدا از تو عفو کند، که من عفو

کردم. باز گفت که: (والله يحب المحسنين)⁽³⁹⁸¹⁾. فرمود که: برو که تو را آزاد کردم از برای خدا.

و به روایت دیگر منقول است که: کنیزی از کنیزان آن حضرت کاسه‌ای را شکست که در آن کاسه طعامی بود. و از ترس رنگش زرد شد. حضرت فرمود که: برو که تو را آزاد کردم از برای خدا.

و به روایت دیگر وارد شده است که: شخصی آن حضرت را دشنام داد. غلامان آن حضرت قصد او کردند. حضرت فرمود که: بگذاریدش که آنچه از بدیهای ما پوشیده است زیاده از آن است که به ما نسبت می‌دهند. پس رو به آن شخص کردند و فرمودند که: آیا تو را به ما حاجتی هست؟ آن مرد خجل شد. حضرت فرمود که جامه‌ای با هزار درهم به او عطا کردند. آن مرد گریان شد و برگشت و فریاد می‌کرد که: گواهی می‌دهم که تو فرزند رسول خدایی.

و به روایت دیگر منقول است که: شخصی آن حضرت را دشنام داد. حضرت فرمود که: ای جوان! عقبه بسیار دشواری در آخرت در پیش داریم. اگر من از آن عقبه خواهم گذشت از گفته تو پروا ندارم، و اگر در آن عقبه حیران خواهم ماند من بدترم از آنچه تو می‌گویی.

و در روایت دیگر آمده است که: شخصی به آن جناب ناسزا می‌گفت و حضرت ملتفت او نمی‌شدند. آن ملعون گفت که: تو را می‌گویم. حضرت فرمود که: من هم از تو عفو می‌کنم و می‌گذرانم.

و به سند دیگر منقول است که: حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه غلام آزاد کرده‌ای داشتند که سر کار بعضی از مزارع آن حضرت بود. روزی به آن مزرعه وارد شدند، دیدند که خرابی و فساد بسیار در آن مزرعه کرده است.

یک تازیانه بر او زدند و بعد از زدن نادِم⁽³⁹⁸²⁾ شدند. چون به خانه برگشتند به طلب آن

غلام فرستادند. چون غلام حاضر شد دید که حضرت جامه از بدن مبارک دور کرده‌اند و تازیانه در پیش آن حضرت گذاشته است. گمان کرد که حضرت اراده سیاست⁽³⁹⁸³⁾ و تنبیه او دارد. بسیار ترسان شد. حضرت تازیانه را برگرفتند و به دست او دادند و فرمودند که: امروز از من لغزشی صادر شد که هرگز از من صادر نشده بود. بگیر این تازیانه را و به قصاص آن بر من بزن. غلام گفت که: ای مولای من گمان من این بود که مرا دیگر⁽³⁹⁸⁴⁾ عقوبت خواهی کرد، و مستحق هستم آنچه را نسبت به من به جا آوری. باز حضرت مبالغه⁽³⁹⁸⁵⁾ فرمود. او گفت: به خدا پناه می‌برم از چنین عملی، و شما را حلال کردم. باز مکرر فرمود، و چون آن غلام راضی نشد فرمود که: چون این را نمی‌کنی به تدارک آن تازیانه مزرعه را از برای خدا به تو بخشیدم.

و ایضا منقول است که: روزی جمعی در خانه آن حضرت میهمان بودند. غلام بریانی⁽³⁹⁸⁶⁾ که در تنور بود بیرون آورد و خواست که به تعجیل بر سر سفره آورد، خوان⁽³⁹⁸⁷⁾ از دستش افتاد و بر سر طفل صغیر آن حضرت خورد و آن پسر کشته شد و غلام متحیر و مضطرب گشت. امام علیه السلام چون اضطراب غلام را دیدند گفتند: تو عمدا این عمل نکردی؛ مضطرب مباش. تو را آزاد کردم. و متحیر مشو. و از روی بشاشت⁽³⁹⁸⁸⁾ طعام را به حضار خورانیده، بعد از آن به دفن طفل مشغول شد.

و در روایت دیگر وارد شده است که: آن حضرت بر جماعتی گذشتند، شنیدند که غیبت آن حضرت می‌کنند. ایستادند و فرمودند که: اگر راست می‌گویید خدا مرا بیامرزد، و اگر دروغ می‌گویید خدا شما را بیامرزد.

و به سند معتبر منقول است که: حضرت صادق علیه السلام غلامی از غلامان خود را پی کاری فرستادند، دیر برگشت. حضرت از عقبش بیرون آمدند که خوابیده است. بر بالای سرش نشستند و به بادزنی که در دست داشتند او را باد زدند تا بیدار شد. چون بیدار شد فرمودند که: ای فلان! والله که تو را نیست که شب و روز هر دو را بخوابی. شب از برای تو و روز از برای ما.

و از سفیان منقول است که: روزی به خدمت حضرت صادق علیه السلام رفتم، رنگ مبارک حضرت را متغیر یافتم. پرسیدم که: چرا احوال شما متغیر است؟ فرمود که: من منع کرده بودم کنیزان و مردم خانه را که بر بام بالا نروند. داخل خانه شدم، دیدم که کنیزکی که تربیت یکی از فرزندان من می‌کرد بر نردبانی بالا می‌رود و آن پسر را بر دوش دارد. چون مرا دید لرزید و طفل از دستش افتاد و فوت شد. و من از برای مردن طفل متغیر نیستم؛ از برای ترسی که از من بر آن کنیز مستولی شد متغیرم. با آن که حضرت در آن حال دو مرتبه به او فرموده بودند که: تو را آزاد کردم از برای خدا؛ بر تو باکی نیست.

و در روایتی وارد شده است که: شخصی از حاجیان در مدینه به خواب رفت. چون بیدار شد همیان⁽³⁹⁸⁹⁾ زرش را نیافت. گمان کرد که دزدیده‌اند. بیرون آمد. حضرت صادق صلوات الله علیه را دید که نماز می‌کنند. حضرت را شناخت. به حضرت گفت که: تو همیان مرا برداشته‌ای؟ حضرت فرمود که: چند زر در آن همیان بود؟ گفت: هزار دینار. حضرت او را به خانه بردند و هزار دینار به او دادند. آن مرد چون به خانه خود برگشت همیان زر خود را یافت. برگشت و به خدمت آن حضرت آمد به عذرخواهی، و زر را پس آورد. حضرت فرمود که: چیزی که از دست ما به در رفت دیگر به دست ما بر نمی‌گردد. بعد از آن، آن مرد پرسید که: این بزرگوار حمیده‌اطوار⁽³⁹⁹⁰⁾ کیست؟ گفتند: جعفر صادق است.

گفت: چنین کاری کار مثل اوست. و حضرت امام موسی کاظم در کظم غیظ⁽³⁹⁹¹⁾ و حلم⁽³⁹⁹²⁾ مشهور آفاق⁽³⁹⁹³⁾ گردیده و اخبار مکارم اخلاقش به مسامح⁽³⁹⁹⁴⁾ خاص⁽³⁹⁹⁵⁾ و عام⁽³⁹⁹⁶⁾ رسیده. و هر یک از ائمه ما صلوات الله علیهم به جمیع محاسن شیَم⁽³⁹⁹⁷⁾ و مَحامِدِ خصال⁽³⁹⁹⁸⁾، مقبول خاص و عام بوده‌اند و دوست و دشمن به جمیع کمالات ایشان معترف‌اند، و آب دریاها اگر مداد شوند از عهده ذکر فضایل ایشان بیرون نمی‌توانند آمد. و ان‌شاء الله اگر اجل مهلت دهد در خاطر هست که کتابی در بیان سیر⁽³⁹⁹⁹⁾ و سنن⁽⁴⁰⁰⁰⁾ ایشان نوشته شود.

و غرض از ذکر این چند حدیث این بود که ملاحظه نمایی که پیشوایان تو که زبده مکونات‌اند⁽⁴⁰⁰¹⁾، در حلم و بردباری و شکستگی چگونه بوده‌اند و با خلق به چه نحو سلوک می‌کرده‌اند، تا به ایشان تأسی نمایی و باد نخوت و غرور را از سر به در کنی، و گول شیطان نخوریم ما و تو، که: حرمت خود را نگاه می‌باید داشت و علم را خفیف نمی‌باید کرد، و فلان عمل مناسب شأن ما نیست، و اعانت فلان مؤمن موجب نقص قدر ماست.⁽⁴⁰⁰²⁾ نعوذ بالله من وساوسه و شروره.⁽⁴⁰⁰³⁾

در توکل، تفویض، رضا و تسلیم یا أباذر ان سرک ان تکون أقوی الناس، فتوکل علی الله. و ان سرک ان تکون أکرم الناس، فاتق الله. و ان سرک ان تکون أغنی الناس، فکن بما فی یدالله عز و جل أوثق منک بما فی یدیک.

یا أباذر لو أن الناس کلهم أخذوا بهذه الآية لکفتم: (ومن یتق الله یمجعل له مخرجاً. و یرزقه من حیث لا یحتسب. و من یتوکل علی الله فهو حسبه. ان الله بالغ أمره).⁽⁴⁰⁰⁴⁾ ⁽⁴⁰⁰⁵⁾

یا أباذر یقول الله جل ثناؤه: و عزتی و جلالی لا یؤثر عبدي هوای علی هواه الا جعلت غناه فی نفسه، و همومه فی آخرته، و ضمننت السماوات و الأرض رزقه، و کففت علیه ضیعتة، و کنت له من وراء تجاره کل تاجر.

ای ابوذر اگر خواهی که قویترین مردم باشی، پس توکل کن بر خدا. و اگر خواهی که گرامیترین مردم باشی، پس تقوا را پیشه کن و بپرهیز از خدا. و اگر خواهی که غنی تر و بی‌نیازترین مردم باشی، پس اعتماد بر آنچه نزد خداست و در دست قدرت اوست بیشتر داشته باش از آنچه در دست توست.

ای ابوذر اگر همه مردم به این آیه اخذ کنند⁽⁴⁰⁰⁶⁾ و عمل نمایند، ایشان را کافی است. (و ترجمه ظاهر لفظ آیه این است که): هر که بترسد از خدا و بپرهیزد از مناهی او، و صاحب درجه تقوا شود، حق تعالی مقرر فرماید برای او راه بیرونشده⁽⁴⁰⁰⁷⁾ و چاره‌ای (در هر کار و در هر امر از امور دنیا و آخرت او) و روزی دهد او را از جایی که گمان نداشته باشد و به خاطرش خطور نکند. و هر که توکل کند بر حق تعالی و کارهای خود را به او گذارد، پس خدا کافی است برای او، و بس است از جهت تمشیت⁽⁴⁰⁰⁸⁾ و کفایت مهمات او. به درستی که حق تعالی امور ارادات خود را بر وجه کمال به تمشیت می‌رساند، و از برای هر چیز اندازه‌ای مقرر فرموده است (موافق حکمت و مصلحت).

ای ابوذر حق تعالی می‌فرماید که: به عزت و جلال خود سوگند می‌خورم که اختیار نمی‌نماید⁽⁴⁰⁰⁹⁾ بنده، خواهش و فرموده مرا بر خواهشها و هواهای نفسانی خودش مگر آنچه غنای او را نفس او می‌گذارد، و نفس او را غنی و بی‌نیاز می‌گردانم از خلق، و چنان می‌کنم که فکر و اندیشه و هم او برای امور آخرتش باشد، و آسمانها و زمین را ضامن روزی او می‌گردانم، و معیشت او را بر او گرد می‌آورم و برای او مهیا می‌گردانم، و تجارت هر تجارته‌ای را به سوی او می‌رسانم (یا: من از برای او هستم به عوض آن که تجارت تاجران باطل را ترک کرده و رضای مرا اختیار نموده).

بدان که توکل⁽⁴⁰¹⁰⁾ و تفویض⁽⁴⁰¹¹⁾ و رضا⁽⁴⁰¹²⁾ و تسلیم ارکان عظیمه ایمان‌اند، و آیات و اخبار در فضیلت این اخلاق پسندیده فوق حد و احصاست.

چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: سر طاعت خدا صبر است، و راضی بودن از خدا در آنچه بنده خواهد یا کراهت از آن داشته باشد. و چون راضی شود البته آنچه خیر است برای او میسر خواهد شد.

و در حدیث دیگر فرمود که: خداشناس‌ترین مردم کسی است که به قضای الهی بیشتر راضی باشد.

و در حدیث دیگر فرمود که: حق تعالی به حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وحی نمود که: بنده مؤمن خود را هر چیز که از او منع می‌نمایم البته خیرش در آن است. پس باید که راضی باشد به قضای من، و صبر کند بر بلای من، و شکر کند نعمتهای مرا، تا او را از جمله صدیقان بنویسم نزد خود.

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: سزاوارترین خلق به تسلیم نمودن و راضی شدن به قضاهاى حق تعالی کسی است که خدا را شناخته باشد. و کسی که به قضای خدا راضی می‌شود قضا بر او جاری می‌شود و خدا اجرش را عظیم می‌گرداند. و کسی که از قضای الهی به خشم می‌آید قضا بر او جاری می‌شود اجرش بر طرف می‌شود.

و به روایت دیگر منقول است که از حضرت صادق صلوات الله علیه پرسیدند که: به چه چیز مؤمن را می‌توان شناخت که او مؤمن است؟ فرمود که: به مُنقاد بودن⁽⁴⁰¹³⁾ او امر الهی، و راضی بودن به هر چه بر او وارد شود از خوشحالی و آزرده‌گی.

و در حدیث دیگر فرمود که: هرگز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در امری که واقع می‌شد نمی‌فرمود که: کاش روش دیگر می‌شد.

و در حدیث دیگر فرمود که: چگونه کسی مؤمن باشد که از قسمتهای پروردگارش به خشم آید، و منزلت خود را حقیر شمارد. و حال آن که اینها از جانب خدا برای او مقرر شده است. و من ضامنم از برای کسی که در خاطرش بجز رضا و خشنودی از حق تعالی درنیاید که چون دعا کند البته دعایش مستجاب شود.

و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: حق تعالی می فرماید که: ای فرزند آدم اطاعت من کن در آنچه تو را به آن امر می فرمایم؛ و به یاد من مده چیزی را که صلاح تو در آن است، که من از تو بهتر می دانم. و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: غنا و عزت می گردند و در هر جا که توکل را می یابند آنجا قرار می گیرند و وطن می کنند.

و در حدیث دیگر فرمود که: حق تعالی به حضرت داوود علیه السلام وحی نمود که: هر بنده ای که بر من توکل و اعتماد نماید و رو از خلق بگرداند، و من از نیت او بیابم که راست می گوید، پس اگر آسمانها و زمینها و آنچه در آنهاست با او در مقام کید و مکر درآیند، البته از برای او به در روی ⁽⁴⁰¹⁴⁾ و راه خلاصی مقرر سازم. و هر بنده ای که متوسل به احدی از خلق شود و همگی اعتماد خود را بر او کند، و من از دل او این را بیابم، البته اسباب و وسیله های آسمانها را از دست او قطع نمایم و راههای زمین را بر او ببندم و پروا نکنم که در کدام وادی هلاک شود.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که متوجه امری چند شود که خدا دوست می دارد البته حق تعالی متوجه امری چند شود که او دوست می دارد، و برای او مهیا گرداند. و هر که طلب عصمت و نگاهداری از خدا بکند خدا او را محافظت نماید. و کسی که حق تعالی متوجه احوال او گردد و او را نگاه دارد پروا نکند

اگر آسمان بر زمین افتد یا بلیه⁽⁴⁰¹⁵⁾ از آسمان نازل شود و عالم را فرو گیرد. زیرا که او به سبب تقوا داخل گروه ایمنان خداست از هر بلائی. نمی‌بینی که خدا می‌فرماید که: **(ان المتقين في مقام أمين)**⁽⁴⁰¹⁶⁾: به درستی که متقیان در مقامی‌اند صاحب ایمنی.

و به سند معتبر منقول است که: حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه‌فرمود که: امید به آنچه گمان نداری بیشتر داشته باش از آنچه گمان داری. به درستی که حضرت موسی رفت که برای اهلش آتش بیاورد، کلیم خدا⁽⁴⁰¹⁷⁾ شد و به مرتبه پیغمبری فایز شد؛ و ملکه سبا به قصد مُلک⁽⁴⁰¹⁸⁾ بیرون آمد و به شرف اسلام مشرف شد؛ و سَحْرَه⁽⁴⁰¹⁹⁾ فرعون به قصد عزت⁽⁴⁰²⁰⁾ فرعون بیرون آمدند و با ایمان برگشتند.

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله‌علیه‌منقول است که: حضرت موسی بن عمران عليه السلام گفت: ای پروردگار من مرا می‌بری و اطفال صغیر⁽⁴⁰²¹⁾ را می‌گذاری؟

حق تعالی فرمود که: ای موسی راضی نیستی که من روزی دهنده و نگاهدارنده ایشان باشم؟

گفت: بلی ای پروردگار من! تو نیکو و کیلی و نیکو کفالت کننده‌ای⁽⁴⁰²²⁾.

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه‌منقول است که: حضرت لقمان پسرش را وصیت فرمود که: ای فرزند باید که عبرت بگیری کسی که در طلب روزی، یقین او به خدا قاصر⁽⁴⁰²³⁾ باشد و نیت و اعتمادش ضعیف باشد، به این که تفکر نماید که حق تعالی او را خلق فرموده و در سه حالت او را روزی داده است که در هیچ یک از آن سه حالت او را کسی و حیل‌های⁽⁴⁰²⁴⁾ و

چاره‌ای میسر نبوده. پس بداند که البته در حال چهارم هم او را روزی کرامت خواهد فرمود.

اما حالت اول؛ پس در شکم مادر او را در محل استقرار و راحت جا داد در جایی که نه سرما به او ضرر می‌رسانید و نه گرما. و در آنجا او را روزی داد. دیگر از آنجا بیرون آورد او را، و روزی به قدرت کفایت او از شیر مادر برای او جاری گردانید که موجب تعیش⁽⁴⁰²⁵⁾ و قوت و نشو و نمای او گردد. و او را در این حال حيله و قوتی نبود.

و باز چون از شیرش باز گرفتند پدر و مادر را بر او مهربان گردانید، و از کسب پدر و مادر روزی را برای او مقرر فرمود که با نهایت مهربانی و مرحمت و شفقت صرف او نمایند و او را بر خود اختیار کنند.

تا آن که چون بزرگ شد و عاقل شد و قدرت بر کسب روزی به هم رسانید کار را بر خود تنگ گرفت و گمانهای بد به پروردگار خود برد و حقوق خدا را در مال خود انکار کرد و ادا نمود و روزی را بر خود و بر عیالش تنگ گرفت از ترس این که مبادا روزی بر او تنگ شود. و یقینش سست شد به عوض دادن خدا آنچه را در راه او صرف نماید در دنیا و آخرت. پس چنین بنده‌ای بد بنده‌ای است ای فرزند.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: شیطان گفت که: پنج کس اند که مرا در باب ایشان چاره و حيله‌ای نیست و سایر مردم در قبضه من اند: کسی که به خدا متوسل شود به نیت درست، و در جمیع امور خود بر او توکل نماید؛ و کسی که تسبیح و ذکر خدا در شب و روز بسیار کند؛ و کسی که از برای برادر مؤمن بپسندد آنچه را از برای خود می‌پسندد؛ و کسی که در هنگامی که مصیبتی به او

برسد جزع نکند؛ و کسی که به قسمت خدا راضی باشد و از برای روزی غم نخورد.

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: حضرت صادق علیه السلام احوال یکی از اصحاب خود را پرسیدند. اهل مجلس گفتند که: او بیمار است. حضرت به عیادت او رفتند و بر بالای سرش نشستند؛ او را قریب به وفات یافتند. فرمودند که: گمان خود را نیکو کن به خداوند خود، گفت که: گمان من به خدا نیکوست اما غم من از برای دختران من است و غم آنها مرا بیمار کرده است. حضرت فرمود که: آن کسی را که از برای مضاعف گردانیدن ⁽⁴⁰²⁶⁾ حسنات و محو کردن گناهان از او امید داری، از برای اصلاح حال دخترانت نیز به او امید بدار. مگر نمی دانی که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: چون از اصل ⁽⁴⁰²⁷⁾ سدره المنتهی گذشتم و به شاخه‌ها و ترکه‌های ⁽⁴⁰²⁸⁾ آن رسیدم، دیدم که از بعضی ترکه‌ها پستانها آویخته و شیر از آنها می‌چکد، و از بعضی عسل، و از بعضی روغن، و از بعضی آرد، و از بعضی جامه، و از بعضی میوه به جانب زمین می‌ریزد. در خاطر خود گفتم که: آیا اینها به کجا می‌رود؟ و جبرئیل همراه من نبود که از او سؤال نمایم، زیرا که از درجه و مرتبه او گذشته بودم. پس حق تعالی در دل من ندا در داد که: ای محمد اینها را در این مکان رفیع رویانیده‌ام که دختران و پسران امت تو را به اینها غذا و روزی دهم. بگو به پدرهای دختران که بر فقر و فاقه ⁽⁴⁰²⁹⁾ ایشان دلتنگ نباشند که من چنانچه ایشان را خلق کرده‌ام، روزی می‌دهم.

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: حق تعالی به حضرت داوود وحی فرمود که: ای داوود تو اراده می‌نمایی و من اراده می‌نمایم، و نمی‌شود مگر آنچه من اراده می‌نمایم. پس اگر منقاد اراده‌های من

می‌شوی و راضی به آنها می‌باشی آنچه مراد توست به تو عطا می‌فرمایم. و اگر راضی نمی‌شوی تو را به تعب می‌اندازم در سعی نمودن در تحصیل مراد خود، و آخر نمی‌شود مگر آنچه من اراده نموده‌ام.

و به سندهای معتبر از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منقول است که: حق تعالی فرموده است که: هر که راضی به قضای من نیست و به تقدیرات من ایمان ندارد، پس خدایی بغیر از من طلب نماید.

و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه منقول است که: کسی که به قسمت خدا راضی شود بدنش به راحت می‌افتد.

و حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود که: دنیا را به نوبت و به اندازه قسمت کرده‌اند. پس آنچه از برای تو مقرر کرده‌اند هرچند ضعیف باشی به تو می‌رسد. و آنچه از بلا بر تو مقرر شده است به قوت خود دفع نمی‌توانی کرد. و هر که قطع کند امید خود را از آنچه از او فوت شده است بدنش به راحت می‌افتد. و هر که به روزی خدا راضی شود پیوسته خوشحال و چشم روشن می‌باشد.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله علیه منقول است که: بنده در میان بلا و قضا و نعمت الهی است. پس در بالای خدا صبر بر او واجب است، و در قضای خدا تسلیم و رضا واجب است، و در نعمت خدا شکر واجب است.

و بدان که احادیث در فضیلت این خصال حمیده ⁽⁴⁰³⁰⁾، و تحریص ⁽⁴⁰³¹⁾ و ترغیب بر اینها بسیار است و مُجملی از تحقیق معانی اینها لازم است.

بدان که توکل عبارت از آن است که آدمی امور خود را به پروردگار خود بگذارد، و از او امید خیرات و دفع شرور داشته باشد، و بداند که هرچه واقع می‌شود به تقدیر الهی می‌شود، و اگر خدا خواهد که نفعی به کسی برسد هیچ کس منع آن نفع از او نمی‌تواند کرد، و خدا قدرتش از همه کس بیشتر است، و

اگر خیری و نفعی را از کسی منع نماید و نخواهد که به او برسد جمیع عالم اگر متفق⁽⁴⁰³²⁾ شوند به او نمی‌توانند رسانید.

و تفویض نیز نزدیک به این معنی است. و باید که به این سبب از مخلوقین مأیوس شود و رضای ایشان را بر رضای خدا اختیار نکند، و در جمیع امور بر خود و بر دیگران اعتماد نکند و همگی اعتمادش بر خدا باشد. و این اعلائی مراتب یگانه‌پرستی است که قدرت و تصرف و تدبیر را مخصوص خدا داند و قدرتهای مخلوقین را همه مقهور⁽⁴⁰³³⁾ قدرت حق تعالی داند.

چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که: شرک، خفی‌تر⁽⁴⁰³⁴⁾ است در آدمی از جای پای مورچه. و از جمله شرک است انگشتر را از انگشت به انگشت دیگر گردانیدن، از برای این که امری به یادش بماند؛ و مثل این از چیزهای دیگر.

و این معنی برای این شرک است که اعتماد بر خداوند خود نکرده و بر او توکل نکرده است و بر انگشتر و گردانیدن آن اعتماد کرده است. و حاصل، آن است که هر رو گردانیدن از خدا و متوسل شدن و اعتماد نمودن بر غیر او، یک مرتبه از مراتب شرک است.

و به سند معتبر منقول است که: حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از جبرئیل سؤال نمودند از معنی توکل بر خدا. جبرئیل فرمود که: توکل آن است که بدانند که مخلوقین ضرر و نفع نمی‌رسانند، و در عطا و منع مستقل نیستند، و از مخلوقین مأیوس شوند. پس چون بنده چنین باشد، از برای غیر خدا کار نمی‌کند، و امید نمی‌دارد از غیر او، و نمی‌ترسد از غیر او، و طمع از غیر او نمی‌کند. این است معنی توکل.

و از حضرت امام رضا صلوات الله علیه سؤال نمودند از معنی توکل. فرمود که: توکل آن است که چون دانستی که خدا با توست از غیر او نترسی. و معنی رضا به قضا آن است که بعد از آن که توکل بر خدا کرده باشد و در هر بابی به آنچه موافق فرموده خداست عمل کرده باشد، دیگر آنچه واقع شود از عاقبت و بلا و شدت و رخصا، بداند که البته خیر او در آن چیزی است که واقع شد زیرا که این امر به تقدیر الهی واقع شده و حق تعالی قادر بر دفع این امر بوده، و حق تعالی ظالم نیست که خواهد که بر او ظلم کند، و بخیل نیست که نخواهد که خیری به او برسد، و نادان نیست که مصلحت او را نداند و باید که او به یاد خدا دهد، و عاجز نیست که آنچه خیر است به او نتواند رسانید. پس کمال ایمان به این صفات کمالیه الهی، مقتضی آن است که به هر چه از جانب خدا به او رسد از صمیم قلب راضی باشد، و جزع و شکایت نکند و بداند که عین خیر و صلاح اوست.

چنانچه به سند معتبر منقول است که: از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه سؤال نمودند از تفسیر و من یتوکل علی الله فهو حسبه⁽⁴⁰³⁵⁾. حضرت فرمود که: توکل بر خدا چندین درجه دارد و از جمله درجه‌های توکل آن است که در جمیع امور خود بر خدا توکل نمایی.

پس آنچه بکند از او راضی باشی و بدانی که او در خیر تو تقصیر⁽⁴⁰³⁶⁾ نمی‌کند و فضل خود را از تو دریغ نمی‌دارد. و بدانی که این امر به حکم و فرمان او واقع شده است. پس توکل بر خدا کن و تفویض امر خود به او کن، و در جمیع امور بر او اعتماد داشته باش.

و تسلیم عبارت از آن است که آنچه از خدا و رسول و ائمه به او رسد از احکام و اوامر و نواهی و غیر آنها بر طبعش گران نباشد، و همه را حسن و نیک

داند، و در عمل کردن به آنها منقاد و ذلیل⁽⁴⁰³⁷⁾ باشد، و سرکشی نکند و از احکام الهی ناراضی نباشد. چنانچه حق تعالی به حضرت رسول ﷺ خطاب فرموده در آیه‌ای که مضمونش این است که: نه به حق پروردگار تو؛ ایمان نمی‌آورند و مؤمن نیستند (به آنچه تو آورده‌ای) تا آن که تو را حکم گردانند در هر منازعه‌ای⁽⁴⁰³⁸⁾ که در میان ایشان واقع شود. پس چون حکم کنی در میان ایشان، در نفس خود حرجی⁽⁴⁰³⁹⁾ و دشواری و دل‌تنگی نیابند در آنچه حکم کرده‌ای، و تسلیم کنند⁽⁴⁰⁴⁰⁾ و منقاد شوند تسلیم کردن نیکو.

و بدان که به این سبب این صفات از اصول ارکان ایمان‌اند که اکثر اعمال و اخلاق⁽⁴⁰⁴¹⁾ به اینها بسته است. زیرا که توکل در کسی که کامل شد از خلق مایوس می‌شود، و به سبب آن اکثر معاصی را که از راه امید به مخلوقین به هم می‌رسد ترک می‌نماید، و از برای خشنودی ایشان معصیت خدا را اختیار نمی‌نماید، و مُداهنه‌ای⁽⁴⁰⁴²⁾ در دین نمی‌کند، و در جاری کردن فرموده‌های الهی جرئت می‌نماید، و از خوف برطرف شدن نفع مخلوق ترک امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کند، و از برای خوشامد ایشان احکام خدا را تغییر نمی‌دهد. و چون روزی را از خدا دانست در تحصیل روزی مرتکب حرام نمی‌شود، و در سؤال⁽⁴⁰⁴³⁾، خود را نزد خلق ذلیل نمی‌کند، و رفته رفته خدا در نظرش عظیم می‌شود و مخلوق سهل می‌شود. و چون خدا را مُعطی⁽⁴⁰⁴⁴⁾ خود می‌داند پیوسته به سبب هر نعمتی که به او می‌رسد محبت خدا در دلش زیاده می‌شود. و فواید این خصلت بینهایت است. و چون به قضای الهی راضی شد و دانست که این امور از جانب خداست و محض خیر اوست، او را راحت و اطمینان حاصل می‌شود، و در بلاها جزع نمی‌کند و صابر بلکه شاکر می‌باشد، و المها او را حیران نمی‌کند و از عبادت خدا باز نمی‌دارد، و با مردم دشمن نمی‌شود که چرا

به من عطا نکردند، و به محبت مردم مفتون⁽⁴⁰⁴⁵⁾ نمی‌شود به سبب عطای سهلی⁽⁴⁰⁴⁶⁾ که به او بکنند که خدا را فراموش کند، و حسد مردم نمی‌برد که چرا زیاده از او دارند، و با مردم منازعه و مجادله در امور دنیا نمی‌کند، و با همه مصافات⁽⁴⁰⁴⁷⁾ و محبت خدایی به هم می‌رساند، و عبادتش از ریا خالص می‌شود، و از تغییر احوال روزگار دلگیر نمی‌باشد.

چنانچه منقول است که از بهلول پرسیدند که: چه حال داری؟ گفت: چه حال داشته باشد کسی که آسمانها به رضای او گردند، و زمین به رضای او ساکن باشد، و هرچه در آسمانها و زمینها واقع شود همه به تجویز⁽⁴⁰⁴⁸⁾ و رضای او شود. گفتند: خوش دعوی بلندی می‌کنی. گفت: ما در روز اول دانستیم که آنچه خداوند قادر حکیم می‌کند همه خیر و نیک و صلاح است. و به این سبب رضای خود را با رضای او موافق کردیم و زمام امور خود را به او گذاشتیم و اراده خود را به اراده او پیوستیم. دیگر آنچه می‌شود به رضا و خواهش ما می‌شود.

و فواید این خصلت نیز نامتناهی است. و چون احکام الهی را منقاد شدی شک و شبهه از خاطرت بیرون می‌رود و آنچه از خدا و حجت‌های او به تو می‌رسد از آیات و اخبار، به تسلیم و انقیاد قبول می‌کنی، و چون و چرا که عمده رخنه‌های شیطان است از ایمان دور می‌کنی. و این رکن⁽⁴⁰⁴⁹⁾ عمده‌ای است از ارکان⁽⁴⁰⁵⁰⁾ ایمان، و اکثر خلق به سبب ترک این خصلت گمراه شده‌اند. و سابقا مجملی مذکور شد.

و باید دانست که توکل نه این معنی دارد که در خانه را بر روی خود ببندی و در خانه بنشیني و دست از کار و کسب برداری و بگویی توکل کرده‌ام. زیرا که

این تحکم⁽⁴⁰⁵¹⁾ است نه توکل. و نه آن است که خود را به چاه اندازی یا در مهلکه‌ها افکنی و بگویی توکل کرده‌ام.

بلکه توکل آن است که - سابقا نیز اشاره کردیم که - سعی خود را چنانچه خدا فرموده است و به راهی که او فرموده است و به قدری که او فرموده است به جا آوری، و طلب حرام نکنی، و ترک واجبات و مستحبات نکنی، و زیاده از قدر ضرورت به حرص جمع نکنی، و با وجود سعی، اعتماد بر کسب خود نداشته باشی و بدانی که اگر خدا خواهد، چشم و گوش و زبان و دست و پا و عقل و روح و سایر قوا و اعضای تو را می‌تواند گرفت؛ پس سعی تو به اسباب و آلات اوست.

و بدانی که اگر خدا تو را به راه نفع تو هدایت نفرماید تو عاجزی، و آن مشتری که بر در دکان تو می‌آید بدانی که رزاق حقیقی از روز اول چنین مقدر کرده است پیش از خلق تو به چندین هزار سال که امروز این مشتری به در دکان تو بیاید و ده یک روزی امروز تو از نفع سودای⁽⁴⁰⁵²⁾ او به تو برسد. و اگر به دکان نمی‌رفتی به تو نمی‌رسید. و با وجود رفتن به دکان، اگر خدا نمی‌خواست، آن چند کس به در دکان تو نمی‌آمدند. و اگر خدا به دل آن مرد بزرگ نمی‌انداخت دست به کیسه نمی‌کرد که آن زر را به تو دهد، چنانچه فرموده‌اند که: در دکان خود را بگشا و بساط خود را پهن کن و بر خدا توکل کن.

و اگر ترک طلب ضروری کنی آثم⁽⁴⁰⁵³⁾ و گناهکاری. و اگر خود را به دست خود به مهلکه اندازی خلاف فرموده خدا کرده‌ای مستحق عقاب می‌شوی زیرا که خدا فرموده است که: تقیه بکن و حفظ نفس بکن، و چون به سفر روی با رفیق برو، و چون بیمار شوی به طبیب برو. اما با وجود اینها بدان که اگر خدا

حفظ نمی‌کرد، آن حفظ تو بیفایده بود. چه، ظاهر است که جمعی زیاده بر آن محافظت می‌کنند و به ناگاه کشته می‌شوند، و بسیار است که با هزار نفر به سفر می‌روند و مالشان به غارت می‌رود و کشته می‌شوند، و صد طیب حاذق بر سرشان می‌آیند و همه خطا می‌کنند و می‌میرند. با این که این اسباب حفظ و حربه و سلاح و رفیق و خلق کردن طیب و مهربان کردن و مشفق گردانیدن⁽⁴⁰⁵⁴⁾ نفر⁽⁴⁰⁵⁵⁾ و ملازم⁽⁴⁰⁵⁶⁾ که حمایت این کس کنند، همه از خداست. و همچنین در باب حفظ کردن مال و اسباب و امتعه⁽⁴⁰⁵⁷⁾ و حیوانات نباید آنها را به میان صحرا انداخت و توکل کرد؛ بلکه با شرایط حفظ، توکل می‌باید کرد.

چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: ترک مکن طلب روزی را از حلال؛ به درستی که معین⁽⁴⁰⁵⁸⁾ توست بر دین تو. و پای چهارپایت را ببند⁽⁴⁰⁵⁹⁾ و توکل بر خدا کن.

و همچنین در باب عبادت و بندگی خدا سعی خود را بکن و توکل بر خدا کن و بعد از آن که کردی بدان که اعضا و جوارح و مشاعر⁽⁴⁰⁶⁰⁾ و قوا⁽⁴⁰⁶¹⁾ و روزی و مسکن و لباس و قوت و قدرت و سایر چیزهایی که این عمل بر آنها موقوف⁽⁴⁰⁶²⁾ بوده همه از خدا به تو رسیده. و هدایت الهی را نیز در کار خود دخیل بدان اما قدرت خود را بالکلیه⁽⁴⁰⁶³⁾ نفی مکن، و معاصی⁽⁴⁰⁶⁴⁾ را از خود بدان، و معترف به گناه و بدی خود باش، و خود را مستحق عقاب بدان. و از مسئله قضا و قدر همین قدر بدان که پیشوایان دین برای تو بیان کرده‌اند و در زیاده از این فکر مکن که موجب ضلالت و گمراهی است و ائمه صلوات الله علیهم ما را از این نهی کرده‌اند. و کم کسی در این مسئله فکر کرده است از فحول⁽⁴⁰⁶⁵⁾ علما و غیر ایشان که گمراه نشده باشند.

و یکی از فروع⁽⁴⁰⁶⁶⁾ خصلت تسلیم این است که در مسائل مشکله که عقل از احاطه⁽⁴⁰⁶⁷⁾ به آنها قاصر⁽⁴⁰⁶⁸⁾ باشد در مقام تسلیم و انقیاد⁽⁴⁰⁶⁹⁾ باشند و به آنچه مجمل فرموده‌اند، به نحوی که فرموده‌اند، ایمان بیاورند و مانند شیطان به چون و چرا ملعون ازل و ابد نشوند.

در این باب سخن بسیار است و این رساله که بر وجه استعجال⁽⁴⁰⁷⁰⁾ با تشویش احوال⁽⁴⁰⁷¹⁾ نوشته می‌شود گنجایش زیاده از این سخن ندارد. و اگر در این نوشته‌ها خطایی رود امید عفو از برای خود و هر که خواند از کرم پروردگار کریم خود دارم، و به شفاعت رسول و ائمه صلوات‌الله علیهم که به کلام ایشان در هر باب پناه برده‌ام، امیدوارم. والحمدلله علی نعمائه علینا و علی جمیع خلقه کما هو أهله.⁽⁴⁰⁷²⁾

در صبر و یقین یا أباذر لو أن ابن آدم فر من رزقه کما یفر من الموت لأدرکه رزقه، کما یدرکه الموت.

یا أباذر ألا أعلمک کلمات ینفعک الله عز و جل بهن؟ قلت: بلی یا رسول الله. قال: احفظ الله تجده أمامک. تعرف الی الله فی الرخاء یعرفک فی الشده. و اذا سألت فاسأل الله عز و جل. و اذا استعنت فاستعن بالله. فقد جرى القلم بما هو کائن الی یوم القیامه. فلو أن الخلق کلهم جهدوا أن ینفعوک بشیء لم ینکتب لکم، ما قدروا علیه. و لو جهدوا أن یضروک بشیء لم ینکتبه الله علیک ما قدروا علیه. فان استطعت أن تعمل لله عز و جل بالرضا و الیقین فافعل. و ان لم تستطع فان فی الصبر علی ما یکره خیرا کثیرا. و ان النصر مع الصبر، و الفرج مع الكرب، و ان مع العسر یسرا⁽⁴⁰⁷³⁾.

ای ابوذر اگر فرزند آدم بگریزد از روزیش چنانچه می‌گریزد از مرگ، هرآینه روزی، او را دریابد چنانچه مرگ او را در می‌یابد.

ای ابوذر آیا تو را تعلیم کنم کلمه‌ای⁽⁴⁰⁷⁴⁾ چند که حق تعالی تو را به آنها
منتفع⁽⁴⁰⁷⁵⁾ گرداند؟

ابوذر گفت: بلی یا رسول الله.

فرمود که: ای ابوذر حرمت الهی را در اوامر و نواهی او نگاه دار تا خدا را
پیش روی خود یابی یعنی هر امری که صلاح تو در آن باشد پیش از آن که
متوجه آن امر شوی خدا برای تو میسر گرداند). و خود را بشناسان به خدا، و
راه آشنایی میان خود و خدا بگشا در حالت رخا⁽⁴⁰⁷⁶⁾ و نعمت به این که در آن
حال خدا را عبادت کنی و دعا کنی، و به سبب وفور نعمت، پروردگار خود را
فراموش نکنی)، تا در هنگام شدت و بلا خدا تو را بشناسد یعنی در سختیها
چون پناه به او بری دعایت را مستجاب گرداند). و هرگاه خواهی چیزی را از
کسی سؤال کنی از خداوند عزیز جلیل سؤال کن. و اگر خواهی از کسی
استعانت جویی، به خداوند استعانت بجو. به درستی که قلم تقدیر الهی جاری
شده است به آنچه واقع خواهد شد تا روز قیامت. پس اگر جمیع خلق جهد کنند
و سعی نمایند که نفع رسانند به تو به یک چیزی که از برای تو نوشته نشده
باشد، بر آن قادر نیستند. و اگر جهد کنند که ضرر رسانند به تو به چیزی که خدا
بر تو نوشته باشد و مقدر نشده باشد، قدرت بر آن ندارند. پس هر عبادتی را که
توانی که از برای خدا به جا آوری، با رضا و خشنودی از قضاها (خدا) و یقین
به قضا و قدر یا احوال آخرت)، پس بکن. و از خلق پروا مکن و هرچه را
نتوانی کرد پس صبر کن) به درستی که در صبر کردن بر مکروهات و بلاها خیر
و نفع و ثواب بسیار هست. و به درستی که نصرت و یاری حق تعالی با صبر
می‌باشد و فرج⁽⁴⁰⁷⁷⁾ و راحت، بعد از کرب⁽⁴⁰⁷⁸⁾ و الم می‌باشد. و به درستی که با
هر دشواری و تنگی آسانی و راحتی در دنیا یا در آخرت) می‌باشد⁽⁴⁰⁷⁹⁾. و حق

تعالی همین فقره⁽⁴⁰⁸⁰⁾ را در سوره الم شرح⁽⁴⁰⁸¹⁾ برای تسلی پیغمبرش نازل گردانیده است.)

و چون حضرت رسول ﷺ به علم ربانی⁽⁴⁰⁸²⁾ می دانستند که ابوذر به چه مشقتها و شدتها گرفتار خواهد شد به سبب جور منافقان امتش، تعلیم او فرمودند که تا تواند، اظهار حق بکند و در هنگامی که عاجز شود، صبر کند. و او را تسلی فرمودند که صبر بر آن مشقتها آسان شود بر او، و بداند که بعد از آن شدتها راحت‌های عظیم هست. و به آنچه فرمودند، ابوذر رضی الله عنه عمل نمود، چنانچه در اول کتاب مذکور شد.

و بدان که صبر از جمله فروع رضا به قضاست، و موجب فرج و راحت دنیا و عقبی و ثوابهای بی انتهاست. و بهترین صبرها بر مشقت ترک گناهان است که بر نفس بسیار دشوار و گران است، و بعد از آن صبر بر مشقت کردن طاعات است، و بعد از آن صبر بر بلاها و مصیبتهاست.

و به سند معتبر از حضرت صادق رضی الله عنه منقول است که: صبر از ایمان به منزله سر است از بدن. چنانچه به جدایی سر، بدن بر طرف می شود و بی جان می گردد، همچنین به رفتن صبر، ایمان بر طرف و ضایع می شود. و این مضمون در احادیث بسیار وارد شده است.

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: بهشت، محفوف⁽⁴⁰⁸³⁾ است به مکاره⁽⁴⁰⁸⁴⁾ و صبر بر مکاره؛ پس هر که صبر کند بر مکاره در دنیا، داخل بهشت می شود. و جهنم محفوف است به لذتها و شهوتها و خواهشها؛ پس هر که به نفس بدهد لذتها و خواهشهای او را، داخل جهنم می شود.

و از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: چون مؤمن را داخل قبر می‌کنند نماز از جانب راستش می‌ایستد و زکات از جانب چپش، و نیکی و احسان به پدر و مادر و غیر ایشان بر او مشرف می‌شود بر بالای سرش، و صبر در کناری می‌ایستد. پس چون منکر و نکیر داخل قبرش می‌شوند که از او سؤال کنند، صبر به نماز و زکات و نیکی می‌گوید که: شما مدد صاحب ⁽⁴⁰⁸⁵⁾ خود بکنید، و اگر شما عاجز شوید من او را درمی‌یابم و اعانت او می‌نمایم.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: زمانی خواهد آمد در آن زمان ⁽⁴⁰⁸⁶⁾ ملک و پادشاهی میسر نشود مگر به کشتن و تجبر ⁽⁴⁰⁸⁷⁾ و تکبر؛ و توانگری میسر نشود مگر به غصب کردن مال مردم و بخل ورزیدن؛ و محبت و دوستی مردم حاصل نشود مگر به بیرون رفتن از دین و متابعت هواها و خواهشهای ایشان. پس کسی که آن زمان را دریابد و صبر کند بر فقر با آن که قادر باشد بر غنی شدن به غصب و بخل، و صبر کند بر دشمنی مردم نسبت به او به سبب تابع حق بودن و حال آن که قادر باشد بر کسب محبت ایشان به متابعت نمودن هواهای ایشان، و صبر کند بر مذلت با آن که قادر باشد بر عزت به متابعت اهل باطل، حق تعالی ثواب پنجاه صدیق که تصدیق من کرده باشند به او کرامت فرماید.

و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه فرمود که: پدرم در هنگام وفات مرا در بر گرفت و گفت: ای فرزند صبر کن بر حق هر چند که تلخ باشد.

و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: صبر بر سه قسم است: صبر بر طاعت، و صبر از معصیت، و صبر بر مصیبت. پس کسی که صبر کند بر مصیبت تا آن که به شکیبایی نیکوالم آن مصیبت را از خود رد کند حق تعالی برای او سیصد درجه بنویسد که از هر درجه‌ای تا درجه‌ای مانند مابین

آسمان و زمین باشد؛ و کسی که صبر کند بر مشقت طاعت الهی، حق تعالی از برای او ششصد درجه بنویسد که از هر درجه‌ای تا درجه‌ای مانند منتهای زمین باشد تا ابتدای عرش؛ و کسی که صبر کند بر ترک معصیت، حق تعالی برای او نهصد درجه بنویسد که از هر درجه‌ای تا درجه‌ای مانند مابین منتهای زمین باشد تا منتهای عرش.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که از مؤمنان به بلایی مبتلا شود و صبر کند حق تعالی به او مثل ثواب هزار شهید کرامت فرماید.

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: چون حق تعالی در قیامت جمیع خلائق را در یک زمین جمع کند، منادی از جانب حق تعالی ندا کند که جمیع خلائق بشنوند که: کجایند اهل صبر؟ پس گروهی از مردم برخیزند. پس استقبال کنند ایشان را گروهی از ملائکه و به ایشان گویند که: بر چه چیز صبر کرده‌اید شما؟ ایشان گویند که: ما نفسهای خود را بر مشقت طاعت الهی صبر می‌فرمودیم و بر مشقت ترک معصیت صبر کردیم. پس منادی از جانب حق تعالی ندا کند که: بندگان من راست می‌گویند. بگذارید ایشان را که بی حساب به بهشت روند.

و بدان که یقین‌اعلای درجات ایمان است. و یقین را بر چند معنی اطلاق می‌کنند: اول: یقین به قضا و قدر است به حدی که بر آن آثار مترتب شود و مورث ⁽⁴⁰⁸⁸⁾ انقطاع به خدا ⁽⁴⁰⁸⁹⁾ و توکل و تفویض و رضا و تسلیم گردد.

چنانچه از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر چیز را اندازه و حدی هست. راوی گفت: فدای تو شوم! کدام است حد توکل؟ فرمود که: اندازه و حد توکل یقین است؛ و حد یقین آن است که از غیر حق تعالی نترسی.

و در حدیث دیگر فرمود که: از صحت یقین آدمی آن است که راضی نکند مردم را به چیزی که موجب خشم حق تعالی گردد، و ملامت نکند مردم را بر چیزی که خدا به او نداده است. به درستی که رزق را نمی‌کشاند حرص حریصی، و رد نمی‌کند روزی را کراحت⁽⁴⁰⁹⁰⁾ کسی که نخواهد. و اگر کسی از روزی بگریزد چنانچه از مرگ می‌گریزد، هرآینه⁽⁴⁰⁹¹⁾ روزی او را دریابد چنانچه مرگ او را درمی‌یابد. بعد از آن فرمود که: به درستی که حق تعالی به عدالت خود روح⁽⁴⁰⁹²⁾ و راحت و شادی را در یقین و رضا قرار داده است، و اندوه و حزن را در شک و آزرده‌گی از قضاهاى الهی مقرر فرموده است.

و فرمود که: عمل اندکی که بر آن مداومت نمایند و با یقین باشد بهتر است از عمل بسیاری که بر غیر حالت یقین باشد.

و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: هیچ یک از شما مزه ایمان را نمی‌یابد مگر آن که بداند آنچه به او می‌رسد از نعمت و بلا و غیر آن، چون مقدر شده است، البته از او در نمی‌گذرد؛ و آنچه از او می‌گذرد و به او نمی‌رسد، چون مقدر نشده است، ممکن نیست که به سعی او یا دیگران به او برسد. و ضرر رساننده و نفع رساننده خداست.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در زیر دیوار شکسته خم شده نشسته بودند و در میان مردم حکم⁽⁴⁰⁹³⁾ می‌فرمودند. شخصی به آن حضرت گفت که: این دیوار شکسته است؛ در زیر آن منشینید. حضرت فرمود که: هر کس را اجلس⁽⁴⁰⁹⁴⁾ حفظ می‌کند. پس چون حضرت برخاستند و از زیر دیوار بیرون آمدند دیوار فرود آمد. بعد از آن، حضرت صادق فرمودند که حضرت امیرالمؤمنین از این باب کارها بسیار می‌کردند، و این است مرتبه یقین.

و از سعید بن قیس ⁽⁴⁰⁹⁵⁾ منقول است که: در جنگ گاه ⁽⁴⁰⁹⁶⁾ نظر کردم، دیدم که شخصی همین ⁽⁴⁰⁹⁷⁾ دو جامه پوشیده و در میان معرکه ⁽⁴⁰⁹⁸⁾ است. پس اسب را پیش راندم، دیدم که حضرت امیرالمؤمنین است. گفتم: یا امیرالمؤمنین به چنین معرکه‌ای با این قدر دشمن یکتہ پیراهن ⁽⁴⁰⁹⁹⁾ آمده‌ای؟ فرمود که: بلی ای سعید! هر که هست البته حق تعالی چند ملک بر او موکل فرموده است که اعمالش را می‌نویسند، و دو ملک با او هستند که او را محافظت می‌نمایند از آن که از کوهی به زیر افتد یا به چاهی درافتد و از سایر بلاهای کشنده. پس چون قضای الهی نازل شد و اجلس رسید، او را به هر بلایی وامی‌گذارند.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: قنبر غلام حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آن حضرت را بسیار دوست می‌داشت و هرگاه که حضرت از خانه بیرون می‌رفتند شمشیر برمی‌داشت و از پی آن حضرت می‌رفت که مبادا ضرری از دشمنان به آن حضرت برسد. در شب مهتابی آن حضرت بیرون رفتند، نظر به عقب کردند، قنبر را دیدند.

پرسیدند که: چه کار داری؟ گفت: آمده‌ام که از پشت سر شما بیایم که مبادا آسیبی به شما برسد. حضرت فرمود که: مرا از اهل آسمان حراست می‌کنی یا از اهل زمین؟ گفت که: بلکه از اهل زمین می‌خواهم که تو را حراست ⁽⁴¹⁰⁰⁾ نمایم. فرمود که: اهل زمین ضرری نمی‌توانند رسانند تا مقدر آسمانی نباشد. برگرد. پس قبر برگشت.

دویم: یقین به ثواب و عقاب آخرت است به حدی که اثرش بر وجه کمال در اعضا و جوارح ظاهر گردد؛ چنانچه از بعضی روایات حارثه ⁽⁴¹⁰¹⁾ ظاهر می‌شود که در وصف یقین خود گفت که: گویا می‌بینم که عرش الهی را برپا کرده‌اند برای

حساب، و گویا اهل بهشت را در بهشت متنعم⁽⁴¹⁰²⁾ می‌بینم، و گویا اهل جهنم را در جهنم می‌بینم. چنانچه سابقا گذشت.

سیم: یقین در جمیع اموری است که به آنها ایمان می‌باید آورد. و ایمان در هر چیز که به حد کمال رسید و اثرش بر اعضا و جوارح ظاهر گردید و از شوایب⁽⁴¹⁰³⁾ خالص شد آن را یقین می‌گویند.

چنانچه از حضرت امام رضا صلوات‌الله‌علیه منقول است که: ایمان افضل است از اسلام به یک درجه، و تقوا افضل است از ایمان به یک درجه، و یقین افضل است از تقوا به یک درجه؛ و هیچ چیز در میان بنی‌آدم از یقین قسمت نشده است.

و به سند معتبر منقول است که: حضرت رسول ﷺ تفسیر یقین را از جبرئیل پرسیدند. جبرئیل فرمود که: یقین آن است که مؤمن از برای خدا چنان عبادت کند که گویا او را می‌بیند. پس اگر او خدا را نمی‌بیند خدا او را می‌بیند. و آن است که به یقین بداند که آنچه به او می‌رسد البته از او در نمی‌گذرد، و آنچه از او در می‌گذرد البته به او نمی‌رسد.

و از حضرت امام رضا صلوات‌الله‌علیه سؤال نمودند از معنی یقین، فرمود که: توکل کردن بر خداست؛ و تسلیم کردن و منقاد شدن از برای خداست؛ و راضی شدن به قضای خداست؛ و تفویض کردن امور است به سوی خدا.

و از یکی از صحابه امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه منقول است که گفت: روزی در جنگ صفین حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه تهیه لشکر می‌فرمودند و بر اسب مُرتَجَز⁽⁴¹⁰⁴⁾ حضرت رسالت پناه ﷺ سوار بودند و ذوالفقار را بر خود آویخته بودند و نیزه حضرت رسول را در دست داشتند. و معاویه ملعون در برابر آن حضرت بر اسبی سوار بود و اسبش علف می‌خورد و آهسته آهسته پیش

می‌آمد. پس شخصی از اصحاب آن حضرت عرض نمود که: باخبر باشید و خود را محافظت نمایید که مبادا این ملعون به ناگاه ضرری به شما برساند.

حضرت فرمود که: از شقاوت و کفر این ملعون بعید نیست زیرا که شقی‌ترین قاسطان⁽⁴¹⁰⁵⁾ و ملعون‌ترین جماعتی است که بر امامان هدایت خروج کرده‌اند. ولیکن اجل کافی است برای حراست، و هیچ احدی از خلق نیست مگر آن که با او ملکی چند هستند که او را محافظت می‌نمایند از این که به چاهی بیفتد، یا دیواری بر سرش آید، یا بدی به او برسد.

پس چون وقت اجلش رسید او را می‌گذارند با هر چیز که برای او مقدر شده است از بلاها. و همچنین من وقتی که هنگام اجلم می‌شود، برانگیخته می‌شود شقی‌ترین این امت، و ریشم را از خون سرم خضاب خواهد کرد⁽⁴¹⁰⁶⁾. عهدی است که از حضرت رسول به من رسیده است، و وعده‌ای است که در آن دروغ نمی‌باشد.

و این معنی آخر چون شاملترین معانی است، یقین را بر این معنی حمل کردن ظاهرتر است. و احادیثی که بر معنی اول و دویم دلالت می‌کنند بر این حمل می‌توان کرد که مراد، بیان یک فرد⁽⁴¹⁰⁷⁾ است از افراد⁽⁴¹⁰⁸⁾ یقین. و چون در بیان معنی ایمان مجملی از این معانی به وضوح پیوسته، در این مقام به همین اکتفا می‌نماییم.

در غنا و بی‌نیازی یا اباذر استغنی بغنی الله یغنی الله. فقلت: ما هو یا رسول الله؟ قال: غداء یوم و عشاء لیله. فمن قنع بما رزقه الله - یا اباذر - فهو أغنی الناس.

ای ابوذر مستغنی شو به غنا و توانگری که خدا به تو کرامت فرماید. و به آنچه بدهد قانع شو و خود را محتاج مردم مکن، تا خدا را غنی و بی‌نیاز گرداند.

ابوذر گفت که: غنای الهی کدام است یا رسول الله؟

فرمود که: چاشت⁽⁴¹⁰⁹⁾ یک روز و شام یک شب. یعنی که: همین که خدا این را به تو بدهد خود را غنی بدان و دیگر محتاج خلق مشو و از ایشان سؤال مکن تا این را داری. پس هر که قانع شود به آنچه خدا به او روزی کرده است او غنی‌ترین مردم است.

بدان که غنا و بی‌نیازی بدون قناعت حاصل نمی‌شود. و غنا، بی‌نیازی نفس است. و بسیار است که کسی به غنای نفس و قناعت با عدم مال، غنی است و بر خدا توکل دارد و طبعش مایل به مال و جمع مال نیست و از مردم مأیوس است. و بسیار است که کسی مالک خزاین⁽⁴¹¹⁰⁾ است و به اعتبار حرص⁽⁴¹¹¹⁾، عجز⁽⁴¹¹²⁾ و تذلل⁽⁴¹¹³⁾ به مردم بیشتر می‌کند و سعی در تحصیل مال بیشتر می‌کند و درخور خواهش و میل نفسش از همه کس محتاج‌تر است. بلکه غالب اوقات چنین است.

چنانچه گذشت که دنیا از بابت آب شور دریاست که هرچند بیشتر می‌خورند تشنه‌تر می‌شوند. همچنین طالب دنیا هرچند بیشتر جمع می‌کند حرصش بیشتر می‌شود.

و به سند معتبر منقول است که: حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: هر که راضی می‌شود از دنیا به آنچه او را کافی است، پس اندک چیزی از دنیا او را کافی است؛ و کسی که راضی نمی‌شود از دنیا به آنچه او را کافی است، تمام دنیا او را کافی نیست.

و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که از خدا به اندکی از معاش⁽⁴¹¹⁴⁾ راضی شود خدا از او به اندکی از عمل راضی می‌شود.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که قانع شود به آنچه خدا روزی او کرده است او از غنی‌ترین مردم است.

و احادیث در این باب بسیار است، و ما به همین قناعت می‌نماییم. و کسی که همین قدر او را کافی نباشد زیاده از این هم او را کافی نخواهد بود.

در این که خداوند به دل انسانها می‌نگرد یا أباذر ان الله عز و جل یقول: انسی لست کلام الحکیم أتقبل؛ و لکن همه و هواه. فان کان همه و هواه فی ما أحب و أرضی، جعلت صمته حمدا لی و وقارا و ان لم یتکلم.

یا أباذر ان الله تبارک و تعالی لا ینظر الی صورکم و لا الی أموالکم؛ و لکن ینظر الی قلوبکم و أعمالکم.

یا أباذر التقوی هیهنا. التقوی هیهنا - و أشار الی صدره.

ای ابوذری به درستی که خدای عزوجل می‌فرماید: به درستی که من سخن حکیم را قبول نمی‌کنم که به زبان، کلمات حکمت گوید و دلش از آنها نداشته باشد و به آنها عمل ننماید. ولیکن قصد او و خواهش او را قبول می‌کنم. اگر همت و خواهش او در چیزی است که من دوست می‌دارم و می‌پسندم، من خاموشی او را حمد خود می‌گردانم و به حمد خود قبول می‌کنم و وقار او می‌دانم هرچند سخن نگوید.

ای ابوذری به درستی که حق تعالی نظر نمی‌کند به صورتهای شما و نه به مالهای شما. ولیکن نظر می‌کند به دلهای شما و عملهای شما.

ای ابوذری تقوا در اینجاست. تقوا در اینجاست - و اشاره به سینه خود فرمودند.

بدان که مفاد⁽⁴¹¹⁵⁾ این کلمات شریفه همان است که سابقا مکرر مذکور شده در تحقیق نیت و غیر آن، که اصل در ذکر و شکر و حمد و حکمت و معرفت و تقوا

همه، آن امری است که در دل آدمی قرار می‌گیرد. و به محض زبان⁽⁴¹¹⁶⁾، حکمتی را بیان کردن که آدمی خود به آن متصف نباشد و دل از آن خبر نداشته باشد ریا و خودنمایی است و از برای خدا نیست و نفعی به حال او و دیگران هیچ یک نمی‌کند.

و اگر آدمی به آن کلمات حکمتی که تکلم به آنها می‌نماید متصف باشد و حالی او شده باشد⁽⁴¹¹⁷⁾، سخنش حکمت است و مردم منتفع می‌شوند؛ و خاموشیش حکمت است، و افعال و اطوارش همه واعظ مردم‌اند، و جمیع اعضا و جوارحش به زبان حال به حکمت گویایند، و از دلش چشمه‌های حکمت می‌جوشد و بر زبان و سایر اعضا و جوارحش جاری می‌شود و فیض آن چشمه‌ها به عالمیان می‌رسد و از دیدنش عالمی هدایت می‌یابند.

چنانچه در احادیث معتبره وارد شده است که: شما داعیان⁽⁴¹¹⁸⁾ مردم باشید به راه خدا به غیر زبانهای خود؛ بلکه به اعمال خود که از برای خدا کنید مردم را راغب به خیرات گردانید.

و همچنین تقوای حقیقی آن است که از دل ناشی شود، و کمال ایمان و تصدیق به بزرگواری خدا و امور آخرت و نهایت درجه خوف و رجا⁽⁴¹¹⁹⁾ موجب پرهیزکاری او شده باشد از برای خدا در آشکار و پنهان. و اگر خوف⁽⁴¹²⁰⁾ تشنیع⁽⁴¹²¹⁾ خلق یا اغراض فاسده دنیا باعث ترک معاصی یا فعل طاعات گردد، آن محض شرک و ریاست نه پرهیزکاری و تقوا.

و حق تعالی تقوا را به دل نسبت داده است و فرموده است که: تعظیم شعائر الهی از تقوای دلهاست.⁽⁴¹²²⁾

و چون مثل این سخنان مکرر به تفصیل مذکور شده است و بسط این سخن بسیار به طول می‌انجامد در این باب سخن را مجمل می‌گذاریم.

در راستگویی، دروغگویی و شنیدن باطل یا آباذر أربع لا یصیبهن الا مؤمن:
الصمت و هو اول العباده؛ و التواضع لله سبحانه؛ و ذکر الله تعالى على كل حال؛ و
قله الشيء - یعنی قله المال.

یا آباذر هم بالحسنه و ان لم تعملها، لکیلا تکتب من الغافلین.

یا آباذر من ملک ما بین فخذیه و ما بین لحييه⁽⁴¹²³⁾ دخل الجنة. قلت: یا
رسول الله انا لنؤخذ بما تنطق به ألسنتنا. قال: یا آباذر و هل یکب الناس على
مناخرهم فی النار الا حصائد ألسنتهم؟ انک لا تزال سالما ما سکت. فاذا تکلمت
کتب لک أو علیک.

یا آباذر ان الرجل یتکلم بالکلمه فی المجلس لیضحکهم بها، فیهوی فی جهنم
ما بین السماء و الأرض.

یا آباذر ویل للذی یحدث فیکذب لیضحک به القوم! ویل له! ویل له! ویل له!
یا آباذر من صمت نجا. فعلیک بالصدق. لا تخرجن من فیک کذبه أبدا. قلت:
یا رسول الله فما توبه الرجل الذی یکذب متعمدا؟ فقال: الاستغفار و الصلوات
الخمیس تغسل ذلک.

ای ابوذر چهار خصلت است که نمی باید آن چهار خصلت را و متصف به آنها
نمی گردد مگر مؤمن کاملی: خاموشی، و آن اول عبادتهای خداست؛ و تواضع و
شکستگی نزد حق تعالی یا: از برای خدا نزد خدا و خلق؛ و ذکر و یاد خدا
کردن بر هر حال؛ و کمی چیزی - یعنی کمی مال، و فقر و درویشی.

ای ابوذر قصد کن حسنه را و کار خیر را هر چند که آن را به عمل نیاوری، تا
نوشته نشوی از جمله غافلان.

ای ابوذر کسی که مالک شود و حفظ نماید آنچه در میان دو ران اوست یعنی فرجش را) از حرام، و آنچه در میان دو لحي (4124) (4125) اوست یعنی زبانش را) از و باطل، داخل بهشت می‌شود.

ابوذر پرسید که: یا رسول الله آیا ما را مؤاخذه می‌نمایند به آنچه گویا می‌شود به آن زبانهای ما؟

حضرت فرمود که: ای ابوذر مگر مردم را می‌اندازد بر رو در آتش جهنم، چیزی بغیر از دروکرده‌های زبانهای ایشان؟ به درستی که تو پیوسته به سلامتی از شر زبان) مادام که ساکتی. پس چون سخن گفتی، اگر سخن خیر می‌گویی، از برای تو ثواب نوشته می‌شود؛ و اگر سخن بد می‌گویی، بر تو گناه نوشته می‌شود.

ای ابوذر به درستی که شخصی در مجلسی تکلم می‌نماید به کلمه‌ای که اهل آن مجلس را بخنداند؛ پس به سبب آن فرو می‌رود در طبقات جهنم به قدر مابین آسمان و زمین.

ای ابوذر وای بر کسی که سخن گوید و دروغ گوید برای آن که جماعتی بخندند! وای بر او! وای بر او! جهنم از برای او!

ای ابوذر هر که خاموش شد نجات یافت. و اگر سخن گویی، بر تو باد به راستگویی. و از دهان خود بیرون مکن دروغی را هرگز.

ابوذر گفت که: یا رسول الله چه چیز است توبه کسی که عمدا دروغ گوید؟ فرمود که: استغفار نمودن و نمازهای پنجگانه، لوث (4126) این گناه را می‌شویند.

بدان که صدق و راستگویی از جمله صفات جامعه است که بر اکثر صفات و اعمال حسنه اشتمال دارد. زیرا که صدق، در گفتار می‌باشد و در کردار می‌باشد.

راستی گفتار آن است که با خدا و خلق در هیچ سخنی دروغ نگوید و کردارش مخالف گفتارش نباشد.

پس یکی از لوازم صدق آن است که هرگز مرتکب هیچ گناهی نشود و ترک هیچ طاعتی نکند. زیرا که مؤمن دعوی می‌کند که من بزرگی خدا را می‌دانم و یقین به بهشت و دوزخ دارم. راستی این سخن، مقتضی آن است که هرگز معصیت نکند. زیرا که هر معصیتی منافات با یقین به بزرگواری و یقین به بهشت و دوزخ دارد.

و یکی دیگر از لوازم صدق آن است که مستحبی را ترک نکند و مکروهی را به فعل نیاورد. زیرا که کسی نیست که دعوی این نکند که ما تابع رضای الهی هستیم و از بدیها گریزانیم.

و ایضا تصدیق به بهشت و عظمت الهی و اطلاع او بر دقائق امور، مقتضی آن است که همچنانچه در خدمت عظیمان مخلوقین، از برای رعایت عظمت ایشان و توقع نفع قلیلی از ایشان مرتکب خلاف آداب و ترک اولی⁽⁴¹²⁷⁾ نمی‌شوند، پس در حضور پادشاه پادشاهان و اعظم عظمًا⁽⁴¹²⁸⁾ باید که مرتکب هیچ ترک اولایی نشوند تا قرب او بیشتر حاصل شود و فواید و منافع نامتناهی بیشتر عاید گردد. پس هر ترک اولایی - بلکه متوجه غیر جناب مقدس او شدن - منافات با این تصدیق دارد.

و ایضا آدمی در هر روزی اقلاده مرتبه می‌گوید نزد خدا که: تو را عبادت می‌کنم و بس، و استعانت از تو می‌جویم و بس. پس اگر یک معصیت بکند که عبادت شیطان است، یا در یک امر متوجه غیر خدا شود و یاری از غیر خدا بجوید، در آن دعوی کاذب خواهد بود.

و همچنین اظهار ورع نمودن به ریا، و عبادت را در حضور مردم به شرایط به جا آوردن، و در خلوت روش دیگر بودن، و سایر افعالی که اخلاص در آنها نباشد، دروغ فعلی⁽⁴¹²⁹⁾ است. زیرا که آدمی به این فعل اظهار حالی از برای خود می‌کند که متصف به آن نیست. و اگر کسی از این راه ملاحظه نماید می‌داند که جمیع اخلاق و افعال حسنه به صدق و راستی برمی‌گردد. و حق تعالی مدح صادقان بسیار نموده است و فرموده است که خدا با راستگویان است⁽⁴¹³⁰⁾.

و همچنین کذب و دروغ، اصل اکثر صفات ذمیمه است. و ظاهر بسیاری از اخبار و {قول} بعضی از اصحاب آن است که از گناهان کبیره است. و از بسیاری از اخبار ظاهر می‌شود که دروغ را به جد⁽⁴¹³¹⁾ و به خوش طبعی⁽⁴¹³²⁾ و هزل⁽⁴¹³³⁾ گفتن، هر دو حرام است.

اما بعضی از افراد⁽⁴¹³⁴⁾ صدق هست که بد است، و بعضی از افراد کذب هست که خوب است، بلکه واجب می‌شود گاهی. مانند راستی که باعث ضرری شود به مؤمنی یا موجب کشتن نفس محترمی⁽⁴¹³⁵⁾ شود. این چنین راستی را حرام است گفتن. و در دروغی که باعث نجات مؤمنی شود از کشتن یا از حبس یا از ضرری، واجب است گفتن.

و همچنین اگر مالی را مؤمنی به ما به امانت سپرده است و ظالمی از ما می‌طلبد، ما را واجب است که انکار کنیم. بلکه قسم هم می‌توانیم خورد که مالی از آن مرد نزد ما نیست. و در چنین جاها اگر توریه⁽⁴¹³⁶⁾ توان کرد لازم است، به این که قصد کند که: مالی که مرا به تو باید داد نزد من نیست. و مانند این.

و همچنین نزد عشاری یا ظالمی یا حاکمی که به اقرار او مؤاخذه کند و مالی از او فوت شود، جایز است دروغ گفتن.

و در اصلاح میان دو مؤمن دروغ گفتن جایز است، مثل آن که به هر یک نقل کنیم که: دیگری حرف خیر شما می‌گفت و تعریف شما می‌کرد. هرچند او مذمت کرده باشد و دشنام داده باشد.

و همچنین تجویز دروغ کرده‌اند در خلف وعده کردن با زنان، که توقعات زیاد از این کس کنند⁽⁴¹³⁷⁾. هرچند اطلاق دروغ بر این معنی مجاز است.

و در ضمن احادیث بعضی از این تفاسیل ظاهر خواهد شد.

به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که: هر که زبانش راستگوست عملش پاکیزه و مقبول است.

و در حدیث دیگر فرمود که: حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه صاحب آن مرتبه شد نزد حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به راستی و ادا کردن امانت.

و در حدیث دیگر فرمود که: اول کسی که راستگو را تصدیق می‌نماید خداست. و بعد از آن خودش که می‌داند که راست می‌گوید.

و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: زینت سخن راستگویی است.

و در حدیث دیگر فرمود که: راست بگویید، که خدا با راستگویان است؛ و از دروغ اجتناب نمایید که دروغ از ایمان دور است. به درستی که راستگو بر کنار وادی نجات و کرامت است، و دروغگو بر کنار خواری و هلاک است.

و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقول است که به فرزندان خود می‌فرمود که: پرهیزید از دروغ در امر کوچک و بزرگ، خواه به جد گوئید و خواه به هزل و خوش طبعی. به درستی که کسی که دروغ کوچک می‌گوید، بر دروغ بزرگ جرئت به هم می‌رساند، یا بر خداوند بزرگوار جرئت کرده است که مخالفت او نموده است. مگر نمی‌دانید که حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که:

پیوسته بنده‌ای راست می‌گوید تا خدا او را صدیق⁽⁴¹³⁸⁾ می‌نویسد، و بنده‌ای پیوسته دروغ می‌گوید تا خدا او را کذاب⁽⁴¹³⁹⁾ می‌نویسد.

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله علیه منقول است که: حق تعالی برای بدها قفلها مقرر فرموده است و شراب را کلید آن قفلها گردانیده است، و دروغ بدتر است از شراب.

و در حدیث دیگر فرمود که: دروغ باعث خرابی ایمان است.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: دروغ بر خدا و رسول از گناهان کبیره است.

و از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: اول کسی که دروغگو را تکذیب می‌نماید خداست. دیگر دو ملکی که بر او موکل‌اند و با او می‌باشند. دیگر خود می‌داند که دروغ می‌گوید.

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه منقول است که: هیچ بنده‌ای مزه ایمان را نمی‌یابد تا ترک ننماید دروغ را، جدش را و هزلش را. و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حضرت عیسی علیه السلام فرمود که: هر که دروغ بسیار می‌گوید بها⁽⁴¹⁴⁰⁾ و حسنش بر طرف می‌شود.

و در حدیث دیگر فرمود که: حق تعالی دروغگویان را به فراموشی مبتلا کرده است که زود رسوا شوند.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: سخن بر سه قسم است: راست، و دروغ، و اصلاح میان مردم. راوی عرض کرد که: کدام است اصلاح میان مردم؟ فرمود که: آن است که شخصی شنیده است که شخصی بدی در حق او گفته است و از او آزرده شده است. تو می‌گویی که: من از او شنیدم که او تو را به نیکی یاد می‌کرد. خلاف آنچه از او شنیده‌ای.

و در حدیث دیگر فرمود که: خدا دوست می‌دارد دروغ را در اصلاح.
و در حدیث دیگر فرمود که: هر دروغی را از صاحبش سؤال خواهند کرد در روز قیامت، مگر دروغی که در یکی از سه چیز باشد: کسی که در جنگ‌گاه خواهد که با دشمنان مکرری کند که بر ایشان غالب شود، چون از برای مصلحت دین است، بر او گناهی نیست؛ یا کسی که در میان دو کس خواهد اصلاح کند، به هر یک چیزی می‌گوید که نزاع از میان ایشان برطرف شود؛ و کسی که وعده‌ای با اهل (4141) خود می‌کند و مصلحت نمی‌داند و نمی‌خواهد که به آن وفا کند.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که اصلاح کند، هر چه گوید، دروغگو نیست. و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: سه محل است که دروغ گفتن در آنها حسن و نیکوست: مکرری که در جنگ کنند؛ یا وعده‌ای که با زن کنند؛ یا اصلاحی که در میان مردم کنند. و سه محل است که راست گفتن در آنها قبیح است: سخن چینی کردن که باعث دشمنی مردم شود؛ و کسی را از احوال اهلیش به چیزی خبر دادن که باعث آزرده‌گی او شود؛ و تکذیب کردن شخصی را که خبری نقل کند و دروغ باشد.

و احادیث در باب صمت (4142) پیشتر مذکور شد. و تهدیدی که در باب خندانیدن مردم واقع شده است ممکن است که محمول باشد بر صورتی که دروغی گوید یا غیبت مسلمانی کند.

و باید دانست که از جمله چیزهایی که مذموم است بلکه دغدغه حرمت در آن می‌شود نقل دروغ است، مانند قصه حمزه (4143) و سایر قصه‌های دروغ.

چنانچه از حضرت رسول ﷺ منقول است که: بدترین روایتها روایت دروغ است.

بلکه قصه‌های راستی که لغو و باطل باشد مانند شاهنامه و غیر آن از قصه‌های مجوس⁽⁴¹⁴⁴⁾ و کفار، بعضی از علما گفته‌اند که حرام است⁽⁴¹⁴⁵⁾.

چنانچه در بعضی از کتب معتبره امامیه مسطور⁽⁴¹⁴⁶⁾ و مروی است از حضرت امام محمد تقی علیه السلام که آن حضرت نقل نمود از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم که آن حضرت فرمود که: ذکر علی بن ابی طالب عباده. و من علامات المنافق أن یتنفر عن ذکره و یختار استماع القصص الکاذبه و أساطیر المجوس علی استماع فضائله. ثم قرأ علیه السلام: (و اذا ذکر الله وحده اشمازت قلوب الذین لا یؤمنون بالأخره. و اذا ذکر الذین من دونه اذا هم یتبشرون).⁽⁴¹⁴⁷⁾

فستل صلوات الله علیه عن تفسیرها. قال: أما تدرون أن رسول الله صلی الله علیه و آله کان یقول: اذکروا علی بن ابی طالب فی مجالسکم. فان ذکره ذکری، و ذکری ذکر الله.

فالذین اشمازت قلوبهم عن ذکره و استبشروا عن ذکر غیره أولئک الذین لا یؤمنون بالأخره و لهم عذاب مهین.

یعنی: یاد کردن علی بن ابی طالب عبادت است. و از علامات منافق است که می‌رمد و تنفر می‌نماید از یاد کردن او، و اختیار می‌کند شنیدن قصه‌های دروغ و افسونهای⁽⁴¹⁴⁸⁾ مجوس را بر شنیدن فضایل آن حضرت. بعد از آن امام علیه السلام خواندند این آیه وافی هدایه⁽⁴¹⁴⁹⁾ را که: {و} اذا ذکر الله وحده تا به آخر.

پس رسیدند از آن حضرت صلوات الله علیه از تفسیر این آیه. فرمود که: آیا نمی‌دانید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرمود که: یاد کنید علی بن ابی طالب را در مجلسهای خود. پس به درستی که یاد کردن علی بن ابی طالب علیه السلام یاد کردن من است، و یاد کردن من یاد کردن خداست. پس آن کسانی که می‌رمد و گرفته می‌شود دل‌های ایشان از یاد کردن علی بن ابی طالب و شادمان می‌شوند از یاد

کردن غیر او، ایشان آنان‌اند که ایمان ندارند به آخرت، و مر ایشان راست عذابی خوار کننده.

و ابن بابویه در کتاب اعتقادات آورده است که: {الصادق عليه السلام} عن القصاص؛ أيحل الاستماع لهم؟ فقال: لا. و قال: من أصغى الى ناطق فقد عبده. فان كان الناطق عن الله، فقد عبدالله؛ و ان كان الناطق عن ابليس عبد ابليس. یعنی: پرسیدند از حضرت صادق عليه السلام از قصه خوانان، که: آیا گوش دادن به ایشان حلال است؟ آن حضرت فرمود که: نه؛ حلال نیست. و فرمود که: هر کس که گوش بدارد به ناطقی، پس به تحقیق که او را پرستیده. پس اگر از خدا سخن گوید یعنی راست و حق گوید، آن گوش کننده، خدا را پرستیده؛ و اگر از ابلیس سخن گوید یعنی سخنان دروغ و باطل گوید، پس آن گوش کننده ابلیس را پرستیده.

و کلینی همین مضمون را از امام محمد باقر عليه السلام روایت کرده است. یا أباذر ایاک و الغیبه. فان الغیبه أشد من الزنا. قلت: یا رسول الله و لم ذاک بأبی أنت و أمی؟ قال: لأن الرجل یزنی فیتوب الی الله فیتوب الله علیه، و الغیبه لا تغفر حتی یغفرها صاحبها. یا أباذر سباب المسلم فسوق، و قتاله کفر، و أکل لحمه من معاصی الله، و حرمة ماله کحرمة دمه. قلت: یا رسول الله! و ما الغیبه؟ قال: ذکرک أخاک بما یکره. قلت: یا رسول الله فان کان فیه ذاک الذی یذکر به؟ قال: اعلم أنك اذا ذکرته بما هو فیه فقد اغتبتہ، و اذا ذکرته بما لیس فیه بهتہ. ا أباذر من ذب عن أخیه المسلم الغیبه، کان حقا علی الله عز و جل أن یعتقه من النار. یا أباذر من اغتیب عنده أخوه المسلم و هو یستطیع نصره فنصره، نصره الله عز و جل فی الدنیا و الآخره. و ان خذله و هو یستطیع نصره، خذله الله فی الدنیا و الآخره.

ای ابوذر حذر نما از غیبت کردن. پس به درستی که غیبت بدتر است از زنا. گفتم: یا رسول الله چرا چنین است، پدر و مادرم فدای تو باد؟ فرمود: برای آن که مردی زنا می‌کند، پس توبه می‌کند به سوی خدا، پس خدا توبه او را قبول می‌نماید. و غیبت آمرزیده نمی‌شود تا پیامرزد آن را صاحب غیبت. ای ابوذر دشنام دادن مسلمان گناه بزرگ است؛ و با او جنگ و قتال⁽⁴¹⁵⁰⁾ کردن در مرتبه کفر است؛ و گوشتش را خوردن به غیبت، از معصیتهای خداست؛ و حرمت مال او مانند حرمت خون اوست. گفتم: یا رسول الله غیبت چیست؟ فرمود: آن است که یاد کنی بردار مؤمن خود را به چیزی که او را بد آید. گفتم: یا رسول الله اگر در او باشد آن عیب که یاد کرده می‌شود به آن؟ فرمود: بدان به درستی که اگر او را یاد کنی به آنچه در او هست، پس به تحقیق که او را غیبت کرده‌ای؛ و اگر یاد کنی او را به آنچه در او نیست، بهتان بسته‌ای بر او. ای ابوذر هر که دفع کند از برادر مسلمان خود غیبت را، لازم است بر خدای عزوجل که او را آزاد گرداند از آتش جهنم. ای ابوذر هر که غیبت کرده شود نزد او برادر مسلمان او، و او را تواند یاری کند، پس یاری کند او را، خدای عزوجل او را یاری کند در دنیا و آخرت؛ و اگر او را یاری نکند و تواند او را یاری کردن، خدا او را یاری نکند در دنیا و آخرت. توضیح این مطالب در ضمن چند فصل به عمل می‌آید.

فصل اول: در بیان مذمت غیبت و حرمت آن است بدان که در حرمت غیبت مسلمانان در میان علما خلافی نیست. و آیه و احادیث متواتره بر حرمت آن دلالت دارد. و ظاهر بعضی از احادیث آن است که از جمله گناهان کبیره است. و جمعی از علما نیز کبیره می‌دانند. و ظاهر این حدیث شریف که حضرت فرمود که از زنا بدتر است، دلالت می‌کند بر آن که از اکبر کبایر⁽⁴¹⁵¹⁾ است و از جمیع گناهان شیوعش بیشتر است.

زیرا که صفات ذمیمه‌ای که باعث غیبت می‌باشد، از حسد و کینه و عداوت، در اکثر خلق بر وجه کمال می‌باشد و خصوصیتی به پیر و جوان، و عالم و جاهل، و وضع⁽⁴¹⁵²⁾ و شریف ندارد. چه، ظاهر است که هر کس را دشمنی و همچشمی و همکاری می‌باشد. و مانعی که در گناهان دیگر می‌باشد در اینجا نیست زیرا که مانع اکثر ناس در عدم ارتکاب گناهان، یا قباحت عرفی⁽⁴¹⁵³⁾ است یا عدم قدرت. و در این گناه، قباحت بالکلیه برطرف شده است بلکه یک جزو از اجزای استعداد در این زمانها این است که کسی خوش نقل و شیرین زبان و چرب و نرم باشد و غیبت را بر وجه کمال تواند کرد. و ایضا شیطان لباسها برای تجویز این عمل پیدا کرده است که اهل علم و صلاح در آن لباسها پخته و ناصحانه و مشفقانه غیبت می‌کنند از روی نهایت محبت و دینداری و خداترسی. و عدم قدرت نیز در این گناه نیست زیرا که احتیاج به زری و پولی و معینی⁽⁴¹⁵⁴⁾ و آلتی ندارد، و سخن گفتن در نهایت آسانی است. و به این سببها شیوعش از جمیع گناهان بیشتر است، با آن که تهدید و تحذیر⁽⁴¹⁵⁵⁾ در این گناه زیاده از گناهان دیگر وارد شده است. چنانچه حق تعالی فرموده است که: یا أيها الذین ءامنوا اجتنبوا کثیرا من الظن. ان بعض الظن اثم. و لا تجسسوا و لا یغتب بعضکم بعضا. أیحب أحدکم أن یأکل لحم أخیه میتا فکرتهموه.

(و اتقوا الله ان الله تواب رحیم)⁽⁴¹⁵⁶⁾: ای گروه مؤمنان اجتناب نمایید و ترک کنید بسیاری از گمانها را. به درستی که بعضی از گمانها گناه است. و تجسس و تفحص عیبهای مردم مکنید. و غیبت نکنید بعضی از شما بعضی را (یعنی یکدیگر را غیبت مکنید و به بدی یاد مکنید). آیا دوست می‌دارد احدی از شما که گوشت مرده برادر مؤمن خود را بخورد؟ پس به تحقیق از خوردن گوشت مرده برادر خود کراهت دارید. (پس، از غیبت نیز کراهت داشته باشید که

در آن مرتبه است.) و بترسید و بپرهیزید از عقوبات الهی. به درستی که حق تعالی بسیار قبول کننده توبه‌هاست، و بسیار مهربان است (به بندگان). و به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که: هر که بگوید در شأن مؤمنی چیزی را که چشمهایش دیده باشد و گوشهایش شنیده باشد، پس او داخل است در آن جماعت که حق تعالی در مذمت ایشان فرموده است که: **(ان الذين يحبون أن تشيع الفاحشه في الدين ءامنوا لهم عذاب أليم)** ⁽⁴¹⁵⁷⁾. یعنی: آنان که دوست می‌دارند که فاش شود خصلتهای بد و عیبها در شأن جماعتی که ایمان آورده‌اند، مر ایشان راست عذابی دردناک.

و در حدیث دیگر فرمود که: حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که: غیبت، دین مرد مسلمان را تندتر و زودتر فاسد می‌کند از خوره‌ای که در اندرون آدمی به هم رسد. و فرمود که: نشستن در مسجد برای انتظار نماز عبادت است، مادام که غیبت مسلمانی نکنند. و به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که: هر که روایت کند بر مؤمنی روایتی که خواهد در آن نقل، عیب او را ظاهر گرداند و مروتش را درهم شکند که از دیده‌های مردم او را بیندازد، خدا او را از ولایت ⁽⁴¹⁵⁸⁾ خود بیرون کند و به ولایت شیطان داخل کند. پس شیطان او را قبول نکند. یعنی خدا او را دوست ندارد و یاری نکند، و او را به شیطان واگذارد. و در روایت دیگر منقول است که: از آن حضرت پرسیدند از تفسیر این حدیث که: حضرت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که: عورت مؤمن بر مؤمن حرام است. فرمود که: مراد آن نیست که عورت ظاهرش را ببینی. بلکه مراد آن است که سرش را فاش کنی و عیبش را تفحص کنی و نقل کنی و او را رسوا کنی. و به سند معتبر از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منقول است که: هر که ایمان به خدا و روز قیامت داشته باشد، نشیند در مجلسی که در آن مجلس امامی را دشنام دهند یا مسلمانی را

غیبت کنند. و در حدیث دیگر فرمود که: هر که مسلمانی را غیبت کند روزه‌اش باطل می‌شود، و وضویش می‌شکند، و در قیامت از او گندی ظاهر خواهد شد بدتر از گند مردار، که اهل محشر همه از گند او متأذی⁽⁴¹⁵⁹⁾ شوند. و اگر پیش از توبه بمیرد مرده خواهد بود بر حالتی که حلال داند چیزی را که خدا حرام کرده است. و فرمود که: هر که تطول⁽⁴¹⁶⁰⁾ و احسان کند بر برادر مؤمنش در غیبتی که بشنود که در مجلسی که او را می‌کنند، به این که مانع شود و رد آن غیبت کند، حق تعالی از او هزار نوع از بدی را در دنیا و آخرت دفع کند؛ و اگر رد نکند و حال آن که قادر بر رد باشد، مثل گناه آن غیبت کننده بر او لازم شود هفتاد مرتبه.

بدان که باطل شدن روزه و وضو را حمل بر این کرده‌اند که کمال روزه و وضویش زایل می‌شود، نه این که باید قضا یا اعاده کردن. و به سند صحیح دیگر از آن حضرت منقول است که: سزاوارترین مردم به گناهکار بودن، سفیه بی‌خردی است که غیبت مسلمانان کند. و ذلیلترین مردم کسی است که مردم را خوار کند. و به سند معتبر منقول است که: شخصی به حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه گفت که: فلان شخص شما را نسبت می‌دهد به این که گمراهید و صاحب بدعتید. حضرت فرمود که: حق همنشینی آن شخص را رعایت نکردی که سخن او را به ما نقل کردی. و حق ما را رعایت نکردی که از برادر ما چیزی به ما نقل کردی که ما نمی‌دانستیم. به درستی که مرگ، همه را در خواهد یافت، و در روز بعث⁽⁴¹⁶¹⁾ همه در یک جا حاضر خواهیم شد، و وعده گاه همه قیامت است، و خدا در میان همه حکم خواهد کرد. و زینهار که احتراز کن از غیبت که آن نانخورش⁽⁴¹⁶²⁾ سگان جهنم است. و بدان که کسی که ذکر

عیوب مردم بسیار می‌کند، این بسیار گفتن گواهی می‌دهد که در او عیب بسیار هست.

و به سند معتبر منقول است از علقمه ⁽⁴¹⁶³⁾ که: عرض کردم به خدمت حضرت صادق علیه السلام که: یابن رسول الله بفرما که کیست که گواهیش را قبول می‌توان کرد، و کیست که گواهیش را قبول نمی‌توان کرد. حضرت فرمودند که: ای علقمه هر که بر فطرت اسلام ⁽⁴¹⁶⁴⁾ باشد گواهیش جایز و مقبول است. گفتم که: قبول می‌توان کرد شهادت کسی را که گناهان کند؟ فرمود که: ای علقمه اگر شهادت آنها را قبول نتوان کرد پس قبول نمی‌توان کرد مگر شهادت پیغمبران و اوصیای ایشان را، زیرا که ایشان معصوم‌اند و بس، نه سایر خلق. پس هر که را به چشم خود نبینی که گناهی می‌کند و دو گواه بر او شهادت ندهند که گناهی کرده است او از اهل عدالت و ستر ⁽⁴¹⁶⁵⁾ است و گواهیش مقبول است هرچند در واقع گناهکار باشد؛ و هر که او را غیبت کند بر گناههای مخفی او، از ولایت خدا بیرون است و در ولایت شیطان داخل است. و به تحقیق که پدرم روایت نمود از پدرانش که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: هر که غیبت مؤمنی کند به خصلتی که در او باشد، خدا در میان ایشان در بهشت هرگز جمع نکند. و هر که غیبت کند مؤمنی را به خصلتی که در او نباشد، عصمت ایمانی ⁽⁴¹⁶⁶⁾ از میان ایشان منقطع گردد و آن که غیبت کرده است در آتش باشد همیشه، و بد جایگاهی است جایگاه او. و به سند دیگر منقول است که: حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به نوف بکالی فرمود که: اجتناب کن از غیبت که نانخورش سگان جهنم است. بعد از آن فرمود که: ای نوف دروغ می‌گویند کسی که گمان می‌کند که او از حلال متولد شده است و گوشت مردم را به غیبت می‌خورد. و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که فرمود که: غیبت مکن که چون غیبت

مردم می‌کنی تو را غیبت می‌کنند. و از برای برادر مؤمن خود گوی ⁽⁴¹⁶⁷⁾ مکن که خود در آن گو می‌افتی. و هر کار که می‌کنی با مردم، جزای خود را می‌یابی. و در حدیث دیگر منقول است که: از صفات منافقان آن است که اگر مخالفت ایشان می‌کنی تو را غیبت می‌کنند.

و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: روزه‌دار در عبادت خداست مادام که غیبت مسلمانی نکند. و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: کسی که برادر مؤمنش را روبه‌رو مدح گوید و در پشت سرش غیبت او کند عصمت ایمانی از میان ایشان برطرف می‌شود. و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که غیبت کند برادر مؤمن خود را بی‌آن که عداوتی در میان ایشان باشد، پس شیطان در نطفه او شریک بوده است ⁽⁴¹⁶⁸⁾. و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: زینهار که اجتناب نمایند از غیبت مسلمان. به درستی که مسلمان غیبت برادر مسلمان خود نمی‌کند و حال آن که خدا در قرآن او را نهی فرموده است. و فرمود که: هر که بگوید از برای مؤمنی سخنی که خواهد که مروت ⁽⁴¹⁶⁹⁾ و قدر او را درهم شکنند خدا او را حبس کند در طینت خَبَال ⁽⁴¹⁷⁰⁾ (یعنی در جایی که چرک و ریم فرج‌های زناکاران در آنجا جمع می‌شود) تا از عهده آن سخن بیرون آید. و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حق تعالی دشمن می‌دارد خانه پرگوشت را و گوشت فربه را. بعضی از اصحاب عرض کردند که: یا بن رسول الله ما دوست می‌داریم گوشت را، و خانه‌های ما از گوشت خالی نمی‌باشد. حضرت فرمود که: آن که مراد نیست که فهمیدی. مراد از خانه پرگوشت خانه‌ای است که در آن خانه گوشت‌های مردم را به غیبت می‌خورند، و گوشت فربه صاحب تجبر ⁽⁴¹⁷¹⁾ متکبری است که در راه رفتن خُیلا ⁽⁴¹⁷²⁾ و تکبر

کند. و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: پرهیزید از گمان بد به مردم بردن. به درستی که گمان بد بدترین دروغهاست. و برادران باشید در راه خدا چنانچه خدا شما را به آن امر فرموده است. و به لقبهای بد یکدیگر را یاد مکنید، و تجسس و تفحص عیبهای مردم مکنید، و فحش به یکدیگر مگویید، و غیبت یکدیگر مکنید، و منازعه مکنید، و دشمنی مکنید، و حسد یکدیگر را مبرید؛ به درستی که حسد ایمان را می خورد چنانچه آتش هیزم خشک را می خورد. و به سند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که: یاد کنید برادر مؤمن خود را در هنگامی که از شما غایب باشد، به احسن وجوهی که می خواهید که او شما را به آن وجه یاد کند در وقتی که شما از او غایب باشید. و در حدیث دیگر فرمود که: هیچ ورعی نافعتر نیست از اجتناب کردن از محارم الهی، و خود را بازداشتن از آزار مسلمانان و غیبت ایشان. و در حدیث دیگر منقول است که: حق تعالی وحی فرمود به حضرت موسی بن عمران علی نبینا و آله و ع که: صاحب غیبت اگر توبه کند آخر کسی خواهد بود که داخل بهشت شود؛ و اگر توبه نکند اول کسی خواهد بود که داخل جهنم شود. و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: چهار کس اند که آزار می رسانند به اهل جهنم با آزاری که خود دارند، و از حمیم جهنم به خورد ایشان می دهند، و واویلاه ⁽⁴¹⁷³⁾ و واثبوره ⁽⁴¹⁷⁴⁾ فریاد می کنند، و اهل جهنم بعضی به بعضی می گویند که: چرا این چهار طایفه ما را آزار می کنند با آزاری که خود داریم. یکی از ایشان شخصی است که در تابوتی از آتش آویخته است؛ و یکی شخصی است که امعایش ⁽⁴¹⁷⁵⁾ را از اندرونش می کشند؛ و یکی شخصی است که چرک و خون از دهانش جاری است؛ و یکی شخصی است که گوشت خود را می خورد.

پس، از حال صاحب تابوت می پرسند که: این بدبخت چرا این قدر آزارش به ما می رسد؟ می گویند که: او مرده بود و مالهای مردم در گردنش بود و چیزی هم از او نمانده بود که حق مردم را ادا کنند. بعد از آن می پرسند از حال کسی که امعایش را می کشند. می گویند که: پروا نمی کرد از بول به هر جای بدنش که می رسید. پس می پرسند از حال کسی که از دهانش چرک و خون جاری است. می گویند که: او نظر می کرد و هر سخن بدی که از مردم می شنید نقل می کرد و به ایشان نسبت می داد. بعد از آن می پرسند از حال کسی که گوشت خود را می خورد که: این بدبخت چرا آزارش به ما می رسد با آزاری که ما خود داریم؟ می گویند که: این گوشت مردم را به غیبت می خورد و سخن چینی می کرد. و احادیث در این باب بسیار است، ما به نقل احادیثی که سندش معتبر بود اکتفا نمودیم.

فصل دوم: در بیان معنی غیبت است و بعضی نزدیک به همین عبارت تعریف کرده اند که در این حدیث واقع شده است که: یاد کردن مؤمن است در حال غیبت او به نحوی که اگر او بشنود خوشش نیاید و آزرده شود. و اکثر، تعریف غیبت چنین کرده اند که: تنبیه کردن⁽⁴¹⁷⁶⁾ است در حال غیبت انسان معین، یا آن که در حکم معین باشد، بر امری که او کراهت داشته باشد که آن امر را به او نسبت دهند، و آن امر در او باشد، و آن امر را به حسب عرف، نقص و عیب شمارند. خواه این تنبیه به گفتن باشد، و خواه به اشاره کردن باشد، و خواه به کنایه باشد و خواه به صریح و خواه به نوشتن. و قید کردیم به انسان معین از برای آن که اگر معین نباشد غیبت نیست. مثل آن که گوید که: یکی از اهل این شهر چنین عیبی دارد. این حرام نیست مگر آن که به نحوی گوید که به قرینه، سامع⁽⁴¹⁷⁷⁾ بیابد. که آن غیبت است هر چند نام نبرد. و در حکم معین آن است که

گوید که: زید و عمرو - یکی از ایشان - فلان عیب را دارد. و بعضی این قسم سخن را غیبت آن هر دو شخص می‌دانند زیرا که هر یک را در معرض این احتمال در آوردن نقص شأن اوست و اگر بشنود آزرده می‌شود. و اینکه گفتیم: آن امر در او باشد برای این است که بهتان به در رود. زیرا که مشهور این است که غیبت و بهتان غیر یکدیگرند هر چند بهتان بدتر است. و غیبت آن است که بیان عیبی کنند که در او باشد. و بهتان آن است که عیبی از برای او اثبات کنند که در او نباشد. چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: از جمله غیبت آن است که در شأن برادر خود بگویی چیزی را که خدا بر او پوشیده است. و از جمله بهتان آن است که در حق برادر مؤمن خود چیزی را بگویی که در او نباشد.

و گاه هست که غیبت را بر معنی اطلاق می‌کنند که شامل بهتان نیز هست. چنانچه به سند معتبر از داوود بن سرحان ⁽⁴¹⁷⁸⁾ منقول است که: از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم از غیبت. فرمود که: آن است که به برادر مؤمن بدی را نسبت دهی که او نکرده باشد، یا آن که بدی را از او فاش کنی که خدا بر او پوشانیده باشد و به گواه ثابت نشده باشد نزد حاکم شرع که حدی بر او لازم شود. و قید کردیم که آن امر به حسب عرف عیب باشد برای آن که اگر ما کمالی از برای کسی اثبات کنیم و او بدش آید غیبت نیست. مثل آن که می‌گوییم که: فلان شخص نماز شب می‌کند و او بدش می‌آید. اما اگر عیب باشد، هر قسم عیبی که باشد که ذکرش باعث آزرده‌گی او شود، غیبت است، خواه در خلقت بدنش و خواه در اخلاقش و خواه در اعمالش و خواه در نسبش. مثل آن که گویند که: دنی‌زاده است. یا: جولاه‌زاده است. مگر عیوب ظاهره که بعد از این بیان خواهد شد. و از تعریف ظاهر شد که غیبت مخصوص گفتن صریح نیست. پس اگر به کنایه گوید

هم غیبت است. مثل آن که حرف کسی مذکور شود، بگوید که: الحمدلله که ما به محبت ریاست مبتلا نیستیم، و غرضش کنایه به آن شخص باشد که او مبتلاست. یا آن که گوید که: خدا ما و او را از محبت دنیا نجات دهد، و غرضش اثبات این عیب باشد برای او، و خود را برای رفع مَظنه⁽⁴¹⁷⁹⁾ شریک کند. و امثال این سخنان از تلبیساتی⁽⁴¹⁸⁰⁾ که در باب غیبت شایع گردیده است که در ضمن حمد و ثنای الهی و اظهار شکستگی و فروتنی خود و ناصح مردم بودن، بر وجه اتم⁽⁴¹⁸¹⁾ و اکمل⁽⁴¹⁸²⁾ عیوب مردم را فاش می‌کنند. و همچنین ظاهر شد که مخصوص گفتن نیست، بلکه اگر مذمت شخصی را به دیگری بنویسند داخل است در غیبت. و همچنین اگر عیب کسی را به اشاره چشم و ابرو و یا دست اظهار کنند، یا در حرف، یا در راه رفتن، یا غیر آن از اشارات و حرکات، اظهار نقص شخصی کنند و تقلید او نمایند، غیبت است.

فصل سیم: در بیان فردی⁽⁴¹⁸³⁾ چند از غیبت که علما استثنا کرده‌اند و آن ده قسم است: اول: تظلم مظلوم است که بر کسی ظالمی ظلمی کرده باشد و او به نزد شخصی آید و اظهار ظلم آن ظالم کند که این شخص رفع آن ظلم از او بکند. و این قسم را علما تجویز کرده‌اند که تظلم کردن مظلوم و شنیدن آن شخص هر دو جایز است، اما در صورتی که آن شخص قادر بر رفع آن ظلم باشد و غرضش از شنیدن، رفع ظلم باشد، و غرض قایل⁽⁴¹⁸⁴⁾ نیز همین باشد، و نزد همان شخص که توقع این نفع از او دارد بگوید و نزد دیگران نگوید. دویم: نهی از منکر است که شخصی بدی از کسی می‌داند، و می‌خواهد که به این گفتن و نقل کردن شاید او ترک نماید. و این مشروط است به شرایط نهی از منکر که بدانند که فعل آن شخص بد است، و منکر است، و تجویز تأثیر بکند⁽⁴¹⁸⁵⁾، و خوف ضرر نداشته باشد، و به کمتر از این، داند که او برطرف نمی‌کند.

پس اگر نداند که آن کاری که او می‌کند بد است، به اینکه مثلاً مسئله خلافی⁽⁴¹⁸⁶⁾ باشد، و احتمال دهد که او به رأی مجتهدی عمل کند آن فعل را حلال داند، مذمت او بر این فعل نمی‌تواند کرد. و همچنین اگر داند که این گفتن فایده نمی‌کند و باعث این نمی‌شود که آن مرد آن فعل را ترک کند نمی‌باید گفت. و همچنین اگر خوف ضرری به بدن او یا مال او یا عرض⁽⁴¹⁸⁷⁾ او یا احدی از مؤمنین و مؤمنات داشته باشد جایز نیست گفتن. و همچنین اگر ممکن باشد که در خلوت او را نصیحت کند و داند که به آن نصیحت، او برطرف می‌کند جایز نیست که او را در مجالس رسوا کند. و با تحقق شرایط باید که سعی کند که غرض او رضای الهی و ترک معصیت خدا باشد، و عداوتها و کینه‌ها و حسدها باعث نباشد که نهی از منکر را وسیله تدارک کینه خود کرده باشد و غرض باطل خود را در نظر مردم چنین صورت دهد. سیم: آن است که به عنوان فتوا خواهد که از عالمی مسئله‌ای بی‌رسد، و در آن ضمن مذمت کسی مذکور شود. مثل آن که می‌پرسد که: پدرم مال مرا برداشته است، آیا من می‌توانم با او دعوی کنم؟ و در این فرد هم تا ممکن باشد که به نحوی سؤال کند که نفهمند پدر خودش مراد است، به این که بگوید که: اگر پدری با فرزندی چنین معامله نموده باشد چون است؟، می‌باید چنین کند. و اگر به این نحو بیان نتوان کرد می‌باید سعی کند که بغیر آن عالم، دیگری نشنود. چهارم: نصیحت مُسْتَشِير⁽⁴¹⁸⁸⁾ است. مثل آن که شخصی با کسی مشورت می‌کند که: مال خود را به فلان شخص بدهم به قرض، یا به مضاربه بدهم یا نه؟ یا دختر خود را می‌خواهم به او تزویج نمایم. در این صورت واجب است که آنچه خیر او را داند بگوید. و اگر داند که به مجمل که بگوید که: مکن او ترک می‌نماید، به همین اکتفا نماید. و اگر او راضی نشود مگر به تفصیل، همان عیبی که در همان معامله دخیل است بگوید و زیاده از آن

نگوید. و اگر از او سؤال ننماید و به اعتبار اخوت و خیرخواهی او را منع کند از معامله با آن شخص از برای خدا، خوب است، در صورتی که داند ضرر عظیم به او می‌رسد از معامله آن شخص. پنجم: بیان بدعت ارباب بدع⁽⁴¹⁸⁹⁾ است که ضرر به دین مردم رسانند و مردم را فریب دهند و گمراه کنند. بیان بدعت ایشان کردن واجب است، و مردم را منع از متابعت ایشان کردن لازم است خصوصاً بر علما. چنان که به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات‌الله‌علیه منقول است که: حضرت رسول ﷺ فرمود که: هرگاه که ببینید اهل ریب⁽⁴¹⁹⁰⁾ و بدعتها را بعد از من، پس اظهار کنید بیزاری از ایشان، و ایشان را دشنام بسیار بدهید، و در مذمت و بطلان ایشان سخن بسیار بگویید. بلکه اگر ضرور شود بهتان هم نسبت به ایشان بگویید تا طمع نکنند در فاسد کردن اسلام، و مردم از ایشان حذر نمایند و از بدعتهای ایشان یاد نگیرند، تا حق تعالی از برای شما به سبب این رفع بدعت حسنات بسیار بنویسد و بلند کند درجات شما را در آخرت. و در حدیث صحیح دیگر از حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه منقول است که: مصاحبت مکنید با اهل بدعت، و با ایشان همنشینی مکنید که نزد مردم مثل یکی از ایشان خواهید بود. چنانچه حضرت رسول ﷺ فرمود که: آدمی بر دین دوست خود است. و احادیث در این باب بسیار است و بعضی در باب بدعت گذشت. و ضرر هیچ طایفه نسبت به ایمان و اهل ایمان مثل ضرر ارباب بدعت نیست. زیرا که کفار بحت⁽⁴¹⁹¹⁾، چون کفر ایشان ظاهر است، مردم از ایشان احتراز می‌نمایند؛ اما ارباب بدعت چون در لباس مسلمانان‌اند، و به تصنع و ریا خود را از اهل خیر می‌نمایند، مردم فریب ایشان را می‌خورند. پس بر علما و غیر ایشان واجب است که اظهار بطلان ایشان بکنند و در خرابی بنیان ایشان سعی نمایند که اهل جهالت به متابعت ایشان گمراه نشوند.

ششم: بیان خطای اجتهاد مجتهدین است، که مجتهدی رأیی اختیار کرده باشد و مجتهد دیگر رأی او را خطا داند. جایز است که بیان خطای او بکند و دلایل بر بطلان رأی او بگوید. چنانچه همیشه علمای سلف رضوان الله علیهم بیان خطای معاصرین و علمای گذشته می کرده‌اند. و این باعث نقص هیچ یک از ایشان نیست و هر یک به سعی جمیل خود که در احیای دین کرده‌اند مثاب⁽⁴¹⁹²⁾ و مأجورند⁽⁴¹⁹³⁾. اما می‌باید که به قدر ضرورت از بیان خطای در آن مسئله اکتفا نمایند و مبالغه‌ای در تشنیع⁽⁴¹⁹⁴⁾ و مذمت نکنند و غرض محض، بیان حق و رضای الهی باشد و حقد⁽⁴¹⁹⁵⁾ و حسد و اغراض باطله دیگر باعث نباشد. و در اینجا شیطان راهها و حيله‌ها بسیار است.

هفتم: بیان جرح⁽⁴¹⁹⁶⁾ راویان اخبار و احادیث است. چنانچه علمای ما در کتابهای رجال مذمت بعضی از راویان نموده‌اند برای حفظ سنت و شریعت، و تمیز میان صحیح و غیر صحیح، و معتبر و غیرمعتبر از احادیث. و چون غرض دینی متعلق است به این امر، لهذا جایز دانسته‌اند. هشتم: آن که شخصی به وصفی مشهور باشد که آن صفت در او ظاهر باشد، و برای تمیز و معرفت، او را به آن وصف ذکر کنند، مثل: فلان اعرج⁽⁴¹⁹⁷⁾ یا اعمی⁽⁴¹⁹⁸⁾ یا اشل⁽⁴¹⁹⁹⁾ یا اعور⁽⁴²⁰⁰⁾. و بعضی مطلقاً تجویز کرده‌اند ذکر این عیوب ظاهره را. و بعضی گفته‌اند که در صورتی جایز است که تمیز آن شخص منحصر ذکر آن وصف باشد. و احتیاط در آن است که تا ممکن باشد به عبارتی نگویند که اگر او بشنود آزرده شود و موجب نقص او باشد عرفاً. مثل این که بگویند: فلان کوره. زیرا که به جای این عبارت، عبارت دیگر می‌توان گفت که مستلزم تحقیر او نباشد. و بر استثنای این فرد مجمل بعضی از اخبار معتبره دلالت دارد. چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: غیبت آن است که در حق برادر خود

چیزی بگویی که خدا بر او پوشیده است. اما امری که در او ظاهر باشد مانند حدت⁽⁴²⁰¹⁾ و غضب و مبادرت⁽⁴²⁰²⁾ در امور، پس آن غیبت نیست. و بهتان آن است که چیزی بگویی که در او نیست. نهم: غیبت جماعتی است که گناهان را علانیه مرتکب باشند و تظاهر به آنها نمایند.

مانند ارباب مناصب جور که مناصب ایشان فسق است و علانیه مرتکب آنها هستند. پس اگر همان گناه را که علانیه می‌کنند و همه کس می‌دانند و ایشان پروایی هم از گفتن آنها ندارند بگویند، البته غیبت نیست. مثل آن که بگویند که: فلان شخص حاکم فلان شهر است. اگر آن شخص بشنود او را خوش می‌آید. و در غیبت مأخوذ⁽⁴²⁰³⁾ است که او کراحت داشته باشد. و اگر گناهی را به علانیه کند و از ذکرش آزرده می‌شود، مثل آن که کسی در مجامع گناهی را می‌کند و اخفا نمی‌کند اما اگر آن گناه را ذکر کنند آزرده می‌شود، این نیز مشهور آن است که غیبت نیست. اما اگر او را مذمت کنند و عیبهای دیگرش که مخفی باشد بیان کنند، با آن که مُتْجَاهِر⁽⁴²⁰⁴⁾ به بعضی از کبایر باشد، خلاف⁽⁴²⁰⁵⁾ است. و دور نیست که مذمتش بر آن گناهانی که علانیه می‌کند توان کردن، هرچند شرایط نهی از منکر متحقق نباشد. اما گناهان مخفیش را ذکر نکردن اولی⁽⁴²⁰⁶⁾ و احوط⁽⁴²⁰⁷⁾ است.

و بر استثنای این فرد مجملاً، احادیث بسیار وارد است. چنانچه به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که: هر که در غایبانه کسی او را به چیزی یاد کند که در او باشد و مردم دانند او را غیبت نکرده است؛ و اگر به چیزی یاد کند که مردم ندانند غیبت کرده است؛ و اگر او را به چیزی یاد کند که در او نباشد بر او بهتان زده است. و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هرگاه فاسق، مجاهره⁽⁴²⁰⁸⁾ به فسق کند و علانیه گناه کند او

را حرمت نیست و غیبت او حرام نیست. و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: سه کس اند که ایشان را حرمتی نیست: صاحب بدعتی که به خواهش خود بدعتی در دین پیدا کرده باشد؛ و امام جائز⁽⁴²⁰⁹⁾؛ و فاسقی که علانیه فسق کند. و به سند صحیح از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: حرمت فاسق از همه کس کمتر است.

و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: هر که با مردم معامله کند و ظلم بر ایشان نکند، و با ایشان سخن گوید و دروغ نگوید، و با ایشان وعده کند و خلف وعده نکند، پس او مروتش کامل گردیده، و عدالتش ظاهر شده، و برادریش واجب گردیده، و غیبتش حرام گردیده است. و به سند معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام مثل این مضمون منقول است. و یک فرد دیگر نزدیک به این فرد علما استثنا کرده اند، که هرگاه دو کس مطلع بر عیب شخصی شده باشند و آن را با یکدیگر تکرار کنند بدون آن که ثالثی مطلع شود، اکثر گفته اند که غیبت نیست. و بعضی این را جایز ندانسته. و احتیاط در ترک است.

دهم: آن که جمعی مطلع شوند بر گناهی که موجب حد⁽⁴²¹⁰⁾ و تعزیر⁽⁴²¹¹⁾ شرعی باشد، و عدد ایشان آن قدر باشد که به گواهی ایشان نزد حاکم شرع ثابت شود، جایز است که نزد حاکم شرع شهادت دهند نه نزد سایر ناس و حکام جور.

فصل چهارم: در حکم شنیدن غیبت است و مشهور میان علما این است که اگر تصدیق کند یا گوش دهد از روی رضا و خواهش، او نیز در گناه مثل غیبت کننده است. چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: شنونده غیبت یکی از دو غیبت کننده است. و ظاهر بعضی از احادیث معتبره و

کلام بسیاری از علما آن است که تا ممکن باشد می‌باید رد آن غیبت بکنند، و منع کنند، و برادر مؤمن خود را یاری کند. و اگر نتواند، برخیزد، و اگر قدرت بر برخاستن هم نداشته باشد، به دل کراحت داشته باشد و راضی به آن نباشد. چنانچه به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: هر که برادر مؤمن او را نزد او غیبت کنند، و او را نصرت و یاری کند، خدا او را در دنیا و آخرت یاری کند. و هر که او را یاری نکند و دفع غیبت از او نکند، و حال آن که قدرت بر نصرت و اعانت او داشته باشد، خدا او را پست کند در دنیا و آخرت.

و از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منقول است که: هر که رد کند غیبت را از عرض برادر مؤمن خود، آن عمل برای او حجابی گردد از آتش جهنم. و به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که: حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که: هر که رد کند از عرض برادر مسلمان خود، خدا بهشت را برای او بنویسد البته. و بعضی از علما گفته‌اند که: هرگاه شخصی غیبت شخصی کند، و ما ندانیم که آن شخص استحقاق غیبت دارد یا نه، جایز نیست که گوینده را نهی کنیم و حکم به فسق او کنیم. زیرا که احوال مسلمانان محمول بر صحت است. و گاه باشد که غرض صحیحی در این غیبت داشته باشد، و نهی کردن او ایدای مسلم است. و تا معلوم نشود که آنچه او می‌کند فسق است، ایدای او جایز نیست. و دور نیست که در این باب به تفصیلی قایل توان شد که اگر قایل ⁽⁴²¹²⁾ شخصی باشد که ظاهر احوال او این باشد که غرض صحیحی ندارد منعی توان کرد. و اگر قایل از اهل صلاح و ورع باشد و بنای اکثر امورش بر تدین باشد و محامل صحیح ⁽⁴²¹³⁾ درباره او بسیار باشد، اگر ممکن باشد، بر وجه حسنی او را بازدارند که او آزرده نشود، به این که توجیهی برای فعل آن شخص غایب پیدا کنند یا به نحو دیگر

بکنند. والا ساکت شوند و حکم به فسق قایل نکنند. و در این باب رعایت احتیاط مهما امکن⁽⁴²¹⁴⁾ از طرفین لازم است. والله يعلم⁽⁴²¹⁵⁾.

فصل پنجم: در کفاره غیبت و توبه از آن است و شرایطی که در توبه‌های دیگر معتبر است و گذشت در اینجا نیز معتبر است، و چون حق الناس باید که نزد هر کس که هتک عرض⁽⁴²¹⁶⁾ او کرده است، تا ممکن باشد، او را به ذکر جمیل⁽⁴²¹⁷⁾ یاد کند و آن معایب را از خاطر آنها به در کند. و در باب ابراء ذمت⁽⁴²¹⁸⁾ از او طلبیدن، احادیث اختلافی دارد. چنانچه از حضرت رسول ﷺ منقول است که: غیبت بدتر از زناست. پرسیدند که: چرا یا رسول الله؟ فرمود که: زیرا که زناکار توبه می‌کند و خدا توبه‌اش را قبول می‌کند و غیبت کننده توبه‌اش مقبول نیست تا آن که صاحب حق او را حلال کند. و به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که: از حضرت رسول ﷺ پرسیدند که: کفاره غیبت چیست؟ فرمود که: آن است که استغفار کنی از خدا از برای او هرگاه که او را یاد کنی. و به سند دیگر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: کفاره غیبت آن است که استغفار کنی از برای کسی که غیبت او کرده‌ای. و جمع میان این احادیث به این نحو کرده‌اند که: اگر صاحب حق شنیده باشد، و ممکن باشد از او ابراء ذمه خواستن، می‌باید طلبید؛ و اگر شنیده باشد، یا اگر شنیده باشد ابراء ذمه از او نتوان طلبید به این که مرده باشد یا غایب باشد، از برای او استغفار باید کرد.

و احتیاط آن است که اگر شنیده باشد هم از او حلیت بطلبند. مگر آن که باعث آزرده‌گی او شود و ایدای او باشد. و اگر در این صورت مجمل از او ابراء ذمه توان طلبید که او آزرده نشود و نداند، احوط آن است که ترک نکند. و الله تعالی يعلم⁽⁴²¹⁹⁾.

فصل ششم: در مذمت بهتان و متهم ساختن مؤمنان و گمان بد بردن به ایشان است به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که مؤمنی یا مؤمنه‌ای را بهتان زند به چیزی که در او نباشد حق تعالی او را در طینت خبال بدارد تا از عهده گفته خود بیرون آید. پرسیدند که: طینت خبال چیست؟ فرمود که: چرکی است که از فرجهای زناکاران بیرون می‌آید. و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: هر که بهتان زند بر مؤمنی یا مؤمنه‌ای، و بگوید در حق او چیزی که در او نباشد، خدا او را بدارد در روز قیامت بر تلی از آتش، تا از عهده سخن خود به در آید. و در حدیث دیگر فرمود که: زنهار که پیرهیزید از گمان بد به مردم بردن، که گمان بد بدترین دروغهاست.

و به سند معتبر منقول است که: از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند که: میان حق و باطل چه قدر فاصله است؟ حضرت فرمود که: چهار انگشت. بعد از آن چهار انگشت را گذاشت بر میان چشم و گوش، و بعد از آن فرمود که: هر چه را به چشم خود می‌بینی حق است، و آنچه را به گوش خود می‌شنوی اکثرش باطل است. و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: هر که متهم دارد برادر مؤمن خود را، ایمان در دلش می‌گدازد چنان که نمک در آب می‌گدازد. و در حدیث دیگر فرمود که: هر که متهم سازد برادر دینی خودش را، حرمت ایمانی از میان ایشان زایل می‌گردد. و به سندهای معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: کارهای برادر مؤمن خود را بر محمل نیک حمل کن تا وقتی که دیگر محملی نیابی. و گمان بد میر به کلمه‌ای ⁽⁴²²⁰⁾ که از برادر مؤمنت صادر شود تا محمل خیری از برایش یابی. و در حدیث دیگر فرمود که: از برای کارهای برادر خود عذری طلب کن. پس اگر عذری نیابی باز طلب کن، شاید بیابی. و به سند معتبر از حضرت امام محمد

باقر صلوات الله علیه منقول است که: تعجیل مکنید در حکم کردن به بدی شیعیان ما، که اگر یک قدم ایشان می لغزد قدم دیگر ایشان ثابت می ماند. و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: خوشا حال کسی که مشغول سازد او را عیبهای خودش از عیبهای مردم. و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق صلوات الله علیهما منقول است که: نزدیکترین احوال آدمی به کفر آن است که با کسی برادری کند در دین، و عیبها و لغزشها و گناهان او را حفظ کند که یک روزی او را بر آنها ملامت کند. و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که فرمود که: ای گروهی که به زبان مسلمان شده اید و ایمان به دل شما نرسیده است! مذمت مکنید مسلمانان را، و تتبع⁽⁴²²¹⁾ عیبهای ایشان مکنید؛ که هر که تتبع عیبهای مخفی مسلمانان بکند خدا عیبهای او را تتبع کند، و هر که خدا عیبهای او را تتبع کند او را رسوا کند اگر چه در میان خانه اش باشد.

و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که گناه مؤمنی را فاش کند چنان باشد که خود آن گناه را کرده باشد. و هر که مؤمنی را بر گناهی سرزنش کند نمیرد تا مرتکب آن بشود. و در حدیث دیگر منقول است که: حضرت صادق علیه السلام فرمود که: هر که مؤمنی را ملامت و سرزنش کند خدا او را در دنیا و آخرت سرزنش و ملامت کند. و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: همین بس است عیب را برای آدمی که نظر کند به عیبی چند از مردم که در خودش هست و از آنها غافل است، و ملامت کند مردم را بر امری چند که خود ترک آنها نمی تواند کرد، و آزار کند کسی را که با او همنشینی می کند. و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: اگر شخصی بر دست راست تو باشد، و بر امری و رأیی باشد، و به دست

چپ تو بیاید، در حق او بغیر سخن خیر مگو و از او بیزاری مجو تا همان سخن را بار دیگر از او نشنوی. به درستی که دلها در میان دو انگشت از انگشتان قدرت خداست؛ به هر نحو که می خواهد می گرداند؛ یک ساعت چنین و یک ساعت چنین. و بسیار است که بنده توفیق خیر می یابد. و از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منقول است که: هر که نفس خود را دشمن دارد نه مردم را، خدا او را از ترس عظیم قیامت ایمن گرداند. بدان همچنان که گمان بد به مردم بردن بد است، خود را هم در مواضع تهمت داشتن و در معرض گمانهای بد مردم درآوردن بد است. چنانچه به سند معتبر منقول است که حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود که: پدرم می فرمود که: ای فرزند هر که با مصاحب بد مصاحبت می کند سالم نمی ماند؛ و هر که در جای بد داخل می شود متهم می گردد؛ و هر که زبان خود را مالک نیست پشیمانی می کشد. و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در هنگام وفات وصیت فرمود که: ای فرزند زینهار که بیرهیز از محللای تهمت، و از مجالسی که گمان بد به اهلش می برند. به درستی که همنشین بد فریب می دهد کسی را که با او می نشیند. و به سند معتبر از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منقول است که: سزاوارترین مردم به تهمت کسی است که با اهل تهمت همنشینی می کند. و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: هر که خود را در محل تهمت بدارد ملامت نکند کسی را که گمان بد به او می برد. و بر این مضمون احادیث بسیار است.

فصل هفتم: در بیان مذمت حسد است که منشأ اصلی غیبت در اکثر ناس همین است بدان که حسد بدترین صفات ذمیمه نفسانی است. و اول معصیتی که حق تعالی را در زمین کردند معصیت شیطان بود که باعث حسد بود. و مشهور این است که اظهارش ⁽⁴²²²⁾ از گناهان کبیره است، و منافی عدالت است، و

اصلش از گناهان قلب و امراض نفس است. و آدمی در دنیا نیز به اصل این خصلت معذب است. و اکثر ملکات بد چنین است که آدمی قطع نظر از عقوبت آخرت، در دنیا نیز به آن معذب است. و حسد آن است که زوال نعمت را از محسود⁽⁴²²³⁾ خواهد. و اگر از برای خود مثل آنچه او دارد یا بیشتر، خواهد و از داشتن او مضایقه نداشته باشد، این غبطه است و اگر در صفات حسنه باشد ممدوح⁽⁴²²⁴⁾ است. و صاحب حسد چون زوال نعمت را از محسود می‌خواهد، هر کس را که در نعمتی می‌بیند، آزرده است از این که این نعمت را او چرا دارد. و این ممکن نیست که نعمت خدا از همه کس برطرف شود. لهذا او همیشه از خلق بد خود در شکنجه و محنت است. و همچنین صاحب حرص می‌خواهد که جمیع مالهای عالم از او باشد، و این مطلب هرگز او را میسر نیست؛ لهذا پیوسته در الم است. و صاحب خلق بد پیوسته با خلق در منازعه است، و این میسر نمی‌شود که همیشه او غالب باشد؛ لهذا پیوسته در تعب⁽⁴²²⁵⁾ است. و جمیع اخلاق سیئه⁽⁴²²⁶⁾ چنین‌اند. و صاحب حسد باید تفکر نماید که صاحبان نعمتها از مقدر او⁽⁴²²⁷⁾ چیزی کم نکرده‌اند، و خداوندی که آن نعمتها را به آنها داده است قادر است که اضعاف آن نعمتها را به او دهد بی آن که از آنها چیزی کم کند؛ و بداند که خیر او در آنها نبوده که به او نداده است، و اگر به او می‌داد از برای او وبال⁽⁴²²⁸⁾ بود؛ و فکر کند که این حسد بردن و غم خوردن، به محسود او هیچ ضرر نمی‌رساند، و ضرر دنیا و عقبی به خودش می‌رساند. و با این تفکرات صحیح به خدا متوسل می‌شود، و با نفس معارضه و مجادله کند تا حق تعالی او را از این صفت ذمیمه نجات بخشد، که هیچ صفت به حسب عقل و شرع از این بدتر نیست. چنانچه به سندهای معتبر از ائمه صلوات‌الله‌علیهم منقول است که: حسد ایمان را می‌خورد چنانچه آتش هیزم را می‌خورد. و به سند معتبر از

حضرت رسول ﷺ منقول است که: حق تعالی به حضرت موسی وحی فرمود که: ای پسر عمران حسد مردم مبر بر آنچه عطا کرده‌ام ایشان را از فضل خود، و نظر خود را به سوی آنها میفکن، و نفس خود را از پی آنها مفرست. به درستی که کسی که حسد مردم می‌برد دشمن نعمتهای من است، و منع کننده قسمتهای من است که قسمت کرده‌ام میان بندگان خود. و کسی که چنین باشد من از او نیستم و او از من نیست. و به سند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که: مؤمن غبطه می‌کند اما حسد نمی‌برد، و منافق حسد می‌برد و غبطه نمی‌کند. و در حدیث دیگر فرمود که: حضرت لقمان پسر خود را وصیت فرمود که: حسود را سه علامت است: چون غایب شد غیبت می‌کند؛ و چون حاضر شد تملق می‌کند؛ و چون مصیبتی به هم رسید شماتت ⁽⁴²²⁹⁾ می‌کند. و در حدیث دیگر فرمود که: هیچ حسودی را راحت نمی‌باشد.

در مذمت سخن چینی یا أباذر لا یدخل الجنة قتات. قلت: و ما القتات؟ قال: النمام. یا أباذر صاحب النمیمه لا یستریح من عذاب الله عز و جل فی الآخره.

ای ابوذر داخل بهشت نمی‌شود قتات. ابوذر پرسید که: کیست قتات؟ فرمود که: نمام و سخن چین که سخندهای مردم را نزد یکدیگر نقل کند که در میان ایشان عداوت پیدا کند. ای ابوذر صاحب نیمه ⁽⁴²³⁰⁾ و سخن چین راحت نمی‌یابد از عذاب خدا در آخرت. به سند صحیح از حضرت رسول ﷺ منقول است که به صحابه فرمودند که: می‌خواهید خبر دهم شما را به بدترین شما؟ گفتند: بلی یا رسول الله. فرمود که: جماعتی‌اند که راه می‌روند در میان مردم به سخن چینی، و جدایی می‌افکنند میان دوستان، و طلب می‌کنند عیبها برای جماعتی که بری‌اند از عیب. و به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: بهشت حرام است بر سخن چینانی که در

میان مردم تمامی⁽⁴²³¹⁾ می‌کنند. و به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که: چهار کس اند که داخل بهشت نمی‌شوند: کاهن که خبر از جن می‌دهد، و منافق، و کسی که مداومت کند بر خوردن شراب، و سخن چین. و در حدیث دیگر فرمود که: حضرت موسی در حالی که با خداوند خود مناجات می‌فرمود نظر کرد، شخصی را در زیر عرش الهی دید. گفت: پروردگارا این کیست که عرش تو بر او سایه کرده است؟ خطاب رسید که: این نیکوکار بود به پدر و مادر، و تمامی نمی‌کرد. و به سند معتبر منقول است که حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نهی فرمود از سخن چینی و گوش دادن به آن. و فرمود که: نام داخل بهشت نمی‌شود. و فرمود که: حق تعالی می‌فرماید که: بهشت را حرام کرده‌ام بر کسی که منت بر مردم بسیار گذارد، و بر بخیل، و بر نام. و به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که: سه کس اند که داخل بهشت نمی‌شوند: کسی که خون مسلمانان را بریزد، و شرابخوار، و سخن چین. و به سند صحیح منقول است که حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود که: در شب معراج زنی را دیدم که سرش مانند سر خوک بود و بدنش مانند بدن خر، و به هزار هزار نوع از عذاب معذب بود. صحابه پرسیدند که: عمل آن زن چه بود که مستحق آن عذاب شده بود؟ فرمود که: سخن چین و دروغگو بود.

در مذمت دو رویی یا اباذر من كان ذا وجهين و لسانين في الدنيا، فهو ذولسانين في النار.

ای ابوذر هر که صاحب دو رو و دو زبان باشد در دنیا، پس او صاحب دو زبان (یا: دو زبانه) خواهد بود از آتش جهنم. بدان که از جمله صفات منافقان آن است که با مردم با زبان نیک و روی خوش ملاقات نمایند، اظهار محبت کنند، و در غیبت ایشان در مقام عداوت باشند، و مذمت ایشان کنند. و این

خسیس‌ترین (4232) صفات ذمیمه است. و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: بد بنده‌ای است بنده‌ای که صاحب دو رو و دو زبان باشد، و در حضور مبالغه نماید در مدح، و در غیبت گوشت او را خورد. و اگر عطایی به او کنند حسد برد، و اگر به بلایی مبتلا شود او را واگذارد و یاری او نکند. و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که ملاقات کند مسلمانان را به دو رو و دو زبان، چون در صحرای محشر حاضر شود، دو زبان از آتش داشته باشد. و به سند معتبر از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: آدم دو رو در قیامت می‌آید، یک زبان از پشت سر و یک زبان از پیش رو آویخته، که از هر دو زبانش آتش شعله کشد تا آتش در بدنش افتد. بعد از آن ندا کنند در آن صحرا که: این است که در دنیا دو رو و دو زبان داشت، تا در روز قیامت به این صفت معروف شود. و در حدیث دیگر منقول است که: حق تعالی به حضرت عیسی علیه السلام وحی فرمود که: یا عیسی باید که زبان تو در آشکار و پنهان یکی باشد. و همچنین دلت باید که یکی باشد. تو را می‌ترسانم از بدیهای نفس خودت، و من عالمم به بدیهای نفس. سزاوار نیست دو زبان در یک دهان، و دو شمشیر در یک غلاف، و دو دل در یک سینه، و دو خیال در یک نفس.

در رازداری یا أباذر المجالس بالأمانه. و افشاء سر أخیک خیانه. فاجتنب ذلك، و اجتنب مجلس العشیره.

ای ابوذر مجالس می‌باید به امانت باشد (و حرفی که در آنجا مذکور شود که احتمال ضرری نسبت به صاحبان مجلس داشته باشد نقل کردن آن حرف، در جایی نقل نکنند). و افشا کردن سری که برادر مؤمن در پنهانی به تو گفته باشد (و راضی به نقل آن نباشد) خیانت است. پس اجتناب کن از فاش کردن راز

برادران خود، و اجتناب کن از مجلسی که خویشان با یکدیگر می‌نشینند و بد مردم را می‌گویند، یا افتخار به پدران می‌کنند، یا به نفاق با یکدیگر می‌نشینند، و چون جدا شدند راز یکدیگر را فاش می‌کنند. بدان که آداب مجالس و مصاحبتها بسیار است و عمده آداب مجالس آن است که رازهای آن مجلس را فاش نکنند که مفاسد عظیمه بر این مترتب می‌شود، و حرفهای مخفی در میان مصاحبان بسیار می‌گذرد که اعتماد بر دوستی و آشنایی کرده، از یکدیگر مخفی نمی‌دارند. و گاه باشد که ذکرش موجب قتل نفوس و تلف اموال و احداث عداوتهای عظیم شود. و این نیز قسمی است از سخن چینی. و همچنین سری که برادر مؤمنی به این کس بسپارد امانتی است از او، و آن را نقل کردن بدترین خیانتهاست. زیرا که چنانچه تو سر بردار خود را نگاه نداشتی آن دیگری هم سر تو را نگاه نخواهد داشت، و آن دوست را هم دوستی است، و دوست دوست گاه باشد که دشمن این کس باشد، و در اندک زمانی سخن فاش می‌شود. بلی؛ اگر غرض دینی متعلق باشد به ذکر کردن آنچه در آن مجلس گذشته است، جایز است نقل کردن. چنانچه از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منقول است که: آنچه در مجالس می‌گذرد امانت است مگر سه مجلس: مجلسی که در آن خونی به حرام ریخته شود؛ و مجلسی که در آن فرجی را به حرام حلال کنند؛ و مجلسی که در آن مالی را به ناحق و حرام ببرند.

و از حضرت امام موسی صلوات الله علیه منقول است که: سه کس اند که در سایه عرش الهی اند در روزی که بغیر سایه عرش سایه نیست: شخصی که برادر مؤمن خود را که کدخدا ⁽⁴²³³⁾ کند، یا او را خادمی بدهد، یا سری از اسرار او را بیوشاند. و بدان که چنانچه کتمان اسرار مؤمنان لازم است، کتمان اسرار خود نیز لازم است، و مردم را بر امور مخفی خود که از افشای آنها خوف ضرری باشد

زود به زود مطلع نمی‌باید کرد، و بر هر دوستی اعتماد نمی‌توان کرد. چنانچه به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه منقول است که: هر که سر خود را پنهان داشت اختیار به دست اوست. و هر سری که از دو کس تجاوز کرد فاش می‌شود. و بعضی گفته‌اند که: مراد آن است که سری که از دو لب آدمی در گذشت، فاش می‌شود. و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: به بعضی از اصحاب خود فرمود که: مطلع مکن دوست خود را بر سر خود، مگر بر چیزی که اگر دشمنت بداند به تو ضرر نرسد. زیرا که دوست یک روزی دشمن می‌شود. و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه منقول است که: با دوست خود به همواری دوستی کن، شاید که روزی دشمن تو باشد. و با دشمن خود به همواری دشمنی کن، شاید که روزی دوست تو باشد. در دشمنی و عداوت یا أباذر تعرض أعمال أهل الدنيا {على الله} من الجمعة الى الجمعة فى يومين الاثنين و الخميس. فيغفر كل عبد مؤمن الا عبدا كانت بينه و بين أخيه شحنا. فيقال: اتركوا عمل هذين حتى يصطلحا. يا أباذر اياك و هجران أخيك. فان العمل لا يتقبل مع الهجران. يا أباذر أنهاك عن الهجران. و ان كنت لابد فاعلا فلا تهجره ثلاثة أيام كمالا⁽⁴²³⁴⁾. فمن مات فيها مهاجرا لأخيه، كانت النار أولى به.

ای ابوذر عرض⁽⁴²³⁵⁾ می‌کنند اعمال اهل دنیا را بر خدا، آنچه کرده‌اند از جمعه تا جمعه در روز دوشنبه و روز پنجشنبه. پس می‌آمرزند گناه هر بنده مؤمنی را مگر بنده‌ای که میان او و برادر مؤمنش کینه‌ای و عداوتی⁽⁴²³⁶⁾ بوده باشد. پس می‌گویند که: واگذارید عمل این دو مؤمن را تا با یکدیگر صلح کنند و کینه از میان ایشان برطرف شود.

ای ابوذر بپرهیز از دوری کردن از برادر مؤمن خود به آزدگی. به درستی که با هجران⁽⁴²³⁷⁾ و دوری از برادر مؤمن، عملی مقبول نمی‌شود.

ای ابوذر تو را نهی می‌کنم از هجران از برادر مؤمن. و اگر به ناچار دوری کنی، تا سه روز تمام مکن. و کسی که سه روز از برادر خود به خشم و غضب کناره کند و در آن سه روز با آن حال بمیرد، آتش جهنم اولی⁽⁴²³⁸⁾ است به او. و به سند معتبر منقول است که حضرت پیغمبر ﷺ فرمود که: می‌خواهید که خبر دهم شما را به بدترین مردم؟ گفتند: بلی یا رسول الله. فرمود که: بدترین مردم کسی است که مردم را دشمن دارد و مردم او را دشمن دارند. و به سند دیگر منقول است که: حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به فرزندان خود فرمود که: ای فرزندان زینهار که پرهیزید از دشمنی کردن با مردم. زیرا که ایشان از دو قسم بیرون نیستند: یا عاقلی است که مکر می‌کند به شما، را به مکر مغلوب می‌گرداند؛ یا جاهلی است که به زودی در برابر، معارضه⁽⁴²³⁹⁾ و سفاهت⁽⁴²⁴⁰⁾ می‌کند. و در حدیث دیگر وارد است که: چهار چیزند که اندک آنها بسیار است: آتش، اندکی از آن بسیار است؛ و خواب، اندکی از آن بسیار است؛ و بیماری، اندکی از آن بسیار است؛ و عداوت، اندکی از آن بسیار است. و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که هم⁽⁴²⁴¹⁾ و اندوه او بسیار است بدنش پیوسته بیمار است. و هر که خلقتش بد است خودش پیوسته در عذاب است، و هر که با مردم منازعه⁽⁴²⁴²⁾ بسیار می‌کند مروت و انسانیتش برطرف می‌شود و کرامت و عزتش زایل می‌گردد. بعد از آن فرمود که: پیوسته جبرئیل مرا نهی می‌کرد از منازعه کردن با مردم، چنانچه مرا نهی می‌کرد از شراب خوردن و بت پرستیدن. و به سند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که: هر که عداوت در دل مردم می‌کارد آنچه می‌کارد می‌درود. و در حدیث دیگر فرمود که: حضرت رسول ﷺ فرمود که: جبرئیل مرا وصیت کرد که: زینهار با مردم مخاصمه⁽⁴²⁴³⁾ و منازعه مکن که عیبها را ظاهر می‌کند و عزت را برطرف

می‌کند. و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هجرت (4244) و دوری، زیاده از سه روز نمی‌باشد. و به سند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که: دو کس جدا نمی‌شوند از یکدیگر به آزدگی مگر آن که یکی مستوجب بیزاری از رحمت خدا و لعنت الهی می‌گردد. و گاه باشد که هر دو مستحق گردند. شخصی عرض کرد (4245) که: فدای تو گردم! مظلوم چرا مستحق لعنت گردد؟ فرمود که: زیرا که برادر مؤمن خود را نمی‌خواند به صله (4246) و احسان (4247) و از سخن زشت او تغافل نمی‌کند (4248). از پدرم شنیدم که می‌فرمود که: چون دو کس با یکدیگر منازعه کنند، و یکی بر دیگری جور و زیادتی کند، باید که مظلوم برگردد به سوی آن دیگری که بر او ظلم کرده است و بگوید که: ای برادر مؤمن! من بر تو ظلم کرده‌ام، تا هجران از میان او و برادرش قطع شود. به درستی که حق تعالی حکم کننده‌ای عادل است و حق مظلوم را از ظالم خواهد گرفت.

و در حدیث دیگر فرمود که: حضرت رسول ﷺ فرمود که: هر دو مسلمان که از یکدیگر دوری کنند و سه روز بر آن حال بمانند و صلح نکنند از اسلام به در می‌روند، و از میان ایشان ولایت (4249) برطرف می‌شود؛ و هر یک از ایشان که سبقت گیرد در سخن گفتن با برادرش، در روز قیامت زودتر داخل بهشت شود. و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: پیوسته شیطان خوشحال است مادام که دو مسلمان از یکدیگر کناره می‌گیرند. چون با یکدیگر ملاقات کردند زانوهایش به لرزه می‌آید، و بندهایش از هم جدا می‌شود، و فریاد می‌کند که: وای بر من! این چه مصیبت بود که به نزد من آمد. و به سند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که: صدقه‌ای که حق تعالی آن را دوست می‌دارد اصلاح میان مردم است در هنگام که فساد و نزاع در میان ایشان باشد،

و نزدیک گردانیدن ایشان است به یکدیگر در هنگامی که از هم دوری کنند. و در حدیث دیگر فرمود که: در میان دو کس اصلاح کنم نزد من بهتر است از این که دو دینار تصدق نمایم.

یا أباذر من أحب أن يتمثل له الرجال قياما، فليتبوء مقعده من النار. یا أباذر من مات و فی قلبه مثقال ذره من کبر لم يجد رائحه الجنة الا أن يتوب قبل ذلك. فقال رجل: یا رسول الله انی ليعجبني الجمال حتى وددت أن علاقه سوطی و قبال نعلی حسن. فهل يرهب علی ذلك؟ قال: كيف تجد قلبک؟ قال: أجده عارفا للحق مطمئنا اليه. قال: ليس ذلك بالكبر. ولكن الكبر أن تترك الحق وتتجاوزة الى غيره، و تنظر الى الناس و لا ترى أن أحدا عرضه كعرضک و لا دمه كدمک. یا أباذر أكثر من يدخل النار المستكبرون. فقال رجل: و هل ينجو من الكبر أحد یا رسول الله؟ قال: نعم من لبس الصوف، و ركب الحمار، و حلب العنز، و جالس المساكين. یا أباذر من حمل بضاعته، فقد برىء من الكبر - یعنی ما يشتري من السوق. یا أباذر من جر ثوبه خيلاء لم ينظر الله عز و جل اليه يوم القيامة. یا أباذر من رفع ذيله و خصف نعله و عفر وجهه، فقد برىء من الكبر. یا أباذر من كان له قميصان فليلبس أحدهما و ليكس في الآخر أخاه. یا أباذر سيكون ناس من أمتی يولدون في النعيم و يغذون به. همتهم ألوان الطعام و الشراب، و يمدحون بالقول. اولئك شرار أمتی. یا أباذر من ترك لبس الجمال و هو يقدر عليه تواضعا لله عز و جل، فقد كساه حله الكرامه. یا أباذر طوبى لمن تواضع لله تعالى في غير منقصه، و أذل نفسه في غير مسكنه، و أنفق مالا جمعه في غير معصيه، و رحم أهل الذل و المسكنه، و خالط أهل الفقه و الحكمة. طوبى لمن صلحت سريرته، و حسنت علانيته، و عزل عن الناس شره. طوبى لمن عمل

بعلمه، و أنفق الفضل من ماله، و أمسك الفضل من قوله. یا أباذر البس الخشن من اللباس، و الصفيق من الثياب لئلا يجد الفخر فيك مسلکا.

ای ابوذر هر که دوست دارد که مردم در برابرش بایستند، پس جای خود را در آتش جهنم مهیا کند (و بداند که از اهل جهنم است). ای ابوذر هر که بمیرد و در دلش به قدر سنگینی ذره‌ای از کبر⁽⁴²⁵⁰⁾ باشد، نشنود بوی بهشت را، مگر آن که پیش از مردن توبه کند. پس شخصی گفت که: یا رسول الله مرا خوش می‌آید جمال، و دوست می‌دارم زینت را. حتی آن که می‌خواهم علاقه⁽⁴²⁵¹⁾ تازیان‌ام و بند نعلم⁽⁴²⁵²⁾ نیکو باشد. آیا به سبب این حال بر من خوف این هست که تکبر داشته باشم؟ حضرت فرمود که: دل خود را چگونه می‌یابی؟ گفت: دل خود را عارف و دانا می‌یابم به حق، و اطمینان و قرار دارد به سوی حق، و از قبول حق ابا ندارد، و شک و تزلزل در آن نیست.

فرمود که: پس این حال کبر نیست. ولیکن کبر آن است که حق را ترک کنی، و از حق درگذری به سوی غیرحق، و نظر کنی به مردم و چنین دانی که هیچ کس عرضش⁽⁴²⁵³⁾ مثل عرض تو نیست، و خونس مثل خون تو نیست. (یعنی خود را در هر باب بر مردم زیادتی دهی و مردم را حقیر شماری).

ای ابوذر اکثر جماعتی که داخل آتش جهنم می‌شوند متکبران‌اند. پس شخصی عرض کرد که: آیا از کبر کسی نجات دارد یا رسول الله؟ فرمود که: بلی؛ کسی که پشم پیوشد، و بر الاغ سوار شود، و بز را به دست خود بدوشد، و با مسکینان و فقیران همنشینی کند. ای ابوذر هر که بضاعت خود را - یعنی چیزی که از بازار از برای عیال خود می‌خرد - خود بردارد، بری می‌شود از تکبر. ای ابوذر هر که جامه خود را بر زمین بکشد از روی خُیلا⁽⁴²⁵⁴⁾ و تکبر، حق تعالی نظر رحمت به سوی او نکند در روز قیامت. ای ابوذر هر که دامن جامه‌اش را

بردارد (به این که جامه را کوتاه بدوزد، یا اگر بلند باشد بر زند و بر زمین نکشد چنانچه متکبران عرب می‌کرده‌اند)، و نعلش را پینه بزند، و رویش را نزد خدا بر خاک بمالد، به تحقیق که بری می‌شود از کبر. ای ابوذر هر که دو پیراهن داشته باشد باید که یکی را خود بپوشد و یکی را به برادر مؤمن خود بپوشاند. ای ابوذر زود باشد که جمعی در میان امت من به هم رسند که در نعمت و لذت متولد شوند، و به غذاهای لذیذ و نعمتها نشو و نما کنند، و پیوسته همت ایشان مصروف باشد بر تحصیل کردن و خوردن الوان طعامها و شربتها، و مردم ایشان را به سخنان و اشعار مدح نمایند. ایشان بدان امت من‌اند. ای ابوذر هر که ترک نماید جمال و زینت را و حال آن که قدرت بر آن داشته باشد، از روی تواضع و فروتنی از برای خداوند عزیز جلیل، خدا بر او حُله کرامت بپوشاند. ای ابوذر خوشا حال کسی که تواضع و شکستگی کند از برای خدا نزد مردم بی‌آن که او را مَقْصَه‌ای⁽⁴²⁵⁵⁾ باشد (و نقص دنیایی باعث آن شکستگی شده باشد؛ یا: بدون آن که در آن تواضع نقصی در دین او به هم رسد؛ یا: بدون آن که مذلتی در آن شکستگی برای او باشد؛ یا: بدون آن که جنایتی⁽⁴²⁵⁶⁾ کرده باشد و به آن سبب تذلل نماید⁽⁴²⁵⁷⁾ و ذلیل گرداند نفس خود را، نه مذلتی که از راه مسکنت و احتیاج باشد، و انفاق کند و صرف نماید مالی را که جمع کرده باشد در غیر معصیت خدا، و رحم کند بر اهل مذلت و خواری و مسکنت، و مخالطه⁽⁴²⁵⁸⁾ و مصاحبت کند با اهل فقه⁽⁴²⁵⁹⁾ و دانایی و حکمت. خوشا حال کسی که به صلاح و نیکی باشد پنهان او، و نیکو باشد علانیه او، و دور گرداند از مردم شر و بدی و ضرر خود را. خوشا حال کسی که عمل نماید به علم خود، و انفاق نماید زیادتی مال خود را (در راه خدا)، و نگاه دارد زیادتی سخن خود را. ای ابوذر لباسهای درشت⁽⁴²⁶⁰⁾ بپوش، و جامه‌های گنده⁽⁴²⁶¹⁾ در بر کن تا فخر⁽⁴²⁶²⁾ و تکبر

به تو راه نیابد. چون اکثر مطالب این فقرات⁽⁴²⁶³⁾ شریفه سابقا به وضوح پیوسته
بقیه مطالب را به نور چند مصباح⁽⁴²⁶⁴⁾ ایضاح می‌نماید⁽⁴²⁶⁵⁾

مصباح اول: در مذمت تکبر است قدری از این مطلب در بیان معنی تواضع
مذکور شد. بدان که تکبر بدترین صفات ذمیمه است و موجب مذلت دنیا و
آخرت می‌گردد. و کفر و عناد کفار هر قومی، از روی تکبر صادر شده است. و
اول معصیتی که خدا را کردند معصیت شیطان بود که تکبر کرد از سجده حضرت
آدم، و ملعون ابد شد. چنانچه حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه در خطبه
قاصعه⁽⁴²⁶⁶⁾ می‌فرماید که: حمد و سپاس خداوندی را که لباس خود گردانید
عزت و کبریا را، و این دو صفت را از برای خود اختیار نمود و قورق⁽⁴²⁶⁷⁾ خود
گردانید و بر غیر خود حرام کرد، و این دو صفت را از برای خود برگزید، و
لعنت خود را مقرر ساخت برای کسی از بندگان که با او در این دو صفت منازعه
نماید. پس اول مرتبه در این باب، ملائکه را امتحان فرمود، با این که عالم بود
به آنچه در دل‌های ایشان مخفی بود. پس فرمود که: من بشری خلق می‌کنم از
گل. پس هرگاه خلقت او را درست کنم و از روح خود در او بدمم، همه از برای
او سجده کنید (از روی تعظیم⁽⁴²⁶⁸⁾).⁽⁴²⁶⁹⁾ پس ملائکه همه سجده کردند بغیر از
ابلیس که حمیت⁽⁴²⁷⁰⁾ او را دریافت، و افتخار کرد بر آدم به خلق خود، و تعصب
کرد بر آدم به سبب اصل خود، که: اصل من از آتش است و اصل آدم از خاک
است، و من از او بهترم. پس والله که او پیشوای متعصبان شد و سلف متکبران
گردید، که اول مرتبه اساس تعصب را او گذاشت. و با خدا نزاع کرد در ردای
تَجْبُر⁽⁴²⁷¹⁾ که مخصوص خداست، و پوشید لباس تَعَزُّز⁽⁴²⁷²⁾ را، و از سر افکند
قناع⁽⁴²⁷³⁾ تذلل⁽⁴²⁷⁴⁾ و انقیاد⁽⁴²⁷⁵⁾ را. آیا نمی‌بینید که خدا چگونه او را به سبب
تکبر حقیر گردانید، و به سبب تَرَفُّع⁽⁴²⁷⁶⁾ او را پست کرد، و در دنیا او را ملعون

گردانید، و در آخرت آتش جهنم از برای او مهیا کرد. و اگر خدا می‌خواست که آدم را از نوری خلق کند که روشنی او دیده‌ها را خیره کند، و ضیای او عقلها را حیران گرداند، و بوی خوش او نفسها را تنگ کند، می‌توانست کرد. و اگر چنین می‌کرد هر آینه گردنها برای او خاضع می‌گردید و اطاعت بر ملائکه آسان می‌شد. ولیکن حق تعالی ابتلا می‌فرماید خلقتش را به بعضی از چیزها که اصلش و علتش بر ایشان مخفی است، تا آن که به آزمایش، مطیع و عاصی از یکدیگر جدا شوند، و تکبر از ایشان زایل گردد، و خُیلا از ایشان دور شود. پس عبرت بگیرید به آنچه حق تعالی به ابلیس کرد به سبب تکبر در هنگامی که نافرمانی کرد: آن عمل طویل و سعی بسیار او را حَبَط کرد⁽⁴²⁷⁷⁾ با آن که شش‌هزار سال عبادت خدا کرده بود. پس کی سالم می‌ماند بعد از شیطان با آن عبادت اگر مثل تکبر او را به عمل آورد؟ پس حذر نمایید از این دشمن خدا که شما را به بلای خود مبتلا گرداند، و بیرهزید از مکرها و حيله‌های او، و تذلل و اطاعت را بر سر خود بگیرید، و تعزز و تجبر را در زیر پای خود درآورید، و تکبر را از گردنهای خود بیفکنید، و تواضع را سلاح و حربه خود کنید در دفع دشمن خود شیطان و لشکرهای او. به درستی که او را از هر امتی لشکرها و اعوان و پیادگان و سواران هست. و مباحثید از بابت قاییل که تکبر کرد بر برادر خود بدون فضلی که خدا از برای او مقرر ساخته باشد. بلکه عظمت را بر خود بست، و حسد برادر خود برد، و حمیت در دلش آتش غضب را برافروخت، و شیطان باد کبر در دماغش⁽⁴²⁷⁸⁾ دمید، و برادر خود را کشت و به ندامت ابدی گرفتار شد، و گناه کشندگان را تا روز قیامت بر خود لازم گردانید. پس، از خدا بترسید، و دشمنی با نعمتهای خدا مکنید، و حسد مبرید بر فضل صاحبان فضل، و عبرت بگیرید به آنچه رسید به متکبران امتهای پیش از شما از عذابها و غضبهای الهی،

و پند بگیریید از قبرهای ایشان که روها و پهلوهای ایشان را به خاک گذاشته‌اند، و پناه بگیریید به خدا از چیزهایی که موجب کبر است، چنانچه از بلاهای دهر⁽⁴²⁷⁹⁾ پناه می‌گیریید.

به درستی که اگر خدا رخصت تکبر از برای احدی از خلقش می‌داد هرآینه از برای پیغمبران و رسولانش رخصت می‌فرمود. ولیکن حق سبحانه و تعالی تکبر را از برای ایشان نپسندیده، و تواضع و فروتنی را برای ایشان پسندیده؛ پهلوهای روی خود را بر زمین می‌گذاشتند، و روی خود را نزد خدا بر خاک می‌مالیدند، و بال مرحمت و مسکنت برای مؤمنان می‌گسترانیدند.

و جماعتی بودند که در زمین، ایشان را ضعیف می‌شمردند، و خدا ایشان را مُمتَحَن⁽⁴²⁸⁰⁾ ساخته بود به گرسنگی، و مبتلا گردانیده بود به مشقتها، و به محنت می‌داشت ایشان را به ترس و بیم از دشمنان، و در بوته مکروهات، ایشان را مصفا و خالص می‌گردانید. پس خشنودی و غضب خدا را از مردم به بسیاری مال و فرزندان بدانید زیرا که غنا و توانگری فتنه⁽⁴²⁸¹⁾ الهی است، و فقر و درویشی امتحان خداست. به درستی که حق تعالی امتحان می‌فرماید بندگان متکبرش را به دوستان خود که در نظر، ضعیف و حقیر می‌نمایند.

و به تحقیق که موسی بن عمران و برادرش هارون داخل شدند بر فرعون، و پیراهنهای پشم پوشیده بودند و عصاها در دست داشتند. پس شرط کردند از برای او اگر مسلمان شود ملکش باقی و عزتش دایمی باشد. فرعون گفت که: تعجب نمی‌کنید از این دو مرد ضعیف که از برای من شرط دوام عزت و بقای ملک می‌کنند و خود با این حال‌اند از فقر و مذلت! چرا دسترنجهای⁽⁴²⁸²⁾ طلا در دست ندارند؟ چون طلا و جمع کردن آن در نظرش عظیم بود و جامه پشم و پوشیدن آن در دیده‌اش حقیر می‌نمود. و اگر حق تعالی می‌خواست در هنگامی

که پیغمبرانش را مبعوث می گردانید که از برای ایشان گنجها و معدنهای طلا بگشاید و باغها و بستانها به ایشان عطا فرماید و مرغان آسمان و وحشیان زمین را برایش جمع آورد، هرآینه می کرد. و اگر چنین می کرد ابتلا⁽⁴²⁸³⁾ و امتحان برطرف می شد و استحقاق جزا نمی ماند، و آنها که قبول رسالتهای ایشان می کردند اجرهای امتحان کرده شدگان را نمی داشتند، و مؤمنان استحقاق ثوابهای نیکوکاران به هم نمی رسانیدند. ولیکن حق تعالی پیغمبران را با عزمهای قوی فرستاد، و به حالی ایشان را داشت که به ظاهر در نظرها ضعیف نمایند، با قناعتی که دیده‌ها و دلها پر بود از بی‌نیازی ایشان، و با فقری که گوشها و چشمها مملو بود از محتتهای ایشان. و اگر پیغمبران صاحب قوتی می بودند که هیچ کس قصد ضرر ایشان نتواند کرد، و با عزت و غلبه می بودند که مغلوب هیچ کس نتواند شد، و ملک و پادشاهی می داشتند که مردم گردنها به سوی آن دراز کنند و به طمع مال و عزت از اطراف عالم به سوی آن پادشاهی بار بندند، هرآینه اطاعت ایشان بر خلق بسیار آسان بود، و از تکبر کردن ایشان دور بود، و هرآینه ایمان می آوردند، یا از ترسی که ایشان را قهر می نمود، یا از طمع و رغبتی که ایشان را مایل می گردانید. پس نیتها برای خدا خالص نمی شد، و حسنات میان رضای خدا و خواهشهای نفس مشترک می بود. ولیکن حق تعالی می خواست که متابعت پیغمبران او، و تصدیق به کتابهای او، و خشوع نزد ذات مقدس او، و شکستگی در اطاعت امر او، و منقاد شدن نزد طاعت او، امری چند باشند مخصوص او و خالص از برای او که شائبه دیگر به آنها مخلوط نشود. و هرچند امتحان و اختبار⁽⁴²⁸⁴⁾ بیشتر است ثواب و جزا عظیمتر است.

نمی بینید که حق سبحانه و تعالی اولین و آخرین را از آدم تا خاتم امتحان کرده است به سنگی چند که ضرر و نفعی به ظاهر نمی رسانند، و نمی بینند و

نمی‌شنوند، و آنها را خانه خود نام کرده و محترم گردانیده، و بقای آنها را موجب صلاح خلائق گردانیده، و آن خانه را در سنگستانی گذاشته از همه جای زمین ناهموارتر، در دره بسیار تنگ، در میان کوههای درشت و ریگهای نرم که عبور از هر دو مشکل است، و چشمه‌ها و چاههای کم آب، و شهرهای دور از یکدیگر که در آن وادی هیچ حوانی نشو و نما نمی‌تواند کرد. پس امر کرد حق تعالی آدم و ذریتش⁽⁴²⁸⁵⁾ را که متوجه آن خانه شوند در هر جا که باشند، و طی کنند بیابانهای خالی و دریاها عمیق را، و بر پای خود ژولیده مو و گردآلوده برگرد آن خانه بدون و طواف کنند، در حالتی که جامه‌های معتاد⁽⁴²⁸⁶⁾ خود را کنده باشند، و به دراز کردن موها خلقت خود را قبیح کرده باشند. و این ابتلایی است عظیم و امتحانی است دشوار که حق تعالی آن را سبب رحمت و وسیله جنت خود گردانیده است. و اگر می‌خواست بیت‌الحرام و مشاعر عظام⁽⁴²⁸⁷⁾ را در میان باغستانها و نهرها و زمینهای نرم و هموار قرار دهد که اشجارش بسیار، و میوه‌هایش نزدیک، و شهرها و بناهایش متصل به یکدیگر باشد، و جمیع راهش همه آبادان و معمور⁽⁴²⁸⁸⁾ باشد، می‌توانست کرد. ولیکن چون امتحان کمتر بود، ثواب کمتر می‌بود. و اگر اساس خانه کعبه و سنگهای بنایش از زمرد سبز بود یا از یاقوت سرخ بود با نور و روشنی و ضیا⁽⁴²⁸⁹⁾، هرآینه راه شک از دلها بسته می‌شد، و مجاهده شیطان از دلها بر می‌خاست، و خَلْجَان⁽⁴²⁹⁰⁾ شک از خاطره‌ها برطرف می‌شد. ولیکن حق تعالی امتحان می‌فرماید بندگان را به انواع شداید، و از ایشان بندگی می‌طلبد با الوان مجاهده، و مبتلا می‌سازد ایشان را به اقسام مکاره⁽⁴²⁹¹⁾ برای این که تکبر را از دلهای ایشان بیرون کند، و تذلل و انقیاد را در نفوس ایشان جا دهد. و این عبادتهای صعب را درهای گشوده گردانیده است به سوی فضلش، و سببهای مهیا گردانیده ساخته است برای عفوش. و از این باب

است آنچه حراست فرموده است حق تعالی بندگان مؤمنش را به نمازها و زکاتها و مشقت روزه‌ها در روزهایی که واجب گردانیده است، برای این که اعضا و جوارح ایشان را ساکن گرداند و ذلیل⁽⁴²⁹²⁾ سازد، و دیده‌های ایشان را خاشع گرداند، و نفوس ایشان را ذلیل گرداند و دل‌های ایشان را پست گرداند، و خیلا و تکبر را از ایشان بردارد، به سبب این که روه‌های کریم⁽⁴²⁹³⁾ خود را بر خاک بمالند نزد خدا از وری تواضع و فروتنی، و بهترین جوارح و اعضای خود را بر زمین گذارند از روی تصاغُر⁽⁴²⁹⁴⁾ و شکستگی، و شکمها بر پشتها بچسبند از روزه برای تذلل و انقیاد امر الهی، یا آنچه در زکات هست از صرف کردن میوه‌های زمین و غیر آن بر فقرا و مساکین. نظر کنید به آنچه در این اعمال حق تعالی مقرر فرموده است از کندن و برانداختن ماده‌های فخر و تکبر. چون خطبه قاصعه بسیار طولانی است، حاصل مضمون چند فقره را در این مقام درج کردیم برای کثرت فواید این مضامین عالیه. و اگر کسی خواهد بر مفاسد تکبر کما هو حق⁽⁴²⁹⁵⁾ مطلع گردد باید که سراسر آن خطبه شریفه را مطالعه فرماید. و به سند معتبر منقول است که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند از ادنای⁽⁴²⁹⁶⁾ مراتب الحاد⁽⁴²⁹⁷⁾. فرمود که: تکبر ادنای مراتب الحاد است. و در حدیث دیگر فرمود که: کبر در بدان خلق می‌باشد از هر جنسی که باشند. و کبر ردای خداست (یعنی مخصوص اوست). هر که با خدا منازعه کند در ردای او، خدا زیاده کند پستی او را.

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: عزت ردای⁽⁴²⁹⁸⁾ خداست و کبر ازار⁽⁴²⁹⁹⁾ خداست. هر که چیزی از این دو صفت را بر خود ببندد خدا او را سرنگون در جهنم افکند. و در حدیث دیگر فرمود که: کسی داخل بهشت نمی‌شود که در دل او به قدر سنگینی ذره‌ای از کبر باشد. و از حضرت صادق

عَلَيْهِ مَنْقُولٌ است که: در جهنم وادی هست برای متکبران که آن را سقر می‌گویند. شکایت کرد به حق تعالی از بسیاری گرمی خود، و سؤال کرد رخصت نفس کشیدنی را. پس چون نفس کشید، جهنم از نفس او سوخت. و در حدیث دیگر فرمود که: حق تعالی متکبران را در روز قیامت به صورت مورچه‌های ریزه خواهد کرد که پامال خلائق باشند، تا حق تعالی از حساب ایشان فارغ شود. و به روایت دیگر فرمود که: هیچ بنده نیست مگر آن که در سرش لجامی⁽⁴³⁰⁰⁾ هست، و ملکی او را در دست دارد. پس اگر تکبر می‌کند آن ملک بر دهانش می‌زند که: پست شو! خدا تو را پست کند. پس پیوسته نزد خود از همه کس عظیمتر است و در دیده مردم از همه کس حقیرتر است. و اگر تواضع و فروتنی می‌کند خدا او را بلند می‌کند و آن ملک به او می‌گوید که: بلند شو! خدا تو را بلند گرداند. پس او پیوسته حقیرترین مردم است در نفس خود، و رفیعترین⁽⁴³⁰¹⁾ خلق است در دیده مردم.

مصباح دوم: در بیان انواع تکبر است. بدان که تکبر، خود را بزرگ دانستن، و اظهار کبریا و عظمت کردن، و بزرگی را بر خود بستن است. و این انواع می‌دارد: یک نوعش از همه بدتر است و موجب کفر است و در بسیاری از احادیث تکبر را به آن تفسیر کرده‌اند آن است که: تکبر کند از بندگی خدا و از تابع شدن پیغمبران و اوصیا و علما و اهل حق و از انقیاد متابعت حق و از قبول کردن فضیلت جماعتی که حق تعالی ایشان را تفضیل داده است، مانند تکبری که کفار می‌کردند از متابعت پیغمبران، و منافقین می‌کردند از متابعت اوصیای ایشان، به اعتبار این که نخوت⁽⁴³⁰²⁾ ایشان مانع بود از این که تابع شخصی شوند که به حسب عقل ناقص و دیده‌های کور ایشان از ایشان حقیرتر است، و اقرار به

فضیلت او بکنند؛ چنانچه در خطبه قاصعه گذشت. وع دیگرش حقیر شمردن مردم است و خود را از دیگران بهتر دانستن.

نوع دیگرش، که از نوع سابق حاصل می‌شود، خانه‌های رفیع ساختن است برای اظهار زیادتی، و جامه‌های نفیس پوشیدن، و بر اسبان نفیس سوار شدن، و خادمان بسیار داشتن به قصد تفوق⁽⁴³⁰³⁾ و رفعت⁽⁴³⁰⁴⁾ بر امثال⁽⁴³⁰⁵⁾ و اقران⁽⁴³⁰⁶⁾ و فقرا و مساکین. نوع دیگر آن است که از مردم توقع تواضع داشتن و شکستگی نمایند و خود نسبت به ایشان ترفع کنند⁽⁴³⁰⁷⁾ و طبعشان مایل باشد که مردم ذلیل ایشان باشند، و خواهش عزت و رفعت داشته باشند، و در راه رفتن و نشستن و برخاستن و سایر حرکات و سکناات تمکین و وقار بر خود بندند، و گردنکشی کنند، و در مجالس بالانشینی طلبند، و از اعمال خیری که منافی وقار ایشان است ابا نمایند. و این انواع همه به یکدیگر نزدیک است و بر یکدیگر بسته‌اند. و انواع دیگر هست که به اینها برمی‌گردد. و اخبار بر این مضامین بسیار است. چنانچه به سند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که: اعظم افراد⁽⁴³⁰⁸⁾ کبر آن است که سفاهت⁽⁴³⁰⁹⁾ شماری حق را، و حقیر شماری مردم را. پرسیدند که: سفیه شمردن حق کدام است؟ فرمود که: آن است که جاهل باشی به حق، و طعن کنی⁽⁴³¹⁰⁾ اهل حق را.

و در حدیث دیگر منقول است که: شخصی به آن حضرت عرض نمود که: من طعام نیکو می‌خورم، و بوی خوش می‌بویم، و بر اسب نفیس سوار می‌شوم، و غلام از پی خود می‌برم. آیا در اینها تجبر و تکبر هست؟ حضرت فرمود که: جبار⁽⁴³¹¹⁾ ملعون آن است که مردم را حقیر داند، و حق را جهالت شمارد. راوی گفت که: من حق را جهالت نمی‌شمارم، و اما تحقیر مردم را نمی‌دانم. فرمود که: کسی که مردم را سهل⁽⁴³¹²⁾ شمارد و تجبر و زیادتی بر ایشان کند، اوست جبار. و

در حدیث دیگر فرمود که: داخل بهشت نمی‌شود کسی که به قدر سنگینی یک حبه (4313) خردل (4314) از کبر در دلش باشد. راوی گفت که: (انا لله وانا اليه راجعون) (4315). فرمود که: چرا استرجاع می‌کنی (4316)؟ عرض نمود که: برای این که می‌فرمایی، و حال آن که کسی نیست که تکبر نداشته باشد. فرمود که: درست نفهمیدی. تکبری که من گفتم مراد، انکار حق است. و به سند معتبر منقول است که: حضرت رسول ﷺ روزی بر جماعتی گذشتند که در یک جا مجتمع شده بودند. حضرت پرسیدند که: برای چه در اینجا جمع شده‌اید؟

گفتند: دیوانه‌ای در اینجا هست و از روی صرع (4317) و جنون حرکات می‌کند. فرمود که: این مجنون (4318) نیست بلکه مبتلا شده است به بلایی (4319). مجنونی که سزاوار است که او را مجنون گویند آن است که در راه رفتن خود تبختر (4320) کند، و به سبب عجب به راست و چپ خود نظر کند و بر خود بالد، و دوشها و پهلوه‌ای خود را متکبرانه حرکت دهد، و تمنای بهشت از خدا نماید با آن که مشغول معصیت خدا باشد، و مردم از شرش ایمن نباشند و امید خیر از او نداشته باشند. این است دیوانه، و آن که شما می‌گویید مبتلاست. و در حدیث معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: در وقتی که امت من به تبختر راه روند، و دستها را در راه رفتن دراز کشند، و غلامان فارسی و رومی خدمت ایشان کنند، جنگ و نزاع در میان ایشان به هم خواهد رسید و به دفع یکدیگر مشغول خواهند شد. و به سند دیگر منقول است که آن حضرت فرمود که: جبرئیل مرا خبر داد که بوی بهشت از هزار سال راه شنیده می‌شود، و نمی‌شنود آن را عاق پدر و مادر، و قطع کننده رحم، و پیر زناکار، و کسی که جامه خود را به خیلا و تکبر بر زمین کشد، و کسی که مردم را فتنه کند (4321) و گمراه کند، و کسی که منت بسیار بر مردم گذارد، و صاحب حرصی که از دنیا سیر نشود. و به سند

دیگر از آن حضرت منقول است که: هر که بنا کند بنایی از برای ریا و سُمعه⁽⁴³²²⁾ ، حق تعالی در روز قیامت آن خانه را تا هفتم طبقه زمین طوقی کند از آتش و در گردن او افکند و بعد از آن او را در جهنم اندازد. صحابه گفتند که: یا رسول الله چگونه است بنا کردن به ریا و سُمعه؟ فرمود که: آن است که زیاده از قدر حاجت بنا کند برای مباحات⁽⁴³²³⁾ و مفاخرت⁽⁴³²⁴⁾ بر دیگران.

و نهی فرمود از این که کسی از روی خیلا و تکبر راه رود. و فرمود که: هر که جامه‌ای بیوشد و در آن جامه تکبر کند خدا او را از کنار جهنم فرو برد، و قرین قارون باشد در جهنم. زیرا که او اول کسی است که خیلا و تکبر کرد و به سبب آن خدا او را و خانه‌اش را به زمین فرو برد. و هر که اختیال می‌کند⁽⁴³²⁵⁾، با خدا منازعه کرده است و جبروت⁽⁴³²⁶⁾ خدا.

و فرمود که: هر که بَغی⁽⁴³²⁷⁾ و تطاول⁽⁴³²⁸⁾ کند بر فقیری یا او را حقیر شمارد حق تعالی او را حشر نماید در روز قیامت به قدر مورچه‌های ریزه به صورت آدم تا داخل جهنم شود.

مصباح سیم: در علاج تکبر است بدان که علاج تکبر به چند چیز می‌شود: اول: به تفکر در دنائت⁽⁴³²⁹⁾ اصل خود و عاقبت خود، و خست⁽⁴³³⁰⁾ احوال و تزلزل بنیان بدن، و عدم اعتماد بر حیات و در معرض فنا و نیستی بودن، و تأمل در بدیها و صفات ذمیمه و ناتوانی و جهل و نادانی خود می‌شود.

چنانچه به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: عجب دارم از متکبر فخر کننده، و حال آن که از نطفه خلق شده است و در آخر، جیفه⁽⁴³³¹⁾ و مردار گندیده می‌شود. و این در میان این دو حال نمی‌داند که با او چه می‌کنند، و چه بر سر او می‌آید.

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: عجب دارم از فرزند آدم که اولش نطفه است و آخرش مردار گندیده، و در میان این دو حال ظرف بول⁽⁴³³²⁾ و غایط⁽⁴³³³⁾ است، و با این حال تکبر می‌کنند. دویم: به ممارست⁽⁴³³⁴⁾ امری چند که موجب ملکه تواضع است، مثل پس نشستن در مجالس، و صحبت داشتن با فقرا و مساکین، و ترک صحبت اغنیا، و مرتکب کارهایی شدن که منافی⁽⁴³³⁵⁾ تکبر است. چنانچه منقول است که: کسی که از کبر ترسد، با خادم خود چیزی بخورد و گوسفند را به دست خود بدوشد. و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که گریبان خود را پینه کند، و بر نعلین خود پینه زند، و چیزی که از بازار خرد خود به خانه برد، از کبر ایمن می‌شود. سیم: تفکر در این است که تکبر نتیجه خلاف مقصود آدمی می‌دهد. زیرا که در تکبر عزت، مطلوب می‌باشد. و به خبر مخبر صادق⁽⁴³³⁶⁾ و به تجربه معلوم است که متکبران در دنیا و آخرت ذلیلترین خلق‌اند، و متواضعان عزیزترین خلق‌اند. و ایضا تفکر نماید در اطوار⁽⁴³³⁷⁾ پیشوایان دین که چگونه تواضع و شکستگی می‌نموده‌اند، و متذکر شود احادیثی را که در مذمت تکبر وارد شده است. و برخی از این سخن در باب تواضع مذکور شد. مصباح چهارم: اصلاح سریره⁽⁴³³⁸⁾ است یعنی باطن خود را نیک کردن و اکتفا به نیکی ظاهر نمودن چنانچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم به این معنی اشاره فرموده. و در پنهان بد بودن و باطن را بد داشتن و ظاهر را به نیکی آراستن شعبه‌ای است از نفاق.

چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که به نوف بکالی فرمود که: ای نوف زینهار که چنین مباش که خود را برای مردم زینت دهی به نیکیهها، و چون تنها باشی از خدا پروا نکنی در معصیتها. اگر چنین کنی خدا تو را رسوا کند در روز قیامت.

و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که: هر که پنهان خود را اصلاح کند حق تعالی آشکار او را اصلاح نماید. و هر که میان خود و خدا اصلاح نماید حق تعالی در میان او و مردم اصلاح نماید. و به سند معتبر از حضرت محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: هر که ظاهرش بهتر از باطنش باشد میزان عملش در قیامت سبک خواهد بود.

و از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منقول است که: هر که پنهان دارد چیزی را که خدا از او خشنود می شود، خدا برای او ظاهر گرداند چیزی را که موجب سرور و خوشحالی اوست. و هر که پنهان دارد امری را که موجب غضب الهی است حق تعالی ظاهر گرداند چیزی را که باعث خواری اوست.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که خود را برای مردم زینت دهد به چیزهایی که خدا دوست می دارد آنها را، و در پنهان از خدا پروا نکند و کاری چند کند که خدا دشمن می دارد آنها را، در قیامت چون خدا را ملاقات نماید از او در خشم باشد.

و احادیث بر این مضمون بسیار است. و بدان که آدمی مأمور است به این که ظاهر و باطن خود را هر دو نیکو کند. و باید که سعی کند که باطن خود را در نیکی موافق ظاهر گرداند، نه این که ظاهر را بد کند مثل باطن یا بدتر از باطن کند، یا خود را در معرض تهمتها در آورد که خلق خدا به او بدگمان شوند،

چنانچه به ملامتیه⁽⁴³³⁹⁾ از صوفیه نسبت می‌دهند. زیرا که گناه آشکار بدتر از گناه پنهان است، و گناه پنهان زودتر آمرزیده می‌شود از گناه آشکار.

و احادیث در این باب بسیار است و بعضی گذشت.

و عقل نیز حکم می‌کند که بنده‌ای که معصیت آقا را در خلوت کند، آقا از او آن قدر در خشم نمی‌شود مثل آن که رسوا و علانیه و بی‌پروا در حضور مردم کند، و خود را عاصی آقا به همه کس شناساند.

و ایضا نهی از متهم ساختن خود و داخل شدن در موطن⁽⁴³⁴⁰⁾ تهمت بسیار است. و در این فصل نیز احادیث در این باب گذشت.

مصباح پنجم: در بیان شالپوشی⁽⁴³⁴¹⁾ است بدان که احادیث در باب پشم پوشیدن اختلافی دارد. و در احادیث سنیان مدح پشمپوشی وارد شده است. و اکثر احادیث شیعه دلالت بر مذمت می‌کند، و بعضی که دلالت بر مدح می‌کند معمول بر تقیه است. و این حدیث شریف و بعضی از اخبار دیگر دلالت بر وجه جمعی⁽⁴³⁴²⁾ می‌کند که اگر از برای تواضع و شکستگی، گاهی در هنگام عبادت یا غیر آن پوشند، یا از برای دفع سرما، یا از برای این که ارزانتر برمی‌آید⁽⁴³⁴³⁾، قصور ندارد⁽⁴³⁴⁴⁾. اما مداومت بر این نمودن، و این را لباس مخصوص خود گردانیدن، و به این سبب خود را بر دیگران ترجیح دادن، و این را جهت امتیاز خود ساختن بد است و مذموم است، چنانچه از فقره بعد از این ظاهر می‌شود.

و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: بیوشید جامه پنبه. به درستی که آن لباس رسول خدا ﷺ و لباس ما اهل بیت است، و حضرت رسول ﷺ جامه مو و پشم نمی‌پوشیدند مگر به سبب عذری و علتی.

و در حدیث دیگر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که: جامه پشم و مو را نمی‌باید پوشید مگر به سبب علتی.

و از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ منقول است که: پنج چیز است که تا مردن ترک نمی‌کنم: بر روی زمین با بندگان چیزی خوردن؛ و بر خر جل ⁽⁴³⁴⁵⁾ پالان‌دار سوار شدن؛ و بز را به دست خود دوشیدن؛ و پشم پوشیدن؛ و بر اطفال سلام کردن، تا سنتی گردد بعد از من.

و از محمد بن حسین بن کثیر ⁽⁴³⁴⁶⁾ منقول است که: دیدم که حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ جبه ⁽⁴³⁴⁷⁾ صوفی ⁽⁴³⁴⁸⁾ با دو پیراهن گنده ⁽⁴³⁴⁹⁾ پوشیده‌اند. از سبب آن حال پرسیدم. فرمود که: پدرم می‌پوشید. و ما چون می‌خواهیم که نماز کنیم گنده‌ترین جامه‌های خود را می‌پوشیم.

و از اکثر احادیث معتبره که در باب زی ⁽⁴³⁵⁰⁾ و لباس حضرت رسول و ائمه صلوات‌الله‌علیهم به نظر رسیده، و بعضی را در لمعات ذکر کردیم، ظاهر می‌شود که لباس معهود و متعارف ایشان غیر پشم و مو بوده است. و اگر بعضی اخبار دلالت کند که گاهی بر سیل ندرت می‌پوشیده‌اند، بر یکی از چند وجه محمول است که در این باب و در لمعات بیان کردیم.

در پشم‌پوشی و بدعت‌های صوفیه یا أباذر یکون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف فی صیفهم و شتائهم. یرون أن لهم الفضل بذلک علی غیرهم. أولئک یلعنهم ملائکة السموات و الأرض.

یا أباذر ألا أخبرک بأهل الجنة؟ قلت: بلی یا رسول الله. قال: کل أشعث أغبر ذی طمرین لا یؤبه به. لو أقسم علی الله لأبره.

ای ابوذر در آخرالزمان جماعتی خواهند بود که پشم پوشند در تابستان و زمستان، و گمان کنند که ایشان را به سبب این پشم پوشیدن فضل و زیادتى بر دیگران هست. این گروه را لعنت می‌کنند ملائکه آسمانها و زمین.

ای ابوذر آیا تو را خبر دهم به اهل بهشت؟

ابوذر گفت: بلی یا رسول الله.

فرمود که: هر ژولیده موی گردآلوده‌ای که دو جامه کهنه پوشیده باشد، و مردم او را حقیر شمارند و اعتنا به شأن او نکنند. اگر بر خدا قسم دهد در امری، خدا قسم او را البته قبول فرماید و حاجتش را رد ننماید.

بدان که چون حضرت رسول ﷺ به وحی الهی بر جمیع علوم آینده و رموز غیبیه مطلع‌اند، و بیان مدح تواضع و شکستگی و شالپوشی نمودند، و می‌دانستند که جمعی از اصحاب بدعت و ضلالت بعدد از آن حضرت به هم خواهند رسید که در این لباس به تزویر و مکر مردم را فریب دهند، لهذا متصل به آن فرمودند که: جماعتی به هم خواهند رسید که علامت ایشان این است که به چنین لباسی ممتاز خواهند بود. آن گروه ملعون‌اند، تا مردم فریب ایشان را نخورند. و بغیر فرقه ضاله⁽⁴³⁵¹⁾ مُبتدعه⁽⁴³⁵²⁾ صوفیه⁽⁴³⁵³⁾، دیگر کسی این علامت را ندارد. و این یکی از معجزات عظیمه حضرت رسالت پناهی است که از وجود ایشان خبر داده‌اند و سخن را در مذمت ایشان مقرون به اعجاز ساخته‌اند که کسی را شبهه در حقیقت این کلام معجز نظام نماند، و هر که با وجود این آیه بینه⁽⁴³⁵⁴⁾ انکار نماید به لعنت خدا و رسول گرفتار گردد.

و آنچه حضرت فرموده‌اند از پشمپوشی، منشأ لعن ایشان همین نیست. بلکه چون آن جناب به وحی الهی می‌دانسته‌اند که ایشان شرع آن حضرت را باطل خواهند کرد، و اساس دین آن حضرت را خراب خواهند کرد، و در عقاید به

کفر و زندقه⁽⁴³⁵⁵⁾ قایل خواهند شد، و در اعمال، ترک عبادات الهی کرده به مخترعات بدعتهای⁽⁴³⁵⁶⁾ خود عمل نموده و مردم را از عبادت بازخواهند داشت، لعن ایشان فرموده، و این هیئت و لباس را علامتی برای ایشان بیان فرموده که به آن علامت ایشان را بشناسند.

ای عزیز اگر عصابه عصیبت⁽⁴³⁵⁷⁾ از دیده بگشایی و به عین⁽⁴³⁵⁸⁾ انصاف نظر نمایی، همین فقره که در این حدیث شریف وارد شده است، برای ظهور بطلان طایفه مبتدعه صوفیه کافی است، قطع نظر از احادیث بسیار که صریحا و ضمنا بر بطلان اطوار و اعمال ایشان و مذمت مشایخ و اکابر ایشان وارد شده است. و اکثر قدما و متأخرین⁽⁴³⁵⁹⁾ علمای شیعه رضوان الله علیهم مذمت ایشان کرده اند، و بعضی کتابها بر رد ایشان نوشته اند. مثل علی بن بابویه⁽⁴³⁶⁰⁾ که نامه ها به حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه می نوشته و جواب به او می رسیده، و فرزند سعادت مندش محمد بن بابویه⁽⁴³⁶¹⁾ که رئیس محدثین شیعه است و به دعای حضرت صاحب الامر عَلَيْهِ السَّلَامُ متولد شده و آن دعا مشتمل بر مدح او نیز هست. و مثل شیخ مفید⁽⁴³⁶²⁾ که عماد⁽⁴³⁶³⁾ مذهب شیعه بوده و اکثر محدثین و فضالای نامدار از شاگردان اویند و توقیع⁽⁴³⁶⁴⁾ حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه برای او بیرون آمده مشتمل بر مدح او، و او کتابی مبسوط⁽⁴³⁶⁵⁾ بر رد ایشان نوشته.

و مثل شیخ طوسی که شیخ و بزرگ طایفه شیعه است و اکثر احادیث شیعه به او منسوب است. و مثل علامه حلی رحمه الله که در علم و فضل مشهور آفاق است. و مثل شیخ شهید⁽⁴³⁶⁶⁾ {و شیخ علی⁽⁴³⁶⁷⁾ در کتاب مطاعن مجرمیه، و فرزند او شیخ حسن⁽⁴³⁶⁸⁾ در کتاب عمده المقال، و شیخ عالیقدر جعفر بن محمد دوریستی⁽⁴³⁶⁹⁾ در کتاب اعتقاد، و ابن حمزه⁽⁴³⁷⁰⁾ در چند کتاب⁽⁴³⁷¹⁾ { و سید مرتضی⁽⁴³⁷²⁾ رازی در چند کتاب {و زبده العلماء و المتورعین⁽⁴³⁷³⁾ مولا احمد

اردبیلی (4374) { قدس الله أرواحهم و شكر الله مساعیهم (4375) و غیر ایشان از علمای شیعه رضوان الله علیهم.

و ذکر سخنان این فضلاء عظیم الشان و اخباری که در این مطلب ایراد نموده‌اند موجب تطویل مقال (4376) است. ان شاء الله کتابی علی حده (4377) در این مطلب نوشته شود.

پس اگر اعتقاد به روز جزا داری امروز حجت خود را درست کن، که چون فردا حق تعالی از تو حجت طلبد جواب شافی و عذر پسندیده داشته باشی. و نمی‌دانم بعد از ورود احادیث صحیحه از اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم و شهادت این بزرگوران از علمای شیعه رضوان الله علیهم بر بطلان این طایفه و طریقه ایشان، در متابعت ایشان نزد حق تعالی چه عذر خواهی داشت. آیا خواهی گفت که متابعت حسن بصری (4378) کردم که چندین حدیث در لعن او وارد شده است.

یا متابعت سفیان ثوری کردم که با امام جعفر صادق علیه السلام دشمنی می‌کرده است و پیوسته معارض (4379) آن حضرت می‌شده است. و بعضی از احوال او را در اول این کتاب بیان کردیم.

یا متابعت غزالی (4380) را عذر خود خواهی گفت که به یقین ناصبی بوده و می‌گوید در کتابهای خود: به همان معنی که مرتضی علی امام است من هم امامم. و می‌گوید که: هر کس که یزید را لعنت می‌کند گناهکار است. و کتابها در لعن و رد شیعه نوشته، مانند کتاب المنقذ من الضلال (4381) و غیر آن.

یا متابعت برادر ملعونش را - احمد غزالی (4382) - حجت خواهی کرد که می‌گوید که: شیطان از اکابر اولیاء الله (4383) است.

یا ملای روم⁽⁴³⁸⁴⁾ را شفیع خواهی کرد که می‌گوید: ابن ملجم را حضرت امیرالمؤمنین شفاعت خواهد کرد و به بهشت خواهد رفت، و حضرت امیر به او گفت که: تو گناهی نداری؛ چنین مقدر شده بود و تو در آن عمل مجبور بودی⁽⁴³⁸⁵⁾. و می‌گوید:

هیچ بغضی نیست در جانم ز تو آلت حقی تو؛ فاعل دست حق لیک بیغم شو؛ شفیع تو منم چون که بیرنگی اسیر رنگ شد زان که این را من نمی‌دانم ز تو چون زخم بر آلت حق، طعن و دق؟... خواجه روحم نه مملوک تنم شعرموسیقی با موسیقی در جنگ شد⁽⁴³⁸⁶⁾

و در هیچ صفحه از صفحه‌های مثنوی نیست که اشعار به جبر یا وحدت موجود یا سقوط⁽⁴³⁸⁷⁾ عبادات یا غیر آنها از اعتقادات فاسده نکرده باشد. و چنانچه مشهور است و پیروانش قبول دارند ساز و دف و نی شنیدن را عبادت می‌دانسته است.

یا پناه به محیی‌الدین خواهی برد که هرزه‌هایش را در اول و آخر این کتاب شنیدی.

و می‌گوید: جمعی از اولیاءالله هستند که رافضیان⁽⁴³⁸⁸⁾ را به صورت خوک می‌بینند⁽⁴³⁸⁹⁾. و می‌گوید: به معراج که رفتم مرتبه علی را از مرتبه ابوبکر و عمر و عثمان پست‌تر دیدم. و ابوبکر را در عرش دیدم. چون برگشتم، به علی گفتم که: چون بود که در دنیا دعوی می‌کردی که من از آنها بهترم. الحال که دیدم مرتبه تو را که از همه پست‌تری.

و او و غیر او از این باب تزریقات⁽⁴³⁹⁰⁾ بسیار دارند که متوجه آنها شدن موجب طول سخن می‌شود.

و اگر از دعویهای بلند ایشان فریب می‌خوری، آخر فکر نمی‌کنی که بلکه از برای حب دنیا اینها را بر خود بندد. و اگر خواهی او را امتحان کنی، او که دعوی این می‌کند که من جمیع اسرار غیبی را می‌دانم و همه چیز بر من منکشف ⁽⁴³⁹¹⁾ می‌شود و شبی ده بار به عرش می‌روم، یک مسئله از شکایات نماز، یا یک مسئله مشکل از میراث و غیر آن، یا یک حدیث مشکل از او بپرس، اگر آنها را راست می‌گویند این را هم برای تو بیان می‌کند.

چنانچه به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: علامت کذاب و دروغگو آن است که تو را خبر می‌دهد به چیزهای آسمان و زمین و مشرق و مغرب، و چون از حلال و حرام خدا مسئله‌ای از او می‌پرسی نمی‌داند.

آخر این مردی که دعوی می‌کند که مسئله غامض وحدت وجود را فهمیده‌ام، و عقلهای جمیع فضلا از فهمیدن آن قاصر است، چرا یک معنی سهلی را اگر پنجاه مرتبه خاطر نشین او کند نمی‌فهمد؟ و آنهایی که دقایق معانی را می‌فهمند آنچه او فهمیده است چرا نمی‌فهمند؟

و باز هرگاه خود معترف باشند که کشف ⁽⁴³⁹²⁾ با کفر جمع می‌شود، و کفار هند صاحب کشف می‌باشند، پس بر تقدیری ⁽⁴³⁹³⁾ که کشف ایشان واقعی باشد و تو را فریب نداده باشند، کی دلالت بر خوبی ایشان می‌کند؟

و چون دستگاه این سخن بسیار وسیع است، و قلیلی که برای هدایت طالبان حق کافی باشد در اول این کتاب و در لمعات و در چند موضع دیگر بیان کردم، در این موضع اختصار نموده ختم می‌کنم این فصل را به ایراد حدیثی چند که فی‌الجمله مناسب این مطلب است.

شیخ طبرسی در کتاب احتجاجات روایت کرده است که: در بصره حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر حسن بصری گذشتند و او وضو می ساخت. فرمودند که: وضو را کامل به جا آور ای حسن. گفت: یا امیرالمؤمنین دیروز جماعتی را کشتی که شهادتین می گفتند و وضو را کامل می ساختند. حضرت فرمود که: پس چرا به مدد آنها نیامدی؟ گفت: والله که در روز اول غسل کردم و حنوط⁽⁴³⁹⁴⁾ بر خود پاشیدم و سلاح پوشیدم، و هیچ شک نداشتم که تخلف ورزیدن⁽⁴³⁹⁵⁾ از عایشه کفر است. در عرض راه کسی مرا ندا کرد که: به کجا می روی؟ برگرد، که هر که می کشد و هر که کشته می شود به جهنم می رود. من ترسان برگشتم و در خانه نشستم. و در روز دوم باز به مدد عایشه مهیا شدم و روانه شدم و در راه همان ندا شنیدم و برگشتم. حضرت فرمود که: راست می گویی. می دانی که آن منادی کی بود؟ گفت: نه. فرمود که: آن برادرت شیطان بود و به تو راست گفت که قاتل و مقتول لشکر عایشه در جهنم اند.

و در حدیث دیگر روایت کرده است که: حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به حسن بصری خطاب فرمود که: هر امتی را سامری⁽⁴³⁹⁶⁾ می باشد، و سامری این امت تویی که می گویی که جنگ نمی باید کرد.

و چند قصه طولانی در مباحثه حضرت امام زین العابدین و امام محمد باقر علیهما السلام با او نقل کرده است که دلالت بر شقاوت او می کند.

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر منقول است که: حسن اگر خواهد به جانب راست برود، و اگر خواهد به جانب چپ؛ که علم یافت نمی شود مگر نزد ما اهل بیت.

بدان که یکی از اکابر صوفیه که اکثر احادیث ایشان از اوست، و خود را به او منسوب می سازند، حسن بصری است که مجملی از احوالش مذکور شد.

و یکی از مشایخ ایشان عباد بصری⁽⁴³⁹⁷⁾ است. و در باب لمعات و غیر آن بعضی از بی‌آدبها و معارضات آن ملعون را ذکر کردیم. و با حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه در باب جهاد و غیر آن معارضه نموده و بر آن حضرت طعن زده⁽⁴³⁹⁸⁾.

و در کتاب کافی به سند معتبر از فضیل⁽⁴³⁹⁹⁾ منقول است که: روزی عباد بصری به خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد، و حضرت طعام تناول می‌فرمودند و بر دست تکیه نموده بودند. عباد گفت که: مگر نمی‌دانی که پیغمبر از این نحو طعام خوردن نهی کرده است؟ بعد از چند مرتبه که این هرزه را گفت، حضرت فرمود که: والله که هرگز پیغمبر از این نهی نفرموده.

و ایضا به سند صحیح روایت کرده است که حضرت صادق علیه السلام به عباد بن کثیر بصری صوفی خطاب فرمود که: ای عباد به این مغرور شده‌ای که شکم و فرج خود را از حرام نگاه داشته‌ای؟ به درستی که حق تعالی در کتاب خود می‌فرماید که: ای گروه مؤمنان از خدا بپرهیزید و قول شدید⁽⁴⁴⁰⁰⁾ بگویید (یعنی به اعتقاد درست قایل شوید) تا اعمال شما را به اصلاح آورد.⁽⁴⁴⁰¹⁾ ای عباد بدان که خدا تو را قبول نمی‌کند تا به حق قایل نشوی و ایمان نیاوری.

و در کتاب احتجاجات از ثابت بُنّانی⁽⁴⁴⁰²⁾ روایت کرده است که گفت: من با جماعتی از عباد⁽⁴⁴⁰³⁾ بصره، مثل ایوب سجستانی، و صالح مری، و عتبه، و حبیب فارسی، و مالک بن دینار، و ابوصالح اعمی، و جعفر بن سلیمان، و اربعه، و سعدانه به حج رفته بودیم. چون داخل مکه شدیم آب، بسیار بر اهل مکه تنگ شده بود و از تشنگی به فریاد آمده بودند. به ما پناه آوردند که برای ایشان دعا کنیم. ما به نزد کعبه آمدیم و مشغول دعا شدیم و چندان که تضرع کردیم اثری ظاهر نشد.

ناگاه جوان محزون گریانی پیدا شد و چند شوط⁽⁴⁴⁰⁴⁾ طواف کرد. بعد از آن رو به ما کرد و یک یک ما را نام برد. گفتیم: لیبک ای جوان. گفت: آیا در میان شما کسی هست که خدا را دوست دارد؟ گفتیم: ای جوان بر ماست دعا، و بر خداست اجابت. گفت: دور شوید از کعبه، که اگر کسی در میان شما می‌بود که خدا او را دوست می‌داشت البته دعایش را مستجاب می‌کرد. چون ما دور شدیم، به نزد کعبه به سجده درآمد و گفت: ای سید و آقای من به محبتی که به من داری تو را سوگند می‌دهم که اهل مکه را آب دهی. هنوز سخن آن حضرت تمام نشده بود که ابری پدید آمد و مانند دهنهای مشک، آب از ابر⁽⁴⁴⁰⁵⁾ روان شد. پس، از اهل مکه پرسیدیم که: این جوان کی بود؟ گفتند: علی بن الحسین است.

بدان که این جماعت نزد صوفیه از اکابر اولیاءالله‌اند و امام زمان خود را نمی‌شناخته‌اند. و مناظرات و مناظرات طاووس یمانی⁽⁴⁴⁰⁶⁾ با حضرت امام محمد باقر صلوات‌الله‌علیه در کتب حدیث بسیار است.

و ابن شهر آشوب⁽⁴⁴⁰⁷⁾ روایت کرده است که: چون حضرت صادق علیه‌السلام به کوفه تشریف آوردند در زمان منصور دوانیقی⁽⁴⁴⁰⁸⁾ و از آن ملعون مرخص شده به مدینه مراجعت می‌فرمودند، مردم به مشایعت آن حضرت بیرون آمدند. و سفیان ثوری و ابراهیم ادهم در میان آن جماعت بودند و این جماعت

پیش می‌رفتند. ناگه به شیری رسیدند که بر سر راه ایستاده بود. ابراهیم ادهم گفت که: باشید تا جعفر بیاید ببینیم که با این شیر چه می‌کند. چون حضرت تشریف آوردند، به نزدیک شیر رفتند و گوشش را گرفته از راه دور کردند و رو به آن جماعت کرده فرمودند که: اگر مردم اطاعت حق تعالی بکنند چنانچه حق طاعت اوست، هرآینه بار خود را بر این شیر بار می‌توانند کرد.

و ابن ابی الحدید⁽⁴⁴⁰⁹⁾ در شرح نهج البلاغه نقل کرده است که: جماعتی از متصوفه⁽⁴⁴¹⁰⁾ در خراسان به نزد حضرت امام رضا علیه السلام آمدند و گفتند: امیرالمؤمنین (یعنی مأمون ملعون) فکر کرد در امر خلافتی که در دست او بود، و شما اهل بیت را سزاوارتر دانست به پیشوای مردم بودن، و تو را بهترین اهل بیت یافت، لهذا امر خلافت را به تو رد کرد. و امامت کسی را می خواهد و می طلبد که طعامهای غیرلذیذ بخورد، و جامه های گنده بپوشد، و بر الاغ سوار شود، و به عیادت بیماران برود. حضرت فرمود که: حضرت یوسف پیغمبر بود و قباهای دیبای مُطْرَز به طلا⁽⁴⁴¹¹⁾ می پوشید، و بر تکیه گاه آل فرعون تکیه می کرد، و در میان مردم حکم می نمود. چیزی که از امام می طلبند قسط و عدالت است که چون سخن گوید راست گوید، و چون حکم کند به عدالت حکم کند، و چون وعده کند وفا به وعده خود بکند.

به درستی که خدا این پوششهای نفیس و خورشهای لذیذ را حرام نکرده است. پس این آیه را تلاوت فرمود که: قل من حرم زینه الله التي أخرج لعباده و الطيبات من الرزق⁽⁴⁴¹²⁾. که ترجمه اش این است که: بگو (ای محمد) که کیست که حرام کرده است زینتهایی را که خدا برای بندگانش ظاهر فرموده و بیرون آورده، و روزیهای پاکیزه را؟

و از این باب حدیث در لمعات بسیار ذکر کردیم.

و شیخ طوسی علیه الرحمه و الرضوان در کتاب غیبت فرموده است که: جمعی دعوی نیابت حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه کردند به دروغ، و رسوا شدند زیرا که آنها که نایب بودند، معجزات بر دست ایشان جاری می شد از جانب معصوم که به آنها مردم نیابت ایشان را می دانستند. اول کذابان شرعی⁽⁴⁴¹³⁾ بود که دعوی نیابت کرد به دروغ، و رسوا شد، و فرمان حضرت به لعن او بیرون آمد.

شیخ فرموده که: هارون بن موسی تلعبکبری⁽⁴⁴¹⁴⁾ می گفت که: بعد از دعوی نیابت، کفر و الحاد از او ظاهر شد. و هر یک از اینها که دعوی نیابت می کردند اول بر امام دروغ می بستند و دعوی نیابت می کردند تا مردم ضعیف‌العقل به ایشان بگروند. دیگر ترقی می کردند در شقاوت تا به قول حلاجیه⁽⁴⁴¹⁵⁾ قایل می شدند، چنانچه از ابی جعفر شَلَمَعَانِی⁽⁴⁴¹⁶⁾ و امثال او مشهور است.

بعد از آن ذکر کرده است که: از جمله کذابان حسین بن منصور حلاج⁽⁴⁴¹⁷⁾

بود.

و به سند معتبر از هبه‌الله بن محمد کاتب⁽⁴⁴¹⁸⁾ روایت کرده است که: چون حق تعالی خواست که حلاج را رسوا کند و او را خوار گرداند او پیغام فرستاد به ابی سهل بن اسماعیل نوبختی⁽⁴⁴¹⁹⁾ که از معتبران شیعه بود، به گمان این که او نیز مثل احمقان دیگر فریب او را خواهد خورد. و در آن مُراسله⁽⁴⁴²⁰⁾ اظهار وکالت⁽⁴⁴²¹⁾ حضرت صاحب‌الامر عَلَيْهِ السَّلَامُ کرد، چنانچه دأبش⁽⁴⁴²²⁾ بود که اول مردم را به این نحو فریب می داد، و بعد از آن دعویهای بلند می کرد و اظهار الوهیت می نمود.

ابوسهل فریب او را نخورده در جواب او گفت که: من از تو امری را سؤال می‌نمایم که در جنب آنچه تو دعوی می‌نمایی بسیار سهل است. و آن امر این است که من کنیزان را بسیار دوست می‌دارم و بسیار به ایشان مایلم و بسیاری از ایشان را نزد خود جمع کرده‌ام. و به این سبب هر جمعه می‌باید خضاب کنم⁽⁴⁴²³⁾ که سفیدی موهای من از ایشان مخفی باشد، و اگر نه ایشان از من دوری می‌کنند. می‌خواهم چنین کنی که ریش من سیاه شود و به خضاب محتاج نباشم. اگر چنین کنی من مطیع تو می‌شوم و به جانب تو می‌آیم و مردم را به مذهب تو دعوت می‌نمایم.

چون حلاج آن جواب را شنید دانست که در آن مراسم خطا کرده است؛ دیگر جواب نگفت و ساکت شد. و این قصه را ابوسهل در مجالس نقل می‌کرد و مردم می‌خندیدند و موجب زیادتی رسوایی او شد.

بعد از این، حدیث قصه زدن و بیرون کردن علی بابویه او را از قم نقل فرموده است که بر او لعنت کرد و او را از قم به خواری و مذلت اخراج نمود. و بعد از این در ضمن قصه شلمغانی که یک کذاب دیگر است نقل کرده است که: مادر ابی‌جعفر شلمغانی روزی بر روی پای ام‌کلثوم دختر محمد بن عثمان عمری⁽⁴⁴²⁴⁾، که از نواب حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام بود، افتاد و می‌بوسید. پرسید که: چرا چنین می‌کنی؟

گفت: چرا چنین نکنم، که تو فاطمه زهرایی، زیرا که روح پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به بدن پدر تو منتقل شده بود، و روح علی به بدن ابی‌القاسم حسین بن روح⁽⁴⁴²⁵⁾ منتقل شده است و روح فاطمه به بدن تو. ام‌کلثوم این سخن را انکار بسیار کرده به نزد حسین بن روح که از سفرای عظیم‌الشأن حضرت صاحب علیه‌السلام بود آمد و این سخن را نقل کرد. ابن روح گفت که: زینهار دیگر به نزد آن زن مرو و آشنایی را با او برطرف کن که آنچه آن زن گفته است کفر و الحادی است که آن ملعون شلمغانی در دل این جماعت جا داده است، که آسان شود بر او دعوی این که خدا با او متحد شده است، چنانچه نصارا در باب مسیح علیه‌السلام می‌گویند، و تجاوز کند⁽⁴⁴²⁶⁾ به گفته حلاج لعنه‌الله⁽⁴⁴²⁷⁾.

تا اینجا از کتاب غیبت شیخ طوسی علیه‌الرحمه نقل شد.

و شیخ طبرسی رحمه‌الله در کتاب احتجاجات نقل کرده است که: فرمان حضرت صاحب‌الامر علیه‌السلام ظاهر شد بر دست حسین بن روح به لعن جماعتی که یکی از ایشان حسین بن منصور حلاج بود.

ای عزیز غرض از ذکر این چند حدیث که از بسیار به اندکی اکتفا نمودم این بود که اگر به دیده انصاف نظر کنی و به فکر صحیح تأمل نمایی، به این قلیلی که برای تو ذکر کرده‌ام، بر تو ظاهر می‌شود که این گروه پیوسته مخالف ائمه تو صلوات الله علیهم بوده‌اند. و علمای کبار⁽⁴⁴²⁸⁾ و راویان اخبار شیعه که در اعصار ایشان و قریب اعصار ایشان بوده‌اند و از احوال ایشان زیاده از من و تو اطلاع داشته‌اند و دانش و علم و فهم ایشان زیاده از اهل این عصر بوده است، از ایشان بیزاری اظهار نموده حکم به کفر و الحاد ایشان کرده‌اند. اگر دانسته طریق اهل بیت را ترک می‌نمایی و راه ضلالت ایشان را اختیار می‌کنی، گناه تو را بر دیگری نخواهند نوشت.

هدانا الله و ایاکم الی الصراط المستقیم⁽⁴⁴²⁹⁾.

خاتمه

بدان که چون اذکار و اوراد و ادعیه بسیار از ائمه اطهار صلوات الله علیهم منقول است، و اکثر اهل بدعت مردم را به اذکار و اورادی که از مشایخ سنی خود دارند تحریص و ترغیب می‌نمایند، و همه کس را دست به کتابهای مبسوط نمی‌رسد که علمای ما در این باب تألیف نموده‌اند، خواستم که این کتاب را به ذکر بعضی از فضایل اذکار⁽⁴⁴³⁰⁾ منقوله ختم نمایم که موجب مزید انتفاع طالبان حق از این کتاب گردد. و این مشتمل است بر دو باب:

باب اول: در بیان فضیلت اذکاری است که مخصوص به وقتی نیست

فصل اول: در فضیلت تسبیحات اربعه است به سند معتبر از حضرت امام موسی صلوات الله علیه منقول است که: جمعی از یهود به خدمت حضرت رسول ﷺ آمدند، و اعلم ایشان از مسئله‌ای چند سؤال نمود، و چون جواب شنیدند مسلمان شدند. از جمله آن مسئله‌ها این بود که پرسید که: یا محمد مرا خبر ده

از کلماتی که حق تعالی آنها را برای حضرت ابراهیم عليه السلام اختیار نمود در هنگامی که خانه کعبه را بنا کرد. حضرت فرمود که: بلی؛ این کلمات بود: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر ⁽⁴⁴³¹⁾. یهودی پرسید که: چه ثواب دارد کسی که این کلمات را بگوید؟ حضرت فرمود که: چون بنده سبحان الله ⁽⁴⁴³²⁾ می گوید با او تسبیح ⁽⁴⁴³³⁾ می گویند آنچه در زیر عرش اند. پس به گوینده تسبیح ده برابر ثواب تسبیح آنها را عطا می کنند. و چون الحمد لله ⁽⁴⁴³⁴⁾ می گوید حق تعالی نعیم ⁽⁴⁴³⁵⁾ دنیا را به او کرامت می فرماید، و وصل می کند آن را به نعیم آخرت. و این کلمه ای ⁽⁴⁴³⁶⁾ است که چون اهل بهشت داخل بهشت می شوند این کلمه را می گویند، و سخنانی که در دنیا می گفته اند همه منقطع ⁽⁴⁴³⁷⁾ می شود بغیر این سخن. و اما لا اله الا الله ⁽⁴⁴³⁸⁾؛ پس بهشت جزای آن است؛ چنانچه حق تعالی می فرماید که: (هل جزاء الا احسان الا احسان) ⁽⁴⁴³⁹⁾. یعنی: نیست جزای لا اله الا الله مگر بهشت. یهودی گفت: راست می گویی ای محمد. و به سند معتبر دیگر از حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم منقول است که: هر که سبحان الله می گوید حق تعالی برای او درختی در بهشت غرس می نماید ⁽⁴⁴⁴⁰⁾؛ و کسی که الحمد لله می گوید درختی برای او می کارد؛ و کسی که لا اله الا الله می گوید درختی برای او می کارد؛ و کسی که الله أكبر ⁽⁴⁴⁴¹⁾ می گوید درختی برای او غرس می نماید. شخصی از قریش به حضرت عرض کرد که: پس ما در بهشت درخت بسیاری داریم. حضرت فرمود که: بلی؛ ولیکن پرهیزید از این که آتشی بفرستید که آن درختان را بسوزاند زیرا که حق تعالی می فرماید که: ای گروه مؤمنان اطاعت نمایید خدا و رسول را، و باطل مکنید عملهای خود را. ⁽⁴⁴⁴²⁾ و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: فقرا به خدمت حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم آمدند و گفتند: یا رسول الله اغنیا را مالی هست که به آن بنده آزاد

کنند و ما نداریم؛ و ایشان را مالی هست که به آن حج کنند و ما را نیست؛ و ایشان مال دارند که به آن تصدق کنند و ما نداریم؛ و ایشان مال دارند که به وسیله آن در راه خدا جهاد کنند و ما نداریم. حضرت فرمود که: هر که صد مرتبه الله اکبر بگوید بهتر است از صد بنده آزاد کردن؛ و هر که صد مرتبه سبحان الله بگوید بهتر است از صد شتر با خود بردن به حج که بکشند آنها را از برای خدا؛ و هر که صد مرتبه الحمد لله بگوید بهتر است از صد اسب که زین و لجام کرده، مردم را سوار کنند و به جهاد فرستند؛ و هر که صد مرتبه لا اله الا الله بگوید کسی از او رد آن روز عملش بهتر نباشد مگر کسی که زیاده از صد مرتبه بگوید. پس چون این خبر به اغنیا رسید ایشان نیز این اعمال را به جا آوردند. فقرا به خدمت حضرت آمدند و گفتند که: اغنیا این کارها را نیز کردند. حضرت فرمود که: این فضل خداست؛ به هر که می خواهد عطا فرماید. و به سند معتبر از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقول است که: حق تعالی بر خود واجب کرده است که هر مؤمنی که صد مرتبه الله اکبر و صد مرتبه الحمد لله و صد مرتبه سبحان الله و صد مرتبه لا اله الا الله بگوید، و صد مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد، پس بگوید: اللهم زوجنی من الحور العین (4443)، البته حق تعالی حوریه‌ای در بهشت به او کرامت می فرماید، و این پانصد کلمه مهر آن حوریه باشد. پس، از این جهت حق تعالی به حضرت رسول ﷺ وحی فرمود که: مهر زنان مؤمنه را پانصد درهم سنت گرداند. و به سند معتبر دیگر منقول است که: بسیار بگویند لا اله الا الله و الله اکبر را، که هیچ چیز نزد خدا محبوبتر از این دو کلمه نیست. و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: سبحان الله نصف میزان اعمال است، و الحمد لله پر کند میزان اعمال را، و الله اکبر مابین آسمان و زمین را پر کند. و به سند معتبر از حضرت

رسول ﷺ منقول است که: بسیار بگویند سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر. به درستی که این کلمات می آیند در روز قیامت با خیرات و ثوابهای عظیم که از پیش رو و عقب خود دارند. و اینها باقیات صالحات (یعنی امور شایسته‌ای که از برای آدمی باقی می ماند نفع آنها). و حق تعالی فرموده است که: باقیات صالحات بهتر و پاینده تر است (از متاعهای زندگانی دنیا).⁽⁴⁴⁴⁾ و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: حضرت رسول ﷺ روزی به اصحاب خود التفات نموده، فرمودند که: برای خود سپرها اخذ کنید و مهیا سازید. صحابه گفتند که: مگر دشمنی به ما رو آورده است که سپر از برای دفع ضرر ایشان مهیا می باید کرد؟ فرمود که: نه؛ ولیکن از برای دفع آتش جهنم از خود بگویند: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر. و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: هر که بگوید سبحان الله نه از روی تعجب⁽⁴⁴⁵⁾، حق تعالی از آن تسبیح، مرغی خلق فرماید که آن مرغ را زبانی بوده باشد، و در میان ملائکه مُسَبِّحَان⁽⁴⁴⁶⁾ تسبیح الهی کند تا روز قیامت. و همچنین است الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر. فصل دوم: در ثواب تهلیل⁽⁴⁴⁷⁾ است و ثواب انواع آن از حضرت رسول ﷺ منقول است که: حق تعالی به حضرت موسی علیه السلام خطاب فرمود که: اگر آسمانها و ساکنان آنها و زمینهای هفتگانه در یک کفه ترازو باشد و لا اله الا الله در کفه دیگر باشد، این کلمه بر آنها زیادتی می کند. و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: حضرت رسول ﷺ فرمود که: تلقین کنید مرده‌های خود را در وقت جان کندن لا اله الا الله، که گناهان را خراب می کند و درهم می شکند. صحابه گفتند که: یا رسول الله کسی که در صحت بگوید چون است؟ حضرت فرمود که: این بیشتر باعث درهم شکستن و برطرف شدن گناهان می شود. به

درستی که لا اله الا الله مؤمن است در حال حیات و نزد مردن و در هنگام مبعوث شدن. و به درستی که جبرئیل به من گفت: یا محمد در قیامت جمعی را خواهی دید که از قبرها رو سفید مبعوث می‌شوند و به آواز بلند می‌گویند: لا اله الا الله و الله أكبر؛ و جمعی روسیاه مبعوث می‌شوند و فریاد می‌کنند: یا ویلاه یا ثُوراه. (4448) و به سند دیگر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: قیمت بهشت لا اله الا الله است. و به سند معتبر از آن حضرت منقول است که: هر که لا اله الا الله بگوید، برای او درختی در بهشت بکارند از یاقوت سرخ که ریشه‌اش در مشک سفید باشد و میوه‌اش از عسل شیرین‌تر و از برف سفیدتر و از مشک خوشبوتر باشد و در آن درخت، میوه‌ها باشد به شکل پستان دختران باکره که چون شکافته شود هفتاد حله از میان آن بیرون آید.

و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: هر بنده مسلمانی که لا اله الا الله بگوید آن کلمه البته بالا رود و هر سقفی را بشکافد، و به هر گناهی از گناهان او که برسد محو نماید تا چون به حسنات او برسد قرار گیرد. و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: هیچ عملی ثوابش عظیمتر از شهادت لا اله الا الله نیست. و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: بهترین عبادتها گفتن لا اله الا الله است. و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر که صد مرتبه لا اله الا الله بگوید عمل او در آن روز بهترین اعمال مردم باشد، مگر کسی که بیشتر از او این کلمه را گفته باشد. و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که فرمود که: هر عبادتی را اندازه‌ای هست که به آن منتهی می‌شود مگر ذکر حق تعالی که آن را حدی نیست که به آن منتهی شود. چنانچه حق تعالی نمازهای پنجگانه را واجب گردانیده است؛ کسی که آنها را ادا نماید به

حدش رسانیده است. و همچنین کسی که روزه ماه رمضان را بگیرد فرضش را ادا کرده است. و کسی که یک مرتبه حج کند اندازه‌اش به عمل آمده است. بغیر ذکر و یاد خدا که حق تعالی از آن به اندک راضی نشده است و اندازه‌ای و نهایتی برای او مقرر نساخته است. بعد از آن این آیه را خواندند: **(یا أيها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا و سبحوه بکره و أصیلا)** ⁽⁴⁴⁴⁹⁾. که ترجمه ظاهر لفظش این است که: ای گروه مؤمنان یاد کنید خدا را یاد کردن بسیار، و تسبیح و تنزیه کنید او را در بامداد و پسین ⁽⁴⁴⁵⁰⁾. پس نهایتی برای ذکر مقرر نساخت. بعد از آن فرمود که: پدرم بسیار یاد خدا می‌کرد. با او که راه می‌رفتم مشغول ذکر بود، و چون با او طعام می‌خوردم او را مشغول ذکر می‌دیدم، و چون با مردم سخن می‌گفت سخن گفتن، او را از یاد خدا باز نمی‌داشت. و پیوسته می‌دیدم که زبانش به کامش چسبیده بود و مشغول ذکر لا اله الا الله بود. و در صبح ما را جمع می‌کرد و امر می‌کرد که مشغول ذکر و یاد خدا باشیم تا طلوع آفتاب. و می‌فرمود که: هر که قرآن می‌تواند خواند قرآن بخواند، و هر که قرآن نمی‌تواند خواند ذکر خدا بکند. و خانه‌ای که در آن قرآن می‌خوانند و یاد خدا می‌کنند برکت ⁽⁴⁴⁵¹⁾ آن خانه بسیار می‌شود و شیاطین از آن خانه دوری می‌کنند و آن خانه روشنی می‌دهد اهل آسمان را، چنانچه ستاره‌های روشن، اهل زمین را روشنی می‌دهند. و خانه‌ای که در آن قرآن خوانده نمی‌شود و یاد خدا در آن نمی‌کنند برکت آن خانه کم است و ملائکه از آن خانه دوری می‌کنند و شیاطین در آن خانه حاضر می‌باشند. و حضرت رسول ﷺ فرمود که: آیا شما را خبر دهم به بهترین اعمال شما که بیشتر موجب رفع ⁽⁴⁴⁵²⁾ درجات شما گردد و نزد خداوند شما مقبولتر باشد، و بهتر باشد از برای شما از دینار و درهم، و بهتر از برای شما از این که با دشمنان دین ملاقات کنید و بکشید و کشته شوید؟ گفتند:

بلی. فرمود که: یاد خدا بسیار کنید. پس فرمود که شخصی به خدمت حضرت رسول ﷺ آمد و پرسید که: بهترین اهل این مسجد کیست؟ فرمود که: هر که ذکر خدا بیشتر کند. و فرمود که: هر که را خدا زبان ذکر کننده‌ای عطا فرماید، پس به درستی که خیر دنیا و آخرت به او کرامت فرموده است. و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که خدا را بسیار یاد کند خدا او را دوست دارد. و هر که ذکر خدا بسیار کند حق تعالی دو برائت برای او بنویسد: یکی بیزاری از آتش جهنم، و یکی بیزاری از نفاق. و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر که لا اله الا الله را از روی اخلاص بگوید داخل بهشت شود. و اخلاص او آن است که این کلمه طیبه او را مانع شود از مرتکب شدن هر چیز که خدا حرام کرده است. و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: هر که لا اله الا الله بگوید بر غیر وجه تعجب، خدا از آن کلمه مرغی خلق فرماید که تا روز قیامت بر بالای سر گوینده آن کلمه بال زند و ذکر خدا کند، و ثوابش از او باشد. و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که تلقین کنید مرده‌های خود را لا اله الا الله. به درستی که هر که آخر کلامش لا اله الا الله باشد داخل بهشت می‌شود. و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: چون حضرت نوح داخل کشتی شد حق تعالی به او وحی نمود که: هر وقت خوف عرق شدن داشته باشی هزار مرتبه لا اله الا الله بگو. و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: جبرئیل به نزد حضرت رسول ﷺ آمد و گفت: یا محمد خوشا حال کسی از امت تو که بگوید لا اله الا الله وحده وحده وحده ⁽⁴⁴⁵³⁾. و به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر که صد مرتبه بگوید لا اله الا الله الحق المبين ⁽⁴⁴⁵⁴⁾ خداوند عزیز جبار او را پناه دهد از فقر، و

وحشت قبر او را به انس مبدل گرداند، و سبب توانگری او گردد، و چنان باشد که در بهشت را کوبد. و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: هر که هر روز سی مرتبه این تهلیل را بخواند رو کند به توانگری، و پشت کند به درویشی و فقر، و در بهشت را بکوبد. و به سند معتبر از آن حضرت منقول است که: هر که روز پانزده مرتبه این تهلیل را بخواند: لا اله الا الله حقا حقا، لا اله الا الله ايمانا و تصديقا، لا اله الا الله عبوديه و رقا⁽⁴⁴⁵⁵⁾، حق تعالی روی رحمت خود را به سوی او بدارد و از او روی لطف برتابد تا او را داخل بهشت گرداند. و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: هر که بگوید: أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له، و أشهد أن محمدا عبده و رسوله⁽⁴⁴⁵⁶⁾ حق تعالی برای او هزار هزار حسنه بنویسد. و به روایت دیگر: دو هزار هزار حسنه برای او ثبت نماید. و به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: هر که هر روز ده مرتبه این دعا را بخواند: أشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له الها واحدا أحدا صمدا لم يتخذ صاحبه و لا ولدا⁽⁴⁴⁵⁷⁾، بنویسد حق تعالی شأنه از برای او چهل و پنج هزار حسنه، و محو کند از نامه گناهان او چهل و پنج هزار گناه، و بلند گرداند از برای او چهل و پنج هزار درجه. و در روایت دیگر وارد شده است که: این دعا حرزی⁽⁴⁴⁵⁸⁾ باشد برای او در آن روز از شر شیطان و مردم صاحب سلطنت. و در آن روز گناه کبیره‌ای او را فرانگیرد. و به روایت دیگر وارد شده است که: هر که در روزی این دعا بخواند حق تعالی برای او چهل و پنج هزار هزار حسنه بنویسد، و چهل و پنج هزار هزار گناه محو فرماید، و چهل و پنج هزار هزار درجه بلند گرداند، و چنان باشد که در آن روز دوازده مرتبه قرآن را ختم کرده باشد، و حق تعالی در بهشت خانه‌ای برای او بنا فرماید.

فصل سیم: در فضیلت تسبیح است به سند معتبر از یونس بن یعقوب منقول است که از حضرت صادق علیه السلام سؤال نمود که: کسی که صد مرتبه سبحان الله بگوید او ذکر بسیار کرده و عمل به فرموده خدا در این که امر به ذکر کثیر نموده ⁽⁴⁴⁵⁹⁾، کرده است؟ فرمود که: بلی. و به سند صحیح از آن حضرت منقول است که: هر که بگوید: سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم و بحمده ⁽⁴⁴⁶⁰⁾ حق تعالی سه هزار حسنه از برای او ثبت نماید، و سه هزار گناه از او محو نماید، و سه هزار درجه از برای او مرتفع گرداند، و مرغی در بهشت از برای او خلق نماید که تسبیح الهی کند و ثواب تسبیحش از او باشد. و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: چون بنده سبحان الله می گوید جمیع ملائکه بر او صلوات می فرستند. و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که سی مرتبه بگوید: سبحان الله و بحمده، سبحان الله العظیم ⁽⁴⁴⁶¹⁾، رو کند به توانگری، و پشت کند از فقر، و بکوبد در بهشت را. و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم منقول است که: هر که بگوید سبحان الله و بحمده، ایزد تعالی برای او هزار هزار حسنه بنویسد، و هزار هزار گناه از او محو نماید، و هزار هزار درجه برای او بلند کند. و هر که زیاده گوید خدا ثوابش را زیاده گرداند. و هر که استغفار نماید خدا گناهانش را بیامرزد. و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر که در هر روز سی مرتبه سبحان الله بگوید حق تعالی از او دفع نماید هفتاد نوع از بلا را که سهلتر آنها فقر باشد. و به سند دیگر، همین مضمون از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است. و به سند دیگر از آن حضرت منقول است که: حق سبحانه و تعالی چون نور مقدس نبوی را خلق نمود او را در حجاب القدره ⁽⁴⁴⁶²⁾ دوازده هزار سال ساکن گردانید ⁽⁴⁴⁶³⁾، و در آنجا آن حضرت این تسبیح می گفتند: سبحان ربی

الأعلى⁽⁴⁴⁶⁴⁾. و در حجاب العظمه⁽⁴⁴⁶⁵⁾ یازده هزار سال ماندند و این تسبیح را می گفتند: سبحان عالم السر⁽⁴⁴⁶⁶⁾. و در حجاب المنه⁽⁴⁴⁶⁷⁾ نه هزار سال ساکن بودند و این تسبیح را می گفتند. سبحان من هو قائم لا يلهو⁽⁴⁴⁶⁸⁾. و در حجاب الرحمه⁽⁴⁴⁶⁹⁾ نه هزار سال ساکن بودند و این تسبیح را می گفتند: سبحان الرفيع الأعلى⁽⁴⁴⁷⁰⁾. و در حجاب السعاده⁽⁴⁴⁷¹⁾ هشت هزار سال بودند و این تسبیح را می گفتند: سبحان من هو دائم لا يسهو⁽⁴⁴⁷²⁾. و در حجاب الكرامه⁽⁴⁴⁷³⁾ هفت هزار سال به این تسبیح مشغول بودند: سبحان من هو غني لا يفتقر⁽⁴⁴⁷⁴⁾. و در حجاب المنزله⁽⁴⁴⁷⁵⁾ شش هزار سال این تسبیح می گفتند: سبحان العليم الكريم⁽⁴⁴⁷⁶⁾. و در حجاب الهدايه⁽⁴⁴⁷⁷⁾ پنج هزار سال ماندند و این تسبیح می فرمودند: سبحان ذی العرش العظيم⁽⁴⁴⁷⁸⁾. و در حجاب النبوه⁽⁴⁴⁷⁹⁾ چهار هزار سال سکنا داشتند با این تسبیح: سبحان رب العزه عما يصفون⁽⁴⁴⁸⁰⁾. و در حجاب الرفعه⁽⁴⁴⁸¹⁾ سه هزار سال ماندند و این تسبیح می گفتند: سبحان ذی الملك و الملكوت⁽⁴⁴⁸²⁾. و در حجاب الهييه⁽⁴⁴⁸³⁾ دو هزار سال بودند و خدا را این تسبیح می نمودند: سبحان الله و بحمده⁽⁴⁴⁸⁴⁾. و در حجاب الشفاعة⁽⁴⁴⁸⁵⁾ هزار سال به این تسبیح اشتغال داشتند: سبحان ربی العظيم و بحمده⁽⁴⁴⁸⁶⁾. فصل چهارم: در فضیلت تحمید⁽⁴⁴⁸⁷⁾ است و انواع محامد⁽⁴⁴⁸⁸⁾ به سند معتبر منقول است که از حضرت صادق عليه السلام پرسیدند که: کدام عمل نزد خدا بهترین اعمال است؟ فرمود که: حمد او کردن. و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقول است که: هر که بگوید الحمد لله، شکر جمیع نعمتهای خدا را ادا کرده است. و به سند معتبر از حضرت امام رضا عليه السلام منقول است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که: هر که را خدا نعمتی کرامت فرماید حمد الهی بکند. و هر که روزی او دیر برسد استغفار کند. و هر که را اندوهی روی دهد یا کار دشواری پیش آید بگوید: لا حول و لا قوه الا

بالله⁽⁴⁴⁸⁹⁾. و به سند معتبر دیگر از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقول است که: چون حضرت رسالت پناه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را امری رو می داد که موجب سرور بود، می فرمود که: الحمد لله الذي بنعمته تتم الصالحات⁽⁴⁴⁹⁰⁾؛ و چون امری رو می داد که مورت الم بود می فرمود که: الحمد لله على كل حال⁽⁴⁴⁹¹⁾. و به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که: حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هر روز حمد الهی می کردند سیصد و شصت مرتبه به عدد رگهای بدن⁽⁴⁴⁹²⁾ به این حمد که: الحمد لله رب العالمين كثيرا على كل حال⁽⁴⁴⁹³⁾. و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: چون کسی را ببینی که به بلایی مبتلا گردیده است، سه مرتبه این تحمید را آهسته بخوان که او نشنود: الحمد لله الذي عافاني مما ابتلاك به، و لو شاء فعل⁽⁴⁴⁹⁴⁾. بعد از این فرمود که: هر که در این حال این دعا را بخواند هرگز به آن بلا مبتلا نشود. و به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام مروی است که: هر که بگوید الحمد لله كما هو أهله⁽⁴⁴⁹⁵⁾، کاتبان اعمال از نوشتن باز می مانند و می گویند: خداوندا ما غیب نمی دانیم. یعنی حمدی را که تو سزاواری ثواب آن را نمی دانیم. حق تعالی در جواب ایشان می فرماید که: آنچه بنده من گفته است شما بنویسید و ثوابش بر من است. و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: هر که روز هفت مرتبه بگوید: الحمد لله على كل نعمه كانت، أوهي كائنه⁽⁴⁴⁹⁶⁾، شکر نعمتهای گذشته و آینده را ادا کرده است.

فصل پنجم: در فضیلت استغفار⁽⁴⁴⁹⁷⁾ است به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: خود را خوشبو و معطر گردانید به استغفار تا رسوا نکنند شما را بوهای بد گناهان. و در حدیث دیگر فرمود که: استغفار روزی را زیاد می کند. و به سند معتبر از حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ منقول است که: بهترین دعاها استغفار است. و به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَام

منقول است که: چون بنده‌ای استغفار بسیار کند صحیفه عملش که بالا می‌رود می‌درخشد و نور می‌دهد. و از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقول است که: هر که بگوید: أستغفر الله و أتوب الیه (4498) ، او متکبر و جبار نیست. و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: استغفار کردن و گفتن لا اله الا الله بهترین عبادات است.

و به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: حضرت رسول ﷺ در مجلسی که می‌نشستند هر چند که اندکی می‌نشستند بر نمی‌خاستند تا بیست و پنج مرتبه استغفار نمی‌کردند. و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: حضرت رسول ﷺ هفتاد مرتبه می‌فرمودند که: أستغفر الله (4499) و هفتاد مرتبه می‌فرمودند که: و أتوب الی الله (4500). و به سند معتبر دیگر از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که گناهی می‌کند هفت ساعت او را مهلت می‌دهند. پس اگر این استغفار را سه مرتبه خواند بر او نمی‌نویسند: أستغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القيوم و أتوب الیه (4501). و به سند معتبر دیگر از حضرت منقول است که: هر که در روزی صد مرتبه بگوید أستغفر الله، حق تعالی هفتصد گناه او را ببامرزد. و خیری نیست در بنده‌ای که در روزی هفتصد گناه بکند. و به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر مؤمنی که در شبانه‌روزی چهل گناه کبیره بکند و با ندامت و پشیمانی بگوید: أستغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القيوم، بدیع السموات و الأرض، ذالجلال و الاکرام، و أسئله أن یصلی علی محمد و ءال محمد و أن یتوب علی (4502)، البته حق تعالی آن گناهانش را ببامرزد. و خبری نیست در بنده‌ای که در شبانه‌روزی زیاده از چهل گناه کبیره بکند. و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است

که: حضرت رسول ﷺ در هر روز و شبی صد مرتبه توبه و استغفار می‌کردند، با آن که گناهی از آن حضرت هرگز صادر نمی‌شد.

فصل ششم: در فضیلت اذکار متفرقه است به سند صحیح از حضرت جعفر بن محمد الصادق صلوات الله علیه منقول است که فرمود که: عجب دارم از کسی که او را خوفی از دشمنی یا غیر آن باشد، چرا پناه به این کلمه نمی‌برد که: (حسبنا الله ونعم الوکیل) ⁽⁴⁵⁰³⁾. زیرا که حق تعالی می‌فرماید که: آن جماعتی که این کلمه را گفتند، برگشتند با نعمتی عظیم از جانب خدا و فضل بسیار، و به ایشان نرسید بدی. ⁽⁴⁵⁰⁴⁾ و عجب دارم از کسی که غمی او را عارض می‌شود، چرا پناه نمی‌برد به این کلمه که حضرت یونس در شکم ماهی می‌گفت که: (لا اله الا أنت؛ سبحانک انی کنت من الظالمین) ⁽⁴⁵⁰⁵⁾. زیرا که حق تعالی بعد از این می‌فرماید که: پس ما دعای یونس را مستجاب کردیم و او را نجات دادیم از غم، و (چنان که او را نجات دادیم) همچنین نجات می‌دهیم مؤمنان را. ⁽⁴⁵⁰⁶⁾ و عجب دارم از کسی که دشمنان در مقام مکر باشند با او، چرا پناه نمی‌برد به این آیه که: (أفوض أمری الی الله؛ ان الله بصیر بالعباد) ⁽⁴⁵⁰⁷⁾. زیرا که حق تعالی می‌فرماید که: چون مؤمن آل فرعون این کلمه را گفت خدا او را حفظ کرد و نگاه داشت از بدیهای آنچه مکر نسبت به او کرده بودند. ⁽⁴⁵⁰⁸⁾ و عجب دارم از کسی که اراده مال و متاع دنیا داشته باشد، چرا پناه نمی‌برد به این کلمه: (ما شاء الله و لا قوه الا بالله) ⁽⁴⁵⁰⁹⁾. زیرا که حق تعالی می‌فرماید که: برادر مؤمن به برادر کافر گفت که: چرا داخل باغ خود که شدی این کلمه را نگفتی؟ اگر مرا چنین می‌بینی که مال و فرزندی از تو کمتر است. پس شاید پروردگار من بهتر از بهشت تو به من عطا فرماید. ⁽⁴⁵¹⁰⁾ و شاید را حق تعالی در مقام جزم ⁽⁴⁵¹¹⁾ اطلاق می‌کند ⁽⁴⁵¹²⁾. و به سندهای معتبر از آن حضرت صلوات الله علیه منقول است که:

شخصی به خدمت حضرت رسول ﷺ آمده شکایت نمود از وسوسه سینه و بسیاری قرض و احتیاج. حضرت فرمود که: مکرر این کلمات را بخوان: توکلت علی الحی الذی لا یموت. و الحمد لله الذی لم یتخذ صاحبه و لا ولدا و لم یکن له شریک فی الملک و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیراً⁽⁴⁵¹³⁾. بعد از اندک وقتی آن مرد به خدمت حضرت آمد و گفت: به برکت آن دعا حق تعالی وسوسه سینه مرا برطرف کرد، و قرض مرا مؤدی⁽⁴⁵¹⁴⁾ ساخت، و روزی مرا فراخ گردانید. و به سند صحیح دیگر از آن حضرت منقول است که حضرت رسول ﷺ فرمود که: حضرت آدم به حق تعالی شکایت کرد وسوسه خاطر و اندوه را. جبرئیل نازل شد و گفت: یا آدم بگو: لا حول و لا قوه الا بالله. چون آدم این کلمه را گفت وسوسه و اندوه از او برطرف شد. و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که نعمتهای الهی بر او بسیار شود بگوید: الحمد لله رب العالمین؛ و کسی که فقر و احتیاج بر او زیادی کند بسیار بگوید: لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم⁽⁴⁵¹⁵⁾. به درستی که این کلمه گنجی است از گنجهای بهشت، و در آن شفا از هفتاد و دو درد هست که کمتر آنها هم و اندوه است. و به سند صحیح از حضرت صادق ع منقول است که: در شب معراج حق تعالی به حضرت رسول ﷺ وحی نمود که: به تو عطا می‌کنم دو کلمه از خزینه‌های عرش خود: لا حول و لا قوه الا بالله و لا ملجأ منک الا الیک⁽⁴⁵¹⁶⁾. و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: گفتن لا حول و لا قوه الا بالله موجب شفا از نود و نه درد است که سهلتر آنها غم و اندوه است. و از حضرت صادق ع منقول است که: هر که را اندوهی عارض شود بگوید: لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم. و در حدیث دیگر منقول است که ابوذر گفت که: حضرت رسول ﷺ مرا وصیت نمود که این کلمه را بسیار بگویم. و به

سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که هر روز صد مرتبه لا حول و لا قوه الا بالله بگوید حق تعالی از او هفتاد نوع از بلا را دفع نماید که سهلتر آنها هم و اندوه باشد. و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: هر که دعا کند و ختم کند دعای خود را به گفتن ما شاء الله لا حول و لا قوه الا بالله ⁽⁴⁵¹⁷⁾، البته دعای او مستجاب شود. و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: هر که هفتاد مرتبه بگوید ما شاء الله لا حول و لا قوه الا بالله ⁽⁴⁵¹⁸⁾، حق تعالی بگرداند از او هفتاد نوع از انواع بلا را که کمتر آنها آن باشد که دیوانه شود و به سبب دیوانگی هلاک شود. و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که: خدا را ملکی هست موکل به آسمان اول ⁽⁴⁵¹⁹⁾؛ اسماعیل نام دارد. چون بنده ای هفت نوبت می گوید: یا أرحم الراحمین ⁽⁴⁵²⁰⁾، آن ملک گوید که: أرحم الرحمین ⁽⁴⁵²¹⁾ صدای تو را شنید. هر حاجت که داری بطلب تا عطا کند. و به سند صحیح از آن حضرت منقول است که: هر که ده مرتبه بگوید یا الله، حق تعالی به او خطاب فرماید که: لبیک! چه حاجت داری؟ و همچنین اگر ده مرتبه یا رب ⁽⁴⁵²²⁾ بگوید همین خطاب کنند او را.

و ایضا به سند صحیح از آن حضرت منقول است که: هر که بگوید: یا ربی الله ⁽⁴⁵²³⁾ آن قدر که یک نفس او وفا کند، به او خطاب فرماید حق تعالی که: لبیک! حاجت خود را بگو. و در حدیث دیگر فرمود که: بعضی ⁽⁴⁵²⁴⁾ از فرزندان پدرم بیمار شد. پدرم بر او گذشت، فرمود که: ده مرتبه بگو یا الله، که هیچ یک از مؤمنان ده مرتبه این کلمه را نمی گوید مگر آن که پروردگار عالم می فرماید که: لبیک ای بنده من! حاجت خود را سؤال کن. و به سند معتبر از حضرت امام رضا عليه السلام منقول است که فرمود که: پدرم را در خواب دیدم که فرمود که: هرگاه به شدتی و سختی گرفتار شوی بسیار بگو: یا رؤوف یا رحیم. ⁽⁴⁵²⁵⁾ و به سند

معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است که به بعضی از اصحاب خود فرمود که: می خواهی که به تو تعلیم کنم اسم اعظم الهی را؟: بخوان سوره حمد و سوره قل هو الله أحد و آیه الکرسی، و سوره انا أنزلناه فی لیله القدر را. پس رو به قبله کن و هر حاجت که داری از خدا بطلب. و به سند معتبر از حضرت امام رضا عليه السلام منقول است که: اسم اکبر ⁽⁴⁵²⁶⁾ خداست یا حی یا قیوم ⁽⁴⁵²⁷⁾. و به روایت دیگر از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه منقول است که: این دعا مشتمل است بر اسم اعظم: یا الله یا الله یا الله. وحدک وحدک لا شریک لک. أنت المنان. بديع السموات و الأرض. ذوالجلال و الاکرام و ذوالأسماء العظام، و ذو العز الذی لا یرام. و الهکم اله واحد. لا اله الا هو الرحمن الرحیم. و صلی الله علی محمد و ءاله أجمعین ⁽⁴⁵²⁸⁾. بعد از خواندن این دعا هر حاجتی که داری بطلب. و به سند معتبر از سکین بن عمار ⁽⁴⁵²⁹⁾ مروی است که گفت: شبی در مکه خوابیده بودم، شخصی به خواب من آمد و گفت: برخیز که شخصی خدا را زیر میزاب ⁽⁴⁵³⁰⁾ به اسم اعظم رب الأرباب ⁽⁴⁵³¹⁾ می خواند. بیدار شدم و به خواب رفتم. پس باز باردیگر مرا صدا زد و همان سخن را گفت. بیدار شدم و باز به خواب رفتم. و مرتبه سیم مرا صدا زد که: برخیز که موسی بن جعفر خدا را به اسم اعظم می خواند در تحت میزاب. سکین می گوید که: برخاستم و غسل کردم. و چون به نزد حجر آمدم، شخصی را دیدم که جامه خود بر سر پیچیده و در سجده است. در پشت سر آن حضرت نشستیم. این دعا می خواندند: یا نور یا قدوس ⁽⁴⁵³²⁾ سه مرتبه؛ یا حی یا قیوم ⁽⁴⁵³³⁾ سه مرتبه؛ یا حی لا یموت ⁽⁴⁵³⁴⁾ سه مرتبه؛ یا حی حین لا حی ⁽⁴⁵³⁵⁾ سه مرتبه؛ یا حی لا اله الا أنت ⁽⁴⁵³⁶⁾ سه مرتبه؛ أسئلك بلا اله الا أنت ⁽⁴⁵³⁷⁾ سه مرتبه؛ أسئلك بأن لا اله الا أنت ⁽⁴⁵³⁸⁾ سه مرتبه؛ أسئلك یا لا اله الا أنت ⁽⁴⁵³⁹⁾ سه مرتبه؛ أسئلك باسمک بسم الله الرحمن الرحیم العزیز المبین ⁽⁴⁵⁴⁰⁾

سه مرتبه. سکین گفت که: آن حضرت مکرر این دعا را خواندند تا من حفظ کردم. و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلی الله علیه و آله منقول است که: هر مؤمنی که این کلمات را بخواند من ضامن اویم در دنیا و آخرت. اما در دنیا، پس ملائکه او را بشارت دهند در هنگام مردن. و اما در آخرت، پس حق تعالی به عدد هر کلمه‌ای خانه‌ای در بهشت به او کرامت فرماید. و دعا این است: یا أسمع السامعين، و یا أبصر الناظرين، و یا أسرع الحاسبين، و یا أرحم الراحمين، و یا أحکم الحاکمین (4541).

باب دوم: در بیان اذکاری که مخصوص وقتی چندند

و این باب مشتمل است بر چند فصل:

فصل اول: در تعقیب نماز صبح و نماز شام است و اذکاری که در صبح و شام باید خواند به سندهای معتبر از حضرت امام موسی علیه السلام منقول است که: چون از نماز شام فارغ شوی از جای خود حرکت مکن و با کسی سخن مگو تا صد مرتبه بگویی: بسم الله الرحمن الرحيم لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم (4542). و همچنین صد مرتبه بگو بعد از نماز صبح. به درستی که هر که در این دو وقت این را بخواند حق تعالی از او دفع کند صد نوع از انواع بلا را که کمتر آنها خورده و پیسی و شر شیطان و شر پادشاهان باشد. و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: هر که صد مرتبه این کلمات را بخواند بعد از نماز صبح، به اسم اعظم الهی نزدیکتر است از سیاهی چشم به سفیدی چشم. و به درستی که اسم اعظم در این کلمات داخل است. و به چندین سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که این کلمات را بعد از نماز صبح و نماز شام هفت مرتبه بخواند حق تعالی از او هفتاد نوع از بلا را دفع کند که کمترش قولنج (4543) و پیسی (4544) و دیوانگی و خوره (4545) باشد. و اگر نامش در نامه اشقیاء (4546) باشد محو کنند و در نامه سَعْدَا ثبت (4547) نمایند. و در روایت دیگر، سه مرتبه واقع شده است با همین ثواب. و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر که صد مرتبه بعد از نماز صبح بگوید: ما شاء الله کان. لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم (4548)، در آن روز نبیند امری را که مکروه او باشد. و به سندهای معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر که پیش از طلوع آفتاب و پیش از غروب آفتاب ده مرتبه این تهلیل را بخواند:

لا اله الا الله وحده لا شريك له. له الملك و له الحمد. يحيى و يميت و يميت و يحيى. و هو حى لا يموت. بيده الخير. و هو على كل شىء قدير⁽⁴⁵⁴⁹⁾، كفاره گناهان او باشد در آن روز. و به روايت ديگر: خدا را ملاقات نکند بنده‌ای به بهتر از عمل او مگر کسی که مثل او را کرده باشد. و در روايت ديگر وارد شده است که: سنت واجبه است که اين تهليل را ده مرتبه بخوانند و ده مرتبه بگویند: أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ، و أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ يَحْضُرُونِ. ان الله هو السميع العليم⁽⁴⁵⁵⁰⁾. و فرمود که: اگر اين دو ذکر را در اين دو وقت فراموش کنی قضا کن، چنان که نماز را قضا می‌کنی.

و احاديث در فضيلت اين دو ذکر بسيار است. و به سند معتبر ديگر از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است که: هر که در وقت طلوع صبح ده مرتبه آن تهليل را بگويد که گذشت، و ده مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد، و سی و پنج نوبت سبحان الله، و سی و پنج نوبت لا اله الا الله، و سی و پنج نوبت الحمد لله بگويد، او را در آن صباح از غافلان ننویسند. و اگر همين اذکار را در شام بگويد او را در آن شب از غافلان ننویسند. و به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که در وقت شام⁽⁴⁵⁵¹⁾ صد مرتبه الله أكبر بگويد، چنان باشد که صد بنده آزاد کرده باشد. و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است که: هر که صد مرتبه الله أكبر بگويد پيش از برآمدن آفتاب و پيش از فرو رفتن آفتاب، حق تعالى ثواب صد بنده آزاد کردن در نامه عملش بنویسد. و به سند معتبر ديگر از آن حضرت منقول است که: حضرت رسول صلى الله عليه وآله وسلم فرمود که: در فرزند آدم سيصد و شصت رگ⁽⁴⁵⁵²⁾ هست که صد و هشتاد رگ از آنها متحرک است و صد و هشتاد رگ ديگر ساکن. که اگر یکی از رگهای متحرک ساکن شود، يا یکی از رگهای ساکن متحرک شود، او را

خواب نمی برد. لهذا حضرت رسول ﷺ در هر صبح و شام سیصد و شصت مرتبه می گفتند: الحمد لله رب العالمین کثیرا علی کل حال⁽⁴⁵⁵³⁾. و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: هر که در صبح چهار مرتبه بگوید الحمد لله رب العالمین، به تحقیق که شکر آن روز را ادا کرده است. و همچنین اگر در شام چهار مرتبه بگوید، شکر آن شب را ادا کرده است. و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: حضرت رسول ﷺ بر شخصی گذشتند که باغ خود را درخت می کشت. حضرت ایستادند و فرمودند که: می خواهی تو را دلالت کنم بر درخت کشتنی که اصلش ثابت تر و میوه اش زودرس تر و نیکوتر و باقرتی باشد؟ گفت: بلی. فرمود که: در هر صبح و شام بگو: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر تا آن که حق تعالی به عدد هر تسبیحی ده درخت در بهشت به تو کرامت فرماید از انواع میوه ها. و به سند معتبر از آن حضرت منقول است که: در صبح این دعا بخوان: أصبحت بالله مؤمنا علی دین محمد و سنته، و دین علی و سنته، و دین الأوصیاء و سنتهم. أمنت بسرهم و علانیتهم و شاهدهم و غائبهم. و أعوذ بالله مما استعاذ منه رسول الله صلی الله علیه و آله و علی و الأوصیاء صلوات الله علیه. و أرغب الی الله فی ما رغبوا الیه و لا حول و لا قوه الا بالله⁽⁴⁵⁵⁴⁾. و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: هر که در صبح و شام سه نوبت بگوید: رضیت بالله رباً، و بالاسلام دیناً، و بمحمد صلی الله علیه و آله نبیاً، و بالقرآن بلاغاً، و بعلی اماماً، و بالأوصیاء من ولده أئمة⁽⁴⁵⁵⁵⁾ البته بر حق تعالی لازم است که در روز قیامت او را راضی گرداند. و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: هر بنده ای که قبل از طلوع آفتاب این دعا بخواند: الله أكبر الله أكبر کبیراً، و سبحان الله بکره و أصیلاً، و الحمد لله رب العالمین کثیراً؛ لا شریک

له. و صلی الله علی محمد و ءاله⁽⁴⁵⁵⁶⁾ ملکی مبادرت نماید⁽⁴⁵⁵⁷⁾ و این دعا را در میان بال خود بگیرد و به آسمان برد. چون به آسمان اول درآید ملائکه به او گویند که: چه چیز با خود داری؟ در جواب گوید که: شخصی از مؤمنان به این کلمات تکلم نموده. و کلمات را بر ایشان بخواند. ملائکه گویند که: خدا رحم کند آن کسی را که این کلمات را خوانده است، و گناهان او را بیامزد. پس به هر آسمانی که گذرد ملائکه از او سؤال کنند، و چون جواب گوید همین دعا کنند. و همچنین حمله⁽⁴⁵⁵⁸⁾ عرش نیز برای او دعا کنند. و آن ملک آن کلمات را ببرد و در دیوان کُنوز⁽⁴⁵⁵⁹⁾ که اعمال خالص مؤمنان در آنجا مثبت⁽⁴⁵⁶⁰⁾ است، ثبت نماید. و به سند عالی از ابو حمزه ثمالی منقول است که از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه سؤال نمود از تفسیر آنچه حق تعالی در شأن حضرت ابراهیم فرموده که: حقوق الهی و اوامر او را وافی و تمام ادا نمود⁽⁴⁵⁶¹⁾. حضرت فرمود که: چون صبح می کرد سه مرتبه می گفت: أصبحت و ربی محمود. أصبحت لا أشرك بالله شيئاً و لا أدعو مع الله الها و لا أتخذ من دونه ولياً⁽⁴⁵⁶²⁾. و همچنین در شام سه مرتبه می فرمود. و اگر در شام خوانند به جای أصبحت⁽⁴⁵⁶³⁾ در هر دو جا أمسیت⁽⁴⁵⁶⁴⁾ می باید گفت. و به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام منقول است که: حضرت نوح عليه السلام در هر صبح و شام ده مرتبه این دعا را می خواندند: اللهم انی أشهدک أنه ما أصبح بی من نعمه أو⁽⁴⁵⁶⁵⁾ عافیه فی دین أو دنیا، فمَنک وحدک لا شریک لک. لک الحمد و لک الشکر بها علی حتی ترضی و بعد الرضا⁽⁴⁵⁶⁶⁾. و به این سبب حق تعالی او را عبد شکور⁽⁴⁵⁶⁷⁾ فرمود، یعنی: بنده بسیار شکر کننده. و اگر در شام خواند چنین بگوید: أنه ما أمسی بن من نعمه⁽⁴⁵⁶⁸⁾. و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: هر که در صبح انگشتر عقیق در دست راست خود داشته باشد، و پیش

از آن که به احدی نظر کند نگین عقیق را به کف دست خود بگرداند و به آن نگین نظر کند و سوره انا انزلناه فی ليله القدر بخواند، پس این دعا بخواند که: ءامنت بالله وحده لا شریک له، و کفرت بالجبوت و الطاغوت و ءامنت بسر ءال محمد و علانیتهم و ظاهرهم و باطنهم و أولهم و ءآخهم⁽⁴⁵⁶⁹⁾، حق تعالی او را در آن روز از شر جمیع بلاهای آسمان و زمین حفظ نماید. و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است: هر که بعد از نماز صبح، هفتاد مرتبه استغفار بگوید، خدا او را بیامرزد اگرچه هفتاد هزار گناه کرده باشد. و به سند معتبر از حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: هر که در وقت شام سه مرتبه بگوید: سبحان الله⁽⁴⁵⁷⁰⁾ حین تمسون و حین تصبحون، و له الحمد فی السموات و الأرض و عشیاء و حین تظهرون⁽⁴⁵⁷¹⁾، هیچ چیزی در آن شب از او فوت نشود⁽⁴⁵⁷²⁾، و جمیع شرور و بدیهای آن شب از او دفع شود. و همچنین اگر در صبح سه مرتبه بخواند، هیچ چیزی در آن روز از او فوت نشود، و جمیع شرور آن روز از او دور گردد. و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر که بعد از نماز شام سه مرتبه بگوید: الحمد لله الذی یفعل ما یشاء و لا یفعل ما یشاء غیره⁽⁴⁵⁷³⁾، حق تعالی به او خیر بسیار کرامت فرماید. و به سند صحیح منقول است از حضرت صادق صلوات الله علیه که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: چون به معراج رفتم ملائکه مرا دعایی تعلیم نمودند که هر صبح و شام می خوانم: اللهم ان ظلمی أصبح مستجیرا بعفوک، و ذنبی أصبح مستجیرا بمغفرتک، و ذلی أصبح مستجیرا بعزتک، و فقری أصبح مستجیرا بغناک، و وجهی البالی أصبح مستجیرا بوجهک الباقی الذی لا یفنی⁽⁴⁵⁷⁴⁾. و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: شبیه هذلی⁽⁴⁵⁷⁵⁾ به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: یا رسول الله من یر

شده‌ام و قوتم ضعیف شده است از اعمالی که عادت کرده بودم به آنها از نماز و روزه و حج و جهاد. پس مرا کلامی تعلیم فرما که حق تعالی مرا به آن نفع دهد، و سبک کنبر من یا رسول الله.

حضرت فرمود که: اعاده⁽⁴⁵⁷⁶⁾ کن این سخن را. تا آن که سه مرتبه این کلام را ادا نمود. حضرت فرمود که: بر دور تو هیچ درختی و کلوخی نماند مگر آن که گریست به سبب ترحم بر تو. پس چون نماز صبح بکنی ده مرتبه بگو: سبحان الله العظیم و بحمده و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم⁽⁴⁵⁷⁷⁾. به درستی که حق تعالی تو را عافیت می‌دهد به سبب این ذکر از کوری و دیوانگی و خوره و فقر ضعف پیری. گفت: یا رسول الله! این برای دنیاست. از برای آخرت چه چیز باید خواند؟ فرمود که: بعد از هر نماز بگو: اللهم اهدنی من عندک، و أفض علی من فضلک، و انشر علی من رحمتک، و أنزل علی من برکاتک⁽⁴⁵⁷⁸⁾. بعد از آن فرمود که: اگر این دعا را عمدا ترک نکند تا از دنیا برود، در قیامت هشت در بهشت را برای او بگشایند که از هر دری که خواهد داخل شود. و به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه منقول است که: هر که هر روز بیست و پنج نوبت بگوید: اللهم اغفر للمؤمنین و المؤمنات و المسلمین و المسلمات⁽⁴⁵⁷⁹⁾، حق تعالی به عدد هر مؤمنی که گذشته است و خواهد آمد تا روز قیامت، حسنه در نامه عمل او بنویسد، و گناه از او محو کند، و درجه از برای او بلند گرداند. و به سند معتبر از هلقام⁽⁴⁵⁸⁰⁾ منقول است که به خدمت حضرت موسی بن جعفر صلوات الله علیه عرض نمود که: دعایی تعلیم من نما که جامع مطالب دنیا و آخرت باشد. حضرت فرمود که: بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب بگو: سبحان الله العظیم و بحمده. أستغفر الله و أسئله من فضله⁽⁴⁵⁸¹⁾. هلقام گفت که: من بدحالتر و پریشانتر از جمیع اهل بیت خود بودم، و به برکت این

دعا امروز حالم از همه بهتر است. و شیخ طوسی علیه‌الرحمه و الرضوان در تعقیب نماز صبح فرموده که: صد نوبت بگوید: أستغفر الله و أتوب اليه. و صد نوبت بگوید: أسأل الله العافيه⁽⁴⁵⁸²⁾. و صد نوبت بگوید: أستجير بالله من النار و أسأله الجنة⁽⁴⁵⁸³⁾. و صد نوبت بگوید: أسأل الله الحور العين⁽⁴⁵⁸⁴⁾. و صد نوبت سوره قل هو الله أحد بخواند. و صد نوبت بگوید: صلى الله على محمد و آل محمد⁽⁴⁵⁸⁵⁾. و صد نوبت بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر، و لا حول و لا قوه الا بالله العلي العظيم. و ده نوبت آيه الكرسي، و ده نوبت سوره انا أنزلناه بخواند. و ده نوبت اين دعا بخواند: اللهم اقدف في قلوب العباد محبتي، و ضمن السموات و الأرض رزقي، و ألق الرعب في قلوب أعدائك مني، و انشر رحمتك لي، و أتمم نعمتك علي، و اجعلها موصوله بكرامتك اياي، و أوزعني شكرک، و أوجب لي المزيد من لدنک، و لا تتسنى ذکرك، و لا تجعلني من الغافلين⁽⁴⁵⁸⁶⁾.

فصل دویم: در اذکار و ادعیه که عقیب⁽⁴⁵⁸⁷⁾ هر نماز باید خواند بدان که بهترین تعقیبات، تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیهاست: سی و چهار الله أكبر و سی و سه الحمد لله، و سی و سه سبحان الله. چنانچه به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است که: عبادت کرده نمی‌شود خدا به تحمیدی⁽⁴⁵⁸⁸⁾ که بهتر باشد از تسبیح فاطمه عليها السلام. و اگر از آن چیزی بهتر می‌بود حضرت رسول آن را به فاطمه عطا می‌فرمود. و به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام منقول است که: هر که تسبیح فاطمه عليها السلام را در هر روز عقیب هر نماز بخواند، محبوبتر است نزد من از این که هزار رکعت نماز در هر روز بکند. و در حدیث دیگر فرمود که: هر که تسبیح فاطمه عليها السلام را بخواند و بعد از آن لا اله الا الله بگوید، گناهانش آمرزیده شود. و به سند صحیح از آن حضرت منقول است

که: روزی حضرت رسول ﷺ به اصحاب خود فرمود که: آنچه دارید از جامه‌ها و ظرفها اگر جمع کنید و بر روی هم گذارید به آسمان می‌رسد؟ گفتند: نه یا رسول الله. فرمود که: می‌خواهید شما را دلالت کنم بر عملی که اصلش ⁽⁴⁵⁸⁹⁾ در زمین است و شاخش در آسمان؟ گفتند: بلی یا رسول الله. فرمود که: هر یک از شما که از نماز واجب خود فارغ شود، سی نوبت بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر. به درستی که اصل این کلمات در زمین است و شاخشان در آسمان است، و دفع می‌کنند سوختن و غرق شدن و خانه خراب شدن و به چاه افتادن و مرگهای بد را از خواننده خود، و اینها را باقیات صالحات ⁽⁴⁵⁹⁰⁾. و به سند معتبر دیگر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که چهار مرتبه این تسبیحات اربع را بعد از هر نماز فریضه بخواند پیش از آن که پای خود را از قبله بگرداند، هر حاجتی که از خدا سؤال کند به او عطا فرماید. و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام مروی است که: هر که بعد از نماز فریضه، پیش از آن که پاهای خود را از حالت تشهد تغییر دهد، سه مرتبه بگوید: استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القيوم، ذالجلال و الاکرام و أتوب الیه ⁽⁴⁵⁹¹⁾، حق تعالی گناهان او را ببامزد اگرچه مثل کف دریاها باشد. و به سند صحیح از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه مروی است که فرمود که: کمتر چیزی که مُجَرَّب ⁽⁴⁵⁹²⁾ است از دعا بعد از نماز فریضه، این است که بگویی: اللهم انی أسئلك من کل خیر أحاط به علمک، و أعوذ بک من کل شر أحاط به علمک. اللهم انی أسئلك عافیتک فی أموری کلها، و أعوذ بک من خزی الدنیا و عذاب الآخره ⁽⁴⁵⁹³⁾. و به سند معتبر دیگر منقول است که محمد بن ابراهیم ⁽⁴⁵⁹⁴⁾ به خدمت امام موسی علیه السلام نوشت که: می‌خواهم که دعایی تعلیم من فرمایی که بعد از هر نماز بخوانم، و حق تعالی به سبب خواندن آن خیر دنیا و آخرت را برای

من جمع نماید. حضرت نوشتند که: بگو: أعوذ بوجهک الکریم و عزتک التی لا ترام و قدرتک التی لا یمنع منها شیء، من شر الدنیا و الآخره و من شر الأوجاع کلها (4595). و به سند معتبر از حضرت صادق علیه الصلوه و السلام منقول است که: هر که بعد از نماز واجب سی مرتبه سبحان الله بگوید، بر بدنش گناهی نماند مگر آن که بریزد. و به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: کسی که خواهد که چون از دنیا بیرون رود، از گناهان پاک باشد مانند طلای بی غش، و مَظْلَمَه احدی نزد او نباشد که از او طلب نماید، باید که بعد از نمازهای پنجگانه دوازده مرتبه قل هو الله احد (4596) را بخواند؛ پس دست خود را به جانب آسمان بگشاید و بگوید: اللهم انی أسئلك باسمک المکنون المخزون الطاهر الطهر المبارک، و أسئلك باسمک العظیم و سلطانک القدیم، یا واهب العطايا و یا مطلق الأسارى و یا فکاک الرقاب من النار! أسئلك أن تصلى على محمد و آل محمد و أن تعتق رقبتی من النار، و أن تخرجنی من الدنیا ءامنا، و تدخلنی الجنه سالما. و أن تجعل دعائی أوله فلاحا و أوسطه نجاحا و ءآخره صلاحا. انک أنت علام الغیوب (4597). بعد از آن فرمود که: این از دعاهای مخفی (4598) است که حضرت رسالت پناه ﷺ تعلیم من نمود، و امر فرمود که تعلیم حضرت امام حسن و حضرت امام حسین صلوات الله علیهما نمایم. و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: چون حضرت رسالت پناه ﷺ فتح مکه نمودند، نماز ظهر را نزد حجرالاسود با اصحاب خود ادا نمودند، و چون سلام گفتند، سه مرتبه دست برداشتند و سه مرتبه الله اکبر گفتند. پس این دعا خواندند: لا اله الا الله وحده وحده وحده، أنجز وعده، و نصر عبده، و أعز جنده، و غلب الأحزاب وحده. فله الملك و له الحمد. یحیی و یمیت و هو علی کل شیء قدیر (4599). پس رو به اصحاب خود کردند و فرمودند که: ترک

مکنید این سه تکبیر و این دعا را بعد از هر نماز واجب. به درستی که هر که بعد از سلام نماز این را بخواند به تحقیق که ادا کرده است آنچه بر او واجب است از شکر حق تعالی بر تقویت اسلام و اهل اسلام. و به سند صحیح منقول است از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی⁽⁴⁶⁰⁰⁾ که: به خدمت حضرت امام رضا صلوات الله علیه عرض کردم که: چگونه صلوات و سلام بعد از نماز واجب بر حضرت رسول ﷺ می باید فرستاد؟ حضرت فرمود که: بگو: السلام علیک یا رسول الله و رحمه الله و برکاته. السلام علیک یا محمد بن عبدالله. السلام علیک یا خیره الله.

السلام علیک یا حبیب الله. السلام علیک یا صفوه الله. السلام علیک یا آمین الله. أشهد أنک رسول الله. و أشهد أنک محمد بن عبدالله. و أشهد أنک قد نصحت لأمتک، و جاهدت فی سبیل ربک، و عبدته حتی أتاک الیقین. فجزاک الله - یا رسول الله - أفضل ما جزى نبیا عن أمته. اللهم صل علی محمد و ءال محمد أفضل ما صلیت علی ابراهیم و ءال ابراهیم. انک حمید مجید⁽⁴⁶⁰¹⁾. و موافق احادیث معتبره می باید بعد از هر نماز بگوید: اللهم صل علی محمد و آل محمد و أعزنا من النار و ارزقنا الجنة و زوجنا من الحور العین⁽⁴⁶⁰²⁾. و به سند معتبر منقول است که: حضرت امام جعفر صادق عليه السلام از جای نماز خود بر نمی خاستند تا چهار ملعون و چهار ملعونه را لعنت نمی کردند. پس باید که بعد از هر نماز بگوید: اللهم العن أبابکر و عمر و عثمان و معاویه و عایشه و حفصه و هند⁽⁴⁶⁰³⁾ و أم الحکم⁽⁴⁶⁰⁴⁾. و بعضی از تعقیبات در باب فضایل سور و آیات قرآنی گذشت و در باب صلوات نیز بعضی مذکور شد. و در این کتاب چون به تقریب⁽⁴⁶⁰⁵⁾ مذکور می شود به همین اکتفا می نمایم.

فصل سیم: در تعقیب مخصوص نماز ظهر است به سند معتبر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که: حضرت رسول ﷺ بعد از نماز ظهر این دعا می خواندند: لا اله الا الله العظيم الحليم. لا اله الا الله رب العرش الكريم. و الحمد لله رب العالمين. اللهم انى أسئلك موجبات رحمتك، و عزائم مغفرتك، و الغنيمه من كل خير، و السلامة من كل اثم. اللهم لا تدع لى ذنبا الا غفرته، و لا هما الا فرجته، و لا سقما الا شفيته، و لا عيبا الا سترته، و لا رزقا الا بسطته، و لا خوفا الا ءامنته، و لا سوءا الا صرفته و لا حاجه هى لك رضا ولى فيها صلاح الا قضيتها يا أرحم الراحمين. ءامين رب العالمين (4606).

فصل چهارم: در بیان تعقیب مخصوص نماز عصر است به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق عليه السلام منقول است که: هر که بعد از نماز عصر هفتاد مرتبه استغفار بکند حق تعالی هفتصد گناه او را بیامزد. و اگر او هفتصد گناه نداشته باشد باقی را از گناهان پدرش بیامزد؛ و اگر پدرش هم آن قدر گناه نداشته باشد از گناهان مادرش؛ و اگر نه از گناهان برادرش؛ و اگر نه از گناهان خواهرش. و همچنین باقی خویشان، هر که به او نزدیکتر باشد. و در حدیث دیگر، هفتاد و هفت مرتبه استغفار وارد شده است. و ثواب عظیم برای ده مرتبه سوره انا أنزلناه بعد از نماز عصر خواندن گذشت. و به سند معتبر از حضرت رسول ﷺ منقول است که: هر که هر روز بعد از نماز عصر یک مرتبه بگوید: أستغفر الله الذى لا اله الا هو الحى القيوم الرحمن الرحيم، ذاالجلال و الاكرام، و أسئله أن يتوب على توبه عبد ذليل خاضع فقير بائس مسكين مستكين مستجير لا يملك لنفسه نفعا و لا ضرا و لا موتا و لا حيوه و لا نشورا (4607)، حق تعالی امر فرماید که صحیفه گناهان او را بدرند، هر چند که گناه بسیار در آن باشد.

فصل پنجم: در بیان تعقیب مخصوص نماز خفتن⁽⁴⁶⁰⁸⁾ است به سند معتبر از حضرت امام محمد تقی صلوات الله علیه منقول است که: هر که بعد از نماز خفتن هفت نوبت سوره انا أنزلناه فی لیلہ القدر را بخواند، در ضمان⁽⁴⁶⁰⁹⁾ الهی باشد تا صبح. و شیخ طوسی رحمته الله نقل کرده است که: مستحب است بعد از نماز خفتن خواندن سوره حمد، و قل هو الله أحد، و قل أعوذ برب الناس و قل أعوذ برب الفلق⁽⁴⁶¹⁰⁾، هر یک را ده مرتبه، و تسبیحات اربع ده مرتبه، و اللهم صل علی محمد و آله محمد⁽⁴⁶¹¹⁾ ده مرتبه.

فصل ششم: در بیان سجده شکر است بدان که از جمله سنتهای مؤکد بعد از هر نماز، سجده شکر است. و فضایل این سجده در احادیث بسیار است. حتی آن که به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: دو سجده شکر واجب است بر هر مسلمانی. نماز خود را به آن تمام می‌کنی، و خداوند خود را خشنود می‌گردانی، و ملائکه را به عجب می‌آوری. به درستی که بنده‌ای که نماز می‌کند و بعد از آن سجده شکر به جا می‌آورد، حق تعالی حجاب از میان بنده و ملائکه برمی‌دارد و می‌فرماید که: ای ملائکه نظر کنید به بنده من که فرض مرا ادا کرد، و عهد مرا تمام کرد. بعد از آن شکر نعمت مرا به جا می‌آورد. ای ملائکه چه ثواب او را نزد من هست؟ ملائکه می‌گویند که: پروردگارا رحمت خود را شامل حال او گردان. باز می‌فرماید که: دیگر چه چیز به او عطا کنم؟ می‌گویند که: پروردگارا بهشت خود را به او عطا کن. باز می‌فرماید که: دیگر چه چیز به او کرامت فرمایم؟ می‌گویند که: امور او را کفایت کن. و همچنین حق تعالی سؤال می‌نماید و ملائکه جواب می‌گویند، تا آن که هیچ چیز نمی‌ماند که علم ملائکه به او احاطه کند مگر آن که آن را می‌گویند.

باز چون حق تعالی سؤال می‌نماید ایشان می‌گویند که: پروردگارا علم ما به
 زیاده از این احاطه نکرده است. پس حق تعالی فرماید که: من شکر او می‌کنم
 چنان که او شکر من کرد، و روی فضل و احسان خود را به سوی او می‌دارم، و
 او را در مراتب معرفت خود کامل می‌گردانم. و به سندهای معتبر از حضرت امام
 جعفر صادق و امام محمد باقر صلوات‌الله علیهما منقول است که: حق - سبحانه
 و تعالی - به حضرت موسی علیه السلام خطاب فرمود که: ای موسی می‌دانی که چرا
 تو را از میان بندگان خود برگزیدم و کلیم خود ⁽⁴⁶¹²⁾ گردانیدم؟ گفت: نه ای
 پروردگار من. خطاب رسید که: من چون نظر کردم، نفس تو را نزد بندگی خود
 از همه کس ذلیلتر یافتم. هرگاه که از نماز فارغ می‌شوی دو طرف روی خود را
 نزد من بر خاک می‌گذاری. پس حضرت موسی به سجده درآمد و پهلوهای
 روی خود را از روی تذلل ⁽⁴⁶¹³⁾ بر خاک مالید نزد پروردگار خود. حق تعالی به
 او وحی فرمود که: سر بردار - ای موسی - و دست خود را بر موضع سجود
 بمال و بر رو و بر بدن خود بمال که باعث ایمنی تو می‌گردد از هر بلائی و
 دردی و آفتی. و بدان که اقل سجده شکر آن است که سر به سجده گذارد و سه
 مرتبه بگوید: شکرالله ⁽⁴⁶¹⁴⁾. چنانچه از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است. و
 ایضا از آن حضرت منقول است که: صد مرتبه عفو ⁽⁴⁶¹⁵⁾ بگوید، یا صد مرتبه
 شکر ⁽⁴⁶¹⁶⁾. و اگر در سجده اول صد مرتبه عفو یا العفو العفو ⁽⁴⁶¹⁷⁾ بگوید، و بعد از
 آن جانب راست را بر زمین گذارد و هر دعا و ذکری که داند بخواند - مثل یا
 الله یا رباه ⁽⁴⁶¹⁸⁾ یا سیداه ⁽⁴⁶¹⁹⁾ - و همچنین پهلوئی چپ رو را بر زمین گذارد و
 چنین دعایی یا ذکری بخواند، پس بار دیگر پیشانی را بر زمین گذارد و صد
 مرتبه شکرالله بگوید، خوب است. و در این سجده برخلاف سجده‌های نماز،
 سنت است که دستها را بر زمین بخواباند، و سینه و شکم را به زمین برساند. و

ایضا مستحب است که حاجات خود و برادران مؤمن خود را طلب نماید، و در تضرع و زاری و مناجات تقصیر ننماید و بسیار طول بدهد.

چنان که در احادیث معتبره وارد شده است که: بنده در هیچ حالت، قرب او به خدا زیاده نیست از حالتی که در سجود گریان باشد. و ائمه ما صلوات الله علیهم سجده‌های بسیار طولانی به جا می‌آورده‌اند خصوصا حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه که بعد از نماز صبح به سجده می‌رفته‌اند و روز که بلند می‌شده است سر از سجده برمی‌داشته‌اند، و اگر در حالی بوده‌اند که مشغول هدایت خلق نمی‌توانسته‌اند شد، اکثر احوال در سجده مشغول مناجات بوده‌اند. و همچنین اصحاب کبار (4620) ایشان این طریقه را داشته‌اند حتی آن که نقل کرده‌اند که بعضی از ایشان آنقدر طول می‌داده‌اند سجده را که مرغ در پشت ایشان آشیانه می‌گذاشته. و دعاهای سجده از اهل بیت صلوات الله علیهم بسیار منقول است و این کتاب گنجایش ذکر آنها ندارد. و بهترین آنها آن است که کلینی به سند حسن روایت کرده است که عبدالله بن جندب از حضرت امام موسی کاظم علیه السلام سؤال نمود از دعایی که در سجده شکر بخواند. حضرت فرمود که: چون به سجده می‌روی بگو: اللهم انی أشهدک و أشهد ملائکتک و أنبیائک و رسلک و جمیع خلقک أنک الله ربی، و الاسلام دینی، و محمدا نبی، و علیا و الحسن و الحسین و علی بن علی و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الحجه بن الحسن أئمتی. بهم أتولی و من أعدائهم أتبرأ (4621). پس بگو: اللهم انی أنشدک دم المظلوم (4622)، سه مرتبه اللهم انی أنشدک بایوائک علی نفسک لأعدائک لتهلکنهم بأیدینا و أیدی المؤمنین. اللهم انی أنشدک بایوائک علی نفسک لأولیائک لتظفرنهم بعدوک و عدوهم، أن تصلی علی محمد و علی المستحفظین

من ءال محمد ⁽⁴⁶²³⁾، سه مرتبه. و بگو اللهم انى أسئلك اليسر بعد العسر ⁽⁴⁶²⁴⁾، سه مرتبه. بعد از آن پهلوی راست رو را بر زمین می‌گذاری و می‌گویی: یا کهنفی حین تعینى المذاهب و تضيق على الأرض بما رحبت. و یا باری خلقى رحمه بى و كنت عن خلقى غنيا. صل على محمد و على المستحفظين من ءال محمد ⁽⁴⁶²⁵⁾، سه مرتبه. پس جانب چپ رو را بر زمین می‌گذاری و می‌گویی: یا مذل كل جبار و یا معز كل ذليل! قد و عزتك بلغ بى مجهودى ⁽⁴⁶²⁶⁾، سه مرتبه. پس بار دیگر سر را به سجده می‌گذاری و صد مرتبه می‌گویی: شکرا شکرا. و در روایت دیگر وارد شده است: که حضرت امام موسی صلوات‌الله علیه در سجده اول هزار مرتبه العفو العفو فرمودند.

و در حدیث دیگر وارد شده است که: آن حضرت در سجود این دعا می‌خواندند: أعوذ بك من نار حرها لا يطفى. و أعوذ بك من نار جديدها لا يبلى. و أعوذ بك من نار عطشانها لا يروى. و أعوذ بك من نار مسلوبها لا يكسى ⁽⁴⁶²⁷⁾. و در حدیث دیگر مروی است که حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه در سجده این دعا می‌خواندند: ارحم ذلى بين يديك، و تضرعى اليك، و وحشتى من الناس، و أنسى بك يا كريم ⁽⁴⁶²⁸⁾.

فصل هفتم: در بیان اذکاری است که در هنگام خواب باید خواند بدان که مستحب است که در هنگام خوابیدن با وضو باشد، و به جانب راست بخوابد رو به قبله، و سوره‌ها و آیاتی که در باب فضایل قرآن مذکور شد بخواند. و بهترین اذکار در این وقت تسبیح حضرت فاطمه زهرا صلوات‌الله علیهاست. چنانچه به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات‌الله علیه منقول است که: چون آدمی شب در جای خواب خود می‌خوابد، ملک بزرگواری و شیطان متمرّدی ⁽⁴⁶²⁹⁾ به سوی او مبادرت می‌نمایند. پس ملک به او می‌گوید که: روز

خود را ختم کن به خیر، و شب خود را افتتاح کن⁽⁴⁶³⁰⁾ به خیر. و شیطان به او می‌گوید که: روز خود را ختم کن به گناه، و شب خود را افتتاح کن به گناه. پس اگر اطاعت ملک کرد و تسبیح حضرت فاطمه صلوات‌الله علیها را در وقت خواب خواند، ملک آن شیطان را می‌زند و از او دور می‌کند، و او را محافظت و نگاهبانی می‌کند تا بیدار شود. پس باز شیطان می‌آید و او را امر می‌کند که ختم شب و افتتاح روز به گناه بکند، و ملک او را به خیر امر می‌کند. پس اگر اطاعت ملک کرد و تسبیح حضرت زهرا علیها السلام را خواند، آن ملک شیطان را از دور می‌کند، و حق تعالی عبادت تمام آن شب را در نامه اعمالش می‌نویسد. و به سند معتبر از حضرت امام علی نقی صلوات‌الله علیه منقول است که فرمود که: ما اهل بیت را در هنگام خوابیدن ده خصلت می‌باشد: با طهارت می‌باشیم؛ و به دست راست می‌خوابیم؛ و دست راست خود را در زیر رو می‌گذاریم؛ و تسبیح حضرت فاطمه می‌خوانیم؛ و رو به قبله می‌خوابیم؛ و سوره حمد و آیه الکرسی و آیه (شهدالله)⁽⁴⁶³¹⁾ را می‌خوانیم. پس هر که چنین کند بهره خود را از ثواب در آن شب برده است⁽⁴⁶³²⁾. و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که در وقت خواب یازده مرتبه سوره انا أنزلناه فی لیلہ القدر بخواند، حق تعالی یازده ملک را بر او موکل گرداند که او را حفظ نمایند تا صبح از شر هر شیطان رجیم. و به سند معتبر دیگر از آن حضرت منقول است که: هر که در وقتی که به رختخواب می‌رود یازده مرتبه سوره قل هو الله أحد را بخواند گناهان او آمرزیده شود، و او را شفیع کنند در همسایگان خود؛ و اگر صد مرتبه بخواند گناهان آینده او تا پنجاه سال آمرزیده شود.

و در حدیث دیگر فرمود که: کسی که در خواب ترسد، در وقت خواب سوره قل أعوذ برب الناس و قل أعوذ برب الفلق، و آیه الکرسی بخواند. و به سند

صحيح از آن حضرت منقول است که: هر که در وقت خواب سه نوبت بگوید: الحمد لله الذى علا فقهر. و الحمد لله الذى بطن فخير. و الحمد لله الذى ملك فقدر. و الحمد لله الذى يحيى الموتى و يميت الأحياء و هو على كل شىء قدير⁽⁴⁶³³⁾، از گناهان بیرون آید مانند روزی که از مادر متولد شده بوده. و در حدیث دیگر فرمود که: حضرت رسول ﷺ در هنگام خواب آیه الکرسی می خواندند و بعد از آن می فرمودند که: بسم الله. ءامنت بالله و كفرت بالطاغوت. اللهم احفظنى فى منامى و فى يقظتى⁽⁴⁶³⁴⁾. و به سند معتبر از حضرت امام موسی کاظم صلوات الله علیه منقول است که: کسی که خواهد که در میان شب بیدار شود، در وقت خواب این دعا بخواند: اللهم لا تنسنى ذكرك، و لا تؤمنى مكرک، و لا تجعلنى من الغافلين، و أنبهنى لأحب الساعات اليك، أدعوك فيها فتستجيب لى، و أسئلك فتعطينى، و أستغفرک فتغفر لى. انه لا يغفر الذنوب الا أنت يا أرحم الراحمين⁽⁴⁶³⁵⁾. فرمود که: چون این دعا را بخواند حق تعالی دو ملک به سوی او بفرستد که او را بیدار کنند. پس اگر بیدار شود فَبِهَا⁽⁴⁶³⁶⁾، و اگر بیدار نشود حق تعالی ایشان را امر فرماید که از برای او استغفار نمایند. و اگر در شب بمیرد شهید مرده باشد، و اگر بیدار شود هر حاجتی که از حق تعالی بطلبد به او عطا فرماید. و از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است که: چون این کس در شب از پهلو به پهلو گردد سنت است که بگوید: الحمد لله و الله أكبر. و سید بن طاووس علیه الرحمه به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده است که: کسی که خواهد که حضرت رسول ﷺ را در خواب ببیند، بعد از نماز خفتن غسل کند، و چهار رکعت نماز بگذارد، و در هر رکعتی سوره حمد یک مرتبه و صد مرتبه آیه الکرسی بخواند، و بعد از نماز هزار مرتبه صلوات بر محمد و آل محمد بفرستد، و بر جامه پاکی بخوابد که حلال و حرامی را بر روی آن جامه

وطی نکرده باشد، و دست راست خود را بر زیر خَدِ ⁽⁴⁶³⁷⁾ راست خود بگذارد، و صد مرتبه بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر و لا حول و لا قوه الا بالله، و صد مرتبه بگوید: ماشاء الله ⁽⁴⁶³⁸⁾، و به خواب رود، که آن حضرت را در خواب می بیند. و سید مذکور نقل کرده است که: اگر خواهد حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه را در خواب ببیند، در وقت خواب این دعا را بخواند: اللهم انی أسئلك یا من له لطف خفی و آیادیه باسطه لا تنقضی! أسئلك بلطفک الخفی الذی ما لطفت به لعبد الا کفی، أن ترینی مولای امیرالمؤمنین علیه السلام فی منامی ⁽⁴⁶³⁹⁾. و به سند دیگر روایت کرده است که: کسی که خواهد که میت خود را در خواب ببیند، با طهارت ⁽⁴⁶⁴⁰⁾ بخوابد و تسبیح حضرت فاطمه صلوات الله علیها بخواند، پس این دعا بخواند: اللهم أنت الحی الذی لا یوصف، و الایمان یعرف منه. منک بدت الأشياء و الیک تعود. فما أقبل منها کنت ملجأه و منجأه. و ما أدبر منها لم یکن له ملجأ و لا منجأ منک الا الیک. فأسئلك بلا اله الا أنت، و أسئلك بسم الله الرحمن الرحیم، و بحق حبیبک محمد صلی الله علیه و ءاله سید النبیین، و بحق علی خیر الوصیین، و بحق فاطمه سیده نساء العالمین، و بحق الحسن و الحسین اللذین جعلتهما سیدی شباب أهل الجنة - علیهم أجمعین السلام - أن تصلی علی محمد و ءال محمد و أن ترینی میتی فی الحال التی هو علیها ⁽⁴⁶⁴¹⁾. چنین گوید مؤلف این کتاب که: به برکت اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم اذکار و ادعیه و اوراد و اعمال و عبادات آن قدر هست که در مجلدات بسیار احصا نمی توان نمود. پس اگر کسی راه بندگی خدا خواهد، از سنت آن قدر هست که از عهده صد هزار یک آن به در نمی توان آمد. پس چه حاجت است به مرتکب شدن اعمال بدعت که از مشایخ اهل سنت به جمعی از جاهلان و بیخردان به میراث رسیده. و آنچه این فقیر در این کتاب بر سبیل

اجمال از هزار یک و از بسیار اندکی آورده‌ام، اگر کسی به اینها عمل نماید تمام وقت او را فرا می‌گیرد. مجملاً طریقه اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم مضبوط⁽⁴⁶⁴²⁾ و معلوم است. و کسی که راه متابعت ایشان را خواهد واضع و ظاهر است. و اول چیزی که از اعمال ایشان مبالغه بسیار در آن نموده‌اند و بر همه اعمال ترجیح دارد نماز پنجاه و یک رکعت است، که هفده رکعت آن نماز پنجگانه است؛ و باقی هشت رکعت نافله پیشین است که پیش از نماز ظهر می‌باید کرد؛ و هشت رکعت نافله پسین است که پیش از فریضه عصر می‌باید کرد؛ و چهار رکعت نافله شام است که بعد از نماز شام⁽⁴⁶⁴³⁾ می‌باید کرد؛ و دو رکعت نماز وُتیره است که بعد از نماز خفتن نشسته می‌کنند و به یک رکعت حساب می‌شود؛ و هشت رکعت نماز شب است با دو رکعت نماز شفع و یک رکعت وتر که بعد از نصف شب می‌باید کرد؛ و دو رکعت نافله صبح است که پیش از نماز صبح می‌باید کرد. و این نافله‌ها هر دو رکعت را به یک سلام می‌باید کرد. و اینها در فضیلت و تأکید، تالی⁽⁴⁶⁴⁴⁾ مرتبه واجبات اند که حضرت رسول ﷺ همیشه بر اینها مداومت می‌نموده‌اند، و اگر ترک شود مانند واجبات قضا می‌باید کرد.

دیگر از جمله سنن⁽⁴⁶⁴⁵⁾ آن حضرت روزه هر ماه سه روز است، یعنی پنجشنبه اول ماه، و چهارشنبه اول از دهه میان، و پنجشنبه آخر، و تمام ماه مبارک شعبان که حضرت رسول ﷺ بر این روزه بودند تا از دنیا مقارقت نمودند. و این سه روز نیز اگر ترک شود قضا می‌باید کرد. دیگر از اعمال مؤکده که فضایل نامتناهی در آن وارد شده است نماز جعفر طیار است. و آن چهار رکعت است به دو سلام. و مستحب است که در رکعت اول سوره حمد و اذا زلزلت⁽⁴⁶⁴⁶⁾ بخواند، و در رکعت دوم سوره حمد و سوره عادیات، و در رکعت

سیم سوره حمد و اذا جاء نصر الله (4647) ، و در رکعت چهارم سوره حمد و قل هو الله أحد (4648) . و اگر در هر رکعتی سوره قل هو الله أحد بخواند خوب است. و بعد از سوره در هر رکعتی پانزده مرتبه بگوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر. و در هر رکوعی و در هر سر برداشتن از رکوع، و در هر سجودی و در هر سر برداشتن از سجود، ده مرتبه بگوید. و سنت است که در سجده آخر، بعد از تسبیحات، این دعا بخواند: سبحان من لبس العز و الوقار. سبحان من تعطف بالمجد و تكرم به. سبحان من لا ینبغی التسبیح الا له. سبحان من أحصى کل شیء علمه. سبحان ذی المن و النعم. سبحان ذی القدره و الکریم. سبحان ذی العزه و الفضل. سبحان ذی القوه و الطول. اللهم انی أسئلك بمعاهد العز من عرشک، و منتهی الرحمه من کتابک، و باسمک الأعظم، و کلماتک التامه الّتی تمت صدقا و عدلا، أن تصلى علی محمد و أهل بیته (4649) . بعد از آن، حاجت خود را از حق تعالی بطلبد و چون از نماز فارغ شود تسبیح حضرت زهرا صلوات الله علیها را بخواند. و در احادیث معتبره وارد شده است که: هر که این نماز را بکند، گناهان او آمرزیده شود اگرچه به قدر کف دریا و ریگ بیابان گناه داشته باشد؛ و دوازده هزار حسنه از برای او بنویسند که هر حسنه‌ای بزرگتر از کوه احد باشد. و این نماز را در همه وقت می‌توان کرد، و به جای نافله شب و روز می‌توان کرد.

و در حدیث است که: هر شب یا هر روز بکن، و اگر نتوانی هر هفته یک مرتبه بکن، و اگر نتوانی ماهی یک مرتبه بکن، و اگر نتوانی سالی یک مرتبه بکن. و در شب و روز جمعه فضیلت این نماز زیاده از سایر ایام است. و در حدیث معتبر وارد شده است که: اگر کسی را حاجت ضروری باشد، اصل نماز را بکند بی تسبیحات، و تسبیحات را در راه بخواند. و اگر کسی آن دعا را نداند

و نخواند، ثواب نماز را دارد. و اگر کسی با دعاها و آداب دیگر که در کتب دعا مثبت ⁽⁴⁶⁵⁰⁾ است واقع سازد، بهتر است. دیگر نماز حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است، و آن چهار رکعت است به دو سلام. و در هر رکعتی بعد از حمد، پنجاه مرتبه قل هو الله أحد می باید خواند. و احادیث معتبره وارد شده است که: هر که این نماز را بکند، چون فارغ شود، میان او و خدا گناهی نمانده باشد. و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: هر که دو رکعت نماز بگذارد و در هر رکعتی بعد از حمد شصت مرتبه قل هو الله أحد بخواند، چون فارغ شود، گناهایش آمرزیده شده باشد. دیگر نمازها و دعاها و اعمال بسیار است و از کتب مبسوطه ⁽⁴⁶⁵¹⁾ علما طلب می باید نمود.

به اینجا ختم می کنم کتاب عین الحیات را، و از الطاف عمیمه ⁽⁴⁶⁵²⁾ واهب العطايا ⁽⁴⁶⁵³⁾ امیدوارم که این بحر فیوض ربانی، و این سرچشمه آب زندگانی، موجب حیات جاودانی برادران ایمانی، و فیض بخش اقصای ⁽⁴⁶⁵⁴⁾ و ادانی ⁽⁴⁶⁵⁵⁾ گردد، و تا روز جزا فیض طالبان هدایت ربانی و تشنه لبان زلال معرفت سبحانی، از این چشمه سلسبیل ⁽⁴⁶⁵⁶⁾ و عین ⁽⁴⁶⁵⁷⁾ زنجبیل ⁽⁴⁶⁵⁷⁾ منقطع نگردد. شاید که به این وسیله این غریق بحر خطایا و گناهان، و پامال نفس و هوا و شیطان، از لوث معاصی پاک گردد. و چون پیوسته خاک راه اهل ایمان و خادم اصحاب علم و عرفان بوده، شاید که در روز حساب به ایشان ملحق شود. ملتمس از برادران ایمانی آن است که چون از این خوان نعمتهای روحانی بهره ای، و از این شراب طهور ⁽⁴⁶⁵⁸⁾ حقایق و معانی جرعه ای برگیرند، در حیات و ممات، این حقیر خاکسار و ذره بيمقدار را از دعای طلب مغفرت سیئات و رفع درجات محروم نگردانند. (و كان الفراغ من تسويد علي يد مؤلفه في أواخر شهر جمادى الثانية من شهر سنة ثلاث و سبعين بعد الألف. و الحمد لله وحده، و صلى الله على

سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین، و لعنه الله علی أعدائهم أجمعین الی یوم
الدین) (4659).

فصل سیم (4640): در شرایط اعمال است بدان که شرایط اعمال را در این رساله
(4641) احصا (4642) نمی توان نمود ولیکن اشاره به بعضی از شرایط که این کلمه
جامعه (4643) به آن اشارت دارد مجملا (4644) می نماید.

از جمله ارواح عبادات که به سبب آن مورث (4645) ثمرات می شود، و از
عادات امتیاز به هم می رساند (4646) نیت است.

چنانچه منقول است از رسول خدا ﷺ که: انما الاعمال بالنیات. یعنی:
عمل نیست عمل، مگر به نیت.

و کلینی به سند معتبر از حضرت صادق ع (4647) روایت نموده که: رسول
خدا صلی الله و علیه و آله فرمود که: نیت مؤمن بهتر است از عمل او، و نیت
کافر بدتر است از عمل او، و هر عمل کننده ای موافق نیت خود عمل می کند.

و ایضا (4648) از آن حضرت روایت نموده که در تفسیر این آیه: لیبلوکم ایکم
أحسن عملا (4649) یعنی: تا ببازماید شما را که کدام یک از شما نیکوکارترید که
حضرت فرمود که: مراد (4650) این نیست که هر که بیشتر عمل کرده باشد، بلکه
مراد این است که: هر که عملش درست تر و به صواب (4651) و حق نزدیکتر باشد.

و عمل صواب آن است که با خوف الهی (4652) و نیت صادق و درست باشد. و
باقی ماندن بر یک عمل، و سعی نمودن که از برای خدا خالص گردد بهتر است
از اصل عمل. و عمل خالص آن است که نخواهی که کسی غیر خدا تو را بر آن
کار مدح و ستایش نماید. و نیت بهتر است از عمل، بلکه همین نیت، عمل است
و بس. بعد از این فرمودند که: قل کل یعمل علی شاکلته. (4653) یعنی: بگو (ای
محمد) که هر کس کار می کند بر شاکله (4654) نیت است.

و در معنی نیت اشتباه بسیار واقع شده و اکثر به اصل حقیقت آن راه نیافته‌اند. بعضی از عوام⁽⁴⁶⁵⁵⁾ را گمان این است که نیت آن لفظی است که به آن تلفظ می‌نمایند در هنگام شروع کردن به وضو و نماز و غیر آن، هرچند در خاطر ایشان معنی نیت نباشد. و این به اجماع⁽⁴⁶⁵⁶⁾، لغو⁽⁴⁶⁵⁷⁾ و بیفایده است.

و بعضی که از این درجه ترقی نموده‌اند، نیت را به خاطر گذراندن آن الفاظ، و تعقل⁽⁴⁶⁵⁸⁾ معانی آنها می‌دانند. و این نیز خطاست زیرا که ثمره نیت، اخلاص⁽⁴⁶⁵⁹⁾ در عمل است و عمل را از شرک⁽⁴⁶⁶⁰⁾ و ریا⁽⁴⁶⁶¹⁾ بیرون آوردن. و ظاهر است که این معنی⁽⁴⁶⁶²⁾ باعث اخلاص⁽⁴⁶⁶³⁾ نمی‌شود. مثلاً اگر شخصی تارک‌الصلات⁽⁴⁶⁶⁴⁾ باشد و هرگز نماز نکند⁽⁴⁶⁶⁵⁾ و روزی بشنود که بزرگی به مسجد آمده و زری⁽⁴⁶⁶⁶⁾ به صلحا⁽⁴⁶⁶⁷⁾ قسمت می‌نماید، و از برای همین غرض وضو بسازد و به مسجد بیاید و در برابر آن بزرگ به همین قصد متوجه نماز شود و در خاطر بگذراند که نماز واجب پیشین⁽⁴⁶⁶⁸⁾ می‌گزارم⁽⁴⁶⁶⁹⁾ از برای رضای خدا، و جمیع اعمال نماز را به جا آورد، با آن که نیت به آن معنی را با جمیع افعال⁽⁴⁶⁷⁰⁾ صلات⁽⁴⁶⁷¹⁾ به جا آورده، البته نماز او باطل است. پس معلوم شد که آن، نیت نیست و نفعی ندارد.

بلکه تحقیق⁽⁴⁶⁷²⁾ معنی نیت آن است که بر دو معنی اطلاق می‌توان کرد، که هر دو در کار است⁽⁴⁶⁷³⁾ و یکی در غایت⁽⁴⁶⁷⁴⁾ آسانی است و دیگری در نهایت دشواری.

اما اول، عبارت از آن است که: مقارن⁽⁴⁶⁷⁵⁾ فعل، قصد کردن خصوص⁽⁴⁶⁷⁶⁾ آن فعل داشته باشد و از روی سهو⁽⁴⁶⁷⁷⁾ و غفلت به جا نیاورد. مثل آن که شخصی به قصد غسل جنابت به حمام رود و در حمام فراموش کند که جُنُب است؛ و به قصد دیگر سر به آب فرو برد و بیرون آید. این شخص نیت غسل نکرده و آن

سر به آب فرو بردن او غسل جنابت نیست. و اگر به خاطر داشت و به این مطلب⁽⁴⁶⁷⁸⁾ سر فرو برد، غسل کرده و نیت داشته هر چند به لفظ در نیاورد و آن معانی را به خاطر نگذراند.

و نیت به این معنی بسیار نادر⁽⁴⁶⁷⁹⁾ است که کسی از آن خالی باشد چنانچه بعضی از محققین گفته‌اند که: اگر ما را تکلیف می‌کردند که افعال را بی نیت بکنیم تکلیف مالایطاق⁽⁴⁶⁸⁰⁾ بود.

و اما دویم، پس آن عبارت است از غرض و علت و باعنی که آدمی را محرک و داعی⁽⁴⁶⁸¹⁾ بر فعل است. و افعال اختیاریه عَقلاً از این خالی نمی‌باشد. مثل آن که شخصی متوجه بازار می‌شود، از او می‌پرسی که: به کجا می‌روی؟ می‌گوید که: به بازار می‌روم. این نیت به معنی اول است که در نفس⁽⁴⁶⁸²⁾ او هست و بعد از سؤال اظهار می‌نماید. و اگر بگوید که به جای دیگر می‌روم دروغ گفته و از خلاف نیت خود خبر داده. و بعد از آن که از او می‌پرسی که: چرا به بازار می‌روی؟، می‌گوید: می‌روم که متاع⁽⁴⁶⁸³⁾ بگیرم. این نیت به معنی دویم است، زیرا که چیزی که باعث حرکت او شده است همین امر⁽⁴⁶⁸⁴⁾ است.

و اصل این نیت مشکل نیست اما اخلاص در این نیت در غایت صعوبت⁽⁴⁶⁸⁵⁾ است و مدار کمال و پستی و زیادتی و نقصان⁽⁴⁶⁸⁶⁾ عبادت بر اخلاص این نیت است و این اخلاص را در وقت نماز به چشم بر هم گذاشتن و حرکات و سواسیانه کردن تحصیل نمی‌توان نمود⁽⁴⁶⁸⁷⁾، بلکه در مدت مُتمادی⁽⁴⁶⁸⁸⁾ به ریاضات⁽⁴⁶⁸⁹⁾ و مجاهدات⁽⁴⁶⁹⁰⁾ و تفکرات صحیح بعد از توفیق الهی قدری از آن را تحصیل می‌توان نمود زیرا که این نیت تابع حالت آدمی است؛ تا حال خود را متبدل نسازی⁽⁴⁶⁹¹⁾ نیت متبدل نمی‌شود. چنانچه در حدیث سابق حضرت صادق

عَلَيْهِ بِه این اشاره فرموده که شاکله - که به معنی طریقه و حالت است - در آیه به نیت تفسیر فرمود.

و توضیح این معنی موقوف بر ذکر بعضی از مراتب نیت است. بدان که بنای این عالم بر عشق و محبت است و هر کسی را معشوق و مقصودی است که آن مطلب در نظر او عظیم است و سایر اشیا را به تبعیت آن می‌طلبد و تحصیل آن مطلوب در جمیع اعمال، نیت اوست، و آن مطلوب، غرض صحیح می‌باشد و غرض فاسد می‌باشد.

اما اغراض فاسده ⁽⁴⁶⁹²⁾، افراد ⁽⁴⁶⁹³⁾ بسیار دارد. مثلاً یک شخص در نظر او مال بسیار، عظیم و بزرگ است و شیطان آن را در نظر او زینت داده و محبت آن در صمیم قلبش ⁽⁴⁶⁹⁴⁾ جا کرده، پیوسته فکر و خیال او متوجه تحصیل آن است. اگر بشنود که نمازی هست که هر که می‌کند مالش زیاد می‌شود، التبه به آن مبادرت می‌نماید ⁽⁴⁶⁹⁵⁾ و اگر بشنود که نمازی هست که هر که می‌کند صد هزار درجه بهشت به او می‌دهند، مطلقاً رغبت نمی‌نماید. و اگر نماز شبانه روزی را می‌کند از جهت این می‌کند که مبادا مردم به او بی‌اعتقاد شوند و مالش را بگیرند، یا خدا مال را از او سلب کند. صاحب این حالت تا این حال با او هست مالپرست است و معبود او مال است و نیت او تحصیل مال است در جمیع مراتب. و اشاره به این معنی است آن حدیث نبوی که فرمود که: ملعون است ملعون است هر که بیرستد دینار و درهم را. زیرا که هیچ کس دینار و درهم را سجده نکرده است، بلکه این پرستیدن مراد است. و اگر غرض او محض این مطلب خسیس ⁽⁴⁶⁹⁶⁾ باشد، عبادات او باطل است. و اگر این مطلب بسیار در نفس او مستقر نشده باشد و مطلب اخروی هم منظور او باشد، مُرّائی ⁽⁴⁶⁹⁷⁾ است و در بُطلان ⁽⁴⁶⁹⁸⁾ عبادتش اشکالی هست، و مشهور ⁽⁴⁶⁹⁹⁾، بطلان است.

و یک شخص دیگر در نظر او مال چندان اعتبار ندارد. جاه و اعتبار می‌طلبد و این را معشوق خود ساخته و از پی معشوق خود می‌گردد. هر جا که او را می‌یابد به آن میل می‌کند و در جمیع اعمال خود ملاحظه می‌نماید که اگر مؤید (4700) اعتبار و جاه دنیای او هست، می‌کند و الا ترک می‌کند و پیوسته متفحص (4701) عبادتی است که در ثواب آن نوشته باشند که در نظرها عزیز می‌شود و بزرگ می‌شود؛ آن را به جا می‌آورد. و اگر صاحب منصبی را در عزت می‌بیند، چون جاهی که معشوق اوست نزد او می‌بیند به او میل می‌کند، و آن صاحب منصب فریب می‌خورد و گمان می‌کند که عاشق کمالات اوست. چون از درجه اعتبار ساقط شد و مطلوب او از آن مفارقت (4702) کرد و به دیگری پیوست، به جانب دیگری میل می‌کند.

لهذا حق سبحانه و تعالی به جهت این‌که خداپرست و جاه‌پرست و دنیا پرست از یکدیگر ممتاز شوند، اهل حق را در غالب احوال، فقیر و منکوب (4703) می‌دارد و مال و جاه با اهل باطل می‌باشد. چنانچه در هنگام استیلا (4704) دولت اسلام چون دنیا و دین در یک جا مجتمع (4705) بود، اعوان (4706) و انصار (4707) بسیار شدند، و بعد از وفات حضرت رسال که پادشاهت (4708) به دشمنان دین رسید و دین و دنیا از یکدیگر جدا شد، دین‌طلب و دنیاطلب نیز جدا شدند و قلیلی (4709) به جانب حق ماندند، و همچنین در زمان استیلا حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه و زمان ابتلای (4710) حسنین (4711) صلوات‌الله علیهما (4712).

و صاحب این مرتبه نیز مثل صاحب مرتبه سابق است.

و اغراض فاسده دنیوی بینهایت است، و این دو فرد بر سبیل مثال مذکور شد. و اعظم⁽⁴⁷¹³⁾ آفات عبادات، این نیات فاسده است، و در مرتبه شرک به خداست.

چنانچه ابن بابویه رحمته الله به سند معتبر از حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه روایت کرده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: اجتناب کنید از ریا، به درستی که آن شرک است به خدا. مُرائی⁽⁴⁷¹⁴⁾ را در روز قیامت به چهار نام می خوانند: ای کافر، ای بدکردار، ای مکار، ای زیانکار! ثواب عمل تو برطرف شد و مزد تو باطل شد و تو را در این روز بهره ای نیست. برو مزد خود را بطلب از کسی که از برای او کار کردی.

و به سند صحیح⁽⁴⁷¹⁵⁾ از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: در روز قیامت جماعتی را حق تعالی امر فرماید که به جهنم برند. پس خطاب فرماید به مالک⁽⁴⁷¹⁶⁾ که: بگو به آتش که قدمهای ایشان را نسوزاند، که ایشان به پای خود به مساجد می رفتند؛ و روی ایشان را نسوزاند، که وضو را تمام و کامل به جای می آوردند؛ و دستهای ایشان را نسوزاند، که به دعا به درگاه من برمی داشتند؛ و زبان ایشان را نسوزاند، که بسیار قرآن می خواندند. پس خازن جهنم⁽⁴⁷¹⁷⁾ به ایشان گوید که: ای اشقیا⁽⁴⁷¹⁸⁾ چه کرده اید که با این اعمال، مستحق جهنم شده اید؟ ایشان گویند که: ما کارهای خود را از برای غیر خدا می کردیم. در این روز به ما گفتند که: مزد خود را از کسی بگیری که کار از برای او کرده اید.

و به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که: لقمان فرزند خود را وصیت کرد که: ریا کننده را سه علامت است: چون تنهاست، در عبادت کسل

(4719) و سستی می‌نماید؛ و در نزد مردم مردانه به عبادت می‌ایستد؛ و هر کار که می‌کند توقع دارد که او را بر آن کار ستایش کنند.

و علی بن ابراهیم به سند خود روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه که حضرت رسول ﷺ فرمود که: کسی که به ریای مردم نماز گزارد او مشرک است؛ و کسی که زکات به ریای مردم دهد مشرک (4720) است؛ و کسی که روزه به ریای مردم گیرد مشرک است؛ و کسی که حج به ریای مردم کند مشرک است؛ و هر که فرموده خدای را برای مردم کند مشرک است؛ و خدا قبول نمی‌کند عمل ریا کننده را.

و کلینی به اسناد خود از حضرت صادق ع روایت کرده که: هر ریایی شرک است. به درستی که هر که از برای مردم کار کند مزدش بر مردم است، و هر که از برای خدا کار کند مزدش بر خداست.

و به سند معتبر از آن حضرت روایت کرده که: هر بنده‌ای که باطن خود را نیکو کند و نیت خود را درست کند، نگذرد روزی چند مگر این که خدا نیکی او را بر خلق ظاهر گرداند؛ و هر که باطن خود را بد دارد، نگذرد روزی چند مگر این که خدا بدی او را ظاهر گرداند.

و در حدیث دیگر فرمود که: هر که اندکی از عمل را از برای خدا بکند خدا زیاده از آن بر خلق ظاهر سازد؛ و کسی که بسیاری از اعمال را با تَعَبٍ (4721) بدن و بیداری شبها به قصد ریا بکند، البته عمل او را در نظر آن جماعت که ایشان را منظور داشته سهل و اندک نماید.

و آیات و اخبار در این باب بسیار است.

و علاج ریا به این نحو می‌شود که: اغراض فاسده و مطالب دنیهای (4722) که در نفس او مستقر گردیده، قلع نماید (4723) به توسل به جناب اقدس (4724) ربانی

(4725)، و تفکر در فنای این نشئه فانی (4726) و بی‌اعتنایی مال و جاه و اعتبارات آن، و در این‌که کسی بدون اعانت الهی قادر بر نفع این کس نیست، و تفکر در عظمت عقوبات و وسعت رحمت و مَثوبات (4727) الهی. تا آن‌که آن مطالب عظیمه در نظرش عظیم شود و مطلب سهل، بدی و حقارتش بر او مُنکشف (4728) گردد. و الا با وجود این شهوات (4729) در نفس، اخلاص میسر نیست.

چنانچه نقل کرده‌اند که: شخصی در پای درختی نشسته بود و می‌خواست مشغول ذکر باشد و با حضور قلب عبادت کند. جانوری چند بر درخت جمع شدند و آوازه‌ها بلند کردند. از حضور قلب بازماند. برخاست و متوجه دفع ایشان شد. چون مشغول شد باز جمع شدند، و چندان که ایشان را می‌راند فایده نمی‌کرد. شخصی رسید و گفت: ای برادر تا این درخت باقی است از این جانوران خلاص ممکن نیست. اگر خلاصی می‌خواهی درخت را برکن. چنین کرد و فارغ شد.

همچنین در دل آدمی تا درخت محبت دنیا و غیر آن ریشه دارد مرغان خواهشها و خیالات را دفع نمی‌توان کرد.

و اما اغراض صحیحه، یک درجه، درجه اوساط ناس (4730) است، و نهایت مرتبه اخلاص ایشان آن است که عمل خود را از ملاحظه زید و عمرو (4731) و تحصیل (4732) مال و منصب مبرا (4733) ساخته، غرض اخروی (4734) منظور ایشان باشد. و گاه در مقام خوف (4735) اند و خوف عظیم بر ایشان غالب است؛ عبادات را از ترس جهنم به جا می‌آورند و گاه، رجا (4736) بر ایشان غالب است و برای طمع بهشت عبادت می‌کنند. و اگرچه خلاقی هست در این‌که آیا عبادت ایشان با این نیت صحیح است یا نه، اما حق این است که صحیح است، خصوصا وقتی که مُنضم (4737) باشد با یکی از معانی که بعد از این مذکور خواهد شد. و بنا بر

تحقیقی که گذشت که به محض خطور بال⁽⁴⁷³⁸⁾، نیت درست نمی‌شود، معلوم است که تکلیف گذشتن از این مرتبه نسبت به غالب ناس⁽⁴⁷³⁹⁾ تکلیف ما لا یطاق است.

اما این عبادات در درجه نقص است زیرا که این مرد خود را پرستیده فی الحقیقه⁽⁴⁷⁴⁰⁾ نه خدا را. زیرا که مطلبش دفع ضرر از خود است و جلب نفع به سوی خود. بسیار است که عملی را می‌شنوند که احادیث بسیار وارد شده است که باعث قرب⁽⁴⁷⁴¹⁾ به خدا می‌شود، یا باعث خشنودی خدا می‌گردد، مطلقا محرک⁽⁴⁷⁴²⁾ در نفس ایشان به هم نمی‌رسد. و اگر بشنوند که هر که فلان عمل را به جا می‌آورد کاسه‌ای در بهشت به او می‌دهند که چندین هزار لون⁽⁴⁷⁴³⁾ طعام در او هست، یا حوریه‌ای با نهایت جمال به او می‌دهند، با نهایت رغبت به جا می‌آورند. و اگر کسی را حق سبحانه و تعالی از این مرتبه نجات بخشد، درجات مختلفی بالاتر از این هست.

اول: عبادت شاکران⁽⁴⁷⁴⁴⁾ است، که ملاحظه نعمتهای غیرمتناهی الهی باعث عبادت ایشان است. چه، عقل حکم می‌کند که شکر مُنعم⁽⁴⁷⁴⁵⁾ واجب است خصوصا چنین منعمی که جمیع نعمتها منتهی به او می‌شود و اصل نعمتها که وجود است از اوست و جمیع اعضا و جوارح و قوا از عطایای⁽⁴⁷⁴⁶⁾ اوست و جمیع آسمان و زمین و کواکب⁽⁴⁷⁴⁷⁾ و آفتاب و ماه و عرش و کرسی و ملک⁽⁴⁷⁴⁸⁾ و جن و وحوش⁽⁴⁷⁴⁹⁾ و طیور⁽⁴⁷⁵⁰⁾ را از برای منفعت بنی‌آدم خلق کرده و در هر لحظه بر بدن هر فردی از افراد بشر در حفظ و تربیت و تغذیه و تنمیه⁽⁴⁷⁵¹⁾ چندین هزار نعمت دارد، و بر روح محبان و دوستان در هر آنی صد هزار نوع لطف و رحمت از افاضات⁽⁴⁷⁵²⁾ و هدایات و توفیقات می‌فرماید، و در عین کفران و معصیت، منع لطف خود نمی‌فرماید.

چنانچه در خبر آمده که: خدا با هر یک از بندگان به نوعی لطف می‌فرماید که گویا بغیر این بنده بنده‌ای ندارد و هزارگونه احتیاج به او دارد؛ با آن که خالق جمیع بندگان و بی‌نیاز از عالمیان است. و بنده با خداوند به نوعی سلوک (4753) می‌نماید که گویا خدایان دیگر دارد و به او هیچ احتیاج ندارد؛ با این‌که خداوندی بجز او ندارد و مالک ضرر و نفع او بغیر او نیست.

و از حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه منقول است که: جمعی عبادت الهی کردند برای رغبت (4754) در ثواب. این عبادت تاجران است. و جمعی عبادت الهی کردند از ترس عذاب. این عبادت غلامان است. و جمعی عبادت خدا کردند برای شکر او. این عبادت آزادان است.

و به سند معتبر از حضرت امام رضا صلوات‌الله‌علیه منقول است که: اگر خدا مردم را امیدوار نمی‌گردانید و نمی‌ترسانید به بهشت و دوزخ، هر آینه (4755) بر مردم واجب بود که او را اطاعت کنند و عصیان او ننمایند برای تفضل (4756) و احسانهایی که نسبت به ایشان کرده است، و برای نعمتهایی که بیش از استحقاق به ایشان کرامت فرموده است.

و تفکر در آلا (4757) و نعمای (4758) الهی نهایت ندارد، کما قال تعالی: (و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها). (4760) و این تفکر از اعظم عبادات است و موجب مزید (4761) محبت و قرب و داعی و باعث بر فعل عبادات، و صارف (4762) از منهیات (4763) و محرّمات است.

دویم: عبادت جمعی است که باعث ایشان بر عبادت، تحصیل قُرب حضرت باری جل شأنه (4764) است. و مراد از قرب، نزدیکی مکانی و زمانی نیست زیرا که خداوند عالمیان از مکان و زمان منزّه است.

و قرب الهی را معانی بسیار است. به بیان دو معنی در این رساله مختصره اکتفا می‌نماید: یکی قرب به حسب⁽⁴⁷⁶⁵⁾ مرتبه⁽⁴⁷⁶⁶⁾ و کمال است. یعنی که چون حضرت واجب الوجود⁽⁴⁷⁶⁷⁾ کامل من جمیع الجهات⁽⁴⁷⁶⁸⁾ است و نقص در ذات و صفات او به هیچ وجه راه ندارد و ممکن⁽⁴⁷⁶⁹⁾ تمام، نقص و عجز و ناتمامی است و از این جهت نهایت تقابل⁽⁴⁷⁷⁰⁾ و تباین⁽⁴⁷⁷¹⁾ در میان واجب و ممکن حاصل است و هر چند یک نقص از نقایص خود را ازاله می‌نماید⁽⁴⁷⁷²⁾ و از فیاض علی الاطلاق کمالی از کمالات بر او فیاض⁽⁴⁷⁷³⁾ می‌گردد، او را فی الجمله⁽⁴⁷⁷⁴⁾ نزدیکی معنوی به هم می‌رسد. چنانچه اگر دو کس با یکدیگر در اخلاق، تضاد⁽⁴⁷⁷⁵⁾ و تباین داشته باشند می‌گویند که از یکدیگر بسیار دورند، و اگر یکی از ایشان اخلاق دیگری را کسب کند می‌گویند که به او پاره‌ای نزدیک شد. اگرچه صفات واجب و ممکن را به یکدیگر ربطی نیست و کمالات ممکن به صدهزار نقص آمیخته است اما بلا تشبیه یک نوع آشنایی و ارتباطی به هم می‌رساند⁽⁴⁷⁷⁶⁾ که از او به قُرب تعبیر می‌توان نمود. و چون عبادات ظاهره لطف است در عبادات باطنه⁽⁴⁸⁷⁸⁾، و هر عبادتی مورث⁽⁴⁷⁷⁹⁾ تکمیل کمال و خُلُق است در نفس⁽⁴⁷⁸⁰⁾ پس ممکن است که در عبادت، منظور آدمی تحصیل این امر باشد.

و درجات و مراتب این قرب نامتناهی⁽⁴⁷⁸¹⁾ است و تفصیل این معنی ان شاء الله در مقام دیگر بیان شود.

و معنی دیگر قرب به حسب تذکر و محبت و مصاحبت معنوی است چنانچه اگر کسی در مشرق باشد و دوستی از او در مغرب باشد و پیوسته این دوست در ذکر محبوب خود باشد و از خاطر او محو نشود و به زبان، نشر کمالات او نماید

و به اعضا و جوارح، مشغول کارهای او باشد، به حسب قرب معنوی به او نزدیکتر است از بیگانه، یا دشمنی که در پهلوی او نشسته باشد.

و ظاهر است که از کثرت عبادت و ذکر، این معنی به حصول می‌آید. (4782)
سیم: عبادت جمعی است که باعث (4783) ایشان حیای از خداوند عالمیان است. و این درجه کسی است که به نور ایمان دل او منور شده و حسن (4784) طاعات (4785) و قُبُح (4786) سیئات (4787) کماهی (4788) بر او ظاهر گردیده و در مقام معرفت به درجه کمال رسیده. پیوسته در یاد خداوند خود است و همیشه متذکر این معنی هست که خداوند عالمیان بر دقایق امور و ضمائر نیات (4789) او مطلع است و عظمت و جلال الهی پیوسته بر دل او جلوه‌گر است.

و این معنی باعث اوست بر فعل طاعات و ترک منہیات (4790). چه، ظاهر است که اگر کسی مُلازمی (4791) یا غلامی داشته باشد که از او هیچ باک نداشته باشد و خوف ضرری و توقع نفعی از او نداشته باشد، در حضور او بسیاری از معاصی (4792) را شرم می‌کند که به جا آورد. پس چنین کسی که در مقام مُراقبه (4793)، چنین خداوندی را حاضر داند و پیوسته در یاد او باشد، چگونه معصیتی یا ترک طاعتی از او صادر تواند شد، مگر این‌که از این مرتبه بازماند و غفلت دیده بصیرت او را کور گرداند.

چنان که منقول است که: حضرت لقمان به فرزند خود فرمود که: ای فرزند اگر خواهی معصیت خدا کنی مکانی پیدا کن که خدا در آنجا نباشد.

و به اسانید معتبره (4794) از حضرت رسول ﷺ منقول است که فرمود که: از خداوند خود حیا بدارید چنانچه حق حیا و شرم است. صحابه گفتند که: چه کار کنیم که حیا به عمل آمده باشد؟ فرمود که: اگر خواهید که چنین باشید باید که همیشه اجل (4795) شما در برابر دیده شما باشد، و سر را و آنچه در سر است از

چشم و گوش و زبان و غیر آنها از معصیت الهی باز دارید، و شکم را از حرام نگاه دارید، و فرج⁽⁴⁷⁹⁶⁾ را از محرّمات⁽⁴⁷⁹⁷⁾ منع نمایید، و یاد کنید قبر را و پوسیده شدن و خاک شدن در قبر را. و کسی که آخرت را خواهد باید که زینت زندگانی دنیا را ترک نماید.

و عبارت این حدیث ابوذر بر این معنی بسیار منطبق است هر چند بر معانی دیگر نیز منطبق می‌شود.

چهارم: عبادت جمعی است که لذت عبادت را یافته‌اند و کمال بندگی را فهمیده‌اند و عقل ایشان مصفا⁽⁴⁷⁹⁸⁾ شده و نفس ایشان نور یافته، با عقل موافق گردیده و شهوات نفسانی مُنکسِر⁽⁴⁷⁹⁹⁾ و شکسته گشته. هیچ لذتی را بر طاعت و فرمانبرداری ترجیح نمی‌دهند و هیچ المی⁽⁴⁸⁰⁰⁾ نزد ایشان بدتر از ارتکاب معصیت نیست زیرا که قباحت گناه را چنانچه باید دانسته‌اند. در اصل عبادت، مزد خود را می‌یابند و لذت خود را می‌برند و سختیها و مشقتهای عبادت بر ایشان گواراست. بهشت خود را عبادت می‌دانند و جهنم خود را معصیت. از هر عبادتی لذتی می‌برند که فوق لذات عالمیان است، و در هر قطره‌ای از قطرات آب دیده بهره‌ای می‌برند؛ از یک قطره لذت خوف می‌یابند، و از یک قطره لذت شوق، و از قطره دیگر لذت رجا و امید بی‌انتهای.

چنانچه به سند صحیح از حضرت امام‌العارفین⁽⁴⁸⁰¹⁾ جعفر بن محمد الصادق عَلَيْهِ السَّلَام مروی است⁽⁴⁸⁰²⁾ که: حضرت رسالت پناه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود که: بهترین مردمان کسی است که عاشق عبادت شده باشد و دست در گردن آن درآورده باشد و محبانه آن را در بر گرفته باشد و محبت بندگی در دل او جا کرده باشد و به جمیع بدن و اعضا و جوارح مباشر⁽⁴⁸⁰³⁾ آن شده باشد و به سبب عبادت، خود را

از جمیع کارهای دنیا فارغ ساخته باشد و به سبب آن پروا نداشته باشد که روزگار او به آسانی یا به دشواری.

و صاحب این مرتبه را از لذات جسمانی چندان لذتی نباشد، بلکه در بهشت نیز عمده لذت او از عبادت و قرب باشد.

چنانچه از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه منقول است ⁽⁴⁸⁰⁴⁾ که: خداوند عالم می فرماید که: ای بندگان بسیار تصدیق کننده که تصدیق پیغمبران من چنانچه باید کرده اید و فرمان مرا قبول نموده اید! تنعم نمایید ⁽⁴⁸⁰⁵⁾ و لذتها ببرید از عبادت من در دنیا؛ به درستی که به عبادت تنعم خواهید کرد در آخرت.

ای عزیز چنانچه در بدن آدمی حواس جسمانی هست که به آن تمیز در میان محسوسات می نماید ⁽⁴⁸⁰⁶⁾، در روح آدمی نیز مثل آن هست که به آن تمیز میان حقایق و معانی می کند. و چنانچه حواس جسمانی به آفتها از کار خود باز می ماند، حواس روحانی را نیز آفتها می باشد، مثل آن که ذائقه ⁽⁴⁸⁰⁷⁾ صحیح ⁽⁴⁸⁰⁸⁾، نیک و بد مطعومات ⁽⁴⁸⁰⁹⁾ را می شناسد و چون بیمار شد و مزاج ⁽⁴⁸¹⁰⁾ او از اعتدال منحرف شد، شیرین در ذائقه او تلخ می نماید و بر ذائقه او اعتماد نمی ماند. همچنین روح و عقل آدمی تا به شهوات جسمانی آفت نیافته، در ذائقه او اعمال نیکو و اخلاق پسندیده، لذیذ و خوش آیند است و اطوار قبیحه ⁽⁴⁸¹¹⁾ و اعمال شنیعه ⁽⁴⁸¹²⁾ از زهر در کام او ناگوارتر است.

و چنانچه دیده سر تا صحیح است بر او اعتماد می شاید و چون سبل ⁽⁴⁸¹³⁾ بر او پرده انداخت نیک و بد را نمی شناسد، همچنین دیده جان تا به نور ایمان روشن است حق را چنانچه باید می بیند و باطل را می شناسد. و چون سبل

معاصی و بدیها نور آن را مستور ⁽⁴⁸¹⁴⁾ گردانید، بد را نیک می‌بیند و نیک را بد می‌داند و نیک و بد را به شهوتهای نفس می‌شناسد.

لهذا از طاعت گریزان است و معصیت را خواهان. و همچنین نظیر هر حاسه ⁽⁴⁸¹⁵⁾ از حواس در روح آدمی هست، و صحت و بیماری می‌دارد.

و انشاءالله ⁽⁴⁸¹⁶⁾ در محل دیگر تحقیق معنی قلب و نور و ظلمت آن و کوری و بینایی آن بیان خواهد شد.

پنجم: عبادت محبان ⁽⁴⁸¹⁷⁾ است که به سبب کثرت عبادت و بندگی به درجه محبت که اعلائی درجات کمال است رسیده‌اند بلکه محبوب معشوق حقیقی گردیده‌اند. چنانچه حق سبحانه و تعالی در وصف حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه و اولاد اطهار او ⁽⁴⁸¹⁸⁾ می‌فرماید که: یحبهم و یحبونه ⁽⁴⁸¹⁹⁾ یعنی: خدا ایشان را دوست می‌دارد، و ایشان خدا را دوست می‌دارند. و هرگاه محبت کسی در دل قرار گرفت و کارفرمای بدن او شد، دیگر، باعث ⁽⁴⁸²⁰⁾ اعمال او، بغیر محبت چیزی نیست و بغیر رضای محبوب، چیزی نمی‌خواهد. و اگر در بهشت باشد و رضای محبوب نباشد آن را جهنم خود می‌داند، و اگر در جهنم باشد و با رضای دوست باشد آتش را گل و ریحان ⁽⁴⁸²¹⁾ می‌داند. چنانچه حضرت خلیل الرحمن ⁽⁴⁸²²⁾ در مقام خُلت ⁽⁴⁸²³⁾ و محبت، آتش نمود ⁽⁴⁸²⁴⁾ چون با رضای دوست بود، در نظر او از گل و لاله خوشنما تر بود. و به این سبب خدا آتش را برای او باغ و بستان کرد، و اگر ریحان نمی‌شد هم در نظر او از شقایق و ارغوان بهتر می‌نمود.

نمی‌بینی که جاهلی ⁽⁴⁸²⁵⁾ در عشق مجاز ⁽⁴⁸²⁶⁾ به مرتبه‌ای می‌رسد که اگر عبادت می‌کند معشوق را می‌خواهد، و اگر معصیت می‌کند برای معشوق می‌کند، و در خدمت معشوق هرگز به خاطر او نمی‌رسد که از او نفعی به من خواهد

رسید یا زری به من خواهد بخشید. و اگر به بازار می‌رود برای این می‌رود که شاید او را ببیند، و اگر به باغ می‌رود به یاد او می‌رود. و محرک او در جمیع کارها همان محبت فاسد⁽⁴⁸²⁷⁾ است.

همچنین محبت محبوب حقیقی بر کسی که غالب شد جمیع کارهای او منوط⁽⁴⁸²⁸⁾ به همان محبت است، و بهشت و دوزخ در آن مقام منظور نیست، بلکه بهشت را برای این می‌خواهد که دوست آن را می‌خواهد، و جهنم را برای آن دشمن دارد که دوست آن را نمی‌خواهد.

چنانچه امام‌المحبین⁽⁴⁸²⁹⁾ امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل می‌فرماید که: الهی اگر مرا به جهنم درآوری و از دوستان خود جدا گردانی، اگر بر عذاب صبر کنم، چگونه بر فراق⁽⁴⁸³⁰⁾ تو صبر نمایم؟ و اگر بر گرمی آتش شکیبایی نمایم، چگونه تاب آورم جدایی از کرامتها⁽⁸⁴³¹⁾ و لطفهای تو را؟ و کسی که در این مرتبه از محبت باشد نزدیک گناه نمی‌گردد که پسندیده محبوبش نیست، و طاعت را به جان برای محبوب می‌کند و مزد منظورش نیست و محبت، خواب و غفلت را بر او حرام کرده.

چنانچه محبوب رب⁽⁴⁸³²⁾ العالمین⁽⁴⁸³³⁾ جعفر بن محمد علیه السلام می‌فرماید که: دوست خدا نیست آن که معصیت خدا می‌کند. بعد از آن شعری فرمودند که مضمونش این است که: تو معصیت الهی می‌کنی و محبت او را اظهار می‌نمایی! بسیار دور است کار تو از گفتار تو! اگر در محبت او راستگو بودی، فرمان او را ترک نمی‌کردی. به درستی که دوست، مطیع دوست خود می‌باشد.

و ایضا به سند معتبر از آن حضرت منقول است که فرمود که: مردم عبادت الهی را بر سه وجه می‌کنند: جمعی عبادت را از برای طمع ثواب می‌کنند، و این عبادت حریصان است که حرص و خواهش لذات موجب بندگی ایشان شده. و

طایفه دیگر عبادت را از ترس آتش می‌کنند. این عبادت غلامان است که از ترس سیاست آقا کار می‌کنند. ولیکن من عبادت خدا را برای محبت او می‌کنم، و این عبادت کرام⁽⁴⁸³⁴⁾ و بزرگواران است. و این مرتبه ایمنی است، چنانچه حق تعالی می‌فرماید: **(و هم من فزع یومئذ أمنون)**⁽⁴⁸³⁵⁾. ایشان از ترس روز قیامت ایمن‌اند. و می‌فرماید که: بگو (ای محمد) که اگر خدا را دوست می‌دارید پیروی من بکنید تا خدا شما را دوست دارد و گناهان شما را ببامزد. پس فرمود⁽⁴⁸³⁶⁾ که: کسی که خدا را دوست می‌دارد خدا او را دوست می‌دارد. و هر که خدا او را دوست داشت، او از ایمنان است یعنی در دنیا از شر شیاطین و هواهای نفسانی ایمن است، و در قیامت از خوف و بیم عذاب الهی نجات دارد.

و ایضا از آن حضرت مروی است که: خداوند عالمیان به حضرت موسی بن عمران علی نبینا و آله و **علیّه السلام**⁽⁴⁸³⁷⁾ وحی فرمود که: ای پسر عمران دروغ می‌گویند کسی که گمان می‌برد که مرا دوست می‌دارد، و چون شب شد به خواب می‌رود و از من غافل می‌شود. آخر نه هر دوستی می‌خواهد که با محبوب خلوت کند؟ اینک من - ای پسر عمران - مطلعم بر احوال دوستان خود و نظر لطف به سوی ایشان دارم. چون پرده شب ایشان را فرو گرفت دیده دل‌های ایشان را می‌گشایم و عقوبت‌های⁽⁴⁸³⁸⁾ خود را در برابر دیده‌های ایشان می‌دارم. با من به نحوی مخاطبه⁽⁴⁸³⁹⁾ می‌نمایند که گویا روبه‌رو با من سخن می‌گویند، و گویا مرا می‌بینند و حاضرانه با من سخن می‌گویند. ای پسر عمران از دل خود خشوع⁽⁴⁸⁴⁰⁾ و رقت⁽⁴⁸⁴¹⁾ برای من بیاور، و بدن خود را برای من شکسته و خاضع گردان، و از دیده‌های خود در تاریکی شب آب بریز، و مرا بخوان که من به تو بسیار نزدیکم.

و رتبه محبت که اشرف سعادات است مراتب مختلفه دارد. و به این درجه علیه فایز نمی توان شد مگر به عبادت و بندگی و متابعت شریعت مقدس نبوی. و از جمله بواعث ⁽⁴⁸⁴²⁾ محبت، تفکر در نعمتهای منعم حقیقی است. و چنانچه محبتهای بشری به بسیاری الطاف و مهربانی محبوب در تزاید ⁽⁴⁸⁴³⁾ می باشد، همچنین عشق حقیقی، به تفکر در نعمتها و لطفهای معشوق حقیقی که در هر لحظه صدهزار نوع از آن بر هر فردی از افراد مخلوقات دارد، زیاده می گردد. چنانچه منقول است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود به اصحاب خود که: خدا را دوست دارید برای نعمتهایی که روزی شما گردانیده، و مرا دوست دارید از برای خدا، و اهل بیت مرا دوست دارید برای من.

و به سند معتبر از حضرت امام رضا علیه السلام مروی است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: خداوند عالمیان به همراز ⁽⁴⁸⁴⁴⁾ خود موسی بن عمران وحی فرمود که: ای موسی مرا دوست دار و مردم را دوست من گردان. موسی گفت: خداوندا من تو را محبم و به دوستی تو فایز ⁽⁴⁸⁴⁵⁾ گردیده ام؛ مردمان را چگونه دوست تو گردانم؟ فرمود که: نعمتهای مرا به ایشان بخوان ⁽⁴⁸⁴⁶⁾ و احسانهای نامتناهی مرا به یاد ایشان بیاور. چون بدانند که جمیع نعمتها و کمالات و مرغوبات ⁽⁴⁸⁴⁷⁾ از من است و از جانب من به ایشان رسیده غیر مرا یاد نکنند و پیوسته در یاد من باشند.

و شیخ طوسی علیه الرحمه در کتاب امالی از حضرت موسی بن جعفر از آبای ⁽⁴⁸⁴⁸⁾ کرام او صلوات الله علیهم ⁽⁴⁸⁴⁹⁾ روایت نموده که: روزی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مسجد نشسته بودند با جمعی از صحابه، که در میان ایشان بودند ابوبکر و ابو عبیده ⁽⁴⁸⁵⁰⁾ و عمر ⁽⁴⁸⁵¹⁾ و عثمان ⁽⁴⁸⁵²⁾ و عبدالرحمن ⁽⁴⁸⁵³⁾، و دو کس

از قراء صحابه (4854): عبدالله بن ام عبد (4855) و ابی بن کعب (4856). پس عبدالله
سوره لقمان را خواند تا به این آیه رسید که: (وَأَسْبِغْ عَلَيْكُمْ نِعْمَةَ ظَاهِرِهِ وَ
بَاطِنِهِ). (4857) و ابی سوره ابراهیم را خواند و به این آیه رسید که: و ذکرهم بأیام
الله ان فی ذلک لآیات لکل صبار شکور. (4858) حضرت فرمود که: مراد از ایام
الهی (4859) که مرا امر فرموده است که به یاد مردم بیاورم، نعمتها و احسانها و
امثال و حکمتها و بلاهای اوست.

پس متوجه صحابه شد و فرمود که: بگویند که کدام است اول نعمتی از این
نعمتها که خداوند عالمیان شما را به تذکر آنها امر فرموده؟ هر یک از ایشان
نعمتی از نعمتها را گفتند از انواع خورشها و پوششها و فرزندان و زنان و غیر
آنها. چون ایشان ساکت شدند، به جانب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
التفات نمود و فرمود که: ای ابوالحسن (4860) تو نیز بگو. حضرت فرمود که: پدرم
و مادرم فدای تو باد! من چگونه بیان کنم در حضور تو امری (4861) را و حال آن
که خدا ما را به تو هدایت فرموده و جمیع علوم و کمالات را به وسیله تو به ما
فرستاده.

حضرت رسول فرمود که: باید گفت که کدام نعمت اول نعمتهایی است که خدا
به تو کرامت فرموده؟ حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: اول نعمتها
نعمت ایجاد است، که من هیچ نبودم، و مرا از گتم عدم (4862) به وجود آورد.
فرمود که: راست گفתי؛ دویم کدام است؟ فرمود که: دویم آن است که احسان
فرمود و مرا از جمله صاحبان حیات و زندگانی مقرر فرمود و مانند جمادات و
نباتات نگردانید. فرمود که: راست گفתי؛ سیم را بگو. فرمود که: سیم آن که مرا
به بهترین صورتها که صورت انسان است خلق فرمود و به صورت حیوانات
خلق نفرمود. گفت: راست گفתי؛ چهارم را بگو. فرمود که: چهارم آن که برای من

حواس ظاهره و باطنه مقرر ساخته. فرمود که: راست گفتی؛ پنجم را بگو. فرمود که: پنجم آن که قوای عقلانی⁽⁴⁸⁶³⁾ و مشاعر روحانی⁽⁴⁸⁶⁴⁾ به من داد و بر سایر حیوانات مرا به آن زیادتی بخشید. فرمود که: راست گفتی؛ ششم را بگو. فرمود که: ششم آن است که مرا به دین حق هدایت نمود و از گمراهان نگردانید. فرمود که: راست گفتی؛ هفتم را بگو. فرمود که: هفتم آن که در آخرت برای من زندگانی مقرر فرموده که نهایت ندارد. فرمود که: راست گفتی؛ هشتم کدام است؟ فرمود که: هشتم آن است که مرا مالک گردانیده و بنده کسی نگردانیده.

فرمود که: راست گفتی؛ نهم را بگو. فرمود که: نهم آن است که آسمان و زمین و آنچه در آنهاست و در میان آنهاست از خلاق، برای من خلق کرده و مُسَخَّر⁽⁴⁸⁶⁵⁾ من گردانیده که برای من در کارند.⁽⁴⁸⁶⁶⁾ فرمود که: راست گفتی؛ دهم را بگو. گفت: دهم آن که ما را مرد خلق کرده و بر زنان استیلا و زیادتی داده.⁽⁴⁸⁶⁷⁾ فرمود که: راست گفتی. بعد از این دیگر چه نعمت است؟ فرمود که: یا نبی الله⁽⁴⁸⁶⁸⁾ نعمت الهی بسیار است و همه نیکو و طیب⁽⁴⁸⁶⁹⁾ و به شمردن، احصای⁽⁴⁸⁷⁰⁾ آنها نمی توان نمود.

حضرت رسول ﷺ تبسم نمود و فرمود که: گوارا باد تو را حکمت‌های الهی. گوارا باد تو را علوم نامتناهی⁽⁴⁸⁷¹⁾ ای ابوالحسن. تویی وارث علم من، و تو بیان خواهی کرد از برای امت من آنچه در آن اختلاف نمایند. کسی که تو را برای دین تو دوست دارد و پیروی راه تو بکند او هدایت یافته است به راه راست؛ و کسی که از هدایت تو به جانب دیگر میل کند و تو را دشمن دارد و تنها بگذارد، در قیامت هیچ بهره‌ای از رحمت الهی نداشته باشد.

و از جمله دواعی محبت⁽⁴⁸⁷²⁾، بسیاری عبادت و ذکر است و پیوسته صفات کمالیه الهی⁽⁴⁸⁷³⁾ را منظور نظر داشتن. و این معنی ظاهر است که هر چند یاد

کسی بیشتر می‌کنند، محبت او بیشتر در خاطرش مستقر می‌شود، خصوصا در هنگامی که با تفکر در صفات کمالیه الهی مُنْضَم (4874) باشد.

و فضیلت ذکر و شرایط و فواید آن و افضلیت ذکر و تفکر بر یکدیگر، بعد از این ان‌شاءالله بیان خواهد شد.

ششم: عبادت عارفان است که باعث (4875) ایشان بر عبادت، کمال معبول است و آن که او سزاوار عبادت است.

چنانچه حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه فرمود که: ما عبدتک خوفا من نارک، و لا طمعا فی جنتک. و لکن وجدتک أهلا للعباده فعبدتک. یعنی: نپرسیدم تو را از ترس آتش تو، و نه از برای طمع در بهشت تو، ولیکن تو را سزاوار پرستیدن یافتم، پس عبادت (4876) کردم. و این درجه اعلاّی درجات مقربان (4877) است. و کسی این دعوی (4878) می‌تواند نمود که فریب از نفس (4879) خود نخورده باشد و یقین داند که اگر نام بهشت و دوزخ نشنیده بود هم عبادت را چنین که الحال می‌کند می‌کرد، بلکه اگر - و العیاذ بالله (4880) - عبادت کننده را به جهنم می‌کردند چون معبود را سزاوار عبادت می‌داند ترک نمی‌کرد.

و بدان که مراتب نیات، غیرمتناهی است چنانچه مراتب کمالات نهایت ندارد. و صاحب هر مرتبه‌ای در خور مرتبه خود نیتی دارد که اعمالش منوط (4881) به همان نیت است و هر درجه‌ای شاهدهی و گواهی چند از اطوار و اخلاق دارد که دعوی (4882) مدعی و کمال واقعی به آنها ممتاز (4883) می‌شود.

(4884) اگر کسی گوید که: از تحقیقات سابقه چنین معلوم می‌شود که مقربان را بهشت چندان منظور (4885) نمی‌باشد و از جهنم چندان بیم نمی‌باشد. پس این تضرعات (4886) و مبالغات (4887) که در دعاها از برای طلب بهشت وارد شده و آثار خوف جهنم و عذاب که از اطوار (4888) انبیا و ائمه علیهم‌السلام مفهوم می‌شود چه

معنی دارد؟، بنده را در این مقام معنی لطیفی به خاطر رسیده که تا کسی بهره‌ای از معنی محبت نداشته باشد اذعان نمی‌نماید. ⁽⁴⁸⁸⁹⁾ بدان که بهشت را ظاهری و باطنی و صورتی و معینی می‌باشد، و هر کسی از بهشت به لذتی مخصوص است و از یک میوه بهشتی با یک طعم، صد هزار لذت متصور ⁽⁴⁸⁹⁰⁾ است که هر فردی از آنها التذاذ می‌یابد ⁽⁴⁸⁹¹⁾.

یک شخص همت او مقصور ⁽⁴⁸⁹²⁾ است بر خوردن مطعومات لذیذه و کامش شیرین می‌شود و بغير این لذت جسمانی، دیگر چیزی نمی‌یابد. دیگری که یک قدری از عظمت منعم خود شناخته همین شیرینی در کام او لذیذتر است و تفکر می‌نماید که مرا نزد آن خداوند رتبه‌ای هست که چنین میوه شیرینی برای من خلق کرده و به من عطا فرموده. پس کام جسم و کام روحش هر دو شیرین شده. دیگری از این میوه، همین شیرینی می‌یابد، که محبوب حقیقی از من راضی شده، و این میوه از لطف او به من رسیده. چنانچه در اخبار وارد شده که اعلاى لذت اهل بهشت مرتبه رضوان ⁽⁴⁸⁹³⁾ است که نوید خشنودی الهی به ایشان می‌رسد.

و اگر توضیح این مطلب را خواهی، تمثیلی ⁽⁴⁸⁹⁴⁾ از برای تو بیان کنم: مثلاً اگر پادشاهی خوان ⁽⁴⁸⁹⁵⁾ نقلی ⁽⁴⁸⁹⁶⁾ در پیش خود گذارد و بار عام دهد و هر کس را یک نقل عطا کند، آن گدای دریوزه‌گر ⁽⁴⁸⁹⁷⁾ که همت او همین نقل گرفتن است، همین لذت مالیت این نقل را می‌یابد و شادی که دارد از همین است که اگر این را نمی‌گفتم فلسفی ⁽⁴⁸⁹⁸⁾ به بهایش می‌بایست داد و خرید و کام خود را شیرین کرد. اگر قنادی هم نقل را به او دهد همان فرح ⁽⁴⁸⁹⁹⁾ او را حاصل می‌شود.

و یکی از اوساط ناس⁽⁴⁹⁰⁰⁾ که این را می‌گیرد، از این معنی هم التذادی دارد که پادشاه مرا طلبید و نقل به من داد.

و کسی از ارباب مناصب جزو⁽⁴⁹⁰¹⁾ که می‌گیرد، چون به کارش می‌آید در استقلال منصبش⁽⁴⁹⁰²⁾ بیشتر محظوظ⁽⁴⁹⁰³⁾ می‌شود تا به مرتبه آن مقربی می‌رسد که لذت قرب و انس⁽⁴⁹⁰⁴⁾ پادشاه را یافته. این لطف نزد او با مُلک دنیا برابر است با آن که در خانه خود اگر انواع تنقلات باشد نگاه نمی‌کند.

و این مراتب در نعمتهای دنیا نیز می‌باشد، که شکم‌پرستان لذت جسمانی می‌برند و مقربان، لذت معنوی و توجه دوست از آن می‌یابند. لهذا دردها و المهایی⁽⁴⁹⁰⁵⁾ که از جانب دوست به ایشان می‌رسد از انگبین⁽⁴⁹⁰⁶⁾ در کام جان ایشان شیرینتر است.

و چنانچه در این مایدهای⁽⁴⁹⁰⁷⁾ جسمانی این تفاوت مراتب می‌باشد، در مایدهای روحانی نیز اضعاف این می‌باشد، چنانچه آیات قرآنی که مواید⁽⁴⁹⁰⁸⁾ علوم ربانی است، هر کسی را در خور فهم خود از آن بهره‌ای است که دیگری را از آن خبر نیست.

ای عزیز هر که کامل است، بهره او از همه چیز کامل است، و ناقص، از کمال هر نعمتی مرحوم است. فقیر خداشناس از لقمه نان خشک لذتی می‌برد که غنی مرحوم، از الوان نعمتهای⁽⁴⁹⁰⁹⁾ خود نمی‌برد. و همچنین در آلام⁽⁴⁹¹⁰⁾ عذابهای الهی بر این قیاس است. اگر بر فرض محال دوست خدا را به جهنم کنند، از آتش حرمان⁽⁴⁹¹¹⁾ می‌سوزد نه از آتش سوزان. پس چون جهنم جای محرومان و سرای مهجوران⁽⁴⁹¹²⁾ است، تضرع⁽⁴⁹¹³⁾ و استغاثه⁽⁴⁹¹⁴⁾ می‌نماید و از آن گریزان است.

و این معانی در مراتب عشق مجاز بر جمیع خلق ظاهر است که اگر جدا از دوست در گلستان با انواع نعمتها باشد نزد او جهنم است و چوب لطف دوست هر چند بدنش را مجروح سازد، نزد او از نیشکر شیرینتر است. رزقنا الله و جمیع المؤمنین الوصول الی درجات الکاملین بمحمد و آله الطاهرین⁽⁴⁹¹⁵⁾

فصل چهارم: در حضور قلب است بدان که یک شرط دیگر از شرایط عبادت که این فقره جامعه⁽⁴⁹¹⁶⁾ به آن اشاره دارد حضور قلب⁽⁴⁹¹⁷⁾ است. و عبادت بدون حضور قلب ناقص است و مقبول درگاه الهی نیست و باعث کمال و قرب نمی‌گردد. بلکه اگر نه فضل شامل کریم علی‌الاطلاق می‌بود، می‌بایست که آدمی در عبادتی که بی حضور قلب باشد مستحق عقاب⁽⁴⁹¹⁸⁾ گردد. چنانچه اگر کسی در حضور پادشاهی سخن گوید و با آن پادشاه در مقام مخاطبه و مکالمه باشد و خاطرش مطلقا متوجه او نباشد و متوجه امور دیگر باشد، و آن پادشاه از ضمیر⁽⁴⁹¹⁹⁾ و اطلاع داشته باشد، البته مستوجب سیاست بلیغ⁽⁴⁹²⁰⁾ می‌گردد زیرا که پادشاه را حقیر شمردن و اعتنا به شأن او نکرده.

چنانچه خداوند عالمیان می‌فرماید که: (قد أفلح المؤمنون الذین هم فی صلاتهم خاشعون) (4921): به تحقیق که رستگار شدند مؤمنانی که در نماز خود با خشوع (4922) اند. و خشوع دل آن است که به یاد خداوند خود باشد و به غیر ذات مقدس او به چیزی ملتفت نشود و غیر را از خاطر بیرون کند.

و خشوع سایر اعضا و جوارح آن است که هر یک به آن کاری که مأمور شده‌اند مشغول باشند و آدابی که در هر عضوی از اعضا از شارع⁽⁴⁹²³⁾ مقرر گردیده ترک نمایند.

چنانچه نظر را فرموده‌اند که در هر حالتی باید که بر موضعی خاص باشد، و دست را فرموده‌اند که در هر حالی بر وضعی مخصوص باشد.

و خشوع جميع اعضا تابع خشوع قلب (4924) است.

چنانچه منقول است که: حضرت رسول ﷺ شخصی را دید که در نماز با ریش خود بازی می‌کرد، فرمود که: اگر دل این مرد خاشع بود و با خدا بود، اعضا و جوارح او نیز به کار خدا مشغول بودند.
و این معنی به حسب تجربه ظاهر است.

و بدان که هر مملکتی را پادشاهی می‌باشد که جميع رعیت (4925) تابع او می‌باشند، و پادشاه ملک (4926) بدن و امام و پیشوای سایر اعضا و قوا قلب است. چون دل متوجه خدا شد اعضا تابع اویند و پیروی او می‌نمایند. و این است یک معنی آن حدیث که: صلوه المؤمن وحده جماعه. یعنی: نماز مؤمن به تنهایی جماعت است. زیرا که دل او با خداست و مقتدای (4927) سایر جوارح است و جوارح به آن اقتدا می‌نمایند. (4928) و بدان که نماز بی حضور قلب اگر آدمی را از جهنم خلاصی دهد، اما به درجات عالیه کمالات نمی‌رساند و پسندیده درگاه حق نیست.

چنانچه از حضرت رسول ﷺ منقول است که: نماز، مقبول نیست مگر با حضور قلب.

و از حضرت صادق علیه السلام مروی است که: هر که دو رکعت نماز بگزارد و بداند که چه می‌گوید (یعنی قرائت و اذکاری که می‌خواند متوجه معانی آنها باشد) چون از نماز فارغ شود بر او گناهی نمانده باشد.

و از حضرت باقر علوم الاولین و الاخرین علیه السلام منقول است که: به درستی که بالا می‌برند از نماز بعضی بندگان نصف آن را، و از بعضی ثلث (4930) و از بعضی ربع (4931) و از بعضی خمس (4932). و بالا نمی‌برند و به درجه قبول نمی‌رسانند مگر آنچه را با حضور قلب کرده باشد.

ولیکن مأمور شده‌اند بندگان به ادای نوافل (4933) تا به سبب آن تمام سازند تقصهای نماز فریضه را.

و منقول است از حضرت جعفر بن محمد صلوات الله علیه که: رغبت به ثواب و خوف از عقاب در دلی جمع نمی‌شود مگر این که بهشت او را واجب می‌شود. پس چون متوجه نماز شوی روی دل خود را به سوی خداوند خود بگردان. به درستی که هر مؤمنی که در نماز دل خود را با خدا دارد خدا دل‌های مؤمنان را به سوی او مایل گرداند، و با این معنی بهشت را نیز برای او لازم گرداند.

و از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: چون بنده مؤمن به سوی نماز برمی‌خیزد خداوند عالم نظر رحمت به سوی او می‌افکند و روی لطف و احسان به سوی او می‌دارد، و رحمت از بالای سرش تا آسمان بر او سایه می‌اندازد، و ملائکه بر گرد او احاطه می‌نمایند تا آفاق آسمان (4934). و ملکی را موکل (4935) می‌سازد حق تعالی (4936) که بر بالای سر او ایستاده می‌گوید که: اگر بدانی که منظور نظر رحمت کیستی و با که مناجات می‌کنی، هر آینه به غیر او التفات نمایی (4937) و هرگز از جای نماز حرکت نکنی.

و از حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام منقول است که: بنده چون در نماز خود التفات به جایی می‌نماید یا به رو یا به چشم یا به دل، حق سبحانه و تعالی او را ندا می‌کند که: ای بنده من به سوی که التفات می‌نمایی؟ آیا التفات به جانب کی می‌نمایی که از من بهتر باشد از برای تو؟ پس چون سه مرتبه التفات از او صادر شود حق تعالی نظر لطف از او برمی‌دارد و بعد از آن دیگر نظر به جانب او هرگز نمی‌افکند. (4938) و اخبار در این باب بسیار است.

و حضور قلب در صلات (4939) نیز تابع حالت آدمی است و هر چند این کس در مراتب یقین و معرفت کاملتر می‌شود و عظمت معبود را بیشتر می‌شناسد، آداب عبادت از او بیشتر صادر می‌شود و در مقام بندگی خاضعتر و ذلیلتر می‌باشد.

چنانچه جعفر بن احمد القمی (4940) روایت کرده که: حضرت رسالت پناه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ چون به نماز می‌ایستادند رنگ مبارک آن حضرت متغیر می‌شد (4941) از خوف الهی، و از سینه آن حضرت صدایی مانند صدای دیگی که در جوش باشد می‌شنیدند.

و منقول است که: چون وقت نماز داخل می‌شد، حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه اندام مبارکش به لرزه می‌آمد و از رنگ به رنگ می‌گردید. می‌پرسیدند که: چه می‌شود شما را؟ می‌فرمود که: رسید هنگام ادای امانتی که بر آسمان و زمین عرض کردند و آنها ابا کردند و ترسیدند، و آدمی متحمل آن شد (یعنی بار تکلیف). پس نمی‌دانم که چون متحمل این بار شده‌ام نیک ادا خواهم کرد یا نه. (4942) و در روایات معتبره وارد است (4943) که: حضرت امام حسن صلوات الله علیه چون متوجه وضوی نماز می‌گردید، مفاصل بدنش می‌لرزید و رنگ مبارکش به زردی مایل می‌شد. از آن حضرت از علت این حال سؤال نمودند. فرمود که: حق و لازم است بر هر کس که نزد خداوند عرش عظیم (4944) به بندگی ایستد آن که رنگش زرد شود و بندهایش از بیم او به لرزه درآید.

و منقول است که: حضرت سیدالساجدین (4945) صلوات الله علیه روزی در نماز ایستاده بودند و حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه کودک بود و چاهی بسیار عمیق در خانه آن حضرت بود. حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَام به کنار چاه آمد که نظر نماید، در آن چاه درافتاد. مادر چون آن حال مشاهده نمود به سوی

چاه آمد و بر خود می زد و فریاد می کرد و استغاثه می نمود ⁽⁴⁹⁴⁶⁾ و گفت: یابن رسول الله ⁽⁴⁹⁴⁷⁾ فرزندت غرق شد. و آن حضرت در نماز مطلقاً التفات نمی فرمود و حال آن که صدای اضطراب ⁽⁴⁹⁴⁸⁾ فرزند در چاه به گوش آن حضرت می رسید. چون بسیار به طول انجامید مادر از روی اضطراب گفت: ای اهل بیت رسالت دلهای شما بسیار سنگین است. باز حضرت التفات نفرمود تا نماز را با آداب مستحبه تمام به جا آورده فارغ گردید. پس به نزد چاه آمد و به اعجاز دست در آن چاه عمیق دراز کرده حضرت امام محمد باقر علیه السلام را بیرون آورد. و آن حضرت خنده می کرد و سخن می فرمود، و جامه آن حضرت تر نشده بود. پس فرمود که: فرزندت خود را بگیر ای ضعیفه الیقین به خدا ⁽⁴⁹⁴⁹⁾.

مادر حضرت امام محمد باقر از سلامت بودن فرزند بخندید و از تنبیه ⁽⁴⁹⁵⁰⁾ آن حضرت به گریه درآمد. حضرت فرمود که: بر شماها ملامتی نیست. نمی دانی که من در خدمت خداوند جبّاری ⁽⁴⁹⁵¹⁾ ایستاده بودم که اگر رو از جانب او به دیگری می گردانیدم و به غیر او توسل می نمودم، روی لطف خویش از جانب من می گردانید؟ و بغیر او از که توقع رحمت می توان داشت؟ ⁽⁴⁹⁵²⁾ و صاحب کتاب حلیله الاولیاء ⁽⁴⁹⁵³⁾ روایت نموده که: چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام از وضو فارغ می شدند و اراده نماز می فرمودند، رعشه ⁽⁴⁹⁵⁴⁾ در بدن و لرزه بر اعضای آن حضرت مُستولی ⁽⁴⁹⁵⁵⁾ می شد. چون سؤال می نمودند می فرمود که: وای بر شما! مگر نمی دانید که به خدمت چه خداوندی می ایستم و با چه عظیم الشانی ⁽⁴⁹⁵⁶⁾ می خواهم مناجات کنم؟ و در هنگام وضو نیز این حالت را از آن حضرت نقل کرده اند.

و روایتی وارد شده که فاطمه دختر حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه روزی جابر بن عبدالله انصاری را طلبید و گفت: تو از صحابه کبار ⁽⁴⁹⁵⁷⁾ حضرت

رسولی و ما اهل بیت را حق بر تو بسیار است. و از بقیه (4958) اهل بیت رسالت همین علی بن الحسین مانده. و او بر خود جور (4959) می‌نماید در عبادت الهی، و پیشانی و زانوها و کفهای او از بسیاری عبادت پینه کرده و مجروح گشته، و بدن او نحیف (4960) شده و کاهیده (4961). از او التماس (4962) نما که شاید پاره‌ای تخفیف دهد (4963).

چون جابر به خدمت آن جناب رسید دید که در محراب نشسته و عبادت، بدن شریفش را کهنه (4964) و نحیف گردانیده. حضرت، جابر را اکرام فرمود (4965) و به پهلوی خویش تکلیف نمود و با صدایی بسیار ضعیف احوال او پرسید. پس جابر گفت که: یابن رسول‌الله خداوند عالمیان بهشت را برای شما و دوستان شما خلق کرده و جهنم را برای دشمنان و مخالفان شما آفریده. پس چرا این قدر بر خود تعب می‌فرمایی (4966)؟ حضرت فرمود که: ای مصاحب رسول (4967) مگر نمی‌دانی که جدم حضرت رسال پناه با آن کرامتی که نزد خداوند خود داشت که ترک اولای (4968) گذشته و آینده او را آمرزید (4969)، او مبالغه (4970) و مشقت (4971) در عبادت را ترک نفرمود - پدر و مادرم فدای او باد - تا آن که بر ساق مبارکش نفخ (4972) ظاهر شد و قدمش (4973) ورم کرد. صحابه گفتند که: چرا چنین زحمت می‌کشی، و حال آن که خدا بر تو تقصیر نمی‌نویسد؟ فرمود که: آیا من بنده شاکر خدا نباشم و شکر نعمتهای او را ترک نمایم؟ جابر گفت که: یابن رسول‌الله بر مسلمانان رحم کن، که به برکت شما خدا بلاها را از مردمان دفع می‌نماید و آسمانها را نگاه می‌دارد و عذابهای خود را بر مردم نمی‌گمارد. فرمود که: ای جابر بر طریقه پدران خود خواهم بود تا ایشان را ملاقات نمایم (4974).

و از حضرت صادق صلوات الله علیه منقول است که پدرم فرمود که: روزی بر پدرم علی ابن الحسین علیه السلام داخل شدم، دیدم که عبادت در آن حضرت بسیار تأثیر کرده و رنگ مبارکش از بیداری زرد گردیده و دیده‌اش از بسیاری گریه مجروح ⁽⁴⁹⁷⁵⁾ گردیده و پیشانی نورانش از کثرت سجود پینه کرده و قدم شریفش از وفور ⁽⁴⁹⁷⁶⁾ قیام در صلوات ورم کرده. چون او را بر این حال مشاهده کردم خود را از گریه منع نتوانستم نمود و بسیار بگریستم. و آن حضرت متوجه تفکر بودند. بعد از زمانی به جانب من نظر افکندند و فرمودند که: بعضی ⁽⁴⁹⁷⁷⁾ از کتابها که عبادت امیرالمؤمنین صوات الله علیه در آنجا مسطور ⁽⁴⁹⁸¹⁾ است به من ده. چون بیاوردم و پاره‌ای بخواندند بر زمین گذاشتند و فرمودند که: کی یارای آن دارد مانند علی ابن ابی طالب علیه السلام عبادت کند؟ و کلینی از حضرت جعفر بن محمد علیه السلام روایت کرده که: حضرت سیدالساجدین صلی الله علیه چون به نماز می ایستاد رنگش متغیر می شد و چون به سجود می رفت سر بر نمی داشت تا عرق از آن حضرت می ریخت.

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: علی بن الحسین علیه السلام در شبانه روزی هزار رکعت نماز می گزارد ⁽⁴⁹⁸²⁾ و چون به نماز می ایستاد از رنگ به رنگ می گردید و ایستادنش در نماز، ایستادن بنده ذلیلی بود که نزد پادشاه جلیلی ⁽⁴⁹⁸³⁾ ایستاده باشد و اعضای او از خوف الهی لرزان بود. و چنان نماز می کرد که گویا نماز وداع است و دیگر نماز نخواهد کرد. و چون از تغیر احوال آن حضرت سؤال می نمودند می فرمود که: کسی که نزد چنین خداوند عظیمی ایستد سزاوار است که چنین خایف ⁽⁴⁹⁸⁴⁾ باشد.

و نقل کرده اند که: در بعضی ⁽⁴⁹⁸⁵⁾ از شبها یکی از فرزندان آن حضرت از بلندی افتاد و دستش شکست و از اهل خانه فریاد بلند شد و همسایگان جمع

شدند و شکسته‌بند آوردند و دست آن طفل را بستند. و آن طفل از درد فریاد می‌کرد و آن حضرت از اشتغال به عبادت نمی‌شنید و چون صبح شد و از عبادت فارغ گردید دست طفل را دید در گردن آویخته. از کیفیت حال پرسید، خبر دادند.

و در وقت دیگر در خانه حضرت در آن خانه که در سجود بود آتشی گرفت، و اهل خانه فریاد می‌کردند که: یا بن رسول الله! النار! النار! (4986) و حضرت متوجه نشدند تا آتش خاموش شد. بعد از زمانی سر برداشتند. از آن جناب پرسیدند که: چه چیز بود که شما را از این آتش غافل گردانیده بود؟ فرمود که: آتش کبرای (4987) قیامت مرا از آتش اندک دنیا غافل گردانیده بود.

و هر سال هفت مرتبه پوست از پیشانی آن حضرت می‌افتاد از بسیاری سجده.

و ابویوب (4988) روایت کرده که: حضرت امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهما السلام (4989) چون به نماز می‌ایستادند رنگ مبارکشان گاه سرخ می‌شد و گاه زرد می‌شد، و چنان بودند که گویا خدا را می‌بینند و با او سخن می‌گویند.

ای عزیز! مقربان هر پادشاهی چون معرفت او بیشتر دارند و جلال (4990) او را زیاده از دیگران می‌شناسند، بیم سَطَوْتُ (4991) او زیاده دارند و زودتر محل عتاب (4992) می‌شوند چنانچه ملوک دنیا از عامه رعایا (4993) توقع آن آداب که از مقربان خود دارند، ندارند و خطرهای مقربان ایشان زیاده از دیگران می‌باشد.

و بدان که خداوند عالمیان ملک (4994) را از طینت قدس و طهارت (4995) خلق فرمود و شهوات (4996) و علایق (4997) جسمانی در ایشان ترکیب ننمود و حیوانات عجم (4998) را از محض جسمانیت و شهوات ترکیب فرمود و منشأ استعدادی (4999) در ایشان مقرر نساخت. و نشئه جامعه انسانی (5000) را از هر دو جهت خلق

فرموده و جهت نفس و عقل که او را داعی به کمالات بوده باشد به او کرامت نموده و به کثافات جسمانیه⁽⁵⁰⁰¹⁾ و علایق بدنیه و شهوات ظلمانیه⁽⁵⁰⁰²⁾ او را مبتلا ساخت و او را تکلیف فرمود که بعد از تَشَبُّث⁽⁵⁰⁰³⁾ به این علایق، رفع آنها از خود نموده، خود را به صفات قدس و ملکات ملکی⁽⁵⁰⁰⁴⁾ مُحَلّی⁽⁵⁰⁰⁵⁾ گرداند تا از ملک، اشرف⁽⁵⁰⁰⁶⁾ باشد زیرا که ترقی در مراتب کمالات، بدون معارضات⁽⁵⁰⁰⁷⁾ میسر نمی‌شود. چنانچه گازر⁽⁵⁰⁰⁸⁾ جامه را که می‌خواهد بسیار سفید کند، اول او را به بعضی کثافات آلوده می‌سازد، و چون رفع آن کثافات نمود از اول پاکتر برمی‌آید.

و اگر میل به پستی نماید و تابع شهوات جسمانی شود و عقل را مغلوب هوا⁽⁵⁰⁰⁹⁾ سازد، از بهایم⁽⁵⁰¹⁰⁾ پست تر می‌شود، چنانچه حق سبحانه و تعالی در شأن کفار می‌فرماید که: نیستند ایشان مگر مانند انعام⁽⁵⁰¹¹⁾ و بهایم، بلکه از ایشان گمراهترند.⁽⁵⁰¹²⁾ زیرا که در حیوانات قابلیت کمالات نبود، و ایشان با وجود قابلیت، خود را به درجه بهیمیت⁽⁵⁰¹³⁾ رسانیدند و از جمیع کمالات محروم گردیدند.

پس چون خلقت انسانی را به این سبب محتاج به امری چند گردانیده‌اند از تحصیل معاش و معاملات و معاشرت، که بالخاصیه⁽⁵⁰¹⁴⁾ موجب بُعد⁽⁵⁰¹⁵⁾ از جنات اقدس ایزدی، و انهماک⁽⁵⁰¹⁶⁾ در شهوات و تعلقات⁽⁵⁰¹⁷⁾، و غفلت از خیرات و سعادات می‌گردد، لهذا روزی پنج مرتبه این خلق را بعد از تَوَعُّل⁽⁵⁰¹⁸⁾ در امور دنیویه، و تشبث به علایق دنییه⁽⁵⁰¹⁹⁾ امر به حضور مجلس قرب مالک ملوک نموده‌اند، تا لذت مواصلت⁽⁵⁰²⁰⁾ بعد از فراق⁽⁵⁰²¹⁾ که مورث⁽⁵⁰²²⁾ مزید⁽⁵⁰²³⁾ اشتیاق است دریابند و به سعادهای ابدی فایز گردند.

و چون نماز معراج مؤمن است ⁽⁵⁰²⁴⁾، و نهایت قرب او در نماز به حصول می‌پیوندد، و بنابر مقدماتی که سبق ذکر یافت ⁽⁵⁰²⁵⁾ بعد از نهایت حرمان و بعد، او را تکلیف قرب می‌نمایند و در عین غفلت او را آگاه می‌سازند. اول مرتبه اذان را برای تنبیه غفلت‌زدگان به وادی حیرت مقرر ساخته‌اند، که اول در تکبیر، بزرگواری خداوند را به یاد ایشان بیاورند، تا آن که غیر خدا از منظورات ایشان در نظر ایشان حقیر شود. و چون در عین غفلت‌اند، چهار مرتبه بر ایشان می‌خوانند که شاید متنبه ⁽⁵⁰²⁶⁾ شوند و بدانند که چون خداوند ایشان در رتبه جلال و عظمت از همه چیز عظیمتر است، بلکه از آن بزرگتر است که عقلها به کُنه ذات مقدس او توانند رسید. پس چنین بزرگواری را اطاعت نمودن و عبادت کردن واجب و لازم است.

بعد از آن، شهادت به وحدانیت الهی را بر گوش ایشان می‌خوانند تا بدانند که بغیر او خداوندی ندارند و یگانه در جمیع کمالات و صفات است. پس چاره‌ای بجز توسل به جناب اقدس او نیست و او را به یگانگی و اخلاص باید پرستید. دیگر به گوش دل ایشان می‌رسانند که چنین خداوند عظیم‌الشأن ⁽⁵⁰²⁷⁾ یگانه، پیغمبری فرزانه فرستاده. پس باید عبادت را به طوری که آن پیغمبر آورده و به شرایطی که او امر فرموده به جا آورند.

بعد از تمهید ⁽⁵⁰²⁸⁾ این مقدمات، از جانب خدا ایشان را ندا می‌کند و به خوان انعام ⁽⁵⁰²⁹⁾ و اکرام الهی می‌خواند که: بشتابید و مسارعت نمایید ⁽⁵⁰³⁰⁾ به سوی نماز. ⁽⁵⁰³¹⁾ پس عظمت نماز را در نظر ایشان جلوه می‌دهد که: بشتابید به امری که باعث فلاح ⁽⁵⁰³²⁾ و رستگاری دنیا و آخرت است. دیگر عظیمتر آن را یاد می‌کند که: بشتابید به عملی که بهترین اعمال و عبادات است. دیگر باره خدا را به عظمت و جلال و یگانگی یاد می‌کند که: ای غافلان! مخالفت چنین خداوندی

که بر همه چیز قادر است و یگانه است و مُعارضی⁽⁵⁰³³⁾ و شریکی ندارد، روا نیست.

این ندا را مؤذنان ظاهر بر گوش سر می‌خوانند، و آنان که دیده ایمان و یقین ایشان شنوا گردیده،⁽⁵⁰³⁴⁾ نداهای روحانی را نیز به گوش دل می‌شنوند.

چنانچه منقول است که: وقت هر نماز که می‌شود منادی از جانب رب العزت ندا می‌کند که: ای گروه مؤمنان برخیزید و آتشیهای گناهان را که بر پشت خود افروخته‌اید به نور نماز فرو نشانید و خاموش گردانید، بلکه هر لحظه ایشان ندای جانفزای یا آیتها النفس المطمئنه ارجعی الی ربک⁽⁵⁰³⁵⁾ را به سمع⁽⁵⁰³⁶⁾ جان می‌شنوند.

پس چون بنده سعادت‌مند از این نداها اندکی هشیار گردید و متوجه نماز شد اول او را به پاکیزه کردن خود امر می‌فرمایند، که بی‌ادبانه داخل مجلس بزرگواران نمی‌توان شد. امر کرده‌اند او را که به بیت‌الخلا⁽⁵⁰³⁷⁾ در آید و کتافتهای ظاهری را از خود دور گرداند. و در ضمن، دعاهایی که از ائمه در آداب خلوت⁽⁵⁰³⁸⁾ وارد شده تعلیم او کرده‌اند که چنانچه این نجاستهای ظاهری مانع قرب است، تلویثات⁽⁵⁰³⁹⁾ معنوی که از گناهان و اخلاق رذیله⁽⁵⁰⁴⁰⁾ به هم رسیده، بیشتر مانع است. لهذا در آن حالت، استعاذه از شیطان⁽⁵⁰⁴¹⁾ و طلب مغفرت گناهان می‌نماید، که خدا به فضل خود او را از ارجاس⁽⁵⁰⁴²⁾ صوری⁽⁵⁰⁴³⁾ و معنوی پاک گرداند.

پس بار دیگر او را در مقام تطهیر⁽⁵⁰⁴⁴⁾ می‌آورند، که رو و دستها و پاها و سر را که در حالت صلات در اکثر افعال به کار می‌فرماید پاکیزه گرداند. و در آن ضمن در دعاهای منقوله⁽⁵⁰⁴⁵⁾ او را آگاه گردانیده‌اند که این اعضا، نجاستهای معنوی به سبب گناهان به هم رسانیده و استحقاق عقوبتهای عظیم

حاصل کرده‌اند. پس باید در این وقت، از خدا پاکیزگی معنوی را طلبید. و در این ضمن او را متنبه می‌سازند که باید عبادت کرد تا خود را از این عقوبات (5046) برهانی.

پس شوق عبادت زیاده می‌شود و بعضی از شهوات و علایق شکسته می‌گردد. لهذا در وقت رو شستن می‌گوید که: خداوندا چون تو فرموده‌ای که در روز قیامت بعضی از روها سیاه خواهد بود و بعضی از روها سفید و نورانی خواهد گردید، پس خداوندا روی مرا در آن روز سفید گردان و سیاه مگردان. (5047) و چون دست راست را می‌شوید به یاد می‌آورد که: خداوندا فرموده‌ای که در روز قیامت نامه نیکوکاران را به دست راست ایشان می‌دهند و نامه مجرمان و بدکاران را به دست چپ می‌دهند. و از خداوند خود می‌طلبد که نامه او را به دست راست او دهد و برات مخلد بودن بهشت (5048) را به دست چپ او دهد؛ و او را حساب آسان کند. (5049) و در وقت دست چپ شستن، دعا می‌کند که: خدایا نامه اعمال مرا به دست چپ من مده، و دست مرا در گردن غل مکن (5050) و مرا از جامه‌های آتش نجات ده.

و چون مسح سر می‌کند از خدا می‌طلبد که: رحمت‌های خود را بر سر من فرو ریز که سراپای مرا فراگیرد.

و چون مسح پا می‌کند به یاد می‌آورد که به این پاها بر صراط (5051) می‌باید گذشت، و در آن روز پاهای بسیار از صراط خواهد لغزید. پس ثبات (5052) بر صراط را از خدا می‌طلبد، و طلب می‌نماید که خدا او را توفیق دهد که به این پاها همیشه تحصیل رضای الهی نماید.

پس چون چنین وضویی ساخت، موافق احادیث معتبره (5053)، گناهان این اعضا آمرزیده می‌شود و پاکیزه صورت و معنی می‌گردد و قابل قرب می‌شود و

از آن غفلتها پاره‌ای هشیار می‌گردد و ظاهر خود را به بوهای خوش معطر می‌سازد و باطن خود را به نور نیات صحیحه منور می‌گرداند.

و چون در حدیث وارد شده که: در خانه‌ای که سگ یا شراب یا صورت (5054) در آن خانه هست ملک داخل نمی‌شود (5055)، پس سگ ظاهر را از ساحه (5056) خانه خود دور می‌گرداند و سگ نفس اماره (5057) و شیطان را از ساحت ضمیر خود می‌راند، و شراب ظاهر را از خانه و شراب مستی معنوی - که غفلت و شهوت است - از سر به در می‌کند، و صورتهای ظاهر را از در و دیوار خانه محو می‌نماید، و در و دیوار خاطر را از صورتهای غیر خدا و محبت‌های ایشان مصفا می‌سازد، و متوجه بارگاه قرب می‌شود.

و چون به در مسجد می‌سرد، به دربند (5058) اول از دربند‌های دولتخانه (5059) معبود حقیقی رسیده از خدا می‌طلبد که درهای رحمت خود را بر روی من بگشا و چنانچه این در ظاهر را بر روی من نبسته‌ای، درهای معنی را بر روی من میند. و در این مقام نیز عارف را آگاهی دیگر حاصل می‌گردد.

و چون پا در مسجد می‌گذارد، چنان می‌داند که در کرباس (5060) کبریا (5061) و جلال داخل گردیده و پا بر بساط (5062) قرب نهاده. به ادب می‌رود و به غیر جناب الهی متوجه نمی‌شود.

و چون به جای نماز آمد، بار دیگر اقامه را می‌خواند و تفکر در جلال الهی زیاده می‌کند و عظمت شأن عبادت را به دیده روشنتر می‌بیند، چون در وقت اذان، غفلت عظیم پرده‌دار دیده او گردیده بود.

و چون نماز معراج مؤمن است (5063) و در شب معراج، حضرت رسول ﷺ به هر آسمانی که داخل می‌شد یک الله اکبر (5064) می‌گفت، در نماز نیز هفت الله اکبر در افتتاح صلات (5065) مقرر فرموده که به هر تکبیری بر آسمانی

از آسمانهای قرب و معرفت درآید و قابل عرش حضور گردد. و در این مقام هنوز در ساحه‌ها و کریاسهای عظمت و جلال است و در مقام غیبت (5066) است و به مقام حضور نرسیده. لهذا هنوز حرف زدن و با غیر او سخن گفتن جایز است.

و چون تکبیر آخر را گفت، بلا تشبیه داخل مجلس قرب ملک‌الملوک (5067) گردید و با غیر سخن گفتن و رو از جانب پادشاه پادشاهان گردانیدن بر او حرام شد. این است که دعای توجه در این مقام می‌خواند که: روی دل و جمیع اعضا و قوا و مشاعر (5068) خود را به جانب خداوندی گردانیدم که خالق آسمانها و زمینهاست، موافق ملت ابراهیم (5069) که یگانه پرستی است، و دین محمد و طریقه امیرالمؤمنین که جمیع شرایط و آداب بندگی از ایشان مانده. و عبادت و دین خود را از برای خدا خالص گردانیدم و مُنقاد (5070) او شدم و شرک جلی و خفی (5071) و ریاهای شیطانی را از خود دور گردانیدم. نماز من و عبادتهای من و زندگانی من و مردن من همه خالص از برای خداوندی است که پروردگار عالمیان است و او را شریک نیست. و چنین از جانب او مأمور گردیده‌ام که او را عبادت کنم، و من از جمله مسلمانان و منقادان اویم. ⁽⁵⁰⁷²⁾ و چون در این بارگاه چنین دعوای بزرگی کرد و شیطان دشمن این راه و راهزن این درگاه است، و دشمن مکار زننده مُحیلی (5073) است که با اب‌الآباء (5074) درآمده (5075) و دشمنی کرده و تا امروز شجاعان این میدان را بر زمین انداخته و چندین هزار لشکر اندرونی از شهوات و دواعی نفسانی (8076) و لشکر بیرونی از شیاطین انس (5077) و اتباع (5078) خود دارد، به قوت خود با او بر نمی‌توان آمد. پس باید که به خداوندی که این، سگ درگاه اوست پناه برد تا دفع او بنماید.

چنانچه تشبیه کرده‌اند او را به سگی که در درخیمه‌ها و خانه‌ها می‌باشد که هر که آشنای صاحبخانه است و به آن خانه بسیار تردد دارد او را متعرض (5079) نمی‌شود، و چون بیگانه‌ای تازه آید او را مانع می‌شود؛ و بغیر آن که صاحبخانه او را صدایی زند به هیچ حيله او را ممنوع نمی‌توان ساخت. همچنین شیطان که سگ بیگانه‌گیر این درگاه است با آشنا قدرت ستیزه ندارد و کسی را که بیند مکرر به مجلس قرب خداوندش فایز می‌شود، کی متعرض او می‌توان شد. چنانچه خداوند عالمیان در روز اول او را از ایشان مأیوس گردانید که: (ان عبادی لیس لك علیهم سلطان) (5080). یعنی: به درستی که بندگان خالص مرا تو بر ایشان سلطنت (5081) نداری. بله؛ اگر دوری که قابل قرب باشد خواهد به خانه مالک‌الملوک (5082) درآید، باید که به جناب او متوسل شود که به یک اشاره لطف، او را دور گرداند. اما بیگانه‌هایی که آشنایی نمی‌خواهند و راه آشنایی نمی‌طلبند، کار ایشان را چنانچه می‌خواهد می‌سازد.

پس لهذا در این مقام خطیر (5083)، پناه به خداوند کبیر (5084) خود می‌برد از شر او. می‌گوید: أَعُوذُ بِاللَّهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ. یعنی: پناه می‌برم به خداوند شنوای دانا (که بر عجز و بیچارگی من اطلاع دارد و می‌داند که عاجز این دشمنم) از شر شیطان دور از رحمت الهی، و رانده شده درگاه او.

پس شروع به مکالمه می‌نماید، اما هنوز خود را قابل مخاطبه (5085) نمی‌داند؛ غایبانه سخن می‌گوید.

و چون اعلائی درجات کمال، مرتبه فنا و نیستی است - یعنی خود را عاجز و ناچیز دانستن، و در همه باب به ناتوانی خود اقرار نمودن، و در جمیع امور به خداوند خود توسل جستن - لهذا در جمیع کارها سنت است بسم‌الله (5086) گفتن. و چون امر نماز از جمیع امور، اعظم (5087) است، می‌گویند که: شروع

در قرائت و عبادت و بندگی می‌نمایم) به استعانت خداوندی که (جامع جمیع کمالات است و) رحمان است (به نعمتهای عامه (5088) بر مؤمن و کافر)، و رحیم است (به رحمتهای خاصه (5089) بر مؤمنان). (5090) و چون آداب مجلس عَظْمَا (5091) این است که پیش از ذکر مطلوب (5092) ستایشی مناسب آن بزرگ به جا آورند لهذا حق تعالی شأنه تعلیم بندگان نموده که چنین مرا ستایش نمایید و نعمتهای عامه و خاصه مرا یاد آورید و مکرر مرا به رحمت بستانید تا بر شما رحمت کنم. و بدانید که من خداوند روز جزایم، و به حشر (5093) و قیامت اقرار کنید (5094).

و چون عارف، تفکر در این اوصاف کمال نمود، به درجه شهود (5095) و حضور (5096) که اعلاّی درجات معرفت است فایز می‌گردد و از مقام غیبت به خطاب می‌آید و او را به مجلس مخاطبه و انس راه می‌دهند. پس می‌گوید که: (اِیَاکَ نَعْبُدُ) (5097). یعنی: تو را عبادت می‌نمایم (5098) و بس. و در این آیه کریمه حق تعالی اشاره فرموده به آن معنی که جناب مقدس نبوی در آن فقره بیان فرموده. یعنی می‌باید که چون به مقام عبادت رسی چنان عبادت کنی که گویا مرا می‌بینی و با من خطاب می‌نمایی. پس چون دعوی عبادت کردن موهم (5099) این بود که از من کاری مُتَمَشّی می‌تواند شد (5100)، تدارک فرمود که: (وَ اِیَاکَ نَسْتَعِیْنُ). (5101) یعنی: (در جمیع امور) از تو استعانت (5102) می‌جویم (5103) و بس. و همچنین در مقام آداب، چون بر عبادت خود اعتماد ندارد و به عجز خود اعتراف دارد، عبادت خود را در میان عبادت دوستان خدا درمی‌آورد و می‌گوید از زبان همه که: ماها (همه بندگان) تو را عبادت می‌کنیم (5104)، که شاید عبادت او به برکت عبادات آنها مقبول گردد. زیرا که از لطف کریم دور است که چند

چیز را به درگاه او برند، بعضی را قبول فرماید و بعضی را رد کند. و یک حکمت از حکمت‌های نماز جماعت این است.

و همچنین در مقام استعانت، چون این دعوی بسیار عظیم است که: از غیر او استعانت نمی‌جویم در هیچ امری، خود را در میان جمعی که این دعوی از ایشان پسندیده است به در می‌آورد و گویا به زبان ایشان سخن می‌گوید و خود را طفیلی⁽⁵¹⁰⁵⁾ ایشان ساخته.

و ایضا موافق دأب ارباب صفا⁽⁵¹⁰⁶⁾ آن است که چون به نعمتی یا رحمتی فایز گردند، دیگران را فراموش نکنند و همگی را با خود شریک کنند. و لهذا در جمیع دعاها موافق احادیث معتبره، عموم در دعا مطلوب است، که هر دعایی که کنند، جمیع مؤمنان را با خود شریک گردانند که باعث استجاب دعا می‌گردد. پس هدایت به راه راست و طریق حق را که راه متابعت حضرت امیرالمؤمنین است در عقاید و اعمال و مراتب قرب و کمال طلب نمود و استعاده⁽⁵¹⁰⁷⁾ از راه دشمنان ایشان در عقاید و اعمال نمود. و چنین اعتقادات بد و اعمال ناشایست طریقه دشمنان ایشان است.

و بدان که اسرار عبادات خصوصا نماز را در این کتابهای مختصر احصا نمی‌توان نمود. ان شاء الله کتابی در ترجمه الصلوه⁽⁵¹⁰⁸⁾ نوشته شود.

و غرض از ذکر این مجمل اشعاری⁽⁵¹⁰⁹⁾ بود به سر عبارت این حدیث نبوی، و تنبیهی⁽⁵¹¹⁰⁾ بر سر عبادت، که کسی را که خداوند عالمیان توفیق قرب خویش کرامت فرماید، هر روز او را به وسیله نماز از پست‌ترین درکات به اعلائی درجات می‌رساند و جسم خاکی را به این ترقیات قابل مناجات خود می‌گرداند. و در بیان فقره شریفه به همین اکتفا می‌نماییم که بسیار به طول نه‌انجامد و مورث⁽⁵¹¹¹⁾ ملال عزیزان نگردد.

و اعلم أن أول عباده الله المعرفه به، أنه ⁽⁵¹¹²⁾ الأول قبل كل شيء، فلا شيء قبله.

و الفرد فلا ثاني له، و الباقي لا الى غايه. فاطر السموات و الأرض و ما فيهما و ما بينهما من شيء، و هو اللطيف الخبير، و هو على كل شيء قدير. پس حضرت فرمود که: بدان که اول عبادت الهی معرفت و شناخت اوست به آنکه او اول است پیش از همه اشیا، پس چیزی از او پیشتر نیست. و یگانه است، پس دویمین و شریکی ندارد. و باقی است همیشه، و باقی بودن او نهایتی ندارد. از نو پدید آورنده آسمانها و زمین است، و آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است، و آنچه در میان آسمان و زمین است. و اوست خداوند صاحب لطف، و عالم به دقایق امور، و بر همه چیز قادر و تواناست.

توضیح بعضی از مطالب علیه ⁽⁵¹¹³⁾ که این کلمات به آنها اشاره دارد، بر سبیل اجمال موقوف بر ⁽⁵¹¹⁴⁾ چند اصل است:

اصل اول: آن که اول عبادات، معرفت است و قبول جمیع عبادات موقوف است بر آن و این معنی از آیات بسیار و اخبار بیشمار به ظهور پیوسته، و خلاقی در این نیست که صحت عبادت موقوف بر ایمان است و بدون ایمان هیچ عبادتی موجب ثواب نیست، بلکه مورث عقاب است.

و ایمان مشتمل است بر اعتقاد به وجود واجب الوجود ⁽⁵¹¹⁵⁾ و صفات ثبوتیه ⁽⁵¹¹⁶⁾ و سلبيه ⁽⁵¹¹⁷⁾ او، و اقرار به یگانگی خدا و به عدالت او، و اقرار به نبوت پیغمبر آخر الزمان ⁽⁵¹¹⁸⁾ ﷺ حقیقت آنچه او از جانب خدا آورده، آنچه ضروری دین ⁽⁵¹¹⁹⁾ باشد مفصلاً ⁽⁵¹²⁰⁾، و آنچه غیر آن باشد مجملاً ⁽⁵¹²¹⁾. و اقرار به امامت ائمه اثنا عشر ⁽⁵¹²²⁾ صلوات الله علیهم، و اقرار به معاد جسمانی - که خداوند عالمیان همین بدنها را بعد از مردن زنده خواهد کرد و ثواب و عقاب ⁽⁵¹²³⁾

خواهد داد -، و اقرار به بهشت و دوزخ و سایر اموری که از صاحب شرع معلوم گردیده، و تفصیل مراتب ایمان و خلافهایی⁽⁵¹²⁴⁾ که در آن شده، این مقام گنجایش ذکر آنها ندارد.

و بدان که چون عبادت بر جمیع جوارح آدمی متفرق است و هر عضوی از اعضا عبادتی دارد و اعتقادات، عبادت دل است، لهذا معرفت را نیز عبادت فرمود، و فرمود که: اول عبادات است یعنی بر همه مقدم است و عبادات دیگر بدون آن بیفایده است.

اصل دویم: در کمینگاههای شیطان است بدان که چون ایمان مایه سعادت ابدی است و ترک آن شقاوت⁽⁵¹²⁵⁾ ابدی، و شیطان دزد عقاید و اعمال است، دزد را تا ممکن است اول بر متاع نفیس⁽⁵¹²⁶⁾ میزند، و اگر بر آن دست نیافت متاعهای دیگر را میبرد.

و عقباتی⁽⁵¹²⁷⁾ که کمینگاه شیطان است در این باب بسیار است: عقبه اول، عقبه معرفت واجب الوجود است، و از این عقبه اکثر عالم را به جهنم برده و اگر نجات از این عقبه خواهی، دست از سفینه نجات⁽⁵¹²⁸⁾ که اهل بیت رسالت اند بر مدار، که ایشان درد و دوی هر چیز را می دانند و کمینگاههای شیطان را می شناسند و تابعان خود را به ساحل نجات می رسانند. و این فریب مخور که تا خدا را شناسی به دلیل عقل، پیغمبر و امام را نمی توان شناخت. زیرا که معرفت الهی دو شعبه⁽⁵¹²⁹⁾ دارد: شعبه اول علم به وجود واجب الوجود است. و آن از جمیع اشیا ظاهرتر است⁽⁵¹³⁰⁾ و به دلیل دَوْر و تَسَلُّسُل⁽⁵¹³¹⁾ که موجب سرگردانی و تَعَطُّل⁽⁵¹³²⁾ است احتیاج ندارد.⁽⁵¹³³⁾ چنانچه از اخبار بسیار ظاهر می شود که معرفت وجود واجب الوجود فطری⁽⁵¹³⁴⁾ است⁽⁵¹³⁵⁾ و همین که آدمی به حد شعور رسید می داند که صانع⁽⁵¹³⁶⁾ دارد. و هر کس که در حال خود تفکر نماید خواه

فاضل و خواه جاهل ⁽⁵¹³⁷⁾، می‌داند که خدا را از روی دلایل حکمی ⁽⁵¹³⁸⁾ نشناخته، بلکه خد در هنگام صبا ⁽⁵¹³⁹⁾ او را معرفت روزی کرده. بلکه هرگز کفار را تکلیف اذعان ⁽⁵¹⁴⁰⁾ به وجود واجب‌الوجود نکردند، بلکه ایشان را به اقرار به یگانگی خدا خواندند، و بعد از آن ایشان را به عبادت و بندگی خدا داشتند که از آن راه، ایمان ایشان کامل گردد.

و منقول است که: روزی حضرت رسول ﷺ از اعرابی ⁽⁵¹⁴¹⁾ پرسید که: وجود خداوند خود را چگونه دانستی؟ گفت: ما در راهها پیشکل شتر را که می‌بینیم حکم می‌کند عقل ما که شتری از این راه رفته؛ و پی پا ⁽⁵¹⁴²⁾ را که می‌بینیم می‌دانیم که شخصی از این مکان گذشته. آیا این آسمان با این کواکب نورانی، و زمین با این وسعت، کافی نیست از برای تصدیق به وجود واجب‌الوجود علیم خبیر ⁽⁵¹⁴³⁾؟ حضرت فرمود که: بر شما باد به دین اعرابی.

و چه چیز ظاهرتر می‌باشد از چیزی که در هر امری که نظر نمایی صد هزار آیه ⁽⁵¹⁴⁴⁾ از آیات صنع ⁽⁵¹⁴⁵⁾ او در آن ظاهر باشد، و در هر عضوی از اعضای تو صد هزار دلیل برای تو قرار داده باشد، و در هر لحظه صدگونه احتیاج به او داری و کارفرما و مربی بدن توست. بلکه از بسیاری ظهور و هویدایی ⁽⁵¹⁴⁶⁾ اوست که مخفی می‌نماید، چون همیشه ظاهر است و آثار قدرتش هرگز کم نمی‌گردد. اگر آفتاب همیشه ظاهر می‌بود توهم می‌کردند که شاید این روشنی از آفتاب نباشد، و چون غروب کند و بعد از طلوع، عالم را روشن می‌کند مشخص می‌شود که نور از اوست.

بلا تشبیه چون آفتاب عالم وجود را غروب و افول و زوال نمی‌باشد، معاند ⁽⁵¹⁴⁷⁾ می‌گوید که: بلکه از او نباشد با آن که اگر عناد را بر کنار گذارد، یقین می‌داند که بغیر او در این عالم مدبری ⁽⁵¹⁴⁸⁾ نیست، چنانچه حق سُبْحَانَهُ و تعالی

می‌فرماید که: (و لئن سألتهم من خلق السموات والأرض ليقولن الله) (5149): و اگر از کافران بپرسی که: کی خلق کرده است آسمانها و زمین را، هر آینه خواهند گفت که: خدا خالق اینهاست. (5150) و از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام منقول است که: شخصی به خدمت حضرت صادق علیه السلام آمد و گفت که: مرا دلالت (5151) کن به خداوند خود که ملاحظه (5152) با من بسیار مجادله می‌نمایند و مرا حیران (5153) کرده‌اند. حضرت فرمود که: هرگز به کشتی سوار شده‌ای؟ گفت: بله. فرمود که: هرگز کشتی تو شکسته است که مضطر (5154) شده باشی و هیچ چاره از برای نجات خود ندانی؟ گفت: بله. فرمود که: در آن هنگام امید نجات از که داشتی و که را قادر بر نجات دادن خود می‌دانستی؟ همان خداوند توست. و این راه ظاهرترین راههاست از برای علم به واجب‌الوجود. چنانچه خداوند عالم می‌فرماید که: کیست که اجابت مضطربان می‌نماید وقتی که او را می‌خوانند، و دفع مکروهات از ایشان می‌نماید؟ (5155) و هیچ کس نیست که با خدا همیشه این معامله نداشته باشد. پس چنین کسی چه احتیاج به دلیل دارد؟ چنانچه تمثیل کرده‌اند که بلا تشبیه مثل ارباب استدلال (5156) در تکلیف مردم به دلیل و برهان، از بابت مثل آن جماعتی است که دزدی به خانه ایشان آمده بود و از پی او می‌دویدند. یکی دزد را گرفت و در دست داشت، دیگری او را فریاد زد که: بیا من یافتم. او دزد را از دست گذاشت و به جانب آن شخص دیگر آمد. گفت: بیا که جای پای دزد را یافته‌ام.

همچنین بلا تشبیه در این ماده (5157) این مرد صالح خداشناسی که همیشه با خداوند خود در مقام مکالمه و مناجات است و پیوسته از او لطف و احسان می‌یابد و روزبه‌روز به کثرت عبادات، یقین او در تَزَایُد (5158) است و هیچ چیز نزد او از وجود واجب‌الوجود ظاهرتر نیست، آن حکیم مشرب (5159) از خدا دور

می‌گوید که: بیا و به دور و تسلسل بدان خدا را، و از راه آثار، او را بشناس، و اگر نه ایمان تو درست نیست.

و همچنین در اثبات اصل صفات کمالیه⁽⁵¹⁶⁰⁾ بر وجه اجمال، مانند علم و قدرت و اراده و سایر صفات کمالیه، کسی که در غرایب صُنْع⁽⁵¹⁶¹⁾ و لطایف حکمت‌های⁽⁵¹⁶²⁾ الهی که در آفاق⁽⁵¹⁶³⁾ و انفس⁽⁵¹⁶⁴⁾ مقرر ساخته تفکر نماید، او را شکی در ثبوت آنها نمی‌ماند. و اگر حکمت چیزی بر این کس مخفی باشد، مجمل می‌داند که کسی صاحب چنین خلقی و مدبر چنین نظامی باشد، البته کار او بر غیر جهت حکمت نمی‌باشد.

چنانچه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در توحید مُفَضَّل⁽⁵¹⁶⁵⁾ می‌فرماید که: این عالم از بابت خانه‌ای است که بزرگی در نهایت احکام⁽⁵¹⁶⁶⁾ ساخته، به انواع زینتها آراسته باشد و الوان فرشها گسترده باشد و خوانی کشیده، انواع نعمتها در آن خوان حاضر ساخته باشد. و مثل این جماعت که بر خدا اعتراض می‌نمایند مثل کوری است که به چنین مجلسی درآید و کورانه راه رود و گاهی پا در میان طعام گذارد و گاهی پا بر کاسه افشرد⁽⁵¹⁶⁷⁾ زند و اعتراض کند که اینها را چه بی‌موقع گذاشته‌اند و چه بی‌تدبیر است صاحب این خانه. بعینه⁽⁵¹⁶⁸⁾ اعتراض ملاحظه که کوران این عالم‌اند از این باب است.

شعبه دوم تفکر در کُنه ذات و چگونگی صفات واجب‌الوجود است. و کنه ذات واجب را دانستن محال است. و کنه صفات نیز چون عین ذات است⁽⁵¹⁶⁹⁾ محال است. و تفکر در انحای⁽⁵¹⁷⁰⁾ وجوه و کیفیات ذات و صفات ممنوع است و اخبار بسیار بر نهی وارد شده است.⁽⁵¹⁷¹⁾ و عقلی که از شناخت خود و از معرفت بدنی که مدبر⁽⁵¹⁷²⁾ اوست و به او تعلق دارد، و از معرفت اجسامی که همیشه در نظر دارد عاجز است، چگونه جرئت می‌تواند کرد که در معرفت

واجب الوجود تفکر نماید. پس در این باب باید که به نحوی که خدا در قرآن مجید فرموده و حضرت رسول ﷺ و حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین (5173) در خطبه‌های بلیغه (5174) و احادیث متواتره (5175) بیان فرموده‌اند اعتقاد نماید و بعد از آن، از راه عبادت و بندگی، زیادتی هدایت را طلب نماید و به عقل ناقص خویش مغرور نشود، که بغیر حیرت و کفر و ضلالت ثمره‌ای نمی‌بخشد.

چنانچه در حدیث معتبر از حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه منقول است که: در خلق خدا و غرایب صنع او سخن بگویید و در خدا سخن مگویید، که سخن گفتن در خدا بغیر حیرانی ثمره‌ای نمی‌بخشد. و در حدیث دیگر فرمود که: در هرچه خواهید سخن بگویید و در ذات خدا سخن مگویید.

و به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است در تفسیر این آیه که: (وَأَنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الْمُنْتَهَىٰ) (5176)، فرمود که: یعنی چون سخن به خدا منتهی شد از سخن باز ایستید.

و در حدیث معتبر دیگر فرمود که: زنه‌ار که تفکر در خدا مکنید. ولیکن اگر خواهید، نظر کنید و تفکر نمایید و در عظمت خلقتش (5177).

و منقول است که از حضرت علی بن الحسین صلوات الله علیه پرسیدند از توحید و خداشناسی. فرمود که: خداوند عالمیان می‌دانست که در آخرالزمان جماعتی متعمق (5178) مُدَقِّق (5179) به هم خواهند رسید، سوره قل هو الله أحد و آیات سوره حدید (5180) را فرستاده که خدا را به این نحو بشناسند. و کسی که زیاده از این تفکر نماید هلاک می‌شود (5181).

و در حدیث دیگر وارد است که: حضرت صادق علیه السلام فرمود که: اوصیا ⁽⁵¹⁸²⁾ و ائمه درهایی‌اند که از راه متابعت ایشان به خدا می‌توان رسید؛ و اگر نه ایشان بودند، خدا را نمی‌توانست شناخت؛ و به ایشان خدا حجت خود را بر خلق تمام کرده ⁽⁵¹⁸³⁾.

و در این باب احادیث بسیار وارد شده. و اکثر عالم را شیطان از این راه فریب داده که دست از فرموده خدا و رسول و ائمه برداشته‌اند و به عقلهای ضعیف اعتماد نموده‌اند و هر طایفه‌ای خدا را به نحوی شناخته‌اند به اعتقاد خود، و همه خطا کرده‌اند. آخر تفکر نمی‌نمایند که اگر عقل، مستقل می‌بود در این باب، این فرقی ⁽⁵¹⁸⁴⁾ بسیار از متکلمین ⁽⁵¹⁸⁵⁾ و حکما ⁽⁵¹⁸⁶⁾ که همه از اهل عقل‌اند چرا در این باب و در هر بابی دو فرقه با یکدیگر موافق نیستند.

چنان که جمعی از متکلمین به عقل سخیف ⁽⁵¹⁸⁷⁾ خویش خدا را جسم دانسته‌اند و می‌گویند: نوری است از بابت شمس ⁽⁵¹⁸⁸⁾ که می‌درخشد. و بعضی از صوفیه اهل سنت ⁽⁵¹⁸⁹⁾ و مجسمه ⁽⁵¹⁹⁰⁾ ایشان خدا را به صورت پسر ساده ⁽⁵¹⁹¹⁾ می‌دانند. و بعضی به صورت مرد پیر ریش سفید می‌دانند. و بعضی خدا را جسم بزرگی می‌دانند بر روی عرش نشسته. و بعضی دیگر از صوفیه اهل سنت و متکلمین ایشان و اکثر نصارا ⁽⁵¹⁹²⁾ به حلول ⁽⁵¹⁹³⁾ خدا قایل شده‌اند در اشیا؛ و نصارا در خصوص عیسی قایل شده‌اند، و صوفیه حلولیه ⁽⁵¹⁹⁴⁾ در جمیع چیزها. و خداوند عالمیان نصارا را در اکثر قرآن به این سبب لعن کرده و ایشان را به کفر یاد نموده که به خدا چنین نسبتی می‌دهند ⁽⁵¹⁹⁵⁾.

و جمع دیگر از صوفیه و اهل سنت که از حلول گریخته‌اند، به امری قبیحتر و شیعتر ⁽⁵¹⁹⁶⁾ قایل شده‌اند، که آن اتحاد ⁽⁵¹⁹⁷⁾ است. و می‌گویند که: خدا با همه چیز متحد است، بلکه همه چیز اوست و غیر او وجودی ندارد و همین اوست که

به صورتهای مختلف برآمده، گاه به صورت زید ظهور می‌کند و گاه به صورت عمرو و گاه به صورت سگ و گربه و گاه به صورت قاذورات⁽⁵¹⁹⁸⁾، چنانچه دریا موج می‌زند و صورتهای بسیار از آن ظاهر می‌شود و بغیر دریا دیگر چیزی نیست.

که جهان موجهای این دریاست - موج و دریا یکی‌ست؛ غیر کجاست؟⁽⁵¹⁹⁹⁾ و ماهیات ممکنه⁽⁵²⁰⁰⁾ امور اعتباریه⁽⁵²⁰¹⁾ است که عارض⁽⁵²⁰²⁾ ذات واجب‌الوجود است.

و در جمیع کتب و اشعار خود تصریح به امثال کفرها و مزخرفات⁽⁵²⁰³⁾ نموده‌اند و جمعی از کفار و ملاحده هند نیز بعینه همین اعتقاد دارند و کتاب جوک⁽⁵²⁰⁴⁾ که براهمه⁽⁵²⁰⁵⁾ ایشان نوشته‌اند در عقاید فاسد خود، مشتمل بر همین مزخرفات است. و لهذا جمعی از اهل این عصر که مشرب⁽⁵²⁰⁶⁾ تصوف دارند آن کتاب را نهایت حرمت⁽⁵²⁰⁷⁾ می‌دارند و از کتابهای شیعه بیشتر اعتبار می‌کنند⁽⁵²⁰⁸⁾، و از کتب عقاید شیعه شده است که باید همه کس آن را داشته باشد. و جمعی از شیعیان بیچاره را گمان این است که ایشان از اهل حق‌اند و بهترین عالمیان‌اند. به نادانی، سخنان ایشان را می‌خوانند و کافر می‌شوند و گمان ایشان این است که هر که صوفی است البته مذهب او حق است و آنچه گفته است از جانب خدا گفته است. نمی‌دانند که چون کفر و باطل عالم را گرفته بود و اهل حق همیشه منکوب⁽⁵²⁰⁹⁾ و مخدول (5210) بودند، اهل هر صنفی اکثر ایشان تابع باطل بودند و از فرق اهل سنت بودند، و پاره‌ای از ایشان در لباس تصوف بودند و پاره‌ای در لباس علما. و همچنانچه اکثر علمایی که کتابهای ایشان در میان است کافر بودند و گمراه کننده عالم بودند و قلیلی از ایشان که تابع اهل بیت صلوات‌الله علیهم بودند بر مذهب حق ماندند، همچنین صوفیه، اکثر ایشان

سنی و اشعری مذهب⁽⁵²¹¹⁾ و ملعون بودند همان اعتقادات جبر⁽⁵²¹²⁾ و حلول و تجسم⁽⁵²¹³⁾ و امثال آن از عقاید فاسده را در کتب و اشعار خود ذکر کرده‌اند و در عبادات و اعمال هم طریقه اهل سنت را در کتابهای خود ذکر کرده‌اند. و اگر ابوحنیفه⁽⁵²¹⁴⁾ در کتاب خود ذکر می‌کند که فلان نماز را می‌باید کرد قبول نمی‌کنند، و اگر از سفیان ثوری⁽⁵²¹⁵⁾ عملی به ایشان می‌رسد می‌کنند، با آن که سفیان از ابوحنیفه بدتر بوده.

چنانچه کلینی به سند معتبر از سدیر⁽⁵²¹⁶⁾ روایت کرده است که: من روزی از مسجد بیرون می‌آمدم و حضرت امام محمد باقر علیه السلام داخل مسجد می‌شدند. پس دست مرا گرفتند و رو به خانه کعبه کردند و فرمودند که: مردم مأمور شده‌اند از جانب خدا که بیایند و این خانه را طواف کنند و به نزد ما آیند و ولایت خود را⁽⁵²¹⁷⁾ بر ما عرض نمایند⁽⁵²¹⁸⁾، چنانچه خداوند عالم می‌فرماید که: **(و انی لغفار لمن تاب و ءامن و عمل صالحا ثم اهتدی)**⁽⁵²¹⁹⁾ که ترجمه‌اش این است که: من آمرزنده‌ام کسی را که توبه کند و ایمان بیاورد و عمل شایسته بکند و هدایت بیابد. پس حضرت اشاره به سینه خود⁽⁵²²⁰⁾ فرمودند که: مراد، هدایت یافتن به ولایت و امامت ماست.⁽⁵²²¹⁾ پس فرمود که: ای سدیر می‌خواهی که به تو بنمایم⁽⁵²²²⁾ راهزنان و منع‌کنندگان دین خدا را؟ و نظر فرمود به سوی ابوحنیفه و سفیان ثوری، و ایشان حلقه زده بودند در مسجد.

و فرمود که: ایشان راهزنان دین خدایند، که نه هدایتی از جانب خدا یافته‌اند و نه به کتابهای خدا عمل می‌نمایند. اگر این اخیث⁽⁵²²³⁾ و بدترین کفار در خانه‌های خود بنشینند و مردم را گمراه نکنند مردم به سوی ما خواهند آمد و ما ایشان را از جانب خدا و رسول خبر خواهیم داد.

و به سند معتبر دیگر روایت کرده است از شخصی از اهل مکه که: روزی سفیان ثوری به من گفت که: بیا برویم به نزد جعفر بن محمد ⁽⁵²²⁴⁾. با او رفتیم. وقتی رسیدیم که حضرت اراده سواری داشتند. سفیان گفت که: یا ابا عبدالله ⁽⁵²²⁵⁾ خبر ده ما را به خطبه‌ای که حضرت پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مسجد خیف ⁽⁵²²⁶⁾ خواندند. حضرت فرمود که: بگذار بروم که کاری دارم، و چون برگردم نقل کنم. گفت: به حق خویشی که به پیغمبر داری که مرا حدیث بگو.

حضرت فرود آمد و سفیان دوات و قلمی طلبید، و حضرت فرمود و او نوشت و بار دیگر بر حضرت عرض کرد. و حضرت سوار شد، و من و سفیان روانه شدیم. در راه به او گفتم که: باش که من در این حدیث نظر کنم. چون دیدم، گفتم: والله که حضرت یک حقی به گردن تو لازم کرد که هرگز برطرف نمی‌شود. گفت: چه چیز؟ گفتم: در این حدیث که نوشتی، نه پیغمبر فرموده که: سه چیز است که هر که آنها را داشته باشد دل او کینه به هم نمی‌رساند یا خیانت در دل او راه نمی‌یابد: عمل را برای خدا خالص گردانیدن، و خیرخواه امامان مسلمانان، بودن، و ملازم ⁽⁵²²⁷⁾ جماعت مسلمانان بودن؟ این امامان که متابعت و خیر خواهی ایشان واجب است کیستند؟ معاویه و یزید و مروان بن الحکم ⁽⁵²²⁸⁾ و این ملاعین اند ⁽⁵²²⁹⁾ که گواهی ایشان را هم قبول نمی‌توان کرد و نماز با ایشان نمی‌توان کرد؟ و ملازم جماعت مسلمانان که می‌باید بود، کدام جماعت‌اند؟ مُرَجَّه ⁽⁵²³⁰⁾ مراد است که می‌گویند که: هر که نماز نکند و روزه ندارد و غسل جنابت نکند و کعبه را خراب کند و با مادر زنا کند، ایمانش مثل ایمان جبرئیل ⁽⁵²³¹⁾ و میکائیل ⁽⁵²³²⁾ است؟ یا مراد قَدَرِیَه ⁽⁵²³³⁾ است که می‌گویند که: خدا هر چه خواهد نمی‌تواند کرد و شیطان هر چه خواهد می‌تواند کرد؟ یا خوارج ⁽⁵²³⁴⁾ مراد است که علی بن ابی‌طالب را کافر می‌دانند و لعنت می‌کنند؟ یا غیر ایشان از

گمراهان؟ گفت: پس شیعه و ائمه ایشان چه می‌گویند؟ گفتم: می‌گویند که علی بن ابی طالب و الله امامی است که بر ما واجب است خیرخواهی او و ملازمت جماعت اهل بیت او.

چون این را شنید، حدیث را گرفت و پاره کرد و گفت: این را به کسی نقل مکن.

و الحق این چنین کفری و انکار حقی از ابوحنیفه هم صادر نشد، با آن‌که او (5235) و اتباعش (5236) دعوی (5237) خلاف نفس (5238) و ترک دنیا می‌نمایند. و احوال بعضی از اکابر (5239) ایشان (5240) بعد از این مذکور خواهد شد.

و به این جهالت و نادانی که در میان شیعیان شایع گردیده، رخنه‌های (5241) عظیم در اصول و فروع دین به هم رسیده.

و محی‌الدین (5242) که از رؤسای ایشان است. در فصوص الحکم (5243) می‌گوید که: ما وصف حق به هیچ وصف نکردیم الا ما عین آن وصف بودیم. و حق تعالی وصف نفس خود از برای ما می‌فرمود. پس هر گاهی که او را مشاهده کنیم خود را مشاهده کرده باشیم، و هرگاه که او مشاهده ما می‌کند مشاهده خود کرده باشد. و در جای دیگر ترجیح می‌دهد مرتبه ولایت (5244) را بر مرتبه نبوت، و خود را خاتم الولایه (5245) می‌گوید و از اینجا ترجیح خود را بر پیغمبران دعوی می‌نماید.

و در فتوحات (5246) می‌گوید که: سبحانه من أظهر الأشياء و هو عینها. یعنی: منزله خداوندی که چیزها را ظاهر کرد و او عین همه چیزهاست.

و در جای دیگر از فصوص الحکم خطا نسبت به نوح عليه السلام می‌دهد، که او غلط کرد (5247) در تبلیغ رسالت، و قومش درست رفتند و غرق دریای معرفت

شدند. و اگر ایشان را نوح از آن دریا به کنار می‌آورد، از درجه بلندی به درجه پستی می‌آمدند.

و مکرر در تصانیفش⁽⁵²⁴⁸⁾ می‌گوید که: زنهار که مقید به مذهبی مشو، و نفسی هیچ مذهب مکن، و هیچ معبود غیر خدا را از بت و غیره انکار مکن، که به قدر آنچه از آنها انکار می‌کنی از خدای خود انکار کرده‌ای، و خدا در همه چیز ظهور دارد.

و می‌گوید که: خدا هارون⁽⁵²⁴⁹⁾ را بر گوساله پرستان مسلط نگردانید آنچنانچه موسی را مسلط گردانید. تا آن که حق تعالی در جمیع صور⁽⁵²⁵⁰⁾ معبود شود. و لهذا هیچ نوعی از انواع⁽⁵²⁵¹⁾ عالم نماند که معبود نشد.

و می‌گوید که: نصارا برای این کافرند که دعوی اتحاد با خدا را در خصوص عیسی⁽⁵²⁵²⁾ گفتند. اگر در همه چیز می‌گفتند عین توحید می‌بود.

و در یکی از تذکره‌های⁽⁵²⁵³⁾ ایشان به نظر رسید که از شمس تبریزی⁽⁵²⁵⁴⁾

پرسیدند از احوال ملای رومی⁽⁵²⁵⁵⁾. گفت: اگر از قولش⁽⁵²⁵⁶⁾ می‌پرسی: (انما

أمره اذا أراد شيئاً أن يقول له كن فيكون)⁽⁵²⁵⁷⁾؛ و اگر از فعلش⁽⁵²⁵⁸⁾ می‌پرسی:

(كل يوم هو في شأن)⁽⁵²⁵⁹⁾؛ و اگر از صفاتش می‌پرسی: (هو الله الذي لا اله الا

هو عالم الغيب والشهادة هو الرحمن الرحيم)⁽⁵²⁶⁰⁾؛ و اگر از ذاتش می‌پرسی:

(ليس كمثله شيء وهو السميع البصير)⁽⁵²⁶¹⁾.

و از این باب کلمات که موجب کفر و الحاد⁽⁵²⁶²⁾ است در کتب ایشان بسیار

است.

ای عزیزان به انصاف نظر نمایید که نسبت به ذات مقدس خدا این قسم نسبتها

رواست؟ و هرگز از بیغمبر و ائمه معصومین صلوات الله علیهم که پیشوایان دین

شمایند این قسم سخنان صادر شده؟ یا به اصحاب خود راه این قسم جرئتها

داده‌اند؟ خداوند عالمیان این قدر مذمت می‌فرماید نصارا را که ایشان کافر شده‌اند به این عقاید فاسده.

و جمعی نزد حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه‌آمدند و چنین ذات شریفی را گفتند که: تو خدایی. حضرت ایشان را در چاهها کرد و از دود کشت. هرگاه چنین ذاتی را نسبت به الوهیت ⁽⁵²⁶³⁾ نتوان داد، و العیاذ‌بالله چون در هر سگ و گربه چنین امری را قایل توان شد؟ تو که عین خدایی، که را عبادت می‌کنی و چرا عبادت می‌کنی؟ و از این جهت است که اکثر ایشان را اعتقاد این است که همین که این معنی ⁽⁵²⁶⁴⁾ ظاهر شد، دیگر عبادت ساقط می‌شود، و عبادت بنا بر توهم مغایرت ⁽⁵²⁶⁵⁾ است. و به این معنی برگردانیده‌اند و تأویل کرده‌اند ⁽⁵²⁶⁶⁾ این آیه را که: **(و اعبد ربك حتى یأتیک الیقین)** ⁽⁵²⁶⁷⁾ یعنی: عبادت کن خداوند خود را تا تو را مرگ در رسد. ایشان یقین را به معنی یقین به وحدت موجود ⁽⁵²⁶⁸⁾ برده‌اند.

چنانچه علامه حلی ⁽⁵²⁶⁹⁾ علیه‌الرحمه‌والرضوان ⁽⁵²⁷⁰⁾ در کتاب کشف‌الحق و نهج‌الصدق ⁽⁵²⁷¹⁾ فرموده است که: خداوند عالمیان در چیزی حلول نکرده؛ زیرا که معلوم است که چیزی که در چیزی حلول کند محتاج به محلش ⁽⁵²⁷²⁾ می‌باشد. و بدیهی است که خدا به غیر محتاج نیست و هر محتاج به غیر، ممکن است. ⁽⁵²⁷³⁾ پس اگر خدا در چیزی حلول کند ممکن خواهد بود. و صوفیه از اهل سنت به این قایل شده‌اند و تجویز کرده‌اند ⁽⁵²⁷⁴⁾ بر خدا که در بدن عارفان حلول کند.

بین این مشایخ ⁽⁵²⁷⁵⁾ را که تبرک به قبرهای ایشان می‌جویند چه اعتقاد در باب خداوند خود دارند. و گاهی حلول بر خدا تجویز می‌کنند و گاهی خدا را به اتحاد نسبت می‌کنند، و عبادت ایشان رقص کردن است و دست برهم زدن و غنا

(5276) و خوانندگی کردن. (5277) و خدا عیب کرده و تشنیه فرموده (5278) بر کفار در این اعمال که: (و ما کان صلوتهم عند البیت الا مکاء و تصدیقه) (5279). یعنی: نبود نماز یا دعای مشرکان (5280) نزد خانه کعبه مگر صغیر زدن (5281) و دست بر دست زدن. و چه غفلت و گمراهی از این بالاتر می‌باشد که کسی تبرک جوید به جماعتی که عبادت کنند خدا را به عبادتی که خدا کفار را بر آن عیب کرده. بلی؛ دیده ظاهر ایشان کور نیست؛ دیده دل ایشان کور است.

و من دیدم جماعتی از صوفیه را در روضه (5282) حضرت امام حسین صلوات الله علیه که ایشان نماز شام (5283) گزارند، بغیر یک نفر از ایشان که او نماز نکرد و نشسته بود. بعد از ساعتی آن جماعت نماز خفتن (5284) را کردند و آن شخص نکرد. از یکی از ایشان سؤال کردم که: این شخص چرا نماز نکرد؟ گفت: او چه احتیاج دارد به نماز؟ او به خدا واصل شده است. آیا جایز است که کسی که به خدا واصل شد میان خود و خدا حاجبی (5285) قرار دهد؟ و نماز حاجب است میان بنده و خدا.

پس بنگر - ای عاقل - و تفکر نما در حال این جماعت که اعتقاد ایشان در باب خدا آن است که دانستی، و عبادت ایشان آن است که گفتیم، و عذر ایشان را در ترک نماز شنیدی، و با این اعتقادات و اعمال، ایشان را از ابدال (5286) می‌دانند با این که جاهلترین جهال (5287) اند. تا اینجا ترجمه کلام علامه رضوان الله علیه بود.

و در این زمان نیز بسیاری از این مزخرفات از ایشان می‌شنویم. و این مضامین (5288) را در شعرهای عاشقانه بستند (5289) و به دست جلفی (5290) چند دادند که ایشان خوانند و دست بر هم زنند و فریاد کنند و بدعتی چند - که ان شاء الله بعد از این بیان خواهد شد - کنند و عبادتش نام نهند. آخر

چرا بر خود رحم نمی‌کنی و دین خود که سرمایه سعادت ابدی توست در معرض چنین مخاطره می‌گذاری که به یک احتمال، نجات داشته باشی و به صد هزار احتمال، مستحق خلود (5291) در جهنم باشی؟ اگر کسی را گویند که چاه سرپوشیده‌ای در راهی هست، اگرچه اعتماد بر سخن قایل نداشته باشد، به آن راه نمی‌رود و از راه بی‌خطر می‌رود. تو دعوی تشیع می‌کنی. سخن پیشوایان تو در میان است و جمیع آثار ایشان معلوم است.

پیری (5292) از ایشان بهتر می‌خواهی و مرشدی (5293) بهتر از ایشان می‌طلبی. خدا پیغمبری فرستاد و فرمود که: (ماءاتاکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا). (5294) یعنی: آنچه پیغمبر از برای شما آورده عمل نمایید و آنچه شما را از آن نهی فرموده ترک نمایید. و پیغمبر گفت که: من از میان شما می‌روم و دو چیز عظیم در میان شما می‌گذارم که اگر به آنها تمسک جویند و متابعت ایشان نمایند هرگز گمراه نشوید: یکی کتاب خدا و یکی اهل بیت من. و این دو تا از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض کوثر (5295) بر من وارد شوند. و معنی کتاب را اهل بیت می‌دانند.

و اهل بیت فرمودند که: ما که از میان شما می‌رویم، احادیث ما در میان است. رجوع به راویان احادیث ما کنید.

پس ائمه چه تقصیر (5296) در بیان احکام اصول و فروع دین تو کردند که تو رجوع به کلام دشمنان ایشان می‌کنی و در کلام ایشان نظر می‌کنی؟ اگر تو عمل نمایی به هزار یک آنچه پیغمبر تو در این حدیث برای ابوذر فرموده، تو را بس است.

امید که حق سبحانه و تعالی جمیع حق طلبان را به راه خود هدایت نماید و ما و جمیع شیعیان را بر صراط‌المستقیم متابعت اهل بیت، درست بدارد، بمحمد و آله الطاهرین (5297)

اصل سیم: در مراتب معرفت و ایمان است بدان که معرفت⁽⁵²⁹⁸⁾ را مراتب⁽⁵²⁹⁹⁾ مختلفه هست و در مراتب ایمان، زیادتى و نقصان می باشد.

چنانچه خواجه نصیرالدین طوسی⁽⁵³⁰⁰⁾ علیه‌الرحمه ذکر کرده است که: مراتب معرفت خدا بلا تشبیه مثل مراتب معرفت آتش است. و اول مرتبه معرفت آتش آن است که شخصی بشنود که چیزی می باشد که هر چیز را که در آن می افکنی، آن را می سوزاند و فانی⁽⁵³⁰¹⁾ می گرداند، و هرچه مُحاذی⁽⁵³⁰²⁾ آن واقع شد، اثرش در آن ظاهر می گردد، و هر چند از او اخذ می نمایی⁽⁵³⁰³⁾ کم نمی شود، و همچنین موجودی را آتش می گویند. و نظیر این معرفت در معرفت خدا، معرفت جماعتی است که دین خود را به تقلید بدانند و از راه دلیلی ندانند.

و مرتبه بالاتر از این، مرتبه کسی است که دود آتش به او رسیده اما آتش را ندیده و می گوید که: این دود البته از چیزی حاصل شده، و هر اثری مؤثری⁽⁵³⁰⁴⁾ می خواهد. پس آتشی هست که این دود اثر اوست. و نظیر این مرتبه در معرفت باری تعالی معرفت اهل نظر⁽⁵³⁰⁵⁾ و استدلال است که به دلایل عقلیه و براهین قاطعه⁽⁵³⁰⁶⁾ حکم می نمایند بر وجود صانع.

و مرتبه از این بالاتر، مرتبه کسی است که نزدیک آتش شده و حرارت آتش به او می رسد، و نور آتش بر چیزها تابیده، چیزها را به آن نور می بیند. و نظیر این مرتبه در معرفت خدا معرفت مؤمنان خاصی است که دل‌های ایشان به نور الهی اطمینان یافته و در جمیع اشیا به دیده یقین، آثار صفات کمالیه الهی را مشاهده می نمایند.

و مرتبه از این بالاتر، مرتبه کسی است که در میان آتش باشد و آثار آتش بر او ظاهر گردیده باشد. و این در مراتب معرفت الهی اعلاّی درجات معرفت است، که تعبیر از آن به فنای فی الله⁽⁵³⁰⁷⁾ می‌کنند. و حصول⁽⁵³⁰⁸⁾ این معنی به کثرت عبادات و ریاضات می‌شود.

چنانچه منقول است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که: حضرت رسال پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: خداوند عالمیان می‌فرماید که: کسی که دوستی از دوستان مرا اهانت نماید و خوار گرداند، چنان است که با من محاربه⁽⁵³⁰⁹⁾ کرده. و تقرب نمی‌جوید به سوی من بنده به چیزی که نزد من دوست‌تر و پسندیده‌تر باشد از واجباتی که بر او واجب گردانیده‌ام. و بعد از فرایض⁽⁵³¹⁰⁾، تقرب می‌جوید به من به نوافل⁽⁵³¹¹⁾ و سنتیها⁽⁵³¹²⁾، تا به مرتبه‌ای که من او را دوست می‌دارم. پس چون او را دوست داشتم، گوش اویم که به آن گوش می‌شنود، و دیده اویم که به آن دیده می‌بیند، و زبان اویم که به آن زبان سخن می‌گوید، و دست اویم که به آن کارها می‌کند. اگر مرا بخواند او را اجابت می‌نمایم و دعای او را رد نمی‌کنم، و اگر از من سؤالی⁽⁵³¹³⁾ نماید به او عطا می‌کنم. و در هیچ چیز آن قدر تردد⁽⁵³¹⁴⁾ ندارم مانند ترددی که در قبض روح بنده مؤمن خود دارم؛ او مرگ را نمی‌خواهد، و من آزرده‌گی او را نمی‌خواهم.

بدان که این مرتبه آخر مرتبه بسیار نازکی است. و این باعث لغزش آن جماعت شده است که به آن معنی باطلی که گذشت قایل شده‌اند. و گاهی به این حدیث نیز استدلال می‌کنند. و این خطای محض است زیرا که آن معنی که ایشان دعوی می‌نمایند، خصوصیتی⁽⁵³¹⁵⁾ به جاهل و کامل و انسان و غیر آن ندارد، و آن معنی را همیشه از برای همه چیز حاصل می‌دانند.

و از این حدیث قدسی ظاهر است که این معنی است که بعد از عبادات و نوافل حاصل می‌شود. و چون معانی حق که دقیق شد، به باطل بسیار مشتبه می‌شود⁽⁵³¹⁶⁾، مجملی از معانی حق این حدیث شریف را برای تو بیان می‌کنم تا فریب اهل باطل را نخوری. و اگر نه عبارات حق بسیار است که موهم⁽⁵³¹⁷⁾ معنی باطل می‌باشد. کسی که قانون شرع و عقل را در دست دارد و انسی به کلام اهل بیت علیهم‌السلام به هم رسانیده معانی اینها را می‌فهمد.

بدان که یک معنی این حدیث آن است که: کسی که در مقام محبت، کامل شده و محبت محبوب حقیقی در دل او مستقر گردید و به جمیع اعضا و جوارح او سرایت نمود، در دیده‌اش نوری دیگر به هم می‌رسد، و در گوشش شنوایی دیگر به هم می‌رسد، و در جمیع قوا و اعضایش قوتی دیگر حاصل می‌شود، چنانچه سابقا اشاره به این مرتبه کردیم. و در این مرتبه چون همگی منظورش محبوب خود است در هرچه نظر می‌کند او را در آن چیز می‌بیند، یعنی آثار قدرت او را در آن مشاهده می‌کند. پس گویا او را دیده و آثار صنع او را، و آثار علم او را، و آثار کمالات او را که در آن چیز ظاهر کرده می‌بیند. و اگر چیزی را می‌شنود، از آن، کمالات دوست را می‌شنود، و اگر دستش حرکت می‌کند در خدمت دوست حرکت می‌کند، و همچنین در جمیع اعضا و جوارح. و نزدیک به این معنی در عشق مجاز نیز حاصل می‌شود. و علاءالدوله سمنانی⁽⁵³¹⁸⁾ نیز گفته است که: معنی وحدت موجود را از این مرتبه اشتباه کرده‌اند، و عین کفر است، و من نیز این اشتباه را کردم و توبه کردم. و ظاهر است که این معنی که مذکور شد، باعث حلول و اتحاد نیست و کفر نیست.

و ممکن است که مراد الهی در این حدیث قدسی این معنی باشد. یعنی به این مرتبه که رسیدن من دیده اویم، یعنی بغیر آثار صنع من و چیزی که رضای من در

آن باشد چیزی نمی‌بیند، و بغیر رضای من چیزی نمی‌شنود، و مرادات (5319) نفسانی او برطرف می‌شود، و مرادات مرا بر مرادات خود اختیار می‌کند. و بعضی گفته‌اند که: مراد این است که چون اعضا و جوارح آدمی نزد این کس عزیز و گرامی می‌باشد، در مرتبه محبت به مرتبه‌ای می‌رسد که مرا بر اینها ترجیح می‌دهد و قوای اینها را در راه رضای من فانی می‌سازد و باک ندارد. و یک معنی دیگر از این دقیقتر هست که ذکر می‌کنم و از خدا می‌طلبم که در نظر باطل‌بینان و احوال بصیرتان (5320) به معنی باطلی مشتبه نشود (5321)، و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم (5322).

ای عزیز بدان که حق سبحانه و تعالی در خلقت انسانی قوا و شهوات بسیار مقرر ساخته - چنانچه سابق مذکور شد و امر فرموده که اینها را در رضای او صرف نماید، و وعده فرموده به مقتضای قل {...} (ما أنفقتم من شیء فهو یخلفه) (5323) که آنچه را در راه او صرف نمایند عوضی کرامت فرماید، که مشابهتی به آن اول نداشته باشد. چنانچه خداوند عالمیان مالی به تو کرامت فرموده که فانی است و در معرض زوال است و ممکن است که یک شب به آتشی بسوزد، یا به دزدی از دست تو بیرون رود. و فرموده است که: این را در راه من انفاق کن که در عوض، مالی به تو دهم در بهشت، که آن را زوال نباشد و اضعاف مُضاعفه (5324) آن چیزی باشد که داده‌ای، و به مردن و آفتهای دیگر از تو جدا نشود. و یک قدر عزتی به تو داده به عاریت (5325) و به مقتضای (لا یخافون فی الله لومه لائم) (5326) از تو خواسته که در راه او صرف نمایی.

و چون کارهای حق منافی (5327) طریقه و ذوق اهل باطل است و طبع اکثر اهل عالم به باطل مایل است، پس کسی که مردانه از این اعتبار باطل (5328) بگذرد و حق را موافق رضای الهی به عمل آورد، خدا به عوض، او را عزتی

کرامت فرماید که شباهتی به کرامت اول نداشته باشد و نهایت نداشته باشد. چنانچه از احوال ابوذر پاره‌ای معلوم شده که عثمان و آنهایی که عزت نزد او را طلب نمودند ذلیل و ملعون ابد شدند، و ابوذر که مردانه از آن اعتبار گذشت، تا قیامت بر او صلوات می‌فرستند و ذکر اسمش را شرف می‌دانند، قطع نظر از کرامت ابدی آخرت. و یزید پلید را گمان این بود که خود را عزیز می‌کند و حضرت امام حسین را ذلیل می‌گرداند؛ خود را ملعون ابد و مستحق عذاب سرمد⁽⁵³²⁹⁾ کرد و نام امام حسین صلوات‌الله علی تا قیامت بر منابر شرف خوانده می‌شود و پادشاهان عالم جبین⁽⁵³³⁰⁾ بر آستانه‌اش می‌سایند و خاک ضریحش بر دیده می‌کشند.

و خداوند عالمیان یک قدر قوتی به هرکس کرامت فرموده که به آن قوت قدری از کارها می‌توانند کرد. جمعی که این قوت را ضبط کردند⁽⁵³³¹⁾ و در راه او صرف نکردند، در اندک وقتی این ناقص می‌شود و یا به تبی و یا به مرگی زایل می‌گردد.

و حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله علیه و بزرگوارانی که او را متابعت نمودند و در عبادات و طاعات، این قوتها را صرف نمودند، خدا قوتی به ایشان کرامت فرمود که فوق قوت بشری است، چنانچه فرمود که: در خیبر را به قوت جسمانی نکندم؛ به قوت ربانی کندم. و در آن قوت اگر دست را هم حرکت ندهد، اگر متوجه شود، آسمان و زمین را بر یکدیگر می‌تواند زد، و جمیع عالم مطیع اویند. و این قوت به مردن برطرف نمی‌شود، و زنده و مرده ایشان یک حکم دارند. بلکه چون غیر مراد الهی مرادی ندارد و از مرادات و ارادات خود خالی شده، اول، امری که اراده می‌کرد به قوت خود آن کار را می‌کرد. اکنون مقارن⁽⁵³³²⁾ اراده او خدا قدرت خود را در مرادات او به کار می‌فرماید. و چون

از برای خدا از سر ارادت خود گذشته، خدا ارادات او را در قلب او القا می‌نماید و خدا مدبر امور او می‌شود. و اشاره به این معنی است آنچه در آن حدیث مشهور وارد شده است که: دل مؤمن در میان دو انگشت است از انگشتهای الهی (که کنایه از قدرت است)؛ به هر طرف که می‌خواهد می‌گرداند. و موافق حدیث معتبری و آیه (و ما تشاؤون الا أن یشاء الله) ⁽⁵³³³⁾ که در سوره (هل اتی) ⁽⁵³³⁴⁾ در شأن اهل بیت نازل شده، به این معنی تفسیر نموده‌اند. یعنی در این مرتبه از کمال، مشیت ⁽⁵³³⁵⁾ ایشان متعلق نمی‌شود مگر به چیزی که مشیت الهی به آن متعلق گردد.

و همچنین نور دیده خود را که کهنه کرد در راه دوست، و پروا نکرد از این که بیداری که می‌کشم چشمم ضعیف می‌شود. یا در نظر کردنها اراده دوست را ملاحظه کرد و از اراده خود گذشت، خدا نوری به دیده چشم و دل و جان او می‌دهد که حقایق و معانی و امور غیبیه را به آن نور می‌بیند. و آن زوال ⁽⁵³³⁶⁾ ندارد، چنانچه فرمود که: اتقوا فراسه المؤمن فانه ینظر بنور الله: پرهیزید از فراست مؤمن که او به نور خدایی در چیزها نظر می‌نماید.)) و همچنین به مقتضای و ⁽⁵³³⁷⁾ (لهم اذان لا یسمعون بها) ⁽⁵³³⁸⁾، از آنچه می‌شنوند، چیزی چند می‌شنوند که دیگران از آنها کنند و نمی‌شنوند. و به مقتضای فتح الله ینابیع الحکمه من قبله علی لسانه ⁽⁵³³⁹⁾، چشمه‌های حکمت و معرفت از دلشان بر زبانشان جاری می‌شود که خود هم خبر ندارند. و این چشمه چنان که بر دیگران می‌ریزد، بر خودشان هم فایض ⁽⁵³⁴⁰⁾ می‌گردد و همه یک‌بار می‌یابند، و این حکمت همیشه بر زبان ایشان جاری است و چون سرچشمه‌اش نامتناهی است نهایت ندارد.

و در این مقام، سخن بسیار نازک می‌شود و زیاده از این نمی‌توان گفت. و اگر به لطف الهی فهمیدی آنچه مذکور شد، معنی آن حدیث را درست می‌فهمی که: من بینایی اویم، و من شنوایی اویم چه معنی دارد. و در اخبار عامه ⁽⁵³⁴¹⁾ به این عبارت واقع شده است که: بی یسمع، و بی یبصر، و بی یمشی، و بی ینطق. یعنی: {چون به این مرتبه رسید،} به من می‌شنود و به من می‌بیند و به من راه می‌رود و به من سخن می‌گوید. یعنی جمیع این امور را به استعانت و قوت و توفیق من به جا می‌آورد.

و از اینجا معلوم شد که این معنی مخصوص مقربان است، و آن معنی باطلی که ایشان می‌گویند در هر خس و خاشاک می‌باشد.

و اگر خدا توفیق دهد، از آنچه مذکور شد معنی تخلق به اخلاق الهی ⁽⁵³⁴²⁾ را می‌توانی فهمید، و تشبیهی که بعضی کرده‌اند، بلا تشبیه از بابت آهنی می‌شود که در میان آتش سرخ کرده‌اند؛ گمان می‌کنی که آتش است اما آتش نیست؛ به رنگ آتش بر آمده است. بلا تشبیه، خدا از صفات کمال خود صفتی چند بر او فایض ساخته که یک نوع آشنایی به آن صفات به هم رسانیده. هر چند علم تو همه جهل است اما کمالی که دارد از پرتو علم کیست؟ و از که این علم به تو رسیده؟ ذره‌ای از علم غیر متناهی اوست که جمیع علما را به خروش آورده؛ و ذره‌ای از قدر اوست که به پادشاهان عالم داده، کوس ⁽⁵³⁴³⁾ (لَمِنَ الْمَلِكِ) ⁽⁵³⁴⁴⁾ می‌زنند؛ و قطره‌ای از بحر کمالات اوست که جمیع عالمیان به آن دعوای ⁽⁵³⁴⁵⁾ کمال می‌کنند.

ولیکن کمالات انسانی دو جهت می‌دارد: جهت کمالی می‌دارد، و جهت نقص و عجزی می‌دارد. جهت کمالش از اوست و جهت نقصش از خود است.

زیاده از این بیان، این مقام گنجایش ندارد. خدا جمیع شیعیان را از وسوس
(5346) جن و انس نجات بخشد و به عین الحیات (5347) تحقیق حق (5348) برساند، به
حق محمد و اهل بیت او صلوات الله علیه الجمیعین.

اصل چهارم: در حدوث عالم است بدان که از جمله چیزهایی که این کلمات
اعجاز آیات نبوی ﷺ بر آن دلالت دارد حدوث عالم (5349) است، چنانچه
فرموده که: اول است پیش از همه چیز، و اولیتش اولیت اضافی (5350) نیست که
چیزی پیش از او تواند بود، یا آن که زمان، موجودی نیست که اولیت به آن
اعتبار باشد (5351) تا آن که لازم آید که آن زمان بر او سابق باشد.

و تحقیق معنی اولیت و سبق الهی (5352) در این مقام (5353) مناسب نیست.
ولیکن اعتقاد باید داشت که آنچه غیر خداوند عالمیان است زمان وجودش از
طرف ازل متناهی است، که چند هزار سال است، و وجودشان زمان اولی دارد، و
خداوند عالمیان قدیم است (5354) و وجود او را اولی و نهایی نیست.

و حدوث عالم به این معنی اجماعی جمیع اهل ادیان است و هر طایفه‌ای که
دینی داشته‌اند و به پیغمبری قایل بوده‌اند، به این معنی قایل بوده‌اند. و آیات
بسیار بر این معنی دلالت دارد، و اخبار بر این معنی متواتر (5355) است (5356).

و جمعی از حکما که به پیغمبری و شرعی قایل نبوده‌اند و مدار امور را بر
عقل ناقص خود می‌گذاشته‌اند، به قدم عالم (5357) قایل بوده‌اند، و به عقول قدیمه
(5358) قایل شده‌اند و افلاک (5359) را قدیم می‌دانند و هیولای عناصر (5360) را قدیم
می‌دانند.

و این مذهب کفر است و مستلزم تکذیب پیغمبران است و متضمن انکار
بسیاری از آیات قرآنی است. زیرا که ایشان را اعتقاد این است که هر چیز قدیم
است عدم بر او محال است. و هیولی و صورت (5361) افلاک را قدیم می‌دانند.

پس می‌باید که برطرف شدن و متفرق شدن افلاک و کواکب محال باشد، و حال آن که حق تعالی در سوره انشقاق و انفطار و غیر آنها از مواقع بسیار می‌فرماید که: در قیامت، آسمانها از یکدیگر خواهند پاشید و شق (5362) خواهد شد و پیچیده خواهد شد و به نحوی که کاغذ را بر هم پیچند؛ و کواکب از یکدیگر خواهد پاشید. و عبارت فاطر (5363) که در قرآن و در این حدیث وارد است هم دلالت بر حدوث دارد زیرا که در لغت، فطر اختراع کردن و از نو پدید آوردن است. و ایشان می‌گویند که: هر چیز که هست، مسبوق به ماده‌ای است (5364) که قبل از آن می‌باشد.

و تفصیل این سخن را این مقام گنجایش ندارد.

اصل پنجم: در تحقیق معنی فرد است بدان که فرد (5365) و وتر (5366) واحد (5367) و احد (5368) که در اسمای (5369) الهی وارد شده به حسب معنی نزدیک‌اند به یکدیگر. و فردیت مشتمل است بر دو معنی که اذعان (5370) به هر دو واجب است: اول، یگانه بودن در الهیت که در خداوندی شریکی ندارد، چنانچه کفار قریش بتان را شریک خدا می‌دانستند، و بعضی از نصارا عیسی و مریم را شریک او می‌دانند، و گبران (5371) به نور و ظلمت قایل‌اند. و این معنی کفر است و بطلان آن در آیات و اخبار با براهین قاطعه (5372) وارد شده و عقل همگی حکم می‌کند که این چنین نظامی با این نسق (5373) به یک شخص منسوب می‌باید باشد؛ و اگر خداوند دیگر - والعیاذ بالله - می‌بود، می‌بایست که خلق را از شناخت محروم نگرداند، و چنانچه این خداوند پیغمبران و کتابها فرستاده و خود را به مردم شناسانیده، می‌بایست که او نیز بفرستد. چنانچه حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه به این معنی اشاره

فرموده، با آن که در این باب اخبار خدا و رسول و ائمه که صدق و حقیقت ایشان ظاهر شده و از نقص و عیب و کذب مبرایند کافی است.

دویم، یگانه بودن در ذات و صفات است. یعنی: بسیط (5374) است و او را اجزا (5375) به هیچ نحو نیست.

و جزو بر دو قسم است: جزو خارجی و جزو ذهنی.

جزو خارجی آن است که داخل در ماهیت شیء باشد (5376) و وجودش در خارج متمیز (5377) و جدا باشد از وجود کل. مثل دست و پا و چشم و گوش از برای انسان، و سرکه و عسل برای سکنجبین. و این چنین جزوی بر کل محمول نمی‌شود (5378) نمی‌توان گفت که: انسان دست اوست یا چشم اوست، یا سکنجبین عسل است یا سرکه است.

و جزو ذهنی آن است که داخل در ماهیت شیء باشد، لیکن وجودش از وجود کل ممتاز نباشد، بلکه متحد باشد در خارج با کل، ولیکن عقل تحلیل نماید آن را به این دو جزو. مثل حیوان و ناطق نسبت به انسان، که هر دو در وجود خارجی با انسان متحدند اما عقل، ماهیت انسان را بعد از تعقل، به این دو جزو تحلیل می‌دهد. و این چنین جزوی محمول می‌شود بر کل. و لهذا می‌توان گفت که: انسان حیوان است، و انسان ناطق است.

و به دلایل عقلی و نقلی ثابت گردیده که این هر دو قسم جزو در باب خدا محال است، و اگر نه احتیاج او لازم می‌آید، و آن محال است؛ و تعدد واجب‌الوجود لازم می‌آید، و آن ممتنع (5379) است.

و معنی فرد بودن مشتمل بر توحید صفات هم هست. و آن را نیز اعتقاد باید داشت که خدا را صفات زاید بر ذات نیست، چنانچه ممکنات صفتی می‌دارند و ذاتی، و به آن صفت متصف⁽⁵³⁸⁰⁾ می‌شود ذات ایشان. مثلاً زید ذاتی می‌دارد و

علمی جدا از ذات می‌دارد که به آن علم متصف می‌شود، و به سبب آن، او را عالم می‌گویند. و همچنین قادر است به قدرتی که خدا در او ایجاد کرده. و همچنین سایر صفات.

و خداوند عالمیان، صفات مقدس او عین ذات است؛ و اصل ذات قائم مقام جمیع صفات است. (5381) و چنانچه ما چیزها را به علم می‌دانیم، او به اصل ذات می‌داند؛ و ما کارها را به قدرت می‌کنیم، او به اصل ذات می‌کند؛ و موجود بودن ما به وجودی است زاید بر ذات، و وجود او عین ذات است و به اصل ذات موجود است، و لهذا عدم او ممتنع است. و اگر صفات زایده داشته باشد در کمالش، محتاج به غیر خواهد بود، و آن صفاتش نیز واجب الوجود و قدیم خواهند بود و شریک او خواهند بود.

چنانچه از حضرت امیرالمؤمنین و امام موسی و امام رضا صلوات‌الله‌علیهم به طرق متعدده (5382) منقول است که: اول دین معرفت حق تعالی است. و کمال معرفت او اقرار به یگانگی اوست. و کمال توحید و اقرار به یگانگی او، نفی کردن صفات زایده است از او، زیرا که هر صفتی که اثبات می‌کنی، آن صفت گواهی می‌دهد که غیر موصوف است، و موصوف گواهی می‌دهد که غیر صفت است، و هر دو گواهی می‌دهند به اثبیت (5383) و دویی، و ازلی بودن با دویی منافات دارد، زیرا که ازلی، واجب‌الوجود می‌باشد، و دو واجب‌الوجود محال است. پس کسی که خواهد خدا را به کُنه، وصف کند، حدی از برایش قرار خواهد داد (5384)، و کسی که از برای او حد قرار دهد، او را به عدد درآورده است و دو جزو از برای او قرار داده. و جزو داشتن منافات با ازلیت او دارد.

پس کسی که پرسد که: خدا چه کیفیت دارد؟، صفات زایده و صفات ممکنات برای او اثبات کرده است؛ و این محال است. و کسی که پرسد که: خدا در

کجاست؟، مکانی از برایش اثبات کرده است؛ و او را مکانی نیست. و کسی که پرسد که: بر روی کجاست؟ چیزی که حامل او باشد از برای او توهم کرده؛ و این کفر است. و کسی که پرسد که: پس در کجاست؟، خدا را اختصاص به مکانی داده؛ و حال آن که مکان در اصل ندارد و علم و قدرتش به جمیع مکانها احاطه کرده. عالم بود در هنگامی که هیچ معلومی (5385) نبود. و قادر بر خلق بود در وقتی که هیچ مخلوقی نبود. و پروردگاری داشت در هنگامی که هیچ مربوبی (5386) نبود. و خداوند ما را چنین وصف می‌باید کرد، و او زیاده از آن است که وصف کنندگان او را وصف نمایند. و به اسانید معتبره از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه منقول است که بعد از فوت حضرت رسول ﷺ به نه روز، خطبه‌ای فرمودند که مضمون بعضی از آن این است: حمد و سپاس خداوندی را سزااست که عقلها را عاجز گردانیده از آن که بغیر هستی و وجود او چیزی از کنه ذات و صفات او را بیابند، یا ذات او را تعقل نمایند: زیرا که محال است که او را شبیهی و مانندی بوده باشد، که از راه مشابَهت پی به ذات و صفات او توأند برد. بلکه او خداوندی است که تفاوت در ذاتش نیست، که اجزای مختلفه داشته باشد. و تَبْعُضُ (5387) در او نمی‌باشد، که تعدد در صفات او به هم رسد. دور است از اشیا، نه به دوری مکانی، بلکه به کمال و تنزه (5388). مستولی (5389) مَتَمَكِنُ (5390) است بر جمیع اشیا، نه به این که در میان اشیا و مزوج (5391) به آنها باشد؛ بلکه به علم و قدرت و حفظ و تربیت. عالم است به جمیع اشیا نه به یک آلتی (5392) که بدون آن آلت علم نتواند داشت، تا محتاج باشد؛ بلکه به نفس (5393) ذات. و میانه او و معلومش علمی واسطه نیست بغیر ذاتش. (5394) اگر گویند که بود همیشه، نه این معنی دارد که همیشه در زمانی بود بلکه به تأویل (5395) ازلیت وجود است (5396)؛ یعنی وجوب وجود (5397) و اگر

گویند که هرگز برطرف نمی‌شود، نه این معنی دارد که همیشه در زمانها خواهد بود، بلکه تأویلش این است که عدم بر او محال است.

و به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ منقول است که فرمود که: خداوند، قدیم و احد است و صمد ⁽⁵³⁹⁸⁾ است - یعنی یگانه و محتاج الیه جمیع خلق است ⁽⁵³⁹⁹⁾ - احدی المعنی ⁽⁵⁴⁰⁰⁾ است و معانی کثیره مختلفه در او نیست از جهت تعدد در ذات و صفات.

راوی می‌گوید که عرض کردم که: جماعتی از اهل عراق می‌گویند که: خدا می‌شنود به غیر آنچه به آن می‌بیند، و می‌بیند به غیر آنچه به آن می‌شنود. فرمود که: دروغ می‌گویند و ملحد ⁽⁵⁴⁰¹⁾ شده‌اند و خدا را تشبیه به خلق کرده‌اند. بلکه خداوند عالمیان می‌شنود به همان چیز که به آن می‌بیند، و می‌بیند به همان چیز که به آن می‌شنود. یعنی همه به ذات است، و عضوی و جارحه‌ای و آلتی ندارد.

و در حدیث دیگر حضرت امام رضا عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود که: هر که این اعتقاد داشته باشد، با خدا خدایان دیگر شریک کرده است و از ولایت ⁽⁵⁴⁰²⁾ و تشیع ما هیچ بهره‌ای ندارد. بلکه حق تعالی همیشه عالم و دانا و قادر و توانا و زنده و شنوا و بینا بود به ذات خود نه به چیز دیگر. و بلند مرتبه است و منزله ⁽⁵⁴⁰³⁾ است از آنچه کافران و تشبیه کنندگان می‌گویند، بلندی بسیار.

و ایضا منقول است که: اعرایی ⁽⁵⁴⁰⁴⁾ در وقت جنگ جمل ⁽⁵⁴⁰⁵⁾ به خدمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه آمد و از معنی واحدیت خدا پرسید. مردم بر او حمله کردند و اعتراض نمودند که: مگر نمی‌بینی که حضرت در عین جدال ⁽⁵⁴⁰⁶⁾ و قتال ⁽⁵⁴⁰⁷⁾ است؛ با این پراکندگی خاطر چه سؤال از او می‌نمایی؟ حضرت فرمود که: او را بگذارید که ما این قتال برای این

می‌کنیم که مردم را به اقرار به یگانگی خدا در آوریم. الحال که او می‌پرسد بگذارید تا بفهمد.

پس متوجه اعرابی شد و فرمود که: ای اعرابی این که می‌گویی که خدا واحد است چهار معنی دارد، و دو معنی بر خدا محال است و دو معنی برای او ثابت است. اما آن دو معنی که بر او روا نیست، یکی آن که گویی خدا واحد است، یعنی یکمین است. این دلالت بر این دارد که خدای دویمی هست که آن یکمین اوست. و این کفر است و اثبات شریک است برای خدا و به منزله قول نصار است که خدا را سیمین خدایان می‌گفتند. و معنی دیگر این که گویی که او واحدی است از یک جنسی، همچنانچه می‌گویند که زید واحدی است از افراد انسان. و این کفر است و تشبیه است که برای خدا شریکی در ماهیت (5408) و نوع (5409) اثبات می‌نمایی. و اما آن دو وجه که در خدا ثابت است، یکی آن که واحد است، یعنی یگانه است در کمالات، و شبیه و ماندی و شریکی ندارد، چنانچه می‌گویند: فلان شخص یگانه دهر است. و این معنی از برای خدا ثابت است، و معنی دیگر آن که او احدی المعنی است، یعنی: منقسم نمی‌شود (5410)، نه در وجود خارجی و نه در عقل و نه در وهم (5411). و خداوند ما چنین است، و این معنی برای او ثابت است.

و بر این مضامین احادیث بسیار است.

ای عزیز ببین که آنچه در عرض چندین هزار سال حکما و عقلا فکر کرده‌اند و بعد از صد هزار خطا به یک معنی یا دو معنی حق راه برده‌اند، ائمه تو در یک خطبه و یک حدیث، اضعاف (5412) آن را برای تو مُبَرهن (5413) بیان کرده‌اند؛ ولکن أكثر الناس (5414) لا یعقلون (5415).

اصل ششم: آن که حق تعالی باقی است آن که حق تعالی باقی است و فنا و عدم بر او محال است، و بقای او غایتی ندارد.

و بیان این معنی سابقا شد. و کسی توهم نکند که چون بهشت و جهنم و اهل هر دو همیشه باقی خواهند بود، پس این صفت به خدا اختصاص ندارد. زیرا که بقای الهی به ذات خود است و بقای ایشان به غیر؛ و بقای الهی بر یک صفت و حالت است، و هیچ تغیر در او نیست، و بقای دیگران به انواع تغیرات و تبدلات است.

چنانچه منقول است که عبدالله بن ابی‌یعفور (5416) از حضرت صادق (علیه‌السلام) پرسید از تفسیر این آیه که: (هو الأول والأخر). (5417) و گفت که: اول را دانستیم؛ بیان معنی آخر را بفرما. حضرت فرمود که: هیچ چیز نیست مگر این که کهنه می‌شود و متغیر می‌گردد و یک نحو زوالی (5418) در او راه می‌یابد و از رنگی به رنگی متغیر می‌شود و از هیئتی (5419) به هیئتی می‌گردد و از صفتی به صفتی انتقال می‌نماید نقصان (5420) و زیادتی بر آن طاری (5421) می‌شود، مگر خداوند عالم که همیشه واحد و یگانه بوده و بر یک حال بوده، و اول است پیش از همه اشیا، و آخر است و همیشه خواهد بود، و صفات و نامهای مختل بر او وارد نمی‌شود چنانچه بر دیگران می‌شود. مثل آدمی که یک مرتبه خاک است، و یک مرتبه گوشت و خون است، و یک مرتبه استخوان پوسیده است؛ و مانند خرما که یک مرتبه غوره (5422) است و یک مرتبه رطب (5423) است و یک مرتبه تمر (5424) است. پس اسما و صفات بر اینها متبدل می‌شود (5425) و خدا برخلاف اینهاست.

اصل هفتم: در آفرینندگی خداوند و نفی قول غلات شیعه است این حدیث موافق آیات و احادیث متواتره، دلالت دارد بر آن که خدا آفریننده آسمان و

زمین و چیزهایی است که در آنهاست، از کواکب (5426) و ملائکه و جن و انس (5427) و وحوش (5428) و طیور (5429) و جمیع اشیا. بر خلاف قول جمعی از حکما که عقول عَشْرَه (5430) را خالق اینها می‌دانند، و قول جمعی از غلات (5431) شیعه که ائمه علیهم‌السلام را خالق آسمان و زمین می‌دانند.

و بر نفی این قول احادیث بسیار است.

چنانچه ابن بابویه رحمه‌الله (5432) به سند معتبر از یاسر خادم (5433) روایت کرده که: به خدمت حضرت امام رضا صلوات‌الله علیه عرض نمودم که: چه می‌فرمایید در مذهب تفویض (5434)؟ حضرت فرمود که: خدا امر دینش را به پیغمبر تفویض نمود و فرمود که: آنچه پیغمبر به سوی شما بیاورد اخذ نمایید و عمل کنید، و آنچه شما را از آن نهی نماید ترک کنید. (5435) اما خلق کردن و روزی دادن را به او نگذاشت. بعد از آن فرمود که: خدا آفریننده همه چیز است، چنانچه در قرآن می‌فرماید که: آن خداوندی که شما را خلق کرد، پس روزی داد؛ بعد از آن می‌میراند شما را، پس زنده می‌گرداند. آیا آن شریک‌هایی که از برای خدا قایل می‌شوید، هیچ یک از این کارها را می‌توانند کرد؟ منزه و متعالی است خدا از آنچه ایشان شریک او می‌گردانند. (5436) و از ابی‌هاشم جعفری (5437) روایت کرده است که: از حضرت امام رضا علیه‌السلام پرسیدم از حال غالیان که ائمه را خدا می‌دانند، و مفوضه (5438) که می‌گویند که: خدا خلق عالم را به ائمه گذاشت. حضرت فرمود که: غلات کافرنند (5439) و مفوضه مشرک‌اند (5440). هر که با ایشان همنشینی کند یا مخاطه نماید یا با ایشان چیزی بخورد و یا بیاشامد یا مهربانی کند یا دختر از ایشان بگیرد یا دختر به ایشان بدهد یا ایشان را امین گرداند بر امانتی یا تصدیق گفته ایشان

بنماید یا اعانت ایشان کند به نیم کلمه، از دوستی خدا و دوستی رسول و دوستی ما اهل بیت بیرون می‌رود.

و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که: هر که گمان کند که خدا امر خلق کردن و روزی دادن را به ائمه گذاشته، به تفویض قایل شده است، و هر که به تفویض قایل شود مشرک است و شریک از برای خدا قایل شده.

و در کتاب احتجاجات (5441) از علی بن احمد قمی (5442) مروی است که گفت که: اختلاف در میان شیعه واقع شد در این که آیا خدا امر خلق و رزق را به ائمه تفویض نموده است یا نه.

جمعی گفتند که: این محال است و بر خدا جایز نیست، زیرا که کسی غیر خدا بر خلق اجسام قادر نیست. و جماعتی گفتند که: خدا ائمه علیهم السلام را قادر گردانید و این امر را به ایشان تفویض نمود؛ پس ایشان خلق را آفریدند و روزی می‌دهند.

پس رفتند به نزد محمد بن عثمان عمروی (5443) که وکیل (5444) حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه بود و عریضه‌ای در این باب نوشتند. حضرت در جواب نوشتند که: به درستی که خدا خلق کرده است اجسام را، و روزی را او قسمت می‌نماید زیرا که او جسم نیست و در جسمی حلول نکرده است و هیچ چیز مثل و مانند او نیست، و او سمیع و بصیر است. اما ائمه علیهم السلام، پس ایشان سؤال می‌نمایند از خدا، و خدا اجابت دعای ایشان می‌نماید و خلق می‌کند. و از او سؤال می‌نمایند، به سؤال ایشان، مردم را روزی می‌دهد از جهت ایجاب مسئلت ایشان و تعظیم (5445) حق ایشان.

اصل هشتم: در خلقت آسمانهاست بدان که از احادیث معتبره ظاهر می‌شود که آسمانها متصل به یکدیگر نیست و تِخَن (5446) و گُندگی (5447) هر

آسمانی پانصد سال راه است، و از هر آسمانی تا آسمانی پانصد سال راه است، و مابین آسمانها پر است از ملائکه. و قول حکما که: بر یکدیگر چسبیده‌اند، بعد از قول رسول و ائمه هدی (5448) صلوات الله علیهم اعتبار ندارد. و باید دانست که ملائکه اجسام لطیفه (5449) اند و مکان دارند و نزول (5450) و عروج (5451) می‌نمایند.

و احادیث در این باب متواتر است و نص (5452) قرآن بر این دلالت دارد. و تأویل (5453) ملائکه به عقول مجرده (5454) و نفوس فلکی (5455) و طبایع (5456) و قوا (5457)، چنانچه بعضی از حکما کرده‌اند، انکار ضرورت دین است و کفر است.

و هیچ خلقی زیاده از ملائکه نمی‌باشند و هیچ مخلوقی به حسب جسم از ایشان عظیمتر نیست مگر روح (5458).

چنانچه ابن بابویه به سند معتبر روایت نموده است که: از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه پرسیدند از قدرت خداوند عالمیان. بعد از حمد و ثنای الهی فرمود که: خداوند عالمیان را ملکی (5459) چند هست، که اگر یکی از ایشان به زمین بیاید زمین گنجایش او نداشته باشد از عظمت جثه و بسیاری بالهای او. و بعضی از ملائکه هستند که اگر جن و انس خواهند که او را وصف نمایند عاجز می‌شوند به سبب دوری مابین مفاصلش و حُسن ترکیب صورتش. و چگونه وصف توان نمود ملکی را که از مابین دوشش تا نرمله گوشش هفتصد ساله راه باشد. و بعضی از ایشان هست که افق آسمان را پر می‌کند و سد می‌نماید به یک بال از بالهای خود، قطع نظر از بزرگی بدنش. و بعضی از ایشان آسمانها تا کمر اوست. و بعضی هست که بر روی هوا ایستاده و زمینها تا زانوی اوست. و بعضی هست که اگر جمیع آبهای عالم را به گاو (5460) انگشت

ابهامش (5461) بریزند گنجایش دارد. و بعضی دیگر هستند که اگر کشتیهای عالم را در آب دیده‌اش جاری کنند سالهای بسیار جاری خواهد گردید. (فتبارک‌الله أحسن الخالقین) (5462).

بعد از آن سؤال نمودند از آن حضرت از کیفیت حُجُب (5463) که بر بالای آسمانهاست.

فرمود که: حجاب (5464) اول هفت طبقه است؛ غلظت (5465) هر حجابی پانصد سال، و از هر حجابی تا حجابی پانصد سال. و حجاب دویم هفتاد حجاب است که غلظت هر حجاب و مابین هر دو حجاب مسافت پانصد سال است. و حاجبان (5466) و دربانان هر حجابی هفتاد هزار ملک‌اند که قوت هر ملکی با قوت جن و انس برابر است. دیگر، حجابهای دیگر هست که گندگی (5467) هر حجابی هفتاد هزار ساله راه است.

بعد از آن، دیگر سرادقات جلال (5468) است. و آن هفتاد سرایده (5469) است که در هر سرایده‌ای هفتاد هزار ملک است. و مابین هر دو سرایده پانصد سال مسافت است. بعد از آن، سُرَادِق (5470) عز (5471) است. دیگر سرادق کبریاست (5472). دیگر سرادق عظمت است. دیگر سرادق قدس (5473) است. دیگر سرادق جبروت (5474) است. و دیگر سرادق نور ابیض (5475) است. دیگر سرادق وحدانیت است، و آن هفتاد هزار سال در هفتاد هزار سال است. بعد از آن حجاب اعلاست (5476).

و علی بن ابراهیم از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: خداوند عالمیان ملایک را مختلف خلق کرده است، و حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم جبرئیل را دید که ششصد بال داشت و بر ساقش

مروارید بسیار بود، مانند قطره‌هایی که بر سبزه نشینند؛ و پر کرده بود مابین آسمان و زمین را.

و فرمود که: هرگاه خدا امر فرماید میکائیل را که به زمین آید، پای راست را در آسمان هفتم گذارد و پای دیگر در زمین هفتم.

و فرمود که: خداوند عالمیان را ملکی چند هست که نصف بدن ایشان از برف است و نصف دیگر از آتش. و ذکر ایشان این است که: ای خداوندی که الفت داده‌ای میان برف و آتش! دل‌های ما را بر طاعت خود ثابت بدار.

و فرمود که: ملکی هست که مابین نرمة گوشش تا چشمش پانصد سال مسافت است به پرواز مرغ.

و فرمود که: ملائکه نمی‌خورند و نمی‌آشامند و جماع نمی‌کنند و به نسیم عرش زندگانی می‌کنند. و خدا را ملکی چند هست که تا قیامت در رکوع‌اند؛ و خدا را ملکی چند هست که تا قیامت در سجودند.

بعد از آن فرمود که: حضر رسول ﷺ فرمود که: هیچ خلقی از خلق خدا بیش از ملک نیست؛ در هر روزی و در هر شبی هفتاد هزار ملک فرود می‌آیند و طواف خانه کعبه می‌کنند. دیگر (5477) بر سر تربت حضرت رسول ﷺ می‌روند و بر او سلام می‌کنند. دیگر به روضه حضرت امیرالمؤمنین علیؑ می‌آیند و بر او سلام می‌کنند. دیگر به روضه حضرت امام حسین علیؑ می‌آیند و در آنجا می‌مانند. چون سحر می‌شود به آسمان می‌روند و دیگر هرگز فرود نمی‌آیند. و روز دیگر هفتاد هزار دیگر می‌آیند.

و ایضا به سند معتبر روایت کرده است که: از حضرت جعفر بن محمد علیه‌السلام پرسیدند که ملائکه بیشترند یا بنی آدم؟ فرمود که: به حق خدایی که جان من در دست قدرت اوست که ملائکه خدا در آسمانها بیشترند از عدد

ذره‌های خاک در زمین؛ و در آسمان قدر جای پایی نیست مگر این‌که در آن محل ملکی هست که خدا را تسبیح (5478) و تقدیس (5479) می‌نماید؛ و در زمین درختی و کلوخی نیست مگر این‌که نزد آن ملکی هست که موکل است بر آن، که احوال آن را هر روز بر خدا عرض می‌نماید، با آن که خدا از آن ملک اعلم (5480) است به احوال آن چیز. و هیچ یک از ملائکه نیستند مگر این‌که به خدا تقرب می‌جویند به ولایت و محبت ما اهل بیت، و استغفار می‌نمایند برای دوستان ما، و لعنت می‌کنند بر دشمنان ما، و از خدا می‌طلبند که عذاب خود را بر ایشان بفرستد.

و ابن بابویه علیه‌الرحمه به سند معتبر از حضرت صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ روایت کرده است که: زینب عطاره (یعنی: عطر فروش) به خدمت حضرت رسالت‌پناه صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد و از عظمت خلق الهی پرسید. حضرت فرمود که: من بعضی از آن را بیان کنم.

پس فرمود که: این زمین با آنچه در اوست و آنچه بر روی اوست نزد زمینی که در زیر اوست مانند حلقه‌ای (5481) است در بیابانی. و این هر دو با آنچه در اینهاست و در میان اینهاست نزد زمین سیم مانند حلقه‌ای است در بیابانی. و همچنین تا زمین هفتم. بعد از آن این آیه را خواندند که: **(خلق سبع سموات و من الأرض مثلهن)** (5482). یعنی: آفرید خدا هفت آسمان را، و از زمین نیز مثل آنها. و هفت زمین با آنچه در میان آنها و بر رویشان هست، در پشت خروس (5483) مانند حلقه‌ای است در بیابانی. و آن خروس یک بال او در مشرق است و یک بال او در مغرب، و مجموع اینها نزد سنگی که خروس بر روی اوست مانند حلقه‌ای است در بیابانی. و تمامی اینها نزد ماهی که اینها بر روی اوست، مانند حلقه‌ای است در بیابان. و مجموع اینها نزد دریای تاریک

مانند حلقه‌ای است در بیابان. و جمیع اینها نزد هوا مثل حلقه‌ای است در بیابان. و تمام اینها نزد ثری (5484) مانند حلقه است در بیابان. این است که خدا می‌فرماید که: (له ما فی السموات و ما فی الأرض و ما بینهما و ما تحت الثری). (5485) یعنی مخلوق و مملوک خداست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است، و آنچه در میان آسمان و زمین است، و آنچه در زیر ثری است. دیگر آنچه در زیر ثری است خدا می‌داند. و جمیع اینها نزد آسمان اول مانند حلقه‌ای است در بیابان.

و همچنین فرمود تا آسمان هفتم. و تمام آسمانها و آنچه در اوست نزد دریای مکفوف (5486) که از اهل زمین بازداشته‌اند آن را، مانند حلقه‌ای است در بیابان. و جمیع آنها نزد کوههای تگرگ، مانند حلقه‌ای است در بیابان. پس این آیه را خواندند: (وینزل من السماء من جبال فیها من برد) (5487). یعنی: فرو می‌فرستد تگرگ را از آسمان از کوههایی که در آسمان هست از تگرگ. و جمیع اینها نزد حُجُب نور مثل حلقه‌ای است در بیابان. و این حجب هفتاد هزار حجاب است که نورش دیده‌ها را کور می‌کند. و مجموع اینها نزد هوایی (5488) که دلها را حیران می‌کند مانند حلقه‌ای است در بیابان. و مجموع اینها نزد کرسی (5489)، مانند حلقه‌ای است در بیابان. پس این آیه را خواندند که: (وسع کرسیه السموات و الأرض) (5490). یعنی: کرسی او آسمان و زمین را فراگرفته. و مجموع اینها نزد عرش (5491) مانند حلقه‌ای است در بیابان. پس خواندند که: (الرحمن علی العرش استوی) (5492). و فرمودند که: ملائکه، عرش با این عظمت را به این قول (5493) بر می‌دارند که: لا اله الا الله، و لا قوه الا بالله العلی العظیم (5494).

اصل نهم: در بیان معنی لطیف و خبیر است بدان که لطیف را بر چهار معنی اطلاق می‌نمایند: اول، چیزهای بسیار ریزه را که به دیده درنیاید لطیف می‌گویند. و به این معنی در باب خدا کنایه از تجرد خداست؛ یعنی از خواص اجسام مبراست، و در مکانی و جهتی نیست، و دیده نمی‌شود به چشم، بلکه به عقل در می‌آید.

دویم، لطیف می‌گویند و صانع (5495) امور لطیفه (5496) را می‌خواهند. چنانچه صانعی اگر چیزهایی بسیار ریزه سازد و دقایق (5497) در آن صنعت (5498) به کار برد که دیگران از او عاجز باشند، او را لطیف می‌گویند. و اطلاق این معنی بر خدا ظاهر است، که اگر کسی تفکر نماید در اعضا و جوارحی که خلق کرده است در حیواناتی که به دیده در نمی‌آیند، و قوا و مشاعری که در ایشان مقرر فرموده، عقل حیران می‌شود. سیم، عالم به لطایف (5499) و دقایق را لطیف می‌گویند. و این نیز ظاهر است.

چهارم، لطیف مشتق از لطف و احسان می‌باشد، یعنی صاحب لطف و کرم و احسان.

و بدان که خبیر را بر دو معنی اطلاق می‌نمایند: اول، آن که فَعِيل (5500) به معنی فاعل (5501) باشد؛ یعنی: عالم به جمیع امور و کُنْه حقایق و خَفِیّات (5502) و دقایق اشیا.

دویم: آن که فَعِيل به معنی مُفْعَل (5503) باشد؛ یعنی: خبر دهنده و مطلع گرداننده بر حقایق اشیا.

و ابن بابویه علیه‌الرحمه روایت کرده است که حضرت علی بن موسی الرضا علیه‌التحیه و الثناء (5504) به حسین بن خالد (5505) گفت که: بدان که خداوند

عالمیان قدیم است، و قدیم بودن صفتی است که عاقل را دلالت می‌کند بر آن که چیزی پیش از خدا نبوده، و چیزی هم در وجود ازلی همیشه با او نبوده. پس باطل شد گفته کسی که گمان کند که پیش از خدا یا با او همیشه چیزی بوده است. زیرا که اگر چیزی همیشه با خدا باشد، خدا خالق آن چیز نمی‌تواند بود، و چگونه خالق چیزی باشد که همیشه با اوست. و اگر پیش از او چیزی باشد، آن اول، اولی (5506) خواهد بود به خالق بودن از دویم. پس خدای تعالی خود را وصف نمود به نامی چند، و اسمی چند برای خود مقرر فرمود، که چون مردم به او محتاج و مضطربند (5507)، در هنگام اضطراب، او را به آن نامها بخوانند. پس خود را مسمی گردانید به سمیع (5508) و بصیر (5509) و قادر (5510) و قاهر (5511) و حی (5512) و قیوم (5513) و ظاهر (5514) و باطن (5515) و لطیف و خبیر و قوی (5516) و عزیز (5517) و حکیم و علیم (5518) و مانند اینها. پس چون غلات و تکذیب کنندگان، این اسمای الهی را می‌شنوند، و از ما شنیده‌اند که می‌گوئیم که: هیچ چیز مثل خدا نیست، و هیچ خلقی در صفات و حالات با خدا موافق نیستند، بر ما اعتراض می‌نمایند که چون می‌گوئید که خدا شبیه و مثل ندارد، و حال آن که این اسما را همه بر شما اطلاق می‌توان کرد، و متصف به این صفات هستید، و در این صفات با خدا شریکید.

جواب ایشان این است که: اگرچه شریک است، اما معنی مختلف است. چنانچه شخصی را حمار (5519) نام می‌کنند و اسد (5520) نام می‌کنند و سکره (5521) نام می‌کنند، و حال آن که این مسمیات (5522) با مسمیات اول این اسما مشابهتی ندارند. و همچنین خداوند عالمیان که خود را عالم فرموده، نه به اعتبار علم حادثی است که عارض او شود (5523) و اگر آن علم نزد او

حاضر نباشد یا از او مفارقت (5524) نماید، جاهل باشد، چنانچه در مخلوقین می‌باشد که اول جاهل می‌باشند و به علم حادثی عالم می‌شوند، و گاه آن علم از ایشان مفارقت می‌نماید و باز جاهل می‌شوند و خدا را عالم می‌دانند به علم ازلی که عین ذات اوست و جمیع اشیا را می‌داند، و جهل او محال است، پس اسم علم مشترک است میان خالق و مخلوق، و معنی مختلف است.

و خداوند ما را سمیع می‌نامند، نه به اعتبار جزئی که در او باشد، که به آن چیزها را شنود و به آن جزو و چیزها را نتوانند دید، چنانچه در مخلوقین به یک عضو می‌شنوند و به یک عضو می‌بینند، و در دیدن و شنیدن محتاج به این دو عضوند. ولیکن خدا به ذات خود چیزهای شنیدنی و دیدنی را همه می‌داند بی‌عضو و جزو. و همچنین در اسم بصیر. پس اسم مشترک است و معنی مختلف.

و حق تعالی را قائم می‌گویند نه به این معنی که برپا ایستاده. ولیکن قائم است به معنی حفظ کننده و مطلع بر احوال خلائق. چنانچه می‌گویند که: فلان شخص قائم است به امر فلان؛ یعنی بر احوالش مطلع است و حافظ و نگاهدارنده اوست. چنانچه فرموده است که: من قائم و مطلعم بر هر نفسی به آنچه می‌کنند. (5525) و قائم در لغت عرب به معنی باقی نیز آمده است، و به این بر خدا رواست، یعنی زوال ندارد.

و ایضا می‌گویند که: فلان قائم است به امر فلان، یعنی مهمات او را کفایت می‌نماید.

و این معانی بر خدا رواست. و در مخلوق قائم که می‌گویند یعنی برپای ایستاده. پس یک لفظ را در هر دو اطلاق می‌نمایند و معنی مختلف است.

و همچنین لطیف در مخلوق به معنی کوچکی و ریزگی است، و در خداوند
عالمیان به این معنی است که محال است که او را ادراک توان نمود، چنانچه
می‌گویند که: لطف عنی هذا الأمر. یعنی: پی نبردم به فلان امر.
پس لطیف بودن الهی عبارت از این است که او به حدی و اندازه‌ای و تعریفی
نمی‌توان یافت، و به هیچ صفتی او را وصف نمی‌توان نمود.
در خبیر در مخلوق آن است که از تجربه، علمی آموخته باشد و خبیر در
باب خدا آن است که همیشه به جمیع جزئیات عالم باشد.
و ظاهر در مخلوقین بر چیزی اطلاق می‌نمایند که بر بالای چیزی بر آمده
باشد. و خدا ظاهر است به این معنی که غالب است بر جمیع اشیا و همگی
مقهور اویند. چنانچه عرب می‌گوید که: ظهرت علی أعدائی. یعنی: بر دشمن
غالب شدم.
و به معنی دیگر خدا را ظاهر می‌نامند که وجودش از همه چیز ظاهرتر است.
و چه چیز از خدا ظاهرتر می‌باشد که در هر چیز که نظر می‌کنی صنعت او را
مشاهده می‌نمایی و آثار قدرتش در تو آن قدر هست که تو را بس است.
و ظاهر به این معنی که در مخلوق می‌گویند آن است که خودش را توان دید
یا ذاتش را به حدی توان شناخت. و این معنی بر خدا محال است.
و در مخلوق، امری را باطن می‌گویند که در میان چیزی فرو رفته باشد و در
زیر چیزی پنهان شده باشد. و در خدا به این معنی است که علم و حفظ و
تدبیرش به باطن همه چیز سرایت کرده است. چنانچه عرب می‌گوید: أبطنته.
یعنی: باطن او را دانستم.
و قاهر در مخلوق آن است که به سعی و مکر و حيله و اسباب و آلات بر
کسی غالب شود. و آگاه هست همان غالب، مغلوب می‌شود. و در خدا به این

معنی است که فاعل (5526) و خالق جمیع اشیاست و همه مقهور (5527) و مغلوب قدرت اویند و هر چه نسبت به ایشان اراده نماید به عمل می‌آید و آنچه را بگوید باش می‌باشد و آنچه را خواهد، فانی می‌کند.

پس در جمیع اینها اسم مشترک است میان خالق و مخلوق و معنی مختلف. و سایر اسمای الهی بر این قیاس است. و در حدیث دیگر از آن حضرت منقول است که: خدا را لطیف می‌نامند چون که خالق امور لطیفه است از حیوانات بسیار ریزه، مثل پشه و آنچه از آن خردتر است که از ریزگی به چشم در نمی‌آید. و در هر نوع از اینها ماده‌ای و نری خلق کرده و از یکدیگر ممتاز ساخته. و از برای هر فردی از افراد اینها آنچه صلاح ایشان در آن است خلق کرده، و همگی را تربیت می‌فرماید و روزی می‌دهد آنچه در قعر دریا و آنچه در پوست درختان خلق فرموده و آنچه در صحراها و بیابانها آفریده. و آنچه مصلحت ایشان در آن است تعلیم ایشان فرموده و قوت مجامعت به ایشان داده و کیفیت آن را تعلیم ایشان نموده، و هر یک را از مرگ گریزان ساخته، و هر یک را به زبان نوع خود آشنا کرده که سخن یکدیگر را می‌فهمند و مطالب را به فرزندان خود می‌فهمانند. و ایشان را محبت فرزندان داده که روزی برای ایشان می‌برند. و در هر یک رنگهای مختلف خلق کرده و نهایت صنعت (5528) در رنگ آمیزیهای ایشان کرده. و اینها را در جانوری چند کرده که از خردی به دیده در نمی‌آیند و به دست، لمس ایشان نمی‌توان نمود.

پس چون این خلقهای لطیف را مشاهده کردیم دانستیم که صانع ایشان لطیف است و عالم به لطایف امور و خالق دقایق اشیاست، که بی‌عضو و جارحه (5529) و بی‌ادات (5530) و آلت و بی‌ماده و مدت، بر لوح عدم چنین رنگها ریخته و گلستان عالم وجود را به این صنعتها (5531) آراسته. اصل دهم: در

علم و قدرت خداوند است بدان که علم الهی به جمیع اشیا از کلیات و جزئیات احاطه نموده. و این معنی اجماعی (5532) مسلمانان است و انکار جمعی از حکما، علم الهی را به جزئیات، کفر است، بلکه خداوند عالم، به جمیع اشیا عالم بوده در ازل آزال (5533)، و بعد از وجود آن چیز علم او متبدل نمی‌شود (5534) و زیاده نمی‌گردد. و این امر از آیات و اخبار به حد ضرورت رسیده و احتیاج به توضیح ندارد.

و باید دانست که قدرت الهی عام است نسبت به جمیع ممکنات، و قادر است که در هر آنی صدهزار هزار برابر آنچه خلق کرده است خلق نماید، ولیکن مصلحت اقتضا نموده که بیشتر خلق فرماید، ولیکن مصلحت مقتضی آن است که غالباً دو دست بیشتر نباشد.

و آنچه در این حدیث و در آیات و اخبار موافق این وارد شده است که خدا بر همه شیء قادر است دلالت بر این دارد که مُمتنعات (5535) و امری چند که محال‌اند، شیء نیستند و همین (5536) بر واجب و ممکن، شیء اطلاق می‌توان نمود. و در ممتنعات قصور از جانب قدرت خدا نیست، بلکه قصور (5537) از جانب آن محل است که چون محال است، قابل این نیست که وجود به آن تعلق یابد. و چگونه قصور در قدرت کسی باشد که خزانه او عدم باشد و آنچه خواهد، به محض اراده که تعبیر از آن به لفظ کُن (5538) می‌کنند، موجود نماید. چنانچه منقول است که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که: حضرت موسی به کوه طور رفت و با خداوند خود مشغول مناجات شد و گفت: خداوندا خزینه‌های خود را به من بنما. فرمود که: ای موسی خزانه من است که هر امری را که اراده نمایم می‌گویم موجود شو آن شیء موجود می‌شود.

و چون این ده اصل از اصول ضروریه دین بود و اعتقاد به اینها لازم بود و اختلاف بسیار از اهل باطل در آنها شده بود، موافق طریق اهل بیت علیهم السلام بر وجه اجمال بیان نمود که به شبهات ارباب شکوک و ضلالت (5539) از راه دین به در نروی. والسلام علی من اتبع الهدی (5540).

(ثم الايمان بي، و الاقرار بأن الله تعالى أرسلني الى كافة الناس، بشيرا نذيرا و داعيا الى الله باذنه و سراجا منيرا) (5541).

حضرت رسالت ﷺ فرمود که: بعد از معرفت ذات و صفات واجب و ایمان به آنها، ایمان به من است و اقرار نمودن به این که حق تعالی مرا به کافه (5542) آدمیان بر پیغمبری فرستاده، که اطاعت کنندگان را بشارت می‌دهم به ثوابهای غیرمتناهی و مخالفت کنندگان را می‌ترسانم از عذابهای الهی، و می‌خوانم مردم را به سوی خدا و اطاعت او به فرمان او و توفیق او، و چراغ نور بخشنده‌ام که مردم را از تاریکیهای جهل و ضلالت به نور ایمان و هدایت می‌رسانم. بدان که یکی از اصول دین اقرار به نبوت پیغمبر آخرالزمان ﷺ است. و بیان این امر در این مختصر بر وجه کمال نمی‌توان نمود، ولیکن مجملی از آن را در ضمن چند فایده تحریر می‌نماید.

فایده اولی (5543): در بیان ضرورت وجود نبی و احتیاج خلاق با آن بدان که این بسی ظاهر و معلوم است که غرض الهی از خلق این عالم تحصیل منفعتی از برای خود نیست؛ چه، معلوم است که او غنی بالذات است و در هیچ کمالی به غیر محتاج نیست. بلکه غرض آن است که افراد قابله خلق را به کمالاتی که قابل آن باشند فایز گرداند.

و نشئه (5544) انسانی - چنانچه سابقا به آن اشاره شد - از جمیع مخلوقات، قابلیت و استعداد کمالات زیاده دارد و عرض کمالاتش از رتبه خاتم

الانبیاست که اشرف مکونات (5545) است، تا رتبه عمری و ابوبکری و ابوجهلی که اخس (5546) موجودات اند.

و ظاهر است که کمال نوع انسانی به تحصیل کمالات و رفع نقایص می شود. و شکی نیست که این نحو از کمال بدون معلم ربانی که از جانب حق تعالی مؤید بوده باشد و به وحی الهی حُسن و قُبْح اشیا را دارند، و به وعد و وعید، مرم را بر خیرات بدارد، میسر نیست. چه، ظاهر است که نفوس بشری به اعتبار دواعی (5547) شهوات و لذات، راغب به بدیها می باشند و امور قبیحه در نظر ایشان مُستَحسن (5548) می باشد، و اکثر عالم امور قبیحه را به شهوات خود حسن (5549) می دانند.

و ایضا معلوم است که این امور بدون وعده به ثوابها و وعید از عقابها مُتمشی نمی شود (5550). و معلوم است که عقل انسانی بدون وحی ربانی احاطه به خصوصیات ثواب هر عملی و عقاب هر جرمی نمی کند. پس بغیر شخصی که از جانب حق سبحانه و تعالی مأمور باشد و حسن و قبح را به وحی الهی داند، ارشاد خلق و تکمیل ایشان حاصل نمی گردد. و این شخص را ناچار است از دو جهت: یکی جهت بشریت، که به آن اعتبار مجالست و مؤانست (5551) و مکالمه و مصاحبت با مکلفین نماید و الفت و آمیزش با ایشان کند، که سخن او در نفس ایشان تأثیر نماید؛ و جهت دیگر جهت روحانیت و تقدس و کمال است، که به آن جهت مستعد فیوضات نامتناهی و قرب به جناب اقدس الهی بوده باشد، که از جهت ثانی استفاضه (5552) علوم و حکم و معارف نماید، و به جهت اول به خلق رساند.

چنانچه منقول است که زندیقی (5553) به خدمت حضرت صادق صلوات الله علیه آمد و سؤالا نمود و به جوابهای آن حضرت به شرف اسلام فایز گردید. و

از جمله آن سؤاها این بود که: به چه دلیل اثبات انبیا و رسل می‌نمایید؟ حضرت فرمودند که: چون ما ثابت کردیم خداوندی را که خالق و صانع ماست و منزّه است از صفات ما و از صفات جمیع مخلوقین، و آن صانع حکیمی است و بنای جمیع امورش بر حکمت و مصلحت است و خلق او را نمی‌توانند دید و به لمس و حس در نمی‌آید و جسم نیست که با او روبه‌رو مکالمه و مُحاجه (5554) و گفت‌وگو نمایند، پس ثابت شد که بر وفق حکمت باید رسولان در میان او و خلایق باشند که ایشان را دلالت نمایند بر آنچه مصلحت ایشان در آن است و باعث نفع ایشان است، و راهنمایی کنند به چیزی چند که باعث بقای نوع ایشان است و ترک آنها مورت فَنای ایشان است.

پس ثابت شد که جمعی می‌باید باشند که از جانب حکیم علیم مردم را امر و نهی نمایند و تکالیف الهی و حکم ربانی را به خلق رسانند، و ایشان پیغمبران و اوصیای ایشان‌اند که برگزیده‌های خدایند از میان خلق، که ایشان را تأدیب (5555) به حکمت نموده و کامل گردانیده و مبعوث به حکمت ساخته، که در اخلاق و صفات با عامه خلق شریک نیستند و در خلق و صورت و ترکیب به ایشان شبیه‌اند و از جانب خدا مؤیدند (5556) به دلایل و معجزات و براهین و شواهد، که بر حقیقت ایشان دلالت می‌کند، مثل مرده زنده کردن و کور روشن کردن و پیس را شفا دادن. و هرگز زمین خدا از یکی از ایشان خالی نمی‌باشد، که کمال علم و معجزه‌اش دلیل حقیقت اوست. و هر وصی دلیلی است بر حقیقت پیغمبرش.

و بدان که حضرت در این حدیث اشاره به دلیل دیگر نیز فرموده، که چون انسان مدنی بالطبع (5557) است و هر فردی به دیگری در امور معاش و معاد خود محتاج‌اند، و با یکدیگر آمیزش ایشان ضرور است، و آمیزشها باعث

منازعات (5558) و مشاجرات می‌شود، پس ناچار است ایشان را از حاکمی که رفع منازعات ایشان نماید به نحوی که حیفی (5559) و میلی (5560) در حکم او نباشد. و اگر نه به زودی یکدیگر را می‌کشند و فانی می‌شوند. و این حاکم تا مؤید از جانب خدا نباشد مأمون (5561) از حیف و میل نیست. و ایضا حکم موقوف (5562) است بر علم به خصوصیات احکام، و ظاهر است که عقل بشری احاطه به جمیع خصوصیات احکام نمی‌تواند نمود. پس حاکم مؤید به وحی می‌باید باشد.

فایده ثانیه: در معجزه است بدان که دلیلی که عامه ناس به آن، علم به نبوت نبی به هم توانند رسانید، آن، معجزه است. و آن عبارت است از امر خارق عادت (5563) که از مدعی پیغمبری ظاهر گردد و دیگران از اتیان به مثل (5564) آن عاجز باشند، مانند عصا را اژدها کردن و مرده زنده کردن و ماه را شق (5565) کردن.

و وجه دلالت معجزه بر نبوت ظاهر است. چه، هرگاه شخصی دعوی نماید که من پیغمبر فرستاده خدایم و گواه بر حقیقت من این است که فلان امر غریب را خدا بر دست من جاری می‌کند، و مطابق آنچه گفته به ظهور آید و آن کار خارج از طاقت بشر باشد، علم به هم می‌رسد که آن شخص فرستاده خداست. همچنانچه هرگاه شخصی به حضار مجلس پادشاهی بگوید که: من از جانب پادشاه مأمور شده‌ام که شما را به فلان کار بدارم، و شاهد بر صدق من آن که پادشاه آن روزنه (5566) را سه مرتبه می‌بندد و می‌گشاید، یا سه بار از تخت برمی‌خیزد و می‌نشیند، و پادشاه سخن آن شخص را می‌شنیده باشد - خواه حاضر باشد نزد آن جماعت بی‌حجاب، و خواه پرده در میان باشد - و بعد از

آن مطابق گفته آن شخص از پادشاه به ظهور آید، جمیع حاضران را یقین به هم می‌رسد که آن شخص راست می‌گوید.

و نیز اگر خدای تعالی معجزه را بر طبق گفته مدعی کاذب ظاهر سازد، تصدیق او کرده باشد. و تصدیق کاذب قبیح است و بر خدا روا نیست. ایضا چگونه عقل تجویز می‌نماید که از خداوند با نهایت لطف و رحمت این چنین تصدیقی که موجب ضلالت ابدی خلق باشد به ظهور آید.

و همچنانچه از دیدن معجزه، علم به نبوت به هم می‌رسد، از عمل به ظهور معجزه از راه اخبار متواتره (5567) نیز علم به هم می‌رسد، چنانچه ما را از تواتر (5568) وجود شهر مکه علمی به هم رسیده که بعد از دیدن، هیچ زیاده نمی‌شود.

فایده ثالثه: در تقریر دلیل بر نبوت پیغمبر آخرالزمان محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است بدان که معجزات ظاهرات و آیات باهرات (5569) آن حضرت فوق حد و احصاست.

و از جمله معجزات آن حضرت قرآن مجید است. زیرا که به تواتر معلوم شده است که آن حضرت قرآن را بر طبق دعوی (5570) نبوت خود معجزه آوردند و جمیع فُصَّحَا (5571) و بُلْغَاي (5572) قبایل عرب را، با آن که از ریگ بیابان بیشتر بودند، تکلیف نمودند که در برابر یک سوره کوچک از سوره‌های قرآنی سوره‌ای بیاورید که در بلاغت (5573) و فصاحت (5574) مثل آن باشد، و با وفور جماعات و کثرت ایشان و شدت عدوات و عصبیت و کفری که داشتند، چندان که سعی کردند، چیزی نتوانستند آورد و همه اعتراف به عجز کردند و به مقاتله و کشته شدن تن در دادند و به این امر اتیان نکردند (5575)، با این که در

آن زمان فصاحت و بلاغت پیشه ایشان بود و مدار ایشان بر خطب (5576) و اشعار بود.

چنانچه ابن بابویه علیه‌الرحمه روایت کرده است که: ابن السکیت (5577) که از علمای عامه بود، به خدمت حضرت امام رضا صلوات‌الله علیه آمد و سؤال کرد که: چرا خداوند عالمیان موسی بن عمران را با ید و بیضا (5578) و عصا و چیزی چند که شبیه به سحر بو فرستاد، و حضرت عیسی را به طب فرستاد، و پیغمبر ما را با معجزه سخن و کلام فرستاد؟ حضرت فرمود که: خدا چون موسی را فرستاد، بر اهل عصرش سحر غالب بود و ساحران در آن زمان بسیار بودند. لهذا موسی را با معجزه‌ای چند فرستاد که به آن امری که ایشان در آن مهارت داشتند شبیه بود، و سحر ایشان را باطل گردانید و ایشان عاجز شدند از برابری آن. و به این نحو حجت را بر ایشان تمام کرد. و حضرت عیسی در زمانی مبعوث گردید که کوفته‌های (5579) مزمن (5580) و بلاهای عظیم در آن زمان به هم رسیده بود و مردم به طبیب بسیار محتاج بودند و اطبای ماهر بودند. پس او را به معجزه‌ای چند فرستاد از مرده زنده کردن و کور و پیس را شفا بخشیدن، که اهل آن عصر از آنها عاجز شدند. و حجت الهی بر ایشان تمام شد. و پیغمبر ما را در زمانی مبعوث گردانید که مدار اهل آن عصر بر خطبه‌ها و کلامهای بلیغ و اشعار بود، و تفاخر ایشان به همین صنعت سخن بود. پس آن حضرت از کتاب الهی و مواعظ و احکام چیزی چند آورد که ایشان معترف به عجز خود شدند، و حجت خدا را بر ایشان تمام کرد.

ابن السکیت گفت که: والله که مثل تو عالمی در این زمان من ندیده‌ام. بگو که امروز حجت خدا بر مردم چه چیز است؟ فرمود که: حجت خدا در این زمان

عقل است که به آن تمیز نمایی میان کسی که راست بر خدا گوید، و تصدیق او نمایی و به گفته او عمل کنی، و کسی که دروغ بر خدا بندد او را تکذیب کنی.

ابن السکیت گفت که: والله جواب حق همین است.

و غیر قرآن از معجزات و خوارق عادات - که در کتب خاصه و عامه روایت نموده‌اند و اکثر آنها به تواتر پیوسته - بسیار است. و بر تقدیر (5581) عدم تواتر بعضی، در متواتر بودن قدر مشترک میان آنها شکی نیست، مثل شق قمر، و حرکت کردن درخت از جای خود و آمدن به نزد آن حضرت و باز به فرموده او به جای خود برگشتن، و جاری شدن آب از میان انگشتان مبارکش به نحوی که جمیع لشکر و چهارپایان از آن سیراب شدند، تسبیح گفتن سنگریزه در دست آن حضرت، و سخن گفتن بزغاله مسموم که: زهر بر من زده‌اند، و سیر گردانیدن جمعی کثیر از طعام اندک، و گرویدن جن، و برگردانیدن آفتاب برای نماز حضرت امیرالمؤمنین، و شهادت دادن سوسمار بر نبوت او، و شکوه کردن ناقه (5582) از صاحبش؛ و با وجود چیزی نخواندن و از بشری تعلیم نگرفتن، از احوال گذشته‌ها از پیغمبران و غیر ایشان خبر دادن موافق واقع بدون خللی و اختلافی، و با این حال بر جمیع حقایق مطلع بودن، و از هیچ کس در حجت مغلوب نشدن، و در هیچ سؤال عاجز از جواب نشدن، و خبر دادن از وقوع امور بسیار در زمان آینده، و همه به فعل آمدن، مثل فتح مکه و فتح خیبر و مغلوب شدن روم و مفتوح گشتن خزاین فارس و روم به دست اهل اسلام، و مقاتله نمودن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با سپاه عایشه و طلحه و زبیر و با معاویه و با خوارج نهروان، و مظلومیت اهل بیت علیهم السلام، و وفات حضرت فاطمه و شهادت حسنین صلوات الله علیهم، و اختلاف امت به هفتاد و سه فرقه، و مسلط گشتن

اهل اسلام بر بلاد، و غالب گشتن این دین بر ادیان انبیای سابق، و به هم رسیدن صوفیه در این امت چنانچه در این حدیث ابوذر خواهد آمد.

و امثال این معجزات زیاده از آن است که احصا توان نمود.

و قطع نظر از اینها از ملاحظه اوصاف و اطوار آن حضرت از نسب و حسب و علم و حلم و خلق و همت و مروت و امانت و دیانت و عدالت و شجاعت و فتوت (5583) و زهد و ورع و قناعت و ریاضت و عبادت و ترک علایق و صفای طینت و مجاهده با نفس و حسن سلوک و کیفیت معاشرت با خلق و راستی گفتار و درستی کردار و استقرار محبتش در دلها و سایر صفات حمیده (5584) و آثار پسندیده آن جناب، هر عاقلی را جزم (5585) به حقیقت آن حضرت به هم می‌رسد.

و همچنین اگر کسی اندک تأملی بکند در احکام دین و ضوابط شریعت مقدس او، می‌داند که این قانون و این نسق (5586) از غیر خداوند عالمیان نمی‌باشد.

و اخبار به بعثت آن حضرت در کتابهای انبیای سابقه که الحال در میان هست بسیار است و ذکر آنها موجب تطویل (5587) می‌شود.

و در بیان معجزات آن جناب به ایراد یک حدیث در این باب اکتفا می‌نماییم. حمیری (5588) در کتاب قرب‌الاسناد به سند عالی (5589) از مُعمر (5590) روایت کرده که: حضرت امام رضا علیه السلام فرمود که: پدرم موسی بن جعفر علیه السلام مرا خبر داد که روزی نزد پدرم جعفر ابن محمد علیه‌الصلوة و السلام بودم، و من طفل خُماسی بودم (یعنی: قامت پنج شبر (5591) بود، یا: پنجساله بودم) که جماعتی از یهود به خدمت پدرم آمدند و گفتند که: تو فرزند محمدی که پیغمبر این امت است و حجت بر اهل زمین است؟ فرمود که: بلی. ایشان

گفتند که: ما در تورات خوانده‌ایم که خدا حضرت ابراهیم را و فرزندان او را کتاب و حکمت و نبوت کرامت کرده و برای ایشان پادشاهی و امامت مقرر فرموده. و همیشه چنین یافته‌ایم اولاد پیغمبران را که خلافت و پیغمبری و وصیت از ایشان تجاوز نمی‌نماید و به غیر ایشان نمی‌رسد. پس چرا از شما که نسل پیغمبرید به در رفته و به دیگران قرار گرفته و شما را ضعیف و مغلوب می‌بینم و حرمت پیغمبر شما را در امر شما مرعی نمی‌دارند (5592) و شما را چنانچه باید، اکرام نمی‌نمایند (5593)؛ چشمان حضرت صادق علیه السلام گریان شد و فرمود که: بله؛ همیشه پیغمبران و اوصیا و امینان خدا مظلوم و مقهور بوده‌اند و به ناحق کشته شده‌اند و همیشه ظالمان غالب بوده‌اند؛ و اندکی از بندگان خدا شاکر و مطیع او می‌باشند.

ایشان گفتند که: انبیا و اولاد ایشان بی‌تعلیم خلق، علوم الهی را می‌دانند، و به تلقین الهی عالم به علوم او می‌باشند و ائمه و پیشوایان خلق و خلیفه‌های پیغمبران و اوصیای ایشان چنین می‌باید باشند. آیا علوم الهی به شما چنین رسیده؟ حضرت به من فرمود که: پیش بیا ای موسی. پس من نزدیک رفتم، دست بر سینه من مالید و فرمود که: خداوندا تو او را تقویت فرما و تأیید کن به نصرت و یاری خود به حق محمد و آل محمد. و به آن گروه یهود گفت که: آنچه می‌خواهید از او سؤال نمایید.

ایشان گفتند که: ما چگونه سؤال کنیم از طفلی که چیزی هنوز نیافته و به مرتبه علم نرسیده؟ من گفتم به ایشان که: سؤال نمایید از روی تفقه (5594) و فهمیدن، و عنت (5595) و لجاج (5596) را بگذارید.

گفتند که: ما را خبر ده از نه آیتی که خدا معجزه حضرت موسی گردانیده

بود.

من گفتم که: عصا بود که ازدها می‌شد، و دست خود را از گریبان بیرون می‌آورد و جهان را از نور روشن می‌ساخت، و ملخ و شپش و وزغ (5597) و خون را بر اصحاب فرعون گماشت، و طور را بر بالای سر بنی‌اسرائیل آورد، و من (5598) و سلوی (5599) برای ایشان آورد - و من و سلوی هر دو یک آیت است -، و دریا را برای ایشان شکافت.

گفتند: راست گفتی. بگو پیغمبر شما چه آیت و معجزه‌ای آورد که به آن شک از دل امتش زایل شد و به او گرویدند؟ گفتم: آیات و معجزات بسیار است. من پاره‌ای را بشمارم. گوش بدارید و بفهمید و حفظ نمایید.

و اما اول: شما می‌دانید که جن و شیاطین پیش از بعثت آن حضرت به آسمانها می‌رفتند و گوش می‌دادند و خبرها به زمین می‌آوردند و به کاهنان می‌گفتند. و بعد از رسالت او ایشان را به تیر شهاب و ریختن ستاره‌ها راندند و منع کردند، و کاهنان و ساحران باطل شدند و خبرهای ایشان منقطع شد. دویم: سخن گفتن و گواهی دادن گرگ بر پیغمبری آن حضرت (چنانچه در قصه ابوذر گذشت).

سیم آن که: اتفاق داشتند دوست و دشمن بر راستی لهجه (5600) و امانت و دیانت و دانایی او در ایام طفولیت و در هنگام شباب و جوانی و در سن کهولیت و پیری او. و همه معترف بودند که مانند او در علوم و کمالات نیست.

چهارم آن که: چون سیف بن ذی یزن (5601) پادشاه حبشه شد، گروه قریش با عبدالمطلب به زند او رفتند. او از احوال آن حضرت از ایشان سؤال کرد و اوصاف آن حضرت را به ایشان گفت که پیغمبری با این اوصاف در میان شما به هم خواهد رسید. جمیع قریش اقرار کردند که: این اوصاف محمد است

که تو می‌شماری. گفت: زمان بعثت او نزدیک شده است و مستقر (5602) او در مدینه خواهد بود و در آنجا مدفون خواهد شد.

پنجم آن که: چون ابرهه بن یکسوم (5603) که پادشاه یمن بود، فیلان را آورد که کعبه را خراب کند قبل از بعثت آن حضرت، عبدالمطلب گفت که: این خانه صاحبی دارد که نمی‌گذارد که آن را خراب کنند. و اهل مکه را جمع کرد و دعا کرد. و این بعد از خبر سیف ابن ذی یزن بود، و به برکت آن حضرت خدا ابابیل (5604) را بر ایشان فرستاد و ایشان را هلاک کرد و مکه و اهل مکه را نجات داد.

ششم آن که: ابوجهل (5605) سنگی برگرفت و به طلب آن حضرت بیرون آمد. دید که در پشت دیواری خوابیده. خواست که آن سنگ گران (5606) را بر روی آن حضرت بیندازد، به دستش چسبید و چندان که تلاش کرد، نتوانست انداخت.

هفتم آن که: ابوجهل از اعرابی شتری خریده بود و زرش را نمی‌داد. اعرابی به نزد قریش آمد و شکایت کرد. ایشان از باب تمسخر، آن حضرت را نشان اعرابی دادند - و حضرت در نزد کعبه نماز می‌گزارد - گفتند: او را بگو که حق تو را از ابوجهل بگیرد. چون اعرابی به نزد حضرت آمد و طلب نصرت نمود، حضرت او را با خود به در خانه ابوجهل برد و در را کوفت. ابوجهل متغیرالاحوال (5607) بیرون آمد و گفت: چه کار داری؟ فرمود که: حق اعرابی را بده. گفت: می‌دهم. و در ساعت (5608) حق اعرابی را تسلیم کرد.

اعرابی به نزد قریش آمد و گفت: خدا شما را جزای خیر دهد که آن شخص حق مرا از او گرفت.

قریش به ابوجهل گفتند که: حق اعرابی را به فرموده محمد دادی؟ گفت: بلی. گفتند: ما استهزا به اعرابی می‌کردیم و می‌خواستیم تو را به آزار محمد بداریم. ابوجهل گفت که: چون در را گشودم و گفت: حق اعرابی را بده، نظر کردم، جانور مهیبی از بابت (5609) شتر دیدم که دهان باز کرده و رو به من آورده و می‌گوید: بده. اگر می‌گفتم: نه، سرم را می‌کند. از ترس دادم.

هشتم آن که: قریش نضر بن الحرث (5610) و عقبه بن ابی معیط (5611) را به نزد یهودان مدینه فرستادند که احوال آن حضرت را از ایشان پرسند که او پیغمبر است یا نه، و پادشاهی او ثباتی خواهد داشت؟ چون بیامدند، یهود گفتند که: اوصاف او را به ما نقل کنید. چون ذکر کردند، پرسیدند که: از شما چه جماعت تابع او شده‌اند؟ گفتند: مردم پست (5612) و فقیر تابع او گردیده‌اند. یکی از علمای ایشان فریاد برآورد که: همین پیغمبری است که ما اوصاف او را در تورات خوانده‌ایم، و خوانده‌ایم که قوم او زیاده از دیگران با او دشمنی خواهند کرد.

نهم آن که: چون حضرت هجرت فرمود، قریش (5613) سُرَاقه بن جُعشُم (5614) را به طلب آن حضرت فرستادند. چون حضرت او را دیدند فرمودند که: خداوندا دفع شر او از ما بکن. در حال پاهای اسبش به زمین فرو رفت. فریاد برآورد که: ای محمد مرا رها کن که من عهد می‌کنم که همیشه خیرخواه تو باشم و با دشمن تو مصالحه ننمایم. حضرت فرمود که: خداوندا اگر راست می‌گوید اسبش را رها کن. پس رها شد و برگشت، و از آن عهد برنگشت.

دهم آن که: عامر بن الطفیل (5615) و ازید بن قیس (5616) (5617) هر دو به نزد آن حضرت آمدند و عامر به ازید گفت که: چون به نزد او می‌رویم من او

را مشغول سخن می‌سازم و تو به شمشیر کار او بساز. چون بیامدند، چندان که
عامر با حضرت سخن گفت، ازید کاری نکرد.

چون بیرون آمدند عامر، ازید را زیاده از حد ملامت کرد که: ترسیدی؟ او
گفت که: هرگاه اراده می‌کردم که بزنم، بغیر تو دیگری نمی‌دیدم، و اگر می‌زدم
بر تو می‌زدم.

یازدهم آن که: روزی ازید بن قیس (5618) (5619) و نصر بن الحرث با
یکدیگر متفق شدند که غیب از آن حضرت بپرسند. چون به خدمت آن حضرت
رسیدند حضرت متوجه ازید شدند و فرمودند که: به یاد داری روزی را که با
عامر آمدی و قصد کشتن من داشتی و خدا نگذاشت؟ و تمام قصه را نقل فرمود.
ازید گفت که: والله که بغیر من و عامر کسی از این قصه خبر نداشت و کسی تو
را باخبر نکرده مگر ملک آسمان. و شهادت گفت و مسلمان شد.

دوازدهم آن که: گروهی از یهود آمدند نزد جدم علی ابن ابی طالب و گفتند
که: رخصت بگیر که ما بر پسر عمت در آییم که سؤال چند از او داریم. چون
حضرت رخصت طلبید حضرت رسول فرمود که: از من چه می‌خواهند؟ من
بنده‌ای از بندگان خدایم؛ آنچه به من تعلیم می‌نماید می‌دانم. پس رخصت فرمود.
چون داخل شدند فرمود که: می‌خواهید خود سؤال کنید یا من مطلب شما را
بیان کنم. ایشان گفتند: تو بیان کن. فرمود که: آمده‌اید که از احوال ذی‌القرنین
(5620) سؤال کنید؟ گفتند: بله فرمود که: طفلی بود از اهل روم (5621)، و
پادشاه شد و به مشرق و مغرب عالم رفت و در آخر، سد را بنا کرد، گفتند که:
گواهی می‌دهیم که چنین است.

سیزدهم آن که: وابصه بن معبد اسدی به خدمت حضرت آمد و در خاطر
گذرانید که از هر گناه و ثوابی از او سؤال خواهد کرد. حضرت فرمود که:

آمده‌ای که سؤال از نیکی و گناه بکنی؟ پس دست بر سینه او زد و فرمود که: بر (5622) و نیکی آن چیزی است که نفس تو به آن مطمئن شود و دلت گواهی بدهد که آن حق است، و در سینه‌ات حقیقت آن مستقر گردد.

و اثم (5623) و گناه آن است که در سینه‌ات گردد و در دلت جولان کند، و دلت بر حقیقت آن گواهی ندهد، هر چند تو را فتوا دهند که خوب است. آن را مکن.

چهاردهم آن که: گروه عبدالقیس (5624) به خدمت آن حضرت آمدند، و چون مطلب (5625) ایشان به عمل آمد حضرت فرمود که: خرما ی بلاد خود که همراه دارید بیاورید. هر یک از ایشان نوعی از خرما آوردند. حضرت نام آن خرماها را - همه را - فرمود. ایشان گفتند که: تو خرما ی بلاد ما را از ما بهتر می‌شناسی. پس حضرت خصوصیات زمینها و خانه‌های ایشان را بیان فرمود. گفتند که: تو مگر بلاد و خانه‌های ما را دیده‌ای؟ حضرت فرمود که: حجاب از پیش برداشتند، من از اینجا دیدم. پس یکی از ایشان برخاست و گفت: خالویی (5626) دارم، دیوانه شده است. حضرت او را طلبید و ردایش (5627) را گرفت و سه مرتبه فرمود که: بیرون رو ای دشمن خدا! همان ساعت عاقل شد. و گوسفند پیری با خود داشتند، حضرت گوش آن را در میان دو انگشت خود گرفت و فشرد. به شکل داغ، علامتی در آن پیدا شد و فرمود که: بگیری این را که این علامت در گوش فرزندان این گوسفند خواهد بود تا روز قیامت. و هنوز در گوش اولاد آن این علامت هست و معروف است.

پانزدهم آن که: در سفری حضرت بر شتری گذشت که وامانده بود و حرکت نمی‌کرد.

آبی طلبید و مضمضه نمود و در ظرفی کرد و در گلوی شتر ریخت و فرمود که: خداوندا چنین کن که خلاد (5628) و عامر (5629) و رفیق ایشان را بگیرد. پس ایشان هر سه سوار آن شتر شدند و برجست و در پیش شتران دیگر می‌دوید.

شانزدهم آن که: در سفری ناقه یکی از صحابه گم شد. او گفت که: اگر پیغمبر است، می‌داند که شتر من در کجاست. حضرت او را طلبید و گفت: ناقه تو در فلان موضع، مهارش به درختی بند شده است. رفت و گرفت. هفدهم آن که: حضرت بر شتری گذشت، آن شتر سر پیش آورد و سخنی گفت.

حضرت فرمود که: شکایت صاحبش می‌کند که با او بد سر می‌کند. حضرت صاحبش را طلبید و فرمود که: این شتر را به دیگری بفروش. و به راه افتاد. آن شتر برجست و از پی حضرت روان شد و فریاد می‌کرد و استغاثه می‌نمود. حضرت فرمود که: می‌گویند که: از برای من صاحب نیکویی به هم رسان. پس حضرت فرمود حضرت امیرالمؤمنین را که: این را خریداری نما. حضرت آن را خرید و داشت تا جنگ صفین (5630).

هیجدهم آن که: روزی حضرت در مسجد نشسته بودند. شتری از در مسجد درآمد و همه جا دوید تا به نزد آن حضرت آمد و سر در دامن حضرت گذاشت و استغاثه کرد.

حضرت فرمود که: می‌گویند که: صاحب من امروز مرا می‌خواهد برای ولیمه (5631) پسرش بکشد.

و از من استغاثه می‌نماید که نگذارم او را بکشد. شخصی از صحابه گفت که: بله؛ شتر فلان شخص است و امروز برای ولیمه پسرش اراده کشتن این شتر دارد. حضرت فرستاد و شفاعت فرمود. از کشتنش گذشت.

نوزدهم آن که: حضرت نفرین فرمود بر قبیله مُضَر (5632) که خدا قحط بر ایشان مستولی سازد. ایشان مبتلا به قحط شدند. به خدمت حضرت فرستادند و اضطرار خود را عرض کردند و تضرع کردند که از تقصیر ایشان بگذرد. حضرت فرمود که: خداوندا نفرین مرا بر ایشان مستجاب فرمودی. اکنون التماس می‌نمایم که بر ایشان باران نافیعی زود بفرستی و چنین کنی که ضرر به ایشان نرساند. هنوز در دعا بود حضرت که بارانی ریخت که عالم را گرفت و یک هفته بر ایشان بارید. اهل مدینه آمدند و گفتند: یا رسول‌الله راههای ما بند شد و بازارهای ما بسته شد. حضرت اشاره فرمود به ابر که: بر حوالی بیار و بر ما مبارک. ابر از مدینه دور شد و تا یک ماه در حوالی مدینه می‌بارید.

بیستم آن که: حضرت را قبل از بعثت در طفولیت، ابوطالب به سفر شام برد. در راه در حوالی دیر به بحیرای راهب فرود آمدند. و بحیرا (5633) علوم کتب آسمانی را می‌دانست و کتب بسیار خوانده بود و در تورات و کتب دیگر خوانده بود که پیغمبر آخرالزمان در این اوقات بر این مکان عبور خواهد فرمود. چون این قافله را دید فرمود طعامی مهیا کردند و اهل قافله را به ضیافت طلبید. و در میان ایشان چندان که تفحص نمود کسی نیافت که موافق اوصافی باشد که در کتب خوانده بود. گفت: آیا بر سر بارهای شما دیگر کسی از قوم شما مانده است که حاضر نشده باشد؟ گفتند: بله؛ طفل یتیمی هست با ما که نیامده است.

بحیرا نظر کرد، دید که حضرت خوابیده و ابر بر سر حضرت سایه کرده. بحیرا گفت که: آن یتیم را بطلبید که او دُر یتیم (5634) است و مطلب من آن پیغمبر واجب‌التعظیم (5635) است.

چون حضرت متوجه شدند، بحیرا دید که ابر با آن آفتاب فلک نبوت حرکت می‌کند و سایه می‌افکند. پیامد و شرایط بندگی به تقدیم رسانید و به قریش گفت که: این پیغمبر آخرالزمان است و از جانب خدا مبعوث خواهد شد. و از احوال آن حضرت بسیار بیان کرد.

بعد از آن خبر، قریش از آن حضرت مهابت (5636) بسیار داشتند و زیاده تعظیم می‌نمودند، و چون به مکه آمدند سایر قریش را خبر دادند و به این سبب خدیجه بنت خُوَیَلد (5637) به تزویج آن حضرت رغبت فرمود. و او بزرگ زنان قریش بود و صنادید (5640) و اکابر قریش همه خواستگاری او نمودند. ابا کرد و به شرف مزاجت آن حضرت مشرف شد.

بیست و یکم آن که: قبل از هجرت، حضرت علی بن ابی‌طالب را فرمود که: خدیجه را بگو طعامی مهیا کند. و فرمود که: خویشان ما را از فرزندان عبدالمطلب طلب کن.

حضرت چهل نفر از خویشان را طلب نمود. چون بیامدند، فرمود که: یا علی طعام بیاور.

حضرت آن قدر طعام آوردند که سه نفر سیر توانند شد. به ایشان فرمود که: بخورید و بسم‌الله بگویید. ایشان بسم‌الله نگفتند. حضرت خود بسم‌الله فرمود. ایشان به خوردن مشغول شدند و همگی سیر شدند. ابو‌جهل گفت: محمد خوب سحری برای شما کرد. به طعام سه نفر چهل نفر را سیر کرد. از این سحر بالاتر

نمی‌باشد. حضرت امیر فرمود که: بعد از چند دیگر فرمود که ایشان را طلبیدم و از همان قدر طعام ایشان را سیر گردانید.

بیست و دویم آن که: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: من به بازار رفتم و گوشتی خریدم به یک درهم، و قدری ذرت خریدم به یک درهم، و به نزد حضرت فاطمه علیها السلام آوردم. فاطمه ذرت را نان پخت و گوشت را شوربا (5641) کرد و فرمود که: اگر پدرم حضرت رسول را می‌طلبیدی، با یکدیگر می‌خوردیم. چون به خدمت آن حضرت آمدم بر پهلو خوابیده بود و می‌فرمود که: خداوندا پناه می‌برم به تو از گرسنگی. من عرض نمودم که: یا رسول‌الله طعامی نزد ما حاضر شده اگر میل می‌فرمایی. برخاستند و از ضعف بر من تکیه فرمودند.

چون به نزد حضرت آمدند فرمودند که: ای فاطمه طعام بیاور. حضرت فاطمه دیگ را با گرده‌های نان حاضر گردانید. حضرت جامه‌ای بر روی نان پوشید و فرمود که: خداوندا برکت ده طعام ما را. پس فرمود که: نه کاسه و نه گرده نان برای زنان خود یک یک جدا کردند و فرستادند. پس فرمود که: از برای فرزندان و شوهر خود حصه‌ای (5642) بگذار. پس فرمود که: خود تناول نما و برای همسایگان همه حصه‌ای بفرست. و بعد از اینها همه، تا چند روز آن برکت نزد ما بود و از آن می‌خوردیم.

بیست و سیم آن که: زن عبدالله بن مسلم (5643) (5644) گوسفندی برای آن حضرت آورد که به زهر بریان کرده بود. و در آن وقت بشر بن البراء بن عازب در خدمت آن حضرت بود و او از آن تناول کرد و حضرت تناول نفرمود که: این گوسفند می‌گوید که مرا به زهر آلوده کرده‌اند. و بعد از زمانی بشر بمرد. حضرت آن زن را طلبید و فرمود که: چرا چنین کردی؟ گفت: شوهر من و

اشراف قوم مرا کشته بودی. گفتم اگر پادشاه است کشته خواهد شد، و اگر پیغمبر است خدا او را مطلع خواهد گردانید که نخورد.

بیست و چهارم آن که: جابر بن عبدالله انصاری گفت که: مردم را در روز خندق دیدم که مشغول حفر خندق اند و همگی گرسنه اند. و حضرت پیغمبر را مشاهده نمودم که مشغول کندن است و از گرسنگی شکمش بر پشت چسبیده. آمدم به خانه و حال را با زن خود گفتم. زن گفت که: در خانه ما یک گوسفند هست و پاره‌ای ذرت. گوسفند را کشتم و گفتم ذرت را نان کرد و نصف گوسفند را بریان کرد و نصفی را مَرَق (5645) ساخت، و به خدمت حضرت آمدم و عرض نمودم که: طعامی مهیا کرده‌ام؛ می‌خواهم تشریف بیاوری و هر کس را خواهی با خود بیاوری.

حضرت جمیع صحابه را ندا فرمود که: جابر شما را به سوی طعام خود دعوت می‌نماید. جابر ترسان و با خجالت تمام به خانه آمد و به زن خود گفت که: عجب فضیحتی (5646) شد. جمیع صحابه با حضرت آمدند. زن پرسید از جابر که: تو ایشان را خواندی یا حضرت؟ جابر گفت که: حضرت طلبید ایشان را. زن گفت که: پس باک نیست. او بهتر می‌داند از تو.

جابر گفت که: چون حضرت تشریف آوردند فرمودند که: نَطْعها (5647) پهن کردیم در میان شارع (5648)، و فرمود که کاسه‌ها و ظرفها به هم رسانیدیم، و پرسید که: چه مقدار طعام داری؟ آنچه بود عرض نمودم. فرمود که: یک جامه بر روی ظرفی که یَخْنی (5649) در آنجاست و بر روی دیگ مرق، و بر روی تنور بیوشانید، و از زیر جامه به در آورید و کاسه‌ها پر کنید و برای مردم ببرید. ما چنین کردیم و چندان که بیرون آوردیم، کم نشد، تا آن که سه هزار نفر از

صحابه که با حضرت بودند سیر شدند و جابر و اهل خانه‌اش سیر شدند، و هدیه برای همسایه‌ها فرستادند و چند روز دیگر طعام در خانه داشتیم.

بیست و پنجم آن که: سعد بن عباده انصاری (5650) پسینی (5651) به خدمت حضرت آمد - و حضرت صایم (5652) بودند -، آن حضرت را با امیرالمؤمنین علیه السلام دعوت فرمود. چون تشریف بردند و طعام تناول فرمودند، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که: پیغمبر و وصی او در خانه تو افطار نمودند ای سعد. طعام تو را ابرار و نیکان خوردند، و نزد تو روزه‌داران افطار کردند، و ملائکه بر شما صلوات فرستادند. چون حضرت برخاستند سعد الاغی برای حضرت حاضر گردانید و قطیفه (5653) بر روی آن انداخت و از حضرت التماس کرد که سوار شوند. و آن الاغ بسیار بدراه و کُند بود. چون حضرت سوار شدند به برکت قدم آن حضرت آن الاغ چنان رهوار و خوشراه شده بود که هیچ اسبی به آن نمی‌رسید.

بیست و ششم آن که: آن حضرت از حُدیبیه (5654) مراجعت می‌فرمود. در راه به آبی رسیدند بسیار ضعیف، به قدر آن که یک سوار یا دو سوار سیراب شود. حضرت فرمود که: هر که پیش از ما به آب برسد، آب نکشد. چون حضرت بر سر آب رسیدند قدحی طلبیدند و مضمضه فرمودند در آن قدح، و آب مضمضه را به چاه ریختند. آب آن چاه به حدی بلند شد که همگی سیراب شدند و مشکها و مطهره‌های (5655) خود را پر کردند و وضو ساختند.

بیست و هفتم: خبرهایی که از امور آینده فرمودند و همه موافق فرموده آن حضرت واقع شد.

بیست و هشتم آن که: در صبحا (5656) شب معراج، قصه شب را نقل می‌فرمودند، جمعی از منافقین تکذیب آن حضرت فرمودند. فرمود که: به

قافله‌ای گذشتم که آذوقه می‌آوردند و هیئت ایشان چنین بود و در فلان محل ایشان را ملاقات کردم و فلان متاع با خود داشتند، و در فلان روز هنگام طلوع آفتاب از عقبه (5657) بالا خواهند آمد، و در پیش قافله، شتر گندمگونی (5658) خواهد بود. چون آن روز شد همگی دویدند که حقیقت حال را معلوم نمایند. و چون آفتاب طلوع کرد آنچه فرموده بود به ظهور آمد.

بیست و نهم آن که: از جنگ تبوک (5659) مراجعت می‌فرمودند. در منزلی تشنگی بر صحابه غالب شد و همگی به خدمت آن حضرت آمدند و گفتند: الماء الماء یا رسول الله (5660).

حضرت به ابوهیره (5661) گفت که: هیچ آب با خود داری؟ گفت: به قدر قدحی در مطهره من مانده است. فرمود که: بیاور. و در میان قدحی ریخت و دعا فرمود (و در روایات دیگر: دست مبارک در میان قدح گذاشت)، آب از میان انگشتانش جاری شد و فرمود که: هر که آب می‌خواهد بیاید. و آن قدر آب جاری شد که جمیع سیر آب شدند و مشکهای خود را پر کردند. پس چون همه سیراب شدند خود تناول فرمودند و به ابوهیره آب داد.

سی ام آن که: حضرت، خواهر عبدالله بن رواحه انصاری (5662) را دیدند در ایام کندن خندق که چیزی با خود دارد. پرسیدند که: به کجا می‌روی؟ گفت: این خرماها را برای برادرم عبدالله می‌برم. فرمود که: نزد من آور. و از وی گرفتند و نطعها طلبیدند و این خرماها را بر روی نطعها پهن کردند و جامه‌ای بر روی آن پوشیدند و متوجه نماز شدند.

چون فارغ شدند، نطعها پر از خرما شده بود. صحابه را طلبیدند. هر یک آنچه می‌خواستند خوردند و توشه برگرفتند و آنچه ماند به آن زن عطا فرمود.

سی و یکم آن که: در سفری بودند و صحابه بسیار گرسنه شدند. فرمود که: هر که توشه با خود دارد برای ما بیاورد. چند نفر آوردند. مجموع به قدر یک صاع (5663) شد. پس نطعها و جامه‌ها طلبیدند و این یک صاع خرما را بر روی نطعها ریختند و به جامه‌ها مستور (5664) گردانیدند و دعا فرمودند. خدا آن قدر زیادتی و برکت کرامت فرمود که تا مدینه همگی توشه داشتند.

سی و دویم آن که: از بعضی سفرها مراجعت می‌فرمودند، جمعی بر سر راه آمدند و گفتند: یا رسول‌الله چاهی داریم که در هنگام وفور آب بر سر آن چاه اجتماع می‌نماییم، و آبش که کم می‌شود بر آبهای دیگر که حوالی ماست متفرق می‌شویم. و آب کم شده و جمعی از دشمنان مانع ما شده‌اند از رفتن بر سر آن آبها. دعا بکن که آب ما زیاده شود. حضرت آب دهان در چاه ایشان انداخت، چندان آب ایشان زیاده شد که عمق آن را نمی‌دانستند.

چون این خبر به مُسَیْلَمَه کذاب (5665) رسید، آب دهان در چاهی افکند که آبش زیاده شود، به نحوست او چاه خشک شد.

سی و سیم آن که: چون حضرت دعا فرمود که زمین اسب سُرَاقَه بن جُعْشُم را رها کرد، تیری از جعبه بیرون آورد و به نشانه به آن حضرت داد و التماس نمود که: چون بر اعیان (5666) من برسید این تیر را به نشانه به ایشان بدهید و آنچه احتیاج باشد از مطعومات (5667) از مال من بگیرید. چون حضرت به ایشان رسیدند، بزی به هدیه آوردند که آبستن نبود و شیر نداشت. حضرت دست بابرکت بر پستان آن بز مالیدند، فی الحال (5668) حامله شد و شیر از پستانش روان شد چندان که تمام ظرفها را پر کردند.

سی و چهارم آن که: مهمان زنی شدند که او را ام‌شریک می‌گفتند. مشکی نزد آن حضرت آورد که اندکی روغن در آن بود. حضرت با صحابه تناول فرمودند و

دعا فرمودند برای آن زن به برکت. تا آن زن زنده بود روغن از آن مشک بیرون می‌آورد و تمام نمی‌شد.

سی و پنجم آن که: چون سوره تبت (5669) نازل شد در مذمت ابولهب (5670) و زنش ام‌جمیل (5671)، زن او سنگی برگرفت و به طلب حضرت آمد. چون پیدا شد، ابوبکر به حضرت گفت که: یا رسول‌الله ام‌جمیل می‌آید خشمناک، و سنگی در کف دارد و می‌خواهد بر تو زند. حضرت فرمود که: مرا نخواهد دید. چون نزدیک شد، از ابوبکر احوال آن حضرت را پرسید که کجاست؟ ابوبکر گفت که: هر کجا که خدا خواهد. نمی‌دانم. او گفت که: اگر او را می‌دیدم این سنگ را بر او می‌انداختم. او مرا هجو کرده است (5672). به حق لات و عزی (5673) که من نیز شاعرم و او را هجو می‌توانم کرد. چون او برفت، ابوبکر گفت که: چون بود که شما حاضر بودید و شما را ندید؟ حضرت فرمود که: خدا میان من و او حجابی مقرر ساخت که دیده او بر من نیفتاد. پس فرمود که: از جمله معجزات، کتابی است که گواه بر حقیقت خود و جمیع کتابهای گذشته است. و عقلهای متفکران در کمال آن حیران است، با معجزات بسیار دیگر که اگر ذکر کنیم به طول می‌انجامد.

آن یهودان گفتند که: ما چه دانیم که آنچه از معجزات بیان کردی راست است؟ حضرت امام موسی علیه السلام فرمود که: ما چه دانیم که آنچه شما از معجزات حضرت موسی ذکر می‌کنید حق است؟ ایشان گفتند که: به نقل نیکان و راستگویان، ما علم به هم رسانیده‌ایم. حضرت فرمود که: پس در اینجا نیز بدانید حقیقت اینها را به خبر دادن طفلی که از خلقی یاد نگرفته و به علم الهی دانسته. و اصل خبر دادن او گواه حقیقت است. ایشان همه گفتند که: گواهی می‌دهیم که

خدا یکی است و محمد، پیغمبر فرستاده اوست و شما پیشوایان و امامان و حجت‌های خدایید بر خلق.

آن گاه حضرت صادق علیه السلام برجست و پیشانی حضرت امام موسی علیه السلام را بوسیده و فرمود که: تویی امام و حجت الهی بعد از من.

پس جمیع آن گروه را خلعت (5674) داد و نوازش (5675) نمود و زر‌ها عطا فرمود، و با اسلام کامل برگشتند.

بدان که اگر کسی اندک بصیرتی داشته باشد و در احوال و اطوار آن حضرت و اهل بیت او صلوات‌الله علیهم نظر نماید، می‌داند که آیات صدق و حقیقت ایشان نهایت ندارد و هر حدیثی از احادیث ایشان معجزه کاملی است برای حقیقت ایشان. (5676) و همیشه آثار فیض ایشان به شیعیان می‌رسد و به توسل به ایشان مطالب (5677) ایشان محصل (5678) می‌گردد و ابواب فیض به برکت ایشان بر خلق مفتوح می‌گردد. بله؛ روشنی که بسیار شد دیده‌های معیوب را کور می‌گرداند. زیادتی نور و جلالت و عظمت ایشان است که دیده جمعی را نابینا کرده است. دوست و دشمن همه اعتراف به فضل و بزرگواری ایشان دارند و هر یک از ایشان دلیل‌اند بر حقیقت خود و امامت باقی ائمه، بلکه بر وجود واجب‌الوجود و کمال علم او و کمالات قدرت او و جمیع کمالات او، صلوات‌الله علیهم أجمعین الی یوم الدین. (5679) فایده رابعه: در عصمت انبیاء باید دانست که پیغمبر ما به نص قرآن مبعوث بر کافه عالمیان است از آدمیان و جنیان؛ و خاتم پیغمبران است که بعد از او پیغمبری نمی‌باشد. و آن جناب و جمیع پیغمبران از جمیع گناهان صغیره و کبیره از اول عمر تا آخر عمر معصوم و منزّه‌اند. و باید اعتقاد داشت موافق احادیث متواتره که پدران آن حضرت تا حضرت آدم همه بزرگواران و انبیا و اوصیا بوده‌اند و از کفر و شرک مبرا بوده‌اند

و در هر عصری بهترین اهل عصر خود بوده‌اند و مادران حضرت تا حوا همگی
مظہرات از زنا و بدیہا بوده‌اند.

و آنچه اهل سنت - لعنہم اللہ - در تواریخ و تفاسیر خود ذکر نموده‌اند از
چیزهایی که مستلزم نسبت گناه است به آن جناب، یا به غیر او از پیغمبران، یا
متضمن کفر و شرک است به پدر و مادر آن حضرت یا یکی از اجداد آن
حضرت، همه دروغ و افتراست و محض تهمت و خطاست. و چون خلیفہ‌های
ثلاثہ ایشان به انواع کفر و فسق و بدیہا آراسته بودند، از برای آن که قباحت آن
را در نظرها برطرف کنند، به هر یک از پیغمبران و ائمه و اوصیا خطاها و بدیہا
نسبت کرده‌اند.

و بعضی از منافقین یهود در میان مسلمانان بوده‌اند که چیزها از کتب خود که
محض افترا بود در میان مسلمانان نقل می‌کردند و اکثر تواریخ اهل سنت به
ایشان منتهی می‌شود.

لہذا این حقیر یک جلد کتاب بحار الانوار را در تاریخ انبیا نوشته‌ام که تواریخ
ایشان به نحوی که از اهل بیت صلوات اللہ علیہم به ما رسیده مضبوط (5680)
گردد. و ان شاء اللہ در خاطر هست که اگر اجل مهلت دهد، بعد از اتمام، به
فارسی ترجمہ نمایم، که تواریخ اهل سنت و یهود و خطاہایی که نسبت به
پیغمبران عالی شأن داده‌اند از میان مسلمانان برطرف شود. (5681) و توضیح
بعضی از این مطالب که مذکور شد، با سایر اوصاف آن حضرت، در فصول بعد
از این در ضمن اوصاف امام بیان خواهد شد.

فایده خامسہ: در بیان بعضی از شمایل و اوصاف آن حضرت ابن بابویہ
علیہ الرحمہ به اسناد معتبر روایت کرده از حضرت امام الجن والانس علی بن
موسی الرضا علیہ السلام از آبای کرام عظام (5682) او صلوات اللہ علیہم کہ حضرت

امام حسن صلوات الله علیه فرمود که: از هند بن ابی هاله (5683) پرسیدم از حلیه (5684) و شمایل حضرت رسالت پناهی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و هند، و صاف (5685) آن حضرت بود و بسیار بیان اوصاف و شمایل آن حضرت می کرد.

گفت که: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عظیم الشان بودند در نظرها، و جلالت و فخامت (5686) ایشان در دلها و سینه ها جا کرده بود. روی آن حضرت نور می داد و می درخشید مانند ماه شب چهارده. میانه بالا بودند، نه بسیار بلند و نه بسیار کوتاه.

سر مبارک ایشان کوچک نبود. و در موی سر ایشان شکنها و حلقه ها بود که موجب زینت می شد، و اگر به ندرت بسیار بلند می شد دو حصه (5687) می کردند که محل مسح، گشاده باشد. و غالب اوقات آن قدر بود در بلندی که به نرمه گوش می رسید. (و چون در میان عرب در آن زمان سر تراشیدن بسیار بدناما بود، در غیر حج و عمره سر نمی تراشیدند زیرا که می باید نبی و امام کاری نکنند که در نظرها بسیار بد نماید.) (5688) و رنگ مبارکشان سفید بسیار نورانی بود (و موافق چند حدیث دیگر: به سرخی آمیخته بود). و گشاده پیشانی بودند.

و ابروهایشان بلند و مقوس (5689) بود و نازک گردیده تا تمام شده بود، اما پیوسته نبود (و در بعضی از احادیث عامه و خاصه وارد شده است که ابروهای ایشان پیوسته بود، و آنچه در این حدیث است مشهورتر است) و در میان دو ابرویشان رگی بود که در هنگام غضب پر می شد و بلند می گردید.

و بینی آن حضرت کشیده و بلند بود و در میانش اندک برآمدگی داشت و سرش نازک بود و پیوسته نور از آن می تافت.

و موی ریش آن حضرت انبوه بود و تنک (5690) نبود.

و در خَد (5691) آن حضرت برآمدگی نبود؛ هموار بود.
و دهانشان بسیار کوچک نبود (و دهان خُرد نزد عرب بسیار مذموم (5692)
است).

و دندانهای منورشان بسیار سفید و نازک، و از یکدیگر گشاده بود.
موی نازکی از میان سینه ایشان روییده بود و تا ناف به مثابه خطی ممتد
گردیده.

و گردن شریفشان به مثابه گردن صورتی (5693) بود که از تفره ساخته
باشند جلا داده باشند در نهایت سفیدی و جلا. و جمیع اجزای ترکیب بدنشان
معتدل و متناسب بود. و وسط بودند، نه بسیار تنومند و نه بسیار لاغر. سینه و
شکم با هم برابر بود و میان شانها گشاده و عریض بود، و سرهای استخوانها
قوی بود.

و بدن شریفشان در نهایت صفا و سفیدی و نور بود، و بغیر خطی از مو که در
میان سینه ایشان بود دیگر بر سینه و شکم مویی نبود. و بر ذراعین (5694) و
کتفهایشان مو روییده بود.

و کف دست مبارکشان وسیع و پهن بود. و کفهایشان به ضخامت مایل بود (و
نزد عرب دست بزرگ بسیار پسندیده است). و پاهایشان نیز ضخیم بود. و
انگشتانشان کشیده و بلند بود. و ساعد و ساق مبارکشان صاف بود؛ گره و
ناهمواری نداشت. و گوی (5695) کف پای شریفشان میانه بود؛ نه بسیار گو
(5696) بود و نه هموار. پشت پایشان در نهایت نرمی و همواری بود، به حدی
که اگر آبی بر آن می ریختند هیچ بر رویش بند نمی شد.

و چون راه می رفتند به روش متکبران و زنان پاها را بر زمین نمی کشیدند،
بلکه برمی داشتند به قوت؛ اما به تانی (5697) می رفتند و تند نمی رفتند و گردن

نمی‌کشیدند. در هنگام راه رفتن، سر مبارک به پیش می‌افکندند، مانند کسی که از بلندی به زیر آید.

و اگر با کسی سخن می‌گفتند به روش متکبران به گوشه چشم نظر نمی‌کردند، بلکه به تمام بدن می‌گشتند و متوجه او می‌شدند.

نظر آن حضرت غالب اوقات بر زمین بود؛ به سوی مردم کم نظر می‌افکندند و به آسمان کم نگاه می‌کردند از روی حیا، و چون به کسی نظر می‌فرمودند چشم نمی‌گشودند که به تمام دیده نظر کنند، بلکه به خضوع نظر می‌فرمودند. و هر که را می‌دیدند مبادرت (5698) به سلام می‌کردند. فرمود که: از هند صفت سخن گفتن جدم را پرسیدم.

گفت که: آن جناب اکثر اوقات در حزن و اندوه بودند. و پیوسته مشغول تفکر بودند. راحت از برای خود نمی‌پسندیدند و عبث سخن نمی‌فرمودند و متکبرانه سخن نمی‌گفتند، بلکه دهان را از سخن پر می‌کردند و کلمات جامعه می‌فرمودند، که در کلمه‌های اندک، معانی بسیار مندرج بود. کلامشان فصل‌کننده ⁽⁵⁶⁹⁹⁾ تمیز دهنده میان حق و باطل بود و زیادتی و لغو در تقریرشان نبود. و کلام، نارسا از مطلب نبود.

و نرم طبیعت و خوش خلق بودند. غلظت (5700) و خشونت هرگز نمی‌کردند و کسی را حقیر نمی‌شمردند و خفیف نمی‌کردند. و نعمت را عظیم می‌شمردند و اگر چه اندکی باشد. و هیچ چیز از نعمتهای الهی را مذمت نمی‌فرمودند ولیکن مطعومات (5701) را مدح بسیار هم نمی‌کردند.

هرگز برای امور دنیا به غضب نمی‌آمدند و از کسی آزرده نمی‌شدند. اما چون به حق می‌رسیدند دوست و دشمن نمی‌دانستند، و از برای خدای که غضب می‌فرمودند هیچ چیز به ایشان مقاومت نمی‌کرد. و ایستادگی می‌فرمودند تا حق

را به مقرش قرار می‌دادند. (5703) چون اشاره می‌فرمودند به جانبی، به تمام دست اشاره می‌فرمودند نه به انگشت (و بعضی نکته گفته‌اند که تا فرق شود میان اشاره که در هنگام شهادت گفتن می‌کردند، و اشاره‌های دیگر). در مقام تعجب دست را می‌گردانیدند و حرکت می‌دادند. و در امری که از برای خدا غضب می‌فرمودند بسیار متوجه می‌شدند و اهتمام می‌فرمودند. و چون فرحی رو می‌داد نظر به زیر می‌افکندند که بسیار آثار فرح و خوشحالی از ایشان ظاهر نگردد.

و اکثر خنده آن حضرت تبسم بود که صدا ظاهر نمی‌شد، ولیکن همین مقدار بود که دندانهای نورانشان مانند تگرگ ظاهر می‌شد. پس حضرت امام حسین صلوات‌الله‌علیه‌فرمود که: من از پدرم پرسیدم که حضرت رسول ﷺ در خانه چه سلوک (5704) می‌فرمودند؟ فرمود که: هرگاه که می‌خواستند، به خانه تشریف می‌بردند و اوقات خود را به سه قسمت می‌فرمودند. یک جزو را برای عبادت مقرر می‌ساختند، و یک جزو را صرف اهل و زنان می‌کردند، و یک جزو را برای راحت خود می‌گذاشتند. و آن جزوی که برای خود گذاشته بودند صرف مردم می‌فرمودند و خواص و عوام اصحاب را مرخص می‌فرمودند (5705) که سؤالات و مطالب عرض می‌کردند. و در هنگامی که با مردم معاشرت می‌فرمودند اهل فضل را که در دین زیادتی داشتند مقدم می‌فرمودند. و بعضی از مردم یک حاجت داشتند و بعضی دو حاجت و بعضی سه حاجت. درخور حاجت ایشان مشغول ایشان می‌شدند. و آنچه صلاح ایشان و جمیع امت در آن بود بیان می‌فرمودند و می‌فرمودند که: حاضران آنچه از من شنیده‌اند به غایبان برسانند، و اگر کسی حاجتی به من داشته باشد و نتواند رسانید، شما حاجت او را به من برسانید؛ به درستی که هرکه به صاحب سلطنتی (5706) برساند

حاجت کسی را که قدرت بر رسانیدن مطلب خود نداشته باشد، خدا در روز قیامت قدمش را ثابت دارد بر صراط. و نزد او بغیر احکام دین و صلاح مسلمین چیزی مذکور نمی‌شد. صحابه به نزد او می‌آمدند طلب‌کنندگان دین، و چون بیرون می‌رفتند هادیان مردم بودند، و آنچه شنیده بودند می‌رسانیدند به دیگران. فرمود که: پرسیدم که در بیرون آداب آن حضرت چون بود؟ فرمود که: چون به میان مردم می‌آمدند سخن نمی‌فرمودند مگر چیزی که نافع باشد.

و با مردمان الفت می‌فرمودند و ایشان را امر به الفت می‌نمودند. و بزرگ هر قومی را گرامی می‌داشتند و بر قوم خود او را والی می‌ساختند. و مردم را از عذاب الهی می‌ترسانیدند و از ایشان در حذر می‌بودند. (5707) ولیکن خلق و خوشرویی و لطف خود را از هیچ کس منع نمی‌فرمودند.

و جست‌وجوی اصحاب خود می‌فرمودند (5708) و احوال ایشان می‌پرسیدند و از اخلاق مردم و اعمال ایشان می‌پرسیدند. آنچه از احوال بد ایشان را مطلع می‌شدند ایشان را منع می‌فرمودند و قباحت آن را به ایشان می‌فهمانیدند و کارهای نیک ایشان را تحسین می‌فرمودند. و پیوسته احوال شریف ایشان بر یک نَسَق بود. (5709) اختلاف در احوال و اطوارشان نبود. هرگز غافل نمی‌شدند که باعث غفلت دیگران شود یا از حق برگردند. و در باب حق تقصیر (5710) نمی‌فرمودند و از حق تجاوز نمی‌نمودند. آن جمعی که نزد آن حضرت بودند کسی را بهتر می‌دانستند گرامی‌تر می‌داشتند که نسبت به مسلمانان خیرخواه‌تر باشد. و کسی مرتبه‌اش نزد آن حضرت عظیم‌تر بود که مُواسات (5711) و معاونت (5712) مؤمنان بیشتر کند. فرمود که: پرسیدم از کیفیت جلوس (5713) آن حضرت در مجالس.

فرمود که: در مجلسی نمی‌نشستند و بر نمی‌خاستند مگر به یاد خدا. و مکان مخصوصی برای خود مقرر نمی‌فرمودند که همیشه در آنجا نشینند. هر جا که اتفاق می‌افتاد می‌نشستند. و نهی می‌فرمودند از این‌که در مجالس، مردم برای خود جای معینی قرار دهند.

و اگر به مجلسی وارد می‌شدند، در آخر مجلس می‌نشستند و مردم را نیز به این امر می‌فرمودند که تلاش بالانشینی نکنند. و هر یک از اهل مجلس را نوازش (5714) می‌فرمودند به حدی که هر یک گمان می‌کردند که نزد آن حضرت گرامیتر از دیگران‌اند. با کسی که می‌نشستند بر نمی‌خاستند تا رفیق او برنخیزد. و کسی که از آن جناب سؤالی می‌نمود، بر نمی‌گشت مگر به این‌که حاجت او را برآورده بودند یا به عذری او را راضی کرده بودند.

خُلُق او جمیع مردم را فراگرفته بود و با همگی مانند پدر مهربان بودند و همه در حق، نزد او مساوی بودند.

مجلس آن حضرت مجلس حِلْم (5715) و حیا و راستی و امانت بود. صداها در آن مجلس بلند نمی‌شد و عیب کسی در حضور آن حضرت مذکور نمی‌شد. خطا و بدی آن مجلس شریف، مذکور نمی‌شد زیرا که بدی نداشت. همه با یکدیگر در مقام مهربانی و صلح (5716) و احسان بودند. یکدیگر را به تقوا می‌داشتند و با تواضع و شکستگی سر می‌کردند. پیران را تعظیم می‌کردند و خُردان را رحم می‌کردند. و کسی که حاجتی داشت و مضطر بود او را بر خود اختیار می‌کردند که اول او سؤال نماید. و حق غریبان را رعایت می‌کردند. فرمود که پرسیدم که: سلوک آن حضرت با اهل مجلس چون بود؟ فرمود که: با همگی خوشرو و خوش خلق بودند و کسی از پهلوی آن حضرت آزاری نمی‌دید. و درشت نبودند. و تندخو نبودند. و صدا بلند نمی‌کردند، و دشنام نمی‌دادند. و

کلمه بدی از ایشان صادر نمی‌شد. و عیب مردم را ذکر نمی‌کردند. و مداحی مردم نمی‌فرمودند.

اگر بدی می‌دیدند تغافل می‌فرمودند. و هیچ دشمنی از ایشان مأیوس نبود، و هیچ امیدواری از آن جناب ناامید نمی‌شد.

و سه چیز را از خود دور کرده بودند: مجادله (5717) نمی‌فرمودند؛ و بسیار حرف نمی‌فرمودند؛ و کاری که فایده نداشته باشد متعرض نمی‌شدند (5718). و سه چیز از امور مردم را ترک کرده بودند: کسی را مذمت نمی‌فرمودند؛ و عیبجویی کسی نمی‌کردند و لغزشهای مردم را پی نمی‌رفتند؛ و سخنی نمی‌فرمودند مگر کلامی که در آن امید داشته باشند.

و چون شروع به سخن می‌فرمودند، اهل مجلس چنان خاموش می‌شدند و سرها به زیر می‌افکندند که گویا مرغ بر بالای سرشان نشسته (و این مثلی است در میان عرب در بسیاری سکوت و حرکت نکردن) و چون ساکت نمی‌شدند ایشان سخن می‌گفتند. و در حضور آن حضرت منازعه نمی‌کردند. و در میان سخن یکدیگر سخن نمی‌گفتند. با ایشان در خنده و تعجب موافقت می‌فرمودند. و اگر غریبی می‌آمد، خلاف آداب او را عفو می‌فرمودند، و اگر بی‌ادبانه حرف می‌گفت از او می‌گذرانیدند (5719) و صحابه را نصیحت می‌فرمودند که اگر صاحب حاجتی بیاید او را اعانت کنید و به من برسانید. و قبول ثنا (5720) نمی‌فرمودند از مداحان (5721)، مگر کسی که در برابر نعمتی به اندازه مدح کند. و در میان سخن کسی سخن نمی‌فرمودند تا او حرف خود را تمام می‌کرد، مگر این‌که از حد تجاوز می‌کرد و بدی می‌گفت، که او را نهی می‌فرمودند یا برمی‌خاستند. فرمود که: پرسیدم از سکوت آن حضرت.

فرمود که: سکوتشان بر چهار قسم بود: یا بر سبیل حلم بود که در برابر درشتگویی ساکت می‌شدند؛ یا بر سبیل حذر و اندیشه از ضرر سخن بود؛ یا از برای این بود که اندازه ملاحظت به هر یک را ملاحظه می‌فرمودند، که جمیع را در گوش دادن به سخن ایشان و نظر کردن به سوی ایشان در یک مرتبه بدارند؛ یا تفکر در امور دنیا و آخرت می‌فرمودند. و آن حضرت حلم را با صبر جمع فرموده بودند. پس هیچ امری ایشان را از جا به در نمی‌آورد، و از هیچ ناخوشی به تپش (5722) نمی‌آمدند.

و چهار خصلت در آن حضرت مجتمع شده بود: کارهای خیر را مداومت می‌فرمودند که مرم پیروی ایشان نمایند؛ و جمیع قبایح را ترک می‌فرمودند که مردم نیز ترک کنند؛ و رأی خود را به کار می‌فرمودند در چیزی که صلاح امت در آن بود؛ و قیام به امری می‌نمودند که خیر دنیا و آخرت ایشان را می‌دانستند. و کلینی به سند معتبر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که: در رسول خدا صلی الله علیه و آله سه صفت بود که در هیچ کس غیر آن حضرت نبود: سایه نداشت؛ و از هر راهی که می‌گذشت تا دو روز یا سه روز هر که می‌گذشت از بوی خوش آن حضرت می‌دانست که حضرت از این راه عبور فرموده؛ و به هیچ سنگی و درختی نمی‌گذشت مگر این که آن حضرت را سجده تعظیم می‌کردند. (5723) و به سند دیگر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده است که: چون حضرت رسالت پناه را در شب تاریک می‌دیدند، نوری از روی مبارکش ساطع بود مانند ماه.

و در اخبار دیگر وارد شده است که: شبهای تار که حضرت در کوچه‌ها عبور می‌فرمودند نور چهره مبارکش بر در و دیوار می‌تابید مانند ماهتاب.

و در حدیث دیگر از حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه وارد است که: آن حضرت در هر مجلسی که می نشستند نوری از جانب راست و از جانب چپ آن حضرت ساطع (5724) بود که مردم می دیدند.

و منقول است که: یکی از زنان آن حضرت در شب تاری سوزنی گم کرده بود؛ آن حضرت که داخل حجره او شد به نور روی آن حضرت آن سوزن را یافت. و عرق مبارک آن حضرت را می گرفتند و داخل بوهای خوش می کردند، هیچ شامه‌ای تاب آن نمی آورد. و در هر ظرفی که مضمضه می فرمود، به مثابه مشک، خوشبو می شد. و هرگز مرغ از بالای سر آن حضرت پرواز نمی کرد. و از پشت سر می دید چنانچه از پیش رو می دید. و در خواب و بیداری، به یک نحو می شنید.

و در بعضی اخبار آمده که: چون مهر نبوت را می گشود نورش بر نور آفتاب زیادتی می کرد. و هرگز مدفوع آن حضرت را کسی ندید؛ زمین فرو می برد. و بر هر چهارپایی که سوار می شد هرگز آن پیر نمی شد تا مردن. و بر هر درختی که می گذشت بر آن حضرت سلام می کرد. (5725) و هرگز مگس و حیوانات دیگر بر بدن آن حضرت نمی نشست. و رعب آن حضرت یکماهه راه در دلها تأثیر می کرد. (5726) و از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منقول است که: هرگز آن حضرت نان گندم تناول نفرمود، و از نان جو هرگز سه مرتبه متوالی سیر نخورد. و چون از دنیا رفت زرهش نزد یهودی به چهار درهم مرهون (5727) بود، و هیچ طلا و نقره از او نماند با آن که عالم مسخر او شده بود و غنیمتهای عظیم از کفار به دست او آمده بود، و روزی بود که سیصد هزار درهم و چهارصد هزار درهم قسمت می فرمود، و شب سائل می آمد و سؤال می کرد، می فرمود که: والله

که نزد آل محمد امشب یک صاع جو و یک صاع گندم و یک درهم و یک دینار نیست.

و منقول است که بر الاغ بی پالان سوار می شدند. و نعلین خود را به دست مبارک پینه می کردند. و بر اطفال سلام می کردند. و بر روی زمین با غلامان چیزی تناول می فرمودند، و می فرمودند که: به روش بندگان می نشینم، و به روش بندگان طعام می خورم؛ و کدام بنده از من سزاوارتر است به تواضع و بندگی خدا. و اگر غلامی یا کنیزی آن حضرت را به کاری می خواند اجابت می فرمودند. و عیادت بیماران فقرا می کردند. و مشایعت جنازه ها می فرمودند. و به اسانید معتبره منقول است که: ملکی از جانب خداوند عالمیان به نزد آن حضرت آمد و گفت: خدا سلامت می رساند، که اگر خواهی، صحرای مکه را تمام برای تو طلا می کنم.

سر به سوی آسمان کرد و گفت که: خداوندا می خواهم که یک روز سیر باشم و تو را حمد (5728) کنم، و یک روز گرسنه باشم و از تو طلب نمایم. خواستیم که این رساله به ذکر قلیلی از مکارم اخلاق آن حضرت معطر گردد. و اگر نه این رساله بلکه کتابهای بسیار از عهده ذکر صد هزاریک اوصاف آن جناب بیرون نمی آید.

ثم حب أهل بیتی الذین أذهب الله عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا.
یعنی: بعد از اقرار به رسالت، محبت اهل بیت من است که خدا از ایشان هر شکی و شرکی را دور گردانید و ایشان را معصوم و مطهر گردانیده از جمیع گناهان و بدیها پاک گردانیدنی.

بدان که در این حدیث حضرت اشاره فرموده اند به این که آیه تطهیر (5729) در شأن اهل بیت صلوات الله علیهم نازل شده و این آیه یکی از دلایل عصمت و

امامت ایشان است. و در کتب اصحاب، تفصیل این امور مذکور است و ما بعضی از آن مطالب را در ضمن چند تنویر (5730) بر سبیل اجمال به ظهور می‌رسانیم:

تنویر اول: در بیان آن که هیچ عصری خالی از امام نمی‌باشد و آن امام از جانب خدا می‌باید منصوب باشد بدان که امامت عبارت است از اولی (5731) به تصرف و صاحب اختیار بودن در دین و دنیای امت به جانشینی حضرت رسول ﷺ. و در ضمن دلایل بر وجود نبی ظاهر شد که صلاح ناس و هدایت ایشان و رفع نزاع و جدال از میان ایشان، بدون قیمی و رئیسی میسر نمی‌شود. چنانچه حضرت امام رضا علیه‌التحیه و الثناء (5732) در علل (5733) فضل بن شاذان (5734) فرموده است که: چون خداوند عالمیان مردم را به امری چند تکلیف فرمود و اندازه‌ای چند از برای اوامر و نواهی خود مقرر ساخت، و امر فرمود که ایشان از آن حدود تعدی نکنند که مورت فساد ایشان است، پس ناچار است که بر ایشان امینی بگمارد که مانع ایشان گردد از تعدی کردن و ارتکاب محارم نمودن. زیرا که اگر چنین شخصی نباشد هیچ کس لذت و منفعت خود را از برای مفسده‌ای که به دیگری عاید گردد ترک نخواهد کرد، چنانچه ظاهر است از نفوس و طبایع مردم. پس لهذا خدا قیمی و امامی برای ایشان مقرر فرمود که ایشان را منع نماید از فساد، و حدود و احکام الهی را در میان ایشان جاری سازد.

چنانچه ظاهر است که هیچ فرقه‌ای از فرق و ملتی (5735) از ملل (5736)، تعیش (5737) و باقی ایشان بدون سرکرده‌ای و رئیسی نبوده. پس چون جایز باشد که حکیم علیم این خلق را خالی گذارد از امامی که مصلح احوال ایشان باشد، و با دشمنان ایشان محاربه نماید، و غنایم و صدقات (5738) را در میان

ایشان به عدال قسمت نماید، و اقامت (5739) جمعه و جماعت در میان ایشان بنماید، و دفع شر ظالم از مظلوم بکند.

و ایضا اگر امامی در میان نباشد که حافظ دین پیغمبر باشد، هر آینه ملت مندرس (5740) شود، و دین برطرف شود، و احکام الهی متغیر و متبدل گردد، و ارباب بدع (5741) و ملاحده (5742) در امور دین و احکام شرع زیاده و کم بسیار بکنند، و شبهه‌ها در میان مسلمانان پیدا کنند. زیرا که خلق چنانچه می‌بینیم همگی ناقص‌اند، و در طبایع و رأیهای (5743) ایشان اختلاف بسیار است، و هر یک به خواهش خود رأیی اختراع می‌نمایند. پس اگر حافظی از برای دین نباشد دین به زودی باطل می‌شود.

و به سند معتبر منقول است که: جمعی از اصحاب حضرت امام جعفر صادق صلوات‌الله علیه در خدمت آن نشستند بودند و هشام بن الحکم (5744) در میان ایشان بود، و او در سن شباب بود. حضرت از او پرسیدند که: ای هشام، گفت: لبیک یابن رسول‌الله (5745) فرمود که: مرا خبر نمی‌دهی که با عمرو بن عبید بصری (5746) چه بحث کردی؟ و عمرو از علمای اهل سنت بود.

هشام گفت: فدای تو گردم! من حیا می‌کنم و زبان من یارای آن ندارد که در حضور تو چیزی بیان کنم. حضرت فرمود که: آنچه ما شما را امر می‌کنیم می‌باید اطاعت کنید.

هشام گفت که: من آوازه عمرو بن عبید را شنیده بودم که در مسجد بصره افاده می‌کند (5747). به بصره رفتم و در روز جمعه داخل بصره شدم و به مسجد درآمدم. دیدم که او نشسته و حلقه بزرگی بر گرد او نشسته‌اند. و او دو جامه سیاه پوشیده؛ یکی را لُنگ کرده (5748) و یکی را ردا کرده (5749)، و مردم از او سؤال می‌کنند. داخل مجلس شدم و به دو زانو در آخر ایشان نشستم

و گفتم: ایها العالم (5750) من مرد غریبم. رخصت می فرمایی که از تو سؤالی بکنم؟ گفت: بله. پرسیدم که: چشم داری؟ گفت: ای فرزند این چه سؤالی است که می کنی؟ گفتم: سؤال من چنین است و جواب می خواهم. گفت: پیرس اگر چه سؤال تو احمقانه است.

بار دیگر پرسیدم که: چشم داری؟ گفت: بله. گفتم: به آن چه چیز را می بینی؟ گفت: رنگها را و شخصا را به آن می بینم. پرسیدم که: بینی داری؟ گفت: بله. گفتم: به چه کار تو می آید؟ گفت: بوها را به آن می شنوم. پرسیدم که: دهان داری؟ گفت: بله. گفتم: به چه کار تو می آید؟ گفت: مزه چیزها را به آن می یابم. گفتم: زبان داری؟ گفت: بله. پرسیدم که: به چه کار تو می آید؟ گفت: به آن سخن می گویم. پرسیدم که: گوش داری؟ گفت: بله. گفتم: به آن چه کار می کنی؟ گفت: صداها را می شنوم. پرسیدم که: دست داری؟ گفت: بله. گفتم: به چه کار تو می آید؟ گفت: چیزها را به آن برمی گیرم. پرسیدم که: دل (5751) داری؟ گفت: بله. گفتم: به چه کار تو می آید؟ گفت: به آن تمیز می کنم (5752) میان چیزهایی که بر این اعضا و جوارح وارد می شود.

گفتم: آیا این جوارح از قلب متسغنی (5753) نیستند؟ گفت: نه. گفتم: چرا این اعضا را به آن احتیاج است با آن که اینها صحیح و سالم اند و نقصی ندارند؟ گفت: ای فرزند وقتی که این جوارح شک می کنند در چیزی که بوییده باشند یا دیده باشند یا شنیده باشند یا چشیده باشند یا لمس کرده باشند، رجوع به قلب می کنند و آن را حکم (5754) می سازند که آنچه معلوم است مُتَیَقِن (5755) می سازد و شک را زایل می گرداند. گفتم که: پس خدا دل را در بدن آدمی از برای رفع شک و اختلاف جوارح مقرر ساخته است؟ گفت: بله. گفتم: پس ناچار است از دل، و بدون آن امور جوارح مستقیم نمی شود (5756)؟ گفت: بله.

گفتم: ای ابامروان (5757) انصاف بده که خدا اعضا و جوارح بدن تو را به خود وانگذاشت تا امامی از برای ایشان مقرر فرمود که آنچه درست یافته‌اند تصدیق ایشان بکند و آنچه در آن شک داشته باشند شک ایشان را برطرف کند؛ و تمام این خلق را در حیرت و سرگردانی و شک و اختلاف گذاشت و امامی از برای ایشان مقرر نفرمود که اگر شکی به هم رسانند به او رجوع کنند و رفع حیرت ایشان بکند؟ پس ساکت شد و بعد از زمانی ملتفت شد (5758) و گفت: تو هشام نیستی؟ گفتم: نه. گفت: با او همنشینی کرده‌ای؟ گفتم: نه. گفت: پس از اهل کجایی؟ گفتم: از اهل کوفه‌ام؟ گفت: پس البته تو هشامی. و برخاست و مرا در بر گرفت و به جای خود نشانید و تا من حاضر بودم سخن نگفت.

پس حضرت صادق علیه السلام تبسم فرمود و گفت: ای هشام این سخن را از که آموخته بودی؟ گفتم: یابن رسول‌الله چنین بر زبانم جاری شد. حضرت فرمود که: ای هشام والله که آنچه تو ملهم شده‌ای (5759)، در صُحُف ابراهیم و موسی (5760) نوشته است.

و از حضرت علی بن الحسین صلوات‌الله علیه مروی است که فرمود که: ماییم امامان مسلمانان، و حجت‌های (5761) خدا بر عالمیان، و سید و بزرگ مؤمنان، و پیشوای شیعیان، و آقای مؤمنان. ماییم اهل زمین از عذاب خدا، چنانچه ستاره‌ها اهل آسمان‌اند. و ماییم آن جماعت که به برکت ما خدا آسمان را نگاه می‌دارد از این‌که بر زمین افتد، و نگاه می‌دارد به برکت ما زمین و اهل زمین را از این‌که به آب فرو روند. و به برکت ما باران را از آسمان می‌فرستد. و به شفاعت ما رحمت بر ایشان یهن می‌کند. و از برای ما نعمتها از زمین می‌رویاند. و اگر در زمین امامی از ما نباشد زمین از هم بپاشد و اهل زمین فرو روند. (5762) پس فرمود که: از روزی که خدا آدم را خلق فرمود هرگز زمین

بی‌حجتی و خلیفه‌ای نبوده؛ یا ظاهر و مشهور بوده یا غایب و مستور؛ و از امام و خلیفه خالی نخواهد بود زمین تا روز قیامت. و اگر نه این بود، عبادت خدا در زمین نمی‌شد.

راوی می‌گوید که: عرض کردم که: مردم از حجتی که غایب باشد چه نفع می‌برند؟ فرمود که: مانند انتفاعی (5763) که مردم از آفتاب زیر ابر می‌برند. (5764) و منقول است از جابر جُعی (5765) که: از حضرت امام محمد باقر علیه السلام پرسیدم که: مردم را چه احتیاج است به پیغمبر و امام؟ فرمود که: از برای این که عالم بر صلاح خود باقی بماند؛ زیرا که حق تعالی عذاب را رفع می‌کند از اهل زمین تا پیغمبر یا امام در میان ایشان هست، چنانچه حق تعالی به پیغمبر فرمود که: خدا ایشان را عذاب نمی‌کند و حال آن که تو در میان ایشان هستی. (5766) و پیغمبر فرمود که: ستاره‌ها امان اهل آسمان‌اند، و اهل بیت من امان اهل زمین‌اند. پس چون ستاره‌ها از آسمان برطرف شود قیامت ایشان قائم شود؛ و چون اهل بیت از زمین برطرف شوند قیامت اهل زمین برپا شود.

و مراد به اهل بیت آن جماعت‌اند که خدا فرموده است که: ای گروه مؤمنان اطاعت نمایید خدا را و اطاعت نمایید رسول خدا را و صاحبان امر از خود را. (5767) و صاحبان امر، آن معصومان مطهران از جمیع گناهان‌اند که هرگز گناه و معصیت نمی‌کنند و همیشه از جانب خدا مؤید و موفق و مسددند (5768)، و به برکت ایشان خدا بندگان را روزی می‌دهد، و به یمن ایشان شهرهای خدا معمور (5769) است، و برای ایشان آسمان می‌بارد و از زمین گیاه می‌روید؛ و به ایشان خدا مهلت می‌دهد گناهکاران را، و عذاب خود را به زودی نمی‌فرستد. و هرگز از روح‌القدس (5770) جدا نمی‌شوند و روح‌القدس از ایشان جدا نمی‌شود، و هرگز ایشان از قرآن جدا نمی‌شوند و قرآن از ایشان جدا نمی‌شود،

یعنی قرآن تمام نزد ایشان است و معنی قرآن را ایشان می‌دانند و عمل به جمیع قرآن، ایشان می‌نمایند.

و به اسانید متواتره این مضامین از اهل بیت علیهم‌السلام وارد شده.

و به سندهای معتبر منقول است از حضرت صادق علیه‌السلام که: اگر در زمین نباشد مگر دو نفر، که یکی از ایشان التبه امام خواهد بود.

و به سند معتبر از آن حضرت منقول است که: جبرئیل بر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شد و گفت: حق تعالی می‌فرماید که: من هرگز زمین را نگذاشتم مگر این‌که در او عالمی و امامی بود که طاعت من و هدایت مرا به خلق می‌شناسانید، و از میان پیغمبر تا پیغمبر دیگر باعث نجات خلق بود. و هرگز نمی‌گذارم شیطان را که مردم را گمراه کند و کسی نباشد که حجت من باشد و خلق را به سوی من هدایت نماید و عارف (5771) به امر من باشد.

و از برای هر قومی البته هدایت کننده‌ای هست که سعادت‌مندان را هدایت می‌نماید و حجت مرا بر ارباب شقاوت تمام می‌کند.

و ایضا از آن حضرت به اسانید متکثره (5772) منقول است که فرمود که: هرگز زمین خالی نیست از کسی که زیاده و نقصان دین را بداند، و اگر زیادتی در دین بکنند زیاده را بیندازد، و اگر کم کنند کمی را تمام کند. و اگر نه امور مسلمانان مختلط (5773) و مشتبه (5774) شود و میان حق و باطل فرق نکنند.

و عقول سلیمه (5775) بر این مضامین حکم می‌نماید، و این اخبار معتبره، منبها (5776) است، و اگر کسی تفکر نماید، مشتمل بر براهین حقه و واقعیه هست. هر یک از این احادیث و ایضا دلایل عقلیه و وجوه نقلیه که بعضی گذشت و در کتب اصحاب (5777) مفصل مذکور است شاهد است بر این‌که

امامت بدون نص الهی نمی‌باشد، و صاحب عقل مستقیم به عین‌الیقین (5778) می‌داند که خداوندی که جمیع جزئیات احکام را حتی احکام بَیت‌الخلا رفت و جماع کردن و خوردن و آشامیدن را بیان فرماید و به عقل مردم نگذارد، البته امر خلافت و امامت که از اعظم امور است و موجب بقای احکام شریعت و صلاح امت و نجات ایشان است، به عقول ضعیفه خلق نخواهد گذاشت.

و ایضا جمیع پیغمبران وصی تعیین فرمودند؛ چون (5779) پیغمبر آخرالزمان وصی تعیین نفرماید با آن که شفقت او نسبت به امت از جمیع پیغمبران بیشتر بود، و پیغمبران دیگر را احتمال بعثت پیغمبر دیگر بعد از ایشان بود، و آن حضرت می‌دانست که بعد از او پیغمبری نخواهد بود.

و ایضا این معلوم است که آن حضرت هرگز در ایام حیاتی غیبتی اختیار نمی‌فرمود مگر این‌که خلیفه‌ای نصب می‌فرمود. پس در غیبت کبری و ارتحال به عالم بقا چون تعیین نفرماید؟ و ایضا جمیع عالم را امر به وصیت می‌فرمود، چون خود ترک وصیت نماید؟ و ایضا چنانچه بعد از این معلوم خواهد شد، عصمت از شرایط امامت است، و آن امر باطنی است و بغیر علام‌الغیوب (5780) کسی بر آن اطلاع ندارد. پس باید که از جانب خدا منصوب باشد. و این معنی از حضرت صاحب الامر صلوات‌الله علیه منقول است در ضمن حدیثی که بر فواید بسیار مشتمل است. لهذا اکثر آن را ایراد می‌نماییم: منقول است از سعد بن عبدالله قمی (5781) که از اکابر (5782) محدثین (5783) است - که: روزی مبتلا شدم به مباحثه بدترین نواصب (5784) و بعد از مناظرات گفت که: وای بر تو و بر اصحاب تو! شما گروه روافض (5785) مهاجرین و انصار را طعن می‌کنید و انکار محبت پیغمبر نسبت به ایشان می‌نمایید. اینک ابوبکر به سبب زود مسلمان شدن از همه صحابه بهتر بود، و از بس که پیغمبر او را دوست

می داشت در شب غار او را با خود برد، چون که می دانست که او بعد از آن حضرت خلیفه خواهد بود، که مبادا او تلف شود و امور مسلمانان بعد از او معطل شود.

و حضرت علی بن ابی طالب را بر جای خود خوابانید برای آن که می دانست که اگر کشته شود، ضرری به امور مسلمانان نمی رسد.

و من از این سخن جوابها گفتم و ساکت نشد.

پس گفت که: ای گروه روافض شما می گوئید که عمر و ابوبکر منافق بودند، و حکایت شب عقبه و دبه ها انداختن را دلیل خود می آورید. (5786) بگو که اسلام ایشان از روی طوع (5787) و رغبت بود یا از روی اکراه؟ با خود فکر کردم که اگر گوئیم که از طوع و رغبت بود خواهد گفت که: پس نفاق چه معنی دارد؟ و اگر گوئیم که از اکراه و جبر بود خواهد گفت که: در مکه جبری نبود و اسلام قوتی نداشت که مردم مجبور شوند.

از جواب او ساکت شدم و دلگیر برگشتم و طوماری نوشتم مشتمل بر زیاده از چهل سؤال از مسائل مشکله، و این دو مسئله را درج کردم که به خدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه بفرستم با احمد بن اسحاق (5788) که وکیل آن حضرت بود در قم. چون او را طلب کردم، گفتند متوجه سُرْمَن رَأی (5789) شد. من از عقب او روان شدم. چون به او رسیدم و حقیقت حال گفتم، گفت: خود با من بیا و از حضرت سؤال کن.

با او رفیق شدم و چون به در دولتسرای حضرت رسیدیم و رخصت طلبیدیم، رخصت فرمود؛ داخل شدیم. و احمد بن اسحاق با خود همیانی (5790) داشت که در میان عبا پنهان کرده بود. و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک را یکی از شیعیان مهر زده بود و به خدمت فرستاده بود. چون

نظر بر روی مبارک حضرت انداختیم، روی آن حضرت از بابت ماه شب چهارده بود در حُسن و صفا و نور و ضیا (5791). و بر دامن حضرت طفلی نشسته بود که از بابت مشتری (5792) بود در کمال حسن و جمال، و بر سرش دو کاکل بود (5793)، و نزد آن حضرت اناری از طلا بود که به جواهر گرانها و نگینها مرصع کرده بودند (5794) و یکی از بزرگان بصره به هدیه برای آن حضرت فرستاده بود. و در دست حضرت نامه‌ای بود و کتابتی می‌فرمود (5795) و آن طفل مانع می‌شد. آن انار را می‌انداختند که آن طفل متوجه آن می‌شدند و خود کتابت می‌فرمودند.

پس احمد همیان خود را گشود و نزد آن حضرت گذاشت. حضرت به آن طفل فرمود که: اینک هدایا و تحفه‌های شیعیان توست؛ بگشا و متصرف شو. حضرت صاحب‌الامر عَلَيْهِ السَّلَام فرمود که: ای مولای من آیا جایز است که من دست طاهر خود را که از جمیع گناهان پاک است دراز کنم به سوی مالهای حرام و هدیه‌های رجس (5796) و باطل؟ بعد از آن، حضرت صاحب فرمود که: ای پسر اسحاق بیرون آور آنچه در همیان است، تا ما حلال و حرام و را از هم جدا کنیم. {احمد بن} اسحاق یک کیسه را بیرون آورد.

حضرت صاحب صلوات‌الله علیه فرمود که: این از فلان است که در فلان محله قم می‌باشد. و شصت و دو اشرفی (5797) در این کیسه است، چهل و پنج دینارش قیمت ملکی است که از پدر به او میراث رسیده بود و فروخته است، و چهارده دینارش قیمت هفت جامه است که فروخته است، و از کرایه دکان، سه دینار است.

حضرت امام حسن عَلَيْهِ السَّلَام فرمود که: راست گفתי ای فرزند. بگو که چه چیز در این میان حرام است تا بیرون کند. فرمود که: در این میان یک اشرفی هست

به سکه ری که به تاریخ فلان زده‌اند تاریخش بر آن نقش است، و نصف نقشش محو شده است، و یک دینار مقراض شده (5798) ناقصی هست که یک دانگ و نیم (5799) است. و حرام در این کیسه همین دو است و وجه حرمتش این است که: صاحب این کیسه در فلان سال در فلان ماه، او را نزد جولاهی (5800) که از همسایگانش بود مقدار یک من و نیم ریسمان بود، و مدتی بر این گذشت و دزد آن را ربود. و آن مرد چون گفت که: این را دزد برد تصدیقش نکرد و تاوان از او گرفت ریسمانی باریکتر از آن که دزد برده بود به همان وزن، و داد که آن را بافتند و فروخت، و این دو از قیمت آن جامه است و حرام است. چون کیسه را احمد گشود دو دینار به همان علامتها که حضرت صاحب‌الامر علیه السلام فرموده بود پیدا شد. برداشت و باقی را تسلیم نمود.

پس صُره (5801) دیگر بیرون آورد و حضرت صاحب علیه السلام فرمود که: این مال فلان است که در فلان محل قم می‌باشد، و پنجاه اشرفی در این صره است، و ما دست به این دراز نمی‌کنیم. پرسید که: چرا؟ فرمود که: این اشرفیها قیمت گندمی است که میان او و برزگانش مشترک بود، و حصه (5802) خود را زیاده کیل کرد (5803) و گرفت. و مال آنها در این میان است.

حضرت امام حسن علیه السلام فرمود که: راست گفתי ای فرزند. پس به احمد گفت که: این کیسه‌ها را بردار و وصیت کن که به صاحبانش برسانند که ما نمی‌خواهیم، و اینها حرام است.

بعد از آن فرمود که: آن جامه که آن پیرزن برای ما فرستاده بیاور. احمد گفت که: آن را در میان خورجین پنهان کرده بودم، فراموش کردم. و برخاست که بیاورد. پس حضرت به جانب من التفت نمودند و فرمودند که: ای سعد به چه مطلب آمده‌ای؟ گفتم: شوق ملازمت تو مرا آورده است. فرمود که: آن مسائلی

که داشتی چه شد؟ گفتم: حاضر است. فرمود که: از نور چشمم بپرس... - و اشاره به حضرت صاحب الامر فرمود -... آنچه را می خواهی. (5804) گفتم: ای مولا و فرزند مولای من! روایت به ما رسیده است که حضرت پیغمبر طلاق زنان خود را به اختیار حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه گذاشت، حتی آن که در روز جمل حضرت، رسولی فرستاد به زند عایشه و فرمود که: اسلام و اهل اسلام را هلاک کردی به آن غش (5805) و فریبی که از تو صادر شد، و فرزندان خود را (5806) به جهالت و ضلالت به هلاکت انداختی. اگر دست از این عمل برمی داری، والا تو را طلاق می گویم. این چه طلاق بود که بعد از وفات به آن حضرت مُفَوِّض (5807) بود؟ حضرت صاحب عَلَيْهِ السَّلَام فرمود که: حق سبحانه و تعالی شأن زنان پیغمبر را عظیم گردانیده بود و ایشان را به شرف مادر مؤمنان بودن مخصوص ساخته بود. حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام فرمود که: این شرف برای باقی است تا مطیع خدا باشند، و هر یک از ایشان که بعد از من معصیت خدا کنند تو او را طلاق بگو و از این شرف بینداز.

بعد از آن پرسیدم که: یابن رسول الله مرا خبر ده از تفسیر این آیه که خداوند عالمیان به حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید که: **(فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طَوًى)**. (5808) (که ترجمه ظاهر لفظش این است که: بکن نعلین خود را؛ به درستی که تو در وادی پاکیزه ای که طوی (5809) نام دارد.) به درستی که اتفاق علماست که نعلین آن حضرت از پوست میته (5810) بود، لهذا خدا امر فرمود که بکند. حضرت فرمود که: هر که این سخن را می گوید بر موسی افترا بسته است و او را با رتبه نبوت، جاهل دانسته. زیرا که خالی از این نیست که نماز موسی در آن نعلین جایز بود یا نه. اگر نماز جایز بود پوشیدن در آن بقعه

(5811) نیز جایز خواهد بود، هرچند آن مکان، مقد مؤلف و مطهر باشد. و اگر نماز در آن جایز بود پس موسی حلال و حرام را نمی دانست و جاهل بود به چیزی که در آن نماز نمی توان کرد. و این قول کفر است. گفتم: پس شما مطلب الهی را بفرمایید.

فرمود که: موسی در وادی مقدس قرب بود و گفت: خداوندا من محبت را برای تو خالص گردانیده ام و دل خود را از یاد غیر تو شسته ام. و محبت زن و فرزند هنوز در دلش بود و آمده بود برای ایشان آتش ببرد. حق تعالی فرمود که: محبت اهل را از دل به در کن، اگر محبت تو از برای ما خالص است و دل تو از خیال دیگران مطهر است، و اگر در وادی مقدس محبت ما ثابت قدمی. پس نعلین کنایه از این محبتهاست چنانچه بعضی مؤید این نقل کرده اند که در عالم خواب که چیزها به مثالها به نظر می آید، کفش، مثال زن است و کسی که خواب می بیند که کفشش را دزد برد، زنش می میرد یا از او دور می شود.

سعد گفت که: دیگر پرسیدم از (تأویل کهیصص) (5812). فرمود که: این حروف از اخبار غیب است که خدا به حضرت زکریا خبر داده، و بعد از آن به حضرت رسول ﷺ اعلام فرموده است و سببش این بود که حضرت زکریا از خدا طلب کرد که اسمای مقدسه آل عبا را به او تعلیم نماید که در شداید به آنها پناه برد. جبرئیل آمد و اسمای ایشان را تعلیم آن حضرت نمود. پس چون حضرت زکریا نام محمد و علی و فاطمه و حسن صلوات الله علیهم را یاد می کرد غم او برطرف می شد و خوشحال می شد، و چون نام مبارک حضرت امام حسین صلوات الله علیه را یاد می کرد گریه بر او مستولی می شد و ضبط خود نمی توانست کرد. روزی مناجات کرد که: خداوندا چرا نام آن چهار بزرگوار را که بر زبان می رانم غمهای من زایل می شود و مسرور می گردم، و نام آن

عالمقدر را که ذکر می‌کنم غمهای من به هیجان می‌آید و مرا از گریه طاقت نمی‌ماند؟ پس خداوند عالم قصه شهادت و مظلومیت آن جناب را به زکریا وحی فرمود و گفت: کهیعض. پس کاف اشاره به نام کربلاست، و ها هلاک عترت طاهره است، یا یزید است که کشنده و ظالم ایشان بود، و عین عطش و تشنگی ایشان است در آن صحرا، و صاد صبر ایشان است.

چون زکریا این قصه دردناک را شنید سه روز از مسجد حرکت نکرد و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول گریه و زاری و ناله و بیقراری شد، و مرثیه بر مصیبت آن حضرت می‌خواند و می‌گفت: الهی آیا دل بهترین خلقت را به مصیبت فرزندش به درد خواهی آورد؟ آیا بلای چنین مصیبتی را به ساحت عزت او راه خواهی داد؟ آیا به علی و فاطمه جامه این مصیبت را خواهی پوشانید؟ آیا چنین درد و المی را به منزل رفعت جلال ایشان در خواهی آورد؟ بعد از این سخنان می‌گفت که: الهی مرا فرزندی کرامت فرما که در پیری دیده من به او روشن شود، و چون چنین فرزندی کرامت فرمایی، مرا فریفته محبت او گردان. پس چنین کن که دل من در مصیبت آن فرزند چنان به درد آید که دل محمد حبیب تو برای فرزندش به درد خواهد آمد. پس خدا یحیی را کرامت فرمود، و مانند حضرت امام حسین به شهادت فایز گردید. و حضرت یحیی شش ماه در شکم مادر بود، و حمل حضرت امام حسین صلوات الله علیه نیز شش ماه بود.

پس عرضه کردم که: بفرما که دلیل چیست بر این که امت برای خود امام اختیار نمی‌توانند کرد؟ فرمود که: امامی اختیار خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد، یا امامی که مفسد احوال ایشان باشد؟ گفتم: امامی که موجب صلاح ایشان باشد. فرمود که: چون (5813) می‌دانند که باعث صلاح ایشان

خواهد بود و حال آن که از ضمیر او خبر ندارند. گاه باشد که گمان کنند که مصلح است و آخر مفسد ظاهر شود. و از همین علت است که مردم نمی‌توانند برای خود امام تعیین نمایند. پس فرمود که: برای تأیید این مطلب برای تو برهانی بیان نمایم که عقل تو آن را قبول کند. بگو که پیغمبرانی که خدا به خلق فرستاده و ایشان را از میان خلق برگزیده و کتابها بر ایشان فرو فرستاده ایشان را مؤید به وحی و عصمت گردانیده و ایشان علمهای هدایت امت‌اند و اختیار (5814) ایشان از اختیار جمیع امت بهتر است و موسی و عیسی از جمله ایشان‌اند، آیا جایز است با وفور عقل و کمال علم ایشان، یک کسی را از میان امت اختیار کنند به خوبی به عقل خود، برگزیده ایشان منافق ظاهر شود و ایشان گمان کنند که او مؤمن است؟ گفتیم: نه.

فرمود که: موسی کلیم خدا با کمال عقل و علم و نزول وحی بر او، از اعیان (5815) قوم خود و بزرگان لشکر خد هفتاد کس را اختیار کرد که با خود به طور برد که همه را مؤمن می‌دانست و مخلص و معتقد می‌شمرد ایشان را، و آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند، چنانچه خدا حال ایشان را بیان فرموده. (5816) پس هرگاه برگزیده خدا کسی را اختیار کند به گمان این که اصلح امت است، و افسد امت ظاهر شود، پس چه اعتماد باشد بر مختار و برگزیده عوام ناس که خبر از ما فی‌الضمیر (5817) مردم ندارند، و مهاجرین و انصار که بر سرایر (5818) مردم اطلاع ندارند؟ پس می‌باید امام از جانب کسی منصوب شود که عالم به ضمائر (5819) و خفیات امور است.

بعد از آن به اعجاز فرمود که: ای سعد خصم تو می‌گفت که: حضرت رسول ابوبکر را برای شفقت به غار برد چون که می‌دانست که او خلیفه است، مبادا کشته شود. چرا در جواب نگفتی که: شما روایت کرده‌اید که پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فرمود

که: خلافت بعد از من سی سال خواهد بود. و این سی سال را به عمر چهار خلیفه قسمت کرده‌اید. پس به گمان فاسد شما این هر چهار خلیفه به حق‌اند. پس اگر این معنی باعث بردن به غار بود بایست که همه را با خود ببرد. و بنا بر آن که تو می‌گویی، آن حضرت در باب آن سه خلیفه دیگر تقصیر کرده و شفقت بر ایشان را ترک کرده و حق ایشان را سبک شمرده.

و آنچه آن خصم تو از تو پرسید که: اسلام ابوبکر و عمر به طوع بود یا به کراهت، چرا نگفتی که طوعاً بود اما از برای طمع دنیا. زیرا که ایشان با کفره (5820) یهود مخلوط بودند و ایشان از روی تورات و کتابهای خود احوال محمد را بر ایشان می‌خواندند و می‌گفتند: او بر عرب مستولی خواهد شد و پادشاه خواهد شد و پادشاهی او از بابت پادشاهی بُختُ نصر (5821) خواهد بود اما دعوی (5822) پیغمبری خواهد کرد. و از کفر و عناد می‌گفتند که پیغمبر نیست اما به دروغ دعوی خواهد کرد. چون حضرت دعوی رسالت فرمود ایشان از روی گفته خود یهود به ظاهر کلمتین (5823) گفتند از برای طمع این‌که شاید ولایتی و حکومتی حضرت به ایشان بدهد، و در باطن کافر بودند. و چون در آخر مایوس شدند، با منافقین بر بالای عقبه رفتند و دهانهای خود را بستند که کسی ایشان را نشناسد و دبه‌ها (5824) انداختند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند. پس خدا جبرئیل را فرستاد و پیغمبر خود را شر ایشان حفظ کرد و ضرری نتوانستند رسانید. و حال ایشان مثل حال طلحه و زبیر بود که با حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام از روی طمع به ظاهر بیعت کردند، که حضرت به هر یک از ایشان ولایتی و حکومتی بدهد. چون مایوس شدند بیعت را شکستند و خروج کردند و به جزای عمل خود در دنیا و آخرت رسیدند.

سعد گفت که: چون سخن تمام شد حضرت امام حسن صلوات الله علیه برای نماز برخاستند و حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه با ایشان برخاستند و من برگشتم. احمد بن اسحاق را در راه دیدم که گریان می آمد. گفتم: چرا دیر آمدی و سبب گریه چیست؟ گفت: آن جامه ای که حضرت فرمود، پیدا نشد. گفتم: باکی نیست؛ برو به حضرت عرض کن. پس رفت و خندان برگشت و صلوات بر محمد و آل محمد می فرستاد، و گفت: همان جامه را دیدم در زیر پای حضرت افتاده بود و بر رویش نماز می کردند.

سعد گفت که: حمد الهی کردیم، و چند روز که در آنجا بودیم هر روز به خدمت حضرت می رفتیم و حضرت صاحب الامر را نزد حضرت ملازمت می کردیم. پس چون روز وداع شد من و احمد با دو مرد پیر از اهل قم به خدمت آن حضرت رفتیم. احمد در خدمت ایستاد و گفت: یابن رسول الله رفتن نزدیک شده و محنت مفارقت تو بسیار دشوار است. از خدا سؤال می کنیم که صلوات فرستد به جدت مصطفی و بر پدرت مرتضی و بر مادرت سید نساء، و بر بهترین جوانان اهل بهشت پدر و عمویت، و بر ائمه طاهرین پدران، و بر تو صلوات فرستد و بر فرزندت. و از خدا طلب می نمایم که شأن تو را رفیع گرداند و دشمن تو را منکوب گرداند، و این آخر دیدن ما نباشد جمال تو را.

چون این را بگفت، حضرت گریست که قطرات گریه از روی مبارکش فرو ریخت و فرمود که: ای پسر اسحاق در دعا زیاده مطلب که در این برگشتن، به جوار رحمت الهی خواهی رفت. احمد چون این را شنید بیهوش شد چون به هوش آمد گفت: از تو سؤال می نمایم به خدا به حرمت جدت که مرا مشرف سازی به جامه ای که کفن خود کنم.

حضرت دست به زیر بساط کردند و سیزده درهم به در آوردند و فرمودند که: این را بگیر و از غیر این زر خرج خود مکن، و کفن که طلبیدی به تو خواهد رسید، و مزد نیکوکاران را خدا ضایع نمی‌کند. (5825) سعد گفت که: چون برگشتیم، به سه فرسخی منزل حلوان (5826) رسیدیم. احمد تب کرد و بیماری صعبی او را عارض شد که از خود مأیوس شد. و چون به حلوان رسیدیم در کاروانسرا فرود آمدیم و احمد شخصی از اهل قم را طلبید که در حلوان می‌بود، و بعد از زمانی گفت: همه بروید و مرا تنها بگذارید. ما هر یک به جای خود برگشتیم. چون نزدیک صبح شد چشم گشودم، کافور (5827) خادم حضرت امام حسن صلوات‌الله‌علیه را دیدم که می‌گوید که: خدا شما را صبر نیکو بدهد در مصیبت احمد بن اسحاق، و عاقبت این مصیبت را برای شما خیر گرداند. از غسل و کفن احمد فارغ شدیم. برخیزید و او را دفن کنید که او از همه شما گرامیتر بود نزد امام و پیشوای شما. این را بگفت و از نظر ما غایب شد. پس ما برخاستیم با گریه و نوحه او را دفن کردیم رحمة‌الله‌تعالی.

ابن بابویه علیه‌الرحمه به سند معتبر از حضرت صادق عليه السلام روایت کرده است که: خدا پیغمبر خود را صدویست مرتبه به معراج برد و در هر مرتبه تأکید در بابت امامت و وصایت امیرالمؤمنین و ائمه عليهم السلام زیاده از واجبات دیگر فرمود.

و کلینی روایت کرده است از حضرت امام موسی عليه السلام که: به پدرم حضرت صادق صلوات‌الله‌علیه گفتم که: نه چنین بود که حضرت امیرالمؤمنین صلوات‌الله‌علیه نامه وصیت خود را نوشت، که پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرمود و آن حضرت می‌نوشت و جبرئیل و ملائکه مقربین گواه شدند؟ فرمود که: ای ابوالحسن چنین بود، ولیکن چون نزدیک وفات حضرت رسالت صلی الله علیه و آله شد، نامه نوشته‌ای جبرئیل آورد با امینان خدا از ملائکه. و جبرئیل گفت که: یا محمد امر کن که

بیرون رود هر که نزد تو هست بغیر وصی تو علی بن ابی طالب که وصیتنامه را به او تسلیم کنیم و بر او گواه شویم که تو دفع وصیت به او نمودی و او قبول نمود و ضامن ادای آن شد.

پس هر که در خانه بود بغیر حضرت امیرالمؤمنین، فرمود که از خانه بیرون رود، و حضرت فاطمه در میان پرده و در ایستاده بود. پس جبرئیل گفت که: یا محمد خداوند تو سلامت می‌رساند و می‌گوید که: این نامه‌ای است مشتمل بر آنچه ما تو را خبر داده بودیم و پیمان از تو گرفته بودیم و بر تو شرط کرده بودیم از وصیت و امامت علی بن ابی طالب. من گواهم در این امر بر تو، و ملائکه را بر تو گواه گرفته‌ام، و من - ای محمد - کافیم از برای گواهی.

در این هنگام مفاصل حضرت رسالت پناه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به لرزه آمد و فرمود که: ای جبرئیل پروردگار من سلام است (یعنی سالم است از جمیع عیبه‌ها) و سلام و سلامتیها همه از اوست، و سلامها و تحیتها به او برمی‌گردد. راست می‌فرماید خداوند من و نیکو فرموده. نامه را بده.

پس جبرئیل نامه را تسلیم حضرت رسول کرد و فرمود که: به حضرت امیرالمؤمنین تسلیم نما. چون آن حضرت به حضرت امیرالمؤمنین تسلیم نمود، جمیع نامه را حرف به حرف خواند. پس حضرت رسول فرمود که: یا علی این عهدی است که خدا با من کرده بود، و پیمان و شرطی است که بر من گرفته بود، و امانت او بود نزد من. تبلیغ رسالت او کردم ادای امانت نمودم.

حضرت امیرالمؤمنین فرمود که: من گواهی می‌دهم برای تو - پدر و مادرم فدای تو باد - که تو رسانیدی رسالتهای خداوند خود را، و خیرخواهی همه امت کردی، و آنچه فرمودی راست فرمودی. گواهی می‌دهد برای تو گوش و

چشم و گوشت و خون من. جبرئیل گفت که: من بر راستی گفتار هر دو گواهی می‌دهم.

آن‌گاه حضر رسول ﷺ فرمود که: یا علی وصیت مرا گرفتی و دانستی، و ضامن شدی برای خدا و برای من که وفا کنی به آنچه در این وصیت تو را به آن امر کرده‌اند؟ حضرت امیرالمؤمنین فرمود که: بلی - پدر و مادرم فدای تو باد - بر من است ضامن (5828) اینها، و بر خداست که مرا اعانت فرماید و توفیق دهد که ادای اینها بکنم. حضرت رسول فرمود که: یا علی می‌خواهم بر تو گواه بگیرم که من از تو پیمان گرفتم که در روز قیامت برای من گواهی بدهند. حضرت امیرالمؤمنین فرمود که: گواه بگیر. حضرت رسول فرمود که: جبرئیل و میکائیل با ملائکه مقربین حاضر شده‌اند که گواه شوند. ایشان میان من و تو گواه‌اند. فرمود که: پدر و مادرم فدای تو باد! تو ایشان را گواه بگیر و من نیز ایشان را گواه می‌گیرم. پس حضرت رسول ﷺ ایشان را گواه گرفت.

و از جمله چیزهایی که به امر الهی بر حضرت امیرالمؤمنین شرط کرد این بود که: یا علی وفا می‌کنی به آنچه در این نامه نوشته است از دوستی هر که دوست خدا و رسول باشد، و بیزاری و دشمنی هر که دشمن خدا و رسول باشد و تبری نمودن (5829) از ایشان با صبر بر فرو خوردن خشم، و با صبر بر غصب کردن حقت و غصب نمودن خمست و نگاه داشتن حرمتت؟ گفت: بلی یا رسول الله، قبول کردم.

و حضر امیرالمؤمنین فرمود که: به حق خدایی که دانه‌ها را شکافته و گیاه رویانیده و خلائق را آفریده، که شنیدم که جبرئیل به حضرت رسول می‌گفت که: بشناسان به علی که حرمتش (5830) را باطل خواهند کرد (5831)، و حرمت او حرمت خدا و رسول است. و بگو که شهید خواهد شد در راه دین، و ریشش

از خون سرخ سرش رنگ خواهد شد. فرمود که: چون سخن جبرئیل را شنیدم، مدهوش شدم چنانچه بر رو درافتادم. و گفتم: بله؛ قبول کردم و راضی شدم، سعی خواهم کرد و صبر خواهم نمود، هرچند حرمت من ضایع شود، و سنتهای پیغمبر معطل شود، و کتاب دریده و ضایع شود، و کعبه خراب شود، و ریشم به خون سرم خضاب شود. صبر خواهم کرد و رضای الهی را طلب خواهم نمود تا به سوی تو آیم.

آن‌گاه حضرت رسول، حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم را طلبید و ایشان را نیز خبر داد به مثل آنچه امیرالمؤمنین را خبر داد، و از ایشان پیمان گرفت و ایشان مثل فرموده آن حضرت جواب فرمودند. پس وصیت را مهر کردند به مهرهای طلای بهشت که آتش به آن نرسیده بود، و به حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه سپردند.

راوی می‌گوید که: به خدمت حضرت امام موسی عرض نمودم که: پدر و مادرم فدای تو باد! نمی‌فرمایی که در آن وصیت چه نوشته بود؟ حضرت فرمود که: سنتهای خدا و رسول و احکام ایشان بود. پرسیدم که: آیا این در وصیت بود که آن کافران غصب خلافت خواهند کرد و مخالفت امیرالمؤمنین خواهند نمود؟ فرمود که: والله که جمیع آنها بود حرف به حرف.

مگر نشنیده‌ای این آیه را که: **(انا نحن نحي الموتى ونكتب ما قدموا و** **ءاثارهم، وکل شیء أحصیناه فی امام مبین)** (5832). (که ترجمه‌اش به قول مفسران این است که: به درستی که ما زنده می‌گردانیم مردگان را (در روز بعث و جزا) و می‌نویسیم آنچه پیش فرستاده‌اند (از عملهای نیک و بد)، و نشانه‌های قدم ایشان را (با: آنچه اثر افعال ایشان بعد از ایشان می‌ماند) می‌نویسیم. و همه چیز را (از نیک و بد) شمرده‌ایم (و بیان کرده‌ایم) در امام مبین. بعضی گفته‌اند

امام مبین (5833) لوح محفوظ (5834) است. و بعضی گفته‌اند نامه اعمال است. و در بعضی احادیث ما به حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه تفسیر شده. و ظاهر این حدیث، نامه وصیت است.) آن‌گاه فرمود که: والله که رسول خدا به امیرالمؤمنین و فاطمه علیها السلام گفت که: آیا فهمیدید آنچه به شما گفتم، و قبول کردید؟ ایشان گفتند: بله، راضی شدیم و قبول کردیم و صبر می‌نماییم بر آنچه ما را به خشم آورد و موجب آزار ما باشد.

و به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که فرمود که: خداوند عالیمان بر پیغمبرش صلی الله علیه و آله و سلم نامه‌ای فرستاد پیش از وفات او، و وحی فرمود که: یا محمد این وصیت توست به نجیبان (5835) از اهلت. فرمود که: کیستند نجیبان ای جبرئیل؟ گفت: علی بن ابی طالب و فرزندانش. و بر نامه مهرها از طلا بود. پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آن کتاب را به امیرالمؤمنین علیه السلام داد و امر فرمود که یک مهر آن را بگیرد (5836) و به آنچه در تحت آن مهر هست عمل نماید. آن حضرت چنین کرد و آنچه کرد از روی نامه الهی بود. و در هنگام وفات به حضرت امام حسن علیه السلام تسلیم نمود و آن حضرت یک مهر دیگر را برگرفت و به آنچه در تحت آن بود عمل نمود.

پس به حضرت امام حسین علیه السلام تسلیم نمود. آن حضرت مهر خود را برداشت، نوشته بود که: خروج کن با جماعتی به سوی شهادت، که ایشان می‌باید التبه با تو شهید شوند، و جان خود را در راه خدا بفروش.

پس آن حضرت چنین کرد و نامه را به علی بن الحسین علیه السلام داد. آن حضرت مهر خود را گشود، نوشته بود که سر در پیش افکن و خاموش باش و ملازم خانه خود باش و متعرض کسی مشو تا مرگ، تو را در رسد.

آن حضرت چنین کرد و نامه را به امام محمدباقر سپرد. چون مهر را برداشت نوشته بود که: مردم را حدیث بگو و فتوا بده و از غیر خدا اندیشه مکن که هیچ کس به تو ضرری نمی‌تواند رسانید.

پس آن نامه را به حضرت امام جعفر صادق صلوات‌الله علیه داد. آن حضرت در زیر مهر خود یافت که: مردم را حدیث کن و فتوا بیان فرما و علوم اهل بیت خود را پهن کن و تصدیق پدران شایسته خود را به مردم برسان و از غیر خدا مترس که تو در حِزر (5837) و امان خدایی.

و همچنین هر یک به دیگری تسلیم می‌نمایند و به مقتضای آن عمل می‌کنند تا قیام مهدی آل‌محمد صلوات‌الله علیهم اجمعین.

تنویر دوم: در بیان عصمت امام است بدان که فرقه ناجیه امامیه (5838) را اعتقاد آن است که امام (5839) می‌باید از اول عمر تا آخر عمر از جمیع گناهان صغیره و کبیره معصوم باشد. و اهل سنت چون می‌دانند که هرگاه عصمت شرط امامت باشد، حقیقت امامت خلفای ایشان برهم می‌خورد می‌گویند: عصمت در امامت شرط نیست. و بر بطلان این معنی دلایل عقلی و سمعی (5840) بسیار است.

و بر صاحب عقل مستقیم پوشیده نیست که این چنین شخص واجب‌الاطاعه که جمیع امور دین و دنیای امت به او وابسته است باید معصوم باشد در علم و عمل، و الا فواید مترتبه (5841) بر امامت، کما ینبغی (5842) به ظهور نخواهد آمد، و آن شخص نیز محتاج خواهد بود به امامی و راهنمایی - چنانچه نزد انصاف ظاهر است - و از امامتش خلل بسیار در دین به هم خواهد رسید زیرا که از فتاوی غلطش ممکن است بدعتها منتشر گردد و احکام حقه دین متروک شود و بسیار باشد که مفساد عظیمه به ظهور آید که به هیچ نحو اصلاح‌پذیر

نباشد، مثل آن که غلط کند (5843) در تعیین خلیفه بعد از خود به گمان این که قابل خلافت و امامت است، و از او امور منافی امامت به ظهور آید. پس اگر امت متعرض او نشوند، مورث انهدام دین است و اگر قصد عزلش کنند، منازعه و مشاجره عظیم در میان امت حادث شود که حق در میان ضایع شود. چنانچه در واقعه کشتن عثمان و خروج عایشه و طلحه و زبیر و معاویه و خوارج به ظهور آمد، تا آن که کار امت و نیابت خدا و رسول به معاویه و یزید و امثال آن ظالمان بیدین قرار گرفت و آن قسم ظلمها بر اهل بیت رسالت و سایر اهل سلام جاری شد.

و ایضا ظاهر است قبیح امامت امامی که آنچه مردم را به آن امر کند خود به فعل نیاورد، و آنچه را از آن نهی کند از او به ظهور آید. و لهذا حق تعالی در قرآن مکرر این قسم جماعت را مذمت و توبیخ فرموده.

و ایضا نفوس مردم از اطاعت چنین شخصی متنفر (5844) می باشد. و فخر رازی در تفسیر آیه (اولوالامر) (5845) گفته است که: این آیه دلالت می کند بر عصمت و عدم جواز خطای اولوالامر، و الا لازم می آید که هم امر به اطاعتشان شده باشد، و هم نهی از اطاعت؛ زیرا که اطاعت در محرمات حرام است.

و همچنین در تفسیر آیه (و کونوا مع الصادقین) (5846) گفته است که: مراد از صادقین معصومین اند. و خدا در آیه (تطهیر) (5847) از عصمتشان خبر داده، چنانچه بعد از این بیان خواهد شد.

و اکثر مفسرین در آیه (لا ینال عهدی الظالمین) (5848) اعتراف کرده اند که دلالت بر عصمت امام دارد؛ زیرا که حضرت عزت تعالی شأنه (5849) به حضرت ابراهیم وحی فرمود که: (انی جاعلك للناس اماما) (5850): ما تو را

برای مردم امام گردانیدیم. حضرت ابراهیم درخواست نمود که: به بعضی از ذریت من نیز این شرف را کرامت فرما. خطاب رسید که: عهد (امامت و خلافت) {من} به ظالمان نمی‌رسد. (5851) و هر فاسقی (5852) ظالم است بر نفس خود، چنانچه خدا مکرر فاسقان را به ظلم وصف فرموده. (5853) تنویر سیم: در نازل شدن آیه تطهیر در شأن اهل بیت رسالت است بدان که احادیث از طرق عامه و خاصه به حد تواتر رسیده که آیه تطهیر در شأن اهل بیت رسالت نازل شده که آل‌عبا باشند. و موافق بعضی از احادیث ما جمیع ائمه ما داخل‌اند.

و صاحب کشاف (5854) که از متعصبین علمای اهل سنت است در قصه مباحله (5855) ذکر کرده است که: چون حضرت رسول، نصارای نجران (5856) را به مباحله خواند ایشان مهلت طلبیدند، و چون با یکدیگر خلوت کردند به عاقب - که صاحب رأی ایشان بود - گفتند: چه مصلحت می‌دانی؟ گفت: والله - ای گروه نصارا - شما دانستید که محمد پیغمبر فرستاده خداست، و در بیان احوال عیسی حق را بر شما ظاهر ساخت. و والله که هیچ قومی با پیغمبر خود مباحله نکردند که پیر و جوان ایشان هلاک نشوند. و اگر مباحله کنید البته هلاک خواهید شد، و اگر بسیار اهتمام در نگاه داشتن دین خود دارید و از مسلمان شدن ابا دارید، با او مصالحه نمایید و برگردید.

چون صبح شد رسول خدا ﷺ حضرت امام حسین را در برگرفت و دست حضرت امام حسن را گرفت، و فاطمه و علی از پی خود روان ساخت و فرمود که: من چون دعا کنم شما آمین بگویید. پس اسقف نجران گفت که: ای گروه نصارا من رویی چند می‌بینم که خدا به این روها کوه را از جا می‌کند. با ایشان مباحله مکنید که هلاک می‌شوید و بر روی زمین یک نصرانی تا قیامت نخواهد بود. ایشان به خدمت حضرت آمدند و گفتند: ما با تو مباحله نمی‌کنیم. تو بر دین

خود باش و ما بر دین خود. حضرت فرمود که: اگر مباحله نمی‌کنید مسلمان شوید. ابا کردند. فرمود که: پس با شما جنگ می‌کنم. گفتند: ما طاقت جنگ عرب نداریم ولیکن با تو صلح می‌کنیم که با ما جنگ نکنی و به دین ما کار نداری، و ما به تو هر سال دو هزار حُله (5857) در ماه صفر بدهیم، و هزار حله در ماه رجب، و سی زره نفیس هر سال بدهیم. حضرت به این نحو با ایشان مصالحه فرموده و گفت: والله که هلاک بر اهل نجران مشرف شده بود، و اگر مباحله می‌کردند همه مسخ می‌شدند به صورت میمون و خوک، و این صحرا همه بر ایشان آتش می‌شد، و خدا جمیع اهل نجران را هلاک می‌کرد حتی مرغی که بر روی درختان بود، و بر تمام نصارا سال نمی‌گذشت که همه هلاک می‌شدند.

و باز صاحب کشف از عایشه روایت کرده است که: روزی حضرت رسول بیرون آمد و عبایی پوشیده بود از موی سیاه. پس حضرت امام حسن (علیه السلام) آمد، او را داخل عبا کرد. بعد از آن حضرت امام حسین آمد، او را داخل عبا کرد. پس حضرت فاطمه و علی بن ابی طالب آمدند، هر دو را داخل عبا کرد و آیه را خواند که: (انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيرا) (5858). بعد از آن صاحب کشف گفته است که: اگر گویی که: چرا این جماعت را در مباحله داخل کرد؟ جواب می‌گویم که برای آن که این دلالت بر حقیقت و اعتماد بر راستی او بیشتر می‌کرد از آن که دیگران را داخل کند. زیرا که عزیزترین خلق را نزد خود، و پاره‌های جگر خود، و محبوبترین مردم را نزد خود، در معرض مباحله و نفرین درآورد. و اکتفا بر خود نکرد به تنهایی. چه بسیار است که آدمی خود را به هلاک می‌دهد و این قسم اعزه (5859) را حفظ می‌کند.

و در مُوطای مالک (5860) که امام اهل سنت است روایت شده است از انس (5861) که: چون آیه تطهیر نازل شد، قریب به شش ماه رسول خدا در هنگام رفتن به نماز صبح بر در خانه فاطمه می‌گفت: الصلوه یا اهل البیت (5862)! انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس أهل البیت و یطهرکم تطهیرا. و در صحیح ابی داوود سجستانی (5863) نیز به همین طریق روایت شده از انس. و در صحیح بخاری (5864) از جزو چهارم روایت کرده به نحوی که صاحب کشف روایت کرده. و در صحیح مسلم (5865) و در صحیح ابی داوود و در جمع بین الصحیحین حمیدی (5866) همه به این مضمون از عایشه مروی است.

و در صحیح مسلم در جزو چهارم در باب فضایل امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ از سعد وقاص (5867) چنین روایت کرده که: چون آیه مباحله نازل شد، خواند رسول خدا علی و فاطمه و حسن و حسین را، و گفت: خداوندا اینها اهل بیت من اند. و در محل دیگر نیز همین مضمون را روایت کرده.

و ابوداوود در صحیح خود از ام سلمه (5868) روایت کرده است که گفت: آیه تطهیر در خانه من نازل شد، و در آن خانه حضرت رسول بود و علی بن ابی طالب و فاطمه و حسن و حسین. و من بر در خانه نشسته بودم. پس حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بر ایشان گلیمی پوشانید و گفت: خداوندا اینها اهل بیت من اند. از ایشان دور گردان و برطرف کن رجس و گناه را، و پاکیزه گردان ایشان را از بدیها پاکیزه کردنی. من گفتم: یا رسول الله من از اهل بیت نیستم؟ فرمود که: نه؛ تو از زنان منی و عاقبت تو به خیر است.

و این مضمون و قریب به این مضمون در اکثر کتب ایشان مروی است به طرق متعدده، و تعداد آنها مورت تطویل (5869) است.

و دلالت این آیه بر عصمت ایشان بسی ظاهر است، چه عامه محققین مفسرین رجس را در این آیه به گناه تفسیر کرده‌اند، و تطهیر ظاهر است که مراد از آن پاک گردانیدن از بدیها و عیبا و قبایح است. و از سیاق آیه و احادیث مذکوره ظاهر است که مراد، جمیع بدیهاست. و اراده که در آیه وارد شده اراده حتمی می‌باید باشد؛ زیرا که اراده تکلیفی به ایشان اختصاصی ندارد. و اراده حتمی الهی تخلف نمی‌کند. پس عصمت ایشان ثابت است. و هرگاه عصمت ثابت شد، دروغ بر ایشان روا نیست. و این ثابت شده است که ایشان دعوی امامت کردند. پس دعوای ایشان بر حق باشد.

و تفصیل این سخنان را این مقام گنجایش ندارد.

تویر چهارم: در بیان فضیلت محبت اهل بیت علیهم‌السلام است ابن بابویه به سند معتبر از امام محمد باقر از آبای کرام او علیهم‌السلام روایت کرده است که: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود که: محبت من و اهل بیت نفع می‌کند در هفت موطن (5870) که احوال (5871) آنها عظیم است: در هنگام مردن، و در قبر، و در وقت مبعوث شدن (5872)، و در هنگامی که نامه‌ها به دست راست و چپ آید، و در هنگام حساب، و نزد میزان که اعمال خلائق را سنجند، و نزد صراط.

و روایت کرده است از حارث همدانی (5873) که: روزی به خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام رفتم. پرسید که: چه چیز تو را به اینجا آورده؟ گفتم: محبت تو یا امیرالمؤمنین.

فرمود که: ای حارث تو مرا دوست می‌داری؟ گفتم: بله والله ای امیرالمؤمنین. فرمود که: وقتی که جانت به گلو می‌رسد مرا خواهی دید که چنان که می‌خواهی. و چون ببینی مرا که دشمنان خود را از حوض کوثر دور می‌کنم خوشحال خواهی شد. و چون ببینی که بر صراط می‌گذرم و علم حمد به دست

من است و پیش حضرت رسول ﷺ می‌روم، چنان مرا خواهی دید که مشعوف (5874) گردی.

و از ابو حمزه ثمالی (5875) روایت کرده است از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که حضرت رسول ﷺ فرمود که: یا علی محبت تو در دل هر کس که قرار گیرد، اگر یک قدم او از صراط بلغزد، البته قدم دیگر ثابت می‌ماند تا خدا او را سبب محبت تو داخل بهشت گرداند.

و از حضرت صادق علیه السلام منقول است که: محبت ما اهل بیت گناهان را می‌ریزد چنانچه باد تند، برگ را از درختان می‌ریزد.

و به اسانید معتبره از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: حضرت رسول فرمود که: چهار کس اند که من در روز قیامت شفاعت ایشان خواهم کرد اگرچه با گناه اهل زمین آمده باشند: کسی که اعانت اهل بیت من بکند؛ و کسی که قضای حوایج ایشان بکند در هنگامی که مضطر شده باشند؛ و کسی که به دل و زبان ایشان را دوست دارد؛ و کسی که به دست دفع ضرر از ایشان بکند.

و ایضا از آن حضرت منقول است که: حضرت رسول ﷺ فرمود که: هر که ما اهل بیت را دوست دارد خدا او را در روز قیامت ایمن مبعوث گرداند، که هیچ خوف نداشته باشد.

و در کتاب بصائر الدرجات (5876) از امام جعفر صادق علیه السلام منقول است که: حضرت رسول ﷺ فرمود که: یا علی امت مرا تمام در عالم ارواح به من نمودند و کوچک و بزرگ ایشان را دیدم. و به تو و شیعیان تو گذشتم و از برای شما استغفار کردم. حضرت امیر المؤمنین فرمود که: یا رسول الله دیگر از فضایل شیعه بفرما. فرمود که: یا علی تو و شیعیان تو از قبرها بیرون خواهید آمد و روهای شما مانند ماه شب چهارده خواهد بود و جمیع شدتها و غمها از شما

برطرف خواهد شد و در سایه عرش الهی خواهید بود. مردم خواهند ترسید و شما نخواهید ترسید. و مردم اندوهناک خواهند بود و شما مسرور خواهید بود. و برای شما خوان نعمتهای الهی می‌آورند و مردم مشغول حساب خواهند بود.

و به اسانید معتبره از حضرت امام رضا صلوات الله علیه منقول است که: پیغمبر ﷺ فرمود که: یا علی هر که تو را دوست دارد با پیغمبران خواهد بود در درجه ایشان در روز قیامت. و کسی که بمیرد و دشمن تو باشد، اگر خواهد بیهودی بمیرد و اگر خواهد نصرانی بمیرد. و فرمود که: اول چیزی که در روز قیامت از مردم سؤال خواهند کرد محبت ما اهل بیت خواهد بود.

و به سند معتبر از امام محمد باقر علیه السلام منقول است که: والله که در آسمان هفتاد صنف از ملائکه هستند که اگر جمیع اهل زمین جمع شوند عدد هر صنفی از ایشان را احصا (5877) نمی‌توانند کرد، و ایشان خدا را به ولایت ما عبادت می‌کنند. (5878) و شیخ طوسی علیه‌الرحمه از میثم تمار (5879) که از اصحاب اسرار (5880) امیرالمؤمنین صلوات الله علیه است روایت کرده که: شبی در خدمت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودم. فرمود که: نیست بنده‌ای که خدا دل او را به ایمان امتحان کرده باشد مگر این که چون صبح می‌کند دوستی ما اهل بیت را در دل خود می‌یابد. و نیست بنده‌ای که خدا بر او غضب کرده باشد مگر این که چون صبح می‌کند دشمنی ما را در دل خود می‌یابد. پس چون ما صبح می‌کنیم شاد می‌شویم به محبت دوستان خود، و می‌دانیم دشمنی دشمنان خود را. و چون دوست ما صبح می‌کند منتظر رحمتهای الهی است، و دشمن ما که صبح می‌کند برکنار جهنم ایستاده است که همین که بمیرد داخل جهنم شود. به درستی که درهای رحمت برای دوستان ما باز است. گوارا باد ایشان را رحمتهای الهی. و وای بر حال دشمنان ما. و دوست ما نیست کسی که دشمن ما

را دوست دارد. دوستی ما و دوستی دشمنان ما در یک دل جمع نمی‌شود. کسی که ما را دوست دارد باید که دوستی را برای ما خالص گرداند چنانچه طلا را از غش (5881) خالص می‌کنند.

ماییم نجیبان (5882) و برگزیده‌های خدا، و فرزندان ما فرزندان پیغمبران‌اند. و منم وصی اوصیا، و منم حزب (5883) و یاور خدا و رسول. و آنان که با من محاربه می‌کنند گروه شیطان‌اند. پس کسی که خواهد که حال خود را در محبت ما بداند، دل خود را امتحان نماید. اگر محبت دشمنان ما را در دل خود یابد، بداند که خدا و جبرئیل و میکائیل دشمن اویند. و خدا دشمن کافران است.

و روایت کرده از ابی‌عبدالله جدلی (5884)، که حضرت امیرالمؤمنین گفت که: می‌خواهی تو را خبر دهم به حسنه‌ای که هرکه آن را داشته باشد در روز قیامت او را هیچ ترس نباشد، و خبر دهم به گناهی که هرکه او را داشته باشد او را بر رو به آتش اندازند؟ گفتم: بله. فرمود که: آن حسنه محبت ماست، و آن گناه دشمنی ماست.

و از سلمان رحمه‌الله روایت کرده که: روزی در مسجد در خدمت حضرت رسول ﷺ نشستیم بودیم که حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمد. حضرت رسول سنگریزه‌ای در دست داشت، به دست آن حضرت داد. آن سنگریزه به سخن آمد و گفت: لا اله الا الله، محمد رسول الله. راضی شدم به پروردگاری خدا، و بر پیغمبری محمد، و به ولایت علی بن ابی‌طالب. حضرت رسول فرمود که: هرکه از شما صبح کند و به خدا و رسول و ولایت علی بن ابی‌طالب راضی باشد، او از خوف عقاب خدا ایمن است.

و ابن بابویه به سندهای بسیار از حضرت امام رضا صلوات‌الله علیه روایت کرده است که: او روایت کرد از پدران بزرگوارش تا رسول خدا صلوات‌الله

علیهم از جبرئیل، از میکائیل، از اسرافیل (5885)، از لوح (5886)، از قلم (5887)، از خداوند عالمیان که فرمود که: ولایت علی حِصْن و قلعه من است. هر که داخل آن حِصْن (5888) شود از عذاب من ایمن است.

و به اسانید بسیار در کتب سنی و شیعه از رسول خدا ﷺ منقول است که: اگر مردمان بر ولایت علی مجتمع می شدند خدا جهنم را خلق نمی فرمود. و روایت کرده است از انس که حضرت رسول ﷺ فرمود که: خداوند عالم در روز قیامت جمعی را مبعوث خواهد گردانید که روهای ایشان از نور باشد و بر کرسیهای نور خواهد نشست و جامه ها از نور خواهد پوشید و در سایه عرش الهی خواهند بود مانند پیغمبران، و پیغمبر نیستند و به منزله شهدا و همگی شهید نخواهند بود. و بعد از آن دست بر سر حضرت امیرالمؤمنین گذاشت و فرمود که: این و شیعیانش چنین خواهند بود.

و شیخ طوسی به اسانید معتبره از حضرت امام رضا از آبای اطهارش (5889) صلوات الله علیهم روایت کرده است که: حضرت رسول ﷺ به حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرمود که: چون در روز قیامت خدا از حساب خلائق فارغ شود کلیدهای بهشت و دوزخ را به من تسلیم نماید و من به تو تسلیم کنم و گویم: هر که را خواهی به جهنم فرست و هر که را خواهی به بهشت داخل کن.

و ابن بابویه به سند معتبر از حضرت صادق صلوات الله علیه روایت کرده است که: چون قیامت قائم شود منبری بگذارند که جمیع خلائق ببینند. و حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه بر آن منبر برآید و ملکی بر دست راست او بایستد و ملکی بر دست چپ او. ملک دست راست ندا کند که: ای گروه خلائق این علی بن ابی طالب است؛ هر که را می خواهد داخل بهشت می کند. و

ملک دست چپ ندا کند که: ای گروه خلائق این علی بن ابی طالب است؛ هر که را می خواهد داخل جهنم می کند.

و از عبدالله بن عمر (5890) روایت کرده است که: حضرت رسول ﷺ به حضرت امیرالمؤمنین فرمود که: چون قیامت شود بیایی تو بر اسبی از نور سوار، و بر سرت تاجی از نور باشد که روشنی آن دیده ها را خیره گرداند. پس ندا از جانب رب العزت برسد که: کجاست خلیفه محمد رسول الله؟ تو گویی: اینک منم. پس ندا فرماید تو را که: یا علی دوستان خود را داخل بهشت کن و دشمنان خود را داخل جهنم کن. تویی قسمت کننده بهشت و دوزخ.

و از حضرت امام رضا علیه السلام منقول است که: حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود که: روزی با حضرت رسول ﷺ نزدیک کعبه نشسته بودیم. مرد پیری پیدا شد از پیری خم شده و ابروهایش بر چشمهایش افتاده، و عصای در دست و کلاه سرخی در سر و پیراهن مویی پوشیده. نزدیک حضرت آمد و گفت: یا رسول الله دعا کن که خدا مرا پیامرزد.

حضرت فرمود که: امید تو روا نیست و عمل تو فایده ندارد. چون پشت کرد، حضرت فرمود که: ای ابوالحسن شناختی این مرد پیر را؟ گفتم: نه. فرمود که: شیطان ملعون بود. حضرت امیرالمؤمنین فرمود که: از پی او دویدم و او را گرفتم و بر زمین زدم و دست در گلویش فشردم. گفت: دست از من بدار ای ابوالحسن، که مرا تا قیامت مهلت داده اند. (5891) والله - یا علی - من تو را دوست می دارم. و هر که دشمن توست با پدر او شریک شده ام در وطنی مادرش (5892) و او حرامزاده است. پس بخندیدم و او را رها کردم.

و منقول است از سلمان رضی الله عنه که: روزی شیطان گذشت بر جماعتی که مذمت حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه می کردند. نزد ایشان ایستاد. پرسیدند که:

کیستی؟ گفت: من ابو مره‌ام. گفتند: شنیدی که ما چه می‌گفتیم؟ گفت: بدا حال شما که ناسزا به مولای خود به علی بن ابی طالب می‌گفتید. ایشان گفتند: چه دانستی که او مولا و امام ماست؟ گفت: از گفته پیغمبر شما که گفت: هر که من مولای اویم علی مولای اوست. خداوندا دوست دار هر که او را دوست دارد، و دشمن دار هر که او را دشمن دارد؛ و یاری کن هر که او را یاری کند، و فرو گذار هر که او را یاری نکند.

ایشان گفتند: تو از شیعیان اویی؟ گفت: نه؛ ولیکن او را دوست می‌دارم و هر که دشمن اوست در مال و فرزندش شریک می‌شوم. (5893) گفتند: ای ابو مره در فضیلت او چیزی می‌دانی؟ گفت: بشنوید از من - ای گروه ناکثان (5894) و قاسطان (5895) و مارقان (5896) - که پیمان او را شکسته‌اید و به ظلم با او خرج کرده‌اید و از دین به در رفته‌اید. به درستی که من عبادت خدا کردم در میان جان (5897) دوازده هزار سال و چون خدا آنها را هلاک کرد، تنهایی خود را در زمین به خدا شکایت کردم. مرا به آسمان اول عروج فرمود. و دوازده هزار سال در آنجا در میان ملائکه عبادت کردم. روزی مشغول تسبیح و تقدیس خدا بودیم، نور شمعسانی (5898) بسیار روشنی بر ما گذشت. ملائکه به سجده افتادند و گفتند: سبوح قدوس (5899). این نور ملک مقربی است یا نور پیغمبر مرسلی؟ ندا از جانب رب‌العزت رسید که: این نور طینت (5900) علی بن ابی طالب است.

و منقول است از ابوهریره که: شخصی به خدمت رسول خدا ﷺ آمد و گفت: فلان شخص به کشتی نشست با مایه کمی، و به چین رفت و زود برگشت و مال بسیار آورده است که محسود خویشان و دوستان شده است. حضرت فرمود که: مال دنیا هر چند زیاده می‌گردد بلا و محنت صاحب مال بیشتر

می‌شود. آرزوی حال صاحبان اموال مکنید مگر کسی که در راه خدا صرف نماید. بعد از آن فرمود که: می‌خواهید که شما را خبر دهم به کسی که مایه‌اش از آن سوداگر کمتر بوده و زودتر برگشته و غنیمت و فایده بیشتر به هم رسانیده و آنچه را به هم رسانیده در خزینه‌های عرش الهی برای او حفظ کرده‌اند؟ صحابه گفتند: بفرما یا رسول‌الله.

فرمود که: نظر کنید به این شخصی که می‌آید. دیدیم ژنده‌پوشی از انصار می‌آید.

فرمود که: امروز ثوابی از این مرد بالا برده‌اند که اگر بر جمیع اهل آسمان و زمین آن ثواب را قسمت کنند حصه کمترین ایشان آن خواهد بود که گناهانش آمرزیده شود و بهشت او را واجب شود. صحابه از او پرسیدند که: امروز چه کار کرده‌ای؟ بشارت باد تو را به کرامت الهی. آن شخص گفت که: کاری بغیر این نکرده‌ام که برای حاجتی از خانه بیرون آمدم و چون دیر شده بود گمان کردم که آن کار فوت شده است (5901). با خود گفتم که: به عوض این حاجت، می‌روم و نظر بر روی علی بن ابی‌طالب می‌کنم. چون از حضرت رسول شنیده بودم که نظر بر روی علی عبادت است.

حضرت فرمود که: بله؛ والله عبادت است و چه عبادت! ای عبدالله می‌رفتی که دیناری برای روزی عیال خود تحصیل نمایی و از تو فوت شد، و به عوض آن نظر بر روی علی کردی از روی محبت، و فضیلت او را می‌دانستی. و این از برای تو بهتر است از این که تمام دنیا طلای سرخ (5902) شود برای تو و در راه خدا بدهی. و شفاعت خواهی کرد به عدد هر نفسی که در آن راه کشیده‌ای، در حق هزار کس که همه به شفاعت تو از آتش جهنم آزاد خواهند شد.

پاورقی ها

- 1- عبدالله بن جعفر شوهر حضرت زینب (س) و فرزند جعفر طیار برادر حضرت علی (ع) است.
- 2- علی دوانی، مفاخر اسلام (ج 8): علامه مجلسی، بزرگمرد علم و دین، ص 33. به نقل از حدائق المقربین میرمحمد صالح خاتون آبادی داماد مجلسی.
- 3- حاج میرزا حسین نوری طبرسی، فیض قدسی، ترجمه سید جعفر نبوی، صص 186 - 188، به نقل از روضه المتقین، ج 14، صص 434 و 505.
- 4- تاجا همان تاج است با افزایش الف تفخیم به انتهای آن. افزودن این الف به عنوان بزرگداشت و احترام در پایان نام یا لقب افراد در عصر صفوی بسی رواج داشته است مانند: شفیعا (شفیع)، رفیعا (رفیع)، کمالا (کمال)، صدرا (صدر) و ...
- 5- متن پاورقی دومآقا شیخ عباس قمی، الفوائد الرضویه فی احوال علماء المذهب الجعفریه ذیل ص 440.
- 6- حاج میرزا حسین نوری طبرسی، فیض قدسی، ترجمه سید جعفر نبوی، ص 57.
- 7- ترجمه آقای حسن طارمی (بانادک تصرف) در ص 15 کتاب علامه مجلسی.
- 8- حاج میرزا حسین نوری طبرسی، فیض قدسی ترجمه سید جعفر نبوی، به نقل از مرآت الاحوال جهان نما تألیف احمد ابن آقا محمدعلی بهبهانی.
- 9- مقصود فلسفه است.
- 10- یعنی علوم نقلی همانند حدیث.
- 11- اصول جمع اصل است. هر یک از چهار صد کتابی را که عالمان شیعه از زمان امیرمؤمنان علی (ع) تا زمان امام حسن عسکری (ع) نوشته‌اند. اصل می‌نامند.
- 12- حسین درگاهی، علی اکبر تلافی داریانی، کتابشناسی مجلسی، صص 237-238.
- 13- حاج میرزا حسین نوری طبرسی، فیض قدسی، ترجمه سید جعفر نبوی، ص 81، به نقل از الاجازه الکبیره.
- 14- سید علی بن طاووس، کشف المحججه لثمره المهجه، ترجمه سید محمدباقر شهیدی گلپایگانی، ص 6.

- 15- قرآن کریم، سوره طه (20)، آیه 44.
- 16- حسن طارمی، علامه مجلسی، صص 49 - 53.
- 17- حاج میرزا حسین نوری طبرسی، فیض قدسی، ترجمه جعفر نبوی، ص 67. به نقل از روضات الجنات، ج 2، ص 76.
- 18- حسن طارمی، علامه مجلسی، صص 61 - 62، به نقل از جهانگشای خاقان، صص 394 - 395.
- 19- علی دوانی، مفاخر اسلام، ج 8: علامه مجلسی، بزرگمرد علم و دین، ص 389.
- 20- همان، ص 287.
- 21- در نگارش این بند و بند بعد، از کتابهای علامه مجلسی، بزرگمرد علم و دین اثر علی دوانی و علامه مجلسی نوشته حسن طارمی استفاده بسیار شده است.
- 22- حامد الگار) دارای مدرک دکتری در رشته مطالعات اسلامی از دانشگاه کمبریج انگلستان است و از سال 1965 میلادی تاکنون به تدریس مطالعات اسلامی، تاریخ ایران و زبان فارسی در دانشگاه برکلی کالیفرنیا (آمریکا) اشتغال دارد. وی مسلط به 8 زبان زنده دنیا و مشاور دانشگاههای معتبر آمریکا در زمینه مطالعات اسلامی است. او در 20 سالگی به اسلام گرویده است.
- 23- منبع اصلی ما در نقل این مقاله نشریه کتاب ماه دین، شماره 34 (ویژه نامه علامه مجلسی، صص 66 - 70) است، اما از آنجا که این منبع دارای غلطها و افتادگیهایی بود، با همین مقاله در شماره 16884 روزنامه کیهان مورخ پنجشنبه 3 شهریور 1379 مقابله و اصلاح شد و اصلاحات جزئی دستوری در آن اعمال گردید. پانوشتها نیز از همان مقاله است.
- 24- Sir John Malcolm, History of Persia, London, 1815, p. 595.
- 25- همان.
- 26- شیخ محمدعلی حزین، تذکره احوال، لندن 1813، ص 16.
- 27- Sir Percy Sykes, A History of Persia, London, 1915, Vol 1, p. 412.
- 28- E. G. Browne, A Literary History of Persia, Cambridge, 1924, Vol 1, p. 403.
- 29- همان، ج 4، ص 403. 7- همان.

- 28- همان، ص 120.
- 29- تذکره الملوک، به اهتمام ولادیمیر مینورسکی، لندن 1943، از متن فارسی همان اثر، مقدمه مینورسکی، صص 2 و 11.
- 30- همان، مقدمه مینورسکی، ص 11.
- 31- برای تاریخ اتمام مدرسه چهارباغ، نگاه کنید به: لطف‌الله هنرفر، گنجینه آثار تاریخی اصفهان، اصفهان، 1344، ص 386.
- 32- Laurence Lockart, The Fall of Safavids Dynasty, Cambridge, 1958, pp. 38_39.
- 33- همان، ص 72.
- 34- همان، ص 72، پاورقی 3.
- 35- همان، ص 70.
- 36- همان، ص 33.
- 37- همان، ص 72، پاورقی 2.
- 38- همان، ص 76، پاورقی 6. ... سیدابراهیم سیدعلوی این پاورقی را از اضافات مترجم فارسی کتاب انقراض سلسله صفویه - آقای اسماعیل دولتشاهی - می‌داند، در صورتی که در اصل انگلیسی کتاب موجود است. نگاه کنید به: سیدابراهیم سیدعلوی، مجلسی از دیدگاه مستشرقین، کیهان اندیشه، ش 31 (مرداد و شهریور 1379)، ص 85.
- 39- Vera Basch Moreen, Risala_ yi Sawaiq al Yahud (The Treatise Lightning Bolts against the Jews) by Muhammad Baqir b. Muhammad Taqi al_ Majlisi, Die welt des Islams, VoL1999, p32, .194.
- 40- همان ص 195.
- 41- Karl Heinz Pampus, Die Theologische Enzyklopadie Bihar Al_ Anwar des Muhammad Baqir al_ Maglisi: Ein Beitrag Zur Literaturgeschichte der Sia in der Safawiden_ zeit, Bonn, pp1970, .34.
36. 9- مینورسکی، توضیحات تذکره‌الملوک، ص 111.
- 42- لکهارت، ص 116 - 117 و 71 - 72.

- 43- خاتون آبادی، وقایع‌السنین و الاعوام، به اهتمام بهبودی، تهران، 1352، صص 567 - 569.
- 44- Roger Savory, Iran Under the Safavids, Cambridge, 1980, p. 251.
- 45- Hans Robert Roemer, Persien Auf dem weg in die Neuzeit, Beirut, 1989, pp. 369 - 379.
- 46- در گردآوری دیدگاه‌های شریعتی درباره مجلسی و دسته‌بندی آنها، از یاریهای بیدریغ دوست ارجمند و شریعتی‌شناس خود، آقای قاسمی بهره‌مند بوده‌ام.
- 47- مقصود شریعتی، بحارالانوار مجلسی است.
- 48- بخشی از آیه 18 سوره جن (72): به راستی که همه سجده‌ها و جایگاه‌های سجده برای خداست.
- 49- مقصود، پادشاهان عثمانی معاصر صفویه است که نام کاخ خود را باب عالی گذاشته بودند و سلاطین صفویه عالی قاپو را در رقابت با آن نام نهادند.
- 50- علی شریعتی، مجموعه آثار، ج 1، صص 7 - 14. 3- مقایسه کنید با وضعیت رفاه و رضایت نسبی مردم از حکومت در عصر صفوی.
- 51- علی شریعتی، مجموعه آثار، ج 1، ص 12.
- 52- همان، ص 12.
- 53- علی شریعتی، مجموعه آثار، ج 4، صص 217 - 218.
- 54- همان، ج 10، ص 113، وج 31، ص 461.
- 55- همان، ج 31، ص 461.
- 56- همان، ج 23، صص 305 و 306.
- 57- علی شریعتی، تشیع علوی، تشیع صفوی، ص 171.
- 58- علی شریعتی، مجموعه آثار، ج 10، ص 95.
- 59- همان، ج 23، صص 304 - 305؛ وج 1، ص 22.
- 60- همان، ج 1، صص 9 و 11؛ وج 23، ص 306.
- 61- همان، ج 1، ص 10.
- 62- همان، ج 1، ص 9.

- 63- همان، ج 23، ص 306.
- 64- همان، ج 1، صص 12 و 13؛ وج 23، ص 306؛ وج 8، ص 129.
- 65- همان، ج 1، ص 13.
- 66- همان، ج 1، ص 11.
- 67- علی شریعتی، تشیع علوی، تشیع صفوی، صص 200 - 203.
- 68- علی شریعتی، مجموعه آثار، ج 12، صص 162 - 163.
- 69- کمیت اسدی (در گذشته به سال 125 ه.ق) شاعر ستایشگر پیامبر و اهل بیت که به همین خاطر از سوی هشام بن عبدالملک (خلیفه اموی) زندانی شد و چون می‌خواستند دست و زبانش را ببرند، از طریق تغییر لباس خود با همسرش گریخت.
- 70- ابویوسف یعقوب اسحاق سکیت عالم به ادبیات عرب به ویژه علم نحو (شهادت: 246 ه.ق). متوکل (خلیفه عباسی) تربیت دو فرزند خود را به او واگذار کرد. او شیعی و دوستدار اهل بیت بود. زمانی خلیفه از او پرسید: حسن و حسین را بیشتر دوست داری یا دو فرزند مرا؟ گفت: من تو و فرزندان تو را با قنبر غلام علی برابر نمی‌کنم. متوکل برآشفته و دستور داد تا زبان او را از کام بیرون کشیدند و غلامان خلیفه، او را به بدترین وجه کشتند.
- 71- برای آگاهی از دیدگاه شریعتی درباره کنار آمدن تشیع و نظام فقهی و اقتصادی آن با حکومت، نگاه کنید به مجموعه آثار، ج 10، صص 86 - 87.
- 72- علی شریعتی، تشیع علوی، تشیع صفوی، ص 241.
- 73- علی شریعتی، مجموعه آثار، ج 1، صص 22 - 23. نیز برای آگاهی از روایاتی که شریعتی در این باره آنها را از بحارالانوار نقل و نقد می‌کند، نگاه کنید به: علی شریعتی، تشیع علوی، تشیع صفوی، صص 188 - 203.
- 74- مجلسی بر این حدیث اشکال می‌کند که به نقل سیره‌نویسان، یزید پس از خلافت پا به مدینه نهاده و حتی از شام نیز خارج نشده است. بنابراین، این شخص ممکن است مسلم بن عقبه فرستاده یزید باشد که او را برای گرفتن بیعت از مردم به مدینه گسیل داشته بود. مجلسی سپس بخشی از یک متن تاریخی را نقل می‌کند که با نقل پیشین منافات دارد (بحارالانوار، ج 46، صص 137 - 139).

- 75- علی شریعتی، مجموعه آثار، ج 1، ص 9.
- 76- پیشین، ج 2، ص 38.
- 77- پیشین، ج 2، ص 38.
- 78- پیشین، ج 19، ص 354.
- 79- نگاه کنید به: علی شریعتی، تشیع علوی، تشیع صفوی، صص 111 - 129.
- 80- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار...، ج 11، ص 4.
- 81- علی شریعتی، مجموعه آثار، ج 23، صص 250 - 251.
- 82- همان، ج 21، صص 8 - 10.
- 83- برای توضیح بیشتر نگاه کنید به: مسعود پدرام، مقاله نگاهی دیگر به جایگاه شریعتی
- 84- در مجموعه مقالات شریعتی و نقادی سنت، از انتشارات دفتر پژوهشهای فرهنگی دکتر علی شریعتی، خرداد 1377.
- (85) - کیباندن: به یک سوکشاندن - به کنار کشاندن - از راستی به کزی بردن - منحرف کردن.
- (86) - گو: گودی - فرورفتگی.
- (87) - مد: کشش - کشش قلم.
- (88) - مرغ: سبزه - چمن.
- (89) - صفیحه: پهنه - بخش پهن از هر چیز.
- (90) - پیشینی: پیشانی.
- (91) - نعوت جلال: صفات جلال - ویژگیها و صفاتی از خداوند که در معنی آنها سلب و نیستی در نظر گرفته می شود مانند نفی جسمیت، ترکیب و دیگر ویژگیهای ذاتی آفریدگان. آنها را صفات سلبیه و صفات نقص نیز می گویند زیرا ثبوت آنها برای خداوند باعث نقص و احتیاج است و این برای خداوند محال است. به آنها صفات می گویند زیرا ثبوت آنها برای خداوند باعث نقص و احتیاج است و این برای خداوند محال است. به آنها صفات جلال از آن رو گفته می شود که خداوند پاک و مبرا و منزه است از صفاتی که شایسته جلال او - یعنی عظمت، بزرگی و شکوه بی انتهای او - نیست.

- (92) - لسان: زبان - سخن.
- (93) - معجزیان: چیزی که گفتار و طرز سخن آن معجزه است.
- (94) - اصفیا: جمع صفی - پاکان - خاصان - برگزیدگان.
- (95) - بساتین: جمع بستان - بوستانها - باغهای گل.
- (96) - قلوب صافیه: دل‌های پاک، پاکیزه، خالص، صاف و بی‌غل و غش.
- (97) - صدور زاکیه: سینه‌های پاک و رشد‌یابنده.
- (98) - ارباب: صاحبان.
- (99) - فطنت: هوشیاری - دانایی - فهم.
- (100) - ذکا: تیزهوشی - قدرت دریافت سریع.
- (101) - الوان: جمع لون - رنگها - نوعها - گونه‌ها.
- (102) - ریاحین: جمع ریحان - گیاهان خوشبو.
- (103) - معرفت: شناخت.
- (104) - دمانیدن: رویانیدن.
- (105) - صلوات: جمع صلوات یا صلواه - درودها - دعاها.
- (106) - زبده عالم وجود: خلاصه و برگزیده جهان هستی. مقصود پیامبر اسلام (ص) است (از آن رو که انسان، برترین و برگزیده‌ترین موجود عالم هستی است و انسان کامل حتی از فرشتگان برتر است، و رسول اکرم (ص) برترین و برگزیده‌ترین انسان است).
- (107) - صاحب مقام محمود: دارای جایگاهی که سپاس و ستایش و تحسین همگان را برمی‌انگیزد. در آیه 79 سوره اسراء (17) خطاب به پیامبر اسلام آمده است: و من اللیل فتهجد به نافله لک عسی أن یبعثک ربک مقاما محمودا (و پاره‌ای از شب را برای آن - نماز - بیدار شو، که این برای تو افزون {بر نمازهای واجب، واجب} است. باشد که پروردگارت تو را در جایگاهی ستودنی بدارد). این مقام محمود یا جایگاه ستودنی به شهادت روایات شیعه و اهل سنت مقام شفاعت کبر است. پیامبر اسلام به اذن پروردگار در قیامت هر که را خواهد شفاعت می‌کند و از دوزخ نجات می‌دهد. در آن روز هیچ کس از مؤمنان نیست که به شفاعت او نیازمند نباشد و هیچ کس در هیچ امتی صاحب‌آبروتر از

حضرت محمد (ص) نیست که بتواند مایه رهایی انسانها از رنجهای بزرگ شود. این مرتبت نتیجه جایگاه وی در عالم هستی است که برترین و برگزیده‌ترین آفریدگان است.

(108) - باعث ایجاد سبع طباق: علت یا هدف آفرینش هفت طبقه (آسمان). ترکیب سبع سموات طباقا (هفت آسمان بر روی یکدیگر) در آیه 3 سوره ملک (67) و آیه 15 سوره نوح (71) آمده است. به شهادت آیه 7 سوره هود (11) و برخی آیات دیگر، خداوند زمین و آسمانها را برای انسان و تکامل وی آفریده است. بنابراین باعث و علت پدیدآمدن زمین و آسمانها ظهور و بروز انسان کامل است. از آنجا که حضرت محمد مصطفی برترین و کاملترین انسانهاست، نمونه بارز علت و هدف پیدایش آسمانها و زمین آن حضرت است.

(109) - متمم صحیفه مکارم اخلاق: تمام کننده کتاب اخلاق نیک. اشاره است به سخن مشهور رسول اکرم (ص): بعثت لاتمم مکارم الاخلاق (مبعوث شدم تا اخلاق نیک را به کمال رسانم).

(110) - مقدس جناب: آن که {از فرط تقدس و پاکی} آستانش {نیز} مقدس و پاک است.

(111) - خزانه: محل نگهداری اشیای نفیس (به ویژه در دربار پادشاهان).

(112) - فیض: بخشش - عطا.

(113) - ازلی: منسوب به ازل، ازل زمان بی‌ابتدا را می‌گویند (در برابر ابد که زمان بی‌انتهاست). فیض ازلی: بخشش و عطای خداوند در زمانی که ابتدایی برای آن تصور نمی‌توان کرد.

(114) - تشریف: خلعت - لباس دوخته‌ای که بزرگی به کسی بخشد.

(115) - بخشی از آیه 4 سوره قلم (68): به راستی که تو از خوی و منشی بس بزرگ

برخورداری.

(116) - شفقت: دلسوزی و مهربانی.

(117) - منقبت: آنچه مایه ستایش دیگران و فخر و مباهات شخص است.

(118) - بخشی از آیه 128 سوره توبه (9): {پیامبر} دل بسته {شما و هدایت} شماست و

برای مؤمنان، دلسوز و مهربان و بخشنده است.

(119) - اعنی: مقصودم این است - یعنی.

(120) - ترجمه عبارتهای عربی: سرور و سالار رسولان و پیامبران و فرستادگان، مایه افتخار جهانیان، شفاعت کننده گناهکاران، و رحمت خداوند برای اولین تا آخرین مردمان، محمد فرزند عبدالله پایان بخش و آخرین پیامبران.

(121) - نامعدود: بیشمار.

(122) - آل اطهار: دودمان پاک - پاکان دودمان.

(123) - اهل بیت اخیار: خاندان نیک - نیکان خاندان.

(124) - تولا: دوستی و محبت کسی - سپردن حکومت به کسی.

(125) - قنادیل: جمع قندیل - چراغ - شمعدان (به ویژه آنها که از سقف آویخته

می شوند).

(126) - محبان: دوستان.

(127) - شعشعه: پراکنده شدن نور.

(128) - به مقتضای...: براساس آنچه لازمه... است.

(129) - بخشی از آیه 29 سوره فتح (48): {کسانی که با محمد - رسول خدا - هستند}

نشانه آنها در رخسارشان از اثر سجود پیدا است.

(130) - صبح صادق: وقتی که روشنی آفتاب صبحگاهی را به خوبی در میان تاریکی شب

بتوان دید و از آن پس هوا رو به روشنی بیشتر می رود.

(131) - جبین: پیشانی.

(132) - سید اوصیا: سرور و سالار کسانی که {از سوی پیامبران برای جانشینی آنها و

رهبری امتها} توصیه و سفارش شده اند. توضیح: به عقیده شیعه، اگر قرار باشد یک فرد

رهبری امت را پس از پیامبر بر عهده گیرد باید به حکم عقل، مصون از خطا و به عبارت

دیگر معصوم باشد تا در امر و نهی و فعالیت های حکومتی و تفسیر دین دچار خطا نشود و

اطاعتش واجب باشد. این چنین شخصی را جز خدا نمی شناسد و همو باید به وسیله پیامبر

او را به مردم معرفی کند. او باید بجز نبوت، کلیه ویژگی های پیامبر را از کمالات روحی و

معنوی و علمی گرفته تا قدرت مدیریت و رهبری و شجاعت و کاردانی داشته باشد و از

این لحاظ هم رتبه پیامبر باشد. از آنجا که پیامبر اسلام پیامبر کاملترین دین است، پس، از

پیامبران دیگر برتر است. بر این اساس، جانشینان معصوم او نیز - که هم رتبه اویند - از

پیامبران دیگر برترند و به همین دلیل بر جانشینان پیامبران دیگر برتری دارند. از سوی دیگر، در میان دوازده جانشین معصوم پیامبر اسلام که همگی هم‌رتبه یکدیگر و هم‌رتبه پیامبرند، امیرالمؤمنین علی (ع) از دو جهت برتری دارد: یکی این‌که نخستین وصی پیامبر است و وصایت و امامت پس از او به دیگران رسیده است و در واقع نوعی حق تقدم نسبت به یازده وصی دیگر دارد؛ دوم این‌که وی پدر دیگر او سیاست و ائمه همگی با واسطه یا بی‌واسطه فرزند اویند. بنابراین نوعی فضیلت پدر پدر بر فرزند میان علی (ع) و امامان دیگر موجود است.

از این دو جهت امیرمؤمنان علی (ع)، علاوه بر افضلیت نسبت به اوصیای دیگر پیامبران، بر اوصیای پیامبر اسلام نیز فضیلت دارد. به شهادت روایاتی بسیار از اهل سنت و بیش از آن از شیعه، علی (ع) و فرزندان معصومش وصی پیامبرند و لقب سیدالوصیین را به همان معنی که ذکر شد، پیامبر اکرم (ص) به علی (ع) داده است.

(133) - امام اتقیا: امام، پیشوا و رهبر آنها که تقی (پرهیزکار - پارسا - متقی) اند. به دلیل آنچه در توضیح شماره قبل آمد، علی (ع) باید برترین و پرهیزکارترین فرد امت اسلام و امتهای دیگر باشد. بنابراین او پیشوا و مقتدا و راهنمای همه پرهیزکاران خواهد بود. روایات بسیاری از طرق اهل سنت و نیز شیعه حاکی از این گفتار رسول اکرم اند که علی (ع) بهترین خلق پس از پیامبر و بهترین مردمان و بهترین امت است. همچنین آن حضرت توصیف امام المتقین را برای علی (ع) به کار برده است.

(134) - فریادرس روز جزا: به شهادت روایاتی بسیار از اهل سنت و نیز شیعه، علی با حق است و با قرآن است، و حق با علی است و قرآن با علی است. بنابراین درست است که او براساس روایاتی بسیار از اهل سنت و نیز شیعه تقسیم‌کننده بهشت و دوزخ و معیار تقسیم بهشت و دوزخ باشد، اختیار حوض کوثر را (که ظهور علوم و معارف و فیضهای ربانی است) از سوی پیامبر به دست داشته باشد، پیامبر را در تقسیم بهشت و دوزخ یاری کند، مؤمنان را از آتش نجات دهد، شفاعت محمد نصیب دوستان او شود، دوستان خود را به اذن پروردگار از دوزخ رهایی بخشد و پیشوای مؤمنان به سوی بهشت باشد (همان‌گونه که دوستان او و پیروان او در دنیا از دانش پیامبر به وسیله او بهره بردند، به نور قرآن با

تفسیر او راه یافتند، حق را شناختند و در پی آن رفتند، از گناه و خطا رهایی جستند و به فلاح و رستگاری و آرامش رسیدند).

(135) - سرادق: سراپرده - خیمه.

(136) - لو كشف الغطا: اشاره به این سخن منسوب به امیرمؤمنان علی (ع) که: لو كشف الغطاء ما ازددت یقینا (اگر پرده از میان برداشته شود، بر یقین من افزوده نخواهد گشت). این سخن را کسی می‌گوید که از راز درون پرده آگاه باشد و به درون سراپرده اسرار راه داشته باشد و آشکار و نهان برای او یکسان باشد. اگر در انتساب این سخن به علی (ع) تردید بتوان داشت، از دیگر روایات مشترک میان شیعه و سنی در این باره می‌توان به همین نتیجه رسید از جمله این که رسول اکرم (ص) به آن حضرت فرموده است: ای علی تو می‌شنوی آنچه را من می‌شنوم، و می‌بینی آنچه را من می‌بینم. تنها تفاوت میان من و تو این است که تو پیغمبر نیستی.

(137) - باب مدینه علم: دروازه شهر دانش. اشاره به سخن پیامبر اکرم (ص) که: أنا مدینه العلم و علی بابها (من شهر علمم و علی دروازه آن است). یعنی هر که خواهان دستیابی به دانش پیامبر است باید آن را از طریق علی (ع) دریافت کند. این گفته را عالمان سنی و شیعی به طرق گوناگون و متعدد نقل کرده‌اند.

(139) - لنگر سفینه حلم: لنگر کشتی بردباری و شکیبایی. یعنی اگر بردباری بخواهد پایان پذیرد و از جا به در رود، آن را نگاه می‌دارد. اهل سنت از رسول اکرم (ص) نقل کرده‌اند: هر که بخواهد عزم نوح و علم آدم و حلم ابراهیم و زیرکی و هشجاری موسی و زهد عیسی را مشاهده کند، علی را بنگرد که همه آنها در او جمع است. 49- اعنی: مقصودم این است - یعنی.

(140) - ولی الله المرتضی: دوست پسندیده و برگزیده خداوند.

(141) - سیف الله المنتضی: شمشیر برکشیده خداوند.

(142) - امیرالمؤمنین: فرمانروای مؤمنان. این لقب را به شهادت روایاتی بسیار از اهل سنت و نیز شیعه، رسول اکرم (ص) به علی (ع) داده است.

(143) - یعسوب المسلمین: یعسوب رئیس، امیر، سرکرده و پادشاه زنبوران عسل را می‌گویند و در غیر زنبور عسل نیز آن را به کار می‌برند. روایاتی از اهل سنت و شیعه حاکی

این‌اند که رسول خدا (ص) القاب یعسوب‌الدین و یعسوب‌المسلمین را برای علی (ع) به کار برده است. گفته‌اند علت این است که مسلمانان باید همانند زنبور عسل باشند و همان‌گونه که خداوند در آیات 68 - 69 سوره نحل (16) درباره زنبور عسل فرموده است، به مقتضای شرایط انسانی و ایمانی خود رفتار کنند. خداوند در این آیات می‌فرماید: و پروردگار تو {ای محمد} به زنبور عسل الهام کرد که: در کوهها، درختان و داریست {که برای تاکها می‌سازند} خانه بگیر. آن گاه از همه گلها و میوه‌ها بخور و راه پروردگارت را هموار و فرمانبردار سپری کن؛ از دل او نوشیدنی به رنگهای گوناگون بیرون می‌آید که در آن برای مردم شفاست. در آن نشانه‌ای است برای مردمی که بیندیشند. بنابراین مسلمانان باید بر امور اشراف داشته باشند، همه اندیشه‌ها، دیدگاهها و آرا و عقاید را بررسی کنند، از دستاوردهای مفید آن بهره گیرند و نتایج گوناگون آن را استخراج کنند تا همه انسانها از آن سود برند و راه حل مشکلات خود را بیابند.

علی (ع) پیشوای چنین مسلمانانی است.

(144) - أسدالله الغالب: شیر پیروزمند خداوندگار. از القاب امیرالمؤمنین علی (ع).

(145) - شهاب الله الثاقب: شهاب خداوندی، که به هدف می‌رسد و آن را سوراخ می‌کند، یا: ستاره تابان و درخشان خداوندی. شهاب ثاقب شعله‌ای است مانند تیر که شب در آسمان دیده می‌شود و به صورت گلوله‌ای فروزان از سویی به سوی دیگر می‌رود و محو می‌گردد. در آیات 6 - 10 سوره صافات آمده است: ما آسمان دنیا - یا: آسمان زیرین - را به زینت ستارگان آراستیم. و آن را از دسترس هر اهریمن سرکش و نافرمان نگاه داشتیم. که نمی‌توانند به {گفتار} گروه بالاتر (فرشتگان عالم بالا) گوش فرا دهند. و {اگر چنین کنند} از هر سو با تیر {شهاب} هدف قرار گیرند. تا رانده و دور گردند. آنان را شکنجه‌ای دردناک و همیشگی است. مگر آن‌که دزدانه خبری رباید. پس تیر شهابی که به هدف می‌خورد و از آن می‌گذرد، او را دنبال خواهد کرد. توصیف امیرمؤمنان علی (ع) به شهاب ثاقب به این معنی از آن روست که آن حضرت، حریم دنی را از دستبرد دشمنان دور نگه می‌داشته و در پیکار خویش با اهریمنان دین ستیز خطا نمی‌کرده است. اگر مقصود ستاره تابان و درخشان باشد نیز درست است و این را کارنامه آن حضرت در حیات وی و تأثیر او بر نسلهای پس از خویش تأیید می‌کند.

(146) - سید الوصیین: به توضیح مربوط به سید اوصیا در پانوشت شماره 2 مراجعه فرمایید.

(147) - علی بن ابی طالب: ابوطالب کنیه پدر آن حضرت است. گویند نام وی نیز ابوطالب است. اما عمران یا عبد مناف نیز گفته‌اند.

(148) - ترجمه جملات عربی: درود و سلام خداوند بر همه آنها و لعنت خداوندی تا بی‌پایان‌ترین زمانهای بی‌پایان بر دشمنان ایشان باد.

(149) - مستمد: یاری خواهنده.

(150) - فیوض: جمع فیض - نگاه کنید به توضیح شماره 5.

(151) - ازلی: نگاه کنید به توضیح شماره 6.

(152) - محمدباقر بن محمدتقی: برای آشنایی با محمدباقر مجلسی و پدرش محمدتقی مجلسی به بخش مربوط به زندگینامه مجلسی در سخن مصحح در این کتاب مراجعه فرمایید.

153- عفی الله عن جرائمهما: خداوند از خطاهای هر دو (پدر و پسر) درگذرد - خداوند گناهان هر دو را ببخشد.

154- روحانی: باروح - از نظر روحی.

155- به موقف عرض... رساندن: به پیشگاه عرض... رساندن - به عرض... (که شخص بزرگی است) رساندن.

156- حکیم: از صفات خداوند که بارها در قرآن مجید تکرار شده است. نگاه کنید به توضیح شماره 7.

157- علیم: بسیار دانا - یکی از صفات خداوند که بارها در قرآن آمده است.

158- نفوس: جمع نفس - ذاتها - ویژگیهای اصلی که هر یک از چیزها را از دیگری متمایز می‌سازند.

159- بر وفق: مطابق - موافق.

160- حکمت: انجام کارها از روی تشخیص، مصلحت و صحت و درستی، که همه محکم و استوار و از بیهودگی و خطا بر کنار باشد و توجیه و استدلالی پشت هر یک نهفته باشد.

- 161- شامله: مؤنث شامل - فراگیر.
- 162- عوایق: جمع عایقه یا عائقه - موانع - آسیبها - آفتها.
- 163- غفلات: جمع غفلت - فراموشیها.
- 164- علایق: جمع علاقه - وابستگیها - بندها.
- 165- شهوات: جمع شهوت - خواهشها - تمایلات - تمایلاتی که شدتشان از حد معمول تجاوز کند و تمایلات دیگر را تحت الشعاع قرار دهد.
- 166- در همین کتاب، مؤلف توضیح می‌دهد که فلسفه این چیست که خداوند انسانها را به گناه مبتلا کرده و زمینه‌های گناه را برای آنها فراهم آورده است.
- 167- وادی: بیابان - صحرا.
- 168- جهالت: نادانی - بیخردی.
- 169- مدهوشان: مستان.
- 170- بغی: نافرمانی - ستم.
- 171- ضلالت: گمراهی.
- 172- مواعظ: نگاه کنید به توضیح شماره 14، .
- 173- حسنه: مؤنث حسن - نیکو - نیک. موعظه حسنه: گفتن پند و اندرز و نصیحت به گونه‌ای زیبا و دلنشین از سر خیرخواهی و به دور از تکبر و تحقیر به گونه‌ای که در دل و جان شنونده نفوذ کند و او آن را بپذیرد.
- 174- نصایح: جمع نصیحت - پند - اندرز - خیرخواهی.
- 175- جمیله: مؤنث جمیل - زیبا - نیکو.
- 176- لاجرم: ناگزیر - ناچار.
- 177- حکیم علی‌الاطلاق: حکیم به طور مطلق - حکیم مطلق و بی‌قید و شرط - از صفات خداوند. (معنی حکیم در توضیح شماره 7 آمده است).
- 178- کلام معجز نظام: سخنی که نظم و ترتیب و آرایش آن معجزه است - مقصود کلام الله مجید است.
- 179- شافیه: مؤنث شافی - راست - درست.
- 180- امثال: جمع مثل - داستانها - قصه‌ها - حکایتها - پندها - اندرزها - نصیحتها.

- 181- حکم: جمع حکمت - نگاه کنید به توضیح شماره 15 .
- 182- وافیه: مؤنث وافی - کافی - بسنده.
- 183- مشحون: پر، انباشته.
- 184- مسالک: جمع مسلک - راهها.
- 185- شیمه کریمه: عادت و شیوه نیکو و پسندیده.
- 186- کما قال الله تعالی: چنان که خداوند، که بلند مرتبه است، فرموده است.
- 187- بخشی از آیه 125 سوره نحل (16): {مردم را} با حکمت (گفتار درست و استوار) و پند نیکو به راه پروردگارت بخوان، و با آنان به نیکوترین شیوه بحث و گفت‌وگو کن.
- 188- وافی هدایت: دارای هدایت - دارای هدایت کامل - کامل هدایت.
- 189- جناب بارفعت: آستان والا و بلندقدر - کنایه از شخص بلند مرتبه و بلندقدر.
- 190- رسالت پناه / رسالت پناهی: بزرگ مرتبه‌ای که پشت و پناه و حامی رسالت است - رسول گرامی اسلام (ص).
- 191- اهل بیت: خاندان - خویشان - اهل خانواده - در اصطلاح شیعه مراد از اهل بیت پیامبر حضرت رسول، علی (ع)، فاطمه (ع) و فرزندان معصوم پیامبر از نسل فاطمه و علی (ع) اند. روایاتی از شیعه و اهل سنت مؤید این مدعاست.
- 192- کرام: جمع کریم - بزرگواران - بلندهمتان.
- 193- خطب: جمع خطبه - سخنان - سخنرانیها.
- 194- نگاه کنید به توضیح شماره 14 .
- 195- وصایا: جمع وصیت - سفارشها.
- 196- احصا: شمارش - شمار.
- 197- به اعتبار: به خاطر - به سبب.
- 198- لغت: زبان.
- 199- بی بضاعت: بی‌مایه - کم مایه.
- 200- خاطر فاتر: هوش کند و کم ادراک.
- 201- وصیت: سفارش - توصیه - پند - اندرز.

- 202- سیدالمرسلین: سرور و سالار رسولان و پیامبران و فرستادگان - از القاب حضرت رسول اکرم (ص).
- 203- اصحاب: جمع صاحب - یاران - همراهان - یاران پیغمبر - آنان که پیامبر را دیده یا صدای او را شنیده‌اند - صحابه.
- 204- اتباع: جمع تبع - پیروان - دنباله‌روان.
- 205- رضوان‌الله‌علیه: خشنودی خداوند بر وی باد! - خداوند از او راضی باد!
- 206- ینابیع: جمه ینبوع - سرچشمه‌های بزرگ - جویهایی که آب بسیار دارند.
- 207- مأثور گردیدن: منقول شدن - نقل شدن.
- 208- مکارم اخلاق حسنه: نکات برتر اخلاق نیک.
- 209- محاسن اوصاف جمیله: خوبیهای صفات نیکو و زیبا.
- 210- بر چیزی اشمال داشتن: در بر داشتن چیزی.
- 211- حُسن: زیبایی.
- 212- استعارات: جمع استعاره - در اصطلاح علم بیان، استعاره، اضافه مشبه به مشبه است. مثلا روی کسی (مشبه) را به ماه (مشبه به) تشبیه کنند و سپس ماه را به رو اضافه کنند و بگویند: روی ماه. (نمونه: روی ماه تو را می‌بوسم یعنی: روی چون ماه تو را می‌بوسم).
- 213- مضامین: جمع مضمون - نکته‌ها و معنیهایی که عبارت یا شعر در برگیرنده آن است.
- 214- تبیین: روشن کردن - توضیح.
- 215- ایجاز: کوتاه گویی - کوتاه نویسی.
- 216- کافه: همه - جمیع.
- 217- مایده سبحانی: غذا یا سفره غذای خداوند پاک و بی‌عیب.
- 218- عایده ربانی: دستاورد پروردگاری.
- 219- فاضل: بسیار - افزودن شونده - نیکو - پسندیده - با اهمیت - مهم.
- 220- فضل: عطیه - احسان - بخشش - دهش - رحمت.
- 221- شامل: فراگیر - همه‌گیر.

- 222- سبحانی: منسوب به آن (خداوند) که پاک و مبرا از هر عیب و نقص است - متعلق به خدای پاک.
- 223- سرای غرور: خانه فریب - کنایه از دنیا.
- 224- عین الحیات: چشمه {آب} زندگانی - چشمه‌ای در جایی از کره زمین که هر کس از آن بنوشد به عمر جاودان دست می‌یابد و موجودات زنده در تماس با آب آن، زندگی دوباره می‌یابند. خضر (از اولیای خدا) از آن نوشیده و عمر جاودان یافته است. در آیات 60 - 65 سوره کهف (18) آگاهی‌هایی درباره این آب آمده است.
- 225- مسمی گردانیدن: نام نهادن.
- 235) ابوذر: ابوذر به معنی ذر است که آن را در فارسی با تخفیف، ابوذر (بدون تشدید) تلفظ می‌کنند و می‌نویسند. از بزرگترین صحابه رسول اکرم (ص) است. سرگذشتش در این مقدمه آمده است.
- 258) کنیت: کنیه - اسمی غیر از نام اصلی شخص که در اول آن اب یا ابن یا ام یا بنت می‌آید و برای احترام، بزرگداشت و تعظیم و تکریم شخص به کار می‌رود.
- 236) قول اصح: سخن درست‌تر - روایت، نقل یا حدیث صحیح‌تر.
- 237) اخبار: روایات - احادیث.
- 238) خاصه: شیعه - شیعیان.
- 239) عامه: اهل سنت - سنیان.
- 240) مستفاد شدن: دریافت شدن - فهمیده شدن - استفاده شدن.
- 241) جلالت قدر: عظمت و بزرگی ارزش و اعتبار.
- 242) رفعت شأن: بلندی مرتبه و مقام.
- 243) مؤلف در همین مقدمه به زندگی سلمان فارسی نیز خواهد پرداخت.
- 244) مقداد بن الاسود الکندی: نامش مقداد و فرزند عمرو بهرائی است که اسود بن عبد یغوث او را تربیت کرد و به مقداد بن اسود معروف شد. سنی و شیعه در فضیلت و شجاعت او یکسخن‌اند. در سال 31 ه.ق در جُرف (محلّی در یکفرسنگی مدینه) درگذشت و در بقیع به خاک سپرده شد. برخی از روایات در فضایل او را مؤلف در همین مقدمه آورده است.

(245) ارتداد عبارت است از کفر بعد از اسلام به این طریق که شخص یکی از ضروریات دینی را منکر گردد یا به طور کلی از دین خارج شود. گاه نیز ارتداد به این طریق می‌شود که در راه استمرار دین و حرکت دینی، شخص در جایی متوقف می‌شود و پیش نمی‌رود و در واقع از دین عقب می‌افتد. به ویژه این‌که به تأیید امری باطل یا کاری بدعت آمیز که به نام دین ارائه می‌شود بپردازد یا دست کم از تأیید و یاری حق سر باز زند. این‌گونه ارتداد و کفر شدت و ضعف دارد. از دیدگاه شیعه، اگر قرار باشد پس از پیامبر، یک تن زمام امور امت اسلامی را به دست گیرد به حکم عقل باید آن شخص معصوم (یعنی بری از خطا و ضعف و نقص) باشد تا حکومت اسلامی اشتباه نکند و به بیراهه نرود و اطاعت حکومت واجب باشد. از آنجا که معصوم را جز خدا نمی‌شناسد، همو باید جانشین معصوم پیامبر را از طریق پیامبر به مدرم معرفی کند تا مردم در انتخاب معصوم دچار اشتباه نشوند. این کار به طرق مختلف از جمله در رویداد غدیر خم توسط پیامبر صورت پذیرفت و آن حضرت به فرمان الهی علی (ع) را به جانشینی خود تعیین کرد. پس از درگذشت پیامبر، استمرار دین با حکومتی امکانپذیر بود که در رأس آن علی (ع) قرار داشته باشد. بنابراین همه کسانی که علی (ع) را کنار نهادند یا از بیعت با او سر باز زدند یا به خاطر ترس از او کناره گرفتند و در جانشینی او تردید کردند، از ادامه راه دین بازماندند. این خود نوعی کفر و ارتداد است. ارتدادی این‌گونه، کل امت اسلامی را از پیشرفت باز می‌دارد، ضمن این‌که به نحوی انکار این ضروری نیز هست که پس از پیامبر تنها فردی حق حکومت دارد که در علم و عصمت هم‌رتبه پیامبر باشد.

(246) مروی است: روایت شده است.

(247) رب العزه / رب العزت: پروردگار سرافرازی - خداوند عزت.

(248) حواری: یار مخلص - دوست صمیمی - یاری کننده - یاری کننده و یاور پیامبر.

(249) اسانید: جمع اسناد (اسناد نسبت حدیث است به کسی که گوینده یا راوی آن

است) / جمع اسناد - جمع جمع سند (سند حدیث، راوی یا راویان حدیث است).

(250) اعاظم: جمع اعظم - بزرگتران.

(251) ضبط کردن: فراگرفتن - دریافت کردن.

(252) حمل: تحمل - درک - دریافت - یادگیری.

253) گروه: گروهه - گلوله - گره - چیزی مانند بند در کیسه و مشک که آن را دوردخانه آن می‌پیچانند و سپس گره می‌زنند.

254) ابن بابویه: (فارسی این نام در اصل ابن بابویه بوده است که به عربی آن را این بابویه یا این بابویه می‌گویند) ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی ملقب به صدوق (= بسیار راستگو {در حدیث}) و شیخ صدوق فقیه معروف شیعی متوفا به سال 381 ه.ق در شهر ری. معروفترین اثر او فقیه من لا یحضره الفقیه است که از کتب اربعه شیعه به شمار می‌رود. آرامگاه او به نام ابن بابویه در شهر ری معروف زیارتگاه است.

255) دحیه کلبی: دحیه بن خلیفه کلبی از اصحاب رسول اکرم (ص). وی به خاطر چهره زیبا و ویژگیهای شخصیتی خود به عنوان سفیر پیامبر اسلام (ص) به دربار قیصر روم رفت زیرا سفیر باید دارای چهره و شخصیتی مقبول باشد.

256) نادم: پشیمان.

257) نسخه بدل مجلسی: اشرار.

258) ترجمه دعا: خداوندا درخواست من از تو، ایمان به توست؛ و پذیرش و گواهی بر راستی و درستی پیامبرت؛ و برکناری، رستگاری و سربلندی در هر آسیب و گزند، پریشانی، آشوب، گرفتاری و آزمایش، و سپاس و قدردانی {این} سلامت، رستگاری و سربلندی؛ و بی‌نیازی از مردمان بد.

259) صدیق: پیوسته و راستگو و درست‌کردار - بسیار تصدیق‌کننده حق - واژه صدیق به صورتهای گوناگون در قرآن مجید برای زنان و مردان برگزیده امت آمده و آنها را در مرتبه‌ای پس از پیامبران قرار داده است.

260) ولایت: دوستداری.

261) تغییر و تبدیل: دیگرگون شدن و از حال خود برگشتن، و دیگرگون کردن و چیزی را به جای چیز دیگر نهادن در بخش از آیه 23 سوره احزاب (33) درباره مؤمنانی که بر پیمان خود با خدا استوار ماندند آمده است که: و ما بدلوا تبدیلا (ذره‌ای دیگرگونی و جابه‌جایی {در حق} پدید نیاورند). از نظر شیعه بزرگترین و مهمترین مصداق این تبدیل، نهادن رهبر باطل و غیرمعصوم (خطاپذیر) به جای رهبر حق و معصوم (خطاناپذیر) است.

262) عمار بن یاسر: از بزرگان اصحاب پیامبر و امیرمؤمنان، از مهاجران به حبشه و از کسانی است که در راه استقرار اسلام رنجها و شکنجه‌ها کشید. پدرش و مادرش سمیه در زیر شکنجه کفار جان سپردند. مادرش نخستین زن شهید در اسلام است. او نیز در سال 37 هجری به سن 91 سالگی در جنگ صفین به هواداری علی (ع) شهید شد.

263) جابر بن عبدالله انصاری: صحابی جلیل‌القدر پیامبر است که روایات بسیاری در ستایش وی آمده است. مردم را به دوستی علی (ع) برمی‌انگیخت. در صفین با امیرالمؤمنین همراه بود. نخستین زایر مرقد امام حسین (ع) است. سلام پیامبر را به امام محمد باقر (ع) رساند. به سال 78 هجری در مدینه وفات کرد.

264) حذیفه بن الیمان: از بزرگان اصحاب پیامبر و یکی از هفت نفری است که بر جنازه حضرت فاطمه (س) نماز گزاردند. منافقان اصحاب را می‌شناخت و بر هر که نماز نمی‌گزارد خلیفه دوم نیز از نماز بر او خودداری می‌کرد. مدتها از سوی عمر و علی (ع) والی مدائن بود و در همان جا وفات کرد. به وصیت او فرزندان او با امیرالمؤمنین (ع) بیعت کردند و در جنگ صفین به شهادت رسیدند.

265) ابوالهیثم بن التیهان: نامش مالک بود. در جنگهای بدر، احد و غیر آنها حضور داشت. از نخستین کسانی است که پس از پیامبر (ص) به امیرالمؤمنین (ع) پیوست. از پرهیزکاران مخلص و صاحب مرتبت به شمار می‌رفت. به سال 37 هجری در جنگ صفین در دفاع از امیرالمؤمنین (ع) شهید شد.

266) سهل بن حنیف: ابو محمد سهل بن حنیف الانصاری از اصحاب رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع). وی مورد احترام و علاقه علی (ع) بود. در همه جنگهای رسول اکرم و امیر مؤمنان حضور داشت. وی پس از بازگشت از جنگ صفین به سال 38 ه.ق درگذشت و امیرالمؤمنین (ع) او را دفن کرد.

267) ابویوب انصاری: نامش خالد بن زید و از یاران شجاع پیامبر است. همان کسی است که پیامبر هنگام ورود به مدینه به خانه او وارد شد. در زمان معاویه در راه جنگ با رومیان درگذشت. قبر او در نزدیکی اسلامبول مورد توجه مسلمانان و مسیحیان است و از آن شفا می‌جویند.

268) عبدالله بن الصامت: این نام نسخه بدل عباده بن الصامت در برخی نسخه‌های مأخذ مجلسی است که وی گمان کرده نام دیگری است غیر از و علاوه بر عباده بن الصامت (قاموس الرجال).

269) عباده بن الصامت: از اصحاب برگزیده رسول اکرم (ص) و از نزدیکترین یاران امیرمؤمنان علی (ع). از گردآوردندگان و آموزگاران قرآن بود و در بیان حق از هیچ کس بیم نداشت.

270) خُزَيْمَةُ بن ثابت (ذی الشهادتین): از اصحاب پیامبر است و آن حضرت لقب ذوالشهادتین (دارای دو شهادت) را به این سبب به وی داد که شهادت دادن او را مانند شهادت دو نفر معتبر می‌دانست. در جنگ صفین با امیرالمؤمنین علی (ع) بود و پس از عمار یاسر به شهادت رسید.

271) ابو سعید خدری: نامش سعد بن مالک بن سنان خزرجی و از اصحاب پیامبر (ص) بود. از راستان، عاقلان، دانایان، حافظان قرآن و راویان کثیرالحفظ حدیث به شمار می‌رفت. درگذشت وی را به سالهای 61 - 65 هجری یا غیر آن در مدینه گفته‌اند.

272) امثال ایشان: مقصود اشخاصی‌اند مانند بلال بن رباح مؤذن حضرت رسول (ص) که دوستدار اهل بیت بود و پس از وفات پیامبر از گفتن اذان خودداری کرد. وی در طاعون سال 18 یا 20 هجری در شام وفات کرد و مقبره‌اش در آنجا مشهور است.

273) عبدالله عباس: عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب پسر عموی پیامبر (ص)، از صحابه آن حضرت و از یاران، دوستداران و شاگردان امیرالمؤمنین علی (ع) بود. در میان شیعه و اهل سنت به عنوان دانشمندی صاحب احترام و مترجم و مفسر قرآن مجید شهرت دارد. به سال 68 هجری در طائف از جهان رفت.

274) مسجد قبا: مسجدی است در محلی به همین نام در حدود 4 کیلومتری جنوب غربی مدینه، در سر راه مکه و مدینه. رسول اکرم (ص) در هجرت خود چند روزی با پذیرایی اهالی قبا در این محل ماند و اولین سنگ بنای نخستین مسجد اسلام را در آنجا نهاد.

275) ساعت: زمان - هنگام - قطعه‌ای کوتاه از زمان.

276) دخول: داخل شدن - وارد شدن.

- (277) مبادرت نمودن: پیشی گرفتن - شتاب کردن.
- (278) الحال: اکنون - هم‌اکنون - هم‌اینک.
- (279) آذار: ششمین ماه از ماههای سُرّیانی که عرب آن را ماههای رومی (شهور الروم) می‌نامد. نخستین ماه بهار است که تقریباً مصادف با فروردین ایرانی می‌شود.
- (280) حرم من: مقصود مدینه است که به حرم پیامبر شهرت دارد.
- (281) تجهیز: در اینجا مقصود فعالیت‌هایی است که پیش از دفن مرده باید صورت پذیرد مانند غسل دادن و کفن کردن.
- (282) رفیقان: دوستان - یاران - همدمان - همنشینان.
- (283) پایه: (در اینجا): پله.
- (284) طرق عامه: زنجیرهای متعدد از راویانی که احادیث مختلف نقل می‌کنند و یا از اهل سنت‌اند یا مورد قبول اهل سنت یا مورد نقل از سوی اهل سنت.
- (285) تطویل: درازگویی - پرگویی.
- (286) محمد بن کُلبینی: مشهور به ثقه الاسلام (امین و مورد اعتماد و اطمینان اسلام) صاحب کتاب معروف الکافی یا الکافی فی علم الدین که از کتب اربعه شیعه به شمار می‌رود. تولدش در ری و وفاتش به سال 329 در بغداد روی داد. آرامگاهش در این شهر زیارتگاه است.
- (287) کیفیت: چگونگی.
- (288) منزل: مسافت میان دو توقفگاه مسافران (در قدیم).
- (289) سخنگویی حیوانات با انسان: در این‌که حیوانات با خود سخن می‌گویند و زبانی خاص خود دارند حرفی نیست و آیه 18 سوره نمل (27) گواه این است که سرکرده مورچگان به دیگر مورچگان گفت کنار بروند تا پایمال سلیمان و لشکر او نشوند. آیه 16 سوره نمل (27) گواه این است که انسان به خواست خدا می‌تواند زبان حیوانات را بداند. براساس آیات 22 - 26 سوره نمل (27) می‌توان گفت که حیوانات نیز می‌توانند زبان انسانها را بفهمند و رفتارهای آنان را درک کنند چنان که هدهد چنین کرد. اما این‌که حیوان بتواند به خواست خداوند با انسان به زبان انسان سخن بگوید تأییدی صریح در قرآن ندارد ولی با توجه به این‌که خداوند به شهادت آیاتی بسیار، هوا و درخت را به سخن آورده و

پیام خود را با آفرینش صدا در آنها به زبان انسان به گوش انسان رسانده است، می‌توان گفت که آفرینش صدا و سخن انسانی در حیوانی که دارای ریه و حنجره و تارهای صوتی و زبان و دهان و دندان است آسانتر می‌نماید و پذیرفتنی‌تر است ضمن این‌که در بالا گفتیم که حیوانات می‌توانند زبان و رفتار انسانها را درک نمایند. بنابراین حیوان می‌تواند با مجموعه این ادراکها و ابزارها، با کمک دانش خداوندی نسبت به شیوه سخن گفتن انسانی، به خواست و نیروی خدا، خود از سوی خود با انسان سخن بگوید و پیام برساند. روایاتی بسیار نیز شاهد سخنگویی حیوان با انسان‌اند و با این تأییدهای قرآنی و منطقی نمی‌توان در امکان آنها تردید ورزید بلکه تنها لازم است وقوع آنها را بررسی کرد.

(290) مَطْهَرَه/مَطْهَرَه: آفتابه - ظرفی که با آن خود را می‌شویند.

(291) ابوطالب: به معنی پدر طالب - کنیه عمران یا عبد مناف فرزند عبدالمطلب است. برخی نیز گفته‌اند نام و کنیه وی یکی است. عموی پیامبر (ص) و پدر علی (ع) امیرالمؤمنین است. حامی و پشتیبان پیامبر بود و تا زنده بود مشرکان از بیم یا به خاطر احترام او از برخی آزارهای خود نسبت به پیامبر خودداری می‌کردند. در فضیلتها و بزرگواریهای او همگان متفق‌القول‌اند. در اواخر سال دهم بعثت در مکه درگذشت و وفات او پیامبر را سخت اندوهناک ساخت. با وجود شواهد بسیار بر ایمان او، در میان اهل سنت مشهور است که ابوطالب ایمان به پیامبر نیاورد.

(292) منقاد: مطیع - فرمانبردار.

(293) البته: (در اینجا:) حتما - مطمئنا - به‌راستی.

(294) منوال: شیوه - روش.

(295) اعاده فرمود: تکرار کرد.

(296) حمزه: حمزه فرزند عبدالمطلب - عموی پیامبر اسلام (ص) و برادر ابوطالب - شخصیت شجاع، توانا و مشهور اسلام و حامی و پشتیبان پیامبر که به سال سوم هجری در جنگ احد به فیض شهادت نایل آمد و سیدالشهداء (سرور و سالار شهیدان) لقب یافت.

(297) ترجمه: گواهی می‌دهم به این‌که هیچ‌خدایی جز خداوند نیست و به این‌که محمد

فرستاده خداوند است.

298) جعفر طیار: جعفر بن ابی طالب - برادر علی امیرالمؤمنین (ع) و پسر عموی پیامبر اکرم (ص) - در فضایل وی روایاتی بسیار آمده است. مورد علاقه پیامبر بود و شجاعت‌های وی در جنگها و هجرت او به حبشه مشهور است. به سال هشتم هجری در جنگ مؤته پس از نبردی شجاعانه شهید شد. در روایاتی چند از پیامبر (ص) نقل شده است که جعفر بن ابی طالب را در بهشت بالهایی است که به او امکان می‌دهد با فرشتگان پرواز کند. به همین خاطر لقب طیار (پرواز کننده) یافته است.

299) مطلب: درخواست.

300) شهادتین: دو شهادت - دو گواهی (گواهی و شهادت بر یگانگی خداوند و نفی دیگر خدایان، گواهی و شهادت بر این که محمد فرستاده و پیامبر خداوند است).

301) کلمه شهاده: سخن مربوط به شهادت - شهادتین (نگاه کنید به توضیح پیشین).

302) پسر عم: پسر عمو.

303) مقصود پیشرفت کار اسلام و دستیابی آن به موفقیتهایی آشکار و تشکیل حکومت اسلامی است.

304) استدعا: درخواست فروتنانه.

305) ابو عبدالله: کنیه سلمان بوده است.

306) دهقان: صاحب ده - رئیس ده - زمیندار - مالک.

307) عیدگاه: محلی که مردم در آن جشن می‌گیرند، شادی می‌کنند و مراسم و آیینهای مربوط به عید را به جا می‌آورند.

308) صومعه: عبادتگاه راهبان مسیحی در بالای کوه یا تپه - دیر.

309) ترجمه: گواهی می‌دهم که خدایی جز خداوند نیست، و این که عیسی روح خداست، و این که محمد محبوب خداست. (البته این سخنان را راهب با زبان خود - که یا باید سُرّیانی باشد یا فارسی می‌گفته است که در نقل سلمان به عربی ترجمه شده است).

310) اشاره به مراسم نیایش زرتشتیان در برابر آفتاب.

311) ابا کردن: سر باز زدن - سرپیچیدن.

312) مضایقه نمودن: خودداری کردن.

313) نامه: ورقه‌ای که بر روی آن چیزی نوشته شده باشد.

- (314) به هم رسیدن: پدید آمدن - به وجود آمدن.
- (315) اخلاق کریمه: خوبیهای نیک.
- (316) روزه: نام اصلی سلمان فارسی پیش از مسلمان شدن وی.
- (317) وصی عیسی: جانشین حضرت عیسی (و ظاهراً آخرین جانشین) که نام وی به عنوان جانشین آن حضرت (از قبل) مشخص شده است. (بنا به عقیده شیعه و براساس شواهدی بسیار از روایات، انبیای صاحب کتاب هر کدام دوازده جانشین دارند که هر یک پس از دیگری مشخص و معین‌اند و رهبری امت آن پیامبر را باید به عهده گیرند. نوع این هدایت، از تصدی حکومت دینی گرفته تا زندگی مخفیانه و هدایت علمی و معنوی، بسته به شرایط سیاسی زمان و قابلیت‌ها و پذیرش‌های امت فرق می‌کند. این سلسله ادامه دارد تا وقتی که پیامبر بعد ظهور کند و دوازدهمین جانشین پیامبر پیشین به او بگردد. بر این اساس در واقع سلسله هدایتگران الهی در زمین هیچ گاه گسسته نمی‌شود.)
- (318) مجوسیت: آیین مغان - دین زرتشتی.
- (319) گبری: کافری - (در اینجا): آیین زرتشتی.
- (320) وسیله: تقرب - نزدیکی.
- (321) درجه: مرتبه - منزلت - پایگاه.
- (322) فرج: گشادگی - بر طرف شدن مشکل و گرفتاری.
- (323) محنت: رنج - آزمایش.
- (324) دیرانی: آن‌که در دیر است - عابد مسیحی - راهب.
- (325) انطاکیه: از شهرهای ترکیه کنونی که در جنوب این کشور قرار دارد.
- (326) عالم بقا: جهان پایداری و ماندگاری - جهان آخرت.
- (327) ارتحال: رحلت - کوچ.
- (328) اسکندریه: شهر و بندری در مصر که در غرب رود نیل واقع شده است. به سال 331 قبل از میلاد به فرمان اسکندر مقدونی بنا شد و زمانی یکی از مراکز مهم هنری و ادبی شرق و از کانونهای تمدن یونانی به شمار می‌رفته است.
- (329) تغسیل و تکفین کردن: غسل دادن و کفن کردن.
- (330) شهادت: مقصود همان جملاتی است که با اشهد... آغاز می‌شود.

- (331) ملازمت: پیوستن به کسی یا چیزی - رسیدن به خدمت.
- (332) رفیق: یار همراه.
- (333) متکفل: عهده‌دار.
- (334) سنت: راه و رسم - آیین - شیوه - روش.
- (335) میته: مؤنث میت - حیوانی که خود مرده باشد یا به روشی غیر شرعی آن را کشته باشند.
- (336) تناول کردن: خوردن.
- (337) بندگی: غلامی - خدمتکاری.
- (338) درهم: سکه نقره.
- (339) قصه: ماجرا - داستان - سرگذشت.
- (340) وصی: جانشینی که سفارش او را به امت کرده و امور امت را به او سپرده‌اند.
- (341) تعب: سختی - رنج - مشقت.
- (342) عاجز: ناتوان - درمانده - وامانده.
- (343) قادر متعال: توانای بلند مرتبه - خداوند.
- (344) شثامت: شومی - نکبت.
- (345) سلیمیه: زنی که منسوب به قبیله بنی سلیم است.
- (346) تصدق کردن: چیزی به مستمندان دادن.
- (347) زید بن حارثه: پسر خوانده رسول اکرم (ص). نام او در آیه 37 سوره احزاب (33) در قرآن مجید آمده است به این مناسبت که پس از طلاق دادن همسرش، پیامبر آن زن را به فرمان خدا به همسری گرفت تا رسم جاهلی حرام بودن همسر پسرخوانده بر مرد را از میان بردارد.
- (348) عقیل بن ابی طالب: برادر امیرالمؤمنین علی (ع) و پدر مسلم بن عقیل یار نامدار امام حسین (ع). گویند در میان عرب مانند او کسی عالم و علم انساب و تاریخ عرب نبود. مردی حاضر جواب بود و در اواخر عمر نابینا شد. در مسجد پیامبر برای او فرشی می‌انداختند و مردم گرد او می‌آمدند و از دانش او در انساب و رویدادهای تاریخ عرب بهره می‌بردند. در سال 50 هجری به سن 96 سالگی درگذشت.

349) خرماهای زبون: خرماهایی که ریخته است یا ریز و خشک است به گونه‌ای که کسی آنها را نمی‌خورد.

350) ضایع: تلف.

351) مالکه: مؤنث مالک - زنی که مالک است.

352) رخصت: اجازه.

353) رطب: خرمای تر و تازه و نارس.

354) آخرالزمان: زمان متصل و پیوسته به قیامت را گویند. بنابراین برای مردم هر زمان، آینده آخرالزمان است. به این خاطر نیز پیامبر اسلام را پیغمبر آخرالزمان می‌گفته‌اند که پس از او دینی دیگر نخواهد آمد و دین او به قیامت خواهد پیوست.

355) التفات: توجه - توجه با مهربانی و لطف.

356) مهر نبوت: پیامبران افزون بر ویژگیهای علمی و توانمندیهای روحی باید با نشانیهای ظاهری قابل شناخت باشند. این نشانیها در کتاب پیامبر پیشین باید بیان شده باشد تا پیروان دین قبلی که می‌خواهند به پیامبر جدید بگردند بتوانند او را تشخیص دهند و دچار اشتباه نشوند. این نشانیهای ظاهری عبارت‌اند از منطقه و شهری که پیامبر در آن مبعوث می‌شود و در آن زندگی می‌کند، رنگ مو، نشانیهای آشکار مانند این‌که بر چه حیوانی سوار می‌شود، پیروان او چگونه عبادت می‌کنند و وضعیت مشخص و ظاهر در مؤمنان به آن دین چیست و از این قبیل. در این میان مهر نبوت که همانند مهر پایان نامه، نشانگر پایان نبوت است یکی از مشخصات پیامبر اسلام بوده است.

357) رسته: روییده.

358) خاتون: بانو.

359) ادای رسالت نمودن: رساندن پیغام.

360) رشد خارق‌العاده گیاهان: در برخی از کتابهای علوم غریبه دستوری است که براساس آن می‌توان با ترکیب موادی گوناگون، ماده‌ای ساخت که اگر دانه‌ای را در آن بکارند بلافاصله سبز می‌شود، به صورت درختی درمی‌آید و میوه می‌دهد. اگر با وسایل مادی و ظاهری بتوان چنین کرد، این کار بیگمان با وسایل غیر مادی یا غیر ظاهری از

انرژیها و نیروهای نهفته در هستی گرفته تا اراده انسانی و توانمندیهای پیامبرانه آسانتر است.

(361) سلمان: بسیار سالم و سلامت و بی‌عیب و بی‌گزند.

(362) علی بن ابراهیم: از علمای بزرگ و مورد اعتماد شیعه و از استادان و مشایخ شیخ کلینی (صاحب الکافی) است. از وی احادیثی بسیار نقل می‌شود و یکی از پیشگامان تألیف کتب حدیث است. کتابی در تفسیر و کتابی به نام قرب الاسناد از آثار اوست. از اهالی قم بود و در همین شهر مدفون است.

(363) رخت: بار و بنه.

(364) مطهره: ظرفی شبیه آفتابه.

(365) حبیب: محبوب.

(366) ارباب سیر معتمده: صاحبان سرگذشتنامه‌ها و کتابهای تاریخ معتبر و مورد اعتماد.

(367) ولایت: فرمانروایی - فرمانداری.

(368) شام: منطقه‌ای شامل سوریه، لبنان، اردن و اسرائیل کنونی که در قدیم به آن شام یا شامات می‌گفتند.

(369) قبایح: جمع قبیحه - زشتیها.

(370) سمع: گوش.

(371) قصه: ماجرا.

(372) ضرب: زدن.

(373) ماجرای توهین عثمان بن عمار یاسر و زدن او: در پی مخالفت عمار یاسر با عثمان به خاطر اعمال خلاف او، روزی عمار و عده‌ای از صحابه با یکدیگر مشورت کردند و نامه‌ای به عثمان نوشتند که در آن، ضمن تذکر موارد اشتباه وی، از او خواسته بودند از خلافت استعفا دهد. عمار این نامه را به نزد عثمان برد. عثمان پس از خواندن نامه، به تحریک مروان بن الحکم مشاور خویش که وی را ترغیب به کشتن عمار می‌کرد، به مأموران خود دستور داد عمار را بزنند، و خود نیز در زدن عمار شرکت کرد. عمار را به قدری زدند که مبتلا به فتق شد و غش کرد. سپس او را از زمین بلند کردند و در میان

کوچه انداختند. ام سلمه همسر رسول خدا (ص) با شنیدن سر و صدا به نزد عمار آمد و چون او را بیهوش دید دستور داد وی را به خانه خودش ببرند. در خانه ام سلمه، عمار یک روز تمام بیهوش بود به طوری که نمازهای ظهر، عصر و مغرب را نتوانست به جا آورد. پس از این که به هوش آمد و همسران رسول اکرم (ص) و مردم دیگر را در اطراف خود دید به نماز پرداخت. خبر این واقعه در شهر و سپس شهرهای دیگر پیچید و افراد قبیله بنی مخزوم که عمار را هم پیمان خود می دانستند تهدید کردند که اگر عمار بمیرد، یکی از بزرگان بنی امیه را - که عثمان از آنها بود - خواهند کشت.

(374) شنیعه: مؤنث شنیع - زشت.

(375) جبل عامل: از مناطق کوهستانی لبنان کنونی در غرب این کشور.

(376) ولایت: سرزمین.

(377) البته: حتما.

(378) مرکبی درشت‌رو: حیوانی سواری که ناهموار راه می‌رود.

(379) دلیل: راهنما - آن که حیوان را راه می‌برد.

(380) عنیف: سختگیر - بدرفتار.

(381) ذکر: یاد - یادکرد - یادآوری.

(382) برهنه: (برای حیوان) بدون زین یا چیز دیگری که مایه راحتی نشستن انسان بر روی حیوان شود.

(383) درشت: بدرفتار - سختگیر - بد اخلاق - تندخو.

(384) شیب: سپیدی مو - پیری.

(385) نحیف: لاغر - نزار.

(386) به عنف: بیرحمانه و با سخت‌دلی.

(387) جهاز: اسباب و لوازمی که بر پشت شتر می‌گذارند تا راحت بتوان بر آن نشست.

(388) غایت: نهایت - بسیاری.

(389) ناخوشی: بدی - ناهمواری.

390) درویش فقیر - نیازمند - در آیه 181 سوره آل عمران (3) آمده است که برخی گفتند: خداوند فقیر و نیازمند است {چون برای پیشرفت دین خود و برای یاری مـنمان و پشتیبانی جنگها قرض و کمک مالی می‌خواهد} و ما توانگر و بی‌نیازیم.

391) پسران ابی‌العاص: مقصود از ابوالعاص در این سخن رسول خدا (ص)، ابوعاص بن امیه بن عبدالشمس بن عبد مناف است و مقصود از فرزندان او، مروان بن حکم بن ابی‌العاص و خاندان اویند که به آل مروان (مروانیان) شهرت دارند. این سلسله طبقه‌ای از سلسله امویان به شمار می‌روند و از سال 64 تا 132 هجری حکومتی ستمگرانه داشتند. همانها هستند که در زیارت عاشورا لعنت می‌شوند.

392) دولت: گردش نیکبختی و مال و پیروزی از شخصی به دیگری.

393) اقبال: روی آوردن مال و رفاه (417) ایراد نمودن: وارد کردن - بیان کردن.

394) اشتباه مجلسی: یعملون.

395) آیات - 84 - 85 سوره بقره (2).

396) فدیة: مالی که برای رهایی اسیر از سوی خود او یا دیگران یا حکومت اسلامی پرداخت می‌شود.

397) حُرمت: حرام بودن.

398) - 399) اشتباه مجلسی: می‌کنند ایشان (ترجمه یعملون).

400) آیات و مصداقها (تاویلها)ی آن: این آیات خطاب به یهودیان زمان پیامبر است. اما یکی از حکمت‌های ذکر تاریخ، و رفتار اقوام وادیان دیگر در قرآن این است که پاره‌ای رخدادها و رفتارها تکرار پذیرند و اختصاص به گروه و دین خاصی ندارند. در واقع، گرچه ممکن است یک رخداد تاریخی یا یک رفتار جمعی یا یک قانون و سنت الهی برای یک دین یا یک قوم اتفاق افتاده باشد اما می‌تواند در اقوام دیگر، در دین اسلام، در میان مسلمانان، و در زمانهای پس از نزول قرآن نیز اتفاق افتد و مصداق (و به اصطلاح قرآن تأویل) داشته باشد. بنابراین ذکر این نکته که: این آیات در باب ابی‌ذر و عثمان نازل شده بدین معنی است که یکی از مصداقها یا تأویل‌های آن در اسلام، ماجرای عثمان ابوذر و تبعید اوست.

401) درهم: سکه نقره.

- 402) نواحی: جمع ناحیه - اطراف ده، شهر یا کشور.
- 403) ضم نمودن: ضمیمه کردن - جمع کردن.
- 404) دینار: سکه طلا.
- 405) وقت خفتن: وقت میان نماز مغرب و نیمه شب - وقت نماز عشا (که پس از آن می خوابند).
- 406) محزون: غمگین.
- 407) مغموم: غمگین.
- 408) کعب الاحبار: (به معنی: مایه شرف و افتخار عالمان یهودی) لقب ابواسحاق کعب بن ماته بن ذی هجن حمیری (تولد: 652 میلادی - درگذشت: 32 هجری). وی در زمان جاهلیت از بزرگان علمای یهود در یمن بود. در زمان ابوبکر اسلام آورد و در زمان عمر وارد مدینه شد. قرآن و سنت را از صحابه آموخت و حکایات کتب یهود را برای آنان نقل کرد. در آخر عمر به شام رفت و در حمص (بین دمشق و حلب) سکنا گزید و در آنجا درگذشت.
- 409) اشتباه قلمی مجلسی: کعب الاحبار.
- 410) حرج: گناه - باک - اعتراض.
- 411) امام: رهبر - پیشوا - فرمانروا.
- 412) بیت المال: محلی که کلیه غنیمتها و اموال پس از تقسیم و توزیع در میان صاحبان حق در آنجا جمع می شد - خزانه کل مملکت در عهد خلفا.
- 413) نظر نمودن: اظهار نظر کردن.
- 414) بخشی از آیه 34 و نیز آیه 35 سوره توبه (9).
- 415) درویشان: تهیدستان - فقیران.
- 416) وبال: سختی - شدت - عذاب - بدی عاقبت.
- 417) خرف: ابله - کندذهن - کم عقل - کسی که به خاطر پیری عقلش کم شده است.
- 418) زایل: نابود - ناپدید.
- 419) صحبت مصاحبت - همنشینی - همدمی - نشست و برخاست.
- 420) هرآینه: بیگمان - قطعاً.

- 421) حبیب: محبوب.
- 422) آل ابی العاص: خاندان ابی العاص. نگاه کنید به توضیح ، شماره 11 (پسران ابی العاص).
- 423) تأویل نمودن: تفسیر کردن - برای آیات، تعیین مصداق و مراد کردن - معنی کردن.
- 424) فاسقان: تبهکاران - بدکاران - گنهکاران.
- 425) صالحان: نیکان - نیکوکاران - شایستگان.
- 426) محاربه: دعوا، نزاع، جنگ و دشمنی.
- 427) منازعه: ستیزه.
- 428) ابوالحسن: به معنی پدر حسن - کنیه امیرمؤمنان علی (ع).
- 429) در حق: درباره.
- 430) جمیع: همه.
- 431) منافق: آن که ظاهرش مخالف باطنش باشد - دورو.
- 432) جبه: جامه گشاد و بلند که روی جامه‌های دیگر می‌پوشند.
- 433) بدعت: عقیده تازه‌ای که در دین پدید آید و مخالف دین و روح دین باشد.
- 434) احداث کردن: پدید آوردن.
- 435) حرم: مکانی که احترام، حرمت، دفاع و حمایت آن واجب باشد.
- 436) کرامت: بزرگی.
- 437) ربذه: دهی در سر راه مکه و مدینه (حدود 140 کیلومتری مدینه). این قریه امروزه واسطه نام دارد.
- 438) ثلث: یک سوم.
- 439) الله اکبر!: این کلمه را به هنگام تعجب و شگفتی به کار می‌برند.
- 440) بلاد: جمع بلد و بلده - شهرها - ناحیه‌ها - سرزمینها.
- 441) سکنی: سکونت - مسکن داشتن.
- 442) متعرض شدن: مزاحم شدن.
- 443) حبشی: اهل حبشه (از کشورهای آفریقایی) - کنایه از سیاهپوست.

- 444) قصه: ماجرا.
- 445) خبیر: آگاه.
- 446) فدا: فدیة - مالی که می‌پردازند تا اسیر را آزاد کنند.
- 447) ابدالاباد: ابدی‌ترین ابدها (ابد زمان بی‌انتها را گویند).
- 448) معذب: مشغول تحمل رنج و شکنجه.
- 449) مروان بن الحکم: مروان بن حکم بن ابی‌العاص بن امیه بن عبد مناف (تولد: 2 هجری - درگذشت: 65 هجری). در خلافت عثمان وزیر و مشاور او بود. در جنگ جمل به هواداری عایشه با علی (ع) جنگید. به سال 64 هجری در دمشق به خلافت رسید و سرسلسله مروانیان (آل مروان) است.
- 450) عیال: همسر و فرزندان.
- 451) مشایعت: بدرقه کردن مسافر.
- 452) فنا: جوار - نزدیکی - حول و حوش.
- 453) ممتحن: آزموده - دچار رنج و سختی.
- 454) اشاره به بخشی از آیه 2 سوره طلاق (65): و من یتق الله یجعل له مخرجا (و هر که از خدا پروا کند، برای او راهی برای بیرون شدن {از دشواری و اندوه} پدید آرد).
- 455) وحشت: اندوه - دلتنگی.
- 456) حرمت: احترام.
- 457) جزع: بیتابی - ناشکیبایی.
- 458) عافیت: سلامت و برکناری از هر خطر و دشواری و ناراحتی در جسم و جان و مال.
- 459) ترجمه: خدا مرا بس است و نیکو کارگزار و پشتیبانی است. با اختلاف حسبنا الله (خدا ما را بس است) به جای حسبی الله، بخشی از آیه 173 سوره آل عمران (3) است. حسبی الله نیز در بخشی از آیات 129 سوره توبه (9) و 38 سوره زمر (39) آمده است.
- 460) عم: عمو (واژه‌ای که کوچکتر برای احترام نهادن و اظهار نزدیکی با دوست پدر خود به کار می‌برد).
- 461) مفارقت: جدایی - دوری.

- 462) عقبی: آخرت - جهان دیگر.
- 463) شدت: سختی.
- 464) رخا: آسانی زندگی.
- 465) بر وفق: مطابق.
- 466) صفات کریمه: ویژگیهای نیکوی اخلاقی.
- 467) طاعت: فرمانبرداری - اطاعت - عبادت.
- 468) اجابت نمودن: پذیرفتن - قبول کردن.
- 469) خسران: زیانکاری.
- 470) برادر رضاعی عثمان عبدالله بن سعد بن ابی سرح در آن هنگام والی کوفه بود. وی در زمان رسول خدا (ص) مرتد شده بود و قرار بود کشته شود اما عثمان او را مخفی کرد و سپس از پیامبر برای وی امان خواست. او در زمان خلافت عمر و عثمان به کار گماشته شد.
- 471) طاهرین: جمع طاهر - پاکان - پاکیزگان.
- 472) طیبین: جمع طیب - خوبان - نیکوان.
- 473) رحم: رحمت - مهربانی و بخشش.
- 474) احوال: جمع هول - ترسها.
- 475) فرض: واجب.
- 476) عیال: خانواده.
- 477) احتضار: حالت شخص قبل از مردن - واپسین لحظات زندگی.
- 478) غزوه: جنگی که پیامبر در آن حضور داشته باشد.
- 479) بقا: جاودانگی.
- 480) آزار: بیماری.
- 481) ملک موت: فرشته مرگ.
- 482) مرحبا: آفرین.
- 483) نادم: پشیمان - شرمگین - خجل.
- 484) جوار: همسایگی - نزدیکی - پناه.

- 485) لقاء: دیدار.
- 486) کاره: ناخوش دارنده - ناپسند دارنده.
- 487) عالم قدس: جهان پاکی.
- 488) ارتحال: رحلت - کوچ.
- 489) مصاحب: دوست - یار - همصحبیت.
- 490) مالک اشتر: مالک بن الحارث الاشتر النخعی یار و سردار شجاع، کاردان، زاهد و وارسته امیر مؤمنان علی (ع). آن حضرت درباره وی گفته است: مالک برای من چنان بود که من برای رسول خدا بودم. در سال 38 به مصر با دسیسه معاویه به زهر مسموم شد و پیکرش را به مدینه آوردند.
- 491) مروی: روایت شده.
- 492) حله: پوشاکی که همه بدن را بپوشاند - جامه نو.
- 493) درهم: سکه نقره.
- 494) کریم: بزرگوار - بخشنده.
- 495) احمد بن اعثم کوفی: از تاریخنگاران و صاحب کتابی که به تاریخ اعثم کوفی مشهور است.
- 496) تجهیز: مجموعه فعالیت‌هایی که قبل از دفن مرده یا برای دفن صورت می‌پذیرد مانند غسل و نماز و کفن و غیر آنها.
- 497) احنف بن قیس تمیمی: ابوبحر احنف بن قیس تمیمی از اصحاب رسول خدا (ص) و در آن زمان از اصحاب امیر مؤمنان علی (ع) بود.
- 498) صعصعه بن صوحان العبدي: از یاران فصیح، خطیب، ادیب، دیندار و فاضل امیرالمؤمنین (ع) که از جمله معدود کسانی است که حق آن حضرت را می‌دانستند. مردی حاضر جواب بود و چون در زمان معاویه حاضر نشد امیرالمؤمنین علی (ع) را بر منبر لعن کند، معاویه فرمان داد که او را از کوفه اخراج کنند.
- 499) خارجه الصلت التمیمی: سرگذشت وی در کتابهای علم رجال نیامده است.
- 500) عبدالله بن مسلمه التمیمی: سرگذشت وی در کتابهای علم رجال نیامده است.
- 501) هلال بن مالک المزنی: سرگذشت وی در کتابهای علم رجال نیامده است.

- 502) جریر بن عبدالله البجلی: از اصحاب رسول اکرم (ص) و یکی از سفیران آن حضرت به سوی امرا و فرمانروایان برای دعوت به اسلام و از کسانی که نامه امیرمؤمنان علی (ع) را برای معاویه بردند. او سرانجام به معاویه پیوست.
- 503) اسود بن یزید النخعی: اسود بن یزید بن قیس النخعی. در آن زمان از اصحاب امیرمؤمنان علی (ع) بود.
- 504) علقمه بن قیس النخعی: از برترین تابعین و زاهدترین آنان. وی از اصحاب امیرمؤمنان علی (ع) بود و در جنگ صفین به شهادت رسید.
- 505) شعایر: جمع شعاره و شعیره - نشانه‌ها - آداب و رسوم - مناسک و مراسم.
- 506) سنت: (در اینجا): راه و رسم و طریقه رسول خدا (ص).
- 507) جماعت: (در اینجا): گروه مؤمنان.
- 508) انکار کردن: نپذیرفتن.
- 509) حقیر: کوچک.
- 510) ضایع گذاشتن: فرو گذاشتن و رها کردن - بی توجهی.
- 511) حظ: بهره.
- 512) موفور: بسیار - فراوان.
- 513) حرم رسول: جایی که مورد احترام رسول است - جایی که به خاطر رسول، محترم است.
- 514) مستوجب: لایق - سزاوار - شایسته.
- 515) آمین: واژه‌ای که پس از دعا می‌گویند، به معنی: برآور! - بپذیر! - اجابت کن!
- 516) ابن عبدالبر: حافظ ابوعمر یوسف بن عبدالله اندلسی مغربی اشعری (متوفای 463 هجری) از عالمان بزرگ اهل سنت در زمینه احادیث و اخبار است. مهمترین کتاب او الاستیعاب فی معرفه الاصحاب نام دارد.
- 517) عبدالله مسعود: ابو عبدالرحمن عبدالله بن مسعود بن غافل (یا: عاقل) الهذلی از نخستین مسلمانان است. وی در جنگهایی بسیار شرکت کرد. از هواداران علی (ع) بود و عثمان را نهی از منکر می‌کرد. در میان صحابه به علم قرائت قرآن معروف و مورد احترام

شیعه و اهل سنت است. به ابن مسعود و ابن ام عبد نیز مشهور است. وفات او به سال 32 هجری در مدینه رخ داد.

(518) قول اول اصح است: سخن و نظر نخست صحیحتر است.

(519) تذکر: یادکرد - یادآوری.

(520) مصایب: جمع مصیبت - بلا - سختی.

(521) محنت: رنج - آزمایش.

(522) متضمن: دربرگیرنده.

(523) احسن وجوه: بهترین طریقه‌ها و روشها.

(548) اطوار: جمع طور - حالات.

(549) مغلوب: کسی که دیگری بر او غلبه کرده است.

(550) منکوب: رنج رسیده - مصیبت دیده.

(551) ممتحن: مورد آزمایش و امتحان و رنج.

(552) تطویل: طولانی کردن.

(553) اخبار مشهوره: جمع خبر مشهور. حدیث یا خبر مشهور، خبر یا حدیثی است که بسیار بر زبانها رایج شده و شهرت یافته باشد گرچه راویان آن در همه طبقات یا برخی طبقات از یک نفر تجاوز نکنند یا اصلاً سندی برای آن نباشد. (جایگاه هر کدام از راویانی را که از دیگری نقل می‌کنند یک طبقه می‌گویند. مثلاً اگر خبری را الف و ب از ج نقل کرده باشند و ج از د، الف و ب در یک طبقه قرار دارند، ج در یک طبقه ود در طبقه دیگر.) (554) یعنی صرف نظر از این که سند آن چگونه است و راویان آن تا چه حد مورد اعتمادند باید توجه داشت که این حدیث بسیار نقل شده است، شهرت دارد و مورد توجه قرار گرفته است.

(555) شیخ ابوعلی طبرسی: ابوعلی فضل بن حسن بن فضل طبرسی (یعنی اهل طبرس یا طبرش که همان شهر تفرش در ایران است) ملقب به امین الدین، امین الاسلام و شیخ طبرسی مفسر و دانشمند معروف شیعه (تولد: در فاصله 468 تا 480 هجری قمری - درگذشت: 548 هجری قمری). تا سال 523 ه.ق در مشهد اقامت داشت و در این سال به سبزوار رفت و تا پایان عمر در آنجا ماند. جنازه وی را به مشهد آوردند و قبر او نزدیک

مرقد مطهر امام رضا (ع) در ابتدای خیابانی به نام او مشهور است. او را به غلط طبرسی می‌گویند. وی در فقه، تفسیر، نحو، لغت، شعر، حساب، جبر و مقابله سرآمد دیگران بود. حدود 20 تألیف دارد که مشهورترین آنها مجمع‌البیان در تفسیر قرآن است که علمای شیعه و اهل سنت آن را از مراجع مهم تفسیر می‌دانند. مجلسی به سهو کتاب مکارم‌الاخلاق را از ابو علی طبرسی دانسته است که درست نیست. این کتاب نوشته فرزند ابوعلی طبرسی یعنی رضی‌الدین ابونصر حسن بن فضل بن حسن بن فضل طبرسی است. وی از علمای بزرگ قرن ششم هجری است که در فضایل و کمالات مرتبتی بلند داشت و نزد پدر خویش درس آموخته بود. مشهورترین کتاب او مکارم‌الاخلاق (به معنی: برترین منشها و روشها) است.

(556) نگاه کنید به توضیحی که درباره ابوعلی طبرسی آمده است.

(557) مسند: به معنی اسناد داده و دارای سند - حدیثی که سلسله سند آن تا به معصوم ذکر شده و راویان آن به یکدیگر متصل باشند.

(558) ایراد کردن: بیان کردن - ذکر کردن.

(559) ورام بن اُبی فراس: ابوالحسین ورام بن حمدان بن عیسی بن اُبی نجم بن حمدان بن خولان بن ابراهیم بن مالک الاشر النخعی (متوفا به سال 605 ه.ق) زاهد عالم فقیه محدث. از صالحان زمان خود بود. وی جد مادری سید بن طاووس است. کتاب مشهور او تنبیه الخواطر و نزهه النواظر است که به مجموعه ورام شهرت دارد.

(560) جامع: مقصود همان کتابی است که به مجموعه ورام مشهور است. نگاه کنید به

توضیح پیشین.

(561) مرسل: به معنی رها شده - حدیثی که بدون ذکر نام یک یا تنی چند از راویان نقل

شود.

(562) به احتمال قریب به یقین دستخط مجلسی در این کلمه میمون خوانده می‌شده است که همه کاتبان کهنترین نسخه‌ها میمون نوشته‌اند در حالی که چنین نامی را در کتب رجال نمی‌توان دید. این کلمه را با توجه به متن بحارالانوار مؤلف تغییر دادیم. شاید نیز سهو از مؤلف یا قلم او بوده است.

(563) ترجمه متن عربی و توضیحی درباره راویان حدیث و سندیت آن: {فرزند شیخ

ابوعلی طبرسی می‌گوید:} سرور من پدرم فضل بن حسن - که خداوند عمرش را دراز

گرداند - می‌فرماید: این اوراق حاوی سفارش و توصیه رسول خدا ﷺ به ابوذر غفاری است که استاد مفید ابوالوفاء عبدالجبار بن عبدالله مقری رازی و استاد بزرگ و بزرگوار حسن بن حسین بن بابویه - که خداوند از هر دو خشنود باد - به من اجازه نقل آن را از روی دستنوشته داده‌اند. آن دو گفته‌اند که استاد بزرگ و بزرگوار ابوجعفر محمد بن حسن طوسی - که خداوند روانش را پاکیزه گرداند - چنین برای ما خوانده و ما نوشته‌ایم. نیز استاد دانشمند حسین بن فتح واعظ جرجانی در مشهد {اما} رضا عائمه چنین برای من نقل کرد. وی گفت که استاد مرجع و رهبر ابوعلی حسن بن محمد طوسی چنین برای ما نقل فرمود. {استاد ابوعلی حسن بن محمد طوسی} گفت که پدرم استاد ابوجعفر {محمد بن حسن طوسی} - که خداوند روانش را پاکیزه گرداند - چنین برای من روایت فرمود. {ابوجعفر محمد بن حسن طوسی} فرمود که: گروهی {مورد اعتماد از ناقلان حدیث} نقل کرده‌اند از ابو مفضل محمد بن عبدالمطلب شیبانی که گفت: ابوالحسین رجاء بن یحیی کاتب در سال سیصد و چهارده {هجری} - همان سالی که درگذشت - برای ما نقل کرد {و} گفت: محمد بن حسن بن شمون برای ما روایت کرد {و} گفت: عبدالله بن عبدالرحمن اصم، از فضیل بن یسار، از وهب {یا: وهب} بن عبدالله برای من نقل کرد. {وهب بن عبدالله} گفت: ابو حرب فرزند ابوالاسود دُئلی به نقل از ابوالاسود برای من روایت کرد. راویان حدیث: 1 و 2. درباره فرزند شیخ ابوعلی طبرسی و خود شیخ توضیحی در شماره 3 آمد. 3. شیخ مفید ابوالوفاء عبدالجبار بن عبدالله بن علی مقری رازی: فقیه شیعیان در ری بوده است. همه کتابهای شیخ ابوجعفر طوسی را نزد او خوانده است. (مفید به معنی کسی است که با دانش خود به دیگران سود می‌رساند. وی غیر از شیخ مفید محمد بن محمد بن نعمان است.) آثاری به فارسی و عربی در فقه دارد. 4. حسن بن حسین بن حسن بن بابویه: از عالمان بزرگ قم که در ری سکنا داشته است. فقیه و ثقه (مورد اعتماد در نقل حدیث) است. دارای کتابهایی در فقه و سیره معصومان است. 5. شیخ ابوجعفر محمد بن حسن طوسی: معروف به شیخ طوسی، ابوجعفر طوسی و شیخ الطایفه (یعنی استاد گروه {شیعیان}). از بزرگترین علمای دینی شیعه (تولد: 385 ه.ق در طوس - وفات: 460 ه.ق در نجف). تحقیقات و آثار وی در حدیث، تفسیر، فقه، رجال، کلام و ادبیات مرجع علمای شیعه است. از معروف‌ترین آثار او می‌توان تفسیر معروف التبیان فی تفسیر القرآن،

الاستبصار فی ما اختلف من الأخبار (از کتب اربعه شيعه)، تهذيب الأحكام (از کتب اربعه شيعه)، المبسوط (در فقه) و الخلاف (در فقه تطبیقی) را نام برد. 6. حسین بن فتح واعظ جرجانی: اهل گرگان، ملقب به موفق الدین (به معنی: یار و مددکار دین) فقیه صالح، از شاگردان ابوعلی طوسی (فرزند شیخ طوسی). در حدیث از راویان موثق است. 7. ابوعلی حسن بن محمد طوسی: فرزند شیخ طوسی که در شماره 5 بالا از وی سخن به میان آمد. معروف به مفید ثانی است. بسیاری از اجازه‌های روایت به او منتهی می‌شود. از کتابهای او امالی و نیز شرح النهایه را می‌توان نام برد. 8. ابوالفضل محمد بن عبدالله بن محمد بن... بن المطلب الشیبانی: به تصریح عالمان علم رجال و سرگذشت‌نویسان، وی شخصی کثیرالروایه بوده است و روایات بسیاری از وی نقل می‌شود. حافظه‌ای قوی داشته است. در همه عمر برای طلب حدیث در مسافرت بود. به نقل نجاشی وی در آغاز مورد اعتماد و دارای عقیده و خرد ثابتی بوده است اما سپس دچار دیگرگونگیها و در آمیختگیهایی در خرد و عقاید خود شده است. و می‌افزاید: من بیشتر عالمان شيعه را دیدم که از وی چشمپوشی کرده و او را {در نقل حدیث} ضعیف شمرده‌اند. وی دارای کتب فراوانی است و به سال 387 ه. ق در سن نود سالگی درگذشته است. کتب رجال از نقاط ضعف او در روایت حدیث بسیار گفته‌اند. این که بیشتر عالمان شيعه وی را ضعیف دانسته و از وی نقل حدیث نکرده‌اند دلیل این است که برخی دیگر از عالمان شيعی، همه یا برخی روایات وی را که مربوط به دوران درست رأیی او بوده است قابل نقل دانسته و دلیلی برای کنار نهادن آنها نداشته‌اند، چنان که در همین حدیث می‌بینیم که عالمان بزرگی همچون شیخ طوسی و دیگر راویان این حدیث از وی نقل می‌کنند. بحث درباره این که به چه دلایلی نمی‌توان همه احادیث این راویان را به کناری نهاد از توان این حاشیه خارج است. تنها به یک نکته کلی اشاره می‌کنیم و آن این که همان طور که ادعای انتساب حدیثی به معصوم نیازمند دلیل و سند است، ادعای عدم انتساب حدیث به معصوم نیز به دلیل نیاز دارد و ضعف یک راوی دلیل عدم انتساب نیست بلکه ضعف راوی دلیل ضعف ادعای انتساب از طریق آن راوی است. بنابراین یک حدیث می‌تواند دلایل یا قرائن دیگری برای انتساب به معصوم داشته باشد از جمله از راه سلسله سند دیگری که مشکل ضعف راوی ندارد. درستی متن آن (و نه لزوماً انتساب آن به معصوم) را نیز می‌توان از موافقت متن آن با روایات دیگر، آیات قرآن، احکام مسلم عقلی،

یافته‌های مسلم علمی، مسائل مسلم اعتقادی و دیگر یقینیات بشری دریافت. به همین دلایل است که می‌بینیم بسیاری از عالمان بزرگ را که در رد روایاتی با راویان مجهول یا ضعیف احتیاط می‌ورزند به ویژه این‌که آن روایات بیانگر نکات سودمند اخلاقی باشند یا دلیل معقولی برای جعل آنها وجود نداشته باشد یا نتوان در متن حدیث چه از نظر ادبی و چه از نظر مضمون و موضوع آن، شاهی بر جعلی بودن آن یافت. به هر حال، عالمان اهل تحقیق رجال، آنچه را که راویان موثق و مشایخ معتبر حدیث از وی نقل کرده‌اند صحیح می‌دانند. 9. ابوالحسین رجاء بن یحیی بن سامان العبرتائی الکاتب: از اصحاب امام هادی (ع) و از راویان احادیث آن حضرت. مشخص نیست که شیعه بوده است یا نه، زیرا پدرش مأمور بردن خبر از امام هادی (ع) برای خلیفه بوده و خود وی در دربار خلیفه سمت نویسندگی داشته است. 10. ابوجعفر محمد بن الحسن بن شمون: اصل او بصری و معروف به ابوجعفر بغدادی از اصحاب امام جواد و امام هادی و امام عسکری (ع) است. صد و چهارده سال عمر کرد و در سال 256 ه. ق درگذشت. گویند از امام رضا (ع) نیز دو حدیث شنیده است. از هشتاد تن از اصحاب امام صادق (ع) روایت کرده است. گفته می‌شود که امام جواد، امام هادی و امام عسکری (ع) خرج زندگی او و چهل تن از افراد تحت تکفل وی را تأمین می‌کرده‌اند. کتب رجال از وی با این تعبیرات یاد کرده‌اند: جدا ضعیف؛ فاسدالمذهب؛ به او، نوشته‌هایش و آنچه به او نسبت داده می‌شود اعتنائی نیست؛ واقفی بود که سپس غالی شد (واقفیان فرقه‌ای از شیعه‌اند که امام موسی بن جعفر (ع) را مهدی و قائم دانستند، رحلت آن حضرت را انکار کردند، امامت را به او پایان دادند و گفتند وی زنده است و تا دنیا را پر از عدل و داد نکند رحلت نخواهد کرد. غالیان یا اهل غلو درباره ائمه شیعه آنها هستند که مقام این معصومان را بالاتر از حدی می‌برند که جایگاه آنهاست یا فضیلت دوستی، دوستداری و معرفت آنها را بیش از حدی می‌دانند که فلسفه‌ای برای احکام دین بماند. از دیدگاه امامشناسان شیعه و براساس روایاتی که درباره غلات (غالیان) آمده است سه ویژگی را می‌توان یافت که دارا بودن هر یک از آنها غلو است: اول این‌که: شخص، ائمه را خدا بداند. دوم این‌که: اهل تفویض باشد یعنی بگویند یا اعتقاد داشته باشد که خداوند همه کارهای هستی را به ائمه واگذاشته است و خود هیچ کاری در هستی ندارد. ائمه نیز مستقل از خدا، علوم و تواناییهای خود را ذاتا دارند و خدا را در دانش و توان آنها دخل و تصرفی

نیست. سوم: بگوید یا اعتقاد داشته باشد که معرفت امام کافی است. هر کس امام را بشناسد لزومی ندارد که عبادات را به جا بیاورد و احکام را رعایت کند. مقصود از عبادات، همان معرفت معصومان است. آنها اهل نماز و عبادت و رعایت احکام دین نیستند و در صورت لزوم از ارتکاب محرمات خودداری نمی‌کنند.) در کتب معتبر شیعه، روایاتی را از او نقل کرده‌اند که نشانی از غلو ندارد. 11. ابو محمد عبدالله بن عبدالرحمن المسمعی، معروف به اصم: بصری است. درباره او نوشته‌اند که ضعیف، دروغگو، غالی، معتقد به ربوبیت و تفویض درباره ائمه و دارای اختلال (در حافظه، عقل، چشم یا گوش) بوده است. نوشته‌اند کتابی درباره ناسخ و منسوخ و کتابی درباره زیارت دارد که این دومی دلیل پلیدی، بدنهادی و بدمذهبی اوست. در روایاتی که به نقل وی در کتب معتبر شیعه وارد شده است از جمله همین سفارشها و توصیه‌های پیامبر (ص) به ابوذر، نشانی از غلو - با تعریفی که در بالا آمد - نیست. 12. فضیل بن یسار: از اصحاب امامان باقر (ع) و صادق (ع) است و از ایشان روایت می‌کند. او را مردی ثقه و مورد اعتماد در نقل حدیث می‌دانند و با الفاظی حاکی بلند مرتبگی و برجستگی شخصیت از وی یاد می‌کنند. مورد توجه احترام و علاقه این امامان بود. مدح و تمجید از وی در کتب رجال بیش از آن است که در این مختصر بگنجد. او یکی از 18 تن کسانی است که اصطلاحاً به آنها اصحاب اجماع می‌گویند. اینان کسانی‌اند که اگر به سند صحیح معلوم شود که هر یک از آنان روایتی را نقل کرده‌اند (یعنی سند روایت تا رسیدن به ایشان متشکل از افرادی شیعه، عادل و موثق باشد)، دیگر لازم نیست که بقیه سند تا به معصوم بررسی شود، چه هریک از این اصحاب اجماع سند را نقل کرده باشند یا نکرده باشند یا حتی بقیه سند تا به معصوم صحیح نباشد (یعنی بقیه راویان یا برخی از آنها افرادی شیعه، عادل یا موثق نباشند) زیرا این 18 تن کسانی‌اند که بجز از افراد موثق نقل حدیث نمی‌کرده‌اند. 13. وهب بن عبدالله: معروف به ابوجحیفه، به سن بلوغ نرسیده بود که رسول خدا (ص) از دنیا رفت. بنابراین از اصحاب خردسال پیامبر اکرم (ص) به شمار می‌رود که آن حضرت را دیده و سخنان وی را شنیده‌اند و از ایشان نقل حدیث می‌کنند. وی سپس در زمره اصحاب امیرمؤمنان علی (ع) قرار گرفت. در همه جنگهای آن حضرت با وی بود. حضرت او را خزانه‌دار بیت‌المال کعبه کرده بود، وی را دوست داشت، مورد وثوق و اعتماد خود می‌دانست و او را وهب‌الخیر (به معنی: بخشش نیکو) و وهب‌الله (به

معنی: عطای خداوندی) می‌نامید. وی رئیس محافظان و پاسبانان حضرت علی (ع) بود و در زیر منبر آن حضرت می‌ایستاد. گویند از زمانی که رسول اکرم (ص) وی را از پرخوری بازداشت وی هیچ‌گاه شکم خود را از غذا سیر نکرد تا زمانی که درگذشت. او هرگاه شام می‌خورد صبحانه نمی‌خورد و هر زمان صبحانه می‌خورد از صرف شام خودداری می‌کرد. ابوجحیفه به سال 72 ه.ق در بصره از دنیا رفت. 14. ابوحرب بن ابی الأسود الدئلی: فرزند ابوالاسود دئلی است که درباره وی توضیحی در زیر آمده است. 15. ابوالاسود دئلی: نام او ظالم بن عمرو یا ظالم بن ظالم است. از اصحاب امیرالمؤمنین علی (ع)، امام حسن (ع)، امام حسین (ع) و امام سجاد (ع) به شمار می‌رود. اهل بصره است. در جنگ صفین در کنار امیر مؤمنان حضور یافت. وی به عنوان یکی از شعرا و ادبای بزرگ عرب و جهان اسلام شناخته می‌شود. خدمت بزرگ او به ادبیات عرب آن است که علم نحو را به دستور و رهنمود علی (ع) بنیان نهاد و به دیگران آموخت. هموست که قرآن را اعرابگذاری کرد. بسیار گفته‌اند از شجاعت، حکمت، خردمندی، سخنوری و حاضر جوابی او و این‌که حاضر نشد با معاویه کنار بیاید، هدایای او را بپذیرد و دست از دوستی و دوستداری علی (ع) بردارد. در گذشت او به مرض طاعون یا وبای همه‌گیر در بصره به سال 69 ه.ق رخ داد.

564) رضی الله عنه: خداوند از وی راضی و خشنود باد! (565) متن با توجه به ترجمه مجلسی و ضبط نسخه ب به صورت و انک آمد. نسخه‌های الف و ه حاکی کأنک هستند و ج و د هیچ‌یک را ندارند. احتمالاً دستخط مؤلف خطخوردگی و تغییر داشته است که برخی نسخه‌ها تغییر را ندیده و برخی خطخوردگی را بدون تغییر دیده‌اند.

566) علیه‌الرحمه: مهر و بخشایش خداوند بر او باد! - رحمت خداوند شامل حال او باد! (567) متوطن بودن: جایی اقامت کردن و آنجا را وطن خود ساختن.

568) ﷺ: درود خداوند بر او و خاندانش باد! (569) صلوات الله علیه: درود خداوند بر او باد! (570) مسالک: جمع مسلک - راهها - روشها.

571) خیرات: خوبیها - نیکیها.

572) طرق: جمع طریق - راهها.

573) مضمون: موضوع و مفهومی که در کلام و عبارت وجود دارد.

574) سند معتبر: سند حدیث راویان حدیث‌اند. سند معتبر آن است که راویان یک حدیث را افرادی متصل به یکدیگر تشکیل داده باشند و با این شرط یا: همه شیعه عادل و موثق باشد (سند صحیح)، یا: آنها که شیعه‌اند اما عادل و موثق نیستند یا به عدالت و وثوق آنها تصریح نشده است مورد حسن ظن باشند و گمان ضعیف، جعل و اشکالهای دیگر به آنان نرود (سند حسن)، یا: آنها که شیعه نیستند موثق باشند (سند موثق). بنابراین سند معتبر عبارت است از سند صحیح، سند حسن یا سند موثق. گام نام سند را به حدیث می‌دهند و حدیثی با سندهای گفته شده را حدیث معتبر، حدیث صحیح، حدیث حسن یا حدیث موثق می‌نامند. گاه نیز به حدیث یا روایتی که همه یا عده‌ای از فقها به آن عمل کرده باشند یا دلیل بر صحت آن اقامه شده باشد، حدیث معتبر گویند.

575) احسان: نیکی کردن - نیکوکاری - کار نیک کردن - کاری را نیک به اجرا درآوردن.

576) خداوند در آیات بسیاری امر به احسان فرموده است اما در اینجا مقصود آیات مربوط به احسان در عبادت است یعنی عبادت را آن‌گونه که باید به‌جا آوردن.

577) معجز آیات: آنچه نشانه‌های اعجاز را در خود دارد.

578) به مقتضای... بر طبق نتیجه حاصل از... - براساس آنچه... در خود دارد.

579) ترجمه: به من سخنان جامع عطا شده است. سخن رسول اکرم (ص) است. مقصود از سخنان جامع سخنانی است که در عین کوتاهی و اختصار، حاوی نکات بسیار و معانی پربار است.

580) ربانی: الهی - خداوندی - خدایی.

581) مندرج: گنجانده - گنجیده - جای‌گرفته - نهفته - درج شده.

582) منطوی: پیچیده - در پیچیده.

583) فقره: هر جمله از کلام.

584) استیفا: گردآوری به طور کامل.

585) ترجمه: چیزی که همه‌اش را نتوان به دست آورد، همه‌اش را نیز نباید از دست داد. این سخن منسوب به امیر مؤمنان علی (ع) است.

586) تفصیل: شرح و بسط مطلب.

- 587) علیه: مؤنث علی - شریف - ارزشمند - بلند مرتبه.
- 588) موقوف: (در اینجا): وابسته - تکیه کرده.
- 589) اطلاق کردن: به کار بردن و استعمال کردن کلمه‌ای در معنی خاص.
- 590) انکشاف: پدیدار گشتن - آشکار شدن.
- 591) ضروری مذهب شیعه: آنچه اعتقاد به آن برای شیعه بودن ضرورت دارد - آنچه هر شیعه باید به آن اعتقاد داشته باشد اما ممکن است برخی مذاهب مسلمان دیگر معتقد به آن نباشند - آنچه مورد اتفاق علمای شیعه است.
- 592) باری تعالی: آفریننده که بلندمرتبه است.
- 593) دویم: دوم.
- 594) امر: چیز.
- 595) اسانید معتبره: جمع سند معتبر (توضیح سند معتبر پیش از این آمد).
- 596) یعسوب الدین: ترجمه و توضیح آن در پانوش {پیشگفتار مؤلف} آمد.
- 597) سائل: پرسنده - پرسشگر.
- 598) مبین الحقائق: روشنگر حقایق.
- 599) از بابت: همانند.
- 600) اقوی: قویتر.
- 601) عیان: به چشم دیدن - دیدار با چشم - یقین در دیدار و مشاهده.
- 602) غایت: نهایت.
- 603) مرتبه: درجه - حد.
- 604) متصور: قابل تصور.
- 605) تتمه: انتها - پایان.
- 606) جارحه: اندام.
- 607) خضوع: افتادگی - تواضع.
- 608) شکستگی: خود را در مرتبه‌ای پایین دیدن - نداشتن احساس خودبزرگ بینی - افتادگی و تواضع.
- 609) لهذا: به خاطر این - به همین دلیل.

- 610) مخدوم: آن که خدمتش را می‌کنند - ارباب.
- 611) اشرف مکونات: برترین و بالاترین مخلوقات و آفریدگان - کنایه از حضرت رسول (ص).
- 612) بذل طاقت: کوشش تا سرحد توان و امکان و طاقت.
- 613) سبحانه و تعالی: او (خداوند) بس پاک است و والاست.
- 614) قاصر: نارسا.
- 615) بعد از این کلمه، واژه از در اکثر نسخه‌ها وجود دارد که نشان می‌دهد اشتباه قلمی مجلسی بوده است.
- 616) ساحت: درگاه.
- 617) کبریا: عظمت - بزرگی.
- 618) درجه قصوی: دورترین و نهایی‌ترین درجه.
- 619) بلا تشبیه: بدون تشبیه - مقصود، تشبیه واقعی نیست - این عبارت را در وقتی به کار می‌برند که چیزی را بخواهند ذکر کنند که در واقع با ساحت الوهیت یا مرتبه بزرگان دین یا مقام شخصی بلند مرتبه سازگار نیست اما برای نزدیک کردن به ذهن چاره‌ای جز تشبیه وجود ندارد.
- 620) طور: چگونگی - راه و رسم.
- 621) مقربان: کسانی که به بزرگی نزدیک‌اند و نزد او اعتباری دارند.
- 622) ملک الملوک: پادشاه پادشاهان - خداوند که فرمانروای همه هستی است.
- 623) جناب: آستان - کنایه از شخص بزرگ.
- 624) دقایق: جمع دقیقه - نکات ریز و باریک.
- 625) مستهام: سرگشته - حیران.
- 626) رفیع: بلندقدر - بلندپایه.
- 627) اخیار: جمع خیر و خیر - نیکان - برگزیدگان - نیکوترینها - آنها که بسیار نیکوکار و دیندارند - مقصود پیشوایان معصوم دین است که در راهنمایی خود خطا نمی‌کنند و بی‌هیچ تردید می‌توان از هر چه گفته‌اند پیروی کرد.
- 628) فایز شدن: دست یافتن.

- 629) مکشوف: آشکار شده - آشکار.
- 630) عرش و کرسی: مؤلف این دو را در صفحات آتی شرح خواهد داد.
- 631) معرفت: شناخت - شناسایی - علم - دانش.
- 632) نافع: نفع‌دهنده - سودبخش.
- 633) میسر: ممکن.
- 634) مقام: محل - مکان - جای ایستادن.
- 635) ذرع: مقیاس طول معادل 1/04 متر.
- 636) منطقی: خاموش.
- 637) اطلاق کردن: کلمه‌ای را در معنی خاصی به کار بردن.
- 638) حضور قلب: تمرکز فکر و حواس - نداشتن حواس‌پرتی.
- 639) قرآن مجید، بخشی از آیه 45 سوره عنکبوت (29).
- 640) نقصان: کمبود - کاستی - کمی - نقص.
- 641) رکن و مقام ابراهیم: دو محل در مسجدالحرام - ضلعی از خانه کعبه که حجرالاسود به آن متصل است و محلی نزدیک به آن که مقام ابراهیم نام دارد (در فاصله این دو محل دعا مستجاب است).
- 642) تقدیم مفضول بر فاضل: مقدم داشتن آن که پایین‌تر است بر آن که برتر است.
- 643) بخشی از آیه 35 سوره یونس (10).
- 644) مسجود: مورد سجود.
- 645) طالوت: شائول فرزند قیس از نوادگان بنی‌امین (فرزند حضرت یعقوب (ع) و برادر حضرت یوسف (ع)) نخستین پادشاه قوم اسرائیل که در نیمه دوم قرن 11 قبل از میلاد حکومت داشت. نام و خلاصه ماجرای مبارزه وی با جالوت پادشاه ستمگر فلسطین و شکست دادن او، در آیات 246 - 251 سوره بقره (2) آمده است.
- 646) بخشی از آیه 247 سوره بقره (2): خداوند او { - طالوت } - را بر شما برگزیده و او را در دانش و { نیروی } تن فزونی و فراخی داده است.
- 647) بخشی از آیه 9 سوره زمر (39).

- 648- مقصود به عنوان اظهار اعجاز است و گرنه هرچه با چشم دیده شود سایه دارد، مگر در هنگامی که نوری قویتر، سایه را محو کند.
- 649- جامعه: مؤنث جامع - کتاب یا نوشته‌ای که همه اطلاعات لازم مربوط به یک موضوع یا موضوعهای گوناگون را در خود گرد آورده باشد.
- 650- ذرع: واحد طول برابر 104 سانتیمتر.
- 651- جفر اکبر و اصغر: پوست بز یا پوست گوسفند کوچک و پوست بز یا پوست گوسفند بزرگ.
- 652- ارش: دینه - تاوان مالی.
- 653- خدشه: خراش.
- 654- مصحف: کتاب - جزوه.
- 655- کمان‌کش: دست را به دو طرف بدن کشیدن برای رفع کسالت یا به هنگام خمیازه شبیه حالتی که شخص تیرانداز، کمانی را می‌کشد.
- 656- شبر: وجب.
- 657- سند قوی: بودن سلسله راویان حدیث به گونه‌ای که همه شیعه باشند گرچه نسبت به بعضی از آنها در کتابهای رجال نه تعریفی شده باشد نه بدگویی.
- 658- ابوبصیر: یا ابومحمد لیث بن البختری المرادی از اصحاب نزدیک امامان باقر، صادق و کاظم علیهم‌السلام. وی از بزرگترین و مورد اعتمادترین راویان حدیث است به گونه‌ای که اگر سند حدیث با راویانی قابل اعتماد به آنان برسد، علما نیازی به بررسی میزان اعتماد به بقیه راویان نمی‌بینند زیرا آنان را راوی احادیث غیرمعتبر نمی‌شناسند (اصطلاحاً به این افراد اصحاب اجماع می‌گویند). مدح بسیاری از ائمه درباره این اصحاب در دست است.
- 659- ابن ابی‌نصر: ابوجعفر یا ابوعلی احمد بن محمد بن ابی‌نصر معروف به البزنطی الکوفی از اصحاب امام رضا (ع) و امام جواد (ع) و دارای شأن و مرتبتی عظیم نزد آن حضرت. فقیهی بزرگوار و از راویان ثقه و از اصحاب اجماع که آگاهی از آن در توضیح مربوط به ابوبصیر آمد.
- 660- تابوت: صندوقچه‌ای مقدس برای یهودیان که میراث پیامبران در آن بود.

- 661- عبدالله بن ابان: از اصحاب امامان کاظم (ع) و رضا (ع)، مورد احترام آنان و از راویان موثق.
- 662- بخشی از آیه 105 سوره توبه (9).
- 663- اشتباه قلمی مجلسی: ذرع.
- 664- حادث شدن: پدید آمدن.
- 665- حماد بن عثمان: حماد بن خالد الفزاری از اصحاب امامان صادق، کاظم و رضا علیهم السلام و از راویان موثق.
- 666- زنداغه: جمع زندیق - بیدینان - آنان که برای جهان هستی به خالقی قائل نیستند - هواداران مانی.
- 667- قصه: خبر.
- 668- ابویحیی صنعانی: از راویان حدیث امام صادق (ع)، امام کاظم (ع) و امام رضا (ع).
- 669- قائمه: ستون - پایه.
- 670- قوایم: جمع قائم و قائمه.
- 671- سیف تمار: سیف بن سلیمان التمار الکوفی از اصحاب امام صادق (ع) و از راویان موثق احادیث آن حضرت.
- 672- اشاره به داستان موسی و آن مرد الهی (خضر) که در آیات 60 - 82 سوره کهف (18) آمده است.
- 673- بخشی از آیه 85 سوره اسراء (17): و از تو درباره روح می پرسند. بگو: روح از فرمان پروردگار من است {و خداوند او را بیواسطه و تنها با فرمان خود آفریده است}
- 674- تسدید کردن: پشتیبانی کردن.
- 675- تأویل: مفهوم - معنی - مصداق - چیزی که این کار بر آن دلالت دارد.
- 676- عبدالأعلی: حمدویه دارای کنیه عبدالاعلی کوفی مولی آل سام از اصحاب و راویان حدیث امام صادق (ع). گویند وی همان عبدالاعلی بن أعین العجلی (یا: بجلی) است.

677- ترجمه: در آن بیانی رسا برای هر چیزی است. (این عبارت نقل به مضمون بخشی از آیه 89 سوره نحل (16) است.)

678- اسم اعظم: نام بزرگ - نام بزرگ خدا. مقصود از اسم اعظم، شناخت نسبت به یک ویژگی از خداست (اسم یا صفت او) و شناخت نسبت به موردی که به آن ویژگی مرتبط می‌شود، و شناخت یا احساس عمیق نسبت به این که زمان کاربرد آن ویژگی درباره آن مورد هست. با بودن این سه شرط، شخص می‌تواند خداوند را با اراده قوی به آن نام بخواند یا آن نام را در مورد مربوط به آن بر زبان آورد تا کاری که می‌خواهد، صورت پذیرد. در این حالت اراده خداوند به اراده انسان پیوند خورده است و از انسان کاری برمی‌آید که تنها در قدرت و توان خداست. به عبارت دیگر با این سه شرط، اسباب تحقق امور به اراده خداوند در اختیار انسان قرار می‌گیرد و انسان کاری پدید می‌آورد که گاه خارق عادت است.

679- آصف: آصف بن برخیا وزیر توانا و مقتدر حضرت سلیمان (ع) که از نیروهای معنوی برخوردار بود.

680- بلقیس / بلقیس / بلقیس: ملکه سبا معاصر حضرت سلیمان بن داوود (ع).

681- این داستان در آیات 20 - 44 سوره نمل (27) آمده است.

682- موثوق به: مورد وثوق، اعتماد و اطمینان.

683- شعیب: از پیامبران بنی اسرائیل که نام وی بارها در قرآن آمده است. حضرت موسی (ع) را پناه داد، یکی از دختران خود را به ازدواج درآورد و حضرت موسی (ع) چند سالی نزد وی شبانی کرد.

684- ذراع: واحد طول برابر فاصله آرنج تا سرانگشتان.

685- سنگ موسی (ع): همان سنگی که حضرت موسی (ع) با عصا به آن می‌زد و دوازده چشمه از آن گشوده می‌گشت. در آیات 60 سوره بقره (2) و 160 سوره اعراف (7) اشاراتی به این سنگ آمده است.

686- خفتن: نماز خفتن - نماز عشاء.

687- پیراهن یوسف: اشاره به آیات 93 - 96 سوره یوسف (12).

688- تعویذ کردن: مانند دعای دفع چشم‌زخم و بلا، برگردن آویختن یا به باز و بستن.

- 689- اسحاق: فرزند حضرت ابراهیم و ساره و برادر پدری حضرت اسماعیل.
- 690- یعقوب: فرزند حضرت اسحاق، ملقب به اسرائیل (بنده خدا) و جد بنی اسرائیل (فرزندان اسرائیل - فرزندان یعقوب).
- 691- ترجمه: اگر مرا کمخرد شمارید بوی یوسف می شنوم. بخشی از آیه 94 سوره یوسف (12).
- 692- سعید سمان: سعید بن عبدالرحمن (یا: سعید بن عبدالله) الاعرج السمان از اصحاب امام صادق (ع) و از راویان موثق احادیث آن حضرت.
- 693- اشتباه قلمی مجلسی: زرههای.
- 694- مسمع: ابوسیار مسمع بن عبدالملک بصری ملقب به کردین از اصحاب امام صادق (ع) و از راویان موثق احادیث آن حضرت.
- 695- کوفت: بیماری - آسیب.
- 696- مصاحفه کردن: دست دادن به عنوان دوستی.
- 697- فراش: رختخواب - فرش.
- 698- حسین بن ابی العلاء: ابوعلی حسین بن ابی العلاء الکوفی العامری معروف به اعور: از اصحاب امامان باقر و صادق علیهما السلام و از راویان مورد اعتماد احادیث آنان.
- 699- ریختن پر ملائکه: ملائکه موجوداتی اند که می توانند خود را به هر شکل درآورند از جمله شبیه ترین شکل مادی به شکل اصلی آنها که به گفته قرآن دارای بال اند. بنابراین در تجسم مادی خود، عوارض این تجسم را از جمله قابل لمس بودن پر، ریختن پر و از این قبیل ویژگیهای مادی برای پرها را می توانند داشته باشند.
- 700- مرخص شدن: اجازه ورود یافتن.
- 701- قلاده: گردنبند - گلوبند.
- 702- فج الروحاء: دره روحاء.
- 703- مطهره: ظرف آب.
- 704- هشام: مقصود هشام بن عبدالملک از خلفای اموی است که در سال 125 ه.ق درگذشت.

705- سعد اسکاف: سعد بن ظریف الحنظلی ملقب به اسکاف یا خفاف از اصحاب امام باقر (ع).

706- اژدها: مار بزرگ - بازمانده حیوانی متعلق به ماقبل تاریخ که سری شبیه سوسمار، تنی دارای فلس و بال و پاهایی همانند یا بزرگتر از سوسمار داشته است. چنین موجودی به خلاف نظر برخی افسانه‌ای نیست و براساس پژوهشهای جدید پیش از این وجود داشته است و مردمان قدیم بازمانده‌هایی از آن را دیده بوده‌اند. از آنجا که جن به هر صورت می‌تواند درآید، این موجود جنی بوده است در صورت اژدها برای نشان دادن میزان سلطه و فرمانروایی ولی خدا بر موجودات، از جمله جن که براساس آیاتی از سوره جن (72) موجوداتی مکلف‌اند و باید همانند انسانها پیرو حکومت حق باشند. ضمناً قابل توجه است که این روایت گرچه از نظر راوی ضعیف است اما مضمون آن را افراد بسیاری به حد تواتر نقل کرده‌اند. افزون بر این، آن دری که اژدها از آن وارد شده است تا سالیان سال به باب الثعبان (در اژدها) معروف بوده است.

707- نعمان بن بشیر: وی را از اصحاب ائمه نقل نکرده‌اند. وی همین شخصی است که در این سفر همکجاوه جابر جعفی شده است.

708- نماز پیشین: نماز ظهر.

709- مغموم شدن: غمناک شدن - اندوهگین شدن - در خود فرو رفتن.

710- قاب: استخوان مکعب مستطیل شکل پاچه گوسفند.

711- منصور بن جمهور: منصور بن جمهور از سوی یزید بن ولید (خلیفه اموی) پس از عزل یوسف بن عمر در سال 126 ه.ق (که 12 سال پس از وفات امام باقر (ع) است) والی کوفه شد. این از اخبار غیب بود که امام باقر (ع) به جابر جعفی گفته بود.

712- رحبه: میدان.

713- آیه 75 سوره انعام (6): و بدین سان ملکوت آسمانها و زمین (پادشاهی و حکومت، یا: شگفتیها و باطن آسمانها و زمین) را به ابراهیم نمایاندم {تا گمراهی قومش بر او آشکارتر و یقینش به آفرینش و آفریدگار بیشتر شود} و تا از اهل یقین باشد.

714- جویریہ بن مسهر: جویریہ بن مسهر العبیدی از اصحاب امیر مؤمنان علی (ع).

- 715- بابل: شهری قدیمی که خرابه‌های آن هم اکنون در ساحل فرات، حدود 160 کیلومتری جنوب شرقی بغداد موجود است.
- 716- استر: قاطر.
- 717- جسر حله: پل شهر حله (حله شهرء بود در عراق میان کوفه و بغداد در ساحل رود فرات).
- 718- آیه 74 سوره واقعه (56): پس نام پروردگار بزرگ خود را به پاکی یاد کن.
- 719- حارث اعور: حارث بن قیس حارث بن عبدالله الاعور الهمدانی از اولیا و اصحاب جلیل‌القدر و فقیه امیر مؤمنان علی (ع) و دوستدار آن حضرت و نیز از اصحاب امام حسین مجتبی (ع).
- 120- منزل: توقفگاه میان راه.
- 721- امرود: گلابی.
- 721- زبیر: زبیر بن عوام از صحابه رسول اکرم (ص).
- 722- سلیمان بن خالد: ابوالربیع سلیمان بن خالد بجلی از اصحاب فقیه، قاری و شاخص امام باقر (ع) و امام صادق (ع) و از روایان موثق احادیث آنان.
- 723- ابو عبدالله بلخی: از اصحاب امام صادق (ع).
- 724- نخله: درخت خرما.
- 725- در ساعت: بیدرنگ.
- 726- اشاره به آیه 25 سوره مریم (19).
- 727- حسن بن عبدالله: از زاهدان و عابدان زمان خود و مود احترام خلیفه عباسی، که از اصحاب و یاران و معتقدان امام موسی کاظم (ع) شد.
- 728- ام‌غیلان: مغیلان - گیاه خارشتر - درخت صمغ عربی - گیاهچه‌ای است با خارهای بسیار.
- 729- سند حسن: بودن روایان حدیث به گونه‌ای که: (1) زنجیره همه روایان به یکدیگر پیوسته باشد؛ (2) همه روایان، شیعه دوازده امامی و عادل باشند؛ (3) اگر در کتابهای رجال برای برخی از این روایان مدحی نیامده است اما نسبت به آنان حسن ظن باشد.

- 731- روشن: بینا (با توجه به این که ابوبصیر نابینا بوده است).
- 732- علی بن المغیره: علی بن المغیره الزبیدی الازرق از اصحاب امامان باقر (ع) و صادق (ع). افراد موثقی از او روایت کرده‌اند.
- 733- منی: محلی در کوهستان شرقی مکه، سر راه عرفات، که حاجیان در این محل روز دهم ذی‌الحجه قربانی می‌کنند.
- 734- حيله: چاره.
- 735- اشتباه قلمی مجلسی: گفتم.
- 735- داوود بن کثیر: ابوسلیمان داوود بن کثیر رقی از اصحاب امامان صادق و کاظم و رضا علیهما السلام و از راویان موثق احادیث آنان.
- 736- اصحاب ما: دوستان ما - شیعیان.
- 737- حسن بن علی و شاء: ابومحمد حسن بن علی بن زیاد الوشاء البجلی از اصحاب مورد اعتماد امامان رضا و هادی (ع) و از راویان موثق احادیث آنان.
- 738- ندانستن: نشناختن.
- 739- یعنی پشت سر پدرم بر روی حیوان سواری نشسته بودم.
- 740- عریض: ناحیه‌ای نزدیک مدینه.
- 741- سماعه: ابومحمد سماعه بن مهران الحضرمی الکوفی از اصحاب امامان صادق و کاظم (ع) و از راویان موثق احادیث آنان.
- 742- بخشی از آیه 150 سوره اعراف (7)، حاکی سخن هارون به موسی (ع) پس از گوساله‌پرست شدن قوم و اعتراض موسی (ع) به او.
- 743- بخشی از آیه 37 سوره کهف (18).
- 744- رجولیت: مردی.
- 745- صفین: محلی در بخش غربی ساحل فرات بین رقه و بالس نزدیک رقه که جنگ معروف امیر مؤمنان (ع) و معاویه در آنجا رخ داد.
- 746- نماز شام: نماز مغرب.
- 747- ندانستن: نشناختن.
- 748- حلق کشیدن: حلق آویز کردن - بردار کشیدن.

749- هرآینه: بیگمان.

750- مقرض: قیچی.

751- هاشم بن عتبه: هاشم بن عتبه بن ابی وقاص معروف به هاشم مرقال از یاران شجاع امیر مؤمنان (ع). وی در جنگ صفین به شهادت رسید.

752- قیس بن سعد: قیس بن سعد بن سعد بن عبادہ انصاری از یاران امیر مؤمنان و امام حسین (ع). از کسانی است که با ابوبکر بیعت نکردند. وی از نخستین یاران علی (ع) به شمار می‌رود.

753- عمرو بن حمق: از اصحاب خاص امیر مؤمنان علی (ع) که در همه جنگهای آن حضرت شرکت کرد. وی با دشنام بنی‌امیه به علی (ع) مخالفت می‌نمود و به این سبب مورد تعقیب معاویه قرار گرفت. سرانجام در گریز خود به گزش مار به شهادت رسید و سرش را جدا کردند و برای معاویه بردند. معاویه دستور داد سر او را بر نیزه کنند و این نخستین سری بود که در اسلام بر نیزه رفت.

754- عبایه اسدی: عبایه بن ربیع اسدی از اصحاب خاص امیرالمؤمنین علی (ع).

755- اخبار مستفیضه: جمع خبر مستفیض - روایتهایی که شمار بسیاری از افراد آن را نقل کرده باشند اما نه در حدی که به تواتر برسد و مایه یقین انسان، تنها به خاطر کثرت راویان شود.

756- ابوجعفر: کنیه حضرت امام محمد باقر (ع).

757- یحیی بن ام‌الطویل: یحیی بن ام‌الطویل المطعمی از اصحاب نخستین امام زین‌العابدین (ع). وی سرانجام به خاطر سرپیچی از دشنام به امیر مؤمنان علی (ع) به دستور حجاج بن یوسف ثقفی به وضع فجیعی کشته شد.

758- فضیل بن یسار: از اصحاب جلیل‌القدر امام محمد باقر و امام جعفر صادق علیهماالسلام و از راویان موثق احادیث آنان و از اصحاب اجماع که از آنان پیش از این سخن به میان آمد.

759- محمد بن مسلم: ابوجعفر محمد بن مسلم بن رباح الثقفی از فقیهترین، پارساترین و موثقترین اصحاب ائمه، از راویان و یاران امامان باقر، صادق و کاظم علیهم‌السلام و از اصحاب اجماع. در سال 150 هجری قمری پس از هفتاد سال سن درگذشت.

760- محاکمه: داوری - قضاوت.

761- سلیمان جعفری: ابو محمد سلیمان بن جعفر بن ابراهیم بن محمد بن علی بن عبدالله بن جعفر الطیار از اصحاب امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) و از راویان موثق حدیث.
762- احمد بن هارون: احمد بن هارون الفامی از اصحاب امام کاظم (ع) و از کسانی که به نقل آنها اعتماد است.

763- قریوس زین: کوهه زین - بلندی پیش و پس زین.

764- یونس بن ظبیان: از راویان احادیث امام صادق (ع) که عالمان رجال از وی به نیکی یاد کرده‌اند. اما از آنجا که این حیث را گروهی دیگر نیز نقل کرده‌اند، نمی‌توان تنها به خاطر نام یونس بن ظبیان در صحت آن تردید ورزید.

765- اصحاب: یاران - شیعیان - اصحاب امام.

766- شبیر: وجب.

767- یعنی خداوند فعلا قصد آن دارد که شیعیان ما را در دورانهای حکومت باطل به روشهای گوناگون از جمله فقر بیازماید و توان روحی آنها را بالا ببرد. در نتیجه بهشت نصیب آنان گردد به عنوان پاداش دشواریهایی که به خاطر نگرویدن به حکومتهای باطل متحمل شده‌اند.

768- نماز خفتن: نماز عشا.

769- جابلقا و جابرسا: نام دو شهر که گفته‌اند اولی در مشرق و دومی در مغرب کره زمین است. مقصود از قوم موسی در دو حدیث بعد آمده است.

770- منازعه: اختلاف.

771- فصل کردن: داوری کردن.

772- آیه 159 سوره اعراف (7): و از قوم موسی گروهی اند که {مردم را} به حق راه می‌نمایند و به آن (حق) داوری می‌کنند.

773- عبدالصمد بن علی: وی عموی پدر بزرگ یکی از راویان این حدیث و راوی مستقیم حدیث از امام سجاد (ع) است.

774- ابان بن تغلب: ابوسعید ابان بن تغلب بن رباح البکری الجریری از اصحاب فقیه، تقه و جلیل‌القدر امامان زین‌العابدین، باقر و صادق علیهم‌السلام.

- 775- قطع نمودن: راه سپردن - طی مسیر کردن.
- 776- علی بن حسان: ابوالحسین علی بن حسان واسطی از اصحاب امامان رضا و جواد علیهما السلام و از راویان موثق احادیث آنان.
- 777- موطن: جمع موطن - جایگاهها.
- 778- ساعت: مدت زمان.
- 779- محمد بن علی بن موسی: نام امام محمد تقی (ع).
- 780- لشکری: سپاهیان - مأموران نظامی.
- 781- تفحص: جست وجو.
- 782- حفص تمار: حفص بن الابیض التمار الکوفی از اصحاب امام صادق (ع). اهل رجال از همین حدیث عدالت وی را استنباط می کنند.
- 783- معلی بن خنیس: از اصحاب امام صادق (ع). در همین حدیث به علت کشته شدن وی اشاره شده است.
- 784- احادیث صعب: احادیث سخت و دشوار - حدیثهایی که پذیرش آنها برای بسیاری افراد دشوار شده است. این دشواری پذیرش نه به خاطر نادرست بودن این احادیث است بلکه به خاطر آن است که حاوی شگفتیهایی اند که از انسانهای کامل (از جمله ائمه) برمی آید. عدم پذیرش آنها از این روست که ذهن بسیاری از انسانها توان درک شگفتیها یا اطلاعاتی فراتر از توان فکری و علمی آنها را ندارد یا به هر حال نمی توانند بپذیرند و تحلیل کنند که سرزدن کارهای شگفت از انسانها برابر نهادن آنها با خدا نیست بلکه نیروهایی است که خداوند در وجود انسان نهاده و انسانهای پاک از آن می توانند بهره ببرند. ضمن این که نقل این احادیث در برخی زمانها به منزله اثبات فضیلت امام معصوم و نفی حاکم و حاکمیت موجود تلقی می شده و جنبه مبارزه سیاسی داشته است.
- 785- کتمان کردن: همه جا نقل نکردن - به هر کس نگفتن - زبان از بازگو کردن آن برای نااهلان بستن.
- 786- ساطع: تابان - درخشان - فروزان.
- 787- الم: رنج - درد.
- 788- مستعد: آماده.

- 789- عبدالله بن سنان: از اصحاب جلیل‌القدر و راویان موثق احادیث امام صادق (ع).
وی مورد اعتماد شیعیان و دارای مناصب مهم حکومتی در دستگاه بنی‌عباس بود.
- 790- بصری: روستایی در سرزمین حوران از توابع دمشق که مرکز مهمی برای کاروانها بوده است.
- 791- صنعا: شهر و پایتخت کشور یمن در جنوب غربی شبه جزیره عربستان در ساحل شرقی دریای سرخ.
- 792- زقوم: درختی از تیره سنجدها که دارای میوه‌ای است با پوسته‌ای تلخ و سمی که باعث التهاب در دهان و دستگاه گوارش می‌شود - نام میوه‌ای از درختی به همین نام در دوزخ که به دوزخیان از آن خورانده می‌شود. نام آن در آیاتی از قرآن آمده است.
- 793- حمیم: آب جوش - یکی از نوشیدنیهای دوزخیان که نام آن بارها در قرآن مجید آمده است.
- 794- مأخذ و ترجمه این آیه پیش از این آمد.
- 795- صالح بن سعید: صالح بن سعید الاحول، از اصحاب امام هادی (ع).
- 796- گردکان: گردو.
- 797- سحاب ذلول: ابر رام - ابر مطیع و فرمانبردار - ابر نرم.
- 798- سحاب صعب: ابر قوی - ابر نیرومند - ابر انبوه.
- 799- معمور: آباد.
- 800- عرض: عرضه.
- 801- مزن: ابر - ابر بارانزا - ابر سفید - این نام یک بار در قرآن مجید (سوره واقعه (56)، آیه 69) آمده است.
- 802- آیه 115 سوره انعام (6): و سخن پروردگار تو در راستی و دادگری به پایان رسید. سخنان او را دگرگون کننده‌ای نیست و او شنوای داناست.
- 803- عمود: ستون.
- 804- سبیکه طلا: شمش طلا - طلای قالب گرفته شده.
- 805- هشام بن سالم: از اصحاب امامان صادق (ع) و کاظم (ع) و از راویان موثق احادیث آنان.

- 806- حربہ: سلاح.
- 807- لغت: زبان.
- 808- اشتباه قلمی مجلسی: و در.
- 809- حطه: ریزش و فرود آمدن (گناه).
- 810- خذلان: خواری.
- 811- بخشی از آیه 58 سوره بقره (2): سر فرو داشته به این در درآیید و بگویید: حطه این سر فرود آوردن ریزش گناهان ماست). تا گناهان شما را بیامرزیم.
- 812- بیت المقدس: شهر معروفی که در فلسطین است و در فارسی به آن بیت المقدس می گویند.
- 813- اریحا: دهکده‌ای در فلسطین.
- 814- تیه: بیابان بی آب و علفی که در آن سرگردان می‌شوند - بیابانی که قوم حضرت موسی (ع) چهل سال در آن سرگردان بودند.
- 815- حنطه: گندم.
- 816- عبدالله بن سلیمان: عبدالله بن سلیمان العبسی الکوفی معروف به صیرفی از اصحاب امام زین العابدین (ع)، امام باقر (ع) و نیز امام صادق (ع) و مورد علاقه آن حضرت.
- 817- حسن بصری: ابوسعید حسن بن یسار بصری (21 - 110 ه.ق) از فقیهان و زاهدان مشهور در میان اهل سنت و معاصر حجاج بن یوسف و عمر بن عبدالعزیز.
- 818- متأذی: آزرده.
- 819- اشاره به آیه 28 سوره غافر (40).
- 820- مکتوم: پوشیده شده - پنهان شده.
- 821- اسحاق بن اسماعیل: اسحاق بن اسماعیل نیشابوری از اصحاب امام حسن عسکری (ع)، از راویان موثق و از کسانی که به دریافت نامه‌هایی از سوی ائمه شاخص‌اند.
- 822- رفیع: بلند - بلند پایه.
- 823- بخشی از آیه 3 سوره مائده (5).
- 824- سفینه: کشتی.

- 825- علت غایی: هدف نهایی و مقصود اصلی از کاری. این علت است که محرک فاعل به پدید آوردن کار یا چیزی است. از ویژگیهای این علت آن است که در ذهن مقدم بر علت‌های دیگر است اما در عالم واقع، پس از تحقق همه علت‌های دیگر به وقوع می‌پیوندد.
- 826- مقتضی: سبب - موجب - علت - شرط.
- 827- افاضه: سرریز کردن - ریزش.
- 828- فیض: عطا - بخشش.
- 829- منبع: استوار و بلند.
- 830- سرداق رفعت: سرایرده بلندمرتبگی.
- 831- حجب جلال: پرده‌های شکوه.
- 832- اوتاد: جمع وتد - میخها.
- 833- اطناب: جمع طناب - طنابها.
- 834- صفايح: جمع صفيحه - پهنا.
- 835- مايده: سفره.
- 836- رياحين: جمع ريحان - گياهان خوشبو.
- 837- قصور: جمع قصر - قصرها - کاخها.
- 838- بهائم: جمع بهيمه - چهارپایان.
- 839- نوازش: دلجویی - لطف - مرحمت - بخشش - هدیه.
- 840- به طفيل او: در پرتو وجود او - به خاطر او.
- 841- تشریفات: جمع تشریف - پذیراییهای آبرومندانه - لوازم پذیرایی آبرومندانه.
- 842- ادا: رفتار.
- 843- مجلس حضور: مجلسی که پادشاه در آن حضور دارد.
- 844- سیر: تفریح - خوشگذرانی.
- 845- ماده: موضوع.
- 846- مکونات: موجودات - آفریدگان.
- 847- ماده قابله: ماده‌ای که استعداد پذیرش و قبولی دارد.
- 848- ترجمه: نخستین چیزی که خداوند آفریده نور من است.

- 849- شفاعت کبری: شفاعت بزرگ - واسطگی بزرگ - این که موجودی واسطه رسیدن وجود و رحمت خداوند به همه موجودات باشد.
- 450- ابد آباد: ابدیتترین ابدها - بی پایانترین زمانهای بی پایان.
- 851- مطالب: جمع مطلب - درخواستها.
- 852- حصه: بهره.
- 853- انتفاع: بهره گیری.
- 854- فاعل و قابل: آنچه کاری انجام می دهد و آنچه کار بر روی او صورت می پذیرد و آن کار را قبول می کند و می پذیرد.
- 855- مفیض و مستفیض: آن که فیض می دهد و آن که فیض می گیرد.
- 856- افاضه: فیض رساندن - فیض دادن.
- 857- استفاضه: فیض گرفتن.
- 858- ذی الجلال: دارای شکوه و عظمت.
- 859- دلالت: رابطه ای بین دو چیز که از یکی و از علم به یکی بتوان به دیگری یا به علم به دیگری رسید.
- 860- مسمی: صاحب اسم.
- 861- انحا: جمع نحو - چگونگیها.
- 862- ارده دوشاب: ارده و دوشاب - ارده شیره - کنجد آسیاب کرده که روغن آن را نگرفته اند (ارده) و آن را با شیره (دوشاب) مخلوط کرده اند.
- 863- آلاف الوف: هزاران هزارها.
- 864- منتفع: بهره مند.
- 865- استشفاع: طلب شفاعت.
- 866- ناو: ناودان - لوله.
- 867- متخلق: خوپذیر - خوگرفته.
- 868- تسبیح: گفتن سبحان الله - خدا را به پاکی یاد کردن.
- 869- تحمید: گفتن الحمد لله - سپاس و ستایش خداوند را گفتن.
- 870- تنزیه: خداوند را از هر عیب مبرا دانستن.

- 871- سبحان الله: بسی پاک و پیراسته است خداوند از هر عیب و کاستی.
- 872- منزّه: پاک - پیراسته.
- 873- رفعت: بلندی - بلندمرتبگی.
- 874- الله اکبر: خداوند بزرگتر و عظیمتر است از آن که به وهم یا اندیشه درآید
- 875- لا حول و لا قوه الا بالله: هیچ جنبش و نیرویی جز به دست و به وسیله خداوند نیست.
- 876- سپاس و ستایش از آن خداوند است.
- 877- تهلیل: گفتن لا اله الا الله - خداوند را به یگانگی یادکردن.
- 878- توحید: خداوند را به وحدت و یگانگی یادکردن.
- 879- تمجید: به بزرگی یادکردن.
- 880- صلب: استخوانهای پشت - استخوان پشت.
- 881- ودیعه: امانت - سپرده.
- 882- تقدیم جستن بر کسی: پیشتر از او ایستادن یا نشستن - (اینجا) پیشتر ایستادن در نماز به عنوان امام جماعت.
- 883- تفضیل: فضیلت - برتری.
- 884- ترجمه: پروردگارم! خواندن تو را اجابت باد! برای فرمانبرداری تو ایستاده‌ام. تو را به نیکوترین وجه یاری می‌رسانم. بسا بزرگ و پاینده و با نیکی بسیاری تو، و تو بالا و والا و برتری.
- 885- ساق عرش: پایه عرش.
- 886- غش: خیانت - گول زدن - نیرنگ - آمیختن چیز کم بها با چیز گرانبه.
- 887- دغل: تغییر دادن کالایی برای گمراه کردن خریدار - فساد - نادرستی - مکر - حيله - ناراستی.
- 888- خطیئه: گناه - خطا.
- 889- سؤال: درخواست.
- 890- اختیار کردن: برگزیدن.
- 891- ذریت: ذریه - فرزندان - نسل

- 892- اشاره به آیات 172 - 173 سوره اعراف (7)
- 893- اشتباه قلمی مجلسی: احفظ.
- 894- اشتباه قلمی مجلسی: العزه.
- 895- بخشی از آیه 46 سوره قمر (54).
- 896- غبن داشتن: زیان داشتن - ضرر بردن.
- 897- فراغ: فراغت - آسایش - فرصت.
- 898- سعدا: جمع سعید - نیکبختان - خوشبختان.
- 899- اشقیا: جمع شقی - بدبخت.
- 900- سهل: (اینجا): کوچک - کم ارزش.
- 901- نعیم: وسیله خوشی و شادکامی - نعمت - خوشی - نعمت فراوان.
- 902- طریفه: مؤنث طریف - تازه - نو - نغز - نیکو.
- 903- شافیه: مؤنث شافی - شفادهنده - راست - درست.
- 904- احتراز: کناره گیری - خویشتنداری - پرهیز - گریز.
- 905- امل: آرزو - امید.
- 906- امهات: جمع امهه یا ام - مادرها - ریشه ها.
- 907- صفات ذمیمه: صفتهای ناپسند - ویژگیهای زشت و نامناسب.
- 908- مورث: باعث.
- 909- کسل: سستی - کاهلی - تنبلی.
- 910- طاعت: اطاعت - عبادت.
- 911- اشتباه قلمی مجلسی: جمیع.
- 912- اول: (اینجا): نسل نخستین
- 913- آخر: نسل و نسلهای بعد.
- 914- بخل: نگهداری مال و صرف نکردن و بخشش نکردن آن در جای خود.
- 915- خشکی دیده: نگریستن - نیامدن گریه - پدید نیامدن حالتی که اشک به چشمان انسان بیاورد.
- 916- درد مزمن: مرض کهنه - بیماری که مدتی دراز از ابتلا با آن گذشته باشد.

- 917- شداید: جمع شدت و شدید - سختیها.
- 918- انقضا: به سر آمدن - پایان یافتن.
- 919- مقابر: جمع مقبر مقبره - گورستانها.
- 920- عبایه بن ربیع: از اصحاب خاص امیر مؤمنان علی (ع) و امام حسن (ع).
- 921- استعلام: آگاهی - کسب اطلاع.
- 922- لحد: محلی از قبر که مرده را در آن می‌خوابانند.
- 923- چون: چگونه.
- 924- نباش: آن که کارش شکافتن گور است - شکافنده.
- 925- اجل: مهلت زندگی.
- 926- عرض: عرضه.
- 927- قبر: مقصود از قبر در روایات مربوط به زندگی پس از مرگ، عالم برزخ و زندگی انسان بلافاصله بعد از مردن است.
- 928- حمیم: آب جوش - این واژه در قرآن مجید آمده و نام نوشیدنی دوزخیان است.
- 929- جحیم: جهنم.
- 930- وبال: سختی - شدت - عذاب - گناه.
- 931- تقصیر: کوتاهی.
- 932- گو: گودال.
- 933- روح: راحت - آسایش - رحمت - نسیم.
- 934- ابوصالح: عجلان ابی صالح از اصحاب مورد اعتماد امام صادق (ع) و از راویان موثق احادیث آن حضرت.
- 935- تدارک کردن: فراهم کردن چیزی پیش از زمان نیاز به آن.
- 936- رحیل: کوچ - کنایه از مرگ.
- 937- مندرس: کهنه - قدیمی.
- 938- کرب: اندوه نفسگیر.
- 939- یعنی به او سخت نمی‌گیرند.

- 940- قیس بن عاصم: ظاهرا همان قیس بن عاصم است که از بزرگان قبیله بنی تمیم به شمار می‌رفت.
- 941- قرین: همنشین - یار - همصحبت - مصاحب.
- 942- کریم: بزرگوار.
- 943- لثیم: پست.
- 944- عشیره: قبیله - طایفه.
- 945- مهابت: شکوه - عظمت - حالتی که ترس و بیم در دیگران برانگیزد.
- 946- بساط: عرصه - پهنه - میدان.
- 947- مخلد: جاودانه - همیشه ماندگار.
- 948- روح‌الله: روان ارجمندی که در پیشگاه خداوند دارای ارج و قرب است} - لقب حضرت عیسی (ع).
- 949- عفیف: خویشندار.
- 950- طاغوت: سرکش - موجودی که مردم را از راه خدا بازمی‌دارد - بت - باطل.
- 951- لجام: افسار.
- 952- غلاظ شداد: جمع غلیظ شدید - خشن و درشتخو، و قوی و نیرومند.
- 953- مزبله: محل ریختن زباله.
- 954- یعنی در چنین موقعیتی بودن در دنیا به خاطر عدم همراهی با ستمگران بهتر است از دچار چنان وضعیتی شدن در آخرت.
- 955- ترک اولای حضرت داوود (ع): بدون پرسش از طرف دیگر دعوا، بلافاصله پس از شنیدن سخن یک طرف حکم کردن. ماجرای آن در آیات 21 - 26 سوره ص (38) آمده است. دیگر ماجراهایی که درباره گناه حضرت داوود (ع) نقل می‌کنند از اسرائیلیات است و با قرآن مجید و روایات شیعه مخالفت دارد. همچنین با اخلاق انسانی سازگار نیست چه رسد به این که پیامبری با چنان ویژگیها مرتکب آن شود.
- 956- زبور: کتاب مقدسی که بر داوود (ع) نازل شد. همان مزامیر است و شامل سرودها و ادعیه عاشقانه‌ای است که به عنوان راز و نیاز با خداوند سروده شده‌اند. مضمون آنها حمد و ستایش، تسبیح شکر، توبه، دعا و از این قبیل است. در تورات کتابی به نام

مزامیر یا زبور داوود موجود است که مجموعه‌ای است از مزامیر حضرت داوود (ع) و مزامیری که دیگران به آن افزوده‌اند.

957- حزقیل: یکی از چهار پیامبر بزرگ عبرانی که در قرن ششم قبل از میلاد مسیح می‌زیست. در سال 598 قبل از میلاد بخت‌نصر وی را اسیر کرد و به بابل برد.

958- شعب: شکاف داخل کوه - راه داخل کوه - دره.

959- دجال: در لغت به معنی: بسیار دروغگو، کذاب، دروغباف، فریب‌دهنده و تلبیس‌کننده آمده است. در روایات دینی به هر مدعی دروغین خدایی، پیامبری یا امامت گفته می‌شود. نیز به مشهورترین آنان اطلاق می‌شود که مایه گمراهی بسیاری خواهد شد. در توصیف او نکات اغراق‌آمیزی به ویژه در روایات عامه (اهل سنت) آمده که یا حاکی از ساختگی بودن روایات و اسرائیلی بودن آنهاست یا به معانی دیگری غیر از معانی ظاهر باید حمل شوند. اما وجود شخصی که مردم را گمراه کند و مدعی مقامات و کرامات بسیاری باشد، از علامات قبل از ظهور امام زمان (عج) است.

960- دعوا: ادعا.

961- اعور: یکچشم.

962- نزال / نزال بن سبره: از اصحاب امیر مؤمنان علی (ع) و از راویان حدیث آن حضرت.

963- مشروت با زنان: در اسلام تأکید بسیاری بر مشورت و شورا شده است. اما از سوی دیگر تأکید بر آن است که مشاوره، شخصی مؤمن، خردمند و به دور از ترس و حتی الامکان از فارغ از هوای نفس باشد تا مشورت درست دهد. بنابراین روایاتی که حاکی از نکوهش مشورت با زنانند - به فرض صحت - نه زنان مؤمن و آگاه به مسائل اجتماعی و امور تخصصی مربوط به موضوع مشورت، که زنانی را شامل می‌شوند که جز در خانه ماندن، از جامعه و مسائل اجتماع بیخبر بودن، خوردن و خفتن و مهمانی رفتن، آرایش و تجمل و زینت و تفاخر و خوشگذرانی و خلاصه دنیاطلبی و زرق و برق‌گرایی کاری ندارند. طبیعی است که چنین زنانی از شوهر خویش جز رفاه‌طلبی، دوری از مبارزه، جهاد و تلاش برای برقراری حقیقت و عدالت انتظار ندارند و وی را جز به عافیت‌گرایی ترغیب نمی‌کنند. مشورت با زنانی این چنین مانند مشورت با مردانی احساس‌گرا و تعقل‌گریز است

که در شرع منع شده است. از دیگر سو با ملاحظه تاریخ می‌بینیم که زنانی مؤمن و شجاع، همواره مشرق و پشتیبان همسران و پدران و برادران خویش در راه گسترش حقیقت و فضیلت و محو بیداد و رذیلت بوده‌اند آنها را یاری کرده‌اند، به میدان مبارزه فرستاده‌اند و خود نیز در صورت لزوم پا به صحنه دانش و جامعه و جنگ و جهاد گذاشته‌اند، افتخار آفریده‌اند و گاه سرنوشت ملت‌هایی را تغییر داده‌اند.

964- علانیه: آشکارا.

965- مصحف: قرآن.

966- مقصود گرایش آنان به تجملگرایی و عیش و عشرت است.

967- سوار شدن زنان بر زین: این امر که در برخی از روایات نکوهش شده است یا ناظر بر این است که زنان به قصد خودنمایی و جلب توجه بیگانگان (تبرج) بر است یا هر مرکب دیگر سوار شوند، یا این که زنانی مانند عایشه به قصد فتنه‌انگیزی وارد میدان جنگ شوند، یا ناظر به گونه‌ای اشرافیت و تجملگرایی و خوشگذرانی است. وگرنه سوار شدن بر اسب یا هر موجود یا وسیله سواری از نیازهای حمل و نقل انسانهاست. نیز اگر قرار باشد زنان مسلمان فنون دفاع و رزم و گریز را بدانند - که دفاع بر زنان نیز واجب است - باید از اسب سواری و هدایت دیگر وسائط نقلیه آگاهی داشته باشند. همچنین ورزش و تمرین با اسب یا هر وسیله نقلی دارای زین از آنجا که نیاز هر زن و مرد مسلمان است اشکالی ندارد. تاریخ صدر اسلام نیز نشان می‌دهد که سوار شدن زنان بر اسب و دیگر حیوانات سواری و نیز آگاهی زنان از این فنون امری غیر معقول و خلاف شرع شمرده نمی‌شده است. برای نمونه، پس از شکست عایشه در جنگ جمل حضرت علی (ع) به بیست زن فرمان داد که لباس مردانی مسلح و محافظ بپوشند، با عایشه همراه شوند و او را به مدینه برسانند. این نشان می‌دهد که در زمان آن حضرت زنانی آشنا با فنون رزم و سواری و دفاع و محافظت و نگهداری تربیت شده بودند که این امکان را برای آن حضرت پدید آورده است که بیست تن را از میان آنان برگزیند، و این زنان و دختران یا همسر نداشته‌اند یا چنین امکانی را داشته‌اند که در صورت لزوم به لشکر اسلام کمک کنند.

968- زی: شکل و وضع - هیئت - هیئت پوشش.

- 969- صبر زرد - ماده‌ای که از گیاهی به همین نام به دست می‌آورند. بسیار تلخ و تهوع‌آور است.
- 970- اصبع بن نباته: اصبع بن نباته التمیمی الحنظلی از اصحاب خاص امیر مؤمنان علی (ع).
- 971- صاید بن الصید: شاید این نام دجال باشد، شاید هم صفتی برای او به معنی: صیدکننده پسر صیدشونده.
- 972- اصبهان: اصفهان.
- 973- یهودیه: در قدیم اصفهان دو شهر بوده است: یکی شهر اصفهان (یا: سپاهان)، و دیگری شهری در فاصله حدود 3 کیلومتری آن به نام جهودستان یا یهودیه.
- 974- الف و ب: خوانی.
- 975- میل: واحد طول تقریباً معادل 2 کیلومتر.
- 976- گردنگاه: گردنه - راهی بر بلندی کوه.
- 977- عقبه افیق: گردنه افیق.
- 978- یعنی مهدی موعود (ع).
- 979- دابه الارض: جنبنده زمین - جنبنده‌ای از زمین - در آیه 82 سوره نمل (27) به این موجود اشاره شده است و این که با مردم به بحث می‌پردازد (یا به قرائت بهتر: بر مردم نقشی و علامتی می‌زند). در روایات آمده است که این موجود علی (ع) است که رجعت می‌کند.
- 980- ترجمه: این شخص واقعا مؤمن است.
- 981- ترجمه: این شخص واقعا کافر است.
- 982- دابه: جنبنده.
- 983- زندقه: بیدینی - در باطن کافر بودن تظاهر به ایمان کردن.
- 984- حور: جمع احور - زنان - سیاهچشم - زنان سیاهچشم بهشتی.
- 985- صور: جمع قصر - کاخها.
- 986- بساتین: جمع بستان - بوستانها - باغها.
- 987- غلمان: جمع غلام - پسران خدمتکار بهشتی.

- 988- الیم: دردناک.
- 989- زقوم: این واژه در آیات 62 سوره صافات (37)، 43 سوره دخان (44) و 52 سوره واقعه (56) آمده است. نام گیاهی است که میوه آن دارای پوسته‌ای سمی است. گیاهی که به تصریح قرآن در جهنم می‌روید و میوه آن دارای ظاهری ناخوشایند است نیز چنین نامیده شده است. از غذاهای جهنمیان است.
- 990- حمیم: این واژه در بسیاری از آیات قرآن مجید آمده است. به معنی آب داغ و آب جوشان است و از آشامیدنیهایی است که به اهل جهنم می‌خورانند.
- 991- مودیات و مؤلمات: آزاردهنده‌ها و دردآورنده‌ها - چیزهایی موزی و خطرناک.
- 992- منکر و نکیر: دو فرشته‌ای که در شب اول قبر عقاید مرده را می‌پرسند.
- 993- نفوس: روحها.
- 994- ضغطه: فشار - سختی - تنگی.
- 995- موتی: جمع میت - مردگان.
- 996- بدن مثالی: بدنی که طول و عرض و عمق دارد اما جسم نیست مانند تصویر در آینه یا تصویرهای سه بعدی یا بدنهایی که انسان در خواب می‌بیند.
- 997- برهوت: بیابانی در حضرموت (جنوب شبه جزیره عربستان در امتداد دریای عمان). در همین محل چاهی در دامنه کوهی آتشفشانی است که می‌گویند مسکن ارواح پلید است.
- 998- ملاحده: جمع ملحد - منکران خدا - بیدینان.
- 999- مخبر صادق: خبردهنده راستگو - خدا، پیامبر و معصومان.
- 1000- الحاد: بیدینی.
- 1001- حبه عرنی: ابوقدامه حبه بن جویر العرنی الکوفی از اصحاب امیر مؤمنان علی (ع).
- 1002- بقعه: قطعه - خانه - جا.
- 1003- جنت عدن: بهشت عدن - بهشت اقامت، ماندگاری و جاودانگی. این واژه با ترکیبهای مختلف در آیاتی از قرآن آمده و نام یکی از باغهای بهشت است که پیامبران، صدیقان و شهیدان در آن سکنا دارند.

- 1004- ابوولاد: کنیه حفص بن سالم (یا حفص بن یونس) از اصحاب صاحب تألیف امام صادق (ع) و از راویان موثق احادیث آن حضرت.
- 1005- حوصله: چنیه‌دان.
- 1006- ضریس کناسی: ضریس کناسی بن عبدالملک بن اعین شیبانی الکوفی از اصحاب و راویان موثق احادیث امام جعفر صادق (ع).
- 1007- ثویر بن ابی‌فاخته: ابوجهم ثویر بن سعید (ابی‌فاخته) بن ابی‌علاقه بن سعید بن جمهان الکوفی از اصحاب امامان زین‌العابدین، باقر و صادق علیهم‌السلام.
- 1008- نفخ صور: دمیدن در صور.
- 1009- نفخه اولی: دمیدن نخستین. در آیاتی از قرآن مجید، از دمیدن در صور و دمیدن دیگر در آن سخن به میان آمده است.
- 1010- حظیره بیت‌المقدس: بخشی از شهر بیت‌المقدس که در حریم مسجدالاقصی قرار دارد.
- 1011- مضطرب: آشفته - درهم ریخته.
- 1012- جبار: قاهر - مسلط - از صفات خداوند متعال.
- 1013- بخشی از آیه 16 سوره غافر (40).
- 1014- بخشی از آیه 16 سوره غافر (40).
- 1015- قهر کردن: غلبه کردن - چیره شدن - مغلوب شدن.
- 1016- کیفیت زنده شدن بدن‌ها: به طور خلاصه، از تمثیل، تشبیه و استدلالی که خداوند در آیات متعدد قرآن مجید از رویش گیاهان پس از مرگشان بر اثر باران، برای زنده شدن انسانها پس از مرگ آورده است این حدس پیش می‌آید که شباهتی میان این دو باید باشد. یعنی چیزی از انسانها (همانند دانه از گیاه) باید بماند و بر اثر فعل و انفعالاتی رشد کند و دوباره انسان شود، همانند نطفه‌ای که تغییر شکل یافته انسانی گشته است. در غیر این صورت تشبیه، تمثیل و استدلال قرآن درست نخواهد بود. در روایتی از امام رضا (ع) می‌خوانیم که در داخل منتهاالبه قسمت پایین استخوانهای ستون فقرات انسان چیزی نطفه مانند است که در هر شرایط پدید آمده برای جسم انسان محفوظ می‌ماند و زمانی که خداوند بخواهد جسم انسان را زنده کند، از آن یک سلول، انسانی دوباره با مشخصات

انسان اول ساخته می‌شود. این تحول بر اثر برخورد آن سلول با ماده‌ای صورت می‌گیرد که به همراه آب باران از آسمان فرو می‌ریزد و به اعماق زمین می‌رسد. آنچه رشد می‌کند و سرانجام به صورت انسانی پدیدار می‌گردد همان پیکر انسان قبلی است چنان که اگر بخشی از بدن ما بسوزد یا قطع شود و دوباره گوشت بروید، آن را گوشت و پوست خود خواهیم دانست. این بدن است که روح انسان دوباره در آن داخل می‌شود. از این سلول یا نطفه اولیه در روایت و نیز در میان حکما به عجب الذنب (به معنی بیخ و پایان دم و دنباله) تعبیر شده است. با این آگاهی جایی برای شبهه آکل و ماکول از سوی فلاسفه و قایل شدن اهل دین به چیزی که شبه محال است و تکفیر آنها نسبت به اهل حکمت و فلسفه باقی نمی‌ماند به ویژه این که چنین چیزی، هم امری طبیعی و معقول است و هم مستند است به استدلال منطقی بر اساس قرآن و صریح حدیث امام معصوم.

1017- بخشی از آیه 119 سوره مائده (5): این روزی است که صداقت صادقان به آنها

سود می‌بخشد.

1018- احوال: جمع هول - چیزهای ترسناک.

1019- حبیب: محبوب.

1020- خلیفه: جانشین.

1021- وزیر: معاون - یاور - مددکار - دستیار.

1022- تقدیم: پیش انداختن - مقدم دانستن.

1023- اهل عالمش: اهل زمانه‌اش - معاصرانش.

1024- ترجمه بخشی از آیه 119 سوره مائده (5).

1025- جعفر: جعفر بن ابی طالب ملقب به جعفر طیار پسر عموی پیامبر (ص).

1026- حمزه: حمزه بن عبدالمطلب عموی پیامبر (ص).

1027- موقف: توقفگاه.

1028- ترجمه بخشی از آیه 4 سوره معارج (70).

1029- بخشی از آیه 23 سوره فجر (89): و در آن روز دوزخ آورده شود.

1030- مهار: چیزی که به سر یا دهان یا تن موجودی می‌بندند و آن را می‌کشند.

1031- غلاظ شداد: جمع غلیظ شدید - خشن و درشتخو، و قوی و نیرومند.

- 1032- زفیر: بازدم - بازدم به همراه صدای ناله - صدای شعله‌های آتش.
- 1033- پیغمبر مرسل: پیغمبری که مأمور ارشاد مردم است، به خلاف پیامبری که تنها برای خویش پیامبر است.
- 1034- صراط: راه - راه آشکار وسیع - نام راهی که در قیامت بر روی جهنم و شبیه پل است و همگان باید از روی آن عبور کنند. کیفیت عبور مردم از آن همانند عبورشان و گذرشان در این دنیا از راه راست است.
- 1035- قنطره: پل بزرگ.
- 1036- مظالم بندگان: ستمهایی که بر بندگان خدا وارد شده است - چیزهایی که به زور و ستم از مردم گرفته شده است - رسیدگی به ظلم و ستم بر بندگان خدا.
- 1037- رحم: خویشاوندی - حقوق خویشاوندی.
- 1038- آیه 14 سوره فجر (89).
- 1039- تندتر: تیزتر.
- 1040- بخشی از آیه 70 سوره فرقان (25).
- 1041- تأویل: تعیین مصداق - برگرداندن معنی به سوی مصداق - وقوع خارجی.
- 1042- ولایت: سلطنت - حکومت.
- 1043- نعیم: شادکامی - خوشی.
- 1044- اشقیاء: جمع شقی - بدبختان - تیره‌بختان.
- 1045- بخشی از آیه 18 سوره مجادله (58).
- 1046- ترجمه بخشی از آیه 21 سوره فصلت (41).
- 1047- امی: مکی - اهل ام‌القری (مکه).
- 1048- ربودن: ماهرانه برداشتن و بردن.
- 1049- انقیاد: اطاعت - فرمانبرداری - فروتنی.
- 1050- جرب: گری - از بیماریهای مسری و واگیردار.
- 1051- بخشی از آیه 79 سوره اسراء (17): باشد که پروردگارت تو را در جایگاهی ستودنی بدارد.
- 1052- فزع: ترس - بیم - هراس.

- 1053- اهالی: جمع اهل - خانواده‌ها - بستگان.
و از حضرت رسول ﷺ منقول است که: سه طایفه در روز قیامت شفاعت خواهند کرد: اول پیغمبران، دیگر علما، دیگر شهیدان.
- 1054- آیه 85 سوره مریم (19).
1055- محشور گردانیدن: گردآوردن.
1056- حالکونی که: در حالی که.
1057- حبه: دانه.
1058- نعل: نعلین - کفشی که عقب نداشته باشد، شبیه دمپایی رویسته.
1059- ناقه: شتر.
1060- جهاز: مجموعه چیزهایی که بر پشت حیوان می‌گذارند یا به او وصل می‌کنند.
1061- مرصع: جواهرنشان - آراسته با جواهر.
1062- جل: پالان - آنچه بر پشت حیوان می‌اندازند.
1063- استبرق: استبرک فارسی - پارچه ابریشمی رنگین ضخیم - دیبای ستر.
1064- سندس: پارچه ابریشمی زربفت - حریر لطیف و قیمتی.
1065- زبرجد: از سنگهای قیمتی و شفاف که از جواهرات و به رنگ سبز مایل به زرد (سبز زیتونی) است.
1066- بخشی از آیه 21 سوره انسان (76): و پروردگارشان شرابی پاکیزه بنوشاندشان.
1067- بر ما سفاهت و بیخردی می‌کردند: ما را مسخره می‌کردند - ما را دست می‌انداختند.
1068- حلم: خویشتنداری - پرهیز از پاسخگویی.
1069- خالصا لوجه الله: تنها برای جلب توجه و کسب رضایت خداوند.
1070- احوال: جمع هول - چیزهای ترسناک - ترسها.
1071- ذؤابه: گیسو - زلف.
1072- حله: جامه‌ای که همه بدن را بپوشاند.
1073- زبرجد: از سنگهای قیمتی به رنگ سبز مایل به زرد (زیتونی).
1074- ازار: جامه‌ای که از کمر به پایین را می‌پوشاند - لنگ.

- 1075- اکلیل: تاج.
- 1076- ترجمه: خدایی جز خداوند یکتا نیست. محمد فرستاده خداست. رستگاران و پیروزمندان همان کسانی‌اند که به لطف خدا رهایی یافتند.
- 1077- حرب: جنگ.
- 1078- خازن: متصدی - نگهبان.
- 1079- مهیب: ترسناک.
- 1080- منتفع: بهره‌مند.
- 1081- اشرف: شریفترین - گرانمایه‌ترین.
- 1082- ضمان: ضمانت - بر عهده گرفتن.
- 1083- معاویه بن عمار: ابوالقاسم معاویه بن ابی‌معاویه الکوفی از اصحاب امام صادق (ع) و از راویان موثق احادیث آن حضرت.
- 1084- شرایع: جمع شریعت - احکام - دستورها - اوامر و نواهی.
- 1085- رفیق‌اعلی: دوست والا - والاترین دوست - جایگاه محبوب بلندمرتبه - محضر خداوند.
- 1086- عرصات: جمع عرصه - صحرای محشر - صحرای قیامت.
- 1087- حله: جامه‌ای که همه بدن را بپوشاند.
- 1088- زهتگاه: جای خوش و خرم.
- 1089- جنات: جمع جنت - باغهای بهشت.
- 1090- صلوات‌الله‌علیها: درود و سلام خداوند بر او باد!
- 1091- خلعت: جامه‌ای که بزرگی به کسی بخشد.
- 1092- ﷺ: سلام و درود خداوند بر او باد!
- 1093- مشتبه: مبهم - اشتباه‌انگیز - ناروشن.
- 1094- سها: ستاره‌ای ریز در دب اکبر که با چشم غیرمسلح به دشواری دیده می‌شود.
- 1094- مواسات کردن: یاری به مال و تن.
- 1095- مرابط: مرزبان.
- 1096- نصب کردن: گماردن.

- 1097- ترک: اقوام مغول و چینی.
- 1098- روم: امپراتوری بزرگ اروپایی که مرکز آن ایتالیای فعلی بوده است.
- 1099- خزر: قومی که سابقا در حاشیه دریای خزر و شمال کوههای قفقاز سکونت داشتند.

- 1100- فئامی: گروه مردم.
- 1101- نواصب: جمع ناصبی - دشمنان علی (ع) و فرزندان.
- 1102- اقتباس نمودن: گرفتن - اخذکردن - آموختن - فراگرفتن.
- 1103- مذاکره: مباحثه - بحث.
- 1104- حسنه: نیکی - خوبی - نیکوکاری.
- 1105- وحدت: تنهایی.
- 1106- مدراسه: درس گرفتن - مباحثه کردن.
- 1107- اشقیاء: بدبختان.
- 1108- مد: کشش قلم.
- 1109- کهانت: پیشگویی - فالگویی.
- 1110- محکومات قرآنی: آیاتی از قرآن که معنی آنها صریح و واضح باشد حتی برای عموم مردم.

- 1111- مفسر: دارای تفسیر.
- 1112- متشابهات: آیاتی از قرآن که معنی آنها بر عموم مردم واضح و روشن نباشد و احتمالاتی در معنی آن برود.
- 1113- موقوف: وابسته.

- 1114- مطمئنا نظر مؤلف بر این نیست که مسلمانان آرای گوناگون را بررسی نکنند. چه این از یک سو خلاف توصیه عقل و دین و پیشوایان دین به تعقل، تفکر، کسب علم و به دست آوردن یقین از راه جست‌وجو و بحث و کشف و بررسی آراست و از سوی دیگر اگر قرار باشد هر دینمداری و هر صاحب عقیده‌ای چشم و گوش خود را از عقاید و ادیان دیگر ببوشاند، دیگر چه جای هدایت صاحبان ادیان و عقاید نادرست یا منسوخ، و چه جای ایجاد یقین بیشتر و فهم عمیقتر در صاحبان عقاید و ادیان صحیح، به علاوه، بسیاری

از عقاید و آرا در ادیان الهی است که برخاسته از تفکر عالمان دین است نه نص پیام خداوند یا سخن صریح و قطعی پیامبر برای همه زمانها. بنابراین ممکن است بسیاری از شبهه‌ها فراروی این عقاید و آرا قرار گیرد و آنها را تغییر دهد، یا تصحیح کند یا نگاه و جنبه‌ای تازه از آنها به دست دهد و آنها را تثبیت بیشتر بخشد. حتی این شبهه‌ها در برابر اصول عقاید و محکّمات و مسلمّات دینی نیز چنین برکاتی خواهند داشت. تاریخ علم کلام نشان می‌دهد که تا چه حد شبهات اهل خلاف بر باروری و استحکام عقاید دینی تأثیر نهاده است.

1115- واضحه‌الدلاله: آنچه معنی و مفهوم آن واضح است و ابهام و اختلافی در آن نیست.

1116- زراره: ابوالحسن عبدربه زراره بن اعین الشیبانی از اصحاب قاری، مفسر، فقیه، متکلم، شاعر و ادیب امامان باقر (ع)، صادق (ع) و کاظم (ع) و از راویان موثق احادیث آن حضرات. وی از اصحاب اجماع است یعنی اگر برای اهل حدیث معلوم شود که روایتی به آنها می‌رسد، دیگر به بررسی حال کسانی که اصحاب اجماع از آنها نقل کرده‌اند نمی‌پردازند زیرا مطمئن‌اند که اینان احادیث ساختگی را نقل نمی‌کنند. زراره به سال 150 ه.ق درگذشت.

1117- برید: ابوالقاسم برید بن معاویه بن العجلی از برترین اصحاب امامان باقر و صادق علیهما السلام، ثقه، فقیه، مورد احترام ائمه و از کسانی که به آنها اصحاب اجماع می‌گویند (نگاه کنید به زراره).

1118- اشرف: شریفترین - گرانمایه‌ترین.

1119- اکمل: کاملتر.

1120- مثمر: ثمردهنده - نتیجه‌دهنده.

1121- دنیه: مؤنث دنی - پست.

1122- فایض: سرریز.

1123- ممزوج: آمیخته - مخلوط.

1124- مشوب: آمیخته - آلوده.

1125- مباهات: فخر کردن - نازیدن.

- 1126- مفاخرت: فخر فروشی - اظهار برتری.
- 1127- فیضان: ریزش.
- 1128- ضم شدن: جمع شدن - در یک جا گرد آمدن.
- 1129- حقد: کینه - کینه‌ورزی.
- 1130- یوما فیوما: روزبه‌روز - روزی در پی روز دیگر.
- 1131- بخشی از آیه 21 سوره نحل (16).
- 1132- کلال: خستگی - ماندگی.
- 1133- غذای صالح: غذای خوب.
- 1134- اعمی: نابینا - کور.
- 1135- بخشی از آیه 46 سوره حج (22).
- 1136- صنوبری: آنچه به شکل میوه صنوبر و تقریباً همانند مخروط باشد.
- 1137- نفس ناطقه انسانی: بخشی از وجود انسان که به وسیله آن می‌اندیشد و سخن می‌گوید و از حیوانات متمایز می‌شود.
- 1138- روح حیوانی: جانی که در تن انسان هست و مایه رشد و نمو بدن و حرکت و دیگر سازوکارهای زندگی جانوری می‌شود و در انسان و حیوان مشترک است.
- 1139- دماغ: مغز.
- 1140- متساعد شدن: بالا رفتن.
- 1141- عروق: رگها.
- 1142- معمور: آباد.
- 1143- علیهماالسلام: بر آن دو (پدر و پسر) سلام و درود باد!
- 1144- شرور: جمع شر - بدیها.
- 1145- فی‌الجمله: کمی - قدری - اندکی.
- 1146- حصه: سهم - بهره.
- 1147- مفارقت: دوری.
- 1148- تصحیح: (اینجا:) کاری کردن که معنی همه صحیح باشد.
- 1149- فعل: اجرا.

- 1150- سنتی: مستحب.
- 1151- مرادف: معادل - هم مفهوم.
- 1152- کلمتین: شهادتین.
- 1153- اصحاب کبایر: آنها که گناهان کبیره به جا می آورند.
- 1154- منهیات: چیزهایی که در شرع نهی و منع شده است - محرمات - مکروهات.
- 1155- ازاله: برطرف کردن - محو کردن - از میان بردن.
- 1156- انتفا: از میان رفتن - نیست شدن - نیستی - نابودی.
- 1157- انتفاع: سود - بهره - فایده.
- 1158- منتفی: نیست - نابود.
- 1159- فوت: از دست رفتن - از میان رفتن.
- 1160- سهل: ارزان - کم ارزش.
- 1161- تراید: فزونی - افزونی - افزایش.
- 1162- شعبه: جوی آب که از رود و نهر بزرگ جدا گردد.
- 1163- زفیر: صدایی که هنگام بازدم به وجود می آید - مقابل شهیق.
- 1164- جعفر: جعفر بن ابی طالب ملقب به جعفر طیار برادر حضرت علی (ع).
- 1165- مقرون: نزدیک - پیوسته.
- 1166- تفحص کردن: کاوش کردن - بررسی کردن - جست و جو کردن.
- 1167- ورع: پرهیز از شبهات، چه رسد به محرمات و مکروهات.
- 1168- مستقر: جای استقرار - محل قرار گرفتن.
- 1169- قاید: قائد - پیشوا - رهبر - پیشرو.
- 1170- پادشاهان: مقصود حاکمان اند به دور از این که نظام حکومتی آنها چگونه باشد.
- 1171- فقیه: آن که فهم عمیق از دین دارد - دارای فهم عمیق.
- 1172- یعنی تظاهر به فروتنی می کند.
- 1173- استطاله: تکبر - برتری جویی.
- 1174- تحت الحنک: (به معنی: زیر چانه) بخشی از عمامه که از زیر چانه رد می شود و به روی شانه و سپس پشت می افتد (به نشانه طوق بندگی خداوند).

- 1175- کلاهک: کلاه کوچک.
- 1176- ارکان: پایه‌ها - ستونها - مبناها.
- 1177- سلوب: ربوده.
- 1178- افساد: فسادانگیزی - فاسد کردن - تباه کردن.
- 1179- فوت: از دست رفتن.
- 1180- بخشی از آیات متعددی از قرآن.
- 1181- مضمون بخشی از آیه 60 سوره زمر (39).
- 1182- ما انزل الله: آنچه خداوند {به وسیله وحی و کتاب آسمانی خود} فرو فرستاده است.
- 1183- عبدالرحمن بن الحجاج: از اصحاب برگزیده و شاخص امامان صادق، کاظم و رضا (ع) و از روایان موثق احادیث آنان. دارای تألیفی است.
- 1184- قیاس: در اینجا مقصود این است که انسان بدون دلیلی در پیش خود چنین پندارد که علت حکمی که نمی‌داند همان علت حکمی است که می‌داند. بر این اساس حکمی را که نمی‌داند مطابق حکمی که می‌داند استخراج و استنباط کند.
- 1185- احصا: برآورد شمار، تعداد و مقدار.
- 1186- مکارم خصال: ویژگیهای نیکو و پسندیده - خصلتهای شایسته.
- 1187- اغترار: مغرور شدن - فریفته شدن.
- 1188- عجب: خودپسندی - خودبینی - خود بزرگ بینی - از خود راضی بودن.
- 1189- اکرم‌الاکرمین: بزرگوارترین بزرگواران.
- 1190- تقصیر: مقصر بودن - کوتاهی کردن - کوتاهی - کاستی - نقص.
- 1191- فاسق: گناهکار.
- 1192- صدیق: آن که بسی درستکار است - بسیار راست‌کردار - آن که عمل وی تأیید کننده و تصدیق کننده گفتار اوست.
- 1193- مزید: افزونی - بسیاری.
- 1194- حرمان: محرومیت.
- 1195- بخشی از آیه 7 سوره ابراهیم (14).

- 1196- منعم: نعمت دهنده.
- 1197- ثنا: ستایش - مدح.
- 1198- انعام فرمودن: نعمت دادن - بخشیدن از سر نیکبخشی.
- 1199- افراد: مصداقها.
- 1200- رباطات: جمع رباط - رشته‌هایی که عضلات و ماهیچه‌های انسان را به استخوانها می‌پیوندند - زردپها.
- 1201- قوه ماسکه: نیروی نگهدارنده موادی که جذب بدن شده است در بدن.
- 1202- اخلاط اربعه: چهار ماده اولیه‌ای که به عقیده قدما از غذا حاصل می‌شود و آمیزه‌های مختلف بدن را تشکیل می‌دهند. عبارت‌اند از: صفرا، سودا، بلغم، خون.
- 1203- عروق: جمع عرق - رگها.
- 1204- شرابین: جمع شریان - سرخرگها.
- 1205- عده: شمارش.
- 1206- مدنی بالطبع: آن که طبیعت و خصلت او مایل به شهرنشینی، تمدن و معاشرت، مصاحبت و همکاری با دیگر انسانهاست.
- 1207- جولاه: بافنده.
- 1208- تنمیه: رشد - رشد و نمو دادن.
- 1209- نعما: نعمت.
- 1210- صارف: منصرف کننده - برگرداننده.
- 1211- احصا: به شمار درآوردن - به دست آوردن شمار و تعداد.
- 1212- حسینی: ظرف سفالی شبیه تشت.
- 1213- موقوف علیه این شکر است: این شکر بر آن استوار است - این شکر وابسته به آن است.
- 1214- بخشی از آیه 114 سوره هود (11).
- 1215- ترجمه: بخشش و آمرزش می‌خواهم از خداوندی که خدایی جز او نیست؛ دانای نهان و آشکار است؛ توانای استوارکار، آمرزنده بخشایشگر مهربان، دارای شکوه و بزرگواری است. و به سوی او باز می‌گردم.

- 1216- توبه نصوص: توبه بی بازگشت - در آیه 8 سوره تحریم (66) از این توبه سخن به میان آمده است.
- 1217- تدارک مافات: جبران آنچه از دست رفته است.
- 1218- ستر نمودن: پرده پوشی کردن - پوشیدن عیبها و گناهان برای این که دیگران از آنها آگاه نشوند.
- 1219- ملکین: دو فرشته - دو فرشته‌ای که مأمور نگارش اعمال انسان‌اند.
- 1220- بقعه: پاره، قطعه یا جای زمین.
- 1221- راحله: مؤنث راحل - حیوان سواری و بارکش.
- 1222- دانیال: یکی از چهار پیامبر بزرگ بنی اسرائیل. وی در قرن 7 قبل از میلاد مسیح می‌زیست. به عنوان یکی از جوانان بنی اسرائیل به اسارت گرفته و به بابل برده شد اما به خاطر هوش و ذکاوت خود نزد بخت‌نصر و جانشین او تقرب یافت. آرامگاهی منسوب به وی در شوش (خوزستان) است.
- 1223- هرآینه: بیگمان - حتما.
- 1224- معاینه کردن: به چشم دیدن.
- 1225- معاذ بن جبل: از اصحاب پیامبر (ص) و علی (ع) که در بسیاری از جنگهای رسول اکرم (ص) شرکت داشت. وی به سال 20 ه.ق درگذشت.
- 1226- انصار: (به معنی: یاران - یاوران) گروهی از مردم مدینه که در هجرت پیامبر اکرم (ص) از مکه به مدینه آن حضرت را یاری دادند و از یاران ایشان پذیرایی کردند.
- 1227- مخاصمه: بردن اختلاف خویش به نزد داور.
- 1228- پلاس: لباس پشمی ضخیم - لباس ضخیم و کم بها - لباس کهنه.
- 1229- بهلول: (با بهلول معروف اشتباه نشود) نام این جوان است.
- 1230- بخشی از آیه 134 سوره آل عمران (3).
- 1231- تائب: تائب - توبه کننده.
- 1232- سؤال: درخواست.
- 1233- مصر: اصرارکننده.
- 1234- حالکونی: در حالی.

- 1235- خالد: جاودانه.
- 1236- واسع: وسیع - پهناور.
- 1237- تدارک کردن: تلافی کردن - اصلاح کردن - جبران کردن.
- 1238- بواعث: جمع باعث - برانگیزاننده‌ها - سببها - موجها - علتها - انگیزه‌ها.
- 1239- از او فوت شده است: از دست او رفته است.
- 1240- حریر: لباس ابریشمی (که پوشیدن آن برای مردان حرام است).
- 1241- حق الناس: حق مردم - حق انسانی دیگر.
- 1242- تمکین خود کردن: به خود قبولاندن - خود را راضی کردن.
- 1243- تدارک مافات: جبران آنچه از دست رفته است.
- 1244- مهما ممکن: تا جایی که ممکن است - در حدی که مقدور است.
- 1245- ازاله: رفع - دفع.
- 1246- تحدید فرمودن: حد زمانی قرار دادن.
- 1247- اجزاء: اجزاء - کفایت کردن.
- 1248- معاینه: به چشم دیدن.
- 1249- علیین: بلندیها - بالاترین درجات بهشت.
- 1250- عود: بازگشت.
- 1251- ذمه: عهده.
- 1252- مقدر: آنچه از جانب خدا تقدیر شده که واقع شود - قسمت - سرنوشت.
- 1253- حجه الوداع: آخرین حجی که پیامبر اسلام (ص) به جا آورد. این حج در سال دهم هجرت صورت پذیرفت و چند ماه پس از آن رسول اکرم (ص) وفات یافت.
- 1254- روح الامین: روان امین (برای رساندن وحی) - جبرائیل.
- 1255- اجمال کنید: به آهستگی و با تأنی کوشش کردن و شتاب ننمودن.
- 1256- ستر: پوشش.
- 1257- تقاص کردن: چیزی را به جای چیزی گرفتن - معامله به مثل - تاوان گرفتن.
- 1258- مبالغه: کوشش بسیار - زیاده‌روی.
- 1259- دخیل: دارای دخالت و تأثیر.

- 1260- مذموم: ناپسند - چیزی که از آن بد گفته‌اند.
- 1261- شکر: تشکر - سپاسگزاری.
- 1262- ایصال: رسانیدن.
- 1263- کراهیت: کراهت داشتن - ناپسند داشتن - نفرت - بیمیلی.
- 1264- حسین بن علوان: حسین بن علوان کلبی کوفی از راویان احادیث امام صادق (ع). از اهل سنت بود اما گرایش و محبتی بسیار به امام صادق (ع) داشت. او را موثق می‌دانند.
- 1265- نفقه: خرجی - مخارج سفر.
- 1266- منتهی شدن: پایان یافتن - تمام شدن.
- 1267- بعضی: یکی.
- 1268- اصحاب: یاران - دوستان.
- 1269- کتب سماوی: کتابهای آسمانی.
- 1270- مجد: بزرگی - بلندی مرتبه - عزت.
- 1271- ساحت: درگاه.
- 1272- اذن: اجازه - رخصت - دستور.
- 1273- سؤال: درخواست.
- 1274- ممثل: مجسم شده.
- 1275- منظور نظر: مورد توجه.
- 1276- یعنی دارای همان ویژگیهایی شده باشند که نتیجه تأثیر آن دانشهاست.
- 1277- حواریان: یاران مخلص و دوستان صمیمی و یاری کننده حضرت عیسی (ع) که مبلغان دین آن حضرت بودند.
- 1278- راغب: رغبت کننده - مایل - خواهان.
- 1279- مصر: اصرار کننده - پافشاری کننده.
- 1280- نعوذ بالله منه: از آن به خداوند پناه می‌بریم.
- 1281- سهل: خرد - کوچک.
- 1282- تفضل: مهربانی - لطف.

- 1283- ستر: پوشش.
- 1284- استدراج: اندک اندک و پایه پایه و کم کم گرفته شدن. مقصود آیه از استدراج در اینجا ذره ذره گرفته شدن آنها توسط عذاب الهی است.
- 1285- بخشی از آیه 182 سوره اعراف (7).
- 1286- ساده: بی گیاه.
- 1287- متعرض شدن: در معرض قرار گرفتن.
- 1288- حرمان: محرومیت.
- 1289- جعل: سوسک پهن غلتان.
- 1290- بخشی از آیه 2 سوره حشر (59).
- 1291- متنعم: برخوردار از نعمتها.
- 1292- بغی: ظلم - ستم - تعدی - برتریجویی - افزون طلبی - درگذشتن از حد - نافرمانی - سرکشی - گردنکشی.
- 1293- مورث: باعث.
- 1294- عقوق پدر و مادر: نافرمانی کردن نسبت به پدر و مادر.
- 1295- رده: سخن کفرآمیز.
- 1296- مشرف شدن: از جایی بالاتر نگریستن - ناظر شدن از بالا.
- 1297- معاقب شدن: مجازات شدن.
- 1298- دروکردهها: چیده شدهها - ثمرات - بهرهها.
- 1299- امساک کردن: نگه داشتن.
- 1300- لغو: سخن باطل و بیهوده.
- 1301- مایل: برگردیده.
- 1302- اعوجاج: کجی - ناراستی.
- 1303- شاق: دشوار - سخت.
- 1304- لمعه: پرتو.
- 1305- متواتر: متناوب - پیاپی - پشت سرهم.
- 1306- حکیم علی الاطلاق: حکیم بی قید و شرط - مطلقا حکیم - خداوند متعال.

- 1307- دخیل: دارای دخالت و تأثیر.
- 1308- دخل: دخالت - تأثیر.
- 1309- فاضل و مفضول: بااهمیت و کم‌اهمیت - برتر و فروتر.
- 1310- معاقب: سزاوار مجازات - کیفر داده شده.
- 1311- سهل‌المئونه: ارزانقیمت - کمخرج - دارای هزینه اندک.
- 1312- فلس: پول سیاه - پیشیز - کم ارزشترین پول.
- 1313- تومان: ده‌هزار دینار - ده‌هزار سکه طلا.
- 1314- مغنی: بی‌نیاز کننده.
- 1315- معاویه بن وهب: ابوالحسن معاویه بن وهب البجلی الکوفی از اصحاب و راویان موثق احادیث امامان صادق و کاظم علیهماالسلام. دارای تألیفهایی است.
- 1316- بخشی از آیه 3 سوره مریم (19).
- 1317- شیخ: پیرمرد - مرد پیر.
- 1318- شرایع: جمع شریعت - آیینهای پیامبران.
- 1319- متبدل ساختن: تبدیل کردن (به حکمی دیگر) - تغییر دادن.
- 1320- نسخ: برداشتن حکمی و قرار دادن حکمی دیگر به جای آن.
- 1321- بدل: تغییر و تبدیل یافتن.
- 1322- تبرید: تجویز کردن داروها و غذاهای خنک - خوراندن داروها و غذاهایی که سردی می‌آورند.
- 1323- تسخین: تجویز کردن داروها و غذاهای گرم - خوراندن داروها و غذاهایی که باعث گرمی می‌شوند.
- 1324- عنود: ستیزه‌گر.
- 1325- مقراض: قیچی.
- 1326- چنین تکلیفی بیش از حد توان آدمی است و در حالی که می‌توان با راههای گوناگون به برطرف ساختن نجاست پرداخت، حکمی سنگدلانه و فجیع به نظر می‌آید و از ساحت قدس خداوند و مهر و لطف او به دور است؛ خدایی که به همه امتها در حالت غیر مجازات بیش از وسعشان تکلیف نمی‌کرده است. اشتباه از ترجمه حدیث است. ترجمه

درست این حدیث که معمولا ذیل آیه آخر سوره بقره آورده می‌شود چنین است: و هرگاه نجاستی به بدن آنان می‌رسید، آن {نجاست} را می‌تراشیدند {با چیزی تا بریزد و در محل، چیزی از نجاست نماند}.

1327- البته: حتما.

1328- این سخن درست نیست. قرآن مجید در آیه 27 سوره حدید (57) می‌فرماید که رهبانیت را خود مسیحیان بدعت نهادند و خداوند از آنها کسب رضایت و خشنودی خود را خواسته بود نه گوشه‌گیری و کناره‌جویی از مردم را.

1329- وسط: معتدل - میانه.

1330- عمود خیمه: ستون و تیرکی که در وسط چادر نصب کنند و چادر بر روی آن قرار گیرد - دیرک.

1331- چاشت: صبح - اول صبح.

1332- هیئت: شکل - وضع.

1333- ائمه هدی: پیشوایان هدایت.

1334- یونس: مقصود ابومحمد یونس بن عبدالرحمن از اصحاب و راویان موثق احادیث امامان کاظم و رضا علیهماالسلام است. وی مورد اعتماد و علاقه ائمه و از شاخصترین اصحاب آنان بوده است.

1335- نظر کردن: بررسی کردن - اندیشیدن - تفکر کردن - عقیده ورزیدن - نظریه دادن - اظهارنظر کردن.

1336- مقرر ساختن: قراردادن - برقرار کردن - مستند کردن.

1337- مضاده: ضدیت - مخالفت.

1338- تعظیم نمودن: احترام گذاشتن.

1339- حلبی: ابوجعفر محمد بن علی بن ابی‌شعبه از اصحاب فقیه و سرشناس امامان باقر و کاظم (ع) و از راویان موثق احادیث آنان.

1340- ابوالریبع شامی: خلید (یا: خالد) بن اوفی ابوالریبع العنزی الشامی از اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع).

1341- ادنی: کمترین - پایین‌ترین.

- 1342- سهل: کوچک.
- 1343- ناصبی: دشمن علی (ع) و خاندانش.
- 1344- فرقت: فرقه - دسته - گروه.
- 1345- عتاب: خشم - ملامت - قهر - غضب - سرزنش.
- 1346- عرض: عرضه.
- 1347- بخشی از آیه 69 سوره عنکبوت (29): و آنان را که در راه ما بکوشند بیگمان به راههای خویش رهبری کنیم.
- 1348- اسحاق بن یعقوب: از راویان حدیث که نامه‌ای به توسط محمد بن عثمان عمروی (از نواب اربعه امام زمان) برای آن حضرت نوشت. از متن پاسخ امام زمان (عج) به وی، علو و رفعت شأن وی آشکار می‌شود.
- 1349- تأویل کردن: برگرداندن معنی.
- 1350- ضبط: نگهداری.
- 1351- متین: استوار.
- 1352- مطاع مردم: فرمانروای مردم - مورد اطاعت مردم.
- 1353- لجاج: خیره‌سری - پیکار.
- 1354- عناد: ستیزه - گردنکشی - لجاجی - تمرد.
- 1355- فراش: رختخواب - بستر - فرش.
- 1356- آیه 206 سوره بقره (2).
- 1357- خبط: بیراهه‌روی - کژروی - سهو - اشتباه - خطا.
- 1358- متعبد: بسیار عبادت کننده.
- 1359- متبوع بودن: مورد تبعیت بودن.
- 1360- آیه 108 سوره یونس (10).
- 1361- مطعومات: خوردنیها.
- 1362- مشروبات: آشامیدنیها.
- 1363- ملبوسات: پوشیدنیها.
- 1364- فاخره: مؤنث فاخر - گرانبها.

- 1365- خصی: بیضه بریده - اخته.
- 1366- گنده: ضخیم.
- 1367- دنیاگردی و سیاحت: یکی از آینه‌های بودایی در یک جا نماندن و سیر کردن در زمین است.
- 1368- عبادت خاموشی: روزه سکوت - روزه خاموشی - روزه صمت - روزه‌ای که از برخی ادیان پیش از اسلام بوده و نیت آن این بوده است که شخص سخن نگوید.
- 1369- عثمان بن مظعون: از اصحاب پیامبر اکرم (ص) از قبیله بنی جُمح. گویند برادر رضاعی رسول خدا (ص) بود. از نخستین مهاجران به حبشه است. در جنگ بدر حضور داشت و در زمان پیامبر اکرم (ص) درگذشت.
- 1370- زن احول: به معنی زن چپ چشم، لقبی است برای زینب عطاره. وی زنی بود که عطر می‌ساخت و می‌فروخت و به همین خاطر بوی عطر می‌داد.
- 1371- دیگر: بازهم.
- 1372- ردا: جامه‌ای که بر روی جامه‌های دیگر پوشند - بالاپوش.
- 1373- ابراهیم بن عبدالحمید: ابراهیم بن عبدالحمید الاسدی الکوفی الانماطی از اصحاب امامان صادق (ع)، کاظم (ع) و رضا (ع) و از راویان موثق.
- 1374- سکین بن اسحاق نخعی: از راویان حدیث امام صادق (ع).
- 1375- متعبد: بسیار عبادت کننده.
- 1376- کدخدا: مرد خانه - آقای خانه - مرد همسر دار.
- 1377- عزب: مرد یا زن مجرد و بدون همسر.
- 1378- زن کردن: زن گرفتن - ازدواج کردن.
- 1379- مافیها: آنچه در آن است.
- 1380- بخشی از آیه 87 سوره مائده (5).
- 1381- آیه 225 سوره بقره (2).
- 1382- ممدوح: ستوده - مورد پسند - پسندیده.
- 1383- احتراز: کناره‌گیری - پرهیز - خودداری.
- 1384- اجابت قسم: قبول کردن سوگند - راستگو دانستن شخص در سوگندش.

- 1385 - سؤال: درخواست.
- 1386 - ولایت: دوستی - دوستداری.
- 1387 - خیمه: ابو عبدالرحمن خیمه بن عبدالرحمن الجعفی الکوفی از اصحاب فاضل امامان باقر (ع) و صادق (ع) و از راویان احادیث آنان.
- 1388 - اقویا: جمع قوی - توانمندان - توانایان - نیرومندان.
- 1389 - فی سبیل الله: در راه خدا.
- 1390 - معتزل: کناره گیر - کناره جو.
- 1391 - اطوار: جمع طور - رفتارها.
- 1392 - مکدر: تنگدل - غمگین.
- 1393 - محترز: پرهیزکننده - دوری کننده.
- 1394 - یعنی: این جهان مایه شکوه و عظمت درویشان است و بر ارج و اعتبار آنان می افزاید و درویشان از همه برترند.
- 1395 - مهالک: جمع مهلکه - جایهای هلاکت - جایگاههای نابودی.
- 1396 - مرائی: ریاکار.
- 1397 - سالوس: فریبکار - کسی که با چرب زبانی و تظاهر به زهد و صلاح، مردم را بفریبد.
- 1398 - معطی: عطاکننده - دهنده.
- 1399 - اقامت: اقامه - برگزار کردن - برپا کردن.
- 1400 - بخشی از آیه 37 سوره نور (24).
- 1401 - تحصیل: به دست آوردن - کسب کردن.
- 1402 - درشت: زیر - زمخت - خشن - ضخیم.
- 1403 - توسعه: وسعت دادن - رفاه بخشیدن.
- 1404 - عیال: زن و فرزندان.
- 1405 - فی نفسه: به خودی خود (بدون توجه به چیز دیگری).
- 1406 - مرکب: آنچه بر آن سوار می شوند.
- 1407 - نزاکت: نازکی - لطافت.

- 1408- تخم: تخم مرغ - تخم ماکیان.
- 1409- ابرار: جمع بار و بر - نیکان - نیکوکاران.
- 1410- فجار: جمع فاجر - گناهکاران - تبهکاران.
- 1411- بخشی از آیه 9 سوره حشر (59).
- 1412- آیه 8 سوره انسان (76).
- 1413- مثاب: پاداش داده شده - دارای پاداش - دارای ثواب اخروی.
- 1414- نفقه: بخشش - هزینه زندگی - صرف هزینه و تهیه مایحتاج.
- 1415- بخشی از آیه 67 سوره فرقان (25).
- 1416- مرعی داشتن: ملاحظه کردن - رعایت کردن.
- 1417- در آیات 141 سوره انعام (6) و 31 سوره اعراف (7).
- 1418- تقطیر: تنگ گرفتن معاش و خرج زندگی برای خانواده.
- 1419- اوقیه: از واحدهای وزن که برخی برابر 7/5 مثقال نوشته‌اند.
- 1420- مثقال: واحد وزن حدود 5 گرم که در زمانها و مکانهای مختلف تفاوت داشته است.
- 1421- تأدیب: ادب آموزی.
- 1422- آیه 29 سوره اسراء (17).
- 1423- معارضه: ستیز - رویارویی.
- 1424- اضطراب کردن: بیتابی کردن - پریشان شدن - سراسیمه شدن.
- 1425- ضبط کردن: نگهداری کردن.
- 1426- حصه: بهره.
- 1427- مقراض: قیچی.
- 1428- نظر: دقت - تأمل - تفکر.
- 1429- رحم: خویشاوندی - بستگی خانوادگی.
- 1430- محمد بن المنکدر: از راویان احادیث اهل سنت که تمایل و محبت شدیدی به ائمه داشته است.

- 1431- مرطوب: دارای مزاج رطوبتی - کسی که دستگاه لنفیش بر سایر اعمال حیاتی برتری داشته باشد - شخص نسبتاً چاق و فربه.
- 1432- کدید: زحمت دست - دسترنج.
- 1433- اسباط بن سالم: ابوعلی اسباط بن سالم الکوفی از راویان حدیث و از اصحاب امامان صادق (ع) و کاظم (ع).
- 1434- عمر بن مسلم: عمر بن مسلم الهراء الکوفی از اصحاب امام صادق (ع).
- 1435- صالح: خوب - سالم.
- 1436- ترجمه بخشی از آیه 37 سوره نور (24).
- 1437- قصه خوان: افسانه سرا.
- 1438- عمر بن یزید: عمر بن یزید بیاع السابری الکوفی از اصحاب مورد علاقه امامان صادق و کاظم علیهما السلام و از راویان موثق احادیث آنان.
- 1439- ملبوسات فاخره: پوشیدنیهای گرانبها - جامه‌های نفیس.
- 1440- جمیل: زیبا.
- 1441- یعنی به گونه‌ای با نعمت خدا برخورد کرده است که انگار نیست، زیرا آن را به مصرف نرسانده است و دیگران را به نحوی از داشتن آن نعمت آگاه و خود را بهره‌مند نکرده است. این نوعی انکار و تکذیب نعمت است.
- 1442- درهم: سکه نقره.
- 1443- یوسف بن ابراهیم: ابو داوود یوسف بن ابراهیم از اصحاب و راویان حدیث امام جعفر صادق (ع).
- 1444- جبه: جامه گشاد و بلند که روی جامه‌های دیگر بیوشند.
- 1445- خز: از جانوران گوشتخوار همانند سمور که دارای پوستی قهوه‌ای یا خاکستری و گرانبهاست.
- 1446- قصور: گناه - عیب.
- 1447- جباران: پادشاهان و حاکمان ستمکار.
- 1448- بخشی از آیه 32 سوره اعراف (7).
- 1449- ملاصق: چسبیده.

- 1450- گنده: خشن - ضخیم - زیر.
- 1451- عباد بن کثیر بصری: عباد بن کثیر الکاهلی التقفی از راویان حدیث امام صادق (ع). همه بجز سفیان ثوری او را در نقل حدیث مورد اعتماد می‌دانند.
- 1452- خطای قلمی مجلسی: قرقبی.
- 1453- مرئی: ریاکار.
- 1454- عبدالله بن القداح: عبدالله بن میمون (یا: عبدالله بن الاسود) القداح از اصحاب فقیه امام اگر از جعفر صادق (ع) و از راویان موثق احادیث آن حضرت.
- 1455- ترجمه بخشی از آیه 32 سوره اعراف (7).
- 1456- قصور: گناه - عیب
- 1457- حماد بن عثمان: حماد بن عثمان بن عمرو بن خالد الفزاری از اصحاب امامان صادق، کاظم و رضا علیهم‌السلام و از راویان موثق احادیث آنان.
- 1458- دینار: سکه طلا به وزن حدود 4 گرم.
- 1459- اشتباه قلمی مجلسی: حلال.
- 1460- آیات 10 و 11 سوره الرحمن (55).
- 1461- آیات 19 و 20 سوره الرحمن (55): آن دو دریا {آب شیرین و شور} را راه داد که به هم رسند. میان آب دو حایلی است تا از حد درنگذرند {و به هم نیامیزند}
- 1462- آیه 22 سوره الرحمن (55): از آن دو {دریا} مروارید درشت و خرد بیرون می‌آید.
- 1463- آیه 11 سوره ضحی (93).
- 1464- سهل: ارزاقیمت.
- 1465- اولاغ: الاغ.
- 1466- زبون: کم‌ارزش.
- 1467- شال‌پوشی: پشمینه‌پوشی - پوشیدن جامه پشمی.
- 1468- نخوت: غرور - تکبر.
- 1469- عصبیت: تعصب.
- 1470- اعتبار کردن: ارزش دادن.

- 1471- اشعار فرمودن: آگاه کردن - باخبر ساختن.
- 1472- فقره: بند - بخشی از مطلب.
- 1473- متأذی: آزرده.
- 1474- قاذوره: پلیدی - نجاست - کنایه از شخص بسیار کثیف و نجس.
- 1475- البته: حتما - اکیدا.
- 1476- شارب: مقداری از موی بالای لب که به روی لب بریزد.
- 1477- طیب: بوی خوش.
- 1478- سبق ذکر یافت: قبلا بیان شد - ذکرش پیش از این به میان آمد.
- 1479- سید: برتر - بهتر.
- 1480- آستین: در قدیم آستینها گشاد و دارای جیب بوده است.
- 1481- ام ولد: کنیزی که از صاحب خود حامله شده باشد - کنیزی که به خاطر آوردن فرزند برای صاحبش آزاد می شود.
- 1482- محمد بن ابی بکر: محمد بن ابی بکر بن ابی قحافه فرزند خلیفه اول که همانند فرزند امیر مؤمنان علی (ع) در دامان آن حضرت پرورش یافت و از اصحاب خاص و مخلص ایشان شد. در سال دهم هجرت در حجه الوداع متولد گشت و در سال 38 ه.ق به توطئه معاویه در مصر به قتل رسید در حالی که حکومت آنجا را به فرمان علی (ع) داشت.
- 1483- اشتباه مجلسی: تفصیل می کنم و بیان می نمایم.
- 1484- آیه 32 سوره اعراف (7).
- 1485- مطلب: درخواست.
- 1486- منهیات: نهی شده ها - ممنوعات - حرامها - مکروهها.
- 1487- مطیه: حیوان سواری.
- 1488- معطل: بیحاصل - بیفایده.
- 1489- متین: محکم - استوار - پابرجا - باوقار.
- 1490- مکروه: ناخوشایند.
- 1491- مرکوب: حیوان سواری.
- 1492- قطع کردن: طی کردن - پیمودن.

- 1493- سخیف: ناقص - ضعیف - پست.
- 1494- حیوانی: غذایی که از حیوان به دست آمده باشد مانند گوشت، تخم مرغ و لبنیات.
- 1495- مبتدعین: جمع مبتدع - بدعتگزاران.
- 1496- سرسام: بیماری هذیان که از علایم آن افکار ناراحت و تصورات نامعقولی است که با اشباح خیالی و عذاب دهنده همراه است.
- 1497- حالی شدن: فهمیدن - درک کردن - دریافتن.
- 1498- بینه: مؤنث بین - دلیل آشکار - برهان واضح.
- 1499- آیه 152 سوره اعراف (7).
- 1500- دخل: ارتباط - دخالت.
- 1501- شوایب: جمع شایبه - شائبه‌ها - عیبها.
- 1502- مشوب: آمیخته - آلوده.
- 1503- فایز شدن: دست یافتن.
- 1504- ترجمه: سلطان عالمان و محققان و دلیل و حجت برگزیدگان و کاملان.
- 1505- شیخ صفی‌الدین: ابوالفتح اسحاق بن امین‌الدین جبرائیل معروف به شیخ صفی‌الدین اردبیلی (متوفای 735 ه.ق) عارف نامی و مؤسس سلسله تصوف مشهور به صفویان. پادشاهان صفوی از نوادگان او هستند. مقبره او در اردبیل مورد احترام شیعیان و صوفیان است.
- 1506- سیدالافاضل: سرور و سالار اهل فضل.
- 1507- ابن طاووس: رضی‌الدین علی بن موسی بن جعفر بن طاووس (متوفای 664 ه.ق) از علمای بزرگ و صاحب کرامات و مقامات. از تألیفهای او می‌توان کتابهای الاقبال بصالح الأعمال، سعدالسعود، جمال الاسبوع، اللهوف علی قتلی الطفوف و کشف المحججه لثمره المهجه را نام برد. قبر وی در بغداد است.
- 1508- زبده‌المتعبدين: برگزیده عبادت پیشگان.

- 1509- ابن فهد حلی: ابوالعباس احمد بن محمد بن فهد حلی الاسدی (757 - 841 ه.ق) فقیه صالح عابد زاهد، صاحب مقامات عالییه در علم و عمل. از آثار وی المهدب البارع فی شرح المختصر النافع و عده الداعی را می توان نام برد.
- 1510- شیخ زین الدین: شیخ زین الدین علی بن احمد العاملی الجبعی (تولد 911 - شهادت 966 ه.ق) معروف به شهید ثانی صاحب کتاب معروف الروضه البهیة فی شرح اللمعہ الدمشقیة (معروف به شرح لمعه).
- 1511- رضوان الله علیهم اجمعین: خشنودی خداوند نثار همه آنان باد!
- 1512- ملا جامی: نورالدین عبدالرحمن بن نظام الدین احمد بن محمد جامی شاعر، عارف و نویسنده معروف ایرانی (817 - 898 ه.ق) صاحب آثاری معروف به فارسی و عربی.
- 1513- نفحات: نفحات الانس من حضرات القدس از آثار عبدالرحمن جامی.
- 1514- اولاد امجاد: جمع ولد مجید یا ولد ماجد - فرزندان بزرگوار.
- 1515- تصانیف: جمع تصنیف - کتابها - رسالهها.
- 1516- معمور: آباد - آبادان.
- 1517- معارضات: جمع معارضه - ستیزهها.
- 1518- غنا: غناء - مؤلف معنی لغوی آن را در چند صفحه بعد بیان کرده است (پس از نقل آیات و روایات).
- 1519- ابن ادریس: محمد بن احمد حلی (543 - 598 ه.ق) از مشایخ فقهای حله و صاحب کتاب السرائر.
- 1520- رحمهم الله: خداوند آنان را رحمت کند.
- 1521- وعید: تهدید - هشدار - وعده به امری ناخوشایند.
- 1522- آیه 6 سوره لقمان (31).
- 1523- ریان بن الصلت: ابوعلی ریان بن الصلت البغدادی القمی الاشعری خراسانی الاصل از اصحاب و راویان موثق امام رضا (ع) و امام هادی (ع).
- 1524- هشام بن ابراهیم: هشام بن ابراهیم عباسی. در زمان امام رضا (ع) و اصحاب آن حضرت و عالملان رجال از عقاید وی به نیکی یاد نشده است.

- 1524- مسعده بن زياد: مسعده بن زياد الكوفي الربعي از اصحاب و راويان موثق امامان باقر (ع) و صادق (ع).
- 1525- بخشي از آيه 36 سوره اسراء (17).
- 1526- بخشي از آيه 30 سوره حج (22).
- 1527- عود: بازگشت.
- 1528- لحن: نغمه - آواز - آهنگ.
- 1529- صوت: آهنگ موسيقي - نغمه.
- 1530- فسق و فجور: گناه و تبهكاري.
- 1531- ترجيع كردن: آواز را در گلو گرداندن و تحرير دادن.
- 1532- تغني: آوازخواني به شيوه غنا - خواندن به مانند ترانه و تصنيف كه انسان را به حركت آرد.
- 1533- عيون اخبار الرضا عليه السلام: به معني سرچشمه‌ها و گزيده‌هاي روايات امام رضا (ع)، از آثار شيخ صدوق ابن بابويه، شامل مجموعه احاديث امام هشتم (ع).
- 1534- حجاز: شبه جزيره عربستان.
- 1535- بخشي از آيه 72 سوره فرقان (25).
- 1536- عاصم بن حميد: ابوالفضل عاصم بن حميد المناط الكوفي از اصحاب و راويان موثق امام صادق (ع). صاحب تاليفي است.
- 1537- مترنم: سراينده - آوازخوان.
- 1538- اخذ كردن: معتبر دانستن - شرط دانستن.
- 1539- سرود: آواز نشاط‌انگيز يا مهيج.
- 1540- تحرير: غلت دادن، پيچيدگي و كشش در آواز.
- 1541- يعني: آوازي كه نه به شادي آورد نه به اندوه ظاهرا وجود ندارد و چنين مصداقي ظاهرا براي آواز خالي از حزن و فرح نيست.
- 1542- يعني: ماهيتش اين‌گونه باشد و كارش و خاصيتش اين باشد.
- 1543- محظوظ: داراي حظ و لذت - داراي بهره.
- 1544- ملتذ: داراي خوشي و لذت.

- 1545- یعنی: برخی صداها هست که در خود صدا نوعی شادی و خوشی نهفته است.
- 1546- تکریر: تکرار - تکرار چند باره بخشی از صوت به شیوه آواز و ترانه.
- 1547- معارض: مخالف.
- 1548- حدی: سرود و آوازی که ساریانان عرب می‌خوانند که شتر تندتر رود - حدی.
- 1549- مستند: سند - راویان حدیث - زنجیره راویان حدیث.
- 1550- تذکره: تذکره الفقهاء علی تلخیص فتاوی العلماء از آثار علامه حلی.
- 1551- در قدیم و در عربستان رسم بوده است که زنانی در ماتم شخصی که در گذشته بود نوحه‌سرایبی می‌کردند و این شغل آنها بوده است. مقصود از دروغ گفتن آنها این است که درباره مرده فضایل و مناقبی را برنشانند که در وی نبوده است.
- 1552- شیخ علی: علی بن محمد بن حسن بن زین‌الدین نواده شهید ثانی (1013 - 1104 ه.ق در اصفهان) از فقیهان و محققان دوران صفوی، استاد مجلسی و دارای تألیف‌هایی از جمله شرح کافی و رساله‌هایی در رد صوفیه و حرمت غنا.
- 1553- عموم: عام بودن - شامل و فراگیر بودن - بدون استثنا بودن.
- 1554- موسیقی از دیدگاه اسلام: برای آگاهی از دیدگاه اسلام درباره موسیقی، به چند نکته باید توجه کرد
- 1555- آلا: آلاء - جمع الی، الی و الی - نعمتها - نیکبها - نیکوییها.
- 1556- نعمتا: نعمت - نیکی - احسان.
- 1557- متلقى: آموخته - فراگرفته.
- 1558- مواسات نمودن: یاری کردن با مال و تن - یاریگری.
- 1559- ذکر جلی: ذکر گفتن با صدای بلند.
- 1560- متلقى: آموخته.
- 1561- آیه 55 سوره اعراف (7).
- 1562- آیه 205 سوره اعراف (7).
- 1563- تکبیر و تهلیل: گفتن الله اکبر و گفتن لا اله الا الله
- 1564- بلیغ: رسا - کامل.
- 1565- علانیه: در ظاهر - آشکارا.

- 1566- بخشی از آیه 142 سوره نساء (4).
- 1567- تصنیف: نوعی شعر که با آهنگ موسیقی خوانده شود.
- 1568- اصول: آوازهای اصلی در موسیقی ایرانی.
- 1569- دست زدن و حکم آن: دست بر دست زدن یا کف زدن فی نفسه و به خودی خود اشکالی ندارد و آیه‌ای که مؤلف به آن استناد کرده است تنها گویای آن است که نیایش مشرکان و بت پرستان در نزد خانه کعبه تنها سوت کشیدن و دست زدن بوده است (سوره انفال (8)، آیه 35). بنابراین به این آیه نمی‌توان برای استخراج حکم حرمت دست زدن و سوت کشیدن استناد کرد. ضعف این‌گونه ادله مایه بقای حکم اباحه برای دست زدن و سوت کشیدن است.
- 1570- رقص و حکم آن: نظر مؤلف مورد پذیرش فقهای اهل تحقیق نیست که رقص را فی نفسه و به خودی خود حرام نمی‌دانند. مثلاً به فتوای آیت‌الله العظمی خویی (ره) رقص اشکال ندارد مگر رقص زن برای مرد نامحرم.
- 1571- تشریح: شریعت آوردن - آیین نهادن - دین‌سازی.
- 1572- عوام کالانعام: مردمان عامی مانند چهارپایان (که دارای درک درستی نیستند).
- 1573- حال: حالتی موهبتی که بدون خواست سالک در دل او پدید می‌آید و بدون خواست او می‌رود.
- 1574- عشق مجاز: عشق غیر حقیقی، ظاهری، موقت و زودگذر مانند عشق به جنس مخالف.
- 1575- ابومره: کنیه شیطان.
- 1576- ذقن: چانه.
- 1577- پی‌پا: پاشنه پا.
- 1578- قبا: جامه‌ای که از جلو باز است و اغلب دگمه ندارد و با شال یا کمر بند بسته می‌شود.
- 1579- خود: کلاهخود.
- 1580- گبری و مجوسیت: زرتشتیگری.
- 1581- طنبور: تنبور - سازی شبیه سه‌تار با دسته‌ای دراز و کاسه‌ای کوچک.

- 1582- بریط: سازی شبیه سه‌تار اما با دسته‌ای بزرگ و کاسه‌ای کوتاه - عود.
- 1583- سرنا: سازی بادی و چوبی که بیش از نیم متر نیست و مانند شیپور در آن می‌دمند.
- 1584- جرس: زنگ.
- 1585- ظفر: پیروزی - چیرگی.
- 1586- مسلمان: مقصود در اینجا هر کس است که پیرو آیین ابراهیمی است یا فراتر از آن هر موحد و پیرو دین الهی.
- 1587- حیوانی: غذایی که از حیوان تهیه شده باشد مانند گوشت، تخم‌مرغ یا لبنیات.
- 1588- ضبط نفس: نگه داشتن نفس.
- 1589- دماغ: مغز - نیروی اندیشه.
- 1590- مواد سوداویه: موادی که باعث افزایش سودا در بدن می‌شود. افزایش سودا به مالیخولیا، وسواس، خیالات فاسد و عشقهای جنون‌آمیز می‌انجامد. سودا ماده‌ای است سیاه که در طحال تولید می‌شود.
- 1591- موحش: وحشتناک.
- 1592- جلاب: گلاب.
- 1593- مبدأ: آغاز.
- 1594- عباد: جمع عابد - عابدان - عبادت پیشگان.
- 1595- قاضی الحاجات: برآورنده نیازها - نامی از نامهای خداوند.
- 1596- جابر: همان جابر بن یزید جعفی است که ذکر وی پیش از این گذشت.
- 1597- رقت: نرمی - سوزش دل.
- 1598- اطوار: جمع طور - رفتارها.
- 1599- ملت: دین - آیین - شریعت.
- 1600- بقعه: سرا - خانقاه - خانه.
- 1601- جلف: سبک مایه - سفیه - ابله - بی‌عقل - کمخرد.
- 1602- ضم: ضمیمه.
- 1603- بیت: سطر.

- 1604- اوراد فتحیه: جمع ورد فتحی - ذکرهایی که باعث ایجاد علوم، کمالات و مشاهداتی برای نفس، روح و قلب می‌شوند.
- 1605- افصح فصحا: فصیحترین فصیحان - شیواسخن‌ترین شیواسخنان.
- 1606- اختراع: آنچه انسان از خود ساخته و پرداخته یا ایجاد کرده باشد.
- 1607- ذکر خفی: ذکر پنهان - ذکر که در دل گفته می‌شود.
- 1608- معروف کرخی: ابومحفوظ معروف بن فیروزان کرخی بغدادی متوفای 200 ه.ق در بغداد.
- 1609- پیر طریقت: مرشد - شیخ.
- 1610- تذکره: مجموعه و کتابی که در آن سرگذشت عارفان، شاعران، نویسندگان یا رجال دیگر را گرد آورند - سرگذشتنامه.
- 1611- داوود طائی: متوفای 165 ه.ق، از زاهدان و عابدان معاصر ابوحنیفه و مورد احترام صوفیان اهل سنت.
- 1612- ضنت: بخل‌ورزی.
- 1613- حدیث مجهول: حدیثی که راویان آن از نظر میزان وثوق شناخته‌شده نیستند.
- 1614- بخشی از آیه 79 سوره نساء (4) و 166 همین سوره: و خداوند برای گواهی کافی است.
- 1615- اعتبارات فانی: چیزهای غیر حقیقی نابودشدنی - مقامها و منصبهای این دنیا.
- 1616- چون: چگونه؟
- 1617- وافیه: مؤنث وافی - درست - کامل - کافی.
- 1618- شافیه: مؤنث شافی - راست - درست.
- 1619- بخشی از آیه 39 سوره فصلت (41) و آیه 33 سوره احقاف (46): او به راستی بر هر چیز تواناست.
- 1620- بخشی از آیه 45 سوره عنکبوت (29).
- 1621- مبرات: جمع مبره - نیکبها - اعمال خیر.
- 1622- سنت: مستحب.
- 1623- طهارت: (اینجا:) وضو.

- 1624- ساطع: تابان - درخشان - منتشر.
- 1625- مصحف: کتاب آسمانی.
- 1626- شغل: گرفتاری - عذر.
- 1627- صحیح: سالم - تندرست.
- 1628- فضل بقباق: ابوالعباس البقباق فضل بن عبدالملک الکوفی از اصحاب امام صادق (ع) و از راویان موثق احادیث آن حضرت.
- 1629- نجیب: شخص گزیده، برگزیده و ممتاز.
- 1630- سؤال خلق: درخواست کردن از مردم - اظهار نیاز به مردم.
- 1631- سائل: درخواست کننده.
- 1632- بر تو باد: ترجمه علیک
- 1633- افتتاح: آغاز - شروع.
- 1634- عمار ساباطی: ابوالیقظان عمار بن موسی الساباطی از اصحاب امامان صادق (ع) و کاظم (ع) و از راویان موثق احادیث آنان. 11- نماز خفتن: نماز عشا.
- 1635- گزارشتن: گزاردن - به جا آوردن.
- 1636- انبان: کیسه بزرگ چرمی.
- 1637- زر: مقصود در اینجا سکه‌های پول نقره است - پول.
- 1638- ظلّه بنی ساعده: سایبان بنی ساعده - مکانی سقفدار نزدیک قبیله بنی ساعده که فقیران در سرما و گرما به آن پناه می‌بردند.
- 1639- مواسات کردن: یاری کردن با مال و تن.
- 1640- مرق: آب خورش - آش - شوربا.
- 1641- اشاره به آیه 71 سوره مریم (19).
- 1642- احزان: جمع حُزن و حَزَن - اندوهها.
- 1643- مقال: سخن - گفتار.
- 1644- سخط: ناخشنودی - کراهت.
- 1645- عبدالله بن بکیر: ابوعلی عبدالله بن بکیر بن الشیبانی از اصحاب امام جعفر صادق (ع) و از راویانی که به نقل احادیث ایشان اعتماد است.

- 1646- خوره: بیماری عفونی و مزمن که باعث کاهش گوشت بدن می‌شود - جذام.
- 1647- پیسی: بیماری که باعث ایجاد لکه‌های سفید و وسیع روی پوست بدن می‌شود.
- 1648- فضیحت: رسوایی - بدنامی - آبروریزی.
- 1649- یعنی در زمان حکومت‌های ستمگر که اهل حق در اقلیت یا دارای نیروی اندک‌اند و نمی‌توانند راه ظلم ببندند و از حق خود دفاع کنند، دوران مدارا با حاکمیت‌های ظالم و تقیه، مبارزه پنهان، حفظ جان مؤمنان و برخی فعالیت‌های فرهنگی است. اگر مؤمن در این شرایط به قیام ناسنجیده دست بزند یا برای گرفتن حق خود به زور و فشار متوسل شود، ستمهایی بیشتر بر او روا خواهند داشت بی‌آن که بتواند کاری بکند.
- 1650- خطای قلمی مجلسی: که البته.
- 1651- دریای ایل: محل آن معلوم نشد.
- 1652- جبار: پادشاه - ستمگر.
- 1653- سماعه: ابومحمد سماعه بن مهران بن عبدالرحمن الحضرمی الکوفی از اصحاب و راویان موثق احادیث امامان صادق (ع) و کاظم (ع).
- 1654- که: در اینجا به معنی نیز است.
- 1655- سجن: زندان.
- 1656- که: در اینجا به معنی نیز است.
- 1657- آیات 71 و 72 سوره مریم (19).
- 1658- جابر بن عبدالله: مقصود جابر بن عبدالله انصاری است که پیش از این، توضیحی درباره وی آمد.
- 1659- بر: نیکوکار.
- 1660- فاجر: بدکار.
- 1661- جزم: یقین - قطع.
- 1662- متقی: پرهیزکننده.
- 1663- زنج: چانه.
- 1664- انجاز: وفا کردن - به وفا پیوستن - تحقق یافتن وعده.
- 1665- انزال: یکباره نازل کردن - یکباره فرو فرستادن - پایین فرستادن.

- 1666- اشتباه قلمی مجلسی: بوده‌اند.
- 1667- یعنی خلاف وعده‌ای که در کتابهای آسمانی پیشین داده است که چنین پیامبری خواهد آمد نخواهد کرد.
- 1668- رقت قلب: سوختن دل - نرمی و سوزش دل.
- 1669- احوال: جمع هول - ترسها - چیزهای ترسناک.
- 1670- احتراز: دوری - کناره‌گیری.
- 1671- اقرب: نزدیکترین.
- 1672- استغاثه: زاری - تضرع - دادخواهی.
- 1673- فزع: ترس - هراس - بیم.
- 1674- تحت الثری: زیر زمین.
- 1675- کیل: پیمانہ - واحد اندازه‌گیری.
- 1676- اسحاق بن عمار: ابویعقوب اسحاق بن عمار الکوفی الصیرفی از اصحاب و راویان موثق امامان صادق (ع) و کاظم (ع).
- 1677- په‌په: به‌به! خوشا! - آفرین!
- 1678- عرض: عرضه.
- 1679- تعب: سختی - مشقت.
- 1680- خوف و رجا: بیم و امید.
- 1681- غره: امیدواری بیهوده.
- 1682- اهتمام: همت‌گماری - سعی - کوشش.
- 1683- شق: قسمت - بخش.
- 1684- اشتباه قلمی مجلسی: و به تفکر.
- 1685- سهلتر: کوچکتر.
- 1686- مهالک: جمع مهلکه - چیزهایی که مایه هلاکت و نابودی انسان خواهد شد.
- 1687- تعب فرمودن: رنج دادن - سختی دادن - به سختی واداشتن.
- 1688- مقصر: کسی که در کار خود کوتاهی کرده است.
- 1689- فزع اکبر: بیم بزرگ (با اشاره به آیه 103 سوره انبیاء (21)).

- 1690- آیه 46 سوره الرحمن (55).
- 1691- لحد: گور - قسمتی از قبر که مرده را در آن می گذارند.
- 1692- قفا: پشت سر - پشت.
- 1693- بخشی از آیه 23 سوره فصلت (41).
- 1694- ثقه: مورد اعتماد و اطمینان.
- 1695- معتمد: مورد اعتماد.
- 1696- اهتمام: سعی - کوشش.
- 1697- مبالغه: کوشش بسیار - اصرار.
- 1698- مضطر: ناچار.
- 1699- تعلق: وابستگی - دلبستگی.
- 1700- خلیفه: جانشین - نماینده.
- 1701- گو: گودال.
- 1702- دیرانی: دیرنشین - راهب مسیحی.
- 1703- جمعیت: گروه.
- 1704- مندمل شدن: بهبود یافتن - التیام یافتن.
- 1705- معاشرت: همبستری.
- 1706- دار: صلیب.
- 1707- عنبر: ماده‌ای چرب، خوشبو، کدر و خاکستری رنگ و رگه دار از روده یا معده ماهی به همین نام گرفته می شود.
- 1708- نباش: نبش کننده - آن که نبش قبر می کند - شکافنده گور مرده - گورشکاف - کفن دزد.
- 1709- اگر: در اینجا معنی خاصی ندارد و از مختصات نثر عهد صفوی و شیوه نگارش مؤلف است. در واقع این اگر تو می دانی تأکیدی است برای آن اگر می دانی اواخر هر بند و نشانه‌ای بر تفصیل جملات بعد از اگر اول برای شرط جملات بعد از اگر آخر.
- 1710- اشتباه قلمی مجلسی: در.
- 1711- طاری شدن: رخ دادن - عارض شدن - ناگهان روی دادن.

- 1712- مخیر: صاحب اختیار - دارای حق انتخاب.
- 1713- گو: گودال.
- 1714- مفتون: شیفته - فریفته.
- 1715- رهبان: زاهد مسیحی.
- 1716- احبار: جمع حبر - عالمان یهود.
- 1717- عقبه: گردنه.
- 1718- سکران: مستی - مست.
- 1719- غضبان: خشمناک.
- 1720- التماس: درخواست.
- 1721- عروه بن الزبیر: از اصحاب رسول اکرم (ص).
- 1722- اهل بدر: کسانی که به همراه در لشکر رسول اکرم (ص) در جنگ بدر حضور داشتند.
- 1723- اهل بیعت رضوان: کسانی که در ذی قعدة سال ششم هجرت در زیر درختی در محلی به نام حدیبیه با رسول اکرم (ص) بیعت کردند که تا پای جان به همراه رسول خدا با کفار قریش بجنگند. آیه 18 سوره فتح (48) گویای رضایت خداوند از این گروه و رحمت خداوند بر آنان است.
- 1724- ابوالدرداء: عامر بن زید انصاری از اصحاب معروف رسول خدا (ص) معروف به ابوالدرداء.
- 1725- بنی النجار: از قبیله‌های عرب.
- 1726- احصا کردن: شمار کردن.
- 1727- احشا: احشاء - جمع حشا - آنچه در سینه و شکم باشد، مانند دل جگر و معده و روده و ...
- 1728- بخشی از آیه 156 سوره بقره (2): ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم. (این جمله را در وقت بروز مصیبت بر زبان می‌رانند.)
- 1729- غلاظ: جمع غلیظ - موجودات خشن و درشتخو. از ملائکه غلاظ در آیه 6 سوره تحریم (66) ذکری به میان آمده است.

- 1730- زبانیه: دفع کنندگان - پرتاب کنندگان - مأموران آتش جهنم - آتشبانان - نام آنان در آیه 18 سوره علق (96) آمده است.
- 1731- جبار: مسلط، از صفات خداوند متعال.
- 1732- نفس اماره: بخشی از وجود انسان که او را به بدی امر می‌کند.
- 1733- بخشی از آیه 5 سوره یوسف (12).
- 1734- بخشی از آیه 40 سوره نازعات (79).
- 1735- سلطنت: تسلط - غلبه.
- 1736- بخشی از آیه 22 سوره ابراهیم (14).
- 1737- ارادات: جمع اراده - خواستها.
- 1738- منقاد: مطیع.
- 1739- دروکرده‌ها: محصولات - ثمرات - میوه‌ها - نتیجه‌ها.
- 1740- مشتبه گرداندن: مشکل گرداندن.
- 1741- وبال: سختی - شدت - عذاب - بدی عاقبت - سوء عاقبت - گناه - تقصیر.
- 1742- عقده: گره.
- 1743- حبط: باطل - بی‌اثر.
- 1744- شبر: وجب.
- 1745- ملت: دین - آیین - مذهب.
- 1746- عشار: ده یک‌بگیر - مالیات‌بگیر - کسی که بر سر راه تجارت مردم با خارج بایستد و طلب مالیات کند - گمرکچی. (توضیح: بحث درباره حکم فقهی گمرک در جهان امروز و شرایط اقتصادی کشورها و روابط آنها با یکدیگر و نیز مصالح کشور اسلامی مربوط به کتب مفصل فقهی است. در هر حال، حکم حرمت آن مربوط به زمانهای گذشته است و تسری این حکم به زمانهای بعد در وقتی جایز است که ملاکها و شرایط تغییر نکرده باشد.)
- 1747- خطای قلمی مجلسی: من أزهده فی الناس.
- 1748- شربت - جرعه.
- 1749- مطلب: هدف - مقصود.

- 1750- اعراض نمودن: روی گرداندن.
- 1751- خرینه: خزانه - گنجینه - گنج.
- 1752- استر اشهب: فاطر خاکستری.
- 1753- نعیم آخرت: وسیله خوشی و شادکامی آن جهان - نعمت آخرت.
- 1754- حبیب: محبوب.
- 1755- زاهد: آن که دنیا را به خاطر آخرت ترک می‌گوید - کسی که از دنیا به حداقل آن قناعت می‌کند - کسی که زیاده‌تیهای زندگی دنیا را ترک می‌گوید - پارسا.
- 1756- زهد: روی گرداندن از دنیا - دور از تجملات و اضافات زندگی - پارسایی.
- 1757- متصف گشتن: دارای وصف گشتن - دارای ویژگی شدن.
- 1758- القا کردن: آموختن - یاد دادن.
- 1759- قبایح: زشتیها - بدیها.
- 1760- صرف نمودن: گرداندن - منصرف کردن - غافل کردن.
- 1761- غبن: زیان - افسوس - دریغ.
- 1762- محزون: غمگین - اندوهناک.
- 1763- مزبله: زباله دان.
- 1764- رغبت: گرایش - میل.
- 1765- رفیع قدر: دارای رتبه و مرتبه‌ای بلند.
- 1766- چاشنی: مزه.
- 1767- مخلوط شدن: در هم آمیختن - مختل شدن - اختلال پیدا کردن.
- 1768- کدورت: تیرگی - آلودگی - ناپاکی.
- 1769- رفعت: بلندی - بلندقدری - والایی - بزرگواری.
- 1770- فایز شدن: دست یافتن.
- 1771- وحشت گرفتن: ترسیدن - کناره گرفتن.
- 1772- از بابت: مانند.
- 1773- مفارقت نمودن: دور شدن - دوری گزیدن.
- 1774- منزل: توقفگاه مسافران (در قدیم).

- 1775- نزول نمودن: فرود آمدن.
- 1776- دنیا را پدر و مادر خود اخذ کردن: دنیا را مانند پدر و مادر خود دانستن - دنیا را پدر و مادر خود گرفتن.
- 1777- معاینه: دیدن.
- 1778- شبهه: آنچه معلوم نیست حلال است یا حرام.
- 1779- اجتناب: دوری.
- 1780- متضرر: زیان‌دیده - دارای ضرر.
- 1781- گنده: خشن - ضخیم - زبر.
- 1782- درشت: زیر - زمخت - ضخیم.
- 1783- شدید: قوی - نیرومند.
- 1784- تدارک کردن: فراهم کردن - آماده ساختن - تهیه دیدن.
- 1785- امل: امید - آرزو.
- 1786- منقطع: بریده.
- 1787- حواریان: اصحاب - یاران نزدیک.
- 1788- فوت شدن: از دست رفتن.
- 1789- عنا: عناء - رنج - زحمت - مشقت - اندوه - غصه.
- 1790- عقاب: کیفر - عذاب.
- 1791- مفتون: فریب خورده - فریفته - شیفته.
- 1792- تنبیه: آگاهسازی - آگاهی بخشی.
- 1793- مسالک: راهها.
- 1794- مزدور: مزدگیر.
- 1795- تهیه گرفتن: آماده شدن - تدارک دیدن.
- 1796- تحصیل دنیا: فراهم کردن دنیا - گردآوردن، اندوختن و جمع‌آوری لوازم دنیا.
- 1797- کتاب حضرت امیرالمؤمنین (ع): کتابی که گاه به نام کتاب علی در روایت از آن نام برده می‌شود. احتمالاً قرآن گردآوری شده به وسیله آن حضرت است که تفسیری مفصل دارد. مقصود بخش تفسیری آن است.

- 1798- انقضا: گذشتن - سپری شدن - نابود گردیدن.
- 1799- قیلوله: خواب نیمروز - خواب قبل از ظهر یا بعد از ظهر.
- 1800- متمثل شدن: شبیه شدن.
- 1801- ازرق: آن که عنیبه سیاهی چشم او به رنگ آبی، سبز یا زرد باشد.
- 1802- به مثابه: به مانند - همانند.
- 1803- یعنی سقفش کوتاه باشد و از نی، حصیر یا از این قبیل ساخته باشند که شکننده و فروریزنده نیز هست.
- 1804- سربلندی: بلند کردن سر - راست کردن قامت - کنایه از غرور و تکبر.
- 807- منتن: بدبو - نفرت‌انگیز.
- 1806- الم: درد - رنج.
- 1807- آکل: خورنده.
- 1808- مفارقت: دوری - جدایی.
- 1809- صعبت: سخت‌تر.
- 1810- احتراز: دوری - کناره‌گیری.
- 1811- منقاد: مطیع - فرمانبر.
- 1812- بلوهر و یوذاسف: بلوهر عربی بلهرا (Balhara) و از اسامی هندی است. یوذاسف در اصل بوذاسف یا بوداسف است که با تغییر بودی ستوه (Bodhisattva) بودا ستوه یا بودا ستوا ساخته شده است. بودا ستوا به معنی بودای آینده یا بودایی که خواهد آمد است. داستان بلوهر و یوذاسف سرگذشت بودا و مربی زاهد او بلهر است. بودا (Budha) به معنی بیدار، آگاه و خردمند لقب مشهور شاهزاده هندی سیدارتاگوتاما (Siddharta Gotama) است. وی در سال 563 پیش از میلاد مسیح متولد شد و در حدود 483 پیش از میلاد درگذشت. اشرافزاده یا شاهزاده‌ای نازپرورد بود که ترک دنیا گفت و از راه ترک تمایلات به تعالی روحی دست یافت و آیینی را بنیاد نهاد که به نام خود او مشهور است. آیین بودایی بر این عقیده استوار است که زندگی رنج است و رنج از فزونی تمایلات برمی‌خیزد.

تنها وسیله رهایی از هوا و هوس، ترک نفس است. کمال مطلوب در آیین بودایی رسیدن به نیروانا (Nirvana) یا فنای کل است. امروزه آیین بودایی بیش از پانصد میلیون هوادار در شرق آسیا دارد.

1813- کمال‌الدین و تمام النعمه: کتابی از شیخ صدوق ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی مشهور به ابن بابویه فقیه و محدث بزرگ شیعی متوفا به سال 381 ه.ق درباره امام زمان (عج) و مهدویت.

1814- محمد بن زکریا: ابوبکر محمد بن زکریای رازی دانشمند، شیمیدان و طبیب معروف ایرانی (251 - 320 ه.ق) یا ابو عبدالله محمد بن زکریا بن دینار تاریخدان و تاریخ‌نویس اهل بصره متوفا به سال 298 ه.ق.

1815- مهابت: ترس - بیم.

1816- رعیت: اهل کشور - ملت.

1817- لهُو و لعب: کارهای بیهوده و بازی.

1818- دقیقه: نکته ریز - مورد کوچک.

1819- قبايح: زشتیها - بدیها.

1820- حوادث سن: نوجوانی.

1821- فایز گشتن: دست یافتن - رسیدن.

1822- رأی اصیل: اندیشه ریشه‌دار و استوار.

1823- بلیغ: رسا - شیوا.

1824- ضبط احوال: نظم و ترتیب دادن و سر و سامان دادن وضعیت زندگی.

1825- عارف: دانا - آگاه.

1826- لاجرم: به ناچار.

1827- منقاد: مطیع - فرمانبردار.

1828- تطاول: دست درازی - تعدی - گردنکشی.

1829- اضرار: ضرر رسانیدن.

1830- تفضیل دادن: برتری دادن.

1831- تشریف دادن: برتر دانستن - احترام بیشتر نهادن.

- 1832- مسارعت نمودن: سرعت گرفتن - پیشی و سبقت گرفتن از یکدیگر.
- 1833- استخفاف: خوار و خفیف شمردن - رفتار توهین آمیز - سبک دانستن و سبک رفتار کردن.
- 1834- بلاد: شهرها - کشور.
- 1835- استعانت جستن: یاری خواستن - یاری گرفتن.
- 1836- عباد: جمع عابد - عابدان - عبادت‌پیشگان.
- 1837- زی: شکل و شمایل - سر و وضع.
- 1838- زهاد: جمع زاهد - آنان که از زینتها و اضافات دنیا چشم پوشیده و کناره گرفته‌اند.
- 1839- بطالت: بیهودگی - بیکارگی - تنبلی - بیهوده‌گویی.
- 1840- مضحکه: مایه خنده.
- 1841- عتاب: خشم - ملامت - قهر - غضب.
- 1842- تقصیر: کوتاهی.
- 1843- حسن ظن: گمان نیک.
- 1844- سانح شدن: روی دادن - پیش آمدن.
- 1845- حادث سن: نوجوانی.
- 1846- مستقر گشتن: جای گرفتن و ماندن.
- 1847- مهتر: نگهدار، نگهبان و پرستار اسب.
- 1848- یراق: زین، رکاب و دیگر اسباب و لوازم اسب.
- 1849- اخلاط اربعه: آمیزه‌های چهارگانه - چهارگونه موادی که به اعتقاد طب قدیم در بدن وجود دارد. این چهار عبارت‌اند از صفرا (زرداب - ماده‌ای زرد که در کیسه صفرا تولید می‌شود)، سودا (ماده‌ای سیاه که در طحال تولید می‌شود)، بلغم (ماده‌ای بیرنگ و گاه سفید، لزج و نرم که در سراسر بدن وجود دارد و در حالت بیماری به صورت چرک و ترشحات غلیظ خارج می‌شود) و خون (مایعی سرخ‌رنگ که در همه رگهای بدن است). برهم خوردن تعادل هر یک از این مواد در بدن موجب بیماری یا مرگ شخص خواهد شد.

1850- صحیحترین اخلاط: پاکترین و بی‌عیب و نقص‌ترین مواد چهارگانه بدن (اخلاط
اربعه).

1851- دخیلترین آنها در حیات: مؤثرترین آنها در این که انسان زنده باشد.

1852- مرگی: مرگیجه - بیماری مخملک.

1853- جزع: زاری - ناشکیبایی - بیتابی.

1854- غدار: بیوفا - پیمان شکن - مکار - حيله‌گر.

1855- مرکب: حیوان سواری.

1856- مصاحب: همصحبت - همنشین.

1857- گوی: گودی - فرورفتگی - پایین رفتگی - پستی (مقابل بلندی).

1858- ملازمت: همراهی.

1859- اشتباه قلمی مجلسی: لازم.

1860- ملازم: همراه.

1861- شماتت: سرزنش.

1862- او را بر دیگران شماتت می‌فرماید: او را به رخ دیگران می‌کشد - دیگران را به

خاطر او سرزنش می‌کند.

1863- دسترنج: دستبند.

1864- سطوت: حمله - هجوم - قهر - غلبه.

1865- ارادل: انسانهای پست.

1866- افاضل: انسانهای صاحب فضیلت و برتری.

1867- عاجزان: ناتوانان.

1868- تعب: رنج و زحمت.

1869- منقلب: دیگرگون - واژگون - وارونه.

1870- صحیح: سالم - بی‌عیب و نقص.

1871- اضرار: ضرر و زیان رسانیدن.

1872- طوایف: جمع طایفه - دسته‌ها - گروهها - گروههای مردم.

1873- حشو: مردم فرومایه و پست.

- 1874 - عداوت: دشمنی.
- 1875 - نفاق: دورویی.
- 1876 - ناصح: نصیحتگر - خیرخواه - نیکخواه.
- 1877 - اخوت: برادری.
- 1878 - نسب: نژاد - خویشاوندی - وابستگی خانوادگی.
- 1879 - حسب: افتخارات اجدادی - فضایل خانوادگی.
- 1880 - تعب: رنج - زحمت - سختی.
- 1881 - طالع دیدن: دیدن وضعیت حرکت ستارگان و جایگاه آنها و پیشگویی و حکم کردن درباره سرنوشت فرد به هنگام تولد.
- 1882 - معتمد: مورد اعتماد.
- 1883 - فنا: نابودی - نیستی - مرگ.
- 1884 - زوال: نقص یافتن - نابود شدن.
- 1885 - مبالغه: زیاده روی.
- 1886 - تکاهل: تنبلی.
- 1887 - ضایع و مهممل: تباه و رها.
- 1888 - امرا: جمع امیر - فرماندهان - سرداران.
- 1889 - تفوق: برتری - بالاتری.
- 1890 - بر او رقت کرد: دلش به حال او سوخت.
- 1891 - متصور: قابل تصور.
- 1892 - رخنه: شکاف - عیب - فساد.
- 1893 - مترتب شدن: حاصل آمدن - به دست آمدن.
- 1894 - مقال: سخن - گفتار.
- 1895 - سانح گردیدن: پدید آمدن.
- 1896 - ظفر یافتن: چیره شدن - برتری یافتن - پیروز شدن.
- 1897 - رقت قلب: دلنازکی.
- 1898 - عن قریب: به همین نزدیکی.

- 1899- زایل: نابود - نیست.
- 1900- رقت کردن: احساسات نشان دادن - ابراز احساسات کردن - برانگیخته شدن احساسات.
- 1901- گرانی طبع: رنجش خاطر - آزرده‌گی - ناراحتی.
- 1902- انحراف مزاج: تغییر حالت.
- 1903- مشفق: دلسوز - مهربان.
- 1904- منحرف: رویگردان
- 1905- شفقت: مهربانی.
- 1906- ان شاء الله تعالی: اگر خداوند بلند مرتبه بخواهد - به خواست خداوند و الامقام.
- 1907- پادشاهت: پادشاهی - سلطنت.
- 1908- متصرف شوی: تصرف کردن - به چنگ آوردن - در دست گرفتن.
- 1909- مصاحب: همصحبت - همنشین.
- 1910- محض: عین.
- 1911- وعید نمودن: ترساندن - تهدید کردن.
- 1912- معاقب گشتن: کیفر شدن - به مجازات رسیدن.
- 1913- مخفی: پنهان.
- 1914- ملوک: پادشاهان.
- 1915- حصول: پدید آمدن.
- 1916- فراست: تیزهوشی.
- 1917- مضایقه کردن: دریغ کردن - خودداری کردن.
- 1918- حراست: مراقبت - نگهداری.
- 1919- ملاطفت: مهربانی - رفتار نرم، نیکو و با لطف و محبت.
- 1920- مخصوص: دارای روابط نزدیک - محرم اسرار - نزدیک.
- 1921- تطمیع: وعده - برانگیختن طمع.
- 1922- پادشاهت: پادشاهی، سلطنت.
- 1923- عقاب: مجازات - کیفر.

- 1924- فحای: جمع فحوا (فحوی) - مضمونها.
- 1925- شکر فرمودن: تشکر کردن - سپاس گفتن.
- 1926- اخفا کردن: پنهان کردن.
- 1927- منوال: روش - اسلوب - شیوه.
- 1928- منتفع: بهره‌مند.
- 1929- مفسده: چیز فسادانگیز - آنچه مایه فساد شود - تباهی - فساد.
- 1930- احتراز نمودن: دوری گزیدن - کناره گرفتن.
- 1931- مطلب: هدف - قصد - نیت.
- 1932- مکروه: مایه ناخوشایندی - ناخوشایند.
- 1933- قبیح: زشت.
- 1934- موکلان: مأموران محافظ - پاسداران.
- 1935- منظر: ظاهر.
- 1936- قبیح: زشت.
- 1937- سمج: زشت - ناپسند.
- 1938- کوفت: آسیب - آزار.
- 1939- علت: بیماری.
- 1940- در اثنای: در میان - در طی.
- 1941- هیئت: شکل - پیکر.
- 1942- متغیر: دیگرگون.
- 1943- انقضا: سپری شدن - سرآمدن - به پایان رسیدن - انتها.
- 1944- مستقیم: معتدل.
- 1945- فرج: گشایش کار.
- 1946- تفحص: جست‌وجو.
- 1947- زمین: سرزمین - منطقه - ناحیه.
- 1948- سرانديب: سیلان یا سریلانکای امروز که جزیره‌ای است در جنوب هندوستان.

- 1949- سولابط: (در برخی نسخه‌ها سولابط آمده است) ناحیه‌ای در جنوب نپال و شمال بنارس فعلی که در آنجا شهر کهن کاپیلا واتسو قرار دارد. احتمالاً سولابط تغییر یافته سولابط و آن نیز عربی شده کاپیلا واتسو است. پدر بودا از شاهزادگان یا پادشاهان قبیله شاکیا در این منطقه بوده است.
- 1950- زی: شکل و شمایل - سر و وضع.
- 1951- صاحب سر: محرم اسرار - نزدیک.
- 1952- سوداگران: تاجران.
- 1953- گوگرد احمر: گوگرد سرخ - فسفر سرخ (این ماده در کیمیاگری بسیار مورد توجه بوده و آن را اکسیر می‌دانسته‌اند).
- 1954- اکسیر: ماده‌ای گدازنده که به عقیده قدما ماهیت اجسام را تغییر دهد و کاملتر سازد. مثلاً جیوه را نقره و مس را طلا سازد - دارویی که به عقیده قدما هر بیماری را درمان می‌کرد - هر چیز مفید و کمیاب.
- 1955- عرض: عرضه - ارائه.
- 1956- مضایقه کردن: سخت گرفتن.
- 1957- تعب: رنج - دشواری - سختی.
- 1958- مطلب: خواسته - آرزو.
- 1959- تعظیم و تکریم: احترام و بزرگداشت.
- 1960- بلاد: کشور.
- 1961- تحیت: سلام و احوالپرسی و احترام.
- 1962- تعظیم کردن: بزرگ داشتن - احترام گذاشتن.
- 1963- سلوک: رفتار.
- 1964- بعضی: یکی.
- 1965- آفاق زمین: کرانه‌های زمین - سرزمینها.
- 1966- درویشی: تنگدستی - فقر.
- 1967- مرکب: حیوان سواری.
- 1968- مصافحه کردن: دست دادن.

- 1969- به سمع رضا شنیدن: به گوش رضایت شنیدن - با خشنودی و قبول پذیرفتن - قبول کردن.
- 1970- جزع: زاری - بیتابی.
- 1971- رذالت: پستی.
- 1972- متأذی: آزار دیده - ناراحت.
- 1973- شنیع: زشت - بد.
- 1974- باطل گشتن: فاسد شدن - خراب شدن.
- 1975- برومند: دارای رشد - بارور - باثمر - میوه دار.
- 1976- ضبط نمودن: به خاطر سپردن.
- 1977- صفات ذمیمه: صفات ناپسند - ویژگیها و رفتارهای زشت.
- 1978- مصفا: خالص، پاک، پاکیزه.
- 1979- در قفا: در پشت سر، به دنبال.
- 1980- مضطرب: آشفته - سراسیمه.
- 1981- شاخ: شاخه درخت یا گیاه.
- 1982- بیخ: ریشه.
- 1983- مهلکه: جای نابودی.
- 1984- ملاطفت: مهربانی، لطف، محبت.
- 1985- میران غضب: جمع میرغضب، دژخیمان، جلادان، مأموران پادشاه که مسئول جلب و مجازات مجرمانند.
- 1986- منتفع: بهره مند.
- 1987- مکرمت: گرامیداشت.
- 1988- منفعل: شرمنده، شرمگین.
- 1989- اضطرار: ناچاری، بیچارگی.
- 1990- احسان: نیکی - نیکوکاری.
- 1991- بلیه: سختی - رنج - دشواری - مشکل.
- 1992- تقصیر: کوتاهی.

- 1993- معامله: رفتار.
- 1994- مصلحت کردن: مشورت کردن.
- 1995- رفاهیت: آسایش.
- 1996- معونت: یاری.
- 1997- نشئه / نشأه: زندگی.
- 1998- ثبات: پابرجایی - استقرار - استواری - پایداری.
- 1999- قوام: نظم - نظام - انتظام.
- 2000- برودت: سردی.
- 2001- سموم: باد گرم خطرناک و کُشنده - باد زهرآلود.
- 2002- عوارض خارجی: حوادث، اتفاقاتها، آسیبها، آفتها و بلاهایی که از بیرون پیش می‌آید.
- 2003- مذمت: بدگویی.
- 2004- افطار کم کننده: کم غذاخوردن - کمتر روزی روزه نباشند.
- 2005- متفق: متحد - همدست.
- 2006- متفق: متحد - همدست.
- 2007- جیفه: مردار - حیوان مرده.
- 2008- غریب دیدند از طور خود: دارای تفاوت با خود دیدند - دیدند که با آنها فرق دارد.
- 2009- مفاخرت کردن: فخر کردن - نازیدن - اظهار بزرگی کردن.
- 2010- اعتبارات: چیزهای غیرحقیقی و غیرواقعی.
- 2011- اخلاط فاسده: صفرا، سودا، بلغم یا خون، که فاسد شده باشد.
- 2012- مورث: باعث - به وجود آورنده - موجب.
- 2013- امساک: خودداری از خوردن غذا یا برخی غذاها یا کم خوردن آنها.
- 2014- زایل: دفع - رفع - ناپدید.
- 2015- مشیت: خواست.
- 2016- اکل: خوردن.

- 2017- شرب: نوشیدن - آشامیدن.
- 2018- قتال: جنگ - کارزار.
- 2019- انعقاد معرکه قتال: آراسته شدن میدان جنگ - برپا شدن صحنه کارزار.
- 2020- منهزم: شکست خورده و گریخته.
- 2021- عیال: زن و فرزندان.
- 2022- محصور: در محاصره.
- 2023- مشرف بر هلاک شده‌ایم: در آستانه مردن قرار گرفته‌ایم.
- 2024- مضطر: آن که راه چاره‌ای ندارد - ناچار.
- 2025- اطوار: جمع طور - رفتارها - روشها - رسمها.
- 2026- فطرت مستقیم: سرشت معقول - طبیعت به دور از انحراف.
- 2027- بلاد: جمع بلده - سرزمینها - شهرها - نواحی - مناطق - کشور.
- 2028- دقیقه: نکته ظریف و دقیق و کوچک.
- 2029- دقایق: جمع دقیقه - نکته‌های ظریف - دقیق و کوچک.
- 2030- اقامت: اقامه - برپاداشتن.
- 2031- شرایع: جمع شریعت - روشها - آیینها - دستورهای عملی دین.
- 2032- ملت: دین - آیین - مذهب.
- 2033- جزع: بیتابی - بیصبری - ناشکیبایی - زاری.
- 2034- بدعت: عقیده یا راه و رسم نو پیدا و بیسابقه برخلاف دین.
- 2035- احداث کردن: پدید آوردن.
- 2036- اعتبارات: چیزهای غیرحقیقی و غیرواقعی
- 2037- اشتباه قلمی مجلسی: و در.
- 2038- معالم دین: نکات و مسائل برجسته و شاخص دین.
- 2039- بعد عهد: فاصله زمانی.
- 2040- جهال: جمع جاهل - نادانان - نابخردان.
- 2041- تأویلات باطله: جمع تأویل باطل - تفسیر غلط - یافتن مصداقهای نادرست - برداشتهای ناصحیح.

- 2042- ساعی: کوشا.
- 2043- اصناف: جمع صنف - گونه‌ها - انواع.
- 2044- حلیه: زیور - زینت.
- 2045- خلیفه: جانشین - نماینده.
- 2046- رسل: جمع رسول - فرستادگان - پیامبران.
- 2047- زمره: گروه - جماعت - دسته.
- 2048- اوصیا: جمع وصی - جانشینان پیامبران که توصیه و سفارش آنها به امت از سوی پیامبران شده است.
- 2049- قدم: ظاهرا همان کبک یا کپوک است که فاخته یا کوکو باشد. این پرنده تخم خود را در لانه پرندگان دیگر می‌گذارد و در حقیقت پرندگان دیگر نوزاد او را پرورش می‌دهند.
- 2050- تعیش نمودن: خوش‌زیستن - خوش‌گذراندن - بدون مشکل و ناراحتی زندگی کردن.
- 2051- جلای وطن: آواره شدن از وطن - سفر کردن از محل و سرزمین خود و به جایی دیگر رفتن.
- 2052- منقضی: سپری.
- 2053- مؤانست: انس و الفت.
- 2054- عرض: عرضه - ارائه.
- 2055- اجابت: پاسخگویی.
- 2056- متفرق: پراکنده.
- 2057- به هم رسیدن: پدید آمدن.
- 2058- تفضیل: برتری.
- 2059- حجت: دلیل - برهان - سند - مدرک - چیزهایی که ادعای شخص را ثابت می‌کنند.
- 2060- براهین: جمع برهان - نوعی استدلال بر اساس رسیدن به نتیجه یقینی از مقدمات یقینی.

- 2061- صفیر: سوت.
- 2062- وضع کردن: قرار دادن - قرارداد کردن - درست کردن.
- 2063- لغت: زبان.
- 2064- کُنه: ذات - حقیقت و واقعیت.
- 2065- مصطلحات: اصطلاحات - کلماتی که در میان گروهی دارای معنی است.
- 2066- لایح: آشکار - هویدا.
- 2067- حکم: جمع حکمت - سخنان درست و استوار و پندآموز.
- 2068- تفاضل: فضیلت - برتری.
- 2069- منتفع: بهره‌مند.
- 2070- ابدان: جمع بدن - بدنها - تنها.
- 2071- تمشیت: سر و سامان دادن.
- 2072- معاش: زندگی.
- 2073- رفیع: بلند مرتبه و درجه.
- 2074- ریسمان: طناب.
- 2075- رفعت: بلندی مرتبه و درجه.
- 2076- انتفاع: بهره‌مندی - بهره‌ور شدن.
- 2077- ضوء: نور - روشنایی.
- 2078- ضعیف‌البصر: دارای بینایی ضعیف - کم‌بین.
- 2079- بصیرت: بینایی.
- 2080- کند: (اینجا): ضعیف.
- 2081- تمیز: تشخیص.
- 2082- مدید: طولانی - دراز.
- 2083- موصوف به: دارای ویژگی - معروف به.
- 2084- ورع: پرهیز از شبهات چه رسد به محرمات و مکروهات.
- 2085- منوال: روش.
- 2086- لوازم کفر: آداب و مراسمی که لازمه اعتقادات کفرآمیز است.

- 2087- تقیه: خودداری از اظهار عقیده و مذهب خویش در مواردی که ضرر مالی، جانی یا آبرویی و ناموسی متوجه شخص باشد.
- 2088- اشفاق: دلسوزی - دلسوزی ورزیدن.
- 2089- برادران: مقصود انسانهای همعقیده است - همکیشان.
- 2090- تفقد: جویا شدن.
- 2091- چون: چگونه.
- 2092- مزبله: محلی که زباله را در آن می‌ریزند.
- 2093- مرکب: حیوان سواری.
- 2094- نقب: راه باریک زیرزمینی - سوراخ زیرزمینی.
- 2095- درویش: فقیر - مستمند.
- 2096- متکا: تکیه‌گاه - پشتی.
- 2097- فضله: مدفوع.
- 2098- سرگین: مدفوع چهارپایان - پهن.
- 2099- ابریق: ظرف سفالین برای شراب - کوزه - کوزه شراب.
- 2100- طنبور: تنبور - یکی از آلهای موسیقی شبیه سه‌تار که دسته‌ای دراز و کاسه‌ای کوچک دارد و آن را با انگشتان می‌نوازند.
- 2101- هئیت: شکل و شمایل.
- 2102- تحیت کردن: نوش جان گفتن.
- 2103- ثنا گفتن: ستایش کردن.
- 2104- سیده‌النساء: سرور و سالار زنان.
- 2105- تفضیل: برتری.
- 2106- فرح: شادی.
- 2107- بهجت: سرور - شادی - شادمانی.
- 2108- نضارت: تازگی - شادابی - خرمی.
- 2109- اعراض نمودن: روی گرداندن.
- 2110- فجایع: جمع فجیعه - چیزهای دردناک، جانگداز و رقت‌آور.

- 2111- جلادت: چابکی - چابکسواری - پهلوانی - شجاعت.
- 2112- آیل: بازگردنده.
- 2113- رحم کردن: رحمت کردن - مورد مهر و بخشش و لطف قرار دادن.
- 2114- محب: دوستدار.
- 2115- عاجل: زودگذر.
- 2116- محنت: رنج - درد.
- 2117- شوکت: جاه و جلال - بزرگواری - فر و شکوه - عظمت.
- 2118- نخوت: غرور - تکبر - خودپرستی.
- 2119- مذلت: خواری - ذلیلی - ذلت.
- 2120- صحیح: سالم.
- 2121- منکوب: مغلوب - رنج رسیده - دچار نکبت.
- 2122- مخدول: خوار - زبون.
- 2123- امل: آرزو - امید.
- 2124- مرکوب: حیوان سواری - آنچه بر آن سوار می‌شوند.
- 2125- جزای منکر: کیفر سخت - پاداش ناخوشایند.
- 2126- منقاد: مطیع - فرمانبردار.
- 2127- اختیار کردن: انتخاب کردن - برگزیدن.
- 2128- مفارقت: دوری - جدایی.
- 2129- جاهلان: نادانان.
- 2130- متوقع: مورد انتظار و توقع.
- 2131- مفارقت: دوری.
- 2122- با اندک اختلاف، ترجمه بخشی از آیه 104 سوره انبیاء (21) است.
- 2133- دسترنج: دستبند.
- 2134- قلاده: گردنبد.
- 2135- شربت: جرعه.
- 2136- بعضی: یکی.

- 2137- تعب: دشواری - سختی - رنج - مشقت.
- 2138- مورت: باعث.
- 2139- نعیم: وسیله خوشی و شادکامی - نعمت.
- 2140- شدت: سختی - دشواری.
- 2141- جفا: بیوفایی - بیمهری - آزار - ستم.
- 2142- تغیر: دیگرگونی - تغیر یافتن.
- 2143- دار: خانه - سرا.
- 2144- تعب: رنج - زحمت.
- 2145- جفا: آزار.
- 2146- فایز شدن: دست یافتن.
- 2147- فرزانه: مبارک - فرخنده.
- 2148- حیلہ: چاره - تدبیر.
- 2149- جلالت: بزرگی.
- 2150- هیبت: بزرگی - شکوه.
- 2151- البتہ: حتما - به راستی.
- 2152- چاشت: صبح - بامداد.
- 2153- البتہ: حتما - به راستی.
- 2154- مصاحبت: همراهی - همصحبتی - همدمی - یاری.
- 2155- اغنیا: ثروتمندان - توانگران.
- 2156- دختر عم: دختر عمو.
- 2157- کراہت داشتن: ناپسند داشتن - ناخوشایند بودن.
- 2158- حسب: افتخارات نژادی و خانوادگی.
- 2159- اهل: خانواده.
- 2160- زیب: زینت.
- 2161- سفاهت: کمخردی - بیعقلی.
- 2162- اختیار: انتخاب.

- 2163- سردابه: سرداب - زیرزمین.
- 2164- خزانه: گنجینه.
- 2165- خزاین: جمع خزانه - گنجینه‌ها.
- 2166- تفتیش: بررسی و بازرسی.
- 2167- استعلام توفیق: آگاهی جستن از میزان موفقیت.
- 2168- مکنون: پوشیده - پنهان.
- 2169- لطایف حیل: چاره اندیشیهای لطیف.
- 2170- تجارب: جمع تجربه - آزمایشها - آزمونها.
- 2171- تأنی: درنگ - تأمل.
- 2172- کییاندن: به یک سو کشاندن - به کنار کشاندن - از راستی به کژی بردن - منحرف کردن.
- 2173- میل: انحراف.
- 2174- شبهه: شک - تردید.
- 2175- مطارحه: بحث و مناظره - مشورت.
- 2176- سؤال: درخواست.
- 2177- قاهر: غالب - چیزه - پیروزمند - از صفات خداوند.
- 2178- معارض: مخالف - حریف.
- 2179- صمد: مقصود - آن که روی همه کس به سوی اوست و همگان پناه به او می‌برند - از صفات خداوند متعال.
- 2180- قائد: پیشوا - رهبر.
- 2181- منازل رفیع: جمع منزل رفیع - مسکنهای بلندپایه - جایگاههای بلند.
- 2182- مکنون: پنهان.
- 2183- خاضع: افتاده.
- 2184- استماع: شنیدن.
- 2185- رقت عظیم: دلنازکی بسیار.
- 2186- کهولت: پیری - کهنسالی.

- 2187- قلت: کمی.
- 2188- اضرار: ضرر رساندن - آسیب رساندن.
- 2189- قمع: سرکوبی.
- 2190- متمتع: برخوردار - بهره‌مند.
- 2191- عقبی: جهان دیگر.
- 2192- فایز شدن: دست یافتن.
- 2193- کلمه: سخن - گفتار.
- 2194- از تو فوت شود: از دست تو برود.
- 2195- هر آینه: بیگمان - قطعاً.
- 2196- حوصله: چینه‌دان.
- 2197- ظفر یافتن: دست یافتن - مسلط شدن.
- 2198- منتفع: بهره‌مند.
- 2199- اصنام: جمع صنم - بتها.
- 2200- سفاهت: کمخردی - بیعقلی.
- 2201- جل و علا: بزرگ است و بلندمرتبه است.
- 2202- قدیم: موجودی که همیشه بوده است - موجودی که وجود آن علتی ندارد بلکه وجود او وابسته به ذات او و عین ذات اوست.
- 2203- حادث: موجودی که زمانی نبوده است و سپس پدید آمده است.
- 2204- عاجز: ناتوان.
- 2205- کتم عدم: ناپیدای نیستی - نهان عدم - جهان نیستی که نهان و ناپیداست.
- 2206- ماده: اصل هر چیز - چیزی که از آن چیزی دیگر می‌سازند - آنچه ساختار هر چیز را تشکیل می‌دهد - چیزی که از آن بتوان چیزی دیگر ساخت.
- 2207- مدت: زمان.
- 2208- محل حوادث: جایگاه تغییرات.
- 2209- عقاب: کیفر - مجازات.
- 2210- متابعت آثار: رفتن به دنبال اثر و جای پا.

- 2211- رسل: جمع رسول - فرستادگان - پیامبران.
- 2212- تغیر: تغییر یافتن.
- 2213- زوال: نیست شدن - از بین رفتن - کاهش پذیرفتن - نابود شدن.
- 2214- تقلب احوال: دیگرگونی حالتها - گشتن از حالی به حالی.
- 2215- نواب: نواب - جمع نایبه یا نائبه - سختیها - مصیبتها.
- 2216- عنا: عناء - رنج - زحمت - مشقت - اندوه - غصه.
- 2217- شدت: سختی - دشواری.
- 2218- قدرانداز: تیراندازی که تیرش به خطا نرود.
- 2219- امتناع: خودداری - سرپیچی.
- 2220- ابا: سرپیچی - نافرمانی.
- 2221- منقطع: گسسته - گسست پذیر - موقت.
- 2222- زایل: نابود شونده - ناپدید شونده.
- 2223- کهنه: فرسوده.
- 2224- بهجت: طراوت - تازگی.
- 2225- رقت نمودن: برانگیخته شدن احساسات - اشک به دیده آوردن از غلبه احساس - نرم شدن دل.
- 2226- رحلت: کوچ.
- 2227- رحل: بار - رخت. رحل اقامت انداختن: مقیم شدن - ماندن.
- 2228- حسبش گم می شود: اطلاعات خانوادگی از میان می رود - نام و نشان از یاد و خاطره ها می رود.
- 2229- وبال: مایه سختی، شدت و عذاب.
- 2230- مندرس: کهنه - فرسوده.
- 2231- سریر: تخت.
- 2232- دولت: حکومت.
- 2233- معاون: یاور.
- 2234- سیاست: مدیریت - اداره امور.

- 2235- تأدیپ: ادب کردن - ادب آموزی.
- 2236- جبر نمودن: مجبور ساختن.
- 2237- اجتناب: کناره گیری.
- 2238-عجب: تکبر - غرور - به خود نازیدن.
- 2239-معتمد: مورد اعتماد.
- 2240-ممزوج: آمیخته - مخلوط.
- 2241- تدبیر: اندیشه - ژرف بینی - عاقبت اندیشی.
- 2242- لهُو و لعب: بیهودگی و بازی.
- 2243- عرض: عرضه - ارائه.
- 2244- مترتب شدن: حاصل آمدن.
- 2245- حيله: چاره اندیشی - تدبیر.
- 2246- مستولی: چیره - غالب.
- 2247- دین مردم را بر ایشان مشتبه گردانند: مردم را در دینشان به اشتباه بیندازند - چیزی دیگر را به نام دین به مردم بیاورانند.
- 2248- احصا کردن: شمردن و نتیجه شمارش را به دست آوردن.
- 2249- عون: کمک.
- 2250- نصرت: یاری.
- 2251- عزوجل: عز و جل - بلندمرتبه است و بزرگ است - گرامی است و بزرگ است.
- 2252- کنه: ذات - حقیقت.
- 2253- صفات کمالیه: ویژگیهایی از خداوند که تنها با توجه به ذات او در نظر می آیند مانند: علم، قدرت، حیات.
- 2254- منیع: بلند.
- 2255- کتم عدم: ناپیدای عدم - نهان نیستی - جهان نیستی که نهان است و ناپیداست.
- 2256- مصنوع: ساخته شده.
- 2257- صانع: سازنده.

- 2258- قضا و قدر الهی: قضای الهی حکم کلی و خواست ازلی خداوند درباره موجودات است که سرنوشت هرکدام بر آن اساس تعیین می‌شود. قدر الهی چگونگی تحقق آن حکم کلی در ظرف زمان و مکان و موقعیت خاص برای هر موجود است. (واژه قضا به معنی حکم، و واژه قدر به معنی اندازه و بهره است.)
- 2259- مکروهات: چیزهای ناخوشایند.
- 2260- سیئه: مؤنث سیی - بد - ناپسند.
- 2261- مطیع: آن که فرمان می‌برد.
- 2262- عاصی: آن که از بردن فرمان سرپیچی می‌کند.
- 2263- شقی: بدبخت - تیره‌بخت.
- 2264- جائر: جائر - جورکننده - ستمکار - ظالم.
- 2265- تهیه: آمادگی - بسیج.
- 2266- استعداد: آمادگی - چیزهای لازم برای آماده شدن.
- 2267- معامله: رفتار - عمل.
- 2268- تحصیل: به دست آوردن - کسب.
- 2269- حسن: خوب - پسندیده - نیک.
- 2270- قبیح: زشت - ناپسند - بد.
- 2271- راسخ: استوار - پابرجا - برقرار.
- 2272- حسنات: نیکیها.
- 2273- سیئات: بدیها.
- 2274- وبال: عذاب - سختی.
- 2275- مشعوف: شادمان - خوشحال - شیفته - دلباخته.
- 2276- امل: آرزو - امید.
- 2277- عواقب: جمع عاقبت - پایانهها - اواخر - نتایج - حاصلها.
- 2278- حمیت: تعصب.
- 2279- احتراز: پرهیز - اجتناب.
- 2280- مورث: باعث.

- 2281- شنیع: زشت - ناپسند.
- 2282- قهر: خشم - غضب - کینه‌ورزی - انتقام - ظلم - ستم.
- 2283- سطوت: حمله - هجوم.
- 2284- خصومت: دشمنی.
- 2285- قطع حجت: بریدن راه استدلال.
- 286- تمام: کامل - رسا.
- 2287- مشتبه گرداندن: به شکلی درآوردن که باعث اشتباه با چیزی دیگر شود.
- 2288- ذمیمه: مؤنث ذمیم - ناپسند - بد - زشت.
- 2289- فوت شدن: از دست رفتن.
- 2290- بر... مترتب گردیدن: حاصل... بودن - نتیجه... بودن.
- 2291- شداید: جمع شدت و شدید - سختیها - تنگیها - دشواریها.
- 2292- کفاف: آن مقدار از روزی که برای انسان بس باشد.
- 2293- متابعت: پیروی.
- 2294- افضل: برتر - بهتر.
- 2295- منقطع: بریده.
- 2296- اقصا: دورترین.
- 2297- فرج: گشایش کار - رفع مشکل.
- 2298- اختیار: انتخاب.
- 2299- فراست: تیزهوشی - زیرکی - هوشیاری.
- 2300- اهتمام: کوشش - همت.
- 2301- شفقت: مهربانی - دلسوزی.
- 2302- متاب: دارای ثواب و پاداش.
- 2303- کد: رنج - زحمت - کوشش.
- 2304- هول: ترس - بیم - چیز ترسناک و هراس‌آور.
- 2305- ملکوت سماوات: نهان و باطن آسمانها که محل زندگی ارواح و جانهاست.

- 2306- طاغی: طغیانگر - نافرمان - سرکش - آن که از حد طاعت و ادب درگذشته باشد - ستمکار - ظالم.
- 2307- صیت: آوازه - شهرت.
- 2308- قول: گفته - گفتار - سخن.
- 2309- قول: گفته - گفتار - سخن.
- 2310- تنعمات: جمع تنعم - خوشگذرانیها.
- 2311- تعیش: عیش و عشرت - خوشگذرانی.
- 2312- فسوق: جمع فسق - گناهان.
- 2313- معاصی: جمع معصیت - نافرمانیها - گناهان.
- 2314- معطی: عطاکننده - بخشنده.
- 2315- عطیه: بخشش - چیزی که عطا شده است.
- 2316- مسکرات: چیزهای مستکننده.
- 2317- فعل: اجرا - انجام.
- 2318- دواعی: جمع ادعیه - سببها - انگیزهها.
- 2319- فیروزی: خوشبختی.
- 2320- شدت: سختگیری.
- 2321- عنف: سختدلی - سختی - سختگیری.
- 2322- عقبی: جهان دیگر - آخرت.
- 2323- خلعت: جامه دوخته شده که بزرگی به کسی میبخشد.
- 2324- مغفرت: بخشایش - آمرزش.
- 2325- ساحت: فضا - میدان.
- 2326- منقضی شدن: پایان یافتن - سپری شدن.
- 2327- کاهن: فالگیر - غیبگو - روحانی.
- 2328- مولود: متولد شده - نوزاد.
- 2329- فاجر: گناهکار - بدکار.
- 2330- جبار: پادشاه مستبد.

- 2331- متکبر: خودخواه - گردنکش.
- 2332- منجم: ستاره‌شناس - آن که با مطالعه ستارگان و جایگاه آنها پیشگویی می‌کند.
- 2333- اتفاق: موافقت.
- 2334- مولود: زمان تولد.
- 2335- زهره: سیاره ناهید یا ونوس که آن را بنا به اعتقاد یونانیان و رومیان، الهه زیبایی، عشق و شادی می‌دانستند.
- 2336- مشتری: سیاره برجیس یا ژوپتر (ژئوس) که به اعتقاد یونانیان و رومیان آن را خدای خدایان می‌دانستند.
- 2337- قوت ستاره: بیشترین فاصله ستاره از افق - ارتفاع.
- 2338- بطالت: خوشگذرانی.
- 2339- منجمان بین ستارگان و زندگی انسانها قایل به ارتباط بودند و وضعیت ستاره را با وضعیت زندگی انسان مطابق می‌دانستند. بنابراین به هنگام تولد از وضعیت ستارگان، زندگی شخص را پیشگویی می‌کردند. البته پیداست که اگر چنین ارتباطی میان ستارگان و انسانها بود باید به وسیله پیامبران یا اخبار آسمانی به آگاهی بشر می‌رسید. بنابراین همه پیشگوییها و ارتباط سنجیهایی از این دست محل اشکال است و اگر صحتی در این آینده‌نگریها باشد یا اتفاقی است یا تلقینی.
- 2340- نشئه: سرخوشی - مستی.
- 2341- تطاول: دست درازی - گردنکشی.
- 2342- ظفر بر مطالب: دستیابی به خواسته‌ها و اهداف.
- 2343- اولاد پادشاهان: مقصود زنانی است که شاهزاده بوده‌اند.
- 2344- پردگیان حرم: زنان اهل حرمسرا - همسران و دختران.
- 2345- فاخر: گرانبها.
- 2346- مطلع: محل طلوع.
- 2347- صحیفه: ورق - ورقه.
- 2348- اصناف: انواع - اقسام.
- 2349- ذرع: واحد طول معادل 104 سانتیمتر.

- 2350- مرصع: جواهرنشان - آراسته به جواهر.
- 2351- یساول: مأموری که با چوب به ایجاد نظم در صفهای مردم می‌پرداخت تا مراسم استقبال از پادشاه یا درباریان یا حضور مردم در محضر دولتمردان بدون هجوم و بی‌نظمی صورت پذیرد - همراهان و نوکران درباری.
- 2352- عسکر: لشکر - سپاه.
- 2353- منظر رفیع: محل بلند که بتوان همه چیز را دید.
- 2354- جمعیت خزاین: انبوه خزانه‌ها و گنجینه‌ها.
- 2355- جنود: جمع جند - لشکرها - سپاهها.
- 2356- عساکر: جمع عسکر - لشکرها - سپاهها.
- 2357- مشرف شدن: در جایی بلند قرار گرفتن که همه را بتوان دید.
- 2358- بر احسن وجوه: به بهترین وجه - در بهترین حالت.
- 2359- منظر: چهره.
- 2360- در اثنا: در میان - در خلال.
- 2361- خایف: ترسان - بیمناک.
- 2362- جبین: پیشانی.
- 2363- مکدر سازنده: تیره کننده.
- 2364- رفعت: بلندی مقام.
- 2365- محمل: اتاکی که پادشاهان و بزرگان در درون آن می‌نشستند و غلامان آن را برمی‌داشتند و می‌بردند.
- 2366- معتمدان: افراد مورد اعتماد.
- 2367- سلوک: رفتار
- 2368- دولت: حکومت - سلطنت.
- 2369- اطوار: رفتارها.
- 2370- مستولی: چیره - غالب.
- 2371- رخنه: شکاف - عیب.
- 2372- مشفق: دلسوز - مهرورز.

- 2373- حربه: وسیله مبارزه - آلت جنگ.
- 2374- عن قریب: به زودی.
- 2375- عظیم الشان: بلند پایه - بزرگ قدر - دارای رتبه و منزلت عالی - از صفات خداوند متعال.
- 2376- حاجب: دربان - پرده دار - آن که برای دیدن بزرگی باید نخست او را دید و موافقت او را جلب کرد.
- 2377- حارس: پاسبان - محافظ - نگهبان.
- 2378- ممنوع نمی گردند: منع نمی شوند - محروم نمی گردند.
- 2379- مقهور: مغلوب - شکست خورده.
- 2380- مندرس شدن: پوسیده شدن.
- 2381- صحبت: مصاحبت - همنشینی - دوستی.
- 2382- ملاطفت: لطف - مهربانی - نرمی - نیکویی.
- 2383- قاتل: کشنده.
- 2384- شماتت: سرزنش - ملامت.
- 2385- سانح گردیدن: رخ دادن - روی دادن.
- 2386- حمیت: تعصب - غیرت بیجا.
- 2387- رسول: فرستاده - پیک.
- 2388- مهمل: رها - بیکار.
- 2389- امت: گروه مردم.
- 2390- درباره این که آیا بهترین اعمال دشوارترین آنهاست یا نه، بحثهایی شده است. خلاصه آنها این که نه در عبادات و نه در اعمال دیگر چنین نیست و ارزش عمل با معیارهای دیگر سنجیده می شود.
- 2391- سیاست: تدبیر امور.
- 2392- صواب: درست - صحیح.
- 2393- انتظام: نظم یافتن - سامان یافتن - نظم و ترتیب.
- 2394- اعوان: جمع عون - یاران - یاوران.

- 2395- متکفل: عهده‌دار.
- 2396- حریر: پارچه ابریشمی.
- 2397- دیبا: پارچه ابریشمی رنگین.
- 2398- مطرز: دارای نقش و نگار - زینت داده - مزین.
- 2399- مکرمت: بزرگی.
- 2400- مترتب شدن: حاصل آمدن.
- 2401- متبدل: دیگرگون.
- 2402- مخذول: خوار - زبون.
- 2403- سداد: راستی و درستی گفتار و کردار - استقامت.
- 2404- شدت: سختی.
- 2405- راغب گردانیدن از گناهان: از گناهان برگرداندن - رویگردان کردن از گناهان.
- 2406- سریر: تخت.
- 2407- منکوب: مغلوب - رنج رسیده - دچار نکبت.
- 2408- کفران نعمت: شکر نکردن نعمت - به کار بردن نعمت در غیر محل آن - استفاده نکردن از نعمت.
- 2409- عناد: دشمنی.
- 2410- مسارعت: عجله - شتاب.
- 2411- مسارعت کردن: شتاب کردن.
- 2412- بطالت: بیهودگی - تن‌پروری - تن‌آسایی.
- 2413- بالکلیه: تماما - کلا - به کلی.
- 2414- صولت: هیبت - خشم - قهر - قدرت.
- 2415- مختفی: مخفی - پنهان شده.
- 2416- ضبط خود می‌نمود: خود را نگه می‌داشت - خودداری می‌کرد.
- 2417- تجبر: سرکشی - گردنکشی - ستمکاری.
- 2418- سیاست: تنبیه.
- 2419- تألیف: الفت دادن - به هم پیوستن - جمع کردن - متحد کردن.

- 2420- درم: درهم - سکه نقره - واحد وزن تقریباً برابر 2/5 گرم.
- 2421- مطلب: هدف - مقصود.
- 2422- سفاهت: بیخردی - بیعقلی - کمخردی - کمعقلی.
- 2423- اختیار نمودن: ترجیح دادن.
- 2424- وافی: کافی.
- 2425- طالع: وضعیت ستاره هرکس در آسمان.
- 2426- اطوار: رفتارها.
- 2427- استعلام: کسب آگاهی - پژوهش - جست و جو.
- 2428- شباب: جوانی.
- 2429- صحیح: سالم.
- 2430- باطل: از کار افتاده.
- 2431- تفحص: جست و جو.
- 2432- موکلان: محافظان - نگهبانان - مأموران.
- 2433- سودایی: مالیخولیایی - وسواسی - دیوانه.
- 2434- سودا: جنون - دیوانگی - وسواس.
- 2435- سازندگان: نوازندگان ساز.
- 2436- ارباب: دارای پیشه - اهل.
- 2437- افسون: جادو.
- 2438- مواصلت: وصلت - پیوند.
- 2439- مکمن: محل پنهان شدن - مخفیگاه.
- 2440- غرفه: بالاخانه - اتاق.
- 2441- رفیع: بلند - بالا - در جایی بلند.
- 2442- شارع عام: راهی که مردم از آن عبور می کنند.
- 2443- مشرف بودن: در جایی بلند بودن که بالاتر از محل مورد نظر و مسلط بر آن است.
- 2444- شارع: راه - گذرگاه.

- 2445- صوری: ظاهری.
- 2446- جبین: پیشانی.
- 2447- ساطع: تابان - درخشان - درخشنده - آشکار.
- 2448- استماع: شنیدن.
- 2449- ابا: خودداری.
- 2450- موکل: مأمور.
- 2451- حرمسرا: محل زندگی خصوصی شاه و خانواده او.
- 2452- فراست: زیرکی - هوشیاری.
- 2453- مُلازمان: خدمتکاران.
- 2454- اکراه: زور.
- 2455- کرسی: صندلی.
- 2456- رفعت: بلندی مقام.
- 2457- متعفن: گندیده - بدبو.
- 2458- ریم: چرک.
- 2459- انفعال: شرمساری - شرمزدگی.
- 2460- التفات: توجه.
- 2461- رعنائی: زیبایی.
- 2462- محسود: مورد حسد - رشک و غبطه.
- 2463- اتفاق کردن: متحد شدن - همدست شدن.
- 2464- سبو: ظرف سفالین و دسته‌دار که در آن آب، شراب و جز آن می‌ریزند - کوزه.
- 2465- امتعه: جمع متاع - کالاها - اجناس.
- 2466- رخصت: اجازه.
- 2467- حجاب: پرده‌ای که می‌کشیدند یا می‌نهادند و زنان بزرگان از پشت آن با مردان سخن می‌گفتند.
- 2468- غنج: کرشمه - ناز.
- 2469- دلال: ناز - کرشمه - غمزه.

- 2470- بهجت: خوبی دیدار - زیبایی.
- 2471- نضارت: تازگی - شادابی - خرمی.
- 2472- محاربه: جنگ - نبرد.
- 2473- حربگاه: میدان جنگ.
- 2474- امتعه: جمع متاع - کالاها.
- 2475- قدوم: رسیدن از سفر.
- 2476- سودا: داد و ستد - خرید و فروش - معامله - تجارت.
- 2477- مساهله: آسانگیری.
- 2478- فزع: ناله - فریاد - فغان.
- 2479- سیاست: مجازات - تنبیه - شکنجه.
- 2480- جزع: زاری - بیتابی.
- 2481- سودا: معامله - خرید و فروش.
- 2482- طالع منحوس: طالع شوم - بخت بد.
- 2483- غول: موجودی با قدی بلند و هیكلی ترسناک (اگر این موجودات افسانه‌ای و خیالی نباشند، یا از وحشیان صحرائشین‌اند یا از بدکاران جن (شیاطین جن) که به صورت موجودی به این شکل ظاهر می‌شوند و به انسانها آسیب می‌رسانند یا آنها را می‌ترسانند.
- 2484- مأوا: جایگاه - منزل.
- 2485- تعبیه کردن: جای دادن - قرار دادن.
- 2486- حيله: چاره.
- 2487- التماس: درخواست.
- 2488- نکاح: ازدواج.
- 2489- اشتباه قلمی مجلسی: افتاد و.
- 2490- مباشرت: همبستری.
- 2491- تهیه: تدارک.
- 2492- استغاثه: زاری - طلب کمک.
- 2493- تکذیب او نمودند: او را دروغگو دانستند - به او گفتند که دروغ می‌گویی.

- 2494- البته: حتما - بیگمان.
- 2495- حصه: بهره - سهم.
- 2496- دلالت: راهنمایی.
- 2497- محاکمه: داوری - قضاوت.
- 2498- ورع: پارسایی در حد پرهیز از شبهات چه رسد به محرّمات و مکروهات.
- 2499- رسول: فرستاده.
- 2500- اهل بیت: خانواده.
- 2501- فایز گردیدن: دست یافتن.
- 2502- تردد: رفت و آمد - آمد و شد - مراجعه.
- 2503- ابواب: درها.
- 2504- فلاح: رستگاری - رهایی - رسیدن به مقصود.
- 2505- مبین: روشن.
- 2506- بهایم: جمع بهیمه - چهارپایان.
- 2507- جل و علا: بزرگ است و بلندمرتبه است.
- 2508- زایل: برطرف شونده.
- 2509- فانی: نیست شونده - نابود شونده - ناپایدار - بی ثبات.
- 2510- منقضی شدن: سپری شدن - گذشتن.
- 2511- اقوال و افعال: گفته‌ها و کارها.
- 2512- بلاد: شهرها - سرزمینها - مناطق.
- 2513- شدت: سختی.
- 2514- محنت: رنج.
- 2515- سید: سرور - آقا.
- 2516- امرا: جمع امیر - امیران - فرماندهان - سرداران.
- 2517- اشراف: جمع شریف - بزرگان - بلندپایگان.
- 2518- باقی: ماندگار - پایدار.
- 2519- حسب: پیشینه - اصل.

- 2520- تمیز کردن: یافتن تفاوت.
- 2521- رعنائی: زیبایی.
- 2522- احصا: شمار.
- 2523- افاضه: بهره‌دهی - سرریز.
- 2524- نشئه: زندگی.
- 2525- اولی: نخستین.
- 2526- وسطی: میانی، وسطی.
- 2527- ابدان: جمع بدن - بدنها - تنها.
- 2528- اخری: آخری - نهایی.
- 2529- بلاد: سرزمین.
- 2530- سولابط: ناحیه‌ای در جنوب نپال و شمال بنارس فعلی که در آنجا شهر کهن کاپیلاواتسو قرار دارد. احتمالاً سولابط تغییر یافته سوبلاط و آن نیز عربی شده کاپیلاواتسو است. پدر بودا از شاهزادگان یا پادشاهان قبیله شاکیا در این منطقه بوده است.
- 2531- توقیر: بزرگداشت.
- 2532- تعظیم: احترام.
- 2533- مؤانست: صمیمیت.
- 2534- ربانی: منسوب به رب (پروردگار) - الهی.
- 2535- رسل: فرستادگان - پیامبران.
- 2536- ملکوت سماوات: باطن آسمانها - سلطنت آسمانها.
- 2537- نشئه باقی: زندگی ماندگار و پایدار.
- 2538- قرین: نزدیک - همنشین - یار.
- 2539- اکابر: جمع اکبر - بزرگان - بزرگتران.
- 2540- قطع کردن راه: سپری کردن راه - رفتن در راه.
- 2541- مرکب: حیوان سواری.
- 2542- ظلمت آباد: آبادی تاریک - کنایه از دنیا.
- 2543- منزل: مسافت بین دو توقفگاه در مسافرت.

2544- معاونت: یاری - کمک.

2545- حمیت: تعصب بیجا.

2546- صفات ذمیمه: ویژگیهای ناپسند اخلاقی و رفتاری.

2547- اشتباه قلمی مجلسی: حکم و طریقه.

2548- حکم طریفه: جمع حکمت طریف - حکمتهای نو، تازه و کمیاب.

2549- امثال وافیه: جمع مثل وافی - پند و مثل رسا و کافی.

2550- عقوبات: جمع عقوبت - کیفرها - مجازاتها.

2551- فوز: دستیابی.

2552- مثنوبات: جمع مثنوبه - ثوابها - پاداشها.

2553- هیولی و صورت: به عقیده فلاسفه (حکما) جهان از ماده اولیه‌ای تشکیل شده است که به آن هیولی می‌گویند. این ماده به صورتهای مختلف و اشکال گوناگون درآمده و عناصر مختلف طبیعی را تشکیل داده است. به این صورتهای و گونه‌های مختلف عناصر صورت گفته می‌شود.

2554- تضییع: ضایع کردن - تباه ساختن - تلف کردن.

2555- تحصیل: کسب - به دست آوردن.

2556- شقاوت: بدبختی.

2557- فلسفه (حکمت) و بدبختی ابدی: شک نیست در این که آموزش دین در برخی زمینه‌ها نیازمند برخی بحثهای فلسفی نیست. همچنین شک نیست در این که همچون هر دانش بشری، علوم فلسفی و حکمی در برخی موارد احتمالا خالی از خطا نیستند. نیز آن حکمتی را که خداوند در قرآن وصف نموده است نباید عین حکمت و فلسفه به معانی اصطلاحی آن دانست. اما اولاً نکات مشترکی میان حکمت به تعبیر قرآن و روایات و حکمت الهی (به تعبیر حکمای اسلامی) و علم اخلاق هست، ثانیاً این ادعا را که آگاهی از مسائلی مانند بحث درباره ماده اولیه عالم و عناصر موجود در جهان مایه بدبختی ابدی است باید به دیده تردید نگریست زیرا این بحثها همان مباحثی‌اند که در علوم فیزیک و شیمی بررسی می‌شوند اما به صورتی جزئی‌تر، و مسائل این دو علم در صورتهای کلی خود به فلسفه می‌پیوندند. در هر حال آگاهی از هستی و روابط میان اجزا و عناصر آن اگر در

برخی زمینه‌ها مورد نیاز برای سعادت اخروی نباشند، دست کم راه سعادت انسان متدین و هدفمند را نمی‌بندند.

2558- مبرا: پیراسته - پاک شده.

2559- منتفع: بهره‌مند.

2560- تسویلات: جمع تسویل - چیزهای آراسته برای فریب و گمراهی - اغواکردنها

- فریب دادن‌ها - گمراه کننده‌ها.

2561- استمتاع: برخورداری جستن - بهره‌گرفتن - برخورداری.

2562- شقاوت: بدبختی - نکبت.

2563- اشفاق: مهرورزی - دلسوزی.

2564- حيله: چاره.

2565- سودا: معامله.

2566- پسین: عصر.

2567- تخویف نمودن: ترسانیدن - بیم دادن.

2568- لمعات: جمع لمعه - لمعه‌ها - مقصود فصلهایی است از این کتاب که پیش از

این با عنوانهای لمعه اول، لمعه دوم و از این قبیل آمد.

2569- متمتع: بهره‌مند.

2570- مستلذات: جمع مستلذ - چیزهای دارای لذت.

2571- نماز تراویح: نام نمازی مستحب که خلیفه دوم - عمر - آن را ساخت و به

مردم توصیه کرد. نمازی است که در شبهای ماه مبارک رمضان می‌خوانند و دو روایت 8 و

20 رکعتی دارد. اهل سنت برای به جماعت خواندن آن اهمیتی بسیار قایل‌اند.

2572- مرأی: ریاکار.

2573- نفقه: مخارج زندگی.

2574- ریسمان وحدت: کمند وحدت - وسیله‌ای ساخته شده از طناب، ابریشم یا

تسمه چرمی که فقیران در گلو می‌انداختند یا دور کمر می‌بستند، یا در کمر و هر دو زانو

می‌انداختند و می‌نشستند - از علامتهای فقر.

2575- وزر و وبال: گناه و بارگران - سنگینی و نکبت.

- 2576- ارتکاب مناصب: عهده‌دار شدن مقامها و مسئولیتهای بزرگ حکومتی.
- 2577- ممر: محل گذران - گذرگاه - گذر.
- 2578- معاقب شدن: کیفر دیدن - جزا دیدن - مجازات شدن.
- 2579- تتبع: جست‌وجو - تحقیق - بررسی - پیجویی.
- 2580- منقاد: مطیع - فرمانبردار.
- 2581- مجلسی موفق شد در این باب کتابی به زبان فارسی بنویسد. این کتاب معروف، و مشهور به حلیه المتقین (به معنی: زیور پرهیزکاران) است که شامل آداب زندگی و فعالیت‌های حیات فردی، خانوادگی و اجتماعی انسان می‌شود.
- 2582- بخشی از آیات 213 سوره بقره (2) و 46 سوره نور (24).
- 2583- بخشی از آیه 98 و همه آیه 99 سوره حجر (15).
- 2584- متیقن: یقینی - به یقین دانسته شده.
- 2585- گنده: ضخیم - خشن - ارزانقیمت.
- 2586- ردیف کردن: به ترک خود سوار کردن، پشت سر خود سوار کردن.
- 2587- مواردی که آن حضرت برشمرده‌اند از آنهاست که افراد متکبر و ثروتمند از آنها عار داشته‌اند و نشانه اشرافیت و غرور بوده است.
- 2588- شرف: مقام.
- 2589- اشتباه مجلسی است: آغل درست است.
- 2590- ترجمه: مردم در خواب‌اند. آن‌گاه که مردند بیدار می‌شوند. (این سخن از امام حسین (ع) است.)
- 2591- به احسن وجوه: به بهترین گونه‌ها - به نیکوترین صورتها.
- 2592- بر وجه طاعت: به عنوان اطاعت - با نیت و به قصد عبادت خدا.
- 2593- عبدالله عباس: همان عبدالله بن عباس یا ابن عباس است که پیش از این توضیحی درباره وی آمد.
- 2594- دو سنگ: مقصود دو فلز است؛ یعنی درهم و دینار (سکه نقره و طلا) است که یکی از جنس نقره و دیگری از جنس طلاست و هر دو از مواد معدنی‌اند.
- 2595- مقصود عشق به شهوترانی است.

2596- امهات: جمع امهه - مهمترینها.

2597- بطالت: بیهودگی - بیفایدهگی.

2598- متعظ: پندگیرنده - پندپذیر.

2599- شعبه: شاخه.

2600- شجره منیه: درخت ممنوع - به شهادت آیاتی از قرآن که مربوط به بهستی است که آدم و همسرش در آن سکونت داشتند، و با توجه به روایاتی که درباره درخت ممنوع آمده است می‌توان نتیجه گرفت که منع آدم و حوا از این درخت نه به خاطر - العیاذبالله - بخل خداوند بوده است بلکه به خاطر این بوده است که این درخت نمود چیزی است که هنوز آدم لیاقت بهره‌گیری از آن را نداشته است. به عبارت دیگر مقام آدم هنوز به آنجا نرسیده بود که بتواند از آن درخت بهره گیرد. مثلاً همانند این که نوزاد شیرخوار را از غذاهای خاص بزرگسالان منع می‌کنند زیرا توان هضم آن را ندارد. بنابراین، آن درخت خاص موجوداتی برتر و فراتر از آدم بوده است. اما به شهادت عقل و نقل، موجودی بالاتر از انسان وجود ندارد. پس این درخت، ویژه انسانهایی فراتر از آدم بوده است. به گواهی آیات 30 - 34 سوره بقره (2) و با تعمق در این آیات، این انسانها همان موجوداتی هستند که آدم با شناخت نامها و مشخصات آنها بر همه فرشتگان برتری یافت و همه فرشتگان بر او سجده کردند. این انسانها هستند که غیب و پشت پرده آسمانها و زمین‌اند و آسمانها و زمین به وجود آنها وابسته‌اند. پس باید نزدیکترین موجودات به خدا باشند. اما برترین موجودات، برترین انسانهای برترین امتهایند که به شهادت تاریخ، پیامبر آخرین دین و جانشینان او هستند. بنابراین درختی این‌گونه در بهشت، ظهور مرتبتی است در این دنیا که انسانهای خاصی داشتند که به همان خاطر از همگان برتر شدند. دستیابی به جوار آنان و کسب لیاقت درک مرتبت آنان جز با تحمل مصائبی که در این دنیاست میسر نیست اما انسانها می‌خواهند که بدون تحمل مصائب و بدون گذار از دشواریها و سربلندی در آزمایشها به مراتب اولیای خدا دست پیدا کنند و این حرص است. نیز بدون توجه به آنچه آنها متحمل شده‌اند، از مرتبت بالای آنها ناخشنودند و این حسد است. همچنین می‌خواهند که چیزی را نه از راه طبیعی آن، بلکه از روشهای معصیت‌آمیز به دست آورند و این ظلم بر

خویش است چنان که اگر غذای خاص بزرگسالان را به نوزاد بخورانیم، او را به هلاکت انداخته و به او ستم کرده‌ایم.

2601- مقصود این است که انسان نباید با نداشتن لیاقت برای مدیریت کاری و سرپرستی و رهبری مردم، منصبی و مقامی را بپذیرد یا خود را در چنین موقعیتی قرار دهد؛ یا با وجود داشتن لیاقت، در دستگاه ظالمان وارد شود.

2602- سرداری: ریاست - رهبری.

2603- سفیان بن خالد: سفیان بن خالد الاسدی الکوفی از اصحاب و راویان حدیث امام صادق (ع).

2604- مسجود: مورد سجده - چیزی که برای خاطر و به سوی آن سجده کنند.

2605- جیفه: لاشه - مردار - جسد مرده که بو گرفته و گندیده شده باشد.

2606- ریم: چرکی که از زخم بیرون می‌آید.

2607- محق: حقدار - صاحب حق - کسی که حق با اوست.

2608- و خشم خود را... اشاره است به بخشی از آیه 134 سوره آل عمران (3).

2609- ائمه هرگاه بر منصب قدرت باشند، همانند ضعیفترین و فقیرترین مردمان لباس می‌پوشند، غذا می‌خورند و رفتار می‌کنند. در این حالت اگر زنبیل مایحتاج خانواده خود را در دست بگیرند و به خانه ببرند نیز در نگاه مردم تحت فرمان آنها ستایش‌انگیز خواهد بود. اما زمانی که به عنوان گروهی مخالف حکومت به ظاهر اسلامی مطرح‌اند و تبلیغات حاکمیت علیه آنهاست و مردم آنها را آن‌گونه که باید، نمی‌شناسند، باید خود ائمه و پیروان شاخص آن‌ها به گونه‌ای رفتار کنند که مردم شیعیان را انسانهایی آراسته، خوشپوش، منظم و مرتب، ثروتمند، عالم و فرزانه، اهل دانش و ادب و صاحب دیدگاههای برتر بشناسند و به آنها بگردند. به همین خاطر در چنین جامعه‌ای شیعیان باید از فعالیتها و رفتارهایی که در عرف جامعه آنها را خفیف نشان می‌دهد پرهیز کنند و دست به فعالیتها و رفتارهایی بزنند که مایه عزت مادی و معنوی آنها در چشم مردم است.

2610- خوره: بیماری جذام.

2611- حسب: شرف و بزرگی - اصل و تبار - افتخارات اجدادی.

2612- قرشی: اهل قبیله قریش (از قبایل بزرگ و صاحب افتخار عرب).

- 2613- در کار بودن: لازم بودن - ضروری بودن.
- 2614- شوط: گردش - دور.
- 2615- طواف نساء: طواف زنان - آخرین طواف حج (که با این طواف همبستری برای شخص بدون اشکال می شود وگرنه خیر).
- 2616- دیگر: دوباره.
- 2617- جودی: کوهی که کشتی نوح بر روی آن نشست. نام آن در آیه 44 سوره هود (11) آمده است.
- 2618- اراک: درختچه‌ای که میوه آن خاصیت دارویی دارد، از برگ آن شتران می‌خورند و از ریشه‌اش مسواک می‌ساختند.
- 2619- بنی ضمیره: نام یکی از قبایل عرب.
- 2620- ابریق: آبریز - ظرف لوله‌دار با دسته که در آن آب می‌ریختند و دست را می‌شستند.
- 2621- قنبر: عبدالله بن قفل (یا: وال) التمیمی غلام امیر مؤمنان علی (ع) که علاقه بسیاری به آن حضرت داشت.
- سرانجام نیز به امر حجاج بن یوسف ثقفی به شهادت رسید.
- 2622- محمد بن حنفیه: ابوالقاسم محمد فرزند امیر مؤمنان علی (ع) از خوله حنفیه. وی در زمان عمر متولد شد و به سن شصت و پنج سالگی در دوران عبدالملک بن مروان وفات کرد.
- 2623- دراهم: جمع درهم - سکه‌های طلا.
- 2624- سائل: درخواست کننده.
- 2625- امضاء: تأیید.
- 2626- تسلیم نمودن: واگذار کردن.
- 2627- پیراهن گنده سنبلانی: پیراهن ضخیم، خشن و بلندی که از شهری به نام سنبل یا سنبل در سرزمین روم می‌آوردند.
- 2628- کعب: استخوان پشت پا که بند کفش روی آن گره می‌خورد.

- 2629- بلندی آستین (بیش از سرانگشتان) و دامن جامه (به طوری که بر روی زمین کشیده شود) از نشانه‌های تفاخر و تکبر بوده است.
- 2630- اقطاع: بخشیدن زمین یا ملک از جانب خلیفه و سلطان به کسی برای این که از درآمد آن زندگی کند. به اقطاع گرفتن: برداشتن برای خود و متصرف شدن به منظور کسب درآمد و گذران زندگی، با استفاده از حق حاکمیت خود.
- 2631- سرخ و سفید: کنایه از طلا و نقره.
- 2632- اشتباه قلمی مجلسی است. بخرند صحیحتر است.
- 2633- مقصود زمان حیات مجلسی است.
- 2634- عمرو بن حریث: از اصحاب امیر مؤمنان علی (ع). عالمان رجال از وی با عنوانهای دشمن خدا و یاد کرده‌اند.
- 2635- فضه: کنیز و خدمتکار فاطمه زهرا (س). وی زنی فقیه بود و پس از درگذشت آن بانو در خدمت حضرت زینب (س) ماند. گویند دو بار ازدواج کرد، در کربلا حضور داشت و در سالیان آخر عمر جز به وسیله قرآن سخن نگفت و هرچه را می‌پرسیدند با قرآن پاسخ می‌داد.
- 2636- انبان: کیسه چرمی.
- 2637- سبوس: پوست و زبره گندم که آسیا نشده باشد و بتوان آن را از آرد نرم جدا کرد. رسم بوده است که مردمان فقیر آرد سبوسدار و نان سبوسدار مصرف می‌کرده‌اند و مردمان ثروتمند آرد سفید و نان سفید (بدون سبوس).
- 2638- همیان: کیسه.
- 2639- سوید بن غفله: سوید بن غفله (یا: از غفله) از اصحاب خاص امیر مؤمنان علی (ع) و نیز امام حسن مجتبی (ع) و از راویان موثق و مورد اعتماد حدیث.
- 2640- ردا: بالاپوش - لباس رو.
- 2641- عید اضحی: عید قربان.
- 2642- آیه 83 سوره قصص (28).
- 2643- ابراهیم بن العباس: از اصحاب جلیل‌القدر امام رضا (ع) و از راویان موثق و مورد اعتماد حدیث آن حضرت.

- 2644- مهتران: مأموران تربیت و نگهداری اسبها.
- 2645- محمد بن ابی‌عباد: ابوالحسین محمد بن ابی‌عباد از راویان حدیث امام رضا (ع).
- 2646- پلاس: گلیم خشن و ضخیم - گلیم بد و نامرغوب.
- 2647- گنده: ضخیم - خشن.
- 2648- انقیاد: فرمانبرداری - فروتنی.
- 2649- ممدوح: ستوده شده.
- 2650- فقر الی الله: نیازمندی به خدا (و احساس این نیاز). اشاره به آیه 15 سوره فاطر (35).
- 2651- فقر الی الناس: نیازمندی به مردم (و احساس این نیاز).
- 2652- تنک‌مایه: اندک‌مایه - کم‌بهره.
- 2653- فتنه: آزمایش.
- 2654- مثاب: دارای ثواب و پاداش.
- 2655- آیات 6 و 7 سوره علق (96).
- 2656- فقیر: مقصود خود مؤلف است.
- 2657- دیوانخانه: دفتر کار بزرگ یا محل کار وسیع مانند دادگستری.
- 2658- آبریز: مستراح.
- 2659- عشار: کسی که مالیات یک دهم از کالای تجاری مردم می‌گیرد.
- 2660- عشور: جمع عشر - یک دهم‌ها - یک دهم قیمت هر یک از کالاها.
- 2661- الحال: اصرار - پافشاری - درخواست با رازی و التماس.
- 2662- چرکین: در اینجا مقصود، جامه گرد و خاک آلود یا کهنه است؛ وگرنه چرک و کتیف بودن لباس برای فقیر و غنی ناپسند است.
- 2663- قرین: همنشین - یار.
- 2664- تدارک: جبران.
- 2665- مرحبا: آفرین - خوشامد.
- 2666- شعار: لباس زیر - آنچه پیوسته است به وجود کسی و با او انس و الفت دارد اما دیگران آن را نمی‌بینند و از آن آگاه نیستند.

- 2667- محمد بن الحسین خزاز: ابوالحسن محمد بن الحسین بن سفرجله الخزاز الکوفی
از اصحاب امام صادق (ع) و از راویان شاخص و موثق حدیث.
- 2668- لجام: دهنه - افسار.
- 2669- عذار: رخساره - چهره.
- 2670- کفاف: آن اندازه از روزی و غذا که انسان را بس باشد نه بیشتر.
- 2671- یعنی این طور نیست که به جای بدیهایشان از خوبیهایشان بکاهند.
- 2672- تفحص: کاوش - بررسی - جست و جو.
- 2673- چاشته: صبحانه.
- 2674- پسین: عصر.
- 2675- عفت: خویشنداری.
- 2676- آیه 20 سوره شوری (42).
- 2677- میامن: جمع میمنت - فرخندگیها.
- 2678- مدعا: مطلوب - آرزو - درخواست.
- 2679- مرئیان: ریاکاران.
- 2680- مشوب: آمیخته - آلوده.
- 2681- مطلب: درخواست - مطلوب.
- 2682- کشف سفلیات: ظهور اشیا، رخدادها و امور جهان زیرین (نه جهان ملکوت)
برای انسان و آگاهی انسان از آنها.
- 2683- انانیت: خودبینی - خودستایی - خویشتن بینی - کبر - غرور.
- 2684- مرعی داشتن: ملاحظه کردن - رعایت کردن.
- 2685- ملاصق: چسبیده - پیوسته.
- 2686- اختصاص: مخصوص بودن.
- 2687- سهل: کم - اندک.
- 2688- تخویف: بیم دهندگی - ایجاد بیم.
- 2689- رجا: امید.
- 2690- فایض: سرریز.

- 2691- احصا کردن: شماره کردن - شمردن.
- 2692- نفس ناطقه انسانی: بخشی از وجود انسان که وی را از حیوانات برتری می‌بخشد - نیروی اندیشه و تفکر.
- 2693- اشتباه مجلسی: انک.
- 2694- مناهی: نهی شده‌ها - محرمات - حرامها.
- 2695- فجور: گناه - تبهکاری - فسق - روگردانیدن از حق - برانگیخته شدن بر گناه.
- 2696- مقامهای سهل: جایگاههای پست - موارد پست - به عنوان لقلقه زبان و بدون تدبیر و تأمل.
- 2697- تعظیم: بزرگداشت.
- 2698- احوال: ترسها - چیزهای ترسناک.
- 2699- غسلین: این واژه یک بار در قرآن مجید آمده است (سوره حاقه (69): آیه 36). به معنی زردابه و چرک و خونی است که از بدن بیرون می‌آید و بر روی تن به راه می‌افتد. غذای بدکاران دوزخی است.
- 2700- ریم: چرک - چرکی که از زخم یا جراحت بیرون می‌آید.
- 2701- حدت: تندی - حرارت.
- 2702- نفس: خود.
- 2703- ابوالصلت هروی: ابوالصلت عبدالسلام بن صالح الخراسانی الهروی از اصحاب امام رضا (ع) و از راویان موثق احادیث آن حضرت. آرامگاه او در بیرون شهر مشهد معروف است.
- 2704- مخلد: جاودانه - همیشه ماندگار.
- 2705- مقصود زنانی است که به خاطر مشکلات و تنگناها و محدودیتهای اجتماعی و خانوادگی و آداب و رسوم قبایلی و فرهنگ حاکم بر محیط زیست خود از جست‌وجو و کسب دانش برای دریافت حقیقت دین بازمانده و طبیعتاً دین و مذهب آنها تابع فرهنگ، محیط، خانواده، پدر و همسرشان شده است.
- 2706- موقوف: وابسته.

- 2707- فساق: جمع فاسق - بدکاران - گناهکاران - تبهکاران.
- 2708- ضریع: گیاهی است به نام شبوق. این گیاه دارای خارهای بزرگ است. تا تر است شتر آن را می‌خورد و چون خشک شد از گیاهان سمی است و به آن ضریع گفته می‌شود. تلخ و بدبوست. از این واژه در آیه 6 سوره غاشیه (88) به عنوان ضریع خاصی نام برده شده است که غذای اهل دوزخ است. غذایی که نه سیر می‌کند و نه بر گوشت تن می‌افزاید.
- 2709- از این زنجیر در آیه 32 سوره حاقه (69) سخن به میان آمده است.
- 2710- عمرو بن ثابت: ظاهراً عمرو بن ابی المقدام است که از اصحاب امام باقر (ع) و راویان موثق احادیث آن حضرت به شمار می‌رود.
- 2711- حمیم: این واژه در بسیاری از آیات قرآن مجید آمده است. به معنی آب داغ و آب جوشان است و از آشامیدنیهایی است که به اهل جهنم می‌خورانند.
- 2712- زقوم: این واژه در آیات 62 سوره صافات (37)، 43 سوره دخان (44) و 52 سوره واقعه (56) آمده است. نام گیاهی است که میوه آن دارای پوسته‌ای سمی است. گیاهی که به تصریح قرآن در جهنم می‌روید و میوه آن دارای ظاهری ناخوشایند است نیز چنین نامیده شده است. از غذاهای جهنمیان است.
- 2713- این توصیفها برگرفته از آیات قرآن‌اند.
- 2714- گندگی: درشتی - زبری.
- 2715- ترجمه تفسیری از آیات 15 - 17 سوره ابراهیم (14).
- 2716- صدید: به معنی چرک و آب زخم آلوده به خون، چرک و خونابه‌ای خاص است که به دوزخیان می‌نوشانند. این واژه در آیه 16 سوره ابراهیم (14) آمده است.
- 2717- لظی: این واژه در آیه 15 سوره معارج (70) آمده است. به معنی شعله خالص و بی‌دود و زبانه آتش است.
- 2718- سقر: این واژه در آیه 48 سوره قمر (54) و آیات 26، 27 و 42 سوره مدثر (74) آمده و به معنی سوزاننده و تغییر دهنده رنگ پوست است.
- 2719- هاویه: این واژه در آیه 9 سوره قارعه (101) آمده و به معنی سقوط دهنده و کشنده از بالا به پایین است.

- 2720- فلق: این واژه در آیه 1 سوره فلق (113) آمده است. به معنی سپیده‌دم و سرخی سپیده‌دم و نیز دره، شکاف وسیع بین دو کوه و فضای بین دو تپه است.
- 2721- یورت: مسکن - منزل - اتاق.
- 2722- غساق: این واژه در آیات 57 سوره ص (38) و 25 سوره نبا (78) آمده است و به سرد سوزان، گندیده، چرک بدبو، چرکی که از زخم جاری می‌شود و آب کدر و کثیف گفته می‌شود.
- 2723- زاویه: کنج - گوشه - اتاق.
- 2724- درکات: جمع درک و درکه. واژه درک در آیه 145 سوره نساء (4) آمده و به معنی ته، قعر و عمیقترین قسمت یک گودال یا چاه است.
- 2725- جحیم: این واژه در آیاتی بسیار از قرآن کریم آمده و به معنی آتش بزرگ، آتش شدیدالاشتعال، آتش بر بالای آتش، آتش بزرگ در گودال بزرگ و مکان بسیار گرم است.
- 2726- دماغ: مغز.
- 2727- آیات 15 - 18 سوره معارج.
- 2728- عظام: جمع عظم - استخوانها.
- 2729- آیات 28 - 30 سوره مدثر (74).
- 2730- حطمه: این واژه در آیات 4 و 5 سوره همزه (104) آمده و به معنی شکننده و خردکننده است.
- 2731- یا: شرارها.
- 2732- کوشک: بنای مرتفع و عالی - قصر - کاخ - قلعه.
- 2733- سرمه: سنگ سولفور آهن یا نقره را که آن قدر می‌کوبند تا به صورت گرد درآید و به عنوان رنگ سیاه مژه و پلک بکشند.
- 2734- مهل: این واژه در آیه 29 سوره کهف (18) و آیاتی دیگر از قرآن مجید آمده است. به معنی آهن و مس گداخته و ذوب شده و ته مانده روغن زیتون است. از آشامیدنیهای دوزخیان است.
- 2735- بخشی از آیه 29 سوره کهف (18).

- 2736-سعیر: این واژه در آیاتی چند از قرآن از جمله آیه 4 سوره انسان (76) آمده و به معنی آتش افروخته و سوزان و زبانه آتش است.
- 2737- آیه 4 سوره انسان (76).
- 2738- جهنم: این واژه در آیاتی متعدد از قرآن کریم آمده است.
- 2739- صعودا: این واژه در آیه 17 سوره مدثر (74) آمده است. صعود به معنی گردنه است.
- 2740- اثاما: این واژه در آیه 68 سوره فرقان (25) آمده است. اثم به معنی عذاب، عقوبت و کیفر است.
- 2741- وادی: صحرا - بیابان.
- 2742- قذارت: پلیدی - نجسی.
- 2743- بخشی از آیه 258 سوره بقره (2).
- 2744- یهود: ممکن است یهود (دومین قاضی بنی اسرائیل) باشد که وصف او در باب سوم سفر داوران تورات آمده است یا کسی دیگر که دین یهود را تحریف کرده و در آن اختلاف انگیخته است.
- 2745- بولس: همان پولس رسول (یا: سن پل) است که از بزرگترین مروجان مسیحیت به شمار می‌رود. برخی از عقاید مسیحیت که مورد مخالفت اسلام است بر ساخته اوست. عقاید پولس در انجیل در ضمن نامه‌های وی که به رساله‌های پولس رسول شهرت دارند، آمده است.
- 2745- اعرابی: عرب بیابانگرد - عرب بیابانی - عربی که ایمان نیاورده است.
- 2746- منکر: ناخوشایند.
- 2747- تحیت: سلام، درود و خوشامد.
- 2748- یعنی: جا داشت که از او ترسیدی - ترسیدنت از وی بیجا نبود.
- 2749- به معنی صاحب و دارنده، نام دربان و نگهبان و مسئول دوزخ است. این نام در آیه 77 سوره زخرف (43) آمده است.
- 2750- خازن: نگهبان.
- 2751- والی: صاحب امر - متصدی - مسئول - فرمانروا.

- 2752- ساطع: بلند - پراکنده - منتشر.
- 2753- فی الحال: در همان زمان - بلافاصله.
- 2754- بخشی از آیه 19 سوره حج (22).
- 2755- بخشی از آیه 19 و تمام آیات 20 - 22 سوره حج (22).
- 2756- نقب: راه زیرزمینی - راه باریک زیر زمین - سوراخ زیر زمین.
- 2757- جبه: جامه گشاد و بلند که روی جامه‌های دیگر بپوشند.
- 2758- ترجمه تقریبی آیه 77 سوره زخرف (43).
- 2759- نعل: نعلین - دمپایی - کفش.
- 2760- استر: قاطر.
- 2761- آیات 10 و 11 سوره مؤمنون (23).
- 2762- سیاه سفید: خاکستری - دارای یک موی سفید و یک موی سیاه - به رنگ جوگندمی.
- 2763- مقضی: تمام شده - سپری شده.
- 2764- بخشی از آیه 40 سوره مریم (19).
- 2765- حدیقه: باغ - بوستان.
- 2766- جنه الخلد: بهشت جاودانگی - در آیه 15 سوره فرقان (25) سخنی از این بهشت به میان آمده است.
- 2767- اضعاف: چند برابر.
- 2768- ثیب: زنی که پیش از این شوهر داشته و شوهر خود را با طلاق یا مرگ از دست داده است - زنی که دوشیزه نیست.
- 2769- حورالعین: زنان سفید پوست درشت چشم - ترکیب حور عین به همین معنی در چند آیه قرآن آمده است.
- 2770- حله: جامه‌ای که همه بدن را بپوشاند.
- 2771- خالذات: جمع خالده - زنان جاودانه.
- 2772- صدیق: بسیار راستگو - تصدیق کننده پیامبر - آن که کردارش مطابق گفتارش باشد.

- 2773- کرامت: بخشندگی - دهش.
- 2774- اشتباه قلمی مجلسی: زبان.
- 2775- کلفت: سختی - رنج - مشقت.
- 2776- بخشی از آیه 35 سوره ق (50).
- 2777- روز مزید: روز زیادتیاها.
- 2778- تنزیه کردن: به پاکی ستودن.
- 2778- رشک: حسد (از این که همسرشان دارای همسرانی دیگر نیز هست).
- 2779- شمیم: بوی خوش.
- 2780- سوره سجده (32): آیه 17.
- 2781- طوبی: به معنی پاک، پاکیزه، نیکو، خوش، زندگانی خوش و حیات پاک و پاکیزه، نام درختی است در بهشت. این نام در آیه 29 سوره رعد (13) آمده است.
- 2782- کلاخ: کلاغ.
- 2783- حله: پوشاکی که همه بدن را بپوشاند.
- 2784- ابلق: سیاه و سفید - دورنگ.
- 2785- صلب: استخوان ستون فقرات پشت، جایی که نطفه در آن قرار دارد.
- 2786- صفیحه: صفحه یهن.
- 2787- خرجی: (اینجا): مصالح ساختمانی - مواد اولیه.
- 2788- عمود: ستون.
- 2789- غرفه: بالاخانه - اتاق - ذکر غرفه و غرفه‌های بهشتیان در برخی از آیات قرآن آمده است.
- 2790- آیه 20 سوره زمر (39).
- 2791- زبرجد: از سنگهای قیمتی شفاف به رنگ سبز مایل به زرد (سبز زیتونی).
- 2792- مشک: ماده‌ای بسیار معطر و قهوه‌ای رنگ و روغنی که از کیسه‌ای در زیر شکم آهوی سرزمین ختا (چین) خارج می‌شود.
- 2793- عنبر: ماده‌ای چرب و خوشبو و کدر و خاکستری رنگ و رگه‌دار که از روده یا معده ماهی عنبر گرفته می‌شود.

- 2794- کافور: ماده‌ای معطر و جامد که از برخی گیاهان مانند ریحان، بابونه یا درختهایی به همین نام استخراج می‌شود.
- 2795- مطرز: حاشیه‌دار - گل و بوته‌دار - دارای نقش و نگار.
- 2796- اکلیل: سرزند.
- 2797- مکمل: زیور داده - زینت یافته.
- 2798- شغل: کار.
- 2799- معانقه نمودن: دست به گردن یکدیگر انداختن و یکدیگر را در آغوش گرفتن.
- 2800- حاجب: پرده‌دار - دربان.
- 2801- قیم: متصدی - متولی.
- 2802- بخشی از آیه 23 و همه آیه 24 سوره رعد (13).
- 2803- آیه 20 سوره انسان (76).
- 2804- متسع: گسترده - وسیع.
- 2805- این جمله در بسیاری از آیات قرآن در وصف بهشتیان آمده است: از زیر پای آنها رودخانه‌ها روان است.
- 2806- تنعم کردن: در ناز و نعمت زیستن.
- 2807- نزاکت: پاکیزگی.
- 2808- مطرز: نقش و نگاردار - گل و بوته‌دار - حاشیه‌دار.
- 2809- ملون: رنگ آمیزی شده - رنگارنگ.
- 2810- طبیعتا باید اندازه اندام مؤمن نیز در بهشت حداقل در این حد باشد.
- 2811- جنت عدن: بهشت جاودانگی و ماندگاری - باغستانی که همیشه در آن می‌مانند - بهشتی که از آن بیرون نمی‌روند. در آیاتی بسیار از قرآن کریم سخن از این بهشت به میان آمده است.
- 2812- جنه الفردوس: باغ پردیس - باغ بزرگ که در آن همه میوه‌ها هست - بهشت فردوس - در آیات 107 سوره کهف (18) و 11 سوره مؤمنون (23) از این بهشت سخن به میان آمده است.

- 2813- جنت نعیم: باغ پر نعمت - بهشت عیش و شادکامی و نعمت فراوان. در آیاتی بسیار از قرآن کریم از این بهشت سخن به میان آمده است.
- 2814- جنه المأوی: باغی که در آن جای می‌گیرند و می‌مانند - بهشت آرامش - در آیات 19 سوره سجده (32) و 15 سوره نجم (53) ذکری از این بهشت شده است.
- 2815- بخشی از آیه 10 سوره یونس (10): پاک و پیراسته‌ای تو خداوندگارا از هر کاستی و بدی {کاستی و بدی}.
- 2816- بخشی از آیه 10 سوره یونس (10).
- 2817- بخشی از آیه 10 سوره یونس (10).
- 2818- آیه 70 سوره الرحمن (55): در آن {باغ}ها زنان گزیده نیکو و زیبا هستند.
- 2819- آیه 72 سوره الرحمن (55): سیه چشمانی دور از چشم بیگانگان در سراپرده‌ها هستند.
- 2820- مرجان: مقصود مرجان سرخ است. از جانوران دریایی است که آن را در جواهر سازی برای ساختن زینت‌آلات و اشیای گرانبها به کار می‌برند.
- 2821- ساق: ساقه - تنه.
- 2822- قباح: منظر: زشتی چهره و ناخوشایندی اندام.
- 2823- ثقل: تفاله.
- 2824- عبدالله بن علی: ظاهرا عبدالله بن علی بن ابی رافع، کاتب پیامبر اکرم (ص) است.
- 2825- لنگ: لنگه.
- 2826- جزع: بیتابی - بیصبری.
- 2827- شریف و وضع: بلندمرتبه و پست (از نظر مقام دنیوی).
- 2828- موطن: جایگاه.
- 2829- احوال: ترسها - چیزهای ترسناک.
- 2830- بها: زیبایی - روشنی.
- 2831- حقد: کینه، خشم و دشمنی در دل.
- 2832- بعضی: یکی.

- 2833- یونس شیبانی: از اصحاب امام صادق (ع) و از راویان موثق حدیث آن حضرت.
- 2834- مداعبه: شوخی - مزاح.
- 2835- مطایبه: خوش طبعی - بذله‌گویی - مزاح - شوخی.
- 2836- کسل: سستی - کاهلی - بیحالی - تنبلی.
- 2837- ضجر: ناله کردن - بیقراری - تنگدلی.
- 2838- اشتباه مجلسی: يرجع.
- 2839- اشتباه مجلسی: فیکون.
- 2840- اشتباه مجلسی: أحقر.
- 2841- ارباب عزت: صاحبمنصبان - آنها که دارای مقامی دنیایی یا مالی بسیار هستند.
- 2842- ارفع: برترین - بلندپایه ترین - بلندقدرترین.
- 2843- بی دخل: بی ارتباط - بدون توان دخالت.
- 2844- سهل: کوچک - حقیر.
- 2845- معجز نظام: آنچه شیوه تنظیم آن معجزه است - آنچه محتوای آن اعجاز است.
- 2846- سلطنت: قدرت - حکومت.
- 2847- فیروزی: پیروزی.
- 2848- بخشی از آیه 54 سوره مائده (5).
- 2849- والله یعلم: و خداوند {است که} می‌داند.
- 2850- عرض: عرضه.
- 2851- ازاله: از میان بردن - برطرف کردن - دور کردن - راندن - محو کردن - نابود کردن.
- 2852- انابه: بازگشت به سوی خدا - توبه - پشیمانی.
- 2853- ممات: مرگ.
- 2854- معاینه: عینا - روبه‌رو.
- 2855- ساعت: زمان - فاصله زمانی - بخشی از شبانه‌روز - بخشی از زمان.
- 2856- حمد کردن: ستودن.

- 2857- موقف: ایستادنگاه - ایستگاه - توقفگاه.
- 2858- شعار: لباس زیر - آنچه انسان همیشه با خود دارد و از چشم دیگران پنهان است.
- 2859- جوف: اندرون - شکم.
- 2860- سیدالانام: سرور و سالار مردمان، خلاق و آفریدگان - حضرت رسول اکرم (ص).
- 2861- اشتباه مجلسی: ان الله.
- 2862- بخشی از آیه 53 سوره احزاب (33).
- 2863- تنگ بودن رو: کم بودن رو - کمرویی.
- 2864- فضلات: جمع فضله - مدفوعها - باقیمانده‌های غذا که از روده خارج می‌شود.
- 2865- خلوت: رفتن به بیت‌الخلا.
- 2866- تقنیع: پوشاندن سر و صورت.
- 2867- دماغ: مغز.
- 2868- روح حیوانی: به اصطلاح فلاسفه قدیم بخار لطیف شفاف است که منبع آن بطن چپ قلب است و زنده بودن تن وابسته به آن است. این روح مشترک میان انسان و حیوانات است و مایه پدید آمدن ویژگیهایی است که هم انسان دارای آن است هم حیوان؛ مانند: زنده بودن، نفس کشیدن، غذا خوردن، تحرک، دفع دشمن و....
- 2869- به همان معنی که مؤلف در بخش مربوط به خود آورد.
- 2870- نجم: نجم به اعین از اصحاب امام صادق (ع) و از راویانی که مدح آنها در زبان آن حضرت آمده است.
- 2871- تلبیه گفتن: لیبیک گفتن.
- 2872- بخشی از آیه 114 سوره هود (11).
- 2873- آیه 23 سوره فرقان (25).
- 2874- هبا: گرد و غبار پراکنده - پراکنده و بر باد هوا مانند گرد و غبار.
- 2875- متحقق شود: تحقق یابد.
- 2876- خلود: جاودانگی.

- 2877- فجاءه: ناگهانی.
- 2878- فراش: بستر.
- 2879- عاق: آزار دهنده پدر و مادر - نافرمان نسبت به پدر و مادر.
- 2880- اغلام: عمل زشت شهوت آمیز مرد با مرد - همجنسبازی.
- 2881- متأذی: در آزار - در حالت اذیت.
- 2882- حبط نمودن: باطل کردن - بی اثر ساختن.
- 2883- رگ: مقصود عصب است که درد را حس می کند.
- 2884- تتبع: پیجویی - تجسس.
- 2885- ریم: چرکی که از زخم بیرون می آید.
- 2886- مقصود نگاه از روی شهوت است و گرنه نگاه کردن مرد و زن نامحرم به چهره یکدیگر اگر نگاه عادی باشد و به قصد چشمچرانی نباشد اشکال ندارد. نگاه کنید به کتاب مسئله حجاب اثر شهید مرتضی مطهری.
- 2887- فراش: بستر.
- 2888- اغلام: همجنسبازی.
- 2889- جسر: پل.
- 2890- دبر: پشت - عقب.
- 2891- استبرق: پارچه ابریشمی ضخیم - این واژه در آیه 54 سوره الرحمن (55) به عنوان یکی از چیزهایی که مؤمنان بر آن تکیه می دهند آمده است.
- 2892- مساحقه: همجنسبازی زن با زن.
- 2893- جوف: اندرون - داخل - شکم.
- 2894- لجام: لگام - افسار.
- 2895- فرج: آلت تناسلی.
- 2896- متعه: ازدواج موقت - ازدواج غیردائم - نوعی ازدواج موقت که تنها به منظور بهره گیری جنسی صورت می پذیرد و تعهدات چندانی برای زن و مرد پدید نمی آورد.
- 2897- ملک: مالک شدن با خرید (که کنیز به این وسیله برای خریدار حلال می شود).
- 2898- تحلیل: حلال کردن - حلال کردن صاحب کنیز او را برای دیگری.

- 2899- وطنی: همبستری و آمیزش جنسی مرد با زن.
- 2900- ساده: بدون ریش.
- 2901- مزلف: دارای زلف و موی آراسته.
- 2902- عشق مجاز: عشق غیرحقیقی - عشق به چیزهای بی ارزش این جهان
- 2903- مورث: باعث.
- 2904- آیه 131 سوره طه (20).
- 2905- ممتع: بهره مند - برخوردار.
- 2906- بهجت: شادمانی - سرور - خرمی - تازگی - شادابی - خوبی.
- 2907- متمتع: برخوردار - بهره مند.
- 2908- به آنها محیط است: آنها را در برگرفته است.
- 2909- تنویر: روشنگری - روشن کردن.
- 2910- نجم: ستاره - اختر.
- 2911- فرایض و سنن: واجبها و مستحبات.
- 2912- آیه 60 سوره غافر (40).
- 2913- آیه 186 سوره بقره (2).
- 2914- سؤال: درخواست.
- 2915- میسر بن عبدالعزیز: از اصحاب امامان باقر (ع) و صادق (ع) و از راویان موثق احادیث آنان.
- 2916- فضل: فزونبخشی - بخشش بیش از حد عدالت و فراتر از لیاقت - روزی - بخششها، نعمتها، لطفها و عطیه‌های مادی مورد نیاز برای زندگی این جهان.
- 2917- حربه: سلاح.
- 2918- عمود: ستون - ستون خیمه (که چادر و میخها و دیگر چیزهای نگهدارنده خیمه وابسته به ایستادگی آن است).
- 2919- فیروزی: دستیابی - رسیدن به مقصود و خواسته.
- 2920- انابت: انابه - بازگشتن به سوی خدا - توبه - زاری - پشیمانی.
- 2921- قاضی الحاجات: برآورنده درخواستها و نیازها.

- 2922- سیاست: تنبیه - مجازات.
- 2923- اهتمام: همت گماشتن - کوشش.
- 2924- شداید: جمع شدت و شدید - سختیها - دشواریها.
- 2925- ملازمت: همراهی.
- 2926- شدت: سختی - تنگی - دشواری.
- 2927- رخا: آسانی - آسایش - راحت.
- 2928- مرضی: مورد رضایت - مورد پسند.
- 2929- صفات ذمیمه: جمع صفت ذمیم - ویژگیهای ناپسند.
- 2930- عقاب: کیفر - مجازات.
- 2931- فزع: ترس - بیم - هراس.
- 2932- مضمون بخشی از آیه 60 سوره غافر (40).
- 2933- مناهی: جمع منهی - نهی شدهها - ممنوعها - محرمات و مکروهات.
- 2934- بخشی از آیه 40 سوره بقره (2).
- 2935- نوف بکالی: از اصحاب خاص امیر مؤمنان (ع) که از زاهدان و عابدان زمان خود بود. وی از راویان موثق احادیث آن حضرت است.
- 2936- دیدههای خاشع: چشمهایی که از فروتنی و شرم به زیر افکنده شدهاند.
- 2937- مظلمه: آنچه به ظلم و ستم از کسی گرفته شده باشد - ظلم و ستم به دیگران.
- 2938- ذمه: عهده.
- 2939- فاعل و قابل: انجام دهنده کار و پذیرنده کار - فیض دهنده و فیض گیرنده.
- 2940- استفاضه: فیض پذیری - بهره‌گیری از فیض و بخشش و لطف و مرحمت.
- 2941- متوقع او: آنچه مورد توقع و انتظار اوست.
- 2942- تنگی حوصله: کمی ظرفیت - کم‌جنبگی.
- 2943- مبالغه: کوشش بسیار - زیاده‌روی.
- 2944- الحاح: اصرار - پافشاری.
- 2945- استعجال کردن: چیزی را به شتاب و پیش از موعد مقرر خواستن - شتابزدگی.
- 2946- اظهار نمودن: آشکارا بیان کردن - به گوش و دید دیگران رساندن.

- 2947- علانیه: آشکارا.
- 2948- فوز: بهره‌مندی - بهره‌گیری.
- 2949- عزیز: توانمند - آن که مغلوب نمی‌شود.
- 2950- جبار: مسلط - چیره - قادر - توانا - اصلاحگر قدرتمند.
- 2951- مظنه: مورد گمان - دارای احتمال زیاد.
- 2952- دخیل: دارای تأثیر.
- 2953- پیشین: ظهر - نیمروز.
- 2954- نماز وتر: یک رکعت نمازی که در انتهای یازده رکعت نماز شب خوانده می‌شود. مقصود در قنوت این نماز است.
- 2955- سحر: بخشی از شب پیش از وقت نماز صبح.
- 2956- زوال شمس: وقتی که خورشید از وسط آسمان به سمت غرب می‌رود - وقت ظهر.
- 2957- نصف شب: در اینجا مقصود نیمی از فاصله زمانی میان غروب آفتاب تا طلوع آفتاب است که 12 ساعت پس از اذان ظهر می‌شود.
- 2958- سدس: یک ششم.
- 2959- محجوب: پنهان - در پرده.
- 2960- داعی: دعوت کننده.
- 2961- دخیل: مؤثر.
- 2962- امام: امام جمعه.
- 2963- زوال: ظهر.
- 2964- مذلت: خردی و کوچکی و ضعف و ناتوانی (در برابر خدا).
- 2965- رقت: دلشکستگی - حالتی که احساس گریه برای انسان پدید می‌آید.
- 2966- قشعیریه: لرزه - لرزش.
- 2967- خایف: ترسان - بیمناک.
- 2968- مقصود مقدار اشک است.
- 2969- تضرع: زاری از سر خواری و فروتنی.

- 2970- سیابه: انگشت کنار شست.
- 2971- اصحاب یمین: دست راستیان - سعادت‌مندی که در بهشت جای دارند - نام این گروه در آیه 27 سوره واقعه (56) آمده و اطلاعاتی از آنها در آیات بعد ارائه شده است.
- 2972- تبتل: از جهان و جهانیان بریدن و روی و پناه به سوی خدا آوردن. این کار در آیه 8 سوره مزمل (73) توصیه شده است.
- 2973- انقطاع: گسستن و بریدن از هرچه جز خداست.
- 2974- ابرام: اصرار - پافشاری.
- 2975- فراز کردن: بالا بردن.
- 2976- تکرار رو اشتباه مؤلف است.
- 2977- ممکنات: عالم آفرینش - آفریدگان - آنها که وجودشان وابسته به خداست.
- 2978- یساول: نگهبان چماق به دستی که بر در کاخ پادشاه می‌ایستاد.
- 2979- اکمل: کاملتر - کاملترین.
- 2980- اشاره به آیات 5 - 6 سوره فاتحه (1) که درخواست به صورت جمع است.
- 2981- ابراهیم بن هاشم: ابواسحاق ابراهیم بن هاشم القمی از اصحاب امام رضا (ع) و از کسانی که دلیلی برای رد روایت وی نیست.
- 2982- عبدالله بن جندب: عبدالله بن جندب البجلی از اصحاب امامان صادق (ع)، کاظم (ع) و رضا (ع) و از راویان موقر احادیث امامان کاظم و رضا علیهما السلام. وی مردی عابد، پرهیزکار و مورد اعتماد این دو امام و نماینده آنان بود.
- 2983- وقوف: بخشی از اعمال حج که ماندن در صحرای عرفات و مشعر است و شامل دعا و نیایش نیز می‌شود.
- 2984- محقق: حتمی - بی تردید.
- 2985- مضمون: ضمانت شده.
- 2986- فضل: برتری.
- 2987- مطلب: درخواست.

- 2988- امام‌الحاجه: آنچه پیش از بیان درخواست از کسی بیان می‌کنند از ستایش و مدح و ثنای او.
- 2989- ضبط همه نسخه‌ها از معانی است. بنابراین دستخط مجلسی چنین بوده است که هم می‌تواند ارمغانی باشد با سهو در جابه‌جایی نقطه و هم از معانی که به معنی از مفاهیم و مضامین که در سخن می‌آید است.
- 2990- حسن طلب: طلب کردن چیزی از کسی با سخنان و کلمات زیبا، شیوا و دل‌انگیز به گونه‌ای که در وی تأثیر کند و صورت اصرار و پافشاری نداشته باشد.
- 2991- ترجمه: سپاس و ستایش از آن خداوند است. این جمله در آیاتی بسیار از قرآن کریم آمده است.
- 2992- شفاعت کبری: شفاعت بزرگ - این که چهارده معصوم از آغاز تا انتهای آفرینش واسطه فیض خداوند به جمیع مخلوقات‌اند. مؤلف نکته‌ای ادبی در این باره و درباره علت صلوات بر آنها در بخش مربوط به کشتی نجات بودن اهل بیت آورده است.
- 2993- شرح صحیفه کامله: کتابی از ملا محمد باقر مجلسی (مؤلف این کتاب) در شرح صحیفه کامله سجادیه (که شامل ادعیه امام زین‌العابدین (ع) است).
- 2994- محبوب: پنهان - در پرده - پوشیده.
- 2995- نفاق: دورویی - دودلی در دین - تردید در عقیده دینی.
- 2996- ترجمه: ای پروردگار من! بر محمد و خاندان محمد درود و رحمت فرست.
- 2997- صباح بن سیابه: از اصحاب امام صادق (ع) و از راویان موثق حدیث آن حضرت.
- 2998- ترجمه: خداوندا! بر محمد و خاندان محمد درود و رحمت فرست.
- 2999- یا: لوحه‌های.
- 3000- سنت مؤکد: مستحب مؤکد.
- 3001- ترجمه: خداوندا بر محمد و خاندان محمد، آن جانشینان پسندیده با برترین درودهایت درود فرست و با برترین برکتهایت به آنان برکت بخش. و سلام و درود و رحمت و برکات خداوند بر او و آنان باد.
- 3002- حسنه: کار نیک - ثواب.

- 3003- ساطع: درخشان.
- 3004- ترجمه: و سلام و درود و رحمت و برکات خداوند بر او و آنان و بر جانها و تنهایشان باد.
- 3005- خلیل: دوست - دوستدار.
- 3006- ترجمه: درود خداوند و درود فرشتگانش و پیامبرانش و فرستادگانش و همه آفریدگانش بر محمد و خاندان محمد، و سلام و درود رحمت خداوند و برکاتش و بر او و آنان باد!
- 3007- سپاس و ستایش خداوند را که پروردگار جهانیان است و سلام و درود خداوند بر محمد و اهل بیتش باد!
- 3008- لبیک... و سعیدیک: ندای تو را پاسخ می‌گویم و تو را بسی یاری می‌کنم.
- 3009- لا لبیک و لا سعیدیک: پاسخی به ندای تو نمی‌گویم و یاریت نمی‌کنم.
- 3010- عترت: خاندان - فرزندان - مقصود از عترت پیامبر، فرزندان اویند از سوی حضرت فاطمه (س) به همراه فاطمه.
- 3011- حجاب: پرده - پوشش.
- 3012- مالک جهنی: مالک بن اعین الجهنی الکوفی از اصحاب امامان باقر (ع) و صادق (ع) و از راویان حدیث آنان.
- 3013- خلف: عمل برخلاف وعده.
- 3014- منوط: وابسته.
- 3015- قاتل: کشنده.
- 3016- انسب: شایسته‌تر - مناسبتر.
- 3017- سؤال: درخواست.
- 3018- محتمله: مؤنث محتمل - دارای احتمال.
- 3019- ریوند: نوعی ریواس که ریشه و برگهای آن خاصیت طبی دارد. یکی از خاصیت‌های آن ایجاد لینت مزاج است.
- 3020- سحق: کوبیدن - نرم کردن.

- 3021- تریاک: شیره گیاه خشخاش که از مواد مخدر معروف است و در پزشکی کاربردهای بسیار دارد. خوردن آن ایجاد یبوست می‌کند
- 3022- منافی: برطرف کننده - ضد.
- 3023- اهتمام: کوشش.
- 3024- تقدیم: مقدم داشتن.
- 3025- رخا: آسایش - آسانی.
- 3026- معارضه: مقابله به مثل - ستیز - دشمنی.
- 3027- صله: پیوند - برقراری ارتباط.
- 3028- بخشی از آیه 186 سوره بقره (2).
- 3029- بخشی از آیه 53 سوره زمر (39).
- 3030- بخشی از آیه 268 سوره بقره (2).
- 3031- خلیل الرحمن: دوست خداوند رحمن - دوست خداوند دارای مهر و بخشش بسیار و گسترده.
- 3032- شبر: وجب.
- 3033- معانقه: دست در گردن یکدیگر انداختن - یکدیگر را در آغوش کشیدن.
- 3034- مصافحه: دست دادن - دست در دست یکدیگر گذاشتن.
- 3035- اضعاف مضاعفه: چندین برابر.
- 3036- بر وجه اکمل: به کاملترین وجه - به کاملترین صورت.
- 3037- فلس: پشیز - پول سیاه - کم ارزشترین واحد پول.
- 3038- تومان: ده هزار دینار - ده هزار سکه طلا.
- 3039- اضعاف: چند برابر.
- 3040- مطالب خسیسه: جمع مطلب خسیس - درخواستهای پست - درخواستهای کوچک.
- 3041- بی عد و احصا: غیرقابل شمارش و محاسبه.
- 3042- جهول: بسیار جاهل و نادان - این واژه به عنوان صفتی برای انسان در آیه 72 سوره احزاب (33) به کار رفته است.

- 3043- شهباز: نوعی باز زیبا، قوی، خوش اندام و اغلب سفید که آن را برای شکار حیوانات دیگر اهلی می‌کنند. رسم بوده است که پادشاهان و بزرگان و شکارچیان آن را بر روی دست نگه می‌داشته و در هنگام شکار پرواز می‌داده‌اند.
- 3044- جوز: گردو.
- 3045- مویز: انگور سیاه خشک شده - کشمش سیاه.
- 3046- سیاست: تنبیه.
- 3047- عدیم‌الشعور: بی‌شعور - فاقد درک و فهم.
- 3048- خیل: گروه اسبان - گروه سواران که به همراه صاحبان منصب به راه می‌افتادند.
- 3049- حشم: خویشان و کسان و خدمتکاران و بندگان.
- 3050- ترجمه: انسان در برابر پروردگارش بسیار ناسپاس است (برگرفته از برخی آیات قرآن کریم).
- 3051- جبار: قاهر - مسلط - از صفات خداوند.
- 3052- التفات: توجه.
- 3053- مشافهه: گفت‌وگوی رو در رو.
- 3054- یعنی به جای ایشان و در غیاب ایشان نیکو به خانواده آنها رسیدگی کنید.
- 3055- یعنی بالا می‌رود و مورد قبول خداوند قرار می‌گیرد.
- 3056- عاق: آزاردهنده - رنجاننده - مورد نفرت.
- 3057- مواسات: یاری - یاری مالی.
- 3058- مجلسی چنین اعرابگذاری کرده و همین درست است زیرا جمع و مفرد ولد یکسان است و صورت دیگر جمع آن - وُلد - کمتر مرسوم است (به کتب لغت مراجعه شود).
- 3059- مفاد: مفهوم - محتوا - مضمون.
- 3060- معمور: آباد.
- 3061- قتال: جنگ - مبارزه.
- 3062- اخفا: مخفی کردن - پنهان کردن.
- 3063- انس: انسان.

- 3064 - واویلاه: ای وای!
- 3065 - علانیه: آشکارا.
- 3066 - سنت: مستحب.
- 3067 - سمعه: انجام دادن کاری به خاطر آن که دیگران بشنوند (و او را تحسین کنند).
- 3068 - تدارک: جبران کمبود.
- 3069 - قاضی الحاجات: (بخوانید: قاض الحاجات) برآورنده درخواستها.
- 3070 - آیه 6 سوره مزمل (73).
- 3071 - متعبد: عبادتگر - عابد.
- 3072 - دأب: عادت.
- 3073 - مزید: افزونی - زیادی.
- 3074 - قوت: خوردگی - غذا - روزی.
- 3075 - متعرض شدن: در معرض قرار گرفتن.
- 3076 - ذقن: چانه.
- 3077 - بخشی از آیه 114 سوره هود (11).
- 3078 - احصا: شمارش - محاسبه.
- 3079 - سید: آقا - سرور - کنایه از خداوند.
- 3080 - راز گفتن: سخن گفتن پنهانی.
- 3081 - بطالون: جمع بطل - بیکارگان - بیهوده‌گویان - آنها که به کارهای غیرمفید می‌پردازند.
- 3082 - تهجد کردن: بیدار شدن در شب برای عبادت - شب زنده‌داری.
- 3083 - خلیل: دوست.
- 3084 - نماز وتر: یک رکعت نماز که در پایان یازده رکعت نماز شب خوانده می‌شود.
- 3085 - بن: ریشه.
- 3086 - مرغ: چمن - سبزه - علف.
- 3087 - قبه: محلی که سقفی گنبد مانند بر روی آن باشد - محل زندگی - هر قطعه از قطعه‌های زمین.

- 3088- فایز: رها شده - رهایی یافته - رستگار - پیروزمند.
- 3089- عالج: نام بیابانی که از یک سو به حدود یمامه و از سوی دیگر به حدود نجد در عربستان می‌رسد. به قولی این بیابان اکثر سرزمین عربستان را در بر گرفته است.
- 3090- احد: نام کوهی در پشت مدینه به طرف مکه که جنگ معروف به همین نام در آنجا رخ داد.
- 3091- برات: سند - حواله - نوشته‌ای که حاکی از تأیید یا تضمین چیزی باشد.
- 3092- احوال: جمع قول - چیزهای ترسناک.
- 3093- والد فقیر: پدر من {که} نیازمند {رحمت خداوندم}.
- 3094- تحصیل نمودن: به دست آوردن - تهیه کردن.
- 3095- اشتباه قلمی مجلسی: بک.
- 3096- بقعه: قطعه زمین.
- 3097- پسین: عصر.
- 3098- پیشینی: پیشانی.
- 3099- تفضیل دادن: برتری دادن.
- 3100- متلبس به حمد اوست: سپاس و ستایش او مانند جامه به همراه اوست و به او متصل است و از وی جدا نمی‌شود.
- 3101- آیه 44 سوره اسراء (17).
- 3102- تقدیر: پنهان بودن چیزی در کلام (بدون آشکار بودن آن در الفاظ).
- 3103- تفریق کردن: پراکنده کردن.
- 3104- بخشی از چندین آیه قرآن کریم.
- 3105- بخشی از چندین آیه قرآن کریم.
- 3106- آیات 90 - 91 سوره مریم (19).
- 3107- شناخت: زشتی - بدی.
- 3108- ترجمه آیات 90 - 93 سوره مریم (19).
- 3109- شنیعه: مؤنث شنیع - زشت.

- 3110- عزیر: عزرا از انبیای بنی اسرائیل که در قرن پنجم پیش از میلاد می‌زیست و خدماتی بسیار به دین یهود کرد.
- 3111- ترجمه: خداوند از آنچه ستمگران می‌گویند بسی بالاتر و والاتر است.
- 3112- کنیسه: معبد یهودیان یا مسیحیان.
- 3113- بساتین: جمع بستان - بوستانها - باغهای گل - باغها.
- 3114- آیات 24 - 25 سوره ابراهیم (14).
- 3115- ترجمه آیات 24 - 26 سوره ابراهیم (14).
- 3116- تشکیکات: جمع تشکیک - تردیدورزیها - شک‌آفرینیها - شک آوردنها - در شک و گمان انداختنها.
- 3117- تسویلات: جمع تسویل - گمراهسازیها - به گمراهی افکندنها - آرایش دادنها برای فریب و گمراهی.
- 3118- شغله: خرمن.
- 3119- مضمحل: نیست و نابود - پراکنده - از میان رفته.
- 3120- مجاز شایع: معنی غیرحقیقی برای کلمه یا عبارت، به گونه‌ای که آن قدر به کار رفته باشد که به حد معنی حقیقی رسیده باشد و معنی حقیقی آن به ذهن شنونده متبادر نشود (یعنی بلافاصله پس از شنیدن آن، همین معنی مجازی در ذهن بیاید).
- 3121- تأویل: برگرداندن معنی از معنی ظاهر.
- 3122- اقرب: نزدیکتر.
- 3123- بخشی از آیات 91 سوره انعام (6) و 67 سوره زمر (39).
- 3124- راز: سخن پنهانی.
- 3125- بخشی از آیه 7 سوره حشر (59).
- 3126- مضمون چندین آیه قرآن.
- 3127- مفوض گردانیدن: تفویض کردن - واگذار کردن.
- 3128- مصافحه کردن: دست در دست هم نهادن - با یکدیگر دست دادن.
- 3129- محض: خالص.
- 3130- سؤال: پرسش - احوالپرسی - پرس‌وجو از احوال یکدیگر.

- 3131- آیه 18 سوره ق (50).
- 3132- اجلال: بزرگداشت.
- 3133- عالم السر و الخفیات: دانای رازها و نهانها - از صفات خداوند متعال.
- 3134- مهابت: شکوه - عظمت - ترسی که از احساس شکوه و عظمت چیزی در دل پدید می‌آید.
- 3135- خواص: اصحاب خاص - اصحاب برگزیده.
- 3136- ملک مقرب: فرشته نزدیک (تر از فرشتگان دیگر به خداوند).
- 3137- گوگرد احمر: گوگرد سرخ.
- 3138- وقار: حالت آرامش و پرهیز از عجله و شتاب و قضاوت سریع.
- 3139- فتنه: اختلاف، درگیری و رخدادی که در آن حق و باطل معلوم نیست یا هریک از طرفهای دعوا آمیزه‌ای از حق و باطل اند.
- 3140- وزر: بار گناه و خطا.
- 3141- تعب: رنج - زحمت.
- 3142- رفق: نرمی - مدارا - مهربانی - لطف - رفتار نرم، ملایم و لطف‌آمیز.
- 3143- احصا: محاسبه.
- 3144- ورع: پرهیز از شبهات و مکروهات، چه رسد به محرمات.
- 3145- مکروهات: حوادث و چیزهای ناخوشایند.
- 3146- تعبیر: سرزنش.
- 3147- جزع: ناشکیبایی - بیتابی - ناله و زاری - اظهار اندوه و دل‌تنگی.
- 3148- شفقت: مهربانی - دلسوزی.
- 3149- خلف: عمل بر خلاف وعده.
- 3150- راهب: ترسان - ترسنده.
- 3151- متعبد: عبادت کننده.
- 3152- متأذی: آزار دیده.
- 3153- منقاد: مطیع - رام.
- 3154- خلیل: دوست.

- 3155- احیا: زنده نگه داشتن.
- 3156- خلطه: آمیزش - معاشرت.
- 3157- دعوا: ادعا.
- 3158- اشتباه قلمی مجلسی: نمایند.
- 3159- رنگ شکسته: کسی که آب و رنگ و طراوت پوستش از میان رفته است.
- 3160- عقاب: کیفر - مجازات.
- 3161- هیئت: شکل ظاهری - سر و وضع.
- 3162- خاشع: رو به پایین به خاطر فروتنی.
- 3163- نهج: روش.
- 3164- اولوالامر: جمع ذوالامر - صاحبان امر و فرمان - آنها که حق دارند فرمان بدهند - صاحبان حکم و فرمان - فرمانروایان - آنها که از سوی خدا به وسیله پیامبر برای رهبری امت برگزیده شده‌اند - امامان معصوم - در آیه 59 سوره نساء (4) به آنان اشاره شده است.
- 3165- کوروش: دارای صفت کوری - کور مانند.
- 3166- به ایمان متصف شدن: دارای صفت ایمان شدن.
- 3167- مذلت: (اینجا): خواری و پستی ظاهری دنیا.
- 3168- عزت: (اینجا): عزیز و گرامی بودن در نظر مردم ظاهربین و برخورداری از شرافت ظاهری دنیا.
- 3169- حارثه بن النعمان انصاری: ابو عبدالله حارثه بن النعمان الانصاری از اصحاب رسول اکرم (ص) که در جنگهای بدر و احد و دیگر جنگهای زمان آن حضرت حضور داشت. در جنگهای امیر مؤمنان علی (ع) نیز شرکت کرد. گویند دو بار جبرئیل را در صورت انسان دیده است. وی در زمان معاویه درگذشت.
- 3170- محقق: به حقیقت پیوسته - محکم.
- 3171- حقیقت: علامت.
- 3172- دلیل: راهنما - استدلال.

3173- به دور از نکات مربوط به بررسی سند این حدیث، بخش آخر آن دارای چند اشکال عمده است. از جمله این که شیوه انبیا و صالحان چنین نبوده است و مصلحت و خواست خداوند نیز بر این تعلق نگرفته است که مردم به خاطر پرهیز از گناه، فاقد اعضایی از بدن خود شوند که احتمال گناه با آن اعضا می‌رود. در این صورت همه انسانها باید یکباره خود را بکشند تا مجبور نباشند که اعضای بدن خود را یکی یکی از بین ببرند. بلکه خداوند خواسته است که انسان با وجود امکان و وسایل گناه، دست به گناه نزند و صاحب مراتب معنوی شود یا اگر گناه کرد با توبه و انابه و شکستگی به درگاه حق تعالی به مراتب دیگری دست یابد. بنابراین، امکان این که پیامبری در کسی ایجاد نقص عضو کند تا راه گناه بر او بسته شود منتفی است. درباره وقوع این امر نیز باید گفت: همان‌گونه که در سرگذشت حارثه بن النعمان انصاری آمد، وی پس از پیامبر در جنگهای امیرالمؤمنین علی (ع) نیز شرکت داشته و بنابراین کور نبوده است.

3174- بعضی: یکی.

3175- ملازمت: همراهی.

3176- منقاد: مطیع.

3177- تفویض نمودن: واگذار کردن.

3178- حدیث همام: مقصود خطبه مشهور به خطبه همام است که امیر مؤمنان علی (ع) بنا به درخواست همام (یکی از اصحاب خود) در وصف پرهیزکاران بیان فرمود (خطبه 184 نهج البلاغه فیض الاسلام).

3179- والد فقیر: پدر من {که} نیازمند {رحمت خداوندم}.

3180- علیه رحمه الله الملك المنان: مهر و بخشش پادشاه نعمت بخش {خداوند متعال} شامل حال او باد!

3181- وافی: کامل.

3182- صدیق: تصدیق کننده پیامبر - آن که کردارش مطابق گفتارش باشد.

3183- سؤال: درخواست.

3184- قبه ابراهیم خلیل: جایی {در بهشت} که حضرت ابراهیم (ع)، دوست خداوند در آن سکنا دارد.

- 3185- غول: جن مردم آزار که خود را به شکل موجود عجیب و غریب هیکل درشتی شبیه انسان درمی آورد و در بیابان و مکانهای متروک مایه آزار مسافران می شود.
- 3186- والله تعالی يعلم: و خداوند بلندمرتبه می داند.
- 3187- یا: بیشتر و بیشتر.
- 3188- اضعاف: جمع ضعف - چند برابر.
- 3189- حله: جامه بلند که بدن را بیوشاند.
- 3190- برات: نوشته ای که برای تأیید یا تضمین چیزی به کسی می دهند.
- 3191- مخلد: جاودانه.
- 3192- از اینجا تا به انتهای کتاب با دستخط مؤلف مطابقت یافت و مقابله گردید. تنها اندکی از حواشی به هنگام صحافی از میان رفته بود که بر اساس نسخه های دیگر و با همان روش تصحیح، جایگزین شد.
- 3193- اشعار: آگاهی دادن.
- 3194- مقصود فرشتگانی اند که مأمور نوشتن کارهای انسان اند.
- 3195- دخل: دخالت - تأثیر.
- 3196- اطوار: جمع طور - رفتارها.
- 3197- مرضیه: مؤنث مرضی - پسندیده.
- 3198- مشاکل: مشابه - مانند - همانند.
- 3199- مجانس: همجنس.
- 3200- اغوا: گمراه ساختن - از راه به در بردن - گول زدن - فریب دادن.
- 3201- قرین: دوست - یار - همنشین - همدم.
- 3202- فاسق: گناهکار - آن که از طریق حق و صلاح بیرون رفته است.
- 3203- در آیات 27 سوره بقره (2) و 25 سوره رعد (13) از کسانی که آنچه را خداوند به پیوند با آن فرمان داده است می گسلند، به بدی یاد شده و از آنان با عنوانهای زیانکار و مشمول لعنت نام برده شده است. از مصداقهای گسستن پیوندی که خداوند به آن فرمان داده است، بریدن پیوند با خویشاوندان است. در آیات 22 و 23 سوره محمد (47)

نیز به صراحت از قطع کنندگان رحم و بریدگان پیوند خویشاوندی با عنوان کسانی یاد شده است که خداوند آنها را لعنت کرده است.

3204- قساوت: سخت‌دلی - سنگدلی.

3205- عن قریب: به همین نزدیکی - به زودی.

3206- سلوک: رفتار.

3207- خلطه: آمیزش - معاشرت.

3208- حمل کاری بر محمل نیک کردن: معنی، تفسیر، مقصود، نیت و توجیه نیک

برای کاری (که به ظاهر درست نیست) در نظر گرفتن.

3209- تحصیل کردن: کسب اطلاعات، نیکی و خیر کردن.

3210- تهیه: آمادگی - توشه.

3211- اطاعت از زنان نیک: در دستوره‌های پیشوایان دین، براساس آیاتی از قرآن که

در آن، حق و حقیقت، توصیه و سفارش شده، آمده است که سخن حق را از هر کس باشد

بپذیرید گرچه خود اهل باطل یا اهل نفاق باشد. در قرآن و روایات نیز از زنان نیک

ستایش بسیار شده است. سیره معصومان نیز بر احترام به زنان و شنیدن سخن نیک آنان و

بزرگداشت زنان نیک بوده است. بنابراین سخنانی که در آن از زنان نیک یا عموم زنان به

احترام یاد نشده یا نسبت به آنان توهینی آمده است نمی‌تواند از معصوم یا مؤمنی آگاه

باشد. برای نمونه مفهوم جمله اخیر این حدیث آن است که با نیکی باید مخالفت کرد تنها به

خاطر آن که ممکن است شخص مقابل بعدها شما را به بدی امر کند. این‌گونه روایات یا از

نظر سند دارای اشکال‌اند، یا بخشی از آنها به حدیث ملحق شده است یا اگر دو امکان بالا

نباشد، بیگمان معانی خاص یا جزئی یا مقید یا غیر ظاهر خود دارند.

3212- مورث: باعث - سبب.

3213- اعتداد کردن: اعتنا کردن - اهمیت نهادن.

3214- مجالست: همنشینی.

3215- سخن گفتن بسیار با زنان: مقصود سخن گفتن بسیار با زنان کوتاه‌اندیش درباره

مسائل پست دنیوی یا اموری است که انسان را به کار نمی‌آید و از خدا غافل می‌سازد

وگر نه کلام حق و سخن حکمت گفتن و شنیدن با هر کس، مایه زندگی و روشنایی دل است.

3216- در حدیث بعد آمده است که مقصود از این اغنیا و مالداران، آنها هستند که بسیاری دارایی مایه طغیان و فساد آنها شده باشد و جایی برای خدا و یاد خدا در دل آنها نباشد.

3217- بطالت: بیهودگی.

3218- مقصود افراد بسیار است.

3219- استبرق: عربی شده سَبْرک فارسی - پارچه ابریشمی ضخیم. این واژه در قرآن مجید آمده است.

3220- شربت: جرعه.

3221- رفع: بالا رفتن.

3222- شربت: جرعه.

3223- یعنی آن که آب می خورد، خود دسترسی به آب داشته باشد و بتواند آب را تهیه کند و بنوشد.

3224- اسماعیل: فرزند ابراهیم (ع)، جد اعراب و از اجداد پیغمبر اکرم (ص).

3225- حسین بن نعیم: حسین بن نعیم الصحاف الکوفی از اصحاب متکلم و صاحب منزلت امام صادق (ع) و از راویان موثق احادیث آن حضرت.

3226- عیال: خانواده و افرادی که تحت سرپرستی شخص اند.

3227- فاسق: گناهکار - بدکار - آن که از راه حق و صلاح بیرون رفته است.

3228- یعنی قبول دعوت آنان برای صرف غذا.

3229- جزم: قطع و یقین (انگار که خود دیده یا شنیده اند).

3230- قایل: قائل - گوینده.

3231- کذب: دروغ - دروغگویی.

3232- اجلال: بزرگ و محترم داشتن - بزرگ شمردن - گرامی داشتن.

3233- تعظیم: بزرگ داشتن - احترام نهادن.

3234- ینبوع: چشمه - جوی - جوی پر آب.

- 3235- خطب: جمع خطبه - سخنرانیها.
- 3236- توقیر نمودن: بزرگ داشتن - احترام نهادن.
- 3237- تبجیل: گرامی داشتن - بزرگ شمردن - احترام کردن.
- 3238- مشایخ: جمع مشیخه - جمع جمع شیخ - پیران.
- 3239- استخاف کردن: بی‌احترامی کردن - کمتر از حد لازم احترام گذاشتن.
- 3240- اهل بیت: خانواده - خاندان.
- 3241- توقیر: بزرگ داشتن - احترام نهادن.
- 3242- ساقیه: مؤنث ساقی - جوی کوچک - آبراهه.
- 3243- ملتبس: مشتبه - پوشیده - اشتباه برانگیز.
- 3244- مشتبه: مشکل - درهم و برهم - پوشیده - نامعلوم - به اشتباه اندازنده.
- 3245- دلیل: راهنما.
- 3246- جولان: جولان - گشتن - گردیدن.
- 3247- یعنی نشان می‌دهد که چه چیزی بدعت است. به عبارت دیگر با ارائه هر چه به نام دین مرسوم می‌شود یا به دین نسبت داده می‌شود به قرآن، می‌توان دریافت که چه بدعت است و چه نیست.
- 3248- مقصود، خود آن حضرت و دیگر معصومانند که دارای چنین دانشی هستند.
- 3249- دیوان: دفتر حساب - دفتر محاسبات - دفتر اعمال - کارنامه - نامه اعمال.
- 3250- تعب: زحمت - رنج - دشواری.
- 3251- ترتیل: شمرده خواندن با حفظ تلفظ صحیح حروف و درنگ لازم در جای خویش. (مؤلف در ساقیه چهارم توضیحی کافی درباره ترتیل آورده است).
- 3252- تهجد: شب بیداری - بیداری شب برای عبادت - عبادت شبانه (به ویژه پس از نیمه شب) - نماز شب.
- 3253- حامل قرآن: مؤلف در ساقیه سوم به تشریح معنی آن پرداخته است.
- 3254- تفاضل: فضیلت - برتری.
- 3255- محسنات: زیباییها.
- 3256- سور: جمع سوره - سوره‌ها.

- 3257- ظهور: جمع ظاهر - معانی آشکار قرآن.
- 3258- بطون: جمع باطل - معانی نهفته در قرآن که درک آنها نیازمند دانشهای بیش از مقدار لازم برای درک ظاهر است تا با کمک آنها و با تأمل و تدبیر و اندیشه بتوان به آن معانی نهفته دست یافت.
- 3259- متخلق شدن: خلق و خو پذیرفتن.
- 3260- نفایس: جمع نفیس، غذاهای گرانبها - خوراکیهای اشرافی.
- 3261- صرفی: دانای علم صرف - عالم دانشی که درباره چگونگی تغییر کلمات هم‌ریشه برای ایجاد معانی مختلف بحث می‌کند.
- 3262- وجوه تصاریف: جمع وجه تصریف - گونه‌های مختلف تغییر کلمات هم‌ریشه برای ایجاد معانی مختلف.
- 3263- اشتقاق: چگونگی بیرون آوردن کلمه‌ای از کلمه دیگر به گونه‌ای که هر دو کلمه در لفظ و معنی شباهتهایی داشته باشند.
- 3264- استنباط نمودن: درک مطلبی از مطلب دیگر با نیروی فهم و کوشش ذهنی.
- 3265- نحوی: دانای علم نحو، عالم دانشی که درباره جایگاه کلمات در جمله یا عبارت و تغییرات احتمالی آن براساس هر جایگاه صحبت می‌کند - علم ترکیب.
- 3266- انحای تراکیب: جمع نحو ترکیب - گونه‌های مختلف روابط کلمات و عبارات و جملات براساس قواعد علم نحو.
- 3267- استشهد نمودن: شاهد آوردن - ذکر کردن به عنوان شاهد و مثال (در اینجا: ذکر کردن آیات قرآن).
- 3268- معانی بیانی: معانی و بیانی - دانای دو علم معانی و بیان. (معانی علم به اصول و قواعدی است که به یاری آنها سخن هم رساست و هم کلمات آن برابر با مقصود گوینده است؛ نه بیش از آن و نه کمتر از آن. بیان علمی است که به وسیله آن آوردن یک معنی به روشهای مختلف (معنی حقیقی، تشبیه، مجاز، استعاره، کنایه،... دانسته می‌شود).
- 3269- ارباب تکسیر: آنها که اهل علم تکسیر هستند. تکسیر نام دیگر علم جفر است.
- 3270- اصحاب عدد: آنها که اهل علم عدد هستند - دانایان علمی که درباره اعداد، خواص آنها و ارتباط آنها با یکدیگر بحث می‌کند - عالمان دانش خاصیت و ارتباط

حروف و اعداد، ارتباط اعداد با یکدیگر، و در نتیجه ارتباط حروف و کلمات با یکدیگر و با اعداد و خواص آنها.

3271- متکلم: دانای علم کلام - عالم دانشی که درباره دلایل اثبات اصول عقاید دینی و رد شبهه‌ها و دلایل مخالفان بحث می‌کند.

3272- حکیم: دانای علم حکمت - عالم فلسفه - متخصص علمی که درباره شناخت حقایق اشیا و موجودات عالم هستی و روابط میان آنها و استدلال درباره وجود آنها و چگونگی ارتباط میان آنها بحث می‌کند.

3273- فقیه: دانای علم فقه - عالم و متخصص علمی که درباره مسائل فرعی عملی احکام شرع و چگونگی استنباط آنها از دلایل اصلی آنها (از جمله قرآن و سنت) سخن می‌گوید.

3274- اصحاب اکسیر: آنها که اهل علم اکسیرند - دانایان دانش تبدیل اجسام به نمونه کاملتر آن (مانند تبدیل جیوه و مس به نقره و طلا).

3275- منشی: نویسنده.

3276- ادبا: جمع ادیب - دانایان ادبیات - عالمان علوم ادبی - سخن‌دانان - سخن‌سنان.

3277- اصحاب عرفان: اهل عرفان - آنها که می‌خواهند حقایق اشیا را از راه کشف و شهود دریابند - اهل علم عرفان و سیر و سلوک، و کشف و شهود.

3278- ارباب ایقان: اهل یقین.

3279- علم قرائت: دانش موارد اختلاف در روایت قرآن.

3280- در میان است: مرسوم است - رایج است.

3281- ماکان و ما یکون: آنچه بوده است و آنچه می‌باشد.

3282- مخزون: ذخیره شده.

3283- حدود یک سوم قرآن توصیف نیکان است. نیکان به خاطر ویژگیهای نیک خود نیک‌اند. این ویژگیها در هر عصر و نسل تکرار شود، آن توصیفها در آن عصر یا نسل نیز صادق است. پیامبر و ائمه و دوستان و دوستانان پیامبر و ائمه نیز دارای این ویژگیها هستند و بنابراین توصیفهای قرآن از نیکان درباره آنها نیز صادق است. به همین نحو درباره

بدان و بدکاران که قرآن از آنها سخن رانده است، می‌توان گفت و حکم آن را به عمرها و نسلهای بعد جریان داد.

3284- شخص: موجودی متمایز از دیگر موجودات - چیزی که می‌توان به آن اشاره کرد - موجود عینی - موجود مشخص و معین - ماهیت.

3285- قائم به ذات: چیزی که برای ظهور خویش نیازمند محلی نباشد؛ مانند جسم که برای ظهور خویش نیازمند چیزی دیگر نیست تا خود را به آن وابسته سازد، بلکه وابسته به خویش است.

3286- عرض: چیزی که برای ظهور خویش نیازمند محلی باشد؛ مانند رنگ که باید جسمی باشد که رنگ بر روی آن قرار گیرد. رنگ به تنهایی وجود ندارد بلکه هر چه هست، جسم رنگین است.

3287- مجالی: جمع مجلی - محلها و جایگاههای جلوه و ظهور و آشکاری.

3288- کلام الله ناطق: قرآنی که به صورت یک انسان سخنگو آشکار شده است.

3289- فحشا: گناه بزرگ - کار بسیار زشت.

3290- منکر: کار ناشایست - کار بد.

3291- ترجمه بخشی از آیه 45 سوره عنکبوت (29).

3292- اصوب: صوابتر - راست تر - درست تر - سزاوارتر.

3293- حشویه: کسانی که تنها به معانی ظاهری کلمات اکتفا می‌کنند و بنابراین در آنجا که اهل زبان معنی دیگری غیر از معنی ظاهری کلمه یا معنی مجموع کلمات از یک جمله یا عبارت می‌فهمند، آنها به معنی دیگری خلاف عقل، عرف یا شرع قایل می‌شوند. مثلا از برخی آیات و تعابیر قرآن چنین برداشت می‌کنند که خداوند جسم است یا شبیه موجوداتی دیگر است.

3294- بواطن: جمع باطن - معانی و مفاهیم نهفته در پس معنی ظاهری واژه‌ها، عبارتها یا جملات که تنها با اندیشه و تفکر و تدبر و بهره‌گیری از اطلاعات بیشتر به دست می‌آیند.

3295- ملحد: کافر - بیدین.

3296- انهار: جمع نهر - جویها - رودها.

- 3297- حور: جمع حوراء، زنان زیبای سیاهچشم بهشتی.
- 3298- قصور: جمع قصر - کاخها - قصرها.
- 3299- واقع شده است: (در اینجا): روایت کرده شده است - حدیث نقل شده است - گفته شده است - در حدیث و روایت آمده است.
- 3300- جسر: پل.
- 3301- رخنه: شکاف - حفره - کمینگاه.
- 3302- عقبه: گردنه - راه سخت کوهستانی - راه دشوار در بالای کوه.
- 3303- شاقه: مؤنث شاق - دشوار - سخت.
- 3304- بعینه: عینا.
- 3305- دقت: باریکی - نازکی.
- 3306- ملاحده: جمع ملحد - کافران.
- 3307- اسماعیلیه: فرقه‌ای از شیعه که پس از امام جعفر صادق (ع) به امامت فرزند بزرگترش اسماعیل یا نوه‌اش محمد بن اسماعیل اعتقاد دارند. از عقاید آنان این است که آیات قرآنی و احادیث و احکام شرع را به معانی باطنی برمی‌گردانند و ظاهر آنها را درست نمی‌دانند بلکه به باطن آنها می‌گیرند. این فرقه به گروه‌های مختلف تقسیم شده و گاه نقشهایی مهم در تاریخ ایفا کرده‌اند. هم‌اکنون اسماعیلیه با جمعیتی بیشتر از یک میلیون نفر در ایران، آسیای میانه، آفریقا و هند، و اندکی در عربستان، سواحل خلیج فارس و سوریه پراکنده‌اند.
- 3308- تفریط: کوتاهی - کوتاه آمدن از حق - کوتاه‌اندیشی.
- 3309- اشرف: شریفتر - بزرگ‌تر - بلندمرتبه‌تر.
- 3310- معالم: جمع معلم - نشانه‌ها - نکات برجسته - نکات اساسی.
- 3311- اعلا: بلند گردانیدن - بالا بردن.
- 3312- مقامات نازک: موضوعها و جایگاههایی که شامل نکته‌های ظریف و دقیق می‌شوند - موضوعهای دقیق، عمیق و حساس.
- 3313- استطاله: تکبر - فخرفروشی.
- 3314- حفظ حروف: رعایت شرایط تلفظ صحیح حروف.

- 3315- ضبط: به خاطر سپردن - در حافظه نگاه داشتن.
- 3316- همین: فقط - تنها.
- 3317- راست کردن: صحیح ادا کردن - درست تلفظ کردن.
- 3318- گوگرد احمر: گوگرد سرخ - نوعی کمیاب از گوگرد.
- 3319- تشخیص: اظهار خواری و زاری در پیشگاه خداوند - از سر فروتنی سر به پیشگاه خداوند فرود آوردن.
- 3320- تضرع: خواری و فروتنی در برابر خدا.
- 3321- متزین: زینت یافته - آرایش یافته - آراسته.
- 3322- تعظیم: بزرگداشت.
- 3323- بخشی از آیه 4 سوره مزمل (73).
- 3324- مخارج: جمع مخرج - محل‌های خارج شدن صدای حروف با تلفظ صحیح.
- 3325- سکت طویل: سکوت نسبتاً طولانی - درنگ طولانی.
- 3326- لاحق: (اینجا): بعدی - آخری - دومی.
- 3327- وقف کردن بر کلمه: توقف کردن بر روی کلمه - پس از آن کلمه سکوت کردن و آن را به کلمه بعد وصل نکردن.
- 3328- وقف به حرکت نکردن: تلفظ حرف آخر کلمه بدون تلفظ فتحه، کسره، ضمه یا تنوین مربوط به آن حرف.
- 3329- ممتاز: قابل تشخیص.
- 3330- پاشان: پراکنده - جدا جدا.
- 3331- فزع: ترس - بیم - هراس - ناله و زاری.
- 3332- کوبیدن: نرم کردن - به لرزه در آوردن.
- 3333- همت بر آخر سوره گماردن: سعی کردن برای زودتر تمام کردن سوره و به آخر سوره رسیدن.
- 3334- رقت: نازکی دل - نرمی قلب - انگیزش احساس قلبی.
- 3335- استعاذه نمودن: پناه جستن از خدا - پناه بردن به خداوند.

- 3336- حفص: ابو عمرو حفص بن غياث النخعی قاضی بغداد و کوفه، از اهل سنت و از اصحاب امامان صادق (ع) و کاظم (ع).
- 3337- قل هو الله احد: مقصود سوره اخلاص (سوره 112 قرآن کریم) است.
- 3338- مشافهه: گفت و گوی رو در رو.
- 3339- رجاء بن ضحاک: مقصود رجاء بن ابی ضحاک است که از سوی مأمون مأمور شد که حضرت رضا (ع) را از مدینه به خراسان بیاورد.
- 3340- بخشی از آیه 1 سوره اخلاص (112).
- 3341- ترجمه: خداوند یگانه است. (در پاسخ همین آیه نخست سوره که می گوید: بگو که: خداوند یگانه است).
- 3342- ترجمه: خداوند، پروردگار ما، چنین است. (تأیید توصیفی که در سوره اخلاص درباره خداوند آمده است).
- 3343- سوره قل یا ایها الکافرون مقصود سوره کافرون (109) است.
- 3344- ترجمه: هان ای کافران. (پاسخ آیه 1 سوره کافرون (109) که در آن آمده است: بگو: هان ای کافران).
- 3345- ترجمه: پروردگار من الله و دین من اسلام است. (پاسخ آیه آخر سوره کافرون (109) که در آن آمده است: دین شما برای شما و دین من برای من).
- 3346- ترجمه: چرا؛ و من از گواهان آنم. (پاسخ آیه آخر سوره تین (95) که در آن آمده است: آیا خداوند داورترین داوران (یا: برترین داوران) نیست؟
- 3347- سوره والتین و الزیتون: مقصود سوره تین (95) است.
- 3348- مقصود سوره قیامه (75) است.
- 3349- ترجمه: چرا؛ تو پیراسته ای {از هر کاستی} خداوندگار من! (پاسخ آیه آخر سوره قیامه (75) که در آن آمده است: آیا آن {خداوند} قادر بر این نیست که مردگان را زنده کند؟)
- 3350- سوره فاتحه: نخستین سوره قرآن کریم.
- 3351- ترجمه: سپاس و ستایش خداوند راست که پروردگار جهان و جهانیان است.
- 3352- ترجمه: نام پروردگار والاترین را به پاکی بستای (آیه 1 سوره اعلی (87)).

- 3353- ترجمه: ستایش به پاکی پروردگار والاترینم را.
- 3354- ترجمه: هان ای گروندگان!
- 3355- ترجمه: بله خداوندم! بله!
- 3356- ترجمه: ستایش به پاکی خداوند والاترین را!
- 3357- ترجمه: یسیح: به پاکی می ستاید {خداوند را}. سبح: ستایش کرد، ستایش کرده است و ستایش می کند به پاکی {خداوند را}. سبح: به پاکی بستای.
- 3358- ترجمه: خداوند و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند بخشی از آیه (56) سوره احزاب ((33)).
- 3359- مقصود سوره تین (95) است.
- 3360- ترجمه: و ما از گواهان آنیم. (پاسخ آیه آخر این سوره).
- 3361- آغاز آیه 136 سوره بقره (2): بگوئید: ایمان آوردیم...
- 3362- بخشی از آیه 136 سوره بقره (2): به خداوند یکتا ایمان آوردیم...
- 3363- تتمه: ادامه تا پایان.
- 3364- مقصود کلمه مسلمون است که آیه 136 سوره بقره (2) به آن ختم می شود.
- 3365- آیه 2 سوره کافرون (109): نمی پرستم آنچه را که شما می پرستید.
- 3366- ترجمه: پروردگارم را می پرستم.
- 3367- ترجمه: دین من اسلام است. به خواست خدا بر آن می زیم و بر آن می میرم.
- 3368- آیه 4 سوره فاتحه (1): دارنده روز و روزگار {فرمانروایی} دین و قانون و پاداش و کیفر.
- 3369- الحق: حقیقتا.
- 3370- شراب طهور: نوشیدنی بس پاک و پاکیزه و پاک کننده. برگرفته از بخشی از آیه 21 سوره انسان (76): و پروردگارشان به آنها نوشیدنی بس پاک و پاکیزه و پاک کننده بنوشاند.
- 3371- گز: واحد طول معادل 104 سانتیمتر.

3372- محمد بن الفضیل: ابو جعفر محمد بن الفضیل الکوفی الازدی الصیرفی الازرق از اصحاب امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) و از روایان احادیث آنان که متهم به غلو و ضعف در روایت حدیث است.

3373- استعاده: پناه جستن {به خدا از شیطان}.

3374- قراء: قاریان.

3375- ترجمه: از شیطان رانده شده به خداوند پناه می‌برم.

3376- ترجمه: از شیطان رانده شده به خداوند شنوای دانا پناه می‌برم.

3377- ترجمه: و از این که نزد من حاضر شوند، به خداوند پناه می‌برم.

3378- ترجمه: از خداوند پناه می‌جویم از {شر} شیطان رانده شده.

3379- ترجمه: به راستی که خداوند شنوای داناست.

3380- أستعید: پناه می‌جویم.

3381- أعوذ: پناه می‌برم.

3382- ترجمه: از شیطان رانده شده به خداوند پناه می‌برم، که خداوند گشایش دهنده

داناست.

3383- شهر: مشهورتر میان علما.

3384- اولی: بهتر - شایسته‌تر.

3385- علی بن المغیره: یا: علی بن ابی‌المغیره، از اصحاب امامان باقر و صادق (ع) و

از روایان موثق حدیث ایشان.

3386- یعقوب احمر: از اصحاب امام جعفر صادق (ع) و از روایان احادیث آن

حضرت.

3387- متمسک: چنگ درزننده - کسی که به چیزی چنگ بیندازد.

3388- قصور ندارد: اشکال ندارد.

3389- بشر بن غالب: بشر بن غالب الاسدی الکوفی از اصحاب امام حسین (ع) و امام

سجاد (ع) و از روایان حدیث آنان.

3390- ذاکران: یادکنندگان خدا - یادآوران خداوند - ستایش کنندگان خدا.

3391- قانتان: فرمانبرداران خداوند - تواضع کنندگان و فروتنان در برابر خدا.

- 3392- خاشعان: آنها که در برابر خداوند اظهار اطاعت و فروتنی می‌کنند - آنان که در برابر خدا زاری و اظهار نقص و عجز می‌کنند.
- 3393- فایزان: رهایی‌یابندگان - رهایی‌یافتگان - به پیروزی‌رسیدگان - رستگار شوندگان.
- 3394- قنطار: پوست گاوی که آن را پر از طلا کرده باشند.
- 3395- متقال: واحد وزنی معادل حدود 4/7 گرم یا 1/16 سیر.
- 3396- قیراط: واحد وزنی که اندازه‌هایی متفاوت داشته است. برای الماس تقریباً برابر 1/5 گرم است.
- 3397- سیئه: مؤنث سیئه - کار زشت و ناپسند - گناه.
- 3398- با و تا: حروف ب و ت از حروف الفبا.
- 3399- ترجمه بخشی آیه 57 سوره یونس (10).
- 3400- بلیه: مصیبت - پیشامد بد - بلا.
- 3401- خداوندا این بلا را از من بگردان.
- 3402- از مصحف: از روی قرآن.
- 3403- جهال: جمع جاهل - نادانان.
- 3404- اسحاق: ابویعقوب اسحاق بن عمار الصیرفی الکوفی از اصحاب امام صادق (ع) و کاظم (ع) و از راویان موثق احادیث آنان.
- 3405- از خاطر: از حفظ - از بر.
- 3406- مناهی نبی: چیزهایی که پیامبر نهی فرموده است.
- 3407- یعنی آب دهان را با مرکب مخلوط کنند و حرف یا کلمه‌ای را که از قرآن افتاده است بنویسند.
- 3408- سور کریمه: سوره‌های ارزشمند.
- 3409- سوره الفاتحه: سوره نخست قرآن کریم.
- 3410- علت: بیماری.
- 3411- آیه 1 سوره فاتحه (1).
- 3412- آیه 2 سوره فاتحه (1): سپاس و ستایش خداوند، پروردگار جهانیان، راست.

- 3413- تطول: توانگری و بخشش - توانایی و توانگری در حد گشاده‌دستی، سخاوت و اظهار فضل و احسان نسبت به دیگران.
- 3414- آیه 3 سوره فاتحه (1). بزرگ بخشاینده مهرگستر، همواره بخشنده مهربان.
- 3415- آیه 4 سوره فاتحه (1): دارنده روز جزا
- 3416- بخشی از آیه 5 سوره فاتحه (1): تنها تو را می‌پرستیم.
- 3417- بخشی از آیه 5 سوره فاتحه (1): تنها از تو یاری می‌جوییم.
- 3418- التجا: پناه.
- 3419- شداید: سختیها.
- 3420- آیه 6 سوره فاتحه (1): ما را به راه راست راهنمایی و در راه راست راهبری فرما.
- 3421- صداع: سردرد.
- 3422- آیه‌الکرسی: آیه 255 سوره بقره (2) یا به همراه دو آیه پس از آن.
- 3423- ترجمه: خداوند بزرگتر و والاتر است {از این که به توصیف درآید}. خداوند بزرگتر و والاتر است {از این که به توصیف درآید}. خدایی جز خداوندگار نیست و خداوند بزرگتر و والاتر است {از این که به توصیف درآید}. از آنچه می‌ترسم و می‌پرهیزم برتر و بزرگتر است. پناه می‌برم به خداوند از رگی که خون از آن می‌جوشد، و پناه می‌برم به خداوند از گرمای آتش (دوزخ).
- 3424- سوره البقره: سوره دوم قرآن کریم.
- 3425- سوره آل عمران: سوره سوم قرآن کریم.
- 3426- آیه‌الکرسی: آیه 255 سوره بقره (2).
- 3427- فالج: بیماری - فلج نیمه بدن.
- 3428- قل هو الله: مقصود سوره اخلاص (112) است.
- 3429- انا أنزلناه: مقصود سوره قدر (97) است.
- 3430- په په: به به!
- 3431- برات: ضمانتنامه.
- 3432- آیه 190 سوره آل عمران (3).

- 3433- سوره حمد: مقصود همان سوره فاتحه (1) است.
- 3434- قضا: برآورده شدن.
- 3435- فاتحه‌الکتاب: به معنی سرآغاز کتاب، نام نخستین سوره قرآن کریم.
- 3436- آیه 285 سوره بقره (2).
- 3437- دو مورد دیگر آن در حدیث نیامده است. (اصل حدیث درج 92 بحارالانوار...، ص 264، حدیث 7 است.)
- 3438- آیه شهد الله: آیه 18 سوره آل عمران (3) یا با آیه پس از آن.
- 3439- آیه 26 سوره آل عمران (3) و آیه پس از آن.
- 3440- اشجع سلمی: ابوالولید (ابوعمر و) اشجع بن عمرو رقی از شاعران اهل بیت، معاصر امامان صادق (ع)، کاظم (ع)، و رضا (ع) و جواد (ع).
- 3441- افزایش کلمه آیه اشتباه مجلسی است. در اصل حدیث (تفسیر نورالتقلین، ج 1، ص 360، حدیث 223) آمده است. و به آواز بلند بخوان و سخنی از این نیست که جملات بعدی، آیه قرآن یا عین آیه قرآن است. درست نیز همین است زیرا این جملات با اختلاف دو کلمه (تبغون به جای یبغون و ترجعون به جای یرجعون)، برگرفته از آیه 83 سوره آل عمران (3) اند نه عین آیه.
- 3442- ترجمه: آیا جز دین خدا می‌جوئید با آن که هر کس {و هر چیز} در آسمانها و زمین است، خواه و ناخواه او را گردن نهاده است و همه به سوی او بازگردانده می‌شوند.
- 3443- ضغطه قبر: فشار قبر - فشاری که در عالم قبر (عالم برزخ یعنی زندگانی از زمان مرگ تا قیامت) بر انسانهای بدکار وارد می‌شود.
- 3444- سوره المائده: سوره پنجم قرآن کریم.
- 3445- سوره الأنعام: سوره ششم قرآن کریم.
- 3446- تعظیم نمودن: بزرگ داشتن.
- 3447- مکروه: چیز ناخوشایند.
- 3448- سوره الأعراف: سوره هفتم قرآن کریم.

3449- آیات محکمت: آیاتی که در درک معانی و مرادهای آن اختلافی میان مسلمانان نیست و این آیات می‌توانند به عنوان منبعی برای رفع اختلاف در آیات مورد اختلاف به کار گرفته شوند.

3450- احراز: جمع حرز - دعایی که بخوانند یا بر کاغذ بنویسند و با خود نگه دارند تا آنها را از آسیبی حفظ کند.

3451- آیه 196 سوره اعراف (7): همانا دوست و سرپرست من خدای یکتاست که {این} کتاب را فرو فرستاده است و او نیکان و شایستگان را سرپرستی و کارسازی می‌کند.
3452- آیه 67 سوره زمر (39): و خداوند را چنان که شایسته اوست ارج نهادند با آن که زمین در روز رستاخیز یکسره در مشت {قدرت} اوست و آسمانها با دست راست {قدرت} او پیچیده شوند. پاک است او و برتر است از آن که با او شریک می‌گیرند.

3453- افزایش کلمه آیه اشتباه مجلسی است: در اصل حدیث (اصول کافی، ج 2، ص 624 - 626، حدیث 21) آمده است: در گوش راستش بخوان و سخنی از این نیست که جملات بعدی، آیه قرآن یا عین آیه قرآن است. همین نیز درست است زیرا این جملات با اختلاف یک کلمه (ترجعون به جای یرجعون) برگرفته از آیه 83 سوره آل عمران (3) اند نه عین آیه.

3454- ترجمه: و هر که {و هر چیز} در آسمانها و زمین است، خواه و ناخواه او را گردن نهاده است و به سوی او بازگردانده می‌شوید.

3455- آیات 128 - 129 سوره توبه (9): بیگمان به نزد شما پیامبری از خودتان آمد که به رنج افتادنتان برای او گران و دشوار است. به {هدایت} شما دل بسته است، {و} به مؤمنان دلسوز و مهربان است. پس اگر پشت کنند و برگردند، بگو: خدا مرا بس است. جز او خدایی نیست. بر او توکل کرده‌ام و او خداوند عرش بزرگ است.

3456- آیه‌الکرسی: آیه 255 سوره بقره (2) یا با دو آیه پس از آن.

3457- ترجمه: ای راهنمای گمشده! گمشده مرا به من بازگردان.

3458- آیه 40 سوره نور (24): یا مانند تاریکیهایی است در دریایی ژرف و بسیار پرموج که پیوسته موجی آن را بیوشاند و بالای آن موجی دیگر است و بر فراز آن ابری

{تیره}. تاریکیهایی است بر روی یکدیگر {شب، دریا، ابر، تیره}. گاهی که دست خویش را بیرون آورد، نتواند آن را ببیند. و هر که را خدا نوری نداده است او را هیچ نوری نیست. 3459- حرز: دعایی که برای محفوظ ماندن از خطر می خوانند یا می نویسند و با خود نگاه می دارند.

3460- آغاز آیه 110 سوره اسراء (17): بگو: خواه خدا را الله بخوانید یا رحمان بخوانید {...}.

3461- سوره بنی اسرائیل: نام دیگر سوره اسراء (17).

3462- آیه سخره: آیه 54 سوره اعراف (7).

3463- شیطان: در اینجا مقصود جن بدکار و مزاحم است که تجسم می یابد و به آزار انسان می پردازد.

3464- سوره الأنفاق و سوره التوبه: سوره های هشتم و نهم قرآن کریم.

3465- سوره براءه: نام دیگر سوره توبه (9).

3466- سوره یونس: سوره دهم قرآن کریم.

3467- سوره هود: سوره یازدهم قرآن کریم.

3468- بخشی از آیه 41 سوره هود (11): {کشتی نوح} رفتن و ایستادنش به نام خداست. به راستی که پروردگار من آمرزگار مهربان است.

3469- ترجمه: به نام خداوند، فرمانروای راستین و روشنگر.

3470- آیه 67 سوره زمر (39): و خدای را چنان که شایسته اوست نشناخته اند {یا: ارج ننهادند} با آن که روز رستاخیز زمین یکسره در مشیت {قدرت} اوست و آسمانها به دست راست {قدرت} او پیچیده شوند. پاک و پیراسته و برتر است از آن که برای او، شریک، دستیار و همکاری بدانند.

3471- سوره یوسف: سوره دوازدهم قرآن کریم.

3472- سوره الرعد: سوره سیزدهم قرآن کریم.

3473- سوره ابراهیم و سوره الحجر: سوره های چهاردهم و پانزدهم قرآن کریم.

3474- سوره النحل: سوره شانزدهم قرآن کریم.

3475- سوره بنی اسرائیل: نام دیگر سوره اسراء که سوره هفدهم قرآن کریم است.

- 3476- عمر بن حنظله: ابو صخره عمر بن حنظله العجلی البکری الکوفی از اصحاب امامان باقر (ع) و صادق (ع) و از راویان موثق احادیث آنان.
- 3477- صداع: سردرد
- 3478- آیه 42 سوره اسراء (17): بگو: اگر با خداوند - چنان که می‌گویند - خدایانی بود، آن گاه {فرمانروایانی} به {خداوند} دارای عرش راهی یافته بودند {تا فرمانروایی جهان را از او بستانند}.
- 3479- آیه 61 سوره نساء (4): و چون به آنان گفته شود به سوی آنچه خداوند فرو فرستاده است و به سوی پیامبر {برای داوری خواستن} بیایید، منافقان را ببینی که سخت از تو رویگردان می‌شوند.
- 3480- سوره الکهف: سوره هیجدهم قرآن کریم
- 3481- آیه 110 سوره کهف (18): بگو: من آدمی هستم همچون شما {...}.
- 3482- سوره مریم: سوره نوزدهم قرآن کریم.
- 3483- سوره طه: سوره بیستم قرآن کریم.
- 3484- سوره الأنبیا: سوره بیست و یکم قرآن کریم.
- 3485- سوره الحج: سوره بیست و دوم قرآن کریم.
- 3486- سوره المؤمنین: سوره مؤمنون که سوره بیست و سوم قرآن کریم است.
- 3487- سوره النور: سوره بیست و چهارم قرآن کریم.
- 3488- وجع: درد - بیماری.
- 3489- آیه نور: آیه 35 سوره نور (24).
- 3490- میل: وسیله‌ای باریک که آن را به گرد یا مایع آغشته می‌کنند و با آن گرد یا مایع را به چشم می‌کشند.
- 3491- صحیح: سالم.
- 3492- سوره الفرقان: سوره بیست و پنجم قرآن کریم.
- 3493- سور الطواسین: سوره‌هایی که با طسم یا طس آغاز می‌شوند که عبارت‌اند از سوره‌های شعراء (26)، نمل (27) و قصص (28).
- 3494- سوره العنکبوت و سوره الروم: سوره‌های بیست و نهم و سیام قرآن کریم.

- 3495- شب قدر.
- 3496- سوره لقمان: سوره سی و یکم قرآن کریم.
- 3497- سوره السجده: سوره سی و دوم قرآن کریم.
- 3498- رفقا: جمع رفیق - دوستان - همراهان.
- 3499- سوره الأحزاب: سوره سی و سوم قرآن کریم.
- 3500- فضایح: جمع فضیحت - عیبا - رسواییها.
- 3501- سوره سبأ و سوره فاطر: سوره‌های سی و چهارم و سی و پنجم قرآن کریم.
- 3502- آیه 41 سوره فاطر (35): خداوند، آسمانها و زمین را نگاه می‌دارد از این که از جایگاه {سیر و مدار} خود بلغزند و به در روند. و اگر بلغزند هیچ کس پس از او نمی‌تواند آنها را نگاه دارد. به راستی که او بردبار و آمرزگار است {که آنها را به کیفر کردارشان از نظام خود خارج نمی‌کند}.
- 3503- سوره یس: سوره سی و ششم قرآن کریم.
- 3504- مردود: رد شده - رانده شده.
- 3505- سكرات: جمع سكره - بیهوشیهای پیش از مرگ.
- 3506- احوال: جمع هول - ترسها - چیزهای ترسناک.
- 3507- بواسیر: زخم و ورم دردناک رگهای مقعد که گاهی از آن خون می‌آید و بیشتر به خاطر یبوست مزمن یا نشستن زیاد به ویژه سرپا تولید می‌شود.
- 3508- برص: پیسی - لکه‌های سفیدی که روی بدن پیدا می‌شود.
- 3509- سوره الصافات: سوره سی و هفتم قرآن کریم.
- 3510- مقصود سوره صافات (37) است که با همین آیه آغاز می‌شود.
- 3511- بخشی از آیه 11 سوره صافات (37):... آیا آفرینش آنان سخت تر و دشوارتر است یا آن چیزها {ی دگیر} که آفریده‌ایم {از فرشتگان و آسمانها و زمین}.
- 3512- یعقوب بن جعفر: یعقوب بن جعفر بن ابراهیم از اصحاب امام کاظم (ع) و از راویان حدیث آن حضرت.
- 3513- آیات 79 - 81 سوره صافات (37): سلام بر نوح در میان جهانها و جهانیان. ما نیکوکاران را این چنین پاداش می‌دهیم. به راستی او از بندگان مؤمن ما بود.

3514- کیل وافی: پیمانہ پر.

3515- آیات 180 - 182 سوره صافات (37): پاک و پیراسته است پروردگار تو، دارنده بزرگی و نیرو و غلبه، از آنچه {او را به آن} وصف می‌کنند. و درود بر فرستادگان. و سپاس و ستایش خداوند راست پروردگار جهان و جهانیان.

3516- سوره ص: سوره سی و هشتم قرآن کریم.

3517- سوره الزمر: سوره سی و نهم قرآن کریم.

3518- سوره المؤمن: نام دیگر سوره غافر که سوره چهلیم قرآن کریم است.

3519- سوره حم مؤمن: همان سوره مؤمن یا غافر است؛ یکی از سوره‌هایی که با حم آغاز می‌شود.

2520- سوره حم السجده: نام دیگر سوره فصلت که سوره چهل و یکم قرآن کریم است.

2521- سوره حم عسق: نام دیگر سوره شوری که سوره چهل و دوم قرآن کریم است.

2522- کنگره: لبه دنداندار بالای کاخها - دندانهای مثلث یا نیم دایره بر بالای دیوارها و برجها.

2523- درجه: پله.

2524- سوره الزخرف: سوره چهل و سوم قرآن کریم است.

2525- سوره حم زخرف: همان سوره زخرف است؛ یکی از سوره‌هایی که با حم آغاز می‌شود.

2526- فشارش: فشار - فشار دادن.

2527- سوره الدخان: سوره چهل و چهارم قرآن کریم.

2528- یعنی همه یا برخی رخدادهای شب قدر را خواهی دید با احساس خواهی کرد؛ مانند: نزول فرشتگان و....

2529- سوره الجاثیه: سوره چهل و پنجم قرآن کریم.

2530- سوره الأحقاف: سوره چهل و ششم قرآن کریم.

2531- سوره‌های حامیم: سوره‌هایی که با حم آغاز می‌شوند عبارت‌اند از: غافر (40)، فصلت (41)، شوری (42)، زخرف (43)، دخان (44)، جاثیه (45)، احقاف (46).

- 2532- ریاحین: جمع ریحان - گیاهان سبز و خوشبو.
- 2533- حوامیم: جمع حامیم (حم) - (یکی از) سوره‌هایی که با حم آغاز می‌شوند.
- 2534- مشک: ماده‌ای سیاه و خوشبو که از کیسه‌ای به دست می‌آید که زیر شکم آهوی مناطقی از چین و ترکستان مانند ختن است.
- 2535- عنبر: ماده‌ای خوشبو و خاکستری یا سیاه رنگ که از معده یا روده ماهی به همین نام استخراج می‌شود.
- 2536- سوره محمد: سوره چهل و هفتم قرآن کریم.
- 2537- سوره الذین کفروا: نام دیگر سوره محمد (47) که به این کلمات آغاز می‌شود.
- 3538- سوره الفتح: سوره چهل و هشتم قرآن کریم.
- 3539- سوره انا فتحنا: نام دیگر سوره فتح (48) که با این کلمات آغاز می‌گردد.
- 3540- کافور: ماده‌ای خوشبو و سفید رنگ که از برخی گیاهان به ویژه درختی به همین نام به دست می‌آید.
- 3541- ممزوج: آمیخته.
- 3542- سوره الحجرات: سوره چهل و نهم قرآن کریم
- 3543- سوره ق: سوره پنجاهم قرآن کریم.
- 3544- سوره الذاریات: سوره پنجاه و یکم قرآن کریم.
- 3545- سوره الطور: سوره پنجاه و دوم قرآن کریم.
- 3546- سوره النجم: سوره پنجاه و سوم قرآن کریم.
- 3547- سوره اقتربت: نام دیگر سوره قمر که سوره پنجاه و چهارم قرآن کریم است.
- 3548- سوره اقتربت الساعة: مقصود سوره قمر (54) است که با این کلمات آغاز می‌شود.
- 3549- ناقه: شتر ماده.
- 3550- سوره الرحمن: سوره پنجاه و پنجم قرآن کریم.
- 3551- آیات بسیاری از سوره الرحمن (55): پس کدام نعمتهای پروردگارتان را تکذیب می‌کنید؟
- 3552- ترجمه: پروردگارم! هیچ یک از نعمتهای تو را تکذیب نمی‌کنم.

- 3553- سوره الواقعه: سوره پنجاه و ششم قرآن کریم.
- 3554- سوره اذا وقعت: نام دیگر سوره واقعہ (56) که با همین کلمات آغاز می‌شود.
- 3555- اسماعیل بن عبدالخالق: اسماعیل بن عبدالخالق الاسدی الکوفی از اصحاب امامان سجاد (ع)، باقر (ع) و صادق (ع) و از راویان شاخص، فقیه، موثق و مورد اعتماد آنان.
- 3556- وتیره: دو رکعت نماز مستحب که به صورت نشسته بعد از نماز عشا خوانده می‌شود.
- 3557- مقصود سوره اخلاص (112) است که با این آیه آغاز می‌شود.
- 3558- سوره الحديد و سوره المجادله: سوره‌های پنجاه و هفتم و پنجاه و هشتم قرآن کریم.
- 3559- سوره الحشر: سوره پنجاه و نهم قرآن کریم.
- 3560- حجب: جمع حجاب - چیزهایی که میان انسان و خدا فاصله یا واسطه‌اند.
- 3561- صلوات: جمع صلوه - درودها - تحیتها - رحمتها.
- 3562- سوره الممتحنه: سوره شصتم قرآن کریم.
- 3563- سوره الصف: سوره شصت و یکم قرآن کریم.
- 3564- سوره الجمعه: سوره شصت و یکم قرآن کریم.
- 3565- سوره المنافقین: سوره منافقون که سوره شصت و سوم قرآن کریم است.
- 3566- مقصود سوره اعلی (87) است که به این آیه آغاز می‌شود.
- 3567- سوره التغابن: سوره شصت و چهارم قرآن کریم.
- 3568- مسبحات: سوره‌هایی که با سیح، سیح یا یسیح آغاز می‌گردند و عبارت‌اند از: حدید (57)، حشر (59)، صف (61)، جمعه (62)، تغابن (64)، اعلی (87).
- 3569- یعنی همه سوره‌های مسبحات را.
- 3570- سوره الطلاق و سوره التحريم: سوره‌های شصت و پنجم و شصت و ششم قرآن کریم.

- 3571- سوره‌هایی که از تعلق آنها به پیامبر یا یکی از امامان سخن به میان آمده است، سوره‌هایی‌اند که در ارتباط با ماجرای مربوط به آنها نازل شده‌اند، یا مصداق یا مصداق کاملی از همه سوره یا آیاتی از آن ایشان‌اند.
- 3572- سوره الملک: سوره شصت و هفتم قرآن کریم.
- 3573- مقصود سوره ملک (67) است که با این کلمات آغاز می‌گردد.
- 3574- مانعه: مؤنث مانع - منع کننده - بازدارنده.
- 3575- سوره ن والقلم: سوره قلم که سوره شصت و هشتم قرآن کریم است و آغاز آن چنین است.
- 3576- سوره الحاقه: سوره شصت و نهم قرآن کریم.
- 3577- یعنی در این سوره مصداق کسی که از او ستایش شده امیر مؤمنان علی (ع) و هواداران اوست و مصداق آن که نکوهش از وی آمده معاویه است و هوادارانش.
- 3578- سوره المعارج: سوره هفتادم قرآن کریم.
- 3579- سوره سأل سائل سوره معارج (70) که با این کلمات آغاز می‌شود.
- 3580- سوره نوح: سوره هفتاد و یکم قرآن کریم.
- 3581- سوره الجن: سوره هفتاد و دوم قرآن کریم.
- 3582- سوره المزمل: سوره هفتاد و سوم قرآن کریم.
- 3583- سوره المدثر: سوره هفتاد و چهارم قرآن کریم.
- 3584- سوره القیمه: سوره هفتاد و پنجم قرآن کریم.
- 3585- سوره لا أقسم: سوره قیامه (75) که با این کلمات آغاز می‌شود.
- 3586- سوره الدهر: نام دیگر سوره انسان که سوره هفتاد و ششم قرآن کریم است.
- 3587- سوره هل أتى علی الانسان: سوره دهر که با این کلمات آغاز می‌شود.
- 3588- علی بن عمرو: علی بن عمرو العطار القزوینی از اصحاب امامان هادی (ع) و عسکری (ع) و مورد اعتماد، احترام و علاقه آنان. او حاجب امام حسن عسکری (ع) (سمتی شبیه مسئول دفتر به تعبیر امروزی) بود.
- 3589- نصرت: شادابی و خرمی - تازه‌رویی.
- 3590- آیه 11 سوره انسان (76).

- 3591- سوره هل أتیک حدیث الغاشیة: سوره غاشیة (88) که با این آیه آغاز می‌شود.
- 3592- سوره المرسلات و سوره النبأ و سوره النازعات: سوره‌های هفتاد و هفتم، هفتاد و هشتم و هفتاد و نهم قرآن کریم.
- 3593- سوره والمرسلات: سوره مرسلات (77) که با این کلمات آغاز می‌شود.
- 3594- سوره عم یتسائلون: سوره نبأ (78) که با این آیه آغاز می‌شود
- 3595- سوره عبس: سوره هشتادم قرآن کریم.
- 3596- سوره کورت: نام دیگر سوره تکویر که سوره هشتاد و یکم قرآن کریم است.
- 3597- سوره عبس و تولى: سوره عبس (80) که با این آیه آغاز می‌شود.
- 3598- سوره اذا الشمس کورت: سوره تکویر (81) که با این آیه آغاز می‌شود.
- 3599- سوره الانفطار و سوره المطففین و سوره الانشقاق: سوره‌های هشتاد و دوم، هشتاد و سوم و هشتاد و چهارم قرآن کریم.
- 3600- سوره اذا السماء انفطرت : سوره انفطار (82) که با این آیه آغاز می‌شود.
- 3601- سوره اذا السماء انشقت: سوره انشقاق (84) که با این آیه آغاز می‌شود.
- 3602- سوره ویل للمطففین: سوره مطففین (83) که با این آیه آغاز می‌شود.
- 3603- سوره البروج: سوره هشتاد و پنجم قرآن کریم.
- 3603- سوره ولسماء ذات البروج: سوره بروج 85 که با این آیه آغاز می‌شود.
- 3604- سوره الطارق: سوره هشتاد و ششم قرآن کریم.
- 3605- سوره والسماء والطارق: سوره طارق (86) که با این آیه آغاز می‌شود.
- 3606- سوره الأعلى: سوره هشتاد و هفتم قرآن کریم.
- 3607- سوره سبح اسم ربک الأعلى: سوره اعلى (87) که با این آیه آغاز می‌شود.
- 3608- سوره الغاشیة: سوره هشتاد و هشتم قرآن کریم.
- 3609- سوره هل أتیک حدیث الغاشیة: سوره غاشیة (88) که با این آیه آغاز می‌شود.
- 3610- سوره الفجر: سوره هشتاد و نهم قرآن کریم.
- 3611- سوره البلد: سوره نودم قرآن کریم.
- 3612- سوره لا أقسم بهذا البلد: سوره بلد (90) که با این آیه آغاز می‌شود.

- 3613- سوره الشمس و سوره الليل و سوره الضحی: سوره‌های نود و یکم، نود و دوم و نود و سوم قرآن کریم.
- 3614- سوره ألم نشرح: سوره شرح یا انشراح که سوره نود و چهارم قرآن کریم است.
- 3615- سوره والشمس و ضحیها: سوره ضحی (93) که با این آیه آغاز می‌شود.
- 3616- سوره واللیل اذا یغشی: سوره لیل (92) که با این آیه آغاز می‌شود.
- 3617- سوره والضحی: سوره ضحی (93) که با این آیه آغاز می‌شود.
- 3618- عروق: جمع عرق - رگها.
- 3619- سوره التین: سوره نود و پنجم قرآن کریم.
- 3620- سوره والتین: سوره تین (95) که با این کلمات آغاز می‌شود.
- 3621- سوره العلق: سوره نود و ششم قرآن کریم.
- 3622- سوره اقرأ باسم ربک: سوره علق (96) که با این کلمات آغاز می‌شود.
- 3623- سوره القدر: سوره نود و هفتم قرآن کریم.
- 3624- سوره انا أنزلناه فی لیلہ القدر: سوره قدر (97) که با این آیه آغاز می‌شود.
- 3625- نفعه: دمیدن رحمت - عطیه و بخشش.
- 3626- سهل: کم - اندک.
- 3627- ترجمه: سیاس و ستایش خداوندی را که روزیم کرد آنچه با آن در میان مردم، زیبایی، زینت و آراستگی یابم و با آن آنچه از تن خود باید پوشید بپوشانم و در آن پروردگارم را نیایش کنم.
- 3628- لا حول و لا قوه الا بالله: هیچ جنبش و نیرویی جز از سوی خداوند نیست.
- 3629- ترحم کردن: رحمت فرستادن - طلب رحمت کردن.
- 3630- عوده: در پناه بودن - محفوظ ماندن.
- 3631- سبو: کوزه سفالی - کوزه دسته‌دار.
- 3632- دیگر: دوباره.
- 3633- ابوعمر و: احمد بن الفضل ابوعمر و الحذاء از اصحاب امامان جواد (ع) و هادی (ع).
- 3634- سوره انا أرسلنا نوحا...: سوره نوح (71) که با این کلمات آغاز می‌شود.

- 3635- ابن ابی داوود درست است. اشتباه نسخه‌های مأخذ مجلسی است.
- 3636- ابن ابی داوود: درست آن ابن ابی دواد (بر وزن مراد) است. وی در زمان مأمون، معتصم، واثق و متوکل (خلفای عباسی) در بغداد مرجع بود و منصب قضاوت داشت. در سال 240 - ق درگذشت.
- 3637- وظیفه: مقرری.
- 3638- وکیل: نماینده.
- 3639- علی بن مهزیار: علی بن مهزیار اهوازی از اصحاب فقیه و جلیل‌القدر امامان رضا (ع)، جواد (ع) و هادی (ع) و از راویان موثق احادیث آنان. وی دارای منزلتی عظیم نزد آن امامان بود.
- 3640- ابوعلی بن راشد: از اصحاب امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) و از نمایندگان امام عسکری (ع) در بغداد، مداین و شهرهای آن مناطق. وی از راویان موثق احادیث این دو امام است.
- 3641- محمد بن الفرغ: محمد بن الفرغ الرخجی از اصحاب امامان رضا (ع)، جواد (ع)، و هادی (ع)، و از راویان موثق احادیث آنان.
- 3642- مزکی: پاک شده - پاکیزه شده.
- 3643- سوره همزه: سوره 104 قرآن کریم.
- 3644- ترک افضل: ترک چیزی که بهتر و برتر است.
- 3645- سوره البینه: سوره نود و هشتم قرآن کریم.
- 3646- سوره لم یکن: سوره بینه (98) که با این کلمه آغاز می‌گردد.
- 3647- سوره الزلزله: سوره نود و نهم قرآن کریم.
- 3648- سوره اذا زلزلت الأرض زلزالها: سوره زلزله (99).
- 3649- سوره العادیات: سوره صدم قرآن کریم.
- 3650- سوره والعادیات: سوره عادیات (100) که با این کلمات آغاز می‌شود.
- 3651- سوره القارعه: سوره صد و یکم قرآن کریم.
- 3652- سوره التکائر: سوره صد و دوم قرآن کریم.
- 3653- سوره الهیکم التکائر: سوره تکائر (102) که با این آیه آغاز می‌شود.

- 3654- سوره العصر: سوره صد و سوم قرآن کریم.
- 3655- سوره الهمزه: سوره صد و چهارم قرآن کریم.
- 3656- سوره ويل لكل همزه: سوره همزه (104) که با این کلمات آغاز می‌شود.
- 3657- سوره الفیل: سوره صد و پنجم قرآن کریم.
- 3658- {سوره} لایلاف: سوره قریش که سوره صد و ششم قرآن کریم است و با این کلمات آغاز می‌شود.
- 3659- سوره ألم ترکیف: سوره فیل (105) که با این کلمات آغاز می‌شود.
- 3660- سوره الماعون: سوره صد و هفتم قرآن کریم.
- 3661- سوره رأیت الذی یکذب بالذین: سوره ماعون (107) که با این آیه آغاز می‌شود.
- 3662- سوره الکوثر: سوره صد و هشتم قرآن کریم.
- 3663- سوره انا أعطیناک الکوثر: سوره کوثر (108) که با این آیه آغاز می‌شود.
- 3664- سوره الجحد: سوره کافرون که سوره صد و نهم قرآن کریم است.
- 3665- سوره قل یا ایها الکافرون: سوره کافرون (109) که با این آیه آغاز می‌شود.
- 3666- سوره النصر: سوره صد و دهم قرآن کریم.
- 3667- سوره اذا جاء نصرالله و الفتح: سوره نصر (110) که با این آیه آغاز می‌شود.
- 3668- سوره تبت: سوره مسد که سوره صد و یازدهم قرآن کریم است.
- 3669- سوره تبت یدا اَبی لهب: سوره مسد (111) که با این کلمات آغاز می‌شود.
- 3670- سوره التوحید: سوره اخلاص که سوره صد و دوازدهم قرآن کریم است.
- 3671- سوره قل هو الله احد: سوره اخلاص (112) که با این آیه آغاز می‌شود.
- 3672- پی کردن اسب: بریدن یا قطع کردن عصب پا یا پاشنه پای اسب برای این که نتواند راه برود و بیفتد (و در نتیجه سوار خود را به زمین بیندازد).
- 3673- عقد کردن: بستن.
- 3674- قل هو الله احد: مقصود سوره اخلاص (112) است.
- 3675- قل هو الله: مقصود سوره اخلاص (112) است.

3676- فدک: دهکده‌ای یهودی نشین و آباد در نزدیکی قلعه‌های خیبر در نزدیکی مدینه. مردم این دهکده پس از شکست خیبر با پیامبر صلح کردند که نیمی از این دهکده برای پیغمبر باشد و آنان در مزرعه‌های خود باقی بمانند. چون سربازان مسلمان در فتح این دهکده شرکت نداشتند و به حکم آیه 7 سوره حشر (59)، فدک از آن پیامبر شد و او درآمد این زمین را به مستمندان بنی‌هاشم می‌داد و سپس آن را به دخترش فاطمه (س) داد تا پس از وی بنی‌هاشم پشتوانه‌ای مالی برای ترویج دین، دفاع از اسلام و قیام در برابر حکومت‌های ستمگر داشته باشند و برای گذران زندگی خود محتاج همکاری با این حومتها نشوند یا مشکلات زندگی، فرزندان پیامبر را از رسالت خطیر خویش باز ندارد. علت باز پس‌گیری فدک از فاطمه (س) به وسیله خلفای اول و دوم، و حساسیت شیعه نسبت به این امر، به خاطر همین مسائل است.

3677- صداع: سردرد.

3678- قل أعود برب الناس: مقصود سوره ناس (114) است که با این آیه آغاز می‌شود.

3679- قل أعود برب الفلق: مقصود سوره فلق (113) است که با این آیه آغاز می‌شود.

3680- سورتی المعوذتین: دو سوره تعویذکننده - دو سوره‌ای که برای دفع چشمزخم و رفع بلا و آفت به کار می‌آیند - سوره‌های فلق (113) و ناس (114).

3681- صابر: صابر مولی بسام بن عبدالله الصیرفی مولی بنی اسد از اصحاب امام صادق (ع) و از راویان احادیث آن حضرت.

3682- توضیح: برخی از اهل سنت را عقیده بر این است که این دو، سوره‌های قرآن نیستند بلکه دو دعا و تعویذند. حضرت آن دو را همانند دو سوره در نماز خوانده‌اند تا جای شبهه‌ای در این باره برای شیعیان نباشد.

3683- صبا: کودکی.

3684- استسقا: بیماری که به سبب آن آب در شکم بیمار جمع می‌شود، قلب و کبد بیمار آسیب می‌بیند، شکم بیمار ورم می‌کند، بیمار آب بسیار می‌خورد و احساس عطش فوق‌العاده دارد.

3685- غلبه خون: زیاد شدن حجم خون در بدن که باعث بیماریهایی است.

- 3686- سه رکعت وتر: مقصود دو رکعت نماز شفع و یک رکعت نماز وتر است که در انتهای نماز شب خوانده می‌شود.
- 3687- آیه سخره: آیه 54 سوره اعراف (7).
- 3688- سوره براءت: سوره توبه (9).
- 3689- آغاز آیه 128 سوره توبه (9).
- 3690- غالیه راست کردن: تهیه کردن غالیه - خریدن غالیه (غالیه عطری است بسیار خوشبو که از ترکیب مشک و عنبر و نوعی صمغ خوشبو - که به آن در فارسی حسن لبه می‌گویند - و روغن بان می‌ساخته‌اند).
- 3691- چشم: چشم زدن - تأثیر چشم.
- 3692- علیه‌الصلوة والسلام: درود، رحمت و سلام خداوند بر او باد.
- 3693- ترجمه: آنچه خدا خواهد. هیچ نیرویی جز به دست خداوند بلند مرتبه بزرگ نیست.
- 3694- جدول: جوی کوچک - نهر باریک.
- 3695- معموری: آبادانی.
- 3696- بلاد: شهرها - سرزمینها - کشورها.
- 3697- طور: رفتار.
- 3698- زیاد قندی: ابوالفضل زیاد بن مروان القندی الانباری از اصحاب امامان صادق (ع) و کاظم (ع) و از راویان احادیث آنان.
- 3699- والی: حاکم - استاندار - صاحب امر و اختیار.
- 3700- مواسات کردن: یاری دادن - یاری رساندن با دادن مال.
- 3701- سلطنت: تسلط - حکومت.
- 3702- فلک: مدار گردش.
- 3703- نقیب: سرپرست و رئیس قوم.
- 3704- عشار: تحصیلدار - مأمور وصول مالیات یک دهم (اینجا: در حکومت‌های ظلم - کسی که مالیات ده درصد می‌گیرد.

- 3705- تمغاجی: مأمور گمرک (اینجا): در حکومت‌های ظلم - کسی که از ورود و خروج کالاها مالیات می‌گیرد.
- 3706- حجاج: حجاج بن یوسف بن حکم ثقفی (41 - 95 ه.ق). وی از سوی عبدالملک بن مروان خلیفه ستمگر مروانی (اموی) فرماندهی سپاه یافت و در مدت بیست سال حکومت خویش بر حجاز و عراق با اقتدار تمام بیشترین جنایتها و بیرحمیها را مرتکب شد. خراب کردن کعبه با منجیق؛ توهین، آزار، شکنجه و کشتن برخی از صحابه و اهل مکه و مدینه و ستم بر دیگر مردم، گوشه‌ای از اقدامهای جنایتکارانه اوست. دامنه اقتدار او تا حدود هند و مغولستان می‌رسید. در 54 سالگی به بیماری سخت درگذشت. نام وی در ظلم و بیدادگری مثل است.
- 3707- رعایا: جمع رعیت - عموم مردم - مردمی که تحت فرمان حکومت‌اند - ملت.
- 3708- عمر بن عبدالعزیز: عمر بن عبدالعزیز بن مروان خلیفه اموی (متوفا 101 ه.ق) از خلفای قانع، زاهد، بی‌تجمل، نجیب، شریف، خوش‌طینت، پاک‌سیرت و علاقه‌مند به فرزندان علی (ع). وی دو سال و پنج ماه خلافت کرد و در چهل سالگی درگذشت.
- 3709- مظالم: جمع مظلومه - چیزهایی که به ظلم و ستم از مردم گرفته شده است.
- 3710- محتجب: در پرده - کسی که مردم نمی‌توانند با او ملاقات کنند - پنهان.
- 3711- شافیه: مؤنث شافی - سودمند - مفید.
- 3712- عمال: جمع عامل - کارگزاران - مدیران - حکمرانان.
- 3713- ترجمه: همه شما سرپرست و فرمانروایید و از هر کدامتان درباره افراد تحت سرپرستیش خواهند پرسید. (این سخن از رسول اکرم (ص) است).
- 3714- استیلا: چیرگی.
- 3715- بیوت: جمع بیت - خانه‌ها.
- 3716- خدم: جمع خادم - خدمتگزاران.
- 3717- ازواج: جمع زوج - همسران.
- 3718- راعی: نگاهدارنده - حراست‌کننده نگهبان - سرپرست و راهنما.
- 3719- وزر: بار سنگین - گناه.
- 3720- مزید: زیادی - افزونی.

- 3721- وفور: فراوانی - بسیاری.
- 3722- مرعی: مورد رعایت.
- 3723- زایل: برطرف.
- 3724- انتفاع: سود بردن.
- 3725- عقاب: مجازات - عذاب - کیفر.
- 3726- والد فقیر علیه‌الرحمه و الغفران: پدر این {من} نیازمند، که رحمت و بخشایش خداوند شامل او باد.
- 3727- شرح من لا یحضر: کتابی است نوشته پدر ملا محمد باقر مجلسی یعنی ملا محمد تقی مجلسی در شرح کتاب فقیه من لا یحضره الفقیه (معروف به من لا یحضره الفقیه) اثر شیخ صدوق محمد بن بابویه قمی (ابن بابویه).
- 3728- ادخال سرور: داخل کردن شادی.
- 3729- حسنه: کار نیک و پسندیده - نیکی.
- 3730- مباح کردن: حلال کردن - روا داشتن.
- 3731- مختار: صاحب اختیار - اختیاردار.
- 3732- ایذا: اذیت کردن - آزار دادن.
- 3733- کرب: غم - غصه - اندوه - مشقت.
- 3734- سدیر صراف: همان سدیر صیرفی است که پیش از این توضیحی درباره وی آمد.
- 3735- مسارعت نمودن: شتاب کردن - سرعت گرفتن - تند شتافتن.
- 3736- تمجید: به بزرگی نسبت دادن - به نیکی ستودن.
- 3737- تهلیل: گفتن لا اله الا الله.
- 3738- مثال: تصویر - (اینجا): چیزی که شبیه انسان یا موجودی دیگر است اما ماده ندارد بلکه تنها دارای طول و عرض و عمق است.
- 3739- مشمعل: مشمعل بن سعد الاسیدی (اسدی) الناشری الکوفی از اصحاب امام صادق (ع) و از راویان موثق احادیث آن حضرت.
- 3740- شوط: دفعه گردش - بار گردش.

- 3741- قضا: برآوردن.
- 3742- علیه: جمع علی - بزرگان - بلندقدردان - بلندمرتبانگان.
- 3743- ناصبی: دشمن اهل بیت پیامبر - دشمن علی (ع) و خاندانش.
- 3744- موصول: پیوسته - متصل.
- 3745- ابهام: انگشت شست.
- 3746- یعنی آن قدر در برآوردن حاجت برادر مؤمن مسامحه کرده است که وی گمان می‌کند او عذری داشته است و او را معذور می‌دارد.
- 3747- اهتمام: غمخواری - اندوه بردن.
- 3748- اغاثه نمودن: فریادرسی کردن - به فریاد رسیدن.
- 3749- کدخدا: صاحب همسر.
- 3750- تعییر: ملامت - نکوهش - طعنه - سرزنش - سرکوفت.
- 3751- عرض: آبرو - آنچه مایه افتخار و سربلندی است.
- 3752- با چشمان ازرق: با چشمانی آبی (کنایه از حضور به چهره دشمنان اسلام) یا با چشمانی که عنبیه آن سفید است و صاحب آن کور است یا با چشمانی که سیاهی آن از ترس برگشته و تنها سفیدی آن پیداست.
- 3753- عشار: مأمور وصول یا دریافت مالیات یک دهم در حکومت‌های ظلم.
- 3754- حاجب: پرده - مانع - چیزی که مانع دیدار و ملاقات شود.
- 3755- دخول: داخل شدن.
- 3756- مولا: صاحب غلام.
- 3757- یوشع: یوشع فرزند نون از نوادگان آفرائیم فرزند حضرت یوسف (ع)، وصی و جانشین حضرت موسی (ع). وی سی سال پس از آن حضرت رهبری بنی اسرائیل را داشت. او در این مدت به کار بنی اسرائیل سر و سامانی داد، با دشمنان آنها جنگید، همه را قلع و قمع کرد و به بنی اسرائیل جا و مکانی مناسب داد. شباهتهایی بسیار میان او و علی (ع) در اسلام است: جانشینی هر دو نسبت به پیامبرشان، عمر سی ساله آنها پس از پیامبر، دو فرزند پسر یوشع که نام حسن و حسین ترجمه عربی نام آن دو تن است، قیام و جنگ صفورا همسر موسی علیه یوشع همانند واقعه جمل و....

3758- مکره‌هی: چیز ناخوشایند.

3759- فرعون و آل فرعون: سلسله‌ای از حکمرانان مصر که در زمان آنان حضرت یوسف (ع) وزارت یافت، به همراه بستگان و درباریان آنها.

3760- علانیه: آشکارا.

3761- صعدا{ء} {یا: صعدا{ء}}: به معنی مشقت و دشواری یا کوهی که با دشواری از آن بالا می‌توان رفت، بلندی است در جهنم که در آیه 17 سوره مدثر (74) و آیه 17 سوره جن (72) با کلماتی شبیه به این از آن سخن به میان آمده است.

3762- وادی: دره.

3763- سقر: به معنی جایی که از شدت گرمی آفتاب، انسان می‌سوزد، دره‌ای است در جهنم که در آیات 26، 27، و 42 سوره مدثر (74) و آیه 48 سوره قمر (54) از آن سخن به میان آمده است.

3764- هههب: به معنی بسیار بانگ و فریاد کننده، نام چاهی در جهنم که آتش جهنم از آن برمی‌خیزد.

3765- تپانچه: سیلی.

3766- ایذا: اذیت - آزار.

3767- یعنی مأمور مجازات باشد یا مأمور رد کردن مردم از سر راه پادشاه و حاکم.

3768- هامان: نام وزیر فرعون که معاصر حضرت موسی (ع) بود. بر طبق روایات اسلامی وی بر فرعون نفوذ و تأثیر زیادی داشته و شریک و مشوق بسیاری از جرمهای او بوده است. نام وی شش بار در قرآن آمده است.

3769- قایل: فرزند بزرگتر حضرت آدم (ع) که وقتی مطلع شد که حضرت آدم (ع) فرزند کوچکتر خود یعنی هابیل را به جانشینی معنوی خود از سوی خداوند منصوب کرده است بر برادر رشک برد و پس از ماجرای، او را کشت چون با نشانه‌هایی دریافته بود که لیاقت برادر را ندارد، بخشی از ماجرا در آیات 27 - 31 سوره مائده (5) و تکمیل آن در صفحات 27 - 33... تاریخ انبیا... اثر سید هاشم رسولی محلاتی آمده است.

3770- نصرانی: به دین مسیحی.

3771- مجوسی: به دین زرتشتی.

- 3772- قدر: به همراهی حدود.
- 3773- محجمه: شیشه یا شاخی که خون حجامت را در آن می‌ریزند.
- 3774- دو پسر آدم: مقصود هابیل است با قابیل که او را کشت.
- 3775- دیگر: سپس.
- 3776- اعانت: کمک.
- 3777- سطوات: جمع سطوت - حملات - قهرها - غضبها.
- 3778- متعرض نشدن: در معرض قرار نگرفتن.
- 3779- نهج: راه و روش.
- 3780- تقیه: خودداری از اظهار عقیده و مذهب، یا تظاهر برخلاف عقیده و خود را همعقیده و هم مذهب دیگران نشان دادن برای حفظ جان.
- 3781- فتنه: چیزی که با آن آزمایش و امتحان می‌کنند یا مورد آزمایش و امتحان قرار می‌گیرند.
- 3782- اضرار: ضرر رساندن.
- 3783- قبط: سرزمین مصر. (عربی شده Aiguptius یا Egypte)
- 3784- عشار: کسی که بر کالاهای مردم مالیات می‌بندد و از آنها مالیات می‌گیرد (مالیات یک دهم).
- 3785- عشور: جمع عشر - یک دهم (مال)ها.
- 3786- حرمت: آنچه حفظ آن و نگاهداری حریم آن واجب است - محرم - همسر.
- 3787- فدا دادن: مالی یا چیزی را به عوض کاری دادن.
- 3788- حبس کردن: نگه داشتن - باز داشتن.
- 3789- قبطیه: مؤنث قبطی - زن مصری.
- 3790- تحکم کردن: دستور دادن - زور گفتن.
- 3791- لثیم: انسان پست.
- 3792- سر: سخن پنهانی.
- 3793- استخاف: بی‌احترامی.
- 3794- مغالبه: برتریجویی.

3795- منازعه: ستیزه.

3796- بخشی از آیه 195 سوره بقره (2). مطالعه کامل این بخش و توجه به توضیحی که در شماره 5 (انتهای این بخش) خواهد آمد، معنی و جایگاه سخن پیامبر اکرم (ص) را روشن خواهد کرد.

3797- متعرض: اعتراض کننده.

3798- بلیه: دشواری - رنج - سختی - ناراحتی.

3799- شدت: سختی - دشواری - تنگنا.

3800- توضیح: از این روایات معلوم می‌شود که اولاً؛ حکومت آئینه مردم است و اگر مردم بد باشند، حتی اگر حکومتی را سرنگون کنند، باز حکومت دیگری مشابه آن یا بدتر از آن بر سر کار خواهند آورد. برای نمونه، مردم قانونگریز، حکومتی بی‌توجه به قانون؛ مردم متملق و سلطه‌پذیر، حکومتی خودستا، و سلطه‌جو؛ مردمی تبعیض‌گرا، حکومتی ظالم؛ و مردمی خمود و خاموش، حکومتی خودکامه خواهند داشت. حتی اگر حکومتی صالح بر سر کار بیاید، بدی مردم آن را به بدی سوق خواهد داد یا مردم آن را تحمل نخواهند کرد. ثانیاً؛ برای سرنگون کردن حکومتی، علاوه بر این که مردم باید خود را اصلاح کنند، توجه به شرایط زمان و مکان و قدرت حکومت و نیرویی که برای سرنگونی آن لازم است، ضروری است. اعتراضهایی بدون پشتوانه رسانه‌ای، ارتباطی و تبلیغی، قیامهای کور و نارس و جنبشهایی که از رهبری توانا، پشتوانه‌های قوی فکری، مردمی، اقتصادی و نظامی برخوردار نیستند نه تنها نخواهند توانست حکومتی را کنار بگذارند یا حتی گاه به اصلاح سوق دهند، بلکه مایه تضعیف جبهه حق؛ کشتار، زندان و شکنجه مؤمنان، نیروهای انقلابی و کادرهای اصلاحگر و آسیبهای جسمی، مادی و معنوی به خویش خواهند شد و بنابراین مورد تأیید عقل و دین نخواهند بود.

3801- خسران: زیانکاری - زیان کردن.

3802- منکوب: دچار نکبت، سختی، رنج و مصیبت.

3803- اشتباه قلمی مجلسی: داشتن.

3804- خلطه: معاشرت - آمیزش.

3805- رکون: میل - گرایش.

- 3806- مس کردن: دست مالیدن.
- 3807- بخشی از آیه 113 سوره هود (11).
- 3808- ماده: دوستی - دوستداری.
- 3809- مستحسن: پسندیده - نیکو.
- 3810- عرف: کاری که در میان مردم معمول و متداول باشد.
- 3811- نفاق: دورویی.
- 3812- افترا: تهمت.
- 3813- گویی سکوت و تأیید ما نسبت به کار دولتمداران نوعی تأیید خدا و رسول نسبت به آنهاست در حالی که خدا و پیامبرش این کارها و رفتارها را تأیید نمی‌کنند.
- 3814- مصاحب هم مشرب: دوست همعقیده و همراه و بدون مخالفت.
- 3815- مؤید: (اینجا:) سخن تأییدکننده.
- 3816- معزز: دارای عزت و احترام.
- 3817- تصرف کردن: استفاده کردن - مصرف کردن.
- 3818- اغماض: چشمپوشی.
- 3819- مروت: جوانمردی.
- 3820- سلوک: رفتار.
- 3821- درباره لهو و آن نوع موسیقی که حرام است پیش از این توضیحی به تفصیل آمد.
- 3822- مفتتن: در فتنه افتاده - به امتحان افتاده - در سختی و دشواری درافتاده.
- 3823- جائز: ستمکار.
- 3824- عدوان: دشمنی - ستم - ظلم - جور.
- 3825- اکرام: بزرگداشت - احترام.
- 3826- یعنی ظلم آن ظالم را برای خود یا دیگران توجیه کند و آن را درست بداند یا درست جلوه دهد.
- 3827- اعوان: یاران.
- 3828- رکون: میل - گرایش.

- 3829- ظلمه: ظالمان - ستمگران.
- 3830- اشاره به بخشی از آیه 113 سوره هود (11) که پیش از این به آن اشاره شد.
- 3831- ليقه: نخی ابریشمی که در دوات می‌گذارند تا مرکب نریزد و به هنگام قلم زدن در دوات، مقدار مورد لزوم از مرکب به دم قلم بیاید.
- 3832- مد: پیشکش - هدیه.
- 3833- اتباع: جمع تبع - پیروان.
- 3834- معاقب: مورد مجازات.
- 3835- بساط: فرش - گستردنی - دستگاه - زمین.
- 3836- زیاد: زیاد بن ابی سلمه از اصحاب امام موسی کاظم (ع) و از راویان حدیث آن حضرت.
- 3837- حضرت لقمان: مردی حکیم و فرزانه که نامش در قرآن آمده و سوره‌ای به نام اوست. وی هم‌رتبه پیامبران است و حکمت را خداوند به وی عطا فرموده است. حبشی و سیاهپوست بود و در روزگار داوود (ع) می‌زیست.
- 3838- مشتبه: پوشیده و مشکل - نامعلوم - به اشتباه اندازنده.
- 3839- مهالک: جمع مهلکه - جاهای هلاک - امور و مواردی که باعث نیستی و تباهی می‌شوند.
- 3840- ترجمه: خداوند ما و همه مؤمنان را به راههای پرهیزکاران هدایت فرماید.
- 3841- ملکه نفس: صفت راسخ در نفس - قدرت و توانایی کاری یا سرعت ادراک در موضوعی که در اثر تمرین و ممارست، در طبیعت انسان جایگزین شود.
- 3842- حالی شدن: دریافتن - فهمیدن - درک کردن.
- 3843- منفک: جدا.
- 3844- بواعث: جمع باعث - انگیزه‌ها - سببها - علتها.
- 3845- متبدل: دیگرگون - متغیر.
- 3846- ازاله: برطرف کردن.
- 3847- سیی: بد.
- 3848- معمور: آباد.

- 3849- سجیه: خلق - خو - طبیعت.
- 3850- جبر: زور.
- 3851- علاء بن کامل: علاء بن کامل (/کاهل) بیاع السابری از اصحاب امام صادق (ع) و از راویان حدیث آن حضرت.
- 3852- خلطه: آمیزش - معاشرت.
- 3853- تقصیر: کوتاهی.
- 3854- سماحت: جوانمردی - بخشش - نرمی.
- 3855- غلیظ: درشت - تندخو.
- 3856- متجبر: متکبر - آن که توان و نیروی خود را به رخ دیگران می‌کشد.
- 3857- سعد بن معاذ انصاری: از اصحاب رسول اکرم (ص). وی رئیس قبیله معروف اوس بوده، در تاریخ اسلام نقشهایی مهم ایفا کرده، همواره در کنار رسول خدا بوده و در جنگها فداکارانه حضور داشته است.
- 3858- ردا: لباس رو - بالاپوش.
- 3859- لحد: بخش تنگتری از گور که مرده را در آن می‌گذارند.
- 3860- جزم کردن: به یقین چیزی را ابراز کردن - چیزی را بر گردن کسی نهادن.
- 3861- فشارش: فشار دادن.
- 3862- تعزیه: عزاداری - عزا.
- 3863- تأسی: اقتدا - پیروی.
- 3864- داعی: دعوت کننده منادی.
- 3865- بخشی از آیه 200 سوره آل عمران (3).
- 3866- معارضه: مقابله - رویارویی.
- 3867- نماز شام: نماز مغرب.
- 3868- نماز خفتن: نماز عشا.
- 3869- شغل: کار.
- 3870- سنتیها: مستحبات.
- 3871- رباط: پیوند - ارتباط.

- 3872- ممکنات: موجوداتی که برای وجود خود محتاج و نیازمند به موجودی دیگرند تا به آنها وجود ببخشد - موجوداتی که نه وجودشان ضروری است و نه نبودشان بلکه اگر موجودی دیگر به آنها هستی ببخشد موجود می‌شوند و اگر نبخشد، وجود نخواهند داشت.
- 3873- عرش: تخت پادشاهی.
- 3874- مستقر: محل استقرار.
- 3875- باهر: روشن - درخشان - ظاهر - آشکار.
- 3876- ترجمه: شأن و جایگاه و مرتبت او والاتر است از آنچه می‌گویند.
- 3877- مهبط: محل هبوط - جای فرود آمدن.
- 3878- خاص‌الخاص: ویژه ویژه - نزدیکترین نزدیکان.
- 3879- دنی: پست - کم‌ارزش.
- 3880- سیر: تماشا.
- 3881- حی لایموت: زنده‌ای که نمی‌میرد - خداوند متعال.
- 3882- نفاذ حکم: جاری شدن حکم - پذیرش و اجرای حکم از سوی مردم.
- 3883- ساخته: آرایش.
- 3884- شوکت: جاه و جلال - نیرو و قدرت.
- 3885- نخوت: تکبر - بزرگی - بزرگمنشی.
- 3886- ترجمه: و به راستی که خانه‌های من در زمین مسجدهایند.
- 3887- بوریا: حصیر - فرشی که از نی شکافته شده می‌بافند.
- 3888- مکرمت: جوانمردی - بزرگی.
- 3889- خز: پوست گرانها و نرم حیوانی به همین نام.
- 3890- پرنیان: ابریشم - حریر - پارچه ابریشمی گلداز - حریر نقشدار.
- 3891- عالی‌شان: عالی شأن - دارای رتبه و منزلتی بلند - بلندمرتبه.
- 3892- قیصر: سزار - پادشاه روم - فرمانروای امپراتوری رم.
- 3893- خاقان: پادشاه چین و ترکستان - فرمانروای امپراتوری چین.
- 3894- معین: یار - یاور.
- 3895- اقرب: نزدیکتر.

- 3896- دأب: عادت - خو - روشن.
- 3897- کامل من جمیع الوجوه: کامل از هر نظر و جنبه.
- 3898- رقت: شکستگی و خضوع و خشوع دل - دلنازکی.
- 3899- معجون تام الاجزا: آمیزه‌ای از مواد گوناگون که در مجموع داروی کاملی است به خاطر این که اجزای آن (یعنی همان مواد گوناگون) نقصهای یکدیگر را برطرف و یکدیگر را کامل می‌کنند.
- 3900- تعقیب: آیات، دعاها و ذکرهایی که پس از نماز گفته یا خوانده می‌شوند.
- 3901- مبرور: پذیرفته شده - مورد قبول واقع شده.
- 3902- عیادت: به دیدار رفتن - به احوالپرسی رفتن.
- 3903- رفع: بالا رفتن.
- 3904- مستور: پوشیده - پنهان.
- 3905- تحصیل نمودن: به دست آوردن - یاد گرفتن.
- 3906- لغت: زبان.
- 3907- بخشی از آیه 27 سوره مائده (5).
- 3908- ترجمه بخشی از آیه 27 سوره مائده (5).
- 3909- منهیات: جمع منهی - نهی شده‌ها - محرمات - حرامها.
- 3910- اتصاف به...: دارای... شدن - ویژگی... را یافتن.
- 3911- بخشی از آیه 102 سوره آل عمران (3).
- 3912- عمرو بن سعید: عمرو بن سعید بن هلال الثقفی الکوفی از اصحاب امام صادق (ع) و از راویان حدیث آن حضرت.
- 3913- ابوالصباح: ابراهیم بن نعیم معروف به ابوالصبح کنانی از اصحاب امام صادق (ع) و از راویان حدیث آن حضرت.
- 3914- جعفر: مقصود، خود آن حضرت (جعفر بن محمدالصادق) است.
- 3915- موالبان: جمع موالی - جمع جمع مولی - دوستان - دوستداران.
- 3916- تعب: دشواری.
- 3917- خاسر: زیان دیده - زیانکار.

- 3918- حلم: بردباری - خوشتنداری.
- 3919- سفاهت: نادانی - بیخردی.
- 3920- فضل: برتری - افزونی - بخشش - احسان - نیکویی.
- 3921- صله: پیوند - برقراری ارتباط.
- 3922- عقوبت: سزای گناه و بدی - مجازات.
- 3923- بخشی از آیه 134 سوره آل عمران (3).
- 3924- حضرت یحیی: از انبیای بنی اسرائیل پسر زکریا. نام وی پنج بار در قرآن کریم آمده است. تولدش به گونه‌ای خارق‌العاده و مرگش با شهادت رخ داد. بشارت دهنده، تصدیق کننده و معاصر عیسی (ع) بود.
- 3925- وضع: پست - آن که دارای توان و رتبه پایین است.
- 3926- ربیعه و مضر: دو قبیله بزرگ عرب در عهد جاهلیت که به عنوان قویترین قبایل عرب شناخته می‌شدند.
- 3927- تعیش نمودن: زندگی کردن.
- 3928- صفح جمیل: گذشت کردن و بخشودن به گونه‌ای نیکو. اشاره به بخشی از آیه 85 سوره حجر (15).
- 3929- عتاب: ملامت - خشم - سرزنش - درشتی.
- 3930- گو: گودال.
- 3931- ضبط: نگهداری - حفظ.
- 3932- کظم غیظ: فرو خوردن خشم - خشم خود را ابراز نکردن و خود را به هنگام خشم نگاه داشتن - حالت خشم را در خود از میان بردن.
- 3933- مفخر: مایه فخر و افتخار.
- 3934- اولوالالباب: خردمندان - صاحبان خرد ناب.
- 3935- اجلاف: جمع جلف - سبکسران - مردمان احمق.
- 3936- جزیل: بسیار - فراوان - بزرگ.
- 3937- نعت: توصیف - توصیف نیک - ستایش.
- 3938- بخشی از آیه 4 سوره قلم (68).

- 3939- ترجمه بخشی از آیه 92 سوره یوسف (12) که حاکی از سخن یوسف (ع) با برادران خویش است.
- 3940- وعید: وعده به تنبیه و مجازات - وعده به بدی - بیم دادن.
- 3941- بلند شدن روز: طلوع کردن خورشید - روشن شدن همه جا با نور خورشید صبحگاهی.
- 3942- مولد: محل تولد - زادگاه.
- 3943- غلیظ: درشتخو - خشن.
- 3944- لیف خرما: رشته‌های دراز و باریک درخت خرما که از آن طناب، لیف حمام و از این قبیل درست می‌کنند.
- 3945- دوته: دوتا - دولا.
- 3946- یکته: یک تا - یک لا.
- 3947- تفصیل ماجرای جنگ جمل و جنگ نهروان و رفتار حضرت را پس از آن، در کتابهای مربوط به این واقعه ببینید.
- 3948- تفصیل ماجرای جنگ جمل و جنگ نهروان و رفتار حضرت را پس از آن، در کتابهای مربوط به این واقعه ببینید.
- 3949- شراب: نوشیدنی - آشامیدنی.
- 3950- خارجی: هر یک از خوارج.
- 3951- مفخر: مایه افتخار - مایه فخر.
- 3952- علانیه: علنی - آشکارا.
- 3953- عقوبت: کیفر - مجازات.
- 3954- عمرو عبدود: از سران قریش و از پهلوانان و دلاوران مخالف اسلام. به سال 5 ه.ق علی (ع) در جنگ خندق با او به رزم پرداخت و او را کشت.
- 3955- طعن کردن: عیب گفتن - کنایه زدن - سرزنش کردن.
- 3956- فوت کردن: از دست دادن.
- 3957- اضطراب: بیتابی.
- 3958- وزر: بار سنگین.

- 3959- تسلی کردن: آرام کردن.
- 3960- صاحب وقوف: آگاه - دانا - کاردان.
- 3961- برآمدن خمیر: ورآمدن خمیر - بالا آمدن خمیر و آماده شدن آن برای پخت نان بر اثر تخمیر.
- 3962- ضرار بن زمره: ضرار بن زمره الضابی (یا: ضیابی) از یاران امیر مؤمنان (ع) که از همین حدیث میزان علاقه او به آن حضرت معلوم می‌شود.
- 3963- درشت: خشن - ضخیم.
- 3964- درویش: فقیر - بیچیز.
- 3965- امر: کار.
- 3966- سهل: کم‌ارزش - بی‌ارزش.
- 3967- ابوالحسن: به معنی پدر حسن، کنیه امیر مؤمنان علی (ع).
- 3968- مأذون: دارای اجازه - مجاز.
- 3969- بررسی روایت: در این که امیر مؤمنان علی (ع) قسمت کننده بهشت و دوزخ یا معیار قسمت بهشت و دوزخ است شکی نیست زیرا احادیث بسیاری از شیعه و اهل سنت آن را تأیید می‌کنند و عقل و تاریخ زندگی آن حضرت، و نیز روایاتی بسیار از رسول اکرم (ص) گویای این‌اند که آن حضرت انسان کامل و معیار و میزان تمیز و تشخیص حق از باطل است. بنابراین طبیعی است که با سنجش آن حضرت و بر اساس سنجش اعمال انسانها با اعمال آن حضرت مردم به بهشت و دوزخ روند. اما این روایت از نظر متن دارای اشکالهایی اساسی است از جمله این که امیر مؤمنان به خاطر گذشت از یک کنیز و تصدق چهارصد درهم، قسمت کننده بهشت و دوزخ می‌شوند. اشکال مهم دیگر این که اگر روابط نزدیک آن حضرت با آن کنیز غیر مشروع بوده است چرا به این کار دست زده‌اند و اگر مشروع بوده است چرا حضرت فاطمه (س) از این امر ناراحت شده‌اند. این روایت از این جنبه، حکایت از جهل و خطای امیر مؤمنان یا حسادت زنانه دخت معصوم پیامبر می‌کند؛ کاری که به شهادت روایات، زنان مؤمن نیز از آن به دورند. در اصل حدیث (بحارالانوار...، ج 39، صص 207 و 208، حدیث 26) نامی از ابوذر در میان راویان به چشم نمی‌خورد. یکی از راویان آن مجاهد است که از نظر شیعه فردی مورد قبول در روایت حدیث نیست.

به جای چهارصد درهم نیز پانصد درهم آمده است. به طور کلی این گونه روایات، در کنار ذکر فضیلتی برای ائمه یا پیامبر اکرم (ص) تقایص بزرگی را به آنان نسبت می دهند. به همین خاطر است که امامان شیعه گفته اند که فضایل ما را از دشمنان ما مگیرید.

3970- بخشی از آیه 5 سوره ضحی (93).

3971- شامی: یکی از مردم شام.

3972- شیخ: پیرمرد.

3973- اشاره به بخشی از آیه 124 سوره انعام (6).

3974- ترجمه: فروخورندگان خشم: بخشی از آیه 134 سوره آل عمران (3).

3975- منازعه: اختلاف نظر.

3976- لعنه الله علی من قتله: لعنت خداوند بر آن که وی را کشت.

3977- اسداللهی: منسوب به اسدالله (از لقبهای امیر مؤمنان علی (ع) اسدالله - به معنی

شیر خدا - ست).

3978- جبین: پیشانی.

3979- ابریق: ظرفی با دسته و لوله و شبیه گلاب پاش که از آن آب به روی دست

می ریختند یا صورت را با آب آن می شستند.

3980- ترجمه: و درگذرندگان از مردم: بخشی از آیه 134 سوره آل عمران (3).

3981- ترجمه: و خداوند نیکوکاران را دوست دارد: بخشی از آیه 134 سوره آل

عمران (3).

3982- نادم: پشیمان.

3983- سیاست: مجازات - تنبیه.

3984- دیگر: دوباره - بازهم.

3985- مبالغه: اصرار.

3986- بریانی: گوشت یا غذای گوشتی که آن را در آتش یا در ماهیتابه سرخ کرده

باشند.

3987- خوان: (اینجا): ماهیتابه.

3988- بشاشت: خوشرویی.

- 3989- همیان: کیسه پول - کیسه درازی که در آن پول می‌ریختند و به کمر می‌بستند.
- 3990- حمیده‌اطوار: آن که رفتارهای او ستودنی است.
- 3991- کظم غیظ: فروخوردن خشم.
- 3992- حلم: خویشنداری.
- 3993- آفاق: سرزمینها.
- 3994- مسامع: جمع مسمع و مسمعه - گوشها.
- 3995- خاص: (افراد) ویژه یا برگزیده.
- 3996- عام: عموم مردم.
- 3997- محاسن شیم: خلقها و خوبیهای نیک - طبیعتهای پسندیده - عادت‌های نیکو.
- 3998- محامد خصال: خصلتهای پسندیده - ویژگیهای ستودنی.
- 3999- سیر: جمع سیره - روشها - طریقه‌ها - خلق و خوبیها.
- 4000- سنن: جمع سنت - رفتارها - روشها - طریقه‌ها - عادت‌ها.
- 4001- زبده مکونات: گزیده موجودات - برگزیده آفریدگان.
- 4002- این نقل قول مؤلف از زبان برخی علماست که به این بهانه‌ها حاضر نیستند از آبروی خود برای رفع گرفتاری و حفظ آبروی مسلمانان مایه بگذارند، مانند دیگران کار کنند، با وساطت خویش در نزد بزرگان و دولتمردان کمکی به اهل ایمان رسانند و می‌پندارند که هر چه بیشتر سکوت کنند و به میدان دشواریها پا نگذارند، احترام آنان و احترام علم و عالم بیشتر محفوظ خواهد ماند.
- 4003- ترجمه: به خدا پناه می‌بریم از وسوسه‌ها و بدیهای او {- شیطان -}.
- 4004- اعرابگذاری مجلسی: بالغ أمره. (اعراب آن در قرآن موجود مطابق متن است).
- 4005- بخشی از آیه 2 و تمام آیه 3 سوره طلاق (65).
- 4006- اخذ کردن: چنگ زدن - تمسک جستن - عمل کردن.
- 4007- بیرونشد: بیرون رفتن - خارج شدن - خلاصی یافتن - رهایی پیدا کردن.
- 4008- تمشیت: اجرا.
- 4009- اختیار نمودن: ترجیح دادن.

- 4010- توکل: اعتماد و اطمینان و واگذاری کار (به خدا) و نماینده کردن و امید سپردن (به خداوند).
- 4011- تفویض: واگذاری (کار خود به خدا).
- 4012- رضا: خشنودی (از خدا و کارهای او).
- 4013- منقاد بودن: مطیع بودن.
- 4014- به در روی: رهایی - خلاصی - خارج شدن.
- 4015- بلیه: بلا - مصیبت.
- 4016- آیه 51 سوره دخان (44).
- 4017- کلیم خدا: آن که خداوند با او سخن می گوید.
- 4018- ملک: فرمانروایی.
- 4019- سحره: جمع ساحر - جادوگران - ساحران.
- 4020- عزت: آبروداری.
- 4021- مقصود فرزندان خردسال آن حضرت است که آنها را به طلب آتش در بیابان گذاشته بود اما به پیامبری برانگیخته شد و مأموریت یافت تا به نزد فرعون برود.
- 4022- کفالت کننده: آن که عهده دار کار دیگری می شود.
- 4023- قاصر: کوتاه - کم.
- 4024- حيله: چاره - تدبير.
- 4025- تعیش: زندگی.
- 4026- مضاعف گردانیدن: دو یا چند برابر کردن.
- 4027- اصل: تنه درخت.
- 4028- ترکه: شاخه های باریک.
- 4029- فاقه: تنگدستی - ناداری - حاجت - فقر.
- 4030- خصال حمیده: خصلتهای ستوده.
- 4031- تحریص: حریص کردن - راغب کردن و متمایل ساختن.
- 4032- متفق: متحد - هماهنگ - همدست.
- 4033- مقهور: مغلوب - خوار در برابر.

- 4034- خفی: پنهان.
- 4035- بخشی از آیه 3 سوره طلاق (65).
- 4036- تقصیر: کوتاهی.
- 4037- ذلیل: فروتن.
- 4038- منازعه: اختلاف - اختلاف نظر
- 4039- حرجی: تنگی - فشار - دشواری.
- 4040- تسلیم کردن: تسلیم شدن - گردن نهادن.
- 4041- اخلاق: جمع خلق - ویژگیها.
- 4042- مداهنه: اظهار برخلاف باطن - دورویی - چرب زبانی.
- 4043- سؤال: درخواست.
- 4044- معطی: عطاکننده.
- 4045- مفتون: فریفته - گول خورده.
- 4046- سهل: اندک - کم - ناچیز.
- 4047- مصافات: دوستی پاک و خالص.
- 4048- تجویز: اجازه - رواداشتن.
- 4049- رکن: پایه - ستون.
- 4050- ارکان: جمع رکن - پایه ها - ستونها.
- 4051- تحکم: به میل و رأی خود حکم کردن - زورگویی.
- 4052- سودا: خرید - معامله.
- 4053- آثم: خطاکار - گناهکار.
- 4054- مشفق: مهربان.
- 4055- نفر: گروه مردم - گروه.
- 4056- ملازم: همراه.
- 4057- امتعه: جمع متاع - کالاها.
- 4058- معین: یار - یاور.

4059- مقصود در هنگامی است که می‌خواهند او را در جایی بگذارند و بروند. در این حال چهارپا را می‌بندند یا افسار او را به جایی وصل می‌کنند تا نگریزد یا از جای خود حرکت نکند و نرود.

4060- مشاعر: جمع مشعر - نیروهای ادراک - حواس.

4061- قوا: جمع قوه - نیروهای بدنی و حواس ظاهری و باطنی انسان.

4062- موقوف: وابسته.

4063- بالکلیه: به کلی - کاملاً.

4064- معاصی: جمع معصیت - گناهان - سرپیچیها - نافرمانیها.

4065- فحول: جمع فحل - مردان.

4066- فروع: جمع فرع - شاخه‌ها.

4067- احاطه: اطلاع کامل - فراگیری و دریافت کامل.

4068- قاصر: کوتاه - ناتوان - کم‌توان.

4069- انقیاد: فرمانبرداری - اطاعت.

4070- استعجال: شتابزدگی - عجله.

4071- تشویش احوال: پراکندگی خاطر.

4072- ترجمه: و سپاس و ستایش خدای را، سپاس و ستایشی که شایسته آن است به

خاطر نعمتهایی که بر ما و بر همه آفریدگانش ارزانی داشته است.

4073- آیه 6 سوره شرح (94).

4074- کلمه: سخن.

4075- منتفع: بهره‌مند.

4076- رخا: آسانی - آسایش.

4077- فرج: گشایش.

4078- کرب: غم - غصه - اندوه - مشقت.

4079- ترجمه آیه 6 سوره شرح (94).

4080- فقره: جمله.

4081- سوره الم نشرح: سوره شرح یا انشراح (94) که با همین کلمات آغاز می‌شود.

- 4082- علم ربانی: علم منسوب به رب - علمی که از سوی پروردگار به شخص داده می‌شود - دانش الهی.
- 4083- محفوف: در پیچیده - پیچیده شده.
- 4084- مکاره: جمع مکره و مکرهه - رنجها - سختیها - ناخوشیها - دشواریها - چیزهای ناخوشایند.
- 4085- صاحب: مصاحب - همراه - یار - دوست.
- 4086- ملک: حکومت.
- 4087- تجبر: زورگویی.
- 4088- مورث: باعث.
- 4089- انقطاع به خدا: بریدن از آنچه مانع نزدیکی به خداست و چنگ زدن و پیوستن به کارها و بهره‌گرفتن از چیزهایی که انسان را به خدا نزدیک می‌کند.
- 4090- کراحت: ناخوشایند داشتن - نخواستن.
- 4091- هرآینه: بیگمان - بیدرنگ.
- 4092- روح: شادمانی - آسایش - رحمت.
- 4093- حکم: داوری.
- 4094- اجل: مهلت زندگانی - زمانی که برای مرگ تعیین شده است.
- 4095- سعید بن قیس: سعید بن قیس الهمدانی از اصحاب ارجمند و زاهد امیر مؤمنان (علی ع). وی از یاران مخلص و شجاع آن حضرت در جنگها و از راویان حدیث آن حضرت است.
- 4096- جنگ گاه: صحنه جنگ - میدان نبرد.
- 4097- همین: فقط - تنها.
- 4098- معرکه: میدان جنگ.
- 4099- یکتا پیراهن: یک لا پیراهن - تنها با یک جامه.
- 4100- حراست: حفاظت - محافظت.
- 4101- مقصود روایاتی است که از حارثه بن نعمان انصاری نقل شده و یکی از آنها پیش از این در بخش مربوط به شرح یا أباذر ان الأرض لتبکی علی المؤمن... آمد.

- 4102- متنعم: برخوردار از نعمت.
- 4103- شوایب: جمع شایبه - آلودگیها - آمیختگیها - شکها و گمانها.
- 4104- مرتجز: به معنی چکامه خوان، قصیده خوان و رجز خوان، نام اسب رسول اکرم (ص) است. گویند این نام را به خاطر شبیه زیبایش به او داده‌اند.
- 4105- قاسطان: به معنی ظالمان و منحرفان از حق لقبی است که به معاویه و یاراناش که جنگ صفین را به راه انداختند داده شده است. واژه قاسط در آیات 14 - 15 سوره جن (72) آمده است.
- 4106- خضاب کردن: رنگ کردن موی ریش یا سر.
- 4107- فرد: مصداق.
- 4108- افراد: جمع فرد - مصداقها.
- 4109- چاشت: صبحانه.
- 4110- خزاین: جمع خزینه - گنجینه‌ها.
- 4111- به اعتبار حرص: به خاطر حرص و طمع و آزمندی.
- 4112- عجز: اظهار ناتوانی - ناتوانی.
- 4113- تذلل: اظهار ذلت، خواری و فروتنی.
- 4114- معاش: آنچه با آن می‌توان زندگی کرد.
- 4115- مفاد: معنی - مفهوم - مضمون - محتوا.
- 4116- محض زبان: تنها با زبان.
- 4117- حالی شدن: دریافتن - فهمیدن - درک کردن.
- 4118- داعی: فراخون - دعوت‌کننده.
- 4119- خوف و رجا: بیم و امید - بیم از کیفر و پیامد گناهان خود و امید به عفو و رحمت پروردگار.
- 4120- خوف: ترس - بیم.
- 4121- تشنیع: عیبگویی - بدگویی - رسواسازی - افشاگری.
- 4122- ترجمه آزاد بخشی از آیه 32 سوره حج (22).

- 4123- اشتباه مجلسی: لحييه. درست آن لحيه) است به معنی دو استخوان چانه‌اش که دندانها به آن دو وصل‌اند). مفرد آن لحي است. لحيه به معنی ريش است و اگر مقصود آن بود باید می‌آمد: لحيثيه.
- 4124- اشتباه مجلسی: لحيه به توضیح متن عربی صفحه قبل که با علامت 8 مشخص شده است مراجعه کنید).
- 4125- لحي: هر یک از دو استخوان چانه که دندانها بر روی آنها می‌رویند.
- 4126- لوث: آلودگی - آلايش.
- 4127- ترک اولی: ترک کاری که بهتر است اما عدم ترک آن برای افراد عادی مجازاتی در پی ندارد.
- 4128- اغظم عظما: بزرگترین بزرگان.
- 4129- فعلی: عملی.
- 4130- مفهوم آیاتی بسیار از قرآن کریم.
- 4131- به جد: جدی - به طور جدی.
- 4132- خوش طبعی: بذله گویی - شوخ طبعی - شیرین زبانی.
- 4133- هزل: مزاح - شوخی - سخن غیرجدی.
- 4134- افراد: جمع فرد - مصداقها.
- 4135- نفس محترم: انسانی که کشتن او جایز نیست و حرام است کاری انجام نداده است که به مجازات آن باید کشته شود).
- 4136- توره: در هنگام ناچاری، مصلحت و ضرورت، و برای رهایی از دروغ، به گونه‌ای دروغ گفتن که از یک وجه دروغ نباشد و قصد گوینده وجه غیر دروغ آن باشد و فهم شنونده وجه دروغ آن.
- 4137- خلف وعده با زنان: مقصود این است که همسر شخص از وی چیزی بخواهد که اولاً، فراتر و بیشتر از حقوقی است که خداوند بر گردن مرد نهاده است که باید نسبت به همسر خود ادا کند؛ ثانیاً، مرد نمی‌تواند یا به دلیلی صلاح نمی‌داند که آن خواسته را برآورده سازد. در این حالت گفته‌اند بهتر است مرد به جای آن که به همسر خود پاسخی منفی بدهد و

بگوید که درخواستش را اجابت نخواهد کرد، به او وعده دهد که حاجتش را برآورده خواهد ساخت.

4138- صدیق: بسیار راستگو.

4139- کذاب: بسیار دروغگو.

4140- بها بهاء): زیبایی - نیکویی - روشنی - درخشندگی - رونق.

4141- اهل: در اینجا: همسر.

4142- صمت: خاموشی - سکوت.

4143- قصه حمزه: قصه معروف به قصه امیر حمزه صاحبقران.

4144- مجوس: زرتشتیان - ایرانیان باستان.

4145- معیار برای بهره‌گیری از خواندنیها و شنیدنیها بیهوده بودن یا نبودن آنهاست که آن را نیز نیازهای واقعی بشر از نظر جسمی، فکری، و روانی تعیین می‌کند و مفید بودن آنها برای فرد یا افراد از این دیدگاه. تعیین این که چه چیزی لغو و باطل و بیهوده است به تشخیص فرد، افراد و نیز کارشناسان هر فن است و ممکن است بسته به زمان و مکان و شرایط تغییر کند.

4146- مسطور: نوشته - نوشته شده.

4147- آیه 45 سوره زمر (39).

4148- افسون: اینجا: افسانه.

4149- وافی هدایه: کافی و کامل برای هدایت و راهنمایی.

4150- قتال: کارزار - پیکار - جنگیدن و کشتن.

4151- اکبر کبایر: بزرگترین گناهان کبیره.

4152- وضع: دارای رتبه پایین - کسی که از طبقه پایین جامعه از نظر موقعیت

اجتماعی، اقتصادی یا شغلی است.

4153- قباحت عرفی: بدی و زشتی کاری در نظر مردم.

4154- معین: کمک - یار - یاور.

4155- تحذیر: برحذر داشتن - ترساندن - پرهیز دادن.

4156- آیه 12 سوره حجرات (49).

- 4157- بخشی از آیه 19 سوره نور (24).
- 4158- ولایت: سرپرستی.
- 4159- متأذی: آزرده.
- 4160- تطول: لطف و مرحمت.
- 4161- بعث: برانگیخته شدن - زنده شدن مردگان و از گور بیرون آمدن آنان.
- 4162- نانخورش: غذایی که با نان می‌خورند.
- 4163- علقمه: علقمه بن محمد بن ابی‌بکر الحضرمی الکوفی از اصحاب امامان باقر (ع) و صادق (ع). وی راوی زیارت معروف به زیارت عاشوراست.
- 4164- بر فطرت اسلام: مسلمان متولد شده - به دنیا آمده از پدری مسلمان.
- 4165- ستر: پوشش - پارسایی.
- 4166- عصمت ایمانی: رابطه‌ای احترام‌آمیز و با رعایت حریمها و حرمتها که میان دو مؤمن برقرار است و مایه آن می‌شود که مؤمنی به احترام مؤمن دیگر و به خاطر این رابطه متقابل، از عذاب جهنم محفوظ ماند.
- 4167- گو: گودال.
- 4168- اشاره به بخشی از آیه 64 سوره اسراء (17) که در آن از شریک شدن شیطان در برخی فرزندان آدمیان سخن به میان آمده است.
- 4169- مروت: نیروی مردانگی - آبروی جوانمردانه.
- 4170- طینت خبال: گل مخلوط با زردابه چرکینی که از بدن خارج می‌شود.
- 4171- صاحب تجبر: آن که خود را بزرگ نشان می‌دهد - آن که نیرو و قدرت خود را به رخ دیگران می‌کشد
- 4172- خیلا: خودبینی - تکبر.
- 4173- واویلاه: ای وای! - ای افسوس! - ای دریغ!
- 4174- واثبوره: ای وای از عذاب! ای وای از هلاکت! - ای وای از خسران و زیان.
- 4175- امعا: جمع معی و معی - معده و روده‌ها.
- 4176- تنبیه کردن: آگاهی دادن - آگاه ساختن - اطلاع دادن.
- 4177- سامع: شنونده.

- 4178- داوود بن سرحان: داوود بن سرحان العطار الکوفی از اصحاب امامان صادق (ع) و کاظم (ع) و از راویان موثق احادیث آنان.
- 4179- مظنه: گمان بد - گمان.
- 4180- تلبیس: فریب - نیرنگ - حيله - حقه.
- 4181- اتم: تمامتر - تمامترین.
- 4182- اکمل: کاملتر - کاملترین.
- 4183- فرد: مصداق.
- 4184- قایل: گوینده.
- 4185- زیرا یکی از شرایط اجرای امر به معروف و نهی از منکر احتمال تأثیر است.
- 4186- مسئله خلافی: مسئله‌ای که حکم شرعی آن مورد اختلاف علماست.
- 4187- عرض: آبرو.
- 4188- نصیحت مستشیر: خیرخواهی و گفتن راه و کار خیر برای کسی که مشورت می‌خواهد.
- 4189- ارباب بدع: صاحبان بدعتها.
- 4190- ریب: (اینجا:) تهمت به دین - شبهه در دین و انتقال آن به دیگران از سر دشمنی با دین.
- 4191- بحت: خالص.
- 4192- مثاب: بهره‌مند از ثواب - دارای اجر و پاداش.
- 4193- مأجور: دارای اجر و مزد.
- 4194- تشنیع: بدگویی - افشای عیب - رسواگری.
- 4195- حقد: کینه.
- 4196- جرح: عیبگویی - گفتن آنچه مایه عدم اعتماد به شخص می‌شود.
- 4197- اعرج: لنگ.
- 4198- اعمی: نابینا.
- 4199- اشل: آن که دستش از کار افتاده است.
- 4200- اعور: یکچشم.

- 4201- حدت: تندی - تندخویی.
- 4202- مبادرت: پیشی گرفتن - شتاب کردن.
- 4203- مأخوذ: (فرض) گرفته شده.
- 4204- متجاهر: کسی که از روی عمد، کار و عمل خود را فاش کند.
- 4205- خلاف: اختلاف.
- 4206- اولی: بهتر - شایسته‌تر.
- 4207- احوط: نزدیکتر به احتیاط.
- 4208- مجاهره: افشای عمدی کار خویش.
- 4209- جائز: ستمکار.
- 4210- حد: مجازات تعیین شده شرعی.
- 4211- تعزیر: مجازات شرعی که مقدار آن تعیین نشده است اما کمتر از حد است.
- 4212- قایل: قائل - گوینده.
- 4213- محامل صحیحه: جمع محمل صحیح - احتمالهایی که برای صحت و درستی کاری می‌رود که ممکن است به ظاهر درست نباشد.
- 4214- مهما امکن: تا جایی که ممکن است.
- 4215- والله یعلم: و خداوند می‌داند.
- 4216- هتک عرض: بردن آبرو - آبروریزی.
- 4217- ذکر جمیل: ذکر خیر - یاد کردن به نیکی.
- 4218- ابراء ذمت (ابراء ذمه): حلال کردن.
- 4219- ترجمه: و خداوند بلند مرتبه می‌داند.
- 4220- کلمه: کلام - سخن.
- 4221- تتبع: پیجویی - جست‌وجو - دنبال کردن.
- 4222- اظهار حسد: حسدی را که در دل است با گفتن سخنانی یا انجام کارهایی بروز دادن.
- 4223- محسود: کسی که شخص نسبت به او حسد می‌ورزد.
- 4224- ممدوح: ستودنی - ستوده شده.

- 4225- تعب: رنج - زحمت.
- 4226- اخلاق سیئه: جمع خلق سیئه - منشهای بد - اخلاق بد.
- 4227- مقدر او: آنچه از (سوی خدا) برای او تقدیر و تعیین شده است.
- 4228- وبال: عذاب.
- 4229- شماتت: سرزنش - شادی به غم و رنج کسی.
- 4230- نیمه: سخن چینی.
- 4231- نامی: سخن چینی.
- 4232- خسیس: پست.
- 4233- کدخدا: دارای همسر.
- 4234- اشتباه مجلسی: کُلا.
- 4235- عرض: عرضه.
- 4236- عداوت: دشمنی.
- 4237- هجران: دوری گرفتن - رویگردان شدن - جدایی - بریدن پیوند - کناره گرفتن - کناره‌گیری.
- 4238- اولی: سزاوارتر - لایقتر.
- 4239- معارضه: مقابله.
- 4240- سفاهت: نادانی - بیخردی.
- 4241- هم: غم - حزن - اندوه آینده.
- 4242- منازعه: ستیزه.
- 4243- مخامصه: دشمنی - پیکار.
- 4244- هجرت: دوری - کناره‌گیری - جدایی - رویگردانی - بریدن پیوند.
- 4245- از این کلمه تا چند صفحه بعد که تذکر داده خواهد شد، متن به خط شخص دیگری جز ملا محمد باقر مجلسی است. اما از آنجا که در حاشیه برخی صفحات این دستنوشته، اصلاحاتی به خط مجلسی به چشم می‌خورد مشخص می‌شود که این نگارش با نظر مؤلف و تحت بازبینی و بازنگری او صورت پذیرفته است و حکم دستخط او را دارد.
- 4246- صله: پیوند - پیوستن - برقراری ارتباط.

- 4247- احسان: بخشش - نیکی - نیکویی.
- 4248- تغافل کردن: خود را به غفلت زدن - خود را غافل وانمود کردن - چشمپوشی کردن و نادیده انگاشتن - غفلت ورزیدن.
- 4249- ولایت: رابطه دوستانه ایمانی.
- 4250- کبر: تکبر - خود بزرگ بینی - خود برتر بینی.
- 4251- علاقه: بند - رشته.
- 4252- نعل: کفش - دمپایی.
- 4253- عرض: آبرو - آنچه مایه فخر و افتخار است.
- 4254- خیلا: خودبینی - گردنکشی.
- 4255- منقصه: کمی و کاستی - نقص.
- 4256- جنایت: گناه - جرم.
- 4257- تذلل نمودن: اظهار کوچکی، خواری و ذلت - اظهار فروتنی.
- 4258- مخالطه: آمیزش - معاشرت.
- 4259- فقه: فهم - فهم عمیق - فهم عمیق دین - علم احکام شرع.
- 4260- درشت: زیر - زمخت.
- 4261- گنده: ضخیم.
- 4262- فخر: نازیدن - به خود بالیدن.
- 4263- فقرات: جمع فقره - جملات - بندهای سخن.
- 4264- مصباح: چراغ.
- 4265- ایضاح نمودن: واضح کردن - روشن ساختن.
- 4266- خطبه قاصعه: خطبه 192 نهج البلاغه.
- 4267- قورق: قُرُق - محدوده اختصاصی.
- 4268- تعظیم: بزرگداشت - احترام.
- 4269- بخشی از آیه 71 و همه آیه 72 سوره ص (38).
- 4270- حمیت: نخوت - غرور - تکبر.
- 4271- تجبر: اظهار بزرگی و گردنفرازی.

- 4272- تعزز: اظهار عزت و بزرگی - خودبزرگ بینی.
- 4273- قناع: سرپوش.
- 4274- تذلل: اظهار خواری و ذلت و فرتنی.
- 4275- انقیاد: اطاعت - گردن نهادن - فرمانبرداری - فروتنی.
- 4276- ترفع: برتری و بلندی جستن - خود را برتر گرفتن - تکبر ورزیدن
- 4277- حبط کردن: باطل کردن - ناچیز کردن - به هدر و بر باد دادن.
- 4278- دماغ: مغز.
- 4279- دهر: روزگار - زمان - زمانه.
- 4280- ممتحن: مورد امتحان، آزمون و آزمایش.
- 4281- فتنه: آنچه مایه امتحان و آزمایش است.
- 4282- دسترنج: دستبند.
- 4283- ابتلا: آزمون - امتحان - دشواری - سختی.
- 4284- اختبار: آزمودن - آزمایش.
- 4285- ذریت: ذریه - فرزندان - فرزند - نسل.
- 4286- معتاد: عادت شده - آنچه به آن عادت کرده اند.
- 4287- مشاعر عظام: مکانهای ارجمند حج - جایگاههای بزرگ و ارزشمندی که مناسک حج را در آنها به جا می آورند.
- 4288- معمور: آباد - آبادان.
- 4289- ضیا: ضیاء - روشنایی - روشنی - نور.
- 4290- خلیجان: اضطراب - لرزش.
- 4291- مکاره: جمع مکره و مکرهه - رنجها - سختیها - ناخوشیها - چیزهای ناخوشایند.
- 4292- ذلیل: رام - فروتن.
- 4293- کریم: ارجمند - دارای احترام.
- 4294- تصاغر: اظهار کوچکی کردن.
- 4295- کما هو حقه: چنان که شاید - چنان که حق اوست - آن گونه که شایسته است.

- 4296- ادنی: پایین ترین.
- 4297- الحاد: برگشتن از دین - انکار خداوند - بیدینی.
- 4298- ردا: لباس رو - لباس بالا.
- 4299- ازار: لباس پایین.
- 4300- لجام: دهنه - افسار.
- 4301- رفیع: بلندمرتبه - بلندپایه - بلندقدر - شریف.
- 4302- نخوت: غرور - تکبر.
- 4303- تفوق: برتری جستن - برتری یافتن.
- 4304- رفعت: بلند قدر شدن - بلندمرتبه شدن.
- 4305- امثال: جمع مثل - هماندها - همرتبه‌ها.
- 4306- اقران: جمع قرن - نزدیکان.
- 4307- ترفع کردن: اظهار برتری و بالاتری کردن.
- 4308- افراد: جمع فرد - مصداقها.
- 4309- سفاهت: نادانی - بیخردی.
- 4310- طعن کردن: عیب گفتن - سرزنش کردن - کنایه زدن
- 4311- جبار: بسیار متکبر و سرکش.
- 4312- سهل: خرد - کوچک - کم ارزش.
- 4313- حبه: دانه.
- 4314- خردل: گیاهی دارای دانه‌های ریز، قهوه‌ای رنگ و با طعم تند که از دانه‌هایش به عنوان چاشنی استفاده می‌شود.
- 4315- بخشی از آیه 151 سوره بقره (2): همه از آن خداوندیم و بازگشت همه ما به سوی اوست. این کلمات را به هنگام اظهار یأس و نومیدی از رسیدن به مراتب و مقاصد نیز به کار می‌برند، پس از شنیدن شرایط دستیابی به آنها یا آگاهی از موانعی که در سر راه آنهاست.
- 4316- استرجاع کردن: گفتن انا لله و انا الیه راجعون.

- 4317- صرع: بیماری عصبی با احساس تشنج، درد، خفگی و سستی اعضای بدن و سپس بروز علامتهایی شامل غش، لرزش اندامهای بدن، فشار دندانها بر یکدیگر، کبود شدن چهره و خشک شدن بدن مانند چوب.
- 4318- مجنون: دارای جنون - دیوانه.
- 4319- خطای قلمی نسخه مجلسی: بلای.
- 4320- تبختر: با خودنمایی و غرور و تکبر راه رفتن.
- 4321- فتنه کند: گمراه کردن - به گمراهی انداختن - به کفر کشیدن - به آشوب کشاندن.
- 4322- سمعه: کار خیری کردن برای این که دیگران بشنوند که چنین کرده است.
- 4323- مباهات: فخرکردن - نازیدن.
- 4324- مفاخرت: نازیدن - فخرکردن.
- 4325- اختیال کردن: تکبر کردن - با ناز و تکبر راه رفتن.
- 4326- جبروت: سلطه - عظمت - بزرگی - قدرت.
- 4327- بغی: ستم - تعدی - تجاوز - گردنکشی.
- 4328- تطاول: دست درازی - تعدی - گستاخی.
- 4329- دنائت: پستی - خواری - ذلت.
- 4330- خست: پستی.
- 4331- جیفه: لاشه - مردار - جسد گندیده و بوگرفته مرده.
- 4332- بول: ادرار.
- 4333- غایط: مدفوع.
- 4334- ممارست: تمرین - بسیار پرداختن به کاری.
- 4335- منافی: نیست‌کننده - ردکننده - مخالف.
- 4336- خیر مخبر صادق: اطلاع و آگاهی خبردهنده راستگو - مقصود، سخن پیامبر و امامان معصوم است.
- 4337- اطوار: جمع طور - رفتارها.
- 4338- سریره: باطن - درون.

- 4339- ملامتیه: گروهی از صوفیه که به خاطر پرهیز از ریا و به خاطر این که باطنشان بهتر از ظاهرشان باشد در پیش مردم و در ظاهر به رفتارهایی دست می‌زنند که از نظر شرع خلاف و خطاست یا ظاهری برای خود می‌سازند که با دستوره‌های دینی سازگار نیست.
- 4340- موطن: جمع موطن - جایگاهها.
- 4341- شالپوشی: لباس پشمی خشن.
- 4342- وجه جمع: وجه جمع میان احادیث مختلف - یافتن معانی، مفاهیم یا مصداقهای متفاوتی برای احادیثی که به ظاهر متضاد، متناقض یا معارض یکدیگرند، به گونه‌ای که نیاز به رد هیچ یک از آن احادیث نباشد.
- 4343- ارزاتر برمی آید: ارزاتر تمام می‌شود.
- 4344- قصور ندارد: اشکال ندارد.
- 4345- خر جل پالان‌دار: خری که بر روی پشت آن جل پالان را گذاشته باشند و پالان نداشته باشد (جل پارچه‌ای ضخیم همانند گلیم است که زیر پالان می‌گذارند تا حیوان عرق نکند). سوار شدن بر خر بی‌پالان که تنها جل داشته باشد از سوی افراد متکبر و اشراف، کاری خلاف راه و رسم اشرافیت شناخته می‌شده است.
- 4346- محمد بن حسین بن کثیر: محمد بن حسین بن کثیر الخزاز از اصحاب امام صادق (ع) و از راویان حدیث آن حضرت.
- 4347- جبه: جامه گشاد و بلند که روی جامه‌های دیگر بر تن می‌کردند.
- 4348- صوفی: پشم - پشمی.
- 4349- گنده: ضخیم - خشن - زبر.
- 4350- زی: شکل لباس - طرز پوشاک - شکل - هیئت.
- 4351- ضاله: مؤنث ضال - گمراه.
- 4352- مبتدعه: مؤنث مبتدع - بدعتگذار.
- 4353- صوفیه: (به معنی پشمپوشان) گروهی بسیار وسیع و متنوع و دارای عقاید متفاوت، از میان کسانی که در پی پیمودن راه عرفان و سیر و سلوک‌اند. گروههایی این چنین در میان پیروان ادیان و آیینهای گوناگون یافت می‌شوند و گاه از یکدیگر تأثیر پذیرفته‌اند. در اسلام نیز این گروه با آمیختن مفاهیم و دستورهایی از عرفان اسلام و سیره

پیامبر صحابه و عرفان و تصوف مسیحی، بودایی، هندویی، مانوی و یونانی پدید آمدند. نخستین پیدایش آنان در میان اهل سنت بود که حتی مفاهیمی از تشیع (مانند ولایت و انسان کامل) را نیز پذیرفتند و به آنچه گفته شد افزودند. این گروه و رهبران و چهره‌های معروف آنها در دورانهایی مخالفت صریح یا ضمنی خود را با تشیع و امامان شیعه نیز ابراز کرده‌اند و اغلب از پشتیبانی حکومت‌های مخالف شیعه بهره برده‌اند. این تصوف سپس به شیعه نیز سرایت کرد و صوفیان شیعه مجموعه آن عقاید و دستورها را مطابق با عقاید و دستوره‌های خویش تا حدودی کم یا بسیار تعدیل کردند. برخی دیگر نیز به کلی مبانی تازه‌ای برای عرفان شیعه ریختند و کوشیدند که این نوع عرفان، تنها از قرآن و سیره معصومان تأثیر پذیرفته باشد و مخالفتی با عقاید و شرایعی که از سوی شیعه و عالمان آن ارائه شده است، نداشته باشد. بجز گروه آخر که نام صوفی و صوفیه را بر خود نهاده‌اند و به عنوان عارفان شیعه یا شیعیان عارف شناخته می‌شوند، دیگر گروه‌ها اعم از شیعه و سنی با مخالفت امامان و عالمان شیعه روبه‌رو بوده‌اند و این مخالفت بسته به شدت دوری آنها از عقاید و آموزه‌های شیعی شدت داشته است.

آنچه در مذمت صوفیه در این بخش از کتاب آمده، ناظر به همان گروه معروف از صوفیه اهل سنت است که از آمیخته بودن عقاید آنان و مخالفت آنها با شیعیان سخن گفته شد و همین گروه در شیعیان نیز تأثیر نهادند. روی سخن مؤلف با صوفیانی از شیعه است که از آنها تأثیر پذیرفته‌اند.

4354- آیه بینه: نشانه روشن و آشکار.

4355- زندقه: زندیقی - بیدینی - کفر باطنی با تظاهر به ایمان.

4356- مخترعات بدعتها: بدعت‌های اختراعی - بدعت‌های خودساخته.

4357- عصابه عصبیت: چشم بند تعصب و دفاع بیجای شخص از آنچه هوادار آن

است.

4358- عین: چشم.

4359- قدما و متأخرین: قدیمیها و جدیدیها.

4360- علی بن بابویه: ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (متوفای قبل از 328 ه.ق) از عالمان موثق و دارای تألیف که در زمان غیبت صغری می‌زیستند. پدر شیخ صدوق ابن بابویه است.

4361- محمد بن بابویه: همان ابن بابویه است که پیش از این توضیحی درباره وی آمد.

4362- شیخ مفید: محمد بن محمد بن نعمان التلعکبری البغدادی (338 - 413 ه.ق) از بزرگترین فقیهان و متکلمان شیعه و استاد بسیاری از آنها، صاحب تألیفات بسیار و مورد احترام علمای اهل سنت در زمان خویش.

4363- عماد: تکیه‌گاه.

4364- توقیع: نامه شخص بزرگ.

4365- مبسوط: دارای شرح و بسط بسیار.

4366- شیخ شهید: شهید ثانی زین‌الدین بن علی بن احمد بن محمد بن جمال‌الدین بن تقی‌الدین بن صالح (ولادت: 911 ه.ق. شهادت 965 ه.ق). از بزرگان فقهای شیعه است. معروفترین اثر او الروضه البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة است که به شرح لمعه شهرت دارد.

4367- شیخ علی: علی بن محمد بن حسن بن زین‌الدین نواده شهید ثانی (1013 ه.ق. 1104 ه.ق در اصفهان) از فقیهان و محققان دوران صفوی، استاد مجلسی و دارای تألیفاتی از جمله شرح کافی و رسالاتی در رد صوفیه و حرمت غنا.

4368- شیخ حسن: حسن بن علی بن محمد بن حسن بن زین‌الدین فرزند شیخ علی که پیش از این درباره وی توضیحی آمد. وی عالمی محقق بوده است.

4369- جعفر بن محمد دوریستی: ابو عبدالله جعفر بن محمد بن احمد بن العباس الدوریستی الرازی (دوریست همان درشت یا طرشت است که در قدیم دهکده‌ای بوده و امروز جزئی از تهران است). از بزرگان علمای شیعه و معاصر شیخ طوسی است. گویند خواجه نظام‌الملک هر دو هفته یکبار از ری به دیدار او می‌رفته است. دارای تألیفاتی ارزشمند است.

4370- ابن حمزه: ابوجعفر محمد بن علی بن حمزه شیخ فقیه عالم فاضل از استادان ابن شهر آشوب و دارای تألیف‌هایی گوناگون.

4371- بر روی این بخش و عبارت بعدی که در داخل قلاب قرار دارد در نسخه اساس ما که متعلق به مجلسی است یک خط کشیده شده که احتمالاً حذف از سوی مؤلف است. اما با توجه به این که کهنترین نسخه‌های دیگر، این بخش را حذف نکرده‌اند احتمال می‌رود که تغییر بعدی مجلسی یا دستکاری یکی از صاحبان نسخه باشد. به خاطر همین تردید، بخشهای خط خورده را در داخل قلاب آوردیم.

4372- سید مرتضی رازی: سید مرتضی بن الداعی بن القاسم الحسنی محدث عالم صالح معاصر غزالی. دارای کتابی است به نام تبصره العوام فی مقالات که شامل اعتقادات خرافی مذاهب است.

4373- زبده العلماء و المتورعین: گزیده عالمان و پرهیزکاران.

4374- مولا احمد اردبیلی: احمد بن محمد اردبیلی معروف به مقدس اردبیلی و محقق اردبیلی (وفات: 993 ه.ق در نجف اشرف) از علما و متکلمان بزرگ شیعه و معروف به تقوا و زهد است. صاحب تألیفات بسیاری است از جمله زبدهالبیان یا آیات الاحکام، اثبات الواجب (به فارسی) و.... دارای فتوایی گاه نو و متفاوت با گذشتگان است.

4375- ترجمه: خداوند ارواح آنان را پاک و پاکیزه گرداند و کوششهای آنان را پاس دارد و سپاس گوید.

4376- تطویل مقال: دراز شدن سخن.

4377- علی حده: جداگانه.

4378- حسن بصری: ابوسعید حسن بن یسار بصری (21 ه.ق - 110 ه.ق) از فقها، زاهدان و سخنوران مورد احترام عارفان و فقیهان اهل سنت و معاصر حجاج بن یوسف ثقفی و عمر بن عبدالعزیز.

4379- معارض: مخالف - طرف مقابل.

4380- غزالی / غزالی: ابوحامد محمد بن محمد بن محمد بن احمد طوسی ملقب به حجه الاسلام و معروف به امام محمد غزالی (450 ه.ق - 505 ه.ق) فقیه، حکیم و متکلم ایرانی که سپس به عرفان و ضدیت با فلسفه گرایید.

آثار او مشهورند. (برخی گویند لقب غزالی (با تشدید) صحیح است از آن رو که پدرش پیشه بافندگی داشت و برخی او را غزالی (یعنی اهل قریه غزله یا غزال طوس) می‌دانند.)

- 4381- المنقذ من الضلال: به معنی رهایی از گمراهی از آثار امام محمد غزالی.
- 4382- احمد غزالی / غزالی: احمد بن محمد بن محمد بن احمد طوسی برادر امام محمد غزالی (در گذشت 520 ه.ق)، فقیه و عارف ایرانی که سالها به جای برادر تدریس کرد. وی در عرفان مشهورتر از برادر خویش است. از آثار اوست: سوانح العشاق، لباب الاحیاء (مختصر احیاء علوم الدین محمد غزالی) و بحر الحقیقه.
- 4383- اکابر اولیاءالله: از بزرگترین اولیای خدا.
- 4384- ملای روم: لقبی دیگر برای مولانا جلالالدین محمد بلخی رومی مشهور به مولوی است که پیش از این توضیحی زیر عنوان مولوی درباره وی آمد.
- 4385- مأخذ این سخن مؤلف ایباتی است در اواخر دفتر اول مثنوی معنوی با عنوانهای: گفتن پیغامبر - صلی الله علیه و سلم - به گوش رکابدار امیرالمؤمنین علی - کرم الله وجهه - که کشتن علی بر دست تو خواهد بود؛ خبرت کردم و دو عنوان بعد: افتادن رکابدار هر باری پیش امیرالمؤمنین علی - کرم الله وجهه - که ای امیرالمؤمنین مرا بکش و از این قضا برهان. ایبات مورد استناد بر اساس نسخه قونیه عبارت‌اند از بیتهای 3867، 3868، 3957 و ایباتی دیگر که مؤید مدعای مؤلف‌اند. در این ایبات به نقل امیر مؤمنان علی (ع) خطاب به قاتل آینده خویش می‌خوانیم:
- 4386- بیت بعدی چنین است:
- چون به بیرنگی رسی کان داشتی موسی و فرعون دارند آشتی مقصود مولانا در این بیت و بیتهای قبل و بعد از آن این است که انسانها با یکدیگر در اصل تفاوتی ندارند و این تفاوت‌های ظاهری به خاطر تفاوت نقشهایی است که در این دنیا بازی می‌کنند. مانند موسی و فرعون که به ظاهر با یکدیگر در جنگ‌اند اما در واقع هر دو خداپرست‌اند. به طور کلی همه چیزها از شائبه رنگ به دورند، همه در بیرنگی به سر می‌برند و با یکدیگر یگانه‌اند. اما چون اسیر رنگ می‌شوند با یکدیگر تفاوت و تضاد می‌یابند (مثنوی معنوی، دفتر اول، عنوان: در بیان آن که موسی و فرعون هر دو مسخر مشیت‌اند...، بیتهای 2477 و 2478).
- 4387- سقوط: ساقط شدن - از عهده برداشته شدن.
- 4388- رافضیان: به معنی ترک‌کنندگان - لقبی که متعصبان اهل سنت و مخالفان شیعه به شیعیان می‌دهند.

- 4389- فتوحات مکيه، جزء ثانی.
- 4390- تزریقات: فضله اندازیها.
- 4391- منکشف: آشکار.
- 4392- کشف: ظهور عوالم معنوی و حقایق جهان باطن برای انسان.
- 4393- تقدیر: فرض.
- 4394- حنوط: داروی خوشبو که پس از غسل دادن به بدن میت می‌زنند.
- 4395- تخلف ورزیدن: عقب ماندن - واپس ماندن.
- 4396- سامری: از اهالی سامرهاز شهرهای فلسطین). گویند نامش موسی بن طلف یا موسی بن ظفر بوده است. وی همان کس است که در غیاب حضرت موسی (ع) گوساله را ساخت و مردم را به پرستش آن دعوت کرد. نام و داستان وی در قرآن کریم (سوره طه (20)، آیات 85، 87، و 95) و ماجرای او در این سوره و برخی سوره‌های دیگر آمده است.
- 4397- عباد بصری: همان عباد بن کثیر بصری است که توضیحی پیش از این درباره وی آمد.
- 4398- طعن زدن: کنایه زدن - عیب گرفتن - سرزنش کردن.
- 4399- فضیل: ابوالقاسم فضیل بن یسار النهدی از اصحاب جلیل‌القدر امامان باقر (ع) و صادق (ع) و از راویان موثق حدیث آنان.
- 4400- قول سدید: سخن محکم و استوار - گفتار راست و درست.
- 4401- آیه 70 و بخشی از آیه 71 سوره احزاب (33).
- 4402- ثابت بنانی: ابومحمد ثابت بن اسلم البنانی القرشی بزرگترین عابد زمان خویش که در علم و عمل سرآمد بود و جامه‌های گرانبه‌ای می‌پوشید. از اصحاب امام سجاد (ع) و از راویان موثق حدیث است.
- 4403- عباد: عابدان - زاهدان - (اینجا: صوفیان).
- 4404- شوط: دور.
- 4405- پایان بخشی از متن که به خط شخص دیگری جز مجلسی است اما مؤلف آن را بازنگری کرده است.

4406- طاووس یمانی: ابو عبدالرحمن طاووس بن الخولانی الهمدانی الیمانی (درگذشت به سال 106 ه.ق) از فقهای اهل سنت که با امامان سجاد (ع)، باقر (ع) و صادق (ع) معاصر بوده است.

4407- ابن شهر آشوب: رشیدالدین محمد بن علی بن شهر آشوب (متوفای 588 ه.ق) از بزرگترین عالمان شیعه در فقه، تفسیر، حدیث، رجال و ادبیات و مورد احترام اهل سنت. مشهورترین کتاب او مناقب آل ابی طالب است.

4408- منصور دوانیقی: ابو جعفر منصور، دومین خلیفه عباسی (خلافت: 136 ه.ق - 158 ه.ق). امام صادق (ع) به فرمان وی به شهادت رسید.

4409- مرخص شدن: دارای اجازه (برای رفتن) شدن - آزاد شدن.

4410- ابراهیم ادهم: ابواسحاق ابراهیم بن احمد بلخی. از مشهورترین زاهدان اهل سنت از نیمه اول قرن دوم هجری است. وی به سال 160 یا 166 ه.ق در جنگ دریایی علیه بیزانس به قتل رسید.

4411- ابن ابی الحدید: عزالدین عبدالحمید بن محمد بن محمد بن حسین بن ابی الحدید مدائنی (586 - 655 ه.ق) ادیب، مورخ و از رجال دولت بنی عباس. مهمترین کتاب او شرح نهج البلاغه است.

4412- متصوفه: آنها که اظهار تصوف و درویشی می کنند - صوفیان.

4413- مطرز به طلا: دارای نقش و نگار از طلا - دارای گل و بوته طلایی - دارای حاشیه طلایی.

4414- بخشی از آیه 32 سوره اعراف (7).

4415- شریعی: ابو محمد حسن شریعی از صحابه امام علی النقی (ع) و امام حسن عسکری (ع) بود که سپس به غلو گرایید. وی معتقد بود که خداوند در پنج کالبد درآمده است که عبارت اند از: رسول خدا، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام. شریعی خود نیز دعوی حلول می کرد و پیروانی یافت که به شریعیه موسوم شدند و این عقاید را گسترش دادند و تکمیل کردند.

4416- هارون بن موسی تلعکبری / تلعکبری: ابو محمد هارون بن موسی بن احمد بن سعید بن سعید التلعکبری از عالمان شاخص، جلیل القدر، موثق و مورد احترام و اعتماد

شیعه در زمان خویش. صاحب تالیفهایی است از جمله کتاب جوامع در علوم دین. وی به سال 385 ه.ق درگذشت.

4417- حلاجیه: پیروان حسین بن منصور حلاج که شرح زندگی او خواهد آمد.

4418- ابوجعفر شلمغانی: ابوجعفر محمد بن علی بن ابی‌الغزافر از یاران امام حسن عسکری (ع) و از دانشمندان و دبیران زمان خود در بغداد بود. امام پس از آن امام، رشک و حسد بر مقام ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی از نواب چهارگانه امام زمان (ع)، وی را به رقابت با او برانگیخت و از این پس عقایدی جست که او را از شیعه دور ساخت. نخست دعوی باییت و نیابت امام زمان (ع) کرد. سپس عقاید وی تا آنجا پیش رفت که مدعی غلو، حلول خدا در ائمه و پیامبران، حلول خدا در خود، حلول ائمه در برخی دیگر، باطنگرایی و کنار گذاشتن نماز، روزه، غسل و دیگر عبادات، بی‌اشکال دانستن و گاه وجوب لواط و زنا و برخی عقاید دیگر شد و پیروانی یافت که به نام شلمغانیه یا عزاقریه معروف شده‌اند. وی دارای هفده کتاب است.

4419- حسین بن منصور حلاج: به شهادت تاریخ، ابوالمغیث حسین بن منصور حلاج در حدود سال 244 ه.ق در روستای طور از توابع بیضای فارس به دنیا آمد. سپس به عراق رفت و مرید صوفی آن سامان عمرو مکی شد و به دست او خرقه تصوف پوشید. وی در سال 270 به مکه سفر کرد و از آنجا به اهواز رفت و به دعوت پرداخت.

وی در آغاز خود را رسول امام غایب و باب آن حضرت معرفی می‌کرد. عقاید او شامل حلول خداوند در مخلوق و اتحاد او با مخلوق و عدم اعتقاد به فرایض دین بود. طی ماجراهایی علمای اهل سنت حکم ارتداد او را صادر کردند و سرانجام در سال 309 به فرمان المقتدر بالله خلیفه عباسی کشته و جسد او سوزانده شد.

چندین کتاب و اشعاری در وحدت خدا و موجودات از او به جا مانده است. برای آگاهی بیشتر از احوال او به فصلهایی از کتب شیعه درباره مدعیان دروغین نیابت امام زمان (ع) مراجعه کنید و نیز کتابهایی که درباره عقاید کلامی و فرقه‌های گوناگون اسلام و شیعه نوشته شده است.

4420- هبه‌الله محمد کاتب: ابونصر هبه‌الله بن احمد بن محمد الکاتب معروف به ابن

برینه.

4421- ابوسهل بن اسماعیل نوبختی: ابوسهل اسماعیل بن علی بن اسحاق بن ابی سهل بن نوبخت رئیس متکلمان شیعه و پیشوای آنها در بغداد و سرآمد دانشمندان ایرانی الاصل آل نوبخت بود. در امور دینی و دنیوی مقامی در رتبه وزارت داشته است. کتابهایی بسیار نوشته است که برخی در رد عقاید مخالفان اسلام و تشیع است. وی امام زمان (ع) را به هنگام درگذشت امام حسن عسکری (ع) دیده است.

4422- مراسله: نامه نگاری.

4423- وکالت: نیابت - نمایندگی.

4424- دأب: عادت - خو.

4425- خضاب کردن: رنگ کردن موهای سر یا ریش.

4426- محمد بن عثمان عمری / عُمَری: ابوجعفر محمد بن عثمان بن سعید اسدی نایب دوم از نواب چهارگانه امام زمان (ع) پس از پدرش. دارای منزلتی عظیم نزد شیعیان و آن حضرت بود. از 254 تا 304 ه.ق این سمت را داشت.

4427- ابوالقاسم حسین بن روح: ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی نایب سوم از نواب چهارگانه امام زمان (ع) در زمان غیبت صغری. از 304 تا 326 ه.ق به فرمان آن حضرت عهده دار این سمت بود.

4428- تجاوز کردن: پا فراتر نهادن - سخن را کشاندن - گسترش دادن دامنه سخن.

4429- ترجمه: خداوند ما و شما را به راه راست هدایت فرماید.

4430- این فضیلتها و پاداشها برای ذکرها برای کسی است که از سر اعتقاد به آنها گویا باشد و به هنگام گفتن، بداند که چه می گوید. در غیر این صورت در این حد از فضیلت، بهره نخواهد برد.

4431- سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله أكبر: خداوند به پاکی و پیراستگی {از هر عیب و کاستی} ستوده می شود؛ و سپاس و ستایش از آن خداست؛ و خدایی جز خداوند نیست؛ و خداوند بزرگتر {از آن} است {که به توصیف آید}.

4432- سبحان الله: خداوند به پاکی و پیراستگی {از هر عیب و کاستی} ستوده می شود.

4433- تسبیح: گفتن سبحان الله - ذکر خدا گفتن.

4434- الحمد لله: سپاس و ستایش از آن خداست.

- 4435- نعیم: نعمت - مال.
- 4436- کلمه‌ای: سخن - جمله.
- 4437- منقطع: بریده - گسسته.
- 4438- لا اله الا الله: خدایی جز خداوند نیست.
- 4439- بخشی از آیه 60 سوره الرحمن (55): آیا پاداش نیکوکاری جز نیکویی است؟
- 4440- غرس نمودن: کاشتن.
- 4441- الله اکبر: خداوند بزرگتر {از آن} است {که به توصیف آید}.
- 4442- آیه 33 سوره محمد (47).
- 4443- ترجمه: خداوندا از زنان سیاهچشم بهشتی به ازدواج من درآور.
- 4444- ترجمه تفسیری بخشی از آیه 46 سوره کهف (18).
- 4445- یکی از کاربردهای سبحان الله در زبان مردم به هنگام تعجب است. در این حالت، گوینده به معنی آن توجه ندارد.
- 4446- مسبحان: سبحان‌الله گویان - ذکر کنندگان نام خدا - تسبیح کنندگان.
- 4447- تهلیل: گفتن لا اله الا الله.
- 4448- ترجمه: ای وای! ای هلاکت، ای عذاب!
- 4449- آیات 41 و 42 سوره احزاب (33).
- 4450- پسین: عصر - بین عصر و مغرب.
- 4451- برکت: افزونی - فراوانی - رشد و نمو - بهره‌دهی بیشتر یک چیز - بهره‌گیری بیشتر از یک چیز.
- 4452- رفع: بالا بردن - بلند کردن.
- 4453- ترجمه: خدایی جز خداوند نیست؛ تنها او، تنها او، تنها او.
- 4454- ترجمه: خدایی جز خداوند، آن حقیقت آشکار، نیست.
- 4455- ترجمه: به حقیقت، به حقیقت، خدایی جز خداوند نیست. از سر باور، گرایش و تصدیق، خدایی جز خداوند نیست. از سربندگی و بردگی، خدایی جز خداوند نیست.
- 4456- ترجمه: گواهی می‌دهم که خدایی جز خداوند نیست؛ تنها او. او را شریکی نیست. و گواهی می‌دهم که محمد بنده او و فرستاده اوست

- 4457- ترجمه: گواهی می‌دهم که خدایی جز خداوند نیست؛ تنها او. خدای یکتا، یگانه و بی‌نیازی که همسری و فرزندی نگرفته است.
- 4458- حرز: دعایی که انسان را از بدیها محفوظ می‌دارد.
- 4459- اشاره به آیه 41 سوره احزاب (33).
- 4460- ترجمه: نام و یاد خداوند به پاکی و پیراستگی {از هر عیب و کاستی} و به سپاس و ستایش او. نام و یاد خداوند بزرگ به پاکی و پیراستگی {از هر عیب و کاستی} و به سپاس و ستایش او.
- 4461- ترجمه: نام و یاد خداوند به پاکی و پیراستگی {از هر عیب و کاستی} و به سپاس و ستایش او. نام و یاد خداوند بزرگ به پاکی و پیراستگی {از هر عیب و کاستی}.
- 4462- حجاب: به معنی سراپرده و مانع، هر یک از چیزهایی که میان انسان و خدا واسطه یا فاصله‌اند.
- 4463- ترجمه: سپاس و ستایش برای هر نعمت که بوده است یا خواهد بود.
- 4464- استغفار: درخواست آمرزش و بخشایش کردن (از خداوند).
- 4465- أستغفر الله و أتوب الیه: درخواست آمرزش و بخشایش از خداوند می‌کنم و به سوی او بازمی‌گردم.
- 4466- حجاب‌القدره: سراپرده قدرت - مرحله قدرت - درجه قدرت.
- 4467- ترجمه: ستایش پروردگار برترینم را به پاکی و پیراستگی {از هر عیب و کاستی}.
- 4468- حجاب‌العظمه: سراپرده بزرگی - مرحله قدرت - درجه قدرت.
- 4469- ترجمه: ستایش دانای نهران را به پاکی و پیراستگی {از هر عیب و کاستی}.
- 4470- حجاب‌المنه: سراپرده نیکویی و احسان - مرحله نیکویی و احسان - درجه نیکویی و احسان.
- 4471- ترجمه: ستایش آن را که مراقب است و غافل نمی‌شود به پاکی و پیراستگی {از هر عیب و کاستی}.
- 4472- حجاب‌الرحمه: سراپرده مهر و بخشش - مرحله مهر و بخشش - درجه مهر و بخشش.

- 4473- ترجمه: ستایش آن بلندمرتبه برترین را به پاکی و پیراستگی {از هر عیب و کاستی}.
- 4474- حجاب السعاده: سرآورده نیکبختی و خوشبختی - مرحله نیکبختی و خوشبختی - درجه نیکبختی و خوشبختی.
- 4475- ترجمه: ستایش به پاکی و پیراستگی {از هر عیب و کاستی} آن را که همیشه هست و فراموش نمی‌کند.
- 4476- حجاب الکرامه: سرآورده بزرگواری - مرحله بزرگواری - درجه بزرگواری.
- 4477- ترجمه: ستایش به پاکی و پیراستگی {از هر عیب و کاستی} آن را که بی‌نیازی است که نیازمند نمی‌شود.
- 4478- حجاب المنزله: سرآورده جاه و مقام - مرحله قدر و مرتبت - درجه پایگاه والا.
- 4479- ترجمه: ستایش دانای بزرگوار را به پاکی و پیراستگی {از هر عیب و کاستی}.
- 4480- حجاب الهدایه: سرآورده هدایت - مرحله راهنمایی - درجه هدایتگری.
- 4481- ترجمه: ستایش دارنده تخت بزرگ فرمانروایی را به پاکی و پیراستگی {از هر عیب و کاستی}.
- 4482- حجاب النبوه: سرآورده نبوت - مرحله پیامبری - درجه رسالت.
- 4483- ترجمه: پروردگار ارجمندی، پاک و پیراسته است از آنچه {مشرکان} در وصف او می‌گویند.
- 4484- حجاب الرفعه: سرآورده بلندمرتبیگی - مرحله بلندقدری - درجه برتری.
- 4485- ترجمه: ستایش دارنده سرزمین {هستی} و فرمانروایی {آن} را به پاکی و پیراستگی {از هر عیب و کاستی}.
- 4486- حجاب الهیبه: سرآورده شکوه - مرحله بزرگی شکوه‌مندانه - درجه شکوه‌مندی.
- 4487- ترجمه: ستایش خداوند را به پاکی و پیراستگی {از هر عیب و کاستی} و به سپاس و ستایش او.

- 4488- حجاب الشفاعة: سراپرده شفاعت - مرحله درخواست عفو و کمک برای دیگران - درجه واسطگی میان خدا و خلق.
- 4489- ترجمه: ستایش بزرگ پروردگارم را به پاکی و پیراستگی {از هر عیب و کاستی} و به سپاس و ستایش او.
- 4490- تحمید: گفتن الحمدلله - سپاس گفتن و ستایش کردن - ستودن.
- 4491- محامد: جمع محمده - حمدها - سپاس و ستایش گفتنها.
- 4492- لا حول و لا قوه الا بالله: هیچ جنبشی و نیرویی جز به دست خداوند نیست.
- 4493- ترجمه: سپاس و ستایش خداوندی را که به نیکبخشی او شایستگیها به سرانجام می‌رسند.
- 4494- ترجمه: سپاس و ستایش در هر حالت خداوند را.
- 4495- عدد رگهای بدن: تعداد عصبهای بدن.
- 4496- ترجمه: سپاس و ستایش بسیار در هر حالت خداوند، پروردگار جهان و جهانیان را.
- 4497- ترجمه: سپاس و ستایش خداوند را که مرا از آنچه تو را بدان دچار کرده تندرستی داده است، و اگر می‌خواست چنان می‌کرد.
- 4498- ترجمه: سپاس و ستایش خداوند را آن‌گونه که وی شایسته آن است.
- 4499- استغفر الله: از خداوند درخواست آمرزش و بخشایش می‌کنم.
- 4500- ترجمه: و به سوی خداوند بازمی‌گردم.
- 4501- ترجمه: درخواست آمرزش و بخشایش می‌کنم از خداوندی که هیچ خدایی نیست جز او که زنده و پاینده به خویش است؛ و به سوی او بازمی‌گردم.
- 4502- ترجمه: درخواست آمرزش و بخشایش می‌کنم از خداوندی که هیچ خدایی نیست جز او که زنده و پاینده به خویش، پدید آورنده آسمانها و زمین بی‌نمونه‌ای {و} دارنده شکوه و بزرگواری است. و از او درخواست می‌کنم که بر محمد و خاندان محمد درود و رحمت فرستد و بازگشتم را به سوی خویش بپذیرد.
- 4503- بخشی از آیه 173 سوره آل عمران (3): خداوند برای ما کافی است و او نیکو نماینده و کارگزار مورد اعتمادی است.

- 4504- ترجمه تفسیری بخشی از آیه 174 سوره آل عمران (3).
- 4505- بخشی از آیه 87 سوره انبیا (21): خدایی جز تو نیست. پاک و پیراسته‌ای تو {از هر کژی و کاستی}. راستی که من از ستمکاران بودم.
- 4506- بخشی از آیه 88 سوره انبیاء (21).
- 4507- بخشی از آیه 44 سوره غافر (40): کار خود را به خداوند وامی‌گذارم که خداوند به بندگان بیناست.
- 4508- ترجمه تفسیری بخشی از آیه 45 سوره غافر (4).
- 4509- بخشی از آیه 39 سوره کهف (18): هر چه خداوند خواهد {همان می‌شود}. هیچ نیرویی نیست مگر به {دست} خدا.
- 4510- ترجمه تفسیری بخشی از آیه 41 سوره کهف (18)
- 4511- جزم: حتم - قطع.
- 4512- یعنی واژه عسی (به معنی چه بسا و بسا) به معنی حتما و قطعا است.
- 4513- ترجمه: کار خود را واگذارده‌ام به آن زنده‌ای که نمی‌میرد. و سپاس و ستایش خداوندی را که نه همسری و نه فرزندی نگرفته است و در دارایی و فرمانروایی شریکی ندارد و این‌گونه نیست که به خاطر ناتوانی سرپرستی داشته باشد. و او را بسیار به بزرگی یاد کن. (این ذکر بر اساس بخشی از آیات 58 سوره فرقان (25) و 111 سوره اسراء (17) تنظیم شده است).
- 4514- مؤدی: پرداخته.
- 4515- ترجمه: هیچ جنبشی و هیچ نیرویی جز به دست خداوند بلند مرتبه بزرگ نیست.
- 4516- ترجمه: هیچ جنبشی و هیچ نیرویی جز به دست خداوند نیست و پناهگاهی از تو جز به سوی تو نیست.
- 4517- ترجمه: آنچه خدا خواسته است. هیچ جنبشی و هیچ نیرویی جز به دست خداوند نیست.
- 4518- ترجمه: آنچه خدا خواسته است. هیچ جنبشی و هیچ نیرویی جز به دست خداوند نیست.

- 4519- موکل به آسمان اول: مأمور اداره امور پایین ترین بخش آسمانها.
- 4520- ترجمه: ای بخشنده ترین و مهربانترین بخشندگان مهربان.
- 4521- ترجمه: بخشنده ترین و مهربانترین بخشندگان مهربان.
- 4522- یا رب: ای پروردگار من.
- 4523- ترجمه: ای پروردگار من؛ خداوندا!
- 4524- بعضی: یکی.
- 4525- یا رؤوف یا رحیم: ای دلسوز؛ ای بخشنده مهربان!
- 4526- اسم اکبر: اسم اعظم.
- 4527- یا حی یا قیوم: ای زنده؛ ای پاینده به خویش.
- 4528- ترجمه: ای خداوندا! ای خداوندا! ای خداوندا! یگانه‌ای؛ یگانه‌ای. شریکی، همدستی و همکاری برای تو نیست. تو آنی که بسیار نیکویی می‌ورزد و نیکبخشی می‌کند. از نو پدیدآورنده آسمانها و زمینهایی. دارای شکوه و بزرگواری و دارنده نامهای بزرگ و دارای آن ارجمندی دست یافتنی. و خدای شما خدایی یگانه است. هیچ خدایی جز آن بزرگ بخشنده مهرگستر همواره بخشنده مهربان نیست. و درود و رحمت خداوند بر محمد و همه خاندانش باد.
- 4529- سکین / سکین بن عمار: ابواسماعیل سکین بن عمار السراج از راویان حدیث، جز این روایت، به نظر نمی‌رسد که وی به خدمت یکی از معصومان رسیده باشد.
- 4530- میزاب: ناودان - ناودان خانه کعبه که دعا در زیر آن مستجاب است.
- 4531- رب الأرباب: دارنده و پرورنده دارندگان و پرورندگان.
- 4532- ترجمه: ای روشنایی! ای بس پاک و پیراسته.
- 4533- ترجمه: ای زنده! ای پاینده به خویش.
- 4534- ترجمه: ای زنده‌ای که نمی‌میرد.
- 4535- ترجمه: ای زنده آن گاه که زنده‌ای نبود و نیست.
- 4536- ترجمه: ای زنده! هیچ خدایی جز تو نیست.
- 4537- ترجمه: از تو درخواست می‌کنم به حق آن که هیچ خدایی جز تو نیست.
- 4538- ترجمه: از تو درخواست می‌کنم به خاطر آن که هیچ خدایی جز تو نیست.

- 4539- ترجمه: از تو درخواست می‌کنم ای آن که هیچ خدایی جز تو نیست.
- 4540- ترجمه: از تو درخواست می‌کنم به نامت، به نام خداوند بزرگ بخشنده مهرگستر، همواره بخشنده مهربان، گرانمایه آشکار کننده.
- 4541- ترجمه: ای شنواترین شنوندگان، و ای بیناترین بینندگان، و ای چالاکترین حسابگران، و ای مهربانترین و بخشنده‌ترین بخشندگان مهربان، و ای دادگرتین داوران.
- 4542- ترجمه: به نام خداوند، آن بزرگ بخشنده مهرگستر، آن همواره بخشنده مهربان، هیچ جنبش و هیچ نیرویی جز به دست خداوند بلندمرتبه بزرگ نیست.
- 4543- قولنج: درد و بیماری در حفره شکم که در ناحیه قولون یا آپاندیس یا مجاری صفرا یا کلیه پیدا می‌شود.
- 4544- پیسی: بیماری که بر اثر آن لکه‌هایی سفید بر روی پوست بدن پیدا می‌شود.
- 4545- خوره: بیماری که بر اثر آن بخشهایی از اعضا و گوشت‌های بدن انسان، مانند بینی و دست و پا فاسد می‌شود و از میان می‌رود.
- 4546- اشقیا: جمع شقی - بدبختان - تیره‌بختان.
- 4547- سعدا: جمع سعید - نیکبختان - خوشبختان - سعادت‌مندان.
- 4548- ترجمه: هر چه خدا خواست می‌شود. هیچ جنبش و هیچ نیرویی جز به دست خداوند بلند مرتبه بزرگ نیست.
- 4549- مکروه: ناخوشایند.
- 4550- ترجمه: خدایی جز خداوند یگانه نیست. هیچ شریک و دستیاری ندارد. فرمانروایی تنها او راست و سپاس و ستایش تنها از آن اوست. زنده می‌کند و می‌میراند، و زنده می‌کند، و خود، زنده‌ای است که نمی‌میرد. نیکی به دست راست و او بر هر چیز تواناست.
- 4551- شام: آغاز شب - آغاز تاریکی هوا در شب.
- 4552- رگ: عصب - رشته عصبی.
- 4553- ترجمه: سپاس و ستایش بسیار در هر حالت، خداوند، پروردگار جهان و جهانیان راست.

4554- ترجمه: شب را به صبح رساندم در حالی که ایمان دارم به خداوند بر اساس آیین محمد و سنت او، و آیین علی و سنت او، و آیین جانشینان پیامبر و سنت آنها. باورمندم به نهان و آشکارشان، و حاضرشان و غایبشان. و به خداوند پناه می‌برم از آنچه پناه برده‌اند پیامبر خداوند، که درود بر او و خاندانش باد، و علی و جانشینان پیامبر، که درود خداوند بر آنان باد. و با آنچه که آنان به سوی خداوند نزدیکی جست‌ه‌اند، به او نزدیکی می‌جویم و هیچ جنبشی و هیچ نیرویی جز به دست خداوند نیست.

4555- ترجمه: خشنودم که خداوند پروردگار باشد، و اسلام دین، و محمد، که درود بر او و خاندانش باد، پیامبر، و قرآن پیام، و علی رهبر و پیشوا باشد و جانشینان پیامبر از فرزندان، پیشوایان و رهبران باشند.

4556- ترجمه: خداوند بزرگتر است {از آن که به توصیف درآید}؛ خداوند بس بزرگتر است {از آن که به توصیف درآید}؛ و ستایش خداوند به پاکی و پیراستگی {از هر عیب و کاستی} در آغاز و پایان روز. و سپاس و ستایش بسیار، خداوند، پروردگار جهان و جهانیان را که شریک و دستیاری ندارد. و درود و رحمت خداوند بر محمد و خاندانش باد.

4557- مبادرت نمودن: شتاب کردن - پیشی گرفتن.

4558- حمله: جمع حامل - حاملان - حمل‌کنندگان.

4559- دیوان کنوز: جمع کنز - گنجها - گنجینه‌ها.

4560- مثبت: ثبت شده.

4561- ترجمه تفسیری آیه 37 سوره نجم (53).

4562- ترجمه: صبح کردم در حالی که پروردگارم ستودنی است. صبح کردم در حالی که هیچ چیز را با او شریک نمی‌سازم و با وجود خداوند، خدایی را نمی‌خوانم و جز او سرپرستی نمی‌گیرم.

4563- أصبحت: صبح کردم.

4564- أمسیت: به شام رسانیدم.

4565- نسخه بدل مجلسی: و.

4566- ترجمه: خداوندگارا تو را به گواهی می‌گیرم که هر نعمت یا {/و} تندرستی و سلامت در دین یا دنیا که در بامداد به من رسید، از سوی تو تنها بود که هیچ شریک و دستیاری تو را نیست. به خاطر آن، تو را ستایش و تو را سپاس بر عهده من است به آن اندازه که خشنود شوی و بیش از خشنودیت.

4567- بخشی از آیه 3 سوره اسراء (17).

4568- ترجمه:... که هر نعمت... که در شامگاه به من رسید....

4569- ترجمه: به خداوند یگانه که شریکی ندارد ایمان آوردم، و به بت و هر معبود جز خدا کفر ورزیدم، و به پنهان خاندان محمد و آشکارشان، و برونشان و درونشان، و آغازشان و انجامشان باور آوردم و گرویدم.

4570- نسخه بدل مجلسی: فَسُبْحَانَ اللَّهِ.

4571- ترجمه: {پس} ستایش خداوند را به پاکی و پیراستگی {از هر عیب و کاستی}، در آن گاه که شب می‌کنید و شب را به بامداد می‌رسانید. و سپاس و ستایش او را در آسمانها و زمین و در شبانگاه و آن هنگام که به نیمروز می‌رسید.

4572- فوت نشود: گم شدن - از دست رفتن.

4573- ترجمه: سپاس و ستایش خداوندی را که آنچه می‌خواهد می‌کند و آنچه دیگری بخواهد نمی‌کند.

4574- ترجمه: خداوند ستمکاری من پناهجوی گذشتت شد؛ و گناه من پناهجوی بخشایشت گشت؛ و خواری من پناهجوی عزتت شد؛ و بیچیزی من پناهجوی توانگریت گشت؛ و روی تباه شونده‌ام پناه به روی ماندگار تو آورد که نیستی و نابودی نمی‌پذیرد.

4575- شبیه هذلی: از کسانی که رسول خدا (ص) را دیده‌اند. وی مردی از قبیله بنی هذیل بوده است.

4576- سبک کردن: آسان گرفتن - دستور آسان دادن.

4577- اعاده: تکرار.

4578- ترجمه: ستایش خداوند بزرگ را به پاکی و پیراستگی {از هر عیب و کاستی} و به سپاس و ستایش او. و هیچ جنبشی و هیچ نیرویی جز به دست خداوند بلند مرتبه بزرگ نیست.

- 4579- ترجمه: خداوندا مرا از سوی خویش راهنمایی کن، و از فرونبخشیت بر من ریزش فرما، و از مهر و بخشش بر من بگستر، و از فراوانیهایت بر من فرود آر.
- 4580- ترجمه: خداوندا بر مردان و زنان مؤمن و مردان و زنان مسلمان بخشایش آور.
- 4581- هلقام: هلقام بن ابی هلقام از اصحاب امام کاظم (ع) و راوی حدیث آن حضرت.
- 4582- ترجمه: ستایش خداوند بزرگ را به پاکی و پیراستگی {از هر عیب و کاستی} و به سپاس و ستایش او. از خداوند بخشایش می‌خواهم و از فرونبخشیش درخواست می‌کنم.
- 4583- ترجمه: از خداوند درخواست عافیت (برکناری از هر آسیب و رنج و دشواری در جسم و جان، و دنیا و آخرت) می‌کنم.
- 4584- ترجمه: از آتش (دوزخ) به خداوند پناه می‌برم و از وی بهشت را درخواست می‌کنم.
- 4585- ترجمه: از خداوند حورالعین (همسران سیاهچشم بهشتی) را درخواست می‌کنم.
- 4586- ترجمه: خداوند بر محمد و خاندان محمد درود فرستد.
- 4587- ترجمه: خداوندا محبت مرا در دل‌های بندگان بیفکن، و آسمانها و زمین را ضامن و عهده‌دار روزی من گردان، و ترس از مرا به دل‌های دشمنانت بینداز، و رحمتت را برای من بگستر، و نعمتت را بر من به نهایت رسان، و آن را با کرامت و بزرگواری خود نسبت به من پیوند ده، و مرا از هر چیز جز شکر و سپاس خویش بازدار، و افزونی را از سوی خود برای من ثابت بگردان، و یاد و یادکرد خود را از یاد من مبر، و مرا از غافلان قرار مده.
- 4588- عقیب: عقب - دربی.
- 4589- تحمید: ستایش.
- 4590- اصل: ریشه.
- 4591- باقیات صالحات: به معنی نیکیهای ماندگار یا ماندگارهای نیک. در آیات 46 سوره کهف (18) و 76 سوره مریم (19) آمده است.

4592- ترجمه: از خداوندی که جز او خدایی نیست درخواست بخشایش می‌کنم و به سوی او باز می‌گردم. آن که زنده پاینده قائم به خویش و ایستاده به تدبیر هر موجود است. آن که شکوه و بزرگواری را داراست.

4593- مجرب: تجربه شد (از نظر درستی و تأثیر).

4594- ترجمه: خداوندا از هر خوبی که دانش تو آن را فراگرفته است، از تو درخواست می‌کنم، و از هر بدی که دانش تو آن را فراگرفته است به تو پناه می‌برم. خداوندا در همه کارهایم از تو آسانی و ایمنی تو را می‌خواهم و از خواری دنیا و رنج و شکنجه آخرت به تو پناه می‌برم.

4595- محمد بن ابراهیم: ظاهراً محمد بن ابراهیم الموصلی از اصحاب و راویان حدیث امام کاظم (ع) است.

4596- ترجمه: از بدی دنیا و آخرت، و از بدی همه دردها به درگاه بزرگوار تو پناه می‌برم و به ارجمندیت که دست‌نیافتنی است، و به نیرویت که چیزی آن را بازنمی‌دارد، از آنچه در دنیا و آخرت بد است و از بدی همه دردها.

4597- مقصود سوره اخلاص یا توحید (112) است.

4598- ترجمه: خداوندا از تو درخواست می‌کنم به نام پوشیده و پنهان به گنجینه و در خزانه نهاده و پاک و پاکیزه و فرخنده‌ات؛ و از تو درخواست می‌کنم به نام بزرگت و فرمانروایی دیرینت، ای بخشنده دهشها، و ای آزادکننده اسیران، و ای رهاننده گردنها از آتش! از تو می‌خواهم که بر محمد و خاندان محمد درود فرستی و گردنم را از آتش‌رهایی بخشی؛ و این که مرا از دنیا ایمن و آسوده خاطر بیرون ببری و بی‌عیب و کاستی به بهشت درآوری و این که آغاز خواسته‌ام را رهایی و میان‌ه‌اش را کامیابی و پایانش را خیر و نیکی قرار دهی. این تویی که از نهانها و ناپیداها بس آگاهی.

4599- مخفی: پنهان - پوشیده - نهان - راز.

4600- ترجمه: خدایی جز خداوند نیست؛ تنها او، تنها او، تنها او. به وعده‌اش وفا کرد، و بنده‌اش را یاری رساند، و سپاهش را عزت بخشید، و به تنهایی بر گروهها چیره شد، پس

دارندگی و فرمانروایی از آن اوست و سپاس و ستایش او راست. زنده می‌کند و می‌میراند و بر هر کاری بس تواناست.

4601- احمد بن محمد بن ابی نصر بزنی: ابو جعفر یا ابوعلی احمد بن محمد بن ابی نصر البزنی الکوفی از اصحاب فقیه، جلیل‌القدر و مورد اعتماد امامان رضا (ع) و جواد (ع) و از اصحاب اجماع (که پیش از این توضیحی درباره آنان آمد).

4602- ترجمه: درود و رحمت و برکتهای خداوند بر تو باد ای فرستاده خداوند. درود بر تو ای محمد فرزند عبدالله. درود بر تو ای گزیده خداوند. درود بر تو ای محبوب خداوند. درود بر تو ای پاک برگزیده خداوند. درود بر تو ای امانتدار خداوند. گواهی می‌دهم که تو فرستاده خداوندی. و گواهی می‌دهم که تو محمد فرزند عبداللہی. و گواهی می‌دهم که تو خیرخواه امت بودی و در راه پروردگارت کوشیدی و او را پرستیدی تا آن زمان که تو را مرگ فرا رسید. پس ای فرستاده خداوند! خداوند تو را به بهترین پاداشی که پیامبری را از سوی امتش می‌بخشد، پاداش دهد. خداوند بر محمد و خاندان محمد برتر و بیشتر از آنچه بر ابراهیم و خاندان ابراهیم درود فرستادی، درود فرست که تو ستودنی و بلند پایه‌ای.

4603- خداوند بر محمد و خاندان محمد درود فرست و ما را از آتش پناه ده و بهشت را روزیمان گردان و از زنان سیاهچشم بهشتی به همسری ما درآور.

4604- هند: همسر ابوسفیان و مادر معاویه که جگر حمزه عموی پیامبر (ص) را که در جنگ احد شهید شد جوید.

گویند که وی و زنان همراهش گوش و بینی شهیدان احد را نیز می‌بریدند.

4605- أم الحکم: خواهر معاویه و دختر ابوسفیان، از سرسخت‌ترین دشمنان پیامبر اکرم (ص).

4606- ترجمه: خدایی جز خداوند بزرگ بردبار نیست. خدایی جز خداوند، صاحب عرش پهناور نیست (یا: خدایی جز خداوند بزرگوار صاحب عرش نیست). و سپاس و ستایش پروردگار جهان و جهانیان راست.

خداوند من از تو وسیله‌ها و انگیزاننده‌های رحمت، و حتمیت بخشهای بخشایش، و بهره از هر خیر و خوبی و برکناری از هر گناه را خواهانم. خداوند گناهی را برای من

وامگذار مگر آن که بخشیده باشی، و نه اندوهی را مگر آن که گشایش داده باشی، و نه بیماری را جز آن که درمان کرده باشی، و نه عیبی را جز آن که پوشیده باشی، و نه روزی را مگر آن که فراخی و وسعت بخشیده باشی، و نه بیمی را جز آن که ترس آن را برده باشی، و نه بدیی را جز آن که آن را گردانده باشی، و نه نیازی را که خشنودی تو و خیر و نیکی من در آن است مگر آن که برآورده باشی. ای پرمهر و بخشایش‌ترین مهرورزان و بخشایشگران. برآور ای پروردگار جهان و جهانیان.

4607- ترجمه: خدایی جز خداوند بزرگ بردبار نیست. خدایی جز خداوند، صاحب عرش پهناور نیست (یا: خدایی جز خداوند بزرگوار صاحب عرش نیست). و سپاس و ستایش پروردگار جهان و جهانیان راست.

خداوندا من از تو وسیله‌ها و انگیزاننده‌های رحمت، و حتمیت بخشهای بخشایش، و بهره از هر خیر و خوبی و برکناری از هر گناه را خواهانم. خداوندا گناهی را برای من وامگذار مگر آن که بخشیده باشی، و نه اندوهی را مگر آن که گشایش داده باشی، و نه بیماری را جز آن که درمان کرده باشی، و نه عیبی را جز آن که پوشیده باشی، و نه روزی را مگر آن که فراخی و وسعت بخشیده باشی، و نه بیمی را جز آن که ترس آن را برده باشی، و نه بدیی را جز آن که آن را گردانده باشی، و نه نیازی را که خشنودی تو و خیر و نیکی من در آن است مگر آنکه برآورده باشی. ای پرمهر و بخشایش‌ترین مهرورزان و بخشایشگران. برآور ای پروردگار جهان و جهانیان.

4608- ترجمه: بخشایش می‌خواهم از خداوندی که خدایی جز او نیست. او که زنده پاینده قائم به خویش و ایستاده به تدبیر هر موجود است. آن بزرگ بخشنده مهرگستر، آن همیشه بخشنده مهربان؛ آن که دارای شکوه و ارجمندی است. و از او درخواست می‌کنم که توبه و بازگشتم را بپذیرد، چونان بازگشت بنده‌ای خوار، فروتن، نیازمند، بیچاره، بیچیز، زاری‌گر، پناهجو که سود و زیان، و مرگ و زندگی، و زنده شدن پس از مرگش به دست او نیست.

4609- نماز خفتن: نماز عشاء.

4610- ضمان: ضمانت - حمایت.

4611- مقصود هر یک از سوره‌هایی است که با این جملات آغاز می‌شود.

- 4612- کلیم خوا: آن که خدا با وی سخن می گوید.
- 4613- تذلل: اظهار خواری و فروتنی.
- 4614- شکرالله: برای سپاس از خدا - سپاس خدای را.
- 4615- عفوا: برای بخشایش - بیخشی.
- 4616- ترجمه: برای سپاس - سپاس.
- 4617- العفو العفو: بخشایش؛ بخشایش.
- 4618- یا ربه: ای پروردگار (با حالت زاری، تضرع و فریاد خواهی)!
- 4619- یا سیداه: ای سرور (با حالت زاری، تضرع و فریاد خواهی)!
- 4620- اصحاب کبار: جمع صاحب کبیر و صحابی کبیر - یاران بزرگ - بزرگان اصحاب.
- 4621- ترجمه: خداوندا من تو را گواه می گیرم، و گواه می گیرم فرشتگان و پیامبران و فرستادگانت و همه آفریدگانت را که تو، خداوند، پروردگار منی، اسلام دین و آیین من است، و حمد پیامبر من است، و علی و حسن و حسین و علی فرزند حسین و محمد فرزند علی و جعفر فرزند محمد و موسی فرزند جعفر و علی فرزند موسی و محمد فرزند علی و علی فرزند محمد و حسن فرزند علی و حجت فرزند حسن امامان من اند.
- دوست و دوستدار آنهایم و با آنها دوستی می ورزم و از دشمنانشان بیزار می جویم.
- 4622- ترجمه: خداوندا تو را به خون مظلوم سوگند می دهم.
- 4623- ترجمه: خداوندا تو را سوگند می دهم به عهدی که درباره دشمنانت با خود بستنی که آنها را به دست ما و به دست مؤمنان از میان ببری. خداوندا تو را سوگند می دهم به عهدی که درباره دوستانت با خود بستنی که آنها را بر دشمنت و دشمنشان پیروز کنی، که بر محمد و بر آنان از خاندان محمد که {از سوی خداوند} گماشتگان {بر دین و شریعت} و حافظان {امانت‌های الهی} اند، درود فرستی.
- 4624- ترجمه: خداوندا من از تو آسانی را پس از دشواری درخواست می کنم.
- 4625- ترجمه: ای پناهگاه من در آن هنگام که راهها و روشها {ی گوناگون} کار را بر من دشوار می کنند و زمین با همه فراخیش بر من تنگ می شود. و ای که از سر رحمت بر من مرا آفریدی با آن که از آفرینش من بی نیاز بودی.

بر محمد درود فرست و بر آنان از خاندان محمد که {از سوی تو} گماشتگان {بر دین و شریعت} و حافظان {امانت‌های الهی} اند.

4626- ترجمه: ای خوارکننده هر ستمگر سرکش و ای سرافرازکننده هر خوار! به ارجمندیت سوگند که طاقتم طاق شده و کوششم به حد توانم رسیده است.

4627- ترجمه: به تو پناه می‌برم از آتشی که سوزشش فرو نشیند. و پناه به تو می‌برم از آتشی که تازه‌اش کهنه نشود. و پناه می‌برم به تو از آتشی که تشنگی آن سیرابی ندارد. و پناه می‌برم به تو از آتشی که برهنه شده آن پوششی ندارد.

4628- ترجمه: بر خواری من در برابرت، و زاری من به سویت، و اندوه تنهایی و کناره‌گیری از مردم، و خوگیری و همدمیم با تو، رحم آور ای بزگوار بزرگمنش

4629- شیطان متمرّد: شیطان سرکش - اشاره به آیه 3 سوره حج (22) که در آن از پیروی شیطان سرکش سخن به میان آمده است.

4630- افتتاح کردن: آغاز کردن.

4631- آیه شهادت: آیه 18 سوره آل عمران (3) یا با آیه پس از آن.

4632- مجموع این خصلتها حداکثر 8 می‌شود. در اصل حدیث نیز بیش از این چیزی نیست. برای آگاهی بیشتر نگاه کنید به بحارالانوار...، ج 76، ص 210.

4633- سپاس و ستایش خداوندی را که بلندمرتبه است، پس چیره است. و سپاس و ستایش خداوندی را که در درون نهان است، پس آگاه است. و سپاس و ستایش خداوندی را که داراست، پس تواناست. و سپاس و ستایش خداوندی را که مردگان را زنده می‌کند و زندگان را می‌میراند و بر هر چیز تواناست

4634- ترجمه: به نام خداوند. به خداوند ایمان آوردم و به مبعود غیر خدا کافر شدم. خداوندا در خوابم و در بیداریم نگاهبانی و نگهداریم فرما.

4635- ترجمه: خداوندا یادت را از خاطر من نبر، و مرا از ترفند خویش آسوده مگردان، و از بیخبرانم قرار مده، و مرا در زمانی که بیش از همه دوست داری بیدار کن که در آن هنگام تو را بخوانم و پاسخم دهی، و از تو بخواهم و عطایم کنی، و از تو بخشایش خواهم و مرا ببخشی. که هیچ کس جز تو ای مهربانترین مهربانان همه گناهان را نمی‌بخشد.

4636- فبها: بسیار خوب - چه بهتر.

4637- خد: رخسار - گونه - چهره.

4638- ماشاءالله: هرچه خدا خواهد - آنچه خدا خواست.

4639- ترجمه: خداوندا از تو درخواست می‌کنم ای آن که دارای لطف نهان است و توانایی نامحدود است و پایان نمی‌پذیرد. از تو درخواست می‌کنم به حق لطف نهانت که شامل حال بنده‌ای نکردی جز آن که از غیر بی‌نیاز شد، که سرورم امیر مؤمنان عليه السلام را در خوابم به من بنمایانی.

4640- طهارت: وضو یا غسل.

4641- ترجمه: خداوندا تو آن زنده‌ای که به توصیف در نمی‌آید، و ایمان با او شناخته می‌شود. همه چیزها از تو آغاز گرفتند و به سوی تو بازمی‌گردند. از آنها هرچه روبه سوی تو آورد، تو پناهگاه و نجاتگاهش بوید و آنچه پشت کرد، هیچ پناهگاه و نجاتگاهی از تو جز به سوی تو تماش نبود. پس از تو درخواست می‌کنم به حق این که خدایی جز تو نیست، و از تو درخواست می‌کنم به حق بسم الله الرحمن الرحيم، و به حق محبوبیت محمد سرور و سالار پیامبران - که درود خداوند بر او و خاندانش باد - و به حق علی بهترین جانشینان پیامبران، و به حق فاطمه سرور و سالار زنان جهان، و به حق حسن و حسین که آنان را سرور و سالار جوانان بهشتی کردی - که بر همه آنان سلام و درود باد - که بر محمد و خاندان محمد درود فرستی و درگذشته‌ام را در همان حالتی که هست به من نشان دهی.

4642- مضبوط: حفظ شده - نگهداشته شده - ثبت شده.

4643- نماز شام: نماز مغرب.

4644- تالی: تابع - بعد از - در پی.

4645- سنن: جمع سنت - روشها - شیوه‌های عملی - راه و رسم - طریقه.

4646- مقصود سوره زلزله (99) است که با این کلمات آغاز می‌شود.

4647- مقصود سوره نصر (110) است که با این کلمات آغاز می‌شود.

4648- مقصود سوره اخلاص (112) است که با این جمله آغاز می‌شود.

4649- ترجمه: پاک و پیراسته {از هر عیب و کاستی} است آن که ارجمندی و سنگینی پوشش اوست. پاک و پیراسته {از هر عیب و کاستی} است آن که جامه بزرگی پوشیده و با آن پاک و پیراستگی یافته است. پاک و پیراسته {از هر عیب و کاستی} است

آن که ستایش به پاکی و پیراستگی تنها او را سزاست. پاک و پیراسته {از هر عیب و کاستی} است آن که دانش وی همه چیز را دریافته و شماره کرده است. پاک و پیراسته {از هر عیب و کاستی} است آن که دارای نیکویی و نیکبخشی است. پاک و پیراسته {از هر عیب و کاستی} است آن که دارای قدرت و بزرگواری است. پاک و پیراسته {از هر عیب و کاستی} است آن که دارای ارجمندی و فزونی و فزونبخشی است. پاک و پیراسته {از هر عیب و کاستی} است آن که دارای توانایی و بخشندگی است. خداوند از تو درخواست می‌کند که جایگاهایی از عرش که جایگاه عزت و ارجمندی است، و بیشترین رحمتی که حکم و فرمان تو به آن عالق می‌یابد، و به بزرگترین نام و عظیمترین ویژگیت، و به سخنان و آفریدگان کامل که در درستی و دادگری به نهایت رسیده‌اند، که بر محمد و خاندانش درود فرستی.

4650- مثبت: ثبت شده.

4651- کتب مبسوطه: جمع کتاب مبسوط - کتابهای مفصل.

4652- الطاف عمیمه: جمع لطف عمیم - نیکوییهای تمام و کامل.

4653- واهب العطايا: بخشنده بخششها.

4654- افاصى: جمع اقصی - آنها که دور هستند - دورترینها.

4655- ادانی: جمع ادنی - آنها که نزدیک‌اند - نزدیکترینها.

4656- سلسبیل: آب روان و گوارا - نام چشمه‌ای در بهشت - این نام در آیه 18

سوره انسان (76) آمده است.

4657- عین: چشمه.

4658- زنجبیل: چاشنی گرم، تند و معطر برخی خوراکیها - چاشتی برخی

آشامیدنیهای بهشتی - این نام در آیه 17 سوره انسان (76) آمده است.

4659- شراب طهور: آشامیدنی پاک - نوشیدنی پاکیزه - از این آشامیدنی در آیه 21

سوره انسان (76) به عنوان یکی از نعمتهای بهشتی پروردگار یاد شده است.

4660- ترجمه: پایان این نگارش به دست مؤلف آن در اواخر ماه جمادی‌الثانی از

ماههای سال یکهزار و هفتاد و سه بود. {1073 هجری قمری} بود. و تنها خدای یگانه را

سپاس و ستایش سزااست، و درود خداوند بر سرور و سالار ما محمد و خاندان پاک و پاکیزه‌اش، و لعنت خداوند بر همه دشمنانشان تا روز جزا و پاداش باد.

4661- سییم: سوم.

4662- رساله: کتاب کوچک - کتاب.

4663- احصا: شمارش - گردآوری.

4664- کلمه جامعه: سخن جامع - مقصود سخن رسول اکرم (ص) است.

4665 مجملا: به اجمال - به صورت مختصر و کوتاه.

4666 مورث: باعث - سبب.

4667 از عادات امتیاز به هم می‌رساند: مایه تفاوت آن از عادات می‌شود - باعث فرق

آن از عادات می‌شود.

4668 ﷺ سالم و درود {خداوند} بر او باد! (649) ایضا: نیز - هم.

4669 قرآن مجید، بخشی از آیه 2 سوره ملک (67). در آغاز آیه آمده است: آن

{خداوندی} که مرگ و زندگی را آفرید تا....

4670 مراد: مقصود.

4671 صواب: درستی - درست - راست - راستی.

4672 خوف الهی: ترس از نافرمانی خداوند.

4673 قرآن مجید بخشی از آیه 84 سوره اسراء (17).

4674 شاکله: سرشت - طبیعت - طینت - نیت.

4655 عوام: مردم عادی.

4656 اجماع: اتفاق نظر علما.

4657 لغو: سخن بیهوده.

4658 تعقل: اندیشیدن.

4659 اخلاص: خالص کردن {عمل تنها برای خدا} - خالص بودن و نداشتن قصد

دیگری در عمل جز رضای خداوند و فرمانبری او.

4660) شرک: شریک ساختن - قایل شدن شریک برای خداوند - شرک در عمل و کار به این معنی است که کار را علاوه بر قصد و نیت تقرب و رضای خدا به قصد و نیت دیگری نیز به جا آورند.

4661) ریا: نشان دادن - تظاهر - تظاهر به نیکوکاری - ریا در عمل و کار به این معنی است که کار نیک را به قصد و نیت این انجام دهند که دیگری یا دیگران ببینند نه این که قصد و نیت، تقرب به خداوند باشد.

4662) معنی: موضوع - مطلب.

4663) اخلاص: خالص کردن - صاف کردن و پیراستن و پاکیزه کردن از هر آلودگی - اخلاص در عمل و کار، پیراستن و خالص کردن آن است از هر قصد و نیت دیگری جز رضا و تقرب الهی.

4664) تارک الصلوات: تارک الصلوه - آن که نماز نمی خواند.

4665) نماز کردن: به جا آوردن نماز - اجرای مراسم نماز - اقامه نماز - نماز خواندن.

4666) زر: (اینجا): سکه طلا.

4667) صلحا: نیکان - صالحان - (اینجا): انسانهای متدین.

4668) نماز پیشین: نماز ظهر.

4669) نماز گزاردن: به جا آوردن نماز - اقامه نماز - نماز خواندن - اجرای مراسم نماز.

4670) افعال: جمع فعل - کارها.

4671) صلوات: صلوه - نماز.

4672) تحقیق: حقیقت - واقعیت.

4673) در کار است: مربوط به کار است.

4674) غایت: نهایت.

4675) مقارن: همراه.

4676) خصوص...: خود... نه چیز دیگری.

4677) سهو: فراموشی - اشتباه - لغزش - خطا.

- 4678) مطلب: قصد - نیت - درخواست.
- 4679) نادر: کم - کمیاب.
- 4680) تکلیف مالایطاق: چیزی را تکلیف کردن که خارج از طاقت و توان شخص است. خداوند چنین تکلیفی نمی‌کند.
- 4681) داعی: انگیزه - علت - سبب - موجب.
- 4682) نفس: (اینجا): فکر - اندیشه.
- 4683) متاع: کالا - چیزی که مورد احتیاج زندگی باشد.
- 4684) امر: چیز - کار.
- 4685) صعوبت: دشواری.
- 4686) نقصان: کمی.
- 4687) تحصیل کردن: به دست آوردن.
- 4688) متمادی: طولانی - دراز.
- 4689) ریاضات: جمع ریاضت - تحمل رنج و سختی برای تهذیب نفس و تربیت - تمرینها - سعیها.
- 4690) مجاهدات: جمع مجاهده - کوششها.
- 4691) متبدل ساختن: عوض کردن - تغییر دادن.
- 4692) اغراض فاسده: جمع غرض فاسد - هدفها، قصدها و خواستههای نادرست و باطل.
- 4693) افراد: جمع فرد - مصداقها.
- 4694) صمیم قلب: میانه دل - ته دل.
- 4695) مبادرت کردن: شتاب کردن - اقدام کردن.
- 4696) خسیس: پست - حقیر.
- 4697) مرائی: ریاکار.
- 4698) بطلان: باطل شدن - باطل بودن.
- 4699) مشهور: در اینجا مقصود فتوای مشهور است یعنی فتوا به یک موضوع توسط بسیاری از فقها صادر شده باشد اما دیگر فقهای نیز باشند که بجز آن فتوا داده‌اند، خواه

حدیثی مطابق یا مخالف آن فتوا وجود داشته باشد یا اصلاً چنین حدیثی وجود نداشته باشد.

- (4700) مؤید: تأیید کننده.
- (4701) متفحص: جست و جو کننده.
- (4702) مفارقت: جدایی - دوری.
- (4703) منکوب: سختی کشیده - رنج رسیده - رنج دیده - مغلوب.
- (4704) استیلا: چیرگی - غلبه.
- (4705) مجتمع: جمع شده - گرد آمده - فراهم شده.
- (4706) اعوان: جمع عون - یاران.
- (4707) انصار: جمع ناصر - یاری کنندگان.
- (4708) پادشاهت: پادشاهی - سلطنت.
- (4709) قلیل: کم.
- (4710) ابتلا: گرفتاری - مصیبت - آزمایش - به سختی و دشواری افتادن.
- (4711) حسنین: (امام) حسن و (امام) حسین (ع).
- (4712) صلوات الله علیهما: سلام و درود خداوند بر آن دو باد! (714) بر سیبل مثال: به عنوان مثال.
- (4713) اعظم: بزرگترین.
- (4714) مرائی: ریاکار.
- (4715) سند صحیح: سند حدیث، راویان حدیث‌اند. سند صحیح آن است که راویان حدیث را سلسله‌ای از افراد متصل به یکدیگر تا به معصوم تشکیل داده باشند و همه شیعه عادل و موثق باشند.
- (4716) مالک: فرشته موکل بر دوزخ و دربان و نگهبان جهنم. نام وی در آیه 77 سوره زخرف (43) آمده است.
- (4717) خازن جهنم: حافظ جهنم - نگهبان جهنم. خازنان جهنم، مأموران و نگهبانان جهنم‌اند و در آیات 49 سوره غافر (40)، 71 سوره زمر (39) و 8 سوره ملک (67) از آنها سخن به میان آمده است.

- 4718) اشقیاء: جمع شقی - بدبختان.
- 4719) کسل / کسل: سستی - بیحالی.
- 4720) مقصود شرک در عبادت است.
- 4721) تعب: رنج - سختی.
- 4722) دنیه: مؤنث دنی - پست.
- 4723) قلع نمودن: ریشه کن ساختن.
- 4724) اقدس: پاکترین - مقدسترین - بسیار پاک و پیراسته از هر بدی و کاستی.
- 4725) ربانی: پروردگاری.
- 4726) نشئه فانی: زندگانی فناپذیر - عالم نابود شونده - کنایه از زندگی دنیا.
- 4727) ثنوبات: جمع ثنوبه - پاداشهای نیک - جزای اعمال خیر.
- 4728) منکشف: آشکار - هویدا.
- 4729) شهوات: جمع شهوت - خواهشهای نفسانی.
- 4730) اوساط ناس: مردمان متوسط - عموم مردم که در درجه‌ای متوسط از ایمان

هستند.

- 4731) زید و عمرو: دو نام عربی که به جای فلان و بهمان به کار می‌روند.
- 4732) تحصیل: کسب کردن - به دست آوردن.
- 4733) میرا: بری - پاک.
- 4734) اخروی: آخرتی.
- 4735) خوف: ترس و بیم (از کیفر کردارهای بد خویش و عذاب الهی).
- 4736) رجا امید (به پاداش کردار نیک و رحمت خداوندی).
- 4737) منضم: پیوسته.
- 4738) خطوط بال: به خاطر آمدن - به دل گذاشتن - گذاشتن به فکر و اندیشه.
- 4739) ناس: مردم.
- 4740) فی الحقیقه: در حقیقت - حقیقتا - واقعا.
- 4741) قرب: نزدیکی.
- 4742) محرک: انگیزه - آنچه باعث انگیزش و حرکت شود.

- (4743) لون: رنگ.
- (4744) شاکران: سپاسگزاران (نعمتهای خدا).
- (4745) منعم: نعمت دهنده.
- (4746) عطایا: جمع عطیه - بخششها.
- (4747) کواکب: ستارگان.
- (4748) ملک: فرشته.
- (4749) وحوش: جمع وحش - حیوانات وحشی.
- (4750) طیور: جمع طیر - جمع جمع طایر - پرندگان.
- (4751) تنمیه: نمو دادن - رشد دادن - مایه رشد و نمو شدن.
- (4752) افاضات: جمع افاضه - فیض رسانها - بهره‌دهها - فیضها - بهره‌ها.
- (4753) سلوک: رفتار.
- (754) رغبت: میل داشتن - تمایل.
- (4755) هر آینه: (اینجا): حتما - بازهم.
- (4756) تفضل: نیکی کردن.
- (4757) آلا / آلاء: جمع الی، الی و الی - نعمتها - نیکیها - نیکوییها.
- (4758) نعما / نعماء: نعمت - نیکی - احسان.
- (4759) کما قال تعالی: چنان که (خداوند) بلند مرتبه فرموده است.
- (4760) ترجمه: و اگر نعمت خدا را بشمرید آن را شمار نمی‌توانید کرد (بخشی از آیات 34 سوره ابراهیم (14) و 18 سوره نحل (16)).
- (4761) مزید: افزونی - زیادتی.
- (4762) صارف: برگرداننده.
- (4763) منهیات: جمع منهی - کارهای بد که در شرع منع و نهی شده است.
- (4764) باری جل شأنه: آفریننده که بزرگ است جاه و پایگاه و شکوه وی.
- (4765) به حسب: از جنبه - از حیث.
- (4766) مرتبه: رتبه - مقام.

4767) واجب / واجب الوجود: موجودی که وجودش از خود، وابسته به خود و دلیل وجود خودش باشد - موجودی که وجودش و بودنش ضروری است - موجودی که وجودش از خود ذاتش باشد - ذات خداوند - وجود مطلق.

4768) کامل من جميع الجهات: کامل از هر جهت - آن که نقص از هیچ نظر به او راه ندارد.

4769) ممکن / ممکن الوجود: چیز، مفهوم یا موجودی که به خودی خود و بدون ملاحظه غیر آن، نه بودنش واجب و ضروری است نه نبودنش، به عبارت دیگر ممکن است باشد، ممکن است نباشد. اگر موجودی به او هستی داد، موجود می‌شود وگرنه به خودی خود به جهان وجود نمی‌تواند پا نهد. همه موجودات بجز ذات خداوندی چنین‌اند - همه موجودات عالم بدون موجود واحدی که مبدأ کل وجود است.

4770) تقابل: ضدیت - مخالفت - در اینجا مقصود، بودن دو چیز است به نحوی که میان آن دو چنان مغایرتی باشد که اگر هر دو وجود داشته باشند، بجز وجود، صفت مشترکی نتوان میان آنها یافت، ضمن این‌که وجود یکی نیز از وجود دیگری است. معنی فلسفی تقابل مورد نظر نیست.

4771) تباین: جدایی از یکدیگر - بودن دو چیز به گونه‌ای که وجه مشترکی با یکدیگر نداشته باشند.

4772) ازاله کردن: برطرف کردن.

4773) فیاض علی الاطلاق: فیض دهنده مطلق - بسیار بخشنده بی‌قید و شرط - خداوند.

4774) فایض: سرریز.

4775) فی الجملة: اندکی - قدری - کمی.

4776) تضاد: ناسازگاری - ضدیت - مخالفت - بودن دو چیز به گونه‌ای که وجود هر دو با هم در یک جا ممکن نباشد؛ مانند سیاهی و سفیدی.

4777) به هم رساندن: پدید آوردن - به وجود آوردن - فراهم کردن.

4778) معنی جمله: معنی این جمله معلوم نشد.

4779) مورث: باعث - سبب.

- (4780) نفس: روح - جان - روان.
- (4781) نامتناهی: بی انتها - بی پایان - نامحدود.
- (4782) به حصول آمدن: حاصل شدن - به دست آمدن.
- (4783) باعث: برانگیزنده.
- (4784) حُسن: خوبی.
- (4785) طاعات: جمع طاعت - بندگیها - عبادتها.
- (4786) قبح: زشتی.
- (4787) سیئات: جمع سیئه - بدیها - گناهان.
- (4788) کماهی: آن گونه که هست.
- (4789) دقایق امور و ضمائر نیات: نکات باریک عملها و کارها - نقاط پنهان نیتها و قصدهای پنهان در دل.
- (4790) منهیات: چیزهای ممنوع و نهی شده در شرع.
- (4791) ملازم: همراه - خدمتکار.
- (4792) معاصی: جمع معصیت - نافرمانیها - گناهان.
- (4793) مراقبه: نگاهبانی کردن (بر گفتار، کردار و پندار خویش) - نگاه داشتن دل از بدیها یقین شخص به این که خداوند در همه حالات، عالم بر قلب و نکات نهفته در دل و آگاه از رازهای درونی اوست و در همه حال او را می بیند، و در نتیجه مراقبت شخص نسبت به اندیشه ها و رفتارهای خویش.
- (4794) اسانید معتبره: جمع سندهای معتبر.
- (4795) اجل: زمان مرگ - مرگ.
- (4796) فرج: آلت تناسلی.
- (4797) محرمات: جمع محرم - چیزهای حرام.
- (4798) مصفا: پاکیزه - بی غل و غش - خالص.
- (4799) منکسر: شکسته.
- (4800) الم درد - رنج.
- (4801) امام العارفین: پیشوای عارفان.

- 4802) مروی است: روایت شده است.
- 4803) مباشر: عامل - مجری - عمل‌کننده - اجراکننده.
- 4804) منقول است: نقل شده است.
- 4805) تنعم نمودن: از نعمت بهره بردن - خوش گذراندن - لذت بردن.
- 4806) تمیز نمودن: تشخیص دادن - فرق گذاشتن.
- 4807) ذائقه: حس چشایی.
- 4808) صحیح: سالم.
- 4809) مطعومات: جمع مطعوم و مطعومه - چشیدنیا - خوردنیا - خوراکیها.
- 4810) مزاج: آمیختن - آمیخته شدن - در پزشکی قدیم کیفیتی در بدن را می‌گفته‌اند که آمیزش عناصر و اجزای اصلی بدن پدید آید. در پزشکی جدید هم به تظاهرات و نشانه‌های حیاتی و چگونگی وضع روحی و جسمی یک فرد گفته می‌شود که نتیجه اثرات و فعل و انفعالاتی مربوط به وظایف اندامها و سوخت و ساز عمومی بدن و دستگاههای مختلف حیاتی بر یکدیگر است.
- 4811) اطوار قبیحه: جمع طور قبیح - رفتارهای زشت.
- 4812) اعمال شنیعه: جمع عمل شنیع - کارهای زشت و ناپسند.
- 4813) سبل: یکی از بیماریهای چشم که همانند پرده‌ای در پیش بینایی، مایه تاری دید می‌شود و شخص بیمار می‌پندارد که غباری راه دید او را تار کرده است.
- 4814) مستور: پوشیده - پنهان.
- 4815) حاسه: حس - اندامی که احساس توسط آن صورت می‌گیرد.
- 4816) ان شاء الله: اگر خدا بخواهد - به خواست خدا.
- 4817) محبان: جمع محب - دوستداران - عاشقان.
- 4818) اولاد اطهار او: فرزندان پاک او - مقصود فرزندان معصوم امیرالمؤمنین (ع) یعنی یازده امام پس از اویند.
- 4819) بخشی از آیه 54 سوره مائده (5).
- 4820) باعث: برانگیزاننده - انگیزه.
- 4821) ریحان: گیاه خوشبو - هر گیاه خوشبو.

4822) خلیل الرحمن: دوستدار خالص خدای بسیار بخشنده مهربان - لقب حضرت ابراهیم (ع).

4823) خلت: دوستی و دوستداری خالصانه.

4824) نمرود: لقب پادشاه بابل (کلده). نام وی را نینوس گفته‌اند. نقل است که مردی دلیر و شجاع بود و شهر بابل را ساخت. او را قهرمان و فرمانروای روی زمین می‌دانستند. او معاصر ابراهیم (ع) پیامبر خداست و از این رو در کتابهای دینی شهرت دارد. پس از آن که حضرت ابراهیم (ع) بتها را شکست و برای آگاهی مردم، تقصیر را به گردن بت بزرگ انداخت، وی را به خواست مردم متعصب و به فرمان نمرود در آتش انداختند تا خدایان خود را یاری رسانند و آیین خود را محفوظ دارند اما به تصریح قرآن، آتش بر نمرود خنک شد. در روایات آمده است که در همان محل آتش، گل و گیاه رویید. داستان وی تا اینجا در آیات 51 - 70 سوره انبیاء (21) آمده است. تفصیل آن در کتب روایی به طرز صحیح بیان شده است.

4825) جاهل: نادان.

4826) عشق مجاز: عشق غیر حقیقی - عشق ظاهری - عشق به جنس مخالف یا چیزهایی که ارزش آنها کمتر از کمالات انسانی است.

4827) فاسد: باطل - بیهوده.

4828) منوط: وابسته.

4829) امام‌المحبین: پیشوای دوستداران (خدا).

4830) فراق: دوری.

4831) کرامت: بزرگواری - بخشنده‌گی - دهش.

4832) در همه نسخه‌های مأخذ بجز ب محبوب العالمین (محبوب جهانیان) آمده است. با توجه به این‌که ائمه آن همه دشمن داشته‌اند به نظر نمی‌رسد که رب در نظر مؤلف نبوده باشد. بنابراین باید گفت که افتادگی رب اشتباه قلمی مجلسی است، کاتب نسخه ب متوجه شده و آن را از خود افزوده است. احتمال دیگر این است که مؤلف این کلمه را در حاشیه آورده باشد و تنها کاتب نسخه ب آن را دیده باشد.

- 4833) محبوب رب العالمین: آن که پروردگار جهانیان او را دوست دارد - محبوب پروردگار جهان و جهانیان.
- 4834) کرام: جمع کریم - بزرگواران.
- 4835) بخشی از آیه 89 سوره نمل، (27).
- 4836) بخشی از آیه 31 سوره آل عمران (3).
- 4837) علی نبینا و آله و عَلَّیْهِ السَّلَامُ: سلام و درود خداوند بر پیامبر ما و خاندانش و بر وی (این پیامبر) باد! (این جمله دعایی را معمولاً پس از ذکر نام پیامبران می‌آورند و درود به پیامبر ما و خاندانش را بر درود به پیامبران مقدم می‌دارند، جز در مورد حضرت ابراهیم (ع) که سمت پدری بر همه آنها دارد، از پیامبران اولوالعزم است و پدر ادیان ابراهیمی است.
- 4838) عقوبت کیفر - مجازات.
- 4839) مخاطبه: گفت‌وگو.
- 4840) خشوع: فروتنی.
- 4841) رقت: نرمی - نازکی - تأثیرپذیری.
- 4842) بواعث: جمع باعث - انگیزه‌ها.
- 4843) تزايد: زیادی - افزونی.
- 4844) همراز: آن که با وی نهانی سخن می‌گویند.
- 4845) فایز: (اینجا:) بهره‌مند.
- 4846) خواندن: (اینجا:) بازگو کردن - تذکر دادن - یادآوری کردن - ذکر کردن.
- 4847) مرغوبات: جمع مرغوب - خواستنیها - چیزهایی که پسند و میل انسان را برمی‌انگیزند.
- 4848) آبا / آباء: جمع اب - پدران.
- 4849) صلوات‌الله‌علیهم: درود خداوند بر آنان باد! (852) ابوبکر: عبدالله بن عثمان بن عامر معروف به ابوبکر بن ابی‌قحافه از صحابه رسول اکرم (ص). پس از وفات آن حضرت بر مسند خلافت نشست. نخستین خلیفه از خلفای راشدین است. در سال 13 ه.ق در مدینه درگذشت.

4850) ابو عبیده: کنیه عامر بن عبدالله بن جراح فہری از صحابہ پیامبر اسلام (ص). وی از یاران ابوبکر، عمر و عثمان و همان کسی است کہ ابوبکر او را بہ ہمراہ عمر برای خلافت نامزد کرد اما عمر این را نپذیرفت و دست بیعت بہ ابوبکر داد. بہ ابو عبیدہ جراح معروف است. در شام بہ مرض وبا درگذشت.

4851) عمر: فرزند خطاب از صحابہ پیامبر اکرم (ص). وی پس از وفات پیامبر (ص) یکی از بزرگترین پشتیبانان ابوبکر برای خلافت بود و پس از درگذشت ابوبکر، بہ وصیت او زمام خلافت اسلامی را بہ دست گرفت. مدت خلافت وی 10 سال (13 - 23 ه.ق) بہ طول انجامید. او سرانجام بہ دست غلامی ایرانی بہ نام فیروز مشہور بہ ابولؤلؤہ از اہالی نہاوند کہ از میزان مالیاتی کہ ہر روز باید می پرداخت ناراضی بود کشتہ شد.

4852) عثمان فرزند عفان از صحابہ پیامبر اسلام (ص). پس از عمر بہ وصیت وی از میان شش تن کہ او نام بردہ بود، حاضر شد با شرایط تعیین شدہ توسط عمر، خلافت را بپذیرد. وی سومین خلیفہ از خلفای راشدین است. خلافت وی 12 سال (23 - 35 ه.ق) بہ طول انجامید. سرانجام بہ دست مسلمانانی کہ از اعمال ناپسند، ستم، تبعیض و مالدوستی او و بستگانش بہ تنگ آمدہ و سر بہ شورش برداشتہ بودند کشتہ شد.

4853) عبدالرحمن: فرزند عوف بن عبد عوف الزہری القرشی (44 ق. ہ. - 32 ہ.ق) از صحابہ رسول اکرم (ص) و از یاران ابوبکر، عمر و عثمان است. نام او در جاہلیت عبدالکعبہ بود کہ پیامبر (ص) آن را بہ عبدالرحمن تغییر داد.

4854) قراء صحابہ: آن دستہ از صحابہ کہ قاریان (یعنی حافظان) قرآن بودند.

4855) عبدالله بن ام عبد: از اصحاب رسول خدا (ص) و حافظ قرآن.

4856) ابی بن کعب: ابوالمنذر ابی بن کعب بن قیس از صحابہ رسول اکرم (ص) و از کاتبان وحی و از معلمان و حافظان آن. در جنگ بدر و برخی جنگہای دیگر حضور داشت. در زمان خلافت عثمان درگذشت.

4857) ترجمہ و نعمتہای آشکار و نہان خود را بر شما گستردہ و فراوان کرد. (بخشی از آیہ 20 سورہ لقمان (31)).

4858) ترجمہ: و روزہای خداوند را بہ یادشان آور. کہ در این یادآوری، نشانہ‌هایی برای ہر شکیبای سپاسگزار است. (بخشی از آیہ 5 سورہ ابراہیم (14)).

4859) ایام الهی: مقصود از روزهای خداوند رویدادهایی است که در آن روزها پدید آمده است و منظور از رویدادها، الطاف خداوند در آن رویدادها، و نتیجه‌ها، پندها، اندرزها و عبرتهایی است که از آن رویدادها می‌توان گرفت.

4860) ابوالحسن: به معنی پدر حسن، کنیه علی امیرالمؤمنین (ع) است.

4861) امر: چیز.

4862) کتم عدم: پوشیدگی و نهانی نیستی - جهان نیستی (که در پرده پنهانی است).

4863) قوای عقلانی: جمع قوه عقلانی - نیروهای اندیشه - آنچه انسان را از حیوان متمایز می‌کند.

4864) مشاعر روحانی: جمع مشعر روحانی - حواس روحی - حواس باطنی - به نظر قدما همان‌گونه که انسان پنج حسن ظاهری و بیرونی (بینایی، شنوایی، چشایی، بویایی و لامسه) دارد، از پنج حس باطنی و درونی نیز برخوردار است: حس مشترک، خیال، وهم، حافظه، متصرفه. در اینجا مقصود کلیه احساسها و ادراکهایی است که انسان جز از راه حواس پنجگانه ظاهری دارد.

4865) مسخر: تسخیرشده - مطیع - رام.

4866) اشاره به آیاتی از قرآن مجید که گویای این حقیقت‌اند.

4867) برتری مردان نسبت به زنان: آیه فذکرهم بأیام الله... که ترجمه آن گذشت مربوط به همه امت - یعنی همه زنان و مردان امت - است نه تنها مردان امت. بنابراین نعمتهایی مصداق آیه‌اند که مختص زنان یا مختص مردان نباشند. بر این اساس امکان دارد بخش آخر یا دهم ذکر نعمتها که مربوط به مردان است به آخر حدیث اضافه شده باشد. اما اگر این بخش جزء حدیث باشد ناظر به آیه 34 سوره نساء (4) است که از آیات معروف درباره حقوق متقابل همسران به شمار می‌رود. در بخشی از این آیه آمده است: الرجال قوامون علی النساء بما فضل الله بعضهم علی بعض و بما أنفقوا من أموالهم (مردان، کارگزار، سرپرست و مسئول اداره امور زنان‌اند به خاطر این‌که خداوند برخی از آنان {مردان} را بر برخی از آنان {زنان} برتری داده است و به خاطر این‌که از اموال خویش {برای زنان} هزینه می‌کنند). از این آیه با توجه به آیات دیگر قرآن چندین نتیجه می‌توان گرفت، ضمن این‌که برخی نتایج را نیز نمی‌توان گرفت. در زیر اشاره‌ای به این موارد می‌شود: 1. برخی مردان بر

برخی زنان برتری دارند نه همه مردان بر همه زنان و نه اکثر مردان بر اکثر زنان (یا اصطلاحاً: نوع مردان بر نوع زنان). بنابراین برخی زنان نیز بر برخی مردان برتری دارند. بر این اساس اگر شمار زنانی که بر مردان برتری دارند بیش از شمار مردان نباشد که بر زنان برتری دارند، کمتر از آن نیست. 2. این برتری از لحاظ عقل، ایمان، احساسات، نیروهای بدنی یا توان سرپرستی و مدیریت نیست زیرا: اولاً، این گونه تفاوتها میان مردان با یکدیگر و زنان با یکدیگر نیز وجود دارد یعنی برخی مردان از این لحاظ بر برخی دیگر از مردان، و برخی زنان بر برخی دیگر از زنان برتری دارند. بنابراین ذکر آن در محل مقایسه برخی مردان و برخی زنان بیفایده است. ثانیاً، خداوند در آغاز سوره نساء می‌فرماید که انسان را - چه مرد و چه زن - از نفس واحد (جان و روح و ساختار واحد) آفریده است. در جای دیگر نیز می‌فرماید که فضیلت انسانها به تقواست و جنسیت، نژاد، و نه مؤنث. مردی و زنی مربوط به جسم است نه روح. در مقابل این دیدگاه، ادعاهایی مشهور مطرح می‌شود حاکی از این‌که به طور عموم و صرف نظر از موارد خاص، عقل مردان بیش از زنان و احساسات زنان بیش از مردان است، یا این‌که مردان بیشتر به کارهای جسمی، خشن و به اصطلاح مردانه راغب‌اند و زنان به فعالیتهای ظریف و سبک و زنانه. این ادعاها ضمن این‌که تأییدهای محکم قرآنی ندارند و بلکه مخالف برخی آیات و روح دین و شریعت‌اند از پشتوانه بررسیهای علمی نیز بی‌بهره‌اند و آنها را صرفاً برداشتی حسی و احساسی و ناشی از مشاهدات ناقص باید دانست. برای نمونه باید گفت: انسانهای متعادل آنها هستند که عقل و علم و ایمان و احساس آنها با یکدیگر رشد می‌یابد. مردان مؤمن آنجا که لازم باشد اشک می‌ریزند و می‌گیرند و با احساسات برانگیخته با مسائل مواجه می‌شوند و زنان مؤمن در جای خود لباس رزم می‌پوشند، فرزند خویش را به قربانگاه می‌فرستند، خشم می‌گیرند و با ظلم می‌ستیزند، می‌کشند و کشته می‌شوند، به مباحث و فعالیتهای علمی، عقلانی و اجتماعی می‌پردازند و نیروی جسمی خود را در کارهای سخت و طاقتفرسا به کار می‌گیرند. فارغ از لوازم و الزامات ایمانی، در صحنه کار و تلاش و هنر و دانش می‌بینیم که در بسیاری از کشورهای صنعتی، کارگران کارخانه‌ها را زنان تشکیل می‌دهند؛ در بسیاری از روستاها و ایلات و عشایر خودمان کارهای سخت و طاقتفرسای کشاورزی، دامداری و اداره امور خانواده با زنان است و در اغلب کشورها بهترین آشپزان، خیاطان، آرایشگران،

طراحان مد، روانشناسان کودک، متخصصان خانه‌آرایی، هنرهای ظریف و صنایع دستی از مردان‌اند. در فعالیتهای جسمی نیز نیروی زنان اگر از مردان بیشتر نباشد کمتر نیست. این را پژوهشهای علمی می‌گویند. طول عمر متوسط زنان بیش از مردان است و این نشان می‌دهد که مقاومت و توان زن بیش از مرد است به ویژه با توجه به این‌که بخشی از نیروی جسمی زن صرف پرورش جنین و تولید شیر می‌شود. البته در طی تاریخ، آن هم در برخی از جوامع، برخی فعالیتها بیشتر به عهده مردان و برخی دیگر بر عهده زنان بوده است. اما از این حقیقت تنها این نتیجه را می‌توان گرفت که چنین توافقی میان مردان و زنان آن جامعه در تقسیم وظایف بوده است چنان‌که در برخی دیگر از جوامع این توافق به گونه‌ای دیگر مشاهده می‌شود. این توافقه‌ها ممکن است در طی زمان به عنوان جزئی تفکیک‌ناپذیر و تقلیدی از فرهنگ و سنت آن جوامع جا افتاده باشد بدون این‌که کسی به اصل نبودن و قراردادی بودن آن بیندیشد. نیز تردید نیست در این‌که میان زن و مرد از نظر اندام و ترسحات غدد گوناگون بدن تفاوتهایی هست. در این نیز تردید نیست که این تفاوتها الزامهایی را برای هر دو جنس از نظر شکل ظاهری، آهنگ صدا، طرز رفتار یا برخی آزادیها و محدودیتها دارد. اما این تفاوتها مایه تبعیض و فضیلت از دیدگاههای انسانی و ارزشی نیستند. از نظر انسانی آن دو، انسان نر و انسان ماده‌اند و هیچ کدام انسانتر از دیگری نیستند. از نظر اسلام نیز هر دو مخاطب شریعت و مکلف و مسئول‌اند و فضیلت و برتری معنوی آنها براساس تقواست که عبارت است از ایمان، و عمل صالح براساس ایمان. ایمان نیز خود وابسته به علم است و علم، از اطلاعات و منطق برمی‌خیزد. اطلاعات از راههای گوناگون به دست می‌آیند و منطق عبارت است از نیروی استنتاج. مگر راه دریافت اطلاعات را برای یک انسان ببندند یا خود از پذیرش اطلاعات سر باز زند که از قافله علم و در نتیجه ایمان عقب بماند و گرنه نیروی استنتاج در مرد و زن هر دو هست. اما عمل صالح برای اهل دین در یک کلمه عبارت است از ادای تکلیف. مگر شخص مؤمن دارای اطلاعات لازم در زمینه‌ای، کاهلی یا لجاجت کند که از عمل صالح بازماند. در این زمینه نیز تفاوتی میان زن و مرد نیست. در هر حال تقرب به خدا حاصل ادای تکلیف است. این‌که می‌گویند: زنان به خاطر برخی ویژگیهای خود کمتر از مردان نماز می‌خوانند و بنابراین تقرب آنها به خدا کمتر است، مانند این است که بگویند: تقرب مردانی که مسافرت

کرده و نماز قصر خوانده‌اند، نسبت به مردانی که به مسافرت نرفته و نماز خود را کامل به جا آورده‌اند، کمتر است. از دیدگاه شریعت، نماز نخواندن، نماز قصر خواندن و نماز کامل به جا آوردن، هر سه در شرایط خود به یک نسبت ادای تکلیف‌اند و خروج از چهارچوب هر یک معصیت است. در نتیجه به حکم عقل، تجربه، قرآن، سیره معصومان و زندگی همسران و دختران آنها و شواهد بسیار، به جرئت می‌توان گفت که نقلهای حدیث‌نما یا بحثهای به ظاهر عقلی و علمی که گویای برتری عقلی و ایمانی مرد نسبت به زن‌اند، رد صحت خویش سخت محل تردیدند. بر فرض صحت سند در روایتی، آن روایت ناظر به معانی و مصادیق خاص و جزئی است که قرائن آن نادیده گرفته شده است. بحثهای عقلی و علمی نیز بیگمان در مقدمات استدلال یا شیوه استنتاج خویش با مشکلی مواجه‌اند. 3. فضیلتی که براساس این آیه برخی مردان بر برخی زنان دارند، عبارت است از فضیلت، برتری، افزونی و تفاوت اقتصادی آن هم در سهم ارث. این آیه در سوره نساء (زنان) قرار دارد و آیه 34 آن است. خداوند در آغاز این سوره مطرح می‌کند که زن و مرد را از یک تن یا نفس (جان و روح) پدید آورده، از همان تن یا جان یا روح، زوج آن را آفریده، و سپس از این زوج مردان و زنان بسیاری را در زمین پراکنده است. از این پس گفتار سوره درباره حق مالی یتیمان و خویشاوندان، حقوق متقابل همسران و سهم ارث زنان و مردان است. گویی اینها به نحوی با یکدیگر ارتباط دارند. در آیه 7 بیان می‌شود که زن و مرد هر کدام سهم و بهره یا به تعبیر قرآنی نصیبی از ارث دارند. آیه 11 که از آیات مشهور است مقدار ارث فرزندان دختر و پسر، پدر و مادر و خواهران و برادران متوفا را بیان می‌کند. آیات بعد به حقوق متقابل زن و مرد می‌پردازد تا این‌که در آیه 32 سخن از این به میان می‌آید که زنان و مردان هیچ کدام درخواست سهم و بهره یا نصیب متفاوت و برتر یکدیگر (و به تعبیر قرآن: فضل) را نداشته باشند زیرا سهم و بهره (یا نصیب) مردان از آن خودشان است و سهم و بهره (نصیب) زنان از خودشان، و خداوند به هر چیز داناست. آیه 33 باز درباره ارث پدر و مادر و خویشان است تا این‌که به آیه 34 یعنی همین آیه مورد نظر می‌رسیم. در آن آمده است که خداوند به برخی از مردان بیش از برخی از زنان سهم داده و به تعبیر قرآن: فضل به برخی بخشیده است. در ذهن کسی که سوره را تا اینجا می‌خواند، فضیلت مادی آن هم به خاطر سهم ارث متبادر می‌شود و این‌که برخی مردان به خاطر مجموعه‌ای از عوامل از جمله

میزان دارایی پدرشان، تعداد خواهران و برادرانشان و ارثی که دو برابر خواهران خود برده‌اند، ثروتمندترند از برخی زنانی که با توجه به همین عوامل ثروت کمتری دارند، چنان که برخی زنان به خاطر ثروت بیشتر پدرانشان یا تعداد کم فرزندان پدر، مبلغی بیش از برخی مردان به ارث می‌برند. به هر حال در فرآیند عقد یا قرارداد ازدواج، به شرح زیر علاوه بر رابطه جسمی و عاطفی، رابطه‌ای مالی و حقوقی میان زن و مرد برقرار می‌شود: یک مرد و یک زن آزاد هیچ حق یا تکلیف مرتبط با زندگی زناشویی نسبت به یکدیگر ندارند. هرگاه یکدیگر را دیدند و پسندیدند قصد ازدواج می‌کنند. پس از آن با یکدیگر به توافق می‌رسند که مبلغی معین یا ثروتی معین یا چیزی معین را مرد به عنوان مهر (مهریه) یا صدق (ثابت کننده صداقت مرد در احترام و حقی که برای پیوند با زن قائل است) به زن بپردازد. نیمی از این مبلغ به خاطر احترام مرد به زن و عقد ازدواج با اوست، و نیمی دیگر برای نخستین همبستری است که مرد با زن دارد. پس از توافق مقدار مهریه، زن و مرد عقد ازدواج را می‌خوانند (یا برایشان می‌خوانند). در این عقد یا قرارداد زن به مرد می‌گوید که براساس صدق تعیین شده خود را به ازدواج مرد درآورده است و مرد اعلام می‌کند که این قرارداد ازدواج و شرط آن را می‌پذیرد. این حداقل شرط لازم برای عقد یا قرارداد ازدواج است و گرنه زن و مرد می‌توانند شرایطی دیگر را نیز برای عقد مطرح کنند و در آن به توافق برسند و به عنوان شرط ضمن عقد یا به عنوان قراردادی جدا در کنار قرارداد عقد (اصطلاحاً: عقد خارج لازم) بپذیرند و به آن پایبند باشند. با قبول مرد، عقد بسته می‌شود و بلافاصله نیمی از صدق بر عهده مرد قرار می‌گیرد. بنابراین اگر پیش از همبستری، زن و مرد نخواستند با یکدیگر زندگی کنند و اراده کردند که از یکدیگر جدا شوند، مرد باید نصف صدق را به زن بپردازد. مرد برای نخستین همبستری خود با زن باید کل صدق را به وی تحویل دهد و زن تا صدق را دریافت نکرده است می‌تواند از همبستری با مرد خودداری کند. زن می‌تواند این مبلغ را در کار اقتصادی به کارگیرد، به مضاربه بدهد، ذخیره کند و برای خویش دارایی مستقلی داشته باشد. از این پس اگر مرد بخواهد که در هر زمان اراده می‌کند زن در کنار وی و با وی باشد، همانند کسی است که فردی را تمام وقت به استخدام خویش درآورده است. بنابراین باید زندگی او را تأمین کند؛ زندگی آبرومندانه‌ای شامل غذا، لباس، مسکن، لوازم زندگی، مخارج شخصی روزانه و دیگر مایحتاج و نیازهای

روزمره در حد یک بانوی مسلمان با شخصیت و محترم. این است معنی آن بخش از آیه 34 سوره نساء که: مردان، کارگزار، سرپرست و مسئول اداره امور زنان‌اند به خاطر این که... از اموال خویش {برای زنان} هزینه می‌کنند. در ادامه همین آیه آمده است که: زنان صالح و شایسته، فرمانبردار {شوهران خویش در مسائل زناشویی}‌اند و.. در ادامه نیز آمده است که در این شرایط، اگر زن از همبستری با شوهر خودداری کرد شوهر چه می‌تواند بکند. این تعهدات و وظایف متقابلی است که مرد و زن نسبت به یکدیگر دارند. به هر اندازه که شوهر از این حقوق زن بکاهد، نسبت به اختیار زمان همبستری با زن و خروج وی از منزل حق کمتری می‌یابد. فلسفه دو برابر بودن ارث فرزند پسر نسبت به فرزند دختر نیز از همین معلوم می‌شود. در واقع مرد که دو برابر زن ارث می‌برد، در مقابل، مخارج زندگی زن را باید به عهده بگیرد و زن که نصف مرد ارث برده بود بی‌آن که نیاز به هزینه کردن ارث خود داشته باشد، زندگی وی را مرد تأمین می‌کند. مبلغ یا دارایی مربوط به ارث یکی دیگر از داراییهایی است که زن به عنوان دارایی شخصی خویش می‌تواند آن را به کار بیندازد و بهره اقتصادی ببرد. در برابر تعهدات مالی مرد نسبت به همسر خویش، زن هیچ وظیفه‌ای در برابر شوهر، جز همبستری، حفظ اسرار شخصی شوهر و پاکدامنی ندارد. او دوست، محبوب و معشوق شوهر است و میان آنها مهر و محبت و صفا و مودت برقرار است. زنی که با این شرایط پذیرفته است که در خانه باشد و شغلی در بیرون از خانه نداشته باشد، وقت آزادی دارد که در آن می‌تواند به تحصیل دانش، فعالیتهای آموزشی، تدبیر امور اقتصادی خود (به صورت مضاربه پول یا سپردن فعالیتهای اقتصادی خویش به کارگزاران مربوط و مدیریت و برنامه‌ریزی آنها) و دیگر فعالیتهای شخصی بپردازد، از نظر علمی، دینی و اقتصادی رشد کند و در کنار اینها از لذت مصاحبت همسر و فرزندان خود بهره ببرد. خانه‌داری، آشپزی، نظافت خانه، خرید، بچه‌داری و حتی شیر دادن به کودک وظیفه زن نیست. شوهر باید برای هر کدام از اینها فرد یا افرادی را به خدمت بگیرد و دستمزد آنها را بپردازد. اگر زن مایل باشد که هر یک از وظایف را بر عهده گیرد می‌تواند حق الزحمه معمول آنها را (که به آن اجرت‌المثل) می‌گویند از شوهر بگیرد. با این حساب اگر زن بخواهد همه یا بخشی از وقت منزل خود را به خانه‌داری و نگهداری کودک اختصاص دهد به نسبت مقدار وقت روزانه خود حق الزحمه‌ای معمول که به هر کس برای این فعالیتها می‌پردازند، دریافت می‌دارد و به

مرور زمان دارایی می‌اندوزد و با آن فعالیت اقتصادی می‌کند و با مرگ شوهر نیازی به اموال او ندارد. این نیز یکی دیگر از منابع مالی زن است. به همین سبب ارث زن از شوهر چندان قابل توجه نیست، گرچه آن نیز یکی از داراییهای زن در اسلام به شمار می‌رود. مهر و بخشش و عطوفت و مودت و رحمت و ایثار میان زن و شوهر به جای خود، اما بخشی از نظام حقوق اقتصادی میان همسران تا آنجا که به آغاز آیه 34 سوره نساء (4) مربوط می‌شود به قراری است که گفته شد، ضمن این که اگر زن اختیارات و امتیازهای دیگری نیز بخواهد، می‌تواند در شرطهای ضمن عقد بگنجانند و مرد موظف است که به آنها پایبند باشد یا زن را در آن موارد آزاد بگذارد. بنابراین معنی استیلاي مرد بر زن که در متن آمده (اگر این بخش به حدیث اضافه نشده باشد) عبارت است از مدیریت امور زن و به عهده‌گیری مسئولیت و سرپرستی در برآوردن نیازهای او. زیادتی نیز که در همین بخش از مدیریت امور زن و به عهده‌گیری مسئولیت و سرپرستی در برآوردن نیازهای او. زیادتی نیز که در همین بخش آمده، اشاره است به برتری و افزونی مالی که خداوند در تقسیم ارث برای مردان قرار داده است تا بتوانند از آن، زندگی همسر خویش را نیز تأمین کنند. پس از این توضیح، جای یک پرسش باقی می‌ماند و آن این که: آیا سرپرست، مدیر و مسئول تأمین نیازهای دیگری بودن فضیلت و نعمت است؟ پاسخ این است که: صرف نظر از مرتبت معنوی که ممکن است برای مسئول و مدیر، کمتر از کسی باشد که تحت مدیریت و سرپرستی اوست، آری؛ این که خداوند توفیق خدمت، سرپرستی، مدیریت و مسئولیت تأمین نیازهای دیگری را به شخصی بدهد، چه در مورد دو فرد باشد که نسبتی با یکدیگر ندارند، چه در مورد کارفرما و کارگر، چه در مورد مالک و بنده، چه در مورد والدین و فرزند و چه در مورد مرد و همسرش باشد، نعمت و لطفی است از سوی خداوند به شخص، و لیاقت در این زمینه فضیلتی است برای شخص، تنها از این لحاظ.

4868) یا نبی‌الله: ای پیامبر خدا.

4869) طیب: پاک.

4870) احصا: به دست آوردن تعداد و شمار.

4871) نامتناهی: بی‌انتهای - بی‌پایان.

4872) دواعی محبت: سببهای محبت - چیزهایی که محبت را می‌افزایند.

- 4873) صفات کمالیه الهی: ویژگیها و صفاتی از خداوند که تنها با در نظر گرفتن حقیقت ذات او و بدون توجه به مخلوقات او در نظر می‌آیند، مانند عالم (دانا)، قادر (توانا)، حی (زنده). به آنها صفات ثبوتیه حقیقیه یا صفات ذاتیه نیز می‌گویند.
- 4874) منضم: ضمیمه شده - پیوند یافته - متصل.
- 4875) باعث: برانگیزاننده.
- 4876) اشتباه مؤلف، ترجمه صحیح چنین می‌شود: عبادت.
- 4877) مقربان: نزدیکان (به خداوند).
- 4878) دعوی: ادعا.
- 4879) نفس: (اینجا): حالتی در وجود انسان که وی را به بدی امر می‌کند.
- 4880) و العیاذ بالله: و پناه بر خدا - این جمله را در حالتی به کار می‌برند که موضوعی دور از شأن و موقعیت موجودی باشد که از وی یا کار وی سخن می‌گویند یا پس از ذکر جمله یا چیزی که بد یا گناه باشد.
- 4881) منوط: مربوط - وابسته.
- 4882) دعوا: ادعا.
- 4883) ممتاز: متمایز - قابل تمایز - مشخص و قابل تشخیص و فرق.
- 4884) فایده: سخن سودمند - عنوانی که برای برخی از فصلها یا بخشها یا موضوعهای کتاب می‌گذاشتند تا در آن نکته‌ای مفید را مطرح کنند.
- 4885) منظور: مورد نظر - مورد توجه.
- 4886) تضرعات: جمع تضرع - التماسها و درخواستهای التماس آمیز (از خدا).
- 4887) مبالغات: جمع مبالغه - کوششهای بسیار (در عبادت و دعا).
- 4888) اطوار: رفتارها - روشها.
- 4889) اذعان کردن: اعتراف کردن - اقرار کردن.
- 4890) متصور: قابل تصور - ممکن.
- 4891) التذاهه یافتن: لذت بردن.
- 4892) مقصود: خلاصه شده - منحصر شده.

4893 رضوان: خشنودی - رضایت - قبول - پذیرش - تحسین - آفرین - مرتبه و درجه‌ای از مراتب و درجات بهشت که ناشی از رضایت خداوند است - بهشت رضایت و خشنودی الهی.

4894 تمثیل: سخنی که به عنوان مثل آورده می‌شود.

4895 خوان: سفره.

4896 نقل: مقصود تنقلات است یعنی نقل، آجیل و چیزهای بامزه.

4897 دریوزه‌گر: فقیر - بینوا - آن که حرفه او گدایی است.

4898 فلس: پول سیاه - پیشیز - پول بسیار کم ارزش.

4899 فرح: شادی - شادمانی.

4900 اوساط ناس: طبقه متوسط از مردم - مردم طبقه متوسط.

4901 ارباب مناصب جزو: صاحبان رتبه‌ها و سمتهای پایین و جزئی در دستگاه

حکومت.

4902 استقلال منصب: بالا بردن رتبه، مقام و سمت.

4903 محفوظ: بهره‌مند - بهره‌مند از لذت.

4904 قرب و انس: نزدیکی و آشنایی صمیمانه - دوستی و دلبستگی.

4905 الم: درد - رنج.

4906 انگبین: عسل - شهد.

4907 مایده‌ها / مواید: جمع مایده (مائده) - سفره آراسته به طعام - سفره‌ای که غذا

در آن است.

4908 مایده‌ها / مواید: جمع مایده (مائده) - سفره آراسته به طعام - سفره‌ای که غذا

در آن است.

4909 الوان نعمتها: نعمتهای رنگارنگ - انواع گوناگون نعمتها.

4910 آلام: جمع الم - رنجها - دردها.

4911 حرمان: محرومیت - بی‌بهرگی.

4912 مهجوران: دورافتادگان - آنها که (از محبوب، معشوق یا معبود خویش) دورند.

4913 تضرع: التماس - خواهش - زاری - اظهار نیاز.

- 4914) استغاثه: فغان - فریاد.
- 4915) رزقنا الله...: خداوند به {حق} محمد و خاندان پاکش ما و همه مؤمنان را دستیابی به درجات کاملان روزی گرداند!
- 4916) این فقره جامعه: این بخش جامع از کلام (مقصود این بخش از سفارشهای پیامبر به ابوذراست).
- 4917) حضور قلب: تمرکز فکر و حواس.
- 4918) عقاب: مجازات.
- 4919) ضمیر: باطن انسان - درون دل - محتوای اندیشه.
- 4920) سیاست بلیغ: تنبیه کامل.
- 4921) آیات 1 و 2 سوره مؤمنون (23).
- 4922) خشوع: فروتنی - افتادگی - دلشکستگی.
- 4923) شارع: آورنده و قانونگذار شریعت و دین.
- 4924) خشوع قلب: فروتنی دل - افتادگی درونی - احساس عمیق فروتنی در برابر خداوند.
- 4925) رعیت: عموم مردم که تابع حاکمیت، دستگاه حکومت یا شخص حاکم و فرمانروا هستند.
- 4926) ملک: مملکت - سرزمین.
- 4927) مقتدا: پیشوا - رهبر.
- 4928) اقتدا کردن: پیروی کردن.
- 4929) باقر...: شکافنده و تحلیلگر دانشهای گذشتگان و آیندگان - عنوانی برای امام محمد باقر (ع).
- 4930) ثلث: یک سوم.
- 4931) ربع: یک چهارم.
- 4932) خمس: یک پنجم.
- 4933) نوافل: جمع نافله - نمازهای مستحب.
- 4934) آفاق آسمان: افقهای آسمان - دورترین نقطه‌های آسمان.

- 4935) موکل: مأمور - موظف.
- 4936) حق تعالی: حق (خداوند) که بلندمرتبه است.
- 4937) التفات نمودن: روی گرداندن از سویی به سوی دیگر - برگرداندن نظر و توجه.
- 4938) مقصود در همان نماز است. یعنی پس از این که نمازگزار دو مرتبه به خود آمد و باز حواس او پرت شد، دیگر نمی تواند تمرکز فکر پیدا کند. در نتیجه نمازش مورد قبول قرار نمی گیرد.
- 4939) صلوات: صلوه - نماز.
- 4940) جعفر بن احمد القمی: ابو محمد جعفر بن احمد بن علی قمی از عالمان فقیه و محدث شیعی در قرن چهارم هجری است که در قم و ری می زیست. معاصر صاحب بن عباد وزیر معروف دیلمی است و با سه واسطه نیز از حضرت عبدالعظیم حسنی روایت می کند. شمار کتابهای او را دویست و بیست گفته اند.
- 4941) متغیر شدن: تغییر یافتن - دگرگون شدن.
- 4942) اشاره به آیه 72 سوره احزاب (33) که دارای همین مضمون است.
- 4943) وارد است: نقل شده است - روایت شده است.
- 4944) عرش / عرش عظیم: تخت حکومت / تخت بزرگ حکومتی - موجودی خارجی که از عالم غیب است. مرکز دستوره های جهان است و رشته تدبیر امور جهان به آنجا می رسد. از آن نقطه هستی با همه جزئیات آن هدایت می شود.
- 4945) سیدالساجدین: سرور و سالار سجده کنندگان.
- 4946) استغاثه نمودن: یاری خواستن.
- 4947) یابن رسول الله: ای فرزند پیامبر خدا - ای نواده پیامبر خدا.
- 4948) اضطراب: جنبش - دست و پا زدن - پریشانی - آشفتگی - بیتابی - سراسیمگی.
- 4949) ای ضعیفه یقین به خدا: ای زنی که یقین تو به خدا ضعیف و کم است.
- 4950) تنبیه: آگاهسازی - آگاهی بخشی.
- 4951) جبار: مسلط - قاهر - دارای تسلط کامل - از صفات خداوند.

4952) در این‌که انسان کامل توانایی تصرف در نیروهای طبیعی را دارد شک نیست و این‌که خداوند انسان را خداگونه‌ای در طبیعت قرار داده است که اگر بخواهد و جایگاه خود را بشناسد و خود را به خداوند نزدیک سازد همانند او می‌تواند به آفرینش دست بزند و نیروهای طبیعت و قوای عالم وجود را به خدمت بگیرد، و این‌که هدف از آفرینش انسان دستیابی او به مرتبتی است بالاتر از همه هستی و پایین‌تر از خدا؛ مرتبتی فراتر از فرشتگان مقرب. معنی قرب به خدا نیز که هدف عبادتهاست جز این نیست که انسان ویژگیهای خداوندی را کسب کند و چونان او از صفات و تواناییهای ارزشمند برخوردار و از کاستیها و بدیها پیراسته باشد. در این نیز تردید نیست که انسانهایی کامل چون امامان معصوم، بیشترین توجه را در نماز به خداوند خویش دارند و بیشترین حد توکل و توسل میان آنها و ذات حق برقرار است. اما به دور از بررسی رجال این حدیث، آن‌که اندک آشنایی با اطلاعات دینی داشته باشد، در صحت آن شک می‌کند. از جمله این‌که: 1. کار امام نباید مخالف دستور شرع یا اخلاق باشد. براساس فرمان شرع، به خاطرات نجات جان یک انسان می‌توان و باید نماز را شکست. اگر کسی فریاد یاری مسلمانی را بشنود و به نماز خود ادامه دهد مرتکب گناه شده است چه رسد به این‌که آن را طول بدهد و آن را با آداب مستحب به جا آورد. 2. مادر امام محمد باقر (ع) و همسر امام زین‌العابدین (ع) فاطمه دختر امام حسن مجتبی (ع) و از زنان جلیل‌القدری است که شایستگی همسری امام و مادر امام را داشته است. از وی کراماتی نیز نقل می‌شود. وی در خاندان رسالت پرورش یافته و علم به امانت شوهر و فرزند خویش داشته است. کرامت، معجزه، توکل و توسل برای او بیگانه نیست. از چنین زنی، متهم کردن اهل بیت رسالت به قساوت قلب متصور نیست، ضمن این‌که چنین سخنی متهم کردن همه ائمه به علاوه حضرت زهرا (س) و نیز پیامبر رحمت حضرت محمد (ص) به سنگدلی است؛ متهم کردن کسانی که شواهد بسیار عقلی و نقلی بر لطافت طبع و رقت قلب آنان - بیش از همه انسانها - گواهی می‌دهد. 3. اضطراب، تلاطم و دست و پا زدن کودک، با خنده او به هنگام خروج از آب همخوانی ندارد. گویی کودک مادر خود را دست انداخته است. 4. خطاب ++ای ضعیفه‌البقین و بر شماها ملامتی نیست از سوی امام که مظهر ادب و احترام نسبت به همگان به ویژه همسر خویش و دیگر زنان است، ++تصوری است که عقلش نمی‌کند تصدیق. اولاً، این سخن توهینی است نسبت

به همسر امام و مادر امام. ثانیاً، فریاد زدن و کمک طلبیدن به هنگام بروز خطر نشانه ضعف یقین نیست بلکه خداوند اکثر مواقع چنین اراده می‌کند که مشکل را به دست دیگران حل کند. در این حالت فریاد زدن و کمک نخواستن خطا و سرپیچی از دستور الهی است. ثالثاً، اگر یقین کسی واقعا ضعیف است و اگر بر کسی ملامت نیست، چرا از وی انتظار داشته باشیم که بیش از حد توان و یقین خود بیندیشد و عمل کند؟ توقع چنین چیزی از چنین فرد یا افرادی تکلیف فوق طاقت است و از سوی امام چنین توقعی شایسته نیست. 5. این نقل چنین القا می‌کند که - العیاذ بالله - دو امام با یکدیگر همدست شده‌اند تا یکی مادر خود را و دیگری همسر خود را بیازارد و این دو امام نمی‌دانسته‌اند که آزار هر انسانی به ویژه انسان مؤمن گناه است چه رسد به این که مادر یا همسر انسان باشد. 6. هرگونه توجیح دیگری که بخشی از این نقل را ترمیم کند، پاسخی دیگر در عقل یا نقل دارد یا دست کم جایی دیگر از همین نقل را مخدوش می‌سازد. اصولاً روایات ساختگی مانند پارچه پوسیده کوتاهی هستند که بکشیم که پارچه را بکشیم و شکاف را به هم بیاوریم جای دیگر آن پاره خواهد شد. 7. مجلسی با عبارت و منقول است (بدون اظهار نظر در مورد صحت و اعتبار سند) از این نقل یاد می‌کند. این نیز شاهی دیگر بر تردیدهایی است که در مورد آن روا می‌توان داشت.

956) حلیه الاولیاء: به معنی زیور دوستان خدا کتابی است تألیف حافظ ابونعیم اصفهانی از محدثان، راویان و حافظان بزرگ و جد مجلسی. نامش احمد بن عبدالله بن احمد است. به سال 430 هجری وفات یافته و در اصفهان مدفون است.

4953) رعشه: لرزه - لرزش.

4954) مستولی: چیره - مسلط.

4955) عظیم الشان: دارای شأن و جایگاه عالی و بزرگ - بزرگ مرتبه.

4956) صحابه کبار: جمع صاحب (یا صحابی) کبیر - یاران بزرگ - همنشینان و

همصحبان ارجمند.

4957) بقیه: باقیمانده - بازمانده.

4958) جور: ستم - ظلم.

4959) نحیف: لاغر - نزار.

- 4960) کاهیده: ضعیف شده.
- 4961) التماس: خواهش - درخواست.
- 4962) تخفیف دادن: کاستن - کم کردن.
- 4963) کهنه: فرسوده.
- 4964) اکرام فرمودن: احترام گذاشتن.
- 4965) تعب فرمودن: رنج دادن - سختی دادن.
- 4966) مصاحب رسول: همصحبت همنشین پیامبر.
- 4967) ترک اولی: کاری که اجرای آن بهتر است اما عدم اجرای آن نیز گناه نیست. اولی (بهتر) نام دارد و چیزی است معادل مستحب و حتی بسیار ضعیفتر از آن. اما انبیا و اولیا نباید همین ترجیح کوچک را نیز نادیده بگیرند و باید اولی را به جا بیاورند. برای آنها با توجه به مرتبت معنوی ایشان، ترک اولی گناه است. به عقیده شیعه انبیا گناه نمی‌کنند و اگر مرتکب خطایی شوند، حداکثر ترک اولاست نه فراتر از آن.
- 4968) این سخن اشاره است به بخشی از آیه 2 سوره فتح (48): ++تا خداوند گناه گذشته و آینده تو را بيمرزد+++ (این ترجمه در توضیحی که در انتهای حدیث خواهد آمد روشنتر خواهد شد).
- 4969) مبالغه: کوشش بسیار.
- 4970) مشقت: رنج - دشواری - سختی.
- 4971) نفخ: ورم.
- 4972) قدم: پایین‌ترین قسمت پا تا مچ.
- 4973) به دور از بررسی سند، روایت فوق از چند نظر محل اشکال است: 1. حفظ صحت و سلامت جسم، توصیه پیشوایان اسلام است. حتی توصیه شده است که شخص خود را در عبادت به مشقت نیندازد. همچنین توصیه شده است که شخص تا جایی عبادت کند که او را ملال و خستگی حاصل نشود. البته حد ملال و خستگی افراد متفاوت است و اولیای خدا هیچ‌گاه از عبادت خسته و دلزده نمی‌شوند و نشاط و اشتیاق خود را به آن از دست نمی‌دهند. اما ضعف و فرسودگی و آسیب جسم به خاطر عبادت امری است که پیشوایان دین باید پیش و بیش از دیگر مردم از آن پرهیزند. برای نمونه، سفارش امام

محمد باقر (ع) به فرزندش امام جعفر صادق (ع) این است که در عبادت، خود را به مشقت نیندازد که خداوند اگر بنده‌ای را دوست داشته باشد، عمل اندک او را می‌پذیرد و اگر دوست نداشته باشد، عمل بسیار او را نیز به دیده قبول نمی‌گرد. به شهادت قرآن و روایات، خدا برای مردمان به ویژه مسلمانان، آسانی خواسته است، آنها را به چیزی کمتر از حد توانشان تکلیف می‌کند و فوق طاقتشان از آنها نمی‌خواهد. بنابراین روایاتی که نوعی آسیب جسمی، ضعف و فرسودگی به خاطر عبادت در ائمه و پیامبر را می‌رسانند در صورت صحت، از این جنبه خالی از غلو و اغراق نیستند. 2. فاطمه دختر امیر مؤمنان علی (ع) که آن حضرت، امام حسن (ع) و امام حسین (ع) را دیده است از جابر ابن عبدالله انصاری که پیامبر (ص) را دیده است می‌خواهد چنان توصیه‌ای به حضرت سجاد (ع) کند. اگر عبادت در حد ضعف و سستی و آسیب جسمی - چنان که جمله انتهای حدیث و ذکر سیره حضرت رسول در اواسط حدیث می‌گوید - طریقه پیامبر (ص) و ائمه بوده است چه جای نقد از سوی دختر امیر مؤمنان و صحابی رسول اکرم (ص)، و اگر نبوده است چه جای صحت برای شواهد منقول در سخن معصوم! ضمن این که چه جای همخوانی این روش معصومان با آیات قرآن و روایات دیگر. 3. استشهاد قرآنی منسوب به حضرت سجاد (ع) به آیات نخست سوره فتح (48) است که اصولاً به تحقیق مفسران و شواهد همین آیات و دیگر روایات هیچ ارتباطی به گناه یا - به تعبیر تلطیف‌گرای آن - ترک اولای حضرت رسول (ص) ندارد، و این گونه تعبیر و تفسیر نامرتبط نمی‌تواند از معصوم باشد. آنچه مایه اشتباه برخی مفسران و مترجمان شده است واژه‌های ذنب و غفران است. ذنب که در واقع همان دُنب یا دُمب یا دُم فارسی است، در عربی به هر کاری می‌گویند که عاقبت، پیامد و دنباله‌ای وخیم، دشوار، سخت، سنگین، گران و ناگوار دارد. غفران ذنب یعنی کاری که این دنباله و عاقبت را از میان ببرد یا از آن جلوگیری کند یا آن را بپوشاند. (به گناهایی که دارای پیامد و دنباله‌اند از این رو ذنب گفته می‌شود.) در هر حال ترجمه و خلاصه تفسیر آیات نخست سوره فتح چنین می‌شود: ما پیروزی نمایان (فتح مکه یا صلح حدیبیه) را برای تو پیش آوردیم. تا خداوند پیامد گذشته و آینده {رسالت} تو را {که انتقام مشرکان از تو و نهاد مانع بر سر راه اسلام است} از میان ببرد و نعمت خود را {با گشودن مکه} بر تو تمام کند و تو را به راهی راست و هموار {بی‌خطر مشرکان و مخالفان} رهنمون و راهبر شود. ملاحظه می‌شود

که بدون این گونه تفاسیری که ذنب را به معنی پیامد دشوار فعالیت یا بازتاب فعالیت بدانند، میان پیروزی در جنگ با بخشیدن گناه یا ترک اولی ارتباطی معقول نیست. (برای آگاهی بیشتر به کتب تفسیری شیعه مراجعه شود).⁴ در انتهای حدیث، حضرت به جای مجاب کردن جابر، مثلاً به این طریق که بفرماید با این عبادتها عمر، کوتاه و سلامت، توان و نیروی خدمت به اسلام از انسان سلب نمی‌شود و بلکه ممکن است توفیقه‌ها و توانهای معنوی و امدادهای غیبی به انسان برسد، بر سخن خود پای می‌فشارد و جابر را با همان بینش اولیه‌اش رها می‌سازد. ای در حالی است که به شهادت احادیث دیگر، هر کس با ائمه شیعه به بحث می‌پرداخته است یا قانع و ارضی و خشنود و روشن می‌شده است یا بی‌آنکه پاسخی داشته باشد، از ادامه سخن باز می‌مانده است.⁵ مجلسی با عبارت روایتی وارد شده از این حدیث سخن می‌راند بی‌آنکه تأیید و نظری نسبت به صحت، وثاقت و اعتبار حدیث و سند آن ارائه کند.

(4974) مجروح شدن دیده: (اینجا): سرخ شدن چشم (از بیداری یا گریه بسیار).

(4979) وفور: بسیاری.

(4980) بعضی: یکی.

(4981) مسطور: نوشته شده.

(4982) هزار رکعت نماز: هر رکعت نماز مستحب اگر به نحو شمرده و با سرعتی که مغایر سکون و آرامش در نماز نباشد به جای آورده شود، چیزی کمتر از $1/5$ دقیقه به طول خواهد انجامید که هزار رکعت آن یک شبانه‌روز را پر می‌کند. به همین نسبت در نمازهای خلاصه‌تر و احیاناً سریعتر، این مقدار به دوازده ساعت نیز خواهد رسید. البته آن حضرت و دیگر اولیای خدا این مقدار نماز را در هنگامی به‌جا می‌آورده‌اند که مسئولیتی دیگر نداشته‌اند یا از ایامی بوده است که یا در زندان به سر می‌برده‌اند یا زمانهایی است که اسلام آن را برای عبادت قرار داده است مانند ماه رمضان به ویژه ایام قدر، شب و روز جمعه و از این قبیل.

(4983) جلیل: عظیم - بزرگوار.

(4984) خایف: خائف - ترسان.

(4985) بعضی: یکی.

(4986) النار! النار!: آتش! آتش!

(4987) کبری / کبرا: مؤنث اکبر - بزرگتر در اینجا: بزرگ - عظیم.

(4988) ابویوب: ابراهیم بن عثمان یا ابراهیم بن عیسی کوفی دارای کنیه ابویوب خزاز (خز فروش) از راویان موثق و دارای منزلتی عظیم و از اصحاب امام صادق (ع) و امام کاظم (ع).

(4989) ﷺ: سلام و درود خداوند بر آن دو باد!

(4990) جلال = شکوه - عظمت.

(4991) سطوت = خشم گرفتن و مجازات و گرفتن با خشم.

(4992) عتاب = قهر - غضب - ملامت.

(4993) رعایا: جمع رعیت - عموم مردم - مردم - مردمی که کسی بر آنها حکم می‌راند.

(4994) ملک: فرشته.

(4995) طینت قرس و طهارت: سرشت پاکی و پاکیزگی.

(4996) شهوات: جمع شهوت - خواستها، خواهشها و تمایلات نفس.

(4997) علائق: جمع علاقه - دلبستگیها.

(4998) عجم: جمع اعجم - زبان‌بسته‌ها - آنان که نمی‌توانند سخن بگویند.

(4999) استعداد: در لغت به معنی آمادگی و توانایی است. در فلسفه و علوم عقلی به کیفیتی می‌گویند در موجود که مبدأ تکامل آن به سوی کمال ممکن است. استعداد در موجودات مختلف متفاوت است و هر موجود به اندازه‌ای که می‌تواند تغییر حالت دهد و به سوی تکامل پیش رود از استعداد برخوردار است.

(5000) نشئه جامعه انسانی: وجود جامع انسان - وجود انسان که دارای ویژگیهای دیگر وجودها نیز هست.

(5001) کتابات جسمانی: پلیدیها، غلظتها و تیرگیهایی که در جسم وجود دارد.

(5002) شهوات ظلمانیه: خواستهای تیره - تمایلات و خواهشهایی که مایه تیرگی روان

می‌شوند.

(5003) تشبث: درآویختن به چیزی - دست به دامن چیزی شدن.

- 5004) ملکات ملکی: عادت‌ها، صفات و ویژگی‌های ماندگار فرشته گونه.
- 5005) محلی: آراسته - زیور داده.
- 5006) اشرف: بلندمرتبه‌تر - گرانمایه‌تر - برتر.
- 5007) معارضات: جمع معارضه - مبارزه‌ها - دست و پنجه نرم‌کردنها.
- 5008) گازر: رختشوی.
- 5009) هوا / هوی: میل - خواهش.
- 5010) بهایم: جمیع بهیمه - چهارپایان.
- 5011) انعام: جمع نعم - چهارپایان.
- 5012) بخشی از آیه 44 سوره فرقان (25).
- 5013) بهیمیت: مانند بهیمه‌بودن - مانند چهارپایان بودن.
- 5014) بالخاصیه، به خاطر ویژگی خاص خویش.
- 5015) بعد: دوری.
- 5016) انهماک: پافشاری در کاری - سخت سرگرم شدن به کاری - کوشش بسیار در کاری.
- 5017) تعلقات: دل‌بستگی‌ها.
- 5018) توغل: فرو رفتن در کاری.
- 5019) دنیه: مؤنث دنی، پست.
- 5020) مواصلت: پیوند یافتن - به یکدیگر پیوستن - وصال.
- 5021) فراق: دوری - جدایی.
- 5022) مورث: باعث.
- 5023) مزید: افزونی - افزون شدن.
- 5024) ترجمه سخنی از رسول اکرم (ص): الصلوه معراج المؤمن.
- 5025) سبق ذکر یافت: بیشتر سخن از آن به میان آمد.
- 5026) متنبه: بیدار - هوشیار.
- 5027) عظیم الشان: دارای رتبه و شأن و جایگاه عالی - از صفات خداوند.
- 5028) تمهید: مقدمه‌چینی - زمینه‌سازی.

- 5029) انعام: بخشش - احسان - نعمت بخشی.
- 5030) مسارعت نمودن: شتاب کردن.
- 5031) ترجمه: حی علی الصلوه است. بقیه موارد نیز ترجمه بخشهای دیگر از اذان اند.
- 5032) فلاح: رهایی یافتن - به جاودانگی رسیدن - نجات یافتن - رستگار گشتن - پیروز شدن - به مقصود رسیدن.
- 5033) معارض: مخالف - دشمن.
- 5034) اشتباه از قلم مؤلف است. دیده بینا می شود نه شنوا. ظاهراً مؤلف می خواسته است بگوید: ... و آنان که گوش ایمان و یقین ایشان شنوا گردیده.
- 5035) آیه 27 و بخشی از آیه 28 سوره فجر (89): هان ای جان آرام. به سوی پروردگارت بازگردد.
- 5036) سمع: گوش.
- 5037) بیت الخلا: محل تخلیه بدن از ادرار و مدفوع.
- 5038) خلوت: رفتن به محل تخلیه بدن از ادرار و مدفوع و زمان درنگ در آنجا.
- 5039) تلویثات: پلیدیها - ناپاکیها.
- 5040) اخلاق رذیله: خلق و خوبیها و عاداتهای پست، زشت و ناپسند.
- 5041) استعاده از شیطان: پناه بردن به خدا از شیطان - گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم (پناه می برم به خداوند از {شر} شیطان رانده شده) یا عبارتهایی شبیه به این.
- 5042) ارجاس: جمع رجس - پلیدیها - ناپاکیها.
- 5043) صوری: ظاهری.
- 5044) تطهیر: شستن و پاک کردن همه یا برخی از اعضای بدن.
- 5045) دعاهای منقوله: دعاهایی که {از پیامبر (ص) یا ائمه (ع)} نقل شده است {و منسوب به آنهاست}.
- 5046) عقوبات: جمع عقوبت - عذابها - مجازات کارهای بد و گناهان.
- 5047) این بخش که سخن شخص در هنگام گرفتن وضو است و یکی - دو بخش قبل و بخشهایی همانند آن که پس از این می آید، تقریباً ترجمه دعاهایی است مربوط به وضو و

دعاهای پیش از نماز و دعاهای اعمال قبل از نماز که در کتابهای دعا آمده‌اند و همه مستند به آیاتی از قرآن‌اند.

5048) برات مخلد بودن در بهشت: حواله، سند یا مدرکی که از سوی خدا به شخص می‌دهند که بهشتی است و جاودانه در بهشت خواهد ماند.

5049) در فرهنگ دینی مفاهیم معنوی خوب و بد، زیبا و زشت، ایمان و کفر، ارزش و ضدارزش و از این قبیل، به ترتیب با مفاهیم مادی راست و چپ، بالا و پایین، سفید و سیاه، نور و ظلمت و از این قبیل تطبیق یافته است.

5050) غل کردن دست در گردن: دست راست را از سمت چپ و دست چپ را از سمت راست به پشت گردن بردن و قفل کردن - نوعی مجازات - انواع مجازاتهایی که از آنها نام برده شده، نمود عینی یا نتیجه اعمال دنیاست که شکل صوری آن با شکل معنوی عمل تناسب دارد.

5051) صراط: راه - راه راست و دقیق رفتن به سوی خدا در پان دنیا که نمود عینی آن در آن دنیا پلی است باریک به سوی بهشت و بر روی جهنم. هر کس در این دنیا دقت بیشتری در عقاید و اعمال خود به خرج داده باشد، آسانتر از آن رد می‌شود.

5052) ثبات: پابرجایی - استواری.

5053) احادیث معتبره: جمع حدیث معتبر که توضیح آن پیش از این آمد.

5054) صورت: تصویر - عکس.

5055) مقصود تصاویری است که نشانه بت‌پرستی و شرک باشد.

5056) ساحه: ساحت - فضای خانه - حیاط خانه - درگاه.

5057) نفس اماره: روح انسان زمانی که تابع هوا و هوس شود و انسان را به بدی وادارد. این نام از آیه 53 سوره یوسف (12) اقتباس شده است.

5058) دربند: دروازه - در.

5059) دولتخانه: کاخ سلطنتی.

5060) کریاس: محوطه درون خانه - خلوتخانه سلطنتی - دربار شاه که محل حضور او و نزدیکان اوست.

5061) کبریا: عظمت - بزرگی.

- 5062) بساط: فروش.
- 5063) سخن رسول اکرم (ص) که متن آن گذشت.
- 5064) الله اکبر: خداوند بزرگتر {از آن} است {که به توصیف درآید}.
- 5065) افتتاح صلات: آغاز نماز.
- 5066) غیبت: حاضر نبودن.
- 5067) ملک الملوک: پادشاه پادشاهان - خداوند.
- 5068) مشاعر: جمع شعر - حواس - نیروهای ادراک.
- 5069) ملت ابراهیم: دین و آیین حضرت ابراهیم (ع).
- 5070) منقاد: فرمانبردار - مطیع.
- 5071) شرک جلی و خفی: شرک آشکار و نهان - قائل شدن شریک برای خدا (شرک جلی) و ریا (شرک خفی).
- 5072) دعای مستحب بعد از تکبیر نماز که برگرفته از آیات 79، 162 و 163 سوره انعام (6) است.
- 5073) محیل: حيله گر.
- 5074) اب الالباء: پدر پدران - حضرت آدم (ع).
- 5075) در آمدن: درافتادن.
- 5076) دواعی نفسانی: سبها و انگیزه‌هایی درونی که منشأ آنها تمایلات پست بشری است.
- 5077) شیاطین انس: شیطانهای انسانی - انسانهای شیطان صفت - انسانهایی که شخص را از راه به در می‌برند و گمراه می‌کنند یا به گناه وامی‌دارند.
- 5078) اتباع: پیروان.
- 5079) متعرض: مزاحم.
- 5080) بخشی از آیه 42 سوره حجر (15) و آیه 65 سوره اسراء (17).
- 5081) سلطنت: تسلط - سلطه - فرماندهی.
- 5082) مالک الملوک: صاحب و دارنده و مالک همه پادشاهان.
- 5083) خطیر: مشکل - پرخطر - بزرگ.

- 5084) کبیر: بلندمرتبه - بزرگ قدر.
- 5085) مخالطه: گفت و گوی روبه رو.
- 5086) مقصود بسم الله الرحمن الرحیم است.
- 5087) اعظم: بزرگتر.
- 5088) نعمتهای عامه: نعمتهایی که همگان از آن بهره می برند یا می توانند ببرند.
- 5089) رحمتهای خاصه: لطفها، مهربانیها، بخششها و رحمتهایی که تنها اهل ایمان از آنها بهره مند می شوند و دیگران از آنها بی بهره اند.
- 5090) عبارت داخل علامت نقل قول، ترجمه و تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم است.
- 5091) عظما: بزرگان.
- 5092) ذکر مطلوب: بیان خواسته.
- 5093) حشر: گردآمدن مردم پس از زنده شدن همه انسانها در روز قیامت.
- 5094) این بند اشاره به آیات 2 - 4 سوره حمد (1) است.
- 5095) شهود: دیدن - مشاهده کردن - (اینجا): دیدن خداوند با چشم دل به وسیله ایمان واقعی.
- 5096) حضور: حاضر بودن - در نزد کسی بودن - (اینجا): حاضر بودن دل در پیشگاه خداوند.
- 5097) بخشی از آیه 5 سوره حمد (1).
- 5098) اشتباه مجلسی است. می نمایم صحیح است (حواس مؤلف متوجه خطاب یک فرد با خداوند بوده است).
- 5099) موهم: به شک اندازنده - به گمان اندازنده.
- 5100) متمشی می تواند شد: نمی تواند به اجرا در آید - نمی تواند بر آید.
- 5101) بخشی از آیه 5 سوره حمد (1).
- 5102) استعانت: یاری - یاری خواستن - گفتن ایاک نستعین.
- 5103) - اشتباه مجلسی است. می جویم صحیح است (فکر مؤلف متوجه خطاب فرد نمازگزار با خداوند بوده است).
- 5104) ترجمه و تفسیر ایاک نعبد.

5105) طفیلی: کسی که وی را به جایی دعوت نکرده باشند اما به همراه فرد یا افرادی که دعوت شده‌اند راه بیفتد، خود را در میان آنها جا بزند و وارد جایی شود که دعوت‌شدگان می‌شوند.

5106) دأب ارباب صفا: عادت و خوی صاحبان یکرنگی و صمیمیت.

5107) استعاده: پناهجویی - پناه بردن (به خدا از شیطان با گفتن یا بدون گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم یا همانند آن).

5108) ترجمه‌الصلوه: شرح و تفسیر نماز.

5109) اشعار: آگاهی‌بخشی - آموزش.

5110) تنبیه: آگاهسازی - هشیارگری.

5111) مورث: باعث.

5112) اشتباه قلمی مجلسی یا نسخه مأخذ او: أنه و الأول.

5113) علیه: مؤنث علی - بلندقدر - شریف.

5114) موقوف بر: ایستاده بر - وابسته به.

5115) واجب‌الوجود: موجودی که وجود او ضروری است - موجودی که وجودش منسوب به خود، از خود و به خود باشد - موجودی که وجودش وابسته به خودش است - خداوند.

5116) صفات ثبوتیه: صفاتی که خداوند دارد، مانند علم و قدرت.

5117) صفات سلویه: صفاتی که خداوند پاک و بری از آن است و نمی‌توان آنها را به خداوند منسوب کرد مانند ترکیب و تجسم.

5118) پیغمبر آخرالزمان: پیامبری که آیین او به انتهای زمان می‌پیوندد و پس از او پیامبری نخواهد آمد - آخرین پیامبر - پیامبر اسلام حضرت محمد (ص).

5119) ضروری دین: عقایدی که پذیرش دین به معنی پذیرش آنهاست و رد هر یک از آنها به معنی خروج از دین است، مانند توحید، معاد و وجوب نماز و زکات در اسلام.

5120) مفصلاً: به تفصیل - به شرح.

5121) مجملاً: به طور خلاصه - به اجمال.

- 5122) ائمه اثنا عشر: امامان دوازدهگانه - دوازده امام - دوازده تن که به اعتقاد شیعه جانشین پیامبر اسلام (ص) پس از اویند.
- 5123) عقاب: عذاب - شکنجه - مجازات گناه.
- 5124) خلاف: اختلاف نظر.
- 5125) شقاوت: بدبختی - سخت دلی.
- 5126) متاع نفیس: کالای گرانبها.
- 5127) عقبات: جمع عقبه - راههای دشواری که در کوهستان است - گردنه‌ها - (اینجا): مسائل اعتقادی.
- 5128) سفینه نجات: کشتی نجات. این تمثیل به تعبیرهای گوناگون و از طرق شیعه و سنی از زبان پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره علی (عَلِيٍّ) و فرزند معصومش آمده است و بیانگر این است که اینان در دریای پرتلاطم زندگی با همه مشکلات مادی و تردیدها و تلاطمهای معنوی، راهنما و نجاتبخش مردمان‌اند.
- 5129) شعبه: شاخه - شاخه فرعی.
- 5130) ظاهرتر بودن خداوند نسبت به همه چیزها: ما در هر چیز که می‌نگریم، هر چه می‌شنویم و هر چه را با حواس خود در می‌یابیم، پیش از آن که بدانیم چیست، می‌دانیم که هست. پس هستی هر چیز ظاهرتر و آشکارتر از چیستی آن است. از سوی دیگر در هر چیز می‌نگریم آن را نیازمند به چیز دیگری می‌بینیم تا آنجا که کل هستی را اگر تصور کنیم باز آن را نیازمند به چیزی دیگر خواهیم دید اما نمی‌دانیم که آن چیز دیگر، خود همین هستی در کلیت آن است که هر لحظه آن نیازمند لحظه پیش است یا این‌که موجودی غیر از این هستی مشهود آن را پدید آورده است و هدایت می‌کند. در واقع در چیستی پدیدآورنده هستی تردید داریم نه در هستی پدیدآورنده هستی. در اینجا نیز هستی پدید آورنده جهان آشکارتر از چگونگی وجود او یا به عبارت دیگر ماهیت و چیستی اوست. از جهت سوم، وجود کل جهان برای ما آشکارتر از وجود چیزهای جزئی از این جهان است. ما تردید نداریم که جهانی هست اما ممکن است تردید داشته باشیم که فلان کهکشان، فلان قاره، فلان کشور فلان جانور یا کلا فلان موجود وجود دارد یا نه. از جهت چهارم، درک چیستی هر چیز نیازمند، نیاز به بررسی و تأمل دارد اما در این‌که آن چیز نیازمند را چیز یا چیزهای

دیگر پدیدآورده یا چیز یا چیزهای دیگر وجود او را حفظ می‌کنند تردیدی نیست. بنابراین هستی پدیدآورنده یا پدیدآوردگان هر چیز آشکارتر و ظاهرتر از چیستی خود آن چیز است. پنجم این‌که پدیدآورنده کل جهان هستی را همان پدیدآورنده اجزای آن و اشیای کوچکتر باید دانست چنان‌که به وجودآورنده هر چیز بزرگ، به وجود آورنده اجزای آن نیز هست گرچه با چند واسطه باشد. ما می‌توانیم در شناخت واسطه‌ها تردید کنیم اما در این‌که همه در نهایت به آفریننده کل جهان منتهی می‌شوند تردید نداریم. پس وجود آفریننده کل اشیا آشکارتر از آفرینندگان یا پدیدآوردگان هر شیء است. بنابراین مقدمات پنجگانه، در هر چیز که بنگریم یا هر چیز را که حس کنیم، پیش از آن‌که بدانیم چیست، می‌دانیم که هست و هستی آن نیازمند چیز دیگری است که همان پدیدآورنده آن چیز و کل جهان هستی است. پس وجود پدیدآورنده هستی آشکارتر و ظاهرتر از چیستی و ظهور همه اشیایی است که به هر نحو می‌توانند به درک درآیند یا حتی درک ما از کمترین شناخت آنها بی‌بهره باشد.

5131) دلیل دور و تسلسل: مقصود، دلیل بطلان (باطل بودن) دور و تسلسل است. دور این است که ادعا کنیم وجود یک شیء وابسته به خود آن شیء است به این معنی که خودش خودش را به وجود آورده است یا باواسطه یا بیواسطه. بطلان این ادعا از آنجاست که اگر این شیء نبوده است، چگونه چیزی که نیست و وجود ندارد، می‌تواند چیزی را به وجود بیاورد. اگر این شیء بوده است چه لزومی داشته است که خود را به وجود بیاورد. در واقع چگونه چیزی هم بوده است (که به وجود بیاورد) و هم نبوده است (که لازم باشد به وجود بیاید). تسلسل این است که ادعا کنیم وجود یک چیز وابسته به چیز دیگری است و آن وابسته به چیز سومی و به همین ترتیب تا بینهایت، که همه از موجوداتی هستند که وجود آنها وابسته به چیز دیگری است. بطلان این ادعا از آنجاست که هر مجموعه از این موجودات وابسته به یکدیگر را انتخاب کنیم، همه وابسته به آخرین عضو آن مجموعه‌اند. این عضو آخر نیز وابسته به موجود دیگری خارج از این مجموعه خواهد بود. به عبارت دیگر هر مجموعه از زنجیره موجودات وابسته به یکدیگر را فرض کنیم باید موجودی خارج از آنها باشد که موجود آخری را (و در نتیجه همه مجموعه را) به وجود آورده باشد. براساس اصل استقرای ریاضی، کل اعضای این مجموعه از موجودات، نیازمند عضوی دیگر

خارج از خویش‌اند. به عبارت دیگر، عضو دیگری خارج از مجموعه نامتناهی موجودات وابسته باید وجود داشته باشد که آنها را به وجود آورد. این عضو دیگر باید موجودی باشد که وجود آن وابسته به خود آن است به این معنی که همواره بوده است و هیچ‌گاه نبوده است که نباشد و به وجود بیاید. بطلان دور و تسلسل این نتیجه را می‌دهد که هر موجود در جهان هستی و نیز مجموعه جهان هستی وابسته به آفریننده‌ای هستند که وجودش ضروری است و به عبارت دیگر واجب‌الوجود است. اثبات بطلان دور و تسلسل یکی از راههای اثبات وجود آفریننده‌ای برای جهان است.

(5132) تعطل: از کار بازماندن - معطل ماندن.

(5133) نیاز به استدلال و دلیل دور و تسلسل: سخن مجلسی و بسیاری دیگر این است که اگر قرار باشد وجود خدا را با دلیل دور و تسلسل اثبات کرد و شناخت، با وجود این همه مشکلات استدلال و فهم آن و اشکالهایی که در این راه ممکن است به ذهن بیاید، این روش اگر اغلب انسانها را نسب به وجود خدا مشکوک نکند، قدر مسلم، عده‌ای اندک را معتقد به وجود خدا خواهد ساخت، آن هم اهل مطالب استدلالی را که باید استعداد و کشش آن عده‌ای اندک را معتقد به وجود خدا خواهد ساخت آن هم اهل مطالب استدلالی را که باید استعداد و کشش آن را داشته باشند. ضمن این‌که اثبات کنندگان وجود خدا اول به وجود خدا معتقدند و بعد برای آن دلیل می‌سازند و دلیل می‌آورند. و دلایل دیگری که مؤلف در سطرهای آتی کتاب خواهد آورد. نظر مؤلف اصولاً این است که اثبات وجود خدا استدلالی نیست. به دور از این‌که برهان دور و تسلسل تا چه حد قوی است و می‌تواند در اثبات وجود خدا به کار آید و تا چه اندازه شخص را به وجود خدا معتقد سازد، توجه به چند نکته ضروری است: 1. اگر مهمترین مفهوم دینی را که وجود خالق هستی باشد، نتوان با عقل دریافت چه دلیلی برای اهل دین وجود دارد؟ چه فرق میان اهل دین و غیر اهل دین است؟ آن بی‌دلیل به چیزی معتقد نیست و این بی‌دلیل هست. 2. عقل، حجت خدا و حجت مشترک میان انسانهاست و انسانها به وسیله آن - همانند زبان مشترک - با یکدیگر گفت‌وگوی عقلی می‌کنند. اگر مهمترین و اساسیترین مفاهیم دینی را نتوان با استدلال عقلی و علمی اثبات کرد و به آن ایمان آورد، چه حجتی برای اهل دین در برابر غیر اهل دین است؟ این‌که احساس شخص متدین می‌گوید خدا هست، هیچ‌گونه برتری نسبت به احساس

شخص بیدین ندارد که نیازی به خدا حس نمی‌کند و هیچ وجه مشترکی میان آنها نیست که یکی بتواند احساس خود را به دیگری انتقال دهد. تازه از کجا معلوم که کدام احساس درست یا درست‌تر است. ایمانی که به حجتی عقلی مستند نباشد از کجا معلوم که ایمان به چیزی موهوم نیست؟ 3. دین بدون پشتوانه عقل دین نیست. این را آیاتی بسیار از قرآن و روایاتی بسیار از معصومان تأیید می‌کنند. خداوند انسانها را به تعقل فرمان داده است و مهمترین کاربرد عقل، استدلال است. تعقل هر چه باشد، باید مشترک میان انسانها باشد که حتی کافران و صاحبان شک و تردید نتوانند بگویند که از آن بی‌بهره‌اند. تنها استدلال و مسلمات علمی و تجربی این ویژگی را دارند. 4. پیامبر و پیشوایان معصوم دین به طرق گوناگون به وجود خدا استدلال آورده‌اند و هیچ‌گاه مردمان را از استدلال برای اثبات واجب‌الوجود نهی نکرده‌اند. در میان استدلالهای آنان دلایلی مشابه برهان بطلان دور و تسلسل نیز یافت می‌شود. سیره عالمان بزرگ شیعه نیز بر همین روشهای استدلالی و تألیف آثاری در این‌باره بوده است. خود مجلسی در همین کتاب و به ویژه آثار بعدی خود از جمله کتاب فارسی حق‌الیقین (که آن را در اعتقادات نوشته است) به روشهای استدلالی نیز تمسک می‌جوید و دلیل دور و تسلسل را نقل می‌کند. 5. دلیل بطلان دور و تسلسل تنها اثبات‌کننده وجود خدای خالق است نه ویژگیها و صفاتی دیگر از خداوند که به خاطر آنها قلب و روح مؤمن با خداوند ارتباطی نزدیک می‌یابد، به اهتزاز در می‌آید و رابطه‌ای فرمانبرانه، دوستانه و گاه عاشقانه میان او و خداوند برقرار می‌سازد. توقع چیزی دیگر از این استدلال خلاف شناخت هدف هر استدلال است. اما نباید فراموش کرد که هرگونه رابطه، شناخت و احساس درباره خدا فرع، پیامد و دنباله آگاهی از وجود اوست، و این وجود را از راه تعقل باید دریافت. به همین خاطر برخی سخنان آینده مؤلف و احادیثی که می‌آورد و آیاتی که به آنها استناد می‌کند، یا به کار انسانهایی می‌آید که خدا را پذیرفته‌اند و اینک هر پدیده طبیعی برای آنها آیه و نشانه‌ای از وجود اوست، یا تأیید ضمنی و یا صریح استدلال مبتنی بر دور و تسلسل است (سخن رسول اکرم (ص) و اعرابی)، یا روی سخن با کفار و مشرکانی است که وجود خدا را قبول داشتند اما عبادت و تدبیر امور را برای او و به دست او نمی‌دانستند، یا خداوندی را که احساس انسان به هنگام بیچارگی امید به آن دارد می‌شناساند.

- 5134) فطری: منسوب به فطرت (سرشت) - آنچه با آفرینش و سرشت انسان و ویژگیهای وجود انسانی سازگار است.
- 5135) فطری بودن شناخت وجود واجب‌الوجود: مقصود این است که عقل می‌پذیرد که جهان آفریننده‌ای دارد و احساس انسان نیز با این امر سازگار است.
- 5136) صانع: سازنده - آفریننده.
- 5137) فاضل و جاهل: دانا و نادان - دانشمند و نابخرد.
- 5138) حکمی: منسوب به حکمت - فلسفی.
- 5139) صبا: صبا - کودکی - خردسالی.
- 5140) اذعان: اقرار - اعتراف.
- 5141) اعرابی: عرب صحرائین.
- 5142) پی‌پا: اثر پا - جای پا.
- 5143) علیم‌خبیر: بسیار دانای آگاه.
- 5144) آیه: نشانه.
- 5145) صنع: آفرینش.
- 5146) هویدایی: آشکاری.
- 5147) معاند: ستیزه‌کننده - دارای عناد (ستیزه و دشمنی).
- 5148) مدبر: تدبیرکننده.
- 5149) بخشی از آیه 25 سوره لقمان (31) و آیه 38 سوره زمر (39).
- 5150) اعتقاد بت پرستان به خدا: در آیینهای بت پرستی، عموماً خدایی وجود دارد که آفریننده هستی است اما تدبیر امور جهان، تقرب به خدا و شفاعت نزد خداوند تنها از طریق موجوداتی برتر از انسان است و بتها به عنوان نمادی از این موجودات متعالی مقدس دانسته می‌شوند و از آنها به عنوان همین نماد حاجت خواسته می‌شود و به منظور ادای احترام، برای آنها قربانی می‌شود.
- 5151) دلالت: راهنمایی.
- 5152) ملاحظه: جمع ملحد - منکر خدا - بیدینان.
- 5153) حیران: متحیر - حیرت زده.

- 5154) مضطر: مضطر - درمانده - کسی که هیچ پناه و هیچ راه چاره‌ای ندارد.
- 5155) ترجمه بخشی از آیه 62 سوره نمل (27).
- 5156) ارباب استدلال: اهل استدلال - صاحبان استدلال - آنها که به استدلال در مسائل دینی معتقدند.
- 5157) ماده: موضوع.
- 5158) تزاید: زیاد شدن - افزایش.
- 5159) حکیم مشرب: آن که میل، ذوق، گرایش و علاقه او به فلسفه است و مانند حکما (فلاسفه) رفتار می‌کند و اعتقاد دارد.
- 5160) صفات کمالیه: ویژگیها و صفاتی از خداوند که تنها با در نظر گرفتن حقیقت ذات او و بدون توجه به مخلوقات در نظر می‌آیند، مانند عالم (دانا)، قادر (توانا)، حی (زنده).
- 5161) صنع: آفرینش.
- 5162) لطایف حکمتها: حکمتهایی که درک آنها نیاز به دقت نظر و باریک‌بینی دارد - حکمتهای ظریف.
- 5163) آفاق: جمع افق - جهان - عالم.
- 5164) انفس: جمع نفس - مردمان.
- 5165) توحید مفضل: مفضل بن عمر از اصحاب و راویان حدیث امام جعفر صادق (ع) و امام موسی کاظم (ع) است. حدیثی بلند از امام صادق (ع) درباره شگفتیهای جهان آفرینش نقل می‌کند که به حدیث توحید مفضل معروف است.
- 5166) احکام: محکم کاری.
- 5167) افشره: آب میوه.
- 5168) بعینه: عینا.
- 5169) عین ذات بودن صفات خدا: انسان بدون علم، زیبایی، قدرت، بینایی و از این قبیل ویژگیها و صفات، انسان است زیرا این صفات به ذات او اضافه شده‌اند. ذات او چیزی است و صفات او چیز دیگر. بنابراین عاملی خارجی باید این صفات را به ذات او ملحق کند یا این صفات از خارج به ذات ملحق شوند. برای دیگر موجودات نیز چنین است. اما برای خداوند، ذات بدون علم، بدون قدرت، بدون زیبایی، بدون بینایی و از این قبیل، معنی

ندارد و خداوندی که فاقد هر یک از این ویژگیها باشد خداوند نیست و به عبارت دیگر وجود ندارد. وجود خدا عین وجود صفات اوست زیرا خداوند علت هر موجود و پیش از هر موجود است و هیچ موجودی وجود ندارد که پیش از او باشد یا بر او تأثیر بگذارد و صفاتی را که خارج از ذات او هستند به او ملحق کند. پس وجود او عین قدرت، زیبایی، دانش و بینایی و شنوایی اوست. بنابراین ذات خداوند عین قدرت و قدرت عین زیبایی و زیبایی عین دانش و دانش عین بینایی و بینایی عین شنوایی اوست و شناخت ذات چیزهایی که با وجود تفاوت در کارکرد، عین هم‌اند امکان ندارد چنان که شناخت ذات خدا که وجود محض است ممکن نیست.

(5170) انحا: جمع نحو - گونه‌ها.

(5171) این تنها چیزی است که تفکر در آن ممنوع است چون هم شناخت آن غیر ممکن است و هم بی فایده‌ای ندارد.

(5172) مدبر: تدبیرکننده - گرداننده امور.

(5173) صلوات‌الله علیهم اجمعین: درودهای خداوند بر همه آنان باد!

(5174) خطبه‌های بلیغه: سخنرانیهای رسا - سخنان رسا.

(5175) احادیث متواتره: جمع حدیث متواتر - حدیثی که آن قدر افراد بسیاری آن را نقل کرده باشند که همین تعداد بسیار ناقلان دلیل انتساب آن به گوینده باشد.

(5176) آیه 42 سوره نجم (53): و این که به سوی پروردگار توست سرانجام } و پایان چیزها}.

(1177) خلق: مخلوق - آفریده.

(5178) متعمق: آن که به عمق چیزی دست می‌یابد - ژرف‌اندیش.

(5179) مدقق: آن که نکته‌های دقیق می‌یابد - نکته‌یاب.

(5180) مقصود همه آیات سوره اخلاص (توحید) (112) و آیات 1 - 6 سوره حدید

(57) است که بیان‌کننده صفات خداوندند.

(5181) هلاک شدن: (اینجا): گمراه شدن - به خطا افتادن.

5182) اوصیا: جانشینان پیامبر که آن حضرت به جانشینی ایشان پس از خود و رهبری امت اسلام توسط آنها سفارش کرده است - امامان دوازدهگانه - علی (ع) و فرزندان معصومش.

5183) حجت خدا بودن ائمه: این که شخصی باشد واجد همه ویژگیهای مثبت اخلاقی، بری از گناه و خطا، دارای علم کامل و جامع که همه کس را مجاب کند، بر همگان برتری آشکاری داشته باشد، همه مردم جذب شخصیت و منش نیکوی او شوند و عیبی در وجود او نبینند و پاسخ ابهامهای خود را از او دریافت دارند بیگمان برهان قاطعی است از سوی خدا در میان بندگان. در این حالت است که هر انسان حقجو راه حق را می یابد. تنها انسانهای معاند و پلید هستند که با وجود روشن شدن حقیقت، باز به مخالفت با او و سخن خدا و رهنمود الهی که از دهان او خارج می شود برمی خیزند. اینجاست که اتمام حجت معنی می یابد.

5184) فرق: جمع فرقه - دسته ها و گروههای فکری و دینی.

5185) متکلمین: جمع متکلم - اهل علم کلام (علمی که می کوشد با استناد به دلایل عقلی و نقلی، اعتقادات دینی را ثابت کند و پاسخ مخالفان و اهل کفر و بیدینان و صاحبان ادیان و مذاهب دیگر را بدهد).

5186) حکما: فلاسفه - اهل حکمت و فلسفه (علم شناخت اشیا و دستیابی به حقایق به قدر توان بشری).

5187) سخیف: ضعیف.

5188) از بابت شمس: مانند خورشید - همانند خورشید.

5189) صوفیه اهل سنت: صوفیان سنی - گروهی از اهل سنت، پیرو طریقت تصوف (واژه های تصوف به معنی صوف پوشی (بشمینه پوشی) و صوفی به معنی صوف پوش (بشمینه پوش) است. تصوف آیینی است با این اعتقاد که به وسیله تصفیه باطن و تزکیه نفس، انوار حقایق بر قلب شخص خواهد تابید. تصوف اسلامی از آموزه های ادیان هندی (برهمنی و بودایی)، یهودیت، مسیحیت، مانویت و اسلام در این زمینه ها تأثیر پذیرفته و از اواخر قرن دوم هجری به طور آشکار در جهان اسلام پدیدار گشته است. تصوف در جنبه منفی خود گرایش به ترک دنیا، ریاضت، ترک تعلقات و وابستگیها، قناعت و پشمینه پوشی

دارد و در جنبه مثبت خویش به سلوک، طلب، طی مراحل ایثار و اخلاص، خدمت به خلق، تربیت نفس، محبت، کسب معرفت و وصول به مقام عشق الهی توجه دارد. مخالفتهایی میان ائمه شیعه و صوفیان پیش آمده است که در فصلهایی از این کتاب خواهد آمد).

(5190) مجسمه: گروهی که خداوند را جسم می دانند.

(5191) ساده: بدون ریش.

(5192) نصارا: مسیحیان.

(5193) حلول: داخل شدن چیزی در چیز دیگر به گونه‌ای که همه جایی را که آن چیز گرفته است، بگیرد. در نتیجه هر دو چیز، یک جا را اشغال کنند.

(5194) حلولیه: آنها که اعتقاد به حلول خداوند در همه اشیا دارند.

(5195) اشاره به آیات 17 و 72 سوره مائده (5).

(5196) شنیع: زشت - ناپسند.

(5197) اتحاد: اعتقاد به این که خداوند با اشیا یکی است و در همه صورتها در آمده است و با همه یکی شده است.

(5198) قاذورات: جمع قاذوره - کثافتها - نجاستها - پلیدیها.

(5199) سراینده این شعر معلوم نشد.

(5200) ماهیات ممکنه: جمع ماهیت ممکن - موجوداتی که وجودشان وابسته به موجود دیگری است - همه هستی بجز ذات پروردگار - هستی بدون واجب الوجود.

(5201) امور اعتباریه: جمع امر اعتباری - مفاهیمی که در خارج از ذهن مصداقی ندارند و تنها وابسته به ذهن شخص یا اشخاص اند.

(5202) عارض: چیزی خارج از ذات و حقیقت شیء که شیء دارای آن می شود؛ مانند سفیدی که عارض جسم می شود یا تب که عارض تن می شود.

(5203) مزخرفات: جمع مزخرفه و مزخرف - سخنان بیهود و بی اصل و اساس.

(5204) جوک: یوگا - کتابی نوشته پاتانجالی شامل فنون تجزیه و تحلیل احوال نفسانی و ذهنی و طریق فرونشاندن غرایز حیوانی و تسلط بر آن.

5205) براهمه: جمع برهمن - پیشوای روحانی آیین برهمنی که آیین قدیم هندوان است. آیین برهمنی به سه خدا یا رب‌النوع معتقد است: برهما (خدای بزرگ)، ویشنو (محافظ و امرکننده کاینات) و شیوا (مخرب و ویران‌کننده موجودات).

5206) مشرب: طریقه دینی یا فلسفی - مسلک - گرایش.

5207) حرمت: احترام.

5208) اعتبار کردن: معتبر دانستن.

5209) منکوب: مغلوب - رنج‌رسیده.

5210) مخذول: خوارشده - زبون‌شده.

5211) اشعری مذهب: هوادار مذهب اشعری - ابوالحسن علی‌بن اسماعیل اشعری (260 - 330 یا سیصد و بیست و چند ه.ق) از اعقاب ابوموسی اشعری، فرقه‌ای را در کلام اهل سنت پایه گذاشت که به نام خود او شهرت یافت و در برابر معتزله، یکی از دو فرقه عمده کلامی اهل سنت شد. از عقاید آنها که مورد قبول شیعه و معتزله نیست این‌که: اگر خداوند همه نیکان را به دوزخ برد ظلمی نکرده است زیرا همه چیز ملک خداست. هرچه موجود باشد دیدنی است و خداوند نیز چون موجود است وی را می‌توان دید. هرچه هست به اراده خداوند است و کارهای انسان نیز از این قاعده مستثنا نیست.

5212) جبر: اعتقاد به این‌که اعمال انسان به اراده خداوند انجام می‌گیرد و انسانها هیچ‌گونه اختیاری از خود ندارند.

5213) تجسم: اعتقاد به این‌که خداوند جسم است - اعتقاد به این‌که خداوند جسمی به صورت انسان است.

5214) ابوحنیفه: نعمان بن ثابت بن زوطی متولد 80 ه.ق در کوفه و متوفا در سال 150 ه.ق در بغداد مشهور به ابوحنیفه، اصلاً ایرانی است. وی مؤسس فرقه حنفی است که از فرقه‌های چهارگانه فقهی اهل سنت به شمار می‌آید.

5215) سفیان ثوری: ابو عبدالله سفیان بن سعید ثوری کوفی (96 - 161 ه.ق) از فقهای مورد اعتماد اهل سنت و دارای رساله‌هایی در فقه و تفسیر قرآن است. در علم کلام نیز دیدگاههایی داشت. به خاطر زهد و گوشه‌گیری وی، صوفیه او را از پیشوایان نخستین خود می‌دانند. از اهل حدیث است. از قول امام جعفر صادق (ع) نیز احادیثی جعل کرده و منتشر

ساخته است. به آن حضرت اعتراضهایی داشته و پاسخهایی شنیده است. فرقه فقهی ثوریه منسوب به اوست و در اواخر قرن دوم هجری شهرت داشته است.

5216) سدیر: ابوالفضل سدیر بن حکیم بن صهیب صیرفی: نامش سلمه، آزادکرده امام زین العابدین و از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر صادق (ع) و آرادتمند و مورد علاقه آنان است. از راویان مورد اعتماد شیعه به شمار می آید.

5217) ولایت خود را: محبت و دوستداری خود را - قبول حکومت و سرپرستی ما را بر خود.

5218) عرض نمودن: ابراز کردن - عرضه کردن.

5219) آیه 82 سوره طه (20).

5220) به سینه خود: به خود.

5221) به دلیل این که در این آیه هدایت در مرحله بعد از توبه، ایمان و عمل صالح ذکر شده است، پس مقصود، هدایت به اسلام و ایمان و عمل صالح نیست بلکه هدایتی است که پس از طی این مراحل باید یافت، یعنی وظایفی که در هر زمان و در هر لحظه بر عهده شخص است تا ایمان وی استمرار یابد و عمل صالح او در بستری مناسب و مفید قرار گیرد. و آگاهی از این وظایف امکانپذیر نیست جز با اظهار پذیرش و رأی به رهبری معصوم و تعیین شده از سوی خداوند که زمام امور کشور اسلامی را بر عهده بگیرد و عمل براساس رهنمودهای وی، و استمرار این پذیرش به گونه ای که انسان در هر زمان تکلیف خود را بر پایه رهنمودهای معصومان بشناسد.

5222) نمودن: نشان دادن.

5223) اخایش: خبیثان - ناپاکان - بدنیتان - زشت سیرتان - بدفطرتان.

5224) جعفر بن محمد: مقصود امام جعفر صادق (ع) است.

5225) ابا عبدالله: کنیه امام جعفر صادق (ع).

5226) مسجد خیف: مسجدی در منی (محلّی در کوهستان شرقی مکه سر راه عرفات، که حاجیان در این محل روز دهم ذی الحجه قربانی می کنند).

5227) ملازم: همیشه همراه.

5228) مروان بن الحکم: سر سلسله آل مروان که طبقه دیگری از خلفای اموی است. وی در سال 2 هجری متولد شد و در سال 65 هجری درگذشت. وزیر و مشاور عثمان بود. در جنگ جمل به هواداری عایشه با علی (ع) جنگید. خلافت وی 10 ماه به طول انجامید.

5229) ملاعین: جمع ملعون - رانده‌شدگان از نیکی و رحمت - رانده‌شدگان از پیشگاه الهی - لعنت‌شدگان.

5230) مرجئه: فرقه‌ای از مسلمانان که در زمان خلافت معاویه پدید آمدند. از جمله عقاید آنان این است که ایمان، تنها اقرار به زبان است و گناه به ایمان ضرری نمی‌رساند. از دیگر عقاید آنها این است که هر کس به رهبری مسلمانان انتخاب شد، هر چه بگوید باید پذیرفت. این فرقه در حقیقت یاران معاویه و طرفداران حکومت آل ابوسفیان بودند.

5231) جبرئیل: جبرائیل - یکی از چهار فرشته مقرب که مأمور نزول پیام الهی به قلب پیامبران است - فرشته وحی.

5232) میکائیل: یکی از چهار فرشته مقرب که ظاهراً مأمور نزول حکمت، روزیها و معرفت نفوس است و دارای یارانی از ملائکه است که مأمور بر همه عالم‌اند.

5233) قدریه: گروهی از مسلمانان که معتقد به اختیار کامل انسان در اعمال خود بودند بی آن‌که خداوند را نقشی در آن باشد.

5234) خوارج: گروهی از مسلمانان که در جنگ صفین حکمیت را به علی (ع) تحمیل کردند و حکم را نیز به آن حضرت تحمیل نمودند اما پس از شکست نماینده ساده‌اندیش آنان (ابوموسی اشعری) از نماینده نیرنگباز معاویه (عمر و بن عاص) از کرده خود پشیمان شدند و توبه کردند و از حضرت علی (ع) نیز خواستند که توبه کند. چون آن حضرت از توبه‌ای که نمی‌بایست می‌کرد سر باز زد، حکم کفر او را صادر کردند، از لشکر وی جدا شدند و علم دشمنی برافراشتند. آن حضرت سرانجام به دست یکی از آنان (عبدالرحمن بن ملجم مرادی) شهید شد.

5235) مقصود سفیان ثوری است.

5236) اتباع: پیروان.

5237) دعوا: ادعا - دعوی.

5238) خلاف نفس: مخالفت با نفس - ریاضت و ترک دنیا.

(5239) اکابر: جمع اکبر - بزرگان.

(5240) مقصود صوفیه است.

(5241) رخنه: شکاف - عیب - فساد.

(5242) محی‌الدین: محی‌الدین ابوبکر محمدبن علی حاتمی طائی مالکی آندلسی معروف به ابن عربی یا ابن‌العربی از بزرگان صوفیه و عارفان مسلمان است. وی به سال 560 هجری در مرسیه اسپانیا (مارسی) که در آن زمان تحت تصرف مسلمانان بود به دنیا آمد و در سال 638 ه.ق در دمشق در گذشت. حدیث و فقه را در اسپانیا آموخت، سپس به تونس و کشورهای مشرق رفت و دو بار به مکه و دو بار به بغداد و آسیای صغیر سفر کرد. سرانجام در دمشق مقیم شد و همان جا درگذشت. صاحب تألیفاتی بسیار در عرفان است از جمله: تجلیات عرائس النصوص فی منصات الحکم الفصوص (مشهور به فصوص الحکم) و الفتوحات المکیه فی معرفه اسرار الملکیه که مشهورترین آنهاست.

(5243) فصوص الحکم: همان کتابی که در پانوشت پیشین معرفی شد، از محی‌الدین

عربی.

(5244) ولایت: ولایت در شرع، مرتبه و مقام ولی را گویند که پس از پیامبر عهده‌دار حکومت مردم و هدایت سیاسی، علمی، روحانی و معنوی آنهاست. جانشین و همانند پیامبر است جز آن که رتبه نبوت را ندارد. در تصوف به کسی اطلاق می‌شود که به مرحله اعلای سلوک رسیده باشد، به فرمان حق در آفرینش تصرف کند و فرمانروای خلق باشد، براساس عقیده متصوفان، ولایت باطن نبوت است زیرا ظاهر نبوت اخبار و اعلام احکام، و باطن آن تصرف در جانهای مردم است برای اجرای احکام. از خواص نبوت آن که پایان یافته و باب آن بسته شده است برخلاف ولایت که استمرار دارد و در هر زمان فردی عهده‌دار آن است، ولی باید در ظاهر تابع احکام نبی باشد هرچند در باطن، هر دو از یک سرچشمه الهام می‌گیرند. در تصوف و عرفان ویژگیهایی دیگر نیز باری ولی برشمرده‌اند.

(5245) خاتم‌الولایه: پایان دهنده ولایت - آخرین ولی.

(5246) همان کتاب که در پانوشت شماره 1 همین صفحه آمده است.

(5247) غلط کردن: اشتباه کردن.

(5248) تصانیف: جمع تصنیف - کتابها - نوشته‌ها - رساله‌ها.

5249) هارون: برادر حضرت موسی (ع) که در غیبت آن حضرت جانشین وی برای سرپرستی مردم بود اما مردم گوساله پرست شدند. داستان آن در آیات 142 - 154 سوره اعراف (7) و 83 - 99 سوره طه (20) آمده است.

5250) صور: جمع صورت - شکلها - صورتها.

5251) انواع: جمع نوع - گونه‌ها - موجودات مشابه؛ مانند: انسانها، حیوانات، جمادات، گیاهان و...

5252) در خصوص: تنها درباره.

5253) تذکره: کتابی که در آن، سرگذشت شاعران، نویسندگان، عارفان یا از این دست گردآوری شده باشد - سرگذشتنامه.

5254) شمس تبریزی: محمد بن علی بن ملکداد ملقب به شمس‌الدین عارف معروف متولد سال 582 ه.ق در تبریز. ناپدید شدن او را به سال 645 ه.ق گفته‌اند. داستان شیفتگی مولانا به او مشهور است. مجموعه گفته‌های او را در کتابهایی به نام مقالات و ده فصل گرد آورده‌اند.

5255) ملای رومی: مولانا جلال‌الدین محمد بلخی رومی مشهور به مولوی و مولانا شاعر و عارف نامدار، متولد 604 ه.ق در بلخ و متوفای 672 ه.ق در قونیه ترکیه فعلی، صاحب آثار معروف مثنوی معنوی، دیوان شمس، فیه ما فیه و مجموعه‌هایی که از نوشته‌ها و گفتارهای او فراهم آمده است. آنچه مایه انقلابی روحانی در مولوی شد، دیدار وی با شمس تبریزی و ارادت عاشقانه وی به او بود.

5256) قول: گفتار - سخن.

5257) آیه 82 سوره یس (36): چون چیزی را بخواهد، کار و فرمان او تنها این است که به آن بگوید: باش، پس می‌باشد. این سخن درباره خداوند متعال است.

5258) فعل: کار.

5259) بخشی از آیه 29 سوره الرحمن (55): او هر روز در کاری است. این سخن درباره خداوند است.

5260) آیه 22 سوره حشر (59): اوست خدای یکتا که جز او خدایی نیست؛ دانای نهان و آشکارا. اوست بزرگ بخشاینده مهرگستر، همواره بخشنده مهربان.

5261) بخشی از آیه 11 سوره شوری (42): چیزی همانند او نیست و او شنوای
بیناست.

5262) الحاد: بیدینی - بدکیشی.

5263) الوهیت: خدایی - مقام الهی.

5264) معنی: موضوع - مقصود.

5265) توهم مغایرت: تصور این که خدا یک چیز است و موجودات (از جمله شخص
عبادت کننده) چیز دیگری است.

5266) تأویل کردن: برگرداندن معنی.

5267) آیه 99 سوره حجر (15): و پروردگارت را پرستش کن تا آن گاه که تو را یقین
{ - مرگ - که تنها چیز یقینی بشر است } فرا رسد.

1268) وحدت موجود: عقیده به این که همه عالم وجود یکی است، این شکلها و
ظهورهای مختلف حقیقی نیست، همه موجودات در واقع عین هم اند و همه یک حقیقت
بیش نیستند و آن هم ذات خداوند است و جز او حقیقی وجود ندارد.

5269) علامه حلی: ابومنصور جمال الدین یوسف بن علی بن مطهر حلی (648 - 726
ه.ق) از بزرگترین، دقیقترین و پرتألیفترین علمای شیعه. وی در همه رشته های علوم دینی
صاحب تألیفاتی ارزشمند است و علما لفظ علامه را به تنهایی برای او به کار می برند.

5270) علیه الرحمه والرضوان: بر او باد مهر و بخشش و خشنودی خداوند!

5271) کشف الحق و نهج الصدق: به معنی کشف حقیقت و راه راستی از تألیفات علامه

حلی.

5272) محل: چیزی که چیز دیگری در آن جای می یابد.

5273) ممکن: ممکن الوجود - موجودی که در وجودش محتاج به دیگری است.

5274) تجویز کرده اند: جایز دانسته اند.

5275) مشایخ: جمع مشیخه - جمع جمع شیخ - مرشدان صوفیه.

5276) غنا: آواز خوانی.

5277) مقصود مجموعه اعمالی است که از آن با سماع نام می برند، شامل پایکوبی،
رقص، دست زدن، ترانه خواندن و در برخی موارد نواختن یکی از آلات موسیقی.

- (5278) تشنیع فرمودن: به بدی یاد کردن.
- (5279) بخشی از آیه 35 سوره انفال (8).
- (5280) مشرکان: مقصود بت پرستان پیش از ظهور اسلام در مکه‌اند که نیایش آنها به دور خانه کعبه مجموعه‌ای از اعمال شامل دست زدن و درآوردن صداهایی شبیه سوت و فریاد و جیغ بوده است.
- (5281) صفیر زدن: سوت زدن - فریاد کشیدن - صدای جیغ و زوزه از گلو درآوردن.
- (5282) روضه: باغ - کنایه از مرقد، آرامگاه و محیط دور حرم.
- (5283) نماز شام: نماز مغرب.
- (5284) نماز خفتن: نماز عشا.
- (5285) حاجب: واسطه - حایل.
- (5286) ابدال: جمع بدل یا بدیل - به عقیده صوفیه گروهی معلوم از صالحان و بندگان خاص خدا که گویند هیچ‌گاه زمین از آنان خالی نیست و جهان به وجود ایشان بریاست و آن‌گاه که یکی از آنان بمیرد، خداوند متعال دیگری را به جای او برانگیزد تا شمار آنان که به قولی هفت و به قولی هفتاد است همواره ثابت بماند - مردان خاص خدا.
- (5287) جُهل: جمع جاهل - نادانان.
- (5288) مضامین: موضوعها.
- (5289) در شعر بستن: به شعر درآوردن.
- (5290) جلف: سبکسر - سبک مایه - ابله - سفیه - بی‌عقل.
- (5291) خلود: همیشه بودن - جاودانه زیستن - همیشه ماندن.
- (5292) پیر: رهبر و هدایتگر انسان در سیر کمال معنوی - مرشد اهل عرفان و تصوف.
- (5293) مرشد: راهبر راه سیر و سلوک - پیر - مراد.
- (5294) بخشی از آیه 7 سوره حشر (59).
- (5295) کوثر: به معنی خیر و خوبی بسیار فراوان و کثیر، نام سرچشمه‌ای وسیع است در بهشت و محل ظهور خیر و نیکی بسیاری که وجود پیامبر (ص)، امیرمؤمنان علی (ع) و نسل معصوم این دو از فاطمه زهرا (س) برای جهانیان به ویژه مؤمنان داشته‌اند. تجسم آن در قیامت، دریاچه‌ای وسیع از آب زلال است که از آن رودها جدا می‌شوند و به سوی

بهشت سرازیر می‌گردند. همان‌گونه که پیامبر (ص) و اهل بیت او در این جهان زلال معرفت و حقیقت را به مؤمنان رساندند، در جهان دیگر نیز اینان بر سر این سرچشمه گسترده ایستاده‌اند و زلال معرفت و حقیقت به پیروان خویش می‌نوشانند. زلالی که تشنگی در پی ندارد.

(5296) تقصیر: کوتاهی.

(5297) بمحمد و آله الطاهرین: به حق محمد و خاندان پاکش.

(5298) معرفت: شناخت - علم - دانش.

(5299) مراتب: جمع مرتبه - پایه‌ها - درجه‌ها.

(5300) خواجه نصیرالدین طوسی: ابو جعفر نصیرالدین محمد بن حسن طوسی (597 - 672 ه.ق) از علمای بزرگ ریاضی، نجوم، حکمت و منطق ایران در قرن هفتم و نیز از وزیران آن عصر است. وی از فقهای مذهب شیعه نیز به شمار می‌رود. به او عقل یازدهم می‌گویند (براساس نظر فلاسفه که مراتب عقل را ده می‌دانستند و به ده عقل (عقول عشره) قائل بودند). هنگام حمله هلاکو خان مغول به ایران برای نجات مسلمانان از خونریزیهای آن مرد سفاک به خدمت او درآمد و با تدابیر خاصی از خرابی شهرها و کشتار دسته جمعی مردم به دست هلاکو جلوگیری کرد. او هلاکو را به ایجاد رصدخانه مراغه و ترتیب زیج جدیدی که به زیج ایلخانی معروف شد برانگیخت و خود مسئولیت این کار را بر عهده گرفت. اوقاف همه سرزمینهای تحت تصرف مغول زیر نظر او بود. از او تألیفات متعددی در علوم ریاضی، هیئت و نجوم، منطق علوم طبیعی و حکمت الهی به جا مانده است. وی از شارحان و مفسران و مدافعان فلسفه ابن سیناست. از مشهورترین و پراستفاده‌ترین تألیفهای او می‌توان این موارد را برشمرد: شرح الاشارات و التنبیهاات ابن سینا، اخلاق ناصری (در اخلاق به فارسی)، تجرید الکلام فی تحریر عقائد الاسلام (در کلام و الهیات)، تذکره نصیری (در هیئت)، اساس الاقتباس (در منطق) و اوصاف الاشراف (در عرفان) و رساله‌ها و کتابهایی به زبان عربی در منطق و هیئت و هندسه.

(5301) فانی: نیست - نابود.

(5302) محاذی: روبه‌رو - مقابل - برابر.

(5303) اخذ نمودن: گرفتن - مقصود روشن کردن چیز دیگری به وسیله آتش است.

- 5304) مؤثر: تأثیرگذارنده - پدیدآورنده اثر.
- 5305) نظر: اندیشه - تفکر.
- 5306) براهین قاطعه: جمع برهان قاطع - دلایلهای قطعی - دلایلی یقینی - دلایلی که به خاطر آن که بسیار محکم و غیر قابل تردیدند نمی توان آنها را رد کرد.
- 5307) فنای فی الله: تبدیل صفات و ویژگیهای بشری به صفات و ویژگیهای خداوندی.
- 5308) حصول: حاصل شدن - به دست آمدن.
- 5309) محاربه: جنگ.
- 5310) فرایض: واجبات.
- 5311) نوافل: مستحبات.
- 5312) سنتیها: مستحبات.
- 5313) سؤال: درخواست.
- 5314) تردد: دودلی.
- 5315) خصوصیت: اختصاص.
- 5316) مشتبه شدن: اشتباه شدن.
- 5317) موهم برانگیزنده تصور.
- 5318) علاءالدوله سمنانی: ابوالکارم رکن الدین احمد بن محمد بیابانکی (659 - 736 ه.ق) عارف و دانشمندی که 270 چله ریاضت در خانقاه سکاک سمنان به جا آورد. وی به بغداد و عربستان نیز سفر کرد و از مشایخ بهره برد. مدفن او در صوفی آباد سمنان است. آثاری در عرفان از او به جا مانده است.
- 5319) مُرادات: خواستها، آرزوها، منظورها، مقصودها و درخواستها.
- 5320) احوال بصیرتان: آنها که چشمشان یک چیز را دو چیز می بیند - آنها که موضوعها را به گونه ای نادرست می فهمند.
- 5321) مشتبه شدن: اشتباه شدن.
- 5322) و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم: هیچ جنبش و نیرویی جز از سوی خداوند بلند مرتبه بزرگ نیست.

- 5323) بخشی از آیه 39 سوره سبأ (34) بگو {ای پیامبر}... هرچه انفاق کنید، او {-} خداوند {-} به جای آن بازدهد.
- 1324) اضعاف مضاعفه: چندین برابر.
- 5325) عاریت دادن: چیزی را به کسی دادن که از آن استفاده کند و سپس بازگرداند.
- 5326) بخشی از آیه 54 سوره مائده (5): در راه خداوند از سرزنش هیچ سرزنش کننده‌ای بیم ندارند.
- 5327) مُنافی: مخالف ضد.
- 5328) اعتبار باطل: چیز غیر حقیقی ناحق، نادرست، بیهوده و بیفایده.
- 5329) سرمد: جاوید - پیوسته - همیشگی.
- 5330) جبین: پیشانی.
- 5331) ضبط کردن: حفظ کردن - نگه داشتن.
- 5332) مقارن: همراه - پیوسته - متصل - همزمان.
- 5333) بخشی از آیه 30 سوره انسان (76): و شما نمی‌خواهید مگر آن که خداوند بخواهد.
- 5334) مقصود سوره انسان (سوره 76 قرآن کریم) است که با این کلمات آغاز می‌شود.
- 5335) مشیت: خواست - اراده.
- 5336) زوال: از بین رفتن - برطرف شدن نیستی - نابودی.
- 5337) اشتباه مجلسی: ام.
- 5338) بخشی از آیه 179 سوره اعراف (7): و {آن گمراهان} گوشه‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند.
- 5339) بخشی از یک حدیث: هر کس چهل روز عمل خود را برای خدا خالص کند، خداوند چشمه‌های حکمت را از قلبش بر زبانش می‌گشاید.
- 5340) فایض: سرریز.
- 5341) اخبار عامه: احادیث اهل سنت.
- 5342) تخلق به اخلاق الهی: خلق و خو و ویژگی‌های خدایی یافتن.
- 5343) کوس: طبل بزرگ - (به معنی اعلام چیزی).

5344) لمن الملک: بخشی از آیه 16 سوره غافر (40): {ندا از جانب خداوند آید که:} پادشاهی از آن کیست؟ کوس لمن الملک زدن کنایه از ادعای خدایی کردن و مدعی پادشاهی جهان شدن است.

5345) دعوا: دعوی - ادعا.

5346) وساوس: جمع وسوسه - وسوسه‌ها - چیزهایی بی‌نفع یا مضر که در دل کسی می‌افتد - نیروهای محرک انسان به بدی.

5347) عین‌الحیات: چشمه زندگانی - سرچشمه آب زندگانی - چشمه‌ای که هرکس از آن نوشد عمر جاودان یابد و هر موجود مرده که با آب آن تماس پیدا کند، زنده شود. اطلاعاتی درباره این آب در آیات 60 - 63 سوره کهف (18) و برخی روایات آمده است. 5348) تحقیق حق: دستیابی به حق - رسیدن به حق.

5349) حدوث عالم: این‌که عالم زمانی نبوده است و سپس به وجود آمده است.

5350) اولیت اضافی: اولیت به نسب چیز دیگری و پیش از چیزدیگر بودن، که در نتیجه بتوان چیز سوم را پیش از آن تصور کرد؛ نه اولیت حقیقی به این معنی که اصولاً تصور چیزی از وی محال است و از آن فراتر تصور پیش از وی محال است. 5351) به آن اعتبار باشد: از آن لحاظ باشد - از آن نظر باشد - (اینجا): از نظر زمان، پیش از همه چیز باشد.

5352) سبق الهی: پیش {تر} بودن خداوند نسبت به موجودات.

5353) مقام: جایگاه موقعیت.

5354) قدیم: موجودی که زمان، پیش از او نباشد - موجودی که همواره بوده است - موجودی که علت نداشته باشد. توضیح: قدیم بر دو نوع است: قدمی ذاتی و قدیم زمانی. در مقابل آن حادث است که بر دو نوع است: حادث ذاتی و حادث زمانی. قدیم ذاتی یعنی موجودی که وجود آن از غیرش نباشد (و آن ذات خداوند متعال است). قدیم زمانی یعنی موجودی که همواره بوده است و وجود داشته است. حادث ذاتی موجودی است که برای وجود خود نیازمند به غیر خود (علت) باشد. حادث زمانی موجودی است که زمانی نبوده است و سپس پدید آمده است. با این توضیح اشکالی ندارد که موجودی که حادث ذاتی است، قدیم زمانی باشد. به عبارت دیگر اشکالی بر این نیست که تا خداوند بوده است،

خالق بوده است و موجوداتی هستند که همیشه بوده‌اند اما وجودشان وابسته به خداوند بوده است. به بیان دیگر اشکالی ندارد که خداوند تا بوده است، خالق بوده است و علت وجود موجوداتی بوده است و هیچ گاه خداوند بیکار نبوده است. بنابراین با این تقسیم برای حادث و قدیم، به خلاف نظر مؤلف، لازم نیست که وجود همه موجودات از طرف ازل متناهی باشد. این نامتناهی بودن هستی موجودات حادث ذاتی لطمه‌ای به ذات خداوند خالق و علت آنها نخواهد زد و جهان هستی نیز می‌تواند ازلی باشد و همواره نیازمند خالق و علت باشد. پس حدوث عالم لزوماً به معنی ازلی نبودن عالم نیست بلکه به معنی معلول و ممکن بودن عالم است.

5355) متواتر: خبری که گروهی کثیر از راویان آن را نقل کنند به گونه‌ای که جمع شدن همه آنها برای گفتن دروغ عادتاً محال باشد. این خبر ایجاد یقین در شنونده می‌کند که دروغ نیست.

5356) ممکن است که متکلمان ادیان تا آن زمان که فکر دقیق فلسفی بشر میان حادث و قدیم ذاتی و زمانی فرق نهاده بود، معتقد، به حدوث زمانی عالم بوده‌اند اما از زمان این تفکیک و از هنگام آگاهی آنان از روابط علت و معلولی هستی، این نظر که حدوث عالم لزوماً حدوث زمانی است، از نظر عالمان دین، دیدگاهی دقیق و واقعی شمرده نمی‌شود. از نظر اخبار و روایات نیز کافی است به سخنی از امیر مؤمنان علی (ع) اشاره کنیم که: خداوند تا بوده است خالق بوده است. و بخشی از آیه 29 سوره الرحمن (55) که: کل یوم هو فی شأن (او هر روز {و هر هنگام} در کاری است). عقل نیز قبیح می‌داند که موجودی زنده و عالم و توانا، لحظه‌ای از توان خود بهره نبرد.

5357) قدم عالم: قدیم بودن عالم - همواره بودن جهان.

5358) عقول قدیمه: عقول به عقیده فلاسفه واسطه‌هایی بین خالق و مخلوق‌اند که در آن، مرتبه بالاتر، علت مرتبه پایینتر است. از آنجا که بین علت و معلول باید همگونی و به عبارت دیگر سنخیت باشد، اگر بین خالق و مخلوق رابطه علت و معلول بتوان فرض کرد، پس باید این واسطه‌های میان خالق و مخلوق نیز همچون خالق، قدیم زمانی باشند.

5359) افلاک: جمع فلک - آسمانها - جهان جسمانی.

- 5360 هیولای عناصر: ماده اولیه جهان هستی که از آن عناصر مختلف پدید آمده است - ماده اولیه.
- 5361 صورت: شکلی که هر چیز به خود می‌گیرد.
- 5362 شق: شکافته.
- 5363 فاطر: از نو پدیدآورنده - پدیدآورنده نه از چیزی - پدیدآورنده بدون این که آن را از تبدیل یا تغییر چیزی پدیدآورده باشد - سازنده بی‌ماده.
- 5364 مسبوق به ماده‌ای است: از ماده‌ای ساخته شده است.
- 5365 فرد: تنها - یگانه - تک.
- 5366 وتر: فرد - طاق - مقابل زوج - بدون جفت و زوج.
- 5367 واحد: یک - یکپارچه - بسیط - بی‌جزء.
- 5368 احد: یگانه‌ای که همانند او تصور نمی‌توان کرد - یکی که تصور دومی برای او محال است (مانند سفیدی).
- 5369 اسما: جمع اسم - نامها - صفات.
- 5370 اذعان اقرار - اعتراف.
- 5371 گیران: زرتشتیان.
- 5372 براهین قاطعه: جمع برهان قاطع - دلیلهای محکم.
- 5373 نسق: نظم - ترتیب.
- 5374 بسیط: یکپارچه - بدون جزء.
- 5375 اجزا: جمع جزء یا جزو - چیزهایی که شیء از آنه ترکیب یافته است.
- 5376 یعنی از اجزای تشکیل دهنده شیء در جهان خارج از ذهن باشد.
- 5377 متمیز: جداشونده - جدا.
- 5378 یعنی نمی‌توان جمله‌ای ساخت که مسند آن، نام کل؛ مسندالیه آن، نام جزء؛ و رابطه آن است باشد. مثال را مؤلف می‌آورد.
- 5379 ممتنع: غیرممکن - محال.
- 5380 متصف: دارنده صفت.

5381) یعنی خود ذات خداوند کار هر صفت او را می‌کند و لازم نیست صفتی از خارج به ذات ملحق شود و ذات دارای آن صفت شود.

5382) طرق متعدده: سندهای بسیار - سلسله راویان بسیار.

5383) اثبیت: دویی - دوتایی.

5384) تعریف ذات چیزی مستلزم بیان حداقل دو کلمه است که اولی بیانگر وجه مشترک آن با چیزهای دیگر و دومی بیانگر تفاوت آن با دیگر چیزهاست. بیان اولی شیء را محدود به اشیاء دیگری می‌کند که با وی وجه مشترک دارند، و بیان دوم، شیء را دارای جزء دیگری بیان می‌کند که در آنها نیست. در واقع با تعریف، هر شیء مرکب از دو چیز دیگر نشان داده می‌شود. (در منطق اصطلاحاً به این دو بیان اول و دوم، جنس و فصل می‌گویند.) از آنجا که ذات خداوند نه محدود است و نه مرکب، تعریف او به ذات امکانپذیر نیست و تعریف ذاتی او مستلزم مرکب دانستن اوست.

5385) معلوم: چیزی که علم به آن تعلق می‌گیرد - چیزی که دانش درباره آن است - (اینجا: مخلوق).

5386) مربوط: پرورده شده - آنچه پروردگاری درباره اوست - آنچه پروردگاری خداوند شامل حال او می‌شود.

5387) تبعض: پاره‌پارگی - تکه‌تکه بودن - جدا بودن جزئی از جزء دیگر.

5388) تنزه: پاک بودن - پیراستگی.

5389) مستولی: کاملاً دارای تسلط - دارای تسلط کامل.

5390) متمکن: توانا - قادر.

5391) ممزوج: آمیخته - درآمیخته - مخلوط.

5392) آلت: وسیله - عضو.

5393) نفس: خود.

5394) یعنی مثلاً او به وسیله چشم و گوش، بینا و شنوا نیست و به همین طریق دیگر دانشها و صفاتش. بلکه خداوند با ذات خویش می‌بیند، با ذات خویش می‌شنود و با ذات خویش آگاه و عالم است.

5395) تأویل: برگرداندن معنی.

- 5396) یعنی وجود او همواره بوده است.
- 5397) وجوب وجود: بودن وجود به نحوی که نیاز به دیگری نداشته باشد. چنین وجودی چون نیاز به دیگری ندارد، همواره بوده است زیرا وجود. واجب است که وجود داشته باشد.
- 5398) صمد: مقصود - هدف - آن که روی به او آرند.
- 5399) یعنی همه آفرینش به او نیازمندند.
- 5400) احدی المعنی: چیزی که همه آنچه درباره او می‌گویند تنها دارای یک مصداق و مفهوم و موضوع در ذات اوست. مثلا اگر بگویند شنواست، داناست و بیناست، اشاره به سه ویژگی در ذات او نیست و ذات او دارای سه چیز مختلف نیست که یکی مربوط به شنوایی، دیگری دانایی و سومی بینایی او باشد.
- 5401) ملحد: منکر خدا - بیدین.
- 5402) ولایت: دوستداری - پذیرش رهبری.
- 5403) منزله: پاک - پیراسته.
- 5404) اعرابی: عرب بیابان نشین - عرب بیابانی.
- 5405) جنگ جمل: جنگی معروف که در آغاز خلافت امیرمؤمنان علی (ع) میان آن حضرت و یارانش از سویی و شورشیان به تحریک عایشه به بهانه خونخواهی عثمان در سال 36 ه.ق در گرفت و شورشیان شکست خوردند.
- 5406) جدال: پیکار - نبرد - ستیز - جنگ.
- 5407) قتال: کارزار - جنگ.
- 5408) ماهیت: چیستی - حقیقت - پاسخی که در جواب این چیست؟ گفته می‌شود.
- 5409) نوع: ویژگی مشترک چیزهایی که حقیقت آنها یکی است؛ مانند: نوع انسان. توضیح بیشتر را در کتب منطق بجوید.
- 5410) منقسم شدن: تقسیم شدن.
- 5411) وهم: تصور - پندار - نیروی تخیل.
- 5412) اضعاف: چند برابر.
- 5413) مبرهن: با استدلال قوی.

- 5414) بخشی از آیاتی بسیار از قرآن کریم: اما بیشتر مردم...
- 5415) بخشی از آیاتی بسیار از قرآن کریم: ... اندیشه را به کار نمی‌برند.
- 5416) عبدالله بن ابی‌یعفور: از قاریان قرآن و از اصحاب نزدیک و ارجمند امام محمد باقر و امام جعفر صادق (ع) و از راویان ثقه و مورد اعتماد حدیث.
- 5417) بخشی از آیه 3 سوره حدید (57): او آغاز (اول) و پایان (آخر) است.
- 5418) زوال: نیستی - نابودی - کاستی.
- 5419) هیئت: شکل - وضع.
- 5420) نقصان: کمی - کاهش.
- 5421) طاری: روی داده - عارض - پدیدآمده.
- 5422) غوره: خرماى نارس.
- 5423) رطب: خرماى نارس و تازه.
- 5424) تمر: خرماى كاملا رسیده.
- 5425) یعنی نامها و ویژگیهای آنها تغییر می‌یابد. هر بار یک ویژگی پیدا می‌کنند و با این تغییر ویژگی، نام آنها نیز تغییر می‌یابد.
- 5426) کواکب: جمع کوكب - ستارگان.
- 5427) انس: مردم - آدمیان.
- 5428) وحوش: جمع وحش - جانورانی که در دشت و کوه زندگی می‌کنند.
- 5429) طیور: جمع طایر - پرندگان.
- 5430) عقول عشره: ده واسطه میان خداوند و مخلوقات مادی به عقیده فلاسفه قدیم.
- 5431) غلات، جمع غالی - غالیان - غلوکنندگان - از حد درگذرندگان - آنان که علی و ائمه (ع) را در مرتبه خدایی قرار می‌دهند.
- 5432) رحمه‌الله: خدایش رحمت کند.
- 5433) یاسر خادم: یاسیر، خادم امام رضا (ع) و از روایان حدیث آن حضرت.
- 5434) تفویض: واگذاری - عقیده به این‌که خداوند، عالم را آفریده و کار آن را به حضرت رسول (ص) واگذار کرده است. گروهی دیگر این عقیده را درباره ائمه نیز داشتند.
- 5435) ترجمه بخشی از آیه 7 سوره حشر (59).

5436) ترجمه آیه 40 سوره روم (30).

5437) ابوهاشم جعفری: ابوهاشم داوود بن قاسم بن اسحاق بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب معروف به ابوهاشم جعفری از اصحاب جلیل‌القدر و دارای منزلت عظیم است که امامان رضا، جواد، هادی، عسکری و حجه بن الحسن (ع) را دیده و از همه آنان نقل حدیث می‌کند.

5438) مفوضه: طرفداران مذهب تفویض.

5439) کافر: کسی که خدا را قبول ندارد - نفی‌کننده خدا.

5440) مشرک: آن که در کنار خدا موجودی دیگر می‌نهد - معتقد به شریک برای خدا در وجو یا کار.

5441) احتجاجات: کتاب الاحتجاج (به معنی دلیل و برهان آوری) اثر ابومنصور احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی متوفای 588 ه.ق. این کتاب شامل استدلالهایی است که پیامبر (ص)، ائمه و یارانشان در برابر مخالفان و اهل مذاهب و افکار و عقاید دیگر آورده‌اند.

5442) علی بن احمد قمی: ابوالحسین علی بن الدلال القمی از کسانی که نواب امام زمان (ع) را دیده و با آنها ارتباط داشته‌اند.

5443) محمد بن عثمان عمروی: محمد بن عثمان بن سعید عمروی (بخوانید: عمری) خود و پدرش از نواب اربعه حضرت صاحب‌الزمان در زمان غیبت صغرا هستند (پدرش نخستین و خود وی دومین نایب است).

5444) وکیل: نایب - کارگزار - مباشر.

5445) تعظیم: بزرگداشت.

5446) ثخن: قطر - ضخامت.

5447) گندگی: درشتی حجم - بزرگی.

5448) ائمه هدی: پیشروان {راه} هدایت - مقصود علی (ع) و یازده فرزند معصوم اوست که امام‌اند.

5449) اجسام لطیفه: جمع جسم لطیف - جسمهایی که بتوان پشت آنها را دید یا نور از آنها رد شود.

- (5450) نزول: فرود آمدن.
- (5451) عروج: بالا رفتن.
- (5452) نص: صریح - عبارتی که احتمال معنی دیگری نداشته باشد.
- (5453) تأویل: برگرداندن معنی.
- (5454) عقول مجرده: جمع عقل مجرد - چیزهایی که روحانی محض باشند و مخلوط با ماده نباشند.
- (5455) نفوس فلکی: جمع نفس فلکی - چیزهایی که روحانی باشند اما کار و فعالیت آنها متعلق به ماده باشد و از اجسام فلکی و آسمانی باشند.
- (5456) طبایع: جمع طبیعت - نیروهایی که تدبیر همه اشیا را در عالم طبیعت بر عهده دارند.
- (5457) قوا: جمع قوه - چیزهایی که مایه تغییر و حرکت در اشیا و در طبیعت می‌شوند.
- (5458) روح: موجودی بزرگتر از جبرئیل و میکائیل و دیگر فرشتگان و غیر آنهاست. با پیامبر اکرم (ص) و ائمه (ع) است و در مرتبه‌ای بالاتر از فرشتگان قرار دارد. بدون واسطه و تنها به امر خداوند خلق شده است. حقیقت وجودی انسانهای کامل است.
- (5459) ملک: فرشته - فرشتگان موجوداتی پاک و فرمانبرند که خداوند در امور و کارها و فعالیتهای عالم هستی مأموریتهایی را به آنها داده است که انجام می‌دهند. از کلیه نیروهایی که در هستی وجود دارند تعبیر به ملک شده است و همه موجوداتی با شعور و ادراک‌اند.
- (5460) گو: گودی.
- (5461) انگشت ابهام: انگشت شست.
- (5462) بخشی از آیه 14 سوره مؤمنون (23): پس بزرگ و بزرگوار است خداون یکتا که نیکوترین آفرینندگان است.
- (5463) حجب: جمع حجاب - پرده‌ها - مرحله‌ها - فاصله‌ها، موانع و مراحلی که میان انسان و خدا موجود است.
- (5464) حجاب: پرده - مرحله - فاصله و مانعی که میان انسان و خداوند است.
- (5465) غلظت: ضخامت - فاصله این سو تا آن سو.

- (5466) حاجب: پرده‌دار - دربان - آن‌که مانع ورود است تا اجازه ورود می‌دهد.
- (5467) گندگی: ضخامت - فاصله این سو تا آن سو.
- (5468) سردقات جلال: سراپرده‌های شکوه و عظمت - بارگاههای بزرگی، عظمت، بزرگواری و شکوه.
- (5469) سراپرده: اندرون خانه - حرم - شبستان.
- (5470) سرادق: خیمه - بارگاه - سراپرده.
- (5471) عز: عزت - ارجمندی.
- (5472) کبریا: بزرگی - بزرگمنشی.
- (5473) قدس: نهایت پاکی و پیراستگی از هر عیب و کاستی.
- (5474) جبروت: قدرت - عظمت.
- (5475) ابيض: سفید.
- (5476) اعلی: برتر - بالاتر - برترین - بالاترین.
- (5477) دیگر: سپس - پس از آن.
- (5478) تسبیح: گفتن سبحان‌الله - یاد کردن خدا به پاکی و پیراستگی از هر عیب و کاستی.
- (5479) تقدیس: ستودن خداوند به پاکی.
- (5480) اعلم: داناتر.
- (5481) حلقه: حلقه انگشتری.
- (5482) بخشی از آیه 12 سوره طلاق (65).
- (5483) این‌که معانی و مصداقهای این زمینهای زیرین و جانورانی مانند خروس و ماهی، و اشیایی مانند آب و سنگ و هوا و ثری و دریا چیست، نیازمند بررسیهای عمیق در آیات و روایات و مسلمات علمی است ضمن این‌که شامل فرشتگان نگهدارنده زمین نیز می‌توانند باشند.
- (5484) ثری: خاک - خاک‌تر - خاک مرطوب.
- (5485) آیه 6 سوره طه (20).
- (5486) مکفوف: بازداشته شده - منع شده.

- (5487) بخشی از آیه 43 سوره نور (24).
- (5488) هوا: فضا - جو - فضای خالی.
- (5489) کرسی: تخت - محل فرمانروایی - مرکزی که از آنجا حکومت، تدبیر و سلطه خداوند بر هستی اعمال می‌شود - موجودی خارجی که از عالم غیب است و وابسته به عرش است و آنچه در هستی جاری می‌شد از عرش به کرسی و از کرسی به جهان می‌رسد.
- (5490) بخشی از آیه 255 سوره بقره (2).
- (5491) عرش: عرش موجودی است خارجی، از عالم غیب و مرکز دستورات عالم. رشته تدبیر امور جهان به آن منتهی می‌شود و استیلا و تسلط بر آن، علم به تفصیل جزئیات امور جهان و در دست داشتن تدبیر کلیه جهان هستی است.
- (5492) آیه 5 سوره طه (20): {خداوند} بزرگ بخشاینده مهرگستر بر عرش برآمده است {و استیلا دارد}.
- (5493) قول: گفتار - سخن.
- (5494) ترجمه: خدایی جز خداوندگار نیست و هیچ نیرویی جز به دست و به یاری خداوند بلندمرتبه بزرگ نمی‌باشد.
- (5495) صانع: سازنده.
- (5496) امور لطیفه: جمع امر لطیف - چیزها و کارهای کوچک، ظریف و دقیق.
- (5497) دقایق: جمع دقیقه - نکته‌های ریز، دقیق و ظریف.
- (5498) صنعت: چیز ساخته شده.
- (5499) لطایف: جمع لطیف - چیزهای کوچک، ظریف و دقیق.
- (5500) فعیل: وزن صفت مشبیه، مانند علیم.
- (5501) فاعل: کننده کار یا دارنده حالت.
- (5502) خفیات: امور نهانی - چیزهای پنهانی.
- (5503) مفعول: وزن اسم فاعل باب افعال در عربی، مانند مُخبر - (در اینجا) به معنی خبردهنده و مطلع گرداننده.
- (5504) علیه‌التحیه و الثناء: درود و ستایش بر او باد!

- (ع) و از راویان حدیث آنان. (5505) حسین بن خالد: حسین بن خالد صیرفی از اصحاب امام کاظم (ع) و امام رضا (ع) و از راویان حدیث آنان.
- (5506) اولی: شایسته تر.
- (5507) مضطر: ناچار - نیازمند بیچاره.
- (5508) سمیع: شنوا.
- (5509) بصیر: بینا.
- (5510) قادر: توانا.
- (5511) قاهر: غالب - مقهور کننده - چیره - شکست دهنده.
- (5512) حی: زنده.
- (5513) قیوم: بسیار پاینده - برخاسته به تدبیر آفرینش.
- (5514) ظاهر: آشکار.
- (5515) باطن: نهان.
- (5516) قوی: نیرومند.
- (5517) عزیز: ارجمند - گرانمایه - بزرگوار - توانا - قادر - آن که مغلوب نمی شود.
- (5518) علیم: دانا.
- (5519) حمار: خر - الاغ.
- (5520) اسد: شیر.
- (5521) سکره: دانه تلخه در گندم.
- (5522) مسمیات: جمع مسمی - چیزهایی که بر آنها نام نهاده اند - صاحبان نامها.
- (5523) یعنی علم نداشته است و سپس علم بر او بار شود و او صاحب علم شود.
- (5524) مفارقت: دوری - جدایی.
- (5525) برگرفته از بخشی از آیه 23 سوره رعد (13).
- (5526) فاعل: کننده کار - عمل کننده - تأثیرگذار.
- (5527) مقهور: مغلوب - تحت تصرف، غلبه و چیرگی دیگری.
- (5528) صنعت: هنرمندی - هنر - مهارت - سلیقه.
- (5529) جارحه: اندام.

- (5530) ادات: ابزار - آل - وسیله.
- (5531) صنعت: هنرمندی - هنر - مهارت - سلیقه.
- (5532) اجماعی: مورد اتفاق نظر همه.
- (5533) ازل آزال: بی‌ابتداترین زمانهای بی‌ابتدا - ازلی‌ترین ازلهای.
- (5534) متبدل شدن: تغییر یافتن.
- (5535) ممتنعات: آنها که وجودشان غیر ممکن است.
- (5536) همین: تنها - فقط.
- (5537) قصور: کوتاهی.
- (5538) کن: باش! - موجود شو!
- (5539) ارباب شکوک و ضلالت: صاحبان تردیدها و گمراهی - آنان که در شکهای گوناگون و گمراهی‌اند - آنها که ایجاد شکهای مختلف می‌کنند و دیگران را از راه به‌در می‌برند.
- (5540) والسلام علی من اتبع الهدی: و سلام و درود بر آن که از هدایت و رهنمود پیروی کند.
- (5541) اشاره به آیات 28 سوره سبأ (34) و 45 و 46 سوره احزاب (33).
- (5542) کافه: همه - جمیع.
- (5543) اولی: اول.
- (5544) نشئه: عالم وجود - زندگی.
- (5545) مکونات: موجودات.
- (5546) اخس: پست‌ترین.
- (5547) دواعی: جمع داعیه - سببها - انگیزه‌ها.
- (5548) مستحسن: پسندیده - ستوده.
- (5549) حسن: نیکو - خوب.
- (5550) متمشی شدن: سرانجام یافتن - سامان یافتن - جریان یافتن.
- (5551) مؤانست: انس - الفت - دمسازی.
- (5552) استفاضه: فیض گرفتن - کسب بهره‌های معنوی و علوم و معارف الهی.

- (5553) زندیق: بیدین.
- (5554) محاجه: دلیل آوردن.
- (5555) تأدیب: ادب آموزی.
- (5556) مؤید: تقویت شده - تأیید شده.
- (5557) مدنی بالطبع: طبیعتا مایل به شهرنشینی و تمدن و جامعه‌گرایی.
- (5558) منازعه: درگیری - ستیز - نزاع.
- (5559) حیف: ظلم - ستم - جور.
- (5560) میل: انحراف.
- (5561) مأمون: مصون - در امان.
- (5562) موقوف: وابسته.
- (5563) خارق عادت: خارق العاده - آنچه برخلاف عادت باشد - کاری عجیب و متفاوت با روشهای عادی و جریان روزمره - معجزه یا کرامت.
- (5564) اتیان به مثل: آوردن همانند - نظر و شبیه آوردن.
- (5565) شق: شکافته - دونیمه.
- (5566) روزنه: پنجره - دریچه.
- (5567) متواتره: آن قدر تکرار شده توسط بسیاری از افراد گوناگون که نمی‌توان در راست بودن آن تردید کرد.
- (5568) تواتر: رسیدن یک خبر از افراد بسیار و گوناگون به نحوی که نتوان در راستی آن شک کرد.
- (5569) آیات باهرات: جمع آیه باهره - نشانه‌های روشن، درخشان و آشکار.
- (5570) دعوا: ادعا.
- (5571) فصحا: جمع فصیح - شیواسخنان و شیواسرایان.
- (5572) بلغا: جمع بلیغ - آنها که رسا سخن می‌گویند و رسا می‌سرایند.
- (5573) بلاغت: رسایی - گوایی.
- (5574) فصاحت: روانی - شیوایی.
- (5575) یعنی مشابه آیات قرآن را نتوانستند آورد.

5576) خطب: جمع خطبه - سخنرانیها - خطابه‌ها.

5577) ابن السکیت: ابویوسف یعقوب بن اسحاق اهوازی از علمای زبان و ادبیات عرب. به سال 189 ه.ق در بغداد متولد شد. از اصحاب خاص امام محمد تقی (ع) و امام علی نقی (ع) و از راویان موثق و جلیل القدر است. خلیفه متوکل عباسی وی را برای آموزش فرزندان خود - معتز و مؤید - برگزید اما در سال 244 وی را کشت. علت آن بود که روزی متوکل از او پرسید: دو پسر من - معتز و مؤید - نزد تو بهتر است یا حسن و حسین؟ ابن سکیت نیز شروع به ذکر فضایل حسنین (ع) کرد و به قولی در پاسخ متوکل گفت که: قنبر خادم علی علیه السلام بهتر است از تو و دو پسران تو. متوکل نیز به غلامان ترک خود امر کرد تا او را در زیر پای خود افکندند و شکمش را بمالیدند. پس از آن وی را به خانه‌اش بردند و فردای آن روز وفات کرد.

5578) ید و بیضا: مقصود همان یدِ بیضاء (به معنی دست سفید و درخشان) است که از نشانه‌های نبوت و معجزات حضرت موسی (ع) بود. آن حضرت برای اظهار این معجزه دست خود را در گریبان می‌کرد و چون بیرون می‌آورد آن دست مانند جسمی تابان می‌درخشید. آیاتی از قرآن مجید دلیل این معجزه است.

5579) کوفت: بیماری - آسیب جسمی.

5580) مزمن: آنچه زمانی طولانی بر آن گذشته باشد - کهنه - دیرینه.

5581) تقدیر: فرض.

5582) ناقه: شتر ماده.

5583) فتوت: جوانمردی - مردانگی.

5584) حمیده: مؤنث حمید - ستوده - پسندیده.

5585) جزم: یقین - قطع.

5586) نسق: نظم - ترتیب.

5587) تطویل: طولانی شدن.

5588) حمیری: ابوالعباس عبدالله بن جعفر الحمیری القمی از شاخصترین شیعیان و علمای قم، از اصحاب امام حسن عسکری (ع) و صاحب کتاب قرب‌الاسناد (احادیثی با سلسله سندهای کوتاه).

- 5589) سند عالی: سلسله راویان حدیث به گونه‌ای که اولاً به یکدیگر متصل باشند، ثانیاً شمار آنها تا به معصوم کم باشد.
- 5590) معمر: ابوخلاد بغدادی معمر بن خلاد بن ابی خلاد از اصحاب امام رضا (ع) و از راویان موثق احادیث آن حضرت.
- 5591) شبر: وجب.
- 5592) مرعی داشتن: رعایت کردن.
- 5593) اکرام نمودن: بزرگ داشتن - احترام گذاشتن.
- 5594) تفقه: طلب دانش.
- 5595) عنت: به رنج افتادن - مشکل آفرینی.
- 5596) لجاج: ستیز.
- 5597) وزغ: قورباغه.
- 5598) من: ترنجبین - هر ماده چسبناک و شیرین و خوراکی که از تنه درختان بیرون می‌زند.
- 5599) سلوی: بلدرچین.
- 5600) لهجه: زبان - گفتار.
- 5601) سیف بن ذی یزن: از پادشاهان حمیری معاصر خسرو انوشیروان.
- 5602) مستقر: پایتخت - محل استقرار.
- 5603) ابرهه بن یکسوم: از پادشاهان یمن پیش از اسلام (قرن ششم میلادی).
- 5604) ابابیل: پرستو - چلچله.
- 5605) ابوجهل: به معنی صاحب نادانی لقبی است که پیامبر (ص) و مسلمانان نخستین به عمرو بن هشام بن مغیره دادند - که کنیه ابوالحکم (به معنی صاحب دانایی) داشت - از آن رو که با اسلام مخالفت می‌ورزید.
- 5606) گران: سنگین - بزرگ.
- 5607) متغیرالاحوال: با حالتی دگرگون.
- 5608) در ساعت: بلافاصله - فوراً - در دم.
- 5609) از بابت: همانند.

- 5610) نضر بن الحرث (یا: حارث): از سرسخت‌ترین و آزاردهنده‌ترین دشمنان پیامبر (ص). وی سرانجام در جنگ بدر اسیر شد و پیامبر فرمود که او را گردن بزنند.
- 5611) عقبه بن ابی معیط: از سرسخت‌ترین و پرآزارترین دشمنان رسول اکرم (ص). سرانجام در جنگ بدر اسیر مسلمانان شد و به فرمان پیامبر (ص) او را گردن زدند.
- 5612) پست: از طبقات غیر ثروتمندان و اشراف.
- 5613) قریش: یکی از مهمترین قبایل عرب از دودمان نضر بن کنانه جد پیامبر اسلام (ص). این قبیله به نجابت و شرافت در میان عرب مشهور بود و رؤسای آن پرده‌داری خانه کعبه را - که در جاهلیت بتخانه بود - به عهده داشتند. بنی‌هاشم و بنی‌عباس از این قبیله‌اند.
- 5614) سراقه بن جعشم: وی سراقه بن مالک بن جعشم مدلجی است. او در سال هشتم هجری اسلام آورد.
- 5615) عامر بن الطفیل: رئیس قبیله بنی‌عامر و از دشمنان رسول خداست که سرانجام نیز اسلام نیاورد. وی پس از ماجرای که در متن ذکر شده است، به نفرین رسول خدا (ص) دچار شد و نرسیده به قبیله خویش از بیماری مرد.
- 5616) اربد بن قیس صحیح است. اشتباه از مجلسی یا مآخذ اوست. اربد بن قیس: از قبیله بنی‌عامر و از دشمنان پیامبر اکرم (ص) بود. نوشته‌اند که پس از این ماجرا به نفرین رسول اکرم (ص) دچار گردید و چند روز پس از رسیدن به قبیله خویش دچار صاعقه شد و مرد. اما روایت بعد گویای اسلام آوردن اوست.
- 5617 - 5618) اربد بن قیس صحیح است. اشتباه از مجلسی یا مآخذ اوست.
- 5619 - 5620) ذوالقرنین: به معنی صاحب دو شاخ (به نشانه شکل کلاهخود یا تاج او) لقب یکی از پادشاهان و امپراتوران مقتدر و خداپرست گذشته که غرب و شرق عالم را درنوردید. داستان او در آیات 83 - 98 سوره کهف (18) آمده است.
- 5621) روم: سرزمینی تقریباً در محل ایتالیای کنونی که امپراتوری حاکم بر آن بخش وسیعی از اروپا، غرب آسیا و شمال آفریقا را تحت تصرف و حکومت خود داشت.
- 5622) بر: نیکی - نیکوکاری.
- 5623) اثم: گناه - خطا - عصیان - کارناشایست.

- (5624) گروه عبدالقیس: مقصود قبیله بنی عبدالقیس است.
- (5625) مطلب: درخواست.
- (5626) خالو: دایی.
- (5627) ردا: جامه‌ای که روی جامه‌های دیگر می‌پوشیدند.
- (5628) خلاد: نام یکی از سه تن سواران شتر.
- (5629) عامر: نام یکی از سه تن شتر سواران.
- (5630) جنگ صفین: جنگی که در ماه صفر سال 37 ه.ق میان علی (ع) و معاویه در گرفت و 110 روز به طول انجامید در محلی به همین نام در سرزمین عراق و در ساحل غربی فرات.
- (5631) ولیمه: میهمانی که به مناسبت جشن عروسی یا تولد، زایمان و از این دست می‌دهند.
- (5632) مضر: از قبایل بزرگ عرب.
- (5633) بحیرا / بحیری: از کسانی که پیش از اسلام نیز آیین توحید داشت و از جمله حنفا (پیروان آیین حضرت ابراهیم (ع) به شمار می‌رفت. وی آیین مسیحی را برگزید. از قبیله عبدالقیس بود.
- (5634) در یتیم: مروارید درشت که به تنهایی در صدف باشد - مروارید بی‌همتا و کمیاب.
- (5635) واجب‌التعظیم: آن که بزرگداشت او واجب است.
- (5636) مهابت: حالتی شبیه ترس و بیم آمیخته با احترام که از دیدن کسی که دارای شکوه و عظمت است در دل پدید می‌آید.
- (5637) خدیجه بنت خویلد: نخستین همسر رسول اکرم (ص) و یار و یاور وی در سخت‌ترین شرایط نخستین سالهای بعثت.
- (5638) صنایدید: جمع صندید - بزرگان - سروران - دلاوران.
- (5639) شوربا: آش ساده که با گندم یا یکی از انواع سبزی می‌پختند.
- (5640) حصه: سهم - قسمت - بهره.

5641) سلام بن مشکم صحیح است. اشتباه مجلسی یا نسخه‌های مأخذ اوست. سلام بن مشکم: از یهودیان مخالفت و دشمن رسول اکرم (ص) که همسرش زینب پاچه گوسفندی بریان را زهرآگین کرد و برای آن حضرت فرستاد.

5642) - 5643) بشر بن براء بن معرور صحیح است. اشتباه از مجلسی یا نسخه‌های مأخذ اوست. بشر بن براء بن معرور: از یاران رسول اکرم (ص) که در جنگهای بدر، احد و خندق شرکت کرد اما در جنگ خیبر به خاطر همین ماجرا مسموم شد. به همین خاطر وی را از شهدای جنگ خیبر می‌دانند.

5645) مرق: شوربا - آش ساده.

5646) فضیحت: آبروریزی.

5647) نطع: سفره چرمی.

5648) شارع: راه - گذرگاه - محل عبور مردم.

5649) یخنی: گوشت پخته شده - غذایی شبیه آبگوشت.

5650) سعد بن عبادہ انصاری: از یاران و اصحاب رسول اکرم (ص) و از سران انصار و

افراد مورد اعتماد پیامبر.

5651) پسین: عصر.

5652) صایم: روزه‌دار.

5653) قطیفه: پارچه پرزدار که خواب داشته باشد، شبیه پتو و حوله.

5654) حدیبیه: محلی در فاصله حدود سه فرسخی مکه که مرز حرم مکه است.

5655) مطهره / مطهره: آفتابه - ظرفی که با آن وضو بگیرند.

5656) صباح: صبح - بامداد.

5657) عقبه: گردنه.

5658) گندمگون: قهوه‌ای.

5659) جنگ تبوک: جنگی که در ماه رجب سال نهم هجرت در محلی به همین نام بین

برخی قبایل عرب و سپاهیان اسلام درگرفت و سپاهیان اسلام پیروز شدند. تبوک محلی است در راه دمشق به مدینه. هدف از حرکت سپاهیان اسلام، جنگ با سپاهیان روم بود که

قصد حمله به مسلمانان داشتند. اما پیش از این که سپاه روم برسد، لشکریان اسلام به خاطر مشکلات و صدمات بسیاری که برایشان پیش آمده بود به مدینه بازگشتند.

(5660) ترجمه: آب! آب! ای پیامبر خدا!

(5661) ابوهریره: از مشهورترین صحابیان رسول خداست که هفت سال پس از هجرت مسلمان شد. شهرت او به خاطر روایات بسیاری است که از قول آن حضرت جعل کرده است. در نام وی اختلاف است.

(5662) عبدالله بن رواحه انصاری: از صحابه و یاران مورد اعتماد رسول اکرم (ص) که در جنگهای آن حضرت شرکت داشت و سرانجام در جنگ مؤته به شهادت رسید.

(5663) صاع: واحد وزن برابر حدود 4 من یا 12 کیلوگرم.

(5664) مستور: پوشیده - پنهان.

(5665) مسیلمه کذاب: به معنی مسیلمه دروغگو، عنوانی است که مسلمانان به شخصی به نام مسیلمه دادند که در اواخر دوران پیامبر (ص) ادعای نبوت کرد و برخی از مردم یمامه (منطقه‌ای در مرکز شبه جزیره عربستان) به او گرویدند. وی در روزگار خلافت ابوبکر به دست لشکر اسلام کشته شد.

(5666) اعیان: بزرگان قبیله - اهل قبیله.

(5667) مطعومات: خوردنیها.

(5668) فی الحال: در همان زمان - بیدرنگ.

(5669) مقصود همان سوره مسد (111) است.

(5670) ابولهب: به معنی آتشین، کنیه‌ای است برای عبدالعزی بن عبدالمطلب عموی پیامبر (ص) و از دشمنان آن حضرت.

(5671) ام‌جمیل: دختر حرب بن امیه، همسر ابولهب که گویند به خاطر آن که در رهگذر رسول خدا (ص) خار و خاشاک می‌ریخت، خداوند وی را در سوره مسد (111) حماله‌الخطب (یعنی هیمه کش و آتش افروز) نامید.

(5672) هجو کردن: بدگفتن از کسی به شعر.

(5673) لات و عزی: نام دو بت از معروفترین بت‌های عهد جاهلی.

(5674) خلعت: جامه دوخته‌ای که بزرگی به کسی می‌بخشد.

- 5675) نوازش: مهربانی - لطف - مرحمت.
- 5676) مقصود احادیثی است که اولاً از آنها باشد، یعنی تردید در انتساب حدیث به آنان نباشد؛ ثانیاً درستی آنها برای شخصی که به علم و عصمت آنان معتقد نیست، ثابت شده باشد.
- 5677) مطالب: درخواستها - آرزوها - حاجات.
- 5678) محصل: برآورده.
- 5679) ترجمه: سلام و درود خداوند تا روز جزا و پاداش (یا: روز حکومت قانون و دین و هنگام قیامت) بر همگی آنان باد.
- 5680) مضبوط: محفوظ - حفظ شده (به وسیله نگارش).
- 5681) مقصود تألیف کتاب حیاتالقلوب است که مؤلف موفق به آن شده است.
- 5682) کرام عظام: جمع کریم عظیم - بزرگواران والامرتبه.
- 5683) هند بن ابی‌هاله: فرزند خدیجه همسر پیامبر اکرم (ص) از ابوهاله تمیمی. وی پس از ازدواج مادرش با رسول اکرم (ص) تحت پرورش آن حضرت قرار گرفت. او در جنگ بدر و به قولی جنگ احد حضور داشت و سرانجام در جنگ جمل به پشتیبانی علی علیه السلام حضور یافت و به شهادت رسید.
- 5684) حلیه: شکل ظاهری بدن و چهره.
- 5685) و صاف: توصیف کننده - بسیار توصیف کننده.
- 5686) فخامت: بزرگواری.
- 5687) حصه: بخش - مقصود باز کردن فرق سر است.
- 5688) مطالب داخل پراکنشها از مؤلف است.
- 5689) مقوس: دارای قوس - کمانی.
- 5690) تنک: کم - اندک.
- 5691) خد: گونه.
- 5692) مذموم: مورد عیب و ایراد - بد - زشت.
- 5693) صورت: مجسمه - تندیس.
- 5694) ذراعین: دو ذراع - دو بازو - دو آرنج.

- (5695) گو: گود. گوی: گودی.
- (5696) گو: گود. گوی: گودی.
- (5697) تأنی: آهستگی - درنگ - آرامش.
- (5698) مبادرت: پیشدستی.
- (5699) فصل‌کننده: جداکننده.
- (5700) غلظت: درشتی - تندی و خشونت در رفتار.
- (5701) مطعومات: خوراکیها.
- (5702) یعنی: حق را به حقدار می‌رساندند و حق را در جای خود قرار می‌دادند.
- (5703) سلوک: رفتار.
- (5704) مرخص فرمودن: رخصت دادن - اجازه دادن.
- (5705) سلطنت: حکومت - قدرت - توانایی.
- (5706) یعنی بیش از حد با مردم معاشرت نمی‌کردند، در اجتماعات بیهوده آنها حضور نمی‌یافتند، مسائل امنیتی را رعایت می‌کردند و زمانهایی را نیز برای خلوت و تنهایی خود با خدا در نظر می‌گرفتند.
- (5707) یعنی اگر یکی از اصحاب را نمی‌دیدند احوال او را می‌پرسیدند که مبادا برای او بیماری یا مشکلی پیش آمده باشد.
- (5708) یعنی این نبود که روزی خوشرو باشند و روزی ترشو. همواره به یکسان رفتار می‌کردند و عدم تعادل در رفتار و خلق و خوی ایشان در زمانهای مختلف مشاهده نمی‌شد.
- (5709) تقصیر: کوتاهی.
- (5710) مواسات: یاری با مال و تن.
- (5711) معاونت: یاری - کمک.
- (5712) جلوس: نشستن.
- (5713) نوازش: مهربانی - لطف - مرحمت.
- (5714) حلم: خویشتنداری - بردباری - شکیبایی - تسلط بر نفس.
- (5715) صله: پیوند - بخشش - محبت.

- 5716) مجادله: بگو مگو.
- 5717) متعرض شدن: انجام دادن - اجرا کردن - مرتکب شدن.
- 5718) می گذرانیدند: عفو می کردند - می بخشیدند.
- 5719) ثنا: تعریف - تمجید - ستایش - تملق.
- 5720) مداحان: متملقان - چاپلوسان - تعریف کنندگان.
- 5721) تپش: بیتابی - بیقراری - اضطراب.
- 5722) ظهور سایه نداشتن و نیز سجده سنگها و درختان برای مردم در وقتی بود که نیاز به اعجاز باشد و قرار باشد دیگران این امور را مشاهده کنند.
- 5723) ساطع: تابان - درخشان.
- 5724) آشکار شدن این امر در وقتی بود که نیاز به اعجاز و آگاهی دیگران از آن باشد.
- 5725) یعنی یک ماه پیش از این که به جایی برسد ترس از او در دل دشمنان می افتاد، یا دشمنانی که یک ماه راه با وی فاصله داشتند از او می ترسیدند.
- 5726) مرهون: در گرو.
- 5727) حمد: شکر - سپاس.
- 5728) آیه تطهیر: بخشی از آیه 33 سوره احزاب (33): خداوند اراده کرده است که تنها از شما خاندان {پیامبر} پلیدی را ببرد و شما را پاک گرداند، پاکیی کامل.
- 5729) تنویر: روشنگری.
- 5730) اولی: شایسته تر.
- 5731) علیه التحیه و الثناء: درود و ستایش نثار او باد!
- 5732) علل: کتابی از فضل بن شاذان نیشابوری.
- 5733) فضل بن شاذان: ابومحمد فضل بن شاذان ازدی نیشابوری از اصحاب امام علی النقی (ع) و امام حسن عسکری (ع). از راویان موثق و از عالمانی که او را با صفات جلیل القدر، فقیه، متکلم و عظیم الشان ستوده اند. از زبان امام حسن عسکری (ع) نیز سخنانی حاکی از ارجمندی و وثوق وی نقل می شود. گویند 180 کتاب تصنیف کرده است.
- 5734) ملت: آیین - دین.
- 5735) ملل: جمع ملت - آیینها - دینها.

- (5736) تعیش: زندگی.
- (5737) صدقات: جمع صدقه - زکاتها - مالیاتهای شرعی - بخششهای مالی.
- (5738) اقامت: اقامه - برگزاری.
- (5739) مندرس: بی‌نام و نشان - ناپدید.
- (5740) بدع: جمع بدعت - چیزهایی که اصلی در دین ندارد و به دین افزوده می‌شود.
- (5741) ملاحظه: جمع مُلحد - بیدینان - منکران خدا.
- (5742) رأی: عقیده.
- (5743) هشام بن الحکم: ابومحمد و ابوالحکم هشام بن الحکم الکندی البغدادی از اصحاب امامان صادق و کاظم (ع) و از کسانی که مورد اعتماد و تحسین آنان بوده است. از راویان موثق و محقق به شمار می‌رود و در علم کلام و بحث با علمای اهل سنت و مخالفان اصل امامت مشهور، متبحر و حاضر جواب بوده است. تألیفهایی را به وی نسبت می‌دهند. شغل تجارت داشته و به سال 199 ه.ق درگذشته است.
- (5744) لیبک یابن رسول‌الله: بله ای فرزند پیامبر خدا!
- (5745) عمرو بن عبید بصری: ابومروان عمرو بن عبید بن باب از بزرگان فرقه معتزله که خود نیز دیدگاههایی را بر نظرات معتزله افزود. مکتب وی فرقه‌ای از معتزله است که به نام وی عمرویه نامیده می‌شوند.
- (5746) افاده کردن فایده بخشیدن - سود رساندن - کنایه از تدریس کردن.
- (5747) لنگ کردن: به کمر بستن - مانند لنگ به صورت دامن مردانه درآوردن.
- (5748) ردا کردن: بالاپوش ساختن - به شانه انداختن.
- (5749) ایها العالم: ای عالم - ای دانشمند.
- (5750) دل: مغز.
- (5751) تمیز کردن: فرق دادن - تفاوت نهادن.
- (5752) مستغنی: بی‌نیاز.
- (5753) حکم: داور.
- (5754) متیقن. یقینی.
- (5755) مستقیم شدن: راست و درست شدن - سامان یافتن.

5756) ابومروان: کنیه عمرو بن عبید بصری.

5757) ملتفت شدن: متوجه شدن - روی کردن.

5758) تو ملهم شده‌ای: به تو الهام شده است - در دل تو افتاده است.

5759) صحف ابراهیم و موسی: کتابهای (آسمانی) ابراهیم (ع) و موسی (ع)، اشاره به آیه 19 سوره اعلی (87).

5760) حجت: دلیل - برهان - چیزی که هر کس برای ادعای خود داشته باشد، پاسخی در برابر ادعای او نیست.

5761) مقصود از زمانی است که آنان به دنیا آمده و حجت خدا بر روی زمین شده‌اند.

5762) انتفاع: بهره - بهره‌مندی.

5763) امام غایب و فایده آفتاب زیر ابر: آفتاب زیر ابر گرچه پنهان است اما روشنی می‌بخشد و مردم به راحتی می‌توانند از نور روز بهره ببرند. این‌گونه نیست که روزهایی که آفتاب در زیر ابر است مانند شب باشد. به همین نحو امام غایب از طریق تأثیر بر تفکر انسانها یا ارتباط با برخی کسانی که لازم است کمکها و پیامدهای او را به دیگران برسانند، تأثیر خود را می‌گذارد، ضمن این‌که غیبت او این برکت را دارد که اولاً انسانها قدر دستیابی آسان به سرچشمه معارف و حل اختلافها را بدانند و در ظهور بهره بیشتری از امام ببرند، ثانیاً اندیشه و کوشش خود را بیش از پیش برای دستیابی به حقیقت به کار برند.

5764) جابر جعفی: ابوعبدالله جابر بن یزید جعفی متوفا به سال 128 یا 132 هجری قمری از اصحاب امام باقر (ع) و امام صادق (ع) است. گویند خود او فردی موثق است اما برخی راویان ضعیف نیز از وی روایت می‌کنند. دارای تألیفهایی است.

5765) بخشی از آیه 33 سوره انفال (8).

5766) بخشی از آیه 59 سوره نساء (4).

5767) مسدد: استوارشده - محکم‌گردیده - راست و درست - راستکار و

درست‌گفتار.

5768) معمور: آباد.

5769) روح القدس: روح پاکی - جبرئیل که فرشته نزولی وحی است یا روح که موجودی است برتر از فرشتگان و مخلوق بیواسطه خداوند و همواره همراه پیامبر (ص) و امامان است و حقیقت وجودی آنها را تشکیل می‌دهد.

5770) عارف: آگاه - دانا - شناسا.

5771) اسانید متکثره: سندهای بسیار - زنجیره بسیار و متعدد از راویان.

5772) مختلط: آمیخته با یکدیگر - درهم آمیخته.

5773) مشتبه: آمیخته شده از حق و باطل به گونه‌ای که نتوان حق و باطل را تشخیص داد.

5774) عقول سلیمه: جمع عقل سلیم - خردهای سالم و برکنار از هوای نفس.

5775) منبهات: جمع منبه یا منبهه - هشیارکننده‌ها - آگاهی بخشها - آگاه کننده‌ها.

5776) اصحاب: عالمان شیعه.

5777) عین الیقین: دیده یقین - یقین کردن به وسیله دیدن.

5778) چون: چگونه؟

5779) علام الغیوب: داننده غیبها، نهانها و ناپیداها - از صفات خداوند که در آیاتی از قرآن آمده است.

5780) سعد بن عبدالله بن قمی: سعد بن عبدالله بن ابی خلف الاشعری القمی از فقهای شاخص و جلیل القدر شیعی که دارای تألیفات بسیار و راوی احادیث فراوان است. براساس این روایت برخی معتقدند که امام حسن عسکری (ع) و امام زمان (عج) را دیده است اما از دیرباز برخی از محدثان شیعه این روایت را ساختگی دانسته‌اند که به وی نسبت داده شده است. برخی نکته‌ها از جمله در تفسیر آیه فاخلع نعلیک... هست که اشکالهای تفسیری آن صحت انتساب به امام معصوم را دست کم در آن بخش از روایت، دشوار می‌کند. مجلسی نیز با ذکر عبارت منقول است از اظهار نظر درباره صحت روایت خودداری کرده است. ضمناً این روایت، برکنار از برخی اشکالها، حاوی نکته‌هایی ارزشمند و آموزنده است.

5781) اکابر: جمع اکبر - بزرگترینها - بزرگان.

5782) محدث: اهل حدیث - داننده و روایت کننده اخبار و احادیث.

5783) نواصب: جمع ناصبی - کسانی که علی بن ابی طالب و خاندان وی را دشمن می‌دارند.

5784) روافض: جمع رافضی - رافض به معنی رفض کننده (ترک‌کننده، رهاکننده، دورافکننده، طردکننده و ردکننده) است. اهل سنت همه فرقه‌های شیعه را رافضی می‌گویند از آن رو که شیعه خلافت سه خلیفه نخستین را رفض کرده است.

5785) مقصود ماجرای سوءقصد به جان رسول خداست که برخی منافقان قصد داشتند با انداختن دبه‌ها و سروصدای آن، شتر حضرت را رم دهند و وی را از عقبه (گردنه) هرشی (گردنه‌ای میان تبوک و مدینه) به میان دره بیندازند و آن حضرت را به قتل برسانند. توضیحی بیشتر در اواخر حدیث خواهد آمد.

5786) طوع: میل و اراده.

5787) احمد بن اسحاق: ابوعلی احمد بن اسحاق بن عبدالله بن سعد بن مالک الاحوص الاشعری القمی از اصحاب امام جواد (ع) و امام هادی (ع) و از نزدیکان و یاران ویژه امام حسن عسکری (ع) که به خدمت امام زمان (ع) نیز رسیده است. وی نماینده امام عسکری (ع) بود. از او در سرگذشتنامه‌ها و کتب رجال با عنوانهای صالح، بزرگ‌قدر به ثقه یاد می‌کنند.

5788) سر من رأی: به معنی شاد می‌شود آن که ببیند {ش} همان سامرا یا سامره است که به آن سامره نیز می‌گویند. شهری است در سه فرسنگی بالای بغداد و بر ساحل شرقی دجله.

5789) همیان: کیسه پول.

5790) ضیا: ضیاء - روشنی.

5791) مشتری: از سیاره‌های منظومه شمسی که پس از زهره درخشانترین آنها به چشم می‌آید.

5792) یعنی موی وسط سرش زیاد بود و آن را به دو دسته کرده بودند و فرق باز کرده بودند.

5793) مرصع کردن: جواهر بر روی آن نشان دادن - جواهر نشان کردن.

5794) کتابت فرمودن: چیزی نوشتن.

- 5795) رجس: پلید.
- 5796) اشرفی: سکه طلا.
- 5797) مقرض شده: بریده شده - چیده شده - (بخشی از آن با چیزی شبیه قیچی آهن‌بر).
- 5798) دانگ: دو قیراط برابر 0/41 گرم.
- 5799) جولاه: بافنده - نساج.
- 5800) صره: کیسه پول.
- 5801) حصه: سهم - قسمت.
- 5802) کیل کردن: پیمانہ کردن - اندازه گرفتن - وزن کردن.
- 5803) کهنترین نسخه‌ها به همین نحو است.
- 5804) غش: تزویر - خیانت.
- 5805) از آنجا که زنان پیامبر (ص) به نص قرآن ام‌المؤمنین (مادر مؤمنان) اند، در نتیجه مؤمنان، فرزندان همسران پیامبر دانسته می‌شوند.
- 5806) مفوض: واگذار شده.
- 5807) بخشی از آیه 12 سوره طه (20).
- 5808) طوی: نام بخشی از صحرای سینا.
- 5809) میته: حیوانی که خود مرده باشد یا به ذبح غیر شرعی کشته شده باشد.
- 5810) بقعه: قطعه زمین.
- 5811) آیه 1 سوره مریم (19).
- 5812) چون چگونه؟ (1814) اختیار: انتخاب.
- 5813) اعیان: جمع عین - بزرگان.
- 5814) این ماجرا در آیات 155 سوره اعراف (7)، 55 سوره بقره (2) و 153 سوره نساء (4) آمده است. نفاق آنها از اینجا ظاهر شد که از موسی خواستند که خدا را آشکارا به آنها نشان دهد.
- 5815) ما فی الضمیر: آنچه در خاطر، درون و دل انسان است.
- 5816) سرایر: جمع سریره - چیزهای مخفی - باطنها - نیتها.

- (5817) ضمائر: جمع ضمیر - باطنها - درونها - نیتها.
- (5818) کفره: جمع کافر - کافران.
- (5819) بخت نصر: نام دو تن از بزرگترین پادشاهان بابل که اولی در سالهای 1146 - 1123 قبل از میلاد و دومی در سالهای 604 (یا 605) - 562 پیش از میلاد مسیح می‌زیسته است.
- (5820) دعوا: ادعا.
- (5823) کلمتین: دو جمله - شهادتین.
- (5824) دبه: ظرف فلزی (که به هنگام افتادن، صدای بلندی از آن برمی‌خیزد).
- (5825) بخشی از چند آیه قرآن.
- (5826) حلوان شهر و منطقه‌ای در سرزمین عراق نزدیک مرز ایران.
- (5827) کافور: نام خادم امام حسن عسکری (ع). شاید وی همان کافور خادم از اصحاب امام هادی (ع) باشد و شاید کافور بن ابراهیم المدنی باشد که به خدمت امام حسن عسکری (ع) و صاحب‌الامر (عج) رسیده است. در صورت دوم، نام وی را کامل بن ابراهیم مدنی نیز ذکر کرده‌اند که درست‌تر است.
- (5828) ضمان: تعهد.
- (5829) تبری نمودن: بیزار جستن - بیزار شدن - بیزاری.
- (5830) حرمت: آبرو - عزت - احترام.
- (5831) باطل کردن: ناراست جلوه دادن - مراعات نکردن.
- (5832) آیه 12 سوره یس (36).
- (5833) امام مبین: نسخه اصل کتاب که روشن و آشکار است - پیشوای آشکار و روشنگر.
- (5834) لوح محفوظ: صفحه‌ای که اصل قرآن بر روی آن نوشته شده است و از روی آن است که پیامبر به مردم رسانده است.
- (5835) نجیب: شخص ممتاز و برگزیده.
- (5836) مهر برگرفتن: باز کردن مهر.
- (5837) حزر: پناهگاه - پناه.

- 5838) فرقه ناجیه امامیه: فرقه نجات یابنده که امام است - اشاره به احادیثی از رسول خدا (ص) که گویای این است که امت پس از آن حضرت 73 فرقه خواهند شد که تنها یکی از آنها اهل نجات است و آنها کسانی‌اند که پیرو علی و یازده فرزند معصوم اویند.
- 5839) امام: رهبر و پیشوای دینی و سیاسی.
- 5840) دلایل سمعی: دلایل نقلی - قرآن و روایات.
- 5841) مترتبه: مؤنث مترتب - قرار گیرنده.
- 5842) کما ینبغی: آن‌گونه که شایسته است - چنان که در خور است.
- 5843) غلط کردن: اشتباه کردن.
- 5844) متفر: گریزان.
- 5845) آیه 59 سوره نساء (4) که در آن سخن از اطاعت بی‌قید و شرط از اولوالامر (فرمانروایان اسلامی) در کنار اطاعت بی‌قید و شرط از خدا و پیامبر (ص) آمده است.
- 5846) بخشی از آیه 119 سوره توبه (9): با راستان و راستگویان باشید.
- 5847) آیه 33 سوره احزاب (33).
- 5848) بخشی از آیه 124 سوره بقره (2). ترجمه آن در چند سطر بعد آمده و با شماره پانوش 6 مشخص شده است.
- 5849) حضرت عزت تعالی شانه: خداوند عزت و بزرگواری که برتر است شأن و مقام او - خداوند متعال.
- 5850) بخشی از آیه 124 سوره بقره (2).
- 5851) ترجمه آیه‌ای است که با شماره 3 پانوش مشخص شده است.
- 5852) فاسق: آن که از راه حق و صواب خارج شده است - آن که ترک امر پروردگار کرده است - آن که از فرمان خدا بیرون رفته است - آن که گناه کرده است.
- 5853) حکومت اسلامی از منظر باورهای شیعی: آنچه مؤلف در این بخش (تنویر دویم) آورده است عقایدی است که شیعه درباره امامت و رهبری جامعه توسط یک فرد دارد. براساس این عقیده که بر پایه قرآن و سنت و حکم عقل استوار است، اگر قرار باشد یک نفر بر مسلمانان حکومت کند و اطاعتش واجب باشد، باید مصون و محفوظ از خطا بوده اصطلاحاً معصوم باشد. معصوم را جز خدا نمی‌شناسد و هموست که وی را به توسط پیامبر

به مردم معرفی می‌کند. حتی اشخاصی مانند سلمان و ابوذر که به حسب روایات شیعی از بالاترین مراتب ایمان و علم برخوردارند حق حکومت بر مردم ندارند چه رسد به افرادی فروتر از آنان، زیرا عدم عصمت حاکم به معنی خطاپذیری اوامر اوست و این نیز به این معنی است که در مواردی نباید از او اطاعت کرد و این جمع نمی‌شود با این اصل که باید از اوامر حکومت اطاعت کرد تا هرج و مرج پیش نیاید. حال این پرسش مطرح می‌شود که پس در غیاب معصوم چه باید کرد و در این حال حکومت اسلامی چگونه باید باشد. پاسخ را از عقل و قرآن و سنت باید جست: عقل می‌گوید که انسانهای ناقص، غیر معصوم و خطاپذیر باید در هر زمینه عقل و علم و تجربه خویش را به عقل و علم و تجربه دیگران پیوند دهند تا خطا در شناخت حقیقت و واقعیت و تشخیص راه درست و تصمیم صحیح به حداقل برسد. و این شمار افراد هرچه بیشتر باشد، احتمال خطا کمتر خواهد بود. در این میان چه زمینه، موضوع و امری مهمتر از حکومت که مجموعه‌ای پیچیده و مرکب از اموری است که هر یک از آنها نیاز به تبادل تخصص و تجربه و همفکری و هم‌اندیشی دارد. قرآن مجید در آیه 38 سوره شوری (42) از ویژگی مؤمنان این را برمی‌شمارد که امور آنها شورایی است یعنی مؤمنان در هر امری براساس چهارچوبهای اسلامی به همفکری و تبادل دانش و تجربه و تخصص می‌پردازند و به نتیجه می‌رسند. طبیعی است بگوییم چه امری خطیرتر و مهمتر از حکومت با ویژگیها و پیچیدگیهایی که برشمردیم. در روایات متعدد نیز می‌بینیم که پیامبر و امامان معصوم، مردم را به شورا دعوت کرده و آنها را به مشورت گرفته‌اند تا روحیه کار شورایی را تعلیم آنها کنند. آنان شورا را ستوده و آن را راه اخذ تصمیم درست برای مؤمنان دانسته‌اند. به ویژه از حضرت امام حسن مجتبی (ع) منقول است که: ما تشاور قوم الا هدوا الی رشد* سؤال (هیچ گروهی با یکدیگر مشورت نکردند جز آن که راه رشد و صلاح را یافتند). اگر گزاف نگوییم این سخن به معنی عصمت شورا در اخذ تصمیم است. چه، وقتی گروهی از مؤمنان (و حتی غیر مؤمنان) در یک مورد کلیه اندیشه‌ها، تجربه‌ها، دانشها و تخصصهای مربوط را گرد آورند و به جست‌وجوی راه حق بپردازند، خداوند به حکم آیه والذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا (آنان را که در راه ما بکوشند و مجاهدت کنند، بیگمان به راههای خویش هدایت خواهیم کرد - سوره عنکبوت (29)، بخشی از آیه 69)، آنان را به راه درست راهنمایی خواهد نمود. بنابراین شورایی که

از مجموعه توانهای موجود بهره برده باشد مصون از خطاست و می‌تواند جای رأی معصوم را اخذ تصمیم بگیرد. حتی اگر شورا معصوم نباشد، از آنجا که نتیجه بیشترین کوشش و برآیند بیشترین اطلاعات است، بهترین تصمیمها را ارائه خواهد کرد. بنابراین آنچه حکومت اسلامی نام دارد مجموعه‌ای است از شوراهایی متشکل از کلیه ذی‌نفعان، دست‌اندرکاران، صاحبان تجربه، صاحبان فکر و نظر و متخصصان امت در هر زمینه اعم از شوراهای عقیدتی، سیاسی، نظامی، اقتصادی، حقوقی، فرهنگی و هنری، اجتماعی و از این دست که هر کدام تصمیمهای مربوط به هر موضوع را در سطوح خرد و کلان اتخاذ می‌کنند و به شوراهای منتخب بالاتر می‌فرستند. این امر از پایین‌ترین سطوح امت شروع می‌شود تا آنجا که در رأس هرم حاکمیت نظام اسلامی شورایی است دهها نفره و منتخب، متشکل از فقیهان و کارشناسان مسائل اسلامی و دیگر متخصصان اموری که نام برده شد. تصمیم این شورا نتیجه و برآیند مجموع عقل و دانش و تجربه و آگاهی امت اسلامی است که در چهارچوبهای احکام اسلام و نظر کارشناسی اسلامی اتخاذ شده است. با این روش حتی احکام اسلامی نیز از دل شوراهای فقهاتی می‌جوشد و از رأیهای فردی و خطاپذیر به دور است. تصمیمهای این شورای عالی حکومتی بهترین و خدایسندترین تصمیمهاست و خطاهای تصمیمهای فردی یا چندین نفره در آن راه ندارد. هر کس از سوی مردم به عنوان رهبر، رئیس جمهوری یا رئیس حکومت برگزیده شود، مجری تصمیمهای شورا و مسئول تشریفات و مراسم مربوط به حکومت است نه تصمیم‌گیرنده و الفاکنده دیدگاههای خود یا گروه یا جمیعتی خاص. با این توضیح معلوم است که آنچه پس از وفات پیامبر اسلام (ص) به نام شورا در سقیفه بنی ساعده رخ داد، نه شورای اسلامی مجموع امت یا شورای منتخبان مردم، که مجموعه‌ای حدود هشتاد نفره از انسانهایی بود که در میان آنان برترین مؤمنان و صاحب‌نظرترین افراد امت - از جمله علی بن ابی طالب، سلمان، ابوذر، مقداد، عمار یاسر، جابر بن عبدالله انصاری، بلال و از این قبیل مسلمانان برگزیده و صاحب دانش و تقوا و شجاعت - دیده نمی‌شدند. افزون بر این، اکثریت قریب به اتفاق مردم عادی - که صاحب رأی و بیعت‌اند - جایی در آن نداشتند و حتی از تشکیل آن مطلع نبودند. البته برخی از شیعیان و نیز اهل سنت، در غیاب معصوم یا به جای معصوم، معتقد به حکومت فردی عالم، فقیه و عادل به عنوان خلیفه، امام، ولی امر، امام المسلمین، امیرالمؤمنین و از این عناوین‌اند

و می‌گویند که شخصی فقیه، عادل و زمانشناس را باید برگزید و بر کار او نظارت کرد. هر یک از شرایط مذکور در این حاکم از میان رفت، وی خود به خود عزل می‌شود. از دیدگاه شیعه این نظر از چند وجه محل اشکال است و این‌گونه حاکمیتها مشکلاتی را از جنبه‌های گوناگون به بار خواهند آورد حتی اگر کلیه مسلمانان با چنین حاکمیتی بیعت کنند و آن را بپذیرند. برخی از این اشکالها را مؤلف در همین متن آورده است. از میان دیگر اشکالهای متعدد به موارد زیر می‌توان اشاره داشت: 1. با وجود امکان گردآوری دانش و رأی مجموعه‌ای از فقیهان و کارشناسان اسلامی در کنار مجموعه‌ای دیگر از کارشناسان و متخصصان رشته‌های گوناگون، چه اضطراری در سپردن مسئولیت خطیر رهبری امت اسلام یا گروهی از مسلمانان به یک تن است؟ 2. ساز و کار و عزل چنین حاکمی که فاقد یکی از شرایط می‌شود چگونه است؟ اگر حاکم به خاطر عدم عصمت خود شرایطی را فراهم آورد که ناظران وی در فعالیتهای حکومتی تنها از افرادی انتخاب شوند که همراهی یا مرعوب وی باشند چه باید کرد؟ حتی ممکن است شرایطی را پدید آورد که ناظران جرئت عزل او را نداشته باشند. در این صورت معلوم است که آنان به وظایف نظارتی خود خوب عمل نخواهند کرد. در این حالت راه قانونی عزل او چیست؟ آیا مردم باید پس از تحمل خسارتهای بسیار که به نظام خواهد رسید، دست به شورش و انقلاب بزنند تا بتوانند حاکم را عزل کنند؟ اگر در قانون، راهی برای اعمال نظر انصرافی مردم از حاکمیت هیئت حاکمه نباشد، ضعف از قانون است. 3. مشروعیت و قدرت این حاکم از کجاست؟ اگر ناشی از مردم است، مردم در صورت لزوم چگونه می‌توانند این قدرت را از وی بگیرند؟ اگر از خداست، دلیل آن چیست زمانی که استدلالهای علمی، بحثهای منطقی، کلامی، قرآنی، روایی و عقیدتی، حکمی خلاف حکومت فرد غیر معصوم بر مردم دارند و افزون بر این، روایاتی نیز که به حاکمیت فرد فقیه یا فقیه جامع‌الشرایط به جای معصوم یا در غیاب معصوم تفسیر می‌شوند یا از نظر سند محل اشکال‌اند یا از نظر دلالت؟ 4. به فرض که اتفاقهای بالا رخ ندهد. چه تضمینی برای صحت، هدایت‌آفرینی و رشد‌دهندگی یکایک تصمیمها و دستورهای حاکم غیر معصوم خواهد بود؟ (5854) کشاف: الکشاف عن حقیقه التنزیل کتابی است به عربی در تفسیر قرآن تألیف ابوالقاسم محمود بن زَمخشری که از مشهورترین

تفاسیر اهل سنت به ویژه براساس اعتقادات معتزله است. به خاطر اهمیت این کتاب، شرحها و نقدهایی متعدد بر آن نوشته شده است.

5855) مباحله: یکدیگر را لعنت کردن (توسط دو طرف که با یکدیگر اختلاف دارند، بر این اساس که هر کدام بر حق نبودند لعنت خداوند شامل حال آن شود).

5856) نصاری نجران: مسیحیانی که در شهر نجران (در نزدیکی یمن) می‌زیستند. ماجرای مباحله آنان با پیامبر اکرم (ص) در کتابهای تاریخ اسلام آمده است.

5857) حله: لباسی که همه بدن را بپوشاند - جامه نو.

5858) بخشی از آیه 33 سوره احزاب (33): همانا خداوند می‌خواهد و اراده می‌کند که از شما خاندان پیامبر پلیدی را ببرد و شما را پاک کند، پاکی کامل.

5859) اعزه: جمع عزیز - عزیزان - گرامیان.

5860) موطای مالک: کتاب الموطأ فی الحدیث که پایه مذهب مالکی است نوشته مالک بن انس (97 - 179 ه.ق) از پیشوایان و ائمه اهل سنت و بنیانگذار مذهب مالکی.

5861) انس: ابوحمزه انس بن مالک خادم رسول خدا (ص) و از راویان حدیث آن حضرت.

5862) ترجمه: نماز! ای اهل بیت!

5863) صحیح ابوداود سجستانی: مقصود کتاب سنن اثر سلیمان بن اشعث بن اسحاق سجستانی است که یکی از صحاح سته (صحیح‌های ششگانه) اهل سنت به شمار می‌رود و از کتب مأخذ و مرجع حدیث برای آنان است. ابوداود به سال 275 در بصره درگذشت.

5864) صحیح بخاری: کتاب الجامع الصحیح که از صحاح ششگانه اهل سنت است، نوشته ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بخاری (194 - 256 ه.ق) از بزرگان علما و محدثان اهل سنت.

5865) صحیح مسلم: کتاب صحیح که از صحاح سته اهل سنت است، نوشته ابواسحاق مسلم بن حجاج نیشابوری از محدثان بزرگ و مشهور قرن سوم هجری. وی به سال 261 ه.ق درگذشت.

5866) جمع بین الصحیحین حمیدی: مقصود کتاب الجمع بین صحیحی البخاری و المسلم نوشته ابو عبدالله محمد بن ابونصر فتوح بن عبدالله اندلسی معروف به حمیدی است. حمیدی به سال 488 ه.ق درگذشت.

5867) سعد وقاص: سعد بن ابی وقاص از صحابه رسول خدا (ص) و از فرماندهان لشکر اسلام (17 قبل از هجرت - 55 ه.ق). از وی 271 حدیث در صحیح مسلم و صحیح بخاری منقول است.

5868) ام سلمه: همسر رسول اکرم (ص). وی پس از این که همسر و پسر عمویش ابوسلمه در جنگ احد شهید شد به همسری پیامبر (ص) درآمد. زنی تیزهوش، صاحب رأی و دوراندیش بود.

5869) تطویل: طولانی شدن.

5870) موطن: جایگاه.

5871) احوال: جمع هول - ترسها - چیزهای ترسناک.

5872) مبعوث شدن: برانگیخته شدن - زنده شدن پس از مرگ.

5873) حارث همدانی: حارث بن عبدالله الاعور الهمدانی از اصحاب علی (ع) و دوستان و دوستداران آن حضرت و از راویان عالم، فقیه و مورد اعتماد احادیث امیرالمؤمنین (ع).

5874) مشعوف: شادمان.

5875) ابو حمزه ثمالی: ابو حمزه ثابت بن دینار الثمالی از اصحاب و راویان حدیث امامان زین العابدین، باقر، صادق و کاظم علیهم السلام. بیشتر رجالیان او را موثق و سلمان زمان خویش دانسته اند.

5876) بصائر الدرجات: کتابی از محمد بن الحسن القمی معروف به صفار از بزرگان شیعه و راویان موثق حدیث در قرن سوم هجری قمری. وی به سال 290 ه.ق در قم درگذشت.

5877) احصا: شمردن و نتیجه را به دست آوردن.

5878) یعنی عبادت آنها تنها دوستداری اهل بیت است.

5879) میثم تمار: میثم بن یحیی تمار از یاران مخلص، زاهد و صابر امیر مؤمنان (ع) که آن حضرت علمی از قرآن و دانشهایی از اسرار الهی را به او تعلیم فرموده بود. وی دارای کرامتها و صاحب علم به بسیاری نهانها و وقایع آینده بود. در راه دوستی امیر مؤمنان به فرمان عبیدالله بن زیاد به صلیب کشیده شد و پس از تحمل رنج بسیار به شهادت رسید. شهادتش ده روز پیش از ورود امام حسین (ع) به سرزمین عراق بود.

5880) اصحاب اسرار: جمع صاحب سر - محرمان اسرار - کسانی که اسرار را با آنها در میان می‌گذارند.

5881) غش: مواد اضافی و بی‌ارزش که داخل طلا (یا چیزهای دیگر) است.

5882) نجیب: شخص ممتاز و برگزیده - کسی که از خانواده‌ای اصیل و بزرگ باشد.

5883) حزب: هوادار - گروه هوادار.

5884) ابو عبدالله جدلی: از اصحاب خاص حضرت امیرالمؤمنین (ع). نامش عبید بن عبد یا عبدالرحمن بن عبد است و از راویان موثق احادیث آن حضرت به شمار می‌آید.

5885) اسرافیل: یکی از چهار فرشته مقرب خدا که مأمور دمیدن در صور و زنده کردن مردگان در قیامت است.

5886) لوح: صفحه‌ای که بروی آن می‌نویسند - مقام و مرتبتی بالاتر از فرشتگان مقرب و پایین‌تر از قلم که پیام خداوند به این فرشتگان از آن طریق به آنان می‌رسد - لوح محفوظ.

5887) قلم: وسیله‌ای که با آن بر روی چیز دیگری می‌نویسند - مقام و مرتبتی بالاتر از لوح که پیام خداوند بدان وسیله به لوح می‌رسد.

5888) حصن: پناهگاه - جای محکم و بلند - دژ - قلعه.

5889) آبای اطهار: پدران پاک.

5890) عبدالله بن عمر: از صحابه رسول خدا (ص) فرزند خلیفه دوم.

5891) براساس آیات 36 - 38 سوره حجر (15) و 79 - 81 سوره ص (80) شیطان تا قیامت مهلت خواست اما خداوند او را تا زمان معلومی (نه قیامت) مهلت داد این زمان طبیعتاً باید قبل از قیامت باشد. در برخی روایات آمده است که پس از ظهور امام زمان (ع) و در دوران رجعت است. بنابراین این بخش حدیث خالی از اشکال نیست.

- 5892) اشاره به آیه 64 سوره اسراء (17).
- 5893) اشاره به آیه 64 سوره اسراء (17).
- 5894) ناکثان: عهدشکنان - لقبی که به اصحاب عایشه دادند؛ کسانی که با امیرالمؤمنین (ع) در مدینه بیعت کردند و در بصره عهد خود را شکستند و جنگ جمل را به راه انداختند.
- 5895) قاسطان: ستمکاران - بازگردندگان از حق - لقبی که به معاویه و پیروانش دادند که با علی (ع) درافتادند و جنگ صفین را برپا کردند.
- 5896) مارقان: بیرون روندگان از دین (با گمراهی یا بدعت) - لقبی که به خوارج دادند که با علی (ع) به مخالفت برخاستند و در نبرد نهروان با آن حضرت درگیر شدند.
- 5897) جان: پریان - جنیان.
- 5898) شمشعانی: تابنده - درخشنده.
- 5899) سبوح قدوس: (خداوند) بسی پیراسته و پاک است (زهر عیب و کاستی) - در اینجا برای اظهار تعجب به کار رفته است.
- 5900) طینت: سرشت - خلقت - طبیعت.
- 5901) فوت شده: از دست رفتن.
- 5902) طلای سرخ: زر نارنجی - طلای خالص که رنگ آن به نارنجی نزدیکتر است.